امراض جلد ۴۵۷

امراض شعر ۵۱۵

امراض ظفر ۵۵۱

امراض متفرقه ۵۵۸

عالم حقائق کلیات و معالجات ماہر دقائق مفردات و مرکبات

بسم الله الرحمن الرحيم

امراض ظهر واطراف یعنی بیماریهای پشت ودست وپا وآن سیزده مرض ست

اعنی حدبه وریاح الافرسه ۲ وجع الظهر ۳ وجع خاصره ۴ ودوالی ۵ وداء الفیل ۶ وجع مفاصل ۷ ونقرس ۸ وعرق النسا ۹ ووجع ورک ۱۰ ووجع الرکبه ۱۱ ووجع ساقین ۱۲ وجع عقبین ۱۳ ووجع کف پا

حدبه وریاح الافرسه

حدبه عبارتست از زوال فقرات پشت وان اگر بجانب داخل پشت یعنی بسوی پیش باشد حدبة المقدم وتقصع گویند وآنجا که تقعیع باشرکت استخوانهای سینه باشد قعس گویند واگر بجانب خارج یعنی بسوی پس پشت باشد حدبة المؤخر خوانند وحدبه حقیقی همین ست واگر بجانب راست یا چپ باشد آنرا التوا نامند وریاح الافرسه قسمی از حدبه است که بسبب ریاح غلیظ حادث شود واسباب حدبه بقول شیخ یا بادی بود مثل ضربه وسقطه ومانند آن ویا بدنی از رطوبت ویا از تحجر مزلق مرخی رباطات یا رطوبت غلیظ لزج متشنج رباطات فقار واکثر انچه از رطوبت فالجی افتد حدبة التوائی باشد نه بسوی قدام وخلف ویا از ریح غلیظ محتبس زیر فقار ممدد ومفتح فقرات باشد ویا از ورم عضلات فقار وخراج وتمدد غشا درطرفی بود وبیشتر ورمی با سهال ودموی دال بر نضج ورم وانفجار او صحت یابد وکذالک انچه از ورم صلب بود وانچه از تشنج بادی یا یبسی افتد قلیل الوقوع سریع القتل ست واین همه یا باشتراک سیلان چند فقرات وبتدریج بود ویا چنین نباشد وحدبه خصوصا انچه بسوی داخل باشد بر سر مکان را تنگ کند وسوء تنفس حادث شود وچون در صبی حادث گردد سینه را از حسن انبساط واتساع او منع کند واعضای نفس بموقت باقی مانند وبدان سبب نفس تنگ گردد ولهذا بقراط گفته کسی را که حدبه از ربو یا سرفه قبل از بلوغ بهم رسد هلاک گردد وصبیان را حدبه وریاح افرسه بیشتر حادث شود چون طعام قبل از وقت او بخورانند وصاحب حدبه را ساقها باریک شود والطافی وغیره سینوسیند که او جاع پشت وحدبه وامثال آن از لوازل بود وبر ماده آنها اصالة سردی غالب باشد وگاهی از غیر او بود وتقریر اصل این است که دماغ بدن راشل قبه حمام ست که ادخنه وابخره بسوی آن متصاعد شود ومتکاثف گردد پس سرد شود وبسبب قلت تنقیه وطول زمان کثرت پذیرد ودران جمع گردد وقوت از تصرف طبیعی دروی عاجز آید ودرین هنگام مکان بران تنگ شود وسیلان کند پس اگر چیزی از منافذ مندفع گردد در کام شود ویا در یک جانب آن بند شود مثل شقیقه ولقوه افتد ویا بسوی بدن نافذ گردد پس اگر خاص بیک جانب بود مثل

فالج افتد و اگر عام بمفاصل بود تعقد و تهیج و وجع مفاصل افتد و اگر فقرات را زائل کند التوا و حدبه افتد و یا مختص باستخوانهای مجوف ابدیس ریاح افرسه افتد و اگر
بسوی نصف اسفل نازل شود وجع ورک و خاصره افتد و یا یک پای را عام باشد پس عرق النسا افتد و یا در ابهام خاصة متحجر گردد پس نقرس افتد و یا ساق را
مع ورم قرحه کند پس داء الفیل افتد و یا عروق ذات تلافیف حادث کند پس دوالی افتد **طریق تشخیص** اسباب مذکوره اول تقدم اسباب بادی مثل
وقوع ضربه و سقطه دریافت کنند اگر یافته شود سببش همان باشد و اگر بلمس ورم محسوس گردد و وجع ناخس شدید و تب حاد و تشنگی و عظم نبض و زردی قاروره
و ناریت آن باشد سببش ورم حار بود و اگر ورم و دیگر اعراض او نباشد و گاهی درد زیاده شود و در آخر کم گردد و بعد در دو پشت حادث شود سببش ریاح باشد
اگر این آثار یافته نشود و روغن در استحمام النار پس اگر روغن بدیر جذب شود و تقدم تدابیر مرطب و وجود دیگر علامات رطوبت مثل سفیدی رنگ و سردی ملمس
نیز بود سببش رطوبت باشد و اگر روغن بسرعت نشف کند و دلائل یبوست بدن و تقاسات حمیات حاده و استفراغات یافته شود سببش یبوست باشد **علاج**
اگر از ضربه و سقطه باشد فصد کنند و در فقره از دست بموضع آن نمایند بعد آن با دویه قابضه مانند قسط و سنبل الطیب و مرد سلیخه با سرکه ضماد کنند و اگر زوال فقره بسوی
داخل یا جهت راست یا چپ باشد آنرا بمص محاجم خالی یا بالوضع محجمه ناری بیرون کشند و طلای زفت و مقل بانکی عاقرقرحا جهت جذب فقره سود دارد و بعد
قرار گرفتن فقره بموضع خود ادویه قابضه ضماد نمایند تا آنرا بران شکل قائم دارد و اگر بسبب ورم باشد فصد باسلیق کنند و بعد النضج بمنضج صفرا از مسهل آن تنقیه
نمایند و در مسهل دوم یا سوم سنای مکی یک توله سورنجان نخماشه اضافه کنند و ضمده ملینه مثل لعاب حلبه و تخم کتان و گل بنفشه و تخم خطمی و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو
ضماد کنند و روغن گل نیمگرم کرده بمالند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد بعد النضج بمنضج بلغم از مسهل آن که در ان ملینات ثلثه هر یک ششماشه سورنجان نخماشه
بزربیدان سه ماشه نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از ان حب سورنجان بطریق حب ایارج خورانند و فقرات را بروغن قسط و روغن بیدانجیر بمالند و بر
موضع متقصع محاجم ناری نهند و اگر بسبب رطوبت فالجی یا تشنجی افتد علاج فالج و تشنج از تنقیه و تعدیل مزاج و کمادات و مروخات و ضمده و غیره نمایند
و ایضاً در ریاح الافرسه ماء الاصول از پوست بیخ بادیان و کاسنی هر یک هفت ماشه اصل السوس بیخ کرفس سداب تخم کرفس بادیان هر یک پنجماشه
اذخر انیسون هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله بدهند و غذا یک وقت نخود آب مرغ تنها و دیگر وقت نان با شوربای
مرغ و بعد حصول نضج بهر تنقیه بدن از کنند سکبینج صبر غاریقون مقل برابر حب ساخته دو درم تا سه درم بخورانند یا حب سورنجان که در قول ابن الیاس
بیاید بدهند و بعد تنقیه روغنهائی که در قول شیخ بیاید بمالند و ضماد دیگر برای حدبه یحیی در همان قول مسطور گردد اجزای آن مساوی گرفته باضافه آب
بادیان و سداب و روغن بابونه بکار برند و از اذخر و سداب و قیصوم و نمام و مرزنگوش و اکلیل و بابونه هر واحد یکتوله مغز تخم بیدانجیر سه توله جوش کرده
در حمام نطول سازند بعده روغن بیدانجیر بمالند و بدانند که ریاح افرسه و حدبه در ابتدا علاج پذیرد و مزمن آنچه از هرم یا تشنج یبسی باشد لا علاج است
اقوال حذاق سویدی مینویسد که خوردن سرطان نهری در قرن بریان کرده و کذا خوردن کرنب مسلوق بطبیخ یسیر و جوز وزیت برای ریاح افرسه
مجرب است و سنبل الطیب و کذا اسنبل رومی نافع مرض مذکور است شیخ میفرماید که علاج حدبه رطب و یابس علاج فالج و تشنج رطب و تشنج
یابس است در وجوب استفراغ و ترک آن و کیفیت ضمادات و نطولات و مانند آن و قانون ادویه حدبه که یابس نبود آنست که قابض و مسخن و
محلل باشد و چون اقتصار بر قوابض کنند ممکن است که روابط قوی گردد لیکن چون ماده تحلیل نشود جایز است که بعضو دیگر منتقل گردد و اکثر آن
باسفل مثل بابها انتقال کند و دران فالج حادث شود یا در دو ورم و مانند آن و چون تنقیه سابق شده باشد در استعمال قوابض باک نیست و گاهی قبض
و تسخین و تحلیل در یک چیز مجتمع بود چنانچه در جوز السرو و برگ آن و برگ نار و قصب الذریره و اجل [illegible] در ان مجتمع است و گاهی ترکیب داده میشود
ادویه قابضه بارده مثل گل سرخ و اقاقیا و گلنار را با ادویه حاره مسخنه محلله مثل حب الغار و جندبیدستر و برگ و فلفل و وج و امثال و روغنهای نافعه برای حدبه
رطب روغن اشیای حاره قابضه است مثل روغن سرو و مثل روغن سداب و در ضمده ادویه محلله قوی التحلیل مثل برگ خرزهره و وج و جندبیدستر و سداب
اضافه کنند و از روغنها روغن سداب و روغن جندبیدستر و روغن عاقرقرحا و فرفیون مستحضر و صورت فلفل جندبیدستر عاقرقرحا شحم حنظل فرفیون حلتیت

جمله یک اوقیه کوفته در روغن سداب یکرطل انداخته در آفتاب گذارند و هر روز دو بار حرکت دهند و بعد هفته صاف نموده تبدیل ادویه مذکوره کنند و بمرات همچنین بعمل آرند و کمتر آن سه مرتبه این تدبیر کنند پس استعمال نمایند **روغن** قوی برای رطوبی و ریحی هر دو بگیرند ابهل و شیح و آس و مرزنجوش و جوز السرو و عاقرقرحا و اکلیل الملک و قردمانا و اوخر و سلیخه نیکوفته و در آب خوب بجوشانند و صاف کرده بقدر نصف آب روغن آمیخته باز بجوشانند و چند بار چنین تکرار نمایند و در ان جندبیدستر و فرفیون و ابهل سوده آمیخته استعمال نمایند که این مقوی عضو و مفشش ریاح و محلل رطوبات غریبه غلیظه است **ضماد** برای حدبه ریحی بگیرند میعه سائله قسط قصب الذریره ابهل مکد اوقیه فرفیون درم بروغن ناردین قدر حاجت و اما علاج حدبه ورمی علاج اورام عسرة النضج والانفجار یا تحلیل خاص با ورام صلبه کنند و کر **ضمادات** برای حدبه رطبه این ضماد جید است بگیرند وج و زراسن و کوفته هر دو در آب برگ سرد بجوشانند و بر موضع ضماد کنند و این ضماد نافع رطب و ریحی است بگیرند راسن و ابهل و وج و کوفته در شراب ریحانی بپزند و مقل حل کنند تا مثل مرهم گردد و استعمال نمایند و چون معالجات بمشروبات و ضمادات و مانند آن فائده نکنند داغ استعمال نمایند تا استرخا زائل شود و موضع سخت گردد **اسمعیل** و یوسف مینویسند که اگر سبب علت ماده غلیظ باشد علاج آن علاج فالج است اول تنقیه بادویه مسهل که در علاج فالج مذکور شد باید کرد و لعوقات جالیه مثل لعوق کرنب و لعوق اسقیل و سکنجبین عنصلی بهم و علاج ربو آنرا سود دارد و اما ادویه اضمده گرم و محلل چون جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج و حلبه و اکلیل الملک است و ادویه مقویه قابضه و ادویه که هم گرم و هم محلل و هم مقوی است منع نسخه روغن همان است که در قول شیخ گذشت لیکن در روغن مذکور روغن سداب ربع وزن آب مطبوخ ادویه است و اولی آنست که ادویه محلله مقویه چون جوز السرو و مانند آن بکار برند تا منفعت تحلیل و تقویت یافته شود و آنچه بسبب ریاح غلیظ باشد حب سکبینج و روغن بیدانجیر بارالاصول والبزور که مسخن ملطف باشد بدهند و این دوا آنرا مخصوص است وج ناردین اسارون مصطکی دارچینی هر یک پنج درم مرده درم زرنباد و درونج هر یک سه درم تخم کرفس تخم حرمل هر یک چهار درم سائیده بعسل سرشته شربتی یکدرم بثلث رطل آب شیر گرم و ضمادات همانست که در قول شیخ مسطور شد و آنچه از ضربه و سقطه بود علاج آن در جایگاهش مذکور گردد **ابن الیاس** گوید که اگر از ورم حار بود بعد فصد و اخراج خون بقدر قوت هر صبح جلاب از عناب ده عدد عنب الثعلب ده درم با شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و غذا ما الشعیر بعده تلیین طبیعت باین مطبوخ ملین نمایند سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس کوفته هر واحد سه درم عنب الثعلب پنجدرم تربد محکوک کوفته یکدرم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و چون در تسکین باید و ورم زائل گردد اضمده قوی التلیین مثل این ضماد نهند کنجد مقشر بست درم باریک سائیده برگ مرزنجوش تازه سوده پنجدرم آمیخته بر پارچه مالیده بر آن موضع نهند و این ضماد دیگر از او بیشتر تلیین دارد مقل ده درم پیه ماکیان و بط و مرغابی و مغز ساق گاو هر یک درم مقل را در آب گرم حل کرده شحوم مذکوره گداخته خوب حل کنند و استعمال نمایند و بر فقار ادهان حاره مثل این روغن قسط بمالند قسط تلخ مرماحوز هر واحد ده درم سلیخه شش درم همه را نیکوفته در آب گرم چهار رطل یکشبانه روز تر کرده بر آتش ملایم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده روغن کنجد یکرطل آمیخته بر آتش نرم گذارند تا آب فانی شود و روغن بماند بر فقار بمالند و اگر از ریح غلیظ باشد هر صباح جلاب از بادیان و انیسون و اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مزوره نخود با شیره بادام سازند و یا هر صبح این شربت اصول دهند اصل السوس بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر بیخ غافث هر واحد بست درم بادیان تخم کرفس انیسون تخم شبت هر واحد پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده عسل سرخ پنجاه مثقال در ان آمیزند و بقوام آرند و ده درم ازین گرفته در آب گرم حل کرده بنوشند و بر فقار روغن بیدانجیر یا این روغن بمالند زنجبیل چهار درم خارخسک کوفته ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیکرطل آید و صاف کرده بران یکرطل روغن کنجد انداخته بار دیگر بآتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا باین حب سورنجان کنند سورنجان یک مثقال تربد مجوف مصمغ یکمثقال حب النیل غاریقون انیسون هر واحد نیم درم صبر سقوطری یکدرم مقل مصطکی هر واحد یکدانگ همه را باریک سائیده بحریره بیزند و بآب کرفس سرشته حب سازند و این یک شربت است و صبح خورده تا آخر روز بران صبر کنند تا اسهال نیک کند و در آخر روز غذا نخود آب و شیره حب القرطم و گوشت ماکیان دارند و اگر چیزی از مرض باقی ماند نطولات

در نسخه ... ریحی ... هر یک ده درم ... ابهل است ... این را آزموده ایم ... العالی

نسخه مطبوخ ملین

نسخه روغن قسط

نسخه شربت اصول

... حب سورنجان ...

منفشیه ریاح مثل این نطول استعمال نمایند بابونه اکلیل شبت نمام مرزنجوش برگ کرنب برگ بید انجیر برگ ریحان برگ خطمی هر واحد یک کف همه را در آب خوب بجوشانند و نطول کنند و بر موضع متقعقع محاجم ناری نهند و اگر سبب او ضربه یا سقطه باشد مسح دست روغن قفا بموضعش نمایند و اطلیه حار جاذب خون مثل این طلا مرد قسط و کبر و سنبل و کرنب و سلیخه مساوی کوفته بیخته بسرکه خمر حل کرده استعمال کنند و اگر سبب آن تشنج رباطات بسبب حرارت شدید موذی یا برودت شدید متشنج باشد این قلیل الوقوع سریع القتل و الهلاک و لا علاج ست ابن هبة الله گوید که علاج حدبه حادث از ریاح غلیظه در رطوبات باستفراغ بدن از حب منتن یا حب سکبینج کنند و در ایام راحت گلقند عسلی تنها یا مع مصطکی و انیسون استعمال کنند و آب گرم ننوشند و روغن بان و زنبق بر موضع بمالند و بطبیخ مرزنجوش و نمام و قیصوم و اذخر و سداب بشویند و غذا گوشت بریان سازند و بالجمله علاج این هر دو نوع مثل علاج تشنج امتلائی کنند و این ضماد حدبه رطوبی را نافع ست سنبل رومی و قسط و صبر هر واحد مثقال مرنیم درم لادن و قصب الذریره و اقاقیا هر واحد پنج درم گل ارمنی گل سرخ هر واحد ده درم جوز السرو کشته در مم ادویه سائیده با آب مورد بر پشت ضماد کنند و اگر به نشود بر موضع داغ صلیبی نهند ابو منصور گوید که حدبه اگر از ضربه یا سقطه افتد اضمده مقویه مثل ضماد مرتب از گل سرخ و برگ مورد و سماق و روغن گل و مانند آن سازند و اگر از رطوبت لزج باشد حب شیطرج یا حب سورنجان بخورند و روغن بید انجیر بمار الاصول یا ماء البزور لازم گیرند و لعابها این دوا نمایند و نسخه آن همانست که در قول یوسف گذشت لیکن در اینجا گل سرخ عوض وج و روغن زنبق که در آن میعه و جند بیدستر و فرفیون حل کرده باشند بمالند و آب پودینه و مرزنجوش و شیح مطبوخ نطول کنند و با ضماد گرم که در باب عرق النسا خواهد آمد ضماد سازند و غذا نخود آب و روغن جوز و توابل کنند و از اغذیه بارده و غلیظه حذر نمایند و ایضاً حدبه از خراج که در فقار پشت بر آید حادث میشود و علاجش اولاً فصد باسلیق ست و ضماد با ادویه مقویه مثل گل سرخ و آس و مانند آن و روغن گل و شرب ماء البقول بمغز خیارین و اگر این مرض طفل را افتد بر پرهیز و مالش روغن و ضماد او اقتصار کنند چنانچه مذکور شد انطاکی گوید که حدبه خلقی را علاجی نیست و غیر آن را معالجه بتنقیه و ادهان و اطلیه نمایند و حقنهها و فتیلها در او جاع پشت بهتر از مشروبات ست و از ریاح بعضی آنست که غلبه کنند و استخوان را بشکنند و بعضی آنست که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود و علاجش همه منفش و محلل از مشروبات و غیره است و آنچه برای هر ماده از دوا است معلوم شده پس با عاده آن طول نمیدهیم مگر آنکه باین مرض مختص ست از آنجمله مثل غاریقون ست و ریوند و زنجبیل و تربد اگر این سه ادویه سوده جمع کنند و از آن یکدرم بخورند و تکرار نمایند از حدبه رطوبی خلاص یابد و از مجربات ست و همچنین دار فلفل و سعد و انیسون چون بخورند و عصاره کرفس یا طبیخ حی العالم و بیخ توت و از مجربات طلا روغن عاقرقرحا و بید انجیر و سداب و خیری و ل و جوز و بادام ست مجموعاً و منفرداً این وقتی ست که ماده بارد باشد و اما در ماده حار لابد ست از فصد و شرب شربت ورد و آرد جو مع پوست بزور سرکه سرشته طلا کنند و کذا آب کشنیز بروغن بنفشه و بادام و از مجربات انجیر و قرطم و صنوبر مطبوخ اولی است و از آنچه برای اخراج اخلاط از جبار پشت و سرین مجرب ست آن روغن نفط و قنطوریون ست شرباً و طلاءً و مثل نیست علاج درد پهلو و خاصره ایضاً در تذکره نوشته که اسباب حدبه جماع در حالت ضعف دماغ و امتلا ست و حرکت سخت بعد تغذیه مثل هریسه و بعد استفراغ و علامتش درد اعصاب و ارتخا و فرط حس مع امتلا و کثرت اغذیه مولده اخلاط غلیظ و بخار غلیظ ست و علاجش اینست که چیزی بهتر از قی و شرب شبت و عسل و بورق نیست بعد آن فصد باسلیق و وضع محاجم بر جهت منجذبه و اگر چه ناری باشد و استفراغ با یارجات کبار و تناول شیر و دلیطوس و تریاق اربعه و معجون هرمس بعده معاودت استفراغ و معاجین همچنین مع ملازمت اضمده و نطولات محلل مقطع مثل اشق و حرف و زنجبیل و میعه ممزوج بلعابات متنوع با دهان حاره مثل روغن قسط و بابونه و غار و نار دین و نرگس و این ضماد مجرب از تراکیب ماست ترمس حلبه باقلا جو مساوی کوفته بیخته نصف این حنظل کوفته و ربع آن انجیر خشک و ربع انجیر هر واحد تخم کرفس و اشق و میعه و زعفران و بیخ کبر لعسل سرشته بکار برند و این معجون در هر سه روز دو مثقال استعمال کنند و سه روز بگذارند که مجرب ست از روز یکه ترکیب این داده ام در نفع تمام امراض عصب خطا نکرده غاریقون تربد سنا شاه سورنجان هر واحد هفت درم هلیله کابلی بسفایج فستقی خولنجان هر واحد پنج درم سکبینج اشق قسط دار چینی هر واحد چهار درم صبر مصطکی عاقرقرحا حنظیانا حب الغار قرنفل فلفل هر واحد سه درم در سه چند آن عسل

معجون سازند و بردارند و از علاجات جید آن بستن رصاص ست یکبار پس نان گرم پیچ در پس گرم پس نمک گرم پس رصاص و بهمین طور مرهم هندی گوید
که انچه از دوای غاریقون وغیره در قول النسا گذشته مجرب صحیح ست و چون خلط لزج طبیب را مانده گرداند و از پشت و سرین وغیره خارج نشود پس روغن
نفط و زفت و قوم استعمال نماید و این حب هندی ریاح افرسه و حدبه رطوبی را البته منقیه مغنی از ادویه دیگر ست و بسیار کسان ازین به شده اند تخم کرفس فلفل مویه فلفل
دار فلفل بادیان نمک طعام شیطرج هر واحد یکدرم بهاره ده درم زنجبیل یازده درم هلیله زرد تربد مقشر مجوف هر یک پنجدرم کوفته بیخته قند سیاه بنی رم بقوام آورده در آن حبها
بقدر بادام سازند و یکی از آن بخورند و این را بمرات تجربه کرده ام و صحیح یافته شد و خطا نکرده یا دوا نند و مداومت دوائیکه در قول ابو منصور گذشت نیز مجرب ست

وجع ظهر یعنی درد پشت

شیخ میفرماید که وجع پشت در عضل و اوتار داخل و خارج مطیف صلب میباشد پس اگر از لمس دست درد کند سبب در خارج باشد و الا در داخل بود و هر چگونه
باشد یا بسبب برودت مزاج ساذج واقع در پشت و یا بلغم خام متولد در عضلات و فقرات پشت یا انصباب آن از بدن در عضلات و رباطات و اوتار
پشت و یا دخول ریح در اعضای مذکوره حادث شود و یا بسبب کثرت تعب و برداشتن بار گران و حرکت سخت و پشت خم کرده نشستن و یا بسبب کثرت
جماع و گاهی از اسباب حدبه افتد چون هنوز مستحکم نشده باشد و یا بسبب مشارکت بعض اعضا بود چنانچه بسبب ضعف گرده و هزال و ورم آن و یا بسبب
امتلای شدید رگ بزرگ موضوع بر طول پشت از خون و یا بسبب ورم و جراحت در قصبه ریه و گاهی بمشارکت رحم باشد چنانچه قریب ایام حیض یا در اختناق
رحم و هنگام درد زه و گاهی درد پشت از علامات بحران بود طریق تشخیص این اسباب اگر درد با ثقل بتدریج حادث شود و مزمن گردد و از مسح و
ریاضت و مالش و چیزهای گرم تسکین یابد و هنگام سکون و در شب و در سرما اشتداد نماید و در پشت سردی محسوس گردد سببش برودت مزاج باشد
و اگر درد مع ثقل و تقدم تناول چیزهای سرد مولد بلغم و افزونی درد و ثقل روز بروز و دیگر علامات مذکوره برودت مزاج یافته شود و سردی لمس موضع وجع
بود سببش تولد بلغم باشد و اگر درد و ثقل لازم بر یک وتیره بود و لعد غضب و لعب و جماع متعب و جز آن که تحریک ماده کند حادث شود سببش انصباب بلغم
باشد و اگر درد تمددی و متنقل باشد و ثقل کمتر بود و از چیزهای گرم و تکمید و تدهین راحت و از اغذیه منفخه ضرر یابد سببش دخول ریح در پشت باشد و اگر التهاب
و لذع مع خفت بدن و عدم ضربان و رنگینی قاروره و تشنگی و سکون باشیای مبرده بود سببش حرارت ساده باشد و اگر درد مع ضربان در تمام پشت از ابتدای
فقرات پشت تا آخر فقرات قطن بود و حرارت آن موضع و سرخی رنگ آن باشد و هنگام حرکت درد شدت کند و شدت تشنگی و سایر علامات غلبه خون موجود بود
سببش امتلای رگ باشد و اگر تقدم تعب و برداشتن چیزی گران و مانند آن و کثرت جماع و یا علامات اسباب حدبه و یا آثار ضعف و هزال و ورم گرده و
یا ورم و جراحت قصبه ریه و یا قرب حیض و یا اختناق رحم و طلق و یا علامات بحران معلوم شود سببش یکی ازین اسباب باشد علاج اگر بسبب سردی مزاج
یا بلغم خام یا ریح باشد علاج ریاح افرسه کنند و یا منضج از مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی سورنجان مکوه بادرنجبویه هر یک هفت ماشه بسفایج پنج ماشه
اذخر چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله یا گلقند عسلی سه توله میدهند و بعد نضج تنقیه بحب سورنجان و حب منتن کنند و جهت تعدیل مزاج معجون
چوب چینی با عرق چوب چینی دهند و روغن قسط و سداب و بابونه مالند و معاجین حاره و ماء العسل دهند و در روغنهای گرم جند بیدستر آمیخته بمالند و ضمادهای
حاره مثل مقل اشق حلبه بابونه حب الغار بلعاب تخم کتان و روغن بید انجیر آمیخته ضماد سازند و غذا نخوداب و گوشت طیور با مصالح گرم دهند و تقلیل غذا نمایند
و جائیکه ماده نباشد صرف تعدیل و مالش روغنهای گرم در بارد و سرد در حار کفایت کند و ایضاً در ریحی هر چه در ریح البواسیر گذشت بکار برند و اگر بسبب امتلای
رگ بزرگ باشد فصد باسلیق کنند و بعده از نضج بمنضج صفرا تنقیه از مسهل صفرا نمایند و اگر بسبب تعب و کثرت جماع باشد روغنهای گرم بمالند و ترک سبب کنند و اگر از
اسباب حدبه یا بسبب ضعف گرده و هزال و ورم آن و یا بسبب ورم و جراحت قصبه ریه و یا بمشارکت رحم باشد علاج هر واحد مذکور شد بدان توجه نمایند
ذکر بعض ادویه مفرده و مرکبه نافع درد پشت خوردن بوصیر سه درم و کذا پوست زرد رقیق نارنج که در آن مغز سفید نباشد در شیشه کرده از روز یکشنبه
سه هفته در آفتاب آویخته و کذا مداومت خوردن جوز دا انجیر و کذا خوردن پوست سنگدان مرغ و کذا جمله قرابین هر واحد در وجع ظهر بارها مجرب سودمند ست

و شرب تا نخواه و کذا ماهیزهرج و پوست بیخ آن سه درم و کذا ارسن و کذا امومیائی بقدر نخود با ماء العسل و کذا آب کرفس تازه بالعسل و کذا ایبرق هندی بقدر نخود
و کذا تربد و کذا دار فلفل بالعسل و کذا انیسون و کذا جدوار و کذا فوه الصبغ بالعسل و کذا حب الغار و کذا طبیخ برگ سیزاد و کذا فاوانیا و کذا افراسیون و کذا حلتیت و کذا
جاوشیر و کذا زعفران و کذا زراوند مدحرج و شرب و ضماد سنا و کذا اسفرجیب بحلیب بالعسل و کذا مرزنجوش و کذا بیه گورخر و کذا سیساليوس و کذا روغن تخم ترب و کذا
کمافیطوس و کذا روغن بلسم و کذا سعد و کذا روغن فندق و کذا تخم حرمل و کذا تخم بانگل شبت بالعسل پخته و کذا روغن آجر و خوردن نارجیل و کذا نقل حلبه و کذا [illegible]
صنوبر کبار بمویز سرخ و یا یک ماه روز با آب ترکرده بالعسل و کذا گوشت گورخر و کذا کرنب پخته و کذا لحم سقنقور و کذا ماراهی و کذا لحم کودن و کذا ملازمت اکل [illegible]
بستانی و ماکش روغن نارجیل کهنه و کذا روغن خردل و کذا روغن حب الزیح و کذا روغن جوز کهنه و کذا روغن تخم انجره و کذا روغن قرطم و کذا بیه گورخر و روغن قسط
و کذا روغن جند بیدستر و کذا روغن قنفذ و کذا بیه شترمرغ و ضماد برگ خرزهره و کذا گل آن و کذا مرزنجوش سوده بموم و زیت آمیخته و کذا قصب الزریره بسرکه سرشته
و کذا النسرین و کذا اشنه بزر آردجو بسنا و هی بسرکه سرشته و کذا بیخ قثاء الحمار سوده در طبیخ پخته و کذا آرد کرسنه پخته و کذا زفت یابس گداخته حرف سوده بناش
آمیخته و بر پارچه بالیده و کذا لحم ابن عرس و کذا سرگین کبوتر و حرف و شرب و حقنه سکنجبین و کذا روغن خشخاش و پیه شیلان مرغی و کذا پوست وشق و کذا [illegible]
شوربای گوشت گوزن هر واحد نافع در درد پشت بارد است و خوردن کشنیز خشک با شکر و کذا اسفاناخ در درد پشت حار را نافع بود و دیگر ماهودانه نیم درم
با عسل و یا با اشق و فرفیون هر واحد نیم درم بیامیزند و از یک مثقال تا دو مثقال بخورند اخراج بلغم و تسکین درد پشت نماید و کذا اغاریقون درم ریوند نیم درم
در درد پشت بلغمی را مفید است و دیگر خوردن گوپال برای وجع ظهر مجرب است و اگر شاخ آهو درا ندر کرده بگل حکمت گرفته در آتش بسوزند پس سوده قدری از آن
با روغن گاو بخورند در درد پشت ریحی و بلغمی را سود دارد و دیگر ادمال پشت را بروغن چرب کنند بعده سپندان النبی با لون آب ساییده طلا نمایند و در آفتاب
نشینند در درد پشت و تهیگاه دفع کرده و کذا جدوار با آب سوده طلا کردن و در آفتاب نشستن دوائیکه در درد پشت بلغمی را مجرب است تا غاریقون یکدرم ماهودانه
سکنجبین اشق مقل ازرق هر واحد نیم درم فرفیون تخم حنظل حجازی مقشر بروغن بادام چرب کرده هر یک سبع درم با هم آمیخته بخورند بدهند روغنی که دافع درد پشت و
کمر است تخم حنظل منقات سورنجان زیره سیاه فرفیون ایرسا جندبیدستر هر کدام سه مثقال جدوار دو مثقال نیکوب کرده در سه رطل آب و یکنیم رطل روغن زیت و اگر
نباشد روغن بید انجیر بجوشانند آن قدر که آب فانی شود و صاف نموده نیمگرم بر پشت و کمر و عانه بمالند ضماد که بعد تنقیه بسیار مفید است در آب برگ حنا یا تخم
و صابون حل کرده نیمگرم ضماد کنند حب چهار برگ که برای درد پشت ریحی و وجع مفاصل و ورک و تهیگاه و گردن و شانه و همه دردها [illegible] السیا نافع
برگ تنباکو سبز نازک که از [illegible] کوبیده [illegible] برگ نازک بید انجیر سرخ و برگ نازک تاتوره و برگ نازک عشره و نمک طعام هر یک چهار توله سائیده حبها بقدر نخود سازند
شربتی یک عدد صبح و یکی شام و روغن زیره و [illegible] برگه [illegible] روغن [illegible] معجون [illegible] ترمذی و فلاسفه و حب اذراقی هر واحد نافع
در درد پشت است اقوال اکابر شیخ بیفرماید واجب است که در علاج درد پشت بسوی معالجات اوجاع مفاصل و معالجات حدبه و ریاح [illegible] رجوع کنند
چه طریق علاج همه واحد است اما معالجه بارد مشروبات و ضمادات و مروخات مذکور در ابواب گذشته باید کرد و آنچه از بلغم خام باشد باید که استفراغ بشحم
ایارج شحم حنظل و حب منتن نمایند و معالجه آنکه از تعب و مانند آن باشد بغذای جید و مروخات معتدله و روغنها نیمگرم باید کرد و آنچه از جماع باشد علاجش علاج
کسی است که از جماع ضعیف شده باشد و آنچه بسبب گرده باشد علاجش علاج ضعف گرده است و علاج کائن بسبب امتلای رگ بزرگ فصد باسلیق و رگ [illegible]
نیز هست که این فی الحال تسکین [illegible] اتباع بمروخات از روغن گل و مانند آن کنند و آنچه بسبب حدبه باشد علاجش علاج حدبه است و اکثر درد
پشت بسبب برودت یا بسبب ضعف گرده بود پس باید که اکثر علاج ازین دو جهت باشد و کلام مستوفی در علاج گرده و ایضاً در تشخیص درد پشت [illegible] ذکر
کردیم لیکن معالجات خاص بوجع پشت بارد استعمال روغن فرفیون تنها است و از مشروبات مجرب برای آن تریاق اربعه است یا روغن بید انجیر با آب کرفس و انیسه
نقوع نخود سیاه و وجع بسیار بچهار درم روغن گاو و یکدرم عسل بنوشند این تا چهارده روز استعمال کنند و خوردن بلیون و دامان [illegible] سودمند است و حبوب
مسهله بارد مزاج را از اصحاب این درد و حب منتن است و اما ضمادات پس تضمید بخرزهره در دکهنه را [illegible] و تضمید بمثل جاوشیر مقل و اشق و سکنجبین و جند بیدستر

و فرفیون مفرد و مرکب بروغن غار و حب الغار و روغن سداب و تخم او و روغن بیدانجیر و روغن میعه بسیار نافعست و از مروخات روغن فرفیون و روغن قسط و روغن سداب ست و روغن سوسن را خاصیت عجیب ست و اولی آنست که اول پشت را گرم کنند و بپارچه درشت بمالند پس تمریخ نمایند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سبب درد پشت مادهٔ خام بود علاجش بر انضاج آن ماده باشد بماء الاصول و روغن بیدانجیر بعد استفراغ بقیه و دوای مسهل چون حب منتن و حب سکبینج و ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و اگر وجع را نیکو فته شب بانخود تر کنند و صبح جوشانیده صاف کرده عسل و روغن گاو آمیخته دهند صواب بود و اگر سببش ریح غلیظ باشد و اکثر درد پشت و خاصره از این ریاح باشد معالجه بماء الاصول مع روغن بیدانجیر کنند و این حب سکبینج در درد پشت و تهیگاه را سود دارد بگیرند جلبه و حب الرشاد و تخم کرفس و نانخواه و زنجبیل برابر سکبینج برابر همه کوفته بیخته با هم سرشته حب سازند و صبح دو درم بخورند و اگر سببش سوء مزاج سرد ساده باشد تبدیل مزاج کنند و سنجرنیا و مثرودیطوس سخت نافعست و اگر سببش رنج و ماندگی باشد آسایش جویند و طعام سبک و لطیف خورند و گرمابه و روغن شبت و بابونه بکار برند و اگر سببش امتلای رگ پشت بود رگ باسلیق و مابض زنند و روغن گل بمالند و طعام سبکتر کنند محمود گوید که درد پشت اگر از برودت مزاج یا کثرت بلغم خام باشد علامتش سفیدی رنگ و قاروره و بطوء نبض و تقدم تناول اغذیهٔ غلیظه یا لزجه و کبر سن و بلد و عادت و رطوبت زبان و قلت تشنگی و شدت درد بعد بیداری از خواب و غرق و ابتدا از تناول فواکه رطب و آب سرد و امتلاست پس هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و اصل السوس هر واحد دو درم و گلقند عسلی ده درم دهند و غذا نخوداب بشیرهٔ بادام و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن از اخلاط بلغمی غلیظ لزج بحب سورنجان یا حب صبر یا حب قوقایا یا بمطبوخ سورنجان کنند و در هر هفته یکبار تنقیه بقیه که در باب داء الفیل و دوالی بیاید استعمال نمایند و بر پشت روغنهای گرم مثل روغن زنبق و خیری و نام بمالند و از جماع و طعام شب و فواکه و آب سرد حذر کنند و بر تناول حب منتن مداومت نمایند و یا گلقند ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند یا معجونات بخورند و این حب صاحبان این مرض را نافعست شحم حنظل شیطرج سکبینج هر واحد یک نیم دانگ صبر جند بیدستر هر واحد یک درم مقل ازرق یک نیم درم سورنجان یک مثقال کوفته بیخته بآب گندنا حب سازند و این یک شربت ست و اگر از تعب و کثرت جماع باشد ترک آن کنند و راحت و خواب و حمام نمایند و هر صبح جلاب از عنب الثعلب سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و شیرهٔ بادام سازند و پشت را بروغن زنبق و خیری زرد و بنفشه ممزوج بمالند و اگر از امتلای رگ باشد هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم و عنب الثعلب سه درم بنوشند و غذا مزورهٔ مذکور و اسفاناخ خورند و یا آب انار ترش ساده قیمه با شکر سفید ده درم بنوشند و اگر فائده نشود فصد باسلیق کنند و یک لحظه در آب سرد داخل شوند و در مکان بارد و زیر باد کش نشینند و در جای نمناک خواب کنند تجنداری گوید که درد پشت و خاصره نیز از احتباس اوجاع مفاصل ست و اکثر این علت از خلط روی غلیظ بلغمی بود پس اگر سببش برودت مزاج و بلغم خام منصب در مفاصل باشد و این اکثری ست آب اصل السوس یا شبت کنند و هر صبح شربت اصول بنوشند و چون نضج ظاهر شود تنقیه بحب سورنجان و حب منتن و حقنهٔ قوی کنند و روغنهای گرم بمالند و از بقول بارد رطب پرهیز نمایند و معجون فلاسفه نافعست و تضمید بضماد منتنه و آن در قول شیخ گذشت و تنطیل بآب شیح و قیصوم و مرزنجوش و اکلیل و بابونه و بعد خروج از آبزن مالش بروغن سداب مفید و بدانند که استعمال ادویهٔ نافع اوجاع مفاصل از رطوبت مدر بول اوجاع پشت از برودت و رطوبت را صحت بخشد و اگر سببش کثرت تعب و کثرت جماع یا سوء مزاج حار یابس باشد هر صبح آب عنب الثعلب بشکر و شربت آلو و تمر هندی بنوشانند و اگر سببش امتلای رگ باشد هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمر هندی بآب عنب الثعلب یا بشیرهٔ خرفه دهند و غذا مزورات مطبوخ بحموضات بشیرهٔ بادام و خشخاش و اسفاناخیه و قرعیه خورانند و اگر سببش حمیات بلغمی باشد علاجش بعلاج اوجاع مفاصل بارد کنند قرشی گوید که در بلغمی بعد نضج تنقیه کنند و سکنجبین بزوری بآب اصل السوس و سکنجبین عنصلی و شربت اصول و یا آب کرفس بسکنجبین بزوری و یا نخود سیاه و هلیون ممزوج در آب گرم تر کرده یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بدهند و غذا چوزهٔ مرغ و کباب و کبوتر بچه بشبت یا نخود سیاه و هلیون سازند و شحم قاوندی بمالند و بدانچه مناسب بود بخور رانند و پشت را بخرقهٔ درشت بمالند و بعض شحوم و ادهان حاره بمالند و آنچه از امتلای رگ بزرگ باشد چنانچه هنگام احتباس حیض یا خون نفاس یا منی از طول مدت بی جماع عارض شود آنرا فصد فی الفور زائل کند و جماع اگر سبب احتباس منی بود و آنچه از فرط جماع باشد هر چه در تدبیر افراط جماع ذکر کردیم بعمل آرند فقط سعید گوید که

علاج درد پشت تابع برودت بخوردن گلقند و نوشیدن آب مطبوخ عود و اسهال طبیعت بدانچه مخرج خلط بارد باشد مثل حب سورنجان کنند و مالش پشت بزیت
و روغن آب نیم گرم بران و غذا نخود آب و حذر از امتلا نمایند و علاج درد پشت تابع حرارت بفصد باسلیق در ابتدا و شربت شیره تخم خرفه و سکنجبین و نوشیدن آب انار و
و استعمال شربت آلو و تبرید موضع بصندل و گلاب کنند و غذا مزوره سماق یا شوربه سازند و در موضع سرد بخوابند و بر پشت آب سرد ریزند خجندی گوید که آنچه بسبب
برودت و بلغم باشد تنقیه بلغم مثل حب ایارج یا فی یا حقنه مخرج بلغم مشتمل بر ایارج کنند و معجون فرج و معجون نجاح خورانند و مدار الاصول بروغن بادام تلخ یا روغن خروع استعمال
کنند و اگر ماده بسیار باشد بر مثل شوربای نخود بعسل اقتصار نمایند و روغن بلسان بمالند و پشت را بخرقه درشت مالیده ببعض شحوم حاره مثل پیه بلسون یا پیه
شنگ چرب کنند و این دوا نیکو ست بگیرند روغن قسط و روغن ناردین روغن غار و دران جند بیدستر و کندر و تخم انجره هر واحد سه درم فرفیون یک مثقال حل کرده
بر پشت بمالند و اگر در یک رطل زیت برگ غار بپزند و شب بر پشت بمالند و صبح حمام نمایند در درد پشت کهنه [illegible] مفید بود و یا سلق و برگ خرزهره [illegible] بعض روغنها گرم مثل
خاکینه پخته ضماد کنند و یا روغن زنبق ده جزو بگیرند و فرفیون و جند بیدستر و میعه هر واحد یک جزو حل کرده بمالند و حقنه [illegible] لازم گیرند و گاهی از ورم پشت یا وجع دیگر عارض
شود و علاجش ازاله سبب است [illegible] که در درد پشت حادث از [illegible] مزاج و بلغم خام [illegible] و اسهال تریاق اربعه یا طبیخ بزور و [illegible] آب نخود سیاه [illegible] اطریفل
و [illegible] و [illegible] آب بپزند و بر پارچه مالیده بر موضع درد گرم ببندند و چون خواهند که [illegible] و [illegible] حب [illegible] تسکین اوجاع ظهر عجیب الفعل
شحم حنظل صبر سکبینج هر کدام دو جزو جند بیدستر مقل هر کدام نیم جزو [illegible] دو درم و آنچه از [illegible] و کثرت مجامعت باشد ترک سبب کنند و روغن بنفشه روغن [illegible]

وجع خاصره یعنی درد تهیگاه

اسباب این مثل اسباب درد پشت باشد و کذا علامات آن علاج علاجش بعلاج درد پشت کنند و خوردن حلوای تخم تمر هندی [illegible] و [illegible] گزر [illegible]
باشد علاج آن نمایند و خوردن مقل [illegible] وقت خواب و کذا حبوب مقل و معجون آن مجرب است [illegible] که دران حلتیت و زنجبیل و تخم شبت داخل
کرده باشند نافع و این ضماد برای درد کمر و [illegible] تجربه رسیده افیون [illegible] قسط تلخ صبر زرد از هر واحد نیم توله در آب [illegible] حل کرده طلا کنند و در آفتاب یا نزد
آتش عضو را خشک کنند و دو سه روز همچنین بعمل آرند و بقول اهل هند [illegible] درد کمر این حلوا نافع است [illegible] تخم [illegible] هر یک شش درم روغن [illegible] و شکر هر یک
دوازده درم شیر گاو نیم آثار اول مغز [illegible] در روغن بریان نمایند پس شیر [illegible] چون غلیظ شود شکر انداخته حلوا سازند و بحسب مزاج خورند و ایضا
تخم [illegible] سیاه چوب هر واحد توله [illegible] نیم توله آرد گندم نیم پاو بگیرند و ازین نانی از یک طرف پخته بر بندند مفید بود شیخ [illegible] باید که اکثر این درد ریحی و بلغمی بود
و علاج این بعلاج درد پشت قریب است و از علاج خاص باین درد آنست که بگیرند حلیه و حب الرشاد و باقی اجزا همان حب سکبینج است که در وجع ظهر در قول
جرجانی مذکور شد و اگر بسبب ورم در عضوی یا در آنچه مشارک او باشد عارض شود علاجش علاج آن بود و بسبب سوء مزاج حار ساده یا بسبب ماده کمتر افتد مگر بر سبیل مشارکت
اعضای [illegible] و امعا و علاج و علامت آن ظاهر است کرمانی گوید که در بلغمی و ریحی حمول [illegible] سخته مرتب از مقل [illegible] و انیسون و زنجبیل و تخم کرفس و شحم حنظل و سورنجان
و [illegible] و امثال آن سریع التاثیر است بنا بر قرب موضع علت خجندی گوید که حقنه های مشتمل بر ایارج مخرج بلغم بعمل آرند ابو منصور [illegible] نانخواه و تخم کرفس
سکبینج [illegible] ساخته بخورند و یا حب الرشاد سه درم بعسل استعمال کنند تا آنکه ورم کند [illegible] این فتیله بکار برند که عرق النسا را نیز نافعست بگیرند حب الرشاد و بورق و سکبینج
[illegible] و از آن فتیلها سازند [illegible] گوید که اگر بسبب کثرت جماع باشد ترک آن نمایند و روغن [illegible] بمالند و دو سه روز حمام متواتر کنند و دوا المسک
جواهر دار علی [illegible] ساده [illegible] باجهار [illegible] و شراب [illegible] و [illegible] خشکار خورانند و خوردن زردی [illegible] با [illegible] عظیم الاثر است

دوالی

عبارت است از فراخ شدن رگهای ساق و قدم بسبب کثرت نزول خون سوداوی بسوی آن و گاه از خون صرف غیر سوداوی و گاهی از خون بلغمی غلیظ افتد و هر چه که
باشد ماده این مرض در اکثر خونی بود که دران عفونت نباشد و الا دران پای از تقرح و اورام خبیثه سالم نماندی و اکثر [illegible] و پیاده روان و حمالان [illegible]
را که بر پا بسیار ایستند چنانچه خدام امرا و سلاطین [illegible] از رکوب طویل عارض گردد و خاصة چون ایشان [illegible] تولید سودا نمایند و در بلدان حاره [illegible] مثل

بنگال بسیار افتد و بیشتر عقب امراض حادہ واقع شود بسبب انتقال مادہ بسوی آن در مستعدین مذکورین آن گاہی ابتداءً افتد چنانچہ اوجاع مفاصل ابتداءً عارض شود و صاحبان طحال را و کسان مذکورین بسیار عارض گردد و دوالی گاہی علاج نپذیرد و گاہی آنرا قطع کنند و از قطع آن بسبب فقدان راہ غذا عضو لاغر شود بس در سوداوی از ایشان چون قطع و منع کنند امراض سوداوی و مالیخولیا از ان عارض گردد و چون خون صاف باشد از قطع آن خوف عروض مالیخولیا نبود و گاہ در زوال جہت حرارت مزاجی یا عارضی مادہ متعفن شود و بقروح انجامد گیلانی در شرح قانون مینویسد کہ مردی را مرض قریب این علت در پای بود و عقب زوال او مالیخولیا عارض شد بعد از ان باز مرض در پای او عارض گردید و مالیخولیا زائل شد و تکرار این ہر دو حال بران قریب دہ بار مشاہدہ کردیم و دور کہ این ہر دو مرض در یک سال بران بیگردید و اکثر دیدہ شد کسی را کہ مالیخولیا بود و بحدوث دوالی در ساقہای او از ان خلاص یافت بالجملہ تشخیص این مرض ہمین ست کہ رگہای سطبر گرد اگرد ساق و قدم ظاہر شود و گرہ گرہ دران پدید آید و حرکت بالتقیل و رفتار بسیار سریع دشوار گردد و تمییز نوع مادہ آن از علامات مخصوصہ ہر واحد از ان و رنگ عضو و تدبیر سابق و از وقت حاضر تواند نمود چنانچہ رنگ سرخ قانی دلیل خون صرف بود و این اسلم ست و رنگ تیرہ مائل بخضرت یا سبزے بر خون سوداوی دلالت کند و این در تشقق و تقرح سرعت نماید و رنگ مائل بسفیدی و شفافیت و نرمی عضو بر خون بلغمی گواہی دہد علاج فصد باسلیق کنند بعد از ان فصد عروق ممتلے نمایند و از دست یا اللہ و بیفشارند تا خون تمام بیرون آید و تنقیہ سودا بمسہل و ماء الجبن کنند و ترک ریاضت نمایند و از اغذیہ مولد سودا احتراز کنند و بقول اقناع و ابن جزلہ طلاے قیروان و کذا زہرہ بز نیز مفید بود و در علاج مہلت و انذار ندہ و معالجہ این داء الفیل واحد شناسند اقوال حکما مصنف اقتباس گوید کہ بعد فصد باسلیق یا صافن تا دو ہفتہ تنقیہ فرمایند بفاصلہ یکروز بعدہ تنقیہ بماء الجبن و مطبوخ افتیمون فواکہ علوبخان و سفوف لاجورد و حب لاجورد و معجون نجاح کنند و ایارج فیقرا و حجر ارمنی و لاجورد مغسول و مطبوخ افسنتین تربدی و حب غاریقون علوبخان پس روغنہای محللہ قابضہ مقوی عضو بمالند و چون مستحکم و کہنہ گردد عروق را بشگافند بطریقیکہ در قول شیخ بیاید و اگر از عود آن ترسند بعد بریدن گرداغ دہند بعدہ ادویہ قابضہ باردہ مثل مورد و مازو و جوز السرو و اقاقیا و عصارہ لحیۃ التیس و رامک و اشباہ آن ضماد کنند تا باز عود نکند و ساق و قدم را قوت دہد و ضعیف و لاغر شدن ندہد شیخ الرئیس مینویسد کہ اما تدبیر دوالی ایست کہ استفراغ خون از عروق دست و تنقیہ سودا و اخلاط غلیظ و اصلاح تدبیر باید کرد و ترک ہر نشاط و حرکات متعبہ و قیام طویل کنند بعد از ان بفصد این عروق متوجہ شوند و خون سوداوی کہ اندران باشد بیرون آرند و در آخر آن فصد صافن نمایند بعدہ در ہر اندک مدت لعاہد تنقیہ بدن بمثل ایارج فیقرا باندک حجر لاجورد کنند و حتی الامکان ادمان نمایند و شرب افتیمون در ماء الجبن لازم گیرند و حرکت صلا ترک کنند و استعمال رباط بر پای بستن آن از اسفل بسوی فوق و از عقب تا زانو سازند و مغازلک اطلیہ قابضہ خصوصاً زیر رباط استعمال نمایند و اولی آنست کہ حرکت نکنند و مشی ننمایند مگر بعد بستن پایہا و بر موضع خصوص بعد تنقیہ بفصد و ستہا و پایہا و نفس عروق دوالی خاکستر چوب انگور در روغن زیت کہ بران طرفہ پاشیدہ باشند طلا کنند و طلای ترمس مطبوخ و نطول با آب آن و پشاب بز و آرد حلبہ و تخم ترب و تخم جرجیر از ین قبیل ست و اگر سوی قطع تدبیرے سود ندہد جلد را بشگافند و دوالی را ظاہر کنند و در طول آن شگاف دہند نہ در عرض و دو رابہ و ہمہ خون کہ اندران باشد بیرون آرند و تا ممکن باشد آنرا سائل شدن دہند بعدہ تنقیہ آن بشق کردن در طول نمایند و گاہی سل و قطع اصلاً بکنند و دران ہنگام باید کہ استیصال آن نمایند و الا ضرر دہد و افضل سل بلاغ ست و جائز ست کہ سل رگہای سرخ سوے سیاہ کنند و اما با سیاہ آنچہ از تنقیہ لو نشتیم اولاً العمل آرند گاہی قرحہ بد نشود تا مبالغہ در تنقیہ نکنند و بعد ان مسہل اخلاط سوداوی و غلیظ ننمایند و بعد قطع و سل و داغ واجب ست کہ مولدات اخلاط سوداوی ترک نمایند و مداومت تنقیہ بدن کنند تا فضول سوداوی پیدا نشود و دوالی معاودت نماند اگر وجہ مادہ بسوی آن غیر مسدود باشد و یا حرکت کند آنچہ مستعد الحرکۃ از پای بسوے اعضائے اشرف بود با آنکہ در ربط و شق خطر رد مادہ مندفع از عضو خسیس بسوی اعضای عالیہ است فلہذا صواب آنست کہ ربط و سل وغیرہ بعمل نیارند مگر بعد تنقیہ مادہ باقی ایلاقی و جرجانی گویند کہ علاج دوالی نیز ہمین ست کہ اول تنقیہ بدن و ترک مشی کنند بعدہ رگہا بکشایند و خون فاسد از ان بیرون کنند و بعضی را جلد شق کنند پس رگہای سطبر در طول بشگافند و اخراج مادہ کہ اندران باشد بکنند و بعضے را رگہا چندانکہ توانند کشید بیرون کشند و ببرند و این را تازی سل گویند و باید کہ جمیع عروق قطع کنند و الا زود معاودت کند و داغ کردن صواب‌تر از سل بود و تا تنقیہ بدن نکنند دستکاری نشاید کرد بہر آنکہ جراحت مندمل نشود و پیوستہ از ان رطوبات سیلان کند ابن الیاس گوید کہ فصد باسلیق

و اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و سپستان [illegible] درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش و نخود و شیر بادام
سازند و بعد ظهور نضج در تنقیه خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و چون تنقیه بدن گردد و بعد چند روز فصد عرق النسا کنند و [illegible]
تا باریک شوند و عصابه محکم بر بندند و صاحب این مرض از اغذیه غلیظه مولد سودا مثل کرنب و بادنجان و عدس و گوشت نمکسود و لحوم گاو و گوسفند و مانند آن احتراز
کنند و در رفتار و ماندگی پایها تقلیل نماید شیخ همین گوید که بعد فصد باسلیق و ترک اغذیه مولد سودا مثل لحوم البقر و [illegible] امثال آن و ترک مشی و برداشتن
بار گران و تعلیق پایها در کوب هر صباح شربت عناب با آب حشیش الثعلب دهند و لیکن تنقیه سودا و فصد مابض [illegible] یا حجامت بر ساق نمایند و بران عصابه عریض
محکم غیر مولم بندند و گاهی معالجه بدستکاری میکنند که جلد را شق کرده دوالی را از آنجا بر ساخته و [illegible] و خون از آن بیرون می آرند و [illegible] و
سدید و خضر گویند که از هر چیز مولد ماده غلیظه پرهیز کنند و فصد از هر دو دست بتدریج [illegible] بالغ و استفراغ سودا و بلغم بعد نضج نمایند و ایارج فیقرا بحرانی
بلیغ النفع است و کذلک مطبوخ افتیمون یا حب او و ماء الجبن بالشیر تازه و اگر باین تدبیر زائل نشود احتیاج باظهار عروق نشسته از زیر جلد و شق آنها و طول
و سائل کردن خون و یا قطع آنها بتمامه و داغ آنها افتد بعد ازان ادویه قابضه مثل گل سرخ و گلنار و مورد استعمال کنند تا تولد ماده را بار دیگر منع کنند و
گاهی ازین خوف حدوث مالیخولیا و امراض سوداوی مثل قطرب و داء الکلب و غشی و خفقان گردد و چون این علت مستحکم شود علاج نپذیرد و غذا قابض مثل
جوزه مرغ با آب سماق و مزورات دهند و براحت امر کنند و در حمام [illegible] نمایند و بر عضو آب نیم گرم ریزند انطاکی در تذکره گفته که تنقیه ماده آن بفصد و قی و اسهال
کنند و آنچه در نقرس و داء الفیل مذکور گردد بدان طلا نمایند مع لزوم راحت و در تذکره نوشته که در قسم سوداوی و بلغمی علاج داء الفیل بعینه کنند و علاج قسم دموی بفصد
باسلیق از طرف مخالف کنند اگر مرض در یک پای باشد و الا از هر دو جانب کشایند و ابتدا بفصد خلاف آنکه علت در آن کنند اگر تولد مرض متعاقب باشد و الا ابتدا بدست راست
نمایند و خون بتدریج بحسب احتمال قوت خارج کنند و چون بدن پاک گردد دوالی [illegible] عروق قطع کنند تا خون آن بیرون آید و اگر بعد [illegible]
باشد قطع عروق بالکلیه نمایند و علاج قسم مرکب از جمیع اخلاط مذکور بالعکس آنها باید آنچه مذکور شد بسبب غالب در مرکب نمایند صفرا صرف این مرض نمی شود لیکن
ازان مرکب میباشد چنانچه از زردی عروق ملتویه مشاهده میشود پس اگر چنین باشد در علاج آن تدبیر صفرا [illegible] گوید که ابتدا بفصد باسلیق و اسهال
سودا کنند و این متواتر نمایند و از جمیع چیزها که صاحبان مالیخولیا ازان پرهیز کنند احتراز سازند و چون این تدبیر بعمل آرند بعد ازان از عروق دوالی یکی یا دو هر کدام
که بزرگتر دران باشد بکشایند و همچنین یکی بعد دیگری کشاده باشند و آنرا بالند تا همه خون برآید و بعد ازان بتعاهد فصد و اسهال سودا و پرهیز از مولدات سودا امر
کنند گیلانی مینویسد که اولی در علاج دوالی انیست که پیش از هر چیز هر روز صبح ناشتا مسکه گاو در آب شدید الحرارة که قریب بجوش باشد تا اجزای لبنیه مسکه را
ببرد [illegible] بنوشند و مقدار مسکه اندک اندک هر روز افزوده از یک اوقیه تا دو اوقیه و زیاده ازان کنند و بران مداومت نمایند از چهار ماه تا شش ماه
یا زیاده ازان مع ترک اغذیه ردیه بعد ازان در تنقیه شروع کنند که این مواد بدن را نضج و اصلاح دهد و درین نفع بسیار است

داء الفیل

مرضیست که دران ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود و اکثر بسبب ریختن خلط سوداوی بود و گاهی بسبب خلط بلغمی غلیظ افتد و گاهی از خون جید عارض شود و
چون بسیار نازل شود و پای بدان اغتذا نماید و اول پای سرخ شود پس تیره و سیاه گردد و سبب این شدت امتلا و ضعف عضو است بجهت کثرت حرارت
و شدت جذب او بسبب شدت حرارت ناشی از حرکت و احوال معین بر دوالی برین اعانت کند و گاهی متقرح شود و ازان خوف اکله بود و این مرض [illegible]
دوالیست و مستحکم ازان که حس عضو را باطل کند نشود و خفیف ازان محتاج بعلاج قوی دوالی بود انطاکی گوید که حقیقت او انصباب یکی از دو خلط بارد یعنی سودا
یا بلغم بر پای باشد پس در مجاری آن از قریب زانو تا نهایت پای غلیظ شود و ماده او اکثر از هر چیز مولد سوداوی غلیظ مثل لحم البقر و ماهی بزرگ است و معه ذلک مشی
و برداشتن بار گران و نوشیدن آب قبل هضم و خوردن چیزیکه قبل از انخلاع صورت غذا منهضم شود و جماع بر امتلا آنرا زیاده کند و علامت سوداوی آن التهاب
و احتراق مع تیرگی عضو است پس اگر حرافت او زیاده شود قرحه کند و بکشاید و اگر کف پای با ساق متساوی گردد و معه ذلک عضو سست شود در علاج آن امید

صحت نیست و اگر فصل اکحل از سعی و تقریح و سیلان کند قطع عضو واجب بود بنا بر حفظ باقی بدن والا علاج خفیف آن کنند و علامت بلغمی سردی عضو و سستی ملمس آن و عدم تقریح و قلت وجع است با لجمله تشخیص اسباب مذکوره مثل دوالی کنند و صلابت ورم و حرارت ملمس عضو و کمودت رنگ آن و خشونت و شقاق خفیف یا تقرح بر ماده دوالی و علامه این آثار بر ماده بلغمی دلالت کند علاج مانند دوالی علاج کنند و تنقیه بکرات و مرات و متفارق و برفق نمایند و بعد از تنقیه در یخا فصد باسلیق و حجامت ساق نمایند و بسیار مفید بود و ادویه محلله مقویه قابضه مثل اقاقیا و رامک و عصاره لحیة التیس مانند آن استعمال کنند و ساق را تا زانو بعصابه مستحکم بندند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد بعد از نضج مسهل بلغم و حب سورنجان تنقیه کنند و در هر هفته یکمرتبه قی نمایند و تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز نمایند و کندر یا شنه بر زنجبیل نیم ماشه سائیده در طلا الفیل ضغیر آمیخته بخورانند و صبر و مر و اقاقیا و پوست انار بسرکه سرشته طلا کنند و درین مرض ادویه گرم قوی الاسهال بسیار استعمال نکنند و شرب و ضماد ادویه نهری و شامی یا دحل یا ارتنگ و منفرد تخم بید انجیر العسل و قطران و شحم حنظل و تخم تمام و ضماد زهره بز و زرد گل شاهسفرم و زهره غزال و علک البطم مخلوط بگوگرد و خوردن لحم خارپشت بریانی خشک و تریاقات کبیر و جگر خشک آن و کذا شحم حنظل یا برگ آن به نشاسته با کتیرا اصلاح کرده و کذا اسکنجبین و شربت مار انجبین هر واحد نافع داء الفیل است و این دوا معروف بمطبوخ سبعه ادویه را باجوب مسهله ستوده اند هلیله سیاه هلیله زرد و افسنتین افتیمون اسطوخودوس ششش غاریقون سقولوقندریون باسلور تقریبا بجوشانند و صاف کرده بنوشند و از معاجین نافعه برای این مرض است که هلیلجات ثلثه پانزده پانزده درم زنجبیل فلفل سیاه کنند هریک دو درم کوفته بیخته بعسل قدر حاجت سرشته بعد تنقیه تمام سه درم از آن بخورند و نزد اطبای هند بعد فصد و قی مکرر ضماد الیوه و ببول و لوبان و تخم سویه بسرکه سائیده مفید و ایضا کچه طی بتیحی خورده با آلایش ادویه تنقیه و شهد پرسشیده بمبالغه قی کردن و بابونه مرچ سیاه اجمود و تخم سویه چوب چینی با تنگ چوب لی برابر سائیده و شهد آمیخته نیمگرم ضماد کردن نیز نافع است اقوال حذاق شیخ میفرماید که داء الفیل مرض خبیث است کمتر به میشود و باید که بحالش بگذارند اگر آزار ندهد و اگر سودی متقرح گردد و خوف آکله بود سوای قطع آن از بیخ علاج نبود و چون در ابتدای آن تدارک کنند ممکن است که استفراغات و خصوصا بقی سخت نفع کند و گاهی اخراج بلغم و سودا و فصد کنند اگر احتیاج آن باشد بعد از آن تحت الفخذ بر پای ضماد نمایند و اما چون مستحکم گردد امید رفع آن بعلاج کمتر است و بدانکه جمله علاج این مرض که در آن امید صحت بود مبالغه در علاج دوالی است و استعمال محللات قویه و گویند که لیسیدن قطران آنرا نفع میکند و گاهی سلعه در پای تولد کند و بزرگ شود و مشابه داء الفیل گردد و علاجش با آهن کنند جرجانی مینویسد داء الفیل اگر صریح باشد علاج او آسان بود و هرگاه که رنگ متغیر شود و درشت گردد علاج کمتر پذیرد و علاجش قی متواتر بود با دویه که بلغم غلیظ و سودا را از جای او برکنند و اگر بفصد حاجت آید رگ باسلیق زدن صواب باشد و آرام گرفتن و نارفتن و پای بر بالش نهاده داشتن و اگر ضرورت حرکت باشد عضله پا را از قدم و زانو تا ران به بندند و گام آهسته نهند و در هر هفته شربتی ایارج فیقرا یا حجر ارمنی آمیخته بخورند و پیوسته ماء الجبن با سکنجبین افتیمونی ساخته با فتیمون و اندکی کاک نفطی خورند و هرگاه که برخاستن و رفتن خواهند اول ادویه قابض بر ساق و قدم طلا کنند و بعصابه به بندند و بعد از آنکه قی بسیار کرده باشند و تنقیه بمسهلات کرده خاکستر کرنب بزیت الانفاق بیامیزند و ثمر طرفاء و لسان بره و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر کوفته بیخته بدان سرشته طلا کنند و ترمس بیخته طلا کردن و در طبیخ آن نشستن و بدان بطول کردن سخت سود مند است محمود گوید که سببش اگر خون سوداوی باشد فصد باسلیق کنند و بحسب سن و قوت خون بر آرند و تنقیه بدن از سودا بمطبوخ افتیمون یا بحب آن نمایند و در هر هفته قی دو سه مرتبه استعمال نمایند و یا این حب بخورند که درین علت نافع است قنطوریون دقیق تخم حنظل هر واحد نیم دانگ ترید نیم درم سقمونیا الصطکی هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حبها سازند و این یک شربت است و بعد تنقیه فصد باسلیق کنند و پای را بعصابه به بندند و در بستن از پشت پای آغاز کنند تا بالای زانو برسانند و چون تنقیه تمام بدن بعمل آید خاکستر کرنب و بوره نان و آرد شلیم که با آب شاخهای انگور یا چوب انجیر یا برگ شبت و آب برگ کرنب سرشته باشند طلا کرده به بندند تا یک دو روز نگشایند بعده اعاده طلا بران نمایند و به بندند و دستور اول بگذارند و صاحبان این مرض از طول قیام و کثرت مشی و تعلیق پایها و رکوب و اغذیه غلیظه و مولد سودا اجتناب کنند و اگر خلط غلیظ بلغمی باشد هر صبح مطبوخ اصل السوس و بادیان هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخود آب بشیره تخم قرطم خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحب صبر یا منقوع آن یا بحب سورنجان یا معجون آن کنند و ادمان قی در هر هفته سه مرتبه باین مقیی نمایند اصل السوس بیخ خربزه و تخم او و تخم شبت تخم ترب و برگ بیخ او و بادیان

تخم سریق کنگر زد هر واحد پنج درم در آب خوب بجوشانند و صاف کرده دران نمک یکدرم عسل سرخ ده درم آمیخته بنوشند و پر مرغی بروغن کنجد آلوده در حلق اندازند
و بعد فراغ از قی گرسنه مانند و اطریفل صغیر یک مثقال استعمال کنند و در هر روز یکبار غذا خورند و از اغذیه غلیظه مولد بلغم حذر کنند و از فواکه تر و بقول و آب سرد اجتناب نمایند
و این سفوف نفع کند فلفل سیاه و زنجبیل و کندر هر واحد سه درم قردمانا تخم کرفس هر واحد چهار درم همه را باریک سایند هر صبح یک مثقال بخورند و بسبیر و کندر و مر و اقاقیا
و تخم حلبه با آب برگ سرو یا شراب قابض بر پای طلا کنند و ترک مشی بالکلیه نمایند سعید گوید که علاج داء الفیل بفصد باسلیق از دست مقابل پای علیل و تنقیه بدن
بمطبوخ افتیمون کنند و ماء الجبن بنوشانند و از اغذیه ردیه مولد سودا پرهیز کنند و بگوشت جوزه مرغ و حملان صغار و زرده بیضه نیمبرشت غذا سازند و ازین علت مریض را بترسانند
بهر آنکه چون استحکام شود به نکو وجه سرطانی است بهر تقویت عضو مرداسنج و اقاقیا و صبر و عصاره لحیة التیس و شب یمانی با سرکه سرشته بران طلا کنند و از اسفل تا فوق اعتماد [illegible]
برمند و بعد طلا ابن قمری گوید که اگر در ابتدا باشد و علاج کما ینبغی نمایند به شود یا بران حال بایستد و زیاده نشود و علاج [illegible] لزوم قی و عدم از مشی و قیام است بعد از آن
حب سورنجان که مسمی بمقیم الزمنی است نفع کند بعده اعاده قی و استعمال [illegible] نمایند و اغذیه لطیفه سریع الانهضام خورند و اگر [illegible] قریب باشد از
تخم کرنب و شوره و [illegible] و تخم کرفس و اطریون و [illegible] و آرد حلبه با آب انار طلا نمایند و یک روز در میان [illegible] تحلیل بسیار کند [illegible] از انتشار و حیا [illegible] گفته
که هرگاه طحال او ورم [illegible] از خون سوداوی باشد بعد رفتن پیاده بسیار و والی یا داء الفیل پدید آید بهر آنکه آنها محل [illegible] عا و دارند [illegible] گوید که آنچه از خون غالب
سوداوی باشد تنقیه بدن سطبوخ و کنند بعده ادویه قابضه بران استعمال نمایند و اگر ممکن باشد ترک لحم کنند تا در باد [illegible] و بر ضرورت اقتصار کنند و آنچه از خلط غلیظ بلغمی
بود ادمان قی در هر هفته دو روز متواتر و استفراغ بلغم کنند و دو درم اطریفل صغیر با نیم درم کندر و نیم درم زنجبیل هر روز استعمال نمایند و بصبر و مر و اقاقیا و شراب قابض
و آب برگ سرو و جز آن بر پای طلا کنند الطاکی در [illegible] که داء الفیل از خون یا بلغم افتد و علاجش فصد باسلیق پس [illegible] حجامت ساق بود و تنقیه مثل
غاریقون و صبر و ادمان قی و ترک [illegible] و [illegible] طلا [illegible] اقاقیا و سرو [illegible] حنظل درین خصوصیت است اکلا و طلاء و کذا قطران [illegible] را و در [illegible] است
که پیاده رفتن درحال حدوث شدن پای داء الفیل پیدا کند و اگر علاج نخورند آنرا [illegible] طلا [illegible] بر چوب انگور بسرکه دران بلیغ النفع است و در تذکره میگوید که
در سوداوی اولا فصد باسلیق از جانب مقابل کنند بعده سفوف سودا [illegible] بنوشند بعده همچنین مطبوخ افتیمون بنوشند بعد این حب که درین باب
در والی از مجربات است افتیمون بسفایج گل بنفشه هر واحد یک جزو شحم حنظل سغر [illegible] تلخ سقمونیا هر واحد نیم جزو لاجورد مروارید مرجان هر واحد ربع جزو در آب شاهتره
سرشته حب بسازند شربت دو مثقال [illegible] بر [illegible] در هر هفته دو بار استعمال نمایند بعده فصد صافن کنند و استعمال ضمادات و نطولات محلله مثل بابونه و اکلیل [illegible]
و حلبه نمایند و بعد تنقیه ماده تمامه ادویه قابضه مانع از عود ماده مثل مورد و کرنب و حقف [illegible] و حی [illegible] سرو قطران و شیلم و زجاج بکار برند این همه با بستن پای قوت
قیام و حرکت بعمل آرند و علاج داء الفیل حادث از بلغم اولا بکار است قی از آب [illegible] شبت و عسل و سرکه و ماهی شور بمرات کنند بعد ازان ملازمت لوغاذیا یا
ارکیغانس چند روز نمایند و ضمادات در نیجا خردل و مویزج افزایند و در نیجا حجامت در پای بدل فصد کنند و آین همه با اقتصار اغذیه در قسم اول بر چیزیکه مولد خون جید
بود مثل جوزه مرغ و شکر و پسته و مویز و در قسم ثانی بر لحم و نیم بریان [illegible] و در هر دو قسم بر زرده بیضه و بادام بایدو ادمان اطریفلات درین باب نیکوست مؤلف
اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق از جانب موافق قی و اسهال بمقیات و مسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات و ضمده و نطولات محلله و فصد مابض باید که بهر تنقیه نفس عضو
زلو چسپانند و یا شرط بسیار زنند و بالایش برگ بهشت و یا بید انجیر بروغن گل چرب کرده بر بندند تا رطوبت بسیار ازان بیالاید و در هر هفته چهار بار شرط یا زلو
بکار برند و برگهای مذکور بندند تا چهل روز پس بمراهم مندمله علاج کنند و اگر به نشود و داغهای بسیار و کرز بر رگها و محلهائی که ابتدا از انجا شده باشد نهند
و اگر با کله منجر گردد پای را از بندگاه قدم ببرند و آن را در روغن تلخ گرم کرده بنهند تا خون بند گردد

اوجاع مفاصل

بدانکه وجع مفاصل عبارت است از درد که در پیوند های اعضا حادث گردد پس اگر این درد مختص بعضوی خاص نباشد و در پیوند های دست و پا بود آنرا علی الاطلاق
وجع المفاصل گویند و اگر مخصوص بمفصل ورک یا کعب و اصبع یا زانو باشد آنرا باسم خاص مثل وجع الورک و عرق النسا و النقرس و وجع الرکبه خوانند و این جداجدا

مستور گردد و بقول صاحب کامل گاهی این مرض در مفاصل لحیین و اذنین و فقار و کبد و طحال و غیر آن حادث شود حتی که سببش ... این علت معلوم نگردد بالجمله
سبب کلی فاعل این اوجاع سوء مزاج حار ملتهب یا بارد مجمد یا یابس مقبض است که در تمام بدن یا در عضوی از اعضای رئیسه افتد و آن سازج باشد یا مادی و ماده
ذی قوام بود مثل خلط یا غیر ذی قوام همچون ریح غلیظ و مفرد باشد یا مرکب و اکثر از ماده مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا و یا از بلغم خام میباشد و از خون صرف و خون
صفراوی و خون بلغمی و خون سوداوی نیز حادث شود و از صفرای صرف و ریح بسیار کم میباشد و از سودا نادر افتد و بقول شیخ گاهی ماده این چیزی از جنس ریم باشد چنانکه گوید
میتواند که این مرض از ماده افتد که از ورم قریب از مفصل بگشاید و طبیعت بسوی آن دفع کند و عام است که وجع مفاصل بی ورم باشد چنانچه در جمله اقسام سازج و یا با ورم بود چنانچه
در اکثر انواع مادی و حدوث این مرض از سوء مزاج ساده بغایت کمتر بود و بیشتر از ماده افتد که در گوشت گرد اگرد مفاصل در آید و باشد که آن ماده در رباطات نیز نافذ شود اما در
اعصاب و اوتار نمی آید و از لست که این مرض بی تشنج بود و خاصه این ورم است که پخته نشود و ریم نگردد مثل اورام دیگر و ابن الیاس گوید که وجع مفاصل و نقرس از اخلاط واحد بدون
اختلاط صفرا برای ترقیق ماده و استعداد آن بنا بر انصباب کم افتد و لهذا این مرض صبیان و خواجه سرایان و زنان را بسبب قلت صفرا در ابدان ایشان حادث نشود
و صاحب شفاء الاسقام مینویسد که گاهی ماده اوجاع مفاصل فاسد گردد و حکه و الم و لذع حادث شود و مریض از هر چیزی که آنجا را مس کند حتی که از جامه پوشیدنی ایذا یابد
و ممکن است که ماده در حرارت و حرارت آنچنان گردد که در استخوانها نفوذ کند و آنرا بشکند و اطبا آنرا ریح الشوکه گویند و بدانند که سبب کلی اوجاع مفاصل مادی ضعف مفاصل
است و اجتماع یا انصباب ماده در آن موجب ضعف مفاصل یا سوء مزاج مستحکم است خصوصاً بارد یا ضعف او در خلقت نه از جهت سوء مزاج او یا شدت جاذب حرارت او
و خصوصاً چون اعانت بحرکت و اوجاع باشد یا اسباب خارجی چون لعب کثیر بمنزله رکوب دائم مضعف مفاصل پایها یا ضربه موضع مفصل یا وضع او در زیر اعضای دیگر
و حرکت مواد بالطبع بسوی آن و لهذا در پایها و سرین اکثر افتد و باعث اجتماع و انصباب ماده در مفاصل بسیار است چنانچه دعت و سکون و ترک ریاضت معتاد و استحمام
و ضعف هضم و تدارک طعام و تناول اغذیه غلیظه مثل لحم البقر و مولد جنس مواد محدث این وجع و اکل اطعمه ناموافق بغیر ترتیب و تواتر تخمه ها و شرب شراب با فراط
و ریاضت و جماع کثیر خصوص بر امتلاء و نوشیدن آب بر نهار و در حمام و ادمان حر سفر و استحمام بر شکم سیر و کثرت زکام و نزله و ترک استفراغات معتاده مثل قی و اسهال و فصد
و حبس خون حیض و بواسیر و معالجه قولنج بنحوی که روده قوی گردد و فضلات معتاد را باطراف دفع کند و آنرا قبول نکند پس باطراف مندفع گردد یا حرکات بدنیه و نفسانیه اخلاط
را در جوش آرد و بمفاصل افگند و احداث مرض مذکور نماید و اکثر غضب شدید و شور حرارت در بدن و تذیب مواد ساکنه باعث این مرض میشود بالجمله آرام و سکون و ریاضت
بعد امتلاء و کثرت جماع بر امتلاء قوی ترین اسباب این مرض است و شیخ و جرجانی مینویسند که هرگاه اخلاط خام در بدن جمع شود پس بقی یا اسهال یا ادرار بول بالطبع یا بالعلاج
مستفرغ نگردد ضرور بسوی گردد یا وجع مفاصل اگر بسوی مفاصل مندفع شود و یا حمیات عفنی اگر در رگها باقی ماند و عفن گردد و یا بورم و خراج چنانکه در کنج ران و بغل مواد جمع
شود و خراج گردد اگر در گوشت نرم در آید و اما اگر طبیعت آنرا در اسهال یا بول دفع کند و بول غلیظ و اکثر غیر رقیق آید ممکن است که از غائله آن ایمن گردد و این علت از بدن
دفع شود و اگر چنان نباشد یکی از علل مذکوره پدید آید و اگر این مواد خام را اعانت کند حرکت مفاصل متعب یا ضربه یا سقطه یا غضب و هم و سهر مضعف قوت مواد خام منجذب
گردد و نافذ شود اوجاع مفاصل حادث شود و اکثر این اخلاط فضله هضم ثانی و ثالث میباشد و این علت پیران را و اصحاب امراض مزمنه را و ناقهین را که تدبیر و علاج ایشان
بصواب نشده باشد بسیار افتد زیرا که قوت ایشان از هضم جید ضعیف شود خصوصاً اگر معالجه آنها بمسکنات سوای استفراغ وافی و دفع بالغ کرده شود و تخمین کثرت
می پذیرد و اوجاع بمفاصل بسبب آنکه خالی تر از سائر اعضا و حرکت او اکثر و مزاج او ضعیف و ابرد و وضع او در اطراف بعید از مبدء اول است و بسیار باشد که مواد میان
پیوندها متحجر شود و مثل گچ گردد خصوصاً خام از آن و بیشتر لحم در مفاصل صاحبان این علت بروید و خصوصاً میان انگشتان پس انگشتها بهم بچسبد و کج شود و گاهی
در رشته او کند و گاهی ساکن گردد و مثل این صاحبان مزاج گرم را بیشتر افتد و اکثر آنچه میان انگشتان و در پیوندگاه گوشت فزونی بروید از ماده دموی بود
و کسی را که اوجاع مفاصل عارض شود بیشتر او را اولاً نقرس عارض گردد و اوجاع مفاصل از جمله امراض متوارثه است بهر آنکه مبنی بر مزاج والدین بود و بسیار باشد
که معالجه وجع مفاصل و تقویت آن و دفع مواد از آن بادویه مقویه و رادعه سبب هلاکت شود زیرا که فضولی که بمفاصل ماندن و بمفاصل آمدن معتاد بود باز گردد و باعضای
رئیسه برسد پس اگر بار دیگر بمفاصل جذب نکنند صاحب آنرا در خطر اندازد و اوائل فصول که در آن اوجاع مفاصل و نقرس حادث شود فصل ربیع است بسبب حرکت خون

و اخلاط دیگر اندران و فصل خریف نیز بواسطهٔ رداءت اخلاط دران و هرگاه که صاحب اوجاع مفاصل و النقرس را داء الفیل و دوالی پدید آید از مرض اول خلاص یابد و گاهی
اوجاع مفاصل در حمیات بیجان کند و صاحب خلاصه گوید که چون روزگار برین علت دراز گردد ماده فاعله اندر مفاصل محتبس ماند لطیف آن تحلیل شود و غلیظ آن
متحجر گراید و اشکالی که مناسب انحطاط باشد مستحیل گردد پس مادهٔ بلغمیه بصورت گچ گردد و ماده سوداویه صورت گچی پذیرد و سوداوی مثل انگشت گردد و گاه در وی [illegible]
که مادهٔ مفاصل بیشتر متحجر گردد و این یا بسبب خطای طبیب بود در استعمال محللات قبل نضج ماده و اعتدال قوام آن پس لطیف تحلیل پذیرد و کثیف آن باقی ماند
و متحجر گردد و یا افراط در استعمال مخدرات برای تسکین وجع کنند یا آنکه در اصل ماده غلیظ بارد لزج باشد و مصنف شفاء الاسقام میگوید که وجع مفاصل را مرض العمر
نامند از برای آنکه مبتلای آن بالکلیه خلاص ازان کمی یابد بلکه بقیهٔ آن تا مدت عمر او می ماند و یا عمر صاحب او دراز بود و بسبب اندفاع مواد ردی از اعضای
رئیسه و شریفه بسوی اطراف و [illegible] گفته که این مرض بمنزله [illegible] بسبب کثرت مواد بسیار افتد و ازین جهت نزد اکثر مرض ملوک معروف است طریق تشخیص
اسباب اوجاع مفاصل اولاً این امر دریافت کنند که سببش سوء مزاج ساذج است یا مادی و این چنان باشد که نظر کنند که موضع درد بلا انتفاخ و ورم و بلا
تغیر رنگ است یا با انتفاخ و ورم و تغیر لون و از مریض بپرسند که درد بتدریج عارض شده یا دفعةً و با درد یکی [illegible] در انجا معلوم میشود یا گرانی پس اگر جای درد بلا انتفاخ
و ورم و بی تغیر رنگ محسوس شود و مریض گوید که مرض اندک اندک عارض شده و درد بلا ثقل است باید دانست که سببش سوء مزاج ساذج است پس اقسام
او از کیفیت موضع الم بلمس دریافت کنند اگر بلمس گرم معلوم شود و سرعت نبض و رنگینی قاروره و سن و مزاج و فصل و تدبیر متقدم و غیره آثار حرارت دریافت
گردد بدانند که سببش حرارت ساده است و اگر بلمس سرد بود و دیگر علامات برودت مزاج مدرک گردد سببش برودت ساده باشد و اگر یبوست موضع و دیگر آثار
خشکی معلوم شود سببش یبوست باشد و اگر با وجود عدم گرانی انتقال درد از جای بجای دیگر و تمدد شدید بود و صاحب مرض میوه‌ها و طعامهای مولد ریاح بسیار
خورده باشد سببش ریح باشد و اگر موضع درد منتفخ و متورم و با تغیر رنگ باشد و بیمار عروض مرض دفعةً و درد با ثقل گوید باید دانست که سببش ماده خلطی است پس
می باید که نوع خلط دریافت کنند باین طور که بلمس و رنگ موضع و ورم و انتفاخ آن ملاحظه کنند و شدت و خفت وجع بپرسند و بمزاج و سن مریض و فصل نظر کنند
پس اگر بلمس گرم نماید و سخت سوزان نباشد و رنگ جایگاه سرخ باشد اگر ماده غالب تر بود و انتفاخ و ورم زیاده بود و درد با ضربان و تمدد شدید و گرانی گوید و مزاج
بیمار دموی و فصل ربیع و عمر شباب و بدن لحیم شحیم بود و تقدم تناول اغذیه و اشربه مولد خون بران گواهی دهد سببش ماده دموی باشد و اگر بلمس سخت گرم و
سوزان تر و بازردی رنگ و یا سرخی اندک بود و گرانی و ضربان و تمدد کمتر و درد شدید تر و سوزان تر و خلنده و مائل تر بالتهاب گوید و ورم و انتفاخ بدان بزرگی
نباشد و از ادویه بارد تسکین بسیار یابد و با عطش و سرعت نبض و نارنجی بول و اکثر با تپ باشد و مزاج مریض صفراوی و فصل گرم و تدابیر سابق مولد صفرا بود سببش ماده صفراوی
یا خون صفراوی باشد و اگر بلمس گرم نبود و رنگ آماس همرنگ بدن باشد یا به صباحت مائل بود و ورم اندک و نرم منبسط باشد و کثرت ثقل و قلت التهاب و لزوم وجع
متوسط مائل در عرض و عمق و فقدان علامات خون و صفرا بود و چیزهای گرم نفع یابد و بدن اگر فربه باشد لحیم نبود بلکه شحیم باشد و بیاض و غلظ قاروره و بطوء و اختلاف نبض و دیگر
دلائل مزاج بلغمی یافته شود و مزاج و سن و هوا و تقدم تدابیر بلغم افزا مثل اغذیه بارد رطب و راحت و قلت ریاضت و ترک استحمام و غیره مولد فضول بلغمیه بران گواهی دهد
سببش ماده بلغمی باشد و اگر موضع بلمس سرد و خشن و با عدم ترهل باشد و رنگ ورم غیر مشرق بود یا بسبزی یا کبودی یا سیاهی زند و تمدد و درد اندک و خفیف و آماس کوچک
با صلابت و قلت انتفاع بعلاج بود و چیزهای گرم تر مفید شود و صلابت نبض و بطوء و تفاوت آن و [illegible] طحال و کثرت اشتها و سائر علامات مزاج سوداوی و فصل و تدبیر
گذشته مولد سودا بران گواهی دهد سبب مرض ماده سوداوی باشد و اگر علامات دو خلط یا بیشتر مدرک گردد و قلت انتفاع بمعالجات حاره صرف و بارده صرف و
گاهی از چیزی گرم و گاهی از سرد نفع یابد سببش ماده مرکب باشد و آن اکثر با بدان حار صفراوی که تدبیر مرطب مبرد و مولد بلغم خام از اغذیه استعمال کرده باشد و
از حرکات بر امتلاء عارض شود و اوجاع این کسان تسکین یابد بتغمیز ملایم بدستهای بسیار و ایشان انتفاع یابند بمروخات معتدل الحرارة مع سکون چه حرکت بالغ
[illegible] است و سفیدی رنگ مفاصل و ورم مائل بزردی بر ماده مرکب از بلغم و صفرا و زردی آن مائل بسیاهی بر ماده مرکب از صفرا و سودا نیز دلالت کند و اگر حرارت بلمس شدید و
درد با خارش و سوزش باشد و از چیزهای گرم یا پوشیدن جامه بر موضع درد تکلیف بسیار یابد و از هوای سرد و ادویه بارد با قبض راحت یابد سببش ماده مدی یعنی همچون ریم باشد

علاج کلی اوجاع مفاصل

بدانکه سورنجان که خصوصیت بسیار بمفاصل دارد دخل کردن آن در مسهل و ضماد اوجاع مفاصل حار و بارد انسب ست و ضماد بعد از تنقیه مناسب بود و اگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم مضائقه ندارد و استخوان آدمی سوخته باریک سوده بگلاب جبها سازند و قدری بدهند که جهت تسکین درد مفاصل مجرب نوشته و صاحب تحفه گوید که خوردن استخوان سوخته انسان سه روز هر روز یک مثقال با شکر سفید آمیخته جهت وجع مفاصل و عرق النسا و صرع لغایت آزموده است و شیخ سیفر با یدقومی ذکر کرده اند که از مجربات که تخلف نمیکند البته خوردن استخوان آدمی سوخته است شخصی از یهودیان استعمال میکرد و از ان انتفاع می یافت و مدبرای النقرس و اوجاع مفاصل البته و جرجانی گوید که این دوا الوقت ضرورت و درد صعب باید داد و منفعت وی آنست که ماده را غلیظ کند و از سیلان و نزول در مفاصل باز دارد و بدین سبب استفراغ بهاید نهد تا خلط را باز آمدن منع کند و محمد زکریا استخوان سوخته را درین باب می ستاید لیکن استخوان آدمی شتر را منکند و میگوید آنچه من درین آزموده ام سورنجانست و در طبرزد هر یک سه درم بعد استفراغ بهاید نهد اخلاط را از سیلان باز دارد و خجندی گوید که من در اوجاع مفاصل استخوان سوخته بزراتجربه کرده ام هر روز یک مثقال با سورنجان و از ان بسیار کسان به شدند و رازی گفته که مادهٔ این علت از اخلاط اربعه اکثر خالی از ریح نباشد پس معالجهٔ این مرض رعایت ریح کردن مناسب هر خلط واجب دانم لهذا اکثر سورنجان و اسارون در علاج این علت دخل ست وی در جمیع انواع آن کثیر النفع است بلکه اکثر از اسهال مستغنی میسازد و چون ماده لقی و اسهال منع نگردد پس باید که مدرات قویه دهند چون استخوان محرق انسان یا از هر حیوان که باشد و اگر کسے عادت بنوشیدن شراب دیا بنگ یا بخوردن افیون داشته باشد وقت معالجه این علت در استعمال منضجات و مسهلات منع از ان نباید کرد و اگرچه استعمال مخدرات مطلقاً در وجع مفاصل از یہ تحسین در مسهلات منع آمده لیکن باید که شراب در عرقیات مفرحه مقویه اعضای رئیسه چهارم و یا سوم حصه ممزوج نموده بدهند مانند عرق کیوڑه و گاوزبان ساده و عنبری و بادرنجبویه و صندل و ابریشم و عرق عنبر و تنبول مرکب ابریشم مرکب و عرق زردک مرکب مناسب مزاج لعل آن و افیون را چند بیدمستر و یا زراوند طویل و یا زعفران و یا دارچینی و یا اظفار الطیب چهارم حصه افیون ضم کنند و بنگ را بنگ در عرقیات مذکوره بسایند و بوزن سه ماشه زرنب و یا کبوترکچری و یا اظفار الطیب و یا تخم گاوزبان و یا قاقله کبار و یا بادیان رومی و یا هندی و یا ختائی و یا برگ تنبول پخته سه چهار عدد انداز ند تا منع از تبخیر کنند و تقویت مفاصل و اعصاب نماید و قبل از نضج و تقلیل ماده مقویات عضو و ملینات و محللات بکار نبرند چرا نکه ماده بسیار و قوی الحرکه بود و بلا توقف و بی انتظار نضج آنرا استفراغ سازند و استعمال مدرات پیش از تنقیه نباید کرد و آنچه باعصاب ضرر دارد مثل حموضات و لبنیات و مسرات و مخدرات بدون مصلحات بی ضرورت شدید بکار نبرند ابو سهل گوید که معالجه جمیع اقسام وجع مفاصل باستفراغ خلطے که مادهٔ مرض باشد باید کرد و آن خلط خون بود یا بلغم یا صفرا یا سودا بعد از ان تبدیل مزاج کنند تا در بدن فضلات بار دیگر پیدا نشود و بعد از ان تقویت عضو نمایند تا آنچه از فضول متولد شود منصب گردد و قبول نکند پس اگر مادهٔ این مرض خون باشد فصد کنند مادام که مرض در تکون باشد از جانب مخالف و هرگاه مرض متکون و متمکن گردد از طرف موافق و در نقرس فصد باسلیق و در عرق النسا و وجع الورک رگ کعب بکشایند و در وجع مفاصل از هر دو جانب و اگر بعض احشا مثل کبد و طحال و غیر آنها علیل باشد بعد از ان فصد رگی باید کرد که منفعت آن مخصوص بآن عضو باشد و اگر خلط موذی خون نباشد بلکه یکے از اخلاط باقی باشد باید که استفراغ بادویه موافق آن خلط موذی از فوق و اسفل نمایند و اولاً آنچه اندک تحریک قی کند و آنچه اسهال طبیعت نرمی نماید بدهند تا آنکه اخلاط نضج آید اکنون پس آنچه استفراغ بقوت کند استعمال نمایند و حذر کنند از آنکه ادویه قوی الاستفراغ قبل از نضج خلط و استعداد آن بخروج استعمال کنند بهر آنکه دوا استفراغ اجزای لطیف رقیق کند و غلیظ بگذارد و غلظ او بیفزاید و قلع او متعسر یا غیر ممکن شود و ایضاً حذر از استعمال ادویه قوی القوة در تسخین یا تبرید کنند زیرا که دوای مفرط الحرارة خلط را مشوی و متحجر میگرداند و بعد از ان مستفرغ و منحل نمیگردد و مفرط البرودة اجماد و تبرید خلط میکند و عضو کسب خدر و جمود می نماید و واجبست که رعایت این قوانین درین امراض نمایند از برای آنکه خلط آنها محصور در قعر اعضا و میان مفاصل و عظام میباشد و خاصة در مواضع منفصل و رگ که خلط محتبس در عمق بود و هرگاه رقیق لطیف سهل الحرکة نباشد مستفرغ نشود پس در هر مرض مادی جهد کنند که خلط رقیق و مهیا باستفراغ گردد و مجاری عضو یکه از ان مستفرغ شود کشاده گردد و البته چیزیکه تبلید آن یا تغلیظ یا التسدید نماید استعمال نکنند و اما مواد یکه برای آن ترکیب دوا کنند باید که بحسب کیفیات مواد مرض اختیار نمایند پس اگر مادهٔ مرض خون باشد دو گونه

تبرید بیشتر از ترطیب کنند استعمال نمایند و اگر صفرا بود آنچه ترطیب اکثر از تبرید کند بعمل آرند و اگر بلغم باشد آنچه تسخین و تجفیف باشد بکار برند و اگر سودا بود آنچه تسخین و ترطیب نماید
استعمال کنند و این فعل در دوا نه فقط بلکه در همه تدبیر مثل اطعمه و اشربه و خواب و بیداری و حرکت و سکون بعمل آرند و واجب است که اولا در نقرس و اوجاع مفاصل
نظر کنند که از کجا خلط منصب میگردد و آن خلط کدام است و آیا آن هنوز در انصباب است یا منصب شده و متمکن گشته پس اگر هنوز در انصباب باشد معالجه
بقطع آنچه جاری میشود و منع او بتقویت عضو یکه بسوی آن میریزد باید کرد تا آنرا قبول نکند و قطع آنچه جاری میشود بامتناع از اغذیه و تدبیر مولد آن خلط بود و آنچه منصب
و متولد شده استفراغ آن باشیاء یکه در استفراغ موافق آن خلط بود باید کرد خصوصا از مواضع موافقه شیخ میفرماید که چون تدارک اوجاع مفاصل در ابتدای
ظهور آن کرده شود علاجش سهل بود و اگر متمکن و اعتیادی باشد خصوصا متولد از اخلاط مختلفه علاج او مشکل باشد و چون معلوم شود که سببش سوء مزاج ساذج است تدبیرش
آسان است زیرا که آن اکثر التهاب بی ماده بلا ورم میباشد پس تبدیل مزاج کفایت میکند و اعظم چیزیکه در آن احتیاج بسوی آن میشود تنقیه صفرا و خون است
همچنین گاهی جمود و سردی سبب الم میشود پس تبدیل مزاج کفایت میباشد و بزرگترین ما یحتاج الیه در آن تنقیه بلغم بود تا خون را گرم کند و گاهی یبوست مشنجه
سبب وجع گردد و این محتاج بترطیب است چنانچه معلوم شده و اما چون سببش ماده باشد باید که ماده را که انصباب میکند بجذب آن بسوی خلاف جهت و تقلیل
آن منع کنند و تقویت عضو نمایند تا آنرا قبول نکند و ماده موجود را تحلیل کنند تا معدوم گردد و درین جمله بقوانین کلیه رجوع کنند و بدانند که صواب آنست که
ادویه تبدیل نمایند چه گاهی دوا عضوی را نفع کند و گاهی در وقتی فائده نماید و بعد از آن ضرر کند و تحریک درد نماید و واجب است که شراب اصلا ترک نمایند تا آنکه
صحت تام یابند و بعد آن تا چهار فصل بگذرد استعمال آن نکنند و اگر معتاد آن باشند بتدریج ترک آن باید کرد و شراب عسل بمدرات ایشانرا نفع کند و باید که
ایشان ترک لحم کنند حتی که در مفاصل یابد و اگر از آن رستگاری نباشد گوشت طیور کوهی و خرگوش و غزال و هر لحم قلیل الفضول خورند و اگر اولا در دو پشت حادث
شود بعده بسوی دستها منتقل گردد فصد از دست گیرند تا خون و خلط از طرف میل آن خارج گردد و باقی فوائد در علاج مفاصل حار و بارد مسطور گردد ایضا شیخ
در باب تحرز از اوجاع مفاصل میفرماید کسی که معتاد این اوجاع باشد استعمال فصد و اسهال هنگام ربیع و عند قرب نوبت ادا واجب است و تدبیر معتدل در لطافت
استعمال کند و بالجمله واجب است که اگر سبب عروض این مرض کثرت اخلاط بود نگذارند که آن کثرت پذیرد بلکه باستفراغ و تقلیل غذا و استعمال ریاضت جید
آنرا کم کنند و اگر سببش فساد اخلاط باشد بمقابله آن باستفراغ آنچه مجتمع گردد و مضادت تدبیری که او را متولد نماید باید کرد زیرا که بلغم متولد میشود و بجوشت مدرات
و تطییب آنرا و مقابله آنرا امید است همچنین سودا از آنچه متولد میگردد و مقابله تولد آن میباشد و چون تنقیه کرده شود صواب آنست که تقویت عضو بقوابض نمایند تا فضول
را قبول نکند و خصوصا وقتیکه خوف انصراف ماده بسوی اعضای رئیسه بسبب تقدم تنقیه نباشد و آن مثل اقاقیا و گلنار و آب عصی الراعی و حشفص و امثال آنهاست
و ایضا بالش بمواضع نهاده سوده بزیت یا آنکه یبس شدید باشد و اگر ورم بلغمی باشد صاحب او را ترجیح دو درم مرات در ربیع و شتا بخورد و ریاضت
معتدل و ترک سیاه استعمال نماید و در آنچه نقرس و اوجاع را برانگیزد افراط نکند و آنچه عادت او شود یکباره ترک بلا تدریج ننهند و اگر اتفاق آن افتد ماش روغنهای
مقویه استعمال کنند و باید که اجتناب از لحوم غلیظه و ماهی شور و نمک سود و از بقول مثل چقندر و گندنا و خیار نمایند و اما خربزه و تبوله اخلاط مائی مضر بود و باید ان نفع کند
و حال او در ابدان مختلف باشد و از شراب بسیار و غلیظ بلکه جمله شراب احتراز کند و بجنب جید الهضم سریع الهضم اخذ نماید و واجب است که از امتلا و ترک ریاضت
و معاونه اکثار از افراط در تعب ورزش و ریاضت خصوصا بر امتلا و از جماع اجتناب کنند و از حمامات کم کنند که آن تذویب اخلاط و تسییل آن بسوی مفاصل کند و اما آب چشمها
آنرا نافع بود و در وقت مرض و آنچه در ابتدای حمامات و بعد فراغ از آن و در وسط دخول ایشان در آن نفع کند ریختن آب سرد بر مفاصل است اگر مانع آن ضعف
عصب نباشد و گاهی این ضرر حمامات دفع کند و باید که بر طعام البته خواب نکنند که آن مضرترین اشیا برای ایشان است مجوسی گوید که اوجاع مفاصل و اکثر
امراض حادث میشود از ادمان امتلای اغذیه و اشربه و تواتر تخمها و سکر و استعمال جماع دائم لاسیما بعد امتلا از طعام و شراب مع سکون و راحت و ترک ریاضت و حمام
و مانند آن از اسبابی که از آن فضول در بدن کثرت پذیرد و لهذا جالینوس منع کرده است از معالجه کسی که از صاحبان این مرض حریص بشراب و فواکه و جماع باشد
و هرگاه امر چنین باشد برای کسی که معتاد این مرض باشد سزاوار آنست که اجتناب کند از استکثار اطعمه و اشربه غلیظه لاسیما آنچه از آن غلیظ عسر الانهضام

باشد و از سکر احتراز نماید و جماع منع کنند و اگر باستعمال آن در اوقات متباعده مضطر باشد در حالت خفت معده بعمل آرد و از جمیع فواکه لاسیما رطب اجتناب کنند و اگر اراده استعمال آن کنند مویز و انجیر خشک بخورد و از ان استکثار نماید و حلوا ترک نماید و ریاضت قبل از غذا و بعد هضم آن و استحمام بعد اندک ریاضت بدلک آن بدن بروغن بقدر حاجت استعمال نماید و بعد استحمام بساعتی غذا تناول کنند و از تناول غذا هنگامی که بقیه غذای سابق در معده باشد حذر نماید و این تدبیر تقلیل اجتماع فضول در بدن است و لعاب تنقیه بدن بقی و بادرار بول نماید و بعد از ان معتدل تا تک نظر کنند اگر وجع مفاصل از سوء مزاج حار یا ماده حار عارض شود غذا لحوم طیور سهل الانهضام قلیل الفضول مثل لحم ماکیان و بچه آن و تیهو و عدس و ماش و کدو و بادرنگ و خیاره و بوارد و معمول آب انار و غوره و زرشک و مانند آن دهند و انار بخورانند و لعاب فصد قبل از نوبت و تهور علت و شرب مطبوخ فواکه و خیارشنبر و آب لبلاب و لعوق اجاص و بنفشه بشکر نماید و اگر از سوء مزاج بارد یا ماده بلغمی عارض شود اغذیه لحوم حیوان کوهی و دشتی از طیور و مواشی معمول بتوابل گرم سازند و تنقل بحب الطم و حبة الخضرا و پسته بشکر و مویز شیرین فرمایند و تنقیه بدن بحبوب مسهل مثل حب اصطمخیقون و حب سورنجان و حب شیطرج و حب منتن و مانند آن کنند و صاحب او را باید که قرب جماع اصلا نشود و اگر از سوء مزاج یابس یا ماده سوداوی عارض شود باید که استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و اغذیه مسخن مرطب و معتدله دهند باین تدبیر باید که تدبیر کسے که معتاد اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا باشد قبل از نوبت حدوث آن کنند که از استعمال این آنچه عارض میشود عود نکند و اگر عود کند خفیف قلیل الوجع باشد و اما هر گاه این مرض ابتدا و حدوث نماید باید که دران تدبیر که در هر قسم از اقسام او درینجا مذکور گردد استعمال نماید

علاج اوجاع مفاصل سافج

یعنی آنکه بے ماده باشد و سوء مزاج سافج محدث وجع مفاصل حار باشد یا بارد یا یابس چه رطب سافج موجب الم نمیشود پس درینجا تعدیل کافی بود بدانچه در اقسام مادی مذکور گردد و ایضاً اگر حار باشد جهت تبدیل مبردات دهند و شربت لیمو و سکنجبین رمانی نافع گفته اند و گاهی درین بشرط خوف انصباب ماده تقدماً للحفظ احتیاج باستفراغ اندک خون و صفرا افتد پس فصد کنند و قدری خون بر آرند و مسهل صفرا دهند تا ماده که مستعد انصباب بود مستفرغ شود و موضع الم که مفاصل است از ریزش ماده محفوظ ماند بهر آنکه الم جاذب مواد است و اگر بارد باشد در تسخین کوشند باستعمال ادویه حاره و تدابیر مسخنه و اگر خوف ماده اندکے بلغم بمسهل یا حقنه مخرج آن مستفرغ سازند لیکن درینجا ترک استفراغ اولی است بسبب احتمال خروج صفرا یا بلغم و اگر یابس باشد و این کمتر افتد باید که بترطیب پردازند و روغن بادام و کدو و گل و قیروطی پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو مالیدن و اغذیه مرطبه چون شیر گاو خوردن نفع دهند

علاج اوجاع مفاصل دموی

اول فصد باسلیق از جانب درد کنند و اگر در هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب نمایند بعد آن تبرید دهند و شیرجات مدره چون شیره کاهو و کاسنی و خیارین و تخم خربزه و خار خسک و مغز تخم کدو دهند و دانه و باشاهتره و عناب و گل بنفشه و گل نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ کاسنی و عنب الثعلب خیسانیده و سورنجان سوده پاشیده دهند و تخم خطمی درین خیلی مفید است و بعد از نضج از مسهل صفرا که دران هلیلجات و سورنجان باشد تنقیه کنند و بعضے سنای مکی نیز داخل میکنند و احتیاط کنند که شرب مسهل روز بحران اتفاق نیفتد و آنجا که حرارت و التهاب شدید بود پیش از فصد ما بعد آن آب کشک جو با آب انار و روغن بادام و آب تمر هندی و آنچه از سکنجبین ساده و بزوری بارد سود مند است و تا که مرض در ابتدا و تزاید باشد جهت ردع ماده طلای زرد و یا صندلین گل سرخ و فوفل و اقاقیا و مانند آن از ادویه رادعه و ایضاً با سرکه و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون و زعفران و بیخ لفاح و مانند آن از ادویه مخدره اضافه کنند و در انتها اندکے ادویه محلله مانند خطمی و بنفشه داخل نمایند بعد از ان اکلیل الملک و بابونه بیفزایند و ضماد سورنجان سه ماشه عنب الثعلب چهار ماشه کوفته بیخته بروغن گل شش ماشه و سفیده بیضه سرشته نیز مفید است در انتها حلبه یک توله سرکه یک نیم توله عسل نیم توله پخته ضماد کردن بسیار نافع و ذکر ادویه مفرده نافع اوجاع مفاصل حار ضماد حجر یهودی محکوک بروغن یعنی حجر ذکر برای مرد و حجر ماده برای زن و کذا عصاره کاهو و کذا اندر یون و کذا حی العالم و کذا آب درخت بیخ مخلوط با آرد جو و کذا اخولان هندی با آب کاسنی و کذا عصاره مامیثا در آب کاسنی حل کرده و کذا آب حشیشة الزجاج و یا خشک آن با آب بارد و اندک سرکه سرشته و کذا آب عنب الثعلب و پوشش در بندی و کذا برگ بنفشه سبز و آب او و آرد جو و کذا حضض مکی و آب کاسنی و گرفتن حجر مغنیطس در دست و نهادن عضو در آب سرد در تسکین اوجاع مفاصل حار هر واحد مجرب بعضی است از اطبای گرم

سر شته هر کدام ازین ضمادات وقت احساس وجع چهار انگشت بالاتر از موضع درد ضماد نمایند و در منع حدوث وجع مفاصل مجرب ست مسیحی میگوید که اگر خلط خون گرم کثیر الکمیت باشد بفصد مقدار فاضل آن اخراج نمایند و باقی را بمطبوخ اهلیله زرد و کابلی و افسنتین و شاهترج و مویز منقی و آلو بخارا و تمر هندی تعدیل کنند و اگر انجا تب باشد آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی بخیارشنبر و یا آب لبلاب مع بنفشه خشک و شکر بنوشانند و اگر تب ساکن شود و در مفاصل ماده خام باقی ماند درین آبها آب کرفس و آب بادیان افزایند بعد از انکه درین یک مثقال ایارج فیقرا یا شیاف مرزنجوش حل کرده صاف نموده باشند و اگر بعض اعضا مولد ماده و منصب بسوی عضو آلم باشد صرف عنایت کنند بتعدیل و اصلاح سوء مزاج آن که بسبب او ماده متولد میشود و انصباب میکند بعد ازان اعاده نمایند بتقویت نفس عضو آلم باطلیه و ضمادها که از شان او تقویت عضو و تحلیل باشد تا بخفیف ماده حاصل شده در عضو نماید و آن مثل حی العالم و پوست انار و سماق و چوست چون پوست انار را در طلا یا سرکه بجوشانند تا مهرا شود پس سماق و حی العالم سوده و آرد جو بدان آمیزند و بر عضو آلم نیمگرم در زمستان و سرد در تابستان ضماد کنند و گاهی بتقویت عضو بطلای مرتب از اقاقیا و حضض و صندل سرخ و شیاف ماميثا و فوفل و گل ارمنی بآب عنب الثعلب کرده میشود و چون اراده تبرید قوی باشد صندل و عدس مقشر سوده بآب کشنیز سبز و کافور طلا کنند بو علی سینا مینویسد که اگر ماده دموی باشد یا بغلبه دم بود باید که مشغول بفصد شوند از طرف مضاد و اگر مرض عام بمفاصل بدن باشد پس از هر دو طرف رگ زنند بعد ازان استعمال قی کنند خصوصاً اگر درد در اسافل بدن باشد چه قی برای آن از اسهال نافع ترست بعد ازان باسهال متوجه شوند و ابتدا به آن قوی نمایند اگر عدم نضج و غلظ ماده مانع نباشد با وجود آنکه رفق اسلم و تدریج اوفق ست بعده اتباع مسهلات منقی بتدریج کنند و بعضی اطبا زعم کرده اند که ابتدا برفق بعده کنند و ختم بر قوی هنگام نضج نمایند و صواب درین آنست که اگر ماده رقیق صفراوی باشد بتعجیل استفراغ نمایند چون نضج ببینند و اگر غلیظ باشد بتقدیم چیزی که ترقیق و نضج آن کند و آنرا مهیا باندفاع بسوی جهت استفراغ گرداند باک نیست و فیما بین آن تخفیف باطلاق ملائم کنند و لزوم مار الشعیر نمایند تا آنکه نضج ظاهر شود و استلا محتاج تر بنفس ست لیکن بحذر یکبار و مجالس اجابت کنند از مشروب مثل آب کاسنی و عنب الثعلب بخیارشنبر و یا از حقنه و این صواب تر ست و چون ابتدا باختلاط نماید باستفراغ غیر مدبر تحریک ننمایند گاهی تحریک اخلاط از مواضع آن بسوی مرض کند و رعایت بحرانات در روز چهارم و هفتم و یازدهم نمایند و وقت بحران فاضل برای ایشان چهاردهم ست پس اگر ممکن بود مدافعت استفراغ تا نضج کنند و اقتصار بر تطلیات تا آب سرد یا گرم یا نیمگرم کنند و اول آب سرد بریزند و اما اطلیه مارده و مخدرات همه ضرر اند حار بسبب جذب ماده و مخدر بباعث حبس و خام کردن آن و ایضاً اطلیه سرده غلیظ را خام میکنند و رقیق را غلیظ مینماید و اطالت مرض میکند ما سوای آن ایشان را مضر ست زیرا که ترطیب مفاصل مینماید و سکنجبین بسبب ترشی خود غیر کثیر المنفعت ست و بزوری قوی البزور مثل بادیان و کرفس گاهی احتراق فضول میکند و تحجر اوی نماید و چون نضج تام شود و استفراغ بمثل سورنجان و بوزیدان و حبوب آن نمایند و قصد بر رفق کنند و درین هنگام الفضل اطلا بمثل طحلب و مانند آن نمایند و حذر کنند از آنکه در اول امر دوای مسهل ضعیف نوشانند که آن تحریک ماده ساکن کند و معتد به اسهال نکند بلکه گاه ترقیق مواد جامد کند نماید و سیلان او بسوی عضو کند و واجب ست برای کسی که اراده تناول دوا کند آنکه تاخیر غذا نماید و بعد سه ساعت تناول کند و مثقال نان بشراب اندک آب بعد شش ساعت در حمام داخل شود و غسل کند بعد ازان بدانچه موافق بود اختیار نماید بعده ادرار استعمال کند چه ادرار ماده اوجاع مفاصل را پاک کند بهر آنکه او ماده فضله هضم کبد و عروق ست و خصوصاً در نقرس حار با وجود آنکه اکثر از اهل اوجاع مفاصل حار و بارد و امزجه رطب باسهال کثیر از مشروب و حقنه انتفاع نمی یابند و چون معالجه ایشان بمدرات میکنند صحت می یابند و از ابدان نحیف بعضی متحمل اسهالات و ادرارات بسیار نمی باشند و ایشان را ازان احتراق خون بهم میرسد پس رعایت این جمیع امور نمایند و اما ردع ماده از عضو در حالیکه ماده قوی الانصباب کثیر الحرکت باشد نباید کرد زیرا که آن دوا مردی پیدا میکند یکی آنکه ماده را افشار دوا از حرکت و را باز دارد پس درد عظیم پیدا گردد و چون مثل این واقع شود استعمال ملینات کنند دوم آنکه اکثر ماده را بسوی اعضای رئیسه باز گرداند و در خطر اندازد و اما اگر ماده بسیار نباشد یا قلیل الحرکت بود بردع او باک نیست الا آنکه در عرق النسا باشد که ردع دران حبس ماده اندر عمق میکند پس واجب بود که اندک و ضعیف باشد و یا ترک کنند و مشغول باستفراغ شوند و اما در آخر آن واجب ست که مشغول شوند بدانچه محلل و ملطف و مخرج ماده از غور بسوی ظاهر باشد و اگر چه محاجم از شرط و مص و بداغ و محمرات و منفطات باشد که بدان سیلان مواد کنند و تا زمانی مندمل شدن ندهند و از منفطات سیر و پیاز و عنصل و بلادر ست و بعده شیر یتوع و شیر انجیر و باید که محلل و منفط دواتی ملین آمیزند و الا موی

تجبر مفاصل گردد بهر آنکه تعفیه نیز مثل تحلیل ست و تخفیف نماید و از تکثیر شحوم و ادویه محلله و منضجه احتراز میکنند و از سرکه اجتناب نمایند و نزدیک او محللات قویه در
اول امر قبل از تنقیه نباید برد که جذب مواد بسیار و تحلیل لطیف آن و تکثیف باقی و حبس آن خواهد کرد ایضا باید که رعایت این در اکثر امر کنند و مقصود ما اگر ماده لزج
یا سوداوی باشد و هرگاه اوجاع اشتداد نماید و تحمل آن نباشد از مسکن وجع بشرب و طلیه رستگاری نباشد و طلیه تسکین و لطف تحلیل ماده کند یا تخدیر و مخدر
استعمال نکنند مگر عند الضرورت و لیکن بر تسکین حدت درد باید و استعمال او و جای بجرأت و اقدام بیشتر نمایند و بسیار باشد که تخدیر نفع کند از جهت آنکه طبیعت با و
متوجه کند پس محتبس گردد و از نطول مسکن نافع آنست که جو و کاهو در سرکه بپزند تا مهرا گردد و بدان نطول کنند و از مسکنات وجع مخدره آنست که بگیرند افیون
چهار مثقال زعفران یک مثقال و در شیر گاو بسایند و مغز نان سمید بدان آمیخته ضماد نمایند و ایضا تخم شوکران شش درم افیون یکدرم زعفران یکدرم بشیر
سرشته بقیروطی مخلوط سازند و ایضا بزر البنج و افیون و اسپغول و اقاقیا و مغاث بشیر گاو طلا کنند و برگ آن بپوشند و ایضا صبر ده درم افیون ده درم عصاره
بنج شش درم شوکران چهار درم عصاره لحیة التیس شش درم بیخ لفاح بست مثقال زعفران چهار مثقال لفاح را در سرکه بپزند تا مهرا شود و با ادویه آمیخته طلا کنند
و ایضا بیروج سوده در روغن گاو آمیخته بر موضع درد مالش نمایند و ایضا ارمنیه و افیون طلا سازند و از مخدرات ریختن آب بسیار ست اگر قروح نباشد و ایضا
بزر قطونا را آب گرم ترکنند چون منتفخ گردد بر روغن گل بهم زده سرد کرده طلا کنند و یا بیروج دو دانگ بطلا و حنظل بخورند صاحب کامل گوید که اگر حدوث
وجع مفاصل و نقرس از ماده دموی باشد و مفصل آلم مائل بحمرت بیفتد باید که مبادرت بفصد باسلیق نمایند و بحسب احتمال قوت و سن و فصل خون بیرون آرند
و در روز فصد شوربا ماهی بچه مرغ بطور زیرباج و یا با آب انار میخوش غذا سازند و بعد ازان آب کاسنی آب عنب الثعلب آب کاکنج مجموع چهار اوقیه گرفته فلوس خیار شنبر
پنج درم مالیده بنوشانند و اگر تپ باشد ماء الشعیر بشکر و آب انارین بنوشانند و بتدبیر امراض حاده پردازند و بر موضع درد طلای نرد یا صندلین آب کاسنی
و آب کشنیز و آب عنب الثعلب طلا کنند و بران جراده کدو و پوست تربز و پوست خیار نهند و یا خرقه مبلول بگلاب و سرکه باندک کافور سرد کرده بگذارند و تبدیل
آن کنند و یا آب کاهو و آب حی العالم بمغز نان و آرد جو و اندک روغن گل سرشته و یا اندک آرد جو بلعاب بزر قطونا سرشته بر نهند و بمفصل علیل را از اسپغول بسرکه
ضماد کردن مسکن وجع ست و قیروطی معمول از آب خرفه و آب حی العالم و آب کاسنی و آب کاهو و روغن گل و موم سفید باندک سرکه و شیره اشیای مقوی مفصل
و مانع انصباب ماده بسوی عضو بکار برند و اگر در آغاز مرض آب سرد بر عضو بریزند لاسیما در مرض نقرس درد را ساکن کند و همچنین اگر آب عنب الثعلب و آب کاسنی و
آب کاهو سرد کرده بریزند که این را خاصیتی ست درین باب و چون درد اشتداد نماید باید که بر عضو اضمده مخدره نهند و بگیرند مغاث پنج درم اسپغول آرد جو هر واحد
سه درم پوست بیخ لفاح دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم همه را باریک سائیده با آب برگ کاهو و آب حی العالم سرشته ضماد کنند و اگر ساکن نشود این ضماد استعمال
کنند که تسکین اوجاع بسیار میکند صفت آن افیون یکدرم زعفران و مرمکی هر واحد چهار درم باریک سائیده بشیر بز یا بشیر گاو سرشته بمغز نان آمیخته و روغن گل که
دران موم سفید گداخته باشند بران انداخته خوب صلایه کرده بر مفصل ضماد نمایند و بالائش برگ کاهو نهند صفت ضماد برای نقرس و وجع مفاصل حار بگیرند
خطمی و بزر قطونا و آرد جو و زرده بیضه و دردی شراب در روغن گل و بدان ضماد سازند دیگر آرد جو ده درم گل سرخ و برگ سوسن و برگ نیلوفر و بنوساش هر واحد پنج درم
خشخاش مع تخم آن بست درم بنفشه ریحانی و حلبه و خطمی هر واحد سه درم عدس مقشر سه درم حنا و کتیرا هر واحد دو درم زعفران و کافور هر واحد نیم مثقال همه را
باریک سائیده بزرده پنج بیضه و روغن گل و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته بر عضو دردناک ضماد کنند و اگر موضع را بعدس مقشر در آب کشنیز رطب باندک کافور سوده
ضماد نمایند نفع کند دیگر بگیرند مغاث و خطمی و اسپغول و آرد جو و سفیده و صندل سفید بسایند و کوفته بیخته بروغن کنجد و زرده بیضه و اندکی سرکه سرشته
بر مفصل ورم ضماد کنند اگر از حرارت باشد و باید که در استعمال ادویه مبرده اسراف نکنند که آن تبرید و تکثیف ماده کند و درین هنگام تحلیل و استفراغ آن مشکل گردد و اگر
در انجا ورم باشد و دران صلابت پیدا کند لاسیما ادویه مخدره مسکنه حس که آن عضو را تبدد و نقصان در حس او عارض نماید و لهذا سزاوار آنست که هرگاه ببینند
که حرارت اندک تسکین یافت و بعد آن درد ساکن شد با و دیگر مقویه اشیای محلله بغیر اسخان مثل آرد جو و خطمی و بنفشه اضافه نمایند و بدان اندک اکلیل الملک
افزایند ایضا آرد جو با آب کشنیز یا با آب سفرجل سرشته ضماد کنند و اگر احتیاج تحلیل قوی تر ازین افتد این ضماد استعمال کنند صفت آن بگیرند آرد جو و آرد باقلا

و بنفشه خشک و خطمی هر واحد یکجزو صندل سفید اکلیل الملک هر واحد نیم جزو با رب سوده آب کرنب و آب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و هرگاه حرارت ساکن شود و درد زائل گردد و باد و رطوبت باقی ماند باید که این ضماد کنند صفت آن بابونه اکلیل الملک و آرد جو و خطمی و بنفشه خشک هر واحد ده درم زعفران یکدرم همه را باریک سائیده با آب کرنب بیامیزند و بر عضو آب نیمگرم که در آن بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و برنجاسف بحسب مشاهده حاجت بسوی تحلیل جوشانیده باشند نطول کنند ایلاقی و جرجانی گویند که اگر علامات خون ظاهر باشد ابتدا بالفصد کنند اگر وجع در مفاصل دست راست بود فصد هفت اندام از دست چپ گیرند و اگر در دست چپ باشد از دست راست کشایند و در قطر تا خلاف در محاذات باشد و اگر وجع پیوند پای است بود فصد باسلیق از دست راست کنند و اگر در پای چپ باشد از دست چپ کشایند اگر در هر دو پای یا هر دو دست بود رگ از هر دو دست زنند یکبار در حالت واحد و خون بمقدار قوت بیرون آرند و چون از فصد دو سه روز بیاسایند امر بقی نمایند پس اگر قی کفایت نکند بعد تنقیه کردن دوای مسهل دهند و اول نطولات و ضمادهٔ مسکنه بکار برند و اگر دفع مسهل تا ظهور اثر نضج در چار روزه ممکن بود دفع باید کرد و مسهل بعد ایام بحران دهند و در مسهل دادن آن وقت مدافعت کنند که حرکت ماده سخت قوی نبود و درد مستقل نباشد و الا فلا و ضماد حار و مخدر در ابتدای مرض هر دو زیان دارد و استعمال آب گرم بسیار عصب و مفاصل را نرم و تر و ضعیف کند و اول نگاه کنند که ماده تمامه در مفاصل ریخته شد و از حرکت ساکن شد یا هنوز در انصباب است پس اگر متحرک باشد و حرکت او قوی بود استعمال ادویه رادعه قویه بکار نبرند از بهر دو سبب که در قول بوعلی گذشت و اگر این خطا کرده شود و درد زیاده گردد یا اعراض دال بر سیل ماده بسوی اعضای رئیسه پدید آید زود ادویه ملینه بر آن گذارند تا آنچه از ماده فرود آمدنی است فرود آید در ریختن آب گرم و نیمگرم درین حالت سود دارد خاصه که بابونه و بنفشه در آن پخته باشند و مفرحات یا قی بخورانند و صواب تر آن باشد که هرگاه ماده بسیار بود و هنوز در حرکت باشد و حرکت او قوی بود زود باستفراغ مشغول شوند و اگر علامات صفرا ظاهر شود اول قی فرمایند پس هرگاه آثار نضج ظاهر گردد مسهل قوی تنقیه کنند و در علاج صفراوی مسهل بچیزهای سرد تر باید کرد و در علاج دموی باشیای بارد کنند و تری کمتر از آن باید که در صفراوی و در امراض دموی و صفراوی سکنجبین سود دارد لیکن درین

منع استعمال سکنجبین بسیار ترش

مرض سکنجبین ترش جائز نباشد از بهر دو امر یکی آنکه ترشی سرکه مضعف عصب است دوم آنکه قوت ترشی تلطیف و تحریک ماده ساکن نماید و ماده مرض بیامیزد و در رگها جاری گرداند و بجایگاه درد رساند و در اوجاع مفاصل و نقرس دموی اول استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و شیره که در قول مسیحی گذشت باید کرد آن مطبوخ مبلغ تمام بنوشانند چنانکه استفراغ تمام کند و اگر با این اوجاع تپ بود آبهائی که در همان قول مذکور شد بدهند و اگر حرارت کمتر باشد ده درم هلیله زرد در صد درم جلاب یکشبانروز تر کرده مالیده صاف نموده ده درم لعاب اسپغول با او بیامیزند و بدهند و اگر مزاج سالم بود یعنی از اعتدال خارج نشود استفراغ بمطبوخ سورنجان

بیان نفع مدر بعد مسهل

و لبوب و حب سورنجان باید کرد و بعد مسهل ادویه مدر بول سخت سودمند بود از بهر آنکه ماده این مرض فضلهٔ هضم ثانی و ثالث است و ادرار بول آنرا پاک کند باقی همانست که در قول بوعلی مسطور شد ابن الیاس گوید که اگر دموی باشد اولا فصد کنند بدستوری که در قول ایلاقی گذشت و بر موضع درد خرقهٔ کتان با آب برف سرد کرده نهند و یا این طلا بکار برند صندل سفید شیاف مامیثا فوفل سفیداب ارزیز گل ارمنی پوست ترکی گل سرخ همه را در سرکه و گلاب سوده طلا کنند و هرگاه چیزی ازین حاضر نباشد طحلب در سرکه تر کرده ضماد نماید و برگ قصب تر در سرکه سوده ضماد کردن نفع کند و یا آب سخت سرد بر آن ریزند که فی الحال تسکین بخشد و هر صبح جلاب از عناب ده عدد عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد سه درم شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره بنوباش یا شیره بادام دهند و اگر بادی تپ و التهاب باشد غذا ماء الشعیر تخم کاسنی و جلاب یا آب انارین معصور بشحم آن سه اوقیه با شکر سفید ده درم بدهند و بر موضع درد صندل سفید گل سرخ و گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو طلا کنند و بر مفصل آب کشنیز تر و آب حی العالم و پوست خربزه و پوست خشخاش و پوست خیار ضماد کنند و یا اسپغول را با سرکه خوب باهم زنند و بر موضع ضماد نمایند و بعد ظهور نضج در

نسخهٔ مطبوخ مسهل

دو روزه تلیین طبیعت با این مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم عنب الثعلب بنفشه خشک یا تر نیلوفر تخم کاسنی تخم خیارین خطمی هر واحد سه درم سورنجان سفید ده درم هلیله زرد و سیاه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و در آن خیار شنبر پانزده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده بنوشند تا هفتم روز صبر کنند بعده مزوره بنوباش و شیره بادام غذا سازند و اگر درد سخت باشد چنانکه مریض متحمل آن نباشد تضمید عضو با ضمادهٔ مخدره مثل این ضماد کنند بیخ لفاح تخم خشخاش سیاه هر واحد دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم اسپغول سه درم همه را باریک سائیده با آب برگ کاهو یا آب برگ حی العالم ضماد سازند [illegible]

که اولا فصد کنند بطریق مسطور و پرادعات طلا نمایند مثل خرقه مبلول در گلاب سرد کرده و با اقاقیا و غیره ادویه که در قول ابن الیاس گذشت هرچه ازان حاضر باشد
یا مجموع مساوی بگلاب و آب کاسنی و اندک سرکه ضماد نمایند و یا بزرقطونا مضروب بماست و سرکه یا آب خرفه یا حی العالم و در صباح شربت دینار یا عناب یا شربت انار
سکنجبین بآب بنوشانند و انچه صاحب این علت را نفع میکند آب عنب الثعلب و آب کاسنی است و غذا مزورات بلعاب اسپغول و خشخاش و ماش با آب انار میخوش
و تمر هندی ترش ترکرده باشد یا زیرباج دهند و اگر تب باشد ماء الشعیر بدهند و تلیین طبیعت بحقنه لین مثل بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین کنند و چون آثار
نضج در قاروره پدید آید اسهال باین مطبوخ بعد مراعات ایام بحران نمایند پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هریک ده درم سناء مکی شش درم سورنجان سفید
مثقال تخم کاسنی دو درم ریوند چینی یک درم گلقند بغدادی پانزده درم فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین پانزده درم بدستور مشهور مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و گفته اند [illegible]
که در ضماد همه اوجاع مفاصل حار و بارد و در مسهلات آن نیز سورنجان داخل کنند بسبب خصوصیت آن باین مرض و تسکین آن وجع را و لتقویت مفاصل و تنقیه آنها
از مواد و تنگ کردن مجاری بمسالک آنها تا مواد نرسد آنها را دیگر بریزد و هنگام انتها با ضماده که دران تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی و آرد جو ضماد سازند بعد ازان بانچه قوی التحلیل
باشد مثل بابونه و اکلیل و شبت و زرده بیضه و پیه [illegible] و مغز [illegible] و زعفران که آن کثیر التحلیل است ضماد کنند و اگر حاجت بچیزی افتد که ازان قوی تر
در تحلیل باشد [illegible] ضماد مثل [illegible] و تحلیل [illegible] نمایند تا [illegible] و بالکه تلیین [illegible] نمایند گاهی
بتحلیل پردازند تا اثر او باستقصا اگر [illegible] گوید که اگر وجع مفاصل و نقرس حادث شد از دم باشد فصد باسلیق کنند [illegible] بتبرید مزاج [illegible] ماء الشعیر نمایند
اگر جسم لاغر باشد روغن بادام [illegible] و اگر [illegible] آب انار [illegible] آلو بخارا و جلاب و تمر هندی و شربت نیلوفر و آب
عناب سکنجبین [illegible] و آب کاسنی [illegible] بنوشانند و غذا [illegible] زیرباج یا آب انار سازند و از اغذیه حاره حذر کنند و تبرید موضع بصندل و آب
حی العالم و آب عنب الثعلب و آب کاسنی [illegible] و آب خیار و اندک سرکه کافور نمایند و در ابتدای مرض بر عضو آب سرد بریزند و از حمام منع کنند و هرگاه مرض [illegible]
مبردات کم کنند و بر موضع آب ریاحین بریزند [illegible] و اگر در سیلان باشد علاجش بچیزی که ردع کند باید کرد و اگر منقطع گردد علاج آن [illegible]
محلل نمایند [illegible] گوید که در دموی [illegible] تا ماده [illegible] نضج یابد و تلیین طبیعت مثل شربت بنفشه
[illegible] و آلو بخارا و تمر هندی و آب عناب و انار [illegible] باید استعمال نمایند و از اغذیه در ایام ابتدا ماء الشعیر بشکر یا شربت نیلوفر
بروغن بادام یا سویق بشکر دهند و هرگاه اشتها برانگیزد [illegible] یا خرفه یا ملوخیا یا مزوره [illegible] کدو [illegible] و انچه از غوره و سماق و ریباس و انار ترش ساخته
[illegible] بحیرانند و از لحوم بالکلیه اجتناب کنند و با دویه رادعه که دران قبض باشد مثل صندلین و گل سرخ و گلاب [illegible] در اقوال سابق مذکور
شد و طلا کردن [illegible] و فوفل و مامیثا و اقاقیا و خولان و مانند آن با اندک سرکه ضماد سازند و اگر [illegible] مخدره مثل افیون و بیخ بنج و بزرالبنج و غیره [illegible]
ضماد کنند و این هنگام ابتدای مرض و تزاید آن [illegible] با ضماده که دران اندک تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی ضماد نمایند بعده بدانچه در تحلیل
قوی تر ازان باشد مثل اکلیل الملک و بابونه ضماد کنند [illegible] گوید که در مفاصل حار اول فصد [illegible] بعد ازان طلا [illegible] مثل آب کشنیز حی العالم
و امثال آن نمایند بعده بمحللات مثل آرد جو و باقلا و بعده [illegible] مثل بابونه و اکلیل الملک [illegible] تحلیل آن نمایند و اگر درد [illegible] مانع خواب باشد [illegible] تسکین آن
واجب بود مثل طلای استخوان سوخته و عدس و لفاح و افیون و زعفران و بنج و از واجبات است که دوائی درین [illegible] سورنجان خالی نگذارند که [illegible]
و [illegible] آن مجاری را و منع آن ماده نازل را باز دارد [illegible] و انچه در حار بالطبع نافع است بزرقطونا بسرکه و روغن گل و خطمی و آرد جو و گل سرخ و [illegible]
کدو و کاهو و خشخاش است مطلقا [illegible] گوید که اول فصد باسلیق کنند خاصه آنجا که درد در اسافل بدن باشد و اگر در اعالی بود فصد قیفال
مناسب است و هرگاه در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و چون وجع اشتداد کند هیچ یک ازان تدابیر تسکین نبخشد پس از استعمال ادویه مخدره چاره نباشد و ضماد
بمغز استخوان ساق گاو و گل سرخ و افیون و زعفران نیز مخدر و مسکن وجع است و چون در تسکین باید مخدرات را بردارند و بمرزنجوش و گل خطمی و اسپغول و آرد جو
سورنجان مساوی با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد سازند و این مسهل در اوجاع مفاصل حار مستعمل است پوست هلیله زرد ده درم گل بنفشه تخم کاسنی تخم کشوث

سنای مکی افسنتین هر کدام پنج درم تمر هندی بیست درم آلوی بخارا ده دانه بیست دانه در چهار صد درم آب بجوشانند تا ربع آید صاف نموده بنوشند و شربت ورد مکرر و شربت عناب
با تمر هندی بیست و ربع درم و قیمه ... در یک رطل آب بجوشانند با آتش ملایم پس در پارچه بفشارند تا لعاب آن بالکل بیرون آید آنگاه
سه اوقیه موم سفید شش اوقیه روغن زیت ... ضماد کنند و شیخ ... در حاشیه شرح اسباب می‌نویسند که بعض اطبا گفته اند که اگر درد و ورم در مفاصل باشد
فصد نمودن اقدام کنند و اگر ... باشد باسلیق کشایند چون ... بالای بدن بود رگ سر رو زنند و گاهی محتاج بتکرار فصد میشوند و بسیار باشد که فصد
فی الحال صحت بخشد چنانچه حکیم ... نوشته که این مرض ... احمد عارض شده و دست و پای او بیکار و انگشتها کج گردید و بشکلی قرار نمود و از زندگی یاس
شده بود پس فصد هر دو باسلیق یکبار گرفتیم بعد از ان شربت نیلوفر جیب بنوشانیدم و دیگر روز از مرض اثری باقی نماند و بعض اطبای احمق علاج بعضی امر
بهمین تدبیر بر قیاس عمل من کرده و بیمار را هلاک ساختند چه هر قیاس صحیح نمیباشد بالجمله بعد فصد بمطبوخ مناسب تنقیه ماده کنند و هرگاه در بول نضج ظاهر گردد
حب مسهل صفرا برای این علت دهند و این حب مجرب ست هلیله آمله بلیله زنجبیل شاهتره هر یک چهار درم سورنجان بیست درم فانیذ چهار درم نمک دو درم مقل
پانزده درم بآب کرفس سرشته حبها سازند شربت از ان از یکنیم درم تا سه درم و باید که مسهل بحبوب مخصوصه بمفاصل بعد مسهل عام مثل مغز فلوس محلول در مطبوخ
یا نقوع و هند و لیعه تنقیه طلای زرد ضماد کنند صفت آن صندل سرخ گل ارمنی فوفل اقاقیا حضض مکی هر دو انگشت سفیداب مساوی سائیده در آب خالص یا آب
کشنیز یا عنب الثعلب تازه بندند تا بالشکل تر دو سازند و واجب ست که در دموی اهتمام به تبرید بیشتر از ترطیب کنند و در صفراوی مبالغه کردن در ان هر دو باک ندارد
چون خون صفراوی باشد اوقیه سکنجبین قلیل الحموضت دهند و گویند که چون در دموی احتیاج بمسهل شود اول مطبوخی که در قول مسیحی گذشت بدهند و چون سه روز
بگذرد و نضج زیاده ظاهر گردد در ان سنا هفت درم مغز خیار شنبر ده درم افزایند و روز چهارم بنوشانند و چون در این معالجه و معالجه این کمان نوعی تفاوت ست دستور او
ذکر سکنجبین تا در ذکر این هر دو علاج ناظر البصیرت حاصل شود چنانچه آن مرحوم در دموی و مرکب از ان واز ماده غیر آن حسب مزاج و خلط غالب بعد فصد و تسکین این
مطبوخ یا نقوع در آب سرد یا گرم استعمال میفرمودند نسخه آن عنب الثعلب عناب سپستان اصل السوس تخم کاهو گل بنفشه گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان تخم خطمی
خیارین شاهتره و هنگام زیادتی سودا افتیمون بسفایج افزوده میشود و در ان گلقند یا ترنجبین چهار توله حل کنند و گاهی کاسنی و کاسنی و شان می افزایند و از ان
ادویه هر یک دو درم یا سه درم گیرند و ابتدا ... یک بلیله یا هر دو مغز خیار شنبر هفت توله و روغن بادام دو درم افزایند و گاهی شیر خشت و تمر هندی هر یک چهار توله و گاهی تربد سفید
نیز لعبد درم یا مثقال زیاده میکنند و این مسهل دو یا سه مرتبه استعمال نمایند و گاهی سیان و مسهل راحت میدهند منضجات استعمال میکنند بعده تنقیه مینمایند و گاهی مسهلات
یک روز در میان بدون منضجات میان آنها استعمال کرده میشود و در ایام راحت از مبردات و لعابات و اشربه عمل می آید و بعد از مسهلات سفوف سورنجان معمولی چند روز
متواتر استعمال میکنند و گاهی معجون سورنجان و غیره از مرکبات بکار می‌برند صاحب اقتباس نوشته که فصد باسلیق نمایند بدستوری که در قول ایلاقی ... عوض مسطور شده و اگر از
ان چیزی باشد باید که فرو تر از جای درد حجامت با شرط نمایند و در غلبه درد بران موضع پای زده محجمه نهاده بزودی میکنند که فی الفور درد دور میکند و اگر اندکی باقی ماند بر انجا
همان تجربه لواندا زند و آب عروق کاسنی و مکو هر یک یکنیم اوقیه با نیم اوقیه شربت عناب نوشانند و این طلای زرد علی خان ضماد کنند صفت آن مناسب بغدادی
و هندی تخم خطمی و مورد و آرد جو و سورنجان گل ارمنی هر یک چهار درم کوفته بیخته در آب برگ مکو سبز و کشنیز آمیخته بالشکل تر ساخته وقت حاجت بآب کشنیز سبز و حی العالم
و پوست تر بز و خیار و بادرنگ هر واحد یا ... درم و صندلین یکنیم درم و گلاب دو درم استعمال نمایند و همچنین طلای زرد حکیم ابن رضوان جمیع اورام حاره را در ابتدا خصوص
وجع مفاصل را نافع صفت آن صندل سرخ گل قیمولیا هر یک پنج درم صندل سفید عصاره مامیثا هر یک سه درم گل ارمنی ده درم فوفل اقاقیا حضض هندی هر یک
دو درم مرداسنگ سفیداب ارزیر توتیای کرمانی هر واحد یک درم کوفته بیخته بآب کاسنی سرشته تر دها سازند وقت حاجت بآب کشنیز سبز و کاهو بکار برند یا تراشیده کدو
و تربز و خیار و بادرنگ هر یک دو درم برگ کاهو برگ کاسنی برگ گلاب دو برابر خرفه هر یک سه درم در سرکه و گلاب سرشته ضماد نمایند و در رشتاد و در مخدرات در ضماد
افزایند و این ضماد نیز همین اثر دارد صندلین سفید در گلاب سوده لعاب اسپغول حضض مکی هر یک ده درم در آب کشنیز سبز و مکو و کاسنی و کاهو و لسان الحمل و خرفه
و شیاف مامیثا هر یک دو نیم درم سرکه سه درم آب انار کوهی و برگ عنب باغی همین اثر دارد و غذا ماش و آش جو دهند بفاصله سه روز از فصد سکنجبین دهد و آرگیم باذا

نسخه طلای زرد

نسخه طلای زرد

برگ ترب و خیار حل کرده قی کنانند و بعد ازان دوای سابق نوشانند و یا آب معصور انارین دو اوقیه با ترنجبین یک اوقیه و تا یکهفته برین تدبیر ثابت مانند و روز هشتم در مرقات
مذکوره مغز خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شربت آلو مسهل چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده تلیین طبع نمایند و در روز نهم شیره خیارین مغز کدوی شیرین مغز تخم بزد به
هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب پاو سیر بر آورده شربت انار ولایتی شربت عناب هر واحد یکنیم توله اسپغول پنج ماشه کف زده بنوشانند و همین نمط تا یازده روز
بگذرانند در روز دوازدهم این مطبوخ منقول از حاوی کبیر بدهند و نسخه این همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا عناب نیم اوقیه و گلقند ده درم و شربت آلو مسهل علی خانی
ده درم روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده و روز هفتم هم تبرید سابق دهند مع اضافه شربت بزوری بارد چهار توله و همین سان دو مسهل دیگر داده جهت تعدیل کشنیز خشک دو ماشه سورنجان شیرین
یکنیم ماشه گل سرخ یکماشه در شربت بزوری بارد دو توله آمیخته بلیسانند و گلاب هفت توله بنوشانند و پوشیده نماند که پیش از فصد استعمال اطلیه بارده سخت ممنوع ست خصوصا که ماده قوی الحرارة باشد

علاج اوجاع مفاصل صفراوی

مانند علاج اوجاع مفاصل دموی نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید و تسکین زیاده باید کرد و با دویه بارده که دران قبض نباشد مانند جراده کدو و کاهو و کافور با سرکه و آب کشنیز سبز سرشته
ضماد کنند و درینجا احتیاج ادویه محلله نمی باشد و این ضماد برای اورام حاره مفاصل از مجربات ست اسپغول کوکنار هموزن کوفته بیخته در آب بیزند تا مهر شود و روغن گل بقدر حاجت
آمیخته ضماد نمایند و اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسپغول را ناکوفته داخل نمایند و ضماد اسپغول با سرکه آمیخته نیز مفید بود و آب کدو و آب خیار و آب حی العالم و آب کاهو و
مانند آن ضماداً و نطولاً بکار برند و هنگام غلبه درد و خوف غشی ادویه مخدره بقدر تسکین درد ضماد کردن و ادویه مسکنه اوجاع خوردن لازم دانند و چون وجع مفاصل از صفرای
صرف کمتر حادث میشود و از دم صفراوی اکثر می افتد درینجا نیز ابتدا بالفصد لازم ست و بعد ظهور نضج تنقیه صفرا بمسهل آن یا بمطبوخ هلیله کنند و اگر طبع نرم باشد بر منضجات
اقتصار ورزند و ماده را تحریک ندهند و بعد اسهال مدرات بارد چون کاسنی و خیارین و مانند آن با شربت بزوری بارد یا سکنجبین بدهند و آنجا که ماده مرض صفرا صرف
باشد قی کردن نفع تمام دارد و بفصد حاجت نباشد و از ادویه مسکن وجع عدس مقشر و استخوان سوخته و سورنجان و خشخاش سفید و بلوط در سرکه تر کرده و تخم کاهو و کشنیز خشک ست
تنها یا مرکب بحسب حال مریض بخورانند و عند استعمال سورنجان مراعات مفاصل بتاکید آن باید کرد و ریختن آب سرد بسیار بر مفاصل و ضماد اسپغول در آب گرم لت کرده
روغن گل آمیخته تسکین درد نماید و بعد تنقیه سورنجان سفید و نبات مساوی سه درم با آب سرد خوردن مسکن درد شدید ست و کذا استخوان سوخته سورنجان هر واحد یکدرم
عدس مقشر دو درم باریک سوده هر روز یکدرم با گلقند یا شربت بزوری تناول نمودن درد بنشاند و اگر کشنیز خشک سه درم با همچندان شکر بخورند درد را بنشاند و شکم قبض
نماید و اگر تخم خشخاش سفید دو درم با هموزن شکر بدهند درد ساکن کند و قبض دفع نماید و این دوای مخدر هنگام درد شدید توان داد تخم کاهو بزر البنج سفید هر یک
پنج ماشه شیطرج الیمون هر یک یکماشه مثل حلغوزه حبها ساخته یکی ازان بدهند و اگر کوکنار بقدر حاجت در آب تر کرده مالیده صاف نموده در شب بنوشند القدر کیف
کند در وجع مفاصل و عرق النسا شدید که هیچ دوا سود ندهد تسکین درد نماید و باقی ادویه مفرده و مرکبه در علاج اوجاع مفاصل دموی مسطور شد حسب حاجت از انجا اخذ نمایند

اقوال اکابر شیخ میفرماید که در علاج مفاصل حار واجب ست که معالجه بچیزهای سرد و مرطب از بقول و لحمان و اغذیه و فواکه و لطوخات و نطولات و قیروطیات کنند
و ریاضت باعتدال نمایند و استحمام بآب شیرین سازند بعد ازانکه بر اطراف آب سرد در خانه اول حمام ریخته باشند و آبزن نیمگرم استعمال کنند بعده در آب سرد دفعة در آیند
و بر پای آب سرد بریزند و باید که اسهال و ادرار بچیزی نمایند که دران گرمی بسیار نباشد مثل شربت ورد و سفرجل مسهل و این دوا جید ست در ادرار و تسکین وجع
بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و سنفاث و سورنجان سفید هر واحد یک جزو افیون ثلث جزو همه را سوده آمیخته چهار درم با شکر چهار درم بخورند که حاضر النفع است و اطلیه
بدانکه اطلیه سرد و قابض مثل صندل گاهی الم پیدا کند بلکه احتیاج بمفتح و ملین بود و ابتدا بمبردات بسبب تمدید آن نبود و آنچه مرخی باشد مثل بنفشج و روغن گل و قیروطی استعمال
نمایند و گاهی بر موضع خرقه مبلول بسرکه حی نهند و از مجربات آب برگ نی تازه است که چون بدان طلا کنند در ساعت درد ساکن گردد و ایضاً بلوط را بآب سائیده
خوب بجوشانند و ساعتی طویل بدان نطول سازند و اگر متحمل مبردات باشد بتکثیف و تمدید ورو نکند مثل آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب حی العالم و آب بقلة الحمقاء یا ثنی
و خیار و کدو و مانند آن نطول آرند و تخمین تضمید بشحم و امثال آن و بخربزه که آن تبرید و تلیین هر دو کند و لعاب اسپغول در تبرید قوی است و ایضاً صندل و مامیثا و
مانند آن هرگاه درد ساکن شود باید که بردارند و دور کنند و آنچه در آخر بقایای اوجاع مفاصل و نقرس حار نافع بود همینست که بگیرند صبر و زعفران مساوی و با آب کرنب

یا آب کاسنی بحسب مقدار حرارت طلا کنند و ایضاً قیروطی بروغن بابونه و ایضاً خیلون در روغن بابونه گداخته و استحمامات حار مضر ایشان ست و اما بار دگاهی نفع کنند
در وجع و تقویت و تسکین وجع نماید مسهلات بگیرند هلیله زرد ده درم و سورنجان و بوزیدان هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم بشکر مقوم بسرشند شربت
هر روز دو درم و ایضاً سورنجان ده درم سقمونیا یک درم و یک دانگ کبابه سه درم شکر طبرزد سی درم شربتی سه درم و ایضاً سقمونیای محرق مطبوخ در مثل آب به ترش یا
سیب تا آنکه بقوام آید و چون لعاب شروع کند آنچه اندران باشد بگیرند و بگذارند تا خشک شود و بگیرند ازان ده درم و از شکر طبرزد بست درم و از کبابه سه درم سائیده دو
دو درم و همه را در جلاب آمیخته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربت ازان هر روز دو سه حب هر وقت و اگر در اینجا ترکیب یاد داده باشد ایارج فیقرا استعمال کنند و شربت برود
بااین ترکیب ایشان را نافع ست بگیرند عصاره گل سرخ دو رطل عسل چهار رطل سقمونیای مشوی اوقیه و بپزند تا بقوام آید شربتی از دو فلنجار تا سه فلنجار است ایضاً
تمر هندی یا خیار شنبر در آب کاسنی و بادیان بخیسانند و اگر تب نباشد مطبوخ از هلیله و شاهتره و آلو و تمر هندی و افتیمون بحسب مشاهده حال بسازند و ایضاً
بوزیدان و سورنجان اغذیه بارده غلیظه مثل عدسیه بسرکه و سائر اغذیه مبرده مغلظه مثل حماضیه و البطون مجمعه و سکباج لحم بقر و با غذیه مجففه مثل کرسنه انتفاع
یابند و واجب نیست که گرسنگی بسیار کشند و از فواکه امرود خاصه و آلو و سیب انار و شفتالو ایشان را رخصت داده اند و لیکن مثل شفتالو و مشمش و آنچه در خون مایت
بسیار پیدا کند مکروه سید ارم مجوسی گوید که اگر وجع مفاصل از مره صفرا باشد باید که استفراغ مریض او آلتی نماید عقب امتلا از طعام و شراب که از نشان او تنقیه صفرا
باشد مثل خربزه و سرق دماء الشعیر و ترب در سکنجبین ترکرده و سکنجبین با آب گرم و نمک و ادخال پر مرغ و انگشت بروغن کنجد آلوده در حلق و در قی چندان مبالغه نمایند
که در معده چیزی از طعام ماکول باقی نماند و لیکن آن اخلاط صرف بغیر آمیزش چیزی از غذا خارج شوند و این نزد اول و سوم استعمال کنند و بعد ازان مطبوخی که ازان
هلیله زرد و گل سرخ و عناب و سپستان و مویز و تمر هندی و بنفشه و سنا و شاهتره و تخم کشوث و کاسنی و فلوس خیار شنبر اقتصار باید که سقمونیای مشوی و سورنجان و صبر
هر واحد بقدر حاجت در آن اندازند استعمال کنند و یا شربت ورد و دیگر بسکنجبین ساده با آب برف بدهند و با ضماد که در نوع دوم مذکور شد طلا نمایند و تغذیه علیل
با غذیه لطیفه مثل مزورات معمولی بکدو و بنوماش و اسفاناخ و قطف و بقله یمانی سازند و اگر در انجا تب باشد باید که در تبرید لطیفه نوعی که در تب صفراوی و ام اخی علاوه مسطور است
بکوشند و مثل ماء الشعیر و آب انار و ماء الخیار و آب هندوانه و مغز تخم خیارین و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بدهند تا آنکه حرارت تسکین یابد و بعد ازان آب شاهتره و آب کاسنی
و آب کاکنج و آب عنب الثعلب با مغز فلوس بامداد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کند بآبهای مذکور آب بادیان بیفزایند و چون بست روز بگذرد و حرارت زائل
شود در آب بقول مذکور و مغز فلوس یک درم ایارج فیقرا اضافه نمایند و چون یکماه تمام شود و هنوز چیزی از مرض باقی باشد مطبوخی که مذکور شد و ایضاً این حب دهند
صفت آن صبر و هلیله زرد هر واحد یک نیم درم شحم حنظل چهار دانگ سقمونیا یک نیم دانگ زعفران یک دانگ سورنجان تر بد هر واحد یک درم کوفته بیخته حبها سازند
شربتی و نیم درم و اگر معده ضعیف باشد جوارش سفرجلی ساده مسهل بدهند صفت آن بگیرند سفرجل بلخی یا اصفهانی معتدل در حجم پنج عدد و کاویده تخم آن دور
کنند و در ان یک اوقیه سقمونیای انطاکی پر کرده قطع جدا کرده آنرا بپوشند و بجلال بشکل سازند و بالائش خمیر آرد پیچیده در تنور معتدل الحرارة بریان نمایند تا خوب
پخته شود و خمیر از وی دور کرده در هاون سنگین باریک ساخته بعسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی بردارند و وقت حاجت دو یا سه ملعقه بمقداری که در یک شربت آن سقمونیا انس
دانگی تا دو دانگ باشد بقدر قوت مریض بدهند و همین تدبیر استعمال نمایند تا آنکه چهل روز یا تمام رسد چه امراض حاده از چهل روز تجاوز نکنند ابن الیاس بیشولیسی که اگر
وجع مفاصل و نقرس صفراوی باشد تنقیه بدن از صفرا البقی از اشیای مقی صفرا مثل تخم خربزه و برگ سفرجل و سکنجبین و آب گرم نمایند بعد ازان تلیین طبیعت بااین مطبوخ کنند
سنای مکی پنج درم عناب سپستان آلو بخارا هر واحد بست عدد و بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر واحد پنج درم هلیله زرد شش درم تمر هندی ده درم تخم کشوث سه درم همه را
در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید مغز خیار شنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده بنوشند یا حب بنفشه یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله تنقیه کنند و هر صبح
جلاب از تخم کاسنی و بنفشه هر واحد سه درم عناب ده عدد با شکر سفید ده درم بدهند و یا بگیرند تمر هندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا آب انارین بشحم آن
افشرده هر واحد سه اوقیه شکر سفید ده درم ترنجبین مثل آن دهند و غذا مزوره بنوماش و شیره بادام و اسفاناخ سازند و تضمید یا ضماد که بارده مثل این ضماد کنند
اسپغول آرد جو زرده بیضه ورد و شراب روغن گل بساوی خوب آمیخته ضماد نمایند ضماد دیگر نافع این مرض بنفشه طلب خطمی هر واحد هفت درم باقی اجزا

نسخه شربت درد

نسخه مطبوخ مسهل

نسخه جوارش سفرجلی

نسخه مطبوخ مسهل

همانست که در علاج مفاصل دموی در قول صاحب کامل گذشت لیکن اینجا اصل السوس عوض برگ سوسن ست و وزن زردهٔ بیضه هفت عدد و روغن کدو نیز داخل
و سزاوار آنست که در استعمال اضمدهٔ سرده اسراف نکنند و اما عند اشتداد وجع و قوت مریض در تبرید و استعمال مخدرات باک نیست زیراکه ضرر وجع بیشتر از ضرر تبرید و تخدیر ست
و چون درد مبرح باشد با ضمدهٔ مخدره مثل بزر قطونای مضروب بسرکه و جراده کدو و آب خیار و آب حی العالم ضماد کنند یا قدر درم فلونیای رومی یا برشعثا بخورانند
و تغمید موضع با استخوان کهنهٔ سوخته و سورنجان و عدس و تخم خشخاش و برگ آن و تخم کاهو و بیخ آن نمایند و هرگاه درد بالکل ساکن شود و حرارت زائل گردد این ضماد استعمال
کنند آرد جو آرد باقلا خطمی بنفشه خشک شبت اکلیل الملک صندل سفید هر واحد ده درم همه را کوفته بیخته ضماد کنند و اگر بعد زوال درد و حرارت غلظے باقی ماند شبت و
اکلیل و بابونه و خطمی ضماد نمایند و بعض اطبا در ابتدای این علت نوشیدن شربت ورد دیگر را چهل درم یا سکنجبین ساده بست درم و برف دو من نافع دانسته اند ولیکن جدے
ندیدم که ازین معالجه شاکر باشد بلکه شکایت زیادتی مرض میکنند پس اگر از تبرید قوی در ابتدا بسبب حرارت مزاج چاره نباشد آب هندوانه و شیرهٔ خرفه و خیارین
و سکنجبین بگلاب بدهند و غذا ماء الشعیر لیکن این مرض از صفرای صرف کمتر حادث میشود و خجندی گوید که اگر از صفرای صرف نباشد فصد کنند و تنقیه صفرا بمقیئات
آن نمایند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا شربت حصرم یا سکنجبین بنوشند و غذا مثل ماء الشعیر یا بماش بشیرهٔ خشخاش از تمر هندی ترش کرده یا آب غوره یا اسفاناخ
یا کدو یا خیار و بعد نضج تلیین طبیعت بحقنه های لینه مثل ترنجبین و بنفشه و عناب و سپستان و جز کوفته نمایند بعده تنقیه بمطبوخات یا نقوعات که در ان سنای مکی
و هلیلهٔ زرد و عناب و سپستان و تمر هندی و شاهتره و کاسنی و آلو و مشمش و شیرخشت و ترنجبین باشد و یا با آب انار مشحوم و شیرخشت کنند و ادویهٔ مسکن وجع
مثل عدس و استخوان سوخته و سورنجان مساوی سوده سفوف سازند و سه درم بخورانند و این طلای مخدر مسکن الم ست مغز نان زردهٔ بیضه با اندک تخم شوکران
و افیون و یا بزر البنج مع زعفران طلا کنند باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت ابن هبة الله گوید که علاج مفاصل و نقرس حادث از مرهٔ صفرا باسهال
در ابتدای وجع بمطبوخ یا شربت ورد مع سکنجبین و برف کنند و تبرید مزاج بشربت ماء الشعیر و آب انار و شیرهٔ تخم خیار و شیرهٔ خرفه و لعاب اسپغول نمایند و از فصد حذر
کنند و قصد تبرید طبیب بدان باید کرد و طلای عضو بآب بارتنگ و صندل و شیاف مامیثا و فوفل و سفیداب و کافور و گل ارمنی و گلاب و آب حی العالم کنند و اگر
درد قوی باشد با دویه افیون یا بیروج اضافه نمایند یا لعاب بسرکه آلوده نهند و غذا مزورهٔ ماش و اسفاناخ یا کدو دهند و کاهو بخورانند و اگر تپ باشد از غذا
منع کنند و بتدبیر ملائم امراض حاده پردازند و چون از دو هفته بگذرد مبردات کم کنند زیراکه علاج در آخر مرض مخالف اوائل آن میباشد قرشی و خضر گوید که
مفاصل صفراوی چون اکثر از دم صفراوی میباشد لهذا واجبست که در علاج آن نیز ابتدا بالفصد کنند پس اسهال بمطبوخ فواکه مقوی بسورنجان و لوزیدان نمایند
و از اطلیه در ابتدا بر مثل آب عنب الثعلب و آب کشنیز اقتصار کنند و در استعمال رادعات بارده افراط نکنند که گاهی کثرت آن بهلاکت انجامد و چون مرض از چهار روز
تجاوز کند و حدت ساکن گردد تحلیل اعضا بطبیخ خطمی و سبوس گندم و بابونه و روغن بنفشه سازند و اغذیه و اشربه آنچه در دموی گذشت و هرچه در تب صفراوی میباید باید داد
و صبح و شب شربت آلو و بنفشه بلعاب بهدانه یا لعاب اسپغول دادن نیکوست و از مقیئات دو درم بیخ خربزه با سکنجبین استعمال کنند و از مدرات تخم خربزه و خیارین
در آبیکه پرسیاوشان و فوه الصبغ جوشانیده باشند شیره برآورده با سکنجبین یا شربت نیلوفر داخل کرده بدهند محشی شرح اسباب نوشته که تقدیم تنقیه [illegible] نمایند که بقول
قرشی اشیا نرا نافعتر از اسهال ست زیراکه قلع ماده بغیر تحریک سخت کنند و در ان شرط النضج هم نیست و اطلیهٔ رادعه در ینجا خوب نیست بسبب قبض و حبس مانع از تحلیل و آنچه
قرشی گفته که تقویت عضو برادع کنند تا ماده را قبول نکند مخصوص بر آنست که اگر ماده قلیل باشد و این ضماد جالینوس ذکر کرده حضض صبر صندل سفید شیاف مامیثا زعفران
هر واحد یک درم کرنب سوخته چهار درم در آب عنب الثعلب و آب کاسنی سبز سائیده استعمال کنند دیگر مسکن وجع سفیداب ارزیز در شیر گاو سوده طلا کنند دیگر کاهو در آب
عنب الثعلب سبز سائیده طلا سازند و کذا الطحلب در آب کاسنی و کذا عدس مقشر در گلاب و آب کشنیز تر سوده نافع و هر واحد ازین در تابستان سرد استعمال نمایند
و هرگاه گرم شود تجدید آن کنند و در زمستان گرم و هرگاه سرد شود تبدیل آن نمایند دیگر که در آخر مرض مستعمل ست برگ کرنب طبخ کرده در هاون بسایند و زردهٔ بیضه
و اندکی سرکه و آرد جو و روغن گل اضافه کرده بر مفاصل نهند و از حموم اجتناب کنند الا بضرورت ضعف و در ابتدا بر آش جو لشکر یا پست جو اقتصار ورزند و قریب شراب
نگردند مؤلف اقتباس مینویسد که اول مثل دموی فصد کنند و حجامت بشرط نمایند و بالای آن زلو چسپانند و بفاصله دو سه روز بمقیئات صفرا تنقیه فرمایند و ضماد

سبزی که در تالاب‌ها بر سر آب می‌باشد و کذا اسوله کافوریه و همچنین برگ گلاب و کاسنی و کاهو با لعاب اسپغول و سرکه و کافور نمایند و نقوع آلو دهند و یا آب انار ...
دو و نیم اوقیه با شربت آلو یک اوقیه و یا با رب القرع و یا با رب الخیار و یا آب هندوانه و شربت انارین چهار توله غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ و قطف ...
هشتم جهت تلیین خیارشنبر شش توله ترنجبین پنج توله گلقند چهار توله تمر هندی شش توله در آبهای مذکور مالیده روغن بادام داخل کرده بدهند و روز نهم ...
و مغز تخم تربز و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت ...
حل کرده اسپغول هفت ماشه خورده بنوشانند و وقت دو پاس روز شله ماش اسفاناخی خورانند و همین نمط تا روز پانزدهم دوا و غذا دهند تا مسهل ...
و تب نیز رفع گردد و بر روز شانزدهم مطبوخ هلیله زرد با اضافه سورنجان دو درم و شربت ده درم بدهند و روز هفدهم سورنجان دو ماشه در گلقند یک توله آمیخته ...
و شیره کشنیز و کاسنی و خیارین هر یک هفت ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه در گلاب نیم پاو و عرق شاهتره چهار توله و عرق بیدمشک سه توله برآورده شربت ...
بارد و نیلوفر هر یک دو توله تخم ریحان هفت ماشه دهند و روز هژدهم وقت شب این حب دهند سورنجان سه درم گل سرخ پنج درم سنا چهار درم سقمونیای ...
گل بنفشه هر یک سه درم و نیم کتیرا یک درم شربتی سه درم بهمین نهج سه چهار مسهل دهند تا نوبت روز بیستم برسد پس اگر دردی باقی ماند وقت شب این حب دهند
پوست هلیله زرد و سنای مکی گل سرخ تربد سفید سورنجان هر یک پنج درم صبر مغسول به آب کاسنی سه و نیم درم سقمونیای بریان چهار درم ایارج فیقرا دو درم ...
بمغز تمر هندی حبها سازند شربتی از دو درم تا سه درم و صبح در شیره قرطم سه توله و مغز بادام شیرین پانزده عدد خیارشنبر بست درم شربت ... درم ...
هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و فردای آن تبرید دهند بدین نوع طباشیر دو ماشه در شربت سیب یک توله آمیخته بلیسانند و بالای آن شیره تخم خربزه ...
هفت ماشه شربت بزوری معتدل سه توله تخم ریحان هفت ماشه و بلافاصله دو روز بهمین نمط هر شب حبها خورانند و صبح شیره قرطم وغیره دهند چهار پنج ...
کامل حاصل شود و درد رفع گردد اگر اندکی درد باقی ماند و ضعف بسیار بود این دوای علوی‌خان دهند سورنجان یک ماشه زهر مهره خطائی عود صلیب کشنیز خشک گل کاسنی ...
مروارید بعرق کیوره سوده طباشیر هر یک چهار حبه زعفران یک حبه در شربت بزوری بارد دو توله آمیخته بلیسانند و شیره تخم خرفه و خیار و کشنیز هر یک پنج ماشه در گلاب و کیوره و عرق ...
هر یک شش توله شربت سیب سه توله تخم فرنجمشک پنج ماشه باشیده و دیگر قوی‌تر سورنجان یک و نیم ماشه دانه هیل کشنیز طباشیر عود صلیب وارخینی هر یک سه حبه مروارید ...
هر یک چهار سرخ زعفران یک حبه در شربت غوره دو توله بلیسانند و شیره تخم کاسنی تخم خربزه و بادیان هر یک پنج ماشه در گلاب و کیوره هر یک شش توله شربت فواکه ...
و روغن گل بادام مالیدن انفع اشیاست و همچنین سورنجان دو ماشه در جوارش عود ترش و یا جوارش فواکه ترش علوی‌خان نه ماشه خوردن و بدرقه گلاب شش توله

علاج اوجاع مفاصل بلغمی

در ابتدا مطبوخ شبت و اصل السوس عسل آمیخته قی کنانند بعده نضج ماده منضج بلغم نمایند و یا از اصل السوس تخم کاسنی مویز منقی تخم خربزه تخم خطمی سورنجان ابزیدان جوشانیده ...
داخل کرده منضج دهند و انیسون بادرنجبویه بر سیاوشان قوه الصبغ نیز بحسب حال در منضج می‌افزایند و آنچه منضج از مسهل بلغم و حب سورنجان تنقیه نمایند و یا در منضج ...
سنا ... بحسب ... ترنگ کابلی خیارشنبر افزوده مسهل دهند و در مسهلات این ادویه مخرج بلغم و مخصوص بمفاصل است مثل تخم حنظل و سورنجان و ابزیدان و تربد و ماهی زهره و شیطرج ...
و حجرارمنی و حب النیل ... داخل ... اگر ... مفاصل ... باشد ... خواب ... نزله ... مسهل حب ایارج استعمال نمایند و اسطوخودوس و گل بنفشه ...
دماغ اند ضرور داخل کنند و بعد تنقیه استعمال معجون سورنجان بنسخه یحیی بن خالد همراه مدرات و مالش روغن تا الوزه و روغن حنا و روغن اوراق معمول است و معجون ...
و از اراقی و سفوف سورنجان نیز مفید و سورنجان خشخاش حلبه تخم خطمی عنب الثعلب وغیره و در انتها محللات چون گل بنفشه و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و حبه ... و زعفران ...
ضماد کنند و دیگر ... اکلیل الملک بابونه و شبت و خطمی ... مرمکی و صبر و جندبیدستر و فرفیون و لعاب حلبه و بزرکتان ... بانند آنچه جامع تلیین ...
و تحلیل باشد ضماد کنند و روغنهای گرم مثل روغن بید انجیر و ناردین و قسط و بادام تلخ بمالند و روغن موم و یا چربی شیر بروغن بابونه آمیخته مالیدن نیز ...
ذکر ادویه مفرده مفید وجع مفاصل بارد سویبری مینویسد که ضماد کرآن یاسمین بری ست و اختلاط مری شعیر للطعام صاحب اوجاع مفاصل بلغمی و خوردن تخم ...
نیم درم بعسل و ضماد زیت که در آن پوست نارنج پخته باشند و شرب مرقه ضبع و جلوس در طبیخ آن و شرب تربد و طلای روغن تخم خردل کنار و روغن تخم عود القرح

مخلوط با موم زرد و شرب و تشمید و تکمید به اسطوخودوس و تدهین بروغن تخم نارنج یا گل آن و اکل نارجیل و طلای روغن آن هر واحد مجرب من ست و اطبای دیگر نوشته
که شرب روغن بید انجیر دو درم بماء العسل و اکل خردل مطبوخ مسخن بادام و شرب برگ ماهودانه در شوربای خروس پیر پخته و کذا راسن مربی بسرکه و کذا فاغره و کذا بادآورد
و کذا اسنا که انفع الادویه در اوجاع مفاصل ست چه اخراج سواد از عمق اعضا میکند و کذا غاریقون سه او ثولثات با سکنجبین و کذا شوربای خروس پیر بشبت و مصطکی
و دارچینی و با القرطم و بسفایج پخته و کذا اکل ثوم و کذا سکنجبین عسلی و کذا حلتیت نیم درم با سکنجبین نیم درم صبح و وقت خواب تا [illegible] و کذا عصارهٔ [illegible] ریاً و قیصوم عراقی
و ملتقال غاریقون از شیت [illegible] پخته و کذا افربیون ربع درم با سکنجبین و مقل [illegible] هر یک نیم درم و کذا طبیخ بیخ اذخر تا ایام کثیر و ضماد برگ بید انجیر کوفته با آتش پخته و کذا
میعه سائله و کذا اسد [illegible] محلول بروغن کتان و کذا سرگین کبوتر و کذا پیاز نرگس تنها یا العسل و کذا بیخ قصب فارسی کوفته بسرکه سرشته و کذا اجاوشیر و مویز سرخ منقی سوده
و کذا بیخ قثاء الحمار مطبوخ در [illegible] و کذا قثاء الحمار و شل او سورنجان و کذا عصارهٔ او بسرکه و کذا بیخ او بسرکه پخته و کذا تخم سداب بمثل آن کندش یا العسل و کذا حنظل با سیر و کذا
عصارهٔ حب [illegible] و کذا روغن آن و کذا فنبیط [illegible] بادیان مجزو و آب صبر تازه سرشته و کذا الشیار شتر و کذا آب برگ خرزهره و کذا [illegible] و کذا ابن عرس سوخته بسرکه
آمیخته و کذا عصارهٔ ترنجان با نمک و کذا خطمی به بیه مرغابی و کذا حرف کوفته با آرد خشکار آمیخته بشراب سرشته و کذا آرد حلبه با آب کرنب و سرکه سرشته و کذا مقل ازرق و تخم [illegible]
و علک البطم و کذا استخوان سوخته و راتینج و کذا اسعاف با خطمی و سورنجان و آرد جو با سرکه و کذا زردهٔ بیضه و روغن گل و شحم حنظل و روغن بادام تلخ و کذا روغن [illegible]
و کذا ایشک بز با نمک طعام یا با عسل و کذا ترمس سوده بسرکه سرشته و کذا شونیز و کذا عصارهٔ قنطوریون و فنیق و آرد ترمس و کذا تافسیا و کذا عسل و سداب و کذا دماغ
نرگاو بروغن گل آمیخته و کذا نمک طعام و آرد گندم و عسل و شرب و ضماد زراوند دحرج و کذا امرکی و کذا مقل الیهود دو درم و کذا اجاوشیر و کذا سداب تنها یا با شبت
پخته و کذا اریونا و کذا اشق یک مثقال و کذا شبت تنها یا مطبوخ بزیت و کذا شیطرج تنها یا با عسل و کذا برنگ کابلی که مخرج رطوبت فضلیه از مفاصل ست و کذا
زفت رومی و کذا پیه روباه و کذا اقنه العسل و کذا عنبر و کذا علک البطم و کذا ارشیشعان و کذا انجدان و کذا انزروت و کذا عود صلیب و للطول طبیخ کرنب
و کذا آب کبریتی و کذا طبیخ کشوث و کذا طبیخ کمون و جلوس در طبیخ خرگوش زنده در آب گرم انداخته چهار پخته و تعلیق لسید در گلو یا دست یا پای و امساک حجر
مغنیطس در دست و لبس فنک هر واحد نافع اوجاع مفاصل بارد ست و ذکر بعض تراکیب از تصانیف متاخرین خوردن روغن بید انجیر سه چهار ماشه
با مطبوخ مناسب و یا با عرق بادیان جهت وجع مفاصل بلغمی مجرب رسیده دیگر بادنجان را بریان کنند و شق نموده قدری زرد چوبه و نمک سوده بران پاشیده
بربندند که درد و ورم را زائل کند و ثوم بریان بروغن گاو نیز مجرب ست دیگر ضماد حنا با آب برگ بید انجیر برای مفاصل و وجع رکبه مجرب ست دیگر خوردن
ساگ [illegible] در روغن پخته مجرب نوشته و کذا ست لوبان یک ماشه خوردن مجرب دیگر خوردن سنای مکی سه ماشه بر سبیل مداومت جهت مفاصل و ریاح لواسیر
سودمند و بعضی استعمال او با عسل مجرب نوشته اند دیگر که در تسکین اوجاع بارد قوی الاثر و معمول ست لوبان با آب سائیده بگرم بر عضو بمالند و با آتش تکمید
کنند دیگر برای وجع مفاصل که حس و حرکت باطل شده باشد بسیار مفید ست بول سیاه اول روز یک سرخ در برگ تنبول بخورند روز دوم دو سرخ و چهار روز برین
او دست نمایند دیگر سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یک ماشه سنای مکی سه ماشه سوده بخورند بالائش شاهتره تخم کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه
جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بدهند دیگر سورنجان مصطکی هر یک ماشه سوده گلقند دو توله سرشته یا اسطوخودوس چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده
نبات یک نیم توله تودری چهار ماشه پاشیده بخورند دیگر برای درد پای و جمود صدر از نزله بلغمی اسطوخودوس چهار ماشه سورنجان دو ماشه اصل السوس
پرسیاوشان هر یک چهار ماشه لعرق شاهتره یا دو آثار جوشانیده گلقند دو توله دیگر بعد تنقیه برگ سداب بادیان دانه الایچی کلان سورنجان پودینه جوشانیده
گلقند دیگر سورنجان بوزیدان خارخسک بابونه هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت دینار دو توله دیگر تخم کرفس انیسون گاوزبان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه سورنجان
گل سرخ هر یک دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دیگر معجون سورنجان خرد و بعد آن بادیان شش ماشه اصل السوس چهار ماشه پرسیاوشان شش ماشه گل سرخ
چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند دیگر که بعد تنقیه معمول ست سورنجان نیم مثقال بوزیدان مصطکی هر یک نیم درم هر سه را سائیده در گلقند دو توله
آمیخته با عرق خارخسک و عرق گاوزبان و عرق خارخسک هر یک هفت توله شربت اصول دو توله تا هفت روز بخورند دیگر که لغایت مجرب نوشته سورنجان هفت درم

اکسیر اعظم ... دیگر که در ساعت نفع کند زنجبیل سورنجان هر یک
زیرۂ سیاه بریان پودینه هر یک دو درم فلفل یک درم قند سفید دوازده درم کوفته بیخته شربتی سه درم بگلقند دو توله
یک درم صبر دو درم شربتی دو درم دیگر برای مفاصل بعد تولد بچه بادیان اسطوخودوس سورنجان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله داخل
و برای شیر بچه دایه ستر کنند دیگر مسهل بعد نضج در مفاصل بارد بدهند بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی سورنجان پرسیاوشان تربد موصوف هر یک چهار ماشه
عنب الثعلب پنجماشه مویز منقی ده دانه زنجبیل دو ماشه سنا نه ماشه جوشانیده دفاوس خیار شنبر شش توله گلقند چهار توله روغن بادام چهار ماشه داخل کرده
روز دوم اطریفل کشنیزی یک توله خورده بالایش شربت بزوری العرق شاهتره و عنب الثعلب حل کرده بدهند با سورنجان اصل السوس بادیان هر یک
چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند و اجمد دو مسهل بجای سورنجان گل خطمی کنند اگر اسهال زیاده شود و اگر بعد مسهل
باشد سورنجان بوزیدان سوده بگلقند سرشته بخورند بالایش عرق عنب الثعلب عرق خار خسک عرق شاهتره بنوشند صبح و وقت خواب شب حب بر ء الساعة بخورند
حب برء الساعة که مسهل اخلاط غلیظ از مفاصل و اعماق بدن ست و در وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و وجع الورک مفید صبر سقوطری سورنجان پوست
هلیله زرد سنای مکی مصطگی رومی مساوی کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده حبها سازند شربتی دو درم وقت خواب بآب نیمگرم حب هندی جهت درد مفاصل
و نخوان هلیله بلیله آمله اسنه هر یک پنجماشه گوگل هموزن همه بکوبند و چهار ده گولی ساخته یکی از آن هر روز بخورند و روغن زیاده خورند و حب مسهل هندی که امراض
اعضای سفلی و درد و فرسن ورکند در ذکر ادویه هندیه فالج بلغمی مسطور شد دیگر که وجع مفاصل و ضربه و باد دفع کند از بیاض قبله گاهی مرحوم سبوس اجوائن بیخ
دمیدۂ ماش مقشر و قند سیاه کهنه هر یک چهار درم حبوب بقدر نیم درم بسته یک حب نهار بخورند و مرچ سرخ بخورند و بر آتش دست نگذارند تا هفت روز حب تحلیل
که برای اوجاع بارده که فرسنه مجرب ست و مشهی و دیگر امراض بادی و بلغمی مثل فالج و لقوه را سخت نافع تحلیله مدبر بیخ حنظل فلفل گرد هر یک دو درم کوفته بیخته در عسل
یا شکر نیم پاو قوام نموده بسرشند بقدر نخود یا قدری کلان از آن حبها سازند و یک حب یا دو هر روز بآب بخورند و طریق مدبر کردن تحلیله اینست که تحلیله را اول در آب یا شیر کنند
چون نرم شود مقشر کرده بقدر ناخن ببرند و خشک ساخته بکوبند و بکار برند حب اسگند معمول و مجرب اطبای هند جهت وجع مفاصل و درد زانو و پشت بعد
تنقیه بدن بادوست نمایند سورنجان موصلی سیاه دار فلفل اجوائن پیلا مول مغز کرنجوه هر کدام یکدام ستاور بدهاره زنجبیل اسگند ناگوری هر یک دو دام کوفته بیخته با قند سیاه
کهنه برابر ادویه حبها بقدر کنار باغی بندند خوراک یک حب یا زیاده علی قدر شخص حب بدهاره برای درد مفاصل و زانو و پشت فلفل اجمود دار فلفل بابرنگ
سورنجان شیرین چیته بادیان نمک سنگ فلفلمویه هر یک دوازده درم تربد موصوف بدهاره پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله زنجبیل هر یک هشت درم کوفته بیخته
با جلاب قند سیاه کهنه حب بقدر سه درم ببندند هر روز یکی از آن بخورند ایضاً برای درد مفاصل سورنجان شیرین بابرنگ کابلی هر واحد یکتوله زنجبیل سقل اسگند بوزیدان
بدهاره موصلی سیاه هر یک شش ماشه شیطرج فلفل گرد زیرۂ سیاه هر یک سه ماشه مویز منقی برابر ادویه همه را کوفته بیخته با مویز صلایه کرده حب بقدر کنار دشتی ببندند و یک
صبح و یک شام خورند ایضاً له بدهاره اسگند تربد موصوف هر واحد یک نیم توله فلفل دار فلفل فلفلمویه هر واحد یک توله زنجبیل سورنجان شیرین بادیان هر یک نه ماشه
شیطرج نانخواه هر یک شش ماشه قند سیاه کهنه یا آثار حب سازند خوراک حسب مزاج ایضاً از عمل اطبای هند برای درد بندها و تمام اعضا و استخوانها که بهند ...
گویند پوست هلیله زرد هلیله سیاه بادیان فلفل دار فلفل کالی زیری مغز کرنجوه هر واحد یکجزو مویز منقی پنج جزو حب سازند دو درم هر روزه بخورند حب سم الفار جهت
وجع مفاصل معمول بعضی اطبا سم الفار سفید شش ماشه سورنجان سفید شیرین یک توله بآب لیموی کاغذی هفت دام کهرل کنند باز در شیرۂ کتائی خرد کهرل نموده
حب بقدر فلفل گرد بسته یکی هر روز بخورند تا البست و هفت روز و از آب سرد و دال و نمک پرهیز نمایند حب مفاصل از مجربات حکیم فرزند علیخان که در مفاصل
بلغمی نفع آن بصحت تجربه پیوسته سورنجان تلخ ایلوه تربد سفید سنای مکی افسنتین نمک سانبهر شحم حنظل اجمود هر یک شش ماشه اول اجمود را در آب گرم انداخته
در آب او جمله ادویه کوفته بیخته حب برابر موٹھه ببندند اگر مفاصل از چهار سال بود جمله نسخه بخورند و اگر از دو سال باشد نصف خوراک آن وقت شب قدر سه ماشه
و دوائی که و رشدی جوگراج نامند و در ازاله وجع مفاصل بارد مجرب ست دار فلفل چوک پیلامول چترک سندهی بایه بابرنگ اندرجو هینگ زیرۂ سفید بهارنگی بیخ
سرشف جواکهار گجپیپل اجمود فلفل گرد مور بازیرۂ سیاه هر یک چهار درم ترپهلا همی و شش درم گوگل یک سیر جمله را کوفته بقدر سه درم گولها ببندند و یکی صبح ...

نسخهٔ مسهل

نسخهٔ ... ١٩

بخور ند و از جمیع ترشیها و چیزهای بادی پرهیز ند روغن اوراق که برای درد مفاصل بارد مجرب و معمول ست برگ حنا و ناز بود و دهتوره و آک و سهجنه و ارند و سنبهالو و بکاین و گاهی برگ زقوم عوض اکو کرده میشود همه برابر گرفته آب برآورده و همچندان آن روغن کنجد آمیخته بجوشانند و آب برگها و روغن کنجد اگر هر یک یا و آثار باشد اسبند و تخم شبت هر واحد یک توله اجواین ششماشه دران انداخته بسوزند و قتیکه روغن بماند و آب بسوزد صاف کرده افیون دو ماشه سورنجان تلخ یکتوله سائیده آمیخته نگهدارند و نیمگرم بمالند سفوف سورنجان که برای درد مفاصل اکثر العمل آمده سورنجان هفت درم گل سرخ سنای مکی هر یک پنج درم پوست هلیله زرد ترید سفید مقشر مغز بادام شیرین مصطکی رب السوس هر یک دو درم زعفران یکنیم دانگ قند سفید ده درم شربت از دو درم تا چهار درم و گاهی بوزن هلیله و ترید هر یک چهار درم کرده و در نسخهٔ حکیم اکمل خان پوست هلیله کابلی بوزیدان هر یک پنج درم پوست بیخ کبر برگ حنا هلیله سیاه هر یک سه درم سقمونیا یکدرم عوض هلیله زرد و ترید و مصطکی و رب السوس ست و وزن سنای مکی ده درم و مغز بادام و قند سفید هر یک پنج درم و زعفران سه درم شربت دو درم و دیگر که جمیع اقسام مفاصل را نافع بخشد سورنجان بادیان هر واحد یکنیم ماشه زعفران ربع سرخ قند سفید سه ماشه با آب سرد بخورند شربت مفاصل پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان هر یک بست مثقال تخم کرفس بادیان انیسون تا نخواه ماهی زهره سورنجان هر یک ده درم پوست بیخ کرفس بیست درم قند سفید یکمن بطریق معلوم بپزند ضماد نافع درد مفاصل بارد و البعد تنقیه معمول زنجبیل قسط تلخ سورنجان هر یک دو درم جوز بوا نصف عدد افیون یکماشه ادویه کوفته بیخته بروغن بابونه یا روغن حنا و اگر نباشد بروغن کنجد آمیخته بمالند و ضماد کنند و اگر غذیه و گلنار و قرظ و آب قیعلوم تازه سرشته یا برگ مورد تازه و مصطکی و کندر و اقاقیا و عصارهٔ طراثیث هنگام احساس بمبادی وجع چهار انگشت بالاتر از موضع آن ضماد نمایند در منع حدوث وجع مفاصل بلغمی مجرب سعیدی ست ضماد هندی که بجهت وجع مفاصل مجرب مغز تخم ارند ماش سیاه سیده چوب چکر مول کوٹ تلخ دیودار مغز نیمه دانه کلتهی کنجد سیاه سروالی اٹ سٹ جو مقشر تخم سن مساوی کوفته بیخته با آب پخته ضماد نمایند ضماد مجرب حکیم کمال الدین حسین جهت درد مفاصل و عرق النسا و وجع الورک بارد کبیر نا شکل برسرخ یکرنگ که چند روز اول او را دانه حلبه خورانیده باشند و باروغن سداب و روغن زیتون حل کنند و اگر روغنهای مذکور موجود نباشد بدل آن روغن بیدانجیر کنند و قدری آب سرکه اضافه نموده بجوشانند که چون مرهم شود لعد از ان بر موضع وجع ضماد کنند و برگهای بید انجیر را بروغن مذکور آلوده بر بندند و صبح بحمام رفته بشویند عرق موصوف قند علیخان که جهت اوجاع مفاصل و هضم و باده یکتاست منقول از بیاض استاد علیه الاعتماد بادیان اجواین پوست هلیله زرد برگ بیابانسه هر یک آثار یا و بالا پوست هلیله کاکرسنگی بیل بیج ترج هر یک نیم آثار کهیلا کهیلی یک آثار تلسی یا و سیر ورلیست و چهار آثار آب ترکرده بعد یک شبانه روز چهار یا ده آثار عرق کشند شربت یکدام پخته و در نسخهٔ دیگر بهیکرمول بجای پوست هلیله است و لهٹی عوض تلسی مطبوخ منضج مادهٔ وجع مفاصل و عرق النسا بارد از بیاض والد ماجد سورنجان بوزیدان هر یک سه ماشه زنجبیل دو ماشه بادیان بیخ بادیان بادرنجبویه گاوزبان هر یک پنج ماشه مویز منقی بست عدد سپستان چهار ماشه گل بنفشه هفت ماشه حب قرطم نه ماشه نیمکوفته جوش داده گلقند چهار توله بالیده صاف نموده بنوشند و بعد النضج اجزای مسهله افزایند یا مطبوخ سورنجان هندی مطبوخ سورنجان که در اوجاع مفاصل مستعمل سورنجان بادیان پوست بیخ بادیان تخم کرفس انیسون قنطوریون دقیق هر یک ده درم برسیاوشان گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ هلیله زرد هر یک چهار درم سنای مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده گلقند ده مثقال ترنجبین بست مثقال دران حل کرده صبح بنوشند نوع دیگر اصل السوس بادیان بیخ بادیان تخم کاسنی هر یک سه درم ترید سفید سورنجان هر یک دو درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده سی درم ترنجبین مالیده باز صاف نموده بنوشند مطبوخ هندی نافع اوجاع مفاصل بلغمی مزاج و هم مفید باد فرنگ ست بارباره اسگند هر یک یکتوله چوب چینی سه ماشه نبات یکتوله و نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند صاف کرده صبح بنوشند و همین قدر شام معجون سورنجان به نسخهٔ یحیی ابن خالد که در اوجاع مفاصل همواره معمول ست سورنجان ده درم سنای مکی پنج درم اسارون زنجبیل زیره سیاه دارفلفل هر یک دو درم با عسل سه وزن لسرشند شربتی پنجماشه نوع دیگر به نسخهٔ هندی نافع اوجاع مفاصل بعد تنقیه سریع التاثیر ست سورنجان شیرین هفت درم سنای مکی پوست هلیله زرد هر یک سه درم اسگند ترید موصوف هر واحد دو درم زیره سیاه شیطرج اسارون زنجبیل دارفلفل برگ حنا بارباره هر واحد یکدرم عسل سه چند ادویه معجون سنا مجرب برای اوجاع مذکوره سنا نیم رطل انیسون بادیان هر واحد هفت درم کوفته بیخته

بروغن گاو دوازده درم لت کرده بیک نیم رطل عسل و شکر بالمناصفه بقوام آورده لبسرشند خوراک سه درم **معجون عشبه** که اوجاع مفاصل و علل اعصاب ناسل و جمیع امراض بارد و دماغی را نافع ست عشبه مغربی بست و هشت درم دارچینی سورنجان هر یک دو مثقال شقاقل عود هندی اندرجو مصطکی زعفران عاقرقرحا هر واحد یک مثقال جدوار قاقله صغار و کبار قرنفل خولنجان زنجبیل لوزیدان اسارون سنبل الطیب وج ساذج کبابه دارفلفل بهمن سفید در ونج لسباسه جوزبوا فلفل گرد هر یک دو درم عنبر اشهب مشک خالص هر واحد یکدرم ورق طلا ده عدد ورق نقره بست عدد نصف عشبه را در دوازده رطل آب بجوشانند تا چهارم بماند صاف نموده نصف باقی را با دویه دیگر کوفته بیخته با سه چند آن عسل مصفی معقوم بآب مذکور لبسرشند شربت از یکدرم تا دو درم و در نسخه دیگر از عود تا عاقرقرحا نیز هر یک دو مثقال ست و عشبه بست و هفت توله **معجون چوب چینی** تالیف حکیم علی که بعد تنقیه نافع درد مفاصل بارد و دفع ضعف قوی و کسل و محسن رنگ وجه ست چوب چینی بست توله مصطکی عود غرقی زعفران هر یک پنج توله دارچینی سنبل الطیب سورنجان شیرین ساذج اشنه قرنفل دانه هیل فلفل گرد دارفلفل لوزیدان جند بیدستر زنجبیل شیطرج گل سرخ زیره سیاه انیسون خولنجان جوزبوا بهمنین هر یک سه توله مشک یکتوله عسل سه چند و اگر جند بیدستر اصیل پیدا نشود بدل آن جدوار انداز ند خوراک تا دو مثقال **اقوال افاضل** مصنف اقتباس نوشته که اول مطبوخ تخم شبت و تربد و پوست سیاه که بالای اصل السوس میباشد و جوز القی هر یک نه ماشه نمک طعام سه توله نوشانیده قی کنانند چهار روز متواتر تا حاجت بمسهل نشود و الا این منضج دهند اصل السوس انیسون اذخر هر یک پنج ماشه سورنجان شیرین عنب الثعلب بادرنجبویه لعاب ایارج هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق صعتر تخم کرفس هر یک سه ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی سه توله و غذا از نخود و زیره با شوربای مرغ فقط و وقت شام نان با شوربای مرغ دهند و بعد چهار پنج روز اگر اثر نضج در قاروره پدید آید تنقیه بحب سورنجان و یا منتن و یا صبر و یا شبطرج فرمایند مع اضافه بعض ادویه مسهله در مطبوخ و الا جهت حصول نضج شربت اصول چهار توله روغن بید انجیر یک ماشه و ماهیزهرج و اسارون هر یک سه ماشه در منضج اضافه نموده سه چهار روز دیگر نوشانند تا حصول نضج لیس تنقیه نمایند و جبی که در قول صاحب حاوی بیاید نیز جهت تنقیه ستوده است و بدفعات تنقیه نمایند ولی در پی نکنند تا ضعف پدید نیاید و منضجات میان مسهلات میداده باشند و جهت تحلیل این ضماد گذارند تخم شبت بابونه تخم بادیان خطائی تخم خطمی سعد مرصبر جند بیدستر فرفیون لعاب حلبه و کتان هر یک دو درم و روغنهای گرم مانند روغن بابونه و شبت وغیره بمالند و از خوردن فواکه رطبه و لبنیات و نوشیدن آب سرد و از جماع و امتلای شب اجتناب ورزند و لعد یکماه این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان و کاسنی و کرفس و اذخر هر یک نه ماشه پوست بیخ کبر بیخ مهاک هر یک هفت ماشه انیسون بادیان خطائی قنطوریون صعتر لوزیدان ماهیزهرج هر یک چهار ماشه سورنجان شیرین یکتوله گلقند عسلی چهار توله قرطم تخم خربزه هر یک یکنیم توله در گلاب سه پاو بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده روغن بید انجیر ساده نه ماشه داخل کرده هر روز صبح تا ده روز بنوشند که بار نضج خوب حاصل شود لیس وقت شب حب ایارج بسانکوره بخورانند و صبح در ماء الاصول برگ سنا یکنیم توله تربد سفید اکبرآبادی ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه مویز منقی سه توله مغز خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و وقت شام غذا نان با شوربای مرغ دهند و صبح این تبرید دهند مصطکی سه ماشه در معجون سورنجان نه ماشه آمیخته بلیسانند و بالای آن بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه انیسون اسارون قنطوریون دقیق صعتر هر یک سه ماشه اصل السوس پنج ماشه در گلاب یکنیم پاو بجوشانند که نیمه آید مالیده صاف نموده شربت بزوری حار سه توله تودری سرخ ماشه کف زده بنوشانند و وقت دوپهر غذا بدستور داده همین نمط چهار پنج مسهل دهند تا تنقیه از عمق بدن حاصل شود لیس معجون سورنجان کبیر و یا معجون چوبچینی حکیم معصوم علیخان با عرق چوبچینی دیا ماء فرفیس دهند و در آبزن راقم نشانند و یا در آبزن علوی خان و یا صاحب کامل و ضماد براقم و روغن حراصل بمالند و روغن زرد علوی خان و روغن شیخ حکیم اکمل خان که بتجربه بنده هم آمده بمالند و انکبابات و تکمیدات و سفوفات بکار برند **صفت معجون چوبچینی** پوست هلیله کابلی و زرد و هلیله سیاه و آمله و دارچینی و لسباسه و سنبل الطیب و اسارون و زعفران و قرنفل و سورنجان شیرین و سعد کوفی و کندر و دارفلفل و زنجبیل و بادیان رومی و نانخواه و تخم شلجم و تخم زردک و لوزیدان و شقاقل و عود هندی همه برابر چوبچینی برابر تمام اجزا کوفته بیخته با سه چند عسل قوام کنند شربتی سه مثقال **صفت عرق چوبچینی** بگیرند چوبچینی سه صد مثقال ریزه ریزه نموده در پنجاه رطل آب صاف طبخ نمایند تا سی رطل بماند لیس بگیرند سنبل الطیب و گل سرخ و زرنباد و عود ترکی و دخام و گاوزبان و فرنجمشک و بادرنجبویه و قاقله و لسان العصافیر و عشبه و ساذج هندی

خارخسک کبابہ چینی ہریک پنج مثقال بادیان انجدان دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسہ تخم زردک بہمنین مثقال خصیۃ الثعلب ہریک دہ مثقال پوست ترنج سعد کوفی خولنجان
قرفہ عاقرقرحا ہریک شش مثقال صندل سفید تخم کرنس فلفلمویہ ہریک پنج مثقال نعناع تازہ برگ ترنج ہریک یکقبضہ ریحان تازہ یکدستہ مصطکی زعفران ہریک
دو مثقال مشک تبتی یک مثقال عنبر اشہب دو مثقال نبات سویز طالقی ہریک یک رطل ہمہ اجزا را یکشب در طبیخ چوب چینی بخیسانند پس عرق کشند شربتے
ہر صباح وشام دو پیالی نیمگرم آشامند و دو سہ قدم راہ روند کہ حرارت غریزی افروختہ شود صفت عرق ماء الفرفیر تالیف حکیم عین الملک ماء الفرفیر
خولنجان ناگکیسر بسباسہ ہریک نیم آثار چوب چینی یک آثار دانہ ہیل دو آثار سنا مکی سہ آثار قرفہ خصیۃ الثعلب ہریک پاؤ سیر در عرق قندی سیوم ترکردہ بعد
بست پاس صندل سفید پوست ترنج و نارنگی ہریک پنج آثار زعفران دارچینی ہریک سہ مثقال عود ہندی قرنفل عنبر اشہب مشک ہریک دو مثقال شربتے
یک گلاس صفت آبزن بزرالبنج سیاہ و سفید وج ترکی سورنجان تلخ بیخ کبر اکلیل زنجبیل سداب صعتر مرزنجوش پوست خشخاش مغز تخم بیدانجیر زیرہ بیابانی
نمک ہندی برگ گندنا ہریک نہ تولہ برگ شبت وکرنب وانگور و عشر ہریک پاؤ آثار در آب شیرین اندر دیگ کلان بجوشانند کہ خوب مہرا گردد پس کفتار زیرہ
دست و پا بستہ بیندازند تا پختہ شود و صاف نمودہ روغن بیدانجیر مرکب بست پنج تولہ روغن احت سی تولہ اضافہ نمودہ در دیگ کلان بنشانند کہ آب او تا گلو باشد
تا یکپاس نشستہ دارند و سہ روز متواتر بعمل آرند و چون از دیگ بیرون آیند روغن حواصل بمالند صفت روغن حواصل کہ بنابر فیض اللہ بیگ تالیف
نمودہ شد بسیار مفید افتادہ بود حواصل یکعدد خفاش ہفت عدد ہر دو را در گلاب و آب باران بجوشانند کہ بتمامہ بالا آید از دست برآرند و بگیرند
روغن قسط و بابونہ ہریک بست و پنج تولہ آب بقدر حاجت بابونہ بسباسہ سنبل الطیب لوزبدان خولنجان زرنب کیور بحری زراوند طویل دارچینی عود صلیب
زیرہ سیاہ بیخ نے کہنہ فوہ زرد چوب دارہلد ہریک دو تولہ قسط تلخ زنجبیل ہریک سہ تولہ مغز تخم بیدانجیر سرخ سورنجان تلخ ہریک ہفت تولہ نیمکوفتہ
یک شبانہ روز خیسانیدہ بجوشانند کہ بچہارم حصہ آید بالیدہ صاف نمودہ زعفران یکتولہ مصطکی سہ تولہ جدوار یکنیم تولہ حنظل سیاہ میعہ سائلہ ہریک نہ ماشہ
حل کردہ بکار برند صفت آبزن علوی خان بگیرند آب کبریت بست سیر و اگر نباشد آب خالص و دران بابونہ اکلیل مرزنجوش برگ غار اذخر برگ
نارنج بہار نارنج اسطوخودوس بیخ نام گل یاسمین سفید وج ترکی فوہ الصباغین پودینہ بری و کوہی برگ صنوبر حشیشہ سفرنی برگ سداب ہریک کف
بجوشانند تا ثلث آب برود صاف نمودہ ثلث وزن آن روغن زیت داخل کردہ گرگ دیار و بادیان یا کفتار یا پنجہ کوہی ہرکدام کہ باشد زندہ بستہ در عین جوش
دران اندازند تا مہرا شود پس بعمل آرند صفت ضماد یکہ در دو درم راد اول مرتبہ نفع بخشد سورنجان تلخ زعفران جدوار خطائی ہریک چہار ماشہ در آب
برگ کوہ جدا جدا سائیدہ در سفیدی بیضہ مرغ آمیختہ نیمگرم نمودہ بر مفاصل گذارند و برگ شبت سبز گرفتہ در ماہی تابہ نہادہ بالائش سرپوش پوشیدہ بر آتش نہند
تا پختہ شود پس بروغن گل چرب نمودہ نیمگرم بربندند صبح و شام صفت روغن زرد لواب علوی خان زرد چوب یک اوقیہ اصل السوس سورنجان تلخ
ہریک نیم اوقیہ دارہلد ربع اوقیہ ریوند خطائی یکنیم استار در چہار آثار آب شیرین خیسانیدہ صبح بجوشانند کہ یک آثار آب باند فرود آوردہ بدست مالیدہ
صاف نمودہ روغن گل و بابونہ ہریک صد درم داخل کردہ باز بجوشانند تا آب تمامہ بسوزد و روغن بماند قرنفل سہ درم سنبل الطیب دو درم ماميران چینی
پنجدرم سودہ آمیختہ نیمگرم بکار برند صفت روغن سرخ فوہ الصباغین پاؤ سیر وج ترکے زرنباد سلیخہ سعد زنجبیل بے ریشہ ازاقی دار شیشعان جوزبوا
قرنفل سانج ہندی ہریک ہشت تولہ نیمکوفتہ یک شبانہ روز در چہار آثار آب شیرین بخیسانند و روز دیگر بجوشانند کہ بنیمہ آید بالیدہ صاف نمودہ روغن کنجد
روغن سرشف ہریک دو استار داخل کردہ باز بجوشانند تا آب تمامہ بسوزد و روغن بماند صاف نمودہ در شیشہ نگاہدارند صفت روغن علوی خان
مغز قلم گاو پیہ بز ہریک سہ اوقیہ بزرگ شلمیت ہریک چہار درم کوفتہ بیختہ آمیختہ بر سنگ سماق صلایہ کردہ روغن گل دو اوقیہ را بر آتش گذارند و زراوند طویل
و بزرالبنج سفید ہریک یک کف نیمکوفتہ با دویہ سحوقہ آمیختہ در روغن انداختہ بآتش ملائم بپزند تا سوختہ نگردد و چہارم حصہ روغن بسوزد پس فرود آوردہ فرفیون صبر
ہریک یک کف سودہ پاشیدہ کفچہ بزنند تا یکسان شود پس بکار برند صفت روغن حواصل لواب علوی خان حواصل یک عدد سنبل الطیب بسباسہ سورنجان تلخ
لوزبدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل عود صلیب زیرہ سیاہ ہریک دو درم قسط بحری قرنفل بیخ نے ہریک سہ درم زعفران پنجدرم خفاش زندہ دو عدد روغن زیتون

ودر دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من آب دو من بر سر آن ریخته آتش زیر آن کنند تا روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند و نسخه ۲ کباب در قول شیخ بیاید صفت
کما در اقسام جادرس پنبه دانه کنجد هر یک نه توله نارجیل کهنه پنج توله در پارچه سفت دوتا بسته بکار برند صفت سفوف سورنجان علوی خان در علاج وجع مفاصل
مرکب خواهد آمد و این نسخه نیز از وست سورنجان شیرین یکماشه کشنیز دو ماشه مصطگی نیم ماشه نبات برابر بخورند بعد از آن شیره تخم خربزه یکتوله شربت گاؤزبان دو توله
بنوشانند ایضاً منه سورنجان دو ماشه بسفایج زنجبیل تربد سفید رب السوس پوست هلیله زرد هر واحد یکماشه سنا مغز بادام شیرین هر یک دو ماشه شحم حنظل
نیم ماشه سقمونیا یکنیم ماشه کتیرا گل سرخ هر یک یکماشه جمله یکشربت ست و بالای آن شیره قرطم یکنیم توله و تخم خربزه یکتوله شربت ورد مکرر سنائی چهار توله بنوشند صفت دوای
نواب علوی خان که بنابر مرزا صادق علی خان تالیف نموده بود و موی الیه همیشه در شب شراب می نوشید و صبح بنگ و افیون مقطر و حرارت در مزاج از طفولیت شدید داشت
یک بیک در مفاصل با ورم درد هر دو دست و پا پیدا شد اول تنقیه بفصد باسلیق هر دو دست کردند و بفاصله یک هفته مسهل دادند بعده اندکی با ضعف باقی مانده بود
از استعمال این دوا در یکهفته صحت کلی یافت سورنجان شیرین یکدرم طباشیر دانه هیل عود صلیب کشنیز خشک دارچینی هر یک نیم درم کوفته بیخته در شربت انناس نیم اوقیه
ورق طلا یکعدد ورق نقره دو عدد آمیخته بلیسانند و بدرقه بشیره تخم کاسنی و تخم خربزه هر یک دو درم در گلاب و عرق بید مشک هر یک هفت توله شربت فواکه سه توله بنوشانند
ابو سهل مینویسد که اگر این مرض از خلط بلغمی باشد بعد تلطیف آن بحب شیطرج و حب منتن و حبیکه از تربد و غاریقون و ایارج فیقرا و شحم حنظل و سورنجان و
ماهیزهرج و بوزیدان و شیطرج و صبر و حرمل و فودنج هندی و اشق و جاوشیر و سکبینج ساخته باشند تنقیه نمایند بعده ضماد از بابونه و اکلیل الملک و حلبه و بزر کتان
و برگ غار و حرمل و برگ کرنب و بیخ مغاث و صمغ البطم و روغن سنبل ساخته بکار برند و طلاء مرتب از صبر دو درم و مر سه درم زعفران یکدرم برگ غار پنج درم قسط زراوند مدحرج
هر واحد سه درم کوفته بیخته بمیفختج سرشته بعمل آرند و ایضاً طلای نخود تنها سوده بآب کرنب سرشته نیکوست شیخ میفرماید که در مفاصل بارد تریاق نیز نافعست و
خصوصاً بعد استفراغ که آن تنقیه مواد باقی بآهستگی و تحلیل آن نماید و تقویت جمیع اعضا کند و واجبست که اسهال ایشان بلغم تنها نکنند بلکه مع صفرا زیرا که اگر اسهال بلغم
صرف کنند فی الحال انتفاع یابند و صفرا عود نماید و سیلان بلغم بسوی عضو بار دیگر کند و باید که مسهلات ایشان شدید الحرارة بسیار قوی نباشد که اخلاط را بگدازد
و بسوی عضو رد کند مثل آنکه از آن دو چند اخذ کند و سورنجان درین مقام کثیر المنفعت بسبب اسهال او خلط بارد را فی الحال و در آن نفعی دیگر است که عقب اسهال
قبض و تقویت کند پس با این نفع ممکن نیست که فضول مجذوب بعد دوائیکه آنرا اتفاق استفراغ نشود رجوع کند و ایضاً بقوت دوای مسهل از سیلان در مجاری منع نماید
و این فعل سورنجان خلاف سائر محللات و مستفرغات حاره است چه اکثر آنها توسیع منافذ کنند و آنرا واسع فراخ بگذارند لیکن سورنجان مفسد معده است پس واجب
بود که با مثل فلفل و زنجبیل و زیره مخلوط سازند و گاهی با دوی مثل صبر و سقمونیا برای تقویت اسهال اوی آمیزند و بعضی ذکر کرده اند که در رجل الغراب فعل سورنجان
است و در آن ضرر بمعده نیست و حجر ارمنی نافع اوجاع مفاصل ست و از مسهلات معروفه حب نجاح و حب منتن ست و ایارج روفس عظیم النفع لعرق النسا
و نقرس ست و حب النیل نیز نافع بود و ایضاً حب الملوک و بوزیدان و ماهیزهرج و رعی الحمام و قنطوریون و حنظل و صبر و فاشرا و فاشرستین و حرمل و اشق و انزروت
و مقل و تربد و عاقرقرحا نسخه مسهل برفق زنجبیل یکدرم فلفل نیم درم غاریقون نیم درم مغز قرطم دو درم بیخ رجل الغراب سه درم شربت سیزده قیراط تا بست و چهار قیراط
شش یا هفت مجلس اجابت کند ایضاً زیره سیاه زنجبیل سورنجان هر واحد یکدرم صبر دو درم کوفته بیخته دو درم در نیم الطبیخ شبت بخورانند که فی الفور نفع کند ایضاً بگیرند روغن جوز
و انزروت و یا روغن بید انجیر و انزروت یکروز با ایارج فیقرا یکروز تنها تا هفت روز و گاهی بآب شلغم پخته و شبت مطبوخ اخذ کنند ایضاً بگیرند سورنجان بوزیدان و
ماهیزهرج و فلفل و زنجبیل و انیسون و دوقو و بعسل سرشته هر روز بخورند ایضاً بگیرند سورنجان سی درم شحم حنظل ده درم و هر دو را در پانزده رطل آب بپزند تا سه رطل آب
بماند شربت از آن هر روز نیم رطل با سه اوقیه شکر و این بسیار عجیب ست مسهل خفیف نافع انزروت سرخ سه درم سورنجان سه درم سوده بروغن صد جوز آمیخته بآب
شبت بخورند که بغیر عنف اسهال کند و تخفیف بخشد و دوائیکه هر روز استعمال نمایند تنقیه با درار کند کما فیطوس کمادریوس جنطیانا تخم سداب هر واحد نیم اوقیه کوفته بیخته
هر روز یک ملعقه بعد هضم طعام سابق با سه اوقیه آب سرد ناشتا بخورند و ایارج هرمس عجیب و عظیم النفع است کسی که در ربیع چند روز آنرا بخورد مفاصل او را تقویت دهد و آن
اخراج فضول کند اکثر بتعرق و ادرار بول عرق النسا به شود و چون اورام و اوجاع مفاصل مزمن گردد باین تدبیر منسوب بحنین انتفاع یابند بگیرند اهلیلج خشک زرد یا کابلی

منافع سورنجان

ودر آب آلقار که میوشند با آتش ملائم بجوشانند تا آب سیاه گردد صاف کرده یک رطل ازان گرفته سه اوقیه روغن کنجد بران انداخته بجوشانند و بران عدا حصر سیه بخورند ضماد استعمال
تضمید لسر گین گاو بسیار قوی ست در اوجاع مفاصل و پشت و زانو و گویا که او از بسیار ضمادات افضل ست ضماد قوی بگیرند زیت کهنه یکنیم رطل
نطرون اسکندرانی یکرطل علک البطم فرفیون هر واحد او قیه ایرسا دو او قیه آرد حلبه یکنیم رطل و ازان ضماد مرتب سازند و ایضاً مقل و جاوشیر و بیه گداخته
بسیار نافع ست برای آنکه از ماده خام در رکبه و مفاصل باشد ضماد مصاص نطرون و ملح اشق نوره ازان ضماد بسازند و یا بگیرند فرفیون و بروغن سوسن
سوده طلا نمایند ضماد قوی بگیرند بورق و عاقرقرحا و مسک و میویزج و نوره و همه را آمیخته بعسل و اندکی سرکه بر مفاصل طلا کنند ضماد جید محلل اشق و جندبیدستر بسائید
بشراب کهنه و زیت انفاق بارد با قلا سائیده ضماد سازند و ضماد بخاکستر عرطنیثا بسرکه و عسل بسیار عجیب ست و از ضماده نوعی جید ست که احتیاج بسوی آن برای
تقویت عضو و تحلیل بقایا افتد و حاجت بدان بعد استفراغ تام باشد و ازان جمله این ضماد ست بگیرند اهل و جوز السرو و استخوان سوخته مساوی هر واحد
یک جزو و شب یمانی سدس جزو و زاج سدس جزو و مغز سماک بقدر کفایت برای همه دیگر که در بسیار امراض بکار آید و تفتیح و جذب خار و استخوان پوسیده از عمق کند
و استخراج [illegible] بین نماید بگیرند تخم انجره پاک کرده و زر بد حلبه و فلفل و دار فلفل هر واحد ده مثقال اشق دوازده مثقال مقل و قردمانا و عود بلسان و کندر و بیه بز
و راتیانج هر واحد ده مثقال موم سه رطل زیت هشت رطل شیر انجیر دشتی هشت مثقال روغن سوسن بمقداریکه در گداختن ادویه رطبه کفایت کند [illegible]
بمقداریکه در سرشتن ادویه خشک کفایت باشد همه را آمیخته حل کرده استعمال نمایند و دیگر که عرق النسا و درد دست و پا و وجع سایر مفاصل را فی الفور نفع بخشد بگیرند حلبه
در ظرف گلی انداخته بران عسل بمقدار کفایت ریزند و بر آتش بجوشانند تا مهرا شود و نگهدارند و دیگر مثل آن زفت معدنی سه رطل در روی سرکه خشک کرده سوخته دو رطل بورق یکنیم رطل
صمغ صنوبر و موم و کبریت و میویزج هر واحد یک رطل عاقرقرحا نیم رطل قردمانا یک قسط و مروخات در شل [illegible] روغن حنظل و روغن جندبیدستر و روغن خردل و روغن جند
است و روغن قسط لغایت نافع و خصوصاً با میعه و روغن حنظل ماخوذ از طبیخ عصاره او و بروغن گل تا آنکه آب برود و یا روغن قسط با حلتیت و از مروخات نافعه روغن زیت
است که دران افعی پخته باشند و این صحت تام بخشد و ازین قبیل ست روغن خنافس بگیرند خنافس [illegible] دوازده عدد و آب برگ مرزنجوش و زیت کهنه یک یک رطل زراوند
چهار درم جندبیدستر سه درم قسط سه درم همه را باهم بپزند تا آب برود و روغن بماند و از نطولات درین باب آنست که مرزنجوش و شبت و برگ غار و سداب و
زیره جوشانیده نطول کنند و ایضاً آنچه نفع بدان نماید تبخیر مفاصل و رکبه است ببخاریکه در هر جزو این سه سه جزو حرمل کوفته داخل کنند و دران سنگ گرم کرده اندازند
و زیر جامه بخور بدان نمایند و در طبیخ گور خر که جمیع اجزای او دران جمع کرده شبت و نمک و بزور و گندنا پخته باشند بنشانند و مثل آنست طبیخ گفتار و روباه و صفت او
آنست که آب را جوش شدید دهند چندانکه دو ثلث آن کم شود و دران گفتار یا روباه زنده یا ذبح کرده مع خون آن اندازند تا متفسخ گردد و آب صاف کرده دران بنشینند
و یا برین آب زیت اندازند و بپزند تا آنکه ممزوج شود و یا حتی که آب برود و روغن بماند و دران بنشینند و استحمامات مرطبه حاره ایشان را مضر ست بسبب آنکه اخلاط
را بگدازد و توسیع منافذ کند مگر در آب چشمه ها و اما استحمامات یابسه مع مالش بنطرون و نمک و اندفان در ریگ گرم و عرق آوردن برای ایشان نافع است مسکنات
حاره لینه بگیرند حلبه و در سرکه ممزوج با آب بسایند و مهرا بپزند پس عسل بران ریخته طبخ دهند تا منعقد گردد و بر صلایه مثل غالیه سوده طلا نمایند و خرقه کتان بر موضع
بسته دو سه روز بگذارند و تدارک خشکی آن بروغن گل سازند و این ضماد در ابتدای مرض و تزاید آن نیکوست و ایضاً در اوائل و در بقایا لعاب حلبه و بزر کتان بروغن کنجد
باهم زده مثل عسل غلیظ کرده طلا کنند و اگر درد شدید بسیار باشد بکرنب رطب و کرفس ضماد کنند و اگر قوی تر باشد بارد ایرسا و آرد حلبه و آرد نخود بشراب عسل قلیل
و بروغن حنا اندک ضماد نمایند و ایضاً خاکستر کرنب با قیروطی چربی و روغن بابونه بسیار نیکوست صاحب کامل گوید که هر گاه وجع مفاصل از برودت
و ماده بلغمی باشد باید که اولا مریض را سه روز گاقند عسلی آب بکه دران زیره سیاه جوشانیده باشند بدهند و غذا از نخود آب بزیت تسیل سازند و تقلیل غذا کنند
و از فواکه منع نمایند و روز چهارم بقارورة نگاه کنند اگر آنرا خام بینند ایارج فیقرا و تربد سفید هر واحد یک مثقال کوفته بپخته یا عسل سرشته تلیین طبع نمایند بعد ازان
این ماء الاصول دهند صفت آن پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان و فطراسالیون هر یک ده درم انیسون تخم کرفس بیخ اذخر نقاح اذخر سورنجان پوست بیخ کبر
کماذریوس بوزیدان حب بلسان عود بلسان پوست سلیخه هر واحد سه درم حلبه پنج درم مصطکی سنبل الطیب فوه هر کدام دو درم شیطرج یکنیم درم مویز منقی بیست درم همه را

در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده مقدار چهار اوقیه ازان با یک مثقال روغن بید انجیر چند روز بدهند تا آنکه آثار نضج پدید آید و خلط تلطیف پذیرد
و دو روز راحت دهند و دران بر گلقند اقتصار نمایند و در روز سوم بحب شیطرج یا حب سورنجان تنقیه فرمایند و بعد اسهال با سفیدباج گوشت دراج و تیهو تغذیه کنند و
چند روز راحت دهند و دران ایام بر گلقند شکری آب نیمگرم قناعت نمایند و اگر فصل تابستان باشد بعد غذا باشیای ملطفه مقطع بلغم مثل آب شبت و ترب و سکنجبین عسلی تنقیه
آورند و بعد تنقیه بدن اضمده نافعه استعمال کنند و باید که از استعمال ادویه قوی الاسهال قبل از ظهور علامات نضج حذر نمایند زیرا که اگر چنین اتفاق افتد اجزای لطیف را اخراج
کند و غلیظ باقی ماند و دران هنگام نضج او مشکل گردد و مدت مرض دراز شود و گاهی دران امر بعدم صحت انجامد چه درین حالت خلط متحجر و متحدب میگردد صفت ضماد نافع
وجع نقرس و مفاصل بارد زراوند طویل حب النار خطیانای رومی قفر الیهود هر واحد ده درم اشق زیره تخم کرفس هر کدام دو درم همه را باریک سوده بآب کرنب سرشته
ضماد کنند طلای دیگر بگیرند لعاب تخم مرو و لعاب تخم ریحان هر واحد بیست درم لعاب تخم کتان ده درم اشق صبر مکی زیره تخم کرفس هر واحد دو درم باریک سائیده
بآب کرفس سرشته ضماد نمایند طلای دیگر بگیرند لعاب تخم مرو و لعاب تخم شاهسفرم هر واحد بیست درم لعاب بزرکتان ده درم افتیمون زیره قلقدیس مغز قسط تلخ
سلیخه مغاث هر واحد یکدرم زنجبیل چهار دانگ فرفیون نیم درم عدس یکنیم درم زعفران سه درم همه را باریک سائیده بزرده بیضه و روغن سوسن و روغن قسط و
روغن ناردین هر واحد اوقیه پیه کبوتر پیه چرغ پیه خرس پیه شیر هر واحد اوقیه سرشته بموضع درد طلا کنند و اگر موضع را با آرد شلغم و آرد کرسنه بشراب سرشته ضماد کنند نفع کند و
ایضاً بخفص و اشق مساوی بشراب کهنه سوده بزیت سرشته ضماد کنند و یا ضماد بسرگین گاو دشتی بزر و خاکستر کرنب باریک سوده بعسل سرشته استعمال نمایند و هرگاه
ضماد از عضو دور کنند آنرا بشویند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و شبت و قنطوریون و پوست بیخ کبر و حاشا و صعتر و پودینه و حند قوقی جوشانیده باشند بران بطول
کنند و اگر این ادویه بسرکه بسیار تند جوشانیده باشند و بر موضع طلا کنند نافع بود و پس اگر مرض باستعمال این تدبیر ساکن شد فبها و الا قاروره نظر کنند اگر دران
نضج ظاهر باشد حبوب موصوفه برای این مرض که مذکور گردد بدهند و اگر علامت نضج ظاهر نباشد اعاده ماء الاصول نمایند ولیکن دران اشیای مسخنه ملطفه بحسب طاقت
و مزاج مریض داخل کنند و همچنین روغنهای گرم بحسب مقدار کیفیت برودت و کمیت خلط غلیظ بران اندازند و آن روغنها مثل روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر
و روغن قسط و روغن بان ست و روغن ناردین و هرگاه خلط نضج و تلطیف پذیرد حبوب استعمال کنند و اگر این کفایت نکند معجونات مسهله و ایارجات کبار بکار برند و
بعد ازان معاجین مسخنه چون تریاق و مثرودیطوس و مانند آن بعمل آرند و سزاوار است که تبدیل ادویه نمایند و این بهر آنست که من اکثر درین امراض یعنی اوجاع مفاصل
و نقرس و عرق النسا بعض ادویه را استعمال کردم و ازان منفعت بین ظاهر شد و درد تسکین یافت و بار دیگر در وقت دیگر آنرا استعمال نمودم و فائده نکرد تا آنکه مرا احتیاج
استعمال دوای دیگر افتاد و این امر دلالت می نماید بر آنکه گاهی ماده مرض مرکب از اخلاط مختلفه میباشد پس بعض ادویه آنرا موافق می افتد و بعضی ازان موافق
نمی آید و لهذا اصناف این ادویه درینجا و در مقام ذکر ادویه مرکبه بحسب کفایت بیان خواهم کرد و ادویه و معجونات مسخنه ملطفه قبل از نضج و تنقیه نباید داد و الا خلط [illegible]
و عسر الانحلال گردد و اما بعد نضج و تلطیف خلط و تخلخل عضو یکه دران ماده محتقن باشد و حصول تنقیه بدن و قلت خلط ادویه مسخنه و معجونات قویه استعمال نمایند که آنها
استفراغ بقایا و تحلیل کنند و اگر سن و مزاج مریض و فصل موجود استعمال آنها واجب کند از غائله آنها امین باشند و معذالک اسراف در استعمال آنها نشاید بهر آنکه مثل آن
پیدا کند و اعضا را گرم و خشک نماید و گاهی به تشنج و حمیات حادة انجامد و همچنین ادمان استفراغ نباید کرد لاسیما چون مدت مرض دراز گردد که این از زمان و ابطای آن زیاده کند
زیرا که استفراغ دائم اخراج اجزای لطیف خلط نماید و غلیظ آن باقی ماند و در مفصل متحجر گردد و تحلیل نپذیرد **بیان حبوب نافع وجع مفاصل از ماده بارد بلغمی** صفت
حب سورنجان ایارج فیقرا هلیله زرد هر واحد شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر واحد سه درم تربد هشت درم مقل هفت درم مقل را در آب گندنا تر کرده ادویه
بدان سرشته حبها سازند شربت دو درم و نیم صفت حب شیطرج نافع اوجاع مفاصل و نقرس بارد و قولنج [illegible] هلیله زرد و ایارج و شیطرج هر واحد پنج درم تربد
هفت درم شحم حنظل فوه هر واحد چهار درم سورنجان و بوزیدان و ماهیزهرج هر واحد سه درم خردل و زنجبیل و وج و صعتر و فلفل سفید هر واحد یکنیم درم تخم کرفس و انخواه
و انیسون هر واحد یکدرم صمغ را در آب کرنب تر کنند و بران پنج درم فانید انداخته در هاون خوب بسایند و ادویه بدان سرشته حبوب سازند شربتی از دو نیم درم تا سه
صفت حب مفاصل سورنجان بوزیدان حنظل هر واحد یکدانگ غاریقون صبر هر واحد نیم درم تربد مقل هر واحد یکدرم ادویه بسایند و مقل بآب گرم تر کرده [illegible]

فائده جلیله

نسخه حب سورنجان

نسخه حب شیطرج

نسخه حب مفاصل کرمستعمل اکثر اطبای

نما و بران گذارند و این حب برای وجع مفاصل که از خلط بلغم سوداوی باشد سود دارد ایارج فیقرا نیم درم غاریقون لسفایج هر یک نیم مثقال ترید سورنجان ثلث مثقال سورنجان لیوپیدان نمک هندی سقمونیا هر یک ربع درم کوفته بیخته حبها بندد و ایضا برای مفاصل سوداوی و تقویت قلب زرنباد گل گاوزبان گل سرخ سورنجان ابریشم مقرض هر یک نیم ماشه سوده و ہلیلہ مربی یک عدد سرشته بخورند بالایش عرق کیوڑه عرق عنب الثعلب بنوشند و این سفوف بجهت مفاصل و نقرس و آتشک دیگر امراض سوداوی مجرب و عظیم النفع ست چوبچینی تراشیده چهار درم عشبه مغربی ده درم سورنجان افتیمون هر واحد یکدرم لسفایج هفت ماشه سنا مکی دو نیم درم گل سرخ صندل سفید هر واحد یکدرم کوفته بیخته سفوف سازند و شش ماشه با آب بخورند اقوال حکما شیخ میفرماید که در اصحاب مفاصل سوداوی واجبست که اصلاح طحال ایشان کنند و استفراغ سودا نمایند و ترطیب بدن کنند و تلیین با غذیه و بمروخات و مانند آن سازند و علاج بتحلیل صرف بدون تلیین کثیر نباید کرد چنانچه در اصول کلیه معلوم شده ابن الیاس گوید که در وجع مفاصل و نقرس سوداوی صبح جلاب از اصل السوس بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و شیره مغز قرطم و بحوم تیهو و کباب و دراج خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحب سورنجان یا مطبوخ آن یا حب شبیطرج کنند و یا تلیین طبیعت و استفراغ اخلاط این حب نمایند صفت آن ہلیله زرد و سیاه و صبر سقوطری بادیان هر واحد یکدرم فلفل دار فلفل زنجبیل خردل هر واحد نیم درم شیطرج نمک هندی مقل هر واحد یکدرم همه را باریک سائیده بآب کرفس یا کرنب سرشته حبها سازند و این دو شربت ست و یا خلط سوداوی را باین مطبوخ استفراغ سازند سنا مکی هفت درم ہلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنجدرم سویز طائفی ده درم شاهتره هفت درم ہلیله آمله اسطوخودوس هر واحد چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان کوفته یک مثقال قنطوریون اصل السوس بادرنجبویه گاوزبان افتیمون هر واحد سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بنیم رطل آید افتیمون در صره بسته دران اندازند و ساعتی صبر کرده از آتش فرود آرند و دران خیار شنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نمایند و ایارج فیقرا یکدرم بران انداخته سحرگاه بنوشند و بران صبر نمایند چندانکه استفراغ جید کند بعده در آخر روز مزوره نخود و مغز قرطم و لحوم ماکیان و تیهو غذا سازند و برین معجون مداومت نمایند که نافع درین علت ست ہلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنجدرم سویز منقی ده درم فلفل دار فلفل بیخ کبر هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی از ان یک مثقال و مفاصل را بروغنهائیکه در ملقمی مذکور شد مالش نمایند و این طلا کنند برگ غار ده درم عاقرقرحا پنجدرم قسط تلخ سه درم حرف چهار درم نطرون سه درم باریک سائیده بروغن یاسمین آمیخته بر کاغذ طلا کرده بر موضع بچسپانند و یا موضع را بالحاح و شحوم و ادهان حاره ضماد کنند تحفه نوری گوید که فصد کنند اگر احتیاج آن بود و بعد احتیاط تام بقدر قوت و سن و فصل و بعد نضج باین مطبوخ مناسب تنقیه بدن نمایند و نسخه او همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن وزن سنا پنجدرم و ہلیلجات ثلثه هر واحد سه درم و شاهتره یکمشت و از بابونه تا اسطوخودوس هر یک سه درم و از قنطوریون تا افتیمون هر یک دو درم و ترنجبین پانزده درم و روغن بادام یکدرم ست باقی بدستور و اگر اراده قوی تر کردن آن باشد یک مثقال ایارج فیقرا افزایند و تمریخ مفاصل بروغنهای گرم ترکنند و نطول بآب ادویه محلله مثل اکلیل الملک بابونه و خطمی و شبت و برگ کتان و مانند آن نمایند خجند گوید که استفراغ سودا بفصد و اسهال بعد انضاج بمطبوخ افتیمون کنند و حجر ارمنی نافع ست و از اشربه جلاب بارد دهند یا حار اگر تشنگی و خرقت از حرارت نباشد و گاهی دران اصل السوس زیاده کرده میشود و یا ماء الشعیر بشکر دهند و تغذیه با غذیه صفراوی و دموی سازند مثل آش جو و ملوخیا و اسفاناخ مع تسخین آن بتبل عسل و ابازیر قلیل الحرارة و خصوصا در سودای احتراقی و با ضمده محلله ملینه ضماد سازند و بقیروطیات و شحوم و ادهان حاره رطبه مثل پیه ماکیان و بط و روغن کنجد و لعاب حلبه و تخم کتان مالش کنند و درین نطول قریب باعتدال نیکوست بابونه اکلیل الملک گل بنفشه خطمی خبازی جوشانیده بآب آن نطول کنند و ثفل آن ضماد نمایند حکیم شریف خان می‌نویسند که اسهال بعد انضاج تمام کنند مثل ماء الاصول متقوی با افتیمون و لسفایج و مانند آن و علامت نضج سکون وجع ست و اسهال بحب افتیمون و سورنجان مع مطبوخ آن نمایند و معجون نجاح نافع ست و تراکیب مسهل و غیره نافع سودا در مالیخولیا مذکور شد و ذکی را وجع مفاصل سوداوی عارض شده امتداد یافت و معالجه بسیار کرد و نفع ظاهر نشد پس علاج او استاد لودغی ابار انجبین مع ادویه مناسبه فرمودند و صحت یافت و سودا حار احتراقی بود مؤلف گوید که در زمانه سن نیز زن را وجع مفاصل در بلده بهوپال عارض شده بود و اطبا انواع علاج بکار بردند حتی که حب سم الفار هم دادند و هیچ فایده مترتب نگشت بلکه از آخر روز تا تمام شب دورد اشتداد وجع در جمیع اعضا هر روزه معین شد چون اعزه او با حقر رجوع کردند دانستم که مرض مذکور ماده سوداوی ست علاج شب بشربت آب نوشانیدن عرق عنب الثعلب و گاوزبان عوض آن دادن ماء الجبن با سفوف سودا نمودم باذن الله تعالی

ازان نجات یافت و این علاج نزد اکثر دلیل بر فرط مہارت من درین فن گردید مصنف اقتباس نوشته که گاه وجع مفاصل بعد زوال سوزاک و آتشک افتد و این
در ہندوستان کثیر الوقوع میباشد و علاج بدشواری می پذیرد و علامتش آنست که دردی شدید بود با ورمی مائل بسیاہی و سوزشی و طاوسی رنگ و حرقت بول و خروج آن
با حرقت علاجش اول فصد باسلیق و یا هفت اندام کشایند و بفاصله سه چہار روز حجامت با شرط کنند و بفاصله یکهفته ماء الجبن نوشانند با سفوف سورنجان و
حب سورنجان علوی خان و سفوف لاجورد و حب آن که در مالیخولیا گذشت صفت حب سورنجان علوی خانی سورنجان شیرین پنجدرم تربد سفید غاریقون سفید
گل سرخ بسفایج ستامکی ہر یک سه درم سقمونیای مشوی بوزیدان کتیرا درونج عقربی لاجورد مغسول ہر یک درم شحم حنظل یکدرم حب النیل مدبر یکنیم درم تربتی سه درم
و سفوف سورنجان ایشان در علاج مفاصل از سوداء مرکب خواهد آمد و بعد الفراغ ماء الجبن اگر درد و ورمی باقی ماند و یا باز ورد افتد باید که در فصل بہار و موسم مناسب تنقیه
بفصد و مسہلات سوداء کنند بعده بفاصله یکهفته چوبچینی بند خورانند و شخصی از مدت هفت هشت سال مرض مفاصل بعد زوال آتشک شدت و هر دو پای او شل
شده بود و دران رست بقدر روپیه سوزشی بود که در روزی سه چہار مرتبه نوبت بغشی رسید و من معالجه آن بچوبچینی نمودم و در هفته دو بار تغییر آن نمودم بهمین تدبیر در ایام
معهود صحت کلی یافت و بعد از بیرون آمدن این معجون همراه عرق چوبچینی خورانیدم برادهٔ چوبچینی ده توله سنبل الطیب گل سرخ کبوده بحری کبابه عود خام گل گاوزبان تخم کشوث
بادرنجبویه اندر جو شیرین ابریشم مقرض مغز ترطم سعد کوفی صندل سفید دارچینی سورنجان شیرین خصیة الثعلب بوزیدان ہر یک دو مثقال زعفران دو درم مشک عنبر
ہر یک یکدرم مربای آمله و سیب و عسل مقوم بسرشند شربتی دو مثقال صفت عرق چوبچینی بگیرند چوبچینی سه صد مثقال سعد زرنباد ساذج هندی وج ترکی عود هندی
گاوزبان درونج عقربی بسفایج خیار برگ فرنجمشک بادرنجبویه گل سرخ اشنه خولنجان شیرین اسارون اندر جو شیرین ہر یک ده توله خارخسک بادیان تخم فرنجمشک
ہر یک پانزده توله تخم بادرنجبویه و شاہتره ہر یک بیست توله نانخواه بهمنین تودری پوست بیرون پسته پوست ترنج شقاقل بوزیدان هیل لواجوز بوا بسباسه دارچینی ہر یک سه توله
چای خطائی بادیان خطائی پوست بیخ کوکهرو ہر یک چہار توله سیب ولایتی پنجاه عدد ریحان تازه نعناع برگ ترنج ہر یک دو ... در عرق شاہتره و بادرنجبویه و دارچینی ہر یک شش شیشه
گلاب پنج شیشه مشک عنبر اشهب ہر یک یکنیم درم شربتی از ده توله تا بیست توله و دیگر امراض را هم نفع بسیار دارد چنانچه نزله و ضیق و رطوبات معده و آبله فرنگ و داء الحیه
و داء الاسد و قوبا و جرب و وجع الورک و زالو و عرق النساء و ریح البواسیر و نفخ معده و سوزاک کهنه و قروح رحم و قروح خبیثه و عسر الاندمال و عفونت حصات کلیه
و مثانه است و دیگری را بسبب آتشک وجع مفاصل شده بود و تمامی انگشتهای هر دو دست و پای مانند ثمر خیار نیم پخته شده بود و مانند کج خمیدگی و در مفصل دست و پا ورم مانند
سیب کوچک تنگ بادنجانی بود و از مدت دو سال میداشت و حکیمی ماء الجبن هم داده بود هیچ فائده ازان مشهور نیامده من اورا تا سه ماه حبوب حب السلاطین معمولی بفاصله
یکروز دو عدد خورانیدم و غذا شوربای مرغ حق گو بانان خشکار تنوری مقرر داشتم و بجای آب عرق کمافیطوس و بادیان دادم و در مدت معهوده چہارم حصه ورم باقی ماند
پس حبوب مذکوره را موقوف داشته خاکستر استخوان بازوی مرغ سلیمانی سه ماشه سهاگه یکماشه نبات برابر سوده در مسکه گاو تازه یکنیم توله آمیخته لیسانیدم و بالایش
عرق جو شش توله و شربت بزوری چہار توله نوشانیدم و آب و غذا بدستور معین داشتم در مدت سه هفته بهمین تدبیر صحت یافت حکیم علوی خان می نویسند که یکی از اطبای عصر
را از مدت بیست سال درد مفاصل بسبب آتشک بوده و ازین معجون چوبچینی با عشبه دفع مرض بعزی الیه کلی گردید و عشبه مغربی پانزده درم چوبچینی موصوفه
بهمه صفت هفتاد درم گل گاوزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه ہر یک ده درم مویز منقی یکنیم رطل مجموع را در پنج من و نیم گلاب و عرق بید مشک یکشب بخیسانند و روز دیگر
در دیگ سنگی یا مسی تازه قلعی کرده انداخته سر آنرا بطبق سفالی پوشانیده و اطراف آنرا بخمیر و گل حکمت محکم نموده بمقدار پنج من و نیم هیمه قلم باریک دو شاخ دو شاخ در
زیر آن بسوزانند تا بتمام رسد پس دیگ را فرود آورده بمالند و بپالایند و نبات سفید یک من تبریزی عسل مصفی یکرطل و نیم عراقی داخل نموده در قدر مصاف بجوشانند
و کف آنرا گرفته صاف نموده بقوام آورند پس بگیرند دارچینی سیلانی بهمن سرخ بهمن سفید سنای مکی خولنجان سورنجان دانه هیل مصطکی رومی از ہر یک ده درم
چوبچینی اعلی سی و پنج درم عنبر اشهب نیم مثقال زعفران چہار دانگ پوست هلیله کابلی پانزده درم کوفته بیخته معجون سازند و هر روز دو مثقال و نیم صبح و همین قدر
شام تناول نمایند و در نسخه دیگر درونج عقربی بادرنجبویه ابریشم گل گاوزبان از ہر یک ده درم لاجورد مغسول دو نیم درم اضافه شده و وزن چوبچینی چہل و پنج درم نموده
بسیار مفید آمد حکیم غلام امام در قرابادین معمولی نوشته که این حب در دندها که بسبب آتشک باشد بهر دو سیماب اجوائن خراسانی بلادر کلاه دو گرده

اجمود اسپند هر واحد سه ماشه قند سیاه دو درم کوفته بقدر کنار دشتی حب سازند و هر روز یک حب صبح و یک شام خورند بحلق ریخته فرو برند که بدندان نرسد غذا کهچری و دال مونگ و خشکه و نان گندم پرهیز از ترشی و بادی و در یخ و پر هیز در صحت باشد و اگر دهن جوش کند سفوف سفید بعمل آرند و اگر بعد مسهل خورند مفید زیاده شود و این معجون چوب چینی در اکثر امراض و امزجه بارده و اوجاع مفاصل خصوص که بسبب آتشک باشد نافعست چوب چینی سه مثقال قرنفل جوز بوا بسباسه گل سرخ زعفران درنباد خولنجان سعد کوفی هر واحد یک مثقال دار چینی قاقله فلفل سیاه مصطکی سورنجان بوزیدان سنای مکی لسان العصافیر هر یک پنج مثقال زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا جدوار خطائی هر یک دو مثقال با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند قدر شربت در امزجه ضعیفه یک مثقال و در امزجه متوسط دو مثقال و در امزجه قویه سه مثقال بملاحظه پرهیز کمتر دارند و در نسخه دیگر حکیم شریف خان صاحب وزن چوب چینی چهار درم و از قرنفل تا سعد هر یک سه ماشه و از دار چینی تا لسان العصافیر هر یک پنج ماشه و از زنجبیل تا جدوار هر یک دو ماشه نوشته و عوض قاقله تمیین دو ماشه دانه هیل سه ماشه کشنیز خشک چهار ماشه افزوده و در صفت آن قلمی نموده که برای تقویت باه و وجع مفاصل که از سبب آتشک بهم رسیده باشد بی نظیر است و مجرب میر بهاء الدین در خلاصة التجارب مینویسد که شخصی علت مفاصل کهنه داشت و انگشتهای دست او هر یک مقدار بادنگی کج شده و اندک کوژ گشته و رنگ آن بسیاهی مائل بود و ماده آن از سودا و بیت خالی نبود بدوا وست مالیدن دهن المفاصل و گاه گاه استعمال مسهل صحت یافت و انگشتان او بحال اصلی رسید و او مردی دائم الخمر بود در اکثر اوقات اغذیه غلیظ خوردی اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نمود صفت روغن مذکور مار سیاه را سر و دم بیفگنند و شکم او پاک نموده پاره پاره کرده در آب برگ شبت سبز انداخته بجوشانند و بپالایند و روغن کنجد و چندان اضافه نموده بجوشانند تا آب سوخته روغن صرف بماند پس بکار برند و این روغن در تحلیل اکثر اورام خبیثه سود مند است

علاج اوجاع مفاصل مرکب

و پیش ازین معلوم شد که این اکثر از ماده مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا افتد باید که سورنجان مصطکی بوزیدان هر یک یک ماشه سوده در گلقند یکتوله آمیخته بخورند بالایش شیره بادیان شیره تخم خیارین شیره خارخسک شیره تخم خربزه در عرقیات بر آورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و معجون سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فائده میکند و معجون عشبه نیز درین باب مجربست و از ادویه محلله طلیه مانند اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد کنند و روغن گل و روغن بید انجیر و روغن حنا بالخصوص که سورنجان تلخ و بیخ نی و جدوار در ان انداخته باشند و صابون حنا در آب سائیده نیمگرم ضماد کردن نیز نفع میکند و اگر سودا بسیار باشد میباید که بعد از نضج از منضج مرکب بحسب ترکیب مواد از مسهل مرکب بحسب غلبه خلط تنقیه کنند اکنون بعض تراکیب مفید این نوع مسطور میگردد حسب حال بعمل آرند مثلا اگر با تپ باشد سورنجان گل بنفشه پرسیاوشان بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند غذا مثله روز دوم شاهتره شش ماشه افزایند و گلقند بجای شربت کنند و اگر با سرفه و تپ باشد اصل السوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه خیارین کوفته پنج ماشه جوشانیده گلقند دو توله خاکشی شش ماشه و هم چنانکه یا معجون سورنجان خورده گل بنفشه اصل السوس هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده گلقند دو توله حل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند غذا کهچری و اگر با قبض باشد سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یکماشه سنای مکی سه ماشه کوفته بخورند بالایش شاهتره تخم کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر درد کشش ران بواسیر در مقعده و ریاح و عسر البول باشد مویز منقی گل خطمی گل بابونه خیارین جوشانیده نبات داخل کرده اسپغول پاشیده بدهند و اگر وجع در اعضای اسافل و اعالی و بیخوابی و سرفه باشد بادیان اصل السوس هر یک چهار ماشه شاهتره قصب الذریره هر یک ششماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه گاو ششماشه جوشانیده صاف کرده شهد داخل کرده بنوشند و ایضا معجون سورنجان بخورند بالایش عنب الثعلب هفت ماشه گل خطمی گل سرخ گل نیلوفر تخم کرفس هر یک چهار ماشه تخم کاسنی ششماشه جوشانیده گلقند دو توله ایضا در مفاصل مرکب شیره تخم خربزه شیره تخم خیارین هر یک شش ماشه شیره اصل السوس شیره زیره سفید هر یک چهار ماشه نبات دو توله دهند یا تخم کاسنی خارخسک بادیان گلقند بدل خیارین و خربزه و نبات کنند ایضا سورنجان مصطکی هر یک نیم ماشه سوده در گلقند یکتوله آمیخته اول بخورند بعد شیره خارخسک شیره بادیان پنج ماشه آب آورده این شربت بزوری دو توله داخل کرده بنوشند نسخه شربت نیست تخم خیارین خارخسک تخم کاسنی بیخ کاسنی گل بنفشه بادیان هر یک دو توله در سه پاو آب

ترکنند صبح جوش داده صاف کرده با شکر سفید نیم آثار بقوام آرند و بعد سه چهار روز که در دکمی پذیرد منضج و مسهل دهند ایضاً بعده مسهل گلقند دو توله در عرق گاوزبان چهار توله عرق مکوه پنج توله مالیده صاف کرده شربت بزوری بارد دو توله داخل کرده تخم ریحان چهار ماشه پاشیده بنوشند بعده عنب الثعلب بنفشه گل سرخ پرسیاوشان هریک هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه تخم خیارین یکتوله بیخ بادیان خارخسک هریک نه ماشه شب در آب گرم ترکرده صبح جوشانیده شربت بزوری بارد دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً سورنجان ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته بخورند بعده تخم کاسنی شیره تخم خیارین هریک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله جاکسنی شش ماشه بعده اگر قبض باشد سنای مکی سه ماشه سوده و شیره بادیان هفت ماشه افزایند بعده سورنجان لوزیدان هریک چهار ماشه تخم کاسنی کوفته خیارین کوفته هریک شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند با گل سرخ قصب الذریره هریک چهار ماشه افزایند بعده سبحون قلا سفند چهار ماشه خارخسک شش ماشه افزایند حب سورنجان مسهل اخلاط از مفاصل به نسخه حکیم صالح خان خال حکیم علوی خان سورنجان افسون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی لوزیدان هریک دو مثقال سقمونیای تربد سفید هریک هشت مثقال سقمونیای مشوی نقل ارزق هریک یک مثقال مقل را در آب گندنا حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند شربت یکدرم نوع دیگر که بمفاصل بلغمی و صفراوی را بسیار مفید به نسخه ذکاء الله خان سورنجان صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر واحد نیم درم شحم حنظل ثلث درم سقمونیای اصیل کتیرا نیم دانگ زعفران یکدانگ خوراک دو نیم درم تا سه درم روغن حنا که موی را سیاه کند و در اوجاع مفاصل و عرق النسا مستعمل است برگ حنا نیم آثار در ده آثار آب بجوشانند تا به نیمه رسد صاف نموده با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و اگر برگ حنا یا گل آن تازه گرفته بکوبند و آب آن جدا کرده اگر پاو سیر باشد بار روغن کنجد نیم پاو بجوشانند تا روغن بماند و نیمگرم مالش سازند نافع باشد روغن مفاصل حکیم اجمل خان که در اوجاع مفاصل مجرب است افیون هشت درم روغن کنجد یک آثار شیر گاو یک آثار کچله بیست عدد افیون را در شیر حل کرده پس روغن و کچله داخل کرده در ظرف آهنی بجوشانند بآتش ملایم تا شیر بسوزد و روغن بماند فرود آرند و صاف نموده استعمال کنند سفوف سورنجان معمول حکیم شریف خان در مفاصل و نقرس و عرق النسا و مسهل اخلاط و مستعمل بعد تنضیج ماده استعمال مطبوخ منضج تا نجیر و زن سورنجان مصری ده درم سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد و مغز بادام مقشر هریک سه درم زعفران نیم درم سقمونیای مشوی یکدرم گل سرخ شش درم قند سفید سی درم و اگر ماده بلغمی بود تربد سفید پنج مثقال اضافه کنند و وزن سقمونیا نیم درم نمایند خوراک یک مثقال با آب سرد در نسخه حکیم غلام امام وزن هلیله چهار درم است و تربد سه درم و برگ حنا دو درم عوض سقمونیا و گل سرخ نوشته و قند نیم وزن ادویه شربت تا پنج درم نوع دیگر از اختراع حکیم علوی خان که برای جمیع اقسام مفاصل و نقرس و درد پشت و عرق النسا مجرب النفع است و تنضیج را که از مواد غلیظ باشد نیز مفید و این سفوف را منافع بسیار است معمول سورنجان هفت مثقال غنچه گل سرخ سنای مکی هریک پنج مثقال پوست هلیله زرد و تربد مجوف خراشیده بروغن بادام چرب نموده مغز بادام شیرین هریک چهار مثقال لوزیدان بسفایج فستقی مع رب السوس هریک دو مثقال سقمونیای مشوی لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول هریک یک مثقال زعفران دو دانگ قند سفید ده مثقال کوفته بیخته و سرشته گاه از مقدار شربت دو درم با آب سرد شربت منضج که برای تنضیج مواد بلغمی و سوداوی در مفاصل و نقرس وجع ظهر و تهیج اطراف مستعمل عناب پانزده دانه انجیر زرد دوازده عدد مویز منقی یکتوله انجیر بیست عدد پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان عنب الثعلب تخم خیارین اصل السوس قنطوریون دقیق گاوزبان زنجبیل بادرنجبویه هر واحد دو توله پوست بیخ کرفس نانخواه افسنتین تخم کشوث پوست بیخ کبر گل سرخ هر واحد یکتوله تخم کاسنی چهار توله بادیان یکنیم توله سورنجان یک اوقیه لوزیدان دو نیم توله تخم خیارین هریک پنج توله ترنجبین بیست توله بدستور شربت بسازند خوراک دو اوقیه بعرق گاوزبان یا بادیان برای تهیج وجع سورنجان یا سفوف سورنجان برای وجع مفاصل فائده کلی دارد ضماد محلل گل بابونه گل خطمی سورنجان بیخ ان اکلیل الملک حضض کوفته بیخته بآب عنب الثعلب و روغن حنا نیمگرم طلا نمایند منضج عنب الثعلب اصل السوس هریک چهار ماشه بنفشه تخم کاسنی پرسیاوشان بیخ بادیان هریک پنج ماشه سورنجان کوفته سه ماشه تخم خطمی شاهتره هریک شش ماشه شب در آب ترنموده صبح جوش داده گلقند داخل کرده بنوشند بعده مسهل دهند مطبوخ سورنجان نافع درد مفاصل و نقرس مسهل بلغم و صفرا سورنجان شیرین پنج درم گل سرخ پوست هلیله زرد هریک چهار درم بنفشه گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس هریک سه درم تربد مجوف بادیان هریک دو درم زنجبیل نیم درم انجیر پنج عدد سپستان مویز منقی هریک بیست دانه سنای مکی شش درم ترنجبین فلوس خیارشنبر هریک ده درم بدستور معمول آرند منضج و مسهل که برای اوجاع مفاصل معمول و مجرب است بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب

علاج اوجاع مفاصل ریحی

گلقند چهار توله در گلاب و عرق بادیان هر یک نیم پاو جوش داده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای دراج و لوده بانان دهند و بجای آب عرق بادیان بدهند و بعد از نضج تنقیه بمسهل بلغم و یا بنهجی که در ریح البواسیر گذشت باضافه سورنجان نمایند و بعد از تنقیه مقل یک ماشه در معجون سورنجان پنج ماشه آمیخته بلیسانند و بالای آن عرق صعتر پنج توله بنوشانند و جوگراج را درین باب اثر عظیم است و نسخه آن در علاج وجع مفاصل بلغمی گذشت و معجون سورنجان همراه مدرات حاره مثل شیره بادیان و انیسون و تخم کشوث و زیره سیاه و شربت بزوری حار معمول است و در وجعهای مقوی محلل مانند روغن گل و بابونه و شبت بمالند و خوردن معجون کاسر ریاح نیز مفید و در بیاض استاد مرحومی مرقوم است که اگر برگ و شاخ آک صاف کرده در ظرف گلی زیر و بالا نهاده در میان آن قدری گندم نهاده بآتش نرم بپزند چون پخته شود گندم برآورده خشک نموده آرد نمایند و بقدر کف دست آب خورده باشند برای درد ریحی هر جا که باشد نافع و آن انکباب برای درد ریحی نیز مفید است برگ سرس و برگ سنبهالو برگ کرنجوه برگ سهجنه جوش داده انکباب نمایند و اگر عود و عرق سنبل الطیب و زنجبیل و اسگندناگوری و بنگره مشک کوٹ و ندوچوب دارهلد آرد دال عدس جمله سوده خشک بمالند و یا در روغن بابونه آمیخته بمالند و بالای آن پنبه کهنه ببندند برای درد ریحی در هر جا که باشد مجرب است و ایضا برای درد ریحی کوچک یا بزرگ عضو دفعة درآید و درد شدید پیدا کند زنجبیل الشیه داریکبار سوده خشک مالش کنند و اگر ضعف و زن آن گل بابونه آمیخته بمالند نافعتر بود و اگر بروغن بابونه آمیخته بمالند اولی تر باشد و بعد مالش از پنبه یا پارچه ببندند و اگر کاهیل احمود برابر سائیده همچنان خشک بمالند و بالای آن پنبه کهنه ببندند جهت درد مفاصل مفید است و برای درد ریحی که از آن لذت و یا مانند سرخبا گندم و نمک شوربا آب سائیده جوش داده لیپ سازند و بر آن برگ ارند نهاده پنبه پیچیده ببندند و در هوا کشاده نسازند و تا سه روز بعمل آرند که مجرب حکیم ارزانی است روغن زنجبیل که جهت وجع و صلابت مفاصل و در ریاح غلیظ مجرب است روغن کنجد یک سیر آب زنجبیل تازه یعنی ادرک دو سیر بجوشانند تا که آب جذب شده روغن بماند روغن دیگر که یاد گرفته و نسخه شده را مجرب است روغن السی روغن سرشف روغن بیدانجیر روغن کنجد هر یک نیم پاو آب دهتوره با بیخ و برگ و بار کوفته گرفته برابر جمله یعنی نیم آثار بهم آمیخته بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند بر عضو ماؤف سه صد کرت بمالند و بالای آن برگ دهتوره یا برگ ارند یا برگ آک بر بندند ضماد دیگر برای درد ریحی عاقرقرحا کابهیل اجواین خراسانی زنجبیل زرنباد سائیده بروغن بیدانجیر ضماد کنند دیگر که اوجاع و اورام ریحی مفاصل را نافع است جدوار یشما اتیس بیخ کدو پنج که بهندی کلهمه کالی زیری جوز بوا افیون زنجبیل کهیله ساده کرفته بیخته کهیله راسوده بآب برگ دهتوره سرشته ضماد نمایند و اگر توانند در آفتاب نشیند تا خشک گردد بهتر والا شب بالیده برگ بیدانجیر گرم کرده بر آن بسته بخوابند و بعد از خشک شدن بآب گرم بشویند دیگر درد اعضا را که بسبب باد بود امیر سماره جهت کردن مجرب است قلقل دو جزو قاقله و نوشادر هر یک سه جزو زنجبیل یک جزو سورنجان پانزده جزو روغن گردگان بست جزو موم زرد پنج جزو و در نسخه دیگر جلیبه پنج جزو نیز داخل است و هر چه در علاج وجع مفاصل بلغمی مذکور شد حسب حاجت استعمال نمایند و علاج ریاح از رسم جدا مسطور گردید شیخ میفرماید که علاج مفاصل ریحی مثل علاج حدبه ریحی باشد و انجه دران معالج تسکین درد تحدید است آنست که بگیرند فرفیون و نانخواه و جندبیدستر و زراوند طویل و تخم سداب و سورنجان و بزرالبنج و نمک ساجرا برابر سائیده بلیس بغن الغار یا روغن شبت

علاج تحجر مفاصل

بدانکه چون بر اصحاب مفاصل زمانه دراز گردد ماده اندر پیوندها متحجر شود و تعقد و صلابت پدید آید و این یا بسبب حرارت ماده منصبه چون غلیظ باشد و یا از سوء تدبیر معالج که در ابتدا اضمده بارده مخدره و یا محلله یا مدرات و یا مسهلات قویه پیش از نضج ماده استعمال کرده باشد و گاه این تحجر بمرتبه میرسد که بیمار حرکت مطلقاً نتواند و اکثر مفاصل صلبه که بعد زوال آتشک اقتند تحجر دران پدید آید بالجمله بعد تنقیه موضع را بادهان و شحوم و لعابات گرم بمالند و یا انجیر مطبوخ و آرد حلبه و اکلیل و بابونه طلا کنند و یا اول حمام مکرر متواتر استعمال نمایند و در ابزن نشسته روغنها مرطبه محلله مانند روغن زیت و زنبق و سورنجان بمالند و جهت حصول نضج مواد این مطبوخ دهند سورنجان شیرین گل بنفشه گل گاوزبان بسفایج افتیمون بادرنجبویه عنب الثعلب برگ شاهتره گل سرخ هر یک هفت ماشه بوزیدان انیسون درونج عقربی هر یک چهار ماشه گلقند چهار توله و غذا صبح نخوداب مرغ و بهنگام شام نان باشوربا خورانند تا پانزده روز ناروز شانزدهم بعض ادویه مسهله مانند برگ سنا و هلیله سیاه هر واحد یکنیم توله مویز منقی دو توله ترید سفید لوز خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر هفت توله ترنجبین شش توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ اضافه نمایند لیکن و وقت شب حب سورنجان و یا ایارجات

کیا رنه ماشه خورانند و عوض آب برعرق گاوزبان اکتفا ورزند و وقت دوپهر نخود آب بچوزه مرغ دهند و وقت شام نان با شوربا خورانند و روز هشتم همین تبرید نوشانند سورنجان شیرین دو ماشه مصطکی یک ماشه در جوارش عود شیرین و خمیره ابریشم ساده هر یک شش ماشه آمیخته لیسانند لعاب ده معرکه ان شیرین باد برنجویه هر یک هفت ماشه گاوزبان زیرون هر یک پنج ماشه تخم کشوث در پنج عقربی هر یک سه ماشه در عرق گاوزبان مواقف هر یک نیم پاو بجوشانند که بنیمه آید مالیده صاف نموده شربت بزوری سه تولا تخم خرفه کشنک و تودری هر یک سه ماشه کف کرده بنوشند و غذا بدستور خورانند و همین نمط هفت هشت مسهل یا کم زیاده داده اند صابه هشت روز چوب چینی بنار خورانند و تنخیر حوت چینی یکروز در میان کنند و روغن چوب چینی بمالند تا صحت انجامد و اگر مریض مفلوک باشد تا چهل روز متواتر این سفوف و ضماد استعمال نمایند صفت سفوف سورنجان شیرین بابونه برگ سنا هر یک پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل اسارون شیطرج هندی دارفلفل بادیان هر یک دو و نیم درم حب النیل مویز سه درم ریوند خطائی چهار و نیم درم نمک لاهوری بقدر مذاق شربتی ... صفت ضماد بیدانجیر ... سورنجان هر یک ... و برگ کریله ... واز نسخه های مجربات نوشته اند که ... مفاصل و تعقد آن گویند که اشق بخار ... وکذا اکلیل الملک وکذا ... بر روغن سوسن وکذا ... وکذا اوشق ... کذا خیرسے ... وحلوس در زیت که ... گوشت خارپشت صحرائی ... دکولا ... را نافع و محلل صلابت ست ... مفاصل که در طریق تحجر باشد ... سرکه کهنه یک اوقیه ... بلکه واجب ست ... و اشق بشراب کهنه ... نفع دلالت است که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی غلیظ الاخلاط ذکر کردیم ... بلبوس در آب حل کرده ... و لطوخ دان فرفیون و آب خاکستر ... صاحب کامل گوید که هرگاه مفاصل را صلابت و تعقد عارض شود ... زیت نیم گرم مریض را بنشانند که این تعقد ... سوده بر تعقد طلا کنند ... و تحلیل نماید ... و الیه گداخته ... صفت آن بگیرند ... صابح و نخود سیاه و سفید هر واحد یک کف ... هفتاد درم پیاز یکصد درم انداخته خوب بجوشانند تا آنکه سوم حصه آن آب باقی ماند صاف نموده بیمار را اندران بنشانند و آن آب نیم گرم باشد بحدیکه دران تا یک ساعت

نشستن ممکن بود و همچنین تا سه روز استعمال کنند هر روز مطبوخ را تازه نمایند و ایضاً درین علت در زیت که اندران افعی پخته باشند نشستن منفعت بین نماید ابن الیاس گوید که علاج تعقد مفاصل آنست که هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا فروره نخود و مغز حب قرطم دهند و تنقیه بحبوب و مطبوخات مذکوره در علاج وجع مفاصل بارد کنند و موضع را بروغن کنجد و پیه بط و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بمالند و یا روباه زنده یا ضبع زنده یا جار او را بتریت الفاق پخته و آن زیت را در آبزن انداخته مریض را دران بنشانند که این تعقد و صلابت را ببرد و یا بر عضو این ضماد کنند صفت آن حلبه بزرکتان کنجد هر واحد ده درم سودا بنفسج یا بروغن سوسن سرشته و تناول لحوم گورخر مطبوخ نخود سیاه و اگر نباشد مرغ نافع بود و یا دست و یا و موضع تعقد را در آب مطبوخ شبت و اکلیل و بادیان و حاشا و برگ غار و برنجاسف و نمام و شاهسفرم بنهند و مدام پیه بط و مغز ساق گاو و دهن زیت یا کنجد یا یاسمین گداخته بمالند و صاحب این علت از تناول شیر و ترشیها و میوهای تر و جماع و تخمه و نشستن در آب سرد و طعام شب احتراز کند و لتابد قی نماید اگر زمانه تابستان باشد و مداومت تناول اطریفلات و سعاجین مربات گرم باید کرد و خجندی گوید که در تعقد و تحجر بکمرتبه دو بار مابین و مرتبه دیگر محلل استعمال کنند و جلوس در نطولات محلله ملینه ایشان را نافع بود و در استفراغات مانع از اجتماع مواد استقصا نمایند و این ضماد تحجر را نافع کند حلبه تخم کتان کنجد کوفته لعاب خطمی مقل پیه ماکیان و در دهن زیت در دهن روغن سوسن بدستور مقرر مرتب ساخته بر موضع ضماد کنند دیگر آرد حلبه ترمس بزرکتان انجیر الیه مرا علی الرسم جمع کرده ضماد نمایند و کثرت جلوس در آبزنات و تمریخ بادهان ملینه و محلله مثل شحوم طیور و مخها ایشان را سودمند است و لعاب بزرکتان لعاب تخم خطمی کتیرا مطبوخ در آب مرزنجوش همه را مخلوط نموده بر موضع ضماد کنند نقرس و آن عبارتست از درد و ورم مخصوص در مفصل کعب و انگشتهای پا خصوصاً در ابهام و گفته که مفصل ابهام پا را القوروس گویند و ازین اسم نقرس اخذ کرده اند از روی تسمیه حال باسم محل و بعضی گویند که اگر در بند دست و انگشتان او درد و ورم افتد آنرا نیز نقرس گویند و شیخ میفرماید که نقرس از جمله اوجاعی ست که گاه ابتدا از اصابع و بیشتر از ابهام کند و گاهی از عقب و گاهی از اسفل قدم و گاهی از جانب آن و لعبده عام گردد و گاه تا ران صعود کند و گاهی ورم کند و ماده این درد او تار و عصب نباشد بلکه در رباطات و اجسام محیط مفاصل از خارج بود چنانچه جالینوس گفته و لهذا ایشان اتفاق نمیفرمایند که اورام و اوجاع صاحبان نقرس سودا بتشنج گردند و چنان عارض شود که جلد حقیقی اصحاب نقرس در از گردد و نقرس صفراوی بیشتر نمیر مفاجات کشند و خصوصاً عقب تبرید بسیار و صاحب کامل مینویسد که درد نقرس شدیدتر از سائر اوجاع مفاصل میباشد زیرا که ماده در نقرس بمفصل ابهام میریزد و آن مفصل صغیر است وسعت آن ندارد و بدین سبب تمدید شدید بمفصل پیدا شود و بهمین جهت هرگاه ماده بسیار بود و اندفاع او بمفصل صغیر مثل انگشت باشد درد او در هر گاه اندفاع آن بمفصل کبیر مثل سرین باشد محسوس بود و بهر آنکه این در مفصل متفرق گردد و تمدید او نکند و جماع لاسیما بعد امتلا از طعام قوی ترین اسباب این مرض ست و لهذا بقراط گفته که صبیان و خواجه سرایان را نقرس لاحق نمیشود و جالینوس در تفسیر این قول نوشته که اگر چه خواجه سرایان جماع استعمال نمیکنند اما گاهی تدبیر لازم ابدان خود از رد فضول مثل اغذیه بسیار و سکر مفرط و حفض و دعت و ترک ریاضت و استحمام استعمال مینمایند و بدین سبب هنگام استعمال این تدبیر ایشان را نقرس حادث میشود داما از صبیان احدی را ندیدم که او را این مرض عارض شود و گاه هنگامی که آنرا وجع مفاصل در دست و زانو حادث میشود بدان نسبت فی الجمله درد در مفصل قدمین پیدا میگردد و ایضاً بقراط گفته که زنان را نقرس عارض نمیشود مگر آنکه حیض او منقطع گردد و سببش آنست که فضول مجتمعه در بدن آن بجریان حیض از ان خارج میشود و جالینوس ذکر کرده که بعضی از زنان را دیدم که نقرس ایشان را حادث شد و حیض آنها منقطع نشده بود زیرا که ایشان کثرت تناول اغذیه ردیه کرده بودند و ایضاً بقراط گفته که مرض نقرس در ربیع و خریف در اکثر حرکت میکند و گاهی وجع نقرس موروثی بود و بسبب ضعف عضو که در بدن بدو الذات ضعیف باشد و گاهی نقرس و وجع مفاصل از بهم و تخم یا مهر نفرید از اعراض نفسانی هنگام حرکت فضول در باطن بدن و ریختن آن بمفصل عارض شود و اکثر این مرض و وجع مفاصل و عرق النسا کسی را عارض گردد که کثرت امتلا از اغذیه و اشربه کند و آرام و راحت استعمال نماید و ادمان جماع لاسیما بعد طعام کند و استعمال ریاضت کم نماید و مفاصل او ضعیف بالطبع و یا بالعرض گردد و مواد که بمفاصل ریزد یا دموی باشد یا صفراوی و یا سوداوی و یا بلغمی باشد و گاهی این علت که از اخلاط بلغمی لزج متولد شود و هرگاه مکث او در مفصل طول کشد غلیظ و لزوجت او بیفزاید حتی که ازان سنگریزه متولد شود و مثل آنکه در مثانه پیدا میشود و هرگاه چنین باشد لصحت مفصل سبیل نباشد و یا ماده محدث این مختلط از مواد اربعه بود و بر آن از ملونه اختلاف علامات استدلال نمایند و آنچه حدوث آن از مثل این ماده باشد و قوت بران عسرتر باشد و هرگاه باورد نقرس ورم بود اکثر مدت او طول کشد و در حیل در تسکین آن باید

واین وقتی باشد که ماده غلیظ بود و هرگاه لطیف باشد در کمتر مدت ازان ساکن شود و ابن الیاس گوید که سبب شدت درد نقرس تنگی موضع ورم و کثرت عصاب حس ال
آن کثرت احتواء آن از رباطات و کثافت جلد این مواضع ست که ماده آن بسرعت تحلیل نمی پذیرد و ماسرجویه گوید که درد این شدید تر از باقی انواع مفاصل بود آن باشد که
مرض در اکثر امراض کم میباشد و از سوء مزاج ساذج نادر افتد و ماده منصبه بسوی این عضو بقیاس او بسیار بود و مفصل آن تنگ ست و ایضاً مواد محدث نقرس از مخالطت صفرا خالی
خالی نمیباشد و بهمین جهت این مرض خواجه سرایان و زنان و کودکان را عارض نمیشود و صاحب ترویح گوید که این مرض از امراض متوارثه و مزمنه است و از خواص اوست که موضع سرخ
متمدد گردد و الم شدید کند و گاهی رجع از ما ورای کعب و عقب ابتدا کند الا آنچه از مفصل ابهام آغاز نماید کثیر الوقوع ست و ابو منصور گوید که سبب نقرس انصباب مواد باطراف ست و
این بسبب قوت اعضای رئیسه و ضعف اطراف در ترکیب بود و سبب تولد این فضلات تخمه متواتره و سوء هضم طعام و جذب کیلوس غیر منهضم را سبب تولد حرارت عرضی در کبد
از جماع یا حرکت سخت یا استحمام و مانند آنست بقراط گفته که درد نقرس در صیف و ربیع صاحب مره سودا را هیجان کند جالینوس گفته که درد نقرس در شتا کمتر بود و از ان
صحت نیابد ثابت گفته که اگر نقرس در جانب راست بود بهتر و خفیف تر باشد از انکه در جانب چپ بود بالجمله نقرس نیز از سوء مزاج ساذج و مادی مثل وجع مفاصل
حادث میشود و اسباب او و طریق تشخیص و علاج هر سبب این همانست که در اوجاع مفاصل مفصل مسطور شد و درینجا نیز بعض علاج آن حسب اقوال اطبا مذکور میشود و در تذکره
از خواص مجربه نوشته که تعلیق سم کودکی که سن او از چهل روز تا سه ماه رسیده باشد بر صاحب النقرس مسکن درد آنست و رازی گفته که تعلیق ساق راست کلنگ از جانب راست
نقرس و ساق چپ آن از جانب چپ نقرس تسکین درد نماید و مکرر تجربه کرده ام و تعلیق زنبور در پارچه سرخ بسته نیز بالخاصیة نافع نقرس حار و بارد و نوشته اند

علاج نقرس حار

بدانکه درینجا افراط تبرید باشربه و اطلیه نشاید اگرچه صفراوی بود زیرا که دران خوف اعاده ماده از مفاصل بسوی اعضای رئیسه ست و این موجب هلاکت گردد و اگر احیاناً چنین رود
و تغیری در اعضای رئیسه ظاهر شود و غشی و خفقان و غیره رونماید بزودی آب نیم گرم یا طبیخ حناء یا مرخیه و جاذبه چون بنفشه و بابونه و مانند آن بر مفصل ماده فرو ریزند و شربت
یا قوتیه خورانند سویدی گوید که ضماد عصاره کشنیز سبز و کذا فوفل بسرکه سرشته و کذا اسولیق شعیر با آب حی العالم صغیر سرشته و کذا عصاره خیار سفید یا بادنجان
سرکه آمیخته و شرب نیم درم ماهودانه و کذا طبیخ برگ آن هر واحد برای نقرس حار مجرب ست و ضماد عصاره حی العالم تنها و با صندل سفید و کذا عصاره [illegible]
با آب کشنیز سبز و کذا الحلب تنها و بسویق و یا بسرکه و کذا آب عنب الثعلب با صندل سفید و یا بابونه در بندی و یا بروغن بنفشه و کذا عدس مطبوخ و سویق و کذا آرد جو [illegible]
بریان و سرکه و کذا شوکران و کذا اسفیداج مخلوط بروغن گل و موم و کذا افیون و زرده بیضه بریان و شیر زنان و کذا صدف مع لحم او کوفته و کذا زعفران الحدید [illegible]
و سرکه سرشته و کذا اسفیداب و آب حی العالم و روغن گل و کذا آب کاسنی با آب کشنیز و اندک سرکه یا السویق و کذا شیر زنان بربع درم زعفران و خرلته یا افیون و کذا
آب خرفه و صندل سفید و طحلب و کذا اقاقیا مطبوخ سوده با پیه گوساله سرشته و کذا اسغاث و بیخ حی العالم و کذا دماغ یا خون ابن عرس در دیگ سوخته بسرکه آمیخته
و کذا خشخاش سیاه و کذا آب کرنب و آرد حلبه و سرکه و کذا صندل سرخ بگلاب سوده و اندک سرکه و آب خرفه افزوده و کذا خبث الحدید و روغن گل کذا [illegible]
دو درم افیون یک درم در شیر زنان حل کرده و بلغ عدس بریان سی دانه برناشتا و نطول طبیخ کرنب و عصاره آن و تعلیق حجر [illegible] و کذا [illegible]
راست بر پای نقرس راست و پای چپ آن بر پای نقرس چپ و کذا پای راست ضفدع بر پای راست و پای چپ آن بر پای چپ صاحب نقرس
هر واحد نافع نقرس حار ست مسیحی گوید که اگر نقرس دموی باشد باید که ابتدا باخراج خون نمایند بعد ازان نظر بخلط غالب کنند اگر صفرا باشد ادویه مسهل صفرا مثل
هلیله زرد و آلو و تمر هندی و شاهتره و افسنتین و صبر و سقمونیا استعمال نمایند و اگر بلغم بود ادویه مسهله آن مثل تربد و غاریقون و حب النیل و حنظل و مقل و اشق
و سکبینج و صبر تنقیه کنند و ضمادات مبرده مسکنه مثل ضماد معمول از برگ کرنب جوش داده و بزرده بیضه خام سوده و در دی سرکه بروغن گل سرشته یا روغن گل با آرد جو
آمیخته و اگر احتیاج بچیزی افتد که تبرید زیاده تر کند عصی الراعی و عنب الثعلب و برگ خشخاش و آرد جو در روغن گل و گلنار و سرکه سرشته سازند و سرد تر ازین آنست
که بزر قطونا در سرکه باهم زنند و روغن گل آمیخته بر برف سرد کرده استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تبدیل آن کنند و اگر حاجت بضمادی باشد که در تبرید اکثر ازین بود
خطمی را بسرکه برهم زده استعمال کنند و اگر درد شدید بود چندانکه طاقت برداشت آن نباشد حاجت بضماد مخدر آید مثل کاهو و لعاب خشخاش و کشنیز تر و افلاج

چون هر واحد یا بدرجه یا نیز بر موضع گذارند و قوی تر ازین افیون است و باید که کثرت استعمال از یشیا نکنند که آن ضرر دارد و هرگاه استعمال نمایند تا آنکه اندک درد و تسکین یابد
استعمال آن ترک باید کرد زیرا که آن تخدیر عضو و اخماد حرارت غریزی او میکند و اگر اتفاق استعمال آن بافراط و غیر واجب گردد بر عضو مرهم لعابات محلول بروغن بابونه نهند که این
نضج و اعاده حرارت غریزی بسوی عضو نماید و هرگاه نقرس از خلط صفراوی حاد باشد واجب است که تنقیه آن خلط کنند بعده تبرید و ترطیب و استعمال چیزی نمایند که تعدیل
حدت و منع کند و استفراغ بادویه لینه کنند که دران نفع و حدت نباشد و آن مثل بنفشه و هلیله زرد و ترنجبین و خیار شنبر است و اگر احتیاج بقوی تر افتد باین ادویه سقمونیا استعمال
کنند و حدت او بکتیرا و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بشکنند و بر عضو خرفه و طحلب و کاهو و اسپغول و حی العالم و برگ بید و نیلوفر و آب کدو و آب عصی الراعی و آب کاهو نهند
و اگر درد شدید باشد حاجت بچیزی افتد که تبرید و تلطیف بیشتر کند با این قیروطی اندکی افیون و عصاره لفاح آمیزند و مداومت ریختن آب سرد بر عضو کنند که این عظیم المنفعت است
حبی که اسهال در نقرس صفراوی کند صبر یکدرم سقمونیا ربع درم گل سرخ دو دانگ سورنجان سفید نیم درم حبها سازند و این یکشربت است طلا برای نقرس حار صندل گل سرخ
شیاف امیثا فوفل پوست در بید هر واحد یکجزو افیون ربع جزو بسرکه و آب طلا کنند و دوائی که تحلیل نقرس حار بعد سکون حرارت و لهیب او کند موم را بروغن سوسن گداخته
لعاب حلبه و لعاب اسپغول و بزر کتان و خطمی با آن حل کرده ضماد نمایند ابومنصور گوید که اگر نقرس از حرارت باشد و آثار خون ظاهر بود فصد باسلیق از دست محاذ
مرض گیرند بعده آب آلو و ترنجبین بنوشانند و اگر ازین طبع نرم نشود شربت ورد مکرر یا ترنجبین محلول بگلاب یا سکنجبین معمول از تخم کاسنی و خیار یا شربت آلو که در هر یک درم
از سقمونیا بقدر حاجت حل کرده باشند بدهند بعد ازان در آخر امر مطبوخ سورنجان بنوشانند پس اگر آثار صفرا بینند مطبوخ یک دفعه یا دو دفعه بنوشانند بعده فصد کنند
و آنچه تبدیل مزاج کند استعمال نمایند مثلا ماء الشعیر سرد کرده با آب انار دهند اگر التهاب شدید باشد پس اگر مریض نحیف بود بران روغن بنفشه اگر دو لقد یکدرم یا روغن بادام
دو درم چکانیده بدهند و اگر التهاب شدید نباشد با جلاب سرد دهند و اگر نحیف نبود ماء الشعیر و شکر صرف بدهند و آب آلو و عناب و تمر هندی و جلاب و سکنجبین معمول از
تخم خیار و کاسنی و تخم کشوث بنوشانند و یا لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بجلاب یا روغن بنفشه و روغن بادام حسب حال بدهند و برای مرض که در پا باشد بهترین فصل آنست که
قی کنند بعد امتلاء طعام از شربت سکنجبین سپس بعده آب خیار افشرده با سکنجبین یا آب چقندر یا سفوف تخم آن یا کنگر زد خورده قی آورند و در آشامیدن امر بادویه لینه مثل عدس
آب عنب الثعلب طلا کنند و پارچه مبلول بسرکه و گلاب و کافور سرد کرده بران گذارند و تبدیل نمایند هرگاه گرم شود و از ادویه مسکن درد آنست که بگیرند سورنجان عدس مقشر
هر واحد یکجزو استخوان سوخته ربع جزو شکر هم وزن همه دو درم تا سه درم بخورانند و در اول امر آنچه انفع میکند ریختن آب بسیار سرد بر عضو و یا آنکه دران مورد یا پوست درخت بنق
یا پوست انار یا برگ شاخهای گل سرخ جوشانیده باشند و یا در آب قدری اقاقیا سوده حل کرده سرد کنند و بر عضو ریزند و چون آخر مرض بگذرد عضو را در آب گرم یک
نهند پس بر آورده در آب سرد گذارند که نفع کند و هرگاه تنقیه بدن بالفصد و استفراغ کرده باشند این طلا نمایند صفت آن گل سرخ صندلین گل ارمنی هر یک بیست درم
شیاف امیثا ده درم فوفل و سفیداب و پوست در بید هر یک پنج درم با آب کاهو سرشته خشک کنند و بسرکه یا گلاب طلا کنند و اگر درد قوی باشد چیزی از ادویه مخدره مثل
بنج و افیون و یبروج و شوکران بدان مخلوط سازند و آنچه تسکین عجیب وجع کند آنست که بزرقطونا را در سرکه باهم زنند و سرد کرده بر عضو نهند زیرا که سرکه در عضو غوص کند
پس تبرید مادۀ راسخ دران نماید و از انصباب او بران منع کند و بزرقطونا سرکه را از تلذیع مانع آید دیگر عدس مقشر را با آب کشنیز تر سوده و اندکی کافور داخل کرده طلا
نمایند و یا برگ نی تازه یا بیخ آن بسرکه سائیده ضماد کنند و چون درد اندک تسکین یابد باید که با طلیه چیزی از ادویه بارده محلله که تسخین نکند مثل آرد جو و خطمی سفید
و بنفشه خشک آمیزند و یا سفرجل را بپزند تا مهرا شود پس سائیده با آرد جو سرشته ضماد کنند ضماد محلل ورم حاره در آخر مرض بدان ضماد کنند موم در روغن سوسن گداخته لعاب حلبه
و لعاب تخم کتان آمیخته طلا نمایند و اگر لوبیا بپزند تا مهرا شود و سائیده نیمگرم ضماد کنند تحلیل قوی بدون تسخین نماید و همچنین سویق شعیر با آب سرشته ضماد کردن قوی تر
ازین است که این سویق را با آب کشنیز تر سرشته و یا بگیرند خطمی سفید و آرد جو و بنفشه خشک و اندک بابونه و اکلیل الملک و با آب کرنب سرشته ضماد سازند و اگر در عضو تشنج و
یبس ظاهر گردد مرهم بروغن بنفشه و موم و آب کاسنی و عنب الثعلب بسازند و حقنه لین بعمل آرند و غذا اهل زیت و لحوم طیور کوهی و وحشی و کبک الطریق سماقیه و ریباسیه
و حصرمیه پخته بدهند و از لحم دیگر و شیرینی و شراب اجتناب سازند انطاکی گوید که علامت و علاج نقرس مثل وجع مفاصل است الا آنکه نقرس حار انفع میکند طلا بحی العالم
و کشنیز و حنا و سرکه و آرد جو و در خود حیل آمده که تعلیق موی کودک تسکین آن کند و همچنین فرو بردن چهل دانه عدس بریان هر روز تا چهل روز و طلا زرد که بقیه افیون نیز مسکن درد آن است

عرق النسا بیاید یا حقنه که در قول ابوسهل گذشت بعمل آرند و ادویه مبدل مزاج مثل قباد الملک و تریاق خورانند و آرد شیلم یا آرد کرسنه بشراب پخته روغن سداب آمیخته ضماد کنند و
در اخلاط ابتعل بهیو محلول که دران اندک خطمی سفید و قدری عقید انگور سرشته باشند ضماد سازند و یا گشنیز کنجد بیست درم برگ مرزنجوش تر ده درم و هر دو را سائیده بلعاب حلبه
آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و چون درد شدت کند طبیخ ضبسه عرجا یا ثعلب که در علاج وجع مفاصل بلغمی در قول ایلاقی مسطور شده بکار برند و غذا نخود آب با گوشت طیور کوهی
و آنچه تلطیف خون کند مثل لحوم براریج و ارانب و دهند و از جمیع مضرات که در علاج کلی اوجاع مفاصل مسطور شد احتراز نمایند و معجون هرمس نافعست و دوای آمده در محمد زکریا اعمال
کنند و آن در وجع مفاصل بلغمی در قول صاحب خلاصه گذشت و جالینوس گفته که نقرس را دوای ملطف و مدر نافع بود و آنچه تلطیف قوی کند مثل افاعی ست لیکن در اصحاب
ابدان صلب پر گوشت استعمال کنند که نقرس از ایشان ببرد و متوسطین و مهزولین با استعمال آن هلاک میشوند و مدرات بول غلیظ مثل تخم سداب بری و زراوند مدحرج و حنطیانا
و جعده به دهند و تریاق الافاعی قلع این مرض میکند چون در رستاق هر روز بعد هضم طعام بخورند و هم او گوید که این مرض را تجامه بسوزند و خاکستر او بسرکه بر نقرس طلا کنند که
نفع بسیار نماید و تنقیه سینی ادویه مانع انصباب ماده بسوی قدم نباید داد زیرا که بر گشته بر ریه میریزد و مریض مختنق گردد بلکه لزوم تریاق کبیر نمایند که خلقی کثیر از آن صحت یافتند و حکام
خشک آب چشمه با نقرس را سودمند بود و بهیود گفته که در نقرس چیزی نافعتر از روغن کاکلانج ندیدم چون سه درم روغن بادام شیرین بدان آمیزند و ابن سرابیون گوید که کسی
اراده تحرز از نقرس کند باید که تلطیف غذا نماید و اعتنا بهضم کند و اغذیه غلیظه نخورد و کسی که استعمال ریختن آب نمک بر پای خود مدام بکند از نقرس محفوظ ماند و همچنین اگر
نمک بران ضماد کنند و ابن ماسویه گفته که صاحب نقرس را اسهال با ایارج فیقرا با روغن بید انجیر نافعست و ثابت گوید که در نقرس از استعمال ادویه شدید القبض مثل آب انار
و انگور و مانند آن و ایضاً از قوی التحلیل حذر کنند و علی ابن ربن گفته که اصحاب نقرس را پوشیدن موزه در تابستان نفع میکند و جالینوس گفته که سیر را با ریاس و دوده بر نقرس
که از خلط غلیظ باشد ضماد کنند و بگذارند تا آبله افتد بعده دور کرده با آب نمک بشویند که این نیکوست و چون نقرس هیجان کند این را بخورانند سورنجان و مصطکی و شکر سفید مساوی
وقت خواب سه درم با آب گرم بدهند و اگر بارد المزاج باشد زیره و زنجبیل دران زیاده کنند و لعاهر ادویه مدره قلع تام نقرس و اوجاع مفاصل کنند الا در نوع حار آن و اسهال
در اوجاع اسافل بدن استعمال نکنند مگر بعد تنقیه ورنه اکثر مرض زیاده گردد و صفت حب ماهیانی سکبینج و اشق و جاوشیر و حرمل و شحم حنظل و صبر و هلیله زرد هر یک هشت مثقال
شیطرج و تربد و افتیمون و شبرم و مقل و ترنقل و سقمونیا هر یک چهار مثقال فرفیون و جند بیدستر و مصطکی هر واحد یک نیم مثقال صمغ را در آب تر کنند و ادویه بدان سرشته
حبها سازند شربت سه درم و داود گوید که از مجربات برای نقرس بارد طلا و نطول ببول انسان و سرکه و کبریت و نطرون و دم حیض گرم است و گاهی بدان آرد ترمس
حلبه سرشته میشود مع مراعاتیکه در مفاصل گذشت زیرا که ماده هر دو یکی است و بدانند که ثوم و کرنب از انفع اشیای ست که درین علل غذا و طلا استعمال کنند چنانچه سناء و
سورنجان از اجل دوای آنست و آنچه تسکین او فی الحال نماید نهادن کبوتر ذبح کرده گرما گرم ست و طلا بخون آن و از اجل ادویه معجون هرمس ست و نطولات او گاهی
و زیت کهنه و زعفران ست سمرقندی مینویسد که این روغن حنظل مجرب ست و جالینوس گفته که آن نافعترین چیزها در علاج نقرس و وجع مفاصل ست حنظل را
مع پوست و شحم و تخم آن بکوبند و در آب بجوشانند تا آنکه قوت او در آب آید و صاف کرده روغن آمیخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و بردارند و استعمال کنند

عرق النسا و وجع الورک

عرق النسا دردی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از طرف وحشی ران نزول نماید و تا انگشتهای پا رسد و وجع الورک دردی بود در سرین و چون این برماند اکثر بعرق النسا انتقال گردد
و شیخ مینویسد که عرق النسا من جمله اوجاع مفاصل است و آن دردیست که از پیوند سرین آغاز کند و از پس بر ران نازل شود و گاهی تا زانو و تا کعب کشد و هر قدر که مدت
او دراز گردد نزول او زیاده شود بحسب قلت و کثرت ماده آن و گاهی تا انگشتهای پا رسد و از آن پا دران لاغر شود و در رکوع و استوای قامت دشوار گردد و گاهی با نخلاع طرف
فخذ یعنی حق ورک انجامد و هر عضو که دران وجع مفاصل بود اگر ماده آن مستاصل شود بسرعت عود نکند و اما عرق النسا و نقرس بسرعت عود نمایند از آنی سبب این بنا بر
وضع عضو بود در اسفل و این علت بیشتر موروثی بود خصوصاً نقرس و ماده عرق النسا اکثر در مفصل باشد بعده در عصبه عرلغیه در آید و چون غلبه کند جهیا با انصباب مواد از موضع
از فوق بسوی آن گردد غیر از مواد محتقنه در اول امر و گاهی اتفاق افتد که در مفصل نبود بلکه در عصبه عرلغیه باشد و لیکن بسیار ست که رطوبت مخالطی در حق ورک بود و باطل را
لکه لیان زائده حق ست مسترخی گرداند و ورک را منخلع سازد و قبل آن حال او میان ارتکاز و انخلاع عارض شود و از آن سریع الخروج باشد و عرق النسا

اشد اوجاع مفاصل ست و داغ کردن ازان ایمن گرداند و آما وجع الورک آنست که درد ان در ثابت در سُرین باشد و نازل نشود مگر آنکه چون منتقل بعرق النسا گردد و اکثر از لحوق ضعف ورک بسبب طول جلوس بر اشیای صلب یا بسبب ضربه لاحق سرین یا بسبب ادمان کوب عارض شود و اسباب این همان اسباب اوجاع مفاصلست الا اکثر این از بلغم خام افتد و بیشتر انتقالی بود از اوجاع رحم و مزمن باقی مدت طویل قریب ده ماه و گاهی از مواد حار و مختلف نیز و از امتلای عروق ورگ از خون و از اورام باطنی در غور مفصع افتد مگر آنکه اورام مذکوره بسبب غور خود مثل ظهور اورام سائر مفاصل ظاهر نباشد و گفته اند که اگر بر ران صاحب وجع الورک سُرخی بقدر سه انگشت بدون درد ظاهر شود و دران خارش سخت عارض گردد و صاحب آن خواهش تعولات کند در بست و پنج روز بمیرد و مجوسی گوید که فرق میان عرق النسا و وجع مفاصل آنست که درد درین مرض اندر ظاهر استخوان ران بود و تا مفصل زانو و گاهی تا کعب و تا طرف پای از جانب وحشی منتهی گردد و حدوث آن یا از خلط دموی غلیظ باشد و یا از خلط بلغمی غلیظ محتقن در مفصل و سُرین و گاهی درین علت بسبب لزوجت این خلط ورگ منخلع گردد و چون مدت مانده باین علت دراز شود پای لاغر گردد و ازان لنگی حادث شود زیرا که بسوی پای غذا کما ینبغی نرسد و لاغر شود و لهذا ابقراط گفته کسی را که وجع ورک عارض شود و مزمن گردد دیا او منخلع شود تمام پای او لاغر شود و لنگ گردد و شدیدتر این علت آنست که در جانب چپ عارض گردد و جرجانی گوید که نسا رگی ست که از سرین تا شتالنگ و تا انگشت کوچک فرود آمده و چون ماده این علت درین رگ واقع میشود و وجع در طول آن میرود لهذا عرق النسا گویند و اسباب عرق النسا در سرین همانست که در باب اوجاع مفاصل مذکور شد و علاج نیز یکی ست لیکن از بهر آنکه این پیوند غائرتر ست و در میان گوشت بسیار بسته و ماده مرض غائرتر بود علاج هر دو جدا گانه یاد کرده می آید و علامات نیز همانست که در باب مذکور یاد کرده شده و علامات مختصه بعرق النسا آنست که در بعضی صاحبان او درطوبی... [illegible] دشوار تر است تا اندک و بالجمله علاج درد ورک و عرق النسا حسب سبب بعد تشخیص آن مثل اوجاع مفاصل نمایند و اگر ازان فائده نشود عسل بلادر طلا کنند و همچنین بشیر زقوم و جند بیدستر یا شیر انجیر ضماد نمایند که تا آبله افتد و مواد ازان جاری شود و باید که جراحت را مندمل شدن نه دهند و اگر ازین تدبیر هم نشود داغ دهند

علاج عرق النسا و وجع الورک حار

هر چه در علاج اوجاع مفاصل دموی و صفراوی مذکور شد حسب سبب بکار برند لیکن بعد فصد باسلیق فصد عرق النسا نمایند و در ابتدای مرض نیز بر جایات ضماد کنند و القیا در دموی بعد فصد منضج از عناب ده دانه شاهتره گل بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان خیارین کوفته گل سرخ هر یک شش ماشه بادیان بیخ بادیان گاوزبان تخم خطمی هر یک چهار ماشه سویز مشقی و ... جوشانیده گلقند سه توله مالیده صاف نموده بدهند و بعد چهار پنج روز هلیله سیاه افتیمون تربد موصوف هر یک شش ماشه غاریقون سه ماشه زنجبیل دو ماشه سنای مکی تخم قرطم هر دو یک یک توله داخل کرده مغز فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و بعد مسهلات سفوف سورنجان استعمال نمایند و یا سورنجان سوده ماشه با طریفل صغیر توله سرشته با عرق بکوه و یا شاهتره بخورند و بقل بروغن گل سوده ضماد سازند و گاهی سورنجان اطریفل با شیره تخم خیارین شش ماشه شیره خار خسک چهار ماشه نبات دو توله و گاهی با شیره خار خسک و شیره تخم خربزه هر یک شش ماشه نبات یک نیم توله داده میشود و گاهی در عرق النسا شدید و بخوالی قصد صافن یا عرق النسا از جانب مخالف نموده شیره خیارین شیره کاسنی عرق عنب الثعلب شربت نیلوفری نوشانند و صندل سرخ آب کشنیز سوده ضماد عموماً سازند و گاهی در وجع شدید فصد باسلیق کرده لعاب بهدانه شیره تخم خربزه شیره خیارین شیره خار خسک شیره بادیان شربت بزوری داده افیون بروغن حنا مالیده بهتر آنست که در نیجار او عادت و قالیقاتی زنهار طلا نکنند و در ابتدا چیزهای مرخی غیر شدید الحراره مثل تخم کتان و بابونه و روغن شبت مانند آن ضماد کنند و اگر از حلا ضماد رادع کرده باشد و دران خوف خلع مفصل بود تدارک آن ببردن مریض در حمام گرم و ریختن طبیخ ادویه مرخی نیم گرم بر عضو و نشانیدن بیمار در شیر تازه یا روغن نیم گرم باید کرد اقوال جهره مسیحی گوید که در عرق النسا اول فصد باسلیق باید کرد و بعده خلط غالب اگر صفرا باشد بطبیخ آب بادیان و آب کاسنی و هلیله تنقیه آن کنند و النفاق کردن بعد طعام آن را نافع بود و بوعلی سینا گوید که در علاج عرق النسا و اوجاع ورک و رکبه راسخه باید که بقوانین مذکوره در اوجاع مفاصل رجوع کنند و بدانند که فرق در علاج اینها از سائر اوجاع مفاصل آنست که درینجا دوای رادع در ابتدا گاهی ضرر شدید کند زیرا که ماده عمیق بود و رادع در اینجا حبس آن نماید و ماده را چنان گرداند که تحلیل آن دشوار گردد و خلع مفصل مهیا سازد چه آن بغیر ردع مهیا بخلع ست بلکه واجبست که اگر اراده تسکین درد اندر ابتدا باشد تسکین آن بر جایات ملینه کنند مگر آنکه چنان اتفاق افتد که ماده بسیار رقیق باشد و علاج اینها در بلاد بارده و در فصل بارد دشوار بود و در مردم فربه دشوار بود و در شق چپ دشوارتر ست و آما در مردی نافعترین چیزها استفراغ ست

و فی الحال ازان انتفاع یابند و اولا فصد از دست گیرند لیکن از پای و فصد پای نکنند مگر بعد فصد دست و قی کردن دران نافع بود و اما اسهال گاهی ضرر کند و اقتصار بر قی
قوی کنند تا اسهال ماده را بسوی اسفل جذب نکند مگر آنکه معلوم شود که ماده قلیل است و بهتر آنست که چند روز فاقه کنند پس فصد باسلیق کشایند و بدانکه فصد عرق النسا در عرق النسا
نافع تر از صافن است مگر آنکه درد ممتد در جانب وحشی نبود بلکه نوع دیگر باشد که امتداد او در طرف انسی بود که دران صافن نافع تر از عرق النسا است با آنکه این هر دو شعبه رگ
واحد اند مثل باسلیق و قیفال دست نیستند لیکن جالینوس ذکر صافن و رگ مابض نکرده فقط و فصد رگ مابض نافع تر از عرق النسا و صافن هر دو است و فصد رگی
که میان خنصر و بنصر پاست بکشایند و بعد آن فصد عرق النسا گیرند و گویند که فصد این رگ نافع تر از عرق النسا است چنانچه اسلیم نافع تر از باسلیق در امراض کبد و طحال است

صاحب کامل گوید که اگر عرق النسا حار باشد ابتدا الفصد باسلیق از جانب علیل کنند و حسب مساعدت قوت و سن و فصل اخراج خون بقدر حاجت نمایند و باغذیه
سهل الانهضام مثل لحوم بچه مرغ و ماکیان و تیهو و مانند آن باسفاناج یا خبازی یا چقندر پخته غذا سازند و از اغذیه کثیر الغذا بطی الانهضام و ایضا از استعمال اغذیه
حریفه و شیرینی و سایر فواکه حذر کنند و بر عضو آب معتدل الحرارة بریزند و بروغن کنجد مالش نمایند و اشیای مبرده قابضه نزدیک آن نبرند که آنها مانع از تحلیل کنند و فضول را بسوی
داخل عضو منعکس سازند پس انحلال او دشوار گردد بهر آنکه این عضو کثیر اللحم است و قوت ادویه مبرده تا مفصل علیل نرسد بلکه ماده را در انجا محتقن نمایند و از تحلیل آن باز دارند
و آفت زیاده گردد و درد اشتداد کند و لهذا حتمی باید که مسح عضو بروغن کنجد کنند که آنرا در هاون کوفته روغن او برآورده باشند و مریض را در خانه اوسط حمام داخل کرده بآب معتدل
معتدل الحرارة نطول کنند هر روز تا یک هفته بعد ازان بعض ادویه مسهله دهند مثل حب سورنجان که دران صبر و هلیله زرد و سورنجان مساوی افتد بوزن سه درم بخورانند
و عقب آن مطبوخ فواکه مقوی لشکر سورنجان بدهند بعد ازان در ابتدای مرض کرنب نبطی کوفته بقدری نشاسته و زرده بیضه و اندکی زعفران حل کرده بر عضو ضماد

نسخه مطبوخ فواکه

کنند صفت مطبوخ فواکه بگیرند هلیله زرد و کابلی و شاهتره هر واحد هفت درم بلیله و آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بیست عدد مویز طائفی بیست درم تمر هندی
پانزده درم سناء ده درم بنفشه پنج درم کمافیطوس پنج درم تربد کوفته سورنجان هر واحد سه درم غاریقون کوفته دو درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یک نیم درم همه را
در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده پانزده درم فلوس خیارشنبر داخل کرده بهنگام صبح بنوشند بعد ازان لبسوس باریک سوده سکنجبین سرشته
ضماد کنند و در اول امر ضمادیکه سابق مسطور شد استعمال نمایند و چون مرض انحطاط پذیرد این ضماد بکار برند صفت آن بگیرند گل بابونه و اکلیل الملک و
مرزنجوش و برگ غار هر واحد ده درم تخم حرمل پنج درم باریک سائیده بآب بقل محلول سرشته ضماد کنند و هرگاه ضماد را جدا نمایند بآب نیمگرم آنرا بشویند و آبیکه
دران بابونه و اکلیل الملک و قنطوریون و پوست بیخ کرفس و حاشا و شبت و صعتر و حند قوقی جوشانیده باشند بران نطول سازند و اگر این ادویه را در سرکه پخته
بر عضو طلا کنند منفعت بین نماید و کوس ذکر کرده باید که در اول امر حقنه لینه بعمل آرند بعده فصد باسلیق کنند و اگر درد شدت کند روغن جند که دران اندک نطرون
آمیخته و قدری صوف ازرق دران تر کرده باشند بر عضو تمریخ نمایند نافع بود ابن هبة الله گوید که چون عرق النسا از کثرت خون غلیظ حادث شود اولا فصد
باسلیق از طرف مرض بگیرند و بعد فصد آنچه تسکین حدت خون کند مثل شربت آلو بسکنجبین و لعاب اسپغول بجلاب و آب انار حامض دادن نوشانند و اسهال بطبیخ هلیله
سورنجان کنند و اگر زمانه مساعدت نکند حقنه لینه بکار برند و از بیخ نی سوده بسرکه سرشته ضماد نمایند و آب ریاحین بر عضو بریزند چون ماده مرض متوسط گردد بروغن بابونه
مالش عضو نمایند و امر بدخول حمام کنند و مزورات غذا سازند و اگر به نشود فصد عرق النسا کشایند و از مالش عضو بروغن قبل تنقیه بدن حذر کنند و چون صلاح یابد
از بچه مرغ بریان یا اسفیدباج آن غذا دهند و از حلوا پرهیزند و اگر عرق النسا حادث از خون صفراوی باشد اسهال ملین بطبیخ هلیله کنند شیره تخم خیارین
بشربت نیلوفر و آب تمر هندی بسکنجبین و نقوع بشربت بنفشه بنوشانند و بعد چند روز از اسهال چون قوت عود کند فصد باسلیق و یا هفت اندام کنند و تبرید مزاج
نمایند و غذا اسبرد مثل بادرنگ و خیار و کاسنی و کدو سازند و تبرید عضو بلعاب و سرکه نمایند و فصد عرق النسا گیرند و هنگام صلاح غذا بچه مرغ بآبغوره یا بآب سماق دهند

نسخه مطبوخ سورنجان

ابو منصور گوید که عرق النسا اگر از حرارت بود باسلیق از دست محاذی وجع کشایند بعده فصد عرق النسا کنند بعد ازان قی کنانند پس ازان مطبوخ سورنجان
بنوشانند صفت آن هلیله زرد بیست درم بنفشه خشک گل سرخ هر یک هفت درم تخم کاسنی تخم کرفس هر یک سه درم سورنجان سفید کوفته دو درم در دو رطل
آب بجوشانند تا دو ثلث رطل باقی ماند صاف کرده ده درم شکر سفید آمیخته بنوشند و از مجربات درین آنست که ترطیب مزاج باستحمام از آب شیرین و اغذیه

مرطبه کنند و از برگ و لب تازه سوده یا اصول قیصب سوده و بسرکه سرشته ضماد کنند و کسی که از مطبوخ کراهت کند این حب دهند صفت آن صبر یکدرم سقمونیا ربع درم گل سرخ یکدانگ سورنجان سفید یکدرم تخم کاسنی کرفس بادیان هر یک نیم درم حبها سازند و این یکشربت است و ثابت گفته که در عرق النسا بادویه تقویه مثل گل سرخ و صندل و مامیثا و یخ و افیون و مانند آن ضماد نباید کرد که آن خلط را بطرف بدن و عمق آن دفع کند پس انحلال او متعسر گردد و چنین گفته که عرق النسا چون از امتلای دم بود بر صاحب او شربان فصد کنند و محمد بن زکریا گوید که عظیم ترین اشیا در ضرر آنست که در عرق النسا فصد قبل از تنقیه بغیر توجه به اسهال هر چه دران واجب بود استعمال نمایند و ابن سرافیون گفته که اگر مریض متحمل باشد بهتر آنست که دو روز حقنه کنند پس فصد او باسلیق کنند که این در جذب خلط از عمق قوی تر است محمد اکبر میگوید که مجرب ترین حیله ها در عرق النسای دموی آنست که در حمام به آب گرم غسل کنند و غذای مرطب خورند و روغن بیضه مرغ و بط و مانند آن بمالند تا یک هفته بعد از آن رگ عرق النسا میان خنصر و بنصر پای مقابل درد کشایند بعده فصد باسلیق نمایند و آنجا که درد قوی بود روغن شبت و روغن گل گنجد گرم کرده بمالند که درد نشاند و بسیار دیده شد که بعد تنقیه داغ دادند و صحت کلی رو نمود و طریق داغ دادن آنست که سیخ آهنی گرم کنند و بالاتر از شتالنگ بمقدار چهار انگشت [illegible] دو دم بر رگ عرق النسا داغ نهند درین رگ گرد دار باشد [illegible] از خنصر ظاهر شود و اگر در ساق ظاهر شود میان انگشت خنصر و بنصر پای داغ نهند [illegible] دهند بهتر آنست که [illegible] داغ دهند [illegible] بالاتر از کعب [illegible] انگشت [illegible] و اگر این [illegible] سود نه [illegible] عرق النسا [illegible] گردد [illegible]

علاج عرق النسا و وجع الورک بارد و مرکب

[illegible] عرق النسا [illegible] ادویه [illegible] عرق النسا [illegible]

[illegible] عرق النسا [illegible] گل سرخ [illegible] روغن [illegible] سود [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] برگ [illegible] آب [illegible] روغن [illegible] باقی ماند [illegible]

[illegible] عرق النسا است [illegible] وجع الورک [illegible] تسکین وجع الورک [illegible] مجرب [illegible]

[illegible] آتش گرم کرده [illegible] از مجربات است [illegible]

[illegible] روغن [illegible] ضماد [illegible] شربت [illegible] و کذا

اسارون وکذا صعتر بری وکذا اشق و مثقال الحبل وکذا جوز هندی وکذا زفت رطب وکذا مرکی وکذا سورنجان وکذا واجلینی وکذا جنطیانا تای رومی وکذا شیح ارمنی وکذا روغن انجیر
وکذا افستین رومی وعصارهٔ آن که قوی از آنست وکذا برگ سرو بیس وکذا فقاح اذخر وکذا احسک وکذا اغاریقون وضماد حرمل وکذا برگ کبر وکذا آرد ترمس بسرکه
پخته وکذا سقمونیا و آرد جو و سرکه وکذا صدف بحری سوخته وکذا آرد شیلم بسرکه سرشته وکذا حب البان بسرکه سرشته وکذا الکندش وکذا روغن زنبق که آن روغن یاسمین سفید
ست بموم زرد آمیخته وکذا سرگین کبوتر وکذا عصارهٔ حندقوقا و روغن آن وکذا روغن حب الغار وحقنه سکبینج وکذا مطبوخ ایشان هر واحد نافع ست و باقی اکثر نسخ است
که برای عرق النسا مسطور شد اقوال اکابر مصنف اقتباس می‌نویسد که سبب عرق النسا مادهٔ فضلیه بلغم خام بود لیکن از دمویت و سوداویت هم خالی نباشد پس فصد باسلیق
کنند و بعد حمله سه چهار روز عرق النسا کشایند و باید که دو روز روزه بدارند و غذا کمتر خورند بعده فصد کنند و پس از آن این منضج دهند اصل السوس انیسون تخم کرفس هر یک
پنج ماشه بادیان بادرنجبویه کلوه برگ شاهتره سورنجان هر یک هفت ماشه بیخ کبر بسفائج هر یک سه ماشه گلقند سه توله و غذا نخوداب بچه مرغ بدهند و بعد حصول نضج بدستور که
در وجع مفاصل گذشت مسهل دهند و روغن شبت و گل کنجد بمالند و اگر باقی ماند داغ دهند بطریقیکه در قول محمد اکبر مسطور شد و باید که در معالجهٔ این علت تساهل نکنند تا لنگی
نیارد و تنقیه ماده بآیات باید کرد و میان دو استفراغ بسیار فاصله باید داد تا ماده عود نکند زیرا که مادهٔ عرق النسا بخلاف سائر اوجاع مفاصل بسرعت عائد میگردد و از جماع و
حموضات و لبنیات و روادعات پرهیز کنند و حب چهار برگ که در علاج درد پشت نوشته شد در اینجا نیز نفع دارد و همچنین روغن هفت برگ بسیار مفید صنعت آن آب برگ کریله
بارهماسی پشت و ریب و تنباکو و باتوره و عشر و سنبهالو هر یک چهار و نیم توله روغن کنجد برابر آب باران همه را بجوشانند که روغن بماند صاف نموده روغن گل نیم پاو آمیخته
باز بجوشانند که نیم آید پس سورنجان تلخ بزر البنج قسط تلخ گل بابونه هر یک نیم توله اسطوخودوس یکتوله سیَم یالسه حنظل هر یک هفت ماشه سوده داخل کنند و سعد و الکندر و صنوبر
در علاج وجع الورک بیایند در اینجا هم نفع بسیار دارند و علاج وجع الورک اینست که اول فصد باسلیق کنند و بفاصلهٔ دو سه روز مقیئات بلغم قی نمایند و باقی علاج همچو کنند که در علاج
وجع المفاصل بلغمی نوشته شد و این ضماد نافعست بیخ کبر پودینه عاقرقرحا تخم شبت حلبه هر یک دو درم زرد چوب چهار درم بالنگی نشادر الحمار خشاب هر یک شش درم پوست درخت عشر
کهنه مغز تخم بید انجیر هر یک هر دو درم در آب شور شب خیسانیده صبح بجوشانند تا خوب مهرا گردد بدست مالیده آب ثفل آن گرفته کبریت کنند هر یک هشت درم سورنجان تلخ
بیخ کبر مصطکی هر یک ده درم در آب مذکور انداخته شراب دو آتشه اضافه نموده تا سه پاس متصل کهرل کنند که تا مدت مرهم شود بر پارچه سفت مالیده بر جای درد گذارند دیگر
قوی تر از اول آرد باجره و منڈوا هر یک نه توله قند سیاه نیم پاو در روغن بید انجیر چهار توله جدا بریان کنند بعده بزر البنج بزرکتان حلبه تخم شبت زنجبیل هر یک چهار درم بابونه سورنجان
تلخ کیوچری قسط تلخ هر یک سه درم شراب کهنه چهار توله آمیخته جای درد را بروغن چرب کرده گرم گرم بربندند حب که درد سه ساله را در مدت دو ماه زائل میکند پوست ببول
کهنه سفید لاهوری اهیل وج ترکی بدهاره گلو سنگ گورکهه زنجبیل نرکچور سیندهی وار بلدار فلفل سورنجان شیرین هر یک نه ماشه برگ آرس یکتوله کوفته در آب مطبوخ این ادویه
آمیخته حبها سازند بقدر کنار صحرائی برگ سنا تربد سفید پوست هلیلهٔ زرد هلیله سیاه هر یک سه توله زنجبیل بیخ کبر هر یک یکنیم توله کوه چهار و نیم توله اسقل الزرق نه درم مصطکی
نیم درم سوده با آب ادویهٔ سابقه ضم نموده حبها بندند و یک حب صبح و یکی شام بدهند و آنجا که هیچ تدبیری سود ندهد باید که در آب مطبوخ روباه و یا زاغ سیاه صحرائی و عقعق
و هدهد و ضفادع صحرائی و بچه کرگس و کلس اگر همه بدست آید بهتر و الا یک یا دو هرچه بهم رسد تا در آن نشانیدن نفع کثیر میدهد و اگر ازین هم نفع ظاهر نشود باید که چوب چینی بند خورانند
بعد الفراغ از چوب چینی اگر باقی ماند داغ دهند و زخم آنرا تا چهل روز سائل دارند بعده مراهم مدمله مثل مرهم ابیض و اصفر علاج کنند و اما آنچه از انتقال مادهٔ وجع رحم افتد اول در
اصلاح رحم کوشند پس معالجهٔ وجع الورک پردازند و روغن راحت و حلتیت بمالند و بقول محمد زکریا عرق النسا هم از انتقال مادهٔ رحم افتد و اگر زنی را بعد اسقاط حمل درد رحم منتقل
بعرق النسا گردد اول رگ عرق النسا زنند تا آنگاه جاب جوشی باید زد و خون بوزن نیم پاو گیرند و وقت خواب اسپند لاهوری سه ماشه با آب گرم بخورانند صبح مطبوخ مشکطرامشیع
دهند بالجمله حب چهار برگ که در علاج درد پشت مرقوم شد تا یکهفته و غذا مرغ حق گو با نان خشکار دهند **ابوسهل** میگوید که اولا در عرق النسا فصد باید کرد بعده
اگر خلط غالب بلغم باشد تنقیه بحب شیطرج و حب منتن و حب سورنجان کنند و حقنه مرتب از قنطوریون و حنظل و شبت و سبوس گندم و انجیر و قرطم کوفته و مقل
و عسل و روغن ناردین و روغن قسط العمل آرند و اقوی ازین حقنه معمول از ماهیزهرج و قنطوریون و زراوند و بیخ کبر و خربق سیاه و سفید و حرمل و سورنجان و
عاقرقرحا و حنظل و مازریون و مغز قرطم و تخم شبت ست همه را با آب خوب بجوشانند و از آن آب یک رطل گرفته روغن ناردین یا روغن بان بقدر ربع اوقیه بر آن اندازند

نیم گرم حقنه کنند و اگر عقب این حقنه التهاب و کرب بهم رسد بعد آن حقنهٔ ملطفه استعمال نمایند و مدام حقنهٔ قویه بعمل آرند تا آنکه رطوبت لزج منعقد که آن موذی ست خارج گردد بعده
از استعمال آن حقنه باز ایستند و بر عضو آلم این دوا نهند برگ غار بست درم عاقر قرحا پنج درم قسط هفت درم حرف چهار درم نطرون سه درم کوفته بیخته پس بگیرند زفت رومی نیم رطل
و دو رطل روغن یاسمین و ده اوقیه بگدازند و بران ادویه انداخته حل کنند تا مستوی گردد و بر کاغذ طلا کرده بر موضع درد بچسپانند و دیگر بگیرند صوف و در روغن سداب یا روغن حنا
یا روغن قثاء الحمار تر کرده نطرون و عاقر قرحا و سرکه بدان آمیخته بر موضع نهند و اگر مرض باین علاجات زائل نشود باید که ملول نشوند بلکه مریض را چندی روز راحت داده بار دیگر علاج
شروع کنند و این فعل مرات کنند که لا محاله بنجاح رساند و ایضاً این رحج انفع کند اما در ابتدای مرض بعد طعام کنند و اما بعد از آن با ادویهٔ منقی مثل کنگر زد و جوز القی و تخم ترب
و تخم سرق آب بطبیخ شبت مع نمک و سکنجبین عنصلی و اگر حاجت القوی ترافتد بخربق سفید کنند و هرگاه مفصل ورک قریب خلع گردد و مرض مزمن شود باید که بر حق ورک داغ نهند
در سه چهار موضع و جراحت آنرا الی مدت مندمل شدن ندهند بلکه بسیار روزها ادویهٔ منقیه اکاله بران نهند تا آنکه جمیع ماده عضو از ان خارج گردد بعده علاج آن بمعالجهٔ قروح نمایند
و مریض را غذا با طعمه سریع الانهضام معتمل الغذا دهند و از جمله تدابیر اول استلا از اخلاط خام مثل تداخل طعام و بیرا شکم متواتر و سکر و جماع و حرکت بر طعام بغیر ترتیب احتراز نمایند
شیخ میفرماید که عرق النسا و وجع الورک و وجع رکبه راسخ قائم مقام اورام غلیظه در استحقاق علاج اند و اقدام بر استعمال محللات قویه قبل از تنقیه نباید کرد و وقتی انفع از اسهال است
بسبب تحریک اسهال ماده را بطرف در و وقتی تحریک او از ان طرف کند و بهتر آنست که از لوعی و حل بود و اگر بمقیئات قویه محتاج الیه برای اخلاط غلیظه بارده تنقیه کنند باید که تجمیعتا
این با ادویهٔ ملطفه پسخته کنند و ایضاً در بعضی احیانا بلکه اکثر الفصد احتیاج افتد و بعد تنقیه مدرات و مشروبات نافع اوجاع مفاصل و دوای هرس خاصه استعمال نمایند و این دو بسیار
عجیب است کما ذریوس جنطیانا ماهر واحد نه اوقیه زراوند مدحرج ده اوقیه تخم سداب خشک یک رطل کوفته باریک بیخته یک ملعقه بخورند و ایضاً ضمادات و نطولات محلله و آب چشمها
استعمال کنند و اگر کفایت نکند حقنه ها بعمل آرند بعد از ان محاجم بشرط و بغیر شرط بر سرین استعمال نمایند و محمرات و منفطات بران نهند و تا حصول صحت مندمل شدن ندهند و در
ضمادات مستعمله اندرین باب حدت آن برای دو غرض می افزایند یکی برای تحلیل ماده و دیگر برای جذب آن بسوی خارج و حدت آنها برای غرضی مکروه بود و او آنست که گاهی
تجفیف ماده کنند و تحجر آن نماید و غیر قابل علاج گرداند فلهذا واجب ست که از امر تلیین غافل نباشند و گاهی احتیاج بمحاجم و وضع آن برای جذب افتد نطولات
و آبزنات بگیرند روغن حنا یک رطل و سرکه نیم رطل و نطرون ربع رطل و قاقله یک نیم اوقیه و در ان صوف زوفا تر کرده تکمید موضع نمایند و آبزنات از میاه ادویهٔ مفرده محلله
مذکوره درین باب استعمال کنند و اما مروخات مثل روغن قسط و روغن فرفیون و روغن عاقر قرحا و روغن حنا و روغن جند بیدستر ست و بعد تنقیه استعمال نمایند و قیروطیات
بجاوشیر و فرفیون و ادهان مذکوره بعمل آرند و اطلیه و ضمادات این ضماد محلل جذاب ماده بسوی ظاهر از عمق ست تخم سداب بری حب الغار انجدان نطرون شیح ارمنی قردمانا
شحم حنظل یا نانخواه هر واحد چهار مثقال سداب تازه زفت موم اشق هر یک ثمن من بارزد شش مثقال جاوشیر چهار مثقال کبریت چهار مثقال بدستور مرهم بسازند و اگر بر عرق النسا
لیشک بر لسبرکه کهنه طلا کنند مثل دواء الخردل و غیر آن نافع باشد و مراهم محمره و منفطه بسیار نیکوست و باید که نفاطات را بکشایند بعده دوای مجفف بران بپاشند و باز
اعاده تغیظ کنند تا آنکه صحت یابند ایضاً بورق یک رطل زیت یک رطل از ان طلا سازند و ایضاً ضماد نافع سورنجان یک نیم رطل دردی سوخته دو رطل عاقر قرحا نیم رطل حرف یک نیم رطل
بارزد و کبریت و بورق هر یک نیم رطل زیت سه قوطولات صمغ صنوبر با بارزد گداخته همه را بدستور مرهم جمع نمایند و استعمال کنند و ایضاً بگیرند تخم زرد گرد سوده و تخم زفت و
بر سرین طلا نمایند و بالایش کاغذ نهاده بگذارند تا آنکه از خود آبله افتد و از مجربات است که بگیرند نبات شیطرج سبز در تابستان و بار بار بسایند و با پیه جمع کرده بر سرین
و موضع درد نهند و یک بند و چهار ساعت تا شش ساعت بگذارند پس در حمام داخل کنند و چون اندک عرق کند در آبزن داخل نمایند و ضماد از ان جدا کرده بر موضع
صوف بزاج سفته تا ده روز نهند و اعاده کنند که این از خردل و ثافسیا غنی کند و ایضاً سورنجان و ذراریح و ایضاً ثافسیا و موم و روغن سداب ایضاً عاقر قرحا و دلق و
زهر اسپوس و بورق و سورنجان و از ان مرهم سازند و گاهی دران حرف زیاده کرده میشود و ابخهٔ این مرض و درد ورک را انفع کند قیروطی فرفیون ست و ایضاً روغن حنا هشت اوقیه
سرکه چهار اوقیه نطرون دو اوقیه عاقر قرحا یک اوقیه اول عاقر قرحا را کوفته در روغن حنا تا سه روز بخیسانند و جوش خفیف داده بران سرکه و نطرون اندازند و دل محمر
آلوده بر موضع درد نهند دیگر مثل این از اطلیه بگیرند موم مصطگی صد مثقال علک الانباط بست و پنج مثقال تخم ریحان و سوسن و بارزد و مر هر واحد شش مثقال قطران
پنج مثقال و مرهم بسازند و بر موضع درد و حق ورک طلا کنند لاسیما اگر ماده محدث الم خون راسخ در نفس مفصل یا بلغم غلیظ زجاجی منشرب حق مفصل باشد مرهم مسکن

عرق النسا بگیرند زیت کهنه بشرده اوقیه برادهٔ اسرب ونکاسهٔ حمام و علک الانباط هر واحد صد مثقال براده مس سه اوقیه زنگار و کندش و بیخ اذخر ریوند سیاه و زراوند و خردل هر واحد دو اوقیه و گاهی درین عاقرقرحا یک اوقیه انداخته میشود دیگر بگیرند تخم و تخم سداب بستانی و حب الغار و بورق و حنظل و شیح و نانخواه و قردمانا هر واحد چهار مثقال سداب تر بستانی وزنت خشک و علک الانباط و راتیانج و اشق و بیه گوساله هر واحد شانزده مثقال جاوشیر شش مثقال گوگرد غیر سوخته چهار مثقال روغن حنا شرده اوقیه دیگر بگیرند زیت اشتر دو اوقیه زراوند دو اوقیه نیم سوم یکرطل صمغ صنوبر چهل مثقال کبریت غیر محرق یکرطل بورق یکنیم رطل مویزج یا قسط عاقرقرحا نیم رطل قردمانا یا قسط بارزد نیم رطل که قنطوریون گذخته و خشک را سائیده همه بمخلوط سازند و بمالند مسهلات اما مسهل نیک نافع النفع حب سورنجان و حب منتن و حب شبیطرج است و مثل حب النجاح و مثل معجون هرمس که در بیع بجور بهتر چیزی نیست و کسی که آنرا بجورد و مفاصل در زانکی او عرق کند و دران اسهال بسیار نیست بلکه تنقیه و تلطیف کند و اجزای ادویه مسهله شحم حنظل و قنطوریون و صموغ و ماهیزهره و شیطرج و عصارهٔ قثاء الحمار است و دیگر بگیرند حنظل دو عدد و سوراخ کرده انچه در جوف آن از شحم و لحم باشد بیرون آرند و در هر دو روغن کنجد پر کرده بپوشند و یکشب بگذارند و صبح آنرا مع روغن عدد دیگر کرده بران یک کیل روغن و نصف آب انداخته بپزند تا آنکه حنظل پخته شود و پس آنرا دور کرده آب و روغن را بجوشانند و بران نان پاکیزه کوفته بیخته بقدر کفایه انداخته لیکن نتقیه شود انداخته ازان بنادق بقدر بندقه سازند و ازان شرده عدد مریض بعد استحمام بخورد و وجه دیگر طبیخ روغن بعصارهٔ حنظل ست و چون تنقیه العقاد بدان گردد و مثل خاگینه شود انداخته ازان بنادق بقدر بندقه سازند و ازان شرده عدد مریض بعد استحمام بخورد و باسهال و قی کرده شود و مرض طول کند حمولات و حقنه‌ها از ادویه مسهله چون مثل طبیخ قثاء الحمار و حنظل و زهره گاو و عاقرقرحا و قنطوریون جرجیر و شیطرج و طبیخ سمک مالح باسهال آورند که این همه در حقیقت ایشان را نافع بود و گاهی بکنند و گاهی در حقنه فرفیون داخل کرده میشود و قبل از تنقیه بسیار مضرست از سائر علاج بیشتر کنند و لهذا در اخر آن نافعست و خصوصا هرگاه تنفیط النفع نکند و بتشبیر سیح خود بخود عارض شود و بادی علت منقطع گردد صفت حقنه مسهله حنظل و حرف و بیخ کبر و قنطوریون و قثاء الحمار و شیطرج و غیره جوشانیده با آب آن حقنه کنند و ثفل آن بر ورک ضماد نمایند و از حقنه‌های نافعه برای آن این حقنه است و ایضا البسر که به پوس گرم کرده ضماد سازند و اگر در اینجا خون بسیار باشد بعد احمر بر موضع خون حواله سخت دهند تا خون ازان جاری گردد مجوسی گوید که هرگاه عرق النسا از رطوبت و بلغم باشد باید که امر باستعمال قی کنند بعده ادویه مسهله مثل این حب دهند صفت آن غاریقون و تربد هر واحد چهار دانگ صبر و سورنجان و شیطرج هر واحد نیم درم شحم حنظل دو دانگ همه را باریک سائیده حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم و حب شیطرج نیز دهند و بعد تنقیه بدن تشمیر ورک برانیانج و مویزج و عاقرقرحا سوده بسکنجبین یا بشراب عسل سرشته باید کرد و ایضا این ضماد بعمل آرند صفت آن پوست بیخ کبر پودینه عاقرقرحا هر واحد یکجزو عصارهٔ قثاء الحمار و حب الغار هر واحد نیم جزو همه را باریک سائیده بشراب عسل سرشته بر سرین ضماد کنند ضماد دیگر عاقرقرحا و نطرون هر واحد دو درم قسط و حب الرشاد هر واحد یکدرم زفت رومی پنجدرم زفت را در روغن زنبق یا زیت گداخته ادویه آمیخته ضماد سازند دیگر درین باب نسخه این همانست که در قول ابو سهل گذشت دیگر حرف و خردل و پوست بیخ کبر هر واحد یکجزو با آب مرزنجوش باریک سائیده بر سرین ضماد کنند و باید که بر سرین روغن حنا اندک بورق و عاقرقرحا و مویزج سوده و روغن مصطکی و مانند آن بمالند ضماد مؤلف قولس موم صد درم علک البطم البسته و پنجدرم زنگار دو درم فرفیون و قطران و بیخ سوسن هر واحد بانزده درم ادویه را سائیده موم و قطران گداخته بیامیزند و بر ورک ضماد کنند و اگر مرض باین تدبیر ساکن نشود چیزی از حبوب مسهله نافعه این دهند و اگر فصل تابستان باشد باید که در اثنای این تجبه گاهی شور استعمال کنند بعده اضمدهٔ مذکوره بعمل آرند و در آبزن آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و قنطوریون و پوست بیخ کبر و سداب و کرنب جوشانیده باشند بنشانند بعد ازان که قطن و ورک با روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن نارجیل و مانند آن مالش کنند تا آنکه مرض نقصان پذیرد و اگر علت باین تدبیر تسکین نیابد می باید که دران حقنه‌های نافعه عرق النسا استعمال نمایند و منجمله آن این حقنه است صفت آن خار خسک و شبت و بابونه و اکلیل الملک و سداب هر واحد یک کف قنطوریون دقیق ده درم حنظل کوفته دو عدد قثاء الحمار کوفته پنجدرم عاقرقرحا کوفته سه درم پوست بیخ کبر و قرطم و مغز تخم بید انجیر کوفته هر واحد پنجدرم حلبه چهار درم همه را در هفت رطل آب بپزند تا بیک نیم رطل باز آید و دو ثلث رطل ازان گرفته بران مری و عسل و روغن سوسن و زنبق هر واحد یک اوقیه سکبینج یکدرم مقل دو درم جندبیدستر نیم درم آمیخته همه را در هاون اللسانیده باندک آب مطبوخ و روغن تا مخلوط شود و بدان حقنه کنند و عقب حقنه بر پشت سرین روغن قسط و سوسن مالش نمایند و دیگر بیخ سوسن آسمانجونی نیم رطل کوفته در سه رطل آب بجوشانند تا بیکرطل آید و صاف کرده چهار اوقیه ازان گرفته روغن زنبق و مری و عسل هر واحد یک اوقیه انداخته خوب حل کنند و نیمگرم حقنه نمایند که نافع ست دیگر قوی تر از اول شبت و بابونه و خار خسک و سداب هر واحد

هفت درم قنطوریون و پوست بیخ کبر هر واحد ده درم حلبه و قرطم و بزر کتان و بادام مقشر هر واحد پنج درم حنظل کوفته پنج عدد سکبینج و راتینج و جاوشیر و کمون نبطی هر واحد
سه درم شیطرج هندی ده درم سبوس گندم یک کف همه را در شش رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند و نصف رطل از آن گرفته مری و روغن قسط و ناردین و سوسن
هر واحد اوقیه بوره ارمنی یک نیم درم آمیخته نیم گرم حقنه کنند دیگر خار خسک و قرطم کوفته و تخم بید انجیر کوفته و [illegible] شبث کوفته هر واحد یک کف حنظل کوفته دو عدد و سداب
[illegible] هر واحد یک دسته در شش رطل آب بپزند تا یک نیم رطل بماند روغن بید انجیر یک اوقیه آمیخته در سه دفعه بدان حقنه نمایند که عرق النساء را نافعست و ایضاً حقنه عجب الرشاد
در آب پخته صاف کرده روغن زیت اندک آمیخته در درد عرق النساء و درد قطن بی انفع میکند حقنه دیگر بگیرند یک اوقیه زیت و دو اوقیه عسل و یک اوقیه اطرون و نیم اوقیه
علک البطم و سه اوقیه آب شیرین خوب بجوش داده حقنه کنند و بران صبر نمایند که اسهال اخلاط مخاطی کند و گاهی اسهال خون نماید و اگر درد طول کند باید که استعمال این حقنه
متواتر نمایند و دو اوقیه قنطوریون و عصاره قثاء الحمار و روغن قثاء الحمار افزایند صفت حقنه دیگر بگیرند مامیزرج و زراوند طویل و قنطوریون دقیق و پوست بیخ کبر و خربق سفید و سیاه
و حرمل و سورنجان و حنظل و عاقرقرحا و فربیون و مغز قرطم و شبث هر واحد بقدر حاجت همه را در آب خوب جوش دهند و [illegible] هشت اوقیه آب صاف کرده روغن ناردین و
روغن زنبق هر واحد ده درم آمیخته نیم گرم حقنه کنند و بران صبر نمایند و تکمید بمقعد بپارچه گرم سازند و اگر ازین حقنه التهاب عارض شود باید که حقنه لین که دران لعاب اسپغول [illegible]
[illegible] کوفته و بنفشه خشک و پرسیاوشان و خطمی و سبوس گندم و برگ خبازی و روغن بنفشه داخل بود بعمل آرند تا حدت عارض از ان حقنه تسکین یابد و چون این علاج استعمال کرده
درد ساکن نشود باید که فصد عرق النساء قریب عقب کنند و اگر یافته نشود فصد رگ پشت قدم یا رگ باطن زانو نمایند و چون درد اشتداد کند فلونیای رومی دهند که آن
تسکین درد و تخدیر عضو نماید و یا ادویه که مذکور شد اندک افیون یا پوست بیخ لفاح آمیخته بر موضع درد طلا کنند و باید که از ادویه مخدره حذر نمایند و استعمال آن نکنند مگر هنگام ضرورت
چون درد بشدت کند زیرا که ادمان استعمال آنها ابطال حس عضو و جمادی نماید پس در ان هیچ علاج سود نبود و از چیزیکه صاحب این مرض بدان انتفاع یابد خوردن این
سفوف است که آنرا نافع یافته ام صفت آن بگیرند سنای مکی ده درم سورنجان پنج درم شیطرج هندی سه درم زعفران نیم درم ادویه را باریک سائیده شکر سفید هموزن
آن آمیخته دو درم تا سه درم بخورند در آب نیم گرم و چون مرض طول کند باید که ایارجات کبار استعمال نمایند و آبزنها مثل آب [illegible] شور و کبریتی و نفطی و آب [illegible] و روغن قثاء الحمار
حقنه کنند و تصعید کرده که دران شحم حنظل سرشته باشند بخور رانند و در آب چشمه کبریتی و نفطی و آب دریای شور و مانند آن نشانند پس اگر تسکین نیابد محاجم ناری بر حقو و رگ
نهند و زلو نیز بران موضع چسپانند که این اکثر نفع میکند و ماده را از نفس مفصل بسوی ظاهر ورک جذب می نماید و چون این ادویه سود ندهد و گاهی شرب نفط سفید یک درم
تا یک مثقال بشراب ده درم تا سه روز فائده کند و ایضاً حب معمول [illegible] نافع عرق النساء و وجع قطن است و چون علت مزمن شود و قریب بود که مفصل از مکان خود خارج گردد
باید که داغ استعمال کنند تا رطوبت فاسد فانی شود و آنرا بسوی خارج جذب نماید جرجانی و ایلاقی مینویسند که در عرق النساء و وجع الورک اگر علامات بلغم ظاهر بود اول قی
فرمایند پس اسهال بحب منتن و حب شیطرج و مانند آن کنند و حقنه کردن بدون قنطوریون باریک و شحم حنظل و شبث و آب کامه و مانند آن سود ندارد و اگر حقنه قوی باید سورنجان
و [illegible] و مامیزرج و عاقرقرحا افزایند و اول حقنه ها نرم کنند پس تیز تر و گاهی [illegible] حاجت بود و بعد قی و اسهال دوای مدر باید داد و نسخه آن در قول شیخ گذشت
سه درم از ان با سه درم شکر بدهند و تجربه [illegible] نهادن سود مند بود و گاهی محاجم با شرط و اخراج خون بسیار سود دارد و در سرین داغ کردن صواب باشد و داغ آن دایره باشد
گرد حقه ورک و سر استخوان که دران در حلق است ضماد است اول ضمادهای لینه باید نهاد و برین گونه بگیرند کرنب نبطی و بپزند و بکوبند و زرده تخم مرغ و اندکی زعفران سرشته نیم گرم
بکار برند دیگر اکلیل الملک و بابونه و حلبه و خطمی هر یک بیست درم مقل و اشق و جاوشیر هر یک ده درم پیه گرده بز و پیه مرغ و مغز ساق گاو و موم هر یک ده درم سرکه سی درم
روغن بقدر کفایت ادویه خشک را کوفته مقل را در سرکه تر کرده حل نموده و موم را با پیه در روغن گداخته همه را بسرشند و بر گاه ضماد کنند با آب گرم یا طبیخ بابونه و اکلیل الملک
و شبث و صعتر و بیخ کرفس بشویند و اگر این ادویه بسرکه پخته طلا کنند سود دارد و دیگر ضماد مقرح خردل هموزن او و [illegible] نرم سوده بطبیخ انجیر و یا شیر آن سرشته ضماد کنند
تا آنکه ریش گردد و زرداب [illegible] شود و چند روز بگذارند تا ماده پاک گردد و یا خردل و ثافسیا با هم کوفته طلا کنند و همچنین مویزج و بوره و فرفیون و عاقرقرحا و روغن سداب
سرشته جاذب ماده بظاهر و مقرح است و ابن سرابیون گوید اگر بیمار احتمال کند صواب آنست که دو روز متواتر حقنه کنند پس رگ زنند و قسطا بن لوقا گوید که بگیرند
عصاره قثاء الحمار دو جزو و روغن [illegible] کهنه یکجزو بجوشانند تا روغن بماند و هر کجا [illegible] و درد [illegible] باشد طلا کنند که ورم کند پس صلاح یابد محمد زکریا گوید اگر قثاء الحمار

باشد حنظل و بل الثت و بسیار باشد که صاحب عرق النسا و درد سرین از اسهال خون افتد و مرض زائل شود صفت شیاف که در درد سرین و پشت را سود دارد سکبینج
جاوشیر مقل اشق زنجبیل انزروت سورنجان شقاقل شحم حنظل ترکی هندی جند بیدستر زراوند قسط ماهیزهرج برگ سداب انیسون بادیان بورهٔ ارمنی فانید ساده
و بعضی سعیه و جلهنگ دران زیاده میکنند و ایارج هرمس بسیار نافع ست در فصل ربیع چند روز متواتر دهند کمتر آن یک هفته و در طبیخ کفتار و طبیخ روباه نشستن سود دارد و آنرا که
هیچ علاج فائده نکند نفط سفید از درمی تا مثقالی سه روز با شراب دهند ابن الیاس گوید که در عرق النسا هر صبح جلاب از بادیان انیسون تخم کرفس هر واحد سه درم
و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود آب مغز قرطم دهند و باز هر صباح جلابی از سکنجبین ده درم و اصل السوس سه درم بخورانند و صاحب این مرض از تناول طعام
کثیر الغذا البطی الانهضام و سائر فواکه و شب خوابی و آب سرد احتراز کند و با شیای لینة التحلیل و یا بارد ضماد نکنند زیرا که این عضو کثیر اللحم ست قوت دوا تا مفصل نرسد
بلکه عضو را صلب کند و از تحلیل منع کند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا حب صبر یا منقوع آن نمایند و ملینات و مسهلات و
حبوب منقی بلغم استعمال نکنند مگر بعد نضج تام تا ماده رقیق تحلیل نشود و کثیف آن متحجر نگردد پس درد اشتداد نماید و بعد تنقیهٔ تام این ضماد و نطول بکار برند نسخه این
در علاج عرق النسای حار در قول صاحب کامل گذشت و در هر هفته سه مرتبه قی کنند و یا این ضماد کنند که در شفای این مرض از ضماد مذکور قوی تر ست صفت آن
پوست بیخ کبر لوبیه عاقرقرحا هر واحد ده درم عصارهٔ قثاء الحمار حب الغار هر واحد پنج درم انطرون قسط تلخ هر واحد درم حب الرشاد یکدرم همه را باریک سائیده بحریره پخته
زفت پنجدرم را بروغن زنبق یا زیت گداخته ادویه بدان آمیزند و ضماد کنند و اگر مرض باین معالجه زائل شود فبها و الا از معالجه ملول نشوند زیرا که مفصل ورک عمیق
غار ست مادهٔ غلیظ ازان بتمامه خارج نمیشود و این حقنه بعمل آرند خارخسک و قرطم هر دو کوفته هر واحد یک کف شبت و بابونه و سداب هر واحد هفت درم قنطوریون
دقیق و پوست بیخ کبر هر واحد ده درم حلبه و بزر کتان هر واحد چهار درم سنای مکی ده درم سبوس گندم یک کف زیره سه درم همه را در شش رطل آب بپزند تا یک نیم رطل باز آید
صاف کرده مری و روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد ده درم بورهٔ ارمنی نیم درم فلوس خیارشنبر پانزده درم آمیخته در محقنه انداخته بگرم حقنه کنند و اگر مرض مزمن گردد
و طول کشد باید که قی و حقنه متواتر کنند و در مسهلات قنطوریون دقیق و سورنجان و لوزیدان زیاده نمایند که این ادویه را با وجود استفراغ بلغم خاصیت شریفه در عرق النسا
ست و در علاج این اهمال نورزند که بسرعت بسوی لنگی می انجامد و اگر درد اشتداد نماید و مریض را طاقت برداشت آن نباشد مخدرات مثل فلونیای رومی و شجرینا بدهند
تا مریض زمانی استراحت نماید و قوت او رجوع کند بعد ازان اعادهٔ علاج کنند و بدون احتیاج شدید دوای مخدر استعمال نکنند و این سفوف صاحب این مرض را نافعست
صفت آن سورنجان پنجدرم بادیان مغز بادام مقشر هر واحد سه درم زعفران نیم درم سنای مکی ده درم شکر برابر همه شربتی سه درم با آب و مالش عضو بروغن قثاء الحمار
و روغن قسط و زنبق و خیری تر دکانید و در آب کبریتی و نطرونی و زاجی و نفطی و آب دریای شور و مانند آن نشانند و اگر باین معالجات تسکین نیابد بر حق ورک محاجم
نهند و تعلیق علق نمایند و الا الحکم آخر الدواء الکی داغ بران موضع گذارند ابن نوح گوید که اگر عرق النسا از خلط بارد خام باشد اولا قی استعمال کنند بعده حب سورنجان
کبیر معروف بمقیم الرئتی بخورانند صفت آن ایارج فیقرا تربد هر یک ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق سورنجان لوزیدان ماهیزهرج هر یک پنج درم فرفیون دو درم
زنجبیل شیطرج خردل فلفل جند بیدستر هر واحد یکدرم حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم و حقنه بادویهٔ حاره کنند و آنچه مخصوص باین مرض است حقنه بیخ سوسن آسمانی
که در قول مجوسی گذشت و یا حرف با آب پخته زیت دران انداخته حقنه نمایند و چون درد شدت کند ایضاً یک مثقال ازان بروغن یا بالشیر بخورند و یا شیاف
عرطنیثا شحم حنظل و سکبینج بردارند و فتیله معمول از رسن مجفف و انزروت یا خربق معقود بالعسل نافعست تکمید تنقیه مالش روغن فرفیون نفع کند و یا مغز تخم
بسرکه بسایند و بعسل سرشته ضماد کنند و همچنین ضماد لوبیه که آنرا در جذب ماده از عمق خاصیتیست و نفط را نیز این خاصیت ست و همچنین فقاح اذخر و چون امر
مضطر گردد اوان حقنه ها کنند تا که سحج پیدا نماید که ایشان از سحج به شوند و چون مرض مزمن شود و طول کشد ضماد مقرح که در قول جرجانی گذشت بکار برند تا آنکه آبله انگیزد
و ازان آب سائل شود و تکمید با آب گرم نمایند چند روز بگذارند و اگر مرض زائل نشود اعادهٔ آن کنند و مریض را گرسنه دارند تا اخلاط او قلت پذیرد و اگر طول کشد نحو
خلع راس ورک باشد بر سران داغ مثل دائره نهند و صاحبان این مرض در صحت خود مداومت قی نمایند و تلطیف تدبیر کنند و از اغذیهٔ غلیظه و لواتر سکر اجتناب ورزند
و جالینوس گوید که سواری برای وجع الورک مضر ست زیرا که بسوی آن فضلات بریزد و نیازوق گوید که علاج عرق النسا مشکل ست چون زمان امزجه رطبه لحمیه او در سرین جبه افتد

و محمد بن زکریا گفته که چون اراده داغ سرین باشد باید که بمکان او در کنند تا مستوی گردد لیکن داغ کنند و الا رداء او بعد داغ غیر ممکن ست و گفته که وجع الورک را از شیدانج غمی بعد النجم
با ایارج و آب خشک تا که مفعه تبقع میباید و گفته بهترین چیز که حق تعالی درین موضع آفریده آنست که بر سرین عسل بلا در طلا کنند تا آبله بهم رسد و بگذارند تا آنکه آب جاری گردد
و مدتی منه چل تبسان نه هند و این قائم مقام داغ ست و گفته که مردی بر سرین افتاد و لیس ورم کرد و هماشه در و سیشد تا آنکه برآن جیر بمرکی و زعفران و صبر بستند شفا صحت
یافت القاکی گوید که علاج وجع الورک مخالف وجع المفاصل نیست مگر در منع رداع او و از اینجا بلکه ابتدا المجلات کنند و فصد دست مقابل نمایند و مبالغه در تلطیف
نمایند اگر ماده رقیق نباشد و انچه مخصوص بعرق النسا است اکثار تناول حب ذهب است یکمرتبه و حب سورنجان بار دیگر و همچنین صبر و بلیله و خوردن الیه آنرا
بسیار نافع بود و کذا الطول از بیخ کبر و حلیه و کرسنگی و دران مجرب است بسبب تخفیف ماده و فصد عرق النسا کنند و از حقنه مجربه طبیخ بیخ حنظل و بیخ کبر و قنطوریون
و شرب حب الرشاد و سیعه است و کذا اسد ابه مطلقا و تخم آن شربا و تریاق بعد تنقیه و داغ آنرا به کند اگر در طریق ماده افتد سعید گوید که اگر عرق النسا حادث شد از بلغم با
تنقیه معده بقی از سکنجبین و تربکنند و حقنه بحقنهای قویه و اسهال او بایارج نمایند و مبدلات مزاج مثل شربت عسل و گلقند عسلی بدهند و غذا نخوداب و بازیرباج سازند
و پرهیز سخت کنند زیرا که چیزی نافعتر برای خلط غلیظ از گرسنگی نیست و بر سرین آرد ترمس بشراب سرشته ضماد نمایند و مالش عضو بروغن ناردین سازند پس اگر ساکن
نشود فصد رگی باید کرد که بالای کعب است از طرف پای علیل و اگر یافته نشود فصد صافن کشایند و اگر زمانه طول کند در آب چشمه های کبریتی و نفطی و آب دریای شور نشانند
و اگر خوف از خروج مفصل باشد داغ بران نهند و اگر خلط سوداوی باشد اسهال به نقیع المطبوخ افتیمون کنند و گلقند شکری دهند و آب نیم گرم بنوشانند و شیره عناب بجلاب
آب لقوع بشربت نیلوفر بدهند و غذا مزوره زیرباج و بر عضو برگ چنار تازه سوده ضماد کنند و سوم روغن بمالند و آب ریاحین بران ریزند و در آخر فصد عرق النسا گیرند
و اگر در صلاح آن تاخیر گردد حقنه قوی بعمل آرند که بدان شفا شود انشاء الله تعالی مولف خلاصه و دیگر متاخرین مینویسند که بعد تنقیه این ضماد عرق النسا و مفاصل مزمن را سودمند
دارا شکنه که سلیمانی نامند و سیماب هر کدام یک مثقال هر دو را باهم سائیده با آب دهان حل کنند تا سیماب کشته شود و ده مثقال صابون در آب گرم گداخته اضافه نموده ضماد کنند
و این سفوف در تنقیه اصحاب مفاصل و عرق النسا و نقرس بغایت سودمند است و از مجربات برالکسوس و جمیع کثیر ازین امراض مذکوره نجات یافته اند سورنجان تربد سفید
رب السوس سقمونیا سنای مکی استخوان قحف آدمی شکر سفید مجموع مساوی کوفته بیخته پنج درم با آبیکه دران کمافیطوس جوشانیده باشند بدهند و این مسهل در تنقیه مفاصل کافیست
صنعت مرهمی که درین باب سخت سودمند است از مخترعات اوست گل سرخ دو قبضه پوست بیخ قنب تازه شش قبضه هر دو را با دو رطل شراب نیکو بجوشانند تا مهرا شود
آنگاه صاف نموده بر آتش ملائم بدارند تا شراب جمله بسوزد و در ظرف چینی که غلیظ همچون عسل باند بستانند و دو رطل پیه خنزیر برآن بیامیزند و بر هم زنند تا مثل مرهم شود آنگاه
یک اوقیه افیون با شراب حل کرده و یکدرم زعفران و یک اوقیه زهره گاو اضافه نموده لت کنند و نگاه دارند و عند الحاجت استعمال نمایند که در تسکین اوجاع مفاصل
بی نظیر است و گویند که خوردن اسپند بقدر چهار ماشه تا دوازده شب برای عرق النسا مجرب است و بعضی گویند که از یک ماشه شروع کنند و بتدریج بیفزایند و هرگاه
حرارت زیاده محسوس شود بازاندک اندک بکاهند و همچنین تا چهل روز هر شب وقت خواب بخورند که درین باب از مجربات است و در حدیث شریف وارد است که برای
عرق النسا بگیرند الیه گوسفند اعرابی و گداخته سه حصه سازند و هر روز بر ناشتا یک حصه بخورند و بعضی نهادن الیه شگافته بر سرین در وجع الورک تا آنکه متعفن گردد و بعده
ازان جدا کردن مجرب دانسته اند صفت حبی که بقول رازی در ساعت تسکین درد عرق النسا کند و پنج شش بار اطلاق میکند صبر سقوطری پوست هلیله زرد سورنجان
هر واحد یکدرم حبها سازند مجموع یک شربت ست و داود استاد برین حب کردن مجرب راقم ست حب سعد که در قلع بلغم از مفصل و درک قوی العمل است سورنجان
بوزیدان هر یک نیم درم ماهیزهرج دو دانگ تربد و ثلث درم شحم حنظل ربع درم فرفیون دانگی و این یک شربت ست دوای هندی که مسمی بچار دانه دوای حاکم است
جهت وجع الورک و وجع الرکبه مجرب هالون اجواین کلونجی میتهی هر چهار برابر بریان کوفته یکجا کرده هر صباح بقدر که در گرفتن سه انگشت آید با آب بخورند و در کاستن و
افزودن حسب مزاج مختار اند و بعضی مال کنگنی و تخم پنوار اضافه مینمایند صاحب تکمله هندی گوید که این شش تخم انفع از چهار اند دیگر که عرق النسا را مجرب نوشته زنجبیل سوده
یکبار و باریک کوفته بیخته یک توله سیماب دران اندازند و با هم حل کنند چندانکه هر دو یکذات شود بردارند و قدری ازان می مالیده باشند روزی دو سه دفعه روغن خفاش
نافع عرق النسا و نقرس و جمیع اوجاع مفاصل جندبیدستر قسط تلخ هر یک سه درم زراوند چهار درم آب مرزنجوش روغن زیت هر واحد یک رطل شیرک ذبح کرده دوازده عدد

آب خالص بقدر ضرورت همه را یکجا کرده بپزند چندانکه آب برود و روغن بماند صاف کرده بکار برند و عرق النسا را تحلیل کند از بیاض والد مرحوم سوس خطمی بابونه شبت از هر یک تخم کتان سوده با آب کرنب سرشته ضماد سازند مطبوخ قوی الاثر برای استیصال ماده وجع الورک و عرق النسا معمول و مجرب مصطکی انیسون هر یک دو درم زنجبیل بیخ اذخر هر یک سه درم فوه شیطرج سورنجان لوزیدان هر یک پنج درم بیخ کرفس بادیان هر یک هفت درم حلبه مویز منقی هر یک ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف نموده ثلث رطل هر روز با روغن بید انجیر بقدر تحمل طبیعت بنوشند نطول که بجهت عرق النسا مفید است بابونه اکلیل الملک بنفشه گل خطمی کنجد بقدر حاجت در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد ازان روغن بمالیدن بسیار فائده می کند

وجع الرکبه

یعنی درد زانو اسباب و طرق تشخیص و علاج آن بعینه همانست که در اوجاع مفاصل مسطور شد لیکن این بیشتر از ریح حادث میشود و ایضاً در حار تبرید بشیره خیارین خار خسک شیره تخم خیار نبات سفید بدهند و برگ خیار سوده ضماد نمایند و یا آرد جو یک جزو پشک بز دو جزو بسرکه و روغن زیت ضماد کنند که در درد و ورم آنرا نافع بود و یا فصد باسلیق کنند و اطریفل صغیر یکتوله خورده تخم کاسنی نیمکوفته نه ماشه سورنجان سه ماشه بعرق بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک هفت توله جوشانیده صاف نموده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند و ایضاً در ورم زانو و حرارت ملمس آن سورنجان لوزیدان هر یک ماشه سوده با طریفل صغیر توله سرشته بخورند بالایش عرق شاهتره هفت توله گلاب سه توله بنوشند و یا صرف سورنجان با طریفل سرشته همراه شیره تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله عرق شاهتره و نبات دهند و گاهی عرق کاسنی پنج توله شربت بزوری بارد دو توله عوض عرق شاهتره و نبات بیفکنند و اول فصد باسلیق بگیرند و اگر فائده نشود مسهل دهند و اگر ماده بارد باشد شیره تخم قرطم و بادیان و نبات بدهند و روغن تخم سنبهالو طلا کنند و ساگ نیوار در روغن بخته بخورند و یا برگ دفلی بجوشانند و کوفته بر وغنهای گرم آمیخته ضماد نمایند و اگر صابون سورنجان تلخ حنا برابر با آب سرشته ضماد کنند نیز سود بخشد و این منضج نافع اصل السوس بادیان پرسیاوشان تخم خطمی سورنجان هر یک چهار ماشه بیخ بادیان بیخ کاسنی بیخ کرفس هر یک شش ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی ده دانه سپستان بست دانه گلقند سه توله و بعد مسهل معجون سورنجان صغیر خورانند و این حب مسهل نیز برای درد رکبه نافعست سورنجان پوست هلیله زرد تخم حنظل مقل ترید موصوف مساوی کوفته بیخته حب سازند و یک مثقال با آب گرم بخورند و این طلا برای وجع رکبه معمول حکیم اجمل خان است حنظل کلان دو عدد را در نیم سیر آب بجوشانند که نصف بماند صاف نموده با روغن زیتون بست و پنج درم بجوشانند تا که نصف آب برود و بعده حب الغار سوده دران انداخته بجوشانند تا که تمام آب بسوزد و روغن بماند فرود آورده سورنجان و بیخ و خای خشک هر یک سه مثقال کوفته بیخته حل کنند و در محل درد طلا نمایند و مطبوخ لوزیدان نیز در درد زانو و پشت و مفاصل را سود دارد و نسخه آن همان مطبوخ قوی الاثر است که در عرق النسا بارد در قول مؤلف خلاصه عنقریب مسطور شده لیکن درینجا ما بنزارج سه درم عوض مصطکی و انیسون است و وزن بیخ اذخر پنج درم و شربت چهار اوقیه یا دو مثقال روغن بید انجیر و این نطول وجع رکبه و مفاصل را مفید است سداب پوست بیخ کرفس سورنجان لوزیدان شکاعی بادآورد بابونه اکلیل الملک قیصوم در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد فراغت ازان مالش روغن حنا ضرور است، اقوال اطبا سوید سینو لیسد که ضماد فرفیون یکدرم زیت خوشبو ده درم موم دو درم و کذا شرب سندروس محلول بروغن کتان پنجدرم و ضماد بدان برای وجع رکبه مجرب بس است و ضماد برگ خرزهره سوده و کذا اکل آن و کذا الشیاف تنها و یا مثل آن آرد گندم بشراب یا سرکه سرشته و کذا جند قوقا و کذا سرگین گاو بسرکه و آرد جو و سرکه و کذا کوگرد یکجز و زیت دو جزو بخرقه آلوده و کذا عصاره سداب بستانی و شرب تربد با زنجبیل که مخرج ماده بلغم لزج غلیظ از رکبه است و کذا شحم حنظل و کذا افراسیون و کذا اشنبلید که آن گل سورنجان است با زنجبیل و کذا مطبوخ کمافیطوس با عسل و کذا مطبوخ هلیون و شرب و ضماد حلتیت و کذا جاوشیر و کذا اقنه العسل و کذا روغن بلسم و کذا نانخواه و کذا شیطرج هندی و کذا مقل ازرق و کذا ابهل کفتار و کذا تخم کرنب نبطی و کذا مرقه کرنب و کذا شبت و اکل جوز هندی و کذا لحم گورخر و کذا شاخهای هلیون مطبوخ تعلیق ترابه عظم نسر بر جانب موف هر واحد نافع وجع الرکبه است انطاکی گوید که اوجاع رکبه مثل وجع الورک ست در انحصار ماده و سائر احکام لیکن از مجربات درین شرب انگوزه است و از بهترین روغن جوزو از طلاها این روغن تخم تربت و برگ دفلی با آرد ترمس و عسل و کذا ضماد صابون با هیچند آن حنا صاحب خلاصه گوید که درد زانو را بدستور نقرس علاج نموده بعد از تنقیه بدن ضماداتیکه مذکور شد استعمال نمایند و معجون سورنجان موافق نسخه یحیی بن خالد که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی مذکور شد مجرب است و ضماد دیگه دران افیون و شنگرف است و در علاج

وجع خاصره گذشت در نوع ریحی للغایت سود مند است و این ضماد برای درد زانو و ساق و کمر و پشت و ساعد للغایت نافعست مصطکی رومی یک اوقیه موم زرد یک درم هر دو را با چهار اوقیه روغن زیت بر آتش ملائم بجوشانند تا همه گداخته یکسان شود در برشته نگاهدارند و عند الحاجت نیم گرم بمالند مصنف اقتباس مینویسد که علاجش بنهجی نمایند که در وجع مفاصل ذکر یافته و مالیدن روغن قاوندی مرکب و روغن سنبل مرکب و روغن چند و روغن جنطیانا از مخترعات نواب علوی خان بسیار نافعست و برگ آکهه تنها بروغن سرشف چرب کرده لبستن عظیم النفع است و کذا برگ بڑ و کذا برگ سلطان الاشجار

وجع الساقین

گویند که از اسباب این یکی ضعف هضم و خصوصا هضم ثالث است دوم بدگواری طعام از خوردن غذا بر طعام غیر منهضم و از اکل زائد بر قوت هاضمه و عجز آن از تجوید هضم سوم کثرت خروج خون از بواسیر یا حیض یا از اسهال و دستو یا مطلق اسهال و زحیر و یا کشیدن مرض طویل چهارم غلبه خلطی از اخلاط اربعه و علامت هر سبب از تقدم آن و وجود آثار غلبه اخلاط بنحوی که در تشخیص اسباب اوجاع مفاصل گذشت پوشیده نیست و گویند که گاهی صاحب آنرا اندرون گوشت ساق بلکه در استخوان آن چنان سردی محسوس شود که گویا در برف دفن کرده است و بر ظاهر جلد گرمی بدرجه باشد که گویا اخگر نهاده است مع کرب علاج در قسم اول بنهج دوم بنهجی علاج نمایند که در مجلش مذکور شده و حتی الامکان مریض اگر سنه دارند و اگر تحمل آن نباشد بتقلیل غذا و تلطیف آن کنند و بر شل نخود آب اقتصار نمایند و در سوم بتقویت اعضای رئیسه کوشند بمقویاتی که در امراض قلب و جگر و غیره مرقوم گشته و در چهارم اول تشخیص ماده کرده بحسب آن بدانچه در اوجاع مفاصل مذکور شده تنقیه نمایند بعده روغن گل تنها و یا سورنجان تلخ و بزر البنج و مصطکی هر یک سه ماشه سوده آمیخته بمالند و همه آنچه در وجع الظهر و غیره مفید است درینجا هم نفع دهد و گویند که چون بمجرد احساس درد فصد سر رونمایند و بفاصله سه چهار گهڑی قی کنند فی الحال فائده پدید و از مسهل مستغنی میسازد در هر چهار خلط و ایضا برای درد و ورم ساق کتهه سفید صندل سرخ پوست کچنال مرداسنگ آب کشنیز سوده ضماد کردن و سورنجان سوده با اطریفل صغیر سرشته همراه گل بنفشه تخم خربزه کوفته خار خسک کوفته جوشانیده گلقند حل کرده خوردن نافعست و ایضا برای درد ساق که گویا شگاف میشود شاهتره گل سرخ یک یک ماشه سورنجان سفید لونیه چینی هر یک دو ماشه جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند و سورنجان بیخ نی بگلاب سوده ضماد کنند و ایضا برای درد ساق سورنجان بادیان جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و صاحب تلخیص گوید که در معالجه این علت تهاون نورزند که منجر باستسقا میگردد و یا الفالج و بمرگ مفاجات میکشد

ریح الشوکه

و این درد شدید بود که اکثر در ساق پای و یا ران و یا بازو افتد سببش ریحی غلیظ تیز باشد و ماده آن از اخلاط چهارگانه بیرون نباشد و بیشتر از خون و یا صفرا و یا سودا بود و از بلغم بغیر ترکیب اخلاط مذکوره نمی افتد و شیخ و شارح قانون مینویسند که سبب ریح الشوکه اخلاط حاره ردیه لذاع اکال بسیار رقیق صفراوی بود که در استخوان حاصل شود و مزاج و جوهر او را فاسد گرداند و جرجانی در وجع مفاصل نوشته که بسیار باشد که ماده این علت در گرمی و تیزی بدان حد بود که در استخوانها بگذرد و استخوانها را تباه کند و بشکند و این مرض را بعربی ریح الشوکه گویند و فرق میان اوجاع مفاصل و نقرس و ریح الشوکه آنست که در اوجاع مفاصل و نقرس ماده در گوشت و فضای بندگاه بود و در ریح الشوکه در استخوان باشد بالجمله علامتش آنست که درد شدید با تمدد و خارش و سوزش اعضا باشد و از رسیدن پارچه و دیگر چیزها درد زیادت پذیرد و درد اندر طول عضو بود و باشد که ماده خبیثه بدرجه رسد که استخوان آن را بشگافد علاج اول بزودی تمام فصد باسلیق کنند اگر در پای باشد و الا رگ صافن زنند و حسب خلط غالب بتنقیه بدن مشتغل شوند و در صورت مرکب بودن از صفرا و بلغم و یا دیگر خلط مناسب آن ترکیب ادویه نموده علاج کنند چنانچه در انواع علاج اوجاع مفاصل مفصلا مسطور شده و بعد تنقیه روغنهای محلله و آبزنات و ضماده و معجونات که در آنجا مذکور گشته بحسب ماده بعمل آرند و بدانند که در جمیع امراض اطراف نشستن در آبزنات عظیم الاثر است شخصی را در ساق پای راست این مرض عارض شد و هنوز نوبت بعلاجش نرسیده بود که درین اثنا ساقش در طول ترقید و همان وقت بمرد

وجع العقب

یعنی درد پاشنه اگر بسبب صدمه از ضربه یا سقطه یا فشرده موزه و مانند آن افتد آب سرد بسیار ریزند و طلای مرد و یا گل ارمنی و ماميثا در آب یا گلاب طلا کنند و آرام کردن و دوای مخدر زدادن و حجامه گذاشتن نیز نافع بود و اگر بسبب انصباب مواد سیال از اعالی بدن بر آنجا باشد در ماده دموی فصد کنند و بروغن گل بمالند و در بلغمی

تی متواتر لعیده تنقیه بمسهلات بلغم نمایند وروغن بابونه وفرفیون وزنبق وقسط بمالند وچون کهنه گردد وتیزاب خارق بالیدن کثیر النفع بود واگر بخته منفجر شود وریم خارج گردد باید که دهان زخم را وسیع کنند خواه از اله دخواه از ادویه اکاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود حنا و مازو را در سرکه سائیده بر بندند ویا خاکستر بلوط را با پیه مخلوط نموده بنهند واگر در انفجار درنگ کنند برای نرم کردن جلد ملینات نهند یا حلبتی ونبه بران بندند تا آنکه نرم گردد لعبره بشگافند ومعالجه بمراهم مدمله نمایند

ضعف حیل ولطوی مشی اطفال

ضعف پای گاهی خلقی بود واین لاعلاج ست وگاهی از تعب کثیر از استرخای ساق ویا از انسداد طرق غذا البسوی آن باشد چنانچه مردم بسیار فربه را عارض شود پس بتعیه علاج اعیا نمایند بدانچه در آخر کتاب گفته آید ودر استرخائی هرچه در باب استرخای مطلق مسطور شد بکار برند ودر انسدادی تقلیل غذا کنند اطفالی گویند که بر مشی اطفال چون بطی گردد بهتر آنست که نیم ورم بادنجان بکلاه آن در سایه خشک کرده سوده تا یازده روز بخورانند وکرنب اکلاً ولطوخاً جوز وثوم وکذا خردل مطلقاً وبورد وگل سرخ ومازو وعدس برحله ضماداً وروغن غار در زیت کهنه بخته مجرب است وکذا مالش بروغن زنبق ونار حیل وشستن اطراف در حمام بآب سرد وتعویذی جهت اطفالی که رفتار ایشان ادق دیر کنند مینولیسند که اگر کرنب جوش کرده تنها ویا بجوز وزیت وسیر خوشبو ساخته بخورانند بسرعت در رفتار آیند ومجرب صحیح ست ومالش مفاصل ایشان بروغن حند قوقا نیز نافع ست مجرب ونشانیدن در طبیخ تخم السپانا وکذا در طبیخ حند قوقا وکذا تدهین مفاصل بروغن آس یعنی که آنرا خوب کوفته در آب زیت جوش دهند تا آب فانی گردد وروغن بماند برای عسر مشی ایشان نافعست

حمیات

یعنی تپها حمیات جمع حمی ست که آنرا بالفارسی تپ گویند وآن در اصطلاح اطبا حرارت غریبی ست که در دل مشتعل شود یا در عضوی دیگر افروزد وازانجا بدل آید واز دل بواسطه روح وخون بطریق شرایین وعروق در تمامی بدن منتشر گردد وآنرا گرم گرداند بحدیکه بافعال طبیعی را ضرر رساند نه مثل حرارت غضب وتعب که چون نوبت آن تشبث وآفت بافعال نرسد بدانکه حرارت که ببدن حیوان تعلق دارد سه قسم ست اول حرارت غریزی وآن نزد جالینوس حرارت ناری عنصری ست که از مزاج وقوام بدن استفاده میشود واز اله برودت وحرارت عارضی ازان حاصل میگردد وتا زمان حیات در بدن می ماند وبرین تقدیر تغایر میان او وحرارت غریبی بماهیت نیست بلکه تفاوت بینهما ازان جهت ست که غریزی مصلح بدن ست وغریبی مفسد آنست وارسطو ودیگر محققین برآنند که حرارت غریزی فائز میشود بر مرکب مستعد نزد فیضان نفس ناطقه بلسان فیضان نفس وقوی وآن مقوم یعنی محصل وجود بدن انسان ست وما دام که حیوان زنده است موجود میباشد وبقول ابن ابی صادق آن جوهر حار رطب لذیذ هوائی ست که آنرا حدت ولذع نیست وشیخ الرئیس در حیوان الشفا گفته حرارتی که بدان قبول میکند بدن علاقه نفس را از جنس حرارت اسطقسی نیست که آن ناری ست بلکه از جنس حرارتی ست که از اجرام سماوی فائض میشود دبرین تقدیر میان حرارت غریزی ودیگر حرارتها مغایرت بنوع وحقیقت ثابت میگردد دوم حرارت اسطقسی وآن حرارت عنصری است که جزو ماهیت بدن انسان ست ودر حیات وبعد ممات تا بقای بدن موجود می باشد از انست که بدن مرده سیاه ومتعفن میشود اگرچه اورا در برف دفن کنند سوم حرارت غریبی وآن حرارت ممرضه موذیه مضر بافعال ست یعنی حرارت غیر طبیعی که در بدن زنده حادث شود واز شان او ایذای ابدان ست وآن نه مقوم وجود بدن ست ونه جزو ماهیت بلکه مغایر هر دو قسم اول وثانی ست وبقول بعضے آن حرارت اسطقسی ست وآنرا غریبی نامند چون مشتعل شود وکیفیت او حدت پذیرد ودر بدن منتشر گردد ومضرت بافعال رساند وهمراد از افعال طبیعی افعال منسوب بطبیعت مدبر بدن ست از افعال حیوانی ونفسانی وطبیعی صادر از قوای بدنی وآن اشتهای طعام ست وخواهش آب وهضم غذا ونشست وبرخاست ورفتار وگفتار وخواب وبیداری وجماع ومانند آن از امور طبیعیه که بر وفق مجاری طبیعی باشد النوع بدانند که جالینوس اقسام تپرا بر دو قسم تقسیم نموده یکی حمای مرض دوم حمای عرض وحمیات ادرام را از جنس حمی عرض گردانیده ومراد آن از حمای عرض آنست که میان آن ومیان سبب آن که مرض نبود واسطه نباشد مانند حمای عفنی که عفونت سبب آن بلا واسطه است وعفونت خود مرض نیست بلکه آن سبب مرض ست واز حمای عرض آنکه تابع مرض باشد مانند حمای ورمی که عرض ورم ست دیا وجود ورم تابع آن بود وورم فی نفسه مرض ست واکثر متقدمین انحصار اقسام حمیات در سه جنس کرده اند یعنی حمای یومی وخلطی ودقی چه حال بدن را مع تپ بحمام تشبیه داده اند چنانچه شیخ میفرماید که همه آنچه در بدن انسان ست از سه جنس خالی نیست یکی اعضای حاوی رطوبات وارواح وآن بمنزله دیوارهای حمام ست دوم رطوبات محوی وآن مشابه آب حمام ست سوم ارواح نفسانی وحیوانی وطبیعی وبخره که در بدن پراگنده است وآن همچون هوای حمام ست پس مشتعل بحرارت غریبی

از روی اشتعال اولیه یکی ازین اقسام ثلثه باشد که در بدن انسان جنس حیوانی خارج ازان یافته نمیشود پس اگر حرارت تب با عضای اصلی از روی تشبث اول تشبث گردد
چنانکه حرارت آتش شعله بدیوارهای حمام یا بشعاع حداد یا بدیگ طباخ متشبث شود آنرا حمی دق نامند و اگر حرارت باخلاط متشبث گردد از روی تشبث اولی پس ازان
در اعضا منتشر شود مانند آنکه آتش آب حمام را گرم گرداند و آب گرم در حمام بریزند و بسبب آن دیوارهای حمام گرم شود یا شوربای گرم در دیگ بریزند و بسبب آن دیگ گرم گردد
آنرا حمی خلطی گویند و اگر حرارت بارواح و ابخره تشبث اول تشبث گردد پس ازان در اخلاط و اعضا پراگنده شود چنانکه آتش در حمام افروزند و هوای آن گرم شود و بعده
گرمی آن بآب و دیوارهای آن متعدی گردد آنرا حمی یوم خوانند **و مراد** از اشتعال اولی هر جنس آن بود که از سرد شدن یک جنس مشتعل سرد شدن مجاور آن که دو جنس باقی ست
واجب باشد و از سرد شدن هر دو جنس باقی سرد شدن آن واجب نباشد و ایضاً مراد از اشتعال اولی و تشبث اول حرارت تشبث آنست بر سبیل استقرار ورنه حرارت که مشتعل
روح و متشبث و متعلق بدان باشد در اخلاط و اعضا نیز متعدی گردد اما تا وقتیکه در متعدی الیه متشبث و مستقر نشود بدان نام مسمی نگردد و مثلا حرارت که باخلاط متعلق گردد
اعضا را نیز گرم سازد و حال آنکه حمی خلطی ست فقط لیکن چون در اعضا راسخ و قائم شود دق باشد و دیگر را نیز برین قیاس کنند بالجمله این قسمت حمیات بوجه قریب ست
وگاهی تقسیم حمیات از جهات دیگر کنند پس گویند که بعضے ازان حاده است و بعضے غیر حاده و بعضے مزمنه و بعضی غیر مزمنه و بعضی لیلی و بعضی نهاری و بعضے سلیم مستقیم و بعضے ذی اعراض
منکره و بعضے مفتره و بعضے لازمه که آنرا اشتدادات و سورات باشد و بعضے ازان متشابه بود و بعضے حار و بعضے بارد یا لرزه یا قشعریره و بعضے بسیطه و بعضی مرکبه

بیان مستعدین حمیات

بعضے شراح قانون مینویسند که ساکنان مواضع غار و سرزمین و کثرت کنندگان از فواکه رطب مائی و کثیر الامتلا و تخمها از عادت و کثیر المرار و ضعیف البدن و پیران
و طفلان این همه کثیر الاستعداد بحمیات اند و سکان کوهستان و اهل ریاضت و اقتصار کنندگان بر اغذیه جیده و معتدل الاخلاط و قلیل المرار و قوی البدن و کهول اند و چون
این امور مذکوره تا که حرارت و رطوبت در بدن پیدا نکنند آنرا اشد الابدان از روی استعداد بحمیات نگردانند پس شیخ الرئیس میفرماید که شدید ترین ابدان از روی استعداد
برای حمیات ابدان حار رطب اند خصوصاً چون رطوبت قوی تر از حرارت باشد و این کسان را عرق و بول و براز بد بو بود و ایضاً ابدان حار یابس مستعد برای حمیات حاده
میباشند از تب یوم ابتدا کنند پس بعفونت و احتراق سرعت نماید و لباست که بسبب یبس مزاج در دق افتند و قریب این هر دو ست ابدانی که دران رطوبت و یبوست
متساوی بود و حرارت مستولی باشد و این بدن ازان جنس ست که دران حمی بخار را ابتدا کنند بعده بحمای خلطی منتقل گردد بعد ازان آنانکه در ایشان حرارت و برودت متساوی
بود و در طوبت بسیار باشد و ایشان را بیشتر حمیات عفنی در ابتدا عارض میگردد و ابدان بارد رطب و بارد یابس بعیدترین ابدان از عروض حمیات اند خصوصاً از حمیات یومیه

بیان اوقات حمیات

شیخ میفرماید که حمیات را اوقات اربعه است مثل اکثر امراض از ابتدا و صعود یعنی تزید و وقوف نزد منتهی و انحطاط یعنی کمی مرض و گاهی این اوقات کلی میباشند بحسب کل حمی
از اول تا آخر او و گاهی جزئی بحسب نوبت و خطره از ابتدا تا آخر انتهاست و اما نزد انحطاط مریض از تفس حمی هلاک نمیشود بسبب استیلای طبیعت بر ماده بدفع الا بسببے از خطای طبیب
و عصیان مریض و غیر آن که ذکر آن خواهیم کرد و ابتدای جزئی وقت اختناق حرارت غریزی از ماده غامره در عفونت و ابتدای کلی وقتیست که نضج یا خلاف مضاد
نضج را اثری ظاهر نشود و ابتدا در هر مرض موجود ست بخلاف دیگر اوقات و لیکن گاهی خفی میباشد چنانچه در سونوخس که از اول روز ظهور او شدید ظاهر میباشد و
در صرع و سکته که بسبب سرعت استیلای ماده درین هر دو زمانه ابتدا خفی میباشد و چون ابتدا خفی قلیل الاعراض باشد گمان میشود که ابتدا دران نیست و همچنین گاهے
در روز اول از حمیات حاده علامه در قاروره یا علامت دیگر نضج مثل رنگ بول سحابیه میگردد پس گمان میشود که آنرا ابتدا نیست و حال آنکه چنین نیست بلکه وقت ابتدا دران موجود
بود لیکن خفی باشد و تزید وقتی ست که دران حرارت غریزی برای مقاومت ماده حرکت ظاهر کند پس علامات نضج یا علامات مضاد نضج ظاهر گردد و انتها وقتی ست
که دران قتال میان طبیعت و ماده اشتداد نماید و حال غلبه یکی بر دیگرے ازان هر دو در زمانه مستقبل ظاهر گردد و این وقت جنگ و جدال است میان هر دو
و مدت او در حمیات ذی نوائب حاده در نوبت واحد ست و این شناخته نمیشود مگر بنوبتی که ما بعد اوست باین نوع که ما بعد خفیف تر از سابق بود و یا بعد دو نوبت
و این شناخته میشود در نوبت سوم ازان هر دو اگر این سومی سبکتر و سریع الزوال ازان هر دو نوبت باشد و بر دو نوبت زیاده نمیشود در اکثر زیرا که مقتضای امراض حاده

همین ست و طبیعت متحمل نمیشود و در مدت رفت و مقاومت جلدی میکند گر در امراض مزمنه که منتهای آنها بعید باشد پس گاهی در حمیات مزمنه مشابه میشود نوائب بسیار خفت و
شدت و غیره و جمیع احکام خود در اینجا نزد منتهی آثار نضج و ضد او تمام ظاهر میشود و اختلاط وقتی ست که در ان حرارت غریزی بر ماده مستولی میشود و آنرا اقهور میسازد و ان حرارت
تفریق جمع او اندک اندک می نماید و درین وقت حرارت باطن خفیف میشود و لیسوی اطراف منتشر میگردد تا آنکه تحلیل می پذیرد و لیسا است که طبیب غافل میکند درین حالت
در اشال این حمیات از خفت حادث در حرارت باطن پس گمان میباید که مرض انحطاط نمود و طبیعت مستولی گشت و چنین نباشد بلکه مرض طبیعت را مقهور میکند بالقهر تام
حتی که نا امید میشود از مقاومت پس ازان اعراض میکند و اعراض مرض خفت می پذیرد بسبب ترک مقاومت پس عقب او موت روی نماید و این را در عرف نام
اناقت الموت نامند بدانکه منتهی مختلف میباشد در امراض اند قریب و بعید پس امراض حاده جدا الیعنی در کمال حدت بعید ترین منتهای آنها تا چهارم روز ست و
حمیات یوم ازین قبیل ست مگر آن را در اصطلاح اطبا از امراض حاده نشمارند زیرا که در حاد بودن مرض کفایت نمیکند آنکه منتهای او قریب باشد فقط بلکه باید که
از جمله امراض ذی خطر بود و قریب حاده جدا در قریب منتهی و در خطر امراض حاده مطلقا است و او آنست که منتهای او تا هفت روز میباشد چون محرقه و غب لازمه
امراض حاده آنست که در حدت کمتر ازین ست و او آنست که منتهای او تا چهارده روز میباشد و آلبد این چه ماده مزمنات ست تا بست و یک روز پس مزمنات ست تا چهل
و زیاده بران تا سالها و معرفت اوقات امراض حاده در مراتب آنها و مزمنه نافعست طبیب را در تدبیر غذای مریضان چنانچه عنقریب آنرا ذکر کنیم و بسیار حمیات است که
ابتدا و تزید و انتهای آنها در نوبت واحد مستوفی میباشد بسبب فرط حدت ماده پس اوقات جزئیه دران بعینه اوقات کلیه باشد و نوبت دیگر با انحطاط او می لفت اگر زوال
لعبحث گردند و ایضاً حمیات مختلف میباشد درین از منه اربعه کلی باشد یا جزئی پس بعضی ازان آنست که ابتدای او طول میباشد چون غب که ابتدای او بسبب خامی شدت
در رقت قوام ماده طویل بود و در باقی اوقات بسبب انکسار سورت ماده و غلظ قوام او مدت آن کمتر باشد و بعضی آنست که تزید آن طویل میباشد مثل ...
ماده آن و بعضی آنست که انحطاط آن طول میباید مانند محرقه که بسبب حدت و لذع ماده آن حرارت غریبه بعد مفارقت آن باقی می ماند و انحطاط آن دراز می گردد

معرفت اوقات مرض و خصوص منتهی

بدانکه شناخته میشود اوقات کلیه مرض گاهی از نوع مرض پس تشنج یابس ... و سکته و خناق از امراض حاده جدا است و غب خالصه و محرقه حاده لا جدا است و ربع
و فالج از امراض مزمنه است و گاهی احرکت مرض پس اگر نوبتهای او کوتاه باشد دلالت میکند برانکه منتهای او قریب ست مثل غب خالصه زیرا که زمانه نوائب او زیاده ساعت
تا چهار ده ساعت میباشد و اگر نوبتهای او دراز باشد دلالت نماید بر آنکه ماده غلیظ است و منتهی بعید باشد مانند غب غیر خالصه و اگر آنرا نوائب نباشد بلکه ماده دائم باشد چون
سونوخس پس مرض حاد باشد و اگر ماده او غلیظ بارد بود یا مائل بغلظ پس مرض غیر حاد باشد و گاهی از سحنه مریض پس اگر او بسیار عضلی لاغر گردد و چهره و بیمار با بار یک شود
مرض حاد باشد و اگر بحال خود باقی ماند مرض چندان حاد نباشد و گاهی از قوت پس اگر ضعف در ان سرعت نماید مرض حاد باشد و اگر ضعف ظاهر نگردد مرض غیر حاد
باشد و گاهی از سن و فصل پس در سن حار مثل شباب و در هر دو فصل حار چون صیف و ربیع منتهای امراض بسرعت می نماید و در سنان بارد مانند کهول و مشایخ و در هر دو
بارد مثل خریف و سرما منتهای امراض بطی میشود و همچنین حال بلدان ست که در بلد حار منتهی بسرعت می نماید و در بارد بطی و گاهی از نبض پس اگر او سریع متواتر عظیم
مرض حاد بود و الا غیر حاد باشد و گاهی از لرزه پس اگر مدت مکث آن طویل باشد مرض مائل بامتداد زمان و غیر حاد بود و اگر قصیر المدة باشد مرض مائل بحدت باشد و اگر لرزه
البته نباشد آن اقصر مدت و حادتر در جنس او باشد و گاهی اوقات مرض شناخته میشود از جهت اوقات نوائب پس اگر این مستمر باشد بر تقدم متفاضله که تقدم نماید
بطریق تفاضل که از اول شروع بازیاد نماید مرض در تزید باشد زیرا که از بعض امراض آنست که تا آخر اوقات او یعنی انحطاط بر تزید جاری شود بحسب نوبت و این
امراض آنست که تقدم تزید دران مستمر باشد گاهی از جنس غب بود و گاهی از جنس سوداوی و اگر واقف شود برو قت واحد بعد تقدم و فضول یعنی زیادتی های او منتهی و وقت
پس مرض در منتهی باشد بسبب دلالت او بر وقوف ماده و عدم حرکت آن و اگر تاخیر نماید پس مرض در انحطاط بود و نوبت حافظ ساعت و حد است که هر روز در همان ساعت
بیاید طویل المدت باشد و همچنین شناخته میشود حال اوقات از تزاید اعراض حمی که دلالت بر تزید دارد و توقف آنها که دلالت بر وقت انتهاء دارد و نقصان آنها که دلالت
بر انحطاط کند و از تزاید نوائب آن در طول او و در قصر او چه مقادیر زمانه نوائب اگر مستمر سابق باشد پس مرض در ابتدا بود و اگر کم گردد پس در انحطاط بود و اگر زیاده شود

غالباً در تزید باشد وگاهی در انتها وگاهی نوائب تخالف نمایند و تشابه نباشند در شدت و در زیادت مدت وگاهی شناخته میشود از حال استفراغات پس اگر در نوبتی عرق یا اسهال عارض شود و نوبتی که بعد او باشد در شدت مثل اول یا فوق آن بود استفراغ بسبب کثرت ماده باشد نه بسبب قوت طبیعت بر دفع ماده و مرض گاهی و به طول مدت وگاهی شناخته میشود از جهت نضج و عدم نضج چنانچه در وقت ابتدای کلی ذکر نمودیم و مثلاً چون نفث باندک نضج یا بول که در ان غمامه باشد ظاهر گردد پس آن اول تزید باشد بعده اگر آن یا ضد آن کثرت نماید پس آن منتهی باشد و ایضاً چون نضج یا خلاف او بسرعت از نفث یا غمامه ظاهر شود بدانند که منتهی قریب ست و اگر تاخیر نماید بدانند که منتهی بعید ست و اما شناخت اوقات جزئیه پس وقت ابتدای نوبت هنگامی ست که دران نبض منضغط و فشرده گردد و مخفی او در علامات حمیات عفنی معلوم شود و با آن نسبت که در حرکت او نوعی فتور و ضعف و صغر و بطو ظاهر شود و رنگ دست و پا مایل به تیرگی نماید و اطراف سرد گردد خصوصاً طرف گوش و بینی تا وقتیکه دران انتشار حرارت ظاهر گردد وگاهی همراه ابتدا تغیر رنگ و کسل و غم و بطوی حرکات و سبات و استرخای پلک و ثقل کلام و قشعریره میان هر دو شانه و پشت پیدا شود وگاهی در ابتدا لرزه قوی وگاهی سیلان آب دهن و اختلاج صدغین و طنین گوش و عطاس و تشنگی اعضای بدن عارض میشود و در وقتیکه قوت بیشتر ضعیف میگردد آن ابتدا و انتها ست و وقت تزید بعضا اول آن وقتی ست که نبض در ظهور و عظم و سرعت شروع مینماید و حرارت در جمیع بدن بتساوی منتشر میگردد و وقت اخیر آن وقتی ست که همیشه آن حرارت منتشر باشد و در تزاید باشد و وقت انتها وقتی ست که دران حرارت و اعراض بحال خود باقی باشند نه ناقص و نه شدید و نبض عظیم تر از انچه باشد و سریع تر و متواتر بود و وقت انحطاط زمانی ست که دران اعراض ابتدا بنقصان کنند و نبض باعتدال و استوا شروع نماید بعده بدن دران بعرق آغاز کند و با قلاع منوبی گردد و بسیار باشد که نزد موت حالت مثل انحطاط عارض شود و گویا که مریض اقبال بصحت نماید و لازم ست که برین اشتغال ننمایند بلکه شناخت حال نبض کنند که آیا عظیم و قوی ست یا ضد آن زیرا که عظم و قوت دلالت بر بقای قوت و اعتدال دارند و صغر و ضعف بر قرب موت و چون آن صلاح خود دران بینی که پرهیز برای توضیح یعنی بیان تمام مثالی از اوقات جزئیه اربعه غب پس تامل باید کرد که در غب اندر اکثر احوال قشعریره ابتدا کند بعده سردی و لرزه پس لرزه ساکن شود و سردی کم گردد و در گرم شدن آغاز نماید بعد ازان گرمی مستوی شود تا این هنگام زمانه ابتدا باشد بعده گرمی زیاده گردد و این زمانه تزید بود پس گرمی باستد و آن منتهی باشد بعد ازان گرمی شروع بنقصان نماید تا آنکه منقلع گردد و این زمان انحطاط ست و بدانند که مدت مرض طول میکند یا بجهت کثرت ماده و یا بسبب غلظت و یا برودت آن وگاهی بر طول مدت مرض فصل بارد و بلد بارد و ضعف حرارت غریزی و درشتی جلد و تنگی مسام اعانت کنند و دیگر اسباب طول مرض در علامات طول مرض مسطور گردد ابو سهل گوید که وقت ابتدای تپ وقتی ست که دران اندر بدن اضطراب و اثر از مرض ظاهر شود و ازین وقت تا آنکه ظاهر شود چیزی از علامات نضج و اگر خفی باشد پس آن زمانه ابتدا است و از اول ظهور نضج تا آنکه نضج کامل گردد آن زمانه صعود ست و ازین وقت تا ظهور نقصان مرض و خفت اعراض آن زمان انتها و ما بعد این وقت آن زمان انحطاط است و بیشتر انچه اسوی آن اضطرار از معرفت این ازمنه باشد آن زمانه منتهی ست خصوصاً در مرض حاد زیرا که تقدیر غذا بحسب آن میباشد و بحران دران حادث میشود و هم بعض دران خوفت میباشد و مریض بعد انتها نمی میرد مگر از علت دیگر بهر آنکه محال ست که آنرا مرضی هلاک کند بعد از آنکه انتها کند و بانحطاط رسد وگاهی استدلال کرده میشود بر ازمنه حمیات یکه آنرا فترات باشد از نوائب آنها پس هرگاه نوبت از وقت خود تقدم نماید و یا طول کند زیاده بر انچه سابق آن بوده و اعراض او قوی تر باشد دلالت بر تزید نماید و اضداد این حالات دلالت بر انحطاط کند و هرگاه نوائب و اعراض آنها متساوی باشد دلالت بر انتها کند و مرض طویل الاوقات طویل المدت قصیر الاوقات قصیر المدت میباشد بهر آنکه در حمی ربع و بلغمی گاهی نوائب بسیار مستوی یافته میشود و در غب خالص گاهی دلائل صعود در یک نوبت ظاهر میشود و پس دلائل انتها در نوبت دوم ظاهر یافته میشود و پس دلائل نضج و انحطاط در نوبت سوم ظاهر میگردد و شناخته میشود اوقات حمی مطبقه از تزید اعراض آن و نقصان آن و ثبات آن بر حالت واحد زیرا که آنرا فترات نباشد و دران اعتماد بر نضج و احوال او کرده میشود و هر قدر که مرض حادتر باشد حرکت او سریع تر بود پس اوقات او تنگ تر گردد و در تعرف ازمنه او بسوی ذکا و حدس قوی احتیاج افتد و شناخت قصر مدت مرض و طول او از شدت اذیت و شکایت او و خفت آنها کرده میشود زیرا که ممکن نیست که اعراض شدید الشکایت مزمن گردند بلکه یا بزودی هلاک کنند و یا قوت واقعه آنرا ببحران دفع نماید وگاهی مرض قلیل الشکایت و الاذیت میباشد و معذلک مدت او طول نکند مثل حمی یوم و در قصر زمان مرض مزاج و سن و بلد و فصل حار و تدبیر ملطف

و غذا قلیل لطیف و بدن متخلخل کم فربه و کم لحم و فراخی رگها اعانت کند و اضداد این اشیا معین بر طول زمانه مرض باشد و شدت حرارت تپ و قوت اعراض او و اطباق او دلالت بر قصر زمان او دارد و اضداد این چیزها دلالت بر طول زمانه او کند خصوصاً اگر در ینجا نضج نباشد و مبادرت نوائب بکثرت تزید در اعراض و تقدم در دور و دیر قصر مدت مرض دلالت دارد و بالضد آن بر ضد آن و نوع حمی نیز دلالت بر مدت زمانه او کند زیراکه حمیات یوم لامحاله اکثر در یکروز تا چهارم روز منقضی گردد و غب خالصه از چهارده روز تجاوز نکند و در اکثر امر منقضی شود در مدت یکهفته اگر سلیم باشد و اما غیر خالصه که اعراض او با اعراض بلغمی مخلوط باشد یا شد آن بحسب مخالطت ماده بلغمی با وی طول کند حتی که گاهی تا یک فصل و زیاده از آن باقی ماند و آن حمی ردی غیر سلیم است زیراکه با وی حدت و عسر نضج و افساد احشا بود و حمیات لازمه همه در مدت کوتاه تر از ذی فترات میباشند مگر تپ دق که آن طویل است و هرگاه حرارت در دق اندر وی اندفان و خفا شدید تر بود طویل تر باشد و بالضد و اما حمیات مطبقه قوی الحرارة و احراق مثل غب و امثاله نوبتیه که اکثر امراض حاده نمانند از چهارده روز تجاوز نکنند و این وقتی باشد که در غایت قوت حرارت و احراق نباشند و اما هرگاه در غایت آن باشند در روز سوم و چهارم منقضی شوند و هرگاه متوسط میان این طرفین باشند در یکهفته تا دو هفته منقضی گردند و درین حمیات خطر بسیار عظیم است و اما بلغمی در ربع طول میکنند مگر آنکه ربع سلیم است و بلغمی غیر سلیم و حمیات وبائی قصیر اند و حمیات لیلی طویل ابو منصور گوید که ابتدا نزد اجتماع حرارت بسوی قلب و صدر باشد و صعود هنگامی که حرارت منبسط در بدن شروع کند و انتها وقتیکه حرارت در جمیع بدن متساوی منبسط گردد و انحطاط چون حرارت از جمیع بدن متساوی منحل گردد و مواضع وسطی از آن خالی شود و گویند که ابتدا عروض تپ است و صعود وقتیکه در آن بقوت و شدت زیادتی نماید و انتها وقتی است که واقف شود نه زیاده گردد و نه کم و انحطاط آنست که طبیعت قهر کند و آنرا بسوی خارج دفع کند و خوف بر مریض تا انتها بود و طول مدت نوبت و حال اعراض آن در قوت و ضعف هر دو دلیل قوی بر تعرف اوقات حمی است لاسیما اعراض زیراکه اگر ابتدای نوبت تاخر نماید و اعراض قوی تر باشد دلالت کند بر آنکه در صعود صحیح است و جاری نمیشود حکم بتاخر وقت نوبت و اگر نوائب متساوی باشند تپ در انتها بود و هرگاه تپ حاد تر بود اوقات او اقل و اقصر باشد حتی که او گاهی در صعود قتل کند و در حمیات سلیمه اوقات اربعه مستوی میباشد و ایضاً هر مرض را مثل این اوقات میباشد مگر آنکه بعض او خفی تر و دقیق تر از بعض دیگر است صاحب کامل گوید وقتی که مریض در آن احساس نماید بتغیر و ضرر فعل و تاذی بدان تا وقتیکه در آن مرض ابتدا نضج نماید آن وقت ابتدا است بر قول صحیح و اما وقت تزید وقتی است که در آن طبیعت بانضاج ماده مرض شروع نماید و مرض در قوت زیاده شود و قوت ضعیف گردد و اما وقت منتهای او وقت کمال نضج است و آن وقتی بود که در آن مرض بایستد و زیاده نگردد و اعراض سخت تر باشد و اما وقت انحطاط بعد وقت منتهی باشد نزد سکون اعراض و اخذ در نقصان و قهر قوت مرض را و استراحت مریض تا آنکه مرض منقضی گردد و استدلال کرده میشود بر این اوقات از سه چیز و آن طبیعت مرض و اعراض لاحقه او و نضج و عدم اوست اما از طبیعت مرض پس نظر کنند در اشیائیکه باجتماع آنها مرض حادث شود و انواع آن خاصه اوست مثل ذات الجنب که اعراض خاصه او تپ و وجع ناخس و سعال و ضیق النفس است پس اگر این اعراض از ابتدای مرض متغیر و زیاده نشود مرض در ابتدا باشد و اگر قوت عظم آنها زیاده گردد و بر بدن مریض ثقل آرد و قوت او کم گردد مرض در تزید باشد و اگر در قوت و عظم بانتها رسد و بر آن واقف گردد مرض بمنتهای خود رسد و اگر از سابق کم شود و مریض معتد لک راحت و خفت یابد مرض انحطاط نماید و اما از اعراض لاحقه چنان بود که در بعض حمیات صداع و در بعض آن اختلاط ذهن و در بعض آن سهر و غیر آن از اعراض حادث میشود پس این اعراض هرگاه در قوت بیفزاید مرض در زیادتی باشد و هرگاه در قوت بانتها رسند و بر حال واحد بایستند و در آن زیادتی ظاهر نشود بمنتهای مرض دلالت کنند و اگر کم شوند و معتد لک حال مریض نیک گردد دلالت بر انحطاط مرض نمایند و اما از نضج پس اگر در مرض ظاهر نشود چیزی از علامات نضج نه در بول و نه در براز و نه در نفث مرض در ابتدا باشد و هرگاه چیزی ازین علامات نضج ظاهر گردد مرض در تزید باشد و هرگاه نضج کامل گردد مرض بمنتهای خود انتها نماید و درین هنگام در انحطاط شروع کند و نزد استراحت مریض و خفت مرض انحطاط ظاهر شود و پس اگر مرض از حمیاتی باشد که با دوار نوبت میکنند نظر کنند در اعراض لاحقه آنها در اوقات نوائب در زیادتی و نقصان آنها و در نضج و عدم آن چنانچه مذکور شد و در تقدم نوبت تپ و تاخر او و طول و قصر او و طول مدت سکون او و در راحت بدن از آن و در مساوات او در تقدم و تاخر و اعتدال او و در طول و قصر پس هرگاه نوبت تپ او که در آن نوبت سابق تقدم نماید این دلالت در تزید حمی کند و اگر نوبت از وقت خود تاخر نماید تپ در انحطاط و نقصان باشد و درین باب سزاوار آنست که در نظر خبط ننمایند زیراکه بسیاری از حمیات است که آن از طبع او باشد که نوبت او از وقت معین در هر دور تقدم نماید و بسیاری از آنست که تاخر کنند پس نگاه باید کرد اگر تپ تقدم نماید از وقتیکه از دأب اوست تقدم در آن و در زیادت باشد و اگر تاخر کند از آن وقت حمی در انحطاط باشد و اما زیادتی در طول نوبت و قصر او پس هرگاه زمان نوبت تپ دراز تر از سابق باشد تپ

در تزید باشد و اگر کوتاه تر بود تپ در انحطاط باشد و اما تساوی در نوبت پس هر گاه نوبت تپ در وقت واحد بود و زمانهٔ ابتدا و متساوی باشد تپ بانتهای خود برسد و اگر وقت طبیعت
حمی چنان باشد که تقدیم نماید یا تاخیر و تقدم و تاخر بمقدار واحد باشد تپ بمنتهای خود برسد اما طول مدت سکون آن و راحت ازان پس هر گاه مدت سکون نوبت تپ منتظره اطول
بود و مستعد آنکه بدن پاک از حرارت و سبک باشد این دلالت دارد بر آنکه تپ در انحطاط است و اگر مدت زمان ترک او قصیر و بدن غیر نقی و غیر خفیف بود تپ در تزید باشد
و اگر زمانهٔ نوبت تپ متساوی بر زمانهٔ ترک او باشد و بر حال واحد باقی ماند مریض را در وقت فتور حمی خفت و راحت بهم نرسد تپ بمنتهای خود رسیده باشد و باید
دانست که مدت زمان هر واحد ازین اوقات اربعه بحسب طول مرض و قصر او باشد بهر آنکه زمانهٔ ابتدا و تزید در امراض حاده قصیر میباشد و همچنین زمانهٔ انتها و انحطاط
زیرا که خلط محدث این امراض لطیف و حرارت قوی می باشد پس او در نضج مادهٔ مرض سرعت میکند و اما امراض متطاوله پس هر زمانهٔ او از اوقات اربعه طویل میباشد
بهر آنکه خلط محدث این امراض غلیظ و حرارت ضعیف میباشد پس نضج دران تاخیر میکند و بدین سبب زمانهٔ او طول مینماید و لهذا امراض متطاوله در فصل تابستان
قصیر المدة میباشد بجهت معاونت حرارت تابستان بر نضج ماده و تلطیف خلط و مدت امراض حاده در زمستان اندک طول میکند زیرا که سردی هوا اخلاط را
خام میکند و در نضج تاخیر می نماید و دلیل برین کوتاهی نوبت حمی ربع و مواظبه در زمان تابستان و اوقات حاره است و طول آن هر دو در خریف و زمستان و
اوقات بارده و هر گاه صاحب حمیات مطبقه عرق حادث شود و بدان بحران تام نشود پس مدت آن طول کند زیرا که این دلالت میکند بر کثرت خلط

تدبیر کلی حمیات

بدانکه تپ مرضی ست کثیر الوقوع و متوافر الاصناف و تدبیر اکثر انواع او با هم متباعد تمام دارد پس در معالجهٔ آن تفحیص و عدم تساهل واجب تر از سایر امراض است و اما که
طبیب بر جنس و نوع و فصل حمی و بر معرفت ایام بحران و شرائط استفراغات و جمیع جزئیات متعلقهٔ آن و از اجتناب تشرب مسهل روز بحران خصوص روز ششم و امثال آن واقف
نباشد بعلاج تپ اقدام ننماید و صاحب مزاج حار یابس کثیر الاستعداد بحدوث تپ دق است در علاجش نهایت احتیاط نمایند که در اندک حرارت حمی دق می انجامد
و جمیع اشربهٔ شیر حامضه در مزاج صفراوی احتمال استحالة الصفرا دارند بخلاف شربت نیلوفر که این بالخاصیت تحلیل الصفرا نمیشود و آمیختن آب بسیار درین اشربه نیز
مانع استحاله است بنا بر استیلای مائیت بر صفرا و شیرا و ترنجبین نیز مستعد استحالة الصفرا است و سکنجبین و سائر حموضات مصلح آنست و آب سرد در حمیات شدید الحرارت
مفید ست خصوصاً کسی که معتاد بود بشرب آب سرد و قوی المزاج باشد مگر آنکه احشا ضعیف یا دران ورم بود یا آنکه خلط غلیظ و خام باشد و متاخرین در خاکشی
خاصیت عجیب برای دفع حمیات یافته اند و آنرا در اکثر حمیات استعمال میکنند و هر گاه در احشا ورم بود سکنجبین استعمال نباید کرد و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و
خوردن روغن در حمیات باعث ازدیاد عفونت ست و روغن بادام ازین مضرت خالی بود لیکن درین هم تقلیل اولی تر و در حمی که بعد چند بادام خوردن مضائقه ندارد و خوردن
عدس بعد زوال حمیات مانع نکس گفته اند و هر گاه با تپ قولنج عارض شود تا سده نگشاید ماء الشعیر ندهند و درین وقت حقنهٔ مناسب بکار برند و بدانند که در اکثر مردم
یابس مزاج در اندک حمی و استیلای حرارت غریبه لعاب از دهن جاری میشود و این دلالت دارد بر رطوبت غریبه فضلیه که در ابدان ایشان ست و حرارت غریبه آنرا
گداخته بلکه عدم تشنگی گاهی با وجود حرارت مفرط مزاج میباشد بنا بر آنکه رطوبت فضلیه بجای آب صرف میگردد و حاجت آب نوشیدن نمیشود پس درچنین مزاج بنا بر خوف
ذوبان تبرید واجب است و طبیب ناقص بگمان غلبهٔ رطوبت ادویهٔ حاره داده مریض را در معرض هلاکت می اندازد. انطاکی در تذکرة اولی الالباب مینویسد که برای
حمیات مجربات بسیار ست بعضی ازان متعلق بحروف و کتابات ست و بعضی ازان متعلق بخواص نباتیه و معدنیه و حیوانیه است چنانچه بخور بموم و زهرهٔ جعل و تعلیق علق
در قصبه بشرطیکه در روز شنبه اخیر از ماه بریده باشند و بخور باستخوان ماهی و دندان فیل و شرب سه قیراط ازان با دو چند آن آبنوس و خضاب کردن دست و پای بحنا و
زعفران آب گشنیز سرشته در مطلق حمیات مجرب ست و کذا التعلیق بهفت درم برگ مورد و یکدرم حلتیت بر ران چپ در خرقهٔ ازرق برشتهٔ ارجوان و از خواص ست که
در شب بسوی قبر مقتول برود و ازان یک کف خاک بدست چپ بگیرد و خاموش باشد و بجانبی التفات نکند تا آنکه در راه بجای رسد که ازانجا راه دیگر متفرق شده باشد و
خاک انجا بدست راست بردارد و هر دو را جمع کرده صاحب تپ بنوشد و گرد اگرد خود بپاشد و بخور او کند و کلام نکند تا آنکه عمل تمام شود پس تپ زائل گردد باذن الله تعالی
تعلیم الکنون بدانند که چون اجناس کلی حمیات سه جنس ست یعنی حمای یومی و خلطی و دقی پس هر یک ازان و اقسام آن جدا جدا بتفصیل تمام و بسط تام برای افاده

خامه حامه بتوفیق خلاق انام بمعرض تحریر و تسطیر می در آید

حمیات یومیه

بدانکه حمی یوم عبارتست از آنکه اول روح طبیعی یا حیوانی یا نفسانی بحرارت غریبه گرم شود و آنگاه آن حرارت بقلب رسد و در آن افروخته و منتشر شده آنچنان بدیگر اعضا و اخلاط سرایت کرده و از بخارات گرم سازد و چون حرارت درین تب متعلق و متشبث بروح میباشد پس اگر متعلق بروح طبیعی باشد کرده پس حمی یوم طبیعیه گویند و تقدم تخمه و سوء هضم و تناول اغذیه و اشربه و ادویه گرم نشان اوست و اگر بروح حیوانی که در قلب است متعلق بود حمی یوم حیوانی خوانند و تقدم غم و فرح مفرط و غضب و عشق و حرارت حمام شاهد اوست و اگر بروح نفسانی که در دماغ است تعلق دارد حمی یوم نفسانی گویند و تقدم هم و فکر و سهر دلیل آنست و ازین معلوم شد که حمیات یوم بحسب اقسام ارواح ثلثه منقسم بسه قسم باشد یعنی حمی یوم طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه و حمی یوم را حمای روح نیز گویند بسبب تعلق او بدان و در زبان یونانی ... و بقول بعضی افیمارون نامند ... از آن که ... و در یک روز ... الیوم گویند و این تب را حمی یوم از آن نامند که این تب مذکور بسبب ... یعنی ارواح ... و کمتر است ... که بحمیات دیگر منتقل نگردد و از آن کثیر الخطر نیست و ... دارد ... که گاه بحمیات دیگر ... منتقل میگردد اگر در تدبیر آن خطا کنند

اسباب حمیات یوم

بدانکه حدوث آن از اسباب بادیه یعنی خارجیه یا بدنیه یا نفسانیه یعنی لاحق بروح اول است ... باشد شیخ الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند که اسباب جمیع اصناف حمای یوم اسباب بادیه مسخنه بالذات و یا بالعرض است من جمله ملاقیات بدن از خارج مثل گرمی آفتاب و حمام و ... و مداولات ... و ادویه حاره و انفعالات بدنیه مثل ریاضت و تعب و نفسانیه چون غضب و امثال آن و اورام ظاهری زیرا که ... و اورام باطنی از ارواح تجاوز نمیکند و گاه بعضی از آن حادث از ماده و تخمه میباشند و آن حمی یوم است که سبب آن بادی نیست بلکه بدنی است و اسباب آن بادی بود یا بدنی و در شدت ... بدان حد میرسد که تجاوز نماید از آنچه روح بدان مشتعل شده و اگر از آن حد تجاوز نماید ... یکی از حمیات خلطی ... که اسباب بادیه گاه اسباب متقادمه یعنی سابقه را بحرکت می آورند پس اگر تحریک آن عفونت کند حمیات عفونیه پیدا شود و اگر این تقادم نماید حمی دق گردد و بعضی مردم گمان کرده اند که حمای یوم منتهی باشد مگر از تعب ... روح و این غلط است زیرا که گاهی از فرح مفرط نیز حادث شود و این حمیات در اکثر امر زائل میگردد در یک روز و گاه از سه روز تجاوز می نماید و اگر ازین قدر تجاوز کنند باید دانست که آن انتقال بجنس دیگر از حمیات نموده و معنی انتقال آنست که تشبث حرارت از روح بسوی اعضا یا اخلاط تجاوز نموده و این قول محقق نیست چه جالینوس گفته است که حمای یوم تا شش روز باقی می ماند و بعد از آن انقضای تام می یابد و غیر آن از حمیات مثل این نمیباشد هر چند انتقال بجنس دیگر نماید زیرا که بعد آن اثری البته می ماند و ... حمی یوم چنان باشد که ... از آن باقی نمی ماند و این تب یعنی حمی یوم در علاج بسبب تهیج روح برای تنقیه صعب المعرفت است و همچنین ابتدای دق ... بسبب ... علامات ... مردم ... حمیات یوم و اشتداد ایشان ... اگر بر خاطر ایشان درین حمیات کرده شود کسی است که مزاج آن حرارت و یبس غالب باشد پس بسرعت از اندک سخن منجر بحمای دق میگردد و اگر اعضای اصلی گرم گردد ... اگر خاطر گرم شود و بعد از آن بدن کسی که در آن حرارت و رطوبت غالب باشد و آن منجر می شود بحمیات عفونیه میگردد و بعد او کسی که در آن حرارت بیشتر باشد ... که مزاج او حار یابس باشد چون او را اگر تشنگی و گرسنگی ... بیداری کشد یا تعب نفسانی یا تعب بدنی بر زودی او را حمای یوم ... رسد ... چون تدارک آن نمایند و فی الحال طعام خورانند بر زودی ... بسبب هیجان صفرا و اگر تشنگی غذا بدان کنند و تلطیف تدبیر نمایند منجر بحمی دق شود صاحب **کامل** گوید که حمی یوم از اسباب بادیه حادث میشود و اسباب بادیه محدثه حمی یوم چهار قسم است یکی جنس اشیائی که بدن را از خارج ملاقی شوند یا آنچه مسخن او باشد مثل حرارت آفتاب و آتش و هوای حمام و چون ... یا آنچه تسخین او بالقوه نماید ... استحمام ... که قوت ادویه حاره بدان مخالط باشد مثل آب ... یا آنچه تکثیف مسام نماید بالفعل مثل غسل بآب سرد ... یا آنچه تکثیف آن بالقوه نماید ... و جمله ابدان ... هرگاه متکاثف شوند حمی یوم از آن حادث شود لیکن ابدانی که ... بخارات ... پس هرگاه کثیف شوند آن بخارات را از تحلل منع کنند و حرارت در آن مجتمع گردد پس اگر ... غیر مستعد بعفونت باشد از آن حمی یوم حادث شود و اگر مستعد بعفونت باشد از آن حمی عفنی بحسب نوع خلط موجود در بدن پیدا گردد و حمی

حادث از آن حمی مطبقه حادث [illegible] خطرناک [illegible] دوم [illegible] سوم منس حرکت مفرط یا برای بدن مثل ریاضت متعبه یا برای
نفس مثل غضب و غم و هم و بیداری چهارم [illegible] از اسباب بادیه عارض شوند [illegible] پس حرارت از کنج
ران [illegible] عضو [illegible] تا آنکه [illegible] سایر اعضا نافذ شود

علامات خاصه حمیات یوم

ممیز از حمیات دیگر بقول شیخ از خواص حمی یوم است که آن از اسباب [illegible] مبیاشد بلکه اسباب آن [illegible] باشد [illegible] در اکثر امر ابتدا با لرزه و سردی دست و پا
و فرو رفتن حرارت و میل بکسل و خواب [illegible] عارض میشود
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible] حمای یوم است [illegible]
[illegible] اعتدال نباشد قوام آن البته معتدل باشد [illegible] آن
[illegible] اعتدال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از زوال حمی یوم [illegible] طبیعی آن [illegible]
[illegible] حمیات یوم
[illegible] از دلائل حمی یوم آنست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تجربه حمی یوم [illegible] حمام داخل کنند [illegible]
[illegible] اگر زوال [illegible]
آن حمای یوم باشد

اسباب انتقال حمی یوم

[illegible]
[illegible] انتقال نماید [illegible]
[illegible]
[illegible] گرم کند و تعفن سازد

علامات انتقال حمی یوم بحمیات دیگر

دلیل آن همست که حمای یوم بدون عرق و یا تری و نمی بدن و یا با عرق اندک بغیر نقار العرق فرو نشیند و مدت انحطاط آن طویل متعسر باشد بغیر آنکه نبض بحالت اصلی آید بلکه در نبض اثری از تب باقی بود و اگر صداع باشد باقی ماند و این همه آثار دلالت بر انتقال آن بحمای عفنی مختلطی یا دق می نمایند و اگر اسباب شدید باشند و لبث آن طول کند انتقال بدق نماید پس اگر منتقل بدق گردد مجس شریانها بسیار گرم معلوم شود و حرارت تب یکسان و آهسته در همه اعضا نماید و بعد از استلا و نزد تناول طعام زیاده تر گردد و نبض حافظ استوا با صلابت و صغیر باشد و سائر علامات دق که مذکور گردد نمایان باشد و چون انتقال نماید بحمای دموی غیر عفنی که سونوخس نامند عروق بدن ممتلی و بر خاسته و نبض عظیم و از دیاد حرارت و انتفاخ چهره نماید و چون منتقل بحمیات عفونی گردد اقشعرار و فشار بدن و اختلاف نبض و صغر و تضاغط آن ظاهر شود و حرارت سوزان یا لبس بود و اعراض اشتداد نماید و اما بول پس گاهی در ان نضج قدیم باقی ماند و در اکثر نضج ظاهر نگردد

اصناف حمیات یوم

بدانکه این تب باعتبار وقوع انتساب آن باسباب ثلاثه نیز سه قسم است چنانچه شیخ میفرماید که از انواع حمیات یوم بعضی منسوب باحوال نفسانیه و بعضی منسوب باحوال بدنیه و بعضی منسوب بامور خارجیه است اما منسوب باحوال نفسانیه منجمله آن حمای یوم غمیه و همیه و فکریه و غضبیه و سهریه و نومیه و فرحیه و راحیه و فزعیه است که از کثرت هر یک ازینها عارض گردد و اما منسوب باحوال بدنیه بعضی ازان منسوب بافعال و حرکات بود و آن تعبیه و استفراغیه و وجعیه و جوعیه و غشیه و عطشیه است و بعضی ازان منسوب بغیر افعال و حرکات باشد و آن سددیه و تخمیه و ورمیه و تقشفیه و غذائیه و شرابیه است و اما منسوب بامور خارجیه مثل احتراقیه بحرارت آفتاب و سموم و آتش است و مثل بردیه و استحصافیه و اغتسالیه مسیحی گوید که اصناف حمی یوم یا از ملاقات چیزی که تسخین بدن از خارج کند مثل احراق شمس و سمائم و یا از امتناع چیزی که تحلل بخار حار از بدن کند چنانچه از استحصاف جلد بسبب سردی و استحمام بآبهای قابض عارض شود و یا از تعب مفرط و یا از تناول چیزی حار از طعام و شراب و دوا و یا از ورم حار در کنج ران و بغل و یا از سهر و یا از غضب و یا از غم و هم حادث گردد طریق التشخیص حمی یوم و اقسام آن اگر کسی شکایت تب کند و سببی از اسباب بادیه بر ان تقدم باشد و در ان روز اول قاروره و نبض و رنگ روی مریض بسیار متغیر نبود و تب نرم ساکن الحرارة غیر سوزان باشد و بغیر لرزه و سردی اطراف شروع کند و بدون عرق شائع بلکه باندک تری بدن شبیه بعرق صحیح مزاجان بسرعت زائل گردد و با وی اعراض قویه مثل خشونت زبان و تواتر نفس و غیر آن که از لوازم حمی عفنیه است هیچ پیدا نباشد و نوبت واحد بود و معاودت نکند و گاهی آن نوبت دو سه روز باقی ماند باید دانست که حمی یوم است لیکن بعد شناخت اقسام آن چنین باید کرد که اگر با وجود علامات مذکوره نبض مائل بصغر و ضعف باشد و گاه میل بصلابت کند و بول اصفر ناری با سوزش و حرکت چشم بغوص و غور مع سکون حرکت آن و چهره مائل بزردی و خشک و کسل اعضا با ضعف اعضای رئیسه بود حمی یوم غمیه یا فزعیه باشد و فرق میان هر دو از تقدم غم یا فزع و اختلاف نبض باید کرد و اگر این اعراض غمیه موجود بود الا حرکت چشم مع غور در آن بسوی خارج و مائل بجحاظ باشد و نبض خامل منخفض نبود بلکه درین مع ضعف مائل بعظم بود و بدان اندک شهوق باشد حمی یوم همیه باشد و اگر آثار مذکوره موجود بود الا حرکت چشم معتدل باشد نه مائل بغوص و نه بخروج بود و مائل بغور باشد و نبض مختلف در شهوق و غموض و اکثر معتدل بود و چهره مائل بزردی باشد حمی یوم فکریه باشد و اگر چهره سرخ باشد و منتفخ باشد شبیه بانتفاخی که در سهریه بود و چشم سرخ و بیرون خاسته باشد و گاهی لرزه عارض شود و قاروره سرخ حاد محسوس گردد و باندک درشتگی باشد و نبض ضخیم ممتلی شاهق متواتر بود حمی یوم غضبیه باشد و اگر تقدم بیخوابی و ثقل اجفان و تهیج آن و فرو رفتن چشم باشد و کدورت بول بازردی یا سفیدی آن و ضعف و صغر نبض و زردی چهره و انتفاخ آن بود و کسر و ماندگی در اعضا گویند حمی یوم سهریه باشد و اگر سبوق خواب و راحت بسیار و خصوصا خلاف عادت باشد و امتلای بخاری در نبض بود حمی یوم نومیه و راحیه باشد و اگر علامات او قریب بعلامات غضبیه باشد مگر آنکه سحنه چشم او مثل سحنه چشم صاحب فرح باشد غیر سحنه چشم خداوند غضب و تواتر در نبض کمتر بود حمی یوم فرحیه باشد و اگر علامات آن قریب از علامات غمیه باشد الا اختلاف در نبض شدید تر و سحنه چشم سحنه مرعوب بود و در اضطراب آن و گشاده ماندن آن حمی یوم فزعیه باشد و اگر تقدم تعب و زیادتی گرمی مفاصل از دیگر اعضا بود و ماندگی و یبس در بدن محسوس شود و گاهی در آخر آن نداوت عارض گردد اگر تعب معتدل بود و حرارت مجفف یا برودت

مانع عرق نباشد و اگر تعب مفرط بود نداوت و عرق کمتر باشد و جلد خشک گردد و گاهی تابع او سر فه خشک بود و نبض صغیر ضعیف و گاه مائل بصلابت باشد و بول زرد حاد رقیق بود حمی یوم تعبیه باشد و لمس جلد در تعب بحسب هوا باشد پس اگر هوا گرم بود لمس گرم شدید الیبس نماید و اگر هوا سرد باشد لمس جلد سرد قلیل الیبس بود و اگر وجع در سر یا چشم یا گوش یا دندان یا مفاصل و اطراف یا قولنج یا ادرار یا بسیر و غیر آن از اوجاع دائما باشد حمی یوم وجعیه باشد و اگر مقارنت غشی و سقوط قوت بغیر علامات حمیات یوم دیگر باشد و نبض دران مختلف الاحوال بود که گاهی ساقط و باطل گردد و هنگام غلبه برودت و گاهی سریع و ظاهر شود نزد استیلای حرارت و مشابه بنبض اصحاب قی و بول خشک بصلابت میل دارد حمی یوم غشیه باشد و اگر گرسنگی یا تشنگی بسیار کشیده باشد و لب خشک و نبض ضعیف صغیر بود و گاهی میل بصلابت کند حمی یوم جوعیه یا عطشیه باشد و اگر حمی یوم بدون ظهور سببی از اسباب بادیه عارض شود و طویل الانحطاط باشد خصوصاً چون بدون استفراغ و امراض و تری بدن انحطاط پذیرد باید دانست که حمی یوم سدیه است و علامات امتلاء در ابدان کثیر الدم مثل جوان و موی مزاج و تولد آن یا غلیظ الاخلاط و لزج تا کسب بر تشخیص این تب نماید و فرق میان امتلائی دموی و بلغمی و دیگر چنین کنند که درین تب آنچه سدد بسبب غلظ اخلاط و لزوجت آنها باشد بران علامات معلومه دلالت کند و کسل و تهبج و ترهل و سفیدی رنگ و کثرت آب دهن و امثال آن در بلغمی و لاغری و خشکی و عظم طحال و سوداویت مزاج در سوداوی باشد و در انجا انتفاخ بدن و تمدد و سرخی و غیره علامات کثرت خون نباشد و آنچه سبب در آن امتلای خون باشد علامات امتلای آن از سرخی چهره و پر شدن رگها و انتفاخ و تمدد و غیر آن در بدن ظاهر بود و اگر سدد افراط کند نبض صغیر باشد و اگر مفرط نبود صغر نبض بسبب نباشد و اگر تغیر آرد بد خانیت بول علامت النضج مائل باشد و وجود تخمه و فساد هضم و عطش و لهیب یافته شود و اگر سبب تخمه سهر باشد در روی تهبج و در پلک ثقل نیز بود حمی یوم تخمیه باشد و هرگاه آروغ متغیر بصحت گردد و لشفای او حکم باید کرد و اگر تقدم ادرام ظاهری باشد و چهره سرخ و منتفخ زائد از حال صحت بود و لذع حرارت شدید نباشد مگر آنکه تابع حمره بود و نداوت از بدن مترشح کند و نبض عظیم سریع متواتر باشد و بول مائل سفید بود حمی یوم ورمیه باشد و اگر تقدم ترک حمام معتاد و غلبه حرکت و نشستن گرد و غبار بر جلد و یا خشکی و درشتی پوست بدن و صغر نبض و سفیدی بول بود حمی یوم تشغیه باشد و اگر تقدم سیر در هوای گرم یا در آفتاب یا در حمام گرم اتفاق افتد و شدت التهاب سر گاه با ثقل و امتلای سر بود و یا نفس عظیم باشد و ظاهر بدن بسیار گرم از داخل آن بود و تشنگی کم و گرمی و سوزش چشم و یبوست جلد وجه و گرمی آن و صغر و سرعت نبض بود حمی یوم حریه شمسیه یا شمسیه یا حمامیه باشد و اگر تقدم رسیدن سرما یا غسل آب سرد اتفاق شود و بدن در ابتدای لمس مجس شدید الحرارة معلوم شود و بعد طول اللبث دست بر بدن حرارت زیاده محسوس گردد و نبض مثل غمیه و همیه جوعیه در صغر زیاده نبود بلکه سریع باشد مگر آنکه سرما شدید بود و گاهی میل بصلابت کند و چشم غائر نباشد بلکه گاهی منتفخ بود و قاروره گاه سفید و گاهی رنگین باشد حمی یوم استحصافیه از سرما باشد و اگر تقدم اغتسال با آبهای قابض بود و چسپیدن جلد بر استخوان مثل جلد خشک کرده شده و باغت آن در مثل آب زاج و پوست انار و غیره داده شده مشاهده گردد و بعد ازان از مس دست حرارت زیاده محسوس گردد و نبض ضعیف تر و صغیر تر و سریع تر باشد و بول شدید البیاض و رقیق تر مثل بول بز بود و در بدن لاغری و در چشم غور نبود حمی یوم استحصافی از سیاه قابضه باشد و اگر چهره و چشم سرخ و گرم و قاروره سرخ و دهن خشک و ذائقه آن تلخ و حرارت و لهیب در موضع جگر و معده باشد حمی یوم مثل سببیه یا غذائیه یا دوائیه باشد و فرق میان هر سه از تقدم تناول هر یک ازان ظاهر گردد و اگر با علامات نزله و زکام حار و ضعف دماغ بود حمی یوم نزلیه و زکامیه باشد

معالجات حمی یوم بطریق کلی

باید که بعد تشخیص سبب بازالهٔ سبب بموجب آن پردازند چنانچه در حمی وهمی و فرحی و فکری ازالهٔ هم واحد کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازالهٔ غم نمایند و همچنین در غضبی و سهری و تعبی و جوعی و عطشی و تخمی نیز ازالهٔ هر واحد نمایند و اگر ازین تدبیر نرود علاج تب بلغمی کنند یعنی تبرید خفیف دهند بالجمله در همه تبرید باشربه و تدهین و استحمام خاصة نمایند و درین حمی حاجت بفصد و حجامت کمتر افتد و بقول قرشی علاجش بمقابله سبب است مثل تفریح و تسلی در غضبیه و غمیه و مثل استهانت فرح در فرحیه و مثل تغذیه در جوعیه و مثل استفراغ در امتلائیه و مثل تفتیح در استحصافیه و سددیه و مالش ملائم دران و سکنجبین درین هر دو بالغ النفع است و گاهی بادی حاجت بشیرهٔ تخم خیار افتد و تبرید و ترطیب در اکثر حمیات یوم بلا سختی باغذیه و اشربه و شموم و مسکن بارد پس حمام مرطب معتدل الهوا نمایند و شیخ سیفر باید و واجبست که جمیع اصحاب حمیات یومیه غذای جید سریع الهضم بخورانند بهر آنکه محموم علیل ست و علیل باو رفت و آن قادر بر اصلاح غذای ردی و بر هضم غذای بطی الهضم نباشد لیکن بعضی را مانند صاحب حمای یوم تعبی و غمی

رخصت داده اند تا نافذ تر باشد و آن
وجوعی و کسانی که در ابدان ایشان صفرا بسیار باشد و کسی که شکوه از قشعریره در ابتدا نماید بتناول لقمهٔ نان در آب یا در شراب ترکرده
چنین کسان را غذا دهند و اگرچه در ابتدای تپ باشند و بعضی را منع ترفه یعنی توسع در غذا نموده اند و اشاره بتلطیف یعنی ضد ترفه کرده اند مثل حمی سددی و استحصافی و در
اوایل آنست که تاخیر تغذیه تا انحطاط نمایند سوای آنچه استثنای آن کرده شد و آن لتبی و وجعی و غمی ست و در اینها تاخیر غذا مناسب نیست و آب سرد در اول واجب ست
که اول امر منع نکنند زیرا که قوت قوی ست و خوف ضعف از نیست و آن افضل علاج ست در تبرید روح و اعضا لیکن اگر در اینجا ضعف در احشا باشد و یا تپ استعداد
نماید و یا حمی سددی بود بهتر آنست که اشاره در ان نمایند و کثرت امر بحمام بر ایشان نزد انقضای نوبت در حمیات یوم برای چند اغراض ست یکی ترطیب دیگر تعریق
تحلل مسام و دیگر تبرید در ثانی الحال لیکن هنگامی که خوف وقوع عفونت اخلاط باشد منع کنند و باید که صاحب حمی سددی از حمام اجتناب نماید بهر آنکه بسیار باشد که
حمام تو را بمرض عفونی نماید و همچنین تخمی مگر در آخر امر نزد اتساع مسام و انحدار تخمه که در اینجا نیز حمام کردن واجب ست و صاحب از کام حمام نکند مگر آنکه احتراز بات جمیع
صاحبان حمیات یوم را واجب ست که جلوس در هوای حمام طول ندهند بلکه در آب آن چندانکه برای ترطیب تبرید بخواهند مگر صاحب حمی استحصافی و تکاثفی که ایشان طول دهند
جلوس را در هوای حمام حتی که عرق کنند و اما مریخ اگر بالطریق انصباب یا اطلا باشد تسدید مسام نماید پس سخونت زیاده کند و آخر هر حمی یوم حادث از سدهٔ ظاهری مثل استحصافی
و قشفی یا سدهٔ باطنی مثل سددی پس اگر با مریخ دلک را شریک کنند تفتیح مسام نماید بعده اگر رطوبت بسیار را ملاقی گردد تحلیل آن کند و اگر ملاقات با رطوبات نکند تخفیف بدن
نماید و اما استفراغ پس بسوی آن اصحاب حمی یوم را احتیاج نیست مگر صاحب حمای سددی امتلائی و تخمی و کسی را که در حمای استحصافی بدن آن از مواد ممتلی باشد ابو سهل
گوید که معالجه بجمیع اقسام حمی یوم علی العموم بحمام و الغذا کرده میشود و معالجه هر واحد از ان خصوصاً باین طور کرده میشود که استعمال حمام و غذا بالطریق دیگر بحسب طبیعت سبب
فاعل آن گردانند مثلاً کسی را که این تپ از قبیل استحصاف بدن از قبیل ورم در لحم رخو باشد آن محتاج بود بلبث کردن در هوای حمام زیاده تر خاصة کسیکه تپ او از قبیل
استحصاف بدن باشد و اما کسی که این تپ از قبیل هم یا تعب یا سهر یا غم یا سموم باشد آن بلبث در آب گرم محتاج تر بود و این برای ترطیب بدن او بود لا سیما کسیکه
حمای او از تعب یا از سمائم یا از احتراق باشد و اما روغن پس کسی را که حمی یوم از قبیل تعب باشد تکثیر آن نمایند بدان مالش یا آهستگی و نرمی بسیار کنند چنانکه ترطیب او نماید و اما
سائر اشخاص که ایشان را بسبب لاحق شود بسببی از اسباب دیگر باید که استعمال روغن کمتر از صاحب تعب نماید کسیکه حمی یوم از قبیل ورم در لحم رخو باشد پس حاجت او بروغن کمتر
از حاجت صاحب حمای استحصافی بود و باید که مقدار طعام برای اصحاب حمی یوم بحسب سبب فاعل تپ مقرر کنند پس کسی که تپ او از تعب باشد باید که طعام او بسیار سهل الانهضام
و در مرات کثیره باشد و کسی که تپ او از بیداری یا از عوارض نفس باشد باید که اخذ العذا استحمام لیکن از برای ترطیب تناول خوردن محمود کنند و کسی که تپ او از استحصاف بدن یا از ورم در
لحم رخو باشد باید که در ان تدبیر ملطف استعمال نمایند و اما شراب کسی که تپ او از تعب سهر و هم و غم باشد انتفاع بدان یابد بهر ترطیب و تخلیل او چون بمقدار معتدل استعمال
کنند و اما کسیکه تپ او از استحصاف جلد یا ورم در لحم رخو باشد آن شراب مضر بود زیرا که در ماده او افزاید و اما کسیکه تپ او از غضب یا تناول چیزی حار یا احراق
شمس یا سموم باشد آن شراب صالح نبود زیرا که حرارت او زیاده کند و می باید که بعد از آن قصد معالجه هر حمی یوم بضد سبب فاعل آن نمایند مثل آنکه معالجه حمی سهریه بخواب و آنچه
از تعب باشد براحت و آنچه از هم بود تسلی کنند و هر چیز که خاطر را مشغول دارد و نفس را بسرور آرد نافعست برای حمیاتی که اسباب او عوارض نفس باشد و آنچه از ورم لحم رخو باشد
معالجه بعلاج آن ورم نمایند جرجانی گوید که چون مدار علاج جمیع امراض بر دادن غذا و آب سرد و ندادن آنها و کردن استفراغ و نکردن آن و رفتن در حمام و نرفتن
درانست در علاج این تپ تدبیر این امور ظاهر کرده میشود اما غذا پس هیچکس را از صاحبان حمی یوم از غذا باز ندارند مگر کسی را که سبب تپ او تخمه باشد و دیگران را غذای
لطیف و زود گوار باید داد تا از ان خلط نیک تولد کند خاصه مردم صفراوی را و کسی را که در ابتدای تپ فراشا یافته باشد اگر در آغاز تپ هم باشد لوالة چند
در آب خالص یا در گلاب یا در آب انار یا در آب سرد ممزوج بشربت نیلوفر بدهند و اگر سبب تپ ریاضت و رنج و نایافتن غذا بوده باشد آسایش گزینند و اگر سببش سده و انسداد
مسام و کثافت جلد باشد ریاضت معتدل و مالش بخرقهای درشت یا بدستهای مختلف فرمایند بعده در حمام فرستند تا اخلاط لطیف گردد و مسام بکشاید و عرق بسیار آید و اگر تحلیل
نپذیرد و صاحب حمی تحصافی و تکاثفی را حمام سودمندترین چیزهاست باقی در قول شیخ گذشت انطاکی گوید که آنچه از سبب معلوم مثل وجع یا خشم و ورم باشد تدبیرش
آن مرض ست یا از قلت غذا بود علاجش تناول غذا ست و همچنین قطع اسباب مرضه اولا پس تدبیر بدن پس اگر از حرارت باشد تبرید به پوشیدن پارچه کتان و مصعو

وشمیدن مثل گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و مورد و خواب بر آنها و تدهین بروغنهای آنها و تبرید اطراف بآب اگر فصل گرما باشد والا تقدیم نشستن در آب نیمگرم کنند تا مسام
متخلخل گردد و بعده آب سرد برای تسکین حرارت و حبس آن بریزند و خوردن اغذیهٔ رطبه خصوصاً بارده مثل کدو و خرفه و شرب ماء الشعیر بلعاب و آلو و تمر هندی از مجربات
در آن قی کردن بآب هندوانه و سکنجبین ساده است و همچنین نوشیدن شربت فواکه بماء الشعیر یا دوغ و مکیدن انار بعده اگر قشعریره یا صداع احساس نمایند پس مجرب
آنست که بگیرند گلقند سی درم عناب بست عدد خمیرهٔ بنفشه تمر هندی سپستان هر واحد دوازده درم و اگر قبض شدید باشد برگ سنا شش درم و اگر صداع قوی باشد جو
مثل گلقند اضافه کنند و همه را در شش صد درم آب شیرین بجوشانند تا یکصد درم باقی ماند صاف کرده بنوشند و این مجرب است احتیاج تکرار او کمتر افتد و هرگاه سبب حمیات
یوم برودت باشد یا بدن مایل بسوی آن یا مزاج بارد یا موجب او غذای بارد باشد از مجربات آنست که قی الشکر گرم کرده فرمایند و تجربه کرده ام در علاج حمی یوم نفسیه استعمال گلاب
و صندل شرباً و طلاءً و در قلبیه آب سیب و امرود و گلاب که در آن عنبر حل کرده باشند و در کبدیه آب عناب و گلاب بکافور در گرما و جوانی والا بنفشه و صندل انتهاه
تا اینجا علاج کلی حمیات یوم مذکور شد اکنون علاج جزئی هر قسم آن جدا جدا بقلم می آید حسب بکار برند

علاج حمی یوم غمیه

که از حرکت روح بسوی داخل و احتقان او در آن بسبب فرط غم عارض میشود ازاله غم باقسام کلام و حیلها نمایند و نغمهای سرور آور و حکایات نادره بشنوند و با قوتهای مفرحات
بارده بخورند و از شربیات عرق بیدمشک کیوره و گلاب و عرق گاوزبان عرق نیلوفر و شربت انار و سیب و نیلوفر و امثال آن بنوشند و گاهی احتیاج باستعمال شیرهٔ خرفه و کاهو
و مغز تخم کدو و مانند آن افتد و صندل سفید و آب کاسنی سبز و کشنیز تر و کاهو و کافور و گلاب بر سینه طلا نمایند و تخلخه خوشبو ببویند و در روغنهای خوشبو مثل روغن بنفشه و نیلوفر بمالند و فواکه
بارده مثل خیار و تربز بخورانند و یا خمیرهٔ مروارید ساده یا ترش بکتوله لاجورد مغسول طباشیر هر یک یک ماشه آمیخته و رق نقره لکلیده و پیچیده بخورند بالائش شیرهٔ خرفه و خیارین و مغز تخم کدو
هر یک هفت ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه در عرقیات مذکوره بر آورده شربت یاقوت علویخان تولهٔ یا شربت نیلوفر داخل کرده تخم شربتی پنج ماشه یا تخم بالنگو پاشیده بنوشند و هر روز
لباس نو بپوشند و از چیزهای سخن و مخفف پرهیزند و شراب ممزوج بآب سرد و گلاب و عرق بیدمشک بهند و قلیه اسفاناخ بخورند و آب سخت سرد بنوشند **اقوال حکما** شیخ میفرماید
لازم است که تکثیر دخول آبزن نمایند و اکثر قصد آن در استحمام بآب حمام گردانند سوای هوا و بعد از آن کثرت تمریخ کنند بروغن برای آن نافعتر از حمام است بمفرحات و عطر بارد
اشتغال ورزند و بر سینه او طلیه بسر ده از لعابات و عصارات و عرقیات خوشبو نهند و شراب ممزوج بآب بسیار بنوشانند که آن برای ایشان بهترین دوست **صاحب کامل** گوید
کسی که این تپ از غم و هم حادث شود باید که حیله کنند در تسکین غم و سرور نفس او بدانچه ممکن بود و اصناف آواز با سرور آور مثل نواختن عود و طنبوره و نغمهای حسنه بجهه بشنوند
و مالش بدن برفق و اندک کنند و در خانه اول حمام داخل کنند و در آبزن معتدل الحرارت در آرند تا بدان حرارت بسوی ظاهر بدن باعتدال منجذب گردد و اغذیه معتدله مثل
لحم بره و بزغاله و جوجهٔ مرغ و ماکیان و ماهی رضراضی و یا درنگ و خیار و بخیه مرطب بدن باشد بخورانند و در یک دفعه کثرت غذا نکنند و شراب ریحانی ممزوج بآب دهند بحسب عادت
و سن و فصل موجود و اگر موسم تابستان باشد در جاهای سرد نشانند و اگر زمستان بود در مواضع معتدل و بسیار خواب نمایند و ایام متوالی این تدبیر بعمل آرند تا حرارت
در ابدان ایشان منتشر گردد **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که در علاج حمی یوم غمی عنایت بدل بشیر مصروف دارند و حکایات خنده آور و بادهای عجیب الحان خوش و مانند آن مشغول
باید کرد و اغذیه لطیف سریع الهضم و مرطب چون بیضهٔ نیمبرشت و ماهی تازه خرد و قلیه کدو و خیار و اسفاناخ و ماش مقشر و کشک جو و دوغ تازه صاف کرده تغاریق و اندک اندک
باید داد تا بر معده گران نشود و چون از گرمابه و آبزن فارغ شوند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو بر همه بدن بآهستگی بمالند و شراب ممزوج بآب بالمناصفه دهند و بر بستر نرم خوابانند
و عطرها و گلهای بارد رطب ببویانند و از جماع اجتناب نمایند و بر سینه طلیه بارد رطب چون لعاب اسبغول و آب برگ خرفه و برگ بنفشه و گلاب و صندل و اندکی کافور طلا نمایند
و چند روز بدین تدبیر مشغول باشند تا ایمن شود حمی یوم غمی بگیر از اجناس تنها نگردد **ابن الیاس** گوید که تغمیر سینه بصندلین و گلاب کنند و صبح شربت سیب یا شربت بیه یا شربت نارنج
هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم بر برف سرد کرده با پنج بار دیگ یک مثقال بنوشند و بخربزهٔ هندی و غیره غذا سازند و شغل ببازی شطرنج و سیر تالابها و جلوس یک جا با [illegible] کنند

علاج حمی یوم همیه

که در آن اکثر علاج اهتمام بشی مطلوب حرکت سخت بسوی روح بسخن متوقع در حمی عارض میشود علاجش مثل علاج غمیه نمایند لیکن چنانچه در غمی بیشتر باعانت دل بکوشند درینجا باعانت دماغ کوشند زیرا که ادراک

بروح لطیف تعلق دارد و معدن او دماغ است آنچنان باید که عطریات و غنها و ریاحین تازه بویانند و سماع غنا نمایند و سیر باغها و کتابها و حدیث زنان جمیله مشغول دارند و یا بمجلس حریفان که اشتها بود اعمال آرند

علاج حمی یوم فکریه

گاهی از کثرت فکر در امور حمی مشابه غمیه و همیه عارض شود و علاجش بعلاج غمیه و همیه مع زیادتی تبرید نمایند و اگر تفکر از بهر کاری باشد که شادی افزاید گاهی بسخنان امید وار سازند و گاهی بسخنان شرعی و دینی و اخروی مشغول باید کرد و گاهی شراب ممزوج با عرق بیدمشک و یا عرق صندل بیاشامند علاج دیگر مستغنی سازد

علاج حمی یوم غضبیه

که گاهی بسبب فرط حرکت روح بسوی خارج در حال غضب سخونت منتشر بروح و تپ حادث میشود باید که گلاب و آب سرد و مهر دو برابر بر سر و سینه ریزند و صندل و کافور بر سینه ضماد نمایند و اشربه بارده مقوی قلب مثل شربت سیب و انار در یباس و ترنج و صندل با گلاب و بیدمشک و عرق گاوزبان بنوشانند و غذا المعمول الشکر و سرکه و روغن بادام و بلوغ سازند که آن درین باب نیکوست و اگر از شراب چاره نباشد با آب انار بیامیزند و یا به برف سرد کرده دهند و آب سرد بسیار بدهند و بر آن انار ترش گلاب یا شیره و ... تنقل نمایند و این اسوبه درین تپ از حمام منع کرده و از بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو هر یک هفت ماشه گلاب عرق بیدمشک هر یک سه تولکه کافور یک ماشه تخلخه سازند و اندکی ازین بر سینه و دل ضماد کنند و از تعب و اشیای گرم پرهیز نمایند و در غذا از چیزی که تیز باشد داخل کنند اقوال حذاق شیخ میفرماید که تسکین و شغل ایشان بمفرحات و حکایات طیبه و سماع طیب و لعب عجیب نمایند و حمام بآب نیمگرم غیر کثیر الحرارت کنند و مالش بسیار بروغن بنفشه برای ایشان موافق تر از آب گرم است و تغذیه ایشان بسرد و مرطب سازند و از شراب مطلقا منع نمایند که سبیل برای ایشان بسوی آن نیست بسبب خوف استحاله آن بصفرا و انتقال آن حمی مفردی محرقه مسیحی گوید که کسی را که حمی یوم از غضب حادث شود حی باید که بآرام و سکون و طیب نفس او بپردازند و چون تپ در انحطاط افتد در آبزن آب شیرین نیمگرم نشانند و گرنه بمعتدل در آن آلوده از آن بیرون آرند پس اگر فصل تابستان باشد بران آب سرد بریزند و آرام و تسکین نفس او کنند و صندل و گلاب و کافور نزدیک او دارند و بر سینه او ضماد نمایند و قدری جلاب و آب انار یا چیزی از آن بنوشانند و لغذای بارد رطب مثل سرکه و زیت و لبوب و معمول بآب غوره و انار و ماهی رضراضی الطریق سکباج پخته غذا سازند و قریب شراب نگردند که آن در غضب افزاید در آسایش و سکون و خواب تاکید نمایند که این شفای این تپ و ازاله آن می نماید جبرئیل بن بختیشوع گوید که بخت برفق و مدارا عذرها و سخنهای خوب خشم او را ساکن کنند و بحکایات خنده دار و بازیهای طرفه و سماع آهسته و آواز نرم مشغول دارند و بعد انحطاط حرارت تپ در گرمابه خوش آب که سخت گرم نباشد داخل شوند و در آبزن معتدل بنشینند و اگر موسم گرما بود و مزاج سخت متحمل باشد چون از آبزن بر آیند خویشتن را یکبارگی در آب سرد اندازند و بر آیند و بنفشه و نیلوفر و غیره ببویند و بر سینه نهند و شربت انار ترش سرد کرده بخورند یا شربت غوره یا شربت سیب ترش یا شربت لیمو بنوشند و غذا از ترهای سرد تر سازند چون کاهو و کاسنی و اسفاناخ و کدو و خیار و مزوره ها از غوره و ریباس و ترشی ترنج و ماهی تازه معمول کرده ابن الیاس گوید که آب تمر هندی و شکر هر واحد ده درم بر برف سرد کرده بنوشانند و پارچه صندل بگلاب تر کرده بنوشانند و باقی همانست که در قول مسیحی مسطور شد

علاج حمی یوم سهریه

کار سهر مفرط سخونت روح عارض شود پس برای خواب روغن بنفشه یا روغن کدو در بینی چکانند و بر دست و پا مالند و بادویه سرد و تر مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش بر سر نطول سازند و جلابات بمعمل از نباتات سفید و گلاب و عرق بیدمشک بنوشانند و غذا خرفه و اسفاناخ با برنج خورانند و یا شیر برنج دهند شیخ می فرماید که علاجش آرام و سکون و خواب و نطول از مبردات و مرطبات و حمام رطب و اغذیه جیده الکیموس و مرطبات و مرطبات است و شراب با عتدال ریقا برای ایشان است بلا خوف بنوشانند مگر آنکه بادی صداع باشد ابن عباس گوید کسی را که تپ از سهر پیدا شود باید که حیله در تنویم صاحبان آن نمایند و استنشاق روغن بنفشه و روغن کدو و نفشه بر وده بعمل آرند و تکمید سر بآب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و خشخاش و پوست آن و چوب کوکنار نمایند تا آنکه خواب بکثرت آید و دماغ ایشان تر و طیب یابد و هرگاه تپ اندک ساکن شود در خانه او حمام داخل کنند و بر سر آب نیمگرم شیرین بر سایر بدن بریزند و بروغن مالش خوب کنند و در آبزن که آب آن نیمگرم و شیرین باشد در آیند و بر بدن اثر مبرد بریزند و پارچه بپوشند و ساعتی آرام نموده با غذیه محموده لطیفه مثل محلب مرغ و کبک غذا سازند و اگر معتاد شرب شراب باشند اندکی از آن ممزوج بآب بسیار دهند تا بدان انهضام غذا البته عنت گرد اوشان سهر الطار هضم است و شراب ممزوج بآب بسیار تر طیب بدن نیز میکند و از جماع منع نمایند کرآن تحفف بدن است املاقی و جرجانی مینویسند که حیلها در خواب آوردن کنند و اگر خواب نیاید نطول از بابونه و بنفشه و نیلوفر و اکلیل الملک و جو نیم کوفته و کوکنار سازند و آنرا در طاسی ریخته

روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بران بچکانند و چادر بر سر کشیده بسر ابخار آن دارند و بعضی اطبا تا اگر در آبزن نشینند ا[illegible] باشد الا از وبر آیند تا هیچ عرق نکنند مصنف
حاوی صیغه بنویسید که شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم یا شربت سیب گلاب هر احد ده درم بیرف سرکرده بنوشند غذا ماء الشعیر بروغن بادام یا مزوره ماش مغز بادام
وکدو میدهند روغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر بسیار بر سر بمالند ومطولات یا بوده که دران پاشویه آش یا روشن بنفشه نیلوفر خشخاش برگ معد[illegible] ماندن آن یا آنچه شعیر بسر زنند یا بین یا روشن بنفشه نیلوفر برگ گل کدو و بید بویند

علاج حمی یوم نومیه و راحیه فرحیه

بدانکه بخارات حاره که در بیداری حرکت از روح تحلیل میشود و چون خواب ... رخصت طول کند تحلیل نشود و ازان سخونت روح تپ عارض شود و گاه تپ از فرح شدید حادث گردد
مثل آنکه از غیبت عارض میشود و لیکن نومیه و راحیه بتعریق در هوای حمام و غسل معتدل آب گرم و مالش بدن بدستهای مختلف و تقلیل غذا و اما اگر و بحیزی که مبرد و مرطب باشد و ریاضت
معتدل کنند و واجب نیست که شراب بنوشند و روغن خیری یا بونه گرم نموده بر همه بدن بمالند و دیر بعد آبکه دران سبوس گندم و پوست تخم خربزه و گل بابونه هر یک ده مثقال
جوشانیده باشد غسل نمایند و غذا لطیف سریع الهضم مثل جوجه مرغ و نان ده دهند و علاج فرحیه از علاج غضبیه است و عمده تدبیر دران امانت سرور و تحقیق اوست
ابن الیاس گوید که اگر از خواب مفرط و راحت مفرط تپ آید صبح جلاب از اصل السوس درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ماش و مغز بادام یا ماء الشعیر مع نخود بیازند
و در حمام عرق آورند و آب گرم که دران قیصوم و بابونه و اکلیل و شبت پخته باشند غسل نمایند و از شرب شراب و آب بسیار احتراز کنند

علاج حمی یوم فزعیه

گاه از فزع تپ عارض شود بسبب آنکه از غم عارض میشود و علاج او قریب است علاج غمیه است باید که از خوف ایمن سازند و بشارات دهند و شربت سیب شربت صندل و
عرق بید مشک شراب نیز نافع است بقول صاحب حاوی هر صبح شربت سیب گلاب یک ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر یا جوجه مرغ دهند صندل و نیلوفر و گلاب گل ارمنی
بر سینه طلا کنند و یا شربت حماض ده درم مفرح یا قوتی یا یک مثقال دهند و غذا مزوره زرشک یا انار دانه یا سماق یا لحوم ماکیان و تیهو و دراج سازند

علاج حمی یوم تعبیه

گاهی ماندگی بدن و تسخین روح بدان حد رسد که تپ بخطر فعال بهم رسد و اگر مفرط آن از افعال حیوانی و نفسانی باشد باید که با آب شیرین نیمگرم غسل کنند و غمز لین بعمل آرند
و تدهینات ابر روغن گل یا بابونه بمالند و شربت نیلوفر و بنگلا نوشانند و غذا کلیه یا بچه بزغاله یا مرغ خورانند شیخ میفرماید که علاج ایشان راحت است و استحمام و آبزن و تمریخ
بعد آن خصوصا بر مفاصل و تناول طعام حسن الکیموس طیب بمقدار هضم ایشان از جنس گوشت بچه مرغ و بره و بزغاله و ماهی رضراضی زیرا که قوت ایشان ضعیف است پس واجب نیست
که توقع هضم غذائی کنند که آن در حالت صحت هضم میکردند بلکه کمتر ازان و لهذا اگر اغتذا نمایند بچیزی که اندک ازان غذای بسیار دهد مثل اغذیه مذکوره مانند زرده بیضه
نیمبرشت و مرغ خصی بهتر باشد یعنی زعم کرده اند که تلطیف تدبیر صاحب اعیا بیشتر از غیر آن باید کرد و این صواب نیست باید که غذا که رطب باشد و دل نمایند و شراب ممزوج
آب بسیار بنوشند اگر معتاد آن باشند و یا جلادت باشد ... اگر معتاد شراب نبوند و تمریخ آن بیشتر از تمریخ دیگر صاحبان حمی یوم بروغن باید کرد و روغن بنفشه بهترین ایشان است
و واجب است که تمریخ عام بدن نمایند و خصوصا سر و گردن و فقرات پشت و همه مفاصل او خصوصا بعد استحمام باید که بستر او نرم کنند و پارچها و مجلس او معطر گردانند
و اگر احتیاج بمعاودت حمام افتد بسبب بقیه تمدد و ماندگی اعاده آن نمایند با همه چیزهائی که در باب آن نوشته شد از آبزن و تمریخ و مالش صاحب کامل گوید کسی که این
تپ از تعب باشد باید که بسکون و راحت در موضعی که معتدل باشد و جهت و خواب بسیار استعمال کنند تا آنکه تعب او بسکون باید و چون تپ انحطاط شروع کند بعد ازان در حمام اندرخانه
اوسط داخل شوند و در آب شیرین نیمگرم در آیند و اگر آبزن نباشد آب متواتر بر بدن بریزند تا ازان بدن نرم شود ... عارض از تعب طبیب باید بعد خروج از آب روغن بنفشه
و نیلوفر بدلک کثیر معتدل لاسیما مواضع مفاصل بمالند و استکثار روغن نمایند تا اعضا نرم گردد از یبس لاحق بسبب تعب و اگر بدن را بدستهای بسیار در زمانه دراز
مالش کنند موافق تر باشد بعده بار دیگر آبزن اعاده نمایند یا آب نیمگرم بران بریزند اگر یبس شدید باشد این عمل دو یا سه یا چهار مرتبه کنند و اگر اندک باشد یکبار یا دو بار کفایت
کند بعد ازان از حمام بیرون آیند و ساعتی آرام کنند و غذا لحوم جوزه مرغ و یا بچه بره سازند و خوب پخته باشند و یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند تا کثیر غذا بدفعات بسیار
و شراب بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و عادت بنوشند پس اگر مزاج این اشیا یا اکثر آن بارد باشد و عادت مریض بشرب شراب بسیار بود باید که شراب بمقدار معتدل

در کیفیت و کمیت آن زیاده و اندک از مقدار معتدل استعمال کنند و اگر اشیای مذکوره اکثر آن جا باشد و عادت او بشرب شراب بود یا عادت شرب قلیل باشد بیش از اندک
امیزش رقیق ممزوج با آب بسیار دهند و بسیار از خواب و حث و سکون نمایند و اگر بعد از ان بقیه تپ باقی ماند اعاده تدبیر مذکور از استحمام و غیره کنند سعید ابن الیاس می‌نویسند
که سکنجبین و گلاب هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر یا فروج مزوره آش بدهند یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند و اما سیب و بهی متصاص نمایند بعد از اخلاط لازم است که در حمام داخل
کنند و امر بجلوس در آب نیم گرم نمایند و بر مفاصل او آب نیم گرم بریزند و بدن بروغن بنفشه و کدو باعتدال اند از حمام برآرند و هوای حمام منع باید کرد تا عرق نماید بعد اعاده بدن نمایند و اگر زمانه
زمستان باشد بروغن خیری یا روغن بابونه بمالند بعد خروج از حمام بقولات ... بنگام صلاة تمام بخورند بچه مرغ و اطراف جدی اجازت دهند از همه خفیفات و خاصه جماع حذر کنند

علاج حمی یوم استفراغیه

که از استفراغ مفرط که از ان حمی منتقل بشود و اکثر استعمال مسهل باشد که تابع اسهال بود و گاهی از مسهله
این تب عارض میشود از اضطراب اخلاط نزد اسهال قوی حرکت و حرکت مفرط ... بسبب ... جمله اشیا
بسبب آنکه تسخین کنند این تب آید و گاهی این تب تابع فصد بود بهر آنکه فصد ... کنند از بدن ... تا آنکه ... گرداند بسبب ... مثل
بارده قابضه مثل شربت سیب و به شیر و تخم خرفه دهند و اضمده بارده مقویه مثل صندل و گل سرخ و اقاقیا و سک آمیخته و گلاب بر دل و جگر نهند و اغذیه قابضه بارده مثل
سیب ... زرشک و انار و ... دهند ... و ... استفراغات مثل فصد جماع و غیره ضعف
پس برای دفع ضعف و تپ شربت سیب و نیلوفر هر یک ... توله ... ساده ... دهند و اگر ... شراب رقیق ... چهار حصه با ماء اللحم آمیخته بنوشانند و خمیره مروارید
و زمرد و گاوزبان عنبری و شربت یاقوت با عرق عنبر ... استعمال نمایند و غذا ... نرگسی نیم برشت ... مرغ و شیر برنج بادامی دهند ... باید که تا لطف ... طبیعت
باید کرد بدانچه در ابواب آن معلوم شده و تغذیه ... آنچه تقویت بیشتر نماید بمقدار هضم با اغذیه ... کنند و ... با ... و بر ... ضمادات و نطولات
مقویه ... گرم استعمال نمایند ... تحلیل قوت کند و از آنجمله است ... که ... تازه ... خوشبو باشد ... کرده
تا آنکه اکثر اجزای روغن از ان جدا شود و بر قلب و جگر ... نهند ابن الیاس گوید که برای ... سفوف ... ریحان پنج مثقال ... درم ...
و یا پست ... چهار درم ... تخم بارتنگ تخم ریحان صمغ عربی هر واحد یک درم بریان نموده بروغن بادام چرب کرده ...
و غذا مزوره سماق ... دهند اگر ... اسهال ... باشد بگیرند سفوف نشاسته پنج درم بروغن بادام چرب ... گلاب
آمیخته بخورند و غذا مزوره ... بریان ... گل ارمنی اقاقیا ... گلاب ...
سرشته ضماد کنند ... گلاب ... روغن گل آلوده بر معده و جگر نهند ... معالجه کنند غذا ... قوت ...
افزاید بدهند و این ماء اللحم سخت سودمند است بگیرند گوشت تازه ... که ... ساعت ذبح کرده باشند ... پارچه ... در پاتیله کرده
پنج درم گلاب پنج درم آب سیب ... آب به ... بر ان افگنند و چندان بگذارند که گوشت گرم شود ... بگذارد پس آن ... بر ... نهند ...
بر ان افگنند و بگذارند تا باقی قوت آب گوشت از ان جدا شود و رنگ گوشت ... سفید گردد ... در پاتیله کرده ... آب
بریان آب کدو ... بسیار اند کی نمک انداخته جوش دهند تا پخته شود پس اندکی صمغ عربی و نشاسته بریان ... آمیزند ... اگر قوت سخت ضعیف شده
عوض آب ... اندکی شراب ریحانی کنند که قوت ... و اگر ... بروغن ... روغن سنبل ... گرم ... سخت نافع باشد و اگر تپ سخت گرم باشد
و تشنگی ... بر دل و جگر ضماد بارد نهند و روز دوم حمام و آبزن بکار برند و غذا سرد و تر ... دهند و آنچه بعد فصد حادث شود همین علاج باشد لیکن ...
قابض که قبض طبع نمایند حاجت نباشد و هر چه ... باشد و آنچه مسکن صفرا بود سود دهد و گویند که گاهی در فصد خون از مقدار واجب کم گیرند ...
ابخره ساکنه و اخلاط متحرک شده ... گرم ساخته حمی یوم پیدا کند و درین صورت ... فصد کنند و خون زیاده گیرند تا حمی یوم بحمی عفنیه انتقال نماید

علاج حمی یوم وجعیه

بدانکه گاهی درد شدید تسخین روح کند تا آنکه تب مستقل گردد پس تدبیر تسکین وجع نمایند بدانچه در باب ... مسطور شد بعد از ان معالجه بعلاج حمی یوم تعبیه از آسایش

گوشت یا غیر آن که در کلیات از موجبات سده مذکور ست و این تپ منجمله حمیات یوم کم ست که منتقل به دق گردد زیرا که درین ماده مستعد تعفن و فساد در بدن بسیار بود و ایضاً درین تپ عطش و التهاب لزوم حرارت و قاروره متوسط میان ناریت و غیمیت باشد و این تپ را مشکل کند بسبب انسداد مسالک آن و قریب المشابهت بحمیات خلطی بود و بطول انجامد چنانچه گاهی تا سوم روز و ابعد آن باقی ماند اگر سده بسیار و قوی باشند و به تکاثیف سحیها فیت از خارج نباشد و اگر سده باشد زوال آن سرعت کند اگر در تدبیر خطا واقع نشود و این حمی میان حمیات یوم گاه منقطع شود و عود کند بسبب ثبات سده که آن سبب ست پس گرم باید که از نوائب باشد و این تپ اکثر منتقل به تپ عفونی و اشعار گردد و پس دلالت کند بر انکه آن عفونیه شد و حمی اسدیه چون رجوع بعد فصد در جانب است آن بیاید کند از اعاده فصد چاره نبود لاسیما چون تپ ساکن شود و رجوع دوام نماید بالجمله در خارج نماید سکنجبین بزوری حار سه چهار توله در گلاب عرق بادیان یک هفت توله بنوشانند و غذا کشکاب با بادیان و بیخ آن و بیخ کرفس پخته دهند و مغز خیارشنبر هفت توله در مروق بادیان عرق بادرنجبویه و گلاب یک هفت توله گلقند و شربت نیلوفر هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه بنوشانند و غذا وقت شام نخود آب بچه مرغ دهند و صبح شیره بادیان تخم خربزه و قرطم هر یک هفت ماشه در گلاب و آثار بر آورده شربت کشوث علیحده چهار توله تخم کشوث هفت ماشه بنوشانند و بعد از تلیین بحمام معتدل برند و روغن بنفشه بمالند بعد آرد جو و باقلا و سبوس گندم و تخم خربزه خوب بمالند و غسل کنند و هرگاه تپ باز عود کند و بنوبت آید باید که قبل از نوبت بچهار ساعت حمام بدستور نماید بعده جامه پوشیده خواب کنند تا عرق آید و اما در امتلا دموی نخست فصد کنند و تدبیر سوء مزاج پردازند و در ورم تدبیر عضو ماؤف کوشند شیخ در علاج این تپ می نویسد که ان کان السبب کثرة الاخلاط والامتلاء فیجب ان یبادر الی الفصد والاستفراغ ولان لفصد لم تحم بعد فهو خیر واذا حمی فالتوقف اولی ویکون ضرورة اوفق فان الفصد قد یحرک الاخلاط ویخلط بینها فان لم یکن بد فلا یجب ان یؤخر الفصد والاستفراغ مؤلف گوید که قوله ان کان السبب کثرة الاخلاط شرط است و قوله والامتلاء عطف بر اخلاط است و قوله فیجب ان یبادر الی الفصد جزای آنست و قوله والاستفراغ عطف بر فصد است و قوله ولان یفصد شرط است و قوله فهو خیر جزای آنست و قوله لم تحم بعد جمله حالیه میان آن هر دو ست و قوله واذا حمی شرط است و قوله فالتوقف مبتدا است و قوله اوفق خبر آنست و جمله اسمیه جزای شرط است و قوله ان تکون ضرورة بمعنی الا ان یکون ضرورة و تکون تامه است پس معنی این عبارت آنست که اگر سبب این تپ کثرت اخلاط و کثرت امتلا باشد یعنی غلظ و لزوجت پس واجب است که مبادرت بفصد و استفراغ کنند و هر آئینه اگر فصد کرده شود و هنوز تپ نیاید آن بهتر ست بسبب کم شدن حرارت ماده و خلاص یافتن طبیعت از ثقل آن و پس طبیعت طرف ماده باقی متوجه شود و انضاج و تحلیل آن نماید و چون تپ آید بعد فصد پس توقف فصد و استفراغ از جهت انتظار نضج موافق تر ست در تدبیر آن زیرا که حدوث تپ درین صورت غالباً وقتی باشد که چون فساد در رطوبات دیگر سوای خون نیز حادث شود و مخفی نیست که فصد انتشار و تفرق آن نماید پس مواد صالح مختلط خواهد شد و آنرا فاسد خواهد کرد و دران ضرر عظیم ست چنانچه شیخ بعد این می فرماید که فصد اخلاط را جاری میکند و میان اخلاط صالح و فاسد مخلوط میسازد فلهذا توقف اوفق باشد الا اگر ضرورتی داعی بفصد بود مثل انصباب و سوء قلب یا حدوث رجوع بعد فصد جانب تپ بسبب کثرت ماده که از فصد اول خارج نشود پس درین صورت از اعاده فصد چاره نباشد بهر آنکه این دلالت میکند بر آنکه ماده بسیار بود و فصد تحریک آن نمود و آنرا تابه فرع نکرد و بسبب کثرت آن پس مبادرت بفصد واجب بود الکنون باید دانست که این معنی بر تقدیری است که لفظ ولان بکسر همزه خوانده و اگر ولان آن بفتح همزه خوانده شود پس قوله ولان یفصد مبتدا باشد و قوله فهو خیر جمله اسمیه خبر آن و قوله لم تحم بعد جمله حالیه است پس معنی آن چنین باشد که فصد متلبس بحالت عدم حمی که تا حال که عارض از تپ باشد یعنی قبل نوبت و اگر آنرا تپ قبل از فصد لاحق شود توقف اوفق باشد از روی انتظار نضج مگر آنکه ضرورت مثل انصباب و بسوی قلب و غیره باشد پس توقف نباید کرد و ایضاً بعد جمله مذکوره شیخ می فرماید که بعد تنقیه بچیزی که مفتح سده و منقی مجاری باشد مشغول شوند و قبل استفراغ مبادرت بتفتیح مجاری نمایند زیرا که این گاهی سبب انجذاب اخلاط دفعةً بسوی بعض مجاری تنگ شده گردان می شود و درین اخطار بسیار است و گاه ادویه مفتحه در سده می افزاید اگر مواد غلیظ باشد و خاصةً اگر منافذ در خلقت خود تنگ باشند یا آنکه ایضاً تقدیم فصد و استفراغ بر استعمال مفتحات گاهی فضول و خانیه را که عامل احتقان و سبب اخراج می نماید از انتقال او بعفونت منع میکند و خصوصاً اگر در فصد و استفراغ مبالغه نمایند و قریب بغشی گردد و اگر کثرت اخلاط محسوس نگردد بلکه سده معلوم شود و آن هم غلظ و لزوجت آنها حادث شده باشد پس مناسب ست که بزیادتی فصد و استفراغ احتیاج نشود بلکه حاجت تفتیح افتد و تفتیح بجالیات از ادویه و از اغذیه بود و چون مرض حمی ست تفتیح رجوع

کردن بجو ولی حاره ممکن نیست زیرا که تب از این بلکه با سکنجبین ساده و تا سکنجبین بزوری از آنکه بشی آب با دیان تدریج نماید و غذا از چیزی که دران غسل و جلا باشد و دران
لزوجت نبود مثل آش کشک جو و شکر دهند تا آنکه شکر قریب غذا ست بسبب بورش نفاخی دوانی و دران تفتیح و جلاست مخلوط کردن آن با کشک شعیر با کی نیست بعده
چون استفراغ کرده اگر استفراغ از واجبات شد و تفتیح نمودند مثل جوالی غیر حار که مذکور شد و اجبت که نظر کنند اگر تب کم شده و شدت او زایل گردیده اگر نوبت دیگر
نوبت ثانی او از اول ضعیف شده و نظر بقاروره کنند اگر آثار اعدم النضج نیافتند بلکه مائل باعتدال قوام و رسوب و لون یافتند و ملاحظه نبض نمایند اگر آثار زوال عفونت
بسبب عرق او و جهلات نبض شاها او نیافتند استمرار بر تدبیر مذکور یعنی سکنجبین و غیره نمایند و در روز دوم بعد نوبت مریض را در حمام داخل کنند و در تخت تراخی نوبت آینده اگر آن تا
پنج ساعت باشد و تدریج و دلکیات شیافی که دران جلای معتدل باشد مثل ماء الشعیر با اطلا و آرد کرسنه آرد اصل السوس و راوند سوده باندکی عسل شیاف باید کرد و اگر قوت تحمل این
جسارت کند کف بورق ست اگر معلوم شد که حمام چیزی تغیر طبع او نمیاید و قشعریره پیدا میکند دران آیه توقف نکنند زیرا که این سبب اجنبی نباشد که تفتیح او حمام کند
و چون حمام را بنا را لازم است که در طعام و شراب شوند مگر بعد از این نوبت و اگر حال و احتیاج که چیزی طعام بدهند و بسبب ضعف طبیعت بر گرسنگی صبر نکنند و آنچه دران
تفتیح باشد مثل ماء الشعیر رقیق که دران آب بسیار و جوا برکه باشد و یا کرفس نیک پخته باشد بنوشانند و اگر نوبت او معاودت نکند مرتبه دوم حمام کنند اگر خواهش او باشد بعضی
از حمام اول راحت و خفت حاصل شده باشد و بعد سکون حرارت حمام غذا دهند و اگر نوبت ناقص از نوبت اول آید و قاروره در قوام و رنگ نیکو باشد پس در توقف اسعیست علاج
و تمات سد نماید بعد اقلاع نوبت ناقص معالجه مثل معالجه سابق بدهند و حمام کنند و غذا بدهند و اگر نوبت مثل اول یا قوی تر از ان آید بول کثیف و اجب بنود بلکه نگاهین نسبیه
نضج القوام باشد انتقال بحمی عفنی نماید علاجش علاج تپ عفنی است صاحب کامل می نویسد که چون گفته کامل این تب اکثر بحمی مطبقه مؤول میگرد و پس باید که هر گاه قوت بین
و فصل از فصد منع نکنند مبادرت بفصد نمایند و بمقدار حاجت خون برآرند و اگر قوت قوی باشد اخراج خون بحدی نمایند که غشی ظاهر گردد زیرا که صاحب این تپ محتاج
بفصد بیشتر از حمیات دیگر است بسبب احتقان فضول و امتناع او از تحلل و بعد از اخراج خون مریض ماء الشعیر که دران افاویه باشد پخته آن پخته باشد باید کرد و بعده تا چهار ساعت
سکنجبین یا شربت لیمون یا شربت سکنجبین بدهند بهر آنکه این تپ نافع در تفتیح سده و تقطیع اخلاط لزجه متحقنه در دخل بدن و تنقیه نهضت و نشاید که مریض اشیای مفتح سده
قبل استفراغ دهند زیرا که چون سده وکشاید اخلاط در مجاری جاری گردد این نباید بود از آنکه جذب شود یا چیزی دیگر از اخلاط که در عروق است در مجاری بحسب
کثرت آن یا بسبب غلظت آن و لزوجت آن لا سیما اگر مریض در مجاری صغیره باشد پس سده شدید تر و قوی تر شود و تب عفونت لا محاله حادث گردد و بمقدار شدت سده از
قوت تپ شده که آن شناخته شود و چون استفراغ بفصد کردند و آنچه در روز اول بر آن گفته شد دادند در روز دوم سکنجبین یا شربت لیمون یا شربت سکنجبین بدهند و بعد آن
بعد دو ساعت تا سه ساعت ماء الشعیر مع ثقل آن غذا سازند و یا مزوره زیرباج دهند اگر ماء الشعیر نخورند یا حریره معمول از آب سبوس گندم بدهند چون روز سوم تپ نقصان یابد
ظاهر گردد و در بعض چیزی از علامات حمی عفن نباشد و در قاروره دلالت بر سده و عدم نضج بود باید که مریض را در حمام داخل نمایند و بدلک با شیای جالی و منقی و مفتح مثل اکرم
و آرد باقلا و اشنان بمالند و می باید که چون تپ وقت اشتداد او معلوم کنند حمام قبل آن وقت استعمال کنند و کمتر آنچه باید میان هر دو نوبت فرق چهار ساعت باشد و هر گاه از
حمام خارج شوند سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت سکنجبین بدهند غذا بر آنچه روز دوم داده اند بدهند صاحب را چیزی از شراب بدهند البته که آن تپ اقوی کنند در روز چهارم
اگر روز بعض بول چیزی از زوال حرارت و سده باقی باند باید که اعاده مریض بدخول حمام نمایند و تدبیر او مثل تدبیر مذکور بعینه سازند که حمی اصل منقضی خواهد شد و در پنجم
سکنجبین و جلاب بدهند و غذا بجوزه مزغ و دراج و مانند آن سازند و بعادت او در غذا بتدریج رجوع کنند جرجانی و ایلاقی میگویند که چون تپ بی کشادن سده و لطافت و
کردن خلط غلیظ یک نوع است علاج این تپ آنچه از سده تولد کنند و آنچه از خلط غلیظ متولد شود یکی است فرق در علاج هر دو بیش ازین نیست که اگر سبب این تپ
سده امتلائی باشد اول فصد کنند و اگر امتلا با فراط باشد بعد فصد استفراغ بمسهل موافق ماده امتلا کنند و اگر امتلا سخت مفرط نباشد و لین طبیعت بماء الفواکه و سکنجبین ساده
نمایند بعد از ان بتدبیر کشادن سده مشغول شوند و تا استفراغ نکنند بتدبیر تفتیح سده نپردازند و وجه آن قول شیخ و صاحب کامل گذشته اما تدبیر کشادن سده آنست
که بعد انحطاط تپ یا زوال نوبت حمام داخل شوند و آب گرم بر بدن بسیار ریزند و در آبزن نشینند و در آن تا دیر بمانند و روی و بدن آب آرد و جو و باقلا و سبوس گندم
و تخم خربزه کوفته و اصل السوس و اشنان اصفهانی بمالند و اگر سده قوت بود دو قوی باشد زراوند کوفته بخته بعسل سرشته آب حل کنند و بر بدن بمالند پس بشویند

واگر این تپ معاودت کند و نوبت ظاهر گردد و نوبت قوی باشد بچهار ساعت قبل از نوبت تپ در حمام درآیند و در آبزن نشینند و چون از حمام بیرون آیند
در خانه با پارچه پوشیده بخسپند تا عرق آید و این تدبیری خوبست در علاج این تپ و بدین تدبیر از تپ مطبقه خلاص یابند و سدهای اندرونی را با شربت ملطفه مفتحه
باید کشاد چون سکنجبین ساده و بزوری و آب کاسنی و آب بادیان و کشکاب مطبوخ به تخم بادیان یا پوست بیخ آن و پوست بیخ کرفس شربت افسنتین و غذا هم از
کشکاب جو با لکی بادیان پخته و آب سبوس و روغن بادام سازند و اخلاط غلیظه را هم بدین اشربه و با این تدابیر لطیف توان کرد و اسهال موافق لیکن ظاهر باطن از خوشیتن باز دارند
و مالش بسیار در حمام بروغن بنفشه و غیر آن سخت سود دارد و جالینوس میگوید که اگر غذا دهند این تپ را علاج طبیب جاهل اتفاق افتد و او را از غذا باز دارد و عیار پنج روز حمی یوم
تپ ها دیگر دوباره آنکه منع کردن از غذا در این تپ اخلاط را تیز کند و هرگاه که این تپ از پس روز بگسارد نشان آن باشد که حمی عفونی گشت ابن الیاس گوید که اگر از سدد در نوبت
مسام جلد باشد جلاب با تخم کاسنی و گل نیلوفر هر واحد سه درم عناب عدد شکر سفید و ترنجبین هر واحده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر دهند و تلیین طبیعت با آب الفواکه یا مطبوخ آن
مع فلوس خیار شنبر و ترنجبین یا شیرخشت هر واحد ده درم و یا با آب انار ترش و درم شیرخشت ده درم نمایند و اگر با وی علامات امتلای خون مثل سرخی چهره و چشم و گرانی سر باشد
فصد کنند و خون بقدر قوت و واجبت ارند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه تخم کاسنی هر واحد سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم بدهند و غذا ماءالشعیر سازند
و بعد انحطاط در حمام داخل کنند و در آن مالش بدن با آب نیم گرم و سبوس گندم سازند و تلیین طبیعت با آب فواکه و آب آلو و تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت نمایند

علاج حمی یوم تخمیه امتلائیه

شیخ میفرماید که گاهی از تخمه ها ابخره ردیه پیدا شود و حرارت مشتعل گردد و تلهب روح کند پس تپ حادث شود و خصوصاً در ابدان صفراوی و آنانکه وسیع المسام نیستند بهر آنکه
اکثر فضول ایشان ابخره و دخانیه گردید متبخر میشود و دران آروغ ترش کم باشد و شدیدترین مردم از روی استعداد برای این تپ کسانی است که بعد تخمه بریاضت و حرکت
و آفتاب و استحمام شروع کنند پس بخارات و دخانیه در ایشان کثرت پذیرد و خصوصاً چون در ابدان ایشان حج و لذع و سیما در شکم باشد و اما از زیاده آروغ ترش
در صاحبان آن کمتر اتفاق تولد حمی شود و اگر پیدا گردد ضعیف باشد بلکه پیدا نشود و از متولد با آروغ ترش گمان شود که آن بسبب غیر تخمه است از استعمال دوای گرم
اسهال شدید یا وجع که اتفاق مقارنت او بدان او فتد و چون طبائع ایشان منطلق گردد انتفاع یابند و تپ ایشان زائل گردد بسبب خروج فضول دخانی باستفراغ غذای فاسد
و علاج کسیکه طبیعت او از ایشان محتبس باشد و کسیکه مستطلق باشد مختلف بود و بهر آنکه در اول تلیین طبع و در ثانی حبس شکم بعد وثوق بنقای بدن از غذای فاسد کرده شود
و کسیکه از تخمه تپ کند و طبیعت او و در سه مجلس نرم شود پس او را فصد کنند اسهال آن قوی گردد و گاهی کبدی شود و خفقان و سیاهی با آن دلالت کند
اعراض حمی یومیه امتلائی مشابه اعراض حمی مطبقه گردد پس چشم و روی بسیار سرخ شود و التهاب شدید بود و نبض عظیم و سریع و قاروره سرخ گردد و اکثر تا سه روز باقی ماند
و بدانند که حمی تخمیه گاه به چهار یا هفت روز آید و معذلک حمی یوم باشد ولیکن نبض او صحیح بود و بسبب عدم انتقال به حمی عفنی محسوس گوید که با تپ حادث از تخمه گاهی
لین طبیعت بود و گاهی احتباس آن و آنچه با نرمی طبیعت باشد حرارت کمتر دارد و آنچه با احتباس بود صعبتر باشد بسبب احتباس کیموس ردی بالجمله علاجش علاج تخمه است
اگر طعام در معده باشد بقی اخراج آن کنند و اگر در معا بود با اسهال و تلیین بگلقند محلول در گلاب عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب و گاهی شیرخشت و ترنجبین حل کرده میشود
و گاهی احتیاج بتقویت از بن حمی افتد و چون اشتهای طعام ضعیف گردد و تپ قائم بود او را دیه مشتهی ندهند مگر بعد زوال تپ اشیای خوشبو بیشتر بو بانند و اگر طبع نرم بود آب گرم
بگلاب آمیخته جرعه جرعه بدهند و گلاب گرم کرده او را دهند تا اثیر و نفع عظیم است اگر غذای فاسد بخوبی خارج نگردد گلقند زیاده کنند و با اول مقیئات صفرا اگر قی کنند و بعد
نقاهت تمام شربت لیمون کاغذی و گلقند هر یک دو توله بلیسند و سکنجبین نعناعی لیمونی علاوه خان سه توله در عرق زرشک و گلاب یک ششم توله بنوشانند و بجای آب گلاب دهند غذا ابکی روز
ندهند و صبح شوربای بزغاله زرشک و آلو سیاه داخل کرده بدهند و بالالیش جوارش عود ترش نماشه بلیسانند و وقت شام نان تنک با شوربا دهند اقوال مهر شیخ میفرماید
که صاحب این تخمه خالی از آن نبود که طبیعت او قبض باشد یا نرم بود پس اگر قبض باشد اسهال او کنند اگر غذای فاسد در معا باشد و اگر چیزی از طعام و ثقل در معده باقی بود
واجب کرد که قی کنانند پس اسهال آورند و نظر کنند که مریض کدام جا ثقل میباید پس معلوم نماید که آیا سوی اعلی استفراغ ادهم بحقنها و حمولات است یا با اشیای مسهل از فوق
تا اسهال آورد یا انحدار از غذای فاسد از معده یا معا نماید یا هضم کند دلالت بسوی آن جمیع این تدابیر حال آروغ است پس اگر طعام اقتضا بفوق باشد و قی متعذر بود محتاج گردند

بسوی آنکه التفات بحمی نکنند و خلاف علی استعمال نمایند یا انحدار و انحطاط مع الهضم حاصل شود و یا آنچه ضعیف تر از آن باشد مثل کمونی بکار برند و یا نطولات مع اضمده یا ضماد مذکور
در باب ضعف هضم و ضماده مسهل معروف برای اسهال استعمال نمایند چون منحدر گردد یا بنفسه خارج شود و یا اعانت جمول کنند و بران گرسنگی کشند تا آنکه شبهه در بطلان آثار
تخمه نماند و بعد غذای خفیف سریع الهضم جید الکیموس تناول نمایند و التجا بخواب جوع کنند از آنچه مؤنت او در تهیه‌ای خفیف کفایت کنند و اگر طبیعت نرم باشد نظر کنند
اگر شئی مستفرغ غذای فاسد باشد حبس نکنند تا بتمامه مستفرغ شود و تا انحطاط نوبت کنند و دران هنگام در حمام داخل نمایند و غذا دهند مگر آنکه در انجا بسیار کار روشوا
بقوت گردد و دران حالت از حمام داخل نکنند بلکه غذا دهند و تقویت معده او بأشیائیکه معلوم است بعضی آن در باب اسهال مسطور شده باید کرد و ازین قبیل است
پشم پاره در زیت مغلی فی سقنتین یا در روغن ناردین تر کرده چندان افشرده که اکثر روغن از آن جدا گردد و بر معده نهادن و اگر اسهال دوام کند و آنچه خارج شود
غیر جنس غذای فاسد یافته شود در روغن سفرجل یا لوق تازه و روغن مصطکی بطریق مذکور بعمل آرند و ایضا در روغن ناردین برای ایشان منفعت نیست گاهی استعمال
این روغنها بطریق قیروطی کرده میشود و خصوصا چون حال احتمال السبتین انها بشکم ایشان نکنند و گاهی احتیاج افتد با ضماده قوی تر از ضماده مذکور در هضمیه [illegible]
بنوشانند اگر آن خوش آید و تغذیه ایشان بچیزی نمایند که غذای او و سبک الهضم و سهل باشد مثل خروس خصی ماهی رضراضی و بر اغذیه تقدیم [illegible] و عصارات
و ربوب قابضه نمایند و اگر اشتهای ایشان منقطع گردد و تحریک آن از اشیای مسلومه کنند و خصوصا بسفرجلیات چون ازین تدبیرات فارغ شوند و معده صلاح نیابد استعمال
جوارشها که هاضم و مقوی معده و مفتح سده است باک ندارد و آن بعد زوال تپ و اعراض بکار برند و سبیل فصد درین نیست که دران تعجیل نکنند تا آنکه امتلای تخمی بکاهد بسا
استعمال نمایند اگر ضرورت آن بسبب کثرت خون مخوف حمی عفنی داعی باشد و اولی چیزیکه بعد اراده فصد بنوشانند ماء الشعیر است و غذا مثل حسو یکدو و اندکی با دوام
و خوابگاه او را سرد نمایند و مشمومات بارده بکار برند و اقراص کافور که دران یوند داخل نکرده باشد بدهند تا زبان را سیاه نکند صاحب کامل گوید که اگر این تپ
با نرمی طبیعت باشد نظر کنند اگر شئی خارج غذای فاسد بود بعد سکون تپ مریض را در حمام داخل کنند بعد از آن نان سمید مبلول در آب انار یا آب غوره یا در شوربا
معمول از آن غذا سازند و اندکی آب سیب یا امرود قبل از غذا امتصاص نمایند و پست جو و کعک با آب انار یا آب سیب مخوش تر کرده بدهند و هرگاه اسهال مفرط باشد حتی
که از آن غشی عارض شود باید که معالجه آن بعلاج غشی حادث از استفراغ نمایند یا شیدن گلاب سرد کرده بر چهره و مالش و شمها و غیر آن که در علاج غشی مذکور است چون
افاقه حاصل شود با غذیه مذکوره غذا دهند بغیر آنکه در حمام داخل نمایند و اگر اسهال دوام کند سفوف حب الرمان دهند و روغن سیب و روغن سفرجل بر معده بمالند طریق مالش اینست
که روغن گل با آب سفرجل قابض یا آب سیب که سه چندان باشد بجوشانند تا آب برود و روغن باقی ماند و با ضماده معمول از صندل و گل سرخ و اقاقیا و سک و رامک و
عصاره لحیة التیس و آب ماورد و آب برگ انگور و آب عصی الراعی و مانند آن بر معده ضماد کنند و هرگاه اسهال منقطع شود روغن افسنتین بر معده بمالند اگر در معده
درد و ضعف باشد باید که نمد معده یا پارچه گرم تنها یا مبلول بروغن نیم گرم کرده یا روغن جوز یا سوسن یا مصطکی و غیر آن از روغنهای خوشبو کنند و چون الم ساکن
شود و اسهال منقطع گردد غذا بچوزه مرغ یا تیهو بریان تنها یا در روغن یا کرنباج با آب غوره یا آب انار و ماهی رضراضی مشوی و مقلو باید داد و اگر اشتها ضعیف گردد جوارش سفرجل یا
و جوارش تفاح و مسک مطیب جوارش خوزی بقدر حاجت بدهند و صبح در حمام داخل کنند و بر روغنهای خوشبو مالش نمایند و در حمام دیر نه نشینند و اما آنجا که
طبیعت قبض باشد باید که تمام شکم مریض را مس نمایند و نظر کنند که آیا طعام بسوی امعای دقاق یا بسوی امعای قولون منحدر شده یا نه و از مریض سوال کنند که در شکم او
[illegible] یا گرانی یا سوزش محسوس میشود و مزه آروغ چگونه است پس اگر معلوم شود که طعام فاسد در اعلای شکم است باید که جوارش کمونی که دران بوره ارمنی
دو چند از وزنی باشد که در نسخه است بدهند و آب گرم بر شکم متواتر بریزند و اگر طعام فاسد بسوی امعای سفلی منحدر شده باشد آب گرم بر اسفل شکم نطول کنند و چون طعام
باسفل تحریک یابد باید که شیافه بر دارانند یا حقنه لین بعمل آرند پس اگر مریض در امعا سوزش یابد حقنه از عناب و سپستان و جو مقشر و بنفشه و روغن بنفشه و پیه بط
و ماکیان بسازند و اگر نفخ و ریاح دریافت کنند حقنه که دران چیزی مفشی ریاح مثل کرفس و بادیان و زیره و بوره و مانند آن داخل بود بکار برند و بعد تنقیه بحقنه غذا مزوره
معمول از چقندر بطریق اسفیدباج پخته یا از اسفاناخ سازند اگر سوزش نیابند و اگر ریاح محسوس گردد نخودآب با زیت و زیره و دارچینی دهند و صباح آن مریض را در حمام
داخل کنند و روغن زنبق بنوشانند پس اگر مریض چیزی گرانی در امعا احساس نماید فلوس خیار شنبر مع گلقند با آب گرم مالیده بدهند و بعد تلیین طبیعت غذا بشوربای

چون منع بطریق زیرباج پخته باید داد و امر بخواب کنند و چون خواب تمام آید و تب والم ساکن شود اعاده غذای او بتدریج نمایند ایلاقی جرجانی نویسند که اگر طبیعت نرم باشد و سوء طعام فاسد چیزی دیگر نباید و هیچ علاج مشغول نباید بود جز آنکه آب گرم جرعه جرعه بخورند تا معده و امعا از باقی طعام فاسد پاک شود و پاک کنند معده را بتجشؤ اطرف تب استحکام نماید مگر آنکه بسبب استفراغ ضعف ظاهر شده باشد و بعد بر آمدن از حمام تقویت معده بجلنجبین یا میبه ساده یا سکنجبین سفرجلی نمایند و اگر در اسهال اخلاط دیگر برای قوت ضعیف شد باید از حمام منع کنند و سفوف انار دانه دهند و بنا بر امساک طبع مشغول شوند و اغذیه بارده که فساد کمتر پذیرد مثل سماقیه و زرشکیه و رمانیه و اشربه مثل شربت لیمو و غوره و انار و سماق و زرشک باید داد و لزوم آسایش کنند و پست جو با آب انار ترش و نان که خمیر آن بسیار کرده شد با بخورانند و قبل غذا شربت به یا انار ترش یا میبه ساده بدهند اگر طبیعت قبض باشد و قی دشوار بود و تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد حب افاویه یا معجون راحت و کسی که طعام غیر معتاد یا طعام غلیظ یا بیشتر خورده و از آن تب پیدا شود و آثار گرانی تب نکنند بلکه تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد و بهتر آنکه این تب مثل تب طبقه چند روز پیوسته باشد و نظر کنند اگر طعام حار و مزاج حار بود تلیین طبیعت بماء الفواکه با آب انار شیرین خشت کنند و اگر طعام بارد و مزاج بارد باشد تلیین بکمونی و حب افاویه و معجون راحت نمایند صفت حب افاویه از فلفل دارچینی قرنفل مصطکی زنجبیل نارمشک نیساوی کوفته بیخته ده درم از این جمله با دو درم سقمونیا ده درم شکر طبرزد یک جا کتیرا آمیزند و با آب انار شیرین یا گلاب حبها بقدر نخود سازند یک حب تا مجلس اجابت کنند و طعام بگوارد و در باج بشکنند صفت معجون راحت مصطکی قرنفل زنجبیل فلفل دارفلفل جوزبوا اسارون کوفته بیخته از هر یک دو درم سقمونیا ده درم مضاف کنند و جلاب آب بشیرین شکر عسکری بقوام آورده ادویه بدان بسرشند شربتی دو درم برای ضعیف یک درم باقی در قول شیخ و صاحب کامل گذشت **ابن الیاس** گوید که اگر طبیعت محتبس باشد تنقیه معده بقی کنند باین طور که سکنجبین در آب نیم گرم حل کرده بنوشند و یا تخم شبت و اصل السوس از هر واحد دو درم در آب جوش دهند صاف نموده روغن کنجد و سکنجبین از هر واحد ده درم داخل کرده درم انداخته بنوشند و قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا معجون خیارشنبر نمایند یا حقنه لین معمول از بنفشه و عناب و نیلوفر و سبوس گندم و خطمی روغن کنجد و فلوس خیارشنبر و مانند آن از اشیای ملین برفق حقنه کنند و بعد تنقیه معده قی ما بقی در اسهال سکنجبین ساده و سفرجلی هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم بدهند و غذا مزوره انار دانه یا زرشک یا سماق بچوزه مرغ و تیهو دراج سازند و اگر از این معالجه طعام از معده و امعا منحدر نشود و بالای معده متوقف باشد و قی متعذر بود و حمی اتفاق نکنند و جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کرده بدهند و نطولات محلله مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش سعتر و نمام بر شکم ریزند و هرگاه معده و امعا از اخلاط فاسده پاک شود در حمام داخل کنند و با غذیه لطیف سریع الهضم غذا سازند و بر معده روغن سفرجل و مصطکی و ناردین بمالند و اگر از اکل طعام ثقیل بسبب مزاحمت حجاب معده و قلب به تنگی نفس شود با دویه مذکوره قی کنند و از بوره ارمنی و شحم حنظل از هر واحد دانگی خطمی بنفشه از هر واحد پنج درم با نمک بریان شیافه منعقده شیر شیاف سازند و استعمال نمایند و یا حقنه لین معمول آرند و تقلیل غذا نمایند و خواب کنند **ابن هبة الله** گوید که علاج لقی او سکنجبین در آب گرم کنند و بعد تنقیه اگر طبیعت قبض باشد بتحریک طبع با آب تمر هندی و سکنجبین یا آب اسپغول با جلاب کنند و اگر تشنگی شدت کند آب انار بنوشند و اگر طبیعت نرم باشد و قی بغرض تقویت معده با آب انار و سماق و رب به و آب سفرجل مطبوخ سرکرده بطباشیر نمایند و اگر سرخی بول شدت او نماید اعراض تب بهی گردد و قی و اسهال نباشد قوت قوی بود فصد بعض بکشایند و اگر تشنگی شدید باشد بر دست و پای او آب سرد بریزند و آب سرد بنوشانند و زرانار با آب سرد بدهند و بر شانه و گلاب مسح کنند و هر گاه تب ساکن شود در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بر بدن بریزند و بخواب امر کنند بعد آن غذا مزورات دهند و در آخر چون تب زائل شود و اشتها قوی گردد چوزه مرغ با آب انار یا آب سماق غذا سازند

علاج حمی یوم ورمیه

بدانکه حمیات تابع اورام باطنی عفونیه باشد و گاهی با کرب بود و آن تنها در شمار حمی یوم نباشد و اما اورام ظاهری مثل دمامیل و خراجات که در اعضای ظاهر افتند و خصوصا اورام بزرگ که در عضو های غدوی در لحوم مسمی بر خوا افتد مثل آنکه در بن ران از فضول جگر و در بغل از فضول دل و زیر گوش از فضول دماغ افتد پس تابع آن حمیات باشد و خالی نبود از آنکه انچه از آن اورام بسبب قلب متأدی گردد حتی که قلب را گرم کند آن سخونت تنها باشد یا مع عفونت بود پس اگر سخونت تنها باشد آن از جنس حمیات یوم بود و اگر سخونت با عفونت باشد آن از جنس حمیات اورام باطنی بود و اکثر انچه عارض میشود از این حمیات تابع اورامی که آن تابع اسباب بادیه مثل قروح و جرب و داء جاع و ضربه سقطه بود و مواد کیفیت آن مندفع شود و در راه آن غدد و لحوم محتبس گردد و آن حمیات از جنس حمیات یوم میباشد و اکثر انچه عارض میشود از این حمیات تابع ابرامی که

اسباب آن متقدم مثل امتلاء و سده ها می سابقه بود و آن حمیات عفونیه میباشد و اکثر حمیات تابع اورام حمی یومیه باشد چون حمیات تابع اورام اصول و مقدم بوده اکثر حمی عفونیه باشد هرگاه حمیات اصول اورام تابع بود یا آنکه گاهی بخلاف این باشد و بقراط این حمیات را حمیات جیشیه نامید آنچه از ان یومیه غیر یومیه باشد و اکثر این حمیات یوم تابع اورام میمی بود و گاهی هم تبع حمی و مانند آن عارض شود یا بجاره مبادرت کنند بفصد از رگی که مقابل آن عضو ورم باشد بود بعد بقیه ماده ورم با سهال از نقیع حامض یا جلاب پاک کنند و غذا اسفاناخ و ماش و برنج دهند و علاج فلغمونی یا حمره نمایند و در علاج این تب شیخ میفرماید واجب است که در اول تقدیم فصد یا اسهال نمایند و علاج ورم کنند آنچه در باب او واجب بود و تلطیف تدبیر نمایند و شراب البته نباید نوشید و خصوصاً اغذای کثیر التغذیه نمایند مگر بعد انحطاط تمام و در ان از ملطفات مبرده مرطبه چاره نباشد و اضمده مبرده بیرون عضو علیل و اورام نهند تا بکلیه ورم اشتر نرساند و ماده آن را حاکم نکنند بلکه طریق میان او میان قلب اذروی تبرید منفذ در قعر سرد نماید مجوسی گوید کسی که اکثر حمی یوم از ورم حال و غیره از اورام حاره حادث شود باید که فصد از رگ موافق عضو وارم کنند و اطلیه موافقه طلا نمایند مثل اطلیه مبرده و قابضه که دفع و منع از انصباب مواد نماید و اشیای ملطفه مبرده چون ماء الشعیر و آب انار و جلاب و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بنوشانند و غذا مزورات معمول کدو و ماش و اسفاناخ و قطف با آب حصرم و آب انار و مانند آن سازند و آسایش و راحت سوا نفع بارده استعمال نمایند تا آنکه این ورم ساکن شود و تحلیل و نضج یابد و انصباب در ان باشد مستفرغ گردد و از دخول حمام و شرب شراب حذر کنند تا انقضای ورم صاحب کامل الصناعة می گوید که علاجش فصد و اسهال بطبوخ فواکه و آب آلو کنند و هر صبح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد تخم کاسنی گل نیلوفر هر واحد سه درم ترنجبین ده درم بنوشند و تلیین طبیعت با این مطبوخ نمایند سنا مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم آلو جبلی و سیاه هر واحد بیست عدد و پستان سی عدد و هلیله زرد پنج درم تمر هندی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در ان فلوس خیارشنبر با شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند و نگذارند که طبیعت قبض گردد بعد از ان تدبیر ورم با ضماد و اطلیه موافقه کنند و با انار ترش غذا سازند و آرام و سکون لازم گیرند و از تناول لحوم احتیاط نمایند جرجانی و ایلاقی مینویسند که رگی که فصد کنند آن که از آن عضو را موافق تر باشد بگشایند و بعد ورم و سهال بدن را پاک نمایند و چند روز غذا ماء الشعیر دهند و بعلاج آن ماش یا کدو و [illegible] مشغول شوند و هنگام استعمال ضمادات بارد مقوی بلا افراط اشربه مبرده مقویه چون شربت انار و سیب و شربت لیمو و ترنج و آب فواکه برای تقویت استعمال نمایند سدید گازرونی گوید که علاج حمی حادث از ورم حالی الا بفصد بارق از جانب مخالف محاذی ورم کنند و اخراج خون چند دفعه بحسب اقتضای حاجت مساعدت قوت نمایند و بعد فصد تبرید مزاج بنوشیدن ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین و شربت انار و نیلوفر و شیره تخم خرفه با سکنجبین سازند و اگر طبع قبض باشد آب بقول مع شربت نیلوفر تلیین کنند و تبرید ورم باشیای قابضه مانند مواد مثل صندل و شیاف و میثا و آب حی العالم و گلاب نمایند و بعد سکون ورم و تحلیل آن مریض را در حمام داخل کنند و در هوای او بنشانند تا ماده مجتمعه در بدن تحلیل یابد و مالش معتدل بغیر روغن کنند و بعد صلاح با غذیه لطیفه مبرده مثل مزورات بقول بارده غذا دهند و از امتلا خوف کنند و اگر در بدن خلطی زائد باشد تنقیه آن نمایند و بعد تنقیه بدن تخم سیب در غذا نمایند بخورانیدن بیخ منع معمول با بهای سرد مثل آب غوره آب انار و آب سماق و تفقد از تلیین باید تا در ان بقیه صلابت باقی نماند پس اگر صلابتی در یابند بر آن آب مطبوخ ادویه محلله بریزند و تقلیل غذا کنند تا آنکه عضو بحالت طبیعی عود کند و در اغذیه و اشربه اندک اندک تدریج نمایند تا از رجوع ورم امین گردند

علاج حمی یوم قشفیه

یعنی آنچه از خشکی و درشتی پوست بدن افتد و این تب نیز مثل سده تابع عدم تحلل بسبب غیر خالص حاصل از حرکت بود و اکثر مردم چون عادت خود را از حمام ترک نمایند تب کنند و بیشتر ایشان سیالی باشند که در ابدان آنها بخار صفراوی پیدا شود و بسبب مزاج ابدان ایشان و اغذیه و آبهای ردیه بسبب هوای عارض ایشان از سهر و تعب موجب سخونت است پس جلاب گرم از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم صبح بنوشانند و اشربه بارد رطب و روغنهای سرد و تر که در علاج حمی غمیه مسطور شده استعمال نمایند و عرق آوردن بلا عنف واجب بود و فواکه سرد و تر مفید آید و غذا ماء الشعیر دهند و بقول شیخ علاجش تلطیف بدن و استعمال حمام و تعریق و در ان بعد انحطاط تب است و مالش مثل سبوس گندم و آرد باقلا و از بادام تلخ و تخم خربزه و قدری اشنان و بوره و غذای او ملطف و مرطب سازند و شراب ممزوج با آب بسیار دهند و معاودت حمام مرات نمایند

علاج حمی یوم حریه

گاهی از حرارت هوا و از گرمی حمام و مانند آن حمی یوم عارض شود بسبب گرم شدن روح قلبی بحرارت هوای مستنشق و اکثر این تپ از شدت حرارت آفتاب باشد و او
تعلق آن بروح نفسانی بود اگر اول سر ابتدا یابد و هوای وی گرم گردد پس متادی بقلب شود و حمی گردد بعد در بدن منتشر گردد و گاهی اول تعلق آن بقلب بود و بحرارت هوا و تفتیه
حفظ سر از حرارت کرده شود لیکن اکثر حرارت شمسیه دماغ و سر اثر کند و همچنین اگر بدن پاک نبود سر او ممتلی گردد و غیر شمسیه از تفتیه حمامیه و غیر آن قلب اثر کند بالجمله اگر
کسی را سموم زده است یا می را آب سرد بشویند یا در آب سرد نشانند که مجرب است و از جماع اجتناب ضرور بود و روغن گل و آب بید کدو را بر سر مالند و خرفه و کاهو و کدو و
خیار خورانند و اگر تشنگی غلبه کند باب سرد مضمضه کنند و اگر چاره نباشد اندک اندک آب بنوشند و شراب [illegible] ممزوج سود مند بود و افشرده فالکه یا قند و گلاب بسیار زند نیز
مسکن تشنگی است و اگر انبه خام را پوست و تخم دور کرده لحم آن را ریزه ریزه تراشیده یک دو گهری در آب بگذارند تا که آب ترشی بردارد بعد از ان صاف نموده با نبات سفید شیرین ساخته
بخورند رفع اذیت باد سموم می نماید و ایضاً اگر انبه خام را در خاکستر گرم نهان سازند تا که گداز شود پس آورده پوست را دور کرده آب آن بمالند و بدستور شیرین ساخته بخورند
دافع سمیت باد سموم است و ایشام هندی رافع ماندگی راه و مسکن تشنگی است و رفع سمیت هوای حار می نماید و افشرده آن بسبب اقبال طبیعت بر خواص قوی تریست و اگر کسیرو سایده
در گلاب و نبات حل کرده صاف نموده بخورند مسکن تشنگی و رافع سمیت هوا است **اقوال حکما** مصنف تحفه اساس می نویسد که اول این تلخه بویانند گلاب و سرکه و عرق بیدمشک
روغن گل همراه آب گل سه گلاب و چند صندل سفید چهار ماشه کافور یک ماشه خرقه باریک تر کرده بر سینه و دل و پیشانی گذارند و بادکش سرد سازند و شربت نیلوفر
با شیرجات سبزه نوشانند و بوئیدن یاسمین و گلها مانند برگ نازبو و برگ نارنج و لیمون کاغذی و گل سیب و بادام و نیلوفر و بنفشه و یاسمین نافع است و این ها بشویند کنند برگ
بید ساده و گل چاندنی و نیلوفر و سبوس گندم و نمک شور بهر یک و مشت و در جا سر پوشیده تن کشاده [illegible] و دست و پاها شستن مناسب بود و نوشیدن آب سرد و فواکه ترش
مثل [illegible] نیلوفر و هند و جغرات گاوی که دران کاهو و یا خیار یا بادرنگ بید و تراشیده انداخته باشند با نان تنک یا برنج و هند یا اسفاناخ و بقله یمانیه همراه
اچار آمله و یا لیمون کاغذی یا مربای تمر هندی بدهند آب تمر باگلاب لنما صفه نوشانند و خشکه گیلانی با مربا که خورانده بسیار مفید است شیخ میفرماید که در علاج این تپ ابتدا
نماید [illegible] از نطولات بر سر و سینه از روغنهای بارد و خصوصاً روغن گل با برف سرد کرده بر سر و سینه از جای دور متواتر بریزند و آب سرد و مانند آن از آبهای فواکه بارده
بنوشانند و مداوم این تدبیر عمل آرند تا آنکه تپ انحطاط نماید چون تپ مفارقت کند در حمام داخل نمایند و از نزله خوف نکنند اگر بادی شده باشد و استحمام باب نیمگرم کنند و هوای حمام اگر گرم شدن [illegible]
و از ریختن آب گرم بر سر او خوف نکنند که آن تپ طیب و تحلیل حمی نماید حاجت است و حمام بیشتر از حاجت [illegible] چون از حمام خارج شود سر او را در روغنهای سرد مثل روغن گل
و نیلوفر غرق دارند **صاحب کامل** گوید که علاج حمی یوم حادث از حرارت شمس و سائر مجلوس در مواضع بارد نماید که دران باد شمالی آید و با شمام صندل و گلاب و کافور و نیلوفر
و گل سرخ زیرا که اکثر ضرر واقع بصاحب این تپ در سر میباشد میباید که بر سر او گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکه ربع جزو بر برف سرد کرده متواتر بمرات کثیره از جا
بریزند بعد از ان این نطول صندل سفید آمیخته یا پارچه کتان بدان آلوده سرد کرده بر سر نهند و پارچه ساعت بساعت تبدیل نمایند تا آنکه تپ انحطاط نماید ازین هنگام
اندر خانه اوسط حمام داخل کنند و بر سر و سائر اعضا آب شیرین نیمگرم متواتر بریزند تا بدین تپ طیب بدن و تحلیل اخلاط ردیه حاصل شود و اگر دران آب بنفشه و نیلوفر و بابونه
جوشانیده بهتر و نافع تر در ترطیب بدن باشد چون تپ از حرارت آفتاب یا سمائم یبس اکتساب کرده باشد و همچنین میباید که بعد استحمام برای ترطیب بمالند روغن بنفشه
و نیلوفر یا روغن کدو بر سر ریزند تا ازین تپ طیب جدید اکتساب نماید چون از حمام برآید ساعتی استراحت نموده ماء الشعیر سرد کرده بشکر بنوشند اگر حاضر باشد والا ماء الرمان
با بیاسر برف تر کرده بخورند و یا پست جو آب گرم شسته بر برف سرد کرده با شکر طبرزد بدهند و یا کمر وزیت مغز خیار و خرفه یا مزوره کدو و ماش بغیر توابل گرم هند
و اگر خواهش چیزی از فواکه باشد قبل غذا توت و آلو و انار و انگور که بسیار شیرین نباشد بر برف سرد کرده بخورانند و بعد غذا امر بخواب و سکون نمایند **ایلاقی** میفرماید [illegible]
میفرماید که ده درم سرکه و بست درم گلاب و پنج درم روغن گل در شیشه کرده خوب جنبانیده بر برف سرد کنند و پارچه بدان تر کرده بر سر و سینه نهند و صندل
و کافور و ریحان فرموده ببویانند یا ریاحین بارد مثل بنفشه و نیلوفر و نازبو سرد کرده ببویند و خیار یا بادرنگ را در برف سرد کرده بشکنند و ببویانند و پای در آب گرم نهند و بمالند اگر
در ین آب بابونه و اذخر و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و شگوفه بید پخته باشند نافع تر باشد و در خانه آب سرد پاشند و یخ بسیار و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و ریحان نهند

و دران نشینند و بر بستر نرم بخوابند و باد را از دریچه باز دارند تا باشد که عرق کنند و آب سرد بسیار ننوشند تا بر معده گرانی نکند لیکن یک شربت تمام بخورند چنانچه خوش گوارد و اما شربه
شربت بنفشه و نیلوفر و عناب و ریباس و ترنج و آلو را بعد سرد کرده اندکی روغن گل را با این چکانیده بنوشند تا تشنگی و درد سر نشاند و بعد انحطاط تب حمام نمایند و از نشستن در خانه گرم
و هوای گرم اجتناب کنند و اگر در ابتدای تب گرم نشانند سودمند باشند و اگر اثر زکام باشد روغن از وی دور دارند ابن الیاس خجندی گوید که در تب یوم حادث از حرارت آفتاب
زیر بادکش مبلول بگلاب نشانند و آب سرد و گلاب بر سر ریزند و خرقه کتان به سرکه و گلاب برف سرد کرده تر نموده یکی بعد دیگری بر سر نهند و صبح جلاب تمر هندی و شکر سفید
و ترنجبین هر واحد ده درم و سکنجبین و گلاب واحد ده درم برف سرد کرده بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند یا آب انار ترش یا تمر هندی یا لیموش کرده بعد انحطاط مرض در حمام داخل کنند
و بعد یک ساعت راحت داده روغنهای سرد بر بدن مالند بکاهو و خشخاش طلی نهند و قوت ترش برف سرد کرده نقل نمایند و اگر این تب از کثرت استحمام با آب گرم و حرارت هوای حمام
عارض شود شیره تخم خرفه پنجاه درم سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر سازند و آب دهند و اوقیه شکر سفید ده درم یا تمر هندی ترنجبین واحد ده درم دهند

علاج حمی یوم استحصافیه

و این دو قسم است یکی آنکه از سردی و غسل با آب سرد مسام ظاهری کثیف گردد و بخار دخانی حاد در باطن محتقن شود بطریقی که در تشفیه گفته شد پس تب یومیه
پیدا شود و بسیار است که بعفونت مؤدی گردد دوم آنکه از غسل آبهای قابض مثل شبیه و زاج کثیف مسام ظاهری بشرت عارض شود پس ابخره محتقن گردد و روح گرم شود و
تب آرد و این بیشتر مؤدی بعفونت گردد بالجمله بقول شیخ علاج قسم اول آنست که در حالت شدت این تب آبهای بنوشانند تا عرق کنند و چون تب انحطاط پذیرد در حمام داخل کنند و استحمام
آب مائل بگرمی به هوای گرم نمایند و بعد آن بکیه در آن مثل مرزنجوش و شبت نام جوشانیده باشد نطول سازند و شاید حالی مسام مرخی آن که در علاج حمی یوم تشفیه مذکور شد بمالند
و دلک و روغن با خیر کنند تا آنکه عرق آید و در وقت استحمام با آب گرم بسیار نمایند و باید که بتقدیم استحمام با آب استحمام بهوا کنند بعد از ان روغنهای موسع مسام بمالند و ایضا بر ایشان
مثل روغن شبت و خیری و بابونه بریزند و با غذیه خفیفه غذا سازند و تلطیف و تشمیم خوشبو نمایند و شراب ابیض رقیق یا ممزوج با آب بخورند و این از آب بر ایشان بهتر است بهر آنکه در آن
تعریق و ادرار است و مالش بروغن برای اصحاب تعب نافع تر از ارباب استحصاف است علاج قسم دوم قریب است به علاج قسم اول باید کرد الا شراب نخورند مگر بعد یقین شدت
توسع مسام الا آنکه استحصاف اندک بود که گاهی که از شراب بگشاید باید که تلطیف تدبیر ایشان بیشتر بود و سکون ایشان در هوای حمام استحمام آنها با آب گرم اکثر باشد و در مالش
روغن با خیر بسیار باید کرد و مسیحی گوید که گاه حمی یوم از سردی برف عارض شود و بدن مستحصف گردد باید که مریض را در موضع گرم نشانند و بخور قهای نرم بپوشند و بدن را مالش
بملایمت نمایند پس بعد انحطاط تب در حمام داخل کنند تا دیر اندر آن نشانند و مالش معتدل نمایند تا مسام بگشاید و حرارت محتقن بسبب سردی تحلیل یابد بعد آمدن عرق مالش اندک
روغن خیری یا شبت یا بابونه یا سوسن یا اقحوان هر کدام حاضر باشد استعمال نمایند و بعد خروج از حمام ساعتی بیارمد خوب بپوشند بعد از آن غذای لطیف مثل جوزه مرغ و
تیهو و دراج و مانند آن بطریق اسفیذباج یا زیرباج یا شوربای اسفناج بخورند و مرزنجوش نمام و شیح بلویانند و شراب ریحانی بنوشانند اگر استحصاف اندک باشد با حرارت جود
تفتیح مسام و تحلیل حرارت محتقن نماید هرگاه استحصاف شدید بود شراب استعمال نکنند و اگر بقیه تب بماند معاودت حمام و سایر تدابیر مذکوره علاج دیگر نمایند و اما آنجا که
استحصاف از آب شب یمانی یا بعض آبهای قابض دیگر باشد باید که تدبیرش مثل تدبیر مذکوره نمایند مگر آنکه تکثار مالش بروغن بنفشه بسیار و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو
در حمام باید کرد و آب شیرین نیم گرم بیشتر بریزند و هرگاه نوبت این تب تطول کنند و ابتدای آن شبیه باشد با تب مطبقه باشد و خوف تأدیه آن بحمی عفن بود باید که مبادرت
نمایند در علاج آن بقصد غیر که در علاج حمی یوم سدی مسطور شد جرجانی گوید که در علاج قسم دوم صواب آن باشد که ترتیب علاج قسم اول نگاه دارند لیکن هر گاه در گرمابه
شوند یک ساعت اندر هوای آن صبر کنند پیشتر در آبزن نشینند و در آب آبزن مرزنگوش و شبت و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم پخته باشند تا جلد بخار این آب نرم تر شود
و مسام گشاده گردد و عرق کنند و بعد آمدن عرق بسیار ابروغن حب الغار یا شبت یا مرزنجوش یا بابونه چرب کنند و طعام نرم و معتدل چون چوزه و تیهو و دراج بخورد و درست
دران پخته و توابل آن شبت و زیره و دارچینی و صعتر و ابکامه و روغن کنجد تازه و ماش و اسفاناخ نیز موافق باشد و بعد گسل از این تب یک هفته برین ترتیب بگذرانند و برین
نوع غذا قناعت کنند ابن الیاس گوید که علاج هر دو قسم دخول حمام و تعریق و دلک و تدبیر شست هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم نوشیدن و غذا
ماء الشعیر دادن و مطبوخ شبت و اکلیل و خطمی نطول کنند و روغن بابونه بر سر ایشان ریزند و چون تب زائل شود اغذیه لطیفه مثل زیرباج ماکیان و تیهو و دراج بدهند

علاج حمی یوم شرابیه

هرگاه از شرب شراب صرف قوی بسبب گرمی مزاج جگر و دماغ و صعود بخارات گرم و اشتعال حرارت حمی یوم حادث شود شراب را موقوف نمایند و تبرید و تسکین حرارت کنند و بعلاج صداع خماری پردازند و نوشانیدن آب انار و شربت غوره بر برف سرد کرده و مالش دست و پا بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن گل و آرام خواب بطول یا بی هنگام بر سر سود مند است و گویند که شربت حب الآس را خاصیت عجیب است اکثر تسکین تب تلع آن فی الفور میکنند و اشربه ترش مثل شربت ریباس و انار و سیب یا نند آن آب سرد اندکی اندک بدهند یا خمیره صندل شش ماشه و شربت نارنج یا سکنجبین تفاحی لیمونی علو خان چهار تولد در گلاب بید مشک کیوره و عرق زرشک یک چهار تولد بر برف سرد کرده نوشانند اگر درد سر شدید باشد تبرید کنند بکرات و مرات و یا تلیین طبیعت مثل آب آلو و زردآلو و تمر هندی و شیرخشت در گلاب بید مشک تغذیه از بوارد و مزورات و بچه مرغ با غوره و آب انار سازند و گاهی احتیاج بتلیین با راول که و مانند آن بنفشه و جز آن افتد و خصوصا چون صداع ایشان دوام نماید باید که در حمام بعد انحطاط تب داخل کنند و آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و روغن بنفشه در بینی بچکانند و چون از حمام خارج شوند و یک ساعت آرام کنند اغذیه مذکوره دهند و استکثار خواب نمایند و هرگاه از خواب بیدار شوند اعاده تدبیر نمایند که بخوبی نافع باشد

علاج حمی یوم غذائیه و دوائیه

گاهی اغذیه و ادویه حاره حمی یوم آرد و لوعی که حمی یوم شمسیه اکثر امر دماغیه در روح نفسانی و حمی یوم حمامیه قلبیه در روح حیوانی میباشد حمی یوم غذائیه کبدیه و در روح طبیعی بود و علاجش ادرار مبردات معروفه مثل لعاب اسبغول و شیره تخم خرفه و خیارین و خربزه و سکنجبین ساده و آب سرد بر برف ست و تلیین طبیعت مثل شیرخشت و تمر هندی یا آب انارین و شیرخشت و یا شربت ورد مکرر و یا شربت آلو بسهل نمایند و اصلاح جگر اول الاشیاست بشل کاسنی و بقول باردة دیگر چون کاهو و خرفه و سکنجبین ضماوات مبردة از صندل و کافور و گلاب عصاره حی عالم سبز و عصاره بقول بارده سر بالمثل و التلطیف باغذیه بارده لطیفه مثل ماء الشعیر بشکر و روغن بادام شیرین و مزوره معموله بکدو و اسفاناخ و سرمق بروغن بادام کنند و هرچه در علاج حمی یوم حرسیه مسطور شد در اینجا سود مند باشد صاحب کامل گوید که علاج حمی حادث از تناول غذای حار و اشربه حاره بخوابانند ای نیش جای سرد اگر فصل گرما باشد و مقابل باد شمالی باشند و باد کش بجنبانند و لعاب بزرقطونا و شیره تخم خرفه مع جلاب و آب انار بر برف سرد کرده بنوشانند و اگر خواهند غذا بیست جو یا گندم با آب سرد و شکر دهند و هنگام خواب شیر لعاب اسبغول بهدانه با نبات و یا جلاب و روغن تخم کدو یا روغن بادام با بهند و اگر فصل سرما باشد کاهو مربی و کاسنی مربی حمازی بخورانند و در موضع معتدل الهوا بخوابانند و اگر موسم گرما باشد خرفه و مغز خیارین یا در رنگ دهند و انار بمکند و آلو بخارا و توت و شفتالو پخته نرم بخورند و تضمید کبد بمعجون صندل و گلاب قیروطی باید معمول بگلاب و آب کشنیز و آب کاهو و آب خرفه بروغن بنفشه و روغن گل و موم سفید نمایند و صاحب امین فضل دیگر شراب ذکر و در حمام داخل نشود و مصنف حاوی گوید که اگر بسبب استعمال اغذیه یا ادویه حاره یا شرب شراب صرف قوی باشد جلاب آلو بخارا و عناب هر احد بیست عدد و تمر هندی شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر ملیا در آخر روز و تلیین طبیعت بنقوع فواکه نمایند و یا آب انارین با تخم آن افشره و سه وقیه شکر سفید و ده درم سپند یا شیره تخم خرفه سه وقیه سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و اگر از ماء الشعیر کراهت باشد غذا مزوره ماش و شیره بادام و کدو سازند و یا جلاب شکر سفید ده درم و گلاب ده درم بیست بوسه بر برف سرد کرده دهند و تناول مغز خیارین یا در رنگ و هندوانه و شربت شربت غوره و آب انار و توت سرخ خام و نوشیدن آب سرد و مالش اطراف و آرام و خواب و تغذیه مزوره غوره یا ریباس یا زرشک یا انار دانه و مرغ مطبوخ و ریباس و بعد انحطاط استحمام آب نیم گرم نافع است

علاج حمی یوم زکامیه نزلیه

هرگاه از زکام یا نزله بسبب انعکاس ابخره حادة ناریه احتباس آن در دماغ بواسطه انسداد مسامات راس و تکاثف آنها از سرما یا امتلای حمی یوم عارض گردد علاجش بعلاج نزله و زکام کنند و فصد نمایند و اگر مانعی بود بر نقره گردن حجامت کنند و خمیره بنفشه و شربت آن با عرق ملکوه بکرات دهند و اسهال بمطبوخ نرم فرمایند و تسکین تب نمایند و از گوشت و شراب منع کنند و بعد نضج نزله و تسکین تب و سعال در حمام داخل کنند و در علاجش تساهل نکنند تا مؤدی بسرسام و ذات الجنب نگردد ابن الیاس گوید که اگر از زکام و نزله حار باشد جلاب از بنفشه شش درم و عناب سپستان هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند غذا ماء الشعیر سازند و یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم بنوشند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و اگر قوت قوی و علامت خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر قوت و احتیاج نمایند

علاج حمی یوم زحیریه

و سبب این آنست که در وجه گفته شد اول معالجه زحیر متوجه شوند که بزوال آن حمی خود بخود زائل میگردد [illegible] اشاره [illegible] عظیم دارد

حمیات خلطیه

و مراد از خلط درینجا عام است رطوبات بدنست زیراکه تپ گاهی از عفونت منی مانند آن از اقسام رطوبات ثانیه حادث میشود بالجمله حدوث تپ از اخلاط بر دو گونه است
یکی آنکه حرارت غریبه خلط را گرم تر از مقدار طبیعی کند و آن خلط جوشش نموده تپ آرد و این نمیشود مگر در خون فقط زیراکه سوای خون اخلاط دیگر بسبب [illegible] یا قلت [illegible]
احداث تپ از حرارت غلیانی خود بدون حدوث عفونت در آن نمیتواند کرد بخلاف خون که آن گرم مزاج و کثیر المقدار است هرگاه زیاده گرم شود و جوشش نماید تمام اخلاط و
ارواح و اعضا را گرم بسیار زند و این نوع را حمای غلیانی و سخونی نامند و بقراط آنرا سونوخس نامیده یعنی تپ دائمه لازمه لزوم این تپ نسبت بحمی یوم بود و جهت آن اکثر
علامات تا مدت مرض دوم آنکه حرارت غریبه خلط را متعفن سازد یعنی گنده کند و بدان سبب تپ آید زیراکه اخلاط چون عفونت پذیرند گرم شوند و عضوی که در آن عفونت
گردد گرم بسیار زند پس عضوی که متصل آنست بمجاورت او گرم شود و همچنین عضوی بعد عضو دیگر بمجاورت گرم گردد تا آنکه حرارت بقلب منتهی شود و بتوسط شرائین بجمیع بدن [illegible]
و این قسم را حمی عفنی و عفونی گویند و تعریف آن چنین میکنند که عبارت از آنست که نخستین اخلاط بسبب عفونتی که اندران حادث شود گرم گردند و بعد آن گرمی بروح
و جرم قلب متأدی گردد و آنگاه بسائر اعضا رسد و تعریف عفونت چنین کرده اند که آن فسادیست که جسم رطب را عارض شود از فعل حرارت غریبه و آن جسم بدان سبب از [illegible]
و مناسبت خود بر آید و نوعیت او باقی باشد یعنی ماهیت او پیش از حدوث این فساد مسمی بود و بعد وقوع تعفن نیز بهمان اسم مسمی شود و بعضی گویند که تعفن گندگی و پوسیدگی
را گویند که صلاحیت هضم از آن منقطع شده باشد و لیکن قابل نضج و تحلیل بود و حدوث عفونت چنان بود که حرارت غریب قلیل اندر رطوبت کثیر و خام آویزد و آنرا
نتواند نضج نمود و نتواند تحلیل کرد و بدان سبب آنرا فاسد سازد و مبادی لازم نیست که آنچه تعفن پذیرد بالطبع یعنی بالقوة نیز رطب باشد بلکه رطوبت جسمیه یعنی بالفعل کافیست
و اگرچه بالقوة خشک بود چون صفرا و سودا یا برگ مورد تر و برگ گل تر هم نهاده و از آنکه گرچه بالقوة خشک است لیکن کنده میگردد و بعضی عفونت بقول شیخ الرئیس نوعی [illegible]
اول آن از بخارات دودی حادث شود و چون ماده متولد از آن مواد بعفونت باشد و این یا بسبب حرارت خود تر و مثل غذاهای شیرین که از آن بخارات حادث میشود و مثل
گوشت خشک کرده یا بسبب عدم قبول آن برای فساد و اگرچه جید الجوهر باشد مثل شیر که بسبب لطافت خود و مثل ماهی که بسبب کثرت رطوبت و قلت حرارت
خود بسرعت متعفن میشوند و یا بسبب آنکه خونهائی رقیق از آن پیدا شود و بدان سبب تا بر حرارت بجوش شده و عفونت پذیرد و مثل فواکه و بقول بسیار رطب آبناک و یا
بسبب آنکه مستحیل بخون نیک نشود بلکه خلط ردی بارد خام بماند و حرارت غریبه آنرا طبخ و اصلاح آن نتواند بلکه حرارت غریبه آنرا متعفن سازد مثل آنکه از خیار و بادرنگ و امرود
و شفتالو و زردآلو و سیب مثل شربهای بمانند آن متولد گردد و یا بسبب حرارت صنعت آن بود اگرچه اصل جوهر آن نیک بود مثل آنکه گوشت تمام بریان نکرده [illegible]
بسازند و یا در طبخ سوخته باشد و یا آفتی دیگر رسیده باشد و یا بسبب وقت آن باشد مثل خوردن طعام قبل از اشتهای صادق و یا بسبب ترتیب خوردن آن باشد مثل آنکه
اشربه و فالوده جات و فواکه بالای طعام خورند یا طعام لطیف بالای غلیظ تناول نمایند و مانند آن از تناول اقسام اغذیه مختلف باهم در یک وقت تناول دوم آنکه
سبب آن سده باشد که مواد را در مجاری بند کند و مانع تنفس از مسام ترویح گردد بسبب مزاج ردی بدن و ضعف طاقت هضم جیده یا بسبب آن مزاج مبرد و نفیا در فعل قوه [illegible]
باشد که در غذا و مثل آن هیچ فعل و اثر نکند و آنرا خام بگذارد و مثل این مزاج یا اخلاط ردی پیدا نماید و یا آنچه پیدا کند آنرا فاسد سازد و بسبب تقصیر در [illegible] و بسبب تحریک
بحرکت قاسره آن یا ماده متولد را و این اسباب معین تولد سده مولد عفونت اند سوم آنکه سبب آن امور خارجی از هواها بود مثل هوای وبائی و هوای بیشه ها و آبهای ایستاده
و متعفن شده و مثل آن و متعفنه باشد که از راه مسامات و تنفس باخلاط و ارواح رسیده و مواد را متعفن سازد و گاهی چند امور از این اسباب جمع میشوند و اکثر سبب عفونت سده
میباشد و سده حادث میشود یا بسبب کثرت خلط یا بسبب غلظت آن یا لزوجت آن پس هرگاه سده حادث شود عفونت در اخلاط پیدا گردد و بسبب عدم ترویح
و مانند آن اگر عقب [illegible] حرکات و استحمامات در غیر وقت حرکت و استحمام مبتلا و تخمه کرده شود و یا سیر در آفتاب یا تناول مسخنات بر امتلا یا ترک مراعات هضم معده و جگر
و ترک تلافی تقصیر اگر آن تقصیر تسخین معده و کبد یا طلیه کما و امثال آن برای تدارک قصور هضم واقع شود و یا استعمال طعام قبل از آنکه طعام سابق هضم شود که این همه امور
در سده می افزاید و گرمی پیدا کنند و ماده متعفن از دو حال بیرون نیست یا عام در تمام بدن باشد و یا در یک عضو و بسبب عفونت آن یا بسبب حرارت غریبه حدت

آن یا بسبب دوران گرم تر شده یا ماده اندران گرد آمده و در آنجا عفن شده باشد صاحب کامل گوید سببی که از ان اخلاط متعفن شوند پنج است اول آن کثرت مقدار اخلاط دوم غلظت آن سوم لزوجت آن چهارم سده و ممانعت از [illegible] تنفس تابع سده بود و بهر آنکه خلط را احوال تنفس نبود عفن گردد پنجم عفونت شود چنانچه رطوبات خارجی که عارض شود هرگاه هوا بدان مسلط گردد و انواع عفنی بسیار است بعضی از آن بسیط و بعضی مرکب بود اما انواع بسیطه که آن معروف [illegible] چهار است بحسب عدد اخلاط اربعه یکی حمی مطبقه و آنرا سونوخس گویند و آن از عفونت خون بود و آن خطرناک باشد زیرا که مریض را راحت نباشد دوم حمی حادث از عفونت صفرا و آنرا غب گویند سوم حمی حادث از عفونت مره سودا و آنرا ربع گویند چهارم حمی حادث از عفونت بلغم و آنرا حمی مواظبه گویند و [illegible] این حمیات [illegible] منقسم شود [illegible] چنانچه حمی [illegible] و تفصیل آن هر در مقامش خواهد آمد اما حمیاتیکه از عفونت اخلاط ثلاثه [illegible] منقسم بدو قسمت میشود یکی آنکه [illegible] بتغیر فتور باشد و دوم آنکه آنرا اوقات نوبت باشد و [illegible] آنست که اگر خلط داخل عروق عفن شود حمی دائمه پیدا کند و اگر خارج از عروق عفن گردد حمی نوبتی [illegible] حمی حادث از عفونت خون مطبقه باشد زیرا که خون داخل عروق است چون یکجا [illegible] عفن میشود و در جمیع خون سرایت میکند و حرارت آن [illegible] مشتعل شود [illegible] دائمه بود تا آنکه این شیء عفن تمام فانی گردد یا نضج یا اصلاح یابد یا آنرا [illegible] لاحق شود اما تپ اخلاط دیگر [illegible] بهر آن میباشد که چون خلط داخل عروق متعفن شود از تحلیل و استفراغ [illegible] بعرق و غیر آن بسبب کثافت و تلزج جرم [illegible] نماند و بدین جهت حرارت [illegible] بتقاضای نوبت اول باقی ماند و دوام کند تا آنکه نوبت ثانی لاحق شود و همچنین حرارت از آن نوبت باقی ماند و بحرارت نوبت ثالث متصل گردد و کذلک در سائر نوائب تا آنکه مثل مطبقه شود اما اخلاط متعفن خارج عروق را حدوث تپ نوائب بهر آن میکند که خلط متعفن تمام در یکجا [illegible] بلکه اندک اندک بجائیکه در ان متعفن شده جمع میشود و اجتماع او [illegible] که میان هر دو نوبت [illegible] نوائب حمیات است بظهور میرسد و گاهی اتفاق افتد که خون خارج عروق متعفن گردد و حمی مطبقه پیدا شود و این بهر آنست که چون عضوی از اعضا مقدار کثیر از خون جمع شود و ورم پیدا کند و بسبب انسداد منافذ آن عضو از ورم عفن گردد و [illegible] خون متعفن گرم شود و آن عضو [illegible] بسبب آن گرم [illegible] تا آنکه گرمی بدل واصل شود بعد از آن حرارت [illegible] تا آنوقت که [illegible] شود [illegible] بسبب بعض حمیات مطبقه گردد و بعضی از آن نوائب و ادوار آید انطاکی گوید که حقیقت حمی عفنی آنست که اخلاط [illegible] حرارت [illegible] حرارت غریزی واقع میشود چنانچه در البان حلاوت چون آب [illegible] مشاهده میگردد و گاهی عفونت حادث میشود [illegible] که لزج یا غلیظ شود و حبس گردد [illegible] باشد چون نفوذ منع گردد متعفن [illegible] احتراق [illegible] اشتعال واقع شود یا در داخل عروق و دران [illegible] و این حقیقت منفک نمیشود و آن از فضول [illegible] میباشد [illegible] میشود [illegible] الادوار [illegible] صحت [illegible] اگر فساد آن اجزای اخلاط مستغرق کرده باشد پس [illegible] شدید ترین انواع در عصیان تحلیل است بسبب احتباس [illegible] در اجرام عروق [illegible] متعفن میشود و اندک اندک مشتعل میگردد و گاهی سوای خون از آن متعفن [illegible] واقع شود بخلاف خون [illegible] بلزوم موت است [illegible] خارج عروق [illegible] لیکن هر خلط که خارج عروق تعفن پذیرد لازم نیست که [illegible] دوری باشد چنانچه از کلام اطبا مفهوم میشود بلکه غالب بود [illegible] که نوبت برای خلطی باشد که در خارج عروق متعفن شود و فقط و خون [illegible] متعفن نمیشود مگر در اورام بزرگ و در انوقت حمی مطبقه باشد مثل حمی داخل عروق [illegible] که در داخل عروق متعفن شود [illegible] مطبقه باشد و کذا دموی که ماده آن خارج عروق مع اورام متعفن گردد و اسباب حمیات علی الاطلاق فساد [illegible] تناول [illegible] انگور و استعمال شراب [illegible] خلط آن [illegible] قبل هضم سابق از آن هر دو [illegible] خوردن شیر و سرکه [illegible] و سدد [illegible] لطیفه [illegible] فساد او سریع تر باشد شیخ می فرماید که خلط قابل عفونت [illegible] است [illegible] متبخر شود [illegible] لطیف [illegible] خون که متبخر گردد [illegible] بخار لطیف یا بلغم [illegible] بخار کثیف یا سودا [illegible] متبخر شود [illegible] کثیف غبار [illegible] و عفونت صفرا تپ غب یعنی یک روز در میان و عفونت خون تپ مطبقه یعنی اطباق نوبت بر نوبت بدون ظهور فتره و عفونت بلغم در اکثر [illegible] مواظبه یعنی [illegible] نوبت [illegible] هر روز و عفونت سودا تپ ربع یعنی دو روز در میان [illegible] مکان خون داخل عروق است پس عفونت او داخل عروق باشد مگر در اورام عظیمه [illegible] صفرا و بلغم و سودا گاه در داخل عروق متعفن میگردد و گاه در خارج [illegible] جگر [illegible] معا [illegible] سینه [illegible] غیر آنست

و چون در خارج عروق عفن شده باشد و سببی دیگر نباشد مثل عفونت ورم اعضای باطنی که بخار عفونت آن بقلب رسد واجب میکند دوری نوبتی که برای هر ادوار زمانها
شناخته مذکور شد پس تب هر یک بنوبت عارض میشود و میگسارد دیگر تب بلغمی که اگرچه یکبار دارد اما در بدن بقیه خفیف از آن باقی میماند و اینها اخلاط سوم که اگرچه در خارج
گاهی متعفن و گندیده شود دیگر تب لازم باشد و چون در داخل عروق عفونت پذیرفته باشد لزوم تب واجب گشته یکبار رها بلکه دائمه لازمه باشد لیکن آن از استعدادات
بود که گاهی گرم تر میشود و گاهی آهسته تر و از آن نوائب شناخته میشود اما اگر عفونت خلط داخل عروق اندر جمیع عروق رسیده باشد یا در اکثر عروق که قریب از قلب است
بود دیده تمام اشتدادات و نقصانات آن ظاهر نشود و تب لازم مرکب تیره باشد که کم شود و نه زیاده اما چون خلاف این باشد یا ماده هم اندر داخل رگها و هم در خارج آنها عفن شود
از یک جنس باشد یا مختلف در جنس ابودت تغیرات ظاهر بین نماید و عفونت خارج عروق منقطع میشود و باز از سر نو حادث میکند و تب نائبه میباشد بهر آنکه ماده که در بعض
مواضع خارج بدن در افضیه متعفن میشود در سایر نوبت بران حرارت عفونت می آید پس رطوبتی باقی که بدان حرارت عفنه متعلق باشد بسرعت فانی و تحلیل گردد
و از بدن خارج شود بعرق و بخار و غیره استفراغات زیرا که محبوس در عروق نیست تا مانع از تمام تحلل و خروج آن باشد پس ... حیثیت آن که حامل تب و حرارت
نیست باقی نماند بهر آنکه حامل حرارت و عفونت ابودن جسم رطب لابد است چنانچه دیده میشود از حال عفونت اکراس (?) ... که اندک اندک مشتعل میشود تا آنکه جمله خاکستر میگردد
و در آن حرارت باقی نماند و چون زمانه محترق بعفونت حرارتی باقی نماند تب باطل شود تا آنکه بار دیگر ایفای (?) ماده در جای عفونت جمع شود در آنجا بقیه حرارت اعفونت
اولی باقی نماند و اگر چیزی از عفونت باقی نماند یا موجود باشد ... تعفن اجزای ماده اولی پس در ماده ثانی که بر آن وارد شود سبب التهاب مشتعل گردد و ام عفونت
بر وجود حرارت منقطع ... و در کنار رطوبات متعفن و تحلیل و خاکستر شود و بجای خود متعدی گردد تا آنکه حد مشترک میان مشتعل و قابل اشتعال منقطع شود و ماده فانی گردد
مجاور دیگر نیابد و بقیه تب باقی نماند تا انتظار تجاوز ماده دیگر بسبب موقع آن باشد و اما چون عفونت داخل عروق باشد و اجتماع ماده آن بسرعت نشود و تحلل تام متعذر بود بسبب کثافت
جرم عروق و تنگی آن و بسبب دوام و سرایت عفونت از یک جزء به دیگر باعث اتصال بعض ماده که در عروق است ببعض دیگر پس آنچه مجاور آن شده متعفن شود و بعد بر مجاور دیگر
دور کند و ایضا هر آنچه محصور در عروق است اتصال بسیار بقلب میدارد پس وصول بخار از آن بسوی قلب دوام می نماید و از قلب بتوسط شرائین بسوی جمیع بدن میرسد
و فتره حاصل نمیشود لاجرم تب دائم و لازم باشد ابن عباس گوید اسبابیکه بدان ادوار حمیات نائبه مختلف میگردد سه گونه است یکی سرعت اجتماع خلط متعفن و ابطای آن
دوم سهولت تعفن خلط و عسر آن سوم سرعت استفراغ او و بطوء آن پس بلغم نائبه هر روزه حادث میکند بنا بر سرعت اجتماع او بجائیکه در آن متعفن شود و بسبب
کثرت مقدار او در بدن و سهولت تعفن او و بسبب رطوبت او و بطوء استفراغ او بسبب لزوجت او و مره سوداوی حادث میکند که یک روز نوبت کند و دو روز نه بهر آنکه
بطیء الاجتماع است بسبب قلت مقدار آن و عسر تعفن است بسبب ... و پس آن سریع الاستفراغ است بسبب آنکه لزج نیست و اما مره صفراوی تب یک روز در میان حادث میکند
زیرا که متوسط است مابین سوداء و بلغم در احوال مذکوره یعنی اقل مقدار از بلغم است و اکثر مقدار از سوداء و پس مزاج از بلغم است و ارطب مزاج از سوداء و آن الطف جوهر است و اسرع
پس بدین اسباب ادوار نوائب حمیات مختلف میباشد و بسبب همین اسباب بعینه مدت زمانه نوبت حمیات مختلف میشود زیرا که حمی مواظبه اکثر امر نوبت او هژده ساعت میشود
بسبب غلظت بلغم و لزوجت آن که بسرعت تحلیل نمیگردد و حمی ربع در اکثر امر بیست و چهار ساعت می ماند و این بسبب غلظت خلط و میل او بود که آن بسرعت متعفن نمیشود و چون
عفن گردد بسرعت تحلیل نشود و این بهر آنست که مثال او مثال اجسامی است مانند سنگریزه و آهن که آتش در آن دیر و بسرعت عمل نکند و چون عمل
کرد بسرعت منطفی و سرد نمیگردد و اما حمی غب خالصه اکثر دوازده ساعت کشش می نماید و این بسبب لطافت خلط محدث آن و قلت لزوجت او است که بسرعت
متعفن میشود و بسرعت از عروق مستفرغ میگردد و گاهی مدت زمانه نوبت هر واحد ازین حمیات یکبار کوتاه تر از زمان مذکور و یکمرتبه درازتر میشود و این را
سه سبب یکی طبیعت خلط و این چنان باشد که هرگاه خلط غلیظ تر باشد لزوجت او بر مزاج باشد زمانه نوبت تب درازتر خواهد بود و هرگاه اقل و الطف
و احر مزاج و اقل لزوجت بود مدت نوبت آن کوتاه تر باشد دوم مقدار قوت مریض و این بهر آنست که هرگاه قوت مریض قوی باشد تا آنکه خلط را دفع کند
و اخراج آن بعرق نماید مدت نوبت اقصر بود و اگر ضعیف بود مدت نوبت اطول باشد سوم سخنه بدن زیرا که چون بدن متخلخل و اسع المسام بود زمان نوبت
حمی قصیر تر باشد بهر آنکه خلط از آن بسهولت و سرعت تحلیل می یابد و چون بدن کثیف تنگ مسام باشد نوبت تب طویل تر بود چه خلط بسرعت تحلیل نمی شود

اسباب اختلاف ادوار

تحلل

تحلیل

وهرگاه جمیع اسباب قصر نوبت تپ مجتمع گردد مدت نوبت حمی کوتاه تر باشد از آنکه بسیار باشد وهرگاه مجتمع شود اسباب طول نوبت حمی مدت آن تا نضج تپ دراز تر بود
از آنچه بسیار باشد و چون مدت نوبت تپ کوتاه تر بود صاحب تپ را [illegible] انقضای نوبت حمی تا وقت نوبت ثانی پاک بدن از تپ باشد و راحت یابد و هرگاه مدت آن
دراز تر بود محروم از حمی پاک نشود تا آنکه نوبت ثانی آن را لاحق گردد چنین بیماران هر دو نوبت وقت راحت نباشد حتی که بدین سبب تپ شبیه حمی دائمه گردد و باید دانست که
ادوار نوائب حمیات مدام لازم الانتظام و ترتیب بود مادام که خلط عفن متغیر از حال خود نگردد و نوع دیگر از اخلاط بدان مخلوط نشود و در تدبیر مریض خطا واقع نگردد
پس هرگاه خلط عفن از حال خود متغیر گردد در تحلیل بنوع دیگر شود مثل آنکه خواه منتحیل گردد هنگامی که آن محترق و متعفن شود پس اجزای لطیف آن تحلیل یابد و اگر جزء
غلیظ او استحاله سوداویه یابد هرگاه که از اخلاط دیگر عفن مختلط گردد یا خلط دیگر عفونت سازد یعنی برانگیزد که بحسب طبیعت آن نوبت کنند و اگر مریض بیرون بری که از ان اخلاط دیگر
در بدن او متولد شود احتمال نماید حمیات مختلفه بحسب طبیعت هر اصناف آن برانگیزد [illegible] ادوار حمیات فاسد گردد یا قبل وقت آن تقدیم نماید و یا ادوار دیگر غیر ادوار
که قبل آن بود حادث شود و زیادتی و کمی در آن بحسب مقدار تغیر اخلاط و مقدار حدوث آن باشد این [illegible] گویند که بعضی اطبا گویند که سبب در اختلاف ادوار
حمیات اختلاف کیفیات اخلاط است پس مزاج صفرا حار یابس است حرارت اقوی کیفیات فاعله و یبوست اقوی کیفیات منفعله است پس هرگاه حرارت در ماده قوی تر
کند یبوست او دیگر ارتفاع آن گردد و بلغم چون بارد و رطب است برودت اضعف فاعلتین و رطوبت اضعف منفعلتین است منع او بعنی قوة او اندک وقت باشد در آن
شش ساعت است که از آن ده ساعت باشد و چون مره سودا بارد و یابس است در آن ضعف فاعلتین یعنی برودت و اقوی منفعلتین یعنی یبوست مجتمع شده سکون
آن بسیار و دراز می باشد در آن چهل و هشت ساعت است و اخذ آن [illegible] ساعت بود [illegible] حمیاتی که از انواع نوائب اقلاع و تفتیر می باشد گاهی نظام آن
در مقدار و در زمانه نوبت و راحت و درازی تشدید و تفاقص [illegible] مواد و در کثرت زیادت غلظ و رقت یا بسبب اختلاط آن در جنس بطوریکه بعض مواد منتقل
شود پس جنس او دیگر میشود از آن نوع بهم رسد در کثرت و قلت [illegible] غلظ و رقت [illegible] در جنس و طبیعت چنانچه تپ بلغمی بصفراوی منتقل شود و چون چنین بسیار استعمال
کنند و تپ صفراوی [illegible] چون افراط تبرید و تغلیظ کنند و گاهی ترک نظام آن از سوء تدبیر مریض بود بنحویکه تغلیظ غذا و تکثیر آن کرده شود پس غلظ ماده
زیاده گردد و دوا از بوجه عسر تحلل آن شود پس نوبت طول کند و یا بسبب ضعف مریض زیرا که هرگاه قوتها ضعیف گردد بر سرعت تحلل ماده قادر نباشد پس نوبت طول
کند و فترة کوتاه گردد و یا بسبب کثرت حس مریض زیرا که چون حس قوی بود نوبت را از ابتدای حرکت ماده تا آخر آن ترک نماید پس نوبت طول محسوس گردد
و باید دانست که نوائب تپ مقلعه در اکثر امر ابتدا بالقشعریره یا سردی یا لرزه می کنند و بعرق تحلل می پذیرند و سبب قشعریره و سردی و لرزه علیحده در نافض و برد مسطور
گردد و سردی که از سوزش حرارت بود و نسبت آن بقشعریره کردن اولی از آنست که نسبت آن بسردی کنند و اکثر آنچه از سوزش عارض شود مثل خلش سوزن در
هر عضو بود و انحلال ماده بعرق بدین سبب است که حرارت معفنه رطوبت ماده را میگدازد و تحلیل میکند و رطوبت آن باقی می ماند و چون این رطوبت غیر محسوس در عروق است
اندفاع او در مسام از عرق سهل می باشد و نوبتهای تپ لازمه که تفتر میکنند و منقلع نمیگردد ابتدا بسردی نمیکنند مگر بسبب ضعف قوت یا بسبب میل حرارت غریزی بسوی
باطن جهت اعتشاء پس و دست و پا سرد گردد و این علامت ردی است بنا بر دلالت او بر عجز قوت و بر کثرت و تغلظ ماده و عدم نضج ماده هنوز و گاهی در بعض حمیات
سردی و قشعریره هر دو جمع میشوند بهر آنکه ماده متعفن مرکب از بارد و از لاذع بود و گاهی بعض حمیات عفونت ترکیبی یابد که در هیئت تپ لازمه شوند و این مثلا چنان
باشد که چون خلط ابتدا تعفن در موضعی نماید پس گاه بران عفونت آید خلطی از جنس او یا از غیر جنس او در موضع دیگر متعفن شود پس این عفونت ثانی در زمانه اقلاع
نوبت عفونت اول لاحق گردد و بعد از متصل شود همچنین حتی که تپ واحد لازمه معلوم شود و گاهی حمیات عفنه باقسام دیگر از ترکیب که در باب احوال حمیات مرکبه
مفصل مذکور گردد و ترکیب یابد و باید دانست که ادوار حمیات گاه دراز میشوند و گاهی کوتاه و طول آن بسبب غلظ ماده یا لزوجت آن یا بسبب کثرت آن یا سکون آن یا بسبب
ضعف قوت یا بسبب ضعف حس یا بسبب انسداد مسام می باشد پس خلط تحلل نمی پذیرد و قصر آن بسبب اضداد این اسباب می باشد پس آنجا که اسباب درازی
بیشتر جمع شوند بر طبق آن تپ نیز دیر تر گذرد و آنجا که اسباب کوتاهی بیشتر گردآیند بحسب آن تپ نیز زود در گذرد و گاه نوبتها سریع و بطی میشوند بطوری آنها
یا بسبب آنست که ماده قلیل یا بطی الحرکت است و معدن عفونت بسبب غلیظ خود باشد و این مثل ماده ربع بود و سرعت نوبتها یا بسبب آنست که ماده کثیر بود و مثل بلغم مگر بلغم زجاجی که نوائب

آن بسبب گردد یا ماده لطیف بود مثل صفرا بهر آنکه سریع الحرکة است بسوی معدن عفونت ست و ردی ترین حمیات عفونیه حمای لازمه است که عفونت در ان مخصوص عروق میباشد
بعد از ان حمای متقطعه که عفونت دران مخصوص بدن باشد یا در نواحی قلب بود و شائع تر احمای صالبه یعنی تپی که ملازم نماید و اشتداد کند کمتر عارض شود بسبب مزاج آنها
و قلت تحمل ایشان و اما بعض پس احوال آن در حمیات عفنه مختلف میباشد بحسب اختلاف آنها در اجناس آنها و بحسب اختلاف نوع واحد از انها در شدت و ضعف و در
قوت اعراض و ضعف آنها بحسب اختلاف ماده در غلظ و لطافت و قلت و کثرت و گاهی نبض را صلابت در نبضات عارض میشود بسبب ورم حار شدید التمدید یا ورم
در عضو عصبی یا ورم صلب یا بسبب شدت یبس یا هنگام استیلای سردی ابتدای آنها و گاهی نبض لین میباشد بسبب ورم رطب لین الجسم و مدید بسبب ورم در عضو لین مثل ذات الکبد و ذات الریه
و لیکن عرض و یا بسبب تپی که متوقع نزول او حمی انتقاع از عرق و نیز در ابتدای نوائب ضعیف منقبض میباشد بسبب اقبال قوت بر ماده و اشتغال آن به تنقیه و ترجیح

قول کلی در علامات حمیات عفنیه

مسیحی گوید که طبائع حمیات شناخته میشود از خلطی که آن ماده اوست و این چنان باشد که نگاه کنند بزمانه نوبات و سهولت آن که او چه قدر است پس واقف شوند
بر نوع تپ و معرفت تپ لازمه چنان باشد که در هر نوبت ابتدا البرده نکند و تمام تطلع نشود بلکه آهسته گردد و فقط و حمی نائبه اخیان که بایست کرده شود که تمام
منقطع شود بعد در نوبت دیگر ابتدا کند و اما اقلاع بعرق در بعض نائبه بود و در بعض گاه نباشد و اما در لازمه اصلا نباشد علامه مسیحی سید علامتی که حمیات را
یک دو روز تقدم نماید و منذر آنها باشد آن بیخوابی و ملیله و کثرت گرمی بدن کمتر از حرارت تپ و تمطی و تثاوب و کسل و گرانی دست یا بعد خواب و تمدد شراسیف
و گرانی سر و ضربان صدغین و گرمی گوش و چشم و غیر آنست که در قول شیخ بیاید پس اگر تدارک این علامات بسرعت نکنند لا محاله آنرا تپ لاحق شود شیخ میفرماید که گاه
دلالت میکنند بر حمیات عفونت تقدم اسباب سابقه آن و خصوصا چون آنرا اسباب بدنی نباشد و ایضا نبض و نفس که حرکت انقباض آنها سریع باشد
بهر آنکه حاجت به تنقیه و منع بخار دخانی شدیدتر بود و نسبت بجذب هوای سرد و در حمیات حرارت سوزان بود و نه ملائم مثل حرارت حمی یوم و اکثر حمیات عفونی را
ملیله تقدم کند و ملیله حالتی ست که از امتلا کنند حرارتی که بحد تپ نرسیده یعنی میان تپ و اعتدال مزاج بود و مصحوب آن ماندگی و تکسر و کسل و خمیازه و فازه
و اضطراب نوم و بیداری و گاهی تنگی نفس و کشیدگی رگها و استخوان پهلوها و صداع و ضربان سر باشد پس هرگاه طول کند در حمیات عفنیه افکند و ضعف و
زردی رنگ پیدا کند و گاهی همراه ملیله متقدمه حمیات کثرت آب دهن و غثیان و کثرت بول و بسیار عطش و گرانی سر و تهیج و انتفاخ سحنه بود
و تواتر و نبض عارض شود و نه از سبب خارجی مثل ماندگی راه یا غضب و غیر آن از گرمی آفتاب و بیداری و چون انضغاط نبض در ان عارض شود و نوبت بیاید و علامات
آغاز تپ باشد و انضغاط نبض فشار دن نبض و صغر مختلف ست که در ان نبضات کبار قوی واقع شود و سرعت قوی نباشد اما اختلاف نبض در زمانه ابتدا
تزید از خواص و لازم حمی عفنی ست اگرچه در تپ غب بسیار ظاهر شود بسبب خفت ماده آن که صفراست و در زمانه انتها و انحطاط نبض مستوی گردد و از علامات
حمی عفنیه خالی بودن دوره اول از عرق و تری بدنست حمی یومیه بخلاف این میباشد و زمانه تزید آن مختلط غیر متناسب و غیر متشابه بود و طول مائه تزید
نیز دلالت میکند بر آنکه حمی عفنیه است از دیاد عظم نبض بر استمرار دلالت بر تزید مینماید بعده از علامات اول ست که اگر تپ متقطعه باشد یعنی تپی که میگسارد
و بنوبت باز می آید ابتدا البرده یا قشعریره کند و در اکثر امر بعرق یا تری جلد بگذارد و بنوبتها دور نماید و اگر تپ لازمه باشد مع تفتیر یا غیر تفتیر مشابه
حمی یومیه و نبض و بول و تمام نقاء و سکون اعراض شود و اکثر با تپ عفنی اعراض بسیار از تشنگی و صداع و سیاهی زبان خصوصا نزد زمانه انتها بود و قلق
کثرت پذیرد از کرب و اضطراب شدید که مقاومه ماده و قوت آنرا واجب کند پس گاهی ماده و گاهی قوت غالب شود و همچنین نبض گاهی بعظم و قوت
و گاهی بصغر و ضعف اخذ کند و اما صلابت نبض گاه میباشد و دائم بودنش واجب نبود مگر آنکه با تپ ورم صلب در عضوی بود و یا ورم در عضو صلب
مثل غشا و عضله و عصب یا باد باشد و اگرچه ورم صلب نبود و یا اتفاق شرب آب سرد افتد یا چیزی دیگر از اسباب صلابت نبض مثل یبس
جرم رگ و مجاهده بحرانی باشد و تا وقتیکه نبض قوی نگردد و بسرعت قوی و سریع نشود هنوز حمای یومیه بود و بجای عفنی منتقل نگردد و در بول
در ابتدای تپ خام بی نضج بود یا قلیل النضج و این نشان قلت و ضعف ماده باشد و گاهی بول بدبو و غلیظ و گاهی حاد بود و هر گاه که از حمیات

حادهٔ مهلکه کمتر خلاص یابند مگر بزبانت عضو بسبب انتقال مادهٔ آن در مفصل آن عضو چون تپ بعد سکون ورم در ذات الجنب و مانند آن مثل ذات الریه و ذات الصدر باقی ماند باید دانست که بقیهٔ مادهٔ ورم هنوز باقی است و ماده بسوی عضوی میل کند که در آن ظاهر شود

علامات حمیات لازمه

در حمی دائمه اختلاف نبض یعنی آنکه یک حرکت آن سخت سریع از دیگر باشد بحسب تپ بسیار ظاهر بود و در اکثر آن غیر منتظم بود و وزن باشد و تپ دوام کند و منقلع نشود و بعد بست و چهار ساعت که آن مدت اطول حمیات دائره اعنی ربع دائره است و همراه او از احوال مذکوره حمی مقلعه مثل تقدم لرزه وغیر آن نباشد و آنچه دلالت میکند بران لزوم اوست زیاده تر از یکشبانه روز و شدت اختلاف حال آن نزد دو زمانه تزید که گاه کم شود و گاه اشتداد نماید ذکر امور فارق حمیات عفنیه و مشترک در بعض آن آنچه از حمی بسبب عفونت صفرا بود حرکت آن یک روز در میان باشد خواه آن حرکت ابتدای نوبت بود چنانچه در غب نائبه یا ابتدای اشتداد باشد چنانچه در غب لازمه مگر قسمی از آن که معروف بمحرقه است حرکت آن بسیار خفی بود و آن مثل لازمهٔ مطبقه باشد و غب خالصه که مادهٔ او صفرای خالص بدون آمیزش بلغم وغیره میباشد حاد بود و بسبب لطافت ماده و حرارت آن عظیم سوزان باشد بسبب قوت صفرا لیکن او سلیم است بسبب آنکه صفرا اسباب بطبیعت است بسبب آنکه اگر آن یک روز زمان استحکام بود و مدت نوبتهای او کوتاه تر از مدت دیگر تپها باشد بهر آنکه مادهٔ لطیف تر بود زود پخته شود و زود تر تحلیل پذیرد و غب غیر خالص اطول مدت از خالصه بود بسبب غلظ ماده و خالصه کم است که تجاوز از هفت نوبت کند مگر از خطا مثل استعمال لعابات و غذای سرد بسیار و غب دائمه اکثر در یک هفته منقضی گردد و آنچه از عفونت خون باشد آن تپ دائمه لازمه بود و حرارت آن بسیار و عام باشد مع نرمی که در لذع مثل صفراوی نباشد و اکثر در چهار روز بانتها رسد اما این تپ با خطر باشد از بهر آنکه لازم بود که روزها از بیمار آسایش نیابد و اما تپ بلغمی مواظبه در حرارت نرم بقیاس صفراوی باشد و مدت او طویل بود و بسبب لزوجت ماده و غلظ و سردی و کثرت آن و بدان سبب نضج و تحلیل بدیر یابد و عظیم الخطر است بهر آنکه مدت اقلاع با تنیز او اندک بود و مصحوب آن غثیان و ضعف و ورم معده لابد باشد و این اعراض روی از غشی و خفقان و سقوط اشتها آورد و بلغمی لازمه مشابه تر بدق بود و در لزوم تپ و نرمی حرارت و لاغری اعضا بسبب درازی زمان مرض و قلت تغذیه اگر نبض لین نباشد با آنکه گاهی در بلغمی نیز مثل دق نبض صلب میگردد بسبب برد و جمود عصب آلات و در آن هنگام اعتماد در فرق هر دو بر علامات خاصهٔ دق بود و هر قدر مادهٔ تپ بلغمی بلغم خالص کمتر بود نوبت آن کوتاه تر باشد مگر آنکه قلت خلوص او مائل بسودا بود پس مدت او درازتر باشد و اما تپ ربع غیر حاد بود و بسبب برودت ماده و غلظ و یبس آن و دشواری نضج و تحلیل آن طویل باشد بنا بر اسباب مذکوره و گاهی خالص آن تا یکسال بکشد و غیر خالص آن در مدت کوتاه تر باشد لیکن در ربع خطری نیست زیرا که زمان راحت آن طویل میباشد و بهر آنکه حاد نیست بنحویکه تابع او اعراض شدیده مثل صفرا باشد و سلیم تر از بلغمی باشد بسبب آسایش بیشتر تا دو روز و ربع و غب دائره و مفتره منقضی میگردد ببحران یا باسهال یا عرق یا ادرار بول اما محرقه منقضی میشود بمثل این استفراغات و بر علامات بدانکه زمان ابتدا در غب طول کند و انتها در مطبقه و انحطاط در محرقه و انتها و انحطاط در مواظبه با آنکه ربع لازمه دائمه و مواظبه تام الاقلاع کمتر یافته میشود و ربع جمیع اوقات آن طویل بود و مواظبه عسر الانحلال باشد و چون معالجه حمیات بطوریکه سزاوار است نکنند و خصوصا حمیات و رمیه حال مریض بذبول و دق مؤدی گردد و خصوصا در حمیات حاده که در آن تغذیهٔ صاحب تپ واجب بود و غذا ندهند بسبب غرض اقبال طبیعت بر نضج ماده یا نوشانیدن آب سرد واجب باشد و آب ندهند بسبب غرضی که ماده را خام نگردانده و تدارک عدم نوشانیدن آب و تطفیه دیگر نسازند پس اشتعال زیاده شود و بدن خشک گردد و بدق انجامد بالجمله اگر غرض در غذا دادن و آب نوشانیدن بمراعات امر قوت و تطفیه قوی اثر از هر دو غرض مذکور یعنی نضج ماده و عدم خام شدن آن باشد اقدام بر دادن غذا و آب سرد کنند و از این هر دو منع نمایند و از مراعات آن هر دو غرض مذکور غفلت کنند

دلائل امراض حمیات

بدانکه ماخذ دلائل حمیات چند امر است یکی تدبیر متقدم که او در زمان صحت چگونه بوده است مثلاً اگر مریض اغتذا بمولدات صفرا مثل عسل و خربزه و خرما

و ملوحات موذیه باشد دلالت کند بر آنکه تپ صفراویست چنانچه کثرت اکل و شرب و راحت و سکون و استحمام بعد طعام دلالت بر تپ بلغمی نماید و تغذیه بعدس
و کرنب و قنبیط دال بر تپ سوداوی بود دوم از احوال و اعراض موجوده که مذکور گردد سوم از حال بلدان و فصول و سن و مزاج و سحنه و نبض و قاروره و قی و براز
و رعاف چهارم از حال تپ در لرزه و عرق و کیفیت حرارت و از نوبتها می و پنجم از حال اشتها و تشنگی و از حال تنفس ششم از مقارنات مثل صداع و سهر و هذیان
و قلق و غیر آن بجهت آنکه حمیات را اعراضی چند است که دلالت میکنند بر احوال آن پس بعضی از آن اعراضی است که دلالت میکنند بر عظم و صغر حمیات مثل کیفیت
حرارت و کمیت آن زیرا که بعضی از آن است که لذع شدید از اول اخذ تا آخر آن بود بسبب حدت ماده و بعضی آنست که اول لذع کند بعده ضعیف شود بسبب
تحلل ماده و حرارت نرم گردد و بعضی آنست که لذع نکند بسبب سردی ماده و غلظ آن و بعضی آنست که حرارت او رطب بود مثل تپ بلغمی و بعضی آنست که حرارت
او یابس باشد مثل تپ صفراوی و اعراضی است که دلالت بر جنس حمی مینماید مثل اعراض خاصه حمیات غب چون ابتدای نوبت آن بنخس و قشعریره و لذع حرارت در ابتدا
اعراضیست که دلالت میکند بر خباثت حمی مانند قلق و هذیان و سهر و تشنگی سخت و شدت حرارت اعراضیست که دلالت بر نضج ماده و غیر نضج آن میکند مثل احوال
بول که اگر آن در قوام و لون رسیده و رسوب معتدل باشد دلالت بر نضج ماده تپ کند و اگر کدر یا غلیظ یا احمر و اصفر و ابیض باشد دلالت بر خلاف نضج کند و اعراضیست
که دلالت بر بحران مینماید و در تقاسیم مذکور گردد و اعراضیست که دلالت بر سلامت حال یا ضد آن میکنند و آن همه عنقریب مذکور شود و بدانکه برای سحنه احکام بسیار است مثلا
چون رنگ او متغیر گردد بر خاصیت یعنی سفیدی یا سبزی دلالت کند بر برودت اخلاط و قلت حرارت غریزی یا بر تهیج و انتفاخ چنانچه عارض میگردد کسی را که سبب حمی و تخمه
باشد و مانند سرعت نمو و صبغه لاغری کشیدگی و باریکی بینی که دلالت بر شدت حرارت یا بر تحلل اخلاط و سرعت تحلل آنها بسبب سعت مسام مینماید و دیگر عطسه و حرکات و نفضها یعنی
جریان آنها بر مجرای طبیعی و خروج آنها از عادت یعنی تشویش آنها یا سقوط آنها و لایح است بر احوال حمیات پس بودن آنها بر مقتضای طبیعت دلالت کند بر خفت مرض
و سلامت و تشویش آنها بر حرارت و سقوط آنها بر هلاکت یا بسبب ابرد عطسه برای شاهی و دیگر چیزها که عنقریب مذکور گردد و از اعراض حمیات بعضی آنست که در وقت
منتها میباشد مانند هذیان و اختلاط ذهن بسبب التهاب راس و بعضی آنست که در هنگام ابتدا میباشد مثل قشعریره و سردی و سبات که اکثر در اوایل
حمیات لاحق میگردد و بسبب ضعف دماغ و میل حرارت بسوی باطن یا بکیفیت ماده است و کثرت بخور و بخارات از اضطراب مبتدی در بدن تا آنکه اشتعال آنرا
تحلیل نماید و اعانت این سبات و قشعریره برودت نفس دماغ کند و برودت خلطی که در سد و عفونت و حرارت سست داشته باشد که
از آن حال تپ آنکه او از کدام نوع است شناخته میشود آن حال تپ است در حدت او و لین او و حال تپ و وقوع آن از اسباب بادیه یا سابقه بر شرائط
مذکور یعنی حمی حادث از اسباب بادیه اکثر از قبیل حمیات یوم میباشد و از اسباب سابقه حمیات عفونت و حال تپ در لزوم آن و اقلاع آن و فترات آن حال تپ
در اخذ آن بلرزه و سردی و قشعریره که دلالت بر ماده خارج عروق میکند و بخلاف آن این دلالت بر ماده داخل عروق مینماید و کدام وقت میباشد
چیزیکه میباشد از لرزه زیرا که لرزه و قشعریره چون در ابتدا میباشد دلالت میکند بر بساطت حمی و اگر در غیر آن میباشد دلالت مینماید بر ترکیب آن حال
تپ در ترک آن بعرق بسیار و اندک یا خلاف آن مثل آنکه تپ صفراوی ترک میکند بعرق بسیار بخلاف بلغمی و سوداوی و گویند که در دموی عرق تا تمام
انقضای آن میباشد و حال تپ در سابق و سن و سحنه و فصل و صناعت حال نبض و قاروره

کلام در نافض و برد و قشعریره و تکسر

بدانکه قشعریره که آنرا بفارسی فراشا و در هندی پهریری گویند حالتی است که در حمی یا بغیر حمی در بدن عارض میشود و از آن اختلاف در سردی و خلش بعض آن در ظاهر تنش
در جلد و بعض آن در داخل یعنی در عضلات و موی بر تن خیزد و تکسر یعنی شکستگی اعضا که آنرا در هندی ٹوٹن گویند آنست که در بدن آدمی در خود حالتی
که گویا میوید اعضا و استخوان او را چیزی گران کوفته اند و او مقدم بر قشعریره بود و گویا که تکسر قشعریره ضعیف است و نوعی از آنست چنانچه نافض
قشعریره قوی شده است و اما برد یعنی سردی آنست که مریض در اعضا و متون عضلات خود سردی صرف احساس نماید یعنی در وی شرط نیست که با وی
خارش و جنبش باشد و اما نافض یعنی لرزه آنست که علیل نتواند که اعضای خود را نگاهدارد از جنبش و لرزش و حرکات غیر ارادیه که در آن واقع شود

و تن ایمن ساکن نشوند و گاهی مریض سردی بغایت احساس کند و گمان کند که او و بر دست و گردن شده و گاهی چنان شتداد نماید که بیمار در یابد که مثال اعضای او از یکدیگر جدا میشوند با قرع اسنان و گاهی آواز دندان شنیده میشود و گاهی انسان را نچارپائی بر زمین می آمده بسبب اضطراب اعضا ضبط نمایند پس نافض مرکب از دو چیز باشد که یکی حرکت ارتعاشیه ...

قلیله ... لیکن ... حمیات ...

باطنی ... عضلات ست که از خود دفع موذی نماید ...

[illegible]

لیکن اگر آن بانضج و در وقت بحران نباشد تابع او خفت نبود دلالت میکند بر آنکه این قدر لرزه بسبب غلبهٔ قوت نیست بلکه بسبب کثرت ماده موجب لرزه است و قسمی از لرزه است که دلالت مینماید بر موت و آن آنست که تابع ضعف قوت و سقوط حرارت غریزی و تغیر نفس باشد و بقراط گفته که هرگاه لرزه چند مرتبه در تپ غیر مفارقه بر مریض ضعیف معاودت نماید این از علامات موت است و اما اسباب قشعریره کمتر از اسباب لرزه میباشد انطاکی گوید که گاهی نافض بحسب کثرت خلط کثرت می پذیرد و لهذا نافض بلغمی عظیم میباشد و در صفرا ضعیف بود و بهمین جهت آمیزا قشعریره می نامند چنین اکثر اطبا تقریر نموده اند و قومی بعکس این گفته اند یعنی نافض صفراوی قوی تر میباشد بسبب حدت آن و کازرونی هر دو قول را جمع کرده و گفته که نافض در صفرا حادتر و در زمانه کوتاه تر میباشد و در بلغم بالعکس پس صعوبت در صفرا بحسب کیفیت و در بلغم بحسب کمیت بود و این قول نکوست و اما نافض در صفرا اولا بقوت ابتدا می نماید و در ضعف تدریج میکند بسبب لطافت ماده و در هر دو خلط بار و بالعکس این میباشد بلا سیما سودا بسبب کثرت تخلل در آخر هنگامیکه تلطیف می پذیرد و هیچ سببی گویند که آنچه سزاوارست دانستن آن از امر نافض در سائر حمیات آنست که در زنان ابتدا از پشت میکند و در مردان ابتدا از اطراف دست و پا مینماید فائده بقول شیخ هیجان تحیر و دوار منذر بدرستی و حمیات مشایخ مدفون غیر ظاهر میباشد و لباسات که بسبب طول حمی غلظ در شبها میباشد پس مریض را بر پشت بخوابانند و پای او کشیده دارند و احساس احشای او نمایند یا موضع غلظ ظاهر شود و معلوم گردد که آیا در آنجا ورم ست یا نه و چون زبان محموم با وجود خفت حمی سیاه گردد دلیل آنست که حامی او مدفون در باطن ست و تراشیدن موی سر باعث تکثیف جلد آن و عدم تحلیل ابخره میگردد و پس بخارات بداخل برگشته اشتداد حمی مینماید قرشی گوید که نفس حلق شعر موجب تکثیف جلد نمیشود بلکه انفتاح مسام و تحلل ابخره که محتبس در سر باشد واجب میکنند فلهذا گاهی از ان ذهن صحیح میشود و نفعه و گاهی بدان تپ نیز خفت می پذیرد و موجب آن اینست که بعد حلق شعر سر را هوای سرد برسد پس باید که اختصاص آن بحلق شعر در سرما و عدم پوشیدن سر بجامه باشد حکیم شریف خان مینویسد و دیده ام که در اکثر از ستردن موی سر مرض نکس کرده و عود نموده و ایضاً و کسی که معتاد بحلق راس در هر دو سه روز بود میگفتند که حمیات ما زائل میشود و تخفیف می یابد بتراشیدن موی سر و زیاده میشود و اذیت و قلق حاصل میگردد و هنگام ترک آن میباشد که این بسبب عادت بود و احوط آنست که ترک حلق راس در حمیات و بعد آن چند روز نمایند مگر کسیکه معتاد آن شده باشد

طریق تشخیص حمیات خلطیه

هرگاه در تپ حرارت قوی تر از حرارت حمای یوم باشد و نبض و نفس و بول شدید التغیر بود و در نبض و نفس اختلاف و تواتر و حرکت انقباض سریع باشد و نبض گاهی بعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف اختیار کند و تا روزه بی نضج و گاهی بدبو و غلیظ باشد و زمانه تزید تپ طویل بود و تشنگی و درد سر در اکثر و ضعف و تغیر رنگ بدن و زبان و ذائقه دهان و نوبت اول از عرق و تری بدن اکثر خالی بود و حمای خلطی باشد بعده از مریض سوال کنند که تپ هر وقت میاید یا گاهی می آید و گاهی میگسارد اگر گوید که همیشه میاید باید دانست که ماده آن داخل عروق ست پس نظر کنند اگر با آن سرخی رو و چشم و انتفاخ و تمدد رگها و شیرینی دهن و تشنگی و ثقل و کسل بدن بود و نبض عظیم لین قوی ممتلی سریع متواتر غیر کثیر الاختلاف و بول سرخ و غلیظ باشد و عرق نکند و گرمی او کمتر از محرقه و غب خالص باشد و در اکثر حلق و کام و لهات و لوزتین ورم کند و یا تنگی نفس و خارش بینی و حوالی چشم و جایگاه حجامت و فصد و سبات و عسر کلام و سیلان اشک بود و بغیر لرزه و قشعریره ابتدا کرده باشد و سائر علامات غلبهٔ خون یافته شود سونوخس باشد و این تپ موسی ست که از غلیان خون افتد و اگر این اعراض بشدت باشد و تپ گرم تر از سونوخس و مشابه تر بمحرقه بود و با قلق و کرب و لهیب و ضیق و غثی و سرعت و تواتر نفس باشد و نبض سخت مختلف غیر منتظم و بول احمر قانی و کدر و بدبو بود حمای مطبقه باشد و ماده این خون متعفن و داخل عروق ست و اگر با اعراض مذکوره در پشت و خارش بینی و ترسیدن در خواب و سوزش و خلش در جلد و کثرت خمیازه و عطاسه و کثرت تهوع و کرب و اشتعال شدید تر و غیر آن از علامات جدری و حصبه باشد و اگر با تلخی دهن و تشنگی شدید و غثیان و قی یا اسهال

صفراوی یا قبض شکم و کرب و قلق و التهاب و هذیان و صداع و بیخوابی و خشکی و تشقق لبها و سقوط اشتها و سرعت نبض و رقت و ناریت بول بود
اگر صفرا متوجه بدماغ نبود و الا قاروره سفید و رقیق بود و این منذر بسرسام باشد مشترطیه یا دو بر عاف مندفع نشود و تپ یک روز در میان شدت
کند و بی لرزه و سرما آید بلکه بسبیل بحران مع عرق نیاید مگر در آخر یا در بحران و زمان شدت آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود و غب لازمه باشد
و آن تپ صفراویست که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر این عوارض بشدت باشد حتی که زبان خشن و زرد بعده سیاه گردد و سرعت و تواتر
نبض و غور عینین و ضربان صدغین و اسهال صفراوی کراثی و یا اختلاط عقل و هذیان و خفقان و غشی و افراط گرمی در سینه بود حمی محرقه باشد و ماده آن
صفرا یا بلغم شوریست که در داخل عروق قریب قلب یا بقعر جگر یا ریه یا فم معده متعفن شود و اگر تپ هر روز شدت کند و بی لرزه و سرما آید و شدید نباشد
و نبض سریع و قاروره غلیظ و کدر بود و در شب و روز که بیست و چهار ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره کند و اقل زمان شدت آن هشت ساعت
بود و دیگر علامات حمی مواظبه سوای لرزه یافته شود و تپ لثقه باشد و آن تپ بلغمی ست که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر روز چهارم شدت کند
و با آن سردی و لرزه و عرق نباشد و زمان شدت تپ بیست و چهار ساعت بود و دیگر علامات ربع دائره سوای لرزه موجود بود ربع دائمه باشد و این
تپ سوداویست که ماده آن داخل عروق متعفن شود و اگر مریض گوید که تپ گاه می آید و گاهی زائل میشود باید دانست که ماده آن خارج عروق است
و درین صورت نگاه کنند اگر مریض از درد سر بسیار شکوه کند علامت تعفن ماده در دماغ بود و اگر با تپ قی و درد در فم معده باشد علامت تعفن ماده
در معده باشد و اگر با اسهال بود علامت تعفن آن در احشاء و امعاء و ماساریقا باشد و اگر با ادرار باشد علامت تعفن در جگر بود و اگر با سرفه باشد تعفن در
صدر بود و علی هذا القیاس پس بپرسند که تپ هر روز می آید یا یک روز در میان یا زیاده بر آن و در شب می آید یا در روز و گرمی یا سردی بباطن زیاده
محسوس میشود یا در ظاهر اگر گوید که هر روز می آید و با لرزه و سرما شدید و در اطراف باشد و تا دیر بماند و حرارت او قوی نبود و گاهی ابتدا حرارت قوی ظاهر شود
و در آخر کم گردد و چون وقت نوبت تپ بدن را لمس نمایند حرارت در اول مرتبه ظاهر نشود مگر بعد از آنکه موضع دست گرم شود و مسام کشاده گردد و تری بر بدن
بسیار بود و عرق کمتر آید و اگر آید اندک بود و بر تمام بدن شائع نباشد و باوجود عطش بسیار نباشد و نبض عظیم و اشتها کم شود و اکثر در فم معده درد محسوس گردد
و نفخ در شکم بود و ترهل بدن و تهیج چهره و زردی رنگ و قی و اسهال بلغمی و رطوبت دهان باشد و نبض ضعیف صغیر مختلف و در ابتدا متفاوت بود
و در آخر متواتر گردد و بول گاه رقیق سفید و گاهی غلیظ کدر سرخ بود و براز نرم رقیق بلغمی باشد و تپ با ثقل و سبات و کسل شروع کند و نوبت تپ طویل باشد
حتی که حرارت در بدن تا ابتدای نوبت ثانی باقی ماند و شش ساعت زائل گردد و اقل زمانه نوبت آن هشت ساعت بیشتر هژده ساعت بود و گاه غشی بسبب
ضعف فم معده و سقوط اشتها عارض شود مواظبه باشد و آن تپ بلغمی ست که ماده آن خارج عروق متعفن گردد و ایضا این تپ در مزاج بارد رطب بلغمی و
صبیان و مشائخ و فصل سرما و هوا و بلد سرد و تر و مردم بسیار خوار و اهل راحت و سکون و کثیر الاستحمام و ریاضت بعد طعام اکثر عارض شود و اگر گوید که تپ
یک روز در میان آید پس اگر قشعریره و لرزه شدید و سرما قلیل مع لذع و نخس ابتدا کند و بدن زودتر گرم شود و حرارت از لمس بدن قوی حاد و لذاع
محسوس گردد و با صداع و سهر و کرب و قلق و مغص کلام و غضب و خشکی دهن و زبان و تشنگی شدید و غثیان و قی صفراوی یا اسهال آن بود و نبض
در ابتدای نوبت صغیر ضعیف متفاوت و بعد اندک مدت عظیم قوی سریع متواتر مختلف گردد و بول ناری و بدبو و تیزبو باشد و تپ بعرق کثیر مفارقت
کند و اکثر در امزجه حاره یابس صفراوی و سن شباب و فصل گرما و هوا و بلد گرم و خشک و کسیکه اغذیه و اشربه حاره یابس خورده باشد یا او را غم یا سهر یا تعب شدید
لاحق شده باشد یا روزه بسیار داشته باشد یا صناعت او با آتش باشد مثل حداد و قواد و لاغر را عارض شود و مدت نوبت تپ از چهار ساعت تا
دوازده ساعت بود و اکثر در دوره چهارم منتهی شود و اگر تا دوره هفتم امتداد نماید از آن تجاوز نکند غب خالصه دائره باشد و آن تپ صفراویست که ماده
آن خارج عروق متعفن شود و اگر درین تپ مدت سرما و لرزه درازتر باشد و حرارت در حدت کمتر از آن بود و وقت نوبت بلا انتظام و مدت نوبت از
دوازده ساعت افزون باشد تا بیست و چهار ساعت یا سی ساعت مریض اندر تپ ماند و زمانه آسایش نیز دراز بود و باشد که تا چهل و هشت ساعت آسوده ماند و از آن

گمان تب ربع شود و نیز در نوبتهای اوائل هفت نوبت ابتدا افزون باشد و نضج ماده بدیر تر ظاهر شود و عرق کمتر از غب خالصه آید و در سر گرانی بود و سحنه
زرد گرداند و تشنگی و کرب و کاهلی و بیخوابی غیر مفرط و ضعف معده و بدمزگی دهن یار بود و بول غلیظ و رنگین و گاهی بسبب صعود ماده بدماغ کم رنگ یا سفید
باشد و نبض در آخر نوبت مختلف بود ولیکن در عظم و قوت چندان نباشد که در غب خالصه بود و غب غیر خالصه باشد و ماده این صفرا مخلوط برطوبت بلغمیه
پس اگر صفرا بر رطوبت غالب بود علامات او قریب بعلامات غب خالصه باشد در قصر نوبت و شدت لرزه و کثرت عرق و زردی بول و برازه
و خشکی دهن و تشنگی لیکن شدت این اعراض بخالصه هرگز نرسد و اگر رطوبت بر صفرا غالب باشد علامات او بعلامات تب بلغمی قریب بود و اگر هر دو
ماده برابر باشند در قوت و علامات نیز همچنان میان این و آن باشد و اگر گویند که تب دو روز در میان می آید و با لرزه و سرما باشد و زمان نوبت آن
بست و چهار ساعت بود و با ثقل و تکسر شدید و سردی قوی در سائر بدن و وجع در مفاصل و نبض در ابتدای نوبت صغیر بطی متفاوت شدید الاختلاف
باشد و چون بدن گرم گردد حرارت او غیر حاد و غیر لذاع بود نه مثل غب بلکه فوق حرارت مواظبه و نبض سریع و متواتر گردد و در عظم میفزاید لیکن بقیاس
حمی غب صغیر متفاوت باشد و تشنگی اندک و بول در ابتدای نضج و در ابتدا سفید مائل بسبزی و خام بود و بعد ابتدا حال او مختلف شود و رنگین گردد
و عرق بقیاس تب بلغمی بسیار بود و بقیاس حمی صفراوی بسیار نبود و در وقت انحطاط حمی سردی قلیل تر از حمی غب باشد و بول سیاه شود و در وقت
انقضای آن و نبض بطی متفاوت مختلف و بول مختلف الالوان غیر نضیج بود و حمیات مختلطه و علامات طحال برین تب تقدم نماید و مزاج مریض بارد یابس
و سن کهولت و فصل خریف و هوا بارد یابس و تقدم تناول اغذیه مولد سودا مثل عدس و کرنب و قنبیط و لحم بقر و تیس و نمکسود وغیره بافراط بود ربع دائره
باشد و آن تب سوداویست که ماده آن خارج عروق متعفن گردد و این علامات وقتی است که این تب از تعفن سودای طبیعی باشد اما هرگاه از عفونت
سودای غیر طبیعی عارض شود پس اگر از احتراق بلغم باشد نوبتهای او دراز بود و اکثر عقب مواظبه افتد و عرق بطی تر و نبض مائل بامتلاء و لعاب کم و بول سفید
و غلیظ و آثار نسبت مزاج بود و سردی ملمس و کاهلی و قلت عطش و کثرت خواب و جز آن که از لوازم بلغم است پیدا باشد و اگر از احتراق خون بود و جو علامات
غلبه خون و شیرینی دهن و سرخی بول و علامات آن بود و سحنه و سن و مزاج دموی و فصل گرم و عادت اشیای گرم تر بران دلالت کند و اکثر بعد مطبقه حمیات
او رام دموی عارض شود و نبض در ان عظیم متواتر و نفس عظیم شدید و تشنگی سخت و لرزه و سرما اندک و تری بدن بسیار باشد و اگر از احتراق صفرا بود نوبت
قصیر تر و کثرت عرق او و نبض سریع متواتر و عطش شدید و کرب و لهیب و قلق و اضطراب بسیار باشد و با تشعر و حرارت ابتدا کند و تواتر نفس و تلخی دهن بود
و سن و فصل و مزاج و سحنه حار یابس بران دلالت کند و اکثر عقب حمیات صفراوی افتد و اگر از احتراق سودای طبیعی باشد علامات تعفن سودای طبیعی که مذکور شد
با خبث نفس و صلابت نبض و کدورت قاروره بود و افکار ردیه و خواب پریشان و وسواس و کبودی و لاغری بدن و تیرگی رنگ و کثرت اشتها باشد و اگر گویند
که تب دو روز می آید و یک روز نه ربع معکوس باشد و آن تب سوداویست مرکب از دو ربع و اگر گویند که تب در پنجم یا ششم یا هفتم یا زیاده بران می آید
و با آن علامات ربع یافته شود حمی خمس یا سدس یا سبع و جز آن باشد و اگر گویند که تب شب می آید و بروز رها میکند تب لیلی باشد و اگر گویند که تب
بروز می آید و شب رها می نماید تب نهاری باشد و ماده این هر دو تب بلغم باشد و اگر گویند که تب دوری و نوبتی معین نیست و علامات آن مختلط
بود حمیات مختلطه باشد و اگر گویند که در باطن سردی و در ظاهر گرمی محسوس میگردد و علامات حمی بلغمی یافته شود و بول بارد و خام کم حرارت از بول
تب بلغمی و نبض بطی متفاوت بود و در اکثر هر روز شدت کند لیکن گاهی بسبب غلظ و قلت ماده مستحیل بربع و غب گردد و مدت نوبت او از چهار ساعت
تا بست و چهار ساعت بود و در اکثر قبل ازین منقضی شود حمی القیالوس باشد و اگر گویند که در باطن حرارت و در ظاهر برودت معلوم میشود و در اکثر تب
بنوبت آید تب لیفوریا باشد پس اگر بلغمی بود بول خام و نبض بطی و متفاوت باشد و تب نرم بود و بنوبت بلغمی آید و اگر صفراوی بود و تب لازم باشد و بدور
غب اشتداد کند و دیگر آثار صفرا پیدا بود و اگر وقت آمدن تب غشی حادث شود حمی غشیه باشد پس اگر در تب بلغمی هر روز دوره کند تا تبرید بدن و تهیج
ره بود و رنگ روی صاحب او بر یک حال نماند اکثر رصاصی بود و گاهی زرد و گاهی مائل بکبودی و سیاهی و گاهی بسبزی و چشمها تیره گردد

و بیرون خاصہ بود وقت ہیجان و لب او سیاہ مثل لب کسی نماید کہ شاتوت خوردہ باشد و در سر او سبزی پیدا و در و تنفس پدید آید و اگر قی آید ترش باشد یا مانند آن
بلغم خام باشد و اگر بادی صفرا اخلیط مخلوط باشد و ادوار او اکثر مثل بلغمی باشد اما سوزش احشا و قی صفراوی و دیگر آثار ترکیب صفرا بر آن گواہی دہد و اگر
دورہ بلغم و ... اکثر ہر روز و غب آید یا لازم باشد و با آن تشنگی شدید و کرب و لہیب و غم بود و در ابدان حار یابس مزاج حادث شود و بدن بسرعت گداختہ شود و
نبض صغیر متواتر بود و در یک دو نوبت سقوط قوت و غشی پدید آید و در مدت اندک مریض بیمار سالہا نماید یا وجہ آن خلط حاد سمی صفراوی گرانی یا زنگاری
باشد و اگر تپ عام بود و بخلق کثیر حادث شود و علامات وبائی ظاہر بود و ظاہر بدن سخت گرم نباشد و در باطن سوزش و بیقراری و حرارت قوی بود و با وی
عظم و تواتر و تنگی نفس و بدبوی آن و شدت تشنگی و خشکی زبان باشد و گاہی با غثیان و سقوط اشتہا و وجع فواد و عظم طحال و کرب شدید و تململ بود
و گاہی سرفہ خشک و سقوط قوت و اشراف بر غشی و اختلاط عقل و تمدد شکم باشد و با آن سہر و استرخای بدن و فتور در حرکات بود و گاہی با وی
بثور اشقر و احمر عارض شود کہ گاہ بسرعت ظاہر شود و جلد غائب گردد و قلاع و قروح حادث شود و در اکثر نبض متواتر صغیر بود و تپ اکثر بشب اشتداد
نماید و گاہی صاحب او را حالتی مثل استسقا حادث گردد و اسہال مراری و غیرہ افتد و براز او نرم بد رنگ گاہ سیاہ و اکثر کف ناک بدبو باشد و در آن
اعضا و اخلاط گداختہ بر آید و بول مائی مری سوداوی بود و اکثر صفرا یا سوداوی برآید و عرق بدبو آید و تپ با اعراض مذکورہ بقوت آنہا ابتدا کند و
بغشی و سردی دست و پا و لیثرغس و تشنج و کزاز مؤدی گردد و حمی وبائی باشد و اگر تپ تابع اورام بود و در یا ثقل در عضوی باشد و آن عضو گرمتر از
سائر اعضا بود و نبض در ابتدا صغیر و در انتہا سریع الانقباض باشد بعد و عظیم و سریع و متواتر گردد و بحسب عضو و مادہ پس نشاری یا موجی گردد بحسب عضو
در عصبیت و لحمیت و بول در اکثر کم رنگ بود بسبب میلان مادہ بسوی ورم حمی ورمی باشد و اگر علامات مخصوصہ حمیات بعضی با بعض مرکب مجتمع یافتہ شود
و ہر گاہ در تپ اول لرزہ آید پس لازم گردد و ہیچ عرق نکند و یا در میان تپ ہر وقت سرما و لرزہ معاودت کند و از پس دو سہ لرزہ یکبار عرق کند و اقلعا
ہر گاہ در تپ لازمہ لرزہ قوی باشد و مدت سرد ماندن دست و پا سخت دراز گردد و تپ مرکب باشد پس اگر نوبت تپ یک روز دراز تر و آہستہ تر از غب بود
و یک روز کوتاہ تر لیکن گرمتر باشد و اکثر در یک نوبت دو سہ دفعہ قشعریرہ ظاہر شود و گاہی اعضا گرم شوند و قشعریرہ ہنوز ثابت باشد و ابتدای تپ تزید آن
شدید الاضطراب بود و انتہا طویل باشد و ہر گاہ معلوم کنند کہ بدن گرم میشود و تپ عنقریب با انتہا رسد قشعریرہ معاودت کند و منتہای او دلالت بر جمیع
و کلیہ قبل منتہای حمی بلغمی و سریع تر از آن بود و بطی تر از منتہای حمی صفراوی باشد و ہمچنین انحطاط طویل بود و کمتر بعرق فترہ کند و در روز سوم تپ مشابہ بدو ازدول
در نوائب بود و چہارم مثل دوم در تفتر باشد و در نبض عظم و سرعت و تواتر از غب کمتر بود و در اضداد آن یعنی صغر و بطوء و تفاوت قلیل تر از تپ بلغمی باشد و بول
لیلی النضج بود و قی مختلط از صفرا و بلغم و ہمچنین براز باشد شطر الغب باشد و این تپ مرکبست از مادہ بلغم و صفرا پس اگر بلغم غالب بود نوبتہا دراز تر باشد و قشعریرہ ضعیف تر
و تضاغط نبض قوی تر بود و اطراف بسرعت سردی قبول کند و دیر تر گرم گردد و در ابتدای آن مرض تشنگی اقل و قی صفرا کمتر و بول شدید البیاض خام و عرق کمتر
و سن کودکی یا پیری و مزاج بارد بلغمی و ہمچنین عادت بخوردن اشیای بارد رطب و فصل و بلد و صناعت بارد باشد و اگر صفرا غالب بود نوبتہا کوتاہ تر باشد و
اطراف زود تر گرم گردد و تشنگی و قی صفراوی زیادہ تر باشد و عرق بسیار کند و قشعریرہ بلرزہ مائل باشد و قوی تر بود و زود تر در گذرد و بول رنگین تر باشد و سن
شباب و مزاج گرم و عادت بخوردن اشیای گرم و مانند آن از فصل و بلد حار باشد و اگر صفرا و بلغم ہر دو برابر بود اعراض لائل نیز برابر پدید آید و قشعریرہ صرف نام نیز با نفض
و نہ متعدی بنفض باشد و چون ترکیب این تپ از دائرہ صفراوی و لازمہ بلغمی باشد و او نست کہ اکثر اطبا باسم شطر الغب خالص مخصوص نمودہ اند لرزہ ضعیف
باشد و گاہی بر دو قشعریرہ در آن تکرار کند تا آنکہ مادہ خارج عروق کہ آن صفراست در منتہی غلیظ گردد و در آن حرارت احشا و تلکم مع برد اطراف کثرت نماید و نبض بسیار صغیر و متفاوت
باشد پس اگر لازمہ صفراوی بود لرزہ نباشد و نہ بسیار قشعریرہ و نبض اعظم و اسرع و کرب شدید تر باشد و اگر ہر دو دائمہ ترکیب یابند با نفض البتہ نبود و غب لازمہ را عارض
شود کہ قبل خفت بلغمی تخفیف یابد و اگر چہ غب لازمہ در شدت راجح نبود و قبل از رجوع بلغمی در شدت بسبب قلت صفرا و کثرت بلغم

معالجہ کلی حمیات عفونیہ

ہم نشود و بمثل شیرخشت مانند شربت بنفشه زیاده نمایند و غایت غرض ازان تلیین باشد نه اسهال واطلاق عنیف و بهتر نزد من استعمال حقنه هاست لیدر ریکه
محتاج الیه در قوت باشد واز حقنه های مشترک النفع خفیفه حقنه مرتب از روغن بنفشه و آب برگ چقندر و زرده بیضه و شکر سرخ و بوره است و چون این تلیین در
ابتدا بکار برند لیباست که در انتها محتاج بانضعیف تر ازان باشند که در ابتدا احتیاج بدان بوده است و این هنگامیست که طبیعت محتبس باشد بعد ازان متوجه باد رار شود
بمثل سکنجبین مطبوخ با بیخ کرفس و مانند آن بعد و تعریق و تفتیح مسام نمایند بچیزیکه بسیار گرم نباشد مثل مالش بروغن بابونه و تطلیل بشراب بعض و آب شیرین بگرم پس اگر تپ ممتد
بسیار باشد هیچ تمریخ و تطلیل جائز نیست و چون دریابند که خلط در اول امر مائل بمعده است قی فرمایند بچیزیکه دران مخالفت از عادت نباشد بلکه بمثل سکنجبین با آب گرم اگر خلط طبیعت
تحریک بقی نماید و در تحریک قی مخالفت طبیعت نکنند اگر آنجا میل خلط بجانب امعا باشد و احساس لقراقر و انحدار بسفل یابند آن نمایند بلکه درین هنگام تحریک با سفل
کنند و تدبیر خواب و آب و استفراغ جدا مذکور گردد و هنگام انحطاط تپ و ظهور علامات نضج و بعد استفراغ اخلاط در استعمال حمام و شراب رقیق ممزوج آب و مالش و دهنهای محلله باک
نیست و بدانکه بعید صداع و تپ باهم مجتمع گردد اولاً علاج تپ کردن اولی ست و بدانند که گاهی صداع تپ را که بانحطاط آورده باشد بسوی تزید باز می آرد بسبب وجع
و ماده پس لازم ست که اولاً بتسکین صداع پردازند و چون طفل شیرخوار تپ بهم رساند واجب ست که اصلاح شیر مادر او نمایند باغذیه مناسبه و چون قارورۀ او یرقانی باشد
و در تپ دلالت بر ورم کبد نماید و علاجش آشامیدن ماء الشعیر و سکنجبین ست پس هرگاه حدت تپ ساکن گردد به تدبیر مذکور تقصد و رم نمایند به تحلیل و تلیین و
چون با تپ قولنج باشد مادام که انفتاح طریق آن نگردد ماء الشعیر نیاشامند بلکه شوربای خروس دهند اگر واجب بود و تلیین بحقنه لین نمایند و روغن در حقنه بسیار داخل
کنند بعده ماء الشعیر رقیق نوشانند اگر ضرور باشد و گاهی با تپ فالج بهم میرسد پس اولاً معالجه تپ نمایند و سکنجبین ممزوج بگلقند و نخود آب بزیت برای ایشان نیکو
اگر تپ احتمال آن نماید و ترک کنندۀ عادت در تدبیر خود گاه گاهی تپ در خود احساس مینماید و آنرا مضر نیست زیرا که سببش ترک عادت در تدبیر ست و عود بسوی آن
اکثر در علاج او کفایت میکند **صاحب کامل** گوید میباید که در علاج عام حمای عفونت سه چیز استعمال نمایند یکی تسکین حرارت تپ و مقاومت آن دوم استفراغ خلط عفن
سوم تدبیر غذا او اختیار آن اما تسکین حرارت تپ باید که باشیای مبردۀ مرطبه از اغذیه و اشربه و ادویه کنند الا آنکه او را نسبت که اشیای بارد رطب مطلقا استعمال
نمایند لیکن بحسب آنکه مقدار مزاج مرض آنرا واجب کند و بحسب مزاج طبیعی بدن و بحسب سن مریض و فصل موجود و بحسب مزاج بلد اما بحسب مقدار مزاج مرض چنان
باید که هرگاه تپ قوی الحرارت و حدت بود احتیاج بتکثیر استعمال اشیای مبردۀ مطفیه افتد و اگر حرارت تپ قوی نباشد در استعمال چیزهای سرد تقلیل نمایند و
باید که استعمال اشیای مبرده بحسب مقدار خروج بدن از اعتدال در حرارت باشد و این حکم عام ست در جمیع امراض حادث از سوء مزاج مقدر نباید کرد لیکن بدانند که
معرفت حقیقی این چیز طبیب را ممکن نیست مگر بحدس و تخمین صناعی زیرا که اگر طبیب را معرفت مقدار کیفیت مرض و کمیت آن ممکن بود علاج آن باشیائی که مقابل
مرض و وافی کنند خواهد کرد و بدان صحت حاصل خواهد شد و این بحدس تقریب و طول عادت و ریاضت در مزاولت امراض دریافت گردد و اما علاج آن بحسب
مزاج طبیعی بدن چنان باشد که هرگاه مزاج طبیعی بدن بارد بود احتیاج در تپ باستعمال اشیای قوی التبرید باشد و اگر مزاج طبیعی بدن حار باشد حاجت باستعمال
چیزهای قلیل التبرید افتد و همچنین امر جاری میشود در سائر علاج امراض حادث از اصناف سوء مزاج برین مثال و اما استعمال اشیای مبرده بحسب سن و بعض فصل حاضر و بلد
مسکن مریض چنانست که اگر این همه اشیا یا اکثر آن حار باشد واجب ست که تطفیه حرارت حمی و تبرید آن بسیار باشد و اگر همه یا اکثر آن بارد باشند باید که تبرید و تطفیه
اندک بود و علی هذا القیاس می باید که علاج سائر اقسام سوء مزاج باقی اعنی برودت و رطوبت و یبوست برهمین قانون باشد که ذکر کردیم و تدبیر استفراغ و غذا جدا مسطور گردد

تدبیر خواب

شیخ و جرجانی مینویسند که بیمار را در ابتدای نوبت تپ از خواب منع کنند خصوصاً اگر اندر مقدمه تپ قشعریره یا سردی یا لرزه باشد و اما نزدیک انحطاط سود دارد
و بسیارست که در وقت انتهای ضرر نکند و خداوند تپ گرم را در تابستان در خنخانه و سرداب جفتن فرمایند و اولی تر آنکه تن بجامه پوشیده دارند و هوای خانه سرد کنند تا هوا که تنفس میکنند
خنک بود و تدبیر آب سرد و بقول شیخ صاحب تپ را از آب سرد منع نباید کرد لیکن چون ماده خام و غلیظ باشد و ترسند که غلیظ تر و خام تر گردد و منع نضج نماید یا مدت حمی
طول انجامد باز باید داشت و بدانند که چون فصد نفع کند بعده استعمال آب بطریق مذکور نمایند شفا حاصل نشود و لیکن استعمال آب سرد در کمیت و کیفیت آنچنان نمایند که خلط را

واشاید حرارت غریزی نماید دران شفا نبود و اگرچه پیش ازان نفع نافع کرده باشد و اما خلط رقیق صفراوی را آب سرد بهترین چیز است لیکن اگر معده یا جگر ضعیف باشد یا بهره بارد باشند یا در اعضای شکم مریض ورم بود یا در اندام او درد باشد یا مزاج او قلیل الدم باشد یا حرارت غریزی او ضعیف بود یا بسیار را عادت شرب آب سرد نباشد مثل مردم بلاد گرم یا سخت لاغر باشد آب سرد نباید داد چه ایشان بسرعت تشنج میکنند و فواق و بهم میرسانند و اما ازین حیثیت که ماده حار بود یا غلیظ از نضج یافته باشد و بدن فربه و حرارت غریزی وافر و قوت قوی و احشا سالم از آفات باشد و مزاج اصلی بارد نبود و عادت آب سرد خوردن بوده باشد پس آب سرد افضل شی بود و گاه طبیب در حمیات محرقه آب سرد کثیر المقدار تا مکین و نیم مریض بدهد چنانچه رنگ او بسبزی گراید لرزه بران افتد پس اکثر تپ صفراوی مستحیل بلغمی گردد و گاهی طبیعت قوی شود و ماده را بعرق و بول و اسهال دفع کند و عافیت حاصل گردد و ایضاً چون در بعض مواضع ورم باشد و خوف مضرت حرارت تپ و تشنگی بود و گمان شود که تپ از تشنگی متعدی بذبول گردد از آب سرد منع نکنند و سکنجبین گاهی تشنگی را ساکن کند و تقطیع نماید و اطلاق آورد و مضرت او بسیار بورم مثل مضرت آب سرد نیست و دران جمع ماده و تکثیف آن نبود و همچنین جلاب ممزوج بآب بسیار پس اگر یکی ازین هردو بآب سرد ممزوج کرده بدهند مضرت او در تغلیظ و صلب کردن ماده کمتر باشد و چون شرب آب سرد جائز نبود بسبب بودن بدن مستعد بانسداد مسام و بران اقدام نمایند خوف آن باشد که قبض مسام احداث نماید و سبب تپ دیگر شود و بنابر حدوث سده دیگر جدید و گاهی این سده و تپ شدیدتر از اول باشد و چون آب سرد بعضوی ضعیف رسد فعل آن عضو را فاسد کند و اکثر فرو بردن طعام و شراب و دم زدن دشوار گردد و رعشه و تشنج و ضعف مثانه یا گرده یا قولون پیدا کند و اکثر کسی را از صاحبان تپ منع آب سرد واجب است که در صحت خود ازان ضرر یابد بلکه چون بینند که سحنه قویست و عضلات غلیظ و مزاج حار یابس و استفراغ ماده کرده باشند احیاناً و را اکثار آب سرد رخصت دهند مجوسی گوید که از شان آلست تبرید و ترطیب پس اگر تپی از تپهای مطبقه و محرقه باشد و علامات نضج ظاهر و قوت قوی و عادت مریض شرب آب سرد بود و عضوی از اعضای شریفه ضعیف و وارم نباشد صاحب او را از شرب آب شدید البرد منع نباید کرد و الا شرب آن ممنوع است و اگرچه فصل گرما و تپ در غایت حدت باشد لاسیما هرگاه معده و جگر ضعیف بود بلکه آب معتدل البرد بدهند و هرگاه تپ نائبه بادوار باشد باید که صاحب او را آب سرد در وسط نوبت تپ بنوشانند لیکن در وقت ابتدای نوبت آب سرد ندهند و همچنین هرگاه تپ غیر حاد باشد و خلط خام بود از شرب آب سرد منع باید کرد و اکثار شرب آب مضرتهای بسیار دارد چنانچه بقراط در کتاب امراض حاده ذکر کرده که نفوذ و انحدار او بطی گردد و نضج او مشکل شود و در معده دیر بماند و در اکثر امر قراقر پیدا کند و طعامی را که در معده باشد فاسد کند و اگر اتفاق افتد که در معده صفرا غالب بود آب دران فاسد گردد و مستحیل بصفرا شود و چون بعد طول مدت از معده بسوی روده صائم منحدر گردد ازان بسوی جگر و گرده و صدر و ریه بسهولت نافذ نشود و هرگاه امر چنین باشد ادرار بول و تسکین عطش درین حال نتواند کرد زیرا که از معده بسرعت نافذ نشود و بعمق بدن نرسد و لهذا نشاید

که آب نوشند مگر با بعض اشربه مثل سکنجبین و جلاب تا زودتر از معده فرو رود و مضرت عسل آنست که مزاج گرم کند و صفرا را تیز نماید

تدبیر سکنجبین

جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که سکنجبین شربتی است مرکب از سرکه و عسل و آب یا از سرکه و شکر و گلاب و در جمله ترکیبش سخت نیکوست از بهر آنکه سرکه بالطبع سرد و خشک است و یا سردی تیز و نفوذ کننده است مضرت او در اعصاب و اعضای عصبی چون معده و رحم عظیم باشد هیچ جزوی از وی نماند که مضرت سرکه بدو نرسد و منفعت او آنست که ریاح را تحلیل کند و رطوبت غلیظ و لزج را لطیف گرداند پس هرگاه از ان سکنجبین سازند مضرت سرکه بعسل شکسته شود و مضرت عسل بسرکه و منفعت هر دو بمنفعت آب حاصل شود و او آنست که تشنگی را بنشاند و صفرا را ساکن کند و کام و دهان را تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را که در مجاری نفس و مجاری اخلاط باشد لطیف کند و رطوبتی را که بسبب صعب و بدشواری برآید بآسانی بیرون آرد و سده‌های اندام اندرونی بگشاید و خلط رقیق را بادرار بول و عرق بیرون آرد و گاهی تلیین طبع کند و اسهال آورد لیکن باید که بسیار ترش نباشد تا این منفعتها بی مضرت باشد از بهر آنکه سکنجبین ترش اثری قوی کند منفعت و مضرت او بسبب ترشی و کسیکه از سکنجبین ترش نزد وی منفعت نیابد علامتش آنست که مرض با خطر است و ماده نضج پذیر نیست و در خامی و غلظت بجائیست که سکنجبین آنرا

لطیف نمیتواند کرد بلکه غلیظ تر میکند زیراکه اجزای لطیف آن تحلیل میشود و باقی لزج تر میگردد و بسیار باشد که قوت قوی بود و سکنجبین رطوبت لزج را لطیف کند و بآسانی آنرا بسرفه برآرد و آلات تنفس را پاک کند و اگر قوت ضعیف باشد رطوبت بسرفه بیرون نتواند انداخت و خناق پیدا کند پس بر طبیب واجب است که اندر حال ماده از کمی و بیشی و غلظت و رقت آن نگاه کند تا ماده نضج پذیرفته است و در بیمار امید خلاص هست اگر امیدی بیند و فصل زمستان باشد سکنجبین معتدل نیم گرم دهد تا خلط را ببراند و لطیف گرداند و اگر تابستان باشد با آب سرد بیامیزند تا تشنگی بنشاند و قوت تب را بشکند و حرارت ناریه را ساکن نماید و سده های باطنی را بگشاید و بی یخ و بدون برف دهند تا خلط را لطیف تواند کرد و بگدازد و لعاب دهان بیمار لزج نشود بدین سبب در حمیات محرقه و مطبقه و غب سکنجبین معتدل با آب یا گلاب آمیخته سخت موافق بود و در حمیات بلغمیه سکنجبین بزوری یا سکنجبین که از سرکه عنصل یا از سرکه کبر سازند موافق باشد و فعل بزوری قوی تر از فعل ساده باشد در انضاج و تلطیف و تفتیح سده باید دانست که در سکنجبین ترش دو مضرت است یکی آنکه چون اداند بسرفه را زیان دارد دوم آنکه بسبب درد امعا و ... بود که اگر در بدن صفرا یا خلطی شور و تیز باشد آنرا براید و با معا فرود آرد و گذر آن بر امعا سبب سحج گردد خاصه اگر امعا ضعیف باشد بدین سبب سکنجبین معتدل دادن صواب تر باشد تا ازین مضرتها ایمن تر باشد **صاحب کامل** گوید که از اشربه و ادویه سکنجبین هست و آن شربتی است موافق برای صاحبان تب اما سکنجبین ساده موافق صحاب حمیات صفراوی و محرقه است زیراکه مبرد و مطفی و مقطع لزوجت خلط و ملطف و منفذ در عروق و مفتح سده و مخرج خلط عفن با بول ست الا آن صالح نیست بر سرفه و امعا که بسوی آن خلط حاد بریزد زیراکه آنرا انجراد باشد و دران جراحت کند و اما اگر معمول از بزور باشد آن نیکوست برای حمیات بلغمی بهر آنکه قوی تر است در تلطیف و تنفیذ و ادرار بول **شیخ** میفرماید که بهترین سکنجبین نزدیک من آنست که شکر را در دیگ سنگی هموار فرش کنند بعده سرکه تند شرابی آنقدر بران ریزند که بالای شکر بیاید بلکه آنرا مکشوف بگذارد و پس آنرا بر انگشت که آتش او نرم باشد یا بر خاکستر گرم نهند تا شکر در سرکه بدان آنکه جوش زند بگدازد و پس کف او بردارند و ساعتی بگذارند و حرارت بسیار نباشد تا آنکه سرکه و شکر ممزوج گردد بعده آب بقدر یک دو انگشت بالای آن با تر آن ریزند و جوش دهند تا بقوام آید

تدبیر جلاب و ماء العسل

صاحب کامل مینویسد که جلاب مطفی و مبرد و مسکن تشنگی است و ماء العسل ملطف و مقطع بلغم بغیر تبرید شدید است و از جمله اشربه و ادویه شربت بنفشه ملین طبع و مملس خشونت قصبه ریه و صدر و مسکن تشنگی است **ایلاقی و جرجانی** گویند که هرگاه یبوست غالب بود جلاب رطوبت بیشتر از ماء الشعیر دهد پس در مزاج یابس عوض سکنجبین جلاب باید داد و در تبهای حاده اگر قوت قوی باشد و علامت دلالت نماید بر آنکه انتهار و بحران خواهد بود سوای جلاب چیزی دیگر نباید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد و خوف استحاله جلاب در معده بصفرا بود چندان آب با وی آمیزند که غلبه آب را بود تا تشنگی بنشاند و صفرا نیفزاید و همچنین جلاب از آب بهتر باشد زیراکه زود تر منحدر گردد و اگر آب کمتر باشد طبع را بیشتر نرم کند و جلاب پخته بهتر از خام باشد و غذا بیشتر دهد لیکن در تلیین طبع ضعیف تر باشد و ماء العسل همچنین باشد و چون خوف کنند که ماء العسل در معده مستحیل بصفرا گردد ایضاً با آب بسیار آمیزند چنانکه آب بر عسل غالب بود تا تشنگی نیارد و اگر در نواحی گرده خلطی باشد با درار بول آنرا بیرون آرد و اگر در نواحی سینه و شش رطوبتی باشد بآسانی بر اندازد لیکن در انضاج رطوبت سکنجبین قوی تر از آن باشد و هرگاه خلط غلیظ تر و لزج در نواحی صدر و ریه جمع شود علاج آن بچیزی ملطف باید کرد تا قوت او در غشای صلب که استر پهلوها و وقایه و غلاف اعضای باطنی است بتواند گذشت و خلط را لطیف تواند کرد و قوت ماء العسل بیش ازان نیست که بلغم را که سخت غلیظ نباشد لطیف کند مردم مرطوب و سرد مزاج را سود مند بود زیراکه وی پاک کردن سینه و شش سکنجبین قوی تر از ماء العسل باشد و بدانند که اگر در اعضای اندرونی چون جگر و سپرز ورم صلب یا نرم باشد ماء العسل مضر بود و هم چنان سده را هم مضرت بهر آنکه جگر و طحال آنرا بسبب شیرینی زود تر و بیشتر جذب کند پس زیاده از مقدار طبیعی بکشد بحدیکه در مجاری نگنجد و سده زیاده گردد و دهن رگها تنگ شود و در سکنجبین قوت شیرینی بسرکه شکسته میشود و جگر و سپرز را در جذب آن چندان شوق نمی باشد و بقوت سرکه ماده زود تر لطیف میگردد و سده کشاده میشود و گاهی ماء العسل ساده انسان تندرست را باید و مجلس صفرای کفناک می آرد پس اگر احساس چیزی ازینها نماید از نوشیدن ماء العسل احتراز کنند و گاهی در حمیات وبائی استفراغ صفرا بسیار افتد و هرچند استفراغ میشود حرارت و کرب زیاده میگردد و این علامت غایت حرارت است و ممکن است که روده را انجراد شد و سحج تولد کند

پس به ماء العسل باید داد و به جلاب و به سکنجبین یا با آب بسیار سرد دهند و نوشیدن ماء العسل عقب ماء الشعیر موافق نباشد بلکه صواب آنست که ماء العسل پیش از ماء الشعیر خورند تا زود فرو گذرد و در راه ماء الشعیر گشاده کند اما چون طبع قبض باشد و حرارت منفرط بود عوض جلاب و ماء العسل آب تمر هندی یا جلاب آمیخته باید داد تا مسهل گردد

تدبیر ماء الشعیر

اطبای قدیم کشکاب را اندر علاج تنها بهر آن اختیار کرده اند که علاج جمله امراض حاده آن باید کرد و در حمیات محرقه و مطبقه و تپ غب حرارت غریزی یاری شود و ماده تپهای عفونی بعضی سوخته و نضج نایافته و بعضی خام باشد و تدبیر دفع آنچه سوخته باشد و تدبیر نضج آنچه خام باشد هر دو باهم باید کرد و قوت بیمار در بدن نگاه باید داشت و قوت را به تبدیل مزاج و غذا نگاه توان داشت و آنچه مزاج آنرا بدل کند و بگرداند شربت بارد است و آنچه قوت را نگاه دارد چیزیست غذائیت و معده مریض را از شربت و غذا ممتلی نشاید کرد بهر آنکه طبیعت را به سه کار مشغول کرده باشد یکی هضم شربت دوم هضم غذا سوم نضج ماده و این مشکل باشد و با این همه غوص رطوبت که حرارت تپ از بدن بیمار گداخته و تحلیل کرده باشد بدان باز باید رسانید از بهر این کار شربتی چند که این منفعتها در وی یافته شود و هیچ مثل کشکاب نیافته آنرا اختیار کردند و بقراط در ستایش ماء الشعیر میگوید که اندران جلا و لزوجتی است و آن معتدل در لعینت و جلا و ازلاق و استوای قوام و رطوبت بود و در معده ثقل زیاده نکند و نفخ پیدا نه نماید و بسبب آنکه طبع او تر است تشنگی نشاند و بنا بر لعینت و استوای قوام او تعدیل ماده و تلطیف آن و تلیین صلابت آن کند و از بهر آنکه سرد و تر است تعدیل گرمی و خشکی نماید و بجهت آنکه تمام پخته باشد زود هضم شود و بدان سبب حفظ قوت نماید و تن را غذا دهد و بنا بر آنکه با لزوجت مزلق و جالیست زود در عروق گذرد و غسل آن کند و اندران تنقیه دارد و این خاصیت در چیزی سوای کشکاب نیست از بهر آنکه چیز لزج زلق و جلا کم آید نه بینی که در چیزهای دیگر که بقوام کشکاب سازند لزوجت و نرمی و همواری قوام باشد لیکن انضاج و جلا نباشد و ازان در رگها آلودگی بسیار ماند و در سپیده مرغ نیمبرشت همچنین لزوجت و لعینت است لیکن بر فم معده در نگ بسیار کند و منضج نیست و از فم معده ناگوارنده فرو رود زیرا که فعل فم معده اشتها ست و هضم کردن نیست و بسبب بسیاری درنگ کردن بر فم معده غثیان آرد و ازین جمله معلوم گردد که خاصیت لزوجت و جلا در ماء الشعیر است و سوای این کشکاب را دو خاصیت دیگر است یکی آنکه قوت او یکسانست و اندران قوتهای متضاده نیست چنانکه در بعض خوردنیهای دیگر است مثلاً عدس که جرم او قابض است و آب او مسهل است و ماء الشعیر بسبب آنکه قوت او یکسانست غذائی که او دهد بغایت نیک بود و قوت افزاید دوم آنکه تن را غذا دهد و قوت را نگاه دارد این هم خاصیتی دران یافته شود نه بینی که منفعتهای کشکاب یک یک در شربتهای دیگر یافته میشود چنانکه اگر غرض تسکین حرارت و تلطیف ماده بود آن در سکنجبین یافته شود و اگر غرض ترطیب بدن باشد جلاب رطوبت از ماء الشعیر زیاده کند و اگر غرض اعتدال قوام خلط رقیق باشد از آب سرد این غرض حاصل شود لیکن منفعت تغذیه و حفظ قوت با دیگر منافع که خبر یکشکاب یافته نشود بنا بر علیه اگر تلطیف تدبیر مطلوب باشد کشکاب به دهند تا طبیعت مشغول به هضم چیزی غذائی گردد نشود و بدانند که هر چه با ماء الشعیر بنوشند منفعت ماء الشعیر باطل کند و سبب اضطراب گردد زیرا که هرگاه چیزی با وی در معده جمع شود قوتهای مختلف ظاهر گردد و طبیعت در هضم و تصرف آن متحیر شود و حاجت طبیعت بیمار که هضم نیک ممکن نباشد و بدترین چیزها با کشکاب سکنجبین است بهر آنکه کشکاب را فاسد کند و همواری قوام او باطل نماید و او را قبل از هضم از معده فرود آرد و پس صواب آنست که چون ماء الشعیر بدهند پیش از کشکاب بدو ساعت سکنجبین دهند تا تلطیف خلط کند و مستعد دفع طبیعت نماید و معده را درست کند بعد ازان ماء الشعیر دهند تا در معده زیاده از دو ساعت درنگ نکند و معده مستعد هضم آن باشد آنرا نیک قبول کند و زود هضم نماید و خلطی را که سکنجبین لطیف کرده باشد بشوید و دفع کند و عروق و مجاری اخلاط را پاک کند و گاه دفع باد ادرار بول و گاه بعرق نماید و اگر بعد از ماء الشعیر بچهار ساعت شربتی دیگر از سکنجبین بنوشند هر چه کشکاب آنرا تعدیل کرده و نضج داده باشد زود دفع شود و سردی و تری که از کشکاب حاصل شده باشد بهمه تن رسد و ترتیب دادن چنان باید که در ابتدا ماء الشعیر رقیق دهند و نزدیک انتها ازان منع کنند و اگر بچیزی حاجت آید بر جلاب یا سکنجبین قناعت کنند و آنجا که حاجت حفظ قوت باشد ماء الشعیر غلیظ دهند و در انحطاط کشکاب دهند آنجا که درد و ورم یا اعراض صعب باشد عوض کشکاب جلاب یا سکنجبین بدهند و کشکاب که نیک پخته نباشد نه دهند از اشاید و نه علاج رئیس الشیخ الرئیس و شراح قانون میگویند

قسمی از ماء الشعیر آنست که دران جرم شعیر نباشد لیکن مثل قوت و صورت باشد یعنی اجزای لطیفه آن در آب آید و این قسم را زحل در علاج قسم مطبوع در نفعست اگر نیک
پخته باشد و بهتر آنست که دران آب بقدر بیست سکوره و جو یک سکوره باشد و بعد پختن قریب پانزده خمس آب باز آید پس آب سرخ رقیق ازان بگیرند و نیست
قسم رقیق ماء الشعیر که غذای آن کمتر و ترطیب او و غسل او و اخراج فضول و انضاج او بسیار و تبرید او معتدل است و زود و تر هضم شود و کمتر ترش گردد و قسم دیگر ماء الشعیر است
که دران چیزی از جرم جو آرد آن باشد و بهتر نزد ما درین قسم آنست که طبخ او بنهایت منفرط نباشد بلکه آنقدر باشد که نفخ او دور شود و جهد از جهت شدید رسد و این قسم
غذا بیشتر و ملو غسل و انضاج کمتر کند و بسیار باشد که این ترش گردد و در معده بارد و هر چه بخورد اگر چه آنرا حرارت غریب از بابه سوء مزاج بسیار عارض شده باشد و ماء الشعیر
را گاهی مطبوخ بیسازند از جمع پوست آن اگر اراده تقلیل غذا و فرط غسل و اخراج فضول باشد تبخیر و درین مساوی سکنجبین و ماء الشعیر با هم مرکب و مفسد ماء الشعیر در
اکثر ست و واجب نیست نوشیدن ماء الشعیر بر قبض شکم بلکه نخست قبل او حقنه یا شیاف ملین را لازم کنند پس کشکاب دهند و اگر کسی را در معده ماء الشعیر ترش گردد
کشکاب رقیق تر نوشانند و اگر باز ترش شود و نفخ کرفس و مانند آن انچه منفخ معده و مقوی حرارت آن باشد با وی بپزند اگر ازین نیز ترش گردد ناچار قدری فلفل
بدان آمیزند خصوصاً اگر باده نخست رقیق و گرم نباشد و اگر ماء الشعیر در معده نفخ کند محرور المزاج اندک سرکه بدان ممزوج سازد و اگر سکنجبین صبح بنوشند و تقطیع
اخلاط کند و فضول را برای دفع آماده سازد و عقب و بعده ساعت ماء الشعیر رقیق مذکور بخورانند تا آنچه که سکنجبین آنرا قطع کرده غسل و جلا دهد و بعرق و ادرار اخراج
آن نماید و خوف نیست در نوشیدن سکنجبین هنگام عشا که غذا از معده مفارقت کرده باشد و گاهی حاجت به تقدم جلاب بر ماء الشعیر افتد تا در ترطیب افزاید و این
هنگامیست که غلبه یبوست بر بدن و زبان بینند و گاهی احتیاج شود به تقدم مسهل آن برای تلیین طبیعت چیزی از آب تمرهندی و تقدم این همه بدو ساعت یا
تا میان و عمل مزاحمت واقع نشود و حکیم شریف خان می نویسند که اجماع واقع شده است بر انکه هیچ غذای و دوائی کثیر المنافع مثل ماء الشعیر نیست و مشتمل بر ده
خصالست یکی آنکه بارد ست دوم منضج سوم مستفرغ مواد محترقه چهارم منقی معده پنجم سهل النفوذ در تمام بدن ششم لذیذ هفتم معتدل الغذا هشتم مسکن عطش
نهم هیجان اخلاط فاسد نمیکند دهم منتفخ در معده نمیشود اما مرخی معده و مضر احشای بارد و نفاخ است و مصلح آن گلقند و در مقدار آب که اندران جو بپزند حکما را
اختلاف ست نزد بعضی ده چند جو آب باید و نزد بعضی بیست چند و نزد دیگر چهارده حصه آب و یک حصه جو و نزد دیگر پانزده حصه آب و بهتر طریق ساختن آش جو
آنست که جو مقشر جید در ظرف مس قلعی دار کرده آب صاف که ده چند جو باشد بران ریزند و بآتش ملائم بپزند و در اثنای پختن تبدیل آب سه چهار بار نمایند و بهتر آنست
که هفت آب تبدیل کنند بعد ازان مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و علامت جودت جو آنست که در هنگام
پختن بالیده شود و آب که دران جو پخته میشود سرخ گردد و فربهی جو نیز علامت جودت آنست بر سبیل اکثری و هرگاه تقویت منظور بود و مریض ماء الشعیر لحم دهنده
طریق پختن آن اینست که گوشت بپزند تا گداز شود بعد ازان همراه کشکاب جو بپزند و صاف نموده بکار برند و طریق دیگر آنست که هرگاه ماء الشعیر را خواهند که فرود
آرند آب یخنی گوشت اضافه نمایند و طبخ جید دهند تا ماء الشعیر بقوام مستوی آید پس صاف نموده بکار برند و ماء الشعیر محمص قابض شکم است و طریقش آنست که
جو را مقشر ساخته بریان نمایند بعده چنانچه رسم است بپزند و اگر خشخاش و دیگر ادویه قابضه مناسبه اضافه نمایند صواب باشد

تدبیر استفراغ اخلاط متعفن

در قانون و شروح آنست که چون قوانین مذکوره در اول عروض تپ استعمال کردند بعد مراعات آن واجب است که مشغول شوند بانضاج و استفراغی که نه
بر سبیل تقلیل و تخفیف باشد و آن مذکور شد بلکه بر سبیل قطع سبب بود و ماده را چه حار و چه بارد تا نضج نیابد بی ضرورت استفراغ نکنند چه گاهی استفراغ خلط خام بسبب
هیجان و عدم استفراغ تام عائد بکثرت آن خلط میگردد و موجب استحاله سائر اخلاط بسوی آن خلط میشود و گاهی بسبب استفراغ قبل از نضج خلط بد با خلط
نیک مخلوط میشود و باعث تحریک خلط خبیث از عدم انضاج او پس بخروج خلط طیب غالباً بکثرت می پذیرد و غرض در انضاج خلط تعدیل قوام ماده است تا آنکه مهیا و قابل
دفع باسانی گردد و خلط رقیق تا شرب و غلیظ تا شب ... و هر یکی ازین مستعد برای دفع سهل نیست بلکه محتاج آنست که رقیق اندک غلیظ و غلیظ اندک رقیق گردد
و از پیچ التقطیع ندیده پس طبیب را اول این صناعت مهمیست که بداند که استفراغ خلط قبل از وقتیکه دران نضج در قاروره ظاهر شود ممتنع یا متعسر صعبست و لباست که

استفراغ بی نضج بحرکت می آرد مواد را و فعل کامل نمی نماید و بسا است که مادهٔ خبیثه را با طبیب خلط مینماید پس باید که بعد از نضج متوجه استفراغ آن گردد تا بآسانی
و بی عائله خارج شود و اما اگر ماده بسیار متحرک و منتقل از عضوی بعضوی باشد و بدانند که مهلت تا نضج نمیدهد یا از ان اورام سرسامیه و غیر آنها حادث گردد یا اگر آن ماده را
و ربدن گذارند قبل از زمانی که دران نضج او متوقع باشد و رخطر اندازد و چه زمانه نضج خلط رقیق لا محاله اطول از زمانه باشد که دران توقع نضج خلط معتدل بود پس
مبادرت استفراغ آن نمایند و انتظار نضج نکشند زیرا که خطر و رین کمتر از خطر آنست و با وجود این طبیعت متحرک و متوجه بدفع انست بسبب کثرت اذیت آن و
چون طبیعت در دفع آن اعانت جوید از استفراغ چاره نباشد و بدانکه فصد از قبیل چیزی نیست که دران انتظار نضج مثل انتظار او در مسهلات کشند و انتظار نضج
در اخلاط دیگر کرده نشود تا خلط منفرد دفع شود و چون تاخیر فصد از ابتدای مرض شود در انتهای آن فصد نباید کرد زیرا که بی فائده است بلکه بسا است که هلاک کند
بباعث موافاتت او ضعف قوت را و همچنین اگر خوف حرکت و غلبه خلطی از اخلاط باشد و احتیاط واجب کند استفراغ را و اگر چه نضج نیافته باشد باید که آنرا حرکت ندهند
مگر در ابتدا و اما نزد انتهای مطلقا هیچ خلطی را بحرکت نیاورند تا آنکه طبیعت غالب نماید و نضج دهد و اگر بحرکت نیاید خود بخود و چند انکه بدان ماده مرض مندفع شود حرکت
دهند آنرا بر وفق تحریک طبیعت پس اگر آن بنفسه حرکت کند یا حرکت داده آنرا بافعل او بگذارند و معارضه بدان نکنند چه طبیب معین است نه منازع و این است
که بقراط آنرا اهاجه نامیده است چنانچه گفته می باید که دوای مسهل بعد نضج ماده مرض استعمال کنند فاما در ابتدای مرض استعمال آن نباید کرد مگر آنکه مرض مهیاج یعنی
کثیر الهیجان باشد و قریب نیست که در اکثر امر مهیاج باشد و مثل این استفراغ ضروری که در وقت او نیست و آن وقت حصول نضج تام است مثل تغذیه ضروریه
که در وقت خود نباشد و آن وقت فراغ طبیعت از شغل ماده است و نسبت این استفراغ منع کردن از حادثیت ماده نسبت این تغذیه است با منع سقوط قوت و هرگاه
استفراغ استعمال نمایند مراعات وقت اقلاع تب یا وقت فتره یا وقت سردی نمایند و استفراغ باسهال روز نوبت نکنند و نه فصد کشایند و باستفراغ صناعت
متفاوت و سمت میل استفراغ طبیعت نکنند و ثوران اخلاط بچیزی از تحریک روز نوبت نمایند و حال آنکه حرکت نوبت نیز مثور اخلاط است پس تحریک جمع شده کار
مشکل گردد و بالجمله پرهیز نمایند از تدبیر غلیظ در وقت نوبت تا آنکه در بارهٔ شعیر شکر نخورانند و نه جلاب تا تدبیر غلیظ نوبت را شوران نیارد بسبب تنگ کردن
مجاری و دران خطر است بلکه اعانت طبیعت به تلطیف غذا نمایند مگر آنکه ضعف مفرط گردد زیرا که طبیب معین و حافظ طبیعت است نه منازع و معاند آن و بدانکه
بسا است که احتیاج بدوای قوی ضعیف افتد اما قوت او از جهت آنکه اسهال خلط غلیظ لزج نماید و اما ضعف او از حیثیت آنکه اسهال یک مجلس یا دو مجلس آرد
و استفراغ کثیر باهم نکند تا باعث سقوط قوت نگردد و دوای در فصد آنست که تا ممکن بود یعنی امتلا خفیف باشد بدفع آن کوشند و اگر ممکن نباشد تکثیر عدد مرات فصد کنند
هر مرتبه قدری خون بگیرند بهتر است از تکثیر مقدار که بیک دفعه خون بسیار برارند و واجب است که استفراغ خون بسیار نکنند پس از چیزی که احتیاج باستفراغ آن
نیست مثل ارواح و اخلاط صالح بسیار مستفرغ گردند و در خون سامان برای استفراغات نبود بسا است که حاجت آن افتد هنگام مصارعت با مرض و قوت ضعیف
گردد از مصارعت بحرانات منتظره و بهترین مسهلات خیار شنبر است و گاهی بران سقمونیا انداخته میشود و گاهی سقمونیا تنها در جلاب داده میشود و گاهی
احتیاج باستعمال مثل صبر میشود و چون ماده غلیظ باشد و بهتر آنست که غسل و تربیت صبر در آب کاسنی و آب عصید کنند پس حب بسته استعمال نمایند و اما هلیله زرد را
تو هم استعمال نمیباید و بادام که از استعمال او ذباب و فرار یافته شود و بگریزند زیرا که هلیله بعد اسهال متقبض مسام و مخشن احشا است و اگر از ان چاره نباشد بعد نضج تام
استعمال نمایند و آب انار ازین عظیم النفع است و خاصة لتجمع آنها افشرده یا در اوقات غلبه یبوست و صفرا و حاجت بترطیب و از مسهلات بعضی مرتب از بنفشه و
سقمونیا است بنفشه بقدر یک مثقال و سقمونیا تا یک قیراط باشد و گاهی دران اندک نعناع داخل کرده میشود و گاهی از مبردات مطفیه که دران سقمونیا داخل کرده میشود
دو امر تب میکنند مثل حب باین صفت بگیرند کشنیز و طباشیر و گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک طسوج سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ و بخورانند و یا بگیرند شیرخشت
پنج درم و ترنجبین پنج درم و آب سیب شامی و آب سفرجل مساوی از هر یک ده درم و آب کشنیز تر سه درم جز و آبها را جمع نموده و دران شیرخشت و ترنجبین تر
کرده صاف نموده بقوام آرند تا قریب بانعقاد رسد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن خاتمه گردد بعده کافور یک نیم دانگ سقمونیا یک درم سوده بران
پاشیده بهم زنند و در مکان معتدل یا مائل ببرودت نگاه دارند تا از حرارت محل تحلیل نشود و شربتی ازان از دو درم تا دو نیم درم و ممکن است که گاهی از شیرخشت و ترنجبین

[illegible]

نسخه
به دو درم

وشکر طبرزد ناطف یعنی برفی بسازند وسقمونیا و کافور دران بمقدار ری و حل کنند که در یک شربت آن مقدار کافور تا یک طسوج وسقمونیا تا نیم دانگ آید پس چون طبیعت
باشد بی کراهت ابن عباس گوید که اما استفراغ خلط عفن باید که بادویه کنند که از شان آنها استفراغ آن خلط محدث حمی باشد و این چنان باشد که اگر
آن تپ غب بود بادویه که از شان او استفراغ خلط صفراویست و اگر ربع باشد بادویه که از شان آن استفراغ خلط سوداوی بود و اگر مواظبه باشد بادویه که
از شان وی استفراغ بلغم باشد و اگر تپ دموی بود بفصد و اگر تپ مرکب باشد بادویه که از شان او استفراغ خلط غالب در ترکیب بود چنانچه عنقریب مذکور گردد
باید که از سائر ادویه مسهله آنچه استفراغ بدن بمقدار محدث مرض کند داده شود و گفتیم که این چیزیست که طبیب را معرفت حقیقی او ممکن نیست و جز این نیست که
شناخته میشود این بحدس و تخمین صناعی و تجربه و این امریست که آنرا میشناسد کسی که ریاضت در صناعت طب و مزاولت امراض مدت طویل کرده باشد و نشانه
که دوای مسهل در ابتدای مرض دهند و خلط نضج نیافته باشد مگر آنکه خلط هائج باشد پس هرگاه خلط را هائج بینند و آن از جائی بجائی انتقال کند و مریض را ایذا
رساند و قلق آرد می باید که دران هنگام استفراغ خلط در اول امر نمایند و انتظار نضج نکشند تا مریض استراحت یابد و با آنکه ذکر کردم سزاوار نیست که استدلال
نمایند بر مقدار چیزیکه احتیاج باستفراغ او باشد از کمیت خلط مستفرغ بلکه می باید که نظر بکیفیت او کنند پس اگر آنچه استفراغ یابد آن خلط محدث حمی باشد
باید که استفراغ آن بمقدار محتاج الیه نمایند چون قوت قوی باشد و اما هرگاه آنچه باسهال خارج شود ضد خلط محدث حمی باشد باید که قطع او کنند و منع از استفراغ
او نمایند زیرا که این ازدیاد مرض نماید و قوت مریض احتمال آن نمیکند بسبب آنکه چیزی که درین حال خارج میشود آن خلطیست که احتیاج بسوی آن نیست و سزاوار
که هنگام استفراغ خلطی که حاجت باستفراغ آن باشد در شش امور نظر دارند در آن قوت مریض و سن او و فصل و بلد و مسکن مریض و عادت مریض در استفراغ و منظر
بمیل خلط است و تفصیل این امور سته مع پنج امر دیگر در قول جرجانی می آید جرجانی و ایلاقی مینویسند که هرگاه طبیب خواهد که در تپهای عفونی استفراغ
فرماید نخست یازده چیز نگاه باید داشت یکی وقت نوبت تپ دوم قوت بیمار سوم مزاج آن چهارم سحنه مریض پنجم معرفت ماده تپ ششم حال خامی و نضج
ماده هفتم جانب میل ماده هشتم سالهای عمر بیمار نهم هوای شهر مسکن بیمار دهم فصل سال یازدهم عادت بیمار اما آنچه تعلق بوقت نوبت دارد آنست که نگر
اگر نوبت تپ مستومی بدور معلومه باشد روز نوبت هیچ استفراغ نکنند و اگر بضرورت حاجت استفراغی باشد تا انقضای نوبت تپ توقف باید کرد و
اگر تپ لازم باشد وقتیکه تپ آهسته شود یا در روز و شب آن وقت که هوا خوشتر باشد بعمل آرند و آنچه تعلق بقوت بیمار دارد آنست که اگر قوت مریض قوی باشد
خلطیکه خارج می باید کرد بیک دفعه بیرون آرند تا بدن بیکبار پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد استفراغ نباید کرد و لیکن بتعدیل مزاج باشربه بارده و مسکنه اشتعال
نمایند تا هر وقت که مزاج باعتدال باز آید قوت نیز به بدن رجوع کند پس دران هنگام استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد باید کرد و اگر قوت نه سخت قوی باشد
و نه سخت ضعیف استفراغ به تفاریق یعنی اندک اندک به دفعات کثیر باید کرد تا قوت برحال خود بماند و ساقط نگردد و در مدت میان هر استفراغ چندان باید که از خلط خام
بعضی نخته شود و قوت که باستفراغ اول کمتر شده باشد اندران مدت بجای خود باز آید بعده استفراغ بار دیگر کنند و حکم فصد بلا انتظار نضج وغیره همانست که از قانون
منقول شد و اندر بیشتر وقتها طبیعت چون نضج تمام کرده باشد خلط را دفع کردن آغاز کند پس نگاه کنند اگر طبیعت بکار خویش میکند بران باید گذاشت و اگر
اندر کار خویش تقصیر میکند طبیعت را بچیزی لطیف اعانت باید کرد و اگر چنان باشد که طبیعت هیچ دفع نمیکند طبیب بتدبیر استفراغ کند و امداد طبیعت بحسب
وجوب حال نماید و بدانکه هر استفراغیکه بضرورت کنند و نه در وقت او نمایند از برای آن کنند که تا پیش از آنکه اخلاط بحرکت آیند و در وی بعضوی نهند آن
ماده را اندکی کمتر کرده باشد چنانچه مریض را اغذا دهند در غیر وقت غذا مثلاً در انتها که آن بدترین وقتهای تغذیه نیست تا قوت او ساقط نشود و آنچه تعلق بمزاج بیمار
آنست که بنگرند اگر مزاج گرم است و مرض هم گرم استفراغ به تمرهندی و شیرخشت و بنفشه و مانند آن کنند و اگر مرض سخت گرم نباشد و خواهند که استفراغ کنند
بهلیله و شاهتره و امثال آن جائز بود و آنچه تعلق بسحنه مریض دارد آنست که بنگرند اگر بیمار جسیم و فربه باشد کثیر الاخلاط بود با استفراغ کردن دلیر باشند
و اگر خشک و لاغر باشد بتعدیل مزاج مشغول شوند و از استفراغ باز دارند و آنچه تعلق بماده مرض دارد آنست که نگاه کنند که اگر ماده بیماری خون یا
مسامی خون باشد فصد اولی تر است خاصته اگر ابدال سرخ غلبه بود بعده اگر طبع قبض باشد بچیزی لطیف نرم کنند چون شربت بنفشه و شربت آ

دیگر آنکه در آغاز علاج کلی در قول شیخ الرئیس گذشت و اندر وقت استفراغ نگاه باید کرد تا خلطیکه بیرون شود مادهٔ مرض هست یا نه اگر قوت قوی و ماده بحرکت باشد چندان رها کنند تا مقدار حاجت بیرون آید وگرنه استفراغ منع باید کرد تا مرض زیاده نشود و قوت ضعیف نگردد و بسیار باشد که ماده غلیظ و لزج باشد و قوت قوی نبود و طبیب را حاجت استفراغ باشد پس به مسهل قوی که فعل او اندک باشد استفراغ کنند تا قوت دارد و خلط غلیظ را اجتذاب نموده دفع کند و کم فعل او استفراغ بسیار نکند تا ضعف نیارد و در چنین حال از مسهل قوی مقداری اندک باید داد یا مسهل باید ساخت باین صفت تربد نیم درم سقمونیا یک طسوج یا هفت درم گلقند یا شربت یا غاریقون نیم درم و سقمونیا بدستور مذکور و اگر این ادویه با عصارهٔ گل سرخ تازه یا با شربت ورد خورند جایز است و آنچه تعلق بخامی و پختگی ماده دارد آنست که استفراغ قبل از نضج نکنند الا اگر در بدن اخلاط بسیار بینند و یا خوف تحرک اخلاط و انصباب آن بسوی عضوی شریف باشد و استفراغ که پیش از نضج کنند از بهر آن کنند تا ماده بخشی کمتر گردد و طبیعت را اسکباری حاصل شود و انضاج باقی سهل گردد و بهر استفراغ که بهر تنقیهٔ بدن کنند بعد ظاهر شدن علامات نضج باید کرد و گروهی پنداشته اند که مقصود و پختن خلط آنست که خلط رقیق شود از بهر آنکه خلط صفراوی رقیق باشد گویند که آنرا بنضج احتیاج حاجت نیست و این پنداشت باطل است و هم از اینجا معلوم شد که طبیب هرگاه ارادهٔ استفراغ کند نخست انتظار نضج نماید بعده باستفراغ پردازد اما اگر در تن اخلاط بسیار و متحرک باشد چنانکه بقراط آنرا بابیج بگوید گر استفراغ آن کنند روا باشد تا طبیعت سبکبار شود و علامت کثرت اخلاط و هیجان آنها آنست که خلط در بدن بیمار از جائی بجائی میگردد و صاحب او بیقرار باشد و در چنین حال طبیعت ارادهٔ معونت از طبیب در دفع آن بطریق آن میکند پس اگر استفراغ کنند دفع بواجب کند و خلط کمتر گردد و ممکن باشد که از آن راحتی تمام پدید آید و آنچه تعلق بمیل ماده دارد آنست که بنگرند اگر میل ماده بسوی معده است استفراغ بقی کنند و از بهر قی چیزی دهند که از عادت بیرون نباشد و سکنجبین و آب نیمگرم و مانند آن قناعت کنند و آنچه میل بسوی امعا دارد استفراغ باسهال کنند و اگر میل ماده بجانب حدبهٔ جگر بود استفراغ بادرار بول کنند و آنچه میل بجانب مقعر دارد استفراغ باسهال کنند بدارو هائی که جگر را موافق بود و اگر میل بروده های سفلی دارد استفراغ بحقنه یا شیاف کنند و علامات این میلها هر یک در مقامش گفته آید و آنچه تعلق بسال های عمر بیمار و شهر مسکن او و فصل سال دارد آنست که بنگرند اگر سن شباب است و شهر معتدل و فصل ربیع یا خریف استفراغ بحاجت آن باشد یکبارگی بفرمایند و اگر سن طفلی یا پیری و شهر گرم چون بلاد جنوبی و سودان یا سرد چون شهرهای شمالی و سقالبه و فصل تابستان یا زمستان باشد از استفراغ باز دارند و اگر ضرورت باشد استفراغ اندک اندک بدفعات و برفق نمایند و ایضاً اندر تابستان مسهل کمتر و با احتیاط فرمایند و در ساعتی بفرمایند که در آن هوا خوشتر و حرارت غریزی قوی تر باشد و اندر زمستان نیز مسهل قوی کمتر فرمایند و آنرا که ضرورت قوی باشد وقت چاشتگاه یا نزدیک نیمروز فرمایند که حرارت غریزی اندر تن پراگنده تر باشد و آنچه تعلق بعادت بیمار دارد آنست که نظر کنند اگر مریض عادت خوردن دوای مسهل داشته باشد و احتیاج باستفراغ آن اوفتد باید که استفراغ بمسهل بمقدار احتیاج بغیر احتیاط و خوف نمایند و اگر عادت آن نداشته باشد در مسهل دادن احتیاط کنند و اگر عادت قی کردن داشته باشد و عادت مسهل نباشد و یا اگر عادت مسهل خوردن داشته است و قی کردن عادت نداشته استفراغ از جهتی فرمایند که آن عادت داشته باشد و همچنین در استفراغ بفصد نیز عادت نگاه باید داشت اگر بیمار عادت فصد کردن داشته باشد و حاجت فصد بود اخراج خون بقدر حاجت کنند و اگر عادت آن نداشته است فصد کنند لیکن خون کمتر از حاجت و اندک اندک بیرون نمایند تا بر خلاف عادت طبیعت حمل شئی قوی نکرده باشد اما ادویه که در تپهای گرم بدان استفراغ کنند اینست که اگر عمر جوان و تپ صفراوی باشد استفراغ بآب تمرهندی و شیرخشت یا بآب آلو و شیرخشت یا بآب لبلاب و شیرخشت و اندک خیارشنبر باید کرد و اگر بسقمونیا حاجت آید اندکی ازین بها حل کنند و اگر در جلاب یا در آب آلو حل کنند و سپس شیرخشت و غیر آن بدهند روا باشد و شربت بنفشه و حب بنفشه باین نسخه اندرین باب نافع بود بنفشه یک درم سقمونیا نیم دانگ یا یک دانگ کتیرا یک دانگ و اگر مراعات معده کنند سقمونیا مشوی کنند و کتیرا در گلاب یا در آب سیب یا آب به حل کنند و بنفشه و سقمونیا بدان سرشته حب کنند و اگر مراعات معده قوی تر باید نیم دانگ پودینه در حل کنند و حب مسهل که در قول شیخ گذشت خاصه مرد جوان را که حرارت بران نسخت غالب باشد نشاید داد و اگر بیست درم جلاب و بیست درم آب آلو یا آب تمرهندی بگیرند و دانگی سقمونیا در آن حل کنند مسهل تمام باشد و کسی را که غثیان اندازد سقمونیا با آب انار یا در آب سیب یا در آب بهی حل کنند و اگر در تپهای برقانی برای جگر گرم خواهند هر روز سقمونیا در ماء الجبن حل کرده بنوشند صواب باشد و صفت معجونی که اسهال کند و حرارت را ساکن گرداند بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین از هر یک پنج درم رب السوس

یک نیم درم ترنجبین یا شیرخشت بست درم در آب به گداخته بقوام آرند و یک درم سقمونیا با دیگر اجزا و ران بسرشند جمله شش شربت ست صفت قرص طباشیر مسهل
معده را قوت دهد و حرارت ساکن کند بگیرند طباشیر و عصاره زرشک هر یک یک درم سقمونیا گل سرخ کتیرا هر واحد یک دانگ جمله را آب کاسنی سرشته قرص سازند
و اگر خواهند آب عنب الثعلب یا آب کاکنج قرص بسته خشک سازند و بدست شکسته وقت حاجت بخورند صفت حبی که در تپهای گرم و درشتی سینه باید داد
بنفشه یک درم شیرخشت یک درم هر دو بعسل خیارشنبر سرشته حب سازند و آنرا که حاجت باشد که هر روز طبع اجابت کند بفرمایند تا هر شب پنج درم شیرخشت بخاید

تدبیر تغذیه صاحبان حمیات خلطیه

ابوسهل میگوید که تدبیر حمیات عفنیه سه نوع است یکی تدبیر غلیظ و آن در قوت و مرض هر دو زیاده کند دوم تدبیر لطیف و آن قوت و مرض هر دو را کم کند سوم تدبیر
متوسط و او حفظ قوت بر حال خود نماید و در مرض زیاده نکند و از آن کم نماید و تدبیر عام برای حمی عفنیه استخراج کرده میشود از مرض و قوت مثل آنکه اگر مرض قریب المنتهی است
و او آنست که در چهار روز منقضی گردد باید که تدبیر او از ابتدا لطیف باشد و اگر بعید المنتهی باشد باید که تدبیر در اول امر غیر لطیف بود تا قوت ضعیف نگردد و هرگاه منتهی آید
تدبیر لطیف استعمال نمایند تا طبیعت مغیره بهضم غذا از انضاج ماده مرض مشغول نشود و اما قوت اگر صحیح قوی باشد باید که تدبیر از اول امر لطیف بود و اگر ضعیف باشد
باید که از لطافت تدبیر در اول امر تقلیل نمایند و در لطافت او نزد حضور منتهی زیاده کنند و در آن بحد غایت لطافت نرسانند و اما تدبیر خاص بهر مرض پس معرفت
آن از نوائب جزئیه استخراج کرده میشود و این چنان باشد که واجب ست که منع کنند از غذا در اوقات هیجان تپ و اندکی قبل از آن و اما در اوقات فترة مرض
و سکون آن باید که تدبیر غذا بحسب وجوب مرض و قوت آن کنند و حاصل این تقریر آنست که اعراضی که بدان استدلال بر امر تدبیر کنند یا نیست که آیا لطیف باید
یا غلیظ سه گونه است یکی قوت که آیا آن قویست یا ضعیف دوم مرض که آیا او قریب المنتهی ست یا بعید المنتهی سوم نوائب تپ که آیا هر روز نوبت میکند یا بطور ربع یا غب
پس ماده غذا انساخته میشود از حال مرض در حدت و تطاول آن که آیا لطیف می باید یا غلیظ یا میان هر دو و وقت تغذیه دریافت میگردد از نوبتهای مرض و اقلاع
آن در بعض اوقات یا آهستگی آن که این وقت تغذیه است ابوعلی سینا مینویسد که موافق ترین اغذیه برای صاحبان تپ اغذیه رطبه ست و خصوصا برای
کسیکه مزاج او رطب باشد مثل صبیان و صاحبان سکون و زنان و معتادین اغذیه رطبه پس موافق می آید از آنجهت که او شبیه بمزاج اصلی این چنین کسان ست و ازین
حیثیت که ضد مرض ست و چون تپ شروع کند و طبیعت قبض باشد تا ثقل تمامه خارج نشود غذا ندهند البته و واجب ست که ملاقی شود ایشان را نوبتهای دائره
در تپ مقلعه یا نوبتهای مشتده در تپ ذی فترة در حالیکه شکم ایشان خالی از غذا باشد البته زیرا که اگر ایشان درین وقت غذا خورده باشند طبیعت بهضم مشغول شود
و از نضج و دفع باز ماند و مرض مستحکم گردد و ازینجهت واجب ست که تاخیر تغذیه تا انحطاط و بعد آن نمایند و اگر اتفاق توافق وقت انحطاط با وقت عادت غذا افتد
آن بهتر ست و بدانکه از تغذیه و تدبیر بعضے آنست که کمال لطیف باشد یعنی خون رقیق از آن متولد شود و قلیل التغذیه بود و بعضی آنست که غلیظ بسیار بود یعنی
خون غلیظ از آن پیدا گردد و کثیر التغذیه باشد و بعضے آنست که ما بین هر دو باشد پس بعضی آن مائل بلطافت بیشتر و بعضی مائل بکثافت اکثر بود و لطیف کامل در لطافت
منع غذا است و غلیظ در کمال غلظت استعمال اغذیه اصحا در حالت مرض ست و اغذیه متوسط مائل به لطافت آنست که از غذا اقتصار کنند بر آب انار و جلاب بسیار
رقیق و بعد آن ماء الشعیر رقیق و بعده ماء الشعیر غلیظ و بقول بارد رطب مثل سرمق و اسفاناخ و بقله یمانی و مانند آن و بعد آن کشک شعیر بغیر آنکه صاف کنند و آن متوسط
و متوسط مائل بغلظ گوشت مرغ و یا بچه بره و بزغاله ست و الطف از آنها کبک و بچه مرغ و الطف از آنها تیهو و ماهی تازه و دراج و الطف از آنها بازوی بچه مرغ
و تیهو و بیضه نیمبرشت رقیق القوام و ماهی بسیار کوچک و الطف آنها کشک شعیر و الطف از آن نان سمید محلول در آب سرد بحدیکه رقیق باشد و اما غلیظ آن
غذای قویست و کشکاب بهترین غذا برای صاحبان تپ ست زیرا که آن جامع لغلظ قوام و اتصال اجزا از روی ملاست و ازلاق و جلا و ترطیب و لینت و مفادات
بحمی و تسکین تشنگی و سرعت نفوذ و غسل و بدون قبض ست و ازینجهت رسوب نمیکند و در منافذ متشبث نمیشود و اگرچه تنگ باشد و در آن لصوق بمراود مجاری نیست
و گاهی جلا مثل بلغم مینماید و چون خوب پخته شود البته نفخ نمیکند و قدما هرگاه محتاج میشدند بسوی تلطیف الطف از تدبیر بکشک و آب آن استعمال
میکردند ماء العسل رقیق کثیر الماء زیرا که غذائیت آن اندک از ماء الشعیر و تنفیذ او برای آب و ترطیب او بدان و جلای او و تفتیح او و ادرار او بسیار ست

بجهت آنکه اگر ضعیف القوة اند غشی برایشان طاری گردد و بزودی هلاک گردند اگر مبادرت بغذا نکنند و اگر قوی اند در ذبول افتند و علامات ذبول برایشان ظاهر گردد از باریکی بینی و فرو رفتن چشم و لصوق صدغ و بسا است که غشی برایشان قبل از ذبول افتد بجهت انصباب صفرای لاذع بمعدهٔ ایشان و از بعضی مردم کسی ست که گوشت در بدن او بسیار باشد لیکن چون غذا ازان منقطع گردد ضعیف و لاغر شود و متحمل منع غذا نبود و هر کسیکه حرارت غریزی او در کمال قوت و کثرت و یا ضعیف در کمال ضعف و قلت باشد بر ترک غذا صبر نتواند کرد و از ایشان کسی ست که او را بهم میرسد الم وجع در معده بسبب انصباب صفرا و صداع بمشارکت معده و صعود ابخره و ایشان از همان قبیل اند در عدم صبر بر ترک غذا و ایشان بسا است که قناعت مینمایند بماء الشعیر و بسا است که محتاج میشوند بآمیختن آب انار و مانند آن بدان برای تقویت فم معده و بسا است که تهیج قی بسهولت قبل از طعام ایشان را میشود و اکثر از ایشان چون ضعیف میشوند قریب بغشی میگردند و سببش شدت ضعف نمیباشد بلکه انصباب صفرا بفم معده میباشد و چون سکنجبین ممزوج با آب بسیار یا شراب ممزوج با آب بسیار بنوشانند اخلاط صفراوی قی نمایند و قوت ایشان بحال آید و چون بعضے از رُبوب قابضه بنوشند تسکین یابند و پیران و ضعیفان و صبیان ازان قبیل اند که صبر بر گرسنگی نتوانند کرد و اما کهول بسیار صبر میتوانند کرد و قریب آنها جوانان اند خصوصا که متکثر الاعضا و فراخ عروق باشند و در هوای سرد و بسیار باشد که اطبا خطا مینمایند در امثال این مرضی از وجه دیگر زیرا که منع مینمایند از ایشان غذا را در اول امر و چون قریب بانتهای مرض میرسد غذا میدهند پس خطا مینمایند از دو وجه و اگر ایشان را غذا میدادند در ابتدا آن خطا و غلطی ظاهر و معلوم میکنند که قوت ساقط میشود و در انوقت غذا میخورانند بضرورت پس خطا مینمایند از دو وجه و از این غلطی بود که عارض میشود برای این مرضی که ایشان را نزلات خام و صفراوی و بیداری بسبب قلق عدم نضج بهم میرسد و قلق و تململ میکنند و هذیان میگویند و مواد قوتهای ایشان را منضغط میسازد و بخارات ایشان کثرت مینماید پس میشنوند صداهائی که در خارج نباشد و بر بستر از پهلو به پهلو میگردند و تخیل مینمایند امور غیر واقعه را و رعشه میشود و لب زیرین ایشان اختلاج میکند بسبب وجع فم معده و نفوس ایشان محزون میباشد بسبب ثقل معده و صعود ابخره ردیه بسوی قلب ابن عباس گوید که تدبیر غذا در حمیات باید که بحسب طبیعت مرض و بحسب اوقات او و بحسب قوت مریض و بحسب اوقات سال و بحسب عادت مریض و بحسب سحنهٔ بدن و بحسب میل اشتها و بحسب اوقات نوائب تپ و بحسب عروض اسباب مانعه از تناول غذا بمریض باشد اما بحسب طبیعت مرض چنان بود که چون حمیات و غیره امراض بعضے ازان حاد و بعضی متطاوله میباشند و واجب ست که تدبیر مریض غذا بحسب مرض و تطاول آن بود از بهر آنکه امراض حاده را اقسام ست بعضی ازان در غایت حدت باشد و او آنست که در روز دوم و سوم و چهارم و پنجم منقضی گردد و بعضے از انها حاد بقول مطلق ست و او آنست که در روز هفتم و نهم و یازدهم تا چهاردهم منقضی گردد و بعضی آن حاد ست که دران ابطا بود و او آنست که از چهاردهم تا بستم تجاوز کند و بعضی آن ازین هم بطی باشد پس اگر مرض در غایت حدت باشد باید که غذا در غایت لطافت بود مثل آب خالص ممزوج بجلاب و یا جلاب و یا ماء العسل و سکنجبین و اگر ازان قبیل باشد که در روز هفتم منقضی شود باید که ماء الشعیر بشکر یا جلاب یا شربت بنفشه دهند و اگر ازان نوع باشد که در روز نهم تا چهاردهم منقضی گردد ماء الشعیر با ثفل او دهند و یا ماء الشعیر مصفی در روزے دو مرتبه یا ماء الشعیر در اول روز و بعد نیم روز مزورهٔ کدو یا اسفاناخ یا غیر آن و همچنین امر جاری میشود در تدبیر امراضی که آن کمتر در حدت ازین میباشند بدانچه غلیظ تر ازین تدبیر باشد و هر قدر که مرض در حدت شدید تر بود باید که غذا لطیف تر باشد و هر قدر که مرض دراز تر باشد غذا غلیظ تر بود تا آنکه در بعض امراض حاده ماء الشعیر رقیق بدهند و آنچه دراز تر ازان باشد ماء الشعیر غلیظ و ماء الشعیر بثفل آن دهند و اما امراض متطاوله مثل حمی غب غیر خالصه و حمی مواظبه و حمی ربع و مانند آن از امراض متطاوله باید که اندران تغلیظ غذا کنند و تلطیف ننمایند و در مقدار غذا افزایند تا آنکه مرض بمنتهی رسد پس هرگاه تلطیف غذا در مثل این امراض کنند از سقوط قوت نزد منتهای مرض ایمن نباشند و مریض را چندان قوت نباشد که بدان مقاومت مرض کند چون مرض قوی تر نزد منتهی باشد و ازینجهت می باید که تلطیف غذا یا تقلیل او در امراض متطاوله هنگام منتهی بود تا قوت بمقاومت مرض از هضم غذا مشغول گردد تا ماده را نضج دهد و مقهور گرداند و قدما تشبیه داده اند قوت مریض را

برادراه و مرض به السفر و طبیب به المسافر بهر آنکه مسافر اندازه زاد برای سفر بحسب قرب و بعد سفر میگیرد همچنین طبیب اندازه قوت برای مقاومت مرض بحسب کوتاهی و درازی مرض میکند پس اگر بیند که مدت مرض کوتاه است و منتهای آن قریب تلطیف غذا و تقلیل آن نماید مثل مسافری که سفر او قریب باشد آن محتاج زاد قلیل بود و اگر مرض دراز بیند حفظ قوت از ابتدای مرض کند تا قبل از منتهی ساقط نشود و چون بوقت منتهی رسد قوت قوی باشد همچنین مسافر اگر سفر بعید باشد مقدار کثیر از زاد مهیا سازد تا قبل از رسیدن او بمنزل مقصود خرچ نشود و قوت او ضعیف و ساقط نگردد و اما تدبیر غذا بحسب اوقات مرض چنان باید که در ابتدای مرض مائل به غلظ باشد تا نقل مریض از غذای غلیظ بغذای لطیف یکبارگی نشود که این آنرا مضر بود و قوت او بتحلیل و ضعیف گردد بعد از آن از غلظ غذا کم کنند و اندک اندک بتدریج تلطیف آن نمایند تا آنکه مرض بمنتهای خود منتهی گردد پس دران هنگام باید که غذا در غایت لطافت بود مثل ترک غذا و تعاهد بر جلاب و ماء العسل و شربت بنفشه تا قوت بهضم غذا مشغول نشود و عنایت او بمقاومت مرض و مدافعت آن مصروف گردد و چون مرض در انحطاط شروع کند باید که بلطافت غذا کنند و تدبیر مریض بتدبیر ناقهین نمایند و اما تدبیر غذا بحسب قوت مریض چنان باید که نگاه کنند اگر قوت مریض قوی بود و مرض بسیار حاد باشد و مرض بمنتهای خود رسیده باشد تدبیر بغذای بسیار لطیف نمایند یا بترک غذا و یا بجلاب و شربت بنفشه ممزوج آب و اگر قوت ضعیف بود و مرض حاد نباشد و منتهی بعید باشد تغذیه مریض باغذیه مائل بغلظ در دفعات کثیر اندک اندک کنند تا بدین تدبیر قوت او تا وقت منتهی محفوظ ماند و اگر قوت قوی و منتهی بعید بود غذای لطیف با غذیه معتدله و ریکبار نمایند و اگر قوت قوی و منتهی قریب باشد تغذیه مریض بغذای لطیف کنند چنانکه غذا ماء الشعیر یا ماء العسل و جلاب غذا سازند و اگر قوت معتدل و منتهی بعید باشد غذای مریض بغذای معتدل در یک دفعه نمایند و اگر قوت معتدل و منتهی قریب باشد تغذیه مریض بغذای لطیف در دفعات کثیر سازند بهر آنکه زیادتی در غذا و تغلیظ او در قوت افزاید و در مرض نیز زیادت کند و تلطیف غذا و کمی آن قوت و مرض هر دو را کم کند و غذا معتدل در جوهر خود و کمیت خود حفظ قوت بر حال خویش نماید و لهذا اسرار ادار است که هرگاه مرض از امتلا باشد و قوت قوی بود تلطیف غذا کنند و کم نمایند و هرگاه مرض از استفراغ و قوت ضعیف باشد تغلیظ غذا کنند در کمیت او بکاهند و آنرا بدفعات بسیار دهند و هرگاه قوت ضعیف و مرض از امتلا بود و یا قوت قوی و مرض از استفراغ باشد غذا معتدل در جوهر و کمیت خود باشد و اما تدبیر غذا بحسب اوقات سال باید که غذا در تابستان قبل از نیم روز دهند در وقتی که حرارت غریزی دران قوی باشد و سائر اغذیه که مریض بدان غذا کند بارد بالفعل بود تا نفس آنرا نیکو قبول و لسوی آن ساکن تر باشد و اگر فصل زمستان باشد باید که غذا از نیم روز کنند در وقتی که اندران حرارت غریزی قوی بود و در جمیع بدن منتشر شده باشد و آنچه از غذا و دوا دهند حار بالفعل بود و همچنین می باید که در سائر امراض بعمل آرند و اما تقدیر غذا بحسب عادت باید نظر کنند اگر عادت مریض و صحت او اکثار غذا باشد باید که از ان غذا منع نکنند و منع ننمایند و اگر چه طبیعت مریض آنرا واجب کند و اگر عادت او تقلیل غذا بود باید که از غذا منع نمایند و بالطف اغذیه غذا دهند و اما تدبیر غذا بحسب سحنه بدن چنان باشد که اگر بدن متخلخل کثیر التحلل باشد باید که صاحب او را از غذا منع نکنند و بسبب وجوب طبیعت مریض غذا دهند و اگر بدن مریض مستحصف باشد باید که تقلیل غذا و تلطیف او کنند و از ان منع نمایند اگر آنرا واجب بینند و اما تقدیر غذا بحسب اوقات نوائب چنان باید که نگاه کنند اگر تب نائبه باشد و ادوار او مختلف نبود باید که از غذا منع کنند در وقت نوبت و قبل آن به شش ساعت تا آنکه حرارت بکاهد و نوبت منقضی گردد پس اگر مریض تا انقضای تام نوبت تب صبر نکند باید که تا بودن حرارت در اعالی بدن یا منبسط بودن آن در سائر بدن غذا ندهند لیکن بعد انحطاط حرارت غریبه از سینه و شکم و خفت آن از ین موضع و رسیدن آن بسوی اطراف و اما در حمیات مطبقه باید که از غذا در اوقات صعوبت حمی منع نمایند که این اوفق و اجود در انهضام و اسرع برای انحدار او بسبب خفت حرارت باشد و اما هرگاه نوائب تب مختلف غیر منتظم باشد باید که مریض را غذا در وقت حاجت بدان خورانند و اما تدبیر غذا بحسب اشتهای مریض و میل او بسوی غذائیکه بدان میل دارد آنست که بنگرند اگر مریض را اغذیه کثیره تابعه نافعه موافق باشد مگر بعض آن در منفعت کمتر از بعض بود و مریض بسوی غذای اقل منفعت کند باید که اتباع اشتهای مریض نمایند و او را غذائی که نفس او بدان مائل باشد بدهند که این او را موافق تر از کثیر المنفعت باشد بسبب قبول نفس او آنرا و همچنین حکم در سائر اشیا که بدان معالجه مریض و تدبیر او نمایند جاری میگردد و اما تقدیر غذا بحسب اسباب مانع از غذا که مریض را عارض شود چنان باشد که بنگرند اگر در معده مریض فضله

استلای راس از فضول بجهت آنکه حرارت او ارتفاع آن بسوی سر بر دوی کند و با دی اختلاط بدن مرتفع گردد و صاحبان حمیات ضعیفه چون قوت ایشان
ضعیف باشد و علامات نضج ظاهر بود از نوشیدن شراب مائی رقیق نفع یابند جسر جانی گوید که شراب شیرین از بهر آنکه بیشتر غلیظ باشد
سده آرد و خداوند تپ صفراوی و دموی را سخت زیان دارد لیکن آنچه لطیف و قوام معتدل بود صاحب سرفه را سود دارد و منافذ تنفس را
پاک کند مگر خلط غلیظ و لزج را پاک نتواند کرد زیرا که آنرا قوت منضجه و جالیه باید و ماء العسل و سکنجبین معتدل و کشکاب اندرین باب برای این کار گزیده اند

معالجات حمیات حاده

شیخ سنفرماید که آنچه ذکر یافت که از تدبیر تلیین و ادرار و تعریق و انضاج پس استفراغ بدو العدا ازان و آنچه گفته شد از تغذیه این همه از آنجمله است که
حفظ آن درینجا واجب بود و اما وجوه تسکین شدت حرارت به تبرید هوا و تبرید غذا و طلیه و ضمادات و بادویه باشد و بامساک مثل لعاب اسبغول و
لعاب بهدانه و آب برگ خرفه و رب السوس در دهن تسکین عطش نماید بهر آنکه نگاه داشتن حلق صاحب مرض حاد تا تر ماند و خشک نگردد از مهمات
نافع بسیار است و گاه انتفاع یابند باستعمال حقنه های معمول از آب هندوانه و خیار و کدو و برگ خرفه بروغن گل و اندکے کافور انتفاع بسیار و باید که مهما امکن
هوای مسکن سرد کرده باشند و تبرید او بمنع عفونت و بدبو و به تعلیق بادکش بسیار کنند و یخ بسیار ته برته نشانند که آن تبرید هوا کند و اگر خانه
ترتیب العهد به کهگل از گل خالص باشد و خصوصاً آنکه اندران بجای کاه قطن بردی یعنی گوندل داخل کرده باشند بهتر است و چون دران فوارها
و رشاشات بریزند و آب شیرین دران سیلان کند و بستر بر حوض بشبکه پوشیده بود و فرش که بران خواب کند از بوریای طبرستان و مانند آن باشد
و سایر فرش از اطراف بیدبید و ریحان بران گلاب پاشیده و سیب و نیلوفر و گل سرخ و بنفشه بود و گرد فرش او طبقها نیکه دران خوشبوها باشد
از ورق باریک فواکه خوشبو بارد مثل سیب و به و اقسام امرود خوشبو به گلاب پاشیده و نیلوفر و بید که بران صندل و کافور ذرور کرده و اندکی شراب
خوشبو یا سرکه پاشیده نهاده باشند بغایت مفید بود این بود تدبیر هوا و اما تدبیر غذا آنست که معلوم شده از شرب ماء الشعیر و جلاب و غیره و اگر
با تبرید اراده تلیین باشد ماء القرع و آب هندوانه و قثد مشوی خاصة و اما ماء الخیار و کاهو با سرکه بغایت نافع و از آنچه مصلح تسکین عطش التهاب
و قاطع معمول از نان میده یا ماء الجبن مرتب از دوغ بعد تصفیه شده است و اگر با تبرید اراده قبض باشد آب انار منیخوش و ترش و آب غوره و آب
توت سیاه و آب ترش لیمو غیر نمکین و آب ترشی ترنج و آب زرشک و مانند آن مثل آب سماق به بند و اما اطلیه و ضمادات از عصارات مذکوره خصوصاً
گلاب یا عصاره برگ گل سرخ تازه بصندل و کافور سازند و آب کشنیز و آب کاسنی را با اینها تبرید بسیار است و لعاب اسبغول با سرکه و گلاب ازین قبیل است و
نطول کردن بر جگر مبردات اعظم و انفع چیز است بجهت آنکه چون مزاج جگر اعتدال یابد دران صلاح اکثر اعراض بود و لیسا است که آب صلاح یابد و اگر
آنجا نزله و سرفه و یا در سر او گرانی یا تمدد باشد هر واحد دلالت بر کثرت بخارات کند پس لازم است که بر سر ایشان آب یا سرکه نریزند بلکه مشغول بانکباب
بر بخار آبهاے مطبوخ بابونه و گل نیلوفر و امثال آن بحسب وجوب حال شوند بعد جذب مواد بسوی اسفل و منع تصاعد آن مثل حقنه او مجمه و یا شویه و اگر
نزله و گرانی سر و غیره باشد از نطولات و طلا آنچه بخواهند استعمال نمایند و منصرترین نطول در مثل حال امتلاے سر دوشیدن شیر بر سر است زیرا که
بسا است که احداث ورم در سر نماید و هلاک میگرداند و سالم ترین اوقات تنطیل راس با استلای او آنست که بخارات صفراوی خشک باشند نه تر بلکه در
مثل این وقت بسا است که ضرر نکند بلکه نفع نماید و بخارات صفراوی شناخته میشود از حال خواب و بیداری در رطوبت منخرین و یبوست آن پس اگر خوابهای بسیار
یا تری خیشوم و ریاباشد از تنطیل و تمریخ حذر کنند و کوشش در جذب ماده بسوی اسفل نمایند و اگر سرخی در چهره و بینی بسیار یابند در اجرای خون از منخرین و تبرید جگر
با صمد بانی نسبت و هر گاه تبرید کنند از ملاقات تبرید شدید بهنگام تعرق و تحلل پرهیز نمایند بلکه رعایت آن واجب است زیرا که بسا است که سبب طول مرض میگردد و با وجود آنکه
اکثر طول مرض سالم تر از حدت آن بود و واجب است که در حمیات حاده از نوع سحج حذر نمایند زیرا که آن ضعف قوت زیاده مینماید و طبیعت از تحریک فضول بسوی امعا
و دفع او از ان فترت میکند مگر آنکه بسبب غلبه فضول باشد و گاه فضول بسوی اعالی رجوع مینماید در شراسیف نفخ دران و درد سر می آرد و گاهی شرب حشخاش

را در قاعدۂ مادۂ رقیقه برای انضاج دور تنویم موقع عجیب میباشد انتباه ذکر اعراضی که در حمیات حاده شده از نماید در آخر بحث حمیات مسطور گردد انشاء الله تعالی

حمیات دموی

و آنرا مطبقه گویند بآنکه شدیدترین حمای مطبقه تپ دائمه را گویند از هر خلط که باشد و تپ دموی را نیز نامند بسبب دوام و اشتمال و عدم فتور آن شب و روز
و بسبب اطباق نوبت بر نوبت بنوعی که فتره ظاهر نشود لیکن اکثر اطلاق مطبقه بر حمای دموی عفنیست و گاهی بر دموی غلیانی نیز اطلاق کنند بالجمله
حمای دموی بر دو قسم است قسم اول آنکه از گرمی و جوشش خون در حوالی دل و جگر و اجتماع بخارات گرم ازان اندر فضای سینه بدون عفونت حادث شود چنانچه
حمای یوم از گرمی روح و حمای دق از سخونت اعضا بغیر عفونت افتد و این قسم را در یونانی سونوخس گویند و بسبب گرمی خون و جوشش آن شده است که
از کثرت خون حادث شود پس حرارت غریزی محتقن گردد و حرارت غریبی ناری مشتعل شده و خون را گرم گرداند و بجوش آرد چون حرارت بتعفین آن قوی نبود
و گاهی سخونت و غلیان خون بسببی قوی از اسباب حمای یوم افتد که اشتداد او نماید زیاده تر از اشتداد او اسباب حمای یوم بنوعیکه از اشتعال روح تجاوز کند
و این قسم حمای دموی از انواع حمیات عفنیه نیست زیرا که درین عفونت نیست و بدین جهت حرارت و اعراض او خفیف تر و سوزش و اذیت او کمتر و مدت
او کوتاه تر از عفنیه میباشد و از اقسام حمیات یوم هم نیست زیرا که سخونت اول درین اندر خلط میباشد و بدین سبب در یک روز منقلع نمیشود بلکه در اکثر تا هفت روز
میکشد و ایضاً بغیر تنقیه ظاهر مثل فصد و رعاف زائل نمیگردد لیکن جالینوس آنرا از جنس حمای یوم شمرده و تابع او ابن سرافیون است و از قسم حمای دق نیز
نیست زیرا که درین تشبث حرارت اولاً در اعضای اصلی نمیباشد و از جهت بحران و تبدیل مزاج بغیر استفراغ منقلع نمیشود و بعد تناول طعام قوی نمیگردد
و ذبول نمیباشد و ایضاً درین حرارت حادۂ ناریه و بحرانه ممتلی منتفخ میباشد نه منحط نحیف و شیخ و جرجانی مینویسند که حمی سخونت و غلیانی
آنست که بقراط آنرا سونوخوس نامیده یعنی مطبقه بسبب اطباق او و دوام او و سوای غیر آن از حمای عفونت و گاهی سونوخس را شائبه تویه
نامند و آن از جمله حمیات است که میان حمیات عفونت و حمیات یوم باشد و نه این است و نه آن و فرق میان این تپ و حمیات یوم آنست که سبب این
تپ اولاً گرم شدن خون است و سبب حمای یوم گرم شدن روح و فرق میان این تپ و حمیات عفونت آنست که سبب تپ عفونی عفونت اخلاط است
و سبب این تپ عفونت خلطی نیست بلکه این حمای حاده است نه حمای یوم و نه حمای دق و نه حمای عفونت لیکن بیشتر منتقل میشود بجانب عفونت و بجانب
دق و جالینوس آنرا از امثال حمیات یوم دانسته بسبب خفت احوال و سهولت علاج و قلت اعراض آن نسبت حمای عفنیه و بسبب آنکه گاهی در دو روز
زائل شود چون فصد کنند و از خون مقدار کثیر اخراج نمایند و سونوخس غلیانی در ابتدا مشابه تر بحمای یوم بود لیکن حرارت حمای یوم در سوزش
و اذیت کم باشد و اکثر تاثیر این بقرب قلب بود و ازان تلهب در رئه یعنی تنگی نفس حادث شود و لهذا البعض آنرا حمای رئویه گویند و به هلاکت میرساند و حرارت
آن رطب بخاری حمامی باشد یعنی اگر دست بر اندام او نهند گرمی او مانند گرمی کسی باشد که از حمام بیرون آید و حرارت قشفیه نبود چنانکه در محرقه بسبب یبس ماده
میباشد و وقوع سبات و عسر کلام پریشان و دلیت و مورث سرسام و تپ دموی بیشتر اندر بلاد گرم و تر و در سن کودکی از ده سالگی تا چهارده سال و در جوانی
تا سی سال و در فصل ربیع و کسانی را که فربه و فراخ رگها باشند خاصةً گوشت و شیرینی و شراب خواره را عارض شود و ممکن است که در سونوخس خون از حرارت تعفن
پذیرد و بمطبقه منتقل گردد و یا بسرسام و جدری و حصبه جهت رقت و غلیان خون انتقال نماید **قسم دوم** آنکه از عفونت خون حادث گردد و این بر دو نوع
نوع اول آنکه از عفونت خون در داخل عروق افتد و مطبقه حقیقی همین است و این تپ بحسب قلت و کثرت تعفن اجزای خون سه صنف است و
هر یک را نامیست یکی متزائد که آنرا زائد فی الصعوبت نیز گویند و او آنست که در ابتدا ضعیف بود و بعده هر ساعت قوت و صعوبت او همی افزاید تا آنکه در آخر صعب تر گردد و
منقضی ببحران شود یا هلاک کند یا بجای دیگر انتقال نماید و این بدترین انواع است و علاج آن مشکل تر باشد زیرا که دلالت کند بر آنکه اجزای خون بیشتر از آنچه تحلیل میپاید عفن میگردد و این
یا بسبب کثرت مقدار خون بود که چون یک جزو ازان عفن شود عفونت در اکثر اجزای آن ساری گردد پس تپ از روی تزائد دوام کند و یا بسبب کثرت رطوبت و غلبه مائیت خون
پس عفونت از یک جزو آن بسوی اجزای کثیر آن بسهولت سرعت کند و یا بسبب ضعف قوت مدبرۂ بدن از حفظ خون چنانکه باید پس عفونت بسوی آن سرعت نماید

وایضاً دران هنگام قوت بر تحلیل آنچه از خون متعفن شده قوی نباشد پس متعفن متحلل زیاده گردد و یا آنسبب تا از بدن و کثافت آن پس جزو متعفن از آن بسرعت تحلیل
نشود و با اجزای دیگر که دران عفونت ساری شده منضم گردد و ایضاً نزد این حالت ترویح کم شود بسبب تنگی منافس پس جزو متعفن بر جزو متحلل زیاده گردد دوم متناقصه
که آنرا منحطه نیز نامند و این آنست که ابتدا باشدت کند بعد آن همواره اندک اندک انتقاص پذیرد تا آنکه در آخر ضعیف گردد و این سالم ترین انواع است و هر دو قسم او
در غایت شدت نبود زیرا که دلالت کند بر آنکه تحلل اجزای خون دران بیشتر میشود از آنچه متعفن میگردد و بنابر اضداد اسباب مذکوره یعنی بسبب قلت مقدار خون و رطوبت آن
و قوت قوت و تخلخل بدن سوم متساویه که آنرا متشابه و واقفه نیز گویند و او آنست که از اول حدوث آن تا آخر آن بر یک حال واقف بود و حال او در صعوبت و سهولت
میان هر دو نوع مذکور باشد زیرا که دلالت کند بر آنکه آنچه تحلیل میشود مساوی آنست که تعفن می پذیرد بسبب توسط اسباب مذکوره یعنی توسط خون
در کمیت و کیفیت و توسط قوت در صحت آن و ضعف آن یا بسبب اجتماع بعض اسباب تزاید مع بعض اسباب تناقص و بسیار باشد که این تا هفت روز بر یک
حال متشابه باشد بعده دران تفاوت و نقصان ظاهر شود و کندی در مقالات خود گفته که این تپ در اکثر تجاوز از ده دوازده روز نمیکند زیرا که [illegible]
حادث است مینمایند که همگی خون بدن بیک دفعه عفن نشود الا آنکه مدت بران سبقت کند بوعلی میگوید که جالینوس گمان نموده که تپ دموی از عفونت خون
نمی باشد بجهت آنکه خون چون عفونت می پذیرد آن عفونت تلطیف او مینماید و در آن غلیانی پیدا میکند و بدان سبب صفرا میگردد و در خون نمی ماند پس
دران هنگام تپ صفراوی باشد نه دموی و محترقه بود یا غب یا معالجه آن بعلاج این هر دو باشد و این قول او خلاف قول بقراط است و حق صحیح قول بقراط است
که گاهی از عفونت خون تپ پیدا میشود و جالینوس گوید که تپ دموی با سائر حمیات مرکب نمی شود زیرا که عفونت چون در خون بود عام و شامل بهر جا
باشد در عروق و درین هنگام ترکیب متصور نمیشود بحیثیتی که خلطی غیر او نیست و درین قول تناقص است به بعض مذهب او که مذکور شد بالجمله سبب این
تپ امتلاء خون و سده است و اکثر حدوث آن از ریاضت و تعب بود خصوصاً غیر معتاد و ترک استفراغ خون و بعد آن استعمال ریاضت سخت و گاهی
عفونت در خون واجب میکند کثرت مائیت خون از بسیار خوردن فواکه مائیه رطبه پس خون مستحیل بعفونت گردد و یا کثرت خلط خام پس آنرا مهیا به عفونت
گرداند مثل آنکه متولد شود از خیار و بادرنگ و امرود و مانند آن و این تپ لازم بود زیرا که ماده آن داخل عروق است و فترت نکند بسبب عموم ماده و انتشار او
در جمیع بدن به توسط عروق و انقضای آن یا بحران نیک باشد یا به مرگ و اقسام او سه است چنانچه مذکور شد و بدترین آنها متزایده است زیرا که تحلل دران کمتر از
تعفن بود و بحران آن در اکثر تا روز هفتم باشد و انقضای آن باستفراغ محسوس مثل رعاف یا غیر محسوس مثل تحللات خفی بود و گاهی بحرقه و ابسرسام منتقل
گردد و گاهی از تپ بسیار بشیر غش منتقل شود و گاهی بجدری و حصبه انتقال نماید و هرگاه دران سبات و نفخ شکم که از آن مثل آواز طبل آید و [illegible]
شود و اسهال نفع ننماید بعده بر بدن او بثور سبز عدسین بیرون آید آن از علامات موت است و علاج این تپ صعب تر بود و آثار رقت خون و خلط آن [illegible]
میشود و از آنچه خارج میشود از ان در بول و براز و عرق و نفث و مانند آن و ایضاً دموی عفنی در تمام بدن مستوی یا شبیه مستوی در اکثر میباشد و اما علامات
انتقال آن بخناق و جدری و سرسام و صداع و اختلاط ذهن ظهور علامات آنهاست و از مقام هر یک معلوم شود و اما علامات طول آن از تاخر علامت
نضج در قاروره و نبض و تاخر انحطاط و جهد و اختلاف حال آن در مدت تزید و انتهاء و نقصان آن حتی که آن مثل مفتر باشد گاه ساکن شود و گاهی شدید گردد
و این اختلاف دلیل است بر آنکه بدن مملو از خلط خام است و اما بر مدت بحران آن دلالت میکند ظهور علامات نضج اگر در روز سوم و چهارم اثر نضج ظاهر شود
روز هفتم بحران کند و همچنین اگر روز هفتم اثر نضج و بحران پدید نیاید علامات طول مرض و آمیزش خلط خام با خون باشد و آنجا که خلط خام آمیخته نباشد
ممکن است که روز چهارم بحران کند نوع دوم آنکه از عفونت خون در خارج عروق باشد و آن تپی است که از اورام دموی عارض شود و حمیات اورام
مثل حمیات حادث از ورم غشای دماغ و از ورم آلات تنفس یا ورم معده یا جگر یا مراره یا طحال یا امعا یا گرده یا غیر آن از اعضاست و این نوع را
حمای ورمیه عرضیه گویند و علاج این همه در مقام هر یک مذکور شد و حمیات ورمیه علاحده نیز مسطور گردد

علاج تپ دموی

در سونوخس فصد بهفت اندام یا باسلیق کنند و گفته اند که چندان خون برآرند که مریض غش کند و بعد فصد علاج تپ صفراوی نمایند و ایضاً لعاب بهدانه
سه ماشه شیره عناب پنج عدد در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله برآورده شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه
پاشیده دهند و جهت شام لعاب بهدانه یا اسپغول عرقیات شربت نیلوفر خاکشی نوشانند و ایضاً اگر با تپ تشنگی و کندی حواس ثابت آید تنها سکنجبین ساده
بعرق عنب الثعلب و شاهتره حل کرده بخورانند و ایضاً اگر بعد سوزش کف پا باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره دو توله خیسانیده
یا جوشانیده شیره خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده نوشانند و ایضاً شیره تخم کاسنی شیره تخم خرفه هر یک شش ماشه
عرق شاهتره پنج توله گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله بدهند و یا عناب هفت دانه تمر هندی سه توله در عرق شاهتره مالیده شربت نیلوفر داخل کرده
خاکشی پاشیده دهند و یا شاهتره شش ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه تمر هندی دو توله اگر بمزاج گرمی زیاده باشد خیسانیده والا
جوشانیده نبات خاکشی داخل کرده دهند و یا زرشک و تمر هندی در عرق شاهتره خیسانیده با شربت عناب و غوره و ریباس و انار ترش دهند
و باشد که بماء الشعیر و ماء القرع حاجت افتد و اگر با سوزش بول باشد عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیره خیارین شیره خار خسک
هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دهند روز دوم اصل السوس بنفشه هر یک چهار ماشه افزایند و اگر با درد مثانه باشد بعد فصد لعاب اسپغول یک توله شیره
تخم کاهو شیره تخم خیارین هر یک شش ماشه در عرق شاهتره نه توله گلاب چهار توله برآورده شربت لیمو چهار توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند
روز دوم آب آلو بخارا هفت دانه افزایند روز دوازدهم مسهل خیارشنبر دهند پس اگر بول اندک اندک آید و صلابت مثانه محسوس نشود عنب الثعلب
پخته بروغن گل آمیخته قرص بسته بر موضع مثانه بربندند بالجمله درین تپ گاهی فصد تنها کفایت میکند و به تدبیر دیگر حاجت نمی افتد و گاهی باوجود
فصد به تبرید و تلطیف خون بمثل شیره کاسنی و کاهو و کشنیز و شربت عناب و صندل و بنفشه و نیلوفر و انار و آلو و مانند آن هرچه میسر باشد و لعاب اسپغول
و آب آلو که بهر اخراج صفرا مستحسن است و ترک لحوم و اقتصار بر مزورات ترش و تلیین طبیعت بمثل آب انارین و تمر هندی و شیرخشت احتیاج میشود و گاهی بصورت
اختلاط صفرا مسهل خفیف صفرا مثل نقوع مقوی و یا آب انارین مع هلیله زرد محتاج میشوند و شاهتره و عناب در تپ دموی دخل تمام دارد و تا هنگام
آن ضرورت و درین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه در حمیات اطفال خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق می آرد و
پاشویه بدستور تا که منظور آوردن عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از پارچها پوشیده دارند و بعض متاخرین
مینویسند که در ترتیب سونوخس بعد فصد اکحل مطفیات خون مثل شیره کاسنی و خرفه و خیارین و زرشک هر یک هفت ماشه و تخم کاهو شش ماشه و عناب و آلو
و آلو بخارا هر یک هفت عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده هر یک شش توله برآورده تمر هندی سه توله مالیده صاف نموده سکنجبین ساده چهار توله داخل کرده
بنوشانند و یا ماء القرع با شربت نیلوفر دهند و غذا آش جو با شربت نیلوفر و یا کهچری مونگ و نان با کدو و اسفاناخ و کشنیز سبز که در آن عدس یا ماش
پخته باشند با آلو و غیره ترش کرده بخورانند و اگر حاجت تلیین باشد مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین گلقند هر یک چهار توله آلو سیاه نه عدد در گلاب یک رطل
مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بدهند و جهت تبرید بالغ باضافه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه اسپغول هفت ماشه پاشیده
بنوشانند و دو روز دوا جهت تعدیل مزاج شربت نیلوفر سه توله در عرق نیلوفر و عنب الثعلب هر یک شش توله بنوشانند و در مطبقه ایضاً ابتدا فصد
نمایند و خون بقدر صالح بگیرند و تلطیفه مثل شربت نیلوفر و سکنجبین ساده با شیره تخم خیارین کنند و اگر در فصد خون غلیظ برآید سکنجبین و آب آلو و زرشک
تمر هندی و آب شاهتره و آب بادیان و طبیخ اصل السوس و بیخ کاسنی و مانند آن از منضجات و ملطفات دهند و اگر خون رقیق آید شربت عناب و انار و آب
کاسنی و جز آن از مبردات مطفیات استعمال نمایند و بعد فصد در اصلاح قوام خون آب انارین و آب تمر هندی و شربت خشخاش و نقوع آلو و نیلوفر و
و تمر هندی و بنفشه و شربت آلو و نیلوفر و عناب و مانند آن بحسب حاجت و ملاحظه قبض و لینت طبع هر کدام که مناسب باشد استعمال نمایند و آب
هندوانه با شیرخشت جهت تلطیف خون و تلیین طبع نفع تمام دارد و آبکامه عناب بسیار در آن جوشانیده باشند صاف کرده و سرد ساخته بجای آب

بهترست و ایضاً عدس خصوصاً معمول انبر که ترش تیز ازین قبیل ست و از خوردن رب عناب یا جرم عدس اگر ماده غلیظ باشد حذر کنند و اما تبرید آن
بمثل آب نقوع عدس سرد کرده و آب برگ کاهو افشرده سرد کرده و شرب آب سرد اگر مانعی نباشد مناسب بود و گاهی چندان می نوشانند که رعده می افتد
و رنگ سبز میشود پس گاهی از ان صحت حاصل میگردد و گاهی منتقل بحمای بلغمی میشود و علاج بقرص گل و غیره کرده میشود و این علاج از بعض متقدمین ست
و بعض متاخرین نسبت آن بخود کرده اند و نوشیدن ماء الشعیر علاج برای آنست ولیکن در حالت نرمی طبع و بهترین اوقات نوشیدن آن وقت
شدت غلیان و کرب و اشتعال و تواتر خفقانست و بدانند که اقتصار بر تبرید و ترک فصد و اسهال در سد و حقن می افزاید و عفونت و حرارت در
ثانی الحال زیاده میشود و اما تنقیه آن بمثل مسهلات صفرا بحسب اختلاف وجوب قوت و ضعف باید کرد و اما منضجات خلط خام که با خون باشد
مثل عناب و سپستان و بنفشه و شاهتره و بادیان و گل سرخ و تخم کاسنی و کشوث و مویز منقی و آلوی بخارا و مانند زیرا که گاهی خلط خام سبب
عفونت خون میگردد و در آخر تپ مثل قرص کافور و قرص طباشیر خورانند و این قرص نیکوست بگیرند طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد سه درم
تخم خرفه پنج درم مغز تخم خیار چهار درم مغز تخم کدو شش درم رب السوس هفت درم و از ان قرص سازند نسخه دیگر و خصوصاً نزد ضعف جگر
بگیرند گل سرخ سه درم عصارهٔ زرشک دو درم مغز تخم بادرنگ و خیار و خربزه و تخم خرفه و طباشیر هر واحد یک درم صمغ و نشاسته و کتیرا هر واحد نیم درم
ریوند چینی و زعفران و کافور هر واحد ربع درم قرص ساخته استعمال نمایند و اما اغذیه پس عنابیه و عدسیه ترش کرده و رمانیه و سماقیه و هند
و اگر از چیزی ازین جنس قبض شکم باشد کسر حموضت او بشیرخشت یا شکر کنند و با آلو و بقرعیه و حماضیه و فواکه امرود چینی و انار و سیب شامی و بقول
کدو و خیار و بادرنگ و کاسنی و بقلهٔ مبارک و حماض و کشنیز و مانند آن دهند پس اگر صداع یا خفقان یا سهر یا سبات یا رعاف مفرط مضعف
قوت و غیر آن از اعراض صعب عارض گردد بدانچه در موضع آن در آخر این بحث مذکور شود معالجه نمایند صاحب کامل مینویسد که راس فصل
چیزیکه احتیاج بسوی آن در علاج تپ دموی در اول حدوث آن یعنی در روز اول و دوم و سوم میشود آنست که صاحب او را فصد اکحل و باسلیق کنند اگر
قوت و سن و فصل مساعدت کند و از خون مقدار کثیر برآرند تا آنکه او را غشی عارض شود زیرا که اگر این عمل آرند یا تپ قلع گردد و یا خفیف شود و مدت او
کوتاه و صاحب او از خوف ایمن گردد و اما آنجا که قوت و سن و مزاج مریض و فصل اخراج خون بسیار یکبارگی روا نکنند باید که بحسب وجوب حال اخراج
خون اندک اندک نمایند که این تخفیف تپ کند و بعد فصد آب انار شیرین و ترش با ندک سکنجبین ساده یا آب تمر هندی بجلاب یا رب غوره و رب آلو
سنجوش یا رب ترشی ترنج و مانند آن با آب سرد یا برف اگر فصل گرما باشد استعمال باید کرد و غذای او روز فصد اگر قوت قوی باشد مزوره معمول از
کدو و اسفاناخ یا بیخ کاهو یا شاخ خرفه یا مغز بادرنگ یا مغز خیار با آب غوره یا آب انار ترش یا آب ترشی ترنج یا آب عصارهٔ زرشک بعدس و ماش
سازند و اگر قوت ضعیف باشد باید که مریض را روز فصد شوربای بچهٔ مرغ و تیهو و دراج و مانند آن دهند و روز دوم از فصد باید که نظر کنند که آیا
این مرض از امراض در غایت حدت ست و یا از حادهٔ مطلقه و یا از حادهٔ که بطی باشد پس اگر از امراض حاده در غایت بود که از روز چهارم تجاوز نکند
و قوت قوی باشد باید که صاحب او بر جلاب یا شربت بنفشه و آب انار منجوش یا رب غوره اقتصار نماید و اگر قوت ضعیف باشد ماء الشعیر با ندک
آب انار منجوش دهند و اگر از امراض حادهٔ مطلقه باشد که از روز هفتم تجاوز نکند و قوت قوی بود مریض در اوقات روز بر آب انار منجوش بشکر یا بجلاب
یا آب ترشی ترنج بشکر یا آب غوره اقتصار کند و با وی چیزی از قبض نباشد و بعد دو ساعت ماء الشعیر چهل درم با ده درم نبات سفید بدهند و
بعد چهار ساعت پانزده درم سکنجبین ساده با آب سرد دهند و وقت خواب شب لعاب اسبغول و لعاب بهدانه بجلاب یا آب انار بدهند و اگر برین شربت
خواب نمایند منفعت بین یابند و صفت آن اینست بگیرند آلو شیرین بزرگ سی عدد و تمر هندی نیم رطل و هر دو را در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بران آب انار منجوش و ترشی ترنج هر واحد یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند تا به نصف باز آید و بران یک رطل
نبات و ربع رطل گلاب اندازند و جوشش داده کف بردارند و از آتش فرود آورده سرد کنند و از ان هر شب پانزده درم تا بست درم با دو درم

تخم خرفه باریک سوده بخورند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد باید که اندکی لعاب اسپغول بوزن نیم درم با شیر اضافه کنند و اگر مریض ضعیف باشد یا در
صحت خود معتاد بکثرت تناول طعام بود یا در هر روز دو بار عادت غذا داشته باشد باید که ماء الشعیر دو مرتبه در هر روز بدهند پس اگر نفس مریض چیزی ازین
مائل نباشد مریض را در آخر روز کعک باریک کوفته بشکر و آب سرد یا پست جو یا پست گندم مغسول بآب گرم و سرد کرده با نبات بدهند و اگر این واجب نبود
سرکه و زیت بمغز بادرنگ و خیار و روغن بادام و شکر طبرزد که بر آن برف انداخته باشند و مانند آن دهند و اگر مرض از امراضی باشد که از شان او انقضا
در چهار روز یا هفت روز باشد صاحب او را قبل طلوع آفتاب آب انار یا شربت نیلوفر یا ماء الخیار و آب تربز باید داد و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر بشکر دهند
و در ساعت چهارم سکنجبین ساده بآب سرد بنوشانند و بعد از آن غذای قلیل از مزورات مسماة از بقول مذکوره با بعضی دیگر غذا دهند و لا سیما اگر قوت ضعیف و
عادت مریض بخوردن دو بار در روز باشد و اما آنچه از امراض در بیشتر ازین مدت انقضا نماید باید که غذا زیاده تر ازین و غلیظ تر که در تدبیر امراض گذشته
بدهند و باید که معهذا التفقد حال طبیعت نمایند اگر قبض باشد تلیین [illegible] خیار شنبر و ترنجبین [illegible] تمر هندی و آلو و شمش خشک و شیرخشت بحسب حاجت کنند
و آلو بخارا در شربت بنفشه تر کرده بدهند و اگر احتمال این نماید شیافه معمول از [illegible] و [illegible] و شکر سرخ و اندکی ترنجبین ساخته بردارند و اگر طبیعت
ازین چیزها اجابت نکند حقنه لین معمول از شکر و روغن کنجد و آبکامه یا معمول از جو کوفته و بنفشه خشک و برگ چقندر و سپستان و روغن بنفشه و شکر سرخ
و یا آب چقندر افشرده و روغن کنجد و مری و مانند آن استعمال نمایند و مریض را ماء الشعیر باید داد و اگر طبیعت بقبض باشد مگر بعد استعمال چیزی که
تلیین طبیعت نماید و اگر بدهند حاجت کثیر بمریض کرده باشد و همچنین هرگاه مریض محتاج فصد باشد بدون استعمال فصد ماء الشعیر نباید داد و
همچنین اگر مریض ورمی در بعض اعضای باطنی دریابد سزاوار نیست که ماء الشعیر و یا غذا داده یا تبرید دهند الا بعد سکون درد و چون زبان درشت
یا سیاه گردد بخرقه کتان مبلول در لعاب اسپغول بروغن بادام شیرین و نبات مسح کنند و اگر تشنگی سخت باشد لعاب اسپغول بلعاب و روغن بادام شیرین بدهند
و ماء القرع با اندک آب انار و آب بدهند و [illegible] اطلاق [illegible] پسندند که در سونوخس مبادرت بفصد باسلیق و مفتا اقدام کنند و جالینوس میگوید
آنجا که از فصد و حجامت مانعی باشد و در احشا آفتی نباشد علاج آن بآب سرد کنیم و اگر در احشا آفتی باشد بنوعی که تدارک آن توان کرد یا مضرت آن کمتر
از مضرت تپ باشد علاج آنهم بآب سرد کنیم و بعد از آن اگر قوت قوی باشد بکشادن سده و کم کردن امتلا مشغول گردیم و اندر سرد [illegible] و رگ کشادن
و کم کردن امتلا ادویه بارده بکار بریم [illegible] میگوید بسیار باشد که اندر تپ حاده آب سرد دهند و تپ فی الحال ساکن شود لیکن بعد از آن تپ آهسته تر آید
باشد که تا چهل روز یا بیشتر برسد و تا رعافی پدید نیاید یا عرق نکند زائل نشود و سبب این آن باشد که طبیعت در تهیا مهیا بحران باشد و بسبب آب سرد از آن
باز ماند و در آن تاخیر افتد پس بر طبیب واجب است که نیک تامل کند اگر هیچ علامت تهیه بحران نبیند در آب سرد تاخیر کند و الا اقدام بر شرب آن نماید زیرا که
خطر در آب سرد دادن بیشتر از آن نباشد که بیماری دراز شود و اگر دهد خطر آن بزرگ باشد چنانکه در علاج تپ محرقه یاد کرده آید و میگوید که من هر دو طریق را
آزموده ام نوشیدن آب سرد را کم خطر تر یافتم و بعضی طبیبان گفته اند که اندرین تپ [illegible] همچنان کنیم که در تپ محرقه و هم بدان ادویه کنیم و جالینوس گوید
هرگاه در سونوخس فصد کرده شود ممکن نیست که باین تپ دیگر منتقل شود و بدین سبب اندرین تپ هیچ علاجی نافع تر از فصد نیست خاصه چندانکه بحد غشی رسد
و اگر قوت چندان نباشد که تحمل غشی گردد خون بدو سه دفعه بیرون کنند و هم او گفته اندرین تپ بهیچ حال تاخیر فصد نشاید کرد زیرا که اگر فصد کرده نشود
و مریض را اتفاق رعاف یا عرق نیفتد خوف آن باشد که بیمار [illegible] میرد یا بسرسام منتقل گردد یا تپ عفونی شود از بهر آنکه طبیعت
خون بسیار را که گرم شده از میل کردن بعفونت و از عفونت نگاه نتواند داشت الحاصل هرگاه در فصد تاخیر کرده شود بیم باشد که همه ابواب علاج باطل
گردد زیرا که اندرین تپ هم حرارت تسکین باید کرد و هم استفراغ [illegible] باید کرد و کم کردن امتلا بفصد بود یا باسهال یا بادرار بول و اندر تاخیر فصد حرارت خون
زیاده گردد و قوی تر شود و قوت بدان سبب ضعیف گردد و با ضعف قوت فصد ممکن نبود و اسهال و ادرار هر دو حرارت زیاده کنند یعنی بسبب تقلیل رطوبت
التهاب واجب کند و التهاب مقتضی تسکین است و تسکین حرارت [illegible] سرد [illegible] گردد سرد [illegible] سده زیاده کند و بسبب سده امتلا نیز افزاید و احتقان

بخارات در داخل بدن زیاده شود پس تپ اشتداد نماید بدین سبب تاخیر فصد باوجود مساعدت قوت خطای بزرگ ست و هر وقت که طبیب بر
بیمار رسد فصد باید کرد و اگرچه بعد هفت روز زیاده روز بود و قوت مساعد باشد بدان التفات نباید کرد که چند روز گذشته است خاصته که علامات
امتلا بر حال خود باشد و قوت مساعد بود و اگر قوت و فصل و سن و بلد و عادت بیمار بعضی موافق فصد باشند و بعضی نه عوض فصد حجامت باید کرد
و اگر ازین اسباب بیشتر مساعد فصد باشد فصد اولے تر باشد لیکن خون بتفاریق اندک اندک بیرون باید کرد و بعضی طبیبان گفته اند که فصد در ابتدای
مرض باید کرد و در تزید و نزدیک انتها فصد نشاید کرد خاصته اندر انحطاط و بسیار کس اندرین تپ بفصد واقع در غیر وقت او هلاک شدند زیرا که قوت در
تزاید مرض و در انتها و انحطاط مساعدت نکند چنانکه در ابتدا کند بدین سبب طبیب را باوصف ضعف قوت در فصد دلیری نشاید کرد اگرچه همه
اسباب دیگر موافق باشد و اگر قوت ضعیف بود در ابتدا نیز فصد جائز نباشد و اگر قوت قوی باشد و احوال دیگر موافق نبود اعتماد بر قوت کند و
فصد یا حجامت بعمل آرد و هرگاه که قوت مساعد باشد مضرت ناموافقت اسباب دیگر اسهل باشد و بیمار خلاص یابد و بعد فصد آب هندوانه
یا آب لیمو بجلاب و هند و شربت ریباس بشکر موافق ست اگر فصل گرما باشد این اشربه به آب سرد یا برف سرد کرده باید داد الا شربت ریباس که آنرا
بی برف دادن صواب تر ست زیرا که سردی آن و سردی یخ و برف معده را برنجاند و اگر اندر احشا ورم باشد پنج درم فلوس خیار شنبر و سی درم ترنجبین
و ده عدد عناب و ده عدد آلوے سیاه در یک نیم من آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نموده بدهند و فلوس خیار شنبر و ترنجبین در آب عناب
و آب عنب الثعلب و آب کاسنی حل کرده صاف نموده مر بادام موافق باشد و ماء الشعیر آب انار شیرین دهند و لیست و اسپغول و شکر در آب انار دهند
و بر موضع ورم در ابتدا صندل و فوفل و گل ارمنی و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر ضماد کنند و در آخر صبر و زعفران تا آب کشنیز ضماد سازند
و یا برگ خطمی و اندکی اسپغول در آب عنب الثعلب و آب کاسنی تر نهند و در فصد تاخیر نکنند صفت ضماد دیگر درین موضع سودمند باشد موم روغن موم سفید
و روغن گل یا روغن بنفشه و آب کاسنی و کشنیز تر و آب ساق و برگ خرفه و دو سه قطره سرکه باهم بزنند و بر خرقه کتان طلا کرده بران موضع نهند و اگر ورم در
جگر یا معده یا ورم معده باشد از آمیختن چیزے مقوی باین اشیا چون مصطکی و آب به و اندک سنبل چاره نباشد و اگر فصل تابستان باشد ضماد سرد
بر نهند و اگر زمستان باشد نیم گرم نهند و اندرین تپها این قانون نگاه باید داشت که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و اگر صفرای عفن با خون آمیخته
باشد و تپ تیز سوزان باشد و همچون تپ محرقه بنوبت غب گرفته شود و اعراض قوی تر پدید آید هم اولی تر آن باشد که اول فصد کنند لیکن در فصد اعتبار بر
قوت باید کرد و در تسکین حرارت بموجب قانون و اندازه حرارت مبالغه باید کرد باقی همانست که در قول صاحب کامل در علاج حمای محرقه خواهد آمد ابن ایلاق
گوید که بعد فصد یا حجامت هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید یا ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند یا بگیرند آب انارین بشحم آنها افشرده
هر واحد سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا رب قامع خون مثل رب حصرم و ریباس و لیمو و به هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم
بر برف سرد کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر سازند و تلیین طبیعت برب آلوی سیاه و به نقوع مشمش یا به نقوع فواکه مع ترنجبین و شیرخشت و ماء الفواکه نمایند
و اگر قوت ضعیف گردد بسبب استفراغ خون و اخراج آن غذا ماء الشعیر بجوزه مرغ دهند و استفراغ بدن باین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی پنج درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم تمر هندی ده درم آلوے سیاه عناب هر واحد بست عدد سپستان آلوی کوهی هر واحد چهل عدد همه را در
سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا استفراغ
صالح نماید بعده در آخر روز ماء الشعیر بست درم غذا سازند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه هر واحد ده درم بروغن بادام
پنج درم و طباشیر نیم درم بدهند و زبان و دندان را در هر روز سه مرتبه بسرکه و گلاب بشویند بعده بر زبان او هر دو لعاب مذکور بروغن بنفشه مسح کنند و نفع میکند
ایشان را شربت عناب اگر با تپ سرفه باشد و اگر نباشد شربت ریباس و حصرم و لیمو و ترنج و غذا ماء الشعیر مع عدس و سرکه دهند و زیر او برگ خلاف
یا کدو فرش کنند و حوالی او کدو و خیار و به و سیب و ظروف پر از آب بنهند و مسکن او در مهب شمال یا زیر بادکش مبلول بگلاب باشد و باید که بدن او با پارچها

دوران نجات نبود زیراکه قلب چون مختنق گردد دلالت کند بر غلیان خون و درین هنگام امر اخلاص نبود مگر نوشیدن آب سرد تا آنکه رنگ سبز گردد زیراکه
اشیای بارد بالقوه درین بدانچه احتیاج بسوی آن باشد نرسد و همچنین کسان اگر درین حال آب سرد ننوشند بعد اندک مدت ایشان را غشی افتد و
عرق و رجوع آنها و در غشیه دماغ تشنگا [?] و رعاف یا قی خونی نمایند و هلاک شوند و در نوشیدن آب سرد ضرری نیست الا تطویل مدت تپ و بایدان و
صلابت ورم در احشا و ازین هلاک عاجل دفع گردد اما چون فصد و آب سرد استعمال کنند و بقیه حرارت او باقی ماند آب انار یا گلقند یا ماء الشعیر یا سکنجبین یا
قرص ورد علاج کنند و من طریق جالینوس در امراض حاده اختیار نمودم که آن تبرید مع ترطیب است و اگرچه این نضج و بحران ابطی میباشد زیراکه من این
طریق را احرز و دیگر را خطیر دیدم و نمیگویم که من طریق بقراط در انتظار بحران سلوک نمی نمایم لیکن من آن را در معرفت انتهای نضج و هنگام اولی ضعف که در قوت
عارض شود و گفته که هرگاه در تپ مطبقه فصد را تاخیر افتد شربت ترشی ترنج و تمر هندی دهند که آن عفونت خون منع کند و تلطفیه حدت او نماید ابن هبة الله
گوید که علاج تپ دموی فصد در ابتدا است و خون مقدار کثیر خارج نمایند زیراکه اخراج خون درین تپ علاج عظیم است و لازم نیست که بایام سابق از
ابتدای آن التفات نمایند چون اهتمام بفصد کنند بلکه رعایت قوت کنند پس اگر قوت قوی باشد در سایر ایام فصد کنند و در استفراغ بروزی از روزهای
بحران احتیاط نمایند تا قوت را از جهاد عائق نشود و متاخرین تا روز سوم فصد میکنند و در روز چهارم از فصد احتراز مینمایند زیراکه در آن توقع بحران ابرق [?]
یا رعاف است و محتاج تر از انواع ثلاثه این تپ بسوی فصد متزایده است پس باقی انواع با آنکه نوع اخیر محتاج بفصد بود بلکه حاجت درین هر دو از روی
اضطرار شدید تر است و بعد فصد مریض را ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین بنوشانند و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آلو بجلاب بدهند و شیره تخم خرفه و تخم خیار به سکنجبین
و لعاب اسپغول بجلاب بنوشانند پس اگر التهاب زیاده شود ماء القرع بسکنجبین بنوشانند و اگر مریض ضعیف گردد ماء الشعیر بدفعات دهند و زبان را بخرقه کتان و لعاب
اسپغول آلوده بمالند و اگر سبات عارض شود تنقیت [?] سر بصندل گلاب و آب حی العالم نمایند و تبرید سینه بجلاب و کافور کنند و اگر سرفه حادث شود لعاب بهدانه و
شربت خشخاش استعمال کنند و چون تپ ساکن شود مزورات معمول بکدو و اسفاناخ و [?] کاهو و شاخ خرفه خورانند و هرگاه صحت یابند در حمام داخل کنند
و غذا چوزه مرغ با بهای مطفی حدت خون مثل آب سماق و آب غوره سازند خضر ابن علی گوید که اولا ابتدا بفصد و تلطفیه و تکثیف غذا و تلیین طبیعت بحقنه لین
که در آن جو داخل بود و خفیفه مسهل و آب القرع آلو در روز دوم نمایند و همچنین در روز سوم مطبوخ آلو و مشمش و عناب و سپستان و گل بنفشه و سنای مکی و
خطمی و تخم خیار با شیرخشت و ترنجبین استعمال کنند و غذا آش جو یا آش جو با شربت نیلوفر و استعمال القرع تمر هندی و آب انار میخوش و مشموم مناسب
پس اگر بتلیین قلع آن نگردد و حال متوقف بنید [?] و قاروره سرخ غلیظ باشد و مرض بروز هشتم رسیده باشد و حال از تلیین و تدبیر تا روز دهم بدستور باشد
در روز دهم ریوند خطائی طفل را ربع درم و بالغ را نیم درم و جوان را نیم مثقال و شربت آلو و عسل خیار شنبر و روغن بادام بدهند و عقب آن شوربای
بچه مرغ بجوز مقشر پخته باید داد پس اگر تپ در روز یازدهم زائل نشود تلیین طبیعت بحقنه لین در روز دوازدهم کنند و اگر حقنه بمریض مناسب نبود
شیره گل بنفشه و سنای مکی و بنادر شامی هر واحد یک جزو و اصل السوس ربع جزو در عرق گاوزبان عرق نیلوفر بر آورده ترنجبین سه جزو حل کرده شربت آلو
و نیلوفر شیرین ساخته استعمال کنند و چون روز چهاردهم نیز تپ منقلع نشود در ریوند و غاریقون در عسل خیار شنبر بدهند و اگر نفخ و ورم معده بود تخم کشوث
اضافه نمایند و غذا شوربای چوزه مرغ باشد تا آنکه تپ قلع گردد و این معالجات ازین حیثیت نیست که آن تپ دموی است بلکه از آنجهت ست که آن تپ
عفونیه است و این وقتیست که تپ دموی صرف نباشد بلکه مختلط بصفرا بود و بهتر علاج صاحبان تپ اصلاح مزاج هوای و اصل القلوب [?] است
و آن بصندل و گلاب و سرکه نمایند و اگر مناسب وقت باشد آب سرد انجح العلاج ست انطاکی در تذکره میگوید که علاج تپ دموی فصد و اخراج خون
با ستقصا است و اگر چه بدفعات بود بحسب قوت بعد از آن استعمال مبردات مثل ماء الشعیر و ریباس و فواکه خصوصا عناب و آلو و تدهین بمثل روغن
بنفشه و سرکه و صندل و تغذیه بمثل ماش و عدس و زرشک و آنچه مخصوص مطبقه است شربت عناب و مطبوخ فواکه و ماء القرع و ماء الشعیر
این همه بعد از فصد استعمال کنند و در تذکره [?] که علاج سونوخس کاستن از خون و اخل عروق بلا عنف فصد است تا بغشی رسد و اگر چه در دفعات

ورد نعنات باشد بعده تبرید بر بوب فواکه و اشربهٔ آنها و سکنجبین و تمر هندی و گاهی حاجت بماء الشعیر افتد و بسیار باشد که بمجرد فصد قلع گردد ولیاست
که بسیار العرق و مالش بر وغنهائی که در غب مذکور گردد احتیاج شود و علاج مطبقه که از تعفن خون آنست که اگر اکثر خون یا بعض آن تعفن نه پذیرد مبادرت
بافصد بیت احیاناً و اگر کل متعفن گردد جالینوس و تابعین او از فصد او آگاه منع میکنند و دلیلی برای ایشان نیست و بهر حال اصلاح خون واجب است
تا هدادی گردد باستعمال مولدات آن مثل شربت عناب و خشخاش در بیاض و اصول و تغذیه بچیزیکه مولد آن باشد سوای لحوم و مثل نبو باش چیزی نیست
و علاج باستر که بالغ انفع است و مزورات آلو و انبرباریس دهند و این روا برای این تپ مجرب و از تراکیب مثلث و نسخه آن همان مطبوخ از مجربات است
که در علاج سرسام دموی در قول مولف خلاصه مذکور شده و آن مطبوخ از خواص عجیبه است آنرا یاد باید داشت و مالش بدن خصوصاً دست و پا بورد و
کشنیز تر و سرکه کنند و بعضی حنا خضاب بر پا بندند و هرگاه تعفن خون از اخلاط دیگر باشد علاج مرکب نمایند و از مجربات شربت چهار مثقال از آب کشنیز آب بادیان ...

حمیات صفراوی

شیخ الرئیس میفرماید که حمیات صفراویه سه قسم است غب دائره و غب لازمه و محرقه پس غب دائره یا خالصه باشد و آن از صفرای خالص بود و یا غیر خالصه و
آن از صفرای غلیظ الجوهر باشد بسبب اختلاط صفرا با بلغم از روی اختلاط مازج موحد یعنی ترکیب او از آن گونه باشد که هر دو ماده یکی شده باشند و امتیاز
میان هر دو نبود و **قرشی** در شرح قانون میگوید که عفونت صفرا یا در خارج عروق باشد و آن یک قسم است که آنرا غب دائره گویند و یا در داخل عروق
باشد و آن دو قسم است زیرا که آن یا قریب از اعضای شریفه مثل قلب باشد و آنرا محرقه نامند و یا چنان نباشد و آنرا غب لازمه خوانند و محرقه نیز اگرچه
لازمه است مگر آنکه هرگاه او مخصوص باسمی گردید این باسم عام مخصوص شد بعده هر واحد ازین سه نوع یا ماده آن صفرا تنها باشد و آن خالصه است و یا
چنان نباشد و آن غیر خالصه باشد پس اقسام حمای صفراوی شش باشد اکنون هر واحد را در سه قسم بیان مینمایم **قسم اول** در غب دائره و این را در
یونانی طریطاوس گویند و در هندی اکتره نامند و آن تپ صفراویست که یکروز در میان آید با لرزه و سر ماده آن در خارج عروق متعفن گردد پس
اگر آن ماده صفرای خالص باشد غب دائره خالصه گویند و اگر صفرای محیه یا مرّه صفرا باشد آنرا غب دائره غیر خالصه نامند و چون ماده غب خالصه
صفرای خالص است و اندر گوشت و مائل به پوست واقع امید سرعت قبول نضج و تحلیل درین بیشتر است ازینجهت وقوع خطا و مبالغه در تبرید ماده قبل النضج
و بی استفراغ مانند پس بسیار باشد که این تپ بغیر خالصه منتقل گردد و بطول کشد و باشد که از جهت تدابیر گرمی و خشکی افراط بمحرقه و به سرسام منتقل
شود و در غب دائره لرزه در ایام ابتدا قوی تر و شدید تر باشد و در ربع بخلاف این بود و ایضاً لرزه ابتداء القوت کند بعده اندک اندک نرم گردد و
بسرعت زائل شود و در ربع بعکس این باشد و حرارت غب سالم تر از حرارت محرقه بود و هر قدر که لمس دست را بر بدن مریض طول دهند التهاب زیاده نگردد
بلکه گاهی التهاب آن کم گردد و در محرقه التهاب زیاده شود و نبض او سریع غیر مستوی در انقباض و انبساط بلکه مختلف در آن هر دو باشد و در ابتدا تا وقت
انبساط حمی از تضاغط نبض لابد است و خاصه این تپ است که یک روز در میان آید اما اگر دو غب مرکب گردد نوبتهای او مانند تپ بلغمی هر روز عائد شود
پس کسیکه رعایت غب بنوبت کند در غلطی افتد بلکه واجب است که رعایت دلائل دیگر نمایند از نبض و قاروره و تدبیر سابق و دیگر علامات ماده صفراوی
و نوبتهای آن مؤکد آنست و لهذا گفته اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند در دلالت بر نوع مرض بلکه با وجود آن لحاظ دیگر عوارض هم میباید
که شدت عوارض دلالت بر حدت ماده میکند و ضعف بر برودت ماده و اگر سه غب مرکب شود درین صورت نیز تپ هر روز آید اما یک روز کم و یک روز
زیاده و همچون شطر الغب که ماده صفرا و بلغم او خارج عروق متعفن شده باشد و وجه اشتداد یک روز در میان آنست که چون سه غب جمع میشود یک روز نوبت
یک غب میشود و روز دوم نوبت دو غب و اجتماع دو غب باعث ازدیاد اعراض است و فرق درین و در شطر الغب مذکور از اعراض لازمه هر یک توان کرد
در صاحب غب را گاهی حسب عادت عارض شود بسبب اذیت از رعشی و کلام و آواز ها و بسیار باشد که غلیان صفرا در جگر احساس نمایند و فرق میان
غب خالصه و غیر خالصه آنست که ماده خالصه لطیف خفیف باشد و نوبت او در چهار ساعت تا دوازده ساعت منقضی گردد و اکثر بحران زیاده لشود پس اگر ازین

بسیار زیادہ گردد آن غب خالصہ باشد و در اکثر مدت نوبت خالصہ تا ہفت ساعت بود و گاہے از چہار تا ہشت و تا نہ ساعت باشد
و درین صورت در چہار یا پنج دورہ منقطع شود و انقطاع او بخروج صفرا در اسہال یا قی یا العرق یا ہر دو باشد و ہمچنین خالصہ از ہفت دورہ
زیادہ نگردد و اگر در علاج غلطے واقع نشود و گاہے بسبب لطافت مادہ در یک نوبت منقضی گردد و دران ادرار بہ بول یا عرق یا قی یا اسہال قی
بدن از صفرا واقع شود و نضج در بول روز اول یا در دوم یا در چہارم یا در ہفتم ظاہر گردد پس اگر از ہفت دورہ زیادہ تر شود آن از جملہ غیر خالصہ باشد و ہمچنین
اگر نوبت لرزہ آن طول کند غیر خالصہ باشد و تزید نوائب خالصہ و تقدم لرزہ آن بر یک نمط محفوظ النسبت و متشابہ باشد و در غیر خالصہ مختلف غیر مضبوط
بود و ہمچنین در خالصہ تشابہ نوائب بر حد واحد باشد و چون صاحب او آب زیادہ نوشد از بدن آن بخار رطب برخیزد و تری بر پوست ظاہر گردد گویا
عرق خواہد کرد و گاہے عرق آید و در غیر خالصہ از ان گرانی بسیار و تمدد و درد سر دریابد و گاہی بعرق وافر منقطع نشود و گاہے بلرزہ قوی ابتدا نکند و تزید آن
مستوی نباشد بلکہ گویا زیادہ شود پس تقدم کند و ناقص نماید و اعراض صعب دران کم بود و ایضاً غب غیر خالصہ اکثر از انتقال حمیات دیگر واقع شود
و در آخر نوبت با عرق کمتر از خالصہ آید و بول در خالصہ رقیق میباشد و در غیر خالصہ غلیظ و فرق در غب غیر خالصہ و شطر الغب آنست کہ
شطر الغب را دو مادہ متمائز کہ باہم ممتزج و متحد نباشند واجب کنند و موجب غیر خالصہ مادہ واحد بود کہ آن فی نفسہ ممزوج از بلغم و صفرا باشد گویا
کہ شئے واحد اند و بدین سبب فعل ہر واحد ازین دو خلط بالفراد محسوس نگردد و لہذا براے شطر الغب دو نوبت یکی نوبت صفراوی و دوم نوبت بلغمی بود
و براے غب غیر خالصہ یک نوبت و غب غیر خالصہ گاہی تا مدت دراز طول کند و قریب شش ماہ بماند و گاہی در آخر بہ تہیج رو و پلک و ترہل و عظم الطحال مؤدی گردد
ثابت بن قرہ گوید کہ تقدم نوبت در حمیات دلالت بر تزید مرض کند و تاخر آن بر انتقاص مرض دلالت نماید و رازی گوید کہ تقدم نوائب دلالت میکند بر رقت
اخلاط و تاخر آن دلالت نماید بر غلظ و کثافت آن و خجندی گوید کہ گاہے بحران این تپ بہ بثور لب میشود و آنرا بالفارسی تبخالہ گویند و بدان تپ
زائل میگردد و آنرا مرات آزمودہ ام و علی بن زین گوید کہ این تپ از حمیات سلیمہ است البتہ ہلاک نمیکند مگر آنکہ تپ دیگر گردد و قرشی گوید کہ چون
در وسط روز اول عارض شود در روز چہارم قوی گردد و در روز ہفتم مفارقت کند و اگر در روز سوم عارض شود در روز پنجم قوی گردد و در روز نہم مفارقت
نماید و در روز یازدہم بحران گردد قسم دوم در غب لازمہ و دائمہ و آن حمای صفراوی لازم دائم است کہ یک روز در میان شدت کند بلا لرزہ و سرما آید
و سبب این تعفن صفرا است در تمامی عروق بدن بعید از قلب و درین تپ اعراض نسبت بغب دائرہ خالصہ بیشتر باشد و نسبت بمحرقہ کمتر و لرزہ دران نبود
مگر بسبیل بحران و عرق نیز نباشد مگر در آخر یا در روز بحران و فرق میان غب دائم و محرقہ از روے اعراض آنست کہ حرارت و سوزش در محرقہ
شدید تر بود و فترات درین ظاہر تر باشد و کرب و غثیان و اختلاط عقل و خفقان و غشی و سیاہی زبان درین نباشد بخلاف محرقہ و بدانند کہ مادہ
غب لازمہ اگر صفراے خالص بود و خطا در علاج نشود از یک ہفتہ تجاوز نکند و شدت و خفت اعراض بحسب خلوص و عدم خلوص مادہ آنست
کہ صفرا باشد و ابن گوید کہ گاہے حمای غب بعد سہ یا چہار نوبت حمای محرقہ میگردد قسم سوم در محرقہ و آنرا بزبان یونانی قاوسوس و قوسوس و
قارلقوس و قارلقیوسوس و فاریطوس نامند باختلاف نسخ و آن تپ لازم حاد شدید بر یک وتیرہ و قوی الاعراض است و بقول شیخ محرقہ از جنس غب لازمہ
است بسبب لزوم آن الا تفاوت اشتداد و فتور محرقہ غیر محسوس بود و اعراض این شدید باشد بسبب حدت مادہ و کثرت آن و یا وقوع آن بقرب قلب
و در عروق فم معدہ یا در نواحی جگر خاصۃ و بالجملہ در اعضاے شریفہ قریب قلب و اما در غب دائرہ صفرا در لحم و لسوی جلد بود و در غب لازمہ
در عروق بدن بعید از قلب پراگندہ باشد و ہم او میگوید کہ محرقہ مثل غب دائرہ بر دو گونہ است یکی محرقہ صفراوی و آن مثل خالصہ است در غب و
سبب آن کثرت عفونت صفرا است یا در داخل عروق تمامی بدن یا در عروق قریب نواحی قلب خاصۃ یا در عروق نواحی فم معدہ یا در عروق کبد
دوم محرقہ بلغمی و آن مثل غیر خالصہ است و از بلغم شور افتد کہ در عروق متصل نواحی قلب متعفن گردد چنانچہ بقراط در ابیذیمیا گفتہ و بلغم مالح از
مائیت بلغم مع صفراے حاد پیدا شود پس صفرا کہ متعفن شود در مادیت مخالط مائیت بسیار بلغمی باشد و ملا سدید گوید کہ بلغم شور در حکم صفرا است

درحدت والتهاب وچون درعروق نواحی قلب وفم معده وکبد تعفن یابد حدت واشتعال عظیم مانند صفرا بہم رساند وچون محرقه دراعراض شدید تراز غب ست
بدین سبب واجب بود که مدت این کوتاه تراز غب باشد ودرین صورت یا بزودی خلاصی خواهد شد از مرض یا ہلاکت رو نماید ودیگر از حمیات محرقه
خالصه کمتر عارض شود واگر عارض گردد اکثر ہلاک شوند اما کودکان وجوانان را بسیار افتد لیکن درصبیان خفیف تر وقلیل الخطر باشد بسبب رطوبت
امزجهٔ ایشان ودرشبان صعب تر بود وبسبب ناریت امزجهٔ ایشان وکثرت ابخره آنها معین آن ولہٰذاست که درصبیان مع سبات افتد
بنابرآنکه حرارت غریبه بتوریه ابخره بسوی راس کند وبقراط ذکر کرده کسی را که تپ محرقه رعشه عارض گردد اختلاط ذہن رعشه را ازان زائل کند وہمچنین
زوال اختلاط عقل برعشه گردد واکثر محرقه بقی یا اسہال یا رعاف منقضی شود وہم او گفته که اگر درمحرقه سرفه اندک عارض گردد تسکین عطش نماید و
حرارت درمحرقه دراکثر امر قوتی در ظاہر نبود ودر باطن قوی باشد وتکسر اعضا دران کمتر از غیر خود بود وچون صبیان را عارض شود از اخذ پستان
کراہت کنند وآنرا قبول ننمایند وشیر که مص کنند فاسد وترش گردد وگویند محرقه که باشدت اعراض بود مسمی ست بجاده وناکس درمحرقه کمتر افتد واگر افتد
سبک تر از دیگر باشد بشرطیکه سوی تدبیری کرده نشود والا بروز سوم ہلاک میکند ورازی فرموده که خدر بعضی اعضا با خفقان درہمان روز موجب موت
وانچه درفصل سرما افتد بدتر باشد وبحران این تپ بیشتر اندر روز ششم یا ہفتم بود وانچه از ششم بگذرد امید خلاص پدید آید وانچه از ہشتم بگذرد غالب
دران خیر بود وانچه از چہاردہم بلکه از دوازدہم بگذرد کم ضرر کند وانچه از ہفتدہم بگذرد اگر خطائی در تدابیر نکنند ہیچ خوف نباشد جہت سرد شدن ماده
فی الجمله ومقاومت قوت وتقلیل سبب والفت دل با آن وگفته اند که درمحرقه چون ناگاه راحت پدید آید بی آنکه بحران ظاہر بوده باشد استفراغی
یا انتقالی وبدون تسکین با شربهٔ بارده موافقه وبدون انتقال از ہوائی بہوائی لائق تر وسرعت نبض آہسته شود وقوت ضعیف باشد زود
میرد ودرین تپ نه قشعریره عارض شود ونه عرق مگر نزد انقلاع آن وسائر اعراض حمای غب درین تپ قوی تر وشدید تر باشد حتی که درین زبان
یا سیاه شود وآن بدتر ست ویا خشن گردد واین سالم تر ست ویا زرد شود وآن متوسط میان ہردو باشد وغشیان بی قی نشان بودن ماده است
درحوالی معده ومحرقه با مطبقه بسیار مشابه ست وفرق میان ہردو آنست که مطبقه بطور غب اشتداد ننماید واین را اشتداد از روی غب بود
وقوی تر ازان باشد وباوجود سرخی رنگ رو وچشم مفرط نبود بلکه اندک باشد ونه پری رگہا ونه تمدد دربدن بود ونه حالت شبیه ربو وضیق النفس چنانچه
درمطبقه باشد وبقراط گفته ہرگز احمای محرقه باشد بعده درآخر لرزه حادث شود تپ او منحل گردد واگر منحل نگردد وقوت مریض قوی باشد باخطر بود
واگر ضعیف باشد ہلاک گردد وجالینوس گوید که از خواص حمای محرقه ہذیان ورعاف ست وحمیات محرقه درزنان قلیل الخطر از انست که درمردان بود
وبدانکه اگر محرقه درایام ازدواج یعنی جفت اشتداد نماید این علامت ردیست بیشتر درروز ششم ہلاک کند ودرروز چہارم بدان منذر باشد ودران عرق سرخ وغیر آن بود

علاج کلی حمیات صفراوی

شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین از دو درم تا سه درم تنہا یا با شیرهٔ تخم کاہوی مقشر دو درم درعرقیات مثل عرق شاہتره وعنب الثعلب ونیلوفر وبید ساده
ہریک چہار یا پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی از یک نیم درم تا دو مثقال پاشیده بنوشند واگر قوت ضعیف باشد ویا با تپ خفقان
بود عرق بید مشک گلاب عرق کیوڑه عرق گاؤزبان بقدر سه توله نیز اضافه کنند وصندل سفید را در گلاب سائیده پارچه بآن تر نموده بر جگر و
دل نہند از برای قلق واضطراب وخفقان بسیار مفید بود وعطر خس وصندل وگلاب ونیلوفر وکشنیز سبز بویانند ودر غلبهٔ ہذیان روغن گل و
سرکه وگلاب آمیخته پارچه بدان تر کرده بر سر نہند که صداع را نیز کثیر النفع ست وایضاً ہرگاه با تپ دردسر بود پاہا درآب گرم صرف نہند یا درآبکه ادویه
بارده دران جوشانیده باشند واولا محاجم بی شرط استعمال کنند اگر امر شدید باشد وبحلیه بارد استعمال نمایند وگاہی محتاج شوند بفصد سرو وگاہی حاجت
بفصد باسلیق افتد اگر ماده حوالی قلب بود وقوت وخون مساعدت آن کند بالجمله اگر صداع وسہر بسبب تصاعد ابخره یا عرضی دیگر لاحق شود
تدبیرش بدانچه درمقام ہریک مسطور ست ونیز در ذکر اعراض حمیات حاده درآخر بحث حمیات مذکور گردد باید کرد واگر سرفه باشد لعاب بہدانه در

تبرید اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیرهٔ عناب داخل کنند و غرغرهٔ مناسب نمایند و نزد شدت حرارت شیرهٔ مغز تخم تربوز زیاده کنند و تا چهار روز
بر شیر جات همین بر دور اکتفا نمایند و بروز پنجم شیرهٔ تخم خیارین را اضافه سازند مگر آنکه روز پنجم روز قوت تپ افتد که در آن هیچ وجه تحریک خوب نیست و خیارین
بسبب قوت ادرار محرک است و اگر حاجت تبرید زیاده باشد شیرهٔ تخم خرفه نیز داخل نمایند و بروز هفتم تخم خیارین از نسخه دور کنند و دادن شیرهٔ تخم کاسنی بعد از هفتم
مناسب بود بسبب قوت تفتیح و پس آن حرارتی که در انست در ابتدا استعمال نمیکنند مگر در تپ یرقانی که قبل از روز هفتم نیز استعمال آن نمایند و اگر
حاجت باشد بوقت شام اندکی از مبردات مثل لعاب بهدانه که در عرقیات مذکوره بر آورده باشند شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکشی افزوده باید داد
و عند قبض طبیعت شربت بنفشه و بزرقطونا استعمال کنند و قرشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده لیکن استاد مرحوم در کمال شدت تپ استعمال نمیکرد
و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب اسپغول مفید بود و نیز اسپغول را در پارچه بسته در آب اندازند و بر هر دو لب بمالند از برای خشکی آنها مفید است
و در تپ صفراوی جمیع اشربه غیر ترش احتمال استحاله بصفرا دارند مگر شربت نیلوفر که بالخاصیت مستحیل نمیشود بشرطیکه ملطی نباشد دادن شیرهٔ
آلو بخارا و شیرهٔ زرشک و سکنجبین مناسب باشد و غثیان و قے را هم نافع آید و گاهی عند کمال شدت تپ مبردات کافور یا قرص آن استعمال کرده میشود
اما آنجا که ماده به نسبت حرارت غالب تر باشد نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد بلکه قبل از
هفتم هیچ وجه تحریک خوب نیست اما اگر حاجت قوی باشد تلیین طبع با آب فواکه نمایند و جائیکه تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در روز هشتم و دهم و دوازدهم
از مسهل بارد تنقیه کنند و ایضاً اگر تپ زائل نشود یا بقیه ماده دریافت گردد روز هشتم مسهل داده روز نهم مبردات دهند و لیکن قلیل نسبت مابعد مسهلات و عوض
خاکشی اسپغول کنند و در روز دهم مسهل ثانی داده در یازدهم استعمال تبرید نمایند پس اگر بقیه حمی باقی باشد مسهل سوم دهند بعده اگر ازین تجاوز نماید و تپ باقی ماند
از تبرید شدید باز مانند و بمعالجه غب غیر خالصه میل کنند و ایضاً بعد مسهلات و عدم زوال حمی اقراص طباشیر یا کافور مع بعض مبردات یا با آب الخیار مشوی و یا بماء الهندبا
بطریق مخصوصه آنها میدهند و معمول آنست که بعد نضج و نواز مسهل قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک صغیر با آب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری و خاکشی دهند و گاهے
عوض کاسنی عرق چکیده کاسنی کرده میشود و بعد از ان العلاج تپ مرکب پردازند و غذا در ابتدا آش جو و کھچڑی مونگ دهند و گاهی نخود بریش کوفته در آب پخته شربت
نیلوفر و انار و امثال آن اضافه نموده بعد گذشتن آن در آب سرد بنوشانند و اکثر مرضا از ان لذت می یابند و اگر تپ شدید نباشد در ماء الشعیر عوض اشربه مذکوره شکر یا نبات
اندک اندازند **صفت** قرص طباشیر ملین که بعد تنقیه اگر تپ باقی باشد در حمیات صفراویه و مرکبه معمول است طباشیر چهار درم ترنجبین شش درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین نشاسته
صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش هر یک یک درم بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند خوراک پنج ماشه **صفت** شربت بزوری بنسخه معمولی بیخ کاسنی تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه
خار خسک هر واحد یک توله همه را نیمکوفته شب در آب تر کنند صباح جوش داده و صاف نموده با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند میرزا علی **شریف** نوشته که در تپ صفراوی اول
عرق عنب الثعلب ده توله رئیس الاشربه دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند و بجای شربت سکنجبین نیز خوب است بشرطیکه سرفه نباشد و در تزائد مغز تخم
کدو شیرین دو توله بر نسخه اول بیفزایند و در شدت حرارت لعابات بارد علی سبیل البدلیه و شیرهٔ کاهو بیفزایند و تبرید و وقت کنند و روز چهارم خیارین و پنجم روز
مغز تخم هندوانه و ششم روز تخم کاسنی بر سبیل بدلیه بیفزایند و روز هفتم کاهو و روز هشتم مسهل از ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر و گلقند و تمر هندی و آلوے بخارا
و گل سرخ بادویه تبرید افزوده بدهند و اگر سرفه لاحق باشد خطمی خبازی داخل سازند روز دوم مسهل لعاب بهدانه و اسپغول شربت نیلوفر و بحسب حاجت شیرهٔ مغز تخم کدو را
و لعاب ریشه خطمی از پیچش همین سازد و اوستاد در نسخه مذکور بعد مسهل تخم کاسنی نیز میداد و اگر امراض صدر مثل ضیق و غیره یار باشد سپستان اصل السوس گل بنفشه
گاوزبان مویز منقی در مسهل داخل سازند و ملینات قبل از شانزدهم دادن ممنوع است و غب خالصه زیاده از چهارده روز نمی ماند اگر باقی ماند غیر خالصه باشد پس از
پانزدهم شیرهٔ اصل السوس و عنب الثعلب افزایند و پس از ان در مسهل ملینات و سنا نیز اضافه کنند سعودی مینویسد که ضماد گل کدو نافع کرب والتهاب حادث در حمیات
صفراوی و مجرب من است و شرب ماء القرع با نبات و کذا ترشی ترنج و کذا آب غوره و کذا آب هندوانه و اکل جرم آن و کذا نقوع مشمش خشک و کذا گل نیلوفر و کذا گل
بنفشه که ملین نیز هست و کذا آب لیمون و شربت آن که مسکن تپ نیز هست و کذا خیارشنبر و کذا سپستان که انفع ادویه حرقة البول است و کذا تخم کشوث که مفتح سدد است

وکذا اسویق قرع وکذا لیست جو وضماد شربت صندل سفید و فرش برگ و شاخهای خلاف وکذا قصب فارسی در خانه صاحب تپ و تغذیه بمزوره خیار
وکذا اسفاناخ که افضل اغذیه صاحبان حمای صفراویست بعد چهار دهم و شربت دقت تخم اسفاناخ هر واحد نافع حمای صفراویست **انطاکی** در تذکره خود
مینویسد که غب یا خالصه باشد و او آنست که یک روز نوبت کند و روز دیگر زائل شود و یا کثیر المادة سریع التحلل باشد و او آنست که هر روز آید و یا لازمه بود
و او آنست که منفصل نشود و احیانا از اهل این صناعت قسم دوم مرکب از دو غب نامند و چنین نیست و ازین معلوم شد که حکم کلی بر حمی که هر روز آید بجز یکه
آن بلغمی ست خطاست و همچنین حکم بمطلق زمان دوری بر انواع حمیات دعمده درین علامات خلطیه است بالجمله خالی نیست که اشعار واقع شود یا بقوت
ماده از روی کمیت یا کیفیت یا هر دو معاً یا نعمت آن همچنین و همه از علامات معلوم شود پس در اول واجب ست مبادرت بقی از آب و عسل و آب مثبته ام
تا آنکه تلخی از دهن منقطع شود و آب دران شیرین گردد بعد ازان در پنج اقسام باقی خالی نیست که طبیعت نرم باشد یا نه و در صورت اول سکنجبین با ماء الشعیر
و عناب و شربت آب انار و ماء القرع بشربت نیلوفر یا بنفشه کفایت کند و در صورت ثانی تمر هندی و آلو و گل بنفشه افزایند و مطبوخ با خیار شنبر و ترنجبین
و شربت و ردصاف کنند این مجموع در سه اقسام اول خصوصاً در قسم سوم و آنچه ازین ادویه میسر شود در قسم اخیر سیما در قسم سوم نیز و واجب ست مبالغه در تبرید
در هفته اول بخوف انتقال این تپ بسوی دق و اکثار از آب فواکه بعد هفته مذکور گفته اند منع آن اصلا اولا این احکام بحسب اقسام غب متغیر میشوند
چنانکه گفتیم بعد و فصد بعد تلیین و نضج نه قبل آنها جائز بود هرگاه علامات امتزاج مادهٔ آن با خون ظاهر باشد و الا غب خالصه بشطر الغب منتقل شود چنانکه
محرقه بتشنج یا دق انتقال میناید هنگام تقلیل تبرید و واجب ست تازگی بدن با دهان بارده مثل روغن کدو و بنفشه و مورد و بفرش گلها و قرب آب و
لباس مبقول و غسل دست و پا بآب سرد و استنشاق و طلا بورد و صندل که هر دو در سرکه و گلاب و آب کدو ترکرده باشند خصوصاً که تپ با صداع
باشد و گاهی حاجت باستعمال کافور افتد چون اتفاق اسهال شود و باشارت حرارت و الا آب خلاف و زرشک اکتفا نمایند و هرگاه قوت در نوائب
ساقط شود و استعمال مسلو قها روز راحت جائز بود خصوصاً در سردی و الاطریه یا مزورهٔ آلو و خرفه کفایت باشد و کدو را با سرکه درینجا فائدهٔ اعظم ست
و این دوا از تراکیب من مجرب ست صنعت آن سنای مکی گل بنفشه سپستان عناب هر واحد اوقیه گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو و خیار هر واحد
نیم اوقیه همه را در چهار صد درم آب بپزند تا پنجاه درم بماند پانزده درم خیار شنبر و لست درم ترنجبین مالیده صاف نموده استعمال کنند و سه مرتبه تکرار
آن نمایند پس اگر از اقسام اول یا محرقه باشد بعد ازان این حبوب بقدر یک مثقال با شربت بنفشه و آب تمر هندی صنعت آن صبر ریوند چینی
پوست هلیله زرد هر واحد یک جزو سقمونیا گل سرخ مصطگی انیسون کتیرا هر واحد نیم جزو بماء القرع یا خلاف حبها سازند و بتکرار استعمال کنند اگر تپ
زائل نشود و این از مجربات ماوحدیم الخشاست صفت ممسک الارواح که هنگام سقوط قوی از تواتر حمیات بکار آید و باقی احتراق و فتور و خفقان
و آنچه بدماغ از نکایت تپ واصل شود و لاغری و او بار قوت شاهیه زائل کند گلاب عرق بید عرق نعنع هر واحد یک جزو که مجموع پنجاه درم باشد دران
مصطگی درونج ماء یان هر واحد یک درم بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده در هر رطل این شربت سیب و شربت بنفشه و شربت ورد خوشبو
هر واحد سه اوقیه داخل کنند و بقوام آورده استعمال نمایند صنعت القرع که در آخر حمیات مستعمل میشود و آنرا استاصل میسازد و ایضاً از مجربات ماست
پوست هلیله زرد و هلیله سیاه هر واحد اوقیه سنای مکی گاوزبان تخم کاسنی شاهتره زرشک کشنیز خشک هر واحد نیم اوقیه بکوبند و با مثل نصف آن هر واحد
از مویز منقی و انجیر و سپستان ترکرده بعد شش ساعت از ان نچ شند و بعد چهل هشت ساعت تبدیل آن نمایند بعد ازان در حمام داخل کنند و به مورد و مازو و
عدس و اقماع گل سرخ سوده و بسرکه سرشته مالش کنند و بعد آن بحناو عصفر بسرکه سرشته و کشنیز سبز بر دست و پا خضاب نمایند و راحت لازم گیرند و مثل
تخم ریحان و بزر قطونا و تخم مرو بخورند و از مجربات شربت آب تلبلب بشکر در غب ست و تعلیق زعفران مرجان بخور مریم بکر و خرقه حیض اول او ایضاً و زرتیه منوله بسیله
که تنقیه صفرا نماید بسهلات مع اصلاح اغذیه و تبرید چنانکه در علاج وسومی مذکور شد مع مبالغه ماء القرع و سکنجبین و آب هندوانه و تمر هندی و حبوب صبر
و آنچه اختصاص بغب وارد قرص بنفشه بماء القرع و ماء الشعیر و آب تمر هندی خیار شنبر ست وکذا شربت لیمون و طبیخ هلیله وکذا صبر و باید که فرش تمر حنا

وصفصاف وبرگ نی فارسی نمایند وبزوری لعاب مثل تخم مرو واسپغول بنوشند وانچه تجربه کرده ایم قی کردن بهندوانه وآب عسل ست پس استعمال شربت ورد وبنفشه وسکنجبین واین علاج بعینه برای محرق نیز هست قرشی وسدید کازرونی مینویسند که اگر با غلبهٔ صفرا در خون کثرت یابند فصد تسهیل نمایند یعنی در ابتدا نکنند بلکه بعد اندک نضج وتنقیص صفرا بحقنهٔ لین واخراج خون اندک نمایند خصوصاً اگر غیر خالص باشد ودر ایام اول سکنجبین ساده وشربت نیلوفر دهند واگر تشنگی یابند با شیرهٔ تخم خیار وخرفه ومغز کدو بدهند تا تفتیح سده وتسکین عطش وادرار وتبرید نماید وگویند که اولی آنست که مدرات را در حمیات بعد روز چهارم استعمال کنند وبعد اندک نضج اگر احتیاج تلیین باشد شربت بنفشه ونیلوفر وهمچنین شربت دینار یا یکی از آن هر دو وشربت آلو ولعاب اسپغول یا شربت لیمو بشربت نیلوفر یا بنفشه یا حماض یا نیلوفر یا سیب بنوشانند وشربت سیب ولیمو وحماض وقتی باید کرد که تپ با ضعف قلب ومعده باشد یا نقوع حامض یا حلو بشکر یا شربت بنفشه یا نیلوفر بدهند واولی آنست که در دادن نقوع تاخیر دو سه روز نمایند زیرا که در نقوع قوت اسهالیه ست والضاً در ان خلع است یا آب انارین بشربت بنفشه واولی آنکه بشربت ورد مکرر یا هلیله دهند زیرا که آب انار اسهال بالعصر میکند پس واجبست که انچه با وی جمع کنند الضاً مسهل بالعصر باشد نه ملین مثل شربت بنفشه بلکه مانند شربت ورد ویا تمر هندی در آب گرم مالیده با شکر یا شربت بنفشه دهند واین اولی ست بهر آنکه شربت بنفشه مصلح تمر هندی ست واین نیز اصلاح آن مینماید وآب هندوانه بشکر یا سکنجبین بغایت نافع ودر مار القرع نیکوست واولی تاخیر آب فواکه تا روز ششم وهفتم ست واین وقتیست که بدان ارادهٔ تلیین قوی واسهال باشد بجهت آنکه خوف آنست که غب خالصه بغیر خود منتقل گردد واگر در ابتدا کثرت آب فواکه نمایند وتلیین طبیعت هر روز دو سه مجلس بفتیله وحقنهٔ لین کنند اگر طبیعت با شربهٔ مذکوره نرم نگردد ودر آخر روز ودر شب وهنگام احتیاج با شربه اضافه نمایند مدرات مثل تخم خیار وبادرنگ خصوصاً اگر تپ با تشنگی باشد وهرگاه عطش افراط کند شیرهٔ تخم خرفه تنها یا بمغز تخم کدو یا تخم خیار با سکنجبین ویا شربت آلو بدهند وگاهی در تپ صفراوی خصوصاً خالصه احتیاج بخورانیدن کافور در بعض اشربهٔ مذکوره افتد واگر در انجا غلیان وقی باشد آب زلال تمر هندی با شکر ویا ترنجبین دهند وگاهی برای تلیین ریوند چینی اضافه میکنند وزحل قوی تر میگردد ویا بشربت نیلوفر وسکنجبین واگر با مثل این اشربه شربت دینار افزایند نافع تر باشد ویا نقوع از تمر هندی چهل درم عناب ده عدد گل نیلوفر پنج عدد وبنفشه سه مثقال خیسانیده در آب آن بیست درم ترنجبین سفید حل کرده نیم درم ریوند چینی افزوده بنوشانند اگر طبع قبض بود ویا شربت تمر هندی یا آلو بالو در ان حل کنند واگر طبیعت بسیار نرم باشد که موجب ضعف گردد پس شربت حماض یا شربت انار ترش منعنع یا سکنجبین رمانی دهند وگاهی این قوابض نزد قبض طبع وامثال آن اگر معده ضعیف مسترخی باشد استعمال میکنند وتلیین طبیعت در ان هنگام بحقنهای لینه وفتائل مسهله مینمایند پس اگر قی وغثیان مثل شربت انار منعنع منقطع نشود وبگیرند طباشیر وسماق وکشنیز خشک وزر ورد دو بار یک سائیده بشربت سیب استعمال کنند وگاهی نزد شدت غلیان صفرا والتهاب آن درین کافور افزوده میشود ومسهلات لنقوع مقوی مثل شیرخشت وریوند ویا آب انارین بهلیله دهند وهلیله قبل از نضج تام تا دو هفته ندهند چنانچه شیخ فرموده که آن مسد ومقبض بعد اسهال ست والضاً اگرچه آن مسهل صفراست لیکن دران بس تجفیف بسیار ست واز ان خوف وسعطاریات پس احسن درین تپ ترک آنست ویا چهل درم شربت ورد مکرر با بیست درم سکنجبین با آب بسیار سرد بدهند که مسهل بالعصر ست ویا مغز خیار شنبر بشربت بنفشه وروغن بادام شیرین دهند خصوصاً اگر با تپ سرفه وخشونت در سینه باشد ویا تمر هندی ومغز خیار شنبر در آب گرم مالیده بشکر وروغن بادام داخل کرده یا شربت بنفشه عوض شکر کنند واندک ریوند افزایند وگاهی ترنجبین یا شیرخشت اضافه میکنند واگر تپ صفراوی غیر خالص باشد گلقند افزایند واولی آنست که تاخیر مسهل تا نضج کنند الا آنکه صفرا متحرک مهیاج باشد باوجود آنکه خطر استفراغ قبل از نضج در غب وامراض صفراوی کمتر از آنست که در غیر اوست ورو ز نوبت خصوصاً که روز بحران روز نوبت افتد مثل هفتم ویازدهم استفراغ نباید کرد واولی ایام برای استفراغ هشتم ودهم ودوازدهم وشانزدهم ست واما در روز ششم خطر عظیم هست زیرا که گاهی دران بحران اضطراری متقدم می افتد چنانکه در روز هشتم بر سبیل تاخیر اتفاق افتد الا بحران روز ششم ردیست بهر آنکه قبل از انتها بود پس اگر در ان روز اتفاق مسهل شود غالباً هلاک کند وخصوصاً اگر مسهل قوی ومواد بسیار باشد اغذیه باید که تاخیر غذا دو یا سه روز نمایند وبر اشربهٔ مناسبه اقتصار ورزند وبعد ازان ماء الشعیر یا شیرهٔ مغز نان در آب سرد ترکرده ویا شیرهٔ پست جو خصوصاً اگر با غثیان باشد هر کدام ازینها با شکر یا شربت نیلوفر بدهند مگر آنکه ضعف

روز هشتم بود مسهل بعد زوال نوبت و تسکین بعد سه چهار ساعت دهند لیکن مسهل روز نوبت گاهی مضر و گاهی مهلک ست و اگر غب دائم و لازم باشد گرمی
بود بعد سوم روز و بعد تسکین حرارت و عطش منضج بطور طبیخ نیز جائز ست بنفشه نیلوفر کاسنی هر یک نه ماشه خیسانیده یا جوشانیده نبات یک نیم توله خاکشی چهار ماشه
داخل کرده دهند و اگر منظور باشد که هم تسکین تپ شود و هم نضج ماده حاصل آید کدام شیره مناسب یک روز مثل شیره کاهو یا شیره مغز تخم تربوز یا شیره
خیارین شش ماشه نیز آمیختن جائز ست از روز پنجم منضج صرف دهند و بعد از گذشتن هفتم روز بحران بدستور مسهل بدهند و در میانه روزهای مسهل تبرید یا منضج باید
بحسب تقاضای حال بیمار و اگر غب غیر خالصه باشد در ادویه سابقه بادیان و گلقند افزایند تا بلغم نیز نضج یابد و اگر عطش بود خیارین هم افزایند و غذا
کهچری یا آش جو یا کدو دهند **ایضاً** بعضی علاج آن بطریق کلی و دستور العمل چنین نوشته اند که تا روز سوم شیره مغز تخم کدو با لعاب اسپغول و شربت نیلوفر بدهند
در روز چهارم شیره تخم کاهو و خیارین عوض تخم کدو نمایند و روز پنجم که روز نوبت ست مسکن باید و بجای شربت سکنجبین کنند و روز ششم که روز سکون ست فی الجمله تحریک
مناسب ست شیره مغز تخم هندوانه و کاسنی و خیارین عوض تخم کدو کنند و درین روز مسهل جائز نیست که خطرناک ست و روز هفتم که روز نوبت اول بحران ست
بجای تخم کاسنی و خیارین شیره مغز تخم کدو و هندوانه دهند و درین روز هیچ وجه تحریک جائز نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و آب
تمر هندی و خمیره بنفشه و گلقند با عرق کاسنی و نیلوفر و روغن بادام بنوشانند و روز نهم شیره تخم کاسنی و مغز تخم کدو و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و عرق
بیدمشک بخورانند و سکنجبین بعد مسهل درین روز بسبب خوف حدوث نضج مناسب نیست و روز دهم مسهل روز هشتم بدهند و روز یازدهم که روز انذار و روز نوبت
است فی الجمله تحریک در مواد برای استعداد دفع بروز بحران آینده ضرورست شیره تخم خیارین بدهند و باعتبار ضرورت تسکین شیره تخم کدو با لعاب بزرقطونا و برای
تسکین حرارت مسهل و اخراج بقیه ماده از مسهل با شربت انارین و یا شربت نیلوفر و عرق کاسنی و بیدمشک دهند اگر بقیه تپ باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل
روز هشتم بدهند و روز سیزدهم هرچند روز نوبت ست درین روز بقانون مقرر تسکین ضرورست ولیکن چون تنقیه شده از تحریک ضرری متصور نیست و از برای
استعداد تحریک روز چهاردهم که روز بحران حقیقی این تپ است فی الجمله تحریک ضرورست شیره تخم کاسنی و خیارین با لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر بدهند و روز چهاردهم که
روز بحران است در استعمال محرک هیچ وجه مجوز نیست شیره مغز تخم کدو و هندوانه با لعاب بزرقطونا و شربت بنفشه و عرق بیدمشک یا بید ساده بدهند و روز پانزدهم
باعتبار آنکه بعد از بحران است اعانت بر دفع بقیه ماده که باقی مانده و از تحریک طبیعت دفع نشده محرک باید پس شیره خیارین و لعاب اسپغول و سکنجبین داخل نمایند
و اگر تا پانزدهم تپ زائل نشود در شانزدهم باز آن مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبه صفراویه دارد بعلاج آن باید پرداخت

علاج غب دائره

هرچه در علاج کلی حمیات صفراوی نوشته شد بعمل آرند و روز نوبت غذا ندهند و در آغاز نوبت قی بسکنجبین و آب نیمگرم کنند و اگر در وقت شروع لرزه تشنگی غالب بود
آب گرم جرعه جرعه بنوشانند و بعد رفع لرزه و سرما آب سرد بدهند و سکنجبین درین وقت نیز مناسب است و چون تپ فرود آید پاشویه فرمایند یعنی پاها در آب گرم نهند
بمالند تا بقیه حرارت از سر فرو کشد و عرق که آید از پارچه نشف کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و در وقت راحت اشربه مطفیه مثل شربت آلو
و تمر هندی و نیلوفر و لعاب اسپغول و ماء الشعیر بنوشانند و اگر حاجت بسیار باشد قرص کافور دهند و اسهال صفرا بماء الفواکه مثل آب آلو و تمر هندی و آب انار مع شحم آن
افشرده و شربت دینار و شیرخشت و مانند آن که در آن تلیین اندک مع تسکین مفرط باشد باید کرد و غذا مزورات ترش معمول از تمر هندی و مشمش و انار
و نیشوق و از بقول باروشل کدو و کاهو و کشنیز سبز و خرفه و اسفاناخ سازند و گویند که آب کاسنی سبز با سکنجبین یا شربت دینار مجرب ست و آب تمر هندی با نمک
یوم راحت و بدون نمک روز نوبت انفع ست و اگر راسب که برزانوی او میباشد بقدر چهار سرخ در گلوری پان نهاده قبل از آمدن لرزه بیک گهڑی بخورند
برای دفع لرزه مجرب نوشته **ذکر بعض تراکیب** نافع تپ صفراوی از مطب اساتذه کرام لعاب اسپغول شیره مغز تخم کدوی شیرین هر یک شش ماشه در
عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند و گاهی عوض تخم کدو
و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره شیره خیارین و لعاب بهدانه سه ماشه و عرق بید ساده کرده میشود و گاهی بجای خیارین و عرقیات شیره کاسنی داخل کرده میشود

دیگر به بدا آلو بخارا ده دانه بعرق شاهتره ده توله دست مالیده لعاب اسپغول یک توله نبات یک نیم توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند دیگر آب تمر هندی سه
توله شیره تخم کاسنی شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه گلاب چهار توله گلقند دو توله بدهند دیگر سکنجبین لیمونی سه توله بعرق عنب الثعلب هفت
توله گلاب چهار توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند گاهی شربت لیمون دو توله بجای عرق کوه عرق شاهتره ده توله عرق کیوره چهار توله کرده میشود
دیگر بعد مسهل لعاب بهدانه شیره تخم خیارین شربت بنفشه اسپغول پاشیده گاهی تخم خرفه شش ماشه خمیره بنفشه دو توله عوض شربت بنفشه میکنند گاهی
بعد مسهلات آب تمر هندی سه توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه عوض شربت بنفشه و اسپغول کرده میشود دیگر خیسانند گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر
هر یک شش ماشه خیسانیده صاف نموده شیره تخم کاهو شیره خیارین هر یک شش ماشه نبات دو توله داخل کرده بنوشند دیگر عنب الثعلب هفت ماشه گل بنفشه
شش ماشه گل نیلوفر هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه شاهتره شش ماشه تخم خیارین کوفته نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح مالیده
صاف نموده نبات خاکشی داخل کرده بنوشند دیگر مسهل تمامی صفراوی فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله آلو بخارا ده دانه گلقند چهار توله بعرق بادیان
عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هر یک ده دام مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند غذا دو پهر نخود آب و شب شله و تا دو هفته
بجای آب عرق شاهتره و عرق کاسنی عرق کوه و هر چه مناسب دانند دیگر فلوس خیارشنبر شش توله تمر هندی چهار توله شکر سفید چهار توله بعرق شاهتره بست و پنج توله
مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند دیگر برای مراق با رطوبت دادن گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک
شش ماشه مویز منقی دو توله خطمی خبازی گاوزبان اصل السوس هر یک شش ماشه تمر هندی دو توله شب خیسانیده صبح خام مالیده گلقند داخل کرده صاف نموده
بنوشند ذکر بعض ادویه مرکبه مفید تپ صفراوی این حب زهر مهره تپ دق صفراوی و تسکین حرارت معمول است زهر مهره خطائی سائیده دو جزو مروارید
محلول کرده یک جزو هر دو را با هم خوب محلول کرده حب بقدر دو ماشه بدهند حب برای تپ صفراوی و لرزه تنگ چهار جزو کافور یک جزو
سائیده حب بقدر نخود بسازند چهار گهری پیش از آمدن لرزه و تپ بدهند حب الشفاء معمول علوی خان نیز مجرب است دوائیکه تپ لرزه صفراوی
را نافع است تمر هندی دو دام در آب گرم بمالند و شکر سرخ دو دام در آن حل کرده صاف نمایند و اول اسپغول بقدر دو دام در قدری آب انداخته بنوشند و
بعد یک گهری شربت مذکور بنوشند و سه روز همین طور عمل آرند که مجرب و معتدل صحیح است غذا شربت تمر هندی با خشکه یا نان با کهچری مونگ دیگر بگیرند دست
گلو و طباشیر مونس و مهره و مستوف ساخته یک ماشه و تپ که با لرزه و سرمای شدید آید به بنشیند روز اول برطرف شود و اگر گلوی سبز با ترس طباشیر سائیده
با خیسانیده در [illegible] نفع بیّن کند دیگر برای تپ غب معمول اطبای هند [illegible] گل و برگ ببول [illegible] هر یک دو دام در چهار سکوره آب جوشانیده و شیر گرم
بنوشند دیگر برای تپ گرم مستعمل ایشان آنکه برگ بهنگ با دیان هر یک سه درم سائیده در شیر بزگ خام [illegible] در هر دو کف دست و پای خوب
مالش کنند تپ فرو نشیند دیگر شیره تخم کاهو شیره تخم خرفه هر واحد دو درم در آب برآورده آب تمر هندی دو توله افزوده اسپغول مسلم یک توله خورده بنوشند
و یا شیره برگ شاهتره و تخم کاسنی هر واحد دو درم آب سائیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بنوشند سفوف که حمیات حاره را مجرب است [illegible]
تخم اسفاناخ ده جزو نمک مساوی خوراک دو درم صبح و شام آب دیگر که تپ و لرزه را مجرب است برگ [illegible] و کوکنار مساوی کوفته بیخته قبل از نوبت
چند ساعت هر قدر که خورده تواند گذشت آید گرفته تجویز مطبوخ آلو که لطیف العمل است در تپ غب بجهت رفع حرارت و تلیین شکم در حالت ضعف قوت
و فصل گرما و عدم قدرت باستعمال مسهل قوی توان داد آلو بخارا بست عدد تمر هندی ده درم هر دو را در دو رطل آب بجوشانند که مهرا شود پس صاف
کرده قند سفید ده درم آمیخته بنوشند و چند روز بر این مداومت کنند مطبوخ هندی که برای تپ لرزه صفراوی عجیب الفعل است قشر صندل
سرخ کشنیز پوست بیخ [illegible] مساوی بگیرند و هر روز بقدر دو دام از این ادویه در یک سیر آب بجوشانند تا نیم پاو آب بماند صاف کرده بنوشند
و در مجربات نوشته که این ادویه هر یک پنج ماشه گرفته جوکوب نمایند و در سه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده بدهند تپ گرم دور شود و هر مریض
که از شرب شراب بیمار شده مفید بود تا پنج روز یا هفت روز بکار برند صاحب تکمله سوای قرص بجهت تپ صفراوی مفید نوشته و گفته که اکثر از

تبرید خواهند خس نیلوفر صندل سفید بیفزایند واگر قبض مطلوب باشد ازفلفل یازیره سفید زیاده کنند وبرای رفع قبض مویز منقی اضافه نمایند ودر سرفه اصل السوس
مناسب ست ایضاً گاوی سبز دهنیه پت پاپڑا گل نیلوفر خس صندل سفید وسرخ برگ بانسه بدستور جوشانیده بدهند واگر احتیاج تلیین افتد هلیله داخل سازند
یامغز فلوس بیفزایند واگر مریض ازخوردن ادویه تلخ کاره باشد ازادویه مذکوره عرق کشیده دهند نقوع برای غب از مجربات حکیم علی عناب پنجاه عدد آلو بخارا
بست عدد تمر هندی دوازده توله درآب ترکرده قدری ازان آب اول شب صاف کرده بیاشامند ومداومت کنند وروز نوبت غذا ندهند مگر وقتیکه مریض طفل باشد
یاوقت نوبت دراوائل روز باشد وبعدازنوبت هرگاه اشتها شود غذا برنج وشربت تمر هندی باید داد الا وقتیکه اسهال عارض شود پس بقوابض بارده مثل قرص کافور
وقرص طباشیر قابض ویاقوتی بارد وشربت صندل وامثال آن علاج کنند ودرین حال روز نوبت از افیون وورق الخیال دکافور بحسب مزاج وقت غلبه ترکیب کرده
بدهند اقوال حذاق سویدی گوید که شراب آب انار ترش هشت اوقیه بادو اوقیه سکنجبین وکذا تخم خیار بسکنجبین وکذا مغز تخم کدو در حمای غب مجرب ست وشرب طباشیر
وکذا تمر هندی وکذا آب لبلاب سفید وکذا ماء الشعیر وکذا لعاب بهدانه واختلاط بزر قطونا در مشروبات ومزوره خیار وکذا برگ قطف بروغن بادام واندک سرکه وفرش برگ
وشاخ نرم صفصاف درمسکن وتعلیق چشم سرطان نهری بر صاحب غب واختلاط کدوی کوچک دربی بسرکه در غذای مریض هر واحد نافع حمای غب ست وفادزهر معدنی
راچون درآفتاب نهند وعرق کند وآنرا صاحب حمای غب بلیسد کرب اوزائل شود وتپ بشکند مولف اقتباس مینویسد که درین تپ تدبیر خفیف از آنچه در محرقه
گفته شود بکار برند ولیکن چون دربیجا لرزه ونوبت وآسایش میباشد پس رعایت نه چیز واجب دانند اول آنکه در ابتدای نوبت ودروقت شدت سرما ولرزه واشتداد
تپ هیچ قسمی ازاقسام غذا نباید داد وبعداز فرو شدن تپ بوقت اشتها در دادن غذا وآب سرد مختار اند ودر ابتدا دادن مسهلات قویه وهلیلجات منع نمایند بلکه بخیار
وترنجبین وآلوی بخارا وگلقند تلیین طبع فرمایند ویا بنقوع فواکه ویا بمطبوخ که در قول ابن الیاس خواهد آمد ویا بنقوع مشمش که در قول صاحب کامل بیاید دوم آنکه
در شروع نوبت سکنجبین ساده چهار توله در گلاب وآب هندوانه هریک نیم پاو داخل کرده نوشانیده قی کنانند وسه چهار نوبت تکرار نمایند وپرمرغ از خارج مدد کنند
تا نقای تام حاصل شود بعده طباشیر سه ماشه در شربت لیمون کاغذی دو توله آمیخته بلیسانند وشربت صندل ترش وسکنجبین عنصلی هریک دو توله در عرق بید ساده
ونیلوفر وگلاب هریک شش توله داخل کرده بدرقه نمایند وبعدازانقضای دوره جهت درد سر ورفع بیهوشی پاشویه کنند وضماد جو مقشر در شیر بز سائیده بر پیشانی و
صدغین نمایند که فی الفور دردرا دور سازند وبهوش می آرد وهمچنین ضماد دال ماش مقشر در شیر بز سائیده وایضاً دال نشاسته وکذا ضماد برگ بید ساده تنها وکذا
برگ گلاب چنانچه بسیار کسان بدین تدبیر بزودی صحت یافتند وحاجت به تنقیه نیفتاد وغذا پالک وخرفه با دال ماش پخته بابرنج ویاکدو به لیمون ترش ساخته
بنان تنک دهند سوم آنکه درروز هفتم چون بحران تام نشود پس باید که بروز هشتم یادهم ویا دوازدهم بملین مناسب اسهال صفرا نمایند چنانچه بعضی را از شیره گل
وبنفشه یک یک توله برگ سنا یک نیم توله وآب آلوی بخارا پانزده عدد گلقند چهار توله شیرخشت چهار توله ترنجبین شش توله شربت ورد مکرر چهار توله سکنجبین
ساده سه توله ده دوازده بار اجابت طبع بفراغت شده وبعضی را بخیار شنبر وترنجبین هریک شش توله گلقند وشربت ورد مکرر هریک چهار توله سکنجبین سه توله تمر هندی
هفت توله روغن بادام هفت ماشه پانزده مجلس بلکه زیاده اجابت شده وبعدازان نوبت باندک بروی وحرارت یک دوره یا دو دوره آمده پس بمجرد مراعات غذا
وکم خوردن نوبت بدوره سوم نرسیده وصحت تام یافتند وافضل آنست که ترنجبین را در تپهای حاره صفراویه بی ترشی استعمال نباید کرد بنابرآنکه این نیز مانند کدو
مستحیل بصفرا میشود ولیکن باید که بعداز نوبت سوم آنچه که بلغم افزا بود هرگز ندهند که بیم انتقال غب خالص بغیر خالصه وتپ بلغمی دارد واین هنگام سکنجبین بزوری
بعتدل واصولی نفع عظیم کند وساده مضر بود وانطاکی در ابتدای ظهور باری اغتسال بآب سرد از مجربات خود نوشته وبعضی اشخاص با پایسی من در شروع
دوره در حوض پر از آب سرد تا گلو نشستند ومنجمله آنها بعضی در مرتبه اول وبعضی در دوم وبعضی در سوم صحت یافتند چهارم آنکه درروزهای آسایش آب سرد
بسیار ودیگر مبردات ومرطبات وحامضات مضعف معده اصلاً ندهند که در وقت غیر حرارت ضعف آوردن آنها سبب مضر ونضج بطول میکشد وممکن ست
که خلطی دیگر متولد شود ووحشت زیاده گردد وچون درین تپ مجال آسایش بسیارست پس بدادن آب سرد بسیار ودیگر مبردات چندان دلیری نکنند
کذا فی الاکسیر پنجم آنکه در قرب نوبت تن خود را پوشیده دارند وبامری مرغوب غیر مضعف مشغول نمایند وقی کنند واگر نتوانند اندک ملین معتدل

صفرا مثل آب افشردهٔ انار ین نه توله ترنجبین پنج توله دهند و در روز راحت نقوع فواکه و شاهتره به نسخهٔ جامع الجوامع بدهند ششم آنکه در وقت غلبهٔ تپ و فرود آمدن لرزه
اشربهٔ سرد که مقوی قلب باشد مانند شربت نیلوفر و لیمون کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی علوی خان در گلاب و عرق بیدمشک داخل کرده بدهند و یا طباشیر در آن
آمیخته و سکنجبین ساده و شکر تری با آب ترنبر دهند فی الفور حرارت و تشنگی و کرب را بنشاند و در انحطاط باید که دست و پا را در آب نیمگرم لمحه بدارند و بنا بر رفع خشکی و درشتی
زبان پوستهٔ آلوی سیاه و یا زردآلو و یا تمر هندی و یا بهدانه در دهن دارند و یا از لعاب اسپغول و بهدانه و ریشهٔ خطمی در گلاب برآورده لمحه بلمحه مضمضه نمایند هفتم آنکه
روز سیزدهم از غذا مطلقاً باز دارند و اگر ضعف بسیار بود بر کشکاب و شربت نیلوفر یا آب انار مصور قناعت ورزند تا نوبت هفتمی که روز چهاردهم ست بخیر بگذرد کذا فی [illegible]
هشتم آنکه چون نوبت از هفت زیاده شود معلوم نمایند که غب خالص بغیر خالص مبدل گشت پس ضرور بمعالجهٔ آن رجوع نمایند و در نضج مواد بیشتر اعانت فرمایند کذا
فی اصول التراکیب الجخندی نهم آنکه بعد از گذشتن روز چهاردهم ملاحظه فرمایند که ماده بکدام جانب متوجه است مثلاً اگر میل باعلی بود و باشند فم معده علامتش تلخی دهان
و غثیان و لذع و قلت اشتها باشد پس باید که اول او گرای بنوماش و برنج داده بمقیئات صفراقی کنند بعده طباشیر سه ماشه در مربای سیب و یا به دو توله آمیخته با گلاب
نیم پاؤ بدهند و اگر ماده باسفل مائل بود علامتش پیچش شکم یا قبض و نفخ و ال بود پس تنقیه بمسهلات مرکبه نمایند و اگر میل بجذب جگر بود علامتش احساس ثقل بسیار بجانب
راست در شکم بود باندکی درد پس بمدرات بارده ادرار نمایند و بر خلاف جانب میل ماده هیچ یکی را دفع ننمایند که آن باعث و آفت عظیم میگردد کذا فی الاکسیر فائده
بدانند که بعد از نضج و تنقیهٔ ماده جهت تحلیل باقی آن در حمام معتدل برند و در روز راحت که نفع عظیم دارد و تا دو سه روز بلکه یک هفته متواتر قرص طباشیر ملین سه ماشه
در شربت کشوث علوی خانی یک نیم توله با مرد ترکاسنی و مکوه هر یک هفت توله شربت بزوری معتدل چهار توله بدهند کذا فی المفلح ابوسهل گوید که گاه استفراغ
کرده میشود مادهٔ حمای غب را باشیای مدر صفرا ببول اگر حرکت آن بسوی جگر باشد و استفراغ کرده میشود بقی اگر حرکت آن بسوی فوق بود در فم معده ریزد و استفراغ
کرده میشود باسهال از حقنه های لینه اگر حرکت او بسوی امعا باشد و استفراغ کرده میشود بعرق از مردخات اگر حرکت او بسوی ظاهر بدن باشد و گاهی تطفیه کرده میشود سوء مزاج
حمای غب را بچیزی که تطفیهٔ آن بالطبع کند مثل کاهو و کشک شعیر و بشرب آب سرد و گاهی تطفیهٔ آن بچیزی کنند که مطفی او بالعرض باشد مثل چیزها یکه استفراغ مادهٔ حار
یابس او کنند زیرا که هرگاه استفراغ کنند بدن سرد و تر گردد و گاهی اطفای آن بچیزی کرده میشود که جامع هر دو امر باشد مثل استحمام و استعمال روغن سرد در حمام تبرید
و تلیین اعضا کند که تپ تخفیف آن و لذع آن کرده است و باید که استعمال کنند ازین اشیا آنچه مریض خواهش آن کند و آنچه معتاد آن بیشتر باشد پس اگر شهوت عادات
او باستحمام در یک روز دو مرتبه باشد اجازت آن دهند و اگر صاحب تپ عفنی شراب قبل از نضج مادهٔ تپ بنوشد حمی زیاده و قوی گردد لاسیما غب بجهت آنکه شراب مادهٔ
تپ را زیاده کند و تذویب و ترقیق آن نیز نماید پس سدد زیاده گردد و هرگاه بعد نضج بنوشند نفع کند از جهت آنکه آب را که بدان ممزوج سازند بسوی اعضا رساند پس
تبرید و ترطیب آنها کند زیرا که آب تنها عسر النفوذ است و از جهت آنکه تحریک استفراغ ببول و عرق کند و از جهت آنکه تقویت قوت کند و از جهت آنکه غذای بدن شود و باید
که شراب صاحب غب رقیق سفید ممزوج با آب بسیار باشد و طعام او چنان باید که کیفیت آن سرد و مرطب و کمیت او بمقدار امکان هضم مریض باشد و آن مثل کشک جو
و زردهٔ بیضه و ماهی رضراضی و کدو و خیار و کاهو و بقلهٔ یمانی و خرفه و چوزهٔ مرغ و بازو و پای دراج و کله پاچهٔ جدی ست پس بعضی ازینها ترطیب صرف کند چون زردهٔ بیضه
نیمبرشت و بعضی تبرید و ترطیب هر دو کند همچون ماهی رضراضی و بعضی تغذیه و تبرید و ترطیب و تنقیهٔ مادهٔ تپ نماید مثل کشکاب جو و لهذا این افضل چیزیست که صاحب
حمای غب آنرا تناول کند بو علی سینا مینویسد واجب است که یاد دارند اصولی را که ذکر کردیم در علاج کلی حمیات عفنه از اسهال و غذا و جمیع ابواب که مراعات
او در حمی واجبست و بنا بر آنست و التفات نکنند بسوی قول کسی که در ابتدا بمسهلات قویه و بهلیله و مانند آن رخصت داده الا بصفتی که مذکور شد بلکه لازم ست مبادرت
در ابتدا بتلیین خفیف بمثل آنکه در اینجا ذکر کردیم و بمثل تمر هندی که بقدر چهل درهم شب در آب گرم تر کرده صاف نمایند و شیرخشت یا ترنجبین بدان آمیزند و یا با آب انار
و شکر و بمثل طبیخ لبلاب با ترنجبین و مویز منقی و یا نقوع آلو با ترنجبین یا شیرخشت یا شربت بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه و گاه لعاب اسپغول بعض اشربه مثل شربت آلو ازلاق
و تلیین میکنند با طبیخ عدس بلبلاب و یا حقنه های لینه مثل حقنهٔ بطبیخ خطمی و عناب و سپستان و اصل السوس و روغن بنفشه و لعاب [illegible] چقندر و روغن بنفشه و بورق
بدستور معلوم و این تلیین بحقنه و غیره وقتی باید که حاجت بدان مس کند بهر آنکه صواب آنست که ماء الشعیر و مثل آن از مشروبات غذائیه از اغذیه و مزورات ندهند

مگر هنگامیکه تلیین طبیعت کرده باشند یا بانچه مذکور شد با وجود آنکه اسهال درابتدا در تپ غب خالصه کمتر ضرر دارد از مثل او در غیر آن و اگرچه آنرا نیز ضرر بزرگست و اگر ممکن بود که
فصد تا سه دوره نکنند عمل نمایند و کذلک چون خوف کنند که مرض مهیاج خواهد شد فصد کنند پس آنچه از خطا واقع شود کمتر از غیر این خطا خواهد بود و واجبست که تحریک
بچیزی روز نوبت نکنند مگر بضرورت و غذا ندهند مگر نزد شرائط مذکوره و ادرار بول بشیرهٔ بزور نمایند و باید که ورود نوبت بر مریض در وقتی باشد که آن گرسنه بود و در معدهٔ
او چیزی نباشد بلکه واجبست که هر صباح سکنجبین بنوشند و بعد از آن بدو ساعت ماء الشعیر دهند در روزیکه نوبت نباشد و سکنجبین بعد نوبت نیکوست و همچنین نهادن پای
در آب گرم تا انقیاء حرارت راجذب کند و مستحب ست که در سکنجبین خصوصاً در اواخر شیرهٔ بزور بارد مدر باشد و یا قبل نوبت بسه یا چهار ساعت و بعد نوبت ماء الشعیر دهند
و چون تلطیف واجب گردد و این قریب منتهی باشد مثل آب انار و آب هندوانه و مانند آن بدل ماء الشعیر نوشانند و تدریج تدبیر او بر وجه مذکورهٔ سابق نمایند و هر قدر
که منتهی قریب گردد تلطیف تدبیر کنند و در ایام اول باشک جو و نان در آب سرد تر کرده یا بجنسه و یا شیرهٔ او در آب گرفته غذا باید ساخت و گاهی از بنوماش و عدس
ساخته میشود و هرگاه طعام در معدهٔ او ترش گردد سوای ماء الشعیر بسیار رقیق چیزی ندهند و اگر احتیاج بنوشیدن آن افتد به پختن بیخ کرفس اندر ان اندک قوی کنند
و اگر معده سرد زیاده باشد و تپ غیر شدید و غیر خالص بود در ان اندک فلفل داخل کنند حسب رای بقراط پس اگر علامات بر قرب بحران دلالت کند بماء الشعیر
و آب انار و سکنجبین اکتفا کنند و فواکه نیک برای ایشان انار شیرین و چاشنی دار و آلو پخته و خام ست و اما هندوانه چیزی عظیم النفع ست با وجود لذت آن تلیین
و ادرار و کسر شدت حرارت کند و عرق آورد و دستنبویهٔ کوچک مضرت نکند و از بقول کدو و خیار و بادرنگ و کاهوست و بدانکه مقصود در تغذیهٔ صاحب غب
یا ترطیب ست چنانچه در آخر آن اطراف تیهو و خروس خصی و مغز سر جدی یکسبه که غثیان نباشد و زردهٔ بیضه داده میشود و یا تبرید و ترطیب هر دو چنانچه مثل آب کشک جو
میدهند و در تبرید بسیار افراط نکنند خصوصاً در ابتدا مگر آنکه التهاب شدید دریابند و یا خوف انقلاب او بمحرقه یا غب لازمه باشد پس هرگاه بیمار ببحران برسد و نضج در قاروره
به بینند و آن رسوب محمود یعنی سفید مستوی القوام متشابه الاجزاست پس اگر بحران در تنقیهٔ بدن از ماده غنی کند بهتر و الا در ان هنگام معالجه بچیزیکه اعانت طبیعت بدان
مناسب بود و آن ادرار یا اسهال یا قی یا عرق باید کرد و تفحص طبیعت درین امر نکنند پس اگر میل طبیعت بدفع ظاهر نه بینند استفراغ بمسهل کنند و از آنجمله سقمونیا
بقدر یک دانگ در جلاب است و یا طبیخ اهلیله و تمر هندی و ترنجبین و مویز و اصول کاسنی و بادیان و خیار شنبر بدستوریکه میدانند و مختار اند که آنرا مقوی بشاهتره و سناء
سقمونیا کنند و ایضاً قرص طباشیر مسهل موافق ایشانست و این نسخه مستعمل درین مرض ست بگیرند پوست هلیلهٔ زرد چهار درم نبات سفید بست درم سقمونیا یک
دانگ با آب سرد بخورند و بعد از ان معالجه با دراز نمایند و اگر درانجا حرارت مفرط و التهاب عظیم باشد و استفراغ کرده باشند در نوشانیدن ایشان چیزے از مطفیات
قویه که در تدبیر امراض حاره گفته شد باکی نیست و گاهی عوض آن بر اضمده که بر سینه نهند قناعت میکنند و اما حمام باید که قبل از نضج قریب او نگردند و بعد نضج و نزد
انحطاط آن افضل علاج ایشان ست و خصوصاً معتادان آنرا و با وجود آن خطا در ادخال ایشان بحمام قبل نضج سالمتر از مثل این خطا در غیر غب خالصه است
و واجبست که حمام ایشان معتدل در حرارت خوش هوا رطب باشد که در ان عرق برفق کنند بنحویکه قلب ایشان ملتهب نگردد و بروغن بنفشه و روغن گل
مضروب با آب مالش کنند و در ان مقام را طول ندهند بلکه بسرعت بیرون آیند و معاودت موافق تر برای ایشانست از اطالت مقام و نزد خروج از حمام در
آب نیمگرم بنشینند و تبرد را استلذاذ در ان مقام کنند که آن موافق بود و بعده چون از آبزن بعد حمام خارج شوند شراب ابیض رقیق ممزوج با آب بسیار بنوشند و پارچه ها
بپوشند تا عرق بسیار کنند و اگر ماده مرض چیزی باقی باشد از ان نضج یابد و بعد از ان با غذیهٔ مبردهٔ مرطبه و بقول بدین صفت غذا سازند و بعد انحطاط از نوشیدن شراب
ممزوج بآب کثیر خوف نکنند و تدارک کند آب نافذ در اعضا بقوت شراب و مخالطت آن با آب چیزی را که در شراب از تسخین اندک باشد پس درین هنگام شراب ممزوج
تبرید شدید و ترطیب کند و اگر درانجا اعراض از عطش و صداع و سهر و غیر آن باشند علاج آنها در ذکر اعراض مذکور گردد و چون بعد بحران چیزی از حرارت لازم باقی ماند
سکنجبین با آبهای مدر مثل آب برگ کاسنی و عنب الثعلب یا سکنجبین که در ان بزور مدر مثل خیارین و اصول مدر مثل بیخ کاسنی پخته باشند استعمال باید کرد صاحب کامل
گوید که چون ظاهر شده که علاج حمای عفنی بتطفیهٔ حرارت و باستفراغ خلط متعفن باشد پس حمای غب محتاج بهر دو امر ست مگر آنکه چون حرارت در حمای غب خالصه
قویتر و بیشتر از ماده است احتیاج در علاج آن بتطفیهٔ حرارت بیشتر از عنایت باستفراغ ماده باشد بهرحال چون این تپ ابتدا کند باید که تلیین طبیعت باشیائی

کنند که با وجود تلیین آنها تبرید نیز داشته باشند مثل آب انار مزین شحم آن افشرده و شکر و مثل آب آلو و تمر هندی با خیار شنبر و یا آب لبلاب که دران خیار شنبر مالیده باشند یا شکر
و شربت ورد مکرر و سکنجبین با برف یا با آب سرد هر واحد بقدر حاجت بنوشانند پس اگر با تپ صداع و کرب باشد باید که حقنهٔ لینه که دران ماء الشعیر و عناب و سپستان و بنفشه
و نیلوفر و چقندر و خطمی و سبوس گندم و روغن بنفشه و شکر سرخ و آبگامه داخل باشد استعمال نمایند تا ماده را باسفل جذب کند و مسکن مریض سرد باشد که بران باد شمالی گذرد
اگر فصل گرما باشد و اگر موسم سرما بود در جای معتدل الهوا دارند و بعد از استفراغ روز دوم نگاه کنند اگر روز نوبت باشد آب انار چاشنی دار و جلاب باندک تخم خرفه باریک سوده
و یا آب تمر هندی مالیده صاف کرده باندک آب هندوانه و یا آب خیار باندک تخم خرفه و طباشیر بنوشانند و در میان نوبت بعد رفع لرزه و سرما آب سرد قوی البرودت بنوشند اگر
در معده و جگر ضعف و ورم نباشد و لاسیما اگر خلط نضج یافته باشد چه آنرا در شکستن تیزی حرارت فعل نیک ست و حذر کنند از دادن آب سرد در وقت نوبت تپ کسی را
که تپ او غب خالص نباشد یا غیر او از حمیات نائبه باشد تا آنکه نضج ظاهر نگردد و در وقت لرزه هم ندهند و اگر روز نوبت نباشد ماء الشعیر چهل درم تا پنجاه درم با شکر یا شربت
بنفشه ده درم بدهند و بعد چهار ساعت پانزده درم تا بست درم سکنجبین ساده با آب سرد بنوشانند و انار میخوش بمکند و نباید که سکنجبین عقب ماء الشعیر دهند و نه با وی آمیزند
تا آنرا از معده قبل هضم آن نافذ نکند و بدن را غذای جید نرسد و ایضاً ماء الشعیر تبرید و تنویم میکند مادام که در معده باشد قبل رسیدن آن بجگر و استحالهٔ آن بخون و اگر
مریض را سکنجبین قبل از ماء الشعیر بیک دو ساعت بدهند باک نیست که این موافق نیکوست و ایضاً بعد ماء الشعیر بچهار ساعت سکنجبین بدهند تا ماء الشعیر را از معده و
امعای و قناة بسوی جگر بسهولت نافذ کند و بعد از ان بیکدو ساعت مزورهٔ معمول بکدو یا قطف یا اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و خبازی و بیخ کاهو هر کدام از ینها که حاضر باشد
با آب انار و آب غوره و روغن بادام یا سرکه و زیت بر روغن بادام یا مغز بادرنگ و خیار و کاهو و خرفه با آب حصرم و آب انار و آب آلوی تازه یا آب زرشک و مانند آن از اغذیهٔ بارده
که آنها صاحب این تپ و سائر حمیات را موافق اند چنانچه بقراط در کتاب فصول خود ذکر نموده که اغذیهٔ مرطبه مرافق جمیع صاحبان تپ اند و لاسیما کودکان و زنان و کسی
که ارطب مزاج باشد و صبیان ارطب مزاج از جوانان اند و زنان ارطب مزاج از مردان پس ایشان محتاج اند در حمیات بترطیب زائد تر تا بحال طبیعی خود رجوع کنند
و مع ذلک باید که اگر فصل گرما باشد اغذیهٔ ایشان ببرف سرد کنند و ازین حذر نمایند در کسیکه معده یا کبد او ضعیف باشد و در شب چیزی از شربت غوره یا آب انار و طباشیر
و لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه هر واحد بقدر حاجت با آب سرد بدهند و بران خواب کنند و روز نوبت ماء الشعیر ندهند و تاخیر غذا تا وقت انقضای نوبت یا وقت خفت آن
کنند پس اگر نوبت در آخر روز باشد بدادن ماء الشعیر که بسیار رقیق باشد در اول روز باکی نیست و همواره تدبیر برین حال باشیای مبرد و مسکن نمایند تا آنکه علامات نضج در
بول پدید آید پس این تپ اگر خالص باشد اکثر بهفت دوره نوبت کند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد مریض را در حمام معتدل الحرارت داخل کنند و در خانهٔ اوسط بنشانند
و آب شیرین معتدل الحرارت بران ریزند تا ماده را تحلیل کند و نضج او کامل گرداند و اگر صاحب این تپ خالصه را بحمام بعد روز هفتم داخل کنند و اگرچه علامات نضج ظاهر
نشود باکی نیست لاسیما اگر مریض معتاد دخول حمام هر روز یا میان دو روز باشد یا نفس او میل باستحمام کند آنرا موافق تر بود و لیکن دخول او در حمام بروز غیر نوبت باشد
و معدهٔ او خالی از غذا بود و نشاید که مریض را دلک بسیار استعمال کنند تا آنرا ماندگی پیدا نشود بلکه غرض طبیب در ادخال او بحمام ریختن آب معتدل الحرارت بنرمی باشد
تا بقایای صفرا تحلیل گردد و ترطیب خشکی بدن نماید و باید که ریختن آب گرم بر بدن بتدریج باشد یعنی اولا نیمگرم پس اندک گرم تر از ان بعده آب معتدل در حرارت
و بعد از ان بتدبیر که مذکور شد بپردازند و اگر نفس مریض مائل بچیزی از ماهی رضراضی یا ماربی یا بچه مرغ کوچک باشد در خورانیدن او باک نیست که آن ترطیب
بدن او کنند و لیکن ماهی بطریق سکباج و بچه مرغ با آب غوره و آب انار و مانند آن بپزند و اگر مریض را غثیان عارض شود و در دهن تلخی دریابد در استعمال قی
بسکنجبین و آب گرم و پاک کردن معدهٔ او مضایقه نیست و بعد قی شربت انار یا شربت غوره با آب سرد و گلاب بنوشند و از سائر اشیا که دران حدت و حرارت
باشد از غذا و غیر آن اجتناب نمایند و سکون و راحت بعمل آرند و غضب نیاورند که این مقوی صفرا است پس صاحب حمای غب خالصه چون این تدبیر استعمال
نماید تپ او از هفت دوره تجاوز نکند و بسیار باشد که در چهارم و پنجم و ششم دوره منقضی گردد جرجانی و ایلاقی مینویسند که سبب حمیات عفنی دو چیز است یکی
اجتماع خلط عفن در بدن دوم حرارت و فساد مزاج که از عفونت تولد کند پس علاج بدفع خلط و تعدیل مزاج باید اما در تپ غب حاجت تسکین حرارت غریبه و تدبیر
مزاج فاسد بیشتر از تنقیص ماده باشد لیکن اولی تر آنست که با تدبیر مزاج از تدبیر کم کردن ماده نیز غافل نباشند و موافق ترین چیزی برای آن آب انار مزین و غیر آن است

کرده [illegible] قول صاحب کامل گذشت و شربت آلو و شربت بنفشه بمقدار پانزده درم خمیرهٔ بنفشه بگلاب مالیده صاف کرده و بمقدار دو درم اسپغول اشربت آلو آمیخته کرده
این شربتها حرارت غریب را بنشاند و طبع را نرم کند پس اگر با تپ صداع و کرب باشد تلیین طبع بحقنه لین اولی تر باشد صفت حقنه بگیرند بنفشه و خطمی و سپستان
کنارم هر یک ده درم عناب بیست عدد سپستان پنجاه عدد کشکاب جو کوفته ده درم در چهار آثار آب بجوشانند تا یک آثار آید صاف کرده [illegible]
مطبوخ بجوشانند و سی درم شکر سرخ دران بگدازند و پنج درم الکاسه آمیخته بعمل آرند دیگر بنفشه و نیلوفر و خطمی و بابونه هر یک ده درم سبوس گندم ده درم انجیر پنج عدد
سپستان پنجاه عدد جمله را بدستور سابق بپزند و ده استار ازان گرفته ده درم لعاب اسپغول و ده درم روغن بنفشه بیامیزند و دو درم بورهٔ ارمنی دران حل کرده بکار برند
و اگر پنج درم الکاسه آمیزند قوی تر گردد و اگر قوت مساعد باشد تا نخست طبع را نرم نکنند چیزی غذائی مثل ماء الشعیر و غیره نشاید داد و اگر طبع هر روز یک مجلس یا دو
مجلس اجابت کند حاجت تلیین نباشد و بعضی طبیبان گفته اند که درین تپ دوائی که دران حرارت و خشونت باشد نشاید داد زیرا که ایمن نباشند از انکه تپ محرقه
گردد یا برسام باز گردد لیکن هرچه تری و سردی بیارد باید داد محمد زکریا گوید که اگر قوت مساعد باشد و تپ غب خالصه بود بگیرند بیست درم پوست هلیلهٔ زرد
و در آب گرم شبانه روز تر کرده بدست مالیده صاف کنند و بیست درم ترنجبین دران حل کرده روز راحت سحرگاه بنوشانند و میگوید دانگی و نیم سقمونیا در بیست درم
جلاب که با آب آمیخته باشد حل کرده بروز آسایش بدهند که تن را یکبار از خلط صفرا پاک کند و بعد این شربت تپ باز نیاید و اگر باز آید ضعیف باشد و همچنین میگوید
اگر فصل گرما باشد و بیمار از اهل نعم یا ضعیف بود هر شب ده درم تمرهندی و بیست عدد آلوی سیاه فربه در یک آثار آب بپزند تا مهرا گردد مالیده صاف نموده ده درم
شکر آمیخته بنوشد و بران خواب کند و بامداد پیش از طلوع آفتاب کشکاب دهند و اگر از آلوی پخته و مالیده کراهت کنند صبح آلو را بکار دهند و با تمرهندی در آب گرم تر کنند
و شبانگاه بغیر مالیدن صاف کرده شکر آمیزند و بدهند خوشتر و لطیف تر باشد و قومی گفته اند که اگر در ابتدای مرض و در تزید آن حاجت تلیین طبع باشد هر روز دو استار
ترنجبین در آب حل کرده بدهند و اگر بدین نرم نشود پنج استار تمرهندی در آب گرم شب تر کنند و صبح مالیده صاف نموده ده درم شیرخشت یا ترنجبین حل کرده بنوشند
و حورجیس میگوید سه استار ترنجبین در آب سرد حل کرده کسی را که بتلطیف تدبیر حاجت آید بجای کشکاب باشد و اولی تر آنست که در تپهای گرم دست از ترنجبین کوتاه
دارند و اگر چاره نباشد بی تمرهندی و آب آلو ندهند و بعوض آن آنجا که ده درم ترنجبین خواهند داد هفت درم شیرخشت دهند بالجمله ترنجبین را در تپ صفراوی
بدون چیزی ترش چون آب غوره و آب انار ترش و آب آلو و تمرهندی نشاید داد زیرا که مستحیل بصفرا گردد و اگر در تپ دهان خشک شود و تشنگی غلبه کند پیش از
کشکاب شربتی مرطب چون جلاب خام با آب آلو و آب تمرهندی و آب خیار ترش و ماء القرع و آب هندوانه و آب برگ خرفه و شیرهٔ تخم او و لعاب اسپغول با شکر بنوشند
و اگر دهان خشک نشود پیش از ماء الشعیر سکنجبین دهند و اگر بیمار از کشکاب کراهت کند ماء القرع ممزوج با آب انار بجای کشکاب باشد و نوشیدن شیرهٔ بذر در بهر ادرار
بول اندرین تپ موافق باشد و اصل درین تپ آنست که در روز نوبت بجز شیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین یا آب تمرهندی یا آب غوره بشکر آمیخته یا آب انارین یا آب خیار
ترش و مانند آن شکر چیزی دیگر نباید داد و اگر حرارت سخت قوی باشد درین شربتها قدری طباشیر سوده آمیزند و بالجمله درین روز هرچه بغذا ماند چون کشکاب و غیر آن در
دارند و روز راحت صبح سکنجبین سرد کرده خورند و بعد دو ساعت کشکاب و باز سکنجبین بعده مزورات بنوعی که در قول سابق گذشت و مزورهٔ ماش مقشر یا طفشیل از
ماش مقشر با آب غوره بدهند و بهتر آن باشد که مزورهٔ کدو با آب غوره بسازند و یا بعد آن چیزی ترش بخورند بهر آنکه کدو بسیار لطیف است اگر در معده صفرا باشد بدان
مستحیل گردد و مزورهٔ زرشک و آلو و ریشوق بمغز بادام و شکر موافق بود و سکنجبین بزوری که بروز نوبت پنجم یا ششم خورند بدین صفت باید بگیرند شیرهٔ تخم خیارین
و تخم خربزه هر یک بست درم اول تخم کاسنی ده درم را کوفته در سی درم سرکه و سی درم آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند پس با شیرهٔ تخمها و سی استار شکر آمیخته بقوام آرند
و کف بردارند و چون عدد نوبتهای این تپ هفت باشد و این هفت نوبت در چهارده روز منقضی گردد پس نظر کنند اگر مریض تخلیطی و طبیب غلطی نکرده باشد بعد از
نوبت پنجم غذا اکثر و سبک تر باید داد و بعد از نوبت ششم که روز آسایش بود و اندر روز سیزدهم باشد آن روز غذا منع کنند و بر کشکاب یا آب انار قناعت نمایند تا در نوبت هفتم
بحران تام گردد و تپ منقضی شود و اگر بعد از روز چهاردهم حرارتی باقی مانده باشد سکنجبین بزوری که مذکور شد باید داد و اگر حاجت باشد اندکی بیخ کرفس دران سکنجبین بپزند
ابن الیاس گوید که علاجش سه گونه است اول تطفیهٔ حرارت غریبه و دوم استفراغ خلط عفن و سوم تدبیر بغذای اوفق و مختار باید که هر صبح جلاب با تخم کاسنی و نیلوفر

هر واحد سه درم واز ترنجبین وشکر سفید هر واحد ده درم بنوشند ویا تمر هندی بست درم با شکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده ویا جلاب از آب انارین
مشمش بطین سه اوقیه واز شکر وترنجبین هر واحد ده درم دغذا ماء الشعیر ویا هر صباح جلاب از آلوی سیاه ده عدد واز ترنجبین وشکر سفید هر واحد ده درم بدهند وهمین تدبیر
تا روز ششم بگذرانند بعد در روز هشتم تلیین طبیعت کنند بنقوع فواکه یا مطبوخ آن یا بنقوع مشمش یا باین مطبوخ صفت آن سنای مکی گل سرخ هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی تخم خبازی هر یک سه درم آلوی سیاه عناب هر واحد بست عدد آلوی جبلی سپستان هر واحد سی عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران شیرخشت
وترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کنند وسحرگاه بنوشند وتا آخر روز بران صبر کنند بعد ازان بماء الشعیر چهل درم غذا سازند واگر مریض از مطبوخ کاره باشد بر شربت
او قادر نبود شربت ورد مکرر سی یا چهل درم با سکنجبین ساده بیست درم وآب برف دو رطل بنوشد واین وقتیست که فصل تابستان قوی ومریض را تشنگی شدید باشد
والا این حقنه لین کنند صفت آن سنای مکی پنج درم یا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم گل سرخ پنج درم عناب سپستان آلوی بخارا هر واحد
بیست عدد وسبوس گندم یک کف لبلاب یکدسته برگ چقندر یک باقه خطمی یک کف کشک جو یک کف همه را در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند دران خیار شنبر وشکر سرخ
وشربت بنفشه وروغن بنفشه هر واحد ده درم داخل کرده در محقنه انداخته بعمل آرند وچون استفراغ بدن وتنقیه از اخلاط صفراوی کردند تبدیل مزاج بجلابات مبرد
مثل سکنجبین ساده وآب هندوانه وشیره تخم خرفه با شکر سفید ده درم نمایند واگر با این تب سرفه ودرد در ناحیه پهلو باشد هر صبح شربت بنفشه وترنجبین وشکر سفید هر واحد
ده درم بنوشند ویا جلاب از تخم کاسنی سه درم وبنفشه ونیلوفر هر واحد چهار درم واز شکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم دغذا ماء الشعیر دهند واگر از تب چیزی بعد این
تدابیر باقی ماند مرتبه دیگر مسهل مذکور اسهال آورند وچون تب بالکل زائل شود باید که هر صبح سکنجبین ساده وگلاب هر واحد ده درم وقرص طباشیر ملین یک مثقال تا مدت
این دستور تا روز چهاردهم ست وبعد انقضای چهاردهم هر صبح شیره خرفه با سکنجبین ساده دهند واگر احتیاج تلیین زیاده افتد قرص طباشیر ملین با آب نقوع آلو سه اوقیه
وترنجبین بست درم بدهند وغذا مزوره آب انار میخوش یا آلوی کوهی یا تمر هندی با کدو واسفاناخ یا مزوره ماش با سفاناخ وکدو دهند صفت قرص طباشیر ملین
نافع درین تب طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر واحد یک نیم درم کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید نشاسته هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده
بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند ودر سایه خشک کنند شربتی ازان یک مثقال وبدانند که از شان حمیات تسخین ابدان وتجفیف آن بکثرت تحلیل ست وآن محتاج
است درردا و بحالت طبیعی بسوی چیزیکه تبرید وترطیب کند پس اگر فصل گرما وسن جوانی ومزاج اصلی حار یابس ومزاج عرضی نیز همچنین باشد احتیاج به تبرید وترطیب
زیاده ترافتد تا بحالت طبیعی خود رجوع کند پس می باید که هر صبح شیره تخم خرفه چهل درم با سکنجبین ساده ده درم بنوشند وبر برف سرد کنند اگر جگر ومعده ضعیف نباشد وشربت
حصرم وآب انار وطباشیر وتخم خرفه ایشان را نافع ست وچون مرض منقضی شود وتب زائل گردد وبینند که ماده مرض منقلع شده مریض را در حمام داخل کنند وچون از
حمام خارج شوند زمانی طویل استراحت کنند تا بشره بحال طبیعی عود کند پس سکنجبین ساده ده درم بگلاب وعرق بید هر کدام که باشد ده درم بنوشانند وغذا مزوره زرشک
وانار وانه وتمر هندی با مغز بادام وشکر سفید ولحوم بچه مرغ وماهی صغار رضراضی دهند تخندی گوید که هر صبح سکنجبین ساده بشربت نیلوفر نوشانند خصوصاً اگر با صداع
باشد یا شربت تمر هندی یا شربت اجاص وشربت دینار وتلیین طبیعت روز فترة بآب انارین بشحم آن افشرده بشیرخشت وشربت ورد مکرر یا شربت آلو مسهل یا نقوع
مشمش نمایند وغذا ماء الشعیر یا بنوماش ترش بآب فواکه حامضه وکدو واسفاناخ واین مطبوخ نافع این تب ست سنای مکی پنج درم پوست هلیله زرد سه درم بنفشه
نیلوفر تخم کاسنی هر یک دو درم تمر هندی ده درم عناب سپستان هر یک ده عدد ریوند چینی نیم مثقال شیرخشت ترنجبین گلقند بغدادی هر یک ده درم برسم مقرر
مرتب ساخته صباح بنوشند والا این حقنه لینه کنند ونسخه آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا عوض تخم کاسنی وآلو وگل سرخ وشکر سرخ وشربت
بنفشه وروغن آن ترنجبین ده درم روغن کنجد پنج درم ست ووزن عناب سپستان هر یک پانزده عدد جو کوفته پنج درم باقی بدستور وچون این تب اشتداد
نماید باید که تلیین طبیعت باشیائی کنند که با وجود تلیین او تبرید نیز کند مثل تمر هندی وآلو وآب هندوانه بسکنجبین یا شیره تخم کدو یا تخم خیارین با شربت مذکوره واگر با سعال
یا وجع حوالی جنب باشد هر صبح شربت بنفشه ونیلوفر دهند جالینوس گفته که حذر کنند از تلیین شکم محموم در روز دور الا بحاجت عظیم واهرن گوید که اگر تلیین شکم
صاحب غب بسبب ضعف او یا بسبب عسر اجابت وشدت یبس او ممکن نباشد بآب فواکه فرزجه حقنه کنند وثابت گفته که چون احتیاج بخورانیدن قرص کافور

باشد نباید خورانید مگر بعد ظهور نضج در قاروره و بعد تنقیه و چون اراده تبرید جگر نهادن خرقه سرد نمایند بعد خلو معده از طعام بعمل آرند و علی ابن زین گوید که معالجه
غب بمبردات شدیده نکنند که آن تغلیظ ماده کند و تپ طول نماید و اورام پیدا کند سعید ابن هبة الله گوید که چون حدوث این تپ از سخونت مزاج و خروج او در حرارت
و یبوست و امتلای بدن از صفرا بود واجب است که علاج او باستفراغ ماده زائده عفنه و تبرید مزاج و ترطیب آن نمایند پس بدین سبب لازم است که ابتدا بتلیین
طبیعت بآب آلو و آب تمر هندی بشیر خشت و آب انارین شیرین آنها با شکر یا بشربت ورد مکرر بسکنجبین و برف و گلاب کنند و اگر التهاب شدید باشد و قوت قوی
و امتلا بسیار بود و حال بفصد اقتضا کند فصد مریض در روز راحت نمایند و در روز دوره بر استعمال مبردات مثل ماء الشعیر قبل دوره بچهار ساعت اقتصار کنند
تا مریض آنرا قی نکند و مزاج او حرارت نپذیرد و بعد آن سکنجبین و آب انار با آب سرد بنوشانند و در زمان لرزه آب انار چاشنی دار و آب تمر هندی بدهند و در
زمانه التهاب و شدت عطش شیره تخم خرفه و ماء القرع بسکنجبین شکری و لعاب اسپغول بآب انار و جلاب بنوشانند و آخر روز ماء الشعیر بدهند و در شب استکثار
مبردات کنند و سحرگاه قرص کافور بسکنجبین خورانند و اگر قوت ضعیف باشد در روز راحت غذا مزوره سازند و اگر قوت بسیار ضعیف و خوف حدوث غشی در
روز دوره باشد قبل نوبت اندک از مغز نان مبلول بآب انار ترش بخورانند و اگر قی زیاده شود رب بهی یا رب غوره دهند و اگر عرق کثرت نماید قطع آن بمالش
روغن مورد کنند و اگر خلفه اسراف نماید قرص طباشیر قابض بآب سیب استعمال کنند و شیره انار دانه برب بهی نوشانند و تبرید معده او بآب سماق و گلاب
کنند پس اگر علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر سر مریض آب شیرین معتدل الحرارت نطول سازند و چون تپ مفارقت کند از بچه مرغ کوچک با غوره
یا آب انار یا آب انبر باریس غذا سازند و بدعت و سکون امر نمایند ابو منصور گوید که جوانی را دیدم که آنرا حمای غب بود و چون نوبت چهارم آمد بایستاد و در وقتی
که مفارقت میکرد جدا نشد و اعراض او در افزایش شروع کرد پس مبادرت بفصد او کردم و در دو دفعه خون او بسیار برآوردم و تپ منقلع شد و خروج تام
ازان یافت و ایضاً در حمای غب خالصه نظر کنند اگر مریض قوی و طبیعت قبض و زمانه تنقیه او بعید باشد اسهال بآب فواکه بارد کنند یا نقوع هلیله و غیره
که از محمد زکریا در قول جرجانی مسطور شد بکار برند و اگر نوبت بصبح باشد ماء الشعیر بشب بنوشند چه اگر قریب نوبت دهند آنرا قی کند و غذا ببقول بارد سازند و در دانی
که دران شیرینی و ترشی باشد و نان سمید محلول در آب مصبوغ در آب انار میخوش و شکر بخورانند و پست جو را در آب گرم تر کنند و بگذارند تا سرد گردد بعده بآب سرد
شسته با شکر بنوشند و اگر غذای تدبیر خواهند زیرباج یا عدسیه مزوره بکدو و سرکه و شکر و روغن بادام بلا زعفران و یا سنبوسک باسفاناخ و کدو و بطریق مزوره
و کاهو و شاخهای چقندر و ساق بروغن بادام یا روغن کنجد شیرین یا بسماق ترش کرده یا مصل و بادام سوده آمیخته و یا مزوره ماهی کوچک و کدو و شاخ خرفه
و یا سرکه و بادام خورانند و از لحوم اجتناب نمایند و از مغز خیار و بادرنگ بخورند و ماء القرع و آب هندوانه بجلاب و سکنجبین دهند تا تعدیل مزاج کنند و لیکن تبرید
و تطفیه بقدر حرارت حمی باید و اگر طبیعت از خود دو سه مجلس هر روز آید مسهل ندهند و سائر تدبیر بعمل آرند و بدل آبهای مسهله آب انار میخوش بلعاب اسپغول هر شب
بنوشانند و بر جگر او در شب و در اوقات خلو شکم خرقه در صندل و گلاب تر کرده سرد ساخته برنهند و وقت غذای او قبل نوبت بسه ساعت و بعید تر ازان نیز و نه کمتر
از دو ساعت مقرر سازند زیرا که اگر اقرب نوبت باشد تپ قوی تر و گرم تر گردد و در ایام راحت و بعد انحطاط حمی از جمیع اشیای مسخن از اغذیه و تعب و سهر و حمام و
نشستن در آفتاب حذر کنند و اگر تپ با التهاب و حرارت شدیده باشد در نوشیدن ماء القرع یا ماء الخیار یا آب هندوانه یا لعاب اسپغول بآب انار میخوش یا جلاب
تکثیر نمایند و ماء الشعیر بسیار دهند و اگر روز دراز یا در غذا کمی باشد بار دیگر ماء الشعیر بنوشانند و قرص کافور هر روز سحرگاه قبل از ماء الشعیر بقدر دو ساعت بسکنجبین
ساده بخورانند و اگر تشنگی و سوزش سخت باشد این حقنه که مسکن عطش و مطفی لهیب است بعمل آرند صفت آن بگیرند ماء الشعیر دو اوقیه لعاب اسپغول یک
اوقیه روغن کدو یا روغن گل خام یک اوقیه سفیدی بیضه خام دو عدد همه را باهم آمیخته بدان حقنه کنند و هرگاه تپ مفارقت کند و نوبت نکند برهمین تدبیر سه روز
برانند بعده بچه مرغ و مزعفر بخورانند بعد ازان بعادت اورند خضر گوید که در وقت نوبت نقوع عناب و آلوی بخارا بشربت نیلوفر شیرین ساخته بنوشانند و استادان
گفته که واجب است احتراز از آنکه تخمه قریب نوبت لاحق شود و معده او خالی باشد پس قبل از وقت نوبت بشش ساعت غذا دهند تا وقت نوبت غذا هضم شود و قوت
وقت بها داد قوی باشد و دران وقت با غذا احتیاج نبود و همچنین است امر در سائر حمیات نائبه پس اگر غلطی افتد و غذا اقرب نوبت داده شود قی کنند بآب نیم گرم

از گل نیلوفر و خطمی و بنفشه و مکوه و برگ بید ساده و سبوس گندم و نمک شوره هر یک دو قبضه سازند و از گل بنفشه و تخم کاهو و گل ارمنی و صندل سفید و کشنیز
هر یک سه ماشه ضماد بر سر نمایند و لخلخه از گلاب عرق بید مشک هر یک یک نیم توله آب گل سداگلاب آب کادی آب کاهو هر واحد یک توله صندل سفید خشخاش
تخم کاهو گل ارمنی هر یک چار ماشه ساخته ببویانند و غذا آش جو یا برنج با پالک و ماش دهند و روز چهارم شیره بنفشه یک توله در گلاب و عرق مکوه و نیلوفر هر یک
شش توله بر آورده آلو بخارا هفت عدد تمر هندی چار توله مالیده شربت نیلوفر چار توله داخل کرده بنوشانند و وقت شام آب انارین نه توله و نبات سه توله دهند و
اگر اجابت طبع نشود بشیافات و حقنه های لینه بارده طبع را بکشایند و اگر فصل و سن نیز گرم بود فی الحال با سهال صفرا پردازند خیار شنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک
شش توله آلو بخارا البت عدد گلقند چهار توله شربت آلو مسهل پنج توله روغن بادام هفت ماشه و انتظار نضج نکنند جهت آنکه این علت از امراض حاده است
در تلیین تعجیل باید کرد و الا بهلاکت میرساند کذا فی اسرار الاطبا و وقت شام غذا شله اسفاناخی دهند و صبح شیره خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه لعاب ریشه خطمی
سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک شش توله بر آورده شربت نیلوفر چار توله داخل کرده اسپغول نه ماشه خورده بنوشند و غذا بدستور دهند و در خلاصة التجارب
نوشته آب سرد هر ساعت تجرع کردن صفرا را نضج دهد و تسکین حرارت نماید و عرق بجنبانند و این تپ تا یک هفته مرگ میکشد و یا بتمامه زائل میشود و بسبب لطافت ماده
کذا فی المحیط بعضی گویند که نخست تدبیر تسکین حرارت و تعدیل و تسکین صفرا کنند مثل سکنجبین در آب هندوانه و لعاب اسپغول و شیره تخم خیارین با شربت لیمو
یا شربت آلو و اگر ضعف در معده نباشد و همچنین بکشکاب و آب سرد و آش انار و زرشک و تمر هندی و تلیین طبیعت کنند هر روز دو سه مجلس بشربت بنفشه در آب آلو
یا تمر هندی یا باندکی شیرخشت اندرین آبها یا در سکنجبین قندی یا در آب انارین افشرده و اگر ازین مقصود حاصل نشود بشیافات نرم و خناب مدد کنند مثل
شکر و بنفشه و اشباه آن و آلو رسیده بر یخ خنک کرده خوردن هم نفع عظیم کند و بعد ظهور آثار نضج به بینند اگر غلبه خون باشد فی الحال فصد کنند و خون بمقدار مناسب
بر آرند و فصد ناقص نیز نکنند و بعد فصد مراعات قوت و تسکین صفرا کنند بشربتها و غذای لائق و چون قوت باز آید بعد سه چهار روز ثانیاً اسهال صفرا کنند از ملینات
مناسبه و اگر بعد نضج در خون غلبه نباشد و سحنه و فصل و سن هم مقتضی آن نبود فی الحال با سهال صفرا مشغول شوند و اگر باقی تپ نیز تحتی صفرا دفع کنند مفید بود و غذاها
و شربتها خنک کرده بسیار مفید بود و آنجا که قوت ضعیف باشد بعد تنقیه مثل گوشت بچه خروس در آش داخل باید کرد و کباب آن آب انار زده یا اندک خشکه پلاو و
افشره آلو بر یخ سرد کرده نافع باشد معتاد آنرا و آش آلو باندک پودینه و چقندر درین مرض بسیار نیکو بود و همچنین آش انار و اگر بزیادتی علاج محتاج شوند خفیف علاج های
محرقه بکار برند شیخ میفرماید که علاج غب لازمه چون علاج غب دائره است لیکن مراعات باحوال نضج ماده بیش ازان باید کرد که در غب دائره و تبرید بسکنجبین
معمول از تخم خیار و تخم کاسنی خاصة هر دو کوفته نمایند و بعد ازان بدو ساعت ماء الشعیر دهند و تلطیف غذا کنند و حقنه های لینه در ابتدا استعمال نمایند و بادرار پردازند
و باید که اسهال برفق کنند و مسهلات در ابتدا نباید داد الا مثل شربت بنفشه و آب فواکه مثل آلو و تمر هندی و حقنه های قویه استعمال نکنند مگر حقنه لینه

علاج حمای محرقه

طریق علاج این همانست که در علاج کلی حمیات صفراوی مسطور شد و هر چه در علاج غب دائره و لازمه گذشت حسب حاجت بکار برند و نظر کنند که حرارت
غالب ترست یا ماده اگر حرارت غالب تر باشد اول بتسکین آن کوشند و در محرقه تسکین حرارت بیشتر از غب مطلوب ست و افراط تبرید درینجا ضرور است و جهت
تسکین حرارت اشربه قوی التبرید مثل شربت آلو و تمر هندی و سکنجبین ساده و لعاب اسپغول و شیره خرفه و آب بسیار سرد بدهند و برای اطفای حرارت قلب شربت
صندل و شربت حماض اترج خوردن و خرقه بصندل و گلاب و اندکی کافور سرد ساخته بر سینه نهادن نفع تمام دارد و قرص کافور حرارت قوی بنشاند و تقصیر در تبرید
و ترک تطفیه درین تپ خطر عظیم دارد چه اکثر موذی بدق میگردد و آزاری گفته اکثری را دماغ و معده و قلب از شدت حرارت بریان میگردد و اعصاب ایشان متشنج
میشود هنگام تقصیر در تطفیه برعایت تقریب بحران و اگر ماده بر حرارت غالب تر بود اول بنضج او کوشند منضج بارد بعده مسهل صفرا دهند و در آخر بتسکین حرارت
رجوع نمایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد و در حالت قبض ماء الفواکه دهند و در صورت لینت شکم آب انار مع تخم آن کوفته بنوشانند و اگر سرفه باشد
آب خناب سرد کرده دهند که تسکین عطش و سرفه میکند و افشره آلو کم ترشی مفید میشود ذکر بعض ادویه نافع تپ محرقه شیره تخم کاهو نه ماشه لعاب اسپغول سه ماشه

لعاب بهدانه سه ماشه عرق مکوه عرق بید ساده عرق کاسنی گلاب هریک پنج توله شربت نیلوفر دو توله دیگر که بالنفث الدم باشد لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ
پوست بیخ انجبار پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه در عرق مکوه عرق بارتنگ برآورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بنوشند و اگر سرفه
بسیار باشد شیرهٔ اصل السوس سه ماشه افزایند دیگر که بعد سه روز از اسقاط حمل تپ آید و سرفه هم بود لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ اصل السوس پنج ماشه
در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند دیگر اگر تپ دقی و غنودگی و بول و براز هر دو موقوف
از کثرت انصباب صفرا و حرکات مواد عجز طبیعت و ضعف ماده باشد و عمر جوان و فصل گرما بود اول فصد باسلیق کنند و تبرید لعاب بهدانه سه ماشه عرق
بید ساده عرق کاسنی عرق نیلوفر هریک چهار توله گلاب دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه وقت شام و شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ مغز تخم تربوز
شیرهٔ تخم کاهو هریک شش ماشه عرقیات ده توله شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه بجهت صبح دهند و پاشویه کنند و شاخ بریا مالکشند دیگر برای
تپ حاد تبرید دهند و هر روز یک شیره اضافه کنند تا روز سوم این دهند لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه
آلو بخارا پنج دانه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند روز هفتم چون بیقراری زیاده بود و تشنگی
با فراط و بول سوزان باشد شیرهٔ تخم کاهو و مغز تخم تربوز و خرفهٔ سیاه هریک یک توله اضافه کنند و خیارین موقوف نمایند در روز هشتم این مسهل دهند شاهتره پنج ماشه
عنب الثعلب گل سرخ هریک هفت ماشه گل نیلوفر شش ماشه تخم خیارین تخم کاسنی هریک یک توله شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده مغز فلوس هفت
توله تمر هندی چهار توله ترنجبین دو توله گلقند دو توله مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه لعاب اسپغول یک توله اضافه کرده بنوشند وقت تشنگی بجای آب
عرق مکوه بیاشامند وقت دو پهر نخود آب و سه پهر شلهٔ ملائم بخورند روز دیگر تبرید داده فردای آن در مسهل سنای مکی هفت ماشه اضافه کنند دیگر اگر در تپ محرقه
از جوشاندهٔ هذیان عارض شود پاشویه و نطول و تبرید بکار برند و جوشانده موقوف کنند و پارچه در سرکه و روغن گل تر کرده بر تارک سر نهند دیگر اگر با سوء تنفس بنا بر هیجان
ماده بود انتظار نضج نکرده برای تنقیص ماده مهیاج مسهل خفیف دهند دیگر اگر با تهوع و تشنگی باشد لعاب اسپغول شیرهٔ کاسنی هر واحد یک توله در عرق بادیان ده توله
برآورده گلاب دو توله سکنجبین دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده دهند و نارنگی پخته جائز دارند دیگر اگر مرد منحنی صفراوی مزاج و از خون خالی عروق باشد فصد نکنند
که مهلک است و عوض تبرید گل بنفشه گل سرخ هریک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه
دهند و اگر آثار نزله ظاهر شود گل سرخ موقوف کرده بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه افزایند و عوض خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه و شیرهٔ کاهو کنند حب کافور
نافع تپ محرقه و دق و مسکن حرارت صندل بگلاب سوده زهر مهره سوده کات سفید کتیرا تخم خرفه مقشر تخم خشخاش هریک یک درم کافور زعفران هر واحد نیم درم
مغز بهدانه هر واحد یک نیم درم بلعاب بهدانه یا اسپغول حبها سازند و باقی نسخ حب کافور در حمای دق خواهد آمد سفوف هندی مفید تپ محرقه ست گل طباشیر زهر مهره
سوده صندل سفید سوده کات سفید مروارید سوده هر واحد یک مثقال کافور زعفران هریک نیم مثقال سفوف ساخته بقدر مناسب بشربت نیلوفر آمیخته خورانند
قرص طباشیر که در حمیات حاره مستعمل طباشیر یک توله زرشک دو توله تخم کاهو مقشر مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم تربوز مغز تخم خیارین هر واحد یک توله گل سرخ
تخم کاسنی تخم خرفه هریک شش ماشه کثیرا النشاسته هریک سه ماشه صمغ عربی دو ماشه کافور یک ماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند
خوراک سه ماشه با آب کاسنی مروق یا جلیدهٔ آن قرص طباشیر کافوری ملین که در تپهای گرم مجرب رب السوس صندل سفید کتیرا صمغ عربی هریک دو درم
تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل ارمنی هریک سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گرد سماق هریک پنج درم زرشک طباشیر هریک هفت درم ترنجبین ده درم کافور یک درم
زعفران یک ماشه بدستور قرص سازند قرص کافور بعد مسهلات اگر حرارت باقی باشد و سرفه نیز بود معمول ست طباشیر صمغ عربی کتیرا صندل سفید هریک
چهار ماشه و نیم نشاسته مغز تخم خیارین مغز بهدانه اصل السوس مقشر هریک نه ماشه مغز تخم کدو خرفه مقشر هریک یک توله بزر البنج دو ماشه کافور سه ماشه زعفران
یک نیم ماشه کوفته بیخته بلعاب بهدانه قرص ساخته سه ماشه از آن سائیده در شربت نیلوفر سرشته بلیسند باقوال حکما صاحب اقتباس گوید که هیچ تدبیری نافعتر از تسکین
حرارت نیست و آن بدستوری نمایند که در علاج غب لازمه مذکور شد لیکن در ینجا در تبرید مبالغه نمایند و ناچنان باشد که وقت صبح ماء القرع و ماء الخیار بلبن الاتن

گرفته شربت صندل چهار توله آمیخته بر برف سرد کرده و یا بشوره پرورده اول قرص طباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمون یکنیم توله آمیخته بلیسانند پس دوا
بنوشند اگر چه اقراص بعد نضج و تنقیه بعمل می آید لیکن درینجا جهت انتظار نضج درین امر هیچ قصور نباید کرد و از درازی مرض بسبب تبرید کثیر نباید ترسید و در
خلاصة التجارب نوشته که سکنجبین که از شیرهٔ خیارین و تخم خرفه و کاسنی در آب هندوانه گرفته و از آب آلو و تمر هندی و اندک سرکه و اندک صندل و قند بقدر کفایت
ترکیب داده باشند عظیم النفع ست و نزد فقیر نقوع اقل آلو شیر سه توله در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت توله و شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک دو توله
اثری عظیم دارد و از صندل سفید و گل بنفشه و کنپ بید و کشنیز خشک و کاهو هر یک سه ماشه سوا ریک توله بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و صندل سفید و کشنیز
خشک و تخم مورد هر یک یک توله در گلاب و دوغ گاو سوده بر معده و جگر و دل نهند و نگذارند که خشک گردد بلکه بعد هر ساعت بگلاب و دوغ تر سازند و خیار و بادرنگ و تربز
پاره کرده ببویانند و تخم و مغز آنها بر تارک سر و حوالی دل نهند و بر کف دست و پا بمالند و این لخلخه ببویانند آب برگ بید ساده و بید مشک و طحلب و کشنیز سبز و عرق
بید مشک و گلاب هر واحد یک توله حضض مکی صندل سفید بوش در بندی هر یک چهار ماشه گل ارمنی نه ماشه کافور یک ماشه و غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا
اسفاناخ و بنوماش و کشنیز سبز با نان و یا برنج خورانند و همچنان تا هفت روز بگذرانند و در روز هشتم این مسهل دهند گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ
هر یک نه ماشه آلو بخارا ده عدد شب در گلاب و عرق نیلوفر هر دو یکنیم پاو خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خیار شنبر هفت توله ترنجبین پنج توله گلقند چهار توله شیرخشت
سه توله مالیده باز صاف کرده شربت آلو مسهل علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب بر عرق نیلوفر و بید ساده اکتفا نمایند و وقت
شام شله اسفاناخی خورانند و در روز نهم این تبرید دهند طباشیر دو ماشه سوده در خمیرهٔ صندل ساده یک توله آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده بلیسانند و بالایش شیرهٔ خیارین و
مغز تخم کدو و تربز هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله حل کرده بنوشانند
نه ماشه کف زده بنوشند و وقت دوپهر غذا خشکهٔ گیلانی با اسفاناخ دهند و همچنین سه مسهل دهند پس بنگرند اگر اندکی تپ باقی باشد جهت رفع آن طباشیر سه ماشه در شربت
نیلوفر دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش ماء القرع یکنیم پاو و شربت نیلوفر یکنیم توله و شربت صندل سه توله دهند تا روز پانزدهم و روز شانزدهم اگر تپی باقی مانده باشد باز مطبوخ
هلیلهٔ زرد و شربت ورد مکرر اهلیلی چهار توله و سکنجبین ساده چهار توله بنوشانند و غذا وقت شام شوربای بچهٔ بز شیرخواره با برنج دهند و در روز هفدهم قرص طباشیر ملین سه ماشه
در شربت انار شیرین دو توله سرشته با شیرهٔ خرفه و کاسنی و خیارین و تخم خربزه هر یک نه ماشه لعاب اسپغول سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و نیلوفر هر یک هفت توله برآورده
شربت بزوری معتدل یا بارد چهار توله حل کرده تخم ریحان هفت ماشه پاشیده بنوشند و غذا بدستور دهند و بسا باشد که نوبت این تپ تا یکهفته نمیرسد در خیر و شر و مفارقت
و نادر باشد که بمطبوخ هلیله حاجت آید کذا فی الاکلیل و میر بهاء الدین قلمی فرموده که هرگاه اثر نضج پدید آید و حرارت و اعراض همچنان برجای باشد سحرگاه قرص کافور در
سکنجبین باید داد و بوقت طلوع آفتاب کشکاب سرد کرده بعد از ان دیگر شربتها سرد کرده دهند و آب سرد بدستور لطیفه کنند اگر در احشا التهاب آفتی نباشد و بعضی بعد ظهور نضج
فصد فرموده اند و بعد از ان مسهل صفرا و حق آنست که درینجا بفصد چندان جرات نتوان کرد که در مطبقه پس فصد در وقتی واجب شود که علامات امتلای خون ظاهر بود
و قوت قوی و الا استفراغ صفرا باید کرد بجهار شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد سنای مکی داخل باید ساخت و سائر ملینات قوی که گرم نباشد هم نیکو بود و مسهل قوی از حفت
نیست و بعضی اندکی سقمونیا در ملینات با مصلح آن تجویز کرده اند جهت سرعت عمل و تبرید بالعرض و از حبه قویه را مناسب بود و بعضی در تنقیه تاخیر فرموده اند اگر طبع هر روز
بشفقت خویش دو سه مجلس اجابت صفرا کند و این غلط ست جهت آنکه آن فعل دال بر غلبهٔ خلط بدست و میل کردن طبیعت بدفع آن و بلاشک چون مددی
نباشد بر زودی طبیعت از ان عاجز آید و تدارک نپذیرد بل هنگامیکه مریض را از ان اجابت خفت عظیم حاصل شود و طبیب از علامات چنان دریابد که خلط کم قوت
وافیست و بهمان مقدار نقا حاصل میشود اگر مددی نکند جائز باشد و استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم روز تاخیر نباید کرد که بعد از ان قوت استفراغ کمتر باشد و ماده
مهیاج ست کذا فی النبض الکبیر و آنچه از هفت روز بگذرد و قوت نیکو بود در روز هشتم استفراغ کنند و آنچه از هشت روز درگذرد و قوت وفا کند در روز دهم استفراغ
جائز بود اگر محتاج باشد و چون از دهم بگذرد با استفراغ حاجت نشود چه اگر قوت برجاست بر بحران نیکو قادر بود و مرض نیز فی الجمله خنک شده است و اگر قوت ضعیف
است خود استفراغ نشاید کرد در هیچ مرضی و مؤلف قوانین العلاج نوشته بسیاری مردمان را که حرارت این تپ غالب داشتند و اشتهای طعام نداشتند

دا از شدت تشنگی رنج یافتن و احشای ایشان را اهم از آفتی خالی بود و بعد ظهور نضج که روز هفتم میباشد و در تپ البته خفتی ظاهر گردیده بود دوغ گاوی برنج و با القر
سرد کرده دادم همراه طباشیر سه ماشه بنا بر منع آن از عفونت و آنانکه معتاد هم بودند گاهی بی نان و گاهی با نان از جغرات گاوی بسیار میدادم و تبرید عظیم می بخشید
چنانچه اندکی فراشا پیدا میکرد و بعد از آن هر روز همانوقت تا سه چهار روز فراشا باستوره بشد بلکه غثیان و تهوع و قی هم پدید آمدی و تپ هم همانقدر بر حال خود بود
و قرحهای ظاهر پیدا میکرد و لیکن جهت رفع فراشا و تپ و دیگر عوارضات طباشیر و گرد سماق و دانه هیل دست گلو هر یک یک ماشه سوده در شربت لیمون و نیلوفر هر یک
یک نیم توله آمیخته مینوشانیدم و غذا چون میخواستی پلاو خشکه رگیلانی با جغرات مقرر داشتم از روز چهاردهم بخیر میگذشت و بروز هفتدهم و هژدهم صحت کلی می یافتند و باید
دانست اینجا که از خشکی زبان و دهان و لبها تر قادر بسیار برنج بود و باید که پیوسته آلو بخارا و یا زرد آلو و یا تمر هندی در دهان دارند و یا بهدانه و باید که لعاب از بهدانه
و ریشه خطمی و اسبغول یا تخم خطمی و گل خطمی بگاو زبان همه و یا هرچه بدست آید در آب شیرین بر آورده لحظه مضمضه کنند که بسی مفیدست شیخ الرئیس و شارح قانون
بنده پسند که علاج محرقه بعینه علاج غب خالصه است و چون محتاج استفراغ شوند بمثل آنکه گفته شد یعنی از ملینات برای تنقیص ماده بجهت تخفیف بر طبیعت و در انضاج
باقی ماده و اخراج چیزی که در امعاء و قریب آن باشد تا بخارات از آن بسوی سر و قلب صعود نکند و صورت قلق بیشتر نگردد و لیکن تعجیل در آن اولی ست و اما استفراغ تام
بعد النضج باید کرد و فصد گاهی التهاب پیدا میکند اگر در آن صفرا بسیار خارج نشود و گاهی نفع می بخشد اگر در آنجا قاروره که در و سرخ باشد و محرقه محتاج تا لطیف تدبیر شدید است
زیرا که مرض حاد تر و بحران و منتهای آن سریعتر بود و همچنین تبرید باتعجیل چیزیکه آنرا بخورند از غذا و دوا با وجود بودن آن بارد بالقوه و چون از سقوط قوت خوف کنند از تغذیه چاره نباشد
و اگرچه اشتهای او داشته باشد و خصوصا در شخصیکه از آن چیزی بسیار تحلیل شود بسبب تخلخل بدن آن و ایضا محتاج بود تلیین در ابتدا و تدبیر مثل شربت در دکر سکنجبین و
آب سرد و برف یا شربت بنفشه یا حقنه لینه تا مواد و ابخره بسوی اعلی متصاعد نشوند و ایضا معالجات حمای حاده که مذکور شد بجمیع اقسام موصوفه از اشربه و ملینات
و غیره و گاهی هنگام فتور قلیل از تپ خواب کردن بر آب تمر هندی بشکر محاول نیکو باشد و گاهی اندکی کافور در آن داخل کرده میشود و اگر احتیاج به تبرید قوی باشد سکنجبین
و شیره تخم خرفه و شیره تخم کاسنی ایشان را خوب بسته دهند و اینه یعنی مغز تخم آن و نزدیک کمال احتیاج آب و مغز او همراه سکنجبین و امثال آن استعمال صفرا انگرد و برای ایشان
بهترست و در شرب آب سرد آنچه مذکور شد از نبودن ورم در جوف و نه ضعف در معده و کبد و نه ضعف حرارت غریزی معتبر دارند پس اگر مانعی از موانع مذکور نباشد چندان
بنوشانند که نوبت بسبز گردیدن رنگ بیمار برسد و گاهی از اختلاط ذهن طلب آب را فراموش میکنند پس واجبست که هر وقت اندک اندک از آن بنوشانند بجرعه های
بسیار تا خشکی بر حلق و دماغ ایشان مستولی نگردد و خاصه شخصی را که زبان او خشک دیده شود و اعراض مفرط آنرا بدانچه در ذکر اعراض مذکور گردد و هرچه در ابواب
آنها مسطور شد معالجه باید کرد و باید که از افراط رعاف بر صاحب محرقه احتیاط کنند که در آن خطر بزرگست و واجبست رعایت نفس ایشان چه شدت و تواتر آن
دلالت بر ضعف قوت و کثرت حرارت کند پس رعایت آن بمخلخله بارد خوشبو و تبریدات مقویه شربا و طلاء نمایند و نواحی صدر را تشنج شدن ندهند بسبب کثرت حرارت و موت
و باید که حفظ رؤس ایشان نمایند پس که و روغن گل و صندل و گلاب و کافور و مانند آن آنچه تبرید راس و منع ابخره از آن و حفظ رطوبت آن کند و تظلیل بملطوخات کردن
بقولات بارد و جوش کرده باشد چنانچه سابق مذکور شد برای توسیع مسام و اخراج حرارت باید کرد و هرگاه بیداری با ایشان اشتداد نماید معالجه آن کنند بمنومات
مثل شیره تخم خشخاش و مغز کدو و مانند آن و نوشیدن شربت خشخاش و اگرچه خشخاش سیاه ساخته باشند در مثل این حال بهتر نیست و در آخر محرقه یعنی در منتهی یا قبل
آن اقراصی که برای آن نیکو ست قرص کافورست و در آن وقت سکنجبین بشیره تخم خیار و کاسنی و تخم خرفه هر واحد دو درم سکنجبین از بیست و پنج درم تا سی درم
بحسب حاجت برای ایشان موافق بود و اگر آنجا اسهال باشد قرص طباشیر قابض نافعست قرص کافور که نیکوست طباشیر گل سرخ هر واحد دو درم و نیم تخم خرفه
تخم کاسنی هر واحد سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد دو درم صندل سفید یکدرم و نیم رب السوس نشاسته هر واحد یکدرم کافور یک نیم دانگ زعفران دو دانگ ساخته
و از آن دو درم ایضا گل سرخ چهار درم مغز تخم خیار و خربزه و بادرنگ [illegible] تخم خرفه هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته کثیرا رب السوس هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ کافور یک نیم دانگ
شربت دو درم و هرگاه مریض الحال باشد نباید حمام که آب او مایل ببرودی باشد باکی نیست و حمام از صاحبان حمای محرقه برای کسی مجذوب ترست که تپ او از بلغم شور
باشد مستعفن شکل که دیده که هرگاه حمای منسقه از عفونت صفرا باشد و قوی الحرارت بود دفعه اشتداد کند مثل حمای معروفه بقوسوس و آن محرقه است پس باید که استعمال

تبرید و تلطیفه حتی الامکان نمایند که این تدبیر موافق ترین چیزیست که درین مرض استعمال آن کنند و اگرچه در نضج و بحران دیر کند دران ضرر نیست و هرگاه درین تدبیر قصر کنند مریض را خطر دارد و بدین جهت باید که مریض را دراول روز ماء القرع سی درم و جلاب ده درم و طباشیر سوده نیم درم دهند و اگر با وجود آن عطش و کرب شدید باشد ماء القرع با قرص کافور باید داد و بعد اندک زمان عقب آن ماء الشعیر با ب انار به نهند و وقت خواب ماء الخیار یا آب هندوانه باندک جلاب یا شربت نیلوفر یا شربتی که در ترتیب موی مسطور شد با نیم درم طباشیر و یکدرم تخم خرفه و یکدرم مغز تخم خیار و نیم درم مغز تخم کدو بدهند و این همه در فصل گرما یا ربیع بر برف سرد کرده باید داد و بر جگر و معده بخرقه کتان مبلول در قیروطی مبرد معمول از آب کاسنی یا کشنیز و خرفه و گلاب مضروب بموم سفید که بروغن گل و روغن بنفشه و اندکی سرکه ساخته باشند باید کرد و سرد کرده نهند اگر فصل تابستان باشد و نیلوفر و بنفشه تازه و صندل و گلاب و کافور ببویانند و مسکن او سرد باشد زیر بادکش که دران باد آید و نیز در مواضعی که دران هوای شمالی آید و آب پاشند و از بید و گل سرخ و گل سیب و بهی فرش سازند و حوالی او ظروف گلی پر از آب سرد و برف باشد و در آن سنگریزه اندازند تا مریض در ان نظر نماید و اگر فصل زمستان باشد قیروطی بیگرم نهند و مسکن معتدل الهوا باشد و اگر جایگاه مریض سرد باشد بجامه های معتدل پوشیده دارند و بگذارند تا هوای سرد استنشاق نماید و تلطیفه حرارت خارج از طبع کند و تقویت حرارت غریزی که در سینه و قلب اوست و دثار از حقن حرارت بداخل بدن منع نماید و از تحلل آن عائق نباشد و مریض را بکثرت کلام و آواز سخت اهل خانه و همسایه ایذا نرسد و همواره باین تدبیر ملازم باشند تا آنکه مرض بمنتهای خود برسد و وقت بحران حاضر آید پس دران هنگام باید که تلطیف غذا بغایت کنند و بر جلاب و آب انار و آب سیب میخوش و شربت بنفشه اقتصار فرمایند تا بحران تمام شود و مرض با نحطاط افتد و باید که نظر کنند اگر بدانند که بحران بعرق خواهد شد و دران شک نبود مریض را از جای سرد بموضع قلیل البرد ببرند و اگر ببینند که بحران بنوع دیگر خواهد شد در مکان او بگذارند و چون بحران کامل شود و مرض رو با نحطاط آورد آنگاه بتدبیر ناقهین پردازند و هرگاه در بدن بقیه ماده مرض باقی ماند و تحلیل نشود و در رگها بقایای اخلاط محتاج بتلطیف و تنقیه باشد باید که مریض را آب کاسنی و آب کشوث مروق هر واحد بیست درم با یکنیم اوقیه سکنجبین بزوری سه یا پنج روز بدهند که این تلطیف بقایای ماده غلیظ کند و تنقیه آن از طرق مجاری نماید و اصلاح جگر و ادرار بول کند و دران منفعت کثیر در بقایای اخلاط است و اگر با وجود این حال قبض طبیعت باشد باید که نقوع مشمش استعمال نمایند که آن تنقیه بدن و اخراج بقایای اخلاط حاره از ان برفق و سهولت کند صفت آن بگیرند آلو بخارا و عناب و مشمش هر یک بیست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم تمر هندی بیست درم گل سرخ هفت درم بنفشه ریحانی تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد چهار درم سنا شش درم شاهتره ده درم بادیان انیسون هر واحد دو درم پوست هلیله زرد کوفته پانزده درم و در شش رطل آب جوش خفیف دهند و در ظرف فراخ دهن بروز در آفتاب و بشب در خانه نم بدارند و بعد سه روز صاف کرده از ان هر روز چهار اوقیه با یک اوقیه سکنجبین و یک اوقیه شربت بنفشه بنوشند و باید که تدبیر صاحب مرض حاد باین تدبیر نمایند و از خطا حذر کنند زیرا که ادنی خطا بر صاحب مرض حاد ضرر عظیم کند بغذا باشد یا بدوا چون در غیر وقت او استعمال نمایند و اما در امراض مزمنه مضرت خطای اندک ظاهر نشود مگر آنکه از ان استکثار کنند و بران ادمان نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که درین تپ باطن گرمتر از ظاهر میباشد پس تدبیر تسکین حرارت دران قوی تر باید کرد و اصل تسکین حرارت چهار گونه است تبرید هوای خانه و خورانیدن اشربه و اغذیه بارده و استعمال اضمده و نطولات بارده بر سر و سینه و جگر اما تبرید هوای خانه و تبرید غذا در معالجات حمیات حاده مذکور شد و از اشربه سکنجبین که از شیره تخم خیار و بادرنگ و تخم خرفه و تخم کاسنی ساخته باشد و آب آلو و آب تمر هندی سخت موافق باشد لیکن اگر طبع نرم بود آب انار دانه و لیست جوا ولی تر بود و اگر نرمی طبع بیش از ان نباشد که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند چیزی که نرمی طبع زیاده نماید نباید داد و تدبیر باز داشتن نباید کرد و اگر لینت طبع زیاده تر گردد بقبض آن پردازند و شربت ریباس و شربت سیب ترش و انار و لیمون و شربت ترشی ترنج با گلاب هر ساعت باید داد و شربت صندل بسیار موافق بود و آب هندوانه و آب خیار ترش و ماء القرع باندک آب غوره یا اندکی شکر یا سکنجبین باید داد و هر روز از ین شربتها اندک اندک تجرع نمایند و هرگاه اثر نضج پدید آید و حرارت تپ و اعراض آن بر حال خویش باشد سحرگاه قرص کافور با سکنجبین ساده بدهند و وقت بر آمدن آفتاب کشکاب سرد کرده خورانند و اگر در معده و جگر و در اعضای اندرونی ضعف و ورم و درد نباشد آب سرد سخت نافع باشد بالجمله در آب سرد و کشکاب سرد دران انتظار نضج باید کرد صفت شربت صندل بگیرند صندل سفید سوهان کرده

نسخهٔ نقوع مشمش

نسخهٔ شربت صندل

پنجاه درم و یکشبانه روز یا بیشتر در سرکه خیسانند و آب غوره پنج استار و آب یک رطل بخیسانیده بجوشانند تا به نیمه آید پس مالیده صاف نموده با شکر دو رطل بقوام آرند شربتی ده درم با شیره تخم خرفه و اگر کسی را سرفه باشد این شربت بی سرکه و آب غوره برای او بسازند و بسیار باشد که بیمار بسبب برآمدن ابخره بدماغ از خویشتن غافل شود و اگر چه تشنه باشد آب نخورد و نخواهد پس گاه گاهی علامت غفلت ظاهر شود هر ساعت در دهن او اندک آب بچکانند و اگر حاجت باشد لعاب اسپغول رقیق با جلاب خام یا آب انار باید داد و در دهن آلو بخارا و دانه تمر هندی بدارند تا دهن تر دارد و تشنگی بنشاند و اگر مانعی از نطولات بر سر نباشد بروغن گل یا نیلوفر سر کرده آب یخ بر سر نطول کنند که تشنگی بنشاند و اگر مانعی مثل زکام و نزله و سرفه باشد یا در سر گرانی باشد دلیل صعود بخارات بر دماغ باشد با وجود این موانع هیچ ازین نشاید کرد و مضرترین چیزی با این موانع دو شیدن شیر بر سر است از بهر آنکه بیم بود که سرسام تولد کند لیکن اگر بخار صاعد بسوی سر بخار صفرا باشد این روغنها و آب سرد و شیر همه سودمند بود و فرق میان بخار صفراوی و بخار بلغمی آنست که با بخار صفرا خواب نباشد بلکه بی خوابی و خشکی شود و بخار بلغم منجر اثر دارد و سر گران نباشد و غفلت و سبات با آن باشد و اگر درین حال بینی و روی سخت سرخ باشد خون آمیختن آوردن صواب باشد و الا تدبیر اماله ماده بجانب پایها باید کرد و بسیار باشد که سبب تشنگی گرمی و خشکی تپ باشد پس بشرب شربت خشخاش بمار الشعیر با حرارت و یبوست تپ برابری کنند و بخواب روند زیرا که در خواب تری کشکاب و سردی دیگر شربتها بقعر بدن رسد و تشنگی زائل شود و اگر بیمار بترک بازخفتن عادت دارد تکلیف تغیر عادت نباید از بهر آنکه خفتن بران شکل دهان را خشک گرداند و بیمار تشنه شود صفت حبی که تشنگی بنشاند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کاهو و رب السوس و اصل السوس و ترنجبین مساوی سائیده بلعاب اسپغول یا بهدانه حبها سازند و در دهن گیرند صفت قرص طباشیر که تشنگی بنشاند طباشیر پنج درم کتیرا صمغ عربی نشاسته هر یک سه درم رب السوس هفت درم تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدو شیرین هر یک چهار درم بلعاب اسپغول قرص سازند و هر صبح روغن بادام در دهان گیرند و ساعتی بدارند پس بریزند و زبان را بمندیل درشت بمالند تا بخار و درشتی از ان برخیزد و عقب آن اندکی لعاب اسپغول با جلاب آمیخته بدهند و در اکثر اوقات روز خرقه کتان بگلاب و صندل آغشته بر سینه نهند تا نفس آن باعتدال شود و سرکه و گلاب و روغن گل و اندکی کافور هر ساعت بویانند و بر جگر نیز خرقه کتان بگلاب سرد آغشته بدارند لیکن ازین احتراز نمایند در وقتی که بیمار دران عرق کند و بشره او را سرد نکنند تا تحلیل را که نزدیک ست باز ندارد و مرض طول نکند و اگر چه درین تپ درازی مرض سالم تر از تیزی تپ بود محمد بن زکریا میگوید سحرگاه آب آلو دهند و بامداد کشکاب و نیمروز آب خیار یا آب هندوانه و وقت خواب لعاب اسپغول و در فرو نشانیدن حرارت هیچ تقصیر نباید کرد و سخن طبیبان جاهل که گویند مبالغه کردن در تسکین حرارت در بحران تاخیر کند التفات نباید کرد که من هر دو طریق را آزموده ام تسکین حرارت را بی خطر و سالم تر یافتم و تقاعد از تسکین حرارت باز سپردن مریض بمرض ست تا احتراق حمی دماغ و معده او را بریان کند و اعصاب را بکشد و لقوه خشک تولد کند و بسیار باشد که بسبب تشنج خشک حادث در اعصاب و عضله ضیق النفس پیدا گردد پس سینه و گردن او را بموم روغنی که از روغن بنفشه سازند چرب دارند و اگر دران بنفشه و خطمی کوفته بیخته بسرشند سخت موافق باشد و بر سینه و گردن کدو تراشیده و برگ خرفه کوفته بروغن گل سرشته ضماد کنند و تدبیر غذا چنانکه در غب خالصه دائره مذکور شد باید کرد و اگر بیمار غذا نخواهد یا مانعی از ان بود در روزی دو بار کشکاب باید داد بار دوم آن وقت که قوت تپ اندکی دران ساکن شود و در روزی که تپ سوزان تر و صعب تر باشد کشکاب با آب آلو آمیخته باید داد تا هر بار بیمار برای شربتی تعب نکشد و در صعوبت تپ نعوذ او از شربتی سرد یا از چیزی که بغذا ماند خالی نباشد و جالینوس درین تپ وقت صعوبت حرارت آن امر بطعام فرموده تا خوف سقوط قوت نباشد و اگر بیمار را اشتهای طعام نباشد تدبیر او در ذکر اعراض حمیات حادثه خواهد آمد و اطعمه خوشبو که اشتهای طعام را بجنبانند پیش او بهی آرند چون مرغ ملفوف بخمیر و مشوی در تنور که پیش او بشکافند و بسیار باشد که بسبب فصد صفرا تیزتر شود و کذا تپ سوزان تر گردد پس اول در قاروره نگاه باید کرد اگر قوام او غلیظ و رنگ او سرخ باشد فصد باید فرمود و اگر برخلاف این باشد فصد نشاید کرد بلکه تدبیر اسهال نمایند بنوعیکه در علاج غب خالصه دائره مذکور شده و اگر طبیعت نرم باشد و بحبس آن حاجت آید قرص طباشیر قابض باید داد و از جلاب و سکنجبین حذر باید کرد صفت قرص طباشیر ممسک بگیرند طباشیر و گل سرخ هر یک دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم رب السوس نشاسته هر واحد یک درم کافور نیم درم زعفران دو دانگ شربتی دو درم کشکاب از پست جو بسازند و دران پنج درم حب الآس نیم کوفته یا پاره کرده بپزند و بنوشند و اگر دران گل ارمنی یک درم و صمغ عربی نیم درم داخل کنند قوی تر باشد و شربت سیب

نسخه [illegible]

[illegible] نسخه [illegible]

نسخه [illegible]

نسخه قرص طباشیر ممسک

وبهی وریباس آنرا موافق باشد واین سفوف الملین آنرا نافع بود صفت آن اسپغول بریان کرده گل قبرسی طباشیر هر یک دو درم صمغ عربی یک درم واگر اسهال خونی باشد درین سفوف کهربا دم الاخوین ریوند چینی زیاده کنند وباشربت بهی دهند یا آب سماق یا آب برگ خرفه یا آب برگ حماض وغذا مزورهٔ انار دانه یا سماق یا زرشک که دران برگ خرفه وبرگ حماض پخته باشد بدهند وکعک در آب بهی وآب سیب وآب سماق نیک باشد ابن الیاس گوید که علاجش علاج غب خالصه است وهر صبح جلاب از تمر هندی وشکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم وآلوی سیاه ده عدد بنوشانند وغذا ماء الشعیر با بنفشه ونیلوفر وتخم خشخاش دهند ویا آب انار پنج درم اشیر ده سه اوقیه وشکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند وتلیین طبیعت بماء الفواکه یا نقوع مشمش یا مطبوخ فواکه نمایند وطبع را محتبس نگذارند ودر نیمروز آب صادق البرد بیاشامند ولهذا نبی علیه الصلوة والسلام فرموده که الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء وباید که مبالغه در تبرید وتلطیفه نمایند زیرا که تاخیر در تبرید وتلطیفه در مثل این مرض خطرناکست واگر تشنگی شدت کند واز مطبوخ کراهت نماید یا ورا غثیان باشد باید که معالجه بشربت ورد مکرر حول شتال یا سکنجبین ساده بیست درم وبرف دو من کنند واین وقتیست که با تپ سرفه نباشد وهرگاه ایشان را سعال خصوصا با سهر عارض گردد هر صبح جلاب از شربت بنفشه وشربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم یا ترنجبین ده درم بنوشند وتلیین طبیعت باین مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر واحد سه درم سپستان عناب هر واحد بیست عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید ودران شیرخشت وترنجبین هر واحد بیست درم بالیده صاف نموده سحرگاه بنوشند وتا آخر روز بران صبر کنند تا خوب اسهال کند بعده در آخر روز غذا ماء الشعیر سازند ودر هر حال از تبرید وتلیین غافل نباشند وچون بینند که مریض هذیان میگوید باید که موی مقدم سراو تبراشند وخرقهٔ کتان بسرکه وگلاب وصندلین وروغن گل آغشته بنهند تا ردع ماده وتبرید مفرط کند وتقویت دماغ نماید وساعت بساعت تبدیل آن نمایند ویا بگیرند صندلین وگلاب وسرکه وآب خیار وآب بید وشیر دختران ودر شیشهٔ فراخ سر انداخته خوب جنبانیده هر ساعت لخلخه سازند واگر سهر شدید عارض شود لیسیدن شربت خشخاش در شب باکی ندارد ومسکن ایشان مهاب شمالی وزیر خیشات مبلول بگلاب باشد وزیر آنها برگ بید وبرگ کدو فرش کنند وحوالی ایشان ظروف سبز پر از آب نهند ور روی آنها خیار وکاهو وکدوی تر وسیب وگل بهو بنفشه تر ونیلوفر تر بنهند وبادکش که بران گلاب پاشند ترویح نمایند وبر سینه بگلاب وصندلین وکافور طلا سازند واین وقتیست که فصل گرما تیز باشد واما هرگاه سرما باشد در مکان معتدل سکونت اختیار نمایند وخوشبوهای بارد مقوی دماغ مثل بنفشهٔ تر وصندلین وگلاب ببویند وهرگاه تنقیهٔ بدان کرده ند وعروق از صفرا پاک شد هر صبح شیرهٔ تخم خرفه بیست مثقال با سکنجبین ساده ده درم بنوشانند یا آب نقوع فواکه پنجاه مثقال یا آب هندوانه وماء الخیار هر واحد پنجاه درم بقرص طباشیر ملین یکمثقال وغذا ماء الشعیر بتخم خشخاش وبنفشه ونیلوفر تا آنکه چهارده روز بر مریض بگذرد وبعد انقضای این مدت سکنجبین یا شربت سیب یا شربت حماض بگلاب بدهند وغذا مزورهٔ زرشک یا آلوی جبلی یا تمر هندی یا انار دانه با مغز بادام وبچهٔ مرغ سازند وهرگاه حرکت کنند وقوت قوی گردد بعد بیست روز در حمام داخل نمایند وباید که هوای حمام معتدل باشد تا کرب نیارد وبعد خروج از حمام در مسلخ استراحت باید کرد زمانهٔ معتدبه تا آنکه بشره بحالت اولی عود کند وحرارت بشره ساکن شود وحرارت مکتسبه از حمام زائل گردد بعده شربت سیب یا شربت بهی هر کدام که باشد ده درم با گلاب ده درم ویا از سکنجبین ساده وگلاب وعرق بید هر واحد ده درم بنوشانند وجامهٔ صندلی گلاب بران پاشیده بپوشند وامتصاص انار میخوش یا انار دانهٔ میخوش وسیب ترش وبهی ومغز خیار دبادرنگ وهندوانه ومشمش خشک وآلوی رطب یا خشک وشفتالوی خشک کرده وسکنجبین سفرجلی وشربت انار وشربت سیب وشربت لیمو سازند نجندی گوید که هر صبح شربتی از سکنجبین ساده یا شربت نیلوفر یا شربت تمر هندی یا آلو وجلابات بلعاب اسپغول غیر صادق الحلاوه مبرد بنوشند ودر مسکن بارد بنشینند وتلیین طبیعت بتمر هندی وشیرخشت وشربت ورد مکرر ببرف ویخ ویا نقوع مشمش وفواکه خشک وآب هندوانه سازند ونقل از انار وبهی کنند وآب انار بتخم کوفته با ترنجبین وشکر یا شیرخشت بدهند وغذا ماء الشعیر بمغز بادام بکدو یا کاهو واسفاناخ با آب غوره ترش کرده یا غیر ترش وماننده آن ویا نان مغسول پاک بجلاب شکری تر کرده بدهند وتلیین طبیعت بحقنه های لینه مثل ترنجبین وعناب وسپستان وجو کوفته وبنفشه وخطمی وچقندر سازند وآب صادق البرودت بیاشامند در نیمروز خصوصا در فصل گرما منع نکنند واگر احتیاج بزیادت تلیین باشد بمطبوخ هلیلهٔ زرد وفواکه خشک وریوند نمایند واگر از مطبوخ اکراه کنند تلیین طبیعت بشربت ورد مکرر سع شربت دینار

یا شربت آلو مسهل نمایند واز حبس شکم حذر کنند تا مادهٔ مرتقی نشود و سرسام حادث نگردد و چون سرفه خصوصاً با بیداری عارض شود هر صبح شربتی از شربت خشخاش یا بنفشه یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و در هر حال از تبرید و ترطیب و تلیین غافل نباشند و این مطبوخ آنرا نافعست و نسخه او همانست که در قول ابن ایلیاس گذشت لیکن درینجا وزن نیلوفر وغیره هر یک دو درم و عناب سپستان هر واحد پانزده عدد و شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم ست و غذا ماش مقشر با دام و چون بینند که هذیان میکند حلق مقدم راس مریض نمایند و بخرقهٔ درشت بمالند و محاجم بر کتفین و فخذین و ساقین بغیر شرط نهند و پاها بشویند با شنان و اشیای خشنه بمالند و در نهادن ادویهٔ بارده بر سر مضرتست پس ترک او نمایند و قرص کافور یک درم بشربت صندل یا آب خیار یا هندوانه یا ماء القرع برای ایشان نافعست و آنچه بر زبان او از صفرا یا سودا باشد بخرقهٔ کتان که دران اسپغول و شکر باشد بمالند ابن هبة الله گوید که طبیب را میباید که در اول امر بدن را از علاج شدید مسهل تهی نماید بلکه واجبست که مریض را آب آلو و آب تمر هندی و سکنجبین مرتب از تخم کاسنی بنوشانند و ماء الشعیر دهند و بعد دو ساعت آب انار میخوش بدهند و در بقیهٔ روز ماء القرع بطباشیر و جلاب و شیرهٔ خرفه و سکنجبین و لعاب اسپغول بدهند و در آخر روز ماء الشعیر بنوشانند و در شب مبردات دهند و تبرید جگر بصندل و گلاب بخرقهٔ آلوده نمایند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد و حدت باقی باشد باید که مریض را اقراص کافور دهند و صبح ماء الشعیر بنوشانند و آب انار میخوش بدهند و اگر تشنگی شدید و آروغ سالم و خلط نضیج بود مریض را بشرب آب برف سرد کرده در وقت التهاب افراط نمایند و در افراط آن قبل از نضج حذر کنند بلکه استکثار در شرب شیرهٔ تخم خرفه و لعاب اسپغول با سکنجبین نمایند پس اگر طبع قبض باشد تحریک آن بشربت بنفشه کنند و اگر اسهال اشتداد نماید مریض را قرص طباشیر مسک دهند و رب بهی بدهند و نیلوفر و صندل و کافور ببویانند و در خیوش ساکن کنند و پارچه ها بپوشند اگر موضع شدید البرد باشد و بگذارند که استنشاق هوا نماید تا مزاج قلب باعتدال آید و خدام را امر کنند که از آواز قوی باز مانند و بعد انحطاط مرض غذا مزورات مرتب از آب غوره و سماق سازند و بعد صحت داخل حمام کنند و از بچهٔ مرغ معمول با آبهای مذکوره غذا سازند و اگر خوف رجوع مرض باشد آب کاسنی با سکنجبین یا نقوع مشمش بشربت بنفشه بنوشانند که آن اخلاط حار را اجابت برارد انشاء الله تعالی ابن نوح گوید که محرقه محتاج تدبیر در علاج بمثل آنست که در حمای غب گفتیم مگر آنکه آنرا قوی سازند بحسب زیادتی این تپ در قوت و حرارت بر حمای غب و مریض را درین تپ هر شب آب آلو و تمر هندی بنوشانند الا اگر طبیعت هر روز دو مجلس اجابت کند و سحرگاه قرص کافور لازم گیرند و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر و در روز هر ساعت ماء القرع یا ماء الخیار یا آب تربز دهند و غذا نان مغسول یا مفتوت مخبص بشکر سازند و در آب نوشیدنی اندک اسپغول اندازند و لعاب او بجلاب و آب انار بنوشانند و امر کنند که روغن بادام در دهان گیرند و آنچه بر زبان از خشونت و زردی یا سیاهی باشد بخرقهٔ کتان بمالند و لعاب بزر قطونا و شکر لعق کنانند و پارچه در صندل و کافور و گلاب آلوده بر دل بر جگر و سینه در اکثر اوقات بدارند و آب شدید البرد بنوشانند بنوعیکه در باب حمای مطبقه مذکور شد تا آنکه رنگ سبز گردد و در معده افتد که باین حدت تپ در ساعت ساکن نماید پس بسیار عرق کند و صحت یابد یا قریب بصحت گردد و اگر طبیعت بشدت انطلاق نماید آب پست جو با قرص طباشیر قابض بدهند و جلاب و سکنجبین و شکر ایران دوو دار ندو رب انار و سیب و بهی ترش ساده بدهند و اگر هذیان شدید باشد کثرت در دوشیدن شیر بر سر نمایند و بروغن بنفشه سعوط فرمایند و جالینوس گفته که اشیای قابضه در امراض حاده مثل امرود و بهی استعمال نکنند مگر آنکه بمریض غشی یا ذرب باشد و جالینوس هرگاه مریض را ضعیف دیدی در معده او صفرا بودی آنرا طعام میخورانید در وقتیکه التهاب تپ اندران بودی بجهت خوف ضعف طبع و اراده تعدیل معده آن و اهرن گفته که صاحب حمای محرقه را آب سرد نباید مگر بعد ظهور نضج که آن تبلید حمی و تغلیظ ماده و احداث سده مینماید و ثابت گوید کسیکه از اصحاب حمیات حاده در سر خود ثقل دریابد دوشیدن شیر بر سران نشاید و نه چیزی از روغنها و آبها بران نهند و نه سعوط بکار برند ولیکن درینحالت استعمال انکباب بطبیخ بابونه باید کرد و دست و پای اندران باید نهاد و ابن زکریا گفته که درین تپ مریض را منع نکنند اگر ارادهٔ نوشیدن آب سرد و ربوب فواکه ترش نماید و در تبرید و ترطیب آن قصور نکنند که دران خوف هلاکتست چنانچه سابق مذکور شد و اهرن گوید که هرگاه در امراض حاده احتیاج بنوشیدن سکنجبین و ماء الشعیر افتد ابتدا بسکنجبین نمایند و ماء الجبن نیز مثل آن وستاد در محرقه اسهال بچیزیکه مخرج صفرا باشد بغایت نافعست

علاج غب غیر خالصه

در ابتدا سه روز یا پنج روز تبرید برای تسکین حرارت دهند لیکن اندازهٔ تبرید بر قدر اخلاط صفراوی و بلغمی و بر مقدار تیزی حرارت باید و در غایت حرارت اعانت نضج بتجویز

مسهل بحسب حاجت توان کرد و اعتنا بتقویت معده بسیار باید کرد و لهذا شربت لیمو و سکنجبین ساده و بزوری بهتر از شربت آلو و تمر هندی باشد بعد از آن
نقوع یا غیر آن در ایام مسهل استعمال کنند و در آن سنای مکی نیز داخل نمایند و هرگاه مسهل در روز هشتم یا دهم یا دوازدهم استعمال کردند پس بعد یک مسهل یا
دو مسهل از استعمال منضجات چاره نباشد لیکن منضج بعد استعمال تبرید یک روز عقب مسهل بدهند و در آن هنگام منضج را قوی سازند بنحویکه در آن اصول مانند آن
داخل نمایند و چون معلوم کنند غلظ و لزوجت و کثرت در خلط و قوت مساعد باشد استعمال تبرید و ریوند و غاریقون بذمیت و هرگاه از مسهلات فارغ شوند
و تیزی تپ بشکند لیکن هنوز باقی باشد قرص ورد صغیر و کبیر و قرص زرشک صغیر و کبیر و مانند آن شربت بزوری بارد و معتدل و جار استعمال باید کرد و گاهی
هنگام قبض شکم شربت دینار نیز استعمال کرده میشود و لیکن استعمال اقراص بالنقوع مناسب یا مطبوخ یا آب کاسنی مروق یا با چکیده تخم کاسنی نمایند و گاهی
نقوع و منضجات و مسهلات در آب کاسنی مروق استعمال میکنند و بعض تدابیر مناسبه در علاج شطر الغب خواهد آمد و بدانند که نیکوترین تدابیر آنست که بعد هر دو سه
روز خصوصاً وقت آغاز نوبت قی فرمایند با رعایت حال مادهٔ غالب و استعمال مدرات مفید بود و شیرهٔ کاسنی و بادیان و خیارین و تخم خربزه با سکنجبین بزوری
موافق ست و اگر روز نوبت ترک غذا ممکن نبود در آخر تپ حریره یا آش جو یا اندکی پست گندم توان داد و بقول حکیم ارزانی یا پارچه نان خمیری با شربت نبات بهتر
از پست بود صفت قرص طباشیر ملین که در غب غیر خالص بعد تنقیه که احساس گرمی کنند معمول ست طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم کاهو مقشر مغز
تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک سه درم رب السوس دو درم ترنجبین خراسانی ده درم قرصها سازند خوراک چار ماشه و نیم صفت دوائیکه
برای غب غیر خالص کهنه مجرب ست برگ انبه و برگ نی و برگ نیب و گل بابونه و اشنه هر یک سه توله انیسون یک نیم توله در یک سبوچه جوش کرده قبل از نوبت
بخور نمایند و گل بابونه و افسنتین هر واحد یک ماشه در شربت قنطوریون یک توله آمیخته بخورانند و بالایش شربت کشوث علوی خان چهار توله در عرق گاؤزبان
و شاهتره و کیوڑه هر یک چهار توله حل کرده بنوشانند غذا شوربای بچهٔ مرغ بنان خشکار و تا یک هفته استعمال نمایند اقوال مهرهٔ مصنف اقتباس مینویسد
که نخستین ملاحظه فرمایند که تفاوت از خالصه چه قدر واقعست بحسب اعراض و لوازم چنانچه اگر صفرا بر بلغم غالب بود و بسیار دور از خالصه نباشد بمعالجهٔ غب
خالص پردازند با زیادتی رعایت جانب نضج و در روز هشتم این ملین عظیم الاثر ست خیار شنبر هفت توله گلقند چهار توله شربت ورد مکرر چهار توله سکنجبین ساده سه توله روغن گل
هفت ماشه و روز نهم شیرهٔ بزور بارده در عرق کاسنی و نیلوفر و مکوه بر آورده شربت نیلوفر و اسپغول دهند و بهمین نمط تا دوازده روز بگذرانند و روز سیزدهم جهت نضج این
مطبوخ دهند برگ شاهتره تخم کاسنی مکوه بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه سپستان سی عدد تخم کشوث سه ماشه گل نیلوفر پنج ماشه آلوبخارا هفت عدد گلقند چهار توله آرد
پانزدهم و روز شانزدهم در مطبوخ پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه سنای مکی هر واحد یک توله خیار شنبر هفت توله شربت ورد مکرر اهلیلجی چهار توله ترنجبین هفت توله روغن گل
هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا وقت شام شله با شوربای بچه تر دهند و روز هفدهم قرص گل سه ماشه در وق کاسنی و مکوه هر یک هفت توله شربت بزوری بارد
چهار توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و بر همین نهج تا انقضای تپ ثابت مانند و علوی خان در عشرهٔ کامله نوشته اند که طریق تدابیر فی الجمله آنست که به بینند که اگر اول
غلیظ و سخت رنگین باشد و علامات امتلای خون ظاهر بود فصد کنند باعتدال بعد ظهور آثار نضج و در غیر روز نوبت و بحران قوی بعد از فصد لغذا و شربتهای حالی
و مائل بگرمی نضج خلط دهند مثل کشکاب که اندران نخود و اندک بادیان و یا صعتر و اشباه آن پخته باشند و آش حلیم جو که دران نخود و اندک شبت و زیره و گشنیز و جوجهٔ
مرغ پخته باشند و مانند سکنجبین بزوری و اصولی و نعناع شرف و اشباه اینها و بعد از نضج تام تلیین ملایم دفع خلط فاسد باقی کنند و اگر بلغم بر صفرا غالب باشد پس بمعالجهٔ
بلغمی نائبه پردازند و سرد و بهار و ترشیها ندهند و ملول نشوند که مدتی دراز میدارد و در دفع آن بزودی نکوشند بلکه در نضج مواد و تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد برفق بعد از نضج
و مراعات قوت بواجبی متوجه باشند و بالجمله احوط آنست که روز نوبت قبل از آمدن آن سکنجبین عسلی و یا عنصلی چهار توله در آب سر مق نیم آثار و نمک طعام یک توله آمیخته
بدهند و قی کنانند و دو سه مرتبه تکرار نمایند تا تنقیه قی خوب حاصل شود پس جهت تقویت و تسکین گلقند و سکنجبین لیموئی هر یک دو توله آمیخته بلیسانند
و بالایش گلقند عسلی چهار توله در گلاب و عرق مکوه و بادیان هر یک نیم پاؤ جوش کنند که به نیمه آید صاف نموده نیم گرم بنوشانند و غذا نخود آب جوجهٔ
مرغ دهند و یا نان بشوربای مرغ یا نان تنک دهند و بعد از ده دوازده دوره جهت حصول نضج این مطبوخ دهند پوست بیخ کاسنی و بادیان برگ شاهتره و بادرنجبویه

مکوه گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین انیسون هر یک سه ماشه مویز منقی یک نیم توله بنفشه نه ماشه پرسیاوشان اصل السوس هر یک پنج ماشه گلقند سه توله و بعد از حصول
نضج منقی معجون خیارشنبر کنند باضافه بعضی ادویه در مطبوخ مثل ریوند خطائی هفت ماشه برگ سنا دو توله پوست بلیله زرد هلیله سیاه هر واحد یک توله خیارشنبر شش توله ترنجبین
هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام پنج ماشه و وقت شام غذا بدستور دهند و صبح قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطگی نه ماشه سرشته همراه مروق مکوه و کاسنی
هر یک هفت توله شربت بزوری سه توله بدهند و سه چهار روز استعمال نمایند بعده این مطبوخ دهند تنکار بادآورد تخم کشوث افسنتین غافث هر یک سه ماشه مکوه بادرنجبویه
تخم خربزه قرطم هر یک هفت ماشه مویز منقی یک توله شربت افسنتین دو توله و چون بعد چهار یا پنج ماه بینند که بکدام تدبیر نمیرود و قاروره لبسی غلیظ و رنگین ست باید که فصد باسلیق
و یا اسیلم کنند چنانچه گذشت و این دوا دهند شیره تخم کشوث سه ماشه گلوی سبز تخم خربزه هر یک نه ماشه در گلاب و عرق مکوه هر یک نیم پاو شربت بزوری حار سه توله د
اول قرص افسنتین سه ماشه در شربت بزوری معتدل یک نیم توله بلیسانند در نوبت اول یا دوم یا سوم موقوف میشود اما آنجا که بعد از شش ماه صلابت در سپرز یا جگر پدید آید
اگرچه رهائی ازین دشوار است و خصوصاً که سرفه و یا اسهال هم یار باشد پس این دوا بدهند قرص کبر سه ماشه در جوارش مصطگی و خمیره گاوزبان هر یک هفت ماشه آمیخته
بلیسانند و تخم کشوث بیخ کبر هر یک پنج ماشه مکوه برگ شاهتره بادرنجبویه تخم خربزه هر یک هفت ماشه گاوزبان اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه عرق مکوه یک نیم پاو جوش کرده
شربت افسنتین دو توله خاکشی و تخم ریحان هر یک پنج ماشه داخل کرده بنوشانند دوای علوی خان که بعد هفت هشت ماه درین باب از مجربات است قرص زرشک
چهار ماشه جدوار خطائی جند بیدستر هر واحد بقدر یک نخود در شربت کشوث و ال او شان دو توله آمیخته بلیسانند بعده بادیان نه ماشه انیسون تخم کشوث هر واحد یک
مثقال آمله عود قماری عود صلیب هر یک یک دانگ مکوه هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و بادرنجبویه هر یک هفت توله جوش کرده مالیده صاف نموده سکنجبین
بزوری چهار توله خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشانند دوائی که از مجربات حکیم شریف خان ست و راقم هم اکثر جا استعمال کرده هرگز تخلف نکرده گلقند و سکنجبین ساده
هر واحد یک نیم توله آمیخته بلیسانند و شربت بزوری سه توله در گلاب و عرق کاسنی و مکوه هر یک پنج توله نیم گرم بنوشانند تا دو هفته و پوشیده نماند که در اکثر چون مدت این
تپ دراز گردد ضعف ریه و جگر و ورم جگر و سپرز و ماساریقا عارض شود پس باید که بمعالجه عضو ماؤف کوشند بدستوریکه هر یک بجای خویش بیان یافته لیکن منجر
باستسقا گشته بهلاکت می انجامد کذا فی شرح الکبیر و بدانند که بعد زوال این تپ تا حصول قوت تام از استعمال آب سرد و دیگر سردیها و تریها و ترشیها اجتناب
ورزند تا مورث امراض صعب نگردد و اگر بلغم و صفرا برابر بود پس در علاج حد اوسط اختیار نمایند و عنایت بر قوت مصروف دارند و اکثر در نضج و ادرار و تعریق
و تفتیح مسام کوشند و آنچنان باید که بحمام برند و بخور معرق استعمال نمایند و به تنقیه کمتر مشغول شوند مگر آنجا که ضرورتی داعی باشد کذا فی التلخیص و قرص ورد که درینجا نافع
در قول جرجانی و ایلاقی خواهد آمد و امیری را که از مدت پنج ماه مبتلا بغب غیر خالص بود و اندک صلابت جگر و تهیج رو و اطراف هم داشت این دوا دادم ذرور الکرم صغیر
بنسخه والد علوی خان هفت ماشه در ورق طلا یک عدد پیچیده اول بلیسند بعده شیره تخم کشوث هفت ماشه تخم کاسنی و مکوه هر واحد یک توله در گلاب و عرق مکوه و شاهتره
هر یک ده توله برآورده صاف نموده در دیگچه گلی ذارا انداخته زیر او آتش چوب کنار دو شاخه کنند و سفال آب نادیده مدور بشکل فلوس ساخته هفت عدد در آتش خوب
سرخ نموده از دست پناه گرفته دران اندازند و تا هفت یا نه بار تکرار نموده صاف کرده شربت کشوث علوی خان سه توله خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشند
و غذا قورمه بچه بزغاله خشکار مقرر داشتم و دو هفته همین دوا و غذا دادم و بجای آب عرق مکوه نوشانیدم و در مدت دوازده روز صحت کلی یافت و شخصی دیگر از
هفت ماه غب غیر خالص داشت و در شروع ماه ششم زحیر تو امیری و درد تهیگاه و معالیق جگر و سپرز بتدریج پیدا گردید و ضعف بکمال و سقوط اشتها بهم رسیده بود من بعد
معاینه حال اول فصد اسیلم چپ کرده خون بمقدار شش توله گرفتم و این دوا دادم شیره بادیان و قرطم هر یک نه ماشه و بادیان خطائی چهار ماشه لعاب گاوزبان
هفت ماشه لعاب تخم مرو چهار ماشه در گلاب و عرق کیوره و عرق بیدمشک هر یک هفت توله برآورده شربت گاوزبان و بنفشه هر یک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک
چهار ماشه تودری دو ماشه کف زده بنوشند و غذا پلاو بنوماش لقلیه زردکی و شلجمی که بروغن گاو زیاده پخته باشد دادم همه اعراض نصف باقی مانده و صبح در اجابت
سده با بلغم و خون آلوده خارج شد و زحیر و درد موقوف گردید لیکن دوره تپ بوقت مقرر اندک خفیف آمد جهت رفع تپ روز دیگر این دوا دادم قرص گل صغیر
سه ماشه در جوارش عود شیرین چهار ماشه و شربت بنفشه یک نیم توله ورق طلا یک عدد آمیخته بلیسند و بالایش شربت بزوری اصولی علوی خان و شربت کشوث و ایشان

هر یک سه توله خاکشی یک توله در عرق مکوه وشاهتره هر یک پاو آثار داخل کرده بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده بنوشند و غذا بدستور روز دوم آمدن عرق شروع گردید تا چهار روز بعد از آمدن لرزه عرق بمعمول خود می آمد روز پنجم عرق موقوف شد و تپ بخفیف همان وقت می آمد و بهمین تدبیر در سه هفته از دورهٔ تپ هم نجات یافت واشتها بحالت اصلی آمد مسیحی گوید که هرگاه حمای غب غیر خالصه باشد باید که مریض را الطعام بحذر و احتیاط بخوراند پس لازم ست که امساک از غذا کنند اگر قوت قوی و مرض عسر النضج باشد و غذا باعتدال استعمال نماید اگر قوت ضعیف بود و مرض کثیر البعد از نضج نباشد و نشاید که صاحب غب غیر خالصه را در حمام قبل از نضج ماده داخل کنند و هرگاه صاحب این تپ قوی باشد باید که روز فترة غذا دهند در روز نوبت ترک غذا کنند تا روز غذا انتعاش قوت او گردد در روز ترک غذا النقصان در مرض پیدا کند بسبب افنای ماده واگر قوت او متحمل این نباشد و عادت او این را واجب نکند باید که هر روز غذا دهند ولیکن غذای اور روز نوبت لطیف تر و خفیف تر باشد و واجب ست که درین تپ آرام و سکون اختیار کنند زیرا که حرکت در مادهٔ تپ ضرر بیشتر ازان کند که حمام میکند وایضاً طبیعت را از انضاج ماده منع نماید و در سکون ماده در موضع خود بقرار و سکون ماند و طبیعت را امکان استیلا بران باشد وایضاً گاهی صاحب این تپ را تضمید پوست شکم با ضمادهٔ منضج بلغم معده و شکم و مرخی تمدد حادث در شکم بسبب بلغم فائده بخشد وایضاً حسوهائی که بسرعت هضم شوند آنرا نافع بود زیرا که هرگاه چیزی عسر الانهضام تناول کند قوت او ضعیف گردد و مرض او طول کند بجهت آنکه اگر آنرا هضم نکند مستحیل ببلغم گرداند و در مادهٔ تپ و در عسر نضج آن افزاید پس بدانسبب تپ دراز تر و دشوار تر گردد و آنچه استعمال حقنه ها در غب خالصه باید لین باشد چه مادهٔ او لطیف سهل الاستفراغ ست و در غب غیر خالصه حقنه های حاده می باید و هرگاه درین تپ بدل در بدن بسیار و قوت قوی و سن شباب و فصل ربیع باشد باید که فصد صاحب او کنند و هرگاه خلط بلغمی غالب باشد معالجه باشیای مقطع و مسخن باید کرد تا غلظ بلغم و لزوجت او قطع گردد و برودت او تسخین یابد پس سهل الخروج و استفراغ گردد و در غب خالصه عنایت بتطفیه سوء مزاج حمی بیشتر و باستفراغ خلط مادهٔ تپ کمتر بود و در غیر خالصه باید که اکثر عنایت باستفراغ خلطی که مادهٔ این تپ باشد و اقل عنایت بتطفیه مصروف دارند و گاهی معالجه غب غیر خالصه باشیای مدر بول کرده میشود واگر اشیای مذکوره شدید الحرارت و یبس نباشد والا در حرارت تپ بیفزاید و جزو رطب رقیق که در بلغم ست فانی سازند و غلیظ تر باقی ماند و آنرا غلیظ عسر التحلل گردانند پس میباید که ادرار بچیزهای حار یابس باعتدال نمایند و مع ذلک اعتنا بتقویت معده کنند و گاهی درین علت استفراغ با دویهٔ مسهل صفرا و بلغم برقق نفع میکند و همچنین قی بعد طعام مفید میشود و استفراغ در غب غیر خالصه و همچنین در تپ بلغمی و در حمای سوداوی باید که بعد از نضج و بعد ترقیق خلط و استعداد او برای خروج باشد شیخ میفرماید اموریکه بدان علاج غب غیر خالصه مخالف غب خالصه باشد آن امور لیست که بدان مشارک بود حمیات بارده را از عدم ترخیصیکه گاهی بدان اصحاب خالصه را رخصت داده میشود و آن چند امر ست یکی آنکه در خالصه انتظار نضج در استفراغ نمیکنند دوم آنکه دران انتظار اکثر تا زمانهٔ انحطاط نمیکنند اگر انتظار نضج کنند بخلاف غیر خالصه که دران با وجود نضج تا که زمانهٔ انحطاط نیاید تحلیل مواد و خروج آن بمسهل و حمام بوجه احسن نشود سوم حمام که آن بر صاحبان غب غیر خالصه حرام کرده شده چهارم تغذیه هر روزه یا قریب تغذیه از آنچه ایشانرا مضر بود بلکه واجب است که یک روز غذا دهند و آن یوم راحت ست و یک روز نه و آن یوم نوبت ست و در اغذیهٔ ایشان آنچه جالی و گرم اندک باشد می باید و تغذیه در اوائل علت غلیظ تر بود از آنچه در اوائل خالصه باشد بعده تدریج بتلطیف کنند فوق تلطیف غب خالصه و تلطیف دران در اوائل بگرسنه داشتن بیشتر از تلطیف بغذای بسیار لطیف بود پنجم آنکه تبرید کمتر باشد بسبب قلت حرارت مادهٔ آن ششم آنکه در ابتدا حقنهٔ حاد تر بعمل آرند اگر میلان ماده بقعر کبد و امعا معلوم شود و بلغم غالب بود هفتم آنکه انتظار نضج در اسهال قوی ایشان بیشتر کنند هشتم آنکه در ماء الشعیر ایشان قوت منضجه محلله باشد مثل آنکه برای کسیکه در معدهٔ او ماء الشعیر ترش گردد بیان کردیم بلکه قوی تر ازان باشد پس گاهی احتیاج میشود بآنکه دران زوفا و صعتر و پودینه و سنبل بحسب مزاج بپزند و چقندر ایشان را نافعست و خلط نخود بماء الشعیر و در آخر آن نخوداب نافع بود و واجبست که در قرب بغیر خالصه از خالصه و بعد او ازان نظر کنند و بحسب آن تخالف میان علاج او و علاج خالصه کنند پس اگر غب غیر خالصه قریب بسیار از خالصه باشد میان هر دو بمخالفت اندک خلاف ورزند و هرگاه قارورهٔ ایشان غلیظ بینند فصد کنند و چون فصد تمام احتیاج بحقنه بیفتد و بدانکه نافعتر برای ایشان از قی کردن بعد طعام چیزی نیست و از مسهلات و ملینات در اوائل آن آنچه قریب باعتدال ست آب گلقند

مطبوخ و سکنجبین ست و گاهی درین هر دو خیارشنبر داخل میکنیم و قوی‌تر ازین آنست که دران قدری تربد داخل کرده شود و حقنه‌ها در ابتدا نزد من بهتر از مسهلات دیگر ست و آن حقنه‌ها ست که دران قوت خارخسک و بابونه و چقندر و قرطم و بنفشه و سپستان و انجیر و اندکی تربد و دران خیارشنبر و روغن کنجد و بورق باشد و گاهی حاجت بحقنه حاد تر ازین افتد بحسب لبدجمی [illegible] از خالصه و اما معینات بر انضاج مثل سکنجبین مخلوط بچیزی از گلقند و سکنجبین اصولیست و بعد روز هفتم و چهارم نضج مثل طبیخ افسنتین ست که آن نافع ملطف ماده مقوی معده است و دران قوت اسهالیه و ادرار و تفتیح نیز هست و همچنین آب بادیان و آب کرفس با سکنجبین نافع ست و اگر از روز چهاردهم تجاوز کند بخوردن قرص ورد صغیر باک نیست و اگر مرض طول کشد از مثل قرص غافث و طبیخ آن و گرم کردن نواحی شراسیف بضماد چاره نباشد و ضماد ازین قبیل ست که ازان چاره نیست و ایضاً تضمید پوست شکم ایشان بدانچه انضاج نماید و از خایی تمدد کند اگر انجا باشد و چون معلوم کنند که نضج حاصل شده استفراغ و ادرار نمایند و خوف نکنند و از مستفرغات جیده برای ایشان اینست که بگیرند ایارج پنج درم و تربد هفت درم و عصاره کاسنی و غافث هر واحد سه درم و تخم کرفس و هلیله زرد و کابلی هر واحد پنج درم و با آب کرفس حبها سازند شربتی ازان دو درم و ازین قبیل ست این مطبوخ جید التالیف بگیرند غافث و افسنتین و هلیله کابلی هر واحد پنج درم تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم کرفس و شکاعی و بادآورد هر واحد ده درم تربد سفید یکدرم خیارشنبر شش درم مویز منقی بیست عدد سپستان سی عدد و انجیر ده عدد و گلقند فارسی پانزده درم و برسم متعارف در آب بجوشانند و ازان قدح بزرگ گرفته یک قیراط سقمونیا دران داخل کرده بنوشند و گاهی احتیاج بدوای قوی من وجه ضعیف من وجه می افتد اما قوت او بحسب استفراغ او خلط لزج را باید و اما ضعف او بحسب آنکه استفراغ بسیار دریکدفعه نکند و این چنان باشد که از شربت دوای قوی کم کنند بلکه بتدریج بدان نمایند پس استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد بتکرار باشد تا قوت ضعیف نشود و این دوائیست که تفریق و جمع آن ممکن بود تا قلیل او اسهال خلط ردی اندک آرد و کثیر او اسهال آن بسیار نماید و اما سلاقات گاهی اندک آن هیچ فعل نمیکند و مثل این دوا بکار برند بگیرند تربد نیم درم یا کمتر یا زیاده تر ازان بحسب حاجت و سقمونیا قریب یک طسوج یا زیاده ازان گلقند فارسی سرشته بخورند و یا بگیرند از غاریقون و سقمونیا القیاس مذکور یعنی از اول نیم درم و از ثانی یک طسوج و بگلقند لبسرشند و بخورند و یا این دوا در آب گل سرخ تازه یک اوقیه یا در شربت ورد انداخته بنوشند صاحب کامل گوید که چون این تپ از مخالطت بلغم با صفرا پیدا شده ماده دران بیشتر از حرارت بود لهذا می باید که اکثر عنایت باستفراغ خلط باشد و بهر حال باید که تفاروره نظر کنند و نبض را ملاحظه نمایند اگر بول رنگین بینند و در نبض سرعت یابند اول مریض را ماء الشعیر بشکر باید داد و بعد سه یا چهار ساعت سکنجبین با آب سرد و غذا بشوربای بچه مرغ معمول با آب غوره و انار و زیرباج سازند و این در روز غیر نوبت باشد و اما روز نوبت غذا امزوره و مغز خیار و بادرنگ پخته بدهند که آن تبرید و ترطیب و ادرار بول کند و این بعد انقضای نوبت دهند و باید که بطبیعت نظر کنند اگر قبض باشد تلیین لفلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمر هندی بمقداری نمایند که طبیعت باعتدال آید بعد ازان ماء الشعیر دهند و عقب او سکنجبین این در روز غیر نوبت دهند و روز نوبت بر سکنجبین تنها با آب سرد قناعت کنند و بعد از انقضای نوبت بزورات غذا سازند و چون بر مریض هفت روز بگذرد و علامات نضج پدید آید باید که در استفراغ باسهال یا قی یا با ادرار بول شروع کنند اما باسهال از طبیخ افسنتین نمایند زیراکه با افسنتین درین تپ از چند وجه انتفاع یابند یکی آنکه دران قبض ست و بدین جهت او مقوی معده است و چون معده درین تپ ضعیف میشود بسبب بلغم پس باید که تقویت معده نمایند تا غذا را هضم گرداند و بلغم پیدا نکند چه تولد بلغم اکثر از ضعف معده شود هرگاه قادر بر هضم اغذیه بود دوم آنکه افسنتین ادرار بول کند تا بطیف خلط بلغمی و تفتیح مجاری سوم آنکه دران قوت جاذبه برای صفرا است و آن اصل خلط محدث بهر این تپ ست و استعمال افسنتین نشاید الا بعد نضج ماده چه اگر قبل نضج آنرا استعمال نمایند ضرر بین پیدا کند بهر آنکه در افسنتین دو قوت متضاده است یکی ازان قابضه و دیگر مسهله پس هرگاه قبل از نضج استعمال کنند بقبض خود در ماده فجاجت و صلابت بیفزاید که تحلل آن دشوار گردد و قوت مسهله اراده اسهال آن خلط نماید و بسبب خامی و متانت آن بران قادر نباشد و دران حال طبیعت را اذیت و تعب حادث گردد و قوت او ضعیف گردد اما هرگاه افسنتین را بعد نضج استعمال نمایند قوت قابضه که اندرانست تقویت اعضا و تشدید آنها نماید و اعانت او بر دفع مواد و اخراج آن کند و ماده بسبب لطافت خود بغیر اذیت و کلفت طبیعت بسرعت خارج گردد و ایضاً در بعض اوقات استعمال کنند آب لبلاب باندک تربد و بسفایج بشکر یا فلوس خیارشنبر بحسب ادعای حاجت آنکست و ایضاً این قرص بنفشه استعمال کنند

صفت آن بگیرند بنفشه ریحانی جید دو درم تربد سفید یک درم سقمونیا نیم دانگ رب السوس نیم درم باریک سائیده شکر سرخ پنج درم آمیخته با آب گرم بخورند که این دوا
نیک درین تب ست چه از شان این قرص اسهال صفرا و بلغم ست و سزاوار نیست که دوای مسهل در اول مرض استعمال نمایند مگر بعد از آنکه خلط نضج یابد و علامتش
ظاهر گردد الا آنکه مرض مهیاج باشد و ماده منتقل از موضعی بموضع دیگر باشد و مریض را قلق بود که در آن هنگام استفراغ خلط کنند و در آن تاخیر ننمایند و اما اگر خلط
هائج نباشد و علامات نضج ظاهر نگردد دوای مسهل استعمال نکنند زیرا که اگر استعمال آن کنند لطیف خلط مستفرغ گردد و غلیظ او تنها باقی ماند و نضج او متعسر شود و ایضاً
استعمال حقنه باید کرد و هرگاه ماده مائل بجانب مقعر کبد یا عروق یا امعا بینند پس اگر خلط بلغمی غالب تر باشد حقنه حاده که غسل امعا از بلغم کند استعمال نمایند و اگر خلط
صفراوی غالب تر باشد حقنه معتدل میان لینه و حاده بعمل آرند و اگر خلط مائل بفوق و ناحیه فم معده باشد و مریض تلخی در دهن یا لذع معده یا غثیان دریابد باید که
استفراغ بقی بعد غذا استعمال نمایند که او سهل تر برای خروج اوست پس اگر خلط بلغمی غالب باشد چنان اشیا چیزی ملطف مقطع مثل پودینه و ترب و صعتر آمیزند
و اگر صفرا غالب بود مریض را کشک جو و ماهی تازه و سرکه و کاسنی و سرمق و مانند آن خورانند و چون استفراغ بقی کنند باید که معده را پاک نمایند و مع ذلک سکنجبین
و آب گرم استعمال کنند و در معده چیزی از غذا و غیر آن باقی نماند پس هرگاه دانند که معده پاک شده شربت سیب ساده یک شربت بدهند و هرگاه ماده مائل بجانب
محدب جگر بینند و قریب شراسیف جانب راست ثقلی بهمرسد ادویه مدر بول و اغذیه مدره استعمال نمایند و لیکن دوای مدر بول قوی الحرارت نباشد بلکه مثل طبیخ
کرفس و بادیان بود و اگر مغز تخم خربزه و بادیان و دوقو مساوی باریک کوفته بوزن دو درم بجلاب یا بسکنجبین وقت خواب با آب سرد بخورند سخت موافق باشد و چون
این تب طول کند و از سه هفته درگذرد اگر علامات غلبه خون مثل سرخی رنگ و عظم نبض و غیر آن ظاهر بینند فصد هفت اندام نمایند و بحسب حاجت و قوت خون بگیرند
بعده تلطیف و تغذیه بچوجه مرغ و تیهو استعمال کنند و هر روز قرص طباشیر ملین یک مثقال با سکنجبین یکنیم اوقیه و آب سرد بدهند و اگر علامات غلبه خون ظاهر نباشد فصد نکرده
پس اگر علامات غلبه بلغم ظاهر تر بود ادویه که استفراغ بلغم باسهال و قی کنند بنوعیکه در علاج تب بلغمی مذکور گردد استعمال باید کرد و فیما بین استفراغات زمانه بمقداری
باید که بدن در آن قوی بود و خلط نضج یابد و قوت را بتواتر استفراغات ضعیف نسازند که حفظ قوت اندر مرض ضروری ترین تدابیر ست و بعد استفراغ درین تب چون
بطول انجامد قرص ورد صغیر که بطباشیر ساخته باشند هر روز یک مثقال با یک و نیم اوقیه سکنجبین ممزوج با آب سرد بدهند و اگر قاروره رنگین و نبض سریع باشد ماء الشعیر که اندر آن
بادیان پخته باشند استعمال نمایند و تغذیه بلحم طیور لطیف مثل بچه مرغ و تیهو معمول بطریق زیرباج یا اطریه یا اسفیدباج سازند و غذا در غیر نوبت بکار برند اما روز نوبت
ترک غذا کنند و تلطیف او بعد انقضای نوبت نمایند تا روز ترک نوبت حفظ قوت و روز نوبت قوت را مشغول بمقاومت مرض و افنای ماده کرده شود و اگر
قوت مریض متحمل ترک غذا روز نوبت نباشد و آنرا عادت بترک غذا نبود باید که در روز نوبت تغذیه بحریره مرتب از سبوس گندم و شکر و روغن بادام سازند یا کشک جو
یا چیزی از پست گندم با آب سرد بقدر میل نفس علیل دهند و این بعد انقضای نوبت یا انحطاط حرارت غریبه بسوی اسفل از سینه و شکم بدهند و باید که از اغذیه
بطی الانهضام اجتناب نمایند و اگر عادت شراب باشد بعد ظهور علامات نضج در بول و بعد یک ساعت از غذا اندک شراب ابیض رقیق که نه کهنه و نه نو باشد با آب
ممزوج بنوشانند که از آن انتفاع یابند و اگر شراب قبل از نضج استعمال کنند حرارت زیاده و قوی گردد بسبب از دیاد صفرا و تذویب خلط و انتشار آن در جمیع
بدن پس سده ها پیدا شود و با خلط نیک بیامیزد و آنرا نیز فاسد گرداند بالجمله سزاوار نیست که شراب درین تب و در غیر آن استعمال نمایند مگر بعد ظهور علامات نضج
و باید که درین مرض تضمید معده بضماد مسخن و مقوی آن و منضج خلط بلغمی و مانع از تولد او اندران نمایند و این ضماد آنرا نافع ست بگیرند لادن سه درم و در روغن سوسن
مخلوط بروغن گل هر یک هفت درم بگدازند و گل سرخ پنج درم و سک و رامک هر واحد دو درم باریک سوده آمیخته بر معده در حالت خلوی آن از غذا ضماد کنند
و ایضاً استحمام بآب گرم که اندران بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشانیده باشند استعمال باید کرد و بر معده بریزند لاسیما اگر خلط مائل بظاهر جلد مثل لذع و حکه شود
ظاهره اندران محسوس گردد و استحمام درین تب خاصه و در حمای بلغمی و ربع استعمال نباید کرد مگر بعد از نضج زیرا که اگر استعمال آن قبل از نضج در مثل این حمیات
کنند که ماده آنها غالب تر از کیفیت و غلیظ بدون تلطیف بود سه مضرت پیدا کند یکی آنکه این خلط اگر بگدازد و تحلیل نشود سیلان نماید و در سدد افزاید و بدان سبب
عفونت زیاده گردد دوم آنکه چون خلط عفن بحرارت حمام بگدازد در بدن منتشر گردد و با خلاط جید مختلط شود و آنرا متعفن سازد سوم آنکه استحمام تحلیل لطیف

ماده کند و غلیظ آن باقی ماند و نضج و تحلل آن دشوار گردد و صاحب این تپ را میباید که راحت و سکون استعمال کند تا اخلاط ساکن ماند در موضع خود تا آنکه نضج یابد و
از حرکت و تعب اجتناب نماید که این اثارت اخلاط و انتشار او در بدن گرداند و با خلاط جیده بیامیزد و آنرا فاسد کند و احاله آن بعفن نماید و در ماده تپ افزاید
و مکث آن طول کند بهر آنکه جالینوس ذکر کرده که این تپ بمردی جوان عارض شد و بران شش ماه قیام نمود و من شخصی را دیدم که آنرا این تپ در آخر فصل تابستان
حادث گردید و تا فصل ربیع مکث نمود با وجود آنکه تدبیر او نیک کردم بالجمله غذا آنست که درین تپ تدبیر که ذکر نمودم استعمال کنند و از ما سوای آن اجتناب ورزند چه اجتناب
و ابلاغ منع بسند که مدت این تپ از غب خالصه بمقدار طول نوبت تپ باشد پس بمقدار یکه از دوازده ساعت افزون باشد بعیدا و از غب خالصه بدان مقدار بود
و علاج باندازه درازی آن تغییر سازند پس اگر بخالصه نزدیک باشد علاج او اندکی بگردانند و اگر از آن دورتر باشد علاجش بیشتر متغیر سازند و اگر قاروره غلیظ
و رنگین باشد نخست فصد اولی تر بود و اگر اتفاق فصد نیفتد از تلیین طبع بحقنه یا شربت چاره نباشد و حقنه نافعتر بود و بر اشربه و اغذیه بارده چندان دلیری
نشاید کرد که در غب خالصه باید کرد و اگر در هر چند روز طعام لائق قی بخورند و قی کنند بغایت سودمند باشد و بعد از نضج مسهل معتدل باید داد و کشکاب که از جو و نخود
بنا نیم پز پزند نافعتر باشد و اما آنچه اعانت بر نضج نماید سکنجبین بزوری است یا گلقند یا سکنجبین سرشته یا آب بادیان گلقند دران مالیده و اگر گلقند را در آب گرم
بدست بمالند و اندکی بادیان دران جوشانیده صاف کنند و سرکه آمیخته سکنجبین سازند شربتی لطیف منضج باشد و چون اثر نضج پدید آید باهستگی تدبیر استفراغ
باید کرد و چیزیکه بعد نضج بدان تنقیه کنند گلقند گداخته است که سکنجبین آمیخته قدری خیار شنبر دران حل کرده اندکی ترنجبین ترکیب داده باشند و شربت افسنتین
مسهل موافق دابغ معده و مقوی آنست تا غذا هضم کند و از آن بلغم تولد نکند صفت شربت افسنتین بگیرند افسنتین رومی پنج درم تربد سفید تراشیده
نیمکوفته دو درم سنبل الطیب یک درم گل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا یک من بماند صاف نمایند و هر صبح چهل درم با ده درم شکر یا یک درم
صبر بنوشند نوع دیگر افسنتین هفت درم مصطکی اذخر سانج هندی سنبل صبر غاریقون گل سرخ هر یک دو درم زعفران نیم درم جمله را در دو من آب بپزند تا بنصف
آید صاف کرده یک من عسل یا شکر یا ترنجبین آمیخته بقوام آرند و در بعضی نسخه با یک درم بیخ بادیان و یک درم بیخ کرفس و انیسون و نانخواه یا بادیان و اسارون
هر یک نیم درم و نعناع یک درم زیاده کرده و قرص بنفشه درین مرض مسهل نافع است و نسخه آن در قول صاحب کامل گذشته لیکن درینجا وزن سقمونیا دانگی نوشته
و تا اثر نضج خوب ظاهر نباشد این مسهل نباید داد و گاهی در آن قرص یک دانگ پودینه و انیسون زیاده کنند و دانگی کتیرا در آب کرفس یا آب کاسنی یا گلاب
حل کرده ادویه بدان بسرشند و قرصها سازند و بکار برند نافع بود و مطبوخ شیخ بو علی سینا که در قول او مسطور شد بقدر صد درم با نیم دانگ سقمونیا مسهل موافق است
لیکن ده درم تخم کرفس دران بسیار است گمان بر خطای ناسخ است اگرچه آن بزرگی ذکر بلیغ کرده باشد از دو درم تا پنج درم کفایت بود و بعد تنقیه قرص طباشیر و
قرص گل و مانند آن موافق باشد و نسخه قرص طباشیر همانست که در ذیل علاج این تپ مسطور شد و نسخه دیگر که در تپها که باتشنگی و سرفه بود سودمند باشد ایست صفت
آن طباشیر گل سرخ صمغ کتیرا هر یک چهار درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ تخم خرفه اصل السوس هر یک هشت درم زعفران دو درم نشاسته سه درم کافور یک درم
سائیده بلعاب اسپغول بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال صفت قرص ورد برای غب غیر خالصه که دران صفرا بر رطوبت غالب باشد نافع گل سرخ ده درم
سنبل الطیب سه درم اصل السوس پنج درم تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک چهار درم قرصها سازند از هر یک مثقالی نسخه دیگر در تپ غب غیر خالصه که صفرا و رطوبت
برابر بود نافع است گل سرخ ده درم سنبل دو درم مصطکی یک درم تخم کاسنی پنج درم شربت یک مثقال صفت قرص بنفشه اگر با تپ سرفه باشد سودمند بود بنفشه
گل سرخ هر یک پنج درم مصطکی یک درم مغز بادام مقشر پنج درم گل ارمنی نشاسته رب السوس هر یک سه درم صمغ عربی مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر یک پنج درم شربتی
یک مثقال صفت قرص بنفشه اگر با تپ و سرفه طبع قبض باشد نافع بود بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک پنج درم کتیرا رب السوس هر یک
چهار درم قرص سازند و هر صبح یک مثقال با جلاب بخورند و اگر احتیاج باسهال شود چهار درم سقمونیا و هفت درم تربد زیاده کنند و شربت دو درم نمایند صفت
قرص غافث که در آخر تپهای کهن نافع و خداوند یرقان و درد جگر را مفید بود عصاره غافث پنج درم گل سرخ سنبل الطیب هر یک دو درم طباشیر سفید سه درم
ترنجبین ده درم شربتی یک مثقال صفت قرص مازریون که در غب غیر خالصه که باتشنگی و درد سر بود و طبع قبض باشد سودمند بود مازریون هفت روز در سرکه تر کرده

خشک نموده آرد جو ہلیلہ زرد نبات سفید مساوی شربت یک مثقال صفت قرص قرظ در تپہائیکہ با اسہال باشد سودمند بود قرظ وطراثیث وبلوط وحب الآس وتخم حماض برابر شربت یک مثقال دہند صفت قرص زرشک در تپہائیکہ با تشنگی وگرمی وضعف معده وجگر باشد سودمند بود زرشک چہار درم گل سرخ دو درم اصل السوس عصارهٔ غافت مغز تخم خیار وخیار بادرنگ نشاستہ کثیرا صمغ عربی طباشیر زعفران تخم خرفہ ہر یک دو درم اک راوند چینی سنبل الطیب ہر یک یک درم کافور نیم درم ترنجبین چہار درم ترنجبین را در آب حل کرده ادویہ سوده بدان بسرشند وہر قرصی بوزن یک مثقال سازند شربتی یک قرص صفت نسخہ دیگر اوکہ در تپہائیکہ با ورم معده وجگر باشد نافع بود زرشک از دانہ پاک کرده ورب السوس گل سرخ ومغز تخم خیار ومغز تخم خربزه ہر یک سہ درم مصطگی وسنبل وعصارهٔ غافت ہر یک دو درم فوه وریوند چینی وزعفران ہر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی ہر یک سہ درم طباشیر یک نیم درم ترنجبین شش درم قرصها سازند شربتی یک مثقال و بسیار باشد کہ خلط عسر باشد وحاجت بضماد کردن شکم آید ونسخہ ضماد ہمانست کہ در قول صاحب کامل گذشت لیکن در ینجا مصطگی دو درم زیاده است واگر دو درم دارچینی و دو درم اشنہ داخل کنند قوی‌تر باشد واشیای مدر بول بعد ظہور نضج نافع بود وبہترین چیزہا درین باب سکنجبین بزوری بود ابن الیاس گوید کہ علاج غب غیر خالصہ وشطر الغب آنست کہ ہر صبح جلاب از تخم کاسنی واصل السوس ہر واحد سہ درم وشکر سفید ده درم بنوشند وغذا ماء الشعیر با نخود وبادیان پختہ دیا ہر صباح جلاب از سکنجبین ساده ده درم وگلقند ده درم بیاشامند واز شرب آب سرد وفواکہ رطب وبقول حذر کنند وسزاوار نیست کہ در ابتدای مرض مبادرت باستعمال مسہلات قویہ وافراط در اسہال کنند وچون علامات صفرا غالب باشد ہر صبح جلاب از تخم کاسنی واصل السوس ہر واحد سہ درم ونیلوفر چہار درم والو بخارا ده عدد و از شکر سفید وترنجبین ہر واحد ده درم بنوشند وبہمین طریق تا روز ہفتم بگذرانند وہرگاه آثار نضج در قاروره پدید آید اسہال باین مطبوخ سازند صفت آن سنای مکی پنج درم بنفشہ نیلوفر تخم کاسنی بادیان اصل السوس مقشر کوفتہ ہر واحد سہ درم اسطوخودوس بسفائج کوفتہ ہر واحد چہار درم ہلیلہ زرد وکابلی ہر واحد پنج درم مویز منقی ده درم آلوی سیاه عناب سپستان ہر واحد بست عدد جملہ را در سہ رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید در آن فلوس خیار شنبر پانزده درم ترنجبین بست درم مالیده صاف نموده سحرگاه بنوشند وبر آن تا آخر روز صبر کنند تا تنقیہ نیک گردد بعده در آخر روز ماء الشعیر کہ در آن نخود پختہ باشند غذا سازند بعده یک یا دو یا سہ روز بحسب قوت وواجب راحت دہند بعد از آن قرص بنفشہ بخورانند کہ آن اسہال صفرا وبلغم نیک کند ونسخہ آن ہمانست کہ در قول صاحب کامل گذشت لیکن در ینجا پوست ہلیلہ زرد یک درم عوض شکر بست بآب خالص سرشتہ قرص سازند وآن ہمہ یکبار شربت صبح بآب گرم یا جلاب شکر سرخ ده درم بخورند واگر درین تپ بلغم غالب بود ہر صبح جلاب از اصل السوس سہ درم گلقند ده درم بنوشند وغذا ماء الشعیر با نخود وپودینہ ودارچینی دہند وہرگاه خلط مائل بجانب محدب جگر محسوس گردد وعلامتش آنست کہ قریب شراسیف است گرانی باشد ادویہ مدره مثل بادیان وشیرهٔ بزور ثلثہ استعمال کنند واغذیہ مدره مثل نخود ودارچینی دہند واگر ماده بجانب مقعر کبد میل کند وعلامتش احساس ثقل در معده وقی وتہوع است تلیین طبیعت بمعجون خیار شنبر ہفت مثقال با سنای مکی ہفت درم وشکر سفید ده درم کنند واگر روز نوبت مریض تحمل گرسنگی غذا نباشد ماء الشعیر با نخود پختہ واندکی از شکر سفید بدہند وافضل درین مرض آنست کہ ہر صبح از شربت سکنجبین ساده وگلقند شکری ہر واحد ده درم تجاوز نکنند ودر شرب ادویہ بسیار بلطفہ دلیری ننمایند تا ماده لطیف شده بسوی سر صعود نکند واز آن سرسام متولد گردد لاسیما اگر بادی صداع یا صاحب مرض ضعیف الدماغ باشد ولہذا القراباذی گفتہ کہ تپ بسنایج وبلغمی مزاجان لین میباشد ودر ایشان ببلادت حمی ولیث آن مغرور نشوند ودر تسخین اقدام ننمایند مگر بعد احتیاط وتثبیت وبعد تنقیہ سکنجبین بزوری وقرص ورد نافع بود واجزای قرص ورد ہمانست کہ در قول ہر جائی گذشت ہمہ ادویہ را باریک سائیده بآب بادیان سرشتہ قرص سازند ودر سایہ خشک کرده ہر صبح یک مثقال بخورند واگر تپ ممتد گردد قرص غافت دہند بعد از آن ہر صبح سکنجبین ساده ده درم وگلقند ده درم مالیده بنوشند وغذا زیرباج از لحوم ماکیان وتیہو وکبک ودراج دہند وبگذارند کہ طبیعت ببعض شیء وبلکہ در ہر مرتبہ بقدر قوت وطاقت تلیین آن نمایند وتضمید معده درین مرض بضماد مقوی معده وسخن آن ونضج ماده کہ در معده باشد باید کرد مثل این ضماد صفت آن سنبل الطیب مصطگی لادن علک الانباط گل سرخ مساوی لادن را گداختہ وباقی را سوده بدان آمیختہ در خلوه ضماد سازند ودر ہر ہفتہ بحمام داخل کنند واین نطول بعمل آرند بابونہ اکلیل الملک مرزنجوش شبت در آب پختہ آب گرم بر شکم بسیار بریزند واز معالجہ این علت غافل نباشند کہ بسرعت مؤدی بسده واستسقا میگردد وجخندی گوید کہ تدبیر این تپ قریب باند تدبیر غب خالص است الا آنکہ مداومت بر قی قبل از ادوار در روزہای نوبت باید کرد وقبل از آن ماء الشعیر وبعض اشربہ ملطفہ مثل سکنجبین بنوشند وبآب گرم قی کنند واگر مرض طول کشد ماء الشعیر کہ در آن

پوست بیخ بادیان و برگ او و تخم او و بیخ باشند متوشا شار که آن بتلطیف ماده و اخراج آن بعرق و بول کند و تعاهد و بخور بیخ بادیان و تخم آن کنند خصوص در وقت لرزه بر مجمر [illegible] وچادر پیچیده و زیر آن دود گیرد تا آنکه عرق آید و همچنین نهادن دست و پای در آب گرم زیر جامه تا گرمی و بخار آن بجمیع بدن رسد پس اگر زائل نشود و مدت دراز گردد قرص ورد که در حمیات بلغمیه مذکور گردد و تنقیح صبر در آب کاسنی و بادیان بدهند و اگر از سه هفته تجاوز کند تدبیر اصحاب حمای بلغمی پردازند لیکن اصل مراعات احوال نضج است و تا بیر سکنجبین مع تب از تخم خیارین و تخم کاسنی و استعمال حقنه لین معتدل و این در اوائل بهتر از مسهل ست و نوشانیدن مدرات و گفته اند که اگر قاروره غلیظ ببینند فصد کنند و ندانم که چگونه فصد درین تب نافع باشد چه آن مرکب از بلغم و صفراست فصد دران بچه طور مفید خواهد شد و روز نوبت غذا ماء الشعیر بشیره مغز بادام بعد انقضای نوبت بدهند و بعد ظهور علامات نضج پس از روز چهاردهم اسهال با فتیمون کنند و قرص بنفشه آنرا نافع ست و از اقراص نافعه برای این تب قرص ورد صغیر است نسخه آن گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم رب السوس یکدرم مغز تخم خیار تخم کاسنی هر واحد یکدرم جمله ادویه سائیده قرص سازند شربتی از ان یک مثقال و این قرص حمیات مرکبه را که دران صفرا غالب باشد نیز نافع بود و ابن نوح گوید که بهر اسهال قرص ورد بخورانند گل سرخ ده درم مغز تخم کدو و خیار هر یک پنج درم صندل سفید سقمونیا هر یک نیم درم کافور ربع درم بآب خرفه قرص سازند و بقدر قوت بخورند و در روز نوبت هیچ علاج نکنند مگر قی بسکنجبین و آب گرم و باقی همانست که در قول خجندی گذشت

حمیات — بلغمی

بدانکه از قانون و شروح آن مستفاد میشود که تب عفنی بلغمی که آنرا در یونانی مقیمارو س و لو دمس گویند بر دو قسم ست یکی نائبه که هر روز نوبت کند و ماده او خارج عروق یعنی معده و دماغ و ریه و جز آن بمواضع خالی در بدن متعفن گردد و آنرا بعربی مواظبه و در یونانی امفریموس و اصطرمایوس نامند و وهم لازمه که ماده آن داخل رگها تعفن پذیرد و آنرا لثقه گویند و تب بلغمی را اوقات کلیه مثل سائر حمیات بود و کمتر اوقات ابتدای آن در اکثر هیجده روز باشد و اقلاع آن در اکثر بحران میان چهل و شصت روز بود و اسلم آن انقی الفترات باشد که بعد آن گرمی در بدن باقی نماند و لاسیما کثیر العرق که آن دلالت کند بر رقت ماده و قلت او و تحلل بدن و اندفاع او از مسام بسبب غلبه طبیعت بر ماده و اطول اوقات این علت زمانه تزید باشد با وجود آنکه انحطاط او نیز دراز تر از غب بود و بلغم عفن گاه زجاجی باشد و گاه حامض و گاه حلو و گاه مالح و اکثر تب بلغمی عارض شود با صحاب امتلا که نوازل آنها بسوی معده ریزد و دران متعفن گردد و بدانکه اگر با تب سردی باشد نبض ضیق و صغیر گردد بسبب تکثیف برودت و تقبیض آن و علامات بلغمی دائره آنست که آنچه بسبب بلغم زجاجی و حامض باشد سردی در حامض کثرت نماید و لرزه در زجاجی شدید تر بود لیکن در ابتدا اندک باشد و سردی دران یکبارگی غلبه نکند بلکه اندک اندک در اطراف ظاهر شود و بعد از ان بجدی رسد که اطراف مثل برف سرد گردد و گرم نشود مگر بدشواری و یکبارگی گرم نشود و نه بتدریج متصل بلکه اندک اندک مع عود سردی و گاهی سردی او را در ابتدا قشعریره مخالط گردد و پس سردی بسبب ماده باشد که عفن نشده و قشعریره بباعث آنکه متعفن گشته و اعظم سردی و لرزه آن در ادوار منتهی باشد و این تب از ماده نباشد که نخس پیدا کند تا سبب لرزه بطریق نفض یعنی دفع ابخره دخانیه گردد زیرا که عفونت این عفونت چیزی نرم ست و بسیار باشد که در نوائب اول بدون سردی و لرزه ابتدا کند بلکه تا مدتی تاخیر نماید و گاهی سردی بود و لرزه تا مدتی نباشد و اما آنچه از بلغم شور باشد قشعریره دران تقدم نماید و سرما و لرزه او اشتداد نماید و چون مدتی بگذرد سردی قوی تر شود و اگر چه باندازه سردی زجاجی نباشد و اما آنچه از بلغم حلو باشد در اوائل آن تا اکثر نوائب قشعریره و سرما و لرزه کمتر تقدم نماید و سردی آن کمتر از سردی همه انواع بلغم باشد و حرارت این تب را اکثر امر بدون التهاب و کرب و بلا عظم شوق بسوی هوای سرد و آب سرد و کشادن بدن و تحلل و نفس عظیم و نافخ باشد بخلاف سائر حمیات که مواد آن حار باشد و گاهی حرارت او در زمانه تزید بقدر ساعتی یا دو ساعت متوقف گردد و گمان شود که آن بانتها رسیده و آن هنوز در تزید باشد زیرا که باز در زیادتی شروع کند و همچنین آنرا در زمانه انحطاط توقفات باشد و رنگ صاحب تب بلغمی مائل بسبزی و زردی در میان سفیدی باشد تا آنکه مجموع مثل رنگ ارزیز نماید حتی که در منتهای تب که دران سرخی رنگ مثل منتهای دیگر حمیات نباشد و تواتر و صغر نبض او شدید تر از تواتر و صغر نبض ربع و غب باشد لیکن سر تغیر از نبض ربع نبود و گاهی بطی تر از ان یا مثل او در ابتدا باشد و شدید الاختلاف مع عدم نظام بود و در صبیان و ضعیفان این تب اختلاف نبض بسیار بود و دلائل نبض بر تب بلغمی از صحیح ترین دلائل ست و تقدم اغذیه مولد بلغم و تخمه ها و سحنه بلغمی و نرمی لمس و ضعف

ثم معده و سقوط اشتها و گاهی عظم طحال و سبق آروغ ترش بسیار در اکثر اوقات نیز بر تپ بلغمی دلالت کند و تپ لثقه مشابه ترین حمیات بدق ست از جهت آنکه حرارت او شدید نباشد و نه مفارقت کند بلکه ساکن لازم بود و مریض را نحافت بدن لابد باشد بسبب ضعف هضم که قلت اغتذا آنرا لازم ست و لهذا بعضی معالجه آن بعلاج این کنند و بموت مریض انجامد و فرق میان هر دو آنست که لثقه بعد تناول غذا اشتداد میکند و سحنه ممتلی و منتفخ و نبض لین میباشد و ایضاً تقدم تدابیر بلغم افزا چون کثرت اکل و شرب و عدم تنقیه و استحمام بران گواهی میدهد و تپ بر دوام مواظبه مشتبه میگردد و سن و بلد و فصل نیز شاهد او باشد بخلاف دق که نبض دران صلب و ممتد بود و سحنه روز بروز بگداز د و عقب خوردن طعام حرارت اشتعال نماید و از آثار امتلا و عفونت هیچ پیدا نباشد و علامات جنانچه پدید آید و گویند که تپ لثقه بزنان و پیران و خواجه سرایان و بیکاران و نرم مزاجان اکثر افتد و صاحبان تخمه و آروغ ترش و کسانی را که بر امتلای طعام حمام کنند یا حرکت عنیف نمایند و کسانی را که میوهای سرد تر خورند و بالایش آب سرد نوشند و یا اشربه ترش خوب سرد کرده و یا مضعفات معده خورده باشند و بران حرکات عنیفه کنند و ایضاً کسانی را که چیزهای بلغم افزا بسیار خورند و استفراغات کمتر کنند و چون کهنه شود ورم روی و اطراف ظاهر میشود و منجر باستسقا میگردد و بحران این بعد روز چهاردهم بود و اکثر میان بست و سی روز افتد و بعرق باشد یا باسهال و اکثر ادوار تپ بلغمی در آخر روز و هنگام شام و عشا آغاز کند و ضعف معده و حاجة لازم این تپ ست چنانچه عظم طحال لازم ربع و صداع لازم غب باشد و بعد نضج و تلطیف ماده عرق بسیار آید لیکن ازان تپ زائل نشود و جالینوس گفته که ردی ترین حمیات دائره بلغمی نائبه است بجندی و ابن الیاس مینویسند که حمای بلغمی دائره تپ طویل عسر البرء مزمن ست که بسرعت زائل نشود و بسیار باشد که تا شهور باقی ماند و مع ذالک خطرناک ست و منجر باستسقای لحمی گردد لاسیما هر گاه در زمستان یا خریف حادث شود و اسلم او آنست که نوبت او قصیر و عرق دران کثیر باشد و در لثقه نبض شدید تر در سرعت و تواتر بود و قاروره بسیار غلیظ و رنگین و کدر باشد و در شش ساعت فتره کند و از بقیه حرارت خالی نباشد و صاحب این تپ عرق نکند مگر نزد انقلاع کلی و از تپ بلغمی آنست که دران اعضا گرم نشود و آنرا از مهر یری نامند انطاکی گوید که در حمای مواظبه گاه حفظ ادوار بود و گاه تقدم و تاخر نماید بحسب حرارت مزاج و برودت آن و اکثر بعد سه دوره متغیر شود و تجدید دکسل و خمیازه و فازه و قلت حرارت ابتدا کند بعده اعراض از لرزه و سرما و غیر آن پیدا نماید و سببش ملازمت اشیای مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غسل بآب سرد و جلوس بر سنگ و جماع عقب تناول چیزهای بارد ست و علامتش لین نبض و صغر آن اولاً و بعده اختلاف آن و سفیدی قاروره و رقت آن بسبب سدد ست و فساد معده و سوء هضم در ینجا مثل صداع در غب لازم بود و قلت عطش مگر آنکه بلغم شور باشد و قلت حرارت الا آنکه بلغم حلو یا مالح بود و فرق در بلغم خالص و حلو و مالح آنست که صلابت نبض در مالح باشد و فرط لین نبض در حلو مع تشخص و از علامات او اختلاف بدن در حرارت و برودت در یک وقت و قلت عرق و تدریج حرارت بزیادتی ست اشتباه حمیاتی که در اکثر احوال از جنس حمیات بلغمی باشند مثل حمای انفیالوس و لیفوریا و تپ لیلی و نهاری و حمای غشیه خلطیه همه جدا مذکور گردد

علاج حمای مواظبه

تا روز چهارم برای تسکین تبرید خفیف مثل عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت انار و شربت نیلوفر و سکنجبین ساده و خاکشی هر یک بمقدار مناسب بدهند و یا گلقند بعرق عنب الثعلب و گلاب مالیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و اگر تسکین نباشد شیره مغز تخم کدو یا تخم خیارین استعمال کنند و بعد دو سه روز چون حرارت ساکن شود و نبض ادویه مناسبه دهند و گاهی نزد حرارت هوا و بودن مریض جوان حار مزاج یا بودن تپ شدید الحرارت بیان اقسام بلغمی خیسانده استعمال کرده میشود و بالجمله چون ماده این تپ غلیظ ست روز پنجم ادویه قلیل الحرارت از منضج بلغم گرفته شب در آب گرم تر کنند و صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل بلغم که ازان ادویه شدید الحرارت دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل نمودن سنای مکی و تربد سفید و غاریقون نیز حکم نموده اند و در مسهلات او مثل آلو و عناب و غیره از ادویه صفرا داخل نکنند مگر نزد مس حاجت بدان و قی کردن نزد آغاز نوبت نفع کثیر دارد و تا آمدن تپ معده را از غذا خالی دارند و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و اگر ازین تدبیر تپ نرود قرص زرشک یا قرص گل بآب کاسنی سبز مروق یا با چکیده کاسنی و شربت بزوری و خاکشی دهند و گلقند و سکنجبین دو ممزوج نموده و یا شربت ورد و سکنجبین باهم مخلوط نموده نیز نافع بود و غذا درین تپ در هر تپی که بدیر زائل میشود موقوف نباید کرد و چون خاکشی یک توله را در عرقیات مناسبه روز اول

یک جوش روز دوم دو جوش و همچنین تا هفت روز یک یک جوش زیاده داده با شربت بزوری و یا شربت بنفشه دهند و باز تا آخر هفته دوم هر روز یک یک جوش کم کنند
برای تپ بلغمی و مرکب بسیار مفید بود ولیکن این نسخه خاکسی مطبوخ مخصوص بحمیات داخل عروق ست که نفوذ و تنقیح سدد از جوشانیدن زیاده تر حاصل میگردد و لهذا در
حمیات مذکوره عرقیات نیز بجهت لطافت مخصوص ست و دستور بعض متاخرین در معالجه حمای بلغمی نیست که بهر نضج بادیان اصل السوس هر یک چهار ماشه انیسون
سه ماشه جوشانیده صاف کرده گلقند مالیده دهند و گاهی زرشک در منضج می افزایند تا گرمی ادویه را اعتدال دهد و اگر تفتیح نیز خواهند شربت بزوری یا سکنجبین بزوری
داخل سازند و بعد از گذشتن هفته و ظاهر شدن نضج مواد پرسیاوشان پنج ماشه تربد سفید شش ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد سه دانه برگ سنا یک توله در منضج افزوده
جوشانیده صاف کرده مغز فلوس خیار شنبر شش توله گلقند چهار توله مالیده باز صاف نموده روغن بادام چهار ماشه اگر نباشد شیره مغز بادام هفت عدد آمیخته مسهل
دهند و اگر بهر اخراج بلغم کثیر غلیظ مسهل قوی تر خواهند بوقت چهار گهڑی شب باقی مانده حب ایارج هفت ماشه بآب گرم خورده خواب کنند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بنا
که یک روز اول از مسهل قوی نیم پخته مسهل از بادیان بنفشه خطمی هر یک شش ماشه سنای مکی یک توله گل سرخ پنج ماشه مویز منقی دو توله تخم کاسنی نه ماشه سپستان یازده
دانه گلقند یا شربت بنفشه دو توله دهند چون سده بر آید روز دوم مسهل قوی که مذکور شد بدهند و الا سده و قبض شود و همچنین تا از حب ایارج صبح یک دو بار اجابت
نشده باشد صبح مسهل جوشانده ندهند که شکم دم کرده و نفخ شده حال تباه گردد و اگر بعد از آن تپ مفارقت نکند و دو هفته بگذرد قرص گل صغیر با عرق بادیان وغیره
دهند ذکر ادویه مفرده یونانیه و هندیه که در تپ بلغمی نافع ست نوشیدن طبیخ غافث بسکنجبین برای حمای بلغمی و تفتیح سدد مجرب سویدی ست و
و کذا آشامیدن آب کاسنی صحرائی لا سیما بسکنجبین مجرب اوست و شرب طبیخ بادیان بسکنجبین شکری و کذا آب بادآورد یا طبیخ آن و کذا طبیخ ایرسا بسکنجبین و کذا
طبیخ بیخ اذخر بسکنجبین و کذا تخم بادرنجبویه و کذا انخواه و کذا قشار کندر و کذا غاریقون و کذا ریوند بسکنجبین بعد نضج و کذا پوست شجر آزاد درخت با اهلیله کابلی و سیاه
و با شاهتره در ربیع و خریف بعد کمال نضج و قی کردن بقطعهای ترب در سکنجبین تر کرده یا آب ترب بسکنجبین آمیخته یا تخم ترب کوفته جوشانیده صاف کرده سکنجبین
آمیخته و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ کرده بر صاحب تپ بلغمی و کذا چشم راست خرس و خلط دارچینی در اغذیه و اکل کرنب هر واحد نافع تپ بلغمی
ست دیگر در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که اگر خانه عنکبوت سفید صاف کرده نصف عدد تا یک عدد در قند سیاه پیچیده بی اطلاع مریض پیش از نوبت
لرزه و تپ بلغمی و ربع بخورانند دفع شود باید که تا سه روز بدهند و چون گرم بسیار ست در تپ صفراوی زنهار ندهند دیگر شب یمانی نبات مساوی کوفته بیخته قبل
نوبت از یک ماشه تا دو ماشه بآب سرد بخورند و اگر پهٹکری را بریان نمایند بهتر ست اما کسی را که سرفه خشک باشد او را نباید داد و این دوا بعضی کسان را شکم
براند و فی الفور تپ زائل شود دیگر که صاحب دارا شکوهی بجهت تپهای بارده فرمنه از تجارب خود نوشته روز اول دار فلفل یک عدد شب در آب خیسانیده صبح
دار فلفل با آب آن بنوشند و روز دوم دو عدد و روز سوم سه و همین نوع تا چهارده روز چهارده دار فلفل رسانند آنگاه یک یک همچنان کم کنند تا بیکی آید ان شاء الله
تعالی شفا بخشد دیگر که تپهای مزمن را مفید ست برگ شفتالو دو نیم عدد همراه یک عدد فلفل سیاه سائیده علی الصباح بنوشانند حتی که بمدقوق نافع ست
دیگر جهت حمیات مزمنه از حکیم ارشد تخم کشوث چهار ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با سکنجبین بنوشند و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث سائیده در
سکنجبین آمیخته بلیسند و بالایش عرق عنب الثعلب هفت توله بیاشامند دیگر حکیم علی گوید که در علاج حمای بلغمی خواه نائبه بود خواه لثقه ناگزیر از این دوائی
یافته نشده زنجبیل سفید بی ریشه با شش مثل آن نبات سفید کوفته بیخته سفوف کنند و هر شب یک مثقال بخورند دیگر نافع تپ بلغمی کو نیل کرنجوه سه عدد
با یک دو فلفل گرد با آب سائیده بنوشانند و اگر مغز کرنجوه با آب سوده در بینی چکانند تپ لرزه را فرصت دهد دیگر نافع حمای بلغمی برگ آگ زرد شده در انگشت
خاکستر نمایند و وقت صبح بقدر چهار سرخ با شهد خورند ذکر ادویه مرکبه یونانیه و هندیه که مفید تپ بلغمی ست تبرید برای حمیات بلغمیه اول گلقند دو توله
بخورند بعده شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده شربت بزوری بارد یا شربت نیلوفر
دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند دیگر برای تپ و درد شکم گلقند دو توله در گلاب چهار توله عرق مکوه عرق بادیان هر یک پنج توله مالیده صاف کرده خاکشی نه ماشه
پاشیده بنوشند دیگر در حالت قبض طبع شربت بنفشه بآب گرم بدهند و اگر تشنگی بسیار نباشد شربت بسفائج یا شربت انجیر موافق بود و یا شربت از سپستان

و بسفایج و انجیر و مویز منقی و اصل السوس و شکر و ترنجبین و گاهی بنفشه نیز داخل کرده بسازند و با شیره تخم خیارین و کاسنی بدهند حب قرطم برای حمای مواظبه حب القرطم یکدرم تربد موصوف یکدرم غاریقون سفید تخم کرفس انیسون هریک نیم درم نمک هندی دو دانگ کوفته بیخته حبها سازند بعرق بادیان حمای بلغمی شربت است حب هندی جهت دفع تپ مزمن اسپند بریان نیم توله سپاری دانه فلفلمویه دار فلفل هریک یک توله کوفته بیخته در قند سیاه سه و نیم توله آمیخته بوزن نیم رتی غلوله بندند و به آب گرم نهار بخورند نوع دیگر جهت تپ و لرزه پهتکری بریان سهاگه بریان نمک لاهوری اجوائن خراسانی هر واحد یکدام کوفته بیخته به آب برگ تقوا سائیده حبها بقدر نخود سازند و دو گهری پیش از آمدن تپ لرزه یک حب یا دو حب بخورانند حب سم الفار برای تپ لرزه معمول حکیم غلام امام کات سفید چهار توله گل سرخ چهار ماشه سم الفار چهار سرخ هر سه را سائیده حب بقدر فلفل گرد سازند و چهار گهری پیش از آمدن تپ یک حب بخورانند و از ترشی و بادی و روغن پرهیز کنند و حب آنند بهیروان و حب رام بان نیز در حمیات بلغمی نافع است دوای هندی برای تپ لرزه از بیاض استاد مغفور دار فلفل و فلفل گرد و قرنفل و سنده هی هر واحد یکدرم اجوائن و نمک شور هریک نیم درم سفوف کرده بقدر یک درم بخورند ایضاً برای تپ هر روزه بلول جوالسه اندرجو طلیتهی چهال نیب هریک شش ماشه شب تر کرده صبح جوش داده شهد انداخته بنوشند ایضاً برای تپ لرزه هرتال طبقی بنسل کنیری هر دو را در آب گهیکوار چهار پاس کهرل نمایند بعده در سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کنند و در ده آثار پاچک دشتی بسوزند پس خاکستر آن روز اول بقدر دو برنج در برگ تنبول با مصالح یا در تباسه یا جزات بدهند روز دوم و سوم یک یک سرخ دهند غذا کهچری سونگ دوای نافع تپ بلغمی برگ تلسی شش ماشه فلفل گرد چهار عدد دار فلفل یک عدد نبات سفید یک توله در آب سائیده بنوشند سفوف نافع تپ و لرزه بلغمی فلفل سیاه دانه قاقله کبار نبات سفید مساوی کوفته بیخته از سه ماشه تا شش ماشه خورده باشند سفوف قنب که جهت تپ و لرزه معمول است فلفل گرد دار فلفل کلونجی چرائته کبیر و هر واحد یک ماشه برگ قنب دو ماشه کوفته بیخته یک ماشه با آب سرد یک گهری پیش از نوبت تپ بدهند و اگر مریض طفل باشد از یک ماشه کمتر دهند شربت که برای تپ بلغمی با سرفه و ربو و سوء القنیه معمول است بادیان تخم کاسنی تخم کشوث بسفایج سادج هندی سلیخه اسارون بیخ سوسن صعتر سنبل الطیب انیسون تخم کرفس شکاعی بادآورد گل غافث زوفای خشک هر واحد یک درم بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ ریوند خطائی الک مغسول شکر تیغال پرسیاوشان گاوزبان عنب الثعلب هریک دو درم اصل السوس تخم خربزه تخم خیارین هریک سه درم مویز منقی چهار درم انجیر زرد هفت عدد قند سفید یک رطل بدستور شربت بسازند خوراک دو سه توله نوع دیگر معمول در تپ بلغمی و مرکب بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره بادآورد شکاعی گل غافث هریک سه مثقال تخم کاسنی تخم کشوث بادیان تخم خیارین تخم خربزه هریک دو مثقال قند سفید یکنیم پاو بدستور مرتب سازند قرص افسنتین صغیر حکیم عابد سرهندی نوشته که در تپ جدید و عتیق شدید و ضعیف حادث از بلغم حلو یا حامض یا زجاجی یا ملح در قوی معده و کبد و ضعیف آن و بسیط یا مرکب با تپ دیگر این قرص را تجربه کرده ام افسنتین رومی که بغایت تلخ باشد تخم کرفس اسارون انیسون مغز بادام تلخ بمساوی باریک سائیده به آب سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده باندک آب استعمال نمایند قرص انیسون حکیم ممدوح می‌نویسد که مریضی را دیدم که از قرص افسنتین منتفع نشد و باستعمال این قرص انیسون نجات یافت انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل الطیب صبر زرد هریک چهار درم عصارهٔ غافث سادج هندی اسارون هریک سه درم مصطکی تخم کرفس هر واحد یک درم کوفته بیخته در گلاب قرصها سازند و بقدر یک درم با طبیخ افسنتین استعمال کنند مطبوخ که بجهت حمای بلغمی مفید است بیخ بادیان گاوزبان انیسون اصل السوس عنب الثعلب شکاعی بادآورد و مویز منقی تخم کشوث انجیر زرد در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب و عرق بادیان جوش داده شربت دینار یا گلقند چار توله حل کرده استعمال نمایند ایضاً بادیان یکدرم بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس هر واحد دو درم پرسیاوشان سه درم گلقند دو توله سکنجبین بزوری دو توله انداخته بنوشند ایضاً که با سرفه نزلی باشد اصل السوس چار ماشه دارچینی دو ماشه مویز منقی ده دانه بعرق بادیان ده توله جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند نقوع نافع تپ و نزله گل بنفشه شش ماشه بهدانه سه ماشه زوفای خشک چهار ماشه شب خیسانیده صبح شیرهٔ خیارین شش ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند اقوال اکابر عیسی بن یحیی گوید که حمای بلغمی را مواظبه نامند بهر آنکه بهر روز وارد میشود پس معالجهٔ آن بر امر کلی چنان باید کرد که تلطیف کمتر و استفراغ بیشتر نمایند و اما به تفصیل باید که ترک کنند تا آنکه

دارچینی بخفت رطوبات فضلا نافع سرفهٔ نزلی از رطوبی و مشدی دماغ است ۱۲ منه

چهارم نوبت بگذرد و پس محموم را اشیای ملطف ماده و مرقق آن بنوشانند بعد از آن چون خلط لطیف گردد استفراغ با دویه مسهل بلغم نمایند و انتهای کلی بعده کنند
و خاصه لقیم آن و عنایت بامر معده در وقت منتهای مرض باشیایی کنند که اعانت در استفراغ ماده نماید و مع ذلک اشیای مقوی معده از داخل و خارج استعمال نمایند
و باید که غذا قلیل التبرید قوی التلطیف و تقطیع باشد و از اغذیه غلیظ اجتناب کنند و دوام تلطیف برفق نمایند تا آنکه نزد انتهای مرض لطیف گردد و بعد از آن اعاده تبرید تدریج
بسوی غلیظ کنند شیخ الرئیس در شرح قانون مینویسد که علاج تپ بلغمی نائبه مختلف میشود بحسب اوقات او اعنی ابتدا و انتها و انحطاط و بحسب نوع او نیز [illegible]
او اندرین تپ و بحسب مواد آن اعنی بلغمیه حامضه و بلغمیه زجاجیه و بلغمیه مالحه و حلوه و علاج جمیع اصناف او مشترک میشود در وقت ابتدا اندر سه چیز یکی
در وجوب تلیین معتدل بگلقند وغیره وقتی سیما نزد نوبت و دوم در وجوب استعمال ملطفات و مقطعات و مدرات و چون بر تپ سه روز بگذرد و ماده در ان [illegible]
تپ رقیق گردد پس اگر تاخیر در تا سه روز کنند انسب ست و قبل آن تحریک ماده کنند و ایذا رساند و هیچ نفع نکند و سوم در استظهار بتلطیف تدبیر بر اعتدال
و سیاست که در سه روز اول بر ماء الشعیر بشکر اقتصار کرده میشود و باید آنکه منتهای او قریب تر بود یا بسبب رقت ماده و یا بباعث قلت آن و اگر بیقین معلوم
شود که منتهای او بعید ست تلطیف تدبیر نکنند با وجود آنکه گرسنگی و خواب و ریاضت بران اگر ضعیف نکند بغایت نافع ست درین مرض بلکه در ابتدا
تا هفتم روز بتغلیظ مایل نمایند بعد از ان تدریج بتلطیف کنند لیکن استظهار بتلطیف تدبیر اولا واجب میکند پس اگر ظاهر گردد که منتهی بعید ست ممکن بود که تلافی
ضعف حاصل از تلطیف بتغلیظ تدبیر نمایند بعده بتدریج تلطیف تا وقت منتهی کنند و هرگاه از روز هفتم تجاوز کند بر تلطیف تدبیر قیام ننمایند چه این ضعف آرد
و در ضعف فم معده افزاید و هر قدر که طول او بیشتر محسوس گردد تلطیف کمتر کنند با وجود آنکه تلطیف در تپ بلغمی بالجمله واجب تر ست از آنچه در ربع واجب بود و لهذا
لازم ست که در خورانیدن او مثل تپ محرقه سرعت نکنند بلکه نان بمزورات دهند مگر آنکه خوف ضعف کنند یا انحطاط ظاهر گردد و بعد از ان علاج مختلف میشود
آنچه سببش بلغم شور و حلو باشد و آنچه سبب او زجاجی و حامض بود که ازین حمی فرفوریوس زمهریری که بدان در ان گرم نشود حادث میشود با آنکه در اولین یعنی
حادث از شور و حلو احتیاج تلیین بدوای لین و با تبرید اندک می افتد و در ثانیتین یعنی زجاجی و حامض بدوای سخت تر حاجت میشود بسبب غلظ و لزوجت
ماده و در اولین احتیاج میشود بتقطیع بملطفات مقطعات که در ان تسخین بسیار نباشد و اگرچه تخفیف کثیر بود و در ثانیتین حاجت میباشد بتخیر که بتلطیف
تسخین و تقطیع بمرافقت خود نماید و خصوصا هرگاه بلغم مختلط بسودا باشد در مثل او لابد ست از معجون کمونی و معجون کبریت و استعمال ملحات مثل [illegible]
و اوفق ادویه که در ابتدا استعمال کرده شود گلقند عسلی و شکری ست تا روز هفتم و ایضا استعمال آب بادیان و آب کاسنی و آب کرفس
بحسب حاجت با گلقند بعد روز هفتم بدنیست و سکنجبین شکری یا عسلی شدید المنفعت ست و ایضا ماء العسل بزوفا و ممکن ست که بدین تدبیر برسند
با آنکه اراده تلیین کرده شود و خصوصا مسهل مرتب از گلشکر فارسی که آن مسهل ملین ست و اگر احتیاج بقوت تلیین آن افتد در آب لبلاب بمالند و
اگر اراده تلیین زیاده باشد بنیاد شنبر و فانیذ بدان مخلوط سازند و ایضا گلقند مرتب بشیره ترنجبین در آب لبلاب حل کرده و بران الحاح بمسهلات در
ابتدا و بعد آن نکنند و خصوصا اگر با ماده بلغم صفرا باشد چه خروج آن مودی بفساد مزاج خواهد شد و بسیار مردم در ابتدا مثل دواء التربد در هر شب و مثل
حب مصطکی در هفته دو دفعه و مثل حب بزور مدره میخورانند و نسخه دواء التربد اینست که بگیرند تربد و زنجبیل و مصطکی هر واحد ده جزو تربد سه چند هر دو نبات سفید
مثل مجموعه ادویه کوفته بیخته هر شب یک مثقال یا کم و زیاده بحسب مزاج بخورانند و این وقتی میدهند که اگر طبیعت نرم نباشد و اگر هر روز دو مرتبه
اجابت کند احتیاج آن نباشد و اما نزد من انتظار نضج بهتر ست و تلیین بچیزهایی که اولا ذکر آن نمودیم اولی ست بلکه واجب ست که اندکی از بلغم بیرون آرند
و باقی تا نضج بگذارند و این بنرمی و اندک اندک بغیر تکلیف بود و بعده بمدرات متوجه شوند تا بقیه او بادرار بر آید و همچنین کراهت کرده شود از دوایی که شبیه بود
با آب آلو و تمر هندی و عناب و مانند آن آنچه مضعف معده بارخا باشد و اسهال اجزای رقیق نماید و غلیظ باقی ماند و اگر ماده مایل بزیادتی برودت باشد
مغز قرطم آمیزند و اگر ماده مایل بصفراویت باشد شربت بنفشه و خمیره بنفشه یا شیرخشت یا بنفشه خشک سوده بیامیزند و استعانت بحقنهای لینه معمول
از عسل و نمک و آب چقندر و روغن کنجد وقتی با آب ترب و ترب در سکنجبین بزوری تر کرده و مانند آن نمایند و اگر احتیاج بقی کردن بیشتر باشد بسبب کثرت عرض

غثیان و تغییر ذائقه دہن تخم ترب سوده تا یک مثقال بآب سرد بخورانند و قی با وجودآنکه مضعف معده است بسبب تحریک سخت لیکن بسیار شدید المنفعت و قالع این علت بسبب اخراج ماده آنست و لازم ست که در قی تا روز ہفتم برای نضج انتظار کنند تا در ابتدا از سختی آن ورم معده حادث نشود و اگر بر مریض قی کردن متعذر باشد بران اجبار بسختی نکنند و اگر آنرا قی خود بخود آید و خصوصاً در ابتدای دوره بند نکنند مگر در ہنگامیکه افراط نماید و ضعیف کند مثل میبه و شربت نعنع و آنچه بعد ازین ذکر آن خواہم کرد بحبس آن پردازند و اگر درد سر عارض شود نطولات بابونجی مع نہادن دست و پاہا در آب گرم و بستن ساقین بقوت استعمال نمایند و اگر احتیاج بماء الشعیر افتد آنرا باصول مثل بیخ بادیان و کرفس بمقدار معتدل بپزند و استعمال نمایند و یا سکنجبین عسلی باوی دہند اگر ماء الشعیر در معده ترش نگردد و یا ماء العسل بدان مخلوط سازند اگر ترش گردد و اولی وقت شرب ماء الشعیر آنست که در بول مریض از ابتدا رنگینی باشد پس واجبست که اولاً گلقند بخورانند و بعد دو ساعت ماء الشعیر بنوشانند و لازم نیست مالش بدن بمروخات محلله و ریختن نطولات ملطفه اگر مرض در ابتدا بود یا در بدن خلط متحرک باشد که آن ارخای احشا بسنجین رطب خود نماید و از آب سرد اجتناب کنند و ہرگاه بول غلیظتر و سرختر بینند فصد کردن بد نیست و واجبست که دران ہنگام سکنجبینات زیاده دہند و بدانند که مالش بدن از معالجات نافعه برای ایشان ست و ہر قدر که بلغم لزج تر و غلیظتر باشد مالش نافعتر بود و گویند که مالش بسنج عنکبوتی مع روغن زیتون بسیار نافع ست بالخاصیه و ہرگاه مرض در تزید شروع کند و بعد از تزید باید که اکثر عنایت بقم معده مصروف دارند و آنچه تقویت آن کند استعمال مضوغات متخذ از پودینه و مصطکی و انیسون ست و استعمال قی بنحویکه مذکور شد بترب مع تقلیل غذا و گلقند که در زمانه تزید و بعد روز ہفتم دہند بدان ادویه مقوی فم معده که دران ادرار بول بسیار بود مثل انیسون و مصطکی مخلوط سازند و بآب گرم دہند و خصوصاً در ابتدای دوره که آن مقاومت لرزه و سرما کند و مع ذلک تطفیه عطش کاذب خواہد کرد اگر آن ہیجان نماید و اکثر در استفراغ بلغم و خام درین وقت تزید رخصت میدہند و اولی آنست که انتظار نضج تام نمایند و ہرگاه مرض بحدت شروع کند و شدت نماید باین قرص انتفاع یابند بگیرند ہلیلہ زرد و صبر و عصارۀ غافث و عصارۀ افسنتین ہر واحد پنج درم زعفران و مصطکی ہر واحد شش درم قرص سازند و ہر روز یکدرم و ہر شب نیم درم ازان بخورند و چون نضج پدید آید اعانت نضج بمثل برگ کرفس و بادیان و بیخ اذخر و پرسیاوشان نمایند و اگر معلوم شود که ماده بسیار بارد ست باستعمال اندک فلفل در غذا و استعمال اندک شراب رقیق نه بسیار باکی نیست و گاہی اعانت کرده میشود بر انضاج و تحلیل از روی معونت قوی بمروخات محلله و این موافقتر ست درین مرض از آنکه در سائر حمیات بود و لازم ست که در تدبیر بمروخات اعتبار قوت و تپ و لرزه کنند پس اگر قوت قوی باشد و تپ بسیار صعب نباشد در قوت مروخات افزایند و الا روغنهای لطیف مائل باعتدال مثل روغن بابونه و خیری و سوسن و زیت استعمال نمایند و ہرگاه مرض از روز چہاردہم تجاوز کند از استعمال دوائیکه تلطیف بیشتر کند مثل آب بادیان و کرفس چاره نباشد و گاہی ببزور آنہا و بانیسون و با مثل سکنجبین بزوری که دران زوفا و حاشا افتد و با استعمال قرص گل حاجت آید و گاہی درین قرص برای تقویت معده احتیاج شود بزیاده کردن کندر و مصطکی و سعد و افسنتین و مانند آن بحسب وجوب مشاہده یعنی اگر اراده تقویت معده بیشتر باشد مصطکی و سعد افزایند و اگر اراده تحلیل مع تجفیف بود کندر و افسنتین و امثال آن زیاده کنند و شراب رقیق ایشانرا بعد گذشتن چہارده روز نفع کند بسبب تلطیف خود و تقویت حرارت غریزی و ادرار و تعریق او و چون نضج و قوت طبیعت بینند اقراص افسنتین بخورانند و بعد آن چون دریافت کنند که سردی در آغاز نوائب ابدا امیدہ و مرض در ابتدا نیست آب گرم که دران مثل تخم کرفس و انیسون و حب جوشانیده باشند بنوشانند و ایضاً امثال او مثل تخم کشوث و بادیان و تخم گزر استعمال کنند و قوتیر از ینہا نطولات و بخورات و مانند آن مثل دلک و غیره است و گاہی در نافض شدید و مطبوخ باین نسخه بنوشانند بگیرند زنجبیل و صعتر و نانخواه ہر واحد سه درم کشنیز چہار درم گل سرخ پودینه ہر واحد سه درم مویز ہفت درم برسم مقرر بجوشانند شربت سه اوقیه و ہرگاه نضج تام بگیرند استفراغ و ادرار نمایند بادویه که قوی باشند و مثل دواء الکبریت بخورانند و اگر ماده از بلغم باردتر مثل زجاجی و حامض باشد تریاق فاروق دہند و ایضاً لازم ست که بعد تنقیه قرص ورد کبیر بآب بادیان خورانند و ہر شب دواء التربد و حب صبر معمول لغافث یا مرتب بافاویه دہند و از قبیل این مستفرغات مطبوخ باین صفت ست بگیرند ایارج ہفت درم تربد ده درم ہلیله سیاه غافث ہر واحد پنج درم نمک ہندی سه درم باد آورد و شکاعی ہر واحد چہار درم انیسون سه درم بآب کرفس بجوشانند و بقدر حاجت از سه اوقیه تا ہفت بنوشند و قویتر ازان این قرص ست بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس ہر واحد ده جزو ایارج ہشت

عصارهٔ غافث پنج تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ سنبل الطیب پودینه هر واحد هفت قرصها سازند و از درم تا دو درم استعمال کنند مطبوخ جید هر دو بیخ
مذکور از هر واحد ده مویز منقی هفت انیسون مصطکی هر واحد سه شکاعی بادآورد غافث هر واحد چهار درم در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل باز آید و چند روز بر نهار بنوشند
تا نضج ظاهر شود قرص جید نزد ازمان و اشتداد نافض بدهند بگیرند ایارج عصارهٔ غافث افسنتین شکاعی بادآورد هر واحد پنج تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد
سه نمک نفطی چهار تخم کشوث هلیلهٔ کابلی هر واحد ده غاریقون پانزده قرص ورد بست تربد سی و از آن اقراص سازند و این مسهل قویست ایضاً صبر هلیلهٔ زرد
ریوند مصطکی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد یک جزو زعفران نصف جزو سائیده استعمال نمایند و این خفیف تر از اول ست ایضاً ایارج هلیلهٔ کابلی نمک هر واحد
چهار تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یکنیم درم افسنتین پنج قرص ورد سه شکاعی بادآورد هر واحد دو درم کوفته بیخته حبوب سازند و این در نفع قریب بنسخهٔ سابق
ست مطبوخ جید غافث بیخ اصل السوس نانخواه هر واحد سه تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ پنج بجوشانند و هر روز سه اوقیه بنوشند نزد ارادهٔ انضاج و تحلیل
بقیه ایضاً اصول ثلاثه یعنی بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ کاسنی هر واحد ده انیسون تخم کرفس هر واحد دو درم شکاعی بادآورد غافث افسنتین هر واحد
پنج قنطوریون سه درم جوشانیده چهار اوقیه از آن بنوشند هرگاه در بلغم عذوبت و غلظ باشد ایضاً حشیش غافث شاهترهٔ شکاعی بادآورد افسنتین هر واحد
پنج مویز ده هلیلهٔ زرد ده درم و این برای بلغم شور و آنکه صفرا بران غالب باشد موافق ترست و اگر غاریقون تا یک درم و ثلث سفوف کرده بالعسل آمیخته چند روز
بخورند با آب گرم تطاول مرض را منع کند با خراج بلغم غلیظ و تخم انجره دو مثقال بعد نضج بسیار عجیب ست سفوف کرده بالعسل بدهند و اگر برای محموم حبوب
اسهال بسازند باید که دران بسبب ضعف جگر ریوند و تخم کشوث زیاده کنند و بسبب ضعف معده مصطکی و انیسون و بسبب ضعف طحال و غلظ او بیخ کبر
و اسقولوقندریون بهر آنکه اکثر همراه این تپ عظم طحال بود و گاهی برای آن بزیاده کردن سعد و حب البان و حلبه احتیاج شود و مع ذلک در استعمال مسخنات
رعایت حال شدت تپ کنند تا افراط تسخین واقع نشود و اما مستفرغات که آن قویتر محتاج الیه درین مرض هنگام نضج ست از انجمله اینست که در شربت مذکورهٔ
سابق حب تربد زیاده کرده شود و حقنه های قویه استعمال کنند و از قبیل آن این حب ست مصطکی یکدانگ عصارهٔ افسنتین ربع درم شحم حنظل یک دانگ ایارج فیقرا
نیم درم بسکنجبین عسلی حبها ساخته با آب گرم بخورند و منجمله آن حب مصطکی و صبرست و اگر ماده مائل بحرارت باشد بگیرند از اقراص طباشیر مسهل سه قرص و تربد
یک مثقال و سقمونیا نیم مثقال و عصارهٔ غافث دو مثقال و بقدر قوت بخورند که اخراج بلغم و صفرا کند و در حرارت نیفزاید و ایضاً غافث و افسنتین و پرسیاوشان
و هلیله و شاهتره و مویز منقی مساوی جوشانیده سکنجبین یا گلقند شیرین کرده بقدر حاجت بنوشند که هرگاه در ماده شوریت از اختلاط صفرا باشد نفع بخشد و اگر بدن
متحمل اسهال نباشد توجه بملطفات و بمدرات و بمعرقات از دثار و تبخیر با آب حشائش و حمام نمایند و از جمله چیزیکه هنگام عدم احتمال بدن باسهال قوی احتیاج بدان
افتد نقوع صبر بعسل ست و هرگاه مرض رو بانحطاط آورد درین هنگام بدخول حمام قبل از طعام باک نیست و اما اغذیهٔ ایشان پس لطیف مثل سرکه و زیت ست
و گاهی دران اندک مری می آمیزند خصوصاً در آخر تپ و اما غذای قویتر تیهو و بچه مرغ و کبک و دراج ست بعد انحطاط و لازم ست که دران خصوصاً نزد نضج چیزیکه دران
تقطیع باشد مثل سرکه و خردل و مری داخل کنند و اگر بلغم حامض ردی لزج باشد کندنا و نخود آب بهترین اغذیه برای ایشان بود چون دران زیره و شبت و زیت
داخل سازند و ایضاً بوارد معمول از چقندر و اکامه و سرکه و زیت مغسول و کوامیخ مثل کامخ کبر و کامخ شبت و صعتر و انجدان و هلیون و اجتناب از لبوب هر دو [illegible]
نمایند و وقت غذا بعد خفت نوبت یا اقلاع آنست و قبل نوبت کمتر از چهار ساعت فاصله نباشد و اما اندازهٔ خواب ایشان باید که مساوی بیداری باشد تا که نضج موکول
بخواب و تحلیل به بیداری باشد و حمام ایشان را شدید المضرت ست مگر بعد انحطاط تدارک قی ایشان چون افراط نماید باید که درین استعانت بمثل سیبه و شربت انار نعناعی
معروف نمایند و اگر حاجت بقویتر باشد بگیرند انار دانه منبوش ده درم کندر سفید مصطکی هر واحد پنج درم پودینهٔ خشک هفت درم در دو رطل آب بجوشانند و
دران چند شاخهای پودینهٔ تازه اندازند تا آنکه آب بنصف آید تدارک اسهال ایشان هرگاه مفرط گردد اما حبس او بدانچه معلوم ست از قوابض تدبیر او
یعنی تصرف در اسباب ستهٔ ضروریه که منجمله آن غذاست و از قوابض دوائیه نمایند و اما تلافی ضعف آن بخورانیدن عقب آن چوجهٔ مرغ بریان یا مطبوخ و بتجویرات
با روائح منعش قوت مثل روائح کباب و فواکه خوشبو چون سیب و بهی و امرود سازند و اگر تهییج زردی و اطراف عارض شود باستعمال مثل این قرص انتفاع یابند

بگیرند انیسون و لک مغسول هر واحد پنج درم بادام تلخ مقشر و زعفران و مرماخوز هر واحد چهار درم تخم کرفس و بادیان و فقاح اذخر هر واحد سه درم عصارهٔ غافث
سه درم و نیم سنبل الطیب شش درم ایارج فیقرا هفت درم گل سرخ ده درم و از آن قرص ساخته استعمال نمایند و گاهی احتیاج بمثل امروسیا و دواء الکرکم و دواء اللوز
افتد قرص برای طول حمی با سردی گل سرخ مصطکی سنبل الطیب بادیان تخم کرفس تخم کاسنی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد چهار درم طباشیر پنج درم
قرص سازند و بوزن یکدرم تا دو درم همراه ده درم گلقند که در طبیخ بادیان بقدر دو اوقیه مالیده باشند بدهند و ناخواه بعسل سرشته را منفعت عظیم ست در حالت
طول این علت و گاهی احتیاج افتد در طول سردی بمالش بدین طور که ابتدا از سکین و از بستین کنند و هرگاه در دست و پا حرارت منتشر گردد و گرم شوند پس اگر
شبیه بماندگی محسوس گردد باز بدلک رجوع کنند و اگر سخونت بدلک اشتداد نماید بمالش بروغن گرم مضایقه ندارد تا آنکه عضو بسخونت محتاج الیه برسد پس آن را ترک
نماید و بعضو دیگر متوجه شوند و از روغنهای نیک زیت شیرین ست که در آن قبض نباشد و روغن بابونه و روغن شبت مطبوخ در ظرف مضاعف و چون از
مالش بروغن فارغ شوند روغن را نشف کنند تا کرب نیارد و تسدید مسام و اگر عقب دلک یا لبس و لک بروغن کنند باکی نیست و بدانچه حفظ معدهٔ ایشان از
ضعف نمایند آن مالش فم معده بمثل روغن بابونه و روغن ناردین و روغن شبت ست و قویتر از آن روغن رازقی ست و از اضمدهٔ نافعه افسنتین که با بابونه و اندکی
مصطکی را در شراب مع دو چند آن عسل بپزند و اگر اشتها ساقط بود بهتر آنست که بشراب استعمال نکنند بلکه بمیفختج که در آن خرمای خام و خرمای پخته و اکلیل الملک
و افسنتین جوشانیده باشند ضماد نمایند صاحب کامل گوید که علاج حمای مواظبه مثل علاج سائر حمیاتست اعنی تطفیهٔ حرارت غریبه و تنقیهٔ ماده و چون ماده
درین تپ بیشتر از حرارت بود باید که عنایت در آن اکثر باستفراغ خلط بلغمی مصروف باشد و لهذا استرداد آنست که تدبیر صاحب او در آغاز حدوث آن باین طور
نمایند که صبح سکنجبین دو اوقیه با اندک آب آمیخته بدهند و بعد گذشتن سه روز صبح گلقند شکری هفت درم دهند و بعد سه ساعت دو اوقیه سکنجبین در قدری آب
آمیخته باید داد و اگر در آن حرارت قوی لذاع و بول رنگین بود و مریض تشنگی یابد باید که در سحرگاه پنج درم گلقند دهند و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر که اندران بادیان
پخته باشند چهل درم بدهند و بعد چهار ساعت دو اوقیه سکنجبین با آب سرد باید داد و باید که اگر ماء الشعیر دهند قبل از نوبت بشش ساعت بدهند و کمتر از چهار ساعت
میان آن و ابتدای نوبت فاصله نباشد تا حاضر شدن وقت نوبت منحدر گردد و معده از آن خالی شود و چند روز همین تدبیر بعمل آرند تا حرارت منقضی گردد و اگر
درینجا حدت و حرارت نباشد ماء الشعیر استعمال نباید کرد و گلقند و سکنجبین بطریق مذکور استعمال نمایند تا آنکه علامات نضج پدید آید و غذا امرقهٔ معمول بچقندر و سرکه
و مری و کرویا و دارچینی باشد و اگر فصل تابستان بود سرکه و زیت معمول بشکر و نعناع و طرخون و کرویا دهند و اگر قوت ضعیف باشد تیهو و دراج مطبوخ و مشوی
و کباب خورانند و توابل او لفلفل و زیره و دارچینی باشد و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد تنقیه ببعض ادویه مسهل بلغم مثل تربد و غاریقون و مغز قرطم باید کرد و این حب
مسهل بلغمست صفت آن بگیرند تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ حب النیل نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ نمک هندی یکدانگ همه را باریک سائیده حبها
سازند و با آب نیم گرم سحرگاه بخورند نافعست باذن الله تعالی و یا بگیرند تربد سفید و مغز قرطم هر واحد یکدرم غاریقون چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ تخم کرفس انیسون
هر واحد نیم دانگ همه را باریک سائیده حب بندند و در سحر با آب گرم بخورند و در هر هفته یکبار گاه در وسط او و گاهی در اول آن استعمال او نمایند و قی بعمل آرند بسکنجبین
که در آن ترب جوشانیده باشند اول ترب را بخورند و بعد آن سکنجبین با آب گرم مع اندکی نمک جریش بنوشند که این تقطیع بلغم و تلطیف او کند و خروج او سهل گردد و اگر
قی وقت نوبت استعمال کنند بهتر باشد و اگر قی بر خلو معده آسان نبود اندک ماهی شور مع ترب بخورند و ایضاً استعمال قی بتخم ترب و تخم سرمق بسکنجبین عسلی بنیم
و آب گرم که در آن شبت جوشانیده باشند با نمک جریش باید کرد و ایضاً درین تپ گاه گاهی اشیای مدر بول مثل کرفس و بادیان تازه استعمال کنند و این اغذیه
مخلوط سازند و یا این طبیخ اصول بنوشند صفت آن بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و تخم آن هر دو و انیسون و حاشا هر واحد بقدر حاجت و در
آب خوب پخته صاف نموده گلقند در آن مالیده نیم گرم بنوشند صفت طبیخ دیگر که قویتر ست بگیرند هر دو بیخ مذکور و اصل السوس هر واحد ده درم حشیش
غافث و حاشا و افسنتین هر واحد هفت درم مویز طائفی بیست درم شکاعی بادآورد هر واحد چهار درم مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکنیم درم هلیله کابلی
هلیله سیاه هلیله زرد هر واحد پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از آن با هفت درم گلقند شکری بخورند و هرگاه مدت این تپ با

دراز گردد و بدان تمادی ایام شود باید که عنایت بقمع مادّه و تقویت آن نمایند بنحویکه تضمید آن بضمادی کنند که دران لادن و گل سرخ و رامک و سک باشد و این ضماد نافعست
سک اصیل سه درم لادن دو درم گل سرخ قصب الذریره هر واحد پنج درم زعفران یکدرم همه را باریک سائیده بمطبوخ ویلیوسن یا آب مرزنجوش و نمام و مانند آن سرشته
و این دوا برای تقویت فم معده و تلطیف بلغم بدهند صفت آن قرص ورد یکدرم مصطکی عود خام هر واحد دو دانگ همه را باریک سوده با هفت درم گلقند
سرشته و باید که گلقند را خوب بخایند تا انهضام او بسرعت گردد و عمل او نیک شود و اگر قرص غافث با سکنجبین بدهند بسیار موافق بود پس اگر بلغم بسیار و قارورهٔ
سفید باشد سکنجبین عسلی بگیرند و هرگاه خوف حدوث سدد در جگر و برودت مزاج آن باشد قرص افسنتین یا قرص اکلسکنجبین بزوری بدهند و از کثرت شرب
آب و لاسیما آب برنج سرد کرده منع کنند و هرگاه این تپ طول کشد و بول سفید و فصل سرما و سن پیری و مزاج مریض بارد رطب باشد باید که مریض را تریاق
کبیر یکیا... و در میان بوزن دو دانگ تا نیم درم با آبیکه دران زیره و حاشا یا قدری اسارون جوشانیده باشند بدهند و اگر معجون فلافلی و غیر آن از معجونات حاره مثل
شرد یطوس و سنجرینیا بقدر بندقه بدهند نافع باشد و اما هرگاه فصل گرما و مزاج علیل حار و سن شباب باشد تریاق و چیزی از معجونات حاره نباید داد و برا قراص که
ذکر آن کردیم بسکنجبین شکری یا عسلی یا گلقند بحسب مشاهدهٔ قوت مریض و ضعف آن و سائر اشیائیکه بموافقت آن استدلال بر احتیاج بسوی آن کرده شود اقتصار
نمایند و باید که صاحب این مرض را از همه فواکه تر و جمیع اشیای مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غیر آن منع کنند و مویز سفید که دران اندکی قبض باشد و شکر و عسل باندک مقوم
و پسته و حبة الخضرا بخورند و در بعض اوقات جوارش شکر بدهند که بدان انتفاع یابند و از حمام منع کنند تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نگردد و تپ در انحطاط شروع
نکند که آن روا نیست و بعد ظهور آثار نضج حکم بحمام نمایند و بآب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و شیح و مانند آن از اشیای ملطفه نطول و آبزن
سازند ایلاقی و جرجانی مینویسند که در علاج تپ بلغمی قوانین مذکوره در ابواب گذشته فراموش نکنند و معالجه بحسب انواع بلغم نمایند پس اگر مادهٔ بلغم شیرین باشد
ادویهٔ معتدل در حرارت و تلطیف استعمال کنند و گاهی چیزی سرد بدان آمیزند مثلا چون گلقند با سکنجبین سرشته و مانند آن و اگر مادهٔ بلغم ترش یا زجاجی باشد
ادویهٔ قویتر و گرمتر و ملطف تر مثل فلافلی و کمونی و مانند آن دهند و اصل در علاج جمیع انواع بلغم آنست که در ابتدای مرض عنایت بسه چیز مصروف دارند یکی
تلیین طبع بقدر اعتدال دوم قی باندازهٔ معتدل سوم تدبیر ادرار بول با دویهٔ ملطف معتدل و اگر دانند که ماده غلیظ است از غذا در ابتدای مرض منع نکنند بلکه
تدبیر معتدل کنند و آنجا که تدبیر مریض بطعام در اول مرض غلیظ کرده شود و عادت او همان باشد پس عادت او پیوسته جاری ندارند بلکه بعد یکهفته از آن برگردند و بالجمله
تدبیر غلیظ درین تپ جائز نیست چنانچه در تپ ربع جائز ست و اول آمزوره تنهایی گوشت بدهند پس اگر از ضعف قوت ترسند مزوره بمرغ باید داد و بهترین تدبیر در
علاج این تپ آنست که در ابتدای مرض خاصه در ابتدای نوبتها قی فرمایند بسکنجبین عسلی و آب گرم و آنچه بآسانی برآید غنیمت شمارند و اگر چیزی بر بنا تلطیف
ماده کنند و با معافر و برد و آنجا که ماده غلیظ باشد نخست چیزی ملطف چون سکنجبین ساده یا بزوری بدهند و قی بآب ترب و سکنجبین بزوری آورند و اگر ترب را در سکنجبین شب
تر کنند و صبح برآورده آن سکنجبین بنوشند و بعد از یک ساعت ترب و تخم ترب و شبت در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین قدری آمیخته بیاشامند نیک بود و اولی
آن باشد که قی بعد یک هفته فرمایند و بهترین اشیا برای تلطیف ماده گلقند ست در آب گرم حل کرده و بعد یک هفته اگر حاجت بچیزی ملطف تر افتد آبیکه دران گلقند
حل کنند با دیان یا تخم کرفس بجوشانند که لطیف تر شود و سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده و ماء العسل که دران قوت زوفا باشد ملطف ست و لیکن ابن سرابیون
بر آنست که تا هفت روز نگذرد آب بادیان و مانند آن نشاید داد و بعد هفته سخت صواب باشد و چون از بیماری یکهفته بگذرد اگر چه اثر نضج ظاهر نشده باشد شبیار
و دار الشرب بدهند اگر طبع نرم نباشد و صبح پنج درم گلشکر بخورند و عقب او ده درم سکنجبین عسلی بنوشند و آنجا که سرما و لرزه سخت قوی باشد شربت صعتر و شربت
مرزنجوش سودمند بود صفت شربت صعتر بگیرند صعتر و نانخواه و زنجبیل و گل سرخ و پودینه و کشنیز خشک هر یک سه درم مویز منقی لست عدد همه را در دو صد درم آب
بپزند تا سوم حصه باقی ماند صاف کنند و پیش از وقت نوبت بیک ساعت مقدار سی درم گرم کرده بخورند صفت شربت مرزنجوش بگیرند مرزنگوش و اذخر و پودینه
و بابونه و عاقرقرحا نیکو فته از هر یک پنج درم جمله را مثل شربت صعتر بپزند و هرگاه اثر نضج پدید آید باین حب اسهال آورند و نسخهٔ آن همانست که در قول صاحب کامل
گذشت لیکن درینجا وزن تربد چهار دانگ و حب النیل یکدرم و نمک نفطی دو دانگ ست و سقل یکدانگ افزوده و نوشته که حبها با آب کرفس سازند صفت

مارالاصول که بعد ظهور اثر نضج نافع ست، و ادرار بول کند بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ اذخر و پرسیاوشان و انیسون هر واحد کمشت مصطکی تخم کرفس هر یک
دو درم جمله را در یکمن آب بپزند تا به نیمه آید صاف نموده هر صبح چهل درم گرم کرده ده درم گلشکر دران مالیده صاف کرده بنوشند صفت سهلی که تنقیهٔ بدن
از ماده تپ بلغمی کند و از ترکیب محمد زکریاست ایارج فیقرا نیم درم تربد یک درم شحم حنظل یک دانگ غاریقون نیم درم عصارهٔ افسنتین یکنیم دانگ مصطکی یکدانگ جمله
را سائیده با سکنجبین عسلی بخورند و اگر فصل سرما و مریض بارد المزاج باشد تریاق اربعه با آب بادیان بدهند و اگر مارالاصول که در قول شیخ گذشت و دران فطوریون
دقیق سه درم داخل ست اجزای آن در دو من آب بپزند تا نصف بماند و هر صبح سی درم با گلقند هفت درم بدهند نافع بود و اگر سه درم مصطکی دران داخل کنند بهتر
باشد و اگر بادی صفرا باشد این مارالاصول دهند و نسخهٔ آن همان نسخهٔ طبیخ دیگر ست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا پوست بیخ کرفس و حاشا و سنبل الطیب
و هلیلهٔ کابلی مطروح ست و عوض آن بیخ اذخر هفت درم انیسون سه درم ست و وزن مصطکی دو درم و بادآورد پنج درم و هلیلهٔ زرد ده درم و هلیلهٔ سیاه هفت
درم نوشته و این حب تنقیهٔ دماغ و معده کند و نسخهٔ آن همان مطبوخ ست که در قول شیخ گذشت و دران ایارج هفت درم ست لیکن درینجا وزن ایارج فیقرا هشت درم
و عصارهٔ غافث چهار درم ست و گل سرخ چهار درم و مقل سه درم افزوده مقل را در آب کرفس حل کرده ادویه سرشته حبها سازند شربتی یکنیم درم تا دو درم و اگر از مسهل
مانعی باشد اعتماد بر مارالاصول و اشیای ملطفه باید کرد که هم عرق آرد و هم ادرار بول کند و قرص گل درینحالت و بعد ظهور اثر نضج سخت نافع باشد صفت
قرص گل به نسخهٔ ابن زکریا گل سرخ ده درم اصل السوس عصارهٔ غافث هر یک شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی اسارون سنبل الطیب ع وخام فقاح اذخر
هر واحد یکدرم شربتی سه درم با مارالاصول و گلقند نوع دیگر اگر مرض طول کشد و ماده سخت غلیظ باشد نافع بود انیسون تخم کرفس بادیان هر یک سه درم
پودینهٔ خشک قاقله خیربوا هر یک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر ریوند چینی سنبل الطیب فطراسالیون مصطکی زعفران هر واحد یکدرم
گل سرخ ده درم شربتی سه درم با مارالاصول و اگر بر پشت پای و پشت چشم و روی تهبج و ورم ظاهر شود این قرص گل با ایارج فیقرا باید ساخت و نسخهٔ آن همان نسخه است
که در قول شیخ برای تهبج وجه و اطراف گذشت لیکن درینجا پودینهٔ خشک چهار درم ریوند چینی شش درم عوض فرماحوز نوشته و جمله را با آب عنب الثعلب سرشته قرصها
سازند و هر صبح یکنیم درم با مارالاصول بدهند صفت قرص گل به نسخهٔ جالینوس که در تپهای کهنه که با لرزه سخت و آماس پشت پای و روی باشد سود دارد انیسون
گل سرخ صبر هر یک چهار درم ساذج هندی اسارون افسنتین مغز بادام تلخ عصارهٔ غافث هر یک سه درم تخم کرفس یکدرم با آب کرفس سرشته قرص سازند
و با آب بادیان و سکنجبین بدهند و اگر ناخواه سوده بعسل سرشته سه درم بدهند در آخر تپهائی که با لرزه شدید باشد و بدیر گرم شود نافع بود ابن الیاس گوید که
در تپ مواظبه اول آنچه می باید کرد تلطیف بلغم بجلابات ملطفه و ماء الشعیر مرکب با ملطفات است و هر صبح جلاب از سکنجبین ساده ده درم گلقند شکری ده درم درآب
مالیده بنوشانند و غذا ماء الشعیر که دران بادیان سه درم پخته باشند بمقدار چهل درم بدهند و اگر حرارت قوی باشد و مریض لهیب و کرب و عطش دریابد هر صبح
جلاب از تخم کاسنی سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با نخود و بادیان پخته دهند و در نیمروز چون حرارت و تشنگی اشتداد نماید سکنجبین ساده ده درم
با آب سرد بنوشند و یا هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سرخ یا گلقند ده درم بیاشامند و هرگاه آثار نضج در قاروره از قوام و رسوب
بینند تنقیهٔ بدن با این مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی پنج درم اصل السوس سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم تربد خراشیده کوفته دو درم گلقند
عسلی ده درم بادیان افسنتین رومی تخم کاسنی حاشا پوست بیخ کبر هر واحد سه درم سنبل رومی یکنیم درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد هفت درم مویز طائفی ده درم حب القرطم
پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیارشنبر پانزده درم دران مالیده صاف کرده بران سرد ارد و از ایارج فیقرا یک مثقال انداخته سحرگاه
بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا تنقیه نیک نماید و در آخر روز با آب کشک جو که دران دراج و تیهو پخته باشند غذا سازند اگر قوت ضعیف باشد والا ساده بدهند بعده
دو یا سه روز راحت داده این حب سحرگاه بخورانند و نسخهٔ آن همان حب تربد و مغز قرطم ست که در قول صاحب کامل گذشت و اگر وقت نوبت مقی که تلطیف بلغم نماید
دقی آورد بدهند نافع باشد مثل آنکه ترب را در آب خوب بپزند و صاف کرده دران آب سکنجبین ساده ده درم و نمک طعام یکدرم انداخته بنوشانند و طبیب را باید که در
معالجه این تپ ملول نشود زیرا که بطی البرء عسر الانقلاع کثیر العود ست و در هر هفته یکدو بار بحسب قوت تفقد امر طبیعت نماید پس اگر طبع قبض باشد تلیین آن بسنای مکی

ومعجون خیارشنبر وحب ایارج وحب لوغاذیا باید کرد و در ایام دیگر مدرات بول مثل بادیان وانیسون وتخم کرفس وتخم خربزه دهند وقرص ورد وقرص غافث
انجا نافع ست وهرگاه مرض طول کند بهر تقویت فم معده گلقند با مصطکی بخایند وفرو برند واین ضماد بر فم معده نمایند صفت آن قصب الذریره ساذج گل سرخ
هر واحد ده درم زعفران نیم درم همه را باریک سوده بآب مرزنجوش ونعناع دقیصوم بسرشند وباید که غذا ماء الشعیر با لحوم تیهو و دراج ونخود ودارچینی وبادیان دهند وعقب آن
گلقند ده درم با مصطکی یکدرم خوب خاییده فرو برند وهر صبح قرص غافث یکدرم با سکنجبین بزوری ده درم بخورند صفت قرص غافث بگیرند عصارهٔ غافث ترنجبین هریک
شش درم طباشیر گل سرخ سنبل الطیب هر واحد دو درم همه را باریک سوده بآب خالص سرشته قرص سازند صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی بادیان تخم کشوث هریک
سه درم عصارهٔ غافث دو درم پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد پنج درم انیسون یکدرم همه را نیم کوفته در سرکهٔ کهنه ربع رطل وآب دو رطل
یک شبانه روز ترکرده بجوشانند تا بنصف رطل آید وصاف کرده شکر سرخ وفانید یکرطل داخل کرده بقوام آرند واگر فصل گرما وسن شباب وتشنگی باشد ترنجبین ساده
ده درم با گلقند شکری ده درم اقتصار کنند وغذا مزورهٔ ماش مع لحوم دراج وتیهو وماکیان دهند ومویز سرخ طائفی وکشمش ومغز فندق ومغز حب المحلب تنقل فرمایند
واز حمام و در آمدن اندر آب سرد باز دارند باقی همانست که در قول صاحب کامل گذشت نجندی گوید که اگر حرارت بشدت باشد سکنجبین ساده تنها یا شربت لیمو آب سرد
وآب برگ کاسنی وبادیان بنوشند وهرگاه آثار نضج پدید آید بمطبوخات یا حقنها تنقیه نمایند نسخهٔ مطبوخ مناسب آن بادرنجبویه گاوزبان هریک سه درم تربد سفید
یک مثقال بادیان افسنتین حاشا تخم کاسنی هریک دو درم پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هریک سه درم فلوس خیارشنبر ده مثقال گلقند پانزده درم
روغن بادام شیرین دو درم باقی اجزا مع اوزان همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن بیخ کبر وسنبل وحب قرطم وایارج مطروح ست واگر ارادهٔ اسهال
مفرط باشد ایارج سر دارد کنند وهر قدر که خلط غلیظتر باشد داک ناخن ... باشد واگر فم معده ضعیف باشد با غذیهٔ ناشفه ونانخورش معمول از سرکه ومری وچغندر وزیت
غذا سازند وفم معده را بروغن ناردین یا روغن بان با لند ومصطکی وکندر وماننداًن بدهند وچون از چهارده روز تجاوز کند احتیاج بسکنجبین بزوری افتد واین قرص
غافث ایشان را نافعست نسخهٔ آن عصارهٔ غافث ترنجبین هریک ده درم سنبل الطیب گل سرخ هریک پنج درم طباشیر دو درم شربتی یکمثقال بماء الاصول یا
باین طبیخ پوست بیخ کرفس وبادیان هر واحد ده درم وتخم این هر دو ونانخواه وانیسون وزیره وبادآورد وشکاعی هریک پنج درم در چهار رطل آب بپزند تا دو رطل
بماند صاف کرده دو اوقیه از ان با ده درم سکنجبین ویکدرم قرص مذکور بدهند وشونیز با عسل سرشته سه درم خوردن از نانخواه نافعترست چند روز بران مداومت
نمایند ابو منصور گوید که علاج حمای بلغمیهٔ دائره آنست که در ابتدای نوبت تپ از سکنجبین عسلی او قیه بآب نیمگرم قی کنانند ودر قی بر مریض درشتی نکنند بلکه سکنجبین
وآب بسیار بنوشانند وانچه بسهولت برآید غنیمت دانند وجهد باستنظاف واستقصا نمایند وهر شب این دوا الترید بخورانند ترید مثل سرمه سوده ده درم مصطکی
وزنجبیل هر واحد یکدرم نبات همچند مجموع شربت یک مثقال الا آنکه طبیعت دو بار در روز وشب اجابت کند وچون صبح شود گلقند شکری پنج درم با انیسون و
مصطکی بخورانند وعقب او سکنجبین عسلی یک اوقیه بنوشانند که این تدبیر ادرار قوی نماید ونفع بلیغ بخشد ووقت طعام او حتی الامکان بعید تر از وقت نوبت
کنند وبسکنجبین غرغره فرمایند ومالش سینه وفم معده بروغن ناردین یا روغن بابونه یا ببعض ادهان حارهٔ لطیفه کنند وتقویت فم معده وکبد بکندر ومصطکی
وسعد ومانند آن نمایند واگر حاجت حقنه باشد بآب شبت وبابونه وسپستان واندک عسل وروغن کنجد گاه گاه بعمل آرند واگر حاجت بماء الشعیر پس کنند
با تخم کرفس وبادیان بپزند پس اگر در معده ترش گردد نباید داد واین تدبیر تا یک هفته بکار برند اگر در طول نوبت او داء عراض او کمی رو نماید ووقت نوبت
تاخیر کند بهمین تدبیر بگذرانند واگر تپ را زاید یا واقف بینند اسهال قوی باین معجون آورند ونسخهٔ آن همان مسهل ست که در قول ایلاقی گذشت بعد از ان
تعدیل تدبیر نمایند اگر مریض ضعیف باشد بچهٔ مرغ ولحوم بریان وقلیها ومطجنات دهند واز شوربا وثرید اجتناب کنند واگر تپ از چهارده روز بگذرد
قرص ورد با طبیخ پوست بیخ کرفس وغیره که در قول نجندی مذکور شد بدهند ودر هر دو شب یکبار بدوا الترید اسهال کنند واگر هنوز تپ قوی باشد معجون
مذکور دهند وهرگاه در تپ نقصان بین نماید لزوم حمام کنند وهر روز قبل از غذا عرق آورند وپرهیز از شرب آب سرد نمایند که آن تپ را بغایت دراز میگرداند
بسبب تغلیظ خلط وتجمید او واگر تشنگی باشد آب گرم تسکین او نماید بسبب گداختن خلط وتحلیل آن واگر صداع عارض شود بر سر آب گرم مطبوخ مرزنجوش

واکلیل الملک و نانخواه بریزند و بروغن سعوط نباید کرد و اگر سرما و لرزه تپ اشتداد نماید وقت نوبت آب گرم که دران مصطکی و حبق و غیره ادویه که در قول شیخ گذشت جوشانیده باشند بنوشند و زیر جامه او با آب طبیخ حبق و بابونه و اذخر و مرزنجوش و نانخواه و شبت و با طبیخ تا قرحا تکمید نمایند که آن منع سردی حادثه درین تپ و در ربع نیز کنند و اگر ماده غلیظ چسپنده باشد و علامتش طول نوبت و شدت سماجت مزه دهن ست سکنجبین بدهند که آن غلظ او می افزاید و اگر ماده رطب لین باشد و علامتش خروج او در قی با براز ست سکنجبین باید داد که آن جلای خلط بارد و تفتیح سدد جگر و گرده و انحدار اخلاط رطب نماید و شراب قوی کهنه صرف نافع بود درین قرص نافع سوء مزاج مبتدی در حمی بلغمی ست بگیرند انیسون و صبر و گل سرخ هر یک چهار درم سافج هندی و افسنتین و کزبره و تخم کرفس هر یک دو درم عصاره غافث و مصطکی و بادیان هر یک سه درم وج یکنیم درم کوفته بیخته قرص سازند و هر روز یکدرم با آب گرم و سکنجبین عسلی بخورانند سعید گوید که علاج حمای نایبه بلغمیه بحری باید که بالطف و مقطع باشد و بدین سبب باید که مریض را سحرگاه سکنجبین و آب بنوشانند و بعد آن گلقند شکری دهند و بعد صبح ماء الشعیر اندک قبل چهار ساعت از زمانه نوبت بدهند اگر حرارت قوی و بول رنگین و مریض شاکی تشنگی باشد پس سکنجبین بعد زمانی بدهند و تلیین طبع آب تمرهندی و سکنجبین کنند و باید که تقویت فم معده بگلاب و آب سورد و رامک نمایند و اگر حرارت اندک باشد عوض ماء الشعیر گلقند دهند و آبکه دران مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد و قوت قوی باشد تنقیه بدن با ایارج یا حب صبر کنند و اگر قوت ضعیف بود قرص بنفشه و شکر دهند و اگر قوت متحمل آن نباشد حقنه کنند و تخم سرمق و سکنجبین و آب مطبوخ شبت قی آورند و اگر قوت ضعیف بود و تغذیه ممکن نباشد ماء الشعیر که دران پودینه پخته باشند بیاشامند و سکنجبین بنوشانند و اگر در معده ترش گردد عوض آن مزوره زیرباج یا سرکه و مری و شکر غذا سازند و اگر زمانه طول کند و خوف سقوط قوت باشد غذا بدراج و تیهو مطنجن کنند و امر بخاییدن مصطکی نمایند و اگر مریض را قی عارض گردد و بدن ممتلی باشد بحبس آن نپردازند و خاصةً در ابتدای نوبت و اگر قی کثرت نماید رب انار با پودینه بدهند یا رب حصرم یا انار دانه که دران پودینه جوشانیده باشند و اگر سردی عارض در ابتدای نوبت عظیم باشد آب مطبوخ انیسون بنوشانند و زیر مریض آب مطبوخ مرزنجوش نهند و شراب عسل بنوشانند و اگر زمانه تپ دراز گردد و تهبج وجه و اطراف بسبب برودت خلط غالب رونماید قرص گل با سکنجبین بخورانند و اگر مزاج بارد باشد قرص لک دهند و تدریج در غذا و ریاضت و سایر عادات کنند تا آنکه بدن قوی گردد قرشی و خضر مینویسند که علاج تپ بلغمی انضاج بلغم ست و تنقیه آن و تقویت فم معده وقتی در هر نوبت یا اکثر نوبتها اشربه سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت نیلوفر مع لیمو یا شربت قشر اصل هندبا و همچنین شربت بنفشه و سکنجبین یا شربت دینار و شربت ورد یا سکنجبین بزوری یا عنصلی با آب گرم و یا جوشانده تخم خیار و بادرنگ و کاسنی و زرشک با سکنجبین ساده یا بزوری یا شکر دهند و بزور با وجود تسکین تشنگی و تبرید حرارت تپ انضاج بلغم بجلا میکنند و آب لیمو بشکر نافعست و شربت انار شیرین هنگام سرفه نیکوست و نزد تشنگی آب اصل السوس بشربت لیمون یا سکنجبین شیرین کرده جرعه جرعه بدهند و گاهی ماء العسل حار یا جلاب گرم با آب اصل السوس استعمال کرده میشود و اگر حرارت قوی نباشد و گاهی گلقند بشربت لیمون یا سکنجبین بزوری یا عنصلی بجوشانده بادیان و اصل السوس و تخم کرفس و پرسیاوشان استعمال میکنند هنگام غلظ بلغم یا شربت ورد و سکنجبین یا شربت افسنتین اگر در معده ضعف باشد و قریب اقراص نگر زند در حمیات عفنیه تا آنکه مرض به بست روز نرسد و هرگاه از بست روز تجاوز کند و زمانه او طول کند و زائل نشود احتیاج بقرص زرشک کبیر یا قرص ورد کبیر افتد یا مثل قرص انبرباریس راوندی بشربت پوست بیخ هندبا و یا قرص گل بدهند و برای اقراص غافث فعل عجیب ست درین تپ و طبیخ غافث و شکاعی و بادآورد و شاهترج و کاسنی و کشوث و اندک خطمی بشکر یا سکنجبین تنها یا گلقند بدهند و گاهی این ادویه با ادویه ملین طبیعت مثل تمرهندی و آلو بخارا و سپستان ترکیب میدهند و از ان شربت میسازند و اما آلو بخارا یا تمرهندی تنها ایشان را مضرست و آلو مضرترست و ده درم گلقند و سی درم سکنجبین آنرا نافعست و دواء التربد از درم تا مثقال و تا دو درم ملین طبعست و اگر معلوم کنند که در جگر ضعف ست شربت دینار با آب کاسنی مروق باندک آب سماق و مروق بشکر تنها یا با ریوند اگر احتباس طبع معتاد بود و قوت متحمل باشد باید داد و ادرار و گرسنگی و مالش بدن و تقویت فم معده آنرا نافع ست مستفرغات منجمله آنها انقوع حلو با ترنجبین ست و بعد روز هفتم و ظهور نضج در قاروره و مستفرغات ایشان غاریقون اندر مطبوخ و در لعوق داخل کنند و اگر در نضج دیر گردد سکنجبین بزوری و اصول دهند و بعد ظهور آثار نضج در بول در روز شانزدهم این لعوق دهند غاریقون ریوند تخم کشوث غافث هر واحد نیم درم پوست هلیله کابلی یکدرم در شربت اصول یک اوقیه آمیخته بلیسانند و از مستفرغات جیده این مطبوخ ست

سپستان سی عدد تخم خیارین و کاسنی و غاریقون و اصل السوس و زرشک هر یک دو درم بسفایج و قنطوریون و سنای مکی و هلیله کابلی و هلیله زرد هر یک پنج درم جوشانیده
صاف کرده خیارشنبر از ده درم تا پانزده درم ترنجبین یا شکر یا گلقند بیست درم مالیده باز صاف نموده با تربد و ریوند هر یک نیم درم مقل زرد و کتیرا هر یک ربع درم و یا
حب ایارج یا ایارج فیقرا و یا حب از راوند و هلیله کابلی و غاریقون و مقل ازرق و کتیرا و تربد هر یک دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بمغز خیارشنبر بسرشند
و یا لعوق خیارشنبر با اندک غاریقون بدهند و اگر قوت ضعیف باشد اقدام بر استفراغ ایشان نکنند تا انعاش قوت آنها و تلیین طبیعت ایشان بریوند و سکنجبین یا
بفتائل مسهله یا حقنهای لینه که دران قرطم و بسفایج و قنطوریون افتد باید کرد و اعتنا نمایند هر شب بادرار ایشان مثل تخم خیارین و خربزه و تخم کرفس شیره براورده
سکنجبین ساده داخل کرده و خصوصاً اگر تب از بلغم شور باشد مقیئات تخم ترب با سکنجبین عسلی و آب گرم یا سکنجبین با آب اصل السوس یا بیخ خربزه و اصل السوس
جوشانیده صاف کرده با سکنجبین اغذیه ماده این مرض اگرچه غلیظ بلغمی ست لیکن طویل میباشد پس محتاج بتکثیر غذا بیشتر از صفراوی بود و ما دام که قوت متحمل باشد
در دادن شوربا درین تب تاخیر نمایند تا روز چهاردهم و بعد از چهاردهم شوربای بچه مرغ با دارچینی و شبت یا بالقرطم استعمال کنند و در ایام اوائل نخوداب با شکر و روغن بادام
یا ماء الشعیر با شکر یا بالعسل و یا ماء الشعیر مرکب با ملطفات مثل نخود و قدری بادیان بکار برند و گاهی احتیاج میشود بزیادتی تسخین ماء الشعیر مثل اندک فلفل یا بادیان یا مصطکی
و باید که عقب آن سکنجبین بزوری یا ساده بنوشند تا انحدار آن کنند و مغز نان با شربت لیمون و مزورهٔ زرشک یا زیرباج و مزورهٔ انار دانه بسرکه و شیرهٔ بادام با شکر و آب لیمو
یا شکر دهند ادویهٔ موضعیه مالش فم معده بروغن سفرجل یا روغن گل که دران سنبل و مصطکی جوشانیده باشند باید کرد و هر روز دو دافسنتین با آب قرنفل ضماد سازند
انطاکی گوید که درینجا چیزی بهتر از شربت اصول اول و سکنجبین عنصلی یا عسلی بعده امتلای شکم از ماهی و بریان شربت طبیخ شبت و ترب مع بورهٔ ارمنی و عسل و
قی کردن آن نیست که در سرعت ازاله آن تجربه صحیح یافته و در شرح اسباب ست که دواء الترید عجیب ست و قدر شربت آن ذکر نکرده و باید که چهار مثقال بدهند و ملازمت
گلقند عسلی وقت عشا نمایند و دادن شربت لیمون منفعت ندارد برای تقطیع و هنگام احساس بزیادتی حرارت شرب چیزیکه تسکین عطش نماید مثل شربت نیلوفر و بنفشه
جائزست و هرگاه زمانه تب طول کشد قرص گل با زرشک معین کنند و این حب درین تب مجرب ست صنعت آن ایارج فیقرا یک جزو تربد غاریقون مقل ازرق سکبینج
هر واحد نیم جزو بورهٔ ارمنی نمک هندی انیسون هلیله کابلی هر واحد ربع جزو با آب کرفس حبها سازند شربتی مثقال با سکنجبین عسلی یا شربت اصول و اگر حرارت زیاده باشد
ریوند نیم جزو افزایند و در سرما و سن پیری اشق و حلتیت هر واحد ربع جزو اضافه کنند و آب مربی مصطکی و بادیان و کرفس و کشوث بنوشند و مالش بدن خصوصاً فم معده
بروغن بهی یا زیت که دران سنبل و ریوند و بورق و لادن و مصطکی جوشانیده باشند باید کرد و غذا آب نخود و در زیادتی حرارت ماء الشعیر دهند و هنگام سقوط قوت یخنی مرغ
جائزست و ابازیر داخل کنند اگر تشنگی نباشد و از مجربات بخور افسنتین ست و تعلیق سه مثقال بلور یک قطعه در جلد بز و بخور استخوان سنگ پشت و تعلیق دندان مرده
و پنیر مایهٔ خرگوش شرباً و بخوراً و اکل لحم فرس در مطلق تب بارد و در تریت نوشته که در تب بلغمی ابتدا الحق نمایند پس اسهال آورند بعد از ان اکثار نمایند از سکنجبین بزوری و
عسلی و آب نخود و شبت و بورق و تدهین بدن مثل روغن بابونه و مرزنجوش که دران بورق حل کرده باشند و علاج مختص تب بلغمی مطلقا قی کردن بماء العسل و سکنجبین
بزوری و طبیخ شبت و ترب و بورق ست بعده شرب غاریقون و ریوند و انچه دران تربد و شحم حنظل افتد مصنف خلاصه می نویسد که چون از اول در یابند هر بامداد دو
اوقیه سکنجبین عسلی یا شربت اصول با اندک آب آمیخته بدهند و بعد سه روز گلقند و غیره دهند بدستوریکه در قول صاحب کامل گذشت تا هنگامیکه علامات نضج ظاهر شود و اگر از شب
وقت خواب دواء الترید استعمال نمایند فائده تمام دارد و صبح گلقند هفت درم با مصطکی و انیسون بدهند و بعد از نضج مسهلی مرتب سازند ازین نوع سنای مکی بسفایج تخم کاسنی
هر یک چهار درم اصل السوس مقشر غاریقون تربد خراشیده هر یک یک مثقال تخم خطمی بنفشه غافث هر یک سه درم آلو بخارا ده دانه عناب سپستان هر یک یک اوقیه مویز منقی
شش درم بادیان انیسون هر واحد یکدرم جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر دو اوقیه ترنجبین شش درم شکر سفید نیم اوقیه روغن بادام یکدرم اضافه نموده ریوند چینی
نیم درم سوده پاشیده بنوشند وجهی که در قول انطاکی گذشت درین باب بغایت مجرب ست و حب صاحب کامل نیز ستوده است بعد از هر هفته یکبار دهند و [illegible]
تنقیه فرمایند و این معجون درین باب بغایت قویست و نسخه آن مسهل ست که در قول ایلاقی گذشت و باز تبدیر تسخین رجوع نمایند و اگر بوقت نوبت قی بمقیات بلیغ
کنند بغایت سودمند ست و باقی تدبیر همانست که در قول صاحب کامل مسطور شد مؤلف اقتباس گوید که گلقند عسلی تازه و سکنجبین ساده هر یک دو توله [illegible]

وبالایش گلقند شکری چهار توله در گلاب پاد آثار وعرق بادیان نیم پاؤ بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده نیم گرم بنوشانند وغذا نخوداب جوزهٔ مرغ ویاشوربای بچهٔ مرغ کم روغن
با نان تنک دهند تا یک هفته ودر قوانین العلاج مرقوم ست که تلطیف غذا در اوائل لازم بود چون بتوماش وبرنج وماش مقشر وشوربای چوجهٔ مرغ بعد نضج واجب باشد
برای حفظ قوت ویاگوشت مرغ کلان بعد چهار دهم ونخوداب بگوشت کبوتر بچه بعد لبت ویکم وبجای آب در ابتدا بر ماء العسل اکتفا ورزند وبعد یکهفته بمقیئات بلغم
قبل از نوبت قی کنند بکرات ومرات وقید یکهفته جهت آنست که معده رنجانیده میشود وورم پیدا مینماید وروز نهم ملاحظه نمایند که بلغم از کدام قسم ست پس مناسب
آن ادویه بکار برند چنانچه در بلغم زجاجی ادویه قویه وگرم ملطف تر باشد مثل شکاعی وبادآورد وافسنتین وغافث وجعده وقنطوریون دقیق وبرنجاسف ومانند
اینها ودر دیگر اصناف خفیف از اینها بدهند واغذیهٔ منضجه گرم در اینجا بسیار دهند وبعد انقضای دوره غذا دهند وجهت تقویت معده این ضماد کنند لادن سک مسک
مصطکی افسنتین سعد گل سرخ هر واحد یک توله آب برگ ریحان وپودینهٔ سبز و تا پانزده روز برین تدبیر مانند ولیکن جهت حصول نضج این مطبوخ دهند
اصل السوس مقشر انیسون پرسیاوشان هر یک پنج ماشه بادرنجبویه شاهتره هر یک هفت ماشه مویز منقی یکنیم توله انجیر زرد سه عدد گاؤزبان پنج ماشه
تمیرهٔ بنفشه گلقند عسلی هر یک سه توله ویا مطبوخی دهند که در قول ابن الیاس گذشت وروز شانزدهم وقت شب معجون مسهل علوی خان سه ماشه یا معجون
که مذکور گردد خورانند وصبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یک توله تا دو توله پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر واحد یک توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک هفت ماشه
زنجبیل سه ماشه خیارشنبر شش توله ترنجبین پنج توله شربت دینار سه توله روغن بادام پنج ماشه وآلو بخارا ده عدد اضافه نمایند ووقت دوپهر نخوداب دهند
ووقت شام نان ثرید بشوربا ویا شله بخورانند وروز هفتدهم تبرید دهند بدین صفت قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطکی مرکب علوی خان نه ماشه
آمیخته بلیسانند واصل السوس مقشر گاؤزبان هر یک پنج ماشه انیسون چهار ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه در عرق مکوه وگلاب وعرق شاهتره
هر یک شش توله جوشانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری اصولی علوی خان سه توله تودری یا حرف هفت ماشه اضافه کرده بنوشانند وغذا
بدستور وهمین طور سه چهار مسهل داده بعده قرص غافث سه ماشه در شربت افسنتین یک توله آمیخته با مطبوخ که دران اصول ثلاثه است ودر قول شیخ
گذشت عوض افسنتین مصطکی سه درم وگلقند ده درم داخل کرده دهند صفت معجون مسهل تربد سفید برگ سنا حب النیل هر یک سه درم گلقند
غاریقون هر یک دو درم سقمونیای مشوی یک توله مغز تخم مهندی چهار توله در سه چند عسل وقند قوام ساخته بیامیزند شربتی از یکدرم تا دو درم ودوار التربد هر شب
یک مثقال دادن درین باب بسیار نافع ست وبعد از حصول نضج باید که بار بتکرار تنقیه نمایند بدستور سابق واگر ازین تدبیر هم مفارقت نکند پس بنگرند اگر قاروره
رنگین وغلیظ باشد فصد باسلیق واسیلم بگشایند وخون بقدر قوت بیمار بگیرند جهت اخراج بلغم غلیظ ومواد متعفنه عاجل النفع ست واگر ازین تدبیر نیز
باقی ماند مروق دوار المبارک بشربت بزوری دهند وهرگاه مرض طول کند قرص گل رازی دهند ونسخهٔ آن همانست که در قول ایلاقی بعد قرص گل به نسخهٔ
ابن زکریا بنوع دیگر مسطور شده وانجا که بعد چهار پنج ماه یا کم وزیاده تهبج وآماس در پشت چشم وپای پدید آید باید که قرص گل با ایارج فیقرا که در قول مذکور بحواله
قول شیخ گذشته بدهند وتدبیر سوء القنیه رجوع نمایند ولیکن بفاصلهٔ یک روز تا سه هفته وقت شب دوای رازی دهند اجزای آن همان مسهلی ست که در
قول ایلاقی گذشت با نبات مساوی آمیخته شب بدهند وصبح شربت دینار کبیر چهار توله در عرق عنب الثعلب وبادرنجبویه هر یک هفت توله دهند وروز دیگر دوار الکرکم
کبیر نه ماشه وشربت افسنتین وسکنجبین فوهی هر یک دو توله در عرق مکوه پاو آثار حل کرده بدهند وبخور برگ نیب وبادیان جهت عرق آوردن ورفع این تپ معمول
ست وبخور عاقرقرحا همین اثر دارد وانطاکی گوشت قنفذ سه ماشه در شربت افسنتین یک توله لیسیدن در رفع این تپ از مجربات خود ترقیم فرموده وهمچنین بخور لثه حیض
زنیکه اول بار اورا حیض آمده باشد ودر عشرهٔ کامله در حمای بلغمی دایره مرقوم ست که بعد از گذشتن چهار ماه یک فنجانه گلگاب با نیم مثقال فلفل سیاه سه ساعت قبل
از نوبت دادن در سه روز رفع این تپ میکند بجهت کثرت ادرار ورفع تعفن وبقراط در فصول نوشته که آب گرم قبل از نوبت بر سر بیمار انکباب کردن از مجربات نست
وقاضی ثناء الله صاحب مرحوم در معالجات ثنائی قلمی فرموده اند که در تپ بلغمی دایره ولازمه تا چهل روز متواتر گلقند عسلی وسکنجبین ساده مساوی دادن بهتر ازین چیزی دیگر نیست

علاجش بعلاج حمای مواظبه نمایند مگر اقدام بر تسخین بملطفات درینجا باحتیاط و تدریج نمایند زیراکه مادهٔ این تپ در عروق محصور است ازینجهت بسرعت تحلیل نشود بلکه باستعمال ادویهٔ محلله ملطفه متحرک و متبخر گردد و حرارت آن بسوی اعضای اصلیه خصوصاً قلب بطریق عروق برسد و آن گرم گردد و بدق مؤدی شود و اینجا دران خوف حدوث سرسام بارد است چنانچه وجه آن عنقریب در اقوال مبین گردد و در دادن مبردات نیز آن دلیری نشاید که در تپ صفراوی زیراکه ماده را خام کند و مرض بطول کشد و فساد آن بجگر رسد و منجر باستسقا شود علاج مشکل گردد و آنجا که سرفه باشد ترشی دور باید داشت و حب مسکن سرفه بدون مخدری ساخته در دهن دارند و آنجا که دماغ قوی بود و صداع نباشد تنقیهٔ بلغم بقی گاه گاهی بعد طعام بقی مناسب یا باسهال برفق بعد ظهور نضج بمسهلی که سخت گرم و تیز نباشد مناسب بود و آنجا که صداع باشد عنبه و شیاف شکر تلیین طبع اولی است و دیگر تدابیر که در غب غیر خالصه مذکور شد حسب حاجت بکار برند غیر از مخدرات بالجمله جهت تلطیف خفیف و تقویت معده سکنجبین و گلقند و عرق بادیان دهند و اگر دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بر گلقند تنها خواه بعرق بادیان و امثال آن بحسب وجوب مشاهده حال اقتصار ورزند و تلیین طبع بمغز خیار شنبر کنند و بعد نضج تنقیه و ادرار بول نمایند و بعد تنقیه قرص گل سود دارد و آنجا که در سینه خشونت بود مطبوخ بنفشه و سپستان و پرسیاوشان و اصل السوس و خطمی فائده نماید و استحمام بعد نضج تام کثیر النفع است بشرطیکه در دماغ ضعف نبود و صداع نباشد و اگر لثقه کشیده مشتبه بدق باشد طبیخ اصل السوس بادیان پرسیاوشان هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه نانخواه دو ماشه قرنفل چهار عدد جوشانیده نبات یک توله داخل کرده دهند بعد ازان مسهل بدهند و دستور العمل بعض متاخرین در علاج این تپ آنست که هفت روز نضج ماده بدین دوا کنند گل بنفشه اصل السوس بادیان هریک چهار ماشه عناب هفت دانه جوشانیده گاهی گلقند گاهی شربت بنفشه دران حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز هشتم بدین مطبوخ مسهل دهند گل بنفشه بادیان عنب الثعلب اصل السوس هریک نه ماشه پرسیاوشان شش ماشه عناب ده دانه جوشانیده صاف نموده مغز خیار شنبر ترنجبین هریک شش توله گلقند چهار توله مالیده باز صاف کرده روغن بادام شش ماشه انداخته بنوشند روز نهم جوشاندهٔ مذکور روز دهم مسهل مسطور روز یازدهم دوای روز نهم روز دوازدهم مسهل مذکور روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنب الثعلب تخم کاسنی هریک چهار ماشه گلاب پانزده توله در جوشاندهٔ مذکور داخل نمایند روز شانزدهم این مسهل دهند عناب ده دانه گل بنفشه گاوزبان بادیان مکوه اصل السوس هریک نه ماشه پوست بیخ کاسنی شش ماشه سنای مکی یک توله جوشانیده فلوس خیار شنبر ترنجبین گلقند روغن بادام باوزان سابق افزوده بدهند روز هفدهم بلیلهٔ مربی بگلاب شسته بخورند بعده دوای روز چهاردهم بدهند غذا شوربای قلیه خشکه روز مسهل میانه روز نخود آب و شب شوربا و خشکه روز هژدهم قرص گل صغیر با سکنجبین بزوری معتدل سرشته بخورند بعده شکاعی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب هریک چهار ماشه جوشانیده گلقند حل کرده بدهند بعد ازان همین ادویه استعمال نمایند تا خاطر جمع شود **اقوال افاضل** شیخ الرئیس می فرماید که علاج حمای بلغمیه لازمه مسمی بلثقه علاج بلغمیه نائبه هر روزه است و فرق فیما بین آنست که درین تپ باید که استعمال ملطفات حاده بآهستگی نمایند و اگر اقتصار نمایند بر مثل سکنجبین و گلقند و جلاب عسل و ماء العسل و آب بادیان و کرفس اصول ثلثه یعنی بیخ کاسنی و بادیان و کرفس نفع کند زیراکه این ادویه نضج ماده برفق نمایند و تحریک آن بسوی اعضای رئیسه نکنند و گاهی کامخ شبث و کامخ کبر ایشان را نفع نماید و خصوصاً در وقت ظهور آثار نضج در ماده و تدبیر غذای ایشان در مراعات زمانها یعنی بتوسیع در اغذیه کثیر الغذا و خلاف آن یعنی بتجویع و تلطیف و قوت قوة و ضعف آن مثل تدبیر مواظبه است که در سابق مذکور شد و از ادویهٔ جیده برای ایشان قرص عشره است که دران ده ادویه است و در قرابادین نوشته **و ایضاً** از ادویهٔ جیدهٔ مجربه برای ایشان این قرص گل ست گل سرخ شش درم رب السوس شاهتره سنبل الطیب هر واحد چهار درم مصطکی کهربا هر واحد سه درم انیسون دو درم **و ایضاً** این قرص غافث نسخهٔ آن غافث چهار درم گل سرخ یکدرم و ثلث طباشیر دو درم و نیم ادویه سوده بآب قرص سازند **و ایضاً** غافث سه اوقیه گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب نیم رطل طباشیر چهار اوقیه **و ایضاً** این قرص افسنتین نسخهٔ آن افسنتین اسارون تخم کرفس انیسون مغز بادام تلخ شکاعی بادآورد عصارهٔ غافث مصطکی سنبل الطیب هر واحد دو درم **جرجانی و ایلاقی** بنویسند که علاج این تپ همچون علاج تپ بلغمی نائبه است جز آنکه در علاج این تپ باشربه و ادویهٔ منضجهٔ ملطفه چندان دلیری که در نائبه کنند درینجا نتوان کرد خاصةً اگر با وی صداع یا ضعف دماغ بوده باشد زیراکه بیم آن باشد که در وقت تزاید ماده لطیف گشته بدماغ برآید و سرسام آرد پس اولی تر آن باشد که معده را بگلقند قوت دهند و برای تلطیف خلط از سکنجبین ساده

نسخهٔ قرص غافث

یا سکنجبین که دران بیخ بادیان پخته باشد یا جلاب واندک بادیان بآب کرفس جوشانیده تجاوز نکنند واز قرص گل نیز تجاوز نکنند واز بهر این ابقراط گفته است که تپ
مردم پیر ازنرم وآهسته تر باشد و برنرمی وآهستگی تپ ایشان غره نشاید کرد و بر چیزهای گرم دادن دلیری نباید کرد الا بعد احتیاط تمام واگر دماغ قوی باشد
وصداع نبود وتپ آهسته باشد بعد نضج تنقیهٔ بلغم بحبها کنند که دران شحم حنظل باشد و ادرار بول بماء الاصول نمایند و قرص غافث وقرص افسنتین سودمند بود
صفت قرص غافث بگیرند غافث سی درم گل سرخ شصت درم طباشیر چهل درم شربتی دو درم **نوع دیگر** عصارهٔ غافث شش درم گل سرخ سنبل طباشیر
ترنجبین هریک دو درم شربتی یک مثقال وصفت قرص افسنتین در قول شیخ گذشت یک مثقال ازان با پنج درم گلقند ویا پانزده درم سکنجبین ساده بدهند ونسخهٔ
قرص گل نیز در قول مذکور مسطور شد لیکن درینجا عوض رب السوس اصل السوس نوشته وشاهتره وانیسون مطروح ست وشربت آن یکمثقال وچون اکثر این تپ
در آخر مؤدی باستسقا میگردد پس هرگاه علامات آن پدید آید بعلاج آن مشغول باید شد ونسخهٔ ماء الاصول که ادرار بول نماید ومزاج را باصلاح آرد همانست
که در علاج حمای مواظبه در قول ایلاقی بحوالهٔ قول صاحب کامل مذکور شد مصنف حاوی صغیر نوشته که در تپ لثقه هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم و
پوست بیخ آن پنج درم واز شکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند وغذا ماء الشعیر باندک نخود پخته بدهند ویا جلاب از سکنجبین ساده ده درم در آبیکه گلقند شکری
ده درم دران مالیده باشند داخل کرده بنوشند واز آب شدید البرد منع کنند ودر غذا تقلیل باید کرد واقدام بملطفات قویه درینجا بتدریج وحذر کنند وهرگاه اثر
نضج در قاروره ظاهر شود تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم تخم کاسنی اصل السوس مقشر نیکوفته بادیان گل سرخ بنفشه نیلوفر هر واحد سه درم
مویز سرخ طائفی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بست عدد همه را در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید ودران فلوس خیار شنبر وترنجبین هر واحد پانزده درم
مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند وتا آخر روز بران صبر نمایند هرگاه اسهال خوب نماید جلاب بار داز شکر سفید وعرق گاوزبان هر واحد ده درم وتخم ریحان دو درم
بنوشند ودر آخر روز غذا بماء الشعیر که دران نخود ولوبیا پخته باشند بدهند ودو یا سه روز راحت دهند پس قرص بنفشه مقوی لسقمونیا وترید ویا معجون خیار شنبر
پنج مثقال در آب گرم حل کرده بنوشانند وباقی علاج وتدبیر او مثل علاج مواظبه باشد غیر آنکه قرص غافث ولک درین تپ لائق نیست ابن نوح خجندی
بعد بیان امتناع باقدام مسخنات مینویسد که توجه بر تقویت معده بگلقند وقرص ورد نمایند واگر دماغ صحیح باشد وتپ آهسته بود مدرات قویه مثل ماء الاصول وبزور
وماء العسل ودواء الکرکم وکمونی وفلافلی دهند وازقی بمقطعات مثل سکنجبین وآب گرم باز نمانند ونان لغسل وکامخ کبر یا مرقهٔ معمول بانجدان وصعتر بخورانند
ابقراط گفته کسی را که تپ بغیر صفرا باشد ریختن آب گرم بر سر او بمرات کثیر سود دارد وشرک هندی گوید که افضل علاج حمای بلغمی قی کردن ست ولیکن بعد روز هفتم تا
معدهٔ او ورم نکند واهرن گوید که اطبا حمای بلغمی را تشبیه داده اند بچوب ترکه در آتش انداخته باشد پس دخان او بسیار برخیزد وسوختن او کم باشد وابن سرافیون گفته
که صاحبان تپ بلغمی را اجازت حمام ندهند مگر بعد ظهور نضج چه او ایشان را ضرر دهد وعلی بن زین گوید که درین تپ از مالش روغن حذر کنند که ابطار تحلیل او میکند
ومحمد زکریا میفرماید که درین تپ اعتماد بر ادرار بول غلیظ باشد مثل غافث وشاهتره وبادآورد وشکاعی واشق وکندر و مانند آن ووجع طویل خوابان انطاکی
گوید که علاج حمای مواظبه بعینه علاج حمای لثقه است لیکن در لثقه مزید اعتنا بتسخین واجبست زیرا که خلط در قعر عروق ست وایضاً بدلک خشن وخوردن چیزیکه
مفتح باشد مثل ماء العسل وکرفس برای انضاج وایضاً بتعریق زیرا که عرق دران نمی آید مگر در اقلاع کلی میر عوض گوید که اگر درین تپ دماغ ضعیف ورنجور باشد
استعمال مسخنات جائز نیست وباعث احداث لیثرغس میگردد ومعرقات درین باب فائدهٔ تمام دارد صفت سفوفی که درین کار آزموده است بیارند حلزون
چندانکه خواهند ویکشب در سرکه ترکنند آنگاه آنچه اندران از گوشت باشد بیرون اندازند پس آن حلزون را بسوزانند چندانکه سپید گردد وبعد از تنقیهٔ خلط فاسد
بقدر ثلث درم تا دو ثلث با شراب یا روغن گاو بوقت نوبت یا ظهور اشتداد بدهند وبدن بیمار را بپوشانند که از عجائب تجاربست وکم دیده شد که حاجت
بتکرار عمل افتاده باشد صفت مطبوخی که علی بن زین در حمیات مزمنهٔ بارده بستاید صعتر گل سرخ زنجبیل هریک سه درم کشنیز خشک چهار درم پودینهٔ نهری
پنج درم مویز منقی هفت درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف آید صاف نموده ثلث رطل بگرم بنوشند ودوای مجرب صاحب دار الشکوهی در ذیل ادویهٔ
مفرده نافع حمای مواظبه مسطور شد مؤلف اقتباس مینویسد که درینجا بیشتر از مواظبه در ادرار کوشند وباستفراغ کمتر متوجه شوند واز استعمال مسخنات شدیده

و ابتدا سخت اجتناب نمایند تا بعد [illegible] سرسام گشته موجب هلاک نگردد کذا فی الاکسیر دوای نواب علوی خان که در رفع این تپ بعد سه چهار ماه
از مجربات ست قرص گل [illegible] ماشه در شربت بنفشه یک توله بلیسانند و بالای آن تخم کاسنی یک توله در عرق کاسنی و عرق مکوه و گلاب هر یک [illegible] توله تر کرده
در جهولی انداخته بطور [illegible] بچکانند و هفت مرتبه تکرار نمایند بعده ظرفی مسی قلعی دار که بر آتش انگار چوب کنار سرخ کرده باشند انداخته صاف نموده [illegible]
بزوری دو توله داخل کرده بنوشانند و در خلاصة التجارب نوشته که بعد تنقیه این دوا بسی مفید است نانخواه مقشر یک توله شب در آب شیرین خیسانیده صبح
صاف نموده یک پیاله آن بعسل شیرین کرده بدهند دوائی که حکیم بقاء الله خان از مجربات خود نوشته اند دار فلفل یک عدد قرنفل دو عدد در عرق کاسنی و
مکوه هر یک یا نیم توله شب خیسانیده صبح بدست مالیده قند یک توله افزوده صاف کرده دهند و هر روز قند نیم توله و دیگر اجزا بدستور بیفزایند تا چهارده روز
پس هر روز بحدی که اضافه کرده شد بکاهند تا هر یک بوزن روز اول برسد بعده بگذارند و چون هشت ماه بگذرد و سرفه و تهیج اطراف پدید آید این دوا دهند صمغ
شیره مکوه خشک شیره گلوی سبز هر یک یک توله اصل السوس مقشر هفت ماشه و تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و شاهتره هر دو پاو آثار بر آورده مثل کوکنار هفت نوبت
چکانیده شربت بزوری حار و شربت کشوث و ال علوی خان هر یک دو توله داخل کرده و هفت عدد پاره سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت کرت و ا [illegible]
دمپخت گرفته در ان انداخته صاف نموده بدهند ولیکن بایدکه اول قرص افسنتین سه ماشه در شربت کشوث دو توله بلیسند و بالای الطعام مصطگی سه ماشه در دوا الکرکم
آمیخته بدهند صبح و شام تا یک هفته که عظیم الاثر ست و سالی تا مدت نه ماه تشفی داشتم و هر چند تنقیه و تعدیلات بکرات و مرات بکار بردم سود مند نکرد حکیم کبیر علی خان
معاینه احوال و قاروره و نبض فرموده فی الفور امر بفصد اسیلم نمودند و این دوا دادند شیره فقاح اذخر هفت ماشه شیره تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و افسنتین
هر یک هفت توله بر آورده پاره های سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت مرتبه داغ داده شربت قنطوریون نواب علوی خان دو توله
داخل کرده خاکشی و تخم بادرنجبویه هر یک سه ماشه کفت زده بنوشانند تا دو هفته استعمال این فرمود و در مدت یک هفته ازین تدبیر صحت یافتم

حمیات که اکثر از قسم بلغمیات بود

و گاهی از صفرا نیز باشد و از اقسام سودا البته نباشد و هر یک ازان مخصوص باسما و احکام ست و آن شش قسم ست اول انفیالوس که آنرا افیالوس
و انفالیوس نیز گویند و در سریانی فرسولسوس نامند و آن تپی باشد که دران اندرون بدن برودت محسوس شود و بیرون آن حرارت باشد و حدوث این تپ
از بلغم زجاجی بود که در باطن و قعر بدن حاصل شود و آن موضع را بسبب برد خود سرد گرداند پس آنچه ازان عفن شود ازان بخار گرم در ظاهر بدن منتشر متفرق گردد
و در ظاهر لهیب آرد و آنچه متعفن نشود در باطن سردی آرد و برودت او قبل از زمان نوبت بهر آن ظاهر نشود که تا وقتیکه آن ساکن باشد عضو یکه او اندر آن است
ازان الفت گیرد و از سردی او منفعل نشود و چون حرکت کند وقت نوبت و ملاقی گردد بعضوی از اعضای باطنی مجاور آن عضو که مالوف او نیست
ازان منفعل گردد و سردی او احساس نماید و هرگاه عفونت دران آغاز کند حرکت نماید و اندک متفرق گردد و بسبب غلظ و لزوجت خود در تمام
بدن عام نگردد تا در ظاهر بدن نیز سردی ازان حادث گردد و این تپ تا دیر بماند و منجر باستسقای لحمی گشته بهلاکت میرساند و پیران ازین تپ
کمتر نجات می یابند دوم لیفوریا که آنرا النفوریا نیز گویند و آن تپی ست که اندران در باطن بدن حرارت بسیار محسوس شود و در ظاهر آن برودت
و این تپ اکثر بلغمی بود و گاهی صفراوی حادث از صفرای محیه بسیار غلیظ و آن از بلغم چنان عارض شود که بلغم در باطن مشتعل شود و عفن گردد آن موضع را
گرم گرداند و بهر آنکه چیزی که ظاهر بدن را گرم کند بسبب غلظ و شدت برد او بسیار تحلل نشود پس ظاهر بدن بانتشار بخار آن بسیار گرم نگردد و بهر آنکه قوت
مع خون و روح بسوی خیر اذیت که آن باطن بدن ست متوجه شود پس ظاهر بدن از حرارت خالی شود و بارد گردد چنانچه در غشی و خصوصاً هرگاه در ظاهر بدن بلغم
خام زجاجی بارد باشد که آن اعانت بر برودت ظاهر بدن کند و ایضاً بهر آنکه بسیار باشد که ازان بلغم که در باطن بدن ست بخار قلیل خفیف الحرارت متحلل گردد
و بسوی ظاهر بدن صعود کند و آن بسبب حرارت منفصل گردد و اندک مدت حرارت همراه آن باشد بعده آن حرارت ازان بخار زائل شود مثل آنکه بخار آب
زائل میگردد پس هرگاه آن زائل شد و آن بخار و بلغم در اصل قبل از عفونت شدید البرد بوده پس سردی آن عود کند و ظاهر بدن را سرد سازد و این نوع در اکثر نائبه

وامّا این تب از صفرا چنان عارض گردد که هرگاه صفرا اندکی غلیظ در باطن باشد و عفن شود و آن موضع را گرم گرداند و از آن ابخرهٔ بسیار بسبب قلت و غلظ آن متحلل نشود که ظاهر بدن را گرم سازد و همان حالت که در بلغمی مذکور شد عارض شود یعنی سخونت باطن بحرارت عفونیه و برودت ظاهر بسبب عدم تحلل ابخرهٔ کثیره بسوی آن و این نوع صفراوی را ابطیقودس نامند و اما لیفوریا اسم جنس ست و صفراوی نوعی از آنست و لیفوریا در مدت طویل تر از شطر الغب میباشد بسبب اتحاد شدید صفرا با بلغم انطاکی گوید که قیاس مقتضی آنست که لیفوریا از صفرای محترقه داخل عروق و بلغم جصی قریب سطح جلد که حرارت بجلد او نرسد عارض گردد و درین نوع اگر برودت ظاهر اشتداد نماید و حرارت باطن بحد تسوید زبان و آثار کرب و قلق و اختلاط عقل و ثقل رسد پس در علاج او جای طمع نیست و این حالت را چند بار مشاهده کردیم که در میان هفته عقب و موت نمود و اگر چنان نباشد بعلاجش پردازند سوم تبی که در آن هر دو احوال حرارت و برودت معا در هر یک از باطن بدن و ظاهر آن در حالت واحد یافته شود یعنی آنکه حرارت در موضعی از ظاهر بدن و برودت در موضعی دیگر از ظاهر آن یافته شود و همچنین حرارت در موضعی از باطن بدن و برودت در موضعی دیگر از باطن آن یافته شود و شیخ میفرماید که مثل این تب اگر باشد پس چنان افتد که دو ماده بارد بلغمی باشد که بسبب تعفن یکی از آن در باطن بدن حرکت نماید و دیگر در ظاهر آن و همه یا یکی از آن هر دو در ظاهر و باطن بسیار منتشر نباشد بعده وقتیکه هر دو در تعفن شروع کنند هر یک از آن بخار حار لطیف بنواحی خود رساند و آن هر دو چون بارد ست بخار خود را گرم نمایند و بجرم خویش سرد سازند و بسبب تبرید خلط بارد در حال حرکت معدوم شده و آن مرور مادهٔ بارد بر اعضاست که ببرودت آن انس نداشته باشند و گویند که حدوث او چنان بود که در خارج بدن یکی رطوبت صفراوی و دیگر بلغمی یا سوداوی باشد پس عفونت ضعیف حادث شود که بدان صفراوی بنا بر سرعت قبول التسخین بسبب حرارت خود گرم گردد پس ظاهر بدن و باطن آنرا گرم گرداند و اما رطوبت بلغمی و سوداوی پس بر تسخین او این عفونت قوی نگردد بلکه سیلان آن نماید پس یکبار از دو سائل گردد و آن بارد ست ظاهر بدن و باطن آنرا سرد سازد و جائیکه برسد و جائز ست که هر دو رطوبت متمیز باشند و یا مختلط باشند و باوی انفصال آنها بحرارت ضعیفه سهل باشد چهارم حمای غشیه و آن تبی است که چون ابتدا کند غشی حادث گردد و بیمار در هر نوبت بیهوش و بی قوت و بی طاقت شود و در آن غشی بسبب مادهٔ آن افتد و آن در اکثر بسبب بلغم خام تخمی متفرق بسیار در بدن که از کثرت او قوت مقهور گردد و تخمی از آن بجانب فم معده بریزد عارض شود و در اکثر اعانت ضرر آن ضعف فم معده کند و آن بلغم چون متحرک شود در عفونت شروع کند قوت حیوانی و طبیعی اکثر مقهور گردانند و متحیر کنند و از تدبیر غشی و تب عاجز شود چنانکه اگر قوت را با ماده بگذارند تا تدبیر ماده وفا نکند و اگر باستفراغ ماده باهستگی مشغول شوند ماده عصیان نماید بسبب غلظ و کثرت خود و بحرکت خانق قوت و روح حرکت کند و اگر باستفراغ آن باسهال یا فصد بسختی مشغول شوند قوت متحمل آن نباشد و چگونه تحمل نماید که درینجا باوجود سکون مادهٔ غشی افتد و با این همه حاجت ایشان باستفراغ بیشتر باشد بسبب غلبهٔ ماده بکیفیت و کمیت او و ایضا حاجت ایشان بغذا شدید باشد زیرا که اخلاط ایشان خام بود در آن خونی نباشد که غذا ببدن دهد و انعاش قوت نماید و بدن بی غذا باشد بسبب تحلیل حمی و عدم وصول تغذیه و اگر تکلیف غذا دهند مادهٔ فاسد زیاده گردد و اگر نمانند هند قوت ساقط شود و در ابتدای آن چنان عارض شود که بسوی قلب چیزی از مادهٔ بارد محدث غشی بریزد پس نبض صغیر و ساقط و متفاوت شود بسبب برودت مادهٔ مصبوب بعده طبیعت در تسخین ماده و تلطیف آن جهد کند و عفونتی که بعض اجزای آنرا بسوی قلب تحریک داده بران اعانت کند پس قلب از ضرر برودت آن خلاص یابد و در ضرر حرارت آن افتد پس نبض سریع و خصوصا در انقباض آن گردد و مع ذالک صغر و بطوء و تفاوت غالب بود و اگر با این تب در بعض احشای مریض ورم باشد امید صحت آن نباید داشت و سردی اطراف و عرق سرد غلیظ قبل از نوبت در انواع این تپ مع انضغاط نبض و عدم زوال این عوارض بعد رفع غشی بیمار را بدورهٔ دوم و یا سوم هلاک میکند و اگر با این اعراض وقت در شکم ورم گردد و آبله های سیاه بر بدن پدید آید عنقریب هلاک گردد و ایضا این تب در بعض اوقات از صفرای غالب غلیظ عارض شود و گاهی از اخلاط رقیقهٔ ردیه افتد و اکثر آن صفراوی شدید الرقت و غوص ردی الجوهر سمی باشد که آنرا تعفن در ابدان بسیار حار یابس مزاج عارض شده باشد و این نوع حاد بود که نبض و قوت را در یک یا دو نوبت ساقط کند و با تهیج ذوبانی بود که در بدن بسرعت حادث شود و گاهی بادی قوت تا روز چهارم وفا نکند و شیخ الرئیس این نوع را که از کیموس صفراوی حادث شود حمای غشیهٔ دقیه نامیده بسبب تغیر اعضا و انحراط آن بسرعت و مرض غشی تپ گاهی غشی در حمیات از اسباب دیگر افتد مثل درد شدید و سهر

و استفراغ مفرط و حرکت مفرط و تدبیرش در ذیل تدارک اعراض حمیات حاده مسطور گردد انطاکی گوید که از حمیات مرکبه تپی ست که آن را مغشیه نامند بسبب وقوع غشی در تب بهت
آن و این حادث شود بسبب کثرت تحلل ماده فاسد بسوی فم معده و قلب پس قوتها و حرکات ضعیف شود و حس غالبا برود و بادی عجز قوت بسرعت و سقوط نبض
ظاهر گردد و این گاهی از بلغم غلیظ مراری باشد و بنوبت آن آید و بادی علامات آن ظاهر شود و گاهی از صفرا بود و بنوبت غب آید و در هر دو حال وفای او بهر تقدیر
شرط نیست بلکه اکثر به است و گاهی صفراوی آن فعل محرقه کند و انواع این تپ عسر بعید البرء ست بلکه اکثر اطبا گفته اند که صفراوی قطعا هلاک کند و چرا نکه شرب دوا
بحرکت خود جذب اخلاط بزیادتی طرف قلب و معده کند و ترک آن نیز موجب تراکم آن گردد و غذا مختلط بصفرا شود و فاسد گردد و ترک آن سقوط کلی قوت واجب کند
پس ازین جهت عسر گشت پنجم حمای نهاری آن تپی باشد که نوبتهای او در روز عارض شود و فترهای او بشب و این تپ دراز تر و رومی تر بود از تپ لیلی برای که ماده
او از ماده لیلی غلیظتر ست و الا بسبب حرارت روز تحلیل میشد و بسیار باشد که بسبب طول خود عروض او در گرمی روز در تپ دق انداز د و اگر این خبیث نبودی
عروض او وقت انفتاح مسام و تحلل بخار نگردیدی پس عارض نشود مگر بسبب کثرت ماده و قوت آن و مع ذلک طبیب محتاج بود که صاحب آن را غذا بشب دهد
و نگذارد که بر امتلای معده خواب کند پس تکلیف به بیداری خواهد داد و آن قوت را ساقط سازد و مقاسات حمی در گرمی روز و بیداری در سردی شب ضرور
در دق انداز د و بالجمله این از حمیات عسر العلاج ست ششم تپ لیلی و این تپی باشد بعکس نهاری که بشب آید و بروز زایل گردد و این نیز مثل نهاری از بلغم بود
طویل المدت بلید الحرکت غلیظ الماده عسر الانفعال از فعل طبیعت و ماده این هر دو تپ بلغم زجاجی ارجح ست که در بدن منتشر گردد لیکن عفونت بسیار نیافته باشد

علاج انفیالوس

علاجش مثل علاج تپ بلغمی نمایند و اول سکنجبین و گلقند با عرق کاسنی و بادیان و عنب الثعلب و خاکشی دهند بعده مطبوخات مناسبه از اصول و بزور و اوراد
مناسبه استعمال کنند و بعد از یک هفته و یا زیاده از آن چون ماده نضج یابد در همان مطبوخات سنا و تربد و غاریقون و خیارشنبر و گلقند و روغن بادام افزوده
مسهل دهند و در استعمال ادویه منضجه و مسهله و غیر آن و اختیار اغذیه و جز آن همان قاعده که در علاج سوداویه و لثقه گذشت مرعی دارند و این تپ نیز مثل
جمیع حمیات بلغمی محتاج بتقویت معده بود و گلقند با مصطکی و انیسون جهت تقویت معده در سایر حمیات بلغمی نفع تمام دارد و انطاکی گوید که در علاج این تپ
نزد من لابد ست استفراغ چیزی از علاجات سوداویه و بعضی گویند که علاجش خفیف از شطر الغب نمایند بلکه بعلاج حمای غشیه بلغمیه پردازند چنانچه ذلک بشماری
و گرم داشتن بدن در ینجا مفید ست و صاحب خلاصة التجارب نوشته که علاج این بعلاج حمای غشیه خلطیه و سوداویه نزدیک ست و لیکن ذلک و گرم کردن ظاهر
بدن درینجا جائز نباشد و در وقت نوبت یکبار اندر آب سرد غوطه خوردن اگر از فصل و سن و عمر مانعی نباشد علاجی نیکو بود و نفس گرفتن بمقدار امکان و بخور
سفید ست و فلفل سیاه کوفته در عسل سیر غالب در طعام بتفاریق و چند بیدستر بعسل آب نافع بود شیخ میفرماید که علاج انفیالوس ولیفوریا قریب از علاج حمای بلغمی
که سابق مذکور شد و [illegible] بلغمیه نیز هر دو در طریق علاج متقارب اند و لازم ست که اولا ابتدا بسکنجبین عسلی و شکری کنند و ایضا گاهی درین هر دو
رب خوره مطبوخ بعسل و شربت ورد امر کرده میشود و اگر عفونت شدید و حاجت بتسکین بسیار باشد بعد از آن تدریج از طریق نوشیدن بزور مثل
بادیان و کرفس و آب اوراق آنها تا نقوع صبر و قرص ورد بمصطکی و حب صبر و ایارج فیقرا و حب غافث نمایند و در هر دو اعتنا بمعده فرمایند و قی آب لوبیا
و ترب و شبت و پودینه و مدرات استعمال کنند و از مسهلات نافعه درین هر دو تپ آنست که از هلیله سیاه و زرد و تربد و شکر سازند و از آنچه نفع بلیغ دارد
حقنه های مایل بحدت ست که در آن مغز قرطم و قنطوریون دقیق و شبت و بابونه و خارخسک و اکلیل الملک و مری و عسل افکنند مجوسی گوید که ابتدا نمایند اولا
در علاج انفیالوس باستعمال گلقند در هر روز بخایند بیک بوزن هفت درم و بالایش آب نیمگرم بنوشند و بعده دو ساعت از آن دو اوقیه سکنجبین بزوری
بیاشامند و اگر سردی شدید یا بول خام باشد گلقند و سکنجبین هر دو عسلی بکار برند و غذا بچه مرغ بطور سفیدباج یا زیرباج یا طنجن بدارصینی و زیره و کرویا و مانند آن
پخته بخورند و بعد هفت روز این دوا دهند صفت آن تربد یک درم غاریقون چهار دانگ صبر سقوطری نیم درم کوفته بحریر بیخته با سکنجبین بسرشند
و سحرگاه خورده بالایش آب گرم بنوشند و بعد اسهال فردای آن صبح قرص گل با گلقند بدهند و اگر معده ضعیف باشد اندک مصطکی و عود بدان اضافه نمایند

واگر در معده ضعف نباشد و در اینجا حرارت نبود قرص گل با سکنجبین بخورند و هر روز در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بران ریزند و در حمام زیاده قیام نسازند تا لطیف
خلط نگدازد و غلیظ باقی ماند و مع ذالک دلک مستدل در سائر بدن او استعمال نمایند بعد ازان بسائر تدبیر اصحاب حمای بلغمیه پردازند جرجانی و ایلاقی گویند
که علاج هر دو نوع یعنی انفیالوس و لیفوریا بیکدیگر نزدیک ست و بیشتر عنایت بقی باید کرد و قی بسکنجبین و تخم ترب و مانند آن باید فرمود و از اول مرض تا هفت روز
هر روز صبح هفت درم گلشکر بخایند و بعد دو ساعت سکنجبین ساده بست درم بنوشد و بعد یک هفته نقوع صبر و ایارج فیقرا و حب صبر و شربت گل دهند **صفت**
حب صبر صبر سقوطری دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر واحد یک درم کتیرا مقل هر یک یک درم شربتی دو درم **صفت**
نقوع صبر صبر سقوطری چهار دانگ سوده در آب کاسنی چهل درم حل کنند و یک شبانه روز گذاشته بنوشند و اگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند روا باشد **نسخهٔ دیگر** بادیان
پنج درم در دو من آب بپزند تا به نیم من باز آید صاف کنند و دو درم ایارج فیقرا دران حل کرده در شیشه کرده در جای گرم بنهند و روز سوم سی درم ازان گرفته نیم گرم
بنوشند معده را از خلط لزج پاک کند و صداع متولد از بخار معده را زائل نماید **صفت شربت گل** گل سرخ اقماع جدا کرده دو من بگیرند و در ده من آب بپزند
تا به نیمه آید صاف کرده و یک من عسل و دو من شکر انداخته بقوام آرند **صفت مسهلی** که بعد از نضج باید داد و نسخهٔ او همان ست که در قول مجوسی گذشت و در آخر
این حمیات سکونی و فودنجی و مانند آن سود دارد و بعضی اطبا گفته اند اگر این تپ امرد پیر باشد بعلاجش مشغول نباید شد زیرا که ازان خلاص نیابد و اگر مرد کهل
و قوی باشد ادویهٔ ملطفه مثل دواء المسک مرجان الاصول بدهند و اگر فصل زمستان باشد شلیثا و مثرودیطوس و تریاق کبیر نافع بود **ابن الیاس** گوید که
بهر تلطیف بلغم در ابتدا هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ بنوماش و نخود و مغز بادام دهند
و تلیین طبیعت بمطبوخ ترید و معجون خیارشنبر و قرص بنفشه کنند و سکنجبین بزوری با قرص غافث و لک و گل بخورانند و اگر سردی شدید یا بول غلیظ سفید
خام باشد تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و مغز حب قرطم بلحوم ماکیان و تیهو و دراج دهند و یا هر صبح
سکنجبین بزوری حار که دران عصارهٔ غافث باشد ده درم با قرص غافث یک مثقال بخورانند و غذا نخوداب و مغز حب قرطم و دارچینی و زیره و کرویا و هر گاه
نضج تام در قاروره بینند این حب دهند که آنرا نافع ست و قاطع بلغم زجاجی غلیظ از عمق بدن بقوت صبر سقوطری یک درم غاریقون نیم درم ترید سفید
یک درم مقل یک دانگ باریک سائیده بآب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت ست سحرگاه بخورند و تا آخر روز بران صبر کنند و هر گاه
اسهال نیک شد جلاب بارد از شکر سفید و عرق گاوزبان هر واحد ده درم تخم ریحان دو درم بنوشانند و غذا نخوداب و گوشت ماکیان و دارچینی
سازند و دو یا سه روز راحت دهند بعده سکنجبین بزوری ده درم با قرص گل یک مثقال بخورانند و باقی تدابیر او تدبیر حمای بلغمی ست

علاج لیفوریا

و قسم سوم که دران حر و برد معاً محسوس گردد معالجهٔ این هر دو بعلاج انفیالوس کنند اما تدبیر لیفوریا محتاج برفق در استعمال ادویهٔ حادهٔ جالیهٔ مقطعه از تدبیر
انفیالوس ست و دلک بدن و تمریخ او بروغنهای گرم بسیار کنند و رب باغوره بعسل بنوشند و هر چه در علاج مواظبه مرقوم شده بکار برند لیکن بگرمیها اینجا آن
جرأت نتوان کرد و دلک متمادی و گرم داشتن تن اینجا عظیم نافع بود و باید که مصطکی یا کندر یا قاقله بخایند و انطاکی گوید که قیاس مقتضی آنست که علاج قسم
سوم مذکور که مرکب از انفیالوس و لیفوریا ست مرکب از علاج صفرا و بلغم باشد و اگر لیفوریا از صفرای غلیظ افتد علاجش نزدیک بعلاج غب غیر خالصه
و دلک درینجا نیز بسیار نافع بود و بتدبیر مرکب از تدبیر بلغمی و صفراوی مثل شطر الغب پردازند و گلقند با سکنجبین بغایت نیکو ست و بقول انطاکی اولاً
بعلاج صفرا معالجه نمایند بعد ازان مالش بدن از بورهٔ ارمنی و قصب الذریرهٔ محلول در غالیه یا روغن بابونه و قی کردن بآب عسل دهند و اندرین
نوع بغایت فعل محمود دارد و بران اعتماد نمایند ایلاقی و جرجانی می نویسند که علاج تپی که حرارت در باطن باشد برفق باید کرد و در ابتدا سکنجبین ساده و گلشکر
باید داد و در آخر مرض نقوع صبر و ایارج فیقرا و آب بادیان و آب کاسنی و قرص گل و مانند آن و قوانین که در علاج حمیات بلغمی مذکور شد مطالعه باید کرد صاحب **کامل**
گوید که تدبیر صاحب حمای معروف بلیفوریا تدبیر حمای بلغمی باید کرد و بحسب مشاهدهٔ نضج خلط و خامی آن پس اگر خام باشد تدبیر او باشیای ملطف سازند

مثل گلقند و مصطکی با آبیکه اندران بادیان و تخم کرفس انیسون جوشانیده باشند و سکنجبین عسلی و عنصلی با آب حاشا یا آب پودینه کوهی دهند و قرص فسنتین در بعض اوقات بسکنجبین و ایضاً معجون جلنجبین احیاناً بحسب مشاهده حاجت بسوی آن و ایضاً معجون فلافلی و تریاق ولیکن این اشیا بعد نضج و تنقیه بدوای مسهل مرکب از تربد و غاریقون و ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب النیل و غیر آن که اسهال بلغم کند استعمال نمایند و اگر فصل و مزاج و سن احتمال این ادویه نماید مطبوخی که دران هلیله کابلی و هلیله سیاه افتد تنقیه کنند و در حمام داخل نمایند و بر بدن او آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و حاشا و پودینه پخته باشند نطول سازند و مالش بدن بروغنی که اندران بابونه و شیح و قیصوم یا شبت مطبوخ بود و یا بروغن قسط نمایند مصنف حاوی و خجندی می‌نویسند که هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود سازند و هرگاه حرارت و تشنگی افراط نماید و مریض را طاقت آن نباشد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با نخود و در معالجه این تپ از ملطفات و مسخنات غیر شدید السخونت غافل نباشند زیرا که حدوث این تپ از اخلاط بلغمیه لزجه غلیظه است و با عراض لازمه او ملتفت نشوند و از قلق مریض و بسبب کرب و عطش او خوف نکنند و هر روز جلاب از بادرنجبویه سه درم و گلقند شکری ده درم و از مصطکی نیم مثقال بدهند و یا بادیان و تخم کرفس هر واحد سه درم بجوشانند و صاف کرده سکنجبین بزوری ده درم داخل کرده دهند و تلیین طبیعت بحقنه ها ئیکه در حمای بلغمی گذشت باید کرد و هرگاه آثار نضج در قاروره ظاهر گردد اسهال بمطبوخی نمایند که دران اسطوخودوس و تربد و غاریقون باشد و خوردن قرص فسنتین و معجون فلافلی و تریاق کبیر و مثرودیطوس ایشان را نافع ست و اگر مزاج و سن و فصل احتمال ادویه ملطفه و مسخنه و قوی الاسهال نکند مطبوخی که دران آلو و عناب و سنا و شاهتره و هلیله زرد و کابلی و سیاه باشد با مغز خیارشنبر بنوشانند و هرگاه بدن پاک شود و اعراض مائله بسا کن گردد در حمام غیر شدید الحرارت داخل کنند و بر بدن او آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و قیصوم گرم بریزند و بعد خروج از حمام روغن بابونه و شبت و مانند آن بر بدن بمالند و گاهی این نوع حمی با زیاده صفرای محیه غلیظه افتد پس هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و نیلوفر هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با تخم کاسنی و اصل السوس دهند و اسهال بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله زرد و خیارشنبر نمایند و هر صبح نوشیدن شربت دینار و سکنجبین ساده نیز نافع است

علاج حمای غشیه بلغمیه

هنگام غشی علاج غشی نمایند و بعد ازان علاج تپ بلغمی کنند و حقنه لین که دران اندک حدت باشد بعمل آرند و مالش بدن بپارچه درشت سازند و خواب ندهند و هنگام گرسنگی نزد ابتدای نوبت ماء الشعیر بشکر یا عسل شیرین کرده و بنان که در ماء السکر تر کرده باشند غذا دهند و هر صبح یک مثقال تخم کرفس جوشانیده بسکنجبین عسلی بنوشانند و بادیان و گاوزبان و تخم کاسنی و گلقند حسب حاجت افزایند و وقت غشی استعمال یاقوتیه نافع ست و اگر از صفرای غلیظ باشد علاجش بعلاج غب خالص نزدیک بود و این شربت اسهال برفق کند و نافع تپ غشی مرکب ست آلو بخارا پانزده عدد سنای مکی شاهتره گل سرخ مویز منقی بیخ بادیان بیخ کاسنی تربد سفید هر واحد یک توله گاوزبان بسفایج بنفشه گل غافث هر یک دو درم تخم کشوث یک درم قند سفید یک نیم پاؤ و اگر عوض آلو دو توله تمر هندی تر کرده آب آن اندازند جائز ست خوراک تا سه توله اقوال حذاق شیخ میفرماید که علاج این تپ دشوار ست چنانچه جهش نمی کور شده و طریق علاجش تنقیه بتدریج ست از ادویه لطیفه بسوی ادویه قویه خصوصاً اگر طبیعت بنفسه اجابت نکند پس بحقنه ها تنقیه ماده که در امعاء و عروق قریب آن باشد از فضول نمایند و در ماده باقی عروق بعیده تلطیف الک استعمال کنند که آن بهترین مستفرغات ست و جالینوس گفته که من از استفراغ اکثر صاحبان این تپ عاجز هستم مگر بمالش بدن و بهترین چه در مالش ایشان آنست که اول ساقها از بالا بزیر فرو همی مالند بپارچهای درشت خراشنده جلد پس رانها را از بالا بزیر بعد ازان دستها را از دوش تا کتف دست بنحویکه جلد سرخ گردد پس ازان پشت و سینه و شکم را از فوق بتحت و باز رجوع نمایند بمالش ساقها و رانها و غیر آن بترتیب اول و بمرتبه که پوست سرخ شود و چنان سازند که زمانه مریض نیم در مالش بگذرد و نیم در خواب اگر ممکن باشد و بالجمله قانون علاج ایشان تلطیف ماده ست بغیر تسخین بسیار و از ملطفات نافعه مثل ماء العسل ست خصوصاً با قوت زوفا و یا تخم کرفس یعنی اندکی ازان در آب او پخته باشند و مانند آن چون سکنجبین و جلاب صبح بدهند و اگر آنجا اسهال صفرا باشد ماء العسل را زیاده تر طبخ دهند تا قریب انعقاد گردد که آن اسهال کم و معتدل و نافع کند و غذا بیشتر ده سکنجبین عسلی نیز ایشان را انفع کند اما در تابستان و آنرا که عادت شرب آب سرد باشد با آب سرد ممزوج کرده

بایدداد و در زمستان آب سرد البتہ نباید نوشید و بر آب گرم اقتصار نمایند و تناول جملہ اشربہ گرم کردہ ایشان را اولی تر است مگر نزد ضرورت فصل سخت گرم
و شدت بیتاب کردن گرمی و تشنگی سخت و موافق ترین چیزیکہ برای تشنگی دہند سکنجبین عسلی ست و شراب رقیق ایشان را در ابتدا نافع بود خصوصاً اگر تپ ایشان غیر قوی باشد
و این کمتر بود و خصوصاً در پیران کہ اکثر تپ قوی باشد و صاحبان این تپ را بعد غذا از شراب چارہ نباشد برای اعانت ہضم و بر طبیب واجب ست کہ نبض صاحب
این مرض را دائم ملاحظہ نماید پس ہرگاہ ببینند کہ دفعۃً در ضعف و سقوط شروع میکند مریض را نان در شراب ممزوج با آب تر کردہ بخورانند اگر ورم احشا مانع نباشد
زیرا کہ اگر ورم مقارن این علت گردد نہ علاج را وجہی باشد و نہ امید خلاص را جای یعنی ہرگاہ مثل این تغیر در نبض حادث شود و ورم در اعضای اندرونی بود و این طعام را
از انجملہ است کہ بسوی آن محتاج اند نزد اشتداد غشی پس خورانیدن آن نفع نخواہد کرد و باید کہ عقب آن طعام مالش بدن استعمال نمایند و اما غذائی کہ بران
خواب کنند یعنی در شب بخورند و از پس آن بخسپند آن ماء الشعیر ست و بران مزید نکنند مگر ہنگام سقوط قوت و اگر زیادہ کنند نان در جلاب یا ماء العسل تر کردہ بخورند
و حمام برای صاحبان این تپ مضر ترین اشیاست و ہمچنین ہوای گرم و سرد بسیار و اگر دران اندک خلط صفراوی باشد و قی سہل بود و تخفیف نماید بسیار نافع بود و بالجملہ
قی کردن برای حاجت بر آوردن دران خلط اولیست چہ جالینوس و ایلاقی مینویسند صواب آنست کہ اولاً از شروع تپ تا سہ روز ماء العسل دہند و ہیچ چیز دیگر ندہند
و اگر قوت ضعیف باشد اندکی کشکاب بدہند و آن از کشک جو و نخود نیم یا دو حصہ کشک و یک حصہ نخود بحسب مشاہدہ حال بپزند و اگر بچیزی دیگر حاجت آید اندکی
نان در جلاب یا ماء العسل تر کردہ دہند و اگر در ابتدای مرض قبض طبع باشد نخست تنقیہ رودہ بحقنہ از آب چقندر و اندکی بورہ ارمنی باید کرد و بدن او را
بروغنی کہ دران قبض نباشد چون روغن خیری یا روغن کنجد بمالند بدستہای مختلف و پارچہ درشت تا اخلاط لطیف شود و در زمستان روغن خیری بہتر باشد
و جای خواب و خشک باید معتدل در حرارت و برودت و خواب معتدل سود دارد و خلط را نضج دہد و خواب بسیار مضر بود و در اعضای باطنی گرانی پیدا کند و آب سکنجبین
آمیختہ بنوشند و از آب سرد پرہیز کنند و در سرما آب گرم دہند و اگر آب گرم بدون سکنجبین بنوشند جائز ست و اگر از ماء العسل مدبر بزوفا و کرفس خوف گرمی مادہ باشد
ماء العسل سادہ صواب تر باشد و اگر طبیعت مجیب باشد تدبیر قبض نباید کرد مگر آنکہ خوف سقوط قوت باشد و اگر بیمار از ماء العسل نفرت کند و یا اسہال از حد تجاوز کند
عوض آن ماء الشعیر یا آب گندم باید داد و اگر حاجت باشد کہ اندک سماق و انار دانہ و گندم باہم بپزند جائز باشد و فصد کردن بہیچ وجہ جائز نبود انطاکی گوید کہ جالینوس
در حیلۃ البرء گفتہ کہ علاج این بفتیلہ ہای الین و حقنہ ہای قلیل الحدت و قلیل الجذب برای تنقیہ مادہ امعا باید کرد پس اگر از بلغم باشد این فتیلہ بکار برند سنای مکی یک جزو
سرگین موش نمک بورہ ارمنی تخم خطمی تخم ملوخیا ہر واحد نیم جزو شکر سرخ ربع جزو بعسل مقوم سرشتہ مثل خستہ زیتون شیاف سازند و بروغن گل چرب کردہ بردارند
و بعد ساعتی تبدیل نمایند و یا این حقنہ بعمل آرند خطمی سنای مکی ہر واحد یک اوقیہ عناب سپستان تربد سفید اذخر ہر واحد نیم اوقیہ تخم کاسنی رب السوس ہر واحد
سہ درم شحم حنظل بورہ ارمنی تخم کرفس ہر واحد یک درم با چقندر و پایچہ بپزند و نیم گرم بدان حقنہ کنند با نمک زیت اگر سرما باشد و الا روغن کنجد و تکرار نمایند اگر قوت
متحمل باشد و ملازمت تغمیز بجہات اربعہ بدن کنند و ابتدا بساقین شرط نیست پس ہرگاہ اعراض ساکن شود ماء العسل بنوشانند و اگر شکایت حرارت کنند
بماء الشعیر آنرا ممزوج سازند و جہد نمایند کہ آب مستعمل ایشان در شرب و اکل مدبر بتخم کرفس و مصطکی باشد و غذا آب کعک بشکر غالب سازند و اگر قوت ساقط گردد
بجلاب مرغ در قفر از بپزند و انچہ از ان شیرہ برآید بنوشانند ابن الیاس گوید کہ ابتدا پاشیدن آب سرد و گلاب بر روی صاحب این مرض کنند و شکم او را بملایمت بمالند
و دست و پای او بعصابہا محکم بربندند تا مادہ باسفل منجذب گردد و دہن و بینی او بند کنند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و سکنجبین سادہ با آب گرم در حالت غشی بنوشانند
تا مواد را از فم معدہ باسفل منحدر سازد و استفراغ بقی نمایند و ہر صبح جلاب با تخم کاسنی و بادیان ہر یک سہ درم و گلقند شکری دہ درم بنوشند و یا تخم کرفس سہ درم جوشاندہ
صاف نمودہ سکنجبین دو درم بران انداختہ بنوشند و غذا ماء الشعیر بشکر سفید شیرین کردہ بدہند و بحقنہ لین کہ دران ادنی حدت باشد حقنہ سازند مثل این حقنہ سنای مکی
ہفت درم اصل السوس بادیان بنفشہ قنطوریون دقیق ہر واحد سہ درم برگ چقندر یک باقہ سبوس گندم یک کف جوشانیدہ صاف نمودہ روغن زیتون و آبکامہ و عسل
و شکر سرخ ہر واحد دہ درم نمک و بورہ ارمنی ہر واحد نیم درم بران بیختہ حقنہ کنند قرشی حکایت کردہ کہ این تپ الداور را عارض شد و از خوردن شفتالو و اغذیہ غلیظہ
کثرت نمودہ بود و پس تنقیہ او بعد النضج دہ مرتبہ نمودم بادویہ کہ دران غاریقون و تربد و مانند آن بود و غشی و سقوط نبض و فساد رنگ و اضطراب نفس و غیر آن

در حالتنا این ماده بحال خود بوده و این همه نزوف ابغ از تنقیه دوهم برطرف گردید و از ابتدای مرض تا آخر آن شوربای بچه مرغ از آن قطع کردم و مشروب غیر ایام تنقیه وقت صبح شربت لیمون تنها و شربت سیب و یا شربت بنفشه و باصل السوس بعض ایام بود و در آخر روز شیره تخم خیار ین سکنجبین مصنف اقتباس گوید که درین تب هیچ چاره نبود جز آنکه اندک غذای تریاقی منضج بدفعات دهند مانند شوربای مرغ که نخود دران افتاده باشد باندکی انار دانه گوهی و همچنین شوربای مرغابی قبل از نوبت و ایضا داینکه بالخاصیت حفظ قوت و تحلیل ماده و تقویت معده و اعضای رئیسه می نماید مانند فادزهر معدنی و جواهر مهره جدوار و عنبر و مشک و امثال اینها بقدر دو سه ماشه در شربت سیب و یا بهی و یا شربت یاقوت دو تولهٔ سرشته همراه عرق کیوره و یا ورق نقره و طلا و اشباه اینها و قبض شکم را بشیاف تیز و حقنه گرم در حالت غشی بگشایند و عوض آب ماء العسل دهند که دران قوت لطیف ادویه ملطفه باشد مانند مصطکی و بادیان و بادیان ختائی و انیسون و مانند اینها و حجامت بر ساقین و سیاکتقین نمایند که بهان وقت بهوش می آید و همچنین بستن بر اینها و دستها عظیم الاثر است و چون نوبت تب بگذرد و ضعف بسیار باشد بماء اللحم ساده یا با شراب ریحانی چهارم حصه بنوشانند و غذا نان ترید اول در شراب ریحانی بعد در شوربای مرغ خورانند و باقی معالجه همه آنچه در سواطیه بلغمی نوشته شد بعمل آرند مع رعایت ضعف

علاج حمی غشیه صفراویه

بعلاج حمی محرقه علاج کنند و اول گلاب و عرق بید مشک با برنج سرد کرده بر رو و سینه زنند و ربط اطراف و دلک و وضع محاجم بدستور بلغمی نمایند و این لخلخه بیویانند عرق بید مشک و گلاب و آب سیب و بهی و خیار و کشنیز سبز هر واحد یک تولهٔ صندل سفید تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور یک ماشه و موهای بدن را از موچینه برکنند فی الفور بهوش می آرد و همچنین ریختن آب شیرین تازه بر ناخنهای دست و پا از آفتابه و یا از مشک بفاصله یک وجب و همچنین بالیدن سرکه و گلاب و چون بهوش آید این دوا دهند شیره زرشک و مغز تخم کدو و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در عرق نیلوفر و زرشک و کاسنی و بید مشک هر یک شش تولهٔ برآورده شربت لیمون و صندل ترش هر یک دو تولهٔ داخل کرده بنوشانند و یا آب مصفای انارین نه تولهٔ با نبات سه تولهٔ دهند و غذا نان ترید با آب انارین و عرق بید مشک خورانند و یک گهری قبل از تب این دوا دادن در منع دوره آن اثر عظیم دارد گل ارمنی هفت ماشه در آب دریا یک فنجان برنج سرد کرده و عرق زرشک شش تولهٔ و شربت سیب ترش و شربت لیمون هر یک دو تولهٔ آمیخته بنوشانند و همچنین گل قبرسی و یا قیمولیا و یا نیشاپوری و یا داغستانی نافع است و همچنین نوشیدن سکه در آب دریا و ایضا مقطر سرکه و در قوانین العلاج مرقوم است که بدوره دوم قرص طباشیر کافوری علوی خان سه ماشه در شربت صندل ترش دو تولهٔ یا دوغ گاو دادن و جامه باریک کهنه در دوغی که صندل سفید دران سائیده باشند آغشته بر سینه و دل نهادن عظیم الاثر است و غذا آش جو با شربت صندل و اندک عرق بید مشک دهند و بر بستر بهار برگ بید ساده و برگ ترنج و ریحان و سداب گلاب فرش نموده بالایش در هر لحظه صندل سفید در گلاب سوده بپاشند و نگذارند که خشک شود و همچنین گل ترنج و گل آس و حنا و نیلوفر و گلاب و گوڑهل و یاسمین و چون سه نوبت از تدابیر مذکوره بخیر بگذرد لیس هنگام معالجه نخب خالص برداز و مصنف اقتباس نوشته که مریضی را که پیش از شروع دوره سرکه مقطر سه تولهٔ در آب یخ یک فنجان دادم و وقت شروع دوره طباشیر ست گلو دانه هیل هر یک یک ماشه سوده در شربت انارین دو تولهٔ لیسانیدم و چهار سقا امر کردم که آب چاه تازه شیرین از مشک بر سر ناخنهای هر دو دست و پا بفاصله یک وجب بریزند و نوبت بنوبت ریختن آب هر چهار مشک تمام نرسیده بود که این نوبت سوم سبک تر از هر دو نوبت سابقه منقضی گشت و وقت عصر این دوا دادم زهر مهره بزی یک ماشه جواهر مهره دو ماشه در شربت لیمون دو تولهٔ آمیخته با شربت انارین شربت زرشک دو تولهٔ در عرق بید مشک و عرق زرشک و عرق صندل هر یک پنج تولهٔ بخورند و غذا قورمه بچه بز شیر خواره با نان و دو اچار مقطر که دران لیمون کاغذی و کچور انبه افتاده باشد و مربای کرونده و تمر هندی مقرر داشتم و در دوره چهارم همه تدابیر سابقه بکار بردم و شیر بز دو حصه روغن گل خام یک حصه آمیخته بر تارک سر مالیدن امر کردم بفضل الهی بخیر گذشت و صحت کلی یافت و بقول حکیم میر ضیاء الدین عبرت سکنجبین تفاحی علوی خان در کیوره و گلاب و عرق کاسنی دادن و با شوربه کردن و شاخها کشیدن نافع است **اقوال** جمهور انطاکی گوید که اگر این تپ از صفرا باشد پس اگر قوت ساقط بود آنچه آزموده ایم این است که یک قیراط افادزهر سعی و دو قیراط زراوند و سی درم گلاب هر روز صبح بدهند و یک قیراط عنبر با بست درم سکنجبین و پنجاه درم ماء الشعیر وقت دو پهر و بر قلب و اطراف این لخلخه طلا سازند برگ بهی و زرد تا جراده کدو و یا خیار هر واحد یک جزو نعناع نیم جزو صندل ربع جزو سرکه مثل مجموع ادویه گلاب و آب سیب هر یک مثل سرکه و نصف آن باندک کافور آمیخته

استعمال نمایند این همه از مجربات ماست پس هرگاه قوت عود کند یا موجود بود این حقنه بعمل آرند صنعت آن خطمی گل سرخ بنفشه هر واحد یک اوقیه تخم شاهتره
و کاسنی و خبازی و سپستان و عناب هر واحد نیم اوقیه سبوس گندم رب السوس حنا سنای پاک کرده هر واحد ربع اوقیه جوشانیده صاف نموده آب لبلاب و روغن گنجد
هر واحد سه اوقیه ترنجبین یک نیم اوقیه آمیخته حقنه نمایند و مکرر بعمل آرند اگر قوت احتمال نماید مع ملازمت شرب ماء الشعیر و سکنجبین و بعد سکون اخلاط مداومت
آب انارین نمایند و قبل او خطاست زیرا که بجنبش خلط مستحیل شود و هر گاه غشی تواتر کند که آب و شراب و شکر تر کرده بنوشانند که غذا نافع دهد و انعاش قوت
بسرعت نماید و بخانه سایه طلا کنند بو علی سینا میگوید که تضمید سینه او بصندل و گلاب باید کرد و انعاش قوت بغذای اندک اندک نمایند ولیکن غذای اول
نان در آب انار تر کرده و برنج سرد نموده می باید اگر مریض را اشتها باشد و همچنین در آب فواکه قابضه دیگر و اگر برای قوت احتیاج بخصوصات معمول از بچه مرغ
بسرکه و آب غوره و بقول بارده خصوصا کشنیز سبز باشند نافع بود ابن الیاس گوید که هر صباح آب انارین بشحم آن افشرده سه اوقیه با ترنجبین ده درم
و یا تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشانند و یا بگیرند آلو سیاه ده عدد عناب پانزده عدد تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و جلاب ساخته
بنوشند و غذا ماء الشعیر که در ان نیلوفر و تخم کاسنی پخته باشند هر ساعت آب انار میخوش آمیخته بدهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا لقوع مشمش باید کرد و در استفراغ
او مبالغه نکنند تا غشی مبادرت نکند بسبب سقوط قوت و مریض فواکه بارده مثل بادرنگ و خیار و سیب ترش همه بر برف سرد کرده بخورد و بر سینه بصندلین و گلاب
و کافور و اقاقیا و آب بید ضماد سازند و زیر او برگ خلاف فرش کنند و حوالی او ظروف گلی پر آب نهند و امر کنند که مریض هنگام گرسنگی نان در آب انارین بالیده
بخورد و ابو منصور گوید که مبادرت کنند و ماء الشعیر با آب انار میخوش و آب سیب ترش آمیخته بدهند و بیمار را در مکان هوادار دهند و پیراهن او را بصندل و گلاب
تر کرده بپوشانند و بدن او را بصندل و گلاب بمالند و حوالی او برف بسیار نهند و تبرید هوا سازند و نزدیک او برگ بید و انگور و سیب و بهی و تره تیزک فرش کنند و بنفشه
و گل سرخ و نیلوفر ببویانند و در خانه گلاب بپاشند و هر ساعت اندک اندک نان سپیده در آب انار میخوش تر کرده بخورانند و بچه مرغ معمول با آب حصرم و خیار و کدو
بدهند و آب سرد بنوشانند و قبل نوبت اقدام نمایند و آب انار که در ان نان سپیده تر کرده باشند یا ماء الشعیر یا شراب رقیق با آب بسیار آمیخته بنوشانند
و اگر قبل از نوشانیدن این غشی افتد دهانش بگشایند و کعک سوده در آب سرد آمیخته یا ماء الشعیر چکانند و اگر غشی شدید تر باشد کعک سوده بشراب رقیق
که با چندان آب سرد آمیخته باشند و جور سازند و بماء الشعیر و ماء القرع و روغن گل سرد کرده حقنه کنند و از هوای گرم و حمام و تعب و سهر و از جمیع استفراغات
پرهیز باشند و غسل با آب سرد کنند و در هر وقت و اگر چه در ابتدای نوبت باشد غذا بدهند و اگر حرارت تپ او بغایت شدید باشد دوغ با قرص کافور بنوشانند

علاج تپ لیلی و نهاری

آنچه در حمیات بلغمی مذکور شد بهمان قانون استعمال نمایند و تلطیف تدبیر کنند و هر چه بلغم افزاید از ان منع فرمایند و ادرار بشیره بزور مدره و شربت بزوری
و تعریق بحمام و ریاضت سود دارد و تنقیه بلغم ضروری ست و ابن الیاس گوید که در حمی نهاری هر صبح سکنجبین ساده با گلقند شکری ده درم بنوشند
و غذا ماء الشعیر بخود پخته و تلیین طبیعت بفلوس خیار شنبر کنند و باید که بشب غذا دهند و نگذارند که براستلا خواب کند و صاحب او را تکلیف بیداری
نمایند و لیلی اسلم و اقصر مدت ست و بعلاج نهاری معالجه کنند غیر آنکه غذای او در روز وقت خلو نوبت باید داد

حمیات سوداوی

و این دو قسم ست یکی ربع دوم خمس و سدس و ما فوق آن و این جدا سطور گردد پس اگر ماده ربع خارج عروق متعفن گردد تپ روز چهارم آید و آنرا
ربع دائره گویند و در یونانی ططراطاوس نامند و این اکثر افتد و اگر داخل عروق عفن شود تپ لازم باشد و بروز چهارم شدت کند و آنرا ربع دائمه خوانند
و این کمتر افتد و اگر دو ربع ترکیب شود دو روز آید و یک روز نه آید آنرا ربع معکوس نامند و اسباب ربع تناول مولدات سودا است مثل بادنجان و لحم بقر بعد از آنچه تعفن
نماید و آن حرارت غریبی ست از اسباب تولد سودا یکی ضعف طحال ست که بدان سبب سودا را بجذب جذب نکند و از خون جدا نتواند کرد و در بدن بسیار
گردد و سودای طبیعی در وی خون طبیعی ست و غیر طبیعی حراقی در مادی ست که از سوختن اخلاط حاصل شود پس آنچه از احتراق خون حادث شود آنرا

علاج کلی حمی ربع

بدانکه تپ ربع مانند مالیخولیا بر دو طریق میباشد یکی آنکه سببش سودای طبیعی باشد دوم آنکه سبب او احتراق خلطی از اخلاط اربعه باشد پس علاج قسم دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد و بحسب غلبهٔ خلط بدانچه در مالیخولیا مسطور شده و هرچه در اقسام این تپ مذکور گردد علاج باید کرد و درین تپ بسیار پرهیز نکنند و بعد از چهل روز که ماده نضج یابد بتنقیه کنند و دستور استعمال هلیلجات ثلثه در مسهلات انواع حمی ربع این است که در ربع صفراوی پوست هلیلهٔ زرد نه ماشه و هلیلهٔ سیاه و کابلی هر یک چهار ماشه و مساوات هم جایز است و در سوداوی بعکس آن و در بلغمی هلیلهٔ زرد متروک و عوض آن غاریقون و تربد و زنجبیل داخل سازند و درین تپ اکثر ضرر طحال و تغیر در حال کبد می باشد پس لازم که همیشه از احوال جگر و طحال با خبر باشند تا صلابت نیفتد و گاه گاهی جهت تقویت آنها در ابتدا سکنجبین و در وسط مرض و آخر آن بعد از نضج قرص زرشک و عناقث و سکنجبین بزوری دهند و در روز نوبت غذا ندهند و در غیر روز نوبت غذا مانند غذای اصحاء دهند لیکن مائل بر طیب باشد و از طعامهای غلیظه و میوه‌های سرد و تر و شیر و جغرات و از جمله مولدات ریح پرهیز باید کرد و آب درین مرض کم استعمال نمایند و نزد ضرورت اندک اندک بنوشند بر طریق مکیدن و معتدل در حرارت و برودت باشد بلکه عوض او عرق گاوزبان و شاهتره و یا عرق عنب الثعلب مناسب است مگر بعد خوردن طعام یک دو مرتبه آب خالص بدهند و اگر آهن تاب با شلاله دهند بهتر است و در ابتدا هرچه ادرار قوی کند نشاید داد چون خربزهٔ شیرین و بادیان و مانند آن که بجهت استفراغ رقیق ماده و بقای غلیظ در نضج تاخیر میکند و فصد در جمیع اصناف توان کرد مگر آنجا که خون سرخ و صاف آید که درین حالت البته خون نباید گرفت که ضرر دارد و در شرح همراه خود تسلیم کردن و قدری خون گرفتن در جمیع اقسام ربع سود دارد و در روز نوبت طحال را مالیدن و محاجم بلا شرط بران نهادن و بسیار مکیدن مجرب حکیم ارزانی بر حکمت که بغایت نفع میدهد و اگر محجمهٔ ناری نهند بهتر باشد شیخ میفرماید که درین مرض اول آنگاه کنند که یا از سودای دموی است یا سودای بلغمی یا سودای صفراوی یا سودای سوداوی بعد از آن تدبیر هر واحد بدانچه مخصوص آنست و مذکور خواهد شد باید کرد لیکن برای جمیع اصناف آن احکام علاج است که در آن مشترک اند و آن این است که ماده همه را گرم کنند اندر ابتدا پس واجب است که تامل نمایند اگر غلبهٔ خون بینند و خصوصا اگر ربع از سودای دموی بود در آن هنگام فصد کنند و خون بقدر حاجت بگیرند و گاهی کثرت خون در دوات او واجب میکند اخراج خون بسیار و اگر حاجت فصد نباشد و فصد نمایند ضرر کند از جهت ضعف و از جهت اخراج ضد سودا که آن خون است و از جهت تحریک اخلاط بسوی خارج و در ابتدا از حادث شدن تپ نخستین استفراغ نمایند برای تخفیف نه برای تنظیف یعنی اخراج ماده بتمامه که این وقت نضج باید و لیکن استفراغ بعد یک روز از نوبت باشد تا طبیعت از مجاهده روز نوبت استراحت یابد و واجب نیست که در ابتدا ادرار قوی کنند و باید که مرخیات استعمال نمایند و اگر در مشروبات مرخیه صواب نباشد مثلا بسبب ضعف معده بدل آن حقنه‌های موافقه مرطبه از مثل بنفشه و خطمی و خبازی بعمل آرند لیکن حقنه لین باشد چه در حقنهٔ قوی انگاه و خصومت داده شود که مرض منتقل رسد و اگر طبیب دلیری کند و در ابتدا اسهال قوی سودا امراست نماید و آن مرض را بتمامه منع کند صواب باخطا باشد بنابر خوف انصباب ماده غیر منضج بعضوی شریف و واجب است که روز نوبت از خوردن طعام منع نمایند و تسکین صوم دهند و آنروز از آب سرد باز دارند و در باقی ایام گوشت [illegible] یا بچه مرغ در ابتدا تا سه چهار روز ضرور است بعد از آن بچه مرغ تنها بهتر و دواد در غیر روز نوبت گلقند در آب گرم حل کرده در روز دو مرتبه بعد طعام بدهند یا سه درم گلقند و ده درم سکنجبین بدهند و طبیب باید انرکه واجب است استعمال ادویهٔ مخرجه هر خلط محترق در تدبیر که اسهال بر آن در ابتدا کنند پس اگر سودای صفراوی باشد چیزی از جنس هلیله و بنفشه اگر بلغمی باشد چیزی که در آن قوت از تربد بود و اگر سوداوی باشد چیزی که در آن قوت از بسفائج و افتیمون و مانند آن بود استعمال باید کرد و ایضا او میداند که ماء الجبن بهترین تدبیر برای استعمال قوای ادویهٔ مذکوره است و گاهی استعمال ماء الجبن تنها نفع میرساند خصوصا هر گاه حرارت مسلط بود و گلقند خورده جوشانیده و آن [illegible] اگر قوت قائم بود تمام ماء الجبن است خصوصا هر گاه دیر مدت ضعف باشد یا اخلاط بارد غالب بود

و ایضاً قی از امور نافعه است در ان خصوصاً قبل از طعام و بعد طعام و دیگر نیز خصوصاً روز نوبت قبل از نوبت خصوصاً اگر بدو ابتدا نی باشد نفع
او در ابتدا تنها نیست بلکه در هر وقت باشد و واجب است که در ابتدا و اوایل نضج تا قبول نضج کامل حقنی نکنند و در استفراغ فضول بچیزی که گرمی و تری کاری نماید
و نه بچیزی که خشکی قوی آرد و از دوا و از ترک غذا و نه بچیزی که با سهال ضعیف کنند و ایضاً نه بچیزی که در ابتدا از تلطیف تدبیر ضعیف نماید بدانکه چون ربع در
فصل گرما ابتدا آید باید که اولا ماء الشعیر با سکنجبین بنوشانند تا تفتیح طریق برای در رو فضول نماید و بسرعت مستقضی گردد و این بعد فراغ از نوبت مقدم بسه یا
چهار ساعت باید و هرگاه ربع در سرما عارض شود مدرات بکار برند زیرا که قی و اسهال در ان فصل متعسر می باشد و برای خوردن اقراص وجهی نیست
و بدانند که اشیای بارد رطب مسهل الانهضام جید الکیموس موافق این مرض است از جهت تپ و از جهت مضادت یکی از دو کیفیت سودا که آن یبوست است لیکن واجب بود
استعمال آنها نیز مثل استعمال اشیای حار رطب هنگامیکه خوف ضرر در نضج نباشد از جهت التهاب حرارت و ضایع گردانیدن [illegible] نباشد و یا
مخلوط سازند بدان چیزی که تعدیل برودت آنها کند و رطوبت آنها کم نکند و آن اشیای مسهل برودت حار باشد الا اندر [illegible] اشیای بارد یابس احتراز نمایند
و اشیای بارد رطب موافق این مرض مثل کاسنی است و کاهو و خربزه و شفتالو احیاناً و واجب بود اجتناب از امثال این [illegible] بسبب [illegible] برودت این در
مثل کاهو موجود است و در خربزه شیرین نیست یا بسبب شدت ادرار موذی به تغلیظ خون بانفصال مائیت و این در خربزه موجود است یا بسبب [illegible] جزو [illegible] برای
عفونت و این موجود است در شفتالو و باید که رعایت امثال این امور در اشیای بارد رطب کنند و اما اشیای حار باعتدال با اعتبار [illegible] در ربع [illegible] بسیار نافع است
خصوصاً چون اراده تعدیل حرارت او هنگام عدم اراده استعانت بدان بر انضاج بهار و رطب کنند مثل آب نخود [illegible] انجیر [illegible] نیست [illegible]
چیزی که در ان ملوحت و حرافت و تقطیع باشد اگر خوف سورت حرارت نباشد و اما در آخر مرض از ان چاره نیست و قرص [illegible] تا آخر مرض نافع است
و آنچه برای ربع نفع کند نشستن در آب گرم و شیرین قبل از غذا هر روز است و استحمام که ترطیب کند و عرق نیارد و هیجان حرارت ننماید و لازم دارند آرام و سکون
و ترک ریاضت و حرکات بدنی و نفسانی مثل فکر و هم و غم و غضب کنند و جمیع حمیات سوداوی محتاج به مرطبات بعد نضج [illegible] باشند و در اندازه احتیاج
بسوی تبرید یا تسخین باختلاف خلط محترق و حاجت و بسوی مفتحات بنابر آن باشد که در ان قوت تفتیح و جلا و اطلاق بود و بسبب تجفیف که آن [illegible]
مطلوب نیست و باید که رعایت امر معده نمایند با ضماد جیده مقویه با بعض قوی الحراره و لطیف آن جسد و جوب حال سودا که بسیار بارد یا حار بحرارت احتراقی
باشد و رعایت طحال و کبد و تدبیر آن کنند تا صلب نگردد و ورم نکند و گاهی در تنقیه بقی احتیاج رود بآب ترب و تخم آن مخلوط بسکنجبین افتد و گاهی استعانت
کرده میشود بتقدیم خوردن چقندر و نمک یا ماهی و خردل و مانند آن آنچه جلا و غسل کند قبل آن و گاهی استعانت [illegible] بعد از ان بشرب آب بسیار [illegible]
عقب آن سکنجبین می نوشند و قی می کنند و آنچه آنرا نفع می کنند تناول آن روز نوبت قی گردد بران و [illegible] سرما و لرزه و مدت تپ [illegible]
این است که ثوم و عسل بخورند و سکنجبین عسلی بنوشند از طعام ممتلی شوند پس آب گرم نوشیده قی کنند و هرگاه از نوبت [illegible] گردد [illegible] غذا [illegible]
استحمام نمایند و پنج ساعت قبل از نوبت طعام برای قی بماهی و ترب و شبت بخورند که این اکثر نفع می کنند و اگر [illegible] قی نیاید قی کردن قبل از نوبت [illegible]
هر خلطی که باشد تخفیف نوبت [illegible] آن می نماید و تدبیر جید این است که روز نوبت ترک غذا کنند اگر مانعی از ضعف و غیره نباشد تا انقضا
نوبت غذا نخورند و روز دوم در حمام داخل شوند اما اگر ماده نضج یافته باشد [illegible] حمام نمایند و اگر نضج نشده باشد [illegible]
ریختن آب گرم بر بدن بمقداریکه از ان بدن لذت یابد و ترطیب نماید کمتر از انکه بحد [illegible] رسد و در روز سوم [illegible] قی کنند برای دفع فضول طعام
و برای آنکه طعام آنرا رقیق کرده و گداخته باشد و با وجود این برای صاحب ربع سزاوار است که استعمال قی در روز نوبت نکند مگر [illegible]
نزد ما بتجارب متواتره صحیح یافته شد این است که روز نوبت قبل از ان به پنج ساعت [illegible] تناول [illegible]
ساخته باشند بعده از اشربه لذیذه آنچه از ان لذت یابند اگر خواهند بنوشند و دو سه ساعت بران صبر کنند بعد از ان آب گرم ساده یا [illegible]
چیزی از تخم ترب کوفته و از شبت و قدری عسل و روغن گاو و نمک جوشانیده باشند بنوشند [illegible] بعد از ان [illegible] آنچه خورده [illegible]

پس باستفراغ اقتصار نمایند که این تدبیر تخفیف در نوبت و تقلیل از ماده مرض میکند و عقب او نفخ بلیغ حاصل میشود و قرشی در شرح قانون نوشته که حاجت در علاج حمی ربع بترطیب در اشربه و اغذیه بیشتر است از آنچه در جمیع حمیات مادی باشد کمتر از حاجت تب دق و این بهر آنست که ماده آن شدید الیبوست واما حاجت او به تبرید کمتر بود و صاحب این تب بمسهلات خفیفه کثیر الرطوبت انتفاع یابد و حاجت درین تب بانضاج ماده زیاده تر از دیگر حمیات است زیرا که ترقیق ماده یابس ارضی دشوار تر است از ترقیق خلط رطب و لهذا نضج آن در مدت دراز میشود و دوا در قوی بسیار است که اخراج رقیق ماده کنند و غلیظ آن بگذارد پس قدام بران نشاید کرد مگر بعد نضج تام و باید که درین تب حقنه بسیار لین کثیر الدهن باشد برای تلیین امعاء و ترطیب آن و ازاله ضرر یبس ماده و درین تب نزع از آب بیشتر از آنست که در تب صفراوی و دموی و کمتر از تب بلغمی و منع آن در غیر وقت نوبت اولی ست و این بهر آنست که حرارت نوبت مضرت بر و دت آن زائل کنار ک نماید

علاج ربع دموی

از فصد و مسهل و غیره هرچه در علاج مالیخولیای دموی مسطور شد بعمل آرند اما اگر در فصد خون سرخ و صاف برآید بند کنند و بدانند که ماده از شدت غلظ بر نمی آید آنرا بحجامت و دیگر تدابیر مرطبه باصلاح آورده فصد نمایند و بعد فصد شوربای مرغ و تیهو و گوسفند جوان که دران ماش مقشر و نخود و شلغم پخته باشند با قرص آب تمر هندی و آب انار شیرین سود دارد و ایضاً اسهال سود ابماء الجبن مقوی با افتیمون و مانند آن آنچه مخرج سودا الغیر محترق باشد مثل بنفشه و شاهتره و هلیله کابلی و بسفایج و مغز خیارشنبر و ترنجبین نمایند و برای ادرار سکنجبین و ماء الشعیر بنوشانند و اگر بعد فصد باسلیق یا صافن تا چهل روز گلقند و سکنجبین ساده یا افتیمونی هر یک دو توله آمیخته بلیسانند با عرق گلاب که بهفت توله بنوشانند بعده تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون فوائی حکیم علوی خان نمایند نیز سود مند است اقوال حکما شیخ سیفر باید که اگر سودا دموی باشد فصد رگ باسلیق انتفاع یابند بعد ازان استفراغ لطیف کنند بمسهلی که دران منقیات خون از قوای سکاعی باد اوزد و بسفایج و شاهتره و هلیله کابلی و عناب و آلو و گلقند افتد و این نوع ربع سریع القبول برای علاج ست مجوسی گوید که در اول حدوث او نظر کنند پس اگر نبض عظیم بود و دران اندک سرعت باشد و بول شرح غلیظ بود و سن منتهای شباب باشد باید که بمبادرت بفصد باسلیق یا هفت اندام از دست چپ نمایند و نگاه کنند اگر رنگ خون سیاه و ردی باشد خون بمقدار حاجت اخراج نمایند اگر قوت مساعدت کند و اگر خون سرخ بود باید که بند کنند و چیزی ازان بیرون نیارند و هرگاه فصد بطریق صواب واقع شود باید که تغذیه مریض بغذاء محمود الکیموس مثل لحم بچه مرغ و ماکیان و تیهو و خروس خصی فربه و بیضه نیمبرشت و گوشت بزغاله و بره نیک پخته مثل زیرباج و طباهج و اسفیداج و مطجنه که دران دارچینی و کزبره و شبت افتد باید ساخت و از اغذیه مولد خلط غلیظ سوداوی مثل بز بزرگ و بقر کامل و کرامبخ و الباذنجان و کرنب و عدس و سائر حبوب مانند اینها منع کنند

ایلاقی و جرجانی مینویسند که علاج ربع دموی که از کثرت در دخون طبیعی تولد کند آنست که اول رگ باسلیق یا اکحل از دست چپ کشایند اگر خون تیره و سیاه برآید بمقدار حاجت بیرون آرند و رگ فراخ بزنند تا دردی خون بیرون تواند آمد و اگر سرخ جید باشد هیچ بیرون نکنند و فصد و استفراغ روز نوبت نشاید کرد بلکه روز سوم ازان مثلاً اگر روز شنبه نوبت باشد روز دوشنبه فصد کنند و اگر روز دوم از نوبت در حمام معتدل داخل شوند و چندان بنشینند که رطوبت حمام در رگها و اعضا اثر کند و قبل از آمدن عرق بیرون آیند نفع کند و خلط نرم و پخته گردد و بعد فصد غذا دراج و غیره دهند که در قول مجوسی گذشت و در اول مرض عنایت بجگر و طحال مصروف دارند و سکنجبین و ماء الشعیر بترتیبی که مذکور شد سود دارد و اگر بمسهل حاجت آید این مطبوخ شاهتره موافق باشد صفت آن شاهتره ده درم عناب آلو بخارا مویز منقی هر یک سی عدد تخم کاسنی پنج درم پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس هر یک دو درم جوشانیده صاف نموده چهل درم ترنجبین دران حل کرده باز صاف نمایند و این مطبوخ هلیله نیز نافع بود صفت آن هلیله زرد و کابلی مقشر هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی هر یک پنج درم مویز منقی آلو بخارا سپستان هر یک سی عدد پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان انیسون هر یک یک درم برگ کرفس تر برگ کاسنی هر یک دسته گوجات لو دینه تر ده شاخ بنفشه پنج درم تمر هندی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و در نیم رطل ازان سی درم ترنجبین حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر قوی تر خواهند هفت درم شاهتره و پنج درم سنای مکی و پانزده درم فلوس خیارشنبر زیاده کنند و تا بست روز از مرض نگذرد ازین مسهلات هیچ ندهند و شربت بعد مسهلات آب کاسنی و سکنجبین دهند و یا آب انار مز یا آب آلو و سکنجبین

واگر حرارت قوی نباشد سکنجبین با آب بادیان ترصواب باشد وقی کردن در جمیع انواع ربع نفع دارد ابن هبة الله گوید که این تب اگر حادث از احتراق خون باشد
و بدن ممتلی و نبض عظیم و چهره سرخ بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند و اگر علامات خون ظاهر نباشد فصد نکنند بلکه هر روز ماء الشعیر با سکنجبین بزوری بنوشانند
و بعد آن سکنجبین ساده دهند و هنگام قبض طبیخ آب آلو و عناب بشکر باید داد و آب کاسنی و سکنجبین و آب انار میخوش و جلاب بنوشانند و وقت نوبت سکنجبین با آب گرم
دهند و در ابتدای حدوث آن اشربه ترش بدهند و اگر التهاب عظیم باشد اندک مبردات استعمال نمایند و غذا روز راحت اگر قوت ضعیف باشد زیرباج بچه مرغ دهند
زیراکه پرهیز سخت تحلیل قوت کند و در زمان انتها تلطیف تدبیر کنند و در روز دوره از غذا منع نمایند تا طبیعت بهضم آن مشغول نگردد پس هرگاه علامات نضج
ظاهر شود تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون کنند و وقت دوره با آب مطبوخ شبت قی کنانند و بعد آن ده درم گلقند شکری بخورانند و عقب او آب گرم بنوشانند و در
تلیین طبیعت بحقنه حریص گردانند و هرگاه مرض از چهل روز تجاوز کند قرص غافث با سکنجبین ساده بدهند و اگر تهیج در پایها ظاهر شود قرص افسنتین با سکنجبین بزوری
بدهند و تا علامات نقا ظاهر نشود در حمام فسحت ننمایند و هرگاه خلط نضج یابد بحرکت اندک امر کنند و در حمام داخل نمایند تا آنکه علامات نقا پدید آید و بدین
تدبیر ملازم باشند تا آنکه تب منقضی گردد ابن الیاس گوید که اگر در ابتدا علامات خون ظاهر باشد فصد باسلیق یا هفت اندام از جانب راست کنند
و هر صبح جلاب از اصل السوس و تخم کاسنی هر یک سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا مزوره بنوماش و نخود و مغز بادام سازند و بعده روز تنقیه سودا باین طبیخ کنند
صفت آن سنای مکی پنج درم بادرنجبویه گاوزبان تخم کاسنی بادیان اسطوخودوس بسفایج نیلوفر هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم بنفشه تر یا خشک
پنج درم هلیله زرد و کابلی و افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم شاهتره تر یک دسته و اگر نباشد تخم آن سه درم آلوی سیاه عناب سپستان هر واحد
بست عدد ترنجبین تراشیده دو درم بلیله آمله هر واحد سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده
صاف کرده سحرگاه بنوشند و در آخر روز مزوره نخود و بنوماش مع مغز بادام مع لحوم ماکیان و تیهو و کبک غذا سازند و در اول امر تلیین طبیعت باستعمال ملینات لطیفه
مثل سنا و بنفشه و آلو و مویز و ترنجبین یا ماء الجبن کنند و اگر بمثل این اشیا طبع نرم نگردد این حقنه لین بعمل آرند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر هر واحد سه درم
سپستان بست عدد مویز سرخ ده درم سبوس گندم یک کف برگ چقندر یک دسته همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده روغن کنجد
و آبکامه هر واحد ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم داخل کرده بکار برند و روز نوبت غذا ندهند و امر بقی از سکنجبین و آب گرم و نمک و روغن کنجد نمایند
ابو منصور گوید که اگر درین تب بول غلیظ و بدن سرخ و عروق ممتلی ممتد باشد ابتدا بفصد باسلیق کنند از دست چپ بعد از آن بعض ادویه مسهل سودای
مذکور در باب مالیخولیا بدهند و این مطبوخ بنوشانند صفت آن هلیله زرد و سیاه هر یک ده درم سنا و شاهتره هر یک پنج درم آلو بخارا بست عدد عناب پنجاه دانه
تخم کشوث تخم کاسنی بادیان بیخ بادیان هر یک سه درم در دو رطل آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند بران شش درم افتیمون انداخته از آتش فرود آرند
و صاف کرده بنوشانند و قبل دوره آن روز نوبت سکنجبین و آب نیمگرم قی کنند و در دیگر روزها آب کاسنی وغیره که در قول ایلاقی گذشت بدهند انطاکی
گوید که اگر از خون محترق باشد اولا فصد باسلیق از دست راست کنند اگر طحال صحیح باشد والا از دست چپ و ازین تفصیل خلافیکه درینجا واقع ست رفع میگردد
و در خروج خون مادام که رنگ آن متغیر گردد استقصا نمایند و اگرچه بدفعات باشد اگر قوت از گرفتن آن در یک مرتبه قصور نماید و هرگاه فصد کنند و خون سرخ بیرون آید
قطعا حذر کنند و قطع او واجب بود والا سوداء اغلب کند و خطا کرده کسیکه فصد بغیر باسلیق درینجا نموده و این زلة فاضل ست و بعد از فصد ملازمت این نقوع کنند
صفت آن انجیر مویز هر واحد دو اوقیه عناب سپستان آلو بخارا تمر هندی هر واحد یک اوقیه انواع هلیلجات هر واحد نیم اوقیه بدستور مرتب ساخته
بنوشند و در هر سه روز تبدیل نمایند و بعضی طبیخ این هم نمایند پس اگر بعد این تدبیر طول کشد تدبیریکه در ربع سوداوی بیاید واجب بود میر عوض
نوشته که اگر قوت و سن مساعدت کند اول رگ باسلیق زنند راست یا چپ بطریقیکه در قول انطاکی گذشت اگر خون سیاه بیرون آید چندان بگیرند
که رنگ آن متغیر گردد و هرگاه که خون سرخ ناصع برآید فی الفور بند کنند که اخراج این چنین خون مورث مضرت کلی ست آنگاه نقوع اجزائیکه در قول انطاکی مسطور شد
در عرق گاوزبان و عرق شاهتره شب تر کرده صبح صاف نموده بنوشند و این مطبوخ قرشی تخم بادرنگ و کاسنی و خیار و کشوث هر یک سه درم اصل السوس

وزرشک هر یک دو درم گاوزبان پنج درم با شربت عناب و سکنجبین ساده مناسبت و بعد از ظهور نضج مطبوخ مسهل که در قول ابن الیاس گذشت با اضافه تخم کشوث سه درم مویز منقی ده درم هلیله سیاه پنج درم روغن بادام یک درم بنوشند باز بتدبیر اول رجوع کنند و شربت عناب و ماء الفواکه و ماء القرع و ماء الشعیر مناسبت و چون مدت دراز شود بنوعیکه در ربع سوداوی بیاید علاج نمایند

علاج ربع صفراوی

هر چه در علاج مالیخولیای صفراوی مسطور شد استعمال نمایند و ماء الشعیر ساده یا با مبرز نشکر یا شربت نیلوفر نافع بود و اگر با شربت نیلوفر شربت بادرنجبویه و عرق گاوزبان اضافه نمایند احسن باشد و یا جلاب بارد نزد شدت تشنگی و یا حاره هنگام عدم تشنگی و سکنجبین در بعض اوقات و یا شربت حماض یا شربت نیلوفر یا شربت سیب بعرق گاوزبان و عرق نیلوفر و تخم ریحان بدهند یا مطبوخ قرشی که در قول میر عوض مذکور شد استعمال نمایند و گاهی احتیاج بمثل شربت آلو یا نقوع آن افتد چنانچه حکیم علی گیلانی مبتلا باین مرض شده بود و شبی قرشی را در خواب دید که اشاره باستعمال آلو بخارا نمود پس استعمال او بطریق دوا و غذا و شرب آن کرده و بعد یازده روز مفارقت تام نمود و بقول ابن ماسویه ترشی ترنج نافع حمای ربع حادث از احتراق صفراست و واجب است که در مسهلات این نوع مثل شاهتره و هلیله زرد و سقمونیا و افتیمون و سنا و تمر هندی و بنفشه داخل کنند و در ینجا حاجت بعد نضج نفع دهد و غذا ابنوماش و برنج با غوره بهتر است و اگر قوت ضعیف بود روز راحت گوشت طیور نیز توان داد **اقوال اطباء** شیخ میفرماید که اگر سوداء صفراوی باشد طبیب را لازم است استعمال تبرید و ترطیب بالغ از ادویه مثل شیره خرفه و خیار و سکنجبین و اغذیه مثل ماء الشعیر و شستن در آب معتدل و غسل کردن بدان و تلیین طبیعت در ابتدا مثل آنکه از بنفشه و سبستان و عناب و آلو و ترنجبین کنند و آنکه از ماء الجبن نمایند بقوت بسفایج که بعد اخذ ماء الجبن در ان بجوشانند یا سکنجبین افتیمونی و شربت ورد و آب لبلاب و خیار شنبر و اما اسهال تام لیس مناسبت که بعد بست روز میسر آید زیرا که نضج درین مدت ظاهر شود اگر ماده سوداء صفراوی باشد بعد از ان تدریج نماید بچیزیکه تلطیف و تقطیع نماید مثل افتیمون و تربد و بسفایج و سنا و اگر احتیاج باصلاح معده و صاحب این نوع ربع افتد بمروخات از ادهان و اطلیه نماید و در حرارت آنها از مثل بابونه و افسنتین و اکلیل الملک و مانند آن تجاوز نکنند و بسیار گرسنگی حتی که در روز نوبت گاهی آنرا موافق نشود و اگرچه روز نوبت اقتصار از غذا بر اندک غذای لطیف کنند و از منقیات نافعه درین نوع مطبوخ هلیله است و افتیمون و سنا با سکنجبین که در ان بنفشه مطبوخ باشد و گاهی آنرا احلیت بر ناشتا میخورانند خصوصا روز نوبت وقتی میکنانند اگر از خود غثیان شود جرجانی و ایلاقی مینویسند که علاج ربع صفراوی نزدیک دموی است اول فصد کنند و هر روز که نوبت تپ نباشد در آبزن گرم نشینند و ماء الشعیر و سکنجبین و آب انار ترش و آب کاسنی و آب بادیان ترش بنوشند بقانونی که در علاج ربع دموی مذکور شد هر یک بوقت و جایگاه خویش و طبیعت بمطبوخ هلیله و غیر آن که در قول شیخ گذشت نرم کنند و اگر اول بحقنه نرم استفراغ نمایند صواب باشد و اگر روز نوبت در ابتدا که وقت حرکت خلط باشد قی کنند سودمند بود **صفت مشروبیکه** بدان قی کنند هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم بنفشه افتیمون سنای مکی هر یک چهار درم تخم ترب تخم شبت تخم خربزه نیمکوفته بیخ خربزه هر یک پنج درم همه را بپزند و صاف کرده بمقدار صد درم یا کمتر از ان یا پنجاه درم سکنجبین آمیخته نیمگرم بنوشند و اگر مدت دراز شود این قرص استعمال کنند **صفت آن** غافث انیسون تخم کرفس زعفران هر یک سه درم ریوند چینی لک مغسول سنبل الطیب پوست بیخ کبر حب البان هر یک چهار درم گل سرخ تخم کشوث هر یک شش درم بادیان پنج درم کوفته بیخته بآب کرفس قرصها سازند شربتی دو درم با سکنجبین یا با آب بادیان یا آب کاسنی **صفت قرص دیگر** ترکیب ثابت بن قره گل سرخ زرشک طباشیر هر یک سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو درم صمغ عربی نشاسته رب السوس هر واحد یک درم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث هر یک نیم درم قرص سازند شربت یک درم **صفت سکنجبین افتیمون** که در ماء الجبن بکار آید افتیمون دو درم بسفایج ده درم گاوزبان پنج درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم بسفایج و خربق را نیمکوفته و افتیمون و خربق را جدا جدا در صره بسته جمله را در صد درم سرکه و صد درم آب بپزند تا بنصف آید صره افتیمون انداخته تا بپزد صاف نمایند و یک من شکر داخل کرده سکنجبین سازند و طعام هر روز مزوره ماش و کدو و قلیه خیار و زیرباج بمغز بادام دهند تا شش هفته نگذرد دراج و چوجه مرغ ندهند الا اگر قوت ضعیف باشد و بعد از چهل روز گوشت بره و بزغاله دهند و از میوه‌ها انار باید داد سعید گوید که اگر تپ ربع از احتراق صفرا حادث شود مریض را ماء الشعیر بنوشانند و بعد آن سکنجبین جهت تبرید و ترطیب مزاج کنند و اسهال بماء الفواکه نمایند و خون خارج نکنند تا که قی در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم کنند و غذا

روز راحت بمزورات سازند و بعد از اصلاح اجازت بچه مرغ دهند و در حمام داخل نمایند و از تعب و صوم و سهر حذر کنند ابن الیاس گوید که اگر از احتراق صفرا بود
هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم آلوی بخارا ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر نخود و بچه مرغ
و بعد نضج تام تنقیه بدن از صفرای محترقه باین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم هلیله زرد گل سرخ هر واحد
پنج درم مویز سرخ ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیارشنبر ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نموده بنوشند و در آخر روز ماش
مع نخود و مغز بادام و اسفاناخ و سرمق غذا سازند و یا بگیرند سنا هفت درم و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک سه درم و با شکر سفید ده درم جوشانیده و صاف نموده
معجون نجاح پنج مثقال داخل کرده صبح بنوشند صفت معجون نجاح مستعمل زرین تب پوست بلیله و آمله و هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم تربد سفید بسفایج
افتیمون هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از آن هفت درم و یا این حب بخورانند که اسهال سودا برفق نماید پوست هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس
افتیمون هر واحد یک درم کرم هندی یک دانگ گل سرخ دو دانگ مصطکی نیم درم کتیرا یک دانگ کتیرا در آب گرم حل کرده ادویه کوفته بیخته بدان سرشته حبها سازند و این یک شربت
خجندی گوید که درین نوع هر صبح سکنجبین ساده و شربت دینار با الجبن بنوشانند و علاجش قریب از علاج دموی است مگر فصد و سکنجبین افتیمونی از آن نافع بود
و اکثر استفراغ او یعنی در ابتدای نوبت باشد و لیکن نضج منقیه باین مطبوخ مناسب کنند تخم کاسنی بنفشه نیلوفر هر یک دو درم تمر هندی ده درم سنای مکی
پنج درم هلیله زرد پنج درم عناب ده عدد فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم روغن بادام شیرین یک درم بر سم مقرر طیار ساخته صبح بنوشند محمد بن زکریا
گفته که ملاک علاج ربع اسهال سودا و ترطیب بدن است و گفته که برای حمیات ادویه چیزی بهتر از اسهال نیست که آن آتش را ملتهب و رفع نمود است پس
اگر فضول را نیابد منطفی گردد انطاکی گوید که علاج ربع صفراوی سکنجبین ساده و ماء الشعیر و ترنجبین و خیارشنبر و افتیمون شیرخشت و هر نوع از انواع ربع که
طول کند علاجش بعلاج ربع سوداوی باشد بسبب تحلیل مواد باستحکام احتراق پس بعلاج آن باید پرداخت مصنف نماید بعد ذکر علاج قول ابن الیاس
گفته که روز نوبت سکنجبین و آب گرم یا با آب خربزه هندی و عسل و آب گرم قی آورند جهت تلیین شربت ورد مکرر و سکنجبین و شربت بنفشه استعمال نمایند صفت مسهلی که
بغایت مناسب است سنای مکی پنج مثقال گاوزبان پرسیاوشان بادیان شاهتره تخم کاسنی هر یک دو مثقال عناب بیست دانه آلوی بخارا ده دانه در یک کاسه
آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف نموده شیرخشت چهارده مثقال فلوس خیارشنبر ده مثقال مالیده صاف نموده روغن بادام یک درم غاریقون سفید نیم مثقال اضافه کرده بنوشند

علاج ربع بلغمی

نضج و اسهال بدستور مالیخولیای بلغمی نمایند و در مسهل آن مثل هلیله کابلی و تربد و بسفایج و غاریقون داخل کنند بلکه شحم حنظل اگر بلغم بسیار غلیظ باشد و یا مطبوخ
افتیمون تربدی و حب غاریقون علوی خان تنقیه نمایند و قی بمقطعات مثل طبیخ شبت مع سکنجبین که در آن ترب تر کرده باشند خصوصاً نزد ابتدای نوبت کنند
بعده گلقند بخورانند و سکنجبین بزوری بنوشانند و آنچه در ربع سوداوی بیاید حسب حاجت بکار برند چنانچه طبیب خبیر که در قول انطاکی خواهد آمد و اولاً با گلقند
بعده سکنجبین بزوری و کذا آب کرفس با شکر و حب حلتیت خیلی سود مند است و قرص زرشک جهت تقویت جگر و قرص غافث برای تقویت طحال باید داد و آنجا
که سرما و لرزه قوی باشد در ابتدای نوبت بخار طبیخ بنفشه و بابونه و گل خیرو و گل سرخ بعد گرفتن چادر بر سر بدن رسانند اقوال جمهور شیخ میفرماید که اگر سودا بلغمی باشد
سکنجبین عسلی با آب کرفس و بادیان و مانند آن آنچه منضج و ملین طبع باشد و گرمی باعتدال کند چون گلقند عسلی ده درم بیکی از هر دو آب مذکور هر روز بدهند و اگر
احتیاج تلیین نیز افتد در ابتدا اندک مسهل بلغم از قوت تربد و بسفایج آمیزند و اندک تدریج کنند تا بقوت غاریقون برسند و قی بسکنجبین بزوری عسلی
و مانند آن مثل آب بیخ خربزه و تخم ترب دو دانگ آورند تا آنکه در نضج شروع کند و تکمید معده و تضمید آن بدانچه قوی تر باشد حتی که بجزبا و انجیر و مانند آن مثل حلبه و خطمی
و مصطکی سازند و همچنین تمریخ آن با دهان حاره بتدریج تا روغن قسط و گاهی نزد زیادتی غلظ احتیاج افتد بقی کردن از سکنجبین که در آن قوت خربق سفید
باشد چنانچه خربق را شب در سکنجبین ترکنند و صبح صاف کرده آن سکنجبین را در آب گرم بنوشد بلکه گاهی حاجت آید تا آنکه خربق سفید در ترب خورند و یا قوت
خربق در ترب باشد و یا خربق بذاته اگر خوف ضعف قوت نباشد و این قرص ربع بلغمی را نافع مرملی پنج درم زعفران فطراسالیون هر واحد پنج درم

یوسالیوس ثلث درم و دو درم هر واحد میعه سلیخه پوست حماما درم چهار هر واحد کرویا کرفس تخم نیم و درم سه انیسون درم سه ستر بید جند نیم و درم چهار الطیب سنبل
اندروخون معجون هر واحد یک درم و دو ثلث درم و ایضا اگر ماده بلغمی باشد این حب مسهل بعد نضج در پنج روز یک مرتبه خوردن نافع بود افتیمون ناخواه غاریقون
هر واحد هشت درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه درم نمک نفطی پنج درم ایارج فیقرا تربد سفید هر واحد ده درم شربتی دو درم و نیم ایلاقی و جرجانی گویند که در
ابتدای مرض هیچ استفراغ قوی نکنند بسبب خامی ماده که لطیف آن از استفراغ بیرون آید و غلیظ باقی ماند و عسرتر شود و هر روز ده درم جلنجبین در پانزده درم آب
بادیان و ده درم آب کرفس جوشانیده صاف کرده بخورند و اگر اراده تلیین طبیعت باشد پنج درم مغز تخم قرطم و دو درم شکر در نیم من آب لبلاب آمیخته بخورند و اگر
وقت لبلاب نباشد پنج درم هلیله سیاه کوفته و پنج درم مغز قرطم با آب نقوع مویز خورند و اگر جلنجبین مسهل هر هفته یکبار بخورند صواب باشد **صفت** آن
تربد دو ثلث درم یعنی چهار دانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایج نیم درم گلنگبین ده درم آمیخته بخورند جمله یک شربت ست و اگر مریض محرور و فصل گرما بود ماء الجبن
بشکر دهند تا طبع نرم شود و اگر حقنه نرم سازند صواب بود **صفت** حقنه نرم انجیر شکری ده عدد حسک ده درم سبوس گندم ده درم بابونه پانزده درم شبت
پنج درم در یک نیم من آب بپزند تا سوم حصه باند صاف کرده پانزده درم روغن کنجد تازه و ده درم شکر سرخ و یک درم نمک در ان حل کنند و بکار برند و طعام بهر نرم داشتن طبیعت
برگ چقندر و اسفاناخ بپزند و با ابکامه خوشبو کنند و شوربای خروس پیر و کنجشک و از فواکه انجیر شکری و مویز دهند و اگر روز نوبت وقت سرما قی کنند با آب شبت
و ترب و عسل و نمک صواب باشد و کسی را که قی دشوار بود ترب اچون درم ببرند و در دیگ بگسترند و اندک نمک بران پاشند و بالای آن صفی دیگر از ترب بنهند و بران
نمک اندازند و همچنین سه چهار ته نهاده سکنجبین عسلی بر سر آن ریزند و یک شب بگذارند و صبح چندان که توانند از ان ترب بخورند و طعام های شوربا چقندر پخته و با خردل سوده
بخورند و بعده آن سکنجبین با آب نیمگرم بنوشند و ریاضت و مالش آهسته هر دو سود دارد و مسام را بگشاید و اخلاط را نرم کند و هرگاه اثر نضج پدید آید مسهل قوی مثل مطبوخ
افتیمون بنوشند و نسخه آن در علاج ربع سوداوی در قول صاحب کامل خواهد آمد و اگر از ان کراهت کنند این حب دهند **صفت** آن افتیمون یک درم تربد نیم درم ناخواه
دو دانگ بسفایج چهار دانگ انیسون تخم کرفس بادیان هر یک دو دانگ ایارج فیقرا یک درم غاریقون یک درم نمک هندی مقل هر یک نیم درم با آب پودینه حبها سازند شربتی
یک نیم درم وقت خواب و مطبوخ صبح بنوشند و اگر این حب در هر هفته دو درم و نیم وقت خواب بخورند روا باشد و این سفوف بعد نضج در هر هفته یکبار بخورند و نسخه آن نیز در قول
مذکور بیاید و هرگاه مدت دراز شود و فصل سرما آید معاجین گرم مثل معجون حلتیت و فلافلی بخورند **صفت** معجون حلتیت بگیرند برگ سداب مرفلفل انگزد هر چهار برابر
کوفته بیخته در شهد مصفی بسرشند شربتی نیم مثقال ثابت بن قره و محمد زکریا میگویند که اگر وقت نوبت مثقالی ازین معجون بخورد و خود را در جامه گرم بپوشد تا عرق کند
سخت نافع بود **نوع دیگر** زنجبیل فلفل ناخواه سلیخه هر یک سه درم حلتیت چهار درم سنبل الطیب ده درم پودینه کوهی انیسون هر یک پنج درم عسل مصفی سه چند ادویه
شربتی یک درم با آب بادیان و کرفس **صفت** فلافلی فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل هر یک بیست درم عود بلسان سیزده درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه سیسالیوس
اسارون هر واحد شش درم پودینه کوهی انیسون هر یک پنج درم سنبل الطیب حماما هر یک چهار درم عسل مصفی دو چند ادویه شربتی یک درم تا یک مثقال **صفت**
قرص که اندرین تپ سود دارد برگ سداب حماما هر یک چهار درم افتیمون هفت درم انیسون سعد هر یک سه درم جند بیدستر یک درم رب السوس هفت درم تخم خشخاش سفید
شش درم کبریت سوخته دو نیم درم کوفته بمثلث سرشته بعد ظهور نضج و استفراغ قبل از نوبت بیک ساعت مقدار دو درم با آب گرم بخورند و اگر هر هفته شرو دیطوس
و تریاق بقدر دو دانگ بخورند نیکو باشد سعید گوید که اگر تپ حادث از احتراق بلغم باشد مریض را گلقند بدهند و آب بادیان با سکنجبین بنوشانند و هنگام ظهور
علامات نضج تلیین طبیعت با آب عناب و هلیله کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنانند و بعد نضج اندک شراب بنوشانند و در آخر زیرباج بچه مرغ بدهند و اگر معده ضعیف گردد
قرص زرشک با سکنجبین خورانند و از افراط در غذا و امتلا از ان حذر نمایند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از اصل السوس مقشر نیمکوفته و تخم کاسنی هر واحد
سه درم گلقند عسلی ده درم جوشانیده صاف کرده بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز تخم قرطم با کیان و تیهو و تذرو سازند و این تدبیر تا ده روز کنند بعد ازان بقاروره
نظر کنند اگر ماده نضج یافته باشد باین مطبوخ اسهال آورند **صفت** آن سنای مکی هلیله سیاه و کابلی افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم تربد خراشیده
کوفته دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث افسنتین رومی اسطوخودوس بسفایج هر واحد سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم مویز طائفی

ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم دران مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم بران انداخته سحرگاه بنوشند در روز دوم از نوبت و بعد مسهل و بعد یوم نوبت قرص غافث یک مثقال سکنجبین بزوری ده درم بخورانند و روز نوبت منع از غذا کنند و آب گرم که دران شبت و تربد و بیخ خربزه و نمک و عسل و اصل السوس جوشانیده باشند قی آورند زیرا که اخلاط در وقت نوبت در هیجان و ثوران میباشد و حرارت تپ آنرا مستعد میسازد پس خلط بسهولت خارج میشود و خجندی گوید که هر صباح مطبوخ اصل السوس و تخم کاسنی و بادرنجبویه با گلقند شکری بنوشند و بعد ظهور آثار نضج در قاروره بمطبوخات تربدیه استفراغ کنند و آین مطبوخ نافع این نوع ست سنای مکی هلیله سیاه و کابلی بادرنجبویه هر یک پنج درم تربد یک مثقال گاوزبان افتیمون در صره بسته هر یک دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو مثقال عناب ده عدد غاریقون نیم درم فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم روغن بادام شیرین یک مثقال برسم معهود تیار ساخته بنوشند و این قرص غافث آنرا نافع ست نسخه آن عصاره غافث یک جزو سنبل الطیب نیم جزو طباشیر پنج جزو ترنجبین بقدری که دران ادویه جمع گردد و این قرص بحمیات کهنه و یرقان و درد جگر و طحال را نیز نفع کند و تفتیح سده نماید شربتی ازان یک مثقال ست با ده درم سکنجبین بزوری صفت آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کبر هر یک سه درم در سه رطل آب و یک رطل سرکه یک شبانه روز تر کنند بعده صاف نموده مقابل هر رطل آن نیم رطل شکر اضافه نموده بقوام آرند

علاج ربع سوداوی

بطریق مالیخولیای سوداوی علاج نمایند و ایضا ماء الجبن نزدیک بعلاج ربع بلغمی ست و گلقند دو توله اول بخورند بعده عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق بیدساده عرق عنب الثعلب سکنجبین ساده دو توله آمیخته بنوشند و گاهی برعایت شرکت طحال عرق کاسنی و عرق شاهتره و عرق بادیان عوض عرق گاوزبان و نیلوفر و بیدساده داخل کرده میشود و یا اصل السوس تخم کاسنی گاوزبان اسطوخودوس عنب الثعلب مویز منقی بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم خیارین خیسانیده گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج در مسهل ادخال افتیمون بسفایج سنای مکی ضرورست و هلیلجات بدستوری که در علاج کلی ربع گذشت داخل نمایند و یا منضج سودا از بادیان چهار ماشه بادرنجبویه شش ماشه جوشانیده گلقند یک نیم توله داخل کرده بدهند و اگر خواهند شربت افتیمون یا افتیمون بصره بسته داخل سازند و در مسهل فلوس خیارشنبر شش توله و ترنجبین یا شیرخشت افتیمون بصره بسته و بسفایج و اسطوخودوس داخل کنند لیکن بعد نضج کامل و یا این منضج بدهند شاهتره گاوزبان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر افتیمون در صره بسته هر واحد دو درم سپستان مویز منقی هر یک بیست عدد بسفایج یک درم انجیر چهار عدد گلقند دو توله بالجمله بعد ظهور نضج در قاروره و بعد سبک شدن لرزه و باقی ماندن قشعریره که اینهم دلالت بر نضج میکند مسهلات قوی و حبوب مخرج سودا و مالش بدن و ادرار بول و آوردن عرق نفع کند و استعمال این تدابیر قبل از نضج بغایت مضر بود و باید که درین تپ اسهال بدفعات نمایند مع رعایت قوت فیما بین مسهلات زیرا که خلط سوداوی عسر الانفعال ست در یک دو مسهل بتمامه بر نمی آید و نقای تام حاصل نمیشود بلکه لازم ست که بعد هر مسهل ماده را مهیا باستفراغ باستعمال منضجات سازند بعد ازان باهستگی و نرمی مستفرغ نمایند بکرات و مرات تا قوت ضعیف نگردد و ماده بتمامه مستاصل گردد و هیچ استفراغ روز نوبت جائز نیست مگر قی و بعد نضج اگر حاجت فصد باشد باسلیق کشایند و باشد که بفصد صافن حاجت آید و اگر مزاج ضعیف شده باشد اول خیسانده سبک دهند و در ماء الجبن گاهی شربت نیلوفر و گاهی شربت بنفشه یا عناب و گاهی عرقیات و شربت انار تخم فرنجمشک بدهند چون ماء الجبن قریب تمام رسد مسهل باین طور دهند افتیمون در پارچه بسته سنای مکی هر یک یک توله بسفایج پنج ماشه تربد سفید شش ماشه در عرقیات جوش داده صاف کرده مغز فلوس هفت توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه با ماء الجبن مخلوط کرده بنوشند و سفوف لاجورد و شربت سودا نیز استعمال کنند و تبرید صرف عرقیات و شربت انار و تخم ریحان دهند و دواء المسک حلو و قرص انبرباریس ابو علی سینا نیز بکار برند و غذا کچری در نخوداب و گاهی ماء الشعیر در نخوداب یا همراه شربت انار شیرین دهند **ذکر بعض ادویه یونانیه** و هندیه که نافع تپ ربع ست حب الشفا از بیاض حکیم علوی خان که جهت صداع مزمن و جمیع امراض حاره و بارده نافع ست و در تپ ربع و سائر تپهای مزمن مستعمل زعفران دو دانگ گل سرخ گل ارمنی زنجبیل هر یک دو نیم دانگ ریوند چینی پنج دانگ افیون تخم تاتوره

ہر واحد یک مثقال کوفتہ بیختہ با آبیکہ دران شیرخشت حل کردہ باشند سرشتہ حبہا بقدر نخود ساز ند لیس برای تپ ربع پیش از نوبت بیک ساعت با آب گرم سہ حب
فرو برند و برای امراض دیگر دو حب صبح بخورند مجرب ست حب اہلیلہ حکیم محمد جعفر علاج تپ ربع محمود آقا باین حب بدین طریق نمودہ بود کہ در اول یوم رحب
وقت طلوع آفتاب دو مثقال ازین حب تناول نمایند و بالائیش قہوۂ دارچینی یک پیالہ بنوشند و غذا درین روز نخوداب گوشت خروس بچہ ساز ند و روز دوم
گلقند ہفت مثقال سکنجبین ہفت مثقال با عرق گاؤزبان یا در آنار حل کردہ بنوشند و غذا آن روز شوربای گوشت برہ تناول نمایند و در جمیع احوال از
حموضات و لبنیات و بقولات پرہیز ساز ند بگیرند پوست ہلیلۂ زرد پوست ہلیلۂ کابلی ہلیلۂ سیاہ برگ سنا ہر یک پنج مثقال ایارج فیقرا سہ مثقال
عصارۂ افسنتین یک نیم مثقال سقمونیای مشوی شاہترہ ہر یک یک مثقال نمک ہندی یک دانگ کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب ساختہ حبہا ساز ند و دو مثقال
با قہوۂ مذکور یا گلاب بخورند و در روز نوبت این حب ذہب یک عدد صبح و یک شام فرو برند صفت حب ذہب طلای کلس فادزہر معدنی جدوار خطائی
برگ قنب ہر واحد یک مثقال جوزبوا مصطکی زعفران ہر یک چہار دانگ دارچینی قرنفل ہر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کتیرا یک دانگ کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ
حبہا ساز ند بقدر نخود حب حلتیت کہ حمیات ربع را سود دارد ہلیلۂ زرد عصارۂ غافث ہر یک دو درم حرف یک درم حلتیت یک نیم درم ادویہ را کوفتہ بیختہ
باب حبہا ساز ند و خشک کنند شربت یک درم با آب گرم حبی کہ برای تپ لرزہ مجرب ست ریوند چینی یک ماشہ تخم دھتورہ یک نیم ماشہ سونٹھ سہ ماشہ کوفتہ با آب ادرک
یک پہر کھرل کنند و حبہا برابر ماش ہندی بندند و حسب مزاج بدہند و بعضی تا چہار عدد خوراک این برای تپ صفراوی گفتہ اند ایضاً کہ بجہت تپ ربع مجرب
برگ دھتورہ سیاہ برگ پان بنگلہ فلفل گرد ہر یک دو نیم درم باریک ساختہ قدر فلفل سیاہ حب ساز ند یک صبح و یک شام با آب گرم بدہند در دو سہ نوبت دفع
شود دیک حب دو گھڑی پیش از لرزہ بدہند و اگر گرمی معلوم شود شیرۂ بادیان نیم گرم بنوشند ایضاً کہ ربع را نافع ست بلاس پاپڑہ پوست سرخ از وی دور کردہ
مغز او و مغز تخم کرنجوہ بمساوی بسایند و قدری آب آمیختہ بقدر فلفل حبہا ساز ند و ہر روز یک حب بخورند مجرب نوشتہ دوائی کہ تپ ربع را دفع کند
کلونجی چہار درم باریک سائیدہ با شہد خورند چہار روز متواتر روزیکہ تپ آید از صبح آن شروع کنند دیگر کہ برای دفع لرزہ و تپ معمول ست سمند پھل یک عدد
سائیدہ یک ساعت پیش از نوبت بخورند و بالائیش آب لیموی کاغذی نیم عدد افشردہ بنوشند ہمچنین تا سہ نوبت ایضاً برای تپ ربع برگ تنبول
مغز بادام ہر یک سہ عدد برگ قنب یک نیم ماشہ نبات شش ماشہ سائیدہ قبل شش گھڑی از آمدن تپ بنوشند دیگر کہ در ازالۂ تپ ربع مجرب نوشتہ
انگوزہ یک ماشہ نمک دو ماشہ ہر دو را در یک سیر آب بجوشانند ہرگاہ چہار دام بماند بنوشانند در دو روز دفع شود ایضاً کہ در جمیع انواع ربع و تپ مرکب
مجرب آہک یعنی چونہ مقدار سہ چہار ماشہ یا کم زیادہ در آب حل نمایند و یک عدد لیمون کاغذی دران افشردہ بگذارند ہرگاہ اجزای غلیظ آہک تہ نشیند
آب صاف آنرا کہ بالا ایستد بنوشند و دردا آنرا بیندازند و باید کہ این دوا وقت شروع نوبت تپ یعنی اھو کسل و گرانی بخورند اگر بیکبار کفایت نکند یک نوبت دیگر بدہند
و دیگر دافع تپ ربع نوشادر سہ سرخ فلفل گرد دو عدد کوفتہ بیختہ روز نوبت خورانیدہ باشند دوائیکہ آنرا جرانکس دھتورہ گویند برای دفع تپ لرزہ مجرب
تخم دھتورہ در سکورہ کردہ دہن آن بند نمودہ گل حکمت کردہ در آتش نہند کہ سوختہ خاکستر گردد پس بر آورده آن خاکستر بقدر یک سرخ و قوی مزاج را تا چہار سرخ
با قدری آب دہند تا چند روز ایضاً مسمی بجر انکس دافع تپ ربع و بلغمی و صفراوی نائبہ توتیای سبز پنج ٹانک ہرتال ورقی دہ ٹانک چونہ صدف پانزدہ ٹانک
باریک سائیدہ با آب گھیکوار چہار پاس کھرل نمایند و یک قرص بستہ در دو سکورہ نہادہ گل حکمت کردہ در حفرۂ مربع یک ذرعہ پاچک دشتی تہ و بالا دادہ آتش دہند ہرگاہ
سرد شود بر آرند خوراک یک سرخ در بتاسہ غذا شیر برنج در سہ روز تپ دفع میشود و در ربع روز نوبت از صبح دہند و این ہر قدر کہنہ شود تاثیر او زیادہ می شود و در نسخہ
حکیم ارزانی جہت ربع کانی وزن نیلہ تھوتھہ نیم دام و ہرتال دو چونہ گھونگہ ہر یک دو دام ست و نوشتہ کہ در شیرۂ گھیکوار تا دو پاس کھرل کردہ در سفال خام یا پختہ
طلا نمودہ سفال دیگر بران بپوشند و کنارۂ ہر دو سفال کہ باہم پیوستہ باشد از گل و پوست شالی محکم کردہ در آوۂ کلال یا در پاچک دشتی آتش دہند لیکن آتش بسیار
باید داد چون سرد شود بر آرند و فرو کلان را تا دو نیم سرخ در شکر یا برگ تلسی کوفتہ باید داد و از ترشی و بادی و روغن پرہیز نمایند ازین دوا تپ ربع کہنہ زائل میشود و بعضی
گفتہ اند کہ ازین دوا قی شود نفع زود تر دہد و چونہ صدف و گھونگہ عبارت ست از آنکہ صدف یا گھونگہ را در آتش بسوزند تا سوختہ سفید شود ایضاً آہک سفید

معمول از زیت و مری و بقول ملین شکم بهر آنکه آنچه در بدن مجتمع شود بتدریج خارج گردد و غیر متولد خلط غلیظ باشد زیراکه غذای غلیظ از استفراغ منع کند و خلط سوداوی افزاید و سکنجبین بزوری اخلاط ردی و خلط بارد و نفخ نباشد و قابض شکم نبود و در این تپ اولاً حقنه کردن بحقنه های لینه نفع کند تا ترطیب پیوست این خلط نماید و آنرا مهیا باستفراغ کند و بعد استعداد حقنه های قویه استعمال نمایند زیراکه این خلط بشدت خارج میشود و ایضاً درین تپ در هر چند روز تناول چیزی حاد مثل خردل و فلفل و غیر آن از معجونات ملطفه نفع نماید و درین تپ مشی معتدل و دلک معتدل سود دارد و باید که در ان حمام در ابتدای امر استعمال نکنند و چون تپ ربع طویل المدت میباشد پس میباید که تدبیر غذا در ان اندر ابتدا اغلیظ باشد تا قوت قبل از رسیدن مرض بمنتهای خود ضعیف نگردد و بعد از ان هر قدر که مرض بمنتهای خود قریب گردد از تدبیر غلیظ کم نمایند و در لطافت او بیفزایند تا آنکه چون مرض بمنتهی رسد تدبیر بغایت لطافت رسد بعده چون مرض در انحطاط شروع کند تدبیر را بغلظ اندک اندک باز آورند مانند آنکه در تلطیف و عمل کرده باشند و این برای انتعاش قوت و بهر عود بدن بصحت بود و این تدبیریست عام در جمیع امراض مزمنه و هرگاه تپ ربع بمنتهی رسد باید که بتلطیف تدبیر نمایند و آرام و سکون اختیار نمایند تا ماندگی و حرکت فعل طبیعت را قطع نکند بعده چون مرض منتهی گردد و خلطی که آن ماده مرض ست نضج یابد دوای مسهل سوداء ایکرات و مرات بخورانند و بعد از ان مریض را چیزی از تریاق بخورانند که آن تلطیف بقیه این خلط و تحلیل آن کند و تنقیه بدن از ان نماید و بدل تریاق دواء الحلتیت و مثرودیطوس جائز ست و نشاید که مریض را چیزی از معجونات قبل از نضج و رسیدن مرض بمنتهی و تنقیه بدن بمسهلات بخورانند تا هیجان و تحریک خلطی که آن ماده تپ ست ننماید پس بسوی اعضا بریزد و با خلاط نیک که در انجاست مخلوط گردد و احاله او بطبیعت خود کرده اند و هرگاه این عمل در موضع واحد از بدن کند تپ در شدت افزاید و سوء مزاج خبیث گردد و اگر عمل او در دو یا سه موضع بود بحسب آن حمیات ربع حادث شوند و تپ مرکب گردد شیخ الرئیس میفرماید که اگر سودای سوداوی صرف قبیل دردی خون باشد اسهال او در ابتدا هنگام قبض بآب لبلاب و فانیذ نیکوست و استعمال گاه قند عسلی و شکری خوب ست و در آخر آن استفراغ بمثل طبیخ هلیله زرد و سیاه و شاهتره و سوس نمایند و چون ماده مرض نضج یابد درین هنگام نیز برای فصد موقع بهتر ست از باسلیق فصد نمایند بشرطیکه غلبه خون ظاهر گردد و بالای طعام قی بقوت یا باهستگی حسب فصل و حاجت کنند و ادمان او نمایند که آن اصل بزرگیست و استفراغ بادویه و حقنه های قویه سازند و ادویه که در مثل این وقت استعمال کنند آن افتیمون و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد هر دو مغسول و غیر مغسول و آب برگ بنطافلون بشربت عسل ست و گاهی نزد عصیان ماده احتیاج بخربق سیاه افتد و گاهی در صفراوی سنا و شاهتره با افتیمون و قی بسکنجبین کفایت کند و بعد استفراغ برای ربع بلغمی و سوداوی آن تریاق و مثرودیطوس و دواء الحلتیت بخورانند و فلفل تنها در آب و مثل خردل انجره و این اشیا مدام استعمال نکنند بلکه در هر سه روز یکبار و در ابتدا و قبل استفراغ در مدت بعیدتر از ان و سکنجبین فلافلی و مانند آن از جوارشات حریفه مقطعه چیزی از ین چیزها قبل از نضج تعجیل نکنند زیراکه اگر طبیب تریاق و مانند آن در ابتدا بخوراند ربع را بربع دیگر مرکب کند و گاهی امراض دیگر آورد و خصوصاً درسرسام و خرایف و اگر در آخر این مرض فصد واجب گردد بران اقدام نمایند و جالینوس گفته که خلقی کثیر را از ربع باین تدبیر رها ساختم که بعد نضج ایشان را اسهال نوشانیدم بعد از ان عصاره دو نسخه افسنتین و پس از ان تریاق خورانیدم و گوییم که حلتیت و فلفل هر دو مفرد بسیار نافع ست چون نضج ظاهر شود و وقت انتها برسد و صاحب تپ ربع را صحنا و کامخ کبر و خردل و آبکامه و همه آنچه در ان قوت ملطفه قوی باشد بخورانند و گاهی طبیب را احتیاج افتد بعد مسهل روز تپ بخورانیدن مثل دواء الحلتیت بقدر کنار هر صبح و همین قدر هر شب اگر تپ حاد نباشد و اصل او صفراوی نبود و از اقراص نافعه درین وقت یعنی بعد ظهور نضج و رسیدن منتهی و نزد انحطاط این قرص ست صفت آن بگیرند عصاره غافث و زعفران هر واحد سه درم اسقولوقندریون و لک و ریوند و طباشیر هر واحد پنج درم تخم حماض و تخم خرفه و گل سرخ و سنبل الطیب و تخم کشوث و انیسون و تخم کرفس و بیخ کبر و حب البان و بادیان هر واحد چهار درم بآب کرفس سرشته قرص سازند و بآب بادیان و کاسنی و کشوث بخورانند و این دوا نافع از بسیار وجوه است چون ماده نضج یابد بگیرند مرمکی بست و هفت درم سنبل الطیب سیزده درم فطراسالیون پانزده درم انیسون ده درم عاقرقرحا قسط فقاح اذخر هر یک پنج درم بشراب کهنه یا بعسل زنجبیل سرشته و شربتی مثل جوزه و گاهی اطبا در آخر این مرض برای قلت ایذا از ان و کثرت حرارت بتلطیف ماده اقهید را دوائی بایج صفت میخورانند بگیرند بزر البنج و بیخ لفاح یک قیراط و حلتیت قریب سه باقلا و ایضاً از ین قبیل

چون بگیرند پودینهٔ بستانی چهار مثقال و تخم انجره بست مثقال و افیون یک مثقال و اقراص بسیار کوچک بسازند شربتی یک درم بعرق گاوزبان و بادرنجبویه و آنچه ایشان را استعمال او بعد ظهور اثر نضج تا آخر آن نیکوست این ست که بگیرند مویز منقی یا هروی و توم دشتی و سورنجان تازه هر واحد یک جزو در آب خیسانیده خوب بجوشانند و صاف کرده یک اوقیه ازان بنوشند **وایضاً** تخم کرفس و انیسون و قردمانا هر واحد پنج درم سعتر دشتی و غافث هر واحد هفت درم نانخواه چهار درم شکاعی سه درم مویز ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید **دوای جید** برای ایشان این ست بگیرند نانخواه و سنبل الطیب و پودینه هر واحد ده درم کرویا و انیسون هر واحد هفت درم حلتیت پنج درم زنجبیل چهار درم سلیخه سه درم و عسل بقدر کفایت بسرشند شربتی یک درم بآب کرفس و بادیان **وایضاً** قرص باین صفت عصارهٔ غافث ده درم اسقولوقندریون و طباشیر و بادیان و سنبل الطیب و زعفران هر واحد پنج درم لک و ریوند هر واحد چهار درم تخم خرفه و تخم خیار هر واحد شش درم بآب کرفس قرص سازند و بسکنجبین بخورند و چون لرزه اشتداد نماید قی کردن بآب نیمگرم و سکنجبین آنرا نفع کند و اگر این کفایت نکند بدانچه مذکور شد بحسب وقت آنرا قوی سازند و تبخیر بطولی که در ان شیح و بابونه و مانند آن پخته باشند یا رجیع بچیدیه سخونت اجمع کنند ذکر مسهلات که بعد نضج بدان محتاج گردند هلیلهٔ کابلی شش درم افتیمون و افسنتین هر واحد پنج درم هلیلهٔ زرد عصارهٔ غافث آمله هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک دو درم جوشانده ازان بسازند و اسهال باهستگی نمایند و یا بگیرند کشمکش ده درم هلیلهٔ کابلی افتیمون هر واحد هشت درم شاهتره هفت درم شکاعی قنطوریون غلیظ هر یک شش درم غافث پنج اذخر هر واحد پنج درم در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل باز آید حب خفیف چون در هر پنج روز یکبار استعمال نمایند درین تب نافع بود و مجرب است افتیمون تربد سفید هر یک ده درم کرویا انیسون هر یک هفت درم نانخواه هشت درم تخم کرفس بادیان هر یک سه درم بسفایج شش درم غاریقون هشت درم نمک هندی پنج درم ایارج فیقرا یازده درم بآب پودینه حبها سازند شربت یک نیم درم و هرگاه با وجع طحال بود باین دوا انتفاع یابند و بر فوق اسهال کنند اسقولوقندریون پانزده درم غاریقون دوازده درم هلیلهٔ سیاه ایارج فیقرا هر واحد ده درم هلیلهٔ کابلی افسنتین هر واحد هشت درم شکاعی بادآورد کمافیطوس عصارهٔ غافث هر واحد هفت درم ثمر طرفا پنج کبر هر یک پنج درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک سه درم ازان معجون یا حب سازند

تغذیهٔ ارباب ربع

صواب آنست که تدبیر ایشان در اول هفته تا سه هفته بقدری بتلطیف مائل گردانند بغیر آنکه قوت ضعیف گردد و این چنان باشد که از گوشت و زهومات اجتناب نمایند زیرا که این تقلیل ماده و تخفیف اعراض بر ایشان و قصر مدت مرض ایشان نماید و بعد ازان لابد ست از انعاش قوت بمثل ماهی رضراضی و بیضهٔ نیمبرشت و بچهٔ ماکیان و تیهو و هرگاه مریض بمدتی مثل مدتی که در ان زهومات منع ست برسد و آن سه هفته است و مرض کم نگردد از مراعات قوت چاره نباشد و خورانیدن غذائیکه آن قوی‌تر ست مثل گوشت ماکیان و بره و بزغاله و پرندهٔ نرم گوشت مانند تدرو و دراج و ماهی جید که بزرگ جثه نباشد و بدانکه شرط در غذای صاحب ربع آن ست که جامع چهار خصلت باشد یکی آنکه نافخ نباشد بلکه محلل نفخ سوم آنکه متولد از سودا بود دوم آنکه غلیظ نباشد بلکه ملطف غلیظ بود سوم آنکه قابض نبود بلکه ملین شکم باشد چهارم آنکه خون متولد ازان محمود بود و اکثر غذا که چنین باشد آنست که در ان حرارت و رطوبت بود و کیفیت تغذیه قبل نوبت و اختیار ساعات و کمیت تقدیم در باب تدبیر غذا در علاج کلی حمیات عفنی معلوم شده و ایضاً معلوم کرده اند که گاهی احتیاج بغذا در وقت نوبت و قرب آن بسبب مذکور در انجا میشود لیکن صواب آنست که تب برخلو شکم ملاقی گردد تا طبیعت بمادهٔ غذا غیر مادهٔ مرض مشغول نشود تا آنکه مادهٔ مرض را دفع کند و شراب سفید رقیق ربع را نافع بود صاحب **کامل** گوید که هرگاه علامات غلبهٔ خون یافته نشود فصد نشاید کرد و نه استفراغ بچیزی از ادویهٔ مسهله در اول امر کنند مادام که خلط خام باشد لیکن میباید که طبیعت معتدل بنرمی اندک باستعمال اغذیهٔ ملین شکم مثل بقول معمول بمری و سرکه و زیت باشد چون اسفاناخ و چقندر و سرمق و شوربای خروس و قنبره و مویز خراسانی و آلوی شیرین و انجیر خشک باندک مغز قرطم و هرگاه طبیعت قبض شود تلیین او بآب آلوی شیرین و مویز و سنا و خیارشنبر و ترنجبین یا ماء الجبن بشکر و مانند آن باید کرد و اگر باین ادویه طبع نرم نگردد حقنهٔ لین بآب چقندر و روغن کنجد و مری استعمال نمایند و باید که تعدیل غذا درین تب کنند و در ان غذای غلیظ عسر الانهضام استعمال نکنند که در مادهٔ تب افزاید و غذا

لطیف هم استعمال نمایند که قوت را ضعیف کند فلهذا باید که تعدیل غذا نمایند تا حفظ قوت بوقت منتهای مرض کند و از غلظ او اندک اندک کم نمایند پس
هرگاه تب بمنتهای خود برسد دران هنگام تلطیف غذا باید کرد تا قوت بمدافعت مرض مشغول گردد و همچنین در سایر امراض و در هر روز بر گلقند شکر
و سکنجبین متواتر اقتصار نمایند و روز نوبت تپ از غذا منع کنند تا طبیعت بمقاومت مرض مشغول گردد و حمام درین تپ البته استعمال نباید کرد مگر
بعد منتهای آن در انحطاط و استعمال مشی آهسته و مالش بدن بمقدار معتدل سزاوار است تا مسام بکشاید و ماده رقیق گردد و مدام مثل این تدبیر
درین تپ تا ظهور علامات نضج استعمال نمایند و هرگاه آثار نضج ظاهر گردد ادویه مسهل سودا مثل این مطبوخ استعمال کنند صفت آن هلیله کابلی
و سیاه هر واحد ده درم بلیله آمله اصل السوس مقشر هر یک پنج درم آلوی بخارا بست عدد مویز منقی بست درم سنا پنج درم افسنتین رومی برگ بادرنجبویه
بسفایج کوفته گاوزبان گل سرخ هر یک چهار درم اسطوخودوس شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید هفت درم افتیمون انداخته از
آتش فرود ساعتی صبر کرده افتیمون را خوب بمالند و آبش را و او قیه صاف کرده غاریقون یک مثقال صبر سقوطری و نمک نفطی هر واحد نیم درم خربق سیاه
دو دانگ باریک سوده بران انداخته نیم گرم بنوشند و مسهل در روز دوم از نوبت استعمال کنند و بعده قرص غافث دو مثقال بخورند و او قیه سکنجبین شکری
ممزوج بآب بدهند و روز نوبت سکنجبین که دران ترب تر کرده باشند بآب گرم مطبوخ شبت استعمال نمایند و قی آورند و باید که صاحب این تپ بعد از
نضج در هر هفته یکبار این دوا استعمال نماید صفت آن هلیله هندی و کابلی هر واحد هفت درم بسفایج افتیمون هر واحد سه درم همه را باریک
سائیده سه درم ازان با مثل آن شکر سلیمانی بخورند و بالایش آب گرم بنوشند و این دوا روز دیگر از روز نوبت بخورند و هرگاه زمانه این تپ متمادی شود و مدت او
طول کشد و فصل سرما بدان لاحق گردد و آثار نضج ظاهر گردد باید که دران بعض معجونات حاره مثل معجون حلتیت یا حب حلتیت در هر سه روز نیم مثقال
تا یک درم استعمال کنند و یا قدری از معجون خلا فلی بخورند و نسخه آن در علاج ربع بلغمی در قول ایلاقی مسطور شد و این معجون دیگر بسیار جهت ربع را بعد نضج سودا
و نسخه او همان معجون حلتیت نوع دیگر است که در قول مسطور مذکور شد لیکن درینجا و ترمس نانخواه و سلیخه هر واحد هشت درم است باقی بدستور و ایضا
در هر هفته معجون مثرودیطوس یا تریاق کبیر هر واحد بقدر حاجت و مقدار تحمل طبیعت مریض بدهند تا تلطیف خلط نماید و باید که ازین معجونات قبل از
نضج ماده مرض حذر نمایند که ازان مضرت بسیار حاصل شود و باید که ازانها حذر کنند اصحاب مزاج حار و در سن شباب و فصل تابستان و اگر این کسان را
ضرورت خوردن آنها داعی گردد اندکی ازانها با حتیاط استعمال کنند و در اکثر امر در مثل این حال اقتصار نمایند بر قرص غافث و سکنجبین یا گلقند
و بر استعمال قی در روز نوبت و بر تناول سکنجبین با آبیکه دران پودینه نهری و افتیمون جوشانیده باشند و اما هرگاه فصل زمستان و سن مریض
سن شیخوخت و مزاج او بارد رطب بود و خلط ابتدا نضج کرده باشد پس بدادن این معجونات حاره باکی نیست و پرهیز مریض از اغذیه بارده یابس و مولد
سودا و غلیظ الجوهر نمایند و باید که صاحب این تپ را شراب بعد نضج ماده مرض دهند و لیکن شراب کهنه نباشد و نه نو و ممزوج باندک آب باشد و چون
این تپ بمنتهای خود برسد تدبیر غذای صاحب او بتدبیر لطیف کنند مانند تیهو و بچه مرغ و مزورات در وقت منتهی یا بازوی طیهو و گردن آنها و امثال
آن تا قوت بمقاومت مرض مشغول گردد و ماده او پاک شود و آرام و سکون و قلت حرکت اختیار نمایند تا طبیعت بمرض مشغول گردد و حرکت از مقاومت
غافل نشود و باید که عنایت بجگر و طحال درین تپ مصروف دارند و عنایت باین هر دو تا ضعیف نشوند و یا سده دران هر دو یا غلظ حادث نشود باین
طور نمایند که صاحب او را قرص زرشک یا قرص غافث با سکنجبین در وسط مرض و آخر او بعد نضج بدهند و اما در ابتدای او سکنجبین از او فق اشیا است
که استعمال کنند ابن الیاس گوید که اگر از عفونت سودا باشد هر صبح جلاب از گلقند ده درم و تخم کاسنی سه درم و پوست بیخ کاسنی پنج درم بنوشانند
و غذا از فروریه بنو ماش و نخود و مغز حب القرطم بدهند و هرگاه اثر نضج ظاهر شود اسهال سودا بحبوب مسهل سودا که در ربع بلغمی مذکور شد یا مطبوخ افتیمون یا حب آن
نمایند و با تلیین طبیعت بمعجون نجاح و سنا و تخم شاهتره و بادرنجبویه و گاوزبان کشند و باید که درین تپ اسهال متواتر نمایند و باید که کسر لرزه و دفع
درین تپ بدلک و ادرار و تعریق نمایند و تناول شوربای خروس پیر با نخود و بسفایج چنانچه در باب قولنج گفته شد ایشان را نافع است

نسخهٔ معجون ربع

و ایضاً تناول تریاق کبیر یا مثرودیطوس در هر ماه یک دو مرتبه سودمند بود و تناول این معجون برای این تب نفع بیند دارد سنبل الطیب و هر واحد پنج درم فلفل زنجبیل هر واحد یک درم حلتیت [illegible] درم نانخواه سلیخه هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده بعسل کف گرفته معجون سازند شربتی ازان یک مثقال با آب بادیان یا با آب کرفس و برای حفظ کبد و طحال قرص زرشک کبیر یا صغیر یک مثقال با سکنجبین بزوری یا باء الاصول بدهند ابن نوح گوید که درین تب قصد تدبیر آنکس نماید که اراده فربه شدن بدن خود نماید و نگاه کنند اگر اعراض او کم نشود و در وقت او تاخیر نگردد باستفراغ قوی تر پردازند و اگر تپ از حیل روز تجاوز کند و مریض فربه و توانا باشد توسیع غذا بران نمایند و هر صبح بقدر جوزه و فلافلی یا بمقدار کنار دواء الحلتیت و همچنین وقت خواب بدهند و در غیر روز نوبت بحمام عرق آورند و شراب بنوشند و خاصیت دوای حلتیت است که آن تسکین برودت تپ و منع لرزه کند و همچنین آب چرچیر افشرده عمل کند اگر بقدر دو یا سه اوقیه ازان بنوشند و کذلک اگر یک درم قسط یا عود بلسان یا غاریقون یا بیخ سوسن آسمانجونی هر کدام که باشد بماء العسل قبل از نوبت بخورند و ایضاً مالش بروغن که دران قسط و عاقرقرحا یا شیح پخته باشند قبل از نوبت تسخین بدن و تسخین لرزه کند و ادرار بول نمایند و بعد انهضام غذا این قرص بخورند بگیرند عصارهٔ غافث سه درم لک ریوند حب البان هر یک چهار درم بادیان سه درم زعفران دو درم آب کرفس سرشته اقراص بوزن مثقال سازند و یکی ازان با سکنجبین یا با آب بادیان و کاسنی و کشوث بخورند و اما از اصحاب حمای ربع کسیکه نحیف البدن باشد و بر مزاج او یبوست غالب بود با غذیه و ادویهٔ حار یابس علاج نکنند که این در تپ دق آنرا می اندازد بلکه معالجهٔ او بمرطبات و مسخنات نمایند مثل استکثار دخول حمام بغیر آنکه دران عرق آید و ریختن آب بسیار بر بدن او و نشستن در آبزن و مالش بروغن بنفشه و خیری و شربت شراب رقیق ممثل او آب ممزوج و اعتماد در اسهال او بماء الجبن باشد با تنبات کنند و غذای او خروس هرمی با سفاناخ نخود باشد و روز دوره قی بسکنجبین و گلاب و آب نیمگرم آورند و لزوم این قرص نمایند صفت آن گل سرخ زرشک طباشیر هر یک دو درم تخم کاسنی و کشوث هر واحد یک درم ریوند عصارهٔ غافث هر یک نیم درم رب السوس سه درم اقراص بوزن یک درم سازند و یکی ازان بخورند و بگیرند افتیمون سائیده در مویز منقی سرشته هر صبح بخورند و غذا البسر کبه زیت مع روغن کنجد و شکر طبرزد سازند و هر روز گلقند بخورانند و دست و پا در آب گرم بدارند و اگر مع ذلک دهن او رطوبت باشد سکنجبین معمول از تخم کاسنی و بادیان و کرفس بدهند و زردهٔ بیضه و انجیر در عسل ترکرده بخورند و تنقل بمغز بادام و پسته و فندق و مغز چلغوزه و شکر و خانید و حبة الخضرا و کنجد مقشر و مویز طائفی سازند و گرد و بیش او روز دوره طغارهای پر آب گرم که دران بابونه و شیح و پودینه جوش داده باشند بنهند و بیار چها بپوشند تا بخار او ببدن رسد و روز و دیگر مرشود خصوصاً و قرشی مینویسند که اگر در خون کثرت یابند بعد چند روز که نضجی حاصل شود فصد کنند پس اگر خون رقیق مائی بر آید فی الفور بند نمایند و ابتدا باستفراغ خفیف کنند و بعد نضج تام باستیصال سودا پردازند بتدریج و بدفعات و بعد النضج و تنقیه در آخر آن تریاق فاروق و دواء المسک حار خوردن نیکوست و ایضاً بعد سه هفته قرص غافث و قرص زرشک ریوندی بدهند و منهدا استعمال ریوند در اوقات متفرقه نمایند و از آب سرد منع کنند مگر در وقت دوره و روز نوبت ترک غذا نمایند مگر آنکه نوبت در آخر روز آید و گرسنگی اشتداد نماید پس اولی آن باشد که معده را بمثل ماء الشعیر بشکر یا شربت نیلوفر یا مزورهٔ ملوخیه یا اسفاناخ یا کاسنی یا خرفه مطبوخ بروغن بادام مشغول دارند و روز راحت غذا بمثل بچهٔ مرغ و ماکیان فربه و بره یک ساله بطور سفیدباج پخته یا با ناردانه و مویز و یا با آب لیمون و شکر سازند و از مسهلات این مطبوخ نیکوست عناب سپستان تمرهندی آلوی بخارا هر یک ده درم سنای مکی اسفایج شکاعی بادآورد تخم ریحان شاهتره هلیلهٔ سیاه و کابلی گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج درم تخم خیار و کاسنی زرشک افتیمون هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده پانزده درم مغز خیارشنبر و یک درم روغن بادام و پانزده درم گلقند داخل کرده بر ریوند چینی یک درم و حجر ارمنی و لاجورد مغسل ارزق و کتیرا و سقمونیا هر یک ربع درم تعویت داده بنوشند و مطبوخ افتیمون و حب آن هر دو نیکوست و کذا افتیمون بشیر لعاج و ایارج لوغاذیا و محموده و واجب است که اعادهٔ استفراغ مرة بعد اخری نمایند تا بدن پاک گردد و سفوف مسهل سودا بماء الجبن بشکر رست و کذلک آب شاهتره و شربت شاهتره مرکب تنها و با ریوند فائده دارد و باید که ابتدای نوبت قی بسکنجبین و صمغ حرشف و اصل السوس آورند و در غیر نوبت قبل از غذا و اگر بعد غذا باشد بهتر است و با مده بهر تقویت معده گلقند و شربت لیمون دهند و اعتنا با درار ادیه شان نمایند در بعض اوقات و خصوصاً نزد شدت حرارت و عطش بشیرهٔ خیارین و خربزه و کاسنی بر روز دوم از نوبت در حمام داخل شوند و در آبزن آب شیرین نشینند

وآب حمام بیشتر از هوای او استعمال نمایند و وقت ابتدای نوبت دریافت کنند که ابتدای وجع از کدام مکان است پس هرجا که معلوم شود بدانند که محل ماده مستوقد عفونت همانست و آن موضع را بروغن بابونه و نمک چرب کنند و اطراف بمالند و در آب گرم نهند انطاکی گوید که آنچه از نفس سودا باشد واجب است که اولاً این مطبوخ بنوشانند که آن عجیب النفع کثیر الفائده است من تالیف آن نمودم و تجربه صحیح یافتم صنعت آن چوب مقشر سی و شش درم آلو بخارا اسطوخودوس بسفائج تمر هندی هر واحد پانزده درم افتیمون عصی الراعی عناب تخم کرفس بیخ خطمی تخم شاهتره تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیار گاوزبان هر واحد هفت درم پوست بیخ گل بنفشه گل سرخ هر واحد چهار درم همه را کوفته در ده چند آن آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند صاف کرده نیم گرم با شکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بنوشند و تا شش روز تکرار این در ایام راحت کنند اگر قلع آن نکند و تمام نضج ظاهر شود سفوف سودا با ماء الجبن چند روز بدهند و الا شیر شتر با افتیمون دهند تا نضج تمام گردد پس سفوف مذکور بدهند و اگر زائل نشود ایارج لوغاذیا دهند و دادن تریاق کبیر خطا است بسبب قبض بسیار وی حذر کنند و واجب بود حمام در روز راحت و اندران تکثیر جلوس در آبزن و ترطیب بادهان بارده نمایند و هرگاه یبوست زیاده شود حقنه با شوربای کله پاچه جائز بود و اکثر آن زائل میشود بخوردن غاریقون یک درم و حجر ارمنی و مروارید هر واحد نیم مثقال و این مجرب است چند بار روز دوم از نوبت استعمال نمایند و بدل حجر ارمنی لاجورد کنند و اما اغذیه بقول مثل اسفاناخ و کدو و ماکیان و بره فربه بدهند و هرگاه نوبت بروز خود استیعاب نماید غذا ندهند و الا جائز است اگر هضم وسعت کنند و از مجربات مثل طیون اکلاً و شرباً است و کذا کرفس و بخور با سنبلتین و تعلیق یاقوت و خلد و موش و اکل طحال خارپشت و بخور بزهره او و در زبده نوشته که شرب افتیمون و بسفائج و لاجورد مخصوص بربع است و از مجربات مروارید محلول در ترشی ترنج است و بخور تخم او و شرب آب کرفس با شکر و در خواص آمده که پارچهٔ زن ذات النفاس قبل غسل او چون بپوشد ربع را زائل کند و کذا خوردن لحم قنفذ و تعلیق حلقوم مثقوب در بازوی خروس هم. مؤلف اقتباس و خلاصة التجارب نوشته اند که چون زمانه این مرض دراز شود و نوبتهای آن دراز است و زمان آسایش بسیار و خلط سوداوی لیس خاصی است تدابیر آن برفق باید کرد و در ابتدا اغذای معتاده لطیفه چون مرغ بچه و گوشت بچه بز شیرخواره که دران زردک یا شلجم یا چقندر یا اسفاناخ یا کشنیز سبز افتاده باشد بروغن گاو پخته با نان تنوری خشکار دهند و استفراغات قوی نباید کرد و هرگاه خلط و چیزهای گرمی و خشکی افزا دور باید داشت و در خریف طبع بزوال آن نباید کرد خصوصاً که اندران فصل عارض شده باشد و همچنین بیشتر از هفتاد روز در دفع آن نباید کوشید و اهتمام در نضج ماده درین تب بیشتر باید کرد از جهت یبوست و غلظت ماده و در تعدیل مزاج بچیزهای مائل بگرمی و بسیار رطب باید کوشید واگر در روز نوبت طاقت ترک غذا نداشته باشد قبل از نوبت شش هفت ساعت اندکی از غذای سبک معدل سودا دهند و مدرات و معرقات و هرچه تفتیح اخلاط را دفع کند همه مضر باشد و بدین جهت خربزه نفع نکند با وجود ضدیت طبع آن با سودا و آنجا که آفتی در سپرز باشد اول بمعالجه آن پردازند که تب بزوال آن زائل میشود واگر بیمار دسترس ماء الجبن نداشته باشد عوض آن آب شاهتره و یا آب گلوی سبز مروق با سکنجبین افتیمونی دهند که همان اثر دارد و در ذخیره نوشته است آنجا که ماده سخت غلیظ باشد هر بامداد هفت درم گلقند با ده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند و مویز منقی با مغز پسته و بادام تنقل کنند و هرگاه غذا خواهند نخود آب بمرغ فربه جوان و یا زیرباج بمرغ بوقت اشتها بکار برند و از فعل متعب دور باشند و گوید که بدین تدبیر بسیار تبهای ربع زائل شده است و در اوائل این مرض اگر باخراج مادهٔ غالب و نرم داشتن طبع حاجت آید حقنه معتدل اللین در هفته یکبار در غیر روز نوبت و شیاف ملین معتدل از شکر و بنفشه و مغز خیارشنبر و مانند آن بکار برند در هفته یک دو کرت نافع بود و در آغاز نوبتها اگر قی کردن لازم گیرد عظیم نافع بود و قدری سکنجبین عنصلی بگلقند آمیخته صباحهای غیر نوبت و یا سکنجبین افتیمونی با گلقند سرشته هرگاه طبع از حرارت خالی باشد عظیم مفید آید و نضج و تحلیل سودا نیکو کند و پنیر تازه بی نمک با عسل خوردن غذای نافع بود در روز سوم از هر نوبت و بعد از تنقیه بمسهلات سودا اتخاذ حب الشفا و امثال آن لازم بود بدستوریکه در غب غیر خالص مذکور شد و حب الشفا را درین باب اثری عظیم است چنانچه برادر استاد از یکسال این تب داشت و اطبا از علاج آن عاجز شده بودند ازین دوا در دو نوبت خورد و صحت یافت بگیرند زنجبیل یک جزو ریوند چینی دو جزو تخم جوز مائل سه جزو جمله را باریک سائیده باده و برابر آن عسل بسرشند و در خریف حضرت استاد را ربع پیدا شد و چهار ماه کشید و نوبت آن در آخر روز قرار یافت و غذا نخود آب بمرغ فربه و قلیه و پلاو چرب بگوشت بره فربه و شوربای گوشت گوسفند فربه و جوان با برنج و امثال اینها و گاهی اندک سرکه کبری کم ترش با طعام و گاهی

همه مایل باعتدال باشد داین ترجیز با سکنجبین ساده شکری وگلشکر بود واگر حاجت آید سکنجبین بزوری وگنگبین ماءالاصول معتدل آب بادیان تر داگر نبض
استعمال نمایند و فصد باسلیق اندرین تپ سودادار ردکاه باشد که بفصد صافن حاجت آید ابن الیاس گوید که هر صبح سکنجبین ساده یا بزوری معتدل باین نسخه
بنوشانند صفت آن تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی بادیان هر واحد سه درم تخم خربزه تخم خیار تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نیکو فته در دو رطل آب و نیم رطل سرکه همه
یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا چهارم از آن فانی گردد از آتش فرود آورده صاف کرده شکر سفید یک رطل داخل کرده بقوام آرند و بگیرند گلقند سکری
ده درم و در پیچ کنجبین آمیخته بدهند و باقی علاج او مثل علاج ربع دائره است از تنقیه خلط سودا و فصد باسلیق و هفت اندام درین تپ اولی است اگر علامات خون
ظاهر باشد و مریض بحسب سن و قوت و فصل متحمل آن بود ابو منصور گوید که معالجه این سکنجبین و گلقند و ماءالاصول با دیان دهند بالی کنند و فصد باسلیق کنند
بعد از آن صافن بکشایند پس از آن شروع بادرار بول نمایند اگر بلید الحرارت بود و غذا نخود آب و سرکه تربیت سازند انطاکی گوید که علاج حمای ربع دائمه فهام و
مثل ربع دائره است بتغیر یا اولی مگر در دائمه حادث از خون که در آن فصد صافن در اواخر علاج کنند در ین انضاج بیشتر وقت باید کرد تا از آن تحلیل رو نماید دیدم اعلا
تحلیل آن تسوید موی سفید بسبب شدت طبخ آن مواد را و عمل او در رطوبت غریبه پس سیاه میشود چنانچه شان حرارت غریبه اندر آنست و هرگاه استعداد نماید موی سفید گردد
بسبب فرط احتراق و بسیار باشد که ازین تپ لازمت شرب بسفائج مطبوخ بموبیز لشکر شیرین ساخته مصنف مقیاس مینویسد که نزد من بهتر آنست که
اول گرما باسلیق و یا صافن زده جهت نضج تا چهل روز گلقند گل مشکی و سکنجبین هر یک دو توله بلیسانند و بر رقه گلقند چهار توله در عرق شاهتره یا در تخبویه هر یک هفت توله مالیده صاف نموده
بدهند و بعده تا یک هفته این مطبوخ دهند برگ شاهتره بادرنجبویه بسفائج افتیمون گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین سه ماشه تخم کشوث در لته بسته گاوزبان هر یک پنج ماشه موی
نیم توله گلقند سه چهار توله و غذا نخود آب چوچه مرغ بعد یک پاس از دو اوقت دو پهر نان با شوربا دیلاو بچه مرغ دهند و تنقیه بمطبوخ افتیمون عماد القونی نواب علوی خان
نموده جهت ادرار سکنجبین افتیمونی بزوری ایشان در کلات بنده و جهت تقویت خمیره مروارید و ماء اللحم دهند صفت خمیره مروارید بگیرند مروارید ناسفته یک توله
بعرق کیوره و بید مشک صلایه کرده بعد شب سبز طباشیر گل گاوزبان هر یک شش ماشه بسفائج در وغ عقربی تخم بادرنجبویه هر یک هفت ماشه کوفته بیخته الله مرکان پست و پنج
عدد در کیوره یک شبانه روز خیسانیده مالیده باشند چندان قند قوام ساخته ورق طلا محلول شده ماشه حل کنند شربتی هفت ماشه تا نه ماشه صفت ماءاللحم گوشت
نر پنج آثار گوشت بچه مرغ سه عدد گل سرخ پنج توله بسفائج تخم فرنجمشک بادرنجبویه شاهتره گاوزبان لستان افروز هر یک سه توله گل گاوزبان چهار توله برگ گاوزبان هفت توله
ابریشم مقرض خام بست و پنج توله صندل سفید سه و نیم توله عود منلی نه توله زعفران سه ماشه ریحان سنبر بودینه برگ ترنج هر یک نیم توله گلاب پنج شیشه آب شیرین چهار شیشه
بدستور مقرر بکشند شربتی از سه توله تا پانزده توله و قرص زرشک و قرص گل که بر تپ سیاه نافع است و این حب اقم برای ربع دائره و لازمه مجربات است
در سه چهار دوره میسازد هرگز تخلف نمیکند ولیکن بعد از تنقیه پوست بیخ لتا کرنجا نی صحرائی که آنرا بهندی کهوجه گویند سه توله زنجبیل صبر سقوطری هر یک نیم توله
کوفته بیخته بجهانگیر تر نخود سازند شربتی یک حب قبل از نوبت با آب گرم و صاحبزاده مظفر علی خان را از نه ماه ربع لازمه بود و از ماء الجبن هم فائده نشده بود و بلکه
ضعف زیاده گردیده بنا بر تقویت خمیره و ماءاللحم مسطور و جهت رفع نوبت حب اقم کور دادم در سه چهار نوبت موقوف شد لیکن وقت نوبت تپ خفیف می آمد
پس جهت رفع دوره عوض حب سفوف طباشیر و ست گلو و دانه هیل هر واحد یک ماشه نبات برابر روز نوبت دادم و بنا بر رفع تپ هر روزه شربت افتیمون اعلوی
علوی خان سه توله در عرق شاهتره و گاوزبان هر یک هفت توله نوشانیدم و غذا پلاو و قورمه با نان تنوری مقرر داشتم و خمیره و ماء اللحم بدستور دادم در یک ماه
صحت یافت الهی بخش خان بهادر را از مدت یک سال و سه ماه تپ ربع می آمد و از ماء الجبن نیز فائده نشده و رنگ همه بدن سیاه شده بود و اندکی سختی در سپرز
هم بود و از ضعف طاقت قیام و قعود هم نمانده حکیم میر ضیاء الدین عبرت معالجه باین طور فرمودند که وقت صبح قرص کبر سه ماشه در خمیره صندل ترش
رازی یک توله و ورق طلا یک عدد همرشته شربت سیب و شربت افتیمون هر واحد یک نیم توله در عرق شاهتره و عرق ابریشم ساده هر یک هفت توله حل کرده داده
و غذا وقت دوپهر پلاو کبری با چار آمله و قورمه بچه بز با نان خشکه مقرر نمودند و وقت شام شربت توت علوی خان دو توله در عرق شیر نه توله و تخم فرنجمشک
هفت ماشه صفت عرق شیر بسفائج در وغ عقربی تخم شرتی تخم فرنجمشک گاوزبان هر یک پنج توله ابریشم خام بست و پنج توله گل سرخ گل مشکی هر یک

هفت توله آب لیمون شربتی آب انار ولایتی هر یک نیم آثار آب تربوز دو آثار سیب ولایتی نیم آثار کسیرو یک آثار برگ خرفه نیم آثار دسته فلوس نبات یک آثار شیر بز پنج آثار عرق کشند شربتی از نه توله تا بست توله قبل از وقت دوره یک گهری دوای آب پخته لیمون که در ذکر ادویه نافع ربع دائره مسطور شد نوشانیدند از این تدبیر در مدت یک نیم ماه لرزه موقوف گشت لیکن بروز دوره تپ معمول خود می آمد برای رفع آن سفوف برگ یاد شهوبیه سه ماشه با نبات برابر می دادند و هر روز شربت کشوث دو اعلوی خان و شربت افسنتین هر یک و توله در گلاب و عرق بید مشک هر یک هفت توله می نوشانیدند و بهمین تدبیر در دو ماه صحت کلی یافتند لیکن سیاهی بدن باقی بود جهت رفع سیاهی و ضعف خمیره گاوزبان عنبری با عرق زردک علوی خان دادند در مدت سه چهار ماه سیاهی رفع شد صفت عرق زردک بگیرند زردک از پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار گل گاوزبان گل نرجس بشک گل سرخ هر یک نه توله برگ گاوزبان بسفایج درونج عقربی هر یک هفت توله ابریشم خام جهل توله صندل سفید پنج توله اشنه سنبل الطیب هر یک چهار و نیم توله عود خام و عود غرقی هر یک سه و نیم توله زعفران نه ماشه مشک عنبر اشهب هر یک سه ماشه شربتی از هفت توله تا یازده توله با شربت تفاح لواب علوی خان چهار توله و تخم فرنجمشک نه ماشه

علاج ربع معکوس

و این هم نوعی از ربع ست که دو روز تپ می آید و یک روز نه و همه اسباب و علامات این مانند ربع دائره بود و تسکین ربع آلم ست و این بیماری مهلک ست کذا فی الالهیه بیرابه حالیه تمامه همان ست که در ربع دائره مسطور شد لیکن باید که در بیماری تقویت و تفریح و تسکین بیشتر از اسهال او را کنند سفوف باد رنجبویه و بادشاهتره درین باب تجربه یافته و همچنین سفوف تخم بهی و با نبات مساوی شربتی سه ماشه و گاهی این نوع در آخر ربع دائره می افتد در دوره چهارم یا هلاکت می انجامد و گاهی از ابتداء ربع می گردد و بدوره ششم بعروض غشی هلاک می نماید قسطا بن لوقا گفته که نوعی از ربع ست که آنرا منعکسه گویند و او آنست که دو روز نوبت کند و یک روز راحت باشد و مدای شیخ بلیغ تا هر دو روز اول کنند تا عذاب شقل ببارد و تشنیک بدر نبی و روز دوم حمام و راحت نمایند و استعمال قی روز سوم کنند زیرا که حمام ترقیق اخلاط نماید و سیلان او بمعده کنند

حمیات دیگر از انواع حمیات سوداوی

که آن خمس و سدس و سبع و ثمن و تسعه و عشر ست هر یک بکسر اول اسامی هر یکی از اینها بحسب ورود او باخر ست مثلاً اگر سه روز در میان آید خمس گویند زیرا که روز سوم روز ترک آن و پنجم روز نوبت باشد و همچنین اگر چهار روز در میان آید سدس خوانند و باقی را همچنین قیاس کنند تا هشت روز در میان آید زیاده ازین بر اتفاق فم اطبا چنانچه قرشی گوید مردی را دیدم که تپ او در هر هیجده روز یک نوبت می آمد و حکیم ارزانی می نویسد عورتی را دیدم که سیزده روز در میان او را تپ می آمد و شیخ ربع اسباب شخصی را در هر ماه دو بار تپ می آمد بالجمله بقول شیخ این حمیات را در یونانی فیماطوس نامند و قومی مثل این حمیات را دواره نامیده اند بسبب ادوار و دوران آنها و انطاکی گفته حمای فائته و مستمی ترانقیه و سعدیار مجرای طبیعی و این مسمی باسم ادوار آنست پس حمای خمس گویند اگر در پنجم روز واقع شود و همچنین دیگر اقسام آن و وجود خمس اجماعی ست و اما ما فوق آنرا جالینوس منکر ست و دیگران اثبات آنها میکنند چنانچه قول قرشی و غیره مذکور شد و سدس و سبع و ما فوق آنرا القرافی نیز ذکر کرده و جالینوس گوید که من در عمر خویش ازین تپها هیچ ندیده ام و نه خمس جلی قوی را دیده ام که آن حمی مثل خفی ضعیف ست و میگوید بعید نیست که سبب این تپها تدبیری بود یعنی سببی از اسباب بادیه باشد چون حرکت و ریاضت قوی و دفعة یا طعام و شراب و دوای ناموافق یا چیزی از اعراض نفسانی چون فرحت و غضب و غم و فکر که اندر مزاج اثر کند هر وقت که سببی ازین اسباب تازه شود تپ تولد کند یعنی سبب ادوار و عودات آنها عودات تدبیر او و از آن باشد نه ادوار مواد دیگر گرد و میگوید که واجب ست در امتحان این تپها رعایت کردن این معنی تا غلطی واقع نشود یعنی امتحان نمایند که آیا این حمیات از عودات تدبیر ست یا از ادوار اصحاب آن و شیخ الرئیس میفرماید که جالینوس مثل منکر ست برای وجود این حمیات یعنی دلیل ندارد زیرا که میگوید ندیده ام و نمیگوید که نمیتواند شد پس مانند منکر شد و مثل موجب شد که برای امثال این تپها اصل دیگر یعنی سوء تدبیر گفته و چون بلفظ بعید نیست گفته و بالجزم نگفته که سبب این تپها آنست لهذا مانند موجب شد لیکن بقراط تحقیق قول در وجود سبع و تسع نموده و این در ظاهر متعذر و مستحیل نیست تا احتیاج رجوع در آن بسوی تاویل افتد که حدوث آنها از عودات تدبیر ست و اقوالیکه بقراط در باب این حمیات گفته این ست که سبع طویل المدت ست و قتاله نیست و تسع در مدت دراز تر از آنست و مهلک نیست و گفته که خاصیت حمی

حمیاتست زیرا که قبل از سل یا بعد آن افتد و این مبنی بر تجربه اوست و شیخ گوید که با گمان میکنیم که این قول بقراط را که خمس بدتر از همه است و جای اینست که از سل مراد دق باشد و مراد از خمس مطلق نیست بلکه مراد او ازین آنست که بعضی از صنف خمس از بدترین تبهاست بهر آنکه او قبل از دق و بعد از ربع و زیرا که حمیات چون طول کنند و ایذا رسانند در اکثر اعضای رئیسه گرم شوند و بدق ادا کنند و ایضا دق چون سبقت کند بعید نیست که در اخلاط اندر آخر دق مادیت و عفونت عارض شود پس حمای خمس حادث گردد و واجب نیست که انکار از امراضی کرده شود که مشاهده آن در زمانی یا بلدی باتفاق نیفتد و ایضا واجب نبود که گویند حمای خمس را ماده خاص لابدست زیرا که ربع بسبب آنکه ماده آن سوداست دوره بطریق ربع نمیکند بلکه بنابر آنکه او قلیل و غلیظ ست و بعید نیست که در بعض ابدان اسعد اغلیظتر و قلیل تر باشد و آنرا عفونت عارض شود و هنگام تحرک او بسوی مستوقد اجتماع او دران بطی تر باشد پس جائز ست که نوبت او بطور خمس نماید بغیر لزوم ماده خاص و مردی اثقه از سن گفته که حمای تسع را مشاهده کرده ام و اما خمس را بتکرار دیده ایم و برای آن مضطر بگفتن این سخن نبوده ایم که درانجا خلطی دیگر بود و الحاصل این حمیات از قبیل حمای ربع اند زیرا که ماده این تبها از جنس ماده ربع بود لیکن آن ماده غلیظتر و کمتر باشد و لهذا بسرعت مجتمع و متعفن نشود پس زمانه راحت دران طول کند و اکثر این تبها از سودای بلغمی باشند و بیشتر بعد حمیات دیگر عارض شوند علاج معالجه این تبها همچون علاج تب ربع باید کرد لیکن چیزهای بغایت گرم و مسهل قوی نشاید داد مگر بعد از آنکه نضج تام پدید آید و اگر استفراغ بحسب حال کنند صواب باشد مثلا اگر صاحب تب لاغر خشک مزاج باشد تنقیه بادویه مخرج سودای احتراقی نمایند و اگر لحیم شحیم بسیار خوار بود بادویه مخرج بلغم و روز نوبت قی ملطفات و مقطعات خلط غلیظ لازم گیرند و مراعات جگر و سپرز و معده مرعی دارند بدانچه در حمای بلغمی ذکر یافته و گلقند و سکنجبین قلیل الحموضت نفع دارد و اشربه و اغذیه بحسب حرارت و برودت مزاج اختیار نمایند بهیچیکه در اقسام ربع مفصل مذکور شد شیخ میفرماید که علاج اصناف این حمیات قریب از علاج ربع بلغمی ست و احتیاج در علاج آنها بزیادتی صوم و تلطیف تدبیر و لزوم هاضم بود تا ماده غلیظ بدان تحلل و نضج یابد و ایضا احتیاج بتغلیظ تدبیر افتد تا قوت ضعیف نگردد و این هر دو یعنی تلطیف و تغلیظ متضادتین ست و تا وقتیکه این حمیات قوت را ضعیف نکنند خوف نمیکنیم چنانچه تلطیف تدبیر و استعمال صوم تا مدتی بر مریض می نمائیم و تلافی ضرر تلطیف هر وقت که میخواهیم بتغذیه باغذیه جید الغذا و سریع الهضم و مزید خون متولد ازان و غیر مغلظ ماده و غیر فزید آن میکنیم و از نافعترین معالجات برای این قی کردن ست بخربق و تخم ترب و ترب که دران خربق خلانیده باشند و تخم سرمق و استفراغات بایارجات و بعد ازان استعمال تریاق و مانند آن از معاجین کبار و درین هنگام نفع میکند تعریق بادویه در حمام گرم بغیر استعمال آب و بغیر استعمال مرطبات مجوسی گوید حمیاتی که در هر پنج یا شش روز نوبت میکنند چون حدوث آنها از خلط سوداوی مفرط الغلظ باشد در علاج آنها احتیاج بتدبیر اصحاب حمای ربع می افتد از تلطیف خلط و استفراغ آن بادویه مسهل سودا و تلطیف غذا و ترک تغلیظ و استعمال قرص غافث و سکنجبین و گلقند احیانا و بصوم در روز نوبت و قی بسکنجبین که دران ترب تقطیع کرده ترکرده باشند و آب شبت و نمک هندی و عسل و همه آنچه مانند اینها استعمال کرده میشود در علاج حمای ربع که چون مدت او طول کند جرجانی گوید که مرا غلامی بود او را این نوع تبهامی آمد و من همچنان که جالینوس گفته گمان بردم که این غلام هر وقت تخلیطی میکند و بدان سبب هر وقت این تب نوبتی می آید پس گوش بران داشتم و بر ورق تقویم وقت ابتدای نوبت تب او نشان کردم و مدت نوبت آن نگاه داشتم و روزهای راحت که بی تب بود معلوم کردم و ابتدای نوبت دیگر نشان کردم و مدت نوبت آن نگاه داشتم چند نوبت همچنین نگاه داشتم معلوم شد که تب سبع ست و مزاج او گرم بود او را دیگر روز بعد روز نوبت صباح سکنجبین بشیره تخم خرفه دادم و بعقب آن بعد چند ساعت کشکاب دادم و بروزهای دیگر گلشکر با سکنجبین ساده دادمی و غذا زیرباج و شوربا نخود و گوشت بره یا مرغ و دو روز پیش از روز نوبت نخود آب دادمی یا زیرباج مزوره مغز بادام و روز نوبت جز سکنجبین بزوری سخت اندک آب آمیخته هیچ ندادمی ازین جهت آنکه تا آب ساده تنها نخورد و قبل از آمدن نوبت آن روز امساک غذا فرمودمی و از اجزای معجون نجاح حبی ساختم و بعد روز نوبت بدو روز مقدار دو درم دادمی این حب دو بار بیش نداده ام بدین طریق علاج تب او زائل شد ابن الیاس گوید که علاج او اخراج بلغم غلیظ از بدن ست و اینکه هر صبح جلاب با زبادیان و اصل السوس خراشیده کوفته هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب القرطم و لحوم دراج و تیهو و کباب دهند و تلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر یا معجون نجاح کنند و روز نوبت امر بصوم و ترک غذا بالکل نمایند و قی با آب طبیخ تخم شبت و تخم خربزه و بیخ آن و تخم ترب و برگ و بیخ آن و نمک و عسل و کنگر زد آورند و باقی تدبیر آن مثل تدبیر حمای ربع ست

و در معالجهٔ این تب اهمال نمایند چه مؤدی بربع بسرعت میشود و اگر اخلاط بسیار و رطوبت مفرط گردد و اگر رطوبات افزو اخلاط بسیار نبود بدق انجامد ابن هبة الله گوید که
علاج حمیاتی که بنوبت خمس و سدس و مافوق آن آید ترک بر پرهیزی و اسهال و قی باشد زیرا که این حمیات حادث میشوند یا بسبب فرط احتراق یا بسبب برودت
تدبیر و بدین جهت واجب ست که در علاج این تبها تمسک نمایند بدانچه در علامت حمای بلغمی و سوداوی مذکور شد اگر بدن نحیف باشد اسهال سودا و تدبیر صحاب ربع
کنند و اگر فربه باشد تدبیر ارباب تب نائبهٔ بلغمی نمایند ابومنصور گوید که تبی را دیدم که در هر هفت روز نوبت میکرد و مریض نحیف البدن حار یابس مزاج بود پس لزوم
اسهال بماء الجبن نمودم و در تدبیر غذای او تلطیف کردم و در بست و هفت روز نوائب او منقطع شد سدید و غیره شراح قانون مینویسند که مادهٔ این حمیات لابد
شدید الیبوست باشد و الا عفونت را در زمانه بسیار بطی قبول نمیکرد و هرگاه چنین باشد تلطیف در تدبیر غذای آن جائز نبود دیگر در روز نوبت فقط و اما در ایام صحت
حال بدن او مثل ابدان صحیح مزاجان میباشد پس واجب آید که غذا درین ایام مثل آن باشد که در حالت صحت بود و مائل تر بترطیب یا اندک لطیف تر باشد زیرا که
تغذیه از مرطبات ست پس مثل معدل این ماده باشد انطاکی گوید که علاج این انواع بتسخین و تلطیف و استعمال ادویهٔ مخرج بلغم و سودا ست مع جاری داشتن بدن
درین همه بر مجرای صحت با غذیه و مارا درین باب علاجی مجرب نیست زیرا که هیچ ازین تبها ندیده ام ولیکن میگویم که چون اسفاناخ بجوشانند و آب گرم با ادرمالی بشوید
علاج ناجح باشد بسبب تحلیل دوای اول سودا را و بسبب ثانی بلغم غلیظ را بنا بر تلطیف آن بود در نزهت گوید که مختص بدان انیسون و بادآورد و کشوث ست و سرکهٔ بیخ
شیر با و در خواص ست که بخور سرگین فیل تب را ببرد شریف خان مینویسند که زنی را تب بود و معالجهٔ او اطبای تامل میکردند هرگاه تب او طول نمود بسیار او نزد من آوردند
و چون در حال او غور کردم دانستم که حمای خمس ست پس علاج او به تنقیه و تلطیف نمودم زیرا که مادهٔ آن از صفرای محترقه بود و بعد از آن ماء الجبن نوشانیدم نفع بلیغ نمود
و با ماء الجبن جز او ادویهٔ خفیفه مثل قرص امبرباریس و غیره ممکن نبود و حدت ماده و ضعف مریضه از استعمال سفوف لاجورد و غیر آن از ادویهٔ قویه مانع بود
و سن مریضه قریب شصت سال بود و صورت تب او این بود که یک روز بشدت می آمد و در روز دوم بشدت کمتر از آن و در سوم کمتر از شدت دوم و در چهارم
کمتر از شدت سوم و در پنجم اشتداد مثل شدت روز اول میکرد و بعده در ششم مثل ثانی و در هفتم مثل سوم و در هشتم مثل چهارم و در نهم مثل پنجم شدت میکرد و بر همین
هیئت مدتی بود مؤلف گوید که از کلام این شریف الحکما مدرک میگردد که آن حمای خمس لازمه بود پس قول بعضی که این حمیات دائره میباشند اکثریه باشد

حمیات مرکبه

بدانکه ترکیب این حمیات ترکیب حقیقی نیست بلکه ترکیب اعتباری است و حمیات مرکبه از امراض مجتمعه است نه از مرکبه زیرا که مرض مرکب آنست که از اجتماع دو مرض
یا زیاده بران مرض وحدانی پیدا گردد و احکام و علامات و علاجات او غیر احکام و علامات و علاجات مفردات او باشد چنانچه شیخ الرئیس مثال او باورام
و بثور داده زیرا که آن مرکب از سه مرض مفرد یعنی سوء مزاج مادی و تفرق اتصال و مرض ترکیب ست و آنرا احکام و علامات غیر آنست که برای مفردات اوست
مثل زیادتی مقرحه در حجم عضو و جمع ریم و انفجار و اما سل مرض مرکب بترکیب حقیقی نیست زیرا که آنرا علامات غیر علامات مفردات او یعنی قرحهٔ ریه و تب دق
نیست و نه علاجات و احکام غیر آنکه برای مفردات اوست و همچنین تب مرکب مثلا شطر الغب که آنرا علامات غیر علامات مفردات او از غب و بلغمی نیست و نه علاج
غیر از علاجات آنها پس تقسیم حمیات بمفرد و مرکب بمجرد اصطلاح ست نه از امراض مرکبه از روی ترکیب حقیقی چنانچه آن معتبر در تعریف مرض مرکب ست
بالجمله حمیات با یکدیگر ترکیب می یابد و اقسام مرکبات او بسیار ست و ضبط او ممکن نیست گاهی از انواع داخل در دو جنس بعید مرکب شود مثل
ترکیب تب دق با حمای عفنی و حمای یوم با حمای غلیانی و گاهی از یک نوع داخل در جنس واحد مانند آنکه از دو غب خالصه یا غیر خالصه مرکب گردد
و بر دورهٔ نائبهٔ بلغمی هر روز نوبت کند اگر روز راحت غب اول روز نوبت غب ثانی خواهد بود و یا از دو ربع مرکب شود و دو روز اخذ کند و یک روز ترک نماید و آنرا
ربع سنکوس گویند چنانچه سابق مذکور شد و یا سه ربع ترکیب یابد و بنوبت بلغمی هر روز آید چون در هر دو روز راحت ربع اول روز نوبت ربع ثانی
و ثالث باشد و یا سه غب مرکب گردد پس اگر بطریق مساوات آید نوبت روز سوم شدید تر باشد بسبب اجتماع اعراض دو دوره زیرا که آن روز منتهای دور روز اول
و ابتدای یوم ثالث بود و همچنین روز پنجم و این ترکیب از سه غب مشابه بشطر الغب باشد چنانچه ترکیب از دو غب مشابه نائبهٔ بلغمی می باشد

ویا از دو خمس ترکیب پذیرد و دو روز آید و دو روز نه ویا سه خمس مرکب شود و سه روز آید و یک روز نه ویا از دو سدس ترکیب یابد و دو روز نوبت کند و سه روز
ترک نماید و مانند آن و گاهی از دو نوع ویا اکثر از ان داخل در جنس واحد مرکب گردد مثل غب با بلغمی چون حمای معروف بشطر الغب و مثل ترکیب حمیات ادوار و مثل غب
با محرقه و انچه ازین هر دو و از و رسیه صفراویه ترکیب یابد و گاهی واقع میشود و ترکیب حمیات بوجه دیگر و او آنست که از دائره یک نوع با لازمه همان نوع مرکب گردد
مثل غب دائره با لازمه مواظبه با لثقه و ربع دائره با دائمه ویا از دائره یک نوع با لازمه نوع دیگر ترکیب یابد چون غب دائره با مطبقه ویا غب با لثقه ویا غب
با ربع دائمه ویا مواظبه با مطبقه ویا مواظبه با غب لازمه ویا مواظبه با ربع لازمه ویا ربع دائره با مطبقه ویا ربع دائره با غب لازمه ویا ربع دائره با لثقه و همچنین دائره
یک نوع با دائره نوع دیگر مثل غب دائره با مواظبه و غب دائره با ربع دائره و مواظبه با ربع دائره ویا لازمه یک نوع با لازمه نوع دیگر مرکب شود چون مطبقه با غب لازمه
ویا با لثقه ویا با ربع دائمه و غب لازمه با لثقه ویا با ربع دائمه و لثقه با ربع لازمه و سخن گروهی که گفته اند دو تپ لازمه مرکب نشود معتبر نیست و گاهی انواع
ترکیب واقع میان حمیات بنوع دیگر بود مانند آنکه دو خلط ممتزج باشند یا منفرد و مانند آنکه هر دو متساوی در مقدار باشند یا مختلف و مانند آنکه حمیات
متداخله باشند ویا مبادله ویا مشابکه و تفصیل این آنست که صاحب کامل گفته که ترکیب بعضی حمیات با لبعض دیگر بر دو وجه بود یکی بر جهت امتزاج پس
اگر دو خلط محدث دو تپ همه مختلط ممتزج باشند از ان ابتدای نوبت آن هر دو و انقضای آنها در زمانه واحد بود دوم بر جهت مجاورت پس اگر هر واحد
از دو خلط منفرد باشد در ان هنگام نوبت آن هر دو در دو وقت مختلف بود و همچنین انقضای آن هر دو و هر واحد از اخلاط مرکبه یا متساوی در مقدار باشد
ویا بعض آن بیشتر و بعض آن کمتر باشد و ابن هبة الله گوید که ترکیب حمیات بر سه قسم ست اول ترکیب ممازجه و این انگاه باشد که ماده هر دو تپ یا خارج
عروق بود یا داخل عروق و درین هنگام ابتدای نوائب و انقضای آن هر دو در زمان واحد باشد و ثانی ترکیب مشابکه و این وقتی باشد که هر واحد از دو خلط عفن بود
یعنی یکی از ان داخل عروق و دیگر خارج عروق باشد الا هر دو تپ در یک وقت ابتدا کنند و ثالث ترکیب مقارنه و این وقتی باشد که چون هر واحد از دو تپ دوره
خود را تمام کند تابع او دیگر مقارن آن گردد و ماده او داخل عروق باشد خواه خارج عروق و شیخ میفرماید که اصناف ترکیب حمیات سه گونه هست یکی ترکیب مداخله
و او آنست که هنوز یک تپ در بدن باشد که تپ دیگر داخل شود پس با ضرر و اعراض مشتد گردد دوم ترکیب مبادله و این آنست که بعد گسستن از بدن یک تپ دیگری
داخل شود خواه بمجرد مفارقت اولی خواه بعد زمانی پس دیگر بدل از اولی باشد در بقای حرارت بعد اقلاع آن سوم ترکیب مشارکه و او آنست که هر دو تپ
بیک دفعه درگیرند خواه ترک آن معا باشد یا نه و مشارکه را مشابکه نیز گویند بجهت شدت مداخلت و مجوسی گوید که گاهی سه نوع از حمیات مذکوره مرکب گردند و گاهی
چهار نوع یا زیاده بران از اختلاف تراکیب مرکب شوند و شارح اسباب مینویسد که ترکیب حمیات عفنیه یا ثنائی بود و آن سی و شش قسم ست ویا ثلاثی باشد
و این یکصد و شصت قسم بود ویا رباعی باشد و آن پانصد و شصت قسم بود و پس جمله انواع این هر سه ترکیب هفت صد و پنجاه و شش میشود و گفته که رباعی و فوق
آن نیز بسی دیده و از هزار قسم تجاوز کند و حکیم ارزانی نوشته که ترکیب حمیات گاه بر سبیل انتظام بود اگر از اقسام مرکبات باوقات محفوظ آید و گاه بر سبیل اختلال باشد
چنانچه تپی لازم بود و بگسسته دیگر و بلا نظام و این چنین تپ را مختلطه گویند و حمیات مختلطه جدا اند گو خواه شده و سمرقندی گوید که از حمیات مرکبه کثیر الوقوع آن ست
که از ترکیب صفراوی و بلغمی افتد و لهذا این تپ میان سائر مرکبات مخصوص باسم خاص گردیده و آن شطر الغب ست و این علیحده مسطور گردد الحاصل در معرفت
حمیات مرکبه مهارت تمام درکار ست تا در تشخیص نوع آن مغالطه نیفتد لهذا گفته اند که بر نوبتهای حمیات اعتماد کلی نباید کرد بلکه درینجا می باید که بدیگر اعراض لازمه
مختصه بهر واحد استدلال نمایند زیرا که نزد ترکیب در بعض اختلاط می افتد و اعتبار نوبت ساقط میگردد چنانچه گاهی تپ مرکب دوره شبیه بدوره مفرد یا بدوره مرکب دیگر
پیدا میکند مثل آنکه از ترکیب دو غب دائره نوبت تپ هر روزی آید و همچنین از ترکیب سه ربع دائره و این نوبت هر روزه دوره تپ بلغمی ست پس هرگاه معالجه بتدبیر بلغمی کنند
مریض هلاک گردد و از نیجا استعلوم شد که دلالت نوائب بر نوع تپ ضعیف ست پس در معرفت نوع تپ اعتماد بران نکنند بلکه لازم ست که فرق نمایند میان این حمیات
باعراضی که لائق هر واحد از مواد باشد و شیخ و شراح قانون مینویسند که اگر این حمیات از غب خالصه مرکب شوند چنان عارض گردد که نوبتهای او بتصرع شکند
تا آنکه اولا ضعیف از ان متلاشی گردد و غب ثانی باقی ماند مثلا چون صفرای خالص در دو موضع متعفن شود و در موضعی صفرا اندک و در موضع دیگر

صفرا بسیار باشد بالضرور نوبت هر واحد از انها بسوی قصر جلدی خواهد گرید بسبب شدت حرارت حرکت صفرا و لیباست که نوبت تپی که مادهٔ آن اندکست خواهد رفت
وگاهی بر ترکیب حمی معاودت قشعریره بعد سکون تپ دلالت کند زیرا که باز آمدن قشعریره دلالت میکند بر اخذ نوبت تپ دیگر بر تپ اولی اصل شده و طبیب عالم بدلائل
هر تپ و اعراض او راعیب ست که ترکیب تپ اول روز و زیادوم دریافت نکند و این نزدیک طبیب مجرب که معالجه بدقت نظر میکند آسان ست اما درین ماته اگر در بسط
هم دریابند غنیمت ست و شناختن ترکیب حمای دق با تپ عفونت سخت مشکل ست خصوصاً چون مرکب شود تپ دق همراه بلغمی لثقه که مادهٔ آن بلغم شور باشد
زیرا که اطبا درین مرکب فترات و ابتداهای لرزه و قشعریره و معاودات عرق را ملاحظه نمایند اگر اوقات جزئیه برای این حمیات باشد مفترة بود و الا بر
علامات انچه اظهر بود بر عفونت دلالت کند از تغیر بول و نبض و لزوم تپ لازم آن آگاه کنند و علامات دق را فراموش نمایند و گمان کنند که درینجا حمیات
عفونت ست فقط لازمه یا مرکبه از لازمه و دائره وگاهی ترکیب حمیات متعدده متوالی گردد حتی که ظاهر شود تپ احد متصل متشابه که شبیه بسونوخس باشد در دوام آن و دران
هنگام از رجوع کردن بسوی دلائل چاره نباشد و عمده درین انتفای علامات سونوخس و غلبه خون ست که از نبض و قاروره و احوال مریض معلوم شود و هر گاه نوبتهای
حمیات کوتاه باشد اتصال آن لاحق نشود بلکه فیما بین هر دو تپ فتره ظاهر گردد مثلاً چون تپ مرکب از دو غب خالصه باشد و هر یکی ازین هر دو روز گیرد و یکی هفت ساعت
ماند پس موقوف گردد و غب دوم از روز دوم هفت ساعت بگیرد البته اتصال نخواهد شد مگر بسبب امر عظیم از کثرت عدد حمیات خصوص کثرت عدد در حمیاتی که
فترات آن طویل باشد مثال آن چون چهار حمیات قصیره مرکب شوند پس یکی از اول روز تا نیم روز گیرد و دیگری از نیم روز تا مغرب و سوم از مغرب تا نیم شب و چهارم از
نیم شب تا اول روز بعده نوبت تپی که از اول روز شروع میشد خواهد آمد و باعث تلاحق خواهد شد و هر گاه حمیات مختلفه در حدت از مان مثل شطر الغب مرکب شوند او لا
حادتر از ان منقلع شود بسبب سرعت تحلل مادهٔ او که صفراست و نزد سنه صرف باقی ماند و اقلاع او متعسر گردد خواه هر دو دائره باشند یا لازمه یا دائره و لازمه وگاهی با شطر الغب
مرکب شود غب دیگر یا بلغمی یا سوداوی پس اگر با غب باشد غب قلع گردد بسبب حدت ماده و شطر الغب خالص بماند و اگر با بلغمی یا سوداوی باشد شطر الغب منقلع شود
و بلغمی یا سوداوی خالص باقی ماند زیرا که شطر الغب بنسبت بلغمی و سوداوی الطف ست بسبب بودن صفرا جزوی از مادهٔ آن و هر گاه بینند که حمای طبقه هست و بادی لرزه
بود و عرق نباشد و یا بینند که گاهی در لرزهای بسیار عرق یک مرتبه کند بر مرکب بودن آن گواهی دهند و همچنین هر گاه در تپ لازمه افراط در سردی دست و پا و تقبض آن
بینند و اما سردی و تقبض اندک گاهی در لازمه میباشد صاحب کامل گوید که انچه از حمیات مرکب ترکیب او بر جهت مجاورت باشد معرفت او سهل ست
از اوقات نوائب حمیات و مدت ماندهٔ آن پس اگر حمای دائمه با تپ نائبه مرکب گردد استدلال نمایند بر حمای نائبه بالرزه که در وقت نوبت تپ افتد و بر دائمه بدوام آن
و اما انچه ترکیب او بر جهت ممازجت باشد معرفت او عسر و شاق ست بسبب اختلاط علامات بعضی آن ببعض دیگر لا سیما اگر اخلاط ممتزجه متساوی باشند که این اعسر
و اصعب بود و اگر یکی از دو خلط در ترکیب آنها غالب تر باشد معرفت او سهلتر بود زیرا که علامات خلط غالب ظاهر تر باشد و سزاوار آن ست که درین باب جودت تمیز
و حسن نظر استعمال کنند و در حمیات مرکبه بر نوائب آن در استدلال بران اعتماد نمایند زیرا که گاهی حمیات غب نوبت در هر روز میکنند و اطبای ناقص تقریر میکنند
که آن حمای مواظبه است وگاهی حمیات ربع نوبت غب مینمایند پس گمان میکنند که آن حمای غب ست و در آن علاج ناموافق استعمال می نمایند و بدان سبب
قوت تپ زیاده میشود و شدت میکند تا آنکه مریض بدان علاج هلاک میگردد بهر آنکه دران ضد محتاج الیه استعمال میکنند و لهذا میباید که استدلال بر تپ از نفس طبیعت او
و از اعراض خاصه بدان نمایند تا دلالت صحیح شود و علاج بموقع خود واقع گردد پس اعتبار نوائب حمیات نباید کرد و بعضی گویند که در هر واحد از تراکیب غلطی واقع می شود
لیکن در ترکیب مداخله و مشابکه اکثر غلطی می افتد و طریق تمیز رجوع بسوی اعراض هر واحد ست و واقف نمیشود بر کیفیت حمیات مرکبه مگر کسیکه معرفت حمیات
مفرده را محکم کرده و دران تبحر داشته باشد و لهذا نشاید که کسب معرفت نوع تپ از دور آن نمایند زیرا که اتفاق افتد از حمای غب انچه دورهٔ او در هر روز باشد
و این بقدر آن باشد که دران از صفرا و بلغم مشترک بود وگاهی امراض در یک روز و شب دو یا سه مرتبه تپ کند و آن تپ از جنس واحد بود وگاهی از دو جنس مختلف باشد
وگاهی تپ کند بجای غب پس حمای ربع یا بلغمی یا دق وگاهی یک تپ لازم بود و دیگر دائر بر این گاهی اوقات و نوائب مقاربت کنند و یا در یک وقت متفق شوند
وگاهی متباعد گردند پس نظام ادوار فاسد شود و این مثل مریضی باشد که او را حمای غب و ربع آید پس یک روز غب نوبت کند و روز دیگر ربع بر آن نوبت نماید

ودر روز سوم غب آید ودر روز چهارم فتره افتد ودر روز پنجم اتفاق نوبت هر دو افتد ودران امر مشتبه شود وبر اسباب او وقوف دشوار گردد و ایضاً گاهی باین
مریض اتفاق افتد که روز چهارم او را حمای یوم آید بعارضی که او را از عوارض آن عارض گردد پس نظم فساد زیاده شود قرشی در شرح قانون مینویسد که چون
تپ چند روز پی در پی در گیرد بعده یک روز یا چند روز بگذارد ممکن نیست که یک تپ باشد زیرا که اگر یک تپ بودی یا اقتضای اخذ در هر روز کردی و البته ترک ننمودی
ویا مقتضی ترک بودی و روزهای بسیار متوالی اخذ نکردی پس لابد از حمیات مرکبه باشد و عدد تپ بحسب عدد ایام اخذ بود و ضابطه در معرفت عدد حمیات بود و
ترکیب و معرفت اسم نوع حمی آنست که ایام اخذ تپ با ایام ترک آن ضم نمایند و یکی ازو بیفزایند و از حاصل آن اسم هر واحد از حمیات مشتق بود و عدد حمیات بحسب
عدد نوبتها باشد مثال این آنست تپیکه چهار روز اخذ کند و سه روز ترک نماید پس این چهار تپ باشد و حمای ثمن بود زیرا که ایام اخذ چهار ست و اما آن ثمن باشد
بهر آنکه ایام اخذ با ایام راحت هفت ست چون یک عدد بران زیاده کنیم مجموع هشت روز باشد و مشتق از ان ثمن باشد و همچنین تپی که سه روز اخذ کند و شش روز
ترک نماید این سه تپ باشد و تپ عشر بود اما سه حمیات بهر آن باشد که عدد ایام اخذ سه است و اما آن تپ عشر بهر آن بود که سه با شش نه روز باشد و چون برین یک روز
افزودیم عشر باشد و مشتق از ان تپ عشر باشد و غیر آنرا برین قیاس نمایند علاج اولا کیفیت ترکیب تپ بغور دریافت نمایند بعده بحسب آن هرچه در حمیات مفرده
مذکور شد ترکیب داده بعمل آرند بامراعات فصل و حال مریض و ابتدا و انتهای مرض و این جزئیات موقوف برای طبیب است تا هرچه مناسب بود بعمل آرد و آنجا که
تپ از احتراق اخلاط باشد گاه گاه استفراغ فرمایند و بیشتر در تسکین کوشند و از اشربه و اغذیه هرچه لطیف بود بدان امر نمایند تا ماده زیاده محترق نگردد و در جمله
تقویت جگر و طحال لازم دانند و همه قوانین که سابق مذکور شد درینجا نیز مرعی دارند و بعض ادویه مفرده و مرکبه که درینجا مسطور میگردد حسب حاجت استعمال کنند
ذکر ادویه مفرده و مرکبه که نافع حمیات مرکبه است شرب باد آورد و کذا دو قیراط آن حار است و کذا افاریقون و کذا ریوند بعد نضج تام و کذا اکل بیخ سه یا
چهار برگ آن و اکل سرطان نهری بریان باندک فلفل سیاه و کذا لحم خارپشت چند مرتبه و بخور سرگین فیل و کذا سرگین طاوس و کذا دندان فیل و کذا ناخن دست راست
قنفذ بستانی و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ دار و کذا چشم راست خروس و کذا کرم قز خشک کرده در خرقه کتان بسته و کذا هر دو لب بالا و زیر کور موش
و کذا قطعه سرگین گوزن و قطعه شاخ آن هر واحد نافع حمیات مرکبه و مزمنه است و اختلاط افیون در ادویه حمیات مرکبه مقوی فعل آنهاست و نوشیدن طبیخ غافث
سکنجبین در حمیات مرکبه و مزمنه و تفتیح سدد مجرب سویدی ست و استعمال بنفشه با گلقند در حمیات مرکبه بی عدیل ست و راقم اکثر شیره او با شیره بادیان
و شکر بعمل آورده در حمیات مرکبه و بلغمیه مفید یافته و خوردن ریوند با شیره خرفه نیز برای اکثر اقسام تپ مجرب نوشته اند و اگر تخم کشوث بقدر چهار ماشه در آب
شیره برآورده یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده بنوشند تپهای مزمنه را نافع ست و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث سائیده در سکنجبین آمیخته بلیسند
و بالائش عرق عنب الثعلب هفت توله بنوشند و گلو در حمیات مرکبه و مزمنه کثیر النفع و معمول ست بگیرند گلوی سبز نیم دام تا یک دام و آنرا از کارد پارچه پارچه نموده
در ظرف سنگی انداخته آب خالص بران ریزند و زیر آسمان گذارند صبح در صافی انداخته اندکی فشرده آب لال آنرا با شربت مناسبه بنوشند و گاهی همراه قرص رشک
و قرص گل نیز استعمال کرده میشود و اگر این دوا را سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده با قرص طباشیر دهند نفع بیش میکند و بدانند گلو که بر درخت نیب پیچد بهتر باشد و در
باب سریع النفع مشهور گشته حتی که بدق مفید یافته شد و گاهی در حالت بودن سرفه اصل السوس مقشر نیمکوفته نیز بدان خیسانیده و بصورت غلبه حرارت شیره خیارین
افزوده میشود و گاهی ادویه دیگر مثل کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ بادیان و تخم خطمی و گل بنفشه و شکاعی وغیره حسب حاجت همراه آن خیسانیده داده میشود و دیگر بقول اطبای
هند و بهایه هفت ماشه را مساوی آن شهد در آب جوشانیده نوشیدن نافع حمای مرکب ست و دوا برای حمای مرکب بمنزله اصل السوس بهدانه هر یک چهار ماشه
پرسیاوشان بنفشه هر یک پنج ماشه جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین شش ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند **ایضاً** بنابر تپ مرکب گل سرخ گل بنفشه
اصل السوس تخم کاسنی نیمکوفته هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله آمیخته خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضاً** بنفشه هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه
آلوبخارا پنج دانه تخم کاسنی نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح گلقند داخل کرده مالیده صاف نموده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضاً** اگر بعد مسهلات
در جگر حرارت باقی ماند قرص ورد صغیر چهار ماشه سوده بشربت انارین دو توله سرشته بخورند بالائش آب کاسنی سبز مروق ده توله شیره تخم خیارین شش ماشه

تپ وسدۀ کبد در رعایت تپ احشائی قرص زرشک صغیر چار ماشه با سکنجبین ساده یکتوله سرشته با شیرۀ خیارین وشیرۀ کاسنی هر یک شش ماشه عرق مکوه عرق شاهتره
عرق گاوزبان عرق کاسنی هر یک چار توله شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه صبح وبجهت شام لعاب بهدانه دو ماشه عرقیات شربت بزوری خاکشی بعده
اگر آثار نزله وزکام ظهور نماید دو سه روز بوقوع خفیف نزله بهدانه سه ماشه خطمی شش ماشه اصل السوس گاوزبان هر یک چار ماشه نبات یکتوله بدهند اگر زائل نشود
بهنضج عنب الثعلب تخم کاسنی پرسیاوشان گل بنفشه بیخ کاسنی خطمی هر یک شش ماشه گاوزبان اصل السوس هر یک چار ماشه در آب کاسنی نیم آثار شب تر کرده
صبح مالیده صاف نموده شیرۀ خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده سه چهار روز داده روز مسهل سنای مکی یکتوله فلوس خیارشنبر
شش توله گلقند ترنجبین هر یک چار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند بعده تعدیل وتقویت نمایند **فائده** در اورام حاره احشا وتپ های مزمن
ومقاسات مرض ترکیبات آب کاسنی از اساتذه ماثور ست چنانچه مردم نحیف با حمی وسرفه ومسلولین را بوقت ضرورت بلبن در ماء القرع وماء الخیار تر کرده معمول
وبرای تعدیل بعد تنقیه بکار میبرند **ایضاً** برای تپ کهنه وکثرت تشنگی وعقب نوشیدن آب فی الفور بول کردن وسوزش آن شیرۀ خرفۀ سیاه شیرۀ گلو در عرق
شاهتره برآورده شربت انار داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند واگر از اسپغول طبیعت برهم شود عوض آن خاکشی کنند **ایضاً** برای حمای مزمن موهم بدق وسل
خاکشی چار ماشه بعرق عنب الثعلب ده توله عرق کیوڑا دو توله اندکی گرم کرده شیرۀ اصل السوس چار ماشه شیرۀ تخم کاسنی شش ماشه نبات یک توله باز شیرۀ خیارین شش ماشه
شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه پاشیده دهند **ایضاً** برای حمای مزمن مشتبه بدق وسل گاوزبان اصل السوس پرسیاوشان هر یک چار ماشه جوشانیده
شیرۀ تخم خیارین شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بزوری شربت دیاقوذا هر یک یکتوله حل کرده خاکشی چار ماشه پاشیده و بنوشند وبجهت شام دیاقوذا یکتوله
وعرق مکوه هفت توله بعد دو سه روز شیرۀ اصل السوس شیرۀ تخم خطمی هر یک چار ماشه شیرۀ خیارین شش ماشه شیرۀ بادیان چار ماشه عرق عنب الثعلب پانزده توله
شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی چار ماشه پاشیده دهند وبجهت شام سفوف ست گلو دو ماشه طباشیر نیم ماشه مغز کنول گٹه سه ماشه دانه هیل یکماشه دار فلفل عدد
نبات سوده همراه عرق عنب الثعلب نه توله دهند بعد از ان صبح در سفوف مذکور نانخواه یک سرخ سوده عوض نبات آمیخته همراه شیرۀ اصل السوس شش ماشه عرق
عنب الثعلب هفت توله نبات یک توله بدهند غذا شله بعده عوض اصل السوس شیرۀ بادیان شیرۀ عنب الثعلب هر یک چار ماشه دهند وسنبل الطیب سوده در سفوف
افزایند باز این نسخه سفوف با ادویۀ مفتحۀ حار و بارد مع تقویت معده باید داد دار فلفل سه عدد نانخواه دو سرخ مغز کنول گٹه سه ماشه اصل السوس چار ماشه ریوند چینی
چار ماشه عنب الثعلب هشت ماشه سوده بقدر مناسب در گلقند یک توله سرشته تناول نمایند بالائش عرق مکوه عرق بادیان هر یک پنج توله بنوشند غذا پلاؤ کم روغن **ایضاً**
حمای مزمن مرطوب مزاج شاهتره شش ماشه مویز منقی دو توله دار فلفل چار دانه بعرق بادیان هفت توله گلاب چار توله جوشانیده شیرۀ تخم خیارین شش ماشه
شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند باز شیرۀ مغز تخم کدو شش ماشه عوض خیارین کنند باز شاهتره موقوف نمایند **دوائیکه** در حمای مرکب از بلغم وصفرا
خصوص بعد تنقیه معمول ست سکنجبین گلقند هر یک چار درم بهم آمیخته بخورند عقب آن شیرۀ بادیان شیرۀ تخم کاسنی شیرۀ تخم خیارین هر یک سه درم در عرقیات
مناسب کشیده شربت بزوری بارد هفت درم اضافه نموده بنوشند وگاهی خاکشی بقدر سه درم نیز اضافه کرده میشود **ایضاً** که برای تپ مرکب از صفرا وبلغم
مجرب نوشته کاسنی کشنیز خشک هر یک یک توله اجمود نه ماشه دار فلفل شش ماشه جمله را سه حصه نمایند ویک حصه در آب پنج توله شب تر کنند وصبح آب صاف آن
بنوشند وچار توله دیگر آب دران انداخته بدارند وشام بنوشند وهمچنین تا سه روز هر دو وقت بعمل آرند **دوائیکه** برای حمای مزمن نافع اصل السوس مقشر شش ماشه
گلوی درخت نیب ماشه الایچی کلان شش عدد نیکوفته در آب جوش داده در شبنم نهند صبح صاف نموده نبات دو توله انداخته بنوشند **سفوف هندی**
که در حمیات مرکبه نافع ست ست گلو طباشیر دانۀ هیل هر یک نیم توله نبات سفید یک نیم توله خوراک از چار ماشه تا شش ماشه معمول ست **سکنجبین بزوری معتدل**
جهت تپهای مرکب وتفتیح سدد جگر وسپرز نافع وادرار بول میکند تخم کاسنی بادیان تخم کرفس هر یک سه درم تخم خیارین تخم خربزه هر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی
پوست بیخ بادیان هر یک هفت درم همه را نیکوفته بسرکه تند بست درم وآب سه رطل یک شبانه روز تر نمایند وبجوشانند وصاف کرده با یک من قند سفید
بقوام آرند وبکار برند **شربت کشوث** در تپهای کهنه که قریب بدق باشد همواره مجرب ومعمول ست تخم کاسنی بادیان هر یک پنج مثقال بیخ کاسنی اصل السوس

تخم کشوث تخم خیار بادرنگ هر یک ده مثقال تخم خیار گل کشوث ریشهٔ کشوث تخم خربزه بیخ بادیان رب اسوس هر یک هفت مثقال قند سفید هشتاد مثقال
شیرخشت سی مثقال بدستور مرتب نمایند ایضاً مسمی بشراب الحیات که بعد از بست روز در جمیع حمیات جهت اصلاح مزاج احشا و دفع و تحلیل بقایای مواد
از سکنجبین بزوری بسیار نافع است زرشک سی مثقال تخم کشوث پنج مثقال تخم کاسنی چهار مثقال گل کشوث ریشهٔ کشوث هر یک سه مثقال گل سرخ بادیان
کزمازج هر یک دو و نیم مثقال جوشانیده صاف کرده با قند و یا شکر پنجاه درم بقوام آورند و هر روز از پنج مثقال تا هفت مثقال در تپ صفراوی و دموی با شیرهٔ
خیارین و کاسنی و اگر حرارت غالب تر باشد با قرص کافور و در حمای بلغمی و سوداوی و حمیات مرکبه با قرص زرشک صغیر و یا قرص ورد صغیر هر کدام که مناسب باشد
با شیرهٔ تخم کاسنی و بادیان و یا بدون اقراص بنوشند شربت بزوری بهترین نسخه است و مکرر بعمل آمده برای تپ مرکب و حمیات کهنه و ادرار بول و حیض و اخراج
سنگ گرده و مثانه و دفع یرقان و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع است تخم کاسنی بادیان تخم خربزه تخم خیارین مغز تخم کدو حب قرطم هر یک پنج مثقال پوست
بیخ کاسنی گل غافث تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه انیسون گاوزبان هر یک سه مثقال کوفتنی را نیمکوفته جمله را یک شبانه روز در پنج رطل آب
تر نمایند و مویز منقی بست درم آمیخته بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده قند سفید یکمن اضافه کرده بقوام آرند شربت یک اوقیه و اگر غافث نباشد
عوض آن شاهتره یا افسنتین اندازند و هرگاه چهار مثقال ریوند خطائی باریک سوده بعد قوام آمیزند در اخراج سنگ نافع تر گردد شربت برای تپ
مرکب از صفرا و بلغم بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره مویز منقی هر یک چهار درم تخم خربزه تخم کشوث شکاعی باداورد گل غافث هر یک سه درم تخم خیارین
تخم معصفر تخم کاسنی بادیان برادهٔ صندل سفید گل سرخ گل نیلوفر هر واحد دو درم قند سفید سه چند ادویه ایضاً برای تپ مرکب که قریب بدق بود نافع است
تخم کاسنی بادیان بیخ کاسنی تخم خطمی اصل السوس گاوزبان هر یک سه مثقال مویز منقی بست و پنج مثقال سنبل الطیب گل بنفشه باداورد شکاعی
هر یک دو و نیم مثقال قند سفید نیم سیر ترنجبین یا دو سیر بقوام آرند ایضاً که برای تپ با تهیج اطراف مجرب است بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک چهار درم مویز منقی
دو توله بادیان تخم خیارین تخم خربزه بنفشه شاهتره اصل السوس گل نیلوفر تخم کشوث برادهٔ صندل گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان ریوند خطائی لک مغسول هر یک
دو درم قند سفید یک و نیم رطل شربت بزوری معتدل برای حمیات مرکبه و امراض جگر معمول تخم کاسنی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر واحد یکمثقال و ربع آن
بیخ کاسنی دو مثقال و نیم بیخ بادیان یکمثقال و ربع آن قند سفید دوازده مثقال بطریق متعارف تیار سازند مطبوخ افسنتین که در تپ مرکب بکار آید انیسون تخم کرفس
افسنتین رومی اسارون بادیان بیخ اذخر هر کدام بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده استعمال نمایند عرق نمک معمول اهل فرنگ برای رفع تپ کهنه و استسقا و یرقان
نمک سانبهر بریان نمایند که سرخ شود و هموزن آن گل که از ان ظروف میسازند ممزوج کرده با یکدیگر سائیده جدا بسته در شیشه گل حکمت کرده و انداخته عرق چکانند شربتی دو سرخ
تا چهار سرخ قرص زرشک نافع از برای حمیات مرکبه و سده های جگر و استسقای حار زرشک لک مغسول دارچینی گل سرخ تخم کشوث هر یک دو مثقال ریوند چینی
یکمثقال کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب کاسنی و عنب الثعلب دهند قرص گل که جهت تپهای مرکبه و کهنه معمول است گل سرخ اصل السوس
مقشر هر یک چهار درم طباشیر سنبل الطیب افسنتین هر واحد دو درم ترنجبین سه درم بگلاب قرص سازند و پنج ماشه همراه خیسانده کاسنی و شربت بزوری دهند قرص بنفشه
که تپ کهنه با سرفه را نافع است بنفشه مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیار کتیرا هر یک پنج درم رب السوس گل ارمنی نشاسته هر یک درم مصطگی یکمثقال سنبل الطیب یکدرم کوفته اقراص
سازند شربتی یکمثقال مطبوخ که در حمای مرکب بکار آید بادیان بادآورد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث بیخ کاسنی هر یک درم آلوی بخارا هفت عدد
همه را در نیم آثار آب بپزند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده سکنجبین ساده یا بزوری یا گلقند بقدر هفت درم اضافه نموده بنوشند مطبوخ که برای تپ کهنه مفید است گلوی سبز
شاهتره تخم کاسنی هر واحد یک توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده دو توله شربت بزوری آمیخته نوشانند و اگر بلغم غالب باشد عوض کاسنی ثانی کرده و اسپست
داخل کنند و شربت بزوری معتدل آمیخته دهند و اگر سرفه هم باشد اصل السوس مقشر نیکوفته ده درم افزایند و اگر تپ مزمن بود مثل تخم کشوث و گل غافث و افسنتین و شکاعی
و بادآورد و بیخ کاسنی و تخم خربزه افزایند مطبوخ هندی برای تپهای کهنه و تپ لرزه مزمن خس صندل سرخ کشنیز نرکچور زنجبیل گلوی سبز هر یک یکدام کوفته حصه
سازند و یک حصه در هشت سکوره آب بجوشانند هرگاه یک سکوره باقی ماند صاف نموده بخورانند اگر طفل باشد موافق سن او کم کنند ماء الدهب ماء الیاسمین که عبارت از چکیده

کاسنی ست در حمیات مرکبه که بلغمیت دران زیاده باشد از آب برگ کاسنی نفع بسیار دیده اید و بارها تجربه رسیده بگیرند تخم کاسنی چهار توله و نیکوب کرده شب در آب یا در عرقیات
مناسبه مثل عرق بادیان که بقدر نیم رطل باشد تر نمایند و از ده گهری شب باقی مانده در صافی کنند که هر چهار گوشه آن را بچهار چوب بسته باشند و داخل نموده هفت مرتبه مثل رنگ
رنگریزان قطره قطره بچکانند بعد ازان آب صاف گرفته با شربتی مثل شربت بزوری و با اقراص مثل قرص گل بکار برند و دادن چهل روز یا بیست روز یا کم و زیاده موقوف
برای طبیب ست و از ابتدای شروع تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدر باشد و در امزجه ضعیفه و در صبیان از دو توله شروع نمایند **اقوال حذاق** صاحب کامل
گوید که علاج حمیات مرکبه باید که مرکب از علاج تپ منفرد بود و این چنان باشد که درین تپ نظر کنند و جودت تمیز و حدس و تخمین صناعی استعمال نمایند
و بدان دریافت کنند که آیا حمی مرکب از دو خلط ست یا از سه یا بیشتر ازان اگر از دو خلط باشد نظر کنند که آیا آن هر دو بایکدیگر ممتزج ست و یا هر واحد
ازان هر دو منفرد در موضع از بدن پس اگر چنین باشد باز نظر نمایند که آیا دو تپ مرکب متساوی در قوت ست و یا یکی ازان قوی تر از دیگری و یا شدید تر در خطر
هرگاه دو تپ متساوی باشد در علاج آن احتیاج افتد با متزاج تدبیر از ادویه و اغذیه موافقه هر واحد ازان هر دو بایکدیگر مزاج متساوی و یکی ازان هر دو قوی تر از
دیگر باشد استعمال تدبیر موافق حمای قوی زائد تر و قوی تر باید و موافق حمای ضعیف کمتر ضعیف تر و هرگاه از دو تپ یکی شدید الخطر از دیگر باشد باید که توجه علاج
و تدبیر بسوی تپ شدید الخطر بود تا ازان مریض ایمن گردد و همچنین میباید که در سائر حمیات مرکبه برین قیاس عمل نمایند و از انجا که حمیات مرکبه کثیر العدد و مختلف الترکیب
بزیادت و نقصان ست ممکن نیست که برای هر واحد ازان ترکیب خاص و کلام مفرد وضع نمائیم زیرا که شرح آن طویل گردد لیکن برای سهولی علاج این حمیات باید که
در علاج حمیات مفرده مرتاض باشد و صورت هر واحد ازان و علاج آنها بانفراده شناخته باشد زیرا که اگر عارف آن باشد ممکن بود که سائر حمیات را که ازان ترکیب یابد
بجودت قیاس علاج نماید مثال این حمای شطر الغب ست که عنقریب مسطور گردد **جرجانی** گوید که همچنانکه تبهای مرکب ممتزج بود از حمیات صفراوی و دموی و بلغمی و سوداوی
علاج نیز آمیخته باشد و بر طبیب واجب ست که بنگرد تا علامات کدام تپ قوی ست و ترکیب آن از چه ماده است پس تدبیر علاج بحسب آن نماید و در تبهای مرکب و حمیات
خمس و سدس و غیر آن اولی تر آن باشد که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت باعضای اصلی متعلق نگردد و دق اوانکند و تا قوت بسبب کثرت استفراغ
ضعیف نشود و مقاومت مرض نکند و مادام که قوت بر حال خود باشد از طول مرض اندیشه نباید کرد و آنجا که حرارت قوی باشد قرص کافور دادن صواب باشد لیکن ترکیب قرص
از چیزهای بارد رطب باید کرد چون مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خربزه هندی و تخم کدوی شیرین و بهدانه و تخم خشخاش و تخم کاهو و مغز بادام و کتیرا و غذا باید که میل
بسردی و تری داشته باشد و چیزی باید که عفونت کمتر پذیرد چون زیرباج و حصرمیه مزوره پالک و آلوی بخارا و در همه ترشیها و کدو و خیار و اسفاناخ داخل کنند زیرا که
کدو و اسفاناخ سرد و تر ست و اگرچه نازک ست چون در ترشیها باشد از عفونت دور بود **ابن الیاس** گوید که اولا دریافت نمایند که آیا امتزاج دو خلط امتزاج متحد مستحکم ست
یا غیر متحد غیر مستحکم چنانچه در غب غیر خالص و شطر الغب باید که نظر کنند و بحدس دریابند که آیا آن هر دو خلط داخل عروق ست یا در خارج آن و بنگرند که آیا یک ماده
ازان هر دو شدید تر در حدت و بیشتر خطرناک ست چنانچه در حمی معروف بشطر الغب میباشد پس علاجش گاه باستفراغ کنند و گاهی بتطفیه بدینطور که هر صبح جلاب
از تمر هندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر بخشخاش دهند تا اخلاط بسرعت محترق نگردد و از اشتعال احتراق منع کنند و یا جلاب از سکنجبین ساده ده
ده درم و گلاب و آب کاسنی هر واحد پانزده درم با یکمثقال قرص طباشیر ملین بیاشامند و اگر قوت قوی باشد و مریض لاغر و خشک بدن نبود و اسهال بملین خفیف
مثل این ملین کنند سنای مکی بنفشه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم تمر هندی ده درم کاسنی سه درم تربد سفید خراشیده یکدرم فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین
پانزده درم و لیکن تدبیر این تبها بحسب غلبه یکی از دو خلط و دو تپ باشد پس اگر صفرا غالب بود و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی باشد بتطفیه حرارت و استفراغ صفرا پردازد
و اگر بلغم غالب باشد و بادی عطش و لهیب و کرب نباشد تلطیف خلط و استفراغ بلغم نمایند و اگر بیشتر از دو خلط باشد سه بود و یا چهار تدبیر بحسب اوجب و غالب و آنچه در
خطر شدید تر باشد باید کرد و اگر بینند که جمیع اخلاط متعفن محترق شده اند باید که صرف عنایت بتقویت قوت نمایند تا مقاومت وقوع این بلیه کبری و واقعه عظمی نماید
و لکن مع ذلک حرارت قوی و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی و بول ناری بدبو و نبض دقیق صلب بود و بدن در خشکی و ذبول شروع کرده باشد سکنجبین ساده با آب کاسنی و قرص
کافور و ماء الشعیر بسرطانات نهری بدهند و مبالغه در تبرید بدن و ترطیب آن نمایند **خجندی** گوید که بحدس صناعی دریابند که تپ مرکب ائمه است یا دائره خلطیه است یا تبهه

ولازم ست که تفتیش اسباب واعراض نمایند بعده معالجه باهم کنند باید آنچه زوال تپ دوم بدون زوال اول نشود و محمد زکریا گفته که ممکن نیست تصور حمیات مرکبه
بعلاج مخصوص بان بلکه معالجه ترکیب علاج مفردات آن کنند و بالجمله شربت تمر هندی وسکنجبین ساده بعرق کاسنی وگلاب بدهند واز اقراص نافعه مثل این حمیات
قرص طباشیر کافوری بکار برند (؟) باده درم سکنجبین ساده واگر قوت قوی باشد اسهال بحقنه لین نمایند وبامسهلات خفیفه مثل سنا وتمر هندی وشیرخشت وترنجبین وخیارشنبر وگلقند
وماننده آن واگر در ذبول شروع کند وباسرفه باشد قرص کافور بشربت خشخاش بخورانند ابن نوح گوید که طبیب را سزاوار آنست که التفات بنظام ادوار نکند و بران
حکم نشاید بلکه امعان نظر در اعراض ودلائل آن کند پس از آن معالجه بحسب آن در قوت وضعف وخلوص اختلاط او نماید و بر کسی که هر روز تپ کند اقدام بعلاج تپ بلغمی
نکنند چون اعراض بدان شهادت ندهند و نه بر کسی که یکروز در میان اوراتپ آید بعلاج حمای غب بلکه حکم با عراض ودلائل و باید کرد و علاج حمیات مرکبه از علاج حمیات مفرده
استخراج نمایند وهرگاه مریض را دو یا سه تپ آید و یکی از آن خطرناک باشد علاج تپ خطرناک نمایند واز دیگر خوف نکنند ومثال این آنست که شخصی راتپ ربع باشد
پس آنرا ازورم معده یا جگر یا در بعض آلات تنفس ورم وتپ حادث شود درینصورت همگی قصد این تپ ورمی کنند وربع ونوبت او را بگذارد و اگرچه قوی باشد وچون بیند
که شخصی را تپ غب می آید ونوبت تپ بچهارده ساعت رسد وجمیع اعراض حمای غب دران معلوم شود لیکن آن سخت قوی نباشد چنانکه در غب خالصه میباشد
پس علاجش بعلاج تپ بلغمی بقدر مشاهده قوت اعراض وضعف آن مرکب باید کرد بهاء الدین گوید که در حمیات مرکبه علاج هریکی بنابر معاونه مفردات آن باید کرد با زیادتی
اهتمام در مراعات قوت بواسطه بودن مریض هر روز اندر تپ و بعد از نضج وکهنگی مرض چون بدادن مخدری رفع نوبت یکی کرده شود بهمان دستور هر روز آن دوا باید داد
در رفع نوبت دیگری نمودن اگرچه ممکن بود که برفع یک نوبت رفع حمایه شود جهت قادر شدن طبیعت بر تحلیل ماده فاسد واگر ازاله بعضی مشکل تر بود مسهل را رجوع باید کرد و نوبت
خلط عسیر را گذاشتن تا نضج بیشتر شود ومریض دم می بزند و قوتی باتن او باز آید ومزاج علاج را قابل تر شود وآن هنگام ازاله آن نیز آسان باشد واشتباه میان
مرکب از غب خالصه وغیر خالصه وشطر الغب عظیم بود ولیکن در علاج بیکدیگر قریب باشند ودر خمس وسدس وغیره اگر ترکیب واقع شود علامات ومعالجات اینها قریب
بعلامات ومعالجات ربع باشد واما در مرکب از حمای دق وحمای خلطی عفنی علاج آنست که خلط فاسد را برفق استفراغ کنند بعد نضج تام وبعده قانون علاج دق
مرعی دارند وآنجا که دق با حمای سوداوی افتد که از احتراق بلغم افتاده باشد وکهنه بود علاج آن سخت مشکل باشد جهت آنکه با وجود یبس غالب تدبیر هریکی ضد
تدبیر دیگری باید وایضاً چون با حمای بلغمی بسببی قوی اتفاق افتد ودر چنین محلها جز توسل بخواص اشیا چاره نباشد واما مرکب از غب لازمه ودائره
علامات ومعالجات این تپ قریب بعلامات ومعالجات مفردات آن باشد وچون طبع را اینجا تحیر بیشتر واقع ست تدبیر باحتیاط تر وباهتمام تر باید کرد

شطر الغب

بقول شیخ وشراح قانون این تپی ست مرکب از دو تپ که یکی غب ودیگر بلغمی باشد وماده او مرکب از صفرا وبلغم بود وکه علیحده علیحده متعفن شوند چه اگر یکجا متعفن شوند
غب غیر خالصه حادث شود پس شطر الغب هر روز نوبت کند بنوبت بلغمی ودر یکروز نوبت غب وبلغمی هر دو باشد واین یا بسبیل مشابکه وتوافق بود که هر دو تپ یکبارگی آغاز
کنند یا بسبیل مبادله وجوار که یکی بعد اقلاع دیگری در گیرد و یا بسبیل مداخله وطره که یکی بر دیگری در اثنای آن داخل شود ودشوار ترین اقسام در معرفت نوع اول است پس ثانی ودر شطر الغب
گاهی هر دو تپ لازمه باشد اگر عفونت هر دو خلط داخل رگها باشد وگاهی هر دو دائره باشد که منقلع شوند اگر عفونت هر دو خلط در خارج عروق بود وگاهی صفراوی لازمه باشد
اگر عفونت او داخل عروق باشد وبلغمی بخلاف آن بود ویا بلغمی مواظبه دائره وگاهی این هر دو بعکس باشد واطبا شطر الغب خالص تپ مرکب از غب دائره وبلغمی لازمه را گویند وماسوای آن
هر سه قسم مذکوره را غیر خالص شمارند واین سزاوار فضل اشتغال نیست زیرا که مجرد اصطلاح ست ودر معالجه حقیقتی نمی بخشد بالجمله شطر الغب چهار قسم باشد یکی خالص وسه غیر خالص
وگاهی درین تپ سابق بسوی عفونت صفراوی بود وگاهی هر دو معاً متوافق باشند وایضاً گاهی ماده فاعل حمای بلغمی غالب بود وگاهی ماده فاعله حمای صفراوی غالب باشد
وهرچند که باشد ماده بلغمی نوبتهای صفراوی را دراز تر گرداند ودر بحران لطفی نرساند وماده صفراوی نوائب بلغمی را کوتاه کند وگاهی شطر الغب تطویل یابد وتا ماده ما فوق آن
کشد بسبب اختلاف علاج هر دو ماده وتحیر طبیعت وگاهی از شطر الغب مرض حاد پیدا شود وگاهی از قاتل ترین حمیات بود زیرا که مؤدی بدق یا بامراض مزمنه عسر البرء گردد بعلت بدی
تدابیر وگاهی استدلال بر شطر الغب از وجوه مختلفه بود پس گاهی از عادات واقع شود وگاهی از اعراض ووقوع از عادات مثل آنست که انسانی را در زبان او تولد صفرا بسیار گردد

وعفونت نزود تربیه نیز و بعده آرام کند و ریاضات معتاد ترک نماید و باغذیه و اصناف تدابیر مولد البلغم استعمال کند و بلغم بسیار شود پس چون ذخائر متعفن شوند عرض او شطر الغب باشد
ویا انسانی باشد که در بدن او تولد بلغم و عفونت آن بسیار گردد و بعد آن ریاضت بسیار نماید و مولدات صفرا از اصناف تدابیر سخنه استعمال کند و صفرا کثرت نماید و هر دو متعفن شوند
مرض او نیز شطر الغب باشد و این او تولد صفرا و بلغم واجب کند بنحو آنکه جوان گردد بعد کودکی و غلبه رطوبت و یا کهل شود و بعد جوانی و حدت مزاج پس حال کودکان که از سالهای کودکی
بسالهای جوانی برسند همچون شخصی باشد که در بدن او فزونی رطوبت بسیار باشد و ریاضت و تدبیرهای گرم کننده استعمال کند و حال جوان که از جوانی بکهولت رسد همچون شخصی باشد که
در بدن او صفرا بسیار بود و ریاضت معتاد باشد پس از ریاضت باز ایستد و تدبیر رطوبت افزا استعمال نماید بدین سبب در بیشتر حالها امراض مرکبه و شطر الغب شایع‌اند و اما از اعراض مشترکه
بول او یوماً فیوماً چیزی از رقت و بیاض و حال نضج و علامات او و حال تشنگی و قلت و کثرت و حال لمس و اختلاف و حال قشعریره و لرزه و تکرار و احوال اوقات و نوائب و عدم انضباط
بود و صاحب کامل گوید که از حمیات مرکبه که آنرا اسم خاص هست آن تپ اسطرطاوس نامند و آن شطر الغب است و او خالص باشد یا غیر خالص چنانچه سابق مذکور شد و گاهی این
تپ از دو حمای متساوی در قوت مرکب شود و گاهی از دو تپ که یکی قوی‌تر از دیگر باشد پس در شطر الغب خالص استدلال نماید بچهار دلائل یکی آنکه دائمه بود و بسبب حمای بلغمی
دائمه دوم آنکه آنرا نوبتهای بهر روز باشد لیکن نوبت یک روز خفیف سهل یک روز شدید صعب بود و سبب خفت او حرکت بلغمی دائمه است و یک روز مفرد و با بودن لرزه بنا بر بودن
ماده او و اختلاط عرق و سبب صعوبت او در روز دیگر بنا بر بودن روز نوبت غب دائره است و حادث شدن لرزه شدید که با غب می افتد و با وجود آن حرکت تپ بلغمی که هر روز
نوبت میکند سوم آنکه اندران در اوقات نوائب صعب لرزه شدید حادث گردد و گاهی لرزه و قشعریره دران دو سه یا چهار مرتبه در یک روز تکرار نماید چهارم آنکه نوبت تساوی
در قوت بود و شدید متساوی شدید و ضعیف متساوی ضعیف باشد و اما اسطرطاوس غیر خالص بعضی ازان آنست که مرکب از حمیات متساوی در قوت باشد
و بعضی آنکه یک تپ غالب‌تر در ترکیب آن از دیگر باشد اما آنچه متساوی در ترکیب باشد پس آنچه ازان مرکب از غب دائره و مواظبه باشد دران لرزه هر روز آید
لیکن روزی ضعیف با قشعریره و سردی اطراف باشد و روز دیگر با لرزه شدید و رعده و سوزش و تیزی بود و دیگر از اعراض تپ بلغمی تنها ظاهر گردد و روز دوم
اعراض بلغمی مع اعراض صفراوی ظهور نماید و آنچه ازان مرکب از غب لازمه و نقه باشد دران لرزه و قشعریره نبود و آنچه ازان مرکب از غب دائمه و مواظبه باشد آن
شبیه بخالصه بود الا آنکه مخالف او باشد دران که لرزه آن شدید نبود زیرا که لرزه درین نوع بسبب تپ بلغمی بود و آن شدید نباشد بلکه شبیه بقشعریره بود و باوی تخسّن بود و بالجمله
مشابه بامتلا باشد و هرگاه ترکیب این تپ از حمیات غیر متساوی باشد یعنی اخلاط محدثه آن غیر متساوی بود پس علامات تپ غالب ظاهرتر باشد و علامات تپ ضعیف
خفی‌تر بود و سید اسمعیل در ذخیره گفته که گاهی در شطر الغب ماده بلغمی ماده صفراوی را عسرتر کند و بدان سبب نوبتهای تپ صفراوی درازتر گردد و بحران دیرتر کند و گاهی
ماده صفرا ماده بلغم را لطیف کند و زودتر نضج دهد و بدان سبب نوبتهای تپ بلغمی سبک‌تر شود و بحران زودتر کند لیکن بهر حال تپهای مرکب عسرتر بود و دیرتر گذرد و بالجمله درین
تپ عرق کمتر آید و در خفی علائی نوشته که اگر تپ یکروز آید و روز دوم هیچ اثر آن نباشد غب خالصه بود بشرطیکه خالصه مرکب با خالصه دیگر نباشد و اگر روز دوم تپ نیاید
اما اثری ضعیف ازان پیدا شود غب غیر خالصه بود و اگر یکروز تپ بشدت آید و روز دوم نیز آید اما کمتر ازان شطر الغب باشد و گاه باشد که سه غب خالص مرکب شود و
و با مانند شطر الغب یکروز کم و دیگر روز زیاده همی آید بسبب آنکه یکروز نوبت یک غب میشود و روز دوم نوبت دو غب و نزد راقم فرق میان از عدم آثار بلغم در غب کلیه و وجود آن
در شطر الغب توان کرد مصنف خلاصة التجارب گوید که بسیار باشد که شطر الغب بعد بیست روز علاج پذیرد و مخفی نماند که چون این مرض از دو ماده متخالف فی الطبیعت
واقع میشود طبیعت را در تدبیر آن تحیری عظیم حاصل میگردد و اسلم اصناف شطر الغب آن بود که از هر دو تپ نائبه افتد و فرق آن در نوبتها ظاهر و با مهلت باشد و در غیر مرکب
از دو نائبه اشتباه بیشتر واقع شود و احتیاط عظیم در تشخیص آنها واجب بود و سمرقندی گفته که این تپ دراز بود و بسیار روزها کشد گاهی تا یکسال امتداد نماید و ردی باشد
احتیار افاسد کند علاج معالجه آن متوسط در تبرید و تسخین میان حمای صفراوی و بلغمی مفرد نمایند و عمده در علاج اکثر تنقیه بلغم و صفرا باشد بقی و اسهال و ادرار
تعریق بحسب غلبه خلط بعد ظهور نضج و تعاهد قی روز نوبت نمایند و سکنجبین ساده یا بزوری بنوشند بحسب شدت حرارت و قلت آن و غلبه یکی از هر دو خلط بر دیگر و گلقند
و قرص گل و قرص غافث بخورند بالجمله طریق دوا و غذا درین تپ نیز همانست که در علاج غب غیر خالصه مذکور شد مع مراعات اوقات و حسب غلبه اخلاط و لهذا
ابن الیاس علاج هر دو یکجا نوشته چنانچه در احوال غب غیر خالصه گذشت و ادویه که در علاج حمیات مرکبه مسطور شد حسب حاجت درینجا استعمال نمایند و آن مفرح قلب

نشاید داد مگر نضج ظاہر نشود اما اگر طبع قبض بود ملینات توان داد هرچند نضج ظاہر نشده باشد و دستور العمل بعض اساتذه در علاج شطر الغب این است که منضج از بادیان پرسیاوشان مویز منقی ہمہ ادنہ درکفیم پاؤ آب جوشانیده چون نصف ماند شربت گاؤزبان آمیخته دهند و یا بزر کاسنی چهار ماشه تخم کاسنی بنفشه هر یک شش ماشه بادیان چهار ماشه عناب پنج دانه در عرق شاهتره یا عرق عنب الثعلب هفت توله و یا هر دو نیم نیم پاؤ جوشانیده صاف کرده شربت اصل السوس داخل کرده دهند و اگر سرفه یا نزله و زکام باشد جوشانده مذکور داده بادیان بنفشه عنب الثعلب گل نیلوفر و فاتی خشک سه ماشه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند شربت زوفا دو توله یا شربت خشخاش یک توله یا دیاقوزا داخل کرده دهند و اگر مواد با فراط باشد ادویه منضجه مار الاصول داخل سازند مثل بادیان بیخ بادیان کاسنی عناب سپستان مویز منقی جوشانیده صاف کرده نبات یا گلقند حل کرده دهند و برای تلیین شکم بعد از گذشتن چهارده روز ہلیلہ مربی یکعدد وقت شب نیز جائز است و هرگاه ماده نضج یابد ادویه مسهل مثل خیارشنبر و روغن بادام افزایند و در مطبوخ مذکور گل سرخ و سنای مکی داخل کنند و ہلیلہ زرد برای اخراج ماده صفرا و ہلیلہ کابلی برای اخراج ماده بلغم و ہلیلہ سیاه برای اخراج ماده سودا نیز در مسهل داخل میکنند و اگر عادت قبض باشد ہلیلجات خوب نیست و یا گل خطمی شش ماشه تخم خطمی پنج ماشه یا ریشه خطمی چهار ماشه بنفشه شش ماشه و غیره برای اصلاح ہلیلجات داخل کنند ذکر بعض ادویه نافع تپ و لرزه افیون چهار درم صندل سفید زعفران هر یک دو درم دارچینی یک درم فلفل سیاه دو نیم درم کوفته بیخته حبها سازند بقدر یک سرخ و یک حب قبل از یکساعت بدهند و طفل را نیم حب و کیفی را دو نیم تا سه سرخ بدهند حب هندی که در ازاله تپ لرزه صفراوی و بلغمی مشترک النفع و مجرب است دار فلفل قسم خرد که آنرا پیپل گویند مغز کرنجوه هر یک سه ماشه زیره سفید برگ مغیلان هر یک یکنیم ماشه باریک سائیده به آب جهانبه رنخود سازند و یک حب صبح و یک وقت ظهر و یک حب وقت شام بدهند همچنان سه روز بکنند ایضا که تپ و لرزه مزمن را مجرب است په اسپ مقدار نخود افیون یک سرخ برگ نیب ده نیم عدد و برگ شفتالو یکنیم عدد جمله را سوده در قند سیاه آمیخته سه حب سازند و سه گهڑی پیش از آمدن تپ یک حب فرو برند چون تپ شروع گردد یکی دیگر بخورند اغلب که بحب سوم احتیاج نیفتد و اگر مریض قوی باشد از جمله دو حب سازند و افیونی را افیون بیشتر اندازند و نیمه برگ نیب و شفتالو باید که در مطول بستانند و در عوض قرص غافث که جهت شطر الغب تنهای کهنه مجرب است عصاره غافث شش درم طباشیر ده درم سنبل الطیب دو درم گل سرخ پنج درم به آب قرص سازند شربتی یک درم مطبوخ جهت بقایای شطر الغب صعتر مصطکی هر یک نیم درم اصل السوس بیخ بادیان بیخ کرفس هر یک دو درم شکاعی غافث هر یک سه درم کشنیز خشک گل سرخ هر یک چهار درم ترنجبین بیست درم به سه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و هر روز نیم رطل بیاشامند اقوال اطبا شیخ فرماید که در علاج شطر الغب واجب آنست که عنایت شدید باستفراغ ماده بطریق اسهال و قی و ادرار و تعریق بیشتر از تلطیفه باشد و در مسهلات انتظار نضج لازم بود دیگر آنکه از جنس ملینات باشد و شکم برا و تشویش تحریک قوی نیاز و مثل آب لبلاب بگلقند اگر بلغم غالب باشد و مثل ترنجبین و شیرخشت و نقوع تمر هندی و شربت بنفشه اگر صفرا غالب بود و مثل مرکبات ازین هر دو اگر هر دو خلط مساوی باشند و بعد ظهور نضج اگر استفراغ به دوای قوی کنند جائز است و ایضا واجب است که قی بحسب ماده غالب باشد یا به آب سکنجبین گرم نزد غلبه بلغم و یا سکنجبین به آب گرم نزد غلبه صفرا و باید که ادرار با دویه معتدل نمایند و اگر در نوشیدن مطبوخات قبل از نضج سرعت کنند خوف سرسام باشد و اما ادویه نافعه در زمانیکه از تزید تا منتهی باشند برای اصلاح ماده و انضاج آن و تلافی آفات آن از مفردات افسنتین است که رومی و جید باشد ولیکن استعمال او بعد هفتم روز و ظهور نضج باید و اگر در استعمال او جلدی کنند تحریک خلط نماید و اخراج او نکند و کرب و غم و غثیان پیدا کند پس برباد سبب تلخی خود خشک کند و بسبب قبض خویش تلبید ماده از تحلل نماید و جالینوس و اطبای سابق او بعد الشعیر که در آن اندکی فلفل باشد معالجه مینمودند و بعضی اطبا گفته اند که جالینوس در سهو فرو رفته بنحویکه تعجب از آن لازم می‌آید و تامل نکرد که فلفل تپ برافروزد و ماء الشعیر تبرید ماده کند و این معارض خطائی کرده که این معترض با معنی نیست بلکه مختص بقانون مقرره در معاضدت طبیعت که چون طبیعت برای مقابله مثل این مواد بعد برخیزد بادویه مرکب از مبردات و مسخنات باشد تا طبیعت میان هر دو قوت دوای مرکب تمیز کند پس قوت مبرده را بسوی تپ و ناحیه قلب برای اطفای حرارت و تبرید قلب مصروف گرداند و مسخنه را بماده برای تحلیل و انضاج آن کوشی که معالجه شطر الغب

بغیر این کند طبیعت بر تمیز قوتین قوی نباشد بهر طور که علاج کند سود ندهد این کس که اعتراض کرده میگوید که لازم آن بود که خلطات بر وقت نضج [illegible]
حرقس و شبت استعمال ننموده نیست که حکم ست که فاعل بسبب ثلث خود بدان گرمی نباشد تا آنکه تسخین او بشکند و تلطیف او از تمادیت که قرص بسیار کم نباشد
ماء الشعیر معاون او گردد در ایصال قوت او و تثبیت سیال افراد حرارت او و تر کردن مواد او تا نفوذ قوت او در مواد سهل گردد پس از عجب عجیب آنست که جالینوس را
از کسانی شمار کرده که جاهل اند از معنی که فاعل صاحب حمی ست و آنرا بجای تشخیص شمرده که ازین غافل ست تا آنکه شفوی بخلط افعل با ماء الشعیر داده و او امر کرده است از آنکه
که استعمال آن اشاد در وقت میان تزید و انتهاء واجب بود مثل اقراص افسنتین و اقراص ورد ست قرص خبث نجیده جید برای شطر الغب نسخه آن همان قرص گل ست
که در ادویه حمیات مرکبه مسطور شد دیگر برای تپ ملتهب گل سرخ شش درم تخم حماض صمغ عربی هر واحد چهار درم نشاسته سه درم زرشک طباشیر تخم خرفه هر واحد
دو درم کثیرا زعفران سنبل الطیب ریوند چینی هر واحد دو دانگ کافور یک دانگ قرص بسازند قرص دیگر جید برای صاحب این تپ خصوصاً اگر مع ذلک تشنگی
اسهال و سعال کند سنبل الطیب عود زعفران زرشک یا عصارهٔ او هر واحد سه درم ریوند چهار درم طباشیر گل سرخ با قماع او کل صمغ بریان کهربا هر واحد پنج درم
تخم حماض بریان شش درم گل ارمنی هفت درم از آن قرص بسازند نسخهٔ دیگر که جید ست گل سرخ شش درم زرشک صمغ تخم حماض هر واحد چهار درم سنبل الطیب غافث
طباشیر نشاسته تخم خرفه تخم خیار هر واحد دو درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد یکنیم درم رب السوس یک درم لک ریوند هر واحد نیم درم همه را جمع نموده قرص سازند حب جید
برای این مرض و جمیع تپهای مزمنه و حمیات موذیهٔ احشا خصوصاً هرگاه مادهٔ بلغمی غالب تپ باشد صبر مصطکی هلیلهٔ زرد ریوند خطائی عصارهٔ غافث عصارهٔ
افسنتین گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو بآب کاسنی حبها سازند شربتی دو درم بسکنجبین نسخهٔ جید صالح در قرب نضج و مسهل ست صبر مصطکی
عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو بآب کاسنی حب ساخته دو درم بسکنجبین بخورند ابن عباس گوید که شطر الغب
حمای صعب بی خطر است زیرا که بدن صاحب او از تپ خالی نبود و بسبب لزوم تپ بلغمی بران و تکرار غب در روز نوبت غب صعب باشد و لرزه دران
اشد او نماید و حرارت دران قوی گردد و بول رنگین بود و بدن نکایت قوی بردارد و بسبب اجتماع دو تپ بر بدن و بسیار باشد که امر این تپ بدق انجامد بسبب
شدت تکلیف او بدن را و افنای او رطوبات آنرا پس در ابتدا باید که صاحب او را ماء الشعیر بشکر بنوشانند و بعد سه ساعت سکنجبین یا جلاب بدهند و در روز نوبت
بزورهٔ معمول از کدو و بنوماش و قطف و اسفاناخ یکبار بزیرباج و یکبار بآب انار غذا سازند و در روز خلو نوبت بچوزهٔ مرغ یا تیهو بطریق اسفیدباج یا زیرباج یا مشوی
بآب انار و آب غوره و در روز نوبت شیرهٔ تخم خرفه بجلاب و آب سرد و مغز تخم خیارین بدهند پس اگر بدن درین تپ قوی باشد و آنرا لاغری و خشکی عارض نشده باشد
باید که در بعض اوقات اسهال بفلوس خیارشنبر و تمر هندی و انارک ترباید نمایند و در بعضی اوقات حقنهٔ لین بعمل آرند ولیکن تدبیر درین تپ بحسب قوت
یکی از دو تپ باید کرد پس اگر حمای غب قوی تر و شدید تر در اذیت باشد قصد تلطیف حرارت و تنقیهٔ صفرا بیشتر کنند و اگر تپ بلغمی قوی تر و شدید تر بود قصد
تلطیف خلط و استفراغ بلغم اکثر نمایند و اگر هر دو مساوی در قوت باشند قصد تعدیل علاج و استفراغ هر دو خلط مجموع باید کرد و هرگاه این تپ طول
نماید قرص طباشیر ملین بسکنجبین بدهند تا چند روز و اگر حرارت قوی و بول سرخ و در نبض دقت و صلابت و سرعت باشد و بدن را تپ نکایت
رساند و در جفاف شروع کند باید که قرص کافور دهند و عقب آن ماء الشعیر نوشانند و تدبیر اصحاب دق بعمل آرند و در تبرید بدن و ترطیب آن بدانچه
در علاج حمای دق مذکور گردد حتی الامکان حیله سازند جرجانی و ایلاقی گویند که طریق صواب در علاج این تپ آنست که تدبیر تلیین طبع وقتی و ادرار بول و تفتیح مسام
و تعریق و تنقیهٔ بدن از ماده بچیزهای سهل تر و سبکتر و بدان طریق که آسان تر باشد فزون از تدبیر تسکین حرارت کنند و استفراغ قوی بعد نضج کنند و اگر
حاجت تلیین پیش از نضج باشد و مادهٔ صفرا و بلغم هر دو برابر بود فلوس خیارشنبر بآب تمر هندی و قدری ترباید جایز ست و اشربه از آن نوع که در غب
غیر خالصه مذکور شد و درین باب گلقند و سکنجبین بزوری شکری و سکنجبین سادهٔ عسلی و شربت غورهٔ عسلی و نقوع صبر در آب کاسنی و آب بادیان موافق
باشد و ادرار بول بآب نخود و شیرهٔ بزور در عرق بادیان کشیده باید کرد و غذا هم بران ترتیب باید که در غب غیر خالصه مذکور شد و روزیکه تپ قوی تر باشد
مزوره بآب غوره و آب انار ترش و اسفاناخ و مغز بادام و آنروز که تپ آهسته تر باشد دراج و تذرو بریان کرده بآب غوره دهند و در طعام نخود و شبت و صعتر

[illegible]

و آبکامه و اندک بادیان و زیره داخل کنند بر یک حسب غلبه بلغم و صفرا و تدبیر استفراغ نیز بران ترتیب و ادویه از ان نوع باید ساخت و بالجمله در علاج این تپ
باب علاج غب غیر خالصه شارح باید که صفت حب مسهل که بعد از نضج باید داد ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل نیم درم سقمونیا ربع درم یعنی یک نیم دانگ کثیرا [illegible] دانگ
مقل یک دانگ حبها سازند چنانچه رسم است و حبی که در آخر تپهای کهن هر شب دو درم بدهند سوای صبر اجزای همان حب جید است که در قول شیخ گذشت و نیز نسخه
در بعضی نسخه با عوض بلیله زرد صبر سقوطری است و اگر عصاره غافث و عصاره افسنتین میسر نشود غافث و افسنتین بعوض آن کنند و قرص گل که در آخر تپهای کهنه
سود دارد و شربت آن دو درم بود همان نسخه قرص خفیف است که در قول مذکور مسطور شد و دو نسخه قرص گل دیگر نیز بانجا مذکور است شربت نسخه اول دو درم و شربت ثانی
دو نیم درم ابن هبة الله می نویسد که انواع این تپ سه است یکی آنکه هر دو خلط در ان مساوی باشند و علاج او متوسط نماید مثل گلقند با آب گرم و ماء الاصول
و شربت سکنجبین و غذا مزور که زیرباج دوم آنکه غالب خلط صفراوی باشد و علامات او از قصر نوبت و لرزه و عرق و قی ظاهر بود و علاج این نوع استعمال سکنجبین محلول
در آب نیم گرم است و شرب ماء الشعیر بجلاب و استعمال سکنجبین با آب سرد بعد از ان و تنقیه بدن بمطبوخ و تعدیل مزاج بجلاب و استعمال سکنجبین با آب سرد و شرب آب آلو
و آب تمر هندی با شیره تخم خرفه و سکنجبین و هر گاه اعراض در خفت باید غذا مزورات دهند و اگر قوت ضعیف باشد باستعمال شوربای چوزه مرغ زیرباج یا آب انار ترش
دهند و اگر قوت قوی باشد در اغذیه اسراف نباید کرد تا بدان امتلا نیفزاید سوم آنکه بلغم غالب باشد و درین لازم است که گلقند بخورانند و بعد از آن آبی که در ان مصطکی [illegible]
جوشانیده باشند بنوشانند و سکنجبین بزوری استعمال کنند و تنقیه بدن بحب صبر نمایند پس اگر زمانه تپ طول کند قرص غافث با سکنجبین استعمال کنند و غذا مزوره
زیرباج سازند خجندی گوید که هر صبح شربت سکنجبین ساده و تخم کاسنی و تخم خرفه بنوشانند اگر با وی تشنگی باشد و با تخم خیارین اگر صفرا غالب بود و با شربت لیمو
و سکنجبین بزوری معمول از تخم خیارین و کاسنی و در ابتدا تلیین بحقنه معتدل اولی از مسهلات شربه و شرب [illegible] رات است و باید که تدبیر لطیف بگرسنگی بیشتر از تخمه
باشد و قی بعد غذا نافع است و سکنجبین ساده بگلقند این مرض را نفع کند و غذا ماء الشعیر بنخود و بادیان و بیخ آن و زوفا و سنبل و پودینه و زیره و صعتر گرم کنند
مزاج بمغز بادام یا بچوزه مرغ اگر قوت ضعیف باشد بزیرباج و هر گاه آثار نضج ظاهر شود و آن استیلای طبیعت بر قهر ماده مرض است و وقت آن انتها یا انحطاط
بود و پیر اسهال با افسنتین و گلقند بغدادی مسهل نمایند که آن تقویت معده و تنقیه آن نماید و خلط موجب مرض را اخراج کند و انچه این مرض را نفع کند نهادن
دست و پا در آب گرم و نهادن آب گرم زیر جامه و بخور از بادیان و بیخ آن زیرا و تا عرق آید و بعد استفراغات و مسهلات پس از روز چهارم قرص افسنتین و غافث
یا قرص گل صغیر با سکنجبین بزوری بخورانند انطاکی گوید که اگر قوت ساقط نبود نزد من واجب است قی بطبیخ شبت و عسل یکروز و سکنجبین و آب گرم روز دیگر تا آنکه
نقاهت اعالی بدان ظاهر شود و بعد از ان ماء العسل بغاریقون یکروز بخورند و شربت اصول یا سکنجبین بزوری روز دیگر و این حب صحیح مجرب درین تپ از تجربه ثابت
صنعت آن صبر غاریقون هر واحد یک جزو تربد بلیله زرد هر واحد نیم جزو گل سرخ سقمونیا حلتیت سکبینج هر واحد ربع جزو مصطکی ثمن جزو با آب کرفس حبها سازند
شربتی یک مثقال با شربت اصول مطلقا و بماء العسل در نایبه و سکنجبین در هر دو دایره و در هفته دو مرتبه بخورند و ظاهر است که اگر آنجا اقلاع باشد دوا در روز
آن واجب بود و المقصد بدان روز خفت کنند و غذا باید که قبل نوبت باشد و اگر قوت ساقط بود در استفراغ بکاهند و در غذا بیفزایند خجندی گوید که برای
صاحب این مرض سزاوار آنست که لزوم سکون و راحت نماید تا اخلاط در موضع خود مستقر باشد تا آنکه نضج یابد زیرا که حرکت و محنت اخلاط را رقیق گرداند و آنرا در تن
منتشر نماید و با اخلاط نیک ممزوج گردد و آنرا فاسد سازد و در ماده تپ بیفزاید و از معالجه این تپ غفلت نباید کرد که آن مؤدی است بسدد و استسقا می گردد
میر بهاء الدین در خلاصة التجارب نوشته که طریق اصوب در علاج اهتمام تمام است باستفراغ لیکن قبل از نضج تام قی باید فرمود در اوقات لائقه مثلا(?)
که از هر خلطی تخفی دفع کند و اگر قبل از هر نوبت بقی آن خلط استفراغ کنند نیکو بود و نرم داشتن طبع بحقنه و شیاف معتدل و ملینات خفیف باید تا از هر خلطی
تخفی دفع شود و امثال آن باید که غلیظ و رقیق هر دو دفع شود و اگر بتسکین حرارت احتیاج بسیار بود و الا در ان باید کوشید بنوعیکه مانع نضج نشود و بعد نضج اسهال
صفرا و بلغم باید کرد و لیکن اگر غلبه بلغم باشد آب لبلاب با شربت ورد مکرر نیکو بود و اگر غلبه صفرا باشد هندبا و شیر خشت در منضج مناسب بود و اگر هر دو خلط غالب
باشند فلوس خیار شنبر در آب مرو یا مغلی حماض و اندک تربد مناسب بود و شربتها و غذاها که در مطلق غب غیر خالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن

در نوبت صفرا شربتها و غذای صفراشکن باید داد و در نوبت بلغم مقطع و منضج بلغم بکار باید داشت و ادرار و تعریق بعد از نضج تام و بعد از استفراغ مبلغی نیکو عظیم نافع
آید و بر دستورهای سابق مرعی باید داشت و جالینوس قبل از نوبت بلغمی بچهار ساعت کشکاب باندکی فلفل سائیده فرموده است و نافع یافته و من جوانی را که در فصل
خریف در ربع شطر الغب داشت ابتدا ابتیین در اعراض بلغمی بیشتر رنجه میداشت بعد بیست و پنج روز که نوائب آن ظاهر و مقرر شده بود در صباح نوبت بلغمی بسه ساعت
پیشتر از نوبت شربت کشکاب جو با نیم مثقال فلفل سائیده دادم و دیگر هیچ ندادم و آن نوبت بخیر گذشت و بهمین صحت یافت و آنجا که مرکب از غیر نائبتین باشد چون
طبع را اعانت آسایش نیست علاج باحتیاط بسیار باید کرد و در استفراغات برفق تمام مرعی داشتن و هر خلط که غالب باشد طریق نضج و تدبیر رفع آن بیشتر کردن و اگر
مساوی باشند جد و سعی نگاه داشتن عنایت برعایت قوت هر چه تامتر باید نمود و قرص گل کافوری اندر آخر این تپ از لازمتین نافع آید و مخدرات وقتیکه تپ لازم
باشد نباید داد مگر وقتیکه یکی کهنه شده باشد آنگاه حافظ الصحت و امثال آن نافع آید مصنف اقتباس مینویسد که بسا باشد که این تپ تا بیک سال
میکشد پس باید که از معالجه بر طبع ملال نیارند و علاج حقیقت از غب غیر خالصه نمایند و لیکن درینجا بر تقدیر در نضج و تفتیح مسام و تعریق بیشتر از غب غیر خالص
کوشند با وخالی تام مستادل و بهبود هرگاه این تپ کهنه گردد و مریض سخت لاغر اند پس استفراغ با دویه قویه نمایند اگر تمامه صحت کلی حاصل گشت فبها و الا
با منضجات حاره استعمال نمایند تا دو هفته قرار نوبت گیرد پس آنرا بمخدرات مانند حب الشفا و حافظ الصحت و قنب و غیره گذرانند و ملاحظه کهنگی تپ جهت
دادن منضجات بعد از تنقیه برای آنست که چون ماده این تپ مختلط است و در اول غلبه بود و نوبتهای او غیر مضبوط هرگاه در اول مرض منضجات حاره و دیگر
گرمیها داده شود صفرا را بیشتر بحرکت آورد و ماده را گرم تر سازد و فساد آن باخلاط داخل عروق سرایت کند و تپ لازم پیدا شود و لیکن چون تپ کهنه شد و ماده
گشت تخفیفی یافت و طبیعت با آن محو گر شد پس آن هنگام منضجات و گرمیها بزودی تحلیل آن کند و مجال آن فسادات نماند و ملاحظه قرار گرفتن نوائب برای استعمال
مخدرات بنا بر آنست که چون محل حرکت و قبول تعفن خلط مقرر شد مخدرات در قرب آن محل طبع را مشغول میسازند از انشای فعل مقرر و اخلاط و بخارات را در آن
آن تسکین میکند چنانکه آن وقت بگذرد و حرارت غریزی اخلاط مجتمعه را تحلیل کند و نگذارد که تعفن پذیرد و هرگاه آنوقت مقرر در گذشت بر حسب اقتضای طبع
تعویق در آن کیفیات و حالات پدید آید بار دیگر بمحل فرصت نمیرسد انشای آن صورت میکند چون محل نوبت مقرر نیست هرگاه که کیفیت مخدر بر طرف شده ماده بحرکت آید
و فعل خود تمام میکند بر حسب مقتضای طبع مرضی و تاخیر استعمال مخدرات از تنقیه بجهت آنست که چون خلط بسیار در غلبه باشد بتخدیر تسکین آن مشکل بود و ممکن است که از
مخدرات خلط یابد و بفیه و فسادات دیگر سخت تر از ان بظهور آیند که علاج آن مشکل گردد و در عشره کامله نواب علوی خان مرقوم است کسی را که تنقیه نکرده باشند و تپ کهنه
شده باشد و تحلیل خفت یافته حاجت به تنقیه دیگر نباشد و بی تکلف مخدرات بکار برند و دستور استعمال مخدرات آنست که قبل از نوبت بچهار ساعت دهند مقداری که
دانند که آن مقدار بیمار را البته میگیرد پس به بینند که اگر مزاج مریض ضعیف است آنرا بشربت مقوی که غذائیت محض در آن نباشد دهند مانند شربت سیب در عرق گاوزبان
و بید مشک مانند آن و اگر بزیادتی چیزی نضج و تحلیل و تعدیل محتاج بود در سکنجبینات منضج حل کرده یا در شربت عسل یا در عسل تنها یا در عسل زنجبیل مربی یا در شربت دینار
دهند و اگر مریض بمخدری معتاد بوده باشد و بجهت مرض ترک آن کرده از آن معتاد مقداری دهند که تخدیر کند اگر تخدیر آن مضرتی نداشته باشد مثل افیون که تخدیر
آن مضر بود و الا حب الشفا و امثال آن تخدیر اولی باشد و آنجا که مریض اول مدت گرفتن مخدرات امساک غذا مضر بود پس باید که قبل از آن غذای مناسب مزاج اندکی بخورند
آنگاه مخدرات بعمل آرند چنانچه اگر نوبت بعد ظهر آید باید که صباح غذا دهند خصوصا که بیمار نازک مزاج باشد و آنجا که با وجود تخدیر سرما و لرزه و حرارتی پدید آید در اثنای آن چنین
واجب است از مسکنات سرما و لرزه و حرارت چیزی بکار داشتن و در اثنای راحت تدارک یبس و حرارت با دویه مقوی اعضای رئیسه که معتدل باشد باید کرد مانند شربت
انار و سیب و گاوزبان در عرق گاوزبان و بید مشک گلاب و امثال اینها و در روز نوبت قبل از مخدر و بعد از آن تا انقضای نوبت دست یا پشت بعض
گرم داشتن و آسایش جستن حتی تا ممکن بود از آب سرد و دیگر تریها و سردیها و ترشیها اجتناب ورزند و تا سه چهار نوبت بدستور مخدر بکار برند و هرگاه نوبتی بدین تدابیر
بگذرد پس باید که تا سه روز دیگر نوبت را بهمین دستور گذارند آنگاه چون صحت مزاج قرار یابد بتدریج از پرهیز بیرون آیند و اگر مخدر بکار نبرند و باشربه و اغذیه علاج کنند آنجا طبع
بلعبها و صنائع و غناهای مرغوبه مشغول دارند تا تفریح از و حاصل گردد و فایده بدانند که بیماریهای مهلکه که درین تپ در ماه هفتم و هشتم و یا کم و بیش پدید آیند اینست

صلابت جگر و طحال و اختلاج معده و دل و جگر و غشی متواتر و تهبج رو و دست و پا و سدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی اما در صلابت جگر و طحال این دوا دهند قرص کبر نشه تخم
در سکنجبین بزوری دو توله بلیسانند و افسنتین اسارون انیسون هر یک سه ماشه تخم پنجنکشت بیخ کبر بیخ کرفس ریوند خطائی نقاح اذخر هر یک پنج ماشه برگ شاهتره پوست
بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب هر یک هفت ماشه جوش کرده گلقند سه توله سکنجبین عنصلی یکنیم توله داخل کرده بنوشند و انجیر خام صحرائی چهل عدد برگ گز
دو توله در آب شور بپزند که خوب مهرا شود و مالیده صاف نموده مثقل اشق هر یک چهار ماشه سهاگه گندهک هر یک سه نیم ماشه برگ سداب اشنه کرنارج هر یک یکنیم مثقال
گل گز برگ سرو هر یک سه ماشه سرکه دو نیم توله آمیخته موضع صلابت را اول بروغن گل چرب نموده ضماد سازند و غذا شوربای بچه مرغ با نان روه دهند و بجای آب بزوری کم
و گز اکتفا کنند و اما در اختلاج معده آب دریای شیرین هفت آثار آهن تاب کنند و همچنین بنقره و طلا و نیم آثار از ان گرفته مصطکی چهار ماشه برگ تنبول پخته سه عدد
الایچی کلان چهار عدد بادیان خطائی سه ماشه بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای سنگخواره با نان تنک دهند و بجای اختلاج
بپارچه درشت مالیده روغن جوز بمالند و اما در اختلاج دل خمیرهٔ گاوزبان عنبری نه ماشه با عرق عنبر هفت توله بدهند و یا انوشدارو لولوی علوی خان با عرق گاوزبان
عنبری دهند و اما در اختلاج جگر جواهر مهره یکماشه در جوارش آمله نه ماشه ورق طلا یک عدد شربت یاقوت علوی خان دو توله آمیخته با عرق سیب کب معصوم علیخان
نه توله و عرق ابریشم ساده و تخم فرنجمشک شش ماشه بدهند و غذا پلاو و قلیهٔ زردک و شلجم بخورانند و اینکه هر سه اقسام اختلاج را نافع است لاجورد مغسول مصطکی پوست
بیخ کبر هر واحد یکماشه سوده در دواء المسک معتدل نه ماشه ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسانند بعده شربت یاقوت سه توله در عرق عنبر پنج توله عرق زرشک هفت توله
تخم شربتی هشت ماشه بنوشند و هرگاه قسمی از اقسام اختلاج زیاده گشته احداث غشی نماید پس این لخلخه و ضماد بکار برند که فی الفور بهوش می آید صفت لخلخه گلاب
و سرکه مقطر هر یک یکتوله شونیز و سنبل الطیب عود خام هر یک سه ماشه عطر عنبر مجموعه هر یک سه ماشه مرتب ساخته پیش بینی دارند صفت ضماد و دال منجواش عشر شیر
سوده سه توله عود خام سه ماشه روغن گل سه توله سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد عطر گلاب سه ماشه و بعد بهوش آمدن این دوا دهند عرق کیوره و عنبر و گاوزبان عنبری
هر یک پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه و اما در غشی متواتر بدستور علاج کنند که در غشی مطلق نوشته شد و اما در تهبج رو و اطراف ضماد از انیسون و برگ عنب الثعلب
نمایند و اما در سدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی علاج همچنین نمایند که در مقام آنها مذکور شد حکایت نواب نظام علی خان را شطر الغب لاحق شد و از قدیم
مراقیت و در مزاج می داشتند در مدت یکنیم ماه صحت یافتند لیکن بعد پانزده روز باز عارض شد چنانچه وقت خواب اندکی حرارت بالرز خفیف سه چهار ایام
می آمد و تپ تا چاشتگاه می ماند و هفت ماه بیان منقضی شد و سقوط اشتها و لاغری بدن و اختلاج قلب و ضعف بدرجهٔ غایت شده بود و اطبا تپ ربع
قرار داده مسهلات شدیده مثل قرص کافور و ماء الشعیر هر دو وقت میدادند و اندک تهبج رو و اطراف هم ظاهر شده بود چون رجوع علاج بمن فرمودند
باسلیق دست راست خون بوزن دوازده توله گرفتم و این دوا دادم شربت یاقوت نواب علوی خان و شربت کشوث دالداشان هر یک دو توله در عرق کیوره و عرق
و ماء اللحم ساده هر یک سه توله حل کرده تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده و غذا نخود با بالائی جغرات گاوی و شراب که وقت شام معمول قدیم بود دارو زن معمولی چهارم حصه با عرق کیوره
دو حصه ممزوج کرده دادم و عوض غذا دو عدد کباب شامی و یکتوله کشمش دادم اختلاج بمجرد اخراج خون چهارم حصه ماند برود وقت شب دورهٔ تپ بقدر نیمه آمده
صبح قرص زرشک کبیر سه ماشه در دواء الکرکم صغیر چهار ماشه شربت بزوری اصولی علوی خان یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته لیسانیدم و بالای آن مروق گاوی بهر
بوزن سه توله شیرهٔ انیسون سه ماشه شربت کشوث وال علوی خان دو توله نوشانیدم و گفتم که اکثر اوقات دانهٔ انار شیرین ولایتی که چهارم حصهٔ آن دانهٔ ... باشد
تنقل فرمایند و غذا بدستور و وقت شام جواهر مهره جدوار خطائی اظفار الطیب هر یک یک ماشه و شربت یاقوت و کشوث هر یک یک توله ورق طلا یکعدد آمیخته
شربت سیب ولایتی دو توله تخم شربتی چهار ماشه و هر روز مروق گلو یک توله و انیسون یکماشه اضافه نمودم تا ده روز هر دو وقت دوا و غذا بدستور داشتم دوازدهم
یازدهم مروق وغیره بدستور یکه شروع کردم کاسنی آغاز نهادم روز بستم اختلاج و تهبج و لرزه همه موقوف شد لیکن تپ خفیف بمعمول می آمد بعد از بیست و یکم
تبدیل غذا کرده پلاو مرغ حق گو و شوربای مرغ سلیمانی و نان خشکار دادم و بعد یکماه دوا انوشدارو لولوی جواهر دار هفت ماشه ورق طلا یکعدد عرق عنبر
هفت توله ماء اللحم ساده سه توله مقرر داشتم و تنقل دانهٔ انار بدستور بود و همین تدبیر در مدت یکنیم ماه صحت کلی یافتند ایضاً زنی حامله را شطر الغب عارض شد

وتا مدت هفت ماه کشید و سختی جگر هم میداشت و در شروع ماه هشتم اسهال کبدی پدید آمد و بعد سه چهار روز وضع حمل شد وقت نیمروز ناگاه اختلاج قلب پیدا شده و وقت ظهر دوره آمده بیهوش گشت من نسخه ضمادیکه سابق نوشته شد بعمل آوردم بعد یکپاس بهوش آمد پس این دوا دادم جواهر مهره لاجورد مغسول هر یک یکنیم ماشه در شربت سیب و کشوث هر یک یکتوله سرشته همراه شیرهٔ انیسون پنج ماشه و زرشک و ریشهٔ انجبار هر یک چهار ماشه و بادیان هفت ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه شربت حب الآس خشخاش هر یک یکنیم توله لاک مغسول دو ماشه تودری سه ماشه تخم فرنجمشک چهار ماشه بخورنا و جهت رفع دوره این بخور دادم برگ نی نیم آثار بادیان نیم پاو سنبل الطیب پاشنه هر یک چهار و نیم فلوس در سبوچه آب بجوشانند و وقت آمدن لرزه در سه عدد طشت گلی آب نداخته گرداگرد داشته همه تن را بر ضائی پوشیده تبخیر کنند و چون عرق آید از پنبه کهنه آنرا پاک سازند و چون آب بسردی گراید سه عدد خشت در آتش سرخ کرده در طشتها اندازند تا از آب گرم شود و عرق بسیار آید و همچنین دو سه مرتبه خشتها اندازند بهمین تدبیر در مدت است روز صحت یافت سر هندی گوید کرانچه تجربه کرده ایم و این تپ را قلع کند و عکس نشود اگر صفرا در ان غالب بود دانیست که تخم کاسنی نیمکوفته گل نیلوفر اصل السوس مقشر نیمکوفته هر یک سه درم آلوی بخارا ده دانه در یک رطل آب شب تر کنند و صبح بجوشانند تا مهر اگردد و ربع باند صاف کرده ده درم شکر سرخ و ترنجبین آمیخته باز صاف نموده نیم گرم بنوشند و هرگاه نضج ظاهر شود و حل طبیعت بقرص بنفشه مسهل نمایند و نسخهٔ آن در علاج غب غیر خالصه در قول ابن الیاس مذکور شد صبح آنرا با آب گرم بخورند و عقب او مطبوخ مناسب بنوشند و بهتر درین تپ که غذا روز نوبت ست بتامه داگر مستعمل فاقه نباشد ماء الشعیر با نخود پخته باندک شکر سفید بدهند و بر باد دیه ملطفه بسیار جسارت ننمایند تا بسرسام و غیره نانجامد سیما اگر بادی صداع یا ضعف دماغ باشد و در علاج او تساهل نکنند زیرا که در اکثر مؤدی باستسقا و غیره از امراض سدیه میگردد و باید که روز نوبت صفراوی تبرید و روز بلغمی تلطیف نمایند و اگر صفراوی قوی باشد تبرید و اسهال بمخرجات صفرا و اگر بلغمی قوی بود اسهال بمخرجات بلغم و تلطیف اکثر کنند

حمیات مختلطه

بدانکه حمای مختلطه که آنرا مختلفه نیز گویند تپی باشد که آنرا دوری و نوبتی معین و محفوظ نباشد چنانچه تپی لازم باشد بعد از ان بغب منتقل شود و یا تپی چند روز بطریق لزوم یا غیر آن آید پس برود و باز مرتبهٔ دوم آید و تقدم کند یا تاخر نماید و علی هذا القیاس و علامات این تپها نیز مختلط میباشد و سببش یا ورم بعض اعضا باشد و علامتش جود ورم ست یا سوء تدبیر مریض با کل و مشرب و غیر آن پس سبب را دوار و عودات آن عودات تدبیر ردی و ادوار آن باشد نه ادوار مواد که منصب شود و عودات آن و علامتش وجود تدبیر ردی ست و یا احتراق اخلاط و گردیدن آنها بسوی ترمد در اعضای متعدده و علامتش عدم سببی از اسباب مذکوره ست و این نوع منتقل بربع گردد و یا استحاله ماده بجنس دیگر بدون احتراق چنانچه اگر حمای بلغمی بصفراوی منتقل میشود نزد استعمال کثرت مسخنین و بعکس آن نزد افراط تبرید و یا اختلاف مواد در کثرت و قلت و غلظت و رقت چنانچه اگر مواد کم شود و غلظ و یبس او بیفزاید و نوبت او از ربع بخمس یا سدس و غیر آنها منتقل گردد و یا ضعف مریض زیرا که قوای او چون ضعیف شود در سرعت تحلیل ماده قوی نگردد پس نوبتش طول کشد و فتره کوتاه شود و بسا باشد که تپ نایبه دائمه گردد بسبب عدم تحلل ماده منصبه نوبت اولی و اتصال ماده موجبه نوبت ثانی با ولی و یا دیگر اسباب اختلاف ادوار و طول و قصر نوائب که در ابتدای بحث حمیات خلطیه در قول ابن عباس و بوعلی و غیره مفصل مسطور شد علاج مدور می علاج ورم کنند و در سوء تدبیری اصلاح تدبیر و در احتراقی گاه استفراغ و گاهی تلطیف نمایند تا از استکمال احتراق باز ماند و استفراغ بسبب شدت حادیت و استیلای تپ متعسر نگردد و این تبرید برای تلطیه درین تپ نافع نوشته اند لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه و خیارین هر یک سه ماشه شربت نیلوفر دو توله نکاشی چهار ماشه و گاهی بجای خرفه و خیارین شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه و گاهی عوض خرفه شربت بنفشه و گاهی شیرهٔ مغز تخم کدو و کاسنی و عرقیات بارد و سکنجبین بزوری عوض خرفه و شربت نیلوفر و کاشنی داخل کرده میشود و بالجمله طریق علاج این همانست که در حمیات مرکبه مسطور شد مع رعایت خلط غالب و گویند که درینجا در نضج و تنقیه اعضای رئیسه بیشتر کوشند و در اسهال و ادرار کمتر توجه نمایند و ابو منصور گوید که اگر تپی محافظت بهیچ دور نکنند و با وجود آن در عضوی از اعضا دردی و ورمی محسوس نباشد باید دانست که اراده انتقال بربع همیکند و الا از ورم خالی نبود و پس در صورت اول لزوم استفراغ صفرا و بلغم معاً گاهی و تلطیفه گاهی بکار برند تا احتراق را تمام نکنند بود و در صورت دوم بعلاج تپ مشغول نشوند و تمامی توجه بر علاج ورم آن عضو مصروف داشته بنوعیکه در باب آن مذکور است بعمل آورند

حمیات ورمیه

تپهائیکه تابع اورام بود بحسب جلوس ورم در ظاهر یا باطن ورم بر دو قسم است اول آنکه بتبع اورام ظاهر بدن پدید آید و این نخست از جنس حمیات یوم باشد زیرا که اکثر
حرارت متولد از وجع درین اورام بسوی قلب متادی شود و سبب تپ گردد بدون عفونت ماده آنها و اسباب این اورام در اکثر اسباب بادیه باشد چون زخم و سقطه و ضربه
و هرگاه این حمی یوم مستحیل بجنس دیگر حمیات شود سبب آن صعوبت ورم و کثرت و بدی آن ماده باشد و سبب کثرت ماده امتلا بود که از اسباب سابقه حاصل شده باشد چنانچه
شیخ میفرماید که هرگاه عفونت اورام ظاهر بسبب عظم ورم یا قرب او انقلاب متادی بسوی قلب گردد تپ از غیر جنس حمای یوم یعنی عفنی شود و اکثر امثال این حمیات عفنی
از اسباب سابقه بدنیه و امتلاآت باشد و گاهی از قروح بود که بسوی آنها مواد خبیثه متوجه شده و در لحوم زخم محتبس گردد و عفونت آن بسوی قلب متادی شود و ابن [illegible]
گوید که اگر تپ از ورم حادث از سقطه یا ضربه باشد آن از جنس حمای یوم بود و دران خطر بسیار نیست و اگر ورم ابتداءً از غیر سقطه و ضربه باشد خطر او بحسب وضع عضو بود
بالجمله علامت این تپ آنست که بعد ظهور ورم در اعضای ظاهر چون بن ران و بغل و پس گوش تپ عارض گردد و علاج این قسم در علاج حمای یوم و رمی بتفصیل مذکور شد
دوم آنکه بتبع اورام باطن افتد و این تپها عفنی باشد و سختی و آسانی این تپ بحسب دوری و نزدیکی عضو متورم از دل باشد و نوبتهای تپ بحسب ماده بود و بسبب قلت
و کثرت و رقت و غلظت آن و تپهای تابع اورام باطنی بحسب کثرت اورام آن بسیار است و بعض اورام باطن را نامهای خاص است همچنین حمیات آنرا اسمای مخصوص است
مثل فرانیطس که در یونانی اسم ورم حار حجاب دماغ یا نفس دماغ است و تابع او تپ بود که آنرا حمای فرانیطیه گویند و مثل سرسام که در فارسی اسم ورم راس است
و تابع او تپ باشد که آنرا حمای سرسامیه نامند و مثل خناق که نام ورم نواحی حلق و حنجره است و تابع او تپ بحسب ماده او بود و آنرا حمای خناقیه خوانند و مثل برسام
که اسم ورم غشای صدر و اضلاع و عضلات باشد و تابع او تپ با سرفه و ضیق النفس باشد که آنرا حمای برسامیه گویند و مثل شوصه که نام ورم غشا است و تابع او
تپ باشد که آنرا حمای شوصیه نامند و مثل ذات الریه که اسم ورم حار ریه است و تابع او تپ و سرخی چهره و تواتر نفس و سرفه دائم بود و آنرا حمای ریئیه گویند و امثال
اینها و آنها او را میکه آنرا حمیات آنرا اسم مخصوص نیست مثل ورم جگر است و تابع او تپ گرم با تشنگی و تنگی نفس و سقوط شهوت طعام و دردی در کتف و چنبر گردن
و زیر پهلو و قبض شکم بود و مثل ورم معده است و تابع او تپ و سقوط قوت و شهوت و درد استخوانهای صدر باشد و مثل ورم مراره است و تابع او تپ گرم باشد و عسر [illegible]
و درد میان هر دو کتف و مثل ورم طحال و تابع او تپ سوداوی بود و مثل ورم امعا و تابع او تپ بحسب ماده ورم و درد پشت و قبض طبع باشد و مثل ورم گرده [illegible]
و تابع او تپ با درد کمرگاه بود و مثل ورم مثانه و تابع او تپ گرم و اختلاط عقل و عسر بول باشد و مثل ورم رحم و تابع او تپ همچون تپ ورم مثانه بود [illegible]
[illegible] و مثل این اورام آنگاه تپ پیدا شود که ماده آن حار بنفسه باشد مثل خون و صفرا یا مرکب ازین هر دو یا حار بعفونت باشد مثل بلغم عفن [illegible] اورام [illegible]
تپ ممکن نیست مگر باین وجه و گاهی حمیات اورام قوی بود و گاهی آهسته و گاهی از جنس غب و گاهی از جنس ربع و گاهی از جنس مواظبه و گاهی با وی قشعریره و لرزه
باشد شیخ میفرماید که بدترین حمیات حادث از اورام باطن آنست که از ورم قسم حمره در بعض احشا باشد پس درد و تشنگی و التهاب اشتداد نماید
و بران دلائل مخالطت صفرا بسیار با خون دلالت کند مانند سرعت نبض و تواتر او و ناریت بول و زردی رنگ و غیر آن و از آن اورام باطنی مثل
ورم صماخ و غیر آنست که سابق مسطور شد و گاهی مختلف بشود حمیات آنها در شدت و ضعف بحسب قرب از قلب و بعد از آن و ایضا آنچه از آن در عضلات
باشد تپ او شدیدتر باشد و آنچه در غشائیه و مانند آن بود تپ او ضعیف تر باشد و آنچه در جوار شرائین بود تپ او شدیدتر باشد و آنچه در جوار اورده
تنها باشد تپ او ضعیف تر بود و این حمیات از اورام خفیفه خالی نبود و اگرچه لازم باشد بحسب [illegible] منصب بسوی اورام آن باد و از و بحسب [illegible] آن و بحسب
حرکت آن و بحسب [illegible] حرارت و الم در انجا [illegible] او باشد و با آنکه بسیار باشد که ورم در ذات الجنب مانند آن زائل شود و تپ باقی ماند
و این دلالت کند بر آنکه نقای تام ماده واقع نشده و این حمیات چون طول کشند بدق منجر گردند خصوصا هرگاه اورام در جگر باشد و اما اورام حجابیه چون [illegible]
مستحکم شوند مهلت دق ندهند چه اگر خفیف باشند بلا انتقال بمرضی دیگر زائل شوند و اگر قوی باشند اکثر بلا امهال هلاک کنند و علامات و اعراض با حمیات ورمی
باطنی یک نوع یافته میشود یکی علامات و اعراضی که دلالت بر عضو علیل کند مثل نبض منشاری و وجع ناخس با ورم نواحی صدر و همچنین سرفه خشک و لاغری و سرفه تر

ثانیاً ومانند آن از اعراض ذات الجنب دال بر ورم نواحی سینه و مثل تشنج که اکثر همراه اورام حاره را اعضای عصبیه باشد دوم علامات واعراضیکه دلالت بر جنس ماده کنند مثل دلالت اشتداد تپ بنوبت غب بر آنکه مرض صفراویست و مثل حرارت ملائم وحالتی شبیه به بهجت وسرور بر آنکه ماده دمویست و مثل سفیدی رنگ بدن وموضع محاذی ورم بر آنکه بلغمی ست سوم علامات واعراضیکه بر حال مریض دلالت کنند وآن احوالیست که بسلامت مریض بشارت دهند مثل نرمی ورم وسکون تپ واعراض وظهور ریم بسیار در قاروره واحوالیکه بهلاکت مریض منذر باشد مثل عود تپ بعد سکون آن وظهور تقیح وثقل وحرقت در موضع دیگر با صفائی قاروره وخلو آن از ریم وگاهی مختلف میباشند اورام باطنی در ایجاب حمی وقوت آن ودوام آن وفترهٔ آن بحسب عظم ورم فی نفسه وعظم عروق آن وبحسب اعضای آن زیرا که از اعضای باطن بعضی آنست که قریب از قلب باشند مثل فم معده وحجاب ویا شاید بالمشارکت بقلب باشند مثل کبد وریه پس دهر وصورت تپ قوی دائمه لازم باشد وبعضی آنست که بعید از قلب قلیل المشارکت بدان باشند مثل گرده پس آن بسبب اورام خود حمیات قویه ولازمه واجب نمیکنند بلکه اکثر آن منفرد باشند واز جنس حمیات مختلط وحمیات غب وربع وخمس وسدس بود وبادی لرزه وقشعریره باشد واین امر مشکل گردد که آیا این حمیات اورام است یا حمیات مذکوره وثقل در موضع گردد ونیز گاه درد ونیز اختصاص حرارت بعضو زیاده از حرارت معتاد بران دلالت کند وچون ریم در عضوی مجتمع گردد وآن قریب از عضو رئیس باشد یا قوی المشارکت باوی ویا شاید بدالحس بود وآن عضو عصبی باشد پس باوجود داشتن حمیات تابع اورام آنرا قلق عظیم وتشنج عارض شود وگاهی تابع آن اعراض غریبه دیگر باشد مثل ورم رحم که همراه آن با تپ صداع ودرد گردن وحرارت بود واگر حرارت درین اورام مشتعل گردد بسیار شدید الحدت نباشد چنانکه در محرقه مگر آنکه امر عظیم باشد مثل آنکه ماده ورم بسیار خبیث الجوهر حار بود وسبب در عدم شدت حدت درینجا آنست که عفونت در اورام غیر ناشی وغیر متحرک بسوی خارج بدن باشد بلکه مختص بعضو واحد بود وعلاج بدانکه علاج این حمیات بعلاج حمیات حاده کنند از تسکین وتبرید وتنقیه بعد از علاج اورام از ردع وارخا وتحلیل وانضاج وتفجیر وتنقیه والحام زیرا که اصل درین تپها علاج ورم است مع مراعات علاج تپ از تبرید وترطیب واین حمیات در علاج خود مخالف علاج حمیات ساذجه حاده یعنی خالی از ورم اند باین نوع که درین حمیات بنوشیدن آب سرد وبدخول حمام رخصت نیست واگر ورم صفراوی باشد نهادن پارچه مبلول باشیای بارد مبرد بالفعل از خارج بر ورم مثل آب کاهو وحی العالم وخرفه وکشنیز با ندک آرد جو سفید مدام بر برف سرد کرده وتبدیل آن جائز بود وگاهی زیت الانفاق وروغن گل برای ارخاع القبض بدان مخلوط کرده میشود واگر کاهو مغسول سرد خورند بدان انتفاع یابند بالجمله احتیاج به بیان علاج مستقل برای این تپها هیچ نیست بهر آنکه عرض ورم ست پس باید که بعلاج ورم هر عضوی که بجای خویش مسطور شده متوجه شوند که بزوال آن ورم تپ خود زائل گردد ودر اورام باطنی حاره فصد در ابتدا ضرورست وبعض ادویه معمول اساتذه نافع تپ اورام احشا در علاج حمیات مرکبه ضبط یافته آنرا نیز ملاحظه فرمایند.

حمیات وبائی

بدانکه وبا تعفن وفسادیست که در هوا عارض شود واز کیفیت اصلی متغیر گردد وهرگاه هوای ملکی متعفن شود واز راه دهان وبینی ومسام وشرائین بدل رسد روح آنرا فاسد گرداند ورطوباتیکه اندر دل ست جمله آنرا متعفن سازد واز دل بدماغ وجگر رسد وارواح ورطوبات آن هر دو را نیز فاسد ومتعفن گرداند پس حرارت عفونی بسائر اعضا سرایت کند وتپ حادث گردد وبدوام سبب لازم باشد اگر بزودی تدارک آن نشود هلاک گرداند واگر سمیت مفرط دران باشد مهلت علاج ندهد وچون اثر هوا در ابدان وارواح سریع ترست بنابر آنکه ضرورت استنشاق او از ستهٔ ضروری باعث زندگی حیوان زیاده از همه امور ضروریه است که دمی ولحظه خالی از ان نمیتواند ماند بجهت کمال حرارت ولطافت روح حیوانی ودوام احتیاج او بترویح وایصال مدد بهوا پس هرگاه آن هوا عفن فاسد گردد اخلاط بدن خاصتهٔ اخلاط نواحی دل را زود گنده سازد وچون سبب عام است مرض نیز عام گردد واکثر خلق آن ملک را عارض شود مگر کسی را که بدن او از اخلاط بد پاک باشد ومسامات او کشاده نباشد ومزاج او قوی بود وبتدبیر دفع آن فساد مشغول باشد وگاه باشد که فساد آن هوا بدل حیوانات دیگر نیز سرایت کند وحیوان بسیار هلاک گردد وسبب وبا سه گونه است یکی اسباب سماوی از اختلافات اوضاع کواکب باهم وتاثیر شعاع آنها بر بعض اراضی وتغیرات هوا ومولدات واحتقان ابخرهٔ ردیه در جوف زمین وصعود آنها واختلاط بهوا وافساد جوهر آن وغیر اینها از اموریکه بر مردم مخفی باشد وسوای ذات عالم السر والخفیات

منفعل گردد مثل کسانیکه کثرت جماع نمایند وهمچنین ابدان واسع مسام رطب کثیر الاستحمام وگاهی در حمیات وبائی مریض حاس قریب وحرارت زیاده معلوم نکند و نبض وبول بسیار متغیر نشود ومع ذالک بسرعت مهلک باشد واطبا در امر او متحیر شوند واکثر کسی را که از صاحبان اقسام این تپ نفس بلع بو شود بمیرد زیرا که عفونت در قلب مستحکم شود وآن قوی تر سبب هلاکت

علامات وبا

چیزیکه دلالت کند بر وبا از اشیائیکه قائم مقام اسباب و ست آنست که رجوم وشهب در ابتدای خریف کثرت نماید وهرگاه هوای جنوب و مشرق در زمستان بسیار وزد وغلظ در هوا وضباب یابند وگمان باران کنند وهوا اغبرناک خشک یابند وباران نیاید باید دانست که مزاج زمستان ناسد شده واما وبای تابستانی خبیث دی بود باران قلت باران در فصل ربیع مع سردی دلالت کند بعده چون هوای جنوب در تابستان کثرت نماید وروزی چند هوا مکدر گردد و با زمدت یک هفته یا زیاده بران صاف شود بعده سردی بشب و شدت گرمی در روز وابرها وکدورت هوا وحرارت حادث گردد وبا بیاید وحمیات وبائی وجدری وغیره احداث نماید وهمچنین هرگاه تابستان بسیار گرم نباشد وهوا بسیار تیره بود که اشجار را غبارناک کند ودر خریف شهب ونیران ونیازک باشد این علامت وباست وهمچنین هرگاه در فصلے بینند که هوا در روزی چند مرتبه متغیر شود در روزی صاف گردد وآفتاب صاف برآید ودر روز دیگر مکدر شود وآفتاب در پرده غبار طلوع کند حکم حدوث وبا باید کرد واما علاماتی که بر سبیل مصاحبت برای سبب ست مثل آنست که غوکان وحشرات متولد از عفونت بسیار بنظر در آیند وموش ودیگر جانوران که در زمین سکونت دارند بر ظاهر زمین برآیند وچون مدهوش ومتحیر وسراسیمه باشند وحیوان ذکی الحس مثل لقلق ومانند آن از آشیانه خود بگریزند وگاهی بیضه خود بگذارند یا لا اقل وجرجانی می نویسند که معنی دبا فساد هواست همچنانکه آب چون در آب ارام دیر ماند ویا بسبب آنکه چیزے از قوت نباتات بد با وے بیامیزد طبیعت او از حال خویش بگردد وعفونت پذیرد هوا نیز بسبب آنکه در میان درختان ومیان مغاکها دیر ماند ویا بسبب ابخره ردیه یا دخان که باوی آمیزد وحرکت بادهای خوش معتاد باو نرسد واو را انجنباند طبیعت هوا بگردد وعفونت پذیرد وهیچ چیز با روح هر حیوان شدید تر در امتزاج از هوا نیست وهرگاه که هوا ردی گردد ضرور مرض بحیوانات عارض شود ولهذا جانوران که حس آنها لطیف ترست مثل پرستوک ولک لک از جائیکه هوای آن ردی گردد بگریزند ووبا در هوای تر بیشتر ازان افتد که در هوای خشک وبدین سبب در تابستان گرم وخشک وبا کمتر باشد وهر فصل که بر طبع خویش باشد چنانکه مثلاً در خریف هوا سخت گرم وسخت سرد نباشد وباران معتدل آید ودر فصل زمستان سرما وباران بحد نباشد وبی سرما وباران معتاد بود ودر فصل بهار بر غایت اعتدال باشد وبی گرما معتاد نباشد هرگاه که فصول سال برین گونه باشد اندران سال وبا نباشد وبیماری کمتر باشد وباید دانست که هرگاه وبا پدید آید هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد وتا در بدن خلط بد نباشد هوای بد دران اثر نکند لیکن اگر شخصے باشد که جماع بسیار کند یا هر روز حمام نماید ومسام او بدان سبب کشاده باشد در مسام او هوای ردی در آید واخلاط او را فاسد کند اگرچه در بدن خلط ردی نباشد هوای بد دران اثر کند وهوای بد میوه ها ونباتات را تباه کند وهمه حیوانات را زیان دارد وهر که از میوه ها وگوشت آن جانوران خورد که ازان نباتات خورده باشند مضرت آن بدو رسد واکثر اوقات وبا در آخر تابستان یا در فصل خریف افتد وگاه باشد که همه علامات تپ وبائی در یک شخص پدید آید وگاهی بعضی ازان ظاهر شود وبعضے نه وقلت وکثرت ظهور آثار او بحسب کمی وزیادتی رداوت ماده است انطاکی گوید که تپ وبائی پیدا میشود نزد تغیر آب وهوا وخروج آنها از بساطت یا یکے ازان هردو واین تغیر واقع میشود یا با سباب علویه مثل قلت امطار وتناثر شهب وصواعق یا شروق ذی شعاع مثل مریخ که دران هنگام اجزای سمیه در هوا وآب منفصل میگردد وازان تعفن موجب فساد ابدان لازم میشود ویا با سباب سفلیه مثل دخان وغبار ومثل مردہ های گندہ وروایح کریه واحتباس ابخره وکثرت زلازل ومثل منافع ومواضع برنج وکتان وشدید ترین وبا آنست که عقب جنگ افتد زیرا که بوی آدمیان قوی الفعل ست وگفته اند که این تپ مخصوص بسه علامات ست اول تغیر چیزیکه خارج شود پس از نفس بوی عفونت شمیده شود وکذا حال فضله بود مع کثرت تلون بسبب استنشاق هوای فاسد شر آب متغیر دوم عموم آن باکثر مردم بسبب استنشاق ایشان هوا را وشرب ایشان آب را واکل فواکه آنرا افساد مذکور داخل شود واکل لحم حیوانی که آنرا همین فساد بهم رسد وازان نجات نیابد مگر کسیکه بقوت منساد عفونت مثل تنقیه واستعمال ادویه مانع ازان اختیار نماید سوم تقدم چیزیکه بر وبا دلالت کند مثل قلت باران

حیوان ذکی مثل کباب وتقلق وکثرت ضباب وآز علامات او تحمل مشارکت ست تواتر نبض وانفس و شدت کرب وغش مع خفت حرارت و ظاهر خروج مواد بالوان مختلفه
ورقی اکثر و صداع ست علاج بعلاج تپ دموی پردازند وچیزهای خوشبو بویانند و دواء المسک بارد و مفرح بارد خورانند ویاقوتیه وتریاق الذهب وجوارش تمر هندی
ومعجون رحمت را درین باب منفعت عظیم است هر چند در علاج دق بیاید حسب حاجت بکار برند مگر حمام وشراب وشیر تازه که درینجا نشاید ویا مجرد ظهور تپ اول فصد باسلیق
کنند وخون بسیار گیرند وبعد آن قرص طباشیر کافوری سه ماشه در رب انار ترش یکتوله سرشته بخورند و بالایش شیره کاسنی وخیارین ومغز تخم کدوی شیرین وزرشک
هر یک ماشه وتخم کاهو هفت ماشه وآلوی بخارا هفت عدد در گلاب عرق بیدمشک ونیلوفر وبید ساده هر یک شش توله بر آورده شربت نیلوفر ولیمون هر یک دو توله
داخل کرده دهند واز گل بنفشه وصندل سفید وتخم کاهو وخشخاش هر یک سه ماشه بر صدغین وپیشانی ضماد نمایند و پارچه باریک در روغن ویا در آب صندل
سوده تر نموده بر سینه نهند ونگذارند که خشک گردد و وقت ظهر آب افشرده انار ترش نه توله با شربت صندل ترش ویا شربت سیب لیموئی علوی خانی دو توله دهند
که بسیار نافع است وهمچنین افشره لیمون کاغذی وتمر هندی و فالسه کرده دهند و ازناش و رحمت جان هر واحد مفید و غذا خشکه گیلانی ویا دیگر غذا که ذی تریاقیه باشد
با مربای تمر هندی وکرونده وانبه واچار مقطر که دران آمله وکچومر ولیمون افتاده باشد خورانند و آب سرد به برف یا بشوره سرد کرده بکمال سیری کیا ر نوشیدن عظیم الاثر است
واندک اندک نوشیدن ضرر عظیم میرساند وکافور وگلاب وصندل وسرکه در گلاب پاشی کرده وساعت بساعت در خانه بپاشند وبرگ ترنج ولیمون کاغذی وسیب ریحان
وپودینه وکشنیز وکاهو وبیدمشک وبید ساده وگل نیلوفر تازه وگل چاندنی وگل [illegible] توده توده در خانه گرد بستر بیمار نهند بلکه بر بستر هم ریزند وگاه گاه تشاشت بعرق
بیدمشک وگلاب بر یخ سرد کرده بپاشند و بیمار را در خسخانه بدارند وعطر خس وپایین سفید ببویند و بر بدن خود مالند ونوشیدن گل ارمنی نه ماشه در آب سرد بیک پیاله
نافع است وکذا در سرکه با آب سرد ممزوج بالمناصفه وکذا همه گلها چون گل داودی وغیره وهمچنین نوشیدن سه که معتدل بوزن پنج توله در یک پیاله آب یخ وخمیره صندل
ترش وعرق زرشک وعرق فواکه فی الفور نفع میدهد و ادویه که در حمای وبائی مستعمل است قرص کافور چهار ماشه بشربت انارین یک توله سرشته بخورند بالایش آب
کاسنی تازه مروق آب عنب الثعلب سبز مروق هر یک هفت توله سکنجبین ساده سه توله حل کرده بنوشند غذا در حالت حرارت یک وقت آش جو بانبات دهند
ودر وقت ضعف گوشت بچه مرغ و بزغاله وطیور خفیفه مثل تیهو وکبک بحموضات مثل زرشک وسماق وغوره اصلاح داده چه وقت ضعف مزاج لحم روا است و اگر گرمی
زیاده نباشد زرده بیضه مرغ جائز ویک وقت هر چه مناسب باشد وغذای غلیظ مثل گوشت دواب وشیر وفواکه ممنوع است ایضاً که درین تپ در حالت قبض
توان داد آلوی بخارا هفت دانه گل سرخ گل بنفشه هر یک شش ماشه تمر هندی سه توله عناب پنج دانه در عرق بید ساده وبیدمشک وکیوره دو عرق گاوزبان هر دو
سه توله عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک پنج توله گلاب چهار توله خیسانیده وخام مالیده صاف کرده گلقند یا خمیره بنفشه سه توله مالیده صاف نموده بنوشند
واگر حرارت کم بود بیخ بادیان شش ماشه بادیان چهار ماشه کشمش سبز دو توله داخل سازند واگر در تلیین قوی العمل خواهند شربت ورد مکرر چهار توله فلوس خیار شنبر
وخمیره بنفشه هر یک سه توله وهلیله زرد نه ماشه بیفزایند باکی نیست وگاهی برای دفع عفونت سکنجبین ساده نیز داخل سازند که نافع طحال است و عمل زود تر گردد و حب
سنای مکی نه ماشه وگل نیلوفر شش ماشه اگر حدت نباشد جائز است ایضاً که در حال لینت طبع توان داد شیره زرشک پنج ماشه شیره عناب پنج دانه شیره خرفه
شش ماشه شیره تخم حماض چهار ماشه در عرق صندل وکیوره هر یک دو توله عرق کاسنی عرق بارتنگ هر یک چهار توله گلاب آب پودینه آب لیمو ترش هر یک توله بر آورده
شربت سیب شربت انارین منعنع شربت بهی شربت ترنج شربت غوره هر یک یک توله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده دهند واگر حرارت زائد باشد قرص کافور
قابض سه ماشه یا اجزای قرص مذکور چهار ماشه سوده همراه دوا دهند وبرای تقویت قلب با شربت سیب سرشته دهند وگاهی شیره دانه هیل سه ماشه اگر گرمی
کم باشد وتخم ریحان بریان چهار ماشه پاشیده دهند شربت فواکه که جهت فساد خون وتپ محرقه وبائی وحرارت گرده وقی صفراوی واسهال مراری نافع است
ودر مرض حصبه وجدری که با غایت حرارت بهم رسد بسیار مفید وخوش معمول عناب بست دانه سماق انار دانه ترش کشنیز خشک هر یک پنج درم همه را کوفته در عرق صندل
وعرق کاسنی هر یک نیم رطل شب خیسانیده صبح بجوشانند هر گاه نصف بماند صاف نموده آب انار شیرین آب بهی شیرین آب امرود آب هندوانه آب نیشکر [illegible]
شیرین هر یک ده درم عرق بیدمشک گلاب هر یک بست درم قند سفید دو چند شربت ترشی ترنج یکچند داخل کرده بقوام آرند واگر آب آلو وآب حصرم وآب تمر هندی

به اضافه کنند قوی تر گردد **اقوال حاذق** شیخ میفرماید که جمله علاج ارباب حمای وبائی تخفیف وتقلیل مواد است واین بفصد واسهال باشد ولازم است که دران بادرت
استفراغ کنند پس اگر ماده غالب دموی بود فصد کنند واگر اخلاط دیگر باشد استفراغ آن نمایند وباید که تبرید خانه ایشان واصلاح هوای آن نمایند اما تبرید خانه بایخ
کنند اگر گرد اگرد فواکه وریاحین بارده وبرگ اشجار بارد نهند ولخالخ ونضوحات معمول از فواکه بارد الرائحه از کافور وگلاب وصندل بکار برند ودر خانه او هر روز چند بار بپاشند
وغیره مثل گلاب وغلاف ونیلوفر واگر دیوار را رشاشات آب باشد بهتر بود واما اصلاح هوا عنقریب ذکر کنیم وبرای ایشان استعمال کنند قرص کافور ورب بارد وآب
ورائب سکه گرفته وگلاب که دران صندل ترش خوشبو حل کرده باشند وایضا سرکه بآب سرد ونوشیدن آب سرد بسیار یکبار سخت سودمند است واما اندک اندک
گاهی هیجان حرارت کند پس اگر امر تمادی گردد تا آنکه شر سیف کشد ودست وپا سرد شود وبیداری واختلاط عقل طول یابد وسینه بلند وپست شدن بنظر آید از استعمال
پوشش گرم جاذب حرارت بسوی خارج چاره نباشد وچون اشتها ساقط گردد وغذا ابزور بخورانند زیرا که اکثر کسی که بر خوردن آن دلیری کند وبالقسر بخورد
طبیعت او بر طعام اقبال نماید وزنده ماند پس لابد است از جبر کردن ایشان بر غذا وواجب است که اغذیه ایشان از ترشیها ومجففات باشد وقلیل الغذا بود وبر آنکه
اغذیه ایام وبائیه ردی باشد پس کثرت او از جهت ردائت وایضا از جهت امتلا حذر کنند **جرجانی** وایلاقی می نویسند که تدبیر کسی که او را تپ وبائی بود آنست
که اول بدن از اخلاط فزون پاک کنند وهوای خانه بیخ ومیوه های خوشبو وبصندل وکافور وگلاب وریاحین بارد چون بنفشه ونیلوفر وبرگ بید خوش کنند وهر ساعت
اندکی گلاب وسرکه بآب بید بپاشند وهر صبح قرص کافور دهند برب غوره ورب سیب ورب بهی ورب امرود ورب ترشی ترنج ورب ریباس ورب لیمو آنچه حاضر باشد
واگر ازین هیچ حاضر نباشد سرکه بآب بیامیزند وسرد کنند ودران قرص کافور حل کنند ویا صندل ترش در گلاب بگدازند وقرص دران حل سازند ودهند وشربت
درگلاب حل کرده وسرد کرده بی قرص کافور سودمند باشد وتشنگی بنشاند وآب یخ که بغایت سرد باشد اگر یکبارگی شربتی تمام بخورند سود دارد واندک اندک
زیان دارد وبر تشنگی صبر کردن سخت ضرر دارد وخاصه بر طعام واگرچه آرزو نباشد اندکی از طعام ترش باید خورد وسعید گوید که بعد فصد اگر خون غالب باشد وبعد
تنقیه اگر خلطی دیگر ظاهر بود اصلاح کیفیت اخلاط جسم کنند باستعمال مشروبات مبرده که در حمیات حاره استعمال کرده میشود واستکثار رب فواکه مثل آب
ورب حصرم وانار کنند وفواکه مبرده مثل امرود وسیب وانار وبهی بخورند وآب تمر هندی وسکنجبین رمانی ویا شیره خرفه وآب انار چاشنی دار وسکنجبین ساده
بنوشند وسحرگاه اقراص کافور برب ترنج بدهند وبر سینه صندل وکافور کنند ودر زوایای خانه گلاب وسرکه بپاشند وغذا قابض حمضی حدث خورند مثل سماقیه
ورمانیه دهند واز دخول حمام منع کنند واغتسال بآب سرد نمایند واز اغذیه حاره وشیرینی حذر کنند **ابن الیاس** گوید که فصد واسهال واخراج رطوبات فضلیه از بدن
کنند وهر صبح جلاب از تمر هندی وشکر سفید هر واحد ده درم بآب برف بنوشانند ویا سکنجبین ساده وگلاب هر واحد ده درم بآب سرد حل کرده دهند ویا قرص کافور
یا قرص صندل هر کدام که باشد یک مثقال بشربت حماض یا ترنج یا سیب ترش بخورند وغذا مزوره از آب غوره یا زرشک یا انار دانه یا سماق مع بچه مرغ ومغز بادام
واسفاناخ سازند وانار ترش مع شحم او هر روز دو عدد یا زیاده بمکند ویا بگیرند آب حصرم وآب سماق وآب لیمو وآب نارنج وآب انار هر واحد یک رطل وبر آتش نرم بغیر شکر
قوام سازند وهر صبح سه اوقیه بآب برف بنوشند وکبر مخلل درآب وآب آن ودوغ مسکه دور کرده ایشان را نافع است وباید که تبرید خانه بپاشیدن آب ونهادن
فواکه بارده واطراف اشجار بارد مثل بید وشاخ انگور وبرگ سیب وریاحین بارده وکافور وگل سرخ وصندل کنند وخانه را هر روز چند بار بپاشند واگر در آب یک بپاشند
گلاب آمیز بهتر باشد واصلاح هوا کنند بخوراتیکه مذکور گردد وبر صاحبین صندل وکافور وگلاب ضماد سازند وباید که اغذیه ایشان اندک واز ترشیها باشد مثل مرکه
اسکباج ومصل ومضیره وزرشک وانار دانه سازند واگر قوت ضعیف باشد با بچه مرغ بسازند واز امتلا وریاضت وحرکات سخت واعراض نفسانی وهر چه محرک خلط
وسخن بدن باشد حذر کنند **انطاکی** گوید که اولاً فصد واجب است بعد تنقیه وملازمت اشربه بارده مثل شربت بنفشه وریباس ولیمون وگل حماض وقی تا آنکه معده
پاک شود پس استعمال مسهلات مذکور در حمیات حاره بعد ازان عنبر وفاوزهر با گلاب بعده شربت گل ارمنی یا مختوم وطلا آب مورد که دران کافور وصندل
حل کرده باشند وپاشیدن سرکه وپودینه وآس وبخور لعنبر بالادن یا طرفا واز مجربات درین تپ آنست که بگیرند بهی ده درم گل سرخ خشک وبست درم گلقند شکری
وبجوشند هر دو گلاب خالص وسه را در چهار صد درم آب بپزند تا چهارم باقی ماند صاف کرده ده درم روغن گل آمیخته نیم گرم استعمال نمایند که سریع العمل یابند واگر

اعراض اشتداد نمایند بادوی بست درم خمیره بنفشه یا گل او که تازه باشد یا خشک آمیز. حکیم ارزانی می‌نویسد که هرگاه تپ وبائی ظاهر شود زود زود تن را از اخلاط
فزونی پاک کنند بی انتظار نضج و خانه را بفواکه و عطریات بارده چون سیب و لیمون و نسرین وغیره که در قول جرجانی گذشت معطر دارند و محافظت کنند تا باد خارجی
در نیاید و چون ترویح حاجت آید هوای خانه را بباد کش جنبانند و سقف خانه بلند باید و مسکن هرچند که از زمین برتر بود بهتر آنجا که اسباب [illegible] موجب وبا باشد
و آب شاریدار ابرودت یکبار شکم سیر دادن بعده جرعه جرعه هر لحظه نوشانیدن نفع تمام دارد و صندل و کافور و سرکه و گلاب بر سینه نهادن و در شیشه کرده هر لحظه بوئیدن
سودمند است و پوشیده نماند که اهم مهمات درین مرض تقویت دل و دماغ است و ازالهٔ عفونت و چون عفونت در جسم کثیر الرطوبت زود اثر کند واجب است که از اغذیه
رطبه و هوای رطوبت ناک حذر کنند و از ینجاست که تبخیر عطریات در خانه بر سبیل دوام نفع تمام دارد زیرا که بخور خوشبو هم مصلح هواست و هم مخفف او و کذالک تقویت
میدهد دل و دماغ را و خشک میسازد رطوبات را و زائل میکند عفونت اخلاط را اما باید که مجمر دور باشد و بخور بدرجه اعتدال بود چنانچه بیمار را هیچ مضرتی از آن نرسد
خنگی نکند میر بهاء الدین نوشته علاج این تپ آنست که نقل هوا کنند اولاً آنگاه بدستوریکه در تدبیر اصلاح هوای وبائی گفته شود از غذا و شربت و دوا مرعی دارند
و عوض معاجین گرم کافوریات اندر ترشیها خورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که تا ضعف و اعراض قویه پدید نیامده و مبادرت کنند بخشک ساختن بدن باستفراغ رطوبات
زائده بفصد و مسهل سبک یا ملین قوی و استعمال غذا ای ترش و خشک کننده بدن و تریاق مثل زغیبا که آنرا با آب غوره و لیمو و نارنج و یا سماق بریان کرده باشند
و زیره و کشنیز خشک آنرا آلائیده و با انار دانه کوفته آگنده و خشکه پلاو و شله یا طعامی دیگر کم رطوبت که تریاقی و ترش باشد و قرص کافور انار ربها دادن و اندر دوغ بی سکه
نافع بود و هر روز یک نوبت و گل ارمنی و گل مختوم یک شربت اندر ترشیهای مذکور یا گلاب عظیم مفید آید و بر تشنگی و گرسنگی صبر کردن عظیم مضر بود و اگر اشتها کم بود اندک اندک
بقدر طعام باید خورد و چنانچه امتلا نشود و خواب نیز نمانند و تدبیر مسکن و بوئیدن تریاقیات بدستوریکه در حفظ از هوای وبائی گفته شود عظیم تدبیر بود ولیکن گرمیها و بخورات
گرم دور باید داشت و در تقویت دل بدانچه ممکن گردد تقصیر نباید کرد و طریق استفراغ آنست که اگر خون غالب باشد فصد بیاید کنند و از پی آن تریاقی خنک چون
کافوریات و اشباه آن بدهند و اگر خلط دیگر غالب باشد استفراغ آن کنند بملینات قوی و تریاقی و مسهلات تریاقی سریع العمل قلیل المقدار و اینجا انتظار نضج نباید کشید که
مجال تنگ است و غرض تقلیل رطوبات است نه رفع سبب و احتیاط عظیم در مسهل باید کرد که مبادا چون دل ضعیف است فسادی کند و آنجا که اعراض ظاهر شده باشد
استفراغ نتوان کرد و توسل بتریاقات خنک و معتدل باید کرد و بزعم من آنست که در اول حال بعد فصد تام اگر هر صبح و شام معصور انار ترش یا شیرین [illegible] که حب الشفا
بزرگ انار ران حل کرده باشند خورد و مراعات غذا بمقدار لائق در شبانروز کند بهترین تدبیری باشد مؤلف اقتباس می‌نویسد که اگر غلبهٔ خون یافته شود باید که اول
رگ باسلیق زده خون بقدر حاجت بگیرند پس همان روز و یا بفاصلهٔ دو سه روز از فصد باین مبارک در گلاب عرق بید مشک مالیده روغن گل اضافه نموده بدهند
و اگر آلو و یا تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت هم ضم کنند میشاید و مسهل هرگز ندهند و رعایت قوت و ضعف ملحوظ دارند زیرا که همه اعضای رئیسه ضعیف اند مبادا که [illegible]
از مواد سمیه برانبه باریز و فسادی عظیم پیدا کند و برگ نفاجات بکشند و خانه و مسکن بیمار را لمحه بسر که حلتیت در ان حل کرده باشند بپاشند و بعد از تنقیه و کم شدن
رطوبات تریاقات بارده و ربوب حامضه و شربت صندل استعمال نمایند و بهر حال در تقویت اعضای رئیسه کوشند و چون پوست شکم ترنجیده گردد و اطراف
سرد شوند و دم زدن دشوار بود پس درین حالت چاره نباشد جز آنکه تریاقات حارهٔ بزرگ مانند مثرودیطوس و تریاق فاروق دهند و لباس پشمی و یا دیگر
گرم کنند و بپوشانند و تختی بدن را بمالند تا [illegible] سخت و جدوار [illegible] در عسل ۲ توله آمیخته بلیسانند و بجای آب ماء العسل دهند و سالی تپ وبائی پیدا
شده بود روز دوم آن ارتعاد در همه اعضا پدید آمدی و روز سوم یا چهارم بثرهای سیاه مانند حصبه بر همه بدن ظاهر میشد و ضعف و هذیان و تشنگی و بیخوابی و بیقراری
غلبه میکرد با سوزش و بدبوی دهان و بروز پنجم و یا ششم و یا نهم بهلاک می انجامید و چون اطبا بروز ششم چنانچه معمول است مسهل میدادند و دیگر تدابیر مناسبه
بکار میبردند همه علامات مذکوره زیاده میشد و بروز نهم یا دهم انطباق مری پدید آمدی و احتباس بول گشتی و هر کسی که نزد من میرسید بی انتظار نضج و بحران
بروز دوم یا سوم یا چهارم اول فصد باسلیق و یا اکحل میکردم و خون بقدر قوت میگرفتم و بعد پنج شش گهڑی مغز خیارشنبر هفت توله و گلقند چهار توله در عرق بهار
نارنج و گلاب با هر دو یاقوتی انار و شربت آلو و مسهل نواب علوی خان چهار توله و روغن بادام شش ماشه میدادم و بجای آب گلاب و عرق بهار نارنج و گاوزبان و وقت شام

غذا خشکه گیلانی با مربای تر هندی خورانیدم و صبح زهرمهره بزی یکماشه طباشیر دو ماشه در شربت سیب دو توله آمیخته لیسانیدم و بالای آن شیره مغز تخم کدو به
و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه در عرق بهار نیموی کاغذی چهار توله عرق گاوزبان عرق بیدمشک هر یک شش توله برآورده
شربت بزوری سه توله تخم خرفه مقشر هفت ماشه داخل کرده نوشانیدم ازین تدبیر انطباق مری هم نشدی و همه اعراض منکره برطرف شده بصحت انجامیدی و اگر
احیاناً کسی را انطباق مری پیدا آمدی محجمه ناری یا شیشه حجامت بر فقره دوم از فقرات گردن و زیر زنخ میگذاشتم و دران وقت زردی بیضه مرغ نیم برشت
دو عدد در آب [illegible] کرده با پاره نان روغن میدادم و ازان مریض صحت می یافتی چنانچه قریب پانصد کس باذن الله تعالی بهمین تدبیر شفای کلی یافتند
و در سالی اندر آخر فصل زمستان [illegible] پیدا کرده و مرض تپ مطبقه وبائی شده بود و خلقی کثیر ازان هلاک می شد چنانچه روزی وقت چاشتگاه نواب نظام علی خان
را مع بعضی ندیمان دفعةً درد سر گرانی اعضا با کسر پدید آمد و بعد از ظهر تپ شدید با غثیان و هذیان عارض شد و وقت عصر فصد اکحل همه کرده خون وافر گرفتم که بغشی
انجامید همه اعراض و شدت تپ و هذیان ازان موقوف گشت لیکن اندکی تپ و درد سر خفیف باقی ماند پس من شیره خیارین و کاسنی و زرشک هر یک نه ماشه
و تخم کاهو هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد در گلاب و کیوره و عرق کاسنی هر یک شش توله برآورده شربت عناب و صندل هر یک دو توله داخل کرده هر یکی را
همین قدر دادم و بر سر ضماد از صندل سفید و کاهو و کشنیز و گل ارمنی هر یک سه ماشه کردم و بر سینه و دل صندل سفید و گل ارمنی در دوغ سائیده پارچه ململ تر کرده
نهادم و غذا جغرات گاوی و مربای کدو ناره و قرص هندی با خشکه گیلانی مقرر ساختم و لخلخه از پوست [illegible] و گل ارمنی و داغستانی [illegible] و صندل سفید هر یک
سه ماشه آب کشنیز سبز و ریحان سبز و گلاب کشیده همراه یکتوله کافور یکماشه تیار کرده بویانیدم و بهر حیله تسکین حرارت میکردم که خواب آید و بهمین تدبیر صحت یافتند

تدبیر اصلاح هوا و حفظ از وبا

بدانکه در ایام وبا و تپ [illegible] را واجب است که اگر خلط فزونی در بدن یابند تنقیه او نمایند اما بی حاجت تسکین بهتر از تحریکست
چه بسیار باشد که تحریک بی حاجت آفت انجامد جهت ثوران اخلاط ساکنه و احداث ضعف در طبیعت و هر چه مفتح مسام بود چون ریاضت و کثرت جماع
و استحمام و جز آن از وی باز مانند و مداومت زهرمهره خطائی بقدر یک قیراط دافع ضرر هوای وباست و همچنین خوردن نارجیل دریائی بقدر برنج با گلاب و گل مختوم
نیز رافع مضرت هوای وباست و بوئیدن ترنج و فرش کردن برگ آن مجربست و بوئیدن نارنج و برگ آن همچنین لیمو نیز دافع فساد هواست و بخور موم جهت دفع
عفونت هوای وبا نافع است و تبخیر کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و ترنج و طرفا و برگ غار بالخاصیت اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن
نیز نافع بود و پیش کسی که پیوسته مدام باشد هوای بد با و نمیرسد و همچنین نگاهداشتن سیب و بهی و [illegible] و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل سرخ نزد خود از اثر هوای وبا محفوظ
دارد و گویند که برای اصلاح هوا بخور در منج و طرفا مجربست و کذا بخور عنبر و شم او و خوردن ترنج و نارنج و سرکه همه مجربست پیاز مشهور النفع است و اگر چه شم آنها باشد
و بقول گیلانی شرب و پاشیدن [illegible] و بخور کردن [illegible] بخاصیت عظیم دارد و بقول حکیم ارزانی روغن گاو بسیار خوردن و بر بدن مالیدن درین ایام نفع تمام دارد
شیخ الرئیس میفرماید که اصلاح هوا یا بحسب اصحا باشد یعنی کسانیکه هنوز از هوا مریض نشده باشند و یا بحسب اصحا و مرضی اما آنچه بحسب اصحا بود غرض دران
باشد که تجفیف هوا و منع عفونت آن کنند به هر چیزیکه باشد پس اصلاح ببخور عود خام و کندر و مشک و قسط شیرین و میعه سائله و حلتیت و علک و قرنفل و علک البطم
و لادن و عسل و زعفران و سک و سرو و عرعر و اشنه و غار و سعد و اذخر و ابهل و وج و [illegible] بادام تلخ و اسارون کنند و گاهی ازین مفردات ترکیب میدهند در خانه
سرکه و حلتیت بپاشند و اما بحسب اصحا و مرضی تبخیر بصندل و کافور و پوست انار و سیب و مورد و بهی و آبنوس و ساج و طرفا و ریباس نمایند و باید که تبخیر همچنین از بعید کنند
و واجب است که از بدن اخراج رطوبات فضلیه کنند و تدبیر او از هر جهة و از قلت غذا مائل بتجفیف سازند مگر ریاضت استعمال نباید کرد و نه حمام و نه اشربه و بر تشنگی صبر کنند
و در اصلاح هوا با آنچه مذکور شد باید کرد و میل غذا بحموضات کنند و تقلیل آن نمایند و لیکن لحم که استعمال کنند در حموضات بپزند و بادام و قرص و معدوص تب بسرکه آن
از سماق و آب غوره و آب لیمو و آب انار ترش تناول نمایند و مخللات نافعه بخورند خصوصاً کبر در سرکه پرورده و حلتیت بالخاصیت نافع است و منع عفونت
میکند و آنچه از وبا خلاص گردانند استعمال تریاق و مثرودیطوس قبل تاثیر وبا و حادث شدن حمی ست مع سائر تدابیر صواب از اغذیه و غیره و دوا معمول از صبر دو جزو زعفران
و مر یک یک جزو هر روز ازین ترکیب یک درم استعمال نمایند که این نافع وباست ابو منصور گوید که اگر در گرما باران بسیار بارد و ابر در شب و روز دوام یابد و ریاح

جنوبی بدان کثرت باشد و یا هوا اندران در اکثر اوقات غبارناک و غیر متحرک بود و مع ذلک جنوبی کدر باشد لازم است که مبادرت به تنقیه بدن از فضول اخلاط و بخار رطب کنند و اگر در آنجا
ادنی و بیس خون باشد فی الحال فصد نمایند و سخت در آن توقف نکنند و [illegible] و حمام و اغتسال بآب گرم و شراب ضرور ترک نمایند و اگر از [illegible] چاره نباشد
سکنجبین [illegible] و برنج [illegible] معمول است که بخورند و در اغذیه اکثار [illegible] نمایند و [illegible] ترش قابض که سابق مذکور شد استعمال کنند و کثرت شرب سکنجبین [illegible]
ترش نمایند و لزوم مجلسی که در دروازه او بسوی شمال باشد باید کرد و از جمیع اشیای مرطب بدن حذر کنند و اگر در آخر تابستان حرارت شدید باشد و خریف [illegible]
کثیر الغبار و قلیل المطر [illegible] بود باید که تبرید [illegible] نمایند و ترطیب [illegible] آب کنند و لزوم آرام و ترک تعب و جماع و سیر در آفتاب و صوم [illegible] گرسنگی و
تشنگی نمایند و آب برف نبوشند و [illegible] سویق شکر با آب برف خورند و از اغذیه مسخنه و شراب حذر کنند مگر شراب ممزوج بآب بسیار [illegible] شعیر نبوشند خصوصا
ابدان حاره یابسه [illegible] و کدو و مانند آن از اغذیه مبرده نمایند و قیلوله در مکان سرد لازم گیرند پس اگر در این زمان بسیار مردم [illegible] مریض شوند
و در هوا اندک شعاعات ظاهر شود و کسی که مریض شود بسرعت بمیرد و نفس مریضان تنگ گردد و دهن ایشان بدبو شود و کرب و سوزش و تشنگی و سردی دست و پا
پیدا [illegible] کنند و در اسهال ماده [illegible] برآید باید که از ثمرات و بقول که در آن فصل پیدا شوند و شرب آبی که بر ظاهر زمین ایستاده باشد اجتناب نمایند و در خانه نشینند و
از هوای بیرونی بگریزند و در خانه هر روز آب و سرکه آمیخته بپاشند و اگر مع ذلک در هوا بوی عفن [illegible] باشد تبخیر بصندل و عود رطب و عود در گلاب تر کرده و کافور
و قسط و کندر و میعه و [illegible] نمایند و پارچه صندلی [illegible] بر دروازه یا پرده در گلاب تر کرده آویزند و غذا از سرکه و عدس و سماق و کشک سازند و آب و سرکه
ممزوج جرعه جرعه بیاشامند و شراب ترک نمایند و گلاب و آب بسرکه بنوشند و قرص کافور آنجا نافع بود و اگر بدن پاک باشد و گاهی خناق در ربیع کثرت نماید و در بعض
سالها و مع ذلک قاتل [illegible] باشد پس باید که اقدام بفصد [illegible] و حجامت ساقین و اسهال شکم نمایند و شرب گلاب که در آن سماق تر کرده باشند و رب توت شامی
و رب جوز [illegible] سازند و گاهی سکته و فالج در سرما کثرت نماید باید که تبادر به تنقیه بحبوب مذکوره در باب آنها کنند و تمریخ و تعطیس و غرغره و تقلیل غذا و تلطیف او
نمایند و بالجمله باید که نظر به [illegible] کنند که در آن حادث شود و مقابله باضداد آن کنند و [illegible] گفته که اگر دوای صبر و زعفران و مر که در قول شیخ گذشت هر روز در وقت
و با یک مثقال با شراب ممزوج بآب پاک [illegible] بخورند سخت سودمند است و ندیدم احدی را که این دوا در ایام وبا خورده و سالم نمانده [illegible] باید دانست که
این ادویه در هر حال استعمال نباید کرد و [illegible] گفته که شرب گل ارمنی با سرکه و آب سرد و بار بار نفع کند و تریاق الافاعی خیلی سودمند است [illegible] گویند
که در ایام وبا از خانه بیرون نشوند و هوای خانه را احتیاط کنند که [illegible] نگردد باین طور که در آن هر روز چند بار عود و مصطکی و چوب گز و غیره که در قول شیخ گذشت بسوزند
و [illegible] سرکه [illegible] هر روز اندرون و بیرون خانه دو سه دفعه بپاشند و چون در هوای تر وبا بیشتر از آن افتد که در هوای خشک بدین سبب [illegible] از اغذیه مرطبه
باز دارند و طعام خشکی افزا باید خورد و گوشت [illegible] سماق و زرشک و ریباس و انار [illegible] و غوره و سرکه باید پخت و از عادت کمتر باید خورد تا امتلا پیدا نکنند و طبیعت [illegible]
و تر شود [illegible] و این جمله تدبیر [illegible] تابستان و تدبیر منع مضرت وباست و باید دانست که در ایام وبا گرسنگی و تشنگی صحیح و مریض را سخت زیان دارد [illegible]
که ضعف قوت [illegible] باید [illegible] که غذای نیک خوردن امید [illegible] طعام باز گرفتن باشد صاحب کامل گوید که امراض حادثه از تغییر هوا گاهی بسبب تغییر
جوهر هوا و استحاله او بسوی فساد و عفونت بود و پس در مردم امراض ردیه قتاله مثل طاعون و حمیات خبیثه مهلکه و جدری و غیره پیدا کنند و امراض وبائیه جمیع مردم
حادث شود و لیکن آنچه حادث از تغییر جوهر هوا باشد از شان اوست که آن اکثر بکسی افتد که در بدن او اخلاط ردی مشاکل جوهر هوا است ردی در آن وقت و مستعد
بقبول مؤثر در آن از این امراض باشد پس اگر حادث آنها از فساد هوا و استحاله جوهر او بود و چون این حال برای هوا در اکثر امراض از افراط حرارت و رطوبت بر آن حادث
می شود لهذا واجب است که احتراز از حدوث این امراض اول بفصد کنند بعده [illegible] مسهل که از شان او استفراغ فضول حاره باشد بعد از آن باستعمال تدبیر سرد
مجفف و با اجتناب از ملاقات هوای گرم [illegible] و تعرض بآفتاب و استعمال سکون و راحت در جای سرد و قریب آب جاری و مکان باشند شمال رویه و فرش
خانه برگ بید [illegible] و گل [illegible] کنند [illegible] که در آن [illegible] ملطف بگلاب و صندل و کافور باشد [illegible] باشد و
تبخیر در مکان بصندل و کافور نمایند و آب و سرکه ممزوج در آن بپاشند و بآب شیرین سرد غسل کنند و ترک امتلا از غذا نمایند و بر گرسنگی و تشنگی صبر کم کنند

وانگوم مواشی مسن و اغذیہ سوداوی کہ مثل روی اقتناب نمایند و اگر بادران ہنگام ہر کدام مواشی افتد از لحوم آن ماشی اقتناب ورزند و بر لحوم طیور مثل بچہ مرغ و دراج و تیہو
کباب و مانند آن مطبوخ بسرکہ و عدس و آب انار و آب غورہ و آب سماق و حماض و زرشک و طباہیج معمول بحبیش انبہا و مغز خیار و بادرنگ و برنج کاہو و کاسنی و رب اقتصار
نمایند و از حلوا و فواکہ شیرین و سریع الفساد حذر کنند و انار و امرود و بہی و سیب حامض و آلو و شفتالو و توت و مانند آن بخورند و آب برف ننوشند و قریب بنبید
نگردند و رب سیب و رب ریباس و رب حصرم و شربت لیمو و آب برف ننوشند و درین باب از تناول گل ارمنی بسرکہ ممزوج بآب و بمفتحہ انتفاع یابند و اگر فصل
تابستان شدید الحرارت باشد و مردم را تشنگی بسیار عارض شود باید کہ قرص کافور با سکنجبین سادہ یا رب غورہ دہند و چون اکثر کسانیکہ برایشان خوف حدوث
امراض وبائیہ بود صاحب مزاج حار رطب و طفل یا صاحب سمن و مداومت باشند زیرا کہ مزاج حار رطب برابدان اینہا غالب بود پس ایشان را می باید کہ استکثار از اخراج
خون بفصد و غیرہ کنند و در استعمال اشیاء مبردہ مجففہ کہ مذکور شد بیفزایند و کلی پرہیز از تدبیر و اشیاء مسخن مرطب نمایند و گاہی امراض وبائی مہلک …
در ہنگامی حادث شود کہ چون خریف شدید الیبس قلیل المطر عقیب تابستان شدید الحرارت باشد مثل حمیات محرقہ و صفراوی کہ در ان قی صفراوی و کرب و غشی …
پس درین ہنگام واجب است کہ اقدام باستعمال تدبیر مبرد مرطب نمایند مثل ماء الشعیر و لعاب اسپغول و لعاب بہدانہ بگلاب و برف خوردن تربوز و مغز بادرنگ
و خیار و بزورات معمولہ لتطفیہ و بقلۂ یمانی و بچہ مرغ معمول بعدس و آب غورہ و آب انار و روغن بادام و نوشیدن پست جو بآب سرد و نبات و مانند آن از تدبیر
و از ماسوای این اجتناب ورزند و باید کہ نظر کنند بامراضیکہ درین وقت حادث شوند و در مردم منتشر گردند پس اقدام بحفظ از حدوث آن مرض کنند چنانچہ از اغذیہ
وادویہ کہ بدان مرض نافع بود مثلاً ہرگاہ گاہی خوانیق و اوجاع حلق کثرت نمایند و … آن بفصد و حجامت بر ساق و استعمال حقنہ لین و غرغرہ بگلاب کہ دران
سماق تر کردہ باشند و رب توت با نک آب کشنیز تر و آب مطبوخ عدس با آب انار میخوش و مانند آن از آنچہ درین مرض بدان انتفاع می یابند اقدام نمایند و گاہی
در بعض اوقات امراض بارد بلغمی مثل سکتہ و فالج و غیر آن کثرت نمایند پس می باید کہ اقدام نمایند بتنقیہ بدن از حبوب نافعہ آنہا مع تدبیر مسخن ملطف کہ در باب علاج امراض
باردہ مذکور شد و ہمچنین لازم است ہرگاہ در مردم … این امراض حادث شود تدبیری کہ نافع آن مرض باشد بتنقیہ بدن از اخلاط مجانبت آن و ایراد بدل ہوا و
موافق آن از اغذیہ و ادویہ کنند و ایضاً چون امراض وبائیہ گاہی حادث گردد از تبدیل بخارات متعفنہ مخلوط بہوا مثل بخارات متحللہ از مردہ ہای مردم و بہائم و وحل از
آبیکہ در ان تبول و فواکہ بسیار افتند پس متعفن شود واجب است کہ باوجود از تنقیہ ابدان و تدبیر مضاد مرض حادث در بدن کہ مذکور شد از آن بلد و از جائیکہ دران اتفاق
این افتد جدا شوند اگر این ممکن نبود و الا امکان بالای آن باد کہ بدین عفونات گذر کند سکونت اختیار نمایند و در سرداب ہای خوش ہوا و در خانہ کہ بدان ہوا بسیار نیاید
و سرکہ پاشند و بصور ریاحین باردہ فرش کنند و تبخیر مساکن ببخورات خوشبو مثل عود و صرف صندل و کافور و مشک و نمایند و اگر تبخیر موضع بکنند و سندروس کنند خیلی
موافق بود و اکثار از استشمام ریاحین باردہ خوشبو نمایند پس کسیکہ ارادہ خلاصی از امراض وبائیہ کند باید کہ تدبیر بر این منوال نماید خجندی گوید کہ حیوان وبا عفونتیست
و ہر عفونت را لابدست کہ از حرارت غریبی باشد کہ در جسم رطب فعل کند و این ہنگامی باشد کہ حرارت غریزی از مقاومت آن ضعیف بود فلہذا آنچہ وبا را نفع کند یا تقلیل
رطوبت بود تا مادہ کم گردد و تاثیر او را کم قبول کند و این مثل استفراغات بفصد و اسہال و قی بود و یا باطفاء حرارت غریبی فاعل عفونت و این مثل اشیاء باردہ قابضہ
قامعہ بود و لی باید کہ این اشیاء مجففہ باشند تا بتقلیل مواد نیز نفع کنند … اشیاء مرطبہ … برای عفونت بود … یا بتقویت
حرارت غریزی باشد و این یا بچیزی بود کہ دران خاصیت تقویت … باشد چنانچہ در تریاق … چنانچہ در … و مانند آن
خجندی گوید کہ تدبیر … کہ ہنگام ظہور علامات قبل از حدوث او … استفراغ … با ادویہ مامون الغائلہ خالی از سمیت …
آن ادویہ تریاقیہ باید کرد اگر امتلا محسوس گردد بسبب آن امتلا زیرا کہ ابدان نقی از ہوای وبائی کمتر منفعل میشوند تا ممکن باشد ترک تحریک اخلاط در ایام وبا …
خصوصاً مسہل اولی است و تعدیل مزاج بشرب آب انار میخوش بشکر یا سکنجبین سادہ یا شربت حماض یا لیمو یا ریباس یا حصرم یا سیب ترش یا آب سرد …
بیرون نمایند و جماع و شیرینی ہا و فواکہ شیرین و سریع الفساد مثل شفتالو و خوبانی و خربزہ و آلو بالو شیرین و توت و ہر آنچہ از دیاد خلط یا حرارت یا حدت و حرارت … آنکہ
او را استحالہ بسرعت حادث شود ترک نمایند و از اغذیہ غلیظہ … مثل لحوم مواشی بزرگ جثہ اجتناب ورزند و از شوربا و از شراب … پرہیز کنند و کہنہ آن …

[illegible] بالکات نفع کند خصوصاً چون بگلاب و عرق بید [illegible] بود و بران تقلیل بعبارت ترش کنند [illegible] سیب ترش و [illegible] و زیرباج یا بآب انار و غیره و
که در قول صاحب کامل گذشت با نجر و بر مجففات اختصار نمایند و مخفات شامیدن نفع است و گل هوا بعض [illegible] و فواکه خوشبو مثل سیب و بهی و امرود و [illegible]
و ترنج و انچه سریع الفساد نباشد بخورند و از بقول کاهو و کاسنی خصوصاً آنکه خورند و از کرفس [illegible] شاد و بیاز [illegible] و گندنا و مانند آن اجتناب نمایند
و در آب [illegible] گل ارمنی [illegible] یا اندک سرکه آمیزند و در مسکن آس و خلاف فرش کنند و [illegible] خانه و بیرون آن چند بار سرکه و گلاب و آب بید هر روز بپاشند
و ظروف [illegible] صندل و کافور و عود و لبان و گل سرخ و غیره تبخیر سازند و استنشاق [illegible] کافور [illegible] نافع است [illegible] اطبا [illegible]
عارض شد و بود حتی که بشهر [illegible] شد و هر که بجمع کردن اشجار خوشبو [illegible] و غیره گرد اگرد شهر [illegible] آن [illegible] فساد هوا اعتدال یافت و از وبا
سالم ماندند و از این حکمت [illegible] ظاهر شد و انچه قدما بر موافقت آن [illegible] متفاوت است و باتفاق دارند تریاق الافاعی است حتی که جالینوس گفته که [illegible]
که بر ایشان [illegible] شد و بود خاص نیافتند مگر کسانی که استعمال او کردند و صبر و غیره اجزای او [illegible] که در قول شیخ مسطور شد نیم مثقال از ان با گلاب در بعض
اوقات تناول نمایند و صفت شربتی که با رجاعون و [illegible] افتیمون [illegible] تقویت معده و کبد حار نماید و تقویت قلب و تسکین جوش خون و قمع صفرا
و ردع ابخره کند و خفقان و خمار را نافع بود آب گل سرخ و آب انار ترش و آب غوره و آب ترشی ترنج و آب سیب میخوش هر واحد یک جزو آب سماق و سرکه خمر
هر واحد ربع جزو و مقابل هر رطل از مجموع پنج درم گل ارمنی آمیخته یک شبانه روز بگذارند بس صاف کرده با همچند آن شکر افزوده شربت بسازند و بعد فسردن آوردن از آتش
بکافور قیصوری خوشبو کنند و بزرگان از یک اوقیه تا دو اوقیه و اطفال کم از ان استعمال نمایند انتهی گوید که واجب است تقدیم نقصد و تنقیه بچیزیکه مخرج خلط غالب
یا غالب باشد و کثرت اکل بقول و فواکه [illegible] و تقلیل اشیای مولد خون مثل گوشت و شیرینی [illegible] با مع اصلاح هوا حتی الامکان باید و انچه متعلق باحکام
امور استیفای علاج اوست در طاعون عنقریب مذکور گردد و در [illegible] گفته که لازمست [illegible] و فرش در مکان ببوید و نعناع و شم پیاز و سیب و بهی
و تقلیل حمام نمایند و ترک لحوم و حلاوات و خصوصاً چون سال ربیعی باشد بعض متاخرین مینویسند که هرگاه آثار حدوث وبا ظاهر گردد باید که مردم آن بلد مبادرت
بتنقیه بدن از فصد و حجامت و قی و اسهال و ادرار و تعریق و غیره بحسب واجب و تخفیف رطوبات باستعمال مجففات و تعدیل غذا و مسکن نمایند لیکن نباید که مسهلات
قویه مضعف قلب و دیگر اعضای رئیسه مثل تربد و غاریقون [illegible] و سقمونیا و مانند اینها تنقیه کنند بلکه بملینات مانند مغز فلوس با روغن
بادام و هلیله بروغن چرب کرده و تمر هندی و شیرخشت و امثال اینها و تقلیل غذا و شراب بهتر مجففات است و خلو معده نیز مضر است بلکه [illegible] و اندک از کک
غذا تناول نمایند بمقداری که بزودی هضم شود و ثقل نیارد و سوء هضم [illegible] و فضول بسیار از ان تولد نیابد و از اغذیه و فواکه رطبه سریع العفونت مانند گوشت
بسیار روغن بسیار و شیرینی و ماهی و شیر و ریاحین [illegible] انگور [illegible] و هندوانه و خربزه و خیارین و کدو و بقول و امثال آن پرهیز کنند و نشستن در گهواره و حرکت ملایم دادن
بهتر از سکون مطلق است و باید که ملاحظه نمایند اگر حدوث وبا از اسباب سماویه باشد لازم است که در مکان غایت سقف بند دروازه و مسکن نمایند و
هوای آنرا بتعدیل و اصلاح کنند و هوای خارج را داخل شدن ندهند و اگر از اسباب ارضیه باشد واجب است که در مکان بلند و صحرای باید و صبح ساکن شوند و اگر
از هر دو سبب باشد در آن هنگام خانه بهتر از صحرا است و بهتر آنست که خانه اختیار نمایند که در ان حوض آب و فواره و نهر نباشد و سرکه که در ان پیاز و سیر [illegible] باشد بر سطح خانه و
در دیوار و سقف آن اکثر اوقات بپاشند [illegible] ناریج و زراوند طویل و غیره [illegible] در قول شیخ گذشت مجموعاً یا آنچه میسر آید با عسل سرشته تبخیر نمایند و لخلخه ساخته بو بینند
و لیکن بجدیکه دخان تبخیر ایذا نرساند و بدستور بو بینند خوشبو با رعایت مزاج شخص و هوا چنانچه در مزاج حار طیب بارد مانند کافور و نیلوفر و بنفشه و صندل
و در مزاج بارد طیب حار مانند مشک و عنبر و لادن و عود و قرنفل و جوز بوا و امثال اینها بو بینند و دائم پیاز و سیر در سرکه پرورده بو بینند و پارچه انار را نوا تر کرده
پیش بینی دارند و اگر ضرورتی داعی نگردد از مکان بر نیایند و الا سرکه و سیر و پیاز پرورده قدری با خود بدارند و دائم [illegible] ان تر کرده نزد بینی دارند [illegible] در مکان
خود معاودت نمایند و هر چه بخورند در ان سیر و پیاز و سرکه یا [illegible] اغذیه ترش مثل [illegible] روغن تناول نمایند و شیرینی مطلق تناول نکنند و از لحوم [illegible]
حتی المقدور نخورند و تریاق الطین و بزر شعنا و فادزهر [illegible] شربت کاوزبان و مفرحات یاقوتیه و جدوار خطائی و فادزهر معدنی هر یک [illegible]

مزاج ولائق تناول نمایند [illegible] زعفران کشمیری [illegible] کف گرفته معجون سازند لیکن هنگامی که
[illegible] حرارت غالب باشد جرعه جرعه آب بنوشند و گاهی سرکه [illegible] تنها
[illegible] غالب باشند [illegible] مضرت [illegible] زیرا که سرکه بهترین [illegible] اشیا در وباست و اگر سرکه نباشد آب را
[illegible] نمایند و اگر سرکه [illegible] آب [illegible] نبوشند [illegible] و باوجود این [illegible] امید وار فضل پروردگار [illegible]
[illegible] بگوش رسنده اگر [illegible] آب [illegible] آب جاری [illegible] مضرت نیست [illegible]
[illegible] طفل را [illegible] شیخ الرئیس [illegible] حمیات [illegible]

حمیات اطفال

بدانکه تپهای [illegible] اطفال [illegible] اکثر [illegible] حمیات [illegible] علاج آن [illegible] تپ بزرگان
[illegible] طفل [illegible] اصلاح آن نیست [illegible]
[illegible] شیر [illegible] اصلاح [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بعد [illegible] خون [illegible] لیکن خون [illegible]
[illegible] طفل صغیر و
[illegible] خون آمدن [illegible] امثال آن که
[illegible] عناب [illegible] و امثال آن که
[illegible] قوی الاثر است و در انجا که با وجود این
[illegible] لازم که این نوع حمی
[illegible] تازه [illegible]
[illegible] ملینات مناسبه
[illegible] خون [illegible] تسکین [illegible]
[illegible] اگر طبع [illegible]
[illegible] شیر [illegible]
[illegible] تسکین
[illegible] طفل از شیر [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] شکر [illegible]
[illegible]
[illegible] بادیان [illegible]
[illegible] نفخ باد و اگر
[illegible] نمایند
[illegible] بادیان [illegible] سپستان [illegible] گلقند [illegible]

فقط نخود و اسپانند و بعد از انقضای چهل روز مسهل سودا و چند نوبت تنقیه فرمایند و اگر طفل غذاخوار باشد پرهیز قوی هرگز نفرمایند لیکن از استعمال غذا که رطوبه سریع الفساد چون خربزه و تمشنا او البقول شدید البرودت چون کاهو و کاسنی و برجه باریابس بود اجازت ندهند بعد از آن دواء اسکات نیست بر منضج دادن مسهل سودا شده است و تجنبین دیگر او ویه مجرب در ربع و چون این تپ در سن صبیان شدید غایت امر تقصد دران مراعات نضیج ماده است بار عایت قوت و تاهنگامیکه دادن ادویه مرضیه کفایت باشد طفل نباید خورانید و باقی تدابیر بحسب انواع ماده سوداوی یعنی سوداء طبیعی و احتراقی در انواع حمای ربع تفصیل مذکور شد و اگر تپ مرکب باشد هر چند اقسام او بسیار است لیکن آنچه کودکان را بیشتر افتد شطر الغب و غب غیر خالصه است و قانون علاج آنها اینست که در علامات ترکیب آثار غالبه هر خلط که دریابند او ویه مخصوصه آن در ترکیب نسخه مرعی دارند و اصول تدبیر تنضیج و تنقیه و پرهیز سکنجبین اصولی و تخم گل و شربت دینار مسهل سودا و مسهل است و اگر قبل از وقت نوبت لرزه قدری ماء العسل و گلاب بنوشانند نفع تمام دهد و در آغاز لرزه از آب سرد باز داشتن ضرورست بلکه آب گرم دهند و چند ساعت پیش از نوبت انگشتی چند از عسل یا سکنجبین عسلی لیسانیدن لرزه و تپ کهنه را سود دهد و تا نخواد سوده معسل سرشته همین حکم دارد و اگر مصطکی باریک سوده همچنان نان خشک سوده بیامیزند و مقدار نخود حبها سازند و بعد از طعام یک حب طفل را بخورانند مفید است و بسیار باشد که در تپ نائبه بلغمی بعد از گذشتن چهل روز قبل از نوبت بچند ساعت مقدار نخودی از جند بیدستر خورانیدن نفع کلی بخشد و جوز بوا اندکی معسل سرشته پیش از نوبت خورانیدن و از آب باز داشتن در منع لرزه ربع الاثر است لیکن تکرار استعمال خطر ناک است اتفاقاً دو سه نوبت و مدار کار در علاج حمیات مزمنه بر تقویت معده است و بدانند که طفل غذاخوار اگر از شیر باز گرفته باشند اگر توانند که او را از گوشت و روغن باز دارند بهتر والا هر چه خواهش نماید و شدید المضرت نباشد می توان داد و زیرا که تدبیر اطفال در امر تغذیه بخلاف تدبیر بزرگان است و در اکثر امور متابعت طبع بیمار در صورت ازمان مرض خصوصاً کودکان را در خورانیدن اغذیه واجب است و تکثیر غذا در هیچ صورت جائز نیست که موجب ضرر و فساد کلی است **فائده جلیله** در حمای عفنی اگر ماده و موسم حار بود به تبرید و تسکین محتاج باشد و اگر ماده زیاده بود به تنضیج و استفراغ و اگر حرارت تپ محتاج تسکین و کثرت ماده داعی استفراغ بود اول تسکین به تبرید کنند بعده باستفراغ ماده بپردازند اما کثرت تبرید بلا ضرورت و با استعمال مفتحات و مدرات قویه مثل کاسنی و گلو و شاهتره در ابتدا افشا باید که موجب غلظ ماده و طول مرض میگردد و اگر ورم موجب تپ بود در بیماری حرارت تبرید مضر و رم است پس بمفتحات و مدرات معتدله تقلیل الحرارت ضرورت می افتد بلکه ورم اگر در تپ حادث شود رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امور علاج حمی مبنی است بر دفع ورم یعنی حرارت حمی محتاج تبرید و ماده محتاج اسهال است و این هر دو در ورم نمی توان کرد و اگر بعد اخراج ماده اثر تپ باقی باشد مسکنات و مبردات لطیفه کافی بود و اگر ماده و تقلیل غلیظ در عروق باعث شده و عفونت اخلاط باشد و از اسهال و منع نگردد لاجرم بمسهلات و مفتحات مع رعایت تبرید رجوع کرده آید مثل بادآورد و شاهتره و گلو و از خرد افسنتین و تخم کاسنی و غیره آن با دیگر ادویه مدره بارده و درین وقت اطبای فرنگ کنین و غیره که میدهند نفع میکنند

حمای دقیه

بدانکه معنی دق در لغت بده و هزال است و چون حرارت این تپ بادی ورم باشد و هزال و لاغری لازم دارد بدین نام مسمی گشته و در اصطلاح اطبا تپ دق عبارت از آن است که حرارت غریبه اولا باعضای اصلی خصوصاً بقلب تعلق گیرد چنانکه رطوبات بدن را بتدریج فانی سازد و درین تپ را بسبب انتقال حرارت از رطوبتی برطوبت دیگر سه درجه است و توضیح آن موقوف بر دانستن این مقدمه است که در بدن دو جنس رطوبت است یکی از رطوبات اولی گویند که عبارت از اخلاط اربعه است دوم رطوبات ثانیه که از اخلاط ثانیا در بدن پدید می آید و عطش یا فضول باشد همچون عرق و اشک و منی و مخاط و شیر و حیض و مانند آن و یا غیر فضول یعنی آنکه از حالت اولی استحاله یافته در اعضا نفوذ کرده باشد و هنوز جوهر بدن نگردیده و این نوع غیر فضول چهار قسم است اول رطوبتی است که مانع صورت خلطی کرده و هنوز قبول صورت عضویت نکرده منحصر در رگهاست باریک بود که اجزا عروق شعریه ساقیه گویند چون از آن منفصل شود در اعضا حاصل گردد و منفذی بدن این رطوبت است باستحالات و دیگر بسبب بیماریها بسیار شده و بقبول عفونت و فساد و فجاجت و غلیان **دوم** رطوبتی که بافواه ساقیه شعریه گذشته در سه اعضا پراگنده است بساق شبنم و مستعد برای تغذیه آنها و آن بعینه رطوبت اول است چون از آن عروق منفصل گردد

و استحاله دیگر یابد و درین رطوبت اجزاے منفصل را نیز نرم سیال ساخته هرگاه که بدن غذا نیابد طبیعت ازین تصرف کند و دیگر بار بگوارد و غذا سازد و سوم رطوبتیست که قریب العهد بانعقاد و تکرشیده
بجمود و انعقاد باعضا گردیده و بحسب مزاج بجوهر اعضا تشبیه شده نه از جهت قوام یعنی غذاے آنها گشته و صورت و مزاج عضوے یافته لیکن هنوز بصلابت عضو
از جهت قرب عهد بسیلان درین قابل‌تر براے تحلیل از اجزاے قویه اعضاست چهارم رطوبتیست که اتصال اجزاے اعضاے مفرده بایکدیگر از ابتداے
خلقت بدانست و این لذا مادّه منی که از آن اعضا متکون شده در اعضا حاصل ست و از بطلان او تفرق و تشتت بهم رساند و مثال رطوبت قسم اول یعنی محصوره و دوم یعنی
رطوبت طلایه لوح غذے ست که در چراغ افتاده باشد و مثال قسم سوم یعنی رطوبت قریب العهد بانجماد روغن متشرب در جسم فتیله است و مثال قسم چهارم
یعنی رطوبت ماسکه اجزاے ترکیبات رطوبتیست که بدان اجزاے پنبه اتصال دارد و از آن فتیله ساخته شده و پس هرگاه حرارت غریبه قسم اول را ازین رطوبات
که اندر عروق صغار محصور ست تمام کند و در افناے قسم دوم شروع نماید چنان باشد که شعلهٔ چراغ روغن مصبوب در چراغ را فانی کند و کار بدان رسد که روغن
داخل فتیله خرچ خواهد شد و این درجهٔ اول تپ دق باشد و باسم جنس یعنی مطلقاً مخصوص گردد و در یونانی آنرا اطیقوس نامند و علاج این آسان بود ولیکن تشخیص
بدشواری توان کرد و چون این قسم دوم را نیز فانی سازد و در افناے قسم سوم شروع کند چنان باشد که شعلهٔ چراغ روغن چراغ را فانی نماید و در افناے روغن متشرب
در جرم فتیله شروع کند و این درجهٔ دوم دق باشد و بذبول مسمی گردد و بیونانی قارسیموس و مارسموس گویند و ذبول را سه مرتبه است ابتدا و وسط و انتها و تشخیص این درجه
آسان بود ولیکن علاج بدشواری پذیرد و مرتبهٔ اول این درجهٔ دوم قابل علاج بود و مسمی تمام و مرتبهٔ دوم که وسط آنست ممکن العلاج بود بجد و حذق کامل و مرتبهٔ
سوم که انتهاے اوست مریضے که بانتهاے این درجهٔ دوم رسد کمتر خلاص یابد و علاج نپذیرد خصوصاً چون نوبت بکمی لحم و ظهور عظام بسبب نحافت و خشکی رسد و اگر
این قسم سوم را نیز تمام کند و در افناے قسم چهارم شروع نماید این چنان باشد که گویا شعلهٔ چراغ جسم فتیله در رطوبات اصلیه آنرا در احراق شروع کند و این درجهٔ سوم
دق باشد و باسم مفتت و مفتت نیز موسوم گردد و در یونانی انجسیس [?] و مارسس خوانند و این امکان علاج ندارد و بدانکه گاهے دق گویند و از آن مراد جنس حمی دق بود یعنی
هر سه قسم را دق گویند و گاهے از دق مراد درجهٔ اول از درجات ثلاثه آن باشد بهر آنکه چون هر دو قسم دیگر باسم خاص یعنی ذبول و مفتت مخصوص شده قسم اول را باسم عام یعنی دق
مخصوص کردند و حدوث دق یا از اسباب سابقه بود و یا از اسباب بادیه اسباب سابقه چون حماے یومیه و ورمیه و محرقه و غب خالص و غیر خالص و شطر الغب و ورم
حار سینه و جگر و گرده و مثانه و امعا و رحم و شدهٔ تا سائر ایقاع حرارت شش و معده و جگر و گرده و غیر آن که حرارت بدل بازرسد و اسباب بادیه چون غم و هم و غضب و تعب
و بیخوابی و جوع مفرط و عطش ست و لاسیما در سن شباب و مزاج گرم و خشک و فصل تابستان و جز آن که دل را گرم کند بغایت زیراکه مبداے دق دل ست آملی گوید که حدوث
این تپ ابتدا اکثر در اغلب از اسباب بادیه بود چون بدن مستعد براے قبول آن رسد مثل حرکت مفرط که آن تسخین و تجفیف بدن کند یا قلت ورود اغذیه بر بدن
یا استعمال اغذیه و ادویه مسخنه یا سهر دائم یا افکار دائمی در قرائت کتب و امعان نظر در سائر علوم یا غضب مفرط یا بسبب اشتعال ارواح و افادهٔ آن حدت و
ناریت و بسیار باشد که تدبیر طبیب در دق اندازد و این یا بسبب غفلت او از جانب قلب بود در امراض حاره و از استعمال ضمادات مبرده و یا بسبب منع او مریض را از استعمال
آب سرد هنگام اشتیاق و شدت تشنگی آن بجهت خوف ضعف معده و یا از اضطرار او نزد سقوط قوت و تواتر غشی یا استعمال اشیاے حار منعش قوت مثل شراب و ماء اللحم
و دواء المسک و غیر آن از ادویهٔ مفرحه و اغذیهٔ لطیفه حاره پس هرگاه بقلب رسند بدان سوء مزاج حار بود و دران حرارت متمکن گردد و در دق اندازد و یا از سبب [?]
تقلیل غذا بود هنگامے که حاجت داعی باستعمال تکثیر غذا باشد پس حرارت مشتعل گردد و باعضا متشبث شود و گاهے دق حادث شود بسبب طول المرض زیراکه آن جوهر
اعضا را فاسد و ضعیف کند حتی که از غذا نفرت نمایند و احتداد و اشتعال آنها زیاده گردد و تپ قوی می‌شود و در دق اندازد و گاهے دق بسبب افراط اسهال افتد
و گاهے از درد شدید و شیخ رحمه الله و بعض شراح قانون می‌نویسند که گاهے حرارت جگر و ریه و معده مؤدی بدق میگردد اگر حرارت این اعضا بدل متعلق گردد
لیکن نفس حرارت آنها دق نبود بلکه دق آنست که بسبب قلب باشد یعنی هرچند حرارت جگر و شش و معده هم ذبول میسازد لیکن تا آن حرارت بدل نرسد
حرارت بدن ست ادا نمیکند این مرض متحقق نمیگردد و این مرض از قسم حمیاتیست که آنرا نوبتها و اوقات نوائب نیست و گاهے دق بعد حمیات یوم افتد و
گاهے بعد حمیات عفونت و اورام و دق تپ در اکثر انتقالی میباشد و کمتر ست که ابتدائی عارض شود و از اعضاے اصلی را مشتعل گرداند و غلط [?] قبل آن مستقل شود

بلکه لازم ست که غلیظ و دردی او لا گرم گردد بعده بجریان آن اعضا است اصلی سخونت پذیرد مثلا آنکه بسبب بسیار قوی عارض شود که خاص نگردد اند تعلق حرارت دق را با اعضا سوای
ارواح و اخلاط مثل آنکه درجرم قلب حرارت قوی پیدا شود و بسبب واحد که بسبب دق میگردد و گاهی بسبب حمای یوم میشود مثل غم و هم و غیره و اسباب
بادیه پس بسبب شدت تعلق او دق حادث شود و بسبب ضعف تعلق او حمای یوم متولد گردد مثل آتش که آن حباب را بر دود و به بسوزد دیگ بر وجه تسخین آن
و تجفیف او ران و این جهت تعلق ضعیف بود و دوم بر سبیل اشتعال و آن تعلق قوی تر از اول ست و حمای عفونت و وری بسیار در دق منتقل گردد و بسبب شدت حمای
عفنیه یا کثرت تلطیف غذا او ران یا منع آب سرد یا تمات مراحات جانب قلب با طلیه و ضماد و خصوصا در امراض اعضای مجاور قلب مثل حجاب و بسیار باشد که از خطای
طبیب در دق افتد چنانچه در قول اول گذشت و گاه دق منفرد بود و گاهی با حمیات عفونت و اورام مرکب شود و بدترین ترکیب او با حمای غب و سادس سبع
بهر آنکه در این حمیات احتیاج استفراغ بمسهل قوی باشد و در دق رخصت آن نیست و دق در اول از عسر المعرفت سهل العلاج ست بسبب دشواری شناخت آن
در ابتدا اشتباه آن بحمیات دیگر خصوصا بحمای لثقه است از جهت عدم غلبه خشکی بر اعضا و عدم ظهور آثار فاصله آن و بسبب سهولت علاج آن قلت فنای رطوبات
و کمال بودن قوای اعضا است و در آخر آن سهل المعرفت صعب العلاج ست بسبب آسانی معرفت از ظهور خشکی اعضا و غلبه یبس و لاغری بدن و صلابت و
دقت نبض و غیره و علامات مختصه آنست و باعث دشواری علاج فنای رطوبتی که بدل آن متعسر ست و آخر ذبول البته غیر قابل علاج ست زیرا که اعاده رطوبات
منویه با وجود استقوا قوتها غیر ممکن ست با مکان عادی انطفای گوید که حمای دق آنست که تعلق آن بگوشت اعضا تجاوز کند حتی که رطوبات اعضا بسبب حرارت
مشتعله در این تپ همچون روغن برای چراغ گردد چون نفوذ کند تا آخر انها باریک شود و موت رونماید و از این جهت بعد تمکن لا علاج بود و قبل تمکن آن عسر العلاج پس اگر
تشبث او بغیر اعضای رئیسه بود معالجه آن سهل باشد و اگر با عضای مذکوره متعدی گردد یا اولا با آنها متشبث شود پس اگر بقلب تشبث نماید بسوی باقی اعضا
بلا واسطه متعدی گردد و مفضی بهلاک شود قطعا لا سیما در کسانیکه مزاج و رطوبت آنها لطیف باشد مثل اهل حبش و یا از دیگر عضو رئیس بسوی قلب متعدی شود بعد
آن بسوی باقی اعضا پس معلوم شد که مخوف تر دق آنست که اولا بقلب تشبث کند زیرا که او رئیس مطلق ست و قول اصح آنکه قائلین بتقدیم دماغ تصریح
نموده اند که تپ قلب مخوف تر ست پس این قول اجماعیست و اختلاف کرده اند در آنکه تشبث بدماغ اولا مخوف تر ست یا تشبث بکبد بعضی ادا و اتباع او
و رازی و مسیحی و ابو الفرج بسوی اول رفته اند و ابن قره و بختیشوع و فاضل جالینوس بسوی ثانی و هر دو فریق بر مذهب خود دلائل نموده اند و مرا
تا حال ترجیح احدی در این مسئله ملخص نشده و از شیخ الرئیس چیزی درین باب ندیدم و بدانکه اقسام غلط هشت گونه است چهار از آن اغلاط معروفه است و
چهار آنست که در قانون آنرا برطوبات ثانیه مسمی ساخته و آن در اعضا مثل تری یا شبنم پراگنده شده پس لاجرم این تپ چهار قسم باشد بحسب عدد رطوبات ثانیه
اول تشبث برطوبتی که در عروق است و آنرا دق مطلق گویند و دوم تشبث برطوبتی که در عظام ست و مسمی بعضویه است و این ذبول موسوم گردد و سوم آنکه متعلق
برطوبت منویه باشد و این رطوبت مصحوب با عضا از اول خلقت بود و از منی حاصل شود و جمهور اطبا بر انحصار دق در این سه نوع اند و این اخیر را دق تفتت نامند
و صحیح موافق بقوم اطبا اسم این مرسله است و چهارم دق تفتت ست و آن تعلق تپ برطوبتیست که آنرا عضریه گویند و او آنست که تمامساک جوهر عظام بدانست
و اسباب دق مثل تعب و هم و سهر و کثرت تناول مجففات و جماع خصوصا بر خلو معده است و از اسباب آن طول حمیات محرقه و امراض و مصابرت عطش در آن
و خطا در غذا یا در زمانه او یا در مقدار او ست و گاهی از ورم معده بسبب حبس حرارت افتد و از کثرت تناول اشیای حار یابس خصوصا برای صاحبان یابس مزاج
و از لبس مثل پشم و موی بغیر حائل بودن چیزی میان او و بدن یا در گرما و از صناعت گرم مثل آهنگری و از کثرت فصد الیضا و ورزش هست بینوید که تپ دق
حرارتیست که از اعتدال تجاوز کند حتی که با شحوم انها و رطوبتیست که در انهاست بتدریج متشبث گردد و اول او را دق مطلقا و ثانی او را ذبول و آخر آنرا
تفتت گویند و اول آن مدرک نشود مگر بنبض را یا استفراغ نفس خود در زیرا که هرگاه غذا از هضم شروع کند این تپ مشتعل گردد چنانچه هنگام ورود روغن چراغ
روشن می شود و باقی اقسام او سهل الادراک ست زیرا که ذبول بدن را تحلیل و لاغر کند و رنگ بگرداند و چون بآخر رسد آواز باریک شود و چشم و بنا گوش
فرو نشیند و ناخنها کج گردد و این تپ یا از تپ عفنی افتد بسبب اهمال یا سوء تدبیر یا خطای طبیب و یا تحلیلا و را غذیه و ادویه و رجع شود و تلافی آن ممکن نبود

وگاهی ابتدا آن عادت شود چون هم و غم و کد و افراط جماع و دق شدید آن از روی خطا آنست که یابس المزاج و لاغر را دق مثل ملک حجاز منفصل گردد حادث شود و اگر منصور
از جالینوس نقل کرده که ابدان صغر او ضعیفه یابسه ماده را سریع الوقوع در حمیات اند هرگاه از طعام و حمام امساک نمایند و در ریاضت و سهر و جماع اسراف کنند
و دق از تعب و اکثر حمیات دق و ذبول نزد حرس در طلب یا معده یا جگر بود و چون دق بعد حمیات قویه یا طویل المدت شروع گردد دق خبیثه ردی باشد و
چون عقب حمای یوم آغاز کند آن دق بهتر و غیر مستحکم باشد پس اگر معالجه نکنند ایضاً به ذبول مؤدی گردد و در اینجا جالینوس گفته که ذبول دیده ام که سبب آن
ورم رحم و قولون بود که مدت آن دراز گشت و به ذبول ادا گردید و دیده ام که سبب آن ورم مری و مثانه و گرده و ورم طحال و ورم ماساریقا بود و هرگاه که از سبب زلق الامعاء و
مدت آن تپ آهسته پدید آید معلوم شود و سببی از اسباب که خشکی مدخل بر نواحی آن تولد کرده است حکم باید کرد که تپ دق است و یهودی گفته هرتپی که یک هفته بماند آهسته و لازم
بر یک حال بود و نیز زیاده شود و نه کم آن دق باشد پس اگر دو هفته باقی ماند مستحکم گردد و اگر سه هفته بماند منحوس است باید دید که حمای دق که از اسباب سابقه حادث شود
آن از ابتدا ذبولی بود و آنچه از شمول اسباب بادیه انعقاد آن از ابتدا دق گویند و چون زیاده شود آن را ذبولی یا سل نامند طریق تشخیص تپ دق و اقسام آن هرگاه تپ حادث
شود و به سه روز یا زیاده دوام کند و منقطع نشود و قوی الحرارت نبود و بادی نیز از اعراض حمیات حاره مثل تشنگی و قلق و کرب و خشکی زبان و سیاهی آن و تکسر و زبان
و صداع و مدبوب بول و عظم و اختلاف نبض و لرزه و جز آن از اعراض تابع حمیات عفنی نباشد و در آن فتره و نوبت پدید نیاید در مع ذلک حرارت ساکن ملائم دائمی قائم
بر یک حال باشد مگر عقب غذا هر وقت که بخورند اشتداد نماید و در شب وقت خواب زیاده شود آن تپ حمای دق باشد در ابتدای آن نبض دقیق صلب مستوتر ضعیف ثابت
بر یک حال واحد و بول مائی بود تپ آهسته و لازم باشد هرگاه دست به بدن بیمار گذارند سخت گرم نبود و در ملمس حرارت کم از حرارت سونوخس و غیر آن از حمیات
خالصه محسوس گردد و در ابتدای لمس ساکن تر باشد و چون ساعتی دست بر بدن ماند گرم تر نماید و تقویت و سوزش همواره افزاید و مواضع عروق و شرایین گرم تر
از جای دیگر بود و حرارت متشابه بود و کم نشود چنانچه در حمای لازمه و فتره نکند چنانچه در تپ دائره و بیمار از آن حرارت سخت آگاه نباشد زیرا که آن سوء مزاج متفق
و مستوی شده است به مثل مزاج اصلی گردیده لیکن نزد تناول چیزی از غذا حرارت زیاده و مشتد گردد و نبض قوی شود و اندکی میل بعظم نماید چه طعام در حق مدقوق بمنزله
روغن در چراغ باشد که روشنی آن افزاید و چون تپ از غذا زیاده شود لهذا جهال اطبا از غذا منع میکنند و مریض را هلاک میگردانند و این از دلائل قویه این تپ است
از نجاست که بعضی اطبا برای امتحان این تپ گفته اند که صاحب تپ را در اوقات مختلف طعام بخورانند پس اگر چنان یابند که بعد طعام او را همچو تپ زیاده شده و چهره او
سرخ میگردد و نبض او بعظم و سرعت میگراید پس تپ آن دق باشد اگر چه بعد تناول غذا در سائر حمیات لامحاله اشتعال و تغیر در احوال او روی نماید اگر اضطراب
حرکات طبیعت واجب نماید لیکن در تغیر و اشتعال دق و دیگر تپها فرق بسیار است و آن اینست که در تپهای دیگر بعد غذا افراشا و طول نوبت تپ و تکسر و گرانی اعضا
و سردی دست و پا و اختلاف نبض زیاده شود و در دق جز ظاهر شدن تپ هیچ نباشد بشرطیکه با دیگر تپ مرکب نباشد و ایضاً اشتعال دق مثل اشتعال
سائر حمیات بعد تغذیه غالباً نبض نباشد بلکه مدقوق در هر وقت که غذا بخورد اشتعال پدید آید و اگر بول را تفحص نظر کنند دهنیت در آن محسوس
گردد این همه دلائل درجه اول باشد و هرگاه این درجه به ذبول تجاوز کند صلابت نبض و ضعف و صغر و تواتر آن اشتداد نماید و خصوصاً اگر سبب وقوع در
دق ورم باشد که تحلیل نشود و تواتر او بسیار تر و زیاد نماید و همچنین سرعت بیفزاید و نبض از قسم معروف به ذنب الفار گردد و آن نبضیست که بتدریج در اختلاف از نقصان
بسوی زیادتی شروع کند و یا بالعکس و در این سرآنست که طبیعت جهد کند تا از اذیت خلاص یابد پس عظم طلب نماید و از صغر برای طلب نسیم بعظم منتقل گردد
بعد از آن ضعف غلبه کند پس بصغر انتقال نماید و همچنین استمرار کند و اقسام نبض ذنب الفار در کتاب نبض اعظم مفصل اتم نوشته ام و ذبولی که با ورم باشد اگر از
شرب شراب حار بود نبض ذنب الفار بسیار باشد یعنی در وقت مثل سل بود و سبب افراط تحلیل شراب رطوبات را اعراض ذبولی مثل ضعف نبض و صغر او
بسیار شدید باشد زیرا که بدن مهلت نیابد بلکه بهلاکت مؤدی گردد و جمله در بول دهنیت و رسوب همچون صفائح سبوس ظاهر شود و بول اندکی غلیظ گردد و بیم
ظاهر شدن گیرد و مریض لاغر شود و گوشت او نقصان پذیرد و رخسار او خشکی و چهره او لاغری رو نماید و تا که ذبول بمرتبه اول باشد علامات مذکوره نیز کمتر پدید آیند
و همچنین زیاده تر میگردند تا که بمرتبه دوم رسد و یاد دارم که بقیه از گوشت و خون و تازگی و رونق و قوت باقی بود و استخوانها گوشت پوشیده باشند و نبض

بیاد و قوت طلب باشد علامات مذکوره قوی و مستحکم نگردد امید صلاح و رجاء فلاح قائم بود و در اکثر مرتبه پیری لاحق مرض زائل شود و هرگاه در بول با التهاب [illegible] خود درشتیم اشتداد و نماید
و حرکت نشاط و تیزی چشم کثرت پذیرد و سر استخوانها از تن شود و از چهره بلند و ظاهر گردد و مقعد غائر و فرو نشیند و پیشانی کشیده گردد و رونق و تازگی از بشره و چهره برود و بدان ماند که بر آن
غبار سیاه افتاده است یا آنکه آفتاب سوخته و سر و رانها و ابروها و پلکها گران گردد و چشم تنگی آلوده و پوشیده بغیر خواب بود و بینی و گردن باریک شود و گوشها تنک و کوچک و زرد
گردد و زنخ و جسم و بدن لاغر شود و استخوان سینه ظاهر گردد و آواز باریک شود و عروق ظاهر و خالی از خون نماید و موی سر دراز گردد و [illegible] افتد و کتفها برافراخته و شکم لاغر و ضامر گردد و در مرتبت
و به سپید گوید که جلد خشک است گرفته و سیاه شده و [illegible] باشد و هرگاه از درجه دوم تجاوز نماید و بدرجه سوم رسد دهنیت در بول بسیار پدید آید و خشکی بدرجه رسد که گوشت
همه بدن تحلیل رود و پوست بر بدن گیرد و ناخنها منحنی و مقوس گردد و بجز پوست و استخوان هیچ نماند و سبب اسهال ذوبانی عارض شود و [illegible] بگدازد و طبع [illegible] حرکت او نماند
و [illegible] بمیرد و [illegible] گویا که [illegible] بول [illegible] انتقال نماید و حرارت کم گردد یا معدوم شود و نبض نملی گردد و وقار و رقت [illegible] صفائی و ناخنها سبز نماید و ازان و از نفث الصدر
کشیدگی محسوس شود و آواز باریک و ساقط و دقیق گردد و لمس خشک شود و تنفس تنگی کند و سرعت خفیف ظهور نماید و اگر مع ذلک اسهال باشد و دران خون آید بیمار
روز چهارم بمیرد و الا در روز هفتم زیرا که آن ذوبانیست به تخفیف سرعت کند و گویند که از علامات اوست کثرت عطش قریب موت و تغیر رائحه و الله تعالی اعلم این همه که
مسطور شد از دلائل دق مفرد بود و اما از دلائل ترکیب دق با حمیات عفونیه آنست که با وجود دوام تپ نرم نوبت عفونیه شدت گردد و در اثر شب [illegible] یا لرزه [illegible]
خالی نباشد اگر ماده تپ عفونیه خارج از عروق بود و الخ یا هر تپ که مرکب شود از اعراض خاصه او توان دانست و نیز از دلائل ترکیب او با تپ عفونی بقای
حرارت خشک بعد آخر انحطاط نوبت و بعد عرق و افزونی و زیادتی در بول و مخالفت نسبت با آنکه حمای عفونی واجب کند و دهنیت در بول و براز باشد و اگر
دق ظاهر و تپ عفونی خفی بود و انقضا انحطاط نبض واقع در ابتدای نوبت بران دلالت کند چه مثل این تشنج البته در دق مفرد و نحیف موجود بود و بدانند که گاهی
دق متشبث بمعده ابتدا نماید پس مزاج جگر بسبب مجاورت معده فاسد گردد و تهیج قدمین دران پیدا شود و جالینوس گفته که اکثر هلاکت دق متشبث از اشتباه
ایشان بصاحبان الشقه بود زیرا که جهال اطبا آنرا الشقه گمان کنند و معالجه دق بعلاج این نمایند از استعمال مسخنات و فرق میان هر دو در حمیات بلغمی
مسطور شد و علامات انتقال حمای یوم بحمای دق در بحث حمیات یومیه گذشت و بقول شیخ از دلائل انتقال حمای یوم بسوی تپ دق کثرت اشتداد
حرارت در روز سوم است و در اکثر حمای یوم بعد دو از ده ساعت در انحطاط شروع کند و هرگاه تپ ازان مدت تجاوز کند و علامات انحطاط ظاهر نشود بلکه تا
روز سوم استمرار و اشتداد نماید آن دق باشد و بقول جرجانی هرگاه حمای یوم از سه شبانروز در گذرد و علامات گساریدن ظاهر نشود و حرارت از آنچه
اول بود زیاده نگردد و تن خشک تر از آن شود که آن تپ واجب کند و رنگ روی زرد شود باید دانست که حمای یوم بدق منتقل گشت علاج
اگرچه دق بعد استحکام علاج پذیر نیست و در ابتدا مشابه بحمای الشقه می باشد اما اگر طبیب بعلامات و وقت و تواتر نبض و زیادتی حرارت بعد از [illegible]
معلوم کند باید که [illegible] طباشیر یا [illegible] یا قرص کافور یا تبرید یا ماء الحیاة ریا ماء القرع دهد و در صورتیکه حمای عفونی با تپ دق مرکب نشده و معده و مریض ضعیف
و ادرار اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر یا شیر دختر بسیار مناسب است و اگر بسرفه متهم باشد خمیره خشخاش و مانند آن که در علاج نزله و سرفه مذکور گذشت
با اقراص مذکوره آمیخته با [illegible] یا [illegible] تپ کافور از چهار سرخ تا یک ماشه یا طباشیر یک ماشه [illegible] یا قرص طباشیر کافوری چهار ماشه
با زرد سفید شده و چهار سرخ یا اصل [illegible] شده چهار حبه [illegible] یا [illegible] گاو زبان یا شربت نیلوفر آمیخته بخورند یا [illegible] شیر [illegible]
و شیره مغز تخم کدو و شربت نیلوفر و شربت تمر هندی و حماض و غیره دهند یا لعاب [illegible] تقویت و تبرید نزد عین تپ بد نظر باشد و اگر اسهال شدید [illegible]
چون طباشیر یک ماشه و کافور [illegible] چهار سرخ با شیره [illegible] بدهند و اگر تپ عفونی با تپ دق مرکب شود و اسهال برطرف کند مثلا گل بنفشه
[illegible] عناب سپستان عنب الثعلب گاو زبان خطمی خبازی شب در عرقیات [illegible] بخیسانند و [illegible] تمر هندی ترنجبین گلقند روغن بادام [illegible] کرده
بدهند و شیر خشت برای اخراج صفرا نیز اضافه میکنند و در علاج تپ دق بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند یعنی باشربه و والبان و هوا و اطلیه و تمریخ و
آبزن و حمام و غیره و جمیع اغذیه مبرده مثل کافور باعث تجفیف حیثیه و تخمین بعض اشیای مرطبه مثل شراب موجب تسخین [illegible] باید که

کافور با ورق مرطبه جلوه خورده بخورانند و بعضی شیر اب با بمزوج کرده وقت هضم غذا دهند و دفع تپ از مرغیات و مغصات معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب جوشانیده اندران نشینند پس هر گاه
بیرون شوند روغن کدو بر تمام بدن بمالند و روغن بادام و گوشت و بیض نیمبرشت بخورانند و شوربای گوشت بزغاله و چوزه مرغ و بقول بارده و آش جو خورانند و در حمام اشان
کم اندازند و ورزش و مباشرت نیز مناسب نبود و از اشیای خشک و تکامین و تیز و گرم و گرسنگی و تشنگی و غم و غضب احتراز کنند و در مساکن بارده و مهب باد شمال و کنار آب
مسکن سازند که ادویه مفرده و مرکبه که در تپ دق مستعمل ست بگیرند گاو سبز که بر درخت سیر بقدر یک توله گرفته شب در آب تر کنند و صبح آب زلال آن گرفته با نبات
شیرین ساخته بنوشند و برین مداومت نمایند که مجرب ست و اگر سرفه هم باشد چهار پنج ماشه اصل السوس مقشر نیم کوفته با گلو بجوشانند و همراه تریاق النزله استعمال کنند و اگر حرارت
زیاده باشد شیره خیارین یا مغز تخم کدو بقدر هفت ماشه نیز بآب زلال آن اضافه کنند دیگر تخم گاوزبان بوداده کوفته بیخته با قند سوده برابر آمیخته بقدر حاجت هر صبح بخورند
اوقات طباشیر و ست گل و افزوده و فائده نموده و نفع این در سرفه دقی بحد است و معمول حکیم بقا خان و دیگر شیره تخم اسفاناخ در دق مجرب نوشته و شیره مغز بادام با شکر
نافع و دیگر گوشت خر را شیرازده پنج یا شش قطره خون او با آب باران آمیخته بنوشند و غذا او را با شعیر باشند همچنین سه مرتبه کنند گویند که مایوس را شفا امید بود و دیگر گویند که
بخور لته حیض زنی که اول بار او را حیض آید در ازاله حمای دقیه از اسرار خفیه است و برای کسانی که اکثر مردم خانه آنها بمرض دق مرده باشند اگر یوم شنبه یا یکشنبه
اتفاق نقل میت شود باید که شلوار بند آن میت را بیرون آرند و بعد برداشتن جنازه آن فوراً آن شلوار بند را در باهر خانه بسوزانند انشاء الله تعالی باز این مرض بکسی از اهل
آن خانه نخواهد شد و گویند که این عمل مجرب است ابزن که در حمای دق بکار آید و فائده عظیم و تبرید نماید گل نیلوفر گل بنفشه خشخاش جو مقشر نیم کوفته تخم خطمی برگ کاسنی برگ بید
برگ خبازی تراشه کدو تراشه تربوز تراشه خیار تخم کاهو و برگ آن برگ خرفه برگ اسفاناخ جمله یا هر چه ازینها میسر آید در آب بسیار بجوشانند و مریض را اندران بنشانند لیکن سر
بیمار بیرون از آب باشد و آب نیم گرم بود و بعد برآمدن و خشک کردن بدن بروغن بادام و رطب چون کدو خشخاش و غیره مالش بدن سازند و نزد بعض اطبا ابزن
از شیر تازه یا شیر ماده گاو مفید است و بدن را بدان مالش کرده باشند حب شفا برای مدقوق و مسلول و نزلات حاره و تقویت قلب حار از مجربات حکیم علوی خان
مروارید سوده یک مثقال شکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی هر یک شش درم گل نیلوفر یک مثقال تخم خطمی سفید یک درم کتیرا مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو تخم بستان افروز
مغز بهدانه نشاسته طباشیر صندل سفید تخم خرفه مقشر رب السوس ابریشم ماهی عنبر اشهب هر یک دو درم کافور قیصوری یک نیم دانگ افیون مصری زعفران هر یک
نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند بقدر نخود شربت پنج عدد و اگر در مزاج بسیار گرمی رب السوس یک درم و عنبر نیم درم کنند بهتر است حب کافور که جهت
تپ دق نافع و خشونت سینه و سرفه را دافع بزر البنج نیم ماشه افیون یک ماشه گل ارمنی گل نیلوفر مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه هر یک دو ماشه طباشیر رب السوس تخم خرفه
کافور هر یک سه ماشه صمغ عربی چهار ماشه تخم خشخاش سفید مغز تخم خیارین هر یک شش ماشه کوفته بیخته بلعاب اسبغول حبها بقدر نخود سازند هر صبح هفت حب با شیره تخم خرفه دو
و شیره تخم خیارین دو درم و رب انار شیرین دو درم یا شربت نیلوفر بخورند مجرب است در سه روز نفع بین میکنند نوع دیگر جهت تپ دق و سحج و تپ لینت طبع نیز مفید است مروارید
زهر مهره صندل سفید بگلاب سوده هر یک دو مثقال طباشیر گل نیلوفر تخم خرفه مقشر بریان صمغ عربی بریان تخم خشخاش سفید بریان مغز بهدانه بریان رب السوس هر یک یکدرم
زعفران نیم درم بزر البنج افیون هر یک ربع درم کافور نیم مثقال بشربت انار شیرین حب بندند و بعرق صندل و شیره تخم خیارین دهند ایضاً از علوی خان که مجرب یافته است تپ دق
تخم خطمی گل ارمنی هر یک دو دانگ صمغ عربی کتیرا سرطان سوخته نشاسته گل بنفشه نیلوفر تخم خشخاش مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه صندل سفید ترنجبین گل گاوزبان کوکنار هر یک
یک مثقال مغز بهدانه نیم مثقال کافور قیصوری زعفران هر یک یک دانگ افیون یک طسوج بلعاب اسبغول سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی وقت صبح پنج عدد با آش جو و شام سه عدد با شیر خر
یا آب بید ساده و یا عرق کافور و الحکیم مدح حب کافوری تالیف والد حکیم علوی خان از برای امراض شدید الحرارت و حمیات حاده و تپ دق که بارها استعمال یافته مجرب است کافور قیصوری نیم مثقال طباشیر سفید
مروارید ناسفته صندل سفید کشنیز مقشر هر یک دو مثقال مغز بهدانه مغز تخم کدو هر یک چهار مثقال گل ارمنی زهر مهره هر یک یک مثقال صمغ عربی دو دانگ صمغ را در عرق صندل حل کرده آنچه در حیطه ... ست
سائیده و آنچه کوفتنی است کوفته بیخته مجموع را بآن سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی یکمثقال با آنچه مناسب باشد و اینکه در دق و سرفه معمول آب عنب الثعلب سبز مروق هفت توله شربت نیلوفر دو توله
خاکشی شش ماشه و هر روز یک توله آب مروق افزایند و هر گاه سرفه غلبه کند لعاب بهدانه سه ماشه شیره اصل السوس چهار ماشه شیره خشخاش پنج ماشه اضافه نمایند باز شربت اعجاز افزایند و
بعض را که در شکم سده باشد گلقند دو توله عرق بادیان هفت توله مالیده صاف کرده دهند بعد ازان در آب خیار هفت توله شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه همراه شیره خشخاش

صبح و وقت شام خمیرہ مذکور ہمراہ لعاب بہدانہ شیرہ [illegible] اصل السوس شربت بنفشہ خاکشی بعدہ قرص سرطان کافوری خمیرہ آمیختہ ہمراہ آب خیار شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ بدہند آخیار
یک یک تولہ از روز دو تا دہ از دو تولہ رسانند بعد ازان اگر دست دہد [illegible] کنند باز آب [illegible] مروق ہمراہ قرص مذکور شربت انجبار دہند ایضاً برائے تپ دق ضعف جگر و سرفہ طباشیر صمغ عربی
کتیرا ہر یک نیم ماشہ شربت بزوری بارد آمیختہ ہمراہ شیرہ خیارین یک تولہ شیرہ تخم خشخاش شش ماشہ [illegible] برآوردہ شربت انار شیرین یک تولہ خاکشی شش ماشہ داخل کردہ بخورند ایضاً
برائے دق و سرفہ [illegible] بہدانہ لعاب بیہدانہ خطمی عرقیات نبات بارتنگ و اگر [illegible] باشد و چہار تخم در عرق عنب الثعلب جوش دادہ رب بہی روغن بادام داخل کردہ تخم خاکشی خیارین [illegible]
شدہ دانہ بروغن چرب کردہ خوراندہ بنوشانند ہرگاہ دوا نہ بیرون آیند سفوف الطین پنج ماشہ بروغن چرب کردہ ہمراہ لعاب بہدانہ خطمی شیرہ تخم خرفہ عرقیات رب بہ بارتنگ
تخم ریحان تخم مرو داخل کردہ بخورند ایضاً برائے سرفہ شدید بہ تپ دق بعد استفراغ [illegible] ماہہ خمیرہ خشخاش خوردہ بہدانہ سہ ماشہ عناب چہار دانہ سپستان نہ دانہ تخم خطمی
پنج ماشہ در آب جوش دادہ صاف کردہ شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ بنوشند چنانچہ بعض [illegible] بتواتر معلوم شد و سپستان موقوف کردہ شیرہ مغز بادام و تخم کاہو اضافہ
کنند بعد و چون طبیعت نرم گردد رب بہ بارتنگ [illegible] شربت و خاکشی کنند و وقت شام لعاب بہدانہ سہ ماشہ شیرہ اصل السوس دو ماشہ در عرق گاؤزبان برآوردہ رب بہ بارتنگ
داخل کردہ بنوشند و قرص سرطان کافوری ترتیب سازند ایضاً برائے دق مرکب با تپ خلطی آب کاسنی سبز مروق شیرہ تخم کاسنی شیرہ تخم خرفہ در عرقیات و شربت بزوری بارد
شیر [illegible] موقوف کردہ بارتنگ افزودہ بدہند برائے تقویت جوارش آملہ مرتب ایضاً برائے دق [illegible] قرص طباشیر کافوری چار ماشہ سودہ گلقند دو تولہ سرشتہ بخورند
بالائش شیر بز یا و سیر نبات دو تولہ بنوشند اگر [illegible] خلطی با تپ دق مرکب باشد [illegible] اگر جوانی بکثرت جماع و ریاضت مبتلا بدق گردد
و ہر روز یک دو بار استعمال نیز آید سفوف [illegible] گل گاؤزبان صمغ عربی طباشیر ہر یک [illegible] سرطان سوختہ چہار ماشہ کوفتہ بیختہ بارتنگ مسلم نہ ماشہ آمیختہ ازین سفوف بقدر نہ ماشہ
ہمراہ لعاب بہدانہ سہ ماشہ شیرہ تخم خرفہ شش ماشہ شیرہ تخم خیارین ہفت ماشہ عرقیات دہ تولہ شربت خشخاش دو تولہ تخم ریحان شش ماشہ پاشیدہ دہند ایضاً برائے حمایہ صفراوی و
نزلی مزاج در حرارت بدن [illegible] یا بعد غذا شیرہ مغز تخم ہندوانہ شش ماشہ لعاب بہدانہ سہ ماشہ در عرق عنب الثعلب دہ تولہ نبات یک نیم تولہ خاکشی شش ماشہ دہند روز دوم
شیرہ خیارین شش ماشہ افزایند و بجائے خاکشی اسپغول کنند روز سوم عناب پنج دانہ تخم کاسنی شش ماشہ اضافہ کنند پس اگر ضعف بسیار و زبول و نبض دقیق و بعد طعام سرفہ خشک و نزلہ سوے
حلق متوجہ بود و حمائے عفنی ہمراہ دق نباشد برائے ترطیب مزاج و تسکین تپ [illegible] شیر بز یا و سیر نبات یک تولہ خاکشی شش ماشہ چند روز دہند بار ہمراہ قرص طباشیر چار ماشہ سودہ [illegible]
بدہند و شیر بز در سرفہ یابس نیز معمول ست ایضاً برائے دق آنکہ [illegible] شیر بز ممزوج نمودہ از نیم پاؤ شروع کنند و ایام ہر روز بیفزایند تا بہ یک آثار برسد باز یک یک دام ہر روز
کم کنند تا بہ نیم پاؤ رسد لیکن خاکشی چہار ماشہ پاشیدہ خوردہ باشند [illegible] ہمچنین افزایند [illegible] موقوف سازند [illegible] ایضاً برائے دق معمول
اہل ہند ست سبوس نخود [illegible] آب [illegible] ترکنند و صبح صاف کردہ [illegible] نصف مغز [illegible] باز از پارچہ گذرانیدہ ہمچنین ہفتہ
بنوشانند [illegible] دافع خفقان و غشی حار و دق و سل مروارید ناسفتہ کہربا [illegible] بسد ابریشم مقرض ہر یک [illegible] درم طباشیر سفید غنچہ گل سرخ کشنیز مقشر صندل سفید
تخم خرفہ ہر یک چہار درم مشک خالص [illegible] بقوام آرند [illegible] مثقال نوع دیگر برائے دق کہ با استعمال [illegible] مشک کافور ہمراہ [illegible]
صندل سفید [illegible] گلاب سودہ [illegible] گل سرخ [illegible] گل گاؤزبان نشاستہ بریان ہر واحد یک نیم درم مغز تخم کدو مغز
تخم خیارین گل نیلوفر تخم خرفہ بریان ورق نقرہ ہر یک دو درم [illegible] شربت حب الآس [illegible] سفوف کہ در دق و سل و اسہال و سرفہ خشک کہنہ کہ
با حرارت مزاج بود ہموارہ معمول ست کتیرا اسفیدہ چہار نیم درم صمغ عربی دو نیم درم نشاستہ یکدرم اصل السوس مقشر ہفت و نیم ماشہ مغز تخم خیار مغز تخم مرود مغز تخم تربوز ہر یک درم و نیم کافور
پنج سرخ صندل سفید دو درم کوفتہ بیختہ سفوف سازند [illegible] ایضاً برائے دق [illegible] طباشیر ہر یک
پنج ماشہ [illegible] ایضاً برائے دق و سرفہ [illegible] طباشیر کشنیز مقشر ہر واحد دو درم صمغ عربی
وسم الاخوین اقاقیا کتیرا کہربا [illegible] ہر یک یکدرم سفوف سازند [illegible] شربت مرکب [illegible] عناب
بنفشہ گاؤزبان تخم خطمی خبازی [illegible] تخم خشخاش [illegible] اصل السوس مقشر کوفتہ ہر یک چہار درم سپستان [illegible] بیخ انجبار
نیم کوفتہ [illegible] صندل [illegible] شربت نیلوفر نیم رطل شربت [illegible] عرق [illegible] الحکیم علوی خان نافع سوء مزاج حار و حمی دق و

طباشیر سفید تخم خرفه نیم درم گل سرخ دو درم صندل سفید هریک شش مثقال گل سرخ تربز نیم من برگ بید برگ کاسنی هریک ... تازه ... بادام ... کدو تازه ... نیلوفر و گل ...

عرق کشیده عرق گاوزبان ... هر دو ... وقت عرق کشیدن کافور قیصوری بسته مثقال سوده در ظرفی که عرق ... گلاب دو من ... عرق بید ساده هریک یک من ... عرق بیدمشک ... هریک دو مثقال کتیرا

دو من ... هریک ... عرق بید ساده و عرق بیدمشک و عرق بیدمشک دو مثقال صندل سفید دو مثقال ... مدوح وزن گل سرخ یک ... تازه نیم من ... حکیم ممدوح ... برای ... بیکار باشند تا عرق بیکار

تخم کاهو تخم خیارین تخم کدو تخم کاسنی ... صندل سرخ نیم من هریک ... شیرین ... سیب شیرین ... زبان گل بیدمشک هریک یک ... گل گاوزبان گل ... بیدمشک ... ویس

کافور ... تری ... اگر ... نوع دیگر ... مست ... عرق نیلوفر ... کتیرا و طباشیر ... تخم خرفه ... برگ کاسنی ... بقدر ... آب دو من ... عرق کاسنی دو مثقال ... هریک بنفشه و گل ... تخم خربزه

نیلوفری ... تخم کشنیز خشک ... تخم خیارین تخم خرفه تخم کاسنی گل سرخ گل گاوزبان ... نیلوفر گل ... تولہ ... بید ... کشنیز ... هر یک چهار تولہ ... کاسنی ... کاهو برگ پنج درم

... و سیب و بهی ... و خیار ... کدو ... شیرین ... تازه ... تولہ ... کاسنی تخم سفید صندل ... تولہ دو هریک ... کشمش

... عرق ... نیلوفر عرق بیدمشک عرق ... شیشه پنج آب ... تولہ هریک ... تخم نیلوفر ... تخم ... پنج مثقال ... و کتیرا ... نیم ... کاسنی ... آثار ... هریک نیم آثار ... هریک ... دو اناس

... نافع ... سود ... تپ دق ... جهت ... حکیم ... معمول ... شیر ... عرق ... تولہ تا نه تولہ ... پنج ... هریک ... برگ ... ریحان ... برگ ... هریک دوشیشه عرق صندل

زبان گاو ... سفید ... صندل سرخ صندل ... گل سرخ ... نیم ... هریک ... نیلوفر گل بید کسیر ... چهار درم ... کاهو ... کاسنی ... برگ ... تازه ... برای ... حرارت و ... بدن ... سبب

... پنج تولہ گل کنول ... تولہ تخم خرفه ... یک تولہ ... سفید هریک ... خطائی ... طباشیر ... زبان زهرمهره ... گاوزبان گل کاسنی تخم ... تولہ ... چهار ... کشنیز خشک ... دو تولہ هریک ... کاهو تخم کدو تخم مغز ... خیارین تخم

اگر ... کشند ... عرق ... حاجت ... بقدر ... باران آب آثار ... شیره دو آثار ... چهار ... ساده ... بید عرق آثار ... یک ... هر ... الثعلب عنب عرق ... شاهتره عرق ... بیدمشک عرق ... آثار دو گلاب

استادی ... مجربات ... از ... دق و سل ... برای دیگر نوع ... شود ... امید ... تا ... کافوری شیر ... عرق صورت ... در ... نمایند ... بجلد ... عرق که ... ظرف ... در ... سوده ... پنج مثقال ... کافور ... خواهند زیاده سر

چهار تولہ ... خاکشی ... دو تولہ هریک ... سفید صندل سرخ صندل ... سرخ گل ... کشنیز خشک ... گاوزبان ... خیارین تخم ... تخم نیم آثار ... هریک ... خیار آب ... تربز آب کدو آب ... خرفه برگ آب ... مرحوم

... آثار ... شیره ... نیم آثار ... سفید ... یک آثار ... هریک یک ... گاوزبان عرق ... نیلوفر عرق ... ساده بید عرق ... عدد ... بست ... لیمو آب ... تولہ یک هریک ... طباشیر ... کاسنی تخم ... تولہ ... نیلوفر گل

... نوشند ... کرده داخل سیب ... شربت نیلوفر ... شربت ... خواهند اگر و ... نوشند ... ماشه ... کافور ... قرص ... همراه ... تولہ هفت ... کشند عرق ... کرده داخل ... شیره ... صبح ... نیمه ... در ... شب ... و

... عرق ... دوازده آثار ... شیره ... دق ... صاحب ... بدن ترطیب جهت ... ایضا ... استعمال ... شیره ... ماشه ... پنج ... خاکشی ... زبان ... شیره ... شیره ... کافور ... قرص ... رسد ... بجد ... و

سیب نیم ... شیرین ... آب ... آثار پنج ... هریک ... آب ... زردک آب ... آثار دو ... شیرین لیمو آب ... آثار نیم ... شیرین سیب آب ... آثار پنج هریک از ... هندوانه آب ... ساده بید عرق ... کاسنی عرق

تولہ پنج ... خرفه ... تخم ... نیم ... کاسنی ... تخم تولہ دو ... هریک ... کاهو ... سفید ... صندل ... بیست ... خیار ... عدد ... تولہ پنج ... هریک ... طباشیر ... گاوزبان ... بنفشه گل ... نیلوفر گل

... نیم ... ماشه ... قیصوری ... کافور ... تولہ ... سرخ گل ... عناب ... آثار دو ... هریک گلاب ... بیدمشک ... کاسنی برگ ... تولہ چهار ... السوس اصل ... تولہ شش خاکشی

... یک هریک ... کشنیز ... کنول گل ... خیارین تخم ... کاهو ... تخم کدو ... تخم ... سرخ گل ... گاوزبان گل ... نیم هریک ... بید ... کسیر ... نیلوفر گل ... صاحب ... خان شریف حکیم تالیف ... مرکب عرق

... اعداد ... هر ... ناشپاتی ... بهی ... دو ... شیرین ... سیب ... عدد دو ... شیرین ... انار ... دوازده ... عدد ... یک ... خیار ... چهار ... کاهو ... برگ ... تولہ ... خرفه تخم ... تولہ یک ... هریک ... طباشیر ... صندلین ... کاسنی تخم ... تولہ دو

دیگر نوع ... کشند ... عرق ... متواتر ... صبح ... شب ... حاجت ... بقدر ... باران آب ... آثار یک ... بیدمشک ... آثار چهار ... هریک ... نیلوفر عرق ... الثعلب عنب ... عرق ... بید عرق ... و غیره

هریک ... خبازی ... خطمی ... زبان گاو ... تولہ دو ... هریک ... ترنجبین ... اسپغول ... خاکشی ... بادیان ... الثعلب عنب ... خربزه تخم ... تخم ... خشخاش ... نیلوفر ... بنفشه ... سرخ ... گل ... درم چهار ... کاسنی ... خان اجمل حکیم مخترع

دانه پانزده ... عناب ... ماشه ... هریک ... سفید ... طباشیر ... السوس ... اصل ... سرخ ... صندل ... تولہ یک ... هریک ... کاسنی ... پنج ... سفید ... صندل ... تولہ ... هریک ... کاهو ... تخم ... کدو تخم ... خیارین تخم ... تولہ نیم یک

کافور ... قرص ... کشند ... عرق ... مشهور ... طریق ... بدستور ... ماشه ... هفت ... گاو زبان ... آثار ... بید ... برگ ... تولہ چهار ... خرفه ... تخم ... تولہ ... نیم ... هریک ... مهره ... زهر ... الایچی ... تولہ چهار ... منقی ... مویز ... ماشه ... چهار ... کافور

شربت ... ایام ... دیا ... مرغه ... سه ... برای ... آن از ... درم ... و ... آید ... بکار ... صاحب ... قول ... در ... آن ... نسخه ... است ... معمول ... باشد ... دق ... حمیات ... و ... دق ... سل ... جهت ... که

دیگر نوع ... دهند ... جو ... آش ... و ... هندوانه ... آب ... الشعیر ... ماء ... و ... تمر ... انار ... آب ... حاده ... حمیات ... و ... دق ... برای ... و ... بهدانه ... لعاب ... و ... خشخاش

... خیارین تخم ... مغز ... درم ... پنج ... هریک ... ترنجبین ... سرخ گل ... است ... مسمی ... مبارک ... بقرص ... نشاند ... تشنگی ... و ... یرقان ... و ... حاره ... تپهای ... اقسام ... جمیع ... و ... محرقه ... و ... دق ... کرده

طباشیر ہر یک یک نیم درم تخم کاہو سہ نیم درم مغز تخم خربزہ سہ درم تخم کاسنی چہار درم مغز تخم کدو دو درم رب السوس یک مثقال کافور یک نیم دانگ کوفتہ بیختہ اقراص سازند قرص
طباشیر کافوری نافع جہت سرفہ و تپ دق و حمیات محرقہ و مسکن تشنگی کافور یک درم طباشیر سفید مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم کاسنی تخم خرفہ تخم کاہو گل سرخ صندل
سفید ہر یک چہار مثقال کوفتہ بیختہ بلعاب اسپغول سرشتہ اقراص سازند شربتی یک مثقال نوع دیگر لولوی از اختراع علوی خان کہ برای تپ دق و سل و خفقان حار و
حمیات محرقہ و قبیلہا اسہال باشد و از برای نفث الدم و قی الدم و اسہال سوی و کبدی و ذوبانی مجرب النفع ست مروارید ناسفتہ طباشیر سفید سرطان سوختہ تخم خشخاش سفید
تخم کاہو تخم خرفہ مقشر کتیرا ہر یک سہ مثقال کہربای شمعی رب السوس غنچہ گل سرخ ہر یک دو مثقال مغز تخم خیارین پنج مثقال صمغ عربی بسد محرق ہر یک یک مثقال
کافور قیصوری یک درم زعفران ابریشم مقرض ہر یک دو دانگ کوفتہ بیختہ بآب بارتنگ سبز سرشتہ اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص مجرب جہت حمی حار و دق کہ
با اسہال بود مروارید ناسفتہ زہر مہرہ سائیدہ کہربا سائیدہ ہر یک یک ماشہ طباشیر گل ارمنی صمغ عربی بریان گلنار فارسی تخم حماض بریان گل سرخ گل ارمنی اقاقیا پوست
بیرون پستہ حب الآس و انزروت ہر یک دو ماشہ نشاستہ تخم خشخاش تخم کاہو کشنیز مقشر ہر یک سہ ماشہ خرفہ مقشر بریان صندل سرخ صندل سفید ہر یک چہار ماشہ
کوفتہ بیختہ بلعاب برگ بارتنگ اقراص سازند خوراک نیم درم ماء القرع و ماء الخیار سرد و از برای تپ دق و دموی و صفراوی و اخلاط محترقہ سرفہ حارہ و ترطیب مزاج
و رفع تشنگی نافع ست طریق ساختن آنہا انیست کہ بگیرند خیار یا کدو تازہ و از سر کارد چند جا بزنند پس بگل بر اندایند چو کہ ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفتہ
در تنوری کہ شدت گرمی آن فرو نشستہ باشد بدارند تا بریان شود صبح از تنور بیرون آوردہ گل را خمیر دور کردہ سرآنرا بریدہ بیفشارند و آب کہ بر آید صاف نمودہ ہمراہ
شربت نیلوفر بدہند و اول روز از ہفت تولہ شروع نمایند بعد از ان یکیک دو دو تولہ ہر روز اضافہ نمودہ تا یک رطل سانند ہمراہ اقراص مناسبہ اشربہ لائقہ کہ مقتضی
وقت باشد و اگر احتیاج تبرید زیادہ باشد برخ و برف سرد نمودہ بکار برند و پس از ان بدستور ہر روز کم نمایند و دادن چہل روز یا زیادہ و کم موقوف برای طبیب ست و باید
دانست کہ ماء القرع مستحیل بصفرا میشود پس در امزجہ کہ خوف استحالہ باشد با ترشی مناسب استعمال نمایند و جائیکہ سرفہ مانع استعمال ترشی باشد سویق جو یا شربت نیلوفر
برای اصلاح آن نیکوست و ماء الخیار از نسبت بماء القرع زیادہ وارد و مادہ حمی را از جہت ادرار دفع میکند و مستحیل بصفرا نمیشود و ماء البطیخ الہندی یعنی آب تربوز
جہت حمی دق و تپہای گرم حرارت جگر نافع و بعضی نوشتہ اند کہ مثل آب کدو مستحیل بصفرا میشود لیکن فقیر چند جا در حمی دق کہ ہمراہ او تپ صفراوی بود آب کدو با شربت نافع
استحالہ بصفرا استعمال کردہ آب او مستحیل بصفرا گشتہ و باعث ازدیاد حمی صفراوی گردیدہ بعد از انکہ آب کدو موقوف کردہ آب تربوز استعمال نمودہ باعث ازدیاد حمی و تخفیف
نگردیدہ تسکین حالت حمی دق نمودہ و طریق استعمال و قدر شربت او مثل ماء القرع ست و صاحب قرابادین گوید کہ تا یک ہفتہ از ابتدای تپ نگذرد استعمال وی و دیگر فواکہ رطبہ
کثیر المائیت جائز نیست کہ مادہ را خام کند و سکنجبین جہت تفتیح سدہ و ادرار بول و یرقان و مواد محترقہ و اعانت ہضم و تمر ہندی جہت مواد صفراوی و جرب حکہ و خشت با شیر
و امثال آن جہت تپہای حادہ و رفع خلط ردی الکیفیت کہ کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و معدہ بارد و مصلح او گلقند و عسل
و قند و امثال آن و تربوز ہر چند شیرین تر بہتر و طریق گرفتن آب او آنست کہ بنوک کارد مغز او را بزنند تا آب از ان جدا شود پس آن آب را صاف کردہ بنوشند ماء اللحم المسبط
کہ ضعف و غلبہ تپ دق را نافع گوشت فربہ و سرخ از چربی جدا کردہ ورق ورق نمایند و در آب شیرین بپزند بجدیکہ بگداز دو آب غلیظ گردد پس قرع انبیق عرق کشند و اگر
با بعضی ادویہ مناسبہ کشیدہ استعمال کنند منافع بسیار مشاہدہ نمایند و اگر بطریقیکہ در قول صاحب کامل خواہد آمد مرتب ساختہ بعمل آرند نفع آن بیشتر حاصل شود معجون
راحت کہ در امراض حارہ و صداع سببی تپ دق معمول ست و حکیم عابد سرہندی نوشتہ کہ آنرا بارہا آزمودم خطا نکرد و دیدم کہ حمیات حارہ جدیدہ و قدیمہ را قلع کند سیما دق
را کہ شفای تام میدہد لیکن اگر دران سوزش بر واقع شود خورانیدن او اصلا فائدہ نمیکند کافور قیصوری نیم مثقال مروارید ناسفتہ یاقوت رمانی طباشیر قاقلہ صغار و
کبار ہر واحد یک نیم درم صندل سفید تخم شاہترہ بیخ الجبار مغز تخم خیارین مغز تخم سندیانہ مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید ہر یک سہ درم آملہ منقی حب الآس تخم کاہو
تخم خرفہ صمغ عربی زرشک گل سرخ رب السوس ہر یک چہار درم و نیم ترنجبین شش درم تخم کاسنی کشنیز خشک ہر یک ہفت درم و نیم گلاب بید مشک یک ہشت دام نجیب
شیرین رب انار شیرین ہر یک دہ دام بختہ نبات سفید دوازدہ استار آب و تازہ آب بند دانہ ہر واحد یک عدد عناب بست دانہ ادویہ خشک را کوفتہ بیختہ بجلابہا و نبات را
بقوام آوردہ آمیزند شربت یک مثقال مفرح بارد نافع قوت و سلول کہ بالینت طبع بود صندل سفید بگلاب سودہ طباشیر گل سرخ تخم خرفہ مقشر بریان کشنیز مقشر بریان سید

کهربا زرد مهره سوده مروارید سوده بگلاب آمله پوست بیرون پسته گل نیلوفر گل گاوزبان حب الآس هر واحد یک درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو شیرین هر یک دو درم زعفران کافور هر یک دو دانگ
ورق نقره یک درم قند سفید سه چند ادویه و اگر بر فنه بسیار باشد صمغ عربی بریان رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی هر واحد یک درم افزایند **لقوع نافع تپ دق** گلو یک درم نیم کوفته
یک توله اصل السوس مقشر نیم کوفته شش ماشه تخم خطمی خبازی شاهتره گل نیلوفر هر یک هفت ماشه در پاو آثار آب گرم شب بخیسانند صبح آب صاف گرفته شیره تخم کاهو و تخم خرفه هر یک
شش ماشه در آب مذکور برآورده نبات سفید یک نیم توله داخل کرده بنوشند و چند روز برین مداومت نمایند **یاقوتی بارد** نافع تپ دق و بخار سوداوی سوخته تالیف حکیم علوی خان
مروارید ناسفته کهربای شمعی هر واحد هشت ماشه یاقوت سرخ عنبر اشهب کافور هر یک دو ماشه ورق طلا یک ماشه ورق نقره یک نیم ماشه گاوزبان سه ماشه زعفران سه ماشه ابریشم محرق از هر
مقرض هر یک شش ماشه آمله شیر پرورده چهار توله و شش ماشه صندل سفید یک توله طباشیر بهمنین سفید مقشر پوست بیرون پسته گل نیلوفر گل سرخ هر یک هفت ماشه شربت
سیب شیرین شربت انار شیرین و لائتی عرق بید مشک گلاب عرق گاوزبان هر یک ده توله نبات سفید نیم سیر بدستور مقرر مرتب سازند خوراک یک درم **اقوال مدققین**
صاحب کامل مینویسد که در اول مرض هنگامی که قوت متماسک و سایر اعضا گوشت باشد و بدن نیک حال بود و نبض رقیق صلب نباشد و سایر علامات مشتبه باشند و خود ظاهر
نشود و دران صحت و صلاح ممکن بود چون بتدبیر لائق تدبیر نمایند و اول آنچه لائق استعمال بود این است که مسکن ایشان در فصل گرما اندر موضع سرد باشد که دران هوای شمالی وزد
و یا حوالی او ظروف گلی نو پر از آب سرد و شیرین نهند و ریاحین بارد مثل گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و گل سیب و امرود و برگ بید و برگ انگور و مورد و تره و صندل و گلاب
کافور پیش او دارند و خواب بر فرش نرم کنند و اگر فصل سرما بود در جای معتدل الهوا نوعی که از آن فراشا نگردد ساکن باشند و از تعب و حرکت و بیداری و گرسنگی و تشنگی و
جماع باز دارند و تحریک غضب و غم نسازند و هر روز ماء الشعیر با نبات بقدر حاجت بدهند و بعد نوشیدن آن جلاب و شربت خشخاش یا شربت عناب بقدر دو اوقیه
آب سرد دهند و در آبزن که آب و شیرین نیم گرم باشد در آیند و بعد از خروج آن بچوزه مرغ یا پاچه بزغاله بطور اسفیدباج بچیزی از کدو یا بیخ کاهو و اسفاناخ و قطف پخته
غذا سازند و در بعض اوقات حریره معمول از آرد سفید و شکر و روغن بادام و از اطریه بخورند و گاهی بماهی بارنی بطور اسفیدباج یا بریان بروغن بادام یا کباب آن در
نمک انداخته و گاهی با دوغ بز نوشیدن و صحیح الجسم غذا کنند و اگر در آنجا تپ ظاهر نباشد و آهسته بود بشیر تازه و لاسیما شیر خر غذا سازند و هم چنین شربت ایشان را موافق بود
و کذا مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و بیخ کاسنی بر دو مربی و مانند آن و غذای ایشان در روز دو مرتبه اندک اندک بمقداریکه معده بسرعت هضم کند و اعضا آنرا
قبول کنند باید داد و از فواکه انار شیرین و شفتالو و نبطی و سیب پخته و عناب تر بخورند و اکثار اینها نکنند و انجیر و انگور بد نیست اگر مقدار معتدل و پخته باشند و نوز بخورند
و از حلوا آنچه بخشخاش تر و شکر و آنچه از بادام یا بمغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار و مانند آن بسازند و ایشان را از آب سرد منع نکنند و از اغذیه حار یا قبض پرهیز کنند و بر سینه
و جگر پارچه مبلول بصندل و کافور و قیروطی معمول بگلاب یا بخرفه و آب کشنیز تر و آب حی العالم و روغن گل و روغن بنفشه بدارند و چون پارچه گرم شود با سردتر از آن تبدیل سازند
و بروغن بنفشه جید و مربی بمغز تخم کدو و روغن نیلوفر استنشاق نمایند و لباس ایشان پارچه کتان ملائم مثل تستری و قصب باشد اگر ممکن بود و اگر پارچه ایشان بصندل
و گلاب رنگین کردن توانند و رفت قوت نفوس اعضای ایشان بیفزاید و اما کسی که دران چیزی از علامات ذبول ظهور کند و تپ ظاهر بود باید که از هوای سرد حذر نماید
تا نزلات عارض نگردد و هر روز قبل از طلوع آفتاب قرص کافور با آب انار یا آب هندوانه یا ماء القرع یا ماء الخیار بدهند و چون آفتاب طلوع کند ماء الشعیر که دران
خشخاش و عناب پخته باشند و بران روغن بادام شیرین یا روغن تخم کدو یک مثقال چکانیده بنوشانند و بعد سه ساعت از آن اندک شربت خشخاش یا شربت عناب
یا جلاب بدهند و در آبزن آب شیرین که دران گل نیلوفر و بنفشه و پوست کدو جوشانیده باشند بنشانند و این در خانه اوسط حمام یا در جای معتدل الهوا باشد و در خانه
گرم حمام داخل نکنند و نه در موضعی که کرب یا عرق نمایند و در آبزن مکث معتدل نموده برآیند لیس بدن بروغن بنفشه یا روغن تخم کدو بمالند بعده نشف کنند و اندکی
صبر نموده غذا دهند یا سفیدباج گوشت بچه مرغ در روغن بادام و اطریه و دران قطعه کدو و مغز کاهو باشد و سائر آنچه مذکور شد و بعد عصر باز مثل صبح در آبزن نشانند
و بدستور غذا دهند و اکثار از آن ننمایند و هنگام خواب جلاب یا شربت عناب بلعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه و شیره تخم خرفه که در آب شیرین برآورده باشند
با یک درم روغن بادام شیرین بدهند و سائر تدبیر سرد و مرطب مع استعمال قیروطی سرد بعمل آرند **صفت قرص کافور** بگیرند مغز تخم کدو و مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر واحد پنج درم
گل سرخ رب السوس طباشیر هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا صندل سفید هر واحد دو درم تخم خرفه یک درم کافور نیم درم تا نیم مثقال همه را باریک سائیده بلعاب

اسپغول سرشته اقراص سازند و اگر با این تپ لینت شکم باشد این قرص دهند صفت آن خشخاش سفید مغز تخم کدو تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز بهدانه همه بریان هر واحد
شش درم صمغ عربی طباشیر تخم حماض گل قرسی هر یک سه درم نشاسته دو درم گل سرخ پنج درم کافور نیم درم باریک سائیده بلعاب بزرقطونا قرص سازند بوزن یک
یک مثقال با آب سیب و آب امرود و آب به سحرگاه بدهند و بعد طلوع آفتاب آب بست جو که دران اندک حب الآس قطعات بخته باشند و بران صمغ عربی گل ارمنی
بقدر حاجت انداخته بنوشند صفت قرص که تپ دق را نافع ست اگر با وی اسهال بود بگیرند مغز بهدانه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بریان هر واحد پنج درم گل ارمنی و
شاهبلوط هر واحد چهار درم گل سرخ تخم حماض کهربا حب الآس هر واحد سه درم طباشیر صمغ عربی هر واحد دو درم همه را باریک سائیده با آب مرشته قرص سازند و بوزن یک مثقال
برب سود در آب سرد آمیخته وقت سحر بخورند و غذا ماش مقشر بریان یا خس مقشر بطور اسفیدباج پخته بدهند و اما کسی که دران علامات ذبول خوب ظاهر شده و باشد
الا بحالی رسیده باشد که دران صحت ممکن نیست الفضا بتدبیر بدکور بپردازند و سحرگاه قرص کافور با اندک شیر خر یا شیر زنان که کف آن از تپه ور کرده باشند استعمال نمایند
اگر با وی تپ قوی حاد نباشد بعد ازان در آبزن نیمگرم در جای معتدل یا در خانه اوسط حمام قریب دروازه بنشانند و اندک مکث دران نمایند پس بیرون آیند آنگاه
در آب سرد شیرین درآیند اگر فصل گرما باشد و اگر سرما بود آب نیمگرم باید بعده روغن بنفشه خالص بر بدن مالند و اگر روغن آن معمول بمغز تخم کدو باشد نافع تر باشد بعد
ازان اندک صبر کرده ماء الشعیر یا شربت خشخاش بنوشند و بعد سه ساعت باز اعادهٔ دخول آبزن با آب نیمگرم که دران بنفشه و نیلوفر و پوست کدو و پوست خشخاش و جو مقشر
نیم کوفته و گل بابونه و تخم خطمی و خبازی و برگ آنها و برگ کاهو و حی العالم و مانند آن جوشانیده باشند باید کرد و دران اندک مکث کرده بیرون آیند و در آب سرد شیرین که
بسیار سرد نباشد تا ازان بدن را تکلیف رسد و فرا شاکند درآیند بعد ازان خارج شده بر روغن بنفشه و نیلوفر مالش کنند و پارچه بپوشند و غذا بچه مرغ یا تیهو یا ماهی ربی
و غیره از اغذیه سریع الانهضام سازند و از غذا ممتلی نشوند لیکن غذا بمقداری باید که بسرعت هضم شود و هنگام آخر روز که معده از غذا خالی شده باشد حریره که بسرعت
هضم گردد استعمال نمایند و ازین حریره درین مرض انتفاع یابند صفت آن جو مقشر کوفته بست درم باقلای سفید کوفته ده درم ماش مقشر خشخاش سفید هر واحد
هفت درم بادام شیرین مقشر پنج درم همه را در سه رطل آب بریزند تا پخته گردد و صاف کرده آب کدو بران انداخته بار دیگر خوب بپزند بعده آب آن صاف نموده چهل درم
ازین آب بست درم آب انار میخوش و چهار درم روغن بادام بریزند و مغز نان میده بقدر حاجت دران شکسته از چهار اوقیه تا نیم رطل ازان بخورند و اندک صبر
کرده در آبزن نشینند و بدستور صبح دران عمل نمایند و هرگاه ازان خارج شوند و معده خالی بود و هر چه خورده است خوب هضم شده باشد و از معده منحدر گشته پس لعاب و جلابات آب انار
و شربت خشخاش که مذکور شد بدهند و اگر تپ قوی نباشد شیر زنان از پستان بمکند یا شیر خر بمجرد دوشیدن بنوشند و اگر دران حرارت و تپ ظاهر باشد نزدیک شیر بگردند
و دوغ گاو بدستور که در سل مذکور شد بدهند و بر سینه قیروطی بروضاد کنند و اگر در بعضی اوقات طبع قبض گردد خیارشنبر و ترنجبین و لعوق اجاص و آلو تازه یا قوسی
در شربت بنفشه تر کرده و مانند آن بدهند و لازم ست که از نرمی شکم حذر کنند که آن درین مرض مذموم ست و هرگاه که طبیعت نرم گردد سفوف الطین یا شربت حب الآس
و آب بست جو و صمغ عربی و گل قرسی بدهند یا قرص طباشیر قابض که زعفران ازان دور کرده باشند بشربت آس دهند و این قرص دهند که در مثل این حال نافع ست
صفت آن مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و بادرنگ بریان هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته گل قرسی هر واحد یک نیم درم خشخاش سفید بریان چهار درم تخم خرفه بریان طباشیر
تخم حماض شاهبلوط هر واحد دو درم صندل سفید یک درم کافور نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول قرص سازند و از یک مثقال تا دو درم برب آس بخورند و بدوغ که بران کعک
سوده انداخته باشند یا مزوره معمول با ماش مقشر بریان مطبوخ بقطع سفرجل که اندک بلوط سوده بران پاشیده باشند غذا سازند و شاهبلوط و غبیرا و زعرور و کنار خشک بخورند
و هرگاه امر صاحب این تپ بذبول مؤدی گردد و یبس ان جفاف او مستحکم شود و رطوبات خالی گردد و تازگی حیات ازان برود دران علاج سود ندارد و لیشفای او سبیل نیست
لیکن بهر حال سزاوار ست که حفظ قوت او نمایند تا مدتی حیات او باقی ماند و این چنان باید که شیر زنان از پستان بمکند و بر بدن شیر تازه هنگامی که دوشیده باشند بطول
سازند و اگر ممکن باشد که در آبزن شیر نشانند بعمل آرند و چون ازان بیرون آیند بدن را و آب شیرین که دران بنفشه و نیلوفر جوشانیده باشند بریزند بعده روغن بنفشه خالص
بر بدن مالند و غذا الجوم بچه پاکیان و دراج و تیهو کوفته که دران قطعه سیب شامی نیز اندکی تراب انداخته باشند و اگر خواهند عوض او چینی قطعه بحوده خام اندازند و شوربای آن
بنوشند و یا ماء اللحم از گوشت بزغاله کوچک و بچه مرغ با آب سیب و به سازند و اندکی کعک در آن بریزند که این حفظ قوت او نماید و ماء اللحم این نوع بسازند بگیرند گوشت سرخ بایک

درق کنند و در دیگ سنگین انداخته قدری گلاب چکانند و سر دیگ پوشیده زیر او آتش ملائم کنند و چون آب بگذارد در ظرفی صاف کرده بگیرند و گوشت را باز بر آتش
گذارند و هر قدر که آب بر آید آنرا صاف کنند و گوشت را بفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس این آب را باز در پتیلیه انداخته بجوشانند تا پخته تر گردد و قدری نمک و کشنیز پخته
استعمال نمایند و چیزی که اشتهای آن کند از آن منع نکنند و روایح خوشبو مثل صندل و گلاب و کافور پیش او دارند و قطعه صندل و عود خام و کافور بخور سازند و قمیص او به صندل
و گلاب و کافور رنگین سازند و در مسکن یاسمین مثل شاهسفرم و نیلوفر و گل سرخ و گلهای فواکه و بید فرش نمایند و اگر فصل گرما باشد حوالی و اطراف او را از آب سرد و لخالخ خوشبو
مسکن او چنان باید که در آن باد شمالی آید و گاهی بر چهره او گلاب سرد کرده بپاشند و با این حالت تدبیر که سبیل او باشد استعمال نمایند زیرا که از آن اندک مدت حیات او
دراز خواهد شد و موت بسوی آن سرعت نخواهد کرد انشاء الله تعالی شیخ الرئیس میفرماید که علاج دق تبرید و ترطیب ست و مراد ازین هر دو تمام نشود مگر تقریب اسباب او و رفع آن
مثل آنکه یعنی تسخین و تجفیف و گاهی سبب یکی از آن هر دو سبب ضد دیگر میشود مثل سبب تبرید که آن گاهی سبب تجفیف میگردد و آن ضد ترطیب ست مانند تبرید با قرص کافور و طباشیر
و امثال آن و ایضاً گاهی سبب ترطیب سبب تسخین میشود و آن ضد تبرید ست همچون شراب که آن ترطیب میکند لیکن تسخین نیز مینماید پس لازم ست که رعایت این امور نمایند
و هرگاه حاجت به تبرید قوی داعی باشد و آن میسر بود همراه آن یا پیش یا پس از آن چیزیکه در آن قوت ترطیب باشد مثل ماء الشعیر و تبیره خرفه و لعاب اسپغول مانند آن
دهند و همچنین اگر حاجت ترطیب قوی سریع افتد مثل ماء اللحم و شراب لازم ست که با وی یا پیش یا عقب آن چیزیکه در آن قوت تبرید باشد مثل شربت نیلوفر و بنفشه همراه تخم خرفه
و تخم خیارین بدهند و اگر سبب دق ورم یا الم در عضوی باشد علاج او اولاً واجب ... و هرکه خواهد که تبرید او از فنون مختلفه مثل ترطیب و تقویت ترکیب دهد موافق بود
کسی را که تپ بسیار اشتداد نماید پس واجب ست که ابتدا نمایند و اقراص کافور و مانند آن در سکنجبین وقت سحر بدهند اگر سرفه نباشد و هنگام طلوع آفتاب ماء الشعیر دهند
با سرطانات اگر از آن کراهت نکند یا با جلاب یا با آب انار و نزد خواب لعاب اسپغول اگر ضعف معده و غیر آن مانع نباشد و تدبیر همانست که معلوم شده از آنکه
مبرده مثل شربت نیلوفر و بنفشه و انار و صندل و از بقول مثل کاهو و خرفه و کاسنی و از اقراص مثل قرص کافور و از اضمده مبرده مثل صندل و گل ارمنی با آب کاسنی
کاهو و خرفه و مروخات از موم و روغن بنفشه و آبهای سرد و مانند آن تبرید هوای او حتی که در سرما و اگر احتمال آن نکند بسبب ضعف مزاج پوشش خفیف بر آن کنند زیرا که
تبرید هوای و بهترین اشیاست و مثل پوشانیدن لباس که بصندل و کافور رنگین و بویا کرده باشند و اشمام چیزیکه در آن گل سرخ و کافور و صندل باشد و فواکه بارده و ریحان
بر آن گلاب پاشیده و تبخیر بعرق و حمام کنند و لازم ست که وضع اضمده بسیار سرد بر اعضای قریب اعضای تنفس طول ندهند که گاهی در تنفس آواز ضرر عظیم رساند و واجب
است که مریض براحت و خواب و سکون و فرحت میل کند و از آنچه غضب و حزن و غم آرد و از جوع و عطش طویل اجتناب نماید و بر ایشان اجنب و دکه اضمده مبرده خوشبو
استعمال کنند که آن حاضر النفع اند خصوصاً بر سینه و قریب او و سرد کرده باشند و در آن قبض نباشد زیرا که قبض با وجود احداث تخفیف قوت دوا را از غوص منع
میکند و باید که مدام تبدیل نمایند تا اگر گرم نگردد و بدن و قلب را گرم نسازد و با مراعات شدت تبرید او زیرا که اگر سرد بسیار کنند بعید نیست که عضو را ضعیف کند
و چون قریب اعضای تنفس باشد بعید نباشد که حجاب غیر در اتخدیر نماید و از اخراج نفس بسهولت منع نماید و تدبیر هر طب منجمله آن اغذیه لینه و فاکهه است و ابزار
و مروخات و ضمادات و نشوقات و سعوطات و راحت و سکون و عدم هجوم گرسنگی یا تشنگی بر مریض ذکر ادویه مبرد برای مدقوقین که مبرد صرف باشند یا ترطیب
اما مرطب از آنها پس جمیع آن غذائیه است تا آنکه بر آن غذائیت غالب باشد مثل ماء الشعیر مطبوخ به سرطانات از جهت سرطانات و باید که دست و پای آنها بکنند و
دمها و آلایش آن ... کرده بآب سرد و نمک ... تا پاک و صاف از بوی بد گردد بعده در ماء الشعیر بپزند و مثل دوغ گاو رقیق همچون آب و مثل آبهای
بقول مذکور در علاج حمیات حاده و مثل لعاب اسپغول اما در سرکه تخفیف شدید و قوت تحلیل ست پس واجب ست که چیزیکه مقاومت هر دو خصلت یعنی تخفیف و
قوت تحلیل نماید مثل آمیختن او با آب بسیار یا بعضی مرطبات لینه چون لعابات بهم رسد و در شیر خر شک کرده اند که با وجود ترطیب او مبرد باشد حتی که قومی تبرید او بر افضلیت
بر تبرید دوغ گاو داده اند لیکن آن کسی را موافق بود که او را بجز تپ دق دیگر نباشد و ماده و خلطی مهیا العفونت نبود و لازم ست که از بستن شیر در معده حذر کنند
و آنچه منع بستن آن کند شکر ست و چون خوف حدوث عفونت از شیر گردد اسهال برفق نمایند و اگر خوف تسخین شیر شود چند روز ترک نمایند و در آن ایام معالجه بقرص کافور و
طباشیر و آنچه مثل آن اند روسیب کنند بعده اعاده شیر کنند و اما ادویه مبرده که در آن ترطیب نیست مثل اقراص معلومه یعنی قرص کافور و قرص طباشیر بارده و مثل این قرص طباشیر

صفت آن طباشیر گل ارمنی هر واحد چهار درم گل سرخ شش درم تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کهربا هر واحد سه درم قرصها سازند شربتی دو درم و این بسیار نیکو ست **ایضاً** قریب آن با تنگ نشاسته صمغ کتیرا هر واحد سه درم گل ارمنی طباشیر هر یک چهار درم تخم خشخاش پنج درم مغز تخم کدو و خیار تخم خرفه هر واحد شش درم مغز بهدانه مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ هر واحد هفت درم رب السوس ده درم بلعاب بزرقطونا قرص سازند و اما مروخات و اطلیه و ضمادات مبرده و نشوقات و سعوطات مبرده همانست که سابق معلوم شده و بهترین مروخات روغن کدو و خشخاش و نیلوفر و بید و بنفشه است و اما فرش مرطب آنست که محرک بود از ادیم بگلاب رشیده و یا کتان از جنس آنکه در طبرستان میسازند و میان او برای چیزی سخن مثل پنبه و نیم نباشد بلکه از جنس کتان محلوج باشد و مدام تجدید آن کنند و یا فرش از حریری باشد که در آن آب پر کنند و بر آن دو خت نیمی باشد که آب منبسط گرداند و اجتماع او را باز دارد و قرب فرش آب مجاری آن بود و زیر او برگ درخت بارد رطب مثل بید و حی العالم و بقول رطب و ریاحین بارد مثل گل سرخ باشد و ایضاً برگ شجر بارد و شاخهای نرم انگور و مانند آن **ذکر ادویه** مرطبه برای مدقوقین اما انچه با تبرید باشد فکر او در ذکر ادویه مبرده گذشت والحال کلام در کیفیت نوشیدن شیر و دوغ و در کیفیت استعمال آبزن و حمام و در استعمال مروخات و ادهان و اطلیه و سائر تدبیر باقی ماند و طریق نوشیدن شیر در باب سل و اسباب معده معلوم شده پس باید که آن قانون باشد و بعد شیر زنان مثل شیر خر کدام شیر نیست بعد از این شیر بز ست و باید که علف او از حشائش و بقول بارد رطب باشد چنانچه معلوم شده و آنها خصوصاً شیر خر قلع دق نمایند اگر آنرا قابلی باشد و در شیر باکی نیست مگر آنکه عفونت واقع یا متوقع بسبب ماده حاصله در بدن باشد و شیر برای صاحبان دق از اول تا آخر آن نافع ست و شیر زنان از پستان یکیدن موافق تر از جمله شیرها ست و قانون در نوشیدن دوغ نیز قریب آنست و اولی آنست که ابتدا از ده درم کرده تا سی درم رسانند و زیاده بران نمایند اگر قوت اعانت کند و اگر خواهند چیزی از اقراص مبرده نزد حاجت تبرید شدید با وی مخلوط سازند و اگر به مقدار مذکور در ابتدای آشامیدن یعنی ده درم و آخر آن که سی درم باشد زیاده نمایند مختار اند بشرطیکه قوت بر هضم او اعانت کند و اما آبزن پس افضل و انسب آنست که نیم گرم باشد و حرارت بسیار دران نبود و معتدل بود ان قوت بقول و حشائش مبرده مرطبه بود و آبزن چنان باشد که تری نماید نه که عرق آرد و جائز نیست که آبزن را انجا گرم ساخته اگر از استعمال آبزن بارد مانع نبودی بران ایثار نمی بود ولیکن مانع ازان ضعف ابدان ایشان ست و مخافت آن و اما در ابتدای مرض ایشان بسبب عدم مخافت گاهی آبزن بارد شفا بخشند و اما ضعیف البدن گاهی آبزن بارد شفا بخشند مع تبرید اندک که در مزاج او آبزن بارد واجب کند و معالجه تبرید ضعیف البدن ممکن بود و اگر ضعیف ازان باشد خوف وقوع آن از تبرید آبزن در دق الشیخوخت بود و این در کمتر باشد ولیکن آن شخص را با وجود وقوع او دران زمانه موت بطی تر گردد و گاهی با وجود آن علت مدتی زنده ماند و بسیار باشد که نقل او بایم دق نیکو تر باشد و اما انچه بار دران از کلام آبزن ست صواب آنست که ابتدا آب فی نمایند که آن اندک گرم باشد و بسوی بارد متعدل الی که احتمال آن نمایند تدریج کنند زیرا که این تدریج بدن را قابل آب سرد گرداند چه الم بود و مخالف در مزاج دفعتهً میباشد و ایضاً بدن با آب گرم استفاده شبیه الطبیعی متحمل بارد می نماید و اگر تکرار آبزن در هر روزی سه مرتبه کنند صواب باشد و لازم ست که برفق استعمال نمایند یعنی مدت طویل دران مکث ننمایند تا سقوط قوت تحلیل مفرط نکند و اگر ماء الشعیر دو ساعت قبل از آبزن تناول نمایند صواب بود و اگر تقدیم آبزن بعد دوشیدن شیر بر بدن کنند تا مجاری غذا را فراخ گرداند بعد ازان ماء الشعیر مانند آن از اغذیه مرطبه بخورند بعده زمانی بران صبر کنند بعد ازان آبزن استعمال نمایند تا غذا منبسط گردد نیکو باشد و بعد آبزن و حمام مالش ن بروغنهای سرد تر مثل روغن بنفشه خصوصاً معمول از روغن کدو و همچنین روغن نیلوفر و روغن کدو سازند و اگر بعد آبزن معتدل الحرارة بسوی آبزن مائل تر ببرودت اندک که احتمال آن کنند نقل نمایند بعد ازان روغن بمالند صواب بود و اگر تقدیم مالش روغن و تعجیل آن از آبزن ثانی کنند بعده اندک در آب سرد تر داخل شوند نیکو باشد و این دخول در آب سرد بحسب احتمال قوت باشد و بتدریج دران تا آنکه تا آب سرد تر رسند باک نیست و بهترین اوقات این صنعت بعد هضم طعام ست و اگر ممکن بود که بعد آبزن گرم در آب سرد یکبارگی در آیند بغیر تدریج پس آن از جهت علاج بالغ تر ست و از جهت خطر شدید تر و تختس آن با آهستگی در خطر کمتر از در آمدن مریض یکبارگی اندر آنست و کمتر در منفعت ولیکن برودت بقدر برودت آب تابستان باشد که آن مابین نیم گرم و شدید البرد بود و اگر تقدیم دوشیدن شیر بر اعضای او نمایند اگر ضعیف نبود و یا آن ممزوج با آب گرم اگر ضعیف باشد بعده آبزن استعمال کنند صواب باشد پس اگر شیر بر بدن دوشند شدید الترطیب بود و البان جید برای دوشیدن شیر زنان و خر و بز ست و لازم است که از پستان بدوشند و اولی آنست که وقت خواب مالش بروغنهای مذکوره بر همه بدن و مفاصل کنند و اما حمام مدقوق را در دخول او رخصت نیست

الا چون بنحوی باشد که عرق نیارد و نه گرم کند و نفس را تغیر دهد پس آب او از هوای او گرم کمتر باشد و حرارت آب او نیم گرم بود بنوعیکه در مسام نفوذ کند و اندا را رساند و عرق نیارد و چون در بدن مدقوق ماده مهیا للعفونت نباشد و خصوصاً چون این ماده مهیا بود و طعام هم هضم نشده باشد در ان وقت رخصت حمام نیست بلکه واجب است که حمام دیر نکشد و کسیکه اراده کند بسبب نشستن معصوم از حمام در بدن باشد و در ان لبث طویل نکنند بلکه بسرعت بیرون آیند و بعد از ان چیزی از رطبات غذائی و از حریره که آنرا اخر نکند معمول از جو و شیر بخورند و چون مدقوق را در حمام تشنگی عارض شود ماء الشعیر و ماء الرائب و ابشیر خر تسکین آن نمایند و لازم است که ادخال ایشان در حمام پس اخراج آنها بنوعی باشد که باو بی البته تعب نرسد و در مواضع دیگر بدین خبر داده ایم و از ان اندکی اعاده سکنیم که بل واجب است که در محفه محمول که دران فرش نرم گسترده باشد بسوی حمام برند حتی که در ان خانه اول حمام بنشانند پس بر فرش نرم نقل کنند از انچه حمام اصلح بود و دران خانه یا در خانه اوسط اگر گرم نباشد لباس دور کنند و در یکی از ان هر دو خانه لبث نکنند مگر بقدر نقل از محفه و انفاس قلیل و بقدر برآوردن لباس و از ان در خانه سوم که شدید الحرارت نبود داخل شوند و دران بقدر احتمال خود برای آبزن مقام نمایند اینست انچه اطبا گفته اند و نزد من بهتر آنست که آبزن او در خانه اوسط معتدل باشد پس گاه بعد آبزن معتدل از آبزن بارد مفارقت کنند بندیل یا بفرجیه در ته پوشند بفراش محافه خود نقل کنند و عرق بمندیل خشک نمایند و روغن بمالند و غذا دهند

در تغذیهٔ اصحاب دق

تفریق غذا بر ایشان واجب و یکبار شکم سیر نخورند و بهترین اغذیهٔ ایشان ماء الشعیر و جو پوست و نان گندم مغسول در آب سرد و البان اگر مانعی از عفونت و غیره از ان نباشد و دوغ گاو که آن کثیر الغذا است ترکرده و ماش و کدو و از فواکه هندوانه است و اگر اقبال طبیعت و شهوت صادق و قوت معده احساس نمایند بخورانیدن تره با نمک باکی نیست و اگر قوت ضعیف باشد شوربای زیرباج خوشبو بکشنیز تر مطبوخ بمثل دراج و تیهو مضایقه ندارد و گاهی احتیاج میشود بعد خوردن شوربا نوشیدن اندک شراب رقیق ممزوج بآب بسیار و گاهی بخوردن مصوصات از لحم دراج و تیهو و کبک و بچه مرغ و هلام ترش یا قریص حامض از لحم بزغاله و لحم بقر حاجت آید اگر در آنجا قوت هضم باشد و حل مصوص تر بهترین ای ایشان نافع و مقوی و در مثل این حال ست و گاهی نزد افراط ضعف ازمار اللحم مخلوط بشربت فواکه بارده ترش یا از زرده بیضه نیمبرشت چاره نباشد هرگاه ضعف بغشی متمادی گردد احتیاج افتد بخورانیدن آب گوشت یا خود از اضلاع بزغاله نیمپخته که آنرا صاف کرده همچندان آب سیب و مثل ثلث حصهٔ آن شراب ریحانی بران ریخته باشند و نیمگرم بنوشانند و اما آب سرد که بسیار شد ایلام نباشد در آشامیدن او اینجا باک نیست مگر آنکه مانعی باشد و این مانع یا ورم شکم و حجاب باشد و یا در بدن اخلاط عفن یا اخلاط خام بود که آنهمه محتاج بنضج باشند و علامات نضج ظاهر نشده باشد و اگر نشان نضج ظاهر بود دشرب آب سرد خوف کمتر باشد و همچنین اگر دق انتقالی از برسام یا برسام باشد دران منع نوشیدن آب سرد از غیر آن اولی ست زیرا که دق چون وارد شود بر امراض مضعف قوت او مرضی ندیل عظم و لحم است بر ضعف قوت وارد گردد پس گاه دق را با وجود اضعاف نوشیدن آب سرد مطابق شود ضرر و رجش و گر از دق افتد آن مشارک این جنس ست و بیش مخالف آنست و حرارت و برودت و معروف بدق الشیخوخت و دق الهرم ست و این ضعف صعب ست که حرارت غریزی دران باطل شود و همچنین آب بسیار سرد و مفرط گاهی ایشان را در هر حال ضرر کند و حرارت غریزی اعضای اصلی اینها فاسد کند و گاهی در موت ایشان سرعت نماید یا بقسم دیگر از دق یعنی دق الشیخوخت ایشان را ببرد

در تدارک احوال تابع دق

از انجمله غشی ست و تدبیر آن از روی اغذیه و مقویات و مفرحات ذکر کردیم و از انجمله اسهال ست و لازم ست که معالجه و تدارک آن نمایند زیرا که در ان خطر عظیم ست و از معالجه او اولا اینست که در مآء الشعیر ایشان آب پستا ناردانه یا سیب انداز ند و یا در جو برای ایشان جاورس بریان یا صمغ یا عدس مقشر جوش کرده داخل کنند و یا شیر مطبوخ بسنگ گرم یا آتش تنها تا آنکه مائیت او برود و خصوصاً با جاورس و این قرص بخورانند گل ارمنی پنج درم شاه بلوط بریان گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر کهربا هر یک سه درم تخم حماض حب الآس تخم زرشک هر واحد شش درم آب بهی قرص سازند و صبح از یک درم تا یک مثقال با آب سرد بخورانند و هنگام خواب اسپغول بریان با آب سرد و شربت سیب یا بهی دهند و همچنین سفوف طباشیر که دران مقل مکی ست بسیار نافع و اگر بسحج مؤدی گردد معالجه بحقنه های الکه مذکور شده باید کرد که آن از شرب موافق تر است **ابوسهل** گوید یادم که حمی دق در درجه اولی و ثانی بود معالجه او ممکن باشد هرگاه در درجه ثالث یعنی ذبول رسد علاج ست زیرا که بمنزلهٔ پیری گردد که علاج او نیست و ممکن ست که درین وقت تسکین حرارت او کنند و اما ازاله ذبیل و البته ممکن نیست و علامات وقوع در ذبول آن و تشخیص مذکور شد پس گاه بدن بلاغری و ضعف آن حد رسد البته علاج او نیست و اما دمیکه در بدن خوبی گوشت و تازگی و رونق و قوت باقی و وافر بود علاج و ممکن صلاح

و در اکثر امر علت زائل گردد و موافق ترین اشیا برای ایشان تبرید و ترطیب ست و چیزی نافع تر در این از حمام نیست در هوای او نشینند بلکه در آب شیرین معتدل الحرارة مدتی صالح نشینند بعد در آب
سرد یکبار کی در آیند بعد از ان بیرون آمده روغن بنفشه بمالند و ماء الشعیر بنوشند و غذا ماهی رضراضی یا بقول طب سازند و راحت و سکون لازم گیرند و در نرمی بستر ایشان مبالغه کنند و بروغن
بنفشه و کدو استنشاق نمایند و تا ممکن باشد خواب طویل دهند و از بیداری و فکر و غضب و تعب و جماع حذر کنند و تدبیر در مرطب استعمال نمایند و مسابقت بر گرسنگی و تشنگی و همچنین امتلا از طعام
ایشان را مضر بود و اگر حمام آبزن هر روز دو یا سه مرتبه استعمال کنند افضل باشد خصوصا کسی که در ان این تپ اثر کرده و نقصان ظاهر شده باشد و لازم ست که حمام چنان باشد که عرق
نیارد و کرب ننماید و دران حرارت بدن البته نیفزاید و چنان باشد که از ان رعدبدن نرا نشاافتد و مسام منسد گردد و ماء الشعیر صبح بنوشند و بعد دو ساعت در آبزن داخل شوند پس
از ان خارج شده روغن بمالند بعده صبر کنند تا آنکه ماء الشعیر از معده منحدر گردد و بعد از ان باز در آبزن اندر حمام در آیند و دران آنقدر صبر نمایند که بدن منتفخ و سرخ گردد باعتدال
پس از ان بیرون آیند و در آب سرد یکبار فرو روند و از ان خارج شده روغن بمالند و طعام تناول کنند و اگر حرارت قوی نباشد و نکایت بیش زیاده تر بود شیر بسیار موافق
باشد موافق ترین البان شیر زنان ست پس شیر خر پس شیر بز و در شیر اندک شکر اندازند تا در معده بسته نگردد پس شیر بدل ماء الشعیر نوشند و بعد از ان بخوابند و اگر شیر دران
مستحیل گردد یا بدن بعد تناول آن گرم زیاده از اول شود باید که بدل او دوغ ترش که مسکه او خوب دور کرده باشند بنوشند و یا ماء الشعیر بدل نمایند قرشی مینویسد
که علاج دق در ابتدا اسهل ست اگرچه معرفت او صعب بود و چرا نباشد که دران نه احتیاج بانضاج ست و نه باستفراغ و نه بتقدیر غذا مگر بحسب احتمال قوت معده و دران
کفایت میکند تبرید و ترطیب بادویه و اغذیه و مشروبات چنانچه در غب لیکن از مخیات معده احتراز کنند زیرا که ضرر ضعف آن عظیم ست و چرا نباشد که اینجا طبیعت محتاج بتکثیر
بدل التحلیل ست تا مقابله بفرط تحلیل کند و چون با دق تپ عفنی باشد بچیزی علاج کنند که نفع آن مشترک باشد و بر فوق اسهال نمایند تا حمی عفنی زائل شود و علاج و سهل
گردد و هرگاه قریب بذبول شود محتاج بعلاج قوی گردد و طریق نیک آنست که در ربع اخیر شب شیره تخم خرفه با سکنجبین یا بسیل الحموضت یا بشکر سفید با قند شیره کافور دهند و چون
آفتاب طلوع کند قدح از ماء الشعیر مبرد بشکر دهند و بعد دو ساعت اندر آبزن که در آب و خیار و کدو و خرفه و کاهو و ترلوز و گل نیلوفر و بنفشه جوشیده باشد یا آنچه ازینها حاضر باشد
جوشانیده داخل کنند و تا دو ساعت دران نشینند بطوریکه بر آن بلند و هوای سرد باشد و چون از ان بیرون آیند روغن بنفشه یا کدو بمالند و در گوش و بینی چکانند
بعد از ان یک ساعت آرام نموده بشوربای گوشت مرغ یا بیره یا ماکیان فربه یا مرغ شنا یا گندم با اسفناج یا ماهی نهری بریان اگر شیر استعمال نکنند غذا سازند یا زردی بیضه گرم کرده
یا نیمبرشت بدهند و در طعام ایشان نمک کم اندازند و هرگاه قریب هضم شوند شراب ابیض که شش ساعت قبل از شرب به آب بسیار ممزوج کرده باشند و بران تنقل تفرح لیمو یا مغز خیارین
یا اقراص کافور یا تخم خرفه و شکر یا حلوا از شکر و نشاسته یا روغن بادام بماء القرع و هندوانه و تخم خشخاش و تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز بادام نمایند و گاهی این کافور افزوده
بعد از ان بر فرش کتان نرم پر از پنبه بری خواب کنند و گاهی برای ایشان فرش بر شیاک موضوع بر حوض میسازند و وقت عشا با غذیه مذکوره غذا سازند و مجلس ایشان در
آب و فضای سرد که دران هوای سرد بسیار آید اختیار نمایند و فرحت و آرام فرمایند و بر روی ایشان گلها و ملونات و مشمومات فرش کنند و نزدیک آنها تکثیر غنا [illegible]
و از فواکه سیب و خیار و امرود و سازند و شفتالو و خوبانی و آلو و هندوانه و انگور که بسیار شیرین نباشد تنقل نمایند و خوشبوهای سرد لذیذ بسیار بویند ابن الیاس گوید که صبح جلاب
از شربت خشخاش ده درم و شربت عناب بیست درم و یا از شیره تخم خرفه بیست درم با شکر سفید ده درم و یا از آب هندوانه و یا از ماء الخیار هر کدام که باشد ده درم بنوشانند و
غذا ماء الشعیر یا بچه کوچک ماکیان و ماهی خرد رضراضی یا ما باد دهند و آبزن تمریخ بدن بعد آرند و بعد خروج از حمام ماء الشعیر که دران بچه مرغ پخته باشند غذا سازند و پارچه
کتان بصندل و گلاب و کافور رنگین کرده بپوشانند و بر سینه ایشان بصندل و گلاب و کافور ضماد کنند و گاهی دوغ و رائب مسکه آن دور کرده غذا دهند و اگر با دق تپ
ظاهر نبود شیر تازه بر جوان و شیر خر مسلوف بخشخاش طلب دهند و از اسهال و عرق حذر کنند و از آب سرد باز ندارند الا اگر معده و جگر ضعیف باشند و اگر حدوث دق
از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و هم باشد تسکین نفس بچیزیکه فرحت افزاید از الحان و حکایات خوش و مزیل هم و حزن و کلفت غم با قسام کلام و حیلها و ملاهی و لعب
عجیبه او خالی آبزن و استحمام بآب نیم گرم نمایند و هر صبح جلاب شربت خشخاش یا از شربت سیب شیرین بگلاب هر یکی ده درم مفرح یاقوتی بار و یک مثقال بدهند
و غذا ماء الشعیر با سفاناخ و کدو و تضمید صدر بصندل و کافور و گلاب کنند و اگر حدوث او از سهر مفرط باشد علاجش تقدم بیداری خائر بودن چشمها مائل به نیکی
و انتفاخ جمیع بدن و بودن نبض صغیر ضعیف و بول سفید رقیق ست و علاجش خواب راحت و استحمام و تمریخ بروغن بنفشه و بادام و کدو ست و هر صبح شربت خشخاش ده درم

ویا شربت بنفشه یا سکنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند و آنچه از اسهال قوی باشد که از آن حرکت روح با حرارت ازدیاد
مستفرغ عارض شود علاجش حابس دق عقب اسهال است علاجش حبس طبیعت بقرص طباشیر قابض همراه رب بهی و گلاب است و سفوف حب الرمان غذا
مزوره سماق یا یخنی مرغ یا زرشک یا جوزه مرغ و تضمید سینه و معده بادویه مقویه قابضه مثل صندلین و گلنار و اقاقیا و رامک و گل ارمنی و گلاب و آنچه از فاقه مفرط طاری گردد
و تشنگی شدید باشد علاجش آنست که هر صبح آب هندوانه سه اوقیه با شکر سفید ده درم و یا شیره تخم خرفه بیست درم و رب سیب و رب حماض هر کدام که باشد ده درم بگلاب
بیست درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با جوزه مرغ یا ماهی کوچک رضراضی دهند یا ماء الشعیر که در آن سرطان پخته باشند بیاشامند و نوشیدن لعاب اسپغول و بهدانه با شکر و روغن
بادام بنفشه نافع بود و هرگاه تب ظاهر شود و بدن در ذبول شروع کند تدبیر که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و هنگام خواب لعاب اسپغول و غیره بدستور دهند
اگر در معده ضعف نباشد و اگر در آن ضعف باشد در شب اقتصار بر دادن رب انار شیرین و جلاب نبات مصری بگلاب و عرق بیدمشک هر واحد ده درم نمایند و تبرید
هوای ایشان کنند حتی که در سر زیرا که تبرید آن افضل از ترطیب است و شمومیکه در آن گل سرخ و کافور و صندل آمیخته شده ریحان بگلاب پاشیده ببویند و هرگاه در شب از
خواب بیدار شوند جلاب با شکر مصری بگلاب هر واحد ده درم و یا شربت عناب لعاب اسپغول و بهدانه یا شیره خرفه دهند و چون صبح گردد بدستور روز اول
نوشانیدن جلاب و ادخال آبزن و حمام و تمریخ با دهان مرطبه مذکوره بعمل آرند و بعد عصر مثل صبح آبزن بکار برند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و کدو و اسفاناخ و مغز کاهو
دهند و بر معده و سینه اضمده سرد مثل صندلین و گلاب و جراده کدو و کافور ضماد کنند لیکن اضمده سرد تا دیر ندارند و نسخه قرص کافور همانست که در قول مذکور
مسطور شد لیکن درینجا مغز بهدانه عوض مغز تخم خیار است و وزن صندل یکدرم باقی بدستور و کذا اقراص دیگر و حریره چون حالات ذبول خوب ظاهر گردد اگر میسر
شود که در آبزن شیر تازه و روغن بنفشه نشانند اولی باشد و چون از آبزن بیرون آیند آب شیرین مطبوخ بنفشه و نیلوفر بر بدن ریزند و بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر بدن
را چرب کنند و اگر غذا ابکعک سمید در دوغ ترکرده دهند نافع باشد و غذا از ماش و نخود و کدو و گوشت بچه مرغ و تیهو و ماکیان و نوشانیدن آب انار و سیب ترش سرد
ده درم شکر سفید ده درم و تیمروز ایشان را نافع بود و در وقت ضعف قوت این ماء اللحم ایشان را نافع است بگیرند گوشت ماکیان و تیهو و دراج و کبک و مرغ و تنها
نهاده مثل گلاب عرق کشند و هر روز سه اوقیه بدهند و شربت حماض یا سیب بگلاب و بیدمشک هر واحد ده درم با مفرح یاقوتی بارد یک مثقال بنوشانند و غذا ماء اللحم
بقرع انبیق بر آورده و باقی تدبیر همانست که در قول صاحب کامل گذشت جرجانی و ایلاقی و غیره می نویسند که تدبیر این تب به تبرید و ترطیب بود و آن از پنج وجه
باشد یکی تدبیر هوای خانه و مسکن و مفرش او و چنان باید که در فصل گرما اندر خانه خنک که باد شمال در آن گذر یابد بیارند و اگر در خانه آب جاری باشد
و بستر بر لب آب کنند یا بر سر آن آب نهاده بیمار را بالای او دارند بغایت نیک باشد و یا ظروف پر آب گرداگرد و ریاحین بارد رطب و غیره که در قول صاحب کامل
گذشت پیش او نهند و بادکش از کتان ساخته و ترکرده بآهستگی بجنبانند و بستر از کتان و غیر آن که در قول شیخ گذشت بسازند و پیش از خوردن طعام یا بعد
انحدار غذا از فم معده بر سینه و کتفهای او خرقه بصندل و گلاب و آب گشنیز تر و آب برگ خرفه و آب حی العالم و روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بنفشه آلوده بر نهند و چون
گرم شود بردارند و دیگر نهند و در شبانروزی از دو یا سه بار زیاده ننهند و اگر از سردی آن خرقه تن بیمار بلرزد آنرا نیمگرم کرده بر نهند و بشب و روغن بنفشه و کدو بر ناف
و کف پا و دست و بینی و گوش و مقعد بمالند و اگر فصل سرما باشد هوای خانه معتدل باید تا زکام نشود و بستر از کرباسهای شسته نرم باید که پر از پنبه بسیار بود و در کسوت
مریض بحسب فصول اختیار نمایند مثلاً در گرما کتان و توزی باید بصندل و کافور خوشبو کرده و در سرما کرباس نرم شسته دوم تدبیر حمام و آبزن و تمریخ باید که حمام و
آبزن نیمگرم باشد و حرارت آب چنان باید که بیمار را خوش آید و اگر در آب او بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و برگ کاهو بپزند سخت نیک باشد و اگر کدو تراشیده اندکی
کشک جو نیکو کوفته در آب آبزن بپزند هم نیک باشد و در حمام و آبزن زیاده از آن ندارند که پوست از آب نرم شود و تری بپذیرد و آنرا که در بدنش گوشت
لختی بر جای بود صواب باشد که اول در آبزن نیمگرم نشانند و بتدریج بآب مایل بسردی در آرند تا که نوبت بآب سرد رسد و چون از آبزن فارغ شوند
روغن بنفشه یا کدو یا بادام بمالند کی آب بهم نرسند پس اندام او بدان چرب کنند و بجامه ببستر باز آرند و باقی همانست که در قول شیخ گذشت سوم تدبیر شیر و دوغ دادن
و طریق استعمال این هر دو در بحث سل مفصل مسطور شد و هرگاه ترسند که بسبب دوغ تب یا عفونتی تولد کند دوغ با قرص طباشیر دهند و نسخه قرص کو همانست

کہ در قول شیخ گذشت لیکن در سیجاوزن گل ارمنی و کہربا ہر یک دو درم ست کوفتہ بیختہ با آب بارتنگ یا لعاب اسپغول سرشتہ اقراص سازند ہر قرصی یک مثقال چہارم
تدبیر اثر سہ دادہ میباید کہ وقت صبح ہم قرص کافور با شربت خشخاش ہمراہ آبہا کہ در قول صاحب کامل گذشت جلاب آمیختہ بدہند و در وقت بر آمدن آفتاب کشکاب
بسرطان بختہ یا آب انار شیرین یا جلاب آمیختہ بنوشانند و بعد چہار ساعت از دادن ماء الشعیر … شربت عناب یا شربت خشخاش با آب ہر دو آمیختہ بیاشامند و وقت
… لعاب اسپغول و جلاب خورند یا شربت عناب با شیرہ تخم خرفہ و شکر و روغن بادام یا لعاب بہدانہ و جلاب و اگر معدہ ضعیف باشد ازین شربتہا ہیچ نخورند جز آب انار شیرین
و برای کشکاب سرطانی سرطان مادہ بہتر باشد و نشان مادہ آنست کہ سوزنی در ران فرو برند اگر رطوبتی ہمچون شیر از وی برآید نشان مادگی باشد و اگر سرطان بدست
نیاید عناب و خشخاش اندر کشکاب بپزند و روغن بادام بران چکانیده دہند صفت کشکاب کہ در اول ذبول نافع بود بگیرند … کشکاب جو سرطان مادہ کہ شستہ
اندران بپزند و روغن بادام یا روغن کدو بران چکانیده بدہند و طریق شستن سرطان در قول شیخ گذشت و نسخہ قرص کافور در قول صاحب کامل گذشتہ
دیگر قرص کافور بگیرند تخم کاهو ہفت درم گل سرخ ترنجبین ہر یک دو درم طباشیر مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ ہر یک دو درم تخم خرفہ مقشر درم مغز تخم کدو چہار درم
رب السوس سہ درم کافور نیم درم کوفتہ بیختہ بلعاب اسپغول قرص سازند نوع دیگر طباشیر گل سرخ ہر یک پنج درم تخم خرفہ مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدو صندل سفید
ہر یک سہ درم تخم کاهو تخم کاسنی ہر یک چہار درم سرطان سوختہ رب السوس ہر واحد یک درم زعفران کافور ہر یک نیم درم … درم کتیرا صمغ عربی ہر یک یکنیم درم
کوفتہ بیختہ بلعاب اسپغول یا لعاب بہدانہ سرشتہ اقراص کنند و در بعضی نسخہ … الطیب یک یک درم زیادہ کردہ اند و کافور یک درم ست و اگر طبع نرم باشد قرص
خشخاش دہند و نسخہ آن در قول صاحب کامل گذشت و یک نسخہ قرص … در قول شیخ در تدارک احوال تابع دق مسطور شد و شبانگاه یک مثقال اسپغول بریان
کردہ و نیم درم صمغ عربی بریان کردہ و نیم مثقال گل ارمنی و یک درم سرطان سوختہ با رب بہی یا با شربت حب الآس بدہند … تدبیر اغذیہ ہر گاہ شربت و کشکاب شیر …
کہ خوردہ باشند ہضم شدہ باشد غذا دہند و ہر قدر کہ غذا خواہند خورد آنرا اندک اندک بتفاریق خورند چند نوبت تا گرانی نیارد و حرارت تب قوی نشود و از اغذیہ …
کدو کاهو و اسفاناخ و کدو مغز بادام پختہ باشند موافق باشد و کشکاب با عدس سرخ و کدو و ساق کاهو کہ بہم بپزند و یا روغن بادام یا شیرہ مغز بادام بدہند و قلیہ کدو و قلیہ
و قلیہ اسفاناخ دادن جایز است و اگر نان پاکیزہ را در آب گرم تر کنند پس آب از ان برفشند و نان را در آب یخ آغشتہ بخورانند حرارت تب را باطل کند و اگر
قوت ضعیف باشد بدل آب سرد شراب ممزوج تر کنند چنانکہ شراب یک جزو در آب سرد سہ جزو باشد و اگر وقتی صفرا غلبہ کند مصوص … کہ در قول شیخ
گذشت موافق باشد و زیرباج اگر سخت ترش نباشد بدراج و چوزہ مرغ خانگی و مغز بادام بسیار و با شکر چاشنی کردہ نیک پختہ شده و نان فطیر نشاید خورد و آب بسیار
سخت سرد زیان کلی دارد و در حریرہ کہ خداوند ذبول را سود دارد و رطوبت افزاید در قول صاحب کامل گذشت … ابو منصور گوید کہ … ماء الشعیر کنند و اغذیہ
معمول از بقول سرد و رطب مثل خرفہ و ملوکیہ و کاهو و کدو و خیار و بادرنگ دہند و اطلیہ بارده مثل صندل و گلاب و آب خرفہ و کشنیز تر و کافور بعد خلو معدہ از طعام بر سینہ گذارند
و در فصل سرما در مسکن ایشان آتش و دخان نباشد و لباس جامہ خفیف بپوشند و خانہ ایشان پوشیدہ دارند تا زکام و نزلہ پیدا نشود و دوست … با غم ملازم نکنند
اگر روز طویل باشد در آن مرتبہ سوم قبل از وقت عشا داخل شوند و قرص کافور … کہ حمیات محرقہ را نیز نیکوست نسخہ او ہمانست کہ در قول جرجانی
گذشت الا در سیجاوزن طباشیر پنج درم و تخم کاهو نہ درم و تخم خیارین پنج درم ست و تخم کاسنی دو درم زیادہ … دو درم صفت سفوف کہ اصحاب دق را دہند
چون طبیعت ایشان نرم باشد گل سرخ طباشیر ہر یک پنج درم گل ارمنی صمغ عربی ہر یک دو درم عصارہ زرشک عصارہ سماق ہر یک سہ درم تخم حماض مقشر گلنار ہر یک دو درم
… کشنیز در سرکہ تر کردہ بریان نمودہ دو درم کوفتہ بیختہ دو درم از ان صبح … و لعاب بہی رب بہی رب سیب … و جالینوس گفتہ کہ اصحاب
محتاج بتبرید آب شدید البرد مقدار کثیر آن نیستند زیرا کہ با اعضای اصلی ایشان بسبب لاغری قلت گوشت و خون … ابتدای وقوع
ایشان اندر دق آب سرد … بنوشانید و در ان نشانید صحت یابند و آنرا گویند کہ حمی دق محتاج باسہال نیست چنانکہ حمیات عفنی … محتاج اند و نہ محتاج
بچیزی ملطف و مفتح سدہ است چنانکہ حمیات یوم بدان محتاج اند و ثابت گوید کہ اگر اصحاب دق را از شربت … کنند یک مثقال از …
قرص … نسخہ او ہمانست کہ در قول شیخ گذشت و در ان بارتنگ ست لیکن در سیجاوزن گل سرخ شش درم زیادہ ست و وزن مغز بہدانہ نیز شش درم ست …

ماء الشعیر طائی که در آن قطع کدو نیز پخته باشند بنوشند و بلکه دو مرتبه و اجتناب از یبانی داشتن بهتر و روغن بادام غذا سازند و هرگاه طبیعت ایشان متحمل گردد عوض ماء الشعیر
آبیست جو که بدان صمغ بریان پاشیده باشند بنوشند و همچنین شکر را گفته بهترین چیزیکه بدان تبرید قلب اصحاب دق کنند و تسکین عطش ایشان کنند آنست که آب جو
افشرده بر برگ تره انداخته بگذارند و آب آن افشرده بر برف سرد کنند و در آن اندک آب جو مخلوط کرده پارچه بدان آلوده بر سینه گذارند و چون گرم شود تبدیل آن نمایند تا آنکه
تازه که با آب سرد شسته و در آب سرد کرده باشند. مریض را اندرون بدن خود سردی احساس نماید تشنگی او ساکن گردد و بدان روغن گل مخلوط سازند اگر در شکم ورم حار باشد
باشند بخورند و در حالت ضعف باید که از تبرید قلب غافل نشوند و همچنین از اغذیه بارده و هوای سرد که ایشان را بول بار بار بسیار گردد و آب مستسقی شود پسندد که این شربت که در را
در دق نافع دیدیم چون در ابتدا باشد و در جمیع حمیات حاده خصوصاً که با اطفال عارض شده با انحیف خاصه کهول آن نهایت با خیار و خیار استعمال کنند و چندکس را دیدیم که
ایشان را تب حاد عارض شده و مبادرت بشرب شربت کردند نمودند و مفلوج گشتند و باید که هرکس بقدر قوت و مقدار مرض خویش بخورد و صفت شربت که بکار آید آب
تمرهندی و آب انار شیرین و آب توت سیاه و آب حماض و آب سیب و آب ترش و آب به و آب ریباس و آب غوره و آب هندوانه و گلاب و آب خیارین و سرکه خمر
هرکدام استار و کدو منقی ده استار گرفته بکوبند و در دیگ انداخته پنج من آب بران انداخته بجوشانند با آتش ملایم تا به دو رطل آید بعده این آبها تمام آبها در دیگ جمع کنند
و بران دو نیم من نبات سفید انداخته بقوام آرند پس فرود آورده دو مثقال کافور خالص و پنج استار طباشیر سوده آمیزند و در ظرفی نگهدارند و استعمال نمایند و باقی همانست
که در احوال سابق گذشت تجدید یک و یک من شربت نیلوفر یا حماض یا شربت صندل با خشخاش یا شیره تخم خرفه یا آب زبیبا یا ماء الخیار یا ماء القرع هرکدام که حاضر باشد بنوشند و غذا
ماء الشعیر مع گوشت بزغاله و بچه مرغ و ماهی کوچک رضراضی و ملوخیه و اسفاناخ و قرع و یا چه بزغاله و روغن بادام با خشخاش بقدر قوت خورند و چون تب خانه بود و بدن ذبول
شروع کند آبهای کوزه یا آب انار یا دو مثقال از زرین قرص کافور بدیهند و نسخه آن طباشیر مغز تخم کدو و مغز تخم خیار تخم خرفه هریک چهار درم گل سرخ هفت درم عود هندی کثیرا
صمغ عربی هریک دو درم اصل السوس صندل سفید ترنجبین نشاسته شکر طبرزد هریک سه درم کافور زعفران هر واحد یک درم کوفته بیخته بگلاب یا لعاب اسپغول قرص ساخته
در سایه خشک کنند شربتی یک درم یا قرص کافور و قرص خشخاش که در قول بیاحب کامل گذشت بقدر یک مثقال با شیر خر یا شیر زنان هرکدام که خواهند بنوشند و مکرر بخورانند
باقی تدبیر در احوال سابق گذشت انطاکی گوید که ملاک امر در این تبرید و تو فیر رطوبات است تا حرارت مشتعل از تحلیل بدان مشغول شود و الطف آن اغذیه مولد خون بود
الالتصاق و شبث آن بسرعت گرد و مثل شیره بادام شکر و قشور رمانی بچه با کیان مع کدو و خرفه دارد مجرب النیت کیا کیان را قطعه قطعه نموده بکوبند و با مغز بادام سوده و شکر
و سرادسند نموده در آب بپزند و بریزند تا مهرا گردد و استعمال نمایند و اکثار گل ارمنی و گلاب و شکر و مالش بدن بدهنها مثل بنفشه و کدو و کاهو و فاغیه و سورو و فرش گلها و تبرید
و اگر بهایند نشستن در آبزن نعیم کتعالیل و تعدیل هوا و تبرید و حتی الامکان احتیاط از جماع و ازالیاف مخفف مثل الشمعه و ... از قرب آتش و آفتاب نمایند و سزاوار است برای
ایشان ملازمت لعابات و دهنها و راحت و لباس معتدل و کتان و شرب شیر تازه با شکر بسیار نافع ست و آنچه تجربه کرده ایم آنست که بگیرند آب کاهو و گلاب و آب خلیق
هر یک جزء و آب ... نیم جزء و بدان ... آرد جو و سفیداب مخلوط کرده بر بدن طلا نمایند و تکرار مع ملازمت چیزها که مذکور شد و گاهی احتیاج بلشو و نزد شدت اعراض
لقطع زفرلیش از آن هنگام مثل آن چیزی نیست و لیکن غذا ماء الشعیر سبز و لعاب قطونه مع امرود و سینه ... بشود همچنین آب خیار و شکر ست و از اسهال مفرط اجتناب کنند
با آنکه با بعض ... تحلیل کنند و بران اکثار از خیارین یا بهادشتن آنها با آب نیم گرم و روغن گل لازم ست و هر تب دق که در مرطوب باشد سهل تر بود و بالعکس کذا اگر کسی
نسبت با سنها و بعدهم آن الیقین مادر ست گویند که همه آنچه در سل و قرحه گذشته و قرص گل و کافور و ریوند و شربت عناب و مطبوخ افتیمون فواکه و شیر تازه و روغن بادام و شکر گل
و شوربای چوزه مرغ با نواع البقول استعمال کنند کیمیا است در جربات خود بنوبیسد که با قرص کافور خاصه سه هیم با شربت انگوری وقت سحر قبل از طلوع صبح و شیره خرفه سه هیم وقت
طلوع آفتاب و غذا در چاشت سه هیم گاهی بیات و زن دفع میشود و گاهی به سه و زن سه هیم و اگر بیمار قوی باشد بحمام سفیر ستیم که بتدریج در آب گرم در آید و چون خوب گرم
شود غافل او را در آب سرد بنید از ند یا آب سرد چند کوزه غافل بر سر او بریزند و بدین حیله چند دق شفا یافته اند صفت قرص کافور خاصه کافور سه جزء زعفران
چهار جزء و مغز تخم کدو پنج جزء و مغز تخم خیارین چهار جزء و عسل سفید چهار جزء کوفته بیخته بعسل اقراص سازند و آیین حب بتدریج دق زائل سازد صفت حب کو زعفران
ربداننگ افیون بزرالبنج هریک نیم مثقال گل ارمنی مغز تخم کدو تخم هندوانه گل نیلوفر گشنیز مقشر صمغ عربی طباشیر تخم خرفه هریک دو مثقال تخم خشخاش مغز تخم خیارین

هر یک سه مثقال کافور نیم مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته بقدر نخود حبها سازند هر صبح هفت حب با شیره تخم خیارین سه مثقال و شربت نیلوفر و شربت انار هر یک پنج مثقال
بدهند و در نسخه دیگر وزن گل ارمنی دو نیم مثقال و طباشیر سه مثقال و تخم خشخاش سه و نیم مثقال و کافور دو مثقال است و مریضی که دق مرکب داشت و سواد [illegible]
در بدن او بود و زانو از وجع مفاصل چنان بسته بود که اصلا حرکت نمی‌کرد و بغایت بی قوت بود اول بروغن شبت بر زانو مالیده شد بنهایت نافع آمد و اندکی تریاق
خورانیده شد و اندک منضجی که در تپ بلغمی میدهیم و بشیاف یلد و مرتبه حل طبیعت کرده شد یک تپ لثغه مفارقت کرده و بجهت دفع تپ دق دو هفته باین ادویه مداومت فرمودیم
تپ زائل شد و قوت گرفت ادویه اینست نبید زبیب تازه و قرص عنبر محلول در عرق کاسنی و عرق نیلوفر و عرق بید مشک هر یک دو مثقال قرص کافور خاصه نیم مثقال
چون هوا گرم بود شبانه روزی چهار مرتبه این داده میشد و یکدو مرتبه آب هندوانه باندک قرص عنبر محلول غذا دیگر اگر تیزی طلب کند اندک داده میشد غذائی حوق
و هر چه باو میدهند باید که کم کم باشد اگر چند دفعه بدهند باکی نیست بلکه لازم است سعید گوید که تدبیر این تپ بحسب درجات آن منقسم به سه قسم است تدبیر درجه اول
بشرب ماء الشعیر و بعده بشرب شربت خشخاش با آب سرد کنند و اگر جسم خالی از عفونت باشد شیر خر بنوشانند بعد اعتنا بان خوردن غذا بدان از حشائش بارد
مثل کشنیز و کاسنی و جو و نوشانیدن آب شیرین و بعد شرب شیر بدو فوق را آب انار بنوشانند و از بقول بارد مثل کاهو و خرفه غذا سازند و خیار خورانند و غذا از شوربای
بچه مرغ یا چه نیز غاله شیر خواره بدفعات دهند تا هضم ایشان فاسد نگردد و حریره از آرد سفید و شکر و بادام سازند و در آبزن یکبار قبل از طعام بارد یا بعد آن نشانند در آب نیلوفر
و کاهو بنشانند و در حمام داخل کنند و سوم روغن بنفشه و کدو بر بدن مالند و بعد غسل در حمام در مسکن ها رونشانند و کافور و صندل بویانند و بر فرش رطب خواب کنند و اگر
حلوا طلب کنند حلوای شکر و خشخاش و روغن بادام دهند و گلاب بر سینه بمالند و لباس نرم بپوشانند و اگر تپ ظاهر [illegible] قرص کافور سحرگاه و ماء الشعیر صبح و بعد آن انار بدهند
و سفوف مربر بدهند و از اسهال باستعمال سفوف حب الرمان حذر کنند و علاج درجه دوم استکثار از مشروبات بارده رطبه است مثل ماء الشعیر که دران خشخاش پخته باشند
و شربت شیره تخم خرفه با طباشیر و کافور و در حمام داخل کنند و روغنهای مرطب بمالند و تعدیل هوای مسکن کنند و غذا بچه مرغ و نیز غاله خورد سازند و بر بستر رطب خوشبو بخوابند و
دکسر تیزی حرارت قلب ایشان کنند بهر چیزی که بسوی آن سبیل یابند و تدبیر درجه سوم آنست که طمع در صلاح او ننمایند و شهوت پس اگر اسهال عارض شود و مواد
ترتیب بود بالجمله تدبیر این قسم بسیار صعب است زیرا که شفای وی نیست الا واجب است که تدبیر مریض بتدبیر مرطب نمایند در حفظ قوت او کنند و از چیزی که اشتهای او کند
منع نسازند که این تدبیر گاهی مرض را تاخیر نماید و تا مدتی حیات او طول کشد حضر گوید که غرض از علاج آن مقصود بر تبرید و ترطیب است پس اگر مرطب غیر مبرد دهند آنچه
تبرید کند شریک نمایند و اگر مبرد دهند آنچه ترطیب نماید قرین او سازند اگر مزاج مریض طلب نماید مثال این آنست که ثمر مرطب است لیکن غیر مبرد زیرا که او
گرم است و مزاج خود بسیار بدی بدهند که ازان اندک بآب بسیار ممزوج کرده دهند تا اینکه ترطیب کند و همچنین حمایت کنند آنچه از مبردات دهند بنوعیکه بدان چیزیکه دران
ترطیب باشد مخلوط سازند یا آن چیز در نفس خود مرطب مع تبرید باشد مثل تخم خیارین مغز تخم کدو و در آبزن داخل کنند بعد آن روغن بنفشه و بادام بمالند و ماء الشعیر بنوشانند
و غذا از بقول بارد و رطب سازند و هر دوا که دران تریاقیت مع برودت باشد مثل کافور آن دق را منفعت شدید نماید و شیره تخم خیار و مغز تخم کدو و شربت انار شیرین
و شربت خشخاش با قرص طباشیر کافوری بدهند و اگر اسهال از شرب شیر با روغ بهم رسد گلقند چند روز بخورانند تا شکم باعتدال آید بعده اعاده آب فواکه و شیره جو بزور با قرص
مذکور نمایند باقی همانست که در قول قرشی و غیر آن مسطور شد میر محمد حسین مینویسد که در دق اندر مرتبه اول تبرید و ترطیب باغذیه و ادویه مبرده مرطبه چون ماء الشعیر
و جوزه مرغ و شربت عناب نیلوفر و شیره خرفه و سکنجبین بدهند و شفتالو و زردآلو بخورانند و آنچه در درجه دوم یا نزدیک آن رسد بعلاج قوی تر محتاج باشد پس بهم
شب شیره تخم خرفه در عرق گاوزبان گرفته با یکی از اشربه مذکوره یا قند سفید شیرین ساخته و مقدار شعیره کافور ریاحی اندران حل کرده بدهند و اگر قرص کافور وغیره
که در قول صاحب کامل گذشت دهند رواست و در وقت طلوع آفتاب نیم سیر ماء الشعیر با پنج درم قند سفید گرم یا سرد بحسب میل طبیعت بنوشند و آنچه اشربه
شیرین مذکور شد بر تقدیری توان داد که خوفی از استحاله او بصفرا نباشد و الا اجزا از شربت نیلوفر و شربت حماض و لیمو و ترنج و سکنجبین انار ترش نتوان داد و سفوف
سرطان تالیف صاحب تحفه جهت دق و سل و سرفه و لینت طبع و منع نزلات حاره بغایت نافع است و چون کار رخداد این بحد ذبول رسد در حق قوت انعلاج
دمی سبت باز دارد و هیچ آرزوی که از اغذیه و اشربه و غیر آن او را پدید آید منع نفرمایند و باقی در اقوال سابق گذشته مصنف خلاصة الحکمت میگوید که هر چند

اطبا تجویز شربت بنفشه و نیلوفر و در صورت سرفه والا شربت اترج و لیمو وغیره نموده اند لیکن آنچه احقر تجربه یافته شیرینی را درین تب مضرت بسیار است اولی آنست که
مطلقاً آنرا استعمال ننمایند شریف خان می‌نویسد که من علاج مدقوقی که بدرجه دوم رسیده بود بنوشانیدن شیر خر نمودم با شربت نیلوفر و وقتی قرص طباشیر قابض و
گاهی قرص کافور حسب حاجت استعمال کردم و شیر اولا از هفت توله شروع نمودم تا سه روز همین قدر توقف کنانیدم بعد ازان هر روز یک یک توله افزودم تا آنکه
با یاو آثار رسید بعده همین قدر وقفه نموده باز زیاده کردم پس هنگامی که آنرا سوء هضم وغیره عارض گردید از شرب او باز داشتم و بعده بار دیگر دادم جالینوس گفته
که اگر تدبیر آبزن و مرخ باب بنودی بعلاج دق سبیل نمی یافتم مولف اقتباس می‌نویسد که تدبیر بیمار دوم مرطب از نه وجه باید کرد اول در تدبیر لباس و هوا و مسکن و مفرش
چنانچه در خانه که آب آگذر باشد و باد شمال را ممر بود باید که طبقهای بسیار پر آب گرد او نهند و خیار و بادرنگ و کدو و ترنج و هندوانه پاره پاره کرده دران اندازند
و همچنین گلهای بارد خوشبو وغیر خوشبو مانند گل نیلوفر و بنفشه و گل کدو و چاندنی و گل سرخ و سداگلاب سدا سهاگن و یاسمین بیلا و هار سنگهار و بید مشک کرنه
و نارنج و کاغذی و داودی پیش نظر دارند و همچنین از گلها و برگهای سبز توده توده گرداگرد بیمار نهاده دارند و لخلخه بصندل و گلاب و سرکه و آب یخ آنرا تر دارند و در
شبانروزی چهار پنج مرتبه تجدید نمایند و زمین و روی دیوارهای خانه را بآب گلاب و سرکه تر سازند و شاخهای تر مانند خرفه و لبلاب یمانی و چاندنی و بید مشک و باقلا
و کشنیز سبز مع گل پیش بیمار دارند و هر چند ساعت تازه سازند و تمام درون و بیرون خانه را بگل سفید خوشبو که آنرا بهندی پنڈول گویند یا گل ملتانی و یا
گل ارمنی و نیشاپوری تازه تازه بمالند و باقی همانست که در قول جرجانی گذشت دوم تدبیر حمام و آبزن اگر در آب حمام گل بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و خطمی و کاهو
و کشنیز همه سبز هر یک سه قبضه بپزند بهتر باشد و آبزن باین طور سازند گل بنفشه و نیلوفر و گل کیل و کاسنی و خیار و سداگلاب باقلا و هار سنگهار و سدا سهاگن و چاندنی
و کشنیز هر یک پاو آثار برگ بید و کاسنی و کاهو و کشنیز و گلاب و خطمی و خبازی هر یک نیم پاو و جو مقشر نیم آثار خیار و بادرنگ و کدو هر یک نیم آثار و پنج توله مغز تلون
سپاو و گلاب هفت شیشه آب شیرین بقدر حاجت برادهٔ صندل سفید شش توله همه یا هر چه ازینها بدست آید بکار برند و دو ساعت نجومی قبل از آبزن آن جوش
بدهند و اگر از یک ساعت نجومی در آبزن نیز بیمار بنشیند باید که او را بر کرباس مفروش نشانیده بردارند و گوشه‌های او گرفته بآهستگی در آبزن فرو گذارند و دو سه مرتبه
بردارند و بگذارند پس بیرون آورده روغنهای مرطب بمالند و یک ساعت نجومی استراحت فرموده غذاهای قویه مرطبه بدهند گوشت بزغاله و بره و بچه مرغ خانگی که دران جو مقشر پخته باشند
بدهند و باقی در قول شیخ گذشت سوم تدبیر تمریخ ادهان مرطبه چون روغن کدو و بنفشه و کاهو و خشخاش بچهارم حصه شیر بز یا زن و یا خر و مسکه گاو و یا بز و باید که بعد نیم ساعت
به پنبه نرم مدور فوق تن را پاک نموده باز تجدید تمریخ نمایند و بعد از غذا همین فرمایند چهارم تدبیر دادن شیر خر و بز و زن پنجم تدبیر دادن مرغ و طریق این هر دو در باب سل
مسطور شد ششم تدبیر استعمال حبوب و سفوفات و اقراص و عرقیات و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و این همه در ذکر ادویه نافع دق مسطور شدند هفتم تدبیر اضمده
و اطلیه باید که قبل از غذا بکار برند بدین صفت کشنیز سبز و گل سرخ و لبستان افروز هر واحد یک توله کشنیز خشک تخم کاهو صندل سفید گل ارمنی هر یک ثلث ماشه
کافور سه ماشه بر حوالی دل ضماد کنند و پارچه کتان آن چسپانند و نگذارند که خشک شود و ضماد آرد جو باندکی کافور بسیار مجرب است هشتم تدبیر تنقل بزور بارده مانند
مغز تخم خیار و بادرنگ و تربز و کدو و مغز بهی باید که بر برف سرد کرده میان هر دو طعام بکار برند و اگر اندکی کافور و نبات سوده بران پاشند بهتر باشد و همچنین انار
ولایتی و به و سیب و زرد آلو و ناشپاتی و تربز و عناب و انگور تازه در عرق بید مشک و برف پرورده نهم تدبیر اغذیه آنچه درینجا سودمند است آنست بنوانش مسلم یا مقشر
که با پالک هندی و رومی یا برگ کاهو و یا کشنیز و یا کاسنی یا بارتنگ یا خرفه پخته باشند یا نان تنگ و یا برنج دهند و یا کدو و سبز و خیار و بادرنگ پزند و توری
و بهیندا و امثال اینها تنها یا در لحم بزغاله و بره پخته دهند و یا کله پاچه بز و یا جوجه مرغ و ماهی خرد دهند و ماء الشعیر ساده و سرطانی و لحمی النسخه نافع است فائده اگر که
طبع نرم شود باید که پست کناره شاه بلوط و سنجد و زعرور و قرص طباشیر قابض لولوی علوی خان و حب و سفوف لولوی ایشان و هند نسخه قرص که ذیل دو که مرکب کند
صفت حب کافور طباشیر سرطان مع خته ابریشم مقرض مروارید ناسفته کهربا صندل سفید لعل یاقوت رمانی و سفید مهره خطائی الخیار دم الاخوین مغز بهدانه نشاسته
بریان شادنج مغسول عصارهٔ لحیة التیس صمغ عربی حب الآس کثیرا رب السوس هر واحد یک درم مغز تخم کدو و خیارین و کاهو هر واحد یک نیم درم لسد سوخته اقاقیا
مغسول طین ارمنی گل ارمنی و قبرسی مختوم و [illegible] هر یک یک درم زعفران افیون هر یک سه حبه کافور چهار حبه بلعاب [illegible] حبها سازند شربتی یک [illegible] با عرق بید مشک صفت

سفوف مذکور مروارید ناسفته لبسد زهر مهره صندل سفید زرشک ابریشم مقرض طباشیر پوست بیرون پسته دانه هیل کشنیز خشک انار دانه سماق همه بریان کهربا مصطگی گل کاسنی
هر یک یک مثقال ورق طلا عنبر اشهب هر یک دو دانگ ورق نقره یک مثقال و یکدانگ تخم بارتنگ تخم شربتی هر یک سه مثقال شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
با عرق بارتنگ غذا آش جو بریان با چهارم حصه آن عدس مقشر بخته دهند و رازی فرموده که حب الآس مانند آن در آش جو بخته دهند و هرگاه که بیمار را از ضعف غشی آید
باید که ماء اللحم ساده و یا ممزوج بشراب چهارم حصه آن دهند بگیرند گوشت بزغاله از چربی پاک کرده بوزن یک نیم پاو و در پاتیله قلعی دار نهاده گلاب بیدمشک و آب انار
هر یک پاو آثار داخل کرده سر آنرا پوشیده باتش ملائم بپزند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز نا پخته باشد از و بگیرند و بیفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس آن
آب را در پاتیله انداخته و اندکی روغن بادام یا گاو مطیب ساخته و اندکی کشنیز خشک و نمک لاهوری اضافه نموده بجوشانند که بنیم آید بنوشانند و هر روز تازه تیار سازند ماء اللحم مرکب منقول از
قوانین العلاج که درین باب بسیار مفید است گوشت بزغاله پنج آثار کشنیز خشک و انه هیل آمله ساذج هندی هر یک دو توله نمک لاهوری و پیاز در روغن گاو
بریان کرده سیب لاتی ده عدد کسیر پاو آثار صندل سفید سه توله گل نیلوفر گل گاوزبان تخم خرفه هر یک شش توله مغز تخم کدو پنج توله برگ گاوزبان ابریشم خام
خاکشی هر یک نه توله آب تربوز و خیار و لیمو شربتی هر یک نیم آثار گلاب بیدمشک هر یک یک آثار عرق گاوزبان بید ساده هر یک دو آثار برگ ترنج و ریحان و پودینه سبز
هر یک یک قبضه بدستور عرق کشند شربتی از هفت توله تا نه توله و مختار ابن هبل فرموده که خاکشی مدبر با شیر بز درین باب عظیم الاثر است و طریق او انیست که خاکشی قدر که
خواهند در پارچه هفت دو ته بسته در دریائی که آب آن شیرین بود یک میل و یک مرتبه غوطه دهند و در سایه خشک ساخته با شیر بز یا خر یا ماده اسپ بعمل آرند و بدانند که چون نوبت بذبول
رسد عقب آن غشی متواتر و خفقان و اسهال ذوبانی و تشنج و زحیر و تهیج اطراف افتد و عرق بسیار آید درین حالت دست از علاج باز کشند و بیمار بر آرزوئی که از اقسام اطعمه
و اشربه در دل داشته باشد هرگز باز ندارند که قریب موت است تا خواهشی در دل نماند اما آنجا که تپ دق صاحب ورم باطنی را افتد باید که بکلی عنایت در تحلیل و اصلاح
آن مصروف دارند و آنچنان باشد که آبزنها و حقنه های محلله معتدله و همچنین ضماد و اغذیه و اشربه بعمل آرند و هر دوائیکه تحلیل و اصلاح ورم نماید اگرچه گرم بود بکار برند
خصوصاً که تریاقیتی در ان باشد و در استعمال مبردات چندان دلیری ننماید کرد که ضرری عظیم رسانند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که زنی را از صعوبت وضع حمل
و سوء تدابیر در رحم ورم پیدا شده بود و مدت آن دراز گشته و تپ آهسته چند روز ظاهر و گاهی مخفی بود و بذبول انجامید الدواء که از اطبابت و تونی داشت حقنه های
نرم و منضج و محلل و معتدل چون شیر گاو و پارچه دران تر کرده و فرزجه های محلله در هفته دو سه نوبت اورا فرمودی بهمین تدبیر آن ورم تحلیل یافت و خلاص شد و ایضاً دختری
نوجوان در غب خالص بسبب کثرت استعمال مبردات ورم رحم پیدا شد و تپ خفیف و حبس حیض داشت و نوبتش بذبول رسیده بود و اطبا تپ دق تجویز کرده قرص کافور
و ماء الشعیر سرطانی میدادند و هیچ فائده نمیکرد و من از معاینه قاروره و نبض و دیگر عوارض دریافت کردم که تپ دق نیست همه عوارض از ورم رحم اند و امر باستعمال حقنه های
لینه منضجه معتدله علوی خان فرزجه ها و طلیه ها و اضمده کردم و دوا شیره حب الکاکنج و تخم خربزه هر یک نه ماشه صندل چهار ماشه در عرق کدو و انشر خار هر یک توله بر آورده شربت کشوث
علوی خان و شربت بزوری هر یک دو توله داخل کرده دادم و غذا شوربای بچه مرغ با نان تنک مقرر کردم بهمین تدبیر در مدت دو ماه صحت کلی حاصل شد اما در حالت
ترکیب دق با حمی عفنیه بعد از رعایت اشتراک تدبیری نمایند که نضج و تحلیل خلط عفن کند و آنچنان باشد که اگر تپ صفراوی بود شربت بنفشه و آلو وغیره دهند و اگر
تپ بلغمی بود پس مطبوخ افسنتین و شربت بزوری حار دهند و اگر تپ سوداوی باشد مطبوخ بسفایج وغیره دهند و اگر احتیاج باستفراغ آید جهت دفع عفونت برفق
مغز خیار شنبر با شیر خشت و ترنجبین و گلقند و روغن بادام دهند بعده قرص گل صغیر و طباشیر و یا زرشک با شربت بزوری مروق بید ساده و یا گلو دهند و بعد از زوال
تپ عفنی بمعالجه تپ دق مشغول شوند مهما امکن نگذارند که طبع نرم گردد و اگر نرم شود باید که بزودی تمام در حبس آن کوشند بدستوریکه سابق نوشته شد و شخصی از
طفولیت بنزله بارد مبتلا بود و حمی شطر الغب از مدت شش ماه میداشت آخر سقوط قوت و اشتها و لاغری بدن بدرجه نهایت رو نمود و اطبا حمی دق بسبب انتقال
شطر الغب تجویز نموده بقرص کافور و آب بید ساده و دیگر مبردات علاج میکردند سود نداشت تا مدت نه ماه هیچ سود نکرد چون بمن رجوع کرد تپ بلغمی لازمه نزله تشخیص کرده
قرص افسنتین سه ماشه در خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه سرشته همراه مروق گلو که بر رخت نیم بیخ پرسه توله و اصل السوس هفت ماشه و شربت کشوث علوی خان و شربت بزوری
معتدل هر یک یک توله داخل کرده دادم و گفتم که هر روز مروق بگنیم توله هر دو شربت شش ماشه انسانه نمایند تا یک هفته و وقت شام حب سیماب بمطبوخ

صبح عرقی که در نزله معمول ست باید داد و غذا شوربای بچه مرغ و سنگخواره و نخودآبی بنان ده تنوری مقرر کردم و گفتم که بعد هفته مروق و شربت بدستور یکه اضافه نموده بودند بکار برند و بعده هردو مضاعف دهند تا یک هفته و همچنین بکار برند و حب بمعمول دارند ازین تدبیر در مدت دو ماه صحت کلی یافت

دق الشیخوخة

یعنی دق پیرانه هرچند این مرض از جنس حمیات نیست لیکن عادت اطبا بران جاری شده که آنرا بعد حمی دق ذکر میکنند زیرا که این هر دو مرض در بعض لوازم چون دقت جسم و لاغری آن مشترک اند و انسان بصورت مدقوق مینماید و اگرچه میان اسباب این هر دو منافات ست و معنی دق الشیخوخة استیلای یبوست بر مزاج است بنیت گاهی با وجود غلبه خشکی بر مزاج حرارت و برودت معتدل بود و این کمتر است و گاهی با خشکی برودت نیز غالب بود و این حال را دق الشیخوخة و دق الهرم نیز نامند که بدن را پیش از رسیدن وقت پیری احوال پیری از ذبول و یبس و شکن بر اعضا عارض شود و درین مرض پیران سریع تر از جوانان افتند و جوانان سریع تر از صبیان واقع شوند با آنکه گاهی جوانان و صبیان را نیز عارض شود و اسباب این مرض پنج نوع ست یکی استیلای برودت از شرب آب سرد در غیر وقت او چنانچه بعد حمام و جماع و عقب حرکات سخت و ریاضت قوی یا در حالت ضعف بدن در هنگامیکه مسام کشاده باشد و قوت تحلیل شود و اعضا کشیدن آب سرد بسوی احشا حرکت نمایند آب اعضای باطنی را سرد کند و معده و حرارت غریزی را ضعیف نماید و بدان سبب قوت غاذیه از کار خویش باز ماند و همچنین در حمیات عفونی که هنوز ماده خام باشد و قوتها ضعیف از آب سرد خوردن سردی غالب شود و ماده بفسرد و قوتها از کار باز ماند چنانکه در آخر زمانه پیری باشد دوم بخارات ردیه اخلاط بارده که بجانب دل صعود کنند و مزاج دل را سرد نماید و حرارت او منطفی شود و مزاج او بسوی جمیع اعضا سرایت کند سوم حرارت که بسبب ریاضت یا حمیات محرقه یا اوجاع شدیده و غیر آن رطوبات را تحلیل کند و بسبب فنای رطوبات حرارت غریزی بمیرد و عقب آن برودت پیدا آید و یا آن حرارت رطوبات را بگدازد و این انجماد حرارت غریزی بخنق و غمز زیر خود نماید و عقب او بسبب خمود حرارت و بجهت عدم ورود بدل طبیعت ضعیف گردد و برودت و یبوست غلبه کند چهارم استفراغات قوی که روح و ماده حرارت غریزی در آن استفراغ خرج شود و قوتها تحلیل گردد و حرارت غریزی ضعیف شود پنجم افراط تبرید باشربه و اضمده و اغذیه بارده در علاج اصحاب حمیات حاره و دق و دیگر امراض گرم بدانسبب حرارت غریزی منطفی گردد و مزاج متغیر شود و سردی غالب آید بالجمله چون این مرض مستحکم شود علاج نتوان کرد و اگر آنرا علاج بودی پیری و موت را باز داشتندی و علامات این مرض آنست که بدن و چهره خشک و بدرنگ بود و باشد که رنگ او بسبزی گراید و بصورت مدقوقان بود و علامات ذبول و نحافت و قشف پیدا باشد مگر با وی اشتعال و التهاب تپ نباشد بلکه اگر ملمس او سرد بود و اگر با یبوست برودت باشد و نبض مریض مثل نبض اصحاب حمی دق نبود بلکه صغیر و بطی و متفاوت باشد مگر آنکه ضعف اشتداد نماید که در آن هنگام نبض در تواتر سرعت کند خصوصا در کسیکه او را این مرض از شرب آب سرد بهم رسیده باشد و بول ایشان سفید رقیق مائی باشد و احوال مریض از خشکی و زوال نضارت اعضا مشابه احوال پیران باشد و قلت اشتها و ضعف هضم بود علاج بتدابیر مرطب و مسخن در تعدیل مزاج کوشند تا مرض مستحکم نشود مثلا بعد از خشخاش یک ماشه جواهر مهره نیم ماشه در خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه و ورق طلا یک عدد آمیخته بخورانند و شربت یاقوت علوی خان دو توله در عرق عنبر شش توله حل کرده تخم ریحان و تخم بالنگ یک یک ماشه بالتشبیع بنوشانند و بعد یک ساعت نخودمی پنج عدد زرده بیضه مرغ نیم برشت خورانند و بالایش چهل درم شراب انگوری دهند و بعد دو ساعت حمام آبزن سازند که مرزنجوش و گل بابونه و گل عاشقانه و تخم گاوزبان و تخم انجره هر یک دو مشت در ان پخته باشند و بعد یک ساعت از آن شوربای بچه بز یا مرغ و یا کبوتر بچه که در ان دارچینی و خولنجان و زنجبیل داخل کرده باشند با نان دهند و خواب کنند و چون بیدار شوند و غذا نیک هضم شده باشد روغن نرگس و سوسن و خیری تنها یا باهم بر همه بدن بمالند و وقت شام ماء اللحم با شراب ممزوج اول بدهند و بفاصله نیم ساعت نخودمی دوای صبح نوشانند و بعد هضم دوا غذا شوربا با نان دهند و خوردن مربای زنجبیل و سیب و ترنج و انناس و شقاقل که با عسل ساخته باشند بسیار نافع ست و همچنین لیسیدن عسل تنها و همچنین نوشیدن شربت سیب چهار توله در عرق کیوڑه و بادرنجبویه هر یک شش توله مفید و رازی گفته که شیر گاو تازه نیم پاو با سه توله قند سفید تا دو هفته خوردن رافع این علت ست و باید که ابتدا مسخنات قوی نکنند والا مریض تغیر مزاج دفعة هلاک گردد بلکه بتمهل و تدریج استعمال نمایند و از هرچه محلل بود باز دارند و ترک ریاضت کنند شیخ میفرماید که معالج علاج این مرض هنگام غیر استحکام آن کند که مستحکم نشود و نزد استحکام امید نمی باید که زمانه هلاکت اندکی دیرتر شود بدان که شفا حاصل گردد و قانون معالجه ایشان تسخین و ترطیب و لزوم رطبات یکی حمام چنانچه ...

و آنرا استعمال نکنند مگر بعد هضم طعام زیرا که اگر آنرا عقب تناول طعام استعمال نمایند قوت را ساقط کند دوم حقنه معمول از کله پاچه و نخود و گندم مرسیاه ده دانه انجیر خشک
و بابونه از هر یک نیم رطل با دو اوقیه روغن کنجد و قدری روغن بادام استعمال کنند و مالش بدن بالای طعام استعمال نمایند و شیر از پستان مکیدن این جماعت را شدید النفع است و
عسل برای آنها نهایت نافع بود چنانچه او در اصحاب حمی دق بغایت مضر است سوم هر غذای مرطب سهل النفوذ سریع الانحدار که در آن لزوجت نباشد مثل مرق اللحم و زرده
بیضه نیم برشت و شراب رقیق خوشبو قلیل المقدار برای ایشان شدید الموافقت است و واجب است رعایت ترطیب ایشان از ادویه و اضمده و مروخات و اغذیه و غیره که در باب دق مذکور است
و بدان چیزی مسخن از روائح مخلوط سازند اما لائق و حرجانی بنویسند باید دانست که این علت را علاج از بهر آن باید کرد تا مستحکم نشود و چون مستحکم گردد زود هلاک کند و اصل علاج
این مرض آنست که جهد نمایند تا مزاج را در گرمی و تری باعتدال آرد و آنچه در آن اعانت کند حمام و آبزن بعد انهضام طعام است و این حقنه آنرا موافق باشد صفت آن
سر و پایچه بره را پاک کرده بکوبند و یک مشت نخود و یک مشت گندم و ده درم شبت و ده درم بابونه و ده درم خار خسک و ده عدد انجیر سیاه فربه در پنج من آب بپزند تا دو سیر
از آن آب بماند صاف کرده مقدار ده استار یا ربع من از این شوربا بستانند و ده درم روغن گاو و ده درم روغن کنجد تازه و پنج درم روغن بادام اندکی موم گداخته بهم بیامیزند و حقنه
کنند سه روز متواتر و پنج روز ترک نمایند و باز این حقنه سه روز دیگر بکار برند و پنج روز دیگر بگذارند باز حقنه کنند چند بار برین ترتیب این حقنه بعمل آرند و هر بار که حقنه کنند از پس آن اعضا
را بروغنی لطیف مثل روغن نرگس و سوسن و خیری چرب کنند و هر صبح ترنج مربی و زنجبیل پرورده و شقاقل پرورده باندکی از عسل آن بخورند و پس از یک ساعت
پنج زرده بیضه نیم برشت یا بیشتر بخورند و بالای آن مقدار چهل درم تا پنجاه درم شراب انگوری بخورند و دو ساعت بران صبر کرده در حمام روند و چون از آن برآیند ایشان [illegible]
کنند شیربای لحم بره بنخود و توابل پخته بخورند و شیرینی از عسل سازند و اگر اراده خوردن شراب بعد طعام کنند از صد درم زیاده نخورند و بوئیدن نرگس و مرزنجوش و ترنج و
عود صلیب سود دارد و هر گاه قوتی بدان باز آید و اثر تری ظاهر گردد معاجین کبار چون دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق کبیر موافق باشند و از مجامعت دور باشند ابن [illegible]
گوید که حیله کنند بهر حیله لطیفه تا بدن فربه شود و این چنان باشد که عسل مربیات حاره مثل عسل زنجبیل و [illegible] و مانند آن بدهند و شوربای لحم بره و کبوتر بچه غذا سازند و
شراب رقیق صاف بنوشند و در آبزن که اندر آب آن بابونه و مرزنجوش پخته باشند بنشینند و خوشبوی یاسمین ببویند و بعود تبخیر کنند و در شب بدن را بموم روغن که از روغن خیری
یا نرگس ساخته باشند چرب کنند ابن الیاس گوید که هر صبح شربت سیب شیرین ده درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا از زرده بیضه نیم برشت و هریسه معمول از لحم بط و [illegible]
و ماء اللحم و نخود آب بلحوم مرغان و بره دهند و عسل با شکر سفید ایشان را النفع بین کند و ابدان ایشان را بقیروطی متخذ از روغن بنفشه و کدو چرب سازند و [illegible] و روغن گاو و
و پیه بط و اکیان مرغابی سازند خجندی گوید حق آنست که شفا درین مرض متعذر است زیرا که آن ترطیب و ترطیب باغذیه بود و آن بهضم تمام شود و هضم در ایشان ضعیف بود بسبب
برودت و آن محتاج بتسخین است و اکثر [illegible] نبات مجفف اند بلکه همه مسخن قوی مجفف باشند و گویند که نافع تر چیزی برای ایشان از شراب ممزوج بعد هضم غذا است و اول از لحوم است

ذکر اعراض تابع حمیات

باید دانست که اعراضی که در حمیات متشنه میگردد مثل تقشعر و برد و قشعریره و عرق بسیار و رعاف مفرط و قی غلیظ و اسهال و ضعف و یبس فم و عطش شدید و سبات
کثیر و سهر لازم و خشونت زبان و عطاس سخت و صداع صعب و سعال متواتر و سقوط اشتها و بولیموس و شهوت کلبی و شهوت ردی و فواق است و مجموع بیاید که
گاهی حمیات را اعراض کثیر مختلف تابع میشود پس بعضی از آن مشاکل حمی ملائم مزاج آن بود و علاج آن مثل علاج تپ باشد مثلا صداع که در تپ بسبب ابخره حاره متصاعد
بسوی سر عارض شود و علاج تپ علاج صداع بیان [illegible] تدبیر باشد و بعضی اعراض مخالف مرض بود و علاج او مضاد علاج مرض باشد و چون قصد بعلاج یکی از آن هر دو
نمائیم دیگر زیاده شود پس درین هنگام میباید که نظر کنند هر کدام از آن هر دو که قوی تر و غالب تر باشد بر مریض قصد مداوات آن نمایند و عنایت بعلاج آن باشد پس
اگر مرض قوی تر و عظیم الخطر بود قصد علاج او کنند و از عرض نیز غافل نباشند و اگر عرض قوی تر و خوف از آن شدید تر باشد قصد مداوات عرض کنند بعد از آنکه از مرض
غافل نباشند مثال این آنست که تخمه را تپ دموی باشد و علاج آن فصد است مگر آنکه معده آن علیل بود و بسبب تخمه که او را عارض شده یا فساد طعام که در معده او باشد گردد
و او را ازین غثیان لذع و تقلب نفس عارض شود و بسبب این قوت او ضعیف گردد درین صورت اقدام بر فصد نباید کرد زیرا که اگر فصد آن کنند ضعف قوت و انحلال زیاده شود
بسبب نقصان حرارت غریزی باخراج خون بلکه قصد علاج معده و تقویت آن نمایند تا آنکه امر او مستقیم گردد بعده فصد مریض کشایند و ایضا مثال آنکه بسبب

کہ انسانی را تپ حادث باشد و آنرا غشی بهم رسد پس طبیب را امر مضطر بدادن شراب ریحانی برای غشی و استعمال اشیای مسخنہ از خوف انحلال قوت حیوانی گردانند و اگرچہ شراب
در تپ افزاید لیکن غشی از روی خوف اعظم ست پس تقدیم علاج حمیات اعراض تابعہ نماید و سائر امراض کہ بادی اعراض ردیہ باشد باید کرد چنانچہ در اوجاع قولنج ہنگام اشتداد
صاحبش را اشیای مخدرہ مسکنہ اوجاع دهند و اگرچہ در سبب ضرر افزاید و آنرا اعراض تابع حمیات قبض شکم و غشی و غیر آنست کہ در قول شیخ مذکور شد و سعی باید
کہ حدوث تپی کہ تابع اعراض غریبہ باشد از استشعار اعضای رئیسہ مشارکت بود و استدلال بران غشی عظیم باقی متواتر یا سعال مقلق یا عرق مفرط یا سهر قوی ست
بعضے متاخرین مینویسند چند اعراض کہ در حمیات حادہ پدید آیند اگرچہ مہلک اند لیکن باید کہ بی تدبیر نگذارند و آن تشنج یابس و قی الدم و نفث الدم و درد شکم و درد سر کہ بعد
تنقیہ افتد و ضیق النفس و کرب و عسر البلع و احتلام و غیر آنست کہ در قول شیخ گذشت و از ابتدا اہم مہلک اند خصوصاً کہ بعد از تنقیہ افتند

تدبیر نافض و قشعریرہ و برد

یعنے لرزہ و فراشا و سردی کردن باب گرم و سکنجبین مجرب ست و بعضے ادویہ نافع لرزہ در انواع حمیات خلطیہ مسطور شدہ و بقول شیخ آنچہ از ینہا تابع او عرق بود آن
صلاح یابد و محتاج تدبیر نباشد و بحرانی را واجب ست کہ معارضہ ننماید بدفع از ادویہ باردہ و حابسہ زیرا کہ ضعیف کند و غیر بحرانی را گاہی بستن دست و پا و مالش نرم گرم کردن
پوشش و مالیدن روغن شبت و بابونہ اگر احتیاج افتد ساکن نماید و اما قوی از اعراض مذکورہ چون دوام کند در حمیات باشد یا در غیر آن لازم ست کہ دست و پا را در مواضع کثیر
بربندند و بر روغن بابونہ و اصل السوس بمالند و بعضی تقویت این روغن بمثل قاقلہ و جندبیدستر و سداب و شیح و پودینہ و بورق و فلفل و عاقرقرحا می نمایند و گاہی ازین
تجاوز میکنند باستعمال لطوخات خردل و حلتیت و گاہی این ادویہ را بقدر قاقلہ تا آخر در آب می پزند بعدہ دران روغن را جوش میکنند و آب جرجیر درین باب بسیار نافع
اگر بر بدن بمالند و یا در روغن بپزند و ہمچنین پودینہ دشتی و آب اوست صفت روغن جید برای این عوارض بگیرند شبت خشک و مرو پودینہ و سداب و فلفل و عاقرقرحا
و در شراب نیک بجوشانند پس صاف کردہ بنصف او روغن کنجد داخل کردہ بپزند تا آب فانی شود و روغن بماند و بمالش استعمال نمایند و از روغنهای قوی
در مثل لرزہ تپ ربع روغن قسط و روغن قیصوم و روغن سوسن و روغن بادام تلخ ست و در ریکاب قیر و روغن بقدر سہ درم فلفل و یک انگ عاقرقرحا سودہ
آمیزند و افتیمون در روغن کنجد جوشانید و یا زیت کہ دران کرفس پختہ باشند استعمال نمایند و دخول در زیت گرم بسیار نافع ست و گاہی احتیاج بمشروبات
افتد و اکثر آنست کہ شرب آب بسیار گرم و انکباب بر بخار آن تسکین لرزہ نماید و اگر ازین ساکن نشود و مادہ غلیظ تر باشد در آب انیسون و پودینہ و تخم کرفس و مصطکی
و جرجیر و شبت و مانند آن بجوشانند و بتخیر آبیکہ دران مثل شیح و قیصوم و پودینہ و شبت و اذخر و سداب و مرزنجوش و قسط جوشانیدہ باشند باید کرد و بزور حار و جمیع
ادویہ قوی الادرار تسکین لرزہ نماید و از ادویہ مسکن لرزہ عظیم در تپ ربع و مانند آن کہ از اخلاط غلیظ حادث شود آنست کہ قسط یک مثقال با آب گرم بخورند یا غاریقون مثل او
در آب گرم و غاریقون را منافع عظیم ست و گاہی با آن اندک افیون می آمیزند و خواب و عرق می آرد و شدت لرزہ و غیرہ را دفع میکند و ایضاً ایارج بمقدار مثقالی با آب گرم
بخورند و ایضاً ابہل وزن مثقال با آب گرم و ایضاً فطراسالیون مثقال با آب گرم و از مرکبات تریاق فاروق و تریاق حکیم غزہ و کمونی و فلافلی ست و شربت
عسل کہ دران مثل سداب و حلتیت و عاقرقرحا و فلفل جوشانیدہ باشند حب مجرب کہ مریض یک ساعت قبل از لرزہ بخورد و بستر دراز شود و ہوای ... بالش و پوشش
گرم بود پس تعدیل یا منع او نماید بگیرند میعہ و افیون و جاوشیر و فلفل ہر واحد یک جزو و بروغن گاو سرشتہ بقدر باقلا بخورند ایضاً بگیرند جاوشیر و جندبیدستر و فلفل و حلتیت
و عاقرقرحا و افیون اجزا مساوی و مثل او ساختہ استعمال نمایند نسخہ دیگر حب بگیرند جاوشیر و سکبینج و انجدان و زیرہ سیاہ و تخم کرفس و فلفل ہر واحد یک نیم مثقال زراوند
و زعفران و زراوند و جندبیدستر و فربیون و مرزنجوش و نانخواہ و زنجبیل ہر واحد دو دانگ تخم حرمل و عاقرقرحا ہر واحد یک مثقال العسل معجون سازند شربتی یک ... با آب بسیار گرم
و گاہی بران نوشیدن شراب گرم کردہ و ادویہ اغذیہ گرم و اسہال مثل ایارج و سفرجلی تمری حاجت افتد بلکہ اگر لرزہ متعب و خصوصاً بدون تپ شد حب منتن بخورند
کہ این شفائی ست صاحب کامل گوید کہ علاج لرزہ و قشعریرہ آنست کہ مریض آب گرم جرعہ جرعہ بسیار دفع نوشد و عضلات ساقین و ... العصابہای عریض
بربندند و سفل قدم و کف او بمالند و دست و پای در آب گرم گذارند و لزوم پوشش جامہ ہا نمایند پس اگر لرزہ و قشعریرہ مدام بسیار پیدا شود باید کہ مالش ران
بدستہای بسیار باعتدال نمایند تا آنکہ مالش سائر بدن را عام گردد و در زمانہ اعراض او دست را بروغنی کہ دران حاشا و پودینہ کوہی و بابونہ و مانند آن پختہ باشند

چرب کرده باشند و اگر تب بلغمی و سردی قوی باشد درین وقتها اندکی فلفل با جند بید ستر حل کنند و اگر غاریقون یک درم تا یک مثقال بخورند لزوجه حادث از اخلاط بلغمی غلیظ لزج
را منقطع [illegible] نماید و همچنین بوزیدان [illegible] اگر با ماء العسل بخورند گیلانی گوید که وقت لرز بدن هر دو پای مریض را در آب گرم نهند و روغن شبت و روغن بابونه گرم
کرده بر مهره های پشت و بر دست و پای بمالند و قدری فیون و ورق الخیال یا قوتی معتدل الحار ممزوج کرده بخورانند قبل از لرزه و عقب آن گلاب گرم کرده بخورند

تدبیر افراط عرق در حمیات

بقول شیخ بحرانی را حتی الامکان منع نباید کرد و چون ضرورت افتد و از حد تجاوز کند باید که ترویح و تبرید مکان نمایند و اگر کفایت نکند مریض را بمکان سرد و گهواره نشانیده
بجنبانند و عرقی که آید آنرا بار بار خشک نکنند که این سبب [illegible] و سست و گاهی غشی می آرد بلکه نشف اورا در غشی افزاید و ترک نشف عرق و حبس کردن لازم است که مالش بدن
بروغن گل [illegible] بروغن مورد و بروغن بید و بروغن گلنار نمایند و یا بهی و زعفران و سیب و [illegible] و گل سرخ و گلنار و دیگر قوابض را آب نشانیده صاف کرده در آن روغن
انداخته بپزند تا آب فانی شود و آن روغن را سرد کرده بمالند و گاهی حب الآس و گلنار و کهربا مثل غبار سوده و مانند آن ادویه قابضه بر بدن می پاشند و حبس عرق میکنند و گاهی
حبس میکنند بسرکه ممزوج با آب عصاره حصرم و طبیخ گلنار و طبیخ مازو و طبیخ سورد و آب بید عجیب است و آب حی العالم همین اثر دارد و چون [illegible] کرده و ازین ادویه حبس
عرق نکرد طلا بلعابات بارده و بصمغ نمایند و خصوصا چون در امثال این صندل و کافور آمیزند و خصوصا چون باین هر دو طلا کرده بهوای سرد ترویح نمایند و در
اشتداد امر واجب است که برف بر دست و پا نهند یا اطراف در آن نهند و یا بآب سرد غسل کنند اگر بران صبر نمایند و حرارت شدید و [illegible] و قوت قوی باشد عباس گوید
که اگر عرق مفرط باشد و خوف سقوط قوت بود بدن را بروغن [illegible] مورد یا آب سرد [illegible] سوده باگلاب یا بروغن خلاف چرب کنند و یا گل سرخ خشک و مازو سوده بر بدن پاشند
و اگر مکان مریض گرم باشد بجای سرد که در آن هوای سرد آید نقل کنند تا بدن بدان قوت یابد و عرق بایستد جرجانی گوید که تدبیر باز داشتن عرق آنست که جامه سبکتر
کنند و هوای خانه خوش گردانند و اگر حاجت آید برگ مورد تر و آب بهی بروغن گل بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بر پشت و مفاصل بمالند و اگر مورد تر نباشد برگ خشک مورد
و گلنار و گل سرخ و عصفر و بهی پاره کرده در آب بپزند و بقدر چهارم حصه آن آب روغن انداخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر مازو نیز کوفته با ادویه مذکور بپزند قوی تر
باشد و برگ مورد سوده بر بدن پاشند و اگر افراط عرق از حد بگذرد لعاب اسپغول [illegible] با آب صمغ عربی آمیخته طلا کنند بعضی متاخرین می نویسند که اگر عرق بحرانی باشد
و علامتش آنست که [illegible] پاس نهایت یک شبانه روز ماند و بر مریض [illegible] راحت و خفت رو دهد [illegible] بلکه چیزهای معرقه نوشانند تا طبیعت را مدد کنند
و اگر عرق ضعف و ثقل [illegible] ظاهر گردد [illegible] حبس کنند [illegible] و این روغن در حبس آن عجیب الاثر است آب بهی سیب [illegible]
و آب گل سرخ تازه و حب الآس تازه [illegible] برابر همه آمیخته بجوشانند که آبها سوخته روغن صاف نموده تخم مورد و گلنار و صندل سفید و مازو و کهربا [illegible]

تدبیر رعاف مفرط

تبرید و اطلیه و اضمده بارده کافوریه و افیونیه استعمال نمایند و آب سرد بر سر ریزند و طلا و نشوق روغن بادام کرده و مسکه [illegible] ادویه نافع رعاف است و بقول شیخ واجب است که منع
رعاف بحرانی مبادرت نکنند تا ممکن [illegible] و چون باز داشتن رعاف در حمیات حاده واجب گردد دست و پا را ببندند و محجمه بجانبی که مقابل منخر راعف باشد بر جگر یا طحال نهند
بعد تبرید آن موضع که از طرف او خون آید باید کرد و حتی الامکان تا وقتیکه از تبرید رعاف بند شود محاجم نباید نهاد و در بینی بعض قطورات مذکور در باب رعاف
بچکانند و اگر نافع نباشد تبرید بمبردات مذکور در باب آن نمایند و گاهی [illegible] رعاف بهم رسد احتیاج اعانت آن [illegible] و در آن شفای ربع
باشد و اگر خوف افراط رعاف باشد آنچه مذکور شد بعمل آرند جرجانی گوید که یخ بر سر و پیشانی نهند و پلیته با آب سرگین خر تر کرده در بینی نهند
یا قطره از آن آب در بینی چکانند شخصی را دیدم که هیچ تدبیر رعاف باز نتوانستم داشت از دست همان جانب فصد فرمودم [illegible]

تدبیر قی مفرط

اگر بحرانی نباشد تبرید بند نمایند تا ضعف و غشی نیفتد پس باید که پوست سماق و طباشیر و زرشک هر واحد یک ماشه سوده با شربت انار [illegible] دو توله آمیخته بلیسانند و آب
سیب شیرین و به شیرین و انار ترش کوفته گلاب هر یک هفت توله پوست بیرون پسته هفت ماشه بجوشانند تا بنیمه آید صاف کرده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند

واز صندل و تخم خرفه و تخم سوروز و گل سرخ هر یک نیم ماشه در آب گلاب و آب بهی و سیب ترش سرشته بر فم معده ضماد نمایند و لشیاف نرم ماده را باسفل مائل سازد اغلب …
است و اگر بلغمی سوداوی برآید اکثر هلاک میسازد شربت سیب و سکنجبین متنبطری هر یک دو تولہ در آب برف نوشانند شیخ میفرماید که در بحرانی را نیز قطع نکنند مگر بضرورت
یعنی چون ضعف قوت و در اکثر اوقات قی و غثیان ایشان بلغمی منقطع میشود و بمعونت چیزیکه اخراج خلط سوداوی بدان کنند مثل سکنجبین ساده و آب گرم گاهی احتیاج افتد
بقوی کردن تب بسبب آن سکنجبین ساده سکنجبین بزوری کنند و اگر خلط متشرب بطبقات معده و غلیظ باشد بهتر آنست که اسهال مثل صبر مغسول و ایارج کنند و اگر متشرب
نباشد اکثر ایارج و صبر نفع کند و اگر متشرب غیر غلیظ باشد سکنجبین و آب گرم آنرا پاک کند و بعد از آن تعدیل او بشربت آب انارین نمایند و اگر آنرا قی کنند بار دیگر بنوشانند
تا اعتدال و تسکین یابد و همچنین شربت النعناع بانار دانه و گاهی تسکین او … معده نماید اگر قی صفراوی باشد و واجب است که اشیای عفص ممسک قی بخورانند …
قابض که او از خلط متشرب قریب نمایند زیرا که آن مادری است در تشرب خلط افزاید و اما خلط غیر متشرب گاهی اشیای عفص بلغمی دفع کند و اگر چه غلیظ مائل باسفل
باشد و گاهی معده را بر قی کردن آن از فوق قوی نماید اگر خلط رقیق باشد و اما چون قی از صفرا دوام کند و از قبیل متشرب نباشد استعمال اقراص طباشیر و خصوصاً ضماد
نافع بود مثل ضماد مرتب از پوست بیخ انار و مازو و مانند آن چون اقاقیا و گلنار و گل سرخ بشراب ممزوج بالصبر که ممزوج برای قی سوداوی مفرط اسفنج در سرکه ترکرده
بر معده نهند و اگر حاجت باشد ادویه قوی تر از ادویه مذکوره باسبع استعمال نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که هرگاه ماده تب حوالی فم معده باشد غثیان و تهوع و
کرب قوی بود دفع کم کنند پس اگر اراده قی کردن باشد سکنجبین و آب گرم جداب باشد و اگر ماده متشبث بمعده غلیظ باشد ایارج فیقرا که صبر مغسول در آن باشد بمعده … یا حب صبر
باید داد و بعد آن آب انار ترش و شیرین دهند تا حرارت ایارج را تلافی کند پس اگر قی امتداد کند و از افراط آن ضعف گردد شربت انار که در آن نعنع و سینه پخته باشند
و آب سیب ترش یا آبهای که پوست بیرون پسته در آن جوشانیده باشند آنرا بازدارد مسیحی گوید که اگر با تب قی عارض شود شربت انار منعنع یا رب ریباس یا رب بهی
یا رب غوره بدهند و پوست سیب یا آب سیب میخوش با پوست بیرون پسته بنوشانند و بر معده ضماد صندل و گلاب و آب سیب و آب بهی سرد و آب بید باندکی کافور … نهند

تدبیر اسهال

که صاحبان تب را عارض شود طباشیر کشنیز بریان کتیرا گل ارمنی اسبغول مساوی سفوف ساخته دو درم با شیره تخم خشخاش و خرفه هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه
شربت خشخاش دو تولہ بدهند و اگر با اسهال خون هم باشد قرص کهربا سه ماشه با شیره کشنیز خشک و خرفه و خشخاش بریان هر یک پنج ماشه شیره بهدانه سه ماشه لعاب
ریشه خطمی چهار ماشه شربت خشخاش دو تولہ شربت حب الآس دو تولہ اسبغول بریان پنج ماشه بدهند و غذا شوربای ماش مقشر برنج بدهند و حکیم علوی خان علاج این
در باب اسهال گفته ایم بدان رجوع نمایند و آنچه بطریق اغذیه نفع کند یا ماش بریان و عدس بریان کشنیز سماق هر کدام از این سه درم بعد جوشانیدن و پختن آن آب آن
با انار دانه ترش کرده بخورند ابن عباس گوید که اگر با تب طبیعت نرم باشد آب بست بو صمغ عربی و گل … هر واحد یک درم بدهند و اگر در ان حب الآس
یا قطعات بهی بجوشانند بهتر باشد و شربت سفرجل و شربت ریباس نیز نفع کند و سفوف معمول از اسبغول و تخم ریحان اندکی بریان کرده با اندکی صمغ عربی و گل … طباشیر
بدهند و غذا بوره زیره باج ترشی با انار دانه یا خرفه یا حماض معمول بسماق یا غوره یا زرشک سازند و اگر صلاح نباشد آب بست جو نوشانند پس … طباشیر قابض با شربت سفرجل
و اگر لین طبیعت با خون باشد سفوف الطین یا سفوف کهربا با سماق یا آب خرفه و غیره که در علاج آن … درست بدهند و معهذا باید که نظر کنند اگر اسهال بسبب بحران …
شده باشد قطع او نه از واجب است بلکه آنرا ترک نمایند مادام که قوت متحمل باشد مگر آنکه اسهال اسراف نماید و قوت ضعیف گردد پس آنچه … طبیعت کند استعمال نمایند

تدبیر عطش مفرط

شیره بزور بارده مانند خیارین مغز تخم کدو دهند و دانه هر یک نه ماشه شربت نیلوفر چهار تولہ و یا افشره تمر هندی بنگاه دهند و یا لعاب بهدانه دو ماشه اسبغول هر یک سه ماشه در گلاب
نیم پاو و مدام بهدانه و یا آلو و یا یخ در دهن داشتن و مضمضه با نیها کردن نفع کثیر دارد شیخ میفرماید که واجب است چرب کردن سر بروغنی بارد مثل روغن تخم کدو
و کاهو بسیار سرد کرده و بر سر ریزند و بر تارک او نهند اگر با لثتی مثل نزله و غیره نباشد و ایضاً آبهای سرد مثل جرادة کدو و خرفه و کاهو بکار برند و در دهن گرفتن
لعاب بهدانه مخلوط بروغن گل اعلی یا بالقوع آلو و حب مغز خیار و بادرنگ و کدو و خشخاش سیاه و اصل السوس حب قوم در قرابادین برای عطش و از اشیای … مکیدن

تمر هندی ست و عطش گاهی از یبوست بود و آنرا خواب قطع کند و گاهی از حرارت باشد و بیداری آنرا منع نماید

تدبیر خشونت و لزوجت و سواد زبان

شیخ میفرماید که لزوجت را بخیزران یا بشاخ بید در روغن گل و شکر طبرزد آلوده بخراشند تا آنکه پاک شود و یا باسفنج و اندک نمک و روغن گل زیرا که از حرکت آن بیرون بسیار شود و نیز دو خشونت او بغیر لزوجت بلکه از یبوست باید که سپستان یا تخم آلو یا نبات بقدر باقلا در دهان گیرند و بهدانه ترطیب زبان و منع خشکی او کند و باید که دهان بسیار گشاده بر پشت خواب نکنند که این هر دو زبان را خشک میکنند و باید که سیاهی بر زبان ایشان نگذارند بلکه بجالیات معلومه بخراشند و الابخارات خبیثه بسوی سر صعود کند و بعضی در سرسام اندازد

تدبیر سبات

که اصحاب حمیات عارض شود روغن گل و سرکه برابر آمیخته بر تارک بمالند و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نرگس بوی یابند و بقول شیخ بکلام و آوازهای بلند از سبات باز دارند و عطسه آورند و محکم بربندند که از آن الم یابد بحسب قدرت اگر مانعی نباشد و شیاف لطیف بردارند اگر قبض طبع باشد و در اوقات راحت تپ تنبیه باید فترت تپ لازم است و سایل تقتیل گردن و حجامت نمایند

تدبیر سهر

یعنی بیداری که آنرا ارق نیز گویند شیخ میفرماید که روغن خشخاش و استنشاق بار روغن تخم کاهو و روغن نیلوفر و کدو و الصاق چیزی از مخدرات مشهوره بر صدغین و انکباب بر بخره ادویه مرطبه و اشمام نیلوفر و لفاح و ریحان بگلاب پاشیده از بعید نطولات مرطبه جمله معلوم شده و همچنین اگر غذا باده مانع نباشد خوردن شربت خشخاش و لعوق او لعبه تدبیر نهادن چراغ با روبروی مریض و غیره در باب سهر مذکور شد و چون خفت و سکون از نوبت یا از شدت تپ دریابند مداومت شستن سر به آب طبیخ خشخاش سیاه باید کرد بروج شیخ آن نمایند و اگر در آنجا خاطر بد رقی باشد آب مطبوخ تمام اکلیل الملک و اقحوان و خشخاش و شستن سر بخار او آنکه با تمام در آن نفع کند صاحب کامل گوید که هرگاه با تپ سهر باشد باید که مریض اخشخاش تازه بشکر بخورانند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو مرلی به بنفشه تر ببوشانند و بنفشه تازه بر سر ضماد کنند و آب مطبوخ متفشر نیمکوفته و خشخاش مع پوست و بنفشه تازه و گل بابونه و جراده کدو و مانند آن تکمید سر نمایند و این تدبیر وقتی بعمل آرند که سهر از علامات بحران نباشد و هرگاه سبب بحران باشد تا یقین آن مریض نمایند و طبیعت او را بچیزی مشغول نسازند و باید که شیر از بهر بچاره دور دارند زیرا که گاهی ضرر عظیم میکند و از آن خوف ورم دماغ بود از بهر آنکه در شیر تحلیل قوی ست پس اگر در سر باده ملاقات گردد تحلیل آن نماید سعید گوید که مریض اخشخاش تمام از شیر پخته بدهند و شربت خشخاش و بنفشه ببوشانند و افیون بیویانند و بر صدغین آن طلا سازند

تدبیر عطاس شدید

بقول شیخ گاهی ضرر عطاس شدید بالشان بسیار شود زیرا که کشیدن دماغ و اعضای صدر را ایذا رساند و سر ایشان را از بخار ممتلی سازد و قوای ایشان را ضعیف کند و گاهی رعاف آرد پس واجب ست که پیشانی و چشم و بینی بمالند و دهن بگشایند و حنک را بزور بمالند و بر گردن را بکشند و قلب و ضع آن کنند و دستها و پا بمالند و در گوش و غنهای نیم گرم مایل بانک حرارت اندازند و ترطیب عضلات و فک بروغن های طب سازند و زیر قفا تکمیه گرم کرده نهند و از خواب یکبارگی بیدار نسازند و از غبار و دخان و هر چیزیکه در بوی او حدت باشد احتراز نمایند و پست و گل باکوله اسفنج بحری ببویند ابن عباس گوید که آروغ بسیار آورند و حبس نفس نمایند و اطراف و سایر بدن لاسیما گردن را بروغن های مرطبه مثل روغن بنفشه بمالند و اندک در گوش بچکانند و نقره قفا بخرقه گرم بالیتم تکمید نمایند و آنجا که عطسه حبس باشد و سر بخارات پر گردد و اراده آمدن او کنند فتیله کاغذ در بینی داخل کنند و گردن بسوی بالا بکشند و کند شن بوینده

تدبیر صداع و ثقل راس

حجامت بلا شرط نمایند و باشونه بعمل آرند و شیخ میفرماید که در صداع ایشان فصد ست و یاد خصوصاً انهار العصابه بر بندند و کف پا بمالند و شیاف ملین بجای دبات و بسوی اسفل بسر دارند و تقویت سر بمبردات معلومه نمایند و اگر از نزلها سر فرو مانع نباشد نطول سر بطبیخ گل سرخ و بنفشه و جو و برگ بید مانند آن و همچنین روغن گل و روغن بید نمایند و اگر این کفایت نکند نطولات سرده ملینات مثل بابونه و خطمی و اکلیل الملک و مخدرات مثل خشخاش مخلوط سازند و شیر بر سر بندوشند گرمی زوال تپ پس اگر قوت قوی باشد شیر زید و تسند و اگر ضعیف باشد شیر زنان بدوشند و از شیر بز و امثال آن طب فی سباقی حذر کنند و همچنین از جمیع مرطبات از نطولات و دواها اجتناب نمایند و احوال

مرطبات وقتی نمایند که بخار دخانی و یبس قلیل النوم باشد و چون امتلاء در سر از بخار رطب کثرت نماید جذب او بسوی اسفل از شیافات و حقنه‌ها و بستن اعضا می سازند حتی
باید کرد و در ثقل سر واجب است که از دوشیدن شیر بر سر و روغن بر آن یا نطول‌ها و سعوطها اجتناب نمایند بلکه بتبخیرات و نطولات بابونج که در آن بنفشه و سبوس
و مانند آن که مسام را بگشاید اقتصار ورزند صاحب کامل گوید که دوای صداع عارض در تپ آنست که گلاب و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و روغن گل و خیرو و گلاب خیرو
و سرکه بیخته باشد و اگر اندک آب برگ خرفه یا حی العالم یا آب جرادهٔ کدو با وی مخلوط سازند نفع بین نماید و اگر با این قدری صندل و گلاب و بنفشهٔ تازه و نیلوفر آمیزند نیکو باشد
و همچنین اگر بنفشهٔ تازه بر سر نهند و اگر صداع بدین تسکین نشود و این ضماد استعمال کنند صفت آن افیون یک دانگ آرد جو خطمی هر یک یکدرم شیاف مامیثا پوست خشخاش
هر واحد درم همه را باریک سائیده با آب کاکنج و آب خرفه و اندکی سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و روغن نیلوفر معمول تخم کدو در بینی چکانند و نیلوفر و بنفشهٔ تازه ببویند و ماء الشعیر با آب انار میخوش نوشانند و اگر از آن
که در معده چیزی از صفرا است که بخار او بسوی دماغ بر می آید سکنجبین و آب گرم نوشیده قی کنند تا آنکه معده پاک شود و عقب آن شربت غوره و شربت تمر هندی و آب انار میخوش نوشانند

تدبیر سعال

در سرفهٔ ایشان لعاب بهدانه و اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه با شربت خشخاش بنوشند و این حب بمکند در دهن دارند مغز تخم کدو مغز بهدانه مغز تخم خیارین تخم خطمی خبازی نشاسته کتیرا
طباشیر هر یک سه ماشه در لعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند و آش جو با شربت نیلوفر دهند شیخ میفرماید که سرفهٔ اکثر ایشان را از حرارت یا یبس عارض شود پس باید که
حب السعال و لعوقات خشخاشیه مرتب بمبردات بارد و نشاسته و مانند آن در دهان دارند و قیروطیات مبرده مرطبه معمول از روغن گل خالص و لعاب اسپغول و آب خرفه و مانند آن
استعمال نمایند مصنف ملکی گوید که اگر با تپ سرفه باشد باید که در ماء الشعیر عناب و سپستان و اصل السوس مقشر کوفته بپزند و صاف کرده خمیرهٔ بنفشه در آن مالیده یا شربت بنفشه
حل کرده و روغن بادام بران چکانیده بنوشند و لعاب بهدانه و اسپغول با اندک نبات سفید و روغن بادام بدهند و حریرهٔ معمول از آب نسبوس یا معمول از باقلای خشک کوفته
بشکر و روغن بادام دهند و غذا مزورهٔ اسفاناخ و قطف و سرمق و خبازی با ماش مقشر و کشنیز تر و خشک بروغن بادام سازند و وقت خواب این سفوف دهند مغز تخم کدو
و خیار و بادرنگ هر واحد چهار درم صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر هر واحد دو درم مغز بهدانه یک درم همه را باریک سائیده بجز صمغ بیخته دو درم بجلاب یا با نبات و شکر بدهند

تدبیر وجع معده

بقول شیخ از انصباب صفرا بسوی معده میباشد پس اگر در ابتدای دوره تپ عارض شود اندک شربت سیب یا سکنجبین دهند و بعضی مقدار آن
هر دو هر یک دو تولهٔ با گلاب نیم پاو نوشته اند و با سکنجبین تفاحی چهار توله و آلو بخارا ده عدد در گلاب شش تولهٔ مالیده بدهند و غذا شلهٔ اسفاناخی خورانند

تدبیر تلیین طبیعت

هرگاه حبس شده باشد شیرهٔ گل بنفشه گلقند نیم توله آلو بخارا پانزده عدد گلاب آثار گلقند چهار توله و یا تلیین مبارک دهند و بقول صاحب کامل طبیخ خیارشنبر و ترنجبین و تمر هندی و آلو و مویز
و بنفشه و گل سرخ هر واحد بقدر حاجت بدهند و یا لعوق خیارشنبر دهند و قبل غذا آلو بخارای شیرین مملول بجلاب یا شربت بنفشه بخورانند و آب لبلاب با شکر سرخ
و آب انار رین تخم آنها افشرده با شکر بدهند و اگر ازین اجابت نشود و یا مریض از تناول اغذیه ایذا یابد و حبس طبیعت از چهار روز تجاوز کند حقنهٔ لینه معمول از آب چقندر افشرده و شکر سرخ
و مری و روغن کنجد استعمال کنند و یا حقنه که در آن جو مقشر کوفته بست درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و در آن بست درم فلوس خیارشنبر مالیده صاف کرده هفت درم
روغن بنفشه و مثل و مری آن حل کرده باشد بعمل آرند و یا شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و یا شیاف از نرگس استعمال کنند و غذا مزورهٔ لبلاب و روغن بادام و اسفیدباج نرم سازند

تدبیر بطلان اشتها

جوارش فواکه ماشبه یا عرق زرشک نوشش تو دهند و اگر آثار ماده در معده دریافت گردد اول تنقیهٔ آن بقی و مسهل نمایند چنانچه بوعلی سینا نوشته که گاهی بسبب اخلاطی رقیق در معده میباشد
و شناخته میشود از علاماتیکه در باب بطلان شهوت طعام گفته شد پس استفراغ بقی یا اسهال نمایند و اکثر بداخل کردن انگشت در حلق و برانگیختن معده را بحرکت قی و استفراغ یابند و حقنه
چون ماده تلخ یا ترش قی کنند و گاهی از شدت ضعف قوت بود پس معالجهٔ سوء مزاجی که ضعف واجب کرده بضد آن نمایند بدانچه معلوم شده و لازم است که قریب بعض لوبیا سکه
اشتها انگیز و مثل لوبی پست جو سبلوله با آب و سرکه بدهند و جوارش مسوب تپ حیان تپ یعنی بارد مثل جوارش طباشیر و آمله و اندک شراب ممزوج با آب گلاب و آب نیم پخته فواکه حامض

خوشبو مثل بهی سیب بهند و اند که هر که تریص فریض ماهی بزغاله و مانند آن البیسند و بعد ایام اول الضمده مرتب از نواکه که در آن ترشی و صبر باشد چنانچه معلوم شده بر معده نهند و اطریش معده هر روغنهای خوشبو مثل روغن گل و سفرجل بسیار نافع ست صاحب کامل گوید که در سقوط شهوت غذا مع حمیات اشتها را ببوئیدن اغذیه خوشبو بجنبانند مثل شمیدن بچه مرغ کباب و غلاف نموده و تنور بریان کرده پیش وی مریض بشگافند تا بوی آن به باغ وی رسد و شمیدن سیب مطبوخ و نان گرم نیک پخته شمیدن فواکه خوشبو و قابض چون سیب و بهی کیدان آنها اندا ختن لقل نهادن آن بر و غنهای خوشبو مالند و از آنک و صندل و آب سیب و آب طلع بر و غن بید بر فم معده ضماد کنند و باید که برای دادن غذا مریض شخصی متولی سازند که از آن بسیار خوف و حیا کند و قول و قبول نماید و امراین عارض را مهمل نگذارند زیرا که ترک غذا قوت ضعیف و تحلیل کند و اگر ذهاب شهوت بعد مفارقت تپ باقیست عارض شود بعضی و به سهله لینه بقدر احتمال قوت استفراغ نمایند و یا قی آورند اگر بر ایشان سهل بود و با وجود تدبیر کور ریاضت ملائم مثل اندک پیاده رفتن و در گهواره نشستن با واز بلند خواندن و مانند آن از ریاضت و بدن را مالش ملائم نمایند و قبل از غذا اندکی از شراب ریحانی بخورند و یا چند جرعه از سکنجبین عنصلی بنوشند که این منفعت بین نماید و اغذیه خوشبو مثل لحم کباب و ما اغذیه که در حالت صحت خواهش میکرد و بپیش وی آورند که این شهوت های ایشان را بجنبانند

تدبیر بولیموس

که از جوع البقر مانند گلاب عرق بید مشک سرد و برابر و سرکه چهارم حصه آمیخته بدهند و سکنجبین تفاحی در آب سرد بدهند و غذا نان ترید در آب سرد که شربت در آن باشد خورانند و بقول شیخ واجب ست که علاج کنند بمشمومات و گل خراسانی یا ارمنی مبلول بسرکه و ایضا مصوصات و نان پاکیزه گرم گوشت بریان ببویانند و دست و پای بربندند و گوش و موی بکشند و تقویت دماغ بنطولات سرده مرطبه نمایند زیرا که اکثر بولیموس باب حمیات بسبب بطلان حس فم معده بواسطه مشارکت شعبه عصب که برای حس از دماغ بفم معده آمده میباشد و بدان طلب غذا میکند لیکن حس فم معده تقاضای غذا نمی نماید

تدبیر شهوت کلبی

شیخ میفرماید که معالجه آن بمسهلات بارده و بحلاوات نمایند و بقول جرجانی از سکنجبین و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مانند آن حلوا سازند و روغن بادام بدهند

تدبیر غشی

بقول شیخ گاهی غشی در حمیات بسبب انصباب صفرا بسوی فم معده عارض شود پس می باید که قبل از نوبت یا نزد نوبت قطعه نان بسمید با آب انار و آب غوره بدهند و بدانند که چون غشی و تپ جمع شود غشی اولی بعلاج ست و اگر احتیاج طعام افتد اندکی نان ممزوج بمزم شراب کهنه دهند و شربت سیب کهنه که فضول مائیت او تحلیل شده باشد بدهند و بسیار باشد که فصد در غشی فزاید و حقنه لین بموافق تر بود و قی ایشان را نافع ست و بستن ساق و رفتن نهادن دست و پای در آب گرم و هر گاه فاقه از غشی گردد بهتر آنست که ایشان جو سرکرده که در آن انار دانه باشد بخورانند تا از سقوط قوت ایمن گردند صاحب کامل گوید که هر گاه صاحب تپ را غشی عارض شود باید که نظر کنند که سبب حدوث او چیست پس اگر از انصباب صفرا بسوی فم معده باشد آب سرد بر روی صاحب او زنند و فم معده و شکم او را بمالند و دست و پای و عصابه محکم بربندند تا ماده با سفل منجذب گردد و یک لحظه دهن و بینی بگیرند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و شراب رقیق ممزوج با آب سرد بحلق چکانند و چکانیدن سکنجبین و آب گرم در مثل این حال نافع ست بنا بر اخدار صفرا از فم معده بسوی اسفل و یا خروج او بقی و اگر غشی بسبب اسهال عارض شود معالجه اش تدبیر مذکوره ماسوای سکنجبین و آب گرم کنند و گلاب و صندل و کافور بر بینی و اکثر حبهای مع پاشیدن گلاب بسیار سرد بر چهره و نیز شراب کرده بدهند و شربت بهی بنوشانند و بر معده آبهای قابض مثل آب بهی و آب سورد و آب شاخ انگور ضماد کنند و اگر غشی بسبب خبث حمی و رداءت خلط عارض گردد باید که در وقت نوبت تپ عضلات ساق بربندند و قدم و کف پا و دست بمالند تا ماده از باطن بدن بظاهر او و از اعضای شریفه بسوی اعضای خسیسه منجذب گردد و از خواب در زمانه نوبت منع کنند زیرا که از شان خواب ست که مواد را بسوی داخل بدن متوجه میگرداند پس حرارت غریزی را فرو میکند و ایضا از غذا باز دارند تا حرارت غریزی بهضم غذا از انضاج ماده و اصلاح آن مصروف نگردد و در استیلا نیفزاید که اطفای حرارت کند و اما هر گاه غشی در ابتدای نوبت بسبب مبس عارض شود باید که غذا قبل از نوبت تپ بدهند بعد از آنکه نظر کنند که اگر آن غشی صعب باشد نان بشراب رقیق ترکرده دهند و اگر چه شراب تپ را فزاید لیکن تقویت قوت حیوانی کند و بدان غذا دهد و شربت سیب

وآب او وآتش بهی دهند و دست و پای او بر بندند و بمالند تا ماده را باطراف جذب کند و بسوی خارج میل آن نماید و اگر آن غشی قوی نباشد مریض را قبل از نوبت سیب
و امرود و انار بخورانند تا معده بدان قوی گردد و حفظ قوت حیوانی نماید اما هرگاه که تپ ابتدا کند و غشی عارض شود باید که صاحب رانان مبلول الشراب گرم کرده بر بندند
تا نفوذ او بسوی اعضا بسرعت گردد و ترطیب آنها نماید و از تخفیف آنها باز دارد و سعید ابن هبة الله گوید که اگر غشی تابع اسهال بود حبس آن نمایند و اگر تابع
افراط عرق باشد آب سماق بنوشانند و آب برنج بر نهار بیاشامند و اگر منقطع نشود بر بدن کهربا و گل ارمنی و مرو ماز و برگ سوسن برگ طرفا کوفته بیخته بعد چرب کردن
بدن بروغن بید یا روغن گل بپاشند و مسکن مرهم مهبل جال با خیوش سازند و غذا ایچه با کیان آب سماق دهند مولف اقتباس می نویسد که فی الحال گلاب یا عرق
بید مشک بر ریف سر کرده برو و سینه زنند و حجامت بی شرط کنند و شراب ریحانی سه درم ممزوج با آب سرد در حلق چکانند و نان ترید در شراب آب برنج چند لقمه خورانند تا قوت
باز آید پس جهت رفع حرارت شربت سیب و صندل ترش و عرق بید مشک نوشانند و اگر مریض عادت غشی قدیم داشته باشد باید که آنرا قبل از شروع نوبت چند لقمه
نان تنک در آب غوره و یا انار کوهی و یا سیب و یا بهی ترش و یا لیمون کاغذی و اندکے شراب ریحانی تر نموده خورانند

تدبیر ضیق النفس

نقوع سپستان پانزده عدد آلو سیاه پنج عدد عناب هفت عدد بنفشه نیلوفر عنب الثعلب هر یک هفت ماشه با شربت بنفشه دو توله بدهند و قیروطی موم زرد سه توله
و روغن گل هشت توله گداخته آب چراوه کدو و برگ خرفه هر یک نیم توله صندل یک توله کتیرا هفت ماشه داخل کرده بر سینه مالند شیخ میفرماید که ضیق النفس اکثر عارض میشود
یا بسبب تشنج و میل عضلات النفس یا بسبب ماده خانقه نازل بحلق و یا بسبب ضعف مستولی بر عصب که بسوی اعضای نفس آمده و معالجه اول بمراهم مرطبه نمایند و علاج
مدانچه تابع خناق باشد علاج سموم و تعدیل مزاج مانع و مالش گردن بخیز که بسرد و مرطب دو گاهی بر معده نیز مثل چراوه کدو و خرفه و صندل بروغن گل مالند آن نهاده میشود

تدبیر شدت کرب

آنجا که کرب بسیار بود در گهواره دم شته بجنبانند و برگ بید ساده و سیب و لیمو و ترنج و ریحان و گل سرخ و سداگلاب بیراد فرش نمایند و لحجه لحجه بآب سرد که صندل سفید دران سحیق
شده تر دارند و بادرنگ و خیار و سیب و بهی و کدو و تربز بریده ببویانند و در ظرف کلان گلی که پر از آب شیرین باشد انداخته نزدیک بیمار دارند و گویند که پیوسته نظر بران دارد
و انار ترش با شربت نیلوفر بنوشانند و آب حی العالم سبز بروغن گل برابر آمیخته و صندل سفید و حصه افزوده بر تارک سر و معده و دل گذارند و حقنه معتدل علوی بکار برند
نگذارند که کرب مستقر گردد و بخارات خبیثه آن بطبائع بر آید و آنرا مشوش ساخته بهلاکت انجامد بوعلی می نویسد که چون کرب بسبب حصول خلط لاذع در فم معده و حصول
ادبشا و تقلب کثرت نماید تسکین معده از اغذیه کنند و تفریح بمروحه نمایند و در موضع قریب حرکت آب و فروش برگها و شاخهای سرو و یاسمین بارده از نیلوفر و گل سرخ و لخلخه جات
بارده قریب از فواکه خوشبو بارده و صندل سکونت ورزند و بسیار باشد که کرب ایشان را حقنه بارد معمول از آب کدو و خیار و آب خرفه و حی العالم و روغن گل نفع نماید

تدبیر عسر الازدراد

بآبی شوربای خرد در دهن بالتمام سراب بدبه که روغن گل بمالند و یا آب گل سداگلاب و ریحان سبز هر یک هفت توله روغن گل پنج توله بجوشانند تا بهمه آب بسوزد و روغن باقی ماند
گل ریحان و قرنفل مشک هر یک داشته آمیخته بمالند و حقنه بارد علوی ظل ان فی الفور نفع بین نماید شیخ میفرماید که اگر عسر ازدراد و تپ مطبقه عارض شود و فصد کنند و اندک
خون بر آرند و غذا السرکه و کاهو دهند و اگر اشتها دران اندک جید باشد و الا بر ما الشعیر اقتصار ورزند و از قوابض شکم حذر کنند و اگر قبض طبع باشد حمول و حقنه از مسهل بسازند

تدبیر برد اطراف

در روغن دست و پا اندکی جدوار و بسباسه بمالند و جوارش جالینوس بخورانند و بقول شیخ اکثر حرارت ایشان بسوی باطن برای حمایت اعضای رئیسه میرود و اطراف
سرد می شوند و حرارت غائر متحیر بسوی سر میل نماید پس دست و پا در آب گرم نهند و آب سرد نشاید خورد

تدبیر کثرت احتلام

باید که این سفوف بدهند تخم نیلوفر تخم کاهو هر یک نیم توله طباشیر تخم خرفه گل نیلوفر هر یک یک توله تخم تاج خروس دو توله شربتی نه ماشه بآب برف

تدبیر تشنج یابس

باید که سینه و گردن را به قیروطی که از روغن بنفشه بادام هفت توله و موم سفید سه توله و تخم خطمی یک توله سوده آمیخته مرتب ساخته باشند چرب سازند و از تراشه کدو و خیار و برگ خرفه و اسفاناخ و جو مقشر هر یک یکنیم توله و روغن گل دو و نیم توله بر گردن و سینه ضماد نمایند و آبزن علوی خان نافع تشنج یابس تعمل آرند و غذای رقیق مرطب مانند شوربای بچه مرغ فقط نوشانند **انتباه** فواق و قی الدم و نفث الدم نیز از اعراض حمیات ست و تدبیر انها همانست که در محل هر یک مسطور شد مع رعایت تپ

نافض بلا حمی

یعنی لرزه بی تپ پوشیده نماند که هر چند این مرض از اقسام حمیات نیست لیکن بعضی اطبا مثل سمرقندی وغیره بعد بیان حمیات بوجه کثرت عروض او در حمیات آن را در اینجا ذکر نموده اند بالجمله گاهی لرزه بدون آنکه بدن را گرم کند و بغیر آنکه منجر به تپ گردد و باد و ارعاش میشود و سببش اکثر بلغم زجاجی میباشد و از دیگر اقسام نیز ممکن الوقوع ست که بلا عفونت در بدن منتشر گردد و براد و ارتحرک شود و بسوی عضلات بریزد و ببرودت خود آن را ایذا دهد و به تپ نه انجامد بسبب خلو او از عفونت و علامتش آنست که بر سبیل دوره تپ بلغمی هر روز می آید بر وقت معین بی تشنگی و بدون کرب **علاج** تلطیف تدبیر اخراج بلغم باسهال و ادرار نمایند و تعریق بحمام و ریاضت و تعب کنند و این از اسهال اولی بود زیرا که نزد اسهال مواد در جمیع اعضا منتشر گردد پس بهتر آنست که در تعریق و تفتیح مسام سعی بلیغ نمایند و این چنان باشد که قبل از نوبت لرزه بحمام برند و تا دیر نشسته دارند و اگر حمام میسر نیاید این بخور گیرند اشنه سنبل الطیب گل گز برگ نیب برگ قنب برگ ز هر یک نیم پاو بادیان یک چهٹانک و در سبوچه جوشانیده بکار برند و یا برگ نیب خشک و شاهتره و برگ گز خشک و شونیز تنها یا همه را بر اخگر چوب تمر هندی انداخته دخان گیرند که در دو سه نوبت نفع مینماید و کذا بخور کبریت و بخور موی انسان و بخور گهونگها و چون کهنه گردد باید که تنقیه بدن نمایند بطریقیکه در حمای مواظبه گفته شد و اگر بعد تنقیه هم بماند دوای حلتیت قبل از نوبت بوزن یک بند ته بشربت افسنتین یا شربت کشوث علوی خان بقدر احد یک توله بلیسانند و با لالیش شربت بزوری حار شربت بادرنجبویه هر یک دو توله در عرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت توله عرق افسنتین سه توله بنوشانند در دو سه نوبت رفع دوره مینماید و همچنین جند بیدستر چهار حبه فلفل گرد یک نیم ماشه در دوای مسک تلخ هفت ماشه آمیخته بخورانند و شراب بجای یک نیم توله العرق شاهتره چهار و نیم توله عرق افسنتین سه توله آمیخته بنوشانند و ایضاً شونیز تخم بادرنجبویه هر یک یک نیم ماشه در عسل دو توله آمیخته و ایضاً گوشت خشک موشک پران سه ماشه در عسل یک نیم توله و ایضاً گوشت خارپشت و ایضاً گوشت راسو یک نیم ماشه و یا نخواه یک نیم ماشه عسل دو توله و ایضاً مغز هلیله سه ماشه بعسل دو توله و بستن اطراف و مالش و تمریخ بروغن قسط در راحت عظیم الاثر ست و همچنین خوردن قسط شیرین یک مثقال و نیمه آن نیز از نافع کم ...

احکام نکس

بدانند که نکس باز آمدن مرض را گویند قبل از آنکه بحال صحت اول از قوتهای بدن غیره آمده باشد و نکس از اصل مرض بدتر بود بنابر آنکه مردم اول از صحت در مرض افتند و قوت کشیدن بیماری دارند بخلاف نکس که مریض بران ضعیف تر بود چه در حالت ضعف قوت می افتد و قوت او از مرض ضعیف شده پس طبیعت مقاومت معاودت مرض نتواند کرد و نکس دمی تر الیست که زود تر افتد زیرا که هنوز قوت مریض ضعیف باشد که مرض باز عود کند و نکس دو نوع ست **یکی** آنکه بسبب خطای مریض یا طبیب در تدبیر افتد و این سالم تر ست از آنکه بدون خطای تدبیر پدید آید و خطا چنان باشد که در حالت نقاهت مریض سوء تدبیر نماید یا طبیب بنا بر جودت هضم و قوت مربای املیه یا انوشدارو یا گلقند عسلی یا قرص گل و غیر آن ادویه گرم دهد و از ان گرمی اشتها افزاید و کثرت اکل باعث زیادتی مواد گردد **دوم** بدون خطا خود بخود باوجود صواب تدبیر افتد و این نوع بدتر از اول ست زیرا که دلالت بر بقیه مواد ردیه مرض در بدن و حرکت او موجب مرض ارد و بقیه مواد مرضی که بعد بحران باقی ماند بزودی نکس آرد مگر آنکه تدارک و نمایند یعنی بحران اسهالی را باسهال و ادراری را بادرار و عرقی را بعرق اعانت کنند و مرضی که قبل از نضج بحران کند از امراض حاده و یا بحران ناقص کند در روزها بیکه لائق نباشد جهت قلت نضج پس لی نکس نباشد علامات نکس شیخ میفرماید کسی که تپ و بحران تام در روز او ساکن نشود بلکه چیزی باقی ماند بران خوف نکس باشد و ایضاً اگر سکون او بغیر بحران بود البته از نکس رستگاری نباشد و خصوصاً چون بحران ناقص بمثل عرق یا یرقان یا جرب باشد و بالجمله تسبب جلدی بود که ماده فاعله در جلد بماند و استدلال کرده میشود بر نکس از ضعف قوت و سقوط اشتها و غشیان و خبث نفس و قلت هضم و فساد طعام در معده و تخمه

یا دخانیت و انتفاخ شراسیف و نواحی کبد و طحال و فساد خواب و طول بیداری و شدت تشنگی و شدت تهیج ردی که علامت عظیم نکس ست وخصوصاً در
پلک بالا و خاصة ورم آن و بقای آن مع اخلال تهیج وجه و از انچه بر نکس دلالت میکند انیست که بدن طعام را نیک قبول نکند و بدان لاغری زائل شود خصوصاً
چون اعراض ردیه مذکوره ظاهر شود یا شدت کند و اوقات نوائب مرضی که اولا بوده باشد و گاهی استدلال کرده میشود بر نکس از نبض چون قارورة متواتر و عتبای ماند
و از خارج شدن خراجات بحرانی و غیب گردیدن آنها و از بول چون دران نگینی بسیار از زردی یا شقرت یا سرخی باقی باشد و یا آن خام بود و دران سوب معلق
و راسب نبود و چون بول مریض مشابه بول طبیعی و نباشد و بعض فصول ال تر بر نکس ان بعض آن بود مثل خریف که دران نکس بیشتر افتد از انکه در سائر فصول
راجع شود و ایضاً جنس ضرر عانت در دلالت بر نکس کند مثل حمیات ورمیه چون حرارت و تلهب در احشا بعد آن بماند و مثل صرع و سدد و اوجاع گرده و جگر و طحال
و شقیقه و بیضه و نوازل و انچه از نوازل پیدا شود و چون مد و غیره امراض نفس گویند که از جمله ممدات نکس هوای خریف ست و استعمال مسخنات و مقویات معده و طحال و امتلا
و جماع و تعب و دیگر اعراض نفسانی مناسب مرض علاج در هر دو نوع نکس علاجی خفیف از اصل مرض بعمل آرند ولیکن درینجا در ادرار و تعریق بیشتر از اسهال کوشند
و رشته پرهیز درست دارند تا زودی صحت حاصل گردد و بسا باشد که بسبب کردن پرهیز حاجتی بعلاجی دیگر نباشد و بالجمله اصل کلی تقویت قوت ست بکمک عملی
و تعدیل ماده و مهلت تقلیل ارسال مناسب و تسکین و تفریح و ریاضت معتدله و نقل هوا تجندی گویند که شیخ الرئیس در قانون گفته رای انست که دران ساده رست
بمعالجه نکنند تا انکه جهة امر ظاهر گردد زیرا که آن در اکثر خبیث باشد و مراد شیخ بمعالجه درینجا معالجه بمسهل بمانند انست و اما ملطفیات و مصلحات مزاج از مبادرت چاره
نباشد تا نکس را بشکند جالینوس گفته که انچه حفظ از نکس کند انست که چون تب زائل شود و اعراض و زائل گردد دقتی بران پرهیز که در حالت تب کرده باشد قرار گیرد
و کمتر مدت آن باشد که یک هفته پرهیز کند تا آنکه بروز بحران بزرگ بران بگذرد و بعد هر مرض مدت بحران مرض پرهیز باید کرد و بتدریج بغذای اول باز آید

احوال ناقهین

بدانکه ناقهین جمع ناقه است و ناقه کسی را گویند که از بیماری مخلصی یافته باشد و هنوز بحال صحت تام و قوت باز نیامده باشد و این ناقه حقیقی نامند و اگر از مرضی رسته
بمرضی دیگر گرفتار شده باشد آنرا ناقه حقیقی نتوان گفت بلکه مریض بود بمرضی دیگر انتقالی و یا غیر انتقالی و یا خود بعضی از اعراض مرض سابق باقی بود و اورا الیناقه
غیر حقیقی گویند و خصوصاً در حمیات شیخ میفرماید که گاهی ناقهین را نکس عارض شود چون ایشان را حالاتی که در باب نکس گفته شد بسیاری پدید آید و گاهی ایشان را
اشتداد قوت و ضعف آن بحسب آنکه در تدبیر ناقهین بیاید عارض شود و گاهی ایشان را حالتی عارض گردد که از چیزیکه تناول نمایند انتفاع نیابند و ابدان آنها بقوت
رجوع نکند بسبب بقای سوء مزاج و عدم تولد خون صالح و گاهی ایشان را خراجات عارض شود چون بدن آنها از اخلاط فاسد باستفراغ تام پاک نشده باشد و بقیه آن بعضوی و
خراج تولد کند و گاهی ایشان را فساد بعض اعضا عارض گردد بسبب اندفاع ماده فاسد بسوی آن و گاهی ایشان را امراض عارض شود ضد مرضی که اول داشته
چون بر ایشان از اطبا چیزی مضاد مرض آنها نمایند یعنی افراط در تبرید کنند و مرض او حار بود و بالعکس مثل آنکه عارض شود ثقل زبان و فالج و قولنج بارد و سکته و صرع
و صداع لازم و شقیقه و مانند آن چون تبرید در طبیب از اندازه تجاوز کند و گاهی ایشان را حکه بسیار عارض گردد و آنرا آب بگرم زائل کنند و گاهی ایشان را حالتی عارض
شود که مو سفید گردد بسبب عدم شعور ایشان در کثرت تناول غذای مولد بلغم و یا بسبب تحلیل رطوبت غریزی که سیاهی مو را قائم دارد چنانچه زراعت را عارض شود
که هرگاه آب نیابد خشک شود و سفید گردد و بعد از ان چون بحال تندرستی باز آیند سیاهی موی عود کند چنانچه زرع را نیز عارض گردد که اگر آب یابد بتدریج سبزی باز آید

تدبیر ناقه

شیخ میفرماید واجبست که با ناقه در هر چیز رفق نمایند و بران اغذیه ثقیل وارد نکنند و نه چیزی از حرکات و حمامات و اسباب مهیجات حتی که اصوات و غیر آن که مسخن و مهیج باشد
و بتدریج ریاضت معتدل ملائم نمایند که آن بسیار نافع ست و بچیزیکه در خون او افزاید از اغذیه لطیفه چون شوربای چوچه مرغ و غیر آن اشتغال نمایند و لازمست
که آرام و فرحت و سرور اختیار کند و از استفراغات خصوصاً جماع اجتناب نماید و شراب باعتدال آنرا نافع ست و خصوصاً شراب لطیف رقیق و اولی ناقهین که ایشان
از توسیع در غذا منع کنند کسی ست که بحران او خفی شده باشد چه آن مستعد برای نکس ست و مثل او اکثر محتاج باستفراغ بود برای تنقیه بقیه مواد و بهترین اسهال

اسهال بمسهل لطیف باشد لاسیما چون براز صفراوی ببینند یا مائل برنگ خلط و قوام او از اخلاطی که از ان تپ عارض شده باشد و در اکثر با حلیله یابند و چون اراده آن
کنند ناقه را راحت دهند و تقویت قوت او برفق از اغذیه و ادویه نمایند بعد از ان استفراغ کنند و گاهی احتیاج افتد با ستفراغ د تقویت هر دو معا با غذیه اگر طاقت استعمال
ادویه صرف نیابند و درین هنگام اغذیه او دوائیه مسهله سازند یا باوی قوای ادویه مسهله موافقه مخالف مزاج مرض مثل آب و شیر خشت و ترنجبین و مانند آن که
اصحاب صفرا ممزوج نمایند و برای ارباب بلغم جلنجبین و ترنجبین و گاهی ایشان را و رار شح یابند پس عروق آنها بدان پاک گردد و گاهی این فصل بدلالت معروفه مثل
تخم خیارین و خرفه و خار خسک شراب ممزوج کنند و بدیگر ادویه غیر مشهوره حاجت نیفتد و اما فصد پس ناقه را باخراج خون کم احتیاج افتد و گاهی حاجت نیز
بدان افتد اگر بقیه از خون باشد و بران انتفاخ سحنه و علامات خون دلالت کند لاسیما چون مثل بقیه تپ و عروق از نبض و قاروره و ریا بند و شود و لیها
پدید آید و گاهی طبیب محتاج گرداند بفصد صاحب تپ دایت خون او بنابر بقیه رداءت اخلاط ردیه و دران پس لازم گردد که خون ردی و خارج کنند و در آن
با غذیه خون جید افزایند و اولی در استعمال مستفرغ آنست که بملایمت نمایند و چیزی دفعةً بعمل نیارند و خواب و گاهی ناقه را ضرر رساند بار خاص او بدن
آنرا بسبب رطوبت حاصله از سوء هضم حادث از تحیر طبیعت از جهت تحریک روح بسوی داخل و خارج گاهی او را نفع کند با سایش و یا گرم کردن او
بسبب انتعاش قوت و حرارت و تحلیل بقیه مواد و چون بموافق نبینند پس گاهی تپ آرد بنابر آنکه خام کند و قوت حرارت غریزی را بشکند و احتیاط در جمیع ناقهین
که نقی از مواد موجبه حمی و غیر نقی از ان باشند آنست که امر ایشان بر تدبیریکه در مرض بود از فرو ده و غیره و د وسعه و زنا قریب جاری می دارند و بالجمله مقداری که
از روز بحران که قریب به صحت او باشد تجاوز نماید بعد از ان تدبیر را فوق او بر بند یعنی در غذا توسیع نمایند و واجب است که برای ناقه نقی و آنکه تپ او سلیم باشد
تلطیف تدبیر او ننمایند یعنی غذا کمتر نکنند تا بدن او گرم و حال او بار گردد بحرارت گرسنگی و لازم است که رد بدن او از لاغری حاصل و راندک ایام بسوی فربهی آر
اندک و ربط کنند زیرا که قوت او باقی است پس خون صالح بسرعت متولد شود و باخلاف او یعنی بغیر نقی و غیر سلیم الحمی خلاف این کنند یعنی تدبیر مرض بعد زوال او
چند روز جاری می دارند و اگر ناقه را اشتها نشود بدانند که وران امتلاست و اگر اشتها شود و هضم نشود پس باید دانست که آن غذا را بر نفس خود زیاده از طاقت فوق قوت
طبیعی برسیده و قدرت بر هضم و تفریق غذا در بدن ندارد و یا در بدن او اخلاط بسیار است طبیعت مشغول بدان است و یا قوت معده او بسیار ساقط است و یا قوت جمیع
بدن و حرارت غریزی و ساقط است پس احاله غذا الاتی حاصل کردن طبیعت از ان غذا برای اعضا نمیکند و امثال اینها از ناقهین که در بدن ایشان اخلاط کثیر و قوت معده و بدن
آنها ساقط بود و اگرچه در ابتدا خواهش طعام کنند لیکن حال ایشان بسوی سقوط اشتها گردد زیرا که آفات و امتلای اخلاط روی می دهد زیاده روز بروز گردد و ناقه را که اشتها
نباشد بعده اشتها شود بسبب انتعاش قوت بهتر از انست که او را اشتها باشد بعد از ان اشتها نبود پس اگر اشتها دوام کند و بدن بقوت و فربهی نگراید قوت اشتها آن
آن یعنی عصبه حس فم معده هر دو صحیح باشد و قوت هضم و آله او یعنی قعر معده هر دو ضعیف بود و اولی آنست که تدریج کند ناقه از تهیه و بچه مرغ بر غاله و بعادت رجوع
کند و هنوز در عروق او تنگی باشد از بقیه باده یا از حصول یبس بسبب حرارت مرض و سکنجبین گاهی ایشان را سحج پیدا کند بسبب ضعف امعای ایشان و همچنین سایر شهیا
و تدبیر ناقهین نقل ایشان بسوی هوای مصفا و آنست که با آنها باشد و از تدبیر ایشان مراعات چیز است که واجب است حذر کردن او در نوع مرض آن تا مقابله کند
بدانچه امن بود از ان مثل صاحب سام که واجب است دیران خوف کردن از خشونت سینه تا در سعال نیفزاید و واجب است که ناقه در حمام عرق آورد و چه گوشت او که ضعیف است
تحلیل گردد و چون عرق در ناقه کثرت نماید و در بدن آن فضول باشد و تراشیدن موی سر به سر ناقه را ضرر کند بنابر آنکه مسام را بند کند و زکام و نزله پیدا نماید خصوص سر ابرای

تغذیهٔ ناقه

واجب است که غذای او در کیفیت حسن الکیموس سهل الانهضام باشد و لازم است که صبر بر گرسنگی و تشنگی نکند و گاهی احتیاج افتد بمائل کردن کیفیت غذا بسوی ضد مزاج
مرض سابق بسبب بقیه اثر او یا بنابر احتیاط و بدانند که اغذیه رطبه سیاله در غذا شدن سریع تر باشد و در غذا دادن کمتر و غلیظه مخفیه بعضی آن بعید و اطعمه باشد با اثر
و واجب است که ایشان را بار دات نخورانند اگر خواهش بارد ان بقیه حرارت نکند بلکه لازم است که تدبیری نمایند بدانچه او معتدل بود و او را حرارت لطیف مع رطوبت کامل
سریع القبول برای هضم باشد و غذای او در مقدار چندان باشد که بهضم و انهضام آن نیک گردد و آنرا تدریج بیفزایند اگر ثقل در معده نبینند و نفخ و قراقر کند و در

انحدار و نه بطوی او لبسیار و ازان کم کنند اگر از تنقل و غیره چیزی بوی مانند و چون ناقه یکبارگی ممتلی شود و معده او کشیده گردد اکثر تب کند و همچنین واجب نیست که دفعهٔ آب
بخورد چه بیشتر دران خطر باشد و اوقات غذا وقت غذای دو وقت اعتدال هواست در اوائل شب تابستان یا نیم روز زمستان الا آنکه اشتها و غیره استعمال نماید و درین صورت
واجبست که غذائی را که ازان کمتر از پر کردن شکم باشد تفریق نمایند و آب بسیار سر را قبیل چیزی ست که ناقه ازان اجتناب کند چه گاهی بعض احشا را ضعیف کند و گاهی شیخ
پیدا کند و دیدیم شخصی را که بابن هلاک شد و بدانکه اشتهای ناقه گاهی کم شود بسبب ضعیف یا اخلاط در معده و بادی در اکثر مثل غشی بود بنابر آنچه که فاسد لسوی قلب
و گاهی کم شود بسبب جگر یعنی قلت جذب او و ضعف جگر ظاهر شود از رنگهای از براز رقیق سفید و گاهی کم شود بسبب اخلاط در همه بدن تخمه و گاهی بسبب ضعف
قوت بدن و حرارت غریزی یا در معده خاصه باشد پس تدبیر هر واحد بدانچه معلوم ست برفق ترکه ممکن بود باید کرد و بدانند که سکنجبین سفرجلی برای ناقهین بهترین دست آن
و خصوصا چون اشتهای ایشان ساقط باشد بسبب ضعف در معده آنها و ازیج در امان باشند و امامقویات معده که گرم تر ازان باشند مثل قرص ... دو مانند آن
گاهی سبب نکس گردد صاحب کامل گوید که ناقهین از مرض آنند که از حمیات و امراض حاده خلاصی یافته باشند و ازان خارج بشوند پس ابدان ایشان ضعیف
و خون در انها قلیل میباشد اما ضعف بدن بسبب آنها که مرض آنرا و استعمال تدبیر لطیف در ایشان و کثرت تحلیل ابدان آنها بحرارت تب بود و اما قلت خون
بسبب احراق حرارت حمی خون را و افنای آن بسبب کثرت تحلیل و قلت غذا و لطافت آن پس حرارت غریزی در ابدان ایشان بهمین اسباب ضعیف گردد فلهذا محتاج
بتدبیر انعاش و زیادتی قوت میباشند و اول آنچه سزاوارست استعمال آن در ایشان آنست که تدبیر ایشان بعد انقضای مرض تا مدتی مثل تدبیر ایشان که در وقت
مرض بود از تلطیف غذا و خوردن مزورات و مانند آن بدستور باشد تا از عود مرض بدان ایمن باشند بعد ازان نقل نمایند بسوی غذائیکه آن غلیظ تر ازان باشد
اندک اندک بتدریج مثل گردنهای بچه مرغ و تیهو و رانها و بازوهای آنها بعده انتقال کنند تا سینهٔ آنها و تا ماهی ضراضی ماربی و حلی تهری پس از ان پاچه بزغاله و بره
دیگر آنها پس لحوم آنها اندک اندک و همواره برین زیاده نمایند در هر روز بمقدار یکه قوت ایشان متحمل آن شود تا آنکه بغذائی رسند که عادت آن داشته باشند بتدریج اگر
شراب خوار باشد در ابتدا شراب ابیض رقیق خوشبو ممزوج با آب دهند بعده ازان ترقی بقوی تر ازان نمایند تا آنکه بمقدار عادت خود که در وقت صحت ولو بود برسد و استحمام
با آب شیرین نیمگرم در خانه اوسط حمام نمایند هرگاه در انجا حرارت ظاهر نباشد و دران قیام را طول ندهند و از امتلای غذا و شراب و از صبر بر جوع و عطش و ایضا اغذیه
مسخنه و ریاضت سخت و نشستن در آفتاب و غضب و بیداری و جماع حذر کنند زیرا که این همه تسخین مزاج ایشان و تحلیل جوهر ابدان آنها مقدار کثیر نمایند و بدان سبب قوت آنها ضعیف
گردد و باید که تفقد در امر ناقه نمایند که بدن او چنان نباشد که هنوز از ماده مرض بخوبی پاک نشده باشد و در بدن او بقیهٔ ماده باقی بود و از علاماتیکه این را بدان معلوم کنند
آنست که صحت مریض بحران حقیقی باستفراغ یا ورم یا خراج یا غیر آن از اشیائیکه بدان بحران میباشد نباشد و یا بحران غیر تام و نضج غیر کامل باشد پس اگر نبض سر عت
یا تواتر یا در بول رنگینی معلوم کنند و یا تلخی در دهن یا تشنگی یا درد سر یا اعضا شکنی یا گرانی در بدن یابند و یا عرق بسیار آید لاسیما در وقت خواب این همه دلالت میکنند
بر آنکه در بدن فضول ست و آن محتاج به تنقیه است پس اگر با وجود اینها کلال در مفاصل یا تعب در بعض اعضای و دریابند توقع خروج خراج در ان عضو باشد و چون
علامتی از علامات مذکوره ببینند باید که از عود مرض حذر و احتیاط بسیار کنند و تدبیر ناقه مثل مرضی یا قریب از ان باستعمال اشیای مبرده مطفیه و تلطیف غذا و استفراغ
بدن نمایند لاسیما اگر مریض مع ذلک ناقص الاشتها باشد و یا اشتهای غذا بود و بخورد و بدن او قربه نشود که این تاکید بر دلالت آن نماید که بدن او غیر نقی ست چنانچه
بقراط در کتاب فصول گفته که چون ناقه از مرض چیزی از غذا بخواهد و یا ازان بخورد و بدن او زیاده نشود بدن او محتاج به تنقیه باشد و چون این حال ببینند باید که
تقلیل غذای او و تلطیف آن و تنقیه بدن نمایند زیرا که اگر این تدبیر نکنند مرض عود کند و بدن مریض صحیح نماند چنانچه بقراط گفته ابدانیکه پاک نیستند هر قدر که آنرا
غذا دهند شر بیفزاید پس بدین جهت میباید که نظر کنند اگر علامات خون در ان ظاهر باشد فصد کشایند و از خون مقدار حاجت و احتمال قوت اخراج نمایند و در اخراج
او زیادتی نکنند زیرا که ناقه از مرض محتاج بزیادتی خون جدید در بدن خود باشد و اگر علامت صفرا ظاهر تر بود باید که استفراغ بدوای مسهل صفرا کنند که الطف باشد مسهل
او با تشنگی بود مثل مطبوخ فواکه و خیارشنبر و ترنجبین و لبلاب یا بنفشه خشک با شکر یا شربت ورد تا ایمن از عود مرض ایمن گردد و بعد ازان مر تدبیر یکه مذکور شد شروع نماید
پس اگر ببینند که ناقه را بعد استفراغ غذا نیک هضم نمیشود و طبیعت او نرم شود و بدن او زیاده نگردد بدانند که ناقه در معده اد غذای خود زیادتی میکند چنانچه بقراط گفته که ناقه

از مرض چون غذا بخورد و بدل آن از آن قوت نیابد این دلالت کند بر آنکه او غذا زیاده از آن میخورد که بدن او تحمل آن نمیتواند پس اولی آن حسب است که تقلیل از غذای او کنند
و هر صبح گلقند پنج درم تا هفت درم اورا دهند و بعد ساعتی سکنجبین سفرجلی پانزده درم تا بیست درم بنوشانند که این آنرا نافع است و چون این تدبیر نمایند و استعمال کنند
بحالت صحت خود رجوع کند و قوت او زیاده شود و بدن او بسرعت فربه گردد و چنانچه بقراط گوید اما آنکه در زمان اندک لاغر شوند رجوع ایشان بسوی فربهی در زمانه اندک باشد
و آنکه در زمانه طویل لاغر شوند فربهی در زمانه طویل رجوع کند ابو منصور گوید برای کسی که از حمیات ناقه بیرون آید سزاوار آنست که از رجوع با غذیه صحیح مزاجان پرهیز
نماید و غذا اینکه در حال مرض میخورد بران اقتصار نماید و یا آنکه اندکی قوی‌تر از آن باشد بعد از آن تناول اغذیه اصحا اندک اندک تدریج کند و از تعب و شراب و حمام و مسکن
گرم و جمیع مسخنات بدن و غیر آن که سابق مذکور شد اجتناب نماید و لاسیما کسانیکه از مرض بحران تام خارج نشده باشد و کسانیکه در ایشان آثاری که بر بقایای مرض دلالت
کنند باقی باشد مثل زیادتی تلخی در دهن یا تواتر در نفس یا قی یا طعم غریب در دهن یا اختلاط و تشاویش در خواب باشند آن که در قول سابق گذشت پس تدبیر این کسان
خاصة تدبیر مرضی نمایند تا این همه آثار منقضی شود و صحت او پدید آید و غذا و آب اندک اندک خورند و دفعة بسیار نباید نوشید و خاصة در فصل خریف و از آب انگور سرد اجتناب
نمایند و اگر اشتها قوی باشد و در هضم ضعف بود بقدر اشتها نخورند بلکه بقدر هضم حتی که چون هضم جید شود غذای او اتم گردد و بعد از آن بحرکات و سایر اعمال خود
که عادت او در حالت صحت باشد تدریج نمایند و کسی که از خوردن غذا بدن قوت نیابد بلکه طبیعت او نرم گردد از مقدار غذا و از شراب کم کنند و سکنجبین سفرجلی
دهند و بر جگر او ضمادات مقوی آن نهند و ناقه را اغذیه غلیظه و عسر الهضم ندهند تا آنکه قوت او بکمال رسد بلکه غذای رقیق سریع الهضم دهند اگر غذای او هضم نشود
و شراب ابیض رقیق یا مرق بدهند و از قوی متعرض نشوند و بقراط گفته که امتلای بدن از شراب سهل‌تر از آنست که از طعام ممتلی گردد ایلاقی و جرجانی مینویسند که
ناقه بهر عادتی که از ریاضت و طعام و شراب داشته باشد تدریج نماید و از فکر و غم و هم و جمیع انواع استفراغ اجتناب کند و مردم محرور و صفراوی را آب سرد و شراب لطیف
ممزوج سود دارد و کثرت خواب در روز حرارت غریزی را ضعیف کند و تپ آرد و دوام اشتها بسبب غلبه سودا و انصباب آن بسوی فم معده از طحال بود و هرگاه
ناقه را عرق بسیار کند پس حال از دو حال بیرون نیست یکی آنکه طعام افزون از کفایت میخورد دوم آنکه در تن او هنوز فضله است پس تدبیر او بر ریاضت و تدبیر لطیف باید کرد و بقراط
گوید که عرق بسیار در خواب بغیر سبب موجب آن دلالت کند بر آنکه صاحب او غذا بیشتر از حمل بدن او میدهد و لیکن اگر این بغیر تناول طعام باشد دلالت نماید
بر آنکه محتاج باستفراغ است و بسیار باشد که اخلاط رقیق لطیف بعرق خارج شود و غلیظ لزج باقی ماند و علامت آن آنست که مریض بعد عرق هیچ راحت نیابد و ضعف
بیقراری هر چند حرارت غریزی ضعیف‌تر شود و تحلیل پوشیده‌تر باشد و اینجا معلوم گردد که کثرت عرق کار طبیعی نیست سبب آن یا کثرت ماده است یا انفتاح مسام یا عجز
طبیعت از هضم طعام یا حرکتی و ریاضت قوی ابن الیاس گوید که تدبیر ناقهین از مرض تدبیر مشترک میان تندرستان و بیماران است پس باید که صرف عنایت
بتفقد از مرض و قاروره نمایند اگر علامات بقیه ماده معلوم شود و آن در قول صاحب کامل گذشت و یا مریض فی نفسه تقلب و خبث نفس قلت نشاط دریابد بدانند که در بدن
و عروق او فضلات محتاج به تنقیه است پس مبادرت نمایند به تنقیه آن از حسن تدبیر بالتدریج و از معالجات قوی استفراغات سخت حذر کنند بسبب ضعف قوت
ناقه و قلت احتمال او و برای معالجه قوی تدبیر بالغ در لطافت پس هرگاه نقای بدن او و خلو عروق او از بقیه مواد فاسده یقین شود تدبیر آن تدبیر مرض از
تلطیف غذا و خوردن ماء الشعیر یا مزورات نمایند تا آنکه سه روز از تپ مرض بگذرد و از عود مرض ایمن گردد بعده بدانچه غلیظ‌تر باشد اندک اندک تدریج نمایند
در اول و در چهارم از انقضای مرض گردنهای بچه مرغ دهند و در روز پنجم گردن بازوهای آنها و در روز ششم این همه را با تمامی آن و در روز هفتم اینها
مع سینه آنها ضم نمایند بعده انتقال بپاچه بره و بزغاله و گردن آنها نمایند بعد از آن بهم آنها اندک اندک نقل کنند و هرگاه در ایشان قوت حرکت و نشاط
دریابند استحمام با آب نیم گرم نمایند و از فرح مفرط و فکر کثیر و غضب و سهر و بحث و مطالعه و قرائت کتب حذر کنند و اگر بدن ناقه از تناول غذا فربه نشود و تلیین
طبیعت و اسهال او برفق نمایند بملینی که بی غائله باشند مثل مطبوخ فواکه و نقوع مشمش و ترنجبین و شیرخشت و یا هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم
با یک مثقال قرص طباشیر ملین بدهند و غذا مزوره از آلوی کوهی و مغز بادام و اسفاناخ یا از تمر هندی یا از نارنج مقشر و مغز بادام سازند و اگر ناقه را
بعد استفراغ غذا نیک هضم نیابد تقلیل غذا کنند و هر صبح سکنجبین سفرجلی و گلاب هر واحد ده درم بنوشانند و غذا زیرباج بچه مرغ دهند و همچنین اگر

تا قدرا عرق بسیار آید تدبیر او تقلیل غذاست و تناول سکنجبین سفرجلی آنرا نافع بود مؤلف اقتباس مینویسد که در ناقهین بر غذا و شراب و دوائیکه ضد مرض بود هم مبالغه بسیار نشاید کرد که مبادا افراج بگردد و مرض ضد بیماری اول پدید آید و بهلاکت انجامد و بعد گذشتن سه روز از تپ شوربای گردنهای بچه مرغ که باندک روغن بادام و یا ماده گاو پخته باشد همراه برنج قسم اعلی کهنه و یا بنان تنک که دران ثرید کرده باشد بدهند و قدری گوشت گردن هم دهند و هر روز بدستور بکیم در اقوال سابق گذشت شوربا و گوشت اضافه نمایند و چون اشتهای طعام کم بود با غذیه مرغوبه معتاده تحریک اشتها نمایند و جهت تقویت معده و برانگیختن اشتها مربای سیب با مصطگی و شربت سیب یا به و یا قوت و جوارش انارین و جوارش عود ترش و اگر اسهال بود جوارش عود ترش و انوشدارو مع لولوی علوی خان و سکنجبین تفاحی ایشان در گلاب قرنفلی و یا با گلاب عرق کیوڑه و عرق بید مشک عرق عنبر بدهند قبل از طعام و کباب گوشت غزاله و یا چوچه مرغ که دران زیره و تقاوه کباب دار چینی سبز و یا خشک پیاز و انار دانه جمله باهم کوفته در شکم او پر کرده باشند کباب کرده با نان دهند و اگر سرفه باشد انار دانه را موقوف بسازند و عطرهای مناسب مزاج ببویند و چون در خواب عرق بسیار آید بریاضات و سواری معتدل و تنقیه بدن بدفعات بحلیبات لائقه دمانند آن دفع نمایند و چون روز بغیر خواب هم عرق آید بلا سببی از اسباب خارجیه دلالت بر ضعف طبیعت و کشادگی مسام کند درین وقت حابسات مانند گل سرخ و گل گذ و برگ سرو و تخم مورد و برگ آن در جامه و بدن بمالند و چون خواب کمتر آید تدبیر سهر پردازند و اگر سرفه باشد و بلغم بدشواری برآید عسل در آب انداخته گرما گرم بنوشانند و بجای آن رب العنب انگور دهند و یا لعوق کتان و یا حب الصنوبر لیسانند و لیسیدن بزر کتان بریان و عسل نیز نفع میدهد و همچنین خوردن بادام مقشر هشت عدد با همین قدر مویز منقی و همچنین خوردن لوز بادام شیرین پوست کنده و یا سفوف زوفا تنها یا با نبات دهند و یا مربی سازند از رب السوس و صمغ عربی و زوفای خشک هر یک سه ماشه و یا از فلفل گرد و کاکرا سنگی و ماشه و اگر ازین سرفه رفع نشود ملین مبارک با ترنجبین و روغن بادام دهند و روز دوم صبح مطبوخ زوفای خشک پنج ماشه اصل السوس پنج ماشه عناب هفت عدد و مویز منقی یک تولہ گاوزبان چهار ماشه بنفشه هفت ماشه در نیم خوبیده ماشه با شربت بنفشه دهند و غذا شوربای مرغ با نان تنک خورانند و همچنین سه چهار بار لعوق آرند لعوق با بادام دهند و اگر در سرفه بلغم با سانی برآید رب السوس تنها در دهن دارند و کذا صمغ عربی و یا زوفای خشک سوده با نبات در دهن اندازند و اگر سرفه خشک بود باید که لعوق با قلاه دهند و یا دیاقوذا و یا خمیره خشخاش و یا شربت خشخاش در عرق گاوزبان و کوکو دهند و یا تنها لیسانند که بسیار نافع است و همچنین داشتن کتیرا و یا شیر خشت در دهان و ناقه را بعد غذا اندکی از قسم شیرینی خورانند تا جودت هضم پدید آید و غذا در فصل گرما وقت صبح یک دو ساعت روز برآمده و اگر اشتها بسیار باشد وقت ظهر نخود بریان مقشر بوزن یک نیم تولہ و یا کم و زیاده و کشمش و چندان به هند و یا شالی بریان که بهندی پرمل گویند و یا سه تولہ با نیم وزن آن نبات دهند و وقت شام غذا بدهند و در فصل سرما غذا در روزی دو سه مرتبه اندک اندک متفرق دهند

بیان بحران

چون مؤلف بیچیدان رساله بحران تفصیل تمام و بسیط تام جداگانه تالیف نموده لهذا درینجا تحریر برخی از فوائد ضروریه ایام بحران غیره و علامات بحران و تدبیر در روز آن اقتصار ورزیده بدانکه بحران تغیر بدنی ست که تابع مجادله میان طبیعت و مرض باشد و این بهر آنست که قوت با مرض تنازع و محاربه و اجتهاد در قهر و غلبه خود و دفع ماده مرض و اخراج او از بدن میکند و همچنین مرض مقابله قوت و جهد در غلبه خود و ظفر بر آن مینماید پس هرگاه قوت بر مرض ظفر یابد بحران جید باشد و مریض سالم ماند و هرگاه مرض بر قوت مظفر گردد بحران ردی بود و مریض هلاک شود پس هر بحران یا جید باشد یا ردی و هر واحد ازین هر دو یا تام باشد یا ناقص و بحران جید تام آنست که طبیعت غالب آید و ماده مرض یکبارگی از جمله بدن خارج کند و مریض فی الفور صحت تام یابد و بحران ردی تام آنست که مرض غالب آید و فی الفور مریض هلاک گردد و این هر دو نوع در امراض حاده افتد که مدت آن تا چهار روز یا هفت روز یا چهارده روز بود و بحران جید ناقص آنست که اگرچه طبیعت غالب آید و بحران نیک کند لیکن جمله ماده را یکبارگی دفع نسازد بلکه بالبقی را اندک اندک بدفعات دفع کند و بحران ردی ناقص آنست که مرض غالب آید و بحران بد کند اما یکبارگی هلاک نسازد بلکه طبیعت را بعد از آن اندک اندک ضعیف سازد و هلاک نماید و این هر دو نوع اند در امراض غیر حاده افتد که مدت آنها کثر از چهل روز بود بقول بقراط بحران جید تام گاهی بدفع کلی و بازاله ماده مرض از جمیع اجزای بدن باشد و آنرا بحران استفراغی نامند و گاهی چنین نباشد بلکه بازاله ماده مرض از نواحی عضای

کرایه متمر لفیه بسوی بعض اعضای خسیسه و اطراف بود و این را بحران انتقالی گویند و بعضی تحلیل و ذبول را از اقسام بحران ناقص شمرده اند لیکن شیخ الرئیس میفرماید که گاهی از بحران ناقص آن باشد که قریب بحران بود و آن از بحران جید ناقص تحلیل ست و در ردی ناقص ذبول بود مع این هر دو در شمار بحران ناقص در ترتیب آشنا باید داز قسم بحران نیستند زیرا که تر را بحران آنست که دفعةً بود و این هر دو تدریجی اند و ایضاً مسیحی گوید که از امراض بعضی آنست که انقضای آنها بحران باشد و آن امراضی ست که سریع الحرکة بود و بعضی آنست که انقضای آنها بتحلیل اندک اندک باشد و آنست که بطئی الحرکة بود و انقضای این را بحران نگویند بلکه نضج و تحلیل نامند پس هر مرض که زائل شود و یا نضج و تحلیل بود چون ماده فاعل مرض اندک اندک تحلیل شود تا آنکه بتدریج فانی گردد و یا بحران زوال پذیرد و یا باستفراغ بود چون ماده فاعل مرض بسوی خارج جمله مندفع گردد و یا بانتقال و خراج چون آن ماده بعضو غیر شریف مندفع شود و النضج و تحلیل در امراض طویله مزمنه و مواد بارد بود و اندک اندک مثل تپ لثقه و ربع مرض نمی‌کند علامات بالمه و حرکات صعبه نمایان شود و اما بحران باستفراغ در امراض قصیره حاده باشد مثل حمیات صفراویه که در آن دفعةً استفراغ افتد یا برعاف یا بقی یا باسهال یا بعرق یا بادرار بول و یا بخروج خون از مقعد و یا بدر و حیض و انتقال آنست که طبیعت بر ماده مستولی شود و آنرا بضعیف تر عضو دفع کند و در وی از آن ورم و خراج حادث شود و این بحران انتقالی گویند و همچنین هر مرض که بهلاک کند یا بر سبیل بحران هلاک نماید و یا بر سبیل ذبال و ذبول آنست که قوت اندک اندک تحلیل پذیرد **فائده** هرگاه بحران در ابتدای مرض افتد قتال باشد و هرگاه در وقت منتهای او بود تام باشد و در انحطاط مرض بحران اصلاً نیفتد و وقت بحران و احد است آن وقت منتهی است و وقت موت و احد نیست بلکه گاهی در ابتدا و گاهی در انتها بود و بحران تام در وقت منتهای مرض باشد و بحرانیکه تام نباشد گاهی در وقت تزید مرض بود لسببی که مهیج بود مثل مرض حادث سریع الحرکة و مثل معالج چون اشیای مستفرغه قبل نضج ماده مرض استعمال کند و بحران واقع در وقت منتهای مرض اکثر فاضل محمود باشد و بحران واقع در تزید مرض اگر جید باشد بود و بحران ناقص باشد و اگر ردی بهلاکت بود و در آن مریض سخت بدحال گردد و بدترین جهه باشد بالجمله بحران تام جز بوقت انتها نباشد اگر جید باشد نیک تام بود و بر استیلای طبیعت و قوت بر ماده دلالت کند و اگر ردی باشد بر عجز قوت و هلاکت دلالت نماید **فائده** افضل بحران آنست که بعد نضج تام افتد تا ماده بالکلیه از آن مندفع شود و ایضاً با وجود نضج تام طبیب بتقای بدن بدان وثاقت نماید یعنی باندازه که ماده محدث مرض نداند که ماده مندفع باشد و ایضاً هرگاه اندفاع ماده حاصل شود و عقب آن خفت ظاهر گردد و ایضاً سلیم الاعراض بود و چنان باشد که روزی از ایام انذار بدان خبر دهد پس در روز بحران محمود واقع شود مثل روز هفتم و چهاردهم و هفتدهم و توقع بحران تام الدفع در امراض حادث از مواد رقیقه حاده و در قوت قوی باید کرد و امید بحران انتقالی در قوت ضعیف و ماده غلیظ باید داشت و ایضاً حال بحران تام الدفع مختلف بود زیرا که اگر ماده در آن شدید الرقة باشد بعرق بحران کند و اگر از آن کمتر در رقت بود و اگر بسیار گرم باشد برعاف بحران نماید و الا بادرار و اگر رقیق نباشد باسهال و قی بحران کند **فائده** بدانند که بعض اعضا را بحران مخصوص آن بود پس بلغم بینی و ریم گوش بحران امراض سر باشد و حرکت چشم و اشک آن بحرانات امراض چشم و نفث از بحران امراض سینه و همچنین خراج پس گوش از بحران امراض راس و خراج بغل بحران امراض قلب و خراج کنج ران بحران امراض جگر باشد و این اندفاعات بحرانی باشد اگر مواد مندفعه بسیار و دفعةً آید و در ایام باحوری بود و اگر مواد اندک بود و بدفعات بسیار ریزد آنرا در حقیقت بحران نگویند زیرا که حرکت دفعیه قویه از لوازم بحران ست و گشادن خون بواسیر بحران جید برای امراض بسیار ست و بهترین بحرانات رعاف ست پس اسهال پس قی پس بول پس عرق پس خراجات از قبیل بحران انتقالی ست و بسیار باشد که بدین امراض یکبارگی زائل شوند اگر خراجات سلیم باشد و اگر ردی بود اعضا را بمیراند و گاهی بحران تام یا ناقص بتعقد عضله و عصب و جرب و قوبا و سرطان و برص و غدد و داء الفیل و دوالی و انتفاخ اطراف و غیر آن بود و بعضی از اقسام بحران انتقالی آنست که بخراج مودی نگردد بلکه مثل لقوه و تشنج و استرخا و وجع ورک و لثیت و زانو و یرقان پیدا کند و بهترین انتقالات آنست که بسوی سفل باشد و بهتر خروج و انتقال آنست که بسوی خارج و بعد نضج تام و بعید از اعضای شریفه بود **فائده** طبیب میتواند که از احوال مشاهده مثل نضج بول و نفث و ضد آن بر بحران جید و ردی استدلال کند و هرگاه مرض علامات بحران را که مذکور گردد قبل از وقوع نضج تحریک نماید آن دلالت بر بحران ردی کند و اگر در آنجا اندک نضج باشد دلالت بر بحران ناقص نماید و اگر نضج تام باشد بر بحران جید تام دلالت کند و بحران تام جید یا باشد یا ردی و نزد منتهی بود و گاهی نزد شروع در انحطاط واقع گردد و بدین سبب بحران تام در سرسامی شدید بمواد رنگ کند پس طبیب در جست

که تلافی خرابی سری میسر هنگام حدوث بحران بعرق نماید و مسکن لیقی را گرم کند و بدانند که بحران روز وقت راحت و اقلاع نوبت یا مرض کمتر واقع شود و در وقت تفقیر از شدت در حمیات لازمه بندرت و اندک و بدانند که بحران در امراض سلیمه اکثر تاخیر نماید و در امراض قتاله تقدم کند و مریض از عهده مرض و انصرام بنا بر دفعه نه بسبیل تحلل مگر آنکه استفراغ محمود یا خراج محمود افتد و نیز بحران که در ایام باحوری افتد امید دار تر باشند و آنچه در غیر آن بود بر ردائت حال مریض دلالت کند و بسیار ردی باشد بهر آنکه ماده در غایت ردائت بود و طبیعت متحیر مضطر و لهذا در امراض سلیمه بحران در روز آن واقع شود بهر آنکه طبیعت غیر مضطرب باشد و بالجمله حرکت بحران قبل از وقت او یا بسبب ردائت ماده و شدت حرکت و حدت آن بود چنانچه در امراض حاده و یا بسبب قوت مرض و عجز طبیعت از مقاومت او و یا بسبب امری خارجی محرک مواد و طبیعت مثل خطا در ماکول و مشروب یا بسبب تحریک دوای مسهل در غیر وقت او و یا ریاضت و یا بعارض نفسانی چه عوارض نفسانی را مدخل در تحریک بحران قبل از وقت او و تبدیل جانب اوست چنانچه فرض بحران را اسهالی یا قیئی یا بولی میگرداند بعد از آنکه اگر عرقی باشد و سرور و غضب آن را عرقی میسازد بعد آنکه اگر بولی یا اسهالی باشد و چون تقدم مقاومت بنحوی باشد که قوت را چنان ضعیف گرداند که تا قرب منتهی بادی ثابت نماند آن دلیل موت باشد و هرگاه قوت را بقیه تا منتهی باقی ماند دلیل سلامت باشد و هر روزیکه دران توقع بحران محمود باشد و دران روز علامات ردیه پیدا شود آن دلالت بر هلاکت نماید

تقسیم ایام مرض

بدانکه جمله ایام مرض سه گونه است بعضی ازان روزهای بحران باشد و آنرا ایام باحوری گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام انذار و منذره گویند و بعضی روزها که نه از ایام باحوری باشد و نه از ایام انذار اما بسبب انحراف بحران دران روزها واقع میشود و آنرا ایام واقع فی الوسط گویند یعنی متوسط میان ایام باحوری و ایام منذره و مسمی بدان بهر آن شده که از شان بحران ست چون تقدم یا تاخر[12] وقوع او نماید دران روز افتد

ذکر ایام مسهل

بدانکه حسب رای حذاق اطبا درین عصر برای استعمال مسهل روز مقرر ست و آن ۸ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ و ۳۹ باشد و این وقتی ست که روز نوبت یا روز شدت درین ایام نباشد و اما اگر باشد پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل نهم و یازدهم و مانند آن مسهل ندهند و بعضی اطبا استعمال مسهل در روز ششم میکنند و این از خطر خالی نیست بنا بر بودن او در روز بحران ردی لیکن بسیار بود روز پنجم و چهارم اگرچه روز انذار اند لیکن ردائت در اینها مثل ششم نیست پس اگر ضرورت از هیجان ماده و غیره و آنچه آید و مهلت ندهد و معلوم شود که درین هر دو روز بحران واقع نخواهد شد این هر دو اولی بمسهل از ششم باشند نزدیک بعض و نزد بعضی بالعکس و چون تب غب باشد یا غب بطریق مبادله مرکب شده درین صورت احسن آنست که مسهل بعد رفع نوبت یا قبل از آمدن او بنحویکه عمل مسهل تا وقت آمدن آن منقطع شود استعمال نمایند و لهذا بعض احیان در شب که ربع یا کمتر ازان باقی ماند استعمال مسهل میکنند یعنی در روز نوبت معلوم کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلاً اگر در نصف روز بیاید مسهل بهر شب باقی مانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب مناسب داند بعد از نوبت مسهل دهد و گاهی رای طبیب حکم میکند یا دلویت این حکم که تب روزی قوی آید و روزی ضعیف و روز ضعف روز بحران قوی باشد مثل هفتم و یازدهم و روز قوت روز هشتم و دهم باشد پس درین هنگام اگر مسهل در هشتم بعد زوال نوبت استعمال کنند اولی ازان باشد که مسهل روز ضعیف استعمال کرده شود و اگر بعد زوال نوبت نیز باشد زیادت و ثوق بهشتم و دهم از هفتم و نهم بود اگرچه هشتم نیز روز بحران ردی میباشد لیکن در آن بحران نمی افتند مگر در کمال ندرت و بهتر آنست که حالات را نظر کنند اگر بحران واقع نشود مسهل استعمال کنند و الا نشاید سیما اگر علامات بحران شروع گردیده باشد و بدانند که چون تب عارض شود پس زائل گردد و بعد چند روز باز آید درین صورت اولی آنست که مسهل در روزی دهند که روز بحران باعتبار مرض نکس هر دو نباشد و اگر این نسبت بهر دو میسر نشود پس اعتبار نکس بهتر باشد

ذکر ایام بحران

بدانکه اطبا ایام بحران را با استقرا و تجربه ثابت کرده اند و آغاز حساب بحران که بران امر مسهل و تغذیه موقوف ست اطبا چنان مقرر کرده اند که اگر روز آغاز تپ اکثر از نصف باقی ماندآن روز را بر اسه اعتبار میکنند و اگر کم از نصف باقی ماند آنرا اعتبار بر اسه نمی کنند بلکه داخل در روز دیگر مینمایند که این باقی جزو آخر در ست بالجمله اگر تپ مثلاً در دو پاس اول روز شنبه آید آن روز اول تپ شمار کنند و اگر بعد از دو پهر آید آنرا در حساب ندارند بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه تپ نایبه باشد و نزد شیخ الرئیس اولی آنست که اعتبار وقت ابتدای نفس تپ کرده شود و در انجا خروج از حالت طبیعی در مزاج خوب ظاهر شود و اما ابتدای صداع و تکسر اعضا را اعتبار نیست و انداختن مریض خود را بر بستر از مستعد علیه نباشد و چون زنان زاید بعده آنرا تپ عارض شود پس حساب از تپ کنند نه از زائیدن و ایام بحران که دران جمیع مستفرغات ممنوع ست این سیزده روز است د و ز و یا و ید و یز و ک و کا و کد و کز و لا و لد و لز و م و بعد چهلم روز نزد محققین بحران قوی لازم نبود مگر شصتم و هشتادم و صدم و اگرچه بعضی چهل و دوم و غیره نیز گفته اند و بقراط گفته که از ایام بحران انچه طاق باشد قوی تر از جفت در بحرانات ست و در اکثر امر تجربه و بدانکه گاهی متصل شود ایام و مثل یوم واحد برای بحران گردد و این اکثر بعد بستم بود با استفراغ باشد یا بخراج و امید نیست که انقضای امراض بعد چهلم بحران باشد لیکن بنضج و تحلیل و بدانکه امراضی که در روز طاق نوبت کنند مثل حمای غب اکثر حاده چون محرقه و سونوخس بحران آنها سریع تر باشد و در روز طاق بود و لهذا در غب انتظار یازدهم کرده میشود و انتظار چهاردهم نمی کنند مگر کمتر چنانچه اگر نوبت تقدم یا تاخیر کند پس بحران در سیزدهم افتد و مرضی که در روز جفت نوبت کند مثل ربع و سدس و ثمن بحران بطی تر کنند و بحران آنها در جفت اکثر باشد مثل چهلم و شصتم و هشتادم و ماه چهارم و سال چهارم

ذکر ایام واقع فی الوسط

یعنی ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند و آن ایام بحران اند که قوی نیستند و آن شش روز است ج و ه و ط و یا و یج و یز و برای اینها احکام ایام بحران نیست بهر آنکه درین روزها نیز تغیر و حرکت واقع میشود پس تحریک از مسهل و غیره نباید کرد و بقول شیخ و مسیحی روز ششم نیز از ایام واقع فی الوسط ست و ایضاً مسیحی دوازدهم و پانزدهم را نیز ازین ایام شمرده

ذکر ایام انذار

بدانکه مراد با نذار درینجا اخبار بوقوع امر عظیم در مستقبل ست محمود باشد یا مذموم و در عرف عام آن اخبار بوقوع امر مذموم در مستقبل ست چه اگر اخبار بوقوع امر محمود باشد آنرا بشارت نامند بالجمله بعضی از ایام غیر بحران که مذکور شد منذر بعض آنست چنانچه روز چهارم بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم به بستم و بالبست و یکم به بست و چهارم به بست و هفتم و چون انذار بمعنی خبر دادن ست پس هرگاه مثلاً بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر میدهد ببحران روز هفتم اگر علامات بحران نیک باشد و صلاح بعض احوال بود و یا منذر بروز ششم باشد اگر علامات او بد بود خصوصاً در محرقه و نایبه و بحران روز هفتم یا نهم با نذار چهارم و در غب لب ربیبا شد و روز نهم نیز منذر بیازدهم و در اکثر چهاردهم باشد و چهاردهم یا هفدهم یا بستم یا بست و یکم منذر بود ببستم و اگر علامات نضج در روز هفتم ظاهر شود بحران در روز یازدهم یا چهاردهم افتد

علامات بحران

بدانکه احوال و اموری که آن علامات بزدیکی وقوع بحران ست مثل هیجان مرض بقوت حرارت و قلق و اضطراب و جستن از پهلو به پهلو گردیدن و گرانی سر و اختلاط ذهن و صداع و دوران سر و سبات و سهر و دوار و خیالات در چشم و ظلمت بصر و طنین و دوی و اختلاج لب و غثیان و تشنگی و خفقان و غشی و درد فم معده و سوزش معده و تغیر رنگ چهره و تنگی نفس و تشنج و درد پشت و لرزه و رعشه و تغیر نبض از حال خود با شراف یا انخفاض و حبس بول و قبض شکم و غیره اعراض صعب باشد پس هرگاه این علامات یا بعض او در شب پدید آید دلالت کند بر آنکه بحران فردای این شب باشد و اگر در روز ظاهر گردد دلالت نماید بر آنکه بحران در شب آینده متصل آن روز خواهد بود پس اگر با وجود این علامات نبض موجی مع تری جلد و سرخی و انتفاخ جلد و بول

رنگین مائل بغلظ و در مرض مزمن لرزۂ قوی بعدہ تپ اشتداد کند و در داعیائی و قوت قوی علامات جید باشد و لاسیما اگر براز در و در بول کم شود دلالت بر بحران عرقی کند و اگر نبض عظیم و شاہق یا صلب و سریع و انتفاخ عروق و خارش بینی و سرخی رنگ چہرہ و چشم و پرۂ بینی دفعۃً و تمدد در جانب جگر یا طحال بغیر وجع و دیدن رشتہ ہای سرخ و تاریک پیش چشم و سیلان اشک دفعۃً و شدت اشتعال سر و صداع ضربانی و درد گردن و قرقرہ و طنین و صمم و سدر و عطاس باشد دلالت بر بحران رعافی نماید و اگر انضغاط نبض و انخفاض آن و سفیدی قارورہ و ثقل و درد مثانہ و نتوی ناف و انتفاخ قضیب و حرقت احلیل و احتباس براز و قلت عرق و صلابت ظاہر بدن باشد بر بحران ادراری دلالت کند و اگر تاریت بول و اختلاج لب زیرین و غثیان و ظلمت و غشاوۂ چشم یا تباریق و تلخی دہن و درد فم معدہ یا سیلان لعاب و خفقان معدی و صداع بعدہ لرزہ و سردی شکم و ضیق النفس و سقوط رنگ و زردی چہرہ باشد بر بحران قیئی دلالت نماید و اگر نبض صغیر مع قوت و عدم صلابت آن و مغص و قراقر شکم و ثقل تہ اسیف و تمدد در ان و درد پشت و اختلاج در عضلات شکم و قلت بول و عرق و گرانی در اسفل شکم و انتفاخ در ان و کثرت رنگینی براز از سابق و آمدن او زیادہ تر از عادت و بلندی و نتوی شکم باشد دلالت بر بحران اسہالی کند و اگر سائر علامات دال بر بحرانات دیگر نیابند و گرانی در رحم و در تہیگاہ و در اعضا و درد و تمدد در انجا و اختلاج در فرج و کشادن فم رحم و فرود آمدن آن یا بیند حکم نمایند کہ بحران طمثی خواہد بود و اگر نبض عظیم مائل القوت و فقدان سائر دلائل توجہ مادہ بطرف دیگر و عادت سیلان خون از مقعد و ثقل و اختلاج در نواحی مقعد و درد در کمرگاہ و ضربان در حوالی مبرز و پشت و زہار و اعضا شکنی باشد بحران از کشادن عروق مقعد و خون بواسیر باشد

علامات بحران انتقالی

و آن قوت تپ مع ثبات وجع در موضعی از بدن و احتباس استفراغات از بول و براز و عرق مفرط و رقت و سفیدی بول و تاخیر نضج یا عدم او مع صحت قوت و جودت نبض و لاسیما در امراض سلیمہ بطیہ عدیم النضج باشد بعدہ وجع و انتفاخ عروق در مثل بغل و کنج ران و پس گوش و شدت التہاب و جہتی کہ در ان عضو ضعیف ست یا وجع مفاصل یا وجع متعب بجہت انتقال مادہ دلالت کند پس عسر بول و گرانی سر و ثقل سمع و سبات و عروض ضیق النفس دفعۃً علامت دالہ بر نقل مادہ بسوی اعالی باشد و ثقل و درد در ناحیۂ اسفل مع التہاب و انتفاخ در کنج ران یا در زانو و ورم رخو از جنس تہیج در ان ہر دو علامت انتقال مادہ باسفل باشد چون قوت صحیح و علامات جید باشد و رقت بول زمانہ دراز دوام نماید این منذر بخراج بود و ہمچنین توجہ مریض بصحت بغیر بحران ظاہر بعدہ بودن شریان صدغین شدید الانبساط کثیر الضربان و رنگ پژمردہ و نفس متواتر و گاہی سرفہ و خشک و لیل عروض خراج در مفاصل ست و فصل زمستان و سن کہولت از دلائل وقوع بحران بخراج ست بلکہ از اسباب دست و از دلائل قویہ بر بحران خراجی تاخر بحرانات دیگر از اوقات آنہاست و درازی مرض حار زیادہ از بست روز و ایضاً باوجود تاخر آن بحرانات تام نباشد و خراجات در امراض مزمنہ منحط دلہ اکثر در اعضای سفل باشد و در مرض حاد تر در اعضای علیا و در متوسط در ہر دو جانب زیر و بالا

علامات دالہ بر بحران جید

بہترین علامات بحران فاضل آنست کہ نضج تام شدہ باشد بعدہ در روزی از ایام بحران محمودہ کہ مذکور شد مثل ہفتم و چہاردہم واقع شود و آثار روزی مناسب از ایام انذار منذر بود و باستفراغ باشد نہ بانتقال و نہ بخراج و استفراغ او از خلط فاعل مرض و در جہت مناسب شد و بیمار احتمال او بسہولت کند و حال قوت و حال نبض کہ در اوقات علامات صعب قوی متین باشد و خصوصاً چون ہر دو در قوت ازدیاد نمایند و اختلاف نبض کم شود و مستوی گردد و ایضاً اگر عند اعراض مذکورہ مریض راحت و خفت یابد و اعراض کہ با بحران باشد نقصان پذیرد و حرارت ساکن گردد و رنگ بیمار نیک شود و نبض او قوی گردد این دلالت بر بحران جید تام کند

علامات دالہ بر بحران ردی

اصول این آنست کہ مخالف علامات جیدۂ مذکورہ باشد و این مثل آنست کہ حرکت بحران قبل منتہای مرض و قبل نضج بود و آنکہ در روز غیر باحوری باشد و آنکہ او نبض در صغر و سقوط اخذ کند و استفراغ از غیر خلط محدث مرض بود و آنجا کہ علامات بحران مع احوال متوسط میان احوال بحران جید و احوال بحران ردی

ظاهر شود بحران ناقص یعنی غیر تام باشد یعنی مرض بدان منقضی نگردد لیکن انقضا می رو تا روز با حوری که قریب خواهد آمد تاخر کند مثل آنکه بحران در روز هفتم افتد و دران مرض منقضی نشود بلکه بقایا از ان باقی ماند که بحران او تا روز نهم یا یازدهم متاخر گردد و اگر بدان انقضای مرض باشد مرض معاودت کند و مریض نکس نماید و نکس هرگاه مع اعراض ردیه باشد و قوت ضعیف گردد مهلک بود و اگر قوت قوی باشد مریض ازان سالم ماند

تدبیر روز بحران

بقول شیخ لازم ست که در روز بحران و آنچه قریب آن باشد تدبیر مریض بتدبیر خاص مرض و مسکن و مقوی طبیعت نمایند و البته حرکت ندهند بدوا و قرشی گوید که هرگاه بحران جید تام بعد ظهور علامات نضج و توفر قوت وغیره حادث شود یا عارض شده باشد سزاوار نیست که تحریک مواد از عضو دیگر مثل جذب بمحاجم کنند و نه دران جذب بدوای مسهل و نه بغیر آن از تهییج مثل ترعیف و تعریق و قی و ادرار نمایند بلکه بر طبیعت بگذارند و این ترک تحریک عدم تعرض طبیعت در بحران کامل ست و اما در بحران ناقص باید که اعانت طبیعت نمایند بدانچه موافق حرکت بحران باشد مثلاً اگر علامات دفع طبیعت ماده مرض را باسهال ظاهر شود و قوت قوی شده یا سده و ثقل مر راسعا باشد دران هنگام باید که اعانت طبیعت بمفتح و ملین نمایند تا فعل طبیعت آسان گردد و جرجانی وغیره مینویسند که روز بحران مریض را بهیچ وجه حرکت نباید داد و مریض را ساکن باید داشت و کار طبیعت باید گذاشت اما اگر دانند که اگرچه طبیعت غالب ست لیکن در اتمام کار خود محتاج باعانت ست بتوانند که آنرا یاری دهند بجلب [illegible] او مثلاً اگر دانند که طبیعت ماده را برعاف دفع خواهد کرد و محتاج اعانت ست سر اگرم دارند و آب گرم بسیار بر سر ریزند و اگر بتعریق حاجت باشد آب گرم پیش او نهند و برای بخار را در پوشند مع ظرف آب و عرق را بپارچه خشک مسح کنند تا بیشتر آید و اگر محتاج بقی بود قی فرمایند و اگر حاجت تبلیین داشته باشد تلیین طبیع نمایند و اگر مقعد بادرار باشد مدرات نوشانند چنانچه در علاج صداع بحرانی گفته شد و همچنین هر استفراغ بحرانی که مفرط شود و خوف ضعف گردد حبس او باید کرد و هیچ استفراغ بحرانی را بی ضرورت نباید بست و در بحران انتقالی هرگاه معلوم شود که بعضوی از اعضا ماده منتقل شده خواهد ریخت و ریختن ماده بدان عضو آفت قوی خواهد آورد باید که آن عضو را قوت دهند و ماده را بعضوی دیگر که از و خسیس تر بود و ریختن ماده بران کمتر مضر بود و باز گردانند بطریقی که سهل تر باشد و طریق باز گردانیدن ماده از عضوی بعضوی برچند وجه ست یکی آنکه عضوی که برابر او ست بربندند چنانچه سالم گردد تا بسبب الم ماده بدان سو باز گردد دوم آنکه بر عضوی که برابر او ست محجمه و شیشه یا شاخ یا کدو گذارند یا ادویه جاذبه گرم ضماد نمایند سوم آنکه اگر ماده در دست راست بود بدست چپ کاری سخت کنند و بار گران بردارد چهارم آنکه اگر ماده در سر و چشم باشد باید که ادویه مسکنه دبران استعمال نمایند و پایها را سخت بمالند یا در آب گرم گذارند یا بر ابطها یا پیها از ساق تا کف بر بندند تا ماده از بالا فرود آید و همچنین هرگاه ماده بباطن خواهد افتاد در دی بمعده و سینه آرد بازوها و رانها قوی بر بندند تا باطراف برگردد و آدرار بول و تعریق باز مانند و عرق باد رار بول و اسهال لقی و قی باسهال ماده را که از عضوی باز گردانند بجانب مخالف باید گردانید بعضوی دور تر یا نزدیک تر مثلاً کسی را که از کام و دهان خون برآید و خواهند که بجای مخالف که قریب باشد باز گردانند بجانب پائینی باز گردانند و اگر خواهند بعضوی دور تر باز گردانند از اعضای اسفل رگی کشایند و همچنان کسیکه بواسیر دارد و بعضوی نزدیک آنرا خواهند گردانید رگی از رگهای نیمه بالا بکشایند و هرگاه خواهند که ماده را از عضوی باز دارند قانون کلی آنست که نخست درد ساکن نمایند که بعد سکون آن باز گردانیدن سهل باشد و بهیچ وجه بعضوی شریف و قوی الحس ضعیف ماده نشاید آورد و تا ممکن بود بعضوی خسیس که قریب تر باشد و قوی بود و حس کمتر داشته باشد باید آورد و چون باز گردانیدن ماده مطلوب شود تمهل نباید کرد که ارجاع ماده در ابتدا آسان بود جهت قلت ماده پوشیده نماند که اگر ماده در بدن اندک باشد و قلیل الحرکة بود باز گردانیدن او بدون استفراغ کفایت باشد و بمضرت نرساند اما اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الحرارت بود ناچار مع استفراغ باید کرد تا با فتنی دیگر یا بجا مدد در اخراج او رعایت محاذات لازم شناسند مثلاً اگر ماده بجانب دست راست بود فصد از دست چپ باید کرد یا از پای راست و بالعکس اگر بجانب راست مائل بفوق بود از همان جهت رگ باید زد از دست راست یا از پای راست و اگر بجانب چپ مائل باعلی باشد فصد از دست چپ باید کرد و همچنان اگر ماده در پای راست بود فصد از دست راست کنند و اگر در پای چپ بود از دست چپ کنند و همچنان برای ارجاع ماده جگر رگ از دست چپ زد و برای ارجاع ماده طحال سپرز از دست راست و آنکه گفته شد از رعایت مخالفت در اخراج ماده احشا بر تقدیریست که هنوز ماده در اعضا پیوسته نشده

بعد از آنکه ماده از ثوران نحو انصباب ایستاده باشد فصد برای ازالهٔ مرض از طرف مقابل عضو مئوف باید کرد و کذلک از اعضای ظاهری بعد استقرار ماده تنقیه از ذات عضو باید کرد که درین هنگام اماله او بیفائده است بسبب سکون حرکت آن

اورام و بثور ظاهر بدن

بدانکه اورام جمع ورم است یعنی آماس آن نیز مادتی غیر طبیعی است که در عضوی حادث شود از مادهٔ فضلیه محدوده بحیثیکه موجب ضرر گردد و در آرد بمس کردن او ویا بغیر مس و موادی که از ان اورام پیدا شود شش است یعنی اخلاط اربعه و مائیت وریح و هر ورم یا حار باشد ویا غیر حار و ورم حار یا از خون باشد یا از صفرا و نزد شیخ الرئیس ورم حار عام تر از انست که حادث شود از خون یا از صفرا فقط بلکه از هر ماده که حار بجوهر خود باشد چون خون وصفرا ویا حار بالعرض بود که آنرا حرارت بعفونت عارض گردد چون بلغم که بعفونت گرم شود وسودا احراقی حار باحتراق که در ماده حاصل شود و در ان باقی ماند از حرارت چندانکه از اندمل در اورام است پس ماده ورم اگر خون باشد فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره نامند و اگر هر دو ماده مرکب باشد و خون غالب بود غالب را مقدم میدارند فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب باشد حمرهٔ فلغمونی گویند و اما ورم غیر حار یا از مادهٔ بلغمی باشد یا سوداوی یا مائیت یا ریحی و اورام بلغمی دو نوع است اگر مادهٔ آن مخالط و داخل جوهر عضو و غیر متمیز بود ورم رخو گویند و اگر خارج از ان و متمیز در غلاف باشد سلع لینه گویند و اکثر اورام زمستان بلغمی باشد حتی که حار از ان سفید رنگ بود و اورام بلغمی مختلف بود بحسب غلظ بلغم و رخاوت و رقت او حتی که مشابه مادهٔ سوداوی و مادهٔ ریحی گردد و اورام حادث از مادهٔ سوداوی سه قسم است اگر سودا داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و اگر ساکن مادی باشد صلابت گویند و اکثر این هر دو خریفی بود و اگر خارج بود و مولم نباشد اقسام غدد بود که از ان جمله خنازیر و سلع است و اما اورام مائیه اگر عام بود استسقا و اگر خاص بود قیلهٔ مائی و ورم حادث در تحت از مائیت دماغ مانند آنست و اما اورام ریحی دو نوع است اگر ریح مخالط عضو و ملایم بود تهبج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند

و بثور

جمع بثره است و آن از جنس ورم بود زیرا که بثور اورام صغار است چنانچه اورام بثور کبار است و بثور نیز مانند اورام بعضی دموی باشد مانند جدری و شری و دموی و بعضی صفراوی مثل شرای صفراوی و نمله و جاورسیه و حمره و نار فارسی و مختلط مانند حصبه و نملهٔ متاکله و مسامیر و جرب و ثآلیل و غیره و بعضی بلغمی مانند شرای بلغمی و بعضی سوداوی مانند حرق مدنی و جرب سوداوی و ثولول و بعضی مائی مثل نفاطات و بعضی ریحی مانند نفاخات شیخ و شراح قانون مینویسند که اورام و بثور حاره که از خون باشد یا از دم محمود بود یا از دم ردی مذموم و هر واحد از ین هر دو یا غلیظ یا رقیق باشد پس اقسام ورم دموی چهار بود یکی آنکه از خون محمود غلیظ و این مخصص باسم فلغمونی مطلق است و این لحم و جلد هر دو را اخذ میکند و با ضربان میباشد دوم کاین از خون محمود رقیق و آن فلغمونی است که جلد را تنها فرا میگیرد و این بثور و شرای دموی است و با ضربان نمیباشد بسبب خلو ظاهر جلد از شرائین سوم حادث از خون ردی غلیظ و از ین انواع خراجات ردیه حادث شود پس اگر ردائت و احتراق او اشتداد نماید حمره حادث گردد و احتراق و خشک ریشه پیدا کند و بدتر از ان نار فارسی است چهارم حاصل از خون ردی رقیق است و این فلغمونی مائل بحمره بود مع ردائت و خبث پس اگر رقیق تر باشد حمرهٔ فلغمونی باشد و اگر ردائت او زیاده تر بود حمرهٔ ذی نفاخات و نفاطات و احتراق و خشک ریشه حادث شود و چون ماده ورم حار کثیر باشد و ورم بسیار بزرگ گردد آن از جمله اورام طاعونیه قتاله بود و این اصناف اورام ردیه و مانند آن در رسال کثرت مینمایند و ردی از اورام حاره آنست که بسوی انحطاط که تابع اونرمی و کوچکی میباشد منتهی نشود و نه بسوی جمع ریم بلکه بسوی فساد عضو مودی گردد و متعفن گرداند و فساد عضو گاهی از فساد مادهٔ او باشد و گاهی بسبب عظم آن ورم و دائما از عظم ورم و کثرت ماده نباشد بلکه گاهی از خبث ماده بود و بدانند که اورام کمتر از مادهٔ صرف باشند و اکثر آنها مرکب بوند از مواد و بدانکه هر ورم که در ظاهر بود و بادی ضربان نباشد آن ریم نکند صاحب کامل گوید که ورم غلظ و انتفاخ است که در عضو حادث شود از فضل ماده که تمدید و ملای آن نماید و این ماده یا انصباب نماید بسوی آن از عضو دیگر که او را دفع کند و از نفس خود پاک نماید و یا در همان عضو متولد شود و انصباب ماده از عضوی بعضو دیگر بسبب اجتماع این اسباب سته میباشد یکی قوت عضو

یا اندران حادث شود و ہر اسیکہ مادہ غالب آن گرم باشد آنرا ورم حار گویند و آنچہ مادہ غالب آن سرد باشد آنرا ورم بارد خوانند و بدیگر طبائع نسبت نکنند بجہت ضعف فاعلیت این دو کیفیت و عدم فاعلیت دیگر ہا

اسباب اجتماع مواد اورام و بثور

بقول امیر بہاء الدین سبب جمع و حبس مادہ ورم در اعضا یا سابق بود چون امتلاء و فساد خلط و دفع طبیعت بدان محل ضعیف و ذبولی عضو و قابلیت او و قبول خلط فاسد و یا لاحق و بادی بود چون رسیدن زخم و آسیب و الم و کوفت و جاذبی یا اسباب خارجی بعضو و سبب جملہ بثور تغیر اخلاط بود از حال طبیعی و اشتغال طبیعت بدفع آن بخارج بدان جہت عجز از تحلیل آن اولاً و یا مسارعت بدفع و منع آن از داخل و بقول سمرقندی و خجندی و ابن الیاس مختصر سبب حصول مواد و اجتماع آن در اعضا اسباب ستہ انصباب مادہ است کہ در قول صاحب کامل گذشت و یا اسباب بادیہ مثل ضربہ یا سقطہ کہ بعضوی برسد بجہت تورم آن در ان لسبب وجع و حدوث ضعف در ان عضو بسوی آن انصباب نماید و بنا بر امتلای آن ورم پیدا شود و بقول نطاکی از اسباب اورام حرکت سخت بر امتلاست و بعد عہد با استفراغ و وضع حجامہ بلا شرط است و نیز او گوید کہ بثرہ عبارت از تاکل جلد یا نتو او بر اوضاع مخصوصہ سببش مادہ او خلط فاسد بود و اگرچہ بسیار باشد و سبب فاعلی او اندفاع مادہ فاسد بحرارت بود بنوعیکہ جلد را مس کند و غایت او فساد و تاکل جلد ست و صورت او مختلف بود

علامات اورام و بثور

باید کہ کیفیت وجع و لون و ملمس آنہا دریافت نمایند اگر درو مع ضربان و تمدد باشد و رنگ او سرخ و ملمس او گرم بود ورم دموی باشد و اگر درد مع حرقت و التہاب بود و رنگ او سرخ مائل بزردی و ملمس او گرم تر از اول باشد ورم صفراوی بود و اگر درد نبود و رنگ سفید و ملمس او سرد و ملایم باشد کہ در ان انگشت فرو رود ورم بلغمی بود و اگر با نقصان حس باشد و رنگ او مائل بسیاہی و ملمس او بارد و صلب بود ورم سوداوی باشد و اگر مرکب از دو خلط بود رنگ و ملمس و درد آن بحسب آن باشد و اگر قلت وجع با ثقل بود ورم مائی باشد و اگر با خفت بود ورم ریحی باشد و انطاکی گوید کہ جمیع بثور اگر رشاح باشد از رطوبت بود پس چیزیکہ از ان ترشح کند اگر مائل بسفیدی باشد از بلغم بود و الا از خون و اگر غیر رشاح باشد از یبوست سوداوی بود و اگر صلب تیرہ سبز اطراف باشد و الا صفراوی بود و برای مادہ مرکب بثور حکم بسائط اوست پس صفراوی ترشح کند اگر با یکی از دو خلط رطب یعنی خون یا بلغم مرکب شود و اگر مادہ مائل بسرخی باشد مع توفر علامات صفرا از ہر دو خلط حار یعنی خون و صفرا بود و علی ہذا القیاس

معالجات اورام و بثور

در قانون و شروح آن مسطور ست کہ از اورام بعضی حار و بعضی بارد رخو و بعضی صلب ست و اسباب آنہا یا بادیہ ست مثل ضربہ و سقطہ و نہشہ و یا بدنیہ مثل امتلاء و ورم حادث از اسباب بادیہ یا با امتلای بدن و یا با اعتدال اخلاط متفق شود و حادث از اسباب بدنیہ و از بادیہ موافق با امتلای بدن خالی نیست از انکہ یا در اعضای مجاور اعضای رئیسہ باشد مثل مغابن آنہا و یا نباشد پس اگر در اعضای مجاور آنہا باشد جائز نیست کہ قریب آن رادعات کنند و اگر در مجاور آنہا نباشد جائز ست کہ چیزی از مخللات قریب او برند در ابتدا بلکہ واجب ست کہ اصلاح عضو دافع کنند اگر او را عضو دافع باشد و یا اصلاح ہمہ بدن نمایند اگر او را عضو واحد نباشد و بعد اصلاح ہر دو ابتکہ ردع نمایند و بسوی خلاف جذب کنند و قبض نمایند بر ورم استعمال کنند بالجملہ غرض باستعمال رادعات در ابتدای اورام منع مادہ از زیادتی نفوذ در عضو متورم ست و تکثیف عضو و تقویت او تا نفوذ مادہ را قبول نکند بسبب برودت یا قبض آنہا و احتیاط از استعمال آنہا در صورت بودن عضو وارم قریب از اعضای رئیسہ چون مفرغہ فضول آنہا بہر آنست تا آفت بسوی آنہا بر رجوع قبل اصلاح عضو دافع یا کل بدن عود نکنند و در حکم انیست ورمیکہ از دفع طبیعت مادہ کثیرہ یا ردیہ را بسبیل بحران یا بسبیل دفع امتلاء از عضوی یا از بدن باشد و آنکہ از ورم حار حادث از اسباب بادیہ بود و آنکہ از اسباب سابقہ باشد و بدن ممتلی بود و منع از تحللات بہر آنست کہ جذب مواد میکنند پس گاہی بر تحلیل قادر نمیشوند در زیادتی ورم واجب میکنند و اصلاح بمثل مقویات یا بفصد یا استفراغ بمسہلات و غیر آن نمایند و گاہی جذب بسوی عضو موضوع در جانب مخالف از مصب مادہ واجب نیست کہ بدوای جاذب یا باستفراغ شود بلکہ حاصل شود بمثل یا ضنت عضو جانب مخالف یا برداشتن چیزی گران بران یا وضع محاجم و بسیار باشد کہ مادہ از دست متورم منجذب گردد چون بدست دیگر چیزی گران بردارند و ساعتی امساک آن نمایند و اما قابضات واجب ست کہ قابضات رادعہ در اورام حارہ بارد مزاج صرف غیر مخلوط بچیزی حار باشد و ایضاً

سبب ... (حاشیہ: [illegible])

بارد بالفعل بکار برند و در اورام بارده مخلوط بچیزیکه او را قوت حاره مع قبض باشد مثل اذخر و اظفار الطیب باشند و واجب ست که حار بالفعل بعمل آرند و هر قدر که اورام حار و بارد و در تزید امعان نمایند و از ابتدا البعید شوند از قابض کم کرده باشند و محلل بدان آمیزند تا آنکه بانتها رسند پس در آن هنگام مساوی میان رادع و محلل مخلوط سازند و در انحطاط بر محلل مرخی اقتصار نمایند و واجب ست که در ورم بارد در خوانچه تحلیل او کنند لشاف ... بیشتر از آن باشد که در ورم حار بود و اما ورم حادث از سبب بادیه که در اینجا امتلا از اخلاط نباشد یعنی آنچه باعتدال اخلاط باشد واجب ست که معالجه آن در ابتدا بارخا و تحلیل کنند الا اگر در اینجا امتلا باشد معالجه او مثل معالجه نمایند یعنی قسمیکه از سبب بدنی یا بادی موافی با امتلای بدن باشد و بدانچه علاج او کنند آن استعمال رادع بعد اصلاح عضو یا همه بدن ست در ابتدا پس خلط میان آنها و میان منضجات پس اقتصار بر محللات و مرخیات و اما چون عضو متورم مفرغه عضو رئیس باشد مثل مواضع غددیه از گردن و حوالی گوش برای دماغ و بغل برای قلب و کنج ران برای جگر البته جائز نیست که قریب او دوای رادع نمایند بسبب آنکه این علاج اورام نیست چه این معالجه آنست که غیر آنکه پیروی این امر میکنیم که علاج نکنیم اورام آنها را و جهد نمائیم در زیادتی آن اورام و جذب مواد بسوی آنها و خوف نکنیم از اشتداد ضرر عضو متورم بسبب طلب مصلحت عضو رئیس بسبب خوف این امر که چون ردع ماده کنیم بسوی عضو رئیس باز گردد و از ان ضرری بهم رسد که تدارک او ممکن نباشد پس ما پیروی وقوع ضرر بعضو خسیس میکنیم ازین جهت که عضو رئیس انتفاع یابد حتی که جهد میکنیم در جذب ماده عضو رئیس بسوی خسیس و تورم این اگر چه بمحاجم و اضمده جاذبه حاده باشد و چون مثل این اورام مخصوص اند در مواضع خالی از لیف عضل رحیم کنند پس گاهی خود بخود دلشگافند یا بمعونت انضاج و گاهی احتیاج بانضاج و شگاف بر دو افتد و انضاج تمام میشود بچیزی که در آن با وجود حرارت تسدید و تغریه باشد که بدین هر دو حرارت غریزی حابس منضج محصور گردد و باید که دوای منضج حار بالفعل مائل باعتدال باشد و باید که رطب بود و کسی که طلب انضاج مثل این منضجات نماید بران واجب ست که تامل نماید در حال عضو پس اگر حرارت غریزی در آن ضعیف یابد و عضو را مائل بفساد بیند بران مغریات و مسددات استعمال نکند و منضجات استعمال نماید و شرط عمیق بران زند بعده ادویه که در آن تحلیل و تخفیف باشد استعمال کند و بسیار باشد که ورم غائر بود پس احتیاج بجذب او بطرف جلد افتد و اگر چه بمحاجم ناری باشد و ازین جذب گاهی ممکن بود بدلک و گاهی بوضع ادویه محمره مقرحه جاذبه از باطن و محاجم ناری قوی تر از ان هر دو تدبیرست و این باید که بعد تنقیه بدن باشد پس هرگاه ورم بسوی ظاهر منجذب گردد استعمال رادع جائز نبود بلکه استعمال مرخیات واجب ست و فصد و اسهال بسبب خوف رجوع ماده بسوی باطن جائز نیست و اما اورام صلبه سوداویه مجاور جلد ابتدا قانون در آن آنست که یکبار تلیین آن نمایند بعد وسیله اسخان و تحقیق اواندک باشد تا اجزای کثیف او متحجر نگردد بسبب شدت تحلیل بلکه همه مستعد تحلیل گردد بعد از ان محلل قوی بران استعمال کنند بعده اگر از تحلیل خوف تحجر باقی باشد بار دوم بر تلیین آن متوجه شوند و همواره همیسان بعمل آرند تا آنکه او همه فانی شود و در هر دو مدت تلیین و تحلیل و اورام نفخیه یعنی ریحیه مثل تهبج را معالجه بچیزی نمایند که تسخین کند با وجود لطافت جوهر برای تحلیل ریح و توسیع مسام و ایضا واجب ست که اعتنا بجسم ماده محدث بخار ریحی نمایند یعنی منقیه از ان ماده واجب بود و اگر امتلا بسیار باشد لا واجب ست که درین ادویه مذکوره قوت منقی و جرم مقطع باشد و تدبیر دیگر استعمال مسخنات محلل ریح و استعمال ادویه مفتحه محلل مسام و وضع آنها از زمانی طویل بر عضو ست و استعمال حمام یابس گرم و گاهی محاجم ناری در علاج بدینها جائز نیست تا وقتیکه تنقیه تام به بدن منفول حاصل نشود و از اورام بعضی اورام قروحی ست مثل نمله پس باید که تبرید او مثل تبرید فلغمونی نمایند ولیکن ترطیب آن سزاوار نیست و اگر چه ورم مذکور اقتضای ترطیب بینها یا بلکه بباید که تجفیف آن نمایند انطاکی در تزیبت گوید که قاعده در اورام آنست که علاج همه بقصد اوست و اگر پیوستند بعضو رئیس باشد تقویت او بران مقدم دارند و آنچه واقع بر تنقیه باشد اکتفا کرده شود در ان بعضیات خیر او بتنقیه سبقت کنند و در تذکره مینویسد که اورام چهار زمانه ست بلکه هر مرض را و آن ظهورست و آن را ابتدا نامند و تزید و وقوف و انحطاط و شک نیست که واجب ست در اول اصلاح به تنقیه و در دوم ردع و در سوم امتزاج رادع و محلل و در چهارم اقتصار بر محلل در زمانه اول مهیا بودن ماده برای ابتدای مرض یا ظهور اوست پس واجب ست نظر در چیزیکه بدان علاج درین وقت باشد بلکه واجب ست صرف مهم انظار بسوی آن ست و بالجمله قانون برای علاج مطلق ورم مساوات تقسیم بتدبیرست و ورم حار مطلقا برای اصلاح کیفیت بدان و اخلاط یابس و اصلاح کیفیت و کمیت هر دو در غیر یابس لیدانان تنقیه بماء الشعیر و جمار و خیارشنبر کرده مشتوی فرح اغذیه بدانچه تولید خون کم نماید مثل البقول و ماش و عدس و تبرید موضع مثل مورد

[illegible]

و بنفشه و صندل و سرکه و کشنیز تر بود در ورم بارد به تنقیه و در همه اگر گون ماده قریب از جلد ظاهر شود استفراغ بشرط نمایند تا مؤدی به تعفین و فساد عضو و حرارت نگردد
بعد اصلاح بشرط مذکوره این قانون عام ست و آنچه تحلیل اورام حاره بزودی نماید حناء مورد ست هر دو بسرکه و آب کدو و کشنیز سرشته و کذا حی العالم
و سفیده بیضه و آرد باقلا و آرد جو و سحالات همه معاون خصوصاً سنباذج و برای اورام بارده شیح و غاریقون و قطران و میعه سائله و زعفران و آرد حلبه و فرفیون
و اشق و سرگین گاو و عسل و زیت و برای مرکب بدانچه ترکیب با نها کرده شود عبد العزیز گوید که علاج اورام در ابتدا تنقیه است و در تزاید طلای رادع و آن هر
دوای بارد و قابض ست مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و آرد جو و گل سرخ و کاسنی و عنب الثعلب و برقوف بارادع محللات و آن هر دوای حار و رطب لطیف ست
مثل اکلیل الملک و بابونه و تخم کتان و حلبه و قرطم و بیخ خطمی و موم و پیاز مطبوخ و در انتها محللات فقط پس اگر تدبیر مذکور فائده نکند بتنضیج پردازند بدانچه در وسط مذکور باید
دوای مجرب برای ورم حار طلای شیر گاو با سفیده البیض و کذا برگ بید تر و نشاسته و صندل و برای ورم حار دردناک اسپغول و پوست خشخاش کوفته جوش داده
بروغن گل آمیخته مجرب ست و از مجربات نیز برای اورام تخم خطمی ست یا دو چند آن تخم خربا بسرکه و از مجربات کامله برای تحلیل اورام لشک سوخته با حلبه و باقلا ست
و ترک لحوم و شراب در جمله اورام و بثور مناسب ست و در ضرورت اصلاح لحم بحموضات نمایند و علاج اقسام بثور در بثور غمریه مسطور گردد

فلغمونی

ورم غلیظ کثیر الانتفاخ ست که ماده او خون باشد و شیخ الرئیس می نویسد که اولا اسم فلغمونی را در زبان یونانیان بر هر التهاب که در عضوی حاصل شود اطلاق میکردند
و بعد از ان بر ورم حار رامی گفتند و بعده ورم دموی را بدان موسوم ساختند و کم اتفاق افتد که فلغمونی بسیط باشد و آن را اکثر با ورم حمره یا صلابت یا بمیع مقارنت
کنند و بدانند تا وقتیکه طبیعت مقهور ماده نگردد از ان ورم فلغمونی در ظاهر حادث نشود و باید دانست که چون بثور دملی در مقدار تجاوز کنند منذر بدمل عظیم جامع ریم گردند
و مسیحی گوید که اسم فلغمونی واقع میشود بر کل التهاب که در عضو حادث شود و گاهی از سوء مزاج حار بلا ماده و گاهی از سوء مزاج حار با ماده بود پس اگر از سوء مزاج حار بلا ماده
باشد در عضو التهاب فقط شبیه بحمی که در ان عضو تنها افتد حادث شود و همچنین همراه انتشار نماید و از ان در عضو فساد حادث گردد و اگر از سوء مزاج با ماده باشد
و یا خون تنها بود از ان ورم معروف بالفلغمونی خاص حادث شود و صاحب کامل گوید که اگر خون جید معتدل در مزاج و جوهر او باشد و بعد حصول او در عضو عفونت
حادث شود از ان ورم مسمی فلغمونی خالص حادث گردد و احوال این ورم دموی بحسب عضو حادث در ان مختلف بود پس هرگاه در سر و چهره باشد و اگر
و غشای دماغ حادث شود آنرا سرسام گویند و اگر در طبقه ملتحمه افتد آنرا رمد خوانند و اگر در حنجره افتد خناق نامند و اگر در غشای مستبطن اضلاع پیدا شود از ذات الجنب
و اگر در ریه بود ذات الریه گویند و اگر در حجاب حادث گردد برسام نامند و اگر قریب ناخن پیدا شود داحس و اگر در لحم رخوه که زیر بغل و کنج ران و پس گوش ست پیدا
شود و در ان بسرعت تولد نکند آنرا طاعون اگر بسرعت ریم کند خراج گویند و چون بغیر این اعضا حادث گردد آنرا ورم فلغمونی مطلق گویند و چون ریم کند آنرا انفجار نامند

اسباب فلغمونی

بقول شیخ فلغمونی را اسباب ست که بعضی از ان سابق بود از امتلا یا رداءت اخلاط یا ضعف عضو قابل و اگر چه امتلا و رداءت اخلاط نباشد و بعضی از ان بادی
مثل فسخ و قطع با کسر و رض یا خلع یا حرق نار یا تعب و قروح که در عضو کثرت نماید پس ماده بسوی آن میل کند بسبب وجع و ضعف و گاهی بسوی آن مواد میل کنند
پس در مسالک ضعیف محتبس گردد چنانچه در قروح و جرب معالم اورام در مواضع خالی عارض میشود و انطاکی گوید که سبب او اکثار از اغذیه کثیر طلبه ست مطلقاً
و حار رطب و سرما و قلت استفراغ و اصحار در آفتاب و پوشیدن پشم و برداشتن چیزی گران و سکر و امتلا و کذا حمام

علامات فلغمونی

تمدد و ضربان و انتفاخ و حرارت ملمس و سرخی رنگ ورم و تب و تشنگی و کبر و عظم نبض و حمرت بول ست و شیخ میفرماید که از علامات او حرارت و التهاب و زیادت حجم و تمدد و قلت
قبول برای نغمز ست و ضربان اگر ورم غائر یا قریب شرائین باشد و یا بالعضو عصب بمای حس او آمده باشد و هر قدر که شرائین بزرگتر و بیشتر در عضو متورم باشد ضربان
و درد او شدید تر باشد و تحلل او اگر قابل تحلیل بود یا ریم کردن او سریع تر باشد و چون فلغمونی در عضو حساس باشد تابع او درد شدید بود هر عضو که باشد و او را لازم گردد که

عروق منفجر از آن عضو که خفی باشند ظاهر شوند و تزید فلغمونی بتدریج و تمدد ظاهر گردد و انتهای او بانتهای این بنگام ریم کند اگر قابل ریم کردن باشد و انحطاط او بلینت و ضعف مرض آغاز کند و علامت
ردی آنست که با انحطاط شروع نکند بلکه ریم کند و مثل این مؤدی بموت عضو و تعفن او گردد و بسیار باشد که این بسبب عظم ورم و کثرت ماده او بود و بساست که بسبب خبث
ماده بود و اگرچه ورم کوچک باشد و بدانند که آنچه تحلیل پذیرد ضربان در خفت و لهیب و سکون شروع کند و آنچه ریم کند بازدیاد ضربان و حرارت و ثبات اینها معلوم گردد
و آنچه عفن شود بعسر نضج و تیرگی و شدت تمدد دریافت گردد و مجوسی گوید که اگر خون محدث فلغمونی معتدل المزاج غلیظ الجوهر باشد از آن فلغمونی در لحم حادث شود
و علامات مذکوره قوی تر و تمدد و ضربان شدیدتر باشد و اگر خون با وجود اعتدال رقیق الجوهر بود از آن فلغمونی در جلد پیدا گردد و علامات مذکوره در آن ضعیف تر باشد و
بادی ضربان نبود و جرجانی مینویسد که ماده خون در اورام دموی بیشتر با صفرا آمیخته بود لیکن گاه باشد که ماده صفرا که با آن آمیخته بود زود تحلیل پذیرد و باقی
صلب گردد و گاه باشد که رطوبتی رقیق با خون آمیخته باشد و آماس هم چون تهیج نماید و برنگ سرخ و ملمس گرم بود و صلب نباشد و هرگاه آماس پخته شود درد
و ضربان آهسته گردد و خجندی گوید که مآل ورم دموی یکی از چهار چیز باشد یکی آنکه تحلیل پذیرد و درین درد و ورم کم شود و اعراض او اندک اندک خفت یابد تا آنکه
بالکل زائل شود دوم آنکه ریم کند و خراج گردد و درین تمدد و ضربان دوام نماید و حرارت و درد اشتداد کند بیشتر از آنچه قبل این باشد و اعلای و به نتو و تمدد
اخذ کند و نبری و کبر اندک اندک میل نماید و چون نرم شد درد ساکن گشت و حرارت خفت نمود نضج یافته باشد سوم آنکه صلب گردد و این بسبب تحلل رطوبت
آن بقیه ماده صلب بود و درین درد ساکن شود و عظم ورم کم گردد و صلابت ازدیاد پذیرد گاهی صلابت انچنان گردد که زائل نشود چهارم آنکه عفونت و فساد
پذیرد و این بسبب عدم مبادرت بعلاج او بود تا آنکه افواه عروق و منافذ که در جلد است فاسد شود و تنفس عضو معدوم گردد پس فساد و تعفن بسوی آن سرعت
کند و این فساد مسمی بغانغرایاست و چون عوارض آن مستحکم گردد آن سفاقلوس باشد و علیحده مسطور گردد و میر بهاء الدین مینویسد که رنگ فلغمونی بسرخی
تیره گراید و باشد که بسبزی مائل شود و چون انگشت بران نهی فشار دهی سرخی آن زائل نشود و اگر ماده آن نیک بود زود پخته گردد و سر کند و ازیشان جزوی
صلاح یابد و باشد که تحلیل پذیرد و ریم نکند و هر ورم که پخته شود درد و ضربان تسکین یابد و محل آن از خارش خالی نباشد علاج فصد کنند و [illegible] و تبرید
لعاب بهدانه و شیره عناب در عرق شاهتره و عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب آورده شربت نیلوفر داخل کرده تا کشنی باشیده بنوشند و تقلیل غذا نمایند و
آش جو و مانند آن از اشیای بارده غذا کنند و بعد نضج از منضج صفرا و مسهل آن تنقیه نمایند و در سه روز اول از رادعات مانند صندلین و فوفل و گل ارمنی و
گل سرخ و عنب الثعلب و آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و این مرهم رسوت نیز درین باب مفید بود دیگر رسوت یکدرم موم سفید
دو درم روغن گل روغن بنفشه هر یک چهار درم روغن موم گداخته رسوت سائیده بیامیزند و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود در پس گوش یا زیر بغل یا بن ران ورم
باشد و همچنین اگر درد شدید باشد استعمال رادعات روا نبود بلکه مرخیات محلله چون موم و روغن گل با محللات استعمال نمایند بدستوری که در اورام مغابن
مسطور گردد و در بعضی جا ارسال علق چنان فائده میکند که درد باقی نمی ماند اکثر نزد تزید و انتها بعمل می آید و بعد از سه روز تا سه روز دیگر ادویه محلله مرخیه
مانند برگ کتان و بابونه و اکلیل الملک و تخم خطمی با رادعات بیامیزند و بعده در زمانه انتها محللات مساوی با رادعات کنند و در زمانه انحطاط بر محللات صرف
اقتصار نمایند و هرگاه ماده تحلیل نشود و ریم کند درد و تپ شدت کند آن وقت منضجات مانند برگ کتان و حلبه و شیر انجیر ضماد کنند و ضماد آرد جو و ریوند چینی حضرات با هم
پخته از منضجات قویه است و چون نضج یابد درد و تپ ساکن شود و اگر دست بران نهند فرو رود آنرا از ادویه مفجره و یا باهن منفجر گردانند و هرگاه ماده بکلی مستفرغ
گردد مرهم زرد یا مرهم خل استعمال کنند ذکر ادویه مفرده نافع اورام حار ضماد عصاره جراده کدو و ترب و ضماد خماهان که آن حجر صلب است محکوک بسرکه
و اخضر آب ضماد بیخ فاشرا که آن کرمة البیضاست و ضماد گل کدو و ضماد برگ خشخاش بگلاب سرشته و ضماد ملوخیه که آنرا بسم المانی مند و با گوشت پخته میخورند
هر واحد مجرب سودمند است و ضماد برگ سبز قصب فارسی تنها و بسرکه و کذا تخم قطف و شاخ نرم او و کذا کدوی خام کوفته و کذا برگ یا گل بنفشه تازه کوفته
بآرد جو آمیخته و کذا بابونه و آرد جو و رب انگور که محلل است و کذا آرد ترمس بلعاب بسبغول و آب آمیخته و کذا اسفیداب ارزیز با آب عنب الثعلب و کذا گلنار و
مقره بسرکه و کذا امداد محلول با آب و کذا کنجد غیر مقشر و کذا تخم حماض سواقی کوفته و کذا آرد گندم مخلوط ببعض عصارات بارده و کذا آب کشنیز سبز و روغن گل

و سرکه و کذا گل نیلوفر بگلاب سرشته و کذا عصارهٔ تازهٔ او و کذا تخم اسفاناخ بگلاب کذا رصاص محکوک لعضل و بعضی با یکی از عصارات بارده و کذا آب کرنب
بسویق و کذا تخم او و کذا خطمی مطبوخ بروغن گل و که منضج ست و کذا خبازی مطبوخ مدقوق بروغن گل آمیخته و کذا گل حنا سوده بگلاب سرشته یا بسرکه آمیخته و کذا آب خرفه
بآرد جو سرشته و کذا دم الاخوین کذا ابیر و ج بسویق و کذا بیخ او بگلاب و سرکه و کذا برگ سرو و آرد جو و کذا گل سرخ تازه سوده یا خشک با آب پخته و کذا صندل سفید و
طحلب و آب کاسنی و کذا صندل سرخ و آب خرفه و کذا آب کاسنی بآرد جو و روغن گل آمیخته و کذا گلاب و سرکه و حنا و کذا مرداسنگ با آب کاسنی و کذا عدس مقشر و سویق و
کذا حب الآس سفید که قوی تر از سیاه ست و کذا قرظ در ابتدا و کذا گل مختوم و سرکه و روغن گل و کذا شاه چینی بسرکه و گلاب و کذا آب بهی و سرکه و جو و کذا بازوی سبز بروغن گل
یا بسرکه و کذا اسفیدی بیضه و اکلیل الملک و کذا ریوند بسرکه و کذا غبار آسیا بگلاب و روغن گل و کذا سماق بگلاب ابتدا و کذا پوست انار ترش و کذا حضض و عدس مقشر بگلاب
و سرکه سرشته و کذا بیخ نیلوفر و کذا برگ سرخ و کذا روغن گل و سفیدی بیضه و زعفران که مسکن غلیان ست و کذا اشک و ترمس سوده و آرد جو با آب سرشته و کذا گلنار سوده
با آب حی العالم سرشته و کذا شکوفهٔ انگور و کذا حجر الیهود ذکر برای مرد و انثی برای زن و شرب و ضماد تخم خشخاش و کذا گل بنفشه و کذا زرشک مطبوخ و کذا آب خیار چنبر
و کذا آب شاخ انگور و خیوط و برگ نرم او و کذا هلیله زرد و کذا کافور و کذا ریحان کافوری و کذا عنب الثعلب کذا آب کاکنج و کذا اخولان و شرب عرق عناب
بشکر و کذا سنجبین و کذا مقل مطبوخ بسرکه و کذا نیل هندی ربع درم و اکل و ضماد بقلهٔ قطف بروغن بادام و کذا کاهوی بستانی و کذا خبازی مطبوخ و کذا
بقلهٔ یمانی و کذا عدس مقشر و کذا البقلة عنب الثعلب و تعلیق کهربا بر صاحب ورم حار و تبخیر سرکه بر سنگ آسیای گرم انداخته و خلط سرکه در اغذیه و طلای آن
بر احد نافع ورم حار است **ذکر ادویهٔ مرکبه** نافع اورام گرم **تنزویی خطائی** که در اقسام اورام مجرب النفع ست حناصبر سقوطری حضض مکی صندل سرخ
زعفران کافور گل سرخ هر یک سه مثقال پوست هلیله زرد اقاقیا گل ارمنی عدس عصارهٔ مامیثا هر یک پنج مثقال افیون بنجاد مثقال زرد چوب دو مثقال
کوفته بیخته چند مرتبه با آب مامیثا تر کرده و خشک نموده اقراص سازند **حب رادع** مانع اورام و ثبو کبیر در سوت هلیله سیاه اقاقیا پوست انار فوفل
صندل سرخ مرداسنگ کات سفید برابر گرفته حبها سازند و با آب برگ عنب الثعلب یا سرکه طلا نمایند **حب محلل** که در تحلیل اورام و غدد لوزتین کار آید خطائی
میکنند جدوار صندل سرخ کریله خشک کالی زیری گل ارمنی رسوت خستهٔ انبه عنب الثعلب تخم خطمی بابونه اکلیل الملک فوفل هر واحد دو درم زرنباد
زرد چوب هر یک یک درم آرد عدس آرد جو هر یک سه درم حب سازند و با آب برگ مکوه سبز یا سرکه ضماد کنند و در نسخهٔ دیگر ریوند چینی کات سفید کیر عوض
کریله و خستهٔ انبه و گل ارمنی و بابونه و اکلیل و فوفل و زرنباد و زرد چوب و آرد داخل ست **دوا** برای ورم دموی کله در هوای سرد بعد فصد
سرو و ارسال علق عناب چهار دانه بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه در عرق شاهتره جوش داده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند
و عنب الثعلب پنج ماشه مغز فلوس یک توله تخم خطمی چهار ماشه در آب مکوه سبز ضماد نمایند بعد دو روز آرد جو گل خطمی اکلیل الملک عوض مغز فلوس
کنند اگر قدری گره باقی ماند عنب الثعلب پنج ماشه گل بنفشه شش ماشه گل سرخ اصل السوس هر یک پنج ماشه خبازی شش ماشه در نسخهٔ سابق افزوده
شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و مغز فلوس یک توله عنب الثعلب اکلیل الملک گل خطمی
هر یک پنج ماشه بابونه نه ماشه در آب مکوه سبز سائیده ضماد کنند **ایضاً** برای کلهٔ متورم در هوای سرد بعد فصد قیفال در تبرید از کوره تخم خطمی
افزوده جوش داده بنوشند و ضماد مغز فلوس عنب الثعلب گل خطمی کنند بعده زلو چسپانند اگر قدری ورم باقی ماند جهت تحلیل در جوشانده
سپستان خبازی افزایند و در ضماد محللات چون بابونه اکلیل الملک اضافه نمایند **ضماد رادع** و محلل جدوار رسوت با آب کشنیز تازه
ضماد کنند و گاهی صندل سرخ و گیرو افزوده با آب عنب الثعلب تازه بعمل می آید بعده ریوند چینی افزایند و از آب برگ نیب مطبوخ بشویند **ایضاً**
که تسکین وجع و تحلیل ماده نماید تخم خشخاش کوفته در شیر گاو بپزند و باز بسایند تا مثل مرهم شود پس گل سرخ و قدری زعفران سوده و موم صاف
در روغن گل گداخته آمیزند و ضماد کنند و گاهی برای فرط تحلیل بابونه و خطمی و حلبه و غیره افزوده میشود در سن یک هزار و دو صد و پنجاه و یک هجری
نواب نظیر الدوله جهانگیر محمد خان بهادر را ورم گلو بشدت عارض شد و از فصد و تنقیه مجوزهٔ اطبا انکار بود مولف همین ضماد بعمل آورده در استعمال

حکایت

دو سه مرتبه بعون شافی حقیقی بهم ورم تحلیل گردید و بعطای خلعت فاخره و اضافه مواجب نوازش فرمود ضماد که در تحلیل ورم دموی ابتدا بآن کنند
صندل سرخ زعفران برابر بآب کشنیز سبز و یا شیاف مامیثا و حضض و صبر بآب کاسنی سبز طلا کنند ایضاً که در وقت انتها بکار آید سبوس گندم
گل خطمی بابونه بآب کرنب طلا نمایند که مسکن درد و محلل ست و یا آرد جو ده درم روغن کنجد ده درم آب خالص صد درم پخته طلا کنند ضماد که برای نضج
اورام معمول ست گل خطمی گل بنفشه گل بابونه اکلیل الملک حلبه تخم کتان تخم شبت مساوی کوفته بیخته در آب پخته ضماد نمایند و بالای آن برگ پان بندند ضماد منضج
مستعمل در اورام حاره بعد نضج انزروت تخم مرو کتیرا مغز خسته تمر هندی مغز تخم بیدانجیر حلبه خمیر نان برگ چقندر کوفته بشیر گاو پخته زرده تخم مرغ روغن بیدانجیر زهره گاو داخل کرده
ضماد نمایند و اگر جلد آنجا سخت باشد مسوقونیا سرگین کبوتر آنجا پاشیده ضماد نمایند ایضاً منضج درم مغز پنبه دانه مغز گردگان خمیر ترش برگ کرنب پخته پیاز پخته خردل سرگین کبوتر
در هم آمیخته مثل مرهم سازند طلای نردی که در جمیع اورام حاره مجرب ست صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض مکی بوشع ربندی سفیداب ارزیز فوفل هندی
بزر البنج سفید مرداسنگ ریوند چینی از هر یک یک جزو افیون بیخ لفاح از هر یک نیم جزو کوفته بآب کشنیز تازه و گلاب و سرکه و امثال اینها سرشته اقراص سازند مرهم مثل
که درین باب مجرب ست مرداسنگ ده درم صلایه نموده باده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه اضافه نموده مرهم سازند **اقوال حکما**
ابوسهل گوید که هرگاه حدوث فلغمونی از سبب بادی حادث از خارج مثل صدمه و ضربه و قطع باشد باید که استفراغ خلط مجتمع در ان ورم و تحلیل از اشیای مرخی و محلل
باسخان و ترطیب آن و باشیای جامع ماده و بشرط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق باشد مثل امتلا در بدن که از ان چیزی بسوی عضوی بریزد و ورم
حادث کند واجب ست که در علاج آن ابتدا نمایند اولاً باستفراغ جمیع بدن بفصد بعد از ان معالجه عضو وارم کنند پس اگر درد شدید نباشد استعمال
نمایند اشیائیکه منع کند ماده را که انصباب نماید بسوی عضو بقبض خود و نفی کند انچه در ان حاصل شده به پس خود و تقویت عضو نماید بتطفیه حرارت او و تعدیل
مزاج او مثل ضماد مرتب از حی العالم و پوست انار مطبوخ بشراب و یا سماق و آرد جو بدستور و اگر درد شدید باشد بر عضو چیزی نهند که قبض و ارخای او نماید مثل قیروطی
معمول از موم و روغن گل چون در ان پشم یا اسفنج آغشته بران نهند بارد در گرما و نیم گرم در سرما و بعد آن بالای عضو اندک اسفنج مبلول بشراب قابض یا
بآب سرد ممزوج باندک سرکه گذارند بعد از ان نگاه کنند اگر علامات ریم ظاهر نشود استعمال نمایند ادویه که از شان آنها دفع و تخفیف بغیر تهیج وجع باشد مانند
مرهم مرتب بقلقطار و اگر علامت جمع ریم پدید آید اولاً معالجه بضماد مفتح نمایند و آن ضماد یک دو مرتبه استعمال کنند و بآن ضماد اشیائیکه در ان قوت قبض باشد
مخلوط سازند و آن مثل ضماد متخذ از آرد جو و شراب یا بسرکه ممزوج ست بعد از ان شگاف دهند و ریم که دران باشد خارج کنند بعده معالجه نمایند باشیائیکه
در ان تخفیف و قبض باشد فقط و از اشیای مرخی حذر کنند پس اگر زخم پر چرک باشد بسرکه ممزوج یا بشراب بشویند و اگر در انجا ورم حار نباشد ضماد مرتب
بعد سه اگر ورم باشد ضماد مرتب بقلقطار و صبر بران گذارند و بالای آن اسفنج مبلول بشراب قابض نزد کثرت احتیاج بتقویت و یا بسرکه ممزوج نزد فرط
حاجت بتطفیه نهند و هر ورم از انصباب فضول بسوی یکی از اعضا و احتقان او در ان میباشد و دلالت میکند بر آنکه این فضول را استفراغ از ان
عضو باید کرد لیکن اگر حدوث او از سبب بادی باشد و در بدن امتلا نباشد از ابتدای امر استفراغ او باشیای مرخی و محلل اشیای جمع کننده ریم بشرط
بمشارالیها نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق بود پس نشاید که اراده تحلیل فضله حاصل در ان عضو باشیای مرخی نمائیم و ایضاً سزاوار نیست که علاج او
باشیای مانع و دافع نمائیم تا آن فضول بسوی عضوی از اعضای بکیفیه جلیل الخطر مندفع نگردد بلکه سزاوار آنست که اولاً استفراغ جمیع بدن از ان خلط
کرده شود بعد از ان اشیای دافع و مانع و مجفف و مقوی استعمال نمایند اما دوای دافع برای منع ماده که منصب بسوی آن عضو بود و اما دوای مجفف برای فنای ماده
حاصل در عضو و اما دوای مقوی برای تقویت عضو ست تا انچه در ان حاصل شده از نفس خود دفع نماید و انچه بعد آن بسوی او بریزد آنرا قبول نکند و فلغمونی را
در ابتدا البته تنقیه همه بدن اگر از سبب سابق باشد باید که علاج باشیای دافع و مانع فقط یعنی رادعات نمایند و اما در صعود و در منتهی از ین جهت که این وقت
وسط اند میان ابتدا و انحطاط باید که اشیای معالجه مرکب از اشیای قابضه و محلله باشند و قابضه در وقت صعود بیشتر و قوی تر و محلل در وقت انتها بیشتر و قوی تر
بود و اما در انحطاط چون حرارت کم شود و در موضع غلظ یا سیاهی باقی ماند و آن وقتی ست که در ان علت فلغمونی بالحقیقت نباشد پس باید که علاج باشیای مرخی

ومحلل نمایند و تنقیه باقی فضول از عضو کنند و بغیر این معالجه نکنند بوعلی سینا مینویسد که چون فلغمونی از سبب بادی حادث شود خالی نباشد از آنکه یا امتلائی
شود بعد نقاهی بدن یا امتلائی آن پس اگر در حالت نقاهت ملاقات کند احتیاج بجز علاج ورم نباشد و آن اخراج ماده غریبه محدث ورم ست و این بمرخیات و محللات
ملینه بود مثل ضماد آرد گندم مطبوخ بآب و روغن گاهی شرط غنی کند و مؤنت را کفایت باشد خصوصاً چون ورم کثیر الماده بود و اما اگر با امتلائی طاری شود
پس واجب ست که ورم را بمرخیات مس نکنند که جذب کند بسوی عضو زیاده از آنچه تحلیل از ان نماید بلکه لازم ست که تنقیه ماده بفصد کنند و گاهی احتیاج با سهال
افتد بعد از ان استعمال مرخیات نمایند و قریب ست علاج این از علاجیکه سببش امتلای بدن باشد و فرق آنست که این محتاج بردع بسیار در ابتدا نیست چنانکه
او محتاج بد انست بلکه کمتر از ان و اگر سبب سابق غیر بادی باشد واجب ست که ابتدا باستفراغ نمایند از فصد و از اسهال اگر حاجت این باشد و حاجت باستفراغ
یا بنابر آنست که بدن غیر نقی بود و یا بهر آنکه مرض عظیم باشد پس از استفراغ و تقلیل ماده و جذب او بسوی خلاف چاره نباشد و اگر در بدن فضول بسیار نباشد
عضو را از ورم ضعف حادث میشود پس مواد بدن بسوی آن منجذب میگردد و اگرچه در مواد کثرت نباشد و لازم ست که درین رعایت شرائط معلومه از تحلیل
و سن و بلد وغیره نمایند و ابتدا بروادع کنند الا در مواضعیکه شرط آن در معالجات اورام کرده شد بعده در تزید با دخال مرخیات با رادع مقابله نمایند و هر قدر که
در تزید زیادتی نماید مرخیات را اندک اندک بیفزایند و نزد منتهی وقوف در رسیدن حجم و تمدد بنهایت مرتبه مرخیات رطبه غالب نمایند و مجففات و منتهیات خلاص
کننده است و اما مرخیات رطبه برای توسیع مسام و تسکین درد است و مجففات بهر آنست که بری و منع بقیه از ماده از بودن ریم کند پس اگر تمامه زائل
نشود و چیزی باقی ماند اندکی بماند که آنرا چیزیکه در ان حدت باشد تحلیل نماید و گاهی از ردع شدت درد بسبب احتقان ماده و از تکاثف عضو بنا بر تغلیظ بر رادع
عارض شود و گاهی از ان ارتداد ماده بسوی اعضای رئیسه گردد و گاهی صلابت ورم عارض شود و گاهی عارض گردد که عضو در سبزی سیاهی اخذ کند
خصوصاً چون معالجه بدان در آخر امر و قرب انتها کرده شود و بدانند که شدت درد طبیب را محتاج بادویه مرخی ماده بغیر جذب میگرداند و گاهی با وی تبرید ضعیف بود
که مانع ارخا نشود و اما از ارتداد ماده بسوی اعضای رئیسه استفراغ ایمن میسازد الا آنکه آنچه از مواد موجب ورم از اعضای رئیسه بسبیل دفع از ان آمده باشد و
اعضای قابله از ان مثل مفرغه باشد برای آنها پس در ان حالت بسوی ردع و دفع البته سبیل نیست و چون خوف میلان ورم بصلابت باشد مرخیاتی که
در ان تسخین مع ترطیب القصبت باشد استعمال نمایند اما ادویه رادعه پس آنچه متوسط ست عصارات البقول بارده ست که اکثر در مواضع دیگر ذکر کرده ایم مثل عصاره
خرفه و کدو و کاسنی و عصا الراعی وغیر آن مع عصاره عنب الثعلب خاصةً و جرم او کوفته برای ضماد نیکوست و عصاره برگ اسپغول نیز و قوطی آب سرد و گاهی در ان
اسفنج در سرکه و آب سرد تر کرده کفایت این امر کند و کاکنج قویست در ابتدا و همچنین لعبست انار و حی العالم و سویق مطبوخ بسیار و خصوصاً در سرکه ممزوج با آب و ایضاً
سماق و طحلب بسیار نیکوست پس اگر احتیاج بقوی تر ازین افتد در ان صندل و اقاقیا و مامیثا و فوفل و نبج و حشیشه معروف بحشیش الاورام در ابتدا خیلی جید ست
و گاهی حاجت بتخفیف و بفصد آن بنا بر عفران کرده میشود و در طب بسیار ابتدا بسیار خطیر ست و چون افراط در تبرید واقع شود گاهی بفساد عضو و فساد خلط محتبس در ورم
انجامد و ورم در سبزی سیاهی آغاز کند پس اگر خوف چیزی ازینها باشد ضماد آن موضع بارد و لبلاب چیزیکه در ان ارخا باشد باید کرد و اگر ازینها چیزی ظاهر
شود شرط بران موضع زنند و خون بکشایند و انتظار ریم و نضج نکنند و این آنگاه ست که ماده منصب بسیار مفرط نبندد و گاهی عضو بمیرد و از شرط بعضی غائر تر و
بعضی ظاهر تر بود و این بحسب مکان ورم و حال عضو باشد و بعد شرط آب دریائی شور و سائر آبهای شور نطول سازند و چیزیکه در ان ارخا بود ضماد نمایند و اگر حاجت بتن
و نطول نباشد اقتصار بر مرخیات کنند و بدانند که استعمال ادویه قوی الردع در اول و قوی التحلیل در آخر دلیست بها الکل علاج کنند و همچنین از آب سرد حذر نمایند مگر
در مثل حمره و التحلیل شدید در و حادث میشود پس اگر اراده تدبیر تسکین وجع در ابتدا باشد نزدیک آب گرم روغنهای مرخیه و ضمادات از امثال این ادویه نکرده و لیکن
بگل ارمنی و آب سرد گداخته با مع روغن گل اجازت دهند و افضل روغن گل آنست که از گل زیت باشد چه در زیت اندک تحلیل ست و بعد مطبوخ
بگل سرخ و با بردانسنگ و دهن گل پس اگر این ادویه امثال او فائده نکنند لبلاب استعمال کنند که آن شدید الموافقت در ابتدا و انتها ست و عرق خیار خشک
و گز فوم با درونج همین اثر دارد و بسیار باشد که تسکین وجع نماید شراب شیرین مطبوخ بروغن گل بلکه عقید عنب و اندک موم با شحم بط و فانیذ و نان در گلاب ترکرده در بستر نیم گرم

یا اسفنج در شراب قابض یا سرکه در آب سرد تر کرده گذارند و زعفران در تسکین وجع داخل کنند و هرگاه بینند که ورم طریق خراج سلوک مینماید تبرید ترک نمایند و طریق
تنضیج و کشادن اخذ کنند پس هرگاه ورم بانتها رسد از مثل شبت و بابونه و خطمی و بزرکتان و مانند آن چاره نباشد بلکه از مرهم داخلیون و باسلیقون و در
مرهم ملقطا تخفیف بغیر وجع ست ولهذا استعمال او نزد سکون لهیب از فلغمونی نیکوست و اگر خوف ریم کردن نباشد صالح بود و بهتر آنست که بالای او
صوف در شراب قابض تر کرده نهند ولحم محتاج تخفیف از عصب بیشتر ست و کمتر لحم از روی حاجت بسوی تخفیف آنست که شرایین کمتر باشد و بساست
که حاجت بشرط قبل نضج افتد و بسیار باشد که در جذب ورم از عضو شریف بسوی خسیس بجواذب حیله کنند بعده معالجه آن نمایند و تنقیح آن کنند و آنچه حاجت
بتنقیح از اورام حاره افتد آنست که سلو را باسپغول حوالی آنرا بمطفیات ضماد سازند و اطلیه و ضمادات با مرغ طلا نمایند زیرا که انگشت الم آرد صاحب کامل
گوید که اگر حدوث فلغمونی از سبب خارج باشد پس اگر بدن غیر ممتلی بود علاج باشیای مرخیه کنند و چنان باشد که بروغن نیمگرم و آب گرم آنرا غرق سازند و آرد جو
و حلبه و شبت و خطمی ضماد کنند و باعتدال بربندند تا ورم تحلیل شود پس اگر در ورم چیزی از خون و ریم جمع گردد باید که شگاف و شرط بغیر خوف از انصباب ماده استعمال
نمایند مگر آنکه بدن ممتلی باشد پس اگر چنین باشد تنقیه بدن از اخلاط ردی موجب ورم کنند بالفصد یا با سهال بعد از آن شگاف دهند و اگر حدوث او از
انصباب ماده باشد باید که اولا ابتدا باستفراغ بدن بفصد از رگ موافق آن عضو کنند یعنی اگر ورم در اعلای بدن فوق قوه باشد فصد سر و نمایند و اگر زیر آن باشد
هفت اندام کشایند و اگر در اعضای سفلی باشد فصد یا سلیق از جانب علیل گیرند و خون حسب حاجت بمقدار سبب و سن و نفس و مزاج و عادت و فصل برآرند
بعده بر عضو دارم در اول امر اورام که ماده در انصباب باشد باشیای مبرده قابضه برای تقویت عضو و دفع ماده و منع او از انصباب تبرید و بعض آنها مثل صندلین و فوفل و گل ارمنی
و اقاقیا و شیاف مامیثا و گل سرخ و آب کاسنی و آب حی العالم و آب کاهو و جرادة کدو و طحلب و اسپغول مضروب بیکی این آبها ضماد کنند و اگر عدس مقشر را بجوشانند و بایکی
ازین آبهای مذکوره بسایند و بر ورم ضماد نمایند بدان انتفاع یابند و بدیگر ادویه که از شان آنها تسدید ماده و منع او از انصباب ست صفت دوای نافع
درین باب بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد سه درم شیاف مامیثا دو درم گل قیمولیا و فوفل هر واحد یک نیم درم همه را باریک سائیده بحریر گذرانیده بآب کاسنی
و آب حی العالم یا آب خرفه یا آب کاهو آمیخته ضماد سازند و بعد از سه یا چهار روز نزد آنکه ورم در تزید باشد باید که باشیای قابضه با لغه اشیای محلله مثل بابونه و آرد جو
و خطمی مخلوط سازند و با آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز و مانند آن بیامیزند و اندک اندک در تحلیل افزایند تا آنکه ورم بمنتهای خود برسد و انصباب ماده منقطع گردد
پس آنگاه باید که اشیای رادعه و محلله متساوی در مقدار و قوت باشند مثل طلای زرد و بوش و رسندی محلول در آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب شبت و مانند آن از
آبهای محلله و باید که نگاه کنند پس اگر با ورم در اول امر وجع شدید باشد اشیای مبرده و مقویه استعمال نکنند بلکه سزاوار آنست که اشیائیکه با آن قبض و ارخا باشد
استعمال نمایند مثل قیروطی مرتب از موم و روغن گل با شراب شیرین و دران پشم چرک آلوده تر کرده بر موضع لازم نمایند و مع ذلک بالای عضو خرقه کتان مبلول به که
ممزوج با آب سرد گذارند و مریض از چیزهای شیرین و تیز و از اغذیه حاره پرهیز کند و بر مزورات معمول بکدو و نبو ماش و اسفاناخ و مرق و سرکه زیت و مغز بادام و خیار
اقتصار نماید و اگر حرارت قوی و در انجا تپ باشد ماء الشعیر و آب انار و سکنجبین و تخم خرفه و مانند آن بنوشانند و هرگاه ورم در انحطاط شروع کند سزاوار نیست که اشیای
مبرده بهیچ وجه و سبب استعمال کنند بلکه میباید که باشیای محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و شبت و پرسیاوشان و صبر و مانند آن بلعاب بزرکتان یا آب کرنب
آمیخته ضماد نمایند و اگر با این چیزها اندک زعفران آمیزند نفع بخشد و اما هرگاه ورم در ریم کردن آغاز نماید باید که با اشیای مسخنه مثل تخم مرو و بزرکتان با روغن بنفشه آمیخته
ضماد کنند و اگر فصل گرما باشد با اسپغول ضماد سازند و اگر این ورم جمع ریم و انضاج وفا نکند بنان خمیر با آرد جو مطبوخ با آب و روغن بنفشه یا زیت مغسول یا روغن خیری ضماد
کنند و بر ورم با بیکه دران بیخ خطمی با اندک زیت غسیل جوشانیده باشند نطول نمایند و یا بگیرند انجیر سفید فربه شیرین جوش کرده شیره او برآرند و بدان تخم کتان و تخم مرو و حلبه
بسرشند و یا بگیرند آرد سبوس آرد و بشیره انجیر و روغن برسرشند و یا بگیرند خمیر ترش انجیر مطبوخ و تخم مرو و بزرقطونا و باهم سرشته بر ورم لازم نمایند که این انضج و بعد اگر شیره انجیر مطبوخ گرفته
بزرکتان و حلبه هر واحد یک جزو و پرسیاوشان نیم جزو زرد فارابع جزو باریک سوده بدان بسرشند و بر ورم ضماد نمایند نضج و جمع ریم بسرعت نماید و چون پیاز نرگس با ریک سوده
بزرکتان و بیخ سوسن باریک ده بدان آمیزند نضج دهد و ریم کند و باقی در خراج مسطور گردد پس هرگاه نضج یابد و ریم کند و بکشایند شگاف باید داد و اگر فلغمونی سقاقلوس گردد علاج

جدا بیان یا بجرجانی و ایلاقی می نویسند که اگر آماس از امتلا باشد اولاً فصد نمایند و حجامت کنند بعده ادویه مسهل چون آب فواکه و مطبوخ هلیله و بنفشه و لبلاب دهند و بعد از آن
ادویه رادع بکار برند و در میان ادویه محلل با رادع مرکب سازند و بآخر همه محلل بکار برند و ادویه رادعه سابق مذکور شد و ادویه که در اوجاع مفاصل حار مسطور شده در اینجا
سود دارد و این مواد در میانه روزها بکار برند شیاف مامیثا و حضض و زعفران و حماما و صبر کوفته بیخته بآب کشنیز تر سرشته طلا کنند و برای تحلیل موم صاف یک جزو روغن
شش جزو گداخته با لوبیه باریک سوده بسرشند و طلا کنند و چون خوف صلابت ورم باشد کشنیز تر بسایند و در آن روغن گل و آرد حل کنند تا آنکه مثل مرهم گردد ضماد
کنند و هرگاه رنگ ورم متغیر گردد و بسبزی یا بسیاهی مائل شود شرط زدن صواب باشد و هر ورم که در گوشت نرم و موضع فراخ مثل مغابن باشد تا پخته نشود چاره
نباشد پس صحیح آنست که اول تنقیه بدن از ماده ردی کنند پس ادویه منضجه بر نهند و جالینوس گوید که اگر ورم عظیم و ضربان صعب بود امید تحلیل نباید داشت
و ادویه منضجه و محلله غیر مسخنه ضماد باید کرد صفت ضماد یکه ماده را تحلیل کند و ورم را گرم نکند و نگذارد که صلب گردد و رنگ بگردد و جالینوس آنرا وصف کرده آرد جو را
بسرکه با آب کشنیز تر بپزند و ضماد کنند لیکن این ضماد در اول مرض نباید نهاد و هرگاه ببینند که درد و ضربان و حرارت ورم کم نشود باید دانست که در بدن امتلای
قوی است و اخلاط ردی از عروق باعضای بسیط چون گوشت و عصب و غشا و مانند آن رسیده و در اجزای آن فرو رفته پس علاج او آنست که اول تنقیه
بدن کنند بعده بر ورم شرط زنند یا زلو چسپانند پس آرد جو پنج درم روغن کنجد پنج درم آب صاف پانزده درم بپزند تا ستبر شود و طلا کنند و اگر حاجت تحلیل قوی باشد
بدان ضماد سازند و اگر ببینند که ریش خواهد کرد ادویه مقرحه نهند و اگر ورم در عضوی بود که در آن عروق بسیار باشد یا قریب مفصل بود زودتر باید شگافت تا
رگها و بندگاه را فاسد نکند و اگر در لحم باشد تا اتمام نضج نباید شگافت ابن هبة الله می نویسد که علاج فلغمونی بحسب سبب موجب آن مختلف است اگر
سبب بادی باشد و بدن غیر ممتلی بود بادویه محلله مثل موم و روغن و آب نیم گرم کنند و با آرد جو و حلبه و خطمی ضماد نمایند و بآب یا حنین بشویند پس اگر در آن خون فاسد
جمع شود شرط زنند و اخراج آن نمایند بعده بادویه منقیه و مدمله معالجه نمایند و اگر سبب فاعل بدنی باشد اول فصد نمایند یا دوام که فضول در انصباب باشد
از جانب مقابل و بعد استقرار آن در عضو از جانب مخالف و بعد فصد ادویه رادعه فضول مثل صندلین و گل ارمنی و سفیداب زیر و شیاف مامیثا و آب کاسنی و افیون
و آب کاهو و آب حی العالم و طحلب و مانند آن بر عضو نهند پس اگر ورم عظیم باشد و خوف ضغطه شرایین و اطفای حرارت غریزی و فساد عضو بود شرط زنند و بگذارند تا خون
از آن سائل گردد و بعد از آن بدانچه مانع فساد باشد معالجه نمایند و اگر با ورم تپ باشد مریض را از غذا منع کنند و ماء الشعیر بنوشانند و بعد آن سکنجبین و
باید که شیره تخم خرفه با آب تمر هندی و جلاب بدهند و چون بر ورم چهار روز بگذرد ادویه مبرده کم نمایند و اندک آب شبت و آب کاکنج اضافه کنند و چون حدت مرض
بانحطاط آید ضماد دیگر از پرسیاوشان است و آن در قول صاحب کامل گذشت بر عضو نهند و اگر امر به ریم کردن مائل گردد بتقبیر و طلی نضج دهند و اگر نضج
دشوار شود بتضمید روغن کنجد ضماد سازند نیم گرم و اگر منفجر نگردد بشگافند و بروغن گاو یا مسکه معالجه نمایند و بعد پاک شدن باندمال آن پردازند
ابن الیاس گوید که بعد فصد جذب خون بسوی خلاف جهت موضع محاجم کنند و تلطیف تدبیر نمایند پس در ابتدا این ضماد مانع مواد از انصباب و مضیق مجاری و مغلظ
ماده بعمل آرند فوفل گل ارمنی اقاقیا صندل سرخ صندل سفید شیاف مامیثا هر واحد سه درم کوفته بیخته بآب کاهو یا بآب حی العالم ضماد کنند و اگر در تشدید
و یا ماده مندفع از اعضای رئیسه باشد رادع بالاتر از موضع ورم برای منع انصباب ماده ضماد نمایند و بر نفس ورم قیروطی و از گوشت و شراب مریض
حذر کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و آلوی سیاه پانزده عدد و شکر سفید ده درم بنوشانند و یا بگیرند آب انارین مشحوم هر واحد پنجاه درم شکر و
ترنجبین هر واحد ده درم و یا سکنجبین ساده ده درم با شیره خرفه سه درم و قیه بیاشامند و اگر با آن سرفه باشد شربت بنفشه ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند اگر
حرارت قوی باشد و اگر حرارت ضعیف و تشنگی غیر شدید بود مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا بمطبوخ آن نمایند و اگر حدوث
او از خون ردی فاسد باشد و حرارت غریزی ضعیف بود معالجه بمبردات نکنند که آن حرارت غریزی کند و اخلاط ردیه را بسرعت متعفن سازد بلکه علاج بمنضجات
که بادی تحلیل باشد مثل مغز نان با آرد جو مطبوخ بآب و روغن بنفشه یا روغن خیری کنند بر ورم آنکه در آن حلبه و بزر کتان و بیخ خطمی و روغن زیت مغسول جوشانیده باشند
نطول سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و انجیر لحیم و زوفای رطب و تخم کتان و حلبه و تخم مرو و بیخ سوسن و همه را در آب و زیت بپزند و ضماد نمایند و پیاز

مطبوخ بروغن خیری یا روغن زیت چون بر ورم ضماد نمایند آنرا نضج دهد و چون نضج یابد شق نمایند باقی همانست که در قول صاحب کامل گذشت **خجندی** گوید که بعد فصد
در ابتدا ضمادات رادعه مثل اقاقیا بگلاب و آب کاسنی و آب کاهو بکار برند و هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمر هندی یا شربت آلو و نیلوفر بنوشند
یا سکنجبین یا شیرهٔ خیارین بعد از ان تلیین طبیعت بحقنه های لینه و فتائل خفیفه نمایند و اسهال بمطبوخ فواکه بشیرخشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر یا شربت اجاص مسهل
آورند و آنچه تسکین درد نماید سفیدی رقیق بیضه است چون بروغن گل برهم زنند و خرقهٔ کتان بدان آلوده بر ورم نهند **ابومنصور** گوید که اگر ورم از خون و صفرا باشد
فصد کنند و اگر در بدن اخلاط ردیهٔ عفنه باشد و مریض بعید العهد از استفراغ بود مسهل منضج شان دهند و ایضاً قی کنانند تا بدن او پاک گردد بعده مسهل با غذیه نمایند که اخلاط
جیده پیدا کنند و اسهال بطبیخ هلیله یا [illegible] الفواکه نمایند و درین تاخیر نکنند بعده در ابتدا با دویهٔ مبردهٔ مقویهٔ عضو مثل ادویهٔ مذکوره در باب نقرس حا طلا کنند و اگر
فایده نکند دران ادویهٔ مخدره مثل بزرالبنج و افیون و یبروح مخلوط سازند و یا ضماد از برگ بنج تر و مغز نان سفید لبا سازند و لعدس مقشر با آب کشنیز سبز سوده
و اندک کافور افزوده ضماد کنند پس گاهی ورم باین تدبیر سرد میشود و ریم نمی کند و اگر بسبب ضربان ساکن نشود یا ورم در لحم رخو در بیخ گوش و بغل و کنج ران
باشد آن لامحاله ریم کند پس ادویهٔ مبرده ترک نمایند و جاذبه و منضجه مثل این ضماد استعمال کنند بگیرند تخم مرو و تخم کتان و سرگین کبوتر و همه را با انجیر جمع کرده ضماد نمایند و یا
مویز منقی از تخم مثل او و نمک سرشته ضماد سازند و یا انجیر جوشانیده لبایند و اندک راتینج آمیخته ضماد کنند و یا انجیر بخردل کوفته بروغن سوسن یا روغن کتان
ضماد نمایند یا جو بر جو بروغن گاو پخته ضماد سازند و ادویهٔ مبردهٔ مذکوره استعمال نکنند مگر بعد تنقیه بدن و بعد استقصای شدید **خضر** گوید که آنچه از دفع عضو رئیس
در مغابن باشد مرخیات مثل روغن گاو و الیه استعمال کنند و گاهی نطول بآب گرم کفایت کند و آنچه از ضربه و سقطه افتد دوای رادع درینجا نیز جائز نبود
مگر آنکه ضعیف بود مثل روغن گل نیمگرم و آنچه از سبب بدنی باشد رادع مسکن وجع مثل قیروطی موم سفید و روغن گل و آب کشنیز سبز نیمگرم استعمال کنند
و نزد قوت وجع و عدم التهاب اندکی زعفران دران افزایند و گاهی آب کشنیز تنها یا آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ یا آب خرفه کفایت باشد
و گاهی گلاب می آمیزند و سرکه نیز اگر درد نباشد و بعد ابتدا منضجات محلله و لینه مثل حلبه و تخم کتان با رادع آمیزند بار و اینها کما دو با آب مطبوخ اینها نطول
و تنقل اینها ضماد سازند و یا بزردی بیضه و اندک پیاز بریان و روغن گاو کهنه و زعفران و خمیر آرد برای نضج ضماد کنند و اگر جلد غلیظ باشد مثل سرگین کبوتر
و کندر افزایند و استاد من برای اورام حاره و اورام صلبه امر بطلای خیارشنبر بروغن بادام شیرین نموده که درین انضاج و تلیین و تحلیل است و مرهم داخلیون
تنها در انتها نیکوست **انطاکی** گوید که علاج فلغمونی اولاً فصد است پس تبرید و نطول مثل آب لونه و اکلیل و خطمی و کشنیز بعد از ان این ادویه مفرج مثل صندل
و فوفل و گل سرخ و مورد و سرو و ماز و بعده در اخیر خاصةً چنانچه در قاعده در معالجات اورام گذشت و از ادویه ابتدا گلنار مغره است و حب خشخاش و کاهو و
برگ کنار و حنا در وسط و این با اطیان و رصاص محرق در اخیر و کذا کدو و گل سرخ و آنچه ازین سرد و از روغن غیره باشد **گیلانی** مینویسد در فلغمونی که از سبب
خارجی باشد و در بدن امتلا نبود و ایضاً در آنجا که عضو سیاه گردد بر ورم شرط عمیق زنند تا موضعیکه دران ماده بهم رسیده برسند و جالینوس ذکر کرده که شرط
خفیف در فلغمونی سبب فساد او و اهلاک عضو است و شرط عمیق سبب شفا و صلاح اوست و در ابتدا خوف از محللات بجند امر میباشد یکی تحلیل ماده
و ازدیاد حجم آن پس ورم زیاده شود دوم تحلیل لطیف ماده و تکثیف غلیظ آن بدان پس ورم صلب گردد سوم ازدیاد وجع بزیادت و اسخان و بدانند که
سبب ورم اگر مادی باشد استعمال رادع قوی دران البته جائز نیست و خاصةً اگر درد شدید باشد فلهذا درینحالت اقتصار بر مثل روغن گل کنند اگر احتیاج
بتقویت رادع بود و اگر چنین نباشد لازم است که اقتصار بر مرخیات محلله نمایند اگر ورم قابل تحلیل باشد و منضجه اگر قابل ریم کردن باشد و بعد نضج مفجرات یا شگاف
با نیش باشد آن استعمال آرند و عمده درینباب حفظ قوای اعضای رئیسه و تقویت ارواح است بمثل مفرحات یاقوتی مع شربت گاوزبان و اگر مزاج موافقت کند اندکی
از تریاق دهند پس [illegible] استفراغ و اخراج خون بلکه رادع نیز اگر واجب بود و خوف از رعاف او باشد [illegible] سازد و از تشمیم گلاب قسم اعلی منفعت عظیم در منع ماده کثیر بسوی
قلب مشاهده کرده ایم و این امور از اسرار است که عادت اطبا کتمان آن بوده جاری شد مگر برای اولاد خود یا و ما در تلامذه و اولاد خود فرق نمیکنیم بالجمله اگر مع ذلک بدن ممتلی باشد
احتیاج باستفراغ و تبدیل مزاج و منع لحوم و اصلاح اغذیه مثل فروراث مانند آن نخود اما چون سبب ورم بدنی باشد منع لحوم اگر ضعف شدید عارض نشود و اصلاح

ف
[illegible] از محللات در ابتدا
[illegible]

اغذیه استفراغ واجب است و اگرچه در بدن امتلا ظاهر نشود و اگر آنکه بدن بسیار پاک باشد و جمله فضول همان باشد که ماده ورم شده ولیکن این بسیار بعید است و اما رادع را در ابتدا اثر آن راست
که در معالجات کلی اورام مذکور شد از آن جمله است که رادع در آن حال واجب بود وقتیکه حدوث ورم از دفع بحرانی یا از عضو رئیس بسوی مغابن نباشد یا آنکه درین نیز استثنا است زیرا که گاهی رادع در مثل
این صورت جائز بود یعنی هرگاه حدوث ورم از دفع عضو رئیس باشد و این آنگاه است که خطر در ورم به تعریض بسوی هلاکت بود مثل خناق صعب قاتل که در آن رادع جائز است و اگرچه ماده
او از دفع دماغ باشد بنظر خلاص الیقین بالفعل و عدم رجوع ماده بسوی دماغ و بر تقدیر رجوع گاهی قتل نکند و بر تقدیر قتل در آن مهلت است بخلاف خناق صعب البته وجوب تحلیل در آخر
برای ازاله ماده مسلمه است و خلط این هر دو میان این دو وقت بهتر است که از رادع منع زیادتی و از محللات ازاله ماده ورم شود و اگر ورم در عضو بارد مثل اعضای عصبیه
و مانند آن باشد باید که استعمال رادع نیکو هم کنند نه بسیار حاره نه بارد بالفعل خصوصاً چون حس عضو قوی باشد چنانچه در گوش و اگر چنان نباشد بارد استعمال نمایند

سقاقلوس

در یونانی بمعنی موت عضو است و آنرا بعربی خبیثه گویند و آن نوعی دموی از فلغمونیست که از خون غلیظ در بعضی اعضا حادث شود و بسبب عظم ورم خبث و رداءت
ماده باختناق شروع نکند و جمیع زیم نیز گراید تا بحدیکه عروق و شرائین آن عضو را منضغط سازد و از انبساط و انقباض باز دارد و تعریج حرارت غریزی منع کند پس آن حرارت
زود میرد و چون انطفای او شد این خون عفونت و فساد پذیرد و از آن سیاهی موت عضو و فساد جوهر او حادث گردد حتی که حوالی او از جلد و غیره متعفن شود و متقدمه
او را بادام کهی فساد در بعض عضو رسیده باشد بلکه بزوال رونق و نضارت رنگ آن آغاز کند و حس آن عضو باطل گردد و ضربان و ساکن شود آنرا غانغرایا
نامند و شیخ میفرماید که عضو را فساد و تعفن عارض میشود بسبب مفسد روح حیوانی که اندر آنست و یا بسبب مانع آن از وصول بسوی عضو و یا بسبب جامع هر دو
یعنی مفسد و مانع اما مفسد مثل سموم حاره و بارده مضاد جوهر روح حیوانی و مثل اورام و بثور و قروح ردیه ساعیه مسمی آکله الجوهر و آنکه بران خطا واقع شود چنانچه
در تحتین و غیر در قروح غائره خطا شود پس گوشت متعفن گردد و به تبرید شدید بر اورام حاره پس مزاج عضو فاسد شود و اما مانع سده است و آن سده یا عضوی
بادی بود مثل بستن بعض اعضا محکم پس این چون دوام نماید عضو فاسد شود بسبب احتباس روح حیوانی از آن یا احتباس قوت ساطعه بر روح حیوانی که در قلب
از نفس منتشر میشود پس مزاج او فاسد شود و هلاک گردد و گاهی سده بدنی بود مثل ورم حار ردی ثابت عظیم غلیظ الماده مسدد منافذ و مداخل نفس که بدان روح
حیوانی زنده بود و این با وجود آنکه حس کند مزاج را نیز فاسد کند و آنچه از آن در ابتدا بود و حس عضو فی حسن فاسد شود غانغرایا نامند خصوصاً آنکه در ابتدا فلغمونی باشد و
آنچه در استحکام بود بنحویکه حس عضو ذی حس باطل شود و این بفساد لحم و قریب وی حتی که استخوان بود ابتدائیا عقب ورم آنرا اسقاقلوس گویند و گاهی غانغرایا
سقاقلوس گردد بلکه آن طریق بسوی اینست و همه این عارض میشود در لحم و عظم و غیر آن چون شروع کند که افساد او در عضو ساعی گردد و آنچه گرد فاسد بود ورم کنند
و گاهی موذی بفساد گردد در آن هنگام برای این جمله عارضه آکله گویند و برای حال جزو از عضو یکه عفن شده موت گویند و اگر ماده این مرض غلیظ نبودی فساد
عضو لازم نشدی بلکه منتفع میشد و انطاکی گوید که این مرض در بلاد حاره پیدا نشود مگر بندرت زیرا که حقیقت او غلظ ماده و مولیست بنحویکه حس را باطل کند
بسبب خمود حرارت غریزی و آن طالب تکثیف است و این برودت سفر ما حاصل شود و بعد امی این مرض را غانغرانه خوانند **علاج** اگر این مرض در ابتدا بود بزودی
تمام بر ورم شرط عمیق زنند چندانکه بجای ماده فاسد برسد پس بآب نمک تطول سازند و بعد اخراج خون شیافی مانع عفونت تخفیف و تقطیع رطوبات متعفنه را
عضو طلا سازند مثل آرد کرسنه با گلاب و سکنجبین ساده سرشته و یا گل ارمنی و مازوی سبز و خشت طاقی باریک سوده بعسل آمیخته و هرگاه نوبت باماتت حرارت عضو
رسیده باشد علاج او بجز بریدن آن عضو نیست پس فی الفور بقطع آن عضو پردازند تا فساد او بدیگر اعضای مجاوره سرایت نکند و آنرا نیز فاسد نسازد و اگر قطع
ممکن نباشد حوالی آنرا داغ کنند تا از فساد او دیگر اعضا سالم ماند و بعد قطع بمدملات رجوع نمایند و هرگاه بدانند که ماده این مرض یم میکند بزودی نیز آنچه بشگافند
و برای تحتین محللات مرخیه بکار برند زیرا که اگر این ورم صلب شود علاج کمتر پذیرد پس اگر میل بصلابت نموده باشد گاهی داخلین بران نهند و گاهی محلل تا باشد که
مهلت تر شود و بابطال عضو نگراید انطاکی در نزهت مینویسد که هرگاه تغیر عضو از هیئت طبیعی گردد تدارک او نمایند بدانچه در فلغمونی مذکور شد پس اگر بهمان حال ماند
بیار و او رادع بخل آن زند امر عضو بفساد مؤول گردد و احتیاج بقطع آن افتد شیخ مینویسد که غنغرایا مادام که در ابتدا است امید علاج آن باشد و اما هرگاه فساد در گوشت

عضو مستحکم گردد از دور کردن جمیع آن چاره نباشد پس هرگاه ببینند که رنگ عضو متغیر شده آن را طریق تعفن باشد در نیصورت واجب ست که مبادرت بلطخ آن ادویه نمایند که منع عفونت کند مثل گل ارمنی و گل مختوم بسرکه پس اگر این فایده نکند از شرط خارج مخالفت الوجه در مواقع و چسپانیدن زلو و فصد رگهای قریب آن که گرد او باشند چاره نبود تا خون دی برآید مع حفظ برای آنکه مطیف بموضع ست بمثل اطلیهٔ مذکور و بر نفس موضع مشروط چیزیکه تعفن را منع کند و مضاد او باشد از انچه آنرا غوص قوی بود مثل آرد کرسنه بسکنجبین یا مع آرد باقلا خصوصاً مخلوط بنمک بنهند و از انچه بران طلا می کنند حلتیت ست و تخم فریص نیز و زراوند مدحرج و آب برگ شفتالو یا یک جزو زنگار نیم جزو با آب ماء لیلبسایند تا بقوام عسل آید بر قرحه و حوالی آن طلا کنند و باقی ادویه در علاج قروح متاکله در علاج قروح متعفنه خواهد آمد گیلانی گوید که در غنغرایا ادویه با نفع از تحلل اعضا بران گذارند و آن کرسنه بسکنجبین و سکنجبین آرد شیلم یا آرد باقلاست و قوی تر ازین انست که با آن نمک آمیزند یا قرص اندرون یا جوز کسنه و ایضاً حشیش فریص و ترمس تلخ آنرا پاک کند و بعضی اطبا علاج باین چیزها بعد قطع و تقویر و ازالهٔ لحم فاسد باحتیاط میکنند پس در ان هنگام استعمال نمک بکند نا کنند و برای او دوا مرکب سازند از آرد جو و آرد کرسنه با آب زیت پخته و مرهم باسلیقون و مرهم با فاذیقون استعمال کنند و انچه خشک ریشه را قلع کند انیست که نان را بکرفس یا بباد روج یا بیخ سوسن یا بیخ جاوشیر یا زراوند مدحرج هر واحد ازینها یک جزو بعسل بسایند و در ابدان نرم آرد کرسنه بعسل کفایت کند صفت دوای نافع غانغرایا از صفات او بنا سوس بگیرند زنگار و عسل و شب یمانی با آب سائیده بلطوخ بدان نمایند و انچه قلع غنغرایا کند آرد بیخ سوسن ست چون ترب و نمک ضماد کنند و گاهی سرکه با آن نیز می آمیزند و ایضاً آنرا قلع کند ضماد مغز شاه بلوط و چون برگ مورد را بشراب پخته بعسل بسایند و ایضاً ترب بسرکه سوده آنرا قلع کند مانند داغ تا آنکه بعمق برسد

حمره و حمره فلغمونی و فلغمونی حمره

بدانکه حمره ورم صفراویست که بفارسی سرخ باد گویند و او دو قسم ست یکی آنکه ماده او صفرای صرف باشد و آنرا حمره خالص نامند دوم آنکه ماده او صفرای ممزوج با خون رقیق باشد و آنرا حمره غیر خالص خوانند و علامت خالص آنست که ورم سرخ شفاف براق شدید الحرقت باشد و چون بانگشت غمز کنند سرخی را ازو متفرق گردد و مایل بسفیدی نماید و باز بسرخی گراید و ساعی باشد یعنی باعضای مجاوره بسرعت متعدی گردد و با تپ و تشنگی و التهاب و قلق بود و در غیر خالص همین علامات باشد الا بسرعت متعدی نشود و بغمز انگشت سرخی او کمتر متفرق گردد و در ان رنگ ورم سرخ مایل بغلظ و بول سرخ و غلیظ و نبض سریع مایل بعظم باشد و شیخ میفرماید که عادت اطباست که ورم موی صرف را فلغمونی و صفراوی صرف را حمره نامند و مرکب ازین هر دو را باسم مرکب ازان هر دو اسم نامند و آنچه غالب باشد مقدم دارند پس اگر خون غالب باشد فلغمونی حمره و اگر صفرا غالب بود حمره فلغمونی گویند و فرق در حمره و فلغمونی که بدان تمیز از فلغمونی کرده شود آنست که حمره سخت سرخ و رنگ و ظاهر تر بود از ابقایای صفرت و در فلغمونی سرخی مایل بسیاهی یا بسبزی باشد و اکثر رنگ خون آن در گوشت پنهان بود و سرخی حمره بنهادن انگشت باطل شود و مکان او سفید گردد بسبب لطافت ماده حمره و تفرق آن پس سرخی و بسرعت عود کند و سرخی فلغمونی برخلاف این باشد و در سرخی حمره زردی همچون رنگ زعفرانی بود و این در سرخی فلغمونی نباشد و ورم حمره در ظاهر جلد بود و فلغمونی غائر در گوشت نیز باشد حمره خالص یعنی از صفرای صرف مثل مورچه روان شود باطراف خود و رنگ موضع او زرد باشد و فلغمونی و حمره صدیدیه در موضع ورم و حوالی او آبله پیدا کند و این در فلغمونی کمتر بود و حمره خالص ست را دفع نکند و فلغمونی دفع کند و هر قدر که زیادتی خون بر صفرا افزون باشد مدافعت ظاهرتر بود اگر ماده مختلط باشد و وجع ضربان فلغمونی شدید تر بود در حمره تپ شدید تر ازان باشد و گاهی حرارت حمره بجایی رسد که جلد را بسوزد و پس سیاهی بحمره گردد و فلغمونی چنین نباشد و التهاب حمره کم از التهاب فلغمونی نبود بلکه بیشتر بود لیکن تمدد فلغمونی و وجع او بسبب تمدد بسیار باشد و لهذا وجع حمره کمتر بود و حمره در رخسار بیشتر حادث شود و این معروف بما شرا است و اولا از سرخی ابتدا کند و ورم زیاد نماید و در همه چهره بسیط گردد و هرگاه حمره از شکستن استخوان سر جلد و کذا فلغمونی حادث شود آن ردی ست و اختلاف میان حمره فلغمونی و میان فلغمونی حمره معلوم شده و مسیحی می نویسد که ورم معروف بحمره یا از خون باشد که مره صفراوی مخلوط بود و آن دی تر ست و میل از خون بسیار لطیف باشد که از حرارت او جوش زند و این ردی تر ست کمتر از اول ست و مایل تر بسوی اخلاط بدن بود و آن حمره بعضی خالص بود و لو نست که در جلد افتد و ازان

تجاوز نکند و با آن از علامات حرارت و حمرت شدیدتر از حرارت و حمرت فلغمونی ظاهر شود و چون بر موضع او لمس نمایند خون از موضع غمز جدا شود پس رجوع کند درد و ضربان
و تمدد و ترضیض او از فلغمونی کمتر بود و بعضی از ان غیر خالص بود و داو آنست که از خلط غلیظ تر از خلط اول حادث شود و لهذا درد آن شدیدتر باشد و لسوعی اخص آن
مائل تر بود و گاهی فلغمونی با حمره مخالط میشود یا بتساوی یا بکمی و بیشی پس باسم مرکب از هر دو اسم نامند و هرگاه ورم حمره از خون گرم غلیظ جوشنده حادث شود در ان قرحه
ذی قشر صلب و ورم حار موجع حادث گردد و با وی آبلها نبود و هرگاه از مثل این خون پیدا شود الا با وی زرداب مختلط باشد یا آن آبلها باشد شبیه آبله سوخته
آتش و چون آن آبلها بشگافند در آنجا قرحه بهم رسد که آن را قشر صلب باشد و **مجوسی** گوید که اگر با صفرا چیزی از خون رقیق مختلط گردد از ان ورم معروف بحمره حادث
شود و علامتش سرخی در ظاهر جلد و حرارت و لهیب شدید و ضربان و وجع ست و سائر این اعراض شدیدتر از ان باشد که در ورم فلغمونی و حمره فلغمونی بود و سوم او گوید
اگر خون جید نباشد و نه معتدل المزاج بلکه شدید الحرارت بود و مع ذلک رقیق باشد از ان ورم مسمی بحمره حادث شود و آن را حمره خالص گویند و این ورم دارت کمتر از
حمره مرکب از خون و صفراست و **طبری** گوید که سبب فاعل مرض حمره فساد خون و احتداد او و لصفراست بنحویکه در ان اندک صفرا آمیزد حتی که جوش زند و زیاده شود و از مواضع
وانفجر از موضع او که عروق ست پس عروق دقاق منتسج بر لحم زیر جلد و غشا بشگافد و ما بین جلد و لحم بریزد پس اگر خون کال شدید الحدت باشد در موضع عمیق گردد
و لحم را اخذ کند و اگر حار باشد و اکال نبود زیر جلد و غشا منبسط گردد و این حدت در خون از خوردن اطعمه حاره مثل فلفل و سیر و ماهی شور و حلاوه و عسل نوشیدن
نبیذ صرف و مانند آن حادث شود و نیم او گوید که حمره منقسم میشود بدو قسم یکی منبسط زیر جلد پس بجلد سرخی ظاهر شود دوم عمیق در لحم و این بحمره فلغمونی شهرت دارد
و گاهی این نوع عضو را فاسد کند و بمیراند و گاهی بگشاید و زائل شود حسب قلت ماده و کثرت و خبث و صلاح آن و صورت حمره بر دو نوع پیدا شود یا منقطع متبع
و ذی خطوط و یا ملتام متصل و رنگ او حسب جوهر او بود و **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که حمره ورمی ست دموی که از خون گرم وردی تولد کند و قوام خون رقیق
بود و باشد که اندکی بغلظت گراید و اکثر در آخر قرحه گردد از بهر آنکه ماده او خون ردی باشد و **انطاکی** گوید که حمره بقول اصح ورمی ست که از خون باشد و نزد اکثر
از صفرا بود و علامت حمره حادث از صفرا حمرت ناصع و شدت براقیت و حرارت و التهاب و سهولت غمز و ذهاب لون بدان و عود آنست و حمره کائن از خون عکس
این بود و مرکب بحسب آن **علاج** حمره صفراوی خالص سوای فصد مانند علاج فلغمونی نمایند لیکن درین تبرید زیاده کنند و در فلغمونی تخفیف مفرط سازند و کدو
و برگ خرفه و کاهو بسایند و بلعاب اسبغول سرشته ضماد کنند و دیگر ادویه مبرد و مرطب طلا کنند و درین نوع حاجت با ضمده محلله نیست و در غیر خالص بعد فصد
مسهل صفرا دهند بعده اطلیه رادعه بکار برند و در تزید و انتها محللات نیز داخل سازند موافق حاجت بدستور فلغمونی و ضماد اقاقیا صندلین گل سرخ
گلنار مساوی بآب کاسنی و کشنیز و کذا صندل کشنیز تر برگ خرفه برگ بارتنگ و اسبغول در ابتدا انفع ست و علاج فلغمونی حمره و حمره فلغمونی مرکب
از علاج ورم دموی و صفراوی نمایند **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید لازم ست که در ان استفراغ بدن باسهال صفرا نمایند و اگر حاجت
بمعاودت اسهال افتد بعد فصد بعمل آرند و این بحسب مشاهده غلبه از هر دو ماده بود و بعد از ان متوجه تدبیر او بمبردات مقویه معلومه در باب فلغمونی گردند
و آب سرد بر ریزند چندانکه رنگ موضع او متغیر شود و بالجمله تبرید در حمره واجب تر ست زیراکه لهیب و وجع التهابی در ان بیشتر بود و استفراغ در فلغمونی بهر آنکه ماده
در ان عاصی تر و غلیظ تر باشد و واجب ست که مبردات او در ابتدا اقوی القبض باشند و قبض او بر برودت او غالب و و اما در قرب انتها برودت او
شدیدتر از قبض او باشد و مع ذلک حذر نیز کنند تا ماده بسوی عضو باطن یا بسوی عضو شریف باز نگردد و ایضاً حذر نمایند تا عضو سیاه و تیره نگردد و در
طریق فساد آغاز نکند و هرگاه چیزی ازین ظاهر شود در ضد طریق قبض و تبرید شروع کنند یعنی ادویه محلله ملینه بکار برند پس اگر حمره روان بر جلد باشد معالجه
بچرک رصاص مع شراب عفص مطبوخ یا برگ چقندر مطبوخ در شراب نمایند و علاج کنند بچیزیکه در ان تحلیل مع تجفیف قوی مع تبرید باشد و آن
مثل این مرهم ست بگیرند پشم کهنه سوخته بدون شستن دوازده درم و نیم انگشت قلب خت صنوبر مثل او و موم زرد پانزده درم چرک رصاص [illegible] درم پیه کهنه
با آب شسته پانزده درم روغن سورنج اوقیه و ایضاً خفیف تر ازین مرهم مرتب از چرک رصاص بآب سداب و روغن گل و موم ست **ابو سهل** گوید
که حمره حادث از سبب بادی در ابتدای او محتاج باشیای مرخی عضو مستفرغ ماده است مثل ضماد مرتب از آرد جو خاصةً بعد شرط موضع بپاسکے

سرخی از ان زائل شود و بعد زمانی عود کند و این نوع در یک روز زائل شود چون فصد کنند و تشریط زنند دوم همین نوع ست الا آنکه متصل غیر متفرق بود و این
نوع محتاج بفصد و تشریط و طلا بسرکه کنند و گل ارمنی ست وگاهی احتیاج بادویه قویه مثل شیاف مامیثا و آب عصا الراعی و مانند آن شود سوم آنست که در جلد
عمیق باشد و در رنگ او بسیاهی اندک مائل بود و این نوع محتاج بتشریط عمیق ست و این نوعی ست که جالینوس طبیبی که رای او بتشریط خفیف داده بود منع کرده
و امر بتشریط عمیق و فصد هر دو دست نموده و جالینوس درین علت و امثال آن از حمیات دموی امر باخراج خون بحدی نموده که مریض غشی کند و در ابتدای
مرض تبرید مواضع به تبرید قوی نمایند بعده طلاء شیاف مامیثا و برگ سوسن و آب عصا الراعی و گل ارمنی و سرکه کنند و اغذیه درین همه باید که عدس مقشر مطبوخ
بسرکه و شکر با اندک عناب و سائر مزورات مسکنه خون باشد و نوعیکه در گوشت عمیق بود آنرا حمره فلغمونی گویند پس اگر موضع سیاه شود طریق معالجه او آنست که
سیاهی با آهن برگیرند تا بموضع صحیح متعدی نگردد و بعد افتد لحم علاج بمرهم حل نمایند و تیم او گوید که علاج حمره فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز مریض و لزوم او
بالتبعید و مزورات است و از اطلیه گل ارمنی و سرکه و گلاب و تبرید موضع بخرقه تر در مبلول در آب عنب الثعلب و آب حی العالم و عصا الراعی و آب برگ اسپغول و آب برگ بید
و آب ادرکدو و مانند آن اگر زائل نشود بر موضع شرط غیر عمیق زنند که آن از شرط بسرعت زائل شود بعضی شراح قانون نوشته اند که سزاوار آنست که در اول
ظهور این حمره فصد رگ دست نمایند سیما رگ قیفال و اگر این رگ ظاهر نشود هر انچه ظاهر باشد بگشایند و اگر از فصد مانعی باشد باید که [illegible] استعمال کنند
و اسهال مریض بمسهل صفرا نمایند و میباید که این علاج در جمیع اقسام حمره که در سائر اعضای بدن بود استعمال کنند و یا حقنه های قویه بعمل آرند و لطوخ مواضع
با دویه که برای حمره مذکور گردد باید کرد و دفع ماده که بسوی مواضع بریزد با دویه مبرده نمایند و انچه جمع شود تحلیل آن باشیای سخنه مرطبه کنند قبل از آنکه عضو
تیره رنگ یا سیاه گردد و باید که مدام ادویه لطوخ بران رطب باشد و لطوخ در هر اندک مدت کرده شود و اول قاول با سفنج لین رطب مسح کنند و انواع حمره در ابتدا محتاج باشیائی
میباشد که جامع رطوبت مع تبرید بغیر قبض باشند مثل حی العالم و خرفه و بزرقطونا و عدس الماء و کاسنی و کدو و عنب الثعلب و کاهو و شیاف مامیثا و برگ عوسج طلا برای
حمره و جمیع اورام حاره ملتهبه در جمیع اعضا بگیرند صندل سرخ و سفید و فوفل و شیاف مامیثا و گل ارمنی مساوی و با آب کشنیز طلا نمایند و ایضا برای ایشان مرهمی
که از موم و روغنها با آب سازند و بادی اندکی افیون یا شوکران یا بیروج آمیخته باشند نیکوست و ادویه مرکبه مرهم مرکب از موم مصطکی و روغن گل باید که روغن
چهار چند موم باشد و روغن گل مرتب از زیت انفاق بی نمک باید و موم در روغن در صلایه حل کنند و بران آب سرد اندک اندک بقدریکه قیروطی آنرا تشرب نماید
بریزند و اگر با آن اندکی سرکه سفید صاف مخلوط سازند و ابهتر گردد و ایضا سفیداب گل قیمولیا با عنب الثعلب یا مرداسنگ و روغن گل یا قلقطار و روغن
بنفشج و سفیداب بسرکه و حضض و اقاقیا بسرکه تا آنکه حرارت ساکن کم گردد پس میباید که ادویه بسیطه مثل کبریت زرد بسرکه و روغن گل یا سنداب بسرکه و روغن گل
و یا سنداب بسفیداب و سرکه و زیت و یا مرداسنگ با آب گشنیز و آب چقندر استعمال کنند و ادویه مرکبه مثل این قرص بعمل آرند بگیرند مرداسنگ سفیداب زعفران و
گوگرد زرد بنفشج و ایضا ضماد بخیوط کرم و باطراف علیق و بارتنگ نمایند بعد از ان عدس [illegible] و اگر آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب بشراب بسایند و بدان قیروطی
لطوخ سازند منفعت عظیم نماید و همچنین اگر تخم کرفس بریان کرده بشراب و زیت پخته بسایند و بر قروح نهند و یا گل قیمولیا با آب عنب الثعلب سوده لطوخ موضع بدان نمایند
و یا بگیرند مرداسنگ چهار اوقیه و در آب گشنیز و آب چقندر هر واحد یک رطل بسایند و موضع را بدان لطوخ سازند و هرگاه این قروح منجر گردد در حمره دبابه
ساعیه که با آکله باشد حرک رصاص بشراب عفص سوده بر موضع لطوخ نمایند و چون اکاله بایستد قیروطی معمول بحرک رصاص استعمال کنند و عدس بعسل پخته بر موضع
ضماد کنند و اما در حمره دبابه که زیر جلد باشد بگیرند خبث رصاص با آب سنداب سوده استعمال نمایند و یا مرهم بشیم که در قول شیخ گذشت بعمل آرند و دیگر در حمره
که سعی تا اکل بسرعت نماید بگیرند پوست انار شیرین شش درم مرداسنگ شش درم بشم غیر مغسول سوخته شش درم قلب چوب صنوبر سوخته سه درم موم دوازده درم
سفیداب هشت درم کندر دوازده درم شب یک درم بشراب و روغن مورد آمیخته استعمال کنند

حمرة الاطفال

و آن سرخ باده معروف ست باید که اول تنقیه مرضعه و تعدیل خلط نمایند و بلیله سیاه و چرایته و شاهتره و سرپوکه و عناب و گلنار گل منڈی و کشنیز خشک و گاو و

وصندل سرخ و دهمایه برم ڈنڈی و نیل کنٹھی جو السنه و مجیٹهه و چاکسو گ نیب گل سرخ چوب گلاب و دی برگ گز بادیان کاسنی زرکچور اصل السوس نیخ خراسانی رسوت زرد چوب
نکند باری گل معصفر ماند آن ادویه مشتی خون هند و رسوت صندل سرخ هریک دو ماشه زرکچور سه ماشه چاکسو چهار ماشه افیون زرد چوب برگ حنا هر واحد
یک ماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیب برگ بکاین هریک پانزده عدد کوفته بیخته در آب جهالقدر جا و رس بسته وقت صبح یک حب با شیر مادرش میداده باشند و اگر
حاجت باشد حجامت و زلو بکار برند و اگر بثور متقرح بود مرهم سفیداب سفید و بثور سیاه و قرحی قتال باشد حب سرخ باده مجرب معمول پوست هلیله زرد
گل سرخ برگ شاهتره تخم کشنیز بیکوفته دهما یه صندل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹهی هریک سه ماشه برگ حنا دو ماشه زیره سفید فلفل سیاه گل کچنال هر واحد یک ماشه
برگ بکاین برگ نیب هریک پنج عدد ادویه را کوفته بیخته در آب برگ حنا و تخم کشنیز که شب در آب خیسانیده صبح آب صاف آن گرفته باشند در ان جهالقدر نخود کلان
بندند و غذا کهچری و خشکه کم نمک سپرهیز از شیرینی و ترشی و گوشت نمایند دوای سرخ باده برای کسیکه اطفال او باین مرض اکثر مبتلا شوند باید که مادر
طفل قبل از حمل چند روز برین دوا مداومت نمایند بلکه با دوش و در عین حمل بخورد عناب هفت دانه صندل سرخ صندل سفید برگ حنا گل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹهی
هریک سه ماشه شاهتره هفت ماشه پوست درخت کچنال گل منڈی هریک چهار ماشه سرپهوکه پنج ماشه شکر سفید دو توله بطریق جوشانده یا خیسانده استعمال کنند
روغن که برای سرخ باده بی نظیر ست چاکسو صندل سرخ کمیله هریک سه نیم ماشه سیپاری چهالیه سنگ جراحت کات سفید لوبهچون مرچ خراسانی هلیله زنگی
بهنگری حنای خشک هر واحد یا و کم دو ماشه دهمایه یکدام برگ نیب یکدام برگ بکاین دو دام نیله تهوتهه یک ماشه فلفل سیاه هفت ماشه روغن سرشف یک چهٹانک
و یک پاؤ اول برگها با نصف لوبهچون بسایند و دو قرص بندند و روغن را بر آتش نهاده در ان قرصها بسوزند بعده همه ادویه سوده انداخته آمیزند و یک پاس ظرف آهنی
با دسته چوب نیب حل نمایند و وقت حاجت بمالند سفوف که درین مرض مجرب بلا تخلف ست زرکچور زیره سیاه برگ حنا برگ نیب پتیس نیل کنٹهی رچهٹی بلاچری
سهس بید مجیٹهه پوست انار دهمایه کهن کت چندن اوجلا چندن سونتهه دهنیه دوای اول یک جزو دوم دو جزو سوم سه جزو همچنین تا دوای آخر که هفتده جزو میشود
گرفته کوفته بیخته نگهدارند وقت حاجت طفل را از یک ماشه تا نه ماشه بحسب سن شب در آب تر کرده صبح صاف نموده بدهند و نه ماشه خوراک طفل کلان ست که قریب
بلوغ باشد و اگر طفل بسیار کوچک بود بدایه طفل قدری میداده باشند و اگر ازین مرض بدن طفل ورم کرده و متقرح شده باشد ثفل این دوا با آب برگ حنا
سائیده ضماد سازند ایضاً اگر اطفال کسی ازین مرض هلاک شوند جهت اصلاح خون حیض که غذای جنین میشود در حالت حمل بمادر طفل بدهند که نفع کلی
دارد و مجرب ست شاهتره اصل السوس کشنیز بادیان برگ حنا گیر و برگ نیب سرپهوکه آمله الایچی خرد نیلوفر صندلین گل سرخ مساوی سفوف سازند شربتی دو درم
با آب بعد ماه پنجم تا نهم در ابتدای ماه هر دو تا سه روز خورند ضماد برای سرخ باده اطفال گل معصفر برگ نیب صندل سرخ زرد چوب با آب سائیده ضماد کنند
و اگر پخته شود رسوت کات سفید صندل سرخ سفیداب با آب کشنیز سبز ضماد نمایند مطبوخ که برای فساد خون و سرخ باده اطفال مجرب صندل سرخ
برگ حنا کشنیز خشک هریک چهار درم گل معصفر دو درم همه را نیمکوفته هفت خوراک سازند و یک خوراک در نیم پاو آب جوش داده هر صبح بنوشند و در ثفل آن
آب دیگر انداخته شام جوش داده بخورند و آن ثفل را سوده بر بدن بمالند و باب گرم بشویند غذا نان گندم و روغن بی نمک و گاهی خناب شاهتره دهمایه گ نیب
زرچنا د پوست هلیله زرد عوض گل معصفر افزوده و هریک نیم ماشه برای طفل یکساله شب خیسانیده صبح جوش داده صاف نموده داده شود ایضاً
مسهل مغز فلوس خیار شنبر گل سرخ عناب سپستان چاکسو زرکچور صندل سرخ چکه دانه هلیله زرد هلیله سیاه بادیان جوش داده بعمل آرند نقوع برای سرخ باده
سرپهوکه پنج ماشه برگ نیب شش ماشه شاهتره چهار ماشه گیرو بزنگ کابلی برگ [illegible] هریک دو ماشه گل منڈی برم ڈنڈی چاکسو جراتیه رسوت صندل سرخ زرکچور پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله هریک یک ماشه جوکوب نموده قدر حاجت شب کرده صبح صاف نموده بدهند ایضاً نیل کنٹهی نکند باری برم ڈنڈی سرپهوکه
شش ماشه مرچ سیاه پنج عدد شب در آب خیسانیده صبح در همان آب شیره کشیده صاف کرده بدهند بالا او پوری گرم بخورانند در سه روز فایده بخشد برای جوان یک خوراک ست و طفل حسب سن بدهند

ماشرا

اسم سریانی ست و آن ورم صفراویست که در رو و پیشانی ظاهر شود و گاهی سر مرتفع شود و همه رو و سر را عام گردد و بقول جرجانی ماشرا آماسی ست سخت گرم سوزان

وماده آن خون گرم باشد مختلط باصفرای بسیار و ثمره خالص یعنی آن نزدیک باشد و اکثر در بینی ورود و حوالی چشم پدید آید و از سر بینی آغاز کند همچون حمره خالص ومن
این علت را ہم در بینی وروی مدیم و ممکن بود که در یک ندام نیز افتند و آنطاکی گوید که نوعی از ورم حار منسمی باشد است و درو دلیت بران تقدم نماید بسبب
تولد ماده او در شریان عظیم واقع بران مرتقی شود تا آنکه ظاہر گردد در چہره و حلق بشدت سرخی والتهاب کثرت خون و طبری گوید که این مرض صعب عظیم الخطر است
زیرا که چون روی تشدد نماید و ماده او کثرت پذیرد گاہی بسوی حنجره وآلات تنفس عضلات داخله غوص کند و نفس منقطع گردد و ہرگاه ورم از چہره بسوی جلد صعود کند
و عقل ثابت باشد دلالت بر سلامت کند و برآنکه دماغ سلیم ست و برآنکه ماده رقیق ست و آن در سطح روست پس اگر ورم ابتدا کند و بسوی سینه و حلق نازل
شود دلالت بر فساد و خطر نماید و گاہی ماده بسوی قلب نزول کند در یک روز بکشد بالجملہ علامتش سرخی شدید با خارش در چہره است و انتفاخ سر گوش
و رخسار و بینی با وجع و ضربان شدید و تپ حاد و تشنگی و لہیب و کرب و قلق **علاج** آنچه در فلغمونی مسطور شد بعمل آرند و گویند که درینجا اگر مانعی نباشد چندان خون
برآرند که نوبت بغشی رسد و اگر فصد ممکن نبود بر ساق حجامت نمایند و بعد اخراج خون تلیین طبع بآب فواکه کنند و اگر بعد فصد امتلای خون باقی بود در روز
دوم یا سوم باز فصد کنند واشربه واغذیه مبرده مغلظ خون مثل طبیخ عدس و کشنیز خشک یا کشک جو با عناب یا ماش مقشر موافق بود و اگر عناب یعنی آب
جوشانیده آب آنرا با سکنجبین بلع ہند نفع تمام دہد و علاج این مرض در امراض سر نیز مسطور شده **اقوال مهره** ابن الیاس گوید که فصد سر و نمایند اگر مانعی
از سن و ضعف نباشد و خون بقدر قوت و واجب بیرون آرند و ہر صبح جلاب آلو و عناب و تمر ہندی با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و تلیین طبع بماء الفواکه یا
مطبوخ آن یا منقوع مشمش نمایند و ہنگام اسهال بر سینه و حلق با شیای رادعه مقویه مثل صندلین و فوفل واقاقیا و ماميثا ضماد سازند تا ماده در آنجا نریزد
و حقنه ہای لینه و شیافات غیر حاده بعمل آرند و بالجمله تلیین طبیعت برفق و ملایمت نمایند بعد تبرید سر و چہره بصندل و گلاب و کافور کنند و غذا ماء الشعیر دہند
و بعد تنقیه تام و خلو سر رگہا از اخلاط مشتعل فاسده ہر صبح سکنجبین ساده و گلاب ہر واحد ده درم با قرص طباشیر تلیین یک مثقال بدہند و این قرص با انار ترش
بست درم و آب ہندوانه با شیره خرفه ہر واحد بست درم بخورانند و طبیعت را تا حصول تمام صحت محتبس نگذارند **جخندی** گوید که بعد فصد ہر صبح شربت عناب
با شربت تمر ہندی بنوشند و سکنجبین ساده و شیره تخم خیارین اگر با آن تشنگی باشد و غذا آش جو با سفاناخ و عدس با کشنیز خشک و عناب جراده کدو دہند و مزورات
ترش درینجا اولی ست و از فواکه انار ترش و سیب ترش و بہی و خیار و ہندوانه و مانند آن خورانند و تلیین منقوع فواکه یا شربت آلو مسہل شیرخشت و ترنجبین
و شربت ورد مکرر سازند و در اوایل استعمال رادعات خطر دارد و بعد تنقیه شربت انار با شیره تخم خرفه بنوشند **طبری** گوید یا دام که قوت اطاعت کند فصد از ہر دو دست
و صافنین و حجامت بر ساقین نمایند و تلیین طبع بچیزی بسیار خفیف مثل آلو و تمر ہندی کنند و تضمید سر و حلق با شیای مبرده مقویه نمایند پس تبرید سر و روی
بپارچه مبلول بگلاب و اندک کافور کنند و اگر چشم منطبق گردد بکشایند و در ان شیر دختر و آب کشنیز تر که سرمه حل کرده باشند بچکانند و لزوم شرب ماء الشعیر نمایند
و از غذا مزورات مرتب بعدس مقشر و اسفاناخ و کاہو و کاسنی مسلوق و مطیب مانند آن اقتصار ورزند و گاہی درین علت احتیاج بفصد ماقین و منخرین و رگ
زیر زبان افتد و ہرگاه قوت اطاعت کند بفصد این ہمه باک نیست و ابن سیار امر میکرد که عدس و کشنیز خشک تخم بیرون کرده خوب جوشش داده صاف نموده
با سکنجبین بنوشند و بعضے اطبا در اثر این سفوف میخورانند نشاسته کثیرا صمغ فارسی تخم خرفه تخم کاسنی مساوی سوده اندکی کافور آمیخته بقدر رواجب با سکنجبین بخورند
و بعضے درین سفوف مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ افزوده قرص میسازند و آنرا قرص کافوری نامند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که نزد ظہور باشر اسباد رت بطلای
عصارات بارده چون عصاره کاہو و عصا الراعی و حی العالم و نیلوفر و کشنیز تر و کاسنی و عنب الثعلب و تراشه کدو و امثال مانند آن سازند و استفراغ
صفرا بآب انارین و طبیخ ہلیله زرد نمایند و حقنه ہای قویه آنرا نافع بود و فصد نیز بعد تسکین حدت صفرا نافع باشد و عصارات مذکوره با موم روغن که از
موم سفید و روغن گل سازند آمیخته طلا سازند و در آخر اگر بران موضع قشر ظاہر شود صواب بود داد دیه محلله که در فلغمونی مذکور شد بکار برند و ما خیر اگر سبب
بادی باشد و از قروح حادث شود آرد جو و آب کشنیز تر ضماد کنند و شروط زدن واجب بود خاصةً اگر میل بسیاہی کند یا سلب شود و از اطلیه عصاره نعناع
بروغن گل و آب سداب با سرکه و روغن گل و قیمولیا یا اسفیداب و سرکه و روغن گل و مرداسنگ با آب برگ چقندر یا آب گشنیز تا اگر آب بر ہر دو یافته نشود

سداب نعنع خشک بگیرند **دوا** برای ماشرای مذکور مرداسنگ گوگرد زرد و سفیداب زعفران همه با سپیده بیضه طلا کنند **مرهم** نافع ماشرا و نمله و حرق نار بگیرند برگ خطمی تر
یک رطل در گلاب و روغن کنجد بپزند و با چهار اوقیه روغن گل و دو نیم اوقیه مرداسنگ و دو نیم اوقیه سفیداب با آب کشنیز تر یا آب خرفه سوده قدری مغز نان بازوی
آمیخته مرهم سازند **دیگر** برای ماشرای فرسن روغن بید انجیر یک رطل موم پنج اوقیه مرداسنگ چهار اوقیه زنگار دو نیم اوقیه این همه در البسر که لبسانید و بار روغن
و موم گداخته بیامیزند **انطاکی** گوید که فصد کنند پس حجامت ساقین و شرب آب تمر هندی و جو و کدوی مشوی و خیارشنبر و هلیله و نهادن مثل فاغیه و لعابات
و آنچه در حمره مذکور شد مع لزوم شرب عناب و کشنیز و صندل سر **هندی** گوید که شخصی را از دوستان من این مرض عارض شد و صعوبت او بحد کمال رسیده بود
چون قوت باقی بود فصد گرفتم پس نقوع مشمش دادم که از آن هر روز یک دو بار اجابت میشد و بر روی و از شقیقه تا شقیقه دیگر و از سوی پیشانی تا زنخدان بضماد
هندی که در آن بلا هیچ لیست و دیگر اجزای آن امراض سر در علاج ماشرا مسطور شد در آب باریک سائیده نیمگرم ضماد کنانیدم و از روز اول صحت شروع گردید
تا آنکه شفای کلی یافت و آن ضماد را یاد دارند که عمل غریب مجرب ست اکثر در خناقات حاره و بارده شرب آب و ضماد تفل او استعمال کرده میشود و در دو روز فائده مینماید

ورم رخو

که آنرا اوذیما نامند و آن ورمی ست بلغمی نرم سفید رنگ و با آن حرارت و درد نباشد و چون انگشت بران نهند فرو رود و موضع غمز ساعتی همچنان بماند الا آنچه از ریح
بخاری بود که در ان اثر انگشت نماند و بقول شیخ هر قدر که ماده این ورم رقیق تر باشد نرمی او افزون تر و نفوذ انگشت سهل تر بود در جائیکه آنرا غمز کنند مع نقصے
که در تهیج نباشد و هر قدر که ماده غلیظ تر باشد مائل بصلابت و برودت بیشتر بود و بسیار باشد که آن از بخار بلغم بود پس آن از قبیل تهیج باشد و فرق او ذیما و
اورام سوداوی بقلت سختی و قلت تیرگی کرده میشود و چون از ضربه و مانند آن عارض شود ماده بسوی موضع او سوای بلغم جذب نشود پس غیر ورم بلغمی پدید نکند
و این کم باشد و از درد خالی نبود و مسیحی گوید که ورم معروف بتهیج و ورم رخو ست که با وی الم نبود و حد شا و یا از ریح بخاری بود مثل آنکه از ین در ابدان مستسقیان و ارباب سل
و کسانیکه مزاج اعضای اصلی ایشان فاسد شده باشد پدید آید و یا از بلغم منصب یکی از اعضا و طبری گوید که این ورم رخو بی درد بهر آن باشد که از سیلان
رطوبت رقیق یا از رطوبت شیرین بسوی عضوی بود و چون با آن مدت و لذع نیست در ینجا وجع نباشد بلکه عضو را ارخا و تهیج آرد و یا از ین رطوبت مذکوره باشد
و یا از ریاح نفاخه غلیظه رطوبی مرتقی از معده هنگام نقصان حرارت او و گاهی این ورم از نقصان حرارت جگر و کثرت رطوبت او بود و این همه سالم سریع الزوال
اند تا آنکه از تغیر قوت مجیله دم و بر دکبد مفرط نباشد پس اگر از تغیر قوت باشد آن مودی باستسقا گردد و اگر از کثرت رطوبت و یا از ریاح سمجه مع صحت قوت بود آن
سلیم ست و انطاکی گوید که سبب ورم رخو استعمال مولدات بلغم و شرب آب بر مثل شیر خصوصاً فواکه نفه چون خربزه و غالب مشمش ست و ماده او بلغم است اگر از
غمز فرو رود و عود او بعسر باشد و الا ریح و بخار بود و همه متغیر لون و موجب وجع نیست **علاج** بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل آن و حب ایارج تنقیه کنند و یا از مطبوخ ترید
علوی خان لبس داروی غاریقون و ایارجات کبار تنقیه نمایند بعده اضمده و اطلیه مجففه بعمل آرند خصوصاً که پیش از ان عضو را بپارچه خشن بسیار مالیده باشند
و نطرون را با آب و سرکه سائیده ضماد نمایند و یا نمک و خاکستر کرنب و سرگین گاو و شبت و صبر در سرکه سائیده ضماد کنند و در نسخه نفیس خاکستر کرم عوض کرنب ست
و مجرب صبر و بوره ارمنی برابر النفع و دیگر اضمده محلله مثل سرگین گاو و مرهم باسلیقون نافع و تکمید بدخن گرم کرده مجفف ست و نهادن عضو در آب نمکین و آب کبریتی
و آب بورقی و شبی و شستن با آب دریای شور بارد و نافع بود و اگر مرض طول کشد و بدن صلب باشد سرگین کبوتر و خردل و نمک و صبر و تخم مرو ساوی سوده با آب مرزه
و سرکه ضماد کنند و اگر ورم رخو در کله یا جائی دیگر قریب النضج باشد گل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته بجیه لشیر گاو و بخته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند که منضج و
مفجر ست **ذکر ادویه نافع اورام بلغمی** خوردن بیخ زرنب مطیب بجوز و لوم و کرویا و یا نطول با آب طبیخ او برای تحلیل این اورام مجرب ست بدل بست
و ضماد فلفل مخلوط بمرهم داخلیون کذا بیخ قثاء الحمار تنها و با آرد جو و کذا سرکه نشبو نیز سوده و کذا بابونه و ترمس سوده منقے و کذا ترمس دو لبسرکه بخته و کذا
مقل مربیع آن با زعفران و کذا نمک با سرکه و صابون و کذا نمک و سوده منقے و کذا برگ سوسن با بیخ او لبشر کرنبه بخته و کذا حرف و مثل او افسنتین مخلوط بسرکه و کذا برگ چقندر
مطبوخ و کذا برگ نیل و کذا برگ غبیراء و کذا شاهسفرم سوده بسرکه و کذا انجیر کوفته با آرد جو و زفت بخته که منضج ست و کذا سبوس گندم بشراب بخته و کذا زراوند طویل و کذا

زراوند مدحرج بآب کذا انزروت و شل و نطرون کذا الادن کذا اکلیل الملک وکذا بیخ نرگس و روغن آن کذا علک البطم وکذا البسفایج وکذا نار مشک سعد بآب سرشته وکذا سرگین کبوتر بآرد جو و زیت و آب آمیخته و شربت ضماد واشق وکذا حاشا بسرکه وکذا مقل ازرق وکذا کاشم وکذا ادقو و برگ آن کذا اکرم و آن عروق الصفر ست وکذا اسورنجان کذا حرف وکذا نیل هندی کذا شیح ارمنی و جبلی وکذا حب القلقل وکذا هوفاریقون کذا اسن کذا اصعتر وکذا مرکی وکذا اسفنج سوخته وکذا تخم انجره وکذا اذخر وکذا کندر وکذا اغاریقون **اقوال فضلا** مسیحی گوید که تهبج عارض از ریح بخاری بسرعت زائل شود و آنرا مالش بسرکه و روغن گل و نمک کفایت کند و علاج تهبج حادث از بلغم منصب بسوی بعض اعضا در اول حدوث او باشیائی نمایند که از شان آنها تشدید و تحلیل هر دو باشد و لهذا میباید که بران اولا اسفنج نو در سرکه ممزوج بآب ترکرده نهند و هرگاه اسفنج جدید نباشد باید که بنطرون بآب خاکستر بشویند و اگر بدن نرم باشد سرکه ممزوج بمقدار ملائم استعمال کنند و اگر سخت باشد غیر ممزوج بکار برند پس اگر حاجت بدوای قوی تر ازین افتد در قوت فالفعه باختلاط چیزی مثل شب یمانی با سرکه و در قوت محلله بامتزاج خاکستر با آن بیفزایند و اگر تهبج در دست یا در پای باشد و اسفنج بران نهند باید که برباط بربندند بنوعیکه از اسفل بندند و بسوی فوق آورند و از اسفل نرم و از فوق سخت بربندند تا عفونه چیزی را که بسوی آن بریزد بافراط قبول نکند **بوعلی** گوید که تنقیه باسهال کنند و پرهیز از مولدات بلغم امر ضروری ست بعد ازان واجب ست که در ابتدا از ادویه چیزی باشد که جامع تخفیف و تحلیل بود و لازم ست که موضع را بخرقه درشت بزور بمالند پس بران مجففات استعمال نمایند و مس کردن آب بران واجب نیست وازادویه جیده در ابتدا استعمال اسفنج جدید مغموس در سرکه ممزوج بآب یا مبلول در آب بورق و خاکستر برانست و در جوهر اسفنج تخفیف و تحلیل ست و هرقدر که مرض در تزید باشد سرکه که دران اسفنج تر کنند اندک تیز تر گردانند و وقت منتهی آنرا بنهایت حدت رسانند و تنها مخلوط بروغنهای شدید التحلیل با اسفنج استعمال کنند و ایضا در وقت اسفنج مبلول در آب خاکستر چوب انجیر و انگور و بلوط و مانند آن استعمال کنند و لازم ست که اسفنج را از جمیع جوانب کشاده دارند تا ماده بجانب دیگر میل نکند و اگر اسفنج یافته نشود عوض او پارچه دوته کرده بآب خاکستر استعمال نمایند چون یکی بعد دیگری بران اداست نمایند اکثر کفایت کند و آب بحر قوی تر ست و ایضا انچه نفع کند روغن گل بسرکه و نمک و کرنب سوخته است و کرنب سوخته تنها نیکوست و نخود و آب کرنب عجیبست و مامیثا در ابتدا تنها و بعض مجففات حاره جید ست و بستن رباط از اسفل بسوی فوق نافع ست اگر ماده غلیظ نباشد و آب بحر نیکوست در ابتدا و بعد آن اگر ادویه را بدان بسرشند و چون این ورم در عضو عصبی یا رباطی یا وتری باشد در ادویه او چیزیکه ازان تلیین حاصل شود مخلوط سازند و اگر مع ذلک درد و باشد بسببی که گفته شد واجبست که اول تسکین جمع مثل زوفای رطب و مینجج و قیروطیات از زیت کنند و نطول بشراب اسود قابض نمایند و بعد ازان آب خاکستر و مانند آن استعمال کنند و از اطلیه جیده نیست که بگیرند مر و حضض و سعد و صبر و زعفران باندک اقاقیا و گل ارمنی و بسرکه و آب کرنب بسرشند و ایضا برگ طرفا و نمک و زیت و گل ارمنی بسرکه ضماد کنند و ایضا برای کهنه یا در دیگر بدر حرک حمام جوش کرده نبوره بقوام آرند تا مثل خمیر گردد طلا نمایند و ایضا موضع را بزیت طلا کنند و بران اسفنج یا پشم بسرکه ترکرده نهاده بربندند و دوا از الخمیر نافع ست و از انچه او را نافع بود یکی آنست که برگ سوسن را خوب جوش داده بفشرند و بران نهند که این عجیبست و همچنین شبت و حضض و سرکه و آب خاکستر سوده و از اطلیه قوی النفع سرگین گاو و کندر و میعه و اشنه و قصب الذریره و سنبل و افسنتین ست همه نافع بود و گاهی ترهل عارض قدم حوامل را افتاح قصب ازان جار و بها میسازند و در سرکه ترکرده بران نهادن نفع میکند و بهتر آنست که آنرا سائیده ضماد کنند و گل قیمولیا بسرکه و شب یمانی نافع ست و از نطولات آب طبیخ کرنب یا شبت یا طبیخ پوست ترنج ست و ترهل که تابع استسقا و امراض دیگر باشد علاج سبب آن زائل کند **صاحب کامل** گوید که اگر تولد ورم رخو از ریح بخاری باشد باقتضای مرضی که تابع او بود زائل شود و اگر از انصباب ماده بلغمی بسوی بعض اعضا باشد علاجش باستفراغ خلط بلغمی از ادویه مسهله مثل تربد و شحم حنظل و مغز قرطم و حب الایارج و غیر آن از ادویه مفرده و مرکبه نمایند و از اغذیه مولد بلغم مثل ماهی و شیر و مانند آن مریض پرهیز کند و با دویه که تشدید و تحلیل نمایند مثل سرکه و آب ممزوج باندک نطرون اسفنج یا پشم حرک آلوده ترکرده بر عضو نهند و باید که نگاه کنند اگر بدن مریض که دران ورم پیدا شده نرم باشد آب غالب تر از سرکه و نطرون اندک گیرند و اگر بدن سخت باشد سرکه غالب تر و نطرون بیشتر کنند بسبب وی بدن از حال طبیعی بزیادتی در شیای مجففه و اگر بدن معتدل باشد سرکه و آب مساوی بگیرند و اگر بدن صلب بود و این دوا کفایت نکند اندک شب یمانی و قدری خاکستر چوب انگور بدان مخلوط سازند و اگر این هم فائده نکند بگیرند صبر و افسنتین مساوی

از مزاج غلیظ باشد الا آنکه طبیب را واجب ست که رعایت مزاج مریض نماید تا حدت نپذیرد واین علاج که مذکور شد علاج رطوبات ست چون با صحت قوت کثرت
نماید و علاج ضعف قوت در باب استسقا مذکور شد بولس در کناش خود نوشته که اگر سبب او فساد مزاج باشد علاج با اصلاح مزاج کنند و بعد ازان مالش عضو
بروغن و نمک و سرکه و اگر سبب او ماده بلغمی باشد بعد نضج اسهال بلغم بایارج یا حب یونند نمایند و بعده اصلاح مزاج بگلقند عسلی و سکنجبین عسلی و نوشیدن آب کاسنی
و بادیان بسکنجبین بزوری و قرص لوند بالک و این قرص افسنتین کنند افسنتین سه جزو تخم کشوث سه تخم کشوث تخم ترب یک جزو عصاره غافث نیم جزو لک مغسول یک جزو
کوفته بیخته بآب مثقل محلول در آب بادیان رطب قرص سازند شربتی ازان دو درم با ده درم سکنجبین بزوری و دواء الکرکم خاصة درین مرض و آب برگ ترب بسکنجبین و
ماء الاصول نیکوست و غذا نخود آب بازیرباج و قلایا و مطنجنات با ابازیر حاره و لحوم خفیفه مثل کبک و عصافیر و لحوم صید خورند و پرهیز از حموضات و مرطبات
واجب ست بعد ازان تقویت عضو بسرکه و آب ممزوج نیطرون کنند و یا بگیرند شب یمانی و در سرکه حل کنند و این سرکه بآب آمیخته پشم پاره بدان آلوده بران
نهاده بربندند و مالش بنمک و زیت نفع کند و برگ طرفا و برگ آس یا برگ و لب ضماد کنند و یا بسرکه و گل ارمنی طلا سازند و یا صبر و مر و اقاقیا و شیاف مامیثا و
زعفران و سعد و گل ارمنی سوده مثل بندق ساخته وقت حاجت باندک سرکه و آب کرنب طلا کنند و اگر تهیج بر چهره و پلک باشد بگلاب و آب کاسنی و اندک
سرکه طلا نمایند و اگر در رم و عصب باشد برگ کرنب و اندک کندش و سفیداب با میعه رد ضماد سازند و نخستین آب سرد آنرا فائده کند جرجانی گوید که این دوا را
طلاء الرهل گویند بگیرند اجزای بنادق که در قول بولس گذشت مع حضض و بسرکه و آب کرنب سرشته بنادق کنند همچون مهره شطرنج و بوقت حاجت بکار برند
دیگر بوره ارمنی و سعد و گل ارمنی و زیره سیاه و پشک گوسفند و قصب الذریره و خاکستر برگ کرنب و آرد جو همه را بسرکه سرشته ضماد کنند و نشتبانی و حضض
سوده هر دو بسرکه و آب خاکستر طلا کردن سود دارد و اگر آماس در روی و پشت چشم باشد طلای ترهل با گلاب و آب کاسنی و اندکی سرکه سائیده طلا کنند و تهیج عارض
بعد حمیات و امراض طویله را بسرکه و گلاب و دهن گل و آب مورد تر اسفنج تر کرده بر موضع نهند و برگ طرفای رطب و برگ مورد تر و ضمادی تر کوفته ضماد کردن
سود دارد و طریق گرفتن آب خاکستر آنست بگیرند چوب انجیر یا چوب بلوط یا چوب انگور خشک سوخته خاکستر آن در آب یک شب کنند و صبح صاف کنند و سرکه
بدان آمیخته نمد یا خرقه تر کرده بر موضع نهند که سهلها سهای نرم و آبناک را سود دارد ابن الیاس گوید که هر صبح مطبوخ بادیان و اصل السوس یک سبع درم
گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخود آب و شیره مغز قرطم دهند و بعد نضج تام تنقیه بدن از بلغم بحب ایارج یا معجون خیارشنبر مع سنا کنند و زیت و نمک و لک
نمایند و اگر کفایت نکند افسنتین پنج درم بسرکه و آب سرشته ضماد کنند و یا بگیرند مر و حضض سعد و صبر و زعفران و بدان ضماد سازند خجندی گوید که هر روز
شربت اصول عسلی بنوشند و بعد نضج استفراغ بلغم بحبوب مناسبه ترید نمایند و مطبوخی که دران ترید و غاریقون و سنا باشد باید کرد و این طلا او را نافع ست سعد
اشنه سورنجان سنبل الطیب میعه با آب خاکستر ضماد کنند پس اگر در او دیما ماده رقیق یا ریحی باشد ادویه قوی التجفیف آنرا نفع کند و یا شگاف دهند تا ماده
او سیلان کند انطاکی گوید که علاج درم رخو تنقیه کلی و استفراغ خلط بمثل ایارج و معاجین محلله چون فلاسفه و ترک بمثل با قلا و شیر و نهادن جاورس بورق
و طرفا و سرو و مالش او و بزیت سنت و سهم او گوید که این ورم مختص ست بمزید نطولات در ابتدای او با دویه حاره مثل طبیخ اکلیل و بابونه و کماذریوس و با رچه گرم
و شونیز و نمک و سبوس و جاورس پس هر گاه متوقف شود ضماد بمثل حضض و زعفران و اقاقیا و سلاقه سوسن و سرگین گاو و گل ارمنی نمایند همه یا آنچه میسر آید
بعسل اگر حرارت نباشد و بعسل و سرکه اگر حرارت باشد و مفرط بود و الا بآب کدو و کشنیز سرشته و در اختلاط صبر ممزوج کنند و صبر با حنا و روغن زهره گاو و لعابات
نافع و کافی ست و این تدبیر مع منع از مولدات خلط و رطوبات مثل شیر و خربزه باید کرد

سلع

ورم غلیظ ست که از گوشت جدا بود و بدان چسپیده نباشد و بهر طرف که بگردانند زیر جلد در جای خود همیگردد و در عظم از مقدار نخود تا بقدر خربزه مختلف بود و آنرا
کیسه باشد محتوی بر ماده آن و ماده این ورم بلغم غلیظ بود که از عروض برودت پس خلط او افزاید و سبب تولد او تخمه و سوء هضم ست و آنرا در هندی رسولی
گویند و اگر در گلو باشد غر نامند و شیخ و جرجانی هینو لیسند که سلع از جنس سیلانات بلغمی ست که احتوای اخلاط بلغمی نماید یا متولد از بلغم باشد و قوام

آن مختلف بود بعضی مثل گوشت باشد و بعضی مانند عصیده و بعضی همچون عسل و بعضی باشد که ماده آن خشک گردد و اگر بشگافند چیزی مانند ارزن و امثال آن در یابند و بسیار باشد که
در عوض مفاصل همچون سلعه چیزی پدید آید و چیزی صلب [illegible] شود که بعید نبود و چوب الحاق او بسود اوی لا آنرا البلغمی گردانید و گاهی تعقد در عصب عارض گردد و مشابه سلع شود
و سلع نباشد و فرق میان سلع و او انست که سلع از همه طرف متحرک بود و آن گره بطول حرکت نکند بلکه براست و چپ بجنبد و بسیار باشد که از ضرب چیزی شبیه بسلعه حادث شود
پس اگر در ابتدا معالجه بستن بران کرده شود زائل گردد و تحلیل یابد و صاحب کامل و غیره گویند که اقسام سلعه چهار است **یکی شحمیه** و شحمیه بهر آن گویند که مشابه بشحم در رنگ و
قوام بود و ماده این غلیظ تر و بازد تر باشد و انجمز فرو نشود و نه نزد غمز پهن شود **دوم عسلیه** که آنرا شهدیه نیز گویند و مسمی بعسلیه بهر آن شده که مشابه بعسل در رنگ و قوام بود
ماده او لطیف تر و رقیق تر از همه اقسام میباشد و لهذا آنرا اعفونتی بود و مائل بزردی باشد و نزد غمز تطامن کمتر از یم کند و بسرعت رجوع نماید **سوم** آثردمالیه و این باسبب بیت او
بآرد بالد بدین نام خوانند و آن لفظ فارسی ست مرکب از آرد که مشهور ست و ابالہ یعنی روغن تازه که از مسکه گداخته گرفته باشند و اطلاق او بر حریره غلیظ میکنند که از آرد
و روغن مثل عصیده میسازند و ماده این غلیظ تر و خشک تر از عسلیه بود و لهذا اغلیظ مائل بسیاهی بود **چهارم** شیرازیه زیرا که مشابه بشیراز در سفیدی و غلظ بود و این لفظ را
در فارسی طلاق میکنند بر ماخوردنی که از شیر مثل حریره غلیظ میسازند یعنی اقسام مذکوره این ورم محتوی بر مثل این اشیا میباشد و شحمیه سخت ترین الانواع ست و حنا
او اندک الم هنگام مس معلوم کند و اما هر سه اقسام دیگر در ملمس نرم و در حس کم میباشند و ابن هبة الله گوید که استدلال بر سلعه صغار از تحریک او زیر جلد نزد غمز
بران کرده میشود و سلعه غددیه بسیار صلب بود و بیخ او تنگ باشد و عصائدیه بزرگتر از غددیه بود و بیخ او فراخ باشد و شهدیه زیر لمس مندفع گردد و بسرعت عود کند
داصل او ضیق و جسم او مثل لحم و سم بود **علاج** علاجش از تنقیه و غیره مانند علاج ورم رخو کنند و سرگین گاو و مرهم داخلیون و مانند آن ادویه محلله ضماد نمایند و اگر
مزمن باشد ادویه حاده مانند فلدفیون نهند و یا آنرا اشق کرده تمامه بیرون کنند پس مراهم مدمله بکار برند و گویند که لبستن برگ کنگر دنده بروغن چرب نموده و گرم
کرده روزی دو سه بار تا هفت روز در تحلیل سلع کوچک نافع ست و کذا تخم سن در آب سوده نهادن سود دارد و اگر بران موضع شرط زنند و شب یمانی سوده بر آنجا
گذارند و چند روز همین طور جراحت تازه نموده استعمال کنند اثری تمام دارد و این دوا سودمند ست حبه سفید نمک لاهوری بآب لیمون سائیده نخستین سلعه را
شرط زده بران طلا نمایند در چند روز بتحلیل رود و در تکمله هندی نوشته که اگر زر چوب دار بلد سهاگه را سرمه سا کرده بر قطعه کنوار انداخته بر بندد و چند روز
رفع شود و اگر چونه پان و سجی لوڻه هر دو برابر بآب کهرل نمایند و بقدر نیم نخود در میان سوال گذارند بعد سه چهار روز منفجر شده ماده بر آید بعد از ان مرهم گذارند
و تا به شدن آب هرگز نرسانند که سم عود ست **ضماد** که سلع را از بیخ بر کند سجی چونه سندور پنجال کنجشک همه برابر صابون قدر کفایت کهرل کرده بر بیخ رسولی مالند و
بالائش چهار داغ دهند هر گاه ماده رفع شود بروغن گاو تر کنند و بالای آن برگ بیل خرد نرم ببندند **دیگر** صابون سجی چونه نوشادر شنگرف همه برابر سائیده با روغن کنجد
خمیر کرده بر رسولی کلکانده طلا کنند که خواهد ترقید اصلاح زخم آن بهابلیه سیاه کنند **دیگر** افیون سم الفار نیله تهوتهه سجی و دو چهیر کوفته بیخته بآب حل کرده بر رسولی
بمالند **دیگر** چوک نیله تهوتهه سجی نوشادر بروغن کنجد بمالند مرهم **داخلیون** که برای تحلیل جمیع صلابات و سلعه و خنازیر و تعقد عصب و تسکین اوجاع معمول ست
روغن زیتون کهنه از سی تا چهل درم مرداسنگ بنست درم تخم خطمی اسبغول تخم کنوچه حلبه تخم کتان هر یک از پنج درم تا هفت درم تخمها را شب در آب تر کنند و
صبح لعاب غلیظ از ان بگیرند و مرداسنگ با ریک ساخته در زیت انداخته بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود پس از انکه روغن سیاه
گردد از آتش فرود آرند و لعاب را در ان انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آورده بر سم زنند و اگر خواهند که قوی الاثر باشد زفت و خاکستر چوب انگور و مرصاف
هر یک سه درم خبث الحدید یکدرم باریک ساخته اضافه نمایند **اقوال اطبا** مصنف اقتباس نوشته که اول تنقیه بدن از بلغم با یارجات کبار و مطبوخ افتیمون
و تریدی نمایند بکرات و مرات تا استیصال بلغم شود پس اولی آنست که پوست را باهستگی بشگافند بنحویکه کیسه سلعه پاره نگردد و از دست بر آرند که هیچ از ان باقی نماند
پس باید که بنابر منع از دیاد سیخ آهنی بآتش سرخ کرده داغ دهند و بر اثم مندمله مندمل سازند و کسی را که قوت شگافتن نداشته باشد باید که مثقل زرق و
اشق و مرداسنگ و مرمکی هر یک یک توله بسرکه و روغن گل برابر سرشته ضماد نموده بالائش صفحه ارسب که بقدر حجم آن باشد و آنرا نیکو فراهم گیر و هموار بسته دارند که در
ابتدا بالخاصیت آنرا در اندک مدت تحلیل نماید و دستور اخراج سلعه که مکرر بتجربه در آمده انیست که سلعه نو بود یا کهنه سوای سلعه گلو سه روز متواتر تیزاب فاروقی

یا سبز در مرہم رسل و اعجاز آمیختہ بر حوالی آن باید گذاشت و روز چهارم تیزاب سفید اندکی دران آمیختہ بنہند و چون ورمی و دردی کہ ازان پدید آید آنرا مرہم بیض
کافوری و مرہم اصفر حکیم ابا خان تسکین باید نمود و طلا از کنجد کسودہ و نبو ماش در ریوند خطائی ہر واحد یک تولہ در روغن گل و سرکہ سرشتہ بر پوست خوک بچہ بقدر عظم
سلعہ آلائیدہ بران گذارند و بعصابہ محکم بر بندند کہ حوالی او پوسیدہ در دو سہ روز خود بخود جدا گشتہ بیفتد پس بنگرند اگر اندکی از ریشہ آن ماندہ باشد آنرا با مرہم
و یا روغن گاو و داغ دادہ بمرہم سیاه و بمرہم اعجاز مندمل سازند و در قوانین العلاج مرقوم ست کہ طلای بخور تا غشیا درین باب اثری عظیم دارد چنانچہ بارہا احتیاج
باستعمال تیزاب اصلا نیفتد ابن الیاس گوید کہ ہر صبح جلاب از بادیان سہ درم و گلقند عسلی دہ درم بنوشانند و غذا مزورہ نخود و مغز قرطم دہند و چون اثر
نضج در قارورہ بینند باید کہ تنقیہ بدن از اخلاط بلغمی غلیظ سازند بحب ایارج و حب لوغاذیا یا معجون خیار شنبر مع سنا یا مطبوخ کہ دران تربد باشد تا بزرگ و زیاد
نگردد و لزوم موضع با ضمدہ محللہ مثل مرہم دیاخیلون کنند کہ آن گاہی تحلیل و زائل میکند در ابتدا و اگر شیرازیہ باشد علاجش با دویہ محللہ یا قطع و شگاف ست
و ہمچنین اگر عسلیہ بود و چون شگافتن ممکن نباشد بران ادویہ حادہ محرقہ مثل فلدفیون و زنگار دہند و اگر آرد بالیہ باشد دران ادویہ محللہ نفع نکند بلکہ محتاج
با دویہ معفنہ یا قطع باشد و اگر شحمیہ باشد دران ادویہ محللہ و معفنہ فائدہ نکند و آنرا سوای قطع و اخراج ما فیہا علاجی نیست و چون بشگافند کیسہ او بتمامہ
بکشند و از علاج نافع عظیم برای شیرازیہ انیست کہ مویز منقی و مقل و آہک و صابون بران نہند ابن نوح گوید یاد ام کہ سلع کوچک ضعیف باشد با دویہ محللہ کہ
در باب وسم صلابت کور گردد علاج او نمایند و از ادویہ مخصوصہ او انیست کہ اشق را در سرکہ تند حل کردہ بدان ضماد نمایند و یا خاکستر بیخ کرنب بزفت و زیت آمیختہ
و یا بدلیق مفتر ضماد کنند و این مرہم باسلیقون درین باب قولیست موم رتینج پیہ گاو و زفت مساوی گرفتہ بدان ضماد نمایند و اگر سلع بزرگ باشد و دران ادویہ
اثر نکند علاجش بجز تعفین او با دویہ معفنہ و یا بالشق و اخراج او نباشد و چون در علاج کوچک آن تساہل نمایند بزرگ گردد و اما سلع کہ در مقدم گردن باشد در علاج آن
دوا مجرب ست بگیرند فلفل سیاه و سفید و دار فلفل و فلفلموینہ و دارچینی و قرفہ و خولنجان و نوشادر و تخم قثای بری و لعنع ہمہ مساوی کوفتہ بیختہ نیم وزن جملہ شکر آمیختہ بکشمش
کوفتہ بسرشند و بنادق سازند و صبح بر پشت خوابیدہ و سر بسوی خلف داشتہ بندقہ در دہن گذارند و بگذارند تا آنکہ حل شود بتدریج فرو برند تا نوبت پنج بنادق
رسد کہ این سلع را ببرد تا آنکہ چیزی ازان باقی نماند و محمد بن زکریا گفتہ کہ اگر سلعہ بزرگ باشد آنرا شق کردہ چیزیکہ دران باشد اخراج آن نمایند پس در آن
روغن یا دوای حاد گذارند تا در چند روز متعفن ساختہ بیرون آرد خضر گوید کہ در ابتدا بعد تنقیہ بدن از بلغم غلیظ این ضماد بعمل آرند قنہ دہ درم حلتیت پنج درم
جاوشیر ہفت درم فرفیون سہ درم مقل ازرق چهار درم سکبینج سہ درم قنہ را در سرکہ حل کردہ ہمہ را با کشنیز سبز سرشتہ ضماد کنند و بعد ہر سہ روز تبدیل ضماد نمایند کہ نضج
و انفجار آن نماید اگر سلعہ نرم باشد و در نسخہ دیگر اشق پنج درم نیز داخل ست شیخ و جرجانی بنویسند کہ انچہ از سلع غددی صلابت بود علاج او سوای قطع
و شگاف نیست انطیلس گفتہ کہ اولاً پوست را کہ بالای سلع ست صاحب او بدست چپ بکشد یا کسی دیگر بدست خود بگیرد و بکشند تا پوست از سلع برخیزد و جدا گردد
پس آن پوست را بآہستگی بشگافند و چون جلد شگافتہ شد و پوست سلعہ ظاہر گردد کنارہای جلد از ہر دو جانب بصنارہ کشیدہ دارند و کیسہ سلعہ از گوشت
قطع کنند و گاہی کشط او آسان بود و گاہی دشوار باشد و درین صورت آنرا بآہستگی از قماذین سلخ کنند تا کیسہ درست با چیزیکہ در جوف آن باشد بیرون
آید و چون بیرون آرند و جلد از موضع شگاف فاضل نباشد بسبب کوچک بودن سلعہ خون از جراحت پاک نمایند و جراحت را بماء العسل بشویند و بذرور زنند
و ادویہ رویانندہ گوشت بران نہند و اگر جلد بسیار فاضل گردد بسبب بزرگی سلع آن پوست افزون را قطع کنند تا زشت نباشد پس جراحت را بماء العسل
شستہ بذرور زنند و اگر سلعہ قریب عصبی یا رگی بود و ازان کشط توان کرد و کشط آن خوف نیست و اگر محتاج سلخ بقماذین باشد و خوف قطع چیزی غیر سلع باشد
انچہ از و بیرون توان کرد بیرون کنند و بر باقی روغن گاو کہنہ نیم گرم یا دوای حاد نہند تا آن باقی پوسیدہ گردد و بالتمام او نیز دارند تا آنکہ معلوم شود کہ چیزی
از کیسہ آن باقی نماندہ و چون سلع بزرگ را اخراج کنند دران روز از پنبہ آنرا پر سازند و معالجہ او بدوا کنند و چون شگاف دہند باید کہ کیسہ ابتمامہ بکشند
و اگر نیز بصنارہ باشد و اگر سلخ آن ممکن بود کیسہ را مع سلعہ بیرون کنند بہتر باشد و اگر چیزی از کیسہ باقی ماند دوای حاد دران گذارند پس روغن گاو و الحاق نمایند
و اگر توام سلعہ نرم باشد چون عسل و مانند آن احتیاط در نگاہداشتن کیسہ بیشتر باید کرد تا دریدہ نشود بلکہ حیلہ کنند تا با کیسہ بیرون آید پس اگر خرق عارض شود جدا

صواب آنست که آنرا بدوزند و استوار کنند و برباطات ببندند و هرگاه چیزی بسیار ازان سائل شود و آن سبب ضعف بسیار گردد واجب ست که مراعات
صاحب او بمقویات طبیعت نمایند و هنگام خواب حفاظت نمایند زیرا که گاهی بدان غشی عارض میکند و باید که معالجه نمایند کسی را که بران خوف غشی باشد و
بسیاری از صاحبان سلع متحمل سلخ نباشند و نه ادویهٔ حاده بسبب عظم مرض و ایضاً بسبب مزاج ایشان سوای شگافتن احتمال ننمایند پس لازم ست که
در ایشان سلعه را بشگافند و آنچه ازان بیرون توان کرد بیرون آرند و از برآوردن کیسه تعرض نکنند بلکه بیرون بعد اخراج مادهٔ مجتمعه دران روغن گاو نیمگرم
بنهند که ازین کیسه بوسیده شده خود بخود بیرون آمده و اما علاج سلعهٔ عسلیه شهدیه آنست که در ابتدا بچیزی حار تکمید نمایند پس بموبز منقی ضماد کنند و اولی آنست
که جلد را بشگافند پس ان مراهم بنهند و گاهی دوای حاد مثل آهک و صابون و زرنباد و غیر آن که در منضجات خراج مذکور گردد در شگافتن جلد کار آهن کنند و ایضاً بگیرند
آهک چهار درم دردی شراب سوخته دو درم نطرون دو درم میعه یک درم در آب ما دو جوش خفیف داده در حقهٔ رصاص بدارند و همواره بآب رماد تر دارند تا خشک
نگردد و ایضاً این دوا که برای تحلیل غدد و مانند آن نیز نیکوست بگیرند خربق سیاه و زرنیخ سرخ هریک دو جزو قشور بسس چهار جزو و بروغن گل مطبوخ سازند
یا بگیرند تخم انجره و قشور بسس و زرنیخ و اشق و احراق او تر سند و بروغن گل ضماد کنند و از اضمدهٔ جیده برای عسلیه و سایر خراجات حاره نیز و آنچه دران خلط نرم
باشد انیست لادن قنه مقل اشق چرک خانهٔ زنبور عسل علک البطم مساوی و ازان مرهم سازند و از مذوبات بلا کثرت لذع انیست بگیرند بورق و نصف او زراوند
و ازان بموم روغن بموم و روغن گل بسازند و ایضاً آهک پنج جزو و قلقطار یک جزو و زرنیخ یک جزو سائیده استعمال کنند و اما غدد که مشابه سلع بود و آن قسمی
از لعقدست اگر اخراج او ممکن بود مثل سلع و ضرر او بعصب و غیره از عضو مجاور نباشد بشگافند و اگر در دست و پای و در جای متصل عصب و تار بود با خراج
او متوجه نشوند که صاحب او در تشنج افتد بلکه آنرا بکوبند و بران چیز گران ببندند تا تحلیل شود و علامت مثل این آنست که غمز بران تخدیر عضو کند طری
گوید سلع که دران ادنی صلابت باشد و از زیر دست بلغزد و چون او را مس کنند صاحب او اندک الم احساس نماید علاجش تنقیهٔ صاحب او ست اگر قوانین
ازان بالغ نباشد بمطبوخ افتیمون و ایارجات مخرج بمقویات و صاحب او را بآب ترب جوش کرده و سکنجبین و تخم سرمق و کنگر زد امر تقی در بر اندک مدت
کنند و لزوم پرهیز و ترک طعام شب نمایند و تقدیر غذای او بحسب بدن و مزاج او کنند تا آنکه در بدن او فضول غذا که طبیعت آنرا بسوی آن موضع
دفع کند باقی نماند و گاهی معالجه بآهن کنند اگر عضو سلیم باشد و علاج او بسه طریق ست طریق اول آنکه ضماد و مرهم اسپیخ کنند تا آنکه نرم کند پس
بمرهم دیاخلیون مرکب بخاکستر چوب انگور و خاکستر زفت حتی که مثل آب رقیق گردد و بعده بسوی آن نظر کنند پس اگر رقیق شود تحلیل گردد عضو را
بآهن مس نکنند و بران صبر نمایند تا آنکه تحلیل شود و اگر مثل آب گردد و متعفن شود چنانکه نه کم گردد و نه تحلیل پذیرد بران اضمدهٔ کشاینده بنهند
تا بکشاید و آنچه دران باشد خارج گردد پس در اخراج غشای او که بران محتوی باشد تلطف نمایند و چیزی ازان بگوشت چسپیده نماند بعده علاج موضع
بمرهم منبت لحم کرده آن مرهم مرد اسنج ست پس بمرهم مختم که آن مرهم را تنبیح و کندر ست باید کرد و قبل ذکر دو طریق دیگر مراهم و ضماد مذکور درین باب بیان سکفیم
صفت مرهم اسپیخ بگیرند اسرب و بر سنگ خشن بآب بسایند و سودهٔ آنرا خشک کنند و دو درم ازان بگیرند و اسپیخ سه درم بعده موم و روغن البنفسج بط و یکیا
بسازند و تسقیهٔ او بر آتش از لعاب حلبه و لعاب تخم کتان کنند تا آنکه ممکن باشد بعده از آتش فرود آورده بران ادویهٔ مسحوقه انداخته در هاون بسایند تا نرم گردد
و مخلوط شود پس بر سلع ضماد کنند صفت مرهم دیاخلیون مرکب بگیرند همه لعابات مثل لعاب اسپغول و لعاب حلبه و لعاب بزر کتان هریک سه درم مرداسنگ
خام صد درم زیت اصفر یک رطل صغیر و همه را برفق بجوشانند تا انعقاد شروع کند بعده پنج درم گل زفت که از گداختن زفت زیر او باقی می ماند و اگر نباشد
وزن آن زفت بگیرند و خاکستر چوب انگور پنج درم و آرد ترمس تلخ سه درم و صدا الحدید یک نیم درم بران اندازند و بسایند تا مخلوط گردد و بر سلع ضماد کنند
پس در اغلب از طبیعت این مرهم آنست که سلعه را تحلیل کند و بگداز د و استاد من ابوماهر علاج سلعهٔ صلب که زیر ابط بعض از وظاهر شده بود و از مس او
بحد بد خوف وقوع ضرر بود بلزوم این مرهم بعده مرهم اسپیخ نمود پس سلعه بالکل زائل شد و باز عود نکرد و اما ضماد یکه آنرا اسفنج سازد و از آهن غنی گرداند
انیست که بگیرند گندم یک کف کبیر و برگ خرزهره یکدسته و هر دو را در شیر بجوشانند و بتر شیرش سست تا آنکه مثل خاگینه گردد پس بر سلعه ضماد کنند و اگر سبب

صلابت جلد انفجار او دشوار گردد قدری اشق و اندکی توبال مس سوده درین ضماد افزایند که آن بسهولت بگشاید و بهترین دوا که در گشادن خراجات بعد نضج تجربه کرده‌ام
انیست که چرک خانهٔ زنبور و برگ تاک هر دو بکوبند و بعسل آمیخته بر سلعه ضماد کنند و چون آنرا بگشاید بر آن بگذارند تا غایر نکنند و اما مرهم منبت لحم انیست که بگیرند
موم و روغن گل و بر آن اندک سفیدهٔ ارزیز و قدری مرداسنگ کوفته بیخته داخل کنند و حرکت دهند تا مخلوط شود پس در هاون انداخته بر آن اندک سفیدهٔ
بیضه رقیق اندازند و بسایند تا مخلوط گردد بعد از آن آب سرد یا برف بر آن ریزند و بسایند تا مغسول و سفید شود بعده بدان علاج کنند هر جراحت و هر خراج را
که ارادهٔ انبات لحم آن باشد پس هرگاه سطح جراحت با سطح جلد برابر گردد این مرهم موقوف کنند و بمرهم باسلیقون علاج آن نمایند و نسخهٔ او بعینه همین نسخه است
در آن کندر و زنجار بقدر واجب زیاده کنند و اگر نبات لحم زائد شود حتی که بر سطح جلد بلند گردد بر آن قطعهٔ پنبه نهند و بالای آن فاده اندک خشن بندند یکبار که این لحم را
کم کند و بگدازد پس دوای محتم علاج کنند **طریق دوم** آنکه سلع را بمبضع معروف ببرده از موضع اسفل سلع شگاف دهند بعده فتیلهٔ قوی از پنبه منفوش اندران
نهند و هر روز فتیله را در غلظ و طول فزایند تا آنکه سلع بشگافد و از آن ماده گداخته و ریم بر آید پس غلاف او خارج کنند که آن بسهولت بر آید چون موضع بوسیده گردد بعده مطابق آنکه
مذکور شد علاج نمایند **طریق سوم** آنست که نظر کنند بسوی سلع و بمقدار تشبث او بموضع و بجوهر عضو پس جلد او بشگافند اگر از آن مانعی نباشد و شگاف صلیبی بدهند و
سلع را بصناره بگیرند و از جائیکه بدان تشبث باشد برفق جدا کنند تا مع غلاف بر آید پس بمراهم مسکن وجع و منبت لحم که مذکور شد علاج کنند و در آن چیزی از شحوم زیاده
کنند که آن فی الفور تسکین وجع میکند و معالج جهد نماید که جلد شگافته مشوش نشود و این طریقه را بعضی حذاق چنان اختیار میکنند که سلعه را چند روز محکم
می بندند تا آنکه در جای اندک از جلد مجتمع گردد بعده اخراج او بر ایشان آسان میشود و موضع اثر کوچک میگردد و بدانند که اخراج سلع و شگافتن خراجات
و دوای خنازیر با آهن البته نشاید مگر بعد فصد و استفراغ و لزوم پرهیز در مزاج مریض باعتدال و لیس واجب است که طبیب از این غافل نباشد گیلانی
مینویسد که گاهی علاج سلع بعد فصد و استفراغ و تنقیهٔ بدن باین طور میکنند که حیله برای اخراج او در فصل موافق نمایند و آنرا صلیبی یا بطول بشگافند
و بصناره بر داشته بمشراط یا بنوک آلهٔ شگاف استیصال آن کنند تا بعد التحام عود نکند و سلع که در حدود یا فوج یا بالقرب گوشت باشد باید که از شگافتن شریان
حذر نمایند پس اگر از خطا نوک نشتر بشریان رسد با آهن داغ دهند بعد از آن بمرهمی که در آن صمغ صنوبر و اشق و کندر و مانند آن باشد علاج کنند
و اما دوائیکه بعد اخراج سلع بدان پر کنند و احتیاج تکرار ندارد بلکه دریکبار کفایت کند آن ذرور معروف ببرقولون است و نسخهٔ او انیست که بگیرند زاج
کندر دو درم مرصاف نیم درم گلنار سه درم جفت بلوط یکدرم گل سرخ گل ارمنی هر واحد دو و ثلث درم همه را سائیده بحریر بیخته موضع سلعه بدان پر کنند و ببندند
بغیر آنکه آنرا آب رسد پس در یک مرتبه صحت یابد و همچنین سائر خراجات شگافته را چون بدین ذرور در اول پر کنند در یک دفعه التزاق آن نماید

غدد و عقد

گاهی در بعض اعضا ورم غددی چون بندق و جوز و کم و زیاده از آن پیدا شود و بیشتر بر پشت کف دست و بر پیشانی باشد و در اوائل حدوث اگر
بران عصر نمایند متفرق گردد بعد از آن عود کند در اکثر و گاهی عود نکند و بقول طبری بعضی از غدد طبیعی بود چون غدد بیخ زبان و قریب اوعیهٔ منی و گردن و بغل و بن ران
و این نوع را احتیاج بعلاج نیست و بعضی غیر طبیعی باشد که درینجا مقصود است و این در جمیع مواضع از اعضای بدن حادث شود و بالجمله غدد جسمی است صلب که در
ظاهر بدن از مادهٔ غلیظ بلغمی و گاهی سوداوی متولد شود و از برودت و یبس منعقد گردد و گاهی بادنی قبول کند و آنرا غدد سلعیه گویند و چون بادنی قبول نکند آنرا سلعه
غددیه نامند و غدد در حقیقت از اقسام سلع است لیکن فرق فیما بین هر دو از جهت که غدد سخت باشد و زیادتی قبول نکند مگر بندرت و او را کیسه نبود بخلاف سلع و
گاهی بثور غددیه کوچک عارض شود و از جنس اورام غددی نوعی است که آنرا فرجشیلا گویند و گویا که مخصوص است باین اسم آنچه در پس گوش باشد جرجانی گوید که
نوع دیگر از غدد است که آنرا اسمائیر گویند و آن باتباع شیخ جدا مسطور گردد اما عقد دو نوع است یکی ریحی و این در مواضع معرا از لحم مثل پشت کف و قدم و جبهه
چون بندقه و جوزه و غیره پدید آید و در ابتدا هنگام غمز غائب شود و بعده بهیئت خود باز آید و آن یا با درد باشد و یا بی درد بود دوم لحمی یعنی آنچه در جوف او بود
بجنس لحم غددی مستحیل گردد و این بلمس صلابت باشد و بغمز متفرق نگردد و بعض متقدمین این را ثوالیل هند نامند بسبب صلابت آن و این در جمیع اعضا

ونزد مفاصل حادث شود حتی که مفاصل را از تحریک بسهولت منع کند و اکثر عروض این بعد خراجات بود و بیشتر در انگشتان پای و در اسافل حادث شود و از رفتار منع
کند و گاهی عصب هنگام لحوق تعب منعقد گردد و آن مشابه سلعه بود و فرق آن در سلعه مسطور شد و گاهی بعد بشدن شق عصب بشکل صلابت و عقده عارض
شود و ایضاً گاهی در اعضا بعد انجبار آنها صلابت و شبه پیدا شود و اقراطی گوید که گاهی اخلاط برکیفیات دیگر جمع شوند بعضی ازان مثل بندق باشد
بهر دو جانب فقط حرکت کند و آنرا عقده نامند و بعضی ازان مخالط جلد باشد و اصلا حرکت نکند و آنرا غدد خوانند و این گاهی [illegible] بود [illegible] زائل شود و عود
کند و آنچه ازین پس گوش باشد آنرا خوجیلا گویند و از عقد بعضی صلب بود و بعد کسیر باشق پیدا شود و این را علاجی نیست **علاج** در غدد مانند علاج ورم صلب کنند
و بعد تنقیه اطریفل غددی خورانند و بستن پاره اسرب بران مفید بود و چون اسرب در آب عنب الثعلب سوده طلا کنند و بالایش قطعه اسرب ببندند و تسکین
وجع و تحلیل غدد نافع تر باشد و اذراقی سوده طلا کردن نیز سود دارد و بقول بعض مجربین در ازاله غدد و سلعه خربق نافع تر از بادیان کندش نیست و از تناول
اغذیه غلیظه مولد بلغم و سودا احتراز کنند و در ثبور غددی مراهم منضجه و محلله بران نهند و برگ خطمی در نرم کردن او خاصیتی است چون آن ببندند و برگ [illegible]
اکاس بیل و برگ سنبهالو در آب جوشانیده بخار آن بدهند و ثفل آن را سائیده ضماد نمایند و بعد چند روز که نرم شود برگ بیل و برگ کتائی کوفته نیمگرم ببندند که
منفجر گردد و زائل شود و عقد را بمالند و بچوب خوب بکوبند تا این منفرق گردد بعد صبر و عفص و اقاقیا و گلنار و غری السمک ضماد کنند و بالایش قطعه اسرب
ثقیل نهاده محکم بر بندند و بعد سه روز کشایند پس اگر عود کند تا این بیرون آرند و اگر بادی در دو باشد باید که قیروطی بمالند پس بنطولات محلله مثل طبیخ
بابونه و اکلیل و شبت و مرزنجوش و خطمی و زوفای خشک و بیخ سوسن و تخم کتان و قرطم نیمکوفته نطول سازند و روغنهای محلله مثل روغن بابونه و شبت و کرفس
نسرین بمالند و حقنه لحمی ابر و غنهای نیمگرم و شحوم و امخاخ مالش نمایند و دمان حمام کنند و اگر فائده نشود مشق کرده بیرون آرند و اگر شق ممکن نبود مدام بدست بکوبند
و لزوم بستن اسرب نمایند و بسیار باشد که سرطان گردد و اگر علاج کنند در عقد [illegible] ادویه محلله ضماد کنند و ادهان محلله بمالند و ادامت حمام نمایند **اقوال**
حکما شیخ میفرماید که علاج غدد از جنس علاج سلع ست و بسا ست که کفایت نماید اشیاء که بمالند و بشکنند و بیان اسرب ثقیل محکم بر بندند پس آنرا تحلیل
کنند و خصوصاً چون زیر اسرب طلای محلل مثل دیاخلیون و مانند آن از ادویه محلله طلا نمایند و ایضاً واجب است که بعد تحلیل و اسرب ببندند که این سبب
منع معاودت او ست و علاج ثبور غددیه شکستن آن است و افشردن [illegible] اندران باشد و شکستن اسرب بیان علاج خوجیلا علاج اورام غدد و اورام پس گوش
ست و دوای مخصوص او اینست که خاکستر خرمهره سحق کنند [illegible] بر شته ضماد کنند که این [illegible] غدد ندارد و ایضاً خاکستر راسو بقیروطی روغن سوسن کهنه مخلوط
ساخته استعمال کنند که خنازیر را انفع کند صاحب کامل گوید که علاج غدد که در بدن حادث شود مرهم داخلیون ست و پرهیز از اغذیه مولد بلغم و سودا و استفراغ
بدن ازین دو خلط و اگر این فائده نکند با بهام بران غمز قوی نمایند و بشکنند بعد ازان قطعه اسرب یا دیگر چیزی صلب بران محکم بندند که ازین تدبیر زائل شود
و هم او گفته که عقده غددیه را نگاه کنند اگر شبیه بسلع باشد باید که علاج او بعلاج سلع نمایند و اگر ازان جنس نباشد و آن عقده صلب است دوا [illegible] محلل
داخلیون و غیر آن کنند پس اگر نفع نکند آنرا بچیزی سخت بزنند غیر منشمس تا آنکه بشکند پس آن زائل گردد ان شاء الله تعالی ابو منصور گوید که عقد عارض
در قدم و دست کثیر الاستعمال که آن [illegible] است علاجش آن است که اگر ممکن باشد قطعه ازان ببرند پس [illegible] و دوای حاد بپاشند
یا عسل یا در طلا کنند بعد ازان روغن گاو و نمک بران طلا سازند تا آثار او را اصلاح دهد و اگر [illegible] گوید که علاج غدد و عقد بر بستن اسرب و مالش بادهان
حاره کنند و صبر و حضض و صمغ زیتون مجرب است که از روغن آجر و طلای بارود و لبوبق و سندروس در خواص است که اگر بچه [illegible] بریزد [غلیواز ۱۲] و بخته تنها بخورند
انواع آن ببرد و مجرب [illegible] مرا خبر این داده و خاکستر حلزون کرم بسحق و زیت طلا کردن و کذا صبر نافع طبری گوید که اگر غدد زیاده نشود و در موضعی نباشد که ایذا
دهد و ضرر بحرکت کند برای اخراج او وجهی نیست و اگر زیاده شود و ایذا رساند اخراج آن نمایند مگر آنکه زیر استخوان یا زیر عصب باشد و اما چون اراده
تدویب او باشد از ضمادات و مراهم که در سلع ذکر کردیم بعمل آرند و اگر ظاهر بر جلد بود تدویب او آسان باشد بمرهم دیاخلیون مرکب یا غیر مرکب که در سلع
بیان نمودیم ضماد کنند و بالای مرهم پارچه اسرب بشکل غدد نهاده محکم بر بندند و لزوم این عمل نمایند پس اکثر تحلیل شود و زائل گردد و اگر تحلیل نشود و نرم و تنک شود

تدبیرش مثل تدبیر سلع بود و با ضماد محلله در غدد نوعی ست که درد کند سیما انچه در پیشانی ظاهر شود و ازان نوعی ست که آنرا درد نباشد البته سیما انچه بر سر پدید آید
پس اگر طبیب اخراج او مناسب داند جلد او را جدا سازد بی آنکه شکافد و بعد اخراج آن علاج او مرهم کند و حفظ جلد بتثقیب شده فتیله نماید که پراگنده نشود و عقد لحمی اگر در گوشت باشد
شگافته بیرون آرند که قطع لحم منعقد خارج شود و اگر در عصب باشد باخراج آن متعرض نشوند بلکه ضماد برای تلیین نمایند چه عقد بسرعت نرم شود و عقد زکی که
کم باشد برا هم تجوم ضماد نمایند وانچه بتیر درد بود برآن پارچه اسرب محکم بندند که آن بسرعت زائل شود و اگر بر کف و قریب ازان باشد بزور بمالند
و بچیزی گران بزنند که الم آرد پس در ساعت زائل شود و اگر بر مفصل باشد بشدت غمز کنند که آن مرمفصل فرو رود و زائل گردد و اگر قریب مفصل باشد بسر انگشت
دفع کنند تا آنکه قریب از مفصل گردد پس بران غمز کنند تا فرو رود و اگر باوی الم باشد بر جای او بالش متعرض آن نشوند و گاهی از تمریخ بغیر ملینات
و استعمال نطول آب گرم زائل شود و اما انچه در اعصاب از تعب منعقد گردد باید که چند روز بروغن تیر و طلی بمالند بعده امر بدخول حمام و تمطی و تمدد اعضا در آن
کنند که آن بسهولت منحل گردد و گاهی در اعصاب چیزی معروف بتفریج از مثل شی ثقیل حادث شود و او متمدد گردد حتی که در طول او قدری بقدر السبب فرط
تمدد پس الم شدید آرد و این محتاج باستفراغ بدن نشود و اولی بعده بتمریخ و اما انچه از شق عصب منعقد افتد آنرا علاجی نیست مگر بتخفیف تمریخ نمایند و اما
انچه عقب تعب و اعیا و انچه از اورام صلبه و ورم اذنین و غدتین زیر حنک حادث شود و این همه نزد ذکر انواع اورام صلبه در خود ذکر خواهم کرد

خنازیر

ورم صلب شبیه بغدد ست که در لحوم رخوه یعنی در گردن یا کنج ران یا زیر بغل حادث شود و اکثر این ورم در مقدم گردن یا جوانب او باشد و یک عدد یا دو عدد
یا زیاده ازان بود و هر واحد ازان در غلاف خاص آن باشد چنانچه سلع و این ورم را خنازیر بهر آن نامند که اکثر در گردن خنازیر پیدا شود و بقول قومی بهر آنکه
خنازیر کثیر الاولاد بود و این ورم کثیر العدد باشد بالجمله ماده او بلغم غلیظ ست که از تخمها و سوء هضم و تخلیط غذا و قلت تنقیه در بدن جمع شود و با عضای نرم رسد
پس صلب گردد نزد لقای وی و دران لحم رخو حال و در اول امر قریب از حال فلغمونی بود و اگر چه ماده او بلغمی بود لیکن خالی از سوداویت هم نباشد و شیخ میفرماید که
خنازیر مشابه سلع بود در نمو و قبول غمز و فرق میان هر دو آنست که خنازیر از گوشت جدا نباشد مثل سلعه بلکه آن بگوشت چسپیده باشد و اکثر در لحم رخو عارض
شود و خنزیر بسیار بزرگ کمتر بود و گاهی بزرگی آن بسیار پیدا شود و درین مشابه ثآلیل بود و گاهی منتظم العقد باشد و مثل سلسله متمائل گردد گویا که مثل عنقود بود و بالجمله
خنازیر غدد صغیر و سمی ست و بعضی خنازیر با درد بود و بعضی بی درد و این اعلاج دشوار تر ست و گاهی در علاج او احتیاج بشگافتن و بوسیده کردن آید و ورم
شدید الاستعداد بخنازیر در ناحیه گردن کسانی ست که گردن آنها کوتاه و امزجه ایشان مرطوب باشد و اکثر مواضع تولد خنازیر گردن و بغل ست و وجه
تسمیه او بخنازیر بسبب کثرت عروض او بخنازیر باشد بنا بر حرص و کثرت تخمهای آنها و یا بسبب آنکه شکل گردن صاحب او در اکثر مشابه گردن خنازیر بود که
بسوی راست و چپ میل نکند و اسلم خنازیر آنست که صبیان را عارض شود و دشوار تر او آنست که جوانان را عارض گردد و طبری مینویسد که خنازیر
علتی ست که متولد شود از غلظ خون و فساد آن بحیثیکه سوداوی الکیفیه و غلیظ گردد پس هرگاه کمیت او کثرت نماید از رگهای باریک بیرون آید در عضو باستد
و بسبب برد و غلظ خود حرارت مغلیه را از عضو باطل کند و دائم غلیظ و سخت گردد حتی که ورم صلب شبیه بهم رسد و حجم موضع بزرگ شود و عام او جنس احد است
و آن ورم صلب سوداوی متحجر ست و او بر سه نوع بود یکی آنکه مثل غدد بسیار بمکان عضو متحیز باشد و حرکت کند حتی که متخیل شود که آن میان جلد و لحم
و این اسلم انواع اوست و فرق میان این نوع و سلعه آنست که سلعه رخو باشد و ملمس آن بلمس گوشت چرب بود و این صلب تر باشد بلمس او و بلمس عظم
و عصب بود و فرق دیگر آنکه در سطح خنازیر شبیه بحجر و عقد صلب ظاهر شود و سطح املس متساوی السطح مستدیر الشکل باشد دوم آنکه در شکل مثل نوع اول بود
سوای آنکه تشبث بموضع بود چنانکه حرکت نکند مگر بدشواری و فرق درین نوع و در سرطان آنست که با وجود تشبث او بموضع بران عروق سبز در اطراف
او شبیه بپای سرطان معوج ظاهر شود و بر خنازیر عروق پدید نیاید سوم آنکه منبسط بود در جلد بسیار ظاهر نگردد و متقرح شود پس عسر تر ست و مثل صورت انجام
باشد چون متشقق گردد و این بدترین انواع خنازیر ست علاج جهت نضج مواد مطبوخ اسطوخودوس بسفایج بادیان بادرنجبویه پوست بیخ بادیان شاهتره

حب الثعلب یک هفت ماشه انیسون سه ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله بنوشانند و غذا وقت نیم روز نخوداب مرغ تنها یا نان خشکار باشوربا و وقت شام شوربا و نان بعد هفت هشت روز جهت تنقیه وقت شب حب اصلی و یا حب ایارج فیقرا خورانند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یکنیم توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک پنج ماشه زنجبیل دو ماشه هلیله سیاه یک توله مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله شربت دینار شربت اسطوخودوس مسهل علوی خان هر یک دو توله روغن بادام پنج ماشه اضافه کرده بنوشانند و بجای آب عرق بادرنجبویه و شاهتره دهند و غذا وقت دوپهر نخوداب و وقت شام شله بچه مرغ و یا نان ترید در شوربای مرغ بدهند و صبح عود صلیب یک ماشه دانه هیل دو ماشه سوده در جوارش جالینوس هفت ماشه آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده اول بخورانند بعده انیسون تخم کشوث هر یک سه ماشه بادرنجبویه بادیان هر یک شش ماشه گاوزبان پنج ماشه جوش داده صاف نموده شربت بزوری حار سه توله تخم کنوچه و یا حرف پنج ماشه کفت زده بنوشند و همچنین چهار پنج و یا زیاده مسهل داده بنا بر تعدیل فراج اطریفل غددی دهند و بهتر آنست که قبل از نوشیدن منضج سه چهار روز بمقیئات بلغم قی متواتر کنند بالجمله اول تنقیه بدن از بلغم و سودا کنند بعد از آن بیخ سوسن سائیده در مرهم داخلیون آمیخته ضماد سازند و اگر تحلیل نشود آرد جو و ترمس با بول کودکان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس مرهم زنگار نهند و اگر ازین تدبیر فائده نشود لشگافند و بیرون کنند بعد از آن ادویه مدمله بکار برند و آیین ضماد اگر در ابتدا بکار برند تحلیل کند و در انتها منفجر ساخته بسازد برگ حنای خشک مرمکی هلیله سوخته آهک آب نادیده هر یک سه توله نیله تهوتهه سوخته یک توله در سکه سیاه آمیخته بعمل آرند و یا مرکه در دو هفته منفجر ساخته بهسازد صابون آهک آب نادیده هر یک سه توله قند سیاه کهنه شش توله در آب شور حل کرده بکار برند و گاهی مصطکی ریوند چینی مرحلبه هر یک نیم وزن هر دو دوای مذکور افزوده میشود و قوت تیز میگردد و صاحب اشکوهی نوشته که ضماد بنادق هندی و همچنین تخم سرس در رفع خنازیر از مجربات است و اگر تخم سرس با آب ساییده بقدر کنار دشتی حبها ساخته هر روز یک حب ناشتا بخورند نیز نافع بود و کرا ادویه نافع خنازیر اطریفل غددی که درین باب مستعمل است هلیله سیاه پانزده درم پوست هلیله آمله تربد مسحوق هر یک هفت درم افتیمون ده درم بسفایج اسطوخودوس غدد و گلدی گوسفند خشک کرده هر یک پنج درم سنای مکی چهار درم غاریقون زرنباد شیطرج نوشادر هر یک سه درم انیسون سنبل الطیب قرنفل جوز بوا جزای مصطکی هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه چند بسرشند شربتی پنج درم و در نسخه دیگر هلیله آمله تربد هر یک پنج درم بسفایج اسطوخودوس سنای مکی هر یک هفت درم است باقی بدستور حب مشهدی که جهت خنازیر و سلعه غدد مجرب حکیم شاه محمد است الایچی خرد پنج دانه سونهه مرچ پیپل هر یک پاو کم پنج ماشه کوفته بیخته نگاه دارند و هلیله آمله تربد سفید خراشیده مغز املتاس هر یک دوازده و نیم دام بخته جوکوب کرده در پنج آثار آب شب تر کرده صبح بجوشانند چون سوم حصه بماند بدست مالیده آب غلیظ آن بگیرند و بست و پنج دام بخته گوگل کوفته در آن حل کرده باز بر آتش گذارند و جوش دهند چون غلیظ مثل معجون شود ادویه که اول کوفته بیخته نگاه داشته اندر آمیخته حبها سازند و هر روز نیم دام خام تا نیم دام بخته بخورند سفوف نافع خنازیر غدد و گردن گاو میش که مجانب نخ میباشد لبست آورده خشک کرده قرنفل یک توله جوز بوا چهار عدد لبسا سه پنج ماشه زنجبیل یک آثار کوفته بیخته سفوف سازند خوراک یک توله وقت صبح در سرما استعمال کنند و از شیرینی و بادی پرهیز نمایند و اگر مزاج حار باشد تا دو توله بخورند سه روز بخورند سه روز بگذارند همین طرح تا چهل روز بعمل آرند ضماد مجرب مخترع حکیم اکمل خان صبر مکی نانخواه اپرسا تخم کتان هر یک دو ماشه زراوند مدحرج فلفل سیاه فلفلموبه جرائیه اشق مقل رال پنج حلتیت تخم افیون قند هر واحد یک ماشه حلبه نیم ماشه کوفته بیخته در آب قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب حل کرده ضماد نمایند و در خلاصه مرقوم است که در طرافه که از بیخ گز لبسازند آب طعام خوردن مفید بود و مرهم داخلیون و مرهم رسل خصوصا بر پوست تازه خوک طلا کرده استعمال کردن بغایت نافع ست و قیروطیا اگر از پیه خوک سازند بهتر باشد و بقول خضر اگر بار خانه را بسوزند و خاکستر او بریتا سوده طلا کنند خنازیر را تحلیل کند و بر و مجرب صحیح ست و چون انزروت را اندک نطرون سوده طلا کنند اورام گلو و خنازیر را تحلیل کند دیگر برگ اراک اجنبی پیلو در بول شتر سائیده بنهند و بالائش برگ پان بنهند که منفجر و محلل ست دیگر منضج سرطان تازه کوفته ضماد نمایند و صبح و شام تازه کنند تا سه روز بعده برگ تانبوره سیاه و نمک شور برابر کوفته صبح و شام تا سه روز ضماد نمایند بعد [illegible] منفجر سازند دیگر سرگین گاو خشک با بوره اشق خطمی باریک ساخته بهم آمیخته ضماد کنند دیگر تخم کتان تخم البه تخم کرنب سوده ضماد کنند دیگر [illegible]

زراوند کندش هر یک سه درم باید جزو اشق ده جزو با قدری عسل نرم گردانند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان آمیخته و پیوسته ضماد نمایند دیگر مجرب است بسیار زراوند زفت هر یک جزوی در سه درم داخلیون مثل آن سه مرزنجوش کرده بر خنازیر گذارند و اگر سم اسپ سوخته داخل کنند اولی است دیگر مرارهٔ اسپ تا نیمه گرم به آتش نرم بگذارند و بیخ کاسنی کوفته برابر آن بیامیزند و ضماد کنند دیگر منضج و مفجر تخم کتان تخم کنوچه بیخ سوسن کبود و تخم حلبه در شراب پخته سرگین کبوتر قدری کوفته آمیخته طلا کنند **اقوال مهره** شیخ الرئیس مینویسد که اصل اصول علاجات صاحبان خنازیر استفراغ و تلطیف تدبیر است و از استفراغ فاضل تر است و از اسهال بلغم غلیظ خصوصاً ایارج و حلی چاره نیست و ایضاً بگیرند از تربد و شحم حنظل و شکر مساوی و تا دو درم بخورند که این با وجود اسهال بلغم غلیظ غیر مسخن است و مسهل هم نیست و فصد نیز نافع و لازم است که لامحاله از قیفال باشد و اما تلطیف تدبیر چنان باید که اجتناب نمایند از اغذیهٔ غلیظ و شرب آب برف و تخمه و امتلا و همچنین گرسنه مانند و بر آنچه امتلا سر از یاده نماید ترک نمایند و واجب است که حفظ سر نمایند از آنچه مواد را بسوی آن مایل گرداند از منتصبات الیه مثل سجود و رکوع طویل و ساده بیست و انواع افعالیکه جذب مواد بسوی سر کنند مثل کلام بسیار و آواز قوی و ضجر است و حجامت ارباب خنازیر را در اکثر امر موافق نیست و بسیار باشد که خنازیر که در زوال و تحلیل آغاز کند بسوی حال اول عود نماید و جملهٔ تدبیر خنازیر مشاکل تدبیر سقیروس است از جهت آنکه نفس مرض یکی بود و خنازیر چون بزرگ شود جراحان علاج او بآهن نمایند و بعضی جاهل کنند و این موجب تقرح و فساد او میگردد و پس در امثال این لابد است از استفراغ و تنقیه و تلطیف تدبیر در غذا و استعمال ادویهٔ محلله بملایمت برآن و مرهم رسل منسوب بحواریین را در خنازیر فایده اثر عظیم یافته ایم ولیکن برفق و مدارات و از مرهم نیک برای خنازیر مثل دیاخیلون است و گاهی با این مرهم ادویهٔ دیگر که آنرا قوی تر کند مخلوط میسازند مثل بیخ سوسن خاصه بسبب خاصیتی که اندر آن است و مثل پشک گوسفند و بز و مثل حرف و بیخ قثاء الحمار و مویز کوهی و انجیر که قبل از پختن بفشارند و خشک شود یا آرد باقلا و بادام تلخ و مقل بدان آمیخته استعمال نمایند و از مراهم جیده انیست صفت آن بگیرند آرد حلبه آرد باقلا و مویز غافث یک یک جزو و بیخ حنظل شب یمانی بیخ سوسن زفت رطب هر واحد نیم جزو با زیت کهنه بعد گداختن موم و زفت ادویهٔ سوده جمع کنند مرهم ناصر و مجرب که صلابات را بشکند و کم رساند در سه روز تحلیل کند و جالینوس در قاطاجانس ذکر کرده بگیرند خردل و تخم انجره و کف دریا و زراوند و مقل و اشق و زیت کهنه و موم و آزاد دیگر که بر آن نهند زفت است آرد بدان سرشته یا با عسل یا بیخ کرنب سوده بدان سرشته و بیخ کبر مع مقل و ترمس که بعسل و یا سکنجبین یا سرکه انگبین کاه مجموع یا مطبوخ بسرکه و این همه با پیه خوک یا بزیت جمع کنند **دوای** جید حلبه چهار جزو آهک و نطرون یک یا یک جزو و بعسل آمیزند **و ایضاً** بیخ قثاء الحمار و برگ بهار سوده با علک البطم یا با کندر آن هر دو بدان سرشته **و ایضاً** آرد کرسنه و پشک بز و گوسفند خصوصاً گوهی مجبول کودک آمیخته لطوخ ساختن **و ایضاً** ازین دوا مرکب ده جزو اشق هفت آرد بلوط بیخ قنه که آن بارزد است و چرک خانهٔ زنبور عسل یک یک همه را بسایند **و ایضاً** دریاون دلق مقلو و رایتانج هر واحد یک رطل قنه سه اوقیه جمع کنند و آن لطوخ جید است و آزاد و دیگر جیده موم صمغ صنوبر پیه خوک بی نمک فراسیون زنگار اجزا مساوی است از آن لطوخ بسازند **و ایضاً** زنجبیل یک جزو قشور مس دو جزو شب یمانی زرنیخ هر واحد چهار جزو از آن لطوخ سازند و آزاد و دیگر نیک دو او القطران و دوای قثاء الحمار و دوای الکندر و دوای مسمی است و سعی ادویه مرتب از حیات است و دوای ساده از حیات انیست که بگیرند مار مرده و در دیگ مطین بگل حکمت در تنور خاکستر کنند و بعده بسرکه مخلوط العسل یا المناصفه بسرشند و آزاد و دیگر جید دوا از فرربانا و حرف و سرگین کبوتر نیز است و همه مفردات نیز نافع است و همچنین آرد کرسنه با آرنا و تنها بسرکه و عسل با زفت و زفت و موم **و ایضاً** بگیرند مویزج کوهی و نطرون و رایتانج و آرد کرسنه و با عسل و سرکه آمیزند و یا بگیرند بیخ سوسن و تخم کتان و در شراب جوش داده بعده سرگین کبوتر بقدر مناسب آمیخته مثل ضماد بسازند که آن عجیب است و بول شتر اعرابی و بعضی از آن ضماد و مرهمها و حمولها بادویهٔ خنزیریه تجربه کرده شده و نافع یافته و معاث از اضمدهٔ عجیب است و بعضی از اطبای هند کندی زعم کرده که مشاش شاخ بز چون بسوزند و تا یک هفته هر روز دو درم بخورند آنرا بسازد و باید که در هر ماه یک هفته بعمل آرند **و بدانکه** نوعی از خنازیر آنست که در آن سرطانیتی باشد و در مثل آن واجب است که ادویهٔ حاره مذکوره را از وی بشستند و بسه روز ترک نمایند پس استعمال کنند و خنازیر بلغمی مزاج آنها حارتر بود و لازم نیست که بر آنها افراط ادویهٔ جاذبه کنند بلکه آنرا مثل سویق گندم با آب کشنیز کفایت باشد و قوی تر از آن در باد و چند آن حضض مخلوط با آب کشنیز است و تدبیر غالب در اشتن آب کشنیز و تغلیب دوای دیگر بحسب مشاهده و موجب ثبت است

التهاب قلت آن باشد و اگر در علاج خنازیر حاجت باستعمال آهن باشد باید که استعمال او در خنازیر مجاور عروق کبیره و عروق شریفه و عصب با احتیاط باشد
زیرا که مردمی در شگافتن بعض خنازیر خطا کرده شعبه عصب راجع را جراحت رسید و آواز باطل گردید و گاهی عصب را زخم نرسد لیکن برینه نفوذ
و بسبب بر کشیدن گردد و مزاج او بد شود پس فعل او باطل گردد تا آنکه مزاج او بتسخین عود کند و گاهی خطا کنند و جراحت بوداج رسد بداوداج
درین آنست که غائر باشد فلهذا چون از جانب سلیم شگافت دهند واجب است که آنچه از خنزیر قریب او باشد بگیرند و باقی را بدواهای حاد آنرا
باطل کنند و از جانب آفت تعرض ننمایند مجوسی گوید که علاج خنازیر به تنقیه بدن از فضول بلغمی به ادویه مسهل بلغم و سودا و به فصد و پرهیز
از اغذیه مولد این دو خلط مثل اغذیه غلیظه چون لحوم بقر و بزرگ بز و هریسه و پنیر و بیضه منعقد و مانند آنست و تقلیل غذا و تلطیف او و ریاضت
قبل غذا و استحمام بآب شیرین و اما ادویه باید که در اول حدوث او ادویه مفتحه استعمال نمایند و یا شگافت دهند و ماده که دران باشد بیرون آرند
و دران هنگام بچیزی که نخورده و بوسیده سازد علاج نمایند و اما هرگاه بران زمانه دراز گردد باید که معالجه باشیای ملینه محلله نمایند مثل مرهم دیاخیلون
چه آنرا درین مرض و در سائر اورام صلبه فعل عجیب است و باین ضماد تضمید سازند صفت آن بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد ده درم بیخ سوسن
آسمانجونی و بیخ خطمی و زفت رطب هر واحد پنج درم پیه مرغابی و موم سفید هر واحد ده درم ادویه کوفتنی را باریک بکوبند و به بول طفل غیر بالغ بسرشند
و کدام اجتنی را که از ندبیت الفاق کهنه و ادویه بدان سرشته بر خنازیر ضماد کنند و مرهم رسل و مرهم شنگرف آنرا نافع است صفت ضماد منضج خنازیر
آرد جو آرد ترمس مساوی باریک کوفته بیخته بعسل کوکنار خمیر مخلم و زفت رطب سرشند که این تحلیل و نضج آن نماید و چون نضج یابد و بکشایند دوای حاد مثل فلدفیون بران
استعمال نمایند و بعد از ان روغن گاو تا آنچه فلدفیون خورده باشد ساقط شود پس اگر چیزی از ان باقی ماند بران اعاده فلدفیون یا دیگر بر دیگر نمایند پس مرهم
تا آنکه پاک گردد و چون پاک و صاف شود لازم مرهم زنگار بران کنند تا آنکه مندمل گردد طبری گوید که علاج جمیع انواع خنازیر واحد است و زیادتی و کمی بحسب
روا اوست نوع واقع شود پس نگاه کنند بقوت مریض و سن و مزاج او اگر ضعیف القوة حار مزاج باشد تعرض باستفراغ او نکنند مگر بماء الفواکه و اصلاح اغذیه او نمایند
و بر جوزه مرغ زیرباج و بریان زیادتی نکنند و از طعام شب قطعاً منع کنند و باندک شراب جید الجوهر اجازت دهند و اگر قوت او اطاعت کند فصد باسلیق از جانبی
نمایند که دران خنازیر باشد پس اگر خنازیر در اعضای سفلی باشد فصد هر دو صافن یک دفعه یا دو دفعه حسب قوت کشایند و از آنچه بران ضماد کنند برای تلیین و تحلیل آن
ضمادات است که بسوی عضو خون صحیح بیارد و تسخین موضع باعتدال نماید و تحلیل کند مثل ضماد معروف بضماد ابرش تا آنکه تلیین او نماید صفت آن بگیرند زفت
بست درم خاکستر چوب انگور پنج درم زوفای رطب ده درم سرگین کاو راعی خشک کهنه ده درم تخم حلبه سه درم آرد ترمس تلخ پنج درم صندل حدید دو درم همه را کوفته بیخته
سوم روغن ازینه یا کیان یا بط و اگر مزاج مریض متحمل باشد از چربی شیر و پیه پلنگ و پیه خرس مانند آن از شحوم گرم بسازند بعده با بعض موم روغن ادویه مسحوقه انداخته مخلوط نمایند و
بدان ضماد کنند اگر سرد باشد و این ضماد برای خنازیر و جمیع اورام صلبه در غایت حسن تاثیر است و آنچه بدان خنازیر را ضماد نمایند مرهم دیاخیلون مرهم معروف بحرانی است اما دیاخیلون
معابات و مرداسنگ و زیت است و گاهی دران زنجبیل و مری افزایند و اما مرهم حرانی زفت و زنجار و قلیمیای فضه و کاغذ سوخته و موم و روغن است و گاهی ران بعد مرتب کردن عقیده
باب کشنیز کرده مشوود و از ضمادات خنازیر آنست که بگیرند گندم یک جزو انجیر یک جزو و هر دو را در بول شتر اعرابی بجوشانند و هنگام پختن بوره ارمنی دران انداخته حل کنند یا مخلوط
شود بر خنازیر ضماد کنند و این ضماد گاهی منفجر میسازد و اگر بر مقدار واجب زیاده کرده شود و گاهی آنرا تحلیل کند تبامه و ایضاً آنچه بران ضماد کنند آنست که بگیرند سنگ پشت
و آنرا ذبح کنند پس خون و گوشت و پیه او گرفته باهم بکوبند بعده اندک شراب بران چکانیده ضماد نمایند و این ضماد خنازیر را منفجر نکند و بسا است که در اندک مدت
آنرا تحلیل نماید و ایضاً از ضماد خنازیر آنست که بگیرند سرگین فیل و پشاب بز و سرگین نرگاو و بسوزند و بزیت و سرکه آمیخته طلا کنند که انفجار و تحلیل او نماید
و بعض متاخرین ذکر کرده اند که چون سنگ مقناطیس را بسرکه و آب سماب سوده طلا نمایند خنازیر را منفجر و تحلیل سازد و ایضاً برای خنزیر عظیم خاکستر کیلا
دارو با فلفل و آرد ترمس و خربق سیاه سوده طلا کنند پس تقرح آن و قلع آن نماید حتی که اثری از ان باقی نماند البته و در خربق تنها این قوت است و گاهی معالجه
خنازیر باین طور میکنند که اسرب را بآب کشنیز محکوک ساخته بران طلا می نمایند و اثر نیک مینماید پس اگر تحلیل او دشوار شود و اذیت او زیاده گردد با هیچ یا با ادویه حادّه

مثل دیگ برد یک بر بندند بعد ازان بمرهم حل علاج کنند مگر آنکه دران موضع خطر باشد مثل حلقوم و حنجره و مری و یا در بیخ گوش و اکثر خنازیر در گلو و بغل ظاهر میشود و ممکن است
که در جمیع اعضای بدن پدید آید چنانچه غدد و سلع ظاهر شود و آن نوع متقرح را بهترین معالجه قلع او با آهن و استیصال او و داغ موضع است تا باشد بلید تنگ از قبول فضول
گردد و اما هر گاه زیر عظام باشد او گاهی استخوان را خراب کنند و بشکنند و گاهی عصب او را هلاک کنند و تحقیق نماید و جالینوس ذکر کرده که خنازیر و سقیروس و داء الفیل از
یک ماده افتند خفیف تر و خشک تر آن ماده سقیروس است پس ماده داء الفیل پس ماده خنازیر و طریقی که در معالجه خنازیر ابو ماهر موسی بن سیار سلوک مینمود آن فصد
باسلیق ابطی و استفراغ بمطبوخی است که مذکور گردد و بعده لزوم پرهیز و اقتصار بر مزوره زیرباجات و منع از امتلای طعام و خوردن فواکه و لزوم آن و ضماد خنازیر
بدیاخلیون و مرهم حرانی پس باین تدبیر تحلیل قند و بیما او میگریزید (?) نسخه مطبوخ مذکور هلیله سیاه و کابلی و زرد تخم دور کرده هر واحد هفت درم آمله بلیله سنا
اسطوخودوس غاریقون قنطوریون افسنتین رومی جعده شکاعی هر واحد سه درم افتیمون پنج درم باریونا چینی دو درم در پارچه بسته در حالت طبخ انداخته مویز منقی
پانزده درم همه را در پنج رطل آب بپزند تا بیک رطل آید افشرده صاف کنند و قبل دو ساعت از نوشیدن او این حب بخورند نسخه آن خربق سیاه در شیر تازه
جوش داده خشک کرده نیم درم شحم حنظل یک نیم دانگ حب النیل دو دانگ نمک نفطی یک دانگ سقمونیای مشوی سه طسوج همه را سوده بعسل سرشته حب کوچک
بهمین ساخته بخورند بعد دو ساعت مطبوخ مذکور بنوشند اگر مزاج متحمل باشد و قوت مساعدت کند سه شربت ازین در بیست یک روز بخورند و میان هر شربت
فاصله هفت روز دهند و گاهی در معالجه سلع و خنازیر و غدد اگر در مواضع صعب باشند و قطع آنها با آهن ممکن نبود و نه وضع دوای حاد براغ بارد میکنند و آن این است
که بگیرند انبوبه آهن و بعد نهادن بر سلعه یا خنازیر مص قوی دو یا سه روز متواتر کنند حتی که مص خرق آن نماید پس فتیله پنبه کهنه دران نهند و هر قدر که آنرا بخورد
فتیله پنبه زیاده نمایند تا آنکه از جرم او چیزی باقی نماند پس علاج بمرهم کنند و این طریق در علاج آن محمود است جز آنکه ایام او طول میکشد جرجانی و ایلاقی میفرمایند
که از ترشیها پرهیز کنند و اسهال بحب اصلی و حب خیرزان نافع بود و حبهای دیگر مخرج بلغم غلیظ و سودا چون حب افتیمون و مانند آن نافع و بالیدن بلیند و ازند صفت
حب اصلی سنبل الطیب و سلیخه و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و دارچینی و مصطکی و زعفران هر واحد یک درم صبر شانزده درم اسطوخودوس شحم حنظل هر یک
پنج درم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو درم حسب دستور حب سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم صفت حب خیرزان ایارج فیقرا سه درم غاریقون
دو نیم درم شحم حنظل یک نیم درم انزروت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر چهار دانگ نوشادر دو درم سقمونیا یک مثقال آب گندنا حب کنند شربتی یک درم و اول چیزهای
نرم کننده طلا کردن سودمند بود چون پیه مرغ خانگی و پیه بط و مانند آن پس ادویه تحلیل کننده بکار برند چون مرهم دیاخلیون و مرهم رسل بهر آنکه این مرهم با حرارت غریزی
بدان موضع آرند و تحلیل بدین حرارت شود و در نسخه مرهم دیاخلیون در اینجا اسپغول داخل نیست باقی اجزا بدستور صفت مرهم رسل بگیرند مقل کندر هر یک سه جزو اشق
پنج جزو جاوشیر دو مردار زرد و زنگار و زراوند هر یک دو جزو مردار سنگ چهار جزو و راتینج چهارده جزو موم بیست و چهار جزو روغن زیت صد و بیست جزو ادویه خشک را
بکوبند و صمغها بسرکه حل کنند و بار زد و موم و روغن یکجا ازند و همه با هم آمیخته بکار برند و اگر خواهند که مرهم دیاخلیون را قوت زیاده دهند زفت و زراوند مدحرج
هر یک یک جزو باوی بیامیزند و هر گاه که خنازیر نرم شود آنرا بشگافند و بمرهم زنگار علاج کنند صفت مرهم زنگار بگیرند زنگار دو درم نمک الانباط و موم
هر یک پنج درم روغن زیت سه استار چنانچه رسم است مرهم سازند و بعضی اطبا درین پنج درم راتینج زیاده کنند و هر گاه که ماده فرش بریده شود و گوشت سپیده
پاک گردد ادویه رویاننده گوشت بکار برند و روغن مغز تخم شفتالو بریان کرده در بینی چکانیدن سودمند بود ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب زیاده یا
رباد در تجبویه هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخود آب با مغز حب قرطم و برین مداومت نمایند تا آنکه نضج در قاروره پدید آید بعد ازان
تنقیه بدن از فضول بلغمی کنند باین طور که تخم شبت و تخم ترب و برگ آن و بیخ آن و بادیان و اصل السوس در آب جوشانیده صاف کرده نمک و
عسل بران انداخته بنوشند و یا پر مرغ به روغن کنجد آلوده قی فرمایند و بعد قی دو درم گلقند عسلی خائیده فرو برند و غذا یه نخود آب با مغز قرطم سازند و تلیین طبع به
ایارج یا به حب قوقایا یا مطبوخی که دران تربد و اسطوخودوس و غاریقون باشد و یا استفراغ بدن به حب صبر مذکور در باب فالج نمایند و از قدید و غیره
اغذیه مولد بلغم و سودا پرهیز کنند و بگیرند اشق هفت درم آرد کرسنه هفت درم قثاء الحمار برگ غار هر واحد سه درم علک البطم چهار درم باز دیگر خانه

عسل هر واحد سه درم همه را باریک سائیده با بول طفل نابالغ سرشته بر خنازیر ضماد کنند و از ادویه جیده برای این مرض پیه خوک و صمغ شجر صنوبر مساوی
حل کرده است تا آنکه یکی ذات شود بعد ازان ضماد نمایند و یا بگیرند پیه خوک و آرد کرسنه مساوی و در هاون با بول شتر اعرابی حل کرده ضماد سازند مسیحی گوید
که اصل السوس در جلاب که در قول سابق گذشت افزایند و غذا حمصیه بلحوم طیور فاخته یا خرفان دهند و در دوای مشی بیخ خربزه عوض بادیان ست
و لبنیات و لحوم صید ترک نمایند و اسهال با ایارج لوغاذیا کنند و تدبیر عمده در علاج این مرض استفراغ در هر وقت ست و ضماد بر محلول در شراب
کنند و کذا آرد باقلا و بادام تلخ بلعاب حلبه و اندک سرکه آمیخته و اطریفل غاردی این مرض را نافع ست نسخه آن پوست هلیله کابلی ترب سفید
غدد گردن میش در سایه خشک کرده هر یک ده درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک هفت درم بسفایج اسطوخودوس نوشادر هر یک پنج درم غاریقون
خیربوا قرفه سنبل الطیب قرنفل جوزبوا زرنباد هر یک سه درم انیسون مصطکی دارچینی هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته بعسل سه چند ادویه بسرشند
شربتی ازان سه درم طلای نافع پشک بز مرمکی ایرسا زفت آرد باقلا قنه مساوی زفت و قنه را گداخته ادویه بدان بسرشند و طلا نمایند و تمریخ
موضع با مخاخ و شحوم نافع ست و شخصی را دیدم که خنازیر او قطع کردند و دست و پایهای او بعد قطع مسترخی گردید و بالجمله علاج با ادویه منفجره اولی
از آهن ست و ثابت گفته که چون فتیله را به بول شتر اعرابی طلا کرده بعد تفجر خنازیر دران داخل کنند نفع عجیب بخشند و علی ابن زین گوید که مشاش
شاخ گوزن سوخته هر روز دو درم تا یکماه متواتر خوردن خنازیر را ببرد و ابن نوح گوید که این دوا بسیار قوی التحلیل ست مرداسنگ را بسرکه بسایند و در همچند
آن زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد و بعده همچند زیت کف خردل اندازند و حرکت دهند تا غلیظ شود پس استعمال نمایند دیگر اشق بسرکه تند حل کنند و
بعسل بسرشند و یا [illegible] مقشر را بمضغ نرم کنند و با رانیج آمیخته بر پارچه طلا نمایند و لزوم بر موضع کنند و یا بگیرند برگ دفلی و بپزند تا مهرا شود بعده سائیده
ضماد کنند و یا بگیرند پشک بز کهنه و بسرکه و عسل بسایند تا ممزوج گردد ضماد نمایند که این بلیغ النفع ست و یا بگیرند تخم ترب و مغز بادام تلخ بکوبند و بدان
ضماد کنند و یا بگیرند حلبه و تخم کرفس و تخم کتان و بعد سحق بخطمی آمیزند و لزوم او نمایند و یا بگیرند سرگین گاو خشک و بخطمی آمیخته لزوم کنند و یا بگیرند بیخ کبر کوفته
بیخته بشیر دختران بر خنازیر طلا کنند و بالای آن برگ چقندر نهند صبح و شام این عمل نمایند و چون بینند که در اکل او شروع کرد آنرا ازان بردارند و از [illegible] سیاه
در سرکه نمک آلوده مسح کنند و یا آرد ترمس به سکنجبین سرشته ضماد نمایند انطاکی گوید که علاجش تلطیف غذا حتی الامکان و ریاضت بر گرسنگی و تنقیه اخلاط
بلغمی و اسهال ست بعد ازان اضمده که در علاج سلعه گذشت مثل دیاخلیون با خاکستر ایرسا و چون انجیر را بپزند تا آنکه مهرا گردد و بادی خاکستر پشک بز
بیامیزند و ضماد نمایند خنازیر را تحلیل کند و کذا زفت و خولان و سفیداب و گاهی قطع میکنند و پاک مینمایند و بر محل او داغ میدهند و درین خوف نیست
مگر آنکه بشریان رسد پس عوض [illegible] که اولا نضج ماده وقتی نمایند بدستوریکه در قول ابن الیاس گذشت و بعد دو سه روز ازقی به حب اصلی تنقیه فرمایند
و در هر چند روز اسهال آورده باشند و سم گورخر سوخته خاکستر آنرا با روغن سرشته طلا کردن ماده خنازیر را تحلیل کند و پشک بز سوخته با سرکه و شهد سرشته
ضماد نمودن فعلی عجیب میکند [illegible] هندی با سرکه سائیده مالیدن ازین قبیل ست و پیوسته این تدابیر بکار برند اگر تحلیل یافت فبها و الا پخته گردانیده
بشگافند و به ادویه حاده تمام گوشت فاسد برآرند بعد ازان بمراهم مدمله علاج کنند گیلانی گوید که مرهم جید که ورم صلب را در هفته تحلیل کند و آن
در قول شیخ گذشت در تحلیل اورام صلبه و غددیه و سرطانیه عظیم النفع ست و در استعمال من بسیار آمده و ایضا این دوا خنازیر را نفع کند آنکه بعسل با
بچرک حمام با زیت و یا تخم [illegible] و یا بگیرند آهک یک جزو و حلبه چهار جزو و بعسل آمیخته بران گذارند که این دوا غلیظ را تحلیل کند و آنچه لائق نضج باشد آنرا
نضج دهد دیگر برای خنازیر بگیرند زیت کهنه دو رطل موم یک رطل قلقونیا چهار اوقیه نطرون چهار اوقیه سیر دوازده راس اول سیر را مقشر کرده چند روز
در زیت تر کنند بعده بجوشانند تا سیر مهرا گردد پس دور کرده ادویه گداختنی در زیت بگدازند و از آتش فرود آورده نطرون سوده بران اندازند و این دوا
منفجر خراجات عظیمه است ایضا خاکستر چوب انجیر دو اوقیه شب یمانی یک اوقیه بورق یک اوقیه زفت رطب یک اوقیه صفت دوای محلل خنازیر
بگیرند شب یمانی و زرنیخ سرخ هر واحد چهار درم قشور نحاس دو درم زرنیخ زرد یک درم موم بقدر کفایت این ادویه را بروغن گل سرشته چند روز بگذارند بعد ازان استعمال کنند

ورم صلب

آماس سخت بغیر درد ست که در عضوی پدید آید و آنرا در یونانی سقیروس نامند و آن دو نوع ست یکی سقیروس خالص و آن آنست که با وی حس و الم نباشد و آن لاعلاج ست دوم سقیروس غیر خالص و آن آنست که با وی قدری حس باقی باشد و بغیر درد بود و علاج این دشوار ست پس سقیروس یا از سودای غلیظ صرف اصلی حادث شود و رنگ او اسربی بود و یا از سودای مخلوط ببلغم و رنگ آن مائل تر برنگ بدن باشد و یا از بلغم تنها افتد که صلب شده باشد و رنگ او رصاصی بود بارد الملمس و در صلابت از سوداوی کم باشد و خالص در اکثر امر برنگ اسرب با تمدد و صلابت شدید بود و گاهی بالای او موی باریک که بعربی زغب گویند پیدا شود و گاهی از ان آن باشد که رنگ او همچون رنگ بدن بود و از عضوی بعضو دیگر منتقل گردد و آنرا اقونوس گویند و گاهی برنگ بدن صلب عظیم باشد که نه نشود و نه انتقال نماید البته و هر سقیروس یا مبتدی بود یعنی از ابتدا عارض شود و آن آنست که اندک اندک ظاهر شود و زیاده گردد و یا مستحیل از ورم دیگر باشد مثل فلغمونی یا حمره یا خراج در موضع خالی و اکثر صلابت احشا بعد از ورم حار عارض شود چون مبردات از جهت اغذیه و ادویه علاج کرده شود و گاهی سقیروس سرطان گردد و قرب و بعد آن از سرطان بحسب کثرت التهاب دران و قلت آن و ظهور ضربان اندران و خفای آن و ظهور عروق حوالی آن و عدم ظهور او باشد بالجمله ورم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود علاج در سوداوی بعد نضج از مسهل سودا و در بلغمی از مسهل بلغم و در مرکب از سودا و بلغم مسهل مرکب هر دو خلط تنقیه کنند و محللات ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال نمایند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و مغز ساق گاو و اشق و مقل و لعاب اسپغول و روغن بابونه بمالند و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و بیخ خطمی با پیه بط جمع کرده بر ورم ضماد کردن ملین صلابت ست و یا اولا بخیار شنبر و روغن بادام شیرین و موم لطوخ سازند و اگر تحلیل نشود مثل خطمی و بعده بابونه و اکلیل الملک و حلبه افزایند و روغن سوسن و روغن بابونه بگیرند و بمطبوخ خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول نمایند و اگر تحلیل نشود و ریم کند علاج خراج نمایند ذکر ادویه مفرده نافع اورام صلبه ضماد بخور مریم و کذا غالیه مجرب سوده بسیت و ضماد جوز السرو کوفته بشیر تازه آمیخته و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل و یا تنها مدقوق و مطبوخ و کذا برگ کبر یا پوست بیخ آن بسرکه و یا ثمر آن و کذا صابون و کذا شیح ارمنی و کذا اشنه و کذا شونیز بسرکه و کذا برگ نسرین یا گل آن بسرکه پخته و کذا تخم فنجنکشت و کذا سرگین کبوتر با آرد جو و کبریت و آب و یا بسرکه و کذا سرطان نهری زنده کوفته و کذا اندفای خشک بشراب کهنه و کذا پیاز نرگس بریان کوفته بروغن خیری آمیخته و کذا عاقرقرحا بسرکه پخته و کذا مرو انجیر و جوز السرو و برگ او بطلا آمیخته و کذا نطرون و انجیر و تخم کتان کوفته بنمک پخته و کذا راتینج و آرد جو با انجیر و زفت پخته و کذا ایرسا بالعسل آمیخته و یا بشراب پخته و کذا بزرکتان با آب سوده و یا بعسل آمیخته و یا بعنصل بریان و زیت آمیخته و کذا شراب کهنه و موم زرد و مقل ازرق آمیخته و کذا شراب کهنه یک جزو سرگین کبوتر و شیلم نیم جزو و کذا پیه بز با دو خاکستر چوب انگور و کذا اسنان مرمر سوده بر اتینج و زفت آمیخته و کذا حلزون تمامه کوفته و کذا آرد جو و سرگین کبوتر و عسل با آب پخته و یا زفت عوض عسل داخل کرده و کذا اصل السوس مقشر باریک سوده با آب پخته و کذا فراسیون حب گرده سبز و کذا آرد باقلا و آرد حلبه بعسل و کذا انجیر خام کوفته بنمک پخته و کذا زیت کهنه و سرگین کبوتر و آرد جو و کذا کندر و کذا انزروت و نطرون مساوی آمیخته و کذا روغن آجر با اشق محلول آمیخته و مشروب و ضماد سعتر و کذا پیه سالکه و کذا مغز حب المحلب و کذا اشق و کذا پوست بیخ کبر و کذا پرسیاوشان و کذا پیه مرغابی و کذا جاوشیر و کذا سورنجان و کذا مصطکی و کذا جوز بوا و کذا افتیمون و مشروب حرشف مطبوخ و آب تازه آن و کذا کرم بر داحد ملین صلابت ست ذکر ادویه مرکبه دوائیکه در تلیین اورام صلبه نافع ست پیه بط پیه ماکیان مغز ساق گاو موم زرد همه را بروغن بگدازند و بر عضو نهند یک شبانه روز و قبل از وضع دوا بر عضو تنطیل کنند بطبیخ خطمی یا بسعتر نیم گرم و همچنان تکرار نمایند و هر بار نخست تنطیل لازم دانند و چون نرمی در ورم پدید آید محللات بکار برند ضماد که بورم صلب مجرب ست سبوس گندم خوب بکوبند تا باریک شود و از پارچه گذرانیده با اشق و سکنجبین عسلی سرشته بر موضع ورم بندند دیگر خاکستر خر یا دو جزو و خطمی یک جزو کوفته بخته بشهد و یا سکنجبین آمیخته ضماد نمایند و آب نیم گرم ریختن بسیار نافع ست دیگر بجهت اورام صلبه بسیار نافع ست زوفای خشک عنب الثعلب تخم مرو کتیرا انزروت حلبه خیر کوفته بخته بسفیده تازه بخته زرده تخم مرغ بروغن گل داخل کرده در هاون بدست بمالند تا همچون مرهم شود نیم گرم ضماد کنند و گاهی نان خشک و برگ چقندر نیز داخل کرده شود

دیگر که اورام صلبه را نرم کند و تحلیل دهد تخم کتان حلبه بابونه اکلیل الملک تخم شبت مساوی کوفته بگلاب سرشته ضماد نمایند دیگر پشک گوسفند زوفای رطب
مقل دراخیلون زرآوند مدحرج مساوی بشیرهٔ انجیر خام سرشته بر پارچه کشیده ضماد نمایند دیگر مُنضج ورم صلب و مفجر توتیای سبز بهاگه بریان سجی هلدی هر واحد یک درهم گندم
تخم حلبه هر یک ... ورم جهال ... ریوند چینی هر یک ... ورم جدا جدا کوفته بخته در آبیکه برگ سنبهالو و برگ نیب جوش داده باشند آمیخته ضماد نمایند مرهم اشق
که در تحلیل صلابات و خنازیر و سلعه از مجربات حکیم علی ست خردل کف دریا زراوند طویل تخم انجره کبریت زرد مقل اشق هر یک دو جزو زیت کهنه دوازده جزو ادویه را
بنهایت نازک باید که مثل غبار گردد و مقل و اشق را در زیت حل کنند و ده جزو موم زرد گداخته اضافه کنند و ادویه را بران ریزند و بمالند تا مرهم شود و چون خواهند
که استعمال کنند یک جزو از ین مرهم و یک جزو روغن گل و یک جزو روغن زیت باهم مخلوط کرده ضماد کنند و اجتناب از مبردات و مرطبات التزام کرسنگی و تشنگی بسیار لازم است
والحق این مرهم عظیم المنفعت است در تحلیل اورام صلبه و غدد دیه و سرطانیه و شخصی شصت ساله را بر معده او غده سقیروسی بشکل کره قریب بنصف قطر آن بود و قطر قاعدهٔ او
در از قدر یک شبر بود و این مرض زیاده از سی سال داشت پس علاج او بدین مرهم نمودیم و در مدت چهار ماه صحت یافت و این مرهم نزد ما کثیر الاستعمال است و بطریق تخفیف
استعمال آن مینمائیم گاهی بطریق مرهم و گاهی بطور ضماد و طبیخ و غیره چنانچه ادویه او مثل غبار سائیده و زیت و موم را حذف کرده و مقل و اشق را بسرکه تند حل کرده ادویه
مسحوقه بدان آمیخته ضماد کرده میشود و خائص تر و سریع تر نفع میگردد و فایده عظیم تر می نماید لیکن گاهی جراحت و آبله میکند و اگر برگ خطمی سفید کوفته بگلاب بپزند
تا مثل خمیر گردد بعده بمرهم مذکور و مرهم داخلیون مساوی سرشته بر ورم گذارند در انضاج و تحلیل اورام صلبه حتی که ماده خنازیر افعال عجیبه و آثار غریبه از آن
بظهور میرسد اقوال اکابر ابوسهل گوید سقیروس که از بلغم غلیظ حادث شود علاجش باشیای ملین نمایند و اشیائیکه نرم کند باید که مزاج آنها از حرارت در درجهٔ دوم
یا سوم باشد و باید که از یبوست در درجهٔ اول باشد و مع ذلک واجب است که مسدد و مغری باشد بمقدار اندک تا ورم را تحلیل بسیار نکنند و تجفیف و تصلیب او ننماید
و باید که یکبار تلیین او و بار دیگر تحلیل او نمایند اما تلیین بهر آنست که بدان خلط غلیظ مستعد برای تحلیل گردد و تلیین تنها می قلیل الامتحان و تجفیف حاصل شود و اما
تحلیل بنابر آنست که بدان چیزیکه تلیین آنرا مهیا ساخته فانی گردد و تحلیل تنها حاصل گردد که تسخین و تجفیف نماید شیخ مینویسد که ازین اورام انچه سرد است تا
علاج او واجب بود و اعتماد بعد تنقیه بدن بدوای مخرج خلط فاعل مرض که گاهی آن تنقیه افصد بود و اگر خون بسیار سیاه باشد بدوائی باید که تحلیل و تلیین هر دو نماید
و بدوائیکه محلل و مجفف بود علاج این نکنند که او مؤدی بشدت تحجر خواهد شد بسبب تجفیف غلیظ و تحلل لطیف و واجب است که برای علاج آن دو دوره مقرر سازند
یکی دور تحلیل بادویه که دران تجفیف بسیار نباشد و دور دیگر برای تلیین و این هر دو دوره متعاقب متعاون باشند و لازم است که آن عضو را در دوره تحلیل گرسنه نمایند
و جاذب غذا بسوی عضو مقابل او تحریک آن مقابل و ریاضت آن و ایجاع آن کنند و در دوره تلیین آنرا اشکم سیر نمایند و جذب غذا بسوی آن کنند باش
و مانند آن دلطلای زفت و حاجت بقوت ادویه محلله و ملینه و ضعف آنها مختلف بود بحسب تخلخل عضو و تکاثف و شدت صلابت آن و آنچه از ترکیب ادویه چنان باید
که جامع هر دو قوت باشد و واجب است که کثرت حمام نکنند و ملینات که با آنها اندک تحلیل بود آن مثل شحوم ست چون پیه ماکیان و مرغابی و گوساله و نرگاو و گوزن خاصه
در مخ آنها و پیه بز نر و پیه خر آنرا نیکوست و شحوم درندگان چون شیر و گرگ و پلنگ و خرس مانند آن چون روباه و کفتار و شحوم جوارح طیور و لازم است که برای آن مثل اشق
و مقل و قنه و مصطگی مخلوط سازند اگر تحلیل خواهند و مفرد استعمال کنند اگر تلیین منظور باشد و افضل شحوم مذکوره پیه شیر و خرس است و در لعاب حلبه و کتان
تحلیل و تلیین ست و باید که درین شحوم و امثال آن از ملینات نمک البته نباشد بلکه واجب است که نعل او مثل نعل آفتاب در موم از روی تلیین و تذویب باشد
و بحدی نرسد که تجفیف نماید و از محللات که دران اندک تلیین باشد مقل صقلابی و زیت کهنه و روغن حنا و روغن سوسن و قنه و لادن و میعه و زوفای رطب است
و بهترین آنها آنست که در عنف و جفاف کمتر باشد و در رطوبت شدید تر بود و مصطگی نیز قریب ادویه مذکوره است و در روغن حنا و روغن سوسن و انجیر نیستی
و بیدانجیر تحلیل و تلیین هر دو موافق کفایت ست و از ملینات نیست که بگیرند دردی روغن کتان و دردی روغن کنجد و بهر دو زرد انجوشانند و بعد از ان که نیک بجوشد
چربی چکیتی و دنبه انداز ند و استعمال کنند و از ادویه جیده برای او نیست که بگیرند قثاء الحمار و بیخ خطمی از ان هر دو و مطبوخ سازند و اگر بادی میعه آمیزند بهتر باشد
و چون لینت در ورم ظاهر شود لازم است که با اشق محلول در سرکه کهنه بسیار روزها لطوخ سازند بعد از ان معاودت تلیین نمایند و یا قنه دا [illegible] بکار برند

و یا بگیرند مقل و اشق و همه را بسایند و بروغن بان و روغن سوسن اندک لعاب حلبه و تخم کتان لت کنند و مثل مرهم بسازند و چرک حمام از ادویه شدید النفع است

چون در ورم اورام صلبه افتند و اگر چرک حمام یافته نشود بدل آن خطمی و نطرون استعمال کنند و از اضمده جیده وقت تحلیل ضماد است که در ضماد زیر ذکر کردیم و ضماد نار سیا

د توها دن و چون ورم شدید الغلظ باشد از سرکه چاره نبود ولیکن واجبست که استعمال سرکه در ادخال او در ادویه در آخر امر باشد در اول آن و آنگاه باید که مبالغه در تلیین

واقع شود و مع ادخال او فترات تلیین و با استعمال سرکه آهستگی و ملایمت نمایند و اگر با استعمال او ملایمت نکنند بعصب ضرر کنند و متحجر نماید و طبیب استعمال سرکه بیشتر در جا

نماید که ورم در عضو لحمی باشد مثل آنکه در طحال بود و گاهی طلای موضع بسرکه کنند و تبخیر بدان نمایند بعده طلا بمثل جاوشیر پس اشق و ابتدا باندک رقیق کنند بعد از آن

در قوت زیاده نمایند بعده به تلیین تدریج کنند و واجبست که بر ورم بدهن لین که در ان قبض نباشد استعمال نمایند و آن موافق تر از آبست و خصوصاً روغن شبث

مرتب از شبث رطب و آنچه از صلابات در اوتار و عصب باشد معالجه بمقطعات نمایند و از معالجات جیده بهر این تبخیر از سنگ گرم خصوصاً سنگ سیاست

که بر آن سرکه ترش پاشیده باشند و بهتر چیز با که از آن تبخیر کنند مارقشیثاست و لازمست که مبالغه در تبخیر و تدخین نمایند تا آنکه عرق ظاهر گردد و گاهی طلا با مارقشیثا و سرکه

سوده میکنند و نفع میکند و واجبست که درینجا نیز در استعمال سرکه آهستگی نمایند تا التفریق لطیف و تصلیب کثیف نکنند و قوت عصب را با فراط فاسد نماید

و آن در استبداد رد است پس بهر استعمال او فترات نمایند و در میان آن تلیین کنند و چون ابتدا نماید تبخیر عضو کنند بدانچه ذکر کردیم و در آن هنگام طلا با دویه

موافقه نمایند و این در عضو لحمی اسلم است مجوسی گوید که اگر حدوث سقیروس از قبیل بقایای ورم حار از کثرت استعمال ادویه مبرده قابضه بر آن و تحجر و تصلب

ماده باشد پس علاج آن باشیای ملینه مسخنه نمایند و آن اشیائیست که اسخان آنها در درجه ثانی و ثالث و یبس آنها در درجه اول باشد و از ادویه که چنین باشد

مغز ساق گاو با موم و روغن بنفشه است و پیه گوزن و نرگاو و پیه خرس با مقل بگدازند و استعمال کنند و یا مرهم داخلیون استعمال نمایند و یا بگیرند مقل ازرق

و اشق هر واحد پنج درم مرزنجوش تازه باریک سوده سه درم پیه قاز ده درم مقل و اشق را با آب گرم حل کرده با دویه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر ورم صلب این ضماد

نمایند و اما ورم صلب هرگاه از ماده سوداوی باشد که بسوی عضو بریزد یا در ان تولد کند پس غذا جشش بشرب ادویه مسهله منقی سودا مثل مطبوخ افتیمون و شربت

ماء الجبن مرتب از هیرا به با این سفوف کنند صفت آن هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر واحد هفت درم افتیمون بسفایج هر واحد چهار درم نمک نفطی بقدر نیم درم

همه را باریک کوفته سه درم با ماء الجبن مقدار حاجت بدهند و پرهیز مریض از اغذیه غلیظه مولده سودا مثل لحوم بقر و عدس و کرنب و نمکسود و لحم بز نر و مانند آن

کنانند و بر موضع مرهم داخلیون ضماد کنند و یا باین ضماد صفت آن بگیرند اشق و مقل و بارزد مساوی و در تاون باندک چربی ماکیان و بط و روغن بان

و یا روغن سوسن بسایند تا مثل مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بنهند و یا این ضماد عمل آرند بگیرند انجیر سفید شیرین و در آب خوب بجوشانند تا آنکه پخته شود پس بران

آرد حلبه و بزر کتان و خطمی سفید مساوی انداخته در هاون باندک روغن سوسن بسایند تا هموار گردد و بر ورم ضماد کنند که این در تحلیل و تلیین نافع است ضماد

محلل اورام صلبه بگیرند پیه شیر و پیه خرس و پیه گوزن هر واحد پنج درم مقل و اشق و جاوشیر هر واحد دو درم و شحوم را بروغن گل بگدازند و صموغ را با آب گرم بسایند

و همه را آمیخته بر ورم بمالند و ایضاً صبغه سائله با زیت کهنه گرفته بر ورم بمالند طبری گوید که در ابتدا فصد باسلیق از هر دو دست کنند و در میان هر دو فصد فاصله

چند روز حسب اقتضای قوت مریض دهند بعد از آن اگر مانعی نباشد بحیله در معالجه سرطان مذکور شود استفراغ ماده نمایند و چند روز بگذارند پس مطبوخ افتیمون

که نسخه را او در علاج مالیخولیا مسطور شد تنقیه کنند و از اغذیه بر تحلیل تر از لطیف تر حتی الامکان اقتصار ورزند و از اغذیه غلیظه بالکل منع نمایند تا نخورش باشد

یا سیوه و امر به سعتن در حسیثه نطرونی و کبریتی و شرب آبهای آنها کنند که این استیصال او کند و بهر و معجونیکه برای ابتدای این ورم ابو ماهر موسی بن سیار

ترکیب داده اینست نسخه آن عصاره غافث خالص افتیمون هلیله سیاه و کابلی ایارج فیقرا هر یک ده درم اسقولوقندریون و آمله هر واحد پانزده درم اسفنتین

رومی اصفر طری و گاوزبان هر یک پنج درم ساذج هندی و بوزیدان و تودری و شیطرج و مصطکی هر یک سه درم همه را باریک سائیده بموبز منقی سرشته در پنج

روز دو مثقال از ان استعمال کنند پس اگر حل طبیعت نماید از ین بی شک صحت یابد و اگر حل نکند باندک سقمونیای مشوی در سیب و قدری تربد آنرا قوی سازند

و این معجون تنها یا بپرهیز از استحکام این ورم هنگام ابتدای آن منع کنند و آنرا ابرد پس اگر ابتدای این ورم در بلدی باشد که هوای او معین مرض بود لطریق یمین

یا تولید سودا مریض برابد دیگر که هوای او معین طبیعت بر مقابله مرض باشد نقل کنند پس هرگاه این مرض زیادتی کند و هنوز حس عضو زائل نشود به دوای مذکور علاج کنند و در معالجه او اینقدر زیاده نمایند که دائم این ضماد استعمال کنند بگیرند مرهم داخلیون و مرهم اسرنج که هر دو در معالجه سلعه مذکور شد هر واحد پنج درم آرد ترمس ده درم جوز الخشب که آن عود ذریحی ست و خاک زفت و یا زفت که دران بو بناشد یا هر دو هفت درم همه را در آب کشنیز سبز حل کنند و این تنها برای تحلیل این ورم نافع ست و ابقراط ذکر کرده که کشنیز حار یابس ست و بران استدلال نموده که آن تحلیل خنازیر و اورام صلبه میکند و جالینوس ازان فوائد دوئیه مفرده بیان نموده و اگر این قول او صحیح نبودی جالینوس این ضماد را باین آب ذکر نکردی و این ضماد مع لزوم پرهیز و تلطیف غذا این ورم را البته می برد و ایضا این ورم را باین قیروطی ضماد میکنند بگیرند اسرب محکوک پنج درم مرداسنگ سه درم موم مصطکی ده درم و این را بزیت بجوشانند و به لعاب حلبه و تخم کتان تسقیه نمایند بعده از آتش فرود آرند و حل کنند تا آنکه مخلوط گردد و این ضماد را اطرانیان اسقیانا مند و آن مجرب ست و ملاک امر در معالجه این ورم کثرت استفراغ باشیای موافقه و پرهیز مریض ست و اما چون مستحکم شود و حس عضو برود پس البته دران حاصل شود البته مستحیل و متغیر نگردد و هرگاه مستحیل نشود از حال او متعرض نشوند و آنچه علاج نبود ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از اخلاط غالب بران نمایند باین طور که هر صبح جلاب از اصل السوس و بادرنجبویه هر واحد درم و گلقند ده درم بنوشانند و غذا امزوره نخود و مغز قرطم دهند و چون نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و یا بگیرند سنای مکی هفت درم بادرنجبویه اصل السوس هر واحد سه درم بادیان دو درم و با شکر سفید پانزده درم جوشانیده صاف نموده با معجون نجاح هفت مثقال سحرگاه بنوشانند و بگیرند پیه شیر و خرس و روباه و پلنگ و شحوم جوارح طیور و همه را بگدازند و با وی بیعه و مقل و مصطکی مخلوط کرده بدان طلا کنند صفت ضماد دیگر محلل اورام صلبه بزرکتان تخم کنوچه تخم خطمی هر واحد ده درم حلبه پنج درم انجیر سفید بیست درم همه را با انجیر در باون بکوبند تا هموار گردد بر ورم طلا نمایند تجندی و غیره می نویسد که هر صباح مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان و اصل السوس و بادیان با گلقند بدهند و غذا احمصیه بلحوم فا فضله لطیفه سازند و اجتناب از اطعمه مولد سودا مثل عدس و برنج و مانند آن کنند و استحمام خفیف استعمال کنند و در حمام مکث ننمایند و در تنقیه مطبوخات نمایند که دران سنا و بسفایج و غاریقون و هلیله سیاه و کابلی باشد و اگر عضو ضعیف الحس گردد عسر البرء باشد بر مقدار حس او و دران هنگام باید که مدام ازان ازاله ماده بفصد و اسهال بمخرجات سودا کنند تا ضرر او عظیم نگردد و اغذیه محموده مثل چوزه مرغ و دراج و مزورات خورانند تا ورم زیاده نشود و علاج اورام صلب و علاج نقرس بار دباهم نزدیک ست آنرا مطالعه باید کرد صفت دوای نرم کننده خاکستر برگ کرنب و راتیانج و اشق و مقل همه بسرکه حل کرده بر نهند و پیه بط با خطمی نرم کننده ست گیلانی گوید که در علاج این مبادرت به تنقیه بدن از خلط فاعل کنند و اگر علامت خون ظاهر باشد تنقیه بفصد نمایند بعد ازان با دویه مسهله مخصوصه ماده بعد نضج آن و اگر علامت خون ظاهر نباشد اولا نضج ماده نمایند پس مسهل استعمال کنند غیر آنکه درین صورت تنقیه یکدفعه نباید کرد بلکه بدفعات نمایند نضج دهند پس استفراغ نمایند و وز تا آنگاه که نقای تام حاصل گردد بعد ازان اصلاح غذا کنند تا خلط نیک عوض ماده متحلل تولد کند و در بعض اوقات مفرحات مقوی قلب دهند چه ماده سوداوی سخت است بعد آن تدبیر قطع ماده منصب بعضو بمالش عضو مقابل کنند و تدبیر تحلیل ماده مابقی نمایند باین طور که بر عضو ملینات صلابت مثل شحوم نهند و بعد تلیین ماده دوای محلل که تحلیل او قوی نباشد بران گذارند پس اگر چیزی از ماده باقی ماند تکرار تحلیل آن نمایند تا آنکه ماده تمامه فانی گردد لیکن محلل عضو متخلخل باید که ضعیف تر از محلل عضو متکاثف باشد و همچنین محلل عضو لین بنسبت محلل عضو صلب شود و درین اثنا تعاهد حمام کنند مگر استکثار آن ننمایند بلکه استعمال او در اوقات متباعده باشد و رطب بود و دران آبزن استعمال کنند و دران حشایش مرخیه مثل تخم خطمی و خبازی در روغن بنفشه و جو مقشر زیاده نمایند و همواره باین تدبیر پردازند تا آنکه بالکلیه زائل گردد انطاکی گوید که صلابات گاهی از ورم رخو بعینه عارض شود چون علاج آن بد گردد چنانچه سرد نشود و یا خشک گردد بتغیر تحلیل و در علاج این قسم گاهی جهلا ابتدا به تنقیه خلط سوداوی میکنند بجهت علم الشان که صلابات نشود مگر از سودا و حال آنکه علاج این در بادی الرای تسخین عضو بود بدانچه در ورم رخو گذشت و ترطیب او با ذرایع حاره چون روغن پسته و بادام مثل یاسمین یا زنبق و بضمادات مانند بزور و خطمی و انچه در سرطان بیاید و روغن کنجد و روغن گاو و مسکه را درین فعل نیکو ست و اما آنچه از ورم صلب اصالة باشد علاج حقیقی تنقیه خلط ست و فصد گاهی بسبب افراط خلط در جسد

وگاهی سبب آن حرارت کیفیت خاصه است ولهذا گاهی فصد در سوداوی کرده میشود و درینجا چیزی از مطبوخ افتیمون یا شربت فواکه شیرین کرده نافع تر نیست و گاهی حاجت بمثل لاجورد داعی گردد پس هرگاه بنقا مادهٔ یقین شود علاج بوضعیات مذکوره نمایند و اگر در غذا بر ماکیان و مثل آن و مثل بادام و مویز اقتصار ورزند اولی باشد و در زبدهٔ گفته که علاج این ورم بعلاج سلع نمایند

مسامیر

و آن جمع مسمارست و مسمار عقده مستدیر سفید مثل سر مسمار بود و مسامیر از بهر آن گویند که در پوست جای کرده و در گوشت نشسته باشد و شکل او مستدیر همچو سر میخ بود و رنگ آن سفید از بهر آن باشد که مادهٔ آن رطوبتی بود و افسرده و بسیار باشد که از خراش جلد و بعد جراحات و عقیب علاج آن عارض شود و بعده در جسم کثرت نماید و اکثر آن در پای و انگشتان پای و در اسافل بدن حادث شود و از راه رفتن باز دارد و مسامیر نزد بعضی از اقسام ثآلیل ست و بعضی دیگر از انواع غدد شمرده اند چنانچه جرجانی و ایلاقی میفرمایند که نوع دیگرست از غدد که آنرا مسامیر گویند و آن چیزی باشد همچو ثولول نگونسار یعنی چنانکه ثولول بیرون پوست باشد این در اندرون باشد و در گوشت نشسته علاج باید که آنرا شق کرده مثل سلعه بیرون آرند و اگر اخراج آن ممکن نباشد مدام بدست نکوبند و بمالند و لزوم بستن اسرب بران کنند و از روغن و نوشادر و زنگار و با صابون سرشته طلا کردن از علاج خاص اند نوشته اند باقی علاجش از بحث غدد و ثآلیل اخذ کنند و بسا است که اگر علاج این نکنند سرطان گردد کذا قال الشیخ

سرطان

عبارت است از ورم سوداوی صلب با تیره رنگ موذی مولم که تولد او اکثر از سودای احتراقی محترق از مادهٔ صفراوی صرف و یا محترق از مادهٔ بلغمی مخالط صفرا بود و گاهی از سودای محترق از سودا باشد و از سودای صرف در روی خون حادث نشود پس اگر مادهٔ او سودای صفراوی بود البته متقرح گردد و این بد است و آنچه از احتراق بلغم و قدری صفرا افتد اکثر آنست که متقرح نگردد و این عسر العلاج ست و گاهی متقرح شود و اگر ماده از سودای محترق باشد درد و سوزش او صعب بود و زود ریش نگردد و فرق درین ورم و سقیروس آنست که سرطان با درد شدید و سوزش و ضربان و سرعت ازدیاد و انتفاخ بود و در حوالی این رگها ظاهر گردند و سرخ نباشند چنانچه در فلغمونی بلکه مائل بسیاهی و تیرگی و سبزی و ایضاً غالباً حدوث این ابتدائی باشد و غالباً حدوث ورم صلب انتقالی از ورم حار بود و ایضاً سرطان گاهی متقرح گردد و ایضاً فرق با سقیروس حقیقی آنست که سرطان را حس موضع متورم بود و آنرا البته حس نباشد و اکثر این در اعضای متخلخل عارض شود و لهذا در زنان اکثر افتد و ایضاً در اعضای عصبیه و رطبه مثل پستان و رحم در زنان و مردان را بیشتر در حوالی حلق و حنجره و در خصیه و قضیب و در اسعاد و معده و ایضاً در روی و سائر مواضع رطبه افتد و هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قاتل بود و در ابتدای عروض خفی الحال باشد و چون سرطان ظاهر شود امر معرفت آن مشکل تر بود در اول ظهور او و در اکثر امر بعد علامات او پدید آید و در ابتدا بقدر بادام یا باقلای کوچک بسیار سخت گرد شکل تیره رنگ باشد و در موضع آن اندک حرارت بود و بعد ازان زیاده شود تا آنکه مثل خربزه گردد و هر چند که زیاده گردد رگهای تیره و سبز شبیه بپای خرچنگ پدید آید و شعلهٔ آتش ماند که پیوسته ملتهب باشد و درد و سوزش و التهاب و ضربان بمقدار کمی و بیشی آمیختن صفرای سوخته با سودا بود و چون سرطان متقرح شود قرحه سیاه هولناک ظاهر گردد و لبهای او غلیظ سرخ یا سبز منقلب بخارج باشد و در آن ریم شبیه بود و از آن زرداب بد بو سیلان کند و با درد و سوزش نفثا نیت و خشکی شود و بالجمله از سرطان بعضی شدید الوجع و بعضی قلیل الوجع و ساکن بود و بعضی متمادی متقرح گردد و بعضی غیر متقرح باشد و گاهی متقرح بغیر منتقل شود و گاهی علاج او با آهن مبسوی تفریح بگردانند و لبهای او را غلیظ تر و صلب تر کنند و این ورم مسمی بسرطان بسبب یکی از دو امر یا اعنی یا بسبب تشبث او بعضو مثل تشبث سرطان بصید کننده او و یا بسبب صعوبت او و دشواری ازالهٔ آن در اکثر و یا بسبب رنگ او و حدوث عروق او مثل پایهای آن گرداو و بدانکه مادهٔ این مرض مفسد جاذ غالب الفساد است چون مستحکم گردد بشود بخلاف مادهٔ صلابات و ایضاً بخلاف مادهٔ جذام که ماده اگرچه جاذ مفسد است لیکن باین رتبه نیست و غالب فسادش بر سطح بدن ظاهر بود و لهذا جذام طول کند و ایضاً به شود به نسبت سرطان الحاصل سرطان مرضی است نهایت صعب خطرناک که طمع در اصلاح آن نباید داشت و اگر در آغاز برسند و تدابیر حمایه بکار برند میشاید که توقف کند و از زیادتی باز ماند علاج فصد کنند و ز تنقیه باشند و ابتدا از منضج سودا بمسهل سودا و ماء الجبن تنقیه نمایند و بتسکین حرارت جگر کوشند و چیزها که در آن حدت بود استعمال نکنند و خوردن اغذیهٔ غلیظ ضرر است و سنگ آسیا و سنگ آهن تیز کن و آهن را با عنب الثعلب سبز و آب گشنیز سبز با هم بسایند پس آمیخته با روغن گل افزوده طلا کنند تا ورم از زیاده شدن نگاه دارد

سفیداج ارزیر گل ارمنی آب کاسنی بروغن زیت آمیخته طلا نمایند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد سفیداج ارزیر توتیای مغسول بروغن گل طلا سازند
تا اندمال یابد و گویند که اگر سنگ پشت مجموع سوخته بروغن گاو طلا نمایند سرطان متقرح را مجرب و بی‌عدیل است و در بیاض استادی مرحومی مسطور است که
روغن سیاه را خوب جوش داده سبز کرده استخوان پشت سنگ پشت تازه باشد یا خشک کوفته در روغن انداخته حل سازند چون غلیظ شود طلا نمایند که
سرطان و جمیع قروح را نافع است و اسپ سوخته نیز مجرب نوشته اند و بعضی اطبای هند می‌نویسند که برای سرطان که آنرا ادهیت گویند آمله منقی شب در بول
ماده گاو نازائیده ترکنند و صبح سائیده طلا نمایند و بالایش برگ نیم گرم کرده بربندند و گویند که گیاه کندره بوتی که بطرف میوات می‌باشد اگر آنرا در بول گاو
نازائیده بسایند و بر سرطان طلا کنند آنرا زائل می‌کند و اگر برنج سرخ مقدار چهار درم در دوغ گاو خوب بپزند تا مثل مرهم گردد و بر موضع سرطان بنهند پس منع
آنرا از زیادتی در ابتدا و از تقرح بعد از آن و تنقیه و اندمال متقرح نماید و بهترین ادویه استخوان گربه است که با آب هلیله و بلیله و آمله سوده طلا نمایند ضماد حکیم
علویخان که در ازاله سرطان متقرح از مجربات است پوست انار عدس مقشر گل سرخ هر واحد یک تولہ کوفته بیخته در شش تولہ قند سیاه کهنه سه ساله و اگر زیاده از سه سال
باشد بهتر بود با هم آمیخته بکار برند و از خواص این دوا آنست تا که در قرحه فسادی و آفتی باشد تمام دوا بر قرحه بماند و چون دوا القدر یکجا نیز آنجا بماند پس آنست
که قرحه بصحت انجامیده و آکله و قروح خبیثه را هم نافع است و در بیاض حکیم اجمل خان مسطور است که ادویه اربع قند بمساوی گرفته باسحق کرده استعمال نمایند لیکن
باید که گرد سرطان مثل حلقه ضماد نمایند و بالای سرطان از دواء هیچ نباید نهاد که بی این نفع نمی‌بخشد مرهم سرطان معمول و مجرب حکیم بقا خان شنگرف فلفل سیاه
کات سفید زرد چوب هر یک یکدرم ترپهله سه درم برگ بهی که خشک شده افتاده باشد یکدرم جدا جدا کوفته بیخته سیماب موم سفید هر یک یکدرم روغن گاو
بقدر حاجت موم بروغن گداخته جابه را یکجا حل کرده مرهم سازند و بر سرطان و دمل بر پارچه طلا کرده بچسپانند و گرد اگرد سرطان دو قطعه سرب را با گشنیز سبز
و سرکه با هم سائیده طلا نمایند ایضاً که در رویشاند و جراحت را باصلاح آرد صندل سفید یکدرم بوش در بندی اقاقیا هر یک دو درم شیاف مامیثا موم سفید
هر یک چهار درم سرطان سوخته یک عدد روغن گل قدر حاجت بدستور مقرر مرهم سازند و بعمل آرند ایضاً برای سرطان و قروح پستان از بیاض تجربی منقول
زبان سگ سوخته یک عدد سکپور سنگ جراحت تنزدی خطائی دانه هیل از روت هر یک دو ماشه کافور بهیم سینی شنگرف رومی صندل هر یک سه ماشه فلفل گرد
بیست و یک عدد روغن گاو دو دام اقوال حذاق شیخ می‌فرماید آنچه توقع در علاج او باید داشت آنست که چون ابتدا کند پس گاهی ممکن بود که منع کنند حتی که
بر حال خودش باقی ماند تا زیاده نشود یا حفاظت نمایند تا متقرح نگردد و گاهی در بعضی احیان اتفاق افتد که سرطان مبتدی به نشود و اما تحلل نشود و بسیار است که
در باطن سرطان خفی عارض شود و در ان اصلاح مثل آن باشد که بقراط گفته که حرکت نده پس اگر حرکت دهند سبب است که مودی بهلاکت گردد و اگر ترک نمایند و معالجه
نکنند پس گاهی مدت طول کنند مع سلامت و خصوصاً چون اصلاح اغذیه کنند و غذا اینکه تبرید و ترطیب نماید و ماده ساکن سالم پیدا کند مثل ماءالشعیر
ماهی رضراضی زرده بیضه نیمبرشت و مانند آن اختیار نمایند و اگر در انجا حرارت باشد دوغ گاو تازه مسکه صاف کرده بدهند و بقول رطبه حتی که کدو بخورانند و گاهی
سرطان کوچک متحمل قطع باشد و اگر ممکن بود که بچیزی باطل گردد پس امکانست که باطل شود و بقطع شدید الاستیصال متعدی لطائفه که قطع او از مطیف
ورم سیال بجمیع عروق ساقی آن بود حتی که از ان چیزی باقی نماند و بعد از ان خون بسیار از ان سائل گردد و تقدم تنقیه بدن از ماده رویه با سهال و فصد کنند
بعده حفظ او بر بقای او با غذیه جیده در کمیت و کیفیت و تقویت عضو بر دفع نمایند با وجود آنکه قطع او در اکثر اوقات شر او افزاید و گاهی بعد قطع بداغ حاجت
افتد و گاهی در داغ خطر عظیم بود چون سرطان قریب اعضای رئیسه و نفیسه باشد و بعضی قدما حکایت کرده اند که طبیبی قطع پستان مسرطن از بیخ او نمود
پس در پستان دیگر سرطان پیدا شد گوئیم که ممکن است که پستان ثانی در طریق سرطانی گردن باشد و این حالت را موافق افتاده باشد و ممکن است که بر سبیل
انتقال ماده باشد و این ظاهر تر است ذکر ادویه موضعیه برای سرطان که بدان اراده چهار غرض کرده میشود یعنی ابطال سرطان اصلا و این دشوار است
و منع از زیادتی و منع از تقرح و علاج متقرح پس آنکه بدان اراده ابطال سرطان کرده شود در ان مثل دوائی اختیار کرده شود که در وی تحلیل باشد برای آنکه
از ماده سوی حاصل شده و دفع باشد برای آنکه مستعد برای حصول بود در عضو از ان و شدید القوة و التحریک نباشد لهذا واجب است که در ان از ادویه لذاعه

اجتناب ورزند ازین جهت آنچه ادویه جیده دران از مس نبات باشد مغسول بود مثل توتیای مغسول وگاهی بدان از روغنها مثل روغن گل مع روغن
خیری مخلوط کرده میشود اما منع زیادتی پس توسل کرده شود بدان بحسم ماده و اصلاح غذا و تقویت عضو بادویه رادعه معروفه و استعمال لطوخات
معدنیه مثل حکاکه سنگ آسیا و سنگ مسن و مثل لطوخ مرتب از حکاکه که محکوک از صلابه به دستهٔ اسرب با رطوبت مصبوب بر صلایه مثل روغن گل و مثل
آب کشنیز و ایضاً تضمید با آب خرفه کوفته جید نافع ست و آنکه بدان اراده منع تقرح کرده شود پس لطوخات مذکوره برای منع زیادتی ست اگر دران
سوزش نباشد پس آن همه نافع ست خصوصاً چون بحکاکه مذکور از دستهٔ و صلایهٔ اسرب آمیخته شود و هرگاه فی الجمله گل مختوم یا گل ارمنی با زیت انفاق
یا آب حی العالم با سفیداب اسرب باشد که این ترکیب نیکوست و آنچه بلیغ النفع ست تضمید بسرطان با نهری تازه است و خصوصاً با قاقیا و اما علاج
متقرح پس آنچه برای آن جید ست آنست که پارچه کتان در آب عنب الثعلب ترکرده مدام بران دارند و هرگاه قریب خشک شدن رسد بران آب
چکانند و یا بگیرند مغز گندم و کندر و سفیده ارزیز هر واحد یکدرم گل ارمنی و گل مختوم و صبر مغسول هر واحد دو درم همه را سائیده بر سرطان طلا بطریق
ذرور و یا بس بطریق مرهم مرتب بروغن گل استعمال کنند و نفع میکند آنرا دوا از التوتیا یا توتیای مغسول با آب خرفه یا لعاب اسپغول صاحب کامل
گوید که سرطان چون مستحکم و بزرگ گردد ممکن نیست که آن علاج قبول کند و بعید ست که به شود و قوی قطع او با بیخ باشند چون در عضوی استیصال و قطع
او ممکن بود حتی که از بیخ او چیزی باقی نماند و اما هرگاه دران این ممکن نباشد پس مخاطره او از چند وجوه باشد یکی آنکه گاهی در عضو شرائین و عروق
بزرگ بود و ازان خروج خون چندان عارض شود که بر مریض خوف باشد و اگر عروق و شرائین ببندند آفت باعضای رئیسه رسد که ازان این عروق و شرائین
نشو کرده باشد و ایضاً ممکن نیست که اصل آن عضو باشد. و اما هرگاه این ورم را در ابتدای او دریابند باید که اولاً فصد از عروق موافق عضو علیل که دران ورم باشد
از جانب علیل گیرند چون قوت و سن و مزاج و فصل و مانند آن مساعدت کند و اگر مرض زن باشد حیض باید که اعتنا به ادرار حیض نمایند و تنقیه بدن بادویه
مخرج مرهٔ سودا کنند مثل طبیخ افتیمون و غاریقون و غیره از ادویه که استفراغ خلط سوداوی نماید و باید که بر استعمال آن یکبار و دفعه اقتصار نکنند بلکه تکرار کنند
تا آنکه بدن ازان خلط پاک گردد و این حب موافق ست برای استفراغ خلط سوداوی و مرهٔ سودا بگیرند هلیلهٔ سیاه یکدرم افتیمون یکدرم اسطوخودوس بسفائج
هر واحد یکنیم درم نمک نفطی دو دانگ خربق سیاه نیم درم غاریقون یکدرم همه را باریک سائیده با آب سرشته حبها سازند شربتی از سه تا چهار درم و چون استفراغ
بدن ازان خلط نمودند می باید که تدبیر صاحب او تدبیر معتدل مائل برطوبت مسکن حدت سودا نمایند تا آنچه در بدن پیدا شود خون نیک باشد و مسکن
مریض در جای معتدل الهوا مقرر کنند و با غذیه محمود الکیموس غذا سازند مثل لحوم بچهٔ بز و جوجه مرغ و بچهٔ میش و ماهی رضراضی مرتب بطبیخ نیک با بقلهٔ یمانی
و کدو و خطمی و ایضاً ماء الشعیر و ماء الجبن و سفوف مسهل سودا خورانند و اما آنچه بر عضو علیل گذارند باید که در اول امر قبل استفراغ ادویه که منع و دفع
ماده باعتدال نماید چون آب عنب الثعلب و آب کاسنی و کاکنج و کشنیز و مانند آن باشد و چون استفراغ بدن و تنقیه او از خلط سوداوی کردند ادویه محلله
باعتدال استعمال باید کرد مثل دوا منسوب به توتیا صفت آن توتیای کرمانی سوده مغسول مرداسنگ و سفیداب ارزیز هر واحد یک جزو موم ربع جزو
ادویه کوفته بیخته موم را در روغن گل گداخته ادویه آمیخته مرهم سازند و دوای مرتب از قلقطار منسوب بجالینوس استعمال کنند و مرهم زنجفر و مرهم رسل
این را و سائر اورام صلبه را نافع ست و چون سرطان متقرح گردد معالجه با این مرهم باید کرد صفت آن بگیرند سفیده ارزیز و توتیای مغسول مساوی و روغن گل
آب عنب الثعلب یا آب خرفه سبز یا آب کشنیز تر یا لعاب اسپغول یا آب کدو یا آب خیار هر چه ازینها حاضر باشد سائیده بر متقرح نهند و گاهی این دوا را قبل از تقرح
می نهند زیرا که از تقرح او منع میکند و این دوا آنرا نافع ست صفت آن بگیرند هاون اسرب یا ارزیز و دستهٔ اسرب دران گل ارمنی یا گل مختوم انداخته
با سرکه ممزوج با آب و یا با شیر شتر خوب بسایند تا آنکه سیاه گردد و بر سرطان متقرح طلا نمایند و اگر با دهن حی العالم و روغن گل بسایند نافع باشد باذن الله تعالی
ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد کنند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود دهند
مغز بادام و بعد ظهور اثر نضج در قاروره تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و غاریقون نمایند و مبالغه در تنقیه بدن ازان خلط کنند و یا این حب بخورانند و نسخهٔ آن

همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا وزن نمک باید انگ و غاریقون نیم درم و هلیله کابلی یک درم عوض خربق ست و با آب کرفس حب سازند و این یک شربت ست و یا ماء الجبن با افتیمون بدهند و بعد تنقیه بر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بنوشانند و غذا از زیرباج لحوم تیهو و ماکیان و غیره که مذکور شد
اگر با حرارت مزاج باشد غذا ماء الشعیر با بچه مرغ سازند و ایضاً بعد تنقیه ادویه محلله مثل توتیای مغسول بروغن گل و روغن خیری بر ورم نهند و از نهادن ادویه
ضعیف التحلیل و قوی التحلیل بر عضو متورم حذر کنند و چون سرطان متقرح گردد و از ان زرداب سیلان نماید استعمال این مرهم او را نافع بود توتیای مغسول و گل مختوم و گل
و گل ارمنی مساوی در هاون رصاص سائیده آن با روغن گل سحق بلیغ نمایند و طلا کنند و این دوا نیز نفع بلیغ نماید بگیرند سرطان نهری تازه و مشوی کرده بران نهند هر روز
یک مرتبه یا دو مرتبه و یا بگیرند خاکستر سرطان با قیروطی روغن گل و بعده مرهم استعمال نمایند تخجندی و ابو منصور گویند که در اوایل فصد اکحل و رگهای مناسب موضع ادکنند
و خون بقدر احتیاج بیرون آرند و از اغذیه مولد سودا و صفرا مثل عدس و قنبیط و بادنجان و لحم وحشی و بقر و شراب سیاه غلیظ و مانند آن که خون غلیظ پیدا کند
و از جمله اغذیه و ادویه حاره که خون را سیاه کند اجتناب نمایند و هر صباح شربت از گاوزبان و تخم کاسنی و بادرنجبویه و اصل السوس با شکر بنوشند و غذا ماش
یا ماء الشعیر مغز بادام یا بچه مرغ و لحم خرفان و بعد ظهور آثار نضج در بول تنقیه متواتر با ادویه مطبوخه و مسهل سودا مثل سنا و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس
و هلیله سیاه و کابلی و مانند آن کنند و ماء الجبن با سکنجبین و افتیمون آنرا نفع کند و باید که در نضج و تنقیه ماده این مرض مبالغه نمایند و اما چون عظیم و تمام شود
علاج او بملایمت نمایند تا متقرح نگردد و این چنان باشد که از مسخنین فی الحال از ادویه و اغذیه و غیره حذر کنند و به قول بارده تبرید آن نمایند و اگر متقرح
گردد این ضماد مفید بکار برند نشاسته و سفیداب و کندر و صبر و گل ارمنی بروغن گل مرهم سازند و نهند پس اگر رشاد یا رطوبت باشد بران خشک پاشند و بقراط گفته
که صاحب سرطان را بمراست بسیار از سودا اسهال نمایند بعد از ان اگر متقرح باشد زنگار یا دوای حاد بران نهند و بالای آن پارچه با آب عصارهٔ ترکرده نهند و عضو را بندند
بنوعی که ماده بسوی آن سیلان کند پس با این ممکن ست که اصول او متاکل گردد و ماده بسوی آن سائل نشود جالینوس نوشته که امید این ارم از قول بقراط و محمد بن زکریا گوید
که من برانم که این درکرده او بغیر امید و ایضاً گوید که من بر سرطان که در بیخ گوش مردی بود بعد از انکه متقرح شده بود زنگار پاشیدم و آنرا اندک اندک میخورد و بسیار
سوراخ نکرد و امید صحت او بدان کردم و گفته که خوردن لحوم افاعی مطبوخ با آب و نمک و شبت و شراب ریحانی تنقیه بدن و نشف ماده سرطان از ان میکنند و ملح افاعی
همچنین فعل کند و ایضاً قوی تر از انست ابن هبة الله گوید که چون طبیب این مرض را در ابتدای او دریابد فصد باسلیق نماید و استفراغ بدن بطبوخ افتیمون
مکرر کند تا آنکه بدن پاک گردد و مریض را دوائی بنوشانند که تسکین حدت نماید مثل ماء الشعیر و شیرهٔ تخم خرفه و تخم خیارین و از اغذیه مولد سودا حذر کنند پس اگر
قوت ضعیف گردد باید که تخم ماکیان و بچه آن و بچه بز بخورانند و معالجه ورم در ابتدا بدانچه رادع و رادع باشد باید کرد و ادویه که در ان حدت باشد البته استعمال نکنند
و در آخر ادویه محلله باعتدال مثل موم و روغن و صبر استعمال نماید پس اگر ورم ریش گردد باین مرهم مرکب علاج نماید صفت آن سفیداب ارزیز و توتیا
مغسول و مرداسنگ و گل ارمنی مغسول و عصارهٔ بارتنگ هر واحد دو جزو نشاسته و صمغ عربی هر واحد سه جزو ادویه را کوفته بیخته بران موم و روغن گل انداخته و حوالی
ورم را بگل ارمنی مسحوق در هاون رصاص با آب عنب الثعلب یا آب کشنیز طلا کنند پس اگر طبیب بر علاج او باهن اقدام نماید و قریب او شریان بزرگ و عصب
کلان نباشد باید که آنرا از بیخ بر کنند تا از ان چیزی باقی نماند و خون را بر زودی بند نسازد بلکه رگهای گرداگرد او را بفشارد تا خون غلیظ از ان برآید بعد از ان
بعلاج سائر جراحات بادویه منقیه پس بادویه ملحمه معالجه او کند و بقراط گوید که علاج سرطان با آهن هیجان مرض نماید و سبب هلاکت عاجل گردد و چون
بادویه تدبیر او نمایند زمانی طویل باقی ماند جرجانی و ایلاقی مینویسند که تدبیر صواب در علاج این مرض آنست که حفظ او نمایند تا بمقدار خود بماند و زیاده
نشود و در ریش نگردد و غذای سرد و تر بکار برند چون اسفاناخ و کدو و روغن بادام و هر وقت که آغاز علاج کنند اول بدن را از ماده سودا پاک باید کرد
و استفراغ درین علت بماء الجبن صواب تر بود و در هر چند روز چهار درم افتیمون در ماء الجبن باید داد یا در ماء العسل و اگر عوض ماء العسل افتیمون در هر چند روز
طبیخ افتیمون با سکنجبین آمیخته دهند صواب باشد و هر چه در علاج مالیخولیا مذکور شده و هر چه در علاج جذام خواهد آمد علاج این مرض ست و حرارت جگر با غذیه
موافق و اشربه و ضماد ساکن باید کرد و باعتدال باز آرند تا سوخته شدن خون باز دارد و ادویه محلل قوی را درین علت مضرت زیاده از منفعت بود [illegible]

ادویه معدنیه مغسول که تحلیل آن باعتدال باشد و سوزنده نبود و سود دارد و توتیای مغسول که با روغن گل طلا کنند ممکن بود که ماده غلیظ سرطان را تمامه تحلیل کند
تا هستگی خاصه که زود در یابند و علاج ازین نوع کنند و کمتر ازین آن که بران حال بماند و زیاده نشود و درین حکاکه سرب را که بآب کاسنی یا کشنیز یا کاهو بسایند و
توتیا و سفیداب و صبر هر یک اندکی در دسته و صلایه سرب سوده در ابتدای ظهور سرطان از سود مهم آنرا زائل میکند و گل مختوم و غیره که در قول شیخ گذشت با آب کاهو
یا لعاب اسپغول در دسته و صلایه سرب سوده طلا کردن بغایت سود مندست و نگذارد که ریش گردد و غوره کوفته ضماد کردن بر سرطان نهری تازه کوفته با قلیمیا ضماد کردن سود دارد
خاصه اگر حرارت و سوزش و ضربان باشد و گل ارمنی بسرکه حل کرده طلا کردن نافع و هرگاه ریش گردد خاکستر سرطان نهری و اقلیمیا هر یک جزو برد و قیروطی با روغن گل و حکاکه سرب
با آب برگ خرفه و آب برگ کاهو سوده با لعاب اسپغول طلا کردن سود دارد و طبری گوید که بسبب مرض لصق نظر کنند اگر آنرا قوت صالح باشد تنقیه بفصد کنند حتی که قریب بغشی گردد و
بر اغذیه مولد خون نیک مثل زیرباجات بلحوم جدی با حملان صغار و بچه مرغ و زرده بیضه نیم برشت و نبید خوش و مانند آن اقتصار نمایند و حفظ قوت او فرمایند بعد ازان
استفراغ باین حب کنند نسخه آن بگیرند خربق سیاه در شیر بز سه روز تر کرده خشک نموده ماهیزهرج حب الغار هر واحد سه طسوج حب النیل نیم دانگ شحم حنظل
یکنیم دانگ افسنتین رومی غاریقون هر واحد دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم نمک نفطی سقمونیا هر واحد یک دانگ دو شعیره کوفته بیخته بآب کرنب نبطی سرشته حبها
مثل فلفل سازند شربتی سه درم و ثلث لشوربای اسفیدباج هفت روز پرهیز دارند بعده این حب بخورند و بعد آن ده روز صبر کنند پس ازان با شربت مطبوخ
افتیمون نوشند بعده از شرب دوا باز مانند و بدن را راحت دهند و در ایام راحت اطریفل کبیر استعمال نمایند اگر مزاج او متحمل آن باشد استعمال او هر سه روز بوزن
یکنیم درم کنند و غذا خفیف تر انچه بران قدرت باشد و صالح تر و کمتر در کمیت باشد و قریب چیزی از فواکه نگردند این استفراغ دائم استعمال نمایند مگر آنکه مانعی ازان
باشد پس اگر ببینند که این معالجه دران اثر میکند و از حجم و صلابت او کم شود بران دوام نمایند و اگر این معالجه اثر نکند پس مس او باهن بران خطرست و بعض اطبا
ذکر کرده اند که عروق او بدماغ اتصال دارد پس اگر بدین اراده آن کرده اند که فضول تجاوز میکند بسوی او از دماغ از عروق دقاق و از سائر اعضا درست است و اگر
اراده عروق منتشره او کرده که متصل بدماغ اند غلطی کرده پس اگر انسانی بر قطع او اقدام نماید و بران جسارت کند آنرا قطع کند بطوریکه شرح آن میکنیم یعنی آنرا و حوالی او را
ضماد کنند بسوم روغن که تنقیه آن با سرب محکوک لعاب اسپغول و لعاب بهدانه کرده باشند و آنرا شسته خوب حل کنند تا مخلوط گردد و ضماد این چند روز متواتر کنند
تا آنکه نرم کند بعد ازان بپارچه درشت بمالند حتی که عروق حوالی او ظاهر گردد و غلیظ شود بعده ابتدا کنند در قطع عروق حوالی او و داغ طرفی که ازان آغاز کرده بعده ازان
آنرا بقصاره بگیرند و در قطع او استقصا نمایند حتی که استیصال آن گردد بعده موضع را بصوف که باین مرهم آلوده باشند پر کنند بگیرند زوفای رطبه و لعاب بهدانه و موم روغن
محلول بروغن بنفشه بیامیزند و در هاون کرده آب عنب الثعلب بران انداخته حل کنند تا آنکه خوب ازان جذب کند و قوت آن اخذ کند پس بدان صوف آلوده موضع
سرطان را بدان صوف پر کنند و اسفنج تازه در آب عنب الثعلب تر کرده بالای صوف نهند تا از خشک شدن منع نماید و انچه دران امر تجربه کرده ام بهتر آنست که
بر موضع هر روز شیر دختر از پستان عدو شند بعده آن مرهم نهند بالاش آن اسفنج تا آنکه موضع ریم کند و تحلیل ابتدا نماید و ریم در شیح بقایای او بگدازد و ازان پاک شود و موضع
خشک گردد و حذر کنند از آنکه او را مس نمایند بادویه حاده پس هرگاه مده کرد و موضع نرم شد صحت یابد الا آنکه زمانه صحت او بعید گردد تا آنکه انچه در عروق متصل آن باشد فانی شود
و خون صاف گردد و بهترین چیزیکه طبیب درین مرض عمل نماید احتراز و ترک اقدام بران باهن ست مگر هنگام ضرورت و اما چون سرطان مستحکم شود و در اعصاب مثبت گردد و حس
موضع باطل کند بسبب فرط صلابت و منع روح از سلوک درین بقعه علاج آن نیست و امید صحت او نباید داشت و هر مرض چنان نیست که علاج نزد انتهای آن کرده شود و
نه هر آنکه نزد ابتدای او معالجه نمایند بلکه بعضی مرض چنان باشد که در ابتدای او قبل ازانکه مستحکم گردد علاج او کنند مثل امراض سوداویه و بعضی آنست که نزد استحکام او
علاج کنند مثل نزول الماء در چشم و امثال این بسیارست پس این علت را چون در ابتدای او علاج کرده شود زیاده نشود و بزرگ نگردد و اشتداد نماید و علاج
این مرض در ابتدای او استفراغ بدن دائم ست و اقتصار بر اغذیه محموده و اکثر اطبا درین مرض غلطی میکنند زیرا که حدوث این و حدوث سلعه یکسانست و
تساهل از معالجه این میکنند تا آنکه مستحکم میگردد پس واجبست که طبیب هشیار باشد نزد جمیع زوائد یکه در بدن ظاهر شود و بخوف آنکه سرطان و داء الفیل
باشد و گاهی سرطان در بعض اوقات صلب شود حتی که عروق او کشیده گردد و چندان الم آرد که مریض را بیقرار گرداند و درین صورت باین مرهم معروف بمرهم سرطان

ضماد کنند نسخهٔ آن موم روغن بروغن بنفشه رسیده لطا سازند وبران اندک سفیداب اندک آرد ترمس پاشیده برهم زنند تا مختلط گردد واین مرهم معروف باقیروطی
سرطان آنرا نافع موم روغن بروغن بنفشه ساخته از آتش فرود آورده لعاب بهدانه شیرین واندک بیه گرده بزلی نمک دقاری زوفای رطب واندکی مهر سقوطری
بران اندازند بعد ازان تسقیه بآب جراده کدو یا آب برگ خلاف یا آب برگ خبازی دهند ومخلوط سازند وخوب حل کنند بعده بر سرطان بمالند هرگاه صاحب اورا
استفراغ وفصد کرده باشند تا موضع مسترخی نگردد وجذب ماده نکند واین عروق سرطان را نرم کنند واز تمدد منع نماید وچون نرم گردد المش زایل شود وصلابت او نیز باید

اورام ریحی ونفاخات عضلات

بدانکه ورم ریحی دو نوع است یکی آنکه ریح مخالط ومداخل جوهر عضو بود وملایم باشد وآنرا تهبج گویند دوم آنکه ریح مجتمع در موضع واحد در جوف عضو یا میان فضای
دو عضو بود وصلب باشد وآنرا نفخه نامند وبقول شیخ از اورام ریحی آنچه از بخار لطیف غیر متبلد بود مشابه تهبج ومانند آن باشد وآنچه از بخار ریحی غلیظ بود نفخه گویند
وآنرا منفعت بود ومثل زق منفوخ باشد وگاهی بضرب دست آواز کند وخصوصا چون در فضائی باشد که دران جمع گردد مثل معده وامعا ومیان غشیه محلل عظام
ومیان استخوانها واغشیه مطیف بعضلات ومیان عضلها وهمچنین آنچه مطیف با وتار باشد وگاهی در اغشیه متخلل نشود بلکه اعضا منفصله را تمزیق نماید ودران داخل
شود یا اندران متولد گردد پس محوج بتمزیق آن شود وریح باقی می ماند ومحتبس میشود بسبب کثافت وغلظ خود وبسبب کثافت عضو یکه محیط آن باشد وضیق مسام او
وگاهی انسان بر عضوی مثل زانو توهم ورمی محتاج بشگافتن کند پس آنرا بشگافد وریح صرف ازان برآید واز عجائب مشاهدات راقم انیست که حافظ فضل کریم را ورم
زانو عارض شده وهر بار که ورم را بجنبش میکردند آروغ بآواز بلند می آمد بعد چندی باستعمال محللات آن ورم زایل شد وآروغ نیز موقوف گشت وانیس گوید که گاهی
ریاح منفخه زیر جلد تولد می یابد وگاهی زیر صفاقات که بالای استخوانهاست وآنکه محیط بعضلات ست میباشد وگاهی این ریح در شکم میان بطن وصفاق جمع میشود
وآنرا استسقای طبلی نامند وفرق میان این ورم ومیان ورم رخو بسیار است که با وجودیکه درین انگشت فرورود اثر غمز او باقی نماند وازان آواز مثل
آواز طبل آید بالجمله علامت نفخه سبکی ورم وعدم گرانی ست وآنکه مانند مشک پر باد باشد واز انگشت فرورود وزود بحال خود باز آید واثر او نماند علاج بعد از
نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم تنقیه نمایند واستعمال گلقند وگلاب وعرق بادیان وشربت بزوری حار نفع دارد ومجرب کرلی شرط بر موضع ورم نهند وروغن بابونه و
نرگس وهفت برگ بمالند وجاورس ارزن را گرم کرده بدان تکمید کنند وسورنجان تلخ زنجبیل بابونه نمک طعام هر یک شش ماشه سوده در روغن بابونه وروغن نرگس
هر یک دو توله آمیخته نیمگرم بمالند وایضا سنبل الطیب بزر البنج هر یک نه ماشه سائیده در روغن گل سه توله آمیخته وضماد زعفران سه ماشه در سفیدی بیضهٔ مرغ
حل کرده ویا صبر یک توله مغز خیار شنبر دو توله در آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند وبالائش برگ بید انجیر سرخ بروغن گل یا بابونه چرب نموده بربندند وهرچه در علاج
ورم رخو برای تهبج مسطور شد بکار برند شیخ الرئیس مینویسد که آنچه مشابه تهبج باشد علاجش از جنس علاج او بود واما در علاج نفخه احتیاج بچیزی افتد که جلد را
متخلخل گرداند وآنچه اندران باشد آنرا تحلیل نماید وآنرا بر موضع تا مدت طویل مکث ممکن بود وآن مثل مراهم وادهان ومانند آنهاست وکمتر ازان سیاه سائله ومثال
آنست ولابدست که در غایت لطافت باشد تا بسبب لطافت اجزای او بعرض مفرط متمکن بود وگاهی احتیاج بوضع محاجم بغیر شرط آید تا نفخه را تحلیل کنند واز ادویه
موضعیه آن روغنهای گرم لطیف الاجزاست مثل زیت که دران چون سداب وزیره وبزور لطیفه مثل تخم کرفس وانیسون ونانخواه وشبت ومانند آن پخته باشند واز
مراهم محلله وخصوصا برای نفخه که در اعضای وتریه وعضلیه افتد انیست که بگیرند چرک دیوار حمام وبآب حل کرده در پاتیله انداخته بران آنقدر آب نادیده اندازند که دران
احتمال قوام مثل قوام گل باشد وجوش داده بدان لطوخ سازند وگاهی از شراب وآهک جوشانیده مرهم بسازند مرهم جید معتدل بگیرند زوفای خشک وبسایند
وبرقیروطی مرتب از موم زرد وروغن شبت بیاشند وازان مرهم لطوخ بسازند ونفخه که در عضلات بسبب کوفته شدن آن عارض شود واجب ست که از ادویه حاره
مفرطه وحریفه اجتناب نمایند تا عضو ازان متوحش نشود ونفرت نکند بلکه چون بمحللات معالجه کنند چیزی از مسکنات وجمع بدان مخلوط سازند ومثل این علاجات
بمثل منضج ست که در زیت حل کرده صوف زوفا دران ترکرده باشند واگر با حرارتی باشد بروغن گل صوف زوفا ترنمایند واگر زوفای رطب بروغن گل حل کنند
بهتر باشد واینهمه نیمگرم مائل بحرارت استعمال کنند ونگذارند که سرد گردد زیراکه سردی مثل این مضرست اگر در ابتدا از اشتداد درد باشد پس از روغنهائیکه دران تسکین درد باشد

مع منع ماده کرد در ابتدا باید استعمال کنند چون روغن بنفشه و روغن گل بانه کی روغن شبت پس هرگاه اندک خفت یابند در ادویه آنچه دران قوت تحلیل زیاده باشد آمیزند مثل نطرون و سرکه پس مثل خاکستر پس مراهم محلله مثل مراهم مذکوره ابن الیاس گوید که هر صباح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش با مغز بادام و یا هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا مزوره زیرباج با لحوم ماکیان و تیهو و از منفخات حذر کنند و تلطیف تدبیر نمایند و در نفخه در جلاب مذکور تخم سداب سه درم داخل کنند و غذا نخود آب مغز قرطم و عضو معلول را بر روغن بابونه و سداب بمالند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر واحد ده درم و در یک من آب بجوشانند تا بنصف رطل آید صاف کرده روغن زیت نیم رطل بران ریخته با امیت بجوشانند تا آب فانی شود و در روغن بماند و بر عضو بمالند خجندی گوید که هر بامداد شربت از تخم سداب و بادیان و نانخواه و تخم فنجنکشت هر واحد یکدرم با ده درم گلقند بنوشند و غذا حمصیه بلحوم فاصله و بر تناول معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و تریاق اربعه و دحمرثا هر کدام که حاضر باشد یکمثقال مداومت نمایند در روغن جند بید ستر و مانند آن بمالند و تکمید بار و جو و جاورس یا سبوس گندم و نمک کنند و خاکستر چوب انگور با آب برگ سمرو و طرفا و اهل سرشته ضماد نمایند و یا با آب رماد بشویند یا اسفنج بدان تر کرده تکمید کنند و طریق آن در علاج ورم رخو در قول جرجانی گذشت خضر گوید که نطول با بیکه دران سبوس گندم یا بابونه و اکلیل الملک و حلبه جوشانیده باشند بر عضو نمایند و در تهبج لطوخ بخولان در آب عنب الثعلب یا آب کشنیز کنند و اگر از ضعف جگر باشد علاجش در امراض جگر مذکور شد و عمده درین همه اصلاح غذا و تلطیف آن و حذر و احتیاط از برودت مفهوم ست بعضی متاخرین می‌نویسند که اگر تهبج در آخر تپهای بلغمی افتد و بر رو و پشت چشم و پاها پدید آید مار الاصول پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اذخر هر یک هفت ماشه بیخ کرفس اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه عنب الثعلب بادر نجبویه هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله مصطکی چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله چهار پنج روز داده تنقیه بدن نمایند و بعد از تنقیه شربت بزوری حار چهار توله در عرق اذخر نه توله دهند تا یک هفته و غذای شوربای مرغ یا نان خشکه و ضماد جدوار یا زرنباد در آب عنب الثعلب سازند و اگر سببش سوء مزاج جگر باشد علاج سوء القنیه نمایند و اگر از بخار یا بواسیر باشد تهبج که در سوء القنیه مسطور شده علاج او نمایند و اگر اسباب مذکوره نباشد و تهبج تمام بدن را شامل بود و فرق درین تهبج و استسقا آنست که درینجا تشنگی اصلا نمی‌باشد بخلاف استسقا که تشنگی در هر سه نوع آن لازم ست اول تنقیه بلغم نمایند بعده علاج خفیف استسقای لحمی بکار برند و شستن بمطبوخ اشترخار و کذا با آب خاکستر چوب انگور نیز زاب فاروقی و ایضا طلای تخم مورد در سرکه و گلاب و روغن گل نافع ست و بدانند که این مرض بی خلل جگر کمتر افتد و اگر با تهبج اندکی صلابت فم معده و قبض شکم و غلبه خفقان و سوء تنفس باشد فصد باسلیق کنند و روز دوم مغز خیارشنبر و گلقند و گلاب و عرق گاوزبان و روغن بادام دهند و بعد از آن اگر خشکی دماغ و بیخوابی باشد روغن بادام و خشخاش برابر بر تارک سر بمالند و اندکی در بینی و گوش چکانند و خمیره گاوزبان با عرق بید مشک و کیوڑه دهند و بخوردن حریره امر کنند

دبیله

عبارتست از ورم بزرگ حجم و رنگ آن مانند رنگ جلد بود و با آن درد نباشد مگر بسبب عروض عفونت در ماده یا باستعمال ادویه ذی حدت و نیز ورم کردن و در داخل او جائی باشد که دران مواد خبیثه جمع شود و طبری گوید که دبیله مثل دمل بزرگ ست مستدیر و مستطیل و گاهی منبسط بود و گاهی رنگ آن هم رنگ دمل باشد لیکن در اکثر مخالفت از دمل بود و برنگ جلد باشد پس اگر با ماده حاصله دران حدت بود با ظهور او الم بود و اگر ماده بارد غلیظ باشد الم کمتر بود و سبب دبیله از اغذیه غلیظه غیر نضیجه قلیل الحدت منسهت متولد از فساد غذا بسبب سوء هضم و تخمه یا اغذیه غلیظه که هضم نشود بجهت قلت حرارت و کثرت کمیت غذا در برودت کیفیت آن پس متعفن و فاسد گردد و چون ماده حار شود دبیله باشد پس آنچه از آن پیدا شود یا چیزی مثل روغن بود بنابرین که دران باشد و یا مثل عسل بود بنابر غلظ که اندران باشد و یا مثل پیه گداخته که جمود او محکم نشده باشد زیرا که قدرت آن ندارد که نضج یابد و ریم سفید رقیق بهم رسد و بهمین جهت آنچه که در دبیلات پیدا شود اجسام مختلفه بود مثل زگال و صوف و سنگریزه و ناخن و اشیای سیاه و نیلگون و آسمانی و اشیای شبیه بخزف و گل سیاه بدبو و مانند آن و ابو ماهر ازین ذکر کرده که در بیمارستان دبیله را شگافتند و از ان قطع مشابه زرنیخ زرد برآمد و از آن قطعه گرفته بر آتش نهادند و قطعه زرنیخ نیز بر آتش گذاشتند و بوی هر دو یکسان

بود و سببش آن بود که در ماده کیفیت زرنیخی در طبع او پیدا شده و حرارت ضعیفه دران اثر کرده پس زرنیخ دران پیدا شد چنانچه در معدن متولد میگردد و هر چه در دبیله
از انواع اجسام پیدا شود برین قیاس باید کرد و اما تغیر هضم و سوء هضم و تخمه از اسباب بسیار بود بعض آن مخصوص بجوهر و بعض آن مخصوص بکیفیت و بعض آن
مخصوص بکمیت باشد پس آنچه مخصوص بجوهر بود آنست که معده و آلات هضم ضعیف گردد و آنچه مخصوص بکیفیت بود آنست که کیفیت کیموس متغیر شود و آنچه
مخصوص بکمیت ست آنست که مقدار کیموس بیفزاید یا کم گردد و بدین معانی هضم فاسد شود و آنچه مذکور شد حادث گردد و ازین نوع گویند که دبیله با ورم و بلا ورم
بود و سببش ضعف هضم و سوء هضم ست یا بسبب کثرت اکل یا تناول اغذیه غلیظه یا ضعف معده و جگر یا هم یا فکر طویل که در مزاج قلب برودت پیدا کند
و بدان سبب فم معده سرد شود پس هضم ضعیف گردد و از تخمه رطوبات غلیظه از جهه در عضوی پیدا شود و این رطوبات گرد آید و آنرا از اجسام فاسد کند و برای
نفس خود موضع بسبب طول مکث او دران بهم رساند بعده رنگ این رطوبات متغیر گردد یا بسوی سفیدی و آنرا شحمیه نامند و یا بسوی زردی و آنرا عسلیه
گویند و یا بسوی سیاهی و آنرا عقیدیه خوانند بعد ازان درین رطوبت اجسام صلب مختلف که از جنس رطوبت باشد متولد گردد بلکه از جنس اصناف
اجسام صلبیه باشد مثل ریزه موی و پاره استخوان و قطعه خزف و ریگ و گچ و چوب و غیر آن که در قول طبری مسطور شده چون بشگافند دران این اشیا یافته شود
و بعض آن بسیار بدبو و بعضی بی بو باشد و مجندی گویند که ماده محدث ورم یا مجتمع در فضای مخصوص باشد و آن دبیله است یا چنین نباشد و آنرا اسامی
دیگر ست و ماده دبیله گاهی حار بود و آنرا خراج نامند و گاهی چنین نباشد پس باسم دبیله مختص گردد و گویند که از خواص دبیله است که با آن درد البته نباشد
و بر اجسام غریبه محتوی بود مثل دردی زیت و گل و غیر آن که مذکور شد و این اجسام از حرارت غریبی در فضول مختلفه متولد شوند که بعض آن از احتراق صفرا و
بعض آن از انعقاد او و بعض آن از انعقاد بلغم و از احتراق او و بعض آن از احتراق خون و بعض آن از احتراق سودا و انعقاد و غلظ او پیدا شود و علامت
دبیله آنست که جای غمز او کمتر فرو رود از جای غمز ریم و خون و مائل بصلابت باشد و انطاکی گوید که دبیله عبارت از اجتماع اغذیه زیاده از حاجت ست میان
صفاقات و تجاویف و این مجتمع را بسبب خامی او و میل او از مسالک طبیعی فاعل آن از حرارت ضعیفه منقسم گرداند بچیزی که مشابه گچ باشد اگر اصل و بلغم بود و
خاکستر اگر سودا باشد و خشت سوده اگر چون سوخته بود و زنگار اگر صفرا باشد و ریم اگر قریب از طبیعی بود و گاهی مشابه موی رشته و غیر آن باشد و سببش امتلاء
اغذیه و تناول اشیای خام و شرب آب بالای اکل قبل از هضم و قلت ریاضت و لزوم دعت ست و علاماتش ظهور نتو ست زیر جلد با سلامت جلد و استدارت شکل غالباً
و نرمی او و قلت درد مگر آنکه بر ماده لذاعه حاده محتوی باشد **علاج** اول تنقیه بلغم کنند بعد ازان ادویه ملینه محلله مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و از
لعاب خطمی و تخم کتان و حلبه و پیه گوزن و پیه مرغابی و روغن گل مرهم ساخته ضماد نمایند تا نضج یابد پس بشگافند و مواد ردی را بیرون آرند بعده ادویه مدمله را
بکار برند و علاج این قریب از علاج خراج ست سوای آنکه اخراج چیزی که در دبیله باشد در یک دفع نشاید بسبب کثرت آن و مخالطت روح بدان تا غشی نیفتد
بلکه استخراج ماده بدفعات کنند و ضماد نعنع بستانی با آرد جو پخته و کذا سرگین کبوتر با سرکه و عسل و کذا حرف و کذا حلبه و کذا عرق کشتی گیران بغبار آسیا سرشته
دبیله را بشگافد و ضماد خطمی با سرکه یا شراب پخته و کذا پیاز نرگس و کذا پرسیاوشان و کذا آرد جو با آب پودینه و عسل و کذا سیر سوخته نضج دبیله کند و طلای قند بعسل و
کذا اشنگ بز در شراب آمیخته تحلیل دبیله نماید و خوردن لبلاب پخته بروغن بادام یا روغن کنجد تازه و کذا ضماد برگ خیار و طاق کوفته نیز نافع دبیله است آنچه الیاس
می نویسد که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و گاو زبان هر واحد دو درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود با مغز بادام خورند و تنقیه
بابن مطبوخ فواکه نمایند که دران ترید و هلیله زرد و خیار شنبر و گلقند باشد و بهر تلیین طبیعت سنای مکی هفت درم بنفشه خشخاش اصل السوس و پرسیاوشان
هر واحد سه درم ترید خراشیده کوفته دو درم هلیله زرد هفت درم جوشانیده صاف نموده بنوشند بعد ازان تلطیف تدبیر نمایند و اگر با ضعف قوت باشد
جوجه مرغ در مزوره داخل کنند و دبیله را با دهان و شحوم و العبه ملینه منضجه و مرهم داخلیون ضماد نمایند و چون نرم گردد با آهستگی بشگافند و آنچه اندران باشد
بدفعات پاک کنند و بعده از فتیله کهنه پر کنند تا تنقیه آن تمام کنند بعد ازان الحام او بمرهم نمایند که برای اندمال قروح مذکور گردد و نوعی از دبیله است
معروف بدبیله منکوسه و او آنست که از زیر جلد بعید باشد و غائر عمیق بود و آنچه دران جمع شود در عمق جمع گردد و با آن درد و لذع باشد و علامتش

علاج دبیله است مع احتیاط و حذر از مسهلات قویه و استقصا در معالجه و اسهال چنانکه استفراغ بتدریج اندک اندک نماید انطاکی در نزهت
مینویسد که علاجش مبالغه در تنقیه است بعده تلیین و انضاج او پس شق و استخراج ماده و اگر چه بدفعات باشد بحسب قوت این تنقیات از مراهم پس
بعلامات و از الطف چیزیکه بدان پاک کنند صابون و بزر کتان و بزر قطونا و گندم خائیده و انجیر و ترطم(?) است و قسمی از ان دبیله منکوسه است که بحس ظاهر
نشود و در کمتر انست که مریض ازان سالم ماند و چون بشگافند موادیکه دران باشد ظاهر نگردد تا شگافته باستخوان نرسد و در تذکره گوید که استفراغ خلطی نمایند
که غلبه او معلوم شود و تحقیق گردد تولد ماده ازان بمناسب او و مرکب بسبب او و چون تنقیه یقین گردد نضج ماده او اولاً بطول مثل طبیخ بابونه و حلبه و
اکلیل الملک و خطمی کنند و عقب آن ادهان مرخیه مثل مسکه و روغن بنفشه و موم استعمال کنند بعده هر تخم ذی لعاب چون اسپغول و بزرکتان بربیت(?) نهند
پس اگر منفجر نشود بیخ نرگس بروغن گاو یا روغن سوسن و خردل بکار برند و اگر بشگافند باهن بشگافند و مبادرت باین نباید کرد بعده پاک کنند اگر قوت را امکان
آن باشد در یک دفع و الا بدفعات متعدده زیرا که ماده خارج نمیشود دیگر یا قدری از ارواح و چون پاک کردند بماء العسل بشویند و مرهم جاذب و منقی کهنه بر کنند و مرهم
داخلیون را درین باب شان عظیم است و معظم فائده نهادن او قبل از شگافتن بود و قسمی از دبیله آنست که آنرا منکوسه نامند و او آنست که بسوی باطن قریب تر
باشد و این چون بسوی باطن بشگافد هلاک کنند و گاهی بادویه مذکوره علاج کرده شود و بکشاید و ایضاً مآل او بموت باشد آنچه در عضو غیر مجوف بود و لب غلبیه(?)
سلامتی در بعضی صورت و از مجربات حشو او بصبر و مرداسنگ و روغن گاو است و با وجود این مبالغه در پرهیز از فرو هر چیز مسرد مثل خربزه و بعد کشادن و از بثور بالا
خصوصاً چیریب(?) بسبب تولید او ماده را واجب است بعده اگر ماده دلالت بر وجه بلغم کند مثل خروج او سفید مائل بغلظ و شفافیت تا با استعمال غاریقون و شحم حنظل و روغن
بادام و عسل کنند و یا بر سوداء مثل تیرگی و غلظ و غرابت اجسام خارجه بلزوم حجر ارمنی بمعجون اسطوخودوس نمایند که این را سر غریب است و یا بر صفرا مثل زردی و رقیق حاد صبر
دلبلیه(?) با آب بنفشه یا گلاب حب بسته بدهند و یا خون باشد فصد جانب محاذی کنند نه مقابل از روی خلاف و امین آن بخوف انجذاب ماده بسوی بدن
و از چیزیکه دبیلات را بشگافد اینست که ریشلات(?) را با روح بپزند تا مهر گردد و بر ان نهند و کذا سرگین کبوتر و تیک(?) بزر بعل(?) و در خواص ست که چون سنگی را
بر مواضع بیفگنند و بیش از انکه بزمین رسد بگیرند و در گردن صاحب دبیله بیاویزند فائده تمام دهد طبری گوید که بسوی آن نظر کنند اگر صلابت باشد نضج مراهم کنند اگر ازان
مانعی نباشد و استفراغ بدن او نمایند اگر قوت اطاعت او کند پس مطبوخ افتیمون یک دفعه یا دو دفعه بحسب حاجت و مقدار قوت و اقتصار بر اغذیه محموده کنند مثل تیهو و بچه
مرغ و دراج و اگر مدت نگذشته باشد فرورات(?) معمول بسرکه و شکر سفید دهند مانند آن دهند بعده نذر(?) کنند بموضعی که دران دبیله است پس اگر تضمید او جائز بود چیزیکه
آنرا نرم کند مثل پیه بط و پیه مرغابی و شرب بزو پیه خرس اگر یافته شود ضماد نمایند و واجب نیست که شحوم در نهایت حدت باشند مثل پیه شیر و پیه ببر و پیه عناق الارض چه گوید
که این حاد ترین شحوم است پس شحوم مذکوره سابق جمع کرده ازان موم روغن بسازند بعده بر آتش آنرا تسقیه دهند بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و بر هم زنند
تا مختلط گردد پس بر دبیله ضماد کنند تا نرم گردد و اگر باین دوا نرم نشود مرهم داخلیون که دران مرداسنگ و اسرب محکوک با آب شبت داخل کرده باشند ضماد نمایند
و اگر این مرهم آنرا نرم نکند باین دوا ضماد سازند بگیرند گندم مطبوخ بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و بیخ اشق بکوبند تا مثل مرهم گردد بدان ضماد
کنند که این خراجات صلبه را نرم کند و اگر باین نشود دیگر بگیرند اشق و زفت و علک الانباط و همه را با آتش در شراب بگدازند بعده بر پارچه طلا کرده بچسپانند که
این نرم کند و هر چه دران باشد بپزد و از آنچه دبیله را ضماد کنند برای نرمی شیرزق فارسی مطبوخ بگندم و جاورس مقشر است و بعد از طبخ در هاون بکوبند
تا مثل مرهم گردد بعده موم و روغن و بعض شحوم مذکوره سازند و بر آتش تسقیه آن بلعاب حلبه و لعاب بزرکتان نمایند بعده از آتش فرود آورده اندکی مر و سنبل(?)
بران اندازند پس با گندم مطبوخ مع شیرزق جمع کرده باریک و نرم بسازند بعد ازان بر دبیله صلبه ضماد کنند اگر سرما باشد گرم کرده و اگر گرما باشد همچنان تضمید او
چنان باید که یک روز ضماد نمایند و یک روز ترک کنند و اگر باین دبیله نرم نشود و متعرض شگافتن نشوند و نقل مریض ازان باید و هوا بمضاد آن از باید دهوا کنند و یا ترک
معالجه نمایند تا آنکه فصل مقابل آن فصل آید و بالجمله دبیله را باهن نشگافند تا وقتیکه نرم شود و ریم بسطح جلد بیرون آید حتی که حاس بدان احساس نماید پس هرگاه اراده
شگافتن نمایند بسوی موضع او نظر کنند اگر قریب قلب یا جگر یا خصیتین یا طحال یا معده باشد شگافتن او بطول نشاید از بعید ترین مواضع از عضو شریف

و آنچه دران باشد یک دفعه خارج نکنند بلکه بتدریج و روز بروز بدفعات بیرون آرند پس اگر آنچه ازان خارج شود شحمی باشد آنرا با پنبه کهنه تنها پر کنند و اگر عسلی باشد از پنبه و سرکه پر سازند و اگر نفطی یا صدیدی سیاه باشد با پنبه و سرکه و نمک پر کنند و همواره آنرا پر نمایند تا آنکه آنرا پاک کنند و بقدر اغور او نظر کنند و در یافت نمایند که آیا او بحجاب رسیده است یا نه پس اگر رسیده باشد احتراز نمایند و جهد کنند در نهادن رفادها و بستن بر اشکالی که ریم بسوی خارج بیرون آید و بر شکلی بخوابند که ریم ازان سیلان کند و منقطع نشود و مراهم مناسب هر یک استعمال نمایند و اگر بحجاب نرسیده باشد امید وار تر و سالمتر باشد و علاجش مرهم منبت لحم و جالی کنند و منضج بعد ازان مدمل دو اگر تر بماند و یا چرک کم نماید پس اگر چرک نماید شراب کهنه بنوشانند و اگر تر بماند مرهمی که دران قلقطار افتد علاج کنند و چون ابتدای تنقیه کنند مرهمی که دران کندر و زراوند و افلونیا و مانند آن استعمال نمایند و چون بهر دو لب او قریب شوند و از لحم ممتلی گردد ذرور خشک که معروف بسبز قوا و نست و آن گلنار و گل سرخ و دقاق کندر و مر باشد استعمال کنند که این غشا را صلب کند و از انتقاض منع نماید و زیادتی و کمی در علاج بحسب رای طبیب است و این علاج هر جنس دبیله است و از دبیلات نوعی است معروف بدبیله منکوسه و آن در اکثر احوال قاتل بود و البته نضج نکند و اگر بشگافند سوای خون ازان بیرون نیاید و چون بشگافند تا باستخوان رسد الجاریم برنگی که مذکور شد ظاهر شود و صدید غائر بود و گاهی غشای موضوع بر عظم را بوسیده کند و بغشای مستبطن اضلاع برسند و منکوسه بران نامند که ریم آن زیر آن میرسد و بسوی خارج او بیرون نیاید که بگشایند و علاجش همان علاج است که مذکور شد سوای آنکه واجب است که عنایت بمعالجه او بیشتر از اول بود و اگر دبیله رخوه باشد و دائم آنچه حوالی اوست آنرا متعفن سازد مضر نیست که حوالی دبیله را داغ متصل بلیغ دهند تا موضع سخت گردد و متعفن نشود و در فرق میان دبیله و میان دمامیل و خراجات بسیار است بعضی ازانست که مذکور شد و بعضی آنکه خراج و دمل را چون بشگافند دران کیسه نیابند و در دبیله وعاء و کیسه یافته شود و لهذا آنرا دبیله نامند و معنی او آنست که آنرا دو کیسه است زیرا که دبیله بمعنی کیسه است پس در یکی از دو کیسه آن زرد آب فاسد متعفن بود و در کیسه دیگر اشیا غریب با که مذکور شد مثل چوب زکال و ریزه ناخن و پشم و مو و مانند آن و واجب نیست که طبیب جسارت کند بر دبیلات نیز بر علاج آن مگر آنکه چون صاحب او را جودت قوت و صحت بنیه و حسن قبول برای معالجه دریابند و در مقاله بعض بصریین خوانده ام که واجب است که بحجمه بشرط یا قدح شوصه بر دبیله بیفکنند پس اگر بر بعض ازان غشی نشود امید صحت او باید داشت زیرا که وضع محاجم ماده را بسوی خارج بیرون آرد پس شگافتن سهل بود و گمان من آنست که ام بوضع محاجم وقتی اگر کرده اند که چون دبیله بر مواضع سلیمه از بدن باشد و آلوباهر معالجه دبیلات تلیین و تحلیل می نموده اند و ندیده ام که او اشاره بشگافتن البته کرده باشد

خراج

عبارت است از ورم حار کبیر الحجم با الم و ضربان که در آخر پخته شود و ریم کند و بقول بعضی فرق میان خراج و دبیله آنست که در خراج ماده اندک بود و در دبیله ماده بسیار باشد و شیخ الرئیس و غیره می نویسند که خراج از جمله دبیلات است آنچه از اورام حار ریم کند و اسم دبیله بر واقع میشود بر هر ورم که در باطن او موضعی فارغ باشد که بسوی آن ماده بریزد پس هر ماده که باشد دران بماند و خراج آنست که از جمله این حار باشد پس ریم جمع شود و گاهی ورم حار ابتدا کنند بجمع ریم و تفرق اتصال با طول و گاهی چنان ابتدا نکنند بلکه ابتدا کنند بابتدای اورام حاره صحیحه که او تحات [illegible] او دران متمیز بود و چون فلغمونی بعده امر او نزد منتهی مؤول گردد بریم یا باخذ اخلاط مخاطیه و جصیه در سلعه و شعریه و غیر آنها و با وجود این بعضی اطبا ورمی را که دران اخلاط ازین جنس باشد باسم دبیلات مخصوص کرده اند و حدوث این خراج از ماده غلیظ بود که طبیعت آنرا بسوی عضوی دفع کند پس ممکن نیست که در جلد نافذ شود و بطریق بخار یا عرق ازان تحلیل گردد و نه ایضا آنرا لحم تشرب کند که ترحل پذیرد چنانچه در استسقا بلکه اتصال عضو متفرق گردانده بسبب غلظ خود تفرق ظاهر و در خلل آن متفرق ساکن گردد و در اکثر او ابر تیر ظاهر شود و خصوصا اگر ماده حاد باشد پس آن خراج آغاز متعفن کند و لحم حوالی خود را بسبب حدت و عفونت خود پوسیده سازد حتی که ریم جمع شود پس آن ریم نضج یابد پس منفجر گردد یا فساد جلدی که برانست و تاکل آن و گاهی احتیاج شود بتقویت در انضاج و انفجار منضجه و مفجره و گاهی حاجت آن نیفتد و هر قدر که خراج ارتفاع شدید تر و سرا و تیز تر و سرخی و گرمی سخت تر بود دلیل حدت او و حرارت شدید تر و آن در نضج و تحلیل و انفجار سریع تر باشد و خصوصا بلند باریز صنوبری شکل مثل دمل بزرگ و آنچه خلاف این یعنی پهن و فرو رفته کم سرخ بود و آن غلیظ الماده ردی مائل بسوی باطن قلیل الوجع ثقیل الحرکه باشد و دیر پخته شود

و چون سر کند زخم آن کشاده بود و اکثر آن باشد که چند جای سر کند و آخر یکی شود و ردی تر ازین آنست که انفجار او بسوی باطن شود پس بر هر عضو که بگذرد آنرا فاسد کند و ازین قبیل ست که بسوی جانبین مندفع شود و هر عضو قابل آن نیست که دران خراج حادث شود چنانچه در مفاصل خروج خراج نادر باشد پس اگر در آنجا خراج بر آید امر عظیم باشد و ماده سخت مفرط بود و بدترین و خبیث ترین خراجات آنست که بر اطراف عضله کثیر العصب قوی الحس بر آید که الم و رم او بیشتر باشد و خراجات مختلف باشند در مدت نضج ریم آنها بحسب اخلاط در لطافت و غلظ او و مزاج در حرارت و برودت و اعتدال او و بحسب فصل و سن و جوهر عضو خراج نضج نیابد و ماده که اندر آنست مستحیل بریم نگردد بسبب قلت حرارت غریزی در عضو و بسبب غلظ جوهر ماده و گاهی در باطن نکشاید و بحس ظاهر نشود بسبب غائر بودن ریم در گوشت و یا غلظ جلد یکه بر آنست و گاهی بر نضج ریم واقف شوند بسرعت و گاهی واقف نگردند بحسب جوهر او در غلظ پس بسرعت نرم نشود و اگر نضج یابد و در رقت بیش بسرعت نرم گردد و بحسب لحم که بسیار یا اندک بران باشد و اسباب خراج دو نوع بسوی ریم امتلا و کثرت ماده و فساد آنست و اسباب این اسباب و تخمه و ریاضات ردیه است و امراضیکه با استفراغ ظاهر بحران نکنند و آفات نفسانی از غموم و هموم مفسد خون و نوعی از خراجات است که آنرا طرمیسوس نامند و آن خراجیست که منفجر شود و زیر او شبیه بلحم جدید بیرون آید بعده ازان ریم بار دیگر ظاهر گردد و قسمی از خراجات است که آنرا تین گویند و آن خراج قرمی ست مستدیر سرخ که صاحب او از تپ خالی نباشد در اکثر امر و حدوث او در اکثر امر در سر بود و گاهی در غیر آن حادث شود و سببش خون سوداوی کثیر المقدار که رطوبات بلغمی بدان آمیخته باشد پس قوام ماده و رنگ آن و نضج آن مختلف بود **دلائل** خراج بودن ورم و جمع ریم زیادتی گرمی موضع ورم و سختی آن و ضربان و اشتداد وجع و احساس تمدد مفرط ست **دلائل** نضج کامل ماده خراج و پختن ریم علامت نرمی ورم و فرو رفتن او زیر انگشت وقت لمس و سکون شدت درد و ضربان و ظهور اندک خارش در او

احکام ریم

با آنکه ریم جید آنست که سفید و هموار بود و آنرا بوی بد بسیار نباشد زیرا که سفیدی ریم دلیل قوت طبیعت ست و همواری قوام دلالت کند بر آنکه طبیعت در ریم فعل مستوی و تصرف تمام کرده آنرا نیک پخته و ریم متفق الانفعال از قوت هاضمه است و فعل او در عاصی و مطیع مختلف نیست و عدم شدت بوی بد دلیل بعید تر بودن او از عفونت و لیست و ریم ردی آنست که بد بو باشد دال بر عفونت که آن ضد نضج ست و دلالت بر اشتداد حرارت غریبی و عصیان ماده از قبول نضج متساوی کند و چون ریم مختلف الاجزا در الوان و قوام بود آن نیز از جنس ردی مخالف جید باشد و اگرچه در روایت مثل ریم بد بو دال بر عفونت نیست و هر ریم که در بدن حاصل شود آنرا لابد ست از عفونت بسبب فعل حرارت غریبی و یا نضج یعنی طبخ ماده ورم و یا بتر بسبب ضعف حرارت غریزی و عدم حدوث حرارت غریبی دران و درین هنگام مستحیل بکیفیت ردی گردد و یا استحاله بنوع دیگر صحیحی گو یا خراجی که جمع شود دران مباین گردد اجزای عضو که باهم متصل بود حتی که فیما بین آنها انفصالی بهم رسد و این یا عقب مرض دیگر باشد و یا بغیر تقدم مرض دیگر بود پس اگر عقب مرض متقدم باشد آن مرض یا فلغمونی مفرد و یا فلغمونی مرکب با حمره بود و اگر بغیر تقدم مرض دیگر باشد این نیز تولد ماده در بعض اعضا یا انصباب او از عضوی دیگر بسوی آن بود پس تفرق میان اجزای آن کند حتی که دران فضا پیدا شود و دران آن ماده جمع گردد و آن ماده اگر رطوبت باشد چون مدت بدان طول کند بانواع مختلفه متغیر گردد و دران اجسام شبیه بسنگ و ردی زیت و دردی شراب وغیره که در دبیله مسطور شده متولد شود و خراج که جمع گردد اگر در باطن بدن باشد و لاسیما در عضوی از احشا معرفت او دشوار است و اگر در ظاهر بدن باشد معرفت او بلمس و بر آنچه لمس ادراک او نماید از خاص بلمس چون بران غمز کنند و گاهی جای غمز خراجاتی که جمع گردد مختلف بود بحسب نوع رطوبتی که دران مجتمع شود مثل رطوبت رقیق در ریم و خلط لزج مخاطی و عسلیه و رم و علقه و هر واحد ازین بلمس و غمز مدرک گردد و مؤلف خلاصة التجارب می نویسد که هر خراجیکه پدید آید و باز گردد نیکو نباشد و هر خراج که بر محلهای گوشت دار افتد بهتر باشد جهت سرعت قبول نضج و اندمال و هر خراج بحرانی که محل آن کشاده تر شود اولی بود جهت تمام آمدن ماده مرض مقدم و هر خراجیکه کم صلابت بود بهتر باشد و زود تر پخته شود علاج در اول امر فصد کنند و مسهل بار دهند و اگر خراج در اطراف بود و مانعی از قی نباشد قی بهتر از مسهل نوشته اند و از ماکولات غلیظه ردیه پرهیز کنند و بتقویت قوت پردازند و نزد جمع شدن ریم تضمید بمنضجات حقیقیه که دران با وجود حرارت تغریه نیز باشد مثل خطمی و بزر کتان و انجیر خشک و موم و زیت و کندر و زعفران نمایند و نطول آب گرم سازند و نزد ظهور علامات نضج و نرمی ورم اگر از خود شکافد و انفجار او با دویه مفجره اولی است

والا شگافته دهند وانچه دران باشد بدفعات بیرون آرند اگر ماده بسیار باشد بعده از پنبه کهنه پاک کنند و مراهم مدمله مرتب از مثل سفیداب و توتیای کرمانی و گلنار و مازو و دم الاخوین و انزروت مندمل سازند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که چون خراج بجمع ریم ابتدا کند باید که نظر کنند پس اگر رسید تحلیل ماده و قدرت بران طمع در منع او از بودن ریم باشد استعمال اشیای محلله کنند و اگر طمع در تحلیل ماده نباشد اشیای منضجه استعمال نمایند و چیزهائیکه در تحلیل او و منع او از ریم استعمال کرده میشود آن ضماد معمول از نان گندم ست چون طبخ او بکثرت نمایند و ضماد مرتب از آرد جو مطبوخ بطبیخ انجیر خشک پس اگر با وجود استعمال این اشیا جلد آن موضع متمدد شده باشد بران شرط غیر عمیق زنند بعده بران ضماد دیگر از آرد جو مطبوخ افکنده نهند و اگر ببینند که ورم کمتر از انچه باید بتحلیل میشود و بدانند که آن محتاج تحلیل بیشتر ازین مقدار است پس با انجیر ادویه تحلیل آن نهایت بیشتر باشد مثل زوفا و بودینه کوهی و زرنباد نیز بندند و اگر ببینند که ورم میل بصلابت کرده باضماد بیخ قثاء الحمار و بیخ لوف و کتان و بیخ خطمی نیز بندند و اگر در تحلیل او طمع نباشد و او را اشیای مسکن وجع مثل قیروطی معمولی بعقیده الگور استعمال کنند بعد از ان اشیای منضجه مانند نطول آب نیمگرم و زیت نیمگرم و ضماد مرتب از آرد گندم و آب و زیت باعتدال نضج استعمال نمایند و چون ریم کامل گردد خراج را شگافند پس اولا با شیائیکه تنقیه و غسل نماید مثل ماء العسل علاج کنند بعد از ان بحسب ملاحظه حال زخم معالجه فرمایند و این چنان باید که اگر زخم سلیم از ورم حار باشد باید که در علاج بشی ء بهی که تخفیف نماید بغیر سوزش بدون قبض شده باشد مثل مرهم مرتب از شراب و استخوان سوخته و قلقطار استعمال نمایند و تو علی سینا گوید که اما استفراغات و انچه بدان علاج اورام در اوایل آنها کنند مگر آنکه خوف رجوع ماده بعضو شریف باشد چنانچه بیان کرده ایم و چنانچه جهال فران غلطی میکنند پس امریست که دران خراج حار و اورام حاره و غیر خراجیه مشترک ست و از تدبیریکه بدان مخصوص ست آن تحلیل ماده ایست که دران جمع شود و این بر دو وجه است **یکی** از ان تدبیر جاری مجرای ست چون بفضل بسیار خارج از اعتدال نباشد و او آنست که حیله در انضاج ماده ریم و در گشادن او و بعد از ان باید کرد و آنکه رعایت قوت و حفظ او نمایند تا وجع و انفجار دفعة آنرا ساقط نکند بلکه واجب ست که رعایت کنند طبیب احتمال او را که چگونه تقویت قوت و حفظ آن نماید بانچه معلوم ست و باید که ضماد بدیه را باغذیه جیده غذا سازند مگر آنکه خراج در حشا باشد پس بضرورت حاجت به تلطیف غذا آید **دوم** تدبیر خارج از صواب بسبب ضرورت حال او آنست که چون ورم عظیم باشد و خراج در عضو عظیم خود مجاور از اعتدال و خوف استعجال امر در انتظار نضج اندران باشد و یا دانند که قوت با انضاج ماده آن وفا نکند و اگر تدبیر انضاج کنند آن منجر به تاثیر غیر انضاج خواهد شد پس از شگافت چاره نباشد مع احتیاط رسیدن آهن با عضای کریمه قریب خراج که در شکافتن حدید با آن خطر ست و همچنین هرگاه معلوم کنند که ماده چنان غلیظ ست که نضج نخواهد یافت و یا خوف کنند که حرارت غریزی در عضو چندان قابل نیست که نضج نخواهد کرد و یا خوف نمایند که آن بسبب قلت خود و حالت ماده بغیر انضاج حقیقی خواهد کرد و یا خراج قریب مفاصل و اعضای رئیسه باشد پس خوف ناسد کردن او اعضای متصله آنرا باشد و اگر تدبیر انضاج با دویه مفرحه با منضجه کنند بعید نبود که مغرقه نفوذ نسیم را در منافذ منع کند و منضجه حرارت ضعیفه را حرکت دهد و این همه بر تعفین عضو اعانت نماید پس امثال این امور لابد ست از شرط غائر و شگافتن عمیق بعده عقیب آن ادویه که در غایت تحلیل و تخفیف باشند بکار برند و واجب ست که شگاف و شرط در طول لیف عضله عضو بود مگر آنکه اراده بطلان فعل آن عضو از خوف توسع تشنج باشد پس لیف را در عرض قطع کنند و سالم مانند از انچه خوف برد و اکثر طول لیف با طول بدن بود مگر در اعضای مخصوصه مثل الیاف زیر بغل و کنج ران که بعرض واقع ست و همچنین اکثر طول لیف با چینها و شکنها یافته میشود مگر در اعضای مخصوصه مثل پیشانی و نزدیک عضو شگافت داده و شرط زده آب و روغن و چیزیکه دران شحم باشد نباید کرد و اگر چاره نباشد از شستن آن با آب و عسل یا آب شراب یا سرکه ممزوج بشویند پس اگر ورم و التهاب بعد شگافت اشتداد نماید بعد بس مقشر ضماد کنند و اگر این حاجت نباشد لطخات و مراهم استعمال نمایند و بدانند که این شگاف مع ادرار دم کرده باشد و لیکن چون از ان شکاری نباشد چاره نیست و اولی آنست که بران صبر کنند تا آنکه موضع لحمی قلیل العصب و عروق نضج یابد و باید دانست که خراج صنوبری کثیر النفع تیز کمتر محتاج بشگافتن قبل النضج و بعد آن

تدبیر انضاج خراجات ظاهری

واجب ست که حرارت ادویه منضجه او قریب از حرارت بدن باشد و آنرا اندک تغریه بود و ازین در اول درجات نطول آب نیمگرم ست و تضمید بآرد گندم یا جو و گندم خائیده درین بهتر ست و نان آب نیمگرم زیت یا موم و زعفران دقاق کنند و زفت بروغن گل یا پیه خنزیر و یا ضماد خطمی و بزرکتان و ایضا انجیر خشک شیرین فربه تنها یا با دیگر خصوصا چون دران زوفا و صعتر بری داخل کنند یا با پیه دران این هر دو با اندک نمک پخته باشند بیامیزند و گاهی دران پیه بار دخن زیاده کرده میشود و قوی تر ازین معرفت با علک البطم ست و ادویه مرکبه از مومیز و میعه و قنه و مرولادن و راتینج و صمغ و مصطکی و زوفای رطب و بیخ قثاء الحمار و بیخ دم الاخوین و مرهم جالینوس

بروغن سپید انجیر بقیر و موم و خصوصاً چون آن موم را در زیت بگدازند و همچنین دیاخلون و مرهم باسلیقون ازین ادویه درین باب دوائی است نافع تر و قیشیا باشق بست که بران نهند تا انگاه خود بشگافد

تدبیر خراجات ظاهری بعد نضج

چون خراج غلیظ الجلد بود و با وجود نضج امید انفجار او نباشد و نزدیک آن عروق و اوتار و عصب باشد پس واجب است که بشگافند و شدید ترین آنست که قریب مفاصل باشد و در آری شگاف موضع ریم را بجویند و جهد کنند که شگاف با سفل واقع شود مگر آنکه ممکن نبود و اگر بر خراج سمین باشد بقدری که ریم ازان برآید بشگافند تا سمین بسوی خود ملتزق نگردد و اگر موضع خراج نحیف باشد جلد آنرا در طول بشگافند و بدانند جائیکه دران ریم باشد بحس ظاهر شود و خصوصاً چون بانگشت تحسس نمایند دلالت باشد بانگشت دست دیگر کنند که آیا چیزی از تحسس مندفع میشود و موضع ریم ظاهر گردد از میل رنگ او بسفیدی و تا که نضج نیابد مائل بسرخی باشد و گاهی جای ریم مائل بزردی و سبزی بود و اگر ریم جید نباشد و معتمد لمس است نه بصر لیکن بصر معین او بود و واجب است که در شق خطوط طبیعی را از چینها لازم نمایند مگر نزد ضرورت در اعضائیکه وضع لیفت آنها در طول مخالف وضع شکنها باشد پس اگر اتباع شکنها در شگافتن خراج پیشانی نمایند جلد پیشانی بر روافتد بلکه این محتاج آنست که مخالفت چینها نمایند و اما در مثل بن ران واجب است که شگاف همراه شکنها در عرض جلد دهند و چون خراج را بشگافند و اخراج نمودند چیزی را که مانده است باید که بمهارت بالصاق جلد با لحم او کنند تا خشک شود مثل خرقه و صلب نگردد و چنان شود که ملتصق نگردد و دران جای خلا حادث شود که آن همواره ممتلی گردد و مثل خراج اول عود کند و هر قدر که پاک کنند باز ملی گردد و در حقیقت از جنس ناصور شود و قبل ازان که الزاق او نمایند فی الحال باید که آنرا پاک کنند و اگر حاجت آید که بر سبیل خرقه در شبت جید دران داخل کنند و بدان پاک نمایند و بعد از سیلان الزاق او نمایند و بعدما به بر بندند بنحویکه در رباط کهوف و قروح غائره مذکور گردد صواب جید باشد و واجب است که در شگافتن رعایت شرائطی کنند که ریم مرگی دارند بعد شگاف از نضج تر موضع و بحجم تر و بعیده تر از عروق و شرائین و اوتار نمایند و بدانند که شگاف مختلف بود بحسب مواضع چنانچه اطیلس گفته که خراج اگر در سر باشد بشق مستوی شگاف نمایند از پستی تا نیم نبات شعر و اگر در موضع چشم باشد مقوب مشابه وضع چشم و اگر در بینی عارض شود مستوی بقدر طول بینی و اگر نزدیک چشم باشد هلالی شبیه بسر هلال و کجی او بسوی اسفل بود و اگر در فکین و پس گوش باشد مستوی الطول و اگر در ساعد و مرفق و بازو و انگشت و ران و ساق باشد همه در طول و همچنین از عضل شکم و پشت و در کنج ران و بغل شگافی کنند که از عرض نیز اخذ کنند تا ناصور نگردد و اگر قریب ران یعنی در سرین باشد مستدیر مقوب و همچنین انچه قریب مقعد باشد و در پهلو در اضلاع بورب و در اضلاع هلالی شکل منحرف و اما در خصیه و قضیب مستوی در طول بشگافند و مداوم حریص باشند بانکه شگاف شتالع شکل کیادی باشد انچه قدر رستابران باشد و حفظ از رسیدن او بعصب کنند و ایضاً واجب است که مداوم تفقد وضع لحم موضع و لیفت عضله نمایند زیرا که ما حریص هستیم بر انکه شگاف با تساع موضع اندک باشد تا قطع حادث نشود و لیکن موضع التحام حسن و غیر وحشی باشد لیکن در هر حال اهتمام نمایند که شریان یا عصب یا عضله بگیرند

شگاف بحسب خراج

اگر کوچک باشد چیزیکه دران بود از موضع سیلان کند پس شگاف دران موضع نمایند و اگر بزرگ باشد شگاف بین بین دهند بعده انگشت سبابه یا میل دران داخل کنند و آنرا بشگافند بنوعیکه تا سر او منتهی گردد بعده ایضاً در شگاف ثانی داخل نمایند و علی هذا حتی که بران آید و اگر خراج را موضع مستقل باشد و ممکن بود اخراج چیزیکه دران باشد شگاف دران موضع دهند و اگر مستدیر باشد و او را شکلی بود که انچه دران باشد از یک شگاف خارج نشود شگاف در اسفل او در دو یا سه موضع نمایند بقدریکه بدانند که هرچه دران مجتمع گردد فی الحال سیلان کند بعضی گفته اند که چون خراج در مفصل یا عضو شریف یا موضع او قریب استخوان یا غشا باشد در شگاف قبل از استحکام نضج او عجلت کنیم تا که ریم چیزی را از آن اعضا فاسد نکند گوئیم که این تدبیر و تثبیت که چاره از شگاف نباشد پس اگر اسپید باشد که آن خود بخود بشگافد شگاف ندهند و همچنین اگر امید باشد که آن با دویه منفجره بشگافد کرد ادویه منفجره دوائی یافته شود که قائم مقام شگاف باشد و بسیار باشد که جلد آن بشگافد و یا اندک از ان بریزد پس بران شیر نهند تا که خالص تر باشد و اما خراجات سلیمه که دران بسیار رداءت نباشد مثل آنرا آب گرم نضج و انفجار نمایند و اما خراجات عفنه ازان ضرر شدید یابد بسبب انکه آب گرم بسوی آن جلب ماده نماید و چون بینند که خراج را آب گرم اصلاح داده پس وقت بدارند

مفجرات ظاهری

به انکه تشمیل بیخ نرگس بر ورم صعب را می شگافد خصوصاً با آب عسل و روغن سوسن جوشانیده باشند یا بیخ قصب تازه بعسل سرشته و یا زفت خشک یا خانه زنبور عسل با موم و

و یا بگیرند موم و زنبق و روغن گاو هر واحد یک رطل و زفت خشک و عسل هر واحد نیم رطل [illegible] و زیت قدر کفایت و دوا الثوم بسیار نیکوست و یا بگیرند اشق [illegible]
چهار عاقرقرحا مثقال و کبریت زرد و سه شقرون سه جزو از آن مرهم سازند و آنچه تجربه کرده ام اینست که بگیرند مغز پنبه دانه و جوز بوا و خمیر و کرنب پخته و پیاز پخته و خردل و سرگین کبوتر از آن ضماد
سازند پس بسرعت بشگافد و ایضاً دا خلیون و لعاب خردل کم اخته و صابون با خمیر سرشته و از ادویه مفجره قائم مقام شگاف اینست که مرهم مرتب از عسل بلادر و زفت رطب مساوی
بر آتش جمع کرده بر خراج تا نیم روز بدارند پس آن را بشگافد و ایضاً آنچه قوی است بگیرند اشخار و آهک آب نارسیده پس در آب چندانکه آب بر سر او ایستد تر کنند و جوش داده
صاف نمایند و درین آب سه بار تکرار اشخار و آهک نمایند پس بگیرند و در ظرف مس کرده بر آتش نهند تا نمک منعقد گردد و بگیرند ازین نمک اندکی و چهارم حصه او نوشادر و در لعاب
حرمل و شحم حنظل یا در آمیخته استعمال کنند و یا بگیرند زرنیخ و سائیده با زیت کهنه آمیخته بر آتش ملائم گذارند تا همه منحل گردد پس مثل مرهم سائیده ضماد نمایند خصوصاً
چون در آن چپال بازه یا سرگین گنجشک یا سرگین بط داخل کنند بعضی اطبا کیلج ذکر کرده اند و از ادویه محلله هر دوای حار محلل را بر عضو دربایند و از دو مرتبه تکرار نمایند و تسخین عضو
و تحلیل او بکمادات و اشالی آن از آنچه در آن رطوبت حار باشد و بر قدر یکه تحلیل شود تکرار وضع دوا و تکمید کم کنند و واجب است که تدبیر از ادویه ملینه خالی نگذارند حتی که سختی او نرم شود
اگر سپید اگر دد و ورم منجمد نگردد و پس اگر ورم زائل و تحلیل شود و صلابت باند استعمال ادویه ملینه تنها واجب است و ادویه ملینه ورم ادویه محلله است مثل بوره و خردل و سرگین
طیور و زرنیخ و آهک و فرفیون و امثال آن کنند و علک البطم و مصطکی و دبق آمیزند و با سرکه و زیت کهنه جمع کنند و دوا مرتب بتوم و دو امرتب با قحوان و دوا مرتب از عاقرقرحا
و سعتر و بورق و عسل و فلفل هر واحد. ازین موضع را بآب گرم صاف کنند و دوای با رتشیشا و نسخه آن اینست بگیرند حجر بارقشیشا دوازده درم اشق مثل آن و آرد باقلا
شش درم و با تیل خ رطل آمیخته بجلاد مطبوخ سازند و بر ورم نهند و بگذارند تا آنکه از خود بیفتد و باید که فی الفور استعمال کنند که آن بسرعت خشک گردد و این دوا
مرتب از نوشادر بگیرند نوشادر یک جزو و بارزد ربع جزو و مرداسنگ یک جزو و ثلث جزو و زیت کهنه یک جزو و دو ثلث جزو از آن مطبوخ سازند و چون ادویه نفع نکنند
احتیاج بشگاف یا داغ افتد چنانچه سابق ذکر کردیم جرجانی گوید که اول استفراغ باید کرد و ماده را بجانب مخالف جذب نمایند چنانچه در علاج اورام حار معلوم شده لیکن
احتیاط باید کرد تا بسبب استفراغ و جذب ماده بعضو شریف باز نگردد و بعد از آن تدبیر پزانیدن ماده باید کرد و حفظ قوت باغذیه ستوده کنند و دوای مرتب از عاقرقرحا و ...
و کذا دوا مرتب از نوشادر باقی ورم را تحلیل کند و جراحت را پاک نماید از بیرون طلا کنند هر دو در قول بوعلی گذشت و کذا دیگر تدابیر ابن الیاس گوید که در اول امر فصد
و اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب کنند بعد از آن تنقیه بدن و استفراغ ماده محترقه آن و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید از هر یکی
هر واحد ده درم بنوشانند و غذا امرورده ماش مغز بادام و چون اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس استفراغ بدن از اخلاط موجب او نمایند و بر موضع ورم تضمید بمنضجات کنند
پس بشگافند مجوسی گوید هر گاه تضمید خراج بخربای مطبوخ بار و عن گاو کنند نضج نیک نماید و ایضاً انجیر بروغن گاو پخته ضماد کنند و یا تخم بید انجیر و کنجد باریک سوده با آب
سرشته بر خراج بچسبانند پس اگر در ورم عسر النضج معلوم شود حقیقتنا مطبوخ بروغن کنجد گرم ضماد کنند و هر گاه سرد شود تبدیل آن نمایند که این نضج دمامیل و خراجات کند
و ایضاً چون پیاز با آب پخته باریک سوده بروغن زیتون بجوشانند و گرم بر ورم نهند نضج ماده و جمع ریم کند و چون بعد نضج نکشاید شگاف دهند و برین مثال
تدبیر سائر اورام که محتوی بر مواد باشند. و آنرا البطا نامند جاری میشود خصر گوید که سرگین گاو را چون با سرکه آمیخته بر خراجات حاره نهند تسکین آن نماید
و استاد من گفته که چون صاحبان اورام را به بینند که اورام ایشان ریم میکند پس بگذارند تا هر چه خواهند بخورند و بنوشند و پرهیز بسیار نکنند تا ماده زیاده
شود و ریم جمع گردد و چون بینند که ریم نمیکند بلکه تحلیل شافی ست پس پرهیز کنند و بدپرهیزی نکنند تا ماده زیاده نشود و تحلیل ضعیف نگردد و ایضاً گفته که کثرت شورباها
و میوه های تر در فرخ نکنند تا ریم زیاده نگردد و نه کثیر غذا کنند یکبار بلکه امر متوسط باشند و ایضاً گوید که استعمال مسهل بعد انفجار ورم یا اراده انفجار جائز نیست پس اگر
طبیعت ایشان منقبض باشد بحقنه لین تلیین نمایند نه با دویه مسهله بهاء الدین منولسید که بعد تنقیه بپزانیدن ماده مشغول شوند و چنان رعایت کنند که عرض
دوای ضماد منضج کمتر از عرض خراج بود تا خراج پهن نشود و جای بسیار را پخته خراب نکند و میانگاه و محل برآمده خراج راسعی باید کرد تا زود پخته شود و در ابتدا از رادع
با منضج ضم کرده استعمال کنند تا جذب و میل مواد و خام ماندن و دیر پخته شدن حاصل نشود و بعد از آن منضج بغیر رادع بکار برند و اگر مریض بعد تنقیه مداومت
حب الشفا یا حافظ الصحة نماید تا ریختن خلط بمحل مرض و تعفن آنرا منع کند و قوت را نگاه دارد و الم را کم سازد و صاحب آنرا از آن آگاهی نباشد بهتر بود بلکه واجب

وگاه باشد که ماده غالب نخته باشد در محل علت و جای آن و صلاح پزانیدن آنجمله بنا باشد اگر لختی بسر با کی آنرا شرط زنند چنانچه در حجامت میکنند تا اندک ماده آن انجذاب
وقع گردد انگاه مراهم محلله نهند مناسب بود و روز تو چسپانیدن بر حوالی مرض عظیم نافع آید و آنجا که محل علت از رنگ متغیر نگردد جز بلوانا حنین و دیگر کاری چاره نباشد
و مخفی نماند که خراج حقیقت از اصناف فلغمونی ست و مراعاتیکه در تدابیر آنجا بحسب اختلاف و اسباب سابقه و بادیه وغیره مذکور شد جمله را با دستورهای اینجا نیز
مرعی باید داشت و اینجا اهتمام در پزانیدن بیشتر باید کرد و آنجا اهتمام در تحلیل و غلامی راتب گرفت حضرت استاد و را بر ناشتا حب الشفا در آب معصور انار داد و نیم
و نیم شب عرق آمد و خراج بر ساق او ظاهر شد و وقت عصر حضرت شان تیزاب گرم کرده بسر چوب بر سیاه نگاه آن خراج قطره قطره نهادند و آن هر لحظه بزرگتر میشد چنانچه
در ساعت نجومی مقدار نیم آثار محروطی بر آمد و تکرار تیزاب بدستور میکردند و در ساعتی دیگر بشگافت و خون و چرک بیرون آمد و همه عوارض زائل شد و آن جراحت را بمرهم صلاح مرمت نمودند

دبل

و آن بثره بزرگ صنوبری شکل در اکثر و مولم و در ابتدا بود و این نیز از جنس خراجات ست و ابتدای خراج بود و ماده آن خون حاد ست که با آن رطوبت غلیظ
فاسد آمیزد و تولد او از رداءت هضم و از حرکات و ریاضات و جماع و سواری و کثرت حمام بر امتلا و خصوص مردم فربه را و اکثار اغذیه مولد خون مثل گوشت و
مشیر بیخ و ایضا عدم جماع بسبب توفر ماده باشد و بسیار بر آمدن دبلها منذر بخراج بود و بدترین دبل آنست که غائرتر باشد و بقول طبری علت او یا از کیفیت باشد
یا از کمیت پس آنچه از کیفیت باشد آنست که با خون رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و خون را فاسد کند و از فساد آن کیفیت حاده پیدا شود و رگ متحمل آن نگردد و میان
جلد و لحم افگند و دبل حادث گردد و گاهی عمیق شود و آنچه از کمیت باشد آنست که خون کثرت پذیرد و از مقدار غذا بیفزاید و عروق ممتلی گردد و احتمال او نکنند و بسوی عضو
افگنند و این نوع عمیق کم شود و سلیم ست و بقول تجندی دبل که در عانه افتد منذر بصحت باشد و بقراط گفته که چون صاحب دبل در روز چهارم یا هفتم یا یازدهم
تب کند آن دبل باشد علاج مانند فلغمونی علاج آن نمایند و مبردات خصوصا سکنجبین و مصفیات خون بنوشند و تقلیل غذا و ترک لحوم و حلویات و شراب کنند
و ایضا اندر روز اول تا سه روز ردادعات مثل صندل و فوفل و اسبغول بگلاب بر هم زده و مانند آن ضماد کنند و برگ سیب در آب پخته بران بستن برای تحلیل و انضاج ماده
نافع بود و بتجربه برگ سیب یا برگ سنبهالو نیز محلل اورام ست و همچنین برگ بیوتین و برگ عباسی نیم گرم کرده بستن مفید ست و چون آرد جو را در عصارات بپزند و اندکی
ریوند چینی سوده آمیزند و طلا نمایند در پختن اورام نهایت سودمند و معمول ست و تخم کنوچه و تخم ریحان و کذا انجیر زرد در شیر و عسل پخته ضماد کردن نیز ماده را می پزاند
و همچنین ضماد آرد گندم با اندک بورق و روغن بزرکتان و اگر بعد پختن از خود منفجر نشود برگ سیب و نمک هر دو را سائیده بران نهند و خمیر ترش و سرگین کبوتر و تخم کتان
و آهک آب نارسیده و زردی بیضه و عسل حل کرده ضماد کردن نیز منفجر قویست و یا آهن بشگافند و بعد بر آمدن ریم بمراهم منبت لحم مرتب از گلنار و دم الاخوین
و مانند آن و الیه یا قیصه موم و روغن علاج نمایند و اگر قرحه رطب بیچرک باشد یا سیلان زرداب باشد ذرورات مثل ذرور معمول از گلنار و مر و صبر و زرد چوبه
سوخته و اسرنج و فوفل سوخته و کات سفید بکار برند کسی را که هر سال دبل بر آید تنقیه بدن او هر سال لازم شناسند تا از سرطان و آکله و جز آن ایمن ماند دیگر
ادویه یونانیه نافع و دامیل اگر بازوی سنیر هفت عدد در تکه صاحب دامیل ببندند صحت یابد و از مجربات مکرره سویدی ست و ضماد زعفران
و مثل او موم زرد برای تفجیح دبل نیز مجرب اوست و کذا خمیر آرد گندم و کذا شجره ابی مالک و کذا گندم خائیده روزه دار و کذا کنجد بریان که قریب بسوختن رسد
یا برگ چقندر و کذا موم و روغن سوسن زرد و کذا چکنی دنبه کوفته برای صلب هر واحد بر تفجیح آن مجرب اوست و بستن برگ حی العالم کبیر در ابتدای دبل در تحلیل و
تسکین الم آن نیز مجرب خود نوشته و ضماد علک البطم بسرکه سوده یا با موم زرد آمیخته و کذا تخم خطمی و برگ و بیخ آن تنها یا با شراب پخته و کذا زیت و نمک با عسل
و یا بموبز منقی و کذا تخم انجره کوفته با آب دهن روزه دار سرشته و کذا قردمانا و سرکه و کذا اصل السوس کوفته پخته و کذا رب السوس و کذا پیاز نرگس تنها یا بریان
کرده سوده بروغن خیری آمیخته و یا با عسل فرسته و کذا چرک چراغدان و کذا بیخ قثاء الحمار و مثل او صمغ بطم و یا سپیده بزر و کذا عصاره قثاء الحمار و صمغ عربی و کذا انجیر
در شراب پخته و یا مطبوخ با پرسیاوشان و کذا مقل و زعفران و کذا بورق و علک البطم و کذا میعه یا مخلوط با ادویه دامیل یا میعه سائله و کذا ثوم با آب و شیر
بالمناصفه پخته سوده و کذا موم و انجیر مساوی و کذا آرد باقلا و آرد حلبه هموزن و کذا خردل کوفته بشراب کهنه سرشته و کذا زرنیخ سرخ و سپیده بزر و کذا آرد جو و حرف

و سرکه و کذا آرد جو و پوست بیخ کبر و کذا انجیر خام و نطرون و کذا کبریت و عسل و پیاز نرگس و کذا عصاره گندنا با نمک و کذا بزر کتان و شیم و سرگین کبوتر و کذا اغرسی السمک با سرکه
و عسل گداخته و کذا انوفای رطب و کذا کل زردفرا که آن خراست و کذا موم زرد و روغن کنجد و آب چقندر و کذا استقمونیا با عسل و زیت و کذا ابهل سوده پخته و کذا [illegible]
با نمک آمیخته و کذا زباد هر واحد منضج و مفجر دمامیل و خراجات است و شرب شقایق النعمان منع خروج دمامیل کثیره و تعدیل مزاج و استفراغ ماده آنها کند و کذا
هلیله زرد و استفراغ ماده دمامیل نماید و کذا انزروت که منضج است و ضماد آن نیز و کذا رخام هر روز یک مثقال با عسل بر ناشتا سه روز متواتر مزیل دمامیل صعبست
و اکل ریباس بکثرت نافع حدوث دمامیل است و کذا تخصیصاً که بران دمل کثرت نماید و کامیه حمل بخور دیس حادث کند که بعد ازین کامیه دیگر نخواهم خورد دمامیل
از ان دور شود و ضماد کندش و آرد جو بشراب کهنه در ابتدا تحلیل دمل کند و کذا پوست بیخ کبر محلل اورام صلبه است و کذا آب کشنیز سبز و آرد با طلا در ابتدا
تحلیل دمامیل و خراجات کند و کذا بیخ درخت گل سرخ **دوا** روزی که دمل ظاهر شود آهک بروغن کنجد یا سفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند که زیادتی نمیکند
و حجم نمی پذیرد **ایضاً** که در تنضیج و تفجیر دمامیل مجرب و عجیب است تخم کتان حلبه مساوی کوفته در آب بپزند و قدری قند حل کرده فرود آرند و ضماد کنند **ایضاً**
که دمل و سائر اورام را نضج دهد حلبه تخم کتان خسته تمر هندی سرگین کبوتر آرد گندم برابر کوفته با شیر بپزند و مکرر ضماد نمایند **ضماد منضج** که در دمامیل و اورام
صلبه و خراجات از مجربات والد حکیم علویخان است انزروت تخم مرو کتیرا خسته تمر هندی مغز تخم بیدانجیر تخم کتان هر یک یک جزو خمیر نان دو جزو همه را در شیر گاو
بپزند تا مهرا شود پس زرده تخم مرغ یک عدد زهره گاو و یک توله صابون عراقی یک نخود داخل کرده مثل مرهم ساخته ضماد نمایند در نسخه دیگر تخم ریحان بجای تخم کتان
و روغن گل و روغن بابونه عوض زهره گاو و صابون است و نوشته که اگر صلابت دمل زیاده باشد بزر کتان آرد حلبه بابونه اکلیل الملک [illegible] خشک
برگ چقندر گل خطمی مقل از هر یک یک جزو داخل کنند و بجای روغن گل روغن بیدانجیر نمایند و اگر بسیار سخت باشد مغز حب السلاطین ربع جزو داخل کنند و چون
نضج یافته باشند و بسبب سختی جلد منفجر نشود صابون عراقی و سرگین کبوتر و سرگین نیز از هر یک جزوی آب زهره گاو ربع جزو داخل کرده ضماد نمایند و اگر ازین هم منفجر
نشود یک قیراط سم الفار آمیزند که در دو سه روز نهایت تا پنج روز ماده صلبه می برآرد **ضماد مفجر** که ورم دمامیل بکشاید خمیر نان سه جزو بوره ارمنی نمک [illegible]
سرگین کبوتر سرگین خروس هر یکی یک جزو باهم سرشته ضماد کنند **طلاء مفجر** دمامیل مجرب بیدیل و سریع الاثر است و کار نشتر مینماید آهک آب نادیده پوست درخت
ذات الذنب که بهندی بڑهه گویند سوخته خاکستر کرده هر دو مساوی با آب سائیده بر دمل ضعیفه و انمودن خواهند بگذارند **مرهم** [illegible] که جهت نضج
دمامیل و خراجات از مجربات است کتیرا تخم کتان تخم کنوچه سریش [illegible] گل بابونه گل خطمی انزروت مساوی کوفته بیخته با شراب سرشته نیمگرم استعمال نمایند
مرهم جهت پر کردن زخم دمل و غیره معمول روغن کنجد چهار درم داغ کرده سیند و [illegible] انداخته بسوزانند تا که سیاه شود پس موم سفید دو درم اندازند بعده
سنگ بصری و مرداسنگ هر یک دو دانگ سوده انداخته فرود آرند و در نسخه دیگر نیلا تهوتها یک ماشه عوض سنگ بصری است **دیگر ادویه هندیه مفید دمل**
گوند ببول در آب حل کرده بر آتش بپزند و بر پارچه طلا کرده بر دمل بچسپانند نوبت استعمال سه مرتبه نرسد که دمل خیارک دفع گردد و بهترین ادویه است **دیگر** که محلل
ورم و مسکن درد است اجواین باریک سائیده در آب لیمو و اگر نباشد در سرکه بپزند و نیمگرم بر ورم گذارند **دیگر** اسگند ناگوری در آب سائیده هر روز دو بار طلا کنند
دیگر از بیاض استادی [illegible] پوست [illegible] تخم دور کرده باریک سائیده و پارچه سبز نموده بر دمل بچسپانند و ضماد آکاس بیل گولر خام سائیده نیز برای دمل و دیگر اورام
نافع نوشته **دیگر** مغز خسته انبه با آب سائیده و نیمگرم طلا کنند که در تحلیل اورام کار جدوار میکند **دیگر** که ورم را تحلیل کند پوست بیخ ارنڈ و بیخ سکهیره [illegible]
سائیده نیمگرم طلا سازند و ستبن برگ دهتوره سیاه نیمگرم و کذا برگ سرس کذا برگ بڑ بروغن زرد چرب کرده نیمگرم بر ورم نیز محلل است **دیگر** سکهیره [illegible] زیره سیاه
مرچ برگ نیم [illegible] برابر با آب سائیده طلا نمایند **دیگر** که ورم را در ابتدا فرو نشاند و بعد از ان نضج دهد و بکشاید و کشاده را از ریم و چرک پاک کند و خشک
گرداند بالجمله رادع منضج مفجر دمل است و بعید از گوگل [illegible] هر دو باریک سائیده بر پارچه نهاده بچسپانند و ضماد بیخ سکهیره با آب سائیده نیمگرم [illegible]
عمل دارد و عجیب النفع است **دیگر** که تحلیل کند گوگل بهینسه ایلوه و آمبه هلدی هر سه را باریک سائیده در آب لیمو با آتش نرم بپزند و بچوب [illegible]
تا مانند مرهم شود فرود آورده بعد ازان طلا می نموده باشند **دیگر** برگ گولر با [illegible] ضماد کردن محلل است و کذا کایپهل یک جزو زنجبیل سونٹهی هر یک دو جزو با سرکه

سائیده گرم کرده ضماد کنند دیگر که ورم را بپزاند پوست پیپل سائیده ضماد نمایند و یا تخم رو سن سائیده نیم گرم طلا سازند و یا تخم تمر هندی کوفته در آب پخته لگا پزیند که معمول است
دیگر برگ کنگهی برگ تمر هندی برنج جوش داده سائیده بالای ورم بندند در یک روز پخته کند دیگر برگ سداگلاب برگ نیب برگ انار برگ سنبهالو بآب شسته در پارچه
پیچیده از گل آلوده در خاکستر گرم دفن نمایند بعده برآورده نیم گرم بر دبیله بندند برای سرعت نضج پیاز نیز داخل نمایند دیگر برگ سرو دال مونگ پنچال کبوتر هر سه سائیده
نیم گرم بندند که منفجر گرداند و تنباکوی خوردنی قدری در آب پخته ضماد کردن همین عمل دارد دیگر گوند سهجنه قند سیاه کهنه پنچال کبوتر هر سه را در بادون ناگ بیل سند که
مثل معجون شود قرص کرده بر دبیله گذاشته برگ بڑ یا بید انجیر یا برگ پیپل گرم کرده بربندند که برای کشادن دبیله و تحلیل صلابت آن مفید تام است دیگر برای
قرحه او زنگ زمینی نیز ضماد این کثیر النفع است دیگر برای دفع دبیله و خیارک سبوس گندم سبوس جو این هر واحد یک دام ارکه کهنه دو ماشه نمک شش ماشه همه را در بول
پخته نیم گرم ضماد نمایند دیگر پسیده لاکهی گوگل سها که در آب سائیده بر پارچه طلا کرده بر ورم چسپانند ضماد که در انفجار دبیله قوی تر است تخم سرس هین کچل زنگار
هر واحد نه ماشه ریوند چینی پیاز برگ نیب بریک یک تولہ ایلیده تخم حلبه هر یک شش ماشه اکلیل الملک گوگل السی هر واحد هفت ماشه کوفته بیخته بشیر اسپ تند
آمیخته نیم گرم ضماد نمایند ایضاً صابون ریوند چینی مقل هین کچل سائیده بر پارچه طلا کرده نیم گرم بچسپانند ایضاً برای کشادن دبیله چونه آب نادیده در
صابون آمیخته در یک روز سه چهار بار طلا نمایند و ببندند ایضاً جال گوشه مغز نارجیل بار یک سائیده بر دبیله گذارند زود میکشاید ایضاً منفجر تخم تمر هندی
پنج مثقال بکوبند و چرک چراغ نیم مثقال در آب گرم بگدازند و با هم آمیخته نیم گرم برنهند ایضاً منضج و محلل اورام جدوار زنجبیل پوست کالی مرچ فلفل سیاه ذرایع
مساوی کوفته بیخته در آب گرم آمیخته بر هم زنند و بر آتش پخته ضماد کنند ایضاً منضج و منفجر تال مکهانه با برنگ هر دو برابر کوفته بیخته در شراب انگوری کهنه بپزند و بر آن
مالیده بچسپانند و صبح و شام تبدیل کنند نهایت تا سه روز ایضاً آرد مونگ آرد جو آرد لوبیا آرد عدس گیرو همه برابر بسبر که و آب پخته بر ورم دبیله ضماد کنند که
مجرب است و مسکن درد ایضاً که منفجر اورام و دمامیل است ثگل مغز پوست جوز القی مقل مساوی کوفته بیخته در آب برگ کهیکوار بپزند تا بقوام آید بر برگ
بید انجیر پهن کرده بنهند و ببندند و بعد یک شبانه روز تبدیل نمایند دوای منفجر چونه گلی آب نارسیده یک بهاولی سیجی نیم بهاولی خاکستر پوست درخت پیپل
نیم سیر شاهی بآب خمیر نموده استعمال نمایند باین طور که اگر دبیله یا ورمی دیگر پخته شود و جای نشتر زدن نباشد اندکی از این دوا بر سر آن گذارند تا خشک شود
بعده بپارچه درشت مالیده بران عصابه بربندند که در یک پاس بشگافد و اگر بر جائی که از مقعد بر آمده باشد از پارچه درشت اندک خاریده بمالند و چون
خشک شود بردارند و در روزی سه چهار مرتبه بگذارند و زود بردارند و یا بر ثولول دیگر همین طور بمالند بر طرف شود و اگر بر داغ برص که برابر روپیه باشد کمر جراحت
طلا نمایند آتش جاری ساخته بر طرف نماید جهیری معمول اطبای هند که در تحقیق اورام اثر تمام دارد آرد برنج یا آرد جو ارجہار دام در یک آثار جغرات یا دوغ لطور
فیرنی بپزند تا غلیظ گردد بربندند و اگر قوی تر خواهند آرد حلبه و تخم سن سوده هر یک یکدام ایلوه سوده نیم دام اضافه نموده یک ستور بپزند و بعمل آرند و گاهی پیه کشک
گوسفند سوده در پخته بعمل آورده و سریع الاثر یافتیم و داخل نمودن دیگر ادویه منحصر بر رای طبیب است مرهم مجرب برای پزانیدن و کشادن دبیله زفت رومی زنگار
اجوائن برکتان حلبه را تینج بهروزه جوز القی مقل مرکی توتیای هندی زنجبیل ابهل چینی شیر ثڑ شیر انجیر شیر آکهه ادویه را کوفته بیخته در شیرها سائیده موم و
روغن را گداخته مرهم سازند مرهم رال که برای زخم و دامیل مجرب است رال پنج مثقال شنگرف زر نیخ هر یک نیم درم نیلا تهوتهه یک درم سفیده چهار درم
مرداسنگ هشت درم سائیده موم پنجاه مثقال بر روغن کنجد هفتاد مثقال گداخته بدستور مرهم سازند اقوال اکابر شیخ الرئیس مقرر باید که چون دبیله ظاهر شود
علاجش تا قریب به روز علاج اورام حاره باشد بعد از آن بتحلیل و انضاج مشغول باید شد که گاهی تحلیل شود و این کمتر بود و گاهی نضج یابد و واجب نیست
که از علاج دبیله غافل شوند زیرا که بسیار باشد که بخراج عظیم انجامد و ازین است که واجب است بفصد یا اسهال ایمن گردانند و چون با دبیله ضربان و قاعده اصل
باشد انضج چاره نبود پس اعانت بران باستعمال منضجات کنند و بتیلا کثیرت منزیج دبیله را اسهال ملائم کردن باید بحمام مستعمل علی الدوام و ریاضت
از ان خلاص نماید و از منضجات او تخم مویز کوفته بشیر پخته است و انجیر و خردل با عسل یا انجیر تنها بعسل و گندم خائیده برای انضاج او نیکوست و همچنین مویز
بمورق سرشته و با انجیر خردل مخلوط بسته و با روغن سوسن و دوای دبلی معروف بدواء انجیر و دوا با این صفت انضاج بر فق کند روغن نگان و سنیم او قیه خمیر ترش ده وادهم

تخم کنوچه سوده و اسپغول مسلم هر واحد یک نیم اوقیه شیره انجیر سه اوقیه نابه و بزر کتان هر واحد پنج درم در شیر تخته استعمال نمایند که این معتدل است و چون دمل عسر النضج ساکن الحراره باشد فصد رگی نمایند که بدان عضو اتصال دارد پس حجامت بر موضع دمل نمایند و این در ابتدا نکنند که اخراج خون صدیدی کند و غلیظ محتبس گردد و در انجا قرحه مناسب بهم رسد و هرگاه نضج یابد و نکشاید آنرا بشگافند یا با ادویه و یا باهن بطریقیکه در خراجات گفته شد و از مفجرات جیده بزر کتان و تخم مرو و سرگین کبوتر و خمیر ست طبری گوید که انچه از نشا کیفیت باشد فصد و استفراغ به دوای موافق بعد مراعات قوانین کنند و تغذیه او بدانچه اصلاح خون نماید و نزد تغذیه واجب است که بمزاج مریض نظر کنند پس اگر حدت داشته باشد بر فرورات مرتب اسپر که و شکر اقتصار نمایند و از فواکه بر سیب منجوش و انار منجوش و از اشربه بر سکنجبین ساده مگر آنکه در بلاد رطب باشد مثل بلاد طبرستان یا شام پس شربت سکنجبین بزوری جائز بود و اما در بلاد حاره یا به متحمل بزوری نشود البته پس آنرا ساذج و شربت سیب و شربت غوره مانند آن بنوشانند و چون دمامیل بسیار باشد فصد و استفراغ بدن او و اصلاح غذای او نمایند و از انچه بر دمل نهند تا ماده متفرقه را جمع کند اسپغول مقشر و سپیدی بیضه است و هرگاه ریم جمع گردد برای نضج او این دوا بران گذارند بگیرند حب الرشاد کوفته با خمیر و زرده بیضه بر هم زنند و بران نهند و اگر دمل شدید الصلابت باشد این ضماد در آن اثر نماید بگیرند برگ چغندر و برگ کاسنی و برگ کرنب و باریک سائیده به روغن کنجد بپزند تا مثل مرهم گردد پس اندک اشق محلول آمیخته تمام روز بران گذارند و ضماد نیمگرم باشد هرگاه سرد شود نیمگرم بکار برند که این در یک روز نضج او نماید و ماده که اندر انست آنرا رقیق کند بعد ازان برای تفتیح این دوا نهند بگیرند آب انار سیده یک جزو و تخم کنوچه دو جزو و خمیر ترش یک جزو و زرده بیضه و اندکی عسل حل کرده بران گذارند که بسهولت بشکافد و چون ریم بر آید بگذارند که خشک شود بلکه بزرده و سفیده بیضه و روغن بنفشه بر هم زده ضماد کنند تا آنکه قطعه غلیظ ریم سفید که آن معروف بام الدمل است بیرون آید و دمل در ابتدای ظهور الم شدید آرد و سبب الم او آنست که خون چون گرم شود و حدت پذیرد موضعی را که بران ریزد گرم کند و تفرق اتصال عضو نماید و ازان الم شدید پیدا شود و چون ماده نضج یابد درد ساکن گردد و اگر بعد خروج ریم آنرا غور در لحم باشد باید که بمرهم منبت لحم علاج کنند مثل مرهم سفیداب و مرداسنگ و قیروطیات و هرگاه حفره ممتلی گردد بران گلنار و کندر و مرو گل سرخ بپاشند و چون خشک شود بشکنند و اثر او باقی ماند آنرا بگذارند تا مستحکم گردد و موضع سخت شود بعده باین دوا اطلا نمایند آرد کرسنه آرد نخود آرد باقلا همه را در شیر سرشته طلا سازند بران کنند و هرگاه خشک شود تجدید آن نمایند تا سه روز بعده در حمام داخل کنند و بعد آن قیروطیات موم مصفی و روغن گل بمالند و اگر بدین ضماد نضج نیابد بسبب غلظ ماده بران دوای قوی گذارند مثل مرهم داخلیون و گندم مطبوخ و مدقوق بعد ازان بعده چیزی از شحوم بدان آمیزند و بران لطوخ سازند پس اگر نضج یابد و نکشاید نظر کنند که دمل در کدام موضع است از عضو و حفظ عصب و شریان و مسلک که ازان نشود و نیز ابتدا کنند شود بعد چند روز ازانها بشگافت دهند و چون ریم بر آید از بنیه کهنه آنرا بر سازند تا آنکه جمله عفونتی که اندر انست آنرا پاک نماید بعده بمرهم علاج کنند و اما آنچه از کمیت باشد آنرا فصد و استفراغ بحسب قوت مریض و فضلات که در بدن او باشد و تقلیل غذای او از عادت کفایت کند که آن گاهی تخفیف یابد و تحلیل کند چیزی را که اندر انست و ازان بخارات و مواد بر آید و اگر خفت نیابد و ورم کند علاجش همانست که در علاج دمل که سببش کیفیت خون باشد مذکور شد و اما دمل که صنوبری شکل نباشد مستدیر مفرطح بود و آن ردی است دلالت کند بر آنکه ماده او غلیظ است در اندفاع و طلب نفوذ از مسام با جلد منازعت نکند پس باید که عنایت بدان وافر بود و علاج همانست که سابق مذکور شد تا آنکه نضج یابد و ماده او خارج گردد و این نوع گاهی در سه موضع یا زیاده تر بکشاید صنوبری شکل در موضع واحد بکشاید و سبب درین آنست که چون ماده رقیق باشد مدافعت بجلد کند و اراده اندفاع ازان نماید پس سر او تیز گردد و چون غلیظ باشد زیر مسام بسیار حاصل شود پس دمل منفرطح گردد و چون نضج یابد از چند مسام بکشاید ایلاقی و جرجانی مینویسند که اول اگر مانعی نباشد رگ زنند و حجامت کنند و آب عناب و مشمش یعنی زردآلوی ترش و تمر هندی و اندکی زرشک ماشیده کشنیز خشک شب تر کرده صبح آب او صاف کرده بنوشند و آب انارین و آب کاسنی با سکنجبین سود دارد و تنقیه بطبیخ هلیله زرد و شاهتره و سنا و تمر هندی صواب باشد و از اغذیه غلیظه و از گوشت و شیرینیها پرهیز باید کرد و آنچه خورند باید که مائل بترشی باشد و در اول ظهور دمل تبرید باید آسپرزنند چون اسپغول و گلاب و سرکه ترکرده و ایضاً خطمی گلاب و اندکی سرکه آمیخته و آرد جو با آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر سرشته و بعد سه روز تدبیر پزانیدن و تحلیل باید کرد اول اسفنج با آب روغن نیمگرم ترکرده چند کرت بر نهند تا زود بپزاند و آرد گندم و نان گندم در آب و روغن زیت نهادن زود بپزاند و موم

گداختہ باندک زفت یا راتیانج در روغن مائل بگرمی چون روغن سوسن پراشندہ است وانجیر خشک در ماء العسل آغشتہ وتخم کنوچہ کوفتہ بآن آمیختہ و بزر کتان
وسویق منقی با انجیر وخردل کوفتہ وخاصۃ اگر اندکی ماء العسل اندازند وجرجیر در روغن گاو نیز اشندہ است ابن نوح گوید کہ آنچہ منع تولد دمل کند فصد وحجامت
وتعاہد اسہال بہلیلہ زرد وسنا وشاہترہ است ومداومت نقوع اجاص وعناب وتمر ہندی وتقلیل از حلو وغلیظ ومیل با غذیہ حامضہ وقابضہ وحصرمیہ و
سماقیہ ورمانیہ وتفاحیہ وسکباج وقریص ومصوص مانند آن واگر شراب خوار باشد مروق ممزوج بآب بیاید وشراب حلو مائل بحرارت او ننوشد وانبارپس
سو قنع اگر در ابتدا اطلاق شود با دویہ مبردہ ضماد کنند واگر در ضربان آغاز کند وسوزش او اشتداد نماید منضجات ضماد نمایند وانچہ نضج او نمایند ادویہ کہ گذرہ در باب
ورم حارست پس اگر نضج یابد وانفجار او دیر کند شگاف دہند وبفشارند تا آنچہ اندر انست سیلان کند بعدہ حوالی او را بمرہم سفیداب طلا کنند وبر نفس او
این مرہم عسل بگیرند انزروت ومثل او عسل ہر دو حل کردہ بران گذارند وگاہی عسل را جوش دہند تا غلیظ گردد پس انزروت بران پاشند ودمیزند کہ این
ہر جراحت وقرحہ را پاک کند وہمہ ریم بکشد وچون دمل پاک گردد از خود بسرعت مندمل گردد پس اگر اندمال او دیر کند مرہم منبت لحم سازند کہ صفت او در منبت
لحم بگیرند کندر وانزروت ودم الاخوین فرزاوند طویل مساوی سودہ بر قروح وجراحات پاشند وبنابند دوائے دیگر بگیرند بکیا وقیہ مرداسنگ مثل او سودہ
وبران سہ اوقیہ زیت انداختہ با آتش ملایم بجوشانند وبچوبے حل کنند تا منحل گردد پس بگیرند انزروت وکندر ودم الاخوین وبارزد وزفت یابس
ہر یک دو درم ودران انداختہ بپزند تا غلیظ گردد واستعمال کنند اگر موضع گرم نباشد واگر گرم بود باین مرہم سفیداب علاج کنند بگیرند مرداسنگ سودہ پنج درم ودر
سرکہ حل کنند پس روغن گل انداختہ بسایند تا غلیظ گردد ویکبار تسقیہ سرکہ وبار دیگر روغن کنند تا منتفخ گردد پس پنج درم سفیداب ارزیز اندک اندک فرو انداختہ
حل کنند واستعمال نمایند واین مرہم برای قروح وجراحات گرم ودر فصل ومزاج حار نیکوست صفت مرہم اسود کہ اگر دمل وقرحہ صاحب یابس شود استعمال کنند موم
وزیت وعلک وزفت مساوی گداختہ استعمال کنند واگر ارادہ انفجار او بخیر آہن باشد بگیرند عسل بلاد ریکجزو وزفت رطب یک جزو ودر ظرفی بسایند تا ممزوج گردد پس بر
دمل نہند وتا نیم روز بگذارند کہ آن بہ القدر جاذب است کہ بران طلا کردہ باشند بجورد وتوبتر ازین آنست کہ خمیر ودوائے حاد با پیہ سرشتہ بران نہند ویا بگیرند آہک ناترسیدہ
وپیہ سرشتہ بران ضماد کنند ویا آرد وصابون کوفتہ بدان ضماد سازند ابن الیاس گوید کہ علاجش فصد واخراج خون بقدر قوت ودوا وسن وفصل است بعد ازان
تنقیہ بدان بمطبوخ فواکہ یا بمطبوخ ہلیلہ ونقوع مشمش وہر صبح جلاب از عناب دہ عدد وآلوی سیاہ بیست عدد وتمر ہندی وشکر سفید ہر واحد دہ درم بنوشند
وغذا مزورہ ماش یا اسفاناخ ومغز بادام وبعد تنقیہ ہر صبح سکنجبین سادہ دہ درم گلاب دہ درم بدہند وغذا مزورہ تمر ہندی ومغز بادام یا انار دانہ
ومغز بادام واسفاناخ وہرگاہ مادہ دمل جمع گردد دوای منضج بران نہند مثل تخم کنوچہ با انجیر خشک کوفتہ ویا کندر وتخم کنوچہ وانجیر کوفتہ وعسل وروغن کتان آمیختہ
شیخ ہدی گوید کہ فصد رگ مناسب یا ہفت اندام کنند واشربہ مطفیہ وسکنجبین سادہ شیرہ خرفہ بنوشند وفواکہ ترش بخورند وبران رادعات تا سہ روز
نہند وسیما اگر در قرب اعضای شریفہ باشد وتنقیہ بمطبوخ یا نقوع کہ دران ریوند وسنا وشاہترہ وعناب وتمر ہندی وآلو وشیر خشت باشد باید کرد وچون ایام
ابتدا بگذرد اسپغول کوفتہ با سرشیر سرشتہ ضماد کنند انطاکی در تذکرہ می نویسد کہ فصد کنند اگر مادہ ہیجان باشد والا رادع مثل پیاز بریان وشونیز وعسل وعلیق وعنب الثعلب
کنند ودر وقت ریم کردن بانخول وبنفشہ وزعفران وزردی بیضہ وخطمی وخمیر ترش ضماد نمایند وچون منفجر گردد مرہم روغن گاو وصبر وسفیداب ومرہم اسفیدج وخلیون طلا نمایند
وانچہ بسرعت بگشاید انجیر کنجد بریان وترمس کوفتہ ونغاع بآرد جو وعسل ودر خواص آمدہ کہ چون طبیخ برگ شفتالو غسل کنند منع تولد دماميل کند ودر تذکرہ
گوید کہ فصد در دموی اول کنند ودر صفراوی بعد تلطیف وتلیین در عضو مقابل بعدہ استعمال ماء الشعیر وتمر ہندی وخیارشنبر در وی باد ویہ وضعیہ مثل خطمی
وآرد شعیر ومرہم خطمی نا سرکہ وپیاز بریان بروغن گاو وخمیر گندم بزیت وانچہ در وی درد خس بیاید وبار در اسہال بغاریقون وبیخ سوسن وتربد وماء العسل
کنند وبران بادام تعمیغ بطم وصنوبر وعسل وصابون نہند وچون بگشاید در رفتن او مبالغہ نکنند کہ آن سبب تجلب مواد گردد بلکہ آنچہ میسر آید اخراج آن کنند
وباقی را بوضعیات جذب کنند مثل صبر ومرداسنگ بروغن گاو کہ آن مجرب است وکذا سفیداب وطحینہ پس اگر خشکریشہ دران تولد کند لزوم شکر واندک
زعفران نمایند وچون پاک گردد مرہم خل یا توتیا بران نہند وبعضے گفتہ اند کہ کشادن او بآہن بہتر از دوا است ودرآہن چارہ از نضج او نمے بینیم

اولاً با انجیر و خمیر پس با صندل مبران اعتماد کنند و کسیکه نجات ازان بخواهد باستعمال صبر و مصطکی کثرت نماید و اگرچه در هفته یکبار باشد و در خواص آمده که برگ کیلا قشقه لحم خام فرو برد آنرا دمل بر نیاید تا یکسال و آنچه آنرا نضج بلیغ نماید آرد جو و حب الصنوبر و شحم مرغابی یا بط ست و سائر صموغ و گفته اند که شرب زعفران و ریباس ازان خلاص بخشد اذا ابتلاع هفت حب زیره بهار هنگام انعقاد او که کوچک باشد مصنف خلاصة التجارب گوید که چون در حقیقت دمل از اصناف خراج ست تدبیر آن خفیف از تدابیر خراج ظاهری بود و جهت سیر دمل تدبیر تنقیه حاجت نباشد بلکه در اوائل و غلبه او تنقیه کافی بود و بسیار باشد که احتیاج به تنقیه نیفتد جهت کم پدید آمدن دمل و عدم امتلاء و استحکام بعد سر کردن دمل عظیم نافع بود و بعضے مجربین گفته اند که این فرضیست که از حمام پیدا میشود و از حمام زائل میگردد و جراحت دمل آنگاه زائل گردد که چیزی همچون ریشه دبیله که اندر افتد درست بیرون آید و آن هنگام باز بد و انهادن احتیاج نیفتد و خار بدین محل دمل در آخر که چرک نباشد نشان روئیدن و بصلاح آمدن باشد و بسیار بود که تخم تمر هندی باریک کوفته در آب همچو مرهم پخته نیم گرم مکرر بر دمل نهند و آنرا بیرون آرند و زود به صلاح آورد و کافی باشد و همچنین خمیر ترش شده و روغن بید انجیر بهم سرشته نیم گرم مکرر طلا کردن و خمر و دوشاب بهم سرشته مکرر نهادن و لعاب تخم مرو و لعاب تخم کتان و حلبه نیم گرم مکرر افگندن و پیاز در آتش پخته مکرر بستن عظیم نافع بود و گویند که یکهفته هر روز مقداری طبیخ تخم رونا من آشامیدن منع آن بکند و کسی را که دمل در حرکت سفر و غیره پیدا شود باید که آنرا نیک حفظ کنند که بر جائی سائیده نشود که رنج آن عظیم گردد و بیم ناسور بود و کاغذ ابریشم گرد اگرد آن چسپانیدن نه بر سر آن عظیم مفید بود و هر دمل که بحرکت آید رطوبت آنرا چنان پاک کنند و احتیاط نمایند که بمحل دیگر نرسد چه بسیار باشد که از بوی آن قرحه دیگر بر آید بر ان حوالی که آن رطوبت برسد و مجرب ست و بدانکه بعضی اطبا دملی را که ریشه دران باشد دبیله گویند و بعضے دبیله دمل بزرگ را گویند که چند دهن باز کرده باشد و اگرچه آخر آن جمله یکی گردد و بعضے دبیله برا و رام دموی که اندک صلابت پیدا کند اطلاق کنند و بعضے بر سر ورمیکه پخته گردد و سر کند اطلاق نمایند مؤلف خلاصة العلاج مینویسد که در ابتدا ریوند چینی بگلاب سائیده فائده تمام دهد صفت ضمادیکه چون در اول بکار برند فرونشانند و اگر رو بنضج آورده باشد بپزد گل ملتانی زیره سفید هر کدام یکدرم فلفل سیاه پنج عدد نمک اندکی همه را بآب سائیده طلا کنند و اگر با بول کودک بسایند بهتر ست و اگر زنجبیل بآب سائیده بر حوالی دمل طلا کنند و بهروزه بر دمل نهند بزودی نضج داده منفجر سازد صفت مرهم سیماب که زخم دمل و جمیع قروح و جراحات را بزودی بهتر سازد سیماب یکدرم سرب دو درم انزروت سه درم بول سیاه بول سرخ زنگار بهروزه هر کدام دو درم موم سفید کافوری بستا ویکدرم روغن گاو چهل و چهار درم اول سرب را با سیماب گره دهند و سر دمنوده همچون غبار ریسایند بعده انزروت را سائیده داخل کنند و بهم زنند پس ازان کنند بعد ازان هر دو بول پس زنگار و بهروزه اضافه نموده مجموع را سحق نمایند چندانکه بسر مه سا شود آنگاه قدری پیازه در روغن ماده گاو سوزانیده صاف کنند و موم را دران گداخته ادویه را ممزوج ساخته در ظرف بالنده بردارند و عندالحاجة با پنبه بالیده کنند بر زخم بگذارند انشاء الله تعالی همان یک عمل کافیست عبدالعزیز گوید که علاجش تنقیه پس ردع و تحلیل ست و اگر تحلیل نشود نضج و تفجیر سیده ازند و از منضجات قویه سوییز و بزر کتان و انجیر و خردل العسل ست و کذا انجیر بآرد خمیر و کذا مویز با نمک طعام و از مجربات بزر قطونا بلعاب دهن ست که آن منضج بلین مانع تزاید ست و مغز پنبه دانه تنها منضج ست و با تخم کنوچه عجیب ست و انجیر مصطکی و کتیرا و عسل سریع الاثر ست و باضافه خردل قویتر و برای تفجیر تخم تمر هندی با پیه کوفته نیم گرم ضماد کردن مجرب ست و کذا خمیر و سرگین کبوتر بزرده بیضه و عسل و بیخ نرگس و پوست بیخ کبر منفجر صعب و صابون با انجیر منضج مفتح ست و قویتر ازان ریوند بمقل و صابون ست چون انفجار دشوار گردد اشنان روغن گاو آرد ذره با آب پخته بدان تکمید کرده ضماد نمودن مجرب ست و از ملحمات دم الاخوین و قنه و مقل و اشق و صبر و کندر و مر و انزروت ست و منبتات لحم زراوند کندر ایرسا صبر اقلیمیا زفت مرداسنگ و همانکه در قروح بیاید درینجا مفید بود

طاعون

ورمیست صغیر الحجم مثل باقلا یا کوچک تر ازان و گاهی کبیر الحجم بقدر گردگان یا بزرگتر ازان باشد و با سوزش شدید سوزی متجاوز از حد بود چندانکه مریض پندارد که آتش بران نهاده و بقول شیخ حکمای قدیم لفظی را که ترجمه او بعربی طاعون ست بر ورمی اطلاق میکردند که در اعضای غددی اللحم حساس چون پستان و بیخ زبان و خصیه و یا غیر حساس چون بغل و کنج ران و پس گوش عارض میشود و بعد ازان آنرا میگفتند که مع ذلک ورم حار و قتال باشد پس ازان هر ورمی

قتال که بسبب استحاله ماده او بکیفیت سمیه عضو را فاسد نماید و رنگ عضو قریب خود متغیر سازد و حوالی او سیاه شود و گاهی چیزی خون و زرداب متعفن از آن ترشح کند
و کیفیت ردیه او بسوی قلب از طریق شرائین برسد و ترقی خفقان و غشی حادث شود و چون این اعراض اشتداد نماید هلاک کند آنرا طاعون نامیده اند و علامت که
همین قسم اخیر را اوائل قوباطا میگفتند و از واجبات است که مثل این ورم قتال در اکثر امر در اعضای ضعیفه مثل بغل و بن ران و پس گوش عارض شود و بدترین او
آنست که در بغل و پس گوش عارض گردد بسبب قرب آنها از اعضائیکه آن شدید تر در ریاست اند و سالمتر طواعین آنست که رنگ او سرخ باشد پس آنکه زرد بود و آنچه
مائل بسیاهی باشد بسرعت در دو سه روز قتل کند و طاعون در هوای بد و سالهای وبا و در شهرهائیکه هوای آن زود عفن شود و در فصل خریف و آخر تابستان بسیار افتد
و تجربه یافته اند که متعدد بر آمدن آن بهتر از منفرد بود و آنچه دفع شود و بر جاهای دیگر پدید آید بهتر باشد و سبب غلیان خون و احتراق او مع رقت [illegible] الطاقی
در تذکره مینویسد که طاعون را مخصوص کرده اند بورم حار قتال سریع التعفن حادث در مثل پوست [illegible] اطلاق کرده میشود بر وبا بسبب تلازم حاصل میان هر دو
غالباً و الا میان آنها عموم و خصوص من وجه است و آن در حقیقت بثره مثل باقلا یا زیاده تر بود و ماده او خون متعفن است و فاعل او حرارت ناریه و صورت او
شی مستدیر [illegible] و غایت او ازهاق نفس و بدتر او آنست که در بغل چپ باشد بسبب مجاورت او قلب را پس بن ران راست پس بغل راست
پس بن ران چپ پس گردن بقول صحیح تر و گویند که سرد تر بغل بدتر از سر دوران ست این از جهت مکان بود و از جهت زمان آنست که نزد زیادتی خون [illegible]
او باشد و این در ایام ربیع بود و اگر چه در خریف باشد و از جهت رنگ سیاه کبود پس سبز پس زرد پس سرخ و هرگاه [illegible] اختلاط عقل و تواتر نفس و نبض متفاوت
کند لا محاله مهلک [illegible] در کسانیکه بدن ایشان سریع تر هلاک شوند اطفال اند پس اعراب خصوصاً مثل زنگی و هندی بسبب ضعف مزاج بکثرت تحلل [illegible]
و نادر در سوداوی و آن مرض وبائیست عام بقول اصح و حقیقت او اجتماع بخارات عفنه است که با مطار در فصل گرما انصاعد نماید و اسباب و حکمیه کثرت رطوبت
و حرارت و بسیار بودن سال ربیعی ست و کثرت کشتگان پس هوا از خون مقتولان متعفن شود و با حیوان و ثمرها و آبها ملاقی گردد و آنرا بخورند خون فاسد شود
و بمواضع رخو جمع گردد مثل خراج اگر رطوبت اشتداد نماید و الا بصورت آبله یا بتر فتح و کیفیت سوء [illegible] انعکاس خون بسوی مواد سمیه است پس انقلاب سیاه چنانچه
در سموم اتفاق افتد و از جهت طاعون قاتل [illegible] سیاهی محل و کمودت او لازم بود و این لازم وبا بود نه بالعکس آن و فرق میان هر دو ظهور مثل خراج ست فقط
نه آنکه امراض در وبا یک نوع اند و در [illegible] مختلف بود چنانچه قومی بدان گمان کرده و در نزهت گوید که اگر با طاعون عضو متغیر نشود و با تپ و خفقان مقترن نگردد
سلیم باشد و الا مهلک بود و طبری میگوید که وبا در عالم چون از فساد هوا باشد آن مثل طواعین و ذبحه و شکلین و تشنج و سموم در بدن بود و اگر از فساد خون باشد هوا
فاسد شود یا بفساد کلی یا جزئی گردد پس اگر فساد جزئی باشد در آن بلد اعلال وبائیه غیر قتاله بود و اگر فساد در هوا کلی عام باشد در آن بلد امراض قتاله مهلکه بود و فساد
هوا آنست که در آن کیفیت فاسده پیدا شود و بر آن تغیر [illegible] او وارد گردد و فساد خون نیز بحدوث کیفیت فاسده بود و بحسب فساد امراض متولد شود پس اگر فساد
او بحدت و غلیان باشد از آن بخارات لذاعه فاسده پیدا شود و از آن خارش بغیر بثور پدید آید و اگر فساد از خلط مع حدت و عفونت بود از آن حکه و جرب و بثور
و دمامیل متولد شود و اگر فساد او بعفونت و تغیر بسوی حدت و سخونت و حدوث سمیت در آن باشد از آن طواعین قتاله افتند یعنی طواعین آنست که این خون
[illegible] عضو متغیر متفسخ بسوی عضوی یا اعضا برسد و فسخ و نتن و احراق آن نماید و از آن هلاکت سریع باشد و گاهی این اخلاط مذکوره بسوی قلب برسد و فی الفور
قتل کند و یا بسوی دماغ برسد و از آن در جائی از بدن مثل عدس پدید آید و آنرا زیتیه نامند و بهر این بقراط حکم کرده که چون این علامت بر بینی یا چهره یا [illegible] گوش
ببینند بر موت سریع دلالت کند و گاهی این فساد در حدت کم باشد و از آن بسبب تفسخ پیدا شود و آن نقطها ست که در جمیع بدن ظاهر شود بصورت [illegible]
بود و متفرق در همه بدن و آن سلیم الحاده بود و تا وقتیکه رعاف پیدا نکند پس اگر با آن رعاف حادث شود و از آن تپ ساکن گردد دلالت کند بر آنکه
خارجیه قتال از جنس طواعین قتاله است پس همواره رعاف کند تا آنکه هلاک کند و گاهی چنان ظاهر شود که گویا کیکان گزیده اند در جمیع بدن مائل بسرخی شده
و آن سلیم بود البته هلاک نکند و گاهی آثار ظاهر شود مثل گزیده و سبز بود و در وسط او خطوط سفید مائل بکمودت باشد و این نوع را در شکلین نامند و آن قتال است [illegible]
[illegible] کند و از آن نوعی از رنگ است که برنگ [illegible] ظاهر شود و آنرا موم گویند و آن دلالت بر فساد سائر اخلاط و احتراق آن و وقوع او در خون کند [illegible]

یا لیمون یا به یا سیب یا انار ترش هر کدام که حاضر باشد ده درم بگلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان هر واحد ده درم بنوشانند و زیر بادکش مبلول بگلاب بنشانند و بدن او را
بجامه سفت بپوشند تا هوای سرد به بدن او نرسد و جلد را کثیف نسازد و در ماده غلیظ و شرنفیز ابدوا استنشاق هوای سرد کنند تا قلب گرم نگردد و غذا العدسیه و عناب
و سرکه سازند و حوالی او یخ و برگ کدو و عصی الراعی و حی العالم نهند و بر سینه صندلین و گل سرخ بگلاب و یخ و کافور و مانند آن طلا نمایند و سزاوار نیست که بر موضع ورم طلای بارد
نهند بلکه می باید که شرط زنند اگر ممکن باشد و موضع مشروط را آب گرم بشویند جرجانی گوید که بر طاعون هیچ ضمادی و طلائی سرد رادع نشاید نهاد و برگ درون نیز مشغول
نباید بود مگر آنکه امتلای قوی باشد و خلط بد دور کردن واجب بود و جایگاه علت را بایکی زدن و با محجمه فرمیدن و آب گرم شستن صواب باشد و هرگاه که خفقان
قوی گردد آب گرم و طبیخ بابونه و شبت نطول باید کرد تا ماده از دل باز گردد و بجایگاه علت باز آرد و تحلیل کند و تدبیر پزانیدن ورم باید کرد بادویه که در علاج
خراج یاد کرده آمد ابو منصور گوید که مبادرت بنوشانیدن جمیع مقویات قلب و مبرد حرارت غریبی او مثل آب انار ترش و سیب و دوغ ترش کنند در خس خانه
یا در مکان سرد خواب کنند و حوالی او تر نیز و سیب و برگ انگور و غیر آن نهند و غذای سرد مثل قریص حماض و مغلظ خون بخورند و مع ذلک قصد تقویت معده
او بخورانیدن ربوب ترش و قرص طباشیر نمایند و چون از طلای بارد و مکان بارد خفقان حادث شود بآب گرم نطول کنند و آنرا گرم سازند و جمیع عنایت
بحفظ قوت پس حفظ قلب مصروف دارند چه بعد از آن علاج موضع ممکن بود و چون خفقان خفت پذیرد و برود و قوت قوی باشد نظر کنند اگر ساعی گردد علاج
آنکه از داغ کنند پس ارسال او نمایند و اگر سیاه باشد شرط و محاجم کرباً گفته سزاوار است که از بلادیکه در آن طاعون افتد بگریزند پس اگر در لشکر باشد در موضع عالی بالا
بنشینند و همچنین در هر مرض که از بوی بد و خبث ریح بود انطاکی گوید که چون معلوم کردند که این سال وبائی ست از پیشتر تنقیه بفصد و حجامت و تنقیه اخلاط
حاده کنند و چون هوا متغیر است با لمائیه گوشت و شیرینی و هر چه مولد خون و حرکت زیاده باشد ترک نمایند و مورد و نیلوفر و طرفا فرش سازند و آب عدس و سرکه و گل ارمنی
بپاشند و تعلیق نارنج و پیاز و نعنع و سیب کنند و آنرا بخورند و تدخین بدان و بمشک و عنبر و لادن و قطران نمایند و بنفشه و آنچه از آن سازند مطلقاً استعمال کنند و
و چیزیکه غذای او قلیل باشد و منع جوش خون بتبرید خود نماید مثل فواکه و بقول و باقلا و عدس و خرفه بخورند و روغن بنفشه و صندل و سرکه و کافور بمالند و از مجربات حمل
یاقوت و مرجانست و گویند که زمرد و از مشهور تعلیق درونج ست و این معجون ماخوذست از آنچه در ذخائر ترجمه آن بعربی شده و آن مجربست برای دفع سموم
تغیر هوا و وبا و مقدار آنکه از آن مستعمل شود سه قیراط ست و در روغن بنفشه حل کنند و حوالی بینی بدان چرب نمایند و از اعظم مفرحاتست و خفقان را انفع کند و
انعاش قوتها و اعضای رئیسه نماید و قوت او تا ده سال باقی ماند صنعت آن بنفشه گل سرخ خشک نعناع مرزنجوش هر واحد ده مثقال گل ارمنی درونج صندل
بهمن سفید کشنیز خشک کرده بعد تر کردن او بسرکه هر واحد پنج مثقال صبر زعفران گل مختوم مصطکی تخم ترنج مقشر بسباسه هر واحد چهار مثقال کهربا طباشیر لادن هر واحد
سه مثقال صمغ عنبر هر واحد دو مثقال یاقوت سرخ یک مثقال همه را بسایند و در نیم رطل گلاب که در آن هفت قیراط فادزهر حل کرده باشند بگذارند بعد
بشربت ریباس معجون سازند و اگر میسر نشود بشربت بهی یا سیب بسرشند و بردارند و در نزهت گفته که آنچه مرکب از صبر و زعفران و گل مختوم و بنفشه و سنبل الطیب
و درونج باشد بخورند که آن مجربست و کذا یاقوت و زمرد اکلاً و حملاً و هرگاه طاعون عارض شود در آن هنگام فصد جائز نبود و عنایت بحفظ قلب
واجب بود مثل فادزهر و آنچه دفع سموم کند مثل زمرد و تبرید حوالی محل به مثل سرکه و گل ارمنی و مورد و کافور طبری گوید که ممکن نیست که برای هر نوع طاعون علاج
خاص جدا بیان کنم پس علاج عام جمله این انواع ذکر کرده میشود طبیب را باید که از آن علاج هر نوع استخراج نماید و بحسب رای خود زیاده و کم کند پس
گویم زمانی که در بلدی نوعی ازین امراض در یکی از مردم ظاهر شود بر جمیع اهل معرفت واجبست که تدبیر نفس خود ها مهما امکن باین تدبیر نمایند پس باید که
در آن وقت فصد باسلیق از هر دو دست کنند و خون زیاده تر آنچه ممکن باشد بیرون آرند و باین مطبوخ استفراغ نمایند نسخه آن اهلیله زرد بست درم
آلو بنجاه عدد تمر هندی اوقیه عناب یک کف کبیر تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک توت شامی خشک هر واحد یک کف برگ عنب الثعلب یک دسته کبیر همه را در چهار
رطل آب بپزند تا بیک رطل و ربع باز آید پس صاف کرده در آن پانزده درم فلوس خیار شنبر و ده درم ترنجبین خوب مالیده بار دیگر صاف کنند و سه طسوج
سقمونیای مشوی آمیخته نیم گرم بنوشند و ازین مطبوخ دو شربت یا سه بقدر قوت و امکان بنوشند و از جمیع اغذیه بپرهیزند الا مزورات حامضیه و حصرمیه و ریباسیه و عدسیه

وبرکاهوی مسلوق مطیب بسرکه وبرکاسنی بسرکه ومانند آن اقتصار نمایند ودرین هنگام از گوشت وشراب البته اجتناب کنند واز جماع بالکلیه حذر نمایند وکثرت
شم کافور وبنفشه ونیلوفر کنند اگر فصل آن باشد وریحان مغسول بآب سرد وازین شربت که اهل مصر برای طواعین وفساد هوا وفساد خون ترکیب داده اند استعمال نمایند
نسخهٔ آن بگیرند آب حماض وآب غوره وآب ریباس وسرکه کهنه تند هر واحد یک رطل پس بگیرند کافور یک مثقال ورباد و مثقال ریوند کوفته ویکنیم دانگ افیون خالص
در صره بسته اندازند وجوش دهند تا ادویه مصره حل شود واز آبها دو ثلث کم شود پس بر هر رطل آن رب سیب ساده ویک رطل شکر سفید ویک دانگ زعفران انداخته
بقوام آرند واین شربت دران ایام دائم بقدر بیست درم سرد کرده ناشتا بنوشند واین بسیار اشاره حقنه دران ایام باین حقنه می نمود ماءالشعیر لعاب بستان پخته
وصاف کرده ودران اندک روغن بنفشه وسفیدی بیضه رقیق ولعاب اسپغول خوب برهم زده بدان حقنه کنند وبرای ابرای امراض این قرص سکنجبین بخورد که سیلهٔ او دراین
مرض یا نوعی ازان ظاهر گردد نسخهٔ آن گل سرخ طباشیر تخم خرفه تخم حماض نشاسته تخم کاسنی عصارهٔ زرشک حمض صندل سفید وسرخ گل قبرسی گل مختوم هر واحد
یک درم ونیم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو درم کافور ریاحی ده دانگ همه را باریک سائیده برسی درم ازان یکدرم
ریوند چینی سوده اندازند وبسرکه کهنه سرشته یک یک درم قرص سازند ویک قرص هر روز با دو اوقیه سکنجبین ساده بخورند ودران ایام در حمام داخل شوند وصبر
کنند تا بدن تر گردد پس بپارچه عرق را پاک کنند وآب غوره بروغن گل یکبار بمالند ویکبار بسرکه وروغن گل مالش نمایند واین معالجه جنسیت از ان
معالجات همه انواع آن بر می آید وطبیب از نوشانیدن مسهل یا چیزیکه دران هلیله باشد حذر کنند واز تضمید معده وبچیزی قابض احتراز نمایند پس اگر سوزش در معده
یافته شود دبران پارچه مبلول بآب عنب الثعلب وگلاب صرف نهند ودر تبرید جگر مبالغه نکنند وبروغن البته مس ونمایند سم قندی وغیره منوشند که هرگاه
بیمار را در خانه سرد نشانند وجهت تبرید حوالی او برف دارند وجهت که بر ورم برسیاوشان وخطمی وبابونه ضماد سازند وبطبیخ بابونه وشبت تکمید کنند تا که بسرعت مواد
محل ورم رسد وآب گرم که بعاب شد برورم ریزند ودران ادویه حاره پخته باشند وهرگاه فصد خواهند کرد واجب آنست که مراعات چند چیز اهم دانند یکی آنکه طاعون اول
شرط زنند زیرا که در صورت خروج مادهٔ سمیه از نفس عضو خوف انتشار سم در بدن نزد فصد کمتر باشد دوم آنکه پیش از فصد حوالی طاعون چیزهای بارد وقابض طلا نمایند چون
حضض وگل ارمنی ومامیثا وامثال آن تا مادهٔ سمی را که در انجا جمع شده بسوی باطن باز گشتن ندهد هنگام بر آمدن خون بفصد سوم آنکه بمحافظت اعضای رئیسه خصوصا دل
مبالغه نمایند تا مادهٔ متحرک بفصد بدین اعضا نیفتد وآنچنان باشد که اطلیهٔ خوشبوی بارد بر سینه ودل گذارند وخوشبوهای سرد ببویانند وآب سرد وگلاب آمیخته جرعه جرعه
بنوشند تا که خون بر می آید وبعد از ان نیز همین قاعده مرعی دارند تا که مادهٔ متحرک سکون یابد واین همه احتیاط که وقت فصد گفته شد بر تقدیریست که مادهٔ طاعون سمیت
بسیار داشته باشد وگرنه بدین تدابیر حاجت نباشد بلا خوف فصد باید کرد واگر با وجود قلت سمیت اند فصد بعضی ازین ضوابط مرعی دارند بهتر باشد واحتیاط اقرب بود
ودلالت بر قلت وکثرت سمیت از رنگ ورم توان کرد چنانچه گفته شد وعلامت صداع ونه بیان علامت صعود ماده بدماغ است پس دران هنگام باشویه کنند ومحاجم کلان
بی شرط بر ساقها گذارند وسخت بمکیدن فرمایند وزمانی دراز بحجمه را نهاده دارند خضر گوید که استاد من گفته که فصد ومسهل در طاعون ودر کل ماده ردیه که متوجه بخارج بدن
شود هنگام خروج او جایز نیست تا تعارض واقع نشود واما در ابتدا قبل ظهور او فصد واستعمال مسهل از مطبوخات ومنقحات واجب بود خصوصا اگر ماده بسیار مهیاج باشد
تا ماده متعفنه در باطن محتبس شده وقتل نکند ومن گویم که چون بینند که ماده حار بسیار مهیاج است وبسوی اعضا منتشر شده وبانصباب بسوی اعضای رئیسه میل کرده پس
رخصت نمیدهیم بترک فصد ومسهل واگرچه بعد خروج بود وچون قوت متحمل باشد تا ماده خبیثه متحرکه قتل نکند وبسیار مردم باین تدبیر سالم ماندند وگاهی در مثل این حالت
بحجامت ساقین در اطفال مرسیکنیم وبرای تبرید وتقویت قلب شربت در نارد وشربت صندل بگلاب وکافور وعرق نیلوفر میدهند وبعد شرط موضع تدبیر
انضاج بعلاج خراج واکله کنند واستاد من از مشق بحجه مربع در موضع او گرم بر طاعون بعد شرط او میکرد تا جذب ماده سمیه کند وگویند که انچه بطاعون نفع کند داغ باتش است
ودران روغن گاو کهنه ومرهم سیل حکایت ...ان بعضی مردم طلای موضع با فیون مخلوط بزعفران بسبب ثبات در دو خوف هلاکت بنابر عدم اهتمام میکنند واین خطرناکست بسبب ماده خبیث

اورام مغابن

یعنی آماسهائیکه در مغابن که عبارت از بیخ گوشت ودر زیر بغل ورانست پدید آید واز جنس طاعون نباشد واین گاهی بسبب دفع اعضای رئیسه بود که ماده

از خود بسوی مغابن دفع کند و گاهی بسبب دفع طبیعت بود از عضوی شریف ماده را بطریق بحران انتقالی بغیر آنکه اعضای رئیسه دفع کرده باشند و گاهی
بسبب قروح و اورام دیگر که در عضوی باشد و بسوی آن عضو مواد جاری شود در راه او این مواضع باشد پس قدری از آن ماده در اینجا بماند بجهت وسعت و رخاوت
تخلخل موضع و ورم آرد و از این قبیل ست ورمیکه از قرحه دست در بغل و قرحه سر در پس گوش و قرحه ساق یا ران در کنج ران پدید آید و این نوع اورام را فارسی
باغره گویند و گاهی بسبب امتلای بدن از خون و دیگر اخلاط این ورم حادث شود چنانچه در دیگر مواضع بر می آید و انطاکی گوید که گاهی در ایام ربیع و بلاد مرطوب
اندفاع ماده در مکانهای مذکور میشود و مشابه طاعون گردد لیکن آن نباشد بلکه این یا اورام یا خراج حار بود که دردناک باشند و گاهی قرحه گردد و منفجر شود
از ماده فاسد بنفسه یا بعلاج و باغره نامند و بمصر کبه و در شام ضربه و علاجش علاج دمامیل و اورام حاره است و بعد کشادن علاج قروح بود و مؤلف
خلاصة التجارب گوید که خیارک ورمی بود دراز شکل بهیئت بادرنگ کوچک که اندر بیغوله ران افتد و گاهی اندر بغل نیز افتد و نزد عوام بهمین اسم مشهور بود
و اما اطبا این را بورم بهین مواضع باز خوانند و از اورام رخو شمرند و این ورم در اول با درد و سخت و صلابت باشد و از اعراض طاعون با آن
هیچ نبود و رنگ او در اول از رنگ بدن دور نباشد و اکثر بتحلیل رود و این ورم گاهی بسبب الم در عضوی فرو سوی خود عارض شود علتی که مذکور شد
و این قسم عرض بود اکثر خود بخود تحلیل پذیرد بعد تسکین الم العضو مأوف که سبب بوده علاج فصد کنند و زلو چسپانند و تبرید بلعاب بهدانه و شیره عناب
و عرق شاهتره و شربت نیلوفر بدهند و بعد از نضج بمسهل بارد تنقیه کنند و استعمال رادعات در اینجا مناسب نبود بلکه بعد تنقیه مرخیات محلله مانند
موم و روغن گل یا محللات استعمال نمایند و با بنفشه و خطمی و تخم مرو بروغن بنفشه و موم سفید سرشته بکار برند و از مرخیات روغن گاو و مسکه است
و گاهی ریختن آب گرم بران کفایت کند و تکمید بخشت و سنگ گرم کرده در تحلیل این اورام مجربست و خصوصاً اگر در آفتاب گرم کرده باشند خیلی
مفید بود و همچنین ضماد از حلبه و بزر کتان و عنب الثعلب و ریوند چینی بمساوی در آب برگ مکوه و ایضاً طلای جدوار خطائی تنها یا باندراونه طویل
برابر و اگر تحلیل نشود پیاز در خاکستر گرم پخته بربندند یا بهرته برگ بینب و سنبهالو نهند و دیگر منضجات و مفجرات که در علاج فلغمونی و خراج و دبیله
و دمل مسطور شد استعمال کنند و اگر آرد جو دو توله ریوند چینی سه ماشه و رحضرات پخته ضماد کنند در تفجیر ورم و تسکین درد مجربست و اگر منفجر نشود بنشتر
بشگافند پس مرهم مدمله فروخ بعمل آرند و آنجا که اتفاق تضمید رادع درین اورام افتد لازم ست که تقویت دل و دماغ و فم معده و همسایه شده تا ماده
باعضاء رئیسه باز نگردد و درین زمان ورم بن ران که بهندی بد گویند اکثر در آغاز مرض آتشک عارض میشود و از علاج مرض مذکور تحلیل نگردد
یا بشگافند و فصد و مسهل سودا و اطریفل شاهتره دران مفید می افتند دیگر ادویه نافع اورام مغابن اگر ورم پس گوش با درد گوش و صداع و تپ باشد بهدانه
سه ماشه عناب پنج دانه سپستان نه دانه در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوش داده شربت نیلوفر دو توله خاکستی چهار ماشه داخل کرده بنوشند و رسوت گل ارمنی
جدوار صندل ابیض هر یک دو ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و جو نیمکوفته مکوه نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب آثار جوش داده
پاشویه نمایند روز دیگر گل خطمی بنفشه هر یک شش ماشه کوکنار چهار عدد مکوه شش ماشه نیلوفر چهار ماشه در شیر گاو یا و بسیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنب الثعلب هر یک شش
ماشه مغز خیارشنبر دو توله در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد سازند که معمول حکیم شریف خانست ایضاً برای گره سخت کش ران قبل از آتشک ماده آن از اعصاب فضول دیگر
فصد باسلیق و تبرید مسکن اخلاط از لعاب بهدانه شیره خیارین شیره کاسنی شربت بنفشه خاکستی اجده منضج فساد خون و مسهل فلوس خیارشنبر بعمل آرند و رسوت جدوار هر یک
دو ماشه فلوس خیارشنبر یک توله بآب کشنیز سبز سوده ضماد کنند و ارسال علق بموضع ورم فرمایند و بعد شگافتن ورم مراهم جالیه و مدمله بکار برند ایضاً
عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده خاکستی پاشیده بنوشند و جدوار بسرکه و گلاب سوده ضماد نمایند دوا ایکه بجهت ورم خیارک
از مجربات گیلانی ست پوست بلیله زرد ناکوفته بروغن بید انجیر خوب بریان کرده باریک سوده بسرکه تند خمیر کرده ضماد نمایند در دو سه روز دفع سازد دیگر
محلل پیاز را انگار دقیقه کرده در بول کودک نابالغ بپزند تا مهرا شود پس قرص بسته نیمگرم بر خیارک بندند صبح و شام در چهار روز تحلیل می شود پس حنا سوده
قرص کرده بران بندند دیگر بیخ کیله در بول آدم سائیده نیمگرم بر پارچه نهاده بچسپانند دیگر ریوند چینی اعلی کرم ناخورده بسائیند و قلیلے آهک آب نادیده

هر دو را در شهد خالص یک جزو سفیده یک بیضه و جزو بخلوط کرده بر پارچه آلوده کنند و از بالای یک کفگیر کامل بخکار یا چیک گرمی رسانند چون بر ورم خوب بچسپد
بگذارند در دو سه روز تحلیل شود و حاجت تبدیل نمی‌بایست باین یکبار کافیست و اگر چیزی باقی ماند یکبار دیگر ضماد کنند دیگر برای تحلیل ورم و صلابت آرد خمیر
چار درم برگ حنای سوده شش ماشه نمک طعام سه ماشه سوده بروغن گل چهار ماشه آمیخته بآب برگ مکوه سبز یا گلاب سرشته ضماد نمایند و اگر سوزش در ورم
نباشد بطور لطوخ پخته بندند دیگر کچله مثل صندل سائیده قدری فلفل سیاه سوده آمیخته شیر گرم ضماد نمایند و یا خردل بآب گرم سائیده لیپ کنند و برگ بکاین پخته
یا برگ شنبالو پخته یا برگ پیپل گرم کرده یا برگ اسوڑه نیمگرم یا برگ نما یا برگ سنبهالو نیمگرم بستن نیز نافع ست و جهرته بادنجان با نمک شور گاه تحلیل مینماید و گاهی می پزاند
و سدف سوخته با شهد آمیخته ضماد کردن ورم پس گوش کهنه را نافع ست دیگر مجرب والد مرحوم چونه یکماشه در شهد شش ماشه یا در سفیدی بیضه ممزوج
نموده بر کاغذ ضماد کرده بنهند و باز تجدید کنند و بیخ پیلو که از آن مسواک میسازند در آب سائیده ضماد کردن نیز در تحلیل آن مجرب نوشته دیگر کیله خام باندک
هلدی آمیخته ضماد کنند که تحلیل کند و کذا اخروٹ را شکافته بر نعلک بستن محلل قویست و کذا املہ پوست اسوڑه پوست تمر هندی با سائیده ضماد کردن دیگر پنبه دانه را
آنقدر بکوبند که مثل قرص شود و نیمگرم بندند و یا مغز تخم ارنڈ یکتوله سائیده قرص ساخته بندند و بالائش برگ درخت مذکور گرم کرده بندند و یا برگ کهیکوار دو پاره کرده
قدری رسوت و هلدی سوده بران پاشیده نیمگرم بندند دیگر بابچی کوفته در آب بطور لیئی پخته ضماد کرده بر بندند که در اول فرو نشانند و یا آرد نخود با گوگل بیامیزند
و تکیه ساخته بر بد بنهند و برگ نیب نیمگرم بر بندند **ضماد محلل** اکلیل الملک تخم کتان بآب پخته ضماد نمایند و یا گوگل کنجد هر یک دو توله قرص نموده گرم گرم بر بندند
و یا تخم شبت بابونه تخم کتان سوده با روغن گل و موم سرشته نیمگرم ضماد نمایند **ضماد** که ورم پس گوش را نافع صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا صبر زعفران
مرمکی رجامه برابر بگلاب سائیده ضماد کنند **ایضاً** نافع اورام مغابن از بیاض والد مرحوم آنبه هلدی فلفل سیاه کالی زیری سهاگه زرنیخ کچله کوفته پخته در آب
کهیکوار آمیخته بپزند و متواتر طلا کنند و یا حلبه بابونه هر دو برابر سائیده بآب لیپ کنند در سه روز دفع گردد و اگر خواهند که پخته کند گرم کرده ضماد نمایند و اندکی زرد چوبه
بیامیزند **ایضاً** نافع ورم نغل و مسمی ببال داروست کاتهه هندی مردا سنگ تج صندل سرخ کبابه توتیا کوفته بیخته بآب خمیر کرده بر ورم گذارند **ضماد منضج** که در
پختن اورام اثر تمام دارد آرد جو آرد برنج آرد حلبه تخم سن اہلیه سوده در شیر پخته بنهند **ایضاً** نافع بد شنگرف یاره زیره سفید هر یک پنج ماشه هر سه را سائیده
در سفیده بیضه مرغ یکعدد آمیخته بر پارچه مالیده بر نهند که پخته بشکند **دیگر** گوگل صابون بهن بهیل سائیده بدستور بچسپانند و یا برگ تمبر پوست دور کرده بهنگری از زرد چوب
بران پاشیده بر بندند پخته گرداند **ضماد منفجر** که جهت انفجار خنازیر و ورم پستان مجربست هم بشگافد و هم شگافته را اندمال سازد دنبله تهوتهه نیم جزو صابون هلدی رال هر یک یکجزو گوگل دو جزو
قند سیاه دو چند همه ادویه کوفته با قند خوب ممزوج نموده نیمگرم بر بندند **دیگر** که خنازیر را منفجر سازد صابون هلدی گوگل بهن بهیل چوک ریوند چینی صابون نمک سنگ نیب سائیده
نیمگرم ضماد نمایند و یا آهک را در قند سیاه کوفته قرص ساخته بر بندند که سریع التفجیرست **دیگر** که برای پختن خنازیر مجرب نوشته شک شتر ریه گاز ران هر دو مساوی در آب پخته
ضماد نمایند چون منفجر شود مغز چوب کیله یا بیخ کیله سائیده بر ریش بندند به شود **دیگر** که مجربست گوگل زرد بهروزه خشک پنجال بسوتر دشتی ریوند چینی هر چهار را در شهد
سوده بر پاره جامه ضماد کرده بچسپانند و با آتش یا چاک از دور گرمی رسانند چندانکه دوا بچسپد و خود سر کند **طلا** که بد را نیکو ست حلبه بزر کتان مغز تخم تمر هندی کوفته
بیخته نگاه دارند وقت حاجت قدری با شیر گاو بپزند تا غلیظ گردد بر پارچه اندوده بالای بد باید گذاشت که منفجر خواهد ساخت یا تحلیل خواهد کرد **دیگر** کندر پنبه دانه
دال نخود باریک سائیده بدستور بچسپانند و یا سیماب کشته در روغن زرد حل کرده گرم بنهند **مرهم** که انواع زخم نغل وغیره را مجربست رال گل هرمزی هر واحد شش درم
توتیای سبز و سرخ در روغن کنجد بکهرل نمایند که مثل مرهم شود استعمال کنند **مرهم** که برای اندمال زخم بد از مجربات منقول کتهه سفید کافور مرداسنگ
سنگ جراحت کوفته بیخته با بالائی جغرات آمیخته بچسپانند و گویند که اگر اسگند ناگوری را بآب سائیده در ظرفی بدارند و چون آب خشک شدن آید دیگر آب
اندازند تا بقوام مرهم باشد و خشک نشود دوا آنرا بر زور بر زخم بن ران کهنه و متعفن شده صبح و شام تا یکهفته بمالند جراحت مندمل گردد و این دوا در ابتدا
و تزید و انتها نیز نفع تمام دارد **اقوال** مهره شیخ میفرماید که علاج این اورام مخالف علاج اورام دیگر نیست درین امر که ابتدا بدفع و ردع ماده نباید کرد و دوا
استعمال این نکنند بلکه تنقیه بفصد و اسهال لابدست و اما در علاج دیگر توقف نمایند اگر ممکن باشد تا آنکه حال ظاهر شود پس اگر بسبیل البحران یا بر سبیل دفع عضو رئیس

البته منع ماده نکنند بلکه جذب آن بسوی عضو نمایند بهر سبیله که ممکن باشد و اگر چه بحجامت باشد و اما اگر بسبب کثرت امتلا باشد در آن استفراغ ماده و اصلاح و تقلیل غذا و تلیین آن و رادعات استعمال نکنند بلکه مرخیات نیز بغیر استفراغ ماده بکار نبرند چه این گاهی بر عضو جذب ماده بسیار کند بلکه ممکن است که استعمال مرخیات کنند مع ذلک استفراغ و جذب ماده بسوی خلاف نمایند و خطر در رادعات رجوع ماده با حشاء و اعضای رئیسه است و خطر در مرخیات جلب ماده کثیر است و استفراغ و اما که ماده از مضرت مرخیات ایمن گرداند و چون درد شدید باشد نماید از تسکین او چاره نباشد مثل نهادن پشم مبلول بزیت گرم کرده لعبه در آخر که آن زیاده کنند تا درد به تحلیل ساکن کنند و در ابتدا گاهی درد زیاده کند پس اگر بدن پاک بود در استعمال محلل خوف نکنند و گاهی در تحلیل مثل آرد گندم کفایت کند و سالم تر از آن آرد جو و گاهی محلل قوی ورم را عظیم کند پس استعمال او نکنند مگر آنکه احتیاج افتد بدفع ماده از اعضای رئیسه بجذب ماده از آن بسوی ورم بخوف اعضای رئیسه و بسیار باشد که در ابتدا روغن زیت گرم کرده بران صحت بخشد و اما هر گاه ورم در لحم رخو بود و آن در عضو شریف باشد مثل پستان و خصیه و از منع ماده او خوف آفتی نباشد منع و ردع آن کنند و چون میل او بصلابت محسوس شود بهر نحو که باشد تلیین آن نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که آنچه بر سبیل بحران و دفع طبیعت افتد هیچ دوای رادع بران نشاید نهاد و باشد که بدان حاجت آید که دوای مرخی یا محجمه نهند تا همگی ماده بدان موضع آید پس از وی تحلیل کنند و آنجا که بر سبیل گذر ماده بران موضع باقی مانده باشد نظر کنند اگر در بدن امتلا بود اول تنقیه بدن از اخلاط بد کنند و هیچ دوای رادع و هیچ دوای مرخی نشاید نهاد و بعد تنقیه و در صورت عدم امتلا ادویه مرخیه باید نهاد و اگر آماس در پستان یا در خصیه افتد و در بدن امتلا نباشد و خوف رجوع ماده بعضوی شریف نبود اول ادویه رادعه باید نهاد تا ماده دیگر بدو نیاید و آنچه قانون علاج اورام است در ابتدا و انتها و انحطاط بران ترتیب بکار برند و اگر ترسند که آماس سخت خواهد گشت ادویه نرم کننده بکار باید داشت چنانچه در علاج فلغمونی مذکور شده ابن الیاس گوید که هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم و یا آب تمر هندی یا آب انار شیرین او افشرده هر کدام که باشد با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ و کدو و یا مزوره آلو بخورند و نگذارند که طبیعت قبض شود میر عوض مینویسد که اگر ورم مائل بصلابت بود بملینات مبادرت نمایند و مرهم داخلیون درین باب عجیب الفعل است صفت دوائیکه چون بر ورم نعل و پس گوش و بیخ ران استعمال کنند زود نضج دهد و بکشاید سمی که نبات مشهور است برگ او بستانند و با برگ انور سته بید انجیر مساوی بسایند و قدری نمک آمیخته نیمگرم ضماد نمایند صفت داروئیکه خیارک را سود دهد بول طفل در ظرفی نهاده بر آتش گذارند تا گرم شود صابون تراشیده دران اندازند و اندک نمک داخل کرده بپزند چون غلیظ شود بر خیارک بر بندند و چند روز متواتر صبح و شام تازه باین نوع استعمال نمایند که بتغیر الم و در شگافته ریم بیرون می آورد و بعد ازان بمرهم مدمله علاج کنند صفت داروی دیگر ازین نوع که مجرب است خشت پخته از نرم بسایند و با روغن بید انجیر خمیر کرده صبح و شام هر دو وقت ببندند در سه روز قابل نشتر زدن میشود و مالیدن حب و ارسایله برین اورام در آغاز ظهور سود دهد و اگر در ابتدای ورم مغابن و پستان و درم سر پیچو که پنج عدد فلفل سیاه باب سوده طلا کنند و پانچ دانه فلفل سیاه شب در آب خیسانیده باد [illegible] نمود یکدام عسل آمیخته بنوشند سود دارد و برگ عباسی متواتر گرم بستن فایده تمام دهد

جدری

که آنرا بترکی چیچاک و بتورانی [illegible] و بفارسی آبله و بهندی سیتلا و ماتا گویند و آن بثور است بسیار که بر سطح ظاهر و باطن جمیع بدن یا اکثر یا بعض آن برآید و تدریج بحجم او اقل عدد و نخود یا بزرگتر ازان گردد و از دیدن بر دانه بود در ابتدا احمر باشد و نزدیک نضج بسفیدی زند و بر آب گشته نضج یافته بعضی منفجر شده و اکثری بغیر تفجر خشک گشته بریزد و اقل مدت ظهور و بر فروزد نها از ابتدای آن سه روز و اوسط پنج روز و اکثر هفت روز بود و اقل ایام بزرگ شدن آنها پنج روز و وسط هفت روز و نهایت نه روز تا دوازده روز باشد و نهایت خشک دانه هایست روز تا یک ماه است و از جمله امراض عامه و وبائیه و متعدیه است چنانچه در هر شهری که پدید آید در آنجا خلقی کثیر بدان گرفتار شوند بنا بر مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر مثلا اگر در یک محله یا در یک خانه بر طفلی ظاهر گردد تمام اطفال آن محله و خانه بدان مرض مبتلا گردند و در عقب هوای جنوبی چون وزیدن آن کثرت نماید بسیار افتد و اما انواع ردیه آن از قبیل طاعون شمرده اند بجهت رداءت و کمال عفونت و سمیت و عدم قبول مواد آنها نضج و تقیح و هلاک گشتن صاحب آن بالاکثر امرد و اکثر

کسانیکه درین علت هلاک میشوند [illegible] از بعد شدائد الشیان [illegible] امراض خناق و سرسام شدید و ذات الجنب و ذات الریه و سوء تنفس و تشنج و اسهال دموی و زحیر و سقوط
اشتها عارض میگردد و گاهی در آخر فلغمونی یا دبیله تولد کند و بسا که انجامد گاهی از بهان شیره و قرحه خبیثه سیاه شود و منجر بناسور گردد و از نجاست که شیخ الرئیس
سفرماید گویا که جدری قسمی از بحران است یعنی اکثر بحران انتقالی بسوی اورام و ماننده آن میباشد بانتقال ماده جانب مواضع بدن مثل اورام و دمامیل و خراجات
پدید می آید و ماده جدری نیز همچنین میباشد و هم او میفرماید که جدری در ابتدای بهانه یعنی درانچه قریب ظاهر بود عارض نمیشود بلکه در جمیع اعضای مفرده ظاهری باطنی
عارض میگردد حتی که در حجب و اعصاب یعنی اگر ماده بغایت وافر باشد در سطح باطن اعضا نیز بهم رسد در هیچ عضوی را نگذارد حتی که سطح کام و زبان و حلقوم و چشم
و گوش و امعاء وغیره را و اگر با وجود قوت و کثرت ماده در طبیعت یا در بعضی اعضا ضعف باشد که از مقاومت آن عاجز آید و نتواند که از خود دفع نماید بیست که
بسیاری از ماده بدان عضو ریخته منجر بفلغمونی گردد و اگر ماده مائل تر بخون باشد و یا شرا اگر مائل بصفراویت بود و بدبیله اگر بهم در فضای باطن عضو جمع شود و
بدین عوارض بدن را از ان ماده پاک گرداند اگر دران ماده کمال رداءت و عفونت و خباثت و سمیت نباشد و الا بهر عضوی از اعضای اصلیه و یا شریفه رئیسه
و یا غیر شریفه که بریزد آنرا فاسد و متعفن ساخته هلاک نماید و ایضاً اگر طبیعت در کمال قوت نباشد و حرارت غریبه دران تصرف نماید و آنرا متعفن گرداند
حمای عفنیه عارض گردد و اما بر ظهور و از ابتدا تا ایام بحران تب مقدم میباشد و اشتداد می یابد و بقول شیخ چون جدری ظاهر شود مورث خارش گردد پس شبیه بهیجان
سرسوزن حاد و سرخ ظاهر شود پس بیرون آید زمانی بزرگ گردد پس از ان ریم بر آید پس خشک شده مختلف الالوان گردد پس ساقط شود و اکثر آنچه ظاهر شود برنگ فلغمونی یعنی ورم
دموی بود بنا بر آنکه از مائیت خون حادث میشود و لیکن گاهی بالوان مختلف مثل زردی و بنفسجی و سیاه بنا بر اختلاف ماده بر می آید و انطاکی گوید جدری اکثر در سنگام سیکه
طفل حرکت نماید و حرکت او قوی گردد عارض میشود و قبل ازین بیرون نیاید مگر در سال اول و بالی در ظهور او بسیار تاخیر نماید در ضعیف مزاج پس گاهی در سن پیری پدید آید
و گاهی یک شخص را دو بار ظاهر میشود بحسب انتهاء طبیعت و از اقوال اطبا معلوم میشود که احدی از ان رستگاری نمی یابد در زمین آنست که اگر حرارت غریزی و افر و حرکت
در بدن مفرط باشد فضلات بدن بغیر حدوث جدری تحلیل یابد و یا باستعمال ادویه مانع بالخاصیت بر نیاید و لیکن اگر آنرا تحلیل نکند در مرض ردی انداز دو آن
شور بست که ابعد دور برای تب مطبقه و صداع و درد پشت و خارش و سرخی و تهیج ابتدا کند بعد و نموه ان پس ظهور باستدارت نماید و یا تا روز هفتم طول کند بعد از ان
تبدیج و فرو نشیند تا مدت هفته دوم بعده بریزد و در ایام ظهور او در اقالیم رابع و انچه متصل آن از ثالث باشد بعد راس حمل و در مثل مصر از حوت ست و در بلاد رطب
خصوصاً حار چون مصر کثرت می نماید و در بلاد یابس مثل زنگ و حبش بر نمی آید بسبب شدت حرارت و صلابت و همچنین در صقالبه بسبب جمود خلط و آن از امراض
متعدیه است خصوصاً چون در تغیر هوا واقع شود و غالباً در مثل مصر مقدمه برای طاعون [illegible] بود و در اجزای بدن حتی که باطن استیعاب نماید خصوصاً چون ذی باشد
اسباب جدری ماده آنکه ماده فاعل جدری خون نانی گرم کثیر الحرارت که غلیان و شوران یابد و این غلیان یا طبیعی بود و مثل آنکه صبیان را عارض شود
بسبب دفع کردن طبیعت ایشان فضول رقیقه رطبه متولد از خون حیض و شیر که در خون آنها باقی مانده بسوی جلد بسبیل بحران حتی که خون اندام ایشان پخته گردد
و متین تر و قوی تر شود و یا تغیر طبیعی باشد مثل شوران اخلاط در ابدان مستعده آن با سباب خارجی اوار داز داخل چون استعمال ادویه حاره و یا از خارج چون
آثار ربیع و تابستان و ریاح جنوبی و هوای بخار و صاحبان جدری شیخ می فرماید که گاهی در خون جوشش پیدا شود و بسبیل عفونت اندک از قسم جوشی باشد که
آب بسوی وغیره را عارض میشود و بدان سبب تمیز بعض اجزای آن از بعض بهم میرسد و پس بعضی ازین غلیان آنست که سبب او امری مثل طبیعی باشد که
خون جوش کند تا کم گردد از ان فضلاتیکه از تقاربا ما غذای جنینی که در هنگام حمل بوده بخون تخار طه شده و یا فضلاتیکه بعد از تولد در خون پیدا شده از اغذیه منکره
و ردیه که قوام او را سخیف گرداند بسبب غلبه مائیت و آنرا بجوش آرد تا آنکه او را جوهر مستقوم قوی تر از اول حاصل شود و مثل آنکه طبیعت یا با انگور این فعل کند حتی که آنرا
شراب متشابه الجوهر گرداند و از ان کف بسوی اعلی و ثقل ارضی جدا شود و بعضی آنست که سبب او امری دارد از خارج جوشش دهنده باشد که اخلاط را بخون زیاده تر از
حالت طبیعی مخلوط سازد پس جوشش و حباب دران پیدا شود و مانند آنکه نیز بتغیر فصول و خصوصاً ربیع از کیفیات و نظام واجب عارض گردد اتفاقی و جرجانی
مینویسد که سبب جدری جوشش خون در بدنست گاهی بسبیل فعل طبیعی و گاهی بسبب رقت خون و مائیت او و چون آنرا حرارت زائد رسد اما آنچه بسبیل فعل طبیعی

بجوشند همچون جوشیدن شیره انگور باشد چون گرم شود و از حال متغیر گردد و بجوشد و اجزای او از یکدیگر جدا شود و انچه کف بود بر سر آید و انچه دردی باشد فرو نشیند و انچه صافی و رسیده باشد در وسط ماند پس خون در بدن مردم همچنین بجوشد و از اخلاط بد متولد از غذای اول مثل خون حیض و از فضول اخلاط دیگر و انچه که بعد ولادت در بدن مجتمع شود و با خون آمیزد از آن جدا شود و انچه بسبب مائیت خون بجوشد همچون اشیای لطیف رطب رقیق باشد که در تابستان بسبب گرمی هوا زود بجوشد و متعفن شود و مثال خون کودک همچون شیره خام است و مثال خون جوان همچون شیره پخته و رسیده و چون خون کودک خام و رطوبت ناک بود کم کودکی باشد که از آفت آبله خلاص یابد و از اینجا معلوم گردد که سبب آبله کودکان آنست که خون کودکی از حال متغیر شود و در جنبش و جوشش آید تا اخلاط خام متعفن از آن جدا شود و چون پخته گردد چاره نیست از آنکه رطوبت کودکی از آن جدا شود و خون او پخته و با قوام شود از بهر آنکه مزاج کودک گرم و تر باشد و ممکن نیست که چیزی گرم و تر پخته و رسیده شود و از حالی بحالی دیگر گردد بیرون آنکه بجوشد زیرا که کودکان بعضی شیرخواره باشند و بعضی بعد شیرخوارگی نزدیک باشند و هنوز فضول تا غذای اول و رطوبت و رقت شیر در بدن ایشان باشد با آنکه طعامها بسیار و آمیخته و بی ترتیب خورند و حرکتها بی هنگام کنند و این همه اسباب خامی رطوبت و عفونت خون در ایشان باشد و کسانیکه از حد شیرخوارگی و نزدیکی آن در گذشته باشند و نزدیک شش هفت سالگی رسیده همچنانکه طبیعت واجب کند که دندان بیفگنند و دیگرے قوتر برآید درین سالها نیز واجب کند که حال خون متغیر گردد و خامی و رطوبت فضلیه از وی جدا شود و پخته با قوام نیک گردد تا قوت او زیاده شود و بالیدن اندامها او محکم شود لیکن حال همگنان در خامی و رطوبت ناکی خون یکسان نیست از بهر آنکه مزاجها مختلف است و تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکونت بعادت مختلف و مزاج هوا هر موضعی بجانبی دیگر است بدین سبب بعضی را آبله زود برآید و بعضی را دیرتر و بعضی را بیشتر آید و بعضی را کمتر و بعضی را با سلامت باشد و بعضی را با خطر این همه بتقدیر آفریدگار تبارک و تعالی باشد و برین قیاس واجب کند که جوان را آبله کمتر اتفاق افتد مگر جوانی را که بکودکی از آبله سلامت مانده باشد یا اگر برآمده باشد اندکی بوده باشد بقدر خامی رطوبت فرو نشاند از خون او و جدا نگشته باشد و خون او بقوام نرسیده باشد یا مزاج او گرم و تر باشد و طعامهای تری افزا خورد تا خون او رطوبت ناک شود بدین سبب بعضی جوانان را اتفاق آبله افتد و ممکن باشد که اگرچه اندر کودکی بوده باشد اندر جوانی باز برآید و بسیار باشد که مزاج کودک گرم و خشک بود پس در جوانی بسوی هوای دیگر رود یا تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون بر خلاف زمانه کودکی گردد و بدان سبب مزاج او گرم و تر شود و اثر هوا پیدا گردد تا در جوانی آبله برآید و مردم پیر را آبله هم باشد مگر اندر زمانه وبا که بسیار مردمان را برآمده باشد و هوای بد و نفس بیماران نیز اندرون دل او رسد و روح او بگرداند و تباه کند و تیره شرائین و روح گرداند دانست خون همه رگهای تن همچنان تباه شود و جدری و غیره میگویند که سبب جدری یا امر طبیعی است یا غیر طبیعی و هر یک ازین هر دو یا خاص بشخصی بود یا نه پس این چهار قسم باشد اول آنکه سبب امر طبیعی خاص بشخص باشد و این مثل فضله ردیه مائیه باقی از غذای طمثی است که وقت حمل طبیعت زنان آنرا از عروق جگر بسوی رحم دفع میکنند و غذای جنین میشود و جزوی از آن در بدن طفل می ماند و بتدریج مجتمع گشته زیاده میگردد تا هر زمان که طبیعت مدبر بدن را استعدادی یابد و مددی بدان رسد دران تصرف نموده گرم گرداند و بجوش آورد و دران هنگام اگر طبیعت در کمال قوتست تمام انچه از آن جزو مجتمع گشته و بجوش آمده باصلاح آورده جزو بدن گرداند و انچه قابل تحلیل و دفع باشد بطریق بحران لحرق و یا بول و یا براز دفع نماید و اگر همه مندفع نگردد قدری از اجزای لطیفه که از جمله آن در بدن ماند بطریق تبخیر بخار نموده بسوی جلد و ظاهر بدن مندفع سازد و بجهت غلظ از مسامات بر نیاید و زیر جلد افتد و عفونتی یافته جدری پیدا شود و اکثر آنست که با آن جزو مدد میرسد و منضم میگردد ماده فضول ردیه غلیظه حاصله از اغذیه و اشربه متولد آنها خواه در مرضعه یا طفل در صغر سن یا در جوانی یا کهولت یا شیخوخت که بدان سبب زیادتی در غلظت و ثوران و هیجان آن گردد از قبیل تغیرات بجمله از فصول اربعه سال خصوصاً ربیع و خریف چنانچه میگردانند آب انگور و آب میوه های تر را مانند شیرهای صافی لطیف نضیج بر کمیت قابلیت ماده و نوع آن دوم آنکه سبب آن امر طبیعی غیر مختص بشخص باشد و این مانند هواست که متغیر شود و تغیر فصول جاری بر مجرای طبیعی مانند آنکه ربیع گرم گردد و بر هوای گرم آن بابدان ممتلیه از رطوبات منجمده و سردی زمستان پس آن گرمی آنرا بسیلان یا حرکت و غلیان آرد و بدان سبب فضلات مستعد تعفن گردند و این طبیعت را محتاج باحداث غلیان و دفع مواد گرداند تا از اعضای رئیسه بشره بعید و از باطن بظاهر دور سازد چنانچه ذکر یافت و جدری حادث گردد سوم آنکه سبب او امر غیر طبیعی خاص بشخص باشد و این مانند استعمال اغذیه حاره رطبه مولد فضول مائیه حاره و اخلاط مختلف القوام در رقت و غلظت بنحویکه بعض اجزای آن زهی و بعض

آن مائی رقیق باشد و این اخلاط مستعد غلیان گردند بسبب ارضیت آنها بلکه بجهت مائیت آنها پس آن فضول اخلاط جوش زنند چنانچه مذکور شد و از آن جدری بطریق حصول [illegible] پیدا شود چهارم آنکه سببش امر غیر طبیعی غیر خاص بشخص باشد و این مانند هوا است که متغیر شود در فصول که جاری بر مجرای طبیعی نباشند چنانچه در زمستان گرمی شدید با رطوبت بسیار عارض شود و یا در آخر تابستان تغیر عظیم در هوا از گرمی و سردی بهم رسد پس آن نیز باعث ثوران و غلیان و عفونت اخلاط و حدوث جدری گردد بطریق مذکور و ایضاً تعفن هوا بسببی از اسباب مثل رسیدن آن با بدان و سکونت نزد مستنقعها و حوضهای متعفن و یا نزدیکی مزابل و زمین پست پر اشجار و آشامیدن آبهای غلیظ ایستاده و یا نشستن نزدیک مریضان جدری و استنشاق هوای ابدان و انفاس ایشان و غیر اینها از اسباب معفنه باعث حدوث جدری است در ابدان مستعد آن و بدانند که این اسباب مذکوره از آن قبیل نیستند که هر یک بسر خود تنها سبب آبله گردد بلکه میتوانند که دو و یا سه و یا زیاده جمع شده سبب آن گردند چنانچه اکثر جوانان را چنین است و اطفال شیرخواره را میتواند بود که سبب اول باعث گردد فقط و هر شخصی را مدت العمر یک مرتبه و یا دو سه مرتبه برمی آید و تا هفت مرتبه و زیاده هم گفته اند بندرت بحسب تحریک ماده برای اندفاع و یک مرتبه اکثر است و طبری حکایت میکند که والده ابن ازرق طبیب را در هر سال یک مرتبه آبله برمی آمد و آن از جمله کسان در دنگو نبود و نه بران شناخت و تمیز آبله از غیر او دشوار بود و این ممتنع و محال نیست زیرا که میتواند بود که ماده آن تمام در یک دفعه بنا بر مانعی از جانب ماده قابل از کثرت و غلظت و اختلاف اجزا و عدم نضج و غیر آن و یا از جانب سبب فاعل مانند ضعف مزاج و غیره دفع نشده و طبیعت کار خود تمام نکرده بدو دفعه و سه دفعه و یا زیاده کار کند انطاکی گوید که صورت جدری متوسط که غالباً مستتر باشد پس بلند شود و بعضی از آن متصل و متفرق و کم و زیاده بود بحسب مزاج و فاعل و قوت طبیعت ست و ماده او ما بقی از خون حیض ست که در شکم مادر بدان غذا کند و غایت او پاک کردن اعضاست **معرفت ابدان و امزجه و فصول مستعد جدری** بقول شیخ بدن مستعد جدری حار رطب و کدر الرطوبه است خاصةً و آنکه عادت بگرفتن خون نداشته باشد و یا داشته باشد لیکن از مدتی نگرفته باشد و از اغذیه بسیار غذا است که خون را رطوبت ناک و مستعد فساد و غلیان کند و در جدری السرعت انداز د و خصوصاً اگر معتاد آن نباشند و بران ادویه و اغذیه مسخنه استعمال نمایند مثل البان و خصوصاً شیر شتر و شیر مادیان چون بدان اکثار نماید کسیکه عادت او نداشته باشد بعد از ان شراب بسیار نوشد و ادویه حاره بخورد و ایضاً کثرت شیر گاو و گوسفند و شراب انگوری و عسل و دیگر شیرینیها مانند خرما و انجیر و گرد گان و خربزه و انگور و انواع حلویات و گوشتها و لقول حبوب حاره رطبه منجره خصوص که عادت بخوردن آن نداشته باشد و جدری اطفال را بیشتر از جوانان و جوانان را زیاده تر از پیران برمی آید بنا بر اسباب مذکوره و پیران را بسبب برد مزاج و غلظ خون شان این بسیار کم و نادر افتد مگر باسباب قویه و کمال قوت مزاج مثل الشبان و در بلدان شدید الحرارة و رطب و ابدان رطبه فربه را بیشتر از ابدان خشک لاغر افتد و در فصل بهار بیشتر از فصل زمستان عارض شود و بعد از بهار در آخر خریف و خصوصاً چون بران تابستان بسیار گرم و خشک گذشته باشد و آن خریف نیز گرم و خشک باشد و جرجانی گوید شخصیکه مستعد آبله باشد پر گوشت و فربه و کثیر الدم و سرخ یا گندم گون باشد و او را امراض تپ حاده مطبقه و مدور عارض و بثرهای سرخ بسیار باشد خصوصاً که شیرینی خوردن عادت دارد چون عصیده و خرما و غیره که مذکور شد و هرگاه اندر تابستان باران بسیار آید و بادهای جنوب جنبد اندر خریف آبله بسیار شود

ذکر انواع صالح و ردی جدری و الوان و اشکال آن

بدانکه اگر ماده کم و لطیف و رقیق ست دانهای آبله دور و جدا جدا و مدور حبابی شکل سفید مانند مروارید بطور برمی آید تا بجدیکه بعضی ده بیست دانه برآید و این قسم بسیار نیکو ست و اگر ماده بسیار و لیکن لطیف و رقیق باشد دانهای بسیار نزدیک بهم بلکه بعضی متصل در هم می برآید سرخ رنگ مائل بسفیدی و زود پرآب شود و نضج می یابد این نیز بسیار خوب ست و ابتدای بروز این قسم تا هفتم روز ست و ابتدای از خشکی آوردن از روز نهم تا دوازدهم بود و اگر ماده غلیظ و یا کثیف و یا مخلوط بخون فاسد بود و یا اخلاط دیگر مثل صفرا و یا سودا و یا هر دو مخلوط باشد و با برودت و سمیت بود آبله حادث از آن بسیار بد و قتال ست بحسب مراتب آن در ترکیب و برودت و تفصیل احوال هر یک از اقسام این بحسب الوان و اشکال اینست بدانکه انواع و الوان کلی جدری دوازده است یعنی سفید و عدسی و جاورسی و سرخ و زرد و سبز و بنفسجی و اغبر و سیاه و سومی و مضاعف و بلالی و هر یک از اینها بحسب صفات الوان ماده و ترکیب آنست اول سفید که آنرا لولوی نامند

و آن دو قسم ست یکی لولوی غیر ابنوه یعنی قلیل العدد که بفارسی مروارید و بهندی موتیا گویند پس آن دانهائیست که در اول ظهور و بروز کوچک سرخ مائل
بسفیدی مانند پشه گزیده بعضی اندک پهن و بتدریج بزرگ و برآمده و آبدار براق مدور الشکل مانند مروارید نمیر و خواه نزدیک بهم و خواه دور دور باسانی و بی کرب
والم با کمی تپ و اعراض در روز سوم و قریب آن برآید و بعد از بروز تپ و اعراض کم گردد و بعد تمام نضج و در خشکی آوردن که نهایت آن نهم دهم باشد اعراض
بالتمام مفارقت نماید و این قسم بهترین اقسام ست بسبب آنکه ماده آن خون صافی لطیف رقیق مائی مختلط ببلغم رقیق ست و دلیل ست بر کمال قوت
طبیعت بر نضج و دفع ماده بتمامه بظاهر جلد و قبول آن مر نضج و دفع را بسهولت دوم که لولوی ابنوه است آن دانهای بسیار و بزرگ متصل بهم ست بلکه بعضی
درهم و مانند مروارید سفید رنگ با تپ و اعراض نسبت بقسم اول بیشتر و قوی تر و تا نه روز تمام پر آب شود و نضج یابد و بعد از ظهور و بروز بدستور تپ و سائر اعراض
رو بتخفیف آورد و بعد اتمام نضج در در خشکی آوردن که نهایت تا دوازدهم ست تپ و سائر اعراض مفارقت کند و این قسم نیز بسیار خوب و بخیر ست و ماده این
نیز مثل قسم اول ست لیکن بیشتر و زیاده از ان قسم و چرک این قسم سفید و خشک ریشه آن سفید مائل بسیاهی بود بسبب خشکی و انجماد دوم عدسی که بهندی
مسوریه نامند و آن دانهای کوچک سفید سخت الشکل عدس ست که خارش بسیار کند و بدشواری بروز نماید و درین قسم خوف آنست که بدشواری نضج
یابد و یا نیابد و حال مریض متغیر گرداند و بهلاکت انجامد و ماده این مائیت خون مختلط ببلغم حاد بورقی ست و اگر نضج یابد و مریض شفا یابد از ان منجر بحدوث
مرضی دیگر خواهد شد و فرق میان این نوع و نوع لولوی آنست که سفیدی این بسبب ماده خود که بلغم غلیظ ست مانند سفیدی گچ تیره بی رونق بود و سفیدی
آن بحسب ماده او که رقیق مائی ست مائل بشفافی و رونق میباشد و فرق میان حادث از بلغم رقیق و از بلغم غلیظ آنست که حادث از بلغم رقیق نرم میباشد
و زود شگافته می شود با اندک خلشی و بعد شگافتن چرک آن جاری میگردد و حادث از بلغم غلیظ صلب میباشد و بصعوبت و دشواری شگافته میشود و چون
شگافته شد چرک آن سیلان نکند سوم جاورسی و آن دانهائیست صلب الشکل جاورس کوچک بهم چسپیده و ماده این نیز مثل ماده عدسیست و این
نوع اگر از چهار روز بگذرد و آب بر ندارد و دران سفیدی ظاهر نشود بسیار بد ست چهارم سرخ و این آنست که در اول دانهای آن برنگ سرخ بروز کند
یا بعض مواضع ظاهر بدن سرخ گردد اگر ماده کم و یا متوسط باشد و اگر بسیار باشد اکثر اعضا یا تمام بدن سرخ گردد و ازین نوع آنچه بسیار سرخ باشد مانند آنکه
گویا بر ظاهر جلد بدن خون پاشیده اند و برابر بدن باشد و بلندی نداشته باشد بسیار بد و مهلک ست بزودی و ماده این خون صرف فاسد غلیظ
غیر قابل نضج ست و این نوع نیز بد ست و هر چند در کمیت و کیفیت زیاده باشد بدتر بود و لیکن در بدی مانند بلغمی یعنی عدسی نیست و ازین نوع آنچه ماده آن
بسیار و قوی و فاسد باشد تا نهم نخواهد کشید و اگر بکشد بعد نهم دانهای بسیار بزرگ درهم آن شگافته شوند و از ان خون بسیار متعفن برآید و اکثر آنست که
اعضا را بوسیده و متعفن گرداند و آخر الامر بهلاک نماید نهایت تا پانزدهم خصوص آنکه با آن اعراض ردیه دیگر باشد پنجم زرد که آنرا صفراوی [?] و بهندی کسنبیه
نامند و آن دانهائیست ریزه زرد مائل بسرخی و سفیدی و ماده این صفرا مختلط بمائیت ست و در رداءت و بدی این کمتر از سرخ دمویست و لیکن اعراض این
زیاده و این نیز بد و قتال ست خصوص آنکه دانهای آن منفصل بود و سوزش و حدت بسیار داشته باشد ششم سبز و آن دانهائیست ریزه منفصل درهم
منفرش بر سطح بدن مانند پشه گزیده که بر بالای آن خطهای سفید باشد و اگر بالای آن نقطها و یا خطهای سرخ باشد قتال بود و آن معروف ست بلور شکین [?]
و بعضی از ان قابل نضج ست و نضج می یابد و بعضی نه و ماده آن صفرای محترق از خون و یا صفرای مخلوط بمائیت خون باشد و رنگ سبز مرکب از زرد و سیاه است
زردی آن از صفرا و سیاهی آن از سودا ست و دال بر کمال رداءت ست هفتم بنفشجی ست و آن دانها برنگ گل بنفشه متصل و درهم منفرش بر سطح بدن بود
و ماده آن سودای محترق مختلط بخون ست یا خون سوخته و دال بر کثرت و تراکم خون و انطفای حار غریزیست و این نیز بسیار بد و مهلک ست هشتم
اغبر و آن دانهائیست خاکستری رنگ متصل و درهم مفروش بر سطح و ماده آن سودای محترق از خون یا از سودای مختلط ببلغم غلیظ ست و دال بر کمال احتراق
و اگر از سر دانها خون تراوش کند آنرا ادامی و نزاعنه [?] نامند و بسیار بد شمرده اند نهم سیاه که بهندی چیچک [?] گویند و آن دانهائیست سیاه منفرش ظاهر
بدن خواه متصل و بلند و سر تیز باشد خواه متفرق پهن و اطراف دانها سفید و میان کم نها سیاه بود و ماده آن سودای محترق از خون حادث

و این قسم را در هندی چیچر یه ازان نامند که با پوست بدن چسپیده میباشد و بلند و جدا نمیشود و این نوع بدترین انواع ست دهم موی رصاصی که دانهای این بزرگ و سینه و شکم بسیار باشد و بر دستها و پاها بسیار کم و این دلالت میکند بر کمال غلظت ماده و دفع نشدن آن بسوی اطراف و این شدید ردی خبیث ست و بسبب غلظت ماده و مشابهت آن ببوم و برصاص مسمی بوجی و رصاصی شده یازدهم مضاعف کبار که در جوف هر آبله آن آبله دیگر باشد و بسبب ضعف قوت دافعه است که ماده آنرا در دو بار دفع میکند و این نیز ردیست دوازدهم هلالی که بشکل هلال بود و این نیز دلالت بر غلظت ماده کند مثل موی و ردی باشد للتعلیم سوای این اقسام جدری دیگر انواع او نیز نوشته اند چنانچه یکی آنست که دانهای آن گاه بروز کند وگاه فرو رود و این نیز بد مخوف و مهلک ست خصوص آنکه بنفسجی رنگ باشد و این دلیل ست بر عروض غشی دیگر آنکه در ابتدای بروز دانهای آن تیره رنگ و در میان آن نقطه سیاهی باشد و چون بزرگ و آبدار شود پهن و متصل بهم باشد و مدور نباشد بلکه پهلو دار و باشکال مختلف الاطراف و با کمودت بسیار یا اسربی خاکستری یا با دنجانی رنگ یا بسیاهی مائل باشد و چرک آن نیز بهمان رنگ و خشکریشه آن نیز سیاه باشد و این نیز ردیست شیخ میفرماید که جدری هر قدر که میل بسیاهی زیاده کند ردی تر باشد و هر قدر که میل کم بدان نماید در شر کم باشد و آبله ها که با یکدیگر متصل باشد حتی که برقعه بزرگ از لحم در گیرد خواه ذوات اضلاع باشد و یا مستدیر او ردیست و کذا مضاعف که عنقریب مذکور شد و اما آبله سفید کوچک صلب متقارب عسر الخروج اگرچه در ابتدای امر موهم سلامتی ست لیکن دران خوف ست اگر نضج او دشوار باشد و با آن حال مریض بدگردد و متادی بهلاکت شود بعد تعفن و تقرح زیرا که سبب دران غلظ ماده ست و آبله منقشش بلحم غیر مرتفع که توجه ازان منفک نگردد از ضعف قوت و از اخضر از عضو و اسود از آن هلاک کند پس اگر سبزی و سیاهی او عقب جدری بعد ارتفاع او باشد و قوت را اسقاط نکند بلکه با آن قوت زیادتی پذیرد مهلک نباشد لیکن بسا ست که در قرح و امثال آن انداز طبری گوید که جدری سیاه قاتل ست و زرد کمتر در ردائت از سیاه ست و چون سر او تیز بود و متفرق باشد خطر او کمتر باشد و سفید رصاصی در ردائت کم از زرد ست و اگر متفرق گردد و حبوب بلند از زرد ردی تر باشد و سفید بیخ سرخ صنوبری شکل اسلم اجناس ست و بعید ست که مریض ازان بمیرد مگر آنکه با آن اعراض ردیه دیگر مرکب شود و گاهی ازین اجناس اربعه انواع دیگر مرکب میشود و هر نوع ازان منسوب باشد بآنکه مشابه جنس او بود و این اجناس بحسب لون بود و اما از جهت شکل او پس هر نوع ازین انواع که منبسط پهن باشد آن ردیست و چون با یکدیگر متصل باشد آن نیز ردیست و چون پهن باشد و در سر او ثقبه شبیه شقیقه سوی بود آن هم ردیست و جدری سبز که دران رگهای سرخ پیدا آید آن بی شک قتال ست و کذا سرخ و جاورسی که مذکور شد قاتل اند و گاهی بندرت نوعی غریب از جدری حادث میشود خواه از انواع مذکوره باشد و یا بر صورت و شکل دیگر و با آن از اول ظهور آن خارش با قلق بود و در مدت عمر خود زنی را دیدم که او را این نوع جدری برآمده بود و ابوزکری شاگرد جابر قطیفی معالجه آن میکرد و بران سرکه و آب بیخ کرفس که زعفران دران حل کرده بود می پاشید پس آن زن شفا یافت بعضی متاخرین مینویسند که نوعی از جدری ست که آنرا زرنیخی و بهندی مسل نامند و سه نوع دیگر ست که یکی را شوکیه گویند و سر آن تیز مانند خار نرم از پوست برآمده باشد و چون دست بران گذارند همچون خار خلد و رنگ آن از رنگ بدن اندک مائل بسرخی باشد و اندکی می خارد و هیچ آب نمیگیرد و بزرگتر نشود و خشکریشه نکند و از خود تحلیل پذیرد و با خر دفع شود و در مالک ری این را تیفک نامند و در هندی کانیته گویند و این از اقسام بد نیست دیگر آنچه بهتر ست خشخاشیه است که آنرا خشخاشک نیز گویند بجهت مشابهت او در خردی و سفیدی بدانه خشخاش و این نیز هیچ آب نگیرد و بی خشکریشه از خود تحلیل پذیرد دیگر مرواریدیه است و این چند دانه متفرق شبیه مرواریدها میباشند و هیچ خشکریشه پیدا نمیکنند و گاهی زود تر پدید آیند و گاهی بدیر و اما بروز هر دو نوع اول در اواخر تبها اکثر بعد چهاردهم از حدوث تب باشد

علامات ظهور جدری

از علامات آن ماندگی اعضاست بیش از عروض تب بغیر سببی و حدوث تب دموی دائم لازم و امتلا و شهوق نبض و سرعت آن و درد پشت و کمر و مفاصل و صداع و گرانی سر و تمام اعضا و خارش بینی و تمام بدن و ترسیدن و جستن در خواب و خلش شدید در اعضا و قشعریره خصوص وقت برآمدن دانها و سرخی چشم و رخسار و انتفاخ چهره و پیشانی و شقیقه و عروق آنها و شرایین گردن و کثرت خمیازه و فازه و تنگی نفس و کشیدگی اعضا و خشونت حلق

و درد آن و سیلان آب از چشم و بینی و بیخوابی و شیرینی دہن و تشنگی و خشکی لب و دہان و غلظت آب آن و ہذیان و بیہوشی و اختلاج اعضاء لرزیدن پایہا نزد برپشت خوابیدن و ایستادن و قلق و اضطراب و ضجر و سوزش و التہاب اعضاء و عدم اشتہاء و تنفر از غذا و گاہی سرفہ و گرفتگی آواز و درد سینہ نیز میباشد و اعیاناً بعضے را در ابتداء اشکل صرع از افتادن و بیہوشی شدن و لرزیدن بر لب یا تب عارض میگردد و بدانند کہ این علامات کلی اکثر بیست مذکور است کہ ہر فرد با البتہ باید کہ این علامات تمامی لاحق گردد بلکہ بعضے را تب خفیفہ و درد سر کم عارض شدہ در آخر روز اول یا دوم یا سوم دانہای آبلہ ظاہر میشود و بعضے را فی الجملہ درد سر و خارش و اندک درد اعضاء نیز و بعضے را بعض علامات دیگر زیادہ و یا کم بحسب اختلاف مادہ بلطافت و کثافت و رقت و غلظت و مانند اینہا یعنی ہر چند میل بلطافت و رقت و صلاح و بساطت و استوای قوام بیشتر داشتہ باشد آن عوارض و مدت مکث و انقضاء آن زود تر و رغبت بر غذا و آب و تنفس بحال خود و زمانہ ظہور و بروز آن زود تر و سہل تغیر و بعد دانہای آن کمتر و نوع آن بہتر و زمان آب بر داشتن و نضج یافتن و خشک شدہ آوردن و مدت زمان حصول صحت نیز زود تر میباشد و ہر چند میل بکثافت و غلظت زیادہ داشتہ باشد عوارض آن زیادہ و مدت زمانہ مکث و مفارقت آن دیر تر و ہمچنین زمان ظہور و بروز و آب بر داشتن و غیر آن کہ مذکور شد دیر تر میباشد مثلاً اگر مادہ لطیف رقیق متساوی الاجزاء القوام صالح بود یعنی تعفن و فساد آن کمتر باشد و اخلاط دیگر با آن مخلوط نباشد تپ و درد سر و غیر آن از عوارض بسیار کم و رغبت غذا و تنفس بحال میباشد و روز دوم و یا سوم دانہا مثل پشہ گزیدہ مائل بسرخی بعضے اندک بہن ظاہر میشود و تا دو سہ روز تمام آنہا بتدریج بروز میکنند و تا دو سہ روز دیگر بلند و پر آب سفید براق میشود و بعد از ان چرک آنہا و بغلظت و زردی آوردہ نضج یافتہ تمام دانہا زرد میگردد و از روز ہشتم یا نہم رو بانحطاط و کمی پژمردگی و خشکی می آورد بلکہ اگر بتعمق بنگرند در روز سوم و چہارم در تہ دانہائیکہ اول برآمدہ اند اندکی آب رقیق معلوم میشود و در ششم و ہفتم نیز ہمان دانہا نضج شدہ بر سر آن اندکی چرک منجمد میباشد و اندک پژمردگی در آنہا ظاہر میگردد و در نہم و دہم ایضاً بخوبی ظاہر میگردد و تپ و سائر عوارض از روز دوم بروز تخفیف می آورد و باز روز چہارم و پنجم بسبب آب بر داشتن و نضج یافتن فی الجملہ شدتی و زیادتی میکند تا روز ششم بروز بعد از ان رو بتخفیف می آرد و از روز نہم تا یازدہم بالکل مفارقت مینماید و ہمان قسم رغبت بر طعام و آب بحال خود میباشد و تا روز نوزدہم و بستم دانہا خشک شدہ خشکریشہا ریختہ صحت کلی حاصل می یابد و اگر مادہ متوسط باشد در آبلہ عوارض مسطورہ نیز متوسط باشد و ابتدای ظہور و بروز آبلہ سوم و چہارم خواہد بود و بتدریج و تفاریق بر خواہد آمد تا ہفتم و بعضے اوقات بنا بر اختلاف قوام اجزای مادہ در رقت و غلظت و یا ضعف قوت تا نہم نیز میکشد و آنچہ زود تر برآمدہ است زود تر آب بر می آورد و نضج یافتہ خشکریشہ می آورد و آنچہ دیر تر دانہای آن بر آید تا دوازدہم خواہد بود و تپ و سائر عوارض آن تا دوازدہم و چہاردہم مفارقت خواہد نمود بلکہ بعضی را تا زمان صحت کہ یکماہ و یا زیادہ باشد گاہ گاہی تپ خفیف عارض میگردد و اگر مادہ کثیف و فاسد و یا مرکب با اخلاط دیگر و یا سمیت داشتہ باشد تپ و سائر عوارض مذکورہ بیشتر و مدت مکث آن دیر تر و نفرت از غذا و تشنگی و ضجر و قلق و اضطراب و سوء تنفس و ضعف قوی و بیخوابی و بیہوشی زیادہ تا بحدیکہ اکثر عوارض مذکورہ می تواند بود کہ در یک شخص جمع گردد و حدوث جدری بسبب این نوع از اسباب بسیار ردی و قتال خواہد بود و اکثر آنست کہ نوبت تا آب بر داشتن و نضج یافتن نخواہد رسید و اگر آب بر دارد تمام دانہا آب نخواہد بر داشت و اگر بر دارند نضج ہم یابند بتعجیل و دشواری و رنج و تعب بسیار رو بخشکی خواہند آورد و خشک خواہند شد و بدیری در مدت چہل و پنجاہ روز صحت خواہند یافت و اکثر ہلاکت صاحبان جدری از ہجوم ظہور علامات تا بیست و یکم ست بیشتر بخناق و خفقان قلبی و بیش از ہجوم و بعد بیست و یکم کم واقع میشود و بد آنکہ از جملہ علامات مذکورہ بدتر و خطرناک تر در گردہ و در دیگر شدیدیست در ابتدا علی الخصوص کہ دو سہ روز و یا زیادہ امتداد یابد و آبلہ کہ بعد آن بر آید بسیار زردی سبزی برآید و آب برندارد و اگر قدری بر دارد باز فرو نشیند و سیاہ شود و اعضاء را متعفن و فاسد گرداند و عاقبت ہلاک سازد و در میان ہفتم تا ہفدہم اکثر دران بول الدم و اسہال الدم و رعاف و تہوع و تنگی نفس و سقوط قوت و غیر اینہا عارض گردد

علامات محمودہ صالحہ

اگر آبلہ بعد از نضج سفید و براق و بلند باشد مانند دانہ مروارید و بر سینہ و شکم کم بر آید سالم تر باشد و اگر نفس بعینہ بر حال بود و شعور و قوت بر حال و میل بغذا

و آب برقرار علامت نیک ست و بقول شیخ اول ظهور تپ بعد آن بروز جدری سالمتر از انست که جدری سابق بود پس بران تپ لاحق شود و اکثر آنچه بر طبیب واجب بود آنست که از امر صاحب جدری نفس و آواز او را تفقد نماید پس اگر آن هر دو سلیم جید باقی باشند امر سلیم باشد و گویند جدریکه از ابتدا سفید یا زرد برآید و قلیل العدد و پراگنده بود و سالمتر بود خاصه اگر تمامه زود برآید و زود نضج یابد و بعد بروز آبله زوال تپ و تاسه دلیل سلامت باشد و سرعت خروج آبله نشان زود پخته شدن آبله باشد و آنچه در روزی نیک از روزهای بحران بیرون آید دلیل سلامت باشد و اگر تپ نخست سوزان نباشد و چون آبله برآمدن آغاز کند تپ و تاسه کمتر شود و چون تمام بیرون آید تپ گسار زیاده شود نشان سلامت باشد

علامات ردیه غیر صالحه

شیخ منیفر باید که چون صاحب جدری و حصبه را ببینند که نفس او متواتر شده و بدانند که قوت ساقط گردیده یا ورم در حجاب پیدا شده و اگر ببینند که تشنگی اشتداد نموده و کرب زیاده از حد گردیده و ظاهر بدن سرد شده و جدری و حصبه سبز گردیده حکم بهلاکت مریض باید کرد و جدریکه از جنس بطی الخروج و ظهور باشد برین تاکید می نماید و اکثر کسانیکه از جدری می میرند باختناق و ظهور خناق هلاک میشوند و گاهی بسبب سقوط قوت و تشنج و اسهال می میرند و چون ببینند که نوع بنفسجی از جدری و حصبه فرو می نشیند بدانند که عنقریب غشی بر مریض خواهد افتاد و چون جدری ببول الدم سرعت کند و عقب او بول سیاه شود آن مهلک ست لا سیما چون در انجا سقوط قوت بود و براز سبز و دموی و غسالی مع سقوط قوت باشد و ایلاقی گوید که اگر نخست آبله بیرون آید پس تپ گیرد خطرناک باشد و خطر افزون از ان دران باشد که آبله تمام بیرون آید و هنوز تپ بحال خود باشد و چون جدری عارض شود و با یکدیگر متصل گردد و کرب اشتداد نماید و شکم نفخ کند بمرگ نزدیک باشد و اگر آبله کوچک باشد و اندک آب بردارد یا آب بود و بتر قد و بسیار سخن بیهوشانه گوید بموت نزدیک بود و گویند که برآمدن آبله پهلودار و کثیر المقدار و بهم پیوسته و سیاه و بنفسجی و آنچه بر سینه و شکم بسیار بیرون آید و در بروز و نضج بطی باشد از خطر خالی نیست و اگر خون از جاری تر شح کند سخت بد باشد و بعضی متاخرین مینویسند که از علامات ردیه آنست که از ابتدای عروض تپ و دیگر علامات ده روز گذشته باشد و دانها پر شده و پخته باشد و هنوز در عوارض مطلقا تفاوت نشده باشد و یا آنکه ده روز گذشته و هنوز نضج نیافته باشد و یا آنکه دانها قدری آب برداشته فرو نشیند و باز بلند نشود و یا آنکه دانهای چند یکجا شده مفروش بر جلد باشد خصوص که میل بکبودی و سیاهی آورد و یا آنکه بعد از انکه دانها آب برداشته باشند میان آنها فرو رفته سیاه گردد و یا آنکه از ظهور علامات هفت هشت روز گذشته و دانها هنوز بروز نکرده و عوارض بسیار شدید باشد اینها همه علامات ردیه مهلکه اند نیز ازین جمله ورم رخسار و زوال عقل و قی و تهوع بسیار و نفخ شکم و قی الدم و رعاف و آمدن خون ناب از بینی و اسهال و زحیر خصوص بعد از پنجم روز ست و همچنین ادرار خون حیض زیاده از ایام معتاد و مقدار آن خصوص در غیر ایام مثلا ایام حیض گذشته باشد که تپ و اعراض آبله ظاهر شود و دانها نمودار گردد و باز خون حیض جاری شود و بسیار دفع گردد خصوص که بحد ضعف رسد و یا آنکه ایام حیض برسد مطلقا جاری نشود و حبس ماند و از همین قبیل ست جاری شدن خون بواسیر زیاده از معتاد و یا حبس ماندن معتاد و حبس البول نیز و ایضا از علامات ردیه بسیار برآمدن عرق ست خصوص از سینه اگر با آن تپ نباشد در ابتدا و با آن عرق عطش و خفگی باطن و ضجر بسیار باشد و آن آبله از انواع ردیه مثل سرخ و بالوان دیگر باشد بسیار بد و مهلک ست و نیز از علامات ردیه ست مضطرب و مشوش بودن و بیحواسی مریض و مکرر ذکر موت کردن و خائف بودن و گفتن که من ازین مرض جان نخواهم شد و انطاکی گوید جدری سرخ که با کثرت تشنگی و خارش بینی و التهاب بود و اگر آنرا قی در هفته اول و اسهال در هفته دوم بلا موجب لزوم نماید هلاک کند صولت گوید که شدت عروض خارش در جدری و عدم تسکین آن نیز مهلک ست و همچنین اگر عقب تپ سوم یا هفتم عارض شود و بعد آن شور چیچک پدید آید ردی بود و اگر بعد ظهور فرو نشیند چنانچه نواب محمد اسمعیل خان بهادر را همین نوع چیچک برآمده بود و راقم نیز دران هنگام بتقریب شادی خدمتش ممدوح الیه حسب الطلب الدماجد موصوف الیه اعنی نواب محتشم الدوله بهادر مرحوم وارد بلده و کاشش آباد عرف جاوره بود چون بعد بروز دانهای چیچک فرو نشست و هنگام نصف شب آثار سرسام مثل هذیان و بیهوشی و کرب شدید رو نمود براملاحظه این حال نواب محتشم الیه کمال مضطر بوده آ حقر را طلب فرمودند و حکیم محمد عثمان خان را مخاطب ساخته ارشاد نمودند

که حالا تدبیر این حیثیت حکیم موصوف عرض نمود که الحال چه وقت تدبیر ست بمجرد استماع این کلمهٔ یاس آب دیده شده بطرف نحیف متوجه شدند عرض کردم که حضور اضطراب را بخود راه ندهند بعونه تعالی این حالت سرسامی که بسبب قبض طبع و صعود ابخره بدماغ عارض گردیده در چند ساعت رفع میگردد و بعد ازان چیچک فرو رفته نیز بتدبیری مناسب ظاهر میشود چنانچه همان وقت باتفاق رای حکیم غلام نبی صاحب تجویز عمل برای تلیین بعمل آمد و بعد یکساعت بخوبی دو بار اجابت طبع شده چند سده برآمد و همه عوارض برطرف شده بهوش آمدند و بعد ازان تدبیر ظهور دانهٔ چیچک بتبخیر آب مطبوخ ادویه مناسبه و غیر آن کرده شد و آبلهای سفید نمودار گردیده در مدت بست روز صحت کلی حاصل شد لیکن در یک چشم چنان گلچشم بهم رسید که وقت خواب از پلکهای چشم بقدر سر پستان بیرون می ماند و بصارت آن چشم بالکل باطل گردید از ملاحظهٔ آن نواب مغفور کمال افسوس فرموده باحقر ارشاد نمودند که این نقصان بزرگ در شکل فرزند پیدا شده و زنان محل و اطبای دیگر میگویند که زوال گلچشم که در چیچک پیدا میشود ممکن نیست عرض نمودم که برخوردار محمد افضل خان هر سال سرمهٔ مرتب میسازد که ازان جاله و پهولی چشم صدها مردم برطرف شده یقین کلی ست که باستعمال آن انهم زائل خواهد شد چنانچه آن سرمه بر میل سواری سمت اندورانه برخوردار مسطور طلب ساخته یک میل آن وقت خواب شب در چشم کشیده میشد و بعون شافی مطلق در مدت پانزده روز گلچشم برطرف شد و بصارت آن چشم بخوبی عود نمود و از مشاهدهٔ تاثیر آن سرمه که از قبیل خرق عادات بود نواب مبرور و سائر ندیمان آن جنت مکان متعجب بودند و بجلدوی آن احقر العباد خلعت هشت صد روپیه و دوازده صد روپیه نقد ممتاز فرمودند برد الله مضجعه و جعل الجنة مسکنه

علاج جدری

بدانکه علاج جدری مشتمل ست بر هشت تدابیر یکی تدبیر منع خروج جدری دوم تدبیر قبل از ظهور جدری سوم تدبیر بعد بروز جدری چهارم تدبیر نضج جدری پنجم تدبیر خشک کردن آبله ششم تدبیر دور کردن خشکریشه هفتم تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری هشتم تدبیر قلع آثار جدری طبیب ماهر هر یک ازین تدابیر حسب اقتضای وقت آن بعمل آرد

تدبیر منع خروج جدری

و این تدبیر در فصل شیوع این مرض که آن در اکثر در فصل ربیع در هند ماه چیت ست قبل از حدوث تپ ظهور چیچک در کسانیکه جدری بر نیامده باشد استعمال باید کرد پس میباید که پیشتر از ظهور علامات این مرض بنابر تقدم حفظ دران فصل زلو بر سر اطفال بچسپانند و حجامت کنند و خون بقدر مناسب برآرند و دوای سرد مقوی دل مانند عناب عرق کیوڑه گلاب سکنجبین شربت انار مقرر کنند و ایضاً طفل شیرخواره و مادر آنرا مصلحات خون مثل عرق شاهتره و عرق سرپهوکه و شربت عناب و شیرهٔ تخم کاهو و لعاب اسپغول و خاکشی گاه گاه میداده باشند و غذا از بقولات سرد و حموضات کنند و اگر گوشت هم خورد در بقولات پخته خورانند و اگر گوشت ساده و بادنجان و کنجد و حلبه و شبت و مشاخل و اشیای چرب و شیرین وا دو بیدن در آفتاب و قرب آتش و مانند آن پرهیز نمایند و گاه گاهی بآب فواکه تلیین طبع کنند و قبض طبیعت روا ندارند و بدانند که بعض ادویه بالخاصیت مانع بروز چیچک است ازانجمله استعمال شربت گدرست و همچنین شربت شقائق چون گل شقایق که آنرا لاله گویند بقدر بیست مثقال در آب جوش دهند و صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آرند و بطفل نیم مثقال و بدایه دو مثقال خورانند و گویند که این شربت صرع اطفال را نیز نافع ست و اگر دانهٔ رد راج که هندوان نالا میسازند قدری در آب سائیده بطفل نوشانند سه چار روز منع برآمدن جدری و حصبه کند و چون برآید باعث حفظ ست و همچنین شیر اسپ ماده قدری نوشانیدن مانع بروز جدری دران سال ست و اگر برآید زیاده از چند دانه نمیباشند و گویند که اگر شیر ماده اسپ که اول بچه آورده باشد بعد زائیدنش همان روز بدوشند و در سایه خشک نموده بقدر نخود بطفل خورانند از بروز جدری و حصبه محفوظ ماند و اگر بعضی را برآید دانهٔ معدود و سلیم باشد و درین باب مجرب و بعید یل ست و از خواص مجربه است که اگر در هر سالی هنگام شیوع این مرض چند دانهٔ مروارید کوچک اطفال را بلع کنانند دران سال جدری بر نیاید و اگر برآید زیاده بر صد عدد نباشد و گویند که اگر نیم درم اسارون بآب ترشی ترنج پیش از برآمدن چیچک خورانند بسیار کم برآید و از مجربات حکیم علی ست که اگر بشکل خرگوش دو عدد تا سه عدد بخورانند از دو سه دانه بیش بر نمی آید و صاحب مفتاح از فرنگی نقل کرده که اگر طفل شیرخواره بود با مادرش مقدار چهار تولہ

منوز ناجیل تا یک هفته بخورانند و اگر طفل دو سه ساله بود بطفل بقدر دو سه توله تا هفته خورانند جیچک برنیاید و اگر برآید بسیار کم برآید و نیز از اعمال فرنگ نقل کرده اند که ایشان اطفال خود را سفیدی بیضه قبل از خروج جدری می نوشانند پس برنمی آید یا اندک برمی آید و اینها امید بد و صاحب خلاصة التجارب نوشته که درین ملک ما خشک لشیهای آبله را با نبات سوده امر بخوردن اطفال تندرست میکنند و آفت هوای عفن مولد آبله را از ایشان باز میدارد و اگر آبله برآید اندک و کم مضرت میباشد و از مجربات بعضی اطبا است که هنگام ولادت طفل که قابله ناف آنرا ببرد بچه را جانب ناف اغلاط اند تا که چند قطره خون بچکد بعده نوشادر سوده در پی کرده بر ناف بریده بر بندد تا زیست جیچک برنیاید و ایضاً از مجربات اهل تجربه است که بعد تولد بچه فوراً بگیرند و دیوچه که نهایت کوچک باشد متصل سر رشته ناف که از سره پیوسته است بچسپانند و بعد افتادن زلو شب یکانی و نوشادر سوده بپاشند و خلانیدن نشتر بیاز و اطفال و نهادن خشکریشه جدری در ان از اعمال مشهوره اهل فرنگ است که از ان یکبد و روز بطفل تب آمده و در انجا آبله افتاده خشک میشود و بعد از آن در اکثر جیچک برنمی آید جز حبالی و ایلاقی مینویسد که تدبیر حفظ از جدری آنست که هرگاه علامات برآمدن جدری در فصلهای سال یافته شود یا در شهری بعضی مردم را برآید جوانان را که از چهارده ساله کم نباشند و جیچک برآمده نباشد و خاصة اگر فربه باشند فصد کنند و آنها را که کم از دوازده سال باشند حجامت نمایند و جمله تدابیر که در جای دبائی برای حفظ از وبا مسطور شد اختیار کنند و طعامهای سرد از هلام و طفشیل کاسو و کشنیز و کاسنی ترش و خشخاش و عناب و مانند آن بخورند و از اشربه اسبغول و شکر و سکنجبین و شربت کدو سفوف طباشیر و قرص کافور و مانند آن بکار برند و در آب سرد نشینند و بدان غسل کنند و از شیر و شراب و شیرینها خاصة از خرما و عسل و خربزه و انجیر و انگور پرهیز کنند و خاصیت انجیر آنست که فضول را بظاهر بدن جذب کند و انگور در جوف ریاح افزاید و مستعد غلیان گرداند و از جماع و حرکات متعب و از آفتاب و غبار و از آبهای ایستاده اجتناب نمایند و فضول را از تن بادرار و ایجاب و اسهال بیرون کنند صفت سکنجبین نافع بگیرند سرکه صد درم گلاب دو صد درم و باهم بیامیزند و ده درم گل سرخ و پنج درم گلنار و ده درم آب ترنج در ان سه روز تر کنند و بعد از آن بیکجوش داده صاف کنند و سه صد درم نبات سفید داخل کرده بقوام آرند صفت شربتی که قوت و نفع او قریب شربت کدر باشد بگیرند سرکه کهنه سه رطل آب انار ترش آب ترشی ترنج آب غوره آب ریباس آب قوت شامی و نقوع سماق و زرشک هر واحد یک رطل آب برگ کاهو آب برگ طرخون هر واحد ربع رطل آب مطبوخ عناب تخم دور کرده و آب مطبوخ عدس مقشر هر واحد یکنیم رطل همه را جمع کرده هشت رطل شکر طبرزد انداخته بپزند تا بقوام آید و ربع رطل طباشیر سوده و ده درم کافور سوده در صلایه انداخته و قدری ازین شربت گرم بران ریخته حل کنند بعده با همه شربت بیامیزند و بچوب بید بجنبانند تا مخلوط شود نگاهدارند پس قبل ظهور علامات جدری و بعد آن بنوشند و در جمیع امراض و موی صفراوی و طاعون و خناق سود دارد صفت سفوف طباشیر که غلیان خون و اسهال صفراوی باز دارد و حرارت جگر بنشاند گل سرخ ده درم طباشیر بست درم سماق تخم حماض عدس مقشر زرشک بید انه یا عصاره خشک آن تخم خرفه تخم کاهو پوست خشخاش سفید هر واحد ده درم صندل سفید دو درم و نیم کافور یکدرم هر صبح دو درم ازین سفوف با سکنجبین یا شربت غوره یا شربت لیمو یا شربت انار یا شربت آلوی ترش بخورند صفت قرص کافور گل سرخ طباشیر هر یک ده درم صندل سفید سه درم کافور یکدرم جمله را کوفته بیخته بلعاب اسبغول قرص سازند شربتی سه درم هر صبح با شربتی از اشربه مذکوره بخورند و آنچه مذکور شد تدبیر باز داشتن آبله در احتیاط کردن از انست قبل حدوث چیزی که با آن علامات جدری باشد مؤلف اقتباس مینویسد که اگر جوان را جیچک برنیامده باشد در موسم حدوث آن رگ هفت اندام و یا باسلیق زنند و خون وافر گیرند و اگر طفل کم از ده دوازده ساله باشد حجامت باشرط میان هر دو شانه و بر ساقین کنند و اگر بسیار کوچک باشد چون کودک نه ماهه و از یکساله تا نه ساله باید که زلو زیر ناف موافق عمر کودک چسپانند چنانچه در نه ماهه یک عدد و در زیاده تا سه عدد و ملطفات خون استعمال نمایند و از حلویات و لحمیات و شرب شراب و از دیگر مولدات خون اجتناب ورزند و یا شیر خر و یا سگ و یا خوک و یا شتر بقدر سه چهار ماشه و یا زیاده بحسب سن جوان و کودک بنوشانند تا سه روز و یا این دوای نواب علویخان بدهند مروارید ناسفته لک مغسول گل لاله صحرائی هر واحد یک ماشه در شربت عناب و شربت کدو هر واحد یک توله آمیخته بلیسانند و بالائش شربت کدو سه توله در عرق گاوزبان

و عرق بیدمشک هر یک شش توله داخل کرده بنوشانند و بلع نمودن هفت عدد مروارید ناسفته کودکان را مانع بروز جدری ست و مردکلان را از یک ماشه تا سه ماشه و همچنین بلع کما فیطوس که آنرا بهندی گل منڈی گویند بعضی متاخرین می‌نویسند که از البان حیوانات و گوشت گوزن و قدید و اغذیه و ادویه صفرا و خون افزا پرهیز کنند و در مکان هوادار خنک بنشینند و از مرطبات بسیار نیز اجتناب نمایند بلکه اغذیه و ادویه سرد خشک تناول نمایند و شیرهٔ تخمهای سرد مثل خرفه و خشخاش وغیره با شربتهای مناسبه مثل شربت نیلوفر و صندل و ریباس و نارنج و ترنج و زرشک و فالسه و جامون و تمر هندی و کروندہ که نوعی از زقال ست و یا لیست جو و یا پست کنار با اندک نبات و نیز گل ارمنی و گل مختوم با شربتهای مناسبه دوا قدری جا و ار سوده با گلاب و یا حب الشفا با آب غوره یا آب انار ترش هر صبح بنوشند و ترشیها با طعام بخورند و دواء المسک حامض و تریاق الطین و تریاق الافاعی و تریاق الذهب و یا فادزهر معدنی هر روز یک قیراط تا چهل روز بخورند و یا عناب یکدو دانه با خاکشی یکدو ماشه و عرق عنب الثعلب و یا عرق نیلوفر بنوشند و سرکه بر در و دیوار بپاشند و ببویند و بخورند

تدبیر قبل از ظهور جدری

و این تدبیر وقتی بعمل آرند که علامات ظهور جدری مثل لزوم تپ و عظم نبض و سرخی چشم و غبار بدن (ابتدائی) و درد کمر وغیره که در علامات آن مذکور شد پیدا گردد و از آن دلائل معلوم شود که جدری خواهد برآمد و هنوز بر نیامده باشد پس هرگاه طفل تپ کند مروارید کوچک بقدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید سوده برگ سفید لاله بقدر نیم ماشه تا یک یک ماشه با عرق گاوزبان بخورانند و یا هفت دانه مروارید ناسفته بلع کنانند و عناب چهار عدد عدس مسلم یک توله اصل السوس مقشر نیکوفته دو ماشه گل شقائق یک ماشه در عرق شاهتره جوش دهند و وقتیکه سوم حصه ماند شربت نیلوفر یک توله اضافه کرده خاکشی سه ماشه پاشیده بنوشانند که این مطبوخ هم مسکن تپ و هم شدید المعونة بر بروز جدری ست و گاهی از استعمال این در تپ چیچک پیش از برآمدن آن بر نمی آید و گاهی بسیار کم بر می آید و همواره معمول ست و یا این دوای بلوچخان بدهند گل لاله صحرائی لک مغسول گل سرخ خاکشی هر یک چهار ماشه عناب ده عدد انجیر زرد سه عدد در گلاب و عرق شاهتره و عرق مکوه و کیوڑہ هر یک شش توله بجوشانند که نصف باند صاف نموده شربت کدو سه توله داخل کرده بنوشانند و یا کتیرا گل لاله باغی لاک مغسول هر واحد یکماشه در شربت کادی یکتوله آمیخته بلیسانند و بالاش شقائق النعمان خاکشی عدس سیاه چوب گلاب هر یک شش ماشه انجیر زرد چهار عدد در عرق شاهتره و مکوه هر یک نیم پاو و عرق کیوڑہ ربع پاو بجوشانند که سوم حصه بماند صاف نموده شربت عناب دو توله داخل کرده بنوشانند و گویند که اگر این دوا قبل از بروز چیچک دهند منع کند و اگر وقت اخذ تپ دهند دو سه دفعه تسبیت طبع کرده دفع کنند ورنه از قسم بد نگاهدارد و دوا نها را باسانی برآرد و بگیرند مویز منقی هفت عدد لاک مغسول ۴ ماشه و سه دو روز در عرق بادیان نیم پاو در ربع آن سائیده بجوشانند چون ربع عرق کم شود صاف کرده بنوشانند و همچنین سه روز باستعمال آرند و باید که در هر وقت سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش دهند و اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و غذا کهچڑی سونگ یا دال خشکه بدهند و اگر جوانی را در فصل گرما تپ جدری و بیهوشی عارض گردد و قاروره سرخ و نبض سریع باشد فصد باسلیق و یا شوبه کنند و شیر دختران در بینی چکانند و شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ مغز تخم هندوانه هر یک چهار ماشه شیرهٔ عناب پنج دانه بعرق شاهتره ده توله و شربت نیلوفر خاکشی دهند و با شیرهٔ کاهو شش ماشه شیرهٔ اصل السوس پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر دو توله عرق مکوه ده توله نوشانند و گاهی بعد بروز چیچک در صورت هذیان بحالت مایوسی همین تدبیر بکار می برند **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید که در تپ جدری مبادرت باخراج خون بقدر کفایت واجب بود اگر شرائط آن حاصل شود از موافقت سن و مزاج و فصل مانند آن و مدت این تا روز چهارم ست و او فرموده است که درین علت فصد استعمال کنند و اگر فصد رگ بینی گیرند مثل منفعت رعاف نفع کنند و نواحی عالیه را از غائلهٔ جدری حمایت نماید و بر صبیان سهل تر باشد و چون فصد واجب گردد و بالکل فصد نکنند خوف فساد اطراف باشد و همچنین گاهی مثل این خوف بود بر کسیکه ندادوست تلطفیه بسیار کنند و واجب ست که در جدری و حصبه در اول امر بحیرمسے تغذیه فرمایند که دران تقویت احشا مع ردع ماده بسوی ظاهر و تسکین غلیان خون بغیر قبض طبع بود و مغلظ خون

باشد مثل جنابیه با آب تمرهندی و لعوق و بند سپید لبلبی اسفید باج و آنچه در ان تمکین غیر شدید باشد و لهذا لازم است که با این تمرهندی بود و آنچه موافق او
باشد و قرعیه دهند و انه ملایه و واجب است که طبیعت در اول امر لین باشد و افضل چیزیکه بدان تلیین کنند تمرهندیست و اگر بدان اجابت نشود ترنجبین و شیرخشت
برغن و احتراز یا ترنجبین بران افزایند یا نقوع آلو دهند و گاهی در اول ظهور آثار جدری نوشانیدن سه درم رب کدر با قرص کافور نفع میکند و شربت
طلع در مثل این وقت شدید المنفعت است و اما ادویه مغلظ خون و مبرد آن مانع از غلیان او که در اول مرض امر بدان کنند مثل رب ریباس و رب غوره و
آب غوره که بارده و شربت کدر است فاکه و شربت طلع و نفس طلع و جبار صاحب کامل گوید که در اول ظهور علامات جدری و حصبه از روز اول تا سه روز
سزاوار آنست که مبادرت بفصد هفت اندام کنند و چندان خون بگیرند که غشی افتد چون قوت و مزاج و سن و فصل مساعدت نماید و اگر مریض طفل باشد
حجامت میان هر دو شانه کنند و اخراج خون بقدر مناسب حال آن نمایند و بعد فصد ماء الشعیر دهند که در ان عناب و سپستان و عدس مقشر حصه جو بخته باشند
و آنرا شربت خشخاش یا شربت عناب بنوشانند اگر در اجابت سرفه باشد و اگر سرفه نباشد با آب انار چاشنی دار دهند و بعد ازان اندک شربت عناب یا شربت
خشخاش بدهند و انار شیرین بکنند و غذا مزوره که معمول از کدو و عدس یا آب انار میخوش و روغن بادام سازند و اگر انجا سرفه باشد مزوره باسفاناخ یا لقطف
یا بخبازی یا مانند آن دهند ایلاقی و جرجانی بنویسند که چون تب و علامات آبله پدید آید تدبیر منع خروج جدری نپردازند مگر بعد تفقد چه خطر در حبس
حادث ازان عظیم است پس صواب تر در تدبیر این آنست که هر گاه علامات آبله پدید آید اگر علامات کثرت خون ظاهر تر باشد فصد کنند و خون بیرون آرند
چنانکه غشی افتد و فصد باسلیق اولی تر است و اگر نباشد هفت اندام و اگر نباشد سرو تا که اخراج خون از مابض یا صافن صالح تر از سرو است و چون علامات
خون بسیار ظاهر نباشد و هنوز جدری پدید نیامده باشد خون کمتر بیرون آرند و بتسکین مشغول شوند و رخصت در فصد کردن در روز اول باشد که اثر تپ
دران پدید آید تا روز دوم و سوم و چون در روز دوم یا سوم آثار جدری پدید آید فصد نشاید کرد مگر آنجا که علامات خون سخت قوی باشد و هر گاه بدین تدابیر
تب آهسته تر گردد و نبض و دم زدن بحال طبیعی باز آید هم بتسکین مشغول شوند که ازان ثوران جدری فرو گردد و از قوی ترین چیزیکه بدان تسکین نمایند
نوشیدن آب بغایت سرد بمقدار یک رطل است تا که ازان رنگ سبز شود و احشا سرد گردد و هر گاه که حرارت عود کند بار دیگر همان قدر بخورند چنانکه اندر مدت
نیم ساعت بجرعی یکنیم من خورده شود و اگر حرارت باز بر افروزد و شکم از آب ممتلی شده باشد قی کنند تا آن آب بر آید و دیگر بار آب سرد بنوشند تا سکون حرارت
بتمامه حاصل شود و اگر آب نفوذ کند و عرق یا ادرار بول پدید آید باید دانست که منفعت آب سرد پدید آمد و بهار زود نیک خواهد شد و اگر آب نفوذ نکند و حرارت ملتهب
باشد پس نوشیدن آب سرد ترک نمایند و بدیگر مطفیات متوجه شوند و اگر ازان تخفیف یابند بران اقدام نمایند و اشربه دیگر چون شربت کدر و قرص کافور
یار کنند و اگر بیقراری و حرارت بر حال خویش باشد یا زیاده شود باید دانست که ماده قویست و چاره نیست ازانکه آبله یا حصبه بیرون آید پس ازین تدبیر گذرند
و طبیعت را یاری دهند تا ماده بظاهر دفع شود و آن تدبیر عنقریب بیاید طبری گوید کسی را که تب جدری ابتدا کند فصد کردن او واجب بود برای قطع
ماده و خون بقدر قوت او در دو دفعه بگیرند پس در بینوقت متقدمین در صورت معالجه اختلاف کرده اند چنانچه رای بعضی آنست که تبرید مزاج نباید کرد و مطفیات
نباید نوشانید تا آنکه خروج جدری استکمال یابد و چون نضج و خروج او مستکمل گردد مطفیات نوشانند و تبرید مزاج او کنند و لزوم ماء الشعیر نمایند و تغذیه بغذای
اندک مثل مزورات معمول از سرکه و عدس مقشر و شکر سفید و کاهو و کاسنی جوشانیده و مانند آن فرمایند و رای بعضی ازایشان آنست که تبرید مزاج او واجب بود
و مطفیات دهند از وقت فصد تا ظهور جدری تبرید و تعلیل کنند و کسیکه اختیار ترک تبرید در اول امر کرده اراده سرعت نضج و سرعت خروج جدری نموده تا ماده
غلیظ نگردد و کسیکه اختیار تبرید در وقت اول امر کرده اعتبار سلامت از تیزی اخلاط نموده و در تاخر نضج و تاخر خروج او فکر نکرده بعد ازانکه از خطر اخلاط و تیزی مزاج
سالم ماند و آنچه عقب فصد بهتر است نوشانیدن حریره معمول از شیره جو و آب سبوس گندم و شیرین است و حفظ طبیعت از لینت آن و نوشانیدن شیره
تخم خرفه بجلاب و اگر حریره از سپست عدس که بعد بریان کردن و قشر نمودن آن ساخته باشند نیز مضایقه ندارد و حفظ قلب و چشم او نمایند چنانچه مسطور گردد
سعید گوید که واجب است که مبادرت بفصد نمایند قبل ظهور جدری اگر سن و قوت مساعدت کند از باسلیق یا اکحل تا بدان خون از آلات غذا بقوت

منجذب گردد و اگر مریض طفل بود و از پنج ماه تجاوز کرده باشد حجامت آن کنند و خاصّه اگر جسیم و فربه و رنگ و سفیدی مائل بسرخی باشد و اخراج خون بحسب قوت و مزاج و فصل نمایند و بسیاری از ایشان تا در بر شرب دوا باشد لزوم استعمال چیزی کنند که تسکین حدت خون و غلیان او کند مثل آش جو که در آن سپستان و عناب و عدس مقشر افتاده باشد و سکنجبین معمول از تخم کاسنی بنوشانند و شیرهٔ تخم خیار و بادرنگ و شربت عناب بدهند و اگر سرفه باشد شربت خشخاش دهند و اگر طبیعت شدید القبض باشد شربت آلو بنوشانند و اگر معتدل باشد حل آن بچیزی نکنند پس اگر خروج جدری بطی گردد و کرب و قلق عارض شود و تپ قوی گردد در استعمال ادویهٔ مبرده اسراف نکنند تا خروج او متاخر نگردد بلکه تدبیر تسهیل خروج او نمایند چنانچه بیاید ابومنصور گوید که هرگاه مریض قبل از ظهور جدری ملاقی شود و علامات مذکوره به بینند فصد هفت اندام کنند و از اخراج خون استکثار نمایند بعده قرص کافور بآب انار ترش بخورانند و در غذا برماء الشعیر صبح و شام اقتصار ورزند و اگر ضعیف گردد و نفس او غذا بیشتر خواهد اقتصار بر عدس مقشر معمول بسرکه و اندک شکر و نشاسته و روغن بادام و بقول بارده کنند و ربوب فواکه حامضهٔ قابضه بنوشانند و اگر قبض طبیعت باشد ماء الفواکه دهند پس این تدبیر یا دفع خروج جدری کند و یا انجذاب آن بر آید ضعیف باشد خجندی گوید که فصد باسلیق یا هفت اندام کنند اگر مریض بالغ باشد و الا حجامت و اخراج خون بحسب مزاج و قوت و فصل و سن نمایند و معالجه باشربهٔ مطفیه و مغلظهٔ خون و مزورات ترش و قرص کافور بآب انار ترش اشکر نمایند و ربوب قابض ترش مثل رب غوره و رب سیب ترش و شربت کدر که آن شربت کادی ست و شربت عناب و شربت طلع نوشانند نسخهٔ شربت کدر بگیرند چوب کادی ربع رطل صندلین هر واحد اوقیه و همه را کوفته در یک رطل سرکهٔ کهنه هفت روز تر کنند پس صاف کرده سرکه را نگاه دارند و ادویهٔ منقوعه را در شش رطل آب بجوشانند تا ربع بماند و بگیرند از ین آب و سرکه و از آب انار ترش و آب ریباس و آب غوره و آب نقوع سماق و زرشک و آب توت شامی و آب لیمو و آب طبیخ عناب و آب نقوع عدس هر یک نیم رطل گلاب دو اوقیه ترشی ترنج چهار اوقیه و بران سه صد درم شکر طبرزد انداخته بقوام آرند بعده طباشیر یک اوقیه بادیان و سنبل الطیب هر یک دو درم کافور یک مثقال سوده بشربت مذکور مخلوط سازند و این شربت جدری و حصبه و شرا و ماشرا و جمیع امراض دموی و حرارت معده و جگر را نفع کند و تشنگی را قطع نماید و غذا ماء الشعیر دهند که ازین تدبیر کم بر آید و اعراض او خفت پذیرد و ضرر او کم نماید و اگر طبیعت خشک باشد هر شب تمر هندی یا از نقوع فواکه نوشانند خضر و قرشی مینویسند که مبادرت باخراج خون نمایند و نقوع حلو بشکر یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و شربت کادی بالغ النفع ست و همچنین شربت طلع و شربت سهند باد و شربت لیمو و شربت شفتالو و نقوع عناب و بهدانه و اصل السوس و نیلوفر نافع و گاهی حاجت بشیرهٔ تخم خرفه باشد که کافور افتد و غذا در ابتدا سویق بشربت نیلوفر یا شکر و مزورهٔ خرفه و کدو دهند و گاهی از عناب یا طلع مزوره ساخته میشود و بسیار نفع میکند و راست آنست که امثال این امراض در معالجه خود حذاق را متحیر میگرداند انطاکی گوید که اگر قبل بلوغ باشد چنانچه اکثر این بود و اعراض او قبل ظهور او چنان در یابد که نبض موجی عظیم یا مختلف و تپ مطبقه باشد اعمال حیله واجب بود در رعاف یا شرط گوش و پیشانی و خورانیدن چیزی که تبرید خون از غلیان کند مثل کشنیز و عدس و عناب و بهتر از شربت ریباس چیزی نیست پس شربت کادی و طلع پس حماض و عناب پس اگر قبض طبع غالب گردد تلیین طبیعت بآلو بخارا و شیر خشت باید کرد و اگر بعد بلوغ باشد مبادرت بفصد رگ بینی و پیشانی واجب بود که در ان امان برای چشم ست و آنچه قریب اوست پس اگر حاجت بار دیگر افتد فصد باسلیق کنند و در همه آنچه گفته شد طریق سابق سلوک نمایند و در زیر گو بایکه علاج او اولاً شربت بنفشه و شربت حماض بآب عناب و کشنیز و صندلست و خورانیدن چیزیکه خون را اخراج کند از حلاوات محشی شرح اسباب نوشته که چسپانیدن زلو اولی از حجامت ست در اکثر بلاد دیگر سوای آنها خالی از رطوبت نباشد و من در بلدهٔ خود ارسال علق را نافع تر از حجامت یافتم و گاهی لین طبیعت بسبب کثرت ماده میباشد و دیدم که چون مبادرت در حبس طبیعت بادویهٔ قویه کردند طبیعت محتبس شد و ماده بسوی عضو رئیس ریخت و موجب سرسام گردید بلکه طبیب را باید که در حالت لینت طبع کمال عنایت از ملاحظهٔ کثرت ماده و حبس او و جهد در اصلاح ماده کند بعده چون کم گردد و صلاح یابد و قوت معلوم شود ادویهٔ قابضه استعمال نماید و در مراتب قوت حسب احتیاج تدریج باید کرد اما از لینت اندک در هر روز یکبار یا دو بار اکثر منتفع میشوند

بسبب میل ابخره ومواد از دماغ خواه تلیین از دوا باشد یا از طبیعت وگیلانی گفته که شخصی از اجلۀ سادات واعزۀ امرای عظام کثیر الاولاد بود وقتیکه کثرت
بروز جدری با طفال دید ومنافع شربت که در شنید ارادۀ ترکیب او نمود لیکن جمیع ادویه او از رطوبات وعصارات میسر نشد پس برادۀ چوب کادی در آب
جوشانیده صاف نموده باضافۀ شکر بقوام آورده شربت ساخت وبعض اطفال را بعد آمدن تپ نوشانید وچندی را بعد برآمدن وبعضی را که اندک جدری
برآمده بود وباقی در طریق خروج بود نوشانید وانچه در مسالک خروج بود برنیامد بعده استعمال آن شربت در جمیع اطفال نمود ونافع آمد وبعد استعمال این
شربت طفلی هلاک نشد علاء ارزانی گوید که هرگاه تپ جدری ظاهر شود وخون غالب بود رگ باسلیق یا اکحل یا قیفال زنند پس اگر خون غالب تر
بود ومانعی نباشد چندان خون بگیرند که غشی افتد واگر از فصد مانعی بود حجامت یا ارسال علق فرمایند وکمتر از دوازده ساله را فصد نشاید ولکن
آنرا که یکساله نباشد حجامت نباید فرمود وبعد اخراج خون بر غلیان او نظر کنند که قویست یا نه پس اگر قوی الغلیان باشد چیزیکه مغلظ ومبرد
خون باشد بخورانند تا جوش او فرو نشیند واگر غلیان خون قوی نباشد حاجت بتغلیظ وتبرید نبود بلکه بعضی هیچ حال از حمای جدری وحصبه اگرچه
بثور ظهور نکرده باشد رخصت ندادند از تغلیظ وتبرید خون وهرچند که بود مبالغه در تبرید شاید خاصه اگر اتفاق تنقیه بفصد … نسبت که در پی تپ
تلیین طبع نفرمایند مگر در حالی که از قبیل لابدیه باشد یعنی بدن ممتلی نماید از رنگ بشره سرخ نباشد وتپ گران بود وسخت فروزان نباشد ونبض موجی
بود که درین حالت از تلیین چاره نباشد بلکه در حالی لابدیه حاجت بفصد کمتر بود وباسهال بیشتر بعضی متاخرین مینویسند که در تپ جدری اگر مریض
جوان ودموی مزاج وفصل وبلد گرم بود وآبله دران بلد شیوع یافته باشد وعلامات کمال غلبۀ خون از سرخی رنگ ودرور عروق وعظم وسرعت وامتلای
نبض وسرخی قاروره وغیره واضح گردد ومانعی از اخراج خون نباشد بقدر احتیاج خون برآرند از رگ سر رود یا رگ بینی یا رگ پیشانی یا شرط گوش اگر درد
عظیم واختلال حواس ودرد گلو باشد واز رگ هفت اندام اگر در اعضا شدید ودرد گلو وجب التهاب باطن باشد واز رگ باسلیق وحبل الذراع
اگر درد گلو وحجاب والتهاب قلب وجگر ومعده ودر دانها اگر درد گرده وکمر وحبس خون بواسیر وحبس حیض باشد واز رگ باسلیق وصافن اگر درد گرده وکمر وپشت
واحتباس حیض وبواسیر باشد واگر با وجود دلائل مذکوره خون نگیرند خوف هلاکت ویا فساد اطراف ویا انتقال بفلغمونی ویا باشرا ویا دبیله ویا دمامیل ست
واگر مریض طفل کمتر از چهارده سال ویا کبیر که سن او از پنجاه وشصت سال گذشته یا ضعیف المزاج یا حامله باشد ودلائل بر شدت غلبۀ خون دلالت
کنند زلو بچسپانند ویا حجامت نمایند بقدر ضرورت خون بگیرند ودر درد کمر شدید چسپانیدن زلو در انتهای فقرات پشت بسیار مفید دانسته اند وانجا که علامات
غلبۀ خون ظاهر تر نباشد زنهار متعرض خون گرفتن نشوند بهیچ وجه خون نگیرند بجهت آنکه اگر خون کم کرده شود باعث ضعف قوت میشود واز مواد جدری که
بسوی ظاهر آمده است بباطن میگردد واین بسیار بدست خصوص در ملک هند وبلادیکه مردم آنجا ضعیف القوی باشند که در باب اخراج خون ایشان
کمال احتیاط مرعی باید داشت تا ضرورت بسیار داعی نشود در هیچ وقت اقدام بران نباید کرد وبعد اخراج خون متوجه اطفای آن شوند بخورانیدن
ادویه واشربه وعرقیات واغذیۀ مطفیه ومغلظه مانع از غلیان ومقوی قلب ودماغ وجگر مانند ماء الشعیر که در قول صاحب کامل گذشت ویا جمار وطلع
دران پخته با شربت کادی وجمار نخل یا نیلوفر ویا با شربت صندل … اگر صفرا غالب باشد ویا عرق کادی یا جمار یا نیلوفر یا عناب یا بیدمشک
یا عرق بهار بید اگر گرمی بسیار در مزاج باشد ویا عرق گاوزبان وصندل اگر ضعف قلب باشد ویا مروارید ناسفته … یا طباشیر معقلی نیم دانگ سوده
وخاک … سنگ سوده … مثقال ویا شیره تخم خرفه مقشر وشیره عنب الثعلب با شربت عناب یا کادی یا جمار یا طلع ویا ماء الشعیر یا یکی از اشربه مناسبه
اگر گرمی بسیار در مزاج باشد واز ادویه حاره خصوص … ومزاجان را دور دارند وتبرید بسیار اهتمام نه نهند که مضرست واز اسهال وقبض بسیار نیز دور دارند
زیرا که هردو بسیار بدست وخصوصا بعد از بروز جدری واگر احتیاج تلیین واسهال شود قبل از بروز آن بملینات خفیفه مزلقه تلیین نمایند مثل نقوع
فواکه حامض بشیرخشت یا آب انار با شیرخشت افشرده شکر اگر سرفه نباشد وصفرا غالب بود وحالا نقوع فواکه حلو یا مغز خیارشنبر در آب نهند وانرا شب
خیسانیده صبح صاف کرده با شیرخشت … روغن بادام شیرین وبعض لعاب … لعاب بهدانه وریشه خطمی واسپغول ویا شیرخشت را در ماء الشعیر حل کرده

صاف نموده بخورانند صفت نقوع فواکه حامض تمرہندی مغقی پنج تولہ آلوی بخارا زرد آلوی سیاه ہر یک پانزده دانہ عناب سپستان ہر یک بست دانہ در آب خالص یا عرق عنب الثعلب و کاسنی و شاہتره و گاوزبان و بادیان شب بخیسانند و صبح اندک مالیده صاف نمایند پس چہار تولہ شیرخشت دران حل کرده باز صاف نموده بدہند صفت نقوع فواکه حلو انجیر زرد ہفت عدد عناب سپستان مویز منقی عنابی که زرد آلوی خشک ست از ہر یک بیست دانہ در عرقیات مذکوره و عرق نیلوفر از ہر یک نیم پاو شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده بدستور با شیرخشت بخورانند و ازین ہر دو نوع متوسط ست ضعفا و اطفال را کمتر و اقویا را زیاده نمایند و اگر از برای اقویا قدری مغز خیار شنبر نیز دران حل کنند و روغن بادام بران ریخته بدہند نیز بہ نسبت و باید که مسہل قوی ندہند و از استعمال ترنجبین اجتناب نمایند و غذا مزوره که ماش مقشر و یا عدس مقشر پخته با آب انار حامض دار نموده بروغن بادام مطیب ساخته و یا عدس یا جو و یا ماش مقشر با عناب پخته و گوشت و روغن مطلقاً نباید داد اما روغن اگر بعد از دوازدہم و چہاردہم اندکی بدہند بہ نسبت و اما گوشت تا بیست و پنجم نباید داد و یا ہر روز عناب پنج دانه در عرق گاوزبان و عرق چوب چینی کاوی عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر ہر یک ده مثقال عرق کادی یا عرق حجار پنج مثقال خیسانیده یا جوشانیده صاف کرده با دو مثقال خاکشی سنگ شو نموده یکدانگ مروارید سوده خورانیده بنوشانند و اگر عرق گاوزبان حاضر نباشد یکدرم برگ گاوزبان داخل نمایند و مروارید سوده را ترک نمایند ہر روز دو وقت یا آنچه مناسب باشد بخورانند زیرا که این را نیز تاثیر قویست در تقویت قلب و حفظ قوی و ارواح و خوردن حریره ہای شیره جو و گندم یا شیره عدس بسیار کم شیرینی یا بی شیرینی بسیار موافق ست

تدبیر بعد از بروز جدری

چون جدری در برآمدن شروع کند و دانہ ہا مثل سر سوزن و کیک و پشه گزیده نمودار شود نقوع عناب یا عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان با اندک شکر و خاکشی بقدر مناسب بدہند و بقول حکیم اکمل خان دران عرق شاہتره و شربت نیلوفر داخل نباید کرد زیرا که این ہر دو گاہی تاخیر در ظہور جدری میکنند مگر آنکه چون تپ اشتداد نماید و بخار بسوی دماغ و قلب تصاعد نماید دران ہنگام اینہا را مع دیگر مبردات مثل شیره مغز تخم کدو و مانند آن استعمال نمایند و محاجم بی نشتر بعمل آرند و بآب مطبوخ ادویه مبرده پاہا را بشویند و بران نطول سازند و لخلخه وغیره استعمال کنند و فاضل سرہندی در مثل این حالت امر با خراج خون قدر حاجت بحجامت زلو فرموده و نزد حکیم اکمل خان این امر در مرتبه جواز ست و تا به شدن مریض بر دوای مذکور اقتصار نمایند و چون جدری در برآمدن دیر نماید و روز چہارم ہم بگذرد که تمامه برنیاید باید که دران دوا انجیر زیاده نمایند و گاہی عدس مسلم و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران دران آمیخته بنوشانند نیز مفید بود و مطبوخ که در قول بوعلی سینا خواہد آمد نیز در اخراج جدری مستحسن ست و حکیم شریف خان مینویسد که انجیر چہار عدد یا پنج عدد مویز منقی ہفت عدد عدس مقشر دو درم تا سه درم عناب پنج دانه جوش داده استعمال کردم و در اخراج جدری کثیر المنفعت یافتم و گیلانی نوشته که قدری قرص عنبر حل کرده دادن در ابراز جدری فعل انجیر کند و از ان قویست در تقویت مزاج ارواح و برای حفظ قلب و سائر اعضای باطنی یکدانگ مروارید سوده با عرق گاوزبان و عرق بنج کادی و عرق گل آن و یا عرق حجار و یا شربت کادی ساده بخورانند تا مدت انتہا و کمال بروز و نضج و ایضاً برای سہولت بروز بی درد و الم ہر روز یکدانگ برگ گل لاله اگر سفید باشد بہتر و الا گلابی یا سرخ سائیده با عرق کادی عرق زردک و اگر عرق زردک نباشد آب کوبیده افشرده آن از ہر یک سه چہار مثقال بخورانند و زود متوجه حفظ بعضے اعضای شریفه ظاہری و باطنی شوند و تدبیر حفظ آنہا جدا مسطور خواہد شد و اگر عرق عناب در قرع انبیق بکشند و بشکر شیرین کرده صاحب جدری را در ابتدای مرض او بنوشانند بالخاصیت نفع عظیم بخشد و مجرب سوید یست و کذا عدس مقشر پنج درم کشنیز خشک پنج درم عناب بست عدد خوب جوش داده سرد کرده تمام روز ہمچنان بگذارند و نزد خواب صاف کرده با شربت نیلوفر بنوشانند و ہمچنین ادویه را وقت شام جوشانیده شب تر کرده صبح بنوشانند که مجرب حکیم ممدوح ست و این دوای والد نواب علویخان که در بروز حصبه و جدری قلق و سوزش و خفقان پدید آید آنرا فی الفور نفع میدہد سر مہره خطائی یک ماشه مروارید ناسفته سوده یک نیم ماشه در شربت گاوزبان ساده و شربت یاقوت ہر واحد یکتوله ورق نقره یکعدد و شربت عناب و کیوڑا ہر یک دو توله در عرق بکوه و عرق بید مشک و نیلوفر

هر یک چهار توله خاکشی هفت ماشه بدهند و بیضهٔ کبوتر که اول زاده باشد با زردی و سفیدی بنوشانند و یا این سفوف بدهند طباشیر گل سرخ گل لاله دشتی
مروارید ناسفته هر یک یکدرم خاکشی چهار درم شربتی یکدرم در بیضهٔ کبوتر آمیخته بلیسانند و بدرقه شربت کادی سه توله عرق بید مشک دکمه هر یک پنج توله
کنند و در بیاض والد مرحوم مرقوم است که اگر جدری خوب بیرون نیامده باشد و خوف فرو شدن آن باشد چوب کیوره دو ماشه برگ شاهتره یک ماشه
عناب دو عدد خاکشی دو ماشه جوش داده صاف نموده قدری شهد داخل کرده بنوشانند و یا کهو پرهٔ نیم کوفته شش ماشه مویز منقی چهار دانه خاکشی سه ماشه
و ربع ماشه برگ پان نیم عدد جوش کرده اندک اندک بنوشانند و طلا در آب سائیده و یا استخوان سنگ پشت و یا خاکستر ابریشم دادن و عدس کنگنی
جوش داده آب آن نوشانیدن نیز مفید نوشته و در ذکائی گلو اصل السوس انار دانه مویز منقی در آب جوشانیده صاف نموده نوشانیدن نافع جدری نوشته
و باید که آب نیم گرم نزد بیمار دارند و چادر سفت بطوری بر مریض گیرند که بخار آب به بدنش برسد از برای بیرون آمدن بثور و تفتیح مسام سریع الاثر است
و راقم خاکشی درین افزوده نافعتر یافته و ایضاً خاکشی بر بدن مریض پاشیدن همین اثر دارد و در غذا وقت بر آمدن چیچک برنج را شکر پخته و نان شیرین دهند
لیکن استعمال نان شیرین گاهی اسهال و زحیر و تحج آرد پس اگر استعمال آن نمایند قدر قلیل بدهند و ایضاً کهچری مونگ دال مونگ و عدس بی نمک یا کم نمک با نان
خشکه بدهند و گاهی عدس بریان یا نخود بریان نبات شیرین کرده داده میشود و اگر آب مطبوخ عدس مقشر عوض آب دهند با وجود اعانت او در خروج جدری
حفظ حنجره از خروج آن نماید و شکم قبض کند و بر سبیل تنقل عناب و مویز و انجیر بدهند و در موسم گرما آب تازه برای نوشیدن بدهند و هوای خانه را
معتدل دارند و در فصل سرما عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بجای آب بدهند و هوای خانه گرم سازند و هرگاه بثور بر آید دیر باز نا پدید شود همین تدبیر
بعمل آرند و ایضاً آب بادیان و آب کرفس با نبات مفید بود و گویند که نوشانیدن طبیخ انجیر و جاورس و خورانیدن زردی تخم کبوتر صحرائی یا اهلی و انگبین
طبیخ شکنبهٔ گاو نافع است و اگر سه چهار توله تخم بقدر در کوزهٔ گلی باندکی آب بجوشانند و چون یک دو توله آب باقی ماند صاف کرده بنوشانند همه ماده را از داخل
بخارج آورد و کرب و غشی که از قلت بروز دانه ها یا پست شدن آنها لاحق گردد دفع شود و نقوع چوب چینی در غوائل جدری مثل حکه و خفقان و اختلاط عقل
مجرب نوشته اند و نزد یکیا عروض کمال بیهوشی بتدبیر تقویت دل بپردازند و کشیدن شاخها هم مضایقه ندارد و اگر در غشی و اسهال و سوء تنفس شدت
کرب و حدت تپ و پست و سیاه شدن دانه های چیچک که بدترین علامات است طباشیر نیلگون زهر مهرهٔ خطائی مروارید ناسفته یاقوت رمانی رب السوس
هر واحد یکماشه دانهٔ هیل کهربا شمعی هر یک چهار سرخ برگ گل شقائق دو نیم ماشه صلایه کرده در دو توله شربت عناب یا شربت نیلوفر یا شربت سیب آمیخته
ورق طلا یک عدد و ورق نقره سه عدد حل کرده وجور یا لعوق سازند و اگر شدت تشنگی باشد اندکی عرق کیوڑا آمیزند جمیع اعراض مذکوره نهایت نفع بخشد
و ایضاً نزد یکیا اسهال و ظهور ضعف عدس مقشر مناسب است و مروارید که هم قابض و هم مخرج جدری است سائیده با بعضی اشربهٔ نافعه دادن مناسب است
و لینت طبع خصوصاً در ابتدا یکبار یا دوبار هر روز مضایقه ندارد و قبض گاهی تصاعد ابخره بسوی دماغ کند و هذیان آرد و درین هنگام احتیاج باستعمال
شیاف یا حقنهٔ لینه افتد لیکن اسهال خصوصاً در آخر بسیار مضر و مهلک است درین صورت مبادرت بحبس آن از مروارید و زهر مهرهٔ خطائی و کهربا و بسد
یشب و مرجان و طباشیر و گل ارمنی و بزر ورد و بارتنگ بعرق بید مشک و کیوڑا و عرق بارتنگ باید کرد و اقوال اکابر بوعلی سینا می نویسد که چون
جدری بر آید سزاوار نیست که مشغول بفصد شوند مگر آنکه شدت امتلا و غلبهٔ مادهٔ خون حادث شود که درین صورت بمقداری که تخفیف طبیعت آرد از فصد
اخراج خون نمایند و بسا است که فصد ضرر کند بسبب استرداد و صرف او از جلد بسوی باطن چیزی را که بروز کند پس بعد دو سه روز از آن حذر کنند و چون بدا نشده
که علامت تمام خواهد شد و از روز دوم تجاوز کند و جدری بظهور آغاز نماید بسا است که تبرید سبب خطای عظیم میگردد بسبب حبس فضول در داخل [illegible] و حمل آن بر اعضای
رئیسه بسبب عدم تمکن جدری از بروز و ظهور پس قلق و کرب بسبب حرارت ماده حادث شود و گاهی غشی پیدا کند بسبب فساد او و خبث بخار او بلکه موجب است (?)
که در مثل این حالت اعانت فضول بچیزی نمایند که آنرا بجوش آرد و سده را بکشاید مثل آب برگ بادیان و کرفس شکر یا طبیخ تخمهای آنها یا بزور آنها و گاهی اندکی از زعفران
داخل کرده میشود و آب انجیر بسیار نیکو است زیرا که انجیر ماده را بسوی ظاهر بشدت دفع میکند و این کاهی از اسباب خلاص از مضرت است و دوائیکه در مثل این وقت

خیار القثاء ... لک مغسول پنج درم عدس مقشر هفت درم کتیرا سه درم در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند بنوشانند و آنچه شیخ الرئیس نوشته
برای اظهار جدری بسیار نافع است که بگیرند انجیر زرد هفت عدد و عناب مقشر سه درم و کتیرا و بادیان از هر یک دو درم و در یک نیم رطل آب بجوشانند تا قریب سوم حصه
باقی ماند صاف کرده بنوشانند که رفع حرارت از نواحی قلب و منع خفقان کند و لازم است که در بثور یعنی بعد خروج جدری روغن قرع یا روغن بنفشه در بینی چکانند البته
و واجب است که از پارچه پوشیده دارند و از هوای سرد دور دارند و خصوصاً در سرما و آنچه برای اطلاع عرق عمل کنند در جدری نافع آید و کثرت شرب آب سرد کرده
و نشستن زیر بادکش بسیار بد است و چون از پارچه پوشیدن و گرم داشتن مثل غشی عارض گردد یا غشی ... در آن هنگام لازم است ... آنکه استنشاق آن
کرده شود و بوییدن بوی کافور و صندل اگر ... زیر بادکش یا ... سرد ... باشد ... هرگاه معلوم شود تسکین یابد ترک نمایند
و بسیار ... جدری ... باشد و ... بادی ... که حرارت ... یا ... زبان ... اگر ... واجب است که اصحاب جدری
... این حال ... ابن عباس گوید که اگر جدری
در برآمدن دیر نماید ... اخراج ماده ... بیرون ... این قرابادین نوشته‌اند
... بادیان دو درم لک مغسول هفت درم عدس مقشر پنج درم کتیرا سه درم در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند و صاف کنند ...
طباشیر سوده بر آن انداخته سرد کرده بنوشانند اگر اندکی آب انار بر آن ریزند نافع‌تر باشد نوع دیگر برای ظهور جدری بگیرند انجیر پنج عدد عناب
مقشر هفت مثقال ... سه مثقال کتیرا سه مثقال بادیان دو مثقال در یک نیم رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و اندکی زعفران در آن حل کرده
بنوشانند و ایضاً هرگاه در سینه خشونتی باشد لعاب تخم کتان یا لعاب بهدانه یا لعاب اسپغول با نبات و روغن بادام بدهند و از اشیای شیرین و گرم
پرهیز کنند ... نمایند چه ... بیرون آمدن ... سخت سرد
نباشد و بیمار را ... حرارت و بیقراری عظیم باشد و تدبیر
دیگر آنکه بیمار را ... بپوشند و چادر گرد گردن او در آرند
تا بخار آب ... مسام ... بسته نشود
و اگر بدین تدبیر ... خطا باشد و حمام ... دارند
و هرگاه ... کافور و گلاب و صندل نزدیک
دارند ... ماده غلیظ و لزج باشد
و بیقراری ... بیمار را به بخار آب گرم نرم باید داشت
و مسام ... معلوم شود که حرارت تپ اندرون
... طاقت آن ندارد و نشان
حرارت تپ اندرون آنست که نبض و نفس سریع و عظیم و متواتر باشد و ظاهر بشره سخت گرم نباشد و هرگاه که این حال نباشد و حرارت آهسته بود و آبله
دیر بیرون آید تدبیرهای قوی نیز پیش باید گرفت و ابتدا به شربت معتدل باید کرد و نخست ... آب گرم باید داد یا آب بادیان تر و آب کرفس باید
و اگر آب بادیان تر نیابند بادیان و تخم کرفس جوشانیده بدهند و انجیر خشک را بجوشانند تا نرم شود در آب او بدهند و بجای ...
لک مغسول و غیره درین باب ... در قول ابوعلی گذشت ... و دیگر انجیر سی عدد مویز منقی ... عدد ... در یک نیم من آب بپزند
تا ... شود ... بدهند ... از این شربت بیست درم آب تخم بادیان و تخم کرفس ... باشد نوع دیگر
که در هر وقت نشاید داد ... عدس مقشر ... درم انجیر زرد ده عدد کتیرا سه درم مویز منقی ده عدد لک مغسول سه درم بادیان تخم کرفس

هر یک پنج درم همه را در یکمن آب بپزند تا به نیمه آید و صاف نمایند و یک دانگ زعفران دران حل کنند و در استعمال بشربت دهند نافع باد ابن [illegible] [illegible]
گوید که انچه خروج جدری سهل نماید بنوشانند [illegible] عدس مقشر جوشانیده با نمک بادیان و قلیل طباشیر و یا قدری آب عنب الثعلب و آب انار بنوشانند
و در بعض اوقات آب سرد جرعه جرعه بدهند اگر ابتداء تشنگی شدید نماید و زیر چارپائی او ظرف بزرگ که دران آب گرم باشد بنهند تا جسم او را بخار رساند از آن [illegible]
ابن نوح گوید که اگر جدری بخروج ابتدا کند [illegible] و ترس کافور و چیزی از مبردات قویه ندهند لیکن تن او را جامه بپوشند تا اندکی عرق کند [illegible] پس اگر
عسر الخروج باشد و کرب و غشی بمریض شدت نماید تا آنکه گاه گاه او را اختلاط بهم رسد انجیر سه عدد و مویز ده دانه و عدس مقشر و بادیان و خیاران [illegible]
هر واحد یک کف گرفته در آب بجوشانند در روزی چهار مرتبه بنوشانند و چیزی از آب بادیان و عنب الثعلب و کرفس بنوشانند و یا این دوا بنوشانند
عدس مقشر ده درم کثیرا پنج درم بادیان سه درم در یکنیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند صاف کرده اندکی زعفران دران حل کرده بدهند و از لینت طبیعت او حذر کنند
و اکثر دران بعد هفت روز شکم نرم شود و انچه در [illegible] باشد ابن الیاس گوید که چون جدری بروز کند فصد [illegible] اسهال و تحریک طبیعت نشاید بلکه [illegible]
بچیزی [illegible] که دران تقویت مع روع و تلطیف بغیر تقطیع و تغلیظ خون باشد باین طور که هر صبح جلاب از عناب ده عدد و از خاکشی سه درم بنوشانند
و غذا از مزوره عدس [illegible] بادام و [illegible] دهند و اگر جدری در بروز دیر کند و قلق و کرب پیدا کند و گاهی غشی احداث نماید امانت [illegible] در اخراج او باین طور
کنند که بگیرند انجیر خشک شیرین ده عدد و بادیان یک درم و با عدس پخته بآن غذا سازند و مریض را جامه بپوشند و جلاب از مویز سرخ و انجیر سفید
بنوشانند و طبیخ عدس با انجیر و مویز در اخراج او سرعت نماید و حرارت او بسبب گل سرخ و سپستان و انجیر و اگر تدخین نمایند و چون جدری
تمامه بیرون آید و سه روز از ظهور بگذرد [illegible] حذر نمایند تا ضیق النفس و غشی ایشان را عارض نگردد الطاکی گوید که چون خروج جدری ابتدا کند از خوردن
ماء بین حذر کنند چه جایز سهل بسبب جذب مواد و باده را بسوی باطن لیعه [illegible] حیله پس [illegible] هلاک کند بلکه اگر خروج او سریع و فصل گرم و بدن تازه
باشد بر مزوره عدس و خوردن شراب و فروره [illegible] و کدو و اسفاناخ و اطریه تا روز هفتم اقتصار ورزند و اگر شروط ثلاثه مذکوره یا بعض او معدوم
باشد مساعدت او بچیزیکه خروج او از بدن بسرعت نماید واجب گردد مثل بادیان [illegible] و آب کرفس با انجیر و بهتر ازین آب طبیخ انجیر و لک مغسول
و عدس کثیر است پس هر گاه از روز هفتم تجاوز کند و [illegible] مایل بهمواری باشد بکرنج و سپستان و برگ او بخور کنند و گاهی دران حاجت
بخوردن چیزی شیرین غیر عسل و خرما داعی بود و چون فصل [illegible] باشد تا خون بجوش آید و فساد و وقوع گردد و در بلاد حاره بیشتر طعامیکه دران دبس انگور باشد
باشد بخورانند بسبب کثافت ابدان پس رخاد و تفتیح نماید و دران مطلقا ترک حوامض واجب بود و بعد هفتم ترک جلد و سیر بهار الدین نوشته آنجا که آبله دیر
بروز کند و بعد احتیاج باشد ترشیها و سرد یها را باز باید داشت و به دستوریکه در حصبه بیاید رعایت کنند و عناب و انجیر خشک و خرما اندکی گاهی تنقل نمایند
زنان و سرد مزاجان رانیکوست و غذا آنکه از نیمه پخته باشد بی روغن و گوشت بهتر باشد و اگر نانخته با غذا خورند هم نافع بود و طبیخ انجیر و عناب باندکی بادیان
خوردن سخت قوی بود و گرم مزاجان را آب آلو باید داد اگر طبع نرم نباشد و اگر لک مغسول و غیره که در قول بوعلی گذشت در یک رطل آب بپزند تا به نیمه آید
و ازان بدهند یا ده را از و و بیرون فرستند و انجا که خارش رنج دهد پاره نرم و یا پر مرغ باید خارید و دستهای مریض را در کیسه نرم باید کرد تا بناخن شور را زخم
نکنند و بچیزها مشغول باید داشت تا خاریدن را لختی فراموش کند و میر عوض و غیره مینویسند که استعمال فصد و تبرید و مغلظات خون و ملینات طبع تا هنگام
وقتیست که جدری و حصبه ظاهر نشده باشد زیرا که چون ظاهر شود احتراز از مبردات و مغلظات و ملینات واجبست که این همه مخالف اراده طبیعت است
و هر گاه بثور بر سینه و نواحی آن بیشتر بر آید با وجود انقضای سه چهار روز آبله تمام بروز نکرده باشد نشان غلظ ماده است و اگر جلد درشت بود و عرق کمتر
برستگی مسام دلالت کند درین هر دو صورت از تلطیف ماده غلیظ و تفتیح مسام لسته چاره نباشد و این چنان است که کیفیت حرارت مریض را ملاحظه فرمایند
و ننگرند اگر نبض و نفس بر حال بود و غشی و حرارت اندر باطن کمتر باشد و زبان سیاه نگشته هوای خانه را مائل بحرارت سازند و آب سرد ندهند و چیزی گرم
بنوشانند و آشامیدن آب تازه مقرر نمایند و گاه گاه آب گرم میداده باشند یا آب بادیان ترو آب کرفس تر با عنب الثعلب و تخم سود دار روا این دوا [illegible]

دهند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نفع دید و نسخه او بهانست که در قول پدعلی گذشت انگبین و پنجاه وزن آن آب مغسول چهار درم ست و اگر دران دو درم گل سرخ و هفت دانه انجیر زرد و دو درم بادیان
و ده دانه مویز با تخم خیار اینه بهتر باشد و آب گرم نزدیک بیمار داشتن و تن او را بجامه تنگ پوشیدن چنانچه بخار آب ببدن رسد و سر او را از جامه در بیرون باشد
در تبرز بثور و تفتیح مسام قوی الاثر ست اما اگر نبض و نفس متغیر باشد و غشی و حرارت مفرط و سیاهی زبان پیدا بود زنهار باو دیگر چاره دست باز ندارند و همان تدبیر
سابق که مذکور شد از تجرع آب سرد و تن را بجامه گرم پوشیدن و هوای خانه معتدل داشتن و عطریات بارد بویانیدن مشغول باید بود و درین حالت بجهت
تفتیح مسام غیر از تبخیر آب گرم چنانکه مذکور شد بکار نتوان داشت و آنهم بنوعیکه بکواسه اضطراب بیمار نیفزاید مؤلف مجمع الجوامع گوید که آشامیدن آب نارجیل تازه
و خائیدن مغز تازه آن و فرو بردن آب آن حافظ کام و حلق و قصبه ریه و مری ست از بروز آبله درانها و معین بر بروز و ظهور آنست بزودی در ظاهر بدن
صفت نقوع نافع و معین بر بروز جدری باسانی انجیر زرد سه عدد بادیان عنب الثعلب هر واحد یکدرم برگ لاله نیم درم نخود پنج درم گل نیلوفر پنج درم در
عرق عنب الثعلب و عرق بید کادی و عرق زردک و عرق گاوزبان هر یک بست و پنج درم شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خاکشی سنگ شسته
سه درم عرق کادی سه درم اضافه نموده لک خام غیر مغسول یکدرم سائیده بران پاشیده بخورانند و اگر عرق زردک و عرق گاوزبان حاضر نباشد عوض
آن آب زردک با پوست کوبیده فشرده هشت درم برگ گاوزبان یکدرم در نقوع داخل نمایند و اگر زردک خشک باشد جوکوب نموده اضافه نقوع نمایند
صفت مطبوخ شدید النفع بادیان عنب الثعلب کثیرا لک خام هر یک یکدرم انجیر زرد سه عدد در آب جوشانیده صاف نموده با شربت عناب دو درم خاکشی
سنگ شسته بخورانند روزی سه مرتبه و اگر در مزاج گرمی زیاده باشد بادیان داخل نکنند و اگر شربت عناب حاضر نباشد ده دانه عناب در جوشاندن داخل نمایند
نوع دیگر مویز منقی عناب هر یک ده دانه گاوزبان عنب الثعلب لک خام هر یک یکدرم برگ گل لاله یکدانگ انجیر سه عدد زردک یک عدد جوشانیده صاف
نموده باضافه دو درم خاکشی سنگ شسته یکدانگ مروارید ناسفته سائیده با پنج درم عرق کادی یا چهار نخل بخورانند و بالای آن جوشانده دهند **نوع دیگر**
اگر سعرفه نباشد تخم کاسنی یک مثقال تخم کشوث دو درم کثیرا بادیان هر یک یکدرم بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک یکنیم درم جوشانیده صاف نموده با دو
درم شربت دینار یا گلقند بدهند و اگر ماده کم باشد مطبوخ بادیان یکدرم انجیر سه دانه کافی ست و اگر در مزاج گرمی بسیار نباشد هفت دانه مویز منقی
هم داخل توان کرد و باید که هر یک ازین مطبوخات در روزی دو سه دفعه بدهند و اگر از در کف دست و پا در برآمدن آبله شکایت بسیار کنند دست و پای را
در آب گرم بگذارند تا دانه‌ها باسانی برآید و اگر از خشکی دماغ شکایت باشد یا بسبب آن و گرمی در حواس اختلالی یابند چند قطره شیر دختران یا خر یا بز در بینی
و گوش مکرر چکانند و اگر ازین ترطیب حاصل نشود پارچه را در شیر تر کرده بر تارک سر نهند و اگر طپش قلب عارض گردد و گرمی بسیار باشد پارچه را بعرق بید مشک
یا عرق صندل یا عرق بید ساده تر کرده بر سینه نهند و قدری مروارید را با عرقیات مذکوره یا عرق نیلوفر یا آب سرد بخورانند و گفته اند که اگر مغز تخم کتان
سائیده مقداری با آب سرد بخورانند نفع کلی حاصل شود و دانه‌ها نیز بروز کنند و اگر درین ایام بجای غذا شیر گاو را جوش دهند تا ثلث یا نصف آن برود و
سرد کرده بالای آن دور نموده بخورانند بهتر ست و اگر برای رفع غائله لینت شکم و اعانت بر بروز کثیرا و لک خام از هر یک نیم ماشه تا یک ماشه سوده بران پاشند
بهتر ست و گاهی باندکی نبات یا قند سیاه کهنه شیرین کرده میدهند و یا شیر برنج کم شیرین و یا شیر فالوده نشاسته و یا عدس مقشر و یا مونگ مقشر و یا ماش
و یا لوبیا تنها یا با زردک با آب پخته بی نمک و روغن یا با نمک بسیار کم و روغن بادام یا شیره آن با چپاتی و بعضی خشکه خورانند و اگر این را نتوانند خورد برنج کوفته
با آب پخته بی شیرینی یا بقدری نبات یا شربت کادی یا شربت عناب یا آب انجیر جوشانیده یا خیسانیده بدهند **صفت** دوای ملوکی که در صورت قلت
و رقت ماده همین کفایت باشد گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان بادیان هر یک دو توله زردک مع پوست که استخوان آن دور کرده باشند نیم کوفته
نخود غیر مقشر هر یک پنج توله برگ گل لاله شش ماشه عناب پنجاه دانه در سه آثار آب خیسانیده عرق کشند و هر روز در مقدار بست توله آن انجیر زرد
شش دانه خیسانیده صاف کرده دو حصه نموده در یک حصه آن شش ماشه خاکشی سنگ شسته اضافه کرده اولاً مقدار رتی تا یک ماشه
هر یک از مروارید ناسفته سائیده و لک خام سائیده با شربت کادی یا چهار سرشته تناول نمایند و بالاے آن عرق مذکور را باضافه عرق کادی

یا چهار یک توله بنوشانند و حصه دوم را آخر روز با مروارید سوده بدهند و اگر بسبب گرمی هوا خوف فساد لقوع باشد هر دو وقت جدا جدا انجیر در عرق خیسانیده
بدستور بدهند و اگر تا هفتم و نهم تمام دانه ها بروز نکرده باشند تا یازدهم نیز مطبوخات مذکوره در روزی سه چهار دفعه میداده باشند و اگر از مطبوخات
مطلب حاصل نشود بخار آب گرم خالص یا مطبوخ بعض ادویه مناسبه بگیرند و اگر با وجود این تدابیر دانه ها در برآمدن بسیار دیری کند و نفس و حواس و قوت
بحال باشد و گرمی بسیار در مزاج نباشد برای جهت حلتیت در مطبوخ نخود خام عدس مقشر زردک با پوست تر یا خشک ماش هندی هر یک نیم هشت مثقال انجیر زرد سه عدد
تا پنج عدد که در یک آثار هندی آب جوشانیده باشند تا نصف یا کمتر ازان بماند صاف کرده حل نموده یا در آب مطبوخ ماش هندی و نخود تازه یا خشک تنها یا هر دو
حل کرده بدهند و باید که اوزان ادویه مطبوخات و آب آنرا موافق مزاج و سن مریض نمایند در جوان قوی موافق نسخه و ضعیف المزاج را کمتر و اطفال را
موافق سن ایشان بکاهند علویخان در عشره کامله مینویسند که هیچ محصوب و مجدور را نگذارند که جامه سفید بپوشد بنا بر آنکه گزیدن پشه و کیک جهت
اینها نیک باشد و همچنین باید که از آمدن زن حائضه و نفاسه و خبیثه نزد اینها منع کنند بنا بر آنکه اکثر بمشاهده درآمده که از آمدن ایشان در چشم گل می افتد
بلکه بینائی تمامه زائل میشود و کوش کر میگردد و در دانه ها کرم پیدا میشوند و مریض بهلاکت می انجامد و همچنین زن گاوده و خاکروب ایضا کسیکه پارچه سفید و نو
همان روز پوشیده باشد و اگر احیاناً اینچنین اتفاق افتد باید که همان زمان بخور از برگ نیب سبز و سبوس گندم و سپند دهند و زر و پارچه نیلگون بسته در گلو
آویزند تا از مضرت اینها امین گردد شریف خان میگوید که ستاخرین دسومات و ادهان مطلقاً بیمار را نمی دهند و نزدیک او نمی برند بلکه از شمیدن بوی او
اجتناب میکنند حتی که از روشنی چراغ بسبب خوف رسیدن دخان روغن مشتعل کراهت مینمایند بلکه شمع پیه نمی سوزند و بنوشانیدن آب عناب اکتفا
می کنند و از غذا بر مزوره عدس مقشر و برنج اقتصار می ورزند و این مزوره نیز در مقدار کم می دهند و نمک نیز نمیدهند تا خارش پیدا نکند و اگر مریض خواهش
غذا کند در هر روز دو مرتبه میدهند و اگر تشنگی باشد بنوشیدن آب عناب یا شیر وزا میکنند و والد ماجد آب عدس مقشر تنها یا با عناب هنگام عطش در وقت ظهور
جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که در جدری و حصبه اگر تشنگی شدید باشد و یا در صدر و آلات تنفس آفتی بود استعمال عرق نیلوفر را نیک یافتم که این عظیم المنفعت
در اکثر امراض است و لیکن استعمال این بعد بروز جدری و حصبه می باید و اما قبل آن استعمال او نشاید بسبب خوف منع بروز یا فرو رفتن آن و این ضرر
عظیم است و بدانکه مقوله اهل هند است که هیچ مرض نیست بلکه اثر سیت از آثار زنی عفیفه که در سالف زمان بوده و این مرض را باسم آن می نامند
و حماقت خود با نواع کثیر ظاهر میکنند و علاج آن نمیکنند بلکه بر طبیعت میگذارند و عبادت آن با نواع عبادات میکنند و ترک معالجه و گذاشتن تدبیر او
بر طبیعت اگرچه معالجه از روی توکیل بر طبیب حاذق است لیکن اعانت او طریق نیک است و آنچه مشهور شده که چون جدری برآید گوشت در خانه که مجدور باشد
نباید پخت و احدی از هم جلیسان او پارچه شسته بپوشد و چون رعد آواز کند طبل و طاس و مانند آنها بزنند و جنب و حائض بران داخل نشوند باشد که وجه او
آن بود که پختن گوشت و مانند آن بوی بد که دماغ را مضرت کند واجب نماید و این در آن منع است و همچنین بوی صابون وغیره در جامه شسته و اما آواز رعد
آواز که هایل است از آن احتراز باید کرد و ضرب طبل وغیره طریقی برای عدم سماعت آواز است و همچنین واجب است که از هوای متکیف بابدان جنب و حائض احتراز نمایند بسبب اختلاط آنها بفضولی
که حرکت می کنند در ابدان آنها از تعفن هوای متعفن که مضر ایشان است خالی نیست پس هرگاه غسل کنند و بر غسل مدت قلیل بگذرد و اختلاط ساکن شود نزد مریض رفتن مضایقه نیست

تدبیر تنضیج و خشک کردن جدری وغیر آن

بدانکه هرگاه آبله بیرون آید و تپ و بیقراری بیمار کمتر شود و نبض و نفس بحال طبیعی باز آید اگر آبله دیر پخته شود تدبیر پزانیدن باید کرد باین طور که بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و خطمی
و سبوس گندم مفرد و مجموع در آب بجوشانند و در ظرف کرده زیر جامه و دامن بیمار نهند یکی از پیش و دیگر از عقب تا بخار آن ببدن رسد و آبله آبناک شود و نضج او همین است
و گویند که علامت پزائی آبله آنست که در اطراف دانه ها مطلق سرخی نماند و همه سفید و براق و حبابی گردند و نشان نضج و پختگی آنست که دانه ها همه زرد گردند و اگر بسبب
کثرت آبله اعضا ورم کرده باشند ورم را انار دیگر آورد پس اگر دانه ها هنوز خوب پر آب نشده و یا نضج نیافته باشند و سینه و دیگر چیزی از مطبوخاتیکه برای بروز جدری
لسطور شد بدهند و با آب برگ ریحان تر و آب برگ عنب الثعلب تازه و آب برگ کرفس تازه و اگر اینها هم نرسد تخم بادیان و بیخ بادیان و عنب الثعلب و تخم کشوث و بیخ کاسنی و انجیر زرد را

جوش داده صاف نموده بشیر گرم بخورانند ویا آب زردک یا پوست عدس درست پاسر واحد یکی کف در یکنیم آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف کرده بنوشانند ویا بادیان
عنب الثعلب تاک خام هر یک یکمثقال برگ گل لاله نیم درم انجیر سه دانه مویز منقی ده دانه زردک با پوست پنج عدد ماش سیاه نخود لوبیا با پوست هر یک سه مثقال جوشانیده
صاف نموده بشیر گرم هر یک را روزی دو سه دفعه بخورانند و دیگر تدابیر مثل خورانیدن حلتیت و گرفتن بخار آب گرم و هوای خانه را گرم داشتن و خود را بجامه گرم پوشیدن
و آب گرم جرعه جرعه نوشیدن و غیرها که سابق مذکور شد تعجیل آرند اما هر گاه بعد ظهور آبله تمامه حرارت و بیقراری کمتر نشود و نبض و نفس بحال طبیعی باز نیاید و آبله بسختی
باشد و آب نگیرد علامت خیر نباشد تدبیر برانیدن نباید کرد و اگر دانه های آبله بعد از کمال پری بسختگی رو بپژمردگی و خشکی آورده باشند علامت خشکی او آنست
که براقی دانه ها و براقی پوست بدن کم شود و دانه ها رو بپژمردگی آورند و بعضی دانه ها که اول نضج یافته باشند منفجر شده بر سر آنها اندک چرک بسته شده باشد
درین هنگام متوجه بخشک نمودن آن شوند چنانچه حنا پاشیدن مریض بر ریگ نرم و یا خاکستر یا چکیده شتی برای خشک کردن آبله سریع الاثر است و یا خاکستر چوب گز
و سفیداب در خرقه باریک بسته در مقابل آبله انگشت بران میزده باشند تا قدری از غبار آن بر آبله افتد که زود خشک کند و اگر خارش پیدا شود و این شکلا بدستها
باید که از برگ گز و چوب تیز تبخیر نمایند و دود آن ببدن رسانند که در ازاله آن مجرب است و اگر آبله بجراحت و قرحه انجامد متعفن شود قدری کافور در روغن دیبدار
حل کرده استعمال کردن نافع بود و همچنین کافور سوده در مرهم جدوار آمیخته بپارچه داده بر جراحت آبله نهادن مجرب گیلانی است و این مرهم برای جراحت
غائره آبله نافعست رال سفید دو توله باریک سائیده در روغن یاسمین چهار توله آمیخته خوب بدست بمالند چون یکذات شود چهار توله آب خالص داخل کرده
بدست همچنین بمالند و بر هم زنند هر گاه یکذات شود چهار توله آب خالص دیگر انداخته بشویند همچنین تا یکصد و یکبار اکثر و کمتر پنجاه و یکبار پس نگهدارند و
بر پارچه مالیده بر زخم چسپانند ایضا که برای همین فائده تجربه رسیده برگ نیب بقدر چهار توله سائیده قرص ساخته در نیم پاو مسکه گاو تازه بسوزد پس
قرص بر آورده روغن صاف کرده اقل هفت بار بآب بشویند و اکثر بیست و یکبار پس مرداسنگ شش ماشه باریک سائیده آمیخته بکار برند و اگر حرارت زیاده باشد
کافور قدری بیفزایند اقوال افاضل شیخ میفرماید که چون جدری تمامه بر آید و از روز هفتم تجاوز کند و دران نضج ظاهر شود پس صواب آنست که باهستگی از سوزن
آبله ها را بشگافند و رطوبت او از پنبه بچینند و اما تملیح پس از آن چاره نباشد بنابر خشک کردن آبله و چون اراده آن کنند تملیح را از آبله کبار سوای آنها اختیار
شگافته باشند دور دارند بلکه تملیح ماسوای آنها کنند و آبله شگافته را بگذارند تا راه آمدن رطوبت دران بند گردد بعده تملیح آن نمایند اگر دران رطوبت
باقی ماند و قبل تمامی نضج تملیح نباید کرد و تملیح امر لابد بعد از نضج است و آن آب نمک باشد که دران قوتی از زعفران بود و اگر آن آب که دران نمک حل کنند گلاب باشد
بهتر بود و اگر در آب برگ طرفا و عدس و گل سرخ بجوشانند بعده دران نمک حل کنند آن بغایت مفید بود خصوصا اگر دران کافور و صندل نیز داخل نمایند و ترجیح
نضج و تجفیف آبله و اسقاط خشکریشه بسرعت نماید و تدخین بطرفا بسیار نافع است و در سرما واجبست که آتش چوب طرفا نزدیک بیمار روشن کنند و چون جدری
منشق بی الرطوبت باشد از تدخین بآس و برگ آن چاره نباشد و از تدابیر جیده نیز در تنضیج جدری و اهتمام تجفیف آن آنست که صاحب جدری را بر آرد برنج و جاورس
و جو و باقلا بخوابانند و اوفق آنست که آن آرد را در بستر یا پارچه باریکی پر کنند تا دران قوت آرد نفوذ کند و برگ سوسن در تجفیف نیکوست و روغن او در تنقیه
ردیست و چون جدری بخشکی آغاز کند لازم است که آنچه معین بر تجفیف باشد از ادویه مذکوره مع اندکی زعفران بران طلا نمایند و چون قروح از جدری عارض شود
مرهم اسفیداج خصوصا مخلوط باندک کافور و پنج مثقال اسفیداج سوده یا پیخ درخت بید یا پیخ درخت زعرور سوده دار و گاهی پاشیدن سفیداب و مرداسنگ نفع کند
و چون در بینی خشکریشه باشد قیروطی معمول بروغن گل خالص باندک سفیداب اقلیمیا فائده نماید و استعمال روغن بعد خشکی و نزد تقرح نیکوست و مرهم
برای قروح جدری نیک است و صاحب کامل گوید که چون جدری بمنتهای خود رسد بنشیمن مریض طرفا یا شاخ انار و شاخ انگور بسوزانند اگر فصل سرما باشد و اگر
موسم گرما باشد بآس و صندل تبخیر نمایند و بر بستر او گل سرخ سوده و بنفشه بپاشند و اگر طبع قبض گردد ماء الشعیر ترنجبین آمیزند و یا اندک فلوس خیارشنبر
و ترنجبین یا معرق اجاص بخورانند و اگر طبع نرم باشد آب سیب که دران حب الآس پخته باشند باندکی صمغ عربی و گل ارمنی یا قرص طباشیر دهند و یا قرص طباشیر
بربریس آمیز بآب سیب یا آب به و امرود افشرده و اگر سرفه باشد رب سوس و رب به دهند و غذا عدس مقشر بریان مطبوخ بآب انار میخوش یا مزوره معموله برگ حماض

مع عدس مطبوخ منقی از آن آب اول او دریا بجای آن درس مطبوخ بایست جو دهند و سیب و امرود و به بدهند و بعد از روز هفتم از نرمی طبع حذر کنند **صفت**
قرص طباشیر قابض گیرند گل سرخ شش درم صمغ عربی طباشیر گل قبرسی هر واحد سه درم زرشک حب الآس تخم حماض هر واحد چهار درم نشاسته بریان
دو درم زعفران یک درم باریک سحق نمایند و بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی از درمی تا مثقال بشربت حب الآس یا به و مدام تدبیر مذکور او باین تدبیر
کنند تا آنکه مرض منتهای خود برسد [illegible] دران هنگام بدان قرص معروف باندرون طلا کنند **صفت** آن شب یمانی و مرکی هر واحد چهار مثقال کندر و مازو
خام هر واحد هشت مثقال قاقیا بیست مثقال زراوند دوازده مثقال همه را باریک سایند و بشراب سرشته قرص سازند **نوع دیگر** شب یمانی و موم صاف
هر واحد چهار مثقال زراوند دوازده مثقال مازوی خام هشت مثقال همه را باریک کرده بشراب شیرین سرشته قرص سازند و وقت حاجت باریک
سوده بگلاب آمیزند تا آنکه مثل چرک حمام گردد بدان طلا نمایند و سزاوار نیست که صاحب جدری [illegible] اغتذا نماید تا آنکه قشر آن مفارقت
کند و پوست او ساقط گردد و حرارت زائل شود طبری گوید که چون جدری بالیدن و کامل شود و خروج او منقطع گردد بعد آن دو شبانه روز بگذارند و دران
دو روز دماغ او را باشیای خوشبو مثل بوی سیب و به و مورد و مانند آن تقویت دهند بعده قمیص لطیف را در زعفران و عود معروف بقاقلی رنگ کرده بپوشانند
و تبخیر اینها نیز کنند و اگر یک یک عضو را بدان تبخیر نمایند باکی نیست پس هرگاه تخشف ابتدا کند صحت قریب باشد و تلطیف غذای او بغایت نماید و
بر آب پست جو تنها اقتصار ورزند بعده بگیرند گلاب خالص و اندکی کافور ریاحی دران حل کنند و بر هر دانه که متخشف شده باشد بچکانند و بر دانه که
سخت باشد و بیم نکند [illegible] بچکانند و عامه و زنان [illegible] در وقت آب نمک می پاشند بر جمله مردم و نمک پاشیدن در بعض اوقات قاتل است و اما اطفال را
در اکثر احوال نمک پاشیدن هلاک کند پس واجبست که طبیب از آن حذر کند و کافور محلول در گلاب ابلغ از آن درین کار است مع رفق و تبرید و منفعت
این دماغ را بود که در نمک و غیره نیست و باید که دانه ها از خراشیدن باز دارند [illegible] و اگر بعد تدبیر خشک کردن آبله طبیعت نرم شود بدان
مضایقه نیست و تعجیل باید در تقویت امعا [illegible] علاج کنند [illegible] چنانچه بارتنگ [illegible] گل ارمنی و صمغ عربی و مانند اینها
بدهند و اگر با وجود لینت طبع در مزاج او حدت باشد آب پست جو بروغن گل [illegible] بنوشانند [illegible] زیاده
شود باین طور که تخم بارتنگ را خوب بجوشانند بعده بر آن اسپغول بریان و گل ارمنی بریان و صمغ عربی بریان اینها هر دو سوده انداخته بنوشانند و غذا
در وقت کعک بی نمک بریان کرده کوفته و جاورس مقشر در آب سماق یک شب [illegible] روز تر کرده بعد از آن خوب پخته روغن گل خالص بر آن چکانیده
بخورند و اگر طبیعت او نرم نشود بلکه قبض زیاده گردد تا میان طبیعت او متعرض نشوند تا آنکه اضطرار از قلق مریض و اضطراب آن بدان داعی باشد پس
حقنه نمایند به جو و آب سبوس خطمی و شکر سفید محلول و روغن بنفشه بحسب واجب ساخته بعمل آرند و بعد حل طبیعت بر اعتدال طبیعت قناعت ورزند
و هر جدری که عمیق باشد و اکثر لحم را اخذ کند باین مرهم علاج کنند **صفت** آن موم روغن بروغن گل بسازند پس اندک سفیداب ارزیر مغسول
و اندک مرداسنگ و اندک شنگار و اندک قنبیل کوفته بیخته آمیزند و در هاون حل کنند و بالایش اندک سفیده بیضه رقیق انداخته حل کنند پس آب سرد
بران ریخته حل نمایند تا باریک گردد پس اندک کافور دران آمیخته استعمال کنند [illegible] هرگاه آبله تمام پخته شود آنچه بزرگ باشد
بسوزن زر یا مس بشگافند و آب او بخرقه نرم برچینند بعد از آن برگ مورد یا گل سرخ یا برگ سوس کوفته بیخته با صندل یا چوب گز سوده در زیر این
دود کنند اما در گرما گل سرخ و مورد و صندل و در سرما برگ سوس دگر بهتر و آتش که در سرما کنند از چوب گز و چوب صنوبر صواب تر باشد و اگر جائی
ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین سوده بر ریش پاشند و اگر آبله بزرگ و بسیار آب باشد برگ گل سرخ سوده یا آرد ارزن خوابانند
و اگر پوست او خراشیده شود برگ سوس تر از شاخ جدا کنند و بران برگ خوابانند و برگ گل خشک و برگ مورد خشک سوده بر جای خراشیده پاشند
و اگر بدین تدبیر خشک نشود گل خوزی یا گل مرادی که سفید بود و مائل بسرخی نباشد مقدار صد درم بکوبند و ده درم شب یمانی سوده و ده درم
نمک اندرانی با دسه بیامیزند و بگلاب حل کرده بر آبله طلا کنند و دو ساعت بگذارند تا خشک شود پس بشویند و آبله را که ریش گشته باشد

مرهم کافوری سود دارد و اگر ریش اندر بینی باشد هم ازین مرهم طلا کنند و صفت مرهم کافوری اینست که موم روغن سازند از موم سفید و روغن گل و سفیده ارزیز و اقلیمیای نقره و اندکی کافور سوده دران آمیزند سعید گوید که چون جدری نضج یابد مجالس صاحبان آن سرد سازند و چون از روز هفتم تجاوز کند مریض را مزوره بخورانند و از ترشی و نمکین منع کنند پس اگر خشکی او دیر کند تبخیر برگ مورد و گل سرخ کنند و اگر خشکی او دشوار گردد و اندک باشد آب و نمک طلا کنند و بعد آن بروغن گل و کافور و چون صحت یابد از بچه مرغ تا آب انار یا سماق غذا سازند محمود گوید که چون جدری برآید و آب بردارد باید که اعانت بر تجفیف او نمایند بپاشیدن آب مورد و آب طرفا و آب لف کرم و آبیکه دران کافور حل کرده و آبیکه دران نمک حل کرده باشند تا آنکه خشک گردد و صحت یابد انطاکی گوید که اگر هفته سوم داخل شود و صحت زیاده گردد خیر باشد و الا توقع موت لقرب بحران بود و فرش مورد نزد یک او و بخور بدان و الصندل و احب بود و هر گاه قلق و کرب عظیم گردد طلا بکافور محلول در گلاب جائزست و الا اکتفا کنند برانچه مذکور شد و چون یکهفته بگذرد آنچه سرد باشد بخورانند مثل عدس و قطف و اسفاناخ و بر آبله گل سرخ و صندل و مورد بپاشند در گرما و طرفا در سرما و یا تدخین بدان نزدیک او نمایند و آنچه درین زمان فی روزنا میکنند دران خطر شدیدست و باید که اجتناب از زفر تا هفته سوم نمایند بهاء الدین مینویسد که هر گاه از بروز هفته بگذرد و آبله روی بخشکی نهاد و بدبر خشک شود مرداسنگ و سنگ جراحت و سفیداب پاشیدن نافع ست و گل سرشو و شب یمانی سوده برروی بستر نرم انداخته بران خوابانیدن سخت مفید آید و دود گز را در خشک کردن و اصلاح آوردن ریش در جمله اوقات نفع عظیم ست و آنجا که اسهال پدید آید اجزای غذا را آنچه ممکن باشد نیم بریان کرده باید و سفوف الطین در رب قابض باید داد قبل از کشکاب غذا و برعم من فادزهر حیوانی اندر ربی قابض سوده مناسب بود و احتیاط از نرم شدن شکم بعد پنجم اندر آبله و حصبه بواجبی باید کرد که مضرت اسهال اندرین هر دو مرض عظیم بود بعضی متاخرین مینویسند که اگر تا روز هفتم دانه ها پر آب شده و نضج یافته باشند مطبوخات مذکوره را نه دهند یکد و روز بر طبیعت گذارند و تبخیر دود پوست چوب و برگ گز و بابوط و امثال آن نمایند و بعد از ان مبردات و مجففات بخورانند و اگر در مزاج مریض ضعف باشد روز هفتم این دوا بخورانند عود صلیب دو دانگ مروارید سوده یکدانگ خورده بالائی شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین هر یک پنج مثقال لعاب بهدانه شیره بادیان خطائی هر واحد یکمثقال شیره عدس مقشر دو مثقال آب انار شیرین سه مثقال عرق زردک دو مثقال خاکشی یک مثقال بپاشانند و غذا شوربای عدس و در نسخه دیگر وزن هر دو شیره اول هر یک سه درم و بهدانه یکدرم و خاکشی یکدرم ست و قرص طباشیر ملین دو درم عوض مروارید و بادیان و عدس نوشته و اگر درین ایام لینت طبع عارض گردد زود متوجه قبض آن شوند باشیای قابضه معتدله و اسهل همه آنست که حبوب ماکوله آنرا مثل جو و عدس و مونگ و نخود و ماش و برنج را بریان نمایند قبل از پختن و قدری طباشیر سوده بیندازند و یا عدس درست را دو سه جوش داده آب آنرا سه چهار بار بریزند پس پخته بجای غذا بخورانند و بزر قطونای بریان دو درم بر آب پاشیده یا کتیرا سوده یکدرم بدهند و خورانیدن کسیر و با پوست و یا خاکمیده قفل گنرا اندختن اگر قبض بسیار مطلوب باشد و خورانیدن مروارید سائیده و فادزهر معدنی هر یک ربع مثقال با آب کسیره مفیدست و تنقل از کسیره صاحب آبله را از هفتم تا آخر بسیار مفید و مقوی قلب و باعث مشغولی آنست و در آخر نهم و دهم یا هر وقت که دانه ها بکمال رسیده و روبسرخی و خشکی آورند مکان سرد و هوا دارد اشتن و بر بدن ایشان پاشیدن معین بر خشکی ست و در فصل گرما البته گرم ندارند و اگر بسبب گرمی مکان و غیر آن خشکی عارض گردد مکان را هوادار گردانند و صندل و کافور و گلاب و بید مشک و مانند اینها بو یانند و هر گاه موضعی یا تمام بدن خارش کند باشاخهای بسیار نازک درخت سیب یا برگ بید نازک نو رسته و یا علف دوب دسته بسته و مانند آن از برگها و علفهای نرم سرد موافق بملایمت بخارند و نگذارند که بناخن و چیزهای سخت بخارد خصوص در اواخر که باعث زخم میگردد و در آخر که رو بخشکی آورده باشد قدری کافور را در گلاب حل کرده بر جائیکه میخارد بمالند و یا بپاشند باعث تسکین خارش و التهاب و خشکی آنها میگردد و اگر در اواخر مرض تپ عارض گردد ملاحظه کنند اگر بسبب قبض طبیعت باشد و در مزاج گرمی بود شیر خشت از یکتوله تا پنج شش توله در ماء الشعیر از شش توله تا نه توله آب انار حل کرده بخورانند یا ملین دیگر و اگر بسبب گرمی صرف باشد تبرید فرمایند مثل آش جو یا پست جو و یا یکی از شیره جات بارده مثل شیره تخم خیارین

یا خرفه یا هندوانه یا تخم کدو و یا لعاب اسپغول و یا کشنیز سبز یا اندک قند یا شربت کدو یا عناب اگر لینت باشد یا شربت صندل یا سیب یا درخ گاو کو
مسکه گرفته باشند و بسیار ترش نباشد یا آب هندوانه رسیده شیرین و امثال اینها و اگر بسبب هوا زدگی باشد تدبیر آن نمایند و دستور اهل هنگال در باب
خشک کردن آبله آنست که از روز یازدهم و دوازدهم یا زیاده که دانهها رو بخشکی آورند زرد چوب تازه یک وزن علف سبز یعنی دوب و برگ نیب تازه بریک
عشر وزن برنج سفید سدس وزن همه را با آب باریک سائیده و قدری آب دیگر داخل کرده مثل مرهم غلیظ نموده بر تمام بدن با هستگی با پر مرغ بمالند که معین بر خشکی و ریختن
خشکریشه است با برودتی و این خصوصیت است که اندک نمی بردانه یا باقی باشد و اگر خشک باشند بمقدار ربع یا خمس آن چهار جزو روغن کنجد نیز داخل کرده بدستور
چهار روز که بند بمالند تا پوست دانهها ریخته شود و درین ایام تبرید باید داد از مشروبات و غیره که سابق مسطور شد و از ادویه و اغذیه حاره اجتناب
فرمایند و اگر در موضعی زخم گردد پارچه بروغن گل تر کرده بر آن موضع اندازند و یا پیراهن بروغن گل تر کرده بپوشانند و دائم آنرا بروغن تر دارند تا التیام یابد و یا
مسکه گاو تازه بیاشند یا برگ آستیته کرانند و اگر ازین التیام نیابد بمراهم معالجه نمایند و اگر در جراحت کرم افتد آب برگ شفتالو و صبر بر آن ریزند و پس بمرهم علاج کنند

تدبیر ازاله خشکریشه

بقول جرجانی خشکریشه آن پوست را گویند که بر روی ریشه پدید آید و هرگاه آبله خشک شود و خشکریشه بماند بنگرند اگر خشکریشه خشک و باریک باشد و در زیر او
هیچ تری نباشد روغن نیمگرم بمالند یا بر آن چکانند تا زود بیفتد و بهترین روغن از بهر این کار روغن کنجد تازه است اما آنچه بر روی تری باشد روغن پسته بمالند
و روغن کنجد از آن دور دارند و اگر خشکریشه سطبر باشد و یا زیر پوست او رطوبتی باشد آنرا با هستگی بی روغن بردارند و رطوبت از وی بچینند پس بنگرند اگر عمق دارد
یعنی بپوست فرو رفته باشد ذرور از صبر و مرو زرد چوب و مرداسنگ و قلیمیای نقره و سفیده ارزیز و اسرنج بر آن پاشند و اگر عمق ندارد و یا پوست برابر بود
شب یمانی و نمک سوده بپاشند و بگذارند تا بار دیگر خشکریشه آرد و دیگر بار با هستگی بردارند و بنگرند اگر در زیر خشکریشه همچنان رطوبت باشد همچنین علاج کنند
و اگر رطوبت نبود بعلاج حاجت نباشد و اگر دیگر بار خشکریشه پردارد بروغن چرب کنند تا بیفتد مجوسی گوید که چون جدری در جفاف افتد کتلیج بمکند
بروغن کنجد استعمال کنند و آنرا بر بدن در آفتاب طلا نمایند اگر فصل سرما یا ربیع یا خریف باشد در مکانیکه آنرا سردی نرسد تا بیکه در آن میوه دوشانیده
باشند غسل کنند پس اگر متقشر نگردد بار دیگر اعاده تطلیج بعد سه روز نمایند انطاکی گوید که اگر صحیح بودن صحت و وثوق بسلامت باشند نمک در
روغن حل کنند و آنرا به پر مرغ طلا نمایند و یا جامه بروغن تر کرده بپوشانند و الاحذر از آن کنند بعضی گویند که در اواخر که خشکریشه تمام ریخته یا بعضی
مانده و اگر غده عارض گردد خزف پاره که در چاه یا نهر یا حوض یا تالاب بسیار شد بر آورده سائیده بمالند و ضماد سبوس چون با آب برگ کاسنی بسیار مفید
و مجرب است و سبوس جو و تخم خبازی و تخم خطمی کوفته با شیر بریخته مثل مرهم نهادن نیز آزموده است و اگر شیر بدست نیاید تا با برگ کاسنی یا برگ عنب الثعلب
یا آب خالص نیز مفید است و ایضا ضماد آرد جو با نصف وزن آن ریوند چینی نافع و مجرب است از ینها تحلیل یابد یا منفجر گردد

تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری

اعضائیکه از آفت آبله نگاه باید داشت آن چشم ست و گوش و منفذ بینی و حلق و ریه و قلب و امعا و مفاصل از بهر آنکه مضرت این اندامها عظیم باشد و متقرح
شوند اما چشم را بیم آن باشد که تباه شود و یا بر آن بیاض عارض شود و اما گوش را خوف کری باشد و اما منفذ بینی پس گاهی در آن قروح عارض شود و مجرای هوا
مسدود گردد و گاهی گوشت زائد از آن متولد شود و اما حلق گاهی در آن خناق عارض شود و گاهی از قروح آن منع فرو بردن طعام و شراب گردد و گاهی با کاه قتال انجامد
شود و اما ریه گاهی از بثور جدری در حصبه او ان ضیق النفس شدید عارض شود و گاهی در سل انداز د چون قرحه کنند و اما قلب گاهی محترق شود از شدت گرمی و اما امعا
گاهی در آن سحج و قرح عارض گردد که تلافی او دشوار باشد و اما مفاصل اسباب است که بسبب بزرگی دانهها و خباثت ماده حرکت آن دشوار گردد یا باطل شود

حفظ چشم

بقول شیخ بهتر آنست که مری جو و آب کشنیز در چشم کشند و گاهی در آن سماق و کافور داخل میکنند و خود تنها از اول روز و قطور مری تنها نیز نافع

و همچنین سرمه بآب گشنیز و بآب سماق پرورده و در ان کافور داخل کرده در چشم کشیدن و ایضاً آب شحم انار نیکوست و خصوصاً در ابتدا و اما چون جدری
ظاهر شود سرمه بگلاب سائیده و کافور موافق تر باشد و ایضاً گویند که اکتحال انفحه سفید بسیار خوب ست و زنان در بلاد ما بعد جدری و حدوث آفت در چشم
روغن پسته استعمال میکنند اگر غمامه باشد آنرا قلع کند و اصلاح چشم نماید و هنگام ظهور بثره شیاف ابیض نیکوست و صاحب کامل گوید که عنب الثعلب
با مر چشم از ابتدا مالیده کردن تا در ان بثره ظاهر نشود پس آب گشنیز تر و آب انار حامض را اندر چشم چکانند و هر گاه در ان بثره ظاهر گردد کحل اصفهانی مربی
بآب گشنیز تر در چشم کشند و یا بگلاب که در ان سماق تر کرده باشند در چشم بچکانند قبل از آنکه بثره در ان ظاهر شود و طبری گوید که برای حفظ عین صبر
بگیرند و این قطور بچکانند بگیرند آب گشنیز تر و آب عصی الراعی و بر بر و بجوشانند پس صاف کرده کحل شادنج بابن آب خوب حل کنند و در ان اندکی کافور سائیده
داخل نمایند بعده مدام در چشم او این آب بچکانند تا حفظ سراج چشم کند و از خروج بثره منع نماید و من این کحل را ترکیب دادم و تجربه کردم و ندیدم که هر که بدان
در وقت جدری اکتحال نمود در چشم او بثره بر آمده باشد نسخه حفیظی بگیرند کحل اصفهانی سه درم نشاسته دو ثلث درم کافور یکدانگ باریک سائیده
بآب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب گشنیز تر به دفعات متفرقه دهند و خشک کرده بسایند تا مثل غبار گردد بعده در چشم کشند یا بپاشند و یا
بگیرند قطعه اسرب سفید صاف نرم و بر دست بمالند تا آنکه دست سیاه شود و چرک آن جمع گردد پس آن چرک را از کارد بر آرند بعد از آنکه کارد یا دست را
بگلاب تر کرده باشند و چون آن چرک جمع شود اندک کافور بدان آمیخته در چشم کشند و جرجانی گوید که چون نشان آبله بر بدن پدید آید سماق را
در گلاب تر کرده صاف نمایند و اندکی کافور در ان حل کرده شبانه روز چند نوبت در چشم چکانند و آب گشنیز تر و آب انار ترش در چشم چکانیدن چشم را
از آبله نگاه دارد و اگر مازو بگلاب بسایند و بچکانند سخت قوی باشد صفت اشیافیکه از بیرون چشم طلا کنند حضض و صبر و شیاف مامیثا و اقاقیا یک
یکدرم زعفران نیم دانگ همه را نرم سوده شیاف سازند و بآب گشنیز تر سائیده طلا کنند آبله را از چشم باز دارد و هر گاه که آبله در چشم پدید آمده باشد کافور اندر
گلاب حل کرده بچشم بچکانند و هر گاه اندر سیاهی چشم آبله بزرگ بر آمده باشد سرمه اصفهانی و کافور بآب گشنیز حل کنند و هر ساعت در چشم چکانند و اگر سرمه بگلاب
حل کرده بچکانند نیز سود دارد و پس رفاده بر پشت چشم و تخته از سرب باندازه چشم بالای رفاده نهاده بسته دارند تا چشم را فرو نشانده دارد و گاه گاه بگشایند و باز بر بندند
و هر گاه بینند که این تدبیر سود ندارد و چشم شرخ باشد آبکامه سفلی که برش نباشد بچکانند و انطاکی گوید که خضاب کف پا در ابتدای ظهور جدری بحنا و زعفران و عصفر و سرکه تا روز
انقطاع آن واجب بود و کذا اکتحال بسرمه و خاکستر برگ زیتون بگلاب و گویند که تعلیق عین هر معدنی معروف آبله را از چشم منع کند و اکتحال بخاکستر برگ یعنی زیتون نیز
مجربست و سویدی نوشته که خضاب اسفل قدم بحنا و داشتن آن تمام شب در سالم ماندن چشم از آفت جدری و حصبه مجربست و چون سرمه را بسایند و بآب ترش
ترنج مصفی هفت روز در آفتاب پرورده نمایند و بعد از ان در چشم کشند نظر را که از جدری و حصبه ضعیف شده باشد قوی گردانند و حکیم شریف خان مینویسند
که والد ماجد سرمه بآب خالص سوده در اول ظهور حبهای جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که آنچه تجربه کردم و نافع یافتم بلکه هر کسیکه قبل ظهور جدری و حصبه استعمال
کرد چشم آن از وی سالم ماند اینست که بگیرند آب گشنیز تر و آب پیاز خشک و باهم آمیخته سماق و اندکی کافور سائیده در چشم چکانند و اکتحال انفحه سفید حکیم
عابد سرهندی در تجربه صحیح یافته و کشیدن زرد چوبه در آب لیمو سائیده و مداومت بران مع لزوم پرهیز دافع بیاض و راجع بصرست و مامیران عوض زرد چوبه
همین حکم دارد و کذا اقوال ابن بیطار و انطاکی گوید که پوست آمله سوده اکتحال نمودن رفع بیاض عین حادث از جدری نماید و گویند که قطور آب ترنج و هلیله و آمله
نافع ست و هر گاه آبله در چشم پدید آید باید که خشک کشنه جدری را بآب حلزون که بهندی گهونگا نامند سائیده مکرر در چشم بچکانند و آب حلزون تازه
تنها نیز مفید ست و اگر برگ گشنیز حاضر نباشد خشک را جوکوب نموده در آب تر کرده آب صاف آنرا بدل آب برگ آن داخل کنند

حفظ گوش

خجندی گوید که در گوش او سفیداب با میلا بسرکه در آب سوده و یا آب با روغن تر باندک نبات و قدری زعفران بچکانند و بعضی گویند که صندل و شیاف مامیثا
در آب غوره سائیده چند قطره در گوش بچکانند و فتیله نیز بدان آلوده در گوش بگذارند و چکانیدن روغن گل یا روغن بادام با اندکی کافور گوش را از ... نگاه دارد

آن نیز مفید است و همچنین چکانیدن آب مطبوخ پوست مغیلان و مازو و پوست انار مفرد و مرکب اگر بثره اندرون گوش برآید شیر دختر بچکانند و اگر قرحه شود روغن گل آمیخته بچکانند

حفظ منفذ بینی

بقول شیخ الحلیه از امیثا و صندل و رب غوره و سرکه بکار برند و استنشاق سرکه تنها شدید المنفعت است و جرجانی گوید که هر ساعت سرکه بگلاب در بینی برکشند و یا از امیثا و غیره که مذکور شد شیاف ساخته بگلاب سوده قطره از آن بچکانند و روغن گل یا روغن مورد و اندکی کافور چکانیدن و اندرون بینی طلا کردن سودمند باشد و گویند که صندلین بآب کشنیز تازه یا آب نقوع کشنیز خشک یا آب انار ترش آن افشرده بسایند و اندرون بینی بمالند و اگر بثره در بینی برآید شیر دختر تنها و یا بروغن گل بچکانند و یا مغز تخم کدو و خیارین و هندوانه سوده با شیر دختران یا بز یا آب خالص مفرد و مرکب و باندکی دم الاخوین و کذا مرهم مرداسنگ بمالند و اگر رعاف عارض گردد و از افراط و ضعف رو نماید ادویه حابسه آن که در علاج رعاف فصل مسطور شد بکار برند

حفظ فم و حلق

شیخ میفرماید که حفظ آن بشل مکیدن انار و خائیدن تخم آن در ابتدا کنند و مکیدن اقوت سیاه و غرغره برب آن و خصوصاً هنگام آغاز شکایت درد حلق نافع و ایضاً در ان هنگام واجب است که رب آن اندکی اندک بلیسند و بقول جرجانی اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب جوشانیده بآب آن غرغره کنند سخت سودمند باشد و غرغره بآب سخت سرد هم مفید بود و گویند که غرغره بآب اشیای بارده قابضه مانند انار خام و یا گلنار و یا مازوی سبز و یا پوست درخت مغیلان و ثمر آن خیسانیده یا جوشانیده نافع است اگر سرفه نباشد و شیر گاو و یا بز که در آن مغز خیارشنبر حل کرده باشند مفید و حکیم شریف خان مینویسند که بهتر نزد من آنست که خشخاش [illegible] بالعبد دیگری در دهن دارند زیرا که با وجود نفع او برای جدری جهت اوجاع آن کثیر المنفعت است و در ریاض والد مرحوم مرقوم است که پوست درخت [illegible] و برگ تنبول بقدر دو چهار برنج سه گاو بریان کوفته در پارچه صره بسته در آب تر کنند و بر لب و دهن بگذارند و در حلق بچکانند

حفظ ریه

بقول شیخ برای حفظ شش چیزی مثل لعوق از عدس یا تخم خشخاش نیست و جرجانی گوید که هرگاه آبله بیرون آید اگر سینه و آواز درشتی باشد و حرارت سخت قوی نباشد و طبع نرم نبود اندک اندک مسکه و شکر بلیسانند و اگر حرارت قوی باشد لعاب اسپغول و بهدانه و روغن بادام و نبات سفید بدهند و این لعوق درین باب نیکو باشد مغز تخم کدوی شیرین دو جزو مغز بادام مقشر و کتیرا هر واحد یک جزو و قند سه جزو کوفته بیخته بلعاب بهدانه یا اسپغول سرشند و اگر طبع نرم باشد لعوق از صمغ عربی و مغز بادام بریان و یا لعوق مرتب از مغز خیارین بریان و نشاسته بریان بلعاب اسپغول بریان بسازند و گویند که مغز بادام کوفته و با سکنجبین و یا بهدانه در دهن نگاه دارند و اگر سرفه عارض گردد ملعوقات و حبوب مناسبه و غیر آن علاج کنند و اگر خون برآید زود متوجه حبس آن گردند بانچه در علاج نفث الدم مذکور شد

حفظ قلب

شیخ میفرماید که برای حفظ آن مطبوخ انجیر و عدس که سابق مذکور شد بنوشانند تا حرارت را از نواحی قلب منع کنند و طبری گوید که خرقه مبلول بگلاب سرد بر سینه گذارند و گویند که این آنگاه بعمل آرند که در قلب اضطرابی دریابند و چون خرقه خشک شود باز تر نمایند و اگر ازین تسکین نیابد صندل سائیده اضافه کنند و بخلخله مبو نمایند و مروارید ناسفته سوده یا پاشنه فادزهر معدنی سوده چهار برنج با عرق نیلوفر یا عرق صندل یا عرق بهار بید بخورانند و اگر قدری گلاب عرق گاوزبان اضافه نمایند خوب است و اگر عرق صندل و گاوزبان نباشد صندل سفید سیراده کرده و برگ گاوزبان هر یکی دو ماشه و [illegible] باشد خیسانیده مالیده صاف کرده با مروارید و فادزهر سائیده بخورانند و اگر غشی آید مرغ کافوری نیز قدری داخل نمایند.

حفظ امعا

بقول شیخ اکثر حفظ آن [illegible] ابتدا را جیب است [illegible] و گل ارمنی و [illegible] اسهال در آخر مرض ابتدا کند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] حیدری اندر الخلاط [illegible]

و قرص طباشیر و رب بهی و مانند آن دهند و گویند که اگر اسهال شود و از ان خفت و راحت حاصل شود و منع نه کنند چه سبب آن قبض شود بلکه بالاغذیه داد و چه که سابق مسطور شد
حبس نمایند و اگر میل گری با نبات سه ماشه تا یکتوله بخورانند نافع بود و کذا گل فوفل یعنی موچرس از نیم درم تا یک درم نرم کوفته با نبات چکیده و اسفغول بلند و دیگر مسطورات
مناسبه با شیره بهدانه بریان و خشخاش و جو مقشر و صمغ عربی اگر سرفه نیز باشد بدهند و اگر هیچ عارض گردد سفوف طین بالعاب بهدانه و اسبغول [illegible] مناسبه شیره
تخم خرفه و خشخاش و بارتنگ و پوست بیخ انجبار اگر خون آید و ایضاً کهربا و دم الاخوین و گل ارمنی و زهر مهره خطائی با لعابات و شیره‌جات مناسبه باید داد

حفظ مفاصل

بقول جرجانی صندل و شیاف ماميثا و گل ارمنی و گل سرخ و اقاقیا و کافور با گلاب سائیده و قدری سرکه بر آن چکانیده بر مفاصل طلا کنند و اگر بر مفصلی خراجی بزرگ برآید زود
بشگافند تا ماده محتبسه در آن خارج گردد پس تدبیر درست کردن جراحت کنند و مراهم که سابق مسطور شد بکار برند تعلیم اکثر کسانیکه درین مرض هلاک میشوند بواسطه
به شدن علت خناق و سرفه شدید و ذات الریه و ذات الجنب و سوء تنفس و تشنج و اسهال معوی و زحیر و سقوط اشتها عارض میشود و بسا است که
تا آخر فلغمونی و یا دبیله تولد کنند و بهلاکت انجامد و گاهی همان بثره قرحه خبیثه پیدا کنند و منجر بنا صور گردد پس هر مرض که دران یا بعد زوال آن عارض گردد
تدارک آن نمایند ابتدا هر یکی در باب هر یک مسطور است لیکن چون بعد رفع جدری و حصبه حرارت آن تا چند روز در بدن میماند باید که دوای بسیار گرم استعمال
ننمایند و از تناول اغذیه گرم نیز باز دارند و آنجا که بعد زوال جدری و حصبه تپ و سرفه باقی ماند باید که جهت رفع آن شربت نیلوفر دو توله در عرق بکوه و شاهتره
هر یک شش توله خاکشی پنج ماشه دهند و اگر حرارت زیاده بود قرص طباشیر ملین چهار ماشه در شربت نیلوفر یکتوله آمیخته بلیسانند و شربت صندل ساده و نیلوفر هر یک
دو توله در عرق نیلوفر و گاوزبان هر یک شش توله خاکشی پنج ماشه بدهند و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض با شربت خشخاش دهند و یا شربت حب الآس و تخم ترنج [illegible]

تدبیر قلع آثار جدری

بدانکه بقول گیلانی تا وقتیکه بر بشره اثر یکسال نگذشته باشد در ان علاج اثر میکند و بعد آن علاج جستن عبث است و گفته که درین باب از مجربات من ابن عمره آنست
که آثار را قلع میکند و میان زنان مشهور شده و آن اینست که بگیرند بیخ نی فارسی ده درم مغز بادام تلخ برنج سفید هر یک هشت درم آرد نخود و مغز پنبه دانه
تخم خربزه هر یک هفت درم رسن سرگین کبوتر هر یک پنج درم نقل مرداسنگ هر یک چهار درم ایرسا و قسط و شاخ گوزن هر یک سه درم پوست بیضه و نطرون
و زراوند طویل و براده عاج هر یک دو درم کوفته بیخته بار دیگر باریک سایند بعده روی را به آب گرم بشویند و دو یا سه درم ازین دوا گرفته با آب آمیخته بر روی
طلا کنند تا بخشکد و بگذارند همچنین هر شب عمل آرند و صبح بشویند و برین مداومت کنند و اگر هر صباح و شام تجدید آن نمایند اولی بود و کذا لک در هر عضو
که اراده ازاله آثار جدری و غیره از ان و یا تحسین لون آن باشد استعمال کنند شیخ سیفر باید که آنچه آثار جدری قلع کند بیخ نی خشک کرده است آرد باقلا
و حنا که چوب بید و حنا که بیخ انزروت و تخم خربزه و پوست خشک آن و برنج شسته و آرد الشعیر و سفیده بیضه و طین مختوم و مرداسنگ و نبات سفید [illegible]
و بادام شیرین و بادام تلخ و از روغنها روغن سوسن است و روغن پسته و پیه خر و روغن گل و مانند آن و آبی که از سطح شتر وقت بریان کردن آن برآید [illegible]
نافع و از ادویه قویه کف دریا و حجر و فلفل و قسط و اشق و کندر و صابون و بورق و استخوان سوخته و استخوان پوسیده و تخم ترب و آرد ترب خشک کرده و زراوند و ترمس
و از مسطورات جید محسن لون آثار شیرین و ترش و شراب خوشبو و زرده بیضه نیمبرشت و شوربای ماکیان و کبک و دراج و تدرج و فربه [illegible] لازم است که [illegible]
مداومت حمام نماید و آنچه مرکبات اینست بگیرند استخوان سوخته و پوسیده [illegible] کفته و خروث نو و نشاسته و تخم خربزه و برنج مغسول و نخود هر یک ده جزو
حب البان و ترمس و قسط و زراوند طویل هر واحد پنج جزو بیخ نی خشک بیست جزو و ازین طلا با آب خربزه یا با آب خیار دشتی و یا ماء الشعیر با آسیا [illegible]
ساخته شب بر عضو گذارند و صبح به آب مطبوخ نخاله بشویند. دیگر مالیف حکیم قرشی [illegible] استخوان کهنه بیخ نی فارسی نشاسته ترمس تخم خربزه
برنج شسته حب البان قسط مساوی گرفته از ان غمره سازند و ایضاً ترمس نخود سیاه جرجانی [illegible]
و نشان آبله بر دارد اینست مرداسنگ سفید کرده و بیخ نی خشک و استخوان پوسیده و کف دریا و قسط و انزروت و مغز بادام تلخ و زراوند طویل

و تخم ترب و تخم خربزه و تخم کنگر ده و آرد باقلا و برنج و ترمس و سفال نو و نشاسته و نخود و لوبیا و پشک گوسفند کهنه و حب البان در آب معصفر طلا کنند صفت
طلای دیگر آرد باقلا آرد نخود هر یک سه درم تخم خربزه پنج درم مرداسنگ سفید کرده دو درم بیخ نی خشک سه درم همه را کوبیده و بیختکا سرشته طلا کنند پس از آنکه
از حمام بیرون آیند بعده پوست خربزه و بنفشه و سبوس و نخود همه کوفته در آب بجوشانند و روی بدان آب بشویند و دیگر بار تازه طلا کنند صفت
طلای دیگر آرد باقلا پنج درم تخم کنگر ده دو درم و نیم قسط شیرین دو درم مرداسنگ سفید کرده و نیم درم بدستور سابق بکار برند صفت طلای دیگر قوی تر سفیداب
مرداسنگ مغسول ترمس برادهٔ عاج هر یک سه درم بیخ نی خشک آرد نخود و استخوان پوسیده آرد برنج مغز تخم خربزه حب البان مقشر قسط هر یک چهار درم همه را کوبیده
و بلعاب تخم کتان سرشته شب طلا کنند و بامداد بنفشه و بابونه در آب بجوشانند و روی بدان آب بشویند مجوسی گوید که چون آبله منقشر گردد طلا
بگل کرسفید یا اندکی نمک نمایند تا پنج ساعت بگذارند پس با بیکه دران سورد و انجیر جوشانیده باشند بشویند بعده دو یا سه روز ترک نمایند بعد از ان
بار دیگر برنج سفید و چاورس اندکی زعفران طلا کنند و یک شبانه روز بران بدارند و صبح با بیکه دران سبوس و انجیر جوشانیده باشند بشویند خجندی
و غیره مینویسند که آرد ترمس مغز بادام تلخ قسط شیرین تخم ترب تخم خربزه هر واحد یکجزو سائیده طلا سازند و یا بیخ نی خشک و آرد باقلا و مغز تخم خربزه
و برنج و نبات و مغز بادام و آرد جو از هر یک مقداری از مر سوده با سفیدهٔ تخم مرغ طلا سازند و اگر آثار آبله شبیه به شمه باشد سپیدآب و مرهم داخلیون ضماد کنند و یا
مرداسنگ سفید آرد نخود بیخ نی خشک استخوان کهنه قسط حب البان آرد برنج تخم خربزه کوفته بیخته بآب خربزه یا لعاب حلبه و تخم کتان سرشته طلا نمایند و یا مرداسنگ را
سفید سازند و بروغن گل آمیخته طلا نمایند و بدانند که مرداسنگ را سفید کرده بهر آن درین ادویه داخل میکنند که جلد را جلا میدهد و سفید نا کرده سیاهی
می آرد و طریق سفید کردنش آنست که مرداسنگ و نمک مساوی سوده در ظرفی گذارند و بر سر او آب ریخته در آفتاب نهند چون آب گرم شود آنرا بریزند
و دیگر آب بران اندازند و همچنان تجدید آب میکرده باشند تا آنکه سفید گردد انطاکی گوید که آنچه آثار جدری را زائل کند طلاء صدف جدید بسرکه است
و همچنین ودع سفید در آب لیمو و کذا بورق بآب باقلا اطبای هند مینویسند که برای ازاله نشان چیچک آنبه هلدی بیخ [illegible] کنده خرمهره سوخته
مساوی کوفته بیخته بشیر میش آمیخته شب بر رو طلا سازند و صبح بنقوع سبوس بشویند و یا استخوان آدمی یا آهو بآب شبینه سوده طلا کرده باشند
و یا خو بکلان در شیر گوسفند سوده با سپیده باشند

حمیقا

بفارسی خارک و باد آبله و کور آبله و آبله پوک و آبله پوچ و پوکک گویند و بهندی پنسا ها و در افغانی لاکڑا کاکڑا و در ملک مالوه کنکر تیه نامند و آن نوعی از جدری
سلیم تر است که دانه های او بزرگ سفید متفرق بود و زیاده از صد دانه نمی باشد و از قلت عدد او شمار میتوان کرد و از خواص او است که بی تب بود و جمیع حواس
و عقل و نفس مریض برقرار ماند و شیخ فرموده که حمیقا چیزیست میان جدری و حصبه و ازین هر دو سالمتر است یعنی ماده او را کثرت مثل کثرت ماده جدری نیست
و نه دران حدت و فساد است مثل حدت ماده حصبه و گویند که در ابتدای ظهور که هنوز کوچک بود دانه ها آبدار میباشند و بتدریج تا سه روز تمام پر آب میشوند
و بکمال میرسند و بعد از ان رو بانحطاط و پژمردگی می آورند و تا سه چهار روز دیگر تمام خشک میشوند و این را نیز از جمله امراض وبائیه وافده شمرده اند
و هر شخصی را در مدت العمر یکمرتبه بر می آید و تا سه مرتبه نیز گفته اند و صاحب خلاصة التجارب تا هفت مرتبه نقل کرده بیشتر حدوث آن بعد جدری است
و کمتر آنست که اول حمیقا بر آید بعد از ان جدری و اعراض و علامات آن قریب باعراض و علامات جدری و حصبه است لیکن در جمیع وجوه اسلم از انهاست
و مدت مکث این کمتر و اندر هوای خشک مولد حصبه اطفال مرطوب و کسانی را که تدابیر رطوبت افزا از خوردن میوه ها و غذا های تر دارند افتد و اندر هوای تر
مولد آبله اطفال صفراوی و آنهارا که تدابیر خشکی فزا دارند پدید آید و گویند که انواع کلی آن دو نوع بمشاهده در آمده یکی آنکه دانه های آن بتدریج ظهور میکنند لیکن
همان قسم از ابتدا آبدار و بان تب خفیف و خارش بدن و بیحالی تا دو سه روز و بعد از ان رو بتخفیف می آورد و تمام دانه های آن آب بر میدارد و بلکه بعضی
دانه ها سرخ با خارش بر می آید و باز فرو می نشیند و زائل میگردد دوم آنکه دفعةً همان قسم آبدار بر می آید و زود بلند پر آب می شود و با آن تب

و خارش کم بسیار و بزودی خشک میگردد علاج این نوع محتاج بعلاج نیست از خود زائل شود واگر حاجت افتد بسبکتر علاج جدری کنند و گویند
که علاجش از ابتدا خورانیدن مبردات ست و از روز سوم یا چهارم غسل نمودن باب سرد هر روز یا یکروز در میان و غذا مزورات بارده مانند دوغ یا جلاو و عدس
مقشر و ماش مقشر پخته با جلاد و یا کدو و یا بلبول یا اسفاناخ پخته با روغن بادام و یا مسکه بسیار کم و اگر بی روغن باشد بهتر یا ماء الشعیر با اندکی نبات یا با یکی
از اشربه مناسبه مثل شربت کادی یا جمار یا نیلوفر یا عناب و امثال اینها و در اواخر تبرید فرمودن بمزورات مذکوره در جدری و آنچه در حصبه باید و احیانا اگر محتاج
باعانت شود بتدابیر خفیفه جدری اعانت نمایند مثل خورانیدن مطبوخ انجیر زرد یک عدد زردک سه عدد نخود با پوست یکتوله لک خام سه ماشه جوشانیده صاف
نموده با شیره تخم سپند دانه و یا شیره تخم کدو و یا شیره تخم خیارین و یا شیره تخم خرفه مقشر هر کدام که باشد یکتوله خاکشی سنگ شوئیده ماشه یا مطبوخ خفیف دیگر
دو سه روز دهند و از برای رفع خارش صندل سرخ سائیده بر بدن مالند و بگذارند تا خشک شود پس باب بغسل نمایند و هر عارضه که رو دهد بتدابیری که در جدری ذکر یافت معالجه نمایند

حصبه

بثوریست سرخ رنگ متفرق بقدر دانه جاورس و چون شروع کند اول هم بگیرد و خطوط مستدیر سرخ رنگ با پوست ملتصق شبیه بنشانهای گزیدن کیک پدید آید و بعد از ان
در میان موضع دانه ها ظهور نماید و پخته نشود و ریم نکند بلکه خشک ریشه باریک گردد و پوست او مانند سبوس جدا شود و ماده او خون ردی صفراوی و اندک ست
و میل بخشکی دارد و بدین سبب بثور او کوچکتر باشد لیکن حصبه کشنده تر ست و این هم از جمله امراض وبائی ست و هر که مستعد حصبه باشد خصوصا لاغر و صفراوی یا
خصوص که تدبیر صفرا افزا از ادویه و اغذیه و فواکه حاره مثل خرما و عسل و حلویات از قبیل نموده باشد و هر گاه که زمستان خشک گذرد و بر عادت گرم الاشتا مانند
و تابستان گرم و خشک باشد اندر آخر خریف حصبه بسیار افتد و علامت خاصه حصبه آنست که تپ او گرمتر و تا سه ناک تر از تپ جدری باشد و غثیان و قلق شدید بود و در بیشتر
حالها یکبارگی بیرون آید و جدری در یک هفته و زودتر اندر سه روز بیرون آید و بثرهای حصبه بزرگ نباشد و از پوست برداشته نشود و شیخ میفرماید که حصبه گویا که جدری صفراوی ست
و میان هر دو در اکثر احوال فرق نیست بجز اینکه حصبه صفراویست و در حجم کوچکتر و گویا که از جلد تجاوز نمیکند و بادی بلندی معتد به نمی باشد خصوصا در اوائل او و جدری
در اول ظهور او نتو و بلندی میباشد و از جدری کمتر بود و چشم را تعرض از جدری کمتر کند و علامات ظهور این قریب از علامات ظهور جدریست لیکن تهوع درین اکثر و کرب
و اشتعال باشد و درد پشت کمتر بود و علامات سلامت این علامات سلامت جدریست پس حصبه سریع الظهور و نضج سلیم ست و صلب و اخضر و بنفسجی ردیست و آنچه بطی النضج متواتر
و کرب باشد آن قاتل بود و ایضا آنچه یکبارگی غائب شود ردی مخشی ست و محمود گوید که حصبه در چشم و حلق کمتر حادث شود و حدوث آن از خون رقیق بسیار
تیز میباشد حتے که مره صفرا میگردد و علامت حصبه تپ محرقه و کرب و سوزش و خوف و قلق و اضطراب و بیخوابی و تشنگی شدید و خبث النفس و خارش بینی ست
و سلم آن سریع الخروج سرخ رنگ غیر شدید الحمرت ست و خجندی گوید که حصبه سلیم آنست که تا روز چهارم و قریب آن بر آید و از ابن زکریا نقل کرده که چون
جدری و حصبه را بینند که خروج او دشوار گردد و تپ و کرب ساکن نشود و تخفیف نیابد و بادی غشی و خفقان و هیجان نماید مریض هلاک شود و ایضا مراعات
چشم و باقی اعضا از ان واجب ست زیرا که من اکثر اطفال را دیدم که یک چشم ایشان درین مرض زائل شد و میر بهاء الدین مینویسد که سبب این مرض
دفع طبیعت بود مر خون صفراوی حاد را که غلیان و عفونتی یافته باشد و از جمله امراض وافده و وارده است یعنی چون در حوالی پدید آید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند
بجهت مصاحبت و مقاربت و ملاقات یکدیگر و چون این مرض بیشتر اندر خریف و بهار و در بدی هوا افتد مردمی را که صفراوی باشند در تن ایشان بسیار پدید می آید و
بیشتر افتد و این مرض در مدت عمر هر کسی را یک نوبت البته پدید می آید و دو نوبت هم دیده ایم و زیاده از این نادر بود و آنجا که طبیعت قوی بود اندر سه روز از بدن
بیرون کند و الا در یک هفته بر آید و آنچه از هفته در گذرد و هنوز هیچ بیرون نکرده باشد اکثر با خطر بود و دیدم شخصے قوی مزاج را که دو روز اندک تبی بود و در روز سوم از تن او
حصبه سرخ بیرون کرد و بخیر گذشت و پرهیزی نداشت و دیدم چند کس را که اندر تپ گاهی نوا شا میکردند و سخت سرفه داشتند بعد یک هفته حصبه سرخ بیرون کرد و بدستور
و سلامت یافتند و هیچ محسوب از درد پشت و بهر حال خالی نباشد و در بادیه ری از جهت مناسبت هوا و تدابیر مثل کثرت تناول انگور شیرین و دوشاب و خمر و گرمیها
و شیر و پیهای دیگر و بدبوی دیگر هر روز این مرض بسیار افتد و تجربه بینان یافتیم که بول محصوب اکثر سرخ و غلیظ باشد چون لخت شد بریده شود و هیجان او …

وسلامتی نفس و آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان خیر بود جهت دلالت بر سلامتی آلات تنفس و کمال قوت و میل ماده بخارج و اختلاف ظهور و خفای آن نیک
نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت و میل ماده باندرون و این در اکثر احوال منذر بوقوع اسهال باشد یا غشی خصوصاً که رنگ آن بنفش بود و هرگاه تشنگی
و کرب عظیم شود و ظاهر تن سرد گردد و رنگ حصبه بسیاهی یا بسبزی گراید هلاکت نزدیک بود و بیهوشی آنرا که فصد نکرده اند درین مرض سخت بد باشد و برسام مهلک
زود منتقل شود و اسهال قبل از بروز و بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تام و وفور قوت و بعد یازدهم اکثر آن بود که بحران شافی باشد و مجربست
در عاقبت بحرانی درین مرض نیکو و اکثر با سلامت باشد و هرگاه محصوب را اسهال خون افتد حال بد باشد بتخصیص در اواخر لیکن ممکن بود که اگر قوت بر جای باشد
و اعراض بد دیگر نباشد و امتلای دموی بوده باشد بخیر خلاص یابد خصوصاً در اوائل و در آنجا که خون ناب آید زود هلاک گردد و اگر آنرا بچیزهای قابض علاج کنند
در احشا ورم تولد کند و هلاک گرداند و آنرا که اسهال خونی نباشد امیدوارتر باشد اگرچه از خطر خالی نباشد و بعضی گویند که انواع ردی حصبه را از جمله طواعین شمرده اند
و درین قی اکثر کراثی و زنگاری و طعم دهن تلخ و چشمها زرد و نبض سریع و بول ناری میباشد و بهترین انواع این نیز آنست که با او نبض و نفس و شعور و میل بغذا
و آب برقرار باشد و بزودی و آسانی سرخ بیکدفعه بروز کند در روز سوم از ظهور علامات و بعد از بروز تب و سائر اعراض کم گردد و زود خشکریشه آرد و تا هفتم و نهم
صحت یابد و خلاف اینها همه بد و با خطر باشد و آنچه روز ششم و هفتم بروز کند و سرخ رنگ باشد و بعد بروز اعراض زائل گردد متوسط بود و آنچه هفت از گذشته
و هنوز دانه های آن بروز نکرده باشد و اعراض آن بسیار شدید بود اکثر آنست که با خطر باشد خصوصاً آنکه سیاه و یا کبود و یا سبز و یا صلب و با عطش بسیار و با تن
ملتهب و ظاهر بدن بسیار سرد بود و نفس و حواس برقرار نباشد و آنچه از چهارده روز تجاوز کند ممکن البرء نیست **علاج** آنچه در علاج جدری مسطور شد حسب حاجت
بعمل آرند چه علاج این قریب بعلاج آنست بهر آنکه حصبه مثل جدری صفراوی بود و بعضی اطبا بفصد و اسهال در ابتدای این مرض امر کرده اند و اسهال بعد
روز ششم از مرض جائز داشته اند و بقول ابن الیاس و خجندی حق آنست که این هر دو غیر جائز است بهر آنکه ماده این مرض صفراوی در غایت رداءت و فساد
و بعید از نضج و صلاح است بلکه تدبیر صواب درین آنست که تسکین اخلاط و تغلیظ آنها و منع آنها از حرکت نمایند بشربت عناب یا عناب و آب عناب جوش کرده
بغیر شکر و بر آن اندک خاکشی پاشیده بنوشند و یا شربت انار و صندل و حماض بهر تقویت قلب بنوشند و غذا ماء الشعیر با عدس باشد و حق
آنست که این مرض حذاق و نطاسی را در معالجه خود متحیر می سازد زیرا که اگر بالکل بر طبیعت بگذارند و استفراغ و تلیین طبیعت نکنند خوف ارتقای بعضی مواد سوی دماغ
و حدوث برسام بود و اگر معالجه بتحریک و استفراغ کرده شود بهلاکت انجامد بسببی که مذکور شد پس باید که ماده او را باصلاح حرکت ندهند و از لینت طبیعت حذر کنند خصوصاً
بعد روز هفتم چه اسهال در آن خطرناک ست و هر صبح شربت عناب یا شربت خشخاش بنوشانند اگر با آن سرفه و الم در حلق و سینه باشد و انار شیرین بمکند و غذا بدستور
سابق بود و ازین معالجه تجاوز نکنند تا آنکه تب ساکن شود و تیزی ماده شکسته گردد و درین مرض از نوشانیدن ترنجبین و شیرخشت حذر کنند مگر آنکه طبیعت بسیار
منقبض شود که در آن هنگام در ماء الشعیر بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان داخل نمایند و بامداد شربت بنفشه بیست درم در آب گرم بنوشانند و اگر طبیعت نرم شود ماء الشعیر
که در آن حب الآس پخته باشند با اندکی صمغ عربی و گل ارمنی بنوشانند و یا مثقالی از قرص طباشیر قابض یا ده درم رب حب الآس بدهند و بهی امرود بمکند صفت
قرص مذکور تخم حماض چهار درم گل سرخ هفت درم صمغ عربی طباشیر هر واحد سه درم نشاسته بریان دو درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند
و با رب بهی یا رب آس هر کدام که حاضر باشد مقدار ده درم بخورند و غذا عدس بریان با مغز بادام و جو و خشخاش بریان و باید که خاکشی مقدار یک کف در فرش
صاحب حصبه و چیزی بر بدن او بپاشند و مریض از تناول جوزه مرغ و مانند آن حذر کنند تا آنکه تب او تمام منقضی گردد و تا روز چهاردهم در وبردی مریض
اگر تابستان باشد صندل و مورد بسوزند و اگر فصل زمستان باشد ملرفاد شاخ انگور و انار و انجیر و ازین معالجه تا انقضای تمام مرض تجاوز نکنند ایلاقی
و جرجانی میفرمایند که چون ماده حصبه کمتر و تباه تر میباشد و سبب او غلبه صفرای سوخته و افساد او خون را بود لاجرم شربتهای خداوند حصبه سرد و تر باید تا خشکی
و تیزی صفرای سوخته برابری کند و اصلاح خون نماید چون کشکاب لعاب اسپغول و مانند آن و کشکاب و لعاب را بآب غوره یا آب انار ترش و مانند آن باید سخت
و باید دانست که مثال ماده حصبه بجای آب ایستاده است که مدتی دراز اندر آبدان ایستاده باشد و عفن شده و حرارت آفتاب اندر او سوخته باشد و لطافت از وی برده باشد هرگاه

آب پاکیزه و بسیار بدان آمیزد فساد او کمتر شود همچنین هر گاه که شربتهای سرد و تر خداوند حصبه بنوشد و اندر معده و جگر او ورود و بر گداگذرد و با خون بیامیزد خون او
بصلاح آید با آنکه کشکاب خداوند آبله بدرد و سینه و حلق را نیز سخت موافق باشد لیکن خداوند حصبه را موافق تر باشد از خداوند آبله زیرا که بیشتر با سیر دو آب عنب و آب ریباس
آب زرشک نیز خداوند حصبه را موافق تر باشد و ماء القرع و آب هندوانه و آب خیار ترش نیز خداوند حصبه را موافق تر از خداوند آبله باشد و اگر با بیرون آمدن آبله تب سخت گرم باشد
بدین شربتها حاجت آید و بدانند که طبع خداوند آبله و حصبه نگاه باید داشت تا اسهال نیفتد که اندران خطر باشد خاصه اندر آخر حصبه سخت باید تا بلکه گاهی اندر ابتدای آن
حاجت تلیین طبع افتد از برای دو معنی یکی آنکه صداع و حرارتیکه باشد بدان زائل شود دوم آنکه ماده لختی کمتر شود و علامت حاجتمندی تلیین طبع و تقلیل ماده آنست
که رگها ممتلی باشد و رنگ روی سرخ باشد و نبض موجی بود و تب گران باشد و سخت فروزان باشد و اندرین همچنین تبهار ابتدای بلیده گویند و هر گاه که احوال این باشد بفصد
حاجت بود لیکن با اسهال حاجت باشد پس هلیله زرد مقشر را در آب بجوشانند و صاف کرده نبات سفید داخل نموده بنوشند و اگر آب انار ترش با تخم کوفته گرفته
نبات دران داخل کرده بدهند صفرا و رطوبت را کمتر کنند و هیچ گرمی نکنند و خداوند حصبه را اگر آلوی سیاه بکار ببرند و در جلاب تر کنند و آن جلاب بنوشانند و آلو
تر کرده چند دانه بخورانند وقت حاجت کم کردن ماده آن انسب بود و باید دانست که در حصبه ترنجبین نشاید داد زیرا که مضرت آن خداوند حصبه را همچون مضرت
عسل باشد بر مردم محرور و بیقراری و غثیان زیاده شود و بنفشه و آب لبلاب همچنین منفعت گشتن و ناسره زیاده کنند و همچنانکه اندر آبله اولی تر آنست که اگر علامات
غلبه خون ظاهر گردد نخست لختی خون کمتر کنند همچنین در حصبه اولی تر آنکه نخست لختی از صفرا کمتر کنند پس بتسکین مشغول شوند خاصه اگر تب سخت گرم و دهان
تلخ و چشم زرد و بول ناری باشد و آنرا که طبع نرم باشد هیچ وجه تدبیر اسهال آوردن نباید کرد و همیشه اندر آبله و حصبه احتیاط باید کرد تا بعد از پنج روز طبع نرم
نشود خاصه اندر حصبه و هر گاه که از نرم شدن طبع احتیاط کنند کشکاب از پست جو سازند یا از کشک جو بریان کرده تا طبع نرم نشود و اگر زیاده ازین حاجت
آید پست انار دانه و کشک جو بریان کرده نیم نیم یکجا بپزند چنانکه رسم ست و اگر طبع سخت نرم باشد صمغ عربی و طباشیر بران کشکاب افگنند و اگر بدین کار
بر نیاید پیش از کشکاب مذکور بقدر سه درم سفوف الطین با رب بهی ترش ده درم بخورند پس کشکاب بنوشند صفت سفوف الطین گل سرخ طباشیر
تخم حماض سماق زرشک گل مختوم هر یکی یکجزو پوست خشخاش صمغ عربی گلنار هر یک نیم جزو و اگر کار دراز گردد دوغ ترش پالوده و مسکه را ازان جدا کرده
با کعک و صمغ عربی بدهند و رعایت کردن در حصبه آنست که در اول اندکی اسهال آرند و در آخر حصبه رها کنند که اسهال نشود و این نوع گویند که اهرن گفته
که علاج جدری و حصبه مثل علاج حمیات ست هر گاه با اسهال باشد و محمد بن زکریا نوشته که حصبه خبیث تر از جدری نیست و میباید که در حصبه اخراج
صفرا برفق بغیر اسخان کنند مثل آب آلو و انار ترش تخم کوفته با شکر و ماء الشعیر و آب هندوانه و ماء الخیار و ماء القرع و لعاب بزرقطونا و مانند آن و اگر
عقب شرب اینها غم و کرب بهم رسد و بیم بیهوشی و غشی باشد آب گرم جرعه جرعه بدهند و ساعتی دران بنشانند و مالش بدن او کنند و جامه بپوشند
تا بدان تسکین یابد مصنف خلاصة التجارب گوید که جوانی کشمیری را در ری حصبه سیاه پیدا شد و نزدیک بهلاک رسید حضرت استادی او را به عدد
انجیر خشک با مغز جوز دادند بخورد و صحت یافت و طریق علاجیکه بر مخصوصان تجربه کرده ایم و بیخطر بوده آنست که در اوائل فصد و یا قاقیل درم
فرموده ایم و بعد ازان جهت تسکین و تقویت کشکاب ساده سرد کرده و آش جو که اندران عناب و اندک کشنیز سبز جوشیده باشد
داده ایم و آنرا که ازین غذا نفرت شده برنج اندر آب مطبوخ جو پخته داده ایم و با آب سرد و آب عناب جوشیده و انار کمدیج و شفتالو تسکین حرارت
کرده و گاهی آب آلو جهت تسکین صفرا با آب عناب خلط کرده ایم و گاهی که دهن سخت خشکی کرده هندوانه شیرین یا سرد کرده داده ایم و اگر شکم نرم بوده منع
عمل نموده ایم و آلو و هندوانه نداده ایم آن هنگام غذا ماش برنج اندر آب جو پخته فرموده ایم خصوصاً بعد بروز حصبه و بدین ترتیب و تدبیر هیچ محصولی را
خطائی نرسیده و بسیار از حصبه ها بدین تدبیر صحت یافته اند و آنجا که بروز دیر میشود و ناقص یا متراجع ست طبیعت را یاری دادن احتیاج ست
باید که تن او را بجامه پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد میدهند و اگر قوت داشته باشد که قدرے آب گرم ساعتی در شب جامه او دارند تا بخار آن تن او را
نرم و مسام او را گشاده سازد صواب بود و انجیر چند عدد در آب عناب جوشانیده آب او دادن هم ممد بروز بود و اگر قبل از بروز طبع نرم باشد و منع بروز کند

وبا بهم حدوث اسهال باشد فرمیدن ابی ترش و رب آن و مزیدن انار دانه و زرشک موافق بود و قبل از غذا او بسیار را دیدم که در برنج و ترشی مبالغه کردند و حصبه
بخیر گذشت اما گرانی در زبان و یا در گوش پیدا کردند و بران ماندند و انجا که گرانی سر و صداع و یا بیهوشی و غفلت بسیار شود و امتلای خون باشد و فصد نشده
و حصبه نیز مشتهی بر بروز نکرده اگر حکیمی بود تقلیل دم غیر از آن هیچ تدبیری مفید نباید و اگر امتلا سوء دم نباشد و یا فصد در اوائل شده باشد ماده را از دماغ
باز باید [illegible] و یا شیاف [illegible] و یا بسیدن کافور مخلّی کباره و یا مالیدن تیزاب برکفهای دست او و بعد بروز آنکه ضعیفی باشد و غذای قوی تر
خواهد جوزه مرغ باید داد و نخته یا کباب کرده و لقانیزی اندر هوای سواد حصبه شد در اطفال و کودکان و چنان بود که سرفه سخت و تملّی پیدا میکردند
و بعد یک روز تپ مطبقه قوی پدید می آمد و بوقت شب هنگام سرفه و تپ بیشتر میشد و اکثر را آواز گرفته بود و در روز پنجم حصبه سرخ بر تمام بدن ظاهر میشد
و چنان تجربه شد که انجیر جهت سرفه پیدا دند نافع بود و بروز حصبه را نیز مدد میکرد و ترشیها مضر بود و هم سرفه را و هم تپ را و غذای نافع بعضی را شوربا
برنج بود در گوشت گوسفند اندران جوشیده و حلیم گندم گوشت اندران جوشیده و بعضی را آش جو ساده و بعضی را نوغان برنج و بعضی را ماش برنج و دیگر
چربها و ترشیها و سردیها و شیرینیها هیچ نمیدادند و بعضی کودکان معتاد میوه را انار ملسی اندکی میدادند و بدین نوع تدبیر جمله صحت یافتند اکثر در
هفت روز و در یازدهم بحران تام بعرق بود و چون مرض هوائی و ضعیف بود حاجت به تنقیه نمیشد و بیشتر احتیاج به تنقیه کودکان [illegible] مرطوب و مردم
رسیده را باشد جهت قوت سبب تخصیص که تدابیر اکل و شرب ایشان بد بوده باشد و حشرات اعتقادی هیچ محصور را نیکو نداشتند که [illegible]
جهت آنکه گزیدن بیش برای بروز حصبه نیکو باشد بعضی متاخرین مینویسند که اگر صفرا در کمال غلبه و زیادتی و در طبیعت نیز قبض باشد بزودی
طبع را نرم نمایند با ملینات مناسبه دافع صفرا مثل ماء الشعیر با شربت آلو یا تمر هندی یا آب انار مزّ معصور با شحم و شیرخشت یا باین نقوع فواکه محض
تمر هندی پنج توله آلو بخارا و زردآلو ترش هر یک پانزده دانه سپستان عناب هر یک بیست دانه در عرق کاسنی یا آب عرق آن بقدر یک دو سیر تر کرده
مالیده دو توله تا چهار توله شیرخشت حل کرده بنوشند یا مغز خیارشنبر و تمر هندی در آب کاسنی مروق یا عرق آن حل کرده صاف نموده با شیرخشت
و روغن بادام بخورند اگر سرفه نباشد و الا این نقوع حلو بدهند عناب سپستان هر یک بیست دانه خوبانی مویز منقی هر یک پانزده دانه در عرق نیلوفر
یا مکوه تر کرده با دو یا سه توله شیرخشت بخورند یا مغز فلوس و سپستان را در آب بجوشانند [illegible] صاف کرده با شیرخشت و روغن بادام و یا مغز فلوس را
در لعاب بهدانه و اسپغول در شیره خطمی مالیده با شیرخشت و روغن بادام [illegible] اگر بدن نیز کمال خشکی داشته باشد [illegible]
یا با [illegible] و غیره نامند [illegible] ملینات و مسکنات صفرا [illegible] شربت نارنج و ترنج [illegible] ریواس و غوره
و توت و آلو و زرشک و سکنجبین هر کدام که مناسب باشد با عرق کاسنی یا آب برگ کاسنی در خاکشی سنگ شو و یا اسپغول پاشیده پس اگر غلیان [illegible]
ماده قوی در ترقیق باشد [illegible] غلیان و حدت آن کم گردد [illegible] شیره تخم خیارین [illegible]
یا مغز تخم [illegible] شربت عناب یا نیلوفر یا کادی یا [illegible] قرص کافور [illegible] آب انار ترش یا شربت آن یا شربت [illegible]
و سماق و مانند آن اگر سرفه نباشد و اما اگر غلیان و حدت [illegible] احتیاج به تنقیه [illegible] نیست که آن بسیار [illegible]
در [illegible] باشد [illegible] آب برگ بادیان و برگ کاسنی و برگ عنب الثعلب با خاکشی [illegible]
یا [illegible] و شربت آن کنند و اگر برگهای [illegible] نباشد شیره تخم آنها با خاکشی و شربت کادی در عرق گل [illegible] آن بدهند و محافظت بعضی [illegible]
[illegible] از مالیدن روغن بر بدن اجتناب نمایند این همه تدابیر قبل از بروز حصبه است اما بعد بروز
[illegible] البته نباید داد [illegible] صفرا و حدت [illegible] آنرا نیز از دست ندهند [illegible] باید [illegible] مثل
آب بادیان و غیره مسلوره یا نقوع یا مطبوخ تخم آنها با اضافه بیخ کاسنی و بیخ بادیان و گل نیلوفر هر یک یک درم تا یک مثقال با یکی از شربتهای
مناسبه و سه درم خاکشی سنگ شو و اگر حصبه در بروز دیر کند سه عدد انجیر و سی عدد سپستان و ده دانه آلو بخارا در آن مطبوخ اضافه

نمایند تا آنگاه که دانہا تمام بروز کنند واگر این کفایت نکند یکے از مطبوخات مذکوره در جدری که مناسب دانند بدہند و بدن را گرم دارند و اندک اندک آب گرم بخورانند تا فی الجملہ عرق آید لیکن با شرائط مسطوره در جدری از بحال بودن نفس و حواس وغیره واگر خشکی دماغ یا بیخوابی عارض گردد شیر دختر در بینی چکانند و یا پارچہ بدان تر کرده بر تارک سر او بگذارند اگر ازین تخفیف حاصل نشود در گوش نیز بچکانند و بر کف دست و پا بجا ہای دیگر چند قطره آب در روغن یاسمین بمالند تا سفید گردد تدہین نمایند و غذا مزورات بے گوشت و روغن مثل آش جو باندکے نبات یا شربتے ترش مناسب یا بے شیرینی و شربت و یا ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و خرفہ و یا پلول بعدس مقشر یا ماش مقشر و توری باندک نمک و روغن بادام نخجیہ ہمہ چاشنی دار بآب انار و سیب ترش و زرشک و آلو اگر سرفہ نباشد والا بے چاشنی با چپلاو و نان در جمیع اوقات موافق و مناسب ست و ہرگاه تشنہ شود آب سرد که بہوا سرد شده باشد نہ ببرف و شوره بدہند و اسپغول بران بپاشند و اگر سرفہ نباشد سکنجبین ساده با عرق کاسنی یا بید ساده یا نیلوفر نیز کہ مسکن عطش ست و اگر تشنگی بسیار غلبہ کند و بہیچ نوع تسکین نیابد آب سرد مقدار کثیر بخورانند و قے فرمایند که بسیار معین بر تسکین تشنگی ست و در مکان معتدل الہوا در ابتدا انبشانند و در آواخر بعد ریختن خشکریشہ اندر مکان سرد ہوا دار نشانند و نیز اشیا مثل شیره تخم خرفہ و مغز تخم ہندوانہ و مغز تخم کدو و امثال آن و یا ماء الشعیر با یکے از شربتہاے مناسبہ و یا اسپغول با عرقے و شربتے مناسب و سکنجبین و یا آب ہندوانہ رسیده و مغز تخم خیارین و کسیره و یا دوغ گاو و مسکہ گرفتہ که بسیار ترش نباشد و یا میوہاے بارد ترش و چاشنی دار مثل انار و توت و آلو و ریباس اگر سرفہ نباشد والا سرد شیرین مثل شفتالو و انار شیرین و سپستان تازه و مانند اینہا مناسب ست و بآب سرد اکثر غسل کرده باشند یک روز یا دو روز درمیان و باید دانست کہ اگر اسہال در آواخر این مرض عارض گردد زود متوجہ حبس آن گردند بنا بر آنکہ در جدری ذکر یافت و محافظت قلب و دماغ و جگر و اعضای تنفس درین مرض بسیار لازم شمرند بخوشبوہاے سرد مثل صندل بگلاب سوده و بید مشک و کافور و نیلوفر مانند اینہا و خورانیدن مروارید سوده و فادزہر معدنی با عرقیات مناسبہ مثل عرق بید مشک و بہار بید و نیلوفر و گلاب و اشربہ مناسبہ مثل شربت صندل ترش و سیب ترش و ریباس و نارنج و نہادن پارچہ تر کرده بر سینہ و جگر و تارک سر بسیار مفید ست و اگر در ابتدا اتفاق تلیین و اخراج خون نشده باشد بعد بروز متعرض آن نشوند مگر بضرورت بسیار قوی اما اسہال قویہ را حذاق اطبا در ہیچ حال اندرین امراض تجویز نکرده اند زیرا که دران خطر از ملینات زیاده است و از خوردن گوشت و روغن و چیزہاے گرم و چرب و خوشبوہاے تند و بدبو متعفن و از مکان گرم متعفن و از کثرت تناول غذا و سوء ہضم و از خلو معده و از شرب آب ثقیل متعفن اجتناب باید کرد و در وقتے از اوقات که قبض بسیار عارض گردد و بسبب صعود ابخره و مواد بدماغ خوف حدوث سرسام یا اختلاط حواس و یا بسبب بخارات آن تقلیب و حدوث غشی باشد ناچار تلیین شکم بملینات مذکوره و یا بحقنہ لینہ بارده کنند بالجملہ بعد از ظہور حصبہ از مسہلات و ملینات احتراز واجب ست اگر در آواخر طبع نرم شود شربت حب الآس و طباشیر و صمغ عربی و گل ارمنی و زہر مہره خطائی و قرص طباشیر قابض و رب بہی و مانند آن بازدارند و اگر اسہال دموی بود شربت انجبار و مثل آن معالجہ نمایند و اگر رعاف افتد و خوف ضعف و سقوط قوت بود سفوف الفوز بحبس او کوشند که افراط آن خطر دارد و ادویہ حابس آن در علاج رعاف بتفصیل گفتہ شد و آنرا که خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش توان داد و سرفہ شدید را لعوقات معتدلہ دفع باید کرد و ہمچنین ہر عرض را با دویہ مناسب آن تدارک نمایند

واللہ تعالے ہو الشافی و ہو فی الصعاب ہو الکافی

شرا

بثور سہن مائل بسرخی بود و با خارش و کرب باشد و دفعۃً حادث شود پس اگر دموے باشد سرخ تر و گرم تر بود و بسرعت ظاہر شود و در روز شدت کند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند و شیخ گفتہ که گاہے رطوبت ازان سیلان کند و در اکثر امر کرب او و حکہ در شب

اشتداد نماید و سببش بخارات حارست که یکبارگی در بدن ثوران کنند و آن یا از خون صفراوی پیدا شود و یا از بلغم شور و چون شری موضع فراخ درگیرد
اگر فصد نکنند خوف حدوث تپ غب باشد و طبری نوشته که شری مرضیست که جهال اطبا دران تهاون میکنند چنانکه در صداع خبطه تهاون نمایند
و از تهاون در خبطه زکام پیدا میشود و از تهاون در زکام نزله تولد میکند و از تهاون در نزله ذات الریه و ذات الجنب و شوصه حادث میگردد
همچنین از تهاون در شری فساد مسام و جلد میشود و از فساد او ضعف اعضا و از ضعف آن انصباب مواد بسوی آن و از انصباب
مواد جرب و دمامیل و دبیلات و بثور ردیه و فساد لحم میگردد و گاهی بسقوط اعضا می انجامد و شری یا از خون گرم حاد بود که دران حرافت
باشد و چیزی از رطوبت فاسده غلیظه با وی آمیزد و یا از رطوبت رقیق فاسد باشد که بشوریت حدت یابد و آنچه از رطوبات مالحه با وی آمیزد
از سر نزول نماید و گاهی با رطوبت چیزی از اخلاط سوداوی فاسد الکیفیة آمیزد و بحسب سبب موجب رنگ شری و صورت او باشد
پس آنچه از خون سخین باشد که در حدت کمتر از خونی بود که در حمره و نمله میباشد صورت شری بثور صغار سرخ رنگ بود و با وی کرب و قلق
و حالت شبیه بحمی باشد و آنچه از رطوبت فاسد باشد صورت او بثور کبار سفید رنگ بود و با آن غثیان و تهیج باشد و گاهی با وی مدد رطوبت بود
و گاهی با نوع اول قذف صفرا باشد و ظهور او نزد اندفاع خلط بسوی سطح بدن و تنگی مسام و ضعف از اخراج آن بسبب کثرت او و غلظ
او یا هر دو باشد پس مسام متورم شود و جلد متقشر گردد و آنچه ظاهر شود مثل بثور پهن گردد و با آن حکه بود بسبب حرافت و ملوحت
که در خلط است و نجخندی گوید حق آنست که هر دو نوع شری در شب کثرت نمایند و خارش آرند لیکن در بلغمی بیشتر بود و این مرض از صفرا
و سودا اکثر افتد بسبب قلت تبخر بنابر یبوست آنها

علاج شرای دموی

فصد هفت اندام کنند و لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ صندل در عرقیات بارد برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و گیرو و [illegible]
هر دو سائیده بر بدن بمالند و یا سبوس گندم و تخم خربزه سائیده بمالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن خیلی مفید است و آب نیمگرم بر
بدن ریختن نافع و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید و یا بعد فصد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده
شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده بنوشند و گیرو و نمک سانبهر و سبوس نانخواه هر یک دو ماشه بر جلد بمالند تا تفتیح
مسام و تحلیل بخارات کنند و طین مغره با سکنجبین ساده خوردن و برگ بانس بآب جوشانیده غسل کردن و سبوس گندم و کشنیز خشک
بر آتش انداخته دود آن بر تمام بدن رسانیدن از مجربات والد مرحوم است و آب کاسنی مروق با سکنجبین و خاکشی نوشیدن و خاکشی
و اسپغول هر یک دو درم با جلاب خوردن و هرچه که در علاج ماشرا گذشت استعمال کردن نیز نافع بود و اگر فائده نشود نضج ماده از منضج بارد
نموده تنقیه صفرا بمسهل بارد که دران هلیلجات نیز داخل کنند باید کرد و استعمال قرص کافور با تبرید مذکور نیز فائده میکند ذکر ادویه نافع
این نوع شرا شرب و ضماد عصارهٔ بارتنگ و کذا عصارهٔ کشنیز سبز بعسل و اگر مویز منقی و یا زیت خوشبو داخل کرده ضماد نمایند نافعتر
باشد و کذا افسنتین و کذا تخم کاهو و کذا جمار نخل نافع و شرب عرق بید ساده سی درم بشکر و بردن مریض در حمام و طلا سوی بدن
او با آب بید در حمام و کذا شرب کشنیز خشک و شکر هر یک دو درم هر روز و کذا برادهٔ آبنوس مثل غبار سوده که مسکن غلیان خون است
و کذا الفقوع تمر هندی و کذا آب لیمو و کذا نیل هندی نیم درم که مسکن جوش خون است و کذا طرخون اندک خوردن و ضماد دیشک گوسفند
یا مثل غبار سوده بسرکه آمیخته و کذا نان گندم بآب کشنیز و کذا برگ خیار بعسل آمیخته و کذا عصارهٔ برگ آس یا حب او تنها یا بشراب
و روغن گل نخچته(?) و کذا اسماق بآب گندنا سرشته یا تخم گندنا مساوی او آمیخته و کذا آرد جو و تخم گندنا مساوی و کذا مغره بسرکه با آب
حل کرده و کذا آب کاسنی بروغن گل و کذا برگ توت باریک سوده در حمام و کذا صبر بسرکه و غبار آسیا بسرکه و عسل و کذا القیم(?) و کذا خولان

بآب حل کرده بهم آمیخته نافع ست و اگر دوغ گاو بنوشند و بهم طلا نمایند نافع بود و اگر برگ کنجد جوشانیده غسل نمایند برای ماشرا هم مفید است
ضماد شرا [illegible] برای حمرا است و مخصوص عنب الثعلب کشنیز کاکنج قدری آرد جو باهم آمیخته طلا نمایند و سماق منقع نقوعاً بنوشند طلا
حضض [illegible] صندل سفید آرد جو به برابر گرفته بسرکه و گلاب طلا نمایند علاج عرق حصف یعنی برگ برای شرا که با حرارت
و سوزش باشد بسیار مفید است گل صد برگ زرد با قاقیا در آب برنج کهلیه و آثار شب تر کرده صبح عرق کشند و در قولنج صبح و شام بنوشند و
اگر با قرص کافور [illegible] بهتر است اقوال حکما ابوسهل گوید که شری اگر از دموی باشد که حدت و سخونت نباشد باید که فصد کنند بعد از آن مطبوخ
تمر هندی و آلو سیاه بخارا و هلیله زرد و بنفشه بنوشند و آب انارین با تمر هندی بیاشامند و یا بگیرند هلیله زرد دو درم ایارج فیقرا یک درم
و سکنجبین سرشته بخورند شیخ میفرماید که اگر خون غالب باشد مبادرت بفصد واجب ست بعد از اسهال صفرا نمایند اگر قوت متحمل باشد
مثل هلیله دو جزو و ایارج یک جزو شربتی سه درم در سکنجبین و تسکین او مثل تمر هندی و آب انارین و آب انار میخوش و نقوع عناب و ماء الرائب
و قرص طباشیر کافوری بآب انار کنند و نوشیدن آب گرم در روزی چند بار آنرا نفع بخشد و تلیین طبیعت صاحب او کنند و نقوع سماق
صاف کرده سه اوقیه نوشیدن تسکین تمام نماید و از اغذیه مثل فیلسیل و سرکه زیت بروغن بادام و سرکه زیت بآب غوره و دوغ باشد و جراحات
و ایلاقی [illegible] پسند آنرا که علامات خون ظاهر بود در حالیکه پدید آید آب غوره طلا کنند و شربت غوره و آب غوره با آب سرد دهند تا ساکن شود
و هرگاه که تسکین شد فی الفور رگ زنند و حجامت کنند و اگر آب غوره حاضر نباشد سرکه و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلا باید کرد و نقوع
تمر هندی و دوغ ترش تسکین دهند و اگر بعد از فصد تیزی مواد و حدت کنند و قوت قوی باشد بگیرند هلیله زرد دو درم ایارج فیقرا یک درم
کتیرا یک دانگ و بآب کرفس حبها ساخته بدهند و اگر حرارت عظیم باشد آب انار و دوغ و غیر آن با قرص کافور یا قرص طباشیر باید داد و اگر
مدت دراز گردد نقوع صبر با آب کاسنی یا با آب عنب الثعلب بدهند و اگر شری [illegible] بود برقی باری دهند تا تحلیل نمی کند ابن هبة الله گوید که
اگر شری حادث از خون صفراوی باشد فصد باسلیق کنند و آب آلو و آب انار و آب تمر هندی با سکنجبین بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد رب بهی
یا آب بهی یا شربت [illegible] سیب [illegible] پس اگر علامات صفرا ظاهر باشد بآب انارین شکر اسهال آورند و اگر سبب آنرا لاحق شود شیره تخم خرفه
با سکنجبین یا اسپغول بجای [illegible] بنوشانند و اگر ساکن نشود قرص کافور دهند و غذا اسفاناخ و حصرمیه سازند و بدن را با آب عنب الثعلب و آب کشنیز
و کاکنج و قدری آرد جو سرکه طلا کنند و در آبیکه بنفشه و نیلوفر در آن جوشانیده باشند بنشانند ابن ابی الحسن گوید که اگر سیاه درست
بفصد نکنند [illegible] بران باشد بقدر قوت و فصل و هوا خون بر آرند بعده تنقیه بدن از شرا مطبوخ فواکه مفرده [illegible] بسقمونیا دهند یا مطبوخ
هلیله زرد و بفلوس خیارشنبر و شیر خشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و هر صبح آب انارین با تخم کاسنی افشرده هر واحد بیست درم
ترنجبین یا شیر خشت ده درم بنوشانند و یا هر بامداد آب هندبا یا ماء الخیار با سکنجبین ساده یا ماء الرائب هر کدام که باشد ده درم
شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره آب انار ترش یا آب غوره مغز بادام و اسفاناخ و کدو سازند و قرص کافور یک مثقال با ماء الرائب
بیست مثقال ایشان را نافع بود طبری گوید که علاج قوی دموی بفصد و اخراج خون بحسب قوت کنند و ماء الشعیر و سکنجبین ساده بنوشند
و اقتصار بر مزورات معمول بآب غوره و آب سیب ترش و سرکه و کاهو و کاسنی و اسفاناخ و مانند آن نمایند و اگر زوال او دشوار گردد و قوت
اطاعت کند حل طبیعت باین مطبوخ کنند بگیرند هلیله زرد منقی بیست درم آلو سی عدد عناب پنجاه عدد تمر هندی منقی از لیف
و حب سی درم ترنجبین مثل او تخم کشوث تخم کاسنی برگ عنب الثعلب کشنیز خشک توت سیاه خشک کرده هر واحد پنج درم
همه را جوشانیده صاف نموده یک صد درم گرفته هفت درم فلوس خیارشنبر مالیده بار دیگر صاف کرده نیم دانگ الطاکی مشوی
انداخته نیمگرم بنوشند و اگر از این تدبیر زائل نشود و قاروره حاد باشد سفوف کافور بخورانند نسخه آن بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث

تخم خرفه هر واحد سه درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد یک درم پنج کدان خشیشه سفید زنگ ست سه درم مازوے سبز یک درم کافور سه طسوج کوفته بیخته سفوف سازند واگر قرص بندند بهتر بود و هر روز سه درم با دوا وقیه سکنجبین ساده بخورند و غذا که مذکور شد تناول نمایند پس هرگاه قاروره او بحالت طبیعی عود کند و شری زائل نشود آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز سبز و آب انار میخوش گرفته پست جو با آرد آن یک شبانه روز دران تر کرده بر سم زنند تا از وخیت دران پیدا شود بر همه بدن ضماد نمایند و هرگاه که خشک شود اعاده کنند و یک شبانه روز این عمل کنند بعد ازان در حمام داخل شوند واگر باین تدبیر زائل نگردد سر که بگلاب و روغن گل در حمام بمالند که ازین ضرور زائل شود و از طلاے عجیب این نوع که بعد تنقیه بعمل آرند اینست که در آب برگ بهی و آب برگ بنفشه قدرے صندل دبوشش حل کرده بکار برند این فی الفور یا در یک روز ازاله آن نماید و گاهے درین نوع نقوع مذکور در علاج صداع حار نوشانیده میشود خصوصی مینویسد که علاجش فصد و اسهال صفرا بر فق بمثل نقوع مسهل با آب انار بن بهلیله است و استعمال نقوع حلو و حامض و تغذیه بمزوره انار دانه و سماق و ملوخیه و خرفه فرمایند و در طعام و نقوعات کشنیز خشک زیاده کنند و استاد من امر میکرد بنوشیدن شیره تخم خرفه و تخم خیار هر واحد سه درم شکر یک درم در آب برآورده شیرین کرده گیلانی گوید که عنب الثعلب تنها یا کشنیز بران بنهند و یا سویق با تخم بکوبند و بر خرقه مالیده بران نهند و باید که از اخذ اشیاے حریفه حامضه و مالحه و از حمامات و آفتاب و گرمی آتش پرهیز کنند و بر بدن او نشاسته عصفرے طلا نمایند و برگ زیتون با آب خوب بجوشانند و سرد کرده بر بدن نطول سازند و اگر مریض را این دوا بخورانند نفع دهد بگیرند پودینه نهرے و جنبیر هر واحد دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک قیراط کوفته با آب انار ترش یا آب خیار بدهند و گلاب و روغن گل بعصاره کرفس و کشنیز تر بمالند و تسکین لهیب بنقوع سماق یا تمر هندی یا شربت حصرم یا آب انار ترش یا دوغ ترش نموده فصد کنند و خون بمقدار معتدل برآرند و اگر بیخ ذلک مرض در تزید باشد و قوت قوی بود فصد از دست دیگر بگیرند و خون مقدار کثیر برآرند اگر قوت مساعدت کند و ماء الشعیر با آب انار چاشنی دار بدهند و غذاے مناسب وقت شام دهند و بگلاب سرد کرده و صندلین و آب کاسنی و کشنیز و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج همه یا هر چه ازینها حاضر باشد طلا کنند و تدبیر مبرد و مرطب لازم گیرند مثل ماء الشعیر وغیره و حریره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه و ترنجبین با ماء الشعیر کنند و اگر بعد از فصد عود کند حب صبر بخورانند و مداومت بر ماء الشعیر مرکب با آلو یا شربت بنفشه یا ماء الفواکه با ترنجبین نمایند اگر طبیعت قبض باشد و غذا مزوره معمول از تمر هندی یا آلو یا زردآلو و سماق و غوره سازند انطاکی گوید که علاج دموی بعد فصد شرب ماء الشعیر و تمر هندی لشربت انار و شربت ورد و شربت بنفشه است و طلا باطیان و آنچه در علاج نار فارسی بیاید و در خواص آمده که صاحب شرا چون جوجه احمر بر بدن خود بپوشد صحت یابد و کذا الباس حایض و کسیکه غسل کند بآبیکه آفتاب او را ندیده باشد از شرا شفا یابد و چون سماق بجوشانند و بعسل آمیخته بر شرا طلا کنند آنرا ببرد مؤلف اقتباس مینویسد که در شرا که از بخار خلط حاد خونی یا صفراوی باشد اول فصد هفت اندام کنند و مطفیات خون و مسهلات صفرا بکار برند بعده این عرق مصفی خون دهند برگ شاهتره نیم آثار عنب الثعلب برادهٔ شیشم گل سرخ برادهٔ آبنوس گل نیلوفر هر یک پاو آثار صندل سفید تخم کاسنی عناب کلان افتیمون تخم بادرنجبویه هر یک نیم پاو شب در آب تر نموده صبح پنج شیشه عرق کشند شربتے از نه توله تا بست و پنج توله و بهند که درین مرض تفتیح مسام و عرق آوردن بحمام بسیار مفید ست و این چنان بود که از برگ شاهتره و برگ گز بر اخگر انداخته بخور گیرند و از چادر بدن را بپوشند سواے رو و همچنین بخور فاکشنی و کذا بخور چوب گلاب و همچنین غسل کردن بآبیکه دران نانخواه و برگ شاهتره و برگ کنار و سبوس گندم و نمک طعام هر یک یک مشت جوشانیده باشند و مالیدن فاکشنی سوده در روغن گل عظیم الاثر و مجرب ست و همچنین غسل بآبیکه

دران سبوس گندم دو قبضه وخاکشی یک قبضه ونمک طعام نیم قبضه بخیته بشیند وماء الجبن نفع کثیر دارد

علاج شرای بلغمی

گلقند وسکنجبین هر دو ممزوج نموده همراه گلاب وعرق عنب الثعلب خورند ودر حمام روند وآرد جو وتخم کرفس وسرکه بمالند ویا نمک وسیده بر بدن بمالند وازشکر واجوائن تبخیر کنند وتنقیه بلغم نمایند ویا سکنجبین ساده دو تولہ بعرق شاهتره وعرق عنب الثعلب وعرق بادیان هر یک پنج تولہ حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند وعود وعنب الثعلب هر یک دو ماشه گشنیز خشک سه ماشه براخگر گذاشته دود آن بر بدن گیرند ونانخواه وگیرو درسرکه سوده مالیدن نافع بود وگویند که ضماد بادام تلخ سوده درشراب کهنه آمیخته وکذا اقنبیل وکذا ابهل وکذا انجیر خام سوده نمک وسرکه آمیخته وکذا آب برگ انجیر وکذا آب گندنا وششم حصه آن نمک وکذا اقاقیا وانیا وعصفر وصمغ ساکنه مساوی بآب بادیان سرشته وکذا برگ سعد تازه وکذا احرقه اسفناک یکجزو گوگرد نصف جزو بسرکه وروغن گل سوده وکذا اسیر ونمک وکذا فلفل ونمک بآب کرنب سرشته وکذا زرنیخ سرخ بروغن گل مخلوط کرده وکذا کندر سائیده وبزیت آمیخته وشربت کبابه چینی یک درم سوده باسه درم شکر وشرب ودخنا داشق بآب حل کرده وکذا مرزنجوش پنج درم وکذا کرسنه وکذا نور سعے هر واحد نافع ست ودر بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که پهٹکری در آب سائیده گرم کرده بر بدن بمالند وشکر در آب جوش خفیف داده خاکشی پاشیده بنوشند وابهل هفت عدد بآب نیم گرم خوردن مجرب ست وتخم شبت قریب آنست وخاصیت عجیب ست وزیره سیاه سالم وکذا فلفل کوفته بآب بخیته وتخور زرد چوب نیز نافع وکذا شیره تخم قرطم دو تولہ بآب سائیده خوردن وبعده بآب گرم غسل کردن فوراً زائل سیکند ومجرب ست لیکن عند امتلا تنقیه ضرور وسبوس اجوائن سبز کرده سائیده وکذا حب السمنه وگیرو مالیدن نافع وپاشش عاقرقرحای سوده بروغن کنجد آمیخته مجرب واین حب از بیاض والد ماجد منقول ومفید ومعمول ست گیرو سونٹھ منقے زنجبیل نمک سیاه هر یک هفت ماشه بقدر کنار صحرائی حب بندند هشت عدد دو یکی بند ازند واز هفت حب باقی هر روز نهار یک حب بآب فرو برند واین ضماد نافع ست مغز بادام تلخ بوره ارمنی تخم ترب سائیده بلعاب حابه آمیخته بعد از تکمید بآب گرم بالعد خروج از حمام طلا نمایند **اقوال اکابر** مسیحی گوید که اگر از بلغم شور باشد آب جبن السر در طب بمقدار یکه در قول شیخ بیاید باصبر بخورند ویا تخم فنجنکشت نه درم بلبن حامض خورند ویا بگیرند بوره دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم وبآب انار ترش بدهند ویا بخاق را در آب تر کنند واز نقوع او سه اوقیه گرفته دران یک درم ابهل سوده آمیخته بنوشند ویا خشت نود در آب تر کنند در آب او صاف کرده مقدار چهار اوقیه از ان بایکدرم کبابه سوده بنوشند **شیخ الرئیس** بنویسد که اگر خلط بورقی باشد تنقیه بدن کنند بهاملیه که نصف وزن او تربد باشد شربتی شش درم وآب جبن السر وتر یک اوقیه بایکدرم صبر بدهند وعصفر سائیده مبزر که ترش شربت وسه درم بادهند در آب مغره ویا خشت نود در آب تر کرده بنوشانند **ایلاقی** وجرجانی گویند اکثر که علامتهای بلغمی ظاهر ابد دهیم اولا اندک خون کم کنند بعده تنقیه بلغم باین دوا نمایند پوست هلیله زرد دو درم تربد سفید یک مثقال زنجبیل دو دانگ سقمونیا انیسون کتیرا هر واحد یک دانگ بآب کرفس حبها سازند این یک شربت بود وبر صبح ده درم گلقند عسلی باده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند واگر گلقند نباشد پنج درم انیسون دهند روا بود وحمام وعرق آوردن ومسام کشادن هر دو نوع را سود دارد وسه درم تخم فنجنکشت کوفته بخیته باسه اوقیه شیر تازه بدهند **مسیحی** گوید که اگر شری سفید باشد جلنجبین وسکنجبین عسلی بخورند واسهال بایارج آورند وباید که کبابه نیم مثقال ودو اوقیه سکنجبین خورند وغذا مصوص عدس ونخود اطعمه ومطجنات سازند ودر بهار در حمام نشینند **ابن الیاس** گوید که اگر حدوث شری از بلغم بورقی باشد هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بدهند ویا بگیرند بادیان واصل السوس هر واحد سه درم وبا شکر سفید ده درم جوش داده بنوشند وتنقیه بدن بمطبوخ هلیله سقوی شربد کنند ومالش بدن بابسته جو وآب کرفس نمایند **طبری** گوید که علاج نوع رطوبی از شری حل طبیعت مریض ست باین حب اگر قاروره او سفید باشد بگیرند مصطکی یک درم سنبل الطیب

غاریقون تربد گل سرخ رب السوس هر یک دو دانگ شحم حنظل سه درم افسنتین دو ثلث درم افتیمون نیم درم همه را باریک سائیده در سکنجبین سرشته
حبها سازند شربتے ازان سه درم و ثلث و دو شربت ازان بخورند و شربت سکنجبین بزوری امر کنند اگر بلد و فصل مانع ازان نباشد و امر بدخول حمام
در هر روز دو مرتبه و نجائیدن مصطکی و انداختن آب دهن نمایند و از اغذیه بر مزورات معمول است که و شکر اقتصار ورزند و اگر باین طریق زائل نشود
و تمارو ره سفید و قوت قوی باشد مطبوخ افتیمون بنوشانند و هر شب وقت خواب دو دانگ فقیه ایارج فیقرا الجز رانند و اگر باین دوا نیز زائل نگردد
این نقوع صبر بیاشامند بگیرند صبر سقوطری سی درم گل سرخ ده درم مصطکی پنج درم مامیران چینی سه درم همه را در ظرف چینی کرده بران آب کاسنی
مروق بمقداریکه آنرا بپوشاند انداخته دو روز در آفتاب بدارند پس هر روز سه درم ازان با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و اگر مریض ابواسیر باشد
درین نقوع قدرے مقل داخل کنند و تکمید بمقعد او بروغن گل نیم گرم کنند و این هفت روز بنوشند و غذا دران ایام مزورات شیرین با روغن بادام
مفرط باشد و اگر باین تدبیر زائل نشود این سفوف کبابه دهند نسخه آن بگیرند کبابه سه درم مازوی سبز دو درم و پنج مذکور در نوع اول چهار درم
تخم انجره پنج درم گل سرخ سه درم همه را سائیده سه درم بر نهار بخورند و بالایش بست درم سکنجبین بزوری بنوشند و استعمال اطریفل صغیر مربی درین علت
نافع ست پس اگر چیزے ازان مانده در حمامات کبریتیه بنشانند و آب ریحان که دران بادام تلخ و آرد ترمس شامی و برگ آزاد درخت
پخته باشند تا آنکه غلیظ گردد بر مواضعی که باقی مانده باشد طلا نمایند بعد ازان امر بدخول حمام و دلک بسبوس گندم و تخم خربزه کوفته و مغز [illegible] و اگر
فصل او باشد باید کرد و از عجائب تجربه درین نوع که در یک روز زائل میکند تخم آزاد درخت سوده طلا کردن ست و این مجرب ست دران شائبه کذب
نیست و دیدم اطبای شام را که همه باین دوا درین نوع امر میکردند و تجربه آن کردم و نیک یافتم و هر گاه ازین هر دو نوع شری نوعی ثالث مرکب گردد
و از رنگ صورت او ظاهر شود ازین هر دو علاج برایے او علاج ترکیب دهند و دران تلطف نمایند و دیدم شخصے را که شرائے دموی عارض شده
چیزے شبیه بعرق بدبو ازان ترشح میکرد و دانستم که این از بقیه خلط محدث مرض ست که اندک اندک متحلل میشود پس تلطیف تدبیر او کردم و لزوم
حمام نمودم و ازان پاک شد و دیدم که امر شری بجرب سودی گردید و مکث او طول کرد و بغسل کردن در چشمه کبریتیه زائل شد گیلانی
در محوسی مینویسند که سکنجبین عسلی دو اوقیه با آمله نیم مثقال تا یکدرم و یا با کبابه نیم مثقال تا یک درم سوده و یا با یک مثقال پودینه نهری سوده
بدهند و بآب کرفس و سویق شعیر بر بدن طلا کنند و آنچه تجربه کرده شد و در هر نوع موافق آمد انیست پودینه دو درم طباشیر دو درم گل سرخ
نیم درم کافور یک قیراط در آب انار ترش بخورانند و با اهل برنهار بدهند و اگر زائل نشود مطبوخ هلیله و لفواکه بنوشانند و تریاد و ایارج فوقت
دهند و اگر نفع نکنند ماء الجبن باین سفوف نوشانند صفت آن هلیله کابلی هلیله سیاه هر واحد پنج درم تربد سه درم بادیان
و غاریقون هر واحد دو درم همه را سائیده سه درم با نیم رطل ماء الجبن و ده درم شکر سفید بدهند سه روز تا پنج روز و هر روز ماء الجبن اندک
اندک بیفزایند تا بیک رطل رسد انطاکی گوید که علاجش به گلقند عسلی و سکنجبین عسلی و تربد و غاریقون ست و طلا بآب کرفس و بورق
و کتیرا و طبیخ سبوس و بابونه و کاو گندم و کشنیز و کرنب اکلا و طلاء مجرب ست و در مغنی تربیت و عسل و کذا گندنا و حی العالم و آب قصب
طلا کنند مصنف خلاصه و غیره مینویسند که سکنجبین عنصلی بنوشند و غذا الغیر فتق دهند و اندکے گرسنگی کشیدن مناسب بود و حب الشفا
بالای طعام بسیار نافع آید و اگر باشرا غثیان بود باب گرم و غیره مدد کنند تا قے تمام کرده شود و بعده طبع را نرم باید داشت و در جمله احوال نرم
داشتن طبع اولی بود و عورتے باستعمال اضمده قابضه هر گاه بقایاے حیض را پیش از پاک شدن منع کرد و روزه گرفت بعد یک روز این
مرض پیدا شد اول نزوع از خارج بدن لکار بر دیس مسهل صفرا و بلغم خورد اندک نفع کرد لیکن مرض باقی بود و هر گاه سردی و ترشی خوردی زیاده تر شدی
و ماست سخت مضرت کردے و هر گاه طبع نرم گردیدی بهتر شدی ناگاه بیش از عادت باز حیض او کشود و بآن صحت یافت و طوالغی نیز چنین کرد و
ماء الجبن هم سودمند نشد و تا یکسال احتباس حیض و شهرے میداشت و در هر روز و شب هفت هشت نوبت شرا پدید آمدی حکیم بانزبد مرحوم او فصد صافن

[illegible marginal notes]

کردند و چندان خون گرفتند که بغشی انجامید بعده مطبوخ پوست خیارشنبر که در علاج احتباس طمث گذشت نوشانیدند و بخور از برگ گز و گل فنجنکشت و برگ داودی و اشنه و خاکستی هر واحد یکمشت در ظرفی گلی جوش کرده هر روز و شب هفت هشت نوبت دادند و غذا شوربای لوه و اول غسل بنان وده مقرر نمودند و غسل بمطبوخ برگ فنجنکشت و خرزهره و گز و سنبل الطیب هر یک دو قبضه و حمول از حب توتیای علوی خان کردند روز دوازدهم حیض کشود و خون بسیار آمد و غشی افتاد و بعد سبق اطراف و پستان خون موقوف شد و بهوش آمد و صحت یافت و ایضاً نوشته اند که غسل کردن بآبیکه در ان برگ فنجنکشت و بزر البنج و برگ گز هر واحد یک قبضه و بابونه افسنتین و افتیمون هندی و سداب یک یک سه توله جوشانیده باشند و کماذریوس کنده و کتابرگ نیب گز در بلیلجی و سوداوی محرب است

علاج شرای سوداوی

اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد نضج از منضج سودا مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون یا شاهتره اهلیلجی علویخان و حب افتیمون تنقیه کنند و ماء الجبن نوشانند و اطریفل شاهتره و افتیمون علویخانی با عرق چوبچینی دهند و اگر ازین تدبیر رفع نگردد چوبچینی خورانند و مرد آتشکی را این نوع شرا عارض شد مقدور ماء الجبن نداشت بار ادمت سفوف مبارک مخرج سودا امر کردم و ازان نجات یافت و عرق گل نیب مرکب نیز درین باب مجرب است و در ریاض اعظم مرحوم نوشته که در شرا اسهال بس هر روز دو سه مرتبه در آب گرم یا طبیخ ادویه مناسبه نیم گرم بنشانند و نقوع عناب و آلو و کشنیز و شاهتره با سکنجبین اثر تمام دارد اگر علی الدوام بنوشند هر کرا اکثر اتفاق این مرض افتد فصد و اسهال مکرر باید کرد و از محرکات ماده اجتناب لازم دارند و حکیم شریف خان می‌نویسند که گاهی شرا در غایت ندرت از سودا حادث شود و چون بگیرند تخم مرو مکید رم تا یکمثقال و باریک سائیده بران اندک اندک آب بریزند و لعاب او برآرند و بران اندک روغن یاسمین چکانیده بر ناشتا سه روز فرد برند شرای سوداوی را زائل کند و گویند که مجرب است و از ادویه لا القه درین مرض ماء الجبن با ادویه مناسبه است و آب شاهتره مروق و آب کاسنی مروق با تراکیب مناسبه و آب گل نیب با بات و چوبچینی ترا ابد

نمله

بقول شیخ یک بثره یا بثور صفراوی است که حوالی خود اندک ورم پیدا کند و ساعی و متجاوز از مکان خود باشد و گاهی قرحه گردد و پوست را اندکی بخورد جهت تیزی و خشکی ماده صفراوی آن و گاهی تحلیل شود بی آنکه ریش گردد از جهت قلت ماده و رقت ماده و قوت طبیعت و رنگ نمله مایل بزردی بود و با حدت والتهاب باشد مع قوام ثولولی مستدیر و نیج آن در اکثر غیر لطیف باشد مگر قسمی ازان که افرو خوردون ناشد نیج او باریک تمام سلو بود گویا که معلق است و در هر حال مثل گزیدن مور چه سوزش میکند و بالجمله بهر قسم جلدی ساعی که غائر نباشد آن نمله بود لیکن بعضی ازان جاورسی است و بعضی اکاله و چون قروح گردد و متعفن شود باسم تعفن مخصوص گردد و ایضاً بقول شیخ بثور صفراوی اگر از صفرای بسیار لطیف حاد حریف که در داخل جلد محتبس نشود حادث گردد ازان نمله تولد کند پس اگر لطیف تر و رقیق تر و حاد تر باشد ازان نمله ساعیه حادث شود و این بیرون جلد بود و اگر ماده ردی تر و غلیظ تر باشد چنانکه دم حاد محترق با صفرای سوخته آمیزد نمله اکاله حادث گردد و این جلد را بخورد و در لحم غائر شود و قرحه اندازد و حجر جاورسی گویند که نمله بثور خرد بود و بتدریج بیکدیگر نزدیک و باهم پیوسته گردد و جای بسیار از حوالی خویش فرا گیرد و با سوزش و خارش باشد و بلمس گرم بود و سوزش او مثل سوزش گزیدن مورچه بود و لهذا مسمی بنمله شده و بعضی گفته اند که نمله روان و ساعی از مکانی بمکان دیگر میباشد بهیجون روانی مورچه و ازینجاست که او را نمله گویند و گاهی عقب آن تپ و تشنگی شدید پدید آید و اکثر شرا آنی که بر جلد پدید آید و بهن باز شود و متقرح گردد و غائر زیاده نباشد و از خارش و سوزش خالی نبود آنرا از نمله شمرده اند و ساعیه نیز گویند و نمله دو گونه است یکی آنکه ماده او صفرای خالص بود و آنرا نمله ساذج گویند و این ظاهر جلد ساعی میباشد فقط دوم آنکه ماده او صفرای محترق حاد مختلط باندک خون حاد محترق باشد و آنرا نمله اکاله خوانند پس ریش جلد و زردی رنگ آن علامت نمله ساذج است و سرخی رنگ و ریش عمیق بعد تقرح و آنکه در ظاهر و باطن جلد ساعی باشد نشان نمله اکاله بود و آنها کی گویند که نمله بثور است ظاهر آنست که از لطیف صفرای حاد متکون که حرارت آنرا دفع کند پس گاه کثرت ماده بیرون بسبب ماده و گاهی تجاوز کند و منتقل گردد و آنرا ساعیه نامند و لا بدست که متقرح شود و گاهی مستدیر شود و آنرا جاورسیه گویند و گاهی بخته شود چنانکه آتش زده آبله آنرا خوانند و نوعی از آنست که هر چند منتقل شود از مکان دیگر قرح کند آنرا عنبون سعد باشد و بل زرقه آنرا اکله نامند بجهت مشابهت عمل آن حیوان و درین علاج در نمله ساذج تنقیه صفرا کنند بعده

اطلیه بسرکه پخته شسل یا بیشا و صندل و اقاقیا و رسوت در آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب اطلا کنند و اگر ماده شدید الحدت متاکل باشد به تنقیه بطبوخ هلیله و تمر هندی و شیرخشت [illegible]
و طلا کردن آن گل ارمنی و رسوت و کافور و سفیده تخم مرغ مفید بود و بعد از مسهل اگر حاجت باشد فصد کنند و همچنان ادویه قویه التجفیف استعمال نمایند و تدارک جراحت بمرهم سفیداب نیز ذکر
بعض ادویه نافع نماید گوشت کنار و جوز السرو یا برگ او یا بادروج و کذا کاشم یا مورد یا ماش خشک با سرکه و کذا آب کشنیز سبز تنها و با آرد گندم و یا آرد جو و کذا عدس با نبات و کذا عنب الثعلب
بسفیداب و روغن گل یا پسته و کذا و ممیثا و کذا آب برگ کدو بر روغن گل و شیره و کذا اسرنج سوده با آب زیت انفاق روغن گل آمیخته و کذا اکتر [illegible] بسرکه و کذا
برگ خلاف کذا تمامقاً با آب کشنیز سبز و کذا آرد گندم و کذا [illegible] بسرکه سوده و کذا انجیر بسرکه و برگ کدو و کذا اسبغول بسرکه در روغن گل و کذا لبستان افروز بسرکه و کذا حجر البقر
با ماء کاسنی و کذا اشنان [illegible] سوخته بسرکه سرشته و کذا آب سماق و حضض با سرکه در روغن گل و کذا زعفران و پوست درخت توت و کذا عدس مقشر با اکلیل الملک
و عسل و پوست انار با آب پخته و کذا موم زرد و روغن گل و شراب و ضماد حی العالم منفرد و کذا خولان و کذا آب حی العالم و اکل و ضماد خیار [illegible] و عسل [illegible] با نمک و سرکه [illegible]
سرد [illegible] سوده [illegible] و حنظل و کذا [illegible] عسل و کذا آب برگ زیتون بری و کذا پوست درخت [illegible] درخت طرفا و کذا سبوس گندم با نمک سوده و درخت [illegible]
و کذا پوست درخت [illegible] سوده و کذا [illegible] سوخته بسرکه و کذا [illegible] و اکل سرکه [illegible] اقوال حکما [illegible] گویند
[illegible] علامت محتاج بود از جهت [illegible] اشیای سرد و محتاج بود بسوی اشیای مرطب دیگر [illegible]
[illegible] این مرض [illegible] باشیای سرد [illegible] گردیده [illegible] بسبب [illegible] بران [illegible] بسبب را جهت شدت و قوت او [illegible] تخفیف او [illegible]
[illegible] در علاج او اشیای [illegible] استعمال کردیم [illegible] بسبب [illegible] ترک نمودیم [illegible] پس اگر این [illegible] نبخشید [illegible] گردانید
باستعمال اشیائی که در غایت تسکین و تجفیف است مثل [illegible] و اگر ازین هم فلاح حاصل نشد [illegible] در غایت حرارت و [illegible]
بالفعل بود و آن آتش است [illegible] و آن [illegible] دو نوع از آن [illegible] جلد [illegible] و آن [illegible] و سوم [illegible]
[illegible] و آن است که در [illegible] گوشت را بخورد [illegible] قسم اول با ادویه قلیل التجفیف کنند و علاج قسم [illegible] بود [illegible]
[illegible] موضع [illegible] طلا کنند لیکن لازم نیست [illegible] تجفیف [illegible] باشد [illegible] انگور [illegible] اندک [illegible] کنند
[illegible] انگور [illegible] باشد و بعد از آن باشیائیکه در تجفیف شدید باشد ضماد کنند مثل [illegible] عسل [illegible] داخل بود
[illegible] پوست انار و سماق [illegible] تجفیف شدید [illegible] باشد [illegible] سرکه [illegible]
[illegible] کنند و اما [illegible] بعلاج او [illegible] باید کرد و اگر فائده نکند باید که آنرا در سرکه [illegible]
[illegible] باید [illegible] در علاج [illegible] موضع دیگر قریب او یا از نفس
آن موضع [illegible] سعالجه [illegible] کنند [illegible] که در حمره [illegible]
[illegible] حی العالم [illegible] عنب الثعلب خصوصاً خشک سوده [illegible] زیرا که در آن
تجفیف است [illegible] انگور [illegible] تقرح باشد [illegible] از عسل و مانند آن
[illegible] استعمال کنند [illegible] انگور [illegible] اسیلان [illegible] تقرح ظاهر شود [illegible]
اندرون [illegible] با سرکه [illegible] بعصاره [illegible] سرکه و [illegible] استعمال نمایند صاحب کامل
گوید که چون حدوث [illegible] صفرا [illegible] باشد لهذا در علاج او احتیاج [illegible] صفرا [illegible] یا آب [illegible] یا آب هلیله
[illegible] بران اشیای سرد [illegible] طلا کنند و [illegible] این مرض که آن [illegible] است واجب است که علاج باشیای بارد رطب باشد
لیکن چون [illegible] محتاج [illegible] بسبب [illegible] لهذا [illegible] مرض ترک کرده شد [illegible]
کرده شد و ازین جهت واجب بود که طلا با ادویه [illegible] استعمال کرده شود [illegible] ادویه [illegible] حادث [illegible] استعمال کنند [illegible] نفع باشند

مثل شیاف مامیثا و اقاقیا و حضض با آب کاسنی و آب عصی الراعی آمیخته و عدس مطبوخ مسحوق با گلاب یا بگیرند گل قیموسی و ارمنی و قیمولیا هر واحد یک جزو اقاقیا نیم جزو و مرد از آب شاخ خرفه یا با آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ آمیزند و اما نوع دوم نمله که آن نمله متاکله است باید که در ان ادویه در تجفیف قوی تر باشند مثل قیمولیا و سرکه و گلاب استعمال کنند و یا موی سوخته طلا نمایند پس اگر این ادویه بحاجت کفایت نکند و بالش او طول کشد باید که بقرص مروف بانذرون طلا کنند و نسخه آن در علاج حمره گذشت و ممدوح الیه مسطور شد باید که آنرا خشک کرده وقت حاجت باریک سوده بجرم نخته بگلاب آمیزند حتی که مثل مرهم گردد بر موضع طلا نمایند صفت مرهم نافع نمله متاکله و تقروح محتاج بتجفیف بگیرند مازو خام یک جزو مورد خشک یک جزو باریک سائیده در روغن گل که در ان هم مقدار ثلث او کندر بخته باشند بیامیزند تا مرهم گردد بر موضع طلا نمایند و اگر در ان برگ آس یک جزو افزایند بهتر باشد نوع دیگر بگیرند مرداسنگ و زرد چوبه هر واحد یک جزو مازو نیم جزو گلنار زراوند قنبیل هر واحد یک جزو همه را باریک سائیده بموم و روغن گل که آمیخته باشند آمیزند تا مرهم شود و بر نمله طلا کنند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا بگیرند عناب و آلو سیاه هر واحد بست عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا بگیرند تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم و غذا ماء الشعیر سازند بعد از ان تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا با فلوس خیار شنبر کنند و یا بگیرند هلیله زرد و تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین و قوی ی سقمونیا و بنوشند بعد از ان اطلیه مبرده مجففه استعمال کنند و در اطلیه او از مبردات اجتناب نمایند زیرا که تقروح ست با رتنگ و علیق و عدس و اقاقیا و صندل و حضض با آب کاسنی یا با آب عصی الراعی طلا کنند و یا بگیرند گل ارمنی و گل قیمولیا هر واحد سه درم اقاقیا و صندلین هر واحد یک نیم درم و همه را باریک سائیده و با آب بارتنگ و آب خرفه بسرشند و علاج نوع متاکل آن بمجففات قوی التجفیف نمایند مثل قیمولیا و گل سرخ هر واحد سه درم کوفته بیخته با آب عصی الراعی با گلاب سرشته طلا کنند و اگر متمادی و مزمن گردد و این دوا نفع نکنند بقرص اندروخون طلا نمایند طبری گوید که علاج نمله و جاورسیه واحد ست بغیر آنکه عنایت به نمله واجب ست که مؤکد تر باشد و عمده در علاجش فصد ست و استفراغ با مطبوخ اگر قوت اقتضا کند و قوانین اطلاق آن نماید بوشت بلیله زرد بست درم تمر هندی از لیف و تخم او پاک کرده بست درم آلو سیاه عدد کشنیز خشک برگ عنب الثعلب هر یک باقه کبیر عناب سی عدد توت سیاه خشک کف ترنجبین از خار پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی کشوث هر واحد پنج درم همه را جوشانیده صاف کرده وزن سه سوح سقمونیا مشوی در ان حل کنند و بعد از ان داخل نمکیم و از ین پیشتر شربت یاد و بنوشند و لزوم شربتهای التشیر باشد ساده کنند اگر شود و استعمال شربت آن باشد و اگر کشک جو با آب کاسنی و آب عنب الثعلب سرشند و اگر معده او تحمل این هم نبا شد آب عنب الثعلب بشربت سیب و گلاب بسرشند و در معالجه او طریق تلطیف حتی الامکان بتغیر آنکه معده او ضعیف گردد نگاه باید و برای وی شربتی ست که اهل حران آنرا ترکیب داده و استعمال نموده اند و آن تاثیر نیک دارد بگیرند آب ریباس و آب غوره و آب توت سیاه و سرکه کهنه هر واحد صد درم و در ان پوست بیخ کاسنی و بیخ عنب الثعلب و کشوث هر واحد پنج درم بجوشانند تا مهرا گردد و از ثقل صاف کرده شکر طبرزد یک منیم حنید آن آب اندازند و بقوام شربت آرند و جالینوس قطعی در ین اندکی کافور افزوده و چیزی که در ین مرض بدان طلا نمایند آنست که بگیرند گل ارمنی و صندل سفید و گل سرخ و گلنار و با آب عنب الثعلب حل کرده طلا کنند و گاهی با آب عنب الثعلب تنها طلا کرده میشود و حنین ابن اسحق طلائی برای حمره و نمله تالیف نموده و مسمی به سرد ساخته و تجربه کرده شد و نیکو یافتیم گل ارمنی و صندلین و دو شش و شیاف مامیثا و تخم کاسنی و در ان طبا شیر و کافور و حضض افزوده و متاخرین در ان اندکی افیون زیاده کرده اند و من افیون را در ان داخل نکنم ابن هبل بیاید و در آب عنب الثعلب سرشته بنادق در از مثل مهره ها بکیسه هر وقت از اشکل همین سازند و باین شکل بهر آن سپازند که در سانیدن آن آسان باشد با آب عنب الثعلب و گلاب و بسیار اندکی سرکه کهنه بسائیده و بر نمله و حمره طلا کنند و نگذارند که خشک شود و بخیز یکه اطبای بصره نمله و حمره را طلا میکنند آنست که برگ عصی الراعی و حی العالم و برگ اسبغول و برگ بارتنگ و برگ بید میگیرند و باریک سائیده بر ان اندکی آرد جو انداخته مخلوط میسازند و بر موضع حمره و نمله طلا میکنند و در یک روز صحت می یابد و تحلیل میشود و بعضی اطبا در معالجه این مرض روغن استعمال میکنند در صحت او تاخیر میشود و در مدت دراز به میگیرد و حمره و نمله را چون التیام میشود در اثر آن باقی نمی ماند اگر باشند در اندک مدت زایل میگردد و ایضا در مقام دیگر نوشته که گاهی اهل تجربه اصحاب زلال با آب ماء اب مقدی سقمونیا کرده میشود و بعده بر موضع آن لزوم این طلا نماید گل سرخ گلنار گل ارمنی با ماء کاسنی و آب عنب الثعلب حل کرده بکار برند و البته روغن بدان مس ننمایند و شفی کرده ... ذکور شد و اکثر در حمره و نمله استعمال کنند و بعده استفراغ نقصد کنند و فرق در معالجه حمره و نمله اگر قوی باشند همین ست که در معالجه حمره ابتدا بفصد کنند پس اسهال آورند و در نمله با سهال ابتدا کنند بعده فصد نمایند اجتی یعنی النمله

[illegible] علاج این [illegible] بدن بود و اگر [illegible] باشد [illegible] اخراج [illegible] صفرا باسهال کنند مثل [illegible] تنقیه نمایند بعد اسهال [illegible]
[illegible]

[illegible]

بعد از آن [illegible]

جاورسیه

بثور خرد مستدیر شبیه [illegible] که سر او سفید و بیخ او سرخ بود و گاه باشد که با آن ورم و سوزش شدید [illegible]
[illegible]

[illegible]

وتلثیث غذا بسیار نکنند بلکه غذا از لحوم لطیفه سازند و سهل التنقیه در اکله باید بکار برند و ملازمت حمام نمایند که از اشنع بلایای برای این مرض است شریف خان می‌نویسند که از مجربات است از این سفوف چوب چینی اگر چه شبیه آن از اخراج مواد فاسده و محرقه از مثل این مرض که گاهی منضجات و مسهلات و گاهی همراه با لحبوب استعمال کرده می‌شود و چون تشخیص اختراع من نافع جمیع علل مذکوره است سوی اقتباس در خلاصه می‌گوید که تنقیه به مطبوخ افتیمون تجربه نافع و اگر در ابتدا ظهور شود بطلاء یا ضماد و رسیده به سیسپر دانه مقدار عرض آن تیزاب فاروقی نهند و چون خشک شود دیگر نهند و چنان رعایت کنند که تیزاب از غیر سر دانه‌ها از اطراف آن تجاوز نکند نفع عظیم بخشد و تحلیل و منع نیکو کند و غذا در ضماد رسیده تر باقی چاشنی دار یا ساده باید

جمره

دانه‌هاییست که بر بدن ظاهر شود و متفرق یا مجتمع باشند بسیار سرخ و هر دانه او قطعه بزرگ از مکان در گیرد و در گوشت غایص گردد و در دانه مثل لهیب آتش سوزش نهادن خنجر بر عضو بود و آنان هر یک را اتفاق بنیوالی شود که گویند که بجهت همین درد و سوزش او مسمی به جمره شده و ماده او رقیق شود و در آخر بخشکی که شبیه گشته پوست از آن فرو می‌آید و بیش صفراوی غلیظ است یا الجمره در دواست است که در آن خون حاد یا میزد و الاقول جرجانی در ایلاقی و بهاء الدین جمره بثوری سخت گرم و سوزان با خارش صعب خورنده بود و هر جا که پدید آید پوست را بسوزاند و بخورد در اندک مدت گوشت فرو رود و خشکریشه سیاه بر آرد همچون خشکریشه‌ها آنکه داغ کرده باشند و بدین مناسبت آنرا جمره یعنی آتش پاره نام نهاده اند و رطوبت کمتر دارد و ماده او سوداویه اکثر بود و گاهی از یک بثره پیش پدید نیاید و گاهی بثور متعدد و متفرق بر آید و در ابتدای آن با خارش سخت باشد اندران محل و بزرگی سطح ظاهر آن اول مقدار نیم نخود بود یا اندکی بزرگتر و بزرگتر از آن بقدر نخود بود یا بزرگتر از آن لیکن حوالی آن ورم کند و محل آن چون خورده شود بزرگتر نماید و گاه باشد که هیچ بثره او را پدید نیاید لیکن آن محل نخست بخار کند بسوزد و سخت سرخ شود پس از آن رنگ رصاصی یا خاکستری گردد و گاه باشد که از سوزش و عفونت و سمیت ماده و در حوالی آن تنها صعب گیرد تا بشخصی که هلاک کند و در سالهای وبا و قرب آن این مرض بسیار افتد و ماده این بثره صفرا و سودای احتراقی عفن باشد و شیخ میفرماید که اسم جمره و نار فارسی گاهی اطلاق کرده میشود بر هر بثره اکال آکله و سوزان محدث خشکریشه مثل عضو سوخته به آتش یا داغ و گاهی اسم جمره اطلاق میکنند بر بثور که مکان او سیاه کند عضو را مثل انگشت گرداند بغیر رطوبت و کثیر السوداویت غایص بثور او قلیل العدد و کبیر الحجم ترسی باشد و گاهی در اینجا بثور نبود البته بلکه در اول سرخی و حکه مثل جرب ابتدا کند و گاهی آبله کند و از آن چیزی که از جای سوخته داغ سیلان کند بچکد و موضع رمادی اللون یا اسود بود و گاهی رصاصی باشد و سوزش شدید الم با آن بود و تغیر جمره صادق مائل به سیاهی یا سیاه بود و جمره لطیفی تر در ظهور و غایر تر از نار فارسی باشد و ماده او شرار و قوی بود و از صفرای محترق مخالط سودا باشد لهذا از آن خشکریشه سیاه پیدا شود و جمره بسوداویت شدید تر از نار فارسی باشد و در سیر و فرق زیاده غیبت و گاهی بادی و با صناف نمله و جاورسیه بر دمی حبیبات سریعه قتاله بود و این سبب با خبث بات که مشابه فلغمونی گردد و مائل بسوداویت بود در ابتدای امر خصوصاً در سال وبا و این العباس گویا که جمره حبات پهن شدید الحمره مثل جمر بود و گاهی بادی تب باشد و التهاب و خشکی آب دهن و تشنگی سخت بود و اگر بسیار ماکل باشد با آن غشی عارض گردد و آنرا کی در تذکره می‌نویسد که جمره مسمی بجمره از جهت تشبیه او بسوزش و ایلام آن در عضو بجمره آتش شده و آن فی الحقیقت صورت نوعیه ماده هیولانی او صالح برای بثور و نمله و نار فارسی و حب افرنجی معروف در شهر مبارک با عتبار آنکه سنت که سر و احد از آن در محل خود مذکور گردید پس آن بثره واحد بود یا اکثر فاعل او حرارت معفنه است و ماده او آنچه احتراق یابد با غلیظ گردد خصوصاً از خلط بارد یابس و صورت او خشکریشه غایر مبسوط بود که با حتراق سوزش آرد و بخور در غایت او تسویه جلد و تفتیح آن و بخر عظام و صعود لهیب و بخارات است که قریب بار اکله بود و از آن زرد آب سایل شود و اکثر از خون سوداوی بود در اسباب او غالباً از دمان مثل لحم البقر و بادنجان و سیر است مع قلت ریاضت و کثرت غم و عدم تنقیه بدن و گاهی از رداءت آب مثل زرنیخ در بیج و از عده خصوصاً از شراب مجامع و خوردن چیزیکه نفوذ نماید بالای فاسد الکیموس مثل شراب لحم البقر و علامت سابق او حرارت بدن با عطش و تغیر نفس بلا اذیت در مجاری و ظهور کف سیاه در بول هر جا بوی بر آن زیاده از عادت است پس هرگاه ماده بسوی موضع خروج متوجه گردد در آن هنگام علامات احرقیت عفونت و حرارت آن و نقص احساس آن و سیاه شدن جلد آن و ظهور دوائر مخالف رنگ طبیعی مصحوب با علامات مذکوره شد و گویند که هرگاه خروج او در محلی باشد که صاحب او را انظر نباید مثل بیخ گردن دلالت بر موت کند و صحیح آنست که چون احتراق اثر کند در آنچه بر آن نهند و غور او زیاده گردد جای طمع در صحت او نباشد و ایضاً در نزهه می‌گوید که جمره ورم شدید الحرارة فاسد المادة که الم او مشابه حرق نار بود دست سیر گردد و ملتهب باشد و کیفیتاً خشکریشه و نخانیا قتل کند چون غایر شود و یا محاذی قلب باشد و یا سیاه گردد و صاحب اقتباس نوشته که علامت

جمره بثور و بثرات متعدده متفرقه در همه بدن و یا بر یک عضو خاص بود چنانچه دست و پا و چهره با عراض سابق ذکر شد و بیشتر تبخالها می پر آب باشند و چون آبله‌ها بر جاکه
برسد بر آنجا بثره و یا تبخاله با سوزش پدید آید مع اختلاف رنگ چنانچه اول بسرخی شدید بود و در تزاید مائل بر صاصیت و رمادیت باشد و در آخر سیاهی پیدا کند و
خشک شده سیاه بر آید **علاج** اول تنقیه بفصد هفت اندام نمایند و اگر مانعی بود حجامت با شرط بر ساقین کنند و خون در هر دو بسیار گیرند و ماء الجبن نوشانند و الا طبیخ شاهتره
و افتیمون با فواکهی علو بخارا دهند بعده نوشیدن انقوع حنضض و طلا کردن آن خیلی مفید است و باقی علاجش بعلاج نمله نمایند الا آنکه درینجا گاهی الشرط عمیق بر موضع جمره حاجت
آید و در ادلیه نمله کافور افزوده درینجا بکار برند و از ادویه خاص که بدان معالجه جمره نمایند اینست که در دردی سرکه برگ خالص بریزند تا بجوش آید پس کافور سوده بدان گل خوب مخلوط کرده
طلا سازند و اگر گل ارمنی با گل مختانی افزایند بهتر باشد و اولی آنست که بعد فصد پوست آنرا بمقراض تراشیده آن موضع را شرط زنند و بالای شیاف مردگ دارند و ضماد از گل ارمنی و سرکه
سازند و یا مرداسنگ بگلاب سوده یکتوله گل ارمنی دو توله کافور سه ماشه در مسکه گاوی که بست و یکمرتبه در آب شیرین شسته باشند آمیخته بکار برند و اگر جمره در پا و ساق افتد
دراز دیو فیه و با ماء الجبن فائده نشود فصد هر دو صافن کنند و خون چندان بگیرند که نوبت بغشی رسد پس افشره اسغن نیم پا و عرق کیوره سه توله شربت یاقوت علو بخارا سه توله
تخم خرفه تخمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند تا سه روز متواتر و غذا دال مونگ مقشر و خشکه و نان سمید و قورمه حلوان مقرر سازند و حب توتیای علو بخارا که در آب افرنگ
بیاید سوده در روغن گاو بست و یکمرتبه شسته آمیخته بران طلا نمایند و روز چهارم وقت صبح حب مذکور یکعدد در بالائی جمرات سه توله آمیخته دهند و بالایش نان سمید بوزن
سه توله بهمین قدر روغن و قند سفید بهم مالیده خورانند تا یکهفته و غذا و طلا بدستور و وقت شام دو دام افشره مذکور دهند که در دو هفته صحت میشود **اقوال حذاق شیخ**
میفرماید که در علاج جمره و نار فارسی لابد از فصد است تا خون صفراوی خارج شود و اگر مرض حائل باشد چندان خون برآرند که قریب بغشی شود و گاهی در جمره حاجت شرط
عمیق افتد تا خون ردی محتقن که آن در طبیعت سم است خارج گردد و این وقتی بعمل آرند که ماده مائل بصفراویت باشد و علاج بوضع ادویه مثل علاج جمره ضرورست لیکن
واجب نیست که ضماد شدید التبرید باشد چنانکه در جمره بود و ایضاً تحمل ارتداد اندکی ماده این اسکو باطن نشود و همچنین جائز نیست که ضماد شدید القبض استعمال نمایند
و جائز نیست استعمال محللات نه در اول طلوع او و نه نزد اول سکون التهاب بلکه واجب است که ادویه مخففه که دران اندکی تبرید و تحلیل مع دفع باشد استعمال نمایند مثل
ضماد معمول از برگ بارتنگ و عدس مقشر و نان اسمیاذ و حی دار و ایضاً ماز ریه که زخم و شب سبز که خمر را آزاد دیده جیده در وقت ابتدا و بعد آن اینست که بگیرند انار ترش و شیق
کنند و در سرکه بجوشانند تا آنکه نرم گردد پس بسایند و بر خرقه نهاده بران محل بگذارند که این در هر وقت نیکوست و این مرض را قلع نماید در ابتدا و انتها و گاهی در اواخر و اواسط
و بعد آن این افتد که بگیرند جوز تازه و با پوست بسایند و سویق دانجیر بشراب و روغن خشخاش سیاه و بهتر آنست که ادین همه ضماد سازند و از ادویه نیکو در اکثر اوقات آنست
افیون و اقاقیا و زاج سوری و قشور پوست انار هر واحد دو درم زهره نحاس یکدرم بزر البنج یکدرم و امثال این ادویه بران نهند که متقرح نشده باشد و اما متقرح لابد است از
مجففت قوی مثل دوای اندروان و اقراص سپوط و اقراص بواندروس و دواء القیشور بشراب حلو یا سکنجبین و سائر آنچه در علاج جمره متقرحه و نمله و جاورسیه مذکور شد و واجب است
که بران ضماد در روزی دو بار و در شب یکبار یا دو بار ضماد نمایند و چون المقدور منفخات استعمال نکنند و لازم است که آنچه محیط موضع بود و موضع احتراق را بگل ارمنی
مع سرکه و آب و سائر آنچه مبرد و رادع باشند تعهد نمایند و آنچه قریب اینست صوف زوفا در شراب تر کرده است پس هرگاه التهاب ساکن شود و قروح باقی ماند علاج مثل مرهم
مرهم اسفیدج و مرهم دیاخیلون و سائر ادویه قروح مشاکله باید کرد و ایضاً این دوای مرکب دانستن یک رطل زیت کهنه بگیرند نیم رطل زرنیخ یک رطل مرداسنگ را در زیت بریزند تا آنکه
بجوشد بعد بران زرنیخ بریزند و ایضاً این دوا برای جمره که بر ناآکیز و لب و مانند آن افتد و بالجمله بر اعضا بلکه در تجفیف او حاجت شدید تر باشد نافع بگیرند اقطار
و ناخه نیس هر واحد هشت درم بوره ارمنی دو درم و آب ... الیاده استعمال نمایند و همچنین اینکه نزلعسل است پس هرگاه خشک پیشه و لحم فاسد ساقط گردد و لحم صحیح ظاهر گردد
سائر عبد علاج جراحات بسیطه نمایند و گاهی خشک بشباث در لحم ردی را ادویه معروفه ساقط کنند و روغن اقحوان برای اسقاط نیکوست و بالجمله اشتغال باسقاط خشکریشه
و علاج باقی بعلاج جراحات صحیحه بسیار صواب است **دوای جدید** مجرب برای آن تا آنکه بعض متاخرین بنسبت آن بخود کرده بگیرند عنزروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب مساوی
و همچنین گل ارمنی هم وزن آن بنا درق سازند و در سرکه در آب حل کرده بران موضع ... طلا نمایند تا آنکه دران تقشر شدید پیدا شود و خشکریشه گردد پس بانفسه ساقط شود و اگر
زیاده رطوبت باشد و یا محتاج گردد تا آنکه قلع او کنند و ضماد نمایند و همواره همچنین عمل آرند تا همه ساقط گردد **حبر جانی** و ایلاقی مینویسند که اگر قوت قوی باشد و هیچ مانعی نبود

اول رگ زنند و خون بسیار بیرون کنند چندانکه نزدیک بغشی رسد و گاهی بر جای نگاه مرض شرط باید زد و خون ردی بیرون کردن و ضمادها چنان باید که دران با قوت
برودت قوت تحلیل و تخفیف باشد چون ضماد برگ بارتنگ و غیره که در قول شیخ گذشت همه را بر بند و ضماد کنند و طعام چیزے باید که ببردی و تمزیتی میل دارد سعید گوید که اگر خون
غالب باشد فصد مریض کنند و اصلاح مزاج بشرب ماء الشعیر و سکنجبین نمایند و شیرهٔ تخم خرفه و جلاب بدهند و عصفور با آب حی العالم و آب عنب الثعلب و شیاف مامیثا طلا کنند.
و اگر صفرا غالب باشد تنقیهٔ بدن بمطبوخ فواکه نمایند و ماء الشعیر نوشانند و بعد دو ساعت سکنجبین رمانی دهند و تعدیل طبع نمایند اگر قبض گردد بآب تمر هندی و شکر عصفور را
بگل ارمنی و آب بارتنگ و گلاب و آب کشنیز طلا سازند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و
یا آب انار بی شحم انها افشرده هر واحد بیست درم با شکر و ترنجبین بمقدار سابق بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع مشمش یا مطبوخ هلیله مقوی بسقمونیا
کنند و باقی علاج او بعلاج نمله و جمره نمایند لیکن در اطلیهٔ این دوا اشد یا الردع و التبرید نشاید و از خواص ادویه که بدان معالجهٔ این نمایند نیست که دردی سرکه برگل بریزند
تا بجوشد و بران اقاقیا پاشیده طلا کنند خجندی گوید که فصد و استفراغ صفرا کنند و مراعات سوداء نمایند و باید که بعد تنقیه بر چیزی که ترقیق خون و ترطیب آن نماید
دوام نمایند آن از فواکه مثل حماض شعیر سرد و عناب و تخم خیارین و شربت نیلوفر مشغول شوند و از اغذیه بر مزورات مثل اجاصیه و فراصیه ملوخیا اقتصار نمایند و چون
تشنه شوند آب آلو و آب خیار و آب هندوانه و لعاب اسپغول بنوشند و شربت آلو بشیرهٔ تخم خیار دهند و چون مرض باختلاط آید جوزهٔ مرغ بچه و بنفشه و لحم بچه بز بدهند
و از ادویهٔ موضعیه بر مسکه و آب کشنیز اقتصار ورزند و بر موضع جمع ریم نهند تا بکشاید پس بر دهن قرحه اندک مسکه بروغن گاو دهند و حوالی آن خرقهٔ مبلول بگلاب
و آب کشنیز سبز گذارند و چون پاک شود مراهم مثل مرهم سفیداب یا مرهم نوره علاج کنند تا مندمل گردد و بگذارند که ماده البته جمع شود و اگر ریم باقی باشد و حرارت معاود
کنند بران پارچه مبلول بگلاب و گل ارمنی نهند و بخضض و کافور و لعاب اسپغول طلا سازند انطاکی در تذکره مینویسد که اولا بدارت بشرط واجب بود و عمیق زنند برای
خروج ماده بنوعے که مستاصل گردد بعد ازان انچه ارخا و ترطیب و جذب نماید چون حرام مغز و پیه و بچهٔ مرغ بران نهند پس هرگاه ماده زیاده گردد فصد کنند
والا شرب ماء الشعیر بشربت ورد و سکنجبین سه روز کفایت باشد و از تبرید باطلیه قبل تنقیه حذر کنند تا ماده بسوی باطن منعکس نگردد و اگر ماده نزد شرط بر جلد صحیح
سیلان کند بوان بثور پیدا کند و اگر قبل شرط فصد کنند جذب ماده بسوی داخل نماید بعد ازان این حب هر روز دو مثقال بدهند که آن سریع النفع احسن الفعل مشتمل بر
صحت از تراکیب مجربهٔ من ست صفت آن صبر یک اوقیه بسفایج نیم اوقیه سقمونیا پوست هلیله مصطکی هر واحد سه مثقال حجر ارمنی یک مثقال با آب کاسنی حبها سازند
و چون تنقیه ظاهر گردد وضعیات نهند و بهترین آنها دردی سرکه است بگل خالص و سفیداب سرشته بعد ازان انار ترش و مازو هر دو بسرکه پخته و همچنین عدس مقشر
پس اگر سوزش و گرمی اشتداد نماید و از انعکاس ماده ایمن گردد مورد و کافور با مثل سوده بر نهند و اگر در انجا دور کردن لحم فاسد واجب گردد شکر تنها نهند اگر لحم فاسد بسیار
نباشد و الا باندکی زنگار نهند بعده صبر و مرداسنگ بروغن گاو و جاین همه مع اصلاح اغذیه حتی الامکان می باید و همه انچه در اکله و در نمله مذکور ست درینجا مستعمل بود و از ادویه
ناجحه در علاج این قبیل از شگافتن اکثار وضع مسکه است و همچنین بعد آن برای تلطیفه با آب کشنیز سبز و توت لیب و شرب آب سیب یعنبر و آلو بشیرهٔ تخم خیار و هم و اریدو محلول
شربتها و طلا اگر آشنا آب عنب صحت بخشند و در نزهته گوید که خون خروس و برگ بید انجیر و پوست انار و اجزای سم و را بجمره اختصاص عظیم ست بهاء الدین گوید که اگرچه
غلبهٔ خون نباشد فی الجمله خون کم کنند بفصد یا حجامت خصوص بر حوالی جمره اگر مانعی نباشد و بعد ازان تنقیهٔ صفرا و سودای احتراقی کنند بمسهلے که دران تریاقیت
نیکو بود و چون تقلیل خون کم اما نعے باشد مسهل اقتصار لازم بود و گاه احتیاج افتد تا آنکه محل مرض را شرط زنند و نافع بود و رو چسپانیدن لبسی سفید آید و اگر کسی را قوت
سوزش دماغ با هم نباشد اولی آنست که از تیزاب فاروقی آنرا داغ کنند و چندان تیزاب گرم کرده بران نهند که دران محل سوراخ شود و بحرکت آید و انجاکه این مرض از محل
انتقال افتد این عمل واجب بعده مرهم کوزه نقاع طلا کردن عظیم مفید آید و بر محل ورم حوالی مرض گل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کردن سخت مفید باشد و پوست تازهٔ خرگوش همواره
بر محل مرض بستن عظیم نافع بود و غلامی را بر زنخ جمره پیدا شد و تمام زنخ و حلق او ورم کرد با درد و سوزش عظیم و تپ کرد حضرت استادی او را از جمیع اغذیه گوشت پرهیز فرمودند
و غذاهای ترش دادند و بوقت خواب معصور انار ترش شربتی تمام و بالای آن حب الشفای بزرگ میدادند و [illegible] بارتنگ سوده در شبانه روزی چندین نوبت بمحل مرض
و حوالی آن طلا فرمودند و بعد فراغ علاج اعراض آن در سه روز برطرف شد بعده مرهم سفیداب جراحت آنرا اصلاح آوردند و این علاج بسیار تجربه شده دافع ازین نبود

نار فارسی

بثره باشد پر آب رقیق با سوزش شدید و خارش بسیار و درد و ورم حوالی او چون برآید برودی خشک بشود و قبل از ظهور بثور در بدن خفقان و سرخ و طاوسی پدید آید مثل بآتش
ولهذا بنار فارسی مسمی شده و گویند که چون در بدن سوزش و آبلها بر میشود چنانکه از سوختن آتش پدید می آید بدین مناسبت آنرا نار گویند و تخصیص بفارسی غالباً بجهت آن
کرده باشند که اول این مرض اندر فارس پدید آمده باشد و اهل فرس آنرا از جهت سوزش آن آتشک گفته باشند و اندر حوالی این بثره بثرهای خرد از جنس او و از غیر جنس او
بسیار پدید آید خصوصاً که رطوبت و عفونت آن بهر جانبی که رسد و خشک شده سیاه کنند و حوالی پوست را لختی بخورد و بسوزد و اندک پهن شود و این بثره نیز در سالها سے وبا
و قرب آن بسیار افتد و بر اثنا این نیز تبهای گرم مهلک پدید آید لیکن ماده این بدون گرمی و سوداویت و عفونت نباشد که اندر جمره و بعضی این را جمره گویند بعضی جمره را
نار فارسی و آتشک گویند و بهر دو را مترادف دانند و آیت الی صادق گفته که این مرض یا بسبب حدوث او ببلاد فارس بسیار و یا بسبب آنکه بهر او کی علاج او را اخذ کرده از فارس
بوده مسمی بنار فارسی شده و قرشی نوشته که موصوف بفارسی بهر آن شده که اهل فارس در زمانه قدیم عبادت آتش میکردند و دائم آتش آنها مشتعل می ماند و آن لامحاله
قوی باشد بسبب دوام اشتعال و التهاب پس این مرض را بدان بقوت آن تشبیه دادند و بآن مسمی ساختند و شیخ الرئیس معتبر باید که گاهی هم نار فارسی اطلاق کرده میشود
بر آنکه بثره از جنس نمله اکال محرق بحدوث آبله بود و دران سمی و رطوبت باشد و ماده او صفراوی باشد که سوداوی دخول او کم باشد و بثور بسیار و کوچک بود گویا که در انجا خلط
حار کثیر الغلیان و منتشر باشد و نار فارسی از جمره در ظهور و حرکت سریع تر میباشد و ماده او حاد بود و آنچه در لحم از آن عارض شود و تحلل سریع تر باشد و آنچه بعصب عارض گردد
ثابت تر و بطی تر در تحلیل باشد و آن قریب از جمره است الا آنکه ماده این در صفراویت شدید تر و ماده جمره در سوداویت شدید تر است و گیلانی از طبری نقل کرده که نزد اکثر
اطبا جمره و نار فارسی در صورت یکی است و نزد بعض آن نار فارسی و جمره و نمله در صورت واحد است و امر چنین نیست زیرا که نار فارسی در انها سے بزرگ باشد و الم او
شدید تر و در لحم غائر گردد و نمله چنین نیست و اما جمره محتاج بشرط شود و آنرا بعد زوال اثر باقی ماند و نار فارسی چنین نیست و بعد زوال در اثر بادنجانی و نیلی و سیاه
باقی نماند و الم او تا بقای اثر بماند و این فرق ظاهر است و اگر چه این همه جنس و احد اند و اما صورت نار فارسی آنست که سرخی شدید مع غلظ در جلد بود و نزد ظهور او در بدن
شعله مثل لسان آتش باشد چون بلند شود در زیر جلد منبسط نگردد و الم و شدید بود و از خاص اعراض او نیست که آن در جائی که ظاهر شود متمیز گردد و بنا بر بقای اثر آن
بعد زوال آن و انطاکی گوید که این مسمی بنار فارسی شده بسبب کثرت او در فرس و بسبب آنکه آثار و بثور حادث در ان مشابه سوختگی آتش و در حمرت و تلهب میباشد
و گاهی خطوط او دراز شود و گاهی مستدیر گردد و تا کل نماید و بسبب عفونت ظاهر شود و ماده او خلط صفراوی جامع اندک خون رقیق باشد و اسباب او ادمان اکل اشیای حار لطیف
مسموم مثل ثوم و خردل است و سیر در آفتاب جهت تمامت استفراغ علامات هر چه در علاج جمره گذشت بعمل آرند و باید که درینجا بعد فصد و اسهال باشیائی که خون را رقیق و رطب
گردانند و در مائیت او افزایند تا حرارت محرقه از آن زائل گردد متوجه شوند و مثل آب شاهتره تازه مروق و آب کاسنی سبز مروق با دویه مناسبه استعمال نمایند و ایضا جهت
تسکین و تلیین شربت عناب و شربت کدو و آب انار ترش و آب تمر هندی و آب انار ریباس و هندبا و مانند آن در سرکه سوده طلا کنند تا منتفع نگردد و مغز تخم شفتالو سوخته و سفال آبخوره سوده طلا
کردن هم مفید بود و بقول شیخ طلای جوز کهنه چرب برای نار فارسی بعد سکون التهاب باقی ماندن قرحه نیکوست و بقول ابن البطلان و رازی ذخیره ضماد آب کرنب و پست جو
و نمک و کذا بارتنگ و کذا کشنیز سبز موبز منقی و کذا کرسنه بعسل و کذا آب برگ زیتون بری و کذا آب بابونه هر واحد نافع نار فارسی است **اقوال اطباء جری**
گوید که علاج این و علاج جمره واحد است و از طلای او بعد فصد و استفراغ و التزام مریض بماء الشعیر و شربت مذکوره در نمله آنست که بگیرند حضض یکجزو و کافور یک جزو و در لعاب
اسبغول و لعاب تخم بارتنگ بیامیزند و دران خرقه تر کرده بران موضع نهند که مریض را خوش آید و حرقت زائل کند و هر گاه اندران بسردی این کم شود طلاے آن
بکار برند مجوسی گوید که نار فارسی گاه مفرد پدید آید و گاهی در بعض اوقات با حدبی ظاهر شود و علاج هر دو واحد است الا آنکه می باید که مواضع آبله بار تقیه کنند و بر آن
سفیداب و مرداسنگ و صندل سفید و کافور بگلاب سوده و دران پنبه تر کرده نهند و موضع را هر وقت بدان تر دارند و اما چون نار فارسی مفرد باشد باید که صاحب او
مبادرت بفصد نماید و خون بمقدار حاجت و حسب احتمال قوت و غیر آن برآرد و بعد از آن آبله ها را بسوزن سوراخ کنند تا زرداب او سیلان کند بعده مرهم سفیداب که
دران اندک کافور باشد ضماد نمایند و هر وقتی که دران چیزی از آب جمع شود سوراخ کرده همان مرهم طلا نمایند و بعد از آن گل ارمنی با سرکه طلا کنند ایلاقی در جرجانی ...

که اول فصد کنند و بمطبوخ هلیله و تمر هندی تنقیه نمایند و هر بامداد کشک آب و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و لعاب اسپغول و شکر و مانند آن بنوشند و شیره را اشکافند و آب آن بچینند و اگر لختی از پوست آن بمقراض ببرند تا آب در آن مجتمع نگردد و آنچه از آن تراوش کند بچینند صواب باشد و حوالی او را بگل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کنند و بر بثور مرهم سفیداب طلا سازند و **ابن هبة الله** گوید که علاج نار فارسی بفصد بود و اگر ممکن نباشد حجامت نمایند و باصلاح اغذیه پردازند و بعد آن آبله ها را بسفیداب و غیره که در قول مجوسی گذشت بروغن بادام طلا کنند پس اگر رطوبت مترشح بسیار باشد بحضض و زرد چوبه کافور در آب کاسنی یا آب حی العالم طلا نمایند و غذا آنچه مزج آب غوره دهند **ابن الیاس** گوید که هر صباح جلاب از آب انار بی شحم آنها افشرده سه اوقیه و از تمر هندی ده درم و از عناب و آلو هر واحد ده عدد و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر اگر حبه ظاهر باشد و الا مزوره بنوماش باسفاناخ و کدو یا مزوره زرشک و مغز بادام و اسفاناخ سازند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا بمطبوخ هلیله کنند و یا هر بامداد آب هندوانه سه اوقیه بشکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند و یا هر صبح آلو سیاه و آلو کوهی و عناب هر واحد بست عدد و تمر هندی ده درم بگیرند و با شکر سفید ده درم بجوشانند و در آن شیر خشت ده درم و ترنجبین بست درم آمیخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه لسان الثور و فوفل و شیاف ماميثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد درم کوفته بیخته بآب کاسنی یا بآب حی العالم یا بآب عصی الراعی یا بآب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب سرشته طلا کنند و بعضی بکمه آنرا نفع عاجل بخشد حضض و غیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند و یا بگیرند مازو سبز خام و فوفل مساوی و کوفته بیخته بسرکه کهنه و کاسنی سرشته طلا کنند و از تناول حلویات و لحوم و شراب بکلی حذر نمایند **انطاکی** گوید که اولا فصد واجب بود و تنقیه صفرا و اکثار ماء الشعیر و بنفشه و شربت آن و شربت ورد و طلای حل با آب خرفه و برگ مورد و زعفران و سفیداب و کذا نمرس با سرکه و عسل پخته و آهک را هفت مرتبه در آب شسته بروغن گل آمیخته و کشنیز سبز بعسل و ایضا سرگین کبوتر بعسل مع زیره کرمان

آبله فرنگ

گویند که این مرض در سنه نهصد و چهار در جزایر فرنگ ظاهر شده و لهذا متقدمین اطبای یونان ذکر آن نپرداخته اند و الحال در جمیع بلاد شائع گردیده و با تشاب شهرت یافته و بعضی گویند که این مرض قدیم است از عهد سکندر رومی و مراد از بثور غریبه همین است و بعضی این را مرض طائر گویند بنا بر آنکه میگویند که در عهد کیان جانوری پرید بر شخصی خیال کرد همان وقت اثر آن در هوا رسیده و فاسد گردیده و مرض مذکور پدید آمد و از آن شخص بدیگران رسید بالجمله مرض مذکور چون حادث شود در ابتدا بثور و قرحه بتواتر الی آلت در مردان و اندر فرج زنان برآید و بزودی قرحه گردد و بزرگترین اسباب حدوث او جماع است خاصه با زنی که اثری از این مرض در آن بوده باشد و مزاج او حار و خلط او کثیر الفساد بود خصوصا آنکه بادی بسیار مردان جماع کنند پس موضع مخصوص او بسبب کثرت وقوع منی ها متعفن گردد و مرد مبتلا بدین مرض چون با زن مجامعت کند آن زن با این مرض بیمار شود و گاهی این مرض از باهم خوردن طعام و باهم نشستن و مصاحبت آن حتی که از بول و براز کردن در یکجا متعدی گردد و سبب مادی او اخلاط محترقه است که رنگ و مزاج را فاسد کنند و این علت بسیار ردی و فاسد است اکثر تمام مزایل نشود مگر در ندرت و نزد جمهور او در اکثر ورم در کنج ران عارض شود و آن بدبا بار اگر پخته شود و بشگافد بسیار تکلیف دهد و گاهی متعفن شود و هلاک کند و بعضی را بعد حدوث این مرض اوجاع مفاصل و غیر آن از امراض ردیه پیدا شود و گاهی حشفه و بعض اجزای قضیب ساقط گردد و گاهی قرحه بینی عارض شود و استخوان اندرون آن پوسیده شده و بینی فرو نشیند و گاهی قرحه در حلق پیدا شود و سوراخ در کام گردد و گاهی بجذام انجامد **انطاکی** گوید که حب افرنجی در مصر معروف بمرض مبارک است بنا بر تفاؤل و نزد بعضی عرب حجاز بشیحور آن مرضی است که اولا اهل فرنگ را بهم رسیده و منتقل شده بجزیره عرب در سن هشتصد و هفت پدید آمده و تمیز آنکه شده تا آنکه کثرت نموده و اطبا ذکر آن نکرده اند و متاخرین آنرا بنار فارسی ملحق ساخته اند و این جهل است در آن سبب کلام بنا بر عموم بلوای آن میکنیم و میگوئیم که آن مرضی است که بمجرد معاشرت متعدی شود و این فعل جماع سریعتر گردد و ماده او از کل اخلاط بود پس آنچه از خون باشد علامتش آنست که آبله بزرگ و مسند بر و سرخی او بسیار شده باشد و نزف خون و رطوبات مع التهاب و خارش بود و آنچه از صفرا باشد علامتش با علامات مذکوره قلت رطوبت و زیادتی حدت و زردی رنگ است و در مصر عثمان نامند و آنچه از بلغم بود علامتش انبساط دانها و عدم خارش و کثرت رطوبت و سفیدی آنست و آنچه از سودا باشد علامتش خشکی و صلابت و تیرگی و جوشش بود و در دیند ماست و گاهی با بیشتر از یک ماده مرکب شود و علامتش اجتماع علامات مذکوره است دارد آنا خلطی که بدان بدن فاسد گردد و در عروق داخل شود و پس تشنج و تب حادث گردد و از خلط حار ضربان در مفاصل پیدا شود و بعده از محل و اخذ تنقیه نماید و خبیثترین

اول نیست که ابتدا از مشاکیر و مشاهیر کنند و جملهٔ اطبا ابتدای آن ظهورش بدمله نمایند پس منتشر گردد و بدن بپیر دو ازان چند باید کرد عماد الدین محمود شیرازی نوشته
که مرض معروف با تشک در قدیم الایام نبوده از امراض جدیده است و لهذا در کتب قدما ذکر آن نیست و گویند که ابتدای ظهور آن در ملک فرنگ بوده و از جهت
آنرا آبلهٔ فرنگ گویند و از جهت آنکه مانند آتش سوزنده است آنرا آتشک نامند و از برای آنکه اولا در بلاد ارمن بهم رسیده و از آنجا ببلاد دیگر انتقال یافته ارمنی دانه
خوانند و اطبای متاخرین در تطبیق آن بامرضی که در کتب قدما مذکور است اختلاف نموده اند بعضی از اقسام نار فارسی دانسته بجهت مشابهت این بدان و بعضی
از جملهٔ نفاطات شمرده و بعضی از اقسام جرب تصور نموده بلکه گفته اند جرب جذامی ست لیکن باستقراء آنچه یافته اند از اقسام جرب نیست سبب و علت فاعل
آن سودای محترق و یا متعفن ست که در ان غلیان و ثوران بهم رسد و بحسب استعداد میل بظاهر جلد بدن و یا بباطن آن نماید و از ان ورم دامله بهم رسد و یا نه
زیراکه غلیان موجب انفصال اجزای غلیظهٔ سوداویه از لطیفه و رقیقهٔ دمویه است خواه آن ورم متقرح گردد یا نه و باین تقریر صادق نیست یک از امراض سوداویه
منطبق نمیگردد زیراکه هیچ یک آنها بطریق اندفاع سودای مذکور بواسطهٔ غلیان بنحو مذکور نیست و با جدری نیز زیراکه در جدری غلیان ست و بواسطهٔ آن
انفصال می یابد اجزای دمویهٔ فاسده از اجزای صحیحه و درین علت انفصال اجزای سوداویه از دمویه است پس رسید که این مرض غیر از امراض مذکوره ست
و علامت آن مطلقاً ضعف تمام بدن و ضعف اعصاب و عضلات و مفاصل ست بنوعی که از برداشتن اندک چیزی عاجز شود و تپ که باعث آن باشد
و در بروز دانها احساس بسوزشی نمایند که گویا آن موضع را با آتش داغ میکنند و رنگ آن موضع در اکثر احوال مایل بکمودت میباشد و در دانهای که برآیند نیز حدت
و سوزش باشد و رنگ آنها تیره بود و بشب از وجع مفاصل بخواب بیقرار و آرام باشد و اگر سبب آن مادهٔ ریاحیه باشد که باد فرنگ نامند درد اندر مواضع مختلفه
باشد و بسرعت از جائی بجائی نقل نماید و گاهی از سرعت حرکت و انتقال بحدی رسد که باندک زمانی از دست بپا و از پا بدست و از دست راست بدست چپ
و از پای راست بپای چپ و بالعکس و همچنین بهر جا انتقال نماید و در ایام اول بدن برآمده باشد تا هنگامی که دانها بروز تمام یابند و بعد از بروز دیر باصلاح آیند
و از خصائص این مرض ست که اوجاع آن باطلاء و ضماد و استفراغات تسکین چندان نمی یابند بلکه در اغلب اوقات اشتداد عظیم می نمایند و محرمات این مرض هر مرضی که
بمعالجات مقرره در کتب باصلاح نیاید مانند صداع و رمد و درد گوش و دندان و امثال اینها که باسهال و غیر آن زائل نگردد و معالجهٔ آن بادویهٔ مقررهٔ مخصوصهٔ این مرض
نمایند جهت آنکه امثال این احوال اکثر بواسطهٔ مادهٔ سوداویه عسر الانقلاع میباشد و معالجات مخصوصهٔ این مرض در استیصال آن عمده اند نفع کلی می نمایند و لهذا جزم میکنند
که این امراض البته از اقسام و یا از توابع آن اند که چون آن مرض زائل گشت امراض که تابع آنند نیز زائل میگردند و نیز از خصائص بعض این مرض ست که گاهی
دانها می کوچک صلب بر سطح بدن لی درد و حرقت بر می آیند و چند گاهی مانده پس ناپدید میگردند **و علامت** دموی آن یعنی حادث از خون حاد محترق آنست
که روی آن مائل بسرخی و عروق ظاهر برآمده و بشره منتفخ باشد و غیر آن که در قول انفا گذشت و تدبیر سابق و مزاج و سن و سحنه و فصل و بلد و غیره دلیل آنست
و علامت صفراوی آن که حادث از صفرای حاد محترق باشد ظهور دانهای خرد سرتیز و پرآب و عدم حمرت قوی و همواری حوالی دانها و سوزش آنها و سرعت تقرح
و خروج زرداب رقیق از آنها با حدت و حرارت هر جا که برسد متقرح سازد و دانهای این شبیه بحصبه و نمله و سائر بثور صفراویه باشد بانکه سیاهی و تیرگی و تدبیر متقدم و
مزاج و غیره امور مذکوره شاهد آنست **و علامت** بلغمی آن یعنی حادث از بلغم محترق قلت عدد بثور و بزرگی و پهنائی آنها و انتفاخ پشت چشم و ثقل تمام بدن و کثرت خواب
و مائل بسفیدی بودن بثور باشد و تقدم تدابیر و غیره امور مذکوره گواه آنست **و علامت** سوداوی آن یعنی حادث از احتراق سودا قلت عدد و صغر دانها و تفرج
و سواد و کمودت آنها و حوالی آنها و رنگ ریم آنها و کمی حدت و سوزش و غلظ قوام ماده و دیر باصلاح آمدن آنها بود و سائر امور مذکوره از تدبیر با تقدم و غیره دلیل و
گواه آنست **و بدانکه** اسباب این مرض چنانچه ذکر یافت بالذات سودا است که احتراق و یا تعفن و یا حدت یافته باشد چه هیچ یک از انواع این علت خالی
ازین نیست لیکن گاه مادهٔ آن سودا تنها میباشد یعنی سودای محترق از سودا و گاه سودای محترق از اخلاط دیگر پس اینها چهار قسم شدند و گاه مادهٔ ممتزج ازینها
میباشد بحدیکه باهم امتزاج و اتحاد یافته باشد و گاه باهم امتزاج و اتحاد تام نیافته و گاه ریاح نیز با آن باشد خواه آن ریاح متولد از سودا باشد و یا از اخلاط دیگر و رطوبت و گاه با مائیت میباشد
و لهذا اقسام این مرض مانند جنون بسیار ست **و بدانکه** این مرض از امراض مسریه است یعنی سرایت از شخصی بشخصی نماید و قوی تر انواع سرایت آنست

که از مباشرت با زنان و یا مردان صاحبان این علت واقع شود و بعد از آن آنچه در حمام واقع شود که نزدیک شخصی نشینند که او را این مرض باشد و یا در موضعی که
صاحب این مرض نشسته باشد نشینند و گاه از مواکله و ملابسه و مجالسه نیز واقع میشود مثلاً در یک ظرف و یک کوزه باهم طعام و آب بخورند و یا لباس یکدیگر را بپوشند و یا بر یک
فرش باهم نشینند و هر چند گفته اند که این مرض از جملهٔ امراض متوارثه نیست که از والدین باولاد سرایت نماید بطریق ارث لیکن در بعض اطفال صاحبان این مرض دیده شد
که سرایت نموده بهاء الدین گوید که ارمنی دانه که اندر خراسان بآبلهٔ فرنگ مشهور است بجهت کثرت مشابهت اکثر آن بجدری بد در هیئت نه در جمیع اعراض و انواع
پدید آید بعضی را آبلهای بزرگ و غالب درهم پیوسته بیکبار پدید آید و آب گیرد و سخت بزرگ شود و سوزش بکنند و بخار دود درد کنند و بعضی را در دود انها کمتر باشد و بعضی را
در اول احوال شبیه بحمله ظاهر شود و هیچ آب نگیرد و همچنین خشک بثره پیدا کنند و بزرگ شود و پوست را لختی بخورد و بعضی را اندک آب گیرد و زود ریش گردد در محل آن سوزش و درد
و حرارت عظیم کند بهیچ چیره و گاهی بسعفهٔ خشک اکال باز گردد و گاهی نمله بد و بیشتر ظهور آن اولاً بر پوست سر بود یا بر ذکر و گاه باشد که بر اکثر اعضا بر آید بتدریج و آنچه
اول بر آمده باشد هنوز باقی بود و بعضی را نه بلکه بیک نوبت بر آید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند خصوص بر سر و بر بعضی نباشد و یا کمتر بود بتخصیص بر پایها و گاه باشد که
بثرات اندک و متفرق بود و اعراض آن غلبهٔ حرارت مزاج ست و ماندگی و خاریدن بدن و درد مفاصل بمرتبه که حرکت بمشکل تواند کرد و در شبها درد مفاصل بیشتر شدت کند
و آنرا که دانه کمتر بر آید وجع مفاصل بیشتر بود و گاه باشد که وجع ثاقب بود چنانکه بیمار خواهد که خود را هلاک کند و گاه باشد که زمن ساز در پایها بیمار شود همچو مفلوج و گاه باشد که …
در مفاصل پایها ورم کند و تهیج در پشت چشم و روی پدید آید و اشتهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و گاه باشد که از اول انها غالب آید تا آخر وجع نباشد و بحران تام آن چنانچه
بعضی دریافته اند چون تخلیطی نشود در هفده ماه بود و قبل از آن چون علاج نیکو کنند تخفیفی نیکو یابد و بعد چند روز بار دیگر دانه و یا درد و ورم عود کند و بعضی اگر مزاج قوی بود …
بد در تن او کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض آن کمتر تکلیف دهد و بسیار باشد که قبل از ظهور بثره حرارتی و تپ و سستی در بدن پدید آید و بعلاج …
و باز غلبه کند پس ناگاه بثره ظاهر شود و یا خود حرارتی و اعیائی و درد مفاصلی پیدا شود و بعد مدتی از ایام بثره ظاهر شود و دیدم زنی را که مدتی گلوی او درد میکرد …
بر آورد و بسیار باشد که اول بثره ظاهر شود آنگاه ازین اعراض بعضی یا همه پدید آید ○ بدانند که این مرض از جملهٔ امراض مسری بود و لیکن بسیار سریع السرایت نباشد و از مجامعت
با آتشک دار زودتر از مصاحبت پدید آید و از سیلان بخار تن او بتن دیگر در حمام و یا سیلان عرق و آلایش فوطه و لباس او زودتر از ملاقات و ادراک نفس او پدید آید و ماده
این مرض خلطی بود عفن مرکب از اخلاط فاسده و لیکن بلغمیت و سوداویت احتراقی بر آن غالب بود و این خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر و غالب تر یابد آنرا عفن سازد
و بجنس خود مستحیل گرداند و گاهی فساد ماده بجائی رسد که ریش او آن عضو را بخورد و تباه کند و بسیار باشد که بثرات آن با اعراض پدید آید و بثرات برطرف شود و درد و ورم و بدی
هضم باقی باشد تا مدت بحران تام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر شود و کسیکه اندرین مرض تخلیطات کند و در علاج تقصیری نماید تا دو و سه و چهار سال و بیشتر اندرین مرض بماند
و لیکن بیدانه و یا کم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تام مذکور در نگذرد و بعلاج صحت یابد و بعضی را که اخلاط بد بسیار در بدن باشد و بثره بسیار پدید آید و بعلاج
نیک نیابد زود هلاک گردد علاج چون مادهٔ این مرض خبیث متعلق باعماق بدن ست لهذا معالجهٔ آن با دویه سمیه نفاذه کرده میشود و با آنکه در آن خطر ست بسبب احداث
آنها ضرر بان مفاصل و فساد بدن و ترک آنها اولی ست مگر بسبب اضطرار بحالت قوت مریض و بعد تنقیه و تقویت اعضای رئیسه که در آن هنگام آنها را اکثر ادویه هندیه
با ماده بشرط توافق مزاج بسرعت نفع می بخشد و بعض تراکیب ادویه هندیه مثل سیکیو رو غیر آن را خصوصیت عجیب با این مرض ست و اگرچه در ظاهر غیر موافق بود لیکن
بتجربه بعین آنرا استعمال میکنند و ادویه یونانیه بدیر نفع میکنند لیکن آن سالم از ضررست اما کثرت تبرید درین مرض نقصان کلی دارد که درد مفاصل می آرد و بالجمله
اگر مریض محروری مزاج و یا نازک طبع و ضعیف باشد علاج با دویه یونانی کنند مثلاً عناب شاهتره سرپهوکه چرایته هلیله سیاه نیکوفته صندل سرخ برگ حنای خشک مانند آن
شب در آب گرم تر نمایند و صبح آب زلال آن گرفته شهد سفید در آن حل کرده بنوشند و بعد از چند روز فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و در صورت حدت ماده بعد از نضج تنقیه
صفرائی سوداوی مانند مالیخولیای صفراوی نمایند و ماء الجبن و شیر بز بکار برند و آب شاهترهٔ سبز مروق دادن نیز بسیار فائده میکنند و استعمال عرق گل نیلوفر و
شربت یا رسایت عشبه و معاجین مناسبه نیز معمول ست و در حالت عدم حدت ماده بعد نضج تنقیه آن بدستور مالیخولیای بلغمی و سوداوی کنند و بعد از آن عرقیات مصفی خون
و معاجین عشبه و چوب چینی استعمال نمایند ○ و اگر مریض غیر محروری مزاج و قوی باشد اگر غلبهٔ خون بینند اولاً فصد کنند و الا مسهلات هندیه مثل حبوب حب السلاطین

وغیره وسفوف حب النیل وسفوف مسهل سیاه وجز آن تنقیه نمایند وبعد از آن حب توتیا و یا مرداسنگ یا رسکپور و یا بلادر وغیر آن حسب ضرورت بکار برند و بدانند که چوب چینی وعشبه درین مرض فائدهٔ بلیغ می نماید خصوص بعد تنقیه وطریق استعمال چوب چینی در بحث جذام مسطور گردد وطریق خوردن عشبه درینجا مرقوم میشود طریق خوردن عشبه بدانکه عشبه بیخ یاسمین صحرائیست وچون از طرف مغرب می آرند یا آنکه اولاً اهل مغرب را اطلاع بر منافع آن حاصل شده بعد از آن در سائر بلاد اشتهار یافته عشبهٔ مغربی نامند ومزاج آن گرم در اوسط درجهٔ دوم ودر آخر آن یابس ست وبعضی گرم وخشک در سوم نوشته اند وبهترین آنست که باریک باشد هم رنگ وچون بشکنند از آن غبار ظاهر گردد ومغز او سفید بود ومنفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی ست مگر در امراض وامزجهٔ حارهٔ سوداویه که چوب چینی مفید این دوا اضر ست ودر بعضی امزجه وامراض بارد بلغمی وسوداوی فوائد این زیاده از چوب چینی ست مثل اوجاع مفاصل والنقرس ودرد اعضا وضعف معده ونوشته اند که برای بواسیر بغایت مفید ست ودر فالج واسترخا ولقوه ورعشه که چوب چینی مضر ست این دوا فائده میکند ودر اثنای زخم آتشک توان داد ودستور فصد وتنقیه قبل از استعمال آن وطریق طبخ وشرب واختیار اغذیه واشربه دران واحتیاط از اعراض نفسانی وحرکات متعبه وحمام وجز آن بدستور چوب چینی بود حاصل آنکه در عشبه همه چیز واجب وغیر واجب مثل چوب چینی ست مگر در عشبه خوردن نمک جائز داشته اند ودر مرض مزمن بخار از دیگ آن گرفتن تمام بدن یا بعضو مؤوف بدستور نافع دانند وبعد از فراغ تا چهل روز پرهیز برین دوا نیز واجب ست ومدت دادن این دوازده روز یا پانزده یا بست یا چهل روز مفوض برای طبیب ست وهرگاه آب عشبه از برای شرب فائق کنند وعشبه قلیل باشد ثفل آنرا جوشانیده بکار برند ودر شرب آن نیز شرط ست که سرد نه نوشند واگر در گلاب ممزوج کرده بنوشند نیز رواست وهرگاه این دوا بطریق سفوف ومعجون استعمال نمایند باید که در سفوفات ومعاجین چوب چینی عوض چوب چینی بوزن آن عشبه را گرفته با همه ادویه ترکیب نمایند وبدان نهج میل فرمایند وحکیم ارزانی مرحوم نوشته که بعضی اوقات هر روز یکنیم مثقال عشبه کوفته بیخته با همچند آن نبات سوده تا بست روز یا بیشتر یا کمتر بحسب حاجت وضرورت با گلاب داده شد واز ترشیها ولبنیات ونواکه تر وآب سرد در اثنای خوردن وبعد فراغ تا دوازده روز پرهیز نموده اثر تمام بخشیده وگاهی عشبه را با نصف او نبات کوفته بیخته در سه روز اول هر روز یکنیم مثقال در امزجهٔ ضعیفه ودو مثقال در متوسطه ودو نیم مثقال در قویه وسه روز دیگر دو نیم مثقال تا سه مثقال یا سه نیم مثقال وسه روز دیگر سه مثقال تا سه نیم مثقال تا چهار مثقال با گلاب تا نه روز داده آمد با پرهیز ونفع تمام نموده ذکر بعض تراکیب از منضجات که برای آتشک با تپ وغیره عوارض اگر با تپ باشد شاهتره چرائته هر یک شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد یکنیم توله داخل کرده دهند وگاهی عناب وبهایه صندل سرخ تخم کاسنی نبات عوض اصل السوس شهد کرده میشود وگاهی درین آلو بخارا نیز افزوده میشود وگاهی شاهتره وبهایه صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه وگاهی عناب گل بنفشه گل سرخ عرق شاهتره بجای صندل در جوشانده وشیرهٔ مغز تخم کدو وشربت بنفشه بجای خیارین وشربت نیلوفر کرده میشود وگاهی کاسنی کوفته افزوده میشود وهرگاه اخراج مواد نیز منظور باشد چرائته شاهتره صندل سرخ گل نیلوفر کاسنی کوفته هر یک شش ماشه بیخ اذخر این نه ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند ایضاً اگر از مادهٔ آتشک در ایام ربیع گرانی گوش وطنین وعسر حرکت وضیق تنفس عارض شود شاهتره پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه اسطوخودوس چرائته هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری دو توله حل کرده دهند بعد تعدیل از نضج ماده این مسهل دهند شاهتره گل سرخ عنب الثعلب پوست هلیله زرد هلیله سیاه گل خطمی گل نیلوفر گاوزبان اسطوخودوس هر یک شش ماشه بیخ خطمی سنای مکی هر یک نه ماشه جوشانیده گلقند سه توله ترنجبین چهار توله فلوس خیار شنبر شش توله روغن بادام شش ماشه ودو پهر نخوداب وشب شله بلا لحم وبجای آب عرق شاهتره دهند روز دوم الطریفل کشنیزی یک توله عرق شاهتره وغیره یا بوسیر شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه نبات دو توله بعد تنقیه معجون عشبه همراه عرق شاهتره دهند غذا ابلا وقلیه واز لبنیات وحموضات وبقولات اجتناب نمایند ودر اثنای استعمال معجون عشبه گاهی مویز منقی ده دانه گاوزبان شش ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله شیرهٔ خیارین شش ماشه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده وگاهی هلیلهٔ مربی یکعدد خورده بالائش گل سرخ شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه بعرق شاهتره جوشانیده تخم شربتی نبات وگاهی اسطوخودوس گاوزبان گل سرخ کاسنی کوفته جوشانیده گلقند هر روز که انحراف طبیعت شود تعدیل آن نمایند برعایت تفریح ایضاً اگر بعد مسهلات بثورات نمود وفصل گرما باشد پوست هلیله زرد شاهتره قصب الذریره تخم کاسنی کوفته عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک شش ماشه هلیله سیاه بیخ حنظل هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده دهند ایضاً برای بثورات در عضو مخصوص شاهتره چرائته پوست هلیله زرد صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند وصندل سفید برگ حنا

مرداسنگ هر یک یک ماشه بروغن حنا ضماد فرمایند **ایضاً** اگر دهن آمده باشد و درد اعصاب بود هلیله سیاه چهار ماشه دمنایه شاهتره چرایته تخم کاسنی صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد خالص دو توله زنند و کمیله سیرگ حنا هر یک چهار ماشه نیلهٔ تهوتهه سوخته یک ماشه سفیدهٔ کاشغری مرداسنگ هر یک دو ماشه بروغن گل ضماد کنند **ایضاً** اگر بثور برآیند بقدر عدس بر تمام بدن در فصل گرما باشد عناب پنج دانه شاهتره دمنایه کشنیز خشک هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله مالیده دهند روز دوم صندل سرخ تخم کاسنی گل هر یک چهار ماشه روز سوم هلیله سیاه افتیمون هر یک شش ماشه افزایند بعده یازده روز برای تنقیه بیخ حنظل نه ماشه داخل کنند **ایضاً** شاهتره دمنایه صندل سرخ هلیله سیاه هر یک شش ماشه عناب پنج عدد جوشانیده شهد داخل کرده روز دوم چرایته شش ماشه روز سوم گل سرخ گلو هر یک شش ماشه افزایند بعده ده روز بیخ حنظل نه ماشه اضافه کنند **ایضاً** عناب پنج دانه شاهتره دمنایه چرایته هلیله سیاه کشنیز خشک جوانسه هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده روز دوم گل نیلوفر تخم کاسنی گل خطمی هر یک شش ماشه افزایند بعد هشت روز بیخ حنظل شش ماشه برای تنقیه داخل کنند **ایضاً** اگر از سیکور وغیره دهن آمده باشد پوست بیخ جهربیری چهال کچنال پوست کونار چهال سرس جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه عرق شاهتره و مکوه و کاسنی ده توله شربت بزوری دو توله بنوشند **ایضاً** برگ چنبیلی کونار مازو هر یک چهار ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و چون لعاب دهن موقوف شود شاهتره چرایته هر یک شش ماشه صندل سرخ پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند **ایضاً** اگر ابتخاله دهن و درد گلو و سرفه از نوازل باشد اصل السوس عناب گل نیلوفر بهدانه اسطوخودوس کشنیز خشک جوشانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند روز دوم شیرهٔ کاهو افزایند چون ساحبت حرارت داشته باشند لعاب بهدانه شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر عرق شاهتره خاکشی برای تسکین دهند

ذکر بعض ادویه مرکبه یونانیه که در مرض آتشک معمول است دوائیکه جهت آتشک مجرب مکرر بعمل آمده بادیان دو درم شاهتره سه درم تخم کاسنی سه درم گلقند دو توله سه روز این منضج بنوشند بعده بگیرند حب النیل بقدر نه ماشه تا یک توله کوفته بیخته شکر تری همچند آن آمیخته بقدر شش ماشه باگلاب نیم گرم یا آب گرم بخورند بعد اسهال غذا کهچری ملایم بخورانند روز دیگر تبرید از آب بغول و شربت دهند یک روز در میان بدستور سه مسهل بدهند و اگر قوت ضعیف باشد دو مسهل دهند و اگر خواهند عوض این مسهل سفوف حب النیل بخورانند و بعد انقضای سه روز از مسهل بگیرند افیون یک دام شنگرف نیم دام هر دو را آب سائیده ده قرص سازند و یکی را دور نموده نه قرص که باقی ماند یک قرص صبح در قلیان گلی که دران آب هم باشد با آتش چوب کنار بطور تنباکو بکشند و یک قرص بوقت دوپهر بکشند و یک قرص شام همچنان سه روز بعمل آرند غذا نخود بریان یا نان نخودی نمک بی روغن تا سه روز پس روز چهارم کهچری ملایم دهند اگر دهن جوش کند از چهال کچنال مضمضه کنند **سفوف حب النیل** که بعد نضج و تنقیه دهند حب النیل هشتاد دانه بروغن بادام چرب نمایند و با یک دانگ زنجبیل و دو دانگ ریوند چینی و نیم درم گل سرخ کوفته بیخته با آب نیم گرم یا گلاب گرم بدهند **سفوف عشبه** که برای آتشک و جمیع قروح خبیثه موثر است عشبهٔ مغربی چهار توله پوست هلیله زرد صندل سرخ سنای مکی هر واحد یک توله کوفته بیخته سفوف سازند و از هفت ماشه تا نه ماشه با آب نیم گرم یا عرقهای مناسب بعمل آرند و بعضی درین سفوف تخم گل عباسی و سریهوکه و بابچی و گل سرخ هر یک نیم توله نیز می افزایند و معمول حکیم ارشد است که عشبه دو جزو سنای مکی یک جزو شکر برابر سفوف کرده یکتوله با آب نیم گرم بخورند غذا دو پیازه کم نمک خورند و سفوف چوب گز که در بحث جرب بیاید نیز بتدریج تنقیه مواد این مرض میکنند و همواره معمول است **نوع دیگر** که با آتشک و دیگر امراض سوداویه جلدیه بعد تنقیه برای استیصال مادهٔ فاسده معمول است عشبهٔ مغربی ده مثقال ریوند خطائی دو و نیم مثقال حلایا انگریزی یک مثقال با و بالا برگ سنا پنج مثقال پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ کابلی گل سرخ هر یک یک مثقال با و بالا برگ شاهتره یک مثقال کوفته بیخته نبات سفید نصف وزن ادویه آمیخته سفوف سازند و هر روز بقدر یک توله همراه عرق شاهتره خورده باشند و اگر شکایت درد مفاصل هم باشد سورنجان شیرین بوزیدان بقدر دو مثقال افزایند و اگر در مزاج مریض رطوبت غالب باشد اسطوخودوس دو مثقال هم اضافه نمایند **شربت عشبه** که قالع مواد سوداوی و نافع آتشک است عشبهٔ مغربی سه توله چوب چینی سه درم عناب پانزده دانه برادهٔ صندل سفید و صندل سرخ جوانسه چرایته هر یک دو درم برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب بجیسار هر یک دو و نیم درم شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف کرده نبات یک رطل و ربع داخل کرده بقوام شربت آرند **نوع دیگر** که برای تصفیهٔ خون و دفع مواد آتشک معمول و در دیگر اقسام بثور و قروح و آکلهٔ حلق را بی‌عدیل عشبهٔ مغربی هشت درم آلوبخارا عناب هر واحد دوازده دانه شاهتره و بنفشه جو مقشر هر یک دوازده درم برادهٔ چوب شیشم چهار درم همه را در دو رطل آب بجوشانند هرگاه نصف باند صاف نموده با یک رطل شربت بنفشه و یا قند سفید بقوام آرند و دوازده درم صبح و همین قدر شام

با عرق شاهتره و بید مشک و گلاب نیم گرم تا بیست روز بخورانند و غذا آش جو و بجای آب عرق چوب گز یا دیگر عرق مناسب بدهند و اگر قوی تر خواهند وزن عشبه بیست درم
نمایند دیگر نسخهٔ ذکاء الله خان وزن عشبه چهار درم و جو مقشر بیست درم و شاهتره و بنفشه هر یک دو درم ست رچوب چینی چهار درم مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه هر یک
دو درم عوض چوب شیشم داخل شربت یاوساسا که بزبان اهل فرنگ شیشم را گویند جهت اصلاح قروح خبیثه و آتشک و جرب و قوبا و غیره امراض سوداوی
مجرب است و این نسخه قوی تر و انفع از نسخهٔ متعارف است براده چوب شیشم پاو سیر براده چوب چینی نیم پاو در آب گرم سه آثار یک شب روز تر دارند بعده جوش داده تا [illegible]
صاف نموده عناب بیست و پنج عدد صندل سرخ صندل سفید هر یک سه توله شاهتره پوست هلیله زرد افتیمون بسفایج گل نیلوفر هر یک دو توله گل سرخ گل بنفشه هر یک
سه توله در آن یک شبانه روز تر داشته بعده جوشانیده صاف کرده نبات سفید یک نیم آثار داخل کرده بقوام شربت آرند پس نصف آن جدا کرده دارند و در نصف باقی
سنای مکی ده توله سورنجان شیرین ده نیم توله باریک سوده آمیخته نگاه دارند و طریق نوشیدن این هر دو قسم شربت آنست که براده شیشم بقدر نیم دام یا یک توله
در یک نیم پاو آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده شربت غیر مسهل آن بقدر شش توله داخل کرده بخورانند وقت صبح و همین طور وقت شام و بعد پنج شش روز
شربت مسهل آن بقدر ده توله همراه جوشاندهٔ مذکور وقت صبح میداده باشند استعمال آن تا دو هفته بایست و یک یک روز یا چهل روز مفوض برای طبیب است غذا در
حین استعمال این قلیه و نان و پلاو و شیر و از حموضات و بقولات و لبنیات پرهیز نمایند و در روز استعمال شربت مسهل از زنان هم اجتناب اولی است **شربت چوب چینی**
مسهل مواد آتشک چوب چینی گل سرخ بسفایج سنای مکی صندل سرخ صندل سفید بادیان هر یک چهار درم نبات پاو آثار بدستور مقرر شربت مرتب سازند و هر روز
دو توله بخورند تا غذا دال خشکه و کهچری **نوع دیگر** قالع مواد سوداوی و قامع مادهٔ محترقه و نافع آتشک چوب چینی دو توله عشبهٔ مغربی سه توله برگ شاهتره بادرنجبویه
براده چوب شیشم گل منڈی برگ گاوزبان تخم شاهتره افتیمون در پارچه بسته تخم کاسنی براده صندل سرخ هر واحد نه ماشه شب در آب چهار رطل خیسانند صبح بجوشانند
که یک نیم رطل باقی ماند صاف نموده بقند سفید یک نیم رطل بقوام شربت آرند شربتی سه توله **عرق گل نیب** که دافع فساد خون و نافع بثور سوداوی و آتشک و بثرے و جذام
مجرب است براده صندلین عنب الثعلب نیلوفر گل خیرو هر یک پاو آثار گل سرخ بنفشه گاوزبان هلیله سیاه نیم کوفته هر یک نیم پاو و خس هندی نیم پاو و چهار دام
تخم کاسنی یک نیم پاو و اسطوخودوس گل گاوزبان گل معصفر هر یک چهار دام الایچی خرد نیم کوفته دو دام شاهتره سرپهوکه هر یک نیم آثار گل کیوڑه از ده تا چهار عدد عناب
سپستان هر یک پنجاه دانه مویز منقی دو صد عدد کشمش سبز سه صد عدد گل نیب از یک آثار تا دو آثار نبات پنج آثار همه را در آب هشت پاس تر کنند بعده هفت آثار عرق
کشند خوراک روز اول چهار توله تا سه روز بعده پنج توله تا سه روز بعده هشت توله تا هفت روز بعده نیم پاو مدام بخورند و اگر خواهند درین عرق چای خطائی جوش داده بطریق
نموده خورند **عرق شاهتره مرکب** نافع آتشک و اوجاع مفاصل و ریح و درد تمام بدن و رافع مواد امراض سوداوی مثل آتشک و خارش و قوبا و کلف و چهایین و
استعمال این بعد تنقیه در امراض مذکوره همراه معجون عشبه یا چوب چینی یا اطریفل شاهتره معمول است شاهتره پوست هلیله زرد پوست بیخ نیب که زیر گل باشد امربیل
درخت نکوه سرپهوکه هر واحد یک آثار چرائته نیم آثار بیخ یاسمین گاوزبان گل سرخ صندل سفید و سرخ هر واحد پاو آثار بدستور معروف عرق کشند و شش توله تا [illegible] دو توله
بخورند برای اشتها تا یک چله **عرق چوب چینی** نافع شخصے که عادی شراب بود و آتشک آورده باشد و مفرح و مسکر است براده چوب چینی گل سرخ براده چوب شیشم
سرپهوکه شاهتره هر یک نیم رطل خار خسک یک رطل پوست هلیله کابلی گل منڈی هر یک یک نیم رطل پوست مغیلان شش رطل قند سیاه بیست آثار عناب صد عدد همه را
در خم اندازند و وقتیکه لاهن تیار شود عرق سه بار کشند و در وقت دو آتشه کردن گل سرخ نیم من براده صندل سفید و سرخ هر واحد شش توله خس هندی ده توله عرق نیلوفر
عرق گاوزبان عرق کیوڑه هر واحد یک مینا آمیخته عرق کشند **منضج و مسهل** که در مرض آتشک معمول است بعد فصد باسلیق یا هفت اندام و اخراج خون وافر بحسب طاقت
عناب آلو بخارا هر واحد پنج دانه سپستان یازده دانه تخم کاسنی تخم خیارین گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی برگ بادرنجبویه منڈی برم ڈنڈی برگ شاهتره چرائته سرپهوکه بیخ کاسنی
بیخ بادیان تخم خربزه بسفایج افتیمون در پارچه بسته هر یک شش ماشه گل گاوزبان برگ گاوزبان هر یک چهار ماشه مویز منقی یک توله شب در عرق کاسنی عرق شاهتره
عرق منڈی هر یک هفت توله تر داشته صباح مالیده صاف کرده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند تا پانزده روز اما اگر حرارت مفرط باشد آلو بخارا گل نیلوفر تخم کاسنی
خیارین [illegible] کنند و همچنان افزودن بعض ادویه بحسب مزاج مریض محول بر فکر معالج است بعد ازان تمر هندی پنج توله گل سرخ مغز خسک ادانه حب النیل رشته خطمی

بیخ حنظل هر یک شش ماشه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله شیرخشت دو توله در منضج افزوده و آلو بخارا هفت عدد مویز منقی دو توله و عوض عرق کاسنی
عرق گاوزبان نموده بوزن عرقیات هر یک سی توله گرفته بدستور شب تر داشته صباح مالیده صاف ساخته شیره مغز بادام شیرین هفت عدد بالا ریخته بنوشند واگر
معده عاصی باشد و بامنضج اول اجابت بخوبی نشود و اخراج مواد نگردد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افسنتین رومی اضافه کنند واگر اسهال زیاده شود
بعض ادویه مسهله کم نمایند و روز دیگر این تبرید دهند هلیله مربی یک عدد شسته خشک کرده دو ورق نقره یکعدد گرفته اول بخورند بالایش شیره عناب چهار دانه
شیره تخم کاسنی پنج ماشه در عرق مندی عرق شاهتره هر واحد ده توله بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده تخم ریحان پنج ماشه یا اسپغول مسلم شش ماشه پاشیده بنوشند
واگر هنگام اجابت پیچ و درد شده باشد لعاب بهیدانه خطمی پنج ماشه باید افزود و بعد الفراغ از حب مسهل باز دو منضج بدستور سابق نوشیده دو مسهل حب لاجورد باید داد باین طور
که حب لاجورد یکتوله همراه عرق مندی عرق شاهتره نیم نیم پاو ترنجبین دو توله پاسی از شب مانده بخورند و بخوابند و صبحدم برخاسته مسهل از عناب شاهتره مندی
تخم کاسنی چرائته گل سرخ بیخ کاسنی مویز منقی بسفایج افتیمون سنای مکی مغز خسک دانه حب النیل هلیله سیاه پوست هلیله زرد خیارشنبر ترنجبین شیرخشت گلقند
عرق مندی عرق شاهتره شیره مغز بادام بدستور معمول مسهل بنوشند این طریق بعض متأخرین است و متقدمین در بدرقه صبح با حبوب خیارشنبر شامل میکنند این امر برای تقلیب
روز دیگر تبرید بدستور داده فردای آن مسهل حبوب بدستور دهند و بعد از چهار مسهل یعنی دو از خیارشنبر و دو از حب لاجورد تا هفت روز مثل تبرید سابقه تبرید نوشانند بعد
پانزده روز مطبوخ که در ان پوست بیخ چوب چینی است و در ادویه منضج مذکور گردد تا هفت روز بنوشانند واگر مرض زائل نشود یک هفته مهلت داده حب بلادر هفت روز
نهایت چهارده روز بخورانند واگر از حب مذکور دهن بجوشد حب را ترک نموده دلیه گندم همراه خضرات خورانیده شود و غرغره که در ان معمول است بعمل آرند واگر ورم ماده
شود و شکل خناق پیدا گردد رگ قیفال زنند و زلو چسپانند و تدبیری حسب قوانین طبی باید کرد و هرگاه از این نجات یابد بدوا تری از قلاع و ورم لثه و وجع دندان
و جریان رطوبت باقی ماند آنگاه ذرورات و سنونات و مضمضها بکار برند و سوای آن هر علتی که از اکل ادویه آتشک مانند تپ زحیر مرض سحج و غیره حادث شود بعلاجش باید پرداخت
صفت حب لاجورد که بهر تنقیه درین مرض معمول است ایارج فیقرا ایارج لوغاذیا غاریقون حب النیل انگریزی شحم حنظل هر یک یک مثقال تربد موصوف دو درم پوست هلیله کابلی
یکدرم حجر لاجورد حجر ارمنی هر یک نیم مثقال زنجبیل نمک لاهوری رب السوس هر واحد یکماشه کوفته بیخته کتیرا مقل ازرق یکماشه در عرق بادیان حل کرده دران حبها بقدر
مونگ بندند قدر شربت یکتوله همراه مسهل مذکور مطبوخ که برای دفع آتشک مجرب نوشته بیخ حنظل دو توله سنای مکی شاهتره هر واحد یکتوله گل سرخ نیم توله همراه دو نیم پاو
آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بنوشند همین قسم تا سه روز واگر در سه روز تفاوت نشود سه روز دیگر بخورند غذا دو پهر آب نخود شام دال خشکه و در نسخه دیگر
پوست هلیله زرد هلیله سیاه آمله صندل سرخ خارشتر عوض شاهتره و سنا و گل سرخ است و وزن هر یک یکتوله معجون عشبه تالیف حکیم شریف خان جهت
آتشک و اخراج مواد سوداوی و بلغمی و وجع مفاصل معمول است پوست هلیله زرد چهار درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه شاهتره بسفایج فستقی تربد سفید
مجوف خراشیده افتیمون از هر واحد پنج درم آمله سه درم برگ سنای مکی ده درم عشبه مغربی پنج توله با شهد سفید سه وزن ادویه بدستور معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یک توله
وگاهی عوض عشبه چوب چینی یا و آثار درین ترکیب نموده شد و برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد نوع دیگر نافع است قروح خبیثه آتشک ناصور و آکله و خارش و دفع
اوجاع مفاصل و مقوی اعضای تناسل مجرب است بادیان صندل سفید هر یک دو دام بسفایج فستقی سنای مکی هر یک شش دام عشبه مغربی دوازده دام شهد خالص
بست و چهار دام قند سفید یک آثار ادویه را بعد کوفتن و بیختن وزن کرده بگیرند و معجون سازند قدر خوراک یکدام صبح و یکدام شام با آب مطبوخ عشبه که یکدام عشبه را
با هفت آثار آب خالص جوش دهند هرگاه ثلث بماند صاف نموده قدری از ان بشهد خورند و باقی بجای آب خوردن این آب استعمال سازند و آب دیگر نخورند واگر
با عشبه یکدام چوب گز جوش دهند بهتر و قوی تر بود و در نسخه دیگر وزن عشبه و سنا هر یک هفت دام و بسفایج چهار دام و عسل و قند سفید سه چند ادویه است و قید
استعمال آن آب عشبه نیست غذا گوشت بز یا دراج یا مرغ با نان خمیر نوع دیگر که برای آتشک و مواد سوخته و استسقا و قبض و نفخ و تصفیه خون و رنگ بشره مجرب
عشبه مغربی ربع رطل برگ سنای مکی بادیان هر یک دوازده درم بسفایج فستقی شاهتره ده درم صندل سرخ چهار درم قند سفید ربع رطل عسل نیم رطل بقوام آرند
و در بعض نسخه وزن بادیان و صندل سرخ هر یک شش درم و بسفایج دوازده درم و قند و عسل هر یک نیم پاو است و تربد سفید شش درم زیاده کرده خوراک یکتوله

تا یکنیم توله روز [illegible] نوشته که این معجون تنقیه مواد آتشک از بدن بالکل نماید و نطفه تولید و تناسل را احسان کند و خارش و جرب و جذام و کلف را در رساند و درد مفاصل و خشکی دماغ
و جمیع امراض سوداوی را نافع نوع دیگر مخترع حکیم میر علیخان برای استیصال ماده آتشک و قروح خبیثه و بثور سوداوی و نواصیر و تصفیه خون معمول است عشبه مغربی
هفت و نیم توله چوب چینی شش توله بسفایج برگ سنای مکی هر یک سه توله بادیان برادهٔ چوب شیشم برادهٔ آبنوس چرائته هلیله سیاه هر یک یکنیم توله گل سرخ برگ شاهتره برگ [illegible]
برگ حنا عنب الثعلب هر یک یک توله گلو بسیون گل بابونه گاوزبان گل گاوزبان هر یک یک ماشه خوبانی دوازده عدد شهد خالص نیم وزن همه ادویه بدستور معجون سازند خوراک [illegible]
در هفته [illegible] از یکتوله تا دو نیم توله بخورند غذا قورمه و نان روغنی بی نمک یا کم نمک نوع دیگر معمول حکیم ذکاء الله خان نافع آتشک مقوی قلب مفید علل اعضای تناسل
و اوجاع مفاصل که بسبب آتشک باشد مشک خالص ورق طلا هر یک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یکدرم سورنجان بوزیدان هر یک یکنیم مثقال عنبر اشهب دو درم
کهربای شمعی ابریشم مقرض گل سرخ تخم خشخاش بسفایج مروارید ناسفته بادرنجبویه هر یک یک مثقال مغز تخم خربزه تعلب مصری هر واحد دو مثقال پوست هلیله کابلی
کشنیز مقشر مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز هر واحد سه مثقال عشبهٔ مغربی بست توله اول عشبه را ریزه ریزه کرده شب در عرق گاوزبان و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب
هر واحد یک آثار گلاب نیم آثار تر کرده بجوشانند تا نصف باند بمالیده صاف کرده قند سفید نیم آثار عسل نیم پاو داخل کرده بقوام آرند و ادویه سوده آمیخته معجون
سازند دو مثقال تا دو نیم مثقال بخورند و گاهی کافور یکنیم مثقال درین نسخه افزوده می شود و بعد دفع مرض آتشک که گرمی و نقاهت باقی باشد فائده عجیب دارد
معجون چوب چینی که مسهل اخلاط محترقه و مصلح خون فاسد و مجرب است بادیان یکدام صندل سفید گلو تازه افتیمون هر واحد یکدرم پوست هلیله زرد
هلیله سیاه پوست هلیله کابلی شاهتره پوست بلیله چرائته تربد سفید هر یک دو درم سنای مکی چهار دام عشبه مغربی دوازده درم چوب چینی نیم پاو قند سفید یکسیر
عسل پاو سیر بدستور مقرر معجون سازند نوع دیگر بجهت باد فرنگ و تقویت باه مستعمل حکیم بقا خان چوب چینی بهمه صفت موصوف نیم پاو سنای مکی هفت توله
بسفایج فستقی صندل سفید و سرخ هر یک سه توله بادیان دو توله شهد خالص نبات سفید گلاب هر یک نیم آثار اول همه ادویه جدا جدا کوفته بیخته نگاه دارند و نبات
و عسل را بقوام آورده ادویه اندک اندک دران انداخته حل کنند و در ظرف چینی بردارند صبح چهار توله و وقت شام دو توله بخورند و در نسخهٔ دیگر وزن بسفایج چهار توله و عسل
سی توله است غذا زیربریانی و پلاو و روغن گوشت حلوان نوع دیگر دافع مواد آتشک و فساد خون چوب چینی چهل مثقال مغز تخم کدو شیرین تخم خشخاش سفید هر یک چهار درم
گل سرخ هلیله سیاه آمله پوست بلیله شاهتره صندل سفید کاکنج مغز تخم خیارین کشنیز خشک تخم کاهو هر یک سه درم طباشیر چوب گز هر یک پنج درم ریوند خطائی یکدرم عسل
سه چند ادویه شربت حب ال نوع دیگر دافع مواد آتشک مستعمل بعد تنقیه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل عصفر صندل سرخ تخم کاهو
چرائته بسفایج گل سرخ تخم کاسنی گل گاوزبان شاهتره مغز تخم کدو شیرین مغز بادام کشنیز مقشر هر یک چهار درم تخم خشخاش سه درم گاوزبان [illegible] درم چوب چینی نیم پاو قند
سه چند همه [illegible] مرهم سفیداج جهت آتشک و سوزش آن و دیگر جراحات و تسکین درد و اماند قال الحبیب الاثر ست سفیداج کاشغری شسته مرداسنگ هر یک پنج درم کتیرا ماشه
زنگار یک ماشه رسوت یکدرم کافور دو ماشه موم سفید پنجدرم روغن گل بست درم لعاب بهدانه دو ماشه سفیدی تخم مرغ یک عدد اول روغن و موم را گداخته فرود آورده
ادویه سوده آمیزند پس لعاب بهدانه و سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده بکار برند مرهم فرنگ برای جراحات آبلهٔ فرنگ و هر زخم تیر و تفنگ وغیره و قروح منقول از بیاض
استاد مرحوم کافور سنگ جراحت هر یک دو ماشه مرداسنگ یک ماشه توتیای کرمانی یکتوله کته سفید چهار ده ماشه رال یکتوله موم سفید یکدرم روغن گاو پانزده درم ادویه
سائیده از پارچه گذرانیده روغن و موم گداخته ادویه دران حل کرده از هفت آب بشویند و در ظرف چینی نگاه دارند و بر پنبه کهنه گذاشته بر زخم نهند مرهم رال [illegible] حکیم
علویخان که بجهت قرحهٔ قضیب بی نظیر و مجرب است رال سفید آب قلعی دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی اسرنج توتیای هندی گلنار فارسی نوفل سوخته هر یک یک جزو موم دو جزو
روغن گاو پانزده وزن موم اول توتیای هندی را در ظرف سفالی آب ناشیده بریان کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته موم بروغن گداخته سائر ادویه را مخلوط سازند و پارچه
کتان آلوده بر زخم گذارند و هر روز یکبار زخم را بآب برگ نیم یا آب چوب چینی بشویند مرهم چوب چینی که جهت جراحات آتشک نافعتر از دیگر نسخهای آنست مرداسنگ
شنگرف هر یک دو مثقال کات هندی چوب چینی هر یک چهار مثقال موم سفید پنج مثقال مسکهٔ گاو بست مثقال بدستور معمول مرهم سازند و اگر نصف کات را سوخته داخل نمایند
بهتر خواهد بود ذکر بعض ادویه مفرده که در مرض آتشک مجرب و معمول است سنجر که جهت زخم آتشک و نواسیر [illegible] نافع و بعد [illegible] ابن خراسانی

تا نخواه هر یک یک تا نک شنگرف زنگار هر یک دو نیم ٹانک همه را کوفته بیخته سفوف سازند و از مجموع چهار ده پڑی بندند و جهت زخم بر کرسی نشسته خود را چادری
پوشیده یک پڑی ازین سفوف بر آتش اخگر نهاده دود آن بر زخم رسانند و اگر بواسیر نیز همراه باشد باید که چقری چوبی خود بکنند و دران اخگر پر کرده و ازین سفوف بالای اخگر اندازند و
مقعد بران چقری نهاده دود رسانند و اگر بسبب بیماری آتشک در کام سوراخ شده باشد باید که دود این سفوف بطریق تنباکو بکشند و بقول بعضی مجربین همچنین کشیدن دود برگ
پخته خشک گشته درخت انبه نیز دافع سوراخ کام می نماید ایضاً برای آتشک مجرب النفع رسکپور شنگرف هر واحد شش ماشه توتیای سبز سه ماشه موم سفید دو دام روغن گاو
چهار دام پارچه بافته ربع ذرع ململ برگ نیب روغن مذکور سوخته دور نمایند و صاف کرده موم اندازند هر گاه گداخته شود کرغان فرود آورده رسکپور انداخته حل کنند بعده
شنگرف سوده اندازند پس نیله تهوتهه بعده ازان از پارچه موم جامه کرده شش فتیله نموده از یک فتیله بانگشت چوب کنار بخور گیرند خود را از چادر پوشیده تا سه روز غذا برنج
و شیر حبوب حب السلاطین مخفی نماند که درین مرض اسهال باین حبوب نافعتر از مسهلات دیگر است اگر مریض ضعیف نباشد یا مزاج او بسیار حار نبود در استیصال ماده
این علت بهتر ازین مسهلی نیست و تراکیب آن بسیار است اما درینجا آنچه معمول بی غائله است حواله قلم میشود حبی که برای تنقیه درین مرض مجرب است فلفل سیاه مغز تخم
مغز جمال گوٹه مدبر زنجبیل هر واحد پنج ماشه بقدر نخود حب بندند و پنج شش حب همراه آب گرم فرو برند غذا وقت سه پهر کهچڑی با روغن بسیار خورند همچنین سه روز بفاصله
یک روز یا بلا فاصله استعمال کنند و در بیاض والد مرحوم و مجربات مرقوم است که اگر یک حب صبح و یک شام تا سه هفته بخورند هر روز ریگان دست می آرد و بهر قروح ولواحق
نافع بود ایضاً معمول شنگرف مدبر که آنرا در آب لیمو و شیر گاو و یک روز بسایند و خشک سازند سهاگه زنجبیل ارفلفل هر یک نیم دام چوب چینی جمال گوٹه مدبر در سرگین گاو
دو دام همه را بشیر گاو بسایند و بقدر نخود حب ساخته سه چهار عدد یا زیاده ببندند غذا حضرات برنج خورانند ایضاً زنجبیل فلفل گرد سیماب هر یک در پارچه بفشرند تا آنکه سیاهی
او دور شود و یا مغز کهیلوا کهرل کنند گوگرد مدبر که آنرا سوده در کفچه آهنی نهاده قدری روغن زرد انداخته بر آتش گذارند چون گداخته شود در شیر گاو اندازند سهاگه هر پنج دوا
برابر مغز جمال گوٹه مدبر برابر همه بشیر گاو سائیده مقدار دو حبه حب بندند خوراک دو سه حب باب گرم غذا شیر و برنج یا حضرات برنج ایضاً از بیاض والد مرحوم شنگرف یک دام
مغز حب السلاطین مدبر چهار دام در آب لیمو چهل و دو پاس کهرل کرده حبها سازند و بقدر چهار رتی در قند سیاه پیچیده بخورند و بفاصله سه روز این مسهل داده بعده حب توتیا بخورانند
ایضاً شنگرف مغز جمال گوٹه هر واحد یک ماشه مغز نارجیل کهنه یکتوله خرما یک عدد مغز بادام چهار عدد برگ تنبول هفت عدد خوب باریک سائیده حب بقدر کنار دشتی سازند خوراک یک حب غذا
کهچڑی با روغن بخورند ایضاً از حکیم محمد جعفر مغز حب السلاطین تربد سوخته شنگرف ساده سائیده در شیره برگ پان مقدار نخود حب بسته در سایه خشک کنند و بکار برند ایضاً
خرمای خسته دور کرده دو عدد مغز نارجیل تازه دو توله حب السلاطین مدبر مصفی پنج عدد همه را یکجا کرده خوب بکوبند و هفت حب نمایند یکی ازان پس سر اندازند و شش را کهچڑی خورده
صبح یک حب ازان با عرق بادیان یا آب بخورند غذا خشکه و شکر و روغن زرد آمیخته آخر روز و اگر حرارت محسوس شود و اسهال مفرط آید حضرات خورند و با غذا هم آمیزند و روز دیگر
تبرید لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول خطمی پنج ماشه نبات سفید دو توله اسپغول مسلم شش ماشه پاشیده بنوشند و آن روز غذا کهچڑی مونگ با روغن زرد و حضرات باشد همچنان
هر شش حب بفاصله یک روز یا دو روز بخورد ایضاً مغز جمال گوٹه نیله تهوتهه گگلی هر واحد یکماشه سائیده سه حب سازند و هر روز یک حب در پوست انبه اچار پیچیده بخورانند
سه چهار دست و یکدو بار قی خواهد شد و در سه روز استیصال ماده مرض شده احتیاج دوای دیگر نخواهد بود مجرب بلا تخلف است لیکن شرط آنست که دو فلوس برای خریدن
ادویه نگاهدارند هر قدر که از خرید آن باقی ماند بتاسه آن خریده برای فاتحه جناب سرور کائنات داده باطفال تقسیم نماید حبوب توتیا و مردارسنگ و زنگار بدانکه حبوب
این چیزها در اکثر بعد تنقیه مفید می افتد و جائیکه ماده قلیل باشد قبل از تنقیه نیز نفع بخشند و ازین حبوب اسهال نمیشود و نه دهن جوش میکنند لیکن بعضی را غثیان میشود پس
بعد خوردن حب دو سه لقمه نان بروغن مالیده خورند یا قدری بالائی شیر بالائش بخورند و آن حب توتیا همراه معمول است هلیله زنگی یکتوله طباشیر شش ماشه نیله تهوتهه
سه ماشه در آب لیموی کاغذی یا و آتار کهرل کنند هر گاه آب خشک شود مقدار کنار دشتی حب سازند یک صبح و یکی شام بخورند و از شیر برنج پرهیز نمایند نسخه دیگر
پوست هلیله زرد آمله کات سفید توتیای سبز هر واحد دو دام در آب لیموی کاغذی دوازده عدد سائیده بقدر نخود حب ساخته بخورند و از ترشی و بادی پرهیز کنند نوع دیگر
که قرحه حلق و بینی را نیز نافع است هلیله سیاه پنج دام نیله تهوتهه فلفل سیاه هر یک دو نیم دام کوفته با آب لیموی کاغذی یکصد و یک عدد کهرل نموده بقدر نخود حبها ساخته بخورند و در
نسخه دیگر وزن هلیله چهار دام و فلفل یکدام و توتیای سبز ربع دام است غذا دال مونگ **حب مردار سنگ** که در ازاله این مرض بی نظیر است مردار سنگ

کافور سیر واحد و دو مثقال قرنفل یک مثقال در آب برگ تنبول که با مصالح بود و بقدر نیم پاو باشد چهار پاس کهرل کرده حب بقدر نخود بندند و یکی صبح و یکی شام خورند و غذا فقیر برنج یا دال مونگ با نان روغن زرد بر قدر که خواهند خورند و بعد سه روز که آتشک رفع میشود اگر گرمی معلوم شود کاسنی و برگ گاو زبان و زیرهٔ سفید بقدر دو سه ماشه سائیده آمیخته دو سه روز خورند نوع دیگر معمول جناب والد ماجد غفر الله له که درین باب بیعدیل است اجواین خراسانی اجواین دیسی اجود جوانی هر یک یکتوله مرداسنگ سه ماشه تنها سیاه کهنه سه توله در آب درخت لسکهپه که شاخ او سرخ باشد بهشت حب بندند یکی بهید از آن و از هفت حب یکی صبح تا سه برنج پخته بی نمک بخورند و در شبانه خفتن بندند غذا برنج بی نمک و یا نان گندم بی نمک و یا با روغن بسیار بخورند و دیگر از همه اشیا پرهیز کنند و خوبی این حب آنست که از دهن آب بسیار بدون جوشش دهن خارج شود و مادهٔ مرض بالکل رفع گردد و سوراخ کام نیز مندمل شود و اکسیر الاثر است نوع دیگر مجرب از بیاض حضرت استادی رحمه الله تعالی هلیلهٔ زنگی سهاگه کشته پاره یا هر واحد یکتوله مرداسنگ شش ماشه نیله تهوتهه سه نیم ماشه همه را در آب لیموی کاغذی تا سه روز کهرل نمایند بعده حبوب بقدر کنار دشتی بسته یک حب صبح خورده باشند و یکی بعد ظهر غذا برنج یا خرما بی نمک و تا هفت روز بخورند بعد از آن تا سه روز دیگر این غذا بخورند اگر مزاج قوی باشد و زن مرداسنگ نیز یکتوله کنند حب زنگار که برای آتشک نافع است کشته دو توله زنگار جو تری هر یک سه ماشه افیون سیپاری کهنه هر یک دو ماشه کونپل بید انجیر جو گیاه دو توله ملائی شیر یا دوا آنکه همه را سائیده با ملائی در ظرف بهیل اندود کفچهٔ سه روز مسح کرده حب سازند اگر زخم یا داغ سیاه شود یا بر آن طلا سازند و یک حب بخورند حب سم الفار این حبوب نیز مثل حبوب سابق عمل میکنند و در دفع اصل را هم دفع می نماید لیکن در استعمال این شرط است که از ترشی و خصوصاً از دال مونگ بسیار پرهیز نمایند والا ضرر و وجع مفاصل شدت پیدا شود و بهترین نسخ آن اینست سم الفار پنج ماشه نیله تهوتهه ده ماشه کته سفید بست ماشه مغز تخم نیب چهل ماشه مرچ سیاه هشتاد ماشه در آب کتائی خرد کهرل کرده بقدر نخود حب بندند هر صبح یک حب در ملائی شیر یا در کهوه پیچیده بخورند و از ترشی و بادی نیز پرهیز کنند ایضاً برای زخم آتشک و اوجاع مفاصل سم الفار یکتوله کته سفید چهار توله در آب لیموی کاغذی و آب کتائی خرد و آب کتائی بزرگ که آنرا ستیانا سی گویند هر یک سه پاو کهرل نمایند و بقدر مونگ حب بندند و یک حب صبح و یکی شام در اچار انبه یا بالائی خیرات کاو یا فقط بلغ نمایند و پرهیز از شیر و دال مونگ ضرور است دیگر هر چه خواهند بخورند ایضاً مجرب برای آتشک مغز سمندر پهل سم الفار کته هر یک سهاگه هر چهار برابر کوفته بیخته با آب لیمو کهرل کرده حب بسته بقدر دانه مونگ روز اول یک حب صبح و دو حب آخر روز تا هفت روز بخورند و بعد از آن یک حب اضافه نمایند و دو حب صبح هم بخورند آخر روز برای دفع گرمی خشکه با ماست بخورند ایضاً که بجهت ریش نیز نافع است سم الفار یک ماشه کته سفید کافور چینیه دانهٔ الائچی سفید هر یک سه ماشه ادویه را در شیرهٔ برگ تنبول یک عدد حل کرده بقدر مونگ و موته حب بسته یک حب صبح و یک شام خورده بالایش شیره پان بخورند تا چهارده روز با بست و یک روز خورند غذا نان نخود بی نمک یا نان گندم با روغن گاو بخورند ایضاً مجرب بمرات سیماب مصطکی عاقر قرحا هر یک بست ماشه سم الفار یک ماشه لیموی کاغذی دو عدد اول سیماب و سم الفار را در آب لیمو کهرل کنند تا سیماب کشته شود بعده ادویهٔ دیگر کوفته بیخته با آن ضم نمایند و در آب لیمو باقی صلایه کرده بقدر مونگ حبوب سازند دو حب صبح با شوربای چرب گوشت بز و یک حب شام همراه شوربا بخورند تا سه روز یا زیاده غذا گوشت بز و نان و گویند که اگر کسی را از شدت این مرض سوی رنجش گیرد و دست و پا و کمر بیکار گردد یا در کام و قضیب سوراخ شود و از این حب بخورد و از ترشی پرهیز دارد از سر نو جوان گردد و درد با بالکل برطرف شود ایضاً که در افنای مادهٔ این مرض خیلی مفید سم الفار گل تهوتهیا یعنی کهریا مٹی دانهٔ هیل کات هندی کافور قیصوری هر واحد یکتوله گلاب خالص نیم آثار اول ادویه را جدا جدا صلایه کرده مخلوط سازند و قدری قدری گلاب انداخته کهرل نمایند تا همه گلاب جذب شود چهار برابر مونگ بسته خشک نمایند و هر روز یک حب تا سه توله گلاب تنها یا با شهد خالص یکتوله آمیخته نیم گرم کرده بنوشند و تا بست و یک روز استعمال نمایند و اگر یک حلیه بخورند دیگر فوائد مثل تقویت باه و زیادت اشتها و سرخی رنگ و دفع فتق آبی و ورم خصیه حاصل شود در غذا دال ثور و گوشت بز مسمن با نان گندم هر دو وقت خورند اگر استعمال این حبوب بضرورت قوی در مزاج حار کنند برای تبرید شیرهٔ تخم خرفه و کاسنی و خیره و عرق کیوره و شربت انار و عرق شاهتره دهند حبوب رسکپور و سیماب بلاد ریارانکه حبوب این اشیا جوشش دهن و اکثر پیدا میکنند و مادهٔ علت را بطریق آب دهن بر می آرد لیکن بتحمل تکلیف آن جز مزاج قوی نباشد در ضعفا استعمال نباید کرد و این حب رسکپور برای آتشک انفع و مجرب است رسکپور دانهٔ الائچی سفید قرنفل عاقر قرحا هر یک شش ماشه کوفته بیخته با آب سرشته حبها مقدار دانهٔ فلفل گرد بندند و یک حب با ملائی شیر پیچیده هر صبح بخورند نوع دیگر رسکپور مرچ سیاه هر یک سه نیم ماشه پنج اندرا این هفت ماشه قرنفل بست و یک عدد در آب برگ پان حب بقدر نخود بسته یکی صبح و یک شام

خورده باشند غذا نان بی نمک با روغن بسیار **نوع دیگر** برای باد فرنگ از بیاض استاد مرحوم رسکپور نیم دام قرنفل شانزده عدد فلفل گرد بست و یکعدد اول رسکپور را
در روغن گاو بریان نموده فلفل و قرنفل را علیحده سوده با آن آمیخته در بست برگ تنبول از ترتیب سحق نموده مقدار کنار دشتی حب بسته یک حب هر صبح بخورند غذا شیر برنج
اگر دهن بجوش شده پوست کچنال پنج دام پوست ببلیه زرد نیم دام در چهل دام آب بجوشانند تا ده دام بماند مضمضه نمایند تا سه روز متواتر صبح و شام و در نسخهٔ حکیم الممالک
که برای آتشک و سایر قروح خبیثه مجرب و بی مثل است وزن رسکپور یک مثقال و ربع و قرنفل بست و یکعدد و فلفل سیاه نیم مثقال برای مرض متوسط و در شدت است
و نوشته که در مرض خفیف ربع مثقال از رسکپور و بهمان نسبت یعنی خمس از قرنفل و فلفل کم نمایند و نرم سوده بآب خالص یا آب برگ تنبول هفت عدد حبوب سازند
روز اول یکعدد صبح و یکعدد عصر فرو برند و در باقی روزها صبح یک عدد فرو بردن کافی ست و اگر مرض کامن و قدیم و مستحکم شده باشد حب کور را با عشبهٔ مغربی هم بخورند
و اگر مراهین احداث زخم و حرقت در مثانه و مجاری بول و تنفیس نموده باشد آب ریوند چینی بدهند باین طور که دو درم ریوند چینی را در نیم من تبریزی آب صاف تا نه مقدار
بجوشانند که ربع بماند صاف نموده نصف آن صبح عقب حب و نصف شام بیاشامند و اگر در سر و حوالی آن جوششها بسیار و چرکها از آن جاری باشد نیز بآب بشویند و کور
بدهند و در چند ایام بشاید و قروح خبیثه و جرب سیار طب یا لبس نیز با عشبه بدهند و باید که در ایام شرب دوا و چند روز بعد آن از نمک و ترشی محترز باشند و بقول مثال و امثال
آنها اجتناب نمایند و بغیر از نان گندم و روغن گاو و گوشت بره تناول ننمایند و اگر بسبب جوشش دهن از خوردن نان عاجز باشند از آرد گندم و بچهٔ مرغ و روغن گاو
حریره پخته میل نمایند و مصالح گرم داخل توان کرد اما پیاز و سیر و بقولات داخل نباید نمود و از آنها اجتناب اولی ست اگر جوشش دهن زیاده باشد با شیر سرد و توت نیلان
ترکات بسته مضمضه نمایند و دهن را با آن بشویند و اگر جوشش دهن بسیار زیاده باشد پر مرغ را گشته آلات اندرون دهن را بر آورده با پر زیادل در رگ کرده بآب گرم بشانند تا نخیه شود
آب آن را دهان کرده با آن مضمضه نمایند و بعد از فراغ از خوردن دوا و چاق شدن از آنها در جوشش دهان باید که این مسهل دهند تا اثر زکات سیماب از بدن دور شود سنا مکی هلیله سیاه
گل سرخ مساوی نرم سوده صبح مقدار دو نیم مثقال آنرا با عسل آمیخته بخورانند و غذا شوربا یخنی و تا چهل روز پرهیز نمایند خصوصاً از جماع **حب سیماب** که از جهت باد فرنگ مجرب است سیماب
سه ماشه زانخواه هشت ماشه قند سیاه بیست ماشه اول زانخواه را با قند بسایند که خوب نرم شود بعد از آن سیماب انداخته بسایند تا حل شود و اندک آرد گندم انداخته
هفت حب سازند و یک حب با سیر دیگر بخورند غذا کچهری و نان بی نمک و روغن بر بدن هرگز نمالند که بسیار مضرت دارد و اگر دهن جوش نماید شوربا گوشت نمکدار بدهند
و چهال کچنال و پنج جهر بیری جوشانیده از آن مضمضه سازند و اگر بسیار شدت کنند فصد چهار شنبه کنند و بزرگان هم سیماب استعمال سازند و دیگر نسخه او در اول
سه روز گرده حب بلادر که بتیشه بسیعمال مرض آتشک باید بلادر را در کلاه دور کرده هشت عدد و برگ الهنج سفید زانخواه کیخ سیاه هر یک هفت ماشه مغز تا چهل پاره
نمک شور سیماب چهار ده ماشه طباشیر سفید شش ماشه قند سیاه کهنه چهار توله ادویه را باریک سائیده و پس بلادر بعده سیماب آمیخته بسایند و قند سیاه مخلوط کرده چندان
بکوبند که یکذات گردد پس بست و هشت حب سازند و یک صبح و یک شام در حلوا یا بالائی نهاده بلع نمایند و احتیاط دارند که جرم حب بکام و دندان و لهات نرسد غذا
شیر و برنج یا شیر برنج بی شیرینی و اگر سیر نشوند گوشت بز بی مرچ و با پلاو بخورند اگر تا چهارده روز بخورند بسیار مناسب است و النسبا آنکه یک وقت صبح خورده باشند
نه هر کس که دو وقت بخورد بلا قشانه دهن می جوشد و بسیار می جوشد که کار مشکل میشود و این امر در استعمال هر حب بلادر باید داشت **ایضاً** از بیاض استاد مغفور اجزای این مهیا
اجوائن هندی کبید سیاه عاقرقرحا سیماب بجلا شده بلادر کلاه دور کرده هر یک هفت ماشه قند سیاه کهنه بقدر دو فلوس همه ادویه کوفته بعده سیماب و قند سیاه داخل کرده
تا دوازده پاس در هاون وسته خوب بکوبند چون مانند موم گردد و رنگ کز بخوبه پیدا کنند بقدر کنار دشتی حب بسته بندند و یک حب ثابت یا پاره پاره نموده همراه جغرات بالائی
دور کرده نرم کرده با لا جغرات نموده معلق در حلق فرو برند و بالائی آن نیم پاو جغرات بخورند وقت صبح نهار و شام و بعد از یکپاس غذا بخورند و از دال مونگ و روغن زرد
و شیر و قند سیاه و گوشت بره و شیرینی و بالائی پرهیز کنند و دال ماش همراه نان گندم یا کهچری ماش یا بره ماش یا کچوری ماش که در روغن کنجد تربیت داده باشند و اچار انبه
روغن دار و ماهی و گوشت گاو بخورند و اگر مرض بشدت باشد اول مسهل دهند باین طور چهال گوته مقشر نموده در روغن زرد تر کرده چهار رتی کتیرا دو ماشه
مغز تا چهل یک فلوس همه کوفته سه شیاف تیار سازند و یکی صبح بخورند بعد از فراغ اسهال برنج با جغرات بی نمک و شیرینی بخورند بعد از سه مسهل حب مذکور استعمال نمایند
و در نسخهٔ حکیم عزیز الله خان اجوائن به عوض اجوائن هندی و عاقرقرحا مسطور و وزن قند سیاه سه دام باقی بدستور **ایضاً** نسخهٔ نواب کریم الله خان عاقرقرحا بجلا نموده

اجوائن خراسانی اجوائن دیسی بازدسبز اجمود سیاه کنجد سیاه هر یک نه ماشه قند سیاه کهنه دو [illegible] کوفته حب بقدر ریته ساخته با جغرات بخورانند و وقتیکه دهن آید از
پوست گوندی و پوست کچنال و برگ چنبیلی و پوست ببول جوشانیده غرغره کنند و در نسخهٔ دیگر بجای [illegible] فلوس [illegible] وزن کنجد سیاه و قند سیاه هر یک بقدر
یک فلوس **ایضاً** از حکیم صادق علیخان اجوائن خراسانی اجمود اجوائن ساده کچلا جمالگوته هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه در کهرل انداخته دوپهر کهرل کنند
بعد ازان کچلا را کوفته داخل نموده چهار گهڑی بکوبند بعد ازان جمالگوته را کلاه دور کرده چهار گهڑی دیگر کهرل نمایند و با دو وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده
حب بسته یک صبح همراه جغرات کربقدر پا و آثار باشد و یک حب شام همراه دوغ پا و آثار تا هشت روز بخورند و پرهیز از دال و نمک و ترش با شیر برنج نمایند و اگر از خوردن این حب
جوشش در دهن شود از پوست کچنال و پوست کنار و شیتی و با هلیله بلیله آمله در آب جوش داده مضمضه کنند **دوا انکائیه** بجهت خشک کردن زخم آتشک مجرب است شنگرف
بریان کرده زنگار مرداسنگ بریان کرده نیله تهوته بریان کرده رال هر یک دو ماشه خرمهره زرد سوخته چهار عدد سپاری چهالیه سوخته یک عدد اول شنگرف و مرداسنگ
و نیله تهوته هر سه را بسایند بعده خرمهره و سپاری بسایند بعده زنگار و رال باهم آمیزند خوراک از یک نیم سرخ تا دو نیم سرخ با این طور که اول نان گندم بوزن چهار دام بروغن زرد
خوب مالیده اندکی ازان گرفته دوا دران انداخته غلوله بسته بخورند بعد ازان باقی نان را بخورند **دوای مسهل** که خیلی سود مند است سنا مکی سپره چهار پاره فلفل سیاه
هر یک هفت و نیم ماشه مغز جمالگوته یکنیم عدد کوفته بیخته سه پڑی بندند و نیم نیم مغز جمالگوته در هر پڑی انداخته بوزن ده ده ماشه پڑی بندند و سه روز بخورند
بعده حب بلا در خورند تا پنج شش روز و وقتیکه دهن آید دو سه روز آب دهن رفتن دهند بعده الایچی گل سرخ سنبل الطیب تواکهیر بیلوچن سوده در دهن بپاشند
و چهال ببول و کهیر بیری و کچنال برگ پیا بانسه برگ چنبیلی سپاری جوش داده مضمضه کنند **نوع دیگر** که برای آتشک و اقسام بثور و جرب مجرب است تخم حنظل فلفل سیاه
هر یک چهار درم جدا جدا سائیده باز باهم بسایند و سه حصه نموده هر حصه بنبات صلیه کنند و روز بخورند گاهی دو حصه کفایت میکند غذا شوربا [illegible] کنند **دوای**
حقنه که آتشک را [illegible] حلق و [illegible] زیرا از اسرار مجربه نوشته پوست بیخ آک سی و پنج درم دار چینی مرداسنگ هر واحد یک درم شنگرف ده درم باریک سائیده
چهارده قرص سازند و دخان یک قرص و [illegible] خالی از آب وقت عصر بکشند [illegible] سدس بغرغره بروغن زرد کنند و غذا نان مع ربع رطل روغن [illegible]
فاحفظ و اجعله ذخیره فهو من الاسرار المکتومة **ایضاً** دافع آتشک شنگرف توتیای سبز هر یک دو نیم دام بای برنگ پنج ماشه پوست بیخ آک ده ماشه و اگر مزاج
قوی باشد بست ماشه از جمله شش قرص ساخته در حقهٔ بی آب از آتش کنار [illegible] تنباکو کشند [illegible] بر زخم رسیده و گل او که مثل خاکستر شود و لعاب دهن بر زخم نهند این عمل
سه روز نمایند یک صبح یکی شام غذا [illegible] با شکر اول مسهل بگیرند بعد ازان این عمل نمایند **ایضاً** [illegible] شنگرف [illegible] اجوائن نیله تهوته همه جوکوب نموده
چهارده پڑی ساخته [illegible] یک صبح و یکی شام در چلم حقه گل نهاده از آتش چوب [illegible] تنباکو کشند چون از یکطرف سوخته شود منقلب [illegible] کشند و اگر در دهن
قی شود مضائقه ندارد [illegible] شکر تری خورند و خاکستر گل سوخته بر زخم پاشند این سه روز نهایت هفت روز کافی است و اگر دهن جوش کند
برگ یاسمین به آب جوش داده مضمضه نمایند و اگر بر عضو ورم بود از ببول جوش داده بخور کنند [illegible] **مجرب احقر** برای خشک کردن زخم آتشک کته سفید
سپاری سوخته سنگ جراحت [illegible] سوخته سفیده [illegible] برابر سائیده [illegible] چهار [illegible] از زخم قدری ازین
ذرور چسپانیده [illegible] دیگر ازین ذرور [illegible] تا آنکه زخم خشک شود **دیگر** بوره سوخته شش ماشه
خرمهره زرد سوخته پنج عدد و فوفل سوخته یک عدد نیله تهوته بریان یک ماشه مرداسنگ کته سفید سنگ جراحت از هر یک دو ماشه کوفته بیخته ذرور سازند **دیگر** نافع
[illegible] چرم بود [illegible] خرمهره زرد سپاری چهالیه [illegible] سر آدمی شاخ گوزن [illegible] سوخته کات [illegible] سفیده [illegible]
سفیده [illegible] ازین ادویه [illegible] باهم کوفته بیخته [illegible] زخم بروغن گل بپاشند **دیگر مجرب** چرم کفش کهنه عدس
[illegible] سوخته سائیده بپاشند [illegible] ادویه [illegible] باریک بسایند [illegible] جراحت [illegible] جذام [illegible] جراحت را خشک کند
[illegible] سوخته [illegible] نیله تهوته در روغن بریان کرده جمله را باریک سائیده اول بر جراحت اندکی روغن گاو مالیده بالایش این دوا بپاشند
دیگر صاحب تکمله هندی نوشته که استخوان کاسهٔ سر آدمی سوخته زبان سگ سوخته کته سفید سرمه ساکرده بر زخم پاشیدن برای التیام زخم و تسکین درد آب حیات است

روغن برای سوراخ خام که از آتشک شده باشد مجرب نوشته‌اند که دوای معروف است هفت دانه اریته یا دو سیر نکهه را جوکوب سازند و با اریته ثابت آمیخته
و اندکی آب شب نر نمایند تا نرم شود مصباح در شیشه گل حکمت کرده انداخته چنانچه دو حصه شیشه خالی باشد بطریق تپال جغتر بچکانند و قدری بر سوراخ خام هر روز دو بار از دست
بمالند تا یک هفته سفوف مسهل سیاه که بکار الاجلاب مذکور است در اخراج سودا و بلغم و استیصال ماده آتشک بی نظیر و مجرب بمرات کثیر است بگیرند سیماب گندهک برابر
و هر دو را یک روز کهرل کنند و هرچند زیاده بسایند بهتر باشد دقیق کمتر خواهد آورد بعده برابر هر دو جزو حب السلاطین افزوده هر سه را خوب بسایند بعد از آن نمک اکبر مساوی
هر واحد از سیماب گندهک آمیخته باز سحق نمایند تا آنکه سنگ بصری باریک گردد پس همه را برداشته در ظرف گلی پیچا بنهند کهرل را شسته آب آن در ظرف نموده کور اندازند
چند آنکه بر دوا مقدار دو انگشت آید و بالای آتش نهند تا آنکه آب خشک شود و هنوز قدری تری باقی ماند که از آتش فرود آرند و در سایه ته و بالا کرده نگاه دارند که خشک شود
پس در ظرف شیشه یا چینی بردارند و از دو چهار سرخ نهایت تا یکماشه در دهن انداخته همراه شیر نیمگرم از یکپاو تا نیم سیر فرو برند غذا روز مسهل شوربا و شیر برنج و دیگر نخورند
و در مفتاح المجربات وزن سیماب گندهک آمله سار هر واحد یکجزو و مغز حب السلاطین سه جزو و عوض سنگ بصری اکبر و نیم جزو مرقوم است نسخه دیگر که سواد را نیکو برآرد
سیماب کرده آمله سار هر واحد یکدرم سهاگه بریان شنگرف مرچ سیاه زنجبیل هر واحد سه درم مغز حب السلاطین بصری دور کرده یازده درم در کرت باسمی یکپاس کهرل نمایند و بعد از
خوراک تا دو سرخ همراه شربت نبات [illegible] جمیع اقسام آتشک از مضلب بلیله سوخته بلیله سیاه کنه سفید کمیله برگ حنا مرداسنگ مساوی سوده ضماد نمایند دیگر
کمیله مرداسنگ سفید ریسوت گیر هر واحد یکماشه به روغن گل ضماد نمایند فتیله که برای آتشک مجرب شنگرف زنگار هر یک هفت ماشه موم سبز یکماشه هر دو اجزا
سوده در موم گداخته خوب حل کنند پس هر پارچه باریک طلا کرده به هفت حصه آن پارچه شود هفت فتیله سازند و هر شب یک فتیله در چراغ روغن گاو در دهن بیمار بتوافق و
تا یک ربع [illegible] زند تا هفت شب و اگر دهن بیمار جوش کند برگ حنبلی جوشانیده مضمضه نماید و غذا شیر ماده گاو با خشکه و پرهیز از شیر یعنی نماید مضمضه [illegible] نافع
جوش دهن که از خوردن سیماب و سیکور و غیره بهم رسد پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله سوخته کنار تنتری کشنیز مساوی در آب جوشانیده ضماد کرده باشد که روغن بید انجیر و
شیر گاو [illegible] کرده مضمضه کنند و در مفتاح گلنار و تنتری کشنیز [illegible] از پوست مغیلان و پوست جهربیری و پوست درخت تمر هندی و پوست درخت کچنال جوشانیده
نیز مفید است مرهم سنگ پیور که جهت اندمال زخم آتشک و قروح خبیثه و تسکین درد معمول است دم الاخوین سه ماشه سنگ پیور شش ماشه با هم سائیده در روغن زرد که یک چند
ویکبار بآب شسته باشند ممزوج نموده بکار برند و آنچه مائیت از دوا جدا شود دور کرده باشند و بعد روئیدن گوشت صالح ازین مرهم در مناسب آید آرند مرهم
شنگرف که جراحت را زود باصلاح آرد و مجرب است شنگرف نیم دام رال یکدام مقلو [illegible] چهار سرخ بریان کرده روغن کنجد یکدام ادویه را باریک سائیده بر روغن
آمیخته ده بار با آب بشویند و بکار برند مرهم سنگ پاچه که در اندمال قروح آتشک و غیر آن بی‌بدیل است سنگ جراحت یکپهان [illegible] سنگ پاچه هر یک شش ماشه [illegible]
یکنیم ماشه سیکپور [illegible] دو توله همه را باریک سائیده در روغن گاو سه توله که بآب شسته باشند آمیخته باستعمال آرند مرهم سیاه که برای آتشک معمول است روغن زرد هفت دام
و نیم توله موم سفید سه و نیم توله رال هفت توله بلیله مقشر [illegible] ماشه و نیم [illegible] سوخته سیماب برگ [illegible] هر یک یکتوله وزن ماشه اول برگ [illegible] با سیماب بسایند
تا آنکه برگ [illegible] سیاه گردد پس روغن زرد و موم گداخته از پارچه صاف کرده اول برگ [illegible] انداخته خوب بسایند بعد از آن ادویه انداخته حل کنند و هر قدر که حل شود خوب
[illegible] بعده سه بار بآب شیرین شسته نگاه دارند مرهم چوب چینی که برای آتشک بی نظیر است چوب چینی یکتوله شنگرف سفید [illegible] کاشغری شسته
مرداسنگ سنگ بصری چند رس سیماب هر یک سه ماشه کات سفید نه ماشه سیماب را با ادویه سائیده برگ شیشم با آب آنها سوده آب آن برآرند و ضماد کرده با روغن گل نیم پاو
موم سفید چهار دام بپزند و هر گاه آب شیشم جذب شود دوا آمیخته مرهم سازند مطبوخ هندی که جوشش آتشک زائل گرداند و فساد خون را باصلاح آرد خصوص هر گاه
بعد از تنقیه استعمال کرده شود و در اثنای نوشیدن آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند قامیه خشکه بخورند و گویند که برای این مرض بهتر ازین دوا کم دیده شده و بارها
تجربه درآمده پوست درخت نیب پوست درخت کچنال بیخ اندرائن [illegible] بیول کتهائی خرد با برگ و بیخ و پوست قند سیاه کهنه هر یک نیم پاو در سه آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم
حصه بماند صاف نموده در شیشه نگاه دارند به هفت خوراک است یک خوراک هر روز بخورند اگر باز حاجت باقی ماند مرتبه دوم مرتب کنند و بعضی شربت بادیان [illegible] نیم توله
بآن ضم کرده می‌نوشانند و انفع می‌شود **اقوال متاخرین** انطاکی گوید که برای قسم حاد دانه فرنگ چیزی واجب‌تر و اولی‌تر از فصد باسلیق نیست لیکن از آن تنقیه خلط

غالب پس فصد هفت اندام پس باقی علاج وبهترین او در دعوی آنست که این مطبوخ سه مرتبه متواتر بنوشند صفت آن سنا فوه غاسول هر واحد پانزده درم
بیخ نی فارسی عناب هر واحد ده درم گل سرخ هفت درم جز پنج درم کوفته در شش چندان آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده برب خرنوب بنوشند ودر
صفراوی گل بنفشه بیست درم بیخ خطمی پانزده درم زیاده کنند بعد ازان سکنجبین وشربت ورد بماء الجبن تا هفته بنوشند بعده خیارشنبر تا سی درم بدان نیز آمیزند پس
معجون لوزی یا آنچه از سقمونیا ومروارید مرکب باشد بدهند اگر بر آن قادر باشند والا تکرار مطبوخ مذکور کنند پس هرگاه خشک شود بسرکه وصابون بشویند وبجای گستر بندق
وسفیداب وصبر وآب لیمو که دران قدری زنگار حل کرده باشند طلا نمایند ودر قسم بارد آن ابتدا القی از طبیخ شبت وترب وبورق کنند ودر سودا بشیر وبورق وروغن گاو
وسکنجبین نمایند بعده اسهال بلغم تربد وشحم حنظل وغاریقون واسهال سودا بلاجورد وافتیمون کنند ومروارید هر چونکه استعمال کنند ازان خلاص نماید مطلقا بعده تدبیر کنند
چنانچه در قسم حار گذشت وآنچه درین علت نفع عظیم نماید چوب چینی ست لیکن بعد تدبیری که مذکور شد استعمال نمایند واصل استعمال او که فائده بسیار دارد آنست که ده درم
ازان بکوبند ودر شش صد درم آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف نموده در طعام وشراب استعمال کنند وبخار او بگیرند وهمچنین تکرار نمایند تا آنکه صحت تام حاصل شود و
اهل مصر آنرا در عسل وخل کرده استعمال مینمایند وآن نیکو نیست وآنچه آنرا نفع کند طبیخ غذیه لیناست واما در استعمال زیبق بر خطر ست وهمچنین در خوردن سیماب معمول
با آرد گندم وکرم وکبریت ولبان وفرفیون وسلیمانی بطور حب مثل نخود وکذا دهن اطراف الیشان باین نیز که اینهمه بسیار خطرناک ست وگاهی نجات بخشد
وفائده دهد اگر با قوت مزاج ملاقی گردد وبسا ست که عقب او تنافیس اطراف وضربان مفاصل شود بهاء الدین گوید که نخست تنقیه باید کرد وغذاهای تریاقی
کم ترشی بکار برند وتسکین حرارت بکافوریات وغیره نمایند وهرگاه که ترشی وسردی خوردن در درد اعراض دیگر را افزاید باید دانست که خلط بلغم عفن بود [illegible]
آنست واز سردی وترشی حذر کنند واگر بخلاف این بود باید دانست که خلط صفرای محترقه است وترشیهای تریاقی بکار برند وآنجا که بثرات یکیک پدید آید
بتیزاب مدبر رفع هر یک نمودن عظیم نافع آید ومداومت خوردن وبوئیدن تریاقات بعد تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود وحذر از شیرینیها وگرمیها که خلط را
تیز کنند وبجوش آرند لازم بود وهمچنین از هر چه باد انگیز بود وشراب درین مرض مضر عظیم بود ودر هر ماه چند نوبت مایینات قوی مثل فلوس خیارشنبر در مغلی مناسب
ویا شیرخشت اندر عصاره انار ولقوع سنا حل کرده باید داد وهلیلجات نیز مناسب بود وهر سه ماه حجامت بر ساقین عظیم نافع بود وتیزاب ملح بر زخم بر محل درد مفاصل مالیدن مفید بود
وبعد تیزاب روغن [illegible] که مرکی اندران حل کرده باشند مالیدن نفع تام بخشد ودر بهار او روغن مغز تخم تلخ شفتالو وزردآلو مالیدن بسی نافع آید وبخور برگ مورد وگز و
صندل ودانگی در هر هفته چند نوبت زیر دامان مریض که بسیار دانه بود کردن بسی مفید آید ومحل مرض را بطبیخ اشترخار وگل سرخ ومورد وگز که اندک سرکه اندران باشد هر روز شستن
خصوص در گرما مفید بود وحبه وار بگلاب سائیده بر محل زخمها ودردها طلا کردن نافع بود وچون از مباشرت عارض شده باشد هر شب حبه را سائیده به آب در احلیل
باید چکانید وبا پر مرغ اندر فرستادن وبر خصیها مالیدن ودر دهن [illegible] در آب سائیده بمالند بر دانها ودر هفته یکنوبت یک مثقال ودو مثقال العسل سرشته بخورانند
قی واسهال چند واقع میشود وعظیم مفید می آید واکثر را بدین نوع علاج کنند ومداومت خوردن حبه وار هر صباح در گلاب سائیده وهمچنین فادزهر حیوانی وگل مختوم
وگل ارمنی در شربت بهی ویا در لعاب مناسب وحب الشفاء در عصور انار حل کرده وحافظ الصحت وتریاق کامل واشباه اینها بیخ این علت را بر کنند واکثر آن بود
که پیش از هفده ماه اصلاح نیکو کنند ولبنیات اکثر آنکه دران راسخ بود الا دوغ آب گاوی تازه در گرما بعضی گرم مزاجان را وسیر گندنا وپیاز اندر طعام
بسی نافع آید جماع را واکثر آنچه در جاری نافع بود اینجا نیز نافع آید چه پیها وگوشت نازک اینجا بسیار مضرت نکند وگوشت کبوتر بچه وامثال آن بسی مفید آید وگوشت شکار
ودر سودا [illegible] این مرض بود ویا بحال بدین تدابیر تعدیل ومراعات مزاج کنند تا وقت بحران تام ومن بعض مردم بلغمی مزاج را در هر ماه دو سه نوبت مسهل حب ایارج [illegible]
وبسی نافع شده وبعضی را الی مسهل ها ومدت معجون سیماب فرمودم صحت یافتند مدت این مرض چون دراز ست برفق ومدارا تنقیه بدفعات وپرهیز با مراعات
نوبت واجب بود دار السلام مصنف اقتباس نوشته که اول تنقیه بدن بفصد الاکحل وباسلیق حسب حال بیمار کنند وبفاصله یک هفته بمسهلات مناسبه مانند مطبوخ [illegible]
ویا آلو ویا افتیمون [illegible] علیخان ویا افتیمون تبریزی والدالشان نمایند واین دوا با برنواب نظام علیخان تالیف نموده شد بسیار مفید افتاد چنانچه بدون تنقیه
در سه روز همه دانها خشک شده صحت یافتند سهاگه شنگرف هر دو برابر در موم [illegible] اقراص ساخته ویا در پارچه بافته فتیله ساخته دود آن بگیرند وحب [illegible] تنقیه مواد

آتشک اثری عظیم دارد و بعده این حب توتیای نواب علوی خان خورانند که از آن جوشش دهن هم نشود و مکرر بتجربه درآمده و گاهی تخلف نکرده توتیای سبز بریان یک توله
بلیله سیاه سه توله کوفته در ظرف آهنی به دسته چوب نیب که بر سر آن فلوس نصب نشسته باشد در آب لیموی کاغذی تا دوازده پاس بسایند و بقدر نخود حبها ساخته وقت صبح یک عدد در بالائی
جغرات گاو نهاده بلع نمایند و بالای آن نان میده بوزن سه توله با همین قدر روغن گاو دهند و تا یکهفته برابر خورانند و بعد آن چهار روز فاصله داده اگر زخمی باقی مانده باشد
باید که باز تا یکهفته بدستور بدهند و از دال نخود ماش و گوشت بز پرهیز نمایند و دیگر همه چیزهای ناخوردنی بخورند و اگر تنها بسیار مذکوره به نشود و اگر مناسب حال بیمار بود ماء الجبن با چوب چینی
بنوشانند و بعد تنقیه حب جیپال ملازمت معجون سیاه یا سفوف محرکه که در قرابادین کبیر مرقوم است بکار برند عظیم الاثر است و همچنین حب سیاه بلادر و رسکپور و غیره که از آن
دهن بجوشش می آید نافع آید و هرگاه دهن از خوردن حبوب مذکوره آمده باشد و ورم دهن در دو سه روز زیاده بود که تا دو سه روز هیچ قسمی از آب و طعام در دهن نرفته باشد
پس باید که فصد سر رو کنند و خون وافر گیرند و غرغره بطبیخ کاه یا گچه بر کنند مکررات و مرات که اثری عظیم دارد و همچنین از برگ گل … محمد اکسیر می نویسد که اگر از خون محترق
باشد فصد کنند بدفعات و در اخراج خون مبالغه نمایند و بعد فصد هفت اندام یا باسلیق فصد رگ سر رو یا صافن نفع تمام دارد و آنرا که جوشش در سر و روی بود فصد
رگ پیشانی سودمند است و طفل و حامله را بجای فصد حجامت فرمایند میان هر دو شانه یا بر هر دو ساق و بعد فصد چند روز آسایش دهند و آب انارین و آب تمر هندی و شربت لیمو
و ریباس و شربت … غذای حال بدهند و تا ممکن بود در تنقیه بدن کوشند و از ادویه بر آمله ننهند و این مطبوخ سنا فائده کلی دارد سنا مکی چهار درم شاهتره
سه درم تمر هندی بیست درم پوست هلیله سه درم پوست بیخ کبر یکدرم عناب سپستان هر یک پانزده دانه عنب الثعلب تخم کاسنی نیمکوفته گل سرخ تخم خطمی هر یک یکنیم درم
جمله را بجوشانند و شیرخشت بقدر حاجت داخل کرده نیمگرم بنوشانند کمی و زیادتی وزن ادویه موقوف بر رای طبیب است و معجون شاهتره شش مثقال بطبیخ عناب هر صباح
خورانیدن در بیست روز ماده آن را خشک میسازد و هرگاه جراحت در ذکر شود و تخمین سرایت کند این مرهم شادنج بکار برند شادنج مغسول کندر و انزروت هر یک یکمثقال
روغن گل دوازده درم موم سفید یکنیم درم و این ذرور انزروت … انزروت شادنج اقاقیا کلنار دم الاخوین زراوند جمله برابر باریک ساخته بر جراحت پاشند و اگر بیم
ذرور آنکه خشک نگردد این طلا استعمال نمایند زراوند طویل دو درم کندش یکدرم مغز زردآلوی تلخ ده درم سیماب کشته دو درم همه را سائیده بسرکه نرم نمایند و بروغن گل حل کرده در حمام
بمالند و اگر از صفرای سوخته باشد جهت تعدیل مزاج صفرا شربت نارنج و لیمو و آب انارین و تمر هندی و سکنجبین دهند و بعده اگر مانعی نبود فصد نمایند و الا حجامت فرمایند و
این مسهل در اینجا نفع دارد پوست هلیله زرد سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم تمر هندی آلوبخارا هر یک پانزده درم تخم کاسنی نیمکوفته تخم خطمی عنب الثعلب زراوند نیمکوفته گل سرخ هر یک
یکدرم عناب سپستان هر یک بیست دانه شیرخشت یا ترنجبین بیست درم جمله را مطبوخ ساخته شیر گرم بنوشانند و آب تمر هندی … ساخته باید آنکه سقمونیا صفرای سوخته
می برآرد و نقوع صبر که در علاج جرب ذکر یابد اینجا نیز جلیل الاثر است و حب شاهتره مفید است و اگر جوشش از روی و سر پدید آید گل ارمنی دو درم گل مختوم یکدرم کافور
نیم دانگ زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثقال همه را باریک سوده بگلاب و سرکه طلا نمایند و آنچه جراحت را زود خشک سازد و گوشت در حال برویاند ذرور کندر رومی
انزروت و دم الاخوین است و طریق استعمال او آنست که اول مریض را بحمام برند و جراحتها را نیک بشویند و بعده ذرور مذکور بر آن افشانند و اگر از بلغم عفن عارض
شود تنقیه بلغم بحب اصطمخیقون و حب ایارج و حب قوقایا و مانند آن نمایند و در هر هفته یکبار قی فرمایند و غرغره بسکنجبین و آبگامه که در آن عاقرقرحا سوده آمیخته باشند نفع دارد
و عدس گل سرخ حلبه شحم حنظل در آب بجوشانند و اسکرفس آمیخته در حمام بمالند و از روغن گل و بابونه و مغز ساق گاو و پیه بط و موم قیروطی سازند و عاقرقرحا و قسط باریک ساخته
در آن آمیزند و بر مفاصل بمالند و اگر جراحت شده باشد کندر و مر و انزروت و مرداسنگ و دم الاخوین و صبر هر یک برابر باریک سوده بر آن پاشند و هر چه بلغم افزاید چون گوشت گاو
منع نمایند و این طلا نفع دارد کندش دو درم زراوند مدحرج دو مثقال زردچوبه سه مثقال سیماب کشته دو درم مویزج یک مثقال همه را بسایند و بسرکه و روغن کدو در حمام بمالند
و اگر از سودا پدید آید اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و حبوب مسهله سودا نمایند و مطبوخ و معجون شاهتره و هلیله مربی و آمله مربی نفع دارد و غرغره بسکنجبین عسلی که در آن
پوست بیخ کبر باشد یا ایارج فیقرا که بعسل حل کرده باشند با آب گرم سودمند است و این طلا فائده دارد کندش اقلیمیای فضه مرداسنگ هر یک دو مثقال سفال تنور کهنه
سه مثقال گوگرد یکدرم زردچوبه یکدرم زراوند دو مثقال سیماب کشته دو درم نرم سوده بسرکه و روغن گل در حمام بمالند و اگر جراحت باشد مرداسنگ و کندر و گل سرشوی و
انزروت باریک ساخته بر جراحت بپاشند تنبیه تا امکان بود داروی قوی نمالند و در تنقیه بدن کوشند و اگر طفل یا حامله دوا نتواند خورد … نمایند که …

ماده را ساکن کند و بتجربه پیوسته پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله تربد زنجبیل شاهتره هر یک پنج مثقال قنبیل چهار مثقال افتیمون شش مثقال کوفته بیخته
بصد و بیست مثقال قانید و یا کشمش که دو چند ادویه بود حب بسازند و از دو درم تا دو مثقال بخورانند فایده اینجا که آبلهٔ فرنگ از اخلاط مرکب باشد بحسب او در تنقیه و شربه و اغذیه
تصرف باید کرد و بدانند که فصد در همه انواع نفع دارد اگر مانعی نبود و میر عوض گوید که در نوع حار نخستین فصد باسلیق کنند و این منضج دهند عناب شاهتره آلوبخارا گل بنفشه نیلوفر
و مویز منقی سپستان پرسیاوشان تخم کاسنی تخم خربزه [illegible] خشک [illegible] عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق بید ساده جوشانیده صاف نموده شربت عناب
شربت دینار خمیرهٔ بنفشه حل کرده بنوشند و بعد از ظهور نضج در جمیع انواع مسهل باین نوع دهند غاریقون از غربال گذرانیده یک مثقال ایارج فیقرا دو دانگ با شربت بنفشه
سرشته حبها ساخته با آب گرم فرو برند و چون دو سه نوبت شکم براند سنای مکی پنج مثقال بسفایج نیکوفته عنب الثعلب هر کدام سه مثقال گل سرخ پرسیاوشان شاهتره هر کدام
دو مثقال نیلوفر یک مثقال عناب سی دانه همه را در یک کاسه آب بجوشانند چون از نیمه کمتر ماند صاف نموده شیرخشت پانزده مثقال حل کرده بنوشند چون عمل دوا قطع شود
شربت قند و گلاب و تخم ریحان میل فرمایند غذا نخوداب صفت حبی که درین کار مجرب و معمول است و جمیع قروح خبیثهٔ مزمنه را سودمند است سیماب سه درم مقل کتیرا
صمغ عربی انزروت ریوند چینی تربد سفید هر کدام پنج درم غاریقون نشاسته زعفران [illegible] هر کدام دو درم برگ حنا مغز پسته مغز بادام هر یک سه درم کافور [illegible]
جدوار هر کدام یک درم سیماب را با آب لیمو و حنا بکشند و اجزای دیگر کوفته بیخته با آب لیمو سرشته حبها بقدر نخود سازند و یک دانگ با آب گرم بخورند بعد از تنقیهٔ کامل و اگر
حاجت افتد رگ هفت اندام زنند و بر حب سیماب مداومت نمایند باین نوع فلفل سیاه چهار مثقال هلیلهٔ زنگی سه مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال قند سیاه
پانزده مثقال آرد میده و روغن گاو هر یک شش مثقال همه را باهم آمیزند و کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه مجموع را چهارده بخش سازند هر روز دو بخش
گرفته از آن دو حب ساخته یک صبح و یکی تا آخر روز فرو برند و خود را باعتدال بپوشند غذا شیر برنج بی نمک با قند سفید سوده و نان خمیری بی نمک با پخته بیزه و بیز غاله
بی نمک صفت سفوف سیماب که همین حکم دارد هلیلهٔ زنگی پوست هلیلهٔ زرد فلفل سیاه هر یک دو مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال شکر شانزده مثقال
همه را باهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود پس چهارده حصه سازند هر روز یکی صبح و یکی شام کف زنند و قدری گلاب بعد آن بنوشند و بدن را باعتدال
پوشیده دارند و بعد از استعمال این دوا اگر جوشش رو به خشکی آرد سرکه را با بوره بشویند و بجا کسته فندق و غیره که در قول انطاکی گذشت طلا کنند و اگر باصره بسبب
سیماب ضعیف شده باشد اقلیمیای زر کوفته بیخته در سنگ سماق صلایه نموده هر صباح بمیل زر در چشم کشند تا بخار سیماب را بجذب کند و قوت باصره را بحال آورد
و بالیدن این فقیر علمی سیماب [illegible] این مرض نخست سودمند است موم پنج مثقال در سه مثقال روغن بادام گاو دو سه مثقال روغن پیه گردهٔ بز که به آب شسته باشند
حل کرده شش مثقال سیماب چهار مثقال برگ حنا سوده اضافه نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه سه بخش کنند و هر روز یک بخش بمالند و به پس گوش و
زیر بغل و کنج ران [illegible] سایند و خود را باعتدال بپوشند و اگر جوشش در دهان تشویش پدید آید نخستین چند روز بجهت تسکین درد آبکامهٔ خبازی با بنفشه در آن جوشانیده باشند مضمضه کرده
[illegible] زبان در دهان گیرند و در آخر که [illegible] رفتن کمتر شود بجهت دفع جوشش خرفه و طباشیر و سماق و مازو کوفته بیخته بر جایگاه جوشش پاشند و اگر جراحت آبلهٔ فرنگ [illegible]
این مرهم نوره صبح و شام بران گذارند موم سفید سه مثقال در روغن گل بنفشه یا روغن گل دو مثقال حل کرده آهک به آب شسته در سایه خشک کرده و بیخته صلایه نموده دوازده
مثقال کتیرا اسفیداج سوده یک مثقال اضافه کرده صلایه کنند تا مرهم شود و استعمال نمایند و اگر خشکیهای سفید رنگ بشکل [illegible] بر دست و یا عضوی دیگر حادث شود فلفل سیاه
در آب جوشانیده عضو ماوف را بر بخار آن بدارند یا آب گرم آمیخته کنند طلا کنند و باشد که بعد از این علت الم در دست و پا شقاق فاحش بهم رسد تدبیرش بدستور [illegible]
شقاق [illegible] بعمل آرند صفت دوا ایکه آبلهٔ فرنگ را سودمند است توتیای سبز سنبل سکبینج قرنفل فلفل سیاه آملهٔ مقشر [illegible] الایچی خرد [illegible] گوگرد
آمله سار هر کدام یک درم سیماب یکباشه کوفته بیخته با آب لیموی کاغذی حل کنند تا سیاه شود آنگاه بقدر نخود بزرگ حبها ساخته دو حب با آب لیمو وقت صبح و دو حب وقت شام خورند
و [illegible] مانیده بر زخمها طلا کنند تا چهارده روز و از [illegible] پرهیز نمایند اگر در دهان آبله برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و این مرهم بجهت زخمهای آتشک مجرب است
کات سفید [illegible] هر کدام چهار درم رال پنج درم موم سفید شش درم توتیای سبز بقدر نخود [illegible] در یکباشه روغن تا دو گاو سه درم همه را بطریق مرهم ساخته بر لتهٔ کهنه مالیده
بر زخمها گذارند تا هفت روز صفت تدبیر یک آتشک را سودمند است شنگرف یکدام پخته پوست بیخ آک خشک کرده کشته [illegible] هر کدام دو دام پخته همه را چهارده حصه ساخته

یک صبح و یکی شام لیمات بالا کشیده مثل تنباکو در حقه بکشند غذا شیر برنج بی نمک در یک هفته شفا یابد عبد العزیز گوید که محافظت دندان نزد شرب سیماب خضاب حنائی
و چشم هنگام بخور زانها واجبست و مبالغه در رسانیدن مشروبات سمیه جوشش بس کثیر آرد و مضمضه بروغن زرد یا بطبیخ پوست کناره یا آب یاسمین آنرا دفع کند و نیز سکنجبین فی روز
فرا مونند و برگ مورد و کندر و سعد و اصل السوس و دم الاخوین و مازو مساوی و گاهی محتبس میشود سیماب در بدن و هر ذرع اختلاج می آرد و از مجربات برای اخراج آن ایست
که سنا ترید تربد کوکرد آمله سار جداکهار ریوند خطائی مساوی ابا بند خوراک شش درم تا چهل و روز شب برنج بخورند و در روز شوربا بنوشند بعضی می نویسند که در ابتدا بهتر این امر
اصلاح غذا و تولید خلط صالح ست و هرگاه ماده آن دموی باشد بفصد احتیاج تمام شود و اگر بعد از فصد زیادتی در خلطی یابند بمنضجات مناسبه آن خلط نضج دهند و بعد از آن تفرغات
لائقه آن خلط استفراغ نمایند و اگر سودای صفراوی باشد نضج آن بمنضجات آن کنند مانند مطبوخ نیلوفر و اصل السوس مقشر و بنفشه و بیخ کاسنی و خیارین هر یک سه درم آلو سیاه
ده دانه با ترنجبین ده درم و تا سه روز بنوشند و بعد از ان تنقیه بمسهل مطبوخ هلیله زرد و شاهتره افتیمون در صره بسته بسفایج فستقی تربد سفید محکوک گل سرخ هر یک سه درم
سنای مکی پنج درم جوشانیده مالیده صاف نموده در ان مغز فلوس خیار شنبر و شیرخشت هر یک ده درم حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بران چکانیده نیمگرم نموده بنوشند
و تربد کوفته مطبوخ مسهل صفراست و اگر بعد مسهل بار دیگر بجان منضج را بیاشامند پس آن مسهل را و بعد از استراحت در روز آخر حب ایارج فیقرا و غاریقون و تربد
و ریوند چینی و شحم حنظل و مقل و کتیرا و محموده از هر یک دو دانگ کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند و فرو برند و هرگاه عمل کنند سنای مکی تربد موصوف کوفته افتیمون گل بنفشه
بادیان هر یک سه درم جوشانیده مالیده صاف کرده مغز خیار شنبر ترنجبین هر یک ده مثقال در ان حل کرده باز صاف نموده روغن بادام ده درم بران چکانیده بنوشند
و غذا درین ایام نخوداب گوشت حلوان و مرغ فربه با زیره و دارچینی و آخر روز شربت نبات با گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان بنوشند و اگر ماده آن سودا متولد از سودا باشد
منضجات آن ترتیب منضجات سودای بلغمیه و مسهلات آن نیز نزدیک بمسهلات آن باشد ولیکن اینجا باید که افتیمون و بسفایج و هلیله سیاه که عمده اند در اسهال سودا بیشتر باشد
و حجر ارمنی و لاجورد در حبوب داخل نمایند از هر یک دانگی تا نیم درم و غذا و شربت آخر روز درین باب بدستور مذکور و از اشربه موافقه اکثر انواع اشربت گاوزبان و بنفشه و مطبوخ [illegible]
و گاه سکنجبین افتیمونی ست اگر در ماده آن سودای بلغمی باشد و اگر سودای دموی باشد شربت عناب یا شربت بنفشه یا گاوزبان و عرق شاهتره و گلاب و بید مشک [illegible] در
اوقات طغیان علت غذا ماش مقشر و برنج و شیره بادام و اسفاناخ بهتر ست و اگر بچه مرغ و گوشت گوسفند حرص کنند هنگامیکه رغبت غذا از زمان مرض و ضعف قوت باشد بدهند باید
و حمام گاه گاهی مجوز ست لیکن بسیار گرم نباشد و در ان توقف بسیار ننمایند و از ترشیها البته احتراز کنند تا باعث وجع مفاصل و اوجاع عظیمه نگردد که بی قلعت [illegible] سازد اما
علاج باد آتشک آنست که چون ماده باد آن خلط سوداوی ست علاج اصلی آن دفع ماده آنست باستعمال منضجات و مسهلات مخصوصه آنکه ذکر یافت و بعد از ان
شاول مانند جدوار بگلاب سوده بقدر دو دانگ و نبات و عرق بادیان و گلاب و تخم باذرنجبویه عقب آن بیاشامند و آشامیدن زرنباد و [illegible] هر یک نیم درم با نبات
سه درم سفوف ساخته خالی از منفعتی نیست و دواء المسک و مفرح مخلص اکبر و تریاق اربعه و از همه بهتر تریاق فاروق و مثرودیطوس ست از هر کدام که باشد یک مثقال آنرا
سه حصه نموده روزی یک حصه را فرو برند و عقب آن سنبل الطیب زرنباد و مصطگی بگلاب جوش داده با نبات سفید بنوشند و مالیدن مرهم روغن جداری تالیف حکیم
عماد الدین محمود شیرازی بسیار نافع ست این را خصوصا بعد از تنقیه ماده صنعت آن جداری خطائی دو مثقال کندر مصطگی هر یک دو مثقال صابون رقی نیم قالب
برگ حنا سه مثقال آب لیمو بقدر حاجت سورنجان قسط مغاث زراوند طویل حب الغار [illegible] مقل سکبینج جاوشیر زرنباد هر یک دو مثقال سیماب چهار مثقال روغن بابونه
روغن سوسن روغن زیت کهنه روغن گل هر یک پانزده مثقال موم زرد ده مثقال پیه گرده بز بیست مثقال اول موم را بار روغنها بگدازند و صمغها را با گلاب بسایند
و صمغها را با سرکه حل کنند و همه را باهم ممزوج نمایند و سیماب را با پیه خوب بمالند تا کشته گردد و مطلق اثری از ان نماند داخل ادویه نمایند پس خوب صلایه نمایند که یکسان مانند
مرهم شود و چند روز بگذارند که خوب مزاج گیرد و بعد از ان سه حصه نموده هر حصه بمالند و ابتدا از میان دو ابرو کنند تا پس گوش و گردن و مقدار چهار انگشت پهنا بمالند
و بر تمام مهرهای پشت و سر و گوش و مرفق و رسغ و بندهای انگشت و رگ زانو و مفصلهای قدم بمالند و از چنبر گردن و استخوانهای سینه تا معده و میان ناف تا معده
بمالند و بر مقابل دل و جگر و زیر بغل نمالند که بد ست و بعد از ان رختهای گرم پنبه دار بپوشند و از هوای سرد و حمام جامه اجتناب نمایند و غذا شوربای
بچه مرغ و ماش مقشر و برنج و اسفاناخ با دارچینی بخورند و آب نیمگرم بنوشند و جلاب قند و یا نبات و گلاب و عرق گاوزبان و بید مشک و تخم [illegible] شربتی

و غیر نجشک بنوشند و جهت دفع مضرت سیماب از دندانها در دهان پاره نقره نگاه دارند و یا سرکه و گلاب و آب برگ کشنیز تازه مضمضه کنند و از حموضات و لبنیات و بقول [illegible] اینها اجتناب نمایند و تا سه روز صبر نمایند اگر درین اثنا عرق بسیار آید و دهنها تمام ریخته شود و اوجاع بالکل زائل گردد سه روز دیگر توقف نموده پس بحمام روند و غسل کنند والا حصه دوم را نیز بخونند و برجا بمالند و پرهیز را بدستور مرعی دارند و بعد سه روز ترک نمایند اگر اثری از آثار مرض نماند بحمام روند و بعد ازان بصابون بشویند [illegible] آب سبوس گندم و گل خطمی و بنفشه در آب جوش داده و اگر مرض بسیار قوی و کهنه باشد و بمالیدن دو دفعه زائل نگردد حصه سوم را نیز بدان کیفیت بمالند و اگر بسیار قوی باشد بعضی دو انها باقی باشد بران از ان موم روغن بمالند تا اصلاح یابد و در امراض بسیار قویه شدیده مقدار سیماب میتوان افزود و تا شش مثقال رسانند و وزن سیماب زیاده ازین و مالیدن آن بالا ترتیب مذکوره مهلک بود و این موم روغن باین ترتیب بهترین تراکیب زیبقیه است و من آنرا تجربه نموده ام و چنانکه بافتاده ام و از مجربات من ست و خوردن تراکیب زیبق خصوص باسلیمانی در کمال مضرت است و اگر با ادویه مسهله استعمال نمایند چندان خطری ندارد جهت آنکه ادویه مسهله فرود زیبق را اخراج سریع نماید اگر وزن زیبق و مقدار شربت آن نیز کم باشد و بعد از زیبق در تاثیر درین مرض چوب چینی ست بطریق مخصوص آن

جرب

که بفارسی گر و بهندی کهجلی و کهاج نامند بثور کوچک ست که با سرخی ابتدا کند و با آن خارش شدیده و سوزش بود و گاه ریم کند و گاهی نه و اکثر در دستها و پایها و میان انگشتان و شکم و پشت و خصیه و کنج ران ظاهر شود و گاهی در سائر جسم عارض گردد اگر ماده بسیار بود و در علاج او اهمال نمایند و شب خصوصاً وقت خواب شدت نماید و او از امراض متعدیه است که از یکی بدیگری انتقال کند و در فصلی بیلادی که اندر هوا عفونتی بهم رسد دران بلد بسیار افتد بالجمله سبب حادث جرب یا فساد خون بود بذاته و یا بسبب مخالطت صفرا و یا بسبب احتراق سودا با سودای محترقه و یا بلغم شور که با خون آمیزد و بحسب اختلاط این اخلاط با خون و کیفیت احوال آن در حدت و سکون و غلظ و رقت و کثرت و قلت انواع جرب مختلف اعراض او از درد و خارش و غیره باشد چنانچه مذکور گردد و سبب فساد خون و احتراق اخلاط کثرت تناول اغذیه حریفه و غلیظه مملحه مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده و کثرت استعمال ادویه گرم مثل فلفل و زنجبیل و خردل و چیزهای شور و شیرین و شراب و غیر آنست که خون را فاسد کند و دران این اخلاط غیر طبیعی متولد گردد و قوت دافعه آن را بعروق باریک دفع کند و جلد بسبب ضعف خود آنرا قبول کند و دران محتبس شده جرب حادث گردد و بقول جرجانی جرب از خون غلیظ عفن تولد کند که برگها در آمده باشد و طبیعت آنرا بظاهر تن دفع کند و بقول خجندی ممکن نیست که جرب از سودای صرف خالص افتد و گویند که جرب دو نوع است یکی خشک که ریم نکند و ازان وقت خاریدن رطوبت سائل نشود مگر اندک تری ظاهر شود و بثور آن خشک پیشه گردد و این دلالت بر غلظ ماده و یبوست او کند و صحت او بدیر باشد دوم تر که ازان ریم و زرداب سیلان کند و گاهی ازان خون سیاه سائل شود و گاه باشد که دران حیوان مشابه بسپش متولد گردد و این دلالت بر رقت ماده و رطوبت او کند و آنچه ازین مکان اسم اخذ کنند آن نیز از جمله جرب رطب باشد الحاصل جرب بحسب اختلاف مواد و استعداد آن در کثرت و قلت و حدت و برودت و بساطت و ترکیب مختلف الصور و الاعراض میباشد مثلاً آنچه بران صفرای حاد غالب بود و بثور تیز و سرخ رنگ با درد و خارش شدید باشد و گاهی از شدت اعراض تب عارض گردد و ازان زرداب جاری آید و آنچه بران خون غالب بود رنگ آن سرخ و در سائر اعراض قریب بصفراوی باشد و احیاناً ازان خون برآید پس اگر با سودا ویت بود خون سیاه رنگ تیره باشد و آنچه بران سودا غالب باشد رنگ آن سیاه و کم درد و حکه بود و زمانی دراز بماند و بدیر صحت یابد و آنچه بلغمی باشد بثور سفید رنگ و منبسط بر جلد و آبناک بود و خون رقیق مائی برآید و آنچه شیخ صفرا ایده که آنچه از شدت تحسس و تیزی از جمیع بثور بود خلط آن حادتر و سوزش آن بیشتر و حدت آن شدیدتر باشد و آنچه عریض تر و در اطمینان شدیدتر بود خلط آن در حدت کمتر باشد و سبب تولد ماده جرب قریب است به تولد قمل و صئبان و خراز و قوبا بود و قریب به نهایت در علاج و جرب منتقل شود خشک و قوبا و خریف کثرت پذیرد و جرب عظیم فاحش جراحت بار آرد و بقوبا و شقیقت منتقل گردد و انطاکی گوید که جرب از امراض عامه ظاهر در سطح جلد ست ماده آن حاله حریف و مالح ست با دمان مثل سیر و کنکسوزد و آنچه خون را غلیظ کند و اگرچه حکه بیشتر مثل بادنجان و خرما و از اعظم اشیا که آنرا پیدا کنند لحم بقر ست و فاعل آن حرارت ضعیفه است و صورت آن بثور مختلف در کیفیت است مصحوب با خارش [illegible] و تقرح غالباً و غایت آن فساد جلد است و انواع آن مثل اخلاط با افراط و ترکیب ست و ممکن بود تحقیق فصل او کسی که اندکی موقوف بر صناعت [illegible] باشد زیرا که الوان او تابع اصول ماده او بود و آنچه ازان با زرد مائل با وجود زردی رنگ تیزی سر او دلیل بر زیاده باشد پس اگر با زرداب بسیار و مواد سائله بود جرب رطب باشد و از خون اگر سرخ بود و التهاب کند و الا از بلغم [illegible]

در جانبین پدید آید مرکب حکم آنست که غالب در رنگ ماده بود مع عدم تساوی و برای معتدل حکم اوست و جرب در بلاد رطب و حار مثل مصر از اخلاط گرم و در غیر آنها از بلغم
و سودا بسیار افتد و ایضاً کسی را که از بلد حار یابس مثل حجاز بسوی رطب مثل مصر و روم انتقال نماید بسبب استحصاف ماده اولاً در این مسام ثانیاً و در رنگ صاحبش فتیله(?) افتد
بسبب تحلیل کردن حرارت او چیزی را که در سطح جلد باشد و نه در صقالبه چه این بسبب تکاثف ظاهر بسبب برد و قوت حرارت غریزی بر حل مواد پس اگر ساکنان آنها بسوی
اقلیم سوم و چهارم نقل کنند جرب با ایشان مبادرت کند و مثل بصره و اهواز و هند کثرت نماید خصوصاً چون هوا خراب گردد و اکثر آنچه جرب را واجب کند قلت ریاضت مع
تناول اشیای ردی الکیفیت و قلت حمام و پوشیدن پارچهای چرک آلوده و ملازمت غبار و دخان و فرق میان جرب و حکه آنست که جرب بثرات و تولد کرم در آن کثرت ریم و تقرح
بخلاف حکه و وجود جرب میان اصابع و پوست شکم و شکنهای آن غلبه کند بسبب نتن آن و انصباب مواد بسوی آن و ایضاً در زیرهست(?) میرسید که حکه و جرب بثره و قروح
مخصوص بمفاصل و مغابن و پوست نشکست نمایند و گاهی عام گردد بحسب ماده و آنچه عظیم اللتو مشتمل بر مثل زرداب باشد جرب ست و آنچه از جلد ظاهر نشود و بخار بدن او
لذت یابد حکه است و گویند که رقیق الکیفیه حاد قلیل الکمیه حکه است و ضد آن جرب و با متقادم جرب و حادث حکه و هر چیزی که باشد ماده و علاج هر دو واحد است و همچنین
اسباب آن ادمان حریف و مالح و قدید و حلاوات مع شراب ست پس خون فاسد شود و جوش زند و بسوی جلد منتشر گردد پس حدت آن حار قوی الحمرة نباشد و مفرط
بارد و نزاف رطب و بالعکس و بهاء الدین گوید که ماده جرب تر بلغم شور بود که با خون آمیزد و اندر جلد محتبس گردد و از جهت منقرح بود و ماده جرب خشک صفرا ایست یا بلغم
محترق که مخالط خون شده و بر پوست ریخته و از این جهت تری و قرحه نکند و چون حدت در هر دو ماده واقع ست بدانجهت خاریدن درین مرض عظیم باشد و اندر هوای عفن
و نمناک و کنار دریا این مرض بسیار افتد و همچنین از بسیار خوردن چیزهای شور و تیز و شیرین خصوصاً چون دوشاب انگور و خرما و اشباه آن و از خوردن مغز جوز تنها ربا دوب(?) جرب پیدا
و جوششهای بد بسیار پدید آید علاج ادویه مصفی خون بنوشانند و تنقیه بفصد و مسهل سودا و بلغم کنند چنانچه در علاج آبله فرنگ مسطور شد و رعایت حافظ غالب نمایند
و همگی توجه بتصفیه خون و تلطیفه آن مصروف دارند مثلاً عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیره مغز تخم کدو یا تخم خیارین یا که
شش ماشه بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا نبات دو توله داخل کرده بدهند و اگر حرارت در مزاج زیاده باشد بهدانه سه ماشه در جوشانده افزایند یا خیسانیده بدهند و اگر تپ
باشد خاکشی پنج ماشه پاشیده دهند و یا شاهتره نه ماشه صندل سرخ کوفته سه ماشه هلیله سیاه کوفته هفت ماشه شب در آب تر کرده شربت عناب داخل کرده بنوشند و روغن گل
و سرکه و گلاب هر یک یک توله باهم آمیخته و گهڑی بدارند بعده بر بدن بمالند بعد دو سه گهڑی آب غسل کنند و یا شاهتره چرائته کشنیز خشک هر یک شش ماشه پوست هلیله زرد
یک توله جوشانیده صاف نموده شهد خالص یکنیم توله داخل کرده بنوشند و اگر خارش با ضعف قلب باشد شیره عناب پنج دانه شیره صندل سرخ سه ماشه در عرق شاهتره بر آورده
شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر با تهیج چهره و دست و پا از نزله باشد شاهتره پنج کاسنی تخم کاسنی بعرق شاهتره جوشانیده شربت عناب داخل کرده بدهند و اگر با سرخی
چهره باشد بعد فصد باسلیق عناب شاهتره بعرق شاهتره مالیده آب تمر هندی و شهد داخل کرده بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره کاسنی کوفته گل نیلوفر هر یک شش ماشه کشنیز خشک
عدس مقشر هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله دهند و یا هلیله سیاه چرائته کشنیز خشک پوست هلیله زرد جوشانیده شهد داخل کرده دهند و اگر با انتفاخ بدن از خارش
باشد عناب شاهتره چرائته و مهایه تخم کاسنی کوفته هلیله سیاه کوفته جوشانیده سکنجبین حل کرده بنوشند باز پرسیاوشان گاوزبان بادیان پنج بادیان شهد خالص عوض مهایه هلیله
و سکنجبین کنند و اگر دانها بر تمام بدن با خارش و سوزش باشد بعد فصد باسلیق عناب بعرق شاهتره مالیده صاف نموده شیره کاهو نبات داخل کرده دهند و صندل سوده آرد جو
با آب کشنیز تازه و روغن گل بمالند و یا اطریفل کشنیزی یکتوله بخورند بالائش شاهتره گل نیلوفر خیارین کوفته هر یک شش ماشه بعرق شاهتره یا آب تازه جوشانیده نبات دو توله
داخل کرده بنوشند و اگر با تپ باشد شیره مهایه چهار ماشه شیره خیارین شیره شاهتره هر یک شش ماشه شیره عناب پنج دانه سکنجبین ساده سه توله دهند بعده آب کاسنی مروق
شش توله شیره خیارین شیره تخم شاهتره هر یک شش ماشه سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده دهند و اگر با سرفه باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه
کشنیز خشک چهار ماشه عدس درست شش ماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده شربت عناب دو توله داخل کرده دهند و بدانکه چون جرب را بشربت مصفی خون با آب کاسنی
تازه و آب شاهتره سبز دادن معمول ست و اگر ماده ذات الجنب بطرف جلد آمده جوشش و حکاک بهم رساند عناب شاهتره بعرق شاهتره و عرق عنب الثعلب جوشانیده شیره
مغز تخم سنبه(?) دانه شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند روز دوم خیارین افزایند یا عناب شاهتره کشنیز خشک بعرق شاهتره جوشانیده شیره تخم خرفه

شیرهٔ کاسنی شربت نیلوفر خاکشی دهند و مرهم سفیداب کافوری از موم و روغن گل و سفیدهٔ کاشغری و مرداسنگ و کات سفید ساخته ضماد نمایند و اگر خارش در همراه
مثل جوشهای آتشک باشد بعد فصد تجویز مسهل کنند و عناب پنج عدد شاهتره تخم کاسنی کوفته گل سرخ هر یک شش ماشه گاوزبان افتیمون افسنتین نیلوفر هر یک چهار ماشه شب در
آب گرم بخیسانند صبح جوشانیده صاف نموده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند بعد دو سه روز وزن افتیمون بصره بسته شش ماشه کنند و چرائته و بهمایه بادیان کشنیز خشک اسطوخودوس
هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه عوض گاوزبان و افسنتین داخل کرده بدهند و دو سه روز دیگر منضج داده سنای مکی نه ماشه پوست هلیله زرد شش ماشه داخل کرده فلوس خیارشنبر
پنج توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و بعد سه مسهل اطریفل صغیر یک توله خورده شیرهٔ عناب بجلاب شیرهٔ بهمایه شیرهٔ کاسنی هر یک شش ماشه سکنجبین افتیمونی دو توله
داخل کرده بنوشند و دوای مالش خارش بکار برند باز شاهتره چرائته صندل سرخ پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه خارخسک چهار ماشه در آب گرم خیسانیده صبح صاف کرده شربت دو توله
داخل نموده بنوشند باز شیرهٔ خیارین شیرهٔ تخم شاهتره هر یک شش ماشه عرق شاهتره ده توله سکنجبین لیموئی دو توله داخل کرده بنوشند بعده ماء الجبن تجویز نمایند و اطریفل شاهتره
تیار سازند **ذکر ادویه مفرده** نافع جرب حکیم سویدی گوید که آرد ترمس تلخ و سعد باریک سوده بسرکه سرشته طلا کردن مجرب من است و کذا [illegible] گندم بسرکه پخته و کذا روغن شیطرج
[illegible] و گویند که ضماد شب یمانی با سرکه و عسل و یا با برگ کرم و عسل پخته و یا با عصارهٔ برگ کرم در حمام و کذا اشنان سوخته بسرکه سرشته در حمام و کذا [illegible] کهنه و سعد بسرکه در حمام و کذا
روغن گندم و کذا [illegible] سرخ و زیت و یا بسرکه و کذا مامیران و کذا شیطرج بسرکه و کذا بلیلج بسرکه و یا با روغن گل و کذا کبریت بعلک البطم و سرکه و یا بنطرون [illegible] و سرکه و کذا [illegible]
بزیت و یا بسویق و سرکه و کذا [illegible] بسرکه و روغن گل و کذا زاج سوخته نرم کرده بسفیدهٔ مشوی و روغن گل یا بسرکه و آب کشنیز و کذا [illegible] انجیر بسویق سرشته و کذا برگ خرزهره
بزیت و مرداسنگ و کذا [illegible] بسرکه و کذا سیماب و کبریت و نمک یا مرداسنگ [illegible] و روغن کنجد و کذا [illegible] دریا بسرکه یا بشراب و کذا زنگار و صمغ بطم و موم [illegible]
و کذا [illegible] سفید بشیر و کذا روغن شیطرج چون شیطرج را در شیر تازه بپزند تا [illegible] شود صاف کرده بوزن او زیت انفاق آمیخته باز بجوشانند تا شیر فانی گردد و زیت بماند و کذا مرداسنگ
و سیماب مقتول [illegible] برگ [illegible] سوده و کذا نطرون و قلقند و زنگار بسرکه و کذا عصفر بسرکه و زیت آمیخته و کذا [illegible] زرد و زیت و کذا با روغن زرد [illegible] و کذا ماش
بسرکه پخته و کذا تخم شلجم بسرکه و کذا [illegible] سوده بسرکه و یا با آب ریحان سبز آمیخته و کذا آب [illegible] کذا سرکه و عسل و سیر سائیده و شرب تخم شاهتره و کذا افتیمون کذا تخم بادرنجبویه کوفته و
اکل لعاب آن و کذا سنای مکی و کذا درونج و کذا خطمی و کذا آب خیار [illegible] و کذا گاوزبان مسلوق بروغن بادام و کذا تخم [illegible] مدت سه روز متواتر هر روز یک درم [illegible] نافع
جرب است و بقول حکمای هند چون یک دام تخم پنوار را کوفته در نیم رطل جغرات [illegible] ظرف سفالی [illegible] در سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از آن بر بدن بمالند برای جرب
سفید بود و اگر قدری [illegible] اندازند بسیار نافع بود و اگر تخم پنوار از یک مثقال تا سه درم [illegible] با آب سرد بخورند در ازالهٔ حکه و جرب [illegible]
نافع است و از مجربات حکیم علی [illegible] شش ماشه [illegible]
حکیم علی [illegible] **ذکر ادویه مرکبه** که در جرب مستعمل اند **اطریفل شاهتره** موافق نسخهٔ معمولی که مداومت آن رافع جرب است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله زنگی پوست بلیله
آمله گل سرخ افتیمون صندل سفید [illegible] کشنیز مقشر قصب الذریره هر یک ده درم مغز تخم کدو شیرین چهار درم برگ شاهتره ده درم کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده
بسه وزن شکر سفید بقوام آورده سرشته خوراک تا دو توله و نسخهٔ متعارف آن در قرابادین مسطور است **حب کبریت** که جرب و قوبا را نافع بود و اصلاح خون نماید و مکرر بعمل آمده
گوگرد آمله سار [illegible] سه جزو پوست هلیله زرد دو جزو پوست بلیله آمله هلیله زنگی [illegible] صندل سرخ شاهتره [illegible] جزو گل سرخ گل نیلوفر هر واحد
یک جزو کوفته بیخته بقدر نخود حبها سازند شربت یک مثقال بعرق شاهتره اقل یک هفته و اکثر تا پانزده روز خورند [illegible] خارش بعمل می آید عناب شاهتره گاوزبان
[illegible] صندلین [illegible] چرائته برگ حنا پوست هلیله زرد برادهٔ شیشم برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب [illegible] شام در آب گرم تر نمایند
صبح صاف کرده شهد یا شربت نیلوفر موافق مزاج داخل کرده بنوشند و مالش [illegible] سیماب شش ماشه گلاب چهار توله آب لیموی کاغذی یک توله آب کشنیز تازه آب شاهتره تازه
[illegible] روغن گل [illegible] دو ماشه [illegible] بریان نه ماشه [illegible] بر بدن بمالند **ایضاً** که مجرب است [illegible] مرداسنگ
هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه [illegible] بریان دو ماشه دانهٔ الاچی سفید یک ماشه اول سیماب [illegible] اجزا داخل کرده [illegible] در روغن زرد که
[illegible] **ایضاً** که در جرب یابس و رطب [illegible] معمول [illegible] کافور گوگرد آمله سار [illegible] در روغن گاو

سه توله بست و یکبار شسته حل کرده بر بدن بمالند و چهار گهڑی در آفتاب نشینند بعده آرد نخود و حنا مالیده غسل کنند و سه روز متواتر بعمل آرند و گاهی وزن نیله تھوتھ هم سه ماشه
کرده میشود ایضاً از مجربات حکیم علی کبریت زرد صاف ده درم باریک سایند و با صد درم پیه گوسفند مخلوط کنند و دو درم میعه سائله اضافه کرده بر بدن بمالند که جرب متقرح را
چیزی مثل این نیست و جرب کهنه در یکهفته زائل میشود و اگر زرنیخ در روغن کنجد بپزند و آن روغن بمالند نیز این عمل کند و در جرب خشک نیز نافع بود و میعه سائله برای [illegible] نافع
بوی کبریت است ایضاً معمول حکیم علویخان برای جرب متقرح توتیای کرمانی تخم پنواڑ هر یک یکتوله مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین کالی زیری هر یک دو توله در سرکه و روغن گل
هر یک چهار دام کهرل سازند تا مثل مرهم شود پس بمالند و غسل فرمایند دوائی که در جرب رطب و یابس عجیب التاثیر و مغنی از سائر تدابیر است گندهک چوک مرداسنگ سهاگه
کمیله کته سفید پھٹکری منسل هر واحد شش ماشه نیله تھوتھ سه ماشه همه را باریک سائیده در روغن سرسون حل کنند و بمالند و بعد دو سه گهڑی از آب سرد غسل نمایند
ایضاً نافع برای خارش بدن و خصیه و قضیب [illegible] عدد در سرکه انگوری بقدر سی پی قلعی بپزند تا مهرا شود پس در کهرل انداخته گوگرد زرد پوست هلیله زرد
توتیای کرمانی مغز تخم خربزه بریان مغز تخم خیارین مغز تخم کدو بریان تخم پنواڑ پوست کدو سوخته حضض مکی هر واحد یک یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده خوب حل کنند پس روغن گل
بقدر حاجت انداخته در هم سازند تا مانند مرهم شود و بر بدن بمالند ایضاً سفیده کاشغری شش ماشه شاهتره هفت ماشه مرداسنگ هلیله زنگی هر یک چهار ماشه چوک دو ماشه
کافور یک ماشه همه ادویه باریک سائیده در روغن چنبیلی حل کرده مالش نمایند و معجون شاهتره با عرق شاهتره بخورده باشند [illegible] ایضاً گوگرد دو درم توتیای سبز بریان
سهاگه هر یک نیم درم در روغن گاو کبست و یکبار شسته باشند آمیخته بر بدن بمالند بعده دو گهڑی غسل کنند و باید دانست که اگر برگ نیب نیم آثار در نیم آثار آب بجوشانند چون
چهارم بماند صاف کرده از آن آب روغن که در ادویه خارش حل نمایند پخته شود بعده با ادویه آمیخته بکار برند بسیار مفید گردد ایضاً که در یک روز دفع [illegible] سم الفار نیم ماشه
کبریت توتیای سفید هر یک هفت ماشه سائیده با روغن گاو پنج شش توله در ظرف آهنی با دسته چوب نیب تا چهار گهڑی بسایند بعده سوای سر و گردن تا کنج ران همه
بدن مالیده در آفتاب نشینند بنحویکه سر تا گردن در سایه باشد و بعد یک پاس گل زرد و کنجاره روغن بر بدن خوب مالیده غسل نمایند و مخفی نماند که سم الفار بقدر یک دو ماشه
سوده در روغن زرد آمیخته بمالش آن صاحبان جرب کهنه را ابتلا نمودم و در عمل یکروز دیدم صحت کلی حاصل شده روغن که برای خارش مفید است [illegible] یکتوله [illegible] زرد
شش ماشه سنکهیه چهار ماشه جدا جدا سائیده آمیزند پس روغن سرسون پاو آثار در کوزه گلی که زیر او گل حنا مالیده [illegible] انداخته بر آتش گذارند
چون روغن خوب گرم شود ادویه مسحوقه اندازند و وقتیکه [illegible] شوند آن روغن را در طشت پر آب نیز ریزند و از آب [illegible] روغن [illegible] بردارند بطوریکه [illegible] از دو رخ
بر می آرند و وقت صبح بر بدن بمالند و بعد چند ساعت آرد نخود مالیده غسل نمایند و اگر [illegible] مشت [illegible] و برگ [illegible] عدد [illegible] در روغن [illegible] کرده
سوخته شود از آتش فرود آورده حل کرده بکار برند جرب [illegible] و سائر بثور که آب از آن جاری باشد مجرب [illegible] نوع دیگر برای جرب [illegible] آید که [illegible]
خون با خارش شدید باشد و از کثرت خارش و طول مدت جلد سیاه و سطبر مثل جلد فیل شده باشد از مجربات والد مرحوم است برگ کنیر [illegible] آثار جزء کرده در آب
یک صبوحی کلان تا سه پاس بپزند بعده روغن کنجد پاو آثار در آن انداخته سه چهار جوش داده فرود آرند و در ظرفی پر از آب سرد آن آب [illegible] روغن برریزند چند [illegible] روغن
بالای آب آید آنرا از دست بر کناره جام جمع کنند بدستور [illegible] روغن از آب است میگیرند و در آن روغن توتیای سبز یکدرم سفیده قلعی دو درم شب یمانی یکدرم مردار سنگ یک مثقال
رسکپور دو مثقال باریک سائیده مخلوط کرده مالش نمایند و اگر از آن آب برگ [illegible] را بشویند نیز فائده بخشد سفوف [illegible] که برای جرب [illegible] و آتشک [illegible] هر قسم آبله
باشد بسیار مفید است و خصوصاً بعد از تنقیه و بارها بتجربه رسیده پوست هلیله زرد چهار ماشه پوست هلیله کابلی [illegible] ماشه پوست بلیله چوب [illegible] هر یک یازده ماشه
آمله هلیله سیاه هر یک [illegible] ماشه شاهتره سه ماشه گل سرخ شش ماشه ریوند چینی پنج ماشه برگ سنا مکی بیست ماشه کوفته بیخته هموزن ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند
خوراک یکتوله [illegible] با آب نیم گرم اگر مزاج مساعدت نماید علی التواتر بخورند والا دو سه روز خورند و موقوف نمایند و باز شروع کنند و صغیر السن و ضعیف المزاج را کمتر از این قدر
باید داد شربت شاهتره که [illegible] را رفع کند و اخلاط [illegible] سوداوی محترقه برآرد و جرب و حکه و جذام را نافع و تسکین حرارت صفراویه کند تخم کشوث شش درم گل سرخ [illegible]
بیدانه هر یک پنج درم گل بنفشه هفت درم پرسیاوشان اصل السوس [illegible] شاهی گل گاوزبان هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر یک بست درم پوست هلیله زرد
تمر هندی هر یک سی درم آلو بخارا [illegible] هر یک سی عدد عناب سپستان هر یک پنجاه عدد آنچه کوفتنی است نیم کوفته در ده آثار آب شاهتره تازه یک شبانه روز

تر دارند پس بجوشانند تا آنکه سوم حصه بماند صاف کرده نگهدارند شربتی از هفت درم تا بیست درم با ماء الجبن گاهی مغز خیارشنبر و سقمونیا اضافه میسازند و در نسخه دیگر
افسنتین رومی سه درم و اهلیلج و شربت ورد و اسپغول نیز برای خارش نافع ضماد گوگرد که جهت جرب بارها آزموده است گندهک آمله سار نیله تهوتهه کمیله مردارسنگ هر واحد
یک توله همه را باریک سائیده سه حصه نمایند و یک حصه در روغن زرد که سه چهار توله باشد آمیخته بر بدن مالند و سه چهار گهری در آفتاب نشینند بعد ازان حنا و آرد نخود و آب
آمیخته بر بدن مالیده غسل نمایند و روز دیگر و سوم همچنین کنند و گاهی برای تقلیل حدت دوا و دفع بوی گندهک کافور یک دو ماشه و میعه سائله سه ماشه افزوده میشود ایضا نسخه
معمول آنجهانی گندهک آمله سار کمیله باچی سیماب فلفل گرد هر یک نیم توله توتیای سبز یک ماشه ادویه کوفته بیخته با سیماب کهرل نمایند تا آنکه رنگ سیماب گم شود و بعد ازان در روغن چنبیلی
نیم پاو انداخته سخت بلیغ نموده بکار برند ایضا معمولی برای خارش کبریت سیماب رال [illegible] شنگرف هر واحد چهار ماشه سائیده سه حصه کنند و هر روز یک حصه در روغن گاو [illegible]
و یکبار شسته باشند آمیخته بمالند ایضا که مکرر بعمل آمده گندهک آمله سار نیله تهوتهه سوخته سیماب بهنگری بریان فلفل هر یک شش ماشه سوده در روغن سرسون [illegible] یکبار
شسته باشند شش توله آمیخته طلا نمایند و بعد دو گهری بآب نیمگرم غسل کنند و از آرد نخود و [illegible] بشویند [illegible] خارش رفع میگردد ایضا که برای جرب بهتر ازین نسخه نیست تخم پنوار باچی تخم [illegible]
گوگرد هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال فلفل سوخته برگ حنا هر یک پنج ماشه مردارسنگ کمیله آمله سوخته نوشادر هر واحد یک درم سیماب [illegible] مغز تخم [illegible] در [illegible]
سهاگه بریان هر واحد [illegible] روغن گاو ده درم همه را در ظرف کانسی در آب حل کرده طلا سازند و بمالند و بعد سه گهری بآب نیمگرم غسل کنند ضماد شنگرف که برای جرب [illegible]
شنگرف هشت ماشه نیله تهوتهه مردارسنگ کمیله هر واحد شش ماشه سندور هفت ماشه سیماب [illegible] ماشه حنا ده درم روغن زرد نیم پاو اول سیماب تهوتهه مردارسنگ سائیده ادویه دیگر
آمیخته کهرل کرده نگهدارند و طلا کرده بر بدن مالش کنند و بعد دو گهری غسل نمایند ضماد نافع جرب و معمول مجرب مردارسنگ سفیده کاشغری کتهه سفید حنای خشک کبریت
شش ماشه توتیای سبز کافور [illegible] هر واحد سه ماشه کمیله نه ماشه سنگ جراحت چهار ماشه همه را باریک سائیده در روغن زرد که [illegible] باب شسته باشند بیامیزند
و طلا کرده باشند ایضا که بجهت جرب و آبله مستعمل مردارسنگ حنا کمیله چونه برهی خشک هر واحد یک جزو نیله تهوتهه نیم جزو کتهه شش جزو کوفته بیخته در روغن تلخ یا [illegible]
بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند طلا مجرب جهت جرب [illegible] کمیله مردارسنگ هر یک چهار دام نیله تهوتهه [illegible] یک دام کوفته بیخته با آب برگ تنبول کهرل کنند [illegible] شود و بمالند
و گاهی گهنار کتهه و خصوصا روغن حنا افزوده و بسیار مفید یافته نوع دیگر که جرب مطلق را مجرب است و حکیم جالندهری گفته که تجربه کردم در بی نظیر [illegible] حنا هر واحد یک مثقال
پوست هلیله زرد و سیماب مقتول و شیطرج هر یک نیم مثقال فلفل [illegible] روغن [illegible] بنسبت [illegible] مثقال بدستور معمول مرتب ساخته شب طلا نمایند و صبح در حمام بآب [illegible] بشویند
بشویند [illegible] عماد الدین محمود طلای [illegible] مخلوط [illegible] که را تجربه کرده [illegible] برای هر دو نوع جرب تر و خشک مجرب حکیم ممدوح اگر [illegible] کنند [illegible] جمیع بدن
بر طرف نماید [illegible] اسفیداج [illegible] زرد [illegible] نوشادر نیم درم نمک هندی یا اندرانی [illegible] بکار برند نوع دیگر از مجربات حکیم علی زنگار یک درم حنا دو اوقیه هر دو را
سائیده بروغن تخم کتان خمیر کرده بر هر دو دست و پای خضاب کرده بخوابند و صبح بشویند هر سه شب [illegible] حکیم عادی خان سیماب [illegible] توله نیله تهوتهه شش ماشه حنای خشک نیم پاو
روغن [illegible] ده گانه [illegible] همه را در ظرف آهنی با دسته آهنی تا چهار پاس حل کنند بعده در آفتاب [illegible] بر بدن خوب بمالند بعد چهار گهری آرد نخود با آب آمیخته بر بدن مالیده
غسل نمایند و همچنین [illegible] روز استعمال کنند مرهم که جهت آبله خارش و آتشک فائده دارد کتهه سرخ کتهه سفید صندل سرخ صندل سفید مردارسنگ هر یک [illegible] توله کافور [illegible]
[illegible] توله سائیده در روغن گاو [illegible] صد و یک مرتبه بآب شسته آمیخته حل نمایند و حسب حاجت هر روز مالیده باشند تا یک هفته معجون شاهتره دافع فساد خون گرمی
مزاج [illegible] جرب [illegible] پوست هلیله زرد و کابلی پوست بلیله آمله برگ [illegible] هلیله زنگی هر واحد یک توله شاهتره دو توله [illegible] اصل السوس هر یک [illegible] درم تخم خشخاش
دو مثقال کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بسه چندان قند بقوام آورده آمیزند معجون که برای جرب بدین مجرب نوشته ترید سفید چهار ده درم مغز حلغوزه ده درم
و نیم مغز بادام مقشر بادیان هر یک هفت درم اصل السوس [illegible] نیم درم [illegible] دو مثقال زرد چوب دو درم ایرسا یک نیم درم کوفته بیخته با شهد [illegible] سازند خوراک
یک توله وقت شب و حنا هشت مثقال گوند [illegible] یک مثقال در آب پخته نیم گرم ضماد کنند تا یک هفته اقوال مجربین مسیحی گوید که در جرب حاد که از عفونت خون
غلیظ حادث میشود باید که ابتدا الفصد کنند پس اسهال بهلیله و شاهتره بمرات نمایند و بعد تنقیه طلا استعمال سازند و معالجه جرب [illegible] بسیار خشک کنند [illegible] مثل
این [illegible] کنند [illegible] دو درم زراوند طویل چهار درم عروق الصباغین سه درم خاک سیماب دو درم سائیده بسرکه و روغن گل سرشته در آفتاب یا در حمام طلا کنند

دیگر کندش مغز تخم هر دو سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند و دیگر زرنیخ سرخ و زرد مرداسنگ سیماب کشته عروق الصباغین کندش اشق مغز بادام تلخ برگ خرزهره نوشادر
زراوند سائیده بسرکه و زیت سرشته استعمال کنند دیگر زراوند طویل مغاث کندش مر اشق بادام تلخ عروق الصباغین جدوار مرداسنگ نقره بسرکه و زیت آمیخته
بکار برند و دیگر برای قوبا و حکه و جرب شحم حنظل کندش کبریت زاج هر واحد سه درم مرداسنگ هر واحد هشت درم تخم حرمل بریان روغن زیت هر واحد دوازده درم سیماب
کشته ده درم سائیده بزیت آمیخته استعمال نمایند دیگر برای جرب طب کبریت ابیض غیر محرق کندش نمک طعام خاکستر بلوط عاقرقرحا قنبیل بسرکه و روغن گل سرشته طلا
آرند و دیگر کندش مورد خشک زراوند طویل شنجار مس سوخته زیبق مقتول اشنان مرداسنگ گوگرد غیر سوخته زرنیخ زرد نگار سفیداب حب بلسان سائیده بزیت و روغن گل
و روغن نارجیل آمیخته استعمال کنند و این دواء قلع ثالیل و آثار سیاه و جرب و سعفه نافع است شیخ میفرماید که روغن صاحبان جرب خشک کند و سکنجبین اسپندان انفع ... اگر خوف
سحج نباشد و اول افضل علاج جرب آنچه پیشتر بدان اکتفا کرده شود و آن استفراغ است بچیزیکه اخراج خلط حاد محترق و بلغم شور نماید بعده اصلاح غذا و تدبیر طلاها که
اجوات این باب دانسته اند و استعمال اشیای مائیه تنقیه که امن از غرت تعفن او باشد مثل هندوانه و کاسنی و کاهو و مانند آن و ایضاً از خارج و جماع اصلا ترک نمایند و از
مستفرغات جیده برای اقسام مواد جرب طبیخ افتیمون هلیله زرد و شاهتره و سنا و بسفایج و افسنتین است و گاهی در آن گل سرخ و کاسنی و مانند آن داخل کرده میشود
و گاهی در آن ماء الجبن خاصیتی که اندر آن است و گاهی سقمونیا شامل می نمایند و ایضاً مغز چلغوزه و سقمونیا نیکو بالغ النفع است طبیخ جید بگیرند هلیله زرد و موبز هر واحد ده استار
و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و صاف کرده از جمله آب العنب و ثلث رطل بستانند و خیارشنبر ده درم در آن مالیده باز صاف کرده غاریقون یک درم داخل کرده بنوشند
حب جید که آن حب شاهتره است بگیرند هلیله زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنج درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیا سه درم مدام با آب شاهتره بسرشند و بگذارند تا خشک شود و چند بار
تسقیه نمایند و بگذارند تا خشک گردد و این عمل سه چهار مرتبه نمایند پس حبوب سازند و دوای قوی جید برای جرب مزمن بگیرند هلیله زرد و بلیله و آمله و برنگ کابلی
هر واحد یک درم تربد دو درم و ترنجبین نیز شسته قرص سازند شربتی برای سهال تام از ده تا پانزده تا بست قرص باب گرم و گاهی در این سقمونیا داخل سکنند زند شربت گاهی
از جرب مزمن خلاص سازد دوام شرب صبر لیکن متواتر سه روز هر روز یک مثقال بعده یک روز در میان تا سه روز و یا سه روز ترک نمایند و معاودت تواتر کنند
و یا در میان یک هفته بحسب مشاهده واجب دانند و معالجه سحج بحقنه کنند اگر عارض شود و این نافع مستاصل جرب است و بهتر آنست که آنرا در آب کاسنی تر کرده بنوشند و یا
آن اندک آب یا دیان کنند اگر از آب یا دیان مانعی نباشد مثل حرارت مزاج مقدار یکه در آن صبر باشد از یک درم تا یک مثقال بود و چون متحمل او ست آن نباشد
ترک نمایند و ایضاً نقوعات خاصیته نافع است و یا بگیرند رب هلیله زرد متخذ از خشک کردن آب مطبوخ او در آفتاب و از آن برای جرب رطب از پنج درم تا ده درم با شکر بخورند و این
برای جرب صفراوی برای جرب رطب است و ممکن است که مثل این از جمیع مسهلات گرفته شود و بعض آن با بعضی مخلوط سازند و گاهی با تکید آمیخته از آن حبوب
ساخته شود و ماء الجبن با افتیمون نیکو است چون هر روز بدستوریکه در غیر این باب مذکور شد استعمال نمایند و با هلیله و آب افشرده شاهتره چند روز متواتر بغایت نافع است و
آنچه قائم مقام منقیات برفق است آنست که حب صبر بسقمونیا و زعفران مرتب سازند و از آن هر شربت پنج حصه بگیرند و این نسخه هلیله زرد و صبر سقوطری کتیرا گل سرخ
هر واحد یک درم زعفران ثلث درم و ایضاً بگیرند ازدوائیکه در آن برنگ می افتد و مذکور شد هر روز یا دو روز از دو درم تا سه درم و قومی گفته که چون استفراغات
بکثرت نمایند و از آن فائده یافته نشود پس اولی آنست که تخفیف نمایند و بهتر آنست امیدن صاحب مرض هر روز صبح و شام بر پشت گندم نشاسته و آب لبیا با اقتصار بر نزند
و گفته اند آنچه صاحب جرب یابس و حکه و قشفی را نافع بوده آنست که تا سه روز هر روز از روغن کنجد یکصد و سی درم با نصف آن سکنجبین بنوشند و بعضی مردم آب عناب
بدان مخلوط کرده اند و این را تجربه کرده علاج بالغ النفع است الا آنکه مضعف معده است و از مرکبات مناسبه برای این ادویه چرک نقره و مرداسنگ و قنبیل و عروق
است بسرکه و روغن گل بسرشند و جرب قوی را نیز بدان طلا نمایند و خفیف تر از این گل ارمنی و کافور و زعفران هر واحد نیم درم بسرکه و آب عنصل و روغن گل عام
خفیف است و برای آنکه اندک قوی تر باشد بزر البنج است بسرکه و روغن گل سائیده در حمام استعمال نمایند و ایضاً آب انار ترش و روغن گل بورق و بهتر آن
آنست که در آن قوت شحم او بیشتر باشد و همچنین آرد عدس و مغره و سرکه آمیخته در آفتاب بنهند تا گرم شود پس طلا نمایند و اما معاجین که احتیاج استعمال آنها افتد مثل
ست که حاجت خوردن آنها صاحبان قوبا و سعفه دقیق میشود اعنی آنچه نرم از آنها باشد مثل اطریفل صغیر و کشمش و ایضاً مثل این معجون بگیرند سنا و شاهتره هر واحد درم

بلیلهٔ زرد چهار درم کشمش منقی ده درم و چند بهیه اما ادویهٔ موضعیه برای جرب همه آنست که دران جلا باشد و گاهی کفایت کند آنچه دران جلا می او با تقویت جلد و اصلاح
مزاج آن باشد مثل آب ملوکیه حماض چقندر و انار و مثل سبوس سیده و آرد عدس مقشر و ایضاً اقاقیا بسرکه و تخم و جوف خربزه و نشاسته عصفر و آب کرفس و طبیخ حلبه و آب پوست
غرب و گاهی احتیاج افتد بچیزیکه دران تحلیل قوی باشد مثل شحم حنظل و علک الانباط با آب نعناع و زراوند بسرکه و مزاج بریان خصوصاً سازند بسرکه و روغن گل و بخیس قلقند و
اخوات آن و خربزه بسیار قوی ست و گاهی کفایت کند سرکه او که دران برگ ورد تر کنند پس با روغن کنجد بزنند و گاهی با ادویهٔ حاده مثل روغن گل مخلوط میسازند تا
منع افراط حدت کند و مثل پوست انار برای مثل آن یعنی قبض و تکثیف تا جلد قوی گردد و تأثیر ادویهٔ حاده قبول نکند و از آنچه تجربه کرده شده تخم جرجیر ست که روغن
آن بگیرند و جرب فاریده در آفتاب گرم بدان مالش نمایند و یا قریب کانون نشینند و تکرار این کنند که بغایت نیکوست دوای جید بگیرند مرداسنگ و زاج مساوی
و با سرکه خمر بسایند و در کوزهٔ گلی کرده در جای نمناک تا یک ماه دفن کنند و بعد از آن بطریق طلا استعمال کنند که این بالغ النفع ست با وجود قلت لذع کند شیخ زیبق
مقتول و چرک نقره و زراوند و کبریت و قنبیل و اشخار و مس سوخته و مغاث و نوشادر و عدس تلخ و تخم حرمل و اشق و زنگار و اشنان قصارین و سرگین سگ و مغز [illegible]
در ربات بگیر و قثاء الحمار و ایضاً پوست چوب انگور سوخته بر موضع جرب بپاشند بعد جرب کردن بمسکه و لیس زان بر [illegible] و تجدید آن نمایند تا آنکه زائل شود و گاهی [illegible]
بسرکه و علک الانباط بسرکه نفع بخشد و اما از ادویهٔ مرکبهٔ جیده انیست که بگیرند سیماب کشته و برگ خربزه و اقلیمیا و مرداسنگ بسرکه و روغن گل طلا نمایند در شب
دران خواب کنند و صبح در حمام بدن را اول بسرکه و اشنان سبز و آب گرم بشویند بعده بآب سرد بعد از ان بروغن مالش نمایند و دوای مسهل مرداسنگ و زاج زرد
مساوی بسرکه یک هفته در آفتاب بسایند و نزد حاجت بدان طلا کنند و ایضاً زیبق مقتول و میعهٔ سائله و روغن گل آمیخته استعمال کنند و ایضاً سیماب
کشته و میعهٔ سائله و بزر البنج و قسط اجزا مساوی و ایضاً کندش یک جزو مغره سه جزو بسرکه طلا کنند و چون ادویهٔ قویهٔ مجففهٔ محلله یا یابسهٔ مقشفه استعمال کنند عقب
آن روغن های معروفه مثل روغن بنفشه و نیلوفر و مانند آن بمالند خصوصاً در جرب یابس و قلیل الرطوبت و در جرب رطب چیزیکه در تجفیف شدید تر باشد استعمال
کنند و در جرب یابس چیزیکه در تجفیف کمتر بود و لعل آن زند و آنچه اندران زیبق مقتول افتد آنرا احتیاط المقعد و از نواحی معده و اعضای کریمه دور دارند و علاج جرب یابس
و حکه قریب یکدیگر ست و استحمامات جرب و اغذیهٔ صاحبان جرب در علاج حکه مذکور گردد و بدانند که حجامت ساقین در جرب فاحش نفع میکند صاحب کامل گوید
که هرگاه جرب پیدا شود باید که مبادرت بفصد هفت اندام و شرب مطبوخ مقوی بصبر و تربد کنند و طبیخ هلیله و سنا و سوزنبو نوشند و صفت آن انیست پوست هلیلهٔ زرد
کوفته پنج درم سوزنبو منقی سی درم سنای مکی هفت درم شاهتره ده درم تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند بآتش معتدل تا آنکه
بیک رطل آید صاف کرده نیم گرم بنوشند و یا بگیرند آب شاهتره افشرده از سه وزن تا پنج وزن در هر روز نیم رطل با شکر ده درم بنوشند بعد از آنکه قبل از و صبر سقوطری باریک ساخته
یک مثقال با آب بادیان سرشته حب ها بسته در سایه خشک کرده خورده باشند و چون آنرا با این حب ها هند منفعت بین نماید حب های جرب و نسخهٔ این همانست که
دران کثیرا و غیره یک درم ست و در قول شیخ گذشت و آب کاسنی مثل نخود حب ساخته بر ناشتا از مثقالی تا دو درم بخورند و بعد آن آب افشرده شاهتره صاف کرده
نیم رطل بنوشند و حب شاهتره که نافع جرب ست اجزای آن نیز در قول شیخ مذکور شد مثل نخود حب ساخته خشک کنند و از یک درم تا یک مثقال یک روز در میان بخورند پس
هرگاه بدن از خلط ردی پاک شد باید که اطلیهٔ مجففه استعمال کنند و از آنجمله این طلاست سورنج قردمانا هر واحد ده درم کبریت اصفر پنج درم همه را باریک سائیده بسرکه و
روغن گل سرشته در حمام بدان طلا نمایند دیگر زیبق مقتول و [illegible] اقلیمیای فضه و مرداسنگ و کندش و اشخار مساوی باریک ساخته بسرکه و روغن گل سرشته
در حمام طلا کنند دیگر بورق و نمک و قسط و کندش هر واحد دو درم میعهٔ سائله ده درم سوده بروغن گل آمیخته شب طلا کرده بر آن خواب کنند و صبح در حمام با اشنان [illegible]
دیگر آب مغسول بسرکه سائیده در حمام طلا کنند دیگر برگ خربزه و حنای مکی هر واحد ده درم زراوند طویل و مدحرج و کوکرد زرد هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده
و بروغن گل و سرکه سرشته در حمام یا در آفتاب طلا کنند بعد با آبیکه دران سوده و برگ سوسن جوشانیده باشند و بعد آن بگل سرخ و صندل غسل کنند دیگر کندش و کبریت
ابیض و زرنیخ سرخ مساوی فلفل [illegible] چوب انگور همه را باریک سائیده بروغن گل حل کرده در آفتاب یا در حمام بدان طلا کنند پس بآب مطبوخ سوده و گل سرخ غسل نمایند
دیگر غاریقون پنج درم زراوند طویل و مدحرج هر واحد دو درم برگ خربزه و برگ سوسن و حنا هر واحد سه درم همه را باریک کرده بروغن گل سرشته در حمام استعمال کنند اگر [illegible]

صلاح یابد بهتر والا ماء الجبن هر روز از نیم رطل تا یک رطل با دو اوقیه آب شاهتره تر و یک مثقال صبر حسب ساخته قبل و خورده بنوشند و گاهی هر جرب و حکه و بثور حکی و شا و اخراقات
و قروح عسر البرء در بدن می گردد و در آن هنگام تناول مطبوخ افتیمون و غاریقون و بعد آن ماء الجبن فی احب است و بچیزی که از اقراص سفید و با دویه که در باب سفیه مذکور گردد طلا
و اگر جرب خشک باشد حکت او و شوار بود پس این طلا بکار برند صفت آن زاج مرداسنگ و سنای مکی و حنا هر واحد دو درم کنجد و بادام تلخ هر واحد سه درم عروق چهار درم همه را
باریک ساییده پس که در روغن گل سرشته بعد تنقیه بدن بدان طلا کنند ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد اکحل نمایند و هر صبح جلاب از عناب و سپستان هر واحد ده عدد و بنفشه
خشک تخم کاسنی هر یک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود با شیره بادام و این جلاب تا هفت روز بنوشند پس بقاروره نظر کنند
اگر در آن نضج پدید آید تنقیه بدن بمطبوخ هلیله مقوی بصبر و تربد نمایند و یا این مطبوخ سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طائفی ده درم شاهتره
اگر باشد یک دسته و اگر خشک باشد پنج درم از تخم آن تمر هندی بیست درم بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم افتیمون رومی یک درم آلو سیاه و آلو کوهی و عناب و سپستان هر
بیست عدد همه را با آتش معتدل در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید و در آخر جوش افتیمون هفت درم در صره بسته در آن اندازند بعده از آتش فرود آورده صاف کرده
در آن فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر واحد بیست درم مالیده سحرگاه بنوشند و بر آن صبر کنند تا بدن از اخلاط فاسده تنقیه یابد و در آخر روز مزوره ماش و نخود و مغز بادام غذا سازند
و یک روز راحت دهند بعد از آن بگیرند آب شاهتره افشرده سه اوقیه در آن شکر ده درم حل کرده بنوشند تا هفت روز متواتر و یا حب شاهتره بخورند که آن نفع بلیغ می نماید
صفت آن بگیرند هلیله زرد و سیاه و کابلی صبر سقوطری هر واحد یک درم سقمونیای مشوی در جوف سفرجل نیم دانگ تخم شاهتره یک درم مقل یک دانگ همه را
باریک سائیده با آب شاهتره سرشته حبها سازند و این یک شربت است هرگاه بدن از اخلاط محترقه فاسده پاک گردد اطلیه مخففه جرب استعمال نمایند و آن را رتول حناب
کامل و کور شده و این طلا از همه قوی تر است بگیرند بورق مغسول کبریت زرد و کندش و قسط و برگ خرزهره و حنا و زراوند طویل و میعه سائله همه را سائیده پس که کهنه
در آب و روغن گل آمیخته در حمام بدان طلا زنند و یک ساعت بر آن صبر کرده بدن را با آب مطبوخ آس و برگ سوسن بعد آن با آب گل سرخ و صندل پس بشویند و یا
بگیرند خاکستر چوب انگور بیست درم گوگرد زرد پنج درم و باریک سائیده پس که در روغن گل آمیخته در آفتاب طلا کنند و مداومت حمام نمایند و اگر جرب یابس باشد برای عجز
پس باید که هر روز بر بدن روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام شیرین طلا کنند و هر روز در حمام داخل شوند و بعد خروج از حمام روغنهای مذکوره بر بدن طلا نمایند
و خوردن ماء الجبن با افتیمون ایشان را نافع بود و بر بدن این طلا کنند مغز بادام تلخ سنای مکی مرداسنگ هر یک سه درم کنجد پنج درم همه را باریک ساخته پس که
کهنه و روغن گل سرشته طلا سازند و هر صبح عناب پنج عدد و با آب خوشبوی شسته و ده صاف کرده سکنجبین ساده ده درم حل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش با اسفاناج و کدو تر
خورند و از اغذیه غلیظه حذر کنند و خواکه میخوش مثل انار و سیب و شفتالوی هندی و انه و خیار و بادرنگ و مانند آن تناول کنند محمد زکریا گوید که نوعی از جرب خشک است
و آن اگر اندک خفیف باشد و مزاج با آن متغیر نشود دفتار ورده رنگین نگردد و در بعض تغیر نبود پس بسا است که در آن کفایت کند مالش بروغنهای مرطبه مثل روغن بنفشه و کدو
و بادام و مسکه تازه و استحمامات خفیفه با آب شیر گرم و دلک با آرد نخود و سبوس گندم و بورق و غسل با بهای گرم و اقتصار بر اغذیه مرطبه مثل ما الشعیر و شیره بادام و از اشیای مالحه
مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده و شراب و حریف و استعمال اغذیه حریفه و حلاویات اجتناب نمایند و آب کاسنی با اندک آب ریباس بنوشند و ماء الجبن و ترنجبین یا با شیره
مرطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بیاشامند پس اگر بسیار قوی باشد و در آن چنین تدابیر اثر نکند و آثار غلبه صفرا ظاهر گردد اگر احتیاج بفصد بود فصد کرده تسلیم کنند و هر صبح
شربتی از شربت عناب یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا ترنجبین با ماء الجبن بنوشند و تلیین طبیعت بمطبوخی که در آن هلیله و سنا و شاهتره و کاسنی و افتیمون باشد بکرد
صفت مطبوخ مسهل که برای این نوع نیکو است پوست هلیله زرد و هلیله کابلی سنای مکی و تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افتیمون گاوزبان بسفایج اسطوخودوس
هر یک دو درم شاهتره پنج درم تمر هندی پانزده درم مویز منقی ده درم ترنجبین بیست درم فلوس خیار شنبر ده درم عناب ده عدد سقمونیا نیم دانگ غاریقون دو دانگ حجر ارمنی
یک دانگ سیر ان یک درم روغن بادام دو درم حسب دستور مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و طلا در شربت روغن گل و گلاب و آب کرفس و سرکه و خشخاش سوده پس که و قروطیات
و معمول از روغن بنفشه و موم و کم در آن اندک کافور باشد نافع ایشان است و تسکین حکه نماید طلا نافع این نوع عروق بورق قسط شیرین کندش و اجید یک درم
میعه سائله شش درم پس که در روغن گل در حمام طلا کنند و ساعتی بر آن صبر کرده بشویند بعده بدن را بروغن گل بمالند دیگر که انواع جرب را نفع دهد برگ خرزهره و حنا

در قول صاحب کامل گذشت و نوع دیگر از جرب ست پس می باید که فصد کنند و استفراغ بطبیخ افتیمون با یک مثقال ایارج نمایند صفت مطبوخ نافع این نوع پوست هلیله زرد
هفت درم سنای مکی پنج درم سپستان و دو درم شاهتره یک قبضه افتیمون و دو درم تمر هندی پانزده درم گلقند بغدادی پانزده درم ترنجبین یک درم حجر الاجور و یک دانگ محموده
نیم دانگ فلوس خیار شنبر ده درم عناب ده عدد روغن بادام یک مثقال حب نافع جرب هلیله زرد یک درم سقمونیا ربع درم گل سرخ ربع درم و این یک شربت ست و آنچه آنرا
نفع کند طلا از زرنیخ ترکی مسمی بسم الفار یعنی تراب الهالک و روغن گل ست و سه وزر بدان طلا کنند و نوع دیگر از جرب که دران حیوان مثل بچه قمل متولد شود و آن مختلف الصور
بود و من آنرا مشاهده کرده ام علاجش تنقیه بدن از اخلاط فاسده متعفنه است و تفتیح مسام و استعمال اطلیه که در علاج قمل و صیبان ذکر خواهیم کرد و محمد زکریا گفته که چون بیماری
ناقهین عارض شود لزوم حمام غیر حار کنند و از اطلیه حاده حذر نمایند که خلق کثیر ورم کرد و هلاک شد و گفته که آنچه جرب را نفع بخشد آنست که زر اشاهتره بخورانند پس شیر آن بنوشند
ابو منصور گوید که در علاج جرب یابس کفایت میکند حمام دائم و دلک بعد ان لغیر آنکه عرق آید پس اگر امر دشوار تر باشد اخراج خون بفصد حسب قوت جرب کنند و در راه چهار جرعه
طبیخ هلیله بنوشند و لزوم ماء الجبن نمایند و با طلیه مرتبه از صمغه و کندش و سیماب کشته و روغن گل طلا کنند و در اغذیه میل باشیای چرب نمایند و شراب آب بسیار ممزوج کرده
بنوشند و اما در جرب رطب نیز فصد و مطبوخ استعمال نمایند و با طلیه مرتبه از خربق و کندش و بورق و صناعت مرداسنگ و قسط و چرک نقره طلا کنند و در اغذیه بترشی ها
میل سازند صفت مطبوخ هلیله بگیرند هلیله زرد پانزده درم سنا و شاهتره هر یک پنج درم ماء ایران چینی دو درم افتیمون چهار درم سپستان سی عدد گل سرخ دو درم تخم کاسنی
سه درم همه را سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا دو ثلث رطل بماند بران افتیمون انداخته از آتش فرود آرند و مالیده صاف کرده ده درم ترنجبین داخل کرده بخورند
و ازین شربت متوالی بنوشند و یا آب فشرده شاهتره تنها با شکر چند روز بیاشامند و حب نافع جرب قول خجندی گذشت و حب شاهتره در قول شیخ شربت آن از یک مثقال
تا دو درم سفوف نافع برای جرب یابس ست هلیله زرد را جو کوب کنند و در یک نیم غمره آب در ظرف آبگینه زیر آفتاب بقت گرمی نهند تا آنکه قوت او در آب بدیس صاف کرده
ثفل را دور نموده آن آب را در آفتاب گذارند تا خشک گردد و از آن از پنج درم تا ده درم با شکر مثال و بخورند و گاهی مثل این از هلیله و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج
می سازند برای جرب و جمیع امراض سوداوی نفع میکند و ایضا گاهی از هلیله کابلی و تربد و افتیمون همچنین مرتب میکنند پس آب صاف کرده صبر و غاریقون از آن داخل نمایند
و هرگاه قریب بخشک شدن رسد از آن اقراص و حبوب می سازند و تنها و با مطبوخ و با ماء الجبن برای جرب کهنه میخورانند صفت نقوع نافع جرب چون مرض شود
بعد فصد و اسهال بگیرند پانزده عدد آلو بخارا و ده درم نبات سفید و دو ثلث رطل آب گرم بران انداخته تر کنند پس مالیده صاف کرده بنوشند و اگر جوش شدید
باشد گاهی سنا و شاهتره می افزایند و از آن هر روز چند را و قیه بنوشند صفت معجون برای این هلیله زرد یک جزو شاهتره و سنا هر یک نیم جزو شمش مقدار که
دران ادویه سرشته شود و هر روز بقدر بیضه بخورند و لزوم ماء الجبن بهلیله و شکر آنرا نافع بود و قرص نگی نافع جرب قول شیخ گذشت و آنچه جرب کهنه را استیصال کند
صبر در آب کاسنی تر کرده است سه روز بخورند و سه روز ترک نمایند پس اعاده کنند و همچنین تا آنکه ده مثقال خورده شود و در یک شربت صبر از یک درم تا یک مثقال باشد و اگر ممکن
بود و دران نمک یا دیان اندازند بهتر باشد و اگر عقب او سحج افتد در غذا دهنیت زیاده کنند و روغن بادام یا کنجد یا زیت تازه مغسول بنوشند و چون اسهال کثرت نماید پیدا نشود
پرهیز و لزوم شرب پست گندم و شکر با آب بسیار و وقوع ترش کنند و غذا بارد و لحوم جرب سهل الانهضام سازند و شراب آب بسیار ممزوج گردانند و از اغذیه مالحه و حرافه و باقلا
و عدس و کرنب و بادنجان و قدید و لحم شکار حذر کنند طلا برای جرب رطب ابن سرابیون ذکر کرده که این نظیر ندارد حتی که او تا بلیل اقلع نماید خبث الحدید و کندش و سورد
و زراوند طویل و اشخار و مس سوخته و سیماب کشته و اشنان و سرگین کلب سفید بود و مرداسنگ و خان و کبریت سبز و زرنیخ زرد و سرخ و مازو و زنگار و سفیداب و حلتیت
مساوی سوده بروغن گل و زیت و روغن خار سرشته استعمال کنند و اگر قرحه شود حب الآس و پوست انار و قلقند بسرکه و روغن گل سرشته طلا کنند و یا برگ مورد و شونیز و زیت مقلو
بسرکه و روغن گل طلا نمایند و یا برگ دفلی در سرکه یک شبانه روز تر کنند پس آن را بجوشانند تا آنکه سرکه قوت او بگیرد صاف کرده با آمل و روغن کنجد بریزند تا سرکه فانی شود و روغن بماند صاف نموده
بدان مالش نمایند و یا بگیرند ماء ایران و چرک نقره و سنبل و مرداسنگ و عروق و کندش از هر یک جزو مغز سه جزو و بسرکه سرشته طلا کنند و ثابت گوید تنخیص را دیدم که جرب داشت و
روغن کنجد با سکنجبین برابر در یک رطل تا سه روز نوشید صحت یافت و ابن زکریا گفته که بعد طول تجربه صحیح یافته شد که جرب سعفه محتاج بتسخین کردن عضو است و این با غذیه لطیفه میشود
جرب جانی و ایلاقی مینویسند که اول فصد باید کرد پس مطبوخ هلیله زرد و هلیله کابلی شاهتره و تمر هندی استفراغ کردن برای استفراغ قرص بنفشه مسهل موافق ست و بعد

استفراغ آب شاهتره بنوشند یا هلیله زرد با شکر سفوف ساخته یا اطریفل شاهتره بخورند و لقوع صبر که از یک درم تا یک مثقال در آب کاسنی یک شبانه روز تر کرده صبح بنوشند تا سه روز
و سه روز ترک کرده باز سه روز بنوشند همچنین تا آنکه نه درم یا نه مثقال خورده شود و باقی خون را صاف کند و جرب کهنه را نیست گرداند صفت طبیخ شاهتره نسخه ابن هبل همان
مطبوخ هلیله است که در قول ابو منصور مذکور شد لیکن درینجا وزن شاهتره هفت درم ست و مغز خیار شنبر پانزده درم و شیرخشت سی درم عوض ترنجبین ست صاحب جربی را
سود دارد و حب شاهتره در قول شیخ گذشت شربتی از آن دو درم تا دو مثقال معجون شاهتره هلیله زرد ده درم سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم ریوند چینی یک درم
چرب کنید دو درم بکوبند و بشهد بسرشند شربت سه درم تا چهار درم با آب فواکه و قرص نگی صاحب کبیر را سود دارد و نسخه آن نیز در قول شیخ مسطور شد و لیکن تدبیر او در طلا
کردن استعمال نمایند بگیرد مامیران چرک نقره و فلفل مردا سنگ زرد چوبه برابر بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر اقلیمیای نقره مردا سنگ زرد و چوب خاکستر ملوط کنند تن سفال
تنور کهنه گوگرد برابر بروغن زیت طلا کنند دیگر که جرب تر و خشک را سود دارد بگیرند کندش دو درم زراوند چهار درم خبث الفضه شانزده درم زرد چوبه سه درم سیماب کشته سه درم
بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر تخم ریواج بست درم مغز تخم زردآلو بست درم سیماب کشته دو درم نمک طعام دو درم همه را کوفته بسرکه تر کنند و با جغرات طلا نمایند در
حمام اگر بار ده کنجد طلا کنند روا باشد دیگر که خشک را سود دارد قسط شیرین کندش هر واحد یک درم میعه سائله روغن گل هر یک پنج درم در گرمابه طلا کنند دیگر خشک را سیماب کشته
میعه تر روغن گل رماون بمالند تا چون سهم شود در گرمابه طلا کنند دیگر خبث الفضه مردا سنگ کشنیز سوخته گلنار فلفل هر یک پنج درم کندش سه درم روغن گل طلا کنند در یک شب
دو بار ابن هبة الله گوید که علاج جرب رطب و یابس فصد باسلیق و ترطیب مزاج بتسکین احتراق خون بشرب مبردات و اصلاح غذا نمایند و بعد چند روز اسهال بمطبوخ فواکه
و شرب آب شاهتره زرد هلیله و شکر و در آخر بماء الجبن نمایند و بعد از آن طلا به استعمال نمایند صفت طلا برای جرب یابس [illegible] نمک [illegible] قسط کندش هر واحد یک درم
میعه سائله کنجد همه سائیده بروغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند و بآب گرم غسل نمایند بعد از آن مالش [illegible] بروغن کافور کنند صفت طلا برای جرب رطب [illegible] خربق کندش
و سیماب کشته و اشنان و مردا سنگ و چرک نقره و نمک طعام و زرنیخ تنور و مر مساوی سائیده بسرکه و روغن گل سرشته بر بدن طلا کنند و باشنان سبز غسل نمایند و بر بدن
آب بسیار بریزند و بروغن گل و گلاب مالش کنند خصوصاً قرشی نوشته که ابتدا بفصد کنند و استفراغ ماده بطبیخ فواکه یا طبیخ افتیمون یا سفوف سودا یا ماء الجبن یا شیر
با افتیمون و شکر یا آب شاهتره که در آن هلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد چهار درم تر کرده باشند و شربت شاهتره بر آن بر آیند و حجر ارمنی و استعمال صبر و پوست هلیله زرد و روغن
یک مثقال با آب کاسنی در علاج آن بغایت نافع ست و در سر [illegible] ماء الشعیر بشکر یا آب شاهتره و سکنجبین یا شربت لیمو و شربت شاهتره یا الفوع علو و حامض بشکر استعمال کنند و
شربت سکنجبین عنصلی برای بلغمی نیکو ست و این سفوف معدل مزاج بیمار الجبن جید ست بگیرند طباشیر زرشک گل سرخ و بزرقطونا و مغز تخم بادرنگ خیار و کدو و شیرین و
تخم خرفه و خشخاش سفید صندل سفید و شکر و باید که تعدیل مزاج جگر بار باستعمال لقوع زرشک و آلو بخارا گل سرخ تازه و نیلوفر کنند و گاهی در آن شیر تخم خرفه بشکر [illegible]
و استعمال سکنجبین و اگر آب شاهتره تر آب کاسنی بشکر بنوشند آن را نفع بخشد و گاهی در آن مثل هلیله سیاه و گاوزبان تر میکنند و از اغذیه [illegible] مثل بقول [illegible]
رطب چون کاسنی و بقله یمانی و خرفه و اسفاناخ و مثل کشک جو و فرعیه زرانیه و حصرمیه و اجاصیه و عنابیه و لحم تیهو با انار ترش و لحم بچه فرع و تا ممکن بود تقلیل لحوم کنند
و تکثیر خوردن کاهو و کاسنی بسرکه و شکر نمایند و حریرهای جو و اسفید باجات ساذجه و اطعمه حامضه و اکثار از دسم و لا سیما روغن کنجد و بادام و روغن گاو و مانند آن
از آنچه در آن کیفیت حاده نباشد و کثرت شرب آب سرد و شیرین ارباب تجربه انفع ست و از مجربات انست که آرد نان ایشان بعرق شاهتره سرشته بپزند و بروغن بادام
و مغز فندق بخورند و برای ایشان علاجی نافع تر از حمام و پاک کردن بدن و دوام شستن بآب و ترمس و نمک و لیمو و عقیب آن تدهین بروغن بنفشه و روغن حنا
و مالش ایشان بروغن گل و سرکه مانند آب کرفس و هلیله از بورق نیست ولی خروج از حمام پارچهای نرم از کتان نظاف بپوشند و بعد استفراغ بالغ دلکاتی
تمام از سواد و تحرخه بکبریت و زیبق مقتول کندش و اشق و زنگار و نوشادر که بانصف آنها مرداسنگ و سفیداب و مثل آن نهانمک اندرانی و مثل همه انار دانه بریان [illegible]
و روغن گل روغن بنفشه و گلاب آب کشنیز سبز و سرکه افزوده طلا نمایند و گاهی احتیاج بکافور افتد و از ادویه نافعه زرنیخ و برگ خربزه و سوده میعه سائله سرکه [illegible]
مجموع بروغن کنجد سرشته است و لطوخ قطران نافع بود و غسل بآب دریای شور یا آب حمامات نافع ست و آرد ترمس و آرد باقلا و مغز تخم خربزه باریک سائیده بگلاب سرکه آمیخته
بدن طلا نمایند و بلحم خربزه مالش کنند و آب نیمگرم که در آن پوست درخت انگور و آس و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشند نطول کنند و ضماد سبوس گندم [illegible]

نافع جرب ست **انطاکی** در تذکره گوید که اولاً اکثار شرب ماء الشعیر و آب شاهتره و سکنجبین در جرب سوء صفراوی کنند بعده فصد باسلیق در سوء سوداوی پس مطبوخ فواکه نمایند و اگر متمادی گردد فصد اسلیم کنند و گاهی حاجت بفصد در صفراوی بسبب حرارت کیفیت داعی گردد چنانچه در جذام و آنچه از صفرا باشد مختص مطبوخ هلیله و نقوع صبر شاید و علاج جرب که از بلغم بود مطبوخ افستنتین ست خوردن ایارج که بدو مثل آن از صبر و غاریقون گردانند و علاج جرب که از سودا باشد شرب سفوف سودا و ماء الجبن و طبیخ افتیمون ست این قول صحیح ست نه آنکه اطبا اجمال او در پنجا کرده اند و آنچه مرکب شد باصول آورده باید کرد در همه از چیزیکه شیرین و نمکین و ترش و تیز از اغذیه باشد اجتناب نمایند مطلقاً و اگرچه واجب زیادتی مبالغه در سوء ترک شیرین ست و در صفراوی نمکین و در سوداوی ترش و تیز و بهترین اغذیه اینجا آنست که تفه باشد مثل کدو و هندوانه و اسفاناخ و قطف و کاسنی و کاهو و در مجربات صحیحه کندی ست که اگر یک مثقال زرنیخ سفید کلت با ربع مثقال کبریت بروغن کنجد سرشته بخورد جرب و حکه عاصی را قلع کند و اگر کهنه باشد و احتیاج بتکرار این نشود و قریب با غیبت شرب یک مثقال از صبر با نصف آن از مصطکی و اگر تکرار این تا هفت با بود و هر گاه تقاطر شود و بدن پاک گردد داد و یه وضعیه استعمال کنند بهر آنکه قبل آن جائز نیست و افضل آنها سیماب کشته بکبریت و نمک سعفته و زنگار و مرداسنگ و سرکه و قطران و صمغ صنوبر و عاقرقرحا سعتر و نخل و اشق و برگ زیتون و آب عو و گلاب و آب کشنیز و کرفس ست مجموع یا مفرد و یا لش با آب و مغز خربزه و برگ سورد و در حمام طول مقام در آب گرم و روغن بنفشه و از آنچه بدن را بسیار پاک کند انیست که برگ خربزه را بیزند تا مهرا گردد بعد از ان آب او بزیت و میعه بیزند که این روغن عجیب ست و همچنین شب یمانی و نطرون و خاکستر الضا در نزهت مینولیسد که علاج جرب حکه فصد ست مطلقا پس تبرید در حار با آب طین و شعیر و عناب و تمر هندی بعده حبوب صبر و طبیخ افتیمون یا البن با هلیله و حمام و تنزیت اصول و ربا بعد با یارج و اصلاح اغذیه و ترک جماع و هر چه خلط غالب پیدا کند و مالش و تنظیف بدن بعد ازان طلا برای حار با آب کشنیز و حی العالم و عنب الثعلب و ضماد خولان و طین سفیداب سرکه و روغن بادام و آب لیمو مجموع یا مفرد و برای بارد با آب کرفس و انزروت و حفص صبر ایضا و زیت و زرنیخ و کبریت بنکرار بعد غسل و آن با طبیخ ترمس مع ورق و مغز خربزه بشویند و از مجربات سرکه و کلت سفید شبانه و دهنا ست و آنچه از خواص مکتوب ست گوگرد با زو پوست انار ساوی با انزروت نیم جزو صمغ صنوبر ربع جزو سفیداب و داسنگ واحد من جزو بسایند و ازان هر ترتیب دو درم بخورند و بحسب تحت خلاط باید درم صبر باشد و بگیرند ازان زنجفر و داز نمک سعتر و سعف نخلات هر واحد نیم جزو سه با و زیت بسایند و بدان طلا کنند و صبح بشویند و اعاده نمایند که این مجربست **گیلانی** گوید که چون این مرض از امراض مادیست در علاج او از استفراغ ماده و از الم چیزیکه ازان حادث شده و آن بخور و قروح ست چاره نیست لیکن این هر دو را اکثر در علاج استفراغ ماده کفایت گردد و فصد استعمال نمایند نگیره در خون کثرة بسیار باشد و خاصة که در جرب بعض ایضا حاجت درین مرض تبرطیب کا سر حرارت ماده شدید بود و لهذا بسیار باشد که فصد بسبب حدوث جرب دو بلکه بیشتر عقب فصد بسیار حادث شود و حجامت اولی از فصد ست چون حاجت باخراج خون باشد و بسا نست که در جرب خاصة در رطوبت آن کرم کوچک سفید سیاه سر پیدا میشود و حکه کثرت مینماید در علاج احتیاج بتدبیری مخرج آن کرم می افتد مثل تخم از بزر البنج و از غرائب مشاهده درین باب آنست که ورم ازین قبیل انشگافتند و آن مملو از کرم کوچک بصفت مذکور بود و عدد آنها بسیار بود بنحویکه ذکر او ناخوش ست و آن کرم مانند ماغور و در لحم بود و کرم در غایت صغر بود و بدترین چیزیکه از مسهلات در علاج این مرض استعمال کنند آن حب ست و این بحاسیست که اندران نفع میکند و نسخهای او بسیار ست و بهترین آنها انیست که بنیولیسم در غایت جودت و نفع ظاهر شده بنوعی که مثل او نه تقریب ظفر یافتم و نسخه او انیست که بگیرند صبر فائق مغسول حجر ارمنی مغسول هر واحد چهار مثقال غاریقون و شحم حنظل و سقمونیا مشوی هر احد دو مثقال و ربان نیم مثقال مصطکی یک مثقال روغن بادام شیرین بقدریکه حجر ارمنی و حنظل و سقمونیا اندک چرب گردد و بعسل خام ممزوج بگلاب بسرشند و وزن عسل چهار مثقال و وزن گلاب سه مثقال باشد و شربت تمام دو مثقال ست بران زیاده نکنند و در اکثر اوقات یک مثقال یا یک نیم مثقال کفایت میکند بعد انضاج استعمال کنند و بعد اسهال پرهیز از امور ردی الغذا بغایت نمایند و اگر بعد یک هفته از اخذ این مسهل مالش بدن بروغن جرب استعمال کنند نافع تام بود و بعد ازان بعلاج دیگر احتیاج نگردد و صفت روغن مذکور بگیرند گوگرد زرد فائق و باریک بسایند و بروغن حکیمی دنبه گداخته یا بروغن بادام یا بروغن گل و خولیت کنند و باید که گوگرد یک جزو و روغن ده جزو باشد و بر آتش ملایم در غایت خفت نهند و انگشت بزنند تا گمان شود که گوگرد سوده گداخته شد و فائده مالیدن بانگشت آنست که گرمی آتش بسیار نباشد که گوگرد سوخته شود یا منجمد گردد و بعد ازین مع سالمه بقدر پنجم حصه گوگرد بران افزایند پس بالش بدن بآن نمایند و از سردی هوا اجتناب ورزند و تا سه روز صبر کنند و بعد تجدید مالش بدن انجا میند لیکن تجدید تمیعل کنند و اول

پوشیده باشد نباید کرد و باید که این دوا بر سر و مقابل دل از سینه و پشت و بر فم معده نرسد و بعده در حمام غسل کنند و در اغلب اوقات که از حمام برآیند از جرب صحت یابند خصوصاً
از جرب رطب و سیما اگر بران یک هفته صبر نمایند لیکن مالش بعد ان سه مرتبه فقط در سه روز اول باشد و اگر دران هفته سه مرتبه یا زیاده از مفرحات یا قوتیه بخوری از اشربه
مقوی قلب مثل شربت گاوزبان و شربت سیب بدهند و یکبار یا دوبار اندکی از تریاق فاروق دهند حتی که اعضای کریمه از رئیسه و غیره قوت یابند و مواد را از غرض با
بظاهر دفع کنند اولی و اتم باشد و اگر این سفوف بدهند جائز است نسخه آن بگیرند گوگرد خام ده درم میان تلخ پنج درم شکر سفید پنجاه درم کنجد مقشر کوفته پنجاه درم باهم
آمیخته هر روز پنج درم بخورند و این وقتی دهند که اگر بسوی او حاجت افتد و در عمر من بغیر آنچه مذکور شد حاجت نیفتاد و این دوا از جرب نافع است بگیرند بیضه مرغ ده عدد و در
سرکه بسیار ترش بخیسانند تا آنکه پوست آنها نرم شود پس همان سرکه بجوشانند در زردی و روغن گل و سرکه که باقی ماند مع مرداسنگ بسایند تا او را قوام درست شود بمالند و ایضاً
مرداسنگ بسرکه و روغن گل بسایند تا مثل مرهم گردد و جرب شدید الحده را بدان طلا کنند و گویند که علاج جرب طاب اولاً فصد و اخراج خون است پس اسهال بحسب خلط غالب و اگر
غالب صفرا باشد اسهال با دویه مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و مطبوخ خیار شنبر کنند و اگر کفایت نکند اسهال صفرا نمایند و تلیین طبیعت باین نقوع کنند
آلو بخارا و تمر هندی هر واحد ده درم در سه رطل آب بجوشانند و در شب بگذارند پس بالیده صاف کرده ده درم نبات سفید انداخته بنوشند و اگر در طبخ این سنا و شاهتره
افزوده هر روز چهار اوقیه بنوشند بهتر باشد و سفوف رب هلیله آنرا بسیار نافع بود و آن در قول ابومنصور مذکور شد و غذای ایشان از بقول بارده رطب چون اسفاناخ و شوربای
کم مصالح و سویق و کشک جو سازند و بعد تنقیه اطلیه و ادویه که دران جلا باشد مثل آب ملوخیا و آب حماض و غیره که در قول شیخ گذشت در حمام بمالند و اگر حاجت بقوی تر ازان افتد
آب کرفس و سرکه در روغن استعمال کنند و اگر غالب سودا باشد ایضاً فصد کنند و ترطیب مزاج نمایند و یک هفته راحت داده استفراغ بمطبوخ افتیمون یا بطبیخ هلیله و سنا و شاهتره
و مامیران و شاهتره کنند و یا بحب مرتب از صبر و افتیمون و هلیله و بسفایج و اسطوخودوس تربد که دران صبر و غاریقون داخل کنند و بگذارند تا آنکه قریب بخشک شدن شد پس
ازان حبوب سازند که جامع النفع گردد و آنرا تنها یا بمطبوخ و ماء الجبن در جرب کهنه استعمال کنند و خوردن صبر جرب کهنه را قلع نماید چنانچه در اقوال سابق مسطور شد
و اما اطلیه باید که قوی تر باشند ازانچه مذکور شد و طلا که دران کندش و درم است و در قول جرجانی گذشت نافع بود و روغن خربزه که در قول ابومنصور مسطور شد قوی و
بالغ النفع است و ایضاً مالش با دهان معدنیه مثل روغن نفط و روغن زرنیخ و روغن کبریت و روغن کندش کنند و طلا العلک الانباط محلول بآب نعنع و سرکه جرب کهنه را
نافع بود و اگر غالب بلغم باشد باید که ادویه مسهله از جنس آنکه اسهال بلغم نماید مثل تربد و شحم حنظل و غاریقون و مانند آن بسازند و همچنین اطلیه که دران ادویه محلله بلغم و مجففه
غالب بود و اما جرب یابس کمی علاج آن مشکل تر است معالجه آن اولاً باغذیه و اشربه رطبه و استحمام بآب شیرین و زیادتی در غذای چرب مثل شوربائی که دران روغن کنجد و روغن بادام
و سکر تبرزد و مغسول و مانند آن بود ازانچه دران کیفیت حاده نباشد باید کرد و هرگاه جرب رطب گردد تنقیه بفصد و اسهال بطریقی نمایند که مسطور شد بهاء الدین منبول(?) گوید
نخست اسهال صفرای محترقه و یا بلغم شور باید کرد و مسهلاتی که دران صبر باشد باید داد و مسهل سفوف حب النیل مکرر دادن هم سخت نافع بود و مجرب است و نسخه آن در علاج
آتشک مسطور شد و بعد تنقیه اصلاح مزاج برفق و تدریج کنند و طریق آن نقل هوا است و اصلاح هوای مسکن بقصد طبخ ماده و ترک جماع و چیزهایی که ممد ماده باشد و استعمال
غذاها و شربتهای ضد خلط و طعامهای کم نمک و چرب بگوشت مرغ و گاهی نار دانه مناسب بود و گوشت بزغاله نیز مناسب باشد و ملازمت حمام سبب نافع عظیم آید مداومت حب الشفا
نافع بود و ملازمت مهارش معجون نیج(?) عظیم نافع بود و گویند که نقوع صبر در آب کاسنی و آن در قول جرجانی گذشت خیلی سود مند باشد و کر کهنه را
نفع آید و اگر از رگی که میان انگشت انگشت شهادت است از هر دو دست یکبار فصد کنند عظیم نافع بود و بسیار کس بهمین صحت یافتند و دیدم که برگ سلیخ(?) را گرفته و سه و نیم(?) گذاشتند
و بعد ازان در حمام برخود مالیدند هر جایی که گر بود مدتی بابن طور ساختند و بعد ازان بآب گرم شستند صحت یافتند و بعضی مکرر کردند و تمام بصلاح آمدند و اگر بدین تدبیر زایل
نشود و بعد از آنکه کهنه شده باشد بمالیدن دواهای قوی علاج باید کرد چه بسیار بود که زود ادویه بران نمالند و بخارات آن بجگر باز رسد و سوء القنیه و ورم پدید آید و این تجربه کرده
شده و این حال دلالت کند بر آنکه این ماده گرم فضله ایست که از جگر دفع میشود و بنابر مناسبت تام میان جگر و دست بیشتر بر دست و میان انگشتان و لاغماس شود و بالجمله
گوگرد و سیماب کشته و زراوند طویل برابر کوفته بیخته در ماست گاوی سرشته طلا کنند دیگر زرنیخ زرد و زراوند و مرداسنج و عدس و مرداسنگ و کندش و بادام تلخ مساوی
کوفته بیخته با روغن زیت یا کنجد بیجوش مرهم سازند و طلا کنند میر عوض گوید که اگر مانعی نبود فصد کنند پس ازان طریق غلبه سر خلط ادویه مناسب آن بدهند و بدن پاک

سازند و شاهتره و سنای مکی و خیارشنبر را در همه انواع لازم دارند و حب سقوطری و اطریفل از جرب صعب و مزمن اثری تمام است و طریق استعمال آن چنین است که تا سه روز
متواتر هر روز یک مثقال بخورند و بعد از آن یک روز بخورند و یک روز موقوف دارند تا مجموع نه مثقال خورده شود و بعد از تنقیه و تعدیل اطلیه مناسبه بکار برند صفت
طلائیکه جمیع انواع جرب و حکه را سود دهد سنگ مرداسنگ سیماب سرب سفیدآب هر یک دو درم دو مثقال سرب را بگدازند و فرود آورده سیماب در آن اندازند حرکت دهند تا مستهلک شود
پس با مرداسنگ و سفیدآب باریک بسایند و با دوانه سرکه و دوانه روغن گل سرشته طلا کنند دیگر توتیای سبز نیم درم کبریت آمله سار یک درم کافور چینی دو درم
بیخته سه حصه نموده یکی از آن با یک درم روغن بادام و گاو آمیخته بر بدن بمالند و دو ساعت در آفتاب نشینند بعد از آن گل ارمنی [illegible] در آب سرشته بر بدن مالیده با آب سرد
غسل نمایند و یک روز در میان توقف نموده آن دو حصه دیگر را نیز اگر احتیاج افتد استعمال کنند مولف اقتباس گوید که اول [illegible] هفت ایام نرم کنند و تنقیه بدن
بمطبوخ شاهتره و یا افتیمون و یا ماء الجبن نواب علوی خان [illegible] نمایند و غذا کم نمک و ترک لحوم کنند و اگر بدین تدبیر زائل شود فبها و الا ماء الجبن با آش شاهتره یا بجوش
بعمل آرند و طلای [illegible] توتیای علوی خان که در آتشک گفته شد در روغن گاو [illegible] در آب سرشته [illegible] جرب کهنه را نافع است مکرر تجربه راقم در آمده ضماد که بعد از تنقیه
بدن هر دو گونه جرب را نافع است [illegible] تخم [illegible] خام [illegible] و سرکه هر یک پنج توله روغن گل چهار توله در ظرف آهنی انداخته بجوشانند تا سرکه و آب
بسوزد و مالیده صاف نموده مغز تخم کدو شیرین [illegible] باشد انداخته بجوش خوب بسایند [illegible] مرداسنگ [illegible] توتیای سبز [illegible]
[illegible]

مطبوخ کنند بگیرند هلیله زرد منقی بیست درم هلیله سیاه و کابلی گل سرخ بنفشه افتیمون شاهتره خشک یک یک پنج درم افتیمون رومی پانزده درم افتیمون را مع سنا مکی ریوند چینی یک درم
ریوند چینی هر دو کوفته در پارچه صره بسته وقت طبخ در ادویه اندازند برگ عنب الثعلب خشک بیست درم و اگر تر باشد با ویه کبیره تمر هندی مزلیف پاک کرده بیست درم عناب سپستان هر یک
سی عدد آلو بخارا بیست عدد مویز منقی پانزده درم کشنیز خشک کف کبیره همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و از آن یک شربت بحسب قوت مریض احتمال او صاف کنند و بران
پانزده درم شکر سوده انداخته نیم گرم بنوشند و ازین مطبوخ در مدت پانزده روز سه شربت یا دو بحسب قوت او بنوشانند و اگر متحمل نباشند بر یک شربت اقتصار کنند
و بعد این تدبیر بدخول حمام امر کنند هر روز یک دفعه صباح ناشتا داخل شوند و عرق خفیف آرند که از بدن او سیلان نکند و بدن او تر گردد و عرق بمسام متعلق شود پس پارچه
پاک کنند و مالش بدن او بروغن گل خالص کنند ساعتی بعد مالش در خانه اوسط بنشینند بعده بر بدن آب گرم بریزند و باشنان سبز شدید الملوحت مالش نمایند و چون
از غسل فارغ شوند بگیرند روغن گل اندک و گلاب بمقدار صالح ممزوج نموده بمالند و بسوی خانه سرد بیرون آیند و ساعتی توقف نمایند پس بدن پاک کرده لباس
بپوشند پس گاه لزوم این تدبیر نمودند بصورت جرب و نقصان و زیادت او و مزاج آن نظر کنند اگر مزاج بسوی حرارت متغیر شده باشد لزوم شرب ماء الشعیر
و سکنجبین معمول باصول کاسنی و بادیان صرف بغیر آنکه دران تخم یا بیخ کرفس باشد باید کرد تا آنکه مزاج او باعتدال آید و بحالت طبیعی عود کند و اگر مزاج او متغیر نشود
و جرب بحال خویش باقی ماند یا زیاده گردد اعاده باستفراغ بار دوم و سوم کنند و امر بلزوم حمام و پرهیز بنوعی که مذکور شد باید کرد تا آنکه نقصان در جرب آغاز
کند پس هرگاه کم شود علاجش بطلا و طریق بود یا صبر ان مع این تدبیر تا آنکه کم گردد و زائل شود یا بطلیه او باین طلا نمایند تا بسرعت کم شود و طریق اول نزد من بهتر است
صفت طلا بگیرند خاک سیماب یک جزو اقلیمیای فضی مثل او نوشادر ربع جزو کندش نیم جزو برگ خرزهره نیم جزو همه را باریک بسایند بعده میعه سائله
یک جزو و روغن گل ده جزو گرفته باهم آمیزند و اگر حاجت ترطیب او بیشتر باشد روغن زیاده کنند بعده بران اندک سرکه کهنه بریزند و اگر خواهند دوا را دو حصه کنند و در
یک حصه سرکه آمیزند و حصه دیگر بغیر سرکه بگذارند بعده چهار روز متواتر بر بدن مریض طلا نمایند یک روز بحصه که دران سرکه باشد و روز دوم بحصه بغیر سرکه و روز پنجم در حمام
داخل کنند و بسبوس و اشنان بدن او را خوب بمالند قبل ازانکه عرق کند بعد ازان عرق آورند و بران آب گرم بسیار بریزند و بعد آن باشنان و تخم خرزهره کوفته مالش نمایند
پس هرگاه از حمام خارج شوند آنچه بر جلد باشد زائل شود و حکه ساکن گردد و بر جمله پرهیز قائم مانند و در غذا از سرکه و روغن بادام تجاوز نکنند و ابو ماهر موسی بن سیار صاحب
این نوع جرب را در اول امر داد باقتصار بر سرکه و روغن بیست روز و شرب سکنجبین میکرد بعده امر میشد در آب چشمه کبریتیه و استعمال حمام و بعد آن روغن گل مینمود
و بر بدن زیاده نمیکرد پس هرگاه از آنچه ذکر کردیم فارغ شوند و جرب زائل شود نظر کنند بحال مریض و آنچه معالجه دران اثر کرده باشد پس اگر حال بدن و سحنه او بد گردد
و لاغری و خشکی پدید آید ماء الجبن بروغن بادام و سکنجبین بسیار روزها بنوشانند که بدان دوام یعنی ترطیب بدن او و تغیر خلط موجب این نوع جرب بسوی رطوبت
مندیه جمع کرده باشند و بعضے اطبا صاحب این نوع جرب را امر بپرهیز تام میکنند چنانچه ذکر کردیم بعده مشی هر روز بمقداریکه بدن او گرم و تر گردد بعد ازان جلوس
در آب سرد و تسکین حدت آن خلط و حرارت خارج از اعتدال موجب فساد آن خلط میشود و این نیز طریق محمود است غیر آنکه آنچه وصف آن کردیم احمد و اسلم است و
در ذکر طلاهای این نوع جرب استقصا نمی کنیم بهر آنکه بمقداریکه ذکر کردیم کفایت است انتهی گیلانی مینویسد باید دانست که اینها امور خطیر و علاجات بعیداند
صواب انسب و اولی در علاج این قسم جرب آنست که مریض اندکی مدید روغن گاو در آب گرم جوشنده گداخته یا مسکه بهمین طور گداخته هر روز یک اوقیه بنوشانند و اندک
اندک زیاده کنند تا آنکه بدو یا سه اوقیه برسد پس بدن مریض و مزاج او بدین ترطیب یابد بعده اگر خواهند مسهلات بنوشانند و بهترین آنها حب صبر مذکور است
و یا مرهم جرب یعنی کبریت در روغن و سیه گداخته باندک میعه که مذکور شد بمالند و یا امر بجلوس در آب چشمه گوگرد نمایند و اگر میان این همه تدابیر ترتیب
مذکور جمع کنند امید است که ازان اثری ازین نوع جرب باقی نماند نوع دوم جرب معروف بجرب دودی است و این بدانها بیشتر از نوع اول است و
خارش این لذیذ و عقب او الم شدید باشد چنانکه قریب بود که مریض گریه کند و صورت او اینست که دانه آن در جائی از جلد ابتدا کند بعده آنچه دران جا است سیلان
آغاز نماید تا آنکه اخذ کند از جلد مسافت بقدریکه در انجا دانه دیگر بزرگتر از دانه اول پدید آید و میان هر دو خطے واصل شود که از دانه اول سیلان کند پس خارش لذیذ در دانه
اول و الم در دانه دوم بود و همه بدن باین صورت باشد و چون دانه چند بر یکی از خطوط کف دست واقع شود آنچه ازان سیلان کند مسافتی از جلد بعید اخذ نماید چنین هرگاه

برمثاصل واقع شود وانچه سیلان کند از دانه اول تا دانه دوم از ان حیوان نافذ در مسام تولد کند و حیوان شبیه بچه سپش پیدا شود که از دانه اول فرار کند تا آنکه بدانه دوم برود و آنجا بایستد و گاهی این حیوان بسر سوزن بر آید و چون بر ناخن بنهند و پیش روشنی آفتاب یا گرمی آتش کنند بر ناخن حرکت نماید و هرگاه در میان دو ناخن قرع کنند ازان آوازی مثل آن وازبچه سپش شنیده شود و این نوع جرب در معالجه سهل ترین انواع ست بهر آنکه چون استفراغ بدن بخوبی کنند که اخراج خلط موجب نماید و بچیزی که قتل این حیوان کنند طلا نمایند زائل شود و هر که غلطی در معالجه این نوع جرب کند استعمال حمام و روغن گل نماید و این نوع را طریق آن گرداند که بدن متخلخل گردد و خلط موجب این نوع جرب خلط مرکب ست که دران سوزش و تیزی بود و دران رطوبت نمکیه دسمیه باشد و آن رطوبتی ست که چون راسع بود ازان بیداء حب القرع تولد کند و هرگاه باوی خلاط دیگر مرکب شود مثل بخاریت غلیظ گردد و بمسام و زیر جلد در آید و این نوع جرب پیدا شود و علاج این نوع جرب آنست که تنقیه بدن مریض بحسب امکان نماید بحسب اطلاق قوانین باین حقنه خارخسک یا بونه اکلیل الملک حلبه هر واحد یک کف شحم حنظل کوفته سه درم برگ شبت برگ سداب واحد کف کبیر ممیران چینی سه درم خربزه خشک که از خراسان می آورند سی درم خطمی سبز و سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد کف کبیر همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد پس صد درم ازان صاف کرده یک درم بورق و نیم درم نمک کوفته بیخته و سی درم روغن کنجد و هفت درم شکر حل کرده نیمگرم حقنه کنند و این حقنه پنج مرتبه یا چهار دفعه در مدت یک هفته بعمل آرند اگر قوت او متحمل آن باشد بعده تا یک هفته ترک نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر زیرباجات اقتصار نمایند و از کثرت دخول حمام منع کنند و اگر احتیاج بدخول حمام افتد جلوس دران طول ندهند بعد ازان این مطبوخ نوشانند بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی هر واحد ده درم پوست هلیله زرد پوست بلیله ریوند کوفته شاهتره هر یک پنج درم حشیش غافث و قنطوریون واسطوخودوس غاریقون سفید و تربد سفید خراشیده هر واحد سه درم افتیمون رومی فتیمون هر واحد هفت درم ممیران چینی کوفته تکیه هفت درم مویز منقی بیست درم همه بدستور مطبوخ بپزند و یکصد درم ازان صاف کرده پنج درم شکر سوده دران آمیزند پس عسل خیارشنبر علیحده برآورده پانزده درم دران مالیده نیمگرم بنوشانند و ازین مطبوخ سه شربت بنوشند و اگر قوت متحمل آن باشد زیاده و شربت و اگر قوت او احتمال این نکند الا یک شربت بر آن اقتصار ورزند و لازم پرهیز نمایند و از خوردن جبن پرهیز کنند و اگر در مزاج او حدت شود تسکین او بسکنجبین که در نوع اول مذکور شد باید کرد و بعد تسکین مزاج او بصورت جرب زیادتی و نقصان او نگاه کنند پس اگر زیاده شود یا بر حال واحد بایستد اعاده استفراغ نمایند و اگر قوت او متحمل آن نباشد در لطافت پرهیز زیادتی کنند تا آنکه استفراغ ممکن گردد پس استفراغ بار دوم و سوم نمایند تا آنکه جرب کم دیده شود و بعده این طلا کنند بگیرند سیماب جراح که استعمال می کنند و بخاکستر درخت انگور و روغن گل قتل کنند پس مکمه بند کنند شش برگ خرزهره ممیران چینی اقلیمیا فضه و توبال نحاس هر واحد یک درم همه را باریک سائیده با سیماب مقتول آمیخته بر بدن طلا کنند سه مرتبه در شش روز هر روز یکبار وقت شب و صبح در حمام داخل شوند و باشنان اندکی سرکه مالش نموده بدن را به برگ کنار یا خطمی بهر دو بشویند و بدن را بکلام روغن مس نکنند و طلا را ترک نمایند تا آنکه همه از جلد فرو ریزد و صاف گردد و در جمیع این ایام پرهیز دارند که بهترین اشیا بجمیع انواع جرب پرهیز صادق ست نوع سوم جرب معروف بجرب ناری ست و صورت این جرب بصورت نمله باشد و فرق میان دو نسبت که این بخاره و نمله الم آرد و خارش نمی آرد و رنگ نمله اکثر مائل بزردی سفیدی یا بسرخی بود و رنگ این نوع جرب مثل بید الحمره باشد و خارش لذیذ یا الم بود و بوقت نهادن دست بران بخارات حاره برخیزد و ریم که دران جمع شود حاد رقیق باشد و این نوع جرب اکثر در ملک حجاز بکه حادث شود و سبب موجب او خلط دموی حاد حریف ست که از مخالطت رطوبت فاسده غلیظ گردد و علاجش فصد [illegible] از هر دو دست یا هر دو صافن او ست اگر قوت را امکان این باشد و ماء الشعیر بنوشانند و استفراغ او بمطبوخ هلیله و تمر هندی آلو که ذکر او در مواضع کثیر نموده شد بدفعات متوالی نمایند بعد ازان بصورت جرب و مقدار اعراض و نظر کنند اگر ساکن کم گردد این نقوع بنوشانند تمر هندی لیف از و تخم او پاک کرده پنجاه درم آلو بخارا عناب هر یک پنجاه عدد گل سرخ کشنیز خشک کشوث بغدادی هر یک کف کبیر برگ عنب الثعلب یک کف تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد کف متوسط ترنجبین بیست درم همه را در ظرف آبگینه یا چینی سبز کرده بران آب بقدر واجب اندازند و دو روز در آفتاب دارند بعد ازان هر روز یک قدح ازین آب با پانزده درم سکنجبین ساده بنوشند و هرگاه جرب نقصان آغاز کند این طلا بکار برند بگیرند موم و روغن مرداسنگ ممیران چینی قدری کافور قلیلی سرکه خمیر کمنه اندازند تا یک جا حل کنند و [illegible] طلا نموده صبح در حمام داخل شوند و بدن را بغیر دلک بآب قلیل و آرد جو و سبوس گندم قبل از عرق کردن بشویند بعده بروغن بدن را بمالند و عرق خفیف آورند و غسل کرده بیرون آیند و دخول حمام یکبار بر ناشتا و بار دیگر بعد غذا باشد و استعمال روغن گل و گلاب بعد طلا برای این نوع نیکوست نوع چهارم جرب

معروف بجرب رطب ست و صورت او انیست که دانهای بزرگ مستدیر شبیه به آبله چیچک باشد و گاهی رنگ او مائل بسبزی و تیرگی و سیاهی و زردی یا سفیدی باشد و این نوع جرب
بسیار دردناک بود و صاحب او را مانع از تصرف در امور معیشت بود و چون زیاده تر گردد مریض از خواب باز دارد و در این حالت موضع زحمت باشد و بعضی اوائل این نوع جرب را
از نوع جدری شمارند و فرق میان هر دو آنست که مدت این علت طول میکشد و در روز هفتم و چهاردهم تخفیف نمی یابد و گاهی تا یکسال و بیشتر از آن باقی میماند و ایضا فرق میکنند که
از این مده سیلان میکند و بار دوم پر میشود و گاهی هم از یک دانه سائل میشود دو دفعه از ریم پر میشود و جدری چنین نیست و سبب فاعل این نوع جرب فساد خون و رطوبت و ترکب
آنها باهم دیگر ست و فساد آنها بعفونت یا ایضا بادی حرارت خارج از اعتدال آمیز دو سببی که این اخلاط را فاسد کند و در بدن آن را پیدا گرداند خوردن لحوم غلیظه و اغذیه غلیظه
و حلاوات معمول بر غن زرد و عسل و شراب و اشربه غلیظه رطبه است و علاجش فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز و اقتصار بر تبرید و دوام معمول بالطریق مخصوص پس که تنقیه ست و استفراغ
بدن او اگر امکان صحت باشد بمطبوخ افتیمون و مطبوخ مجموع کبیر که در علاج مالیخولیا و سیلان لعاب ذکر کردیم بدفعات متوالی نمایند و لزوم پرهیز بنوعی که مسطور شد داد
سکنجبین و گلقند باهم بالیده بعد از آن که مزاج تسکین یابد چند روز از این سفوف دهند یا آنرا معجون ساخته بمقداریکه مذکور گردد معجون یا سفوف بدهند بگیرند سنبل [illegible] خالص [illegible] درم
خبث الحدید مدبر بسرکه بریان بروغن بادام سه درم مامیران چینی دو درم ریوند چینی و زرد چوب هر واحد یکدرم انزروت [illegible] دو درم گل سرخ سه درم مصطکی یکدرم همه را
باریک ساییده سه درم شبل و شکر بدهند و اگر خواهند آنرا بشکر که بقوام عسل آورده باشند بسرشند و مثل شربت مذکور بدهند و بر تناول این دوام نمایند و تا هفت روز بس
دارند پس اگر جرب او کم نشود و ریم او خشک نگردد اعاده استفراغ نمایند و اگر این سفوف سه درم حل طبیعت او نماید اعاده خوردن سفوف کنند تا آنکه نقصان در جرب ظاهر
گردد پس این طلا نمایند برگ خربزه کبریت اقلیمیای فضه هر واحد سه درم تراب سیم او آنست که از جائیکه در آن مس گداخته اند بگیرند و آن از جوهر خاک ست که از آن مس جدا
گردد و گلنار و گل سرخ و کندش هر واحد دو درم سیماب مقتول بسه سالم هر واحد چهار درم همه را سائیده بسرکه و روغن گل [illegible] در شیشه نهند و سر او با پنبه یا ابریشم بندند
بعده در دیگ آب نهاده بجوشانند تا آنکه انچه در شیشه است بگدازد پس آورده بر بدن طلا نمایند سه بار متواتر بر شب یکبار و پارچه باریک بپوشند یا در آفتاب ساعتی نشینند و
روز چهارم در حمام داخل شوند و بدن بغیر دلک بشویند پس روغن گل بمالند و بنشینند تا آنکه عرق آید و همچنین تا آنکه خشک شود و انچه بر بدن باشد بریزد و رعایت مزاج بحسب
تغیر او نمایند و این نوع جرب با وجود شدت خود گاهی بفساد [illegible] بسیار طول میکشد و گاهی بسرعت زائل میشود اگر معالجه در علاج او غلطی نکند نوع ششم جرب معروف بجرب
کلبی ست و صورت او آنست که دانه بزرگ ظاهر شوند بعده منبسط گردند و بعضی ببعض چسپند تا آنکه مثل قوبا شوند و آنرا [illegible] گردد گویا که بالحقیقت جرب کلبی ست و بعضی
اطبا ذکر کرده اند جرب کلبی آنست که در گوشت صبیان احداث برآید و از آن آب زرد ترشح کند و بر گوشت قطعه واحد بود و اما انچه در بدن بدین صورت ظاهر گردد آن جز
قوبا کی ست و این منازعت اسمی ست و ما را درین فائده نیست و سبب فاعل او فساد رطوبت و خون ست و اختلاط این هر دو حتی که خلط سوداوی حار محترق اللذاع
گردد و با این نوع جرب خارش بغایت و الا بندرت بلکه ورداء زیاده بر خارش ها شد و سبب [illegible] این خلط آنست که در نوع سابق از این مذکور شد غیر آنکه این خلط در فساد قصیه
از آن خلط بود زیرا که سوداوی شده و علاجش فصد باسلیق ست سه دفعه یا دو دفعه اگر قوت متحمل باشد و پرهیز مریض و اقتصار بر مزورات معمول و زیرباجات معمول
بماش و آشامیدن ماء الشعیر با سکنجبین و استفراغ او بمطبوخ افتیمون و مطبوخ مجموع کبیر بعد از آن نظر بسوی صورت جرب کنند پس اگر بر حالت خود باشد و کم نشود
سفوف مذکور در نوع سابق بسیار روزها دهند و پرهیز دارند و هر گاه جرب کم گردد در غذای مریض تهوا فزایند و این طلا بکار برند بگیرند سیماب جراح مقتول بخاکستر چوب انگور و سرکه
در روغن بعد از آن بگیرند یکدرم و از نوشادر یک دانگ و با روغن گل حل کرده طلا نمایند و سه روز متواتر بکار برند بعده در حمام داخل شوند و بگیرند آب چقندر و مطبوخ منضج
بدان همه بدن را باسنگ بشویند بعد از آن مالش باشنان و مغز خربزه اگر وقت او باشد و الا تخم او کوفته باید کرد تا بدن پاک گردد بعده از حمام برآیند و روغن گل مالند هر روز یکبار
تا پنج روز پس اگر این صورت جرب [illegible] کنند اگر تشقق و تناقص آغاز کند این طلا بعمل آرند بگیرند برگ خربزه و کندش واحد پنج درم هر دو را در سرکه بجوشانند تا اجزای آن مهرا گردد
پس با روغن [illegible] کرده سیماب مقتول [illegible] درم بران ریخته حل کنند تا همه بگذارند گردد بعده یکبار در حمام یک مرتبه در خانه طلا کنند و صبح در حمام داخل شوند که با این طلا فرو ریزد و اگر
دشوار گردد بر موضع از بدن او ریسمان اندازند و امر بشرب آب چشمه کبریتی و بورقی و جلوس در آن نمایند و انچه صاحب این جرب بهنگام دشواری آن [illegible] اطریفل [illegible]
سرشته است و هر وقت که مزاج او متغیر شود تسکین بمطفیات نمایند تا باعتدال باز آید و گاهی تنقیه بدن او بماء الجبن کنند که بر آن اهلیله سیاه و سنا [illegible] افتیمون هر واحد یک درم

ضمیر(؟) دو درم سقمونیا یک دانگ افزایند و ازین دو شربت سازند و هر شربت را پنج بندقه ساخته بشکر گداخته پیچیده صبح بر نهار فرو برند و بالای آن ماء الجبن صاف کرده سکنجبین و آلو بخارا(؟) روغن بادام [illegible]
داخل کرده بنوشند و این را تا هفت روز بنوشند مگر آنکه اسهال افراط نماید که دران حالت چهار روز یا سه روز بحسب رای طبیب اقتصار نمایند که آن در حقیقت این نوع
جرب را زائل کند چون در وقت استعمال کنند **نوع ششم** جرب معروف بجرب جذامی ست و گاهی جرب سوداوی نامند و صورت او آنست که دانه بزرگ متفرق در بدن
بود و چون بگشاید ازان خون سیاه یا ریم زردابی سیلان کند و او خارش نماید مرکب از دو سبب فاعل و خلط سوداوی ست که خون فاسد غلیظ با وی آمیزد و این خلطی
است که چون در بدن کثرت نماید جذام پیدا کند و این چون اندمال شود آثار او سیاه باقی ماند گویا که جلد محترق شده و گاهی انسان باین جرب هلاک گردد و این نوع جرب
با اهل بصره بسیار افتد بسبب غذا(؟) دن گوشت خشک و هر طعام غلیظ شود مثل کوامیخ حریفه(؟) و علاجش بحسب وضع بدن مختلف بود اما چون در ساقین باشد در صحت(؟) و کبر
طمع نبود و چون در اعلای بدن باشد تشفای(؟) و مسهل تر بود ولیس علاج عام او انیست که بنظر بمزاج مریض و فصل سال کنند اگر فصل سرما باشد البته معالجه او نکنند و اگر
وقت گرما شدید باشد ایضا معالجه او نباید کرد و هرگاه وقت ممکن باشد بنظر بقوت مریض کنند اگر قوی باشد فصد باسلیق و فصد اسیلم و هر دو صافن کشایند و
میان هر فصد فاصله را ایام چندان باید که امن از سقوط قوت بود و تغذیه بغذای قوی تر کنند که جوهر آن مولد خون محمود باشد مثل لحوم بره و بچه مرغ و از بقول کاهو و کاسنی
و از شراب ابیض جید الجوهر سیر(؟) و ممزوج بنوشند بعد ازان این طبوخ بنوشند بگیرند برگ عنب الثعلب و کاسنی هر واحد یک سیر(؟) و ازان آب چندان بر آرند که این اجزا دران آب
جوش کرده شود و افتیمون(؟) [illegible] حالفض(؟) پانزده درم شاهتره بست درم کشمش خانخت(؟) و قنطوریون هر واحد یک درم اسطوخودوس سنای مکی هر واحد سه درم سقولوقندریون
ده درم کماذریوس هر واحد پنج درم افتیمون شش درم در صره بسته یا سه درم ماميران و دو درم ریوند هر دو کوفته و بعد جمیع اجزا در دیگ سی عدد عناب
دستی(؟) آلو بخارا و بنفشه پنج درم و تمر هندی بست درم هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم اندازند و در پنج رطل صغیر آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده یک درم
غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم لاجورد مغسول و یک دانگ سقمونیای مشوی و دو دانگ ایارج فیقرا باریک سوده بعسل خمیر کنند لیکن میان این تخمیر و وقت شرب طبوخ فاصله
دوازده ساعت باشد بعده این حب دران بمالند و بران روغن بنفشه یک دانگ نمک نفطی سوده و هفت درم شکر سفید اندازند و بنوشند و ازین شربت سه شربات در مدت
یک هفته بنوشانند مگر آنکه ازین مانعی از ضعف قوت باشد یا صداع یا تب عارض شود بعد ازان بصورت جرب زیادت و نقصان نگاه کنند اگر مرض کم گردد و دانه
او منخسف(؟) ابتدا کند از غذا اعلی و کم کنند و بره و بچه زرکه(؟) مرغ و تیهو نمایند و آنچه برین جرب ان طلا کنند این طلا است بگیرند برگ خربزه و کندش و مامیران چینی و بوره ارمنی
مساوی همه در سرکه بجوشانند تا مهرا گردد بعده بگیرند خاکستر افتیمون و خاکستر قیصوم و نمک زجاج که آنرا زبد القوارير گویند و خاک سیماب مساوی بقدری که مناسب اجزای اولی(؟) [illegible]
باشد بعده این همه را بسایند و در آبیکه جوشانیده ابتدا انداختند(؟) بعده روغن گل یا هر روغنی که خواهند بگیرند و در دیگ مضاعف بریزند مع اندک کبریت و قدری نوشادر تا آنکه روغن
قوت او اخذ کند و کبریت بگدازد و سوخته نگردد بعده این روغن را بر ادویه ریزند و باید که مقدار روغن اوفر بود و همه را حل کنند تا مختلط گردد لیکن هر دانه این جرب را جدا جدا طلا
کنند و از طبیعت این جرب است که منبسط شود و یکی با دیگری متصل گردد بلکه هر دانه در جای خود عمیق شود و طلا در شب کنند و صبح در حمام داخل شوند تا آنکه منخسف گردد و هر دو
و هر دانه ازان که منقطع شود و منخسف نگردد بران لوچسپانند بعد تقدیم این همه تدابیر و لازم ست که در ابتدای مرض قبل استفراغ بدوا از چسپانیدن لو حذر کنند و از انچه
معالجه این نوع جرب آن میکنند شرب آب چشمه کبریتی ست و نشستن دران چیزی قریب در تاثیر ازین آب جلوس دران ندیدم و گاهی این جرب بعد فصد و
استفراغ بدوا این معجون زائل میکند بگیرند هلیله سیاه سی درم افتیمون ده درم مامیران چینی ده درم باریک سائیده بعسل منقی(؟) سرشته هر روز یک درم بخورند یا یک روز
در میان پس(؟) هر سه روز سه درم کنند و خبر(؟) یکه بدان تمام نشود و علاج این نوع جرب شرب ماء الجبن با روغن بادام و سکنجبین و شیر بز ست اگر فصل ربیع باشد پس اگر نفعی(؟) نکند
ازین جرب با سنخوان(؟) رسد علاجش علاج ناصور باشد از نهادن دوای حاد و بعد ازان علاج بمرهم **نوع هفتم** از جرب معروف بمقمع(؟) ست و این دانها
بزرگ متفرق بود که اصول و صلب چندان بلند از جلد باشد که بحس ظاهر شود و ریم در سرهای دانها بود چون انسان بدانه ازان نظر کند چنان ظاهر
شود که گویا مدور نصف مقسوم ست نصف اعلای او پر از ریم بود و نصف اسفل صلب سرخ رنگ چون ریم بر آرند نصف ثانی بر جلد بشکل ثولول اللس(؟) صلب
از آن بر روی جلد باقی ماند و این نوع خارش کم دارد و سبب فاعل او خلط غلیظ سوداوی ست که از فساد رطوبت و عفونت آن پیدا شود و سوداوی گردد علاجش نوشیدن مطبوخ افتیمون ست

اگر قوت متحمل باشد بعده فصد باسلیق و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر ضرورات تا آنکه درد انتهای و تحشف ظاهر شود بعد ازان این سفوف هر روز دو منبر برگ فیلگوش خشک
هلیلهٔ سیاه و کابلی تودری هر یک پنج درم بادیان چینی سه درم شاهتره ده درم شکر سفید مثل همه پس همه را سحق نموده کنجد بریان جمله را باریک سائیده باهم آمیخته صبح ناشتا سه درم
بخورند و غذا نکرد و روغن کنجد و شکر یکجا کرده بدان بندند و هر گاه دانها متحشف گردد و اصول آنها صلابت باقی ماند بدو امراخچ بدیا با لم و خلش در سنج دانها و این دلالت میکند بر آنکه صلابت
ازان زائل شده و انتفاخات که از رطوبت بود تحلیل شد و باقی ازان حدت و رقت یافت پس علاج بچسبانیدن زلو یا شرط بر سرانه کنند و واجب نیست که البته طلا کنند
چون دران درد حادث گردد بلکه مالش روغن و دخول حمام استعمال کنند یا مؤدی بحدت حکهٔ مستلزمه بتغیر الم دران گردد و این دلالت کند بر آنکه باقی ازان خلط حریف لذاع است
و علاج او درین هنگام آنست که این طلا بکار برند کندش دو درم برگ نخل خستهٔ هلیله سوخته هر یک سه درم سیماب مقتول بخاکستر و روغن ده درم مصطگی پنج درم سائیده باهم آمیخته
بسرکه و زیت مخلوط سازند و ازان سه روز طلا نمایند بعده در حمام داخل شوند و اگر ازین خارش زائل نگردد دیگر بند سیماب مقتول یک جزو و نوشادر دو جزو و قیروطی از روغن گل ساخته
سرکه کرده دران حل کنند بعد ازان بر انها بتدریج طلا کنند و بر بدن هر یک دفعه یا دو دفعه طلا نمایند پس اگر باین زائل نشود و متعسر گردد نشستن در چشمهٔ کبریتی و نوشیدن آب
آن بی شک ازاله او نماید **نوع هشتم** جرب معروف بمتقوب است و آنست که انسان بدن خود را بخارد پس سر جای خاریدن قشف منفرد ظاهر گردد و هر جا که از بدن
متعفن شود و یا دران اسعرزن بخلاف آن ازان خون بسیار سیاه غلیظ القوام بر آید و جمیع موها که بر بدن او باشد غلیظ و خشن و سفید گردد و خارش و با الم اندک باشد و سبب
فاعل آن خون سیاه محترق حریف اللذعه لذاع عفن بی بود و علاج آن اگر قوت مساعدت کند فصد باسلیق نمایند و ترک تنقیه او بدواء در ابتدای مرض کنند و لزوم پرهیز سازند تا که
ظهور دانها در جلد ابتدا نماید و خارش کم گردد و بعده اعادهٔ تنقیه بفصد باسلیق کنند و لزوم تناول اطریفل این نسخه نمایند هلیلجات ثلاثه هر واحد ده درم بعده ورکردن خستهٔ آنها
بلیله آمله منقی افسنتین رومی هر واحد پنج درم افتیمون ده درم همه را سائیده بمویز منقی بسرشند و هر روز دو درم ازان تناول نمایند پس اگر طبیعت او ازین منحل گردد
بسرعت صحت یابد و اگر منحل نشود زمانه دراز بشود و این معجون را در آخر او رسیند و امر بدخول حمام نکنند مگر بعد استعمال این معجون بعده امر باستعمال روغن گل و دخول حمام
کنند تا آنکه خارش زائل شود و قشف و آثار باقی ماند و دران هنگام ماء الجبن بروغن بادام تلخ و شیرخشت و سکنجبین ایام متوالی بنوشند که قشف زائل نرم گردد بلکه آب می درین وقت
اگر ارادهٔ نوشیدن او برای استیصال قشف نمایند بمطبوخ افتیمون بنوشند بعد لزوم اغذیهٔ مصلح خون مثل بچهٔ ماکیان و یا بچه بره کنند و نبیذ سفید ممزوج بنوشند تا آنکه جلد او
صاف شود و قشف بالکل زائل گردد **نوع نهم** جرب معروف بمثبوث است و صورتش اینست که دانها متفرق بهن یا جلد بود و با آن خارش غیر لذیذ باشد و چون آن را غمز
نمایند ریم بر آید گویا که از عمق بدن بر می آید و دانهای او باستدارت فراخ شود و در گوشت عمیق گردد و سبب فاعل این نوع رطوبت عفن است که آنرا اندکی از صفرا مخلوط گردد
و بدان تیز و عفن گردد علاجش این سفوف است بگیرند صبر سقوطری پنجاه درم خبث الحدید مدبر بسرکه بریان بروغن بادام دو درم گل سرخ پنج درم زرد چوب سه درم بادیان دو درم
هلیلهٔ سیاه سه درم همه را سائیده صبح ناشتا سه درم ازان بخورند و غذا شوربای لحم بزغاله یا بره تیهو خورده و برین مداومت نمایند تا آنکه ریم او کم گردد و بعده تنقیه بفصد و بمطبوخ افتیمون
کنند و فاصله میان فصد و شرب دوا ده روز کنند و اگر قوت ضعیف باشد یا نزده یا بیست روز نمایند و چون فصد درین نوع نمایند ابتدا بتفشر و نشف رطوبت او کنند پس این طلا استعمال
نمایند برگ خرزهره بسرکه بپزند تا مهرا شود بعده این سرکه بگیرند و بروغن گل خوب بهم زنند و در هر پنج روز یک مرتبه بالش این نمایند که این نوع جرب را بالتمام زائل کند و از بهترین
اشیا برای این نوع و برای جمیع انواع جرب صبر است مگر آنکه در انجا سببی لاغر و نزار باشد مثل بواسیر و مانند آن پس کسی که حال او چنین باشد بدل نقوع صبر ماء الجبن کنند و تستقیه و بانشاستن و یا
هر دو بران مضاف نمایند و هر نوع از انواع جرب که دوی مخمل و مسببات شده استفراغ صاحب بجیزیکه واجب کرده باشند آنرا ماء الجبن صالح آید و بعد ازانکه ازاد وکیه که مقابله او کنند بدان ضماد سازند

خاتمهٔ باب

در غرائب آنچه از جرب حادث شود و غرائب معالجات ماخوذ از تجارب و از عجائب آنچه مشاهده او بصحت قیاس من نقل کرده شده و آنچه سبب نفع او مخفی باشد و این وقتیکه ارادهٔ ذکر او
در غرائب انواع جرب میکنیم در ابواب سابق داخل نموده ام بلکه برای آنها این باب جدا ساختم و آنرا انواع معالجات و غرائب جرب سوم کردم به آنکه در اطباء بسیار بکار کنند پس اختیار
چیزی نماید که روان بسوی قیاس او را ممکن باشد مع آنکه ذکر او از تجربه کنم و طبیب ناقص حذر کنند از آنکه چیزی ازان استعمال نماید به آنکه او را در آنچه سابق گذشت فسحت و غنا
ازین باب است گویم که قومی را در بصره دیدم که جلود ایشان متقشر و خشن شده بعد حتی که مثل جلد جاموش گردیده لیکن سرخ شده و اکثر موهای بدن ایشان افتاده بود و خارش

عجیب با ایشان حادث شد که آن هنگام سردی هوا در صبح اندک ساکن میشد و وقت ظهر و زیر خارش هیجان مینمود و جلد متقشف میشد تا آنکه در چشم ایشان تهیج ظاهر میشد و ذکر میکردند که
اطراف آنها خارش مینماید و این نوع جرب کدامی از بلاد ندیدم و از حذاق اطبا درین سوال کردم و گفتند که سبب او رطوبت غلیظ است که چیزی از صفرا با وی آمیخته
و از آن بخار غلیظ که دران حدتی است پیدا شده و آن رطوبت بسوی جمیع اعضا سیلان میکند و تهیج حادث میگردد بطوریکه آن رطوبت مع بخار غلیظ انفاخ است
و خارش می آرد از جهتی که آنچه با وی آمیخته دران حدت و حرافت است و دیدم که ایشان معالجه این لقبی کنانیدن [illegible] و مالیدن جمیع بدن بخاکستر چوب انگور مخلوط
بروغن گل معمول بر نیت اتفاق و سرکه میکردند تا آنکه شروع بتحلل تهیج او میکرد و بعده بصورت مابقی از جرب نگاه مینمودند پس اگر ترشح نمیکرد برین معالجه که آن قی و طلای
مذکور است ادامت میکردند و اگر ترشح میکرد استفراغ او بمرور ایام باین مطبوخ می نمودند افتیمون پانزده درم سنای مکی بست درم ترنجبین سی درم فلوس خیارشنبر
سی درم افتیمون ده درم ماميران چینی سه درم صبر سقوطری بست درم مویز منقی سی درم همه را در ظرف چینی با ده چندان آب بخیسانند و یک روز در آفتاب دارند و هر روز
نصف درم از ان تا پنج درم و روغن بادام شیرین بنوشند تا هر روز یک یا دو مجلس اجابت نماید و غذا شوربای برنج معمول با اطراف یا بچه مرغ باشد پس اگر اسهال
زیاده گردد مدتی آن را ترک نمایند بعده معاودت بنوشیدن او کنند و این مطبوخ را در هر پنج روز تازه گردانند که آن قوی گردد و چون باده تر از ین گردد از ان ضعیف
شود و هنگام شرب این مطبوخ بر طبیب واجب است که از مراعات مزاج مریض غافل نماند پس اگر مزاج و حرارت پذیرد بسوی طریق تسکین مزاج و تعدیل او عود کنند و این نوع
جرب کم دیدم که بعد شرب این مطبوخ باقی ماند و هرگاه استفراغ مریض آن یکبارگی کنند جلد لاغر گردد و خشکی شدید پیدا شود و هر جای بدن را که بخار در ترشح نماید چون
استفراغ باین مطبوخ بتدریج نمایند خشکی عادت نشود و بخوبی زائل شود پس هر گاه خارش زائل شود و جلد منبسط گردد امر باستعمال موم و روغن و دخول حمام کنند که موی
ریخته بروید و این غرائب نوع او درست و ایضاً جربی را دیدم که در اهواز حادث میشود و آثار او است که صفائح سیاه بر بعض بقاع بدن پیدا شد و صورت بقعه مثل سوخته آتش
بود پس رنگ او سیاه گردد و الم شدید آرد و اطبای [?] میدانند که این از اخلاط سوداوی اللذاع حاد محترق است و اغلاط او از سوء تدبیر خوردن ماهی و صحناة و نان برنج و بقول
حریفه محترق میگردد و نوعی از سودای محترقه حادث یا بنفسه هم میرسد پس هر گاه بسوی جلد میریزد آنچه مذکور شد پیدا میگردد و دیدم که علاج این نوع باین امر میکردند و آن غریب است
لیکن بعض او بطریق قیاس ممکن است و بعض او از حد قیاس خارج بود سوای آن تجربه او کردم بعد از آنکه ایشان را دیدم که بر آن جسارت مینمایند پس آن را احسن التاثیر و سریع النجح
یافتم و آن این جرب را در سه چهار روز زائل میکند و کم دیدم از ایشان که هفت روز خورده و زائل نشد میگیرند مرداسنگ خام دو درم کبریت آملسار [?] ده درم ماميران چینی
دو درم شکر سفید پنجاه درم [?] یکدیگر میسحقند و بر آن آب تازه می نوشند و اخلاط سیاه مثل قی میکنند و [?] برنج و روغن و لحم بریان کرده غذا میسازند و
بستر آب سرد [?] میکنند پس این نوع جرب در چهار روز زائل میکند و این نیز از غریب انواع جرب و غریب معالجات اوست و ایضاً جمیع اهل شام را بر وجهی دیدم
که جرب هر نوع که میشود چیزی که آن را سفوف شاهتره نامیده از بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا میدهند نسخه سفوف مذکور میگیرند برگ شاهتره خشک ده درم [?] سه درم
و ثلث گشنیز خشک بیست درم ماميران چینی پنج درم همه را سائیده چند آن شکر سفید بر آن می اندازند پس جرعه از شاهتره ساخته بر آن سفوف سه درم تا چهار و پنج درم
بقدر قوت مریض انداخته میدهند و این جرب را بخوبی میکند و طلای ایشان برای جمیع انواع جرب این طلا است میگیرند نوشادر دو درم کندر سوخته ده درم صمغ عربی
پنج درم سیماب مقتول پانزده درم این همه را در سرکه آمیخته بدان طلا میکنند پس احراق عجیب نماید و آن را تاثیر و نفع ظاهر است و چون ایشان صعب میگردد و بقایای
جرب باقی میماند مریض را روغن گنجد چند روز متواتر می نوشانند [?] ایام متوالی و از آنچه استعمال میکنند چسپانیدن لوبیا بر بقایای جرب و بدان
انتفاع می یابند چون این بعد تنقیه بمطبوخ و فصد باشد و این غریب از معالجات است و ایضاً اهل طبرستان جمیع انواع جرب را بعد استفراغ بمطبوخ گنجد بریان
کوفته بشکر استعمال میکنند و بدان انتفاع بین می یابند و در جمیع انواع جرب رطب استعمال می نمایند جلوس در چشمه کبریتی که اندک نطرون در آن آمیخته باشد و
جلوس را در آن طول میدهند و آب آن می نوشند و از ابدان ایشان جرب یکبارگی میریزد و این آبهای کبریتیه جمیع انواع جرب را نافع بود و ایضاً از غریب ادویه
که بمن استعمال آن میکنیم و از اوائل آن را اخذ کرده ام آن در جمیع انواع جرب رطب یا یابس حسن النفع سریع التاثیر است و بحسب مزاج انسان ترکیب داده میشود و آن
مریض را بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا خورانیده میشود و نسخه آن این است بگیرند کبریت آتش نادیده ده درم ماميران سه درم کنجد بریان کوفته پنجاه درم شکر سفید

پنجاه درم این همه بوزن یکصد و سیزده درم شد سرب از آن پنج درم بدهند و تناول جمله این تمام میشود که جرب البته زائل میگردد هر نوع که باشد و در ایام تناول این اکثر هم بدخول حمام مالش بروغن گل و یا آنکه اقتصار نمایند بر خوردن ضرورات و گاهی اضافه میکنیم باجزای مذکوره چون مزاج مریض حار باشد طباشیر و تخم خرفه و تخم کاسنی و تخم کشوث و تخم کاهو و ریوند و عصاره زرشک و مانند آن برای حفظ اعضای شریفه پس تاثیر او محسوس می یابیم و واجب نیست که طبیب در استعمال دوائی کور فکر کند چه من آنرا ذکر نکرده ام الا بعد تجربه در جمیع امزجه جمیع بلدان و جمیع اوقات سال و باید که امتناع از استعمال او در ایامی باشد که در آن شربت دوا منع میکنند مثل وقتی که در آن آفتاب نزد منقلب باشد قبل از آن پنج روز و بعد از آن ۵ روز بعده از استعمال او امتناع نیست از غرایب ادویه که استعمال آن بطریق طلا میکنیم نسخه آن اینست که بگیرند آمله درست و هلیله زرد درست هر واحد بیست درم نوشادر زیبق مقتول هر واحد سه درم و این همه را در زیت و روغن کنجد بجوشانند و از بخاریکه از آن برآید خود را نگاهدارند پس آن روغن را مع ثفل گرفته بدان مواضع جرب مالش نمایند و پیش آتش بنشینند بادامیکه خوش آید و هرگاه از گرمی آتش الم احساس نمایند ترک آن کنند و همچنین در جمیع اعضا تا همه بدن شامل گردد و اگر بر عمل این یک شب قادر باشد جرب در یک شب زائل شود و هلیسان در روز و شب بعده در حمام داخل شوند و بروغن گل مالش نمایند و چون این همه فکر کردم پس طلای کلی جامع بالغ در فعل نهایت در نوع او بیان میکنم بعد فصد و استفراغ و اصلاح غذا در آخر جرب باید اول آن استعمال کنند این نسخه از دست است گوگرد شش درم بیخ خطمی سه درم بیخ خفاف اهاره دو درم بیخ عنب الثعلب پنج درم حماض دشتی سه درم هلیله سوخته پنج درم تخم ریباس سه درم برگ خربزه سی درم سیماب کشته بخاکستر انگور یا خاکستر چوب مع روغن سی درم اقلیمیای فضه ده درم میعه یابس طلب واحد ده درم جوز سوخته پنج درم و سنج توبال حدید هر یک دو درم نوشادر بیست درم عاقرقرحا بیخ انجدان هر دو سوخته هر واحد درم همه را سائیده با زیبق مقتول بیامیزند بعد از آن بقطران لت کرده در دیک سنگین مثل الجواب همه را بنهند بعده بر آن طبق سفالین محکم کرده در تنور گرم یک شب گذارند و صبح از تنور برآرند و بگذارند تا آنکه سرد گردد بعد از آن همه دوا را برآرند اگر مثل حمیه گردد بهتر و الا در تنور باز نهند بعد سائیده بقدر چهارم حصه آن نمک آمیزند و همه در روغن گل و سرکه حل کنند چنانچه رقیق باشد پس ازان یک یک عضو را طلا کنند و بر جای دیگر طلا نکنند تا آنکه جای اول تا خشک شود و پاک نگردد و کسی که بسوزش صبر کند طلای یکبارگی مضایقه ندارد و این طلا معروف بسیاری ست بهر آنکه اول کسی که آنرا جمع کرده سیار بن عیسی حرانی بوده و آن نادر طلاست و تجربه استعمال آن کرده ام از استعمال آن نفع بزرگ دیدم

حکه

یعنی خارش و این شدید است و دلیکن درین بثور نباشد و سبب حکه بخارات حریفه حاده لذاعه ساکن زیر جلد ست و اخلاط حاده مثل خون رقیق حاد مخالط اخلاط صفراوی اند و آن اخلاط و بخارات یا رقیق لطیف قلیل المقدار باشد و از آن حکه سریع الزوال حادث شود بنابر سرعت تحلل آن و یا غلیظ کثیر المقدار بود و از آن حکه مستطاول الزوال حادث گردد بسبب بطی تحلل و اندفاع آن و آن اکثر عارض شود از کثرت تناول نمکسود و ماهی گنده و شور و غیره و سیر و پیاز و جوز و البان گاو میش و مانند آن بسرعت فساد و ردی پیدا کنند و از قلت استحمام و کثرت چرک بر بدن و کسانی که بعد از جماع بآب گرم غسل نکنند و مالش بدن ننمایند بیشتر درین مرض افتند و این دلیل قوی ست بر وجوب غسل بعد جماع در شرع شریف و گاهی حکه پیران را حادث شود بسبب ضعف جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شور در ابدان ایشان بنابر سوء هضم و ضعف حرارت غریزی و ضعف قوتها از تحلیل بخارات محتقنه زیر جلد خصوصا اگر از اغذیه مولد خلط ردی مالح حریف که مذکور شد کثرت نمایند و صحت ابدان ایشان نشوایست و هرگاه ماده حکه بغلظت مائل بود حکه بسوسه میباشد و شیخ میفرماید که اسباب تولد ماده جرب بعینه اسباب تولد ماده حکه است لیکن آن قوی باشد و فرق در جرب و حکه آنست که با حکه در اکثر بثور نمود چنانکه در جرب میباشد و جلب آن زیر جلد بعد دفع طبیعت در بیخیا یا بسبب انسداد مسام کم یاک داشتن بدن ست و یا بسبب ضعیف دافعه چنانکه پیران و بعضی بیماران را در آخر امراض و در نقاهت عارض میشود خصوصا چون ماده بسیار یا غلیظ باشد و یا بسبب اغذیه ردیه که از آن خلط ردی حریف پیدا شود مثل غذای نمکین و تیز و مانند آن و یا بسبب سوء هضم که بدان غذا عفن گردد و حکه گاهی خالی از قشور نخالی بود که از حک چیزی اخذ نکند و حکه پیری اکثر علاج نپذیرد و تدبیر مداوای آن کرده شود و بالجمله ماده حکه میان جلد جمع میشود و اگر از آن چیزی در بدن باشد آن جرب یا بلع و شیرین با مولدات حکه شود را در آن تا کی گوید که حکه تغیر سطح جلد در لمس ست مع لذع مشتملی چون بخار ند و بسیار در دمیدن و جرب فرق نمیکنند و فرق میان هر دو از دو وجه بود اول آنکه حکه از سطح جلد نتو نمیکند بخلاف جرب دوم آنکه از آن در کمیت ردی تر و در کیفیت کمتر میباشد و ستی و وجه سوم ذکر کرده و آن است که حکه قرحه نمیکند و جرب ...

وایضاً بعضی حکه بشل مالش و استحمام منحل گردد مانند آنکه از سردی عارض شود و اسباب حکه بعد عهد از استحمام و پوشیدن جامهٔ درشت حابس کثیف است اکثار اشیای حریفه
ومالح و قدید و ممارست غبار و دخان و جماع بعد تناول مثل گندنا و خردل و مادهٔ آن اخلاط رقیقه است و صورت آن بثور خفیف الادراک غالباً و خشونت اکاله و فاعل
آن حرارت ضعیفه یا غریبه است و غایت آن انتشار بثور و فرط التقریح و علامتش ترشح رطوبات و لین ملمس است و ردموی و بلغمی و بالعکس اگر از صفرا و سودا باشد و ابن هبة الله گوید
که تولد حکه یا از خلط بلغمی غلیظ چسپنده زیر جلد است که بسبب طول لبث خود متعفن شود و قوت از رفع او عاجز گردد و یا بسبب خلط لذاع منحصر زیر جلد یا مخالط خون محتبس در عروق
و استدلال بر خلط غلیظ ببرودت مزاج و به تدبیر مبرد کنند و بر خلط حار به تدبیر مسخن و مزاج حار و شارت سوزش نمایند علاج بدستور جرب علاج کنند و آنچه اخراج مواد محترقه
نماید مثل مطبوخ افتیمون و مانند آن بدهند بعد ترطیب اخلاط و تعدیل قوام او و مهیا ساختن او و برای استفراغ بنوشانیدن ماء الشعیر و ماء الجبن و بعد از آن اصلاح غذا و مالهٔ
آن نمایند بسوی چیزیکه از آن رطوبت شیرین متولد گردد و استعمال حمام و مالش اندران لازم گیرند و از جماع بالکل منع کنند و تدبیر حکه پیران اصلاح غذا و مداومت حمام
و شستن بدن بطبیخ ریحان و مورد و گوشت خربزه است اگر حکه مزمن و مزاج سوداوی باشد شاهتره و چرائته و بهایه و پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه بعرق شاهتره یا و آثار خیسانیده صاف کرده
شهد یک تولہ داخل کرده دهند مرداسنگ سفیداب کافور هر یک پنج ماشه بسرکه سوده روغن گل آمیخته ضماد سازند بالجمله در حکه اگر غلبهٔ خون بینند اول فصد کنند مناسب حال
و ماء الجبن سفوف لاجورد و حب آن دهند در روغن یاسمین سه تولہ آب لیمون کاغذی یکنیم تولہ سهاگه یک تولہ مرداسنگ ماشه بمالند و بعضی گلاب و قدری کافور عوض مرداسنگ
میکنند و در شیر میش یک آثار گوگرد یکنیم تولہ سوده آمیخته تا امن داده جغرات بندند و مسکه آن گرفته بمالند که در سه روز حکه را دور میکند و اگر در بالائی شیر باده گاو نبات دو تولہ
و قدری گلاب قسم اول مخلوط کرده سه روز تا یکهفته بخورند مفید است و کذا در بالائی و گلاب قدری رسکپور اضافه کرده بر بدن بالیدن سود مند بود در بیاض والد مرحوم مرقوم است
که اگر در مسکهٔ میش نیم پاو که آب یکصد بار شسته باشند سیماب شش ماشه کمیله دو تولہ حل کرده مالش نمایند خارش دفع کند تا آش تخم خشخاش با آب لیمون سائیده و کذا چونه
یا شورهٔ قلمی در روغن تلخ آمیخته و کذا صابون با آب سوده و یا افیون در روغن کنجد سوخته و یا حنا بر روغن گل و سرکه سرشته و یا تخم مالاک و تخم خشخاش مساوی با آب سائیده و بعد از آن
با آب گرم غسل کردن نافع است و یا سیماب را با برگ حنا یا آب برگ پان یا آب لیمو بسایند تا همچون خاکستر شود پس با روغن گل آمیخته بمالند و بعضی گلاب و روغن یاسمین عوض
روغن گل نوشته اند و این حب نیز جهت خارش نافع است افیون یکدام سهاگه دو دام نصف سهاگه بریان کنند و نصف خام و از نیم پس باهم خوب حل کرده مثل کنار روشتی
حبها بندند و عند الحاجت حبی ازو در آب حل کرده بر موضع خارش خوب بمالند در دو سه روز فائده میکند و این دوا برای حکه که از هوای بارد و آب سرد پدید آید نافع بود اسگند
شش درم زنجبیل سه درم فلفلمویه یکدرم شکر چهار درم سه چهار خوراک سازند و این ضماد برای خارش خشک بی بثور مفید است تخم خشخاش کنجد مقشر برگ حنا سهاگه مرداسنگ
هر یک شش ماشه بروغن یاسمین یا روغن گل یا آب لیمو سائیده قدری کافور آمیخته بمالند و بعد دو گهڑی غسل کنند **ایضاً** مرداسنگ یکتولہ سیماب چهار ماشه آب ریحان
روغن باده گاو و گلاب هر یک چهار تولہ روغن را با آب شیرین بست و چهار بار شسته آمیخته مثل مرهم ساخته وقت حاجت بمالند **ایضاً** که برای خارش خشک مجرب است هر گاه مکرر
بمالند گل ارمنی یکدام کافور زعفران هر یک دو ماشه روغن بادام دو تولہ بسرکه و آب گل کافیشه دو تولہ سائیده بمالند **فائده** در بیاض والد مغفور بخط ایشان مسطور است که
گاهی خارش شدید از رسیدن کنبله بر بدن پیدا میشود و کنبله کرمی است مشهور پس بگیرند حلتیت و در آب سائیده بران موضع خوب بمالند و بشویند و یا چونه با آب سائیده
مالش نمایند و یا از پارچه گلیم بشدت بمالند و یا قند سیاه کهنه و یا برگ کنجد تازه بمالند فقط **اقوال حکما** ابو سهل گوید که حکه اگر از خلط حاد ردی محتبس در عروق باشد علاج
باخراج خون نمایند اگر بدن متحمل باشد بعده استفراغ با دویهٔ موافقه مثل هلیله و شاهتره و افتیمون و خربق سیاه و شحم حنظل کنند و بعد تنقیهٔ بدن ادویهٔ جالیه از خارج در حمام استعمال
نمایند و اگر ماده در عروق نباشد بلکه زیر جلد باشد فقط فصد استعمال نکنند لیکن اکتفا باسهال کنند و صرف عنایت فرمایند باستعمال ادویه که جلا و تنقیه از خارج نماید پس
ابتدا کنند بغسل از آب گرم بعده با آب چقندر و آب حماض و سبوس میده بسرکه سرشته و آرد باقلا و جوف خربزه و آب کرفس و بورق و آب طبیخ باقلا مالش نمایند و اگر تولد حکه
از خلط شور باشد باید که مالش بدن با آب دو حابه و عسل و عصارهٔ قثاء الحمار و آب کبر و آب خاکستر و مطبوخ حنظل کنند و این دوا انفع کند بگیرند گل سرخ و با سرکهٔ تند بسایند
تا آنرا قوام بهم رسد بعده نصف وزن گل سرخ کبریت سوده مخلوط سازند و در حمام بر بدن بمالند و اگر اراده کنند که قوی تر گردد کبریت مساوی گل سرخ گردانند و ایضاً انفع کند
اگر بگیرند آب کرفس تازه و دران اندک سرکه آمیخته بر بدن در حمام بمالند و اگر حکه بسبب ضعف باشد باید که دوام استحمام نمایند با آب شیرین گرم که دران مورد و شاهتره

و چون خربزه پخته باشند ابو علی سینا می‌نویسد که علاج حکه یابسه بعد استفراغ اگر احتیاج بدان افتد بادویه که در علاج جرب معلوم شده و مثل نوشیدن دوغ گاو ترش است
و مثل استحمام بآب نیم گرم و استعمال مالش از روغنهای بارد و خصوصاً چون در آن آب کرفس داخل کنند و علاج جرب یابس و حکه یابس قریب یکدیگر است و از ادویه لینه
در آن خشخاش و سرکه سود دهد و ایضاً برگ سوسن و ایضاً صبر با آب کاسنی و ایضاً نشاسته در ادویه داخل کرده میشود و آب کرفس و سرکه و گلاب نیکو است و از ادویه قویه آنچه
که در آن افیون باشد مالش بدن بدان حکه را ساکن کند و از ادویه قویه آنست که از ادویه اولی ترکیب دهند و در آن نوشادر داخل کرده بسرکه طلا نمایند و خصوصاً بر خصیه
و ایضاً شب یمانی و قطران را این حکه باطن و بر فرج را نیز نفع کند بخرقه حمول سازند و پیران در علاج حکه که ایشان را عارض شود بطلای دردی شراب باندک شبت رطب
انتفاع یابند و اما استحمامات برای حکه و جرب مثل آب دریای شور گرم کرده یا آب سبوس یا طبیخ قثاء الحمار است و اما غذا برای صاحبان جرب و حکه آنچه ترطیب نماید و
خون نیک پیدا کند از اغذیه مائل ببرودت و رطوبت و لحوم معتدل و اصحاب حکه قشفیه را لابد است از استعمال روغنهای نرم در متناولات مثل روغن بادام و کنجد و مانند آن
مسیحی گوید که حکه عارض میشود از اخلاط شور که آمیخته از خون رقیق آمیزد و از اخلاط صفراوی لذاع لیس هرگاه عارض شود باید که استعمال فصد و شرب ماء الفواکه مقوی تبرید نمایند و از
الوان ترکو مبیخ و ماهی شور و اشیای حلوه پرهیز کنند و بر بدن آب سبوس گندم و آبیکه در آن پوست درخت انگور پخته باشند بریزند و اوقات استحمام بآب شور نمایند و در حمام آب مطبوخ
پوست کرم و چقندر و بهر دو کوفته و حلبه و سبوس بر بدن نطول کنند و چون سرکه گرم کرده با روغن گل بر بدن طلا نمایند و همچنین آب مطبوخ قثاء الحمار و مالش بدن باندک آرد ترمس
و با طلاء مغز تخم خربزه باریک سوده بروغن گل نافع باشد و اگر حکه از اخلاط غلیظ بود و مدتی او دراز گردد در حمام بآب کرفس و سرکه و روغن گل و اندک بورق مالش بدن نمایند که
تسکین آن کند و یا بگیرند بورق و افیون و باریک سائیده بروغن گل و موم گداخته آمیخته و شب بر بدن بمالند و صبح در حمام داخل کنند که تسکین آن و تلطیف حرارت آن کند
و میعه سائله در روغن گل چون در حمام طلا نمایند نفع بخشد و اگر بول طفل نابالغ بر بدن طلا کنند بدان انتفاع یابند و استحمام بآب بحر نافع حکه است و این دوا نافع حکه بود
شیاف مامیثا و کبر و بورق نیم جزو قسط تلخ سه بس جزو همه را باریک سائیده و بسرکه ممزوج بآب بسرشند و در حمام بدان طلا نمایند و اگر از اخلاط رقیق باشد بگلاب و سرکه و حنا بسرکه سرشته
و تخم خربزه بروغن گل و آب چقندر طلا کنند و صاحب حکه را باید که بر خاریدن ادمان نکند و بر آن صبر نماید و باید که اهتمام پاک کردن بدن از چرک و اعتنا بتنظیف آن نماید و
پارچهای کتان پاک بپوشد و لزوم ما بیسیر مذکور کند که حکه زائل گردد باذن الله تعالی **ابن الیاس** گوید که علاج حکه فصد و استفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله است
و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند اگر با آن حرقه باشد و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ و کدو تر خورند و یا تمر هندی و شکر سفید
هر واحد ده درم و یا سکنجبین ساده بگلاب هر یک ده درم بنوشند و یا هر صبح نقوع مشمش سه اوقیه که در آن سقمونیا نیم دانگ حل کرده بیاشامند و غذا مزوره کدو تمر هندی یا زرشک
یا آلوی کوهی با مغز بادام و اسفاناخ و کدو بخورند و دائم استحمام نمایند و در آن بروغن بنفشه و روغن کدو و روغن گل مالش کنند یا تخم خربزه بمالند و یا بگیرند آب چقندر و آب خبازی و بر بدن
نطول کنند و اگر سبب حدوث حکه بلغم بورقی غلیظ باشد نقوع صبر و یا مطبوخ هلیله مقوی بتربد و صبر بنوشند و در حمام مالش بدن بآب کرفس و روغن گل و روغن بنفشه و سرکه باندکی بورق
کنند و گاهی سبب آن بخارات لطیف بود که بسوی جلد آید و آنجا متعفن شود و بوی بدن بدبو گردد و علاجش مالش بدن بآب گرم و روغن بنفشه است و صاحب حکه لباس نرم پاک مثل
توزی و کتان بپوشد و بگیرند مغز بادام مقشر و خشخاش مساوی و بسرکه سائیده در حمام بر بدن طلا کنند **طبری** گوید که آنچه بمشایخ حادث شود لا علاج است سوای آنکه
طریق در معالجه ایشان اصلاح اغذیه و شرب نبیذ متوسط در قوت و لزوم دخول حمام و مالش بدن بروغن گل و سرکه است و اما در کهول علاج ایشان فصد و استفراغ بمطبوخ
افتیمون و لزوم اغذیه رطبه و نوشیدن ماء الشعیر و اصلاح اغذیه حتی الامکان است پس اگر زائل نشود معاودت باستفراغ و فصد و نوشیدن ماء الجبن و شیر خر نمایند و امر
بمالش حمام بآب طبیخ کرفس و سرکه و روغن گل و بوره ارمنی کنند بعده در حمام داخل شوند عرق آورند و نشف عرق بپارچه نمایند پس مالش بدوای مذکور کنند و در خانه متوسط
تا ساعت زمانی بنشینند پس اگر عرق مرتبه دوم آید و ریکم نوزبه شود و اگر عرق نکند بر بدن ایشان انداخته بمالند بعده بسبوس میده و آرد باقلا بمالند و در شب اندک روغن گل
بر بدن بمالند و اما در جوانان و صبیان فصد کنند کسی را که از ایشان ممکن باشد و استفراغ باین مطبوخ بگیرند آب شاهتره مروق یک رطل و بر آن سه درم صبر سقوطری
و ده درم مامیران و پنج درم هلیله زرد و سه طسوج سقمونیای مشوی کوفته بیخته انداخته بنوشند و ازین سه شربت بنوشند بعده بدانچه مذکور شد از آب کرفس و غیره در روز و
بروغن گل در شب مالش نمایند و لزوم بپرهیز و اصلاح غذا کنند کسی که در مزاج او حرارت باشد بماء الشعیر و ماء الجبن با شیر خر بنوشانند و در صبیان شرط اغذیه و وضع محاجم

میان کتفین و پرهیز از اغذیهٔ ردیه و مالش بچیزی که مذکور شد کفایت کند و گاهی روغن گل و دخول حمام ایشان را کفایت باشد چون این معالجات خاصه ذکر کردیم پس
علاج کلی برای حکه بیان کنیم که هرگاه در جرب بثور بنا شد فصد صاحبان حکه و استفراغ ابدان ایشان باید که مخرج احتراقات بود باید کرد و این که ذکر میکنیم نافع اصحاب حکه است
بگیرند آب کاسنی مروق و دران فلوس خیارشنبر و اندک غاریقون منخول بجلاب سرشته بمالند و ازان شربات متوالیه بنوشند و چیزی از ادویه اجود و انفع و افضل و احسن از برای استفراغ
اخلاط محترقه از خیارشنبر نیست و آنچه بر بدن ایشان طلا نمایند و خطا نکند و در یکی نفع دهد اینست که بگیرند برگ خرزهره و در سرکه بجوشانند پس سرکه صاف کرده اندک
خاک سیماب قدری و روغن گل بران انداخته بر بدن مالش نمایند که این تاثیر نیک دارد و بگیرند بردی سبز که هنوز خشک نشده باشد و آب او برآرند و خسته هلیله سوخته
دران آب حل کنند پس بران اندک سرکه و روغن گل و قدری کندش انداخته بآتش ملائم بجوشانند و بگذارند تا سرد شود بعده در حمام داخل شوند و بیرون آمده بدان
مالش کنند و این ابلغ النفع است و اصحاب حکه را امر کنند بدخول حمام و صبر در خانهٔ گرم تا آنکه بدن او گرم شود پس بیرون آمده باب سرد مضمضه نمایند و استنشاق بدان کنند
بعده در آب نیم گرم بنشینند و بر خود ازان آب بسیار بریزند و این در یکدو دفعه بخارات محتقنه بیرون آرد و بعضی مردم را چون حکه بغیر جرب پیدا میشود که در تعب استعمال
می نمایند تا آنکه عرق آید بعده در حمام داخل میشوند و بر خویشتن آب نیم گرم بسیار میریزند و خوراک خود سرکه و شکر و روغن بادام میسازند و ازین تدبیر حکه زائل میگردد و ابن هبة الله
گوید که علاج حکه تابع خلط بلغمی غلیظ استفراغ بدن از حسب حاجت است و آب کرفس و غیره که سابق مذکور شد در حمام طلا کنند و جسم را باب بحر یا آب حمامات بشویند پس اگر زمانهٔ مرض
طول کشد شیاف مامیثا و غیره که در قول مجوسی گذشت بر بدن طلا نمایند و علاج حکهٔ حادث از خلط حاد بفصد اکحل و اسهال بمطبوخ فاکهه و مواصلت حمام باید کرد و بدن را
پاک دارند و از اغذیهٔ مفسد اخلاط اجتناب کنند و اگر بقیهٔ آن در جسم باقی ماند آرد ترمس و باقلا و مغز تخم خربزه باریک سوده بگلاب و سرکه آمیخته طلا سازند و آب نیم گرم کرده دران
پوست بیخ کرنب و چقندر و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشند بر بدن نطول نمایند و اگر خلط شدید الحدة باشد اندک افیون در موم و روغن گل گداخته بشب طلا کنند
و صبح در حمام غسل نمایند و باید که صاحب حکه را از استعمال اغذیهٔ مالحه و حریفه منع کنند و بر بقول بارده مثل کاهو و کاسنی و بوارد ترش و لحوم خفیفه اقتصار ورزند و اندک
شراب ممزوج بنوشند و در حمام بموم روغن طلا کنند ابن نوح گوید که برای حکه بگیرند گل ارمنی یا مختوم سه درم کافور زعفران هر یک نیم درم و بسرکه و آب عصفر مطبوخ
بسرشند و روغن بادام افزوده چند مرتبه طلا سازند و یا بگیرند آب انار ترش و بورق و روغن گل آمیخته بپزند تا اندک غلیظ گردد و در حمام طلا کنند و بورق را بعد طبخ دران اندازند و یا
حضض بسرکهٔ ممزوج آب سوده بدان طلا نمایند و یا بگیرند آرد عدس مقشره و در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کنند و دوای قوی در تسکین حکه آب پوست جوز رطب است یا آبیکه دران
حلبه یا شحم حنظل جوشانیده باشند و یا بگیرند مغز بادام تلخ و مازو سبز و بسرکه سائیده در آفتاب بنهند تا گرم شود و طلا سازند و یا بروغن کنجد چرب کنند و بران برگ سوسن بپاشند
و یا بگیرند مازو پنج درم و در سه اوقیه روغن انداخته بدارند تا متفسخ گردد بعده سائیده طلا کنند و گاه باشد که خارش سخت در ذقن عارض شود چنانکه صاحب آن بکند بدان ریش
دست کشاید و این بنوبت هیجان کند پس باید که وقت نوبت و هیجان حکه بحمام داخل شوند و ذقن را بدین ادویه طلا نمایند بورهٔ ارمنی یک درم شحم حنظل نیم درم صندل سرخ
دو درم نشاسته پنج درم کوفته بیخته با سرکهٔ کهنه و روغن گل سرشته استعمال کنند بعده در سائر ایام تدبیر اصحاب مالیخولیا پردازند و ترطیب بدن آن نمایند و اگر حکه
یا شری با طفال باشد حجامت یا ارسال علق نمایند اگر طفل از شش ماهه گذشته باشد بعده بآبیکه دران نیلوفر و گل سرخ و بنفشه و جو مقشر جوشانیده باشند غسل کنانند
و مرضعه را مطبوخ هلیله و شاهتره و اندک بادیان بنوشانند و مداومت سکنجبین فرمایند و از کدو جماع منع نمایند و اگر طفل ده ساله باشد حجامت کنند و آب هلیله و آب انار
میخوش و خیار و شیرهٔ خرفه بنوشانند و از حریف و مالح منع کنند نجیب سمرقندی گوید که علاج حکه فصد هفت اندام یا حجامت است و هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر و یا سکنجبین
بماء الجبن و مغز تخم خیارین یا تخم خرفه بنوشند و اغذیهٔ مبرده مرطبه مثل اسفاناخیه و ماوجیه و قرعیه و غذای بارد رطب یا معتدل در حرارت بخورند و آنچه اصحاب این مرض را انفع و بهتر
نقوعات مشمشیه و ترنجبین است و ادامت استحمام بآب شیرین و مالش بروغن گل و بنفشه و کدو و انطاکی گوید که فصد باسلیق در حار نمایند مطلقاً و در غیر آن اگر دواعی آن متحقق
گردد بعد ازان تنقیهٔ خلط غالب کنند و همه آنچه در جرب گفته شد درینجا بعمل آرند و از مجربات در دموی شربت بنفشه بماء الشعیر و آلو بخارا و عناب است و در بلغمی
لزوم غاریقون و صبر و مصطکی و در صفراوی صبر و هلیلهٔ کابلی و زرد و سقمونیا مساوی یک مثقال ازان با آب تمر هندی بخورند و در سوداوی همین ادویه باضافهٔ لاجورد
یا حجر ارمنی بعد ازان طلای مویزج سابق و کثرت استحمام و مالش بآب نوشادر و آب لیمو و مغز خربزه و بورق و سرگین کبوتر و حنا و از مجربات مکتومه سرگین سفید سگ

با نصف آن کبریت و ربع آن مصطکی و ثمن آن صمغ و عشر آن صبر است جمعا سازند و تا دو مثقال بخورند **گیلانی** از یونس نقل کرده که حکهٔ عارض مشایخ از کبر سن تمامه نمیشود لیکن تخفیف می یابد و اما حکه که در غیر مشایخ از ردائت خلط بود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند اگر صفرا یا بلغم فاسد یا عفن شده باشد و یا از بلغم شور بود و این از سن مریض و فراج او و تدبیر او و از فصل و بلد و مانند آن شناخته میشود پس اگر ظاهر شود که خلط در عروق با خون است ابتدا بفصد عروق باید کرد و اگر خلط بکیفیت تنها ایذا دهد باید که استفراغ آن بآنچه از ادویه مصلح آن دهند بعده بعلاج خارجی مصروف شوند در استحمامات بر نهار و بعد تناول غذا استعمال کنند و در اوقات هر روز دو مرتبه در حمام داخل شوند و باید که آبیکه دران چقندر یا حلبه یا سبوس یا خبازی بری و بستانی یا جو قشر بخته باشند غسل نمایند و معهذا آرد باقلا یا آرد ترمس یا بوداری که از خربزه سازند مالش کنند و اگر مرض طول کشد اد مان دخول حمام نمایند و آبیکه دران پودینهٔ جبلی و برگ غار و بیخ قثاء الحمار و کبر و آب خاکستر یا سرکه و نمک تکمید کنند بعده بران نطرون خشک مع دردی شراب بپاشند و دوائیکه از بورق یک رطل و کندر یک رطل و کبریت زرد یک رطل و گل قیمولیا نیم رطل مرکب سازند و اگر خواهند که خربق خشک به نمک بران بپاشند نیز جائز بود و باید که بمطبوخ بسرکه و زیت و یا مویز جبلی یا با کبریت زرد یا با زرنیخ سرخ یا با اینهمه کنند و یا بخردل مع اندک جوز الطیب و سرکه و زیت یا بحلزون سوخته سوده بعسل و یا بیخ حماض یا با شیای منقیه مطبوخ سازند و اگر در مواضع قرحه شود مرهم رطب که با سفیداب بیا سازند استعمال باید کرد و یا موم بقدر ده اوقیه بروغن حنا یکنیم اوقیه گداخته گوگرد زرد یک اوقیه آمیخته بعمل آرند دیگر بگیرند داخل جو یکبار یک اوقیه و باب کرفس سائیده در حمام استعمال کنند و کرفس تنها اگر بکوبند و بدان در حمام اغتسال نمایند منفعت عظیم نماید **بهاء الدین** گوید که اگر چه حکه از قسم بثرات نیست اما چون میان جرب و حکه مناسبت بسیار است تدابیر آنرا با تدابیر جرب ذکر میکنند و تدبیر هر دو در تنقیه و تغذیه بیک دیگر نزدیک باشد و اما در استعمال ادویه از خارج در حکه آنقدر مبالغه نشاید کرد که اندر جرب بدواهای حاد احتیاج نیفتد و آب انار ترش و غوره بروغن گل طلا کردن و آب قلقل اردبا و تخم خربزه کوفته با آب کرفس و بوره طلا کردن و بعد شستن بموم روغن گل جرب اشتن کافی بود و شراب فاروقی را نرم ساخته بدان شستن و بعده بروغن گل جرب کردن انفع علاجها بود جرب و حکه را و آنجا که ضعف هضم و ضعف قوتها سبب باشد علاج ضعفها باید کرد و آنجا که سبب چرک و کثافت جلد بود بغسل و مالش و غمز صلاح باید و بدانکه جرب و حکه بحرانی را زود علاج نباید کرد که اندران خطر عود مرض و انتقال بمرض دیگر باشد و هرگاه مزاج بقوت آید جرب و حکه روی به بهتر شدن نیارد علاج به تبرید اولی بود و حکهٔ بادرزاد و حکهٔ پیری را علاج و صلاح تمام کم میسر گردد و از تجربه بسی مجرب است در علاج مطلق جرب و حکهٔ کهنه غسل است بآب معدن گوگرد و زاک و آب دریای شور

حصف که آنرا بهندی انبهوری نامند

بثور کوچک مثل گاورس است که بر ظاهر جلد مفروش بود و با خارش باشد و چون خلش او مثل خلیدن سر خار بود لهذا انبور شوکی نیز گویند و این در بلاد گرم و شدت گرما و بر ابدان و اعضائیکه عرق بسیار کند و کمتر بشویند و چرک آنرا خوب دور نکنند اکثر عارض شود خصوصا چون هوای سرد و آب سرد بدان رسد و از ان جلد کثیف و مسام بند شود و سبب او رطوبات رقیق حاد صفراوی است که با خون آمیزد و بقول شیخ موادی است که کسل کند یعنی تخلف از حرکت سریع نماید بسبب ثقل خود از نفوذ عرق سریع الخروج بسبب رقت ماده پس در سطح جلد محتبس شود گویا که او ثفل عرق است که لطیف آن ترشح کند و آن ثفل از ترشح عصیان نماید و در جلد محتبس ماند و یا بخارات گرم غلیظ است چون محتقن شود و از خروج باز ماند هنگام انسداد مسام بسردی و در سطح جلد محتبس شود و در آنجا رطوبات رقیق گردد و بثور شود و گاهی تیغ بثور در ظاهر نبود و بلکه خشونتی مثل خشکریشه بخارش و سوزش اندک در جلد پدید آید چون ماده در غایت غلظ بود و عرق آمده باشد و انطاکی گوید که حصف رطوبت حاره است که باقی ماند بعد رشح عرق در بلاد حاره نزد سردی هوا پس بدین سبب کثیف گردد و مثل ذره و کوچک از ان بر آید باندک خارش و درد و در مصر حموالنیل نامند بسبب حدوث او نزد زیادتی آب نیل و غالب اسباب وقلت تنقیه و کثرت آب سرد است و طبری گوید که حصف چیزی است شبیه بنمله کوچک مثل ذرهٔ بزرگ او و مثل دانهٔ جاورس که در بدن مردم اندر تابستان ظاهر شود چون عرق بسیار کنند و در آب سرد در آیند و بهوای بارد نشینند و سبب موجب آن دو سبب است یکی هوای حار جنوبی دوم بخارات بسیار که از اخلاط منحل گردد پس مادامیکه انسان تعرض بهوای سرد نکند و بآب سرد غسل ننماید و آنچه عرق آید بقمیص یا مندیل خود نشف کند آن از حصف سالم ماند و اگر بآب سرد غسل کند و مسام تنگ گردد و آن بخارات حاره متوسط در غلظ از خروج باز ماند بثور کوچک بسبب تنگی مسام و صغر آنها پدید آید و تاثیر آن بحسب خلط غالب در بدن بود پس اگر غالب بران صفرا باشد سوزش او مختلط بخارش بود و اگر غالب خون باشد حصف با خارش بسیار نباشد و رنگ او مائل بسرخی بود و اگر غالب بر بدن او بلغم باشد رنگ او مائل بسفیدی بود و کم درد و با خارش ضعیف باشد و با سوزش و حدت نباشد و اگر خلط غالب

بوده باشد حکه و سوزش و رنگ غیر بعید از مجرای اعتدال و متوسط بود علاج آب سرد غسل کنند و صندل سفید بگلاب سوده و یا گل سرشو بلعاب تخم خطمی آمیخته و یا گل سفید
کهنه هندی [illegible] یا حنا در آب کاسنی سرشته بر بدن ضماد کنند و بهر نزع چرک و تفتیح مسام با آب گرم که در آن سبوس گندم و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند غسل کنند
و اجتناب از سرکه و گلاب [illegible] و اگر زائل نشود تنقیه بفصد و مسهل باید کنند و مطفیات خون دهند و بعد تقلیل اخلاط حاده [illegible] آرند و در مسکن باید [illegible] حرکت
نمایند و بدن را خنک دارند و منع عرق کنند باستعمال ادویه و شیره و طلا کردن روغن گل با مورد و یا مسکه تازه با کثیرا آمیخته نیز نافع آید و گاه باشد که مرض قوی تر افتد پس
و طلا با سرکه و روغن داخل باید ساخت **اقوال اکابر** شیخ الرئیس میفرماید که قطع ماده او کنند لیکن بمدر اسهال اگر بدن زیاده باشد و همچنین واجب است که معتاد آن هر وقت
استفراغ اخلاط حاده نماید و آنچه آنرا باز دارد و در زائل آن کند [illegible] بدن [illegible] است بعده انغسال با آب سرد و مالش در حمام بگوشت خربزه مع آرد عدس بعد
عرق آمدن ایشان انفع است بعد آن اشیاء سفرجل بعده ایضاً لحم خربزه بعد بس آرد باقلا و صندل در منع کند با وجود یکه او خارش پیدا می نماید پس اگر با کافور باشد افضل
نکند و ایضاً حنا اگر رنگ او را اکراه ندارد و از ان انتفاع یابد و آنچه مشابه آب انار و حماض و عدس و [illegible] باشد تناول کنند و استعمال هر چیز که عرق را منع کند مثل
طبیخ مورد و گل سرخ و آب کشنیز و گویند که آب در آفتاب گرم کرده آنرا انفع کند [illegible] که در آن قوابض جوشانیده باشند و ترک حرکت و اجتناب از مواضع گرم عرق آور و [illegible]
و ران او بسیار آید و ترویح بباد کشش بسیار و اغتسال با آب سرد آنرا منع کند و ایضاً مسوحات مثل روغن مورد و روغن گل و [illegible] و مسکه را خاصیت عظیم است خصوصاً با کثیرا و صمغ
و ایضاً مسوحاتیکه در آن قوت مردارسنگ و خبث و توتیا باشد خاصه و خاکستر برگ مورد و زیره برگ آس و برگ انار تازه و سداب دقاق کنند و گاهی حصف را طلای
[illegible] و آب [illegible] نفع کند و گاهی در مرض قوی احتیاج بمویزج و [illegible] و کبریت افتد و اما آنچه از ان قرحه کند معالجه آن بمثل زردچوب و مازو و گل ارمنی سفیداب
بسرکه نماید و مرهم سفیداب آنرا انفع است و گاهی آن قروح بفساد عظیم رسد و علاجش علاج حرق نار باشد اگر آن [illegible] گردد علاج سعفه نماید طبری گوید که علاجش
فصد است اگر ممکن باشد و نوشیدن ماء الشعیر و اقتصار بر مزورات حصرمیه و زیرباجیه مالش بدن در حمام باین دوا بگیرند آرد جو [illegible] و آرد باقلا بعده برگ شفتالو تر
[illegible] گرفته باریک سائیده آمیزند و بلعاب اسپغول بهم برده در حمام بعد عرق بر بدن طلا کنند و زمانه صبر در آن نشینند بعد از ان بدن را [illegible] بمالند که
این [illegible] حصف تخفیف او نماید و آنرا از جا بر [illegible] و آنچه [illegible] حصف بر بدن طلا کنند مغز خربزه با آب [illegible] ایضاً تخم آن کوفته بر بدن طلا نمایند و گاهی از برگ شفتالو تنها
طلا می نمایند و کسی که بر سوزش [illegible] صبر کند پس بهترین اشیاء برای حصف است که بگیرند سرکه و گلاب و اندک کافور و در شیشه بجنبانند بعده در حمام رفته عرق آورند و آنرا
از پارچه نشف کرده باید آن مذکور را مالش نمایند که او ساعتی احراق [illegible] نماید و در ان غوص کنند و قطع بخارات و ازاله حصف همان [illegible] نماید و بعضی در ایام گرما حصف
بهم رسید و بر بدن روغن مالیدند و حصف باهم چسپیده و مثل [illegible] گردید پس بهتر معالجه او آنست که بر روغن مس نکنند البته و لابد است از استفراغ بدن بحسب ارکان فردی از
اطبای اهواز [illegible] گفت که اگر حصف [illegible] مغز ترنج مخلوط بمغز خربزه تر بمالند دیگر روز آنرا زائل کند و بالجمله بعد استفراغ و اقلال از طعام محمود انسان از حصف ایمن گردانند
و چون باشتداد نماید و حصف او دشوار گردد و شبیه بجرب شود پس بهترین اشیاء آنرا آب چشمه کبریتی است صاحب **کامل** گوید که بگیرند مغز خربزه و با اندک شونیز سرشته در حمام
بعد عرق طلا نمایند و کثرت استحمام با آب گرم مطبوخ اکلیل الملک و سبوس کنند و از ریختن آب سرد بر بدن منع نمایند و ایضاً مغز خربزه با آرد جو و روغن گل سرشته طلا کنند و یا بگیرند
سرکه و سماق [illegible] و نمک جریش و در حمام بدان مالش نمایند که نافع بود و یا بگیرند مازو و زردچوب و ساذج باریک [illegible] و در سرکه و روغن گل سرشته در حمام بعد عرق طلا کنند و [illegible]
بدان صبر کرده و سبوس و آب سرد بشویند و آرد باقلا و ترمس و آرد جو اگر بسرکه سرشته در حمام طلا نمایند [illegible] النفع و [illegible] **ایلاقی** و جرجانی می نویسد که ابتدا الفصد کنند پس
استفراغ بمطبوخ هلیله و شاهتره نمایند و در حمام با آب کشنیز و سرکه و گلاب طلا کنند و طلای حنا [illegible] که در حمام نافع است و اگر مورد را [illegible] و آن آمیخته بسرکه و گلاب طلا کنند
بآب سرد نشستن و سرکه و گلاب مالیدن فائده کند و غذا چیزهای سرد و تر باید داد **ابن الیاس** گوید که بهر تنقیح جلاب با تخم کاسنی و اصل السوس
هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش بمغز بادام خورند و اگر آثار خون غالب باشند فصد نمایند برای اخراج خون بحسب قوت و واجب کنند بعد آن
مالش بدن بمغز خربزه یا تخم آن کوفته در حمام و یا بگیرند اندک سبوس و [illegible] بدان مالش بدن نمایند و تکثیر استحمام کنند با آب گرم که در آن تخم خربزه و سبوس و اکلیل و [illegible]
جوشانیده باشند و یا بگیرند سرکه خمر و حنا و نمک جریش و در حمام بدان مالش فرمایند و یا در حمام نشینند حتی که عرق آید و بعد عرق مالش بدان مغز خربزه یا تخم او مع [illegible] نمایند

و یا طلای بدن با آرد جو و آرد باقلا بسرکه و در حمام کنند خجندی گوید که این دلوک آنرا نافع است جاورس سبوس گندم تخم خربزه اکلیل الملک مساوی سائیده در حمام طلا بندند بعده غسل کنند و مالش بنمک و بآرد عدس و اشنان و صابون در حمام آنرا نافع است و بگذارند تا عرق آید و اگر حادث شود بسبب رسیدن سردی به بدن و بند شدن مسام باید هر صبح جلاب که در قول ابن الیاس گذشت باضافه گاوزبان بنوشند الیه منصور گوید که سبب حقیقت شوری عرق است مع قلت اغتسال و علاجش اسهال صفرا است و مغز تخم خربزه را طلا کردن بالخاصیت درین نافع و اگر دقت او نباشد مغز تخم آن با آرد که بسرکه طلا نمایند و موضع را بسرکه بشویند و نوشیدن آب شاهتره آنرا نافع است و آب مطبوخ برگ آس بر بدن ریزند و یا آرد عدس و اندکی کافور با آب کشنیز تر سرشته طلا کنند سعید گوید که طلا بصندل و ماز و بوزرد و چوب بسرکه و گلاب کنند و یا کتیرا در آب ترکرده بروغن گل طلا نمایند و آب بکه دران برگ مورد و گل سرخ جوشانیده باشند جسم را بشویند انطاکی گوید که حصف تا وقتیکه عظیم نگردد طلا با آرد جو و سفیداب و آب لیمو و سرکه و گل ارمنی در روغن گل نمایند و حمام کنند پس اگر عظیم گردد فصد و اسهال با وجود تدبیر مذکور نیز بعمل آرند و کلام درین مثل حکه است بالغیر فرق

بنات اللیل

بثرهای کوچک همرنگ بدن باشد که با خارش و درشتی جلد و کرب شدید در سرما و وقت شب پدید آید و خاصه این مرض است که خارش درین اشتداد نماید و در ابتدا از خاریدن لذت یابند لیکن بعد خاریدن درد شدید و سوزش در جای خارش بهم رسد و سبب آن احتباس فضول ابخره و اجب التحلیل زیر جلد است بسبب کثافت جلد و تنگی مسام پس هرگاه نزد جودت هضم در شب بسبب اجتماع حرارت در باطن بخارات کثرت نماید و بنا بر سردی هوا و غور حرارت مسام زیاده تنگ شود و جلد بسیار کثیف گردد این مرض حادث شود و چون اکثر عروض آن در شب می باشد لهذا بنات اللیل نامیده اند و بعضی متقدمین اطلاق بنات اللیل بر شری می کنند زیرا که او نیز اکثر در شب هیجان میکند و اقول گیلانی اسباب حدوث این مرض بدو امر تمام میشود یکی از جهت بدن مثل ضیق مسام در خلقت یا بالعارض پس هرگاه هضم جید باشد و سائر امور بر مجرای طبیعی جاری بود لامحاله از بدن و رطوبات و ابخره واجب الانفکاک بعرق و غیره جدا گردد و چون آنرا جلد بسبب تنگی مسام منع کند آن ابخره محتبس شود و لاجرم در انجا متعفن گردد و سبب این مرض شود و دوم از جهت امور خارجی مثل سردی هوا و ریاح بارده و امثال آن و چون از شان شب آنست که هوای او سرد میگردد پس ظهور این بثور اگرچه در ابتدای ورزها الا انکه آن در اول بروز آن در شب بود و لهذا مسمی به بنات اللیل شده گاهی این مرض در روز نیز ظاهر میشود و این نزد استعمال آب سرد و یا ریاح بارده عارض گردد چنانچه هنگام غسل بآب سرد و یا مسافران را در وقت وزیدن باد سرد می افتد علاج تنقیه بدن از مواد یکه آن ماده بخارات باشد بفصد و مسهل نمایند اگر حاجت آن بود بعد ازان تدبیر تفتیح مسام بتحمام و مروخات و دلوکات که در علاج حکه و شرا و غیر آن مسطور شد باید کرد و مالش بآب کرفس و روی سرکه نافع است چنانچه شیخ الرئیس گفته که آب کرفس از سیالات مناسبه است و از ادویه نافعه این روی سرکه است تنها و بورق و حنا و زعفران و ایضاً صبر از بهترین ادویه است خصوصاً بالعسل سرشته و همچنین صبر با آرد عدس و اندک سرکه و عسل و جرجانی و ایلاقی مینویسند که اول فصد و تنقیه بمطبوخ هلیله و نقوع صبر و آب انار و مانند آن کنند و در حمام حنا و آب کرفس طلا کردن و کذا سبوس گندم بسرکه و کذا آب چقندر و کذا آرد باقلا با سرکه طلا نمودن سود دارد و اگر این خارش طول کشد و ماده آن خلط بورقی باشد آرد حلبه بعسل آمیخته در حمام طلا کنند و بطبیخ قثاء الحمار یا بطبیخ شحم حنظل بشویند و آب کرفس و سرکه و روغن گل و یا آبیکه خربق سیاه دران جوشانیده باشند نافع است و آب انار با شحم حنظل طلا کردن سود دارد و اگر برنج سفید دو اوقیه کوفته بسرکه بسایند تا چون مرهم شود و یک اوقیه گوگرد سوده آمیزند و در حمام طلا کنند نافع بود و کسی را که قی کردن آسان باشد سود دارد صفت دوای سودمند تخم کرفس بادیان انیسون هر یک یک مثقال ریوند چینی گل سرخ هر یک دو مثقال ترنجبین برابر همه شربت چهار درم در آب سکنجبین سه روز متواتر بدهند و ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از بخارات بفصد یا تلیین یا هفت اندام و اسهال بماء الفواکه یا مطبوخ آن کنند و غذا از مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند و توسیع مسام بدخول حمام و مالش بدن بسبوس و تخم خربزه نمایند و انطاکی گوید که معالجه بنات اللیل بچیزی نمایند که در بثور صفراوی و حکه مذکور شد و آنچه آنرا مخصوص است این سفوف است صنعت آن کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خرفه مساوی کبابه چینی نصف یک جزو شربت پنج درم با آب با شکر و میر بهاء الدین نوشته که اگر خلط فضلی بسیار در بدن نباشد مسام را گشاده سازند بحمام و تمریخات و شستن تن بآرد باقلا در طبیخ چقندر و بدن را از سردی محفوظ دارند و غذا در روز بخورند و شب هیچ نخورند و بالای طعام حب الشفاء یا حافظ الصحه بکار برند و از شرب میوه و غذای خشک مسدد حذر کنند و اگر خلط بسیار بود اول تنقیه کنند و آنگاه مسام جلد را بگشایند بدستور و آنجا که ماده آن خلط بورقی بود و خارش آن باین ادویه نیک نشود بعد از تنقیه بلغم بقی و اسهال بدلک بطبیخ تخم حنظل و اندک

آرد و حلبه و در حمام بشویند بعد از آن آب کرفس در سرکه و روغن گل طلا کنند و غذاهای مفتح و جالی دهند و تفصیل علاج جرب جاکه بکار برند و مصنف التباس گفته که جهت تفتیح مسام در حمام روند و در آنجا تا دیری بنشینند و ضماد از آرد باقلا و جو و مرو شکوفه حنا برابر با آب برگ بادیان سازند و سداب و اشترخار و شکوه هر یک و قبضه اکلیل الملک سه قبضه جوشانند با برگ کیکر و با آب پخته بدن را بشویند بعد از آن روغن قسط بمالند

عرق مدنی

بفارسی رشته و بهندی نارو گویند و آن آنست که اولا بر عضوی خارش و سوزش شدید پیدا شود بعده آنجا تنزه بسطح جلد ظاهر شود و پس انفتاح یابد و آبله گردد بعده سوراخ شود و از آن چیزی بشکل رگ باریک سرخ رنگ مائل بسیاهی مثل کرم اندک اندک بیرون آید و پیوسته دراز گردد و مقدار درازی او بحسب مقدار فضول منعقده رگ باشد پس اگر فضول بسیار بود طول کند تا ده دست برآید و اگر اندک باشد کوتاه بود و تا یک وجب بیرون آید و گاهی قبل از ظهور این مرض شرا بر بدن پدید آید پس آبله آن ظاهر شود و اکثر در پایها و زیر ناف و گاهی در دستها و پهلو عارض شود و دیده ام که شخصی را بر پشت و دیگری را در عضو تناسل برآمده بود و چون آنرا بکشند بگسلد و از آن ورم و درد عظیم عارض گردد بلکه بدتی درد کند و اگر چه منقطع نشود بالجمله سبب آن بقول شیخ سمرقندی و ابن الیاس غیرهم فضول ردی است که در عروق حاصل شود و این فضول یا خون گرم ردی سوداوی باشد یا بلغم سوخته که آنها را حرارت مفرط و خشکی مزاج خشک و بریان و منعقد ساخته و بشکل رگ گردانیده باشد بسبب حصول او در جوف رگها پس طبیعت آنرا بسبیل دفع فضول بسوی بعض شعبهای عروق باریک دفع کند و جلد منتفخ شود و سوراخ گردد و بسبب شرارت اندفاع آن شیخ میفرماید که چون اکثر زیر جلد مثل کرم حرکت میکند لهذا بعضی گمان میکنند که آن حیوان است که در بدن پیدا شود از اخلاط فاسده متعفنه در عروق بکیفیت کیفیتی که از آن و یدان متولد میگردد و قرشی گفته که این حق است چه بعد خروج حرکت او را مشاهده کرده ام و خجندی گوید که این در حقیقت عرق نیست و آن حیوان است که در بدن پیدا شود چنانچه باقی اقسام کرم متولد میشود و تولد او از ماده مائی شدید العفونت و فساد بود و از اسباب او شرب آبهای عفن است و نیک تر احوال بحسب مزاج او آنست که از آن این حیوان پیدا گردد و در این حکمت و منفعت عظیم است و ایضا ابو منصور گوید که سبب این مرض فساد اخلاط و تعفن او است و انتقال او بکیفیتی که از آن پیش پیدا شود چون در ظاهر بدن باشد و کرم چون در باطن بود و چون در عروق که داخل لحم است مرتبک گردد از آن این مرض پیدا شود و بعضی گمان میکنند که آن شعبه از لیف عصب است که فاسد و غلیظ گردد و طبیعت آن را بسوی خارج دفع کند و جالینوس گوید که از امر او چیزی واضح تر و معتمد حاصل نشده و گویند که بعض آبهای غلیظ که در بعض بلاد هست بقول که آن از او احداث این مرض خاصیتی باشد مثل ترب آنرا پیدا کند و عروض او در بلاد دیگر که آبهای آنها ردی و راکد باشد بسیار بود و لهذا در یمن بکثرت افتد و در قریات شام که مردم آنها آب باران مجتمع در حوضهای مکشوفه میخورند بسیار میشود و ایضا در بلاد خوزستان و غیر آن مثل حبر جان و نواحی آن بسبب خوردن پیاز و سیر متولد میشود لیکن در آنجا منبسط و فراخ میگردد و مثل قرحه بزرگ میشود و اکثر تولد او از اغذیه خشک و غلیظ مولد سودا بود و کذا شیرینی بسیار خوردن و غذا انیکه بهضم نشده و کثرت تعب خصوصا کسی که معتاد او نبود محدث این مرض است و هر قدر که ماده مولد آن در بدن تیز تر باشد درد شدیدتر بود و حرکت او بیشتر باشد حتی که در اندک مدت بیرون آید و گاهی در یک بدن در چهل یا پنجاه موضع پیدا شود و با وجود این از آن بعلاج خلاص یابند و در ابدان رطب و متخلخل استعمال کنند حمامات و اغذیه رطب و شراب کم افتد و چون صورت این رشته مثل رگ بود و اکثر در مدینه منوره متولد شود لهذا بعرق مدنی مسمی شده و ایضا در بلاد گرم و خشک مثل مصر و حبش و هند اکثر حادث شود و طبری گوید که عرق مدنی از آن می نامند که در بلاد موصوفه هنگام بسیار خوردن مردم کراث نبطی را اکثر پیدا میگردد و لهذا اطبای آن بلاد باین اسم نامیده اند و اما در یونانی آنرا عرق جبلی گویند بسبب درازی او مثل جبل و چون اطبا دیدند که این عرق در مدینه اکثر متولد میشود اسم یونانی را گذاشته بعرق مدنی موسوم ساختند و گیلانی گوید بعید نیست که مراد از مدینه مدینه دیگر از شهرها باشد مثل مدینه معروف بمدینة الحکما زیرا که این مرض در آن مدینه بسیار عارض میشود بخلاف مدینه منوره

علاج فصد باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند و بعد از نضج تنقیه سودا بمسهل آن نمایند و ماء الجبن دهند و در اول ظهور آبله صبر نیم درم بخورانند و روز دوم یکدرم و روز سوم یکنیم درم بدهند و آبله را نیز بصبر طلا سازند و هرگاه رشته ظهور نماید بر پاره اسرب که بوزن یکدرم باشد آنرا به پیچند و از گسستن رشته پرهیز نمایند و آب گرم بر آن بریزند و روغن نرگس و بنفشه بمالند و خاکستر نی سه درم مرداسنگ پنج درم با موم و روغن آمیخته بمالند و اگر صابون قدری در روغن کنجد گداخته مثل مرهم ساخته ضماد کنند نهایت نافع است و پوست اندخته بار در قند سیاه حب بسته خوردن مفید بود و اگر افتش پرطاوس در قلیان بکشند و یا در قند سیاه آمیخته بخورند از ازاله رشته کند و اگر سیاه بقدر نخود در قند سیاه حب ساخته بخورند نیز سود دارد و اگر اندکی مغز جمال گوته با آب سائیده بر محل رشته نهند اگر چه سوزش بسیار آرد لیکن در یکبار دفع کند و هرگاه بگسلد باید که آن موضع را در طول بشگافند و آنچه باقیمانده باشد

بیرون آرند و بعد از آن پنبه کهنه در روغن زرد تر نموده بران موضع نهند تا بقیه آنرا بخورد و بعد از آن مرهم سل بکار برند و اگر شیشه سوده و آرد ماش زرد و چوب سوده سرگین مرغ
با زبحیه مغز بادنجان پخته بروغن چراغ همه را درهم نموده در ظرفی پخته بگرم بندند برای دیریکه بعد از گسیختن رشته حادث شود مجرب است ذکر بعض ادویه نافع عرق مدنی حب بسته را
و غیر کلفت بر می آرد انگزه و بکسیر شاهی قند سیاه کهنه چهار سیر شاهی از همه بیست حب بندند و هر روز یکی با سه توله روغن گاو بخورند ایضا سهاگه بریان یکجزو قند سیاه شش جزو آمیخته
هر روز بقدر نه ماشه بخورند دوای مجرب بعض اجبا مرداسنگ یک ماشه سوده با پنج توله روغن زرد آمیخته همراه کهچری بخورند در ابتدای حین که نشتر او آبله ظهور کند باید که همان روز
زائل شود دیگر سهاگه نیم درم در روغن زرد حل کرده هر روز تا سه روز بخورند و غذا چرب باید خورد و گویند که هرگاه علامت خروج رشته معلوم شود کافور مرچ سیاه طلا کنند که بر نیاید
داده او تحلیل گردد دیگر چیا و بسوده در روغن گاو آمیخته طلا کنند که همه یکبار برآمده زائل گردد یا سرگین کبوتر و قند سیاه طلا کنند و یا ترنج و سعد و یا مقل و اشجار طلا
نمایند دیگر برای دفع رشته صابون بلادر هر یک چهار دام روغن گاو نیم پاو اول بلادر را در روغن سوخته دور کنند پس صابون انداخته بپزند حل کرده بدارند و بر [illegible]
مالیده بچسپانند و از آب محفوظ دارند و این دوا در ابتدای ظهور آبله نیز مفید در آخر بیاید [illegible] عوض بلادر در روغن سوخته بدستور ساخته اکثر بعمل آورده خیلی مفید یافته دیگر
افیون پیاز صابون روغن کنجد اول صابون و پیاز را ریزه ریزه کرده در روغن جوش دهند پس افیون حل کنند که مثل مرهم شود بر دهن ناسور حوالی آن ضماد کنند هنگام تاری
دو [illegible] آن موضع رشته بدهند پس ضماد کنند و بعضی صابون دو ثانک آب پیاز و روغن کنجد هر واحد یک ثانک گرفته هر سه را در ظرف آهنی می پزند تا سخت شود همین کرده
همه بر نار [illegible] نهاده در چند روز دفع میکند دیگر ابرک سیاه یک توله با [illegible] کوفته در شیر آک یک توله قرص بسته زخم را بشراب شسته بر بندند و بالائش برگ تنبول نهند
و از صبح تا شام بسته دارند و چند بار تمام بیرون آید و اگر بیرون نیاید رال در شیر برگ آک سائیده قرص ساخته بر موضع آبله بندند و بالائش برگ پان و یا برگ آک نهند نیز نافع بود
ضماد دافع عرق مدنی رال یکدام صابون دو دام افیون ده ماشه باریک سائیده در روغن کنجد هشت دام پخته مخلوط سازند که مثل مرهم شود بر برگ تنبول مالیده صبح و شام
بندند ایضا مجرب اسبغول تخم کدو چه مرداسنگ [illegible] در سرکه جوشانیده موضع را بروغن گل چرب کرده بران بندند ایضا اسبغول تخم ریحان در آب لیمو سائیده ضماد کنند و هر روز
تجدید آن نمایند و ضماد برگ ریحان نیز نافع است ایضا که بغایت مفید و مجرب است [illegible] کبوتر صحرائی هشت جزو تنکار یکجزو هر دو را سائیده در بول آدمی پخته ضماد نمایند
و سه روز بسته دارند بعده دوا را جدا کرده سر رشته را با آهستگی بیرون کشند و باز ضماد نمایند اگر تمامه بر نیاید طلا برای رشته پیه بز یکنیم توله [illegible] سبز یا خشخاش سه توله همه با هم سائیده
بر موضع جراحت صبح و شام نهند تا جراحت را زیاده واکرده تمام رشته را برآرد اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که حفاظت از عرق مدنی در بلادیکه پیدا می شود و از
اغذیه که متولد میگردد بمضادات سبب آن نمایند و آن باستفراغ خون ردی از فصد باسلیق یا صافن بحسب موضع و تنقیه خون بمثل شربت هر دو هلیله و طبیخ افتیمون و
شربت توقا یا خاصة و استعمال اطریفل مرتب از سناء و شاهتره و ترطیب بدن باغذیه مرطبه و استحمام و سائر تدبیر مرطب معلوم باشد و هرگاه اثر او ظاهر شود صواب است
که تبرید عضو باضمده مبرده مرطبه مثل عصارات بارده معروفه و صندلین و کافور بعد تنقیه بدن استعمال نمایند و ایضا استظهار بچسپانیدن زلو بر موضع آن کنند و از اطلیه
جیده طلا از صبر و صندل و کافور است و یا مرو و بزرقطونا و شیر تازه پس اگر فائده نشود و باید کردن آغاز نماید پس است که آنرا منع کند و برگرداند و تخفیف امر در آن کند اینکه
صاحب ادویه [illegible] متصل هر روز یک درم و نیم صبر بخورد و بران صبر طلا کنند و یا بر دهن او رطوبت لزج صبر طلا نمایند و همچنین در ابتدای آن که خارج گردد و اگر ازین علاج
متاثر نشود و بیرون آید صواب آنست که برای او چیزیکه بدان بر بندند و بران با آهستگی اندک اندک به پیچند مهیا سازند تا بالکل خارج شود بغیر انقطاع و بهترین او
پاره اسرب است که بران به پیچند و بر ثقل او در جذب رشته اقتصار نمایند که با آهستگی منجذب شود و منقطع نگردد و در تسهیل خروج آن جهد کنند باین طور که در تسخیف و تخلخل عضو
بنطول از آب گرم و لعابات مبرده و ادهان لینه بارده و لطیف الحرارة و مانند آن مداومت نمایند تا خروج او سهل گردد و گاهی بدین آسان نگردد بلکه احتیاج بمثل تطبیخ
بروغن خیری یا زنبق یا بان افتد و بران مرهم زفت استعمال کنند و اگر حدس واجب گردد که آنرا بشگافند و بالکل بیرون آرند و مانعی نباشد بشگافند و اخراج نمایند و از استعمال
ادویه حاده حذر کنند که آن گاهی باکله مؤدی گردد و هرگاه بر او اخراج ادمان [illegible] اندک اندک کنند و از خلف با آهستگی بمالند و از مخرج او بلطف بکشند بالکل خارج شود
و خصوصا چون بعید تر از خلف او بشگافند و در آنجا زیر او میل داخل نمایند و دفع کنند و او را مسح کنند و آن بملح اندک اندک و با آهستگی بیرون آید و هرگاه این
عمل بدان کنند بالکل خارج گردد و پس اگر منقطع شود و پوشیده گردد از شگافتن او چاره نباشد تا آنکه بار دیگر گرفته شود بعده با آهستگی بیرون آرند و معالجه موضع بعلاج

جراحات کنند طبری گوید که علاجش نصف نیش است و استفراغ نمودن کم المزاج صفرا بادویه که مخرج صفرا صرف باشد مثل سقمونیا و هلیله و شربت ورد مکرر بعده لزوم مریض بما الشعیر و مرقه مزوره مرتب از قشاشته و شیر نماید و اگر فصل ربیع باشد ماء الجبن بروغن بادام بنوشند و غذا از فروج و باکیان طبت و ماءچه سازند و در جمیع تدبیر سلوک ترطیب و تبرید سلوک نمایند و دائم بر عضو موم روغن که از روغن بنفشه ساخته و بران اندکی [illegible] رطب اختیار باشد بمالند و اگر در شهری باشند که هوا او گرم خشک و دیبوست یا بد که هوای دیار رطب کثیر الرطوبت باشد نقل کنند و اگر فصل گرما بود مسکن او بیاشیدن آب سرد و فرش برگ بید خوش سازند و الحم نشیدن بنفشه و نیلوفر نمایند و هرگاه مرض ازو [illegible] رشته بیرون آید و نماید بر موضع روغن بمالیدن تا آنکه را به پیچید و علامات خروج و اقتضای او ظهور خارش در موضع است و علامات ابتدای خروج او نیز خارش موضع است و فرق میان اول و دیگر آنست که خارش اول با الم بود و خارش دیگر با لذت باشد پس هرگاه رشته یکبار ستحلیه یا بحال طبیعی موضع آن دهن کشاده مانند اسفل علق ترشح بر یم متصل گویا که او سر گلین کجشک است پس اگر رشته در عضوی دیگر ظهور نماید این موضع به گردد و اگر منتفضه گردد و ایضا بعد از آن به شود ملتحم گردد در بادامیکه دهن کشاده باشد و ریم که مذکور شد ترشح کند و رشته در عضو دیگر ظاهر نشود یقین کنند که در بخار بقیه است جراحت ملتحم نشود تا آنکه طبیعت آن فضله را تحلیل کند و یا رشته از موضع دیگر بیرون نماید و اما چون منقضی گردد و موضع او بو نضر باقی ماند علاجش آنست که آنرا ابرون آنرا انجار دید تا منبسط گردد و از آن خون برآید پس ترک نمایند که آن خشک ریشه گردد و به شود و همچنین آنچه در ملک جریان ظاهر میشود و علاجش بعینه همین علاج است و بهترین اشیا در معالجه نوشیدن ماء الجبن و ترطیب بدن با غذیه است پس اگر در بدن امتلا ظاهر شود استفراغ او باشد تخفیفه کنند و اولی آنست که از حقنه لینه بروغن بسیار باشد مجوسی گوید هرگاه علامات این مرض ظاهر شود و جائی از عضو آبله کند واجب است که ابتدا بتدبیر ترطیب بدن کنند با غذیه محموده و خوردن لحوم معتدل المزاج و دخول حمام و نطول آب گرم بر جای مرض و از خوردن بقول حریفه مثل پیاز و سیر و خردل و ترب از تناول اغذیه غلیظه و حریفه مثل گوشت گاو و ماهی شور و لحم نمک سود و خرما و مانند آن پرهیز نمایند و صاحب این مرض هر روز یکدرم بخورد و بر موضع بصبر طلا نماید که این از حدوث او منع کند و اما چون ظاهر شود باید که نظر کنند اگر صاحب او التهاب تب دارد و طبیعت معتدل باشد ابتدا بفصد باسلیق از دست مقابل موضع مرض کنند و اگر طبیعت محتبس و تب باشد اسهال بماء الفواکه نمایند و باید اشیای مبرد و مرطبه مانند ماء الشعیر و غیره استعمال کنند و اگر در بدن تب نباشد و حرارت در جای خروج رشته بود باید که صاحب او بی الفتوح صبر آب کاسنی بر موضع بمالند چون خود ظاهر گردد آنچه از آن ظاهر شود آنرا بر قطع سرب بندند و بران پیچند و هر قدر که از آن بیرون آید بران پیچند و اندک اندک با آهستگی بکشند تا منقطع نشود و همه برآید و در بدن چیزی از آن باقی نماند و این ضماد کنند موم ربع رطل و روغن گل نیم رطل مرد اسنگ و کسترکی هر واحد سه مثقال مقل نیم درم ادرهم در روغن گداخته ادویه بران انداخته مرهم سازند و بر موضع طلا کنند و ایضا با هیئول [illegible] روغن بنفشه ضماد کنند و اگر رشته بگسلد موضع او در طول [illegible] ناحیه که از آن رشته آمده باشد بشکافند تا از همه اوه او که در آنجا باشد خالی گردد و دران روغن زرد و پنبه کهنه نهند تا باقی آنرا بخورد بعد با دویه منبت لحم علاج کنند خجندی گوید که بعد فصد هر صبح منضجات فضول غلیظه بنوشانند تا آنکه آثار نضج در قاروره ظاهر شود بعد منقیه مطبوخ افتیمون و حبوب مطبوخات مخرج سودا کنند و اطریفل صغیر مخلوط بسنا و شاهتره آنرا اعانت می کند هرگاه حادث شود و طبع قبض باشد بحقنه لینه یا مطبوخ فواکه و ملینات تلیین نمایند و غذا ماء الشعیر مغز بادام و ... و هند اگر با آن تب باشد و الا گوشت طیور ماکول و حلوان خورانند و از گسستن رشته احتیاط نمایند و خلاص او بدم که از انقطاع رشته بعد چهار پنج روز بر ... ضماد کاسنی و غیره که آن ذیل علاج گذشت اعانت بر خروج رشته می نماید باقی همانست که در اقوال سابق مسطور شد ابن نوح گوید که آنچه منع حدوث او کند آنست که دست گیر و لحم قوقایا با این معجون بخورند بگیرند هلیله و بلیله و آمله و زنجبیل و تربد و قنبیل هر واحد یک جزو کوفته بیخته با مثل آن فانید سرشته دو درم از آن بخورند و این معجون اختصاصی است در منع این مرض و ترک لحم و شراب البته کنند و از خوردن بقول و فواکه در بلاد دیگر عادت تولد این مرض در آن باشد پرهیز باید کرد و چون التهاب و آبله ابتدا کند ضماد ... بخورانند و طلا کنند و چون رشته برآید بر قطعه اسرب بکیدم بپیچند بعد ضماد آرد گندم بزردی بعضه روغن گل بر موضع نمایند گیلانی گوید که در منع رشته از خروج بعد تکون او بوجهی از وجوه جائز نیست و اصل دران حمایت و امرست کلی تنقیه بدن از مواد ردیه تا آن مرض پیدا نشود و در وقت تحصیل خون نیک طلب فراخ و اخلاط رطبه و رطوبات عذبه که دران حدت و لذع و حرافت و مانند آن نباشد و مار الشعیر بعناب و آلو بخارا استعمال کنند اگر در طبیعت قبض باشد الا ماء الشعیر ساده با خرفه و شاه ... بندند نالش عضو بر و غشای ... طلب کنند و استحکام طلب طلای عضو با طلیه رطبه و ریختن نطولات مرطبه و تشایش مرطبه قریل حدت اخلاط معذب آن

نمایند و معجون قنبیل در ابطال آن خاصیتی است مادهٔ آنرا در مدت ده روز مستاصل گرداند و نسخهٔ آن در قول ابن نوح گذشت و ضماد مجرب این است که در شرح تحفه گفته
پنیر بد موضع را بروغن گل مسح کرده بران نهند و چون برگ صبر ابکار تراشیده بر موضع ببندند در هر وقت که باشد از اجود معالجات این فصل علاج مجرب است و گویا که
میان این مرض و صبر مناسبت و مقابله بحسب خاصیت است و چون رشته بگسلد از آن اوجاع شدید و احوال هائله که از آن بر مریض مخوف باشد حادث شود و لهذا اشارت کرده اند
که عضوی را که دران رشته بر آید در آب گرم غرق کنند تا بحرارت آب بیرون آید بعده بانگشت اندک اندک دفع کنند و در طبیعت قوت جاذبه هر چه خواهند استعمال کنند
مرهمی که از حب الغار بسازند و آنکه از سنبل مرتب کنند درین مرض نیکوست و ایضا اگر بند اشتق پیاز نرگس و بیخ نی و بایند بعسل شتران موضع ضماد کنند و این و اگر مقدر
بعسل نهند نیز نفع بخشد و نیشگاف و لامر هم رسل بعده مرهم مدد و آرایند استعمال کنند خضر گوید که استفراغ ماده نمایند اگر سوداوی باشد بمثل شربت شاهتره مدبر ارویند و بلیلهٔ سیاه
و حجر ارمنی و اگر از بلغم شور بود با غاریقون و بلیلهٔ کابلی آمیزند و اغذیهٔ مرطبه مثل ماکیان و فرنی و شوربا های چرب و حریره که جو و تخم خیار و مغز تخم کدو دهند و صبر عوض میگوید
که درین زمان بطور اطبای هند جیان علاج یافته که اول روغن زرد بر تمام ورم رشته همی مالند بعد از آن برگ عشر بسته اند و روغن بران مالیده گرم نمایند و کرم ورم
تکمید کنند بعده شهد یعنی که در دو یکم هندیست معروف باریک سوده با بول آدمی سرشته قرص سازند و بر سوراخ نهاده ببندند از بیخ بیرون می آورد و اگر عوض دواء مذکور
آرد ماش هندی یا موٹھه چهار دام انگر و یک ٹانک اندک آب سرشته قرص ساخته ببندند بعد مالش روغن و تکمید بدستور هم نافع بود مصنف **اقتباس** گوید که اول
فصد صافن یا باسلیق از جانب دیگر کنند و تنقیه بمسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات فرمایند و حمام معتدل متواتر استعمال نمایند و نقوع صبر با آب کاسنی سبز سه روز
و یا هفت روز بدهند که قلع این علت میکند و وزن صبر روز اول نیم درم و روز دوم یک درم و روز سوم یکونیم درم و روز چهارم دو درم بعد از روز پنجم نیم درم هر روز بکاهند
و همچنین تا هفت روز دهند و شب خیسانیده صبح با شکر بدهند و هر گاه رشته گسسته شود و عضو ورم کند آن عضو را در آب شور و یا در آبی که شبانی و نمک طعام و تنکار
دران جوشانیده باشند بدارند و با فصد و اطلیه اکمده و نطولات جاذبه منضجه مدد نمایند تا بزودی پدید آید و انجار بنشتر شگافته تمامه بر آرند و مرهم اعجاز و غیره
مندمل سازند و خوردن اطریفل مقل علوی خان که قاتل دیدانست و این اطریفلها مانع از حدوث آن میکند و در رفع این مرض عظیم الاثرست **صفت**
اطریفل هامان بگیرند پوست بلیلهٔ کابلی بست درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک ده درم برنگ کابلی پانزده درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی و قسط تلخ
هر یک سه درم ساذج هندی دو درم بسفایج اسطوخودوس هر یک هفت درم غاریقون پنج درم مصطکی انیسون قرنفل خیربوا کندر بوزیدان هر یک دو درم فلفل
دارفلفل نانخواه مشک اقاقیا هر یک چهار درم عسل سه چند ادویه شربتی از ته تا چهار درم مؤلف جوامع گوید که علاج آن بطریق عموم است که اهل و سکنه بلدیه
دران این مرض عام باشد و خصوص مبتلاین بدین مرض در فصل بهار البته تنقیه بدن نمایند از فصد و مسهلات صفرا و بلغم مانند حبوب سقمونیا و صبر و توقایا و نقوع صبر و یا مطبوخ
افتیمون و یا اهلیلجات و سنا با مغز فلوس خیار شنبر و شیرخشت و یا شربت ورد مکرر و یا ترنجبین و روغن بادام و دواء التربد و حب ایارج و ریوند و مانند این از امثال آنها
بعد از منضجات و بعد از تنقیه استعمال کنند اطریفلات چند روز مانند اطریفل سنائی و افتیمونی قنبیلی و معجون قنبیل که قامع ماده است و کثرت استحمام نمایند و
و موسمی علاج را تصفیهٔ خون و فصد و حجامت و اخراج خون بقدر ضرورت و قوت و بعد از آن شرابهای معدل مزاج خون از اشربه و ادویهٔ مناسبه بیاشامند و اغذیهٔ لطیفه
مولد خون جید و لطیف خورند و اجتناب از اغذیه و شرابهای مولد آن مثل پنیر خشک شور و کندنا و تره تیز و گوشت گاو و مرغ بریان و پنیر و پیاز و خوردن تحفه و اشامیدن آبهای
عفن طار اکید نمایند و بعد از ظهور رشته قدری پیاز را کوبیده آب آن بران بفشارند و آهسته آهسته آنرا بکشند تا بر آید و نگسلد و آب پیاز بران می افشرده باشند اگر تمام
آن بیک دفعه بر آید بهتر و الا بدین و هر روز آن تمام را بند نمایند که هوا یا آب داخل آن نگردد و اگر قدری بر آید و باقی بآسانی بر نیاید آنرا باجالخ دیگذارند و بران آب پیاز
بفشارند و قطعهٔ پیاز را بران گذاشته آنچه بر آمده آنرا بچوب یا میل سرب پیچیده بعصابه بربندند بعد از زمانی کشاده بران آب پیاز بفشارند و بملایمت آنرا بکشند تا بر آید اگر
با تمام بآسانی بر نیاید بدستور بران آب پیاز افشرده و قطعهٔ پیاز گذاشته ببندند و بعد از زمانی بدستور بکشند و همچنین بعمل آرند تا تمام آن بر آید و اگر رشته بگسلد و ورم کند
و بو رشدت نماید و از آن تپ هم رسد و مریض بیقرار باشد این ضماد کنند نسخهٔ آن هالسته که دران روغن چراغ یعنی روغن بزرکتان و شیشه و غیره است و ذیل
علاج مسطور شد بر پارچه لیده بر ورم گذارند و هر روز تبدیل نمایند در سه چهار روز پخته گردد پس اگر خود بخود منفجر نگردد نشتر زنند و بملایمت بفشارند که چرک آن

براید پس فتیله بصابون آلوده و یا برگ نیم سوده بر دهن آن گذارند تا بند نگردد و بر آن آن ضماد را گذارند تا باقی نیز ریخته شود و همه چرک آن براید بعده آنرا
بمرهم مناسب التیام سازند طریق استعمال منضجات و مسهلات درین مرض اگر ماده صفراوی باشد گاوزبان شاهتره بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه گل بنفشه
گل نیلوفر افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال آلو بخارا آلو سیاه انجیر زرد مشمش اصفهانی سپستان هر یک ده دانه مویز منقی بیست دانه تمر هندی زرشک هر واحد دو مثقال
ادویه سوای افتیمون شب در آب به رطل خیسانند صبح بجوشانند تا آنکه سوم حصه بماند پس صره افتیمون انداخته یک دو جوش دیگر داده فرود آرند و افتیمون را
بمالند و افشرده دور کنند پس صاف نموده سکنجبین افتیمونی پانزده مثقال حل کرده بیاشامند و روز دوم تخم خربزه تخم خیارین مقشر نیلوفر هر یک دو مثقال در طبیخ
ترنجبین ده مثقال بعد طبخ اضافه کنند و روز سوم بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک دو مثقال و فلوس خیارشنبر پانزده مثقال
روغن بادام یک مثقال حل کرده بیاشامند و شب حب سقمونیا یا صبر یا [illegible] یا حب صبر ریوند هر کدام که مناسب دانند بخورانند و صبح روز چهارم این مسهل کابل جامع
به هند قنطوریون دقیق تخم کاسنی گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال عود صلیب دو درم عناب ده دانه پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک دو مثقال مع ادویه منضج
روز اول سوای آلو و انجیر و مویز و مشمش اصفهانی و تمر هندی و زرشک مع ادویه روز دوم و سوم لیکن بجای افتیمون چهار مثقال و سپستان بیست دانه کنند و در سه رطل آب شب تر کرده
صبح بدستور بجوشانند و صاف کرده شیرخشت گلقند هر یک دو مثقال بر اجزای مسهله سابق افزوده و ترنجبین مصفی کرده روغن بادام یکدرم سوده بر ان پاشیده نیم گرم بنوشند و روز پنجم
یک عدد هلیله مربی بگلاب شسته با یک دانگ حجر ارمنی مغسول آمیخته بخورند و بالایش شربت گاوزبان دو مثقال و عرق بیدمشک و گلاب یک یک مثقال حل کرده بیاشامند و روز ششم
منضج روز اول و روز هفتم نسخه روز دوم و روز هشتم منضج روز سوم و شب نهم حب [illegible] کرده صبح آن مسهل روز چهارم بیاشامند در انفرغه جاره اسطوخودوس قنطوریون و
بادرنجبویه داخل کنند در کاهیدن و افزودن ادویه منضج و مسهل بحسب مزاج و سن و قوت مریض رای طبیب است و اگر ماده بلغمیت داشته باشد روز اول منضج گاوزبان بادرنجبویه
بسفایج قنطوریون دقیق ریزه‌های خشک عنب الثعلب پرسیاوشان اسطوخودوس افسنتین هر یک دو مثقال انجیر زرد هفت دانه مویز منقی بیست عدد جوشانیده صاف کرده
ترنجبین گلقند هر یک پانزده مثقال حل کرده صاف نموده بنوشند روز دوم پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان ارسا بیخ کبر اصل السوس یک دو مثقال بیفزایند و روز سوم فلوس خیارشنبر
پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال زیاده کنند شب چهارم ایارج فیقرا یک درم پوست هلیله کابلی تربد سفید هر یک دو دانگ زنجبیل غاریقون شحم حنظل مقل ازرق کتیرا هر یک یکدانگ سوده
بروغن بادام چرب کرده حب ساخته بورق طلا پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیم گرم بنوشند یا ایارج فیقرا غاریقون سفید ریوند صینی تربد سفید هر یک نیم درم
شحم حنظل نیم دانگ سقمونیای مشوی یک نیم دانگ حجر ارمنی مغسول یا حجر لاجورد مصطکی مقل ازرق کتیرا انیسون هر یک دو نخود با دو مثقال شربت بنفشه سرشته بخورند یا ادرار
و صبح ادویه روز اول و دوم و سوم سوای [illegible] و عنب الثعلب پرسیاوشان اسطوخودوس افسنتین و انجیر و بیخ کاسنی ارسا گرفته پوست هلیله کابلی پوست بیخ کرفس گل سرخ
هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال شیرخشت پانزده مثقال در آن حل کرده تربد سفید موصوف دو مثقال بر آن پاشیده بنوشند و روز پنجم هلیله مربی یک عدد شسته
مصطکی سوده نیم مثقال آمیخته بخورند بعد آن نبات سفید پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه هر یک ده مثقال شربت نموده بنوشند و روز ششم نسخه روز اول و روز هفتم
نسخه روز سوم و شب هشتم ایارج لوغاذیا چهار مثقال حب ساخته فرو برند و بالایش آب نیم گرم بنوشند و روز هشتم نسخه روز چهارم بنوشند و غذا درین ایام ساده با نخود آب
گوشت مرغ جوان یا دراج یا کبک و شب پلاو از یکی ازین گوشتها و روز نهم نسخه روز پنجم بنوشند بعد از آن شش روز دیگر هلیله مربی و مصطکی با شربت اسطوخودوس
پنج مثقال و عرقیات مذکوره و تخم فرنجمشک یک مثقال بخورند و اگر ماده سوداویت داشته باشد روز اول گاوزبان شاهتره بسفایج بادرنجبویه عنب الثعلب پرسیاوشان
اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال عناب انجیر زرد هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین سکنجبین افتیمونی هر یک پانزده مثقال حل کرده باز صاف کرده
نیم گرم بنوشند و روز دوم و سوم تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کشوث افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال اضافه نمایند و شب چهارم حب لاجورد
یک مثقال سوده بروغن بادام چرب نموده و معجون نجاح دو مثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیم گرم بنوشند و صبح پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال مشمش اصفهانی دوازده دانه مویز منقی بیست عدد فلوس خیارشنبر پانزده مثقال شیرخشت ده مثقال
روغن بادام دو مثقال عوض پرسیاوشان و بیخ کشوث در نسخه روز اول و دوم و سوم افزوده مسهل بنوشند و روز پنجم هلیله مربی یک عدد بگلاب شسته لاجورد مغسول یکدانگ آمیخته ورق طلا

دو عدد بران پیچیده بخورند و بعد آن تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب پنج مثقال بنوشند و در ششم و هفتم روز اول و روز هشتم نسخه روز دوم بعمل آرند و شب هشتم دوای شب چهارم و روز هشتم دوای روز چهارم بنوشند و درین ایام وقت ظهر شوربای قیمه یا نخود و آب گوشت مرغ جوان بخورند و شب پلاؤ قلیه پلاؤ و بعد این چهار روز مدامت بخورند ایارج فیقرا بگلاب سته و شربت از نبات بگلاب عرق گاوزبان و عرق بیدمشک یا پنج مثقال تخم خشخاش یک مثقال شیره باید کرد و اگر صاحب این مرض را اوجاع مفاصل باشد منضجات و مسهلات آن سورنجان داخل نمایند و اگر زن بود و ادرار طمث منظور باشد در سوداوی تخم کشوث و شکاعی و مشکطرامشیع و در بلغمی حلبه و خسک داخل و مشکطرامشیع و کبابه و فیطراسالیون و کمادریوس اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی تخم کشوث و مانند اینها در منضجات و مسهلات آن اضافه کنند و اگر اندک ماده باقی مانده باشد چند روز بعد فراغ از مسهل مداومت باطریفلات مذکوره و معجون تبدیل نمایند.

سعفه

و آن بقول شیخ از جمله بثور قرحیه است که اول به بثور مستحکمه خفیفه متفرقه در چند مواضع آغاز کند و بعد آن تقرح کند که بر آن خشکریشه بود و متقرح و ریش گردد و مایل بسرخی باشد و بر سر کودکان بسیار حادث شود و آنرا بهندی گنج نامند و صاحب انجمن گوید و بمو زائل گردد و گاهی بر رو و گاهی بر سائر بدن افتد و آن دو نوعست یکی رطب که از آن زرد آب سیلان کند و آنرا شیرینجه سعفه رطبه نامند دوم یابس و این نوع بغایت خشک باشد و پوستهای تنک سفید از آن جدا شود و بقوباء یابسه اشتباه کند و بسیار باشد که موهای سر ثوران کند بسرعت در گرما زائل شود و سبب سعفه رطوبت ردیه حاده اکاله است که با خون آمیزد و بالتیام احلاط غلیظه ردیه میل غلیظ از آن بر جلد محتبس شود و ورم و بثور پیدا کند و رقیق از آن منتشر گردد و بحدت و تاکل خویش جلد را ریش و خاسد کند و از آن زرد آب آید سیلان نماید و سبب نوع یابس آن خلط سوداوی است بسیار که رطوبت حریفه با وی آمیزد و پس بسوی جلد مندفع گردد و آنرا خاسد کند و بخورد و قشور از آن جدا گردد و صاحب کامل گوید که سعفه قروحی است که در سر حادث شود و آنرا خشکریشه بود و آن انواع است نوعی از آن شهدی گویند و حدوثش از بلغم شور بود و علامتش آنست که قروح بود و در جلد سر سوراخهای باریک شود و در سوراخهای رطوبت شبیه بشهد بود و نوعی از نبت گویند که یتیبی مانند و آن قروح مستدیره مسلحت که بالای آن سرخی باشد و در جوف آن چیزی مانند تخم انجیر بود و نوعی است که آنرا جوزی خوانند و آن نیز قروح مستدیره صلب بود و با وجود سر سوراخهای باریک بود و الا سوراخهای این کمتر از سوراخهای سعفه شهدیه باشد و از آن رطوبت مانند آب گوشت بیرون آید و نوعی دیگر از آن بثور کوچک سرخ است که در شکل بپستان مشابه باشد و از آن رطوبت شبیه بخون برآید و نوعی از آن یابس سفید تنک شبیه بشوره است که از آن پوستهای سفید جدا شود و ابن الیاس گوید که حدوث سعفه شیرنجی از فضلات عفنه و رطوبات فاسده بود و این اکثر در بدن حادث شود خصوصاً در بدن فربه بسبب کثرت رطوبت ابدان و کثرت معده و بخارات و ضعف منافذ ایشان و نوع سعفه شهدیه نسبت بشیرنجا افساد کند و نوعی دیگر از سعفه است که بر روی اللانسان معروف است و در سام و بیخ مو بسیار حادث شود و از آن رطوبت مانند آب گوشت سائل گردد و بقول طبری ماده مولد این فضول غلیظه با کیفیت حاره حریفه بود و نوع دیگر که آنرا سعفه حمرا نامند در جلد حادث شود خاصه و نگاه موی سر تراشند جلد سر سرخ خالص الحمرة ظاهر شود و باشد که رنگ او بسیاهی مایل بود و صاحب آن از مس و مرجیع دریابد و حالینوس ذکر کرده که اگر این قرحه کند صاحب آن از آن شفا نیابد و اگر متقرح نگردد و بعلاج موافق معالجه نماید صحت یابد و گاهی با آن خارش هم بود و گاهی از آن پوست باریک جدا شود و بخندی گویند که سعفه معروف بر دو قسم است صفراوی حار و بود و بلغمی و دیگر از سعفه است که آنرا سعفه سودا گویند و آن مایل بسیاهی باشد و حرارت ناقی نویسند که سعفه و شیرینیه یعنی شیرنجی بثرها بود که بر سطح بدن برآید و در گوشت غائر نباشد لیکن یعنی فراخ شود و درد و خارش و سوزش کمتر بود و سعفه بیشتر بر جلد سر برآید و شیرینیه بر سر و رو و دیگر اعضا برآید و سوزش شیرینیه یا ورم از سوزش سعفه و سائل از سعفه بود و آنچه از سعفه برآید می بود غلیظ و لزج که قوام او همچون قوام انگبین بود و شاید که رقیق تر بود و شاید که خشک بود و هیچ از وی سیلان نکند و باشد که شوره برآید همچون نمک و آنچه از شیرینیه سائل گردد رقیق بود و انطاکی گوید که سعفه قروحی است در اعضای اس و از فساد اخلاط پیدا شود و باوی موضع فاسد گردد و گاهی با وی ورم باشد و علامات او آنست که اگر بسبب یکی از دو خلط رطب یعنی خون یا بلغم باشد سعفه رطب باشد پس اگر از بلغم بود مواد او بسفیدی مایل باشد و الا اگر از خون بود بسرخی زند و آنچه بسبب یکی از دو خلط یابس یعنی صفرا یا سودا باشد علامتش اقشف و بیشتر تیرگی سودا و بیست و زردی صفراوی خروج پوست مثل سبوس از سر دو گاهی با صفراوی رطوبت مراری بود و در حال صغر سن بسبب رطوبت بسیار آید

واین مرض را بنج و قراع نامند و صحت هنگام بلوغ مفارقت کند و گاهی منابت موی اکثر فاسد شود پس گرد و مستدیر و بعضی ازان شهدیه باشد و در جلد سوراخ مثل سوراخهای
قرص شهد گردد و بعضی ازان مشابه انجیر در تشقیق و نتو بر آن بود و بعضی ازان آنست که با وی جلد بسیار سرخ گردد و خون سیلان کند نزد ازاله موی و سبب آن با بدان
و فصول بسیار مختلف بود و آنچه گفته‌اند بدان عود میکند و سید بهاء الدین منبولی گوید که قرع که آنرا کچلی و کلی گویند نوعی از سعفه بود و بسیار باشد که پوست را بخورد و مسام را بند
و همچو محل داغ نماید چنانچه بعضی کلان را واقع میشود و قسم دیگر سعفه متقرح بود و آنرا شهدیه گویند و این بر روی و دیگر اندامها بیشتر ازان افتد که بر سر و بابت
بخورد و ماده این خلطی حاد بود مخلوط از صفرا و بلغم شور و طبری گوید که فرق میان شهدیه و سعفه رطبه آنست که بالای سعفه رطبه پوست باریک سطح نماید و زیر او ریم بود و آن
قطعه متصل باشد حتی که گاهی در رقعه بمقدار چهار انگشت یکقطعه بود و شهدیه مکشوف باشد و در سوراخهای او صدید و رقت نماید مثل موم و شهد و
غیر یا متفرق با انراق قطعه و احد بود و سوراخها گشاده باشد بخلاف سعفه و از این مرض نوعیست معروف بعجز و آن شبیه بدامیل و خراجات ست که در جلد ظاهر شود و سخت
باشد و ریم نکند مثل فندق باقی ماند بعده منحل و منلاشی گردد و از مواضع دیگر ظاهر شود و جالینوس گفته که اکثر دیده‌ام که این علت با ولاد صیادان ماهی حادث میشود و باین
قول ایلاق کرده‌اند بسوی آنکه این علت از بخارات غلیظه از جهه تخمه پیدا شود علاج اگر طفل شیر خواره باشد تنقیه مرضعه کنند بفصد سر رو و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند بحجامت
و حجامت میان زانو و در مرض جوان تنقیه او بفصد و مسهل حسب غلبه خلط نمایند و بر اغذیه لطیفه مثل قلیه کدو و سفاناخ و زرده تخم مرغ اقتصار ورزند و بعد تنقیه و اصلاح خون
با طلیه سعفه طلا نمایند مثلا زرد چوب مغز بادام تلخ گلنار زرنیخ کاغذ سوخته مازو برگ مورد بیخ سوسن اقاقیا فتیل جمله یا هر چه ازینها بهم رسد باریک ساخته بسرکه
و روغن گل آمیخته طلا کنند و در سعفه یابسه تنقیه خلط سوداوی نمایند و ترطیب مزاج با غذیه مرطبه حمام و غیر آن از تدابیر مرطبه که در امراض سوداوی مسطورست بعد ازان
آبهای گرم و لعابات مثل لعاب تخم خطمی و بنفشه و تخم کنوچه و تخم کتان بر سعفه ریزند و قیروطی و شحوم و روغنهای بارد یا لینه همان روغنها در بیخ چکانند و اگر سعفه غلیظ و صلب باشد
با بین نجر اشند تا خون آلوده گردد پس سر که و نمک و آب صابون بمالند و با بران زلو چسپانند بعده بدوا سعفه که قوی التجفیف باشد مثل مرهم احمر طلا کنند بیان او و یه
مفرده نافع سعفه اگر مریض را در حمام غسل دهند و مکان سعفه را بشاف سوی سر و سدر بشویند تا آنکه پاک گردد و خشکریشه جدا شود و سر را بشفه خوب
نشف کرده بروغن گل چرب نمایند و برگ سوسن کوفته بخته بران یا پاره بچسپانند و کرباس پوشانیده از حمام بیرون آرند و همچنین سه یا چهار مرتبه بعمل آرند مریض صحت یابد
و مجرب سعیدی ست و اگر خاکستر بروی سوخته نزد خروج از حمام و بعد چرب کردن بروغن گل بر سعفه کبوس نمایند نیز مجرب اوست و اگر در جائیکه سعفه باشد رگی بزرگ تفقص نمایند و فصد
او کرده خونی که ازان خارج شود بر سعفه طلا نمایند بالخاصیت مجرب نوشته و کذا ریوند مثل غبار سوده بسرکه طلا کردن مجربست و سکه خوردن طلا کردن سعفه یابس را مجرب
ممدوح الیه ست و ضماد حنای قریش بر سعفه مجرب نوشته و کذا ضماد ایرسا و اگر کاهنار بروغن کنجد در شیشه انداخته تا چهل روز در آفتاب بیاویزند و مثل روغن گل بساز
و سعفه را مکرر بدان چرب نمایند بالخاصیت مجربست و طلای روغن گل شقاقلو بموم زرد و کذا طلای خرزه البقر یا ربه کذا استخوان فیل سوخته و کذا آب سرشی ترنج بمرهم صاف آمیخته
و تکار نیز از مجربات اوست و ضماد بول انسان بزیت یا بخاکستر چوب انگور و کذا سرگین کبوتر با آرد جو و کذا قسط هندی سوده بآب یا بعسل و کذا غرنی نمک بسرکه
حل کرده و کذا اکرویا و یا قردمانا سوده بسرکه سرشته و کذا دبیخ بسرکه سوده و کذا مغز تخم بید انجیر و حب بلسان و زرنیخ زرد جدا جدا سوده با روی یا بعسل سرشته و کذا حلبه کوفته
بعسل پخته و کذا آرد حلبه و بورق و آب چقندر و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل و کذا سفیداب بروغن گل و کذا خزف تنور بسرکه و کذا سکنجبین بسرکه و کذا افیون و نمک بلار
سرشته ضماد کردن و بعد سه چهار ساعت بآب سرد شستن و کذا تخم شفتالو سوده و کذا خون روباه و نمک و خرزه البقر و کذا آب کرفس و آب دیان و زرنیخ زرد و کذا اشنه سوخته
بسرکه بیرون نافع سعفه است و اگر مریض در حمام غسل کند و خشکریشه از سعفه بشوید و هنگام بیرون آمدن از حمام سعفه را بروغن گل چرب کرده بران فتیل طائفی خشک بچسپانند
و بار جه پوشیده از حمام برآید و سه مرتبه این عمل کنند سودمند بود و همچنین کبوس کاغذ سوخته بزیت و یا سرگین فیل سوخته و کذا مهیش بروغن زنبق و کبوس سم سوخته و
غسل سعفه بطبیخ کبیکج مجربست و کذا آب کرنب و اکل ضماد حب الصنوبر کبار و طلا و سعوط رته و در روغنهائی که تمام شب بدان خضاب کرده خشک شود و بمالیده با سنبل و شب و طلای
و کذا سکنجبین با آب تمام و تعلیق علق بر صاحب سعفه و اختلاط زمرد مثل غبار سوده با دویه سعفه نیز مفیدست و بقول اطبای هند گل حنا کوسوده یا پوست ته کفش کهنه
سوخته بروغن سرشت آمیخته و یا سبک ارزند نرم کوفته بقدری نمک سائیده و یا گوگرد چیزی سرخ ست سائیده با جغرات آمیخته یا خردل نصف بریان نصف خام سائیده

بروغن مرشفت آمیخته و یا سم الفار سوخته بروغن کنجد آمیخته و یا ثمر لکاین نیکوفته در روغن مرشفت سوخته و یا برگ فراش سائیده قرص بسته در روغن تلخ سوخته ضماد کرده
و یا کلونجی بسرکه و یا برگ چقندر خام سوده و یا سرگین آهو سوخته بر سعفه طلا کردن هر واحد نافع است **ذکر بعض ادویه مرکبه معمول در اقسام سعفه**
درد اخینه که جهت سعفه اطفال مجرب است نیله تحوتهه یک باشه دوده خانه که سیاه نخود بریان میکنند دو دام در روغن سرسون بریان نمایند پس بسته آهنی خوب بسایند و بر سر طلا
نمایند اولا اندکی سوزش میکند بعد ساعتی ساکن شود و اگر آمله سوخته نیم پاو کونار سوخته ربع پاو حنا کمیله هر واحد دو دام سهاگه بریان خاکستر گلخن هر واحد نیم دام زیاده کنند و در
توتیا و دوده هر یک نیم دام کنند و در روغن مذکور حل کرده بکار برند مفید تر باشد **روغن اوراق** که نافع سعفه است و مجرب برگ یاسمین برگ نیب برگ فراش برگ سنبهالو
برگ بید انجیر برگ بکاین هر واحد دو دام سائیده قرص نموده در پاو آثار روغن کنجد بسوزند که سیاه شود صاف کرده کمیله مرداسنگ برگ حنا سهاگه بریان زردچوب سوخته
کات سفید مانجی سوخته آمله سوخته فلفل گرد سوخته هر واحد دو درم نیله تحوتهه نیم درم سائیده در روغن انداخته بچوب نیب حل نمایند و بعد تراشیدن موی سر بمالند **ضماد**
مفید سعفه و مجرب حنای خشک کمیله چونه بری هر یک یک دام نیله تحوتهه نیم دام کته شش دام کوفته بیخته بروغن مرشفت آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند و اگر در نخود
یک مثقال اندکی نیله تحوتهه سوخته باریک ساخته در عصارت ترش آمیخته کف پال کنند تا مانند خمیر شود پس موی سر تراشیده بمالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع است **ایضا**
ملهری سوخته آمله سوخته برگ حنا هر یک نیم توله سهاگه بریان کمیله مرداسنگ فلفل سوخته هر واحد یکتوله نیله تحوتهه یک نیم ماشه کوفته بیخته بروغن تلخ آمیخته بعد حلق سر بالیده
باشند مجرب است **ایضا** که در سعفه رطب و یابس مجرب مجرب گوگرد سیاه توتیای سبز هر یک سه ماشه گل سوخته تنور یک نیم توله کهرل کنند که سیاه شود در روغن تلخ آمیخته
بمالند و بعد یکساعت سرگین گاو میش بمالند و بعد خشک شدن مالیده دور کنند و آب سرد بشویند سه بار کافی است **ایضا** برگ حنا چهار توله مانجی مرداسنگ کمیله
کته سهاگه هر یک دو توله نیله تحوتهه سه ماشه کوفته بیخته با روغن تلخ آمیخته بکار برند **ضماد** که سعفه رطب و یابس و قوبا را مجرب است مغز تخم کدو ده جزو توتیای مغسول دو جزو شنگرف
هفت جزو شبت تازه ضماد کنند که در سه بار زائل کند و تضمید نیل با سرکه بعد حلق است **طلای سعفه** که همواره معمول است آمله سوخته نیله تحوتهه سوخته مرچ سیاه سوخته
پوست خشخاش سوخته مرداسنگ بریان همه را باریک سائیده در روغن زرد که یکصد و یک مرتبه از آب شسته باشند آمیخته طلا کنند **طلای مفید** که جهت سعفه سر
و بثور سر اطفال مجرب است کمیله گیرو کات توتیای سبز شوره قلمی هر یک یکجزو مرداسنگ فلفل گرد هر یک دو جزو برگ حنا چهار جزو سائیده بروغن تلخ داغ کرده آمیخته بعد حلق
سر بمالند **ایضا** که برای سعفه رطبه شدید العفونت کثیر الصدید بی‌نظیر است نیله تحوتهه برشته فلفل سیاه سوخته هر یک نیم توله عدس درست سوخته آمله پوست انار کونار
کمیله سوخته هر یک یکتوله سائیده در روغن مرشفت آمیخته طلا نمایند **ایضا** قنبیل تنکار زردچوب مانجی در روغن تلخ دو پاس کهرل کرده بکار برند **مرهم سعفه**
که قروح سر را از مجربات است کمیله حنا مرداسنگ مازو سبز پوست انار زردچوب جمله برابر باریک ساخته موم را در روغن گل گداخته بسرشند و سرکه انگوری قدری اضافه کرده
برهم زنند و موی سر تراشیده بمالند و اگر روغن گل نباشد روغن کنجد و گلاب داخل کنند **نوع دیگر** که در جمیع انواع سعفه مجربست کافور ریاحی شش درم
زردچوبه گل سرخ اقاقیای مغسول هر یک یکدرم گلنار کاغذ سوخته هر یک دو درم سفیداب سه درم موم زرد هفت درم روغن گل بیست درم بدستور مرهم سازند **اقوال اکابر**
ابو سهل گوید که سعفه سر اگر در بدنی باشد که خون بر آن غالب باشد باید که معالجه بفصد قیفال کنند بعده حجامت بر یکی از دو صدغ نمایند اگر فصد کفایت نکند فصد [illegible]
کشاینده و اگر در بدن غلبه یکی از اخلاط دیگر باشد تنقیه بدن بدوای مسهل آن خلط نمایند و اگر در بدن امتلا نباشد و مرض ضعیف بود در آن از تنقیه بدن استغنا باشد و تنها
از ادویه مقطع و ملطف و محلل و سعد الکب بلا لذع کفایت باشد و این غرض حاصل شود بسرکه و ادویه محلله ملطفه را بروغنها و سرکه مخلوط سازند صفت دواء القرطاس
نافع سعفه توبال مس اسرب سوخته مغسول انزروت کاغذ سوخته هر واحد دو جزو گوگرد غیر سوخته یکجزو بسرکه سائیده طلا کنند دیگر گوگرد خاکستر کندر و شحم حنظل
بسرکه تند سائیده طلا نمایند دیگر صمغ صنوبر گلنار مساوی بسرکه و روغن گل سرشته طلا کنند دیگر خاکستر چوب انگور زراوند مدحرج گلنار مازو تخم در سرکه و
روغن سوده بسایند و طلا نمایند دیگر مرداسنگ زردچوب [illegible] بسرکه و روغن گل بسرشند دیگر گشنیز خشک سوخته [illegible] تنور حنا بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر برای صبیان مازو خام
در زیت بسوزند و سائیده با [illegible] آمیزند و استعمال کنند دیگر برای ایشان مرداسنگ [illegible] دام تلخ سوخته مازو زردچوب [illegible] بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر برای سعفه رطبه
سر طبیخ خربزه بشویند پس این طلا کنند توبال نحاس قنبیل هر واحد دو جزو [illegible] هر واحد چهار جزو زراوند قلقطار خاکستر چوب انگور هر واحد

تکمیز و سبر که در روغن گل طلا سازند شیخ سیفر باید که علاجش قریب از علاج قوبا است و عنقریب ذکر کنیم لیکن الآن میگوئیم که سعفه یابس را نفع میکند استفراغ خلط سوداوی و
سوداوی و بلغم شور بمثل طبیخ هلیله با افتیمون که دران صبر و سقمونیا داخل کرده باشند و بعد آن استعمال کنند چیزی که تنقیه باقی با ترطیب بدن مثل ماء الجبن باشد بهتر که رطب نگیرند
از جمله یک رطل و هلیله سیاه و زرد هر واحد سه درم افتیمون دو درم نمک نفطی دو دانگ با آن هر دو آمیزند و بعد از ان بر ماء الجبن با افتیمون اقتصار نمایند اگر طبیعت متحمل باشد
و افراط نکنند و یا هر چیزی که احتمال آن کنند و از هر چیز که در ان شیرینی مفرط باشد خصوصاً خرما و یا تلخی یا تیزی یا شوریت بود چنانچه نمایند و [illegible] تنقیه کرده خلط
سالم که دران لذع نباشد اقتصار ورزند و ترطیب بدن برطوبت معتدله از حمام وغیره کنند و فصد از عروق و ستها گیرند اگر حاجت بدان ماس بود و یا از رگی که آن عضو را
غذا میرساند مثل رگ پیشانی در سعفه حادث بر سر و رگی که در جلد سر باشد و رگ پس گوش نیز آن در اکثر امر بر سر می باشد و ایضاً حجامت هرگاه در سر باشد و اگر در اعضا سعفه
ساقها بود فصد صافن کشایند و چون این عمل کنند سعفه را خوب بخارند تا آنکه خون آلوده گردد و جهد دران نمایند که خون بسیار از ان سیلان کند بعد آن علاج بادویه
موضعیه نمایند خصوصاً چون بعد سائل شدن خون نمک و سرکه بمالند و سعفه یابس را حمام متواتر بغیر اطالت جلوس در ان و نهادن عضو بر بخار آب گرم و نیم گرم در روز
چند بار داد بهان شحوم و تدبیر مرطب بغذا و تمریخ و سعوطات نفع کند و در استفراغ آن احتیاج بود بادویه که جاذب سودا القوت نماید و اسهال آن کنند و بعد آن ماء الجبن
بدستوریکه مذکور شد استعمال کنند و چسپانیدن زلو بر سعفه باک نیست بعده از خارییدن و خون آلوده کردن چاره نیست بعد آن ادویه موضعیه استعمال نمایند و توهم
زعم کرده که خون فصد از رگ قریب سعفه مثل رگ پس گوش برای سعفه سر علاج اوست باید که آنرا طلا نمایند بعده با [illegible] ادویه موضعیه سعفه
رطب پس برای مبتدی آنکه بر بدن رطب ابدان اطفال باشد مثل حنا و مثل وسمه با مازو سوخته بروغن [illegible] است که این بغایت مجرب است و مثل ادویه مرطب
از قوابض مجففه چون پوست انار با سرکه و روغن گل و گاهی دران مرداسنگ داخل کرده میشود و گاهی احتیاج باستعمال دوائی افتد که دران جلا نیز باشد مثل زراوند
و بسیار باشد که سعفه متوسطه را اشنان با سرکه و نمک اشنان سبز صحت بخشند و خشک شده خشکریشه آن ساقط گردد و از ادویه درین مرتبه توتیا و قلیمیا و کاغذ سوخته [illegible]
و یا بگیرند مرداسنگ و چرک نقره و بادام تلخ سوخته و زردچوب هر واحد یکدرم با سرکه و روغن گل و همچنین بیخ سوسن آسمانجونی و عود [illegible] و کندر محلول و
حب البان سوده و ایضاً عدس مغز با سرکه و ایضاً بادام تلخ با مازو سبز هر دو سائیده از ان طلا با سرکه سازند بعد قوام کردن بآفتاب و ایضاً گویند که کبریت [illegible]
و با مرزنجوش کوفته بیفشرند و بدان سعوط کنند و برطوبت سرطان نهرا و اما سعفه مزمن و آنکه در ابدان صلبه باشد دران احتیاج بود بمثل اقاقیا و عفص و سوزراج
و نمک کبریت و خاک سیماب و زردچوبه و دواء [illegible] بتوبال نحاس و زعفران و تنور و [illegible] محلله است و ایضاً مثل مرداسنگ و سفیداب با خرنوب خشک
از مجففات قویه است و سرگین کبوتر از محللات شدیدة الجلا و تجفیف است و همچنین سرگین سوسمار و سرگین زنبور و خصوصاً خورنده برنج و مرهم زردچوب جمیع سعفه را نفع
و مرهم سرخ مرتب از زردچوب و حنا و زراوند و پوست انار و مرداسنگ دوائیکه در سعفه یابسه ذکر کنیم و این دوا جید است توتیا و گوگرد و [illegible] خاکستر کدو و تخم حنظل مساوی [illegible]
یا دوای کشنیز سوخته وغیره یا دوای خاکستر چوب انگور وغیره و یا طبیخ خربزه وغیره که همه در قول [illegible] گذشت ادویه موضعیه برای سعفه یابس مزمن قوی از ان
محتاج تر دوای حاد بود که آنرا بخورد تا آنکه بگوشت صحیح رسد بعد از ان معالجه بمرهم قروح مثل مرهم زردچوب و مرداسنگ و سرکه و زیت کنند و سعفه یابس که کمتر از ان باشد معالجه آن [illegible]
بعد ان علاج سعفه مزمن اول مذکور میکنند باید کرد و ترطیب آن باغذیه و نشوقات و حقنها و غیر آن نمایند و دوای جید برای سعفه رطب یا یابس روغن بادام تلخ و روغن
خردل هر واحد نیم اسکرجه سرکه یک اسکرجه شیاف مامیثا و مازو هر واحد سه مثقال فلفل سرخ یک مثقال زردچوب و بورق هر واحد نیم مثقال ادویه را سائیده ... روغن و سرکه
خوب حل کنند پس بر هر سعفه و جرب و قمل و [illegible] و داء الثعلب و خراز استعمال کنند صاحب کامل گوید صاحب سعفه را می باید که بر نقره حجامت کنند اگر از کسانی باشد
که در ایشان فصد ممکن بود خون بمقدار معتدل از رگ قیفال بیرون آرند و همچنین اگر آنرا شربت دوای مسهل ممکن باشد طبیخ شاهتره و هلیله کابلی [illegible]
گوشت و شیرینی پرهیز کنانند و با شیای مطفیه تدبیر نمایند و غذا العدس و گوشت طائری که خفیف و لطیف باشد و ماهی رضراضی سازند و بعد از ان اقراص [illegible] کنند صفت
قرص سعفه زردچوب مغز بادام تلخ هر واحد یکجزو بابونه سائیده مقل دو جزو در سرکه یکشبانه روز تر کرده در بلوط سوده با هم سرشته اقراص ساخته در سایه خشک سازند
و وقت حاجت باریک ساخته بآب کاسنی و سرکه و روغن گل سرشته استعمال کنند ایضاً این طلا بکار برند صفت آن زراوند طویل و اقاقیا و گلنار مساوی کوفته بیخته

باندک روغن گل و سرکه حل کرده استعمال کنند دیگر روغن کنجد بر سر مالند و بر ان برگ سوسن باریک سوده و با بیخ سوسن آسمانجونی سوده بپاشند دیگر مازو و شب و بورق خشک
مساوی کوفته بحریر بیخته و سوم دو نیم درم در سرکه سه درم و روغن کنجد ده درم دیگر پاره گداخته ادویه بر ان انداخته مرهم سازند و این دوا مجرب صالح برای ابدان نرم است و اما برای ابدان
سخت و درشت باشد این دوا استعمال کنند صفت آن بگیرند مرداسنگ و مازو و اقاقیا و گلنار و برگ سوسن و برگ غار و زهره و برگ حنا و پوست انار ترش و راتینج و سنبل
و زرد چوبه و اقلیمیای فضه و جرک آن همه مساوی باریک سائیده بحریر بیخته و در هاون بسرکه و زیت حل کرده وقت حاجت استعمال کنند دیگر نمک و علاج سر و سوخته مازو و زرد چوبه
و جرک نقره و مرداسنگ و خاکستر سیاه شیزد او زطول مساوی باریک سائیده بروغن گل و سرکه در هاون حل کنند و بر سعفه کثیر الرطوبت که در ابدان صلبه باشد طلا کنند
دیگر بگیرند خزف تنور و سرگین کبوتر و زنگ مساوی باریک سائیده به زیت سرشته بر موضع طلا کنند دیگر خزف سراج اخضر که زمانی طویل استعمال کرده باشند باریک سائیده
و دخان تنور به بول طفل نابالغ بسرشند و بر پشت برنج طلا کنند و یک شبانه روز بگذارند پس از ان خراشیده بروغن گل سرشته بر موضع طلا کنند نفع بخشد پس اگر این ادویه
فائده نکنند بعد از فصد سر دو رگ پس گوش نمایند و بخونی که از ان برآید بر سر طلا کنند و آنچه در سعفه نفع کند انیست که بگیرند خاک سیاه کان نقره باریک سائیده بروغن گل
خوب بسرشند و بر سر طلا کنند بعد حلق نموده دیگر از جالینوس بگیرند کاغذ سوخته و اسرب محرق مغسول و عنزروت هر واحد یک اوقیه گوگرد چهار درم و باریک سائیده بسرکه
سرشته استعمال نمایند و یا بگیرند قرطاس سوخته و بسرکه سرشته بر سعفه طلا کنند که آنرا به سازد و هر گاه سعفه یابس سفید باشد که از ان پوست سفید جدا شود باید که تنقیه
صاحب آن باغذیه مرطبه کنند و بروغن بادام شیرین و روغن تخم کدو یا روغن بنفشه سعوط کنند و این روغنها بر سر نیز بمالند اگر سعفه صلب یابس باشد لازم است که آنرا با سوزن بخارند تا آنکه
خون برآید بعده لعاب قنبون با سرکه طلا کنند و بعد از ان مرهم احمر طلا سازند و یا سپیدآب کوفته مع روغن نیلوفر سعوط کنند و چون سعفه در زرد عارض شود در ابتدا بگیرند صبر سقوطری و گوگرد
و مرداسنگ بحجم جزو و در هاون بروغن گل و اندک سرکه بسایند و طلا کنند اگر سعفه در جبهه باشد پس شیاف ابیض مع کافور و زعفران با سرکه و گلاب حل کرده طلا کنند که این صفت طبری گوید
که از علاجات سعفه رطب تفرغ است اگر ممکن باشد بدو بعد تنقیه دماغ و معده بود لیکن باره استعمال طلا در ان جالینوس ذکر کرده که آن از معالجات بالغه اوست و گفته که گاهی که سعفه صبیان حاصل شده
سوخته مع زیت کردم و در تقاطر جالینوس طلای برای این مرض ذکر کرده و گفته که این بالغ النفع و کافی است و آن اینست بگیرند کاغذ سوخته دو درم و سنجرف یک نیم درم و اقلیمیای فضی و زنجار هر واحد دو درم
زرد چوبه سه درم قسطنطین دو درم شونیز و قنا دسوخته سه درم عنزروت دو درم کوفته بیخته بسرکه بسرشند و اقراص ساخته خشک نمایند و هر گاه اراده استعمال کنند بسرکه حل کرده طلا کنند

نسخه طلای جالینوس

جالینوس گفته که این طلا بالغ کافی است اما در قراباذین شاپور بن سهل قرصی باین نسخه ذکر کرده و شاپور گفته که اهل بیمارستان باین اتفاق دارند زرد چوبه دو درم
سنجرف یک درم زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ هر یک نیم درم اقاقیا یک درم آب تا دو ده یک درم پوست انار سه درم کوفته بیخته با آب بیخ حماض سرشته قرص سازند و بزیت
و سرکه بقدر امکان استعمال کنند که این خطا نمیکند البته و اگر صاحب این مرض طفل نابالغ باشد فصد شعبه عرق راس کنند و بر گوش او شرط زنند و حجامت بر نقره نمایند
و لازم است که در ان کدامی از طلا استعمال نکنند مگر بعد خاریدن آن و اگر بعد این طلا ورم در حدقه و بیخ گوش حادث شود طلا را از ان دور کنند و آب تنقیه بیشتر نمایند
بعده مرهم معروف بمرداسنگ و سرکه بکار برند و ترکیب او اینست که بگیرند پنج درم مرداسنگ خالص و باریک سائیده بحریر بیخته در هاون کنند و بر ان اندک زیت و سرکه تند کهنه قدری
قدری انداخته حل کنند تا مرهم گردد پس ظرف او در آب سرد نهند تا بالفعل مرهم گردد بعده بر سر طلا کنند حنین گفته که من علاج سعفه رطبه باین مرهم کردم و صحت یافت و زائل شد و بعد آن
بخلقی تجربه کردم و بدان انتفاع یافتند و ابن ماسویه گفته قومی را در حران دیدم که علاج سعفه رطب بپوست انار ترش سوخته در سرکه گداخته میکردند و در ان اثر میکرد
غیر آنکه موضع سعفه را میسوزد و در بیمارستان بصره دیدیم که برگ علیق مطبوخ با چقندر بر موضع طلا استعمال مینمودند و قشور جلد جدا میشد تا آنکه مثل
آتش سوخته میگردید بعده علاج بمرهمی که مذکور شد میکردند و صحت تام می یافتند و در اهواز مردی را از حذاق اطبا دیدیم که سعفه را از سر طفلی با سوزن
خراشید بعده بقرص معروف شاپوری طلا کرد و ورم سر پیدا شد و این سودی بهلاک آن طفل گردید و این را از ان ذکر کردم که در خراشیدن مبالغه نکنند خصوصاً
در سر اطفال که اکثر سودی بهلاک میگردد و اگر از خراشیدن اذیت رسد طلا نکنند مگر بمرهم سفیداب فقط و از مس کردن آن با حجر کنند و سعفه شهدیه در معالجه
قریب اینست الا آنکه علاج شهدیه صعب تر است بسبب کثرت انتشار زرداب و رطوبت او و در احتمال علاج بالاستقصا مثل سعفه نمیباشد محتاج بعلاج زیاده تر بود و آنچه صواب است
زیادتی در معالجه شهدیه آنست که اسکندر در کناش خود معروف براحت طبیب گفته که سوراخهای شهدیه بزنگار داغ کنند و داغ او اینست که نشف زرداب از

سوراخهای او کنند پس زنگار بر نهند جالینوس در قاطاجانس گفته که بهترین زنگار درین باب آنست که از مس گیرند و این نوع سعفه را باین قول مخصوص کرده و گفته
که بعد زوال این مرض در روئیدن موی طمع نباید داشت بهر آنکه جلد را فاسد میکند بعده حکایت کرده که او صاحب سعفه شهدیه را در حمام دید از حالش سوال کرد او گفت که این از
چهل سال است در گرما رفع میشود و در سرما رجوع میکند پس جالینوس معلوم کرد که آن محتاج به تنشف ست و آن مرد را از حمام بجا داده برد و آنرا امر باقتصار بر اغذیه تا نشفه کرد و فصد
و تنقیه سر او نمود و در زمانی قلیل از ان صحت یافت و علاج سعفه معروف بروس الابر استفراغ بحسب امکان ست نزد استعمال قوانین آن بعده موی او را جینیه بکنند تا همه اصول
آنها ظاهر شود بعد آن محاجم بغیر شرط در موضع متفرقه بنهند تا از ان زرداب شبیه بروغن بر آید و هرگاه از زرداب هیچ نماند بار دیگر محاجم بسر که نهند تا بیخ موها سفید گردد و گاهی
برای آن این دوا بسازند و اولا روغن حل باین طریق سازند که بگیرند سرکه یک رطل و در دیگ سنگین انداخته بیست درم روغن گل بران ریزند و جوش دهند تا آنکه
سرکه فانی شود و روغن بماند پس بگیرند ازین روغن بیست درم و فرفیون یک دانگ نعنه و شیطرج هندی و کهربا که آن صمغ جوز هندی ست و راتینج که آن صمغ صنوبر ست
هر واحد یک دانگ کاغذ مصری سوخته و مداد چینی و خسته هلیله سوخته و زرنیخ هر واحد نیم درم تخم ترنج سوخته یک درم و این دوا معروف بدوای روس ست و چنین
ابن اسحاق گوید که درین دوا سوخته و زرنیخ افزایند و ابن سیار گوید که در ان زرنیخ را تجربه کردم و مفید یافتم این همه را بسایند و در ان روغن حل کنند و بر سر در وقتی
که محجمه از ان جدا کنند طلا نمایند که در یک مرتبه کفایت کند و مرید را اهواز علاج این مرض بعلاجات بسیار غیر از کندیدن موی نمودند و در ان علاج سود نکرد و هرگاه طول کرد موی او
کندیده علاج کردم و از ان صحت یافت غیر آنکه بعد از ان دیدم که موی او بسیار ضعیف شده و علاج سعفه معروف بعجر گرسنه داشتن صاحب اوست و اصلاح غذای او و بر سر او
آب مطبوخ حشائش محلله بریزند و حجامت بر ساقین کنند چه از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بدن این زائل میشود و در اهواز جاریه را دیدم که این مرض عارض شد پس اصلاح غذای
او کردم و آن باندک سعی زائل شد و این علت بمردم کبار و کسی که حرارت او قوی باشد کم حادث میشود و بصبیان اکثر می افتد و گمان میکنم که شرط ازین در ان مفید باشد
لیکن در کتابی ندیده ام و چنین ابن اسحاق این مرض را در کتاب حشائش ذکر کرده و گفته که حشیشه معروف بفیل گوش چون بپزند و آب او بفشارند و بر سر صاحب عجر بریزند
نافع آید تحلیل کند و علاج عام سعفه حمراء بعد استعمال قوانین فصد و اسهال قطع چهار رگ و فصد پیشانی و طلا باین طلاست بگیرند آب کدو و آب برگ بید و آب برگ خبازی و برگ
خطمی و همه را جمع کنند بعده موم و روغن بنفشه ساخته باین آبها اندک اندک تسقیه دهند تا آنکه از ان بسیار تشرب کند بعده در هاون انداخته بران قدری زبد البحر و اسفیداج
اندک و ودع سوخته اندازند و اسفیداج بیضه حل کنند تا مختلط گردد پس بر موضع حمرا طلای ثخین بدان نمایند و سه روز بدارند بعده بآب گرم و سرکه بشویند تا پاک گردد بعد ازان
راحت داده بهمین طریق بدفعات اعاده بدان نمایند پس اگر فائده شود بهتر والا بگیرند برادهٔ مس و بران آب پاشیده در موضعی که آنرا باد نرسد بگذارند تا زنگار کند بعده بگیرند
زنگار آن و در سرکه حل کرده اندک بروغن گل یا روغن بنفشه بران چکانیده بر موضع طلا کنند و از قرحه کردن حذر نمایند و هرگاه که جلد او متغیر گردد و از گوشت منفصل گردد علاج
ترک نمایند تا متقرح نگردد و بعد آن اعادهٔ آن کنند و هر وقت که امتلا شود تنقیه نمایند و جماعتی را دیدم که برای این مرض فصد رگ منخرین و ماقین کردند و ازین مرض
صحت یافتند ابن الیاس مینویسد که علاج سعفه شیرنجیه آنست که اگر با حرارت مزاج باشد هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش
بمغز بادام و اسفاناخ سازند بعد از ان تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ شاهتره و هلیله سیاه و کابلی کنند و از عدسیه یا گوشت بچه مرغ غذا دهند و بعد تنقیه بقرص سعفه
طلا نمایند و ترکیب او در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا وزن زرد چوب و بادام تلخ هر یک بیست درم و مقل پنج درم ست و یا طلای زراوند طویل و غیره که در بیان قول
مذکور شد بکار برند و صاحب سعفه رامی باید که حجامت بر نقره کند و اگر آثار خون غالب باشد و فصد ممکن بود فصد سر رو گیرند و در سعفه متبادی و خصوصاً در صبیان زرد چوب و
پوست انار و مرداسنگ و حنا بروغن گل و سرکه نفع کند و علاج سعفه یابس آنست که شیر زنان و روغنهای سرد بر وی چکانند و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم
بنوشانند و غذا مزوره مذکوره دهند و آب گرم و لعابات بارده مثل لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بران ریزند و اگر سعفه صلب غلیظ باشد تا من بخارند چندانکه خون بر آید و بران
زنگار اندازند و صبر سقوطری مرداسنگ هر یک پنج درم بروغن گل و اندکی سرکه حل کرده طلا نمایند و علاج سعفه شهدی آنست که تنقیهٔ بدن از اخلاط فاسده بمطبوخ
افتیمون یا بمطبوخ هلیله یا بحب ایارج یا بحب اسطمیخیقون کنند و موضع او را زنگار بر کنند بعده هر آنچه در ان باشد نشف نمایند و علاج سعفه معروف بروس الابر آنست
که هر صبح جلاب از اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم دهند و غذا اسفیدباج و مغز بادام سازند و بعد از نضج تنقیهٔ بدن از صفرای محترقه بمطبوخ هلیله

یا حب افتیمون کنند و بران محجمه گذارند و آنچه دران باشد امتصاص نمایند تا آنکه ازان رطوبت مانند روغن برآید بعد ازان گل ارمنی و مرداسنگ در سرکه و روغن گل طلا کنند و علاج سعفه حمرا فصد قیفال و اخراج خون بقدر قوت و حاجت ست و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا هلیله و این طلا کنند کاغذ سوخته اسرب سوخته از زروت هر واحد ده درم کبریت سه درم بسرکه سرشته استعمال نمایند و یا طلای خزف تنور و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بسرکه استعمال کنند و یا بقیروطی معمول از موم و روغن بنفشه که دران اندک کف دریا و خرمهره و صدف سوخته داخل کرده بسفیدی بیضه سرشته باشند طلا نمایند ابن نوح گوید که چون سعفه رطب باشد نگاه کنند اگر مریض قوی و بدن ممتلی بود ابتدا بفصد سر رو نمایند بعده فصد رگ پس گوش کشایند بعد ازان فصد بعض عروق سر آنچه ظاهر تر باشد بگیرند و حجامت بر نقره کنند بعده دوای مسهل حب و حبوب صورت بنوشانند و از اغذیه مثل لحوم بقر و جزر و شتکار و قدید و مالح و تمر و اغذیه منجره مرتب از جوز و پیاز و گندنا پرهیز کنند و به لحوم طیور و زرده بیضه و ماهی کوچک غذا سازند بعد ازان بعلاج سر قصد نمایند و سر را بروغن کنجد چرب کرده بران عود بلسان سوده بپاشند و یا مقل بسرکه حل کرده و یا حب البان بسرکه سوده طلا کنند و بآب سبوس گندم بقدر ثلث آن سرکه انداخته گرم کنند و بدان سر را بشویند و بعده بآب چقندر بشویند و اگر سعفه مزمن شود دو موم کنند این طلا بکار برند نمک و زاج هر دو سوخته و گوگرد و دیگر ادویه طلائی که دران نمک و زاج ست و در قول صاحب کامل گذشت آمیخته بسرکه و روغن گل طلا نمایند و در سعفه یابس سرطان زنده یا مرزنجوش بکوبند و افشرده در بینی چکانند و اگر سعفه باطفال باشد بر گوش آنها شرط زنند و خون آن بر سر ایشان طلا نمایند و مرضعه را سفوف هلیله و انیسون و شکر بخورانند و اگر بدن او ممتلی و قوی باشد فصد کنند و حب اسطمخیقون و حب ایارج بدهند و امر بپرهیز و ترک جماع و استعمال ریاضت کنند و این طلا سعفه صبیان را نافع زرد چوب و حنا و زراوند و مرداسنگ و پوست انار بسایند و بسرکه و روغن گل آمیخته طلا کنند و اگر سعفه بر روی باشد و حمرا بود نفع میکند و آنرا ادمان حمام و انکباب بر آب نیمگرم هر روز و فصد پیشانی بعده چسپانیدن زلو بران و یا خوب بخارند تا خون ازان سائل شود پس به نمک و سرکه بمالند و بران مرهم احمر موصوف طلا کنند و نفع میکند آنرا طلای صابون و نهادن آن تا آنرا مص کند پس بآب گرم شستن و بمرات اعاده این کردن و یا بطلای عصاره خرفه مداومت کنند و آنچه از ادویه مفرده سعفه را نفع کند چون بران مفرد یا مجموع طلا کنند شیاف ماميثا و مازو و حضض و زرد چوب و بورق و روغن بادام تلخ و سرکه و مرد گوگرد و صمغ و مرداسنگ و موم سفید و زرده بیضه و ابوال گاو و حرمل و زرنیخ و زرنباد و نوشادر و شحم حنظل و جو سوخته و بیخ کبر و برگ انجیر خشک و بیخ نی خشک و شب یمانی و صبر و لبان و برگ زیتون و قطران ست و گویند که سعفه رطبه را به کند چون کاغذ سوخته بسرکه سوده بران طلا کنند محمد بن زکریا گفته که این طلا برای سعفه رطب ست و بهتر ازین دوائی نیست بگیرند خزف تنور کهنه دو جزو نمک یک جزو باریک سائیده بسرکه طلا کنند و گفته که در علاج سعفه و قروح ردیه و حصف و جرب که آن تخلف نمیکند اعتماد بر سرکه و نمک کنند که چیزی بهتر ازین در تخفیف ماده نیست مع امن از ورم ابن هبة الله گوید که علاج سعفه رطب که ازان زرداب سائل شود فصد قیفال ست اگر مریض قوی باشد و یا حجامت اگر مریض ضعیف بود و رگ سر مثل رگ پس هر دو گوش یا رگ پیشانی بکشایند و بعد فصد اگر یکی از اخلاط بدن ردی باشد و قوت متحمل تنقیه بود استفراغ بدن کنند اگر غالب صفرا باشد بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه و اگر غالب بلغم باشد بحب صبر و مریض را از اغذیه غلیظه مولده آن مثل ماهی و لحم بقر و شیرین چون حلوا پرهیز کنانند و تقلیل غذا کنند و سهل الهضم مثل بچه مرغ دهند و قصد راس بروغن آس و روغن گل یا برگ حلیق و برگ حنا و پوست صنوبر و عدس کنند و چون انصباب فضول بایستد در علاج این مرض ادویه محلله بغیر آنکه هیجان حرارت کند موافق باشد صفت طلا برای سعفه رطب حادث بابدان صبیان زرد چوب دو درم حنا و زرخام و کشنیز سوخته هر واحد سه درم مرداسنگ یک مثقال ریوند یک درم پوست انار پنج درم مازو و سفیداب هر واحد چهار درم بادام سوخته شش درم قلیمیای نقره و زر و گلنار و دم الاخوین و رصاص محرق هر واحد دو درم ادویه کوفته بیخته بروغن گل و سرکه پرورده بر سر مکرر طلا نمایند که تخفیف و دفع آن کنند و علاج سعفه یابس ترطیب بدن از اغذیه مرطبه مثل ماهی صغور و ماکیان و زرده بیضه کنند و موم و روغن و پیه ماکیان بر سر طلا نمایند و مریض را هر روز چند نوبت در حمام داخل کنند و بر سرش آب نیمگرم ریزند و اگر مریض جوان باشد از جماع آنرا منع کنند و اگر این مرض باطفال باشد رگ پس گوش بکشایند و بخون آن بر سر طلا کنند و بعد ازان بمرهم احمر طلا سازند و سر را بآب چقندر و سبوس مطبوخ بآب و سرکه بشویند جرجانی و ایلاقی نوشته اند که سعفه بیشتر از خون مخلوط بصفرا یا بلغم شور ردی تولد کنند اما آنچه از خون صفراوی متولد

شور و ریم او رقیق و سوزان بود و آنچه از بلغم شور تولد کند ریم او غلیظ باشد پس استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و افستنتین و سقمونیا باید کرد و تنقیه بلغم بحب صبر و قوقایا کنند
پس ادویه طلا کردن و این طلا کودکان را سود دارد و مازو خام بی سوراخ بروغن گل بیان کرده بسایند و بسرکه طلا کنند و در هر ماه سه روز از آن روغن در بینی کودکان چکانند و بعضی اطبا
مورد خشک و بعضی آمله باین دوا می آمیزند و سعفه که بر رو افتد و بثرهای سرخ بود علاج آن حجامت است در روی بر بخارات گرم داشتن و رگ پیشانی زدن و دیوچه انداختن و گل ارمنی و
کافور با سرکه و گلاب طلا کردن و باقی در اقوال سابق مسطور شد خجندی گوید که علاج سعفه که از آن زرد آب سیلان کند و آنرا شیرنج گویند اگر با حرارت بود حجامت است و شرب
شربت عناب و سکنجبین و غذا امزوره ماش یا جو بمغز بادام و اسفاناخ و کدو و ماهی رضراضی و تنقیه بدن بمطبوخ شاهتره و هلیلجات و بعد تنقیه طلا القرص سعفه و علاج سعفه یابس
نست که هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا ترنجبین بماء الجبن بنوشند و استفراغ خلط موجب کنند و ترطیب مزاج با غذیه رطبه مثل ملوخیه و اسفاناخیه و قرعیه و علاج سعفه اسود فصد قیفال
است و اخراج خون بقدر قوت و حاجت و فصل و استفراغ بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله بعد از نضج و طلای دواء القرطاس آنرا نافع بود و کذا قیروطی که در قول ابن الیاس
در علاج سعفه حمر گذشت انطاکی گوید که بعد تنقیه حجامت سر کنند در سعفه رطب و ترطیب او در سعفه یابس مثل العبد و شحوم و از مجربات برای سعفه رطب زیست که مر و مقل و
صبر و حب البان و زرد چوب بسرکه و بول انسان سرشته بمرات طلا کنند و بعد آن بطبیخ ترمس بشویند و برای سعفه یابس آرد جو سوخته و سرکه بموم طلا کرد کافور و حنا بعد
جدا کردن او از وست طلائر یا بیه بر و زرنیخ زرد و بعد آن بروغن بطم چرب کنند گیلانی مینویسد که چون این مرض از مواد مختلفه میباشد لابدست در علاج او از اخراج
آن مواد و آن بمثل طبیخ افتیمون و غیره آنچه مخرج صفرا و سودا و بلغم شور هر سه مواد معاً باشد یعنی از نشان آن دوا دفع این هر سه خلط بود مثلاً پوست هلیله زرد ده هفت
تا ده مثقال با افتیمون سه درم شب در آب ترکنند و صبح جوشی خفیف داده خوب مالیده صاف کنند پس صبر و سقمونیا بقدر حاجت سائیده به آب آن مطبوخ حب بسته
بخورند و بعد و طبیخ بنوشند بعد و تنقیه باقی مع ترطیب بمثل ماء الجبن و شاهتره و ترنجبین چنانچه در قول شیخ گذشت باید کرد و بعد از آن بر ماء الجبن سی درم و افتیمون یک نیم درم
اقتصار ورزند و گاهی فصد رگ منخرین و ماقین برای سعفه که در روی باشد مکیشایند لیکن سعفه که بر روافتد کم صحت یابد و بدانند که ادویه موضعیه مستعمل در سعفه و جرب از هم
که باشد باید که از چیزی گوگرد و از قدری سیمه سائیده خالی نباشد که این سری از اسرار اطباست لیکن می باید که استعمال آنها در هوائی بود که بارد نباشد و باید که استعمال ادویه موضعیه
مطلقاً بعد تنقیه و استفراغات باشد و از علاجات سعفه یابس استفراغ ماده فاعله او است بمطبوخ مرکب از افتیمون و هلیلجین و تخم کاسنی و شاهتره و گل سرخ و
تمر هندی و ترنجبین و ترطیب مزاج باشربه مرطبه و غیر آن که در اقوال سابق گذشت مصنف خلاصة التجارب گوید آنجا که قرحه وسیع نبود و درد کند و ریم رقیق و
سوزان تر آید اول تنقیه صفرا کنند آنگاه و قوابض در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کنند و اگر خون غالب باشد اول نخست خون کم کنند بفصد قیفال یا بشرط گوش
و رگ پس گوش و رگ پوست سر و رگ پیشانی اگر علت بر سر و روی و حوالی آن باشد و اگر بر اعضای پائین باشد فصد صافن یا باسلیق انسب بود آنگاه مسهل
و سینه و حجامت حوالی مرض هم نیکو بود و زلو بر مرض چسپانیدن تدبیری بس صواب بود خصوصاً بعد تنقیه و اگر ریش فراخ شود و در رطوبت غلیظ لزج از آن ظاهر گردد او
استفراغ بلغم باید کرد آنگاه و طلاها ی مناسب و حق آنست که بی آنکه بر وی اشت سوزش سرکه و نمک باشد اگر تیزاب فاروقی بمالد و بعد آن مرهم روغن بالد چندانکه یکبار چرک آن
کشیده شود پس چند روز بر آساید و بار دیگر بمالد دست تیزاب و روغن با مهلت نماید تا آنکه ریش بصلاح آید بهترین علاج برای مطلق سعفه بود و این بس عجیب است و مداومت
طلای موم روغن نفط و بصابون و آب گرم شستن کسی را که طاقت تیزاب نباشد علاج بی بدل است و سعفه اطفال را از دو باصلاح آورد و کف گوشت جوشیده در این مرض
کم مالیدن بس مجرب است و آنجا که ریش خبیث تر باشد تیزاب کاری و موم و روغن نفط هر دو باید و بسیار آزموده است و آنجا که خشکی سعفه غالب بود بحمام و بخار آب گرم آن
محل را نرم باید داشت و خراشیدن آن محل و خون آن بیرون کردن بعد و مرهمی که از مرداسنگ و زرد چوبه و روغن زیتون و سرکه سازند طلا کردن هم مناسب باشد
و همچنین مغز تخم شفتالو تلخ سوخته سائیده مالیدن و مغز بادام تلخ و مشمش همین حکم دارد لیکن اگر مرداسنگ و توبال مس سوخته و حنا و اندک سرکه ضم کنند بهتر بود و آنجا که ریش
سخت گرم و عفن باشد گل ارمنی و کافور در سرکه و گلاب حل کرده طلا کردن و غذای مصلح خلط بکار داشتن نافع بود و مرداسنگ و پوست انار و زرد آب و طوطیا و زرد چوبه برابر
باد و چند آن حنا کوفته بیخته در سرکه در روغن گل حل کرده طلا کردن سعفه اطفال را انفع بود و سام ابرص را خشک کرده سحق نموده بار روغن زیت طلا کردن مفید بود و
مسحوق آنرا اگر در روغن بریان کرده طلا کنند بهتر بود و سرگین فیل را سوخته با روغن گل طلا کردن مفید بود و همچنین زهره خوک را و اصل طلا کردن سعفه مهرد فی علاج

روغن گل

و اصلاح تام نپذیرد و منفذ لک تیزاب کاری را اندران اثری نیک بود مؤلف اقتباس نوشته که سعفهٔ یابس اکثر در سر افتد و باشد که تا روی سینه و دستها برسد پس اول رگ سر رو زنند و بفاصله سه چهار روز رگ پیشانی زنند و باز بفاصله سه چهار روز رگ پس گوش کشایند و تنقیهٔ بدن بایارجین و سفوف لاجورد و حب ارین سرخ الهی علوی خان فرمایند و بعد از تنقیه قنبیل برگ حنا خرمهرهٔ زرد سوخته بورق برنیان هر یک دو توله در روغن سرشف سرشته طلا کردن نافع ست و همچنین روغن یاسمین که اسکاروی ضماد از تخم ترب با روغن سیاه در یک هفته بمیازد و سعفهٔ رطب که آنرا شهدیه گویند اکثر زنان بسبب احتباس حیض افتد و با سیلان ریم از هر سر بود و سوزش و شدت درد باشد دران فصد صافن گیرند و بفاصله سه روز رگ هر دو صافن زنند و بعد چهار روز تنقیهٔ نفس عضو نمایند بگذاشتن زلو و تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ افتیمون اسطوخودوس علوی خان کنند و جهت تسکین درد این بخور بکار برند برگ قنب سبز و برگ گلاب و برگ انار و برگ نیب و پوست درخت انبه کهنه هر یک سه توله حب الثعلب پنج توله و چهار صبح و شام بآبی بشویند که دران برگ نیب و برگ بهت و برگ انار سبز جوشانیده باشند بعد ازین مرهم صندل سازند مرداسنگ مغسول زردچوب توبال مس سوخته برگ حنا قنبیل هر یک سه ماشه موم سه توله در روغن گل گداخته مرهم سازند سر هندی گوید که نوعی از شور سر ست که شور کوچک سفید بعد تراشیدن موی سر پدید آید و بعد چند روز به شود و آن عسر العلاج ست و بمرات دیدیم که باین تدبیر منقلع میشود یعنی حلق راس کنند و تمریخ و دلک بلیمو قطع کرده متصل بحلق سر نمایند که این منع حدوث آن مطلقا می کند

قوبا

عبارت ست از خشونتی که در ظاهر جلد حادث شود با خارشی و رنگ او گاهی مائل بسیاهی و گاهی مائل بسرخی بود و کنارهای او در اکثر سطبر و سرخ باشد و آنرا بفارسی کر لون و بر یون بهندی داد گویند و اکثر حدوث آن از خون حاد لطیف بود که آنرا مره سودا خلیط مختلط گردد و گاهی از مخالطت رطوبت رقیق و بلغم بورقی حادث شود و این در قوبا مزمن بود که ازان پوستها همچون فلوس ماهی جدا شود و این مشابه ترین قوبا بسعفهٔ یابس ست و از قوبا نوعی ست خبیث مودی بجذام و آن قوبا ساعی بود و شیخ الرئیس میفرماید که قوبا از سعفهٔ یابس خبث دارد و آکال و بسیار غائر بعید نیست و سبب قوبا قریب از سبب سعفه است و سر تغیر قوبا از روی صحت آنست که ماده رقیق او غالب تر باشد و بعضی از قوبا رطب و موی ست که هنگام خارش تری ظاهر شود و این سالم تر ست و بعضی ازان یابس و اکثر آن از بلغم شور بود که باحتراق مستحیل بسودا گردد و بعضی از قوبا متقشر بود و بسبب شدت خشکی و کثرت غور و آن مثل برص اسود و مثل خشکریشه باشد و بعضی ازان غیر متقشر بود و از قوبا بعضی ساعی خبیث بود و او آنست که باده حاده رقیقه دران غالب تر باشد و بعضی واقف بود و او آنست که اجزای غلیظ ارضی بران غالب تر باشد و بعضی از قوبا نو بود و بعضی ازان مزمن و ردی و قوبا مرض خریفی ست و طبری گوید که قوبا شبیه به بثور منبسط متقشر بود که در سطح جسم حادث شود و در اکثر مستدیر الشکل باشد و گاهی بر استدارت منبسط شود حتی که مسافت بسیار از جلد در گیرد و گاهی بندرت الشکل مستطیل باشد و قوبا سه جنس ست و انواع آن بسیار بود و جنس اول دموی ست و او آنست که از فساد خون و مخالطت رطوبت فاسد بود و جنس دوم رطوبی ست و آن از فساد رطوبت و سخونت و عفونت او بود و جنس سوم سوداوی ست و آن از خلط سوداوی هنگام احتراق اخلاط و استحاله آنها بسودا افتد و رنگ دموی سرخ بود و رنگ رطوبی سفید مخالط بسرخی یا زردی و رنگ سوداوی اغبر تیره باشد و گاهی با قوبا درد شدید بود و آن هنگام اختلاط صفرا با خلط موجب او بود و دران حالت حادث شود و گاهی با آن خارش لذت دهنده بود و این بنا بر مخالطت خلط حریف با سبب فاعل او باشد و اگر خارش مستلذ نباشد بلکه مولم بود دلالت کند بر آنکه انچه بدان مخلوط شده خلط لذاع حاد ست و ایلاقی گوید که سبب این مرض دو چیز ست یکی خلط ردی در بدن دوم قوت طبیعت که آن خلط را بنابر اشتقاق بر اعضای رئیسه بسوی ظاهر بدن دفع کند و خلط ردی دو گونه باشد یا حاد رقیق و علامتش خارش و دغدغه و سوزش و سیلان ست و یا غلیظ سوداوی مخالط با خون و علامتش خشکی قوبا و عدم خارش ست و اگر مرکب بود علامات مرکب باشد و انطاکی میگوید که قوبا خراز ست و بعضی اطبا تخصیص خزاز بدانچه در سر باشد کرده اند و قوبا بغیر آن و هر چند که باشد قوبا خشونتی ست و چون خبیث گردد آنرا حکه لازم شود و سعی کند و در اغلب از مقدمات جذام بود و سبب آن فساد ماده و خمیر آن اغذیهٔ اوران اغذیای مولد سودا مثل لحم بقر و بادنجان ست و علامات آن بود لیکن بنگ خلط ست و خروج رطوبت از رطب آن و خشکی او از یابس آن علاج در ابتدا اگر گرم باشد مالیدن ادویهٔ خفیفه چون روغن گندم و نخود و پوست نارجیل و چوب شیشم و پاچک وحشی و روغن گل و بادام تلخ منفعت و اقوی المالیدن صمغ انبه صمغ بادام تلخ و شق و صمغ بطم و شحم مانند چربی بط و ماکیان نافع بود و یا سرکه و آب لیمو تنها و یا سنگ هار تره خشک و تخم پنواز و بیخ بالکس جبلی و بیخ کسونذی و تخم تمر هندی هر واحد در آب لیمو سوده و یا صابون و مرسوخت و ماهیه و مرکی و مقل و اذراقی مزاج

در سرکه سائیده و یا زوفا یا بسفایج با عسل و کذا آب قنطوریون و بیخ آن و یا آب برگ سیم و یا برگ بادنگان و یا آب برگ کاه پیاز و یا که در موسم برشگال می روید تنها و یا با سهاگه و مساوی
شیا یا بورق و در آب برگ ابلیاس بمالند و اگر کهنه و یا زیاده بود علاجش مثل علاج جرب کنند و لهذا فصد هفت اندام و یا با سلیق هرچه مناسب باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون یا اثناعشره
کنند و ما الجبن دهند و تدبیر خفیف جذام بکار برند و مرهم شاهتره و کذا انقیع برادهٔ شیشم با شربت عناب تا چهل روز نوشیدن از مجربات است و اطلیه که بعد خون طلا اسفید طلا
نمایند و باید که پیش از طلا زلو بچسپانند و یا از چیزی بخارند که خون فاسد از آن برآید و اگر قند سیاه کهنه قدری گرفته بدست نرم کرده بر موضع او بچسپانند و برداشته و تا
یکپاس همچنین کنند همه ریشه او برآید بعده اگر خواهند شیر انجیر طلا کنند که در رفع آن از مجربات استاد مرحوم است و گیاه لٹوبری که بغایت تیز است جهت قوبا و برص
سیاه بالیدن نافع و بعد زوال قوبا ادویه را عرصه چند روز طلا کنند تا عود نکند و آنرا که بد زاید و بشود و شق نمایند اگر ممکن بود و پس دوای حاد دهند تا گوشت فاسد بخورد
بعده به مرهم سفیداب و مانند آن جراحت را مندمل سازند و در قوبای متقشر نیز اول فصد اکحل یا باسلیق کنند و اگر زن باشد هر دو صافن کشایند و به منضج سودا یا مطبوخ
افتیمون منضج داده تنقیه بمسهل سودا حب لاجورد و مطبوخ افتیمون غاریقونی علوی خان کنند پس ماء الجبن یا چوب چینی خورانند و خوردن حب الفیل افتیمون علوی خان
با عرق نیز مفید است شاهتره نیم آثار سرپھوکه برگ گاوزبان و گل نیلوفر و گل بکاین و تخم کاسنی و گل کاسنی و گاوزبان افتیمون هر یک بیست توله برادهٔ شیشم و آبنوس هر یک
سیزده توله سنا مکی بلیلهٔ و برگ و گل یک آثار عناب کلان یک نیم پاو بسفایج هفت توله و بیخ عقربی چهار توله گل گاوزبان نه توله گل نیلوفر یاد آثار شب خیسانیده صبح
در شیشه عرق کشند شربتی از نه توله تا بیست توله با شربت عناب چهار توله و غذا گوشت بزغاله شیرخواره و جوزهٔ مرغ با نان گندم و بجای آب عرق کاسنی و گلاب برابر در میان طعام
آب دریا دهند ذکر ادویهٔ مفرده نافع قوبا ضماد پیاز و زراوند و خربق سیاه و بادام تلخ که مجرب است و حلتیت و زیره و سرگین و کرویا و بیخ که مجرب است و ودع
و بیخ قثاء الحمار و قرفه الدارچینی و سرگین خرگوش و خربق سفید هر واحد بسرکه سوده و کذا اشق بسرکه و زیت یا بسرکه و روغن گل و کذا احماض خام یا بشراب پخته با عسل و صمغ
بسرکه و قنطوریون و کذا بیخ آن بسرکه پخته و کذا کندر مخلوط بزفت و سرکه و کذا سرگین کبوتر با آرد جو و کذا کبریت بزیت و یا بروغن بادام و کذا احرق بعسل تنها یا بسرکه نیز و کذا مهره
سوخته و کذا اقط دریا تنها یا بشراب کهنه و کذا عصارهٔ قثاء الحمار یا برگ آن و کذا مغز تخم سیه انجیر و زرنیخ زرد و بلسان سوده بعسل آمیخته و کذا شلیم و کبریت و سرکه آمیخته و کذا شلیم
و پوست ترب و نمک و کذا شیر انجیر و آرد جو و سرکه و کذا تخم ترنج در قوبای وجه و کذا افشار کندر و سیه لیطه کذا گل شقائق النعمان و کذا آب شبت تازه بعسل جوشانیده تا قوام آن
غلیظ گردد و کذا اشنان و سداب و عسل و کذا دارچینی بسرکه و عسل و کذا سرگین فاخته بآب ترب و کذا تخم شاهدانج بگوگرد آمیخته و کذا کندش و تخم ترب و کذا حلزون تمام مع
و کذا اخلیه و انجیر بسرکه سوده و کذا آب برگ انجیر و قنطوریون و کذا اشنان یمانی با عسل و کذا برگ جمیز و کذا روغن گاو و سداب و عسل و کذا مغز تخم سیه انجیر و شاخ گوزن سوخته و تخم گندنا
و کذا خانهٔ زنبور و عسل و چرک بدن کشتی گیر که مجرب است و اکل و ضماد خربق سیاه و کذا جوز جندم و کذا تخم حنظل و کذا اسکه تازه و کذا ترش ترنج در قوبای صفراوی
و کذا دارچینی و کذا انسرین و کذا اسم نر سوخته و کذا اسرکه عنصل و کذا امغاث و کذا گاوزبان مسلوق بروغن بادام تا چهل روز و ابن سرابیون گوید که علاجی نافع تر در قوبا از
مداومت استعمال آب گرم نیست ذکر ادویهٔ مرکبه که در قوبا مستعمل حسب طلا که برای قوبا معمول مؤلف و عجیب الاثر است مرداسنگ گوگرد آمله سار نوشادر سهاگه بریان
فلفل گرد مازو کات سفید صمغ عربی تخم ترب برابر پھٹکری تھوتھه نصف یک جزو کوفته بیخته بآب لیمون حبها سازند وقت حاجت قوبا را خارید بآب لیمو یا آب ساده سائیده طلا
نمایند و اگر بجای تخم ترب افیون داخل کنند بهتر است ایضاً مجرب گوگرد کشته پاپڑا پھٹکری تھوتھه سندور مرچ سیاه سهاگه تلیه مرداسنگ هر واحد یک درم سیماب دو درم
اول گوگرد و سیماب را یکجا کھرل نمایند که هر دو سیاه شود و پس ادویهٔ دیگر کوفته آمیخته خوب لسایند و بآب حبها ساخته وقت حاجت بسرکه سائیده بمالند ایضاً که اکثر برای قوبا
تیار میماند و مجرب است بابچی گھونگچی سرخ سورن هر یک ده درم تخم پنوار چهار درم پھٹکری تھوتھه دو ماشه کوفته بآب لیمو سائیده بقدر کنار دشتی حبها سازند وقت حاجت یک حب
بسرکه یا آب ترب سوده ضماد کنند و دیگر کوفته پھٹکری تھوتھه سفید بست و وزن همه برابر و بدوغ ترش سرشته بکار برند که جهت گج داد معمول و مجرب است
قوبا که در بیخ با آب مجرب است پلاس پاپڑه گند یک سهاگه بریان افیون برابر گرفته بآب لیمو کھرل کرده حبها سازند قوبا را خارید بآب لیمو حل کرده طلا سازند
نسخهٔ دیگر که آزموده معمول است چونا گوگرد کات سفید مازو و عوض پلاس پاپڑه است ایضاً مجرب سهاگه نوشادر پھٹکری تخم پنوار افیون هر یک دو ماشه چونه یک ماشه
چونا پختری حل کرده حب بندند قوبا را خارید بآب لیمو و اگر نباشد بآب ساده سائیده بمالند ایضاً مجرب سهاگه خام را گندهک سا یا بچی سیماب هر یک چهار و ده ماشه دزد چهار ماشه

آب لیمو حب بسته بدستور طلا نمایند و در نسخه دیگر توتیای سبز صندل سفید عوض رال و باچی هست وزن همه برابر الیضاً برای داد مجرب احقر العباد نوشادر گندهک آنوله سار
هر یک نه ماشه مازو شش ماشه سفیده و سهاگه هر یک پنج ماشه نیله تهوتهه از یک ماشه تا سه ماشه در آب لیمو سه روز حل کرده حب بسته بدارند و وقت حاجت در آب مذکور حل کرده قدری
داد را خاریده طلا نمایند ● دوای قوبا العینی و او منقول از بیاض استاد علیه الاعتماد سندور بیض مرغ هر دو با دسته چوب نیم صلایه کرده بمالند و یا صمغ عربی مازو سبز کوفته در سرکه
حل کرده طلا سازند و یا شوره قلمی برگ گل بگلیه برابر در آب لیمو سوده طلا نمایند و یا زرد چوب چونه پان آب سائیده و بمالند الیضاً که در ازاله قوبا مجرب برگ تورئه خیار شنبر
یک جزو ترشی انبه یک جزو شاخهای نرم زقوم نیم جزو باریک سائیده موضع قوبا را خاریده ضماد نمایند در دو سه بار زائل شود الیضاً ترشی انبه دو توله توتیای سبز شش ماشه
هر دو را باریک سائیده و در یک نیم پاو آب آمیزند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند وقت حاجت قوبا را خراشیده با پر مرغ آلوده بمالند این دوا در اصلاح قرحه او زنگ زری
نیز مفید است الیضاً مفید قوبا لوبان کوڑیه شکر سفید با آب لیمو سائیده طلا کرده باشند الیضاً مجرب تخم پنوار زرد چوبه سهاگه کات سفید افیون برگ صد برگ در آب سائیده و حب بسته
با آب لیمو یا آب شبنمیه سائیده ضماد نمایند الیضاً آمله صندل سرخ گوند چنیه رال سهاگه کات بمساوی با آب سائیده قوبا را خاریده بمالند و در نسخه دیگر گندهک آنوله سار تخم پنوار عوض
صندل و گوند و رال است روغن گندم نافع قوبا و سعفه و محلل و ملین و مسکن سوزش و حرارت و مفید اورام صلبه گندم صاف شب در آب تر نموده صبح در شیشه کرده بطریق
ڈول جنتر روغن برآرند و یا گندم تر شسته شب در هوا دارند و صبح بر تخته سنگ و یا صفحه آهن گرم نهند و از بالا قطعه آهن بغایت گرم گذاشته بخش کنند آنچه رطوبت سیاه گرداند
او برآید بستانند و همچنان گرم بمالند روغن پوست نارجیل از مجربات والد مرحوم پوست جوز هندی دو سیر باچی یک سیر گوگرد دشتری یا دو سیر اشخار پنج درم هکوفته
در شیشه پر نموده بطریق جوه بچکانند و موضع داد و خاریده بمالند نوع دیگر از مجربات احقر پوست سخت نارجیل یک رطل توتیای سبز نوشادر آهک آب نادیده تنکار هر یک دو نیم
درم همه را نیکو فته روغن کنجد بست درم ممزوج کرده در شیشه آتشی یا در ظرفی کهنه بطریق تپال جنتر روغن کشند روغن پاچک دشتی که خشونت جلد و قوبای مزمن را دفع کند
بگیرند پاچک دشتی و در دیگ گلی پر سازند چندانکه چهار انگشت کناره دیگ خالی ماند و سبوچه پهول آب پر کرده بر سر آن دیگ گذارند بجای سرپوش و بر آتش پاچک دشتی که بر
زمین روشن کرده باشند آن دیگ را گذارند و یا دیگ مذکور را بر دیگدان نهاده زیر او آتش چوب کنند و ساعت بساعت سبوچه را که بالای دیگ است بردارند و آنچه عرق
مانند بر ته سبوچه جمع شده باشد بانگشت تپلیده در ظرفی بگیرند و باز آن سبوچه را بر دیگ گذارند و همچنین کنند تا آنکه هیچ عرق بر نیاید پس باقی را که در ظرف گرفته باشند قدری
بر قوبا بمالند بعد خاریدن آن بپاچک دشتی نوع دیگر برای هر قسم داد و اکوته نافع است بیارند پاچک دشتی یک آثار و هرتال نیم درم پخته در روغن کنجد یک آثار و هرتال را در
روغن حل کرده هر عدد پاچک را از این روغن علاف کنند و در ظرفی گلی ته بته نهاده و گل حکمت نموده بطریق تپال جنتر روغن بگیرند اغلب که از دو سه بار زیاده حاجت
استعمال نشود روغنی که برای قوبا و جرب نحت سودمند است زرنیخ ده درم گوگرد پنج درم سیماب پنج توله روغن زرد یک آثار شاهجهانی سیماب را با گوگرد بسایند تا سیاه شود گاه
زرنیخ را حل کرده در پاو آثار روغن بانگشت خوب لت کنند و بر پارچه آب نارسیده بمالند و بر میخ آهنی پیچیده و برشته محکم کرده بر طشتی پر از آب بیاویزند و آتش دهند و
روغن باقی را اندک بر آن پارچه همی ریزند و روغنی که بچکد از روی آب جمع کرده وقت حاجت بر جرب و قوبا بمالند که فی الفور زائل میکند ضماد که برای داد لائق
است سیماب دو توله گندهک آنوله سار و گندهک لوٹیه مرداسنگ هر واحد شش ماشه سوای سیماب هر سه دوا باریک سائیده و دو توله روغن زرد داغ نموده در تهالی کانسی ادویه
مع سیماب از کٹوره کانسی خوب حل کنند تا که سیاه شود نگهدارند و قوبا را از پاچک دشتی بخارند که سرخ شود پس دوا بمالند تا یک گهڑی که حاجل التفاست الیضاً که برای قوبا
و جرب و قروح خبیثه از مجربات حکیم علوی خان است باچی کالی زیری تخم پنوار گندهک آمله سار بمساوی کوفته شب با آب بخیسانند و صبح در کهرل بمالند تا نرم گردد روغن کنجد
داخل کرده بر موضع قوبا و جرب و قروح بمالند و بعد از دو سه ساعت با آب گرم و سرکه و سبوس گندم بشویند و اگر بمالیدن بر طرف نشود هر روز تا سه روز ناشتای یک پیاله
ماست خوردی از آب آن بنوشند که انشاء الله تعالی هر قسم قوبا و جرب که باشد بر طرف گردد طلا که برای او معمول است تخم پنوار آمله لاکهه برابر کوفته موضع داد را به کیسه جرب
بمالند بعد از آن دوای مذکور را با آب طلا کنند و در نسخه دیگر کات عوض لاکهه و در دیگری باچی مرقوم است الیضاً معمول مازو سهاگه بریان گندهک چهاچیه کتهه پاٹریا
هر واحد یک توله مرچ سیاه شش ماشه نیله تهوتهه بریان سه ماشه در عرق لیمو سائیده حب بندند و بوقت حاجت طلا کنند الیضاً مجرب سهاگه تلیه گندهک شکر سفید برابر
کوفته بیخته با آب طلا کنند الیضاً معمول و مجرب گندهک آمله سار گندهک چهاچیه کتهه سفید رال کوٹه باچی هر یک یک توله تخم پنوار شش توله کوفته بیخته با آب شبلینه سرشته

نگار بربندد ایضاً گر جهت قوبا مجرب و بی نظیر است سهاگه بریان فلفل سیاه هلیله زنگی پوست بلیله یک یک جزو هر دو برابر در آب لیمو سحق کرده بموضع قوبا طلا نمایند
در سه روز مستاصل گرداند نحویکه مجال عود نماند و در نسخه دیگر سنا در عوض فلفل است و در نسخه یک جزو راکس نیز گویند ایضاً از بیاض استاد مرحوم تخم خود رو
آمله بیخ بهیل ببول سرخ برگ سنا هر واحد یک توله کوفته بیخته نگاه دارند و وقت حاجت بقدر کفایت در جبرات آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا تر باشد یک توله کتهه نیز
افزایند و در نسخه دیگر سه عدد برگ آک زیاده است و نوشته که مجموع را بسایند و در دوغ ترش آمیخته بگذارند در آفتاب و نشسته بموضع داد طلا کرده بگذارند تا خشک شود و
و طلا بر طلا کنند تا سه بار پس بشویند مرهم برای داد و میوست مجرب حکیم علی خان اعظم اشق مقل زراوند مدحرج هر یک سه ماشه روغن گل چربی بز موم هر یک یک توله
بدستور مرهم سازند اقوال مهره مسیحی گوید که اگر قوابی از اخلاط حاره لذاعه باشد باید که معالجه باشیای مسکنه مطفیه کنند و اگر از اخلاط غلیظه بود با دویه قویه التلیف
تحلیل نمایند و اولاً استفراغ ماده با سهال کنند و تدبیر را بچیزی که مضاد علت باشد مائل گردانند و مداومت استعمال آب شیر گرم کنند و بعد اتمام اطلیه و انقیه استعمال
کنند پس اگر قوبا بکثیر الرطوبه باشد طلای مجففه استعمال نمایند و اگر غیر رطب باشد بچیزی که جلا الغیر بتخفیف کثیر نماید و در قوبای ناخر انچه جلا الغیر تلذیع نماید مثل آرد جو با قاقا
و آب چقندر مطبوخ و سبوس سیده و تخم خربزه مقشر استعمال کنند و اگر ناجع نباشد آرد ترمس بنخود و تخم ترب و نشاسته بسرکه استعمال نمایند و برای قوبا منفعت قوی
عظیم نماید اگر روغن گندم بر ترسی ترنج طلا کنند و اما قوبای صبیان و ابدان نرم رطب را آب دهن تامل از خوردن چیزی و آب شقایق النعمان و آب حماض
و الیضاً از و هلیله سیاه اگر هر دو بسرکه سبز نمایند کفایت باشد و اما قوبای کثیر المقدار محتاج با دویه قویه باشد نحو خربق سفید و سیاه و کبر و برگ زنگشت و تخم آن چون بعضی از ینها
یا همه با موم و روغن زیت آمیخته طلا نمایند و اما قوبا نیکه از اشیای حاره هیجان کند باید که در ان اشیای قوی طلالذع استعمال کنند مانند مامیثا بکنند زیاکت در یا کثیرا
و یا گوگرد و افقر الیهود و یا توتیا مس محقع پس اگر قوبا مزمن و متمکن گردد احتیاج با دویه قویه سرکه افتد مثل این دوا خربق سفید چهار مثقال آرد ترسی مسعف سوخته
اطرون هر واحد سه مثقال سائیده طلا نمایند دیگر اشق آرد ترمس هر واحد یک مثقال بوره سرخ دو مثقال بسرکه حل کرده طلا کنند و بعد اندک زمان آب گرم
بشویند و سه روز این عمل کنند و اما قوبای که در ان جلد متقشر گردد و با خارش باشد و آن برص اسود است می باید که در ان استفراغ خون کنند اگر همه بدن ممتلی و تحمل فصد
باشد بعده ادویه مسهل خلط سوداوی جوشانند و چون تنقیه بدن کردند طلا بخربق سفید و سیاه با کف منسول و یا زنج کروصبر بسرکه و شقایق النعمان و بیخ کرنب ایضاً
بسرکه نمایند و اگر در انجا خارش باشد بگیرند برگ خرزهره سبز و در روغن شیرین بپزند تا مهرا گردد و در سرکه سایند و بران روغن کنجد و موم سرخ گداخته اندازند
و حل کنند بعده بران گوگرد غیر سوخته پاشیده مرهم سازند تا مهرا گردد در آفتاب دیار حمام طلا کنند بوعلی سینا می نویسد که قوبا در اصل علاج محتاج با دویه جالی محلل
و تسخین و اذابت و تلطیف مع تسکین و ترطیب باشد و اول از این هر دو بحسب ماده غلیظه بود و ثانی بحسب ماده حار رقیق و بحسب غلبه کی از دو امر محتاج بتغلیب کی از
دو تدبیر باشد و بسیاری از لو بهترین علاج است و احتیاج بود در امر تنقیه و اتباع آن بمار الجبن بطریقیکه نشاهده واجب کند و تغذیه و ترطیب و تدابیر مرطب
بچیزیکه ضعف بدان محتاج بود و همچنین حمام از بزرگ ترین معالجات اوست و گاهی احتیاج بمفارقت هوای خشک افتد و قومی گفته که انچه منع حدوث قوابی کند و معاودت
آنرا صحت نخشد اینست که آن غسول کرفسل اوینه هر باشد یک درم با بسله و تیه مطبوخ ریحانی خورند و چون قوبا منتشر گردد و کثرت پذیرد در علاجش علاج جذام است

معالجات موضعیه

اما برای قوبای نو و متوسط از ادویه مفرده ترسی ترنج است و برای قوی نیز صمغ عربی بسرکه و صمغ بادام و صمغ آلو بسرکه و صیغه سائله بسرکه و خردل بسرکه بغایت مفید
و آب کبریتی و آب شور و زبد و کف دریا و سرس حرم و آب دهن انسان روزه دار و چرک دندان او و تخم خربزه و بیخ خنثی و آن امراش است در روغن بادام تلخ نیکو
و سنگ بیدیه و برگ کبر بسرکه و سنگ سوده بر قوبا را نجامیت نفع سکند و اما قیا و مغاث در روغن گندم قوبای عارض هر بدن ضعیف و قوی را اصلاح بخشد و
از ردو جیب و ترای قوبای متبادی مداومت ریختن آب گرم بران بعده مالش بر روغن بنفشه کنند و این فعل علی الدوام نمایند و گاهی طلای مار النعیر آنرا بر دو حصول
با زا زنج و سعفه رطبه را نیز مفید بود و لعاب اسپغول و آب برگ سبزان و آب خرفه و صمغ الوانانع برای قوبای صبیان است بگیرند صمغ بادام و سرس حرم و صیغه سائله
و بسرکه آمیخته طلا کنند و یا بگیرند سرس نجاران و گندم و گوگرد و سرکه سحق کرده استعمال نمایند و اما قوبای مزمن و محتاج با دویه قوی تر بود مثل عصاره ترسی ترنج

مقدم طبیخ و سکل روغن نخود و روغن برنج و روغن گندم خاصةً و صمغ بادام تلخ و گوگرد و لیشک بر سوخته و کف دریا و قطران نفت سیر و عجیب ست و همچنین ادهنت طلا
نفط اسفید و سرگین حیوانات مذکوره در باب سعفه و فنجنکشت و کبر و اشق و خراطین و حب البان و اقاقیا و خاصةً الاسیا چون ازان قیروطی بروغن خردل بسازند و سنگ سا تو
و اشق بسرکه و قرو مانا و کندر و خاکستر کبوتر و زرد چوب و تخم فجل و حرف و تخم جرجیر و عسل بلادر نیز نافع است و از مرکبات نیست که بسایند قرو مانا و بسایند با روغن گندم
بیامیزند و خاکستر سیر با عسل و گوگرد و صمغ بطم و تخم حب البان بسرکه بسیار قوی ست و برای قوبای متقشر نیز و یا بگیرند کندر و زراج و کبریت و صبر هر واحد یک درم صمغ دو درم
و بسرکه طلا کنند و یا بگیرند بوره ارمنی نیم مثقال روغن گندم سه درم ترشی ترنج قفر الیهود هر یک دو درم تخم جرجیر شونیز خربق سیاه زاج سوخته هر واحد یک نیم درم و ازان طلا سازند
و یا سنگ سبوسیه بکوبند و بسرکه طلا کنند و یا بگیرند زراج و مر و کندر و شب و کبریت و صبر و بطلا سرشته طلا نمایند دوای دیگر حب البان و خربق و گوگرد زرد چهار جزو سنگ سبوسیه
یک جزو باریک سائیده بسرکه و روغن طلا کنند و یا بگیرند کبریت و اقاقیا و کندر و اشق در سرکه گداخته بکار برند و یا بگیرند سرگین و نمک و اشنان گاوزران و کبریت انیس و
سداب و دخان تنور و پوست انار و خاکستر حمام و زرنیخ زرد و سرخ و کبریت اصفر مساوی و در سرکه و زیت حل کرده طلا نمایند مجوسی و صاحب جامع گویند که حدوث
قوبا از مرة سوداء شود چون کثرت اغذیه مولده آن کنند و از انچه ذکر آن انقطاع یابد بفصد و شرب دوای منقی سودا و پرهیز از اغذیه مولده آنست و اما انچه بدان آنرا طلا نمایند موضع
نمایند سنگ سبوسیه بسرکه ست و هلیله زرد را باریک سائیده و بصمغ الو سرشته بسرکه حل کرده بر موضع طلا نمایند و یا علک البطم با اندک موم و زیت گداخته و بر آن گوگرد
باریک سوده و سرکه آمیخته لزوم موضع کنند و یا بگیرند سرگین زرزور و سرگین سوسمار و باریک سائیده بسرکه سرشته بکار برند و اگر قوبا بر چهره باشد بگیرند گندم و بر قطعه
آهن یا سندان خوب گرم نهاده بمطرقه بران بچسپانند و رطوبتی که ازان سیلان کند بگیرند و بر قوبا طلا کنند و یا بگیرند تخم فنجنکشت و باریک ساخته بسرکه طلا نمایند
و یا بگیرند سریشم چرم پنج درم کندر دو درم سوده بسریشم در آب گداخته بسرشند و بر قوبا طلا سازند و اوفق علاج در قوبا که بارها آزموده ایم استعمال ماء الجبن بحب
افتیمون است طبری در علاج قوبای سر گوید که علاج عام قوبا استفراغ بدن است بسبب خلطی که فاسد شده و بدترین انواع او سیاه سوداوی ست و اکثر انچه در استفراغ
بدن هنگام حدوث آن استعمال کرده میشود مطبوخ افتیمون و طبیخ افسنتین ست و این نسخه اوست بگیرند هلیله سیاه و کابلی و زرد هر واحد ده درم بعد دور
کردن خسته آنها افسنتین رومی ده درم شاهتره خشک مویز منقی هر یک پانزده درم سنای مکی نیم سیر آسمانجونی با میران چینی هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم
همه البطرین مطبوخ پخته یک شربت ازان مقدار یکصد و بیست درم گرفته سه طسوج سقمونیا و یک درم غاریقون در ان حل کرده نیم گرم بنوشند اگر یک شربت کفایت نکند معاودت
آن نمایند و بخلقی تجربه این کردم و ازان مع لزوم پرهیز صحت یافتند و قومی را از اهل عبادان دیدم که در اکثر ابدان ایشان قوبای سیاه بود و معالجه آن بشرب نقوع صبر
نمودند و برای علاج او به بصره رفتند و چند روز قیام نموده این نقوع نوشیدند و ازان صحت یافته بوطن خود باز گشتند حتی که در بصره مکانی که در ان مقام میکنند معروف است
و برای ایشان در آنجا مکانات مرتب شده اند بگیرند صبر سقوطری خالص پنجاه درم و زرد چوب ده درم و امیران چینی پنج درم و آنرا با مویز بی تخم در آب کاسنی تر کنند و
در آفتاب سه روز بدارند بعده هر روز ازان یک قدح مقدار چهل درم با سه درم روغن بادام بنوشند و کسی اگر از ایشان لاغر باشد در بین اجزا مقل زیاده کنند و بروغن
خسته شمش بنوشند و غذای او شوربای گوشت فربه باشد و برین ده روز تا بست روز قائم مانند و هر دو روز یکبار در حمام داخل شوند پس بغیر طلا ازین صحت یافتند و باز
گشتند و اکثری را از ایشان سبب کثرت تولد آن در بلد آنها سوال کردم و بیان نمودند کسی که در بلد ما قیام کند و نوعی از ماهی شور تعرض نماید آنرا این حادثه نمیشود
و هر که آن ماهی را تا پنج مرتبه بخورد آنرا این مرض پیدا گردد و از انچه انواع قوبا را در ابتدا ابدان طلا نمایند و جالینوس آنرا ذکر کرده چرک دندان اطفال ست چون بر ناشتا باشند
و روغن گندم و در آخر آن چون طول کشد حرمل کوفته با زبد و در سرکه حل کرده است و اهل ... از این حرمل را سوخته و خمیر سوخته بسرکه استعمال میکنند و آنرا دواء النفس نامند
و این دوا از حسن التاثیر ست و آنرا البرعت قلع میکنند و اما اهل عراق آنرا بصمغ آلو محلول بسرکه طلا می نمایند و آنرا قلع و زائل میکند لیکن الم شدید می آرد و این بسیار
را دیدم که چون قوبا باطفال حادث میشد خرما میگرفتند و آنرا مثل معجون ساخته مدام بر قوبا بغیر بدان میکردند قوبا بسبب آن از سطح جلد منقلع میشد و در ان سوراخها مثل
فرو بردن سوزن ظاهر میگردید و ازان آب زرد ترشح میکرد و مدام آن آب را اشفنه میساختند تا آنکه پاک میشد و سوراخ فارغ ظاهر باقی میماند بعده بروغن گندم و یا
نخود یکبار طلا مینمودند قوبا خشک میشد و از جلد جدا میگردید و من این را در مردم کلان استعمال کردم و تاثیر نیک نمود و آنرا طلایه قوبا نیست که زیت در چراغ روشن کرده

صفت روغن گندم

صفت مطبوخ افتیمون

صفت نقوع صبر

وخارش او بگیرند و شیر انجیر بدان آمیخته بر قوبا بمالند تا ورم کند و تشنج یابد پس اندمال آن نمایند و اگر از استعمال این خارش بسیار پیدا شود موضع را بسرکه بشویند و بروغن گل
چرب کنند که ازین خارش ساکن شود و چند پیر زال را دیدم که معالجه قوبا بادویه پوشیده میکردند و از ایشان دریافتم که صدا احدید و زنگار آن بسرکه گداخته است و بر
خلقی استعمال کردم و بدان نفع یافتند و قوبا قریب الصلاح می یابد و بعید العهد گاهی هم تسر میگردد و بعد فصد و استفراغ بران زاوچیا نیدن بدیست تا خلطی را که
خارج از عروق و در آن واقعه است استفراغ نمایند و رنگ آن قوبا عرالعفر بود و کثیر المده باشد و از آن رطوبت مثل قشور جدا شود و گاهی از آن خون سائل گردد
و این بسیار دشوار است و جماعتی را دیدم که این نوع ایشان را حادث شده بر جمیع ابدان آنها عام گردید و بجذام موذی شد و این از بعض علامات جذام است پس
واجب است که علاج ش علاج ابتدائی جذام باشد و ذکر این نزد ذکر جذام بهتر است و نوعی از قوبا معتاد الشکل عظیم الحکه است و این دلالت میکند بر آنکه خلط موجب او حریف
لذاع است و این نوع بقوبای عربی معروف است و این اکثر و خصیتین و ذکر حادث میشود و در انسان بشمار آید و این ایذا می یابد و آنرا بحواب میگردانند و علاجش
علاج جرب کثیر الحکه است و سوای این در مارستان دیدم که برای این نوع وصفت طلاء القطران میکردند و آن اثر نیکو می نماید و حکه را فی الحال زائل میکند و الغفاد یم
که دران مالش آب انار غیر نضجه فی الفور اثر میکند و عقب او روغن گل بمالند و نوعی از آن هست شبیه به بثور است و آن القوبای تمناتر معروف است و این العبد اقراع
و پرهیز شستن بسبوس گندم و تخم خربزه و آبهای گرم و مالش بروغن گل زائل میکند و آنچه از خادم مستلابی در علاج قوبا استفاده آن کردم و در کدامی از کتب ندیدم آن
است که سرکه گرم حل کرده بر قوبای خشک طلا کنند که این در یک و دو دفعه آنرا زائل میکند و اهل مصر صلاح و حیثی بسرکه حل کرده بر قوبا میگذارند و بر جاست میانه و زیاده
و فراخ نمیشود. ایضاً او گوید که علت معروف بحکاک جبهه مرضی است که در جلد پیشانی شبیه بقوبا ظاهر شود غیر آنکه رقیق بود و از آن پوست باریک جدا گردد و با آن
اندک خارش بود و صورت او صورت حزیره یا آرد باله است که آنرا بر چیزی طلا کنند پس خشک گردد و سفید رنگ شفاف رقیق نماید و شخصی را دیدم که بر همه بدن
او این مرض عام شده بود و سبب فاعل او رطوبت رقیقه فاسده متغیر الکیفیت است که در حوالی دماغ مجتمع شود و این اکثر در مقدم سر بود پس طبیعت بنابر نقیه دماغ
از اقرب مواضع مقدم دماغ که آن جبهه است دفع کند بعده بران تجمد و خشک شود و بشکل مذکور گردد و با آن خارش هم آن باشد که دران خلط فاسد اندک حدت بود
پس لذع مسام کند و این علت هست اگر علیل از آن صحت نمی یابد تا بپرهیز تمام و لهذا هر مرضی که در سر حادث شود چون فاعل آن خلطی باشد که از دماغ مترشح شود عسر البرء
بود و علاج این استفراغ بدن بحسب امکان است و فصل و اولی استفراغ سر است بچیزی که مشاکل سن لیس و مزاج او باشد و چون از آن فارغ شوند مداومت شستن
پیشانی بآب گرم نمایند و عقب آن موم و روغن ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آرد عدس و گل سرخ در سرکه بجوشانند تا آنکه مثل حریره غلیظ گردد و بر پیشانی بدفعات
متواتر طلا نمایند و هر گاه دو روز بدین طلا کنند روز سوم بآب گرم بشویند و اگر آرد باقلا یا آرد کرسنه و آرد جو بآب مطبوخ زوفای عنبری نیخته ضماد کنند آنرا زائل کند
سعید گوید که علاج قوبا اولاً الفصد بعده باسهال مره سوداء و اوخال مرتین بحمام و تعدیل خلط موذی بشرب آب انار و آب آلو بخارا کنند و غذا مزوره زیرباج یا یخنی مرغ
مرتب با آب غوره دهند و بعد تنقیه استحمام و تعدیل فضول اگر قوبا متمکن لاحج در لحم بود عسر الزوال باشد و بخارش شدید و سقوط قشور غلیظ او شدت خشونت بران استدلال
کنند و این را با طلیه جرب طلا نمایند صفت طلائیکه این نوع قوبا را انفع کند و شیاف مامیثا و مرو زعفران و آرد ترمس کندش و کف دریا و بورق کوفته بسرکه تر کرده بر موضع
طلا کنند و ایضاً از آنچه بدان انتفاع یابند نیست که به ترشی ترنج و یا تربد و سرکه بمالند و آب چقندر یا آرد جو و نخود و تخم خربزه و سبوس با آب گرم بشویند و اگر قوبا غیر متمکن باشد
ملینات مثل موم و روغن و کتیرا استعمال کنند و پیه بط و مرغ یا مسکه بمالند و آب نیم گرم بشویند و اگر حادث در ابدان صبیان باشد آب دهن وزه دارد و یا صمغ آلو
و سرکه طلا نمایند ایلاقی و جرجانی می نویسند که نظر کنند که کدام خلط مفرد یا مرکب است اگر اخلاط مرکب بود استفراغ اخلاط یکسان باید کرد و اگر یکی از اخلاط غالب بود تنها
استفراغ آن خلط نمایند و از خلطهای دیگر غافل نباید بود اما اگر خلط تیز و رقیق بود استفراغ بادویه باید کرد که در علاج جرب مذکور شد و استفراغ خلط غلیظ بلا در وا باید کرد
که در علاج امراض سوداوی چون مالیخولیا و غیر آن مسطور شده و مدام در حمام رفتن و آب گرم شیرین شستن بهترین علاج آنست و بعد حمام طلیه استعمال نمایند اما اگر
قوبا تر بود بادویه مجفف باید و اگر ترمی اندک بود بادویه جالیه باید و اگر فرمن بود ادویه قویه محلله مقطعه باید پس اگر قوبا قلیل الرطوبه بود و در گوشت فرو رفته نباشد
کشکاب غلیظ مالیدن سودمند است و خاصه اگر آرد جو و آرد باقلا بدان آمیخته باشند و همچنین سبوس گندم و تخم خربزه کوفته در آب خوب پخته طلا کنند و تخم ترب با شاشته

[illegible]

در سرکه تر کرده طلا نمایند و روغن گندم با ترشی ترنج آمیخته طلا کردن سود دارد و هلیلهٔ زرد و سرکه سوده نافع بود و کودکان را طلای جرک دندان بز ناشتا سود دارد و صمغ زرد آلو و کتیرا بسرکه یا ترشی ترنج حل کرده دوای مجرب است قوبای غیر کهنه را زائل کند نانخواه با سرکه سوده و زراک بسرکه حل کرده و مانند آن اگر از قوبا رطوبت بیشتر آید حفض و مازو و صمغ و کتیرا و شیاف مامیثا و مقل قوبا رانیس و سنگ سبزیه با سرکه طلا کنند و آنچه بدین ادویه زائل نشود اول زلو چسپانند تا خون ردی را جذب کند بعده بر آن محجمه نهند تا خونی را که از زلو باقی مانده باشد خارج نماید پس مرهم روغن که از روغن گل ساخته باشند طلا کنند و یک شب رها کنند و روز دیگر آرد جو و آرد نخود و تخم خربزه و سبوس گندم و کشنیز در آب پخته طلا نمایند و شب رها کرده و دیگر روز بمطبوخ بابونه و بیخ خطمی در حمام بشویند و اگر چیزی باقی ماند دیگر بار دیوچه بر آن اندازند و همین علاج را دیگر بار اعاده نمایند داشق بسرکه حل کرده قوبای کهنه را سود دارد و یا کندش و زرد چوب نیز افزایند صفت دوای قوی تر بگیرند زراریح و بار روغن گاو سوده سه روز بگذارند پس روغن از آن صاف کرده آن روغن طلا کنند تا قوبا را دور کند و گوشت پدید آید پس بمرهم علاج کنند دیگر مازو خام بی سوراخ پنج درهم بول گاو و یک سکرجه سرکه یک سکرجه بپزند تا نرم شود و سائیده طلا نمایند و دیگر سرشیم ماهی چهار درهم کندر دو درهم بسرکه حل کرده طلا کنند و دیگر مازو و کتیرا و زعفران برابر بسرکه حل کرده طلا کنند دیگر برای قوبائیکه خبیثه باشد سفیداب هشت درهم گوگرد دو درهم مویزج یک درهم بسرکه طلا کنند و هرگاه قوبا از علاج پاک گردد بر آن ادویه را دعه که آن موضع را قوت دهند طلا باید کرد تا معاودت نکند ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد نمایند و بعد نضج ماده تنقیه بدن از خلط محدث آن بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله مقوی تدبیر کنند و بعد تنقیه تامه هلیلهٔ زرد و صمغ آلو و صبر مساوی سائیده و بسرکه کهنه و روغن گل آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا رقیق مبتدی باشد مورد و مغاث مساوی سائیده بسرکه تند مشتد طلا کنند و اما هرگاه مزمن شود و جلد با آن متقشر گردد این طلا بکار برند قردمانا مویزج هر واحد ده درهم بیخ سوسن آسمانجونی گوگرد زرد هر واحد پنج درهم نخود پشک بز هر واحد شش درهم همه را بار یک سائیده بسرکه کهنه سرشته طلا کنند انطاکی گوید که تنقیه بفصد و اسهال کنند بعده طلائیه مناسب مثل شیرانجیر و مطرون و پوست و شب و زراوند و عصفر و نمک و شونیز و شحم حنظل بسرکه برای حار و بعسل برای بارد بکار برند و از مجربات من برای جمیع انواع او این دواست مرمکی و شاکر کف دریا گوگرد و شب یمانی مساوی بقطران سرشته بعد خاریدن طلا نمایند و ملازمت حمام کنند گیلانی می‌نویسد که بیشتر در علاج قوبای قوی بفصد و اسهال بادویه دافع سودا و اخلاط سوداویه احتیاج می افتد و مطبوخ افتیمون را مدخل تام است در نفع قوبای رطوبی و سوداوی و قوبائیکه ماده او دموی باشد فصد درین واجب تر است و علاج موضعیه مختلف و در قوبا مختلف بود بحسب اختلافات مرض از جهت ماده و جنس او و کیفیت او بحسب ردائت و قرب بصلاح و از جهت مرور زمانه بر آن و از جهت موضع مرض و غیر اینها بحسب این امور ادویه موضعیه باید و علاج قوبای مزمن علاج قوبای سوداوی داده است داگرچه ماده او در اصل دموی باشد مثلاً و از ادویه کثیر المنفعت در قوبائیکه قوی الماده نباشد روغن پوست نارجیل است و طریق ساختن آن اینست که پوست سخت نارجیل را صاف کرده خرد خرد بشکنند و در آب تر کنند تا نرم شود و آب بسیار نباشد بلکه چندان تر کنند که نم بردارد و به پارچه صاف کرده در شیشه مطین اندازند و در دهن او سنجهاسے کاه یا نی نهند و در وسط طبق سوراخ کرده بر دیگدان نهند و سر شیشه از آن سوراخ وا ژگون بیرون کنند و زیر او بمقابله آن در دیگدان قدح نهند و بر طبق آتش ملائم روشن کنند پس روغن سیاه حار که از آن بچکد نگاه دارند و بطریق طلا بعد طلا استعمال نمایند و بشویند و باز طلا کنند و همچنین بمرات عمل نمایند که بعون الله تعالے نفع تام نماید و کذا لک طلای لبان مصعد از انفع بخشد باین طریق که لبان را بکوبند و در ته دیگ فرش کرده در وسط آن قدح نهند و بر سر دیگ ظرفے وصل کنند و آن ظرف را به آب پر نمایند و زیر دیگ آتش نرم کنند پس اندکی آب در قدح و زیر سر پوش چیزی سفید مثل آرد تند بهم جمع شود و آن هر دو را نگاه دارند و نزد حاجت چنین استعمال کنند که بگیرند اندکے از جوهر مصعد مذکور و در آب مسطور آمیخته چند بار بدان طلا نمایند که نفع تام نماید و از عادت ماست که امر میکنیم اولا بشرب روغن زرد یا مسکه در آب گداخته بطریقیکه طرف آن را در آب گرم نهند تا بگدازد و صاف کرده بنوشند و یا روغن بادام بیاشامند و این اولی است هر روز مقدار سه درهم در ابتدا بنوشند و بعد از ان تا ده درهم یا زیاده از ان بیفزایند و بر آن تا شش ماه مداومت نمایند بعده اگر احتیاج تنقیه شود مسهل سودا استعمال کنند بعده روغن پوست نارجیل یا لبان مصعد تا آب مقطر او استعمال کنند که از این هر دو تدبیر قوبا باقی نمیماند و خصوصاً اگر رعایت تدابیر درین مدت و بعد این کنند و میل آن بترطیب گردانند بولس گفته که معالجه قوبا بادویه قوی للتجفیف نمایند و استفراغ بدن باسهال کنند و بر آن ادویه منقیه بطلا استعمال نمایند مثل نخود و هر دو خربق و خراریکه بر صخور باشد چون ابرفت یا بوم

روغن پوست نارجیل

طلای لبان

یا راتینج امیزند و زبل عظایه و ذبل زرزور که آن را بیخ تنها خورانیده باشند واکثر قوبائی که در ریش و در جای دیگر باشد باین علاج تنها و روغن گندم صحت یابد واگر قوبا

مزمن باشد برگ فنجنکشت بسرکه سائیده ضماد کنند و یا برگ کبر بسرکه سوده ضماد نمایند واما ادویه مرکبه آنست که بگیرند سرکه شحاران نیم اوقیه کندر یک نیم درم سرکه نیم قوطولی

ادویه را در سرکه گداخته بر قوبا طلا کنند وایضاً بگیرند قلقطار یک اوقیه صمغ یک اوقیه گوگرد زرد نیم اوقیه لورق نیم اوقیه قاقله شقست عدد سائیده بسرکه سرشته طلا کنند و بر

جای صحیح آن را نرسانند وچون خشک شود به آب بسر دشویند وایضاً بگیرند قلقدیس و کبریت زرد و بطرون و کندر مساوی ودر سرکه قوبا در سرکه و برای حکه در شراب سرشته

بکار برند و از علاجات قوبای مزمن زردی بعد تنقیه بدن واصلاح حال او آنست که بران دوای حاد بپاشند تا مجروح و گوشت ظاهر گردد و بعده بمرهم علاج کنند تا آنکه

صحت یابد واین طلا قوبای زردی مزمن را نافع ست رانک کتیرا تخم خربزه مساوی بسرکه سرشته طلا کنند ابوالحسن گوید که قوبای وموی زائل شود بفصد و استفراغ

وطلا باشیای غساله که جلا کنند مثل مغز خربزه و تخم آن واشنان وآرد باقلا وآرد نخود وچون با نهادن حمام بدفعات بشویند پس این طلا بران نهند بگیرند صمغ عربی و صمغ فارسی

زکیه اسپاوی واشق نصف یک جزو در سرکه ترکنند تا همه بگداز و بعده بدفعات بران مالند که آن را زائل کند ودر ابتدای او روغن گندم نفع کند واگر بران دائره

بکشند از سرکه که دران مازو ترکرده باشند قوبا منتشر و فراخ نشود واگر بعد فصد و استفراغ و طلا متعسر گردد بران زلوچسپانند که استیصال او نماید واما رطوبی را از شید مطبوخ

افتیمون واستعمال ایارج فیقرا وغرغره بمویزج وعاقرقرحا بماء العسل حل کرده زائل کند واگر مریض حار مزاج باشد بفصد او باک نیست وبادویه ناشفه واشیای قابضه طلا کنند

مثل اقاقیا و ماهی زهره وزرنیخ بگلنار وگل سرخ سوده هر یک بحسب حاجت بسرکه حل کرده وایضاً آب دهن صائم قبل افطار در آخر روز بران اندوختن نافع بود وجرگ ذهن

ادهر بران بمالند و از انچه بدان طلا کنند خردل و کندش و مسکه سوده بسرکه حل کرده است وایضاً آن را تر بع لسوزن وکشادن عیون آن بسوزن و مالش بسرکه و بیخ انجدان

نفع بخشد واما سوداوی البطی الزوال عسر البرء بود و علاجش فصد باسلیق و شرب مطبوخ افتیمون ولوغاذیا باب هلیله سیاه و مویز ست وطلا و تشحیم لبط و مرغابی وحیوان

و موم و روغن دائم نمایند و جمیع انواع قوبا را شرب آب چشمه کبریتی و جلوس دران وآبهای گرم و غسل بدان بسیار نافع ست و در همه لزوم صلاح اغذیه و تعاهد از ارتکاب

محذوره نماید و بهر نوع آن که متعسر گردد و در گوشت عمیق شود و تیغ کند یا سفید گردد دوای حاد بران نهند تا آن را استاصل گرداند و مجروح و بعد از آن علاج او بمرهم کنند

و مالش جمیع انواع او بحبک جبلی که معروف بحساک تنفذی ست و او آنست که چون حیوان دران سیر کند بدان متعلق گردد و خاصیته بصوف اغنام و از ذناب الخیل که آن مخروطی

الشکل ست و بران خار که چون کبک بود و از ان آب بسیار برآید چون بفشارند پس آب او یا آب برگ او قوبا را بمالند در یک روز آن را به کند وایضاً این ثولول را نفع کند و اگر آن

بمالند و اما انواع قوبا بسیار ست بحسب ترکیب و تمزیج آن و بحسب ابدان و امزجه آنها و نوع سوداوی از ان چون در جلد عمیق گردد و زمانه او طول کند و پرهیز نکنند منجر

بجذام گردد و عصارا برگ انار پس هرگاه اتفاق این حال شود باید که معالجه و معالجه اوائل جذام کنند در آنکه در سرکه حل کرده بر قوبا طلا کردن تاثیر عجیب دارد و در کرادی از کتب آن را انسانچه الاثر

تجربه کرده و سریع التاثیر یافتم حتی که آن گاهی ازاله او در یک طلا است بنا بر محمد حسین منقول است که پوست بیخ بابک جوبی و هلیله سیاه هر یک دوازده مثقال تنکار سوخته

چهار و نیم مثقال از و سنبل کات هندی هر یک سه مثقال کوفته هشت پاس آب لیموی کاغذی بسایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک نمایند و نزد حاجت به آب

سائیده طلا نمایند بعد از انکه موضع قوبا را بخرقه درشت و یا کیسه حمام مالیده باشند پس بگذارند تا خشک شود و خشک ریشه آن خود بخود جدا گردد و اگر احتیاج باقی باشد

باز بدستور طلا نمایند و اگر این قرص را به آب برگ بابک جوبی تازه بسایند و بمالند بهتر و قوی تر گردد در چند دفعه بعون الله تعالی زائل میگردد و نیز مالیدن صابون سوده با ملح

تنکار محرق مفید ست و اگر بدین تدبیر اصلاح نیابد و محتاج بجراحت نمودن و اخراج مواد باشد بران سیر سوده گذارند تا آبله کند و مجروح شود پس بران مرهم سفیداج کافوری نهند

ثآلیل و مسماریه و عقعف قرنیه و امثال آن

بدانکه ثآلیل جمع ثولول ست که بفارسی زخ و بهندی مسه نامند و آن شور صلب مستدیر ست که در بدن روید و شکل او لوع بود یکی منکوس و او آنست که غیر منبسط بود بلکه

املس شبیه بسر صلب باشد غیر آنکه مستدیر بود و در گوشت فرو رفته باشد گویا که در لحم مرکوز ست و گویند او آنست که بیخ او دو شطایا باشد و دوم متبنی متشقق بزرگ

مستدیر ذی شظایا باشد و لیسی سوم متعلق چهارم مسماری که سر او چون سر میخ بزرگ بیخ او مویج او باریک و اندرون بدن فرو رفته هیچو مسمار یعنی میخ و سفیدی مایل

باشد ششم قرنی و آن را عقعف یعنی تختی کج بجانبی بود ششم طرسوس که زیر او مده باشد و از ان چرک و ریم پالاید و سبب تولد ثولول خلط غلیظ خشک بلغمی ست که مزد

اختباس او در رگهای کوچک خشک گردد یا خلط سوداوی یا مرکب از سودا و بلغم که طبیعت بظاهر بشره دفع ساخته باشد و بقول شیخ سبب فاعل این همه دفع طبیعت
است و سبب مادی خلط غلیظ سوداوی که گاهی سودا از بلغم یابس بسیار که در خون کثرت پذیرد مستحیل گردد و گاهی نفس خون را بسبب احتقان و کثرت او و عدم اسباب
تعفن استحاله بسوی خشکی و سردی عارض شود خصوصاً در عروق صغار که در امثال آن خون متعفن نمیشود و بسبب قلت او و قرب او از اسباب خارجی که آنها را تجفیف
سریع تر از تعفین میباشند لاسیما چون خون در جوهر خود حار بسیار نباشد و گاه باشد که ثولول بسیار در اندک وقتی در عضوی پدید آید و گاهی از آن یک عدد بزرگ بر وی
و سبب آن جمله شود و هرگاه آن ثولول بزرگ را نتف یا باطل کنند بهر تدبیر که باشد دیگران ساقط شوند و باشد که ثآلیل متفرق برآیند فائده ابومنصور گوید که ثآلیل دو نوع است
یکی از آن رطب لین و دیگر صلب یابس که آنرا مسامیر گویند و سبب رطب بلغم مشتبه بسودا است و سبب یابس سودا بود و انطاکی گوید که ثآلیل را ابقر منحط نامند و آن ملتوی است که
از سودا متحجر شود و غالبا مختلف ذی طول و قصر و فروع و شقوق که بیخ آن باریک و باقی غلیظ بود بروید و گاهی بسبب خبث ماده درد کند **علاج** شونیز با سرکه و نمک با سرکه
هر روز مکرر بمالند و پیوسته مالیدن روغن گل و چربی بط و مرغ مفید بود و بعد از نضج تنقیه بلغم و سودا اسهال کنند بعد آن حب افتیمون خورند و اگر ازین خیر فائده
نشود با آهن قطع کنند یا دوای تیز مانند فلفل فیون بمالند و هرگاه گوشت زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیداب را استعمال کنند و نوشادر و دار زروت و زنگار با صابون
سرشته طلا کردن نیز ثآلیل را اسقاط کند و همچنین دار اشکنه انگریزی که کاشتک گویند در آب سائیده طلای رقیق ساختن در اسقاط آن مجرب است و اگر ثولول را
با خنگیر خراشیده سقمونیا در شیر درخت انجیر سوده ضماد کنند در یک روز نفع میدهد و یا زردچوب سائیده در کاغذ پیچیده بطور فتیله ساخته سر آنرا سوزانیده ثولول را با آن
داغ کنند و از دست بر کنند و گویند که کشنیز خشک در آب سائیده ضماد کردن مجرب است در دو سه نوبت خشک شده می افتد و سرگین طاوس بسرکه طلا کردن و
یا صدف سوخته بسرکه ضماد نمودن و کذا برگ و شاخ خرفه بران مالیدن مفید بود و اگر ثولول را از یا چاک دشتی خاریده چونه و تجی در آب حل کرده بمالند در دو سه روز
مفید بود و اگر ازپاره شب یمانی مکرر بمالند که خون آلوده شود و یا اشنان بسرکه سائیده طلا کنند و یا سهاگه تکلیه بنصف بریان و نصف خام آب لیموی کاغذی
سرشته بمالند و یا باچی بسرکه سائیده بر بدن بمالند و یا چوکه در آب لیمو سائیده طلا نمایند نیز مفید بود و صاحب تحفه نوشته که اگر نخود خشک را در اول هلال بعدد
ثآلیل گرفته هر یک آنرا یک عدد نخود مالیده مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای از بالای شانه آن لته را بجانب عقب بیندازند در آخر آن ماه جمیع ثآلیل برطرف
میشود و بعضی گویند که این عمل به تجربه درآمده و اگر برگ پان گنگیری بگیرند و بران چونه بمالند و فتیله آن ساخته در زر انگشت و سبابه گرفته بر سر بمالند چنانچه از ناخن
خراشیده شود و در اندک مدت همگی منقلع گردد و اگر سه کلان باشد و سه روز همچنان کنند تا تمامه منقلع شود درین باب مجرب است **ذکر ادویه نافع ثآلیل** طلاے
روغن گندم و کذا حلتیت و مغز انجیر خشک و کذا آب چقندر سرخ و کذا کندر بسرکه و زیت هر واحد در قلع ثآلیل مجرب سویدی است **ضماد** بیخ درخت خلاف سوخته و
کذا برگ آن بسرکه و کذا امر و سلیخه و عسل و کذا سرگین کبوتر با آب دهن و کذا حلتیت بشیر انجیر یا بالعسل و کذا تخم بید انجیر بالعسل و کذا آب برگ انجیر و کذا انجیر خام نطرون و آرد
گندم بخته و یا تنها بخته بموم زرد آمیخته و کذا اشق بسرکه و کذا افیون بزیت و کذا اسام ابرص کوفته و کذا خاکستر او و بزر کتان و بورق و کذا پیاز عنصل بریان و کذا
خاکستر شاخ انگور بسرکه و کذا ودع سوده و کذا گل سرخ بخته یا خام سوده و کذا سرگین گاو بسرکه و کذا اسراب با نطرون و کذا سرگین گنجشک با آب دهن روز دار و کذا
صدا حدید بشراب و کذا مرقشیشا و زرنیخ و کذا خون سنگ پشت و کذا اشک موش و کذا خاکستر بادنجان بسرکه سرشته و کذا اسم ز سوخته بسرکه و کذا ترب کوفته بسرکه
آمیخته و کذا سر طریح سوخته و کذا خون بز و کذا خون خرگوش نیز آمیخته و **دلک** بلاجورد و شرب آن و کذا انجر لوبیا شامی تازه و **داغ** بشاخ آس برات و کذا بفتیله
پنبه کهنه سه چهار مرتبه هر واحد دافع ثآلیل است **اقوال حکما** ابوسهل گوید که ثآلیل را باین طور قلع نمایند که بگیرند مازو و شب یمانی و چربی بط با سرشته طلا کنند
و یا تخم حرجیر بسرکه و زهره گاو بسایند تا مثل مرهم گردد و هر روز برات کثیر طلا نمایند و یا برگ مورد و برگ کبر و یا بسرکه و نمک و کزمازج بسرکه سوده و خرنوب نبطی
مسحوق بسرکه بمالند و هر دو ازین و در روزی چند بار بمالند و اگر آنرا اصول باشد آنرا حوالی آنرا شرط زنند و بران شیر انجیر چکانند یا دوای حاد اکال مثل ویک
و غیره بران نهند پس هرگاه سیاه شود و متاکل گردد بران اندک روغن زرد نهند حتی که آنچه متاکل شده باشد منقلع گردد و اعاده این تدبیر برات کنند تا آنکه تمامه زائل شود
و اگر در بدن کثرت آن باشد تنقیه بدن با دویه مخرج سودا نمایند و تدبیر انجیر که ترطیب و تلیین نماید مائل گردانند شیخ میفرماید که اما مبادرت به تقلیل خون از فصد

دباغت شرایع سودا اما بری ست که از ان چاره نیست اگر مرض کثرت پذیر دو از اقتصار دواء اعتدال تجاوز کند و همچنین تدبیر مواد خلط تنیک و غیر آن از آنچه ذکر او در ثآلیل گذشته
و اما علاج موضعی با دویه باید که دران تلخی و قبض بود و لیکن خفیف. از ان برای ثولول خفیف استعمال باید کرد مثل مالیدن روغن پسته و تخم و بطیخ گندم مصفی و ترک بعد
سه روز در آب گندنا لیسانیدن و روغن بان و ایضاً آب برگ کبر و حب الاس و روغن زیتون خام و کراث نیز خوب ست و برگ مورد تر برای خفیف و قوی و پوست بیخ تره و انجیر
خشک و بیخ لوبیا با وجود قلت از بیت او برای ثولول عظیم و قوی نیکوست و پوست بیخ غرب و خاکستر او ایسر که و آنچه جدید در بالغ انفع است نیست که بگیرند جدول و حنا کوفته
بیخته با آب سرد طلا کنند و اما قوی از ان برای ثولول قوی بکار برند مثل طلاء مرتب از نوره و زرنیخ و اشخار و خصوصاً با سیماب کشته لاسیما آنچه کشته بود و تدبیر
ذرک آب پیاز و بلبوس و لیشکاسه برو ایضاً ذراریح مع زرنیخ و ایضاً عسل بلادر و دراقتاطر اقوی است و شیر تیوع چون تکرار بران مالند ساقط کند و معه کرم گیلی
نیز از مسقطات عظیم او ست و شونیز ببول چون ضماد نماید عجیب ست و زهره بز نیز ایضاً و حلتیت مرهم حاد و نقچه و بلیات که آن مرهم باورست [illegible]
ترکیب معتدل پوست جوز رطب و زجاج و آهک زنده هر واحد یک جزو کوفته بیخته بران نهند و یا بگیرند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد پنج درم شحم حنظل شش درم [illegible]
شش درم نوشادر چهار درم اشخار و زرنیخ زرد هر واحد هشت درم زهره گاو شش درم اشنان فارسی هفت درم کوفته بیخته با آب صابون طلا نمایند و از مسالجات ثآلیل
قلع اوست و این گاهی بانبر یا بلید زبرگ و یا نقره و یا آهن بود که تجلیت او بمقداری باشد که دران ثولول باندک دشواری درآید و جرم او حاد قطاع باشد پس دران
ثولول باندک درآرند و بران بپیچد و نزدیک بیخ آن اندک بفشارند که آنرا استاصل کنند و یا بمنقاره ثولول را بکشند تا آنکه بیخ او کشیده گردد و بعده با آلتی که تا بیخ او
رسد قلع کنند و بعد قلع آن روغن زرد بران نهند و ایضاً گاهی دوای حاد بران گذارند و قلع آرند و دوای حاد بران ارند و بران روغن زرد نهند و چندی ترک کرده
باز اعاده او کنند تا آنکه مقدار آن تمام شود و گاهی قلع آن باین طور میکنند که از آنچه متصل اوست آهن لطیف مقور جدا بسازند بعده بران دو آحاد میگذارند [illegible]
قطع آن باشد و عمیق تر حتی الامکان مع مراعات سطح جلد بعده مالش موضع بصابون و سعد و گل سرخ تا خونیکه از ان سیلان کند سائل گردد و محتبس شود و بعد آن باقی
ساقط گردد و طبری گوید که علاج ثولول حادث در پیشانی و روی همه آنچه علاج مدیسه و خشنه باید باید کرد و گاهی امر بقلع او میکنند که این اسهل انقطاع است با
عروق او برآید و آنچه بدان طلا کنند و در یک سه روز یا بعد دو روز آنرا زائل کند هر که چنین کند ابلیل بلطف ست این را بران بمالند که آنرا خشک کند و بمنگند و ایضاً بمبرموضع و
سرکه حل کرده طلا کروش آنرا زائل کنند و سن و رین این دو استعمال میکنم بگیرند لبوق یک درم برگ مورد تر سه درم شب طبرزد یک دانگ و بسایند و بدان یکی را بعد دیگری
بمالند تا آنکه خون برآید بعده ترک آن کنند و ایضاً بعده دو روز بمالند پس هفته و زائل شود و این را در همه یک دفعه استعمال نکنند و هرگاه نبرک و شتند و صلب گردد
بروغن نوره و قلی ساخته بران بمالند تا آنکه دران خون ظاهر شود و بعده بشویند و بروغن چرب کنند که خشک کند و بمنگند غیر آنکه واجبست که بعد استعمال روغن از آب سرد و هوای [illegible]
محفوظ دارند و بآب گرم بشویند و اگر موضع متقرح و گرم شود مرهم کافوری دران استعمال نمایند و نوع ثولول تینی را که بدترین انواع ست نیز بعلاج مذکور معالجه نمایند پس اگر این علاج دران
فائده نکند اولی آنست که دوای حاد و روغن نوره بران نهند تا آنرا استاصل گردانند و دیدم که حب آن بروغن نوره منقلع شد و بیخ او مثل درهم مدور ظاهر شد و بران هم دوای
حاد نهاده شد حتی که منقلع گردید پس بران مرهم منبت اللحم گذاشتم تا آنکه اصلاح یافت و از بالغ ترین چیزیکه در ثآلیل استعمال کنند اینست که بگیرند چوب آس رطب یک طرف
او در آتش نهند تا گرم شود و طرف دیگر نشتیش و تری ظاهر گردد بگیرند ازین آب و بر ثولول بمالند و این در روز عمل آرند و در شب بهر روغنی که خواهند و بهتر آن روغن
گل ست چرب سازند که آن بغیر در بیفتد و باز عود نکند ایضاً او گفته که علاج ثولول متشقق ذات شظایا که بسبب فاعل او خلط یابس ارضی سوداوی بود نوشیدن مالاصول
بروغن بادام تلخ است بعده شربت مطبوخ افتیمون دو لک آن آب برگ حسک جبلی آب بورق و برگ مورد کوفته ببورق و اگر متعسر و صلب گردد بران روغن نوره جکانند
چنانچه سابق مذکور شد و آنچه بدان علاج ثولول کنند بعد تنقیه و اصلاح غذا مالش او بروغن گل و موم و شحوم ست و اگر تا چهل روز بهر روغن و بهتر آن روغن گل ست
بمالند ساقط گردد و بعض او ائل ذکر کرده اند که طلای او آب ظهر یک دفعه یا دو دفعه خشک کند و بمنگند و این دوا که تجربه آن کرده ام استعمال کنند بگیرند آب آهنگران که
دران آهن گرم سرد میکنند و دران بورق و صبر و مر حل کنند و بمالند و اما علاج نوع منکوس آنست که متقرح گردانند بعد فصد و استفراغ بعده از روغن نوره بران آبله کنند
تا دران خون ظاهر شود و بعد ازان بسرکه بشویند و بروغن گل چرب سازند که آن زائل شود و هرگاه تر گردد بمرهم کبیر علاج کنند و درین نوع چون انه او بزرگ شود در موضعی که [illegible]

از بدن یا قریب از عضوی شریف بود پس واجب ست که بران مرہم داخلیون چند روز نهند که یا آنرا تحلیل کند و یا ترقیق کند و فضلات او را تا گرد اند پس نشتر
بکشایند تا آنچه اندران باشد سائل شود و خشک گردد و از بهترین چیزها که برای قلع ثآلیل متعلقه و مسامیر متشبثه و منکوسه استعمال نمایند این صنعت و این مشهور
ترکیب ابن سیار ست بگیرند گوگرد زرد و زرنیخ زرد شونیز خاکستر غرب مساوی پس بعض او بسرکه و بعض او بزیت سرشته بر ثولول طلا نمایند بر ثولول و مسامیر باشد ازین
کم شود و زائل گردد و برین تقدیر مستمر او نیست چه مجرب ست و بعضی مردم برآنند این عسل بلادر بیان کرده اند و این خطای بزرگ ست لاسیما در بلاد گرم که مورث سائیه
میگردد و گاهی بجمیع بدن متعدی میشود و گاهی ازان مریض صحت می یابد و باز بعد یک سال عود میکند و شخصی را دیدم که قروح متولد از عسل بلادر آنرا لازم نمود حتی که آنرا
بطریق اسقاط قوت و ایراث حمیات مطبقه هلاک گردانید پس واجب است که انسان از استعمال عسل بلادر حذر نماید و اما تنوعات مثل شیر انجیر و شیر مازریون و شیر تنج
توت در استعمال آنها نیز خطر ست و صالحترین چیز که استعمال نمایند همانست که ذکر کردیم و اگر انسان اراده تعدیه بغیر آن کند پس بهترین چیزها روغن نوره است که
مذکور شد مجوسی گوید که حدوث ثآلیل و مسامیر از خلط غلیظ بلغمی و سوداوی میباشد و صواب در علاج آن استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون یا حب اصطمحیقون
معمول با افتیمون ست و پرهیز از مولد این هر دو خلط و آنچه از اضمده قلع آن کند اشنان زبر باریک سوده بسرکه سرشته بر ثولول نهادن ست و مالش موضع در روزی
مرات با سرکه خمر و نمک قلع آن نماید و یا بگیرند قشور رسن باریک سائیده بسرکه بسرشند و لازم موضع کنند و یا بگیرند قنطاریون باریک سوده بثلث سرشته بر ثولول نهند و اگر
این ادویه فائده نکنند دوای حاد مثل فلدفیون و دیک بردیک نهند که این او را بجوزد و بسوزد و بعده برنج او روغن زرد گذارند حتی که خشکریشه را قلع کند بعده اعاده دوای
حاد کنند بعد آن روغن زرد تا آنکه جمله مستاصل گردد و بعد ازان معالجه او بدوای منبت لحم نمایند و گاهی نفع میکند انیکه سنگ فلفل و شخار و اشنان فارسی و بورق مساوی
باریک سوده بآب قنابری یا بآب صابون بسرشند و ثولول را بموی بربندند و بران این دوا بپاشند که در روز سوم آنرا اسقاط کند صفت ضمادیکه ثآلیل را قلع کند
بقوت زنگار مس سوخته شحم حنظل بورق نوشادر اشخار زرنیخ زرد زهره گاو اشنان فارسی هر واحد یکجزو آهک آب نادیده نیم جزو باریک سوده بآب صابون
یا بآب اشق سرشته بر ثولول لازم نمایند بعد ازانکه بیخ او بموی بسته باشند دیگر آهک آب نارسیده در دردی شراب باریک ساخته بآب دهن سرشته بر ثولول ضماد کرده باشند که این
خشک نماید و بسوزد و اگر این ادویه نفع نکند باستره قطع کنند بعده بدوای حاد و بمرهم زنگار و بعسل بلادر داغ دهند تا آنرا استاصل گرداند و بسوزد و باید که آنرا با آهن قطع
نکنند مگر بعد استفراغ بدن از خلط غلیظ ابن نوح گوید که نگاه کنند اگر ماده او هنوز منقطع نشده باشد و در طریق خروج بود باید که تنقیه بدن کنند اما در رطب اللین از
بلغم و اما در صلب جاسی از سودا بعد ازان علاج رطب نمایند باین طور که بگیر رطب و بخور زوفا که این قوی ست بمالند و میل باغذیه لطیف مولد خلط محمود مثل اسفیدباجات
و لحوم طیور و حملان کنند و استکثار دخول حمام نمایند و شراب رقیق ممزوج بآب بسیار بنوشند و اما بر صلب زرنیخ زرد و موبز کوفته طلا کنند و سه روز بران بگذارند پس بکشایند
از بیخ برآرد و اگر چیزی باقی ماند اعاده او نمایند و یا به پوست صفصاف بسرکه سرشته طلا کنند و یا عسل بلادر بران نهند که آن قلع او نماید و یا قلع او کنند و حوالی او
شرط زنند و بران دوای حاد بپاشند و هرگاه سیاه شود روغن زرد بران نهند تا آنکه ساقط گردد و از جمیع مولدات سودا پرهیز کنند و علی بن زین گفته که حبل یعنی کرم
سرگین را بآب بسایند و بر ثولول طلا کنند که این در ساعت استیصال او کند و ثوبار انیز زائل کند و همچنین خون سگ و بول آن جرجانی و ایلاقی مینویسند که اول
استفراغ سودا باید کرد و تدبیرهای تری افزا کنند و استفراغ بار ابجن کردن صواب تر باشد و از چیزهائیکه درین باب بکار آید نیست که مازو و شب یمانی با شحم حنظل
ضماد کنند و برگ کرنب تر مالیدن نافع بود و کرمازو بکوبند و بسرکه سرشته ضماد سازند از بیخ برآرد و بآب صابون و اشنان و آب اشخار آنرا بشویند و اگر مازو سوده بسرکه
سرشته ضماد کنند نفع بخشد و کف بول که از زمین بر خیزد و منی طلا کردن مجرب ست ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم و شکر
سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز بادام سازند و بر تناول این جلاب و غذا تا پنج روز مداومت نمایند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن بمطبوخ
وحبوب مذکوره در قول مجوسی نمایند و بعد تنقیه بچیزیکه قلع او نماید ضماد کنند و شیر انجیر خام یا شیر تافسیا بران چکانند و یا بگیرند قنطافیلون و باریک سائیده بسرکه
سرشته طلا کنند و یا بمرهم زنگار طلا نمایند و یا بگیرند این دوا که از همه قوی تر در قلع اوست اشنان سبز فارسی زهره گاو زنگار مس شحم حنظل نوشادر آهک آب نادیده
مساوی همه را باریک سائیده بآب اشنان بسرشند و بر ثولول طلا کنند و باید که با آهن قطع نکنند خجندی گوید که علاج او فصد ست اگر احتیاج آن باشد و هر صبح

شربت از بادیان و اصل السوس و گاوزبان با شکر بنوشند و غذا حمصیه خورند و تنقیه بدن بعد نضج بمطبوخ افتیمون و بمطبوخات که دران غاریقون باشد باید کرد و بعد تنقیه تام فصد و طلیه استعمال نمایند و حق آنست که بران ادویه حاده اکاله نهند تا آنرا سیاه کند پس بران روغن زرد نهند انطاکی گوید که ابتدا تلطیف بدان کنند و اگرچه بفصد باشد بعد ازان قطع نمایند و بحبوب انجیر ذکر و بیخ باقلا داغ دهند که این مجربست و همچنین پیاز به نمک و سرکه و سرگین کبوتر و کنجشک بول و آب دهن روزه دار و خاکستر کرم و صفصاف و پشک گوسفند و شیر و سمه انچه در قوباء مذکور شد گیلانی می‌نویسد که از غرائب چیزیکه دیده ایم انست که یکی را از صبیان که سن او قریب بیست سال بود ثآلیل بسیار در جمیع بدن او عارض شد و مردی باو ملاقی شد و او را امر کرد که کف کبیر از مویز با دو درم تربد فائق سفید در آب خیسانیده صاف کرده سحرگاه بنوشید و او حسب گفته آن شخص عمل کرد و ده مجلس او را اجابت شد و در شب دوم ازان مرض بتمامه زائل شد و این از عجایبات است و گاهی از ثآلیل نوعی باشد که بذاته ساقط شود و اگر بیخ ثآلیل باریکتر باشد بقطع ادویه ازند و اگر بیخ آن بزرگ بود حوالی آن شرط زنند و بران دوای حاد بپاشند و اگر بعد قطع و بعد ادویه حاده داغ استعمال کنند اولی بود و اگر آله داغ از طلا باشد بهتر است و اگرچه این امر منافی مراعات سطح جلد است و بعضی از استعمال غسل بلادر منع کلی نموده اند و این حق نیست زیرا که بعض مردم از خوردن غسل بلادر و لبس او نیز ضرر نمی یابند و لیکن چون آنرا بمغز جوز یا روغن آن مخلوط کنند اصلاح او بتمامه نماید و گاهی بخزم فقط قطع میکنند باین طریق که بگیرند موی قوی یا رشته ابریشم خوب بافته و بدان بیخ ثآلیل محکم به بندند که آن ساقط کند لیکن قطع آن باهن بسرعت ببرد و از ضرر او ایمن گردانند با وجودیکه آن خطرناک بسیار است اگر در وقت خود واقع نشود یعنی هرگاه بدن ممتلی باشد دوای مجرب بگیرند زراریح و قلقدیس و جند بیدستر مساوی به علک البطم مخلوط سازند که مثل مرهم گردد و بر مسامیر نهند بعد ازانکه تنقیه او کنند دیگر بگیرند اشخار و آهک و زنگار هر واحد یک جزو و بآب مادیا ببول طفل نابالغ سرشته بدان علاج کنند که آن نافع است مرهم که قطع ثآلیل و مسامیر کند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد یک درم آب عروس و آب صابون اول هفتده درم عسل هشت درم فرفیون شش درم بیزند تا مرهم شود و بر دارند بهاء الدین گوید که تخم حنظل با شب یمانی طلا کردن مفید بود و طلا کردن منی آدمی بعد ازانکه ثولول را لختی خراشیده باشند و صلابت آنرا اندکی دور کرده نافع بود و طلای نوره معمول چند ساعت هم نافع آید و ذراریح با سوئیر کوفته طلا کردن قوی بود و ثولول را و اوائل آهن تابیده مراغ کردن عظیم مفید آید و مداومت سر در بس نافع و مجرب است و مسماریه اگر توانند بدستکاری بیرون آورند و الا آنرا انجبار شند و صفحه کوچک از سرب خالص بران بسته دارند تا بالتمام آنرا تحلیل کند و اگر نوشادر و انزروت وغیره که در ذیل علاج مسطور شد بران بندند عظیم نافع آید و تیزاب فاروقی نهادن بسیار مفید بود و عسل بلادر هم قوی بود و ذراریح همچنین و سیماب کشته و خاکستر بلوط و نمک تلیات را بآب پیاز سرشته طلا کردن و یکشبانه روز بران گذاشتن نافع بود و مخفی نماند که هر دوای تیز و قوی که بر بثرات نهند باید که احتیاط کنند که از عرض بثره زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوانند و ریش نکند

عدسیه و حنطیه

و آن بثوریست که اکثر بر پیشانی و روی حادث گردد و شبیه به ثآلیل بود و غیر آنکه املس و چسپیده بود و بشکل اول بشکل عدس و بشکل ثانی بشکل گندم در مقدار طول هر دانه از آنها باشد و عدسیه زرد رنگ چسپیده بهن بود و حنطیه بشکل گندم و دراز مائل بسرخی باشد و بعضی گویند که رنگ عدسیه سرخ و حنطیه زرد بود و سبب اول رطوبتی است که باخلاط صفرا فاسد شود و غلیظ گردد و سبب ثانی رطوبتی که بخون فاسد شود و غلیظ گردد و بعضی بالعکس این گفته اند و آن اقرب بصواب است علاج تنقیه بدن با دویه منقی رطوبت و اخلاط غلیظه فاسده کنند تا آنکه معلوم شود که بدن پاک شد و لزوم پرهیز از اطعمه غلیظه نمایند بعده تطلیه او باین طلا کنند بگیرند صمغ البطم و با موم و روغن بگداز ند و در باورن انداخته بران اندک صمغ آلو و مویزج و شیطرج هندی کوفته اندازند و حل کرده بر موضع طلا نمایند تا آنکه خشک شود و بعده مدام تجدید بران کنند تا آنکه بریزد و خشک گردد و بعض اطبا زفت و صمغ را بر خرقه مالیده بران می نهند و آنرا دور گذاشته جدا میکنند پس گاهی در یک دفعه خارج میشاید و همه انچه بر چهره ازان باشد و آنچه آنرا ببرد انیست که خاکستر نی و شیطرج سوخته باندک سریش گداخته بران بچسپانند تا خشک شود پس بسختی جدا سازند و مکرر و متواتر عمل آرند که آن همه منقلع گردد و از لطیف ادویه که دران استعمال کنند انیست که از روغن حب الغار و موم و پیه بط و پیه مرغابی و پیه ماکیان قیروطی ساخته هر روز یکبار و در شب یک بار بر موضع لزوم نمایند که این آنرا ساقط کند و بر دو شخصی را این علت بر اکثر مواضع از بدن او بود دوا این دوا را تا چهل روز استعمال کرد پس آن همه بغیر دوا و استفراغ

[illegible]

زائل و ساقط شود و طلا به کندش گوگرد و بورق با سرکه نیز نافع ست و اگر زاج با ریک سوده و با سرکه سرشته بران نهند و چند نوبت از بیخ برکند و شود ابن الیاس گوید که علاج عدسیه منصدیست اگر خون غالب باشد بعده تنقیه بدن به مطبوخ هلیله آنزا برگ کرم و خرنوب سیاه و عروق آب نیز بمالند و یا صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بورق با سرکه بالسند

توثه

بثره ایست متقرحه منتشره ریزه مستدیر که در اکثر اصراف اندر عمق خساره اخذ کنند و گاهی باشد در مقعد و فرج پیدا شود و سبب حدوث او خلط غلیظ بود که دران حدت باشد یعنی خون فاسد مخلوط بصفرای محترقه فاسده و یا بلغم غلیظ محترق مع صفرای باشد و گاه سلیم بود و گاهی خبیث و مولم باشد علاج در ابتدا فصد سر رو و اخراج خون بحسب قوت و سن و فصل کنند بعده تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا به مطبوخ فواکه نم تربد و شاهتره و هلیله نمایند و بعد تنقیه تام مرهم زنگار و دیگر ادویه حاده که در تاکیل گوشت گذشت بران نهند تا آنکه خالی گردد و لحم صحیح ظاهر شود و یا استعمال آن بخراشیدن از آهن یا نبات کنند تا آنکه خون در زرداب ازان سائل شود و بعده علاج بمرهم احمر و سود و مسبت لحم نمایند و صاحب او از تناول گوشت و شیر و اکارع و از اغذیه حریفه و بقول که دران حرافت باشد مثل سیر و پیاز و ترب و خردل و مانند آن حذر کنند و ابقول نجیب‌بری و اشربه مطفیه سکنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله که مقوی تبرید و نقوع خوا که و آب شاهتره و عرق نافع بود و دسویدی گوید که ضماد شیاف گوسفند با سرکه و یا عسل یا با دریا شیر انجیر یا شیر تیوع دیگر یا تخم خام حمیر سوده یا زهره بز نر یا برگ سلق مسلوق یا خاکستر گوشت گوسفند سوخته یا حاشا نافع توثه است

نفاطات و نفاخات

بدانکه نفاطات آبله ها باشند که اندرون آن خون یا آب تنک باشد و مشابه آبله سوخته آتش بود و سبب آن رقت و غلیان خون ست بحرارت ناریه حتی که ازان آبله ها جدا شود و در اطراف عروق زیر جلد منع و در آنجا محتبس گردد و نفاخات آنست که دران بخر ریح بیچ باشد و ماده آن ریح بود در جلد محتبس گشته و شراح قانون می‌گویند که گاهی این هر دو لفظ را بیک معنی اطلاق کنند و گاهی میان هر دو فرق بنمایند و این بهترست پس نفاخات را آبله‌های هوائی و نفاطات بمائی مخصوص کرده‌اند و لابد باشد در قوام غلیظ‌تر از هوائیت باشد و این در نوع بود یکی مائی که بسبب مائیت منبعث از غلیان اخلاط باشد که ازان ماده یکبارگی زیر جلد تصاعد کند و بسبب تخلخل و لطافت جلد از تحت او دران نافذ شود بلکه نفاخه مائیه باقی ماند دوم دموی یعنی آنکه بدل مائیت خون باشد و ازانجا اول حادث شده غایت تفرق تکیر و مادهٔ این غلیظ‌تر از اول بود در وی خون بیشتر از مائیت باشد و از تحت جلد منفتح شود علاج فصد کنند و لعاب بهدانه و شیره عناب و عرق شاهتره و عرق تب برآورند و شربت نیلوفر و ماء الجبن ترکیب شده و بعد از تنقیه از مسهل بار کنند و بر دران انار و کنار و عدس مقشر با سرکه و عناب پخته مفید بود و هرچه مسکن حدت خون و معدل آن باشد از اشربه و اغذیه تجویز کنند و در اول بطور عدس مقشر با سرکه سوده و یا پوست انار در سرکه آغشته طلا کردن و حنا بستن نافع و اگر بزرگ شود آبله‌ها را بسوزن بشگافند و بفشارند بعد ازان مرهم سفیداب نهند و یا سفیداب ارزیز و یا مرداسنگ در گلاب و آب مورد طلا کنند و یا بعد شگافتن نفاطات و اخراج زرداب مرداسنگ مع گل ارمنی و اقلیمیای نقره بروغن گل بر موضع نهند تا صلب گردد و اطلیه که در نار فارسی گذشت نیز نافع بود و علاج نفاخات از مرهم ذخیلون و مانند آن کنند و تکمید از سبوس گندم و شکاعه نیز نافع بود و چیزهای مخلل ریح باید خورد و تفتیح مسام کنند و از مولدات ریاح حذر نمایند و آنجا که خلطی باشد و زیاده شود تنقیه باید کرد و اقوال اطبا شیخ و گیلانی می‌نویسند که تنقیه بدن و فصد و مانند آن و استعمال تدبیر و غذا بطریقه در سابق مذکور شده باید کرد و در ابتدا که قریب بظهور باشد مثل عدس مطبوخ با آب و مثل پوست انار یا پوست شاخ آن مطبوخ با آب که نرم شود و نیم‌گرم بر موضع آن نهند و این بعد حصول حلم با آنکه خروج او مضرتر از بازگشتن ماده او بسوی باطن است که عمل آن رعد و الا دران هنگام اولی آنست که اعانت بر ابراز او کنند و آب نیم‌گرم بر جلد ریزند تا بسهولت برآید پس اگر نفاطات برآید و اراده علاج نفس او کنند و تحلیط الجلد در رد باید که از سوزن بشگافند و آنچه اندران باشد سائل گردانند و رقیق الجلد گاهی بنفسه بشگافد و لشاید که مهلت دهند بلکه از انیر بشگافند و چیزی که اندرون آن باشد باهستگی اندک اندک بفشارند و اگر سوراخ بند شود و نفاخه پر شود باید که مرتبه دوم و سوم سوراخ کنند و جلد را منضم شدن ندهند تا آنکه جراحت زیر او مندمل گردد بعده از دو حال خالی نبود که یا صحت یابد و یا قرحه شود پس اگر قرحه کند علاج بمراهم اسفیداجیه و مرداسنجیه و مانند آن نمایند و خصوصاً چون اندران مثل اکله ساد داخل باشد و مراهم حمره و نمله چون ساعی و متاکل گردد و سائر آنچه در آنجا مذکور شد بکار برند ابن الیاس گوید که علاج این هر دو تنقیه بدن از اخلاط موجبه آنهاست و فصد

واخراج خون بقدر قوت وسن و باید که هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا غدسیه دهند و هر چه مغلظ خون باشد مثل شربت کدو که آن
کادنی ست و شربت عناب و شربت آلو و رب سیب و رب بهی هر کدام که باشد ده درم بگلاب ده درم بدهند و آب انار بین نفع کند و بطفشیل غذا سازند و اگر متقرح
شود و در اعضای باشد که در معالجهٔ او تجفیف بیشتر حاجت بود مرهم قلقطار و قلقدیس معالجه فرمایند خجندی گوید که فصد از رگ مناسب عضو و اخراج خون بقدر
قوت و حاجت کنند و اشربهٔ قابضه مغلظه مثل شربت انار و شربت حماض و رب ریباس بنوشانند و مزورات ترش مثل سماقیه و زرشکیه و حصرمیه بعدس دهند و اجد نگاف
چون احتیاج بتجفیف زیاده باشد سفیداب و مرداسنگ و گل سرخ خشک سوده بران پاشند حکیم علی مینویسد که این دوا نافع ست پیه بط بگدازند و با آن مرداسنگ سوده
آمیزند و بر پارچه مالیده بر جراحت نهند و یا اصل السوس با آب سوده با روغن زرد حل کرده بر آن نهند دیگر مرداسنگ و گوگرد زرد مساوی بسرکه و روغن معروف حل کنند
تا غلیظ گردد با زیت مطبوخ آن نمایند و ایضا این دوا برای آنکه بر نداکیر و لب فی مانند آن افتد و بالجمله بر اعضائیکه در ان حاجت تجفیف شدید تر بود نافع ست بگیرند
قلقطار و قلقدیس هر واحد هشت جزو لبوق دو جزو و آب سائیده استعمال نمایند و همچنین اشنگ بزر لعبل دوای جید مجرب قاراکه بعض متاخرین نسبت
آن نحو ذکر کرده اند بگیرند از زروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب مساوی و هچند همه گل ارمنی و از آن بنادق سازند و در سرکه و آب حل کرده بر موضع طلا بالای طلا
میکرده باشند حتی که در ان تقبض شدید حادث شود و خشکریشه گردد پس آن یا خود بخود ساقط شود و یا زیر آن رطوبت باشد و احتیاج بگردانیدن خشکریشه و سقاط
آن افتد و همواره همچنین بعمل آرند حتی که جمله ساقط گردد مجوسی گوید که علاج تنفطانیست که در نفاطه سوراخ کنند و زرداب که اندران باشد بیرون آرند و بعد
مطبوخ ضماد کنند و شاخ انار را در آتش مشتعل گردانند و بدان داغ دهند و هرگاه منفجر شود مرداسنگ با پیه خنزیر سوده بران نهند

بثور صغار

جالینوس گفته که گاهی بثرهای کوچک از رطوبات ردیه مندفع بسوی ظاهر جلد محتقن میان گوشت و پوست پیدا شود خصوصا در ابدان صلبه کثیف الجلد پس اگر
رطوبات حار لطیف باشد بثور از بدن بلند و سر آن باریک و تیز بود و اگر بارد یا غلیظ باشد پهن و منبسط بود علاج اگر ماده حار باشد تنقیه بدن بفصد اکحل و حجامت
و اسهال بمطبوخ یا نقوع فواکه مقوی بهلیله زرد و کابلی و سیاه و تربد کوفته نمایند و اگر غلیظ باشد بمطبوخ مقوی تربد یا حب ایارج کنند و از اغذیه مولد اخلاط غلیظ
اجتناب نمایند و بعد تنقیه پارچه را با آب گرم تر کرده ساعت بساعت بدان تکمید کنند و یا در حمام داخل نمایند تا مواد محتبسه را از لحم بسوی ظاهر جلد خارج کند پس
و سداب و مر هر واحد بجزو باریک سائیده بسرکه تر کرده طلا کنند و بعد دو ساعت با آب گرم غسل نمایند و یا بگیرند کندر باریک ساخته بزیت سرشته طلا سازند و آنرا که
ماده گرم بود آب کشنیز تر و سرکه و روغن گل طلا نمایند و از اغذیه گرم پرهیز کنند و بزیرباج بچه مرغ غذا سازند و باید که از تکمید و طلا قبل تنقیه بدن حذر کنند تا ماده بسوی
ظاهر بدن منجذب نگردد و بثور کثرت ننماید اقوال اکابر ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب اصل السوس سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش
خورند و تنقیه بدن بحب ایارج یا بمطبوخ مقوی بایارج و تربد کنند و یا هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند و تنقیه بدن باین مطبوخ کنند سنای مکی هلیله سیاه و کابلی هر واحد
هفت درم تخم کاسنی بادیان اصل السوس مقشر هر واحد سه درم تربد مقشر کوفته دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در ان فلوس خیار شنبر ده درم
ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و از اغذیه غلیظه و تناول فواکه رطبه حذر کنند خجندی گوید که در حار اگر علامات خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج
خون بقدر احتیاج نمایند بعده تنقیه بدن بدانچه مقتضی خلط غالب باشد بعد نضج کنند اما در بارد هر صبح مطبوخ اصل السوس و گاوزبان با گلقند شکری یا عسلی بنوشند
و غذا محمصیه خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بمطبوخی که در ان سنا و هلیله کابلی و تربد و خیار شنبر و ترنجبین و گلقند وغیره باشد باید کرد و اگر خواهند با ایارج
یا بغاریقون مقوی سازند گیلانی مینویسد که گاهی بثور از تصاعد کیموسات غلیظه در جلد افتد و این اکثر را علامی جلد بود و بسبب تکاثف آن پس کسانی را که این
از کثرت کیموس در عمق جلد حادث شود باید که اولا باسهال تقدیم نمایند و اگر در عمق کیموس بماند باید که باستفراغ از نفس جلد کنند تا باسهال و قی بسوی عمق منجذب
نگردد و تنقیه او از جلد بکمادات و اشیای تسخین کننده باید سیما اگر بثور عریض باشد که آن از کیموس بسیار بارد یا غلیظ بود و پس درین صورت برگ غار تر و سداب و وقاق
کندر مساوی بگیرند و با زیت سائیده لطوخ نمایند و یا بثور را بکندر مع زیت لطوخ کنند و برگ چقندر تر گرفته سوده ضماد نمایند و یا بگیرند موم هشت درم کبریت

مثل او نمک یکدرم و ادویهٔ خشک را سائیده بر سه زیت نیم قوطولی انداخته بپزند هرگاه مثل مرهم گردد استعمال کنند

بثور لبنیه

اکثر در سن شباب بر رخسار و بینی بثور سفید مثل نقطهٔ شیر عارض شود و چون آنرا بیفشرند چیزی مثل روغن زرد منجمد بر آید و آنرا در فارسی رخساره و بهندی مهاسه گویند
و سبب او مادهٔ صدیدی ست که بسوی سطح جلد بطریق بخارات بدن مندفع گردد و در مسام حاصل شود و بسبب غلظ خود تحلیل نشود و گیلانی از طبری نقل کرده
که این مرض معروف بزیردان ست و وجه تسمیهٔ او بدان بهر مشابهت او بدانهای مکون ست که آن زیره باشد علاج تنقیهٔ بدن و دماغ بفصد سر رو و مسهل و حبوب
مناسبه کنند و بعد تنقیه مطفیات خون استعمال نمایند و در وی را بجالیات مثل آرد کرسنه و پوست بیضهٔ مرغ و استخوان سوخته و قیمولیا و آرد باقلا بشویند و اگر کفایت
نکند چیزی که دران تجفیف و تحلیل باشد مثل خربق سفید و نصف آن ابرسا بسرکه سرشته ضماد سازند و یا بزر کتان مع بورق و انجیر و شونیز مع سرکه طلا نمایند
ذکر ادویهٔ یونانیه مفید بثور لبنیه ضماد برگ سوس مطبوخ مجرب سویدی ست و ضماد سلیخه مخلوط بعسل و کذا موی انسان سوخته بسرکه سرشته و کذا عصفر
و سرکه و کذا اشنان کوسفند و کذا آب برگ خرزهره و کذا جلد جهر سوخته بآب سرشته و کذا حنا و کذا خبث الحدید بسرکه حل کرده و کذا سفیداب بروغن گل و کذا سیر سوخته
و کذا سیر خام بسرکه و عسل آمیخته و کذا زیره بسرکه و کذا کرسنه بعسل و کذا اقاقیا و کذا کف دریا و کذا خزف تنور بسرکه و کذا مرداسنگ بسرکه و کذا زاج بشراب
کهنه و کذا خون خرگوش گرما گرم و کذا بزر کتان و مرو نطرون همه سوده و کذا بوش در بندی و کذا مر و سداب و برگ دفلی مساوی و کذا پیه ماکیان مسلی و پیاز کوفته
و عسل و فرور سلیخه و کذا سم خر وحشی سوخته بعد چرب کردن بثور بروغن گل و کذا دم الاخوین و شرب و ضماد هلیلهٔ زرد و کذا دارچینی بهر واحد نافع بثور لبنیه
است و این طلا جهت بثور روی مجرب ست کافور زعفران هر یک نیم دانگ گل ارمنی گل مختوم هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب و سرکهٔ انگوری سرشته طلا سازند و اگر
بثور رطب باشد مرداسنگ یکدرم صبر سقوطری پنج درم کوفته بیخته بروغن گل و سرکه طلا نمایند ایضاً تخم ترب تخم خربزه هر یک یکتوله آرد باقلا دو توله در سرکه ترکرده خشک
نموده مغز بادام قسط شیرین اکلیل الملک کتیرا هر یک ششماشه کوفته بیخته نگاه دارند و همراه شیر میش بمالند نسخهٔ مطلب ست ایضاً کف دریا زراوند مدحرج تخم ترب هر یک
سه توله اهل بکنیم توله افسنتین نیم توله پنج سوسن آسمانجونی نیم توله کوفته بیخته بآب قرص سازند وقت حاجت بآب سائیده بر رو بمالند مجرب ست ایضاً مجرب کف دریا
مغز بادام تلخ مقشر برابر نرم سائیده شب بر رو بمالند و صبح بآب گرم بشویند ایضاً از علوی خان برای رفع مهاسه و صفائی رنگ تخم ترب پنج نی گل بنفشه عنب الثعلب
کتیرا هر یک ششماشه کوفته بیخته بآب کیله و آب برگ حنا و سرکه سرشته شب بر رو مالند و صبح بآب گرم بشویند و اگر از آرد نخود و آب آمله بشویند بهتر باشد ایضاً ابزرو
رومی بآب لیمو سائیده شب طلا نمایند و صبح بآب بشویند و در یک هفته اثر از مهاسه نماند ذکر ادویهٔ هندیه نافع مهاسه مغز گھونگچی سفید بروغن کنجد سرشته اپٹنه
سازند و شب بر روی بمالند و صباح بشویند در چند روز مهاسه و کلف را دور کند و در نسخهٔ دیگر نمک سنگ عوض روغن ست دیگر چرانسه در آب جوش داده آن
رو بشویند و یا تخم خرما سائیده بشیر گاو اپٹنه سازند و یا زرنباد کف دریا با آب سائیده اپٹنه نمایند و یا خرمهرهٔ زرد کوفته بعرق لیمو در پیاله چند بار ترکرده خشک نموده
سائیده صبح و شام مالند چهره را هم صاف کند دیگر کلونجی بسرکه سائیده شب ضماد نمایند و صبح بشویند و کذا انجواه و یا کنار دشتی سوخته خاکستر آن با آب طلا سازند
و یا تمر لکائن خشک کرده بسایند و با آب دوغ آمیخته بر رو ضماد نمایند دیگر نرکچور یا آنبه هلدی یا نمک سنگ در آب سائیده طلا نمایند که برای مهاسه مفید بود دیگر رافع
مهاسه مغز تخم ریٹھه کوفته بیخته بشیر مادهٔ گاو سرشته مالیده باشند دیگر پوست درخت سرس کنجد سیاه مساوی بسرکه آمیخته طلا سازند دیگر بجیته صندل سرخ
عدس بوده کوشل بڑ کوفته بیخته شب بر مهاسه طلا نمایند و صبح بشویند دیگر مغز تخم کنار اصل السوس قسط تلخ مساوی با آب سوده بر رو طلا کرده باشند و در نسخهٔ دیگر
قند سیاه نیز داخل ست و جهت زود بر آوردن کیل مهاسه قرنفل با آب سوده طلا کردن نافعست دیگر از بیاض والد مرحوم برگ نیم بیخ سوسن پوست سرس باهم
سائیده طلا نمایند دیگر پوست درخت سرس پوست درخت خیارشنبر پوست درخت انار دار هلد بوده تا گرمونجه برگ نیب قسط تلخ باریک سوده طلا کنند
چون خشک شود با آب گرم بشویند دیگر که برای مهاسه و صفائی چهره مجرب ست آرد نخود بریان مقشر ششماشه مرداسنگ سه ماشه سفیدهٔ کاشغری چار ماشه با آب
یا شیر تازه بر رو مالند و بعد خشک شدن با آب برگ نیب بشویند و بهر صفائی چهره بروغن یاسمین آمیخته بکار برند دیگر خولنجان صندل سرخ صندل سفید بگلاب

سائیده برروطلا نمایند و دیگر زردچوب بقدر سه چهار ماشه در قلم ساق گاو نهاده بخمیر گرفته در خاکستر گرم تنور گذارند تا خوب پخته شود برآورده در آب سرد سوده ضماد نمایند و بعده وسه گهری بسبوس نخود بشویند اقوال حکما طبری گوید که اولاً استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده تنقیه سر باستعمال ازین حبوب یعنی حب قوقایا حب ایارج یا حب صبر و طبیب عالم ازین حبوب حبی ترکیب دهد و بحسب مزاج مریض زیاده و کم نماید و در تنقیه این شرائط و قوانین استفراغ استعمال کند بعد از آن از دن شستن رو بآب گرم مع اشنان و شکر و تخم خربزه و سبوس کنند پس اگر بثور زائل شود و ورم و تصلب زوال نپذیرد لازم است این ضماد نمایند حنای سوخته دو درم بره علک الانباط بعد حل کردن آن بسرکه انداخته بسرشند و اندک زیت بران ریخته بر رو ضماد کنند و اگر ازین زائل نشود بگیرند خاکستر چوب انگور و در سرکه حل کرده رفاده بدان لت ساخته بر رو نهاده نزد خواب بربندند و صبح بگشایند و در حمام داخل نمایند و بر بخشی آب گرم بسیار ام کنند بعده از هوا محفوظ دارند تا آنکه عرق و تری بدن خشک گردد و زنان پیر را دیده دیدم که درین مرض روغن خلوق و دواء الکبریت استعمال میکردند و این اثر میکرد تا آنکه آنرا زائل می نمود گیلانی از بولس نقل کرده که چون بثور در چهره ظاهر شود و بسبب آن جبین آنرا بمطبوخ نمایند و باهستگی آنرا بمالند و بمطبوخ آن اشنب یمانی مع علک البطم و باداموج تلخ بسرکه سائیده باید کرد و اگر بثور غلیظ گردد بگیرند صابون که آنرا غلیه زن نامند بقدر چهار درم و کندر یکدرم واشق یکدرم و بآب سوده شیر بار ابدان بمطبوخ سازند و بعد ساعتی بشویند غمره برای بثور عارض در چهره بگیرند بوره ارمنی دو درم گل مختوم یکدرم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم و بارها ساخته بگلاب و سرکه سرشته طلا کنند و اگر بثور رطب باشد بگیرند آرد ترمس و آرد باقلا هر واحد یکجزو آرد عدس نیم جزو و در شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند سه روز یا پنج روز و این بعمل آرند غمره دیگر مجرب بگیرند حب مقشر کوفته در پاتیله انداخته شیر تازه دو رطل بران ریخته بجوشانند تا شیر فانی شود بعده برآورده خشک کنند و بگیرند زردچوب و کتیرا هر واحد سه درم و همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته بر رو طلا نمایند و بآب سبوس بشویند ایضاً اگر بثور با خشونت بود تنقیع کند بگیرند سوم و علک البطم هر یک ده درم زنگار دو درم و در زیت گداخته بر رو طلا کنند و ساعتی بگذارند و مسح کنند که این قلع آن کند و یا بگیرند خشخاش افیون یعنی خشخاش رطب مع برگ و شاخ از بیخ کنده در سرکه بسایند ایضاً بگیرند زعفران و طحلب فوه و کندر و مرساذی و باپیه گوساله در روغن مصطکی بیامیزند بر رو طلا سازند و یک ساعت ترک کرده باسفنج نشف نمایند و این دوا برای رد سائر بدن اصلاح نماید و رنگ بشره و خصوصاً رنگ چهره را سرخ کند ابن الیاس گوید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و تنقیه دماغ بحب ایارج نمایند بعده بآبیکه دران بابونه و بنفشه و اکلیل و شبت جوشانیده باشند روی بشویند و اگر این علاج کفایت نکند خاکستر چوب انگور و خاکستر خرمهره هر واحد سه درم شونیز یکدرم ابرسا هفت درم بزرکتان گلنار هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا نمایند خضر گوید که بعد تنقیه بدن تعمید بمخففات و تناول تریاق کنند و آنچه درین تجربه کرده شده شونیز و بورق بسرکه سرشته است و ضماد نوشادر سوده و چرب کردن عضو بعد آن بروغن گل و روغن حنا و جماعتی باین تدبیر صحت یافته و تخم کتان با گل سرخ آنرا نافع ست انطاکی گوید که سبب بثور لبنیه در اغلب ماده غلیظه بلغمیه است و علاجش اول فصد رگ بینی ست بعده استعمال چیزیکه در بثور بلغمیه مذکور ست و از مجربات در مطلق بثور خصوصاً در لبنیه شونیز و بورق و نوشادر بسرکه است و کذا اسندروس حب البان بیول

شیلیم

و آن بثوری بشکل شیلم ست که در رخسار یا در همه روی ظاهر شود و از خبث ماده و حرارت خالی نبود و از جمله علامات اوست که چون لمس کنند صلب باشد و حوالی و بمقدار درهم سرخ شود و اولی آنست که علاج او بسرعت نمایند چه اگر بگذارند و مریض تساهل نماید عمیق شود و جلد روی را در گیرد و گاهی جلد رو ساقط شود و دران هلاکت علیل باشد و سبب آن خون حاد حریف فاسد الکیفیت اکال ست که از عروق بازیک خارج شود و برین موضع بریزد و ممتنع نیست که این مرض در جمیع بدن حادث شود مگر آنکه اکثر این در رو پیدا شود و ابن الیاس این را از جمله بثور غریبه شمرده و گفته که آن بثور صغار صلب ست که گاهی متقرح شود و گاهی با آن حکه و الم باشند و انطاکی گوید که بثور شیلم کوچک مستطیل سیاه بصورت شیلم بود و لا مخصوص خساره باشد پس اگر ترک نمایند در همه چهره منبسط گردد و در اعماق داخل شود و ازین جهت در علاج او وجوب کرده اند که شق نمایند و از آن خون منعقد خبیث الرائحه اخراج کنند خصوصاً اگر گرد آن سرخ گردد و شکل ورم مستدیر شود و ذوی از این ورلب یدیم و آن شق گردد و از آن خون غلیظ سیاه ظاهر شد پس آنرا شق کردم و دواء اصل آن شکل دانه خشخاش دیدم و هنگام رفع او التیام یافت سبب او خون مع داوی ست که حرارت غریبی آنرا منعقد ساخته علاج فصد سرو کنند و استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند و آن موضع را شق کنند که گاهی آنجا خون جمند شبیه بعدس یافته شده و آنرا بسر دان آرند

و بچیزی علاج کنند که سیاه نشود داوفق چیزیکه بدان معالجه نمایند مرهم سفیداب و مرهم رصاص محرق ست واگر این کفایت نکند آن موضع را داغ بلیغ دهند
و بمرهم مثل علاج کنند تا اثری که باقی ماند سرخ بود چه اگر بعد داغ بمرهم سفیداب علاج کنند اثرا و سفید شود و این مرض بیشتر در بلده بصره حادث شود بسبب
خوردن خرما و ماهی شور و اهل او داغ را قبل استفراغ و شگافتن موضع استعمال میکنند ابن الیاس گوید که در اول امر فصد قیفال و اخراج خون بحسب قوت و ضرورت
کنند و استفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله نمایند و هر صبح جلاب از آب انار بی شحم آن افشرده باشکر و سکنجبین هر کدام ده درم و یا آب هندوانه بقدر سه اوقیه با شکر
ده درم بنوشند و غذا فروج و تمر هندی و مغز بادام و اسفاناخ بخورند و گاهی بدین معالجه تحلیل نشود و بشق و اخراج ماده محتاج گردد بعد از آن بمراهم مدمله علاج کنند نجندی
گوید که علاجش فصد ست و ترک اطعمه حریفه و لحوم شدید الحرارت و حلاوی کثیر و باید که این بثرات را بشگافند بعده معالجه بمراهم کنند گیلانی میگوید احتراقات که در دو
عارض شود علاجش اولاً بفصد قیفال و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و شرب سنا و هلیله کابلی و مویز منقی و شرب ماء الجبن یا سفوف منقی سنو دا باشد
و این سفوف درین باب نیکوست بگیرند هلیله کابلی و زرد و سیاه هر واحد ده درم بسفایج کوفته افتیمون هر واحد پنج درم اسطوخودوس چهار درم غاریقون سه درم نمک
هندی دو درم همه را باریک کوفته سه درم از آن با نیم رطل ماء الجبن و ده درم شکر طبرزد بخورند که این تنقیه بدن از سودا کند و هرگاه بدن پاک گردد بر موضع زلو بچسپانند که آن
خون محترق را از موضع امتصاص نماید پس اگر موضع را خون بچکانند تا پاک شود بعده بران مرهم احمر معمول از مرداسنگ و زردچوب و سرکه و زیت طلا نمایند و معالجه بعلاج قروح کنند که منفعت بخشد انشاء الله تعالی

بلخیه

بثور مع قروح و خشکریشات و سیلان و زرداب ست و آن از جنس سعفه ردیه رطبه خبیثه ساعیه بود و لهذا احوالی خود را بسبب فساد بخورد و در اکثر با آن خفقان و غشی بود
و گاهی بسبب گزیدن جانوری مثل پشه خبیث و رتیلا عارض شود و بسبب کثرت حدوث آن در بلده بلخ مسمی ببلخیه شده و ابو منصور گوید که بلخیه قرحه منبسط در لحم بود
و آنرا عمق بسیار نباشد و شراین را متمدد سازد و با آن تپ بود و چون نضج یا بد سوراخها و سرها بسیار مدرک گردد و سبب او خون حاد فاسد بود و ابن الیاس گوید که بلخیه از بثور
ردیه خبیثه ساعیه است و حدوث او از اخلاط محترقه فاسده از صفرا و بلغم یا سوداء محترق بود و انطاکی گوید که بلخیه بثوریست که اولاً ببلخ یافته شده لیکن بعده مثل آبله بر فرنگ
منتقل ببلاد دیگر گشته پس بدان موسوم ساختند و سبب آن حرارت غریبی ست که بخیری آنرا از قلب دفع کرده پس آنچه حوالی او از غشاهای اضلاع و صدرست قرحه
کند و از ین جهت غشی و خفقان بادی بود و گاهی از آن حجاب صدر متاکل شود و قتل کند پس هرگاه خارج سیاه یا سرخ گردد علاج نپذیرد علاج بقول شیخ علاجش
مثل علاج سعفه رویه نمایند و آنچه خاص باین نفع کند طلا بگل ارمنی و سرکه است بدوام حتی که آنرا خشک کند و از آن قشرها فرو افتد و بگوشت صحیح برسد و از آن عفونت
و فساد زائل کند و یا این دواکه قوی مجرب شیخ ست بکار برند زراوند مدحرج و زنگار و اشق و مقل و خردل و زاج مساوی بروغن گندم و سرکه و اندک عسل بهم ساخته طلا
کنند و یا بخراشند تا گوشت فاسد بر آید و چون گوشت صحیح پدید آید مرهمی که از دم الاخوین و مرداسنگ و کندر و سفیده ساخته باشند جراحت را مندمل سازند ابو منصور
گوید که اولاً فصد کنند و مسهل صفرا دهند و لزوم ماء الشعیر و اغذیه بارده نمایند و معالجه قرحه با ضمده بارده مثل مرهم سفیداب و مانند آن کنند و اگر امر دشوار باشد آبهای فواکه
ترش مقوی قلب مثل آب انار ترش و آب سیب و ریباس بشکر یا بشربت صندل نوشانند و بر قلب اضماد بگل سرخ و صندل و خرفه ای سبز ده نهند و قرص کافور با آب
سرد و گلاب دهند و مقام او در موضع سرد و هوای بارد سازند ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از اخلاط غلیظه فاسده بمطبوخ افتیمون یا بحب آن یا بمطبوخ هلیله مقوی
بغاریقون کنند و نوشیدن ماء الاصول و بزور ایشان را نفع کند و از تناول گوشتها و شیرینیها و اغذیه حریفه حذر کنند و بمرهم معمول از مقل و زراوند مدحرج و زاج و زنگار و خرنوب
و مویزج و زرنیخ مساوی کوفته بخته بسرکه کهنه و اندک روغن زیت و عسل سرشته طلا نمایند انطاکی گوید که علاج بلخیه بطبیخ افتیمون و سکنجبین ست و تقوع صبر در آن مجربست و همچنین حب اذراقی

بطم

بثره سیاه بزرگ بقدر حب البطم و نخود و پسته است که در ساق عارض شود و متقرح گردد و از آن زرداب سیاه سیلان کند و سبب حدوث او خون فاسد محترق سوداوی ست
و شیخ در مقامی نوشته که بطم بثور سوداوی ست که در ساق مثل ثمر طرفا یا حبة الخضراء کبیر ظاهر شود و در جای دیگر گفته که آن قروح سوداوی ست و ماده او بعینه ماده دوالی ست
و علاجش از جهت تنقیه علاج دوالی ست و قروح سوداوی که قانون علاج آنها مذکور گردد و طبری گوید که بثور ساق بثور اسود کبار ست و آن عسر البرء ست و از آن انسلاق

غذای مریض علاج او نیست و حمات کبریتی برای او شدید الموافقت ست چنانچه اهل موصل گویند که آن تحلیل نمی‌شود مگر درین حمات و اغذیهٔ غلیظه و مفسد خون ترک نمایند و انطاکی گوید که قانون در علاج او ازالهٔ موی ست هر قدر که طول کشد و تعمیق او بشق و پر کردن شکر پس قواطع

بثور قفا

و این شبیه به بثور اصداغ در پس سر و گردن عارض شود و گاهی با آن تپ و لهیب و سوزش باشد و بقرب نخاع عظیم گردد و در خطر اعظم و قاتل بود و کسی که او را این بثور برآید کم خلاص یابد و آن شبیه بدمل بزرگ باشد و سبب او فضول دموی حادست که از دماغ در مجاری نخاع نازل شود و بسبب قرب او از دماغ و از حرزه معروف بوتد که بران سر موضوع ست قتل کند و آن ورد شدید کند چنانچه گاهی دماغ ازان ورم کند و مودی بهلاکت گردد علاج فصد کنند و مسهل دهند و صلاح غذای مریض نمایند و بهر تبرید و ترطیب دماغ روغن بنفشه و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند و بهر تبرید بر موضع برگ اسپغول و برگ بارتنگ هر دو کوفته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند پس اگر صاحب باقی ماند ترک کنند و با آهن مس نکنند که دران خطرست و طبری گوید دیدم کسی را که این بثور برآمد قبل از نضج هلاک شد و اگر این و بثور صدغین را در علامات موت سریع داخل کنند چنانچه بقراط در سائر علامات دیگر نموده جائزست و ابن الیاس گوید که هنگام ظهور او فصد سر رو کنند و اخراج خون بقدر قوت دو واجب نمایند و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و غذا فروزهٔ ماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و از لحوم و حلاوی حذر کنند و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه نمایند و تضمید موضع ببرگ اسپغول و ببرگ بارتنگ و برگ خلاف و کاهو یا با آب حی العالم و عصی الراعی سازند و خجندی گوید که علاجش ترک اغذیهٔ ردیه و اطعمهٔ حاده است و فصد باسلیق و ترک لحوم در اوائل و تلیین طبیعت بمطبوخات اهلیلج و تضمید ببرگ کاسنی و مانند آن که سابق مذکور شد

بثور افرد و خورون

و آن نتو در جلد مشابه ثالیل مستدیرست و بیخ او ضیق بود حتی که گمان شود که آن چیزی متعلق یا مشابه طرف و تر باشد و لهذا قسمی را ازان مسامیر نامند علاج آنچه درین نفع کند آنست که عصارهٔ قثاء الحمار و نمک بران نهند و یا دقاق کندر بسرکه و آرد و نطرون و یا شیر انجیر بران لطوخ کنند و یا شیر حلتیت و یا سرگین شتر که سماریس گویند سوخته و زنگار بگداز گرد زرد سوخته و یا برگ بادروج بقلقدیس مع با آب سائل از چوب انگور تر که نزد سوختن او برآید و یا اشنان گوسفند بسرکه و یا لطوخ زهرهٔ بز تر و یا ضماد بشراب و نطرون کنند و یا اندک نطرون ببول طفل نابالغ و یا سرگین گاو مع سرکه

بثور بادنجانی و نیلنجی و اسود

طبری گفته که جالینوس این را از انواع نمره و نار فارسی ذکر کرده و گویم که ظهور بثور و انواع و الوان آنها بحسب جوهر ماده بود پس اگر ماده شدید الفساد حاد حریف رقیق باشد رنگ او سیاه یا بادنجانی یا نیلنجی بود و شدیدترین آن سیاه ست پس نیلنجی پس بادنجانی و در اول ظهور این بثور سرخ بود و هرگاه بثور زائل شود اصول آنها سیاه و یا نیلنجی یا بادنجانی باقی ماند و الم آن شدید با قلق باشد و این دلالت میکند بر بقای ماده در عضو علاج واجبست که معالجه بفصد و اسهال و لزوم پرهیز نمایند و بر موضع شیاف مامیثا و آب عنب الثعلب طلا کنند و تبرید تا چند روز نمایند بعده آب نیمگرم بران ریزند و اعاده به تبرید کنند تا آنکه سیاهی و بادنجانیت و نیلنجیت زائل شود پس هرگاه رقت جلد بقعه محسوس شود و ماده و اشراف آن ظاهر گردد استعمال شرط خفیف بر بقعه باک ندارد تا باقی ماده ازانجا خارج گردد و اگر ماده بعید باشد بر موضع این ضماد بکار برند بگیرند آرد جو و آرد باقلا و در سرکه و آب عنب الثعلب سرشته بر موضع طلا کنند و لزوم بقعه بخرقه مبلول دران باید کرد تا آنکه تحلیل گردد و ورم زائل شود

بثور غریبه

یعنی نادر الوقوع با آنکه طبری آنرا هفت نوع بیان نموده چهار ازان جدری و حصبه و نمله و جمره که عوام آنرا نار فارسی گویند و گفته که علامت و علاج و سبب و فاعل این همه ذکر کردیم و هر نوع ازین انواع اربعه باقسام بسیار مختلف بحسب اختلاف مواد و از جهت بدن منقسم میشود و از سه نوع باقی که امر آنها بر اطبا مشتبه میگردد اول معروف بنات الاصل ست و آن بثور صغار سفید مترفعه قلیل الالم باشد بعده اصول او صلب گردد حتی که صلابت در اصول او شبیه بغدد محسوس شود و این بدترین انواع بثورست و منقسم بدو قسم می‌شود یکی ازان منقلب میگردد و شل دمل عظیم می‌شود و این سهل ست و قسم دوم بر صلابت خود باقی میماند و تمدید او اندک بود و این صلابت بسهولت

نضج نمی یابد بلکه بتاریخ ترشح میشود وبعده بقیه آن صلب منعقد باقی می ماند وبزمانه دراز تحلیل می یابد وسبب فاعل آن خلط غلیظ سوداوی ارضی ست که از احتراق رطوبات
متولد شود وبس شبهای باین جلد وبحم آنرا بیفگند ووحم ازین انواع غریبه نفاخات ست که در اعضای لحمیه اولا کوچک ظاهر شود بعد فراخ گردد پس رقیق شود
وسبب فاعل این رطوبتی ست که از برودت جگر پیدا شود وبحرارت حدت یابد واگر بسیار باشد استسقای لحمی پیدا کند واگر اندک بود وکیفیت او حار باشد ازان نفاخات
بهم رسد سوم از انواع مذکوره بثور سرخ صلب کوچک ست که بغیر الم در موضعی ظاهر شود وبعده مخفی گردد وبعد ازان در جای دیگر ظاهر شود وزمانی طویل باقی ماند وسبب
فاعل این بخارات دموی غلیظ ست پس اگر بسیار باشد ازان شرای دموی حادث گردد واگر قلیل بود ازان این بثور بهم رسد وسمرقندی وخجندی انواع بثور
غریبه را پنج نوع گفته اند یعنی ذات الاصل وبثور سرخ صلب که هردو در قول طبری گذشت وشیلم وبثور اصداغ وبثور نفاخ که سابق مسطور شد وانطاکی گوید که بثور
غریبه اعنی قلیل الوجود که معروف بنات الاصل ست سببش فساد سوداست اگر مائل بسیاض باشد وفساد خون اگر مائل بحمرت بود وهردو نوع سخت وتیز باشد
غیر آنکه سرخ گاهی مخفی شود وگاهی ظاهر گردد ومنتقل شود وحکم او حکم شرا ست واما سفید گاهی ترشح کند با وجود صلابت بیخ او واین شر الانواع ست وگاهی تنقیح دشوار گردد
بسبب احتراق علاج باید که معالجه این جمله اقسام تنقیه است بفصد ومسهل حسب اخلاط واطلیه واضمده حسب هر واحد ازان چنانچه در اقوال اطبا مسطور گردد
اکنون بعض ادویه مخصوصه بثور که در موسم گرما وبرشکال دانچه (?) ازمالیدن عنکبوت وغیر آن باشد مسطور میشود پس اگر در فصل صیف بثورات کوچک غلیانی سوداوی
در اطراف بهم رسد اول فصد کنند وشیره عناب شیره کشنیز خشک عرق عنب الثعلب عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی دهند بعده منضج از عناب کاسنی وآلو بخارا وشاهتره
وگل نیلوفر سپستان وخطمی وخبازی وغیره داده فلوس خیار شنبر وسنای مکی وغیره افزوده مسهل دهند واگر خواهند برای اخراج سودا وبلغم از پوست هلیله زرد هلیله سیاه بسفایج
هریک چهار ماشه غاریقون سه ماشه تربد موصوف هفت ماشه شحم حنظل دو ماشه مقل کتیرا هریک نیم ماشه کوفته بیخته بآب حب ساخته آخر شب همراه عرق عنب الثعلب نیم گرم خورند
وصبح بدرقه مسهل بدهند وبعد فراغ از مسهل با ازگل منڈی شاهتره هریک پاؤ آثار صندل سرخ چرایته پوست هلیله کابلی هریک نیم پاؤ نیمکوفته در دوازده آثار آب عرق
هفت آثار کشیده نیم پاؤ ازان با شربت عناب بنوشانند ایضاً برای بثور سرخ اطراف وچیهای سرخ بعد فصد وتنقیه معجون معصفر همراه این عرق منڈی بدهند شد (?)
یک آثار پوست نیم چرایته هریک نیم آثار سرپهوکه پوست هلیله زرد هریک پاؤ آثار صندل سرخ عنب الثعلب بسفایج هریک نیم پاؤ عناب پنجاه دانه ادویه کوفتنی را کوفته بهم را
در دوازده آثار آب تر کرده صبح عرق کشند نیم پاؤ با شربت بنفشه سه توله بنوشند ایضاً اگر بثور بهر دم بر بدن شود ودور گردد وبسبب غلیان خون بعد فصد عناب شاهتره
چرایته پوست هلیله زرد خیسانیده با شهد دهند بعد منضج از گل بنفشه شاهتره خیارین کوفته هریک پنج ماشه بیخ کاسنی گاوزبان هریک شش ماشه عنب الثعلب چهار ماشه
مویز منقی ده دانه سپستان بیست دانه آلو بخارا هفت دانه جوش داده گلقند داخل کرده دهند پس مسهل بعمل آرند ایضاً بعد تنقیه شاهتره هلیله زرد برگ سیاه شان (?) هریک
شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند وبر بثور جدوار زنجبیل گیر در سوت مساوی بآب عنب الثعلب تازه سوده ضماد کنند ایضاً برای
بثورات از فساد خون عناب پنجدانه شاهتره شش ماشه سرپهوکه هفت ماشه منڈی شش ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند
حب نافع بثور وجوشش که بر بدن شود گیر در سوت هلیله زنگی مرداسنگ کات صندل سرخ مساوی کوفته بیخته حب سازند وبآب برگ عنب الثعلب ضماد نمایند
حب کرامات که برای جمیع انواع بثور وخصوص سوداوی معمول مرداسنگ پوست هلیله زرد قنبیل آهک آب نادیده کات سفید هر واحد یک جزو نیله تهوته نیم جزو
بآب حب سازند ووقت حاجت بروغن زرد سوده طلا نمایند حب نافع بثور کات مرداسنگ نیله تهوته بریان بیل گری مساوی سائیده حب بندند ووقت حاجت بآب
سائیده طلا سازند ونیز این حب نافع ست برای قروح که دران سوراخ مثل غربال باشد ومشهور به قرحه اورنگ زیبی ست ایضاً نافع بثور کات سفید نیله تهوته
بریان سپاری سوخته مرداسنگ پوست هلیله زرد ریوند خطائی مساوی بآب حب سازند ووقت حاجت طلا نمایند دوا اینکه جهت بثور که بر بینی وسر در موسم
برشکال بهم رسد مفید ست خسته انبه کته سفید صندل سفید بآب سائیده طلا کنند دیگر اورام وبثور را که در ایام برسات بسبب رطوبت ظاهر شود نفع دارد
زرد چوب سوخته وچونه گلی هردو برابر باریک ساخته بروغن بکگرم (?) حل نمایند وبر پارچه نهاده استعمال سازند ودیگر تشور (?) دال عدس سوخته آمله سوخته برابر حنا
کمیله قدری وانه نیله تهوته بریان با روغن سائیده بر دانها بمالند ایضاً برای دفع ورم وبثور وسوزش آن خصوص بثره که بر بینی پدید می آید ورم و

در دو حرقت از حد می فزاید نهایت مفید و مجرب ست پکهان بید را در آب گلو سبز سائیده ضماد نمایند و آنجا که شدت درد و ضربان زائد از حد باشد زود فصد سر رو
گیرند و قدری مرداسنگ با پکهان بید افزوده بگلاب سائیده بکار برند ضماد که بثور متقرح را نفع بخشد روغن گل سه توله در سرکه انگوری پنج توله با آتش ملایم بجوشانند
تا سرکه برود و در روغن بماند پس مرداسنگ دو ماشه برگ حنای خشک قنبیل شاهتره هر یک سه ماشه کوفته بیخته با آن خوب حل کرده ضماد نمایند ضماد معمول اطبای هند
برای بثور که زیر گردن بر سینه میشوند و آنرا کنٹهه مالا گویند تخم سن تخم ترب تخم سهجنه جو سرشف السی برابر کوفته بیخته بدوغ گاو سائیده ضماد میکرده باشند ایضاً که درین
باب آزموده است آنبه هلدی سه و نیم ماشه هالون نیله تهوتهه هر یک دو و نیم ماشه ادویه سائیده در روغن سرشف بقدر شش توله آمیخته طلا کنند ایضاً برای مرض مذکور
سپاری چهالیه با دام مع پوست هر واحد پانزده عدد هر دو را در پارچه بسته بالای آن گل طلا کرده در آتش پاچک دشتی بسوزند بعده برآورده در روغن السی حل کرده
دارند و بر بثور مالیده باشند ضماد برای بثور که زیر بغل میشود صندل سرخ و سفید و بیخ آگ زرد چوب سائیده ضماد کنند ضماد نافع بثور که با سوزش باشد گیرد مار جو
کات سفید لیسر که ضماد نمایند ضماد نافع بثور که از مالیدن عنکبوت بر بدن میشود و مشهور است که غلط مشهور است بآب سائیده طلا میکرده باشند دیگر برگ انار ترش برگ
تمر هندی در آب کیله سائیده ضماد نمایند دیگر اچهور سائیده طلا کنند و بعضے قدری نمک شور نیز می آمیزند دیگر کنجد در شیر هر سائیده طلا کنند و یا آنبه هلدی بآب سائیده و یا
چرونجی سائیده بمالند و یا چونه بآب لیمون یا بروغن سرشف یا بروغن کنجد سائیده طلا نمایند دیگر گل وزرد چوب بآب سائیده یا صندل لیمو مرداسنگ لیسر که سائیده
یا زیره سفید زنجبیل بآب سائیده یا جوار گیرد و بآب مکوه طلا کنند دیگر پتنگ نیم پاؤ اصل السوس ناگکیسر هر یک نیم دام سائیده هر دو وقت ضماد کنند در سه روز صحت میشود
دیگر خراطین سوده یا گل پس افگنده آن ضماد نمایند مرہم نافع برای بثور یکه رطوبت آن هر جا که برسد بثور دیگر پیدا شود و مکرر بعمل آمده روغن تلخ شش دام کیله یا بچی سوخته
هر واحد یکدام حنا نیم دام فلفل گرد سه و نیم ماشه مرہم سازند اقوال اطباء طبری گوید که در بثور ذات الاصل تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و فصد باسلیق نمایند بعده تعدیل الطعام
کنند و لزوم شوربای زیرباجی یا اسفیدباجی ماکیان نمایند بعده تضمید آن صلابت در ابتدای ظهور مدام باسپغول بغیر روغن کنند تا آنکه ریم کند پس هرگاه درد کم شود و ریم
جمع گردد این ضماد بکار برند بگیرند تخم کنوچه و اسپغول هر واحد یکجزو بعده برگ چقندر و برگ کاسنی کوفته در روغن کنجد بجوشانند تا مرہم مثل مرہم گردد بعد از ان از آتش فرود آورده بران
کنوچه و اسپغول نا کوفته و اندک زرده بیضه انداخته ضماد کنند تا آنکه نرم شود و دران براقیت ریم ظاهر گردد بعده بشگافند و ریم بیرون آرند و اگر مریض از آهن بترسد بگیرند
اشق و در زرده بیضه آمیخته بر سر بثره گذارند که این باعتدال بشگافد و هرگاه ریم خارج گردد از پنبه کهنه آنرا پر سازند تا زخم صاف گردد بعده علاج آن کنند و از آب حفظ
آن نمایند تا آنکه خشک گردد و علاج نفاخات بسوراخ کردن از سر سوزن نمایند و زرداب از ان خارج کنند و بدخول حمام و عرق آوردن امر نمایند بعده تقویت جگر باین
ضماد کنند بگیرند مصطکی و نار مشک و فوفل و مرو سنبل الطیب مساوی بعده موم روغن از روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن بلسان ساخته از آتش فرود آورده ادویه
مذکوره کوفته بیخته آمیزند و هنگام خلو معده از طعام بر فم معده و جگر ضماد کنند تا سه روز و یا یک شبانه روز این ضماد بعمل آرند بگیرند گل سرخ و قصب الذریره هر واحد یکجزو دو پوست
بیرون پسته و عساليج کرم و گل حنا اگر میسر آید و الا حنای سوخته همه مساوی و بآب مورد رطب و آب سیب میخوش آمیخته بر جگر و فم معده ضماد کنند تا جوهر کبد منحل نگردد
زیرا که انحلال جوهر او مؤدی بهلاکت میگردد چنانچه فاضل جالینوس ذکر کرده که مردی از ارباب ماسلس تغیرلی که بتورم برغن کرد با شیای مرخیه بران ضماد نمود پس مریض
را عرق لزج آمد و هلاک شد و علاج نوع سوم بثور غریبه فصد صافن ست و بعد فصد استفراغ بمطبوخ افتیمون و اقتصار بر اغذیه محموده مولد خون رقیق بارد مثل لحم
جدی و بچه مرغ رطب و سرمق و کاهو پخته و مانند آن و این طلا بعمل آرند بگیرند برگ اسپغول و برگ بارتنگ و جراده کدو و همه را باریک سائیده اندک آرد جو بران اندازند
و باهم آمیخته بر بثور ضماد کنند که آن ظاهر نشود و موضعی که بران ضماد کنند قوی گردد ابن الیاس گوید که علاج نوع سوم بثور غریبه فصد و اخراج خون بقدر واجبست
و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب تمر هندی و شکر سفید ده درم یا آب انارین لشحم آنها افشرده هر واحد سی درم بشکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند
و غذا مزوره تمر هندی یا انار دانه مغز بادام و اسفاناخ و یا جلاب از عناب و آلو سیاه هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبع بماء الفواکه یا بآب
نقوع مشمش کنند انطاکی گوید که در اقسام بثور ابتدا الفصد کنند نزد ظهور علامت خون پس ادویه مسهله پس روادع منضجه از وضعیات پس محلل بکار برند و هرگاه
منفجر گردد بعلاج قروح معالجه نمایند در این همه مع تلطیف غذا و لبس مناسب و در بثور سوداوی این منضج استعمال کنند صنعت آن مویز بیکجزو عناب سپستان

لبفایج هر واحد نیم جزو بنفشه جزو تخم کاسنی تخم شاهتره هر واحد ربع جزو کوفته در ده چند آن آب بجوشانند تا ربع باقی ماند صاف کرده بشکر تا یکهفته نیم گرم استعمال نمایند
بعده اسود سلیم تا دو مثقال استعمال کنند بعد از آن شب و روز بمسکه و پیه ماکیان چرب دارند و هرگاه نرم شود بجلبغه و آرد باقلا و اشق و زرده بیضه سفید سازند بعده
پاک کرده مندمل نمایند و معالجه بثور صفراوی بشرب این دوا کنند صنعت آن گل بنفشه قنطوریون عناب هر واحد یکجزو تمر هندی نیم جزو گل سرخ تخم خرفه
هر واحد ربع جزو و اگر در انجا تپ باشد جوشش همه افزایند و بطریق اول بجوشانند و استعمال کنند تا آنکه تحلیل ظاهر گردد پس این حب استعمال کنند در هر سه روز
دو مثقال صنعت آن صبر هلیله سقمونیا هر واحد یکجزو مصطکی نیم جزو بآب کاسنی حبها سازند و بسکنجبین استعمال کنند مفرد اگر ماده و رطوبات بسیار باشد
والا بماء الجبن و اگر خطر عظیم گردد لزوم طبیخ برگ عناب کنند بعده با آنکه در ان صبر و مازو و مورد و مغز خربزه جوشانیده باشند بشویند و بر ان سندروس تنها پاشند
اگر در ان گوشت زائد نباشد والا با شکر بعده بمرهم ابیض مندمل سازند و علاج بثور یکه از بلغم باشد قی کردن ست تا آنکه نقا ظاهر گردد بعده استعمال معجون نجاح و تریاق
غدره و فالق کنند و این حب مجربست صنعت آن شحم حنظل و مغز آن غاریقون انزروت هر واحد یکجزو تربد صبر حب بلسان نمک هندی هر واحد نیم جزو سقمونیا
ربع جزو بآب بادیان حبها سازند شربتی یکنیم مثقال در هر چهار روز و اگر در انجا حرارت نباشد تعاهد نوشیدن ماء العسل کنند والا شیر گاو و لقوطم بعده تحلیل آن
بروغن بابونه و بادام تلخ و قسط اسطالیه کنند و چون ماده خارج شود الحام او بصبر و مرداسنگ و روغن زرد کنند و مطبوخات مذکوره و حبوب در ینجا از مجربات ماست
صفت طلا که سائر انواع بثور را نافع ست گل خرزهره افسنتین صابون اشق بزیت و پیه ماکیان بپزند تا یکذات شود و استعمال کنند صفت ضماد منضج که انواع
بثور و سرطانات را منحل گرداند چقندر عنب الثعلب کشنیز سبز پرسیاوشان خطمی هر واحد یکجزو آرد باقلا آرد جو صابون بزرکتان خمیر آرد هر واحد نیم جزو همه را در روغن [illegible]
و زرده بیضه بپزند بعد از آنکه باندک زعفران و موم و سرکه بر هم زنند تا اجزا باهم بیامیزد و بر پارچه پشمی و بلغمی و بر پنبه در سوداوی و بزرکتان در باقی استعمال کنند و اما مفردات مجربه برای
بثور پس فضل آنها حنا و مورد و نطرون و انجیر و سداب و بزرکتان و پنیر و عسل ست ضماداً و هلیله مطلقاً و اما در ضماد قصب الذریره حدیث صحیح ست و کذا در حنا لیکن حدیث قصب الذریره صحیح ترست

امراض جلد

جذام و این مشتق از جذم ست و آن در لغت بمعنی قطع ست و بمناسبت آنکه این مرض قطع اعضا یا نسل یا عمر کند بدین نام مسمی ساختند و این مرض را داء السبع و داء الاسد
نیز نامند و در وجه تسمیه آن گویند که آن اکثر بشیر عارض میشود و گویند که چهره صاحب آن مثل چهره شیر گردد و بهن میگردد و آنرا مشابه بسحنه شیر میگرداند و گویند کسی را که این
مرض در گیرد شکار سگ کند و او مثل شکار کردن شیر یعنی در آخر آنرا هلاک می نماید و ایضاً این مرض را سرطان عام گویند که در تمام بدن حادث شود پس گاه قرحه کند و گاهی
آن و صاحب آن زمانی دراز باقی ماند و اهل اندلس این مرض را مرض کبری نامند و در اصطلاح بقول شیخ مرضی ست ردی که از انتشار سودای غیر طبیعی در تمام
بدن حادث شود و مزاج او شکل اعضا را فاسد کند و بسا ست که در آخر اتصال آنها فاسد نماید حتی که اعضا متاکل شود و از تقرح ساقط گردد و بقول صاحب کامل جذام
علتی ست که سائر اعضا را خشک کند و فاسد گرداند بسبب یبوست و آن بمنزله سرطان حادث در جمیع بدن ست و انطاکی گوید که جذام عبارت ست از فساد اعضای غذائیه [illegible]
هیچ چیز را الغیر از سودا مختلط دیگر مستحیل نتواند ساخت اگر چه شوربای بچه مرغ و انگور باشد و از نجاست که بعد از استحکام علاج نپذیرد و بسبب افتقار او بکثرت ادویه و ضعف طبیعت انسان

اسباب جذام

بقول صاحب کامل حدوث او از ضعف قوت مغیره بود که در کبد ست هرگاه این از برودت و یبوست و از غلبه خلط سوداوی بر خون و افساد او باشد پس آن
خون برای تغذیه سائر اعضا رسد و از یبوست تجفیف و افساد آنها نماید و همچنانکه اخلاط بدن و منی را فاسد کند حتی که این مرض بنسل متعدی گردد و از آبا باولاد حادث
شود و ابو منصور گوید که سبب جذام فساد خون و غلظ و جمود او در عرق و نتن اوست حتی که صالح برای غذای اعضا نبود و آن فساد از اغذیه غلیظه مولد سودا باشد
پس طبیعت را دفع او بسوی اعضای ضعیفه بسبب رداءت و خبث او در بدن ممکن نبود و شیخ الرئیس و قرشی مینویسند که سبب فاعلی اقدم جذام یا شدت
حرارت و یبوست در جگر یا در همه بدن ست که خون را بسوزد و سودای احتراقی گرداند و یا کثرت برودت مزاج جگر یا بدن که خون را کثیف و سرد و منجمد سازد
و سودای جمودی گرداند و سبب مادی او اغذیه مولد سودا ست و ایضاً اغذیه مولد بلغم چون در ان تخمها متواتر افتد و اندران حرارت عمل کند و اجزای لطیف

آنرا تحلیل نماید و باقی کثیف را سودا گرداند و امتلاآت و تناولات بر شکم سیری بعینه اسباب حدوث این مرض بجهت مذکور میگردد و اسباب عینیه او کثافت جلد و انسداد مسام ست پس حرارت غریزی مختنق و ضعیف شود و خون سرد و غلیظ گردد و خصوصاً چون طحال ضعیف از جذب سودا و عاجز از تنقیه خون از آن باشد و یا قوت دافعه احشا از دفع آن در عروق متعد یا رحم ضعیف بود و مسام منسد باشد و گاهی اعانت او فساد مزاج هوا کند خواه فی نفسه چنانچه بشدت حرارت خود خون را بسوزاند یا بشدت برودت خویش انجماد خون نماید و یا بعفونت خود اجزای لطیف خون را تبخیر سازد در مادیت دباقی ماند خواه بسبب مجاورت و مجالست مجذوم زیرا که این مرض معدی ست بسبب آنکه بخار ردی از بدن آن متحلل گردد و کسی که قریب آن باشد استنشاق او نماید و گاهی جذام بارث واقع شود بسبب فساد مزاج نطفه که از آن پیدا شود و یا بسبب مزاج مستفاد در رحم بحالی که آمدن آن باشد مثل آنکه اتفاق بودن علوق در حالت حیض شود و هر گاه حرارت شدید هوا مع رداءت غذای غلیظ مولد سودا از جنس ماهی و قدید و نمکسود و لحوم غلیظه مانند گاو و بز پیر و لحوم خر وحشی و عدس و کرنب و باقلا مجتمع شود ضرور جذام افتد چنانچه در اسکندریه بسیار بود و سودا چون بنجح آن نیز دلیل او بر تولید کثیر او اعانت کنند زیرا که لامحاله خون را غلیظ کند به دو وجه یکی بجوهر غلیظ خود دوم ببرودت مجمد خویش پس لا حاله بارد الطبیعت خورد چون غلیظ گردد در طوبات او نقصان یابد و تخفیف او بحرارت بدن سهل تر باشد و هر گاه خون که در بدن ست سوداوی گردد مزاج بدن نیز سوداوی شود پس مزاج جگر هم مائل بسوداویت گردد گاهی غلظ خون در مجذومین بدان حد رسد که در فصد ایشان چیزی مثل ریگ با خون آمیخته برآید و سودا گاهی مندفع شود بسوی یک عضو پس صلابت یا سقیروس یا سرطان حسب احوال خود حادث کند و اگر رقیق غالی باشد اکله پیدا کند و اگر بسوی سطح جلد مندفع شود برش و نمش و بهق سیاه و کلف و قوبا و مانند آن احداث نماید و گاهی همه بدن منتشر شود پس اگر عفن گردد تپ سوداوی پیدا کند و اگر متراکم شود و متعفن نگردد تولید جذام نماید و انطاکی گوید که سبب مادی جذام کل غذای یابس ست بارد باشد مثل لحم بقر و بز و عدس یا حار لیکن غلیظ که دران هضوم عمل نکنند الا با خذ در احتراق مثل بادنجان و خرما و از نجهت واجب ست مبادرت بشرب آب عقب خوردن چیزی یابس بالفعل و اگر چه زمانه بمقدار هضم نگذشته باشد تا محترق نگردد و یا محرق بجرافت خود مثل ثوم و خردل و سعد و سبب فاعلی او افراط بیس از حرارت یا برودت ست و کذا از سائر بدن خصوصاً از جگر چه آن بالذات مهی غذا است و سبب صوری او قلب بدن از شکل طبیعی ست و سبب غائی او فساد او ست و مبادی او تولد سودا ست پس اگر رقیق باشد و در ظاهر بدن منتشر گردد یرقان سیاه پیدا شود و یا در باطن انتشار یابد پس ربع حادث گردد و یا غلیظ باشد و مخصوص بعضوی بود درین صورت سرطان پدید آید و یا عام بود پس جذام افتد و ازینجهت قدما این را سرطان عام نامیده اند و در حال رقت او اگر مخصوص بظاهر اعضا بود از آن قوبا تولد کند و ازینجاست که گفته اند کثرت قوبا مقدمه جذام ست و اگر مخصوص بباطن بود قروح قصبه حادث شود و هر واحد در موضع خود مذکور ست و جذام از سودای اصلی افتد و آن در علاج سهل تر ست خصوصاً در ابتدا و از استحاله صفرا بسوی سودا افتد و آن در خطر و نکایت شدید تر ست و از اسباب او فساد هوا ست مثل مردار و مقتولان و عفونات و قرب مجذومان و گاهی مادهٔ او جبلی بود مثل شخصی که در حالت حیض با زن مجامعت کند پس با نطفه بقیه خون حیض که در رحم باشد باهم آمیزد و بچه فاسد پیدا گردد و از اسباب جبلیه او جماع بعد خوردن چیزی حریف و مالح مثل خردل و شیر و کوامخ و لحم خشک کرده است چنانچه استرخای عصب و ضعف اعضا و دشواری حرکت و عجلت پیری کسی را بود که انعقاد او از نطفه باشد که از اشیای مفرط الرطوبة مع برودت مثل شیر و خربزه و کدو پیدا شود و بعضی متاخرین مینویسند که سبب جذام سودای محترقه بود از هر خلطی که باشد در همه بدن و اکثر بمشاهده در آمده که از اسباب شتی می افتد اول آنکه بمصاحبت مجذومان که بخارات فاسده تن ایشان چون بوسیله هوا بروح و اخلاط رسد خلطها را مستحیل بجوهر اخلاط فاسده خود گرداند دوم آنکه بمیراث رسد که تباهی مزاج نطفه مجذوم مقتضی آنست سوم آنکه فساد هوا یعنی تعفن آن بزرگترین اسباب این مرض است چهارم آنکه کسی را که علوق او در حالت حیض اتفاق افتاده باشد پنجم آنکه در حالت نفاس باشد ششم آنکه بسیار خوردن غذاهای فاسد مولد سودا مانند گوشت گاو و میش و بادنجان و گوشت آهو و قدید و قند سیاه و سرکه و امثال اینها بود هفتم بسیار خوردن لوبیا و عدس و باقلا و فلفل و نخود همه خصوصاً وقتیکه در گوشت گاو و میش افتاده باشد و همراه خیرات دل ...

انواع جذام و علامات آنها

بدانکه بقول طبری و مجوسی و سمرقندی جذام دو نوع ست یکی آنکه حدوث او از کثرت سودای اصلی بود که آن در دی خون و ثفل او باشد و ازین نوع اعضا فرو ریزد مگر بندرت در آخر بلکه حس آنها باطل گردد و موی بریزد این نوع معروف بداء الاسد است و گاهی درین علاج سود دهد و صاحب او از آن شفای تام یابد چون در اوائل حدوث

و لاحق گردد و دوم آنکه حدوث او از مره سودا حادث از احتراق صفرا باشد و با این نوع تأکل اعضا و تساقط آن بود و قریب نیست که صاحب او صحت یابد و از کلام شیخ
مستفاد میشود که آن سه نوع ست چنانچه میگوید که جذام کائن از سودای صفراوی بایج تر بود و اذیت بیشتر و در اعراض صعب تر و در سوزش و تقریح شدید تر بود لیکن
قابل تر برای علاج ست و کائن از ثفل و دردی خون یعنی سودای طبیعی سالمتر و ساکن تر بود و تقریح نکند و کائن از سودای محترقه فی نفسه در اعراض خفی و مشابه سودای
صفراوی بود لیکن در قبول علاج بطی تر باشد و انطاکی گوید که جذام از غلیان خون بود و علامتش انتفاخ چهره و شدت سرخی و فرو ریختن موی بسبب کثرت رطوبت
است و از احتراق صفرا بود و علامتش سرعت انتشار و قلت سرخی و هزال ست و از سودای محترقه اصالتاً و علامتش بس مفرط تمرط شعر و غلظ اطراف و کج شدن انگشتان
و تکرج ناخنهاست و علامت این هر سه نوع تقدم تو با و سرخی با تیرگی و کدورت سفیدی چشم و استدارت حدقه و گرفتگی آواز ست و سهل ترین انواع نوع اول ست
و بعیدترین آنها از صحت نوع ثالث ست و جمله قابل علاج اند تا وقتیکه اطراف از هم فرو نریزد و نجندی گوید که نوعی از آن از سودای صفراوی بود و نوع دیگر آن از سودای
بلغمی یا از سودائی که آن دردی خون و ثفل اوست راقم گوید که از اقوال مسطوره مفهوم میشود که انواع جذام از روی مادهٔ شش نوع باشد چهار از احتراق اخلاط اربعه
و پنجم از کثرت سودای طبیعی که آن دردی خون ست و ششم از سودای جهودی هذا ما یخطر بالبال و ربی اعلم بحقیقة الحال

علامات جذام مطلقاً

شیخ میفرماید که هرگاه جذام ابتدا نماید رنگ بدن سرخ مائل بسیاهی گردد و در چشم تیرگی مائل بسرخی ظاهر شود و در نفس تنگی و در آواز گرفتگی بسبب اذیت ریه
و قصبهٔ آن پدید آید و عطاس کثرت نماید و در بینی غنه ظاهر گردد و گاهی سدد و خشم بهم رسد و چشم خشک گردد و موی در رقت و قلت آغاز کند و عرق در سینه و ناحیه
چهره ظاهر شود و عروق زبان غلیظ گردد و بوی بدن و خصوصاً عرق و بوی نفس بد بو گردد و اخلاط سوداوی از عیب و حسد پدید آید و در خواب خوابهای هولناک بسیار
مشاهده شود و در خواب چنان محسوس گردد که گویا بر بدن او بار گران نهاده بعد از آن ریختن موی و تمرط در آن ظاهر شود خصوصاً در موی چهره و ابرو و گاهی پوست
جای مو متقلع شود و ناخنها شق گردد و چهره زشت و متشنج شود و رنگ سیاه گردد و خون در مفاصل بجمود و عفونت آغاز کند و تنگی نفس از زیاد نماید حتی که با عسر شدید و
بهر عظیم گردد و آواز در غایت گرفتگی شود و لبها سطبر گردد و رنگ او سیاه شود و بر بدن زوائد غددی شبیه بحبوائی که در یونانی ساطورس گویند ظاهر گردد و بعد از آن
بدن در تقرح اخذ کند هرگاه جذام غیر ساکن باشد و غضروف بینی متأکل شود و بعده بینی و دست و پا از هم فرو ریزد و از آن زرداب بدبو سیلان کند و آواز باختفا عود کند
و موی باقی نماند و رنگ بسیار سیاه شود و علاج پذیر نبود و نبض مجذوم ضعیف بود بسبب ضعف قوت و قلت حاجت بهر آنکه مرض بارد ست و بطی غیر سریع باشد بسبب ضعف
و برودت و از تواتر لابد باشد زیرا که نه سرعت ست در آن و نه عظم و انطاکی گوید که علامت او براقت سفیدی چشم مائل بسرخی ست و این اول علامتی ست که ابتدا نماید حتی که
گویند این علامت بیش از هفت سال بران تقدم نماید و استدارت چشمها و سرخی بدن و بول بعده سیاهی آن هر دو و بعده عرق کثیر زنگین پس بو پس تغیر آواز بخشونت
پس گرفتگی آن پس نتن بوی نفس پس کشیدن بینی و استدارت چهره پس ورم کردن بدن اگر جذام متقرح باشد و کجی دست و پا پس سقوط آنها و درین وقت استحکام
او گردد و از صحت او یاس بود و نبض در ابتدای او سریع متواتر صلب باشد و گاهی بطی گردد اگر سودا اصلی بود و پس هرگاه مرض توسط نماید تواتر بسرعت کند پس نملی پس [illegible]
و تشنج گردد و اما غنه و سدد و غلظ لب گاه بادی ابتدا کند و گاهی در آخر حادث شود پس اعتماد بدلیل تنها او را نبود بلکه عمده در آن تفرق اتصال و فحش تغیر هیئت و شکل ست و
بالجمله این مرض خطرناک ست و از امور ورثی نسلی و خبث او در نطفه سرایت نکرده و سعدی بنودی و تعدیه او از حدیث صحیح ثابت شده و مولف اقتباس گوید که چون آثار این مرض
بتمامه نیک ظاهر شوند پس بیمار را از میان مردم بیرون کنند چنانچه برص را بسبب سرعت سرایت آن علامتش آنست که اول رنگ رو و چشم و همه تن سرخ شود و بسیاهی گراید
و گوشها خصوصاً نرمهٔ گوش و ابروها و بینی ورم خفیف سرخ رنگ مائل بسیاهی پیدا کند و آواز سطبر گردد و منفذ بینی کوفته شود و بوی گنده از بینی و تمام بدن برآید و پاشنهای
پا تبرقند و همچنین ناخنهای دست و پا بلکه کوز و بدهیئت شوند و چهره او مهیب تا یدمانند چهره شیر و نبض مجذوم در همه اوقات ضعیف و بطی باشد و گاهی متواتر مائل گردد و بول غلیظ نیلی
و منتفخ بود انتباه بدانکه اطبا اتفاق نموده اند بر آنکه جذام از جملهٔ امراض معدیه مسریه و موروثه است و بقول شیخ ضعیف از این مرض عسر العلاج ست و قوی مایوس از علاج و مبتدی قلیل
از روی فلاح ست در راسخ و مزمن عاصی تر و این مرض مدام مزاج اعضا را فاسد کند بسبب مضادت کیفیت او بکیفیت موافق حیات اعنی حرارت و رطوبت حتی که باعضا

رئیسه رسد و دندان حرکت و متحرک گردد و اولاً فساد اعضا از اطراف و اعضای نرم ابتدا کند و دندان وقت موی بریزد و رنگ آن متغیر گردد و گاهی متقرح و مدری شود
... و بیماری ... تولد و در اعضا بود لیکن اول تاثیر او در اطراف باشد زیرا که ضعیف تر اند با وجه دیگر که گاهی صاحب او قبل از هلاک
خارجی و ... اعضا و اعضای رئیسه ... شود و موت آن به جذام و با سبب مزاحمت او باشد و جرجانی از شیخ نقل کرده همچنانکه سرطان جذام یک عضو است جذام سرطان
همه تن است بدین سبب همچنانکه علاج سرطان دشوار است علاج جذام دشوار تر باشد لیکن از بهر آنکه جذام در همه تن بود و مزاج همه بدن در آن یکسان گشته است
علاج آن یک نوع باشد و یکبارگی بعلاج آن مشغول توان بودن ازین رو طریق علاج آن یکسان بود و سهل تر باشد و سرطان در یک عضو بود و مزاج آن عضو مخالف مزاج
دیگر اعضا بود و با طلاق از مزاجات اعضا و دیگر اعضا تامل باید بود طریق علاج آن ازین رو عسر تر بود و صاحب کامل گوید که جذام از امراض عسر البرء است چون این مرض
مستحکم شود صحت او ممکن نیست و علاج او در آن هنگام موقوف او بر حال خود و منع از تزید او باشد و همچنین از امراض قوی مثل استسقا و برص و مانند آن بسیار اند که
طبیعت را مقاومت با آنها ممکن نبود و اما چون در اوائل باشند پس گاهی صحت یابند مگر این هم بدیر و دشواری نزد او مان بعلاج و پرهیز باشد و ابن نفیس گوید که شر ترین
جذام آنست که از احتراق صفرا باشد و چون در ابتدای او لاحق شود ممکن است که به شود و از تزید باایستد و هرگاه نوبت بتقرح اعضا رسد و شکل او فاسد گردد لابد است
که صحت یابد و نفیسی گوید حق آنست که علاج این مرض صعب است و بتدی در آن بسیار عسر البرء است و قوی متمکن از آن البته امید صحت او نیست و غرض در
معالجه این مرض دو امر است یکی آنکه بر حال خود بماند و اعضا از آن زیاده نشود دوم آنکه اعضا بسرعت متقرح نشوند و انطاکی گوید که این مرض در بلاد بارده بکثرت بود چون کثیر از ...
باشد مثل شام و در بلاد غلبه ... بود مگر آنکه از آن ... باشد مثل مصر و وقوع او در روم نادر بود بسبب غلبه سردی و تری و در حبش و زنج یافته نشود بسبب فرط حرارت
محلل اخلاط کثیفه و اما در هند اگر تقلیل تخلیط اهل آن در اکل نبودی البته در ایشان بسیار بودی و سزاوار است کسی را که احساس ورم طحال خود نماید مبادرت بعلاج
آن کند والا در جذام افتد بسبب وفور سودا در خون نزد ضعف طحال از جذب او و کذا ضعف هر قوت ممیزه و بعضی گویند که این مرض بسیار مفسد ردی است بلکه
مفسد اعضا و محدث تشنج و تعقد و آنچه موروثی بود و خلقی در یا بحرانی اصلا علاج نمی پذیرد و آنچه هنوز کهنه نشده و ماده آن سخت گنده و غلبه نباشد ممکن العلاج
بود و علاج فصد باسلیق و صافن و اسیلم کنند و خون وافر گیرند و شاهتره چرایته سرپعوکه هلیله سیاه و مانند آن ادویه مصفی خون چند روز بدهند بعد از ان تنقیح
ماده حسب انواع سودا نموده از مسهل سودا و ماء الجبن تنقیه کنند بعده حسب ماده ادویه مخصوصه آن بکار برند مثلاً در سودای احتراقی ساجین عرقیات وغیره و ادویه
مطفئه خون و مصفی خون بعمل آرند و در سودای جمودی ادویه مرقق خون و تراکیب هندیه استعمال نمایند و برای ترطیب استعمال ماء الجبن ساده نافع تر باشد و خوردن
شیر بز جوان سرخ رنگ نیز نافع بود و در هر ماه تلیین طبیعت و اخراج مواد بمسهل معتدل کرده باشند و در خریف و ربیع مسهل قوی دهند و از جمیع محللات حرارت
غریزی محترز باشند و روغن کدو و شیر دختر در بینی چکانند و حمام کردن بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن کدو بعد از حمام مفید بود و روغن زرد
را گرم کنند و در آن بنشینند و در هر هفته یک مرتبه قی کنند و چون سبوس از بدن مجذوم جدا شود علامت صحت است و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت آن
بسیار مفید بود و خوردن مار سیاه و غیر افعی نیز فائده میکند و حب سم الفار و معجون اسقیل از مجربات است و خوردن چوب چینی نیز فائده بسیار میکند و گویند که بسیار خوردن
سعد و کذا کندر در جذام می اندازد ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه نافع جذام نوشیدن ماء الجبن بشکر یا شربت حماض شیرین کرده برای جذام حادث از صفرا
محترقه مجرب سویدی است و کذا خوردن ورق طلا ربع مثقال بعسل یا جلاب آمیخته تا سی روز متصل مجرب اوست و هم او گوید که اگر شحم ... هر روز بر جسم ...
و بروغن کنجد تازه آن را مطیب سازند و شوربای او بنوشند و جرم او گاه بروغن کنجد تازه و گاهی بروغن بادام بخورند تا سی روز متصل صحت تام یابند و مجرب
صحیح من است دیگر سعوط ... و آس و آب کرفس در هر ده روز یکبار نافع است و مداومت شرب کادی هر روز ده درم استیصال جذام کند و خوردن تخم
قنفذ خشک کرده و شرب ... نیز نافع و ادمان اکل خردل و خلط او با ادویه نیز سود مند بود دیگر ... سود مند بود و شراب سرشته بر بدن مالند که انفع ادویه مجذوم
است و کذا حقنه بعصاره کادی تا بیست مرتبه نافع بود دیگر ادامت تناول فرنجمشک خام و پخته تا پنجاه روز جذام مزمن را متوقف سازد و غیر مستحکم را زائل گرداند
دیگر تخم حنظل که ... بر کف پای مجذوم در حمام بمالیدن نفع عظیم دارد و گویند که از مالش این قی بسیار می آید و نفع می کند و بعضی روغن تخم حنظل ...

بالخاصیت مجرب نوشته اند دیگر هلیله سیاه پنج درم در هفته یک مرتبه تا چهل بار خوردن جذام را در ابتدا واقف کند و گاهی صحت بخشد دیگر غوک نهری بپزند تا آنکه مهرا گردد و شوربای او بنوشند که فادزهر جذام ست و چون بزیت و نمک پخته بخورند نیز برای جذام تریاق نوشته اند دیگر برادهٔ عاج یکدرم با آب پودینهٔ نهری ده درم تا یک ماه کامل خوردن جذام را زائل کند دیگر مغز تخم قرطم و تخم افتیمون هر واحد پنج درم مار الجبن هفتاد درم با یکنیم اوقیه شکر سفید شیرین کرده خوردن در ابتدای جذام نفع عظیم بخشد و بعضے عسل خیارشنبر ده درم درین ترکیب افزوده و وزن مغز قرطم بست درم و مار الجبن یک رطل نوشته اند دیگر طبیخ داذی سی درم تا سی روز متواتر نوشیدن قلع و استیصال جذام کند دیگر بعد تنقیه بدن با دویهٔ مسهله هر روز بست درم آب پودینهٔ نهری مروق و یکنیم مثقال تریاق فاروق بدهند تا ده روز بعد ازان تریاق مذکور در آب پودینهٔ نهری حل کرده بر بدن لطوخ سازند و سه ساعت در آفتاب بنشانند تا خوب عرق آید پس پارچه بپوشانند دیگر بگیرند تخم افتیمون و کوفته در پارچه باریک صره بسته در دو ثلث رطل شراب کهنه شیرین شب بخیسانند و صبح گرم کرده صره را بالند و با یک اوقیه جلاب شیرین کرده بر ناشتا بنوشند و همچنین هفت روز متواتر استعمال کنند که مجذوم را نفع عظیم دهد و از تجارب ابن جزار ست دیگر ثوم بری یا بستانی تا چهار مثقال با عسل کف گرفته تا مدت پنج روز متواتر هر روز یکبار خوردن نفع عجیب نماید دیگر شرب و طلای خولان و کذا حضض مکی و کذا عصارهٔ فراسیون تا پنجاه روز متواتر و کذا حاشا بالعسل و کذا جند بیدستر و تطلیهٔ آن بروغن کنجد و کذا نخود سیاه و کذا خطمی و کذا پودینهٔ نهری مطبوخ بشراب و شرب گل یا تخم فرنجمشک و کذا شحم حنظل و کذا هلیلهٔ کابلی بدوام و کذا روغن بید انجیر هر روز سه درم تا چهل روز و کذا طبیخ شاهتره و کذا ثمر عدسه و برگ او در سرکه پخته و کذا پوست بیخ زیتون هر روز یک مثقال بجلاب تا یک ماه کامل متصل و کذا پودینهٔ نهری و کذا کتیرا هر روز دو درم بشیر بز تا یکصد روز متواتر و کذا برگ و بیخ قنار الحمار کوفته جوشانیده و کذا تخم بادروج و کذا شیر خنزیر و کذا خاکستر سنگ پشت مسلم اندک بشراب کهنه حل کرده و اکل کنجد مقشر بشکر مدام و کذا طاوس بطریق اسفیدباج پخته و کذا شاهسفرم و کذا تخم آن در هر ماه یک مرتبه که آمن از حدوث او تمام عمر ست و کذا لحم ماکیانی که پانزده روز مغز تخم قرطم خورانیده فربه کرده باشند و از چربی آن اطراف را چرب کردن و کذا تخم بید انجیر ده عدد یا دو درم تا چهل روز متواتر و کذا اسطوخودوس تازه غیر خشک هر واحد مفید جذام ست و گویند که طلای عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و عسل و سرکه نافع قروح جذام ست و کذا ذرور شیطرج و کذا پودینهٔ بری و کذا یاقوت و مینا باج هر دو باریک سوده بر بدن قروح آنرا خشک کند و کذا اطلاق محلول اطریفل شاهتره که خارش و سعفه را سود دهد و در جذام و خدر معمول پوست هلیلهٔ زرد چهل درم پوست هلیلهٔ کابلی سی درم پوست بلیله آمله منقی هر واحد بست درم شاهتره سی درم ریوند چینی دو درم و گاهی بنابر غرض اسهال ریوند چینی چهار درم کرده میشود همه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با کشمش بسرشند شربتی چهار درم تا پنج درم حب سم الفار که در جذام جمودی مجرب و معمول ست سیماب یکدرم سم الفار یکدرم کندر شش درم ریوند چینی سه درم صمغ عربی دو درم سیماب را در آب لیمو قتل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیزند و در زهرهٔ گوسفند یکدرم حب مقدار مونگ بندند و یک حب صباح و یک شام بخورند پرهیز از ترشی ضرور ست نوع دیگر از مجربات بعضے احبا در وقتیکه ناخن و اصابع دست و پا ساقط شوند مار سیه را کشته سر آن دور نموده گوشت آنرا از استخوان جدا کنند و سه ماشه سم الفار با گوشت مذکور کهرل نمایند تا آنکه سیاه شود پس حبها بقدر فلفل سیاه بندند و هر روز یک حب در مسکهٔ گاو آمیخته دهند تا سه روز متواتر غذا جو دهند دیگر هیچ غذا نباید داد دوائیکه در وقت استحکام جذام بکار آید هلیله سیاه پوست هلیلهٔ زرد افتیمون هر یک پنج جزو با مویز منقی پانزده جزو سوده آمیخته هر روز یک توله بخورند و این قرصها طلا کنند شیطرج هندی زاج سرخ هر یک یکنیم درم سرمه مازوی سبز روناس خربق سیاه استخوان ماهی شبوط آلو بلال هر یک دو درم عنصل سه درم کوفته بیخته بسرکهٔ انگوری قرصها سازند و هر روز بسرکه سائیده طلا کنند عرق تالیف حکیم علوی خان که در جذام بعد تنقیه معمول ست و از بیاض استاد مرحوم منقول برگ شاهتره نیم آثار سرپوکه چرائته چوب چینی سارگل منڈی تخم نیم تخم بکائن پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله دهمایه زرد چوب هر یک نیم پاؤ تخم کاسنی بیخ کاسنی پوست درخت نیم پوست بکائن نیل کنٹھی تخم نیوار کشنیز خشک گل نیلوفر گل نیم گل بکائن گل سرخ هر یک پاؤ آثار گلو سبز سه پاؤ شیطرج هندی گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک دو دام بابچی سه دام برگ حنا پوست کچنال هر یک چهار دام نیمکوفته در بست آثار آب دو شبانه روز تر نموده عرق کشند هر روز نیم پاؤ همراه این معجون بخورند گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم شاهتره برگ گاوزبان هر یک یک توله بسفایج فستقی افتیمون تخم کاسنی مویز منقی هر یک دو توله عناب ولایتی بادیان خطائی چای خطائی جدوار خطائی سنبل الطیب عود غرقی هر یک سه ماشه و در نسخهٔ دیگر هر واحد یکتوله است کوفته بیخته مربای هلیله

مربای آمله هریک شش عدد در گلاب و کیوڑه خیسانیده خسته برآورده مالیده صاف کرده عسل دو چند نبات یکچند قوام ساخته معجون سازند شربتی از نیم توله تا یک توله
معجون اسقیل که درین باب مجرب النفع ست از تالیف حکیم کلو صاحب منقول از بیاض والد ماجد غفر الله لهما پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی شیطرج هریک
سه توله دار فلفل خردل بنارسی هریک یکنیم توله اسقیل مشوی هفت و نیم توله زعفران اذراقی هریک پاو کم چهار توله برادهٔ دندان فیل بست و سه ماشه شهد صاف خام
سی توله و اگر یکنیم توله سیر را در شیر میش پخته اضافه نمایند اولی ست معجون ساخته از هفت ماشه شروع کنند و بتدریج تا یک توله رسانند و قدرت رب شافی مشاهده کنند
و اگر با این عرق بخورند بزودی شفا یابند تخم کاسنی مکوه برگ حنا شاهتره هریک نیم آثار پوست بیخ کاسنی برگ و شگوفهٔ کاسنی هریک پاو آثار گاوزبان نیم پاو عرق کشند
بقدر نیم پاو بنوشند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ هندیه مفید جذام برم ڈنڈی تازه بقدر دو توله با هفت دانهٔ مرچ سیاه سائیده چهل روز بنوشند و نان نخود بی نمک
بخورند مجرب ست دیگر که در ابتدای جذام مفید نگند بابری شب در آب تر کنند و صبح آب زلال آن با شهد دو توله هفت روز بنوشند و شیرهٔ آن نیز در فساد خون معمول ست
دیگر بهرن کهری سفوف ساخته نبات سفید همچند آمیخته بخورند یا در آب یا در عرق شاهتره شب تر نموده صبح آب زلال با قند شیرین کرده بنوشند و اگر یکدام آن
با چند دانهٔ فلفل سیاه در نیم پاو آب شیره برآورده بنوشند هر روز چند بار اجابت طبع شود و قلع مادهٔ جذام و خدر نماید و در ابتدا دوای کافی ست و غذا نان نخود با روغن زرد
خورند دیگر دافع جذام سبوس نخود بوزن نیم پاو گرفته در یکسیر آب تر کرده شب نگاهدارند و صبح مالیده صاف نموده می نوشیده باشند و تا چهل و نه روز عمل آرند و از برنج
و شیر و حلوا هرچه سفید باشد و از ترشی و بادی احتراز کنند و نان و گوشت و شکر بخورند و اگر قدری از مرض باقی باشد چند روز دیگر بنوشند دیگر دافعه جذام و جوش
خون پوست درخت هنگوٹ کوفته بیخته هر صبح بقدر یک توله با آب بخورند و از ترشی و بادی و نمک پرهیز نمایند در دو هفته فائدهٔ کلی میشود دیگر آب چکیدهٔ نیم که در وقت مستی میچکد
بر بدن مجذوم مالند و نوشیدن آن نیز مفید دیگر نافع جذام حنا سه مثقال شب خیسانیده صبح آب صاف آن با قدری شکر بنوشند تا چهل روز و بعضی وزن حنا که در سایه
خشک کرده باشند دو دام و وزن آب یکنیم پاو مقرر کرده و نوشته اند که بعد خیسانیدن صبح بجوشانند چون نصف آب بماند صاف کرده شهد یکدام افزوده نوشیده باشند
دیگر برگ سرس یکدام پخته با فلفل گرد دو ماشه با آب سائیده هر روز بنوشند تا چهل روز دیگر از مجربات دوستی بول خر هر روز بقدر نیم پاو تا یکهفته بنوشانند و اگر آب
افشردهٔ سرگین خر با قدری کافور بنوشند نیز درین باب خیلی مفید دیگر مفید جذام اکاس بیل تازه دو دام در یکنیم پاو آب بجوشانند چون نیمه بماند صاف کرده با اضافه شهد خالص
نوشیده باشند و بهتر آنست که دوای مذکور از بالای درخت نیب یا پیپال گرفته باشند و اگر دو جزو آن با یکجزو فلفل سیاه صلایه کرده حبها بقدر بندق هندی بسته خشک نمایند هر روز یکی بخورند
و چندماه عمل آرند و در غذا نان نخود یا گندم بروغن زرد بخورند نیز نافع بود دیگر پوست درخت سمندر پهل کوفته بیخته هر صبح یکتوله بخورند با آب تا سه روز و سه روز ترک نموده باز
سه روز بخورند و همچنین تا بست و یکروز خورند لیکن یکروز ناغه کنند و غذا درین مدت دال مونگ و کهچری جائزست در ابتدا اثر قوی خواهد شد و اگر مرض مستحکم شده باشد اول اثر
بعد از چند روز ترقی نماید و بعضی اهل جذام که در ابتدای مرض بخوردن افیون و کوکنار عادت میکنند در مرض تخفیف کلی میشود حب جذام از مولانا فخر الدین قدس سره
پوست بیخ آکهه چهار آثار پخته در سبوچه پر آب انداخته گندم پاو آثار در پارچه بسته در سبوچه اندازند و بسرگین فیل یا اسپ آنرا دفن کنند و بعد بست و یکروز برآرند اگر آب
باشد جوش دهند که آب خشک شود بعد از آن گندم را گرفته خوب کوفته شصت و یکحب بندند و هر روز یکحب با نان گندم و روغن بخورند غذا نان گندم بی نمک
دوائیکه مداومت آن بعد تنقیه فائدهٔ کلی بخشد شاهتره برمدندی نگند بابری پوست هلیلهٔ زرد مساوی هر روز بقدر دو توله گرفته شب در آب تر کرده صبح مالیده
صاف نموده بنوشند مجرب ست ایضاً که در ابتدای جذام بتجربه رسیده و برای جمیع انواع فساد خون و خارش نافع ست پوست هلیلهٔ زرد آمله پوست بلیله بجنسه
دار هلد کهٹر بیخ پوست درخت نیم کٹکی گلو همه مساوی جوکوب کرده هر روز بقدر یکدام پخته تا دو دام خام در آب تر نموده صبح جوش داده صاف نموده تا چهل روز بخورند و از نمک
پرهیزند و اگر پت پاپڑه و چرائته و سرپهوکه و دهنیه و دهماسه و چهال کچنال اضافه سازند نهایت سریع النفع شود ایضاً که برای فساد خون و احتراق و جذام از مجربات ست
پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله سرپهوکه مجیٹه برادهٔ شیشم صندل سرخ صندل سفید هر واحد دو توله کوفته نگاهدارند و بقدر ده توله در آب جوش داده شهد خالص
دو توله حل کرده بنوشند و در نسخهٔ دیگر وزن سرپهوکه پنج توله و شهد یک توله و پوست هلیلهٔ زرد عوض هلیله نوشته ایضاً که معروف بکاڑهٔ مجیٹه است مصفی خون
و نافع باقسام جذام ست مجیٹه چهال مردار نیم زرد چوب بانسوت دار هلد چرائته کٹکی پت پاپڑه اتر پهله برگ نیل کنٹهی بای بڑنگ پت پاپڑه بیخ خراسانی بابچی بیخ جوانسه

چهال کڑا مساوی نیکوب نموده بدارند و هر روز بقدر یک تنکه گرفته در نه توله آب جوش دهند چون سوم حصه بماند صاف نموده یکفلوس شهد انداخته بنوشند تا چهل
دنه روز غذا نان گندم و دال مونگ بی نمک ایضاً که برای تصفیهٔ خون فاسد مجرب ست موتهه یا چرائته پوست اکاین صندل سفید هر یک سه ماشه گلو هلیله
بلیله آمله هر یک چهار ماشه کنگی یا می برنگ زرد چوب بیخ سونٹه کوٹهه اندرجو بهنگره کٹائی خرد و بزرگ بجبیسار هر یک دو ماشه همه ادویه را در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه
شش یا هفت دام بماند صاف نموده یک توله عسل یک توله نبات داخل کرده بنوشند و در نسخهٔ دیگر که مفید جذام و خدر ست مجیٹه پوست کڑا چهیه مور هری بیداریاده
چوب کهیر مغز املتاس پهول فرنگ چهال نیم مغز کرنج برگ ارو سه پت پاپڑه سانٹه اتیس بیخ اندرین زیاده است و وزن هر یک سه ماشه نوشته که در سه پاؤ آب بجوشانند هرگاه
چهار دام باقی ماند صاف کرده بنوشند و اگر خواهند سفوف کرده مقدار یکدام بخورند ایضاً للجذام از بیاض استاد مرحوم آب توری تلخ جنگلی گرفته در طشت انداخته رو
بقبله کرده در آفتاب نشسته بر بدن بمالند و همان وقت بقدر نیم فلوس گندک سفوف کرده بخورند بعونه تعالی عرق از بدن سائل شده عقدها تحلیل خواهد شد ایضاً
که از خوردن کشتجات حالت جذامی بهم رسیده باشد مجرب ست آب بیخ ترب آب بیخ چولائی وشتی که خار دار میباشد هر واحد یکتوله روز اول بنوشند و هر روز یک یک توله
افزایند تا نیم پاؤ رسانند و باز بدستور بکاهند بر مقدار روز اول آیند هرگاه سبوس از بدن جدا شود چاق گردند ایضاً که جهت اخراج هر قسم کشته خام معمول ست گیر
برگ سرپهوکه از یکتوله تا سه توله بحسب ضعف و قوت مریض م از پنجعدد یا هفت تا دوازده عدد فلفل سیاه کوفته هر دو را شب در آب تر نمایند و صبح بطور بهنگ سائیده
صاف نموده بنوشند در سه چهار روز همه کشته از راه بول خارج شود اگر خواهند که معاینه کنند بول را در پیالهٔ چینی کرده بعده باهستگی بریزند زیر آن ظاهر گردد و اگر شیرهٔ
سرپهوکه سبز بنوشند نیز جائز ست دوای زرنیخ برای جذام از حضرت شاه شرف قدس سره هرتال طبقی را دوازده پاس در آب بهٹ کٹائی سحق نموده در بیخ کیله کاویده
بنهند و آنچه از اندرون آن کیله برآید بران زرنیخ نهند و بران سه کپڑوتی کرده و گل آلوده در زمین پا و بالا پاچک دشتی بسوزند بعده چهال درخت انزرجو یک آثار سوده
و یکتوله ازین هرتال آمیخته یک کف دست بخورند نوع دیگر برای جذام که جاری شده باشد از بیاض والد مرحوم زرنیخ طبقی زاج سفید کف دریا هر یک یک ماشه کوفته
بیخته در دو سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کرده در پنج آثار پاچک دشتی ته و بالا نهاده آتش دهند هرگاه سرد شود برآورده بقدر یک دو سرخ خورده باشند نوع دیگر
که اهل هند آنرا رس هرتال نامند هرتال یکدام مغز کرنجوه پهٹکری هر یک دو دام اول مغز کرنجوه نیکوفته نصف آن در سکوره نهند و بالای آن پهٹکری کوفته نیمه
آن پهن نمایند و بالایش ڈلی هرتال گداز ندپس نصف باقی از مغز کرنجوه و پهٹکری بالای هرتال پهن نمایند و سکورهٔ دیگر بالای آن گذاشته گل حکمت نموده در هفت آثار
پاچک دشتی آتش دهند چون سرد شود برآرند و بقدر نیم سرخ با برگ پان خورند در پنجاه روز جذام و برص برطرف شود و بعضے بجای پهٹکری کف دریا میگیرند و بعضی
هرتال دو دام در بست دام پهٹکری کشته میکنند نوع دیگر برای رگت پتی و خدر و آتشک هرتال ورقی یکجزو مرچ سیاه نه جزو هرتال را یک یک مرچ انداخته کهرل کنند تا کرچ
تمام شود و مثل سرمه باریک سازند بعده بوزن یک رتی و اگر گرمی کند نیم رتی در روغن مادهٔ گاؤ ته و بالا نموده بخورند بعده نان نخود بی نمک با روغن گاو بسیار بخورند همین طعام
تا مدت بست و یک روز لعل آرند پرهیز از جمله چیزها و خصوصاً از روغن تلخ که اگر یک قطرهٔ آن بدست رسد تمام بدن آماس کند و نزدیک چراغ هم نروند و بعضے وزن فلفل و هرتال
مساوی یک یک توله نوشته اند و بعضے بغیر فلفل صرف هرتال را یازده پاس در آب کٹائی خرد کهرل کرده در برگ پان میخورانند و مفید میشود سفوف هندی جهت جذام ادویه
بینی نه شسته باشد بکار آید درخت نیم کهنه که قریب صد سال باشد گل و بار و برگ و پوست تنه و پوست بیخ او هر یک نیم آثار پوست بلیله آمله با پچی گلو هر واحد پاؤ آثار کوفته
بیخته سفوف سازند قدر خوراک از دو ٹانک تا چهار ٹانک یا کاڑه مجیٹه سه چله بخورند و اگر این ادویه با عسل معجون سازند مضائقه ندارد از گوشت و نمک و جمیع ترشیها
و چیزهای گرم پرهیز نمایند و نان نخود بخورند و ضرورة قدری نان گندم و نمک بخورند ایضاً که مجرب نوشته اند برگ نیم برگ بکن شهد یوی کلان کٹائی با بار و بیخ و برگ آن
آمله اکبر آبادی انبی هلدی سرپهوکه با پچی همه را جدا جدا کوفته از هر واحد یک پاؤ اکبری بگیرند و ممزوج نموده جمله را چهل و نه حصه کنند یکحصه صبح و یکشام بدهند غذا
دال نخود بی نمک و نان نخود بی نمک و بنا بر ضرورت نان میده و کباب بی نمک باید داد ایضاً که برای جذام مستحکم مجرب ست پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله منقی هر واحد
دو دام گل سرخ ست گلو ریوند چینی اصل السوس مقشر دانهٔ الایچی خرد و کلان کشنیز خشک هر یک یکدام کبیر پوست تیواج خطائی و اگر نباشد عوض آن پوست
بیخ کرابیخ ماٹهی پوست بیخ انجیر دشتی قسط تخم پنوار با پچی سرپهوکه زرد چوب هر یک نیم دام برگ نیم بار نیم گل نیم پوست بیخ نیم پوست تنه نیم هر واحد یکدام گندک

صاف کردہ نیم دام ہمہ را باریک سائیدہ پارچہ بیز نمودہ ہر روز با آب سرد نیم دام بخورند غذا برنج ساٹھی و دال مونگ کم روغن و کم نمک تا چہل روز پرہیز نمایند ایضاً
پوست بیخ انجیر دشتی دو دام مرچ سیاہ نیم تولہ ہر دو را کوفتہ بیختہ سفوف سازند و بقدر مناسب بخورند و در ایام خوردن او بآبیکہ دران بیخ جھر بیری جوشانیدہ باشند
غسل نمایند و از غذای سفید پرہیز نماید طلا مجرب میر غلام رسول شراب دو آتشہ بقدر چار فلوس بختہ ہلیلہ کلان دو عدد نیلہ تھوتھہ دہ ماشہ تیل ٹبری دہ ماشہ آب لیمو
دو عدد آب برگ تنبول آب کوکنار ہر یک دو فلوس ہمہ ادویہ کھرل کردہ ہفت روز بر بدن مالش نمایند عرق معمول در جذام و خارش و برص و آبلہ و شبور و قروح و تفتیح
قلب ست گل سرخ دو آثار برگ گاؤزبان شاہترہ صندل سفید و سرخ برگ نیب مغز تخم نیب گل نیلوفر برگ کاسنی گل سیوتی برگ کاہو سبز خس ہندی ہر واحد یک سیر
گل نیب برگ حنا بادیان خار خسک سرپھوکہ گل گاؤزبان آملہ بہار نارنج چرائتہ چوب چینی برادہ شیشم کشنیز پوست سنگترہ ہر واحد پاؤ سیر پوست بیخ نیب با در نجبویہ
تخم کاسنی گل کوڑہل عناب خار شتر چھال کچنال گل معصفر پوست بیخ کیوڑہ پوست جھر بیری دانہ الایچی خرد ہر واحد نیم سیر پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ بلیلہ سیاہ
عشبہ مغربی تخم خیارین بکوفتہ افتیمون ہر واحد نیم پاؤ بسفایج فستقی سنبل الطیب تخم خرفہ دانہ الایچی کلان ہر واحد پنج تولہ سعد کوفی چار تولہ جدوار خطائی سادج ہندی
ہر یک سہ تولہ برگ پان دو صد عدد زعفران شش ماشہ مشک یک ماشہ عرق کشند شربت برای طبیب نوع دیگر برای فساد خون از بیاض والد مرحوم پوست درخت نیم
برگ نیم تخم نیم گل نیم برگ بکاین تخم بکاین پوست درخت بکاین گل بکاین برگ گلاب گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برگ شاہترہ چرائتہ سرپھوکہ مکوہ گاؤ کاسنی کشنیز خشک
ہر یک پاؤ آثار گل بنفشہ برگ گاؤزبان ہر یک نیم پاؤ افتیمون با در نجبویہ اسطوخودوس بسفایج صندل سفید صندل سرخ الایچی کلان الایچی خرد بالنگو ہر یک پنج تولہ
پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی پوست بلیلہ آملہ منقی ہر یک نیم آثار عرق کشند و در نسخہ دیگر پوست درخت کچنال پوست مولسری دودھی خرد برگ بھنگرہ سیاہ
شاخ و برگ جوانسہ پوست درخت گولر برگ حنا برگ بید سادہ منڈی تخم شاہترہ دھماسہ بیخ کاسنی چوب بجبیسار عناب خس برم ڈنڈی نیل کنٹھی ہلیلہ سیاہ
برادہ چوب آبنوس برادہ چوب شیشم ہر یک پاؤ آثار عوض برگ گلاب و گل خطمی و مکوہ و گل بنفشہ و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و ہر دو الایچی و بالنگو تخم نیم
دو وزن ہمہ مساوی ست و برای دفع مواد سوداوی و جذام وغیرہ مفید نوشتہ اند معجون نیب دافع جذام و خدر و فساد خون و مواد آتشک و معمول پوست
شاخ نیب پوست بیخ نیب گل نیب پوست شاخ انجیر دشتی ہر یک چہار دام شاہترہ کشنیز چرائتہ تلخ پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی پوست بلیلہ آملہ ہلیلہ سیاہ شیطرج
گل سرخ بادیان سنای مکی بسفایج در وج ہر یک دو دام کوفتہ بیختہ بسہ چند شہد بسرشند خوراک یک تولہ و در خوردن این از ترشی و بادی پرہیز ند و در غذا نمک کم خورند طریق
استعمال چوب چینی بدانکہ مزاج چوب چینی نزد محققین مرکب القوی ست لیکن در زائد بودن یکی از دو کیفیت فاعلہ اختلاف ست و رطوبت فضلیہ بسیار دارد و منافع
چوب چینی آنست کہ او مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسہ و باہ و اعضای تناسل و معدہ است و مجفف رطوبت غریبہ و ملطف و محلل و سریع النفوذ در عمق
بدن و مفتح سدد و محلل مواد غلیظہ و مدر بول و عرق و منقی خون و روح از کثافات و ملین صلابات و تعقدات و قامع قروح خبیثہ و جروح مزمنہ و نافع مرض آتشک
و آکلہ و اورام و بثور و جمیع علل سوداویہ مثل جرب و حکہ و جذام و قوبا و مالیخولیا و جنون و تپ ربع و بواسیر و نواصیر و وجع مفاصل و داء الفیل و داء الثعلب و داء الحیہ و
سرطان و بہق سیاہ و برص سیاہ و رافع سائر اوجاع باردہ مادی و ساذج و ریحی و اکثر امراض بلغمی مانند نزلہ و زکام و استسقا و امثال آن و جہت تحسین لون و تنعیم
و تسمین بدن و ابراز جدری و حصبہ و رفع سمیت اخلاط و قطع عادت افیون بی نظیر و انواع بواسیر را در غایت نفع ست بالجملہ اہل تجارب اتفاق کردہ اند بر آنکہ از ادویہ مفردہ
ہیچکدام در ہیچ باب بنفع چوب چینی نمیرسد و آنکہ در بعضے امزجہ و برخی از امراض مضر دانستہ اند از عدم مراعات امزجہ است چہ نحیف و محرور را تعریق بدان و استعمال تنہا
او ادویہ حارہ مضرت و مبرود را تبرید و کثرت آب یا قلت مقدار چوب چینی و صاحب سدہ احشار اجرم آن کہ مسدد قوی ست لہذا در اکثر مواد مستعمل شدہ است و شناخت او
و خوبی چوب چینی آنست کہ وزدی یعنی گلابی و کم گرہ و غرقی یعنی سنگین باشد و بعضے گفتہ اند کہ نیم غرقی بود یعنی چون در آب اندازند بین بین بایستد و تہ نشیند و نہ
بر سطح آب آید لیکن لقعر مائل تر بود زیرا کہ افراط ثقل او دلیل فجاجت ست و باید کہ پوسیدہ و کرم خوردہ و کہنہ و حجری یعنی بسیار سخت کہ از کارد بدشواری بریدہ شود
نباشد و در خردی و بزرگی میانہ باشد و اگر جامع صفات حسنہ باشد بزرگی او بد نیست بلکہ ہر چند بزرگتر بہتر و الا کوچک بہتر ست دیگر آنکہ مثل کمان بسیار کج نباشد
و سطح ظاہری مستوی باشد و باید کہ ظاہر او مخالف باطن نبود بلکہ اندکی سرخ تر باشد و در نرمی و سختی و رنگ مستوی الاجزا بود زیرا کہ استوا دلیل استوای نضج در جمیع اجزاست

ولی رائحه بود و دیگر آنکه از مغیرات و مفسدات مثل مجاورت کافور و فرفیون و جند و آب و مشک و امثال آن و رسیدن نم باران و آب دریا و گرمی آفتاب محفوظ باشد و دیگر آنکه
ریشه دار نباشد و شخصی که اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول تنقیه بحسب حاجت کند و اگر حاجت فصد و اسهال افتد و گاهی بر یکی ازین هر دو اکتفا کرده می شود و گاهی
بشرط عدم حاجت هر دو ترک نموده می آید و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسبه شرباً و غسلاً بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک کند تا آنکه وقت
شروع نمودن قدر قلیلی از نمک باقی باشد و از برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب است و در گرمای گرم و سرمای سرد استعمال ممنوع است و ایضاً بدون
ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و در اسنان خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت ست و در اثنای خوردن آن از آب صرف و هوای سرد و حموضات و بقولات
و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمکات و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات سخت و جز آن هر چه منافی صحت باشد لازم دانند و از شیرینی های مفرط و ادویه بسیار گرم
پرهیز نمایند و اگر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد شیره خرفه و امثال آن همراه عرق بید مشک و گلاب و دیگر اشربه استعمال توان کرد و اگر دیگر عوارض مانند پیچش و جز آن
رو دهد ادویه مناسبه آن مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و تا مقدور از غم و جز آن اجتناب نمایند و بفرحت و بهجت مشغول دارند و اگر
عادت بمسکرات باشد سوای شراب موافق معتاد بوقت آن بعمل آرند و چون از خوردن چوب چینی فارغ شوند همان پرهیز که در میان خوردن آن بود تا چهل روز
مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و از حمام تا هشتاد روز پرهیز باید کرد و طریق خوردن چوب چینی اینست که بگیرند چوب چینی موصوف یک مثقال
و از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف نقره یا مس بسیار قلعی دار یا گلی انداخته و در عرقهای مناسبه مثل گلاب و عرق کیوره که وزن آنها دو آثار باشد تمام روز تا دو پهر شب تر نمایند
بعد ازان بر آتش ملائم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس ازان آهسته آهسته دهن ظرف را واکنند و پنج دام وقت صباح و پنج دام وقت شام با قدری نبات سفید
شیرین کرده بطریق قهوه بخورند و باقی را در ظرفی دیگر بدارند و بجای آب صرف نمایند و غذا نان گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاو و کباب بی نمک و زرده و حلویات
مناسبه و نقل بادام و پسته تنها یا با نبات نمایند و گوشت بچه مرغ و بره و دراج و تیهو و دیگر غذاهای لطیف و سبک مناسب بود و از پیاز بقدری که اصلاح گوشت کند و روغن
بقدر معتاد باید خورد و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا بنصف رسد آتش را موقوف
نمایند و همین ظرف را آهسته آهسته واکنند و این را خرج حوائج ضروریه مثل شستن و طعام پختن و استنجا نمودن و جز آن نمایند و قدری ازین گرفته جامه و کلاه و پایجامه
رنگین نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که دران اراده خوردن چوب چینی مینمایند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند
و دریچه های او را با آئینه یا ابرک مسدود سازند و روشنی بقدر خوش آینده دارند و اگر دیوار و سقف آن نیز بپارچه که از چوب چینی رنگین کرده باشند بپوشند و پارچه های حنائی
و خوابدم هم ازان رنگ کرده باشند بهتر است و بقول حکیم شریف خان بعد از سه روز یک یک ماشه هر روز هر دو جا در ثفل سابق افزوده باشند باین طریق که روز چهارم پنج و نیم ماشه
و روز پنجم شش و نیم ماشه و روز ششم هفت و نیم ماشه و روز هفتم یازده و نیم ماشه و علی هذا القیاس و آنچه از چوب چینی اول زبون و سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که
از برای استعمال تیار میشود افزوده باشند و بقول حکیم ذکاء الله خان روز اول چوب چینی ورق ورق تراشیده بوزن سه مثقال در یک نیم آثار آب شیرین بدستور تر کرده
بجوشانند تا نیم آثار آب بماند صاف کرده ثفل آن نگهدارند و آب صاف آنرا دو سبر گیرند و یک نیم توله نبات سفید آمیخته وقت صبح و باقی آب با همین وزن نبات بوقت شام
در خلو معده از طعام بدستور نیم گرم کرده بنوشند و روز دوم همین قدر چوب چینی دیگر در همین قدر آب بدستور تر کرده با ثفل نیم کوفته جوشانیده بنوشند و هر چه ازین ثفل سیاه
شود دور نمایند و باقی ثفل نگاه داشته باشند و بعد هر سه روز یک مثقال چوب چینی نو در ثفل سابق اضافه نموده باشند تا بهفت مثقال رسد بعده همیشه هفت مثقال
چوب چینی را با ثفل سابق در دو آثار آب جوشانیده شیرین کرده بدستور میخورده باشند تا سی دو روز بعد ازان هر روز یک مثقال از چوب چینی کم میکرده باشند و یا تا به
چوب چینی به انجاره در هفت آثار آب بجوشانند چون پنج آثار بماند صاف کرده آب او را در طعام و وضو و استنجا و غیره استعمال نمایند و وزن این در میان مدت معالجه
تا دو توله رسانند و اگر بیش بقدر ضرورت اضافه میکرده باشند و بقول حکیم علوی خان جهت ابدان قویه و امراض صعبه مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح
خبیثه علیقه و امثال اینها سه روز هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بست و یکروز و بعد
هر سه روز دو مثقال بیفزایند که تا روز بست و دوم چهارده مثقال برسند و باز از روز بست و سوم بدستور بکاهند که باز به سه مثقال برسد در مدت چهل و پنج روز

مقدار خوردن چوب چینی بدین طریق است صد و نود مثقال می‌شود و باید که سرپوش دیگ را از دوان بگذارند و خمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون نیاید و هر جا که بخار آمدن آغاز کند همان وقت بند نمایند و با آتش نرم بجوشانند و سنگی بر سرپوش بگذارند تا از قوت بخار سرپوش مندفع نگردد و طریق معلوم نمودن اینکه آب مقدار مطلوب بماند این است که هر قدر آب که بعد از طبخ نگاه داشتن آن منظور باشد در دیگ بیندازند و سرپوش را بر دیگ گذاشته بر سطح آب و دیگ سرپوش و چوب معینی و خمیر را وزن نمایند و سنگ وزن آن را نگاه دارند بعده آن مقدار آب که در طبخ ثانی هشتن آن منظور باشد بر آن ریخته سر آن را باستور بار دیگر مستحکم نموده با آتش ملایم طبخ دهند تا آنکه بحدس دریابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام از آتش دیگ را برداشته وزن نمایند با وزن سنگی که نگاه داشته‌اند اگر برابر باشد فبها و الا باز قدری بر آتش گذارند در زیر آن نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند تا بحد مقرر رسد پس تا صبح دیگ را فرود آورده نزد خود طلبیده بدستور بنوشند و باید که چنان بپزند که طبخ تمام تا بوقت صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود و هر روز سر دیگ بیاندازند که بعض آهسته و اکثر آنها با بخار خفیف اول بسر دیگر عضوها برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بر بخار چوب چینی بگذارند و بعد از سه روز تا پنج روز یا هر هفته تعریق نموده باشند و بهتر آنست که در روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق آنست که مریض را بر کرسی نشست با و یا بر کرسی چوبین که بقدر روپیه سوراخ داشته باشد بنشانند و گرد کرسی از پارچه صوف ساتر و لحافها بر خود گیرند بطوریکه را و نفس کشاده باشد و دیگ را زیر کرسی آورده بتدریج بخار رسانند و صبر کنند که تمام بخار برآید پس از آن دیگ را برآورده آب صافی او گرفته نگه دارند و پیاله از همین آب بیاشامند تا عرق از بدن اصلا از جامی خود حرکت نکنند و بتدریج عرق را از پارچه خشک نموده از لحاف برآیند و لباس خوب بپوشند با لجمله بعد الفراغ از خوردن چوب چینی عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر چوب چینی نو نباشد از همان چوب چینی که چهل روز باستعمال در آمده است سیاه و پوسیده را دور کرده بکار برند و حکیم شریف خان صاحب چوب چینی قدیم یا آثار چوب چینی تازه انداخته ده آثار عرق همی کشیدند و نیم پاو یا گلاب و عرق کیوره و عرق گاوزبان و معجون چوب چینی میدادند و جرم چوب چینی در سده و ورم جشا نهایت مستعمل و باید که سفوف و معاجین با دویه مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال می‌نموده باشند و قدر خوراک سفوف چوب چینی در سفوف چند روز اول باید از دو دانگ نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج تا یک نیم مثقال باید رسانید و در مزاج قوی از یک مثقال شروع نمایند و تا دو مثقال بتدریج رسانند و مدت خوردن سفوف چوب چینی تا دوازده یا پانزده روز است و گاهی کمتر ازین مدت نیز کافی است و اگر بعد ازین مدت احتیاج باقی باشد بهتر آنست که بدستور اول شروع از اقل نمایند و بهمان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول یا کمتر از آن برسد و معجون چوب چینی تالیف حکیم شریف خان که در جشنه آتشک گذشت اینجا هم مفید بود و همچنین مفرح بارد و دواء المسک بارد که در آن چوب چینی انداخته باشند همراه عرق مذکور نافع بود و اگر در هنگام استعمال احداث گرمی نماید چند روز از چوب چینی نیفزایند تا رفع آن گردد و پس از آن اگر احتیاج بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند بقدر ضرورت یا بعض مبردات مناسبه بیاشامند و غذاهای گرم را ترک نمایند و در میان شرب چوب چینی و بعد اتمام آن تغیرات و تبادلات بسیار در احوال و میدهد از ضعف بدن و ذبول و غشی طعام و شراب و غیرها باید که مشوش و مترود الخاطر نگردند و ترک ننمایند زیرا که در اواخر و بعد الفراغ بتدریج طبیعت عود بصحت و تقویت مینماید و آن امور علامات تصرف آن دوا است در تمام بدن و تحریک آن اخلاط و مواد را اما اگر گرمی بسیار احداث نماید و از کم کردن و تدارک آن بمبردات مناسبه طبیعت باصلاح نیاید و دانند که ضرر خواهد رسانید ترک نمایند و لجاجت در آن نکنند که ضرور چوب چینی را بمقدار و مدت مقرر باید رسانید خواه مریض صحت یابد خواه هلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بجهت القای قوت که راس المال است باشد که در آن نقصانی تازه عائد نگردد و التحاصل این دوائی است بسیار قوی و چنانکه نفع آن عظیم است خطر آن نیز خطیر است باید که بدون تجویز طبیب حاذق و حضور حکیم مشفق مرتکب استعمال آن نگردند اقوال حذاق مولف اقتباس می‌نویسد که جهت تنقیه اول رگهای متعدد زنند چنانچه اول رگ سر زده و بفاصله سه چهار روز رگ هفت اندام و همچنین رگ باسلیق و همچنین رگ صافن بعده رگ پیشانی و صدغین و و داجین و در بین اثنا مسهلات خون تصفیه کننده شربت نیلوفر و عناب آمیخته تا هفته دهند و مانند پالک و خرفه و کدو و خیار و با درنگ یزد یا تنها و یا در قلیه بچه بز پخته بنان تنک خورانند و یا آش جو با شربت نیلوفر یا شیر برنج با قند یا مهلبه شیر گاو و بعده تنقیه بدن نمایند بمسهلات مخرج سودا و لیکن جهت تنضیج این مطبوخ دهند گل سرخ تخم کاسنی برگ شاهتره سپستان افتیمون بسفایج گاوزبان بنفشه هر یک هفت ماشه در دبنج عقربی پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک هفت عدد سپستان بست عدد در عرق شاهتره و نیلوفر ...

وگلاب هریک نیم پاو شب خیسانیده صبح بجوشانند که بنیمه آید گرفته چهار توله بالیده صاف نموده بنوشانند تا دو هفته و غذا قلیه بچه بز ساده و قورمه و پلاو و نان [illegible]
و روز پانزدهم در مطبوخ مذکور پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه هریک شش ماشه برگ سنا یک توله در شیر خیسانیده خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شیرخشت چهار توله
شربت شاهتره و عرق بادیان آورده مسهل چهار توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بنوشانند و وقت شب حب لاجورد نه ماشه بعرق شاهتره شش توله بخورانند و وقت دوپهر
نخود آب نوشانند و وقت شام شله و یا نان شیرمال بدهند و صبح لاجورد مغسول دو ماشه در خمیره گاوزبان آمیخته در ورق نقره پیچیده بخورانند و بالای آن شیره تخم کاسنی و تخم [illegible]
و مغز تخم کدو هریک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هریک سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و نیلوفر هریک شش توله برآورده شربت نیلوفر سه توله و سبوس اسپغول و یا تخم
خرفه مقشر هفت ماشه کف زده بدهند و غذا وقت دوپهر بدستور دهند و همین نمط هفت هشت بلکه زیاده مسهل داده معجون علوی خان با عرق [illegible] و همچنین
دیگر عرقیات مصفی خون بکار برند و بعد تنقیه تا چهل روز مستمر خوردن این ایارج [illegible] قلع و قمع ماده جذام میکند از مجربات است و اکثر بکرات [illegible] تجربه آمده
و گاهی تخلف نکرده و برای تنقیه بدن در احتباس حیض نیز معمول است اسطوخودوس کمافیطوس غاریقون سفید تربد سیاه فلفل سیاه فلفل سفید [illegible]
[illegible] هریک [illegible] درم زعفران فرفیون [illegible] هریک هشت درم مرکی چهار درم عصاره قثاء الحمار سه درم عسل پنج رطل [illegible]
[illegible] اگر دست رس باشد و الا حوض آن آب شاهتره مروق و یا گلو با شربت عناب بدهند و با شربت شاهتره [illegible]
وقت شب حب لاجورد نه ماشه و معجون نجاح دو توله بخورانند و داده مسهل سوداء مروق شب خیسانیده صبح بنوشانند و همچنین تا بیست و چهل روز [illegible] استعمال
نمایند و نوشیدن این ماء اللحم که تالیف علوی خان درین باب از مجربات است گوشت افعی که سر و دم بریده باشند [illegible] آثار گوشت بره یک آثار مرغ جوان [illegible]
برگ ریحان برگ ترنج برگ شبت پودینه سبز هریک یک قبضه [illegible] کشنیز خشک الایچی کلان قرنفل هریک سه توله [illegible] آثار روغن زیت [illegible]
بسفائج بادرنجبویه هریک چهار مثقال افتیمون برگ گاوزبان هریک پنج مثقال عرق شاهتره و عرق بیدمشک و عرق کاسنی هریک یک آثار آب شیرین چهار آثار زعفران
دو مثقال عنبر اشهب مشک تبتی هریک نیم مثقال در [illegible] بسته شیشه عرق کشند شربتی از ده مثقال تا بیست مثقال [illegible] انگشتها افتاده و تشقق [illegible]
و آب بدبوی پای [illegible] این سفوف دادم [illegible] حب النیل است [illegible] هریک سه توله [illegible] اکبرآبادی برابر همه نمک لاهوری بقدر ذائقه شربتی نه ماشه وقت
شب [illegible] بچه بز با نان خشکار در مدت سه ماه صحت تمام یافت [illegible] این سفوف استعمال میکرد بسیار مفید افتاد شخصی را که [illegible]
و تشقق در تمام بدن پدید آمده حب مسهل حب السلاطین تا چهل روز متواتر یک صبح و یکی شام دادم و هر روز چهار پنج نوبت اجابت طبع میشد بعده تا چهل روز [illegible]
شاهتره علوی خان که در آن عود صلیب است خورانیدم و باز وقت شب نه ماشه سفوف مذکور و صبح حب مذکور تا یکماه مقرر داشتم چنانچه هر روز هفت هشت نوبت اجابت
طبع میشد و سواد مختلف الالوان خارج میشد و بعد یکماه هر دو را موقوف کرده باز تا چهل روز [illegible] مذکور دادم روز چهلم یکم موقوف نموده حجامت باشرط بر هر دو ساق
و فخذین و بر هر دو دست از ذراع تا بکتفین و در یکروز کردم و مغز بادام [illegible] هندی در روغن گل سوده در منخرین چکانیدم بعده و گفتگوی خون سوسنی [illegible] از هر دو سوراخ
بینی بقدر فلوس بیرون آمده و بیهوش گشت باستعمال [illegible] کور شده بهوش آمد و آواز او کشاده بینی بلند شد و بتمامه صحت یافت مصنف خلاصة [illegible]
از تذکره انطاکی و غیره نقل کرده که در آغاز ظهور این علت فصد کنند از باسلیق است هرچند که بر کثرت خون دلیل نموده باشد بعد از آن تلطیف غذا امر فرمایند [illegible]
چوزه مرغ با نان سمید و گوشت بره و بزغاله و شکر و روغن و مویز با پسته شیرگاو و شیر [illegible] و ماء الشعیر با عناب و شکر تا یک هفته همی دهند و بعد از آن مطبوخ
شبت و نمک و سنبل الطیب و کرنب [illegible] تا سه روز تا آنکه منضج از گاوزبان و بادرنجبویه نیلوفر هر کدام دو درم تخم کاسنی سه درم با شکر سفید و ترنجبین بدهند و بعد
از هفته هرگاه علامات نضج اندر قاروره پدید آید مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند پس از آن یکهفته تا دو هفته طبع را راحت دهند و درین ایام باستحمام و مالش روغن بنفشه
و نیلوفر و کدو و بادام و شیر و غیره بنشینند و روغن بادام و لعاب بهدانه مرطبه و ترطیب بدن مشغول باشند بعده اگر مرض غیر مستحکم باشد این شربت در اوائل [illegible]
بدهند بعد آن ماء الجبن با دو مثقال ایارج لوغاذیا در تمام هفته دهند بعده اعاده شربت در آغاز هفته چهارم کنند که آن صحت بخشد و قریب صد مرتبه به تجربه رسیده
داز تالیف من ست صنعت آن مرزنجوش افسنتین هر واحد یکدرم لاجورد و هلیله سیاه هر واحد نیم مثقال الا ما الجبن با این سفوف سوداء دهند هلیله سیاه پوست هلیله کابلی

هر کدام پنج درم غاریقون سه درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس گاوزبان هر کدام چهار درم نمک سیاه لاجورد هر کدام یک نیم درم کوفته بیخته سه درم از آن با سی درم ماء الجبن بخورند
و روز دوم این مطبوخ مرتب سازند مویز منقی پانزده درم هلیله سیاه برگ حنا هر کدام ده درم بادیان پنج درم تخم کشوث نیم درم همه را در سه رطل آب بپزند تا بسه حصه آید صاف نموده
پانزده درم عسل در آن حل کرده تمام هفته بنوشند باین نوع که یکروز ماء الجبن با سفوف مذکور با روز دوم ازین مطبوخ و روز سوم باز ماء الجبن معاودت کنند
و روز چهارم مطبوخ مذکور و همچنان تا دو هفته بگذرانند انگاه اگر در قوت احتمال یابند فصد باسلیق کنند و سه روز راحت داده باسلیق چپ کشایند و الا چند روز مطبوخ
افتیمون نوشانند بعد از آن فصد صافن کنند و شربت مذکور هنگام رجوع قوت دو مرتبه در هفته بنوشانند این همه مع ریاضت در حال نماید و معتاد خوردن تریاق کبیر
وار بعه بروغن بادام و پسته و استحمام بسیار و نشستن در روغن کنجد و روغن زرد و نیم گرم هر قدر که ممکن باشد و تا مقدور شربت ... که آن از خواص عجیبه است و همچنین شیر
گوسفند که آن صحت بخشد مجرب است بعد از آن برای امن از عود تا یکسال کامل تشابه با آنچه مذکور شده واجب است یعنی شربت مذکور استعمال نکنند مگر در هر دو فصل اعتدال
و گویند که از خواص اینست که مار سیاه را در کوزه کرده اندر زبل دفن کنند تا کرم افتد بعد ه آنرا بخورند که این تجربه رسیده و اکثر ثابت کرده اند که خوردن شیمه زنان جذام را نفع
میکند و من تجربه این نکرده ام و گویند که ادمان لیش کف پای بشحم حنظل سبز جذام را متوقف گرداند و درین تنها اثر نیست تا آنکه تلخی او در دهن یابند و از ادویه مجربه
برای ایشان خصوصاً نزد اهل هند اینست هلیله سیاه شیطرج هر واحد ده درم دار فلفل پنج درم بیش سفید دو نیم درم کوفته بیخته چند روز بروغن گاو چرب نموده بعد از آن بعده
بعسل بسرشند و شربت او یکمثقال است و این را بزرجلی نامند و عقب او دواء المسک بخورند که این تریاق او است و واجب است محافظت برقی باهی شور و عسل و شرب
فادزهر در زیادت نور قمر و مالش تریاق محلول در سکه و اگر برگ حنا هفت و نیم مثقال در یکصد و پنجاه مثقال عرق گاوزبان خیسانیده بجوشانند تا خمس آید صاف
نموده با یک اوقیه شکر سفید دهند و همین نوع تا چهل روز مداومت نمایند در ازاله این علت از مجربات مکرر است و گویند که هرگاه باین علاج زایل نشود از سائر
معالجات دست باز دارند و از ادویه مؤثره نوشیدن نیم اوقیه از بسفایج با یک اوقیه عسل هر روز تا یک هفته است و دو درم برگ حنظل با عسل تا ده روز همین حکم دارد و سعوط
بروغن تخم انگور مع زهره کرکس جذام مبتدی را زائل میکند و مستحکم را متوقف میگرداند و همچنین شرب زمرد زبرجد دو ورق طلا و مروارید هر روز نیم درم تا بست روز و همچنین
مطلقاً حتی که طلای او بعد طبخ و خوردن انواع هلیلجات و گوشت روباه و خار پشت بحر دل و کذا ابیه انجیر مطلقاً و طلا بمر در فت و زیت و نوشیدن طبیخ بیخ کرنب بیخ
عجیب مجرب است و کذا بیضه مطلقاً و روبیان و گوشت کفتار اکلاً و اگر تخم حنظل برآورند و دران سه اوقیه هر واحد از زیت و آب اندخته بپزند تا آنکه روغن بماند و از آن هر روز
تا پنج درم بیاب درم حجر ارمنی و ثمن درم سقمونیا بنوشند استیصال سودا نماید و همچنین مداومت خوردن برادهٔ عاج تا پنج درم بآب پودینه و کذا شیطرج مطلقاً و شرب غاریقون
و خوردن عنصل بریان و کندر مطلقاً و کذا کرنب و چون عصارهٔ این با نصف وزن هر واحد از زعفران و سرکه صبح و شام بنوشند جذام را متوقف گرداند و همچنین
قافه کطفل بمشک سوده و کذا شرب حجر البقر آنرا متوقف کند و مجرب است و همچنین فادزهر و زعفران و از مجربات بعد شربت مذکور من اینست که بگیرند مروارید
و عاج هر واحد یک جزو غاریقون نیم جزو زعفران زهره کرکس هر واحد ربع جزو بعسل بسرشند و تا سه درم استعمال کنند و طبیخ پوست بیخ کبر و درخت زیتون و گز فرو برند
و استعمال ده قیراط برادهٔ عاج و هشت جو زمرد سائیده و شیر بز جوان سرخ رنگ و شیر گوسپند تازه که بهمان ساعت دوشیده باشند بغایت نافع است تا سه روز یا هفت روز
توان داد و نابرانند که چون این علت مزمن و متمکن شود از فصد و استفراغ بالکل دست باز دارند تا ماده روی در بدن انتشار یافته باعث هلاکت نگردد و اطبای هند درین باب
تراکیب غریبه همچون طبشی و بزرجلی و امثال آن ایجاد نموده اند بعد از تنقیه بدن بخورند و چند از آن استعمال نمایند که در چشم تاریکی آورد و بینا از دو بدن را تشر سازد و از آنجمله
روغن عذره است که براز خشک انسان را در کوزه انباشته و ته آن سوراخ تنگ نمایند و ظرفی دیگر زیر آن نهند و بگل حکمت گرفته بستور تیان حنر آتش دهند روغنی که
در کوزهٔ زیرین بچکد بعد از سرد کردن آتش برداشته نگاه دارند و بعد از آن نیم درم با برگ تنبول بدهند و تا هفت هفته بهمین نوع عمل کنند و بر بدن نیز ازین روغن
بمالند و روغن روث الخنزیر که بدستور مذکور برآورند بهمین حکم دارد و گفته اند که اگر هیئتی فرو نشسته باشد اندامها ریخته نیکو شود و روی بصلاح آورد و گفته اند که مالیدن
روغن مار سیاه بر بدن مجذومان باعث روئیدن موست و گوشت منفعت بخاصیتی که اندر نهست بغایت سودمند است و چون نمک با روغن زیت و شراب آمیخته نزدیک
آتش بر اندام آنها بمالند الم را ساکن سازد و تعلیق چشم هدهد چشم زنگ که در حالت حیات گرفته باشند بالخاصیت مفید است و اطفالی که در تربیه بشو بسیار که او را گاه فصد

باسلیق ایمن ابتدا کنند بعده مطبوخ افتیمون سه روز بدهند و همچنین ماء الجبن بعد از آن سقمونیا با لاجورد دیگر روز دهند بعده باسلیق ایسر بکشایند و شیر تازه با شکر سه روز بنوشانند بعده همچنین طبیخ فوا که بعد ازان این مطبوخ انجیر مویز منقی سپستان هر واحد بست درم بنفشه بسفایج اسطوخودوس اصل السوس هر واحد ده درم عناب گل سرخ هر واحد هفت درم کوفته بچهار صد درم آب شیرین بجوشانند تا چهارم آب باند و صاف کرده سی درم شربت بنفشه حل کرده استعمال نمایند و تا تمام هفته تکرار این کنند بعده فصد اخدعین کشایند و بر شربت بنفشه و شربت ورد و تریاق کبیر و حمام و طلا بروغن زرد و روغن کنجد و مسکه در خانه که هوا داخل نشود تا تمام هفته سوم اقتصار ورزند بعد ازان شرب حنا تا یکهفته پس اگر باین علاج صحت نیابد امر بسیار خطیر بود درین حالت بر تمام مفاصل داغ نهند و طبیخ افاعی بنوشانند و تریاق الفاروق و شرودیطوس در آخر دهند که قطعاً متوقف گردد و صحت او بتمامه ممتنع ست و بدانند که نرسیدم باین علت اصلا که ازاله او نکردم بدانچه مذکور شد و طول کردانچه دور کردم آن از مروارید و لاجورد و زمرد و سقمونیا فقط در کم از یک ماه و در اطلیه بر مروارید یا دهنج اقتصار کردم و غالب تدبیر یکه بدان این مرض فاسد می شود عدم ترتیب علاج است پس گاهی اسهال میکنند قبل از فصد و احتراقات در بدن راسخ میشود و یا فصد میکنند با وجود قبض و هیجان صفرا پس صعود می نماید و اطفا میکنند و یا تریاق او را امید هند و خلط محتبس میگردد تا آنکه عظم استیعاب میکند پس ازین حذر کنند که آن از سقطات جاهله مفضی بتخلید علت ست مسیحی گوید که جذام هرگاه در ابتدای حدوث خود باشد علاج پذیرد و اما مزمن از مستحکم علاج قبول نکند و آنچه معالجه آن کنند ابتدا بفصد نمایند اگر بدن متحمل او باشد بعد ازان تدبیر را بتبرید و ترطیب مائل گردانند بعده ادویه مسهل سودا مثل افتیمون و بسفایج و هلیله سیاه و خربق و اسطوخودوس و لاجورد و حجر ارمنی استعمال کنند و اگر از احتراق صفرا باشد استفراغ بهلیله زرد و سقمونیا و صبر و قثاء الحمار و شحم حنظل نمایند و هرگاه بدن پاک گردد لحوم افاعی مطبوخ بنمک و شبت بخورانند یا قرص افاعی بمقدار مثقالی بشراب مقدار اوقیه یا تریاق کبیر بشراب دهند شیخ الرئیس میفرماید واجب ست که دران مبادرت باستفراغات و تنقیه بدن از ماده ردی قبل از غلظ مرض نمایند پس هرگاه متحقق گردد که درانجا خون بسیار و فاسد هست لازم که مبادرت بفصد بلیغ نمایند و اگرچه از هر دو دست باشد و اگر تحقق آن نباشد فصد نکنند لیکن گاهی امر بفصد او بتفاریق از رگهای خرد کرده میشود و اگر خوف از فصد عروق بزرگ باشد و دانند که خون بارد در ظاهر ست که این ابلغ از حجامت و زلو و کثرت در ضرر حشا بود و آن مثل رگ پیشانی و بینی ست و اما در اکثر فصد محتاج الیه در علاج این مرض ست و از انچه مستدعی بسوی آنست تنگی نفس و دشواری اوست و گاهی احتیاج بفصد و داج نزد اشتداد بحت الصوت و خوف خنق افتد پس هرگاه فصد کنند لازم ست که یکهفته رخصت دهند بعد ازان استفراغ بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج شحم حنظل کنند و مطبوخات و حبوب مرتب از افتیمون و هلیله کابلی و غیره ادویه مسهل سودا که در قول مسیحی گذشت تنقیه نمایند و مضر نبود اگر شحم حنظل و سقمونیا نیز بآن مخلوط سازند خصوصاً اگر درانجا صفرا باشد و صبر و قثاء الحمار بدان مضاف سازند و شبادریطوس برای ایشان نیکوست و ایضاً ایارج فیقرا خصوصاً چون بسقمونیا قوی کنند از مسهلات جیده برای مجذومان بود لاسیما اگر شمه خربق آمیزند و یا بادی حجر ارمنی شریک سازند و در گرما لازم ست که تخفیف نمایند و در مطبوخ تقویت نسازند تا که آن ادویه مواد را منتشر نکند و ثوران او ننماید مطبوخ برای مجذومان نسخه این همانست که در قول مصنف خلاصه گذشت و دران حلتیت نیم درم ست لیکن درینجا هلیله زرد عوض برگ حنا ست و بدن او را بروغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا روغن بجوشد و یا هفتاد قدم راه روند و بر پهلوی راست و چپ و پشت و شکم منقلب شوند و نان بعسل بخورند و دوای مذکور هفت روز بنوشند و هر روز تجدید طبخ او نمایند و در علاج کسانی که مرض آنها مستحکم نشده باشد یک استفراغ کفایت نکند بلکه گاهی در هر ماه دو مرتبه یا یک مرتبه بحسب مشاهده احتیاج باستفراغ افتد و آن بادویه معتدله باید و گاهی اسهال کرده میشود هر روز برفق بکند مجلس بچیزی که اسهال او کند از شربات ناقصه ادویه مذکوره تا چهل روز متواتر و اما ادویه قویه بسیار مثل خربق و مانند آن و ادویه کثیر الوزن در سالی یک بار در ربیع و یک بار در خریف یا زیاده از آن کفایت باشد و لازم ست که بدماغهای ایشان بتنقیه از مثل غراغر مذکور در باب امراض سر و سعوطات معروفه توجه نمایند نسخه سعوط بگیرند دار فلفل و مامیران و شیطرج هندی و جوزبوا و اسطوخودوس هر واحد یکدرم جوزبوا و شکاعی شبرم هر واحد نیم درم آب فنجنکشت سه اوقیه روغن کنجد سه اوقیه همه را مخلوط کرده بپزند تا آنکه آب برود و روغن بماند پس صاف کرده در شیشه بدارند و در هر دو منخر بچکانند بعده هرگاه ازین کثرت نمایند عقب او سعوطات مرطبه بکار برند و واجب است که از هر چیز مجفف و محلل رطوبت غریزی ایشان را منع کنند و تعب و غم بر ایشان حرام ست و از هوای حار یابس بهوای رطب معتدل در حر و برد نقل کنند و بعد تنقیه دغنها مثل روغن بادام

بشکل عنبیه انگور بنوشند و این وقتی ست که استفراغ ایشان مرات کرده باشند و لازم ست که هر صبح بعد اندفاع فضول از معا ریاضت کنند و برفع آواز بلند
تکلیف دهند و برنند کشتی گیرند بعده مالش بدان نمایند پس هرگاه عرق کنند نشف آن نماید بعد آن روغن بمالند بروغنهای معتدله در حرور برد مرطب و اکثر ام
مقوی دماغ نیز اکثر ایشان در ابتدا احتیاج بمقویات اند مثل هلیله و ایضا مازو لیسر که و گاهی بر ایشان استعمال کرده میشود مالش روغن مع شیر زنان و همچنین و حب
کنبان سعوطا نمایند چون یبوست کثرت نماید و هرگاه بر ایشان غثیان هیجان نماید قی کنانند و بهتر آنست که حمام کنند بعده مالش نمایند و چون حمام کنند پس مروخات
ایشان مثل روغن مورد و مصطکی و روغن شکوفه انگور و دار شیشعان و روغن قسط بر اطراف می باید بعد از ان مریض را نیم ساعت جهت داده بعد دیر مرغ قی آورد بعده
انزروت و مثل آن بنوشانند و گاهی احتیاج افتد بمالش ایشان در حمام بلطفات محلله که دران نطرون و کبریت و حب الغار و سرگین کبوتر باشد و خردل و صعتر و فلفل
و دار فلفل و عاقرقرحا و مویزج و صبر و بوره افتد و تضمید بدان بر مفاصل ایشان بلکه گاهی احتیاج بمثل فرفیون آید و این انگاه باشد که ایشان را تکلیف استحمام راغب
تحلیل مشغول و تعریق نمایند گاهی مالش ایشان بتریاق و ثلیثا و قطران میکنند و گاهی احتیاج مالش ایشان بمثل این ادویه در آفتاب گرم افتد و بهترین غسولات
او در حمام آبی ست که دران حابیه صابون خوشبو پخته باشند و واجب ست که مجذوم از جماع اصلا اجتناب نماید و اما اشیائیکه ایشان را بخورانند از افضل ادویه تریاق فاروق
مرتب بلحوم افاعی ست و تریاق اربعه و قطران و دبید کبریت و گاهی بابها سعوط نیز میکنند و ایضا اقراص افاعی تنها یک مثقال در یک اوقیه شراب ممزوج و یا طلا
و ایضا اقراص عنصل و بدانند که گوشت افعی و آنچه دران قوت لحم او باشد از بزرگترین ادویه برای این مرض ست و باید که افعی سنجی و یا ریفی و یا شطی نباشد که آن
و اکثر قلیل المنفعت بود و در بسیاری از ان ضرر تعطیش و اتلاف ست بلکه افعی کوهی اختیار نمایند لا سیما سفید رنگ و سر و دم آن یکبارگی قطع کنند پس اگر سیلان خون او کثیر
نماید و مار مضطرب باضطراب کثیر زمانی طویل باقی ماند بهتر ست و الا ترک نمایند و موافق از ان آنست که سیلان خون و اضطراب بعد ذبح کثرت نماید و بعده پاک کنند
و بپزند چنانچه مذکور گردد و آنرا و شوربای آنرا بخورند و شرابی که دران افعی بمیرد یا از ان شراب قدری بنوشند قومی بشرب آن شفا یافتند اتفاقا یا بقصد قتل او از
نوشانند تا این مجذوم بمیرد و راحت یابد یا مردم از مردن آن راحت یابند و یا این فعل با اطاعت حکم ورد یا باشد و نمک افاعی نیز برای ایشان نافع ست و اما
شوربای افاعی پس بگیرند افعی از هر دو طرف قطع کرده و شکم صاف نموده و بگندنا و شبت و نخود و نمک اندک در آب بسیار بپزند تا مهرا شود پس استخوان او دور کرده گوشت
او بخورند و شوربای او بنان سمید ترید کرده بنوشند و گاهی با آن بچه کبوتر بپزند تا خوشبو گردد و گاهی نفع این تدبیر در ابتدا ظاهر نشود بعده دفعة پدید آید و گاهی
پیش از عافیت چند روز زوال عقل تقدم نماید و علامت ظهور فائده دران و وصول بوقتی که دران از استعمال او منع کردن واجب بود آنست که مجذوم در
انتفاخ آغاز کند بعده منتفخ شود پس گاهی عقل او مختلط گردد و بعده جلد او بیفتد پس صحت یابد و هرگاه چشم او تاریک نشود و منتفخ نگردد بار دیگر تکرار این تدبیر نمایند
و از ادویه که برای این مرض ستوده اند نیست که مار سیاه را بکشند و دفن نمایند تا آنکه دران کرم افتد پس کرم آنرا بر آورند و خشک کنند و کسی که بدان جذام افراط نماید
سه روز هر روز یک درم بشراب العسل بخورد و ایضا مالش روغنی که دران قوت افعی باشد نافع جذام ست مثل زیت که دران افعی پخته باشند و مثل این دوا بگیرند مار سیاه بکشند و در ظرف
کرده سرکه کهنه هشت اوقیه و آب پاک اوقیه و شیطرج رطب پنج لوف هر واحد دو اوقیه بران انداخته باتش نرم بجوشانند تا نارهرا گردد و آب صاف آن گرفته در ظرفی
بدارند و بعد حلق سر و ریش بدان بمالند و تا سه روز بعمل آرند و ایشان را از استعمال ادویه افعیه انسلاخ از جلد فاسد و ابدال لحم و جلد صحیح عارض میشود با وجود آنکه
مالش مجذوم بمرطبات معتدل الحرارة در بعض اوقات نفع میکند چون یبوست کثرت پذیرد و همچنین سعوطا و مثل روغن بنفشه که دران اندک روغن خیری باشد
و ایضا گاهی مخ و شحوم درندگان و نرگاوان و پرندگان و این بعد تنقیه باید و قبل از تنقیه مالش نشاید که تسدید مسام کند و از مشروبات نافعه برای ایشان بزرجلی و دوا السلاحف
است و شیر از او فق چیزهاست که بدان معالجه او کنند و خصوصا نزد تنگی نفس و دشواری او و گرفتگی آواز ان و در فترات ما بین استفراغات و باید که بعد دو شیدن فی الفور
آنرا بنوشند و شیر گوسپند برای آن از انفع اشیاست و لازم ست که از ان آنقدر بنوشند که هضم شود و اگر ممکن باشد و بران تنها اقتصار کنند بسیار نافع بود و اگر چاره نباشد
حتی الامکان چیزی سوای نان پاک و شوربای لحوم حملان و مانند آن که عنقریب مذکور گردد بران زیاده نکنند و هرگاه نفس بعلاج حوز کند اولی آنست که شیر را ترک
نمایند و باشیای حریفه متوجه شوند و بدان قی کنند نه بغیر آن و بر آنچه مذکور شد استفراغ نمایند بعده اگر احتیاج شود اعاده شیر بر حد مذکور کنند و لازم ست که تکرار این تدبیر

دریکسال چند مرتبه نمایند اما کسانیکه مرض ایشان مستحکم باشد بفصد ایشان در هسال به دوای تو تر مشغول نباید شد بلکه باهستگی ماده سوداوی از ایشان بسوی اعضا نمایند و از خارج چیزهای مفتح و محلل باشد بکار برند و از اشربه صالحه برای ایشان آنست که بگیرند سکنجبین اوقیه قطران مثل او و عصاره گزنه شتی ستاوقیه همه را بیامیزند و صبح و شام بنوشند و یا بگیرند برادهٔ عاج ده قیراط و آنرا با سه اوقیه شراب و روغن زرد باهم آمیخته بخورند و یا بگیرند حلتیت با عسل قدر جوزه و یا بگیرند عنصل بقدر ده قیراط بشرب عسل مقدم مثل لعوق نمایند و یا بگیرند زبره کرمانی بوزن پنج درم و عسل بمقدار یکه مثل لعوق آید و آب پودینه برای ایشان بسیار نیکوست از سه تا نوشتن تا شش و واجب ست که گاهی ماهی شور استعمال نمایند چنانچه برای ادویهٔ استعمال میکنند و از اشیای بسیار حریف اجتناب نمایند مگر برای قی کردن و ایضاً قدری بر جلیل مصالح طعام ایشان و گاهی معالجهٔ ایشان بداغ متفرق بر اعضای ایشان میکنند مثل تارک سر و ربای سر و بر بیخ حنجره و صدغین و قفا و مفاصل دستها و پایها و بعضی گفته اند که واجب ست که ایشان را داغ کنند و در اول خوف از جذام بداغ و بر مقدم سر بلند تر از یافوخ و دیگر اسفل از آن و نزدیک منتهای روئیدن موی پیشانی بالا و یکی در یمین سر و دیگر در یسار آن و یکی خلف او فوق نقره و دو نزدیک در زیر قشر بین و یکی بر طحال و این داغها باید که داغ خفیف و دقیق باشند و چون بر سر داغ نهند لازم است که با استخوان برسد حتی که استخوان متقشر گردد و اگر چه مرات بسیار بود بعد از آنکه حفظ از وصول تا بدماغ بر جملهٔ داغهای مفسد مزاج او کرده شود زیرا که جهال گاهی قتل میکنند زیراکه دست آنها خفیف نمیباشد صفت ادویه مرکبه نافع برای ایشان بعضی از آن بر زجلی و بلیشی ست که قائم مقام گوشت افعی درین مرض ست و بعضی از آن دوا السالاجه ست و اما نسخهای بر زجلی بسیار ست اهل هند ذکر آن کرده اند و تجربه آن نموده و از صفات معروفه او نیست آن نسخه در قول مصنف خلا گذشت لیکن تنقیه بدن از یک مثقال تا دو درم با مثل او دوا المسک بخورند و از ضرر او نترسند که دوا المسک فادزهر اوست صفت معجون مسمی بر زجلی اکبر و آن جوانداران نافع جذام و برص و بهق و قوباء زرد آب و حکه و جرب کهنه است و عقل را ثابت کند و نسیان را ببرد و آن نیک ای حفظ نافع غشی ست و آن دوائی ست که علمای هند برای ملوک خود ساخته اند بگیرند هلیله بلیله آمله و شیطرج هندی هر واحد چهار ده درم جوزبوا و خیربوا و قشار کندر و مو و فوفل و فلفل و دارفلفل و فلفلمویه و نارقیصر و نارمشک و کندش و عصاره اسقیل و ساذج هندی هر واحد هشت مثقال بیش ازرق جیده چهار مثقال ادویه را کوفته بیخته و بیش را علیحده سوده و ساینده او را بینی و دهن خود وقت ساییدن بند کند و قبل از آن بینی را بروغن گاو چرب کند و فانیذ خزاینی جیده یا شجری دو نیم من بغدادی بقوام آورده ادویه بسرشند بعده از آن بنادق هر واحد بقدر مثقالی بسازند و هر روز نهاری را از آن بآب نیم گرم یا نبیذ بخورند صفت معجون سالاجه در قانون مذکور ست صفت دوا نافع جذام بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و زنجبیل هر واحد ده درم نانخواه پنج درم حاشا پنج درم شبوسته درم مویزمنقی نیم کوک که کمین وزن ده اوقیه باشد و همه را در سه رطل آب بجوشانند و دو رطل چهار رطل بغدادی ست هر گاه آب سوم حصه برود صاف کرده عسل بقدر کفایت انداخته یک رطل از آن بنوشند و فی الحال بر بدن مریض روغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا عرق آید و امر کنند که هفتاد قدم راه رود اگر طاقت آن باشد و یکبار بر پهلوی راست و یکبار بر پهلوی چپ و یکمرتبه بر پشت بغلطند و بنان و عسل تا هفت روز غذا سازند و با وجود این برای او ادویه هر روز تازه کنند صفت طلا برای جذام و نسخه آن همانست که در آن ماء سیاه و سرکه کهنه است و سابق مذکور شد و اما اغذیه برای مجذومان همه سریع الهضم حسن الکیموس باید مثل لحوم طیور معروفة الطرق شوربا و ماهی رطب خفیف اللحم مع مصالح بقدر ضرورت و بهترین غذای ایشان نان جو و نان خشکه و حریره مرتب از آن و بقول رطب ست و گاهی احتیاج افتد با میختن مثل چقندر و ترب و گندنا با آن و واجب نیست که از استعمال مقطعات خصوصاً قبل از تنقیه مثل کبر و گندنا و بادیان غافل باشند زیرا که این غذا ایشان را از فضول پاک کند و فضول را نیز ابرای ابن اقناع آماده بسازند پس هر گاه اغذیه محموده استعمال نمایند این تدبیر نیز بعمل آرند و ماهی شور درین باب برای ایشان بسیار نیکوست و من برین حریص بیشوم هنگامی که اراده قی و اسهال ایشان میکنم و کرنب ایشان را بالخاصیت نافع است و نان شعیر و عسل ایشان را نفع کند و انجیر و انگور و مویز و بادام و فندق و قرطم و چلغوزه و انچه از آنها مرتب سازند ایشان را موافق است و لازم است که در روز دو مرتبه بمقدار هضم غذا بخورند که یکبار خوردن ایشان را ضرر کند و شراب انزد هیجان مرض نباید نوشید مگر اندک و نزد سکون غلیان شراب رقیق که کهنه نباشد اگر بقدر معتدل بنوشند جائز بود و اما اگر موی ابرو و مانند آن بریزد معالجه او بعلاج داء الثعلب کنند صفت طلای دیگر بگیرند مویزج و هلیله سیاه و آمله هر واحد یکجزو و در زیت انفاق پخته بر آن موضع لطوخ سازند بعد از آنکه بطبیخ عوسج و گلنار شسته باشند ایضاً هلیله و مازو سوخته بسرکه طلا کنند صاحب کامل گوید که هر گاه جذام در اول ظهور او بود قبل از آنکه چهره تعجر و تشنج ابتدا نماید و اعضا در تقرح و سقوط اخذ کنند مبادرت بفصد

ودو اجین و هر دو رگ پس گوش و پیشانی واحیاناً از هر دو هفت اندام در وقت ربیع کنند و در اخراج خون کثرت نمایند تا آنکه غشی ظاهر شود و بعد از چند روز اسهال بدوا معمول
بشحم حنظل و مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی با ایارج فیقرا و شحم حنظل آورند و ده روز راحت دهند پس شیر شتر و ماء الجبن بسفوف مسهل سودا دهند و تغذیه ایشان
باغذیه مرطبه مثل لحوم ... ان و جدی و خنانیص و ماکیان و بط فربه معمول بشوربا و پاچه سفید حملان فربه بطریق شوربا و ماهی رضراضی بطور شوربا یا بریان بروغن بادام
کنند و از فواکه انجیر و انگور شیرین دهند و حلوا معمول بروغن بادام و بادام و شکر و پسته و حریره مرتب از مغز گندم بروغن بادام و شکر طبرزد و شیر تازه دوشیده در
ابتدا ایشان را موافق است و از اوفق اشیا برای ایشان غرغره بشیر گوسپند بروغن بادام شیرین است هرگاه در حلق گرفتگی آواز باشد و هرگاه مرض بسکون ابتدا
کند لازم است که از ایشان قطع شیر نمایند و چون فصل گرما باشد تقی باشیای حریفه مثل ترب و تخم جرجیر و ماهی شور کنند و عقب او شربت افسنتین و شربت پودینه بنوشند
بعد ازان استعمال اسهال بادویه که دران خربق افتد باید کرد و کسی را که مرض او مستحکم باشد خربق دادن سزاوار نیست و باید که مسکن ایشان در مواضعی باشد که
هوای او حار رطب بود و از هوای سرد و مواضع یابسه اجتناب نمایند و از اغذیه مولد سودا مثل لحوم البقر و بچه شتر و وحشی و نمکسود و عدس و مانند آن اجتناب کنند
و ریاضت معتدل قبل از غذا و بعد پاک شدن از براز و بول و مالش معتدل استعمال نمایند و مالش با پیه خرس و روباه باندک روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو و روغن پیه
و ماکیان نیز نیکوست و بعد ازان استحمام نمایند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک پخته باشند بربدن ریزند و بعد ازان مالش بآرد نخود و باقلا کنند این همه در اول مرض
بعمل آرند و تدبیر صاحب او باین تدبیر کنند که بدن بحالت صحت او رجوع کند و ازان این مرض زائل گردد و اما هرگاه این مرض مستحکم گردد باید که تعاهد فصد و داجین در ایام
ربیع و خریف کنند و محاجم بلا شرط بر فم معده و شکم گذارند و باآن ضماد طسمات ورد نافس و براجون استعمال کنند صفت آن حماما و سنبل الطیب و قردمانا و دار فلفل و سلیخه و کندر و
قسط تلخ و عاقرقرحا و مصطکی و فلفل و مر و حب بلسان و اشق و شیح و میعه و سیسالیوس و زراوند مدحرج و طویل و سعد و اکلیل الملک و قرنفل و بیخ سوسن آسمانجونی و روغن
بلسان هر واحد یک اوقیه لادن دو و نیم درم زعفران نیم اوقیه علک الانباط و موم هر واحد سی درم آنچه گداختنی است بروغن ناردین آنرا بگدازند و ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند
و باروغن بلسان حل کنند تا هموار گردد و بعد ازان دوای مسهل در هر فصل دو مرتبه یعنی ربیع و خریف استعمال نمایند و ایضاً ماء الجبن بسفوف مسهل سودا دهند و نسخه آن
سفوف در قول مصنف خلاصه گذشته سه درم ازان با دو ثلث رطل ماء الجبن مرتب بمغز قرطم بدهند و این دوا بنوشانند بگیرند سرکه کهنه یکنیم اوقیه قطران و عصاره کرنب
هر واحد یک اوقیه و این اشیا را مخلوط کرده صبح و آخر روز بنوشانند و ایضاً هر روز پیاز عنصل نیم مثقال با شربت عسل یا با عسل مثل لعوق ساخته بدهند و در هر سه روز یکبار تریت
نیم درم با عسل و روغن گاو سوده بدهند و ازین همه نافع تر اقراص افاعی است چون یکمثقال ازان با بست درم شراب ریحانی بدهند و چون قرص اسقیل یک مثقال
با آب پودینه سبز دهند و بهتر ازین همه تریاق فاروق است چون ازان یک درم تا یک مثقال با آب مطبوخ افتیمون و اسطوخودوس و خربق سیاه و گاوزبان بخورند و چون بدن
صاحب این مرض بتریاق لطوخ کنند بدان انتفاع یابند و هرگاه ایشان را لحوم افاعی دهند بعد ازانکه از طرف سر و دم او بقدر چهار انگشت قطع کرده و شکم او پاک کرده و پوست او
دور نموده بطریق شوربا بشبت و گندنا و نمک پخته باشند بدان منفعت بین یابند نه اندک و باید که صید افاعی از مواضع نیک زمین کرده باشند و حذر کنند از آنکه با حوطی یا معطش
یا صید کرده از نواحی بحر و سباخ باشد و صید او در ایام ربیع کنند و چون نمک که بلحوم افاعی میسازند در طعام ایشان استعمال نمایند بدان انتفاع یابند و باید که بربدن ایشان این
طلا نمایند صفت آن نطرون و آس و گوگرد زرد و فرفیون و برگ انجیر هر واحد یک جزو باریک سائیده بسرکه سرشته بربدن لطوخ نمایند و دیگر بگیرند زرنیخ سرخ ده درم کبریت اصفر
پانزده درم قسط هشت درم اشنان شش درم برگ صنوبر و حب الغار خشک هر واحد بست درم کوفته بیخته بآب برگ جوز یا با آبیکه دران برگ جوز جوشانیده باشند بسرشند تا مثل
چرک حمام گردد و بربدن طلا کنند و اگر فصل گرما باشد در آفتاب قیام نمایند و در سرما اندر حمام بعده غسل بآب خطمی سفید و بآب سبوس گندم و آب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و جو کوفته
و مانند آن کنند و باید که لزوم این تدبیر نمایند **طبری** گوید که در جذام حادث از کثرت خلط سوداوی بغیر احتراق بسیار دران اگر متحمل و در بدن خون زیاده باشد فصد باسلیق
کنند و غذا بگوشت رهو و مرقه مجربه و آن شوربای لحوم افاعی است بعد قطع دم و سر و اخراج آلایش شکم مطبوخ بشبت بسیار و نخود سیاه بدهند بعد ازان فصد هر دو داجی
نمایند و شوربای ماکیان فربه و گوشت آنها بخورند بعده هر دو سرو کشایند و لحوم حملان بطور زیرباج بخورند و حفظ قوت او نمایند بعد آن فصد داجین کنند و جوزه ماکیان و کبوتر بچه
و کباب و زرده بیضه نیمبرشت خورند و نبیذ سفید و خوضی کهنه بنوشند بعده فصد پیشانی و هر دو گوشه چشم و هر دو رگ زیر زبان نمایند و چندان خون برنیارند که ضعف

تو جذام مستحکم

تو اذن افعی

شدید ظاهر شود بعد ازان لزوم شربت سکنجبین عنصلی و شوربای ماکیان کنند پس اگر در مزاج او حرارت شود لزوم ماء الشعیر سکنجبین نمایند حتی که از ابتدای مرض چهل روز بر این
تدبیر بگذرد بعد ازین حب سه شربت در مدت پانزده روز بخورانند نسخهٔ آن خربق سیاه در سرکه تر کرده یک نیم دانگ افتیمون وحی مصطکی غاریقون سقمونیای مشوی هر یک
دو دانگ سنبل الطیب یک دانگ چوب چینی ایارج فیقرا هر یک نیم درم همه را سائیده به آب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم و ثلث و از طعام
بر شوربای لحوم افاعی اقتصار ورزند نسخهٔ دیگر آن بگیرند افعی جوان و سر و دم او یکبارگی قطع نمایند باین طور که دو مسمار بر چوب املس شبیه به چوبیکه بران اموال وزن میکنند
غرز نمایند بعده افعی را بر پشت او بخوابانند و گردن او را از یک مسمار و دم او را از مسمار دیگر بندند بعد ازان دو مرد بنشینند که کارد آنها بر شکم او باشد بعده کارد بجای
سه انگشت از سر او و سه از دم او بنهند بعده دفعتاً بکارد قطع کنند بعده وسط او بگیرند و آنچه در شکم او باشد خارج نمایند بعد ازان افعی را بشویند و هر کدام از افعی که ازان خون
سیلان نکند البته استعمال او نکنند و احتیاط نمایند از افعی که صلابت او کل نباشد بعده با شبت و نخود بپزند تا آنکه لحم او مهرا گردد پس لحم خالص او بگیرند و در هاون
بکوبند تا باریک و نرم گردد و آنرا در ان شوربا آمیزند پس هرگاه مریض منتفخ شود و عقل او زائل گردد و اعضای او متقرح شود بشفا صحت یابد و گاهی بعد فصد و استفراغ
اندک تریاق میخورانند و ازین سفوف نسخهٔ آن زراوند مدحرج فلفل سفید زنجبیل هر واحد یک درم پنج دو درم حرمل یکنیم درم طرشقوق خشک هلیلهٔ سیاه مامیران چینی
هر واحد پنج درم قطراساليون هو فاريقون سعد سنبل الطيب صعتر فارسی زوفای خشک هوم المجوس بیخ سوسن هر واحد سه درم همه را سائیده بران شل ربع مجموع قرص افعی
سوده و شل همه نبات سفید انداخته هر روز ازان بر نهار دو درم بخورند و واجب است که درین مرض چیزی از لحوم افاعی نخورند مگر بعد فصد و استفراغ و تسکین مزاج
و اگر از تناول لحوم افاعی عطش ظاهر شود ازان چیزی نباید خورد و از اشیائی که در علاج این مرض استعمال کرده میشود ایست که بگیرند تریاق کبیر یک مثقال و در
شراب کهنه بگدازند بعده مریض در حمام داخل شود تا خوب عرق کند بعده از حمام بیرون آمده بر بدن خود این تریاق بمالد و این از نافع ترین اشیاست تا وقتیکه مرض
مستحکم نگردد اما هرگاه مستحکم شود و حس اعضا برود استحاله و صحت قبول نکند و از چیزیکه استفراغ این مریض ازان کنند و اثر نیک نماید باکه جائز بود که گویند آن شفا یابد
نقل کردم او را بسبب حسن تاثیر او و معروف بمختار ساس ست و اهل شام و مصر آنرا استعمال میکنند نسخهٔ آن بگیرند پیاز عنصل بریان بست درم بیخ سوسن آسمانجونی
هفت درم هلیلهٔ سیاه و بست درم اسقنقور افتیمون ریوند چینی هر یک پنج درم بسفایج پوست بیخ کبر هر یک ده درم حشیش غافث و اسقولوقندریون هر واحد سه درم همه را در آب
بقدر مناسب یکشبانه روز بخیسانند بعده بطور مطبوخ بپزند بقدر یک صد و بست درم ازان صاف کنند بعده دران این معجون بالند شحم حنظل زرد رسیده نیم درم
لاجورد مغسول دو دانگ غاریقون یک درم نمک نفطی یکنیم دانگ خربق سیاه یک دانگ سائیده بعسل سرشته در مطبوخ بمالیده بعد پرهیز این دوا بنوشند که تاثیر او درین مرض
بسیار نیک است و گاهی آن مریض این دوا بنوشانند و امر به پرهیز پانزده روز میکنند و غذای او دران نخوداب نخود سیاه بود که با آن لحم حملان پخته باشند و هر روز
یکبار در حمام داخل کنند پس هرگاه پانزده روز شود این دوا بخورانند نسخهٔ آن هلیلهٔ سیاه مویز منقی هر یک بست درم افتیمون افسنتین هر واحد هفت درم بجوشانند تا مهرا گردد
پس افشرده از آب او یک قدح صاف کنند و دو مثقال لوغاذیا و نیم مثقال دواء المسک قت باقی ماندن سوم حصه از شب بخورند و چون صبح شود مطبوخ مذکور بنوشند
و این نیز از مختار چیزیست که مجذوم بنوشد و لازم است که دائم تکهنای لبنیه کنند و بر بدن لحوم افاعی مطبوخ مدقوق بشراب حوضی سرشته طلا نمایند و در حمام هر روز
یکبار مرتبه داخل شوند که باین طریق صحت یابند و بسیار ذکر کرده که من در مجذومان امتحان کرده ام که هرکراکه در اول او بشگافتند و بران اسهال خون افراط نمود و یا رعاف
بسیار آمد و یا خون از بیخ دندان او گشاد یا بواسیر آن صحت یافت و او نوع دیگر از جذام که از احتراق صفرا حادث شود و حبش فصد از اکثر عروق است مع
استعمال قی و این شربت و استفراغ بدن او بطبیخ افتیمون و بخورانات سائر آنچه مذکور شد و حفظ مزاج او کنند تا حرارت بسیار نشود و از هوای یابس بلد حار یابس حمی
بلد بارد رطب که آب بسیار آب باشد نقل کنند و آب چشمه کبریتی بنوشند و دائم اندران نشینند و درین نوع لحوم افاعی تریاق کبیر استعمال نکنند بلکه لازم است
که او شربت سکنجبین معمول بسرکهٔ عنصل نمایند که این او فق اشیا برای ایشان است بعد فصد و استفراغ و نیز اعضای قریب از مواضع خشنه حجامت نمایند
پس اگر بعد اینها دران ناسور در دلالت کند بر کثرت فساد و خون ادراک حجامت اخلاط او بسیار فاسد شده و اگر بعد سقوط او زنده ماند دلالت بر قرب عافیت نماید
و درین نوع جذام کمتر حادث شود الا با جهات شدید صعب پس در او تدابیر برای تعدیل مزاج او ماء الشعیر سکنجبین بنوشند و زیرباجات چوزه مرغ و شوربای ماکیان

بلحوم جدی شیرخواره دمانند آن خورند و بهتر طریق معالجهٔ ایشان آنست که دران مسالک ترطیب و تلطیف مع استفراغ سلوک نمایند و بعد استفراغ و تعدیل مزاج بخوردن ماءالجبن با ماءالشعیر و شرب شراب ابیض صاف اجازت دهند و هر موضع که از اعضای ایشان متقرح گردد بران این ضماد نمایند که بگیرند آرد جو بحجر بیخته و خبیث الحدید و عدس مقشر و سرکه یکجز و دو پوست بیرون پسته دو جزو و در سرکه و آب عنب الثعلب حل کرده ضماد کنند و گاهی ضماد گل سرخ و گلنار و گل ارمنی و عدس سوده و پوست بیرون پسته کوفته بسرکه سرشته میکنند و اگر سرکه موافق عضو نباشد بگلاب سرشته برجراحت ضماد نمایند و گاهی تضمید مواضع باسپغول و تخم بارتنگ با آب و سرکه برهم زده میکنند و هر موضع که از سرکه ضرر یابد اندکی روغن گل بادی آمیزند و هر موضع از اعضای او که صلب گردد و درخشنده بود حتی که مثل دمل خراج شود و ضربان او عظیم پذیرد ضماد بشراب مشمش که با برگ کاسنی کوفته بروغن پخته آمیخته باشند باید کرد که او بگشاید مواد ردی که دران محتقن باشد خارج گردد و ضربان زائل شود ابو منصور گوید که چون به بینند که سفیدی چشم مجذوم مائل بکمودت شده و یا گرفتگی در آواز او آغاز کرده و عرق او بسیار بدبو شده و چهرهٔ او شبیه مشک پر باد منتفخ گردیده و سرخی او اشتداد نموده و موی ابرو برقت ریختن شروع گردیده باید که تدارک او نمایند و اول در علاج او ابتدا بفصد هفت اندام از جانب راست و فصد رگ پس گوش و ودجین کنند بعده چند روز رخصت دهند و دران ایام غذا بشیر گوسفند سازند پس اگر هر روز بر نوشیدن او اقتصار نمایند بهتر بود و اگر نتوانند نان صاف بادی بخورند و اگر از گوشت صبر نکنند بره شیرخواره و حملان و شوربا بخورند و شراب رقیق ممزوج بآب نوشانند و هر روز بر ناشتا در حمام داخل کنند حتی که خون او رقیق گردد و بعد ازان از دست چپ فصد کنند و چند روز رخصت داده دران غذای مذکور دهند و در حمام داخل نمایند و طبیخ افتیمون مرات دهند و درمیان آن رخصت داده و از تعب و بیداری حذر کنند و از اغذیه که اصحاب مالیخولیا را ازان اجتناب واجب بود پرهیز کنند و لزوم ماءالجبن بشکر نمایند و تدبیری سازند مثل آنکه اراده تسمین بدن او میکنند و در حمام مالش آرد باقلا و نخود و آب چقندر و آب حلبه و بورق و کندر بسرکه و اشنان و کبریت نمایند و در آب نیمگرم بسیار داخل کنند بعد آن مالش بروغن مغز تخم کدو و بنفشه و شیر زنان کنند و ایضاً شیر زنان و روغن بنفشه در بینی چکانند و روغن بادام یا روغن کنجد تازه چند روز بر شراب رقیق ممزوج بآب بسیار و یا آب انگور سفید مسکن مصفی بنوشند و دادن حاتیت بقدر بندقه بعسل و روغن گاو آنرا نیکو ست و اما کسی که این مرض دران مستحکم شود علاجش بلحوم افاعی یا بدوای معروف بسرحلی کنند و افعی را بکشند بطریقیکه در اقوال سابق مسطور شد و شکم او پاک کرده قطع نموده بآب و نمک بشویند و با نمک و شبت و اندک خولنجان و آب و زیت و اندک نخود پخته بدستور بخورند پس اگر اصلاح یابد شده و بینند کفایت باشد و الا اعادهٔ آن کنند تا آنکه عوارض مذکوره ظاهر شود و مریض منتفخ گردد و مجذوم این هر دو بخورد مگر بعد تنقیه تام بفصد و اسهال و جالینوس ذکر کرده که افعی در شراب مرده و گداخته بود و آنرا مجذوم در حالت بیخبری بخورد پس جسم او ورم کرد و جلد ظاهر او فتاده و صحت یافت و ازان معرفت این علاج حاصل شد و آهرن گوید باید که مجذوم از باد خود بیاید دیگر که هوای او ازان گرم باشد نقل کنند و گفته که هرچیز در مجذوم فاسد میشود حتی که نطفه زیراکه پسر مجذوم از جذام سالم نمیماند و علی ابن زین گوید که زنی از علت جذام عارض شد و علاج تریاق فاروق و شب یابس ورا کردم و صحت یافت و آن اینست که بگیرند بلیله کابلی چهل عدد و با افتیمون از پنج درم تا هفت مثقال باریک سائیده با کشمش یا مویز منقی یا فانیذ سرشته نگهدارند و هر روز بر ناشته چهار مثقال ازان بدهند و محمد بن زکریا گوید که جوانی را ازین علت علاج کردم که روی او متغیر شده موی او ریخته بود بفصد و اسهال بطبیخ افتیمون و حبوب مخرج سودا و مداومت حمام و آبزن و اغذیه مرطبه و بعد اسهال چند روز رخصت میدادم مع حسن غذا و باز اعادهٔ اسهال میکردم تا آنکه در مدت پنج ماه چهل نوبت استفراغ نمودم باذن الله تعالی موی او رستن گرفت و رنگ چهرهٔ او به نیکوئی آغاز کرد و چشم ماه صاف شد و قریب صحت تام گردید انگاه تدبیر ازان منقطع شد و بضرورتی سفر اختیار کرد و بعد شش ماه او را دیدم بالکل از مرض نجات یافته و بحالت اصلی خود گردیده و درین علت غلبت همین تدبیر که بهر او کرده بود م بکار برد مگر دران دوای مسهل سودا با ماءالجبن نخورده بود و هم او گوید که ورم بودن خصیتان از جذام دلالت برین دارد که مجذوم را از مجامعت البته اجتناب می باید کرد و هیچ علاجی قوی تر برای مجذوم از خصی کردن نباشد زیراکه او بتر طبیعی میرسد که بتدبیر دیگر بدان نرسد جعفر گوید که تعاهد بفصد نمایند اگر خون سیاه غلیظ خارج شود و فصد نمایند و اخراج سودا القوت بالغ النفع است و اول باصلاح مزاج خون مبادرت کنند بنوشیدن آب شاهتره و آب کاسنی و ماءالشعیر ساده و مبرز بشکر یا بشربت نیلوفر یا جلاب یا ارد یا عرق گاوزبان و شکر یا شربت لیمو و شربت شاهتره و عمده در علاج ایشان توجه بر ترطیب مزاج و ترک اغذیهٔ مولد سودا و هم مالح و حریف و حادست پس اگر خطا بخوردن یکی ازینها واقع شود باید که مبادرت بتنقی نمایند و در تنقیهٔ معدهٔ ایشان ازان جهد کنند و در ربیع و خریف مطبوخ افتیمون یا حب آن یا ایارج لوغاذیا بدهند و قبل او باستعمال ماءالجبن چند روز اقدام نمایند و تعهد استعمال شربت شاهتره و ماءالجبن نموده غاریقون و حجر ارمنی کنند و ترطیب اغذیهٔ ایشان سازند و ملازمت خوردن افتیمون و ماءالجبن خیسانیده بروغن بادام نمایند و از فکر و غضب و نشستن در آفتاب و هرچه در شدیدتر باشد اجتناب نمایند و سواری کشتی و آواز بلند و قرائت و دیگر ریاضات قویه گاهی ایشان را النفع کنند نزدیک شراب صرف و کهنه اصلا نگردند

ومنزوج آب بسیار نیز کم وزن و گاه گاه استعمال نمایند و از مداومت معاجین حاره و ادویهٔ قویه و استعمال خرما و رطب و بسر و حلاوات حذر کنند و استاد من گفته که درین زمان
فصد و داجین و استعمال حبشی و بزر جلی متروک است و جالینوس گفته که در امراض سوداوی مثل سرطان و جذام جائز نیست که اسهال سودا یکمرتبه یا دو مرتبه کنند بلکه مرات کثیر
نمایند و هر که از اولاد مجذوم مان غیر مجذوم پیدا شود چون بالغ گردد آنرا جذام بهم رسد والله اعلم سرهندی گوید که تجربه کردم در ابتدای جذام مواظبت بر سفوف معمول از خاکستر
ریوند و زرد چوب بریان مساوی با آب باران و این را یاد دارند که این عملی ست که تجربه بدان شهادت دهد و در طحال مذکور شده که طبیخ طرفا نافع یرقان و جذام است و تجربه
صحیح یافته شد و ایضاً از ادویهٔ مشهوره مجربه و سهل نوشیدن نقوع حناست و صفت او اینست که بگیرند برگ او ده مثقال یا یک اوقیه و شب در پیالهٔ آب چندانکه آب از او پوشد
بخیسانند و صبح صاف کرده بر نهار بنوشند این عمل هفت روز کنند مع جودت غذا و زرنیخ کشته آنرا نافع است و صفت کشتن او اینست که بگیرند زرنیخ طبقی چهل و هشت درم و در
پارچه صره بسته بر دیگ که در ان بول ماده گاو باشد بیاویزند و زیر او آتش کنند تا آنکه زرنیخ نرم و تر گردد پس خشک کنند بعده تمام روز با شیر عشر کهرل کنند پس قرص بسته خشک
نمایند چندانکه چیزی از تری در ان نماند بعده همچنین با آب سرپهوکه و آب پزدبه و آب گهیکوار یک یکبار تمام روز بسایند و بعد هر روز بمبالغه خشک کنند بعد ازان برگ و بیخ
و شاخ سرپهوکه خشک پنج رطل گرفته کوفته بیخته نصف زیرین سبوچه گلی گرفته از بیرون آن گل حکمت نمایند و در شکم آن نصف سرپهوکه سوده فرش کنند و اقراص زرنیخ را بران نهند
بعده اقراص از نصف باقی سرپهوکه سوده بپوشند و زیر آن سبوچه آتش بسیار نرم یا چیک دشتی یک روز تا شام کنند بعد ازان آتش تیز یکسان یکشبانه روز نمایند و بگذارند که سرد شود
و باد رشدت و نرمی درین مدت مختلف نگردد و آن آتش در سرپهوکه سوده در گیرد و سرد گردد بعده بگذارند تا آتش از خود سرد شود پس آن زرنیخ را که سفید مائل بتیرگی خواهد شد بیرون آرند
و در ظرف نقره بدارند و مریض الغار یک برنج یا دو برنج در برگ تنبول بخورانند و غذا بر قانون اهل هند نان نخود بی نمک یا برنج با شیر بدهند و گمان من آنست که این آخر دوا ست

طریق کشتن زرنیخ

برص

داغ سفیدی ست که بر ظاهر بدن حادث شود و اکثر در بعض اعضا افتد و گاهی در سائر اعضا باشد حتی که رنگ همه بدن سفید گردد و این نوع را برص منتشر گویند و سبب او ضعف قوت
مغیره است از تمام تشبیه غذا باجزای اعضا بسبب غلبهٔ بلغم بر خونی که از غذای عضو شود و سوء مزاج عضو نسبوی برودت فقط و یا بسبب سوء مزاج عضو برودت و رطوبت بود
حتی که لحم او مثل لحم صدف نرم مائل بسفیدی گردد پس خونی که بسوی آن آید مستحیل بمزاج و رنگ آن شود و اگر چه آن خون در جوهر خود پاک از بلغم باشد و گاهی برص در موضع حجامت حادث
شود و بر آثار او ظاهر گردد بسبب ضعف عضو و هجوم بجراحت و الم از کمال فعل آن و بسبب انجذاب رطوبت با خون نزد مص و بقای او زیر جلد همچنین در جای داغ و قروح بعد اندمال
حادث شود و فرق در برص ابیض و بهق ابیض آنست که برص سفید رنگ براق املس غائر در گوشت و جلد تا استخوان نزد استحکام مرض باشد و موئی که در انجا بروید مائل بسفیدی بود
و جلد او فروتر و نرمتر از جلد سائر بدن باشد و نزد استحکام آن چون سوزن در ان بخلانند از ان خون بر نیاید بلکه رطوبت مائی سفید بر آید و اگر آن موضع را بمالند سرخ نشود
بخلاف بهق ابیض که سفیدی او رقیق تنک باشد و غائر نبود و در اکثر مست بر شکل افتد و پوست از وی جدا شود و یکبارگی ظاهر شود و باستعمال ادویهٔ جالیه زود زائل گردد و موئی که
در انجا روید سیاه یا اشقر بود و هرگز سفید نگردد اگر چه مزمن شده باشد و ایضاً چون سوزن در پوست خلانند خون ظاهر شود هر چند مستحکم شده باشد بالجمله این مرض متعدی و بسیار ماندهٔ کننده
و عسر العلاج ست بلکه قریب نیست که به شود و خاصه مزمن از ان و خصوصاً اخذ کننده دراز دیا ده و برص مولودی لا علاج ست و آنچه امید صحت او بود آنست که چون بمالند سرخ گردد
و با دی خشونتی بود و موئی که بران روید بسیار سفید نباشد و چون جلد او را بر انگشت و سبابه از گوشت بردارند و در ان سوزن بخلانند از ان خون یا رطوبت گلابی بیرون آید و انطاکی
در تذکره گوید که فاعل برص برودت مبطل قوت غاذیه است و ماده او همه غذاهای بارد مثل شیر ماهی یا غلیظ مثل بادنجان و لحم بقر و صورت او بیاض است و غایت او مخالفت عضو
با بدن با مثال او در رنگ و لمس و سبب او سستی یا دم تهیای قاسر بر غریزیت قوای غذائیه است پس انفعالی که بصحت آنها بدن صحیح بود باطل گردد و مثل همین شود تا که احاله آب شیرین
بشوریت شود نوعی که اگر مثل گوشت و زنجبیل مربی خورند مستحیل بخلط بارد گردد بعده ببطلان و تغیر اگر متعلق بمطلق قوت بها باشند مرض کو بر عام بدن باشد و اگر بعضو باشند
مخصوص بان بود و در شدید تر بودن نکایت ازین هر دو حکما اختلاف کرده اند پس معلم اول و بقراط از قدما و رازی و تمیمی و شیخ و مالقی از متاخرین بسوی آن رفته اند که برص عام بدن
در نکایت خفیف تر از مخصوص است و شیخ و نمالب الطبا اسنونانی رفته اند و نزدیک من وجیه تر قول سوم ست که احدی ذکر آن نکرده و آن اینست که اگر مرض بعضو قریب از مجاری غذا از تعلق گیرد
مثل شکم مرض اخص سهل تر در علاج باشد و اگر بعید از ان بود مثل پای بالعکس باشد پس از هر دو اگر مستحکم نبود صحت او ممکن بود و الا نزد حذاق متعسر و نزد اکثر متعذر باشد و آنچه با لحجامت

مولد برص ست خوردن طعامی ست کرآن دهان گربه موش و زغن رسیده باشد و پاک کردن بدن بجامه های چرک آلود تناول طعام و شرابی که درظرف مسی دیر مانده باشد و این امراض متعدیه و متوارثه ست و آینده در زمره گفته که برص و بهق عبارت ست از اختلاط خون با بلغم حتی که عضو بارگردد و احاله غذای خود همچنین کند و اسباب دیگر ست چیزی که همچنان باشد مثل ماهی و شیر و شرب آب عقب فواکه و مالش بدن بپارچه چرک ناک و طول عهد بحمام و استفراغ و قلت ریاضت شد یا ترآن سفیدیا براق شفاف ست علاج بعاب نضیج از نضیج بلغم تنقیه بمسهل آن کنند و دران حب ابن الحرث بطریق حب ایارج بخورند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معاجین گرم مخصوص این مرض بخورند و اغذیه مولد خون گرم چون گوشت دراج و حیوانات وحشی بریان بمصالح گرم تناول نمایند و از لبنیات ماهی و بقول بارد و طعام مزوره فواکه تر جمیع اشیاء مولد بلغم اجتناب ورزند و بهترین ادویه که در سایر ایام درین مرض نفع دارد اطریفل و کاقتنا عسلی و هلیله مربی ست و بعضی ادویه هندی درین باب عجیب الاثر ست و آطلیه بسیار گرم جذابه خون مانند خردل و برنج و مویزج و کندش و نوره و زرنیخ سرخ و بورق و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و خربق و همچنین اشیای مقرحه چون عسل بلادر و پیخال کبوتر و فرفیون و کبیکج و تیزاب طلا نمایند و چون بادنجان را در آب بجوشانند تا مهرا شود و آن آب را صاف کرده در روغن زیت یا بسوانند بهمواره بمالند بالخاصیت نافع ست درین باب بادنجان وحشی از بستانی قوی تر یافته شده و بادنجان وحشی را قطع کرده چند روز بر برص مالیدن در ازاله آن مجرب برادر عبدالرحمن خان ست و اگر اول بر موضع برص شرط زده بعد از ان گوگرد را با آب زهره غاریشت حل کرده طلا نمایند در ازاله داغهای برص تخلف نمیکند و برای برص که بسبب حجامت بود طلای شیطرج و فوة الصبغ و خبث الحدید با آب لیمو یعنی بتنگه مفید بود و اگر زائل نشود مصبغات که برص را رنگین کند و مانع از تنفر مردم بود ضماد کنند ذکر ادویه یونانیه نافع برص اکل کرفس لما دبداومت و کذا لحم خارپشت بملازمت و شرب آب اطراف نازک درخت کرم هر روز نیم رطل عراقی تا دوازده روز متواتر و کذا بهمن سرخ تا چهل روز هر روز دو درم بعد تنقیه بدن بمسهل و کذا تخم شقائق النعمان هر روز از یک درم تا دو درم بآب سرد تا پانزده روز و کذا اشکاعی یا افسنتین رومی و کذا تخم زوفرا و کذا ورس هر روز یک مثقال بجلاب تا چهل و پنج روز متواتر و کذا اغاریقون برات زیاده از ده روز و کذا بورق ده روز متواتر هر روز دو درم بر ناشتا و کذا تخم اطریلال یک نیم درم با عاقرقرحا ربع درم و یا با برگ سداب یک درم و یا تنها دو درم با عسل و بعد خوردن آن بر سم گرما در آفتاب و ساعتی قیام نمودن و موضع برص مکشوف داشتن تا عرق آید تا سه روز یا پنج روز یا نوزده روز همچنین عمل کردن بعد تنقیه بمسهل و کذا آب برگ و ساق و بیخ و ثمر عنب الثعلب کوفته فشرده هر روز چهل درم تا چهل روز متواتر که مجرب اکثر اطباست و شرب ضماد حب النیل و کذا کندش و کذا انانخواه و کذا حرف کوفته بسرکه و کذا خردل و کذا شونیز و کذا تخم بیاز بخیر بعسل و کذا اوج و کذا انفحه از خروضماد علک البطم و برادهٔ مس و بورق و حوق النجار با عسل و کذا شیر با دریون بعسل و کذا عقرب سیاه و برگ خشک کرده سوده و کذا بیاز بسرکه و کذا سرگین کبوتر و نطرون و سرکه پنج روز صبح و شام و کذا خردل سیاه و بلادر و خربق سیاه و تخم ترب بسرکه سرشته تا هفت روز در آفتاب و کذا شونیز پنج درم و بلادر یک درم سوده و کذا تخم ترب و شونیز و کندش مساوی سوده در خرقه درشت حریر بسته اول برص را بدان حاسا کردن تا خون برآید بسان خرقه برآورده ضماد کردن صبح و شام تا ده مرتبه و کذا مجموع بسرکه و کذا حماما با آب پیاز و کذا مرس تلخ بسرکه و کذا کبابه و قرنفل و کندش و تخم ترب بعسل آمیخته مرات کثیر و کذا آب کرنب بزاج و سرکه و کذا کبریت و شیلم بسرکه و کذا اعضا به سوخته بعسل و کذا شیر انجیر و آرد جو و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی بسرکه سرشته و کذا فرفیون یک درم بعسل آمیخته صبح و شام تا هفت مرتبه و کذا سیر صحرائی بعسل و کذا پوست لیمو و کذا نطرون و کذا اشنان سوخته بسرکه و کذا اجر رد بسرکه ... بارد ر آفتاب و کذا کبریت بسرکه و زیت سرشته و کذا پوست ترنج سوخته بسرکه و کذا روغن تثار الحمار و کذا روغن تخم حنظل و کذا خربق سیاه بسرکه عنصل و کذا ... بسرکه و بلادر و کذا ... چوب ... و کذا انوره و کندش و تخم ترب با ... برات و کذا ... بسرکه و کذا روغن تخم بادنجان برات کثیر ... اطریفل ... حکیم علی ... [illegible]
اقسیون و تخم جزر وحشی یعنی ... پنج درم ... [illegible]
... [illegible]
برص ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

نسخهٔ روغن بادنجان

مرهم ساخته بکار برند **دیگر** از مجربات حکیم علی زاج سفید دوازده جزو زاج زرد بیست و چهار جزو شوره چهل و چهار جزو باریک سائیده خشک در قرع و انبیق شیشه انداخته تقطیر
کنند و در شیشه نگاه دارند و موضع برص را به سرگین گاو خشک مالیده و تیزاب طلا کنند و در نسخه دیگر مسطور بجای زاج سیاه عوض هر دو زاج مذکور نوشته و وزن هر سه برابر و بایه مرتع (?)
بمانند **حب ابن الحارث** که درین مرض بجای حب ایارج مستعمل می آید و برای تنقیه بلغمی و درد بلغمی در علاج بهق سیاه و سفید نیز مفید بود پوست بلیله زرد بلیله سیاه صبر انزروت
سکبینج مقل شحم حنظل هر یک پنج جزو خردل سعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد علک رومی هر یک یکجزو مقل و سکبینج را در آب گندنا کنند و در طاس روئین کرده
زیر آفتاب گذارند تا حل شود و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب مقدار فلفل سیاه بندند خوراک یکمثقال بعد از نضج تام استعمال نمایند **سفوف** که جهت برص بعد از تنقیه
بعمل آرند و عظیم النفع ست جند بید ستر دو نیم ماشه عاقرقرحا یک درم تخم شقائق النعمان دو درم اطریلال چهار درم کوفته بیخته هفت حصه کنند و هر روز یک حصه با آب
گرم بخورند و بعد یک دو ساعت در آفتاب نشینند و غذا نان بی نمک خورند تا بیست و یک روز **صبغ** که برص را رنگین کند توتیای سبز ربع حصه شیطرج یک حصه کوفته با آب سائیده
طلا کنند **ضماد** که صاحب تحفه از جمله اسرار شمرده و میگوید که در رفع برص و بهق تخلف نمیکند و در رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است بگیرند سلیمانی یعنی
دارشکنه یک جزو صندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته طلا کنند و بعد نیم ساعت بشویند و صندلین بجهت رفع سوزش آن طلا نمایند و بر اعضای رئیسه استعمال جایز نیست
و اگر داغ برص متعدد باشد یکبارگی بر همه ضماد نباید کرد بلکه بر یکی بعد دیگری و بعد از آنکه آبله کند بمرهم علاج کنند **ایضاً** که برص را بکمال مرتبه نفع میکند گوگرد سوخته چهار درم
قرنفیون (?) سوخته سه درم بابا در سوخته دو درم خربق سیاه شیطرج هندی شقائق النعمان هر یک یک درم کوفته بیخته با سرکه طلا کنند **طلا** که برای برص بسیار نافع است شیطرج
هندی تخم ترب نوره اصبغ تخم سداب تخم جرجیر کندش انزروت بوره ارمنی پوست بیخ کبر زرنیخ زرد و سرخ مویزج شب یمانی خردل سفید و سرخ فلفل سیاه زراوند طویل
مس سوخته توبال نحاس خربق سیاه نمک اندرانی کوفته بیخته بسرکه خمر آمیخته بمالند و مکرر بعمل آرند **مرهم** که جهت برص مجرب است و بهق را فوراً زائل کند مس سوخته زرنیخ زرد شیطرج
زراوند مساوی باریک ساخته در بول صبیان یا سرکه آمیخته بیست روز در آفتاب گذارند و هر روز حرکت دهند و در وقت استعمال موضع را ببول صبیان یا سرکه انگوری بشویند و بشسته
و دوا بمالند **معجون اطریلال** نافع برص اطریلال یکدرم عاقرقرحا ترید سفید زنجبیل هر یک یکدانگ با عسل مصفی سه چند ادویه سرشته بعد از تنقیه مسهلات بخورند و در آفتاب
نشینند و موضع برص را مقابل آفتاب مکشوف دارند تا عرق کند در روز اول نهایت تا روز سوم بر موضع برص آبله گردد و بعد خروج زرداب برص بالکل دفع شود و بعد یکماه
پوست بلیله کابلی بلیله سیاه بسفایج هر یک پنج درم زنجبیل کندر دارفلفل دارچینی تخم شقائق النعمان هر یک دو درم اطریلال سه درم شهد سفید سه چند ادویه بدستور مقرر
معجون سازند و حکیم علوی خان مینویسند که اکثر کمترین بدل اطریلال در برص ضماداً و شرباً یافته دوای هندیست که آنرا باکچی گویند باگل مخره **دیگر** **دوای هندیه** مفید
برص اجمود تازه روز اول چهار ماشه بخورند بعد از آن یک یک ماشه یا بالا هر روز افزایند تا هشت ماشه رسد با آب خالص هر روز ناشتا خورده باشند در دو ماه اگر نفع ظاهر
نشود و بماه سوم باهی برنگ سه ماشه یا بالا داخل کرده خورند پرهیز از ترشی و بادی غذا نان نخود بی نمک و اگر نصف وزن اجمود دیگر گرفته کوفته بیخته در سه ماشه بخورند و غذا
نان بی نمک بی روغن خورند نیز مفید بود **حب هندی** بجهت برص مجرب صاحب بقائی باکچی مدبر و مقشر پوست بیخ کٹوری که عبارت از انجیر دشتی است پوست بیخ
پوست شاخ نیم برگ نیم هر یک پاو آثار همه را کوفته بیخته نگاه دارند و بگیرند چوب کهیر ریزه ریزه کرده در هشت وزن آن آب بجوشانند هرگاه نیم وزن چوب آب بماند
صاف کرده ادویه را بآن خمیر کرده حبها بندند و هر روز یک ماشه تا دو ماشه خورده باشند و غذا نان بی نمک و بعد چندی خشکه برنج ساٹھی با روغن گاو بخورند و طریق
تدبیر باکچی اینست که باکچی را در بول ماده گاو سرخ رنگ تازه انداخته تر کنند و هرگاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد بیست و یک روز بر آورده پوست او را دور کنند و
در سایه خشک نمایند **نوع دیگر** که در برص معمول است باکچی نیم آثار گیرد و پاو آثار گندهک آمله سار نیم پاو اول گیرد تا شش پاس با آب شبنم بسایند بعده باکچی کوفته انداخته
یکپاس دیگر کهرل کنند بعد از آن گندهک انداخته تا چهار پاس کهرل نمایند پس حب بندند و یکشبانه روز در آفتاب و شبنم گذاشته بر دارند وقت حاجت با آب سائیده ضماد کرده [illegible]
استاد مغفور وزن هر سه مساوی ست و نوشته که با آب ادرک خمیر کرده بقدر فندق حبها سازند و یک حب شب در آب انداخته صبح آب صاف را بنوشند و حب ضماد نمایند
و در آفتاب نشینند تا خوب عرق آید بفضل الهی برطرف شود از حموضات و لبنیات پرهیز نمایند و در نسخه دیگر وزن باکچی و گندهک یک یک جزو و گیرد و شش جزو ست آمله (?)
که با آب ادرک حب بسته بهمین آب سوده طلا نمایند **دوائیکه** جهت برص مجرب است اسپند دو درم سهاگه تلیه چهار درم زعفران آمله هر یک یک درم با دیگر آمله و اسپند را

درانڈک آب تر نمایند وصباح درکھرل ہر دو را باب مہا ور خوب باریک بسایند پس سہاگہ و زعفران دران حل کردہ طلا نمایند ایضاً مزیل برص پوست درخت گولر تخم لالہ
ہر دو مساوی کوفتہ بیختہ یک کف ازان باب ہر باید و بخورند تا چہل روز و ثمر گولر ہر قدر توانند بخورند وصبح نان نخود با روغن بسیار وشام ہر چہ میسر آید غذا سازند ایضاً
از مجربات میان صاحب بخش مرحوم کہ ہموارہ معمول مؤلف ست باکچی چاکسو انجیر ولایتی تخم پنواڑ مساوی کوفتہ ہر روز یک تولہ یا زیادہ ازان شب در آب تر نمایند و صبح
آب زلال را بنوشند و ثفل ادویہ را سائیدہ برص را از پاچاک دشتی خاریدہ طلا کنند و تا چہل روز عمل آرند غذا نان نخود بی نمک یا نان گندم بی نمک ایضاً مجرب است
گندہک انولہ سار گیرو گلنار باکچی مساوی یک مثقال ازان شب در آب تر کردہ آب زلال بنوشند و ثفل را سائیدہ بر داغ طلا نمایند ایضاً از حکیم محمد حسن باکچی نیم آثار
نمک سہ پاؤ کوفتہ بیختہ بقدر یک کف دست می خوردہ باشند غذا سوای نان نخود ہیچ نخورند و در انتہای خوردن دوا باکچی پاؤ آثار نمک نیم آثار کوفتہ در دوغ شیر گاؤ تر نمایند
و نگاہدارند و ہر روز مالیدہ باشند ایضاً از بیاض اوستاد مرحوم باکچی چہار دام ہرتال طبقی سہ دام بیخ چیتہ نسل گھونگچی سفید ہر یک بست و پنج ماشہ کوفتہ بیختہ با بول
مادہ گاو نازائیدہ حل کردہ بر موضع ہفت ضماد نمایند ایضاً منہ حل بکاین مع پوست تخم پنوار باکچی مساوی کوفتہ ہر روز با گلاب سائیدہ طلا کنند و تا چہار ماہ از ترشی
پرہیزند ایضاً عنہ پوست بیخ بلیلہ پوست بیخ نیل ہر یک دو تولہ پوست بیخ انجیر دشتی گندہک توتیہ ہر یک یک تولہ کوفتہ بشیر بز سیاہ طلا سازند ایضاً از
مجربی منقول نوشادر ہلدی تخم پنواڑ چونہ کتہ سفید در آب کسونڈی کھرل کردہ حبہا سازند وقت حاجت در آب مکوہ سائیدہ بمالند تا چہل روز متواتر ایضاً سم الفار کہ مائل
بسرخی باشد یک دام سیماب یکدام سہاگہ نیم دام اول سم و سہاگہ را باریک سائیدہ با سیماب حل کنند بعدہ زردی بیضہ مرغ انداختہ کھرل کنند کہ مثل مرہم شود پس
داغ سفید را با پاچاک دشتی خراشیدہ از مرہم مذکور چرب کنند و ہمچنین میکردہ باشند روغن برص از بیاض مسطور پوست بیخ چیتہ سہاگہ گھونگچی سفید مساوی
کوفتہ بیختہ بعدہ در روغن کنجد دو تولہ کھرل کردہ در شیشہ انداختہ مثل چوہ کشند و طلا نمودہ باشند اگر آبلہ افتد برای خشکی نوفل سوختہ و کتہ بپاشند سفوف
از مجربات شاہ عظیم اللہ مرحوم منڈی پاؤ سیر سمندر سوکہ نیم پاؤ ہر دو را کوفتہ بیختہ ہر روز شش ماشہ یا نہ ماشہ بروغن زرد بخورانند و از شیر و شیرینی پرہیز نمایند و این
گولیہا طلا میکردہ باشند کٹول چیتہ مساوی ہر دو را کوفتہ بیختہ باب لیمو خمیر کردہ حبہا ساختہ وقت حاجت باب لیمو سائیدہ طلا کنند و اگر بیخ نی نیز درین ضمانہ کنند مفید تر میشود
نوع دیگر پوست بیخ انجیر دشتی پاؤ آثار فلفل سیاہ نیم پاؤ باکچی یک چھٹانک ہر سہ ادویہ سائیدہ از یک نیم ماشہ شروع کنند و اندک اندک افزودہ در دہ روز تا نہ ماشہ
رسانند و باز بدستور کاہیدہ در دہ روز بر مقدار اول بیایند و ہمچنین بیفزایند و بکاہند تا چہل روز تمام شود و درین ایام پوست بیخ انجیر دشتی در گلاب دو دانستہ سائیدہ
مثل اوبٹنہ ہر روز بر داغ بمالند و بعد چہار گھڑی بشویند و از ماہی و لحم گاو و جاموش و حجرات و دال ماش وغیرہ اشیای بادی پرہیز نمایند ذلک بہتر بخورند ضماد از بیاض
والد مرحوم انزروت رومی نمک سنگ گھونگچی سفید نرکچور ہر یک شش ماشہ در آب لیموی کاغذی کھرل کردہ بعد دو سہ روز خشک نمودہ حب بندند وقت حاجت
سائیدہ لیپ نمایند و اگر نمک سنگ را در شیرہ برگ زقوم سبز سودہ بمالند عجیب است دیگر برای برص وبہق تخم پنواڑ گیرد ہر یک نیم پاؤ پوست بیخ کیسفید دو تولہ
باب ادرک خوب سائیدہ حبوب بندند وقت حاجت باب ادرک سودہ داغ را با پاچاک دشتی یا بجائے درشت خاریدہ بمالند و در نسخہ دیگر باکچی عوض پوست بیخ کنیر
طلا ایلاس یا پڑہ سہ دام خام نیلہ تھوتھہ سہ ماشہ کات سفید یک تولہ کوفتہ بیختہ باب لیمو کھرل کردہ حب بندند و طلا میکردہ باشند ایضاً از بیاض حکیم اجمل خان پوست بیخ انجیر دشتی
یک دام آملہ دو دام باکچی یک دام کوفتہ بیختہ شبانگاہ بدارند و گل ڈہاک مع سیاہی کہ مثل کلاہ بران میباشد دو دام در آب بیجاہ دام جوش دہند ہرگاہ آب بقدر بیست دام
بماند مالیدہ صاف نمودہ ادویہ مذکور را درین آب حل کردہ مثل کنار دشتی حبہا سازند و یک حب در آب سائیدہ بر موضع برص طلا کنند ایضاً از گنج باد آورد [illegible]
آہک آب نادیدہ مساوی باب سرشتہ بجای برص طلا نمایند و چون بخشکی گراید از جائیکہ سطبر خراشیدہ دور بسازد و باز طلا سازد و ہمچنین ہرگاہ خشک شود بدستور
خراشیدہ طلا کنند چنانچہ مرتبہ چہارم آنجا مثل داغ گل میشود پس آنرا بروغن کنجد چرب میکردہ باشند در اندک زمان برنگ اصلی باز می آید ایضاً پوست چیتہ بیخ کنڈہ
مساوی باب لیمو سائیدہ طلا نمایند بعد شکستن آبلہ روغن زیت بمالند ایضاً از مجربات نواب امام علیخان باکچی ہلیلہ انار ترش ہر یک نیم آثار آب جنگرہ سیاہ
آب جل نیم ہر یک پاؤ آثار آب لکرونڈہ نیم پاؤ سہاگہ بریان منقی جمال گوٹہ ہر یک پنج دام [illegible] ادویہ را در آبہای مذکورہ حل ساختہ حبہا بستہ نگہدارند وقت حاجت
موضع برص را از پارچہ درشت مالیدہ حب مذکور در آب سائیدہ طلا نمایند در عرصہ بیست روز نفع آن ظاہر شود عرق کہ جہت برص مجرب نوشتہ اگر سہ چہار ماہ مداومت کردہ

سفید شده باشد بحالت اصلی باز آید زرد چوبه خام پوست درخت نیم گل منڈی قند سیاه هر واحد یک من همه را در خم اندازند و آب بقدر مناسب داخل کرده در گلین اسپ دفن کنند بعد دو هفته برآورده عرق کشند و نیم پاؤ صبح و نیم پاؤ شام بخورند و از ترشی و لبنیات بادی پرهیز کنند. و غذا کم نمک خورند **اقوال اکابر** انطاکی در تذکره مینویسد که اولا مبادرت بتحلیل ماده واجب است اگر صلب یا فصل سر باشد بمنضجات مقطعه محلله بعده اخراج آن بمسهلات و اعتنا بزیادتی جاذب بعد ازان تکمید بسخنات محلله و اگرچه بحجامه از پشم و موباشد و اطلیه در آخر و اونان مطلقا مثل اصلاح اغذیه جائز بود **صفت** منضج که در ابتدای علاج برص بعضی استعمال کرده میشود مویز پنجاه درم انیسون سی درم شونیز بست درم بابونه تخم کرفس سنا صعتر هر واحد ده درم گل سرخ قسط شیطرج سداب هر واحد شش درم کوفته در شش صد درم آب خیسانده بجوشانند تا سوم حصه باقی ماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بست و پنج درم ازان استعمال کنند و در هفته دوم هر روز یک مثقال ایارج لوغاذیا منضج مذکور اضافه نمایند و در هفته سوم بدل لوغاذیا متر و دیطوس کنند پس اگر علامات نقا ظاهر شود بهتر والا این حب استعمال کنند که از مجربات من است یک روز استعمال نمایند و یک روز ترک کنند تا دو هفته و شربت او یک مثقال است **صنعت** حب مذکور غاریقون شحم حنظل راتینج ترید سفید رب السوس هر واحد یک جزو مصطگی مغز حنظل حلتیت سکبینج مروارید سوده عود هندی هر واحد نیم جزو زعفران پوست بیخ کبر شیطرج هر واحد ربع جزو بآب کرفس حب سازند و اگر امر بدیر کشد مروارید را در آب ترنج حل کنند بدستوریکه در تریاق الذهب گذشت و در حمام بازیت بخورند و بر موضع برص بمالند و از آشامیدن آب احتراز نمایند که این از مجربات صحیحه من است شده با و طلا اگر و باید که اکثار تناول عسل در اغذیه و مشروبات و خوردن صعتر و قلیه ها و مطنجنات و نان خشک و تخمهای خشک مثل زیره و خوردن مثل فلاسفه نزد هضم و نقل پسته و جوز و چلغوزه و ترک همه ترشیها مثل سرکه و رطب بارد مثل خیار و بادرنگ و تربوز و همه سبزیها مگر حقیندر و کرنب و لحوم الا کبوتر و گوسپند و بچه کبوتر نمایند و اطلیه که این را نیز نافع بود در علاج برص اسود بیاید **ایضا** در زهره میگوید که اولا استیصال ماده نقی نمایند بعده با سهال و بعد تنقیه بالغه تبدیل مزاج باودیه و اغذیه حاره واجب است و از بزرگترین ادویه بعد تنقیه این دواست آطریلال دو درم عاقرقرحا ترید سفید زنجبیل سلیخ الحیه هر واحد یک درم بعسل سرشته در زمانه بهار انگور استعمال کنند و برهنه در آفتاب نشینند پس از جای سفید مثل آبله بر آید و بهمان روز بشگافند بعده مثل قروح علاج کنند و اعاده دوا نمایند اگر مرض عود کند و بعد خوردن این دوا بر تشنگی مصابرت نمایند و اگر آب بنوشند بعد آن مرض زائل نشود و از ادویه آن متر و دیطوس و تریاق و ایارجات و اطریفلات ست و طلا بزرنیخین و بورق و نوشادر و تخم ترب و تخم جرجیر و قسط و نوره و عسل بلادر و میعه و یا سرگین کبوتر بنطرون و عسل و انواع حرف و خردل و یا آرد باقلا بفلفل و ترشی و ترنج و تشب یمانی کنند و این مختارات اطلیه ست و گاهی برص را نگین میکنند بمازو و بقم و مغره و غیره و از مجربات آطریلال ست اگر لزوم او بطریقیکه مذکور شد بابرگ سداب تا پانزده مرتبه مع مصابرت بر تشنگی نمایند صحت بخشد **ابوسهل** گوید که معالجه برص قابل العلاج باین طور نمایند که اولا اصلاح تدبیر کنند بنحویکه همه اشیای سرد و مرطب و مغلظ ماده و خام کننده آن از اطعمه و اشربه و حرکت و سکون و خواب و بیداری و غیره ترک نمایند و لزوم هر واحد آنچه مسخن و مجفف و ملطف و منضج باشد باید کرد و بعد ازان ابتدا از استفراغ بقی کنند با طعمه ملطفه و مقطعه و بعد آن ادویه کبار مثل ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس و لوغاذیا و تیادریطوس بخورند و یا این مطبوخ بنوشند هلیله سیاه و افتیمون و مویز و نمک هندی و بسفایج و با لزوم این دوا کنند تا آنکه تنقیه حاصل شود دارچینی سنبل الطیب عود بلسان مصطگی اسارون زعفران ساذج هندی پودینه نهری هر واحد یک درم شحم حنظل چهار درم صبر شش درم کوفته بیخته بوزن یک درم بماء العسل نیمگرم بدهند و هرگاه بدن تنقیه یابد دوام این دوا استعمال نمایند. بگیرند معجون کاکلانج ده درم هلیله سیاه یک درم افتیمون نیم درم و باهم آمیزند و این یک شربت ست **و ایضا** این دوا بسیار فائده میکند بگیرند زردفرا دو جزو تخم حرمل یک جزو تخم انجره نیم جزو و صبر ربع جزو کوفته بعسل بسرشند شربتی سه درم **و همچنین** این دوا تخم زردفرا ده درم و دو درم افتیمون چهار درم هلیله سیاه پنج درم مویز منقی چهل درم باهم آمیخته استعمال کنند **و ایضا** این معجون منفعت عظیم نماید اهل مرا حور فقیع قیصوم قسط جنطیانا زراوند مدحرج فلفل سیاه و سفید و دارفلفل جاوشیر اشق سکبینج مقل اسقولوقندریون فراسیون کمافیطوس کمازریوس موفو دوقو خربق سیاه فرفیون عنصل بیان سیوغاریقون ساذج هندی سنبل الطیب زنجبیل عطر اسالیون حماما اسطوخودوس دارچینی سلیخه عود بلسان جندبیدستر نانخواه تخم کرفس تخم گندنا پودینه کوهی فقاح اذخر بسفایج قردمانا پوست بیخ کبر بادرنج هر واحد دو و نیم درم روغن بلسان صبر مرمکی هر واحد پنج درم سقمونیا غاریقون شحم حنظل افتیمون هر واحد ده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند **معجون** بگیرند خربق سیاه پنج درم شحم حنظل شش درم بیخ ثمار الحمار یا عصاره آن چهار درم غاریقون ده درم ترید پانزده درم بسفایج ده درم ایارج فیقرا بست درم تخم زردفرا زنجبیل

خردل شونیز هر واحد پنج درم مصطکی ده درم نمک هندی هشت درم سنای مکی بست درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله شیر آمله هر واحد هفت درم زوفای خشک
سعتر بری انجدان انیسون سیسالیوس هر واحد هشت درم نانخواه ده درم کوفته بیخته بروغن بطم یا جوزلت کرده بعسل بسرشند شربتی سه درم بآب گرم و ایضاً این دوا
نفع کند هر سه فلفل دارچینی سلیخه قرفه قرنفل سعد برنج کابلی مقشر جوزبوا هر واحد یک مثقال حب النیل شش مثقال تربد سفید شکر سرخ هر واحد بست و چهار مثقال کوفته بیخته
باشکر آمیخته بعسل بسرشند و در ابتدای مرض بهر اسهال نه مثقال یا هفت یا پنج مثقال بدهند بعده فاصله سه روز دهند بعد از آن هر روز یک مثقال بر نهار بآب گرم بسیار روز تا
بدهند بعده از خارج ادویه شدید الجلا و تحلیل مثل این طلا استعمال نمایند خربق سیاه میعه پنج کرکند شیشه رخ ترمس مساوی کوفته بسرکه خمر سرشته طلا کنند دیگر شیطرج
بسایند و بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر شیطرج نیکوفته بروغن مورد بپزند بعده در روغن زاج سوده آمیخته بر موضع بمالند دیگر خربق سیاه بماز و سوده بسرکه سرشته طلا کنند
دیگر خردل مازریون سیاه پنج سقمونیا فوه مساوی بخون افعی سرشته طلا نمایند دیگر خردل حنا مساوی بسرکه سرشته طلا کنند دیگر خربق سیاه گوگرد زرد شیطرج هندی
عاقرقرحا پنج کبر حرف پشک موش کف دریا موزج بورهٔ ارمنی مساوی کوفته بسرکه سرشته طلا سازند دیگر مجرب کبریت سوخته فرفیون خربق سیاه هر واحد دو درم سوده بسرکه
سرشته طلا کنند دیگر عسل بلادر پنج درم عاقرقرحا سداب کوهی هر واحد سه درم فرفیون خربق سیاه شیطرج هر یک دو درم کوفته بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر عنصل
عاقرقرحا اقاقیا فرفیون بلادر شیطرج هر یک دو درم خربق سیاه زراوند طویل حنظل یا تخم ترب هر یک سه درم کوفته بآب مازریون سرشته طلا کنند دیگر بلادر گوگرد خربق سیاه
زراوند طویل قسط همه ادویه سوخته سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر بادام تلخ ترمس تخم ترب خردل تخم جرجیر تخم کندنا تخم حرف هر واحد پنج درم کتیرا چهار درم زراوند طویل
خربق سیاه هر واحد دو درم کوفته بسرکه سرشته در آفتاب طلا کنند دیگر برگ انجیر خشک برگ سداب بورق مازو مازریون صمغ شیطرج خربق سیاه کندش خردل مساوی بسرکه
بسرشند و طلا سازند و بوعلی سینا می‌نویسد که در علاج بهق ابیض و برص واجب ست اجتناب از فصد اگر امر قوی آنرا واجب نکند و از حمام مگر گاه گاهی بر نهار و از شراب
الا صرف اندک و تعرق در حمام آنرا نافع ست اگر نقی البدن باشد و ایضاً استعمال قی کنند بعد از آن ادویه مستفرغ بلغم اگر بدن پاک از زیاده نباشد بعده مدرات و اسهالها
مثل ایارجات بزرگ خصوصاً ایارج شحم حنظل و حبوب مشابه آن دهند و ایارجات با طبیخ هلیله و افتیمون و بسفائج و مویز و نمک خورانند و حب النیل را خاصیتست عجیب
در استخراج خلط محدث بهق و برص ست و از مسهلات موافقه برای ایشان ایارج فیقرا مرکب بشحم حنظل ست باین نسخه دارچینی سنبل باقی همانست که در قول ابوسهل
گذشت لیکن در اینجا وزن شحم حنظل یک درم و صبر هشت ده درم ست شربتی از یک درم تا یک مثقال بسکنجبین عسلی و آب گرم و ایضاً از مسهلات موافقه ایشان آنست که بگیرند
هلیله و آمله یک یک جزو و تربد سه جزو و هر جزو یک اوقیه باشد و فانید نیم رطل در آب حل کرده بقوام آورند و بدان بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم و من مجربهم که در این
زنجبیل یک جزو داخل کرده شود و تمامی جنین الاطریفلیه و جوارشیه باین صفت استعمال کنند هلیله سیاه و کندر سفید هر واحد یک جزو زنجبیل ربع جزو بنفشه و مویز بسرشند و هر روز قدر جوزه بخورند
ایضاً هلیله سیاه و آمله شونیز مساوی زرو نزا یا نیم جزو هر روز سه درم از این بخورند و هر گاه گرمی معلوم کنند ترک نمایند ایضاً ایارج دار فلفل هلیله کابلی مصطکی کندر شونیز حب الغار
بعسل مساوی بسرشند شربتی دو درم و آنچه در کتاب اختصارات ذکر کرده آنست که بگیرند سویق گندم بسیار بریان کرده و اگر حاجت باعاده بریان کردن او باشد بریان کنند
و عقب او نیم اوقیه مری نبطی بنوشند و تا نیم روز بر تشنگی مصابرت کنند و زرو فراو تخم او را در شراب درین باب خاصیت عجیب ست و از آب اطراف انگور هر روز یک قدح
بنوشند که این قشف برص و منع از دیاد او کند و شرب تریاق و خوردن لحوم افاعی درین بسیار نافع ست و ایضاً اقراص افاعی و آن معاجین و ادویه که میان اطریفل و معجون است
کرگیرند تخم زرو فراو دو جزو و تخم انجره نیم جزو صبر ربع جزو با عسل آمیزند شربتی سه درم این را دائم استعمال کنند و بعضی مردم با ورج و افتیمون می‌سازند و ایضاً کلکلانج دو درم هلیله سیاه
یک درم افتیمون دو دانگ تمام سال بخورند و آنچه قائم مقام آنست الاقوی تر و در نفع ظاهرتر و احتیاج بشرب آن تا یک سال بود آنست بگیرند درج شش درم
و هلیله کابلی و بسفائج و عاقرقرحا هر واحد ده درم هلیله زرد پانزده درم ایارج فیقرا و تخم زرو فرا و شحم حنظل هر واحد بست درم نمک هندی هفت درم تربد پنجاه درم غاریقون
پنج درم سقمونیا هشت درم بعسل مصفی بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و از این قبیل ست این ترکیب کندی بگیرند تخم حرف هشتم حصه کیلجه زرو فرا و صبر سقوطری
هر واحد سه درم این ادویه را با یک نیم رطل عسل مقوم بیامیزند شربتی از آن هر روز قبل از طعام بقدر حاجت با سویق و بعد آن سه جرعه مری بنوشند و حفظ سر بروغن بنفشه
و روغن گل کنند و غذا بعد آن اسفیدباج دهند و جائز ست که دائم لوغاذیا و تبادریطوس هر روز شربتی صغیره تا نیم درم و کمتر از آن استعمال نمایند و قومی بداغ کردن موضع برص

استفراغ خلاص استراحت یافته اند لیکن این مرض بندرت ممکن البرء است و هرگاه بیان نقی و فزاج بدن معتدل باشد ادویه مشروبه را بگذارند چه گاهی اینها جلب آفت نمایند و کمتر آفت آن نیست که نزف الدم عارض شود و مزاج گرم گردد و این مرض محتاج الیه علاج برص است و بر علاج عضو با ثنیای مخصوصه آن از اطلیه و غیره اقتصار ورزند و غذا ملی و سریع الهضم بغیر لزوجت و دسومت دران بسازند و از بقول و ماهی و شیر و مانند آن اجتناب نمایند و اما ادویه بهقیه و برصیه موضعیه اول درجات آنها آنست که شدید الجذب باشند و خون را از ادویه مخصوصه بسوی آن جذب کنند و اما بعد از ان آنست که مقرحه منفطره باشند و در ادویه ضمنیه و اما آنست که برای صبغ یعنی رنگین کردن استعمال کرده میشوند و بهتر آنست که ادویه موضعیه بعد دلک و تحمیر استعمال کنند و دلک مثل برگ انجیر باشد تا آنکه قریب آن گردد که خون برآید و یا بعد خلانیدن سوزن بر مواضع کثیره و از معینات بر نفع ادویه آنست که لطوخات در آفتاب استعمال نمایند و افضل ادویه برص آنست که قرحه کند یا آبله آرد و ماده سائل شود و بر گردد و اعاده برنگ اصلی نماید و گاهی چندان نمیگذارند که آبله کند بلکه ترک میکنند و بعد حصول تسکین عادة آن مینمایند و ادویه برصیه بحسب اعتبار اول که آن قوی ست از آنچه مذکور شد مثل خربق سفید و سیاه و آهک و زرنیخ و کندش و موبزج و بیخ فاشرا و جندبیدستر و ابهل و راتیانج و بیخ دم الاخوین و بیخ خنثی و کف دریا و انگزد و پوست بیخ کبر و خردل و حرمل و تخم ترب و بیخ اشخار و تخم جرجیر و فوه و قاقله و مازریون و زراج و ملقند و زنگار و کبریت و قطران و حمام و بلبوس و قسط و زراوند و شقایق و ثافسیا و فرفیون ست و کرم دانه شدید الموافقت ست و ایضا کبریت بسرکه طلا بعد طلا و پیاز نرگس و از آنچه تجربه کرده شد نوشادر و روغن بیضه طلای خوب ست و بیخ لوف عجیب ست و بیخ نیلوفر برای بهق و خون مار سیاه و بیخ شقمونیا و برگ انجیر خشک و برگ خربزه و راسن و برگ آن و اشترغار و اما آبها پس سرکه و آب درج و آفتابری و آب بلبوس و آب عنصل خاصة و آب مرزنجوش خصوصا برص آن مار محاجم و آب راس شعر ماهی لحوم افاعی ست و از اطلیه جیده تریاق یا مثرودیطوس یا لوغاذیا آقتابری ست و ایضا شیطرج سوده و خردل گاهی بزائل کند آنچه در دو جلد باشد و از روغنهای جیده روغن سمسم ست که در ان شیطرج پخته بعده زراج آمیخته باشند و از طلاهای نیک فرابج ست که بسرکه سوده طلا کنند و یا بگیرند شاهتره یا خشک و شکم افعی کشته شکمش پاک کرده پر نمایند و بدوزند و بریان نمایند تا خوب پخته شود پس بگیرند آن شاهتره و بر برص ضماد کنند که بسرعت زائل کند و یا بگیرند برگ خربزه تازه و در زیت بجوشانند تا آنکه برگ خشک گردد پس بیت را صاف کرده موم مصطگی تدبیر دران گداخته گوگرد زرد سوده بیامیزند که مثل مرهم گردد و در آفتاب طلا کنند طلا از اهل هند بگیرند قسط و شیطرج هندی و زرنیخ سرخ و فلفل و زنگار و در ظرف مس با سرکه بسایند و یک هفته بگذارند بعده بدان طلا کنند و در آفتاب قیام نمایند بهق و برص مبتدی را باطل کند یا آهک را در بول طفل نیم خوره تر کنند و هفت روز تجدید بول نمایند بعده بپزند تا مثل عسل گردد و استعمال کنند تا آنکه قرحه کند پس بگیرند زفت و موم و قطران و پیه جوز سوخته و خون کبوتر بچه و روغن حنا و بپزند تا مخلوط گردد و بر موضع نهند تا آنکه رنگ او برنگ جسم نماید و بهتر آنست که در آفتاب گرم چند بار تکرار این کنند و بدانند که استفراغ صاحب این مرض باید که با ادویه ضعیف مستفرغ ماده رقیق بتدریج باشد و ما ء الاصول منضج مطلق برای و امی مسهل ست و در آخر آن حب منتن بخورند بعده اعاده ماء الاصول تا دو هفته کنند و تولید خوانع از لحوم حاره طیور و قلیات و ترک حوامض و شور با نمایند مگر گاهی بزباج دهند و آب مضر ترین چیز با برای آنست لیکن ترک آن بکبینه بغیر تکثیر لازم ست که ملتس موضع عرقت بسیار پچه درشت کنند تا قوت بسوی آن منجذب گردد و دخول حمام آنرا مضر ست و غذای غلیظ و فواکه تازه و خشک مولد بلغم بر صاحب برص مضر ست گاهی برص ان منبسط گردد و کثرت نماید و برص که حقیقتا واقع بپدید آید عیب آن نمیکنند و همچنین حال جای شرط و طلای کثیر الاجزا که برای معتصم با بیمار مشهور بوده در قانون مذکور ست طلای جید از ساییر شونیز و خربق و شقایق و بیخ کبر هر واحد یک جزو شیطرج و حصفص و داد مکه آن زرنیخ ست یا مرزنجوش هر واحد نیم جزو در آفتاب طلا کنند طلای خفیف نافع جید نافع و آن شقایق و بزر حشیان بسرکه ست و ایضا فوه الصبغ کف دریا و تخم ترب و کندش بسرکه خمر و ایضا بگیرند براده شبه خربق سیاه و صفر سوخته و ذراریح و زرنیخ سرخ هر واحد یک درم قطران که در سرکه گداخته باشند سرشته طلا کنند ایضا از ریاسیس خربق سفید و فلفل و شونیز کف دریا گوگرد و زرنیخ فوه الصبغ زنگار شیطرج و ذراریح بسرکه سوده قرص ساخته خشک کنند وقت حاجت بسرکه سائیده بعده دلک آنرا سرخ کند طلا کنند و لطوخ نمایند و ایضا از کتاب الزینت قرطاس خربق سیاه فاشرا و پوست بیخ مازریون گوگرد زرد زراج زنگار براده آهن کف دریا برگ انجیر با سرکه مثل خلوق بسایند و در ظرف صاف نگاه دارند و بعد دلک در آفتاب طلا کنند و دیگر از خرمل گوگرد و فرفیون خربق هر واحد یک درم بلادر دو درم عاقرقرحا شیطرج یک یک مثقال با سرکه طلا نمایند ایضا تخم ترب کندش ثافسیا مازریون فوه الصبغ شیطرج حرف عاقرقرحا موبزج با خون مار سیاه جمع کرده قرص ساخته استعمال کنند یا آبکه دران فوه الصبغ خوب جوشانیده صاف کرده باشند بعد حمام ایضا فوه شیطرج هر واحد نیم درم

تخم ترب ده درم کندش هشت درم بسرکه بعد حمام طلا کنند دوای بلکی برگ بادریون و تخم او مقشر و خربق سیاه و فلفل مساوی بسرکه چندانکه آنرا بپوشند بپزند تا آنکه مهرا شود بعده
دران اندکی زاج و زرنیخ و براده آهن و نطرون و کف دریا انداخته بپزند تا غلیظ شود موضع را بنطرون شسته بر مرغ طلا کنند و متحمل باشند و تا ممکن باشد نشویند تا
آبله شود پس آبله را بشکنند و بگذارند تا خشک شود بار دیگر دوا بران گذارند **طلای جید** عسل بلادر هفت درم عاقرقرحا تافسیا سه درم فرفیون چهار درم شیطرج فارسی
دو درم بشیر سرشته طلا کنند و آنچه تجربه کرده ام اینست که بگیرند عسل بلادر و بلبلیج و سرگین کبوتر و ذراریح و شیطرج و تخم ترب و خردل و فوه الصبغ و حنا و وسمه و ملح اجزا
مساوی بسرکه سرشته بدان لطوخ کنند حتی که آبله کند و بشکند و معالجه قروح کنند و اعاده نمایند تا آنکه زائل شود و آنچه که برص حادث از آثار محاجم را بر آن قنابری آمیز بجوش
کرده شود و بسبب خلاف الوان | | ممکن نیست که دران برا و زان العینه
و فوه الصبغ و شیطرج ست آب لقم طلا کنند **و اما اصباغ** که بر برص استعمال میکنند
بشره یا بلکه دران قوانین عطا کرده آید بعده تقدیم و تاخیر کنند پس بعضی از ان اینست که بگیرند شوره و دردی شراب و مغره و فوه و شب و مانند آن و ترکیب داده طلا کنند
صبغی که تجربه آن کرده ام بگیرند پوست جوز و حنا و وسمه هر سه برابر **و ایضاً** نوره و زرنیخ و شیطرج هر واحد یک جزو فوه الصبغ دو جزو با آب پیاز جمع کنند و بجسب مشاهده
استعمال کنند **صبغ دیگر** مرداسنگ نوره مازو زاج حنا بعسل بسرشتند و حل کنند تا سیاه شود و طلای آن استعمال کنند **و ایضاً** زاج قلقند مانند سائیده بسرکه بسرشتند
تا سیاه شود و در آفتاب عضو را دلک کنند و بدان چند بار طلا کنند و آن صبغ باقی ست **و ایضاً** شیطرج سیاه و خبث الحدید و زاج کفش گران و زنگار و فوه الصبغ
و پوست انار بسرکه خمر بسایند تا سیاه شود و بران چند مرتبه طلا کنند **و اغذیه** صاحب این مرض مشویات و قلایا و مطنجنات و مکببات از لحوم خفیفه بمصالح گرم ست
و اقتصار بر شراب کنند و از نوشیدن آب بالکل اجتناب کنند اگر ممکن باشد و یا از ان کم کنند و آب جوش کرده و ممزوج بشراب استعمال نمایند **ابن عباس** گوید که برص
چون مستحکم شود عسر البرء بود پس هرگاه از خلانیدن سوزن خون بر آید در الوقت علاج او و صحت از ان ممکن بعد از اول معالجه که صاحب این مرض اسهال است
که آنرا از اغذیه مولد بلغم مثل البان و ماهی تازه و قطر و کماه و میوه سرد منع کنند و غذا بلحوم تیهو و دراج و کبک و لحوم وحشی نمکین بریان با مصالح گرم سازند و عسل و شراب
کهنه اصفر دهند و ادویه مسهل بلغم مثل حب ایارج و معجون مرکب از تربد و غاریقون و شحم حنظل و حب النیل و نمک هندی و نفطی و مانند آن دهند و این صفت دوای مسهل است
بگیرند تربد سفید مقشر یک مثقال حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یک درم شحم حنظل نمک نفطی هر واحد نیم درم فرفیون دو دانگ همه را باریک سائیده بحریره آب کرفس نبطی یا آب کاسنی
سرشته حبها سازند و خشک کنند شربتی از دو نیم درم تا سه درم با آب گرم و این دوا در هر ده روز یا در هر پانزده روز یک شربت استعمال کنند و از ین مکرر بعمل آرند و میان
هر شربت گلقند عسلی یا سکنجبین دران تخم کرفس و بادیان جوشانیده باشند یک وقت بخورند و یک وزن اطریفل کبیر دو مثقال با آب مطبوخ تخم کرفس و زیره سیاه و پودینه کوهی
خورند **و ایضاً** این معجون بدهند که مجرب ست و نسخه این همان ست که در قول ابوسهل گذشت و در ان هر سه فلفل ست لیکن در ینجا وزن حب النیل برابر تربد ست و
هرگاه دوای مسهل از حب و غیره استعمال کرده باشند معجون کلکلانج سه روز در هر روز از یک مثقال تا دو درم بدهند بعد از ان اگر فصل ربیع باشد از شیر و دیطوس تریاق کبیر تا
تحمل سن و فصل با آب مطبوخ نانخواه یا بابونه یا سلیخه بدهند و اگر قبل تریاق ایارج لوغاذیا یا ایارج جالینوس کدام که حاضر باشد چهار درم تا چهار مثقال با سکنجبین دران سونیز
و تخم کرفس کوهی پودینه کوهی و قنطوریون و هلیله کابلی جوشانیده باشند بخورند منفعت بین یابند **و ایضاً** معجون القرد یا درین مرض کثیر النفع ست پس هرگاه همه تدابیر
مذکوره بعمل آورند و بدن از خلط بلغمی پاک شود باید که این طلا بکار برند **صفت طلا** برای برص اول گاهی نفط سفید و زفت طلا کنند و گاهی زرنیخ و خردل و شرج
و شونیز و بورق و عنصل و شیطرج و گوگرد و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا هر واحد ازین اگر حاضر باشد با سرکه سائیده بسرکه سرشته بموضع سفیدی طلا نمایند که نفع بین کند **و این صفت**
طلای دیگر است بگیرند برگ دفلی سوده پنجاه درم و در یک رطل زیت خوب جوش داده صاف کنند و ربع رطل موم دران زیت بگدازند و بران گوگرد زرد باریک سوده
چهار اوقیه اندازند و بر موضع سفیدی در آفتاب یا حمام طلا کنند **صفت طلای** دیگر بگیرند عنصل و برگ خرزهره و در زیت جوش داده از ان زیت مرهم سازند بگوگرد و زرنیخ
و شرج و در آفتاب یا در حمام بعیان طلا کنند نافع بود و دیگر بگیرند خربق سیاه و سفید و ترمس و بیخ کرمه ابیض هر واحد یک جزو باریک سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند **طلا** که
بدان هارون معتوق بالله طلا میکرد بگیرند خربق سیاه و تخم جرجیر و کندش و تخم ترب و شونیز و خردل و نمام و عاقرقرحا و حنظل و پوست بیخ کبر و کرسنه و تافسیا هر واحد پنج درم تخم کرنب دو مثقال
و بادام تلخ و ماذریون و افسنتین و رشن و ترمس و بادام هر واحد ده درم شیطرج و بیخ سوسن آسمانجونی و فوه و لقم هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده با آب لقم و آب فوه دو

بورره

تو طلای کالم برص میکند

با ابن مثابه حمل

برای پرهیز با امن
مسهل البلغم

دیباچه ... ۱۲ منه رفاه

معصفر و خون ارسیاه و زاغ ابلق و سنگ پشت و کبوتر بچه سرشته قرص زنند و خشک کنند و هرگاه اراده استعمال کنند [illegible] موم گداخته در آفتاب یا حمام طلا کنند و اگر خواهند
که قوت او بیفزاید دران عسل بلادر انداز نمایند و نفط سفید و قطران بسرشند و طلای کبریت سوخته و فربیون خربق که در قول ابوسهل گذشت مجرب ست و این صفت طلای برای
برص و بهق سفید ست بگیرند شیطرج خربق سیاه شونیز خردل حضض شقاقل مرکی مازو و بادام [illegible] جندبیدستر [illegible] فلفل زرنیخ سرخ اقاقیا باریک سائیده بسرکه
سرشته طلا نمایند و شستن به آب چشمه کبریتی و قیری برص و بهق را بسیار نافع ست و اما مصبغ یعنی آنچه برص را رنگین و خضاب کند بسیار اشیاست و از آنجمله
است آنچه این صفت اوست نیل و دردی فوه الصباغین یک درم باریک سائیده در سرکه خمیر سازند و خمیر کرده استعمال نمایند صفت دیگر برای صبغ خبث الحدید
و مرکی در آب پوست انار سه روز تر کرده استعمال کنند و باید که قبل استعمال موضع را به آب [illegible] طلا کنند و بعده به آب زاج و شب صبغ دیگر برای بیاض
اطراف شاخهای درخت انجیر سیاه در سرکه خمیر کنند و باریک سائیده بورق و کبریت زرد و شیطرج هندی آمیخته بر موضع طلا کنند بعد از آنکه بسرکه و بورق شسته باشند
ابن نوح گوید که مریض را اولاً قی کنانند بعد از آن حب اصطمخیقون و روغن بیدانجیر یا لوغاذیا یا شادریطوس بخورانند و اطعمه حاره یا البته قلیل و شراب احمر کهنه بدهند
در تریاق یا بلادری استعمال کنند و از شیر و آنچه از آن سازند و خرما و همه بقول اجتناب نمایند و آب نباید نوشید مگر مطبوخ و آنچه برای او از معجونات نیکوست این معجون ست
وج دار فلفل و غیر آن که در قول ابو علی گذشت لیکن زرنیخ زرد اوند عوض شونیز ست و دیگر معجون همان اطریفل مجرب حکیم علی ست که در ادویه یونانیه مسطور شد
و آنچه بدان معالجه نفس عضو نمایند این طلاست شیطرج سکبینج مویزج زرانج اجزا مساوی سائیده بطبیخ فوه جمع کنند و دلک موضع از ملبوس خوب کرده طلا کنند طلا
تخم ترب و شیطرج فوه الصبغ و کندش و قسط شیرین زنگار مساوی بسرکه کهنه سائیده در آفتاب طلا نمایند طلای دیگر قوی شحم حنظل عرطنیثا اشنان برگ خربزه
روغن بادام زرنیخ زرد اشخار آهک نا دیده مساوی ببول طفل یا بسرکه کهنه سرشته چهار روز در آفتاب گذارند و هرگاه خشک شود ببول یا سرکه در آن اندازند
پس طلا کنند طلای قوی محمد بن زکریا رازی ذکر کرده که [illegible] الملک بدین صحت یافته و نسخه آن همان نسخه ای ملکی ست که در قول ابو علی سینا گذشت لیکن
در ینجا نوره عوض تخم مادریون ست و نوشته که موضع را بنطرون شسته بار بار در آفتاب طلا کنند بمرات پس اگر آبله کند و ماده سیلان نماید ترک کنند حتی که اندک
خشک گردد پس اعاده نمایند طلا که ابن سویه برای معتصم بالله ساخته بود و قلع برص از آن شد در قانون مذکور ست و اگر موضع برص کوچک باشد داغ نهند
پس معالجه نمایند حتی که به شود و یا گوشت را قلع کنند و بعسل بلادر طلا کنند تا آنکه قرحه کند و لحم برصیه بخورد پس علاج کنند و یا قلع لحم برص کنند و آنرا داغ کنند پس علاج [illegible]
نبت لحم کنند و یا رنگین کنند بسرخی یا سیاهی برنگ جسم صبغ که دران شوره است و در قول ابو علی گذشت بسرکه طلا کنند بمرات کثیر تا آنکه بدان تعلق گیرد و این رنگ جسم
رنگین سازد و [illegible] باقی ماند صبغ دیگر مرد ماند و کف دریا برفت سرشته طلا کنند بعد شستن موضع و این هشت روز دوام نماید و اما برص حادث در موضع حجامت
پس سزاوار آنست که برادهٔ سنگ سفید کرده بعد فراغ از حجامت طلا کنند بلکه فوه الصبغ بسرکه طلا نمایند و آب رنجوش فشرده در محاجم داخل کنند بعد فراغ بعده
بران ساختی بچسپانند و بعد حجامت چند روز بلقوه و شیطرج سوده به آب [illegible] طلا کنند پس اگر آن قوی گردد ترک حجامت نمایند و ادمان طلا کنند و ثابت گفته که ادویه
مسهله در علاج برص برفق و نرمی حسب مزاج و قوت ترکیب استعمال باید کرد و رازی گوید که از شمعون شنیدم که [illegible] نهایت اعتماد [illegible] در برص [illegible] و
نهی از بلادر می‌کرد چه او برص پیدا میکند سعید گوید که علاج برص تنقیه بدن از حب صبر یا حب ایارج کنند و مریض را بریاضت شدید نمایند تا عرق بسیار آید لازم
ز بعد تناول طعام کنند و گلقند عسلی با اطریفل و هلیله مربی دهند و استفراغ مفرط کنند و از اغذیه بارده رطبه اجتناب ورزند و غذا لطیف مسخن مجفف مثل گوشت
طیهو و غزال و توابل حار سازند و اندک سکنجبین دهند و بعد تنقیه بدن اطلیه استعمال کنند و این طلا جلای قوی کند خربق و میعه و مازو و شیطرج مساوی سائیده بسرکه
سرشته بر بدن طلا نمایند و لازم که طلا بورق و سرکه و نفط سفید کنند پس اگر برص مسن باشد علاج او دشوار است و لهذا واجب که آنرا رنگین سازند بآن صبغ که بیاض
کهنه را نافع شیطرج و نیل و فوه و شب و مغره و دردی شراب خشک همه را سائیده بسرکه خمیر سرشته خمیر کنند و بر موضع بطبیخ فوه طلا کنند که این رنگین کند و [illegible]
باقی ماند ابن الیاس گوید که صبح مطبوخ انیسون و بادرنجبویه سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود آب و مغز حب قرطم دهند و [illegible] انیسون و فلفل
دهند و این تدبیر تا ظهور نضج در کار دارند و [illegible] و بعد حصول النضج اخلاط تنقیه بدن بحب ایارج و حب صبر کنند و صفت آن صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید یک درم

[illegible]

بیخ ترنج یک درم شحم حنظل یکدانگ حب النیل نیم درم نمک سیاه یک نیم دانگ ایارج فیقرا یک نیم دانگ مقل یکدانگ مصطگی یکدانگ همه را باریک سائیده بآب کرفس یا آب گندنا
سرشته حب ها سازند و این یک شربت ست صبح بخورند و عقب آن جلاب گرم شکر سرخ ده درم بنوشند و این دوا در هر هفته یک مرتبه استعمال کنند و در روزهای میانه
آن هر روز جلاب با گلقند عسلی ده درم با بیکه دران انیسون و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم جوشانیده باشند بنوشند و غذا فروره نخود آب یا گوشت تیهو و کبک و دراج
ماکیان و هند و در شب تناول اطریفل کبیر دو مثقال تعاهد نمایند و معجون کلکلانج هر روز یک مثقال خورانیدن ایشان را نافع ست و آب کرفس کوهی پودینه کوهی
نفع بلیغ نماید و بعد تنقیه بدن از فضول بلغمی این طلا استعمال کنند زرنیخ سرخ اشق خردل شونیز بورق شیطرج هندی گوگرد پوست بیخ کبر عاقرقرحا کندش مساوی
کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته بر موضع بیاض طلا کنند طلای دیگر خربق سفید و سیاه و خردل و کندش و مویزج و شیطرج هندی فوه و بورق و پیاز عنصل و تخم ترب و عاقرقرحا
و شونیز مساوی کوفته بیخته بسرکه تند سرشته طلا نمایند و یا ادویه مقرحه چون ذراریح و عسل بلادر و ثافسیا و سرگین کبوتر و تخم ترب و شیطرج هندی مادریون تنها و مجموع
بسرکه طلا کنند و یا موضع را بصبغ رنگین سازند صفت آن فوه الصباغین یکدرم نیل و اطراف شاخ انجیر سیاه هر واحد سه درم بورق و کبریت زرد هر واحد هفت درم
شوره سه درم دردی شراب چهار درم خبث الحدید یک درم باریک سائیده بسرکه کهنه آمیزند خجندی گوید که هر صبح طبیخ بادیان و انیسون و بادرنجبویه با گلقند عسلی
بنوشند و غذا حمصیه بلحوم طیور فاضله مثل کبوتر و کبک و گوشت بزغاله یکساله بمصالح گرم خورند بعد ظهور آثار نضج در قاروره تنقیه بحب ایارج و یا بایارج لوغاذیا
پنج مثقال کنند و بعد آن مطبوخی که دران پوست بیخ کبر و بادیان و انیسون و هلیله کابلی و قنطوریون و پودینه کوهی هر یک دو درم مویز ده درم گلقند عسلی ده درم پخته
باشند بنوشند و یا حب صبر دهند و نسخه آن در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن شحم حنظل یک نیم دانگ و ایارج فیقرا یکدرم مصطگی نیم دانگ ست و حب النیل
مطروح و مداومت بر مسهلات در هر ماه دو سه مرتبه کنند صفت حب مسهل نافع برص ابیض ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون یکدرم شحم حنظل شیطرج زنجبیل هر یک نیم درم
سقمونیا یک دانگ سکبینج دو دانگ بآب کرفس حبها ساخته صبح بخورانند صفت دوای خاص برای صاحبان برص و فراد و اوقیه تخم انجره نیم اوقیه صبر دو درم و نیم نمک هندی
سه درم و مداومت استعمال این کنند زیرا که زوفرا را در ازاله این مرض خاصیت ست طلای زنگار که نافع ست در قول ابن نوح گذشت دیگر شیطرج کندش بیخ کبر فربیون
مرزنی بسرکه مساوی بعسل بسرشند دیگر مویزج ثافسیا بیخ لوف کف دریا بآب کرفس و عسل طلا کنند و عظیم الفلاسفه ارسطو گفته که برحل کردن لولو واقف گردید تا آنکه آب
گردد و بعده بر سفیدی برص طلا کنند در طلا کردن یک مرتبه آنرا بر باید و من طریق حل آن واقف شدم و آن است که مروارید را بسایند و بآب ترشی ترنج لت کنند و در شیشه
کرده بران آب ترشی ترنج ریخته سر شیشه محکم ببندند و در خم سرکه کهنه بیاویزند و خم را در سرگین اسپ تا چهارده روز دفن کنند پس آورند که آن حل شود و بعده استعمال کنند و من این
ساخته در علاج زنی مبروصه تجربه کردم و اثر بین کرد لیکن از آنها تمام نمود و دوای مجرب که برص باذن الله تعالی ببرد بگیرند ملح خائط که آنرا شوره بارود گویند دو جزو
قرسی یک جزو خوب سائیده در قرع انبیق شیشه نیز آب آن بچکانند و بر موضع برص آن را بمالند که فی الحال آبله کند و ازان آب رقیق سفید جاری شده سند مل شود و ازان
به شود و انچه صبغ جید نماید روغن بادنجان ست که بادنجان صغار بقدر بندقه در آب نمک بجوشانند تا مهرا شود و افشرده صاف کرده سوم حصه آن روغن زیت انداخته باز
بآتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود در روغن بماند خضر ابن علی گوید که در ابتدا شروع بمعالجات قویه نکنند بلکه هر شب تخم شقائق النعمان هر واحد
ربع درم بخورند و تناول اغذیه سفید رنگ مثل لبنیه وارزیه و لیمونیه و هرچه مولد بلغم باشد مثل ماهی شیر و کاهو و خرفه ترک نمایند و بر سرخ از لحم اقتصار کنند و سمین جدا کنند
و گوشت سرخ گوسفند از ماکیان برای ایشان بهتر ست بهر آنکه خون متولد ازین مائل بسفیدی میباشد و تعهد فی باصل السوس ثبت نمایند خصوصا بعد خوردن
طعام در هر شهر دو مرتبه و هر روز اطریفل صغیر و گلقند خورند و در اغذیه بر قلایا و لحم بریان کبوتر بچه و دیگر طیور و لحوم وحشی غزال مطجن یا مطبوخ بتوابل حاره اقتصار
ورزند و در ربیع و خریف مطبوخ منضج از خطمی و گاوزبان و پرسیاوشان و عود و وج و مویز و شیطرج و فوه استعمال کنند و ازین قدح سکنجبین عنصلی و گلقند عسلی تا یک هفته
بنوشند بعد ازان تنقیه نمایند بایارج لوغاذیا یا ایارج جالینوس یا مجموع یا تربد و غاریقون و زنجبیل و اطریفل هر واحد یک جزو و بورق جزو و شحم حنظل ثلث جزو سه درم
یا چهار درم بخورند و چند روز ترک نموده باز اعاده کنند با استعمال مطبوخ مذکور و بار دیگر تنقیه نمایند و در سر معاجین حاره مثل معجون فلاسفه و معجون نجاح تریاق و
مثرودیطوس استعمال کنند و هرگاه تنقیه بدن بمسهل و مدر و عرقی کردند احتیاج باخراج فضول غلیظ از جلد و ظاهر بدن باشد و بهترین چیزی که برای این استعمال نمایند

بیاض مطابق اصل

الحوم فاعی اقراص تنابه ان است و اطریفل کبیر شب وقت خواب استعمال کنند و ادمان استعمال شربت اصول و سکنجبین عنصلی نمایند و قبل آن تخم شقائق النعمان مسلم و
اطریلال هر واحد یک درم برگ سداب خشک سه ده ربع درم استفاف نمایند و این لطوخ بعمل آرند صفت آن شیطرج هندی و فوه و گوگرد هر واحد چهار درم شقائق النعمان
تازه مثله زرنیخ یک درم کنند تنها یک مثقال سائیده بعسل سرشته موضع را بپارچه درشت بخارند تا رنگ او متغیر گردد بران لطوخ نمایند لطوخ از املای استادی رحمه الله
شیطرج هندی و فوه الصبغ و زرنیخ سرخ و خردل سفید هر واحد یک مثقال تراب قلفل و زنگار عراقی هر واحد یک درم تخم ترب سه درم ادویه سائیده بسرکه و عسل [illegible]
یک اوقیه سرشته شب لطوخ سازند و صبح باب گرم و آرد ترمس بشویند و نشف کنند بعده بروغن پسته چرب نمایند دیگر شیطرج هندی فوه الصبغ خردل سفید هر واحد
سه درم تخم ترب پنج درم ورق هفت درم کوفته باب لیمون کرده آمیزند و بدستور استعمال کنند و اگر قشیشا بسرکه سائیده بر برص طلا کنند بسبب جلا مع القبض صحت
بخشند و استعمال ادویه مقرحه قبل از تنقیه جائز نیست تا جذب ماده و ازدیاد مرض نکنند و باید که بروغن پسته بعد استعمال ادویه شدید الاسخان محمره جذابه خون مثل
زفت و نفط سفید و زرنیخ سرخ و بورق و پیاز عنصل و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز وغیره که در قول ابوعلی گذشت و بعد استعمال ادویه مقشره منفطه مقرحه مثل ذراریح
بسرکه و عسل بلادر و تافسیا و بیخ کبر و سرگین کبوتر و تخم ترب با فرفیون و فرفیون استعمال کنند تا که اصلاح آبله کنند و روغن بادنجان برص را تا یکسال رنگین میکند و این خواص
عظیمه است طلا که بخاصیت نفع کند تخم شونیز بمالند و بران عسل بلادر طلا کنند حتی که قرحه کند و لحم بر برص بخورد و بعده علاج قرحه نمایند و علاج عجائز برای برص
انیست که موضع برص را سوزن بسیار در جمیع اجزای او بزنند و نمک بمالند و ترک نمایند تا جراحت مندمل گردد پس اگر برص زائل نگردد بار دیگر بدستور سوزن
بخلانند و سرکه بمالند چون جراحت اندمال پذیرد برص زائل شود و باذن الله تعالی مولف اقتباس مینویسد که سهاگه در آب لیمو سائیده طلا کنند و همچنین بوره جاروب
و اگر زائل نشود اول تنقیه بسعده بمنقیات بلغم بکرات و مرات نمایند بعده منضجات بلغم بدهند تا حصول نضج پس تنقیه بدن با یارجات کبار نمایند و بعد از تنقیه
بر بلیله مربی و آمله مربی و اطریفل کبیر اطریفل افتیمون نواب جلوی خان مداومت نمایند و از مولدات بلغم مانند لبنیات و حموضات و بقولات و فواکه رطبه
طعام شب بانه دو ماهی پرهیز کنند صفت طلای که درین باب بسیار مجرب است شیطرج هندی سرمه زرد سنگ جراحت زعفران کف دریا خبث الحدید که پرورده
گوگرد عاقرقرحا خردل قنبیل برادهٔ مس حب النیل استخوان ماهی سوخته بیخ ذوفرج زیره هر یک دو توله بسرکه بیزند که مثل مرهم شود و بعده بخون مار سیاه و خفاش سرشته
بعمل آرند تا چهل روز دوای علویخان اگر تا چهل روز متواتر استعمال کنند اصلا تخلف نمیکند و اگر در ابتدا تنقیه بدن کرده باشند بهتر والا بی تنقیه هم نفع دارد پوست
بیخ انجیر صحرائی پوست چلیته صحرائی که در سایه خشک ساخته باشند با بچی هر یک سه توله گیرد چهارم حصه همه ادویه کوفته بیخته بقدر رسته ماشه وقت صبح بخورند و بالای آن
متصل نان میده بوزن سه توله همراه قند و روغن گاو و شکر سفید بهم مالیده تناول نمایند و اندکی از این ادویه در آب سرد آمیخته بر برص ضماد کنند و غذا قورمه نخود یا جوزه
مرغ بروغن بسیار پخته خورند استاد از رازی فرموده که این صنیع برص را رنگین سازد و رنگ آن تا سه هفته نهایت یکماه بماند شب یمانی شوره دردی شراب گل ارمنی شیطرج
هندی خبث الحدید همه برابر بسرکه آمیخته بکار برند ضماد که بنا بر نواب محمد علی خان مغفور والی رامپور تالیف نموده شد و بسیار مفید افتاده بود چنانچه در مدت چهل روز تمامه زائل
شد گل ارمنی شیطرج هندی خبث الحدید شب یمانی حضض مکی نیله تهوتهه گل بادنجان هر یک یک توله [illegible] خرد بلیله سیاه زیره نیم شستر برگ نیل گل مهندی تخم آن که
در موسم برسات ... هر یک دو توله خسته انبه خام شش توله پوست انبه خام چهار توله شوره سه توله در دردی شراب سرکه در ظرف آهنی تا دوازده پاس علی الاتصال سائیده
بکار برند و ملح گردان ماشه تخم کاسنی که آنرا اطریلال گویند تا چهل روز قلع میکند و در دار الشکوه است که خوردن سه ماشه با بچی برابر بنهایت چهل روز از مجربات است
و انطاکی فرموده که کعب الغزال سوخته بعسل سرشته ضماد نمودن از مجربات است و همچنین استخوان ماهی طبری گویند که معالجه برص محتاج است بازاله خلط و استفراغ
بدان اول اصلاح مزاج عضوی که در آن برص باشد و تقویت آن به غذای معتدل گرم قوی با مراعات زمان خاصه چه علاج برص بسیار دشوار است بلکه قریب نیست
که صحت یابد لیکن هم واجب است که مریض پرهیز کند از شیر و سر انچه از آن بسازند و هر شیر که باشد و اقتصار کند بر لحوم کنجشک و قنابر و کبوتر بچه در پرواز آمده بر لحوم حملان سالمه
و از حلویات انچه بعسل سفید سازند و رعایت هضم او کنند تا تخمه و سوء هضم واقع نشود و طعام نخورد مگر وقت ظهور اشتهای شدید صحیح بعد دو ساعت از خوردن غذا
اندک شراب کهنه صاف سرخ رنگ بنوشد و در بعض اوقات امرته تنقل مویز طائفی کنند و از انچه تنقیه بدن او در ابتدای مرض بدان کنند این حب است

نسخه آن شیطرج هندی یکدرم ماهیزهرج نیمدرم حب النیل و حب الغار هر واحد دو دانگ زنجبیل چینی دو ثلث درم ایارج فیقرا یک نیم درم جندبیدستر یک نیم دانگ
سنبل الطیب و مصطگی هر واحد نیم درم صبر سقوطری سوای آنکه در ایارج ست یکدرم شحم حنظل دو ثلث درم مقل ازرق یکدرم تخم کرفس یکدرم سقمونیای مشوی دو دانگ
و نیم همه را سائیده بآب برگ ترنج سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی از آن سه درم و ثلث بر نهار بخورانند بعده پرهیز دو روز و بران صبر کنند و هنگام
آخر عمل او آب گرم که دران شکر حل شده باشد چند جرعه متواتر بنوشند و بعد این شربت حب ده روز صبر کنند و یک شربت از مطبوخ افتیمون به نسخه شاپور بن سهل بغیر زیادتی و کمی جزی
از آن بنوشند بعد از آن معجون الفرفیا در هر پنج روز یکبار بوزن یک نیم درم بخورند و در بعض اوقات مصطگی بخایند و آب دهن بیرون اندازند و غرغره بمویزج و عاقرقرحا
و خردل سوده در سکنجبین یا مری نبطی حل کرده استعمال نمایند و اگر ممکن باشد معالجه او باین طریق کنند که در ابتدای طعام ترب و نمک بخورند بعده از شوربا یکه
ماهی شور
در ان تب بسیار پخته باشند شکم سیر شوند و بران آب شبت مطبوخ با عسل و نمک بسیار بنوشند پس پر مرغ بروغن بادام آلوده استعمال کنند و بسختی قی آورند تا معده او
پاک گردد و باید که این علاج وقت نیم روز یا ظهر باشد تا دران روز چیزی نخورد و اگر از تشنگی ایذا یابد اندک شربت سیب شیرین بنوشد و اگر بر گرسنگی صبر نکند اندک کعک یا نان خشک
بخورد و بهتر آنست که چیزی نخورد و چون صبح شود هفت درم گلقند عسلی بخورد و طعام او دران روز چیزی ناشف مثل بچه مرغ بریان و لحم حمل صغیر بریان باشد بعده
روز دیگر بر نهار سکنجبین و آب ترب مطبوخ الشبت قی آورند و گویند که بعد قی بسوی معده فضول بسیار از سر و سائر اعضا فرود می آید و چون روز دیگر قی کنند معده او پاک گردد و
این اخلاط مختلط با غذا بسوی سائر اعضا نافذ نشود و اگر مشایخ را برین علاج قدرت باشد اوفق و اصلح بود و درین معالجه بهر حال واجب ست که رعایت مزاج
مریض نمایند پس هر وقت که مزاج او متغیر گردد از معالجه باز ایستند تا آنکه مزاج او بحال طبیعی خود رجوع کند بعده اعاده معالجه برفق کنند و از انچه استعمال او در هر ده روز واجب
است این معجون ست بگیرند زراوند مدحرج ده درم جندبیدستر و بیخ قثاء الحمار و فودنج و فطراسالیون و شیطرج فارسی هر واحد پنج درم بارزد و جاوشیر هر واحد بیست درم
صموغ را بآب کرنب نبطی ترکنند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند بعده همه را باعسل کف گرفته بیامیزند پس هرگاه حل طبیعت او خواهند تقویتا با ایارج و خربق
بمقدار قصد آن کنند و از ان سه مثقال بخورد و هرگاه استعمال و مثل استعمال معجونات نسخه مسطور باشد هر روز نیم مثقال بر ناشتا تناول کند و از انچه تجربه کرده ایم انست
دوای مسهل این حب ست هر صاحب برصی که امید صحت او بود چون آنرا بخورد صحت تام یافت نسخه آن بگیرند خربق سیاه و زنجبیل و دار فلفل و فلفل سفید و شیطرج فارسی
و عاقرقرحا و سنبل الطیب و مصطگی هر واحد یکدرم صبر سقوطری هفت درم جنطیانای رومی و فلفلمویه و اسقوردیون و ایرسا هر واحد نیم درم باذریون مدبر دو درم همه را
باریک سائیده بآب برگ ترنج و شراب کهنه هر دو یا یکی سرشته حبهای برگ سازند شربتی دو مثقال و ربع و دائم آنرا استعمال نمایند مگر وقتیکه سردی شدید یا آفتاب
در منقلبات باشد و این حب دیگر ابوماهر موسی بن سیار ترکیب داده و آنرا الملقب بحب منجح ساخته و آن مجرب ست نسخه آن بگیرند کلکلانج یک جزو ایارج فیقرا دو جزو
خربق نیم جزو سقمونیا یک نیم جزو همه را سائیده باهم بسرشند و حبهای بهن سازند شربتی سه درم و من باین حب بعد معرفت سبب مرض علاج شخصی نمودم در چهل روز صحت
یافت و این معجون را حرانیان تریاق البرص نامیده اند و آن در حقیقت تریاقی ست ابوماهر ذکر کرده که جابر قطیفی علاج عبدالله بن سلیمان از برص کرد او را اظهار شد باین تریاق
کرده بود و در مدت اندک صحت تام یافت نسخه آن بگیرند تریاق کبیر پنج مثقال تریاق اربعه ده مثقال معجون کلکلانج ده مثقال معجون الفرفیا پنج شحم سقمونیا پنج قثاء الحمار
هر واحد پنج مثقال ایارج فیقرا و ایارج ارکاغانیس و ایارج روفس و ایارج لوغاذیا و معجون مشرودیطوس هر واحد ده مثقال این همه معجونات را بشراب کهنه حل کنند و در آفتاب پنج روز
و در شبها زیر آسمان بدارند و هر روز دو سه دفع حرکت دهند تا آنکه خشک گردد و سائیدن آنها ممکن شود پس باریک بسایند و بگیرند خبث الحدید بسرکه بریان کرده بروغن بادام
شش مثقال باریک سائیده بران انداخته بار دیگر بعسل جید الجوهر بسرشند و باز در آفتاب نهند بطریق مذکور حرکت دهند هر روز چند بار حرکت دهند تا عسل را نشف کند
و خشک گردد بعده باریک بسایند و اگر در آفتاب خشک نشود چندان که سائیدن ممکن گردد باعسل بر همان طریق بسرشند که آن عسل منحل شود و بار دیگر معجون گردد و چون
ازین تریاق فارغ شدیم ذکر میکنیم مجموعی را که جمع کرده او بختیشوع کبیر تغیر رنگ برص حتی که برنگ بدن تا چهل روز باقی ماند نسخه آن شیطرج فارسی بیخ ذو سوخته
و مویزج سوخته و زعفران الحدید و کف دریا و گوگرد ابیض و عاقرقرحا و خردل سیاه و ماهیزهرج و حب النیل و براده مس از هر یک ده درم بسته بسرکه اندران قدر اجزا کحل
داخل کرده باشند خوب پخته سازند حتی که بسرکه غلیظ و سیاه گردد بعده یک نیم آنرا اطلا کنند و یک روز بجوش با رسیاه اگر یافته شود و یا بخاکستر لحم او یا بخون کرکس یا خون خفاش

دیگر ذکر کرده که این مرض را زائل کند و موضع ابرنگ اصلی باز آرد اگر از نوعی باشد که صحت پذیرد و اگر از نوعی باشد که البته بنشود بلون اصلی تا یک سال یا کم یا زیاده باقی ماند بگیرند خون کرکس وخون عقاب و زهره کرگاو و حنای سوخته و زعفران و خبث الحدید و فولاد و شیطرج فارسی و گل کبر یا پوست یا بیخ آن و شحم انار نارسیده شیرین باشد یا ترش و مازو سوخته و غیر سوخته این همه را در صلایه با خونهای مذکوره بدفعات متوالی در آفتاب بسایند تا خشک گردد و باز تسقیه بخونها نمایند تا آنکه مقداری کثیر از آنها تشرب نماید و مثل زر گردد بعده بسرکه تند مقدار طلای موضع حل کرده طلای غلیظ نمایند وقت صبح و بغیر شستن آن وقت عشا تجدید کنند و تا سه روز بر این مواظبت نمایند بعد از آن بدست بمالند پس اگر رنگ او شدید التغیر باشد باندک روغن بنفشه چرب کنند و در حمام داخل نمایند این مجرب در نهایت قوت است و در بصره زنی بود که علاج اطفال میکرد و دوای برص میداد حتی که مردم از مواضع بسیار نزد او می آمدند و آنچه از دوا و طلا میداد بدان انتفاع می یافتند مدتی با او معرفت گرفتم که آن علاج از وی بیاموزم تا آنکه بیاموختم و آن این حب بود نسخه آن زنجبیل و فلفل سفید و خربق سیاه و ایارج فیقرا همه برابر کوفته بیخته با بارزد محلول در شراب سرشته حبها سازند شربتی از آن سه درم و این طلا میکرد شیطرج و سرمه و بازه و استخوان ماهی سوخته و زراج سرخ کوفته بیخته قرص سازند و از این قرص قطعه گرفته بسرکه حل کرده بر برص طلا کنند

بهق ابیض

و آن سفیدی رقیق غیر غائرست که بر ظاهر جلد حادث شود و در اکثر مستدیر بود و بر چهره افتد و باشد که تا بسینه رسد و آنرا وضح نیز گویند و بهندی چهیپ نامند سبب سبب محدث برص ست چون ضعیف باشد اما ماده این رقیق و قوت دافعه قوی و ماده برص غلیظ و قوت دافعه ضعیف بود و بقول شیخ سبب او بلغم خام باشد و بقول طبری ماده او رطوبت محترقه است شبیه بغبار میان سفید و سیاه و ایضا طبری بمقام دیگر نوشته که این مرض از رطوبت فاسد بود که بغذا صرف نشود و طبیعت آنرا دفع کند پس اگر رقیق و گرم گردد بطرف سطح بدن مندفع شود و از آن بهق افتد و اگر غلیظ شود و بدان از وجهت غلبه کند و طرف لحم و عظم اخذ کند از آن برص پیدا شود و این مرض عام بود و گاهی بقعه از بدن مثل سینه و گردن و دست و پیشانی و چهره بدان مخصوص باشد پس ام از آن بقعه پوست باریک جدا شود تا آنکه ماده او فانی شود و زائل گردد و گویند که این مرض بسرعت زائل میشود و بسبب اسهال مفرط و اگر چه آن اسهال از سفیه باشد و ایضا با طلیه جالیه زائل گردد و فرق میان این و برص در بحث برص مذکور شد و ایضا بهق دائم متقشر بود و رنگ او رنگ بشره را اندک تغیر دهد بسوی خیرت نه بسوی بیاض تام و برص شدید البیاض بود و البته متقشر نشود و تغیر مفرط از رنگ بشره دهد و بهق فرق اسلم از برص ست و در ابتدای بلوغ مردان و زنان امی افتد و انطاکی گوید که بهق مثل برص ست در سبب و تقسیم این نیز از امراض متعدیه است اجماعا و متوارثه نزد طبیب ظاهر خلاف انیست و صورت او تغیر جلد از رنگ طبیعی ست بسوی سفیدی اگر بلغم غالب بود و گاهی بهق ابیض بضعف کرده تقدم نماید و بسا باشد که وضح بلغمی مزاجان را در تابستان حادث شود و در زمستان مختفی گردد و بسبب رقت ماده و میان انگشتان ابتدا کند و اکثر و با در بلاد مرطوبه منتشر و غریب نیست که در هند و حبش یافته شود چنانچه در چین و ترکستان کثرت نماید و سبب خاص کثرت غسل آب سرد و دست و خوردن ماهی و شیر متصل با دنجان و گوشت گاو و پوشیدن پارچهای درشت و سبب عام آنچه در برص گذشت **علاج** سبکتر از علاج برص علاج این نماید و ایضا تنقیه بمسهل بلغم کنند و گلنار و بابچی برابر وزن گرفته کوفته بیخته در آب آمیخته مالیدن فائده میکند و دیگر ادویه جالیه طلا کنند و چون کهنه گردد بمعالجات برص پردازند و حکیم ارزانی گوید بسیار باشد که ماده در بدن کمتر بود و با طلیه بی تنقیه نفع تمام حاصل آید و این نیز مجرب ست عاقرقرحا اطریلال پوست بیخ کبر شیطرج هر یکی دو درم جمله را کوفته بیخته بسرکه و عسل سرشته مقدار یک مثقال بمالند و یک ساعت در آفتاب نشانند تا عرق کنند پس همان وقت یا روز دیگر هر جا که بهق بود آبله شود و زرد آب بر آید و صحت رو نماید **ذکر ادویه مفرده** نافع بهق ابیض کندش تخم ترب سیاه گرفته بهق را به نطرون شسته پس خاریده چندانکه خون بر آید بعده بدان طلا کردن بمرات مجرب است [illegible] و کذا روغن بیضه نوشادر مخلوط کرده ده بار طلا کردن مجرب است و ضماد پوست خربزه زرد خشک کرده مثل غبار سائیده بسرکه سرشته بمرات و کذا گل سوسن سفید و کذا خاکستر سرطان نهری و کذا قلیب باز عنصل با ریگ سوده در حمام چند بار و ضماد و اکل قنابری و ضماد تراب کهنه و آرد باقلا و کذا اسفنج بسرکه و کذا فوه بسرکه تنها [illegible] مجرب نوشته **و ضماد** قسط بعسل یا سرکه سرشته و کذا فلفل سیاه و نطرون و کذا محموده بسرکه در آفتاب یا حمام و کذا شونیز بسرکه و کذا سداب [illegible] بالسرکه و کذا تخم سداب و کندش برابر و کذا سیر سوخته و غیر سوخته بعسل آمیخته و کذا سیر با دیان سائیده در حمام و کذا آرد باقلا و نخود سرخ هر یک ده درم و

فلفل سیاه چهار درم وکذا تخم خطمی بسرکه وکذا شیر انجیر تنها یا با آرد جو و سرکه وکذا انجیر خام بسرکه و آرد گندم پخته وکذا پیاز نرگس بسرکه وکذا پیاز سوخته یا غیر سوخته بسرکه در آفتاب وکذا جوز السرو وکذا خرمهره سوخته وکذا کف دریا بسرکه وکذا خردل بالعسل و سرکه وکذا خون خرگوش گرم وقت ذبح آن وکذا پوست درخت و لب بسرکه وکذا برگ حرف سفید سوده بسرکه عنصل و حنا سرشته وکذا ماز قشیشا بسرکه وکذا تخم انجره و پیاز نرگس وکذا گوگرد بسرکه وکذا عصاره قثاء الحمار و بیخ آن بسرکه بالخاصیت وکذا کهربا و سرکه وکذا تخم پیاز بسرکه در آفتاب بمرات وکذا حلزون سوخته وکذا تخم ترب بسرکه یا آب کرفس وکذا اشق بسرکه وکذا پیل سندی وکذا افربیون بالعسل وکذا خرف تنور و تخم ترب بسرکه سرشته وکذا بورق بسرکه وکذا زنجبیل و پیل برابر العسل وکذا بندق هندی وکذا سیر صحرائی بالعسل آمیخته وکذا پیاز عنصل بریان کنندش مساوی بسرکه سرشته وکذا خاکستر مار که در خانه باشد با آب سداب سرشته بالخاصیت وکذا روغن گاو و عسل و سداب دو مرتبه وکذا آرد جو و انجیر با آب پخته سوده وکذا اشیلم و گوگرد بعد تنقیه در آفتاب یا حمام پنج مرتبه وکذا خربق سفید پنج درم خربق سیاه دو نیم درم باریک سوده بسرکه تند در حمام چند بار وکذا بیخ یاسمین صحرائی باریک سوده با انجیر در آب پخته آمیخته یا بسرکه آمیخته وکذا جند بیدستر و تخم ترب بسرکه تند سرشته چند مرتبه وکذا کباشی و قرنفل و کندش و تخم ترب مساوی باریک سوده بالعسل سرشته وکذا خاکستر سرطان بحری وکذا تخم مویز پنج درم تخم ترب ده درم بالعسل سرشته در حمام چند مرتبه وکذا اذریون بالعسل یا بسرکه وکذا جلبان و تخم سداب و زرنیخ زرد مساوی بالعسل سرشته وکذا کندش باریک سوده بسرکه سرشته وکذا زوان سفید و کبریت چند بار وکذا موم و زرنیخ سرخ برابر باریک سوده بزیت سرشته چند بار وکذا سرگین موش وکذا صدف باریک سوده یا خاکستر آن وکذا مامیران بسرکه وکذا آب برگ انجیر سیاه وکذا زهره خارپشت وکذا دردی سرکه و کندش برابر بالعسل آمیخته وکذا گوگرد نیم کوفته گوگرد بران پاشیده بریان کرده زرداب آن گرفته و طلا و شرب نوه وکذا عصفر بسرکه یا عسل وکذا حرف سیاه بسرکه وکذا وج وکذا ادرس یک مثقال وکذا خردل وکذا نانخواه وکذا زراوند مدحرج وکذا زوفا آن خراست وکذا اقنه وکذا غاریقون چند روز متواتر وکذا کرنب وکذا خربق سفید وکذا صبر وکذا قفر الیهود وکذا تخم حنظل و اکل شیر آمله بالعسل مداومت وکذا هلیله دو درم با فربیون بالعسل سه درم تا سی و پنج روز متواتر وکذا هلیله کابلی خسته دور کرده بمرات کثیره و شرب آب افسنتین هر روز ده درم تا ده روز و اخلاط محموده باد و بهق وکذا اشتن ادویه آن بالعسل که مقوی فعل آن نهاست و تنقیه حب النیل و بالش بمغز یا پوست خربزه زرد وکذا برگ ترب در حمام چند بار و غسل با آب کبریتی هر واحد جالی و قالع بهق ابیض است **ولقول** الطبای هند سهاگه خام در آب لیمون کاغذی حل کرده تا یک هفته ضماد کنند و در آفتاب نشینند و اگر زرنیخ برابر سهاگه افزوده در ترشی انبه خام سوده طلا کنند نیز مفید بود دیگر برگ کیله را سوخته در آب آمیخته بمالند دیگر که چھیپ را دور کنند عدس در ظرف گلی بسوزند و با شیر [illegible] سائیده طلا نمایند و تمام روز بدارند وقت شام با شیر مذکور بشویند و سه چهار روز همچنین عمل آرند دیگر تخم ترب یکتا سائیده در دوغ ترش آمیزند و طلا نموده در آفتاب نشینند تا خشک شود دیگر شبنم از درخت نخود با لنجه گرفته بمالند دیگر زرنیخ [illegible] با سرکه سائیده طلا کنند دیگر نرملی با [illegible] مالیده باشند دیگر سنگ کورند بر روغن یاسمین سوده طلا کرده باشند دیگر شیر درخت رتن جوت که بر خندق احاطه باغها اکثر می نشانند بر بهق بمالند دیگر استخوان ساق گوسفند نصف مغز او بر آورده گره زرد چوب در ان بگذارند و سوراخ بازه بند کرده همراه گوشت نا خوردن بپزند و بعد پختن آن گره را از استخوان بر آرند و مانند سهاگه خام در آب ساده یا آب لیمو سائیده ضماد کرده باشند که واقع بهق و کلف است **ذکر ادویه مرکبه** مفید بهق اطریفل که بهق ابیض را نافع است هلیله کابلی بلیله آمله برگ سنا هر یک ده درم و دو بیست درم وج دو درم مصطکی سه درم افسنتین پنج درم مویز منقی سی درم عسل قدر کفایت حب برای چھیپ از مجربات راقم نیله تھوتھ سم الفار سهاگه بریان هر واحد یک ماشه سائیده بقدر نیم سرخ حب سازند و صندل در آب لیمو سوده این حب با صندل سائیده بر بهق ابیض یا اسود ضماد کنند و بعد یک ساعت با آب سرد بشویند و اینکه جهت بهق نافع از بیاض استادی مرحومی نکنند نه ماشه مرچ سیاه پنج ماشه سیر دو دریا و تا آب خورده باشند

ایضا منه مجرب کاسن بیل نیم یا چوک یا چی توتیا گندهک سهاگه هر یک چهار دام مرچ سیاه سه ماشه و ربع کوفته در آب کاسن بیل کھرل کرده بر بهق بمالند

ایضا عنه پوست بیخ سپستان پوست بیخ نیل و شتی پوست بیخ انجیر صحرائی هر یک دو توله گندک یک توله کوفته بیخته در شیر [illegible] آمیخته بر موضع بهق طلا کنند دوائی که بارها آزموده از بیاض حکیم صندل سرخ شش ماشه سم الفار دو سرخ هر دو را در آب سائیده سه حصه کرده هر روز یک حصه بر بهق بمالند بعد چند ساعت بشویند و قدری روغن جینیلی بمالند و در بلا استعمال کنند نوع دیگر بجهت چھیپ صندل سفید چهار ماشه هرتال طبقی دو ماشه هر دو را در آب لیمو سوده بمالند و در آفتاب نشینند بعد خشک شدن

بآب گرم بشویند نوع دیگر مجرب صندل سفید و سرخ نشاسته هر واحد یک توله سم الفار دو نیم ماشه سرخ باریک سوده قدری بگلاب سرشته طلا نمایند دوای دیگر مجرب بیخ سانبھی
لاکه تخم پنواڑ بآب شبینه برگ طلا کنند ایضاً سهاگه بریان بابچی تخم ترب مساوی با سرکه سائیده بمالند ایضاً برگ کریخ زرد چوبه هر واحد یک جزو سهاگه دو جزو
سائیده طلا کنند ایضاً تخم ترب دیوبه ناگ کیسر ششف در آب جغرات سائیده طلا نمایند ایضاً بابچی یک ستارگیر ربع استار هر دو را بآب درک
دو روز سحق بلیغ نموده جهانالقدر کنار دشتی ساخته یکی بخورند و یکی ضماد سازند و در نسخه دیگر گندهک آمله سار یک توله نیز داخل ست و صرف برای
ضماد نوشته ضماد برای چهیپ تخم پنواڑ نیم پاو برشف زرد تخم ترب اجواین پای برنگ نمک سانبهر زرد چوب هر سقوطری دارچینی قسط تلخ گوگرد سهاگه بریان
هر یک هفت ماشه توتیای سبز بریان دو ماشه سائیده بدوغ آمیخته طلا سازند و در آفتاب نشینند و بعد یک گهڑی بآب نیم گرم غسل کنند ایضاً مردار سنگ
زال گندهک آمله سار سهاگه تخم ترب برابر در عرق لیمو سائیده طلا کنند طلا بجهت بهق ابیض شیطرج فوه تخم ترب کندش خردل شب یمانی زرنیخ
برابر بسرکه تیز بسایند و در آفتاب طلا کنند که برص و بهق سیاه را نیز نافع ست طلا برای بهق سفید زرد چوب آنبه هلدی آمله دانه لاکه گندهک آمله سار
تخم پنواڑ گندهک چهاچه مساوی کوفته بیخته بآب خالص سرشته طلا نمایند طلا برای بهق پوست تخم مرغ را در سرکه کهنه سه روز بخیسانند که مضمحل شود
بعد ازان نوشادر و نمک کوفته با یکدیگر آمیزند و سه روز متواتر بمالند اگر برطرف شود بهتر والا بار دیگر گل ارمنی داخل نمایند طلای دیگر تخم ترب
تخم جرجیر فوه و کندش و شیطرج و تخم حنظل و مازریون و خردل و تقسیا برابر کوفته بسرکه طلا کنند و این طلا سخت قویست قدری قلیل بکار برند و هرگاه
بر مدد آبله کنند روزی چند طلا نباید کرد تا ساکن شود پس معاودت باید کرد معجون بلادر نسخه هندی نافع بهق و برص معمول مولف مفتاح بلادر کلان
دور کرده یاد آثار در شیر ماده گاو ده نیم رطل بجوشانند چندانکه شیر منجمد شود بلادر برآورده از پارچه صاف کرده نیم رطل کنجد سیاه سوده آمیخته خوب بکوبند
تا لیذات گردد پس قسط تلخ دارچینی جوزبویه قرنفل بادرنشکاسافج هر یک ده درم بابچی هلیله سیاه هر یک نیم رطل کوفته بیخته با نیم وزن اجزا عسل و پنج رطل
شکر سفید بطریق معجون بسازند شربت مثقالی تا دو درم اقوال اطبا انطاکی گوید که در بهق ابیض ابتدا القی از آب ترب و عسل و بورق کنند و قبل این ماهی شور خورده
باشند بعد ازان این منضج استعمال نمایند اصل السوس ده درم بنفشه تربد سیاه وشان نعنع صعتر کردیا هر یک شش درم بادآورد و تخم کشوث حنظیا نا هر واحد سه درم
خردل العرس بیخ کبر هر واحد دو درم در ده چند آن آب بجوشانند حتی که ربع بماند صاف کرده همه را در سه مرتبه بنوشند و بعد دو هفته برای تنقیه ایارج کبار دهند صبح
واطریفل کبیر وقت شام جوارش فلفل اگر تحصیل سر باشد و تحلیل سرو مزاج بود والا اثاناسیا یا تنجر بلیا دهند از اطلیه خاصه آنچه عن بهجان ست که در علاج برص مسطور
شد و گاهی با آن کندش و شیطرج می‌ریزند و ایضاً شیح و پوست سفیده و نوشادر بسایند و در سرکه یا آب لیمون بریزند تا حل شود و طلا کنند و مالیدن بگس منفعت بود در پایه
محل بهق شرط زنند و بران طلای مذکور نهند و گویند که این طلا افزیل بیاض ست حتی که از چشم و برای مطلق بهق و برص حتی که در غیر انسان همه آنچه در
برص گفته شد درینجا نیز در استحکام بکار آید و ماء العسل نیز بکار آید و کثیر بن مسرور در بهق ابیض ست و از جمله چیزها که احتراز از آن در بهق سفید واجب همه سفید مثل شیر ست و بارد
رطب مثل خربزه هندی مسیحی گوید که در بهق ابیض این معجون بعد تنقیه نفع کند سنبل الطیب مصطکی جوز بوا ابل شیح زنجبیل پودینه کوهی سلیخه قسط اسارون
تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد پنج درم افتیمون مع ریزه منقی هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم عسل بمقدار حاجت شربتی چهار درم دیگر زنجبیل قسط اسارون هر دو
پنج درم افتیمون مویز منقی هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم عسل بقدر حاجت شربت آن چهار درم دیگر زنجبیل قسط اسارون هر واحد دو درم افتیمون چهار درم
کمادریوس مصطکی جوز بوا اسقولوقندریون سلیخه هر واحد دو درم صعتر کوهی چهار درم صبر غاریقون هر واحد هشت درم تربد سفید مقل هر واحد پنج درم عسل بمقدار حاجت
شربت چهار درم و برای بهق سفید سیاه هر دو خربق سیاه بسرکه و طبیخ ترمس و پوست بیخ کبر بسرکه و فوه بسرکه و شیطرج بسرکه و بیخ سوسن بعسل طلا کنند و برای بهق سفید
قسط حنظیا نا مرزنجوش مدحرج عاقرقرحا هر واحد یک درم تخم ترب چهار درم کوفته بیخته بسرکه و قطران بسرشند و طلا کنند دیگر گوگرد سوخته چهار درم فرفیون سوخته
یک درم بلادر سوخته نیم درم خربق سیاه دو درم کوفته بسرکه و زرد ان قطران گداخته باشند بسرشند یا بقطران که با سرکه جوشانیده باشند تا آنکه سرکه فانی شود و
قطران باقی ماند و طلا کنند مجوسی گوید که علاج بهق ابیض مثل علاج برص ست الا آنکه ادویه بهق ضعیف تر در قوت از ادویه برص حسب زیادتی قوت برص بر بهق بود

وازاو و یا داین دواست که ایلک آب تیره و آب حل کرده بر موضع طلا کنند و یا تبر مس بر یک سوده بسرکه سرشته و یا پوست بیخ کبر بسرکه طلا کنند صفت طلا برای
بهق ابیض شیطرج و عاقرقرحا و تخم ترب و کندش و خردل مساوی باریک سوده بسرکه خمر سرشته در آفتاب طلا کنند و دیگر زنگار یک جزو نطرون دو جزو باریک سائیده بعسل
بسرشند و در آفتاب یا در حمام طلا نمایند و دیگر برای بهق سفید مس سوخته و نوشادر هر واحد یک نیم اوقیه آب یک دو اوقیه در سرکه تر کرده یک هفته در آفتاب نهند و طلا کنند
سعید گوید که علاج بهق ابیض بخوردن گلقند عسلی و تعرق در حمام بر ناهار و قی در هر ماه دو مرتبه و اسهال در هر فصل بحب صبر یا بحب ایارج کنند و از اغذیه مولد بلغم
منع کنند و طلا بخفض و سیر و گوگرد و بازرو و خراطین سیاه و کندش و فوه و تخم ترب سیاه وی سائیده بسرکه خمر سرشته استعمال نمایند ابو منصور گوید که علاج بهق
ابیض نیست که مریض را حب منجح بالنجم مثل این حب بخورانند پوست هلیله کابلی دو درم تربد سفید یک درم عسل بقدری که سرشته شود شربتی سه درم و باید که اطریفل
صغیر دو درم تربد یک درم تخم حنظل ربع درم و این یک شربت است و در هر ماه چهار بار بخورند و یا بعض الارجات بدهند و از شیر ماهی خربزه و غیره اغذیه مولد بلغم پرهیز کنند
و بخوردن اطریفل صغیر و دخول حمام مداومت نمایند و بر موضع شیطرج و فوه الصبغ بسرکه طلا کنند و یا بقایای طلا بر طلا بسرکه در آفتاب نمایند که اثرا بزه (?)
و طلا بعد تنقیه بدن کنند و این طلا قوی است و نسخه این همانست که در قول مجوسی گذشت لیکن درینجا فوه عوض عاقرقرحا نوشته ابن الیاس
گوید که هر صبح مطبوخ بادرنجبویه سه درم بگلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز بادام یا مغز حب القرطم بعد از ان تنقیه بدن بمطبوخی نمایند که دران تربد و
غاریقون باشد و مقوی شحم حنظل بود و قی کردن بتخم ترب و تخم شبت و اصل السوس و نمک و عسل ایشان انافع بود و نخود آب با لحوم ماکیان و کبک و تیهو دراج غذا سازند و بعد
تنقیه بدن این طلا کنند و نسخه این بجای خردل همانست که در قول مجوسی گذشت در نسخه دیگر فوه عوض عاقرقرحاست و خوردن فاشرا بهق و برص را زائل کند و
بگیرند حنظل و قنطوریون دقیق و موضع را بخرقه درشت مالیده طلا کنند حجندی گوید که هر صبح طبیخ بادیان و اصل السوس با درنجبویه با گلقند بنوشند و باید که حب القرطم
و بهق ابیض برص را استعمال نکنند که آن مورث برص است و بعد نضج تنقیه بمسهلات بلغم کنند یا بگیرند دو درم اطریفل صغیر و تربد یک درم و شحم حنظل یک دانگ و کتیرا
نیم دانگ و مصطکی نیم دانگ اضافه کنند و این یک شربت است و بریت در هر ماه سه چهار مرتبه مواظبت نمایند و یا بایارج لوغاذیا و بعد تنقیه تامه استعمال اطلیه کنند و این
طلا از انافع است شیطرج عاقرقرحا فوه الصبغ سائیده بسرکه سرشته طلا کنند طبری گوید علاج بهق ابیض آنست که نظر کنند بقوت علیل و سن و مزاج و عادت
و صناعت او و بفصل سال پس اگر فصل چنان باشد که دران استفراغ ماده جائز نبود بوجهی از وجوه استفراغ آن نکنند و از معالجه باصلاح غذا اقتصار نمایند
و غذای او مصلح خون گردانند و از اطعمه مرطبه البته اجتناب ورزند پس هرگاه زمانه برسد که دران استفراغ جائز باشد ابتدا بفصد کنند اگر بدن ممتلی
قوی باشد و بعضی از اوائل صاحب بهق را از فصد منع کرده اند و امر چنین نیست بلکه بهترین اشیا در معالجه او استفراغ بفصد است اگر امتلا قوی باشد پس نگاه
کنند اگر بهق بر سینه و گردن باشد حقنه که دران بابونه و اکلیل الملک و اندک شحم حنظل باشد بعمل آرند و بعد دو سه دفعه از استعمال حقنه چند روز راحت دهند
و غذا بدهند بعده این مطبوخ بنوشانند نسخه آن هلیله سیاه تخم دور کرده ده درم پوست هلیله کابلی هفت درم پوست هلیله آمله شاهی مکی سطوخودوس قنطوریون
دقیق حشیش غافث افسنتین رومی سقولوقندریون هر واحد سه درم بسفایج (?) چینی شحم حنظل هر واحد یک نیم درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم افتیمون
هفت درم با یک نیم درم ریوند کوفته و در صره بسته مویز منقی بیست درم همه را بجوشانند مطبوخ بپزند و صره افتیمون دران اندازند پس بقدر احتمال قوت
مریض صاف کرده بنوشانند و اتم شربت او یکصد و بیست درم است و تقویت این شربت چنان کنند که یک درم غاریقون نیم درم تربد و دو دانگ ایارج فیقرا
و سه طسوج سقمونیا سائیده بعسل بسرشند و قبل از تناول مطبوخ یک ساعت زمانی دران بمالند و ازین مطبوخ در مدت یک ماه دو شربت بنوشند بعده راحت
دهند و چند روز ترک نمایند و اصلاح غذای او کنند تا قوت او باز آید بعد از ان بصورت بهق نظر کنند پس اگر گرم شده باشد حاجت بطلای او نیست که
از دخول حمام بالش منحل و منقشر گردد و اگر گرم نشود و معالجه دران اثری نکرده باشد امر بغرغره از مویزج و عاقرقرحا کنند و آنچه در باب غرغره برای فالج و
لقوه و استرخا ذکر کردیم بعده این طلا کنند بگیرند گوگرد یک جزو نمک هندی نیم جزو حرمل اشنان (?) تخم ترب کندش هر واحد دو ثلث جزو بیخ خطمی (?) دو جزو سائیده
بسرکه خمر حل کرده در حمام بر موضع بهق سه روز متواتر طلا نمایند و دران عرق آورند پس آب گرم بران ریزند و بسیار بخرقه درشت بمالند و دائم تا زوال آن گلقند

عسلی و سکنجبین در حق هند اگر متحمل این باشند تا آنکه از ان پاک گردد و از انچه در کتابی ندیدم و جماعتی از اطبای فضلا را دیدم که علاج میکردند صاحب بهق ابیض را باین طور که ایشان منع میکردند از احتجام البته و از جماع و اگر چه امتلا بود و امر میکردند بنشستن در چشمه کبریتی و ایشان انقوع صبر کاسنی بنوشانیدند و بهق باین طریق زائل میشد و از طلائیکه تجربه کرده ایم و اگر چه در کتب نیست خون کبوتر بچه است که بذبح خارج شود و صمغ در سرکه گداخته و مالش او در حمام و اشنان سبز و مغز خربزه بالسویه الفیقرا او در ستامی دیگر نوشته که علاج بهق تنقیه بدن باین مطبوخ ست پوست هلیله کابلی چهل درم افسنتین رومی شاهتره هر واحد پنج درم افیمون هفت درم قنطوریون حشیش غافث هر واحد پنج درم فوه مویز واحد سه درم مویز منقی بست درم همه را با دستور مطبوخ بجوشانند و بعد صاف کردن هفتاد تا هشتاد درم از آن صاف کرده بران پنج درم شکر سفید دو دانگ نمک نفطی انداخته نیم گرم بعد پرهیز بنوشند و این دو یا سه دفعه در یکماه بنوشند بعده از اغذیه غلیظ بالکل پرهیز نمایند و بدخول حمام در هر دو روز یکبار امر کنند و موضع را بسرکه که دران تخم ترب کوفته سوده باشند بمالند و دائم اطریفل صغیر استعمال کنند و بهترین چیزیکه بدان بهق را بعد تنقیه بدن طلا کنند افتیمون که برگ انجره و مسهل ترمس ست و گاهی دران فلفل سفید سوده بسرکه آمیخته نیز استعمال میکنند و این مرض ابرص ست زائل میشود و مسن خلقی را علاج کردم بریختن آب گرم که دران نمک کبریت جوشانیده بود و صحت تام یافتند و طلای بهروغن و بهتر زیت ست آنرا زائل میکند و شستن موضع با گرمابه ادام آنرا دور میکند و مخصوص تعب الصعوه لجان لعبت آن حتی که عرق آید آنرا زائل مینماید و بیخ سوسن آسمانجونی و خاکستر ابرسا بسرکه حل کرده نیز آنرا زائل میکند

بهق اسود

و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون آنرا بمالند مانند سبوس از ان جدا شود و بعد مالیدن سرخ نماید و چون افراط کند برص اسود حادث گردد و حدوث او از مخالطت مره سوداء با خون و جریان او بادی بسوی جلد بود و اکثر آنست که جوانان را بسبب احتراق صفرا در ایشان و میل و بسوی سودا حادث شود و همچنین در بلاد حاره و در مداومت کنندگان کد و تعب تناول کنندگان اغذیه حریفه مولد سودا و انطاکی گوید که بهق اسود را اکثر قوابی و حزاز گویند و تطفیش نیز نامند بر آنکه از افراط عطش افتد و صورت او تغیر جلد از رنگ طبیعی بسوی سیاهی ست بسبب غلبه سودا و اغلب تولد او تقدم ضعف طحال بود و بسا است که مقدمه جذام باشد بگو در زنان حامله و از جلس حیض ایشان اسباب ستناد او دران هنگام بسوی فضلات خون و سبب خاص او خوردن ماهی شور و مثل بادنجان بود علاج اول فصد کنند و مسهل سودا و ماء الجبن هند بالجمله مانند علاج جذام علاج کنند و ترطیب مزاج باستحمام مفرط و باغذیه مولد خون طیب نمایند و خربق سیاه بسرکه طلا کنند و طلای زرنیخ و زاج و گوگرد با آب ترب مجرب ست و همچنین مردار سنگ با سرکه کهنه سحق کرده بر محل بهق سیاه و سفید مالیدن مجرب و صندل سفید یک ماشه سم الفار یکحبه سوده طلای رقیق ساختن بعد چهار گهری شستن در ازاله بهق سیاه از مجربات صاحب تکمله است **اقوال** مهره طبری گوید که انچه در علاج بهق ابیض ذکر کردم بعینه معالجه بهق اسود ست غیر آنکه انچه بعد تنقیه دهند بجای اطریفل صغیر و کبیر دهند اگر مزاج او متحمل باشد و اگر مزاج او حدت پذیر یا خشک گردد معالجه او بطریق مذکور ترک نمایند و تعدیل بتطفیه و ترطیب کنند تا آنکه مزاج او اعتدال آید و نقل معالجه او افصل موافق تر مثل فصل ربیع یا خریف کنند و از بلد او بسوی بلد اوفق انتقال نمایند **عیسی** گوید که بهق اسود را نفع میکند اسهال بهلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون و بسفایج و نمک سندی و لاجورد مغسول و اسطوخودوس و غاریقون و حجر ارمنی و هرچه در بهق ابیض ذکور شد بدان طلا نمایند و خاصه برای بهق اسود این طلا نیکوست زرنیخ احمر بنطرون و گوگرد آمیخته بعد مالیدن آن بنطرون در آفتاب طلا کنند و دیگر خربق سیاه خربق سفید آهک مغسول پوست بیخ کبر صبر شقائق النعمان بسرکه طلا نمایند **شیخ** میفرماید و اجب که ابتدا بفصد کنند اگر دران کثرت خون یافته شود و باستفراغ خلط محترق و سوداوی مثل طبیخ افتیمون و غاریقون و هلیله سیاه و بسفایج و اسطوخودوس و مویز و انجیر و مانند آن و حجر ارمنی و لاجورد و چون مسهل ادویه ان افتد بالغ النفع بود و خربق و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و غیر آن در استفراغات ملائم ماء الجبن با افتیمون ست هر روز یکدرم افتیمون در یک قدح ماء الجبن باهستگی بنوشند و گاهی لنفع میکند آنرا استعمال اغذیه حسن الکیموس و استعمال حمامات و استعمال اطریفلات **تیمولی** سفوف نافع برای آن هر برای برص اسود و نیز هلیله سیاه آمله شسته هر یک جزو زرد فرایک نیم جزو هر روز سه درم صبح و سه درم وقت عشا بخورند و هرگاه بلغم گرم شود چند روز ترک نمایند بعد از ان اعاده کنند و لازم ست عنایت باشتغال با صلاح حال طحال اگر فاسد شده و از جذب سعه و اضعیف بود و بعد از ان اطلیه فاشره تو ی الجلا و حاده ...

صحیح استعمال کنند دیگر آبله کند چند روز راحت دهند تا آنکه جلد ساقط گردد بعده معاودت کنند اگر بسوی آن حاجت افتد و گاهی میگذارند که آبله کند بلکه گاه در صورت
آغاز کنند ترک میکنند تا آنکه ساکن گردد بعد از آن اعاده مینمایند و این ادویه مثل فاسیا و فلفل و خردل و حرف و شیر و ج و شیطرج و حرمل و تخم ترب و پوست بیخ کبر
و طلا کبیکج نیز نافع در بهق و برص بسبب شدت جذب خون در استخوان سیده و لوی کهنه پوسیده از دیوار گرفته و جمیع جالیات قویه مذکوره در باب قلع آثار و کلف
بدان طلا کنند آب قنابری و طبیخ حنظل است صفت طلای جید بگیرند تخم ترب پیاز کنندش سوده بر بهق اسود در حمام طلا کنند و ایضا تخم ترب و تخم خردل با بخیر مطبوخ
در سرکه سرشته طلا نمایند ایضا طلای جید شونیز بریان شیطرج فارسی هر واحد ده درم شب یمانی نشاسته هر واحد سه درم زاج مازو هر واحد دو درم تخم حرمل بریان بیخ درم
بسرکه [illegible] طلا کنند بعده اگر اثر عارض شود تدارک آن بشیر زبان نمایند و جمیع اطلیه قویه مذکوره در باب بهق و نمش غیره نافع بهق اسود است صاحب کامل گوید
که دوای بهق اسود آنست که تنقیه بدن با ادویه منقی سودا کنند و از اغذیه مولد سودا منع نمایند و برای بدن با غذیه معتدله باز آرند و بعد تنقیه بدن این اطلیه
بر موضع طلا کنند بگیرند زرنیخ زرد که آن را به بیخ خورانیده باشند سائیده بسرکه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند پیاز و باریک سائیده در آفتاب بدان طلا نمایند و یا بگیرند ترمس باریک
سوده بعسل یا سکنجبین سرشته در آفتاب یا در حمام طلا کنند و یا خربق سیاه بگیرند و مثل سابق بدان عمل نمایند صفت طلا برای بهق سیاه زرنیخ و زاج و کبریت
مساوی باریک سائیده بسرکه سرشته طلا کنند ابن هبة الله گوید که علاج بهق اسود بفصد و اسهال بمخرج مره سودا مثل مطبوخ افتیمون و منع از اغذیه مولد
سودا مثل عدس و کرنب و لحم البقر و بادنجان و اسکشار از حلاوت و تعدیل غذا کنند و غذا مرطب مثل لحم ماکیان و حملان و اسفاناخ و زردی بیضه و شراب رقیق اختیار نمایند
و در حمام داخل شوند و بابن [illegible] طلا سازند صفت آن تخم ترب و تخم جرجیر و کندش و قسط هر واحد دو درم سائیده بسرکه و عسل سرشته استعمال کنند ابن العوج
گوید که علاج این اولا فصد هفت اندام است بعد از آن طبیخ افتیمون مکرر کثیر بنوشند و مداومت تناول این معجون کنند بگیرند بلیله سیاه و افتیمون کوفته با مویز منقی
بسرشند و هر روز بقدر جوزه بخورند و از همه مولدات سودا اجتناب نمایند و غذا ملین و لطیف سریع الانهضام طلب سازند و اوطان حمام با آن توقف نمایند و تدبیر مالیخولیا کنند
و اطلیه مذکوره در باب بهق ابیض طلا نمایند طلا برای این شیطرج فوه هر یک دو جزء مرداسنگ زاج هر واحد یک جزء زرنگ چهار جزء بسرکه که اندرون قطعه آهن جوش
کرده باشند تا آنکه سیاه شود بسرشند و طلا کنند و از مجربات برای آن آنست که آب قنابری طلا کنند و یا بگیرند خاکستر افعی [illegible] مطبوخ سائیده
طلا سازند که این هر دو نوع بهق را نافع و مجرب است و طلا آب تخم عنب الثعلب نیز بسیار نافع بود ابن الیاس گوید که در اول فصد از اکحل یا باسلیق کنند و اخراج
خون بقدر قوت واجب بینند و از اغذیه غلیظه منع کنند و استفراغ بدن بعد تمام نضج بمطبوخ افتیمون یا حب آن نمایند و یا بگیرند سنا هفت درم بادرنجبویه تخم کاسنی
بادیان هر واحد سه درم جوشانیده صاف نموده شکر ده درم داخل کرده معجون نجاح هفت درم افزوده بنوشند و بعد استفراغ بنخودات و مغز حب القرطم و لحوم تیهو و ماکیان
و کبک غذا سازند و استحمام کثیر استعمال نمایند و ترطیب مزاج کنند و بعد تنقیه بدن موضع سودا را باین ادویه طلا سازند پوست بیخ کبر شیطرج هندی خربق سیاه و خردل
مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته طلا کنند جنیدی گوید که فصد سر و هفت اندام کنند و از اغذیه حریفه و لحوم مولد سودا مثل لحم فرس و بقر و خرگوش و لحوم شکار و نقول
گرم منع کنند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا سکنجبین ساده بماء الجبن بنوشند و غذا حمضیه بمغز بادام یا به لحوم بزغاله و طیور و جوجه مثل لحوم مذکوره سازند و بعد نضج مطبوخات که
در آن سنا و هلیلجات و افتیمون و خیار شنبر باشند آن باشد تنقیه کنند و استحمامات کثیر در غیر وقت خلو استعمال نمایند و بعد تنقیه اکثر اطلیه جالیه بر آن طلا کنند انطاکی گوید که
تی لبسیت و مغز خربزه و حب البان و نمک و سکنجبین کنند بعده ملازمت بر گلقند شکری و سفوف سودا و آب شاهتره بروغن بادام شکر نمایند پس اگر حاجت مطبوخ [illegible] داعی گردد
هر روز از آن چهار اوقیه بنوشند که آن بغایت نافع است خصوصا با شکر و نیم گرم و گاهی مقوی بلا جوز کرده شود و اصلاح اغذیه بدستوری نمایند که در برص گذشت و از
اجل مشروبات بهق اسود ماء السکر است و جمله چیزیکه احتراز از آن واجب است هر چیز سیاه و بارد یابس مثل لحم بقر و ماهی است و از شیخ جواز فصد در بهق سیاه بسبب خون
بلکه بنا بر روایت او در کیفیت است هرگاه علامات دال بران ظاهر گردد و اطلیه این همانست که در بهق ابیض گذشت گیلانی گوید که کلیه عامه در آثار و سماجت لون
و خصوصا در بهق اسود آنست که الحاح بر عضو با استعمال ادویه قوی لجلا و تقشیر بسیار است که در آن احوال [illegible] وخیم العاقبت فاحش تر از اول میگردد زیرا که از جلد قشر
از زیر و پوست او پوست ادنی می افتد و ما تحت او رنگین به رنگ کریه که علاج او دشوار باشد باقی میماند و مشاهده کرده شد تشخیص اکه بهق اسود بر چهره او بود و علاج [illegible] استعمال

جرجانی در این معجون [illegible] بلیله کابلی افزوده و معجون نجاح نامیده [illegible]

حرمل

این دو ویه تو به بران نمود و از چهره او جلد ساقط شد و موضع بسیار بسیاهی قبیح فاحش تر از اول زیاده تر دراخ تر گردید پس او ویه ضعیفه تر تا تمام استعمال کنند و حب ابن الحرث مجرب است نگیرند افربیون دو اوقیه خربق سفید یک اوقیه گوگرد زرد یک اوقیه کاسی [illegible] سوخته نیز افزوده میشود و ازان الطوخ سازند و دیگر گوگرد زرد و بورق [illegible] قاقله شصت دانه و لیسر که طلا کنند و بموضع صحیح چیزی ازان نرسانند و بعد خشک شدن با آب سرد بشویند و دیگر آرد کرسنه دو جزو تخم جرجیر بادام تلخ قثاء الحمار هر واحد یک جزو [illegible] و عسل سوده طلا کنند و بعد ساعتی آنرا بالیه دور کنند و این کلف و نمش و آثار سیاه را نیز نفع کند و دیگر برگ انجیر در سایه خشک کنند و بعده آن [illegible] آمیخته بسرکه طلا نمایند و یا بگیرند برگ انجیر نیم اوقیه بطرون چهار اوقیه و بسرکه در حمام طلا کنند و زرنیخ سرخ بزاج و یا گوگرد آنرا انقع بالخ نماید و این چنان کنند که موضع را بنطرون بشویند بعده بطوخ این اشیاء در آفتاب کنند ایضا تخم ترب درم کندش قسط هر واحد دو درم بسرکه سرشته طلا کنند حکیم شریف خان در حاشیه شرح اسباب مینویسد که حکیم [illegible] سرهندی گفته که آنچه در امثال این امراض مرات به تجربه رسیده دوای آرد چوب بیان و رلیو سوخته است که ازین امراض چیزی باقی نمیگذارد و در جذام طریق استعمال آن مسطور شده و هم او گفته که صاحب این مرض را نبوشیدن حنا تا چهل روز امر کردم و در کمتر مدت ازان صحت یافت گویم که من نیز بوقوع برگ حنا بقدر چهار تولا در آب استعمال کردم در بین امراض کثیر النفع یافتم و مولف اقتباس نوشته که اول فصد باسلیق یا هر دو صافن کنند و جهت تنقیه سودا ماء الجبن با مطبوخ افتیمون فوائکی حلیون یخاریان نوشانند و بعد از انفراغ ماء الجبن اطریفل افتیمونی علوی خان در هند باین صفت گلقند آفتابی سویز منقی عسل هر واحد یک [illegible] و نه مثقال در گلاب کیوره و عرق گاؤزبان [illegible] نیم آثار شب خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده بقوام آرند و پوست هلیله زرد و کابلی و آمله و هلیله سیاه و زر شک هر یک [illegible] ده درم افتیمون برگ شاهتره عود صلیب بادرنجبویه هر یک هفت درم تربد سفید پانزده درم غاریقون سفید سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بیامیزند شربتی از دو درم تا سه درم و اغذیه رطبه خورانند و این صنع دار مجربات شاه ارزانی ست خربق سیاه تخم ترب قسط تلخ کندش زرنیخ کبریت زرد تخم جرجیر جمله برابر کوفته در عسل آمیخته بکار برند و ضماد شیخ الرئیس که دران شونیز بریان و غیره است و آن در قول شیخ گذشت بکرات در تجربه راقم آمده گاهی تخلف نکرده لیکن درینجا سیاهی کی عوض [illegible]

برص اسود

و آن نوعی از بهق اسود است که داغهای سیاه پدید آید و با خارش و درشتی باشد و جلد را مقشر سازد و فلوس ها مانند فلوس ماهی از جلد جدا شود و این قوبای متقشر نیز گویند و شیخ الرئیس میفرماید مرضی که مسمی برص سود است نسبتا و با برص ابیض مثل نسبت بهق اسود با بهق ابیض نیست بلکه آن جنسی مخالف در معنی از برص ابیض است زیرا که برص سود که آن مسمی بقوبای متقشر است آن شبیه بتخرف بود که جلد را عارض شود با خشونت شدید و تفلیس ماهی خارش و آن بسبب خلط سودا بود که آنرا جلد و [illegible] متصل او ست و شرب قوی تر از ان نماید که در رنگ تنها اثر کند و آن از مقدمات جذام است اگر کثرت و شدت نماید و آن با وجود در دارست خود و با وجود آنکه مزمن است ازان اکل نشود و اسلم از برص ابیض است و آما فرق میان بهق اسود و برص سود تقشر و تفلس و تخرف ست که این در بهق اسود نباشد علاج مانند بهق اسود علاج این کنند لیکن این محتاج تر طبیب ان شدید تر و باستفراغ قوی تر بود و بعده جالی تر منجمله ادویه بهق اسود استعمال کنند و گاهی اتفاق افتد صاحب او را که بجماع انتفاع یابد اما حمام آنرا کثیر النفع ست پس اگر اشتداد یابد معالجه او بعلاج جذام نمایند و انطاکی گوید که در علاج برص سیاه ابتدا بنوشیدن این منضج کنند شاهتره سنا بسفایج هر احد [illegible] نیم ده درم سپستان عناب گل بنفشه رب السوس خطمی هر احد دوازده درم گاوزبان گل سرخ حلبه عصی الراعی باد آورد اسطوخودوس افتیمون حب البان هر احد [illegible] درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بست و پنج درم ازان استعمال کنند و در هفته دوم هر روز با نیم مثقال شحم حنظل و لیطوس اگر باشد و الا معجون افتیمون یا نجاح بنوشند و در هفته سوم هر روز با دو مثقال سفوف سودا پس اگر مرض زایل نگردد یک مثقال ازین حب بخورند که اختراع آن کرده ام و در تجربه صحیح یافته شد بسفایج افتیمون هر احد یک اوقیه سائیده یک هفته در روغن پسته گذارند بعده گل سرخ صنوبر کثیرا هر احد نیم اوقیه مرارة حجر ارمنی یا لاجورد و سقمونیا هر احد چهار درم کوفته بیخته بگلابی که اندران اندک عنبر حل کرده باشند حب سازند و اگر حاجت بمرارة محلول افاعی گردد درینجا نیز مسطور برص ابیض استعمال نمایند اما استعمال آن در ین نوع جائز نیست و حبست ترک همه اغذیه خشک که آن گرم باشد مثل عسل یا سرد باشند لحم البقر و سائر ترشی ها و ماهی مطلقا و اکثار شکر و مویز و مغزیات و بچه مرغ و اسفاناخ و انگور و انجیر و هر چه مولد خون باشد و پوشیدن مثل حریر و علاج قوبای متقشر و این بسیار ست و از مجربات

در ازاله این طلاء برگ انجیر بستم غیر پخته دو مرتبه بالعسل سرشته والبعده صمغ با طلا زرم نشش درم فلفونیا سه درم کندر یکدرم برنجاسف مخلوط کنند و بر طلا اندازند و خزف
وشونیز و تخم شقائق آنرا زائل کند و طلاء قوی از فلفل و بلخ سیاه و زفت و قطران طلاء و همچنین بازد و خاکستر استخوان ماهی که خالص ... زرده بیضه و روغن سرکه برجای آنها
بیشتر شود و مداومت استعمال فلفل مفید و خراق سفید و زنجبیل و فقیر مجرب ست الماقی و جرجانی می‌نویسد که نگاه کنند اگر در بدن امتلائی بود اول فصد نمایند
بعده تنقیه کنند بادویه مخرج سودا مثل حب اسطوخودوس و مطبوخ افتیمون و مانند آن بعد تنقیه اطریفل افتیمونی و معجون نجاح استعمال کنند در استفراغ ماده بماء الجبن و افتیمون
سخت صواب بود و حمام سود دارد و هر شب پاشنه بروغن چرب کردن نفع کند و این سفوف سه درم صبح و سه درم شب با مویز منقی کوفته بسرشند و بخورند و نسخه
این همانست که در بهق اسود در قول شیخ گذشت و این طلا سودمند است بگیرند خربق سیاه و سفید و آهک نشسته هر یک یک جزو با آب آمیخته طلا کنند

کلف و نمش و برش

کلف که آنرا در هندی جهائین گویند نشانی بود که بر روی افتد و مائل بسیاهی باشد و نمش قطعه‌ها ست در رنگ سیاه یا سیاه مائل بسرخی بود که در جلد حادث شود و چسبیده
بسن گویند و برش که آنرا بفارسی کنجدک نامند نقطه‌های خرد سیاه ست که اکثر بر رو عارض شود و گاهی مائل بسرخی و تیرگی بود و این همه گاهی مولودی بود و آنرا علاج
نیست و گاهی حادث بود بعد ولادت و اسباب اینها قریب یکدیگر ست اما کلف سببش خون سوداوی محترق ست و بخارات اخلاط سوداوی مجتمع در معده یا در
سائر بدن متصاعد بسوی چهره و استکثار تناول اغذیه غلیظه مولد سودا و ادویه حریفه محرق خون و اکثر عارض میشود بصاحبان تپ ربع چون تپ ایشان طول
کشد بسبب احتراق اخلاط و کثرت ماده سودا و ضعف طحال از جذب سودا و ایضا بزنان حامله و زنان را که حیض ایشان بسته باشد بسبب اجتماع فضول حیض و رای النساء
دار تفاع ابخره ازان بسوی رو و گاهی بسبب مباشرت در ایام حیض و نفاس و گاهی در موسم سرما می‌افتد و اما نمش و برش سبب آنها مثل کلف ست الا آنکه ماده اینها اندک
و بالای جلد و در عروق باریک بود بخلاف ماده کلف و فرق میان اینها و میان بهق اسود آنست که اینها صاف باشند و در بهق خشونتی بود و شیخ میفرماید که
دم میت بسبب ضربه یا سقطه از کشادن رگ بسبب امتلاء یا شکافتن رگ بسبب ضربه یا غیر آن زیر جلد بند شود در موضعی چنانکه رنگ و شکل و ازان متغیر گردد و لیس ...
مائل بسرخی باشد نمش بود و آنچه مائل بسیاهی باشد برش بود و آنچه ازین پهن گردد آنرا کلف نامند و قومی آنچه مثل نقطه بود آنرا کلف گویند و اکثر صاحب نمش را
تشقق شقاقی عارض شود بسبب ... و آنچه منصور گوید که نمش دو نوع ست یکی بادنجانی رنگ و سببش اندفاع ماده سوداوی بسوی سطح جلد ست و این کثیر الوقوع
شود دوم مائل بسرخی که گاه زیاده شود و گاهی کم گردد و سببش بخار فاسد سوداوی ست که از معده مرتفع شود علاج تدبیر این همه مثل علاج جذام باشد از فصد و اسهال
سودا و امثال آن و کلف که از اجتماع سودا در معده باشد بر فساد معده و بودن رنگ کلف مائل بسبزی و زردی شاهد اوست درین صورت تنقیه معده و تقویت آن مناسب
بود و قی بماء العسل و سکنجبین نفع دارد و آنچه از اجتماع سودا در سائر بدن باشد و بودن کلف سیاه یا مائل بسرخی گواه اوست تدبیرش تنقیه تمام بدن ست از فصد و مسهل
سودا و ماء الجبن و این سفوف نفع دارد افتیمون هفت مثقال تربد موصوف غاریقون سفید هر واحد یک مثقال و نوبت شربت سکنجبین بخورند اکثر شیخ مجلس عمل کنند
و هر چه خون را صاف کند و سودا ازان بر آرد مفید بود و بالجمله بعد تنقیه ادویه که جالی و محلل باشند مانند بورق و فلفل گرد و تخم خربزه و حب و بسن تخم ترب و کندش و دارچینی و
قسط و مغز بادام تلخ و ارسا و خاک معدن سیماب که برنگ شنگرف میباشد طلا نمایند و باید که در ابتدای مرض ادویه قابضه مانند آب مورد و گلاب و آب عدس با دیگر
مذکوره بیامیزند و اگر مرض مزمن بود حاجت تسخین قوی باضمادات باطلیه نباشد و ایضا نزدیک استعمال این ادویه اول بآب گرم آن محل را تکمید نمایند پس طلا کنند تا زود اثر کند
و بعد زوال مرض تا چند روز ادویه قابضه طلا کنند تا مرض عود نکند و چون اطلیه بکار برند احتیاط نمایند که جراحت نشود و اگر سوزش آرد روغن گل بمالند و نمش و برش
محتاج باطلیه قوی‌تر ازین ادویه بود **بیان ادویه مفرده و مرکبه** که نافع این امراض اند ضماد برگ نیلوفر که در شام می‌روید در ازاله کلف و نمش مجرب
است و کذا اهلیلج مهری که سرشته بالخاصیت و کذا برگ کبر و کذا برگ حنای مکی مثل غبار سوده بسفیدی بیضه سرشته هر شب تا پنج روز و کذا برگ ریباس مجرب
و ضماد انجیر خام و آرد حلبه بسرکه خوب پخته و کذا کباش قرنفل و کندش و تخم ترب باریک سائیده بعسل سرشته و کذا برگ قثاء الحمار و بیخ آن و کذا خزف تنور و تخم
و کذا تخم خربزه با پوست بسفیده شسته باریک سوده و کذا بورق پنج درم قسط هندی ده درم سوده بعسل سرشته در شب کذا ازیک مغز حب محلب و زعفران و قسط تلخ

برش نمش

بشیر خر سرشته وکذا برگ حماض و پوست بیخ آن کوفته بسرکه تند سرشته وکذا برگ یاسمین تر و گل آن هر واحد وکذا عصارهٔ چینی سوده در ازالهٔ کلف و نمش از تجارب رازی و
ابن ماسویه وغیره است و دیگر اطبا نوشته اند که ضماد قنبر الیهود بعسل و کذا تخم ترب بعسل و روغن تخم او در آب او وکذا خولان هندی وکذا سنبل الطیب بشراب کهنه یا سرکه آمیخته
آمیخته وکذا ترمس تلخ و قسط هندی بسرکه و عسل و کذا سرگین گنجشک باسفیدی بیضه وکذا اسفرزه و تخم خربزه با آرد گندم سرشته قرص سازند و خشک ساخته بسایند
وکذا پوست خشک آن بارها سوده وکذا بیخ نی فارسی با آرد ترمس تلخ وکذا آب جند قوقا و تخم آن وکذا حضض مکی وکذا فرفیون بسرکه یا بعسل و کذا تخم جرجیر
بعسل و کذا برگ تاک انجیر و نانخواه و کذا برگ کتان و بورق وکذا پیاز نرگس بعسل و روغن آن وکذا پیاز آن با آرد شیلم وکذا ایرسا و خربق سفید مساوی
وکذا ریوند باریک سوده بسرکه و کذا تخم شاه تره سوده بسرکه سرشته وکذا حج صبح و شبانگاه و خواب در تربه وکذا شهدانج کوفته و آمیخته وکذا خون خفاش وکذا خرس
بعسل یا بمیعه سائله وکذا بیخ سوسن سفید بشیر تازه سرشته وکذا برگ کمیلج وکذا زنگ آهن با آب وکذا آب رنجوش بعسل و کذا خرمهره سوخته و دارچینی و آرد باقلا
وکذا خربق سیاه و ایرسا هر یک سه درم وکذا آشکار شبیطرج بعسل و کذا اصابع الوان کهنه و حرف وکذا مر بسرکه وکذا روغن قثاء الحمار بوم زرده وکذا وردی ترانه و قدر شحم آن
پنج درم یا وردی را سوخته با اشنان مساوی و کذا افتیمون و آن صابون کهنه وکذا بیخ سوده با آب خربزه یا بسرکه سرشته و کذا آب پودینهٔ نهری وکذا زراوند مدحرج بسرکه سرشته وکذا
استخوان طاوس سوخته بسرکه سرشته وکذا ترب صحرائی وکذا نخود سفید و ترمس هر یک سه بار یک سوده بزهره برسرشته وکذا ذراریح پنج عدد در زیت بپزند تا مهرا شود پس در کرده
آن زیت بکار برند و شرب ضماد جوز لوا وکذا ماء الجبن وکذا شیر آبله وکذا بسفایج وکذا شیر تازه دوشیدن ادویه کلف و نمش و شیر زنان هر واحد جالی و مزیل کلف
و نمش است و گویند که طلا و دست خوردن بسفیه مورث کلف و نمش است و باقی ادویه مفرده که در باب بعض مسطور شد نیز نافع کلف و نمش است و نزد اطبای هند
طلای گل چنبیه مع برگ و پوست او با سائیده رافع کلف و تیرگی چهره است دیگر کلیجن با آب لیمو یا آب ساده سائیده هر روز دو سه بار طلا نمایند و آب روز سازند و بعد
چند روز برنج سائیده طلا نمایند تا پوست سیاه جدا شود دیگر کف دریا با آب لیمون سائیده بر کلف صبح و شام مالیدن بغایت سودمند است دیگر گهونگچی سرخ
شب در آب تر کرده مقشر نموده مغز آنرا با سرکه تند سوده تا سه روز بمالند و بعد از شش یا هفت روز روغن گاو و شسته مالیده باشند دیگر مجرب ترال آب کشنیز تر طلا
سازند اگر نفع نکند تنقیه کنند دیگر که جهت کلف و برش مجرب نوشته سعوی زرد دانهای کلان چیده بیست درم در نیم رطل شیر ماده گاو با آتش ملایم بجوشانند تا تمام
شیر جذب شود پس سعوی را خشک کنند و سائیده نگاهدارند وقت حاجت قدری در آب حل کرده بر رو و بر آثار سرجا که باشد بمالند و ساعتی نگهدارند بعده بدست
مالیده دور کنند و همیشان بعمل آرند و اگر خواهند که بشویند با یکه در آن سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند دیگر نافع کلف بیخ و شاخ جولائی سوخته با آب آمیخته
بمالند و ساعتی در آفتاب بنشینند و بعد خشک شدن با آب گرم بشویند و نمک سنگ سائیده بر رو بمالند دیگر برگ تلسی با آب سائیده بر طلا سازند دیگر سوخته آب
نکرده سوده طلا کرده باشند و یا سیماب و چوک مساوی سوده طلا نمایند دیگر باجی تخم نیم بسرکه سائیده بمالند که نافع کلف است یا عدس با آب لیمون سائیده طلا
میکرده باشند ایضاً جهت کلف تخم ترب تخم خربزه آرد باقلا البعر که تر کرده خشک نموده مغز بادام مقشر قسط اکلیل الملک کتیرا برابر سوده بشیر بیش آمیخته بجای کلف
بمالند ایضاً کنجد سیاه و زیره و پوست درخت سرس با شیر ماده گاو سحق نموده بر کلف بمالند تا یک هفته که کلف را زائل سازد و بشره را نرم گرداند حب نافع
کلف کنجاره شرشف یا دسیر نوشادر یکدرم چوک سهاگه هر یک دو درم ادویه را باریک سائیده بروغن شرشف حب سازند و نزد آب معصفر حبوب ساخته وقت حاجت حب
در آب معصفر سائیده طلا کنند و بعد چند ساعت دست از روغن شرشف آلوده طلا را آهسته آهسته دور کنند و تا یک هفته همیشان عمل نمایند اثر کلف نماند دوا آنکه
کلف را مفید است تخم ترب سفید آرد باقلا گل معصفر هر یک یکماشه خوب سائیده در آب حل کرده وقت شب استعمال نمایند ایضاً که مجرب نوشته قسط تلخ بیخ سوسن
خر العصافیر برابر در سرکه سرشته طلا کنند ایضاً تخم ترب تخم بنوار باجی مساوی کوفته بیخته بمالند ایضاً پهٹکری بریان و حرام مغز هر یک یکدام چونه
خانه تنبولی نیم دام هر سه را در آب لیموی کاغذی بسایند تا مثل مرهم شود پس نگهدارند و بمالند در یک هفته نهایت دو هفته کلف تمام دور شود و سرگاه آب لیمو
خشک گردد دیگر آمیزند طلا معمول در کلف ترال تنورهٔ قلمی هر یک یکدرم سائیده سه حصه کنند و یک حصه با آب سرد سائیده بمالند و یک گهری در آفتاب بنشینند و با آب
گرم بشویند در سه روز دفع شود نوع دیگر از معمولات گل سرخ یک تولہ اسم الفار دو سرخ سائیده حبها سازند وقت حاجت با آب سوده طلا نمایند و دیگر ترا کیب استعمال هم نظائر

که در باب بهق ابیض مسطور شد درین باب نیز مجرب است طلا که جهت کلف مجرب نوشته سر لیموی کاغذی بکارد ببرند و زرد چوب ریزه ریزه کرده دران لیمو پر کنند و باز
کلاه لیمو بجایش نهاده تا یک هفته در جای محفوظ نگاه دارند پس زرد چوب برآورده با بیخ ذی کفنه سائیده شب طلا کنند و صبح به آب گرم بشویند و دیگر شب یمانی و کهربا در سرکه
سائیده بر کلف طلا کنند و دیگر پوست بیخ زرنباد در آب سوده طلا سازند و دیگر پوست درخت نیم پوست درخت سرس پوست درخت انار بلدی دار بلد ناگرموته لودهه
مساوی سائیده طلا کنند که بهاسه را نیز دفع کند اقوال کابر ابوسهل گوید که این دوا کلف و نمش را نافع است بوره ارمنی یک جزو مغز بادام تلخ دو جزو سائیده
طلا سازند و دیگر آرد ترمس لعوبه سرخ بریان مساوی با روغن نرگس آمیخته طلا کنند و دیگر برای کلف و برش کندش یک جزو زرنیخ زرد دو جزو بوره ارمنی یک نیم جزو بطلا بیخ
آمیخته طلا نمایند و دیگر تخم ترب و تخم کرفس باریک سائیده بسرکه یا ماست طلا سازند و دیگر براده شاخ گوزن سوده تخم خربزه آرد باقلا بسرکه ترکرده خشک نموده بادام تلخ
مقشر هر واحد دو جزو اکلیل الملک قسط صمغ کتیرا هر واحد یک جزو آمیخته استعمال نمایند و دیگر آرد ترمس آرد نخود نشاسته بیخ ذی بسفیدی بیضه آمیخته بکار برند و دیگر آرد برنج آرد باقلا
بادام مقشر قسط تلخ زراوند طویل با آب خربزه سرشته در شب طلا کنند و صبح به آب بابونه و بنفشه بشویند دوائیکه قلع کلف کند مغز حب المحلب مغز بادام تلخ بیخ مغز تخم
خربزه خاک معدن سیماب مساوی طلا کنند و دیگر ترمس تخم ترب قسط بادام تلخ بورق تخم جرجیر فلفل گرد مقل مساوی مقل را در آب حلبه حل کرده ادویه دیگر سوده
آمیخته بکار برند طلا برای برش و نمش مغز بادام تلخ بورق تخم ترب بلعاب حلبه آمیخته بر رو طلا کنند و دیگر آرد ترمس بادام تلخ و تخم کرنب بشیره انجیر آمیخته طلا کنند
و یا بصابون ضماد نمایند و هرگاه سوزش شود بشویند و روغن بادام بمالند بعده اعاده کنند و یا اشق بسرکه حل کرده طلا نمایند و یا مقل را بلعاب حلبه حل کنند
و طلا سازند و هر دوا که برای کلف و برش و نمش و خیلان استعمال کنند بعد خروج از حمام یا بعد تکمید موضع آن به آب گرم بسیار یا بآبیکه دران بابونه و بیخ ذی و اکلیل الملک
جوشانیده باشند و بعد تنقیه بدن از خلط غالب و فضولات که بسبب آن این آثار ظاهر شده باشد بکار برند شیخ میفرماید واجب است که در علاج این همه قبل از آنکه جمود خون
استداد نماید و سیاه گردد مبادرت نمایند زیرا که بعد ازان علاج آنها دشوار گردد و اما خون میت و برش را گاهی بنشتر که جلد رقیق را جدا کنند خارج می نمایند
پس اگر درانجا خون جامد باشد بآهستگی برآرند و اگر غیر جامد باشد بر می سائل گردانند بعد ازان علاج تمام جلا با ادویه نمایند و علاج برش و نمش بمثل این
طریق کردیم موافق آمد لیکن لازم است که عقب آن ضمادیکه دران قبض باشد بکار برند تا خون … دیگر سیلان نکند و با وجود این آمیختن ادویه قابضه با ادویه محلله
که استعمال کرده بشود لابد است تا ادویه محلله ماده را از طریقیکه کشاده شده جذب نکند خصوصا در ابتدای کلف و لهذا استعمال ادویه که سوزش شدید آرند سزاوار نیست و
در مرض مزمن واقف خوف آن نیست بلکه واجب است که بران ادویه محلل لذاع بدور کردن و نهادن متواتر استعمال کنند و ایضا در مزمن … غیر این … ممکن نیست
که خون میت در ابتدا تحلیل شود و ریختن آب گرم بسیار زمانی دراز بران خصوصا اگر دران آب قوت محلله باشد و گاهی … نفع میکند انرا
طلای شیاف مرد شیاف دردی مانند آن چون هر روزی دو بار تکرار آن نمایند بعد ازانکه موضع را بمثل طبیخ اکلیل الملک بشویند و بهتر آنست که این هر دو دوا
و غیر آنها با آب حلبه استعمال کنند و شیاف مرطب از مرقلع مابقی از تنقیه ادویه که ضعیف تر است میکند و بسا است که انجیر در سرکه ترش تر کرده تحلیل خون میت میکند و تحلیل
نطرون بریان سرگین کبوتر و بورق مساوی و بعسل طلا کنند و ایضا موضع را بنطرون بشویند بعده بصمغ بطم ضماد کنند و شب بسته دارند بعده بشویند و سوزن
بزنند تا خون برآید پس خون را پاک کرده … بگذارند بعد ازان بمالند و نیم ساعت بگذارند بعده این دوا … بران نهند که همه بقیه خون خارج کنند نطرون
نوره موم عسل هم را با عسل بگدازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و در هر سه یا چهار و یا پنج روز ترک بر موضع استعمال کنند که اثر خون میت و دشم ببرد و از ادویه
مفرده جیده کندش مغز بادام ست و بادام تلخ و تخم کرنب و تخم ترب و تسیر انجیر و آب جرجیر بزر بقله و کنگر و دو برگ بیروج برنمش و غیره از آثار تا یک هفته تا لیدن
و مرو مرزنجوش مطبوخ نیک برای خون میت است و جمیع ادویه قوی الجلا مذکوره در ابواب ماضیه و ایضا مثل قردمانا و مرداسنگ و پیاز عنصل بعسل سرشته ضماد قوی
و کذا بیخ لوف الحیه جالینوس و غیره تجربه کرده اند که جوز مقشر باریک سائیده یک شب بران بندند بعده اعاده آن کنند و ایضا … با ثفل حب البان …
و خصوصا رطب براده عاج و عصفر بسرکه و خربق سفید و سیاه و دارچینی و ترشی ترنج نیکوست و ایضا چند قوی سرگین کبوتر و سرگین گنجشک و سرگین باز و یا بگیرند
فلفل یک جزو نوره دو جزو زرنیخ سرخ و زرد هر واحد دو جزو و در عسل سرشته بظرف گلی بردارند و چون حاجت استعمال آن شود موضع را بنطرون بشویند بعده بمالند

تلخیص

فائده جلیله

بخیر و ضماد کنند بعده بگشایند و موضع را بسوزن بزنند و خون صاف کرده بران نمک پاشند و اعاده دوا انجیر و زردیگر کنند و بهر تا این عمل نمایند که دم سیت [illegible] را برباید
یا بگیرند بورق و کثیرا ساوی و ازان اقراص ساخته بسرکه طلا کنند و ایضا بون اشوشیا یا نکه خشک بار یک سوده یا نرگس زعفران طلا کنند که این جید و بالغ النفع ست و ایضا
بگیرند طین قریطی و مغز بنیه انده در آب صابون آمیخته طلا کنند که کلف و نمش و بثور را پاک کند و همچنین دردی زیت سوخته در آرد کرسنه در آرد ترمس مساوی طلا کنند و از ادویه
خفیفه که برش و نمش و جمیع آثار را نافع کند لعاب بهدانه مع زعفران ست و مغز تخم کدو و تنقیح حلبه از ادویه که کلف را برباید تخم ترب و خردل ست چون هر دو را با انجیر در سرکه تر کرده
بسرشند و دوا معمول از خردل و مویز تخم ترب هرگاه بمقداری استعمال نماید که اندک پوست برداکند و قرحه نکند و ایضا این دوا آنرا برد بگیرند قسط مع دار صینی و هر دو را با زنج
بسرشند و طلا کنند و یا بگیرند خاک معدن سیماب باقی بهمان اجزاست که در قول ابوسهل گذشت و ایضا در زروج مقل و تخم جرجیر بسرشند و ایضا مقل بسرکه این ادویه استعمال
کنند و هرگاه سوزش کند دور کنند و اعاده نمایند و ایضا بیاز زعفران بیاز نرگس سوده دارد و ایضا بگیرند تخم جرجیر و نشاسته و مرداسنگ سفید کرده هر واحد یکجزو فلفل زعفران
سرگین سوسمار آرد باقلا آرد جو آرد حلبه هر واحد دو جزو روغن بادام شیرین روغن نارجیل بمقدار یکه ادویه بدان جمع شود و ایضا دیاخیلون باین صفت یک اوقیه
مرداسنگ در دو اوقیه زیت کهنه بپزند تا آنکه دران حل شود بعده لعاب حلبه و لعاب خردل مساوی یک اوقیه و مقل و مر هر واحد یکدرم هر دو را سائیده پس لعابات
بران انداخته خوب بسایند بعد ازان بازیت جمع کنند و ازان دیاخیلون سازند قرص جید باذر بوی چهار درم خردل سفید ده درم اشق مقل هر یک دو درم بآب جمع کرده
قرص سازند دوای سیاه سرکه نکویست بگیرند سنگسبویه یکدرم بورق یکدرم تخم ترب و استخوان کهنه و حب البان سنگ فلفل و ترمس و تخم خربزه و قسط و بادام تلخ و ازان اقراص ساخته استعمال
نمایند دوای جید بغایت نافع که کمتر نظیر او یافته شود سیماب دو درم در دو درم مغز بادام تلخ سوده بسحق کثیر قتل کنند تا آنکه اثر سیماب بنظر نیاید و بادام سوده سیاه
گردد بعد ازان بجهت بهمه مغز تخم خربزه بار یک سوده بران اندازند و یکهفته هر شب طلا کنند و صبح بشویند و ایضا سداب کوهی و زوفا هر واحد یکجزو گل رخام سبز
سه جزو کندر یکجزو بورق دو جزو صمغ بطم دو نیم جزو موم هفت جزو موم و صمغ را بروغن گل بگدازند و بورق و گل رخام را بآب گرم حل کنند و همه را جمع کرده اندک
عسل آمیزند و بخدر از تفریح استعمال کنند و گفته اند که از چیزهائی که کلف را برباید فصد رگ بینی ست الا آنکه روی را در سرخی مثل روی سعفی میگرداند ابوالحسن
طبری گوید که در علاج کلف بر طبیب واجب ست که استقصای نظر در مزاج صاحب کلف نماید و معالجه او بعلاجات باطنی کند پس اگر مزاج او مزاج سوداوی باشد
صرف عنایت اولا باصلاح مزاج او و استفراغ اخلاط سوداوی کنند بعده معالجه کلف نمایند و اگر مزاج مریض رطب باشد اهتمام اولا بتنقیه بدن او از رطوبات
کنند تا منتقص نگردد بعده بعلاج کلف مشغول شوند و بهر حال علاج کلف نکنند الا بعد تنقیه بدن و پرهیز مریض و اقتصار بر لطیف ترین اغذیه بعد ازان
باین طلاها که ذکر آن میکنیم طلا نمایند و آن سه قسم ست یکی آنکه در اول آن استعمال کنند نه در آخر آن دوم آنکه در وسط معالجه استعمال نمایند و استعمال او در ابتدای آن
جائز نبود سوم آنکه در آخر آن استعمال کنند و استعمال او جائز نبود مگر در آخر اما آنچه در ابتدا استعمال نمایند این طلا کنند و بر آنکه باول ابتدای حدوث کلف
اراده میکنیم و بوسط تزیدان و بآخر انتهاء و قوت آن بر عدد واحد نسخه طلا بگیرند گل سرخ یکجزو آرد عدس یکجزو و مویز دو جزو تخم فنجنگشت یکجزو همه را سائیده بشراب
قابض یا سرکه کهنه یا بهر دو حل کرده اندک آب مورد بران بریزند و بر موضع کلف ضماد کنند طلای دیگر برای مبادی این مرض بگیرند برگ علیق الکلب گاوزبان و
پوست بیخ سوسن برگ آن هر واحد یکجزو اکلیل الملک بحجت همه حلبه را سائیده در آب بادیان که اندران چیزی ازین قابضات یکشبانه روز تر کرده باشند بسرشند
پس بر کلف بدان ضماد کنند و اکثر کلف باین تدبیر بالکل زائل شود و احتیاج بدوای دیگر نمی افتد و هرگاه استعمال این کرده کلف متوقف شد و زیاده نگردید دران
این طلا استعمال کنند نسخه طلا که نزد وقوف علت استعمال کرده میشود بگیرند سنگسبویه یکدرم قلقل یکدرم سم برص سوخته دو دانگ کبریت که گازران آنرا استعمال
میکنند نیم درم همه را باریک بسایند و بخون سنگ پشت یا خون شب پره آن به خوبست حل کرده بر کلف طلا کنند و دو شبانه روز آنرا نشویند و در هر روز دو بار و در شب
یکمرتبه تجدید آن کنند و در معالجه کلف چیزی بهتر ازین ندیدم بعد تنقیه بدن مریض و احتیاط ندیدم که این طلا استعمال کرد و صحت نیافت و دران اثر نکرد دوا از تنجیح
در آخر آن و نزدیک تا که ازان باقی ماند استعمال کنند این طلاست بگیرند برگ غار و حب الغار هر یک دو جزو خاکستر قیصوم و خاکستر استخوان و بهترین آن
خاکستر استخوان کفتار ست و کندر و زرنیخ مستعمل هر واحد یکجزو و برگ سداب کوهی و بیخ آن دو جزو و زعفران یکجزو مر دو جزو صبر نیم جزو همه را بسایند

در موم روغن از روغن غار ساخته بران آمیخته این دوای مسحوق اندازند و نصف آن در سرکه حل کنند و بر کلف در روز آنچه بسرکه گداخته طلا کنند و در شب آنرا با آب گرم شسته آنچه بموم روغن آمیخته اند طلا سازند و این طلا کافی ست کلف کهنه را زائل میکند فیلیفس کلف نو و در بصره دیدم که بعضی از کلف کهنه این دوا استعمال میکرد بابونه و اکلیل الملک و خطمی اشنان بسایند و با لعاب اسبغول آمیخته بر کلف طلا کنند و دوا ئم با بکه دران بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بشویند و این دوا اثر نیک میکرد و عجائز را دیدم که آنچه در کلف استعمال میکردند کسی را از اطبا ندیدم که استعمال او می نمود و من تجربه آن کردم و آنرا احسن التاثیر یافتم اینست که بگیرند نان آنرا مایده بسیار و اندک خوب بخایند بعده بر کلف ضماد کنند و هر روز یکمرتبه با آب گرم بشویند که این کلف را بسرعت زائل میکند و این را بیران آن استعمال کردم که جالینوس نان خائیده را ذکر کرده پس اثر آن نیک یافتم و از آنچه برای کلف استعمال کرده میشود شستن بسیار است به آب دریای شور است و بدان کلف زائل میشود و اکثر کلف را طول نمیدیم مگر آنکه در معالجه او اشیای منجحه که خطاء خلل نمیکنند ذکر کردیم **ایضاً** او گوید که در نمش حادث یعنی غیر مولودی بهترین چیزی که تجربه کرده ایم آن نمک سوخته و اشنان سوخته و اهک آب نادیده و صدف سوخته و خاکستر قیصوم و مر و برگ غار و حب الغار و خرمای سوخته و خرما باخته سوخته همه را مجموع و مغز دلبسر کرده و با آب ضماد غلیظ کنند در هر روز و شب دو مرتبه بعد استفراغ بدن و فصد و گاهی دران این طلا استعمال میکنند غیر آنکه گاهی قرحه میکند اگر طبیب باهستگی استعمال آن نکند و آن نوشادر و نمک و اشخار و خاکستر قیصوم است همه را کوفته بیخته به بول طفل آمیخته طلا کنند که این جلای قوی کند غیر آنکه واجبست که آنرا در هر سه روز یکبار استعمال نمایند و بعد استعمال آن بر موضع روغن گل طلا کنند و گاهی دران این طلا استعمال کرده میشود بگیرند کندر ذکر و در سرکه تر کنند تا آنکه حل شود بعده تخم کرفس و توابل بس سوده بران اندازند و حرکت دهند بعده موم روغن ساخته بیامیزند و بر نمش طلا کنند **صاحب کامل** گوید که چون حدوث کلف و نمش از بخار خون محترق میباشد فلهذا می باید که در صاحب او فصد بسرر رود و شرب دوای مسهل خلط سوداوی و اخلاط محترقه مثل مطبوخ افتیمون و غاریقون و شرب ماء الجبن با سفوفی که دران هلیله سیاه و کابلی و بسفایج و نمک نفطی و امثال آن افتد استعمال نمایند و پرهیز از اغذیه قوی الحرارة مولد سودا کنند و بر اغذیه معتدله و تدبیر معتدل اقتصار نمایند و بعد تنقیه بر روی این اطلیه گذارند **صفت طلا** برای کلف و نمش بگیرند تخم خربزه و پوست بیخ نی هر واحد پنج درم تخم ترب تخم جرجیر کنه ش هر واحد دو درم همه را باریک سوده با آب ترب سرشته بر کلف در شب طلا کنند و صبح با آب سبوس گندم بشویند **صفت** دیگر برای کلف بگیرند اشنان مری تخم خربزه ده درم پوست بیضه مرغ سوخته هر واحد سه درم تخم ترب آرد باقلا آرد عدس هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده با آب سرشته بر رو طلا کنند و یا بگیرند بوره ارمنی یکجزو و مغز بادام شیرین دو جزو و باریک ساخته طلا نمایند و اگر کلف غلیظ باشد این طلا کنند خرء العصافیر و آرد جو مساوی سائیده با آب عنب الثعلب سرشته در سایه خشک کنند و بگلاب حل کرده بر موضع طلا کنند **صفت** دوای دیگر برای کلف غلیظ خردل را باریک سوده بشیره انجیر سرشته طلا کنند و هرگاه موضع را بسوزد آنرا بشویند و بران کثیر الشیر تازه حل کرده نهند و با آب سبوس بشویند و هرگاه تسکین حاصل شود اعاده دوا کنند و حذر از افتادن قرحه بر رو نمایند **صفت** دیگر حب المحلب و حب البان و بادام تلخ مقشر و ترمس و انزروت و تخم ترب مساوی کوفته بیخته با آب عصفر بسرشته استعمال کنند **صفت** دیگر برای کلف غلیظ فلفل و قسط تلخ و خاک سیاه و بادام تلخ و بورق و بیخ سوسن آسمانجونی و کندش و تخم ترب هر واحد یکجزو همه را باریک سائیده بسرکه و آب بسرشند و شب طلا کنند و صبح با بکه دران برسیاوشان و سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند و اما اطلیه نمش قریب این طلاها است **صفت** دوا برای نمش و برش مغز بادام تلخ و عدس مساوی سائیده با بکه دران انجیر پخته باشند سرشته طلا نمایند پس اگر غلیظ باشد بخردل سوده با آب انجیر سرشته طلا کنند دیگر بیخ سوسن آسمانجونی یکجزو خرء العصافیر دو جزو قسط تلخ سه جزو همه را باریک سائیده بسرکه خمر ممزوج با آب سرشته در شب طلا نمایند و صبح با آب سبوس بشویند **صفت** برای برش غلیظ زرنیخ زرد دو جزو کندش یکجزو کوفته بیده مرغ گاو سرشته طلا کنند و صاحب او را می باید که دوام انکباب و حبه بر آب گرم نماید دیگر برای کلف مغز بادام مقشر و بجنید آن سیاه بسایند تا سیاه گشته شود بر رو طلا نمایند **ابن هبة الله** گوید که علاج کلف باخراج خون کنند اگر از ان مانعی نباشد بعده تنقیه بدن از خلط سوداوی بمطبوخ فواکه و شرب ماء الجبن نمایند و اغذیه محرق خون ترک سازند و تعدیل غذا کنند بعد از ان تحلیل ماده که در جلد رو از آن خلط حاصل شده با طلیه نمایند و باید که معالجه کلف در ابتدای حدوث او بادویه محلله قابضه کنند بعله و هرگاه کهنه شود و سیاهی او قوی گردد لازم ست که ادویه محلله قوی التحلیل بغیر قبض استعمال کنند **صفت** طلا اینکه ابتدای حدوث کلف را نکو ست حضض و شیاف مامیثا و آرد عدس و آرد باقلا و مامیران و زراوند و زعفران و تخم خربزه

و پوست بیخ نی و مغز بادام تلخ همه ادویه را کوفته بیخته بعسل سرشته حب سازند آنکه بقوام موم گداخته گردد و بر کلف در شب طلا کنند و صبح بآب سبوس بشویند صفت طلای دیگر برای کلف کهنه تخم ترب تخم جرجیر کلین کنجشک خردل بیخ نی بادام تلخ خاک سیاب فلفل بورق ترمس قسط ادویه را سائیده بآب برگ ترب سرشته اقراص سازند و یک قرص از آن بشیر تازه یا بکتیرا در آب ترکرده حل کنند و استعمال نمایند و بآب سبوس بشویند و از افتادن قرحه بر چهره حذر کنند و اگر آبله افتد براحت دهند و اگر زمانه کلف طول کشد بران زلو بچسپانند که آن خونی را که اندران باشد امتصاص نماید و علاج برش و نمش و خیلان قریب از علاج کلف ست الا آنکه اینها محتاج بادویه قوی الاسهال برای سودا اند و واجب ست که طبیب استظهار نماید در تنقیه بدن از مره سودا و بعد از ان تعاهد مواضع نقطه با ادویه قوی التحلیل کند صفت طلائیکه آنرا بر باید زرنیخ زرد و کندش و بوره ارمنی و تخم کرنب و تخم ترب سائیده بلعاب حلبه سرشته طلا کنند و ادمان بانکباب بر بخار آب گرم کنند و تکمید رویدان نمایند تا آنکه سرخ گردد ابن الیاس گوید که در کلف در اول امر فصد قیفال یا باسلیق و اخراج خون بقدر قوت کنند و اسهال اخلاط بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج و شرب ماء الجبن با این سفوف نماید هلیله سیاه و کابلی و بسفایج هر واحد ده درم نمک نفطی یکدرم افتیمون دو درم کوفته بیخته شربتی مثقال بماء الجبن و بعد تنقیه بدن از اخلاط محترقه موضع کلف را طلا با طلیه جالیه محلله مثل این طلا کنند مغز تخم خربزه قسط شیرین تخم جرجیر بورق فلفل حب المحلب مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته بآب معصفر شب طلا کنند و صبح بشویند و دو نسخه دیگر همانست که در قول صاحب کامل گذشت و هرگاه کلف غلیظ مستحکم باشد بیک دو مسهل منقلع نشود بلکه احتیاج بشرب دوای قوی متواتر افتد پس حب افتیمون یا مطبوخ آن با ماء الجبن یا سفوف مذکور هر روز بخورانند و مبالغه در طلا با ادویه قوی تر از سابق کنند و این طلای کلف مستحکم ست فلفل سیاه و قسط تلخ و بادام تلخ و بوره ارمنی و بیخ سوسن هر واحد ده درم تخم ترب پنجدرم باریک سائیده بسرکه و آب آمیخته شب طلا نمایند و صبح بآب مطبوخ سبوس یا سیاوشان بشویند و ایضا سیماب مقتول بخیو و مغز بادام شیرین باریک سوده طلا کنند و علاج نمش و برش و خیلان خواهد آمد نجیب گوید که در کلف بعد فصد اسهال بمطبوخات که دران غاریقون و شاهتره و هلیله سیاه و خیارشنبر و بسفایج و مانند آن باشد باید کرد و بعد تنقیه طلای عصاره قنابری بشیر مجرب دیگر بیخ نی تخم خربزه پوست بیخ کبر هر یک پنجدرم تخم ترب تخم جرجیر هر واحد یکدرم کندش سه درم همه را سائیده بآب ترب سرشته شب طلا کنند و صبح بآب مطبوخ سبوس بشویند و دیگر اطلیه همانست که در اقوال سابق گذشت و علاج برش و نمش در خیلان بیاید ابو منصور گوید که اگر کلف مائل بسرخی باشد فصد سر کنند بعده مطبوخ افتیمون بعد از ان ایارج بدهند پس بر موضع آن تخم ترب مغز بادام تلخ و آرد باقلا و تخم خربزه و تخم معصفر طلا کنند و در ایام راحت هلیله زرد و سیاه هر واحد یک جزو تخمیر [illegible] خرد و شکر بیخته سفوف ساخته چهار درم بخورانند و اگر کلف سیاه باشد محتاج باسهال متواتر بمطبوخ افتیمون و لزوم ماء الجبن بود و باطلیه قویه مثل تخم جرجیر و خاک زیبق و فلفل و بوره و زرنیخ زرد و زراوند و مویزج و گوگرد و دار صینی و سلیخه و عاقرقرحا و آهک و قسط و تخم انجره و شکاعی و شیطرج و قردمانا و زهره بقر و جوز السرو و خردل و مانند آن طلا کنند و یا حب المحلب با دام و مقل نرم بسرکه سرشته طلا کنند و یا بگیرند ریوند چینی و بسرکه سرشته طلا نمایند و خون خرگوش گرم گرم طلا سازند و باقی اطلیه سابق مذکور شد و علاج نمش نیز فصد قیفال و نوشیدن مطبوخ افتیمون و لزوم ماء الجبن ست و اطلیه آن همانست که در قول ابو سهل گذشت انطاکی گوید که گاهی احتیاج بفصد افتد و اولا تنقیه واجب بود بعده اطلیه بهر دوای جالی منقی مثل خرزهره و املاح و مغز خربزه و فستق و بادام تلخ و نوشادر مع خرچهره در ترشی لیمون ترکرده و تخم ترب بحرف سوخته و سنا و مویزج و بورق و کبریت و قثاء الحمار بکار برند هر چه از ینها بهم رسد بطریق طلا بعسل یا سرکه سرشته یا بطریق غسل بطبیخ آن و فعل این ادویه ببول انسان و اشخار قوی گردد گیلانی گوید که در کلف اولی آنست که فصد باسلیق از جانب راست در زنان و فصد اسلیم در مردان کنند بعده اسهال بمطبوخ هلیله و افتیمون و غاریقون و ایارج فیقرا یا بماء الجبن مع سفوف سودا و یا حب شبیار نمایند و شرب مصفیات خون مثل شربت آلو و عناب و مانند آن نفع میکند و سفوف افتیمون که در ذیل علاج مسطور شد با دواقیه سکنجبین مثل او آب ثابت بن قره درین باب قوی النفع نوشته و بعد تنقیه اطلیه جالیه که آن در اقوال سابق گذشت بکار برند دوای دیگر برای کلف بگیرند پوست بیضه و اشنان و مرمی تخم خربزه و آرد جو و بیخ نی و پوست عدس و آرد باقلا و فوفل و کف دریا و مامیران چینی مساوی همه ادویه را کوفته بیخته بقدر حاجت بگیرند و بآب ترب سرشته طلا نمایند دیگر برای کلف بگیرند کتیرا یک جزو کندش یک جزو سائیده بشیر دختر یا شیر خر سرشته بر رو طلا کنند و دو ساعت بدارند بعده بآب که دران سبوس گندم جوشداده باشد بشویند و علاج برای کلف غلیظ حادث در رو اینست که بگیرند

مقل

و بعد ق

بابت

اندک فلفل و اندک بورهٔ ارمنی و هر دو بار یک سائیده بآب سرشته بر رو طلا کنند دیگر بگیرند اندک بورهٔ ارمنی و اندک استخوان کهنه سوخته و بسایند و بر رو طلا کنند و یا بگیرند
خرف نو و اندک حجر الفلفل و کوفته بیخته بر چهره طلا نمایند دیگر بگیرند ترمس و باقلا و جو مقشر و نخود و کرسنه و تخم خربزه هر واحد چهار درم قسط و بادام تلخ و بیخ سوسن و حب
بلسان و کف دریا و زراوند مدحرج هر واحد دو درم تخم ترب و سنگ فلفل و کندش و سرگین کنجشک و انزروت هر واحد یک نیم درم همه را باریک سائیده بآب سرشته هر روز بر رو
طلا کنند و بآب سبوس بشویند دیگر بگیرند بیضهٔ مرغ سه عدد و در سرکهٔ تند ترکنند تا آنکه نرم گردد بعده مع پوست آن بسایند و بدان آرد ترمس و آرد جو و استخوان کهنه
هر واحد دو درم مغز بادام مقشر و مغز تخم خربزه هر واحد سه درم زعفران نیم درم آمیزند و از ادویه که کلف را بر دارد انیست که بگیرند دو درم سیماب مقتول در کف دست و لب دهن
مغز بادام مقشر باریک بسایند تا مثل مرهم گردد و در ان سیماب مقتول خوب آمیزند بعده اندکی از ان گرفته بآب آمیخته بعد خروج از حمام برای مردان در شب با ایام حیض
برای زنان بر رو طلا کنند که کلف را بر بابد دیگر برای کلف و نمش آرد ترمس ده درم تخم ترب و تخم جرجیر و قسط و بادام تلخ و لبرق و فلفل هر واحد دو درم اشق کنیده هم
اشق را حل کرده باهم آمیخته نیادق سازند و نزد حاجت بگلاب سوده در شب طلای غلیظ کنند و صبح بطبیخ تخم خربزه و سبوس و نشاسته خشک بشویند و تکمید موضع قبل از ام
بآب گرم از پارچهٔ پشمین سازند و یا بران انکباب نمایند حتی که سرخ شود بعده عقب استحمام طلا کنند و بدانند که سیماب مقتول چون در اطلیه مستعمله در کلف و نمش و خیلان فقید
نفع بسیار کند بخشی بشرح اسباب مینویسد که حکیم عابد سرهندی گفته که چون کلف مرض قبیح است لهذا واجب بر من که از ادویه آنچه نزد اساتذهٔ این فن بتجربه
رسیده ذکر نمایم بر طبیب لازم است که آنرا بتنقیه بر اتحه استعمال کند از انجمله این سفوف است و آن در قول ابو منصور گذشت همواره بر نهار بخورانند و بر موضع کلف
تخم ترب و مغز بادام تلخ و آرد باقلا و مغز تخم خربزه و سرگین گنجشک طلا کنند و ایضاً خون خرگوش گرم طلا کنند صفت دوائیکه رازی تجربه آن نموده سیماب دو درم بادام
مقشر سه درم سیماب با مغز بادام و اندک آب گرم بسایند تا کشته شود بعده مغز تخم خربزه برابر هر دو سوده آمیزند و طلا کنند و سه روز کرات تجدید آن نمایند و تا یک هفته
نشویند بعده چون بشویند کلف زائل شده باشد و من این تجربه کردم و هر روز پنج مرتبه استعمال نمودم و کلف را قلع کرد اینه الا انوعی که آن بسرعت زائل شود و همچنین از
عدم اجتناب اشیای محدث کلف بسرعت عود میکند و طلای دیگر که آنرا بسرعت قلع نماید نسخهٔ آن همانست که در ان پوست بیضهٔ انسان است و در قول گیلانی گذشت
دیگر بگیرند پیه چاموش آنرا بنبات اندرانی نمکین ساخته طلا کنند که آنرا بر دو گویند که این برص را بر باید و آنچه در جمیع آثار سوداویه تجربه کرده ام نوشیدن طبیخ پوست بیخ طرفا در شراب
کهنه بیست روز تا چهل روز است که آن قلع کلف نماید بغیر احتیاج بسوی چیزی دیگر از مشروبات و آن در صلابت طحال مذکور شد مصنف اقتباس نوشته که او
رگ باسلیق زنند و بعد سه چهار روز فصد اسلیم کنند و بفاصلهٔ یک هفته دیا ده یا یازده روز تنقیه بسوداء المطبوخ افتیمون و شاهتره نمایند و اگر باقی ماند مار الجبن نوشانند
بعده عرق شیر یا شربت افتیمون بر بهند و این ضماد نمایند پوست خربزه خشک و نارنگی و گل گز هر یک ۴ ماشه تخم کاسنی تخم بزدر هر یک یک نیم تولہ بروغن بادام و روغن گل
سرشته بکار برند و تخم کاسنی در روغن گل سوده طلا کنند و مالیدن پوست نارنگی تازه و همچنین شبنم که بر درخت کیله بود نافع بکلف که در موسم سرما یا در حالت حمل افتد حاجت
معالجه ندارد و اگر بعد گذشتن سرما یا وضع حمل باقی ماند این ضماد نمایند تخم خربزه با پوست و مغز و گل همیشه بهار و گل خرزهرهٔ سرخ و گل نیمه باغی هر یک سه ماشه در روغن گل

حکایت

آمیخته و بعد دو ساعت بآرد نخود و باقلا شسته بروغن یاسمین چرب نمایند و حکیم کبیر علی خان بعلاج نواب فیض الله خان بهادر مغفور والی ریاست رامپور این ضماد نمودند
و در یک هفته صحت کلی حاصل شد سم الفار یک ماشه صندل سفید هفت ماشه بآب لیمون کاغذی سوده طلای رقیق ساز ندو اگر قدری مرهم اخلیون یا الف ولیه در سه ۲ ذر که بید
بار بار یک جا باشد و سوزش کند اول بروغن گل چرب کرده مغز تخم بنادق هندی در شیر میش سوده ضماد نمایند در یک هفته پوست صحیح بر آید و صحت یابد در برش و نمش که اکثر بسبب صعود
بخارات فاسده از ضعف هضم می افتد اول جهت تنقیه معده در هفته سه مرتبه قی کنند بعده جهت تنقیه بدن بمسهلات بلغم و سودا و بعد از تنقیه تقویت معده با طریفلات نمایند

خیلان جمع خال است که آن را بهندی تل گویند

و آن نقطه کوچک سیاه یا سرخ یا تیره رنگ بود که بر جلد حادث شود و فرق در خال و برش آنست که خال مجسم ذی حجم بلند از سطح بدن بود و سبب خال خلط سوداوی عکر
یا خون محترق است که از دهن رگها بیرون آمده زیر جلد محتبس شود و صلب ذی حجم گردد و بسبب غلظت خود مثل صمغ که از شجر بر آید و صلب گردد در موضع اوکسید و خال نیز
مثل نمش و برش گاه مولودی بود و آن را علاج است و گاهی بعد ولادت عارض شود و زینت عضو بود مگر آنکه کثرت نماید علاج تدبیر آن فصد و مسهل سودا و اطلیهٔ جالیه همانست

کرده کلف مستطیر شده اگر از آن قلع نگردد باید که اول سعوط نزند تا خون از آن برآید پس بسرکه و گلاب شسته باز اگر این عمل نمایند تا خون تمام برآید بعده ادویه جالیه که در باب کلف مذکور شد طلا کنند لیکن خالی که رنگ آن سبز و رنگ آن قوت سرخ باشد از آن تعرض نباید کرد زیرا که آن اکثر متولد از اطراف شرایین او بود پس تعرض آن یا بریدن یا دادن ماده موذی به نزف الدم و هلاکت گردد چنانچه شیری حکایت کرده که شخصی را در بغداد دیدم که بالای ساق او بر کناره شریان خال بود و از قطع او شریان منقطع شده خون بسیار برآمد و هلاک گردید مگر آنکه بر داغ از آنکه [illegible] **ابن نفح** گوید که خیلان بگیرد [illegible] صابون بسیار کرده بسایند و بر موضع آن طلا کنند و یا بگیرند پوست کدو شیرین و بسرکه سوده بر زنند و یا بتناج انگور تر بسوزند و رطوبتی که از آن سیلان کند بر آن طلا نمایند و هر طلا که استعمال کنند بعد حمام یا تکمید آب گرم باید **ابن الیاس** گوید که علاج خیلان و برش و نمش تنقیه [illegible] باخراج خون بحسب قوت سن بعده اسهال بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج [illegible] یا ماء الجبن مقوی با افتیمون بعده اصلاح حال اغذیه باید تناول اغذیه محموده مثل نخود [illegible] مغز بادام و لحوم تیهو و ماکیان [illegible] تخم مرغ نیم برشت و ادامت حمام و ترطیب مزاج و بعد تنقیه اطلیه که در کلف مذکور شد طلا نمایند و یا [illegible] بکار برند باید که بعد طلا تعاهد [illegible] از آبی که در آن [illegible] و پرسیاوشان جوشانیده باشند باید کرد و گاهی خیلان غلیظ باشد و با اطلیه محلله نشود و محتاج بجلا [illegible] و اخراج [illegible] بسرکه [illegible] و بعد از آن تنقیه با اطلیه کلف باشد **[illegible]** گوید که علاج برش و خیلان باخراج خون از فصد [illegible] قوت و ایارج و نوشانیدن ماء الجبن با سکنجبین یا [illegible] مقوی با افتیمون باید کرد و ادامت حمام و ترطیب مزاج [illegible] اسهال بمطبوخ افتیمون [illegible] ایارجات و مطبوخات که در آن بسفایج [illegible] افتیمون و شاهتره باشد و با اطلیه مذکوره و [illegible] اسود طلا کنند و گاهی این امراض از درع بحرانی بود چنانچه اگر ماده او با وجود [illegible] غلیظ تر باشد در این [illegible] تب [illegible] در جمیع بدن بود و گاهی مختص باطراف ایشان باشد.

وشم

عبارت است از آنکه جلد را به سوزن [illegible] و سرمه یا نیل بر آن [illegible] یا سیاهی یا آب گندنا [illegible] تا آنجا [illegible] کبود یا سبز پدید آید و این عمل اکثر زنان هنود [illegible] میکنند **علاج** اگر خواهند که آن زائل گردد باید که اول [illegible] و آب گرم [illegible] بعد از آن [illegible] نرم کرده بر آن نهند [illegible] و باز [illegible] بر آن نهند تا آنکه سیاهی وشم تمام [illegible] و اگر [illegible] بر آن نهند [illegible] و بعد زوال آن [illegible] و قول شیخ گذشت [illegible] وشم را قلع نماید **[illegible]** گوید که این طلا بر آن نمایند که خون [illegible] طلا کنند بگیرند زرنیخ زرد [illegible] سنگ [illegible] نیم جزو بسایند و با سرکه [illegible] وشم و بآب گشنیز تر [illegible] طلا [illegible] همچنین سه روز بعده [illegible] شسته [illegible] اگر [illegible] بکشایند [illegible] و عسل بگیرند و بر آن نهند **ابن الیاس** گوید که بگیرند [illegible] و کندش و صمغ [illegible] بسرکه کهنه و عسل [illegible] طلا کنند **گیلانی** گوید که این دوا قلع وشم کند بگیرند صابون [illegible] آب [illegible] طلا کنند [illegible]
و غیر آن طلا کنند بعد از آن معالجه قرحه نمایند

خضرت و سواد

گاهی سبزی و سیاهی بسبب مردن خون زیر جلد [illegible] حادث شود و این بسبب ضربه یا [illegible] که رگ [illegible] خون از آن برآید و منجمد گردد [illegible] در زیر پوست [illegible] خون [illegible] جمع شود چنانچه بعد از [illegible] **علاج** [illegible] برگ [illegible] یا [illegible] و [illegible] ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آن موضع را بسوزن بزنند و خون از آن پاک کنند [illegible] و جلد را از یک جانب [illegible] شق کرده از آن جدا کنند [illegible] بعد از آن موضع را [illegible] و [illegible] ضماد کنند و سبزی که بعد از فصد حادث شود [illegible] زائل میگردد [illegible] خون را که در جا [illegible] زائل کند **اقوال اطبا** [illegible] گوید که ضماد [illegible] و [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] **طبری** گوید

که علاج این بر وجه است آنچه بعض متاخرین اختیار کرده اند فصد رگ شیب و نوشانیدن این مطبوخ ست آب عنب الثعلب و آب بادیان برآورده عناب بزرگ در آن پخته نوشانند بعده
افشرده خیار شنبر و ترنجبین حسب واجب در آن بمالند و صاف کرده مطبوخ شاهتره و تمرهندی شوی و نیم درم ماميران چینی در آن حل کرده بنوشانند و امر به پرهیز کنند بعد از آن بر موضع
شکاف زنند و بر آن محاجم نهند تا که خون محتقن برآید بعده گل ارمنی و گل مختوم در سرکه حل کرده طلا نمایند و اما متقدمین گویند که این آثار از حکه و مالیدن در حمام و رستن
آب گرم بر آن در ایام بعید و زائل شود و گویند که صبر بر این نیست تا که طبیعت آن را تحلیل کند از آنچه از شر است و آنچه من معالجه بدان میکنم بعضی از آن اختراع ست و بعض دیگر یا خود
از کتب و بستو و آن نیست که فصد مریض کنند و استفراغ فضول نمایند اگر غالب باشند بعده طلای موضع دائم بروغن سوسن نمایند و گاهی طلای موضع بزرنیخ سرخ در سرکه حل کرده
می نمایم و گاهی عسل را سوخته بسرکه طلا میکنم و از بهترین اشیا که درین آثار و غیر آن از شامه و خیلان استعمال کرده ایشه و این روغن است بگیرند سوسن آزاد و سوسن آسمانجونی
هر واحده ده طاقه و نیز از خشیان پنج درم و پنج غرطلینثا یک درم و این همه را در روغن بجوشانند و بهتر آنها زیت ست تا آنکه مهر اگر دو بعده بدان موضع را طلا کنند که این تحلیل
خون محتقن در عادت قائم کند و دیدم که اهل بصره علاج این آثار با این شبیه میکنند بگیرند آرد کرسنه و آرد نخود و اشنان کبار مساوی اجزاء و اندک شکر سفید و اندک زرنیخ سرخ
و اندک سنگ فلفل و اندک سنگسبویه و حل کرده باریک بسایند و بسرکه آمیزند و ان اندک فلفل مع لعاب اسپغول جوش کرده باشند حل کرده ضماد نمایند و این خطا نمیکنند و از
مجربات مسیحی گویند که برای سیاهی و جهر و آرد حلبه آرد جو آرد باقلا پنج سوسن آسمانجونی هر واحد پنج مثقال نوشادر و اشق هر واحد دو مثقال اشق را با آب گرم حل کرده
و باقی ادویه سوده و سرشته قرص سازند تا وقت حاجت یکی از آن در سفیده بیضه حل کرده استعمال نمایند و گاهی برای آثار در چهره استعمال نمایند آب … و بدان طلا می نمایند
و یا مر زراد در طبیخ اکلیل الملک جوشانیده و در آن مغز بادام سوده آمیخته طلا کنند و یا بگیرند مغز تخم کدو و تخم خربزه سوده و در آب حلبه و طبیخ آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند برادو …
و آرد نخود سوده و در آب خربزه حل کرده طلا کنند و یا بگیرند سفیداب مرداسنگ مغسول نشاسته مساوی بعسل آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند آرد باقلا آرد جو هر یک … آرد نخود پنج سوسن
پنج نرگس هر واحد دو جزو صمغ یک جزو صمغ را با آب خربزه حل کرده ادویه بدان سرشته طلا کنند و بگیرند بادام مقشر پنج مثقال کتیرا صمغ عربی هر واحد سه مثقال آرد باقلا پنج خود
آمیخته طلا کنند و ایضا برای قلع آثار سیاه از جلد عسل با دو روغن پسته حل کرده طلا نمایند و یا شرط زنند و بر آن دوائی حاد بپاشند تا آن را بخورد بعده معالجه مرهم نمایند بو علی سینا
می نویسد که آثار سبز و آثار سیاه را قلع میکند مرداسنگ سفید کرده و آنرا بحیرت از شحوم یا مغز بادام طلا کنند و همچنین حجر فلفل معروف چون طلا نمایند آن را نفع بین کند و کذلک
بقایای که آن را فلفل الماء گویند و همچنین برگ کرنب و کندر و تربد و بورق … و زرنیخ هر واحد مثل آب کشنیز و کرفس و اگر موضع را با آب و نطرون … مع سرکه … طلا کنند.
آثار سبز زائل شود و همچنین کندر و نطرون و صبر قلع آثار یا دبائی نماید و … بعسل طلا کنند و کذلک علک البطم و ایضا لادن و باید که بر عضو چند روز بگذارند و ایضا مرهم
داخلیون نیکوست طلائی که برای آن جنایت مغز بادام تلخ یک درم صندل سوخته حرف سفید هر واحد دو درم ماش مقشر نیم درم نخود سفید مقشر ده درم کرسنه یک درم
مرمس نیم درم کف دریا یک درم استخوان بسیار کهنه یک درم انزروت یک درم سائیده و بلبلاب جو و شکر سرشته … طلا کنند ایضا حکاک حرف و بر عضو طلا
کنند و یا بگیرند روغن جوز ایضا نطرون اشق مر و گوگرد زرد مساوی از آن طلا بسرکه … نمایند تا قرحه نکند همچنین … سرگین کبوتر و صابون و کندر مساوی
بسرکه طلا کنند ایضا شاخ گوزن سوخته سفید شده و کندر و آرد … آرد کرسنه و آرد باقلا مساوی اشق نوشادر بادام تلخ هر واحد ثلث جزو کتیرا صمغ هر واحد ربع جزو
ایضا علک ضماد کنند بعده بگیرند نطرون و آهک و خاکستر چوب انگور و بعسل سرشته طلا کنند و این برای نمش و آثار قروح نیکوست و گاهی احتیاج بشرط افتد
مجوسی گوید که برای قلع خضرت موضع را بنطرون بشویند و بعلک الانباط طلا نمایند و یا این ضماد کنند نطرون و کندش و صمغ آن مساوی باریک سائیده بعسل سرشته ضماد
سازند و چند روز در هر سه روز تبدیل آن نمایند و طلا نمودن سوزن مسح خون و مالیدن نمک و ضماد نطرون و علک البطم قلع خضرت کنند و بهتر ازین دوای حاد معروف در یکسیری …
چون لزوم طلای آن چند روز کنند تا موضع را بسوزد بعده روغن گاو بر آن نهند پس از مرهم منبت اللحم علاج کنند

آثار قروح و جدری

اثری که بر بدن بعد از قرحه و آبله بماند اگر غائر بود محتاج باشیا است که بدن باشند و اگر مستوی بود مرداسنگ را سفید کنند و بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مرداسنگ و سفیده با سرکه و زهره گاو
طلا کنند و اگر اثر قرحه مانده باشد باقی مانده چربی بط بر هم و داخلیون آمیخته طلا کردن مفید بود و نسخه … سفید کردن مرداسنگ در بحث جدری در قول جمندی گذشت سویدی گوید

کر مثانه و زنت یتون و سنبل و کذا ابویونیه نهری با شراب پخته و کذا الارن در روغن گل یا شراب حل کرده و کذا بادام تلخ و کذا انخواه با عسل آمیخته و کذا قطران و کذا بیخ نی فارسی و کذا مرو کذا بیخ قثاء الحمار خشک
بسکر و کذا آب بیخ شقائق النعمان و کذا عصاره کرنب با شراب و کذا افتیار گنده و کذا اقاقیا و کذا ابویونیه بسرکه هر واحد علاج آثار قروح نماید و ضماد گل خشنی بیخ آثار و داغ را ببرد
ابو سهل گوید که برای قلع آثار قروح مرداسنگ سفید مع روغن گل مداومت نمایند یا باران دیا خلیون بپاشند یا بان سپیده تخم مرغ سرشته بران بپاشند و برای دور کردن
آثار جدری و قروح مرداسنگ مربی بیخ نی خشک آرد نخود استخوان کهنه یا سوخته آرد برنج مغز تخم خربزه حب البان قسط تلخ باجات جامه تخم کتان آمیخته طلا کنند شیخ میفرماید که
همه ادویه قویه از آنچه مذکور شد ضعیف از آن آثار قروح را نفع کند و از ادویه مذکوره برای این مجرب بیه خر و آب بیخ نی تر با اندک عسل و حق نبک طعام بعسل سرشته است و فاشرا را در
زیت بپزند تا غلیظ گردد و این مجرب ست و همچنین ضماد باین صفت بگیرند ابریسم قسط و مرداسنگ مغسول و شاخ گوزن سوخته و کورق و اشق ضماد نموده استعمال کنند حتی که کلف و
کلف را نافع و آلعنیا بگیرند شیاف مر یا گوسفند کهنه سفید و استخوان بوسیده و خزف نو و نشاسته و مغز تخم خربزه و آرد نخود از هر یک ده جزو بیخ نی خشک بست جزو مر مس بیخ جزو
حب البان پانزده جزو و بجای آن شیر سرشته طلا کنند و اگر درین قسط و مر و زراوند هر واحد ده جزو داخل کنند بهتر باشد و بمعالجه این آثار در بحث جدری اشاره کرده ام محمد حسین
گوید که در آثار قروح و جدری مرداسنگ مربی و خیر آن که در قول ابو سهل گذشت باب تخم خربزه یا آب باقلا طلا کنند و یکی بگیرند محلب و در زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد در موضع
طلا نمایند و یا بگیرند بیه گوزن و پیه بط و بر موضع اثر برات بمالند که قلع آن کند و یا بگیرند زهره گاو و زهره بز و زهره بقر و بر اثر طلا کنند و یا بگیرند عصاره که نمس و مرزنجوش و باریک سائیده
بعسل آمیخته طلا نمایند

بادشنام

سرخی زشت و ناخوش ست مشابه بسرخی کسی که آنرا جذام شروع گردد در چهره و اطراف ظاهر شود و خصوصا در سر و بینی و گاهی با آن قروح بود و سبب او بند گردیدن سر دست بخار کثیر در موی راز زیر جلد
و چون فاسد شود در جلد قروح پیدا کند و اکثر عروض این مرض بکسی باشد که خون او گرم سوداوی بود و ازانست که او بعلاج کسی باشد که آنرا جذام ابتدا کرده باشد علاج اول فصد سر رو کنند
و اسهال بسهل یا بطبوخ هلیله نمایند و بعد ازان سکنجبین نوشانند و یا آب شاهتره مروق با سکنجبین و تمر هندی نی علو نخاله و هندبا دو افتیمون شاهتره علو نخالی خورانند و نخود پخته در آب گشنیز سبز
سرشته ضماد کنند و در نقیح مسام کوشند بحجام و این بخور برگ شاهتره و نیم سبز و گندم و سرو بادیان و گل از هر یک نیم تولهو اگر فایده نشود تدبیر او تدبیر ابتدای جذام کنند و بر عضو حجامت نمایند
و دلوک بپاشند و عقب آن بچیزی درشت بخارند تا ازان خون بسیار بسیلان کند بعده نمک بمالند تا خون باقی نمانده گداز و تحلیل شود و بر موضع خراش و قرحه را بمرهم احمر و مرهم خل طلا کنند
و نافع ترین اشیاء برای انجذاب خون باقی مانده در عضو آنست که صابون طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و خون را گدازد و بعد برکشند بعده آب گرم شویند و هر روز برات
اعاده آن نمایند تا آنکه ماده تمام بیرون آید و جلد پاک بماند و مولوی هرگز علاج نیند ابن الیاس و نجندی می بینند که علاجش اخراج خون ست و زلو درین بهتر از
حجامت ست و ابدا از فصد برای ازاله استیلای خام چاره نیست و صاحب اعز و شنیدن آب سرد و شستن در سرخانه و مسکن جهت شمال و هوای بارد حذر کنند و بر صبح ماء
بسکنجبین ساده یا دیناری شوینانند و تنقیه بطبیخ کنند که دران هلیلجات و شاهتره و افتیمون و ترید باشد و مغرب بارد یا قوی آنرا نفع بلیغ کند گیلانی گوید که درین مرض
شدت تبرید مع تقویت نمایند و مسهل تام مع ترید یکسان مانع از تجر باشد و درین مرض بارد و یا قوتی استعمال کردیم و نفع بین نمود و فصد رگ بینی بعد فصد قیفال کثیر النفع است
و از خواص فصد از بینه است که آن ازاله حمرت کرده حادث برو بینه نماید و چون فصد این رگ کسی نماید که این سرخی آنرا نباشد این مرض و حمرت آنرا پیدا شود و این از خواص
و انار لوکمتر درین سرخی می جسپانند بنابر رد حرارت ماده و حدت آن سیب بانیز را و لا بصابون و انجیر طلا نمایند و تبرک کنند حتی که استصاص آن نماید بعد و با آب گرم بشویند تا آنکه
بسوزد و برات اعاده بران نمایند

فساد لون

یعنی تغیر رنگ از مجرای طبیعی بسوی آنکه مشابه خلط غالب باشد مثل زردی در یرقان و غایه و صاحب ورم بلغم و شدت سرخی از خون و شیخ الرئیس میفرماید که رنگ جلد مستحیل
میشود و سیاهی بسبب آفتاب یا سرما یا هوا یا ثقل و قلت استحمام یا تناول طعامهای شور و گوشت نمکسود و یا استحاله خون بسوداویت و مستحیل میشود بزردی بسبب
اسباب زرد کننده رنگ که آن طول امراض و غموم و نقدان غذا و کثرت جماع و از جماع و حرارت شدید هوا و شرب آبهای ایستاده است و از ماکولات

نانخواه و بکثرت شمیدن از حتی که نظر بران چنانچه گفته اند و سرکه و ادمان او نیز کنند و چهره است و زیره شمر یا و دیطوفیا بسرکه و طول استحمام و زنانی که زیره بسیار دران باشد و اکثار تناول سرکه و خوردن
گل چنانکه سدد در عروقات عروق افگند و سمرقندی گوید که تغیر لون در اکثر یا از دفع طبیعت بود خلط مفسد لون را بسوی ظاهر چنانچه در بحرانات و یا از غلبه فضول بدن و اختلاط امر
یا خون مثل آنکه در یرقان سیاه و زرد عارض شود و یا از فساد مزاج احشا مثل طحال چون از جذب سودا از آن ضعیف شود و مثل جگر چون از تمییز سودا یا صفرا از خون
یا از دفع آنها بسوی مقادیر آنها ضعیف گردد و مثل معده چون از هضم تام ضعیف شود و یا از سوء تدبیر مثل شرب چنانچه سیاهی رنگ از کثرت خوردن پیاز و کرنب و زردی
رنگ از کثرت تناول نانخواه و زیره و دواهای حاره حادث شود و از کلام بقراط مفهوم میشود که رنگ بدن تابع اخلاط است چون متحرک بسوی سطح بدن باشند

طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که نظر کنند اگر رنگ کسی بسیاهی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان اسود یافته شود سببش یرقان اسود باشد و الا علامات
طول مقام در آفتاب یا سردی یا هوای گرم یا قلت استحمام یا کثرت تناول ملوحات بپرسند پس تقدم هر کدام ازینها که گوید سببش همان باشد و هرگاه این اسباب یافته نشود سببش
استحاله خون بسوداویت باشد و اگر رنگ شخصی بزردی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان اصفر یافته نشود از حال تقدم طول مرض و غم و فقدان غذا و کثرت جماع و اوجاع
و قیام در هوای حار و شرب آب غیر جاری و خوردن نانخواه و زیره و سرکه و گل بکثرت سوال کنند پس اقرار هر کدام ازین اسباب کند همان سببش باشد و الا استحاله جگر
و معده نگاه کنند اگر در یکی ازین هر دو عضو آفتی و ضعف در افعال مخصوصه آن دریافت گردد سببش ضعف جگر یا معده باشد و ایضاً در رنگ معدی سفیدی بیشتر بود و در لون کبدی
زردی اکثر باشد **علاج** اگر سبب فساد رنگ دفع طبیعت خلط مفسد اللون را بظاهر جلد باشد تنقیه بمسهل موافق آن خلط نمایند و ادویه جالیه چون آرد جو و باقلا و نخود و تخم ترب
و ابیسا و تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کتیرا و بوره و مانند آن سوده با شیر آمیخته طلا نمایند و بعد خشک شدن آن را بآب نیم گرم بشویند و یا قدری روغن گل افزوده در شب طلا نمایند
و صبح آرد نخود که در آن سنبل الطیب باشد مالیده و بآب گرم بشویند و بروغن یاسمین چرب سازند و همچنین بدفعات استعمال نمایند و اگر سببش کثرت ماده در بدن باشد
تنقیه بدن از خلط فاسد موجب آن یعنی صفرا یا سودا نمایند چنانچه در یرقان اصفر و اسود مذکور شد بعده اطلیه جالیه استعمال کنند و اگر سبب آن فساد احشا باشد بهر تقویت آن
آنچه در باب ضعف معده و جگر و سپرز مسطور شد حسب حاجت بکار برند و اگر سبب او طول قیام در آفتاب یا هوای گرم و سرد باشد استحمام نمایند و بآب گرم انکباب کنند
و عقب آن ادویه جالیه بمالند و در گرمی هوا تبرید نیز استعمال کنند و اگر سبب تناول اشیای مغیر لون باشد ترک آن نمایند و اگر سبب آن مقاسات امراض باشد تقویت
بروار نداز خمیره مروارید یا دواء المسک بعرق عنبر و شربت یاقوت و اگر سبب فقدان غذا باشد تا تغیر طعام مولد خون رقیق کثیر جید چون ماء اللحم و بیضه نیم برشت و نخود و دو تجویز فرمایند
و اگر از غم باشد ازاله آن نمایند و بتفریح قلب کوشند و اگر سببش کثرت جماع باشد ترک آن لازم دانند و اغذیه مولد خون خورانند و اگر سبب وجع باشد تسکین الم کنند **ذکر ادویه**
مفرده محسن لون کثرت خوردن پیاز بسرکه پرورده در تحمیر وجه و تحسین لون مجرب شمرده است و کثرت تناول کرفس الماء و کذا اقحوان و کذا جوز جندم مغسول و کذا
هلیله سیاه و کذا زیتون سیاه و کذا اللقاح و ترنجبین مسلوق و شیب بروغن بادام و کذا ابریج و کذا ماش و کذا ابریسم سیاوشان و کذا پیاز عنصل بریان و کذا حب الآس و کذا احماما و
کندر سه کبوتر مع پیه که بران باشد سوخته هر روز نیم مثقال تا سی روز متواتر خوردن محسن لون و مزیل صفرت وجه است و اگر خبث الحدید سه اوقیه مثل غبار سوده در دو رطل آب و از ده بار
شسته در دیگ مسی انداز ند و بران زیت آنقدر که سه انگشت بالای آن باشد بریزند و جوش دهند تا ثلث آن برود و حرف بار یک سوده یک اوقیه آمیخته از آتش فرود آرند و هر روز
یک ملعقه بلیسند تحسین و تصفیه رنگ نماید و حق آنست که خوردن خبث الحدید بر وسا جلین آن در سرخ کردن رنگ رو و رفع زردی آن عظیم النفع ست و بتجربه راقم رسیده
و فلفل سنبل هندی و کذا اسرکه عنصل و زر اشربه و اغذیه قوتس وجه از ابریسا و کذا آرد نخود و کذا آرد کرسنه و کذا آرد باقلا و تخم شلجم و کذا آرد برنج و کذا آرد ترمس و کذا روغن زنبق
یا سوسن بموم آمیخته بر چهره و کذا اغری السمک با آرد باقلا و کذا امیده گندم سفیده و بیضه بمرارت و کذا انجات اندرانی و آرد باقلا و کذا آرد جو با آب بخوره آمیخته در شب بشرب شیر الاسیما
شیر زنان و شیر بز و کذا آب نقوع نخود و کذا القوع مذبه و کذا خمر صرف هر روز بر نهار و کذا طبیخ ابریشم شیاره و کذا طبیخ افتیمون هر یکی محسن لون ست و گویند که مالیدن برگ خربزه
کل آن جید ست و کذا گداختن خرنوب مادل بطبیخ شیلم بر چهره روست سرخ کند ذکر ادویه مرکبه که تحسین رنگ نماید اطلیه که برای جلای رو و نرمی و براقی آن معمول
ترمس تخم ترب تخم شلجم زنجبیل کسوس شیرین حب البان حسن یوسف یعنی گلکی هر یک چهار ماشه مرداسنگ نافعه و ماشه سفیده کاشغری زرد و ناره جرجیر بیخ سوسن
و مستعمل زعفران آرد باقلا آرد جو آرد نخود ویل ان آرد برنج گندم تخم حب بکلب دیا مغز تخم خربزه مغز تخم کدو شیرین مغز بادام هر یک چهار ماشه کوفته

بیخته ترمس سازند بکار برند ایضاً که جهت تصفیه و تحسین لون برای خیر النسا بیگم تیار شده بود آرد جو آرد باقلای مقشر آرد کرسنه آرد ترمس آرد نخود نشاسته آرد عدس هر یک شش ماشه مغز تخم
خربزه بکیو له کتیرا هر یک چار ماشه کوفته بیخته استعمال نمایند غمره دیگر مغز تخم تربوز مغز بادام آرد برنج مغز تخم خربزه بیخ بنفشه مغز تخم خیارین خشخاش سفید ذریره سفیده گلنار گل سرخ گل معصفر پوست نارنگی برگ مو
بارتنگ بارتنگین برگ خار خسک پوست انار گل [illegible] گل خطمی استخوان بوسیده مرمکی سوخته لعاب اسپغول لعاب [illegible] ایضاً ازچوب برنگ کابلی الاچی زعفران صحیح اشنه سنبل الطیب سعد محلب
بیخ کبر بسفایج بیخ [illegible] نوفل [illegible] بیخ بشیر سوده دیگر پوست ترب پوست سوسن آسمانجونی بیخ خردل بشیر سوده دیگر بیاز عنصل تخم کنجد حسن یوسف قسط مروارید انزروت لک کف دریا
سنبل الطیب گل ملتانی سفیداب قلعی اکلیل الملک ایرسا دیگر آرد عدس آرد نخود مقشر آرد شریف آرد باقلا باروت بزر آرد تخم نیلوفر آرد جو غاریقون سفید تخم مرغ آب شبه مس
شیر درخت انجیر روغن خنبیلی پوست تخم مرغ ایضاً جهت آثار جلد به تصفیه لون سفیده آرد جو نه ماشه مردار سنگ مغسول شش ماشه سرکه کهنه روغن خنبیلی هر یک دو توله روغن گل
یک توله لت کرده به بدن بمالند مغسول که جهت دفع زردی بشره و یرقان مجرب صاحب تحفه است پرسیاوشان شیح ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان شبث ترشی ترنج
مساوی جوشانیده بآب آن بدن را بشویند اقوال مهره شیخ میفرماید انکه هر چیز که تحریک خون در روح کند بسوی جلد میکند آن رونق و صفائی و سرخی آن را می پوشاند و
بعینه آنچه جالب خفیف می نماید جلد را رقیق میگرداند و از آنچه بر روی آن مرده باشد بلطف می زداید خصوصاً اگر در آن صبغ باشد و باین همه احتیاج می افتد بپوشیدن او
از گرمی و سردی و هوا و اشیای محرک خون بسوی جلد این فعل بر چهار گونه میکنند یکی تولید خون خصوصاً رقیق دوم تنقیه خون سوم نشر خون و بسط او و تحریک او بسوی
خارج و تفتیح مجاری او چهارم تجذب او بتغییر از داخل بسوی خارج و اشیای محسن لون بطریق اول مثل تناول نخود و بیضه نیمبرشت و ماء اللحم و شراب ریحانی ست
و تناول انجیر خون رقیق متدفع بسوی جلد پیدا میکنند و بدین سبب بیش بسیار در بدن پیدا می نماید و از نا قهین کسیکه رنگ او بد گردد و اراده کند که رنگ او به رنگ قدیم
عود کند با انجیر خشک و به بسر انتفاع یابد که این هر دو خون لطیف و حرارت غریزی را بیفزایند و از آنچه برای این مجرب است آنست که چند روز متواتر بر بنات شراب و شیر بنوشند
و اشیائی که به تنقیه خون این عمل کنند مثل اطریفل صغیر و بلیله مربی ست چون بدوام استعمال نمایند و بلیله کابلی قوی تر از اطریفل ست و اشیائی که بسط خون و نشر او
این عمل کنند مثل حلتیت و فلفل و سعد و دارفلفل ست چون در طعام افکنند و مثل زعفران با وجود آنکه زعفران خون را رنگین نیز میکند و خصوصاً در طبیخ و شربت آن نا یک درم
و مثل [illegible] انگیزند [illegible] خشک و دو درم زعفران نیم درم و باشکر بخورند ایضاً و جح محسن لون ست و لعبت بربری از درمی تا دو درم چون در سویقها خوب مخلوط
کرده بنوشند تا مورث اشتعال فاحش نگردد و از بقول مثل ترب و گندنا و پیاز ست و کرنب خاصة و دوامان اکل او و ثوم نیز و از افعال و حرکات ریاضات و غضب و
جدال و ریاضت معتدله و کشتی ست و ایضاً سرور و طرب و مطالعه اشیای مونس از افعال و اعمال مثل سماع خوش و مجالست انظاف و ظرفا و نظر بطرف اصناف
شیا و رت از بهار در سبق و نظاره و اسپ تاختن و اشیائی که از خارج بجذب و نیز بجا این فعل کنند ملطوخات و مغسولات ست مرتب از آرد باقلای مقشر و آرد جو و کرسنه
و آرد گندم و نشاسته و آرد نخود و خاصة آرد عدس و آرد برنج و غری السمک و ایرسا و لادن و انجیر و کندر و مصطکی و روغن آن و پوست بیضه و گوشت صدف و مثل و رنگ سفیداب
و براده عاج و استخوان بوسیده و محلب و فوة الطیب نیز و بذر قوی ست و بادام شیرین و تلخ و تخم خیار و خربزه و قطف و کدو و آرد تخم ترب و تخم جرجیر و اکثر آنست که چهره و
رنگ را صاف و پاک میکنند طلا به نشاسته و کتیرا با شیر بر روز و عصاره قنابری در آب عصفر و شیر باکه همان وقت دوشیده باشند و طبیخ اظلاف گوساله که در آن چهره
کرده باشند و طبیخ لحم صدف و سفیده بیضه و طبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک غسول جید باقلای مقشر کرسنه ترمس تخم ترب مغز تخم خربزه نخود نشاسته از آن غسول سازند
غمره جید بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد یک جزو آرد نخود یک جزو عدس مقشر کتیرا نشاسته هر واحد نیم جزو مغز تخم خربزه دو جزو زعفران بقدری که رنگین کند و شب طلا
نمایند و صبح بطبیخ پوست خربزه و طبیخ بنفشه و مانند آن بشویند دیگر بگیرند بادام شیرین و کتیرا و صمغ و آرد باقلا و ایرسا و غری السمک مساوی و غری را در آب بمقداری
که همه را کافی باشد گذارند و ادویه آمیخته طلا سازند دیگر آرد باقلا و جو و نخود و میده گندم و سفیده بیضه طلا کنند و از چیزی که تجلیه قوی کند بلبوس و پیاز و بورق و
نانخواه و بصل ست و اشق و روغن بابونه و میعه سائله شاید الننقیه است و کبریت نیز و زرنیخ و سرگین سوسمار و بیخ نرگس غمره قویه بگیرند برادة معصفر
و بیخ زنبق تا غایت نرم گردد و بعد از آن یک اوقیه بگیرند و با این ادویه بسرشند سرگین سنجاب و آرد ترمس و آرد نخود و مغز تخم خربزه سوده با هم آمیخته طلا نمایند
غمره دیگر کتیرا و آبگینه شامی مثل غبار سوده و زعفران و ترمس و مغز نیبه و انه هر واحد یک مثقال به روغن بادام طلا کنند چون هر شب

بجزو ل سفید و مدنج سرخ یا زرد بشیر چهره طلا نمایند و صبح بشویند چهره بسیار سرخ گردد لیکن باید که با حتیاط باشد زیرا که زرنیخ در بشره وقت محمیکند پس مقدار او بسیار اندک و مقدار شیر زیاده کنند و این ادویه قوی الجلا سحنه را که در ابتدای جذام باشند و آنرا آتشکار و تشوز و سمن نامند چون بران استعمال کنند آنرا زائل کنند و ایضاً از چیزی که مختص بدان ست و بقوت تنقیه نماید انیست موم سفید بورق گندر گوگرد زرد مساوی بسر که قرص سازند و خشک کرده نزد حاجت بسر که و عسل استعمال نمایند و کف دریا و بورق درین بهتر از بورق ست و ایضاً بگیرند صابون و اشق هر واحد یک رطل و در سه رطل آب بگذارند و بران کندر و مصطکی و نطرون مساوی نه اوقیه اندازند و خوب بسایند و بشب استعمال کنند و ایضاً آرد کرسنه و آرد نخود و باقلا و جو و ترمس و اریسا و بیخ نرگس مساوی یک یک جزو و از صمغ و اصل سوسن نیم نیم جزو و قرص سازند و بدانند که همه اشیاء در کلف و بهق و آثار بکمودت چون نفع کنند آن درین نفع قوی تر نماید و اندک ازان کفایت باشد. خجندی گوید که زردی رنگ گاه از مقاسات امراض و صوم بسیار و فقدان غذا و کثرت جماع واوجاع حادث شود پس تدبیر هر واحد ازان بچیزی نمایند که مناسب آن باشد از تناول اطعمه جیدة الکیموس از لحم ماکیان و جوزه آن و تیهو و خرفان و جدی و ماهی رضراضی و زرده بیضه نیمبرشت و قلیه بگزر و پیاز و انگور پخته و استعمال حمام باب شیرین و اجتناب از بیداری و جماع و غضب و غم و اندک از شراب ریحانی نوشند و استعمال اطلیه جاذبه خون بسبب ظاهر بدن مثل طلا تخم خربزه و خردل و مر و مصطکی و کندر بشیر تازه کنند و عصاره مصفی رنگ بادام شیرین مقشر نشاسته کتیرا همه را باب عصفر آمیخته شب بر رو طلا کنند و صبح باب گرم مطبوخ بنفشه و سبوس گندم بشویند. عصاره که روی را سفید کند و از اخلاط فاسده و پاک نماید آرد جو و آرد نخود و آرد باقلا نشاسته کتیرا تخم ترب بشیر سرشته بر روی طلا کنند و صبح بطبیخ بابونه و بنفشه بشویند و بگیرند چهره و سرخ گرداند زعفران نوره اصبغ کندش حرمل مصطکی مساوی باب بیاز بلبوس سرشته شب بر رو طلا نمایند و صبح باب گرم بشویند و گاهی احتیاج بتسوید وجه یا بزرد کردن آن بسبب مصلحت امور افتد و غرض ازان آنست که احوال بر غیر مشتبه گردد. طلائی که چهره را زرد گرداند زریره زرد و آب معصفر هر دو مشوده بر چهره طلا کنند و در طعام زیره بسیار اندازند و دوا که آنرا بنوشند و کثرت بیداری و قلت اکل از مصفرات لون ست. طلائی که رنگ را سیاه گرداند نوره و مرداسنگ آمیخته بر رو طلا کنند که آنرا آنچنان سیاه کند که انقلاع آن دشوار گردد و هر گاه اراده قلع او کنند بسرکه که اندران اشنان سبز جوشانیده باشد بشویند و بصابون و یا بترشی ترنج و یا بآرد جو بسر که مکرر بمالند تا بحالت اولی عود کند. ابو منصور گوید که برای سفید کردن رنگ بگیرند نشاسته و کتیرا و بشیر سرشته طلا کنند و هر گاه خشک شود بران اعاده طلا تا یک هفته نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و کتیرا و سفیدی بیضه آمیخته طلا نمایند و بادام هر روز بروی را بشویند و آنچه از اغذیه رنگ را سفید و تبییض و صفائی گرداند شیر و شحوم و امخاخ و ادوات و لبوب ست چون مغز و بادام گیب ازان بخورند حسد بیره که رنگ را سفید کند چون مداومت نمایند بگیرند شکر و در شیر حل کنند و ازان حریره بنشاسته و روغن بادام بسازند. قرص که همین عمل کند بگیرند شیر و دران شکر حل کنند و دران روغن بادام و مغز استخوان و سفیدی بیضه خوب مخلوط سازند و بلباب گندم سرشته بخورند و ابن ماسویه گوید که مداومت خوردن کرنب تحسین لون نماید و خوردن نمک بسیار در طعام صفائی رنگ آرد و محمد بن زکریا گفته که طلای چهره بعسل در شب و غسل او بآب در روز رنگ را پاک و صاف کند و اگر بدن و چهره را با قیمولیا یک رطل نطرون بریان ایرسا سعد سنبل الطیب هر یک یک اوقیه بشویند صاف و نیک گرداند و از اغذیه که رنگ را سرخ و صاف کند نخود و انجیر خشک و ترب و کندنا و نشاسته و پیاز و انار شیرین و گوشت و شراب سرخ و زردی بیضه نیمبرشت و انگور و ثوم و کرسنه و انیسون و زعفران ست و زوفای خشک خاصیةً در تحمیر لون و استحمام باب گرم شیرین رنگ را سرخ گرداند. دوائی که رنگ را سرخ کند بگیرند زوفای خشک ده درم زعفران سه درم انیسون پنج درم شکر برابر همه کوفته آمیخته هر روز دو نیم درم بخورند و تناول معجون احمر موصوف در باب علل جگر و همچنین معجون خبث الحدید نیز بخوبی رنگ را سرخ و صاف کند و بختیشوع گوید که اگر چند روز شیر با شراب آمیخته بنوشند تحسین لون نماید و ایضاً خوردن فواکه تر طرفه با شکر چند روز رنگ را سرخ گرداند و آنچه رنگ را زرد گرداند مقام در مواضع حاره و شرب آب ایستاده و بیداری و ادمان خوردن سرکه است و تناول گل و انگشت و زیره و ناخواه خاصةً شتا و اکلا و آنچه رنگ را سیاه کند آن تعرض بآفتاب و باد ست و تناول اغذیه غلیظه و تعب و ترک استحمام و طلای معصفر و سعد و مر دو در قول خجندی گذشت. طبری گوید که فساد بشره گاه عارض میشود برای انسان از دو سبب یکی از مرض و آن دو قسم ست یا از فساد احشا مثل طحال و کبد و معده و یا از حمیات طویله و آلام شدیده و دوم از بدی غذا و سوء تدبیر و این همه او لامحتاج باصلاح غذاست و اصلاح احشا و صبر نماید تا آنکه هضم او قوی گردد و خون او تازه شود و اگر بعد ازان فساد رنگ باقی ماند این ضماد استعمال کنند بگیرند اشنان اصفهانی و آرد باقلا و آرد ترمس و آرد نخود و مغز بادام مقشر و مغز بهدانه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و بادرنگ و کعت دریا و گلی که در سفیدآب یافته می شود مساوی همه سائیده بشیر تازه و اندک عسل آمیخته شب

بر روی طلا کنند و صبح بشویند و گاهی این همه را با آب آمیخته بر روی طلا میکنند و گاهی با لعاب اسپغول می آمیزند و بر پارچه طلا کرده بر روی می چسپانند بعده قلع کرده با آب گرم که در آن سرطانات نهری جوشانیده باشند می شویند و این تحسین لون تغیر از اسباب مذکوره بالغ النفع است و اما تحسین لون عرایش و الوان اصحاب پس بگیرند سفیداب اسفیدکرده سرب و مرداسنگ قلعی می گیرند و در شیر زنان حل کنند و پنبه بدان بیالایند و بر روی را بآب گرم شسته بجامه پاک کرده آن پنبه را بر رو بگذارند و ساعتی رو را پوشیده بگشایند که این رنگ چهره صبیحان بسیار نیک کند و از چیزی که بدان تغیر رنگ بسوی سیاهی نزد حاجت او میکنند آنست که بگیرند خبث الحدید مثل غبار سوده و با عدس سوخته سوده آمیخته بر رو طلا نمایند بعده در حمام داخل شوند و بر آن آب نیم گرم بریزند بعده رو را بدست بمالند که این تغیر او بسیاهی شبیه بالوان تشبیهیں گرداند و از اشیائی که بدان رنگ را زرد میکنند آنست که بگیرند زیره کرمانی و یک ربع آن زرد چوب بسایند و با آرد جواری آمیخته بر چهره طلا کنند بعده بآبی که در آن انجیر پخته باشند بشویند که این چهره را مثل رنگ مرغیان گرداند و از چیزی که بدان رنگ چهره سرخ شبیه بشقرت گرداند آنست که بگیرند شیلارج هندی و در سرکه جوش خفیف دهند بعده خرقه در این سرکه آلوده بدان ضرب خفیف متواتر بر چهره دهند که این رو را بسیار سرخ کند لغیر آنکه معلوم شود که این سرخی از لون طبیعی او نیست ابن الیاس گوید که هرگاه در رنگ شاحب بود و اراده سفید کردن او بود هر صبح جلاب سکنجبین ساده ده درم و شربت سیب ده درم بگلاب ده درم بنوشند و غذا قلیه با توابل از لحوم بره و گردن بز فاله بگیرند یا پیاز و از اطعمه غلیظه مولد سودا و خامته از نانخواه و کمه یا حبیبل حذر کنند و همچو استعمال نمایند بگیرند بیخ نی و تخم خربزه و آرد ترمس آرد باقلا و آرد جو و آرد نخود مساوی با شیر تازه سرشته بر رو طلا کنند و چون اراده سرخ کردن رو است باشد تدبیر شان خوردن لحوم و حلویات و ترک تعفن از غم و شب بیدار ماندن و ریاضت و تعب و خواب روز و جماع است و از خوردن سیر و پیاز و گندنا و شلجم متوالیه و در حمام شیر با آب گرم و نوک وجه در حمام بخور به تدبر لین معتدل کنند و چهره را با نمک سفیداب ارزیز طلا نمایند گیلانی گوید که این غمره چهره را سفید گرداند مقشر چهار جزو تخم خربزه آرد باقلا آرد نخود و سپوس جواری کتیرا هر واحد ده جزو ترمس یکجزو همه را بار یک سائیده شب طلا کنند و صبح بشویند و سه روز یا پنج روز این عمل کنند و یا که وجه را با آب و بادام شیرین و کتیرا و آرد نخود و باقلا سائیده بجای شیر در شب طلا نمایند و صبح با آب سپوس بشویند و بگیرند آرد باقلا و نخود و باقلا و آرد ترمس و جو و بادام شیرین مقشر یا ریک سائیده هر واحد یکجزو کتیرا نیم جزو بورق ارمنی و ربع جزو همه را با بار یک سوده شیر تازه سرشته بر رو طلا کنند و پاشیده بآب و بعده در آبی که در آن سپوس آرد سفید جوشانیده باشند بشویند و سه بار اعاده آن کنند تا آنکه رو سفید گردد و بگیرد که بهتر است اشنان سرخی با آب خربزه سه روز خشک کرده سائیده یکجزو پوست بیخ نی هر واحد ربع جزو همه را با یک سائیده با آب سرشته بر چهره طلا کنند و تخم سبز برگ کرنب یا ترب یا بودینه تر قوی تر از آنست و کسی که اراده تحمیر وجه کند از آنان خوردن لحمان و شراب ریحانی کهنه و اکل ثوم و سفرجل و استحمام با آب گرم بسیار کنند و چهره را در مالک معتدل نمایند و زنان با وجود این تدابیر بر چهره خود گلگونه [illegible] از تک خو ساخته با نمک سفیداب ارزیز طلا نمایند سمرقندی گوید که در فساد لون از تجربیات خبث الحدید تدبیر با این صفت است بگیرند خبث الحدید کهنه که در ویرانه یافته میشود و در سرکه سرخ کنند و در بول ماده گاو و نار ائیده هفت بار سرد نمایند بعده در مقدار ع ترپیچاه هفت مرتبه بعد از آن اقراص بسیار ساخته در ظرف مسی نهند و بر آن برگ درخت میل بپوشند و زیره بالاسی او یا چاپ و خشتی نهاده بر آتش دهند تا آنکه اقراص تشیده شود و در آب لیمو هفت بار بیس در سرکه هفت بار و همچنین در آنکا مه سرد کنند بعده در آب کیکو در اقراص ساخته بدستور سابق تشیه کنند بعد از آن در شیر آکنده تر کنند و بدان طریق ساز نمند و در ظرف گلی کرده گل حکمت نمایند و در آتش یا چاپ و خشتی بسوزانند و بعد سرد شدن برآورده با یک سوده بردارند و بقدر یک ماشه بروغن گاو و ولت کرده بخورند و این مجرب جیّد است و چیزی از عقاقیر در این باب عدیل او نیست

حفظ جلد از آفتاب و باد و سردی

شیخ سفر را بدان لازم است که سفیدی بیضه یا آب صمغ یا موم و روغن طلا کنند و یا کتیرا در آب تر کرده طلا نمود و همچنان سفیدی بیضه آمیخته بر چهره بمالند خجندی گوید که این غمره در سفر برای حفظ وجه از گرمی و سردی نافع است کتیرا و صمغ عربی و لعاب اسپغول خشک کرده لعاب بهدانه مساوی با سفیده بیضه آمیخته خشک کنند بعده سوده بشیر و تخم خرفه سرشته وقت سیر طلا نمایند و هنگام آرام بشویند و نیز ایضاً کنکاک در آب تر کرده بر رو طلا کنند و این غمره با وجود منفعت مذکوره چهره را سفید نیز کند آرد نخود و نشاسته کتیرا اسفیدی بیضه بروغن گل یا کیان آمیخته شب طلا کنند و صبح بشویند بعده طلا نمایند جرجانی گوید که سپید یا کیزه در آب صمغ حل کنند و با سپیده بیضه مرغ طلا کنند حکیم صادق علی خان می نویسد که در سفر باید ضرور است که رنگ رو از آن تغیر شود باید که چیزی از لزوج مثل لعاب اسپغول و کتیرا و صمغ عربی بر روی طلا نمایند تا از اثر گرمی و سردی و غبار محفوظ ماند و زنان خشک کرده آب مینا سائیده طلا نمودن نیز مفید بود و مالیدن موم و روغن که موم سفید را در روغن چنبیلی گداخته مکرر از آب بشویند نیز در این باب مفید است و بعضی عطر هم در این ترکیب داخل مینمایند بسیار خوشبو می شود

شقاق جلد و اطراف وجه

یعنی ترکیدن پوست بدن و بیشتر در دست و پا و رو بسبب شقوق پوست بدن است و این پوست یا از اسباب خارجی باشد مثل گرمی مفرط یا برودت سردی یا سرمای دی یکشف مجید یا غسل
آب سرد یا آب داغ که مانند آن و یا از اسباب داخلی مثل سوء مزاج یابس ساذج یا با ماده و ماده حریفه محتقنه و اکثر حدوث شقوق دست کف را افتد که مزاولت اعمال
حاره محتاجه که آشفته گردد بواسطه کثرت تحلیل رطوبت ماده و قبول آن شقوق یابسه گاهی بسبب انجماد و برودت گاهی بسبب یبوست و خشکی گاهی بدان انفتاح گردد و بسبب حرارت
که ازان متحلل شود و قبول کیفیاتی حادث و این از یبوست ساذج بسیار نادر بود و گاهی از عادت امثال آن نیز حادث شود و صاحب کامل گوید که حدوث شقاق حادث و کفین و اسفل قدمین و
عقب از برودت سردی و از سوء مزاج یابس بود که بیشتر مواضع غالب آید و طبرى گوید شقاقی که در قدم و دست حادث شود طبیب را لازم نیست که ازان تهاون نماید که اگر آن بزرگ شود و مزمن گردد
و از حرکت منع کند و بسبب حصول آن بسیار بار بعضی از دست حتی که عضو را منفسخ سازد بسبب شقاق گردد و اکثر در شتا با حادث شود اما کسی که دست و پای وی در وسط او در گرما و سرما
هر دو شقوق گردد آن بسبب حدت خون بران و غلبه بیس بران بود و بعضی گویند که اشتقاق گاهی زنان را نزدیکی اوقات حیض در ردور انقطاع آن افتد یا ایام حمل بنا بر
توجه غذا باطن از پوست مزاج کم میباشد و بسا باشد که همه بدن را فرا گیرد و چنانچه بعد از آتشک بیشتر بود و چون کهنه گردد احداث جذام می نماید و درین نوع عسر العلاج
میباشد و راقم بعضی را از صاحبان استسقای لحمی دیده که در سالها و بعضی ایشان بسبب کثرت ورم و شدت تمدد جلد شقاق عارض شده و ازان آب جاری گردیده
این علامت ردی است علاج آنچه از اسباب خارجی افتد تعیین آن بتقویه رطبات و دهان مرطبه و شحوم نمایند و هرچه برای حفظ جلد از آفتاب مسطور شده همه اینجا بکار برند و آنچه
از اسباب داخلی بود تبدیل مزاج و ترطیب او کنند و لعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر و دوغ و شیر تازه همراه فاکشی تبدریج از نوشیدن معمول است و اگر بسبب خلط ردی باشد
اول تنقیه بفصد و مسهل سوداء از ملینات و غیره که ذکر کرده ام بکنند و بعد ازان ترطیب بدن بنوشیدن شیر تازه و خوردن روغنها و مالیدن مرطبات و غیره رطبات باید کرد و اگر در فرج یا
انند اول تا کیفیت سوداء استحکام نیابد و فصد هر دو صافن و یا باسلیق و یا عرق النسا کنند و باقی تدبیر آنچه در اقتباس حیض ذکر یافته بکار برند که تجربه کشادن حیض خود بخود زوال
می پذیرد و چون پیه بز گداخته تازه و کتیرا با یک سائیده باهم آمیخته و زینیا لیا باشد تدبیر کنند نافع بود و مغز ساق گاو و چربی او و روغن بنفشه با زیت که مرهم داشات آمیخته نیز
نافع و میکند و شقاق یا که از ملاقات اشیای سخت حادث شود توالیفات مانند حنا و طلیه برگ حنا بر پوست انار و حب الاس و بکوبند و باسرکه چند شاینده ضماد کنند و شقاق چهره را
از موم و روغن رطب پیه بط و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه و روغن گل مرهم ساخته طلا کردن نیز سود دارد و در شقاق دستها آنکه سفید و بنفشه سوده با و بهان و شحوم مرشنه
نفع میکنند و ذکر ادویه مفرده و مرکبه نافع شقاق اگر شقائق النعمان را با زیت و شیشه کرده سرا یف کنند و در روز در آفتاب بیاویزند شقاق عارض از سرما را حکم تام
آنرا مجرب سوید حی است و کذا ضماد ملک البطم مخلوط با زیت جوشیده و کذا زفت بزیت گداخته و کذا چربی بز با دو گداخته بکار بریم تا سه مرتبه و کذا زیت فتیله چراغ نهادن مجرب
است و ضماد سرطان در روغن کنجد پخته تا نهرا شده و صاف نموده موم در آن روغن گداخته و کذا اشق تا آب حل کرده و کذا اقاقیا و کذا روغن عاب بر دو درم موم دو درم و کذا الوا
بروغن گل و کذا انجیر کوفته و زیت و موم و کذا اسفنج و روغن کتان و کذا عسل بریان حس و کذا حب المحلب و کذا روغن سفرجل بموم و کذا روغن بادام یا روغن گل بندر
و کذا آب برگ انجیر سبز و زیت و موم زرد و کذا بادنجان که در درخت زرد شده باشد بروغن کتان پخته تا آنکه سراشیده و صاف کرده موم زرد اضافه نموده و کذا اکلیل الملک
پوست انار و عدس با پوست آن و عسل پخته و کذا زعفران و مردار سنگ کندر و کذا اصابع سوخته بروغن گنجد و موم زرد آمیخته و یا بروغن گاو و مخلوط کرده که مجرب است و کذا
آب برگ انگور تازه و شب و عسل باهم پخته و کذا مصطکی در زیت گداخته و کذا ابرسوخته بزیت آمیخته و کذا پیه کلیان لغایت بستن شقاق آب گرم و کذا حماض با رایته
بقیروطی زیت بموم آمیخته و نطول عصاره چقندر یا آب مطبوخ آن و کذا طبیخ شلجم و کذا طبیخ کرفس و کذا طبیخ کرنب و کذا طبیخ کرسنه هر واحد نافع شقاق عارض از برد
دیگر برای شقاقی که بسبب سرما در دست و پا افتد صابون لاهوری آب سائیده بشب وقت خواب و شقاق طلا کنند و صبح آب گرم بشویند عمل یک شب کفایت
میکند و دیگر برای شقاقی که بعد از مرض آتشک در دست و پا بهم رسد فلفل سیاه نیم پاو شب در آب گرم تر کرده نگاه دارند صبح جوشانیده دست و پا را در ان
نگاه دارند تا دو ساعت در عمل چند روز بالکل زائل شود و دیگر حرام مغز بروغن کنجد تازه برای شقاق عجیب است و کذا اشنجرف بموم و روغن کنجد
مجرب و دیگر برای شقاق دست و پا مجرب در آب نیم گرم طبیخ قسط اطراف را ساعت بدارند پس روغن زرد بمالند و بجای بپوشند اغلب که حاجت بتکرار نیفتد و مالیدن

شیر درخت بید انجیر برائے ترقیدن پاے مفید است و گاہ خیار آب حل کردہ ضماد نمایند و بعد سه چهار گهری دور کردہ روغن بید انجیر بمالند ضماد دیگر جهت شقاق از مجربات حکیم محمد زمان ست زاج صبر سیاہ دسماوی با
نفطا سیاہ بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند ایضاً که جهت شقاق مزمن جمیع حیوانات بے بدیل ست پنج درم مردار سنگ ماکیانه با دہ درم روغن زیتون بجوشانند تا مثل مرهم شود سه درم قند
اضافه نموده بلیغ دهند تا خلیط شود و بیست منع شقاق را آب گرم نرم کردہ دواے مذکور را گرم کردہ در شگاف شقاق بچکانند و اگر تو تیز خواهند [illegible] بقدر مردار سنگ اضافه کنند عنب و طلی
برائے ترقیدن دست و پا که از سرما بود آب کرنب چقندر و شلجم هر یک یک تیمه موم سفید پیه گردہ بز روغن بابونه هر یک [illegible] بدستور پخته دست و پا چرب کنند ایضاً که شقاق در زمستان چهره و دست و پا را
نافع ست کتیرا زوفاے رطب هر واحد یک درم موم سفید سه درم روغن بادام یا روغن گل دہ درم موم و روغن را گداخته کتیرا و زوفا داخل کردہ در حمام بمالند و اگر نشاسته و لعاب بهدانه [illegible]
[illegible] اضافه نمایند بسیار [illegible] گردد موم و روغن برائے شقاق دست و پا و خشکی آنها از مجربات حکیم اجمل خان گل خطمی یک تولہ گل بنفشه نیم تولہ خشکدانه دو تولہ تخم کدو دو تولہ [illegible] گردد
چهار تولہ موم سفید یک تولہ [illegible] روغن چنبیلی چهار تولہ گل خطمی و [illegible] گل بنفشه را شب در آب تر کنند و لعاب آن گیرند و از خشکدانه و تخم کدو شیره برآورند و موم و [illegible] در روغن
گداخته با ادویه مذکوره بدستور ترتیب سازند مرهم شقاق مجرب صاحب تحفه [illegible] ناخن و [illegible] شقاق لب و اطراف و [illegible] و زخم [illegible] شقاق پا را پاک
آزموده است علک البطم سه درم [illegible] دوازده درم [illegible] گداخته استعمال نمایند [illegible] زوفاے رطب [illegible] هر یک [illegible] موم سه درم [illegible] آمیزند و وزن به
دو درم میکنند مرهم [illegible] در منع شقاق پا [illegible] روغن [illegible] موم [illegible] گداخته [illegible] انداخته نگاه دارند
و پا را خوب شسته در روزے سه چهار مرتبه در زخم [illegible] سازند [illegible] اقوال حذاق شیخ میفرماید که در علاج عام مشقوق واجب ست
که تنقیه نمایند اگر خلط ردی باشد و تبدیل مزاج کنند اگر مزاج یابس باشد و روغنها [illegible] روغن بنفشه [illegible] آب [illegible] انگور یا در نقوع
[illegible] چند روز [illegible] طبیخ [illegible] آب [illegible] روغن کنند و اگر از سردی باشد آب طبیخ شلجم و برگ چقندر [illegible] و خصوصاً
[illegible] مرطبات [illegible] استعمال آب نیم گرم
در منع تشقق لب باین طور کنند که قبل تعرض [illegible] و طلیات و شحوم [illegible] روغن گل با زوفاے رطب طلا کنند و این مشقوق [illegible] زائل کنند و [illegible] باید از اشیاے
باریک [illegible] پوست [illegible] ازاله تشقق [illegible] علک البطم [illegible] شحم مثل پیه ماکیان و مرغابی و عسل
آمیخته [illegible] مثل غبار شود و [illegible] گداخته [illegible] روغن [illegible] بسیار نافع ست
و در تشقق پاے [illegible] نهادن پاے در آب گرم [illegible] روغنها [illegible] موم [illegible] ایضاً روغنها خصوصاً
روغن بید انجیر و روغن [illegible] غایت النفع ست [illegible] نهادن [illegible] بسیار نیکو ست و [illegible] جید ست [illegible] سرشته
و [illegible] بعد ازان علاج کنند [illegible] آن [illegible] استحمام و نهادن پاے در آب
گرم باید که در ان کتیرا مثل غبار شود [illegible] کنند که این عجیب ست [illegible] موم و روغن [illegible] علک البطم [illegible] کنند که این نیز عجیب ست و ایضاً قطران [illegible]
شود و بسیار عجیب ست [illegible] شحم [illegible] شود [illegible] روغن زیت [illegible] شقاق دستها نافع [illegible] ست [illegible]
و روغن زیت بجوشانند و در ان علک البطم [illegible] تشقق [illegible] ایضاً علک البطم و روغن زیت تنها [illegible] ست و ایضاً [illegible] بید انجیر [illegible] شود و [illegible]
لزوم آن نمایند [illegible] روغن بید انجیر برائے شقاق [illegible] نیکو ست [illegible] مردار سنگ [illegible] و زیت [illegible] سازند [illegible] روغن [illegible]
و بدان طلا کنند و ایضاً [illegible] زیت و [illegible] علک البطم و علاج [illegible] کتیرا [illegible] مثل غبار [illegible] اسفیداج نصف وزن آن و کهربا [illegible]
هر واحد [illegible] آن و علک البطم [illegible] کتیرا [illegible] روغن بید انجیر [illegible] استعمال [illegible] روغن [illegible] شقاق [illegible] کند
و علاج تشقق دست بعلاج تشقق پاے نمایند و علاج تشقق میان انگشتان مثل آن کنند [illegible] آنست که از اسفیداج مثل غبار شود ضماد سازند

صاحب کامل گوید که این دوا [illegible] شقاق [illegible] نافع ست موم سفید و روغن بنفشه گداخته [illegible] کتیرا [illegible] انداخته [illegible] طلا نمایند [illegible] موم [illegible] روغن گل
زوفاے رطب و پیه [illegible] نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه ادویه خشک را [illegible] و موم و پیه [illegible] روغن گداخته ادویه بران اندازند و در [illegible] حل کنند صبح و شام بر شقاق طلا کنند

بعد از آن چهره را بآب نیم گرم بشویند و در حمام داخل شوند و بآب سبوس جواری بشویند و یا بگیرند دُردی زیت و در آن اندک زفت بگدازند و بر رو طلا کنند و یا بگیرند پیه بط و دُهن دُردی زیت و علک البطم و همه را گداخته بچهره و لب طلا نمایند هرگاه آنرا انشقاق عارض شده باشد و یا بگیرند شاخ گوزن سوخته باریک سوده و با پیه بز سرشته بر شقاق طلا کنند **طبری** گوید که علاج شقاق پاشنه آنست که بگیرند سبوس گندم و یا تخم خربزه کوفته در آفتابه بجوشانند بعده پای در آن نهند و بشویند و بعد نرم شدن بخنجر تیز درشت یا بکارد آله حک بخراشند حتی که شقاق زایل آن از جلد پاک گردد بعده چارپاره نشف نمایند و شقوق را باین دوا کبس کنند بگیرند پیه گرده بز بی نمک و بگدازند و بران زفت رطب انداخته حرکت دهند پس بهمه شقوق را بدان کبس نمایند و بر پی مداومت کنند که صحت تام بخشد و چون صحت یابد آنرا پاک کنند و بزفت و مازو سوده و پوست انار کبس کنند که این تقویت آن محل کند و هر دو لب شق را منضم نماید و گاهی بران خوابیدن که سرشته و مازو می بندند و این بعد زوال درد البته می باید و کسی که معتاد تشقق پاشنه در سرما باشد باید که در ابتدای فصل خریف فصد کنند بعده بر پاشنه او موم روغن استعمال نمایند و پاپوش را در جوراب پشمی بدارند و بران موزه بپوشند از هوا البته نگاه دارند که ازین زایل شود و در اندک مدت تماس گردد و گاهی باین طور علاج کرده شد که بگیرند مغز پیه و انه و مار کاب سائیده بران پیه بز تغیر گداخته اندازند و هر دو را بکوبند و بر شقها در هاون بمالند تا خام شود و مثل مرهم گردد پس بر موضع شقوق طلا نمایند که این در یک روز صحت بخشد **و اما شقاق انگشتان** و پشت کف را باین روغن علاج کنند که زفت را بروغن بجوشانند پس بگذارند تا روغن بالای آن آید چون سرد شود بعده آن روغن را بگیرند و از آن موم روغن ساخته بر شقاق دست و انگشتان طلا کنند که این در یک مرتبه کفایت کند چون از هوا حفظ آن نمایند و اگر این اثر نکند باید که اول شقاق را در حمام بشویند و پاک کنند بعده از پارچه نشف کرده بموم روغن مذکور طلا کنند و از هوا محفوظ دارند بپوشیدن دستانه و رسانیدن دو آب مختلف بران از گرم و سرد و اگر بر آب رود عقب آب گرم مداومت نمایند از شقاق سالم مانند **و اما** کسی که دست و پای و چهره او و دیگر اعضا و سر او هر دو متشقق گردد این بسبب حدت خون و غلبه یبس بران باشد و علاجش استفراغ خفیف است بعده نوشیدن ماء الجبن بروغن بادام شیرین و میل تدبیر او تدبیر مرطب معتدل برای خون کنند مثل نوشیدن ماء الشعیر و خوردن جوزه مرغ و پاچه بز و غاله و مانند آن **ابن نوح** گوید که شقاق و تقشیر پاشنه از پوست غالب بود و علاجش آنست که پیه بز بگدازند و بران مازو سوده انداخته در هاون بمالند تا هموار گردد و در شقاق پر کنند و یا بگیرند پاچه و در آن اندک قیمه انداخته بپزند تا غلیظ گردد و بران نهند و یا بگیرند روغن و موم و آب برگ زنجوش و مغز ساق گاو و کتیرا و مازو باهم آمیخته بران نهند و یا بروغن بنفشه مالش کنند و اگر این فایده نکند بساعتی نیک در آب گرم نهند بعده این دوا بران نهند که یک اوقیه اسفیداج و اسفنج سرساکرده در یک رطل زیت بپزند تا غلیظ شود و بعد از آن یک اوقیه بارزد و نیم اوقیه کتیرا در آن انداخته در هاون بمالند و استعمال کنند و یا بگیرند نخود سوده با ترب بیامیزند و اگر شق وسیع بود در آن بعض این ادویه نهند تا شقاق او منضم کنند و بارزد و پیه بزند و اگر شقاق بدست و پای و جمیع بدن عام گردد علاجش آنست که روغن کنجد یا روغن بادام شیرین تا یکهفته هر روز بقدر بیست درم بشراب ریحانی یا آب انگور سفید رقیق بنوشند بعد از آن برای تنقیه مطبوخ افتیمون بنوشند بعده یکهفته دیگر روغن بیاشامند و تعهد استعمال ترطیب بدن کنند با غذیه و استحمام بآب شیرین و مالش بروغنهای مرطب و نهادن عضو در آب گرم که در آن سبوس جوشانیده باشند و یا مرهم که در آن لعاب بهدانه است و در قول صاحب کامل گذشت بمالند و یا در حمام داخل شوند پس هرگاه شقاق نرم گردد کتیرا مثل مرهم سوده بران پاشند و بعد آن خضاب بشست **ابن الیاس** گوید که آنچه از اسباب خارجی بود بگیرند موم صاف و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و خطمی سوده و کتیرا و صمغ عربی مساوی سوده و بی را سوده و گداخته را گداخته باهم آمیخته موضع متشقق را بدان طلا کنند یا موضع را بآب گرم که در آن بنفشه و بابونه جوشانیده باشند بشویند و آنچه از اسباب داخلی باشد تنقیه خلط محترق بمطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله زرد و مقوی با افتیمون و تدبیر کنند و از اطعمه غلیظه مولد سودا حذر نمایند و با غذیه محموده الکیموس غذا سازند و هر روز نوشیدن تازه یک اوقیه بنوشند و هر روز در حمام داخل شوند و آب نیم گرم که در آن بنفشه و خطمی و نیلوفر و خشخاش پخته باشند بر بدن ریزند و مالش بدن بروغن گل بنفشه یا کدو یا روغن گل بعده از حمام نمایند و بر موضع متشقق مغز ساق بقر و پیه ماکیان و لباب و مغز غالبی و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه طلا کنند و یا بگیرند موم صاف و روغن مغز ساق گاو و روغن بادام شیرین و روغن تخم کتان و روغن بنفشه و همه را آمیخته و در آن زرنای رطب انداخته بر چهره که جلد او متشقق گردد طلا نمایند و یا بگیرند روغن گل و روغن بنفشه و روغن پیه بط و دُهن و روغن پیه بز و در آن شاخ گوزن سوخته سوده آمیزند و بر لب متشقق طلا کنند و بران پوست بیضه بچسپانند و در شقاق دست و پای عقب ضماد زفت و کذا علک البطم که در قول صاحب کامل گذشت طلا کنند و یا کتیرا سوده بروغن بنفشه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند بنفشه خشک و نمک سوده هر روز دو بار طلا کنند و هرگاه شقاق بزرگ و پهن باشد باین دوا پر شود و تنقیه بدن بعد از نضج اخلاط محترقه بمطبوخ افتیمون یا حب آن یا مطبوخ هلیله کنند و دائم حمام استعمال نمایند و با غذیه مرطبه مثل پاچه حملان و

هوائے تشنف و استحمام بآب و نمک بارد باشد یا حار حذر نماید ابن الهیثم گوید که تقشر جلد که او را ابرسیه در جمیع بدن است قریب تقشف جلد است و سبب فاعل هر دو قریب
یکدیگر است نه غیر آنکه خلط موجب تقشر حریف لذاع بود و این خلط یا خون باشد که حدت پذیرد و آن را عفونت حریفه بیامیزد و یا رطوبت بود که متعفن شود و حدت یابد و یا صفرا
حاد الکیفیت لذاع باشد و یا سودا شدید الحرارت بسبب احتراق اخلاط بود و هر سبب که از این اسباب باشد علاج واحد است و تغییر در آن اندک بود و من در معالجه این ادویه
که مقابله این اسباب کنند منع میکنم لیکن می باید که فصد باسلیق از هر دو دست او کنند اگر قوت او اطاعت کند بمیان هر دو فصد فاصله کمتر از یک هفته ندهند و بعد فصد تنقیه باین
مطبوخ نمایند افسنتین هفت درم شاهتره و تمر هندی و ازلیف و تخم پاک کرده و پوست هلیله زرد هر واحد بست درم پرسیاوشان ده درم ترنجبین پانزده درم آلو سی عدد عناب
بیست عدد و ورد بنداری یک کف برگ عنب الثعلب یک کف لک کوفته ریوند چینی هر واحد دو درم سنبل الطیب پانزده درم همه را در چهار رطل صغیر آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده
بالاے آن پنج درم شکر و پنج درم روغن بادام شیرین انداخته بنوشند و دو سه مرتبه باین مطبوخ تنقیه نمایند تا آنکه قوت او قریب بسقوط گردد و از غذا اسفیدباج مرتب بلحم
گردن بزغاله و مغز سر آن اختصار ورزند و اگر میسر نشود مزوره مرتب از ماش و کدو و اسفاناخ دهند و از مزورات نزد تنقیه منع کنند تا قوت او باز آید پس اگر قوت ببینند و مرض
زائل نشده و فصل ربیع باشد ماء الجبن مصنوع بافتیمون زنهار اگر زرد و ریوند بنوشانند و باین تنقیه او بسیار نمایند و غذا در ایام شرب ماء الجبن زیرباج مرتب بماهیچه بزغاله و لحم بچه مرغ باشد
و این ماء الجبن مذکور هفت روز بنوشانند مگر آنکه اسهال بر او افراط نماید که در آن صورت این دوا را از آن قطع کنند و سکنجبین بنفرطی بنوشانند پس اگر سکنجبین معده او را اقرع یا امعاء او را لذع کند
آن را بروغن گل و تخم بارتنگ یا انیسون را تنها بدهند حتی که شرب او تا بست روز تمام شود و بعده قطع آن کنند و بمزاج او نظر نمایند اگر مزاج حدت پذیرد لزوم شرب ماء الشعیر بجلاب کنند تا آنکه مزاج او
باعتدال آید بعد اعتدال لزوم مالش بموم روغن کنند که این چنین دوا که در جلد باشد خارج کند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند که از طبیعت انها مائل گردن خلط بسطح بدن یا در سطح
هر گاه و حاد باشد و امر بدخول حمام در هر سه روز یکبار کنند و بدن او را بسبوس میده یا آرد باقلا یا آرد نخود یا تخم خربزه و خیار و بادرنگ کوفته یا بآب برگ بید کوفته افشرده بمالند
پس این مرض باین تدبیر بے شک زائل شود و در اسباب که عنایت طبیب بحفظ او از اطعمه غلیظه و حریفه و عادة اتم باشد و بعضے او را ذکر کرده اند که اغتسال بآب گندم و
باقلاے مقشر بسیار طبخ داده بروغن بادام شیرین مخلوط این مرض را زائل کند ابن الیاس گوید که در تقشر جلد هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد دو درم بآب گرم حل
کرده بنوشند و غذا مزوره ماش با مغز بادام و نخود سازند و تا شش روز برین نهج سلوک نمایند و هر گاه نضج تام در ماده پدید آید تنقیه بدن باین مطبوخ کنند بنفشه خشک هلیله کابلی
و زرد و سیاه هر واحد پنج درم سنا مکی هفت درم بسفایج تربد خراشیده کوفته گل سرخ نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس چهار درم مویز منقی
ده درم آلو سیاه و عناب و سپستان هر واحد بست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در آن فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحر گاه بنوشند
و بعد اسهال تا آخر روز مزوره ماش و نخود و مغز بادام و گوشت بچه مرغ و ماکیان و بزغاله غذا سازند و بعد تنقیه تام ترطیب بدن بماء الجبن کنند و در هر هفته دو مرتبه حمام استعمال کنند
و بعد خروج از حمام مالش بدن بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین و روغن کدو نمایند و یا بگیرند روغن بنفشه و روغن کدو و روغن مغز ساق البقر و روغن بیضه بط و ماکیان و بز
و موم سفید و از آن قیروطی ساخته بر بدن بمالند و صاحب او را از اغذیه غلیظه مولده سودا و حریفه محرق اخلاط حذر کنند و امر این جمله نگاه دارند چه گاهے سودی بجذام میگردد سعید
گوید که علاج تقشر جلد و حفظ آن باصلاح اغذیه کنند زیرا که اکثر این مرض کسے را افتد که دوام باکولات ردیه نماید یا کسے را که حرکت بدن او کثرت نماید یا کسے را که حمام کم کند و ترطیب ترک نماید
و ادمان اشیاے یابس کند پس اگر بدن ممتلی از خون ردی باشد فصد باسلیق کنند و اگر غالب غیر خون بود اسهال او نمایند و امر بدخول حمام کنند و تعدیل غذاے او نمایند و اسفیدباج
جوزه مرغ دهند و بعد از آن اطلیه استعمال کنند و این طلا تقشر جلد را نافع سبکینه مرداسنگ و ترمس و بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ کرم ابیض بسعد و بقاشیر از این همه را کوفته بیخته
بروغن گل طلا سازند و بعد طلا امر بغسل او بدخول حمام امر کنند پس اگر تقشفات حادث از تشقق مملو بمائیت باشند تنگا قند و زرد آب بیرون آرند و بر موضع مرداسنگ بگل رخام و
اقلیمیاے نقره بروغن گل نهند تا سخت گردد

چهاجن واپرس

خشونتے ست سرخ یا سیاه رنگ که در دست و پا هم رسد و جلد تو بتو شل توبا تقشر شود و گاہے در تمام بدن نیز حادث گردد و اکثر بعد زوال مرض آتشک یا از خوردن کشتجات افتد سبب
ماده محترقه است **علاج** هر چند از تعدیل و تنقیه و تحت آتشک مذکور شد حسب حاجت بکار برند و صابون عراقی با گلاب سائیده طلا نمایند و بعد یک دو ساعت

تا ب گرم شود و مداومت آن کنند و دیگر ادویه مفرده و مرکبه نافع این مرض که در علاج [illegible] می آید [illegible] نافع حیاجن پوست مغیلان پوست درخت انبه هر یک نیم آثار در ده آثار آب بجوشانند تا یک
سیر بماند بعده بخار آن را پوشیده بخار آن بدست و پا رسانند و بآب نیم گرم آن دست و پا را بشویند پس مسکه گاو بمالند **نوع دیگر** [illegible] خرد با بیخ و برگ و شاخ ریزه ریزه کرده با آب [illegible]
بدستور جوشانیده دست و پا سه مرتبه بر روغن گاو چرب کرده مالیده بخار آن گیرند هرگاه آب نیم گرم شود دست و پا را بشویند **نوع دیگر** پوست درخت نیم پاؤ [illegible] تلخ یکعدد هر دو را کوفته در چهار
آثار آب بجوشانند تا نصف بماند دست را بر بخار آن بدارند و بعضی نیم دام [illegible] هم داخل کرده اند **نوع دیگر** فلفل سیاه را در آب جوشانیده عضو ماؤف را بر بخار آن بدارند یا لته کهنه بدان آب
تر کرده بران گذارند تا خشکی [illegible] یا بر دست و پا یا عضوی دیگر [illegible] شود بر طرف گردد **دوائیکه** نافع حیاجن و ارم و سهل و قوی الاثر است تخم خشخاش سفید در شیر
یا در آب سائیده صبح و شام هر دو وقت بمالند در دو روز صحت کلی حاصل شود **ایضاً** بالائی شیر با حنا سوده آمیخته بر کف دست مالیده باشند **ایضاً** شیر [illegible] نیم آثار [illegible]
و سرکه انگوری نیم پاؤ در آن آمیخته هر گاه شیر پاره شود از پارچه پاک آب او صاف کرده در شیشه بدارند و همین آب بر بخارات مالیده باشند **ایضاً** نوشادر در روغن تلخ بسایند و بر دست و پا
بمالند **ایضاً** شیر آک یک قطره با یک قطره روغن کنجد حل کرده بر دست بمالند و یک هفته صحت یابند **ایضاً** شیر آک در ظرف گلی بگیرند و فلفل گرد سائیده در آن آمیخته بمالند **ایضاً**
که حیاجن را نفع تمام دارد بگیرند قسط یعنی کوٹھ بقدر نیم پاؤ و بکوبند که مانند دلیه شود و در دیگچی [illegible] وسیع انداخته آب بقدر مطلوب اندازند و بجوشانند تا قوت او در آب آید بعده آتش را
از زیر او کم کنند تا آب بقدر گرم بماند که دست در آن توان نهاد پس دستها را در آن در آرند و اندرون آب [illegible] دستها را باهم بمالند و آب بدستور گرم باشد همچنین یکپاس کنند
بعده دست برآورده تا چهار گھڑی از روغن زرد بر دست بمالند بعد از آن بپارچه پیچیده زیر بغل دو گھڑی بدارند تا گرم بمانند و دو سه روز اگر سردی نرسانند بهتر است و اولی آنکه این عمل
در شب کنند و [illegible] بخسپند و در این دوا تجربه است از یکبار زیاده حاجت نمی افتد و اگر حیاجن در تمام بدن باشد همان قدر قسط زیاده بگیرند و در دیگ کلان جوشانیده در آن بدستور نشینند
و روغن بمالند **دوائیکه** از بیاض والد مرحوم منقول است [illegible] در شیر سائیده [illegible] بار بمالند [illegible]
دیگر برای ایرس که در دست پیدا شود [illegible] صندل سفید صندل سرخ هر یک یک توله مرداسنگ یک ماشه روغن گاو ده توله روغن را چند بار بآب شسته ادویه سائیده
آمیخته ضماد نموده باشند **روغن** جهت حیاجن [illegible] توله سیندور چهار توله [illegible] هشت توله روغن کنجد نیم سیر اول روغن را بجوشانند چون کف نشیند سیندور بیندازند
بعد یکساعت [illegible] و پس از یکساعت دیگر [illegible] انداخته فرود آرند وقت خفتن در دست و پا هر جا که باشد باین روغن مالش نمایند و بر آتش دست و پا را گرم سازند و دو گھڑی چرب
کرده باهم مالیده بر آتش گرم کرده باشند **ضماد** برای حیاجن برگ حنا گشنیز خشک [illegible] ضماد نمایند و برگ هر درختی که باشد نهاده بپارچه پیچیده
بخسپند و صبح بشویند همچنین چند روز عمل آرند [illegible] برای حیاجن مجرب حکیم اجمل خان [illegible] اجوائن خراسانی هر یک یک درم روغن گاو چهار درم در ظرف مس
با چوب نیم سه روز سحق نمایند بعده ازان طلا کرده باتش گرمی دهند **ایضاً** [illegible] هر یک یکدام زرنیخ زرد [illegible] هر یک نیم دام مغز تخم تربوز یکدام [illegible] را با قدری آب
بر آتش حل کنند و اجزا را کوفته بیخته داخل نمایند تا مثل مرهم شود [illegible] ازان بر کاغذ پهن کرده بر موضع تشقاق بگذارند تا هفت روز **ایضاً** خاکستر [illegible] نیم دام [illegible]
یکدام هر دو را در مسکه گاو حل کرده [illegible] نگهدارند هر روز اندکی [illegible] سائیده بمالند **مرهم** برای حیاجن و آثار مواد سوداویه و غیره است از مجرب حکیم شریف خان صاحب گل بنفشه
ریشه خطمی [illegible] هر یک یک توله روغن گل [illegible] مغز ساق گاو هر یک یک توله [illegible] سه ادویه اول را در آب [illegible] لعاب آن گیرند
و بدستور مرهم تیار نمایند **مرهم** دیگر برای ایرس و حیاجن [illegible] هر یک [illegible] سهاگه [illegible] در روغن تلخ مرهم ساخته بمالند

سحوج جلد یعنی خراشیدگی پوست بدن

و این گاه با ورم بود و گاه بی ورم و گاه همه جلد خراشیده شود و منقطع گردد و یا متعلق باشد و محتاج بالصاق گردد و بقول طبری سحج جلد از اسباب بسیار حادث می شود چنانچه از برآمدن چیزی درشت
بر پشت یا بر سر و وقوع بران یا [illegible] یا از سواری اسپ عریان و یا از تنگی موزه و شراک نعلین و یا از کشیدن ریسمان بر بدن [illegible] ازین اسباب [illegible] **علاج** اگر بسبب ملاقات
اشیای درشت و یا بسبب سواری اسپ یا بسبب تنگی موزه و مانند آن پوست بدن خراشیده شود فصد کنند و خرقه را بگلاب تر کرده بران نهند بعد آن مرداسنگ گل ارمنی سائیده بگلاب و روغن گل
آمیخته طلا نمایند و یا روغن گل بمالند و [illegible] برگ مورد [illegible] سائیده بران پاشند و یا مرهم سفیداب کافوری نهند و اگر [illegible] آمیخته طلا کنند خراشیدگی
که بسبب موزه حادث شود نافع بود و همچنین مالیدن [illegible] نیز عجیب است [illegible] روغن بنفشه و اندکی کافور آمیخته طلا کردن برای سحج که بسبب کشیدن ریسمان [illegible] شود

ضماد نمایند و اگر بسبب عرق آب نار پوست کنج ران و اطراف خصیه علاوه خراشیده شود باید که کیما و خاکستر کرم خراطین و روغن حنا آمیخته ضماد کنند و یا حکاکه مرتب سفیده ارزیز و مرداسنگ با روغن حنا طلا نمایند نافع بود و همچنین مرهم الاخوین و مرداسنگ با آب مورد یا شیاف ابیض نیز مفید است **اقوال اطبا** سعیدی گوید که زرد پوست ترنج فارسی سوخته و کذا صنوبر صغار و کذا ریحان خشک سوخته و کذا گلنار و کذا ادخر سوخته و ضماد خاکستر کاغذ و کذا پیاله کیان و پیاز سوده و کذا آب انار خام و آب عنب الثعلب همراه ابهل و سپج سوزن نافع است طبری گوید که علاج سحج و نفاخات که از تنگی موزه و مانند آن از سواری اسپ حادث شود قریب بکدیگر است باید که تنقیه مساحت آن و از فصد کنند بعد از آن که موضع را به پارچه نرم آب سرد تر کرده ضماد نمایند پس هرگاه حرقت در شحم زرد و اسپاکن شود علاج بقیه با این دوا کنند بگیرند مرداسنگ سفیداب ارزیز سوخته هر واحد یک جزو زرد چوب نیم جزو و بعده موم و روغن گل گداخته از آتش فرود آورده و ادویه خشک سوده آمیخته حل سازند و بران اندک اندک بول اطفال ریزند و بهم مخلوط کنند استعمال نمایند که این در حسن تاثیر مجرب است و بعضی اطبا سفیده بیضه عوض بول الطفل می آمیزند و این بهر تسکین وجع و حرقت بهتر است بشرط آنکه مدت حقنت طول می‌نماید و آنچه بر سحج طلا می‌نمایند این مرهم است بگیرند زرده بیضه و در دیگ اندک آب و قدری روغن گل انداخته این نزده بیضه بران ریزند و بهم حرکت دهند و آن بر آتش باشند حتی که منقطع شود و بعده از آن برآرند و در هاون کنند و بران اندک مرب محکاک و اندک روغن گل انداخته و حل کنند بعد از آن طلا کرده خرقه بران بپوشند و بران بپیاشند و این از شفقت حرک قطع مده آن مجرب است **و اما** نفاخات را باید که بسوزن تیز بشکافند و جلد او بران گذارند و بگیرند حب المحلب مقشر و باریک سوده و مغز زنان خشکار یا جواری باهم بکوبند و بران موضع بگذارند شبانه روز بر بندند که نشف او کنند و جلد را بر گوشت بچسپاند و حب المحلب کاسبه منع سیلان میکنند و بران می نهند و هرگاه موضع گرم شود لابدست از تنقیه بفصد و تبرید موضع بعده استعمال چیزی که ذکر کردیم و بلاک امراض سحج جلد و نفاخات خصوصا آن از آب نیز و گرم است تا آنکه وجع زائل شود و زرداب منقطع گردد پس آب سرد و هرگاه خشک شده گردد آب ستل گرم بود و استعمال این دوا ان بقاپای وجع آنرا زائل کند و حمرت حادث در ان ابرو و بعضی اطبا قطع جلد نفاخات سیاه نمیده علاج منع مدا آنچه مذکور شد می نمایند و آن سیاه از ارباب نفاخات موزه را اول الفصد ارمیا و بعده طلا بزهره نر گاو مع گل ارمنی بر موضع می‌نهند و بعد آن آنرا از سوده سیب بول بالم باشد یا بقیم الا اثر محمود می‌یابند و آنچه در علاج این از مزنان اخذ کرده هم انست که بگیرند آرد برنج پنج درم و نمک پنج درم و بران روغن بنفشه انداخته در هاون بمالند تا شکل مرهم گردد پس بر موضع طلا کنند و اطبای اهل شام پوست درخت انگور کهنه میگیرند و آنرا باریک سائیده با همچنین آن سفیده ارزیز می آمیزند بعده با اندک سرکه جوش میدهند تا مرکب مرهم گردد پس گرفته بران اندک روغن گل بچکانیده خوب حل میکنند و بر موضع طلا می نمایند و اثر محمود میکنند و اگر سحج اندک باشد و ران سرد کردن موضع سحج بآب سرد تا آنکه حمرت تسکین یابد کفایت باشد و بدین استغنا از استعمال مرهم و سایر ادویه بود و اما مشفقه که آن سحج حادث از سواری اسپ عریان است و وجع او متعلق بود باید که فصد صافن کنند و از استعمال آب و ران منع نماید که از ان خوف ورم و طول مدت تا انداز مان ابطبو و هم آنچه در سحج جلد ذکر کردیم دوا ست و عرب بین استعمال میکنند موی چهار پای سوخته بخرد جمیع کسانی که ایشان را سحج جلد بهم رسد آن منقط بود یا مشفقه از فصد ایشان قطع ادویه جاره و لوشانیدن ما از شعیر و اقتصار بر مزورات جاره سیت و درین همه نزد و سحت خارش غالب شود و از خاریدن منع کنند و خارش در جراحات علامت شفاست و جالینوس ذکر کرده که خارش در بسیع الم را بعد تمام رفع آن الالت میکند بر زوال مرض تحلیل او بود و او آخر مرض دلالت بر زوال او می نماید گفته که این عام در جراحات و اورام متقیحه است **و اما** حرق لعنی گشنیدن رسن بشدت که از ان جلد خراشیده شود و آن شبیه بسوختگی آتش بود مثلا و الم مفرط آرد و اگر باید ازان حتی که زهر او خشکریشه بهم رسد نکایت او عظیم گردد علاج انست که بآب دیغول بر آرند و بران اندک روغن بنفشه قلیلی کافور انداز ند و خرقه بدان تر کرده سرد نمایند و هم سرد کرده بران موضع بدارند تا آنکه پوست او جدا گردد و بعد ازان مرهمی که محترق النار باید علاج کنند و از قبیل این علت ست ابدا که آنرا اثر باقی ماند مطبوع و راز الد او و فایده آشت سیما اگر وقت محترق گردد و آن مرد را یام زائل شود و اگر این در طرف عضله و ستر باشند از آب سرد محفوظ دارند سر ما یا شد یا گرما موضع و جمیع بدن را بروغن عرق دارند و اگر و بدن فضول باشد از فصد باک نیست اگر ازان مانع نباشد **شیخ الرئیس** میفرماید که اگر جلد محتاج بالصاق باشد معالجه بالصاق نمایند که در باب جراحات گفته آید و لازم است که حتی الامکان جلد او قطع نکنند بلکه بران منبسط سازند و اگرچه بر آن باشد که در آخر ملتصق شود پس اگر تحجید بمراهم ملصقه بچسپاند و اما بر کشوف مجو بهتر انست که بران دوا بغیر ربط استعمال کنند بلکه آنکه ممکن نبود زیرا که تجفیف ادویه و ادویه معفونت بدوا بهتر است و اما سحج خفیف پس ادویه جیده براست سحج مفرد و خصوصا سحج سوزه ر انست که بگیرند نشش و خضوصا که ریحمل بر بران بچسپانند که از بیر شود و اگر ورم نباشد جلد کهنه سوخته یا روغن گل و زرنیخ مرخ آنرا نفع دهد کدو سوخته بسیار عجیب موثوق به است و خاصه در سحج موزه و از ادویه خاصه را بحکه عادیه آنست که از ان بعض خفیف باشد مثل آرد قیا مار خصوصا سوخته و حون آن از سحج خفیفه و سحیفه بعمل آرند کفایت کند و ایضا گاهی مرهم بعض کفایت باشد و از ادویه و تیر نیست که مرد سفیداب و اشق به روغن گل و روغن سوردو روغن بید انجیر و روغن سوسن و اشق را در آب بترب حل کنند و از ان مرهم سازند و گاهی مرداسنگ تنها با شراب کفایت کند و سماق سحج خفیف را خشک کند و حنا مانع ورم است و از مطولات

[illegible] چون [illegible] از [illegible] حادث شده باشد آب عدس مطبوخ کرسنه و عدس و آب کرنب گرم ست [illegible] بر دی خشکاک سر که با شراب [illegible] اگر جلد همه زائل شود و محتاج منع ورم باشد [illegible] کردن [illegible]
قوی بود و درین امر [illegible] باشد [illegible] در باب [illegible] که هرگاه [illegible] از بدن [illegible] باشد باید که مبادرت [illegible] نمایند و بران آب [illegible] تا آنکه گرمی او ساکن شود
[illegible] نماید و اگر [illegible] بر آن [illegible] و گلاب [illegible] کرده [illegible] نموده [illegible] و هرگاه [illegible] کنند و چون گرمی و حدت [illegible] گلاب [illegible] بران طلا کنند و اگر [illegible]
و حرقت باشد علاج [illegible] سفیداب نمایند [illegible] حادث [illegible] گلاب بران [illegible] اقاقیا گل ارمنی یا [illegible] و آب [illegible] طلا کنند و یا گلنار [illegible]
[illegible] اقاقیا [illegible] طلا نمایند [illegible] کنند و [illegible] کهنه بعد [illegible] کردن موضع بر روغن گل [illegible] ابن الیاس
گوید که اگر از [illegible] با خارش و درد حادث شود علاج [illegible] اخراج خون [illegible] قوت و سن [illegible] و بعد سکون [illegible] و خارش [illegible] گلاب برف [illegible]
[illegible] سفیده [illegible] روغن بنفشه و روغن گل و سفیده [illegible] بران [illegible] حادث [illegible] لعاب [illegible]
اسپغول و لعاب [illegible] روغن گل و روغن بنفشه باندک کافور [illegible] ساخته طلا کنند و گاهی [illegible] حادث شود [illegible]
[illegible] از لعاب [illegible] بنفشه [illegible] سفیده [illegible] خورند بعد از ان [illegible] بنفشه [illegible] تناول لحوم و حلویات و اغذیه [illegible]
[illegible] کنند [illegible] روغن حنا مالیده [illegible] باشند [illegible] خشک [illegible] گل سرخ و بنفشه و مرداسنگ [illegible] باشند جبر جانی
گوید که موضع خارش را برهنه کنند تا سردی هوا بران رسد و یخ بران بمالند [illegible] آن سخت [illegible] بر آن موضع نهند ورم و درد را بر [illegible] و درست گرداند

امراض شعر یعنی بیماریهائے که تعلق بمو دارد

حزاز که آنرا [illegible] گویند [illegible] اطبا [illegible] نامند که معنی او در [illegible] سبوس ست و آن اجزائے [illegible] سبوس باشد که از جلد سر جدا شود [illegible] بحرارت [illegible] یا فساد مزاج
[illegible] بسبب [illegible] یا سودا [illegible] بسبب بخارات [illegible] که در سر پیدا شود [illegible] ست که
سر را عارض گردد بسبب فساد [illegible] مزاج او عارض شود [illegible] از جلد [illegible] که [illegible] مناسبت شعر [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] مزاج و دماغ [illegible] مزاج بدن [illegible] گاهی [illegible] عضوی [illegible]
باشد [illegible] که اطلاق [illegible] برو [illegible] شود و الا اکثر استعمال اطلاق حزاز [illegible] که [illegible] سر باشد [illegible] فساد [illegible] جلد سر حادث میشود [illegible] بدن صحیح باشد
[illegible] باشد [illegible] مادی [illegible] کیفیت [illegible] که تخصیص [illegible] بلغم و سودا [illegible] حکم ست [illegible] خردل [illegible] کیفیت
و اگر [illegible] باشد [illegible] حرارت [illegible] اجسام [illegible] جلد [illegible] مناسبت شعر [illegible]
که اگر رطب باشد پس اگر [illegible] باشد و الا اگر [illegible] بسفیدی [illegible] بلغم باشد [illegible] سرخی [illegible] خون باشد و الا بالعکس و قول جالینوس که از حزاز حادث از صفرا
رطوبات [illegible] میشود [illegible] رطوبات باشد و اگر [illegible] که این مرض [illegible] الدلالت [illegible] که از ان خارج شود [illegible]
گوید که استدلال [illegible] از سفیدی رنگ حزاز [illegible] خون سوخته یا صفرا [illegible] بسیاهی یا [illegible] رنگ توان کرد و سن و مزاج [illegible] سابق نیز دلالت بر ماده
[illegible] نماید و طبری گوید که این علت [illegible] از بخارات رطوبت [illegible] در امراض جلد ست جالینوس ذکر کرده که این مرض همه بدن را
عارض میشود الا اکثر [illegible] در سر [illegible] و اکثر این علت [illegible] حادث میشود که در معده او رطوبات و مزاج دماغ او رطب بود و گویند که این مرض اکثر در صبیان و مشائخ
عارض شود علاج اگر اندک [illegible] بسر [illegible] مثل آب چقندر [illegible] خطمی سبوس گندم با سرکه آمیخته بشویند و روغن بنفشه و روغن کدو بمالند یا [illegible]
[illegible] لعاب اسپغول [illegible] ساخته [illegible] تخم آن [illegible] بمالند و بشویند پس روغن بمالند اگر بسیار [illegible] اول [illegible] بلغم و سودا دهند بعد از ان [illegible]
و در [illegible] حمام کنند [illegible] آرد نخود [illegible] خطمی [illegible] سفید و خردل [illegible] بسرکه آمیخته بشویند و بار دیگر [illegible] از [illegible]
[illegible] روغن بنفشه و خطمی [illegible] طلا کنند و اگر زهره [illegible] ارمنی [illegible] آب چقندر [illegible] آمیخته طلا نمایند نافع بود و [illegible] زهره گاو بروغن

سر شست آمیخته مالیدن وکذا اسپارزشتی سائیده و شسته و بعده آمیخته و همچنین هنگوه آمله و پوست اسپابیه که ابن تخم نیل و پنکری مساوی در سرکه سوده و مرتباً تا یک مالیدن مالیده

نافع سبوسه جلد و پوست و آب لیمو و شکر کیها کرده بر سر مالند و بعد در پاس سر شویند نافع بود و این دوا برای حزاز معمول حکیم علوی خان ست آرد نخود و جو سه درم حلبه و بورق نان سبوس گندم جاج سفید

سوده بر یک هشت درم گل خطمی شش درم کوفته در سرکه خمر که ممزوج با آب باشد بسرشته بر سر مالند و از روغن گل ممزوج بسرکه هم چرب کنند **اقوال حکما** سویدی گوید که ضماد عصاره

شجره ابی مالک تا پنج روز متواتر مجرب ست وکذا موم را بر آتش اندک گرم کرده بران حزاز را کبس نمایند و هرگاه موم سرد شود باز گرم کنند و اعاده کبس او نمایند و این عمل تا سی مرتبه کنند

تا آنکه حزاز از پوست که بالای اوست پاک گردد و بعده شحم حنظل دوا ازان موم را بجای دیگر حزاز ضماد کنند و همچنین تا سه روز متصل عمل آرند بالخاصیت حزاز نافع و مجرب ست و ایضاً ضماد

بشاهتره و تربد خشک عسل و سرکه مطبوخ آن مجرب وکذا ماذو عنصل هندی بجوشانند که در بیت بسوختن رسد پس بیازدوده کنند و در زیت گوگرد زرد و موم افزوده قیروطی سازند برای حزاز مجرب ست

و طلای روغن بادام تلخ وکذا مرکی با آب چقندر وکذا خاکستر سرپیاز شان وکذا حب الآس با آب چقندر سخته وکذا اسپارزبلبوس بسرکه وکذا زجاج سوخته بر روغن زنبق وکذا اشق بسرکه

عنصل حل کرده و زنگار آمیخته بعد خراشیدن حزاز وکذا خردل و عسل وکذا اجزای آن زرد و راست بروغن گل آمیخته وکذا برگ نیل وکذا برگ کبر بسرکه وکذا پیه بز و زفت رومی وکذا

وکذا افربیون مطبوخ بسرکه وکذا عصاره کرنب وکذا سرگین فاخته با آب ترب سرشته چند مرتبه که عجیب ست وکذا خاکستر شاخ انگور و سرگین موش در سرکه و زیت خوشبو با هم سخته وکذا آب

زهره گاو و آب گندنا و نطرون وکذا اشنو بسرکه وکذا ابو ندب بسرکه وکذا صمغ کاز وکذا حنا بسرکه سرشته تا بست مرتبه وکذا خربق سفید و آرد نخود بسرکه وکذا شبت و زفت با ریک

سوده با آب حل کرده و آکل و ضماد و حلبه وکذا پوست ترنج وکذا جو و جندم وکذا جوز بوا وکذا حب الصنوبر کبار و غسل سر بکندر و نطرون وکذا طبیخ نخود و سرخ وکذا آب تنقیح و شرب او

وکذا طبیخ قنطوریون و تریق بدفعات هر واحد نافع حزازست **ابو سهل** گوید که چون حزاز سر با تنقیه بدن کنند بدوای مسهل اگر بدن ممتلی باشد بعده ماء الخیار استعمال نمایند

و سر بدان بشویند یا با آب چقندر و آرد نخود و آرد ترمس خطمی و آرد باقلا و آب حلبه و لعاب اسبغول و مغز خربزه هر واحد ازین با قدرے نمک و اندک سرکه استعمال کنند و قوی تر ازین زهره گاو و شحم حنظل

و بورق ست **بوعلی سینا** نوشته که نوعی از حزاز خفیف بود و آنرا علاج خفیف کفایت کند و طلای سر بروغن گل و بنفشه و لعابات آنرا زائل نماید و نوعی ازان آنست

که شدید تر ازین بود و محتاج بدوائی باشد که دران جلا و تحلیل قوی بود و پس عقب او دوای مرطب و معدل بکار برند و نوعی ازان بسیار ردی ست که تقریح و مودی گردد و در علاج

این واجب ست که تنقیه بدن بفصد و اسهال نمایند اگر حاجت این باشد و سبب معده با دو شود بسر امتلای بدن بود و بعده علاج حزاز کنند و هرگاه به دوای جالی علاج کرده شود

عقب او روغنها بمالند او و به حزاز که ملائم تغیر سوزش بسیار اند حزاز جدید ضعیف را کفایت کند غسل سر با آب چقندر و آب حلبه و تخم خربزه و آرد نخود و ترمس و باقلا و تخم خطمی

مطبوخ در زیت و لعاب بهدانه و خطمی و کتیرا و یا کل خوزی و تمیو لیا خصوصاً با آب چقندر بعد ازانکه یکساعت بر سر گذارند و تمر هندی و بار فس و آب آن و مطبوخ آن در زیت و برگ

شهدانج و برگ کنجد و این هر دو گاهی حزاز قوی را زائل کنند با وجود لطافت خود و همچنین عصاره این هر دو و بادام مقشر بسرکه و آرد و حلبه بسرکه و یا بگیرند آرد نخود و برگ کنجد سوده

با آب چقندر و اندک سرکه و یا بگیرند آرد نخود و خطمی کوفته و بسرکه سرشته طلا کنند و یا سر را بدان بشویند و یا بگیرند برگ نازک توت شل نخار سوده و شل خطمی استعمال کنند و یا خطمی را در زیت

پر کرده و یا کندر در شراب حل کرده و زیت آمیخته و تکرار این تا ده هفته کنند و از ادویه لطیف سهل غسل سر با آب برگ چقندر ست که این حیله بالغ مجرب سلیم ست و لازم ست که سر را بهر کدام

از نها که باشد بشویند بعده در شب شل روغن گل و بنفشه بمالند او و به حزاز که قوی تر ست بغسولات بورق و کبریت و زهره گاو و یا شحم حنظل یا دردی شراب یا خردل و مویزج

یا آبگینه سوخته یا خربق یا صمغ سداب مانند آن مخلوط سازند و ایضاً یا بگیرند تمیو لیا و زهره گاو سرشته استعمال کنند و تا دو ساعت بگذارند یا حب البان و آرد باقلا مساوی با آب سخته

سر را بدان بشویند و یا بگیرند دردی شراب یک رطل صابون یک وقیه و بورق چهار درم همه را جمع کرده سر را بدان مطبوخ سازند و با آب چقندر و آرد نخود بشویند بعده روغن آس استعمال کنند

و گاهی طلای سر سرگین گاو کرده میشود و بسیار نفع می کند یکشب راحت دهند و یکشب طلا نمایند و غسل او بیول شتر خصوصاً اعرابی شدید النفع ست و آبگینه سوده در باب حزاز

ردی قوی ست و همچنین دوای که دران قلقدیس و مویزج افتد و یا بگیرند عروق و بورق و قلقند مساوی و بدان طلای سر بعد حلق نمایند و گاهی هر دو بزیت جمع کرده می شود و یا

مویزج در زیت بسایند و بدان چرب کنند و یا بگیرند گوگرد و قلقند و بورق مساوی و بلادر در روغن مصطکی گداخته آمیزند و بر سر نهند و گاهی بدان خمر تیق داخل کرده می شود

و دوائیکه بعض متاخرین ادعای آن کرده اند و در تجربه جید یافته شد بگیرند زرنیخ طب نیم جزو و میعه سائله یک جزو و روغن خیری یک جزو و صمغ سداب نیم جزو

لادن دو جزو و اول سر را با آب گرم و صابون بشویند بعده بخرقه خشک بمالند تا سرخ گردد پس یکشبانه روز بدان طلا کنند بعد ازان بشویند **صاحب کامل**

گویند که تنقیه بدن به ما حضر از باید کرد و اگر ممتلی باشد بطبوخ مقوی یا بایارج فیقرا اگر بدن پاک باشد تنقیه سر بحب ایارج و حب صبر و مانند آن کنند و بعد از آن باید که بغسل سر بخطمی سفید و آب چقندر و برگ

و آرد نخود و باقلا [illegible] کنند و [illegible] آن [illegible] و در حکیم علوی خان [illegible] که در ذیل علاج [illegible] شد لیکن در اینجا [illegible] زیاده [illegible] و دوام [illegible] کنند

و بروغن گل و اندکی سرکه [illegible] باذن الله تعالی نافع است [illegible] اگر حزاز تابع رداءت مزاج سر باشد علاج [illegible]

مزاج راس [illegible] علاج [illegible] باشد [illegible] روغن [illegible] خطمی [illegible]

باشد [illegible] روغن [illegible] اسبغول [illegible] خطمی کنند [illegible] که این حزاز را [illegible]

و اگر حزاز حادث از رداءت مزاج [illegible] فساد اخلاط [illegible] باشد لازم است که ابتدا به تنقیه بدن نمایند [illegible] اسهال [illegible] نمایند [illegible]

استعمال اغذیه [illegible] و اگر [illegible] سودا غالب [illegible] تنقیه بدن [illegible] کنند [illegible] و اگر بلغم غالب بود ایارج [illegible] و غذاء گرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شربت بیک مثقال و از تجربیات مجربه من است آنکه کشنیز خود و حب کتھہ بریان ہر واحد یکجزو صبر خام دو دانگ سرکه مہر واحد نیم جزو بسرکه و تیز کرده خون حته الخضر امرشته بسبب طلا نمایند و مسیح بطبیخ مغز خربزه و نخود و کرسنه شسته باشند و گاہے معالجه این مرض تا بشره سرخ شود بر آن موضع محاجم میکنند تا آنکه ماده پاک گردد و بعضے مردم بشره سرخ موسے روی کنند و میان آن فرقت تا گمشته طلا می کنند بعد ازان لعاب برگ کندر و مرو زعفران بہ سرطلا می نمایند و این علاج دشوار است لیکن مجرب است و از فوائد غریبه آنست که چون پیه مار و ثیت و مرغابی بخون کبوتر آمیخته طلا کنند موی از آن ابرو دو مویکه ابرو باشد

وکذا ما الیدین عصاره قثاء الحمار آمیخته و ران کفایت و صلاحیت است و بحقیقت قوی یاد گذشت

داء الثعلب و داء الحیه

داء الثعلب آن باشد که موسے بریزد بطور یکجعفده سے از موی عارض ماند و فساد سبب در جلد پیدا آید و اگر پوست باپاک شد ریزان جدا شود آنرا داء الحیه گویند و اکثر حدوث اینها در سر و ریش واقع باشد و سبب تولد اینها ماده ردی است که در جلد بود و مناسبت بنیح موی و تولید بیخ موی بسبب خوردن آن منع غذا سے جید ازان فاسد ز دو آن ماده گاه صفرا سے حاد و گاه سودا و اکثر احتراقی و گاه بلغم شور محترق و گاه خون فاسد غلیظ بود الا آنکه ماده فاعلیه داء الحیه در عفونت و فساد شدید تر از ماده داء الثعلب میباشد و لهذا داء الحیه بشدت شکل تر بود و داء الثعلب در زوال سهلتر باشد و فقدان نبات شعر که بسبب قلت بخار دخانی و غور مواد صالح و خون جید قابل بود چنانچه در آخر امراض محلله و حمیات طویله میباشد یا بسبب تکاثف جلد یا بسبب فرط لین او یا بسبب کثرت سعه مسام یا فرط ضیق آن خلقی یا عارضی بود آنرا داء الثعلب و داء الحیه نمیگویند بلکه بسبب تنها بر وزن ضعف انسداد مسام بسبب غلبه ماده ساده و از آن منع نفوذ بخار دخانی بود پس ازان سبب موی ازان متولد نشود و ایضا جمیع انواع این انسداد داء الثعلب و داء الحیه نمی نامند بل آنکه منعقد گشت محدث است و دیگر فساد نبات بسبب فقدان نبات مو ازین قبیل صفحه که در سر حادث میشود و مانند آن از قروح رطبه و همچنین بر سر سالیده چون از بلغم کثیر مسدد مسام باشد و مزاج جلد را فاسد کند و همچنین انسداد این مسام مغبوط مواد سود اوی مفسد هیئت عضو و قوام جلد چنانچه در جذام میباشد و قبول طبری فرق در داء الثعلب و داء الحیه آنست که در داء الثعلب منع نفقدان موی الپس نرم بود چنانچه انسان احساس نماید که آنرا حس کرده و در داء الحیه جلد سے که از ان موی زائل شود خشن شبیه باصول برگ باشد که از طاهر گنده باشند و در داء الثعلب و داء الحیه چون در شاخ پدید آید بصعوبت زائل شود پس اگر رشد شود موسے بر وے سفید نرم ملون زنگ موسے سفید باشد یا آید و حجوبی از تقبر اطما نقل کرده که هرگاه انسانے را داء الثعلب باشد بعد ازان آن امراض معروف بدوالی پیدا شود موسے سر او عود کننده کسانیکه داء الثعلب باشند و دوالی آنرا کم حادث شود سیما گویند که اکثر حدوث این هر دو مرض از غلبه بلغم شور محترق بود و گاہے از غلبه مره صفراے محترقه و سوداے ردی محترق جلد مفسد ماده شعر حادث شود و گیلانی حق آنست که عروض این هر دو مرض از ماده صفراوی ساده نادر بود بلکه از صفراے محیه که آن غلیظ می بود با بلغم کثیر بود عارض شوند و انطاکی گوید که ماده این هر دو مرض خلط محترق است و فاعل آنها حرارت مفرط و صورت آنها نقصان شعر یا رفتن آن و غایت آنها فساد منابت او و برین نامها بهر آن مسمی ساخته اند که هر دو حیوان مسطور را عارض می شوند و هرگاه احتراق مفرط باشد جلد زیر موی متقشر گردد و خلط مفسد موجب این امراض هرمانا آن از انتشار شعر بحکم عقل منحصر در شانزده قسم شود زیرا که سبب یکے از اخلاط اربعه بود و هر واحد یا از فساد خلط فی نفسه یا بیکی از اخلاط ثلاثه دیگر باشد و علامات آنها در یافت گردد و سریع تر در صحت آن باشد که سبب یکے از هر دو خلط رطب بود و بدانکه علق زنده و مسرع گردد و ردی تر آنست که از سودا باشد و در حدوث آنها از بلغم صرف نزد من توقف است **طریق تشخیص** نوع ماده این هر دو مرض باید که آن موضع را باهستگی اندک بمالند و بموسے جلد آن نظر کنند اگر سفیدی و نرمی آن باشد و بدن صاحب او فربه بود و استکثار مولدات بلغم از اغذیه بارده رطبه و منسدات آن از اشیاء حریفه با لحیه و ابا زیر حاره کرده باشد و دیگر علامات بلغم یافته شود ماده آن بلغم شور محترق باشد و اگر زردی رنگ و خشکی آن موضع مع نحافت بدن و سرعت نبض و زردی قاروره و تلخی دهن و تشنگی و تقدم استعمال اشیاء حریفه مولد صفرا بود و پوست آن محل چنان نماید که گویا جلد طائر است که موسے او کنده باشند ماده آن صفراے تیز باشد **و اگر** کمودت آن موضع شبیه بجلد خاک آلود و قحل و شدت یبس آن باشد و صلابت نبض و صفائی قاروره یا غلیظا مائل بکدورت و سیاهی و مزاج سوداوی و تقدم استعمال اشیاء مولد سودا بران گواهی دهد ماده آن سوداے محترق باشد **و اگر** سرخی رنگ و تری موضع با سائر علامات غلبه خون مثل حمرت لون جمیع بدن و عظم و سرعت نبض و غلظت قاروره و کثرت نکی و رطوبت منخرین یافته شود ماده آن خون غلیظ فاسد باشد **علاج** واجبست که ابتدا از تنقیه بفصد و اخراج خلط غالب کنند بعد ازان استعمال مفرحات بر موضع نمایند تا آبله انگیزد و ازان ماده ردی سائل شود و آن مثل سیر و خردل و ثافسیا است پس ازان ادویه منبت شعر که مسطور گردد استعمال کنند و رسانیدن آب بر موضع مرض مضر است و اگر چاره نباشد شیح و برسیاوشان و مرزنجوش و نمام صاف پخته بدان آب شویند بالجمله اگر بسبب احتراق بلغم بود بعد از نضج استفراغ بلغم بقی و مسهل گرم و حب ایارج کنند بعد ازان آن موضع را بپارچه درشت و یا بیاز عنصل بمالند و خردل و سیر ساییده ضماد کنند و اگر مرض تمیزی باشد عوض ما الیدن آن موضع را تشمرها زنند و اگر بسبب صفراے تیز باشد مسهل صفرا دهند و پارچه باد ریسه که گرم تر سازند و تکمید آن موضع نمایند و روغن گل بمالند بعد آن گوگرد و لسر که تیز مالش

اقوال حصر و مسیحی مینویسد که در داء الثعلب و داء الحیه ضرور است که اول تنقیه بدن باسهال خلط غالب کنند صدف سوخته و تنک سوخته هر یک یک درم داشته هر شب ... سائیده طلا نمایند
پس اگر بلغم غالب باشد بایارج روفس یا بابن حب ایسهال آور زند ... یک درم ایارج فیقرا دو درم تخم حنظل سه درم تربد ثلث حب ساخته نیم درم تا سه درم بخورانند و سه شربت یا چهار در یکماه از این
حب بدهند ... که لطیف بلغم و تقطیع و تحلیل از وی نماید مائل شیاف زند و اگر صفرا غالب بود این حب بخورانند بلیله زرد دو ثلث درم گل سرخ نیم درم صبر یک درم سقمونیا ربع درم حب سازند
و این یک شربت است و مداومت استعمال او کنند و همچنین تدبیر بخیره ... صفرا مائل گردانند تا آنکه حال بدن باعتدال باز آید و اگر سودا غالب باشد ایارج روفس ... و در آن غاریقون سیاه
یا حجر ارمنی افزایند یا طبیخ افتیمون که در آن اسطوخودوس ... باشد بخورانند و سایر تدابیر بخیره که متعلق سودا باشد مائل نمایند پس هرگاه تنقیه بدن
مشک و برگ ... طلا کنند ... یا ... غرغره و شموم نمایند ... ایارج فیقرا ... سکنجبین عنصلی کنند یا بعد از آن ... دق شده با سرکه یا ... بعد از آن طلا استعمال کنند و از ادویه مفرده که بسیار گرم و ... است ... که از آن تافسیا و
آن عصاره ... و حب البلسان ... یا کبریت ... سیاه ... با سرکه ... محرق که لطیف
میشود و زرنیخ ... و قطران و ... و پوست سوخته و کندر سوخته و ... با سرکه ...
ایام کثیر و شیخ سوخته و ... بیخ سرخ و اشنان ... ایرسا ... سوخته ... داء الثعلب ... استعمال نماید ... علاج داء الحیه
مرهم ... ادویه قویه ... گاه اراده نماید که قوت ادویه حاده ساکن شود ... هرگاه اراده کنند که تسعیف
قوی گردد روغن غار یا روغن ناردین با ... و علاج عام برای این مرض آنست که موضع را بخرقه خشن بمالند تا آنکه سرخ گردد بعده ... نمایند تا آنکه از آن ...
و سبب ... گردد بعد از آن یک روز ترک نمایند و ... تدبیر کنند پس اگر ... باللیمو یا پیاز ... بمالند و این را با ادویه حاده چند روز بگذارند پس هرگاه روئیدن موی
ابتدا کند چند مرتبه تراشند و هر بار ... بمالند و روغن کرد ان ... و پیاز ... یک اوقیه گرفته در آب بپزند تا مهرا گردد پس آب صاف کرده از آن یک رطل
بروغن بان یک رطل بپزند و باهستگی بپزند حتی که آب بسوزد و بردارند و استعمال کنند پس اگر داء الثعلب حادث از خلط صفراوی باشد مالش موضع بکنند ... در سشت
کنند تا سرخ گردد بعده ... سوخته ... طلا کنند ... با سرکه ... طلا نمایند یا بطرون و کف دریا با سرکه آمیخته طلا
سازند و هرگاه حادث از خلط سوداوی بود اول موی موضع حلق نمایند پس شرط زنند و از پیاز ... نمایند بعده تافسیا بروغن ناردین طلا کنند و یا عاقرقرحا ...
یا ... سوخته ... طلا نمایند ... سوخته و پوست بیخ سوسن و بادام تلخ سوخته ... روغن غار
سرشته طلا کنند و هرگاه حادث از بلغم بود اولا موضع را بخصل ... بمالند بعده ... تافسیا و خردل ... یا روغن غار سرشته طلا نمایند ... تافسیا و فربیون ...
سه اوقیه ... یک اوقیه خربق سفید یک نیم اوقیه موم و روغن غار ... حاجت ... طلا ... داء الثعلب ... دریا دو درم ... ارمنی خردل
و کبر و تافسیا و فربیون هر واحد دو درم ... موم ... طلا نمایند ... بعد ... هرگاه ... چند روز ترک نمایند ... علاج کنند تا آنکه
تسکین یابد بعده اعاده آن کنند اگر احتیاج آن شود شیخ الرئیس ... مباشرت نیست که صواب ... اولا استفراغ خلط فاعل است و اصلاح اغذیه ... بدن ...
معلوم است و شراب معتدل ... شیرینی ... غذا ... و اولا ... باستفراغ بدن از خلط فاعل با ادویه مخرجه
کنند و یا الفصد اگر ... حاجت کنند بعد از آن تنقیه سر از آن خلط ... معلوم است از ... و غراغر ... تنقیه سر ... بعده ... نمایند و تنقیه آن کنند از ...
دوران ... باخراج او از آن و تحلیل ... نمایند ... التکساب نکند ... نیست ... لازم است که مقطع
ملطف محلل باشد چندانکه تحلیل ... شدت تسخین که ... خفیف کند ... و اگر چه فی الحال داء الثعلب را ...
باخراج ماده پس اگر حار قوی باشد مثل تافسیا و آن اصل است ... از آن چاره نیست ... که بران غالب باشد ... تحقیق کم ...
حرارت او ... بهترین آن ... سیال ... ضعیف ... که مقدار آن ... کنند ... طلا ...
... ضعیف ... عمل کنند ... ادویه ... اقوی ... لازم است که ... ادویه

تقویت و منع باشد تا ماده بسوی او نریزد و بعد از آن تقویت شعر بسیار باشد که ماده از وی دفع شود پس موضع را بعد از نقوع و سام ابرص منع نماید و باید که از آن قوت جذب برای خون نیک
و بخار حاد که اعانت بر آن باشد بعد تحلیل و برای ماده فاسد که در جلد است تا که جاذب و تحلیل برای فاسد و جذب برای جید باشد و این مقوی باید هر گاه که استعمال این ادویه کنند و واجب است که
رعایت تاثیر آنها نمایند و ابتدا از آن ضعیف کردن آن با امتزاج چیزی که تقلیل مقدار آن کنند و در اثر آن نگاه کنند پس اگر مریض متحمل و اثر سلیم باشد در قوت و مقدار او افزایند و اگر متحمل نباشد
و اثر عظیم گردد در قوت او و در تقلیل مقدار او یا با امتزاج چیزی که [illegible] کنند کم نمایند و جهد کنند تا به تدریج و توریم نه انجامد خصوصاً در ابدان که مزاج یابس یا جنس آنها لین
باشند چون مرطوبین و ضعفا و اطفال و مشایخ و زنان و ارباب [illegible] و ضعف و اگر به توریم به تدریج انجامد تدارک آن به شموم نمایند و بر آن مثل بیه [illegible] و مثل شیر و [illegible] نرم طلا کنند
پس هر گاه تسکین نماید اعاده دوا به مقداری کنند که تحمل آن باشد و اگر اثر عظیم گردد استعمال او ترک کنند و همواره بر همچنین عمل آرند تا آنکه ماده فاسد تحلیل شود و ماده جید
منجذب گردد و علامت تاثیر دوا آنست که جلد منسرخ گردد و بدان که ملائم تر و کمتر [illegible] که بدان قبل استعمال دوا منسرخ می شد پس اگر حال متغیر نشود بدانند که آن محتاج
به دوای قوی است و اگر آن به ماش یا [illegible] منسرخ نگردد و از آن شدید باشد حتی که خوف فاسد شدن بود بعده آخر امثل پیاز بجا آرند پس اگر منسرخ نشود و از شعر موضع خالی [illegible] باشد و
مثل سیر طلا کنند و آنچه احتیاج [illegible] و تنقیه جلد از ماده و داء الثعلب [illegible] نیدن زلو و حجامت و خلانیدن سوزن بسیار است و ایضاً آبله انداختن با ادویه حاده که عنقریب ذکر یابد
و آنچه آبله اندازد آن را بشگافند و جدا کنند تا موی از آن بر آید و از چیزی که اعانت میکند در تحلیل ماده پوشیدن کلاه است که در آن پشم بود و دائم شب و روز که آن تحلیل نماید و عرق آرد
و باید که در هر دو سه روز با ستره موی تراشند و هر گاه موی برید حلق آن کنند و واجب است که قبل استعمال اطلیه موی سر تراشند و دلک نمایند چنانچه گفتیم بخرقه خشن یا مثل پیاز
و پوست تربد تا آنکه منسرخ گردد و قابل برای قوت دوا گردد و سام ابرص بکشاید و هر گاه [illegible] و دلک شود و اگر حلق نکنند دوا را رقیق بسازند تا در بیخ موی برسد و اما **استفراغات**
پس [illegible] را بطبیخ هلیله [illegible] یا افتیمون مستفرغ سازند و حب قوقایا و ایارج فیقرا و ایضاً ایارج شحم حنظل نیکوست خصوصاً بلغمی و اگر در اینجا سوداء باشد بدان [illegible]
[illegible] سیاه آمیزند و اگر اینجا صفرا باشد سقمونیا بدان مخلوط کنند و ایارج روفس و لوغاذیا جید اند خصوصاً برای سوداوی و [illegible] باشد که با استفراغ تنها صحت یابد و اقسام این استفراغات
سابق معلوم شده و اگر اراده خفیف تر از آن باشد ایارج مرکب به شحم حنظل در ماه سه یا چهار شربت آن بخورانند و اگر یک استفراغ فائده نکند بعد راحت دادن میان آن تکرار آن نمایند
و هر گاه جلد منسرخ و [illegible] و ممتلی باشد فصد کنند [illegible] فصد کلی اگر [illegible] واجب کنند فصد رگهای سر و رگهای پیشانی و صدغین کشایند و اگر [illegible] آن نباشد چیزی
از آن عمل نیاید و اما اغراض و معالجات و ماخذ آن در باب معالجات سر معلوم شده و اما **ادویه موضعیه** قوی ترین آنها فربیون است که بدان زیاده از سه سال نگذشته باشد
تدبیر آن بحسب تدبیری که در قاعده اعلا گفتیم باید کرد و بعد او تافسیا است و این بسیار عجیب بالغ النفع است بعده حرف و خردل و ساذوران [illegible] مرشته و یا [illegible]
بر روغن [illegible] مرشته و شیر یتوع آبله افگنند و بشگافند تا آنچه تحت او باشد سائل شود و چون پوست سفید موی از زیر او بر آید [illegible] بر عضو اندک مدت نهند و در داء الثعلب قوی
[illegible] آن احتیاج بیشود و بعد از [illegible] گوگرد و هر دو خربق و تخم جرجیر و کف بورق و هر دو قسم زرنباد [illegible] و پوست [illegible] و بیخ او سوخته و [illegible] موش و [illegible] گوسفند سوخته و مر
و دار فلفل و خردل و بندق سوخته و برگ انجیر و کندش و عروق ماسیران و قطران است و گاهی [illegible] زهره گاو [illegible] بعد از آن مثل بادام تلخ با پوست سوخته و مثل [illegible] چند روز
در سرکه [illegible] شود و خرنوب نبطی از ادویه این مرض است و افضل روغنها [illegible] روغن [illegible] و روغن بید انجیر است و افضل ادویه شمعیه قطران پس زفت است و افضل شحوم پیه
خرس و خصوصاً آنچه کهنه باشد **مطبوخ جید** [illegible] کنند **مطبوخ قوی** [illegible] تافسیا [illegible] مثقال گوگرد زرد و خربق سفید یا سیاه
هر یک [illegible] باشد [illegible] یک مثقال [illegible] بقدر کفایت بسازند و **ایضاً** [illegible] و نوشادر [illegible] سوخته در سرکه کهنه [illegible] طلاء [illegible] کنند بعد [illegible]
سه ساعت اعاده نمایند [illegible] سه روز [illegible] نمایند پس اگر آبله کند [illegible] و **ایضاً** [illegible] خردل در روغن [illegible] مثل غالیه گردد
پس بدان بر موضع آبله افگنند برای مرض قوی و [illegible] برای مرض ضعیف کنند [illegible] و آن عجیب نافع است [illegible] سرکه کهنه [illegible] آن
روغن گل خالص و [illegible] کرده [illegible] موضع را [illegible] طلا کنند و ایضاً [illegible] باشد [illegible]
کفایت کند [illegible] **صاحب کامل** گوید باید که نظر [illegible] کنند پس اگر [illegible] از خون باشد
فصد [illegible] اگر [illegible] بلغم باشد [illegible] ایارج و حب [illegible] و تخم حنظل [illegible] و مانند آن کنند

و اگر فصد سر را باشد پس غذا زیاده دهند جالینوس منع کرده و حمول و هرز سیب کبر پیج نمیکن معمول است اخصل غرغره کنند و سایر غرغرات که صاحبان اسقوه بدان غرغره میکنند بکثرت استعمال نمایند و از اغذیه مولد بلغم مثل ماهی تازه و شیر و لحم بره و مانند آن پرهیز سازند و اگر حدوث او از سودا باشد بسبب استطوخودوس و مطبوخ افتیمون و ایارج روفس و ایارج ارکاغانیس و دیگر که در ان غاریقون سیاه و افتیمون و غاریقون و امثال آن از مخرجات سودا افتد اسهال آورند و از اغذیه مولد سودا مثل لحوم البقر و بحیره شتر و بز و پیر و عدس و کرنب و ما ننده بر مولد سودا اجتناب نمایند و اگر حدوث او از صفرا باشد تنقیه بطبیخ هلیله زرد و سنا و شاهتره و ما نستین و صبر و سقمونیا و مانند آن کنند و از تدبیر مولد صفرا مثل عسل و خردل و سیر و مانند آن منع فرمایند و هرگاه تنقیه بدن و سر کرده باشند توجه بعلاج تساقط شعر نمایند و اول آنچه از ین عمل آرند آنست که مالش سر بخرقه درشت کنند تا سرخ گردد و اگر سرخ نشود آن عسل البرست و هرگاه سرخ شود بر موضع شر حالیا بیاز زنند و بعد از ان سیر ساییده طلا کنند اگر مرض از بلغم باشد و یا حبة الخضرا سوخته یا بارزد یا پوست بندق سوخته یا بادام تلخ یا حب البان یا حب المحلب سوخته طلا سازند و ایضا تقویه نمن شوده بروغن بان یا روغن اترج سرشته و شیح ارمنی یا زرنیخ سوده بروغن اترج یا روغن بان یا زیت آمیخته بر موضع طلا کنند بعده آب چقندر و بورق بشویند و ایضا از چیزیکه در بدان انتفاع یابند چربی گرگ و خرس و کفتار و شیر است و بهترین آن بود که کهنه بود و چون آنرا بسر کرده سوده بر سر طلا نمایند و چون سرگین موش با زیت باریک سوده طلا کنند آنرا نفع دهد و پوست بیخ کبر با مغز بادام تلخ در سرکه خمر سایند و آنرا نافع بود طلا برای داء الثعلب بکار است و زرنیخ درم و باقی اجزا همانست با وزن مسطوره که در آخر قول سیح گذشت و هرگاه این ادویه را استعمال کنند و در موضع احتراق و آبله خارج شود چند روز فاصله در دوا کنند و بران روغن گل و سفیداب یا چربی بط و ماکیان طلا نمایند و چون ساکن شود اعاده دوا کنند و اگر مرض از صفرا باشد طلای موضع بشیح سوخته و کف دریا و حضض و موی سوخته بروغن مورد یا روغن گنجد یا روغن بید سوده باید کرد بعده سر را بخطمی و صابون و آب بید بشویند و اگر مرض از سودا باشد بیا قرحا و شونیز سوخته و کف دریا و زهره گاو یا زهره گرگ طلا سازند و آب حلبه مطبوخ یا آب تخم کتان بشویند و ایضا تربد با افسنتین و روغن ناردین بعده ذلک به پیاز تیز یا سیر طلا کنند و یا بگیرند بادام تلخ و پوست بندق سوخته و بوره ارمنی مساوی ساییده به روغن حار سرشته طلا نمایند و گویند که چون سر گس بر داء الثعلب بمالند موی بر آید و عفصت و در آن که موی داء الثعلب بر آید بگیرند زرنیخ سه درم بعده بر کردن صبر و بازرسی آنها را باریک سائیده بروغن بان سرشته و بران قدری مشک انداخته استعمال کنند و علاج داء الحیه مثل علاج داء الثعلب است طبری گوید که علاج نوع سرطوبی داء الثعلب آنست که سن مزاج و باد بفصل و غیره توانند استفراغ در یافته تنقیه مرض با یرج حب کنند ایارج فیقرا و غاریقون هر دو الدسکیده درم تربد سفید دو درم نمک نفطی دو ثلث درم با مصبر بر سرج دو دانگ لاجورد مغسول نیم درم سقمونیا مشوی نیم درم کوفته بیخته مثل فلفل کرده حبها سازند و سه درم بخورانند بعد از آنکه سه روز پرهیز نخود آب و روغن زیت کرده باشند و دقت پرهیز از روز نگیرند و در حمام داخل شوند بعد از ان دو روز صبر کنند و یک شربت حب سکبینج بخورانند و در ین همه ایام بالش موضع هر روز یک ساعت کرده باشند و هرگاه از فصد دوا فارغ شوند موضع را بسیر و پیاز و نمک نماید و اگر کفایت نکند از پیاز عنصل بمالند و اگر این هم کفایت نباشد بر موضع شر حار زنند و این ضماد بران نهند خردل با ریک سوده نیم درم مقسط میداب کوهی دو دانگ و بسرکه سرشته مثل ضماد بر نهند که این ضرر موی را بر دیا شد الا آنکه هرگاه موی بر آید سفید باشد و سبیل او آنست که موی را بتراشند تا چند بار از ان بر آید و باز بتراشند و همچنین تا آنکه مثل موی اصلی بر آید پس اگر رویید ن موی شود اگر در موضع زاولک نمایند تا آنکه اندک تر شود و بعده بران روغنها طلا کنند و چون راحت شود و این الم زائل شود فیون تازه و اندک بقدر یکحبه بران مالند که این موی را در ین نوع ضرر بر بیاید و از چیزیکه بدان معالجه این نوع نمایند از معالجات غریبه که تجربه آن نیز کرده ایم آنست که گیرند سر که و خردل و فصل و شیطرج و خوب بجوشانند تا آنکه ادویه مهرا گردد بعده بگیرند ادویه و سرکه را در محجمه کنند و بر موضع نهاده تماس نمایند و بران محجمه را بگذارند تا از خود جدا شود و این عمل در روز سه دو سه مرتبه کنند تا آنکه موضع بلند گردد و چنانکه معلوم شود که گویا منتفخ شده بعده دو روز راحت دهند پس آنرا بسوزن زده بگذارند که رین الا حاله موی بر آید و ابو عمران موسی بن سیار میگوید که بعد محجمه پیه پی خرس و خنزیر بمالند و هرگاه بدبو شود بسرکه بشویند و اعاده مالش کنند تا آنکه موی بر آید پس اگر موی اشقر اللون بر آید مداوات بران روغن لادن نابس و روغن آمله استعمال نمایند صفت روغن آس بلادن بگیرند صد درم برگ آس تر و نیکو فته در دیگ نو سنگی اندازند و بران چهار رطل شراب کهنه و صد درم روغن کنجد و یا زیت انفاق که آن از زیتون خام میگیرند بریزند و سیدم لادن در پارچه سفت صره بسته و قت طبخ دران اندازند و هر ساعت پارچه را بمالند و بآتش ملائم بپزند تا آنکه شراب فانی شود و روغن بماند بعده روغن از لادن و آس صاف کرده نگاه دارند و اما روغن آمله آنست که بگیرند آمله ده درم و در سرکه پنج روز تر کنند بعده سرکه صاف نمایند و آمله را خشک نموده پنج درم آمله دیگر دران انداخته نیم کوفته کنند پس سرکه صاف کنند و اعاده آمله نمایند و این عمل تا شش مرتبه کنند و هرگاه سرکه سیاه تر بافعل گردد در دیگ نو صاف نمایند و بر وی صد درم از ان بیست درم روغن آس ریخته بجوشانند

نسخه دوا فی کس

نسخه روغن آمله

تا آنکه سرکه بپرد و روغن بماند بعده آنرا استعمال کنند که این موی را که بروید سیاه گرداند و سیاه بروید و گاهی این روغن را بار و سنج بدل خضاب استعمال میکنند [illegible] در زینت آنرا ذکر
کرده و ثابت در رساله خود ذکر نموده بعضی را [illegible] از حارث بن کلده حکایت کرده که آن علاج داء الثعلب بول [illegible] و بول [illegible] و خاکستر استخوان سوخته حیوانی که
مزاج او گرم باشد مثل استخوان درندگان یعنی شیر و استخوان پلنگ و مانند آن میکرد و من ابن نفیس را در بیمارستان دیدم که ارباب داء الثعلب را بعد تنقیه طلا بر موضع [illegible]
میکرد و اما داء الثعلب که از صفرا باشد ابتدای علاج او تنقیه است اگر قوت متمکن باشد با این مطبوخ پوست هلیله زرد و تمر هندی هر یک بیست درم افسنتین [illegible] درم
ترنجبین پانزده درم شاهتره ده درم بنفشه سه درم آلو بخارا عناب هر یک بیست عدد در شش رطل عراقی آب بجوشانند تا بیک رطل آید افشرده صاف کنند و در آن
دو ثلث درم تربد و یک دانگ سقمونیا مشوی حل کرده نیم گرم بنوشند بعد از آن سرکه باعتدال گرم کنند و در آن اسفنج فرو برده تکمید موضع بدان نمایند تا آنکه
قریب به [illegible] گردن رسد بعده بروغن خیری یا روغن گل چرب کنند و پنج روز بگذارند بعد از آن بخرقه خشن بمالند و گوگرد سوده بزیت آمیخته یک شبانه روز متواتر طلا کنند
بعده بگیرند فندق مع پوست او بسوزند تا خاکستر گردد و بسرکه کهنه حل کرده بر موضع طلا نمایند و آنچه من درین علت که صفراوی باشد تجربه کرده ام [illegible] طلی
معمول بروغن خیری است و موضع را از هوای سرد پوشیده دارند و تکمید بآب گرم در حمام کنند و این سهلترین انواع این مرض در علاج است و اما داء الثعلب سوداوی
دشوارتر در علاج است معالجه او بنوشانیدن ماء الاصول چند روز و حریره معمول بمغز قرطم کنند و هرگاه ثابت شود که اخلاط نرم و رقیق گردید مطبوخ افتیمون بنوشانند
و تصفیه تنقیه دماغ بعد این مطبوخ با این حب نمایند افسنتین رومی هلیله سیاه افتیمون ایارج فیقرا هر واحد یک و نیم درم بسفایج یک درم لاجورد مغسول ثلث درم
نمک نفطی نیم درم غاریقون دو درم تربد نیم درم سقمونیا مشوی دو دانگ کوفته بیخته بعسل سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی از آن سه درم و نیم درم شربت
در مدت یک ماه بخورانند و گاهی رطوبت بسودا مضاف شود و بیس معده او کثیر الرطوبت بود و علاج صاحب آن را این حب کنند و این حبیست که در گرما و سرما
در ربیع و خریف عقب طعام تناول کنند و پرهیز دقیق نه نمایند بلکه از لحوم غلیظه احتراز کنند نسخه آن انیسون تخم کرفس بادیان نانخواه زیره کرمانی هر واحد دو درم
مصطکی هلیله سیاه هر واحد سه درم صبر سقوطری همچند همه ادویه کوفته بیخته بآب برگ ترب سرشته حبها سازند شربتی از آن یکدرم عقب طعام و دائم آنرا بخورند که این
رطوبات را از معده و از جمیع بدن خارج کند بغیر آنکه ضعیف نماید زیرا که هر روز یک مجلس یا دو [illegible] در بلد عراق بود که آنجا داء الثعلب بسیار و غلبه اخلاط
سوداوی ظاهر شده بود و پس او را لزوم این حب نمودم و داء الثعلب زائل شد و بعد آن عود نکرد و اگر رطوبت با سودا در امعای او محسوس شود این حقنه در آن
استعمال نمایند قنطوریون باقه [illegible] کوهی قرطم کوفته تخم کتان تخم حلبه برگ سداب هر واحد یک کف چقندر را [illegible] کرنب هر واحد باقه همه را آب [illegible]
تا مهرا شود [illegible] گردد بعده صد درم از آن صاف کنند و بآن یک درم بورق و بیست درم روغن کنجد تازه یا بید انجیر بیخته در آن حل کنند و بدان حقنه
نمایند و مفید است اگر در نوع رطوبی رطوبت در امعا یا در معده یا در دماغ ثابت شود و این حقنه کنند و ازین حب که تنقیه سر میکند بخورانند بعد از آن و اگر نوع
[illegible] خوب کنند بعده بران چربی [illegible] چربی خرس [illegible] شیر و مانند آن از لحوم که استفراغ و تلیین جلد کنند طلا سازند و بگیرند برای [illegible]
خاکستر [illegible] و گوگرد [illegible] که در خاکستر [illegible] ذکر این کرده و تجربه او کرده ام [illegible] تخم [illegible] سوزند
این خاکستر را بزیت جمع کنند و بر موضع دائم طلا نمایند که این [illegible] اگر صعب و دشوار گردد موضع را [illegible] بمالند و اصلاح
غذای آن کنند و میل او بسوی آن نمایند که در حرارت او بیفزاید و بسط آن نماید هرگاه موی برآید موضع را بروغن لادن و روغن ناردین چرب کنند و اما [illegible]
دموی علاج آن بفصد باسلیق و لزوم پرهیز و میل او در تدبیر بچیزی که تصفیه خون او کند و مالش موضع بخرقه خشن [illegible]
چند روز نمایند تا آنکه جلد نرم گردد بعده [illegible] و طلا [illegible] نمایند که در آن [illegible] این بیان کردم پس
داء الثعلب قول مجمل [illegible] مجمل ذکر میکنم و گویم که داء الثعلب و فساد شعر [illegible] و تماس جلد بسبب یکی ازین اخلاط بود هرگاه [illegible] را فاسد گرداند
[illegible] را از غذا [illegible] منع نماید پس علاج او استفراغ است بحسب نوع مرض [illegible] استفراغ [illegible] غاریقون و ایارج و شحم حنظل و
[illegible] سیاه [illegible] سیاه [illegible] نفع میکند و اما

چیزیست که بدان ورک نمایند آن پیاز و سیر و پیاز عنصل و نانخواه و فرفیون و خردل و مانند آنست و چیزیکه بدان طلا کنند گوگرد و بندق سوخته و لیته سوخته و کف دریا و برنج حبشی سوخته و سم بز سوخته و ورج سوخته و شحوم سوای چربی بز و چربی البته و امثال آنست و آنچه واجب ست که صاحب نوع سوداوی دائم استعمال نماید هلیله سیاه و کابلی هر دو مربی ست و آنچه صاحب رطوبی استعمال کند اطریفل کبیر و اطریفل صغیر و معجون انقرویا و جوارش بلادری و مانند آنست و آنچه صاحب نوع صفراوی استعمال نماید این سفوف معمول هلیله زرد پوست هلیله زرد هلیله سیاه و پوست هلیله زرد هر یک جزو هلیله سیاه و پوست هلیله زرد بگیرند تخم خرفه و خیار و تخم خشخاش و گل سرخ هر واحد یک جزو شکر طبرزد برابر جمله سائیده صبح بر ناشتا و وقت خواب بقدر حاجت بخورند و هلیلجات مربی و هلیلجات سوده بعوض سرشته استعمال کنند و آنچه صاحب نوع دموی استعمال نماید اطریفل معجون بعصاره عناب معقود ست و اصلاح اغذیه بسبب آنکه لائق مرض باشد و این همه استعمال نمایند مع استعمال قوانین در غذا و دوا و علاج داء الثعلب رطوبی و سوداوی ست بتغیر زیادتی در آن سوای آنکه جلد این را طلا کنند بچیزیکه آن را نرم کند بغیر آنکه استفراغ نماید و دیدیم که در بیمارستانات در این استعمال چیزی میکنند که در داء الثعلب از دواء لک و طلا استعمال می نمایند وگاهی در این نوع غریب که معروف بذات العروق ست واقع میشود و آن آنست که مواضعی که از آن موی زائل شود در آن شبیه بعروق سرخ متشابه بر شنبدی که بر جراحت ستطیل واقع میشود و ظاهر میگردد و هر گاه جلد نرم شود و نیز نرم و منبسط گردد و علاجش علاج داء الحیه است ابن الیاس گوید که اگر از خون غلیظ محترق باشد فصد و اخراج خون بقدر قوت کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش بسفند بادام و اسفاناخ خورند و یا بگیرند شربت عناب دو درم و شربت بنفشه دو درم و بنوشند و یا بگیرند آب انار ین بشحم آنها افشرده سه اوقیه و شکر سفید ده درم و غذا مزوره انار و ارزن با روغن بادام خورند و اولا مالش موضع بپارچه درشت یا برگ وفا سر طلب کنند و یا بگیرند پیاز عنصل پنج درم سیر و خردل هر واحد سه درم و بسباسه که کهنه سرشته طلا نماید بعد تراشیدن موی و اگر از بلغم محترق باشد هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس هر واحد سه درم گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش بسفند بادام خورند و هر گاه آثار نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر یا بمطبوخ ثمر با مع شحم حنظل و غاریقون و صبر و نمک نفطی نمایند و غرغره بخردل و بیخ کبر و سکنجبین عنصلی یا با ایارج مع ماء العسل بمرات کثیر کنند و از فواکه رطب و غیره مواد دات بلغم حذر نمایند و اگر از مره سودا باشد هر صباح جلاب از بادرنجبویه و تخم کاسنی هر واحد سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و مع ماش و مغز بادام بخورند و هر گاه اثر نضج یا تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب آن و یا ایارج فیقرا و یا ایارج لوغاذیا کنند و از اغذیه غلیظه مولد سودا مثل لحم نرگاو و نمک سود و قدید و بادنجان و لحم بز حذر نمایند و اگر از صفرای حاد باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم بنفشه پنج درم و شکر سفید ده درم و از آلو و عناب هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش بسفند با بادام خورند و هر گاه اثر نضج در قاروره پدید آید تنقیه بدن بمطبوخ فواکه مقوی بسقمونیا سرشته کنند و از تناول اغذیه حاره یابسه و حریفه و حلویات و مانند آن احتراز نمایند و هر گاه بدن از اخلاط مجتمعه مرض پاک گردد صرف عنایت بمعالجه سقوط شعر نمایند و بعد دلک بسیار بخرقه درشت و زدن شعر غیر عمیق سیر سوده بروغن یاسمین بر آن طلا کنند و اگر ماده مرض بلغم محترق باشد حبه الخضرا و غیره که در قول صاحب کامل گذشت آن همه ادویه را سوده بروغن بان یا روغن اترج یا روغن یاسمین یا زفت گداخته آمیزند و طلا کنند و یا بگیرند شیح سوخته و بروغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند بعد شستن آن بآب چقندر و بورق و آنچه مجرب ست در انبات شعر آنست که بگیرند پیه شیر و پیه فرس و پیه گرگ مساوی و لبه که کهنه سائیده طلا نمایند و اگر ماده این مرض صفراوی باشد هر روز سر را بآب چقندر و آب برگ چوس بشویند و بنفشه و غیره که در قول صاحب کامل مسطور شد طلا سازند و اگر مرض از ماده سوداوی باشد بگیرند گوگرد و نوشادر و فرفیون و خردل و بیخ قرمز خاکستر سم بز و قیصوم سوخته مساوی کوفته بیخته بروغن زنبق و ناردین بسرشند و بر سر طلا کنند بعد دلک او لیسیر و پیاز دشتی

صفت طلا برای داء الثعلب فرفیون سرخ مرد و کرده صبر سیاه هر واحد یک درم کف دریا پنج درم بورق سرخ و گوگرد و نوشادر و انقسیا هر واحد چهار درم باریک سائیده بروغن زیت یا بروغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند **طلای دیگر** بیخ ز فارسی سوخته

سوخته و سمه مساوی کوفته بیخته در ظرف رصاصی بروغن زنبق بسایند و طلا کنند و اما علاج داء الحیه علاج داء الثعلب است و شستن سر هر روز به آب [illegible] و گل خطمی [illegible]
و برگ بید و [illegible] و سر را هر روز بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو بمالند و بنفشه تازه و نیلوفر [illegible] و این وقتیست که سبب تساقط شعر اتساع مسام و
نقصان غذا باشد و اما هرگاه انتثار و تساقط او بسبب تضییق مسام باشد قریب او روغن تیز بند و مالش سر به ورق [illegible] کنند و در حمام داخل شوند و
تا دیر در آن نشینند و بر سر شیح سوخته و نمک و قیصوم سوخته بمالند و بعد مالش سر را به آبی که در آن نطرون و بورق جوشانیده باشند بشویند و یا بسر
نی فارسی سوخته و خسته خرما سوخته و سمه هر واحد مساوی و یا بدستوری که سابق مسطور شد مرتب ساخته بر موضع طلا نمایند [illegible] گوید که اگر از جهت خون
باشد فصد سر رو کنند بعده طبیخ خیارشنبر و بعد از آن ایارج فیقرا دهند و اگر از صفرا باشد اولاً طبیخ هلیله بعده ایارج فیقرا خورانند و اگر از سودا باشد
طبیخ افتیمون پس ایارج فیقرا دهند و اگر از بلغم باشد حب منتن بعده ایارج فیقرا خورانند و در جمیع این انواع میان هر ده روز شربتی از ایارج فیقرا
دهند و هرگاه این ادویه خورانند اغذیه لطیفه سریع الانهضام مثل اسفیدباج و [illegible] دهند و از اغذیه غلیظه مثل لحوم صید و مانند آن و امتلای
طعام و شراب پرهیز سازند و از کثرت ریاضت و تعرق و تعب منع کنند و اما علاج نفس موضع آنست که اگر [illegible] باشد حلق او نموده یا بستره کنند
و نوره بهتر است بعده بخرقه خوب بمالند حتی که عروق او بر آید و بعد آن به آب مرزنجوش مطبوخ بشویند و بران [illegible] طلا کنند و یک شبانه روز بران بگذارند و هرگاه
صبح شود به آب مورد آن را بشویند و بران روغن بان طلا نمایند و اگر از مالیدن بدین سرخ شود بعده به بورق یا پوست ماهی خشن یا برگ انجیر آن را دلک نمایند حتی که
سرخ گردد و پوست بخراشد پس خون از آن پاک کرده بران [illegible] مطبوخ بشراب و یا انجیر خشک سوخته محلول بشراب نهند طلا برای آن تقشیر کنند
سوخته بشراب مطبوخ حل کرده بدان طلا کنند و یا پیه گرگ به سرکه آمیخته طلا نمایند و [illegible] در شراب سوده و یا پوست بندق سوخته و بیخ نی خشک طلا
سازند و طلا بروغن بادام تلخ و روغن بید انجیر آن را نفع کند و اما ادویه مفرده برای این برگ حنظل است و نوشادر و مویزج و خاکستر کتان و خاکستر [illegible]
و پیه کفتار و پیه شیر و [illegible] و فلفل و غیره آن که در قول مسیحی گذشت و هر دوائی که حار لطیف نفاذ است آن همه را مفرد و مجموع باید که با بعض روغنهای
گرم مثل زیت و روغن بید انجیر و روغن غار و مانند آن بر سر طلا نمایند نفع بلیغ کنند پس اگر مکان آبله کند [illegible] یا کتان و مرهم سفیده بمالند و
چند روز ترک او نمایند بعده اعاده کنند که درین مرض شرب ادویه حاره [illegible] است که آن جلد سر را مثل حالت در صلع گردانند اهرن گوید که [illegible]
ایارج فیقرا را در علاج این مرض اصل ساخته و از آن فرع جمیع علاجات او نموده و آن آنست که با وی مخلوط میکرد و اگر مرض از خون و صفرا بود [illegible]
سقمونیا و غاریقون و اگر از سودا بود [illegible] خربق و افتیمون و اگر از بلغم بود [illegible] شحم حنظل و در همه انواع او امر غرغره بآن میکرد و گفته که متقدمین شرط
بر موضع [illegible] بعده [illegible] و سرکه و نمک [illegible] آن را خوب می مالیدند و این عمل مجرب است خطا نمیاید ثابت گوید که علاج داء الثعلب بمرات کثیر از اسهال
بغیر معالجه موضع کردم و صحت تمام یافت محمد بن زکریا گوید که چندین بار در داء الثعلب تجربه کردم و او را مغنی از غیر او یافتم و اعتماد بران نمودم و بلبوس
بهتر از پیاز است صاحب [illegible] گوید که اگر از صفرا و احتراق خون باشد فصد سر رو کنند و بعد فصد اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند و مریض را از استعمال
اغذیه حاره منع نمایند و امر بشرب ربوب ترش مثل رب سیب و [illegible] نمایند و غذا بچه مرغ و سکباج ماهی تازه [illegible] یا مزوره [illegible] ماش
یا اسفاناخ دهند و بعد تنقیه بدن و اصلاح اغذیه قصد موضع کنند و از آن موی ریخته [illegible] تراشیده از خرقه ابریشم نمایند و از زاج سوخته مع پوست بادام تلخ
سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و اگر [illegible] بر موضع [illegible] روغن کنجد [illegible] طلا کنند و ایضا شیح سوخته و کاغذ [illegible]
با روغن بید و روغن آس طلا سازند و اگر از غلبه سودا باشد تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون کنند و بعد تنقیه غذا بچه مرغ بریان یا زرده بیضه [illegible]
و از امتلای طعام منع کنند و موضع را [illegible] یا ترب یا زیت کهنه [illegible] موضع شرط [illegible]
و سر را به آب [illegible] یا آب برگ کتان بشویند و اگر از بلغم باشد تنقیه بدن بحب قوقایا یا [illegible] کنند پس اگر فصل سرما باشد [illegible]
غرغره بسکنجبین نمایند و اگر فصل گرما باشد [illegible] کنانند و اسهال [illegible] بنفشه آورند و باید که از استعمال [illegible] الامتحان [illegible] حلبه

ضد کنند تا بعد حرقت شود و موی بر نیاید و قطاع گویند که تجربه نموده غالب تحقیق کرده اند با خراج او نمایند بفصد اگر خون باشد و الا با سهال شحم حنظل و حبوب [illegible]
و بعد از آن ایارج و با روغن زیادتی نافع چون و تُره و ... لاجورد مطبوخ افتیمون در سوداوی همه مع اصلاح اغذیه اکثار شود و باسهال مکرر تا کجنبین و غرغره
و علسات و بعد باشد پس اگر اصلاح ظاهر شود و موی بر نیاید الا اگر موی سرخی بسیار زیاد است شیدی باقی ماند بر ملیه بشرط زنند تا مواد سائل شود و اگر در آن
احتمال نماید و الا لازم محل بیمار را گرم و استعمال غسل کنند بعد دلک نمایند بر آن یا خردل و اگر صفراوی زردی و در سوداوی کدورت باقی ماند و در این هر دو سبب و
قد ... آن محل باشد و شحم حنظل و شیر بمالند و از مجربات است هر دو مرض مطلقاً طلا است مع سداب و گو گرد و زیت خصوصاً چون عقارب در آن
پخته باشند ... و میویزج ... طلا است از بحماک ... نارجیل در سرکه و ... فلفل و در ... بکرکم و زردی بیضه و ... بشرب ... قوبا
و طلا بسیار ... طلاات ... بیرون و ... روم و شبت و غسل بترب و ... خرزهره و غسل و واجب است بعد آن تا یک غسل ... نیم
... مس بعد از آن ... روغن بنفشه و روغن گل چند روز کنند که ... را اندر هر دو مرض فعل عجیب است و گویند که در سوداوی نفط ... گاه است
حاجت ... کرده ... طلاات و قت فاطر ناد ... بهترین آنها در آن هنگام آنست که از اکلیل الملک و بابونه و مرزنجوش ... سازند و بعد آن بر روغن ...
کرد آن ... باشد طلا کنند و چون ... معلوم شود ... بدان ... مناسب می بینیم زیرا که در آن نفع ظاهر است و گاهی ... از شعر ... شود
پس بعد تنقیه ... بر ملازمت محل بمالک منبتات شعر نمایند و بهترین آنها ... روغن نفط یا زیت است و ... است که بهترین ... است
... بجر ... خنثی ... و ... شبت ... سداب و پیاز و آب ترب و روغن آن و اما برگ حنظل را با وجود نفع او ... یک ... سبب ... او
بطوری که ... گذشت نیز هست و کذا ... ادریس ... زنجبیل ... ترنج و نوشیدن مرمر یک ... تا چهل روز بر ناشتا ... برگ حنظل ...
... زرد و ... سیر ... و غسل بطبیخ قوام کرده باشند در هر دو مرض و در ... موی را بر ... طلا است مجرب است و گاهی آنها چون باد
... غسل ... خردل و قطران اضافه کرده شود پس اگر خوف قرحه کردن آن باشد محل را با طلق ... کنند ... طلا است ... موی
... انجیر ... بالغ النفع است و اگر ... سوختن بکار برند و کذا ... و قطران ... یا ... عصاره ... و رخت چون ...
... آمیزند و بدان پنج مرتبه در پانزده روز طلا کنند آن را صحت بخشد و کذا ... در روز ... وزفت است و ... استعمال کرده شود
... مع بعض آن بشرط آنکه نظر در ماده ... کرده شود پس ... لذاع ... بکشت ماده زیاده کنند و بالعکس ایضاً
در زهره می نویسد که فصد در موی کنند و حجامت محل ... در باقی اقسام اگر ... باشد بعد تنقیه و اطلیه و بهترین طلا در موی آنست
که موی را ... بیرون تا آنکه ... طلا کنند و کذا حی العالم مع حنا بعد شرط و برگ انجیر مع قطران و در بلغمی ... پیاز و ... بلبل
... سرکه و عسل و در ... سکه و حنا و آرد جو طلا ... و در سوداوی بندق سوخته و سیر و حب الغار و روغن نفط طلا ...
مطلقاً و تخم آن و کذا ... هندی و برگ حنظل طلا ... گیلانی از میامر جالینوس نقل کرده که معالجه بلغمی به تنقیه بدن اولاً و ثانیاً ... مسهلات
بعد نضج ماده کرده شود اول بگیرند ایارج فیقرا یک مثقال شحم حنظل نیم دانگ کوفته بیخته بآب کرفس ... حبها سازند و گاهی زیاده و کم می کنند
بحسب وقت و دوم ترید سفید ده درم ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل ... ثلث درم ... سوم حب قوقایا چهارم حب
و اگر فصل گرما باشد ... کنند و ... بلغم نمایند ... بگیرند شبت و خنظل و ... و تخم ترب کوفته و جوشانیده و صاف نموده قدح بزرگ
از آن بگیرند و ... عسل و چهار دانگ ... در ... سرکه ... اندر آن ... کنند و بعد غرغره ... غرغره ... در
امراض ... بلغمی ... کنند و یا ... بجوشانند و صاف کرده ایارج در آن حل کرده غرغره کنند و یا خردل ... و سکنجبین ... بدان
غرغره نمایند و ... لازم ... الاصول ... حسلی کنند خصوصاً چون فصل ... باشد بعد از آن ... موضع ... یا ... کنند و بعد
... خردل یا ... طلا نمایند بعد ... اگر مرض قوی باشد ... طلا نافع است ... طلا کنند و بعد

الیشان شود یا شبیت و نخود کوفته و طباشیر جات و مطبخات بری و عرق دل و گوشت کنجشک و قنابر و مانند آن انچه مسخن باشد بسازند و از حموضات و شیره انچه ازان مرتب کنند
و جمیع نبیذها و امتلاء طعام و اکل سحوم و حبوب و برنج و طعام کثیر التحلیل ازان غذا است کثیر و بادر نفخ آرد و اثر ریاضت بسیار قوی و از تعرق بسیار و حمام
اجتناب باید کرد و اگر در موضع مرض از کثرت اطلیه قروح پیدا شود بمرهم مرتب از روغن و موم و آب برگ بلوط و آب برگ سوسن و زرده بیضه
طلا سازند

علت نقع

و این مرضیست که در جلد سر حادث شود شبیه بداء الثعلب و بشکل ابرو و مشابه برص در رنگ آن [illegible] متصل یا متفرق بود و گاهی بقعه ازان سر منتقل
اثر ... سفید بشکل بهق باشد و فرق میان این و داء الثعلب آنست که هرگاه در داء الثعلب رالمس نمایند آنرا چنان نیابند و خیال کنند که گویا جلد
پیوست و موضع این علت را چون لمس نمایند و یابند که گویا آن از جلد بلند شده و متفرق و دیگر آنست که در داء الثعلب موی را قبول نکند و زیر موی سر منج
نگردد الا بقلیل به کرا انسان را دست دهد تا مل او باشد و چون نقع از انسان بالا در شحم او رسد و کند و سال ها بر آن حال باقی ماند و سبب تولد این
علت یکی تنگی مسام است دوم بخارات حریفه حاده پس هرگاه بخارات حاده بسبب کثرت نماید و مسام از اخراج آن تنگ باشد و لاموی بسبب تنگی
مسام بریزد پس جلد بسبب تنگی مسام از اخراج بخارات منتفخ گردد چنانچه در جلد از غلبه بخاره حدت خون مرض شرا حادث میشود و درین علت از امراض مخصوص
که بان شهرت مخصوص باشد و در هیئش بجهت بلد یه معروف است چنانچه عرق مدنی در مدینه حادث شود و قوبا سیاه بالخصوص در اهل شهر زور و جرب
بطبرستان و مانند آن علاج بسط جلد و تلیین او و استعمال آبزن و آب نیمگرم و مالش بروغنهای نیمگرم و تنقیه باین حب کنند ایارج فیقرا
دو درم گل سرخ یک درم تربد نیم درم خربق سیاه و بسفایج و اسطوخودوس از هر یک نیم دانگ نمک هندی نیم دانگ سقمونیا بقدر مشتوی بعد سبب ماند برگ ترنج یکدانگ همه را سحق کرده
حبها سازند و بعد پرهیز آنرا بخورند و در زمانی که قوم احتیاج تنقیه آنرا اسهال باشد و شربت یا سه شربت ازان حب آرند و دیدیم که این مرض شدید و حاصل پس که
زائل شود و از چیزیست که بدان طلا نمایند هرگاه قانونی از قوانین استعمال تنقیه نفیسه سهل نافع باشد این طلا است خاکستر قیصوم و خاکستر پوست بندق
و لادن همه را ساییده بموم و روغن مرتب از روغن خیری یا مانند آن آمیزند در این علت بحسب البرزنیست بلکه بسرعت زائل شود و بهترین علاجش آنست
که از استعمال آبهای نیمگرم ذکر کرده شود که تنقیح مسام علاج اوست

انتثار شعر

و این عبارت است از ریختن موی ریش و سر و ابرو و مژه یا شعر یا بسبب کمی غذا و قلت بخارات جیده بسبب شعر باشد مثل آنکه نا قهین از امراض و ارباب دق و
سل را عارض شود و یا بسبب تخلخل جلد و اتساع مسام حتی که بخار محدث شعر چون خارج شود متفرق گردد و بجای احداث شعر مجتمع نشود و یا بسبب تنگی
مسام از جهت یبوست و کثافت جلد مثل جلد پیران پس ماده موی را نافذ نگردد و یا از جهت رطوبت غلیظ و بلغم مسدد حتی که مسام فاسد گردد و میان بخار خارج
و داخل انقطاع رخ دهد و بعضی با بعضی و دیگر متصل نشود و آن از تولد شعر منع کند و یا بسبب حصول مواد خبیثه زیر جلد حتی که از ان بخار ردی فاسد
فاسد گردد مثل آنکه در داء الثعلب و داء الحیه میباشد و یا بسبب استیلاء رطوبت بر جلد چنانچه در استسقا و تخمه آن و صاحب کامل گوید که گاهی
سقوط شعر عقیب امراض حاده بسبب حرارت شدیده و رداءت بخارات حادث شود و گاهی بسبب سعفه یا قروح یا جذام میباشد طریق تشخیص
اسباب مذکوره اگر آثار داء الثعلب و داء الحیه یا سعفه یا قروح یا جذام ظاهر بود سبب انتثار شعر همان مرض باشد و الا نظر کنند اگر صاحب او
ناقه بود و خشکی جلد و تقدم اسباب محلله و مقاسات امراض و قلت غذا و ریاضت کرده سبب قلت غذای شعر باشد و اگر نرمی جلد و باریکی
موی و سرعت انتثار آن بود سببش تخلخل مسام باشد و اگر خشکی مزاج و کثافت جلد و جعودت و غلظت و شدت سیاهی موی بود سببش تنگی مسام از یبوست
باشد و اگر موی باریک گردد و آثار خشکی هیچ نباشد سببش تنگی مسام از رطوبت غلیظ بلغمی باشد و اگر آثار فضله ردیه جهت سر بدن مدرک گردد سببش

استیلاے رطوبت بر جلد باشد **علاج** اگر بسبب قلت غذا باشد غذاے جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و سر را بخطمی و برگ حنا و تخم مرو بشویند و روغن بنفشه

و روغن نیلوفر بمالند و اگر بسبب اتساع مسام باشد باید که هلیله کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویه قابضه در آب جوشانند و نطول نمایند و روغنهاے

قابضه بمالند و روغن آمله با لیدن نیز فائده میکند و کذا روغن آس مع پر سیاوشان و قوی تر ازین آنست که سه درم لادن و نیم اوقیه شراب قابض یا روغن آس

گرم آغشته غلاف سر بدان نمایند و اگر بسبب تنگی مسام از یبوست باشد ترطیب مزاج و مالش بروغن بابونه و بادام و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و آب نیم گرم

بر سر ریزند و شیح سوخته با بادام سوخته با روغن زیت سرشته سر را بدان غلاف نمایند و ما را سجبن را غذیه دادن و مرتبه بکار برند و اگر از رطوبت غلیظه باشد

که ماده شعر را آمدن ندهد می باید که کثرت حمام کنند و شیح و برنجاسف و بادام تلخ را بسوزند و با بوره ارمنی و زهره گاو طلا نمایند و غذاے مقطع مجفف رطوبات

و قلیه بکثرت مصالح گرم خورانند و از تناول اغذیه رطب و ماهی و شیر و فواکه تر حذر کنند و درین نوع روغن مالیدن ممنوع ست و اگر بسبب داء الثعلب یا داء الحیه

یا قراع باشد علاج هر دو امراض مسطور شد و اگر بسبب استیلاے رطوبت لبوب تنقیه ماده و تقویت مسام نمایند بدانچه در داء الثعلب مذکور شده و اگر بسبب سعفه و قروح باشد

اشیاے محلله ملینه چون خطمی و خبازی و لعابها و روغنها و مراهم و تمریخات و طلیات مناسبه استعمال نمایند بشرطے که جلد اصلی منقطع نشده باشد و بعد اندمال مسام

منسد و فاسد نگشته و الا علاج نپذیرد ادویه مفرده و مرکبه مانع سقوط شعر عصاره کرنب تنها و با نمک طعام و کذا سرگین موش سوخته و کذا اقاقیا

کذا بلیله و کذا صبر بشراب قابض و کذا از و فراکوتن حنا و سبت عسل و کذا فا غیه حنا و روغن مورد و کذا زجاج محترق بروغن زنبق و کذا برگ سدر و کذا اسفناج

و کذا حب الآس مطبوخ بشراب قابض و کذا تخم حقیند بروغن آس و کذا خصیه الثعلب بزیت و کذا بهمن سفید و کذا برادهٔ چوب شمشاد با حنا آمیخته و اقاقیا

طلاے لادن و شب ایر که مسحوق شده تا مثل عسل گردد و کذا برگ انجیر بار یک سوده با آب سرشته و کذا پوست کهی و پوست بلوط مساوی سوده جزو

غلاف سر بعصاره کرنب که دران حنا سرشته باشند و کذا پر سیاوشان پنج درم شراب کهنه ده درم لادن ده درم روغن آس بست درم و کذا برگ آزاد درخت

یک جزو و حنا دو جزو با هم سوده در سر کردن و کذا سم بز سوخته و مثل او خطمی و ذرور حسرف در سر و اکل آن و کذا انبق خشک کرده و کذا اسنا و کذا تخم با دنجویه

و مداومت بخوردن ترب و کذا اغذیه بعسل و بغیر عسل و کذا اوج بدستور و اکل و حنا و بادآورد و ذرور زجاج و کذا دارچینی و غسل سر برگ اسفاناج و خوردن

بیخ آن خراشیده کوفته در روغن کرده منع ریختن مو که از مرض آتشک باشد و بجهت داء الثعلب از مجربات حکیم مومن ست و موے سفید که دران بر آید

سیاه برآیند و سمه سه مثقال برگ مورد پانزده مثقال در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و بست مثقال روغن کنجد بجوشانند

تا روغن بماند سه مثقال لادن دران حل کنند طلا که در تقویت مو و منع ریختن او عجیب الاثر ست کندر مازو هر یک یکدرم مصطکی یک نیم درم قرهٔ مانا مرکی

هر یک دو درم لادن سه درم بروغن گل حل کرده در بیخ مو طلا کنند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که انتثار شعر را نفع میکند بتقویت جلد موضع و گردانیدن

آن میان تخلخل و تکاثف و این میان باشد که با ادویه حاره اشیاے قابضه بیامیزند و لادن درین امر موافق ترین ادویه است پس هرگاه بروغن مخلوط

ساز نه و بدان سر را طلا نمایند مو از ریختن باز ماند و درین فعل مشابه لادن روغن شجر مصطکی ست و باید که حلق مو از موضع کنند یا دواء الرقیق سازند تا بیخ

موے بر سد و اگر مریض را پیر و فصل سرما و مزاج سرد باشد دران روغن ناردین بیامیزند و گاهے موے تا آنکه بریزد و این بسبب کمی خون ایشان باشد

و در علاج محتاج بچیزے بیشتر از انعاش قوت نباشند دواے که انتثار شعر را نیکو ست لادن را در شراب عفص ترکنند و بروغن مورد بسایند

و نصف لادن پر سیاوشان آمیزند و در حمام یا هواے گرم بعد دلک سر تا سرخ گردد استعمال نمایند پس اگر فصل و مزاج بارد باشد و احتیاج

بجذب و تخلخل بیشتر باشد روغن ناردین دران مخلوط کنند و یکی دیگر پر سیاوشان یک جزو لادن دو جزو شراب و روغن مورد آمیخته بسر

طلا نمایند و یکی حب الغار ده عدد لادن اسقنقین هر واحد برابر حب الغار نیکو نفته در روغن بپزند و بدان روغن موے را چرب نمایند و از چیزے که

تساقط شعر را نفع میکند روغن آس ست چون تعاهد آن نمایند و لادن محلول در شراب یا در روغن مورد و شب استعمال کنند و صبح بحمام روند و سر

شویند و این دوا شعر متساقط را محکم کند آمله و برگ مورد را در آب بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و بعده دران لادن محلول بشراب آمیخته

برنج محو بالند تشبیع مغز باید کرد و ادویه حافظ شعر گفت که دران حرارت لطیفه جذابه و قوت قابضه باشد و آنکه دران خواص بود که بدان فعل نماید و در اینجا ذکر می کنیم از ادویه که آن
لائق تر باین مقام است و ادویه مفرده که برای حفظ موی تارک اخذ او در تساقط نیکو است و الآن در اینجا ذکر کرده میشود و بر جای آنکه شرعا کرده شده و هنوز شرح [illegible]
در تدبیر اوست بسبب ازامتثال این مورد حب الآس و لادن و آمله و هلیله کابلی و مر و صبر و پرسیاوشان ست و گاهی دران داخل میشود مازو بنا بر تجفیف او و خصوصا برنج
خصوصا شراب قابض یا روغن آس یا روغن مصطکی و آب مورد یا آب برگ آزاد درخت و ایضا خاکستر شجره بزر کتان سوخته مع تخم آن به روغن طلا کردن
و ایضا پوست جوز سوخته چون به روغن آس و شراب قابض مخلوط ساخته بمالند و خصوصا برای صبیان و از مرکبات آنست که حب الآس و مازو و آمله در روغن
گل یا روغن آس بپزند معلوم نیست و استعمال کنند و ایضا برگ مورد و لادن و عوسج و اطراف سرو و حب الآس کوفته بیخته حل کرده طلا نمایند
نمایند و ایضا حب الآس سیاه و تخم کرفس و برگ کرفس و تخم چقندر و برگ عوسج هر واحد یک جزو پرسیاوشان لادن هر واحد نیم جزو شراب سیاه سه جزو
باهم بجوشانند تا شراب سوم حصه بماند بعده بران زیت خوشبو سعد و سنبل و دو جزو انداخته سه جوش دیگر داده و آب در روغن از او بر خوب افشرده صاف نمایند
و در مرتبان کرده وقت حاجت بجنبانند و استعمال کنند که این حافظ و مسود شعر است و ایضا تخم کرفس و تخم چقندر و پرسیاوشان و کندر هر واحد ده درم و قیسوم
جوز پانزده عدد پوست صنوبر یک رطل همه را در دیگ کرده گل حکمت نموده یکشب در تنور بگذارند تا جمله خاکستر گردد و سائیده یک رطل چربی خرس که این بهتر
از چربی مرغابی ست آمیزند و بردارند و هر گاه حاجت آن باشد در روغن خوشبو گداخته استعمال کنند که مبلغ مبتدی را نیز نافع بود و ایضا بگیرند یک نیم رطل
شراب قابض و لادن یک اوقیه و پوست صنوبر سوخته دو اوقیه پرسیاوشان سوخته مثل او پیه خرس یک رطل آب عنب الثعلب چهار اوقیه و نیم لادن را در شراب بخیسانند
تا خلیط گردد و بران ادویه انداخته آمیزند و بردارند و وقت حاجت اندکی از آن گرفته در روغن خوشبو که بهترین آن روغن ناردین است آمیخته طلا کنند و گاهی
بغیر روغن طلا کرده میشود و از ادویه خفیفه آنست که بگیرند مرکی و لادن و روغن آس خصوصا آنکه از طبیخ روغن خیری و آب آس گرفته باشند و شراب قابض
بحسب و جوب مشاهده بیامیزند و طلا کنند و یا بگیرند برگ لاله دشتی به روغن آس و بر سر بمالید و یکشب بگذارند و صبح حمام کنند که این حافظ مو کند و سیاه گرداند
و یا بگیرند لادن و پرسیاوشان و خاکستر پوست صنوبر و پیه خرس و از شراب عفص بقدر کفایت و مثل روغن مصطکی یا آس مخلوط سازند و یا بگیرند پرسیاوشان لادن
مساوی و روغن مورد بقدر کفایت و یا بگیرند کندر سرگین سوسمار سرگین فار قشر صحرائی هر واحد پنج درم سعد ابیض کوهی دو درم و شراب قابض سائیده
با پیه خرس آمیخته استعمال نمایند و دوا برای حفظ موی ابروگل شقائق النعمان چهار جزو رعی الحمام و بیخ آن و برگ انجیر هر واحد یک جزو لادن نیم جزو
پرسیاوشان دو جزو همه را سائیده به روغن مصطکی به همچنان استعمال کنند الیضا گاه یچ ناشرا و بیخ امراش و خاکستر صنوبر باده هر واحد یک جزو ورق دو جزو
به روغن آس خوشبو مناسب سازند و درین کلام اکثر نیست لیکن اگر سبب او یبس مزاج و قلت خون باشد بغذا بدن کنند و غذا اسے دهند که جید الغذا و رطب بود در
بدان میل بحرارت لطیفه باشد و هر شیر ترش و تسکین و رحمت و جماع و شراب کهنه ترک نمایند و او را ستحمام به آب شیرین کنند و نطرون و اشنان و صابون
نزدیک بدن نبرند بلکه مثل آرد باقلا و تخم خربزه و اسپغول و مانند آن بشویند و اگر بسبب کثرت افساد و مسام باشد ادویه جاذبه و روحی محلل چون فلفل انتد
پس واجب ست که در غذا آنچه منضج بود مثل خردل و سیر و گندنا داخل کنند و ایضا بر جا به مثل نافسیا و خردل و پودینه و سعد آب و پیاز طلا سازند و مسام
را بر جای مخلله استعمال نمایند و سر را بجوزق و کشنه دریا بشویند و واجب است که صاحب او از روغنها اجتناب نماید و آنچه بسبب تنگی باشد آغاز ادویه نیز گوید
که اکثر میل آن بتقبض باشد و اطلیه و ادهان قابضه و دخول حمام و استعمال آب نیمگرم پس آب سرد و دفعته نافع بود و چیزی که از سندوله شعر را اشعار آن
آنچه از تخلخل جلد و اتساع مسام و قلت غذا باشد تدبیر او موافق حرارت و او اغذیه محموده که مولد خون جید مثل نان خشکار با کباب و محو ملم زغاله و مرغ یکساله
و ماکیان و زرده بیضه نیمبرشت و ماهی رضراضی و شراب ریحانی بمقدار معتدل و دخول حمام و غسل آب شیرین معتدل آنست است و غسل سر بخطمی و نخیلیا
و اسپغول و برگ بید به روغن بنفشه و نیلوفر و شمیدن بنفشه تازه و نیلوفر و بید ست و اما آنچه سقوط آنها از تنگی مسام بسبب رطوبت سد و مسام باشد
علاجش بدخول حمام و تا دیر نشستن دران و گاه آتش سرنگ و گاهی بنتیج ارمنی و قیسوم و نشستن آن بنطرون و بورق و زهره تقسیم بود در نزد آید

روغنها نباید شست و تدبیر سخن باید از ند و تقلیل غذا کنند و در اغذیه از توابل حاره مثل کرویا و دارچینی و فلفل داخل نمایند و شراب کهنه ممزوج باندک آب و بهتر
آنست که ... سقوط او عقب مرض حاد باشد باید که دران تدبیر مرطب مثل زیادتی در غذا و خوردن لحوم حملان و جدی و ماهی و شیر و میوه‌های مرطب و سکون و راحت
و دخول حمام شیرین و درنگ دران و ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر استعمال کنند و روغن آس بمالند که آن مقوی شعر است و همچنین روغن مطبوخ آمله و چون موی
بر روییدن ابتدا کند حلق او یا کی و نوره کنند و بخرقه کتان خشن هر روز بمالند و بروغنی که دران پرسیاوشان و بابونه و آس پخته باشند چرب سازند
صفت روغن آمله بگیرند آمله یک رطل و بران چهار رطل آب انداخته یک شبانه روز بگذارند بعده خوب بجوشانند و بران روغن کنجد یک رطل ریخته بآتش معتدل
نرم بپزند تا آنکه آب فانی شود و روغن بماند و صاف کرده دران اندک لادن گداخته در ظرفی نگه دارند و وقت حاجت استعمال کنند و اما تساقط شعر که از علل
باشد دران حیانه ... طبری گوید که چون تناثر شعر از سبب ناخوشی در جلد باشد سبیل طبیب آنست که نظر کند بسوی مزاج و سن مریض و تدبیر ... او
بحسب امکان نماید و استفراغ نکند و اگر از اتساع مسام بسبب استرخا از رطوبت باشد سبیل او آنست که با دویه مسهله رطوبت استفراغ نماید و استفراغ
بمرتبه نرسد که منتهی بسوی یبس گردد یا مزاج گرم شود و مراعات این معنی از مریض بسیار صعب است و این در مرض تنها نیست بلکه در جمیع امراضی که محتاج
تغییر مزاج باشند ایضاً در تناثر شعر صاحب ... گوید که اگر از فساد غذا باشد تنقیه بدن از اخلاط غالب کنند و باغذیه مضاد سبب فاعل غذا سازند
حتی که مزاج منقلب شود و چون اصلاح یابد موی ریخته از حاجبین بروید و اگر از اتساع مسام و استرخای جلد و فساد او باشد قطع سبب فاعل
آن کنند و اغتذا باغذیه مضاد سبب فاعل این علت کنند و اگر از ضیق مسام و تحجر جلد باشد تدبیر مرطب استعمال نمایند و از استفراغ مفرط منع
کنند و چون تناثر شعر از فساد غذا باشد بر حاجبین این ضماد نمایند موم و روغن بنفشه ساخته از آتش فرود آرند و بران اندک لادن و قدری
خاکستر بندق انداخته حل کنند و بر حاجبین ضماد نمایند و هر روز یکبار بآب نیمگرم بشویند و این سعوط بکار برند روغن بنفشه روغن خیری یک ساعت
زمانی بآب گرم بر هم زنند بعده از آب صاف کرده بقدر ربع درم از ان در هر روز یکبار سعوط کنند که این مع تقدم تدبیر مذکور موی دران بروید یا بلد
و اگر از استرخای جلد و اتساع مسام باشد بعد استفراغ بدن بر موضع این ضماد کنند موم و روغن بید و روغن آس و روغن لادن ساخته بران اندک اسرب
سوخته و اندک گوگرد سفید و اندکی زعفران انداخته حل کنند پس موضع را ضماد نمایند و هرگاه که ضماد از ان جدا کنند بروغن گل چرب نمایند و اگر از
ضیق مسام و یبس جلد باشد بعد استفراغ منع کرده لزوم غسل موضع بآب گرم که دران بنفشه و برگ خبازی پخته باشند باید کرد و موم و روغن دائم
بر موضع بمالند و ترطیب تدبیر او کنند و بروغن بنفشه و روغن خیری و روغن کدو و روغن نیلوفر سعوط نمایند که این جلد را منبسط و اصلاح مسام
روییدن موی کند و دوای عام برای تناثر حاجبین که آن دائم استعمال کرده میشود و نافع و اثر محمود در ایام قلیل میکند نسخه او اینست که بگیرند
نشافات ماهی که در شکم او می باشد و بسوزند و پوست بندق سوخته و بیخ ... سوخته و لادن همه اجزا مساوی بشراب آمیخته بر حاجبین طلا کنند
و درست که این دوا اگر بحسب واجب استعمال نمایند و ... کند انطاکی گوید که در تساقط شعر اصلاح غذا و تقویت منافذ و تکثیف ... بعد
و بالعکس نمایند بعده اطلیه منبته و مقویه بعمل آرند مثل دهن آمله و آس و لادن و خاکستر پرسیاوشان ... و برگ ... و طبیخ ...
... مطلقا ... بندق ... روغن ... [illegible]
... [illegible] ... بسیاوشان ... و برگ ... [illegible]
... گیلانی می نویسد
... آس ... [illegible]
... بسیارست ... [illegible]
تعالی ... [illegible] ... از جمیع ... است

و نسخهٔ آن در حفظ الشعر مسطور گردد و نیز دیگر نسخ روغنها که مقوی شعر اند

صلع

و او آنست که موی مقدم سر زائل گردد و موی گرد سر سالم بود پس اگر در غیر وقت او که آن سن پیریست عارض شود سببش یکی از اسباب انتثار شعر باشد و اگر در سن
پیری افتد آن صلع طبیعی ست سببش یبوست طبیعی بود که بر مزاج دماغ و جلد سر غالب شده و گاهی بسبب ورم بر داشتن چیزی گران بر سر حادث گردد و قرشی گوید
که سبب صلع یا فرط یبس ست یا بسبب شعر غذای خویش که آن بخار دخانی ست نیابد یا فرو رفتن دماغ از آنچه مماس قحف بود پس غذا بموی کم رسد و یا تخلخل مسام
که در آن ماده محتبس نماند و یا انسداد مسام پس ماده بموی در آن نافذ نشود و چنانچه از قروح سابقه حادث شود و صلع مختص بمقدم دماغ بسبب تخلخل آن شده و شیخ [illegible]
که موی ابرو و پلک چشم بر وی نریزد بهر آنکه منبت آنها غضروفی حافظ است و لهذا صلع در مردم حبشی و زنگی بدیر افتد بسبب شدت ضبط جلد و شعر
ایشان و بنا بر آن با آنها موی کمتر بود و لیکن خنثا موی کند و سبب آن نریزد و مردم الثغ را صلع نشود بسبب کثرت رطوبت دماغ ایشان و لهذا از حادثات از نوازل ایشان را
بسیار افتد و ابن قوح گوید که صلع بسبب عدم غذای شعر حادث شود و سیما چون بدان حرارت مزاج قلب منضم گردد و لهذا صلع بکسی که موی سینه او بسیار و
کثیف باشد بزودی افتد چنانچه مر اخصیان و زنان و صبیان را صلع عارض نشود بسبب کثرت مادهٔ رطوبت و ضعف قلب ایشان و جالینوس گفته که مردم
کوچک سر را صلع نیفتد و علی بن زین گوید که اربان عمامه تخفیف سر نماید و مورث صلع گردد و [illegible] می نویسند که کثرت جماع موی سر ایشان
کم کند و موی ریش و موی بدن بیفزاید **علاج** اگر صلع در سن پیری باشد علاج پذیر نبود و اگر در غیر آن سن باشد بحسب سبب مانند علاج انتثار شعر نمایند
و این دوا صلع حادث را منع کند و از ان محفوظ دارد بگیرند پیاز شان و برگ آس و پوست شجر صنوبر و گندر بهر واحد یکجزو و همه را بریان کرده با لادن و
مرکی بهر واحد نیم جزو و در شراب کهنه و روغن ترب بسایند و شب بر سر طلا کنند و صبح نشویند و هم اوست بر ین نمایند و این روغن منع تساقط شعر در ابتدای
صلع کند مازو و هلیله سیاه و برگ مورد در شراب بپزند تا تهرا گردد و بگیرند یک رطل زیت انفاق و در ان یک اوقیه لادن و نیم اوقیه مصطکی بیفزایند و این را
با شراب بعد از آنکه صاف کرده باشند بجوشانند تا اندک اندک غلیظ گردد پس بر روغن هیچند آن شراب مطبوخ اندازند و بپزند تا شراب برود و روغن
بماند و غلیظ گردد بعده در شب بدان لطوخ کنند و صبح بطبیخ آس بشویند و شیخ الرئیس ادویه نافع صلع در منبتات شعر بیان نموده و آن در انبات شعر
در قول آن مسطور گردد و قرشی گوید که صلع طبیعی زائل نمی شود و آنچه از انسداد مسام باشد تخلخل بدن بحمام نمایند بعده ادویه منبت شعر استعمال کنند
طبری گوید که چون صلع در غیر وقت خود عارض شود لازم است که طبیب مزاج مریض را ملاحظه نماید اگر [illegible] سبب یبس باشد که مزاج او را باطل کند
برای استفراغ شعر نشوند و اگر از رطوبت باشد استفراغ رطوبت بدوائی موافق مشاکل مزاج او کنند و تا مشت موضع با شیافی نمایند که تسخین و تنقیح
مسام و جذب بخارات فضلیه از بدن نماید چه آن موی بر آرد و اگر آن از صناعت عارض شود مثل بر داشتن چیزی بر سر اشارت بترک آن کنند و اگر از گشادن سر
مشی در هوای گرم عارض گردد از ان اجتناب نمایند و ایا کنند به پوشیدن سر و تر طیب او بمثل ماء الشعیر مطبوخ با خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر
و آنچه در معالجه صلع عارض از یبوست داخل شود سعوطات مسخن مزاج دماغ مثل روغن مصطکی و روغن ناردین و روغن لادن و طلای موضع بروغن لادن است
و ایضاً آنچه در دوای صلع حادث از یبوست داخل شود سعوطات مرطبه مثل شیر زنان و روغن بنفشه و آب بید و آب جرادهٔ کدو مضروب بروغن بنفشه
و مانند آنست و اما چون صلع بعد کبر سن عارض گردد لا علاج ست و حیله در ان نیست و من غلامی پانزده ساله را دیدم که او را صلع عارض شده بعده آن
بجمیع سر او موی گرد باید چون حال تفحص کردم در همه سر او موی بر آمد الا در موضعی که آغاز ابتدا عارض شده بود و بخوف تغیر مزاج او ترک علاج آن نمودم
و بعد ده یا سه سال از ترک معالجه او برادر بشیر دو دیدم که موی سر او رویده بود و از تدبیر آن پرسیدم گفت که تدبیری بجز این نکردم که در سفر دریای شور
اکثر آب او می مالیدم پس معلوم کردم که آب بحر استفراغ رطوبات او از موضع صلع بمالش او کرده و مثل این بسیار ذکر می نمود که طفلی را دیدم که او را صلع
پیدا شده و زنده ماند تا بزرگ شده و صلع بود تا آنکه مرد پس سوال کردم که آیا معالجه او کرده شد و گفتند نه و سبب دران ضبط باشد که در رحم مراهق شود

و مسام را ازان موضع فاسد کنند و منسد گردانند و یا در جمیع افعال تاثیر بران رسیده آن موضع را از شعر خالی گرداند چه مسام او را استعداد سازد

علت نعامه

و این علتیست که در جلد سر افتد و چنان گردد که گویا پوست طائریست که پر آن کنده باشند و موی سر از شکل خود متغیر گردد و مثل زغب گردد و پیش گردد و نرم مثل ابریشم باشد و بیشتر دسته دسته منتشر و ریزد و ظاهر گردد و علت نعامه بهر آن نامیده اند که برکندن پر و باقی ماندن زغب شود و اکثر این مرض عقب امراض حاده مثل سرسام و برسام حادث گردد لاسیما چون بخارات آنها طول کنند و بیشتر در نعامه منتهی شده مرض حادث میشود و اطبای بصره این مرض و مساحات آن را شناسانده باین اسم می نامند چنانکه داء الثعلب و داء الحیه و داء السبع را مسمی ساخته اند و سبب آن فساد مسام و تغییر مزاج آن شده به بخارات فاسده است و ازین جهت عقب امراض حاده حادث شود **علاج** تدبیرش ستردن موی دائم است و استعمال روغن آس و روغن لادن و روغن آمله و روغن حب الغار و طریق استخراج روغن حب الغار آنست که آنرا در آب جوش خفیف دهند بعده خوب بسایند و در آب نیم گرم اندازند و زیر چیزی گران نهند که روغن ازان سیلان کند و بطریق دیگر نیز برمی آرند و آن آنست که حب مذکور را بسایند و بر روغن کنجد بجوشانند بعده و بیشتر کنند که همه قوت او باهیئت که اندران ست برآید و اصلاح غذای مریض و تجوید دم او کنند چه اصلاح خون و تجوید غذا را استعمال تدبیر مذکور را از حلق دائم و تسترین این مرض زائل شود و چون ایام مرض طول کنند و مرض قوی باشد آن بر روی سالم بروید

تشقق شعر

یعنی شگافتن موی سبب آن یبس مزاج است یا اغذیه یابسه یا بلغم شور یا ماده سوداوی که بر غذای شعر غالب آید و طبری می نویسد که تشقق شعر یا بسبب خارج بود مثل سیر در آفتاب و غبار سباخ و استعمال آبهای شور و شستن بدان و حار و بارد و ایضا گاهی این از مالش شدید و حمام با آب شور باشد و یا بسبب داخل و آن فضول حار مائل بشوریت و حرافت است که مواد ان اغذیه اینها پس تشقق حادث شود **علاج** ادهان لینه معتدله مثل روغن بنفشه و روغن بادام شیرین و لعاب لزجه چون لعاب خطمی و بزرکتان و لعاب اسپغول و لعاب برگ بید بمالند و اگر تشقق بسیار باشد اول فصد و اسهال سوداوی بمسهل سودا و ماء الجبن و سفوف لاجورد کنند و ترطیب بدن نمایند و اگر بطبیخ برگ کنجد یا برگ خشک آن شسته و سر را بشویند یا بیخ نیلوفر زرد خشک کرده سوده بر سر ذرور کنند و بابزر قطونا و روغن بنفشه اندر حمام در سر ترکنند و بعد دو ساعت بشویند هر واحد برای تشقق شعر مجرب شده است و مالیدن لعاب گل بنفشه نیز نفع می کند و ابو منصور می نویسد که موی را دائم بروغن مضروب با آب مالش کنند و بلعاب بزرقطونا و تخم کتان و برگ کنجد بشویند و از دخان حمام کنند و در اراحت و در غذا شیر دهند و تدبیر فربه کردن بدن نمایند و اگر این کفایت نکند فصد قیفال کنند و اسهال بلغم شور و اخلاط ردیه بطبیخ هلیله نمایند این الیاس گوید که استحمام دائم و ترک اغذیه یابسه مولد سودا مثل عدس و باقلا و نمکسود کنند و دائم روغن بنفشه و روغن کدو بمالند و یا بگیرند لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و لعاب بهدانه و آبی که در ان حنا یکشبانه روز تر کرده باشند آمیخته بر سر طلا نمایند و اگر تشقق منتشر باشد تنقیه بدن از اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و ترطیب مزاج باغذیه جیده الکیموس فرمایند طبری گوید که اگر بسبب خارج باشد چون مزاج شمس یا سرما بود از اسباب مذکوره احتراز کنند و روغن نیلوفر و بنفشه و کدو را استعمال نمایند و خطمی سفید مضروب بلعاب اسپغول بشویند و بعد آن روغن بمالند و ایضا گاهی علاج این بقبل ازو باقلا و نخود میکنند پس اگر زوال آن دشوار گردد سر موی بعد خروج از حمام قطع کنند و عقب آن بروغن بنفشه یا بادام چرب کنند و ایضا این تدبیر آزموده کنند که صفحه آهن نعلت را گرم کنند بعده بران روغن بنفشه اندازند و دخان آن رسانند و این سریع الزوال است مع قطع اسباب محدثه آن و از تا اگر بسبب داخل بود استفراغ صاحب آن بحسب امکان مع استعمال قوانین او نمایند و در شیر خر بنوشانند و جالینوس ذکر کرده که میطلس را تشقق شعر سر عارض شده از خلط شور که در خون او تولد شده بود پس بکثرت استفراغ بر خویش نمود و تشقق مع لزوم استفراغ زیاده گردید حتی که طلب مشورت از من نمود و من دران وقت هجده ساله بودم پس تعدیل او باغذیه سهل التغذیه مولد رطوبت شیرین در بدن نمودم بعده شیر خر نوشانیدم و آن مرض زائل شد و شعر او وارفته گردید و این قسم نیز سریع الزوال است هرگاه مقابله بسبب موجب او کنند و ابن سینا گفته که این مرض بسیار و بسبب عادت شد

و بعضی ادمان اکل ملح شور بوده و بعد ظهور این علت مداومت تناول هلیله مربی و غسل شعر به برگ خوخ مع خطمی نموده و آن زائل گردید

نموست شعر

و این علتی ست که در سر بهیئت ظاهر شود و چنان نماید که گویا تمام موی سر را به روغن یا به چربی کرده اند حتی که کلاه یا دستار که بر سر نهند تمام ملوث گردد چنانکه به روغن بیران ریخته است و سبب این رطوبت غذای شعر و کثرت اوست علاج تنقیه معده و دماغ به مسهل بلغم و حب ایارج نماید و اطریفل صغیر خورند و اول ادویه جالی و منظفت مثل نوشادر و سبوس و تخم خربزه و مغز بادام تلخ را در آب بجوشانند و سر را از آن بشویند و بعد از چند روز ادویه قابض مسام و مانع خروج بخار چون آس و بلوط و جوز السرو و روغن زیتون و سرکه آمیخته در سر اندازند و یا جهت تنقیح مواد مطبوخ اسطوخودوس علوی خان بنوشند و بعد حصول تنقیح تنقیه بدن و دماغ با ایارجات کبار کرده اطریفل اسطوخودوس علوی خان بهند و سر را با ادویه مجلیه مانند سبوس نخود و گندم و برگ سرو و نمک طعام هر یک ده درم بشویند و بعده بطبیخ ادویه قابضه چون تخم مورد و بلوط و کنار و جوز السرو و برابر سنبل الطیب و زرنباد و اشنه هر یک یک درم بورق چهارم حصه در روغن خیری آمیخته بمالند و دیگر تنها بر سر مالیدن بالغ النفع ست ابن الیاس گوید که علاجش تنقیه معده بقی از آب ترب و شبت و تخم خربزه و اصل السوس و بادیان و عسل و نمک ست و تنقیه سر بخور ایارج حب ایارج و سر هر صبح اطریفل کشمیقال تناول کنند و عقب آن گلاب ده درم بنوشند و تنقیه تمام آب دریای شور یا آبیکه در آن نمک و پودینه پخته باشد بر سر ریزند و بعده تحلیل سر با مطبوخ آس و مازو و بلوط و جوز السرو کنند طبری گوید که بعد رعایت قوانین استفراغ تنقیه ادبایارج و اطریفل معتدی بایارج و مانند آن انچه منقی معده و سر باشد باید کرد و شستن سر به برگ حنا و برگ حبازی و مالش او بعد از آن بزیت سفرجل و آب او ایضا غسل او به آب نوشادر مع سدر و غسل او در بصل خربزه و تخم آن و مغز آن در تحقیق آبیکه در آن برگ مورد و جوز السرو و جفت بلوط و سبوس گشنیز جوشانیده باشند و ابن زهر گفته که این مرض جاه بن عباس را عارض شد و معالجه او بتنقیه بفصل او از آب شب یمانی یکبار ربا آب بادام سعده یکبار هر روز نموده مرض زائل شد حتی که بعد از آن شکایت فرطیبس مزاج شعر خود میکرد و ابن سیار گوید که اشنان را در شیشه بسوزند خاکستر او را با سرکه و لعاب اسپغول آمیخته سر را بشویند که اثر نیک کند و گاهی لبث این علت طول کند چون جامد ادویه از اطلیه غلیظه بر سر نگذارند

شیب

یعنی سفید شدن موی و این بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و قرشی گوید که شیب دو قسم ست طبیعی و غیر طبیعی و سبب طبیعی تکرج غذا ئیست که میگردد و این رای جالینوس ست و یا استحاله او برنگ بلغم و این رای ارسطاطالیس ست و سبب غیر طبیعی افراط یبس است پس مو سفید گردد چنانچه در ریشگی و پیری به سبب نیافتن آب سفید میشود و این بعقب امراض حاده محرقه مجففه میباشد و شیخ میفرماید مادام که خون بدن چرب و غلیظ تیز از سنت موی سیاه میباشد و چون شعر فرع یابیست میکند و سفیدی میگراید و انطاکی گوید که سبب عروض شیب در غیر وقت او استیلای مائیت بر خون و قلت و سوء غذاست و از اثر افکار و امراض نیز عارض میشود علاج اگر پیش از چهل سال مو سفید گردد تنقیه بلغم بقی و مسهل کنند و اطریفل و آمله مربی خورند و اگر سفیدی بسیار شود خضاب کنند و گیلانی گوید که هر گاه شیب قبل از وقت او ظاهر شود میباید که از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و طعام گوشت بریان و قلیه با شفت و گنجشک و شفنین و کبوتر بچه و دراج و امثال آن سازند و شراب صرف کهنه بنوشند و اطریفل صغیر هر روز و کبیر در هر هفته یکبار و گلکلانج گاه گاهی تناول نمایند و دیگر تدبیر که منع از تولد بلغم کند بعمل آرند و ایضا معالجه شیب که در غیر وقت او باشد بچند وجه کرده میشود یکی تنقیه بدن و دماغ با ایارج صغیر و مانند آن دوم استعمال قی سوم استعمال غرغره چهارم تناول معاجین حاده مثل اطریفل صغیر و کبیر هلیله مربی و استعمال شرودیطوس تریاق و در هر سال بزبانه او و انتشار اطراو قوت شباب را نگاه دارد و شیب را زائل کند صفت معجون برای کسیکه شیب او را [illegible] هلیله سیاه ده درم هلیله پنجدرم فلفل دو و نیم درم زنجبیل و گل سرخ و وج هر واحد یکنیم درم کندر زرد و طباشیر سفید هر واحد پنجدرم صندل سفید و تخم کاسنی هر واحد سه درم کوفته بیخته بعسل هلیله مربی کسر شکسته شربتی سه درم بنجم تدبیر مجفف باعتدال مثل قلیها و مشویات و طبخات همه ببدار چینی و زیره

وکرویا و مانند آن و کوامیخ و واجبست پرهیز از حموضات و مبردات مثل لبنیات و فواکه رطب و سکر متواتر و استعمال گلاب کافور و کثرت استحمام و شستن
شستن موی با آبیکه در آن حنظل و شونیز و مانند آن پخته باشند و اهتمام مالش بروغنها که در آن ادویه حاره قابضه باشند و انطاکی گوید که علاجش استعمال
بلغم ست خصوصاً ایارج فیقرا و خوردن معاجین گرم و هر غذای گرم مثل اطریفلات و نخود و شلغم قلیه با بزور و افاویه و بطبیخ جوز السرو و لیشوند و اکثار خوردن اسطوخودوس
و انواع هلیله و مالش بروغن پسته و جوز و قطران و زیت کنند تا ابطاء الشباب شیب سویدی مینویسد که خوردن سفوف آمله هر روز و کذا اسطوخودوس با شکر
وکذا نسرین خشک سوده یک درم بسیار روزها و کذا زنجبیل هندی یک درم هلیله سیاه چهار درم نانخواه دو درم بعسل کف گرفته دو وزن ادویه سرشته
هر روز هفت درم وکذا هلیله کابلی یک عدد هر روز بر نهار یکسال کامل و انداختن قطران هر چهار روز یکبار در سر وکذا پوست بلوط بشراب کهنه سوده و مالیدن روغن پسته وکذا زیتون
دشتی وکذا ارمیاه زنده در آب گرم و زیت انداخته بجوشانند تا مهرا شود و پس صاف کرده باز بپزند تا آب فانی شود و روغن بماند بعده صاف کرده در شیشه نگاه دارند و
ازان بر موی مالند و شستن موی بطبیخ جوز السرو و احداث مانع و مبطی شیب ست شیخ میفرماید که اشیای مبطی شیب دو نوع ست یکی تدبیر اسباب اول دوم
تدبیر آنکه منفس شعر رساند و شود اما اول استفراغ خلط بلغمی ست هر وقت و خصوصاً ایارج بطعام و ایضاً بحقنه و راحت داده و اعاده نمایند بعد از آن حاجت میبرد
و ادویه شیبیه که ذکر کنیم استعمال کنند مع استعمال اغذیه حسن الکیموس باعتدال از جنس آنکه ازان خون محمود متین پیدا شود از قسم قلیها و مطجنات
و نکبیات و مشویات سوای شوربا و ثرید و جهد کنند تا بقدر ریاضت که این اصل ست چه هرگاه هضم فاسد شود خون فساد پذیرد و واجبست که در این
مزاج بسیار رطب باشد ابازیر گرم مثل خردل و فلفل و توابل و کوامیخ و مری و خصوصاً بر نهار و حقنه زنجبیل استعمال نمایند و بر شراب اندک صرف اقتصار کنند
و اجتناب از فواکه و بقول رطبه و شیر و ماهی و هریسه و عصیده و نوشیدن آب بسیار و فصد بسیار و کندن موی و سکر مفرط و جماع کثیر و مس کردن مثل
کافور و گلاب و روغن یاسمین و شیر و اجتناب از کثرت استعمال آب شیرین با استحمام و اگر بعمل آرند آنرا بزودی خشک و نشف کنند با آنکه شستن موی حافظ
قوت اوست پس اگر استحمام نمایند مثل تخم حنظل و شونیز و بورق و زهره گاو بطریق غسول استعمال کنند و اما معاجین [illegible] قسم که تقلیل ماده بلغم و ابطاء
شیب کنند مثل خاییدن هلیله کابلی ست هر روز یکی و مطبوخ آن که این گاهی حافظ شباب تا آخر عمر کند و همچنین اطریفلات صغیر و کبیر و معجون خبث الحدید
و بهتر از آن آنست که در آن شحم باشد و ازین قبیل ست که بگیرند هلیله سیاه و آمله هر واحد یکجزو عسل بلادر [illegible] نیم جزو بروغن گاو بیامیزند
و بعسل معجون سازند و استعمال کنند و این بسیار قویست و واجبست که اندک اندک بقدر یکه اثر زردی پیدا نکند استعمال کنند و اطریفل و مثرودیطوس
و تریاق هر واحد قویست و لحوم افاعی حافظ شباب و قوتست چون عادت خوردن آن کرده شود و صفت معجون معتدل چنین بگیرند هلیله سیاه و بزرنگ کابلی
و دار فلفل و آمله و گاهی بدل دار فلفل و خبث الحدید میکنند و شکر و ازین اطریفل سازند و از چیزهای مجرب اینست که بگیرند زنجبیل و هلیله کابلی و دار فلفل
مساوی و استعمال کنند و ایضاً اطریفل بگیرند هلیله کابلی بیست درم خبث الحدید چهار درم عاقرقرحا پنج درم زنجبیل و دار فلفل و فلفل هر واحد سه درم بعسل
سرشته استعمال کنند و لازمست که این شیبیات یکسال کامل تناول نمایند و هرگاه صاحب شباب مثل این معاجین بخورد تا نیم روز بران صبر کند بعده
غذا تناول نماید و لطوخات مانع از شیب جمیع روغنهای گرم مقوی و همه سیالات که مشابه این در طبع باشد حافظ مزاج شعر بر حرارت غریزیه است
با آنچه از غذا در ان نافذ شود منکرج نگردد و آن مثل قطران ست چون بدان طلا کنند و چهار ساعت بدارند بعده در حمام داخل شوند و ایضاً
این علاج برای صاحب سر بارد مزاج ست و همچنین نفت رطب سائل رقیق و کذا روغن قسط که این بسیار قویست و روغن بان و روغن شونیز قوی تر از
چیزیست و روغن مرتب از تخم حنظل و روغن خردل و روغن حب قوی اینست که بگیرند روغن خردل و روغن شونیز که در آن شونیز بپزند پس آن
حنظل بپزند بعد آن با همراه آن روغن زیت از زیتون بری بر آورده چون ادامت مالش بدان هر روز کنند منع شیب نماید و روغن جید زیت
انفاق سه وقیه سنبل و حکنیم اوقیه نقطار الطیب نیم اوقیه جفت آح اذخر نیم اوقیه ادویه را یا در روغن بپزند تا سوم حصه بماند و باعد رآب تا آنکه آب قوت
و خوب ادویه کند بعده زیت را در آن آب بپزند تا آنکه آب برود و صواب تر و نیکوتر آنست که مقدار زیت کم نمایند و بر یکنیم قسط اقتصار کنند عوض زیت بگیرند

اقاقیا یک اوقیه و در شراب کهنه خوب بسایند و مخلوط نموده استعمال کنند روغن جید بگیرند روغن بنفشه دو دانه و روغن آس و روغن آمله مساوی از جمله یک رطل بسیار
سعد و سلیخه و سنبل الطیب و شونیز و قرنفل و تخم حنظل و قسط و عود خام و تفاح اذخر و قصب الذریره اجزا برابر از هر یک ده درم در آب حنظل اگر یافته شود یا
در آب پوست جوز چهار رطل تر نشانند هرگاه آب نصف بماند بر آن روغن انداخته هموار بجوشانند تا آنکه روغن بماند و آب برود و صاف کرده استعمال نمایند.
مطبوخ جید که آن شیب را بر وجه نیکو بگیرند اقاقیا و مازو و حلبه و بزر البنج و کشنیز خشک و سنبل و لادن و عصاره پوست جوز خشک کرده و عصاره
شقائق النعمان خشک کرده و زنگ آهن و روسختج و شب سیاه و اقراص باریک بسازند و خشک کرده در هر ماه سه مرتبه به آب آمله یا آب آس طلا کنند.
مغلوف جید بگیرند بلیله سیاه آمله مازو هر واحد ده درم لادن بیست درم برگ آس حب آن هر یک سی درم در سه رطل زیت اندازند و دران سه روز
بگذارند پس بجوشانند تا آنکه غلیظ گردد و بدان غلاف سازند و از آنچه پیش از ما و در زمانه ما آنرا تجربه کرده اند شرب زاج سرخ بلخی بوزن یک درم است که
این موی سفید را بیندازد و بدل آن موی سیاه برویاند لیکن متحمل او قوی البدن مرطوب شود و لازم است که بعد آن آنچه منقی ریه و مرطب او باشد استعمال کنند
ابو منصور گوید کسیکه اراده کند که موی او زود سفید نشود ادمان تناول اطریفل صغیر هر روز بقدر جوز نماید و اقاربه قلیها و غیره و ترک چیزیکه از شیر بسازند
و حلوا و شرب آب یخ و غیر آن که در قول شیخ گذشت بعمل آرد و بمری نبطی سعوط کند و بر ناشتا آنرا بنوشد و چغندر بخردل بخورد و اگر آنرا حرارت بهم رسد سکنجبین
او بسرکه سکنجبین نماید و از تخمه حذر کند و روغنهای مقوی شعر بمالد و طریق کسیکه اراده لاغر کردن بدن او کنند سلوک نماید و از آنچه ابطاء شیب
و اسقاط موی سفید کند ادمان تناول بلادر است و معهذا آنچه منع شیب و تقویت شعر نماید آنست که موی را باین دو الشونیز شقائق و پوست جوز
و لادن و شب و جوز السرو و سعد و وسمه و خطمی و مازو درخت آمیخته استعمال کنند و هر که اراده کند که موی او بسرعت سفید گردد حمام دائم استعمال نماید و موی را
بصابون و گلاب و آب نسرین و بنفشه بشوید و بروغن بنفشه و یاسمین چرب دارد و سعوط بآنها کند و بکبریت بخور دهد و لزوم راحت و مسکن یار و طیب
نماید و بر ناشتا آب سرد بنوشد و اضداد تدبیری که مذکور شد استعمال کند ابن الیاس گوید که آنچه ابطاء شیب و دفع حدوث او قبل زمانه او کند تنقیه بدن
از خلط بلغمی است در هر سال یکبار بایارج و بالیقی و اسهال بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ ترید مقوی المعده غاریقون و از اطعمه مولد بلغم و کدورت غم حذر نمایند
و چیزیکه مزاج را بسوی امائل گرداند و تعلیف کند از قلیها با مصالح گرم و لحوم صید استعمال کنند و اطریفل صغیر و کبیر در هر هفته دو مرتبه بخورند و بلیله مربی تناول
نماید و کلکلانج در هر ماه دو بار تناول کنند و سر را بخردل سوده بشویند و تناول کوامیخ مالحه ایشان را نفع دهد و روغن قسط و دیان مرزنجوش مالند بعضی اطبا
از معمر السن نقل کرده اند که اگر شخصی که سر و ریش او سفید باشد بزهره خطاف سعوط نماید موی او سیاه گردد و صاحب جامع گفته که این مجرب است و از انطاکی نقل
میکنند که خوردن دو حبه دماغ خرگوش با ده اوقیه شیر تازه هر روز تا یک هفته منع شیب میکند و همچنین استکثار استعمال عود و بخار العسل و مداومت نهادن هلیله سیاه
در دهن تغییر شیب می کند و موی بسیاهی بعد یکسال میکند گیلانی مینویسد که بعضی مجربین را دیدیم که عمر ایشان بنود سال رسیده بود و از موی سر و ریش
یکی هم سفید نشده بود و ایشان هر صبح یک هلیله مربی ناشتا در دهن میگرفتند و آنرا در دهن میگردانیدند و لعاب او فرو میبردند بدندان [illegible]
آن فرو میبردند تا آنکه همه هلیله میگداخت بعده خسته او را می انداختند ذکر خضابات مخفی نیست که نسخهای خضاب بسیار است از انجمله آنچه تجربه بعض حکما
در آمده بعرض تسوید می در آید بگیرند وسمه یک جزو حنا سه جزو و هر دو را بآبیکه اندران آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گهری در آفتاب بگذارند بعد آن
استعمال کنند ایضاً که بر دو گهری اثر میکند مازو چهار حصه سنگ راسخ دو حصه نوشادر یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در گلخن بریان کنند تا سوخته سیاه شود
پس همه ادویه را باریک سائیده در ظرف آهنی نهند و آب آمله آمیخته بدسته آهنی خوب صلایه کنند اول موی را بآب طبیخ آمله بشویند بعد آن خضاب کنند و بعد از
دو گهری بآب آمله پس بآب گرم بشویند ایضاً خضاب تیزاب فاروقی بگیرند ورق نقره و در تیزاب فاروقی چندان بسایند که حل شود و باشد امر بعد از
تصفیه موی بمالند و طریق برآوردن تیزاب مذکور آنست که شوره هر دو ماشه زاج سفید شش ماشه کسیس دوازده ماشه همه را نیکوب کرده در قرع و انبیق
با تش ملائم بچکانند و باید که دهن قرع را بگل حکمت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند نوع دیگر معمول مولوی غلام رسول مرحوم

نیلہ تھوتھ و شورہ ہر یک چہار تولہ پھٹکری و آب چادہ ہر واحد یکتولہ از جملہ تیزاب کشند پس در یکتولہ این تیزاب سہ اونہ نقرہ یکماشہ گلاب دو ماشہ انداختہ دوازدہ
روز بدارند بعدہ از شیشہ بعمل آرند نوع دیگر نسخہ ذکائی توتیای سبز زاج سفید شورہ قلمی ہر واحد ربع پاو سیر ہر سہ را خشک در قرع انبیق انداختہ با آتش ملائم
عرق کشند بعد از ان سہ تولہ ورق نقرہ در ظرف آن عرق انداختہ نگاہدارند تا آنکہ ورق حل شود پس چہار دام ازین عرق در یک سیر گلاب حل کردہ مسواک را بدین
تر نمودہ بر موی سفید بمالند و چون خشک شود دیگر بمالند خضاب منقول از بیاض استاد مرحوم مرداسنگ شش ماشہ چونہ پان چہار ماشہ گل ملتانی شش ماشہ
اول مرداسنگ و گل را صلایہ کردہ بعدہ چونہ انداختہ با آب خوب حل کنند و بر مو طلا کردہ برگ بیدانجیر بران بندند بعدہ پنج شش گھڑی با آب گرم بشویند و
روغن بمالند و در نسخہ معمول حکیم شریف خان وزن ہر سہ ادویہ مساوی است ایضاً اسہل و عجیب سنگجراحت و چونہ سنگ مر ہر یک دو دام مرداسنگ چہار ماشہ سرمہ سا
کردہ بقدر احتیاج در آب حل ساختہ طلا نمایند و بالائش برگ پان بندند در مدت کم از یکساعت رنگ خوب میکند و در نسخہ حکیم غلام امام وزن سنگجراحت و چونہ
ہر یک نیم پاو و مرداسنگ دو دام است ایضاً کہ بتجربہ رسیدہ بگیرند مازوی سبز یکتولہ یا بالا در ظرف آہنی بر روغن سیاہ بریان نمایند ہرگاہ مازو نرم شود فرود
آوردہ در پارچہ ململ بستہ اندر خاکستر دفن کنند تا سہ روز پس برآوردہ با توتیای سبز مازو دو سرخ نمک لاہوری ہفت سرخ در ظرف آہنی اندستہ آہنی ب
آملہ اندک اندک انداختہ خوب بسایند ہرگاہ مثل مرہم گردد خضاب سازند و بعد یکپاس با آب آملہ بشویند پس اگر جائی بر جلد سیاہی بماند صابون بمالند و حاجت بستن
ندارد الا دفعہ اول برگ بیدانجیر یا پان بایلیست روغن از عنایات حضرت ارشاد پناہی دام برکاتہم آب آملہ خام ہجل چہار تولہ برادہ فولاد یکتولہ کسیس شش ماشہ
کالی بکھاری دو ماشہ روغن کنجد نیم پاو ہمہ ادویہ در روغن دو گھڑی کھرل کردہ در آوند آہنی بند نمودہ زیر زمین دفن کنند و بعد چہل روز برآوردہ روغن بکار برند
نوع دیگر از مجربات مولوی عبد القادر مرحوم کبری اینہ یا ہڑ آر بار زد برادہ فولاد ہر یک سہ دام انار ترش یک دانہ در روغن کنجد سیاہ سہ پاو ادویہ کوفتہ با روغن در
ظرف گلی کردہ انداختہ در سرگین تا چہل روز دفن کنند بعدہ برآوردہ آن روغن را بمالند جرجانی از شیخ الرئیس نقل کردہ کہ در کتب طب نسخہای روغن خضاب
ذکر کردہ اند و گمان بردہ اند کہ آن موی را سیاہ کند و از تجربہ معلوم شدہ کہ روغن قوت ادویہ را از موی باز دارد و حائل گردد میان آن قوت و موی خود ران نفوذ نکند
مگر دوائیکہ سخت قوی بود یا از اجناس عظیم باشد و این توقع قوت سخت از دوائی توان بود کہ رنگ او قوی تر از ہمہ بود و پایدار تر چون زنگار آہن و چون زنگار
اسرب و مثل آب پوست جوز پس ہمانا ممکن است کہ اگر قوت این امثال این چیزہا در روغن تکرار دہند بسیار قوت ادویہ کہ آنرا بدرقہ کنند چون سرکہ و خمر و غیرہ
و ہر دو خضابہا کہ بدان موی را رنگین سازند سہ نوع است یکی سیاہ کنندہ دوم اشقر کنندہ سوم سفید کنندہ و اول چند خضابہا سیاہ کنندہ ذکر کنیم باید دانست کہ اول
خضابہا کہ بران اجماع مردم شدہ حنا و وسمہ است و تاثیر آنہا بحسب اختلاف استعدادات مو بہا مختلف بود و رسم چنانست کہ مردم اول حنا بر بندند و یکساعت
یا بیشتر صبر کنند پس بشویند و وسمہ بر بندند و ہمچنان صبر کنند و ہر چند صبر بیشتر کنند بہتر بود و بعضی مردم حنا و وسمہ ہم بر جی نہند و بعضی بر حنا تنہا
اقتصار کنند و بر اشقر کردن مو راضی شوند و بعضی وسمہ تنہا بر نہند و رنگ طاوسی کنند و وسمہ ہندی زرد تر رنگ گیرد لیکن طاوسی تر بود و رنگ
وسمہ کرمانی کمتر بود و دیر تر گیرد لیکن سیاہ تر بود و تطول پس آن کمتر بود و اگر خواہند کہ رنگ وسمہ ہمرنگ موی کنند و شقرت باطل گردد پس آنکہ موی را
از وسمہ شستہ باشند باید کہ بار دیگر حنا بر نہند و زود بشویند و اگر قبل وسمہ آنرا استعمال کنند منع تطول پس نماید و بعضی مردم وسمہ و حنا ہر دو بیامیزند و آب
سماق یا آب انار یا آب رائب یا معصل یا آب پوست جوز بادی بیامیزند و این ہمہ معین اند بر سیاہی و بعضی وسمہ و حنا را با آبی آمیزند کہ در ان مرداسنگ و کاہ
جوش دہند یا در آفتاب نہند تا آنکہ صوف سفید کہ در ان تر کنند سیاہ شود پس نگاہدارند و این نیز نیکوست و اگر یکدرم قرنفل کوفتہ بیختہ در خضاب داخل
کنند موی را سیاہ تر کند و مضرت آن از دماغ باز دارد تدارک مضرتہای خضاب اکثر اقسام خضاب دماغ را سرد و ضعیف و فاسد کند و مستعد نزلہ
و زکام و سکتہ و امثال آن گرداند پس صواب آنست کہ در خضاب چیزی گرم خوشبو کہ دماغ را قوت دہد چون مشک و قرنفل و لادن مانند آن داخل کنند یا بعد آن استعمال
نماید و گاہی از خضاب موی راست و درشت مثل و تر گردد و جعودت او زائل شود و وضع او بد نما گردد و تدارک این چنان باید کرد کہ با خضاب چیزیکہ موی را
باریک کند و مجعد گرداند بیامیزند و گاہی موی را خشک کند و موی شکستہ گردد و تدارک او انیست کہ عقب خضاب مثل روغن بنفشہ و روغن خیری بمالند و گاہی

از خضاب بشره سیاه شود آن سیاهی را باز آرد نخود و آرد باقلا بشویند و روغن گرم آن سیاهی را زود بشوید

از احوال شعر آنچه تعلق بزینت دارد

و آن حفظ شعر از انتشار و تسوید و تطویل و انبات مو و غیر آنست که مسطور میگردد و اکثر ادویه حافظ شعر از سقوط در باب انتشار شعر مذکور شد و آن مثل لادن و آس و پرسیاوشان و گل شقائق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم حقیندر و تخم کرفس آمله و خاکستر پوست صنوبر و اقاقیا و مازو و ست چون از این ادویه روغن مرتب سازند و این روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و دراز و سیاه و انبوه کردن آن بی نظیر ست صفت آن پرسیاوشان طباشیر پوست سماق زرور و گلنار مصطکی هر واحد یکجزو لادن پوست انار فوفل پوست بلیله هر یک سه و جزو پوست بلیله ازوی سبز هر یک سه جزو آمله منقی پنج جزو برگ مورد دوازده جزو ادویه نیمکوفته یک شبانه روز در آب تر کرده بآتش ملائم بپزند تا قوت ادویه در آب در آید و بدست خوب بمالند و صاف کنند بنحویکه جرم دوا همراه آب نمانده باشد پس روغن کنجد خالص پنجاه جزو روغن گل پنجاه جزو اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند و برهم میزده باشند و در آخر آن قرص جرم ادویه که بسته شود اول بیرون آرند و سرد کرده در ظرفی کنند بعد آن روغن گرم را اغناث نموده بران ریزند و همیان نگاهدارند و باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن نسوزد و ایضا ادوام تدهین بروغنهای دیگر که دران حرارت لطیف و قبض باشد چون روغن لادن و روغن مورد و امثال آن حافظ مو باشد و کذا ادوام استعمال شانه لیکن در وقت گرسنگی شانه نکنند که در گرسنگی موی بسیار فرو می آید و باید که نخستین موها را آب چقندر بشویند بعده ادویه بکار برده اگر آب چقندر قدری خردل آمیزند بهتر باشد و ادویه مفرده مطول شعر و منبت آن شستن موی باطبیخ درخت کنجد و کذا نقیع کنجد غیر مقشر و کذا برگ بنفشه که مجرب سوید است و کذا برگ مشمش و غلاف سبز برگ کنجد خشک سوده بروغن آس آمیخته و کذا برگ بطم به حنا مساوی و کذا الیشک شتر سوخته بروغن حنا آمیخته و کذا برگ غار و برگ آس و برگ آزاد درخت هر واحد دو اوقیه لادن سی درم با آب آس حل کرده و کذا برگ شاهسفرم و کذا بیخ نی فارسی سوخته و حنا برابر و در سر انداختن برگ آزاد درخت با هیجند حنا و کذا زجاج بروغن زنبق و کذا خاکستر پرسیاوشان بروغن آس کذا جوف ارنب لبناعتی که شق کرده باشند سوخته بروغن آس آمیخته و کذا روغن اریسا و کذا بیخ اریسا مطبوخ بسرکه که مجرب ست و کذا قیصوم و کذا عرق مقطر موی انسان و کذا روغن پنبه دانه و کذا قشر قشیشا هر واحد منبت و مطول شعر ست و در بیاض استاد مرحوم از اهل هند منقولست که تخم سن آب سوده بطور طلی در سر اندازند که موی نرم و دراز شوند و برای درازی موی مژگان و ابرو پوست نار سوخته خاکستر آن با روغن زیت بمالند و اگر تخم کدوی تلخ ده آثار در ده آثار شیر میش که از سه ماه زائیده باشد تر کرده نگاهدارند که همه شیر جذب شود و در سایه خشک کنند و همین طور سه مرتبه جذب شیر نمایند و خشک سازند بعده در چرخ روغن گران روغن برآرند و هر وقت که روغن حنبلی در سر اندازند چهار ماشه ازین روغن هم آمیخته بکار برند موی را دراز کند و اگر گل گوله هل یک حصه در سه حصه کنجد قسم اول انداخته تا چهار روز در شیشه نگاهدارند بعد از آن کنجد مذکور بر موی بمالند موی را سیاه گرداند

ادویه مرکبه که موی را دراز و سیاه گرداند اشنان آمله اشنه سعد کوفی در بیاد بسکا کائی هر واحد یکدام صمغ عربی نیمدام کنجد سیاه ناجیل کهنه هر واحد دو دام ادویه را کوفته بیخته نگاهدارند و بقدر ده دام گرفته در آب و روغن یاسمین آمیخته بر آتش گذارند و بپزند و بر بیخ موها بمالند و بعد از یک گهڑی با آب نیمگرم غسل کنند که برای سیاهی و درازی موی معمولست **ایضا** که برای درازی و سیاهی موی عجیب و غریب است مغز تخم شریفه برگ کنار هر دو مساوی سائیده بقدر ده دام بر بیخ موها بمالند و بعد یک پاس بآب نیمگرم بشویند اما باید که آبش در چشم نرود **ایضا** مطول شعر آمله یکدام باریک سائیده در سفیده بیضه مرغ یکعدد روغن زرد نیمدام خیرات چهار دام خوب ممزوج نموده شب بر سر بمالند و صبح بآب گرم بشویند تا ده هفته **روغن لادن** که موی را سیاه کند و دراز گرداند و از افتادن نگاهدارد لادن سافج هندی حماما حضض مکی آمله هر یک پنج درم کوفته در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید صاف کرده یک رطل روغن کنجد بران ریخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند هر روز سر را بآب برگ کنجد و برگ خطمی بشویند و این روغن بمالند **روغن شقائق** موها را دراز کند و ریخته را برآورد تخم مورد برگ مورد تخم کرفس تخم حقیندر گل شقائق پوست جوز سرلادن پرسیاوشان هر یک پنج درم نیمکوفته در نیم من آب آمله یک شب بخیسانند و جوش دهند و با نیم رطل روغن مورد باز بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند **روغن عجیب** حفظ موی از سقوط و دراز کردن آن و سیاه میکند و زود میروید و جعودت میکند برگ آس و آمله

هر یک ده اوقیه پوست بلیله پوست بلیله هر یک پنج اوقیه مصطکی پرسیاوشان لادن هر یک یک اوقیه ورنج طباشیر نیم اوقیه قرنفل دو نیم اوقیه کوفته بیخته در سه رطل
آب بجوشانند و از پارچه متخلخل صاف کنند و با ده رطل روغن گل بر آتش ملایم بپزند و ثفل که باقی مانده است آنرا نیز در دو رطل آب علیحده بجوشانند پس خوب
مالیده بپارچه متخلخل صاف نموده اضافه کرده با آتش ملایم جوش دهند تا که آب بسوزد و روغن بماند پس ثفل که در روغن باشد گرفته در شیشهٔ دهن فراخ کنند پس روغن
بران ریزند و سه یمین قسیم سر تفل نگاهدارند و وقت حاجت استعمال کنند طلا آنکه موی را دراز و انبوه گرداند دندان فیل سوخته رسوت مساوی بسایند و با آب چیب لبسته بدان
و بر موی طلا نمایند قرص برای درازی موی آمله یک آثار سکاکائی نیم آثار صمغ دوازده دام شیر میش پنج آثار همه ادویه را در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند و دو
آثار شیر اول داخل کرده بپزند تا آنکه شیر خشک شود پس دو سه آثار شیر دیگر اندازند بار دیگر چون شیر جذب شود باز یک آثار شیر باقی انداخته بپزند و در اثنای پختن کفگیر آهنی
میگردانیده باشند چون بسته شود قرص برابر فلوس بندند و خشک گردانند وقت حاجت قرص را در آب تر نمایند وقتیکه نرم شود باریک سائیده نیمگرم طلا نمایند قرص
که در تسوید و تطویل شعر مجربست آمله خشک چهار دام مازوی سبز دو نیم دام فوفل پوست انار بلیله زنگی پوست بلیله زرد برگ مورد مائین خورد زرنب هر یک یکدام لوهچون
نیم دام برنج چهار دام اول لوهچون را در پوتلی بسته با آبکه در ان نیله تهوتهه حل ساخته باشند تر کرده بسایند که باین طور زود سحق میشود پس ادویه دیگر کوفته بیخته با
لوهچون آمیخته در آبکه اجمود و اجواین خراسانی جوشانیده باشند هشت پاس کهرل نموده قرص ساخته نگاهدارند و در شیر میش نیز کهرل کردن مناسب است نزد حاجت با آب
برگ بهنگره و کرفس سائیده بر سر و ریش طلا سازند **اقوال اکابر** شیخ میفرماید که اکثر مطولات شعر چیزهائیست که در جوهر آنها لزوجت باشد و ممکن بود که از آن لزوجت موی
انعقاد کند و آنرا در غذای خود صرف نماید و آن مثل برگ کنجد و برگ کدو و مانند آنهاست که در ان حرارت و قبض باشد مثل روغن سوسن محرق بموم یا آن روغن
تنها و روغن حنا و روغن آس خاصة و نفع میکنند این را شستن سر بمطبوخ حنظل و آنچه درین نفع کند انیست که بگیرند لادن و آنرا در قدح مطین بر آتش نرم انگشت
بزیت بگدازند و بران قدری مغز هسته زرد آلوی تلخ سوخته پاشیده بر آتش خوب ممزوج سازند و استعمال کنند و برگ آزاد درخت و آب برگ آزاد درین خاصیتی
نیاب است و برگ کتان سوخته بروغن کنجد استعمال کردن نافع مرکب بگیرند برگ آزاد درخت و پرسیاوشان نورهی و مرکی و آمله و در بعض غسولات مجرق
بر سر غلات نمایند و **ایضاً** خردل و بلبنج چقندر داخل کرده بدان سر بشویند و بعد آن بروغن مورد یا بروغن آمله چرب کنند مرکب چند بگیرند زهره گاو و زهرهٔ
گرگ و بلیله کابلی و بلیله و آمله و ساده اوران و مازوی درسته هر واحد یکجزو سائیده با آب عنب الثعلب هفت روز تر کنند بعده خشک کرده بطریق طلا با قدر
نمک استعمال کنند بعد شستن سر و ریش با آب عسل و زجاج سوده **ایضاً** جو مقشر سی درم آمله پنج درم هر دو را در آب بیست چند جو خوب بپزند تا آب قوت آنها بگیرد
و قریب یکرطل باقی ماند پس صاف کرده درین آب روغن بنفشه نصف وزن آب و لادن سه درم و برگ کنجد و برگ خطمی و برگ کدوی تر یا خشک هر یک
ده درم بپزند تا آنکه آب برود و روغن بماند نسخهٔ دیگر منسوب بکندی شیر آمله بیست درم در دو رطل آب تا چهار رطل بپزند و قبل از روغن ناردین و جو
مقشر و اندک لادن بران انداخته بپزند تا آب برود و روغن بماند مجوسی گوید که اشیای مقوی شعر مانع از فساد آن روغن آس و روغنی که در ان آمله و بلیله
و مورد تر پخته باشند و روغن لادن و روغن افسنتین و روغن شقائق است **صفت** روغن آس بگیرند برگ آس تازه یکرطل و باریک سائیده
روغن کنجد یکرطل شراب ریحانی نیم رطل بجوشانند تا آب برود **صفت** روغن لادن که موی را سیاه و قوی گرداند بگیرند روغن آس یکرطل و در ان لادن
یک اوقیه یک شبانه روز تر کنند بعده در دیگ دوته بپزند تا لادن حل شود بردارند و وقت حاجت استعمال نمایند **صفت** روغن آمله بگیرند آمله منقی از
خسته و آس و پوست بیخ صنوبر مساوی و در آب خوب بجوشانند پس صاف کرده نیم وزن آن روغن کنجد انداخته با آتش ملایم در دیگ دوته بپزند تا آنکه آب
فانی شود و روغن بماند **صفت** روغن افسنتین که مسود شعر و مقوی آنست بگیرند حب الغار و لادن و افسنتین هر واحد یکجزو و جوز السرو و جزو کوفته
بیخته در پارچه رقیق بسته در روغن آس یکهفته بخیسانند پس در ان بمالند تا حل شود و در ظرفی برداشته وقت حاجت استعمال کنند **صفت** روغن
شقائق بگیرند گل لالهٔ سرخ و در سایه خشک کنند و کوفته بحریر بیخته ده اوقیه از ان بگیرند و در یک رطل روغن آس انداخته بیست روز در آفتاب
گذارند پس در ظرفی بردارند و عند الحاجت استعمال نمایند **ابن نوح** گوید که آنچه تقویت شعر و تطویل آن نماید انیست که ادمان شستن آن

بسیلیا یا سیاه دو آب ترمس آب چقندر و آرد باقلا و بورق و آب چقندر در زهره گاو کنند و یا صبر در آب مورد سوده ساخته در حمام بدان طلا کنند پس بشویند.
دائم بروغن آس بروغنهائیکه سابق مذکور شد بمالند و یا بآب چقندر مطبوخ که دران اندک نمک سوده انداخته باشند بشویند صفت روغن آس بگیرند آب
برگ آس تر یا خشک جوشانیده آب جوشانده و تر یا ترست و با یک رطل روغن کنجد و یک رطل شراب ریحانی و نیم اوقیه لادن یکشبانه نگاه دارند پس باتش نرم در ظرف
مضاعف بپزند تا آنکه آب برود و روغن باقی ماند روغن دیگر که تقویت موی و تطویل آن نماید گل لاله و برگ مورد و پرسیاوشان سنبل الطیب و سعد
و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله یک یک مثقال در سه رطل آب بپزند تا نیم رطل بماند پس صاف کرده یک رطل روغن خیری انداخته بپزند تا آنکه آب برود و در ان اقاقیا
و خاکستر پوست درخت صنوبر هر واحد یک اوقیه آمیخته بمالند و هر روز بمالند محمد بن زکریا گوید امیدوارم که دوائی بهتر از روغن مصطکی در ایام رو هر روز روغن
مصطکی که دران لادن سوده باشند برای تساقط شعر بمالند و اگر شدید التساقط باشد روغن مصطکی و روغن آس در گرما کنند و روغن ناردین در سر او
گفته که ادویه الایه توری البرد حذر کنند و خانه در کیسک آنرا از لعبت عارض شود که آن گاهی بعلای عظیم پیدا کند ابن الیاس گوید که تطویل
شعر اولا بحفظ موجود برد دهنهای قابض مثل روغن آس بود و بعد از آن باد ویه که دران قوت جذب و قبض معا باشد مثل گل سرخ و آس آمله پرسیاوشان
و برگ آزاد درخت و مرچین موی را بدان نخلاف نمایند و روغنیکه دران حرارتی و قبض باشد مثل روغن افسنتین تطویل و تقویت شعر نماید نفضی
متاخرین منقول است که این دوا در تطویل شعر و در تقویت و اثبات او مجرب است بگیرند آمله و برگ آزاد درخت و برگ آس هر یک پنج استار خطمی سه استار
کوفته بخیته در روغن کنجد صاف یک رطل انداخته در آفتاب یا نزد یک آتش یک هفته بدارند و شب و روز بر بیخ موی بمالند و بعد یک هفته بشویند و سه هفته
یا زیاده این عمل نمایند و یا موی را با آب آمله تر کنند بعده برگ آزاد درخت و پرسیاوشان و مورد آمله و لادن و گل لاله ساوی با آب خطمی ضماد کرده بران
غلاف کنند و گویند که درین باب شستن موی بمنقوع برگ درخت بکاین عظیم الاثر است و کذا برگ بید بانجی و کذا برگ کنجد و کذا خطمی و کذا برگ چقندر
بعده روغن آمله که دران سنبل الطیب و اشنه و زرنباد و پرسیاوشان داخل بود در سر اندازند و شستن بمنقوع برگ کنار قطعی و پوست بندق هندی بسیار نافع

اثبات شعر

یعنی رویانیدن موی چون رویدن او بطی گردد چنانچه ریش و بروت که دیر برآید و یا موی ابرو که خفیف باشد قرشی مینویسد که موی از بخار دخانی
لزج پیدا میشود چون در مسام معتدل و تنگی و فراخی در آید پس قلت شعر و عدم او و قصر او یا بسبب قلت بخار دخانی باشد بجهت نقصان حرارت و لهذا
ریش زنان و خواجه سرایان نمی روید و یا بسبب کثرت رطوبت که دخانیت کم شود چنانچه در صبیان و یا بسبب فرط تنگی مسام بباعث برودت مزاج یا
یبوست مکثف مسام که برای جرم شعر وسعت نکند و یا بسبب کثرت فراخی مسام بجهت حرارت مخلخله یا رطوبت مسخفه پس ماده شعر جمع نشود و یا بسبب
قلت چون که آن مثل ماده ست برای بخار دخانی چنانچه ناقهین را عارض میشود و یا بسبب مانعی از تکون مثل خلط ردی که حبس مسام چنانچه در داء الحیه
و داء الثعلب و طریق تشخیص این اسباب بجانست که در انتثار شعر مسطور شد و کذا اصلاح هر سبب و ایضا گاهی احتیاج افتد بتعدیل مزاج و تعدیل مسام
تخلخل بکثرت حمام اگر سبب تکاثف مسام باشد و بتخفیف آن مثل تنطیل آب سرد اگر سبب تخلخل مفرط و وسعت مسام باشد و اصلاح اخلاط استفراغ
اخلاط ردی و اگر مسام از سوختن یا سعفه یا قرحه فاسد شده باشد علاج نپذیرد بالجمله جمیع ادویه مذکوره در داء الثعلب اثبات شعر میکنند و این روغن بیضه
در رویانیدن موی معمول است بیضه مرغ در آب جوشانیده زردی او را گرفته در آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که قریب بسوختن رسد و ظرف را
بطرفی مائل دارند و از چیزی بفشارند پس براده عاج و مخیال مگس را دران روغن سوده بر جاکه موی نروید طلا کنند و گویند که کاسه سنگ پشت
سوخته بروغن بیضه یا روغن گل یا کنجد طلا کردن مجرب است و متقدمین اعتقاد آنست که چون کندش با روغن بیضه طلا کنند در همه اعضای روید حتی که در
کف دست و گویند که ضماد منفر سر و باد بالخاصیت عجیب الفعل است و بقول انطاکی آنچه اثبات شعر بسرعت نماید طلای بیضه عنکبوت و خاکستر شیح و قیصوم
بروغن بان و زیت و در روغن قثاء الحمار و روغن تخم ترنج و در روغن بادام و سداب ست و گویند که ضماد آرد کرسنه بسرکه سرشته اثبات شعر میکند.

کذا حیند میدستر و پیه و آرد گندم و کذا زهرهٔ غراب کبیر مسمی غدفات و کذا زهرهٔ سلوی و کذا دماغ شتر بروغن زنبق آمیخته و کذا روغن گندم و کذا روغن بلسان
و کذا روغن آجر و کذا روغن کدوی تلخ و کذا روغن اذخر و اگر بگیرند سرطان نهری پنج عدد و همه را نصف نصف قطع کرده بآب و زیت بپزند تا مهرا شود و آب
بسوزد و زیت بماند لیس صاف کرده بردارند لیس رازه و برویانند و بالخاصیت مجربست و طلای از روغن شونیز و کذا روغن بادام تلخ و درین باب مجربست و پوست
و دندان فیل سوخته قدری خاکستر آن با شیر بز آمیخته هفت روز جائیکه موی بر نیاید مالند موی بر آید و کلونجی سوخته بروغن زیتون آمیخته طلا کردن مفید و خون
بوره ارمنی و نوشادر را سوخته با سرکه کهنه طلا کنند در سه روز لیشتر با تکرار در هر سه ساعت یکبار در رویانیدن موی مجرب حکیم مومن اقوال صحیح بن شیخ منفرد
که در منبتات شعر قوییه علاج قسمی از صلع که علاج او ممکن نیست و علاج انتشار حواجب نا فن است جمیع ادویه که در داء الثعلب ذکر کردیم بجمیع وجه تدبیر ازاله بدن مر و ترسخ
کردن او و استعمال شحوم بر آن پس استعمال ادویه قوی در جذب و تحلیل مواد خاص بداء الثعلب نافع است در صلع و انبات شعر در مرط و در حواجب و لحیه و در پوست
بیخ غرب بزیت تقویت و خضاب عجیب مع تسوید است و اما ادویه که محرم باید کرد آنها در اینجاست و اگر چه در داء الثعلب باید اعتبار چیزیکه در آخر باب حفظ شعر ذکر کردیم
نیز نافعست آن اینست که بگیرند ذراریح تازه که بپایها و سر آنها قطع کرده در سایه خشک کرده باشند و در روغن بنفشه بسایند و در آن یا در زیت بپزند تا غلیظ گردد
و بقدر حاجت طلا نمایند که آبله نگشا لیس موی برویاند و همچنین عسل بلادر است چون بر موضع تمرط شعر بگذارند و با کندش در روغن سعینه بسایند و بقدر
حاجت مکرر طلا کنند که موی برویاند و بگیرند سم خر سوخته و قرن سوخته و بروغن کنجد طلا نمایند که این قویست و اما مبیئه موی چه بروغن بان از انجمله است
که در منبتات شمار کرده اند و نزدیکی عام مردم آن از مانعات نبات شعر است و آنچه تجربه کرده شده عصفا بیست که در خانها میباشد آنرا کشته خشک کنند
و سائیده بروغن طلا کنند و ایضاً زجاج فرعونی مع زنبق سوده و آنچه خفیفتر از این بود اینست که بگیرند دسته و سلایه از رصاص در آن روغن ادرو و غنهای
معروفه که شعر را نافعست مثل روغن آس یا لادن و مانند آن و یا تخم که معلوم شد و مثل پیه خرس و نرگاو و امثال آن انداخته بسایند تا آنکه قوت رصاص در آن
آید و بدان تلطیخ کنند و تقصیه موضع ببرگ انجیر خوبش کرد و نیکوست و مائل باندک قوتست و ایضاً بگیرند مغز بندق لبست عدد و بریان کنند چنانکه
سائیده شود و بروغن نرگس آمیخته بکار برند و یا بگیرند حشیشه که آنرا خرگوش نامند و قضیب خر و طحال او هر دو بریان و هر واحد نیم رطل و لادن بست
اوقیه همه را بیامیزند بعد حل کردن لادن در شراب استعمال کنند و آنچه فیلغریوس ذکر کرده اینست که بگیرند پیه نرگاو و نمکین نود و شش درم اشنان
ثنافسیا هر واحد شیرده درم مرسبت درهم لادن مثل این پرسیاوشان جمل و هشت درم قضیب خر جمل و هشت درم طحال خر نود و شش درم طحال
و قضیب خر را بریان کنند و سائیده همه را بشراب سه جمع کنند و موی سر تراشیده بدان طلا کنند پنج روز بدارند لیس بشویند و در روز راحت داده باز اعاده
کنند لیس اگر قرحه شود علاج آن موضع بشحم مرغابی کنند و ایضاً از قریطین بگیرند لطون خرگوش شش عدد و خوب خشک کرده در دیگ سفالی گل حکمت
نموده بسوزند و بران برگ عوسج و برگ مورد مثل آن و پرسیاوشان اوقیه انداخته بار دیگر در ظرف آبگینه بسوزند بعده سائیده به رطل پیه خرس و مثل آن
روغن تر بآمیخته بردارند و وقت حاجت در روغن خوشبو استعمال کنند و حب النار در روغن قلقل و روغن سعد و بخر همه از معینات انبات شعر اند و ایضاً چون
خاکستر قیصوم بزیت کهنه آمیزند موی ریش را که بدیر روید برویاند و کذا خاکستر شود نیز آب خصوصاً برای موی ابرو و ایضاً برای ابرو جوز ده عدد چندان بسوزند
که سائیده شود و بکیقال خستهٔ خرما بستور انکه سوخته و یانرد و بعد قلقل همه را آمیخته بروغن گل طلا سازند و ایضاً خاکستر قیصوم و بندق سوخته و لادن و
ذراریح حکنند پس بروغن بان بسوزند تا سیاه شود و یا بچیند غالیه آمیخته بر موضع بمالند و طلا کنند و ایضاً پرسیاوشان حب الآس و تخم کرفس اندک بسوزند تا سیاه شود
و با چربی خرس و روغن چرب آمیزند و اینکه موی ابرو را برویانند بگیرند چهار درم سرگین نمشک و سرگین خار پشت بحری و سداب کوهی هر واحد یکدرم بشراب قابض
سائیده بچربی خرس آمیزند و استعمال کنند دیگر برای انجیبن موی ابرو و قدیم صحف داء الثعلب یا غیر آن بگیرند شیح بلخی و کف دریا هشت جزو فرفیون حب الغار هر واحد
سه جزو زفت رطب چهار جزو زفت را در روغن سوسن بگدازند و در آن فرفیون نیز گداخته همه ادویه آمیزند دیگر مثل آن بیخ نی سوخته هفت جزو خاکستر عوسج پنج جزو
تخم جرجیر چهار جزو و بیخ اسراس سه جزو و بروغن غار سائیده استعمال کنند صاحب کامل گوید که برگ داد موی ریش و غیره در رویانیدن و برکند و یا موی ابرو خفیفتر باشد

باید که روغن بان و روغن اترج بمالند و حنة الخضر سوخته و یا بادام تلخ سوخته و حب الغار سائیده و بزیت سرشته طلا کنند و یا غالیه طلا سازند که این در رویدن موی
تعجیل نماید و این دوا در این باب نافع است بگیرند روغن تخم کدوی تلخ و قثاء الحمار و شیح ارمنی سوخته و همه را سائیده بروغن بلسان یا روغن اترج
سرشته طلا کنند و آنچه این عمل کند شونیز سوخته است چون پیه گرگ یا پیه خرس گداخته بسرشند و بر موضعیکه احتیاج رویانیدن موی در ان باشد
طلا کنند ابو منصور گوید که در مواضعیکه اراده رویانیدن موی بران کنند حب الغار بران موضع بمالند که باین زود موی برآید خاصة چون آنرا بسرکه
و زیت یا بزیت تنها بسرشند و همچنین اگر بروغن ترب یا بپیه خنزیر بسرشند و ایضا پیه خرس چون بسرکه سوده بران طلا کنند و از ادویه قویه در این است که
شونیز بسایند و بزیت طلا نمایند و یا بگیرند کف دریا و خاکستر قیصوم و بزیت کهنه سرشته بر موضع بمالند و شراب صرف باعتدال بنوشند و تدبیر او بچیزیکه
استخوان معتدل نماید مائل گردانند و آنکه موی را برویاند ذراریح که سر و بال و پای آنها دور کرده باشند بسایند و در روغن بان یک اوقیه آمیخته در
ظرفی بر آتش نرم بجوشانند تا روغن غلیظ گردد بردارند و باندک مشک و عنبر خوشبو ساخته بر موضع بمالند و اعاده آن کنند تا آنکه آبله افتد پس این موی
برویاند محمد بن زکریا گفته که مجربی مرا خبر داده که او در انبات شعر و تطویل او چیزی بهتر از پرسیاوشان نیافته و چون آنرا در شستن موی زنان اخذ
کرده موی ایشان بسیار دراز شده لیکن آن نو باید گیلانی مینویسد که فقدان نبات شعر بسبب فقدان چیزی از [illegible] کوره و تکون شعر میباشد
پس اگر این امر در ماده شعر که آن بخار دخانی است باشد حیله در ازاله او تغییر مزاج و مانند آن کنند اگر ممکن بود و اگر امر در جلد باشد حیله در تعدیل او در
لینت و صلابت کنند و اگر امر در مسام باشد از اتساع و ضیق و مانند آن حیله در تعدیل او نمایند و این همه از آنچه در سابق مذکور شده معلوم است لیکن اکثر قرط
شعر در غالب بسبب امر احتباس مواد در مسام و تسدید آن میباشد پس بخار دخانی در ان منع میگردد فلهذا اکثر ادویه منبت شعر مزیل آن مواد اند بسبب
فرط تحلیل آنها آنرا و جذب آنها آنرا بسوی خارج و برین اعانت میکند آنکه در ان ادویه چیزیکه بتفتیح مسام نماید مثل خردل و سیر و مانند آن باشد و استعمال طلای عسل
بلادر شده و دانیست که آن جلد را بسوزد و سبیل این آنست که با آن روغن جوز مخلوط سازند تا از این خاصیت دفع گردد و الا آن جلد را بسوزد و آنرا مثل
جلد سوخته بآتش گرداند بنحویکه بران موی اصلا ابدا نروید و حق آنست که بعینه مورچه مانع از نبات شعر است و جالینوس نیز گفته که آن مانع از انبات شعر است
و منبت نیست روغنی که موی را برویاند و داء الثعلب را نفع کند بگیرند قیصوم و پرسیاوشان و بابونه یک یک اوقیه و در آب بپزند تا مهرا شود پس آب را صاف
کرده بر یک رطل آن یک رطل روغن بان انداخته بآتش نرم بپزند تا آنکه آب برود بردارند و استعمال کنند دیگر انبات موی و منع تساقط آن نیز کند لادن را
بشراب حل کنند و با همچند آن روغن آس آمیزند و هر شب بر بیخ موها بمالند و صبح در حمام بشویند بآب گرم و ایضا روغن بیضه موی برویاند و تحقیق او منع میکند
و طریق ساختن آن مسطور شده بهتر آنست که آنرا بلکه اکثر روغنها که از قبیل او باشد روغن از جوهر او در شیشه واژگون برآرند و طریق آن در اطلیه باه مذکور
شده و روغن بیضه را بزرفندی و صرف آرند تا بد بو نگردد و ایضا لادن سه درم مازو یکدرم مرد و درم مصطکی یکنیم درم قرو ماناد و درم کندر یکدرم در روغن گل
گداخته بر بیخ موها طلا کنند که این مجربست ایضا ممدوح الیا زطری نقل کرده که گاهی موی را صعوبت نبات عارض میشود حتی که انسان را رویدن موی
ریش تاخر نماید و از وقتیکه در ان رویدن او واجبست تجاوز کند و این بیکی از سه سبب میباشد یکی بسبب قلت غذا بنابر یبس بدن و قلت
فضول آن دوم بسبب زعارت جلد و فرط ضیق مسام آن حتی که در جلد او مسام نماید و بدن او عرق نکند و امراض او را کثرت نماید بنابر دشواری تحلل
فضول سوم از معالجه شخصی صناعتی را که جلد او را خصیف سازد و مسام آنرا تنگ نماید و فضول را از تحلل و خروج منع کند مثل شخصی که کار در جای برف
یا قلل جبال و برداشتن برف نماید و در مواقع بسیار بارد مقام سازد و علاج آنکه بسبب قلت فضول باشد انعاش طبیعت و قوت اوست تدبیر موافق
و نقل اغذیه و اطعمه بچیزیکه ترطیب بدن او و تقویت حرارت او و تکثیر خون او گرداند و این باقتصار او بر لحوم بزغاله یا بچه مرغ و شرب اشربه ممزوجه و قلت
جماع بود و این وقتیست که معده او معتدل باشد و اگر حار بود اقتصار بر اطعمه کنند که در ان غلظ و لزوجت باشد مثل لحوم گوساله و یا بچه بقر و مانند آن و شرب
شراب متوسط در حدت و حرارت پس ترطیب بدن او و تقویت حرارت او و موی را برآرد و طلای موضعیکه اراده رویانیدن موی بران باشد مثل

این مزاج باین طلا کنند بگیرند چربی بز او بلد ازند بران اندک موم و قدری از وفای رطب نمایند و بر آتش گذارند و بگیرند ازان کی ثافسیا نیم و قدری
فرفیون تازه و بسایند و بدان آمیزند و موضع را بکف دست خوب بمالند تا بشره سرخ شود پس بران طلای رقیق بسیار خفیف نمایند پس اگر موضع ازان
متشنج گردد طلا از وی دور کنند و باندک روغن گل چرب نمایند و هرگاه حرارت ساکن شود معاودت طلا کنند تا آنکه موی ظاهر گردد پس اگر موی ضعیف یا سفید یا کج
برآید سر آنها از مقراض بگیرند و دران روغن آماده روغن آس یا لادن استعمال کنند اما اگر قلت نبات شعر از نمارت جلد و ضیق مسام باشد اگر این مولود بود بمو
برآن بدشواری و تعب کند و لطف در معالجه برید و آن انیست که واجبست که تلیین جلد او کنند و در آبزن نشانند و روغن بمالند و اغذیه او حار رطب در ابتدا
لیس حار یا لیس آخر آن باشد و دائم جلد او را بخرقه درشت و بکف دست بمالند بعده بر جلد او این طلا کنند بگیرند سپیده بیضه و سپیده فرغانی و سه جزو همه او در روغن
یاسمین یا روغن خیری یا روغن سوسن بجوشانند و ازان موم روغن سازند و بعد ازان اندکی فرفیون قدری صمغ سداب قلیل یا دام تلخ کوبی باریک سوده بران افشانند
و بر موضع طلا کنند و یک شبانه روز بدارند هر روز یکبار تجدید آن نماید و بعض افاضل وصف چیزی کرده اند که مجرب و معتصمی ست و ذکر کرده اند که معتصم بعض اطبا را
مکلف گردید که بر بدن غلامی از غلامان او موی برویانند آن موی برویانید پس طبیبی استخراج این دوا نمود نسخه آن بگیرند قیروطی معمول از روغن و فای رطب و آنرا
بر بدن بمالند بعده امر بدخول حمام و پوشیدن جامه کنند تا آنکه عرق ابتدا نماید پس جامه جدا کنند و آب نیکگرم متواتر بسیار بر بدن بریزند و دامان بران بمالند
تا آنکه بدن او تری حاصل کند بعده این طلا کنند خاکستر حلزون و خاکستر فرفیون و خاکستر بیخ سداب کوهی هر دوا یکجزو و خاکستر تخم بنج و کبریت سوخته هر یک
نیم جزو همه را سوده جمع کرده در سرکه اندک زیت حل کرده طلا متواتر نمایند که این موی در هر موضع که خواهند برآرد و صاحب این دوا ذکر کرده که باین
تدبیر طلا موی در کف دست برویانید و آنچه امتناع نبات شعر از معالجه صناعتی باشد که ازان منع کند انتقال از سبب بسوی ضد او از اسباب و مقابله بدلع
باضداد آنچه دران انجمان او و تلیین جلد او و غیر آن باشد باید کرد پس اگر دشوار گردد بعض اطلیه مذکوره بکار برند و اقریطن در تکثیر شعر و انبات او و چون
روئیدن او و خاصة موی ریش تا خر نماید این طلا ذکر کرده بگیرند بیضه و در سر آن سوراخ کنند و آنچه اندران باشد مص کنند و بجای آن آب بشویند تا صاف
گردد پس بگیرند روغن یاسمین چند آنکه نیم بیضه ازان پر شود و بران دو دانگ فرفیون و یک دانگ افیون و یک دانگ حب بیستر و یک نیم دانگ عفص بیه آن
و یکدانگ مشک و مثل او لادن و دو دانگ صمغ عربی انداخته بجوشانند تا باهم مخلوط شود بعده سرد کرده استعمال نمایند کسیکه اراده استعمال این
بطریق تغلیف درین نماید موی را بقوت تمام برویاند این دوا اعمال شافیا جمیع علل جزیه که موی را عارض شود نافع ست و نسخه این همان لطوخ قولیست که
در داء الثعلب در قول شیخ الرئیس مسطور شد لیکن در نجاح الغا رد مثقال عوض روغن غار ست و نوشته که موم در روغن غار یا روغن بیا بخیر یا روغن
زیت کهنه بقدر کفایت بگیرند و اگر اراده کنند که قوی تر گردد حرف دو مثقال نیز داخل نمایند و این دوا جمیع امراض مزمنه شعر را نفع کند و می باید که
درین مرض مالش نطرون و سرکه قبل هر علاج استعمال کنند و دائم حلق شعر آن موضع نمایند و دیده ایم که هر کسیکه حلق و دلک دائم بغیر علاج استعمال نمود و موی
او برویید طبری گوید که گاهی موی بسعفه رطب یا یابس برود پس اگر رفتن موی بسعفه یابس باشد استفراغ بفصد اسهال دران ممکن بود دران هر دو استعمال کنند
و موضع را باشیائیکه استفراغ فضول بطریق تلیین و گشادن مسام نماید بمالند مثل آب خبازی که بدان تسقیه قیروطی کرده باشند و مثل آب عصی الراعی
که قیروطی بدان سازند و ازین هر دو آب تسقیه بر آتش کنند بعده در هاون کرده خوب بمالند و تسقیه با مائیت آنها کنند حتی که ممزوج و نرم شود پس بر
طلا نمایند و بهترین چیزیکه درین مرض استعمال کنند روغن بنفشه و روغن خیری یا مضروب بروغن آس ست و دخول حمام و شستن سر بخطمی مضروب برگ
کنار و لعاب اسغول و حجامتی را باین طریق علاج کردم صحت یافتند و هرگاه سعفه زائل شود موی ضرور برویید زیراکه این علاج انبات شعر در مثل این علت
و اما هرگاه ذهاب شعر از سعفه رطبه باشد پس بدل طبیب آنست که موضع رویدن موی نگاه کند اگر منقطع شود و سعفه آنرا بخورد و مثل آثار جراحات یا مثل
آثار سوختن آتش گردد دران حیله نیست زیراکه مسام فاسد شده بعضی بعض آن چسپیده و اگر جای روییدن موی منقطع نشده باشد علاج تر طیب
موضع بدانچه مذکور شده اعلا باید کرد بعده امتحان او بدانچه در داء الثعلب مذکور شد کرد درین موی برویاند و حجامتی را از اطفال دیدیم که اکثر با تعیر

بسعفه و رطب و یابس الشیا نیز ای خیش شد و هرگاه بزرگ شد ندان حتی بروید مگر در جائیکه جلد در آن سوخته بود و مسام او فاسد گردیده و اما وقتیکه شعر از سوختن آتش زایل
او آفت که ذکر کردیم نخوبیکه در موضعیکه جلد او فاسد نشود بمرور ایام بعلاج بروید و این همه که ذکر کردیم طریق علاج بادویه و درست بود و گاهی درین تدبیر طعام
و شراب نیز وقت حاجت بسوی آن اخل شود چنانچه گاهی [illegible] ج بتقلیل افتد و آن هر دو بمقدار قلیل استعمال کنند و یا بسوی تخفیف پس باشیای مخففه
تخفیف نمایند و یا بسوی ترطیب پس باشیای مرطبه مانند آن ترطیب کنند حکیم شریف خان مینویسد که این دو اغالبا موی را بر رویاند بفضل الله
کف دریا موی سوخته بسرکه سائیده طلا کنند تا آنکه موی بروید جالینوس این دو را بتجربه صحیح یافته و این طلا خاصیت رویانیدن موی عجیب الفعل است سم بز سیاه سوخته
نرگس سم خر سیاه سوخته با روغن زیتون بکار برند الضماد درین باب پوست درخت انجیر و برگ آن کف دریا سوخته هر یک دو درم فرفیون نیم درم سائیده بآب پیاز
سرشته اند و بر موضع طلا کنند هرگاه موضع سرخ شود نیز [illegible] افسنتین سوخته و مورد و حضض مساوی سائیده بآب عنب الثعلب سرشته طلا کنند

منع نبات شعر

بدانکه آنچه موی را از روئیدن باز دارد یا مخدر سرد بود و یا مسدد مسام یا بالخاصیت لیکن در استعمال همه لازم است که اول موی را بکنند یا بنوره حلق کنند بعد آن
مخدرات مانند بزر البنج و افیون و شوکران ضماد نمایند و یا مسددات مسام مانند سفیداب رصاص و یا ادویه بالخاصیت مثل خون سنگ پشت و یا بیضه
مورچه و یا خون وزغ کلان طلا کنند انطاکی گوید که گاهی احتیاج بمنع نبات شعر افتد و این هر دو امر بکشف تمام باید مثل خون غوک و روغن آن و روغن
شب پره و بیضه مورچه و بنج و زرنیخ سرخ و اقلیمیا و سفیداب و تخم خشخاش بسرکه و زیت و زهره بز نوشادر هر واحد بطلا بعد نتف شعر و در خواص آمده که
چون سر شیر را با شیر سگ بسایند تا آنکه غلیظ گردد و بر موضع نتف موی طلا کنند در اول مرتبه منع گردد و سویدی مینویسد که ضماد باقلای غیر مقشر بآب و کذا
خون حربا و کذا شیر یتوع و برگ آن بکرر و کذا آرد ترمس و کذا خرنوب نبطی و کذا زرنیخ سرخ بآب برگ بنج سرشته و کذا مغز سر خرگوش هفت بار و کذا
تخم بادروج سه درم بورق یکنیم درم هر یک سوده بروغن بلسان و میعه سائله سرشته تا بقوام عسل آید هر واحد بعد نتف تکرار منع نبات شعر کند. شیخ
میفرماید که مخدرات مبرده آنرا منع کند مثل آنکه اول نتف مو کنند بعده بنج و افیون و سرکه طلا کنند و شوکران با بنیاد تنها در سرکه جوش داده بهتر بود
و جرم غوک بستانی خشک کرده از منافعات است چون آنرا بسایند و بلعاب اسپغول یا آب بنج یا سرکه آمیزند و مکرر استعمال آرند و گویند که طلای او بروغن که
در آن غطایه پخته باشند منع نبات شعر کند و همچنین بروغنیکه در آن خارپشت پخته باشند و گاهی در انواع علاج ضماد این کنند و آنچه درین ذکر کرده اند
اکثر تا قیمولیا و سفیداب ارزیز هر واحد یکجزو و شب نیم جزو بآب بنج تر بسایند و قوی زعم کرده که خون غوک اجامی و خون سنگ پشت نهری منع از نبات
کند و گویند که همچنین خون شب پره و دماغ و جگر اوست و گاهی دوائی ازین مرکب بسازند و گویند که بگیرند غوک نیسانی و خشک کنند و بگیرند از خشک آن و از خون
سنگ پشت نهری خشک کرده و از بورق سرخ و از مرداسنگ و از صدف مروارید سوخته مساوی و بآب سرشته بعد نتف شعر در زهار و بغل استعمال کنند
و تخم انجره بروغن سوده مالیدن بقوت انتشار شعر کند مجوسی گوید که بیضه ماهی و دیگر ادویه مذکوره طلا نمایند پس اگر موی بروید لازم است که چند بار آنرا
بر کنند و بعد کندن اطلیه مذکوره بمالند ایلاقی و جرجانی مینویسند که بزر البنج بسرکه بسایند و طلا کنند و آنچه مجربست اینست که بیضه مرغ بعد کندن
موی طلا کنند و هر بار که بر آن طلا نمایند ضعیفتر گردد تا آنکه باطل شود و اسپغول بسرکه بعد کندن موی مکرر طلا کردن باطل کند ابن نوح گوید که
بعد نتف جند بیدستر و عسل بمرات کثیر طلا کنند و جالینوس گفته هر موضع از بدن که بسیار سرد شود یا خشک گردد بر آن موی نروید مثل حال
در کف دست و بدن خواجه سرایان و آنچه از امر غوک و حکم در منع نبات شعر ذکر کرده اند [illegible] گفته اند و محمد بن زکریا گوید زنیکه ریش او بروید باید که
او را حیض ادرار کنند تا ممکن بود و فصد ایام از پای بیا کنند و تبرید مزاج او نمایند و بر موضع بعد کندن موی سفیداب ارزیز و قلقند و افیون سوده طلا کنند و از
تبرید [illegible] کنند شب بر آن طلا نمایند و مداومت آن کنند که البته موی نروید و گفته که چون شیر سگ قریب العهد بولادت بعد کندن موی طلا کنند موی
نروید و گفته که این دوا مجربست غطایه و [illegible] اوقیه زیت بپزند تا یک اوقیه بماند بعده کف دریا و زرنیخ سرخ و نطرون هر یکی نیم اوقیه بر آن باشند

بریزند تا غلیظ شود بعده بردی نیلوفر خورشسته بران طلا کنند و صبر کنند تا آنکه موی منقلع شود بعده در حمام داخل شوند و آنرا بشویند و لیسر که مقطر تخت ترتم
با نمک طلا سازند پس هرگاه ابتداء بسوزش کند بشویند و بران مرهم و روغن گل بمالند که این البته موی را باطل کند گیلانی گوید که افیون محلول بسرکه
ترش کهنه را تجربه کردیم لیکن میباید که در لطخ موضع باین ادویه کمال سرعت کنند بنحویکه تفاوت زمان محسوس میان کندن موی و طلا نباشد فلهذا اقرنیم
که مسامات شعر را انقباض دوای محلول الطوخ نمایند پس موی بر کنند و مالش موضع بدوا کنند تا در مسام نفوذ کند بعد از آن پاک نمایند و تجدید لطخ دوا و
مالش کنند حتی که از دوای اول آنچه مخلوط بباقی غذای شعر باشد خارج گردد و پس مسام بدوای صرف پر شوند و نهایت آنست بدو نمایند پس هرگاه این
عمل مکرر کنند یعنی تکرار کندن موی و طلا کردن دوا سه مرتبه نمایند و نهایت هفت مرتبه در آنجا موی نروید و گویند که آنچه برای ابطال شعر تجربه کرده شده
بعد نتف طلا به زهره جدی ست که بدان بندر رم نوشادر آمیخته باشد و مالیدن شورنجان بعد کندن موی ابطال آن میکند و جمیع مجففات منع نبات شعر
کنند بعضی اطبا مینویسند که آنچه منع روئیدن موکند از آنجمله طلا کردن بیضه تازه افعی ست که تخلف نمیکند و کذا مغز سر گوسفند و آکاف کذا آکاس در سرکه
پخته و کذا زبد البحر بر قشر ترنج و کذا زرنیخ سرخ ببول خر مجرب ست و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که داوچینی در نمک خلط نماید و خشک کرده با بول زن بشاب
و هر جا که موی کنده بمالند هرگز بر نیاید و شیر انجیر و زلو بسرکه سوخته و تلخه اخردس و خون خرگوش و زهره خارپشت و بیضه دراج هر واحد مانع نبات موست
بعد کندن آن طلا کنند و طلای کف دریا و افیون و بزرالبنج بسرکه سوده بعد نتف نافع ست و کذا مالیدن آب پیاز با نمک سیاه و سرکه آمیخته و این روغن
در منع روئیدن مو معمول حکیم علوی خان ست آکاشته نخود درم زرنیخ سوده نخود درم روغن کنجد ده درم همه را ممزوج نموده سه روز در آفتاب بدارند و هیئته بخوبانند
بعد از ان بر طبق مسی افگنند تا روغن جدا شود و بعمل آرند و این طلا در باب صاحب اکمل الصناعت مجرب نوشته آب برگ انجیر بیضه مورچه کف دریا
آب ترنج مساوی مخلوط کرده بعد نتف دو سه مرتبه طلا نمایند هرگز موی از آن موضع بر نیاید

حلق شعر

بدانکه بهتر ستردن موی از دوا چیزی دیگر بهتر از نوره نیست اما مردان را حلق موی عانه بنوره مضعف باه ست بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ هر دو برابر
کوفته بخته در آب گرم خمیر کرده یکساعت بنهند پس طلا کنند بعد دو سه گهڑی بشویند و بعضی اشخاص شوره قلمی اضافه کرده هر چهار مساوی در آب بخته
طلا میکنند و اگر قبل از طلا بر جلد روغن بمالند از سوزش و قرحه محفوظ ماند و اگر قدری کپور کچری کافور سفیدی بیفزایند اصل کنند جلد خوشبو و خوش رنگ شود
و یا بر چهار جزو چونه زنده قدری آب اندازند هنوز سرد نشود که یک جزو هرتال سوده بیامیزند و خوب ملت کرده استعمال نمایند شیخ میفرماید که از آهک دو جزو
و از زرنیخ یکجزو بگیرند و اندک صبر در آن اضافه کرده طلا نمایند که فی الحال حلق مو نماید و اگر از آهک جزو بیشتر و از زرنیخ کمتر بگیرند معتدل تر باشد و اگر
آهک زیاده کنند در عمل لطیف تر باشد لیکن عمل کند و گاهی نوره و زرنیخ یک یکجزو گرفته در آب می برند حتی که پر طاوس را بسترد و هر قدر که تکرار عمل در این آب کنند
بهتر بود و در آفتاب نهادن اولی تر باشد و این آب بگیرند و در ان اندک روغن بریزند تا آنکه قوت او اخذ کند پس با این روغن طلا نمایند و گاهی این آب را
میگذارند تا آنکه بطور نمک منعقد شود و آن نمک را در آب استعمال میکنند و خاکستر صدف عمل آهک کند با زرنیخ و لطیف تر باشد و اگر بدل آهک آب آهک
مکرر مطبوخ یا مثمش بگیرند بعد در ان زرنیخ سوده داخل نمایند بهتر بود و گاهی علق اخضر که زیر جراد میباشد استعمال میکنند و اگر اراده کنند که موی باریک دیر
ضعیف شود در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق داخل نمایند و خوب برهم زنند و طلا کنند بعده با آرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و گاهی آهک و زرنیخ را مثل آب
کشک و آب برنج مرکب میسازند و گاهی در ان مر و مصطکی داخل میکنند و گاهی اعانت بکف دریا مینمایند و علاج کسیکه نوره آنرا سوخته باشد اینست که تعلیق او
کم باید کرد و زود باید شست و قبل آن روغن گل بمالند و هرگاه بآب گرم بشویند بعد آن مدت دراز در آب سرد نشینند یا آب بسیار سرد بران ریزند که این علاج
عجیب ست بعده بران عدس مقشر بگلاب سوده و صندل طلا کنند خصوصاً اگر بسوزد و اگر بسیار بسوزد از مثل مرهم سفیداب مثل طلا امیر وانگ
مرهم اسفیدهٔ بیضه و روغن گل و کافور چاره نباشد و آنچه قطع بوی نوره کند اینست که بعد آن بگل ارمنی و زر خوشبو و یا گل بسرکه و گلاب طلا کنند

و برگ شفتالو و اوراق خلاف تجربت و برگ انگور و برگ شاهسفرم سوده حنا و تخم عصفر و گل سرخ و سعد و سنبل الطیب و امثال آن مفرد و مجموع بکار برند گیلانی می‌نویسد که از خواص مجربست که از اله بوی زرنیخ را آب تماید و مقدار یک مثقال از آن داخل کنند و آن درین باب عجیبست و عجیب‌تر ازین آنست که اطبا ذکر آن نکرده‌اند و عادت اطبا آنست که وزن زرنیخ پنج حصه از آهک میکنند و از طرق حلق شعر نوره بقول مجوسی اینست که بگیرند آهک سفید تیز یک رطل زرنیخ زرد یا رب سوده سه اوقیه قرص یا خاکستر چوب انگور هر واحد ده اوقیه گل خطمی نیم اوقیه باریک سائیده به آب گرم حل کنند و بدن را بروغن گل چرب کنند پس بر آن طلا کنند و تا عمل کردن آن بر آن صبر نمایند بعده بشویند و بروغن گل خالص بمالند پس بر آن گل سرخ سوده طلا کنند پس اگر نوره بسوزد و آبله افتد آب سرد و برفات بر بدن ریزند و بار دیگر روغن گل سرخ بروغن گل و گلاب برهم زده طلا کنند و اگر حرقت شدید باشد با شیائیکه بدان علاج حرق النار میکنند علاج باید کرد و آنچه قطع بوی نوره کند اینست که موضع را بصندل و سک بریان و گل سرخ و حنا و امثال آن طلا کنند صفت نورهٔ ملوکی معتدل نافع اوجاع قولنج و پشت و رکبه و سایر مفاصل و استرخا و کسل طاری از رطوبات بگیرند بابونه و جو دو رطل و جو پوست کوبیده دو رطل آب باتش نرم بپزند تا سوم حصه بماند بعده بگیرند آهک سفید تیز آب نادیده سه رطل و زرنباد و سنبل الطیب و سورنجان عاقرقرحا و قرنفل و انیسون هر واحد یک اوقیه صبر و جند بیدستر هر واحد یک مثقال زرنیخ زرد ورقی نیم اوقیه باریک سائیده تا مثل غبار گردد بعده بر آن آبیکه در آن هیچ پخته‌اند بقدریکه در آن سرشته شود بریزند و برروی حل کنند و بر آن سفیدی برروی و در شیشه انداخته خوب مخلوط سازند و بر بدن طلا کنند و ساعتی یا کمتر بقدریکه حلق شعر کند بشویند و دو سه بار تجربهٔ آن کنند پس هرگاه موی بریزد آب بدن بعده با آبیکه در آن خطمی سرخ گل جوشانیده باشند و این بهترین چیزیست که درین باب استعمال نمایند صفت روغن که حلق شعر نماید بگیرند آهک و زرنیخ زرد ده جزو آب بقدریکه آنرا بپوشد بر آن انداخته سه روز بگذارند پس صاف کرده آب صاف آن سه جزو روغن کنجد یکجزو بگیرند و باتش نرم بپزند تا روغن بماند استعمال نمایند و ساعتی بر آن صبر کرده بشویند صفت نوره سفید قوی تیز که موی را حلق نماید و صدف را بسوزند و با آن زرنیخ زرد مثل سرمه سوده با آب در صلایه بسایند و سه ساعت بگذارند بعده بر آن طلا کنند و یا کف دریا بسوزند و یا جبسین که این نیز سفید بود صفت دوائیکه موی را باطل کند و آنرا البته حلق نماید بگیرند آهک تر قوی و بر آن شش چند آن آب بریزند و سه روز بگذارند پس صاف کنند و در آن ششم حصه آن آهک دیگر اندازند و همچنین بار تکرار نمایند بعده در آن آب سوم حصهٔ آن زرنیخ زرد سوده اندازند و در آفتاب نهند تا آنکه پر مرغ را بتراشد بعد از آن بدن را بدان بشویند بمالند که آن بسرعت سترده کند بعده آن روغن گل بمالند و اگر نوره جلد را بسوزد نیز روغن قدری موم حل کرده یا روغن لوف استعمال کنند که این بسرعت آنرا زائل کند و اگر احراق قوی نماید کافور و موم مذکور یا بروغن مسطور آمیخته بمالند که منفعت عجیب نماید و بهترین چیزیکه قطع بوی نوره کند صبر خواه آنرا با نوره مخلوط سازند و یا با آب سوده بر بدن مالند جوان آنست که هرگاه آنرا در قطع بوی نوره بغایت مرتبه یافتیم آنرا با آهک بدان عطر مسمات بنا میکنند مخلوط کنانیدیم قطع بوی آن بمرتبه کمتر از کیفیت گردید بلکه گاهی ابتدا نیز بوی آهک محسوس شد

تجعید شعر

اگر خواهند که موی جعد شوند مرداسنگ ده درم مازو و آمله و برگ سرو و کزمازج و حلیله هر یک پنج درم بسایند و با آب مورد طلا کنند بالجمله آنچه بدین کار آید ادویهٔ مقبضه مثل آمله و حلیله و روغن آن و سدر و مورد و مازو و آهک و مرداسنگ همه مخلوط سازند و یا بر بعض آن اقتصار کنند و بدان غلاف سر نمایند و گاهی در آن بزر البنج یا روغن او داخل میکنند و گاهی زرنیخ تنها استعمال می‌نمایند و آهک اندک میکنند و چون آنرا درین جمله داخل کنند خصوصاً چون بدان دو ثلث او سدر شریک باشد و هر دو با آب سرد بسرشند و همچنین کف نمک تلخ موی را بسیار تجعید سازد و این تجعید نیکوست بگیرند مازو و کزمازج و نخاله سوزن و برگ سرو یا تخم او و سیب انه و مرداسنگ و کتیرا و گل فوزی و آمله هر واحد یکجزو و آهک آب نادیده نیم جزو با آب سلق بسرشند و استعمال کنند که جعد مسود دست جوزسی گوید هر که اراده تجعید شعر کند باید که بگیرد آهک یکجزو مرداسنگ آمله و مازو هر واحد دو جزو باریک سائیده با آب مورد تر کرده بر موی طلا کنند و خصله خصله از آن برشته محکم به پیچند و بربندند و از قبل دوا طلا کنند و سه شبانه روز بگذارند بعده بگشایند و بسدر بشویند و بروغن بنفشه و روغن گل چرب کنند و گویند که آنچه تجعید شعر کند ادهان غلاف او و برگ سرو یا آب مازو و سعد و یا صمغ با آب مورد بگذارند و اندک اقاقیا در آن انداخته بدان

و بزر البنج

خلاف کنند و پوست جوز سوخته بشراب سائیده طلا کردن نخش و محمد شعرست گیلانی گوید اطبا گفته اند که مراد آنست که حلق سر نمایند قبل هر دوا و بعده بطبوخ بیخ سفند و لیمون بشراب صرف کنند و یا خاکستر صنوبر نو بروغن آس حل کنند تا مثل عسل غلیظ گردد و بر سر بعد حلق بمالند و یا بگیرند حب الآس و چقندر مساوی و بآب بپزند بعده روغن اضافه کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بر سر بعد شستن او بمالند و یا بگیرند مازو و سیاه دشان (؟) بآب دریا شور بسایند تا مثل عسل گردد و بعد موی را با آب خاکستر بشویند و طلا دور و روز کنند پس هرگاه موی پیچیدن گیرد باید که بشویند و خشک نمایند و روغن آس بمالند که این موی را نرم و بعد سیاه گرداند

تسبیط شعر

آنچه موی را راست کند و درهم شدن ندهد آنست که روغن کنجد با آب گرم درهم زنند و نیم گرم مدام بر موی بمالند و بعد زمانی با آب گرم بشویند و روغن شبت نیز نفع دارد و شیخ میفرماید که علاجش علاج تشقق شعرست و آن مذکور شد و بالجمله استعمال روغنهای مرخیه و لعابات مرطبه نمایند و قرشی گوید که سبب افراط جعودت شعر یا سوء مزاج حار یابس است و این علامات او شناخته میشود و تغیر مزاج متغیر میگردد و یا التوای سوراخ و مسام و این تغیر مزاج متغیر نمیشود و دواء و مبسط شعر جمیع لعابات لزجه مثل خطمی و اسپغول و بهدانه بروغن بنفشه ست و غذا خطمیه کلیه با پیچیه

ترقیق شعر و تکثیف آن

یعنی باریک ساختن موی و غلیظ کردن آن پس برای ترقیق باید که در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق آمیزند و غلوله ساخته آنرا بر موی زمانه معتدل بگذارند و بکبهار دو بمالند تا پوست را نسوزد و بعده با آب بشویند و آرد جو و آرد باقلا و تخم خربزه بمالند و بقول شیخ چون بورق در ادویه شعر داخل شود ترقیق آن کند و قرشی گوید که اگر بورق خلاف سر نمایند ترقیق شعر کند و چون موی کنده بران بورق را بپاشند رقیق بروید و گیلانی گوید که با خصوصیات شعر اندکی بورق بیامیزند و استعمال کنند همچنین آرد نخود و یا آرد باقلا و تخم خربزه و روغن شبت صفت دوای مرقق شعر پوست درخت انجیر و پوست درخت انگور سفید دشتی و گل قیمولیا هر واحد بقدر من طبی در دیگ نو کرده گل حکمت نموده در آوند کلال بسوزند بعده برآورده با آن بورق ارمنی... سه عدد سائیده استعمال کنند دیگر بگیرند بورق بیخ استاره نیم قیشور ریان سه اوقیه شب یمانی استار بطریق مذکور سوخته استعمال کنند و ایضاً آنرا نفع میکند بیخ سوسن خشک و برگ مورد صحرائی سیاه و بیخ کرنب سفید هر واحد نیم اوقیه آرد ترمس یک نیم قسط عربی روغن استعمال کنند و اولی طریق استعمال این است که اندک ازان بگیرند و بآب لت کنند و بدست خوب بمالند بعده آب چندان افزایند که قوام او رقیق گردد و بدان موی را بشویند و بدان بطبوخ غلاف سازند و این در هر روز دو مرتبه و در شب یکمرتبه عمل آرند طبری گوید که گاهی نرمی در سر موی پیدا آید حتی که گمان شود که نصف آن باریک و نرم شده و نصف دیگر غلیظ و صلب گردیده و سبب این علت از خارج بود فقط و آن آنست که جائیکه دران این مرض افتد یا قریب دریای شور باشد یا قریب کورهای آهنگران و جائیکه دران آتش افروزند و اما علاج این قطع سبب ست و الابهترین علاج آن مالیدن روغن ست و مالش روغن بنفشه از سائر ادویه مع قطع سبب نفع بسیار دارد این نوح گوید که گاهی تکثیف شعر حاجت افتد و دوای او آنست که بگیرند حلیله بزرگ کابلی هر واحد ده مثقال و بیخ نی خشک و قرد مانا هر یک دو مثقال اقاقیا و مازو و جوز و ابرسا هر یک پنج مثقال باریک سائیده بسرکه بر موضع طلا کنند و دوائیکه ترقیق و تحفیف موی کند آنست که آرد جو و باقلا و کرسنه و بورق و نطرون و کف دریا و کندش و خربق سفید و سیاه و بیخ جاوشیر و همه آنچه جلا کند مفرد و مرکب طلا نمایند

تشقیر و تحمیر شعر

یعنی اشقر کردن و سرخ نمودن موی و اشقر رنگیست میان سرخی و زردی پس آنچه موی را اشقر سازد خاصت و در دی شراب است بهم سرشته و مثل شب واسیرک مخلوط کرده و زعفران تنها همین عمل دارد و شیخ الرئیس مینویسد گویند که رطوبت سیالهٔ نبطی تازه پوست دور کرده چون بران از جانب دیگر آتش روشن کنند خضاب مثل ذهب سازد و همچنین زنگار آهن با آب زاج و برین چندان صبر کنند که بر خضاب بنمایند و بگیرند حنا و دردی شراب و راتیانج مساوی و اندکی از خردل بدان خضاب کنند و یا بگیرند حنا و بطبیخ کندش سرشته خضاب نمایند و گفته اند که خضاب بشب و اسفرک

و زعفران و یا بوره و نمک شور کنند و یک شبانه روز بدارند و گاهی این را چند روز مکرر میکنند و چون تکرار طلا بر مثل سرکه سرشته نمایند موی را سرخ کند و ایضاً بگیرند برگ
سوده ده درم مرهم مخبد درم نمک شور سه درم دردی شراب خشک کرده سوخته سه درم آب خاکستر چوب انگور بقدر کفایت تخم قوی بگیرند سماق ده اوقیه مازو سه اوقیه
آذریون زرد ده اوقیه پرسیاوشان ده باقه افسنتین یک باقه ترمس مقشر خشک ده کف کوفته در ده رطل آب چند روز تر کنند بعد ازان بیکرم بر سر ضماد کنند
و گویند که سعد و کندش در آب خوب بپخته مقشر قوی ست و گویند که بگیرند دردی شراب سوخته و غیر سوخته و در روغن بان یا روغن اذخر آمیزند

تبییض شعر

آنچه موی را سفید کند آنست که سرگین خطاف و پوست خشخاش و لفاح و کافور و تخم ترب و کوکرد نرم سوده بزهره گاو در سرکه سرشته اول موی را بکوکرد
بخور دهند بعده طلا نمایند و چند کرت عمل آرند تا موی سفید گردد و شیخ میفرماید که از مبیضات شعر سرگین پرستوک و نسرین و ماش و زهره بوم سفید
و پوست ترب و زهره نرگاو و بخار کبریت و گل کبر و گل زیتون مفرد و مجموع ست و خصوصاً بسرکه و خصوصاً بعد تبخیر آن بکوکرد و بگیرند تخم راسن و
پوست ترب خشک و شب یمانی بالمناصفه جزو صمغ عربی جمع کنند بعد کوفتن و ایضاً بگیرند برگ نسرین و پوست خشخاش و لفاح و اگر بدل این هر دو بیخ کنند
قوی باشد و آمیخته خضاب سازند و اگر درین کافور و گلاب بود بهتر باشد و گاهی موی را سیلول میکنند پس و کبریت می پیچند بعده تبخیر بدان میکنند و در یک
دو مرتبه بعمل می آرند گیلانی گوید که آنچه موی را سفید کند آنست که بگیرند تخم قلقاس سفید و بسوزانند و بسرکه حل کرده با خطمی آمیزند و چیزی که بدان موی را
بشویند آنست تخم قلقاس و شب و پوست ترب هر واحد یکدرم کوفته با سریشم و پوست بقدر تشید ربع اوقیه آمیزند ابو منصور گوید که از مبیضات شعر
روغن بنفشه و نسرین و یاسمین ست و استعمال خوشبو و بخور خاصه گلاب و کافور و تعب و خوف و هم و غم و این هر دو موی را سفید کند بگیرند
خرء الحدا لطیف و راسن خشک و ماش و تخم ترب و تخم نسرین و یاسمین و کوکرد و شکوفه کبر خشک کرده سائیده بزهره بقر و سرکه آمیخته طلا بر سر نمایند بعد تبخیر
بکبریت و اعادهٔ آن مرات نمایند و هر گاه سفید شود تا به بالش او بروغن یاسمین کنند و اگر ماش را بسرکه بسایند و بر موی طلا کنند سفید کند و اگر
کوگرد را بشراب کهنه بسایند و طلا کنند نیز سفید نماید و بعض قدما گفته اند که گاهی موی باین سبب سفید گردد که غذا خوب منهضم نشود و در منصوری ست چون علت
گردد و این دریافت شود از آنکه بعضی مرضی را موی سفید گردد و چون صحت یابند سیاه شود و گویند که آب گرم موی را سفید کند و آب سرد آنرا سیاه نماید
چون بدان استحمام کنند محمد بن زکریا گوید که کندن موی بارات آنرا سفید میکند و اما آنچه سفیدی موی را سفید تر نماید آنست که ترب با آب سوده
بدان غلاف سازند و صبح بشویند با آب شکر یا بشیر که دران شکر حل کرده باشند یا بشیر تنها یا آب رائب

قمل و صیبان و قمقام

قمل را بفارسی سپش نامند و بهندی جون گویند و صیبان بیضهٔ سپش ست که با موی متعلق بود و آنرا بفارسی رشک نامند و بهندی لیکهه گویند
و قمقام نوعی از قمل ست که متشبث بمسام و نمائص در ان باشد و مثل بیخهای موی نماید که اندک ورم کرده و چون گرم شوند یا آب گرم بدان رسد سر
آنها بیرون آید و این را طبوع نیز گویند و بهندی چم جون نامند بالجمله سبب تولد این هر سه نوع فضول حار رطب ردی بود که طبیعت آنرا بسوی ظاهر جلد
دفع کند و بسبب غلظ خود از مسام خارج نشود و چرک بدن با وی آمیزد و گرم شود و عفونتی پذیرد و بس حیوان مذکوره ازان متولد گردد و از مسام بیرون آید
لهذا اکثر کسانی را حادث شود که غسل کمتر کنند و جلد خود را از چرک پاک ننمایند و در غسل جنابت و حیض تاخیر کنند و ادمان اغذیه ردی نمایند و بقول شیخ
گاهی اعانت کند بر تولد قمل اغذیه مولد کیموس جید رقیق متحرک بسوی ظاهر مثل انجیر و برین حرکات محرکه آن اعانت نماید و لاسیما چون با آن بخار متولد شود
سنی یار گردد مثل حرکت جماع و گاهی اعانت کند بر ان ترک پاک کردن بدن و غسل و استعمال چیزیکه تفتیح مسام جلد نماید و تحریک مواد متعفنه در ان بسوی
تحلیل کند و نسیم مانع این از استحالات عفنیه و شبیه بعفنیه بسوی آن داخل شود و گاهی قمل غلبه کند حتی که صاحب او مثل صاحب یرقان شود و رنگ
او زرد گردد و اشتهای او ساقط شود و بدن او نحیف و قوت منحل گردد و ابو منصور گوید که قمل اکثر در سفرها از تغیر آبها و کثرت تعب و عرق و چرک

وقلت استحمام و لزوم یک جامه واقع میشود و بعضی گویند که اکثر از امتلای اخلاط و بداخلی و تناول انجیر و شیر بلحیا و کم شستن پارچها و خوردن گوشت سوسمار حادث
علاج هرگاه بسیار شوند بعد از نضج منضج بلغم و مسهل آن تنقیه کنند و برگ خرزهره و مویزج و قسط و مغز بادام تلخ در سرکه آمیخته طلا نمایند و اگر ضرورت باشد گاه
گاه سیماب در آب ترب آمیخته در سر انداخته باشند و اگر سیماب را در خاکستر یا چکیده شتی در روغن کنجد چندان بمالند که کشته شود و در سر اندازند نیز قمل را بکشد و
گویند که اگر زیبق را در سرکه یا آب برگ ترب سحق بلیغ نموده ریسمان را در آن چند مرتبه تر نموده خشک سازند و آنرا در کمر بندند سپس را قتل نماید و شب یمانی
با آب سوده مالیدن نیز کشنده قمل و صیبان است و هرچه در کشتن کرم مذکور شد اینجا نیز مفید بود و پوشیدن حریر و کذا در ریشمی مهتاب نشسته شانه کردن
بالخاصیت نافع بود و پیوسته جامهای سفید نو پوشند و پاک دارند و عطرها بمالند و حمام متواتر نمایند و در آب نشستن و غسل کردن عظیم الاثر است و چون
تدابیر مذکوره دفع نگردد موهای تمام بدن بپاکی و بهتر آنست که نوره سترده سیماب را در آب برگ حنا و یا شرلیقه و یا در آب و دهن صائم کشته مالکرده تر
تن بمالند و همچنین زرنیخ در آب برگ فنجنگشت و افیمون هندی سوده و اگر ریسمانی از موی شتر بافته و در سیماب بیالایند و در گلو بندند بغایت فائده عظیم
بخشد و خوردن باقلای تر و نعناع سبز و شلجم و شفتالو و زردآلو و خربزه و انگور و دیگر میوه‌های شیرین پرآب و مدرات عظیم الاثر است و از تناول توت
دلیل دار و امرود و حلوای ناطف اجتناب ورزند و گویند که صیبان را نالش سرگین سوسمار و نوشادر بسرکه حل کرده و غسل بعد یکساعت قتل نماید و علاج
مقام مثل علاج قمل است و غسل با بکیه در آن اشنه و برگ دفلی و میوه فلفل سفید و پوست انار پخته باشند و طلا بحنا و سرکه تند و برگ خرزهره آنرا بکشد اقوال حکما
سویدی گوید که دخنه قسوس کذا بخور مصطکی بهر قتل قمل و صیبان مجرب منست و آب سداب در سر انداختن و یا در حمام مالیدن مجرب ابن ماجه است و للطخ سر یا بدن
بروغن حرمل مجرب ابقی است و طلای شیر لبلاب یا آب آن و کذا مویزج و زرنیخ سرخ یا زرد و لنبرات کذا زهره گوساله العسل و کذا قطران و کذا زراوند طویل و کذا روغن
غار و کذا اثمد بزیت و کذا اکلیل و خطمی هر یک بجدو رم بعسل سرشته و کذا برگ انار و بیخ حماض سوده بزیت و کذا روغن ایرسا و کذا روغن بیخ و کذا خون ابوم بسرکه و
زیت و کذا سرگین فیل و کذا روغن جوز کهنه و کذا خاکستر چوب طرفا و غسل بآب جرشف یا بطبیخ خشک آن و کذا آب نمام و کذا آب شاهتره یا بطبیخ او و کذا خربق سفید و مویزج
در آب حل کرده و کذا آب بابونه تازه یا طبیخ خشک او و کذا آب نمام دبرانی و کذا سرکه ممزوج بآب دریای شور و شستن پارچه بآب خاکستر و کذا آب خاکستر
جفت بلوط و ذرور و بخور قصب الذریره بهر واحد قاتل اقسام قمل است و اکثار خوردن ترب مولد آنست بوعلی مینویسد که در علاج قمل بسیار متولد از غیر منقطع النسل
اولاً تنقیه بدن خصوصاً بالفصد اصلاح تدبیر و ترک چیزها یکه بتحریک مواد بسوی ظاهر نمایند از انچه ذکر آن کردیم احتیاج افتد بعد از ان ادویه موضعیه استعمال نمایند
و ادامت استحمام و پاک کردن بدن نفع کند و اگر مداومت غسل بآب شور پس بآب شیرین کنند بهتر بود و لازم است که مدام تبدیل پارچها نمایند و حریر و کتان پوشند
و گاهی ادویه مثل ثوم بطبیخ پودینه کوهی مینوشند و قمل را قتل میکنند و اما در ادویه موضعیه احتیاج شود بسوی دوائیکه مشتمل محلل جذاب بسوی خارج
باشد پس اگر امر عظیم تر بود احتیاج افتد بسوی آنکه با آن قوای ادویه سمیه مخلوط سازند و از ادویه موضعیه سحاق بزیت است و ایضاً برگ و بیخ حماض و
یا شب بزیت و یا برگ آزاد درخت یا برگ انار یا برگ حنظل یا برگ آس یا برگ سرو یا برگ بزرکتان و قصب الذریره و دارچینی و روغن قرطم
نافع مانع است و روغن ترب عجیب است و پوست سلیخه و زراوند و عاقرقرحا و بیخ خطمی و نمام و جعده و انیسون و مشکطرامشیع و تخم انجره و برنجاسف و قردمانا
و یا بگیرند شیاف مامیثا سه درم قسط نیم درم بورق یکدرم نشاسته برابر همه اول نوره استعمال کنند پس بر بدن طلا نمایند و از غسولات طبیخ ترمس جید
قویست و طبیخ چقندر و طبیخ طرفا و طبیخ پودینه کوهی و طبیخ برگ سرو و برگ صنوبر است و مرارات اگر در غسولات افتد بهتر باشد و از بخورات تبخیر کندش و
مویزج و زرنیخ و بیشک خاصه و بکبریت است و از ادویه قویه انیست که بگیرند مویزج و زرنیخ سرخ و بورق و همه را در سرکه و زیت سائیده و بر سر
طلا کنند و یا خربق سفید و بورق و یا برگ خرزهره و بزیت و یا برگ حنظل و یا بگیرند خردل و کندش سوده و بران اندک سرکه اندازند پس سیماب انداخته بسایند
تا سیماب کشته شود و این قویست از همه ادویه و همچنین آنچه بگیرد و زرنیخ و زراوند و خاکستر بلوط و قسط و مرسا زند و یا بگیرند کندش و زرنیخ سرخ و زراوند
طویل و قطران و زهره گاو بقدر یکه در ان ادویه بسرشند و این طلائیست قوی و ایضاً قطران و جنطیانا و زرنیخ و روغن سوسن

واطبا درین علت از اشیای مولد رطوبت و از جمیع فواکه منع میکنند سیما از انجیر و منع از انجیر نزد ابن سیار خطاست بهر آنکه او میگوید که واجب است صاحب او را استکثار انجیر زیرا که از قوت انجیر اخراج چرک از عمق بدن است پس اگر از باطن مندفع شود غسل او از ظاهر بدن کنند و انچه گفته اند که انجیر قمل پیدا میکند بهر آنکه او اخراج چرک میکند پس لاجرم چون بجلد و مسام او برسد و از انجا پاک نکنند از ان قمل متولد گردد و اما چون انسان پاک بغسل بدن بود و استحمام نماید و تبدیل لباس کند قمل پیدا نشود و هرگاه انسان لزوم پرهیز و استفراغ موافق کند و ادمان اکل انجیر نماید در بدن او چرک باقی نماند و بعد از ان از تولد قمل ایمن باشد و انچه بدان طلا میکنند این ست که بگیرند برگ خرزهره و حب الغار یک یک جزو و میویزج دو جزو و چرک نقره ربع جزو و سیماب مقتول ثمن جزو و همه را باریک سائیده در سرکه حل کنند و حلق سر نموده طلای رقیق یکبار نمایند و اکثر حاجت او از دو بار زیاده نیفتد و گاهی در دو بار مفید نشود بسبب صعوبت خلط مولد او و یا بسبب کثرت آن پس اعادهٔ آن بدفعات کثیر نمایند و اگر نفع نکند بگیرند یک رطل سرکه و در ان پنج درم تخم کرفس و یک درم میعهٔ یابسه خوب بجوشانند و آنرا بروغن گل بر سر بمالند و نزد استعمال این سرکه لازم ست که نگاه بمزاج مریض کنند پس اگر رطب باشد بغیر فکر استعمال آن نمایند و اگر مزاج دماغ او یابس باشد استعمال او باحتیاط کنند و استنشاق آن بروغن بنفشه و روغن کدو و مانند آن کنند و بهترین چیزیکه در طلای این استعمال میکنند آنست که در مرض دیگر معروف بقمل النسر مذکور میگردد و آن نیز علتی ست که عام بجمیع بدن باشد غیر آنکه اگر این در سر پیدا شود صعب باشد و سببش همانست که مذکور شد از احتباس رطوبت و فساد آن غیر آنکه فساد چون عام گردد و اشتداد نماید و در خلط دسومت باشد قمل متولد از ان بزرگ بود و گاهی نصف این قمل بسوی خارج جلد بیرون آید و نصف او زیر جلد بماند پس بمیرد و این قمل النسر نزد ماست و قمل النسر مطابق قول دیگر اطبا در باب سموم مسطور گردد و علاج قمل بزرگ که ذکر آن کردیم همانست که برای قمل مذکور شد و انچه بدان بر جلد طلا میکنند حتی که قمل را اهلاک مینماید و سر را از ان پاک میکنند این طلاست بگیرند اقلیمیای فضی و ذهبی هر واحد یک درم میویزج بیخ کبر پوست شجر آزاد درخت و برگ آن و میعه و برگ خرزهره هر واحد پنج درم کندش یک نیم درم همه را در سرکه بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد بر سر طلا کنند باحتیاط و مراعات مزاج دماغ مریض و در هر سه روز بشویند و یک شبانه روز راحت داده باز اعادهٔ آن نمایند و حلق شعر او در هر سه روز یکبار کنند و انچه درین در نوع اول و در جرب نفع میکند آبهای شور و شبی و نطرونی و کبریتی ست که آنرا بنوشند و در ان نشینند و علاج شخصی بشرب آب کبریتیه بروغن بادام نمودم و صحت تام یافت و ابن ازرق علاج زنی در مارستان بصره باین طور نمود که شب و نطرون و نمک و کبریت در آب جوشانیده هر روز یکبار بر سر او ریخت و آن زن چاق شد و موی سر او بعد حلق کثیف تر از اول روئید و حدوث این علت در جمیع بدن ممتنع نیست لاسیما در بلاد حاره رطب گیلانی مینویسد که اکثر تولد قمل از کثرت خون فاسد میباشد پس اگر قمل در جمیع بدن بود فصد هفت اندام گیرند و اگر در سر بیشتر باشد فصد سر رو کنند و غذای ایشان انچه بلطف باشد بهتر ست و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه مثل ناطف و عصیده و هریسه و کرنب و نمکسود و امثال اینها واجب ست و بسا که قمل فرو میریزد و آثار آن باطل میگردد باین تدبیر یعنی فصد و استفراغ و اصلاح غذا و ملازمت پرهیز و میویزج یا زرنیخ سرخ یا هردو بزیت کهنه سوده یا سرکه و زیت مطبوخ سازند و یا فلفل بزیت و یا عصارهٔ [illegible] که آن عوسج ست بعسل و یا مغره بسرکه و یا قطران و یا زفت رطب بشب و یا عصارهٔ حب الغار و گاهی میویزج بسرکه سوده نفع کثیر بخشد و کبریت و زیبق قوی‌ترین ادویه برای قتل قمل ست لیکن زیبق بسیار قوی‌تر ست و اگر با آن بوی کبریت باشد قوی‌تر گردد و ایضاً بگیرند خربق سفید و حرف و ترمس و در آب پخته بدان غسل کنند و ایضاً بکندش و کبریت و قمقام قمل کوچک ست که در بیخ ابرو یا بیخ مژگان یافته میشود و دوای مخصوص برای او این ست که برگ غار و پوست بیخ درخت انار و دیگر ادویه که در ذیل علاج بهر آن مسطور شد بجوشانند تا مهرا شود پس خرقه بر سبابه پیچیده و در ان آب فرو برند و بر موی ابرو بمرات متوالیه بمالند و تعاهد قطع آن بسر سوزن در آفتاب نمایند بعده چند روز بشانه یا بناخن آنرا بیرون آرند که ازین تدبیر باندک سعی بریزد و اگر این کفایت نکند بگیرند یک حبه نوشادر و یک حبه سرگین سوسمار و سائیده بسرکه آمیخته بر موضع طلا کنند بعد از ان اگر از کثرت استعمال ادویه و مالش موی ابرو بریزد بعد زوال این مرض روغن لادن و روغن غار استعمال کنند و بخطمی در حمام بشویند و [illegible] امر نکندن موی ابرو وقت حدوث این مرض میکرد و چند روز بقطران طلا میکرد بعده ادمان بر شستن آن با آب گرم و عقب او مالش بروغن غار

بشیر پخته بران نهند و در قرب انتهاء ورم کردن لازم است که نمک را بسوزند و بزیت سرشته بران نهند که این تسکین درد آن نماید و هرگاه ریم تمام کند شگاف
لطیف صغیر دهند تا آنچه دران باشد بیرون آید و هنگام اخراج مادهٔ آن بقوابض مثل عدس و گلنار و گل سرخ و مثل پوست کنار و پوست سیب و پوست زعرور
ضماد کنند و بعد ازان آرد ترمس بعسل و هرگاه قرحه کنند صبر از افضل علاجات او بود و همچنین کندر و زرنیخ و مرهم زنگار مخلوط بمرهم سفیداب و انزروت و آنرا
بخرقه در شراب تر کرده بپوشند و لازم است که درینوقت گوشت را از ناخن از هر طرف جدا کنند و ناخن را که در گوشت بخلد قطع نمایند و مرهم جید که آنرا بولس ذکر کرده
بگیرند زاج سوخته و کندر یک یک جزو زنگار نصف جزو بعسل سائیده استعمال کنند و ایضاً مرهم باین صفت بگیرند پوست انار ترش و مازو و توبال مس
و زنگار مس و در عسل آمیخته طلا کنند و بربندند و بر موضع آب و روغن نرسانند و گاهی وقت خوف تآکل احتیاج باستعمال فلندیفون مرتب از زرنیخ و زاج
و زنگار و آهک افتد که این تخفیف آن کند و چیزی افضل ازین نیست و چون از داخس متقرح ریم سیلان کند داغ دهند یا قطعه کنند تا ضرر آن در تمام
انگشت عام نگردد طبری گوید که چون ابتدا نماید فصد و تنقیه بمسهل و تعدیل مزاج بماء الشعیر کنند بعده بیخ ناخن را بموم روغن نرم سازند و هرگاه
نرم شود و ریم خارج گردد اگر دران باشد حنا را در سرکه که اندران مازو تر کرده باشند سرشته بربندند و بالجمله تقویت آن موضع بادویه که دران برودت و قبض
باشد مثل ماش و مازو و خرنوب کوفته بسرکه پخته باید کرد و بعضی گفته اند که ضماد از بزر البنج و اندکی افیون آنرا نفع میکند و هرگاه درد زائل شود و ورم باقی ماند
تحلیل آن بضماد اسپغول در سرکه پخته نمایند و ازین طریق تجاوز نکنند و آن دوائیکه معالجه بدان بعد تنقیه بفصد و مسهل میکنند این است که بگیرند
تخم کتان کوفته در سرکه بپزند پس آرد جو و زردی بیضه آمیخته باهم بزنند تا نرم شود و بربندند که درد زائل شود و صلابت تحلل پذیرد اگر دران باشد و آنچه در
داخس تجربه کرده ایم این است که چکتی دنبه شگافته یک روز بران بندند و بعد ازان نان جو در آب تر کرده باندک کنجد باریک سوده بربندند که این ازالهٔ درد و تحلیل
ورم نماید و از معالجات او این است که دائم این بکار برند بگیرند برگ خبازی و برگ خطمی و برگ بنفشه هر واحد یک مشت و همه را بجوشانند تا مهرا شود و از آتش فرود آورند
و بگذارند تا نیم گرم بماند پس دست را دران نهند و ساعت زمانی بران صبر کنند بعده بگیرند همان برگهای جوشیده و بفشرند و باریک سوده بران اندک افیون
و قدری بزر البنج انداخته بر انگشت که دران داخس باشد ضماد کنند که این نافعترین اشیای برای او ست پس اگر بعد زوال درد صلابت یا غلظ باقی ماند
لعاب اسپغول و لعاب بزر کتان گرفته بران اندک خطمی انداخته بر تمام موضع ضماد سازند که این تحلیل صلابت او و ازالهٔ الم او نماید ابن الیاس گوید
که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه ده عدد تخم کاسنی سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و شربت بنفشه ده درم ترنجبین
ده درم بیاشامند و اگر با آن تپ نباشد غذا بمزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ سازند و فصد باسلیق کنند و خون بقدر قوت و حاجت برآرند و تنقیهٔ بدن
بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش کنند و دست را در برف و آب سرد بدارند تا خدر شود یا دست را زیر جرار خزفی پر از آب سرد بدارند و در ابتدا بزنگ آهن و توتیا
و گل ارمنی و مازوی سبز خام بسرکهٔ کهنه طلا کنند و یا پیاز بروغن پخته بران نهند تا نضج و انفجار یابد و آنچه اندران باشد تحلل یابد و اگر بذاته منفجر نشود و بینند
که ریم جمع شده بشگافند و ریم بیرون آرند پس علاج بمراهم مدمله سازند انطاکی گوید که اول ردع ماده بمازو و سرکه و زنگ آهن کنند بعده اگر عده
و حمی حاصل شود فصد و خون بستن کنند و شرب نقوع صبر یا هلیله در صفرا و یا تمر هندی بماء الشعیر در هر دو و الا ضمادات مع ترک تناول مثل
لحم و حلاوات کفایت باشد و بهر حال لطوخ او آرد اسپغول و بزر کتان با سرکه یا چکتی دنبه و مویز و یا بیضه و زعفران و عصفر واجب بود تا ماده
جمع کند و اگر باین ادویه منفجر نشود بآله شگاف دهند و هرگاه بشگافد باهستگی بیفشارند و بران ادویهٔ جاذبه بچسپانند که آن به شود و آنچه تبرید او
برف گفته اند نیکو است اگر محض از حرارت باشد و الا سبب مفسد گردد و داخس در پای نیز میباشد و از ضمادات جامعه میان ردع و تحلیل
بزر البنج و افیون بآب کشنیز تر است و کذا پوست انار ترش و خاکستر چوب آن و صبر و حنا ایضاً در نزهه مینویسد که اگر تپ عارض شود فصد واجب بود
بسبب دلالت او بر خبث ماده و ماء الشعیر بسکنجبین یا بشربت ورد و نقوع آلو و عناب بنوشند و بر محل آن مازو و صبر و حنا بالعسل اگر نخس نباشد
و الا بسرکه طلا کنند و زنگ آهن ایضاً و موم بآب چقندر و زیت و اگر تحلیل نشود در روغن گرم فرو برند و یا تحلیل بمویز منقی بچکتی دنبه و زعفران کوفته نمایند

وکذا حسیر گندم بر بیت را از تجربات شمرد اما بنمک و دردی شراب ضماد کردن ہمت و زفت بروغن گل و حنا بگدازند و لطوخ کنند و چون صابون برابر اشند و با [illegible]
و بزرکتان سوده آمیزند و بزیت و آب بجوشانند تا آنکه مرہم گردد و بدان لطوخ نمایند بر خراج را از داحس و غیره منفجر کنند و مجرب ست ابن لوح گوید که بزر قطونا
مقشر و حب السمنه که ممتزج با آب طلا کنند و بران خرقه مبلول با آب بپوشند و هرگاه گرم شود تبدیل آن نمایند و اگر بدین تسکین نیابد احتیاج بانضاج
آن افتد و دران وقت برگ سرو در شیر خر سائیده یا دیگر ادویه منضجه ضماد کنند و اگر بیخ همه ناخن درگیرد و ناخن ساقط شود و بدان باز بی تکنند تا آنچه
برو بیخ نشود و صحه ذکریا گفته که چیزی سود انفع برای داحس از مرہم سفیداب بمرداسنگ و کافور و افیون ندیدم مصنف اقتباس گوید که بعد فصد
باسلیق و گرفتن خون وافر سریشم ماہی با آب کشنیز سبز حل کرده بریخ سرد نموده ضماد کنند که در درد و ضربان و ورم را نافع ست خصوصا در ابتدا و چون کہنه گردد
و درد شدید باشد باید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون الملحی نواکی علوی خان کنند و یا ماء الجبن بشیر خشت و ترنجبین و گلقند و شربت الهی علوی خان [illegible]
و جهت تسکین درد بزر البنج و بیخ لفاح و بزرکتان مع افیون و حب کاکنج و عنب الثعلب ضماد نمایند و گذاشتن انگشت در زهره بز در یک ساعت تسکین درد
تحلیل ماده نماید و از مجربات فقیر ست و من بارها چنان کردم که در ابتدای ظهور مرهم داخلیون بر انجا گذاشتم و بعد دو سه پاس اندکی ریم در آن
ظاهر شد بپارچه پاک کرده تخته اخر گوش با آب تر شانیدم و در روزی سه چهار مرتبه تکرار کردم درد و ورم همین تدبیر در یک نهار زائل شد و روز دوم محل زخم بحال خود آمد

طلقیه

مرضی ست که ناخن مانند ابرک سفید و براق شود و بادنی سبب بشکند بسبب استیلای یبوست بران و سببش قلت خون ست بجهت ضعف جگر و یا نقصان
غذا او یا فساد آن و نشف رطوبات بحرارت خارج از اعتدال و بقول انطاکی سبب آن سردی و خشکی ست که تکثیف و تعیس کند علاج بعد از نضج
تنقیه سودا بمسهل آن کنند و ماء الجبن بنوشند و روغن بادام یا چربی بز بمالند و بهر نوع مرطبات بکار برند و بقول بعض متاخرین نضج بلغم بماء الاصول
و تنقیه بدن بایارج کبار کنند و حب السمنه و مغز بادام تلخ و مغز جوز هر واحد یک توله در پیه بز سه توله و موم یک نیم توله گداخته آمیخته ضماد کنند طبری
گوید که ماء الاصول پانزده روز بنوشانند پنج روز بگلقند و پنج روز بسکنجبین و [illegible] روز بروغن بادام شیرین هرگاه در قاروره نضج ظاهر گردد تنقیه بمطبوخ افتیمون که
در مالیخولیا بکار آید باید کرد و لزوم تناول اطریفل کبیر و تغییر حسب مزاج و فصل کنند و طعام او از اسفیدباجات یا نخود بزغاله یا زیره باجات و نخود [illegible]
و یا مثل زیرباجات و مزورات بماش کدو و اسفاناخ و مانند آن سازند دیگر بزر قطونای رطب یکجزو حب المحلب نیم جزو مغز بادام شیرین دو جزو با [illegible]
اندکی چربی گرده بز تازه انداخته حل کنند تا مثل مرهم گردد بر ناخن ضماد کنند و ببندند و از آب سرد و از گل و سرکه و ترشیها احتیاط نمایند تا ده روز و در
هر شبانه روز یکمرتبه بگشایند و ضماد را تازه نمایند و هر قدر که ناخن دراز گردد بتراشند بعد از آنکه در آب گرم ساعتی بدارند و بعد [illegible]
و بزرگی طبیعت خود رجوع کند و طلقیه از زائل گردد و ابن الیاس گوید که ضماد مطبوخ اصل السوس و بادرنجبویه [illegible]
دو درم بنوشانند و غذا شوربای نخود و مغز تخم قرطم دهند و هرگاه نضج در قاروره پدید آید تنقیه بدن بحب صبر یا ایارج یا مطبوخ افتیمون کنند و بعده [illegible] حب المحلب
ضماد نمایند دیگر چربی بط و مرغابی و بز و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و روغن تخم قرطم و از آن موم روغن ساخته بر ناخن ضماد کنند و یا حب المحلب
با چربی بز کوفته ضماد سازند خجندی گوید که علاجش نوشیدن ماء الاصول با شربت اصول و مطبوخات از اصل السوس و گاوزبان و بادرنجبویه
بگلقند ست و تغذیه نخود آب از لحم [illegible] فاخته و تا ظهور نضج برین مواظبت نمایند پس تنقیه بحب ایارج یا مطبوخ افتیمون کنند بعده [illegible]
مثل پیه ماکیان و غیره سازند انطاکی گوید که شربت اصول بگلقند شکری صبح و شام بدهند پس طبیخ افتیمون مع [illegible] فرو برد [illegible]
و در دهنهای [illegible] معمول از موم و روغن کنجد و بیضه و لعاب اسپغول پس اگر سخت گردد لزوم بروغن کنجد و روغن [illegible] و لعاب حلبه [illegible]

برص اظفار

آن ست که بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود و سببش رطوبت لزج غلیظ فاسد ست که زیر ناخن باشد و این سریع الزوال سهل العلاج ست

علاج بعد از نضج تنقیه رطوبات غلیظه از مسهل بلغم کنند و بعد آن صمغ پسته و خاکستر سم بز و بیخ نی و زرنیخ و دبق با سرکه ضماد نمایند و گویند که ضماد
مغز تخم زیتون و آرد نخود سرخ و پیه گاو و کذا قفر الیهود و کذا دردی خمر و راتینج و کذا زفت رطب و موم زرد مساوی و کذا زرنیخ زرد و زفت رطب و کذا
گوگرد و علک البطم و کذا امیران و کذا شب یمانی و برگ کبر و عسل و کذا حرف بالعسل و موم و بزر کتان سوده و کذا زفت خشک و مثل او موم زرد و ضماد
قطر اسالیون هر واحد قالع سفیدی ناخن است شیخ میفرماید که بگیرند جوز السرو و کوفته بسرکه و آرد و خصوصا آرد ترمس مساوی آمیخته ضماد کنند که
قلع برص کنند و همچنین بزر کتان بحرف و کذا لک دردی سوخته بزرنیخ سرخ و راتینج آمیخته و زفت رطب درین باب عجیب است خصوصا بزرنیخ سرخ
و یا جوز السرو و غری السمک عجیب بالغ النفع است و ایضا بیخ حماض بسرکه طلا کردن طبری گوید که اگر در بدن فضول باشد سبیل او آنست که
بمطبوخ موافق یا معجونی که در ان ایارج و غاریقون و تربد و سقمونیا افتد تنقیه کنند و امر بغرغره نمایند و مصطکی بخایند و لعاب و دهن بریزند و غذا لحوم حملان
بریان قلیه با شفت یا مزوره با شفت مثل نان بزیت بریان کرده و بیخ چغندر و شلجم و مری مالح و سرکه و مانند آن سازند و بگیرند زفت رطب یک جزو
علک الانباط یک جزو و باهم آمیخته بران اندک خاکستر سم بز و بیخ نی کوفته بیخته اندازند و بر ناخن بدفعات متواتر ضماد کنند و در هر سه روز تجدید ضماد
نمایند بعد از انکه در حمام داخل کنند و آنرا بشویند و گاهی علک الانباط تنها بروغن زیت حل کرده استعمال مینمایند و ایضا زیت تنها استعمال میکنند
و گاهی بیخ نی کوفته با خاکستر چوب انگور و سرکه جوش داده ضماد مینمایند صاحب کامل گوید که بگیرند گوگرد زرد و زرنیخ سرخ مساوی باریک
سائیده بسرکه سرشته بر ناخن طلا کنند و یا بگیرند دبق و زرنیخ هر واحد یک جزو و ذراریح ربع جزو و تافسیا نیم جزو و همه را باریک سائیده بسرکه کهنه سرشته
بر ناخن نهند و یا بگیرند حلبه و بزر کتان باریک سائیده و بسکنجبین سرشته بر ناخن طلا کنند ابن الیاس گوید که علاجش تنقیه بدن از اخلاط بلغمیه غلیظه
بحب ایارج یا بمطبوخ تربد است بعد از ان بگیرند ذراریح و دبق مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته بر ناخن ضماد کنند و یا بگیرند دردی سرکه کهنه و زرنیخ و بدان
ضماد نمایند و یا بگیرند بیخ نی فارسی سوخته و خاکستر سم بز و تافسیا مساوی کوفته بسرکه کهنه سرشته بدان ضماد سازند نجیبی گوید که بگیرند علک البطم
و زفت رطب و خاکستر سم بز هر واحد اندکی در سرکه خمر آمیخته ضماد کنند و یا زرنیخ و راتینج و ذراریح و تافسیا هر یک قدری با سرکه خمر آمیخته ضماد نمایند
دیگر جوز السرو و ترمس و راتینج گرفته از ان ضماد سازند انطاکی گوید که علاج آن مثل برص است و مخصوص آن ضماد زرنیخ سرخ و زفت بخاست بعد تنقیه
گویند که زرنیخ سرخ و جوز السرو برابر و سرکه پیش آمیخته ضماد کنند و کذا زرنیخ و راتینج بزفت تر سرشته نفع دارد و یا زرنیخ زرد بعسل سرشته طلا کنند و یا شحم حنظل و ازرد و حلبه
و صمغ بلوط ضماد نمایند و زفت رطب بدفعات بسیار طلا سازند و شب بعسل سرشته یا ذراریح بسرکه سرشته و کذا تافسیا بدبق و یا دردی سوخته و راتینج ضماد کنند

جذام اظفار و تعقف آن

جذام اظفار عبارت از غلظ و اجتماع ناخن است و تعقف اظفار تشنج و بازگشتن و خم شدن ناخن باشد و گویند که در جذام اظفار ناخن از غایت خشکی مثل استخوان سوده
گردد که چون بخراشند ریزه ریزه گردد و این مرض اکثر از انصباب سودای احتراقی زیر جلد عارض شود و کم است که این بدون ظهور قوبای سوداوی در بدن حادث شود
و این دلیل ردی است منذر بجذام بود بلکه آن جذام است غیر آنکه این در جمیع اعضا و جمله بدن نباشد و شیخ میفرماید بسا است که سبب این قالعی باشد
که ناخن را عارض شود و هر گاه اراده روئیدن جدید کند و بدان رفق نکنند و از مس کثیر اشیای سخت حفظ آن ننمایند و الم رسانند پس ناخن جدید بر
شکل ردی بر آید و در پیدایش خود برین شکل استمرار نماید علاج بروغنها و مغز ساق گاو و موم و روغن و مرهم داخلیون و چربی ماکیان و بط و بز و مانند آن
آن بمالند و دردی بوره نیز مفید بود و چون ملایم شود بکارد بخراشند تا بر شکل طبیعی آید و اگر این تدبیر بعد از تنقیه سودا و ماء الجبن کنند نافعتر باشد
و ایضا بعد تنقیه بفصد اکحل و شرب ماء الجبن بکرات و مرات مرهم باسلیقون و رسل و کافوری استعمال کنند و گویند که ضماد بزر کتان و موم و عسل و کذا حلبه
و کذا برگ کبیکج و کذا صمغ بطم نافع تشنج اظفار است و بقول اهل هند برای درشتی و ناهمواری ناخن هرتال و مویز هر دو باریک سائیده طلا کردن مفید است
و یا مسکه میش بر ناخن ضماد کنند پس چوب آکه بسوزند و دود آن بر ناخن رسانند اقوال جمهره شیخ الرئیس مینویسد که آنچه سببش سودا باشد

از تنقیه او چاره نباشد اگر عام بدن باشد و همه ناخنها همچنان شده باشند و اصلاح غذا برای آن از اوفق اشیاست و کسیکه بر شرب روغن کنجد ادمان نماید اظفار او مستوی گردد و اگر سودا مختص بیک ناخن باشد واجب است که علاج بمعالجات موضعیه کنند و از معالجات موضعیه برای او آنست که ناخن را نرم کنند و آنرا برای خراشیدن و هموار مهیا سازد و مثل استعمال آب گرم و زرنیخ بران لیپ آنچنان گردد که بکارد خراشیده شود هر قدر که خواهند و همچنین کثرت تضمید آن مشغول بوزه که این برابر کردن آن آسان کند و همچنین اگر احتمال آن کنند موم بمالند و آنرا هموار سازند و صمغ سرو ضماد نیک برای نرم کردن اوست و ایضاً بزرکتان برای تشنج آن نیکو است و چربی میش اگر چهار روز بران بندند و بگذارند آنرا نرم کند و اگر نرم نشود چند بار اعاده آن کنند تا آنکه نرم شود و آماده هموار گردد و طبری گوید که علاج آن فصد باسلیق است و استفراغ بمطبوخ افتیمون و اصلاح خون او و تسکین حرارت آن باغذیه محموده مثل بچه ماکیان و شوربای ماکیان و بیضه نیم برشت و مانند آن و کسی را که این علت ظاهر شود امر بخوردن کاسنی و کشنیز سبز کرده و خوردن کاهو در بعض اوقات سکنجبین و از خوردن عدس و پیاز و سیر و هر آنچه خون او را فاسد و متغیر گرداند اجتناب نمایند و لزوم تناول اطریفل کبیر کنند و در بعض اوقات تناول جلنجبین صرف آنرا انفع کند و ناخن را موم روغن بنفشه مغسول بمغز ساق گوزن ضماد کنند و اگر یافته نشود مغز ساق گاو گیرند و دائم العمل آرند پس اگر ناخن بطول ابتدا کند بدانند که علاج قبول کرد و اگر دراز نشود و در آن قت و ملاست ظاهر نگردد اعاده استفراغ نمایند و [illegible] کنند و از جماع منع فرمایند مجوسی گوید که ادمان طلا بروغن بنفشه در موم گداخته باید کرد و یا لزوم مرهم اخلیون محلول بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین کنند و ضماد ناخن بمصطکی بروغن بان حل کرده بمویز منقی سرشته بعمل آرند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر بسبب خشکی بود و علامات و اسباب آن بران گواهی دهد تدابیر مرطبه باید کرد و هر صبح شیر تازه بخورند و روغن بادام خوردن هر صبح با قدری شکر یا اندکی سکنجبین سود دارد و ناخن را است شود و تخم کتان و پیه گوسفند گداخته بنهادن و چند روز بسته داشتن تشنج را ببرد و ناخن را نرم کند و اگر بسبب غلبه سودا بود اول تنقیه بدن بانواع استفراغها نمایند و تبدیل مزاج کنند و ماء الجبن بکار برند و ضماد مذکور نهند ابن الیاس گوید که فصد باسلیق کنند اگر بدن از خون سوداوی ممتلی باشد بعد از آن تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و اغذیه محموده حسن الکیموس مثل شوربای لحوم حملان و ماکیان و تیهو و دراج خورند و از اغذیه غلیظه مولد سودا حذر کنند و دیگر چیزها چربی بز جوان و پیه بط و دهن غابی و مغز ساق گاو و موم صاف و روغن بنفشه و از آن مرهم روغن ساخته بر ناخن ضماد نمایند

تشقق اظفار و تقشر آن

یعنی شگافتن ناخنها پس آنچه از تشقق اظفار در طول از طرف سرهای او بود و از آن اجزای تیز سر برآید و بگوشت بخلد و ایذا رساند آنرا اذان الفار و اسنان الفار نامند و سبب این اعراض غلبه یبوست بر بدن و انصباب خلط سوداوی است علاج مثل جذام اظفار علاج کنند و ایضاً اگر از خوردن گل و غیره مسدد است جگر ناخنها از هم پاشیدن گیرد تخم کاسنی گل سرخ شاهتره هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف نموده شیره مغز بادام مقشر شیره تخم خشخاش شیره خیارین هر یک چهار ماشه نبات سفید یک توله داخل کرده بدهند و مالیدن حرام مغز بروغن کنجد تازه عجیب است و [illegible] سوده بر روغن بادام بر آتش قوام نموده از مجربات است و یا سرکه یک حصه در روغن کنجد دو حصه بجوشانند و در آن قدری سریش انداخته بگدازند چون مثل مرهم شود طلا نموده باشند شیخ میفرماید که درین از تنقیه بدن باستفراغ خلط سوداوی اگر غالب باشد چاره نیست و ادویه موضعیه این است که سریش نشاسته طعام و دردی سرکه ضماد کنند و یا پیاز عنصل بریان خصوصاً بروغن کنجد طلا نمایند و یا بزرکتان و حرف بعسل ضماد کنند و بر بندند و حرف و نمک بهر دو سوده آنرا انفع کند و اجزای باریک اقلیع نماید و یا بسریش و سرکه و یا بسریش و نمک در دردی شراب طلا سازند و این جرب و تقشر را نافع بود و همچنین مصطکی بنمک جریش گداخته طبری گوید که علاج تشقق اظفار و عرض ترطیب بدن باغذیه مرطبه و نوشیدن مریض ماء الجبن و لزوم آبزن و حمام و منع او از جماع بالکل و امر باستنشاق روغن بنفشه روغن نیلوفر و روغن کدو است و چیزیکه بدان ناخن را ضماد کنند این است که مغز بادام با تخم خطمی سوده و بشیر تازه یا بشیر زنان حل کرده ضماد سازند تا آنکه ناخن دراز گردد پس قطع کنند و اما تشقق اظفار نزد سر آنها که آنرا [illegible]

باسنان الفارست و این از قلت موافقت هوا با آن و بسبب مولی بر غذای آن بود و علاجش تضمید بجلد الماعز غنم ست و حفظ او از هوا و ترطیب
بدن آن و خراشیدن بسوهان اندک اندک هر روز تا آنکه از ان شقاق زائل شود بعده لزوم او حب المحلب بمغز بادام شیرین و مغز پنبه دانه سوده بلعاب
اسپغول حل کرده و تجدید او هر روز دو بار و علاج این و علاج شقاقیکه در عرض بود در واحد ست و بالجمله دانستن این امر واجب ست که شقاق
ناخنها و استیلای تقشف بران نمیباشد مگر از یبس خون و غرض طبیب در علاج او اصلاح مزاج و تبدیل آن و لزوم مریض بر پرهیز مداوم و
تنقیه باد و یه مخرج سودا و رطوبت فاسده اگر بدن مریض ممتلی باشد و بعد تنقیه بدن حقنه بروغنها و آب کله پاچه مضروب بلعاب بستان
بسیار نیکوست ابن نوح گوید علاجش اسهال سودا و ترطیب مزاج ست و ناخن را بنمک جریش و مصطگی با هم سرشته ضماد کنند
و یا تعاهد غسل او بنمک کنند و خاصته وقت قطع کردن آن و یا بشحوم و مخها در روغنها و موم ضماد کنند ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از
اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون یا بمعجون نجاح کنند و ترطیب مزاج بدن بعد تنقیه بماء الجبن مع سکنجبین ساده نمایند و غذا امزوره ماش
و نخود و مغز بادام و اسفاناخ و لحوم ماکیان و بزغاله و حملان دهند بعده بحریرا بط و بزرو لعاب بهدانه و لعاب اسپغول بر ناخن ضماد کنند
و یا بسرپیش و سرکه کهنه ضماد نمایند و یا بگیرند دردی سرکه و زفت و میعه سائله و بدان ضماد کنند

تقلع اظفار و تقصع آن

یعنی برکنده شدن ناخنها و تجرد آن اگر بسبب زیادتی رطوبت استرخیه موجب استرخای سر انگشتان باشد و بواسطه آن ناخن از جای خود
جدا گردد تا متقصع شود حسب زیادتی استرخا کمی آن علاقش آنست که با وی درد نباشد و اگر بسبب حدت خون باشد که بیخهای ناخن را فاسد کند
چنانچه درد داخس میشود علامتش این ست که با آن خلش و درد بسیار با قلق بود و خجندی گوید که این در اکثر از اسباب خارجی مثل ضربه و سقطه یا عفونت
عارض میشود و انطاکی گوید که سبب تقلص و استرخای ناخن استیلای ماده بر ناخن ست پس منقلب شود یا مسترخی و گاهی منقلع گردد علاج انچه
از استرخا بود علاجش مانند علاج استرخای مطلق و فالج کنند به تنقیه بدن از بلغم و جز آن و ادمان علاج استرخا زائل کند و آنچه از حدت خون باشد علاجش
بعلاج داخس کنند و فصد باسلیق و حجامت ساق و مسکنات حدت خون بعمل آرند طبری گوید که انچه بسبب رطوبت باشد تنقیه باین معجون کنند
ایارج فیقرا افسنتین هر یک نیم درم غاریقون تربد سفید هر واحد دو دانگ گل سرخ رب السوس هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بمطبوخ سقمونیا سرشته
آمیخته بعسل سرشته و بعد پرهیز بآب نیمگرم بخورند و بعد از ان امر بقی بآب مطبوخ شبت و تربد و عسل و سکنجبین دو روز متواتر نمایند و چون ریشها پاک گردد
بموم روغن آنرا چرب کنند و اگر از حدت خون باشد علاجش فصد هر دو صافن و نهادن محاجم بر ساقین و لزوم شربت عناب و ماء الشعیر ست و تسکین
حدت خون بکاسنی و سرکه و کاهو و جدی و ماهی ها ربای تازه بروغن بادام بریان کرده و مانند آن باید کرد و اگر با تقلع اظفار و موی تغیر در چشمها باشد
آن منذر بجذام بود و اگر این بگزیدن مار یا هوام دیگر باشد علاجش همانست که در باب سموم آنها بیاید ابن الیاس و خجندی گویند که اگر با آن
ورم و درد باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند و برگ مورد و گلنار باریک سائیده بر ناخن ضماد کنند و یا آرد
گندم بروغن زیتون سرشته ضماد سازند و یا بگیرند گوگرد زرد و با مغز ساق گاو و پیه بزجوان سائیده بر ناخن ضماد کنند و این طلا نیز نافع ست آرد گندم
یک جزو کبریت زرد نیم جزو با چربی بز سائیده ضماد کنند انطاکی گوید که علاجش تنقیه بفصد و غیره است و بوضعیات مصلح اطراف مثل موم و زفت و صمغ و زرد

احتقان دم و موت آن تحت ظفر

یعنی بند شدن خون و مردن و منجمد گردیدن آن زیر ناخن سببش کشادن شعبه رگی زیر ناخن ست بسبب ضربه یا کثرت خون و مانند آن پس خون از ان
بیرون آمده زیر ناخن محتبس و منجمد گردد علاج هر روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن بمکند و آرد باقلا و سرطان نهری و زرنیخ ضماد نمایند و یا قطر اساليون
بمیفختج ضماد کنند شیخ میفرماید که علاج آن آرد مخلوط بزفت کنند و بدان ضماد نمایند و اگر کفایت نکند بلکه احتیاج بعمل دست افتد باید که ناخن را آهسته

شق سوربا آنکه نیز دهند تا خون از زیر آن برآید و اگر از زیر ناخن منقلع گردد خون را سائل کنند و ناخن را برتحت او با آهستگی بچسپانند تا و تا بیر گردد و در رنگ بعده رعایت تا چند روز نمایند و اگر زیر انجاز رواب باشد ناخن ابکشند و یا برفوق شق نمایند و رد کرده بربندند و گوشت انجراشند که در عظیم بزر گتر از داخس هیجان نماید بلکه بدان بپوشند و بر ناخن آب و روغن نیمگرم بریزند و در آخر مرهم باسلیقون نهند طبری گوید که علاجش فصد ست و تضمید باین ضماد بگیرند سرطانات نهری و صاف کرده با زنیخ سرخ بیزند بعده بر ناخن نهند که این ضماد ازالہ کند و طلای آن بر زنیخ سرخ تنها این عمل کند و اگر بدن مریض ممتلی باشد استفراغ با دویه موافق مزاج او و اصلاح غذای او آنرا انفع کند و بعض متاخرین ذکر کرده که چون حشیشه مامیثا بسرکه پخته بر ناخن طلا کنند آن خون محتبس را بسهولت تحلیل کند مولف اقتباس مینویسد که آرد کرسنه و زفت و سرطان نهری در سرکه پخته ضماد نمایند و بشراب یا ببول شسته تخم حرجیر در سرکه طلا نمایند نافع

صفرت اظفار یعنی زردی ناخن

سببش قلت خون مع استیلای صفرا است علاج تخم حرجیر و سرکه ضماد کنند و تقلیل صفرا نمایند بمسهلات آن و بعد تنقیه ضماد از طحلب و برگ بید و کشنیز سبز برابر نافع ست و بیه بز و مسکه تنها تنها هم نافع بود شیخ میفرماید که مازو و شب سوده بچربی بط و یا بزهره گاو سرشته ضماد کنند و یا تخم حرجیر را باریک سائیده بسرکه سرشته انطاکی گوید که علاجش مثل یرقان ست و ضماد تخم حرجیر و قطران باین مخصوص ست غبرت و خضرت اظفار علاج تیرگی و سبزی ناخنان بقول انطاکی طلای تخم کرفس و زیت ست مع تنقیه باریک شدن و فرو نشستن ناخنها سببش یبوست بود علاج برگ حنا در روزی هفت مرتبه بلکه زیاده ضماد نمایند و تخم حنا نه ماشه با شیر بز یک پیاله تا چهل روز دهند و همچنین ضماد برگ گلاب و تخم کاسنی و کذا گل سداب و برگ آن تا صحت حاصل شود و ماء الجبن دهند و بالائی شیر بران مالند و دیگر اضمده مرطبه نهند

رض اظفار

یعنی کوفته شدن ناخنان علاج در ابتدا برگ مورد و برگ انار آرد گندم با روغن گل ضماد کنند بعده بچربی بز و اندک کرنب ضماد سازند و بهتر آنست که اول فصد کنند و برگ انار و پنبه باغی هر واحد یک توله زردچوب زعفران هر یک سه ماشه آرد گندم دو توله بروغن بریان کرده بربندند همان وقت تسکین درد نماید و همچنین برگ مورد و سنبهالو و سپیده گندم هر واحد یک نیم توله زردچوب هفت ماشه بروغن گل و بقول جالینوس اگر پارچه را بانیل رنگ کنند و بر ناخن بپیچند و بالای آن چند روز بول کنند در دفع درد و ورم بسیار نافع بود شیخ میفرماید که اولا صرف برگ آس یا برگ انار نرم سوده ضماد کنند بعد ازان ملینات پس اگر سرهای عصب منتهی بسوی ناخن را انتشار حادث شود بران شحوم معروفه و قیروطیات لینه استعمال کنند جرجانی و ایلاقی گویند که درد ناخن کوفته شدن آن برگ مورد و برگ سرو تر کوفته ضماد کنند سود دارد و انار نارسیده در شراب پخته سود دارد و اگر کوفتگی قوی بود زیره و مغز جوز بآن بیامیزند که صواب بود و جوز السرو و ابهل کوفته سود دارد و مغز پسته پخته و کوفته نفع دارد و پیه مرغ و پیه بط و پیه گرده بز با سرگین بز کوفته و سرشته یا با سرگین گاو ضماد کردن نافع ست و اگر کبود شده و خون دران مرده باشد آرد گندم با زفت ابسرشند و ضماد کنند صاحب کامل گوید که آرد گندم بزیت سرشته ضماد کنند و یا بگیرند اندک کبریت و باریک سائیده بچربی بز سرشته بناخن لزوم آن نمایند انطاکی گوید که هرگاه ناخن کوفته شود آنرا بهتر از ضماد آس بمغز محلب و لادن چیزی نیست و این همه با تنقیه باید

انتفاخ و حکهٔ اظفار

یعنی برد میدن و خاریدن ناخنان علاج بآب دریای شور دائم بشویند و یا بآبیکه عدس و کرسنه دران جوشانیده باشند بشویند و بعبو و زفت و انجیر مطبوخ مفرد یا مرکب ضماد نمایند و در خارش بروغن گل چرب داشتن نیز سود دارد ابو منصور گوید که در جرب و تقشر ناخن مسرکه و شونیز طلا کنند و یا بنمک و ترمس و یا دردی شراب بسرکه و یا العنصل و روغن کنجد ضماد نمایند

تدبیر اقلاع ظفر

یعنی کندن ناخن اگر ناخن از قرحه حادث در اصابع و غیر آن فاسد گردد و اراده برکندن آن باشد بمرهم داخلیون ضماد کنند تا نرم شود بعد آن

زرنیخ زرد و سرخ و جاوشیر بروغن بادام تلخ سوده طلا کنند و یا زفت در زیت بگدازند و بران زرنیخ سرخ و گوگرد زرد باریک سوده انداخته ضماد نمایند تا آنکه منقلع گردد و بعد انقلاع لزوم محافظت او کنند تا ناخن که بعد آن بروید کج نروید شیخ سیفر باید که از حیلها در قلع ظفر ردی در شکل و در رنگ و در سائر عیوب آن تا بدل او ظفر نیک بروید این ست که بگیرند صمغ سرو و بدان ناخن دردناک را چند روز ضماد کنند تا نرم نماید بعده در بیخ آن اسبو زنها بخلانند و از آن خون بسیار سائل کنند بعد از آن بران سیر کوفته یک شبانه روز بربندند پس در هر روز و شب دو مرتبه سیر تازه بندند که این اسباب ساقط گرداند و ایضاً ادا است تضمید او بمویز و یا بسقوط از ادفی تدبیر گرداند خصوصاً چون بدان جاوشیر بیامیزند یا کبریت بحری سوده ضماد سازند و از ادویه قویه برای قلع ظفر کبیکج ست و ایضاً دبق بلوط و بانسیا و زرنیخ و ذراریح بسرکه آمیخته ادا است تضمید بدان کنند و در هر چند روز بکشایند و ایضاً زرنیخ زرد و سرخ و گوگرد زرد و علک البطم بسرکه ضماد کنند و در هر هفته بکشایند ابن نوح گوید تدبیر بکیه ناخن را بیفگند این ست که بعض ادویه لینه ضماد کنند تا آنکه نرم گردد بعد از آن مرو جاوشیر و مویز بسایند تا مرهم گردد ضماد نمایند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زرد و روغن بادام و صمغ بطم مساوی و بملائمت بجوشانند تا آنکه او را قوام لائق حاصل شود و بدان ضماد کنند و سه روز بگذارند و یا بگیرند کندر سیاه و قردمانا و شونیز و خردل و نانخواه و تخم جرجیر هر یک دو درم شکم ذراریح ده درم و بسرکه سائیده بصمغ بطم سرشته استعمال نمایند و یا بزفت طلا کنند و بران زرنیخ سرخ و گوگرد مساوی سوده بپاشند و یا بمویز سرخ و روغن مویز کوهی با سرکه ضماد کنند حفظ ظفر تا نیکو بروید چون ناخن جدا شود واجب ست که انگشت را پوشیده دارند و از هوای سرد و گرم و از آسیب دست و جامه و غیر آن نگاه دارند و تا خیر استعمال او در امور عادیه نمایند و موافق ترین تدابیر این ست که انگشت را غلافی بسازند چون کلاهی از نقره و غیر آن بشکل انگشت و دران سوراخ بود تا هوا بالکل از ان منع نگردد و اگر منع هوا بسبب گرمی یا سردی مفرط واجب گردد بپارچه بپوشند و شکل این کلاه چنان باید که انگشت از طرف ناخن از ان غلاف آزاد باشد چنانکه مماس او نباشد و از طرفهای دیگر ملاقی بود و یک دو ماه بر انگشت بدارند تا وقت کشادن ناخن خوب بر آید تتمه بعضی را پوستها بر اطراف ناخن بسیار خیزد و این طلا اثر اسود دارد مصطکی سه درم نمک دو درم مصطکی را در روغن بیامیزند و نمک حل کنند

امراض متفرقه

و از ان جمله است کثرت عرق و آنرا پنج سبب ست یکی سببی از اسباب خارجی مثل کثرت حرکت و ریاضت و ملاقات گرمی هوا و آفتاب و آتش و بحران دوم دفع طبیعت ماده مرض را سوم امتلای بدن از طعام زیاده از حاجت چهارم امتلای بدن از اخلاط پنجم استرخا و ضعف قوت ماسکه و اتساع مسام طریق تشخیص این اسباب باید که نگاه کنند اگر در مرضی بروز بحران واقع شود سببش دفع طبیعت باشد ماده مرض را و الا حال تقدم کثرت حرکت و ریاضت یا ملاقات هوای گرم و قرب آتش و خوردن دوای گرم بپرسند اگر سببی ازین اسباب خارجی بوده باشد سببش همان باشد و الا اگر با صحت قوت بود سببش امتلا باشد پس اگر کثرت تناول غذا فوق طاقت باشد و آمدن عرق در پری شکم بود سببش امتلای بدن از طعام باشد و اگر با وجود خلو شکم و قلت اکل عرق بسیار آید سببش امتلای بدن از اخلاط باشد و اگر ازین آثار هیچ نباشد و فتور قوت و ضعف بدن روز بروز بود و سقوط اشتها و خفقانیت و غشی هر لحظه پدید آید سببش ضعف قوت ماسکه و کشادن مسام باشد و انطاکی گوید که در عرق فساد و نفع از جهت کثرت و قلت و اعتدال او واقع شود پس افراط در ورآن توتهار اساقط و ضعیف بتحلیل کند و بحرکت عنیفه و تهیج قوتها و معده از غذا بسبب تخلیط و کثرت باشد خصوصاً اگر در خواب اشتداد نماید و گاهی بسبب ضعف ماسکه و قوت دافعه یا بسبب غلبه حرارت باشد و پس ماده رقیق شود و عروق و مسام بکشاید و علامت اول وجود سبب ست و در باقی عرق برنگ خلط فاسد باشد و ابن هبة الله گوید که از راه حرارت دانستن این امر که اسباب فاعله برای تحلیل بسیار ست یا لطافت ماده بود چون حال در زفت یا کثرت آن چون حال در سکر یا تخلخل مسام چنانچه امر در جماع جاری میشود و یا از خارج حادث شود مانند هوای گرم و دوای جاذب یا نهوض قوت مثل عرق در تپ حاده عقب شرب آب سرد و یا بسبب ضعف قوت ماسکه چنانچه استطلاق با صحاب غشی عارض شود و آنچه متحقق شود بسبب اضداد این اسباب مذکوره متحقق گردد و گویند که هرگاه عرق تنها در عضوی کثرت نماید آن عضو ممتلی یا ضعیف باشد علاج تدبیر افراط عرق بقول شیخ و ابن عباس و جرجانی و غیرهم در اعراض حمیات حاده مسطور شد بالجمله اگر با وجود کثرت عرق

قوت قوی باشد حبس آن نکنند وتنقیهٔ بدن نمایند واگر ضعف عارض شود سفیدهٔ کاشغری بروغن گل بمالند وگل ارمنی ومازو وگلنار وگل سرخ
ومرداسنگ بروغن گل ولعاب اسپغول آمیخته بر بدن بمالیدن مفید بود وایضاً آنچه از دفع طبیعت روز بحران باشد حبس نشاید کرد که مضرست
مگر آنکه خوف ضعف گردد وآنچه بسبب فرط حرارت هوا وغیره باشد بمقام در مساکن بارده وجلوس بر خیشات مبلول بگلاب کنند وآنچه از امتلای
طعام باشد تقلیل غذا کنند وگرسنگی وریاضت اختیار نمایند وآنچه از امتلای اخلاط بود تنقیهٔ بدن از اخلاط بمطبوخ هلیله ومطبوخ فواکه وحب ایارج
وحب صبر وحب قوقایا بحسب مراعات ماده ومزاج نمایند وتقلیل طعام کنند وروغن مورد بمالند وآنچه بسبب اتساع مسام بود مشروبات واطلیهٔ
مسدد مسام وحابس عرق بکار برند مثلا برنج وسماق وکشنیز خشک وعدس وعناب خیسانیده یا جوشانیده آب او بنوشانند وشربت خشخاش
نفع دارد وروغن گل که دران مازو سوده آمیزند یا روغن مورد که دران اندک سفیداب آمیخته باشند بر بدن بمالند ویا گل ارمنی ومرداسنگ وگل سرخ
سائیده بگلاب یا آب مورد یا آب رشتهٔ شاخ انگور یا آب بارتنگ بر بدن طلا کنند ویا آب لف کرم یا بمرداسنگ ومازو سوده ویا آب غوره
وصندل وکافور ویا بروغن سفرجل طلا نمایند وایضاً مازو وسفیداب ارزیز باریک ساخته بروغن گل آمیخته بر بدن بمالند ویا گل ارمنی ومرداسنگ
بگلاب طلا سازند ومورد وگلنار وگل سرخ واقاقیا وحضض وکندر وصندل سرخ هر واحد بروغن گل یا گلاب سائیده طلا کردن نفع دارد وجمیع لعابات
بارده چون لعاب اسپغول وبهدانه مالیدن مفید ست وقیروطی مرتب از روغن بادام وغبار آسیا وموم سفید ومغز ساق گاو یا چربی بط ومرغ دفع عرق
مینماید وغذا که حبس عرق کند هریسه است وگوشت نمک سوده وگوشت گاو وامثال آن هرچه غلیظ بود واز جمله حیله باز داشتن عرق آنست که جامه
بسیار نپوشد وبهوای خوش بنشینند وعرق پاک نکنند **اقوال الاطبا** سویدی گوید که طلای صندل سفید بر بدن در حبس درور عرق مجرب من ست
وطلای آب عنب الثعلب ومازو وکذا برگ آس تر وخشک وکذا روغن گل گرم وکذا گلاب وکذا آب حی العالم وکذا آب بیدهٔ پاشیدن مرتک وکذا اسک المسک
وکذا مازوی سبز وکذا شب یمانی وکذا دقاق کندر وکذا کهربا هر واحد باریک سوده مالیدن آب بهی وکذا زیت الانفاق وکذا روغن شجر مصطکی وکذا کافور با
ونوشیدن آب آهن تاب هر واحد منع درور عرق کند سعید گوید که اگر خروج عرق اسراف نماید وقوت بکثرت تحلل ضعیف گردد بدن را بروغن مورد
یا بروغن بهی بمالند وبران سفیداب ارزیز بپاشند ومازو ومورد وگل ارمنی ومرداسنگ وشب یمانی بگلاب یا آب آس تر کرده بر بدن طلا کنند
وعلاج عرق پای مالش بشب محلول در آب ست وبحنا وبرگ سوسن زیر پا خضاب کنند وبآب قمقم بشویند وبآب مورد یا برگ آن یا برگ طرفا بمالند انطاکی
گوید که تنقیهٔ خلط غالب واصلاح مزاج بتعدیل ومالش بدن بقوابض مثل مورد وگل سرخ ومازو وعدس وانواع طین وصندل بسرکه نماید
تجندی گوید که علاج نوعیکه سببش اتساع مسام باشد مسح بدن بروغنهای قابض مثل روغن گل وروغن سفرجل وروغن مورد ست که با ان مازو
سوده وگل سرخ سوده وگل ارمنی وصندل وکافور ومانند آن آمیخته باشند **صفت** دوائیکه حبس عرق کند اگر کثرت نماید کشنیز خشک پوست سماق
برنج مغسول هریک ده درم در سه رطل آب بپزند تا یک رطل باقی ماند وازان سه اوقیه بنوشند بر نهار واما علاج نوعیکه بسبب حرارت هوا باشد هر صبح نوشیدن
شربتی از سکنجبین یا شربت عناب ست یا نقوع فواکه واشربهٔ مقویه از فواکه حامضهٔ مقویه چون شربت حماض ولیمون وشربت انار ومزورات ترش مثل رشتیه
وحصرمیه ورمانیه وخلیه وسماقیه ولحوم خفیفه از بچهٔ ماکیان وتناول کاسنی سبز غیر مغسول با سرکه ورائب ودوغ گاو بنان جو وتنقل بمیوهای ترش مثل سیب
وبه وآلو وزعرور ومانند آن وبدن را بآب برگ خلاف یا آب برگ بید یا برگ بهی یا آب رشتهٔ شاخ انگور یا آب آس یا آب بارتنگ هرکدام که حاضر باشد
بمالند وبر بدن صندل وگل ارمنی وگلاب طلا کنند وگاهی احتیاج بفصد واخراج خون بقدر حاجت وقوت افتد ودران مبالغه نکنند
حکیم علی در مجربات خود مینویسد که گاهی عرق سرد نه از قسم بحران باشد ونه از قسم عرقیکه در اواخر نوبتهای تپ میشود ونه از بسیاری هوا بلکه در هندوستان
عرق سرد مردم را بسیار میشود خصوصاً ناقهین را پس نزد ما معجون یاقوتی وعرق چوب چینی بسیار خوب ست واین دوا برای دفع کثرت عرق از مجربات ست کندر ناخ
هشت جزو شب یمانی گل ارمنی هریک پنج جزو مرداسنگ مازوی سبز سفیدهٔ کاشغری هریک ده جزو روغن مورد پانزده جزو ادویه را در روغن مذکور

بالای سنگ بسایند چندانکه حل شود در ظرفی نگاه دارند و بمالند و اگر عود غرقی را مانند صندل صلایه کرده باگلاب سرشته بر بدن بمالند نافع ست و اگر پیراهن را بآن تر کنند و خشک کرده بپوشند نیز مفید و مرداسنگ عجیب نافع ست و اگر برگ مورد گل سرخ صندل بگلاب بجوشانند و جامه بدان تر کرده بپوشند نیز حبس عرق کند مؤلف اقتباس نوشته که اگر از استرخای قوت ماسکه باشد علاجش خفیف از معالجهٔ استرخای مطلق نمایند با تقویت معده و بعد از حصول تنقیهٔ بدن این ماءاللحم دهند گوشت بچهٔ بز سه آثار چوچهٔ مرغ چهار عدد گنجشک نر پنجاه عدد دلوه پانزده عدد بهمن سرخ و سفید شقاقل تودری بین قاقلین پوست بیرون پسته پوست ترنج هر یک پنج توله سعد حب الآس زرنب سنبل الطیب گل گاوزبان اندرجو شیرین هر یک سه توله تار قیصر کبابه خندان خولنجان چوب چینی هر یک چهار و نیم توله شاهتره بادرنجبویه شونیز بسباسه جوز بوا قرنفل هر یک هفت توله زعفران یک و نیم توله مشک عنبر اشهب هر یک سه ماشه نبات یک نیم آثار عرق صندل و عنبر و گاوزبان هر واحد یک شیشه گلاب پنج شیشه ابریشم خام برگ گاوزبان هر یک یک نیم پاو شب خیسانیده صبح برگ ریحان ترنج و نعناع همه سبز هر یک سه قبضه اضافه نموده چهار شیشه عرق کشند شربتی از چهار توله تا نه توله با نوشدارو لولوی علوی خان هفت ماشه دهند بسیار نافع ست و همچنین عرق زردک لحمی علوی خان با تخم شربتی سفید و نشاستهٔ گندم در سفیدی و زردی بیضهٔ سنگ پشت آمیخته ضماد کردن مانع این عرق ست اطبای هند می نویسند که این حب شنگرف برای سیلت یعنی عرق آمدن در دو و پا نافع ست شنگرف مغز تخم بز دبه یعنی پاٹهه هر یک یک درم خرمهرهٔ زرد سوخته سه درم فلفل گرد پنج درم کوفته بیخته بدو درم چوک ترش آمیخته حبها بقدر فلفل سازند و یک حب صبح و یک شام خورند و ایضاً برای حبس عرق کف دست و پا پھٹکری بآب حل کرده و یا آرد مونگ بریان و یا برگ پیپل خشک و یا برگ کنار سائیده بمالند و یا گنگھی بریان و خرمهرهٔ زرد سوخته جدا جدا باریک ساخته بر دست و پا بمالند و یا بجھڑ ضماد نمودن و یا پھکری سائیده بر کف دست و پا مالیدن نیز نافع ست و یا بادنجان باندک کوکنار نیمکوفته در آب جوش داده بآن عضو را تر کرده بمالند و ایضاً تخم دهتوره سیاه سوخته سائیده بقدر یک ماشه تا دو هفته خورند و یا پوست درخت نیل بآب در دیگ بجوشانند فرود آورده بخار آن رسانند هر گاه نیمگرم شود از آن بشویند تا یک هفته و همچنین پنج اونٹ کٹاره در سایه خشک ساخته بسایند و نیم توله بشهد بخورند تا هفت روز

احتباس عرق

سبب آن یا تکاثف مسام بود یا قلت رطوبات یا غلظت و لزوجت اخلاط یا ضعف قوت دافعه و تشخیص این اسباب چنان باشد که اگر مریض مقام در هوای سخت سرد یا غسل بآب سرد یا آبهای قابضه کرده باشد سببش تکاثف مسام باشد و اگر بدن او لاغر بود و تقدم ملاقات سمائم یعنی هوای بسیار گرم و خشک اتفاق افتد سببش قلت رطوبات باشد و اگر با آن تهیج و رفاهت و ثقل و امتلا بود سببش غلظ اخلاط باشد و اگر افراط خروج فضول معتاده بوده باشد سببش ضعف قوت دافعه بود علاج اگر بسبب تکاثف جلد باشد آب گرم که در آن شبت و بابونه و اکلیل و قیصوم پخته باشند بر بدن ریزند و هر گاه جلد تر گردد بدست و یا پارچه خشن خوب بمالند و روغن بابونه باندکی فلفل سوده یا روغن شبت یا روغن خار بمالند و مریض را از سکون در مواضع بارده و از مقام در مکانیکه هوای سرد باشد منع کنند و اگر بسبب قلت رطوبات در بدن باشد ترطیب مزاج بآشامیدن ماء الشعیر بروغن باداُم و حریره بشکر و شوربای لحوم فربه و شراب ممزوج بآب کنند و بر بدن آب نیمگرم شیرین بریزند و روغن کدو و نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر بسبب غلظ اخلاط باشد بعد نضج تنقیه بدن بمسهل بلغم و حبوب مسهله اخلاط غلیظ مثل حب ایارج و حب قوقایا کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و روغن شبت و بابونه و ادهان محلله ملطفه مثل روغن زنبق و خیری بمالند و بابونه را در سنی سوده بروغن یا بآب قاقلی آمیخته بر بدن بمالند پس اگر خروج عرق تاخر نماید بدارچینی و شونیز و قصب الذریره بر بدن طلا نمایند و روغن ترب بمالند انطاکی گوید که قلت عرق تعفین و نتن و امتلا و عسر حمیات واجب میکند و آن یا بسبب غلظ خلط و غذا باشد و علامتش امتلا و ثقل ست و یا بسبب تکرج جلد مثل سردی بود و علامتش حصول آنست و علاج آن تنقیه و استعمال مفتحات و حمام و تنقیه حرکت بود

بعد ازان تدهین بخیری یا مرزنجوش و بنفشه باشد و عرق آورد مثل روغن بادام و ماء الخیار و قصب الذریره و شیر زنان و اعتدال عرق مطلقاً ملطف
و مجفف بود و بشره را پاک کند و تعدیل اخلاط نماید پس تعدیل عرق بر وجهی که مقتضی آن واجب است و بدانند که آنچه در فضلات مثل حیض و بول
ادرار عرق نماید و آن مذکور شد سویدی گوید که چون بودینه نهری در دیگ کوچک سر بسته بجوشانند و نزد مریض آورده سر او بگشایند
بوی و بخار آن بجلد او برسد ادرار عرق مجرب است و کذا شرب انیسون و مسح او بر بدن مجرب است و بخور بدن بقیر و ماء که آن کره یابی
دشتی است و کذا حب بلسان و کذا تخم الجزر و شرب بودینه نهری و کذا آب گرم در ابتدای نوبت تب یا بعد خروج از حمام و کذا حلتیت
مقدار نخود و امثال حب شتان مخلوط بنطرون و کذا آب رماد مخلوط بزیت و کذا زفت بر پشت مریض لاسیما در حمام و کذا روغن یاسمین و کذا
روغن تخم ترب و کذا روغن ایرسا و شرب و بخار اقحوان و پاشیدن نمک مره ملح بر بدن و طلای عسل و آرد جو و بادام تلخ و کذا حب المحلب و آرد جو
و عسل و کذا نمام و کذا آب کرفس و خوردن انجیر خشک و کذا پوست بیخ ترب و کذا پسته و کذا کرفس و شرب طلای زیره و کذا فطراسالیون
و شرب وزن درم جعدهٔ جبلی و کذا قسط تلخ و کذا اسلیخه و کذا مشکطرامشیع و کذا برنجاسف و کذا قیصوم و کذا زراوند مدحرج و کذا حب الغار
هر واحد ادرار عرق نماید محمد اکبر می‌نویسد که هر چه مفتح مسام بود عرق می‌آرد و از تدابیر خارجیه استحمام ست و ریاضت و انکباب بآب گرم
و امثال آن و ایضاً آب کرفس و گلاب و قدری سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر بدن بمالیدن و کذا روغن بابونه تنها یا با بورهٔ ارمنی آمیخته و روغن غار
و بلسان و روغن سوسن و آب ترمس بازراوند از جمله معرقات است و از تدابیر داخلیه شرب سکنجبین ساده یا بزوری با آب کاسنی آمیخته و شربت گل
و بنفشه همین عمل دارد و تناول نخود آب و قلیهٔ زردک ازین قبیل ست و آب بغایت سرد در تابستان نوشیدن از معرقات است

عرق الدم

و او آنست که خون صرف از راه عرق آید و این قلیل الوقوع ست و کثیر میشود و اگر عرق مخلوط با خون آید آنرا عرق دموی گویند و سبب این مرض حدت خون
و رقت آنست بمخالطت صفرا مع ضعف قوت ماسکه علاج فصد هفت اندام کنند و شیرهٔ عناب و لعاب بهدانه و شربت نیلوفر بنوشند و هر چه
مسکن خون و کاسر حدت آن بود چون نقوع زرشک و کاسنی و کشنیز و عناب و توت شامی و زرد آلوی ترش و انار دانه و شربت آلو و عناب و سماق
و انجبار و امثال آن بیاشامند و از مسهل صفرا تنقیه کنند و بعد حصول تلطیفه و تنقیه چیزهای قابض که در کثرت عرق مذکور شد مثل پوست انار و آس
و برگ طرفا و جوز السرو و گلنار و کوکنار و غبار آسیا و جفت بلوط با آب قمقم طلا نمایند و مالیدن ماء القمقم بر بدن نیز فائده میکند و از اغذیه آنچه مغلظ
و مبرد بود بخورانند ابن الیاس گوید که هر صبح سکنجبین ساده صادق الحموضت و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و یا عناب ده عدد در آب جوشانیده
صاف نموده سکنجبین ساده ده درم بران انداخته بیاشامند و یا هر روز نقوع مشمش با فواکه هر واحد سه اوقیه سحرگاه بخورند و غذا مزورهٔ تمر هندی
یا زرشک یا انار دانه و مغز بادام شیرین و اسفاناخ سازند و یا کاسنی سبز غیر مغسول با سرکه بخورند و غذا نان جو در دوغ گاو یا آب انب ترکرده خورند
و لعاب و آلوی رطب و زعرور رطب تنقل نمایند و بدن را با آب مورد یا آب لعت کرم یا آب برگ بهی یا سیب بمالند و یا بگیرند گل ارمنی و سائیده
با آب عصی الراعی یا آب بارتنگ آمیخته بر بدن طلا کنند و اگر صاحب این مرض متحمل فصد باشد فصد باسلیق نمایند و اخراج خون بقدر قوت واجب ست فصد کنند

تغییر رائحه ابط و کنج ران و بدبوی عرق و بول و براز

بدبوی ابط را صنان گویند و بفارسی گنده بغل نامند و بیشتر ظهور این علت در جاهای پوشیده مثل بغل و کش ران و زیر خصیتین بود و باشد
از تمام بدن بوی بد آید بالجمله سبب این عفونت اخلاط یا عرق و حدت آنها و حرکت آن بسوی جلد ست و اعانت میکند بران حرکات مشوشه
اخلاط و خاصه حرکت جماع و ترک غسل جنابت و حیض و تاخیر آن چیزیکه خاصیت او تحریک مواد حریفه بسوی ظاهر بدن باشد چون حلتیت و حلبه
و سیر و پیاز و بیخ انجدان و برگ او و خردل و ترب و جرجیر و مانند آن علاج بعد از نضج تنقیه خلط متعفن کنند و بهر تسکین حدت اخلاط تبرید

و سکنجبین دهند و اغذیه مناسبه مثل بچه مرغ و تیهو با سرکه پخته خورانند و از اشیای مذکوره و ریاضت و تعب و جماع احتراز نمایند و بدن و بغل را
از آب نیمگرم بشویند و شب یمانی و برگ سوسن و سنبل الطیب و صندل و مرداسنگ سائیده بمالند و یا مرداسنگ گل سرخ کافور را بگلاب
سائیده طلا نمایند و مداومت حمام کنند و اگر این مواضع متقرح شود اول بسرکه و گلاب بشویند بعد آن دوای مذکور طلا کنند ذکر ادویه
یونانیه و هندیه که بوی بد را قطع کند مرهم مخلوط بشب یمانی و زره زرد و کذا مرهم آب نعناع بستانی آمیخته و ضماد بدان و کذا بادیان یک درم مر
شش درم سوده بشراب ریحانی سرشته خشک نمایند و باز سائیده بدان کبوس سازند و کذا اکل حرشف مطبوخ بلحم و کذا استفاف اهل
هر روز یک درم و کذا کبوس سک مسک و کذا خوردن بادنجان بگوشت فربه و کذا طلای برگ نمام و کذا چرک نقره و کذا اشنان الحجار خشک کرده
و کذا تخم حرمل سوده و کذا شیح بستانی سوخته و کذا پوست بیخ توت و کذا اصل الیهود هر واحد قطع بوی بغل کند و گویند که اگر سنگ بصری
بگلاب سوده بر کاسه سفال نو بمالند و عود را بر مجمر سوخته آن کاسه را بر بخار عود گذارند تا خوشبو گردد و بعد از ان آن توتیا بر بغل بمالند
گنده بغل برود دیگر برای بدبوی عرق ریوند خطائی یک درم جوکوب نموده شب در پنج دام آب تر کرده در شبنم گذارند و صبح صاف نموده
بنوشند و متصل آن نان گندم بروغن چرب کرده تناول نمایند طلا نافع ضُنان شب یمانی یک جزو مرداسنگ چهار جزو نرم سائیده
بآب برگ شفتالو آمیخته در بغل بمالند و بقول اطبای هند برگ اڑو سائیده در بغل بمالند بعده بآب گرم بشویند و شستن بغل بآب مطبوخ
پوست درخت جامن و برگ آن نیز مفید بود دیگر اسپند سوخته و همچنین پوست بیخ اونٹ کٹاره سائیده در بغل مالیدن نافع و مالیدن جمیع
عطرها عرق را خوشبو میکند دیگر که مجرب نوشته چونه که با پان میخورند قدری ازین بگلاب سرشته در بغل بمالند البته که بدن را جلا دهد و
نرم کند و بوی عرق دور سازد صندل زعفران اگر تگر لوده خس همه را باریک ساخته البته سازند و اگل انبه ناشگفته یعنی بور کوفته
بیخته دو حصه ازین با یک حصه بسباسه آمیخته نگاهدارند و صبح و شام یک کف یا کم و زیاده بخورند از اعضا و عرق بوی خوش آید اگر دو هفته
مداومت نمایند ایضاً سفیده قلعی مازو مساوی سوده در روغن گل آمیخته مالیدن و از آب جوشیده بادنجان بدن را شستن
و ناگرموتهه تخم سویه چرونجی سائیده مالیدن مانع بدبوی عرق ست اقوال حکما شیخ میفرماید که علاج فساد رائحه جلد عام این ست که
اصلاح خلط باستفراغ و اصلاح مزاج به تبدیل کنند و انچه بهضم او بکیفیت و کمیت جید باشد تناول نمایند و در حمام وغیره بدن را پاک
کنند و بر ناشتا انچه عرق را خوشبو کند مثل سلیخه و فلنجه و ایضاً کرفس و حرشف و هلیون و هر مدر بول منقی خون از عفونت بخورند لیکن
بعض آن مثل هلیون بول را بدبو گرداند و انچه آنرا نافع ست شرب نقوع مشمش خوشبو ست و خوردن نفس مشمش و بر بدن چون آب آس
و آبیکه دران شب یمانی گداخته باشند و میسوسن و طبیخ نمام و نعنع و پودینه و مرزنجوش و برگ سیب و برگ بید بمالند و ایضاً آس سوده
بمالند و ایضاً صندل خاصةً و سعد و فقاح اذخر و قصب الذریره و سرو و گل سرخ خاصةً و مرزنجوش و شاهسفرم و اشنه و برگ ترنج
و پوست او و برگ سیب و برگ سوسن بسیار نافع ست و ایضاً قرص گل سرخ بسک و ایضاً انچه تسدید مسام و منع عرق کند مرداسنگ
و توتیا و خاکستر برگ سوسن و شب و مانند آن و مر و صبر و روغن مورد و روغن گل ست و اما علاج صُنان واجب ست که علاج
کرده شود دران بعد تنقیه اگر احتیاج آن افتد بتوتیا و مرداسنگ مربی و اقلیمیین و بخاکستر آس و بآبیکه دران شب حل کرده باشند و گاهی
این را بصندل میکنند و بکافور مخلوط میسازند قرص جید بگیرند صندل و سلیخه و سک و سنبل الطیب و شب و مر و ساذج و گل سرخ
هر واحد یک جزو توتیا و مرداسنگ سفید کرده هر احد سه جزو کافور نیم جزو بگلاب قرص ساخته استعمال نمایند بعد خشک کردن ایضاً بگیرند گل سرخ
یک رطل بغدادی و سک و سنبل و سعد و مر و شب هر واحد ده درم و بگلاب قرص سازند و استعمال کنند ذرور که بوی بدن را خوشبو گرداند
و ارباب امزجه حاره را نفع کند بگیرند سعد و ساذج و فقاح اذخر و میعه سائله هر واحد ده درم گل سرخ خشک و برگ مورد هر واحد بیست درم

سعد وتفاح اذخر وسادج را بشراب ریحانی تر کرده خشک کنند و بسایند بعده بران گل سرخ و برگ مورد سوده انداز ند و زعفران را بگلاب حل کرده با دویه باقی آمیزند
و در سایه خشک کرده بسایند و بعد استحمام بدن را خوب از عرق پاک کرده ادویه مذکوره بران پاشند دیگر که تشنج بوی عرق بدبو کند و اصحاب امزجه بارده را
نیکوست بگیرند سنبل الطیب و قرنفل و حماما و عود بلسان و سلیخه هر واحد سه درهم قسط و اظفار الطیب و سنبل هندی و دارچینی هر واحد دو درهم
برگ مرزنجوش و سنبل سوری هر واحد چهار درهم میعه سائله را در شراب حل کنند و باقی را در آب تمام بسایند و بدستور سابق استعمال کنند دیگر که بوی عرق را
قطع کند بگیرند دارچینی و سنبل هندی و اظفار الطیب و قسط هر واحد دو اوقیه گل بسیره و خبث اسرب و سفیداب اشنسول هر واحد نیم اوقیه شیح
و سنبل رومی هر واحد یک اوقیه زعفران و گل سرخ خشک هر واحد سه اوقیه دو پخشک آب آب مورد بسایند و زعفران بشراب ریحانی حل کنند و استعمال نمایند

شدت بدبوی براز و ریح و علاج آن

این بسبب عفونت اخلاط و بسبب تناول اشیائیکه از خاصیت او این است مثل اشترغاز و سیر و حبیر و گندنا و انجدان و حلتیت میباشد و ایضا بعضیه لیکن بدبوی این اجود و اعظم
دو سیکنند و تناول چیزیکه عفونت السودی جابلد و بول مایل میگرداند مثل حلبه که این عرق و بول را بدبو میکند و بدبوی براز را دفع میسازد و شراب خوشبو بدبوی براز را زائل مینماید

در نتن بول

اسباب بدبوی بول بعینه اسباب بدبوی براز است و ایضا مدرات مثل هلیون و مانند آن که این بوی بدن را خوشبو و بوی بول را بدبو میکند و ایضا
قروح مثانه و علاجش سهل است بدانچه معلوم کرده اند جیرجانی در ایلاقی مینویسند کسانی را که بوی ابغل و بوی عرق ناخوش آید هر وقت که خواهند در بدن
استلا یابند استفراغ باید کرد و خود را حمام پاکیزه دارند و جامه پاکیزه پوشند و در بهای خوشبو بکار برند و از طعامهائیکه بوی عرق ناخوش کند پرهیز کنند
و هر صبح از چیزهائیکه بوی عرق را خوش کند اندکی بخورند چون سلیخه و غیره که در قول شیخ گذشت و اگر حرشف در آب پزند و آن آب بخورند ادرار بول کند
و عرق را خوشبو گرداند و گنده بغل را زائل کند و مرداسنگ سپید را بسایند و بگلاب تر کنند و قرصها ساخته در میان گل سرخ تازه نهند و خشک کرده باز بسایند
و بکار برند و توتیا را آب نمک بشویند و خشک کرده بگلاب و کافور بپرورند و بکار دارند و سبب بدبوی براز دو چیز باشد یا عفونتی در امعا باشد و یا خوردن
چیزهائیکه براز را گنده کند و علاجش آنست که امعا را با ایارج فیقرا پاک باید کرد و طعام لطیف باید خورد که قوت هاضمه بران مستولی شود تا عفونت
بدان راه نیابد ابن الیاس گوید که علاج تغیر رائحه مغابن و جلد و نتن عرق آنست که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم
با آب سرد بنوشند و یا سکنجبین بهرف سرد کرده بیاشامند و یا بگیرند عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا صبحدم آب انار بنا
بشحم آنها افشرده با شکر و یا آب هندوانه هر کدام که باشد سه اوقیه بنوشند و تلیین طبیعت بمار الفواکه مع فلوس خیارشنبر و ترنجبین کنند و یا هر روز
نقوع تمر هندی شصت درم با ترنجبین ده درم بخورند و غذا مزوره انار و انه یا زرشک یا تمر هندی یا بوماش و مغز بادام و اسفاناخ باشد و صاحب او از تعب
و ریاضت و تعرض آفتاب حذر کند و هر گاه بدن از اخلاط حاده حرّیفه پاک گردد بدن را آب گرم که در آن آس و شب یمانی و گل سرخ جوشانیده باشند بشویند
یا بگیرند برگ سوسن و صندل و مرداسنگ مساوی و بدان بغل و کنج ران بمالند و یا بگیرند مرداسنگ عربی بگلاب و باریک ساخته با آن اندکی کافور بسایند
و طلا کنند و یا بگیرند کرنازج و توتیای کرمانی مساوی و با گلاب خوب سحق کرده در بغل طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یک درم و سائیده
بگلاب قرص سازند و در سایه خشک کرده وقت حاجت استعمال کنند و یا بگیرند برگ سوسن و بسایند و بگلاب آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی
و گل سرخ و سک و سعد و سنبل مساوی و باریک سائیده بگلاب آمیخته بر مغابن طلا کنند و از آنچه بوی بدن و عرق را خوش نماید تناول حرشف
و نقوع تمر هندی خشک است و گاهی تغیر میشود بوی بدن و مغابن و میان انگشتان قدم و زیر پستان مردم فربه بسبب عرق شود و ترشح اخلاط
رقیقه حریفه عفنه بسوی آن و علاج او فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و واجب است استفراغ بمطبوخ هلیله و صاحب او از اطعمه حریفه
و شیرین و تعرض شمس در ایام گرم و حرکت در هوای حار حذر کند و بدن را با آب گرم مطبوخ مورد و شب یمانی بشویند و در آب سرد در آید

وذرور این ادویه استعمال کنند گل ارمنی ومرتک وگلنار وتوتیا وحنای سوخته وپوست انار مساوی کوفته بیخته بر مغابن بپاشند ویا بگیرند برگ سوسن وشب یمانی مساوی ادر بمغابن ومیان اصابع قدم بپاشند واگر مواضع متقرح گردد هر روز بسرکه وآب اندک سرد بشویند ودران مرهم عروق استعمال کنند ویا بگیرند شب یمانی وکزمازج برابر کوفته بیخته بآب مورد سرشته طلا کنند وگاه باشد که بدبوی در جلد سر عارض شود واکثر حدوث این در مشایخ ویا اطفال بسبب کثرت رطوبات وضعف اعصاب ایشان میباشد وعلاجش تنقیهٔ بدن از اخلاط بلغمیه بحب ایارج وحب منفشه است وغذا مزورهٔ نخود ومغز حب القرطم وبگیرند برگ سوسن وتوتیا ومرداسنگ وجوز السرو سوخته ودقاق کندر اجزا مساوی کوفته بیخته بآب آس سرشته طلا کنند جمندی گوید که اکثر فساد بوی عرق بسبب فساد هضم ثالث ورابع عروقی وعضوی میباشد وگاهی از تاخیر غسل جنابت وحیض بود وازچیزها نیکه بوی عرق بدبو را قطع کنند مرداسنگ سفید کرده وتوتیای مغسول وبرگ آس وتوبال نحاس وگل سرخ سوده وصندل وکافور مخلوط بعض آن ببعض دیگر ست هر کدام که حاضر باشد واما اکثر فساد بوی براز بسبب فساد عارض در هضم اول یعنی معدی میباشد وگاهی بسبب اخلاط ردیهٔ حاده عفنه در بدن بود ویا از تناول اشیائیکه از خاصیت او این امر باشد وعلاجش این ست که بر جودت هضم صبر کنند وطعام نخورند تا آنکه انهضام تام مفهوم شود وگرسنگی غالب گردد وشراب معتدل المقدار نتن براز ببرد ولیکن چون کثرت آن نمایند بدبوئی او زیاده کند واما سبب نتن بول در اکثر سوء هضم ثانی ای کبدی میباشد وگاهی قروح کلیه بود وانچه بدبوئی بول را بالخاصیت ببرد کندر وسنبل وسنبلیج ومصطکی وبعض صموغ وطرخون ست وعلاج صنان شرب اشربهٔ حامضه مثل شربت تمر هندی وسکنجبین ساده وشربت انار وغوره ومانند آن بر برف سرد کرده است وتلیین طبیعت بآب انارین مشحوبین بشیرخشت وشربت ورد ونقوعات مشمشیه که دران ریوند وگل سرخ باشد وبعد تنقیهٔ غسولات وذرورات نتن عرق استعمال کنند واین دلوک آنرا نفع کند مرداسنگ مربی بگلاب وکزمازج وتوتیا مساوی سائیده واندکی کافور اضافه کرده در بغل بقوت بمالند قرشی گوید که صنان را مالش بمثل سعد وبرگ سوسن وبیخ آن وآس سوده خصوصاً سوخته وتوتیا ومرتک وشب وصبر ومر نفع کند از ینها بگلاب ومشک وکافور اگر با آن حرارت مفرط باشد خوشبو سازند وهمچنین مشک وسنبل وگل سرخ وبرگ سیب مفرد ومجموع ابن هبة الله گوید که این ذریره بوی بدن را خوش کند سعد وساذج هندی وفقاح اذخر وگل سرخ خشک هر واحد دو جزو صندل سفید سه جزو کوفته بیخته بگلاب وکافور سرشته خشک کنند وبار دیگر سائیده بر بدن بپاشند وبآبیکه دران گل سرخ ومورد ومرزنجوش جوشانیده باشند بشویند وچیزی مزیل تر برای عرق بدبو از نوشیدن شراب وخوردن لیمون وحرشف نیست واز انچه قطع بوی عرق کند مرداسنگ مربی وتوتیا وصندل وبرگ سوسن ست وبگلاب بشویند انطاکی گوید که در تغییر بوی تنقیهٔ خلط بفصد یا غیر آن نمایند بعد از آن اکثار شستن جلد بسرکه ومالش او بمثل مازو وگلنار وکافور وجوز السرو ومرداسنگ ومرتک بگلاب وشب ومر وآب مورد کنند طبری گوید بوئیکه در سر حادث شود بغیر جراحت از عفونت خلط وسم بود که زیر جلد سر حاصل شود ویا بخارات بسوی آن مرتقی گردد پس گرم شود واز جلد سر بعد فساد وگرمی خارج شود چنانچه خلط بعرق بر آید واز ان بدبوی گردد واکثر این در اطفال بسبب کثرت رطوبت وقلت ریاضت ودر مشایخ بسبب فساد رطوبت وقلت حرارت حادث شود وعلاج این بعد استفراغ موافق استعمال این طلا ست برگ سوسن یک درم مرداسنگ یک دانگ توتیای کرمانی یک دانگ پوست شجر صنوبر دو دانگ جوز السرو سوخته یک دانگ دقاق کندر دو دانگ همه را سائیده بشراب ریحانی حل کرده بر سر طلا نمایند وبرای او طلای دیگر ست بهتر از ان ودر این علت انفع قطع بدبوی آن از اثل کنند بگیرند مر صاف کندر هر واحد نیم درم سماق یک درم وبسایند وبزیت یا دیگر روغنهای گرم حل کرده بر سر طلا کنند واین بزودی به کند واز انچه دران استعمال کنند آب طبوخ این ادویه است بگیرند جفت بلوط وگلنار وپوست انار ومازوی سبز وبرگ علیق وسونج وبرگ کبر وبرگ حنا ودر آب بجوشانند تا مهرا شود وبر سر ریزند وسر او را بشویند وعقب آن سرکه که دران اندک نوشادر حل کرده باشند استعمال کنند واین الطف چیزی نیست که استعمال او درین علت دیده ام ایضاً او گوید وگاهی بعض مردم را جلد وعرق ایشان بدبو گردد واین اکثر زیر بغل وزیر پایها بود وچون عرق کنند این بدبوی بر انواع مختلف بود وهر واحد از ان بمناسبت خلط موجب او بود

پس آنچه مثل بوی [illegible] باشد آن از عفونت رطوبات [illegible] دسمی بود که در [illegible] افتد و گرم شود پس میان ترشح کند و بعرق خارج شود و بآن بوی [illegible] گردد و آنچه
بوی او مثل بوی ملح مالح باشد آن از فساد خون و رطوبت و اخلاط غیر نضیجه متعفنه بود که در بدن گرم شود و آنچه مثل بوی سباخ باشد آن از رطوبات مالحه بود که
احتباس یافته عفونت یافته غیر آنکه کمتر از آن بود که مورث حمیات گردد و بوهای دیگر بسیار است که تعیین این اخلاط مذکوره باید کرد و اگر مرکب شود ظاهر گردد پس بوی
بغل معروف بصنان است و بوی جلد [illegible] و بوی قدمین [illegible] علاج این همه تدبیر یکی گرفته است و ابتدای علاج این است که طبیب بقوت مریض و مزاج
او نظر کند اگر تحمل استفراغ باشد ماءالاصول تا هفت روز بنوشاند بعده استفراغ [illegible] کند و بعد از چند روز تنقیه بسبب [illegible] پاک کند
و بعد از آن احشای او را مثل جگر و طحال و معده [illegible] کند اگر در آن فسادی باشد اصلاح آن نماید و تعدیل مزاج او کند تا هضم او جید گردد که بعد از
هضم بوی عرق و جلد خوشبو شود و عفونات زائل گردد و تدبیر او مائل گرداند در علاج او بسوی جهت مخالف مقابل اخلاط موجب این بدبوی هر خلط که باشد
و بعد فراغ از این بسوی تدبیر مریض در ماکل و مشرب او عود کند و الاطعمه [illegible] عرق را بدبو گرداند مثل انجدان و حلتیت و ثوم و زرده
بیضه و حلبه اجتناب نماید و به اطعمه که [illegible] و شکر و زعفران و بچه مرغ [illegible] ساخته باشد از آنچه خون صحیح پیدا کند و بسرعت هضم گردد
[illegible] شود و بعد فراغ از این جلد و بغل و قدمین او را اولا این طلا کند بگیرند برگ سوسن بیخ آن و گل سرخ و پوست عدس و تخم انار و ملح خشک و در
شراب خوشبو [illegible] روز تر کند بعده [illegible] شراب آب بران ریزد و جوش دهد بعده مریض را در حمام بنشاند تا عرق کند و آب بر خود نریزد و عرق او را
پاک کند پس بر بدن او آن آب بریزد و بدان بغل و زیر قدم او بمالد و در خانه سرد آنرا بیرون آرد و ساعتی بدارد و بعد [illegible] حمام برد و برای آب
گرم بریزد و بعد از آن بر بدن او دو سه روز این دوا بریزد بگیرند زرنب [illegible] درم پوست ترنج یک کف و بگلاب بجوشانند تا قریب [illegible]
برسد بعده آن آب را صاف کرده در ظرف پاک اندازد و بران گلاب و اندکی مشک و قدری کافور اندازد و با هم آمیزد و مریض را در حمام داخل کند و عرق
آورده بدن او پاک نماید پس این آب بران ریزد و جمیع بدن او و زیر بغل و قدم بمالد و بعد آن آب نیمگرم بران بریزد که باین تدبیر بوی جلد و بغل او خوشبو گردد
و از آنچه بوی بغل و زیر قدم قطع کند توتیای کرمانی و مرداسنگ و [illegible] و خاکستر جوزالسرو و خاکستر [illegible] و خاکستر پوست انار ترش و پوست شجر کافور
و آنچه برای ملوک بهر قطع بوی بغل و زیر قدمین بسازند این است که بگیرند توتیای کرمانی و اقلیمیای نقره و مرداسنگ [illegible] و خاکستر جوزالسرو و پوست انار
همه را بشیر خرگوش اگر یافته شود و الا بگلاب و آب پوست شجر کافور سرشته دو روز خمیر کنند بعده بگلاب حل کنند و در قرع و انبیق بچکانند که از آن
آب خوشبو بچکد پس هرگاه احتیاج بقطع بدبوی بغل و قدمین افتد آن موضع را بدان آب بمالد که بدبوی را بالکل قطع کند بعض اماثل ذکر کرده اند که آن انسب است
که از عضو عرق بوی بد البته قطع کند [illegible] که عضو را لاحق شود [illegible] ترکیب داده که هر که را بوی جلد او بدبو بود بعد تنقیه و اصلاح غذا
از [illegible] این نسخه [illegible] برگ [illegible] درم [illegible] قرنفل و کندر هر واحد [illegible] درم
[illegible] مشک هر واحد چهار درم برگ [illegible] برگ بادرنجبویه هر واحد [illegible] درم [illegible] یک درم همه را کوفته بیخته بعده عسل بقدر حاجت گرفته [illegible]
[illegible] پس بآتش نرم بجوشانند و کف او بردارند تا صاف گردد [illegible] از آتش فرود آرند تا سرد گردد و بدان ادویه مذکوره بسرشند
[illegible] اگر فصل سرما باشد و غلیظ السرشند اگر زمانه گرما بود و وقت حاجت استعمال کنند که این جوارش و دوای مجرب بوی جلد و بغل را دفع کند
[illegible] دیگر می نویسند که گاهی تعفن کنج ران و بغل و زیر پستان مردم فربه را عارض شود و این علت از فرط عرق بود و اکثر مردم فربه را عادت
که در اعضای ایشان شکنها باشد از فربهی و سبب این عرق شور یا عرق عفن است که از امتلا و عفونت [illegible] منحل گردد پس هرگاه مردم فربه عرق کنند یا
استحمام نمایند و عرق کنند مثل این مواضع مذکوره و حرکت کنند آن مواضع متعفن شوند و متجرح شوند پس گاهی خشک ریشه گردد که زیر او ریم شود و بوی بد آید
و شکایت بزرگ گردد و سبیل علاج کسیکه از مثل این علت [illegible] که از حرکت [illegible] منع کنند و امر [illegible] آب سرد در هر روز [illegible]
و فصد و استفراغ ماده کنند بعد از آن در این موضع این ذرور استعمال کنند بگیرند برگ سوسن خشک ده درم توتیای [illegible] سه درم گلنار و گل سرخ

وگل ارمنی هر واحد یک درم ونیم حنای سوخته و پوست انار هر واحد دو درم حضض ثلث درم کافور یک دانگ همه را سائیده بسرکه سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده
بدارند و هر گاه اراده استعمال او باشد بسرکه یا گلاب آن را حل کنند و بر موضع طلا نمایند و اگر خواهند که بطریق ذرور استعمال کنند قرص نسازند و بر موضع آن را بپاشند
واین را ذرور عرق نامند بغیر آنکه ابو عمران موسی بن سیار اختیار کرده که قرص آن سازند تا اجزای آن مختلط گردد و من بطریق ذرور و قرص آن را تجربه کردم در
قرحهای نافعه یافتم و هر گاه موضع متقرح شود بسرکه بشویند و مرهم عروق بسرکه بر آن استعمال کنند و نسخه آن اینست بگیرند عروق اصفر یک درم مرداسنگ یک نیم درم سفیداب
یک درم و ثلث درم و همه را خوب بسایند و موم روغن بروغن گل سازند بعده بر آن این ادویه اندازند و آن بر آتش باشد بعد از آن فرود آرند و بگذارند
تا نیم گرم بماند پس در هاون انداخته تسقیه بسرکه نمایند و بسایند و تا ممکن بود تسقیه از آن دهند و استعمال کنند گیلانی گوید که ادویه متناوله که دفع بوی کردن
بوی جلد نفع کنند گاه این فعل بسبب تخفیف و تجفیف مواد از قبول عفونت مفسد رائحه نمایند مثل سلیخه و گاه این فعل بتفتیح مسام کنند تا در آن رطوبات محتبس نگردد
و بوی فاسد نشود مثل کرفس و گاه این فعل کنند بباز گردانیدن مواد عفنه از جهت محل و آن مثل بلیون ست که این رطوبات عفنه را بسوی جهت بول
حرکت میدهد اما ادویه مستعمله از خارج اکثر آنچه این فعل کنند تسدید مسام و تکثیف جلد نمایند پس در آن آنچه رائحه آن را فاسد کند نافذ نشود فلهذا
میباید که تکثیر ازین ادویه نکنند تا از تولید ادحمیات را ایمن باشند صفت دوای مرکب نافع بگیرند مورد خشک و صندل سفید و سعد و قصب الذریره
و پوست ترنج و مرزنجوش شاهسفرم هر واحد ماشه و گل سرخ و سک و سنبل و شب ساوی الاجزاء کوفته بیخته بر بغل استعمال کنند و گاهی درین اندک کافور
افزوده میشود و بداند که این مرض سهل العلاج ست الا آنکه اگر علاج آن کنند استتباع امراض دیگر کنند و مرداسنگ را چون در سرکه حل کنند
و بر بغل طلا کنند صنان آن بزودی زائل شود مگر آن کم ست که مورث مرض نگردد خصوصاً آنکه اکثر مواد قلبی از ینجا مندفع شود شخصی را دیدم که
این دوا استعمال کرد و این مرض زائل شد و امراض بسیار بسوی آن متوجه شد یکی را بصر بالکل در اندک مدت بغیر ظهور مدیا ورم و وجع در چشم زائل شد
و ضعف او زیاده شد تا آنکه بصر از آن زائل گردید اولی آنست که برای رفع صنان انتقال و تطییب استعمال کنند و بر همین اکتفا نمایند و اگر ممکن باشد
که استفراغ ماده موجبه آن کنند بعده مواد را بناحیه دیگر متوجه نمایند آن اولی ست و از علاجات این استفراغ فضول ردیه بفصد بیت و اسهال
بمسهل لطیف و تسکین اخلاط ابدان و تبدیل مزاج با غذیه و اشربه مناسبه و تناول چیزی که بوی بدن را خوشبو گرداند مثل نوشدارو و از فواکه مشمش
و از بقول کرفس بعد از آن شستن بدن و مالش او بآس و شب و برگ سوسن و صندل و طلا باب نمام و مرزنجوش و برگ سیب کنند بعضی متاخرین نوشته‌اند
که در صنان ارسال زلو در هر ماه لازم گیرند تا ماده جمع نشود که باعث عفونت گردد و استعمال ادویه مطیبه مثل جوهر لوبان که بالخاصیت در اصلاح
و تلطیف فضلات بدنیه مفید ست کرده باشند و نیز گاه گاهی از ضمادات قابضه و ادویه مقوی جلد تا از قبول ماده باز مانده و ادویه که در ازاله
عفونت مخصوص اند بخوراً و غسولاً بکار برند و اغذیه جید الهضم و صالح الکیموس را غذا کنند تا اخلاط ردی زیاده نشود و این حب خیلی مفید ست گل
برگ مورد زرورد اشنه هر یک شش ماشه مازو سه عدد سفیده کاشغری مرداسنگ آبکاب نادیده هر یک هشت ماشه صندل سفید سنبل الطیب
گل قیمولیا هر واحد یک توله را در گلاب حل کرده حبها برابر فندق بندند و هر روز سه چهار بار با آب یا گلاب سوده ضماد سازند و برگ انار و برگ
ریحان و خار شتر در سرکه و آب جو شانیده در روز چند مرتبه بغل را بدان بشویند و برای بدبوی میان انگشتان این ذرور بکار برند توتیای کرمانی
مرداسنگ گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه تر کرده خشک نمایند و نرم سوده باستعمال آرند و اگر بدبوی خلاف بسبب کودکان و پیران باشد
بدین دوا پوست درخت مازو و جوز السرو کوفته ضم کنند و بر سر مالیده باشند و گویند که در صنان بهتر آنست که اول فصد کنند و بعده جهت تعدیل
مزاج سکنجبین ساده و لیمونی و شربت تنبول و کدو انار و سیب و تمر هندی هر چه از ینها میسر شود در گلاب و عرق بهار نارنج و بید مشک و صندل
و شاهتره و نیلوفر و عنبر و عود و تنبول و دارچینی و قرنفل دهند و حمام متواتر در سرد مزاجان و فصل سرما بسیار مفید ست و همچنین غسل باب سرد بگرم
مزاجان و موسم گرما و ضماد مرداسنگ گل سرشود در گلاب آغشته بسیار نافع ست و همچنین خاکستر مورد بگلاب و اغذیه کم فضله و خوشبو گوارند

مانند گوشت بچه بز و دراج و فلوه و بچه مرغ و بنان گندم مسبوس دارد و ترک خوردن چیزهای حقنه کنند.

هزال مفرط

یعنی لاغری بسیار و اسباب این گونه است یکی قلت غذا که ماده فربهی است و عدم وصول بدل ما یتحلل پس بدن بکاهد دوم کثرت تناول غذای لطیف که از ان در بدن خون رقیق تولد کند و از غایت رقت زود تر و بیشتر تحلیل یابد و بدن بهره نیابد سوم اقتصار بر طعامیکه از ان خون نیک تولد نکند و طبیعت آنرا جزو بدن نسازد چهارم ضعف قوت متصرفه در غذا چون قوت هاضمه یا جاذبه اعضا بسبب فساد مزاج اعضا بنوعی از انواع سوء مزاج و بیشتر این بسبب سوء مزاج بارد بود یا بسبب سکون بسیار و ترک ریاضت که بدان سبب قوت جاذبه اعضا چون خفته گردد خصوصاً اگر طبیعت را عادت ریاضت و حرکت باشد که قوت جاذبه بمعونت آن غذا را جذب کند چون آن عادت را ترک نماید غذا را جذب نکند پنجم آنکه طبیعت خون را که در بدن پیدا شود نکاره باشد بسبب آنکه خون را بسوی فساد متغیر گرداند و باعث آن طبیعت از ان نفض نماید و خون صفراوی نکاره تر از رطب مائی بود ششم آنکه در احشا آفتی باشد چنانچه در جگر یا در ماساریقا سده افتد و بدان سبب غذا با عضا چنانچه باید نافذ نگردد و یا طحال بزرگ شود و با جگر مزاحمت کند و خون بسیار از ان بخود کشد تا بهره اعضا بدن نرسد یا از جگر سودا جذب نماید و بدان سبب و بسبب ضدیت سپرز با جگر قوت جگر را نیز سست نماید و مزاج او فاسد شود و در توزیع غذا فتوری رو نماید هفتم آنکه کرم دراز و حب القرع در معده و امعا متولد شود و از طعام هر چه خورده شود غذای خود سازد و بدان سبب اعضا را نصیب تمام نرسد هشتم تنگی مسام و منافذ غذا بسبب انسداد آن از اخلاط و انطباق آن از اکتناز که سرما و گرمای مفرط این فعل کند یا و رم در رباطات و مسام و مجاری پس غذا در ان منجذب شود و گل خوردن و غلبه خشکی از اسباب آن باشد نهم کثرت تحلل پس آنچه از غذا بسوی اعضا منجذب شود ثابت نماند بلکه متفرق گردد چنانچه بسبب کشادگی مسام و از ریاضات سریعه و هموم و غموم و کثرت جماع و امراض محلله عارض شود و تشخیص هر یک ازین اسباب مذکوره وجود آن سبب است و بدانکه ابدانی که در زمانه اندک لاغر شوند فربهی بسوی ایشان در زمانه اندک عود کند و آنانکه در زمانه دراز لاغر شوند بعد از ان بحال فربهی باز آیند در زمانه دراز بسبب ضعف قوت آنها از استعمال غذای کثیر و عدم قدرت تصرف در ان و قابل ترین ابدان برای تسمین آنست که جلد آنها سست و قابلتر برای تخدید باشد و از آنچه انسان را احتیاج بنفرت از لاغری گرداند آن ضعف است بسبب شدت انفعال از گرمی و سردی و از مصادمات و مصاکات اشیای صلب و از انفعالات نفسانی مثل غم و هم و غضب و از تعب و بیداری و از استفراغ و جماع و ایضاً غذای او در رگهای او محتبس شود و نافذ نگردد و پس عفونت پذیرد و فربهی نیز مضر تهاست که مذکور گردد و فربهی معتدل چون مفرط نگردد مذموم نیست مادام که فربهی ضرر خود پیدا نکند مکروه نبود زیرا که حیات بحرارت و رطوبت است لیکن واجب است که احتیاط این نیز کنند و طریق افراط را مکروه دارند و اگر چه آفت ظاهر نشود انطاکی گوید که هزال در اهل اقلیم اول و ثانی غالباً جبلی بود مثل سمن در اقلیم ششم و هفتم بعده آن یا فراجی باشد مثل آنکه نزد استیلای مره صفرا و مره سودا بود و یا یکی از ان هر دو و اگر چه بلا احتراق باشد و یا عارضی باشد و اسباب موجبه آن بسیار است یا غذائی بود و آن سه قسم است یکی قلت آن دوم لطافت آن مع وسعت عروق سوم رداءت آن که برای اخلاف و تشبیه صالح نبود و یا بدنی مثل ضعف اعضا و قصور قوای آنها از جذب غذا بسوی آنها و یا نفسانی باشد و اعظم آنها هم است پس غم پس اهتمام مثل سیاسات ملکیه مناظرات علمیه و تحصیل مثل اموال و یا خارج از هر سه اسباب مذکوره مثل افراط در ریاضت و مثل حدادی از صناعات محلله و ازین قبیل است وجود دیدان بعده هزال یا طبیعی است و علامتش قدرت بر جماع است و نشاط و صحت اعضا و امتلای عروق و یا مرضی است و علامتش سقوط قوتها و جفاف و رقت بشره است و موجبات هزال مطلقاً در بحث سمن مفرط مذکور گردید علاج و لا ازاله سبب هزال کنند بدانچه در مقام هر واحد مسطور است و بعد از زوال سبب اشربه و ادویه و اغذیه مسمنه استعمال نمایند بحسب حاجت و جهت جذب غذا با طراف و ظاهر بدن بحمام رفتن و بآب گرم بدن شستن نفع دارد و بعد استحمام روغنهای مرطبه قلیل المقدار مالند و درین باب

حمامهای گرم و تلطیف پوشیدن و بآرام و سکون کوشیدن و بعطریات بوئیدن و بعیش و بازی گذرانیدن و با معشوقه گرا بایکجا خوابیدن بشرط قلت
جماع اثر تام دارد و کثرت تغذیه و استعمال ماء الجبن و ماء اللحم و اکل فواکه و خواب معتدل و اختیار ریاضت قلیل بر سبیل تفرج و معجون لبوب و حلویات
و شیر و برنج و شکر نیم برشت و از اغذیه که مخصوص باین کار است هریسه و حلیم و کله و پاچه و گوشت طیور سمینه چون ماکیان و بط و کباب کبابی ساخته
و نان سمید و امثال آن هرچه مرطب و مغلظ و جید الکیموس است و در تناول اغذیه رعایت هضم واجب دانند در منصوریست گوشت بره و بزغاله
بهترین اغذیه است که ثقل ندارد و بدن فربه سازد و تکثیر غذا بغایت موثر است بشرط هضم بالجمله هرچه مرد را و هرچه در غذا رعایت معده فربه
دانند و بحسب احتمال او ادویه و اغذیه استعمال فرمایند ذکر ادویه مفرده و مرکبه که بدن را فربه کند چون زن مجرب [illegible] درهم تا [illegible] بجلاب و [illegible]
سیب مربی صبح در زیادتی نور قمر قبل دخول حمام بخورد و بعد خروج از حمام شوربای ماکیان یا شوربای لحم گوسفند بنوشد تسمین بلیغ کند و مجرب است
سویق است و شرب آبیکه نخود دران تر کرده باشند نیز در تسمین بدن مجرب اوست و کذا نوشیدن آب آهن و کذا شیر زنان مجرب [illegible] نوشته و گوید
که بگیرند بیخ لفاح و قطعهای کوچک کنند و یا بکوبند و در دیگ انداخته از آب پر نمایند و در ته دیگ دیگر سوراخ باریک بسیار کرده بر دهان
دیگ اول نهند و بآرد و موی هر دو را وصل کنند و بگیرند مویز و در دیگ ثانی یعنی سوراخ دار انداخته سر آن نیز بآرد و موی ببندند و در زیر دیگ
اول آتش معتدل نمایند تا آنکه آب فانی شود پس مویز گرفته خشک کرده هر روز یک مویز بخورند که در تسمین تجربه کرده‌ام و ایضا از تجارب خود نوشته
که دوای سمن از اول ماه تا چهارده روز در زیادت نور هلال استعمال کنند که بزودی فربه گرداند و دوائیکه برای فربهی شخصی مرتب سازند واجب است
که خوردن اندک یا بسیار آنرا کسی دیگر را شریک نگردانند بلکه هر کسیکه برای اسم او مرتب سازند آنرا بخورد و بخیل که آن روئیدگی است [illegible]
و اکثر برگ او [illegible] دیبا شد آنرا کوفته آب او بفشرند و هر که اراده فربهی کند ده درهم از آن آب با یک نیم اوقیه شکر عراقی بخورد کسی اسهال خوب نی آرد
و عقب آن فربهی نیک پدید آید و بوی این روئیدگی مثل بوی خیار میباشد و مجرب اوست و شیر گاو تازه و شیر بز تازه و شیر گوسفند و امتصاص
انار شیرین بعد طعام و خوردن نان سفید تازه و خوردن مویز و کذا لبست بشکر و کذا [illegible] مرات کثیر و اغتسال آب [illegible] گندم و در اغذیه فربهی خوردن [illegible]
در حریره و در سفوفات سمنه و کذا حب قلقل و کذا اسکنه ماش و کذا کرسنه بریان سوده بعسل آمیخته بر وزن الفقد جوزه و کذا بیخ [illegible] و کذا [illegible] و کذا
حب المحلب و کذا اسقیل هندی و کذا صمغ بادام و کذا حی العالم با مصطکی و انیسون آمیخته و کذا قوه الصبغ و کذا ترنجبین بدن اطفال را و کذا [illegible] باخرنوب
خروج حمام و کذا انجباره طلاء و کذا اشقاقل و کذا سمید گندم و نشاسته بشیر تازه پخته و کذا لعبت بربری و کذا اقلقل و کذا ایلوط و کذا [illegible] و کذا حلبه تازه
گندم پخته و کذا اسورنجان و کذا امقل مکی و کذا ابریشم و کذا افنطوریون دقیق چون استفراغ بدن بدان نمایند و کذا لحم غزال و شحم آن و کذا ایلیون و کذا
موز و کذا اغبیرا و کذا صمغ عربی و کذا اکتیرا و کذا کرم قز خشک سوده سه درهم با حریره آمیخته و کذا تخم شاهسفرم و کذا لبن و کذا تخم بادرنجبویه و کذا اطلاء
کذا حریره گندم با حب الزلم سوده آمیخته و کذا لحم ابیض اترج و کذا حریره پیه بز و آرد سفید و کذا نان گندم نو و کذا [illegible] بشیر تازه و کذا لبست گندم
و کذا حب [illegible] و کذا روغن خشخاش هر واحد سمن بدن است و بقول ملکی و غیره اگر قدری را در آب یک شبانه روز تر کنند بعده در خرقه کتان بسته
در آرد گندم نهاده نان او در قرص بپزند بعد از آن برآورده و باریک سائیده با آرد سفید و شکر پخته بخورند فربه گرداند و بقول اسرائیلی اگر [illegible]
هفت روز بنوشند بعده قرص سبز و مستعمل در حرف استعمال کنند بعده روغن گاو تازه روز بنوشند بعد از آن روغن گاو و نان سفید خشک کوفته بیست روز بخورند
بدن را فربه و لون را حسین گرداند و بقول رازی برنج بشیر تازه پخته بشکر خوردن بدن را فربه کند و بقول ابن ماسویه آرد باقلا و آرد نخود بشیر گوسپند پخته
بشکر خوردن سمن بدن است و بقول هرس آرد سفید بشحم یا الیه آمیخته ماکیان را بخورانند تا خوب فربه شود بعده فرج کرده سرا و بریان کرده بخورند دیگر
چربی او دیگر اخلیت و شکر بدان آمیخته ماکیان بخورند و روغن آن بنوشند و دیگری را شریک در این نسازند خوب فربه گرداند و بقول [illegible] اگر [illegible]
نخود [illegible] خشک کنند تا مثل سویق بماند و سائیده آرد عدس سفید ده چندان بیامیزند و همه را در روغن گاو بپزند و در ان [illegible] نانخواه آمیخته [illegible]

گرده باشد و تبرید و ترطیب اگر چه گرز دلاز باشد و بهترین چیزیکه بدان تسخین عضو غیر قابل فربهی بسبب سردی کنند آنست که دلاک نمایند پس بران
دوای محمر نهند و اگر بسبب هزال طحال باشد معالجه طحال کنند و اگر هزال بسبب دیدان باشد قتل و اخراج آن همه کنند بدانچه در باب آن مذکور شد
و آسایش و تنعم و بستر نرم و سکون در سایه و نشاط و تعطیر و نوشیدن آب سرد اختیار کنند که این قوت طبیعی را بسیار قوی کند پس تصرف او در تغذیه
و دفع فضول نیک گردد و این مبادی اسباب فربهی ست و از مسمنات خوردن شراب غلیظ و طعام جید الکیموس قوی مولد خون متین ست چون هضم
شود مثل هریسه مع جوذابات و برنج بشیر و گوشت بریان بسبب آنکه دران از قوت لحم محتبس بود گوشت سخت پیدا کند و اما لحم مطبوخ گوشت سست
منفش غیر ثابت پیدا نماید و گوشت بط فربه و گوشت ماکیان همچنین گوشت کبک لیکن درین باب بلیغ النفع ست و همچنین لبوب بشکر و حمام بعد طعام
شدید الجذب برای غذا بسوی بدن و مسمن ست لیکن صاحب او در معرض حدوث سده در جگر او بود خصوصاً کسانیکه بعد طعام او طعام صاحبان
طالب فربهی باشد و کذلک سنگ گرده و مثانه کثرت نماید و هر کسیکه این سزاوار بود و اولی کسی که این سده و سنگ ایشان را کثرت نماید
کسی ست که در خلقت تنگ عروق باشد و هر کس چنین نیست و ایشان چون ثقل در جانب راست یعنی زیر پهلو احساس نمایند مفتحات سدد
که معروف اند بنوشند و قبل طعام ایشان کرنب که بعسل و سکنجبین بزوری بیاشامند تا آنکه ثقل زائل شود و بهتر حمام آنست که بر شکم اول باشد
و طعام منحدر شده باشد و با وجود این خوردن طعام عقب خروج از حمام بلا فصل از اسباب فربهی ست و بهتر مسمن حمام ست برای اکثر مردم خصوصاً
کسانیکه ایشان در حال مثل ذبول باشند و باید که استحمام برای اول هضم باشد یعنی چون طعام از معده منحدر شده باشد مگر در اشیا باعیا نادر که برای
حار فراجان و معتدل مرتب از رائب غیر ترش دهند و از حیلهای تسمین جسم چون عضوی عضوست بنسبت عضویکه مقابل او در جانب دیگر باشد چنانچه بیان او
ذکر آن کردیم و زیر عضو بندند از جائیکه غذای بسوی آن می آید چون فربه باشد یا فربهی او غیر مطلوب بود مثل ساعد چون لاغر بود و کف سالم باشد
پس نزد رسغ بر بندند و یا عضد چون لاغر باشد و کف و ساعد سالم بود پس نزدیک مرفق از اعلی ساعد بر بندند و از مسمنات آنست که تعلق بریاضت
دارد و آن هر ریاضت لین بطی ست و همه این معتدل باشد بعد از ان بدلک خشن قلیل معتدل در صلابت و لین خصوصاً دلاک چنانچه بیان کرده شد
تا آنکه جلد سرخ گردد و بعد از ان ریاضت باعتدال کنند و استحمام قصیره نمایند پس مسح بدن او کنند و مالش بدلک یابس نمایند بعده استعمال
لطوخات مسمنه کنند و اکثر آن روغنهای شیرین بود و باندکی موم اگر احتیاج این باشد بسبب کثرت تحلیل بدن و تبدیل آب و هوا از بزرگترین
چیزیست که رعایت آن واجب بود و چه گاهی هزال بسبب اینها باشد و از مسمنات لطوخات ست که بعد تحریکات اعضا و تحمیرات آنها استعمال
کرده شود مثل زفت تنها اگر بسیار سائل بود یا در روغنی گداخته بقدریکه آنرا سائل گرداند برای لطخ و گاهی تنها که قریب از آتش کنند بر جلد
استعمال میکنند تا آنکه بگدازد بعده بچسپانند و بر دارند چون سرد شود و که این جذب غذا بسوی عضو کند و دران حبس او تلیید و قوت جاذبه باتنبیه کند
و سردی را زائل گرداند و اگر بسبب ضعف قوت یا انسداد مسام در جلد باشد و آنرا لزوجت و تخونت دهد و مسام بران سده و سازد پس تنبیه قوت
جاذبه کند و هر قدر که جزوی از عضو مستحیل شود باقی ماند و تحلیل نشود و واجب ست که در تابستان یکمرتبه در روز یکه استعمال کنند استعمال نمایند و در
زمستان دو مرتبه و نظر کنند در گرفتن او از عضو و ترک بران بسرعت که آنرا سرخ گرداند منتفخ آن او را یا بطور آن پس اگر درین سرعت کند در ترک او بران
مبالغه نکنند بلکه بسرعت آنرا بر دارند بلکه گاهی کفایت کند که آنرا بر دارند هر گاه بچسپانند گرم و آن سرد گردد و گاهی نفع کند تقدیم دلاک سریع خشن
صاب بر زفت بعده طلا کنند و یا بشاخ خیزران بزنند ستوی و خصوصاً بروغن چرب کرده بضربات تا آنکه سرخ گردد و منتفخ شود بعد از ان توقف کنند
بهر آنکه زیادتی در دلاک و ضرب تحلیل کند بعده زفت بر آتش باعتدال گرم کرده بچسپانند پس هر گاه منجمد شود و سرد گردد دفعتاً بر دارند و بهتر آنست که
قبل زفت بران آب مائل بحرارت و اندک لذع بریزند بعده زفت بکار برند و آبهای کبریتی و قیری نیز جذاب غذا بسوی ظاهر ست جالینوس گفته
دیدم که نخاسی باین تدبیر غلام لاغر را نیها و بحز را فربه ساخت پس سرین او و در مدت اندک فربه گردید و کسیکه کراهت از زفت کند بدل او روغنی

از روغنهای مسمنه با اندک حرارت استعمال نمایند و اگر آب سرد استعمال کنند و احتمال او بجمیع بدن یا بعضو کند تعطیل آرند و بعد از اوقات برای این وقت برو شستن
یطبخ در میخند است پس قریب است که قوت اعمال او بجان گرداند و واجب نیست که از علاج بگریزد چون طول کشد بنا بر نشود بلکه لازم است که مواظبت بر آن نمایند
بخورها و تسخین آب گرم پس بدانکه دست پس نفت و گاهی احتیاج جذب بسوی غور از قبیل لکاب با ادویه محمره مثل عاقرقرحا و کبریت و مثل ثافسیا افتد و از اعضا بعضی
اعضا نیست که تسمین آنها احتیاج نه بزیادت حرارت دادن افتد زیرا که بسیار از وقت دادن تحلیل برود و آن محتاج برای سمن بسوی نقل باقی باشد لاسیما که
و تا تحلیل کنند والکمون والمیلینم ادویه مستاره وخته ابار و اما ادویه مستاده پس غرض در آن تقوای ادویه هضم و حبس غذا در معده و اما اندک بقوت
ماسکه است و تنفیذ او در عروق و بسوی جهات کبد این فعل مدات معتدل کنند و خصوصا چون در طعام و بعد آن بدت اندک آنرا بنوشند و بعد از آن احتیاج شود
باجماع او در عضو و این فعل ادویه مبرده مخدره کند مثل بنج و مانند آن و ادویه بالخاصیت و آن اصل تولیت و از اینجا برای معتدل مزاجان لغیت که بگیرند مغز
بادام و فندق مقشر و حبة الخضرا و پسته و شهدانج و حب الصنوبر کبار و عسل سرشته بنادق بقدر جوز سازند و هر روز از آن پنج جوزات تا ده عدد بخورند
و بالای آن شراب بنوشند که این تسمین و تحسین لون و تقویت باه کند ایضا دوای جید سمن و محسن لون بگیرند بایسه نکوک آرد سمید پنج اوقیه از زردت
در روغن گاو بهر دو رالت کنند و از آن اقراص ساخته صبح و وقت خواب بخورند و یا بگیرند بادام و بندق مقشر و حبة الخضرا و کنجد و خشخاش مساوی کیلا
نصف بکجبز و قانید موزن جمله بر صبح و وقت خواب تا ثلث درم بطریق سفوف بخورند ایضا از کندی بگیرند پنج کیلجه از خروع مقشر و باریک بسایند
و بران دو رطل شیر تازه انداخته با آرد گندم بقدر حاجت بسرشند و از آن اقراص طولانی یا مثل قرص نان کثیف مدحج کوچک پنج بر شیر تازه و تا سوراخ
شود بسازند هر قرص بقدر اوقیه یا نصف و نان بپزند و خشک کنند و هر روز ده قرص سوده بخورند تدبیر جید برای هزال حادث بسبب خوردن گل
و سده نواحی جگر و زردی رنگ بگیرند مویز جید و بران چهار وزن آن آب اندازند و بپزند تا نصف رسد و بپزند و بر یقین بسوزد و رطل خبث الحدید و یک کف
نانخواه و یک کف شکر و یک کف صعتر اندازند و چون در دو سه روز بجوش آید صاف کنند و بنوشتا مقدار نیم رطل از آن بنوشند و بعد سه ساعت نان
بکاخ کبر و گندنا بخورند و بالای آن نبیذ قوی بقدر یک رطل بنوشند بعد از آن چون هفت ساعت بران بگذرد گوشت فربه بخورند و نبیذ تند تا سه رطل
بیاشامند که این در قوی مزاجان از مهزولان فعل عجیب کند و رنگ نیکو گرداند و یا بگیرند کتیرا و تخم خشخاش و جوز جندم و بهمنین و کبر و کهربا و زرنباد و مغاث
هر واحد سه درم و نیم کوفته و در روغن گاو بریان کنند و بوزن دو من پست گندم بران اندازند و هر روز از جمله تا سی درم بگیرند و از آن حریره بشیر و روغن
و شکر ساخته بنوشند و بعد آن استحمام خفیف نمایند و یا بگیرند مغاث پنجاه درم و خرلق بست درم و کثیرا و جمل ده درم و زرنباد سی درم و کوفته بیخته بگیرند مثل ثلث
همزمان سمید و نیز مثل ثلث آن بادام مقشر و ایضا مثل ثلث آن شکر سلیمانی و از آن هر روز بوزن بست درم در شیر گوسفند و افشره انگور هر واحد
یک رطل بگیرند و از آن حریره ساخته بنوشند **و مفردات مسمنات معتدله** لبوب و آردها و گوز گندم و کیلا خصوصا بالبست که آن با وجود این نفع لیست شکند
و حب السمنه لیکن این در معده تا دیر بماند و مغاث و زرنباد و بهمنین و جمیع ادویه معرکه مثل ملیوص و کمر ناه کرسنه و لوبیا و از ادویه که ترتیب خواص انست
که بچه نکس عسل و خشک کرده بسایند و اندک از آن بسویق آمیخته بنوشند و از ین قبیل برای مهزولین از تدبیر جید انست که بگیرند دوغ جغرات شیرین که خود را
بشدت بنا شد و نه ترش بود و ده منیت او دور کنند تا فقد تر و خفیف تر گردد پس جرعه اول آنرا نیم رطل بنوشند و بران سه ساعت توقف کنند
تا آن منهضم گردد و بعد از آن همون او مرتبه دیگر بنوشند و تا عشا طعام بخورند و غذای او بچه با کلیان فربه باشد و اگر تحمل شرب شراب رقیق ابیض بود
بنوشند و اگر قبل عشا بر ین استحمام نماید و فقد نبیذ رقیق صاف بنوشد بعد از آن خارج شود و طعام شب بخورد و بهتر باشد و دیگر بگیرند نخود و در شیر گاو
تا یک شبانه روز بخیسانند و اگر تجدید شیر سازند کنند و اکثر از ین دران ببرورند جاتر بود و بگیرند بیخ مشسته سفید و تخم خشخاش کوفته و گندم و جو مقشر هر واحد
سی درم و نان سپید خشک و شکر سفید هر واحدی درم و بادام مقشر پنجاه درم و همه را جمع کرده هر روز سی درم از آن بشیر تازه یا روغن گاو بپزند و بنوشند
و بعد آن در آبزن بقدر تحلیل آن استحمام نمایند و یا بگیرند دو رطل شیر تازه و یک رطل آب و با شکر بجوشانند تا آب برود و بران یک اوقیه قانید و یک اوقیه

روغن گاو یا روغن کنجد انداخته یک جوش داده بنوشند دیگر بگیرند آرد نخود و باقلا و جو و برنج مساوی عدس مقشر خشخاش سفید ماش مقشر هر واحد نیم جزء گندم کوفته کنجد مقشر نصف جزء شکر دو جزء و حریره بشیر گوسفند ساخته صبح بنوشند دیگر بگیرند بزر البنج و در آب خوب بجوشانند و از ان آب بقوت صاف نمایند بعده در سایه خشک کنند و میان آرد سرشته در تنور رسیده نان بپزند و هرگاه سرخ گردد از ان نان برآرند و آن تخم را بسایند و ده مثقال و یک رطل فتیت معمول از کنجد و خشخاش انداخته صبح و شب تا سکه از ان بخورند

دوای عجیب

بگیرند بزر البنج و یکشبانه روز در آب ترکرده بشویند و خشک کرده بروغن گاو خوب لت کنند و بریان کنند بمقداریکه سائیده شود و بران چهار وزن آن بادام مقشر و بموزن آن جوز و مثل آن شکر انداز ند و از ان وقت خواب پنج درم بخورند ایضاً محرورین را کاکنج و عنب الثعلب کاهو و توت و گوشت کبک فربه کند و مردم بسیار لاغر مفقرا معالجه مرطبه که در باب دق و در باب یبس معده آنرا ذکر کرده ایم پس بدان رجوع نماید ایضاً انجبین مردم را باید که طلا زفت کنند در هر سه چهار روز یکبار بطریق معلوم و منجمله آن برای مبرودین این قمیحه است بگیرند خرلق سفید و درینی تخم خشخاش هر واحد ده درم بورق حب الصنوبر هر واحد سه درم حب السمنه چهار درم سورنجان بزر البنج عاقرقرحا خولنجان بهمن سفید هر واحد یک درم کسیلا پنج درم گندم سفید یک مکوک و گندم را در شیر تر کنند چندانکه بالیده شود پس در سایه خشک کنند و بریان کرده سویق آن بسازند و همه را آمیخته بران روغن گاو ده اوقیه بریزند و از ان هر صبح ده درم و هر شب ده درم بخورند و بالایش شیر بنوشند دیگر مجرب وقت حرف سفید آرد نخود آرد باقلا نانخواه هر واحد یک جزو کسیلا دو جزو زیره سیاه و فلفل هر واحد نیم جزو سائیده و بآب سرشته نان ادور تنور بپزند و خشک کرده با همچند آن نان میده خشک کرده بیامیزند و هر روز از ان حریره بشیر سازند و یا در شوربای جوزه مرغ فربه داخل کرده قبل طعام بخورند شراب جید برای ایشان بگیرند کسیلا پنجدرم و در دو رطل شراب خوشبو که دران ترشی نباشد بگذارند و سه قدح از ان صبح و شام و وقت خواب هر وقت یک قدح بنوشند و اگر اتباع او بسویق کنند نفع بخشد و لیست بربری در سویق ایشان راشدید النفع ست تسخین و ترطیب آنها کند لیکن آن شدید الحرارت ست و از ایشان اصحاب یبس را معالجه بعلاج فربهی برطبات معلومه و تدبیر قوت آن نماید بعد از ان تدبیر کسیکه میل بحرارت آورده باشد بتدبیر محرورین کنند و آنکه همراه میل بسردی باشد بتدبیر ارباب دق شیخوخت پردازند و اما حقنها پس هر حقنه مسمن کلیه مثل شیر گوسفند و مانند آن نافع خصوصاً چون دران اندک بارزد حل کنند و بعضی از ان مرکب ست که در باب ضعف باه ذکر کرده ام و از ان یک نسخه ذکر میکنم بگیرند سر بز فربه آنرا پاک کنند بعده خوب بکوبند و نیم رطل حلبه و دو رطل شیر بادی جمع نماید و بگیرند گندم و برنج و نخود مهر و سه هر واحد ربع رطل بعد از انکه این همه را جمع کنند و در آب جها سازند و صاف کنند و آنرا و آب آنرا نیز باخلاط دیگر و همه را بازطبخ دهند در تنور تا آنکه سر نیز مهرا شود و جمله را صاف کنند و از شوربا سه اوقیه بگیرند و از دسومت حه او قیه و از آرد بادام و جوز هر واحد یک اوقیه و بدان حقنه کنند و بران خواب نمایند

در تسمین عضو عضو

مثل دست یا پای یا لب یا بینی یا قلفه یا قضیب پس ممکن درین آنست که مختص بدان عضو باشد و این از جهت ماکول و مشروب نیست چه این عام ست بدن را بلکه آن از جهت جذب غذا بسوی آن عضو و حبس غذا بران و تحویل او بر طبع آن بود و این چنانچه معلوم کرده اند بدلک محکم بخشونت و بادویه محمره پس بدلاک که آن قوی تیز بود و به نخین آب نیمگرم پس طلا کردن بزفت باشد و قوی علق بشریه ماکه آن کرم سرخ ست در قوت زفت مقرر کرده اند و در ابتدای این باب کیفیت استعمال زفت معلوم کرده اند و برین اعانت میکند توجه ماده بسوی آن بستن راه از ان بسوی غیر آن و یا از منقسم غذای آن بسوی غیر آن و این همه دانسته اند و بعض اعضا مختص باعمال اند از اعمال حدید مثل لب و گوش و بینی و در غیر این باب مذکور شد و گویند که اگر لب بینی متقاص باشد باید که وسط آنرا بشگافند و جلد را از هر دو جانب بکشند و گوشتیکه در وسط آن باشد و صلب از ان شده باشد قطع کنند که دراز شود و تقلص زائل گردد هر جانبی میخوابانند که اول سبب لاغری باید جست و زائل باید کرد مثلاً اگر سبب لاغری خوردن طعامها بود که از ان خون رقیق پیدا شود و یا خوردن طعامها بود که از ان خون بسیار تولد نکند تدبیر را نگیرد انند و طعامهای مخالف آن باید فرمود و اگر سبب ضعف قوت هاضمه باشد تقیله

معده و تقویت آن نمایند چنانچه در مقاماتش مذکور شده و اگر سبب کسلانی قوت جاذبهٔ اعضا بود حرکت و ریاضت معتدل فرمایند و هر صبح که از خواب بیدار شوند باعتدال بمالند و حمام و مالش روغن و آب گرم چنانکه معلوم ست و اگر سبب فساد خون باشد تدبیر موافق کنند و خون را با طریفل صغیر و مانند آن صاف کنند و اگر سبب بزرگی سپرز بود یا کرم دراز و حب القرع علاج آن در جایگاهش مذکور شده و اگر سبب تنگی منفذها بود حمام و مالش روغن و آبزن فرمایند و عرق آورند و اگر سبب کشاده شدن مسام بود اسباب آن زائل باید کرد و در آب سرد باید نشست و باید دانست که نشاط و خوشدلی و کامرانی و جامهٔ نرم و عطرهای موافق و گوشت برهٔ بریان و مغزها چون مغز بادام و فندق و پسته و جوز هندی با شکر و نیشکر همه فربه کننده است و از هریسه و گوشت بریان و گوشت کبک گوشت سخت پیدا شود و محرور را گوشت بزغاله و مرغ خانگی فربه و برهٔ شیرمست و جوذاب نان با شکر و نیشکر و پنیر تازه و دوغ خاصه که نان در آن ترید کنند و کاهو و برنج و انگور سفید و بادام تر با شکر موافق بود و از گوشت خشک کرده و طعامهای شور و تیز و تلخ و از ترشیها پرهیز باید کرد و اگر چیزی تیز و ترش و شور آرزو کنند آن مقدار باید که طبع را خوش کند و معجون مسمن که در قول شیخ گذشت هر بامداد بخورند و اگر کسی شراب خوار باشد بعد آن اندکی بخورد صفت حریرهٔ معتدل نخود سفید در شیر گاو تر کنند تا شیر را جذب کند و خشک کنند یک جزو از این نخود و یک جزو کشک جو و یک جزو نان میده خشک کرده و نیم جزو کشک گندم و سه جزو شکر اول نخود و کشک جو و گندم بپزند و اندکی زیره افگنند چون پخته شود نان خشک کوفته و شکر اندازند و مقداری شیر تازه انداخته بجوشانند تا قوام گیرد بخورند بیش از آنکه حریره خورند دراینک بمالند چندانکه اندامها سرخ شود و اگر یک جزو خشخاش و دو جزو مغز بادام مقشر کوفته اضافه نمایند صواب بود صفت جوارش فربه کننده بهمن سرخ و زرد و دوقو کسیلا و حبة الخضرا و تودری سرخ و زرد و شهدانج و شونیز و پسته و پست نخود و مغز بادام مقشر و کنجد مقشر برابر همه را بکوبند و دو چند حلبهٔ منقول و بریان کرده سوده با آن بیامیزند و بروغن چرب کنند و بمالند و بعسل بسرشند شربتی زنان را بقدر جوز با شیر تازه و مردان را بقدر بیضهٔ مرغ با آب گرم

در فربه کردن عضو واحد

این بیشتر بمالیدن و طلا کردن بود و باشد که حیله سازند که عضو فربه را لاغر نمایند یا هر دو یک حال کنند و این چنان بود که مثلاً یک دست فربه بود و دیگر دست لاغر آن دست فربه را اول عصابه بپیچند چنانکه از سر دست آغاز کنند و تا زیر بغل هموار بپیچند نه بسیار سخت لیکن چنانکه غذا باز دارد تا در آن دست گذر نیابد پس آن غذا بدیگر دست بمالیدن و طلا کردن خاصه بروغن زیت و اندکی موم گرم کرده و مالیدن معتدل باید و هرگاه عضو گرم شود مالش موقوف کنند و چون ساکن شود باز مالیدن شروع کنند تا بدین طریق غذا از آن یکدست باز گردد و بدین دست آید و اگر مزاج سرد بود زفت رومی طلا کنند پس از آنکه عضو را آب گرم بشویند و بمالیدن گرم کنند و غذا بدو کشند و بعضی زفت را بر آتش دارند تا نرم شود و بر پوست تازه مالند و گرم کنند و بر آن موضع نهند که می باید و چون سرد شود بردارند و نگاه کنند اگر عضو زود سرخ شود زود تر بردارند و اگر دیرتر سرخ شود دیرتر بردارند و باقی همان ست که در قول شیخ مسطور شد ابن الیاس گوید که علاجش منع اسباب موجبهٔ نست و تناول اغذیهٔ مقوی جیدالکیموس مرتب مثل هریسه و حریره و عصیده و اغذیهٔ چرب و حلوای کثیرالغذا و لزوم خواب و راحت و خوابگاه بار و رطب و حمام بعد طعام و مالش بروغن بعد ریختن آب گرم بر بدن تا غذا بسوی اطراف منجذب گردد و قبل غذا حرکت مشی طویل آهسته و پوشیدن جامهای نرم و ترک جماع بالکل و اجتناب از حموضات و حرکات سریعه و ملازمت لهو و سرور و استماع غنای لطیف و مالش بدن هر روز قبل طعام تا سرخ گردد و خوردن طعام در روز دو مرتبه از آنچه فربه کند از حبوب گندم و برنج و باقلا چون در شیر تازه بجوشانند با شکر و بادام و فندق و پسته چون با شکر بخورند و آنچه بدن را بسیار فربه کند لحوم حملان و ماکیان و بیضهٔ جوشش کرده و جوذاب و سفیدباجات کم توابل و کم کردن فصد و اسهال و قلت مضاربت بر جوع و عطش و ترک جلوس و مشی در آفتاب و تناول انگور شیرین پخته و انجیر تر ست سمنهٔ جید که بدن را فربه کند آرد برنج آرد باقلا آرد نخود و کعک کوفته جمع کرده بشیر و شکر حریره ساخته هر روز بخورند و بعد آن در حمام داخل شوند سمنهٔ دیگر جید بادام مقشر خشخاش سفید مغز چلغوزه حبة الخضرا روغن گاو مساوی شکر سفید کوفته بروغن لت کرده بشکر مقوم با آب بسرشند شربت پانزده درم صبح و شب

سمنه عجیبه

که بدن را بزودی فربه کند بگیرند نخود پانزده درم و در شیر تازه یک شبانه روز تر کنند و خشک نمایند برنج مغسول و گندم و جو هر دو مقشر هر واحد سیزده درم بادام مقشر
تخم خشخاش کوبیده هر واحد پانزده درم شکر سفید یک نیم رطل همه را کوفته بیخته هر روز از آن سی درم گرفته با شیر تازه پخته بنوشند جرجانی گوید که علاجش بازاله
غموم و هموم کثیره و ترک ریاضت بسیار و تعب و خوردن حلاوات و سمنه کثیر الغذا به نشاسته و لبوب و مالش بقیروطیات سازد و بعد استحمام با آب گرم شیرین و مالش اعضا
قبل طعام هر روز تا آنکه سرخ گردد و خوردن مسکه بشکر و ماهی تازه رضراضی غیر مالحه و از فواکه خربزه شیرین و نارجیل و بادام و جوز و پسته و بندق باید کرد
سمنه جیده بادام مقشر بندق خشخاش مغز چلغوزه حب السمنه حبة الخضرا هر واحد یک جزو به روغن گاو تازه لت کرده بجلاب بسرشند و صبح و شب پنج درم بخورند
دیگر جیده تخم کدوی مقشر سوده یک جزو آرد گندم پاک دو جزو آرد برنج دو جزو با شیر گاو خوب بسرشند و اقراص رقیق ساخته نان بپزند بعده هر صبح یک اوقیه
بگیرند و سائیده با شیر و شکر بطریق سفوف بخورند بعده در حمام داخل شوند **سفوف مسمن** که بامغاث بهمن سفید زرنباد جوز جندم خشخاش سفید هر یک هفت درم
کوفته بیخته به روغن گاو بریان نمایند و با ششصد درم (نسخه) پست گندم بیامیزند و هر روز ده درم با شکر و بادام بخورند **معجون مسمن** گویند که بهتر از این درین باب مشهور
نگشته تودری سرخ تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب القلقل هر واحد یک درم زعفران یک درم مغز بادام مقشر مغز بندق مقشر
نارجیل هر یک ده استار آرد برنج یک من عسل کف گرفته دو من شکر سفید فانید هر یک یک من کتیرا نیم من روغن کنجد یک رطل آرد باقلا آرد نخود هر یک ده استار
فانید و شکر را کوفته با عسل آمیخته بر آتش نهند تا مخلوط گردد بعده ادویه کوفته بیخته بران اندازند و زعفران در گلاب حل کرده با شکر در پاتیله بر آتش ملایم بپزند و بر آن
روغن اندک اندک انداخته کفچه زنند تا مثل حلوا گردد بعده باجزای اول آمیزند و هر روز پنج درم بخورند و بعد آن استحمام نمایند و در نسخهٔ دیگر تودری سفید پنج درم
حب المحلب زنجبیل قرنفل دارچینی شقاقل هر یک سه درم زیاده است و وزن زعفران دو درم و مغز بادام یکمن بندق مقشر نیم من باقی بدستور و نوشته که عجیب الاثر
سمنه نافع برای حار مزاج آرد باقلا یک جزو بادام مقشر یک جزو مغز تخم کدوی شیرین دو جزو و از آن به روغن بادام و آب انار شیرین حریره سازند و آنچه بدن را
فربه کند خوردن طعام بالای شراب است الا آنکه صاحب او را خطر بود و اگر لعاب نفس خود بفصد و اسهال در هر ماه یکبار بلکه نکند و کذا دخول حمام بر شکم سیری
قرشی گوید که تعدیل مزاج و استفراغ خلط حریف بفصد و غیره کنند و مقابله هر سبب نمایند و تقویت قوت جاذبه بمالش بعد خواب کنند و خصوصاً بروغن و حمام عقیب
خوردن غذا اگرچه افراط تسمین کند لیکن از آن خوف سدد باشد پس حذر از آن سکنجبین ساده یا بزوری کنند خصوصاً اگر در آن خوف سدد باشد و اغذیه طالبان
فربهی همه غلیظ است و لهذا در ایشان سنگ تولد کند **دوای مسمن** نخود در شیر گاو تر کنند تا نرم شود و جو و گندم و برنج و ماش مقشر در آب بسیار بپزند تا مهرا
گردد و مثل آن شیر اضافه کرده جوش دهند و پسته و بندق و شهدانج و حبة الخضرا و جوز و بادام و مغز چلغوزه و تخم خرفه و تخم خربزه و تخم خشخاش هر یک نیم جزو
و بزرالبنج وزیره و بهمن سفید و حب الزلم هر یک ربع جزو روغن بادام یا روغن گاو مثل ربع جمله از این هر روز یک سکرجه استعمال کنند **انطاکی** در تذکره
مینویسد که علاج هزال ازاله اخلاط ممروره و حریفه است پس اگر هزال طبیعی باشد علاجش هیچ نیست که سمن واجب کند و غیر طبیعی بود پس علاج هزال
کائن از ضعف عضو علاج آن عضو است و رد او بسوی صحت و کائن از هم و مانند آن راحیله در راحت از آن کنند و اگرچه بتاسی باشد و کائن از
کرم را اخراج اوست و همچنین باقی اسباب است **ایضاً** در نزهه گوید کسیکه اراده فربهی کند اسباب او را اختیار نماید بعده دوای مسمن
استعمال کند و بهترین آن از اغذیه شیر است و انجیر و قلقاس و هریسه و نخود و باقلا و لوبیا بهر نوع که استعمال نمایند و اما ادویه آنچه تجربه او برای آن
کرده ام ذکر میکنم سمنه برای کسیکه سن او از پنجاه سال تجاوز نکرده باشد و مبرود بود بگیرند بست درم نارجیل ده درم پسته پنج درم شاه بلوط ده درم
دارچینی یک درم قرنفل کوفته در یکصد و پنجاه درم شیر تازه بجوشانند تا سوم حصه او برود پس سی درم شکر دران انداخته گرم بعد جماع یا حمام استعمال کنند
و یکصد ماکیان تیار دارند و طبیخ مهرا سازند پس در پنجاه درم شوربای آن چهار قیراط خرزه بقر حل کرده بعد آن بنوشند این را در هر هفته یکبار استعمال
کنند مع ترک ترشیها و نمکینها و اقسام ریاضت مثل جماع و حمام سمنه برای محرور مزاج دیابس سبوس گندم و مغز بادام شیرین هر یک

نسخه سه صد

بست درم پسته مغز بیه تخم خشخاش هر واحد پانزده درم نخود ده درم کوفته به صد درم آب شیرین بپزند تا سوم حصه باقی ماند و یک شب بگذارند و صبح صاف کرده با شکر استعمال نمایند و در هر هفته دو مرتبه تکرار این کنند و نقل کرده اند که مغز بیه تنها این عمل کند و در خواص آمده که اگر کعب البقر سوخته استنشاق نمایند فربه کنند و چون گندم با خنافس و حرمل سوده بپزند و ماکیان را بخورانند تا آنکه به آنها بیفتند پس ذبح کرده بخورند بسیار فربه کنند و تجربه صحیح یافته شد سمنه که برای هر زمان ملتقط است مویز یک رطل پست جو کنجد برنج باقلا بادام پسته جوز چلغوزه بندق شاه بلوط هر واحد نیم رطل بزر البنج خشخاش سنبل فوه مازو دار چینی آمله دار فلفل حلبه صمغ کتیرای هندی هر واحد سه اوقیه خمیره دو اوقیه چوب زرشک که در مصر لعقد و قشره معروف است حب غول انزروت هر واحد اوقیه همه را خوب سائیده در آب سبوس بپزند و دران آهن داغ کنند تا مهراشود پس بیخته همه شیر و نصف وزن آن روغن گاو انداخته بپزند تا شیر برود پس دو وزن آن عسل خالص اگر سرما و مبرد باشد و الا شکر انداخته بقوام آرند و فرود آورده بقدر جوزه صبح و مثل او شام استعمال کنند و بدانند که در خواص ثابت شده که هرگاه دوای سمن از یک کس بیشتر مردم بخورند هیچ فائده نکند بلکه گفته اند که دران اسم شخصی که برای او بسازند یاد کنند و لزوم نیت او بعمل نماید و همچنین ساختن و استعمال کردن آن در زیادتی نور قمر خاصةً واجب بود عبد العزیز گوید که ادامت خرما با مغز بادام بغایت مسمن است و انجیر با نیسون صبح تا چهل روز خوردن عجیب است و بیضه گنجشک عدیل خود ندارد و از مجربات کثیر المغز بادام و نشاسته و شکر است و کذا دو حبه حجر البقر بجلاب در حمام یا بعد آن و عقب او شوربای گوشت پرند و از مجربات مکرره اینست که آرد جو نخود گندم برنج ماش باقلا کنجد مقشر خشخاش هر واحد یک نیم جزو شکر دو جزو یک کف با شیر گوسفند بطریق سفوف بخورند و ایضاً از مجربات کنجد خشخاش شکر هر واحد یک جزو بادام نیم جزو بزر البنج عشر جزو شربت یک اوقیه است و طبیخ بهمن با شکر بر ناشتا عظیم التسمین است و بهتر از ان حجر البقر است سیما با بادام و نخود آز مجرب عجیب اینست که انزروت سه مثقال و نیم حجر البقر قیراط نارجیل هفت مثقال حمله چهار خوراک بعد حمام و اکل بیضه نیمبرشت و از مجربات سریعه اینست که بچه کوچک زنبور عسل که بر بنیا ورده باشد در سایه خشک کرده یک درم بگیرند و آرد سفید ده مثقال و شکر پنج مثقال و حریره بسازند و بیضه نیمبرشت باندک نمک و کندر و انزروت بسیار نافع است و نخود بریان با مغز بادام مثل اوست و بقراط گفته که هر دوای بهی مسمن است و بالعکس و سمن بعد شصت سال اثر نکند مؤلف اقتباس مینویسد که اگر سبب هزال کمی تولد خون در بدن باشد در تولید خون سعی بلیغ نمایند با دویه و اغذیه لطیفه و مفرحات لائقه و اگر عدم متانت خون باشد بمتانت خون کوشند و اگر کاره بودن طبیعت از تغذیه خون بواسطه صفراویت وغیره باشد ادویه و اغذیه بارده رطبه بسیار دهند و همچنین ترشیها و اگر ضعف قوت متصرفه در غذا بواسطه آرام بسیار باشد ریاضت کنند و یا تقویتها و معجونات مفرحه همراه ماء اللحم بدهند و اگر بدین تدبیر فربهی رو ندهد پس ماء الجبن و یا چوب چینی هر چه مناسب مزاج بیمار باشد استعمال نمایند و عرق شیر و عرق زردک و عرق عنبر و ماء اللحم ساده و شراب ریحانی ممزوج دادن عظیم الاثر است و باقی انواع او مثل غلبه جذب سپرز خون را از جگر بسبب غلبه حرارت و مثل کثرت حب القرع وغیره و مثل تحلیلات بسبب محللات خارجیه چون اعراض نفسانی و کشادگی مسام و سبقت مرض و مثل هزال ضعف گرده و مثل ورم طحال و جگر و ورم اذنی القلب و جمیع امراض معده هر یک را بعلامات آنها که بمجلس بیان یافته شناخته برفع امراض مذکوره رفع باید کرد و باید که تدبیری مناسب آنها که هر یک بجای خویش بیان شده بعمل آرند و استماع اغانی لذیذه و دیدن رقص لولیان و مالیدن عطرهای مناسب و تبدیل لباس نزد دزد و درین باب آیتی عظیم دارد و همچنین خوردن فواکه رطبه مانند انگور و به و سیب و امرود و انبه و خربزه و موز و مانند اینها و همچنین گوشتهای پر قوت مانند جوجه مرغ و بزغاله و تیتر و لوه و کباب و بیضه انبها و بیضه ماهی و دماغ همه حیوانات و حلوای بیضه مرغ و زردک و شیر همه حیوانات و لبوب وغیره

سمن مفرط یعنی فربهی بسیار

بدانکه مضرتهای فربهی مفرط بیشتر است و امراض که بمردم فربه افتد زود دریافت نمیگردد تا که مستحکم نشود و بشدت میباشد و علاج بدشواری پذیرد و همچنین فربه در هر کار عاجز و محتاج بود چنانچه شیخ الرئیس در عیوب سمن مفرط مینویسد که فربهی بسیار قید برای بدنست از حرکت و برخاستن و از تصرف او در اعمال

وفشارنده رگها بود وبفشردن مضیق آنها پس بر روح مجال او تنگ گردد وبسیار منطفی شود وکذلک بسوی آنها نسیم هوا نرسد وبدان سبب مزاج روح ایشان فاسد گردد وایضاً ایشان را بیم آن باشد که اندک خون از ایشان بمنفذ تنگ ریخته شود در حوالی دل ودماغ آن ورگی یکبارگی تنگ افته شود وسبب هلاکت ایشان گردد ودر مثل اینحال وحال که قبل از باشد ایشان را ضیق النفس وخفقان حادث شود ودرین هنگام تدارک حال ایشان بفصد کرده شود وبالجمله ایشان در معرض مرگ مفاجات باشند وموت بسوی فربهان بافراط سریعتر بود وخصوصاً کسانیکه در ابتدای سن فربه باشند واز ایشان عروق باریک فشارده بود وایشان در معرض سکته وفالج وخفقان ودرب بسبب رطوبت ایشان وسوء تنفس وغشی وحمیات ردی باشند وبر گرسنگی و تشنگی صبر نتوانند کرد بسبب ضیق منافذ روح وشدت سردی مزاج وقلت خون وکثرت بلغم والسان لبغایت فربهی نرسد الا کسیکه او بارد مزاج باشد ولهذا اولاد ایشان کمتر شود ومنی ایشان اندک بود وفرزندان بسبب این ضعیف باشند وهمچنین زنان فربه حامله نشوند واگر حامله شوند اسقاط حمل کنند وایضاً شهوات ایشان نیز ضعیف بود وجمیع فربهان چون بیمار شوند علاج ایشان صعب بود[۹۱] وچون مریض شوند احساس مرض خود بسرعت نکنند[۹۲] وفصد کردن ایشان را دشوار بود[۹۳] ودر اسهال آوردن ایشان خطر باشد[۹۴] واگر مسهل عمل کند ایشان را ضعیف گرداند زیرا که حرارت عزیزی ایشان ضعیف است[۹۵] و در هزال ذکر کرده ایم که بهترین آدم معتدل است وخصوصاً در فربهی واگر باشد واز حرکت ضعیف شود پس اگر همراه او از دلائل بر رطوبت بود مبشر بطول عمر باشد علاج بهر تجفیف مسهل گرم ومدرات قوی دهند وتقلیل غذا وخواب وکثرت تعب وحمام یابس کنند وعرق آورند در روغنهای گرم محلل چون روغن شبت وقسط بمالند واطریفلات بر سبیل دوام وهمه ادویه گرم وخشک خوردن نفع دارد وخوابیدن بر زمین سخت خیلے مفید بود وهرچه در سمین گفته شد مخالفت او ضروریست ذکر ادویه مفرده ومرکبه که بدن را لاغر کند خوردن لاک دو درم هر روز بر نهار وکذا اسندروس یکدرم با سکنجبین چند روز متواتر وکذا نان جو برای معتاد بنان گندم وکذا نان ارزن وکذا اکبر مملوح وکذا زیتون سبز مملوح وکذا ماهی صغار مملوح وکذا اسیر مفرط وکذا پیاز بافراط وکذا گندنای خام وپخته وکذا اجر جیر وکذا ماهی شور کهنه وکذا لیمون نمکین وکذا گوشت خشک کرده وکذا لحم وحوش قدید ونیز کهنه وکثرت استعمال فلفل در طعام وکذا سرکه وکذا مکیدن لیمون سبز بر ناشتا چند روز متواتر ولطوخ بدن بگرر نطرون وکذا الحجر اسیوس در حمام بتکرار هر واحد مهزل بدن است وایضاً گویند که زیر سایه مغیلان نشستن وانگشتری رصاص در دست داشتن ودر ظرف او آب خوردن بالخاصیت هزال آورد واگر لاک مغسول یکدرم با سرکه چند روز ناشتا بخورند بدن را لاغر کند وطلای زبد البحر بسرکه نیز مهزل بدن است ودر بیاض استاد مرحوم مرقوم است که اگر لک را باریک سوده با بیله وران ریوند خطائی جوشانیده باشند تر کنند وخشک کرده باز درین آب تر کرده خشک نمایند وهفت مرتبه همچنین کنند باز سائیده دو درم با آب خورده باشند بدن را لاغر کند وایضاً اگر زیره سیاه را چهل روز ناشتا خورند لاغر سازد وآب مقطر زیره بجای آب نوشیدن قوی التهزیل وعجیب الفعل است وآشامیدن سرکه ناشتا مهزل قویست وتخم سداب بستانی وشاخ تازه آنرا چند روز ناشتا خوردن لبغایت مهزل است حب سندروس تالیف حکیم شریف خان صاحب برای ملکه پادشاه که فربه بود واکثر معالجات در افائده نکرد واین را نافع یافتند سندروس سه مثقال لاک مغسول دو مثقال هلیله زرد وبلیله آمله وهلیله سیاه وهلیله کابلی هر واحد یکمثقال زیره سیاه دو درم نمک لاهوری یکدرم کوفته بیخته با آب حبها سازند وحسب مزاج مریض بدهند واین حب خفقان را نیز نفع میکند دوائیکه در لاغر کردن بدن بغایت صحیح شده ومجرب است لاک مغسول هشت درم نانخواه بادیان زیره سیاه سداب هر یک چهار درم مرزنجوش بوره ارمنی هر واحد یک درم کوفته بیخته هر روز یکمثقال آنرا با عرق زیره سیاه بخورند وعرق زیره بجای آب بیاشامند هر وقت که تشنه شوند در اندک زمانی لاغر میگرداند ایضاً مهزل زاج زرد وندهج جنطیانا هر یک یکنیم دانگ مرزنجوش نیم درم لاک مغسول سندروس هر یک چهار دانگ کوفته بیخته دو دانگ بخورند ایضاً که بدن را لاغر کند زیره سیاه یک شبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده ده درم تخم کرفس مرزنجوش بوره سرخ هر یک سه درم تخم سداب دو درم نانخواه چهار درم همه را کوفته بیخته هر روز یک مثقال بدهند سفوف مهزل از بیاض استاد مغفور نانخواه تخم کرفس سنبل الطیب لاک مغسول هر یک نیم درم گل سرخ مرزنجوش هر واحد یک مثقال کوفته بیخته دو درم صبح با عرق زیره سیاه بخورند ایضاً منه سندروس لاک مغسول مرزنجوش مساوی کوفته یکمثقال هر روز صبح

[۹۱] بهر آنکه اکثر علاج بادویه کنند وادویه در عروق ایشان نافذ نشود وبسوی اعضای ایشان نرسد ۱۲

[۹۲] زیرا که حس ایشان ضعیف بود ۱۲ منه مدظله

[۹۳] بهر آنکه رگهای ایشان باریک باشد ودر پیان گوشت پنهان بود ۱۲ منه مدظله

[۹۴] زیرا که بسا است که اخلاط ایشان حرکت کند وآنرا بسبب تنگی مسالک امکان نفوذ در عروق نباشد وسبب هلاکت شود ۱۲ منه مدظله

[۹۵] بهر آنکه امکان او تنگ است ۱۲ منه مدظله

باآب بخورند و اطریفل وقت شام **ایضاً** مهزل بدن لک مغسول دو درم زیره سیاه نانخواه هریک چهار درم خوراک دو درم با سکنجبین دو تولہ **اقوال** مهره شیخ می فرماید که تدبیر مهزل ضد تدبیر سمن ست و آن تقلیل غذا است و عقب قلت غذا یعنی وقت گرسنگی حمام محلل و ریاضت شدید لیکن غذای او قلیل المقدار و قلیل التغذیه باشد مع تبعید زمان یعنی لبعد ظهور جوع بزمان معتدبه استحمام نماید بعده زمانی صالح صبر کنند پس در ریاضت قوی محلل شروع نماید پس زمانی صالح صبر کرده طعام مذکور بخورند و غذا را از جنسی گردانند که غذا اندک دهد و یا از جنس که غذای خشک یا حریف یا شور باشد مثل عدس و کوامخ و مخللات ولیکن نان ایشان خشکار و نان جو بود و توابل حاره در طبخ آنها زیاده کنند و از انچه بر تقلیل غذای ایشان اعانت کند آنست که غذای مذکور ایشان مع آنکه وصف او کرده شد خوب چرب باشد تا زود سیر شوند خاصة فربهان را که اشتهای ایشان و سومات را ضعیف بود ولیکن طعام ایشان در شبا روز یک وقت باشد و اعانت تحلیل ماده صالح آن غذا کنند اگر در عروق ایشان جمع شود و برین اعانت کند شدت تخلخل بدن ایشان بریاضات سخت و درشتی ملبوس و بستر و تبدیل آب بسرد و گرم و هوای بارد بجار و دائم کشاده داشتن بدن در سردی شدید تا مسام بند شود و مسدود گردد و تخصف بدن برای تقشعریره شود پس غذا را قبول نکند و تحلل معتدل را که آن مقدمهٔ انجذاب ماورای او باشد منع نماید پس اگر تابستان باشد کشف برای حرارت کنند تا تحلیل او بسیار شود و زیاده از انچه بسوی عضو منجذب گردد تحلل پذیرد و استفراغات دقی اگر غیر معتدل باشند و تبدیل مزاج بسوی ضد مزاج فاعل سمن اگر سردی باشد گرم کنند و اگر حرارت معتدل بود اما که او بسردی یا گرمی مفرط کنند و در اکثر امر از انفع اشیا برای بیشتر کسانیکه در فربهی افراط نمایند و مثل این از سردی بود استعمال ادویهٔ ملطفه ست و این برای حار نیز نافع بود و واجب ست که ایشان را ریاضات سخت و استفراغات کنانند بهر آنکه او در اخلاط سه فعل کند هر فعل از ان معین بر تهزیل باشد بعضے از ان انیست که ترقیق خلط در ان و ابعاد او از انعقاد و تعلیبش او برای تحلل کند و بعضے از ان انیست که ادرار نماید و تحریک اخلاط بسوی غیر جهت عروق کند و بعضے از ان انیست که خون را افاده کیفیت حاده غیر محبب برای قوت جاذبه کند و ادویهٔ ملطفه در اکثر امر ادویهٔ مستعمله در اوجاع مفاصل ست و آن ادویه بسیار قوی در ادرار بول بود نه معتدل که آن اگر مخالط شود غذا را متوجه بعروق گرداند و بر توجه مواد بسوی مواضع عروق قادر نبود و نه بناحیهٔ بول اخذ از جهت عروق مگر آنکه بعد وقوع هضم ثانی بنوشند و بر جگر رد کند و در آنجا اول فعل او ابتدا کرده باشد بلکه قوی باید که آن منتهی میز جذاب اخلاط بسوی غیر جهت عروق بود پس عروق گرسنه شود و سائر افعال کند و **ایضاً** این ادویه ادرار حیض بقوت کند پس اعانت بر تهزیل در زنان نماید و این ادویه مثل جنطیانا و تخم سداب و زراوند مدحرج و فطراسالیون و جعده است و سندروس را قوت مهزله بسیار ضد قوت کهربا ست و **ایضاً** لک را درین باب خاصیت عجیب ست و همچنین تخم کرفس را و زراج مهزل قوی ست لیکن آن خطرناک ست و همچنین مرزنجوش قوی ست **دواے مرکب** بگیرند زراوند مدحرج یکدرم قنطوریون دقیق دو ثلث درم جنطیانا ماهی رومی و جعده و فطراسالیون و ملح افاعی هر واحد ثلث درم و این یک شربت ست **دواے قوی** بگیرند بیخ قثاء الحمار و بیخ خطمی و بیخ جاوشیر و از جمله یکدرم استفاف نمایند **و ایضاً** بگیرند نانخواه و تخم سداب و زیره هر واحد یک جزو مرزنجوش خشک و بورق هر واحد ربع جزو لک جزو شربتی هر روز یک مثقال و از ادویهٔ ملطفه سرکه و آبکامه است و خصوصاً بر ناشتا نوشیدن مگر آنکه او را ضعف عصب باشد و کسی را که آفت در رحم و مثانه بود از سرکه اجتناب نماید و شرب شراب بر نهار نیز تهزیل بدن کند بسبب تحلیل و امتلای عروق بخار اگر شرب او بسیار بود پس بداخل عروق نرسد و بران تاخیر طعام نمایند و همچنین ادویهٔ ملین طبیعت که آن غذا را از عروق باز میدارد و چون بسیار استعمال نمایند قوت جاذبه کسلان گردد و عروق مغتاد تخلیه شود از چیزیکه بسوی آن متوجه شود نزد ادنی حرکت از اخلاط بسوی امعا و هرگاه ادویهٔ ملین طبیعت و ملطف مدر باهم پی یکدیگر نمایند بسوی عروق چیزے بسیار متوجه نشود و از ادویه لاغر کننده تریاق است و استعمال ملح افاعی و دوار الکرکم و کموبی و فلافلی و سنجرینیا و القرفیا و دواء اللک و اثاناسیا و امروسیا و اطریفل صغیر و اما اطلیه ایشان واجب ست که یا از جنس چیزی باشد که تبرید و تخدیر قوت جاذبه نماید و دران سمیت باشد مثل شوکران و بنج و یا از جنس آنکه تحلیل شدید

[illegible marginal notes]

نماید مثل ادہان و مروخات قوی التحلیل و لازم ست که استحمام ایشان بر ناشتا باشد و ہوای او معتدل بود نه مائل مرطب و گرمائی باشد و دران دوام نکنند و از پس حمام مبادرت به تناول غذا ننمایند بلکه صبر کنند و بران خواب نمایند و باحرکت و ریاضت کنند بعده استفراغ نمایند بعده آن شی لطیف از طعامیکه خون کم تولد کند بخورند و همچنین واجب ست که دلک او محلل متواتر باشد

در تہزیل اعضای جزئیہ

مثل پستان و خصیه و دست و پای و مانند آن و درین تدبیر نیز بسوی احوال و شروط که در تہزیل مطلق گفته شد رجوع کرده شود و اعانت بمغذیات مختصر بران نموده آید و برین اعانت کند مثل تسکین او و تبرید او و بستن مسالک غذا بسوی او و بستن برباط و ادامت او بران مسالک جذب غذا بسوی مقابل او و باید که ادویه مستعمله دران شدید القبض باشد و ادامت استعمال او کنند و از اطلیه که خصیه را از کبر و پستان را از عظم باز دارد انیست که بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز و بعصارهٔ بنج و روغن مورد آمیزند و بطریق مرہم استعمال کنند و ادامت طلا بجا که حجر مسن که بعض آن بر بعضی بسایند بسرکه یا بعصارهٔ بنج کنند و همچنین کثرت طلا بشب هر روز و یا بگیرند طین حر و مازوی سبز و هر دو سائیده یکروز بعسل طلا نمایند بعده آن بآب سرد بشویند و این دریک ماه سه مرتبه بعمل آرند و مخصوص به پستان انیست که بران نرم کرده بسرکه سرشته ضماد کنند و بران پارچه مبلول بسرکه سه روز گذارند بعد ازان بکشایند و پیاز سوسن سفید بران بندند و سه روز دیگر نکشایند و این عمل در ماهی سه بار کنند **ایلاقی** و جرجانی می نویسند که چیزهای تلخ و شور باید خورد و در طبیخ آنها توابل گرم بیشتر باید کرد چون فلفل و خردل و زیره و کرویا و سیر و در تشنگی و گرسنگی بسیار صبر باید کرد چنانکه اشتهای که پدید آمده باشد باطل شود و بر بستر نرم نباید خفت و در آبهای معدنها نشانند و آب گرم که دران نمک و زاج و شب و بوره و گوگرد پخته باشند بجای آب معدنها باشد و سندروس چهار دانگ و نیم با سکنجبین ممزوج بآب سرد خوردن درین باب نافع ست این الکستی گیران استعمال میکنند تا عضلات و اعصاب ایشان قوی شود و خشک اندام و سبک شوند و نفس ایشان تنگ نشود و خفقان نباشد و در لاغر کردن عضو واحد آنچه مذکور شد چون قی کردن و ادویه ملطف خوردن و مانند آن درین باب بکار برند **ابن الیاس** گوید که علاج سمن مفرط اجتناب از اغذیه کثیر الغذا و لحوم و حلویات و شیر و شراب غلیظ است و باید که اکثر اغذیه صاحب او بقول و ترشیها و اشیای حریفه باشد و همه آنچه مجفف بود و از اسهال و ادرار و تعریق و تعب و حرکات سریعه قبل غذا و طول مقام در حمام بر خلو معده و مالش با دہان حاره مثل روغن زنبق و نسرین و خواب بر گرسنگی و بیداری و غموم و هموم و تفکر بسیار و غضب و تناول اطریفل صغیر و کبیر و اغذیه و ادویه حاره و قلیهای مبزره و سکون در مساکن حاره و تعرض الشمس و این دوا بدن را بزودی لاغر کند سداب نانخواه بادیان تخم کرفس زیرهٔ سیاه هر واحد پنج درم بوره سرخ مرزنجوش هر واحد سه درم کوفته بیخته یکمثقال تا دو درم بخورند و یا هر روز کمونی یکمثقال خورند که این بسرعت هزال آورد و **خجندی** گوید که هر صبح سکنجبین بسیار ترش بنوشند و مزورات حامضه چون سماق بسرکه بخورند و گویند که ماکیان غیر فربه را در سرکهٔ کهنه یک شبانه روز تر کنند پس بسداب و زیره بپزند و بران مداومت نمایند که لاغر کند و دوائیکه بدن را لاغر کند اطریفل صغیر یکجزو ایارج فیقرا چهار جزو آمیخته از جمله سه درم در یک مرتبه بخورند **انطاکی** در تذکره می نویسد که از آنچه هزال را واجب کند مطلقا گرسنگی ست و تناول چیزهای شور و ترش و جماع و حمام بر خلو خصوصا چون دران **اقتصار** بر هوا کنند و اطالت جلوس و پوشیدن پشم و مو و حرکت تند و تعب و جلوس یا خواب بر مثل ریگ و خاکستر و سردی و ریاضت بر گرسنگی و ادامت اخذ مستفرغات از اسهال و تعریق و از مجربات در هزال بسرعت خوردن پودینه بسرکه است و خوردن لک و سندروس و مرزنجوش و تخم کرفس و مالش بچیزی درشت و روغن گرم مثل بابونه و نفط و در نزهه گوید که نوعیکه احتیاج بتسمین بود همچنین حاجت داعی تہزیل بدن باشد پس کسیکه اراده این کند اسباب خاص او استعمال نماید مثل خواب بر زمین و دخول حمام بر ناشتا و لباس خشن و مشی در گرمی و ریگ و خوردن ترش و نمکین و ادویه خاص بدان لک ست و نطرون و سندروس و فلفل و پودینه و پیاز و سیر و کندنا اکلا و طلاء بر ناشتا **مؤلف اقتباس** نوشته که سبب فربہی مفرط غلبه رطوبات و متانت خون بود پس اول تنقیه بدن

لاغر کند ... [illegible] ... مثلیکه شیرین ... تحلیل ... بلغم ... پستان ... باشد

و در آفتاب گذارند و هر روز یکمرتبه شیشه را بجنبانند و اندک روغن گرفته بر ناخن تجربه کنند پس هرگاه رنگ ناخن را اندکی متغیر گرداند روغن را صاف کرده در شیشه دیگر کنند و بر موضع اندک ازان استعمال نمایند و این روغن را چون در آفتاب بگذارند تا آنکه رنگ ناخن را تغییر نماید بر جرم ورق ازرنگین سازد داء الغصون که بسبب داشتن بار گران بسر حادث شود علاجش ترک سبب موجب اوست و آنچه ازان مولودی طفل باشد حیله در شفای او نیست پس عرض علاج او واجب نبود

قرون

بقول شیخ آن زوائد کثیفه مخاطیه است که بر مفاصل دست و پا بسبب شدت عمل و کثرت حرکت می روید و قرشی حکایت کرده که در زمانه ما بر بعضی ملوک دمشق دو زائده عظیمه شبیه بشاخهای چارپایان روئیده بود ولیکن آنها بسیار بزرگ نشدند و میان حدوث آنها و میان موت او مدت قلیل بود علاج قطع کنند مخلی آنرا آنچه درد نکند بعد ازان بر باقی او ادویه شدید الحدت از ادویه تآلیل استعمال کنند تا آنکه ساقط شود بعد آن روغن گاو بمالند و گیلانی می نویسند که اکثر این مرض تابع مزاج سوداوی بود و بیشتر در زمانه ما کسی را عارض میشود که مرض باد فرنگ او را عارض شده باشد و مزاج او سوداوی گردد

انتفاخ و حکه اصابع

یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان و این اکثر در سرما و خریف وقت صبح بسبب احتقان فضول دران و استحصاف جلد بسبب سردی هوا عارض میشود و انطاکی گوید که اینمرض را بیونانی غطلاس نامند و آن ورم سحکه است که در اصابع هنگام مس آب سرد وقت صبح در سرما و خریف بهم رسد بسبب تکثف ظاهر و غلظ محتبس گاهی کثرت نماید پس انتفاخ طول کشد علاج از آب دریا یا شور گرم کرده بشویند یا سبوس گندم و چقندر و انجیر و کرنب و عدس مقشر و شلغم و کرسنه و ترمس هر چه ازینها میسر آید در آب جوشانیده انگشتها را بدان بشویند و انجیر را در شراب بپزند و ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان مائل بسبزی و تیرگی گردد شرط زنند و بعدس مطبوخ ضماد سازند و ابن الیاس گوید که هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند و یا بگیرند بادیان سه درم و گلقند ده درم جوشانیده صبح بیاشامند و غذا مزوره نخود و مغز قرطم سازند و انگشتان دست و پای را با بیله دران نمک و سبوس جوشانیده باشند و یا آب چقندر بشویند و یا بگیرند بابونه و اکلیل و شلجم و در آب با اندک نمک بجوشانند و بر انگشتان بریزند و یا بگیرند انجیر و کرنب و عدس و در آب بپزند و ازان اصابع دست و پای دارند و یا بگیرند آرد ترمس و کرسنه و آب شلجم بپزند و بر انگشتان ضماد کنند و اگر این ادویه فائده نکند بزر البنج را در آب بپزند و بر انگشتها نطول کنند و خجندی گوید بمیاه مالحه بشویند و روغن گل بمالند و اگر رنگ اصابع بخضرت و کمودت مؤول گردد بعد شرط عدس بر روغن بیت پخته ضماد کنند و انطاکی گوید که سبوس و انجیر و حلبه و سپستان با بابونه پخته نطول سازند و روغن بنفشه و بادام بمالند و بعسل و قرنفل و زنجبیل و حنا طلوخ کردن پس آب گرم شستن نافع بود

تعفن مابین اصابع قدمین

یعنی گنده شدن میان انگشتان پای و این از موزه و مانند آن بهم رسد چون بران لفائف به پیچند و دران رطوبت آب باشد و آن میان انگشتان گرم گردد و جلد را متعفن سازد علاج با آب گرم بشویند بعده توتیای کرمانی و گل سرخ و گل سوسن هر واحد یک جزو کوفته بیخته بران بپاشند که در اندک مدت زائل کند

تقرح قطاة

بدانکه قطاة تهیگاه و میان سرین است پس گاهی چنان عارض شود که آنجا اولاً سرخی پدید آید بعده شقاق یا قرحه شود بسبب کثرت خوابیدن بر پشت و خصوصاً مریضان ناتوان را و این علامت ردیست دلالت بر مردن پوست بدن دارد علاج چون سرخی ابتدا کند بر پشت خوابیدن ترک نمایند و بران رادع چون حضض و اقاقیا و گل ارمنی و مازو و گلنار و عصاره آن طلا نمایند و در هوا کشاده دارند و اما در مریضان مثل پرهای نرم در پارچه نرم پر کرده بستر سازند و اگر متقرح شود مرهم سفیداب استعمال کردن نافع بود و ابن الیاس گوید که موضع سرخ را بصندلین و گلاب طلا کنند و یا بگیرند گل سرخ و آس و اقاقیا و صندلین مساوی کوفته بیخته بگلاب طلا سازند و گلاب و دهن که بران ریزند و مریض را در روزی چند بار بر پهلو بگردانند و اگر ممکن نبود زیر مریض برگ بید فرش کنند و یا مریض را در لحاف نرم تر یا بستر مملو بجاورس بخوابانند و حکیم بایزید می نویسند وقتیکه سرخی ظاهر شود حضض و گل ارمنی و کشنیز خشک و فوفل و گلنار و صندل سفید را ضماد نمایند و همچنین دیگر رادعات استعمال کنند و چون نوبت بتقرح رسد باید که مرهم رسل و مرهم شافی علاج فرمایند و از برگ بید یا طحلب و یا از

بشره او بحال طبیعی اد عود کند بعد از ان بنخود آب و منزجب قرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کباب و کنجشک غذا سازد و خواب طویل در پوشش جید نماید و اما هرگاه عضو متورم شود آنرا در آب گرم که اندران بابونه و شبت و اکلیل الملک و سبوس گندم و کاه گندم و شلغم و کرنب و شیح و نمام و مرزنجوش و برگ کتان و قیصوم و حلبه جوشانیده باشند بدارد و اما هرگاه سبز یا سیاه گردد شرط زنند چنانچه مذکور شد پس گل ارمنی در سرکه و گلاب حل کرده یک شبانه روز بر موضع شرط بندد و بعد از ان بشراب نیمگرم بشوید تا آنکه گوشت بروید و قرحه خشک گردد و نشاید که صاحب این علت بسکون وجع بعد از آنکه در وی شدید باشد مغرور شود و نباید که در امر او اهمال نماید و اما هرگاه در ابتدا تدارک ننماید و عفونت ساری گردد و قریب باشد که انگشتها ساقط شود پس بهتر علاج او انست که بران برگ چقندر و کرنب در روغن گاو پخته بنهد تا آنکه هرانچه متعفن و سبز یا سیاه شده ساقط شود و بران عنب الثعلب و برگ خطمی و خبازی کوفته بروغن بنفشه آمیخته در هر روز یک بار یا دو سه مرتبه بنهد بعده معالجه بعلاج قروح نماید **افطاکی** گوید که انچه سردی را از بدن دفع کند همه حار یابس بالفعل و بالقوه است اکلاً و بخوراً و تدهیناً و ایضا پوشیدن لباسیکه از شان او این باشد و تحفظ از ان در هر مکان که هوای او لطیف باشد مثل مصر و بعد فعلی که مهیا کند عروق را برای قبول آن مثل حمام و جماع باید کرد و اولا پیش آتش نشود که اکثر عضو را ساقط کند بسبب تحلیل آن ما بقی را و فاسد شود بلکه واجب است پوشش بفراء و جامه پشم و موی و چیزے در گرم کردن سخت تر از سمور نیست و کسی را که الم برد رسد و در سرگین که حرارت غریزی او ثابت باشد خصوصا در سرگین اسپ نشیند و بخور بموم و عود و زیره بگیرد آنرا منع کند و مجرب است و خوردن سیر و جوز و کذا تدهین بزیت یا روغن گاو که دران سیر و سداب پخته باشند و شرب ارسن و زنجبیل نافع و از انچه برای دفع برد تجربه کرده شده روغن نعام ست طلاءً و عنبر و مشک مطلقاً و هر انچه بدان علاج امراض بارده میکنند درینجا بکار آید و ایضا گاهی برد را از غیر انسان دفع میکنند پس در خواص آمده که دخان طرفه اشجار را از سردی محفوظ دارد و کذا تقطیر سرگین کبوتر و کسیکه سنگ یشب را بر پشت او دفن کند در زمین از ان سردی باز ماند **ایضاً** در نزهة گوید که انچه در انتفاخ اصابع گذشت بدان و بکاه گندم و سرکه تطول کنند پس اگر سبز گردد در آب گرم شرط زنند بعده بر دهنهای گرم مالش کنند پس اگر متعفن شود بران چقندر و کرنب پخته بنهند تا ساقط شود پس مثل قروح علاج کنند **گیلانی** گوید که اگر عضو هنوز فاسد نشود و ورم نیز نکند بلکه ابتدا بسبزی کرده باشد دلک نمایند و با دهان حاره مثل زنبق و رازقی و مانند آن بمالند و اگر ورم کند در آبیکه ریاحین حاره مذکوره سابق و کرسنه و ترمس جوشانیده باشند بنهند و بر دهنهای گرم چرب نمایند بعده عدس جوش داده با شراب سوده ضماد کنند و با محاجم یا دباید داشت که هرگاه آثار سرمازدگی بر اطراف و اصابع ظاهر شود اصلا قریب آتش نروند و بهترین تدبیر اولا باید کرد انست که بگرمی بدن انسان آنرا گرم کنند و اگر آن انسان قوی باشد اولی بود و اگر سینه او چندان گرم باشد که اطراف سرمازده بحرارت نواحی قلب گرم شود بهتر باشد پس اگر فائده نشود و سردی سخت تر از ان باشد که آنرا این تدبیر نفع کند تدبیر مذکور استعمال کنند **بعضی** متاخرین مینویسند فساد اطراف که در موسم سرما پدید آید چنانچه وقت صبح بسبب رسیدن سردی هوا و یا آب سرد انتفاخ و ورم یا خارشی شدید و یا یکی از ینها پدید آید و یا تمام بدن متورم و سرخ و سیاه مانند بدن موتی گردد سببش احتباس بخارات ست زیر پوست و در یران بیشتر افتد باید که اطراف را نزد آتش دارند و یا آبیکه نانخواه و نمک طعام پخته باشند بشویند و تا دیر دران نهاده دارند در دو سه روز صحت میشود و همچنین طبیخ شلجم و کذا طبیخ تخم شبت و شلجم و کرنب و رطبه و ترمس و کرسنه و شونیز و اشنه و جاورس و ارزن و نمک طعام جمله یا هرچه ازینها بهم رسد بکار برند و چون در یرکشند تنقیه بمسهلات بلغم نمایند و استحمام متواتر نافع باشد و اما در صورت بودن بدن متورم مانند موتی تدبیر خفیف از استسقای لحمی بعمل آرند

حرق النار

عضوے که از آتش بسوزد سفیدی تخم مرغ و سیاهی دوات را بمالند و گل ارمنی و سفیده کاشغری و مرداسنگ و خبازی با آب و سرکه طلا کنند و اگر بسوزد و آبله یافته فصد کنند و آبله را از سوزن بشگافند و مرهم سفیداب کافوری استعمال نمایند و آهک آب نادیده را در آب حل کنند و بگذارند تا بته نشیند پس آب از بالای آن ریخته خشک نمایند و همچنین هفت بار بشویند و خشک کنند و دو دام ازین آهک مغسول با یکدام موم و پانزده دام روغن گل گداخته آمیزند و مرهم ساخته بکار برند

که درین باب بی نظیر است و این مرهم رال نیز نافع است کافور قیصوری رال کته سفید هر یک چهار مثقال کوفته بیخته مجموع با روغن گاو تازه که مساوی همه
باشد در ظرف آهنی گداخته اول رال را ریخته دو سه جوش دهند پس کته را بعد از آن پس کافور بریزند و یک جوش داده از آتش فرود آورده بکار برند
که برای رویانیدن گوشت صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات کهنه و زخم آتشک و ناصور نیز نافع است و چون رال را در روغن کنجد دو سه جوش
داده از آب سرد که ریشه بپذیرند نیز نافع بود و ایضا و رابند اطلای گل سرشو و کذا گل پنڈول و کذا برگ گلاب سبز و گل سداگلاب کذا برگ خطمی و خبازی نافع است
و اگر بسیار بسوزد فورا خون تازه گوسفند طلا کنند و آب انارین بقدر ده توله با شکر سه توله و یا سکنجبین سیب لیمونی علوی خان در گلاب عرق بید مشک دهند
و غذا شوربای بزغاله و یا چوزه مرغ که دران ترشی انبه یا زرشک یا انار دانه افتاده باشد یا نان با برنج دهند **ذکر ادویه یونانیه** مفید حرق النار
زیت خوشبو و نمک باریک سوده بر سوختگی آتش نهادن بهر تسکین الم و آبله آن مجرب صحیح سویدیست و کذا آب برگ بارتنگ و کذا آب برگ چقندر ضماد کردن
و کذا اندروساس که آن رمان انهار است آب برگ تازه او ضماد کردن و برگ خشک او سوده پاشیدن و کذا اریساشل غبار سوده و بر روغن گل آمیخته و کذا پوست بز
تازه بساعتی که جدا کنند و آن گرم باشد و کذا دزور برادهٔ آبنوس و کذا پوست غزال سوخته خاکستر او پاشیدن و کذا برگ بیبوت مثل غبار سوده ذرور کردن
و کذا سرگین کبوتر در خرقه کتان صره بسته با آتش سوختن و خاکستر او بروغن گل ضماد کردن هر واحد مجرب اوست و آشفتث در وفس و غیره سیاهی نویسند
که ضماد بستان افروز و کذا سرگین گاو و کذا نمک و آرد و عسل و کذا مداد مصری با آب یا سرکه حل کرده و کذا طرفه بروغن گل و کذا کمات نرم سوده و کذا [illegible]
بشحم تازه آمیخته و کذا پوست بیخ آن بسرکه و کذا برگ آن بسرکه و کذا اسراستیم ماهی بسرکه حل کرده و برگ سوسن کوفته بیخته و کذا آب حی العالم و سویق
و کذا آب مورد و زیت و موم و کذا حب الآس در روغن آن و روغن آن و کذا برگ آن سوخته بر روغن گل آمیخته و کذا اثمد بشحم بقر یا بز تازه آمیخته و کذا اقاقیا
و سفیده بیضه و کذا احاداویم سوخته بروغن گل و کذا اسرنج بموم و روغن گل آمیخته و کذا برگ توت شیرین سوده بزیت خوشبو آمیخته و کذا خاکستر کرنب
بسفیدی بیضه و کذا خاکستر صفت پاپی کهنه بروغن گل و کذا گل قیمولیا و آب جراده کدو و روغن گل و یا عوض آب کدو گلاب و سرکه و کذا کندر مع پوست
باریک سوده و کذا برگ خرفه بیخته کوفته یا عصاره برگ آن و کذا اسفیداب بروغن گل تنها یا مع سفیدی بیضه و صمغ عربی و کذا ابریشم با آب گرم گداخته [illegible]
بسرکه سرشته و کذا طبیخ حلبه یا لعاب آن یا آرد آن بروغن گل و کذا عصاره مامیثا و کذا گل حنا و کذا صمغ عربی و سفیدی بیضه و کذا برگ توت شامی
بروغن گل آمیخته و کذا آب پوست باقلای سبز یا برگ او و کذا آب عنب الثعلب و سفیداب و کذا مغره عراقی بسرکه حل کرده و کذا خطمی خشک بزیت آمیخته
یا برگ آن کوفته بزیت مخلوط کرده و یا لعاب آن بروغن گل و کذا حنا با آب کشنیز سبز سرشته و کذا موی انسان سوخته بروغن گل و کذا استخوان سوخته
بسرکه سرشته و کذا کدوی خشک سوخته بروغن گاو آمیخته و کذا نیل هندی با عسل و کذا مرتک و روغن کنجد و سفیده بیضه و کذا پرسیاوشان بروغن گل
و موم و کذا آب قرظ یا طبیخ خشک آن مخلوط بسفیدی بیضه و کذا عدس باریک سوده با گلاب و روغن گل و کذا افوفل بروغن گل و کذا دم الاخوین و مرداسنگ
و صمغ عربی بیخته بروغن گل آمیخته و کذا آرد جو مغسول با آب بعده مخلوط بسفیده بیضه و کذا آب کاکنج بسفیداب و کذا سرسق و موم و روغن گل و کذا آهک
مغسول هفت مرتبه بسفیدی بیضه آمیخته و کذا قطران و **ذرور** خاکستر برگ سرو و کذا خاکستر جوز السرو و کذا برگ مورد خشک و کذا ادیم سوخته و کذا جلد کهنه
سوخته و کذا ودع و کذا کهربا و کذا اشاهسفرم خشک و کذا پوست شجر صنوبر کبار و کذا اسنگ مرمر و کذا مغره و کذا پوست خربزه خشک کرده سوخته
و کذا پست جو و سماق باریک سوده و کذا تخم خرفه سوده و کذا پوست شجر صنوبر صغار و مرداسنگ و دقاق کندر برای قروح حادث از آن و کذا اشک بز مثل
غبار سوده هر واحد نافع سوختگی آتش است **دیگر** از رساله مجربات حکیم علی جائیکه با آتش سوخته باشد اگر آهک را هفت مرتبه شسته پارچه را بآن لطخ کنند
و بچسپانند ساعت بساعت در جراحت تازه و کهنه که از سوختگی آتش و آب گرم و غیر آن باشد و متعفن شده باشد عجیب نافع است **دیگر** تنگار را
در سبوچه بکنند چون گداخته آب او خشک شود پس خاکی که زیر او بماند آنرا نازک بسایند و بر جراحت سوختگی بپاشند گوشت متعفن را زائل کند و تازه
برویاند و درین باب هیچ چیز باو نمیرسد و زود گوشت بالا می آرد ملاحظه کنند که زیاده نشود و در آب تنگار شستن آن جراحت نیز خوبست **دیگر** سفیده

تخم مرغ به آرد جو و کافور عجیب است و طلای سرکه بغایت مجرب و کثیرا الملعاب اسپغول نیز مفید و کذا صندل و مرداسنگ و فوفل با آب عنب الثعلب و روغن گل و طلای
روغن کنجد بلعاب اسپغول نیز مجرب است دیگر بقول صاحب خلاصه اگر در سوختگی آتش گرم افتد شاخ سپستان تازه بر گردن ببندند که در دفع آن مجرب است
و سوخته باروت را هیچ دوا بهتر از مالیدن آب پیاز سفید نیست **دوای** سوخته آتش از بیاض والد مرحوم اول خون بز تازه بران اندازند بعده
سفیدی بیضه افگنند پس ازان موم را در روغن کنجد گداخته از آتش فرود آرند چون سرد شود سفیدی بیضه داخل کنند و عقب آن سفیده کاشغری
حل کرده بر پارچه مالیده چسپانیده باشند **ایضاً منه** که سوزش دور کند و آبله شدن نه دهد مرداسنگ کات سفید هر واحد یک توله کافور ماشه در روغن
گاو شسته آمیخته ضماد نمایند و ذرور حنا و مرداسنگ بعده تدهین بروغن گل مجفف است و عصاره کشنیز با مرداسنگ نیز از مجربات است **ضماد** برای سوخته
آتش رال کته رسوت صندل سرخ کافور با آب سائیده ضماد نمایند **طلا** که سوختگی آتش را نفع دهد پوست انار کوفته بیخته بکفچه آهنی اندازند و آب بر سر آن
ریزند و بر آتش بجوشانند تا غلیظ شود سرد نموده در کهرل اندازند و زرده بیضه مرغ یک عدد بیامیزند و چندان سحق نمایند که مثل مرهم شود طلا کنند
ایضاً جهت آبله و دمیدگی که از سوختگی بهم رسد بگیرند عدس مقشر و گل سرخ چندانکه خواهند و عدس را پخته با گل سرخ و سرکه خوب بسایند و طلا کنند
و خرقه کتان را در آب سرد تر کرده و به یخ سرد ساخته بران افگنند **ایضاً** بعد ازانکه پوست از سوختگی افتاده باشند بکار آید گل قیمولیا سفیده تخم مرغ قدری بهم
با هم آمیخته سائیده طلا کنند **مرهم نوره** بنسخه حکیم علوی خان سوختن آتش و آکله را نافع است نوره هفت مرتبه با آب شسته موم سفید هر یک پنج مثقال
مرداسنگ خبث الفضه سفیده ارزیز شسته اقلیمیای شسته هر یک یک مثقال روغن گل بست مثقال **لوح دیگر** نافع سوختگی آتش آهک شسته
چهار جزو در روغن گل یا روغن چنبیلی شش جزو موم سفید دو جزو سفیداب قلعی یک جزو همه را باهم آمیخته کف مال کنند و بکار برند و در نسخه دیگر مرداسنگ مغسول
و سفیده تخم مرغ و دم الاخوین عوض موم داخل است **مرهم سفیداب** که برای دفع خارش و آبله که از بدن بجوشد و جهت سوختگی آتش بغایت
مجرب از بیاض استاد مرحوم روغن گل بست و چهار دام موم سفید شش دام سفیده کاشغری دوازده دام سفیده بیضه مرغ شش عدد کافور قیصوری دو دام
اول موم در روغن گداخته از آتش فرود آرند و دیگر ادویه سائیده داخل نمایند بعد ازان سفیدی تخم مرغ بیامیزند **ذکر ادویه مفرده** نافع سوختگی آتش کنول درخت بر
در دوغ سائیده بمالند و آب برگ اندرائن مالیدن و برگ انار سائیده طلا کردن نیز مفید است **دیگر** برگ نو رسته کنار با دوغ ترش بمالند و همچنین برگ حنا با آب سائیده
و یا بمسکه آمیخته و کذا رال بمسکه آمیخته طلا کردن مفید و مغنی است **دیگر** کنجد سیاه را سوخته و نرم سائیده با روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و ضماد برگ لوبی سائیده عضو تا تازه
سوخته باشد و همچنین ضماد برگ شاخ گل مهدی که در برشگال میروید مفید و مجرب است **دیگر** از بیاض اوستاد برگ بهنگ خشک سائیده بپاشند و بالای آن روغن شیرین اندازند
و کذا ضماد برگ گهیکوار نافع **دیگر** از تکمله پوست درخت تمر هندی سوخته خشک بپاشند و بالای آن روغن کنجد اندازند یا بار روغن مذکور آمیخته طلا نمایند در دو سه روز
و موی آنجا بر رویاند **دیگر** برای دور کردن داغ سوختگی آتش قنب بادر آورند کلی بسوزانند و باریک سوده در روغن کنجد آمیخته در روز دو سه مرتبه طلا کنند و کذا ضماد
برگ انار و برگ جامن مفید **دیگر** بجهت ازاله داغهای سفید که بعد از سوختگی آتش باقی ماند مالیدن هلیله و بلیله و آمله با آب سائیده بغایت سودمند است
دیگر بعضی مجربین می نویسند که اگرچه تمام بدن سوخته باشد هرگز آبله و ریم نکند و همچنان خشک گرداند پنبه منفوش بر تمامی اعضای سوخته فوراً به پیچند
بکثرت چنانچه در بالا پوشها می اندازند بر همان بگذارند و هیچ حرکت ندهند روز دوم نظر کنند اگر پنبه از جائی جدا یا کم شده باشد دیگر بران پوشند در سه روز
جلد اصلی پیدا شود و پنبه مع جلد سوخته از خود جابجا جدا شده خواهد افتاد **اقوال حذاق** مسیحی گوید که حرق نار محتاج بادویه باشد که جلا کند با اعتدال
بغیر آنکه گرم یا سرد کند و نفع میکند آنرا گل پال خفیف الوزن چون بسرکه ممزوج با آب بران طلا کنند و چون در ساعتی که بسوزد سفیده بیضه بروغن گل طلا
کنند آبله را منع کند و ایضاً نفع کند اگر بگیرند برگ خطمی تر و برگ خبازی هر واحد یک رطل بپزند تا مهرا شود و بعد ازان بسایند و بران مرداسنگ مربی و
سفیداب قلعی هر واحد دو اوقیه و نیم روغن گل چهار اوقیه آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب هر واحد یک اوقیه اندازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و چون آبله
افتد نفع کند آنرا عدس مقشر با گل سرخ خوب بجوشانند بعده با آرد جو در روغن گل سائیده طلا کنند و ایضاً آنرا نفع کند قیروطی مرتب از موم و روغن گل

نسخه روغن گل

و بران نورهٔ مغسول هفت مرتبه انداخته حل کنند تا هموار گردد و یا نورهٔ مغسول بروغن گل و سفیدهٔ بیضه و سفیداب ارزیز آمیزند شیخ میفرماید که در علاج حرق النار
دو غرض است یکی منع آبله و دوم اصلاح آنکه محترق شود و در منع آبله احتیاج افتد با دویه که تبرید نماید بغیر آنکه همراه او لذع بود و اما از جهت آنکه علاج حرق کنند
احتیاج افتد با دویه که دران اندک جلا با قدری تجفیف غیر کثیر بود بغیر آنکه لذع کند مع آنکه معتدل در حرارت و برودت باشد و اگر با هر دو تدبیر یکبارگی حاجت شود
اولاً بمبرد تدبیر کنند بعده اگر احتیاج بتدبیر ثانی گردد آنرا بعمل آرند و اگر آنوقت برسد که آبله کند پس تدبیر ثانی واجب بود و ادویه آن مثل قیمولیا و اطیان خفیف الجسم
و عدس مطبوخ و مداد هندی و مانند آنست و اما مثل کندر و حلک و رسومات این را صالح نیست ادویه حرقیه بحسب غرض اول بگیرند صندل یا فوفل
یا خشت نو یا خزف نو و باب عنب الثعلب و گلاب بسحق طلا کنند و یا مرهم از زردهٔ بیضه و روغن گل و ایضاً گل ارمنی و آرد جو مغسول و زردهٔ بیضه و روغن گل
و ایضاً گل ارمنی و سرکه و ایضاً روغن گل و موم چندانکه باید پس دران نورهٔ مغسول با سفیداب و افیون و سفیدهٔ بیضه و اندک شیر دخل کنند و ایضاً بگیرند
برگ خبازی و در آب شیرین بجوشانند پس بسایند و از رشته که دران باشد پاک کنند بعده با موم مرداسنگ مربی و سفیداب قلعی و غیره که در قول مسیحی گذشت
بیامیزند ادویه حرقیه بحسب غرض ثانی بهترین اشیا برای این مرهم نوره است بگیرند نوره و هفت بار بشویند تا همه تیزی آن دور شود بعده بروغن گل و زیت
و اندک موم اگر احتیاج آن افتد باهم بزنند و گاهی درین گل قیمولیا و سفیدهٔ بیضه و اندک سرکه زیاده میکنند مرهم نوره بنسخه دیگر نوره را بدستور
معلوم بشویند و از ان باب برگ چقندر و برگ کرنب در روغن گل و موم مرهم سازند و از انچه درینجا نیکوست و خوف بثور و آبله کردن نباشد اینست که برگ اثل
سوخته و خرنوب سوخته بران پاشند مرهم که برای قلیل الحرارت نیکوست و بتجربه جید یافته شده بگیرند سرگین گاو راعی خشک شده و پوست درخت صنوبر
و مشک طرامشیع هر واحد ده درم مرداسنگ سه درم خبث الفضه دو درم خبث الرصاص چهار درم آهک مغسول باب سرد بتکرار بسیار پنج درم قیمولیا پنج درم گل قبرسی
رومی و ارمنی و سفیداب ارزیز هر واحد هفت درم عصی الراعی کوفته ده درم مداد فارسی یا چینی شش درم توتیای سبز هفت درم پشک گوسفند ده درم تخم لبلاب
و برگ آن پانزده درم خبث الحدید و آب برگ خطمی و آب برگ خبازی هر واحد ده درم سوسن آزاد و پیاز آن و سوسن آسمانجونی و زعفران هر واحد پنج درم کافور
چهار درم موم و روغن گل و مغز گوزن و پیه آن مقدار کفایت و از دوائیکه در قوت شدیدتر و صالح است برای آنکه در حرارت کمتر بود اینست که بگیرند برادهٔ مس و
برادهٔ آهن و در گل پاک یا در گل سرخ سرشته قرص سازند و در تنور یا دیگران سوخته نگاهدارند و بطریق ذرور بهنگام احتیاج بتخفیف استعمال کنند و یا بروغن گل
طلا نمایند و ایضاً ازین قبیل است که سرگین کبوتر را در خرقهٔ کتان بسته بسوزند تا خاکستر گردد و بروغن گل طلا سازند که این عجیب است و مواضع متقرحه الفع کشد
کنند تا جوش داده و یا بقلهٔ خرفه با پست و برگ مورد سوده و اگر دشوار گردد برگ اثل سوخته و برگ ینبوت سوخته و اگر ازین دشوارتر شود ادویه مدملهٔ قروح خبیثه
استعمال کنند طبری گوید واجب است که طبیب معالج تفقد نماید از محرق بنیهٔ او و مزاج او و جوهر عضویکه محترق شود پس اگر جوهر عضو عصبی باشد نشف
حرق نکند و ترطیب او معدوم نماید و اگرچه صحت او تاخیر نماید و اگر جوهر او جوهر لحمی باشد ترطیب او البته نباید کرد و علاج او نکند مگر بمرهم منشف و اگر جوهر او عضلی بود
یا در جای سوخته او تار باشد لازم است که بمراهم متوسط بود و بستن او خفیف باشد و بقراط امر کرده که جراحات حرق نار را نباید بست مگر آنکه در وتر باشد پس بربط
خفیف بربندند که ضغطه والم نیارد و حفظ مریض از تناول چیزی نماید که مزاج آنرا گرم گرداند و امر بفصد و استفراغ بمسهل نماید و ترویح موضع او کنند اگر
تابستان باشد و تعدیل نماید اگر زمستان بود و از آب سرد نگاهدارند تا آنکه خشک گردد و اما از آب گرم در اوائل مرض محفوظ دارند و در اواخر او استعمال
آن باعتدال مضائقه ندارد و هر قدر که مریض تقلیل غذای خود کند بهتر و سریع تر به بشدن جراحت باشد پس اگر مزاج مریض متغیر نشود و قاروره و نبض او
براعتدال باشد بخوردن گوشت که جوهر او مشابه بجوهر عضو سوخته باشد باک نیست و جالینوس ذکر کرده کسیکه در اعصاب و عضله و اوتار او جراحت بود واجب است
که غذاے او از پایچه و گوشت عضله باشد و این بهر آنست که بقراط گفته که تاخیر صحت در جراحات گاهی از قلت غذای ملایم بجوهر عضو بود زیرا که غذائیکه
مناسب عضو نبود طبیعت دران عضو استعمال ننماید و ارجیجانس درین موضع خلاف او بسیار نموده و در مرهم برای حرق نار که چون در عضو لحمی یا عضلی
و عصبی باشد ذکر میکنیم و این مرهم نسخهٔ مرهمی است که در عضو لحمی عند حرق نار استعمال کنند و آن بالغ النفع مجرب است از ان زیاده و کم نمایند بقدر وقت و بقدر

مزاج علیل بگیرند پای ماکیان سوای خروس و بسوزند و خاکستر او بگیرند و باریک بسایند و بگیرند نمک اندرانی سوخته و باریک بسایند بعده بسفیدی بیضه
و روغن بنفشه مربی سازند تا آنکه مثل مرهم گردد و صورت او صورت لخلخه و مرهم کافوری شود و ترتیب او بحل کردن و تسقیه او بروغن بنفشه کنند بعد ازان بگیرند
برنج فارسی و برای بشویند و بگذارند تا آب او خشک شود بعده باریک کوفته بیخته سه درم ازین آرد و مثل او خاکستر پای ماکیان و نمک که ازان مرهم ساخته شده
یک نیم درم بگیرند بعد ازان اسرب محکوک یک درم سفیداب ارزیز یک درم و نیم بگیرند و همه را در هاون جمع کرده روغن بنفشه بران اندازند و هموار بسایند و حل کنند
تا باریک گردد و مثل سکه شود بعده بچشند اگر دران شوریت باشد سفیدی بیضه رقیق انداخته حل کنند حتی که سطبر شود و شوریت او زائل گردد و بعد ازان بطریق
طلا بر جای سوخته استعمال کنند و نباید پست که این مرهم را در حرق نار با عضای لحمی تاثیر نیک ست واما در اعضای عصبی همین مرهم بعینه است و در بین لعاب
اسپغول و تخم خرفه و مغز ساق لقمه زیاده کنند و طلا نموده بربط خفیف بربندند و آنا مرهمی که جالینوس و رقاطاجانس در عام حرق نار استعمال کرده اینست که قیر وطی
بروغن بنفشه سازند بعده بران اندک سفیداب و اندک مرداسنگ اندازند و بگیرند زردی سه بیضه یا چهار با آتش بریان کرده و بران اندازند و قدری دماغ ماکیان
و اندک اسپنج انداخته در هاون بیامیزند بعده اندک کندر بران پاشیده حل کنند و استعمال نمایند و ایضاً این مرهم ذکر کرده بگیرند اقلیمیا سے فضه یک درم
مرداسنگ نیم درم توتیا دو ثلث درم قرطاس مصری سوخته یک درم بعده زفت را در زیت گداخته این ادویه اندازند و حل کنند و استعمال نمایند و ایضاً
این مرهم ست قیر وطی بروغن زیت بسازند پس در هاون کرده بگذارند تا نیم گرم بماند بعده بران مرداسنگ کوفته بیخته بقدر کفایت انداخته حل کنند و اندک اندک
سرکه بچکانند تا سطبر و باریک گردد و علامت خوبی او آنست که سفید شود و ازان زردی مرداسنگ زائل گردد بعد ازان در شیشه سطبر انداخته بالای آن اندکی
زیت اندازند و شیشه را بجنبانند تا مثل لخلخه گردد بعده سرد یا حل کنند اگر تابستان باشد و گرم کنند اگر زمستان باشد و استعمال نمایند و این مرهم از مراهم در حرق نار
بالغ النفع ست و آثار حرق از بدو نقش بر رنگ برص کمتر سالم می ماند سیما چون آتش عضو را خشک کند پس واجب ست که در همه مراهم مستعمله در عضو سوخته
که بران خوف سفیدی رنگ باشد اندک حنای سوخته و قلیل سرمه زیاده کنند چه این هر دو تغییر رنگ میسازند پس اگر سفیدی بعد صحت ظاهر شود و سبیل ازاله او
نیست مگر بادویه که علاج برص بدان کنند مثل شیطرج در سرکه جوش داده که این را چون بران موضع طلا نمایند رنگ او را متغیر گرداند و بران تغییر تا زمانی دراز
باقی ماند و متقدمین از اوائل استعمال مراهم بارد و تر و تغییر جلد تجویز کرده اند و صورت داغ بارد اینست که بگیرند انبوبه طویل آهن و بر موضع نهاده مص کنند حتی که جلد کبود
بعده سپید شود و بعضی بسیم خل علاج کنند که اینها به کنند و رنگ را متغیر گرداند صاحب کامل گوید که هر گاه جائی در بدن بسوزد باید که فی الفور بران
بیضه پشت کنند و یا بمداد فارسی مطبوخ سازند و یا عدس جوش داده باریک سائیده و یا بگل ارمنی مع سرکه ممزوج با آب ضماد کنند و یا بگیرند عدس و پوست جو و بگیرند
بسفیدی بیضه و روغن گل سرشته بران طلا نمایند و یا بگیرند اندک سفیداب روغن گل و مرداسنگ و سفیدی بیضه و با قدری سرکه باهم بزنند و سرد کرده بر موضع طلا کنند
و مرهم نوره چون بر موضع طلا نمایند بسیار نافع بود و این صفت اوست آهک سفید سرد کرده گرفته بران آب اندازند و تا دو ساعت بگذارند بعده آب اندک اندک بریزند و آب دیگر
اندازند و هفت یا چهار مرتبه عمل نمایند و سنگ ریزها که زیر او بماند آنرا دور کرده آنرا بدارند تا آب صاف شود و آهک ته نشیند پس آنرا خشک کرده بروغن گل خالص آمیزند و باهم بزنند تا مثل مرهم
گردد و استعمال نمایند ابو منصور گوید که چون احتراق لاحق شود در اول امر باید که گلاب سرد کنند و دران پارچه تر کرده بر موضع نهند و هر گاه نیم گرم شود
تبدیل آن کنند پس هر گاه لهیب ساکن شود بچیزی که آنرا از تقرح نفع کند طلا نمایند و آن اینست که بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و بجوشانند تا مهرا شود و بعده آنرا
با آرد جو و سفیدی بیضه و روغن گل یکجا کرده بسایند تا نرم شود و طلا نمایند و بالایش پارچه با آب برف سرد کرده نهند و دیگر که منع از تقرح کند برگ خطمی سبز
با آب بپزند تا مهرا شود و بعده از خیوط پاک کرده در هاون اندازند و با آن اندک سفیداب و آب کشنیز تر در روغن گل آمیخته حل کنند تا هموار شود و مرهم گردد و
بر پارچه طلا کرده بران نهند و اگر احتراق عظیم کثیر باشد و قوت صاحب او آنرا موافقت کند فصد کنند و تلطیف تدبیر او نمایند تا انصباب ماده بسوی
آن زیاده نگردد و چون متقرح شود به مرهم سفیداب علاج کنند پس اگر امر قرحه غلیظ تر شود و تسکین نیابد به مرهم نوره معالجه نمایند و صنعت او اینست
که آهک صاف سفید که آنرا اهل صناعت استعمال میکنند در پارچه باریک ببندند و در ظرفی که آب باشد آنرا بمالند تا آنکه آهک تمام در آب آید و ثفل آنرا

دور کنند و آن آب را بگذارند تا آنکه آهک ته نشیند و آب صاف گردد پس آب را بریزند و آهک را بگذارند تا اندک خشک گردد بعده بروغن مورد معمول بروغن گل
خام باهم بزنند تا هموار گردد پس استعمال نمایند و اگر درد شدید باشد اندک کافور دران داخل کنند و از انچه تسکین وجع کند سفیدی بیضه رقیق ست
چون بروغن گل آمیخته پارچه کتان آلوده بران نهند و اگر حاجت بتخفیف باشد علاج باین دوا کنند بگیرند جو سوخته شش درم و خیره دهان سگ غیر کهنه سوخته
و گلنار سوخته هر واحد دو درم و سابیده و بپاشند بعد ازانکه بروغن گل چرب کنند که این درین علت بی بدیل ست و یا استخوان ماکیان بسوزند و سابیده
بروغن گل آمیخته بران نهند و یا بگیرند عدس مقشر و رامک و عصفر و هلیله زرد و سابیده بران سفیدی بیضه و در روغن بنفشه انداخته حل کنند تا هموار گردد پس
بر خرقه کتان طلا کرده بران نهند جبرجانی گوید دوائیکه در ابتدا برای حفظ او از آبله کردن بکار برند سرد کننده و ناسوزاننده است چون سپیده تخم مرغ
بروغن گل آمیخته آنرا بپر مرغ طلا نمایند و قیمولیا و گل ارمنی که سابیده بود بسرکه ممزوج سابیده طلا کنند و برگ خطمی و آرد جو بجبر پخته و شسته و برگ کاسنی کوفته
با روغن گل بسایند و طلا کنند و برگ خطمی یا برگ خبازی مقدار یک رطل بغدادی پخته بسایند و رگها و لیفها ازو بیرون کنند پس ادویه که در قول مسیحی گفته
آمیخته طلا کنند و این طلا او را گرم را نیز سودمند بود تا ادویه که بعد آبله کردن و ریش گشتن بکار برند مرهم آهک ست و نسخه آن سابق مسطور شد
ابن الیاس گوید که بگیرند سفیداب ارزیز و مرداسنگ مربی و گل سرخ و باریک سوده بسرکه کهنه بسرشند و ضماد کنند و یا گل ارمنی افزوده بسفیدی
بیضه باهم زده سرد بموضع طلا نمایند و اگر آبله بسیار شود و با آن درد و سوزش سخت باشد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب انار ترش تخم
افشرده مع شکر سفید بنوشانند و تغذیه بمزورات حامضه مثل آب غوره و انار دانه و زرشک نمایند و فصد سر رو کنند و خون بقدر قوت و وجب برآرند
و بمرهم سفیداب یا مرهم نوره طلا سازند انطاکی گوید که قاعده در علاج این مرض تبرید محلل و تخفیف دست خاصة انچه حرق به آبله کردن کرد آن تمیز
مائیت کند و آنرا از عروق جاذب نماید تر سد پس دران هنگام از شرط و امتصاص ماده بمحاجم چاره نباشد و همین بفصد درینجا مراد اطباست نه فصد اصطلاحی
و این را بدانند که درین بسیار اطبا راه غلط کرده اند بعده اگر علامات حرارت غالب باشد تبرید از داخل واجب بود و الا ادویه منضجه کفایت باشد و
انچه حرق نار را مخصوص ست ازانجمله مداد محلول بآب ست و قریب اوست خاکستر جو بزرده بیضه نفیس گفته که این منسوب بحارث بن کلده است و قوی تر
ازان آرد برنج بسفیداب و خاکستر پای ماکیان ست بهر آنکه این قوی التجفیف ست بلکه در شرح اسباب ست که استخوان قوی ترین مجففات ست و این
قوی ترین آنهاست و عام بجمیع انواع حرق طلیها ست خصوصاً طین قیمولیا و مرهم سفیداب یا مرهم خل و مرهم نوره و کتیرا و نشاسته و لعاب اسبغول و کنوچه بگلاب
و آب کشنیز و بدانند که من درینجا تبرید مطلقاً مناسب نمی بینم بسبب احتمال آنکه حرارت بتکثیف محتبس شود پس فاسد گردد و لیکن اولا تسکین سوزش میکنم بعده
انچه مفتح و مرخی مثل روغنها باشد استعمال می نمایم و اگر اتفاق دوائی افتد که دران تفتیح و اخراج حرارت مع تسکین الم باشد آن بغایت نافع بود و تا این
دوا میسر نشد مگر این دوا که تالیف او کردم و عجیب مجرب آمد صنعت آن آب حی العالم سه اوقیه روغن بنفشه یک اوقیه و نیم موم خام نیم اوقیه روغن
و آب را بریزند تا آب برود پس موم اندازند تا ممزوج گردد و سرد کرده بران یکدرم کافور محلول در سفیدی دو بیضه اندازند و مخلوط کرده بردارند گیلانی
از بولس نقل کرده که انچه صالح است برای آنکه معالجه این بدان کنند مثل قیمولیا و گل بلاد فرنطس و هر گل سپیک ست چون بطوخ آن کنند بسرکه که ترشی او
سخت نباشد یا بآب و از آبله منع کند بیضه خام همان ساعت بر موضع با پشم نرم نهند و این تبرید اندک نماید و تخفیف بغیر سوزش کند خضر گوید که علاجش
مبادرت بتر کردن در آب سرد و پاشیدن برف بر عضو و لطخ بروشنائی معمول از زاج و زاج و لطخ بآب کشنیز سبز یا سفیدی بیضه و مسکه تازه و شیرج
و سفیداب و کافور ست و اگر سن احتمال کند فصد کنند و اولی حجامت بر ساقین ست و بران خرقه کتان سرد کرده ساعت بساعت نهند و بعد پس
مطبوخ و گل ارمنی بسرکه یا بآب کشنیز ضماد سازند و این تدبیر ایشان تا یک هفته ست و اغذیه آنها مزورات مثل عناب و آلو بالو و خرفه و شربت ایشان شربت
آلو و شربت نیلوفر باید پس اگر ورم اشتداد نماید و بدن ممتلی باشد تنقیه بطبیخ فواکه نمایند و چون از هفته اول تجاوز کند نطول بجوشانده خطمی و گل بنفشه و نیلوفر و جو و لطخ او بمرهم سفید
کنند پس اگر قرحه و آبله بهم رسد انفع علاج بمرهم کافور و مرهم نوره یا مرهم اسفیداج یا مرهم معمول از خاکستر پای ماکیان و خاکستر نمک اندرانی و آرد برنج و سفیداب ارزیز و سفیدی بیضه و روغن بنفشه کنند

[illegible]

حرق الماء

عضوی که از آب گرم سوخته باشد علاجش همانست که در حرق النار گذشت و خاکستر موی بزر دی تخم مرغ مخلوط کرده در ینجا بسیار فائده میکند و گویند که ازضماد حنا با سرکه سوده آبله نشود و جمله الطیان باین مختص ست و بقول جالینوس ذعیره ضماد طلق محلول بسفیدی بیضه سرشته و کذا زردی و سفیدی بیضه خام باهم مخلوط کرده و کذا سفیدی بیضه برپنبه مالیده و کذا پنبه یا خرقه کتان کهنه بآب نمک آغشته و کذا کافور و گلاب و کذا صندل سفید بگلاب حل کرده و کذا اسفیداب ارزیز و سفیدی بیضه و روغن گل و کذا برگ سوسن سفید و کذا بیخ آن بروغن گل و موم زرد و کذا اشنگرف بروغن گل و موم زرد آمیخته و کذا ثمر زیتون سبز که سیاهی دران آغاز کرده و با باریک سوده و کذا مرداسنگ بآب سوده هر واحد نافع سوختگی آب گرم ست **اقوال اطبا** ابوسهل گوید که اگر احتراق بآب گرم باشد نفع میکند آنرا قبل ازانکه آبله کند آب زیتون نمکین یا مری یا آب سماق یا آب ماهی شور و آب برگ مورد و بعد آبله کردن مرهم سفیداب و مرهم نوره مغسول **بوعلی** نویسد که گاهی چنان اتفاق افتد که دیگ جوشیده یا آب گرم بر عضو انسان ریزد و فعل آتش کند و اصوب برای او اینست که فی الحال قبل ازانکه آبله کند بمثل صندل و گلاب و کافور مبادرت کنند و نگذارند که خشک گردد بلکه هر ساعت پارچه بآب سرد و برف تر کرده نهند که این از آبله کردن منع نماید و گاهی مبادرت میکنند و آب زیتون یا آب خاکستر بران میریزند و بهتر آنست که هرکدام ازینها که باشد بسویق یا مرهم نوره بسایند و ایضاً دوای معمول از سرگین کبوتر که در حرق النار مذکور شد بسیار عجیب ست و قروح آنرا معالجه بکنند تا جوش کرده یا خشک کرده که این بهترست و سائر انچه در حرق النار گفتیم باید کرد **طبری** گوید که واجب ست در حرق الماء استعمال آرد برنج مضروب بروغن بنفشه مع گل ارمنی و برای این حرق این مرهم مجرب ست قیروطی از روغن بنفشه بسازند و بران اندک سفیداب انداخته در شیشه بزنند و بران طلا نمایند و هرگاه آب گرم بسبب شدت حرارت خود گوشت را فاسد کند دران آهن استعمال کنند باین طور که گوشت فاسد ازان دور کنند بعد ازان این مرهم بران استعمال نمایند بگیرند گلنار و گل سرخ و سفیداب یک یک جزو کندر و راتینج هر واحد نیم جزو بعده قیروطی بروغن گل ساخته این ادویه دران حل کنند تا مخلوط گردد و حارث ابن کلده طبیب عرب ذکر کرده که جو سوخته بزرده بیضه مرغ باهم زده بهترین دوا در سوختگی آب ست و اما انچه اهل حران در جمیع حروق استعمال میکنند مرهم خل ست که در حرق النار مذکور شد و اول آنکه عضو بسوزد آنرا بدر روی سه که مع اندک گل ارمنی طلا کنند و بگذارند تا خشک گردد و عضو ترشح کند بعده باپشم پاره آنرا پاک کنند و بران مرهم خل استعمال نمایند **گیلانی** از بعض اطبا نقل کرده که قبل از حدوث آبله بر موضع بزیتون بالغ که باسویق بسایند ضماد نمایند و یا شب یمانی با سرکه سوده بر موضع لطوخ سازند و یا زهره نرگاو و آب سیب یا آمیخته بر موضع لطوخ کنند و یا آب نمک طلا نمایند و یا بیخ سوسن آسمانجونی بشراب سوده و یا ترمس بروغن گل سائیده تا غلیظ کرده لطوخ نمایند و اما ابرقلوس ذکر کرده که این دوای مرکب نیکوست بگیرند خرقه کتان در عسل آغشته پس بسوزند و خاکستر آن هشت درم سفیداب و موم هر واحد چهار درم روغن گاو و پیه بز هر یک شانزده درم گرفته ازین مرهم سازند و استعمال کنند و اما انچه آبله دران افتد سماق و سویق بسرکه سائیده ضماد کنند و یا بگیرند خاکستر مرو در آب پاک گردد بروغن گاو و روغن آمیخته بر پارچه کشیده بران نهند

حرق الدهن

انچه در سوختن آتش ذکر یافته در سوختگی روغن گرم نیز کفایت کند و این دوا مخصوص ست سفیدی بیضه بقدری زیت و سفیداب آمیزند و در شیشه انداخته بجنبانند تا هموار شود و طلا نمایند و بقول انطاکی خسته شفتالو و براده عاج و سفیده بیضه باین مختص ست و یا سفیده کاشغری یک نیم توله کافور سه ماشه سفیدی بیضه مرغ دو عدد بروغن گل سه توله روغن یاسمین یک نیم توله در ظرف چینی بانگشت بمالند تا یکسان شود و بکار برند

حرق الصاعقة والشمس

عضوی که از اثر برق و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز همانست که در حرق النار گذشت و مرهم خل نیز نافع بود و در احتراق از آفتاب مرهم کافوری هم مفید **طبری** گوید که علاج کسیکه او را هوای صاعقه برسد فصد ست و تبرید و پرهیز و نوشانیدن ماء الشعیر و شیرزنان و حقنه بماء الشعیر که دران اندک روغن بنفشه خالص و قدری کافور آمیخته باشند و ایضاً حقنه بماء الشعیر و شیرزنان و روغن بنفشه که همه را باهم بزنند تا نرم گردد تا آنکه وجع ساکن شود و آبله ظاهر گردد و پس بسوزن

آب آبله برآرند بعده علاج حرق النار نمایند و خصوصاً مرهمیکه در ان پای ماکیان سوخته و آرد برنج و روغن بنفشه می افتد علاج این و حرق النار برابرست اما
چون کسی را نار صاعقه افتد طمع در حیات او نباید داشت و معالجه او از فصد و غیره بود و اما سوختن جلد بآفتاب پس لازم است که طلا مرهم کافوری کنند تا جلد متقشر
گردد و بعده مرهم خل بران نهند و دائم عضو را بروغن چرب کنند و از جراحیان بعضی امر بشرط موضع بعد فصد و تعدیل مزاج مریض بخرقه مبلول بروغن گل کنند
یکبار این خرقه و یکبار خرقه در سرکه تر کرده استعمال مینمایند تا آنکه در بقعه رنگ بشره او پدید آید و اگر رنگ موضع بشارت احتراق او متغیر گردد استعمال هر چیکه در حرق نار
ذکر کردیم نفع کند و ابن بیسار دائم امر تبرید موضع مینمود چون از حرق شمس می سوخت و یا بآب دریای شور احتراق و تسخ میشد و او مس بروغن نمیکرد تا آنکه
موضع خدر میشد و حس او زائل میگردید مثلاً بعده آنرا راحت میداد پس باین طریق صحت مییافت و جلد او چنانکه میبود عود میکرد و هر جائیکه بسوزد و یا بجراحت
چون مسام او نسوزد و تبرید آنرا صحت بخشد و اما هرگاه مسام بسوزد و بموضع خون آید علاجش نیست مگر مرهمیکه در حرق نار ذکر کردیم

احتراق جلد از بلادر

اگر پوست از عسل بلادر محترق شود باید که اول حجامت باشرط کنند پس از آن مرهم خل نهند و اگر آبله افتاده باشد آب تربوز سه اوقیه سکنجبین تفاحی لیمونی
علوی خان سه توله و یا شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و خیارین هر یک هفت ماشه و شربت آلو چهار توله نوشانند و باید که اول رگ هفت اندام زنند تا سمیت آن
سرایت باعضای رئیسه نکند و بفاصله دو سه روز بر انجا یا کی زده محاجم بزور بکنند پس مرهم سرکه بعمل آرند و آن موضع را بدوغ ترش شوئیدن و روغن نارجیل
بران مالیدن مجرب ست طبری گوید که علاج سوختن جلد از عسل بلادر فصد و تبرید مزاج و نوشیدن کافور ست بعده تبرید عضو بعد از آن علاجش بشرط
و وضع محاجم و مص موضع بدان نمایند تا خون منقطع شود و زرداب ترشح کند بعده ترک کنند تا هرچه مترشح شدنی ست ترشح کند و موضع متقرح گردد و بران
اشیای مخرج سموم مثل آن نهند پس هرگاه ترشح منقطع شود آن ورم را علاج بمرهم خل کنند و گاهی عسل بلادر دران موضع رنگ شبیه برص پیدا کند
و خارش نماید و ساکن نشود مگر بپوشیدن سرکه کهنه و استفراغات کثیره و عاقل لبس آن نکند مگر بعد اصلاح آن بادویه و هر کسی که اراده استعمال آن
کند طریق او آنست که او را بسرکه خوب جوش دهند بعد از آنکه مواضع آنرا بسوزن سوراخ کرده باشند گیلانی مینویسد که این اصلاح از متقدمین ست
و بهتر اصلاح بلادر جراحت آن آنست که بروغن جوز یا مغز جوز تازه آمیزند و بالجمله برای اصلاح آن چیزی بهتر از جوز نیست لیکن باید که آنرا قبل استعمال بدان مخلوط
سازند و نفع او بعد استعمال اندک ست با وجود آنکه از غیر بزرگتر است ابن الیاس گوید که علاج حرق جلد و آبله آن از استعمال عسل بلادر این ست که
صبح آب هندوانه یا شیره تخم خرفه هر کدام از بنکه باشد سه اوقیه سکنجبین ساده خوب ترش ده درم و غذا از مزورات ترش کبادی تر و اسفاناخ سازند و تکثیف
تدبیر نمایند انطاکی مینویسد که علاج حرق بلادر مخصوص ست بحنا و آب مورد و کشنیز تر و آهکیکه دران خاکستر انداخته چند مرتبه صاف کرده باشند و یا پیاز
بسفیداب و سرکه و بیخ کبر با آب کنجد و عدس مقشر حکیم شریف خان در فوائد شریفیه می نویسد مردی را دیدم که بلادر جلد او سوخته بود و جریان عرق
دران کثرت نمود پس بران حب السمنه مع ادویه مناسبه استعمال کرد از ان صحت یافت و همچنین جوز مغز نارجیل کهنه آن را نافع است

جراحات

جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود و هنوز ریم نکند و آن یا بسیط بود و یا مرکب بسیط آنست که از عوارض دیگر چون ورم و سرفه و انصباب
مواد و سوء مزاج و سوء ترکیب خالی باشد و جراحت مرکب آنست که با آن مرضی دیگر مثل سوء مزاج بدن و امتلای آن و مثل ورم و کسر عظم و قطع رگ و عصب و
یا با اعراض دیگر باشد مثل شدت درد و فساد لحم و خجندی گوید که مراد از بسیط در جراحات و قروح آنست که با آن امری دیگر مقتضی علاج دیگر مقترن نباشد
و از مرکب آنکه با آن مثل لحم زاید و نقصان او مقترن باشد بالجمله هر واحد از ان یا صغیر باشد یا کبیر یا مستوی الشفات یعنی هر دو لب او هموار بود که نزد ربط
باهم پیوندد و یا غیر مستوی و یا غائر و یا غیر غائر و یا منفصل المضغه یعنی آنکه پاره گوشت از ان جدا شود و یا نافذ بباطن و یا غیر نافذ و جرجانی گوید که جراحتها
ده نوع است یکی آنکه شگافی راست بود دوم آنکه شگاف گرد بود سوم آنکه پهلوها دراز او به یا دارد چهارم آنکه لختی گوشت از ان رفته باشد پنجم آنکه غور دارد

و دور اندر شده باشد و غور او ظاهر نباشد ششم آنکه غور او ظاهر بود هفتم آنکه گوشت او گفته بود و خون در اجزای آن گرد آمده باشد هشتم آنکه آماس کند نهم آنکه از ظاهر تن در باطن افتد دهم آنکه باستخوان رسیده باشد و مسیحی گوید که تفرق اتصال اگر در عضوی از اعضای لحمی باشد آن ملتحم شود و اگر در عضوی از اعضای عصبی باشد ملتحم نشود و مثل جزو عصبی از حجاب و امعای دقاق و اگر در استخوان باشد بذاته التحام نپذیرد ولیکن بجوهر صلب که بدان اتصال او شود ملتحم گردد و آن جوهر و طبیعت خود میان لحم و غضروف بود و آن و شبه ست و شیخ میفرماید که ما قصد میکنیم در بعض اعضا بسیار اتصال و متفرق گردد آنکه اتصال او عود کند چنانکه او سابق بود و این در مثل لحم ست و در بعض آن قصد میکنیم که تماس آن که محافظت آن نماید باقی ماند و اگرچه اتصال آن عود نکند و این در استخوانست مگر در استخوانهای اطفال و صبیان که در ایشان امید این عود ست و قومی از اطبا گفته اند که جراحت عصب و عروق را اتصال عود نکند بلکه اکثر بران چیزی الصاقی جاری شود و لبهای جراحت را فراهم گیرد و نگاه دارد و بعضی از اطبا گفته اند که اتصال در شرایین تنها نشود و بعضی جراحت شرایینها ملتحم نشود و دیگران التحام پذیرند و اما جالینوس این انکار نموده و گفته که شرایینها نیز بمشاهده تجربه و تجویز قیاس ملتحم میشود و اما مشاهده پس آنست که شرایینکه زیر باسلیق ست و شریان صدغ و شریان ساق را دیدم که ملتحم شد و اما تجویز قیاس آنست که استخوان در سختی بطرفی ست که ملتحم نشود مگر اندک در اطفال و گوشت در نرمی بطرفیست که ملتحم شود و رگها و شرایینها متوسط میان استخوان و لحم است پس واجب شد که حال آنها بین بین بود و التحام را از لحم کمتر قبول کند و از استخوان سهل تر آنرا قبول نماید پس ملتحم شود و اگر شق اندک و کوچک باشد یا بدن رطب نرم بود و آنچه خلاف این باشد ملتحم نشود و این نوعی از حجت خطابی ست و معول بر تجربه ست و جرجانی گوید خلاف نیست که استخوان کودکان ملتحم میشود خاصه اگر رگها نرم بود و جراحت کوچک باشد و اگر جراحت چیزی از جلد کم کند خلاف نیست که بدل آن باز نیاید لیکن بجای آن چیزی بیاید همچون جلد املس بی موی و اما رگهای باریک بسیار بود که شاخهای آن بالیده شود و برویده بجای خود باز آید و در قانون و بعض شروح آن نوشته که بعضی اعضاست که تحمل جراحت نکند و چون جراحتی دران افتد ضرر عظیم کند و در اکثر قتل نماید و خاص از آن بشارت بود و آن دماغ و گرده و مثانه و امعای دقاق ست و جراحت جگر نیز نازک بود ولیکن بران سلامت بسیار تر از آن باشد که از جراحتهای اعضای مذکوره چون خفیف بود و اما دل هیچ حال احتمال جراحت نکند و توقع سلامت با وجود حدوث جراحت دران نباشد و جراحت معده و امعای دقاق و حجاب اگر اندک بود صاحب او از ان شفا یابد ولیکن بدشواری و حجاب در صحت دشوار تر ست و همچنین صحت معای صائم دشوار بود و اگر جراحت آن خارق باشد بنحویکه از جانبی بسوی مقابل آن نافذ شود صاحب او کمتر صحت یابد و اما امعای غلاظ در صحت سریعتر و در التحام سهلتر ست حتی که خروق آن به شود و گاهی انسان با وجود انخراق آن مدتی زنده ماند اگر ثقل که از موضع خرق خارج شود بسوی انفصال از بدن راه یابد و اما دماغ اگر جراحت او بسیار اندک بود صاحب او اکثر صحت یابد و اگر خارق نافذ تا بیکی از بطون باشد صحت ممکن نبود و اما جگر اگر خرق دران تا قطع رگ بزرگ رسد ممکن نیست که صاحب او صحت یابد لاکن پس التحام او مثل جگر بود لیکن التحام این دشوار تر ست چون خارج ملتحم نشود و قتل کند و اما آنچه ازین جراحات ریم کند و قرحه گردد آن دشوار تر صحت یابد از آنچه ریم نکند و چون با جراحتی که در شکم افتد تهوع یا فواق یا اسهال عارض شود مریض بسرعت هالک گردد و اگر جراحت در موضعی بود که اشتداد وجع و ورم دران واجب شود و مثل سرهای عضلات و اطراف آن و خصوصاً جای عصبانی از ان تا وقتیکه ورم حادث نشود و آن دلالت کند بر آفت مستبطنه که بسوی آن مواد منصرف شده و برای جراحت فاصل نمانده و محمد اکبر می نویسد که اگر دل مجروح گردد علامت نماید و نشان جراحت او موت عاجل ست و دماغ نیز احتمال جراحت ندارد و نشان جراحت آن اختلاط عقل ست و بر آمدن بول بر جراحت مثانه و بر آمدن براز بر جراحت روده دلالت کند و جراحت عصب از طرف اعضا مخوف ست از تغیر رنگ و سقوط قوت و نبض و تواتر و صغر و غشی و اختلاط عقل و تشنج توان دانست و جراحت زانو که در پیش بود مخوف ست و خلاصی از ان کمتر متوقع و جراحت سینه که نافذ بود مخوف ست زیرا که انسان را خروج هوا ست از انجا و جراحت حجاب مخوف ست و ضیق تنفس خاصه اوست و جراحت معده مخوف و بر آمدن طعام لازم آنست و جراحتی که در غیر این اعضا افتد امید سلامت بیشتر دارد

علاج کلی جراحات

باید که آنرا بمحافظت بدارند تا چیزی دران نیفتد و آنرا چنان بندند که بیکدیگر متصل شود و اگر متصل نشود بباید دوخت و اگر بر جراحت دو سه روز گذشته باشد

بایدکه از چیزی که خشن و آبزدار باشند تا خون از آن جاری شود بعد از آن به بندند و اگر جراحت غائر باشد باید که کندر صبر انزروت زراوند دم الاخوین سائیده
بپاشند و اگر در آن چرک باشد ادویهٔ مذکوره را بعسل بسرشند و استعمال کنند و پنبهٔ کهنه در آن پر کنند و این مرهم از برای اندمال بی نظیر ست بگیرند زبان سگ
در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در ظرف آهنین بریان کنند بعد آن برگ نیم را باریک سائیده قرص ساخته در روغن کنجد در ظرف آهنین
بسوزانند و دور کنند بعد از آن سوخته زبان سگ را درین روغن کنجد انداخته بچوب نیب یا دستهٔ آهنین خوب تر مخلوط کنند و در شیشه نگاه دارند
در روغن ویلو و ارشیر درین باب مجرب است و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و الم و فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج
این امراض کنند بعد آن علاج جراحت نمایند پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب و قطع عرق و کسر عظم جدا مسطور گردد و اگر
الم باشد باید که تسکین الم از افیون و بزرالبنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد برگ کاسنی سبز و برگ عنب الثعلب سبز و خطمی بروغن گاو و روغن بنفشه
ضماد نمایند و یا بآله دور کنند و اگر نزف الدم باشد علاجش نیز جدا بیاید و صبر کندر دم الاخوین اقاقیا بکوبند و بپاشند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه که التحام
و اندمال جراحت تازه کنند آذریون که آن [illegible] ذرور آن در التحام جراحات تازه مجرب سویدی ست و اقماع انار ترش نیز مجرب است و همچنین برگ بوصیر
و گل آن و کذا ذرور برادهٔ آبنوس مثل غبار سوده مجرب صحیح است و کذا اخوخ الماء خشک آن بطریق ذرور و رطب آن بطریق ضماد مجرب و کذا پوست خیار شنبر
و کذا شرب رب آن بیخ و زرم مجرب است و نهادن مازو بشراب قابض سرشته و کذا عصی الراعی و کذا نیل هندی و کذا انزروت و کذا پیاز نرگس و کذا قفر الیهود
و کذا کندر تنها و با موی سوخته و کذا اقماقیطوس و کذا برگ بستان افروز و کذا حی العالم و کذا مغرهٔ عراقی و کذا گل مختوم و کذا گل ارمنی و کذا برگ چنار تازه و کذا جلنار
و کذا پرسیاوشان و کذا اسورنجان و کذا زوفا و کذا برگ جمیز و کذا پوست انار و کذا وسمه که آن برگ نیل ست و کذا شنگرف و کذا جنطیانای رومی و کذا خانهٔ عنکبوت
و کذا پنیر تازهٔ بی نمک و بالای آن برگ انگور یا برگ چنار یا برگ کاهو بستن و کذا حنای مکی و کذا الذاق الذهب و کذا رخام سوخته و کذا اسفنج بشراب کهنه
تر کرده و کذا تخم کشنیز و کذا موی انسان سوخته بعسل سرشته و کذا برگ انگور سوخته و کذا عصارهٔ ام غیلان و کذا خستهٔ خرمای سوخته و کذا مرمکی و کذا لحم حلزون
و کندر و کذا شگوفهٔ حنا و کذا چغندر سوخته و کذا خاکستر شبرم سوخته و کذا برگ خبازی تر و کذا لحم صدف سوده و پاشیدن بیخ کاکنج و کذا برگ کنار و کذا پیاز
نرگس خشک کرده سوده و کذا خزف تنور و کذا کافور و کذا خون شتر خشک کرده سوده و کذا دم الاخوین و کذا پوست درخت ولب سوخته و کذا ودع [illegible]
آمیخته و کذا شیر جمیز خشک کرده باریک سوده و کذا خون نرگاو خشک کرده سائیده و کذا تخم فنجنگشت و برگ آن و کذا القم و کذا بول الابل که دوائی ست و از
عرب می آورند و کذا تخم قرمز و کذا شقائق النعمان سوده و کذا اثمد و کذا پر طائر سوخته و کذا کندی خشک سوخته و کذا برگ خیری خشک کرده سوده و کذا برگ نخود
سوخته و کذا برگ امرود خشک کرده هر واحد جراحت تازه را التحام و التصاق نماید و خشک کند. دیگر از مجربات حکیم علی تنکار بسایند و بر جراحت ریزند و بهم آورده
ببندند که احتیاج بدوختن نشود و متصل شود خصوص که زخم تازه باشد و اگر زمانی بران گذشته باشد و هنوز خون می آمده باشد نیز استعمال کنند و الا زخم را خراشیده
بعمل آرند دیگر برگ سبز کنار بوستانی کوفته بر جراحت نهند که زود پوست برویاند در جراحات و قروح خبیثه دیگر مجرب برای جراحت تازه پشم شتر
سوخته بپاشند و ببندند و [illegible] نکشند بلکه هر روز بآتش گرم کنند دیگر سنگ پشت بسوزند و خاکستر آن نگاه دارند و زخم را بروغن چرب کرده بپاشند در سه روز
آرام می شود دیگر پنیر که از آن بوریا می بافند سوخته و کذا برگ کنیر خشک کرده سوده و کذا اسنگ جراحت سائیده و کذا پوست درخت سرس خشک کرده
سوده و کذا پر مرغ خانگی سوخته هر واحد بر جراحت پاشیدن زخم را خشک گرداند دوائیکه هر گاه خون زخم در شکم مانده باشد هر روز یک قدح آب برده
و یکدرم جداگانه آمیخته بنوشند ایضاً از مجربات حکیم علی [illegible] ملحم جراحت ست برگ مغیلان را با زیرهٔ سفید بسایند و بر جراحت کهنه بندند پاک شود
و ملتحم گردد ذرور ملحم که پاشیدن آن بر زخمها و دمامیل و قطع سیف و غیر ذلک الفساد آمده باشد و التیام نیابد در ایام قلیل اصلاح دهد شنگرف انزروت
سفیداب قلعی مرداسنگ دم الاخوین باریک سوده اول چرک از زخم پاک نموده بران مرهم سفیداب [illegible] مالیده بچسپانند بعده وقتیکه مرهم جدا سازند
این ذرور بپاشند نافع ست و گاهی قیروطی از روغن دیودار ساخته عوض مرهم بکار می برند و بزودی التحام می نماید مجرب ست نوع دیگر از مجربات حکیم سعد الله

گلنار زرورد کشند مرکی مساوی کوفته بیخته بر زخم بپاشند و در تحفه صبر زرد عوض زرورد و مرکی ست و نوشته که از اسرار ست و از اندمال جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم النفع ست
ذرور ارلبته که عجیب ست گوشت را میرویاند و جراحت تازه را التصاق میکند و خون بند مینماید کندر صبر انزروت دم الاخوین مساوی بسایند و بر جراحت بپاشند و ببندند
الیضا مسیح گوید که این ذرور را آزموده ایم ریشهای فاسد را سود دارد صبر مر انزروت هر یک یکجزو کندر دو جزو همه را باریک سائیده بیزند و وقت حاجت بپاشند ذرور اگر بر زخم به بند آمدن
به شود زرد چوب دیودار دار هلد اصل السوس تم هد مساوی کوفته بپاشند مرهم که در اقسام جراحت معمول ست رال گل هرمزی هر واحد یکدام توتیای سبز چهار ستم رخ
روغن شیرین بقدر حاجت ادویه را همراه روغن کهرل نمایند تا بقوام مرهم آید اقوال حذاق شیخ میفرماید جراحت لحمیه خالی نیست از انکه یا شق بسیط مستقیم
باشد یا شق مدور یا ذی اضلاع یا شق مع نقصان چیزی از لحم وگاه غائر نافذ بود وگاهی مکشوف و برای هر واحد تدبیری ست و همه اقسام در جنس خون
سائل اشتراک دارند و آنرا بابی جدا ساخته ایم وگاهی سیلان خون بقدر معتدل برای جراحت نافع بود و ورم قشری وحمی را منع کند و از افضل چیزیکه در جراحات
رعایت آن کنند منع کردن از تورم اوست بهر آنکه اگر ورم عارض نشود علاج جراحت ممکن بود و اگر انجا ورم باشد و یا در آنجا رض و فسخ بود در خلل او باوجود
جراحت خون مجتمع شود و اراده ورم و ریم کند درین صورت معالجه جراحت تا وقتیکه تدبیر آن نکنند و علاج ورم ننمایند ممکن نبود و اگر در رض خون بند شود از
تعمیل در تحلیل او چاره نباشد چون آنرا قدر معتدبه و تجرید باشد و این باحالهٔ ریم در ان بود و تحلیل او بهر چیز جارلین باشد از انچه معلوم ست و لهذا واجب
آنست که اعانت سیلان خون کنند چون کم آید و اگر شق بسیط مستقیم باشد و از ان چیزی ساقط نشود در تدبیر آن لبستن و از ان دو هیئت و ماایت دور
داشتن و منع از افتادن چیزی و موئی وغیره در ان بعد حفظ مزاج عضو و جهد در عدم انجذاب بسوی عضو سوای خون طبیعی کفایت باشد و اگر شق عظیم
باشد و اطراف او باهم ملاقی نشود بهر آنکه مستدیر قبا عار یا مختلف الشکل بود و از ان اندک لحم رفته باشد علاج آن دوختن ست و منع اجتماع رطوبت در ان
باستعمال مجففات رادعه و استعمال ملطفات که مذکور گردد و اگر غائر باشد بباست که لبستن الصاق او نیز کند و در کشادن او احتیاج نشود و گاهی بکشادن
او حاجت افتد اگر ممکن بود و این وقتی باشد که لبستن او برباطیکه آنرا موثق گردانند نفع نکند خصوصاً هنگامیکه لبستن نیکو بر بیخ غور واقع نشود پس مواد بسوی
آن بریزد بسبب ضعف او و بسبب درد که از ان چاره نیست و بسبب احوالیکه آنرا در باب قروح ذکر کنیم و اگر حاجت بکشادن آن افتد از نهادن غیبه و باشد آن
بر دهان او تا انشف آن کند چاره نبود خصوصاً وقتیکه لبستن بر بیخ واقع نگردد چنانکه گفتیم و یا نصب او نصبی باشد که امکان انصباب ماده ردیه از ان
نباشد و یا در ان استخوانی باشد و یا خوف بود که ناصور گردد و یا از ان رطوبت بسیار روی شود و آن درین هنگام در حکم قروح باشد نه جراحات عالمی گفته که جراحت
محتاج بود بر بطی جامع برای هر دو لب و چون اراده التزاق و التحام باشد. و اما هر گاه محتاج بانبات لحم در ان باشد احتیاج بدان نبود لیکن محتاج بود یکمرتبه برباطیکه
از دهان او چرک بریزاند و مرتبه دیگر برباطیکه بقدر امساک دوا بران باشد و گفته سزاوار ست که دهان جرح را مکانی باشد که چرک از ان دائم بالطبع خود بریزد و یا
باین طور که شگاف آنجا واقع شود و یا آنرا باین شکل متشکل گردانند و من بکردم جراحت بسیاری را که غور او قریب زانو بود و دهان او در ران بغیر آنکه او را دهنی
دیگر باسفل نزد زانو سازم لیکن ران را باین طور نصب کردم که قعر بفوق بود و دهن باسفل پس بغیر شگاف در اسفل به شد و همچنین ساعد و کف وغیره را باین طور
تعلیق نمودم که دهن همواره بسوی اسفل بود و نیست قول آن عالم و گوئیم که گاهی جراحت چنان واقع شود که بر طبیب قطع تام و جدا کردن عضو واجب شود
و اما هر گاه جراحت چنان باشد که لحم بسیار از ان منقطع شود احتیاج بمنبتات لحم افتد و دوائیکه خشک کند و منع نماید آنرا کفایت نباشد بلکه گاهی مجفف
ومانع از جهت آنکه رجوع ماده کند که از ان انبات لحم گردد ضرر رساند و گاهی غور بسبب نقصان استخوان باشد نه بوجهیکه انبات او بتمامه ممکن نبود پس غور باقی ماند
چنانکه گاهی اتفاق افتد که گوشت زیاده تر از واجب بروید و لحم زائد شود و واجب ست که مراد انبات لحم در جراحت اغتذای مریض بغذای محمود حسن الکیموس
موافق عضو مجروح باشد و دوای نبت چنان بود که آنرا انبات لحم ممکن باشد و اما جلد را آن دوای نبت نرویاند و بران قادر نبود و قوت او بدان وفا نکند
چون بالکل منقطع شود بلکه بمکان او لحم صلب بروید که بران موی نروید و اما عروق لبباست که شعب آن پیدا شود و مثل گوشت بروید و از جراحات بعضی ذی خطر ست
مثل جراحات واقع در اعصاب و اطراف عضلات و عنقریب در باب احوال عصب ذکر خواهیم کرد و تابع او اعراض ردیه بود و آن سابق مذکور شد و تابع

تشنج مهلک که در اغلب اوقات بود و چون تشنج در مثل این جراحات عصبیه افتد و علاج قبول نکند پس علاجش قطع عضو است در عرض راندن بوِن بطلان فعل عضله ولیکن تا ممکن باشد تاخیر این علاج تشنج بچیزی دیگر غیر از قطع واجب بود و مثل جراحت زانو گاهی محتاج گردد بنهادن شق صلیبی در اورام و قروح و جراحات آن احتیاط بالفصد و اسهال نمایند و منع التیام کنند تا آنکه تنقیه بالغ حاصل شود و بعد آن بالتیام ادویه دارند

تعریف قوت ادویه منبت لحم و ملحمه و مدمله و خاتمه و اکاله

دوای منبت لحم آنست که خون صحیح را عقد لحم نماید پس واجب است که در ان تجفیف بسیار نبود بلکه بحد اعتدال و نه جلای قوی بسیار باشد بلکه جلای اندک بود و بقدری که چرک را بغیر سوزش جلا دهد و محتاج بقبض معتد به نباشد و در ایضا محتاج بود بآنکه او در حرارت و برودت بحسب احتیاج جراحت و قرحه در مزاج او بسوی آن باشد اگر آن مزاج از ان زائل شود و محتاج بضد آن بقدر زوال او بود و اگر غیر زائل بزوال معتد به باشد بمشاکل برای حار حار و برای بارد بارد بود و ایضا رعایت تاثیر دوا در موضع کنند تا مقابله او کنند اگر در اسارت مزاج افراط نماید و اما ادویه ملحمه آنست که میان دو لب جمع کند و محتاج بود بتصریف کردن در هر دو سطح او پس میان هر دو الصاق نماید بنداد یکه در جوهر او ست و اگر خون موجود بود و آن خون حاضر در جرح مکتفی عنه در الصاق تجفیف سرایع قبل از زیم کردن بخشد و آنرا این فعل ممکن نبود و اگر با آن قوت تجفیف زیاده نباشد لیکن واجب است که جالی نبود بهر آنکه در جلا ضد غرض آنست و محتاج باآنکه بسوی ادماده سیلان کند و منع سیلان آن ماده تجفیف میکند بلکه ملحمه محتاج بتجفیف قوی تر و اندک قبض باشد و مدمله خاتمه در حاجت بقبض شدید تر ازان هر دو است زیرا که این محتاج بود بتجفیف چیزیکه بالطبع در جفاف شدید تر باشد اعنی جلد و اما اکاله ناقصه لحم واجب است که بسیار شدید الجلا باشد

ادویه ملحمه جراحات

قوت این ادویه و موضع الصال آنرا بیان نمودیم و شک نیست که در ذرور ازان محتاج است بآنکه کمتر قوت از دوای متخذ با دهان و قیروطیات باشد و حاجت داعی با دهان و قیروطیات بسبب آنست که ادویه یابسه خصوصا آنچه مثل مرداسنگ باشد و سائر معدنیات بسوی قعر غوص نمیکنند و در مسام نفوذ نمی نمایند پس گاه آنرا قیروطی سازند آنرا بسیلان روغن تا قعر رسانند و این ادویه ملحمه معدنیات یا نباتات یا حیوانات باشد و آن از معدنیات مثل سفیداب بروغن ورد و موم آب و از نباتات اوراق مثل برگ بلوط ضمادا و برگ بید و برگ کرنب و برگ درخت سیب و پوست بیخ آن و برگ بارتنگ گلنار و سر که ترکرده و قاری از شراب خصوصا چون بدان برگ شجر صنوبر ذکر داشتی و پوست بیخ آن آمیزند و برگ مورد و شاخهای آن و برگ فنطافاون بعسل و از صموغ علک البطم خصوصا از قرب اغصان کبیر و از ثمرات و حبوب جوز تازه سوده یا ملیح یا شراب جوشیده برگ حاض یا برگ چقندر یا کاهو یا امرود دشتی باوجود آنکه درین منع نزله است و جوز القی و سیر مشوی و غبار آسیا و ستر سوخته خصوصا برای مشایخ با روغن گل و از گلها گل زعرور است و حشیشه ذنب الخیل خصوصا در جراحات عظیم بالجمله و برای جراحات قریبه از سر عضلات و از حیوانات حشرات بسیار ترش ملصق جراحات عظیمه است و از مرکبات دوای دیار روفس و دیابیه دوای سقولادس و دوا الخلاف بمشاکله اشیاع و مرهم کتان

ادویه مدمله و خاتمه جراحات وغیر آن

طبائع این ادویه دانسته اند و ایضا بدانند که در ذرور ازان واجب است که در قوت چیزی نباشد که در مرهم افتد و الا آن لازم است دانستن این امر که استعمال ادویه مذکوره واجب نیست در وقتیکه سطح لحم صلب مع جلد مستوی شود و اما اگر لحم رطب بود واجب است استعمال آنها و آنچه اگر خشک گردد مستوی شود و این چیزی که بحدس شناخته شود پس واجب است که استعمال کنند دوای مدمل را قبل از آنکه نبات لحم در جرح جلد که دران لحم بروید باین سطح رسیده بلکه واجب نیست که باین نوع باشد که خشک کند و فعل خود نماید طبیعت بمقدار محتاج الیه و با منع بلوغ مدمل بغایت در ادمال تا آنکه توافی هر دو فعل حاصل شود از لحم و جلد او بدین به بقدر رسد که بدان سطح مجروح مستوی گردد پس اگر رعایت این نکنند ممکن است که اثر قرحه بلندتر از جلد گردد و لازم است که خاتم را در اول زمانیکه استعمال آن نمایند رطب استعمال کنند بعده آنرا خشک استعمال نمایند نزدیک آنکه بمقاربت ختم کند و مرداسنگ به سوزانیده یا بران بطرف میل کند و آن ادویه مثل پوست شجر صنوبر بسفید قیروطی و روغن گل و آس و راتیانج خشک قلفونیون و سیر سوخته و قشور مس و دقاق کندر و مرداسنگ و قنطوریون و قیق و عروق حب است و استخوان سوخته نیز و زراوند

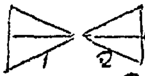
سوخته شدید الادمال ست و شب نیز و مازوی خام و برگ انجیر و آنکه بقراط کنایت ازان بر جل عقعق کرده چنانچه گویند مشابه است که بدان مراد حشیشهٔ معروف برجل الغراب باشد و سرگین سگ خورندهٔ استخوان و سرگین سوسمار الا آنکه این جالی تر از اول ست پس محتاج بود بآنکه کسر جلای این بقوابض کنند و بیخ سوسن آسمانجونی و پوست بیخ جاوشیر و توتیا و آز منبتات عجیبه در قروح حاره و جروح متورمه صندل و نیلوفر و صبر ست و خصوصاً در ناحیهٔ مقعد و مذاکیر و گاهی در ادویه اوزاج و قلقطار افتد و اگرچه این هردو از جملهٔ اکالات لحم کنندهٔ گوشت اند لیکن گاهی ادمال کنند در جراحت شدید الرطوبت و خصوصاً چون بسوزند پس ادمال او کمتر از اکل او نباشد لاسیما چون مغسول کنند پس بادمال مائل تر گردد و اما زنگار و ادویهٔ شدید الاکل صلاحیت آن ندارند مگر بنابر قوی و در بعض جراحات و قروح شدید الرطوبت و اما مس سوخته را چون بشویند آن در ادمال خوب است و هرگاه ارادهٔ ساختن مراهم کنند احتیاج بچیزی افتاد که آن قوی تر میان مدملات باشد مثل اقلیمیا و خصوصاً سوخته و قلقطار سوخته و مرتک و سفیداب و اقلیمیا را بسایند و بهتر آنست که بسوزند بعده بدان قلقطار آمیزند و تسقیهٔ روغن آس یا سرکه و شراب قابض کنند و گاهی بران زاج سوخته و گلنار و مازو می افزایند اگر جراحت و قرحه شدید الرطوبت بود

صفت مرهم کتان و این جید عجیب است بگیرند خرقهٔ کتان مغسول و بکوبند تا مثل سرمه گردد بعده بگیرند زیت قوی القبض یا روغن مورد و دران اندکی بارزد انداخته بگدازند و دران خرقهٔ کوفته آمیخته ازان مرهم سازند که این عجیب ست و مرهم اسود انبات لحم کند و چون اراده کنند که انبات او قوی گردد دران کندر و جاوشیر و زراوند مجموع مساوی اجزا که مثل وزن اخلاط اربعهٔ آن باشد داخل کنند **صفت ذرور خفیف** بگیرند سفیداب و مرداسنگ یک یک جزو جرح صما و مر و مازو هر واحد نصف جزو **ذرور دیگر** صدف سوخته دوازده درم انار کوچک که از درخت افتد و خشک گردد قلقدیس هر واحد بست و شش درم شاخ گوزن سوخته قیشور قلیمیا راتیانج اصل السوس هر واحد چهار درم دقاق کندر پوست درخت صنوبر هر واحد شش درم پوست انار سفیداب شب یمانی هر واحد هشت درم مازو یک درم **ذرور دیگر** فوه استخوان سوخته مرداسنگ هر واحد ده درم کندر و صبر هر واحد سه درم انزروت یک درم مامیثا یک درم ذرور رستاخته استعمال نمایند و بگیر گل سرخ سفیداب ارزیز گلنار بزرورد شب یمانی مساوی ایضاً بیخ سوسن بیخ جاوشیر مساوی زراوند دو مثقال دقاق کندر یک مثقال

صفت مرهم برای جراحات ابدان مشایخ چوب بسوزند و ازان قیروطی بروغن گل یا روغن مورد بسفیداب و ارزیز مرتب سازند

ادویهٔ منبت لحم در جروح و قروح

خاصیت ادویهٔ منبت لحم و او چگونه باید که در مزاج خود بود دانسته اند و واجب ست استعمال آن هنگامیکه موضع از چرک و غیره پاک شده باشد و اگر قاعدهٔ جراحت جز استخوان نباشد استخوان را پاک نمایند و بغایت خشک گردانند و دران تیرگی یا فساد نگذارند مگر بخراشند و نه رطوبت تا گر خشک کنند و خصوصاً در سر بهر آنکه ملاست استخوان و رطوبت او یکی از اسباب منع نبات لحم بالای آنست و چون حک کنند و خشن نمایند آنچه بسوی آن آید از ماده که ازان گوشت پیدا شود و انبات لحم کند و بدانند که گاهی دوائی گوشت را در بدنی یا عضوی برویاند و در دیگر نرویاند و این بهر آنست که گاهی در بدنی تجفیف نماید و در بدن دیگر تجفیف نکند بحسب دو مزاج دو بدن و گاهی افراط جلا در بدنی کند و در بدن دیگر زیاده نکند و ایضاً اصلاً جلا نکند اگر آن دو احتیاج باندک تجفیف و باندک جلا هر دو متفق بحسب بدن غیر مطلقین باشد و تاثیر شئی مقدر مختلف بود در اشیائیکه متفق القدر در انفعال نباشد و هر مجفف که یبس او کمتر از یبس بدنی باشد که علاج او بدان کرده شود آن نیز از انبات لحم قصر نماید بلکه واجب ست که یابس تر ازان باشد و لهذا اکندر انبات لحم نکند در ابدان یابسه که از اعتدال در یبس تجاوز کرده باشند و تجربهٔ او نیست که بدان معلوم کرده شود آنچه از جفاف و وقوف وا ز انبات لحم بر استمرار و از توسخ بود پس اگر تجفیفی بینند که با آن نتوان بر رویند اندک ترطیب نمایند و اگر وسخ کند در دوای یابس افزایند و دوای مستمر در انبات لحم را بر قوت او گذارند و ایضاً گاهی بعض ابدان مناسبت بعض ادویهٔ غیر منطوق بعلت آن بود فلهذا واجب ست که ادویهٔ شتی ضعیف و قوی مخلوط سازند و اما استعمال مراهم و حاجت بسوی آنها دانسته اند و واجب نیست که از دوا اقتصار کنند بر تجفیف و ترطیب بلکه رعایت حرارت و برودت بحسب آنکه ذکر او سابق کرده ایم باید کرد الا مع مراعات مقایسه میان حال قرحه و حال مزاج بدن زیرا که گاهی بدن رطب بود و قرحه یابس و گاهی بدن یابس باشد و قرحه رطب و گاهی هر دو رطب بود و گاهی هر دو





باستفراغ و جمع هر دو لب احتیاج زیاده بود و گاهی از و ختن و استعمال ضمادهای شارشه چاره نباشد خصوصاً اگر در گوشت نقصان واقع شود و جراحت واقع در طول که محتاج بسوی این باشد

تدبیر جراحات ذی اورام و اوجاع

مثال این جراحات محتاج برفق بود و اعتقاد دارند که جراحت البته مندمل نشود تا ورم ساکن نگردد و این حاصل نشود مگر بدوائیکه دران تخفیف و تبرید در ابتدا وارخا بعد ازان بود و بالجمله درین علاج ادرام استعمال نمایند و از انچه درین خاص ستوده و عموم نفع او در هر عضو از سر تا قدم آنست که بگیرند انار شیرین و در شراب عفص پخته بر موضع بران ضماد کنند صاحب کامل گوید که ما اولاً ابتدا می کنیم بعلاج جراحات بسیطه پس گوئیم که هرگاه جراحت یک شق بغیر غور باشد و آن تازه بخون خود بود علاجش آنست که هر دو لب او را ضم و جمع کنند و میان هر دو لب از وقوع چیزی غریب مثل غبار و مو و روغن حذر نمایند و بعد از ان رفاده آن را بربندند باینطور که دو رفاده بر هر دو پهلوی جرح از هر جانب یکی و دو رفاده از فوق و اسفل نهاده بر بندند پس اگر هر دو لب جرح بسوی هر آب او نکشاید باید که ابتدا به بستن از هر دو طرف کنند تا بسوی وسط آنرا باز آرد و اگر یک لب او بیک جا شده باید که ابتدا به بستن از همان جانب کنند که لب بران متمیل کرده تا بسوی لب دیگر باز آید و اگر هر دو لب مجتمع و منضم نشوند باید که بدوزند و اکثر حاجت بدوختن هنگام وقوع جراحت در عرض بدن بود و هرگاه جراحت گرم شود بر رفاده با صندل سوده خشک نهند و بر موضع گل سرخ و صندلین و آب کاسنی و آب کشنیز تازه و مانند آن از اشیائیکه منع انصباب مواد کنند طلا نمایند واما هرگاه جراحت را روز دوم یا سوم یا چهارم و آن هنوز ریم نکرده باشد باید که هر دو لب او را به نیشتر بعض بخارند تا آنکه خون آید بعد از ان جمع کنند و بران رفادها بطوریکه مذکور شد بنهند و گاهی این جراحت اعنی بسیطه به بستن صرف به شود از دزد اول آنکه ذرور بغیر آنکه احتیاج بدوا شود و اگر جراحت بزرگ بغیر غور باشد باید که بران این ذرور بپاشند صفت آن عنزروت دو درم صبر یک درم افیون دشیاف مامیثا هر واحد یک درم مر و دم الاخوین هر واحد نیم درم زعفران یک دانگ این ادویه را کوفته بیخته دقت حاجت استعمال کنند و اگر جراحت غائر بود و ازان چیزی از گوشت ساقط شده باشد انضمام اجزای او بقعر ممکن نشود زیرا که فضای فضا دران لابدست و آن فضا محتاج بامتلای لحم بود و این با دویه باشد که با آن یبس و جلا بود تا یابس او رطوبت مجتمعه در قرحه را که منع انبات لحم میکند خشک کند و جلای او چرکی را که دران باشد پاک کند و این بهر آنست که هر قرحه را لابدست که دران رطوبت و چرک مجتمع شود زیرا که فضلاتیکه در اعضا جمع میشود و آن فضول غذای اوست که دائم طبیعت آنرا دفع کند و آنرا از مسام بسوی جلد بیرون نماید پس انچه ازان لطیف بود و فاشی گردد بتحلیل غیر محسوس خارج شود و انچه غلیظ باشد ازان چرک شود که بر جلد بود و این هر دو فضله در قرحه باقی مانند بسبب ضعف عضو از اخراج آنها و لذا قرحه در علاج خود با دویه محتاج بود که تجفیف و جلا هر دو کنند اما تجفیف بسبب رطوبت و اما جلا و غسل بسبب چرک و سزاوار نیست که دوا شدید التجفیف باشد تا گوشت را ضعیف نکند و از انبات لحم آنرا منع کند لیکن میباید که تجفیف دوا بمقداری باشد که در قرحه رطوبت و چرک باشد و انچه این فعل کند کندر و صبر و زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و اقلیمیای نقره و توتیای کرمانی ست مساوی جوانب باریک سائیده در قرحه بپاشند و اگر رطوبت و چرک در قرحه بسیار باشد باید که این ادویه را بعسل بسرشند و مثل مرهم سازند و بر پارچه کتان طلا ساخته به جراحات لازم نمایند و انچه درین باب نفع کند این دواست صفت آن بگیرند صبر و کندر و عنزروت و دم الاخوین مساوی و باریک ساخته در جراحات بپاشند که این رطوبت را از قرحه فانی کند و گوشت برویاند و این مرهم در انبات لحم بسیار نافع ست صفت آن مرداسنگ باریک سوده یک اوقیه گرفته بران ربع رطل زیت الانفاق انداخته بپزند و حرکت دهند تا مشتعل گردد و بعد ازان عنزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد ده درم باریک سائیده اندازند و حل کنند تا غلیظ گردد و استعمال نمایند و انچه بدان انتفاع یابند مرهم باسلیقون است و چون فصل تابستان شود یا الحرارة نباشد و اگر قرحه غائر بود و دهن او فراخ نباشد باید که بر دهن جراحت پنبه کهنه در روغن گاو نهند و دران عسل داخل کنند و بادران ادویه منبت لحم بقعر او رسانند و اگر دهن جراحت فراخ بود و آن غائر باشد هر دو لب او با هم ضم کنند و بربندند لیکن شدید تر از لفافه او بر رباط نزد غور جراحت باشد و ارخای آن نزد دهن او بود تا فضول و زرداب بسوی دهن جراحت کشیده و ازان خارج شود و عضو را بشکلی دارند که دهن جراحت باسفل مائل گردد

تا زرداب ازان سیلان کند و اگر این در عضوی ممکن نبود و از جراحت زرداب بسیار آید چون آنرا از اسفل بسوی فوق فم جرح غمز کنند پس صواب آنست
که جراحت را از اسفل موضع عضو نزد نهایت غور بشگافند تا ریم و زرداب ازان موضع سائل شود و اگر بشگافند تا حد موضع صحیح بکشایند بعد ازان علاج کنند
صواب تر باشد و همچنین اسر و ر علاج او زرا میکه دران ماده حاصل شود جاری میگردد چون بشگافند و آنچه دران از خون فاسد و ریم و وردی و غیره بود خارج کنند و پاک
نمایند پس علاجش بمنزله علاج جراحات غائر بود و آن آنست که از پنبه کهنه خوب پر کنند تا آنکه موضعی خالی نگذارند این در اول روز کنند بعده صبح بسوی
آن نگاه کنند اگر پاک گردد روغن گل با پنبه کهنه لازم گیرند و اگر غیر پاک بود روغن گاو کهنه و پنبه کهنه لزوم نمایند و بدان چندان پر کنند که در جمیع تقعیر او
برسد که این تنقیه قرحه کند و آنچه دران بود آنرا بخورد و از آنچه درین بدان انتفاع یابند آنست که جراحت را بعد بشگافتن بشویند آنچه اندران باشد بیرون آرند
بسرکه و شراب هر واحد ممزوج با ماء العسل که این تجفیف و تنقیه جراحت کند و ادوا این فعل بهر قرحه کند که دران زرداب باشد و تنقیه آن کند بعد ازان نظر کنند
اگر قرحه از زرداب و چرک پاک شده باشد و از تپ و سائر اعراض مهلکه این قروح بود سلیم باشد یک روز لزوم پنبه کهنه نمایند تا خشک کند و یک روز مرهم اسود
معروف با باسلیقون که این انبات لحم کند و فعل نیک کند و از آنچه گوشت را برویاند شقائق النعمان است چون بسوزند و جراحت بدان پر کنند و فراسیون را
چون بکوبند و بعسل سرشته بر جراحت مثل مرهم لزوم نمایند گوشت برویه و بسطح جلد برابر گردد و لیکن باید که ادویه مدمل خاتم استعمال نمایند و این ادویه باید خشکتر
از ادویه باشد که بدان علاج قرحه در انبات لحم کنند و لهذا اکثر ادویه مدمله قابض بود مثل مازو و شب و پوست انار و گاهی این فعل ادویه حاده کند چون ازان
اندک استعمال کنند و از انجمله آنست که بگیرند اشنان فارسی یکجزو و اشخار نیم جزو و زنگار ربع جزو و باریک سائیده بر قرحه صبح و شام اندکی ازان بپاشند و هر روز یکبار
پاک کنند و بران اندک دوا نهند و یا بگیرند مرداسنگ برگ سوسن و بلیله و مازو هر واحد یکجزو پوست انار و عروق هر واحد نیم جزو و همه را باریک ساخته بر قرحه بپاشند
دیگر صبر و عروق و گلنار و مازو هر واحد یکجزو باریک سائیده بر قرحه بپاشند و علاج جراحات مرکبه در علاج قروح مسطور گردد جرجانی گوید که اگر جراحت
شگاف راست و هموار بود و از گوشت آنجا نرفته باشد آنرا از و خشک ببندند و از طعامها و شیرینیها که خون در بدن زیاده کند پرهیز باید کرد تا جراحت التحام
کند و درست شود و بجز بستن بعلاجی دیگر حاجت نیاید و تدبیرهای دیگر که بجهت باز داشتن ورم باید کرد آنست که خرقه را بگلاب و سرکه تر کنند و بر گرداگرد جراحت نهند
و درین باب هیچ دوای نافع تر از انار میخوش که بشراب قابض پخته باشند نیست آنرا بگیرند و ضماد کنند اما اسرا بازدارد و [illegible] که از جراحت نبود آنرا نیز سودمند بود
و منفعت این تدبیر را آن وقت ظاهر شود که نظر کنند اگر فصد واجب گردد اول فصد کنند و خون بجانب مخالف کشند و اندک کم کنند و اگر مسهل مناسب بود
بدهند و همه جراحتهای تازه را خشک ببندند و دو روز یا سه روز بسته دارند تا خون نگشاید و اگر بگشاید باز ببندند یکروز زیاده و روز دیگر بسته دارند تا محکم شود صواب تر
باشد و اگر جراحت ناهموار باشد و بر غور او بند نیفتد باشد که حاجت آید که آنرا بشگافند پس علاج کنند و اگر اینچنین جراحت کهنه باشد علاج آن علاج قرحه باشد
و باشد که جراحت عظیم بود و عضو مجروح را بریدن واجب گردد و اگر جراحت غائر بود و سر او تنگ باشد از بسته شدن سر او احتیاط کنند تا ریم در قعر او جمع نشود
و این چنان بود که پاره پنبه کهنه بروغن گل یا بروغن زیت تر کنند و بر سر جراحت نهند و ادویه رویانندهٔ گوشت و مراهم که علاج بدان میکنند بفتیله فرو نهند و هر روز
فتیله کوچکتر از سابق نهند و پنبه کهنه بروغن گاو تر کرده بر سر آن نهند اما اگر جراحت بر گوشت بود ادویه ازین جنس باید کرد برگ صنوبر در سرکه ممزوج یا در شراب
پخته و مازوی سبز و پوست انار و قلیمیای مغسول و بارتنگ خشک کرده و شادنج عدسی هر یک تنها یا آمیخته جراحتهای کوچک را گوشت برویاند و درست کند
و بر بالای این ادویه و گرداگرد جراحت برگ حماض و برگ کاهو و برگ عوسج و برگ علیق باید نهادن و اگر جراحت بزرگ بود پنیر تر سودمند بود و پنیر که از ماست
گرفته باشند نافع بود گیلانی گوید اعضائیکه قبول انجبار حقیقی کنند غرض در علاج او حصول اتصال حقیقی است در اجزائیکه اتصال او تفرق نماید و این
بچهار امر تمام شود یکی جمع چیزیکه متفرق گردد پس اگر این بدست سهل بود احتیاج بدوختن شود یا قطع جلد زائد یا انبات لحم و مانند آن از آنچه در اجتماع
این اجزا ازان چاره نباشد دوم حفظ این مجتمع تا مدتی که دران اتصال تمام شود و این بسکون و بستن بود چه حرکت مفرق است و گاهی بستن ترک
میکنند در تدبیر بعض جراحات غائره و بجهت آنکه بستن در [illegible] انصباب خون بموضعی کند که ضرر او بیشتر بود چون ماده بسوی آن بریزد و درین هنگام جراحت را

[illegible]

مکشوف گذارند ولیکن از نهادن پنبه و مانند آن بران چاره نباشد سوم منع از وقوع شی غریب میان هر دو جزو و آن غریب آب باشد یا روغن یا مو یا خون و مانند آن که آنجا بود و لهذا در علاج جمیع جراحات قطع سیلان واجب ست و این قطع گاهی در ابتدا واجب گردد چون خون صاف یا مریض سخت ضعیف بود که بران از سیلان خون خوف سقوط قوت باشد و گاهی از اول امر واجب نشود بلکه سائل گردانند تا ریزه ازان از حدوث ورم ایمن گردند اگر خوف حدوث آن باشد و قوت متحمل سیلان آنقدر باشد چهارم حفظ طبیعت آن عضو بر اعتدال او و از آنچه در حفظ طبیعت آن عضو بدان احتیاج افتد تنقیه بدن ست تا در انجا فضول نشود که بسوی موضع تفرق بسبب ضعف او مندفع گردد و اما امر غذا پس دران لابد ست از اعتبار چهار امر یکی آنکه قلیل التغذیه باشد مثل مزورات و دوم آنکه دران قوت مقاومت برای مزاج حاصل بود و سوم آنکه لین طبع باشد و چهارم آنکه کم ترش یا بی ترشی بود و در جراحات باید که از آب محافظت نمایند و همچنین از هوای سرد و کذا از روغن حار و بارد لیکن گاهی بروغن گرم کرده حاجت افتد بنابر تسکین درد و تسییل دوا و ترقیق آن تا بقعر جراحت رسد و درین وقت باید که تسکین نمایند بتکمید از خرقه گرم کرده یا بزیت نیمگرم و غیر آن از روغنها و بران قیروطی بزیت الانفاق یا بروغن آس و روغن گل باندکی فرفیون نهند و یا بران علک البطم باندک زیت پاشند این ست آنچه اطبا گفته‌اند و اما روغن مرکب که ما نسخه آن نوشته‌ایم و آنرا بروغن دیودار مسمی ساخته‌ایم آن روغنی ست که عدیل او نیست در اصلاح جراحات چه هر دوا و مرهم که در باب اصلاح جراحات تام المنفعت باشد منفعت این روغن بسیار زیاده تر ازان بود باین وجه که آنچه دوای مذکور در هفته عمل کند این روغن در یک ساعت آن عمل کند و بر خلقی کثیر تجربه آن کرده‌ایم و دوائی قریب بنفع او نیست مگر مرهم جادوار که نسخه آن نیز ما نوشته‌ایم و مفردات ادویه این هر دو قریب یکدیگر اند و بدانکه اگر طبیب با بصیرت در صناعت او باشد و برین هر دو دوای مذکور ظفر یابد محتاج پرهیز قرب آب از جراحت و ترک استحمام نشود و اما اولا بهر آنکه این هر دو موافق ترین ادویه ایست که در جراحات استعمال نمایند پس میباید که بعد شگافتن جراحت نیز اینها را پر نمایند و مرهم موافق تر بود زیرا که با آن آب حمام ضرر نکند و این هر دو دوا در جراحت غیر کهنه بیعدیل است و اگرچه نفع آنها در کهنه نیز بسیار ست مگر آنکه عضو مشرف بتآکل باشد که دران هنگام این هر دو دوا استعمال نمایند تا آنکه گوشت بمراهم حاده مثل مرهم زنگار و مثل مرهم رسل زائل شود و اما ثانیا بهر آنکه جراحات باین هر دو دوا مندمل شود قبل از آنکه مریض ترک حمام کند بهر آنکه این در دو سه روز اندمال جراحات میکنند و سوای ازین روغن و مرهم مذکور چون بر جراحات استعمال کنند و آن تازه بود و زمانه بسیار بران نگذشته باشد این هر دو جراحات را از تورم و از تغیر رنگ او باز دارد و اما اگر در جراحت ورم حادث شود ایضا آن هر دو نافع بود و اگر گرم کنند و بران استعمال نمایند و انفع ازین هر دوا ادویه مفرده ایشان ست چون جمع کنند و باریک سازند و جراحت را نخوی گرم نمایند پس بران بپاشند و برینه بندند که این ورم را دور کند و رطوبات او را نشف نماید و اگر دران آب یا رطوبتی دیگر داخل شده باشد نشف و تجفیف او کند و با وجود این هر دو حاجت بدیگر دوا نشود و وارضین یاد داشته‌اند که روغن دیودار و مرهم جادوار که از تالیفات ماست از بهترین ادویه مستعمله است برای التحام جراحات و اندمال و ختم آنها و منع سیلان خون ازان و منع ریم و منع تورم و ازاله آن و غیر ذلک درین هر دو غنا از غیر آنهاست انطاکی گوید که جراحت اگر بسیط باشد خلو عضو از عوارض از عوارض مثل اورام و انصباب مواد بود پس اگر تازه باشد در علاج او کفایت کند باز آوردن اطراف او بنوعیکه برابر ملتقی شود و آنرا بدو یا سه رفائد بر بندند و بربا طاد متوسط بندند و اگر خالی از عوارض مذکوره تقادم کند بر تدبیریکه مذکور شد خراشیدن جراحت افزایند تا تازه گردد و بالتحام هر دو طرف آن جهد نمایند که مقعر او نیز ملتحم گردد و اگر التحام او بربط ممکن نبود چنانچه در عرض واقع شود بسوزن بدوزند و هرگاه تقعیر او از التحام بسبب غور او ممتنع گردد از اسفل ببندند و دران آنچه مسدد التحام باشد مثل صبر و مرداسنگ و دم الاخوین و مر و انزروت و کندر بپاشند و اگر جراحت کب باشد علاج عوارض با وجود آن کنند پس نزلات و اورام را بمبرد و النواع صندل و آب کاسنی منع کنند و در زمانه انتظار اندمال از تناول چیزیکه مولد خون بسیار باشد مثل گوشت و شیرینی منع نمایند مگر با بیوست و هرگاه سفیدی جراحت و مواد او غلبه کند مجروح مثل خربزه و شیر بخورد و یا مائل به تیرگی شود پس مثل باقلا خورد و اگر سرخی باشد مثل لحم بقر و یا سرخی رقیق شود مثل گوشت عیش بخورد و مثل این موجب فضل طبیب شود و حیله کنند در آنچه زرداب و ریم دران پیدا کند باین طور که ربط او از اسفل محکم کنند و از نزد دهن او

بهر آنکه حصول اتصال با آن ممکن نیست ۱۲ منه مدظله

۲ چه اگر مزاج ضعیف گردد قوت با التحام تفرق وفا نکند ۱۲ منه مدظله

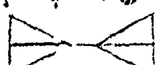
۳ زیرا که ترشی مفرز جراحت و عصب و اغشیه ست ۱۲ منه مدظله

۴ چه آب سرد تشنج آرد و گرم ارخا نماید پس متعفن گرداند ۱۲ منه مدظله

۵ زیرا که ربط قوی ورم آرد و سست منع التقا نماید و گاهی سبب باین ورم کند ۱۲ منه مدظله

فرود سوم اقوالان که از اسرار مجربست جراحات مزمنه را هر جراحت اندمال نیابد وسلع وتحلیل کند گل ارمنی گل سرخ هر واحد دو ثلث مثقال جفت البلوط یک مثقال مرسنا
یکنیم درم کندر دو درم گلنار سه مثقال و تجربه رسیده که شادنج گوشت زائد را بخورد و صحیح را برویاند و برای جراحت عمیقه زراوند طویل و کرسنه بعسل مجرب است
و برای قروح حاره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن کافور با ادویه مناسبه مجرب است و علاج جراحات اسلحه مسموم جاذب سم است با ادویه جاذبه کرد
سم را باید و غدغه بیاید و منع اندمال آن و شرب فادزهر و ذرور مقناطیس عجیب است و شستن آن با خل کشتر و بانجیر و نمک نهادن محاجم و ماهی شگافته یا ماکیان شگافته

علاج جراحت البطن که آنرا جائفه نامند

اگر جراحت بجوف سرکرده باشد هرگاه زخم بر شکم رسد روده و ثرب بیرون آمده باشد باید که بزودی اندرون سو باز گردانند و جلد شکم بدوزند و اگر دیر شود و از
ملاقات سردی هوا روده منتفخ گردد و اندر نرود باید که بشراب گرم آنرا بشویند یا ابر مرده بشراب گرم تر کرده کمید روده کنند تا که نفخ او زائل شود و با آب کشنیز و صندل
حوالی او سرد نمایند پس دستها و پایها گرفته بردارند چنانچه پشت او خم شود و روده اندر رود و اگر خود بخود در رود از دست بملایمت اعانت کنند و با پیاز و روغن
و شهد مرهم سوده بر امعا بمالند که از بوی آن اندرون رود و اگر مگسها را در هر دو دست باید و دستها نزدیک روده برند نیز از بوی این اندرون میرود
و مجربست جرجانی گوید غشائی که بعربی مراق البطن گویند چون شگافته شود روده بیرون افتد پس اگر جراحت کوچک بود روده بجای خود باز نرود و علاجش دو گونه بود
یکی تحلیل نفخ با این تدبیر که اسفنج به آب گرم تر کنند و بفشارند تا آب برود و گرمی در آن بماند و بدین اسفنج تکمید کنند تا باد بدان حرارت تحلیل شود و تکمید بشراب قابض
گرم کرده محلل تر بود و این شراب قوی و سیاه رنگ باید دوم آنکه اگر باد باین تدبیر تحلیل نپذیرد جراحت را فراخ باید کرد و روده را بجای او باز باید برد پس بدوزند
در دوختن چنان باید کرد که دوری و نزدیکی زخم سوزنها معتدل بود نه بس فراخ باشد تا روده را نگاه نتوان داشت و نه بسیار تنگ تا زخم سوزن در هم شکافته و صفاق
اندرونی را با مراق البطن متصل ساخته نگاه دارند و زخم سوزن اول بر لب جراحت مراق زنند و اندرون آن بگذرانند پس همه لب صفاق بهم بگیرند و سوزن باز گردانند
و دیگر لب مراق بگذرانند چنانکه بن سوزن بسوی خویش دارند تا بهمین سان همه جراحت دوخته شود و اگر جراحت بزرگ بود کسی دیگر لبهای جراحت گرفته نگاه دارد
و اندک اندک بدوزند و باز گذارد تا او بدوزد و در بستن جراحت را رفاده سه تو باید بر شکل سه چنانکه جراحت خطی مستقیم بود دو رفاده یکی از این سو بود و یکی
سوی خط تا لبهای جراحت را نیک فراهم گیرد و برین شکل  رفاده بر رخ جراحت نهند و مجروح را بر شکلی خوابانند که گرانی روده‌ها از جانب
جراحت دور باشد مثلاً اگر جراحت بر جانب راست بود میل او بجانب چپ باید کرد و اگر بر جانب چپ بود میل بجانب راست باید و اگر جراحت باسفل شکم
بود سینه او پست تر باید و اگر بفوق باشد سینه او بلند تر باید تا گرانی روده از موضع جراحت دور بود و اول بدوای رویاننده گوشت بپاشند پس جراحت را
بربندند و چون جراحت بسته باشد پارهٔ نمد مرغزی بزیت گرم کرده تر کنند و بر بغل و بن ران او نهند و حقنه لین از لعابها و روغنها ساخته بعمل آرند و اگر جراحت
بر روده رسیده باشد حقنه بشراب سیاه قابض نیم گرم کنند اما اگر جراحت بر روده صائم افتاده باشد علاج سود ندارد و امید درست شدن نباشد و اگر بر روده‌ای
سفلی افتاده باشد علاج توان کرد و اگر ثرب بیرون آمده باشد در حالیکه هوا بدان رسد از طبیعت خویش بگردد و بفسرد و اگر بجایش باز نهند بوسیده شود
بدین سبب اطبا هرچه از آن بیرون آمده باشد ببرند و جدا کنند با احتیاط تمام و بجای او باز نهند که مضرتها از آن تولد نکند شیخ الرئیس و گیلانی می نویسند که غرض
در شق باطن احشا اینست که ملتحم سازند و نگذارند که خون در باطن منجمد گردد و منع نزف الدم نمایند و ادویه نافعه در هر دو غرض اول یعنی التحام جراحت و عدم
خون برای انجماد مثل عدس بزرگ است چون در سرکه بپزند و بهتر آنست که باستعمال او مبادرت نکنند و از اشیای ترش لاسیما از سرکه و آنچه در آن قوت او
باشد احتراز نمایند و یا قنطوریون غلیظ یک درم بخورند و بولس گفته که قنطوریون دقیق را تجربه کردیم و دوای عجیب یافتیم و بعد از این در مرتبه دوائی است که آنرا
سمقرطون نامند پس بیخ سوسن پس آرد کرسنه است و گل مختوم را در التحام و منع انجماد خون خاصیت عظیم است و اما آنچه برای منع نزف بیاشامند مثل بارتنگ و
بزر البنج بماء العسل است و سائر ادویه مذکوره در منع نزف الدم و نفث آن و اما جرح و شق ظاهر پس عالمی گفته که هرگاه مراق البطن شگافته گردد حتی که بعض
امعا بیرون آید باید که کیفیت ضم کردن امعا و داخل کردن آن معلوم کنند و اگر قدری از ثرب بیرون آید پس احتیاج بدانستن ربط و بط جراحت نیست

الحام جبر عظام هم مینماید مجوسی گوید که اگر جراحت در سر باشد و تا زیر قحف نرسیده باشد این دوا استعمال کنند بگیرند روغن گل ده درم موم سه درم و بگدازند و بران صبر و مر و اقاقیا و دم الاخوین باریک سوده اندازند و مرهم ساخته استعمال نمایند شیخ میفرماید که تدبیر استخوان در جراحت شجاج و آنچه از اعراض مخوفه او عارض شود در باب کسر عظام و جبر گفته آید و اما ملحمات قروح او که خارج از سمحاق باشد ادنی دوای مجفف خفیف آنرا کفایت باشد پس دوای آن مرتب از صبر و مر و کندر و دم الاخوین بران پاشند و همچنین ادویه خفیفه از آنچه در علاج جراحت مذکور شد و اگر دریجا سیلان خون باشد علاج بادویه نمایند که در باب نزف الدم مذکور شد و لازم ست که صاحب او را دماغ ناکیان بریان کرده آنچه ممکن باشد بخورانند بهر آنکه حسب گواهی قومی او مقوی دماغ و حابس نزف الدم است و اگر چه درین رای دیگر است و همچنین کباب انار میخوش و تضمید بعضی المراعی کنند و از ادویه جیده برای جراحت و خون انیست که بگیرند خمیر ترش خشک سائیده و بران باشند و ترکنند و همچنین پست جو با پودینه کوفتگی سر را نافع بود و سائر تدبیر از باب عظام برگیرند گیلانی گوید که در شجه باید که اولا آنرا بچیزی نا لص مثل شراب سرکه و ملح بشویند بعده اشیائیکه اندمال جراحت نماید مثل مراهم و سمه و لینه از مراهم ابیض استعمال کنند و این دو منفعت عظیم کند بگیرند سفیداب یک جزو شیح یکجز و روغن مورد بقدر کفایت پس شیح را بآب بسایند و با آن سفیداب آمیزند و بران روغن مورد ریخته استعمال کنند و یا خوب شسته بروغن و با آن قشور مس آمیخته بروغن مورد سوده استعمال نمایند و گل قیمولیا و مرداسنگ بشراب و روغن خروع و روغن آس بسایند و استعمال کنند صفت دوائیکه شج و شجه و جراحات مزمنه در لحوم مشائخ و لحوم لینه را نفع کند بگیرند مرداسنگ ذهبی هشت درم موم ده درم صمغ صنوبر ده درم زیت بقدر رطل و نیم مرداسنگ را با زیت بپزند بعده باقی ادویه بران انداخته بچیزی عریض حرکت دهند و در صلابه بمالند پس استعمال کنند و سزاوار نیست که جلد از جراحات قطع کنند بلکه می باید که بگذارند و دوا بران نهند که آن جراحت دران هنگام بچسپد و اگر چه سیاه شود و اما اگر لحم باشد اندمال او دشوار گردد زیرا که جرح را الذع عارض شود از اشیائیکه نزد تنقیه مس او کنند و هرگاه بر جراحت افتد و بنواحی دماغ و غشا رسد مبادرت بادویه مدمل ملحم نشاید بهر آنکه اگر چنین کنند بر مریض هلاکت آرند لیکن بران پشم پاره بزیت تر کرده تا سه روز بدارند تا از ورم و تشنج امین گردد بعد از ان مراهم و ذرورات ملحمه مثل ذرور معمول از مر و صبر و کندر و مرهم اسود و مانند آن استعمال نمایند و اگر زراوند سوده بشراب و عسل بپزند تا غلیظ گردد و بر خرقه مالیده بر جراحت نهند جراحات سر را نافع بود و باز رنگ خشک بروغن مصطکی یا روغن مورد مرهم کرده نیز سود دارد طبری گوید که جمیع جراحات که در سر واقع شود شش نوع است و آن در علاج امراض راس از ضربه و سقطه و تفرق اتصال مذکور شد و دریجا مع علاج هر واحد از ان مسطور میشود

اول قاشره

و آن جراحتی است که از جلد تجاوز نکند و علاجش انیست که اگر عظیم متباعد باشد دهن او کشاده گردد و میان هر دو لب او کبیر شود بر فاده با ضم نمایند اگر این ممکن بود الا بدوزند و طریق دوختن آنست که اول نفوذ سوزن از جلد اعلی بسوی جلد اسفل بتوریب باشد و نفوذ دیگر از جلد سفلی بسوی جلد علیا مستقل برای نفوذ اولی بود و سوم نفوذ در هر دو جلد مستقیم از فوق بسوی اسفل باشد بعد از ان بران این ذرور بپاشند دم الاخوین اقاقیا عصاره لحیة التیس صمغ انجره صمغ صنوبر و مر و کندر مساوی الطول بران باشند و بالایش این مرهم نهند بگیرند موم روغن بروغن گل بعده بران بر آتش اندک زفت خوشبو و مرداسنگ سوده اندازند و حرکت دهند تا بجوش آید بعده از آتش فرود آورده و همواره حرکت دهند تا آنکه سرد گردد و جالینوس این مرهم را مرهم خیاطت نامیده

دوم ملحمه

و آن آنست که در جلد مع لحم افتد و دوای این همان ست که گذشت غیر آنکه گاهی محتاج بدوخت نبود و چون احتیاج بدان نباشد علاج به مراهم ملحمه معمول مصموغ سازند اگر مزاج مریض گرم نباشد و صداع بدان هیجان نکند و الا در آن سوای مرهم ابیض معروف بکافوری مصموغ استعمال نکنند و آن مرهم که سابق ذکر کردیم سوای آنکه اورا بآب بشویند بعد از آنکه در هاون اندازند تا آنکه مغسول گردد و سفید شود و چون سفید شد و رنگ او نیک گردد در قوام مرهم شود و اندک کافور بر آن اندازند و بحسب تغیر جراحت غیر علاج بود زیرا که جراحت گاهی سخت شود و دوا قبول نکند و نگه ازد و گاهی رطب گردد و مراهم سیلان نماید و آنرا قبول نکند و گاهی خشک گردد تا آنکه شکل جلد مدبوغ شود و گاهی لب جراحت متفرق گردد پس محتاج بقطع آن از آهن یا بادویه حاده شود تا آنرا بخورد

وضع کلیه ... هر دو داغ
[illegible]

سوم موضحه

و این آنست که غشا قطع شود و تا استخوان رسد و استخوان مکشوف گردد تا بحس درآید و علاج این در اکثر حفاظت او از هواست تا تشنج روی ندهد که مهلک پیدا نشود و آنرا بزیت و در روغن گاو کهنه و مانند آن بپوشند و واجبست که در جراحت تامل نمایند اگر موضحه باشد در رعایت آن کنند که تشنج نیفتد پس اگر متشنج شود صحت ممتنع گردد و چون تشنج نشود سبیل او آنست که علاج باین مرهم غسل نمایند بگیرند تخم انگور سوخته و مرداسنگ و سفیداب هر واحد یک درم بعده موم روغن در روغن زیت ساخته این ادویه بران اندازند و از آتش فرود آورده اندک غسل سفید بران ریزند و حل کنند تا مخلوط گردد و اندک ازان ببرتاش گرفته بر کنند و ست مرهم حرج کنند تا نرم شود بعده بران جراحت که متشنج گردد بنهند که آنرا جلا دهد بعده مرهم موافق رد کنند و بهترین مراهم برای این جراحت چون موضحه باشد مراهم لینه است که از شحوم و مرداسنگ و سفیداب سازند و معالج جهد نماید که جراحت تحتم نکنند تا آنکه بر استخوان لحم قوی ملتزق بالعظم بروید تا ریم اسراف نماید و در تحفف و جلد حاصل نشود و اگر نبات لحم ممتنع گردد لازم است که تامل نمایند تا استخوان بسیار صلب نشود تا آنکه مثل آبگینه گردد و یا سبز و سیاه شود پس اگر چنین از اینها باشد باید که خراشند و معمول از آهن بسیار تیز شکلی که جراحت آن شکل را واجب کند بخراشند که چون آنرا بخراشند گوشت بسهولت بروید

چهارم هاشمه

و او آنست که چون جراحت بر سر افتد استخوان قحف شکسته گردد و بغشا مضرت نرساند پس اگر اجزای استخوان متفرق نشود سبیل او نیست که اگر ممکن بود آنرا قائم و مستوی کنند علاجیکه در موضحه گذشت باید کرد و باید که موضع استخوان را ابزار او نار طویل و مدحرج باریک کوفته بآب سرشته ضماد کنند بعده علاج کنند بکندر و کندر مساوی باریک سوده بعسل و شراب مطبوخ منعقد سرشته بفتیله آلوده بعد ازان بمراهم علاج کنند

پنجم ناقله

و او آنست که استخوان از موضع خود نقل کند و خارج گردد اندک یا بسیار و سبیل این آنست که از ریزهٔ استخوان نگذارند اگرچه کم و کوچک باشد جراحت را از استخوان پاک نمایند بهر آنکه اگر دران قدری از ریزهٔ استخوان باقی ماند التحام را منع کند بعده بمراهم رویانندهٔ گوشت علاج کنند و غذای مریض که پاکیزه و عضله لحم سازند و حفظ مزاج او نمایند و مراهم او را بحسب وجوب صورت جراحت و تغیر آن تبدیل کنند

ششم مامومه

و آن جراحتی است که بام الدماغ رسد و این غشای رقیق است که بر دماغ پیچیده و لازم است که از هوا حفاظت نمایند و معالج از رسیدن مبضع یا انگشت او ام الدماغ را حذر کند بهر آنکه اگر مبضع بدان رسد بران خوف هلاکت بود و اگر هوا برسد خوف تشنج و جنون بران باشد و از افتادن چیزی از روغن در اوائل امر او اندر نفس جراحت اجتناب نمایند و علاجش بعلاج ناقله کنند با تمام لطف و خیالت و کمتر دیدیم کسی را که جراحت از قحف او تجاوز کرده حتی که دماغ او کشاده شده و زنده ماند و ممتنع نیست که به شود پس هرگاه طبیعت بران لحم و شدی تشنج نماید جزو منکشف از دماغ بپوشد از صحت نزدیک باشد و ایضا طبیب را واجبست که با آله بر دماغ او یا بر گوشت رویندهٔ بران غمز نکند بهر آنکه گاهی صاحب جراحت هلاک شود و این بدترین انواع جراحات مذکوره است

جراحت عصب و عضله

جمعی گویند که تفرق واقع در عصب اگر در طول او باشد آنرا شق گویند اگر کثیر العدد نباشد و شدخ نامند اگر همچنین باشد و اگر در عرض او بود آنرا بتر گویند و گیلانی گوید که رض و فسخ یک معنی دارد و آن تفرق اتصال واقع در طول عضله است و مع ذلک کثیر الاجزا و فاشی و غائر بود و بدانند که عصب بسبب کثرت حس و شدت اتصال او بدماغ از تفرق و جراحات اوجاع شدید و آلام عظیم واقع شود و گاهی با آن اختلاط عقل و تشنج بود و جراحت واقع در طول عصب سالم تر ازان باشد که در عرض او افتد و فسخ میفر باید که چون عضله را فسخ عارض شود بدان سبب میان اجزای او تمدد بسیار از تفرق اتصال عارض گردد و لا محاله بسوی آن خون بسیار ریزد و این ضرر در زمان پیدا کند و کمتر احوال او اینست که دران خون مجتمع شود و متعفن گردد بهر آنکه اکثر آنچه رجای تحلل او کرده شود از منافسی بود که منضغط واقع از فسخ

درخارج و بضغط واقع از ورم درو داخل تنگ شده ولهذا اگر تدارک این امر دران کرده نشود مؤدی بفساد عضو گردد وگاهی تابع فسخ وسقطه وصدمه غده
گردد پس مبادرت بعلاج او واجب بود تا سرطان نشود و لازم نیست که درجراحات اطراف عضله باعاده اتصال الیف منقطع مشغول شوند بلکه به تسکین درد بپردازند و جرجانی گوید
که در جراحت عصب بسیار باشد که بدون تقدم الم تشنج افتد بسبب ظهور ورم عظیم در عصب یا در عضله و ورم عصب از تپ خالی نباشد و گاه باشد که در غیر موضع
جراحت آماس پدید آید و تشنگی غالب شود و دهان خشک گردد و بیخوابی رنج دهد و حال جراحتها که بر اوتار بود و بر عضله افتد همین باشد خاصةً اگر بر وتر بالا که
بسر عضله پیوسته است افتاده باشد و باید دانست که عصب زود عفونت پذیرد بهر آنکه جوهر عصب مخلوق از رطوبت جامد است که برودت آنرا منعقد
ساخته و هر جوهریکه برین حال بود بهر حرارتی در رطوبتی غریب که بدو رسد بسرعت عفن گردد بنابر آنکه بدان پخته شود و بدین سبب آب سرد و گرم آنرا ضرر
دارد و از آب سرد تشنج کند و از آب گرم عفن گردد و روغن هم زیان دارد لیکن گاه باشد که بروغن گرم کرده حاجت آید از بهر دو کار یکی آنکه درد
بنشاند و دوم آنکه ادویه را رقیق کند و بقعر جراحت رساند لیکن چون پیوست ادویه با رطوبت روغن برابری کند مضرت روغن ظاهر نشود و گاهی عصب
مجروح ورم کند که ظهور او بطی تر باشد و همچنین نضج او و قبول او برای علاج بطی بود و گاهی عصب متقرح گردد لیکن وقتیکه التحام و نضج او بطی باشد
و هر جراحتیکه در عصب افتد یا نخس بود یا شق و شق یا بانکشاف عصب باشد یا بغیر انکشاف و هر واحد ازین در طول بود یا در عرض پس لیف صحیح از مجاورت
مقطوع متالم شود و بدان متادی شود و آن مودی بدماغ گردد و در تشنج و امراض عظیم اندازد و ایضاً درین هنگام بدان مضطر گردند که عضوی مجروح را
از تن جدا باید کرد تا از آفتها خلاص یابد و جراحت غشا سلیم تر از جراحت اوتار و اعصاب بود بهر آنکه غشا طاقت دوختن دارد و بدانند که جراحت
اوتار و عصبها و آماس و درد آنرا ادویه لطیف باید و گرم و خشک معتدل در گرمی و خشکی تا گرمی آنرا نسوزد و نه خشکی آن او را خشک کند و باید که دران
قوت جاذبه باشد و از قوت قابضه باید که خالی بود خاصةً در اول علاج و در آخر دوای قابض که دران قوت جلا باشد چون زاج سوخته و توبال مس
و مانند آن استعمال کردن روا باشد و روی سوخته دوائیست که جوهر او ثقیل است و لطافت دران بسرکه پدید آید اگر آنرا درین بسایند و سرکه حرارتی
لطیف را که در جوهر چیزهای غلیظ بود ظاهر کند و آنرا لطیف گرداند و قوت آنرا بموضع مرض رساند و اگر چیزی سخت گرم بود گرمی آنرا بشکنند و معتدل
گردانند تا گرم کردن آن باعتدال بود و خشک کردن آن تمام بود و اگر عصب برهنه شده باشد هیچ چیزیکه دران تیزی باشد تحمل آن نکند و مضرت او
دران بزرگ بود و همچنین ادویه که بالفعل سرد بود تحمل آن نکند و نیم گرم کرده باید چنانکه بگرمی گراید علاج در قطع عصب و عضله باید که از هوای سرد
و آب گرم محفوظ دارند و دو سه روز آن عضو را در روغن زیت نیم گرم غرق کنند تا از حدوث ورم ایمن مانند بعد آن روغن گل و روغن مورد باندک فرفیون
بمالند و اگر روغن زیتون بدست آید بهتر بود و از شرب آب سرد حذر کنند و اگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و بروغن داغ دهند صاحب کامل
گوید که هرگاه جراحت بعصب یا قریب ازان واقع شود باید که بالحام او نپردازند تا آنکه بران چند روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن گردد چه هرگاه
بعصب ورم حادث شود از تشنج امن نباشد و آن تشنج تا دماغ رسد و مریض هلاک شود و آنچه در امر آن بعمل آوردن سزاوار بود دوائیست که بران ادویه
مفتحه نهند و عضو را بروغن گاو و زیت و روغن بنفشه نیم گرم دو روز غرق دارند و از ابریشم پاره در زیت گرم تر کرده دو یا سه روز تکمید نمایند
و چیزی از آب یا دوائیکه در آب حل کرده باشند قریب عضو نبرند و اگر برای تکمید زیت را باندکی سرکه آمیزند بهتر بود و هرگاه دو یا سه روز
بگذرد و درد ساکن شود و از حدوث ورم امن گردد دران هنگام علاج بدوای ملحم کنند و اما هرگاه بعصب نخس از چیزی تیز باریک
مستقل حوال و وز واقع شود در علاج او بادویه قوی تر و شدید تر در حدت احتیاج افتد تا قوت او ضعیف نشود و در جلد و
مصیر او بموضع عصب نشود و دوائیکه این فعل کند مرهم فرفیون است صفت آن زیت الانفاق ده درم موم سرخ دو درم
نیم بگدازند و بران فرفیون نوکوفته یک درم انداخته مرهم سازند و اگر فرفیون کهنه باشد باید که در مقدار او بحسب کهنگی او افزایند و فرفیون
بسیار کهنه استعمال نباید کرد و این دوا جید است و هرگاه در عضویکه دران عصب است ورم حار قوی الحرارت عارض شود باید که ادویه

معمول است که مثل این دوا استعمال کنند صفت آن قلقدیس چهار درم زاج چهار درم توبال مس دوازده درم فلفل پنج درم نیم قشار کندر هشت درم موم سی و هشت درم نیم زفت مثل این سرکه کهنه یک رطل و دو اوقیه ادویه را در سرکه چند روز متواتر بسایند و گداخته را گداخته در وی داخل نمایند شنگرف انداخته حل کنند تا هموار گردد و هنگام حاجت بر عضو طلا کنند و بالای آن پشم تنیده بر سرکه و زیت تر کرده نهند و سزاوار نیست که قریب اعضا بکار برند که در آن جراحت باشد چیزی از ادویه بارده کنند و هرگاه تشنج از جراحت عصب عارض شود مبادرت بقطع عصب متشنج کنند تا تشنج او بسوی دماغ نرسد و مریض هلاک شود پس نقاریست بر روغن بنفشه نیم بیه لطیف یا کتیان گداخته بمالند شیخ الرئیس میفرماید که در تشنج و هتک در اکثر احوال از فصد چاره نباشد بلکه ارباب صناعت مبادرت بران میکنند و اگرچه بدن نقی باشد و بعد فصد مبادرت باضمده مانعه مواد و مقوی عضو کنند و منع او به تبرید و قبض بود و یا بیکی ازین هر دو و اگر امر غیر قوی باشد و اما اگر درین تاخیر شود و خون تحلل تفرق مبادرت کنند و خوف آفات مذکوره باشد در علاج اول استخراج آن خون چاره نباشد تا عود اتصال را بسوی حال او مانع نگردد پس اگر ممکن بود که تحلیل یابد به تسخیف مسام از لطولات آبهای گرم یا مثل آن و از چیزی که بر صاحب ضربه استعمال کرده میشود از آنچه مذکور گردد و ایضاً با ادویه مفشی خون مرده و روغنهای محلله اعیا و ایشا میدان اشیای معین بر تحلل عمل نمایند و بران اقتصار ورزند و این مفشیات معین بران مثل مقل الیهود و قسط و فطرسالیون غلیظ به سکنجبین است تا سکنجبین نیز به تقطیع بران اعانت کند و اما ادویه مفشی خون مرده مثل آرد جو و زرنبای رطب و میعه و آب جاورشیر شسته است و قوی تر ازین بود دبه کوهی با سوسن است و خصوصاً چون در سر واقع شود و بالجمله دوائیکه آنرا از خارج بجراحت لطیف بود که به تحلیل لایف تحلیل نماید و گاهی تخفیف کند به تخفیف التخفیف پس اینقدر را اکثر برای کار کافی بود و در آنچه تفرق اتصالات او قریب بجلد و ظاهر از غیر غائص باشد و اگر چنین نباشد و لفز تا بسیار و غائص بعید از ظاهر بود و از شرط چاره نباشد و بر حالی بود که بران در اورام و قروح رد یه باشد و حال او حال مضروب نباشد و نه از اطاعت نکند پس از استعمال حاذبات بقیت از محاجم و شرط چاره نیست و گاهی امر ازین بزرگتر بود و عضو آماده و ورم عظیم حار حاد و ریم کردن گردد و درین هنگام واجب است که مبادرت بر ریم کردن و احاله ماده مجتمعه در آن بر ریم کنند تا در و چیزی که ریم کند ساکن شود و ماده و تشنج تحلل باید بهر آنکه این بهر حال ریم کند و چون بمعونت علاج ریم سریع تر نمایدان سالم تر باشد و گاهی از ادویه ریم کنند و ماده را بالغیر ریم کردن تحلیل نماید خصوصاً چون اعانت آن حرارت غریزی و وسعت منافس کند بعده ادویه مذکوره در باب سقطه و صدمه را تامل نمایند و آنها را باطلیه بر فسخها استعمال کرده میشود در صفت او گفته اند که چون رض یا فسخ حادث شود بر بندند و لیکن بندش بر نفس موضع بسیار سخت باشد و باید که مبادرت به بستن نمایند تا توجه مواد را بسوی مواضع رض بسبب تنگ کردن آن منافذ را منع کند و بهترین بندش آنست که بخرقه قوی باشد و بسوی فوق بسیار برند و با سفل اندک و باید که بر همان خرقه اقتصار کنند و جبائر و رفائد بران زیاده نکنند و نه بران رباطها بسیار کنند بهر آنکه احتیاج به تحلیل خون مرده و احتیاج بمعان فی باب رباط بسوی فوق باشد تا بسوی آن چیزی ماده نه ریزد و رباط که بسوی فوق رود سست تر باشد لیکن خرقه باریک سخت بود تا متحمل بندش باشد و اتصال او بدین سبب تغییر گردد و این علاج اعنی بندش باید که قبل از ورم کردن عضو باشد بهر آنکه عضو چون ورم کند احتمال سوای رباط معتدل نماید چه جای شدت غمز لهذا درین هنگام علاج باضمده و بر ریختن آب گرم بران کرده میشود و اما غدد که تابع فسخها بود علاجش به بستن اسرب بران نمایند تا زیاده و بزرگ نشود و گاهی آنرا بشکنند و میگویند ایضاً شیخ و جرجانی و ایلاقی مینویسند که جراحت عصب را بزودی علاج رویانیدن گوشت نکنند مگر بعد تسکین درد بخرقها و روغنهای گرم کرده خاصه زیت الفاق و گرم کردن چنان باید که سخت سوزان نباشد و نیمگرم نیز نباشد بهر آنکه نیمگرم بقیاس طبیعت عصب سرد بود و نیمگرم چنان باید که میل بگرمی داشته باشد و اگر با جراحت درد یا آماس باشد تا هر دو زائل نشود علاج خاص جراحت نشاید کرد صفت ضمادیکه درد عصب بنشاند بگیرند آرد باقلا یا آرد جو یا آرد نخود یا آرد کرسنه یا آرد ترمس تلخ یا پست جو و آنرا سکنجبین عسلی که میل بشیرینی دارد یا آب خاکستر سرشته بکار برند بلکه این ضماد را قبل از ورم کردن نیز استعمال کنند و گاهی باستعمال خفیف انتفاع یابند پس هرگاه این تدبیر بعمل آیند و از انصباب فضول ایمن شوند فصد استفراغ امان حاصل شود بالجام پردازند و تسکین درد به آب گرم البته نشاید بلکه بروغن لطیف الاجزا که در آن قبض نباشد و گرم بجا غیر مفرط بود

[illegible]

چه حار مفرط و بارد و هر دو آنرا موافق نیست و بسیار باشد که جراحت قریب عافیت بود و سردی ضرر کند و درد اشتداد نماید و اذیت معاودت کند پس
احتیاج تدارک فی الحال به تسکین و به تنطیل و غنهای سخن افتد و اگر جراحت در طول بود و عصب برهنه باشد آنرا اول بگوشت بپوشند بعده دوا نهند و ببندند
چنانکه لبهای جراحت فراهم گردد و اگر جراحت در عرض باشد دوختن آن ضرور بود پس اگر جراحت بادرد بود و خوف آن باشد که جراحت عصب که در عرض بود
از دوختن پوسیده گردد آنرا در عرض تمام قطع کنند و جهد کنند تا آماس نگیرد و عفن نشود از بهر آنکه اگر ورم کند تشنج نماید و اگر عفن گردد عضو بیکار شود بدین سبب باید گذاشت
که جراحت زود بسته شود و اگر جراحت تنگ بود آنرا فراخ تر باید کرد تا زرداب و ریم جمع نشود و غور نکند و مودی بعفونت جراحت نگردد و مع ذلک در دستش نکند
پس واجب نیست الحام او والبته نگر بعد جفاف محکم و امن از ورم و عفونت و بدین سبب در شب و روز آنرا سه بار یا چهار بار باید کشاد و کمتر آن بود که صبح و شام
بکشایند و اگر جراحت فراخ بود و عصب برهنه باشد ادویه سخت گرم چون فرفیون و مانند آن احتمال نکند بلکه از ادویه خشک کننده مثل توتیای مغسول
استعمال کنند و مرهم از آهک شسته بکار برند و روغن که در قیروطیات و لطوخات این استعمال کنند مثل روغن گل و روغن مورد باشد و اگر علک بکار برند
هم شسته بعمل آرند و اگر سر عصب برهنه نباشد ادویه گرم فرفیون را اول بر ساق او یا بر عضوی دیگر که سحنه و مزاج مانند آن بود امتحان باید کرد تا اگر حاجت آید
حرارت آنرا بدوای دیگر بشکنند و باعتدال باز آرند و اگر گرم زیاده باید کرد زیاده گرم بکنند بالجمله اگر دوا برای خشک کردن یا از بهر پاک کردن یا بهر گرم کردن
ساخته باشند ترکیب آن در خور مزاج باید کرد و اگر یکبار بر جراحت او بیازمایند و اثر آن بنگرند روا باشد و اعتماد بران کنند و ادویه را چنانچه واجب بود
بحسب مشاهده زیاده و کم کنند و واجب نیست که در ادویه چیزی از حدت و لذع باشد و اگرچه دران قبض اندکی باشد در علاج عصب برهنه شده جائز بود
مع قوت محلله بلا لذع و خصوصاً چون مریض ضعیف المزاج باشد و اولی اعصاب که ازان سردی و مائیت و دهنیت و مانند آن دور باید داشت آنست که برهنه باشد
و اگر عصب مجروح در خلقت قوی بود دران باکی نیست اگر اقراص بولیداس و اقراص قلقطار و اقراص اندروخون و افراسیون استعمال کنند بمیفختج و یا بروغن
اما در سرما زیت لطیف و در گرما روغن گل و کندر و علک البطم و بارزد و بوزن یکسر از ادویه عصب برهنه است و جراحت بهر حال که بود و بهر صفتی که باشد صواب آنست
که بالای دوا انمار نرم بروغن زیت ترکرده برنهند و همچنانکه عصب برهنه اولی اعصاب است که بدان رفق و نرمی بکار برند و احتمال دوای قوی نکنند ایضاً بالطها
که بسر استخوانها پیوسته است اولی بدانست که احتمال دوای قوی کند و رباطهائیکه بعضلها پیوسته میان این و آنست و جراحات که ازان دور داشتن
آب واجب تر است آن جراحت عصب است و همچنین سردی و اگرچه کم باشد مضرترین اشیا برای آنست و ایضاً زیت مطرو بود بسوی آن حاجت نیست مگر
نزد تسکین وجع گرم کرده بکار برند و لازم نیست که جراحت عصب را بآب و یا بروغن بشویند بلکه آنرا بخرقه نرم و پنبه نرم و پشم نرم پاک باید کرد و ایضاً میفختج
نباید شست مگر آنکه از ضرر ترطیب و امن باشد و اگر بسببی از اسباب به نهادن روغن حاجت آید خصوصاً بر عصب برهنه باید که اول میفختج آلوده کنند
پس روغن بآن رسانند جالینوس میگوید که مردی را از آهن باریک جراحت بعصب دست رسید طبیبی بران جراحت مرهم بدل نهاد جراحت آماس کرد
پس دوای مرخی چون ضماد آرد گندم و آب و روغن نهاد دست آن مرد پوسیده شد و بدان سبب هلاک گردید و مثل این بلا تفاوت کثیر مشاهده کردیم
و چون تشنج از قروح دران عارض شود واجب است که اگر شق جلد منسد گردد آنرا بکشایند و ادویه نافعه این قروح مجفف و بسیار لطیف استعمال کنند
و جهد دران نمایند که بغور آن برسد و اگر جراحت وخز و نخس باشد و ورم نبود علاجش علاج موضعی است و لازم است که در حرارت و قوت تجفیف قوی تر
از دوای مستعمل بر شق باشد بهر آنکه نفوذ آن بمرض سهل تر بود و واجب است که تدبیر غذای مجروح عصب لطیف در غایت لطافت باشد پس اگر جراحت
آماس گیرد و درد کند هیچ چیز مضرتر از تناول طعام نیست و خصوصاً اگر جراحت در عرض باشد بهر آنکه در انجا الفصد و استفراغ حاجت بود بلاخوف از غشی
مثلاً و اگر تنقیه نکنند مضرت افزاید باید که مجروح را بر بستر نرم بخوابانند و رعایت اعضای قریب از جراحت بتدهین کنند بخوف تشنج و همچنین سر و گردن
و بغل او بروغن چرب دارند خصوصاً اگر جراحت در اعالی بدن باشد و همچنین عانه و قطن و کنج ران را چرب دارند خصوصاً اگر جراحت در اسافل و ناحیه ساق بود

ادویه جراحت عصب و قروح آن

علک البطم از بهترین ادویهٔ جراحت عصب است و امثال صبیان و زنان و کسانی را که مزاج ایشان شدید الرطوبت بود علک البطم تنها ذرور کنند و یا با اندکی زیت چندانکه آنرا نرم کند و لزوجت بخشد اگر خشک باشد بکار برند و راتینج بدل اوست و کسانیکه مزاج ایشان خشک تر بود و گوشت سخت تر باشد قدری فرفیون و مانند او با آن باید آمیخت کهنه باشد یا نو اندک باشد یا بسیار بحسب مزاج بدن و سحنهٔ او و اگر فرفیون قوی و تازه بود و کثیر بگیرند و کنند در دوازده جزو از علک البطم و بیشتر ثلث آن و گاهی بدان غیر فرفیون از شیر متوع که متجاوز از آن عجیب است و از حلتیت و از سکبینج و از جاوشیر مخلوط میسازند و این همه ادویه سخن و قوی است و آنچه ضعیف تر است بورق و زغو د او و گوگرد و سخن زیت در دیگ و چرک حمام و زهره جراسیوس است و هر دوای جاذب رطوبات بسوی خارج و زاج نیز و خاکستر که از مس گداخته جدا شود و راتینج و لزاق الذهب و گاهی در اوائل جراحات عصب یافته نمی شود مگر خمیر و استعمال میکنند و بدان انتفاع می یابند و از عمق جذب نیک مینماید و بسیار باشد که اگر فرفیون حاضر نباشد بدل آن چرک خانهٔ مگس عسل کنند و بدان انتفاع یابند و آزموده است و یا ضماد آرد شیلم با آب خاکستر و استعمال علک البطم اول چیزی است که بدان ابتدا کنند و بعد از آن مرهم باسلیقون مقوی بچیزیکه حاجت بتقویت آن بود از ادویهٔ مذکوره بکار برند که نافع آید و گاهی لبقیر و طبیات آهک بنا بر تسخین او مخلوط میکنند و باید که مغسول بود و بهتر مغسول آن بآب دریای شور است که آن آب را در آفتاب گرم کرده باشند و هر قدر که آنرا غسل بیشتر دهند نافع تر گردد و از ادویهٔ جیده دوای جالینوس است مرکب از موم و راتینج و فرفیون و زفت هر واحد نصف جزو و زیت غلیظ یکجزو و روغن بلسان با وجود لطافت او بسیار گرم نیست گویم که بسبب سرعت تحلل او و اگر جراحت دخر یا نخس باشد از چیزی تیز باریک مثل مسل و سلی و با آن ورم نباشد و نه عفونت او و واجب است که مرهم فرفیون یا سرگین کبوتر استعمال کنند و در بدن لطیف تر فرفیون و در کثیف تر سرگین کبوتر کنند و زیاده و کم حسب مشابهه حال بدن و سحنه و مزاج او نمایند و مع ذالک واجب نیست که دهن و خر بگذارند تا ملتحم شود و اگر تنگ باشد وسیع کنند و بازآنکه دوا محتاج الیه در دخر باید که قوی تر از محتاج الیه در شق باشد و هرگاه در جراحات عفونت عارض شود سکبینج و آرد کرسنه نیکوست و اما هرگاه اورام عارض گردد آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه نیز بآب خاکستر یا آب ساده که در آن قوت سکبینج بود پخته ضماد کنند و چون بینند که جراحت بصلاح آمده در آن هنگام از استعمال منفنج بران خوف نکنند پس واجب است که ادویه را در آن گداخته استعمال کنند اما در ابدان قوی اقراص لوبیدراس در آن بگدازند بقدریکه آنرا اگرم گردانند و اگر خرقهٔ نرم منفوش گرفته بران نهند و ایضاً ورم عارض عصب مجروح اگر فلغمونی قوی ملتهب باشد در علاج او ادویهٔ مرتب بسرکه و احجار معدنیه استعمال کنند و از آنجمله این دواست بگیرند قلقدیس یکدرم و با بالازاج یا دکم ده درم قلقطار مثل این توبال مس دو اوقیه سه و نیم درم قشار کندر یکنیم اوقیه بارزد یک اوقیه موم هفت اوقیه زیت نه اوقیه سرکه کهنه دو رطل در ربع ادویهٔ خشک البسرکه تا ده روز بسایند و گداختنی را گداخته سرد کنند و همه را خوب بسایند تا آنکه هموار گردد و واجب است که بر عضو علیل زیت دو یا سه تبه هر روز بچکانند و نزد نهادن این دوا بران باید که از خارج پشم بسرکه و زیت نیمگرم آلوده برنهند و هرگاه ضماد کرده باشند از سردی نگاهدارند پس اگر احتیاج افتد که برین اعضا ضماد مرتب بسرکه و غسل و خاکستر نهند باید که ضماد مطبوخ باشد و آرد و آن آرد کرسنه بود و اگر این حاضر نباشد آرد باقلا و آرد جو استعمال نمایند و اگر بعض شظایای عصب افساد عارض شود و محتاج باستخراج باشد باید که مثل عرق بدنی بیرون آرند گیلانی مینویسد بولس گفته که جالینوس در نخس عارض عصب این ادویه نوشته بگیرند دارچینی و شکطرامشیع و بادیان و علک البطم هر واحد یک اوقیه اقحوان دو اوقیه صمغ هشت اوقیه و دیگر بگیرند حلتیت یک اوقیه موم سه اوقیه روغن بلسان ده اوقیه و باید دانست ادویه که بدان معالجهٔ نخس کنند اگر بسیار گرم باشد علاج شق عصب بدان ممکن نبود و ایضاً دوائیکه در علاج شق عصب استعمال کنند برای نخس صالح نبود و از حمام بهر حال منع کنند و اگر صبر نباشد حفظ عضو مجروح از آب کنند و یا بر موضع جراحت مرهمی نهند با بالیش پارچه تر کرده مبلول بزیت بر بندند و بعد خروج از حمام آن مرهم و پارچه را دور کنند و تدبیر سابق استعمال نمایند و باید که اعتنا به تلیین طبیعت مجروح نمایند و اگر چه باستعمال مسهلات یا حقنها باشد و عروض اسهالات به صاحب جراحات انتقاد مه مخوف است و باید که مبادرت به کم کردن خون نمود و حصول جراحت کنند و اگر چه مقدار خون خارج قلیل باشد و گرد جراحت با دویهٔ قوی القبض لطوخ سازند و در ساکن داشتن مریض جهد نمایند و اگر در عصب نخس بغیر عفونت باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه یا بدل فرفیون سرگین کبوتر کنند در کسیکه بدن او سخت باشد زیت دوازده اوقیه و گاهی درین علک البطم یک اوقیه میکنند و اگر با فرفیون که یک اوقیه باشد موم و راتینج بریان و زیت و زفت چرب هر واحد نیم اوقیه کنند بهتر باشد و اگر بدل راتینج چرک خانهٔ زنبور عسل کنند آن هم اولی بود و ایضاً آنکه برای عصب منخوس و برای کسیکه او را اسگ دیوانه گزیده باشد نیکوست بگیرند

سرکه یک رطل زفت چرب یک رطل جاوشیر سه اوقیه جاوشیر را با سرکه خوب بسایند و زفت را بگدازند بعده مخلوط ساخته بپزند که این دوا موافق عصب منخوس است واین دهن نخس را نگذارد که مندمل شود و همچنین جراحت حادث از گزیدن سگ دیوانه واین در ابدان سخت فقط استعمال کنند و اگر اراده کنند که آنرا در صبیان یا زنان و کسیکه بدن او نرم باشد استعمال کنند باید که آنرا بروغنهای محلله مثل روغن اقحوان یا روغن بلسان یا بزیت کهنه بگدازند و ایضاً درین مرهم باسلیقون نفع کند بعد از انکه وران نطرون و آهک یا فرفیون یا گوگرد زرد زیاده کنند و یا سرگین کبوتر صحرائی یا جاوشیر یا سکبینج یا حلتیت یا جندبیدستر افزایند و باید که بگیرند مرهم باسلیقون یک رطل واز هر واحد ازین ادویهٔ مذکوره یک اوقیه که این دوا نافع است کسی را که در عصب جراحت عارض شود سیما اگر از نخس باشد و باید که استعمال اضمده نمایند که بسکنجبین یا بخاکستر و مع آرد باقلا و کرسنه یا مع پیست نخود یا آرد ترمس یا جو یا مع پیست آن بسازند و باید که این تدبیر در ابتدای مرض در همان ساعت بعمل آرند و اما از اضمده که ارخا نماید باید که در کسانیکه ایشان را جراحت در عصب عارض شده باشد اجتناب نمایند و اما اگر عصب را نخس عارض نشود و بلکه جرح بود و جسلا یکه بالای او ست بسیار رشق گردد حتی که عصب برهنه دائم بماند و شق او در عرض نباشد دران هنگام چیزی از ادویه که لفرفیون مرتب سازند و سائر اشیا که مشابه او باشد استعمال نباید کرد ولیکن آهک که مرات کثیر شسته باشند در گرما استعمال کنند و ایضاً ضماد بعسل بعد از انکه بروغن گل بسیار حل کرده باشند نفع بخشد و روغن مناسب جوهر عصب مجروح است لیکن روغنهای مستعمله دران ادهان مقویه باید و انچه گویند که روغن را قریب موضع جراحت نبرند بلکه از ان دور باشند زیرا که موضع را آماده عفونت میسازد این سخن را بنا بدست نیاید بهر آنکه خوف از رسانیدن روغن در قروح و جراحات کهنه است که ریم کرده باشد و آن بعید العهد از حادث بود و کلام ما در جراحات نو است و چون روغن دیودار که ما ترکیب داده ایم بر مثل این جراحات استعمال کنند ازان منافعی مشاهده نمایند که از و تعجب آید و اول منافع آن منع ورم است و دوم تسکین درد و منع آن اگر در ابتدای حدوث جراحت استعمال نمایند و سوم منع تغیر رنگ بشره و چهارم جبر تفرق اتصال کند بنوعیکه در موضع جراحت اثر آن محسوس نگردد و علاوه از انکه بدان گمان کنند که ماده دران جا محتبس شده و پنجم آنکه ضرر رسیدن آب به جراحت باز دارد پس اگر جراحت را هر روز بآب بشویند بران خوف نباشد با وجود این دران امید آنست که درد و سه روز شفا حاصل گردد مگر از رسانیدن سرکه و سائر ترشیها به جراحات خوف کلی نمایند و تا حال حاجت بدان نشده ایضاً او گوید که تفرق واقع در عضله و خصوصاً در عصبه او درد شدید آرد پس واجب است که اولا به تسکین آن مشغول شوند بعده باعادهٔ اتصال و این دو امر گاهی حاصل شوند در تدبیر واحد و مجتمع شوند در دوای واحد پس روغن دیودار و مرهم جاودار هر واحد جامع این هر دو منفعت است اعنی تسکین وجع و اعادهٔ اتصال بلکه منع ورم و منع تغیر رنگ و فساد و غیر آن کند و در رسالهٔ مجربات خود گوید که در همه اقسام جراحات از کزک باید اندیشید و کزک عبارت است از تشنج که در دماغ بهم رسد بسبب اذیت عصب بتفرق اتصال و چون خواهند که کزک در جراحات حادث نشود دنبهٔ گوسفند که تازه باشد بران جراحت بندند و تریاق فاروق خورند که نافع است و مجرب و از سردی هوا و ترشی و از حجرات پرهیز کنند و در همه جراحات یاد دارند که اگر چرک بسیار باشد اول مرهم تیز بمالند که وسخ دور شود و چون جراحت سرخ شود دوای ملحم نهند مؤلف گوید که دو سه کسان را دیدم که زخم بر دست ایشان رسید و بعد چهار روز بسبب رسیدن سردی و گردیدن در شب مهتاب کزاز عارض شد و علاج ایشان به نشانیدن در مکان گرم و ترک طعام و شراب و نوشانیدن ماء العسل عوض آب و غذا و بعده شرب ماء الاصول وغیره تدابیر اصحاب فالج نمودم و بعون شافی مطلق صحت کلی یافتند

جراحت عرق و نزف الدم

گاه باشد که زخم بزرگ افتد و سیلان خون مفرط شود و اولی عروق برای سیلان خون چون راه یا بد شریان است و بستن او مشکل بود و اگر چه ممکن است که جراحت شریان ملتحم شود لیکن التحام او دشوار بود و بسا است که شریان ملتحم نشود و انچه محیط شریان است ملتحم گردد چنانچه در الورسما مسطور گردد و از اعضا حال برآمدن خون مختلف بود و از بعضی خون بسیار آید چون انشگافد مثل جگر و شش و از بعضی خون اندک برآید مثل مثانه و رحم و گرده با آنکه گاهی بطول مدت کثرت نماید پس موذی بعاقبت غیر محمود گردد و در هر واحد ازین دو قسم یا خطیر بود و یا غیر خطیر انچه از شش و گرده و مثانه آید خطرناک است و انچه از بینی آید غیر خطرناک بود و انچه از جگر آید کم خطر از انست که از شش آید و حال سیلان خون از شرائین مختلف بود و انچه از شریانهای بزرگ آید چون شریان دست و پا و گردن خطرناک بود و بیشتر بند نشود و قتل کند و انچه از شریانهای کوچک آید چون قحف جبس او سهل است ولی خطر ابدال بسیار باشد که سیلان خون از شاخهای کوچک شریان بود و خون از خود باز ایستد و فرق میان

شریان و غیر آن اینست که اگر رنگ خون ارغوانی بود و رقیق و گرم مفرط باشد و جهنده بیرون آید از شریان بود و اگر هموار آید و رنگ مائل بسیاهی و تمبت باشد از وریدی بود و بدانند هرکسی را که استفراغ و ترع شود و خصوصاً دموی و سیما شریانی و افراط نماید و از آن تشنج حادث شود آن ردی است و همچنین اگر آنرا فواق پیدا شود آن قاتل است و اگر غشی با فواق بود و پس موت عاجل است و هذیان و اختلاط عقل ردی است و اگر مقارن تشنج گردد آن در اکثر قتال بود علاج پارچه بسرکه و گلاب تر کرده در جراحت کنند تا خون بند شود و گرد جراحت بمبردات قویه طلا کنند و دم الاخوین و صبر و قشار کندر باریک سوده و سفیدی بیضه آلوده با پشم خرگوش و بند آن بران نهند و ببندند و نافعست و زفاده را و انگشت و برگ حنا و کافور سوده با آب سرد خمیر کرده گرد جراحت ضماد کردن نیز در حبس خون اصول است و چرم بوداربار باریک تراشیده بر جراحت بستن و کذا خراء [illegible] خشک سائیده بستن و کذا سرگین تازه خر گرم بستن نیز مجرب است و یا برگ قنب بریان کنند و مانند مرهم بسایند و در پارچه باریک بسته بر جائیکه خون بر آید نهاده بر بندند و اگر پشم هر حیوانیکه باشد خشک ساخته بسوزند و خاکستر او بر جراحت نهند خون بند کنند و کذا مصطکی رومی باریک سوده با آب آمیخته یا پرزه باریک و نرم مخلوط کرده بر زخم بستن و اگر گل ارمنی یکجزو پوست بیخ انفاح افیون هر یک نیم جزو کوفته بیخته با آب سرشته بنادق سازند وقت حاجت بگلاب قدری بسرکه انگوری سائیده طلا کنند و بالای آن خرقه مبلول بآب برف نهند و اگر خشک شود تبدیل خرقه نماید خون از مواضع جراحت زلو باز دارد و گویند که ذرور [illegible] وکذا نیل هندی وکذا سویق و پوست انار ترش سوده وکذا روبیان سوده وکذا خاکستر صندوق سوخته وکذا طلق وکذا خاکستر کاه سوخته وکذا برگ بید سوخته وکذا القسوده وکذا اسفنج سوخته وکذا سرگین کبوتر سوخته وکذا پوست بیضه مثل غبار سوده وکذا موی شتر سوخته وکذا رخام سوخته [illegible] خون از جراحت و تعلیق عقیق و طلای سرکه و مازوی بریان وکذا خاکستر چوب انگور و بول انسان سرشته و شرب [illegible] با آب حل کرده وکذا صمغ عربی یک مثقال در روغن گاو یک اوقیه وکذا گل مختوم در بیضه و شرب و ذرور و تعلیق کهربا و ذرو و بهمنی و تعلیق آن در خرقه صوف سرخ بسته بر سر مریض نیز حبس خون نماید مجوسی گوید اگر رگی قطع شود و خون منقطع نشود کبس موضع بخرقه مبلول بسرکه و گلاب و وضع خرقه مبلول بدان بر عضویکه بالای عضو علیل باشد و تبدیل آن بمرات کثیر نمایند و اگر خروج خون از دست یا پای باشد باید که موضعیکه فوق عضو مریض است بر بندند که بدین منفعت بین یابند و رباط نه بسیار محکم و نه سست باشد و اگر با این تدابیر خون بند نشود کبس موضع بصمغ بلاط یا نجاک جراحان که از دیگدان بر آید و یا کبس بر اتیج و کات و غبار آرد نمایند و اگر رگ ظاهر باشد واجب است که انگشت بران نهند و ساعتی بگیرند بعده دقاق کندر یکجزو صبر نیم جزو سفیدی بیضه سرشته پشم خرگوش بدان آلوده بر دهن رگ نهند و رباط نیک بافالف بسیار ببندند و سه روز بگذارند بعد ازان بگشایند پس اگر دوا بجراحت را لازم بود اندکی دیگر از دوا اگر دا گرد آن نهند و اگر دوا منقلع شده باشد از انگشت بزمی بران غمز کنند و باهستگی دوا را ازان جدا کرده دوای مذکور دیگر بران نهند و نیک بر بندند و بران چهار یا پنج عصابه بپیچند و همواره چنین کنند تا آنکه گوشت بر دهان رگ بروید و آنچه قطع خون کند اینست که مازو را در شراب یا سرکه بریان کرده باریک بسایند و بر جراحت بپاشند و همچنین اچون بغبار آسیا مخلوط کنند و بسفیدی بیضه سرشته در ان پشم خرگوش بیالایند و بر موضع لزوم نمایند خون را بند کند بوعلی مینویسد که در علاج نزف الدم واجب است که ابتدا بحبس او کنند بعد آن علاج قرحه کنند اگر باشد و ممکن نیست احتباس او در آنچه سبب او ثابت باشد مگر آنکه سبب او زائل کرده شود و اگر حال مهلت ازاله سبب ندهد احتیاج حبس بحوابس او افتد و آن اسبابیست که بدان خون سائل منقطع شود و آن اسباب ابرد چه استظهار ذکر میکنیم و گوئیم که این اسباب یا گردانند ه بسوی غیر جهت آن مخرج بود و یا حابس کننده بدون جهت مخرج قبل وصول بسوی مخرج و یا مانع در ان مخرج از خروج و یا جامع دو امر یا امور ازین باشد و قسم اول که آن گردانند ه بطرف دیگر است یا بجذب بسوی خلاف از غیر ایجاد مخرج دیگر باشد چنانچه محاجم بر جگر می نهند در رعاف از منخر است ساکن میشود و یا بایجاد مخرج دیگر چنانچه فصد باریک صاحب رعاف از دست محاذی منخر میکنند و اما حابس بدون مخرج بجز [illegible] باشد که حرکت خون و نفوذ او منع کند و این یا بسبب مخثر و یا بسبب مخدر بود و مخدر یا دوا باشد و یا حال برای بدن مثل غشی که این اکثر خون را بند کند و اما سبب حابس در موضع آن بند کنند و مخرج باشد یا بربط و یا بامساک القام یا بامساک غیر القام و یا بخشک نیشه بداغ یا بدوای کاوی و یا بجمود و علقه و یا بتغریه و یا بتجفیف و التحام و یا بالغشر دن از لحم گرد اگرد عرق پس آنرا بند کند و اطباق سخت نماید و باید دانست که هرگاه با جراحت ورم باشد اکثر ازین اعمال متعذر گردد پس بستن بر شسته و داخل کردن فتیله و بستن سخت ممکن نبود و در ان هنگام استعمال تغریه و قبض و تخدیر و مخثر دم ممکن باشد و اگر چه علاج از بستن و شق یا تقریب

ودا باشد چون درد آرد دردی ست و هر لطیفه درد آورد دردی باشد و لازم است که نصیبهٔ جامع دو امر بود یکی فقدان درد دوم ارتفاع جهت سیل دم پس اعانت تبدلیه و تعلیق کرده نشود که خروج خون سهل گردد و هرگاه تمانع میرود غرض باشد بسوی او فرح بحسب مشاهده و اقرب از احتمال فی الحال میل کنند و اکنون احتیاج بود که وجه وجه ذکر کرده شود بعد اینکه میل کرده شود و بدانند که اول آنچه واجب بود آنست که تفقد نمایند تا آنکه بدانند که آیا رگ شریان است یا ورید بعلامات مذکوره پس شریان را جمع کنند و بدوزند برای امر تدبیر او و بدان اعتنا بیشتر ازان نمایند که آن لوبر بدکنند بعد ازین گوئیم که اما جاذب بخلاف نه بسوی مخرج از انجمله ایلام عضو است بدلک یا بربط و شد یا محاجم و واجب است که عضو مجذوب الیه عضو مشارک موضوع از موضع متوف در وضع بر طرف خط واحد بود که میان هر دو در طول یا عرض وصل شود و اختیار نمایند از مخالف در موضع از روی طول و عرض هر کدام ازان هر دو که بعید باشد و آنچه قریب باشد ترک نمایند مثل آنکه در دو جانب سر یا دو جانب دست بود و پس بعد میان این هر دو قریب تر ازان است که ازان توقع صرف تمام واجب گردد و این چیزی ست که محتاج بیاد کردن آنست که در کتاب اول در قوانین استفراغ گفته ایم و واجب است که بستن و مالش و مانند آن متمادی بود و از آنچه او اقرب باشد بسوی عضو دانی باشد بعده ازان فرود آرند و لازم است که در شگافتن شرائین و مانند آن توقع ندارند که این صنعت در حبس خون کافی بود بلکه معین باشد و همچنین حکم در فصد جانب مشارک مباعد است و اما یکی از دو وجه قسم ثانی که آن سبب مخثر است مثل خورانیدن اغذیهٔ غلیظ الکیموس مخثر دم چون عدس و عناب و مانند آنست به کسیکه ادرار عارف یا غیر آن کثرت نماید و اما وجه ثانی مثل خوردن مخدرات و آب سرد و تعرض بدن بسردی و خواب ست و گاهی غشی افتد و نزف بند شود و اما وجه مذکورهٔ قسم ثالث در ان رعایت یک امر واجب بود و آن اینست که گاهی شریان چنان نباشد که لقلب از یک جانب منجمله دو جانب آن متصل بود حتی که چون ازرا تنها به بندند امن شود بلکه گاهی بجانب دیگر شعبهٔ شریان دیگر که در ان عوض کنند متصل گردد و خون بسوی او از غیر طریقیکه بسته اند بیاید پس احتیاج به بستن دو جا افتد و قبل این لازم است که جهتی را که آن مبدای رگ است بشناسند چه در بعض مواضع از اسفل بود چنانچه در گردن و در بعضی از فوق چنانچه در ران و پای پس هرگاه جهت معلوم شود در ربط و شد در ان استعمال کنند و از بعض تدبیر درین آنست که وصل کنند باخراج رگ از صناره و اگرچه لشگافتن اندک گوشتی بود که آنرا پوشیده و مخفی کرده باشد پس بگیرند بعده ادویه که مذکور گردد استعمال نمایند و اگر شریان باشد اولی آنست که آنرا برشتهٔ کتان بربندند و همچنین اگر غیر شریان باشد لیکن بزرگ بود که خون او بازنه ایستد و چون این فعل کنند لزوم ادویه بران کنند و تا روز سوم و چهارم بسته دارند و در ان هنگام اگر دوای مغری را بموضع او لازم بینند آنرا البته جدا نکنند لیکن حوالی آن از جنس او چیزیکه آنرا اندک تر کنند بنهند و اگر از خود جدا شود آنچه بالای اوست وقت کشادن باید که قریب بموضع طریق مجرای رگ بانگشت بگیرند و چنان غمز کنند که از جستن خون امن گردد و آنچه ازان جدا شود آنرا دور کنند و تبدیل او بدیگر نمایند و نصب عضو درین وقت بر شکلی باشد که منزاد ازرا و آن اینست که دهن رگ بلند تر از مبدای آن باشد حتی که اگر مثلا در اسافل روده و رحم باشد فرشی نمایند که اسافل بلند بود و اعالی پست باشد و بر بعید تر بود آنچه از وجع باشد بعد ازان سه روز ترک نمایند و لزوم این و تیره کنند تا آنکه خون بند شود و اما امساک بالقام در شریان عظیم ممکن بود و این چنان باشد که بگیرند فتیله از پشم خرگوش یا نسج عنکبوت یا پنبهٔ باریک یا خرقهٔ کتان کهنه بسازند بعده بران ادویهٔ مغریه و مانع خون بپاشند و در تجویف شریان مثل لقمه اندر کنند بعده بران رباط بندند و گاهی فتیله از مثل پشم خرگوش تنها استعمال کرده میشود و کفایت میکند و واجب است که لزوم بندش نمایند که جدا نشود تا آنکه ملتحم گردد و اما فتیله پس طبیعت تدبیر امر او در اخراج او اندک اندک و دفع او در غیر آن کند و اما امساک بلا القام چنان باشد که مثل آن چیز در دهن نهند و بران بندش نمایند بغیر داخل کردن او در رگ و حبس او کنند بمثل رفاده ها خصوصا رفادهٔ اسفنجی و بعصابه های قوی الشد و بستن او لعکس بستن برای جذب بود پس بستن اول واجب است که قریب دهن باشد بعده بسوی خلف به پیچند و بتدریج بستن کم کنند و آنجا بخلاف این باشد و بدانند که بستن رفاده ها و عصابه ها چون ضعیف بود ازان مضرت بستن پدید آید و آن جذب است و ازان منفعت بستن بظهور نیاید و آن حبس و امساک ست پس درین صورت واجب بود که درین باب تلطف نمایند و چون بندش نیک کنند ایضا از جانب مخالف بندند تا ماده میل کند و مقاومت جذب این بندش نماید و واجب است که به بستن نوبت به منع رسد نه ایلام مگر آنکه اولا احتیاج بسوی این باشد بعد ازان اندک اندک آنرا سست کنند و بسیار است که احتیاج افتد بدوختن شق لحم و ضم کردن هر دو لب آن و بستن و بسا ست که ضم هر دو لب و وضع رفائد حافظ دهن که معلوم شده کفایت کند بعده بر بندند بر ادویهٔ منشره ملتحمه و چون مثل دواج شق گردد و لازم است

که آنرا نزدیک ابتدای او با انگشتهای یکدست بجنبش کنند بعده ادویه و رفائد نزدیک دهن او ببندند دیگر لزوم نمایند و اما امساک العلقه پس علقه حاصل شود یا بسبب ممسک
ورودی دهن که همواره امساک نمایند تا خون منجمد گردد پس بند شود و یا بچیزی بسیار سرد کنند که در خون اثر کند و آنرا بر دهن منجمد گردانند و اما ضغط از لحم موضع
مثل آنست که رگ را در عرض قطع کنند پس از هر دو جانب دل مرتبه متقلص شود پس لحم از جانبی که از ان خون سیلان کند منطبق گردد و این در موضع لحیم باشد
و بسیار اتفاق افتد که احتیاج بقطع شعبه از طرف رگ شود تا دخول او در غور شدید تر گردد و بعده بران ادویه نهند و بسیار باشد که التحام مجری بغیر امن خون
واقع شود و اما بستن بخشکریشه بنفس آتش بود چون کار بزرگ گردد و با دویه کاویه بود مثل آهک و زنگار و زاجات و زرنیخ و زیره نیز و مانند ان بدانچه ضعیف تر باشد
چون بر موضع بپاشند و همچنین کف دریا بسیاست که بر موضع بپاشند و بر بندند و خون بند شود لیکن خطر درین خشکریشه سریع الانقلاع از ذات خود و از اولی
مقاومت از اندفاع خون و او نیز سبب از اسباب دیگر است پس هر گاه خشکریشه ساقط شود کار بشدت عود کند و لهذا امر کرده اند که داغ با آتش از آهن
بسیار گرم قوی باشد تا خشکریشه عمیق غلیظ کند که سقوط او سهل نباشد و در مدت دراز ساقط شود که در مثل آن گوشت بروید و از کادیات جیده معتدل التدبیر
اینست که بگیرند سفیدی بیضه و با آهک آب نادیده آمیخته بپشم خرگوش و مانند آن بدان آلوده بر موضع نهند و بر بندند و از ادویه جیده بالغ کثیر اینست که بگیرند زیره
و آهک و بر موضع نهند و بر بندند و گاهی برین قلقطار افزوده میشود و زاجات ازین جمله ذی قبض مع داغ اند و در بوره داغ است و در آن قبض معتدبه نیست
و خشکریشات متولد بدانچه آنرا قبض باشد در ثبات دراز تر و عمیق تر بود و آب سرگین خر و جوهر سرگین آن از انجمله است که با داغ بحدت تغریه جمع شود و اما
ادویه حابسه بتغریه مثل جبسین مغسول است و علک مطبوخ و نشاسته و غبار آسیا و صموغ و کندر و راتیانج و ایضاً مویز انگور بنفسه و ضفدع ازین قبیل گفته اند
و ایضاً گوگب شاموس و اما ادویه حابسه بتجفیف و الحام مثل صبر و قشار کندر و مثل تخم مویز بسیار باریک سوده و مازو بروغن چرب کرده سوخته و بعد اتمام
شعله او سرد کرده و بردی سوخته و راتیانج بریان و زنگ آهن و سرگین اسپ و خر هر دو سوخته و غیر سوخته و خاکستر استخوان و خاکستر صدف هر دو غیر مغسول
زیرا که مغسول از قبیل مغریست و اسفنج و زرفت رطب با شراب تر کرده سوخته و جو سوخته **در صفت ادویه مرکبه** از اصناف مختلف قوی در منع نزف الدم
و آنچه جالینوس ذکر کرده و خوب ستوده و بعد آن اطبا تجربه کرده کثیر النفع یافته اند اینست که بگیرند قلقطار بست جزو و دقاق کندر شانزده جزو و صبر و فلفل
و علک خشک هشت هشت جزو زرنیخ چهار جزو جبسین بسیار باریک سوده بیخته بست جزو و بدین علاج بذرور بر فتیله و پاشیدن بر موضع کنند که این عجیب است
و یا بگیرند انزروت و صبر و مصطکی و دم الاخوین و فتیله ساخته به بندند و یا صبر و کندر تنها با پشم لطیفیکه معلوم شده و ایضاً اسفنج سوخته چنانچه
مذکور شد بگیرند بسحیق او و خبث الرصاص و توتیا و صبر و یا بگیرند کندر و صبر و کبریت و یا بگیرند کندر و کبریت و ذرور مرتب سازند یا فتیله بسفیده بیضه
استعمال کنند و یا بگیرند قلقطار بست جزو و کندر یا دقاق او هشت جزو و راتیانج هشت جزو و جبسین سوخته هشت جزو و یا بگیرند قلقطار و مس سوخته و قلقدیس
و زاج بریان برابر و از ادویه جیده برای نزف الدم و خصوصاً از سر اینست که بگیرند صبر یکجزو در بدن سخت یا نیم جزو در بدن نرم و قشار کندر در بدن سخت
یکجزو و نفس کندر چرب در بدن نرم یکجزو و برین هر دو اقتصار نمایند و یا با این هر دو دم الاخوین و انزروت آمیخته همه را بسفیده بیضه بسرشند و بر پشم خرگوش
بکار برند و یا خشک بپاشند بحسب موضع **گیلانی** گوید که همه اشیای موجعه درین مقام ردی است و خاصةً اگر آن وجع قریب از مخرج خون باشد
و وجع اگر در جهت مقابل آن مخرج بود دفع کند و لهذا انصب مریض بطوریکه ایلام جهت مقابل مخرج دم آنرا لازم گردد نافع بود و جذب بسوء [illegible]
خلاف بغیر احداث مخرج وقتی باید که بدن غیر شدید الامتلا بود و الا خوف اضرار عضو مجذوب الیه باشد و باید که جذب بعد تسکین درد باشد اگر در ناحیه
مخرج بود و اگر جراحت در عضوی باشد که بستن او ممکن نبود پس صواب آنست که بخصیص حوالی جراحت کنند تا مسالک خون منسد گردد و این حبس باید که
مرکب از جبسین و آرد ماش و اندکی صمغ باشد تا بر بستن قادر گردد و مع ذلک جسم را نه سوزد و بهتر چیزیکه مشاهده شده در حوابس خون از جروح و قروح
و مواضع نشترها آن برادهٔ آبنوس است که آنرا باریک بسایند و بالای آتش در سفال لو کاغذ گسترده بران نهاده گرم کنند و بر موضع بسیار پاشیده بر بندند و من این دوا
امور عجیبه مشاهده کردم در امر او شک میکنم که آیا این در حبس خون قوی تر است یا مرهم جدوار و روغن دیودار و اما در سائر امور جدوار و این هر دو مرکب را

نشان دیگر است که چیزی از ادویه بآنها نرسد و دوائیکه بلیغ النفع است در حبس نزف الدم از جراحت یا شریان که منقطع شده باشد بگیرند آهک دقلقطار و دم الاخوین و صبر و جبسین مثل سرمه سوده و بگیرند پنبه باریک و اولاً در سفیده بیضه آلوده پس در دوای مذکور آغشته در جراحت داخل کنند و بران دوای مسطور بسیار پاشیده بربندند واما در شریان باید که بگیرند آهک و زاج و هر دو را سائیده در جراحت پر کنند و یا پشم خرگوش در سفیده بیضه ترکرده در صبر و کندر و دم الاخوین سرمه سا نموده آلوده در جراحت نهند و به بندند و اگر پشم خرگوش نباشد پنبه باریک قطع یا نسج عنکبوت استعمال نمایند و بدانند که ادویه مرهم جدوار و روغن دیودار چون خشک بسایند چندانکه مثل غبار گردد بعده آنرا بر موضع نزف الدم بپاشند نفع بسیار بخشد وخصوصاً ادویه که آن اصول آنهاست و آن زردچوب و چوب دیودار و چوب درخت زرشک و اصل السوس و غبار خانه کسیکه بخود بریان کند مانند النشت

ابورسما

که بعضی ابورسما نیز خوانند یعنی او سیلان خون است و آنرا ام الدم نیز گویند و آن انست که شریانی زیر جلد اشگافد بسبب عروض ضربه ببعض اعضا یا وقوع جراحت در جلد و شریان و بعد از التیام جلد کشاده ماندن جراحت شریان پس خون سیح هوائی که دران شریان بود بیرون آید و در فضائیکه میان جلد و شریان است جمع شود و چنانچه شیخ الرئیس در فصل نزف الدم مینویسد که چون بر شریان بعد تفرق اتصال او مکان تنگ نگردد و خلا یابد امر مؤل بابورسما گردد که مسمی بام الدم است و بسیار باشد که شریان ملتحم نشود و آنچه محیط شریان است التیام پذیرد و بران جای تنگ شود پس خون بر سیلان فاحش قدرت نیابد بلکه چیزی از ان بناحیه جلد بیرون آید بمقداریکه وسعت یابد و چون بران غمز کنند بسوی شریان عود کند و بباطن برود و چنانچه در فتق عارض بشود و گاه باشد که این حال شریان را از باطن عارض شود پس اشگافد بغیر شگافتن جلد و زیر جلد ابورسما حاصل شود و این اکثر در گردن و کنج ران و مابض خود بخود عارض شود و بسیار باشد که از سبب خارج و از فصد عارض گردد و اکثر اطبا گمان کرده اند که هر فتق شریان که مؤدی بام الدم گردد آن ملتحم نشود بلکه اکثر آنچه کبرد اگر دار باشد ملتحم شود و ابورسما گردد وا ما نفس شریان ملتحم نشود و امر چنین نیست و انطاکی گوید که ابورسما تو نیست زیر جلد که بلمس زائل شود و بسیاهی ظاهر گردد و میان او و خراج بنرمی او و تغیر رنگ جلد دران فرق کرده میشود و سبب انشقاق رگ است و اگرچه ورید باشد بسببی و کوکه از خارج بود و جلد اشگافد پس خون میراو جمع شود غیر آنکه اگر از شریان باشد بسرعت نمو یابد و رنگ او مائل بسرخی خالص بود زیراکه خون شریان همچنین است و اگر از اورده باشد بعکس بود و اول ذی خطر است و ثانی سهل بالجمله نشان این مرض آنست خصوصاً که از انفتاح شریان باشد که آن موضع متحرک بود بحرکت انبساطی و انقباضی تابع حرکت شریان و هنگام انبساط شریان آن موضع پست شود و عند انقباض بلند گردد و ایضاً چون بدست غمز کنند نیز آن موضع کمتر شود و باشد که از ان آواز حرکت خون شنیده شود و رنگ آن محل در اکثر بادنجانی و بنفشی باشد **علاج** بچیزهای قابض چون شاهبلوط و مازو و اقاقیا و جز آن ضماد کنند و از مس کردن و کوبیدن که آنرا اشگافد حذر نمایند و بقول ابن الیاس هر صبح گل ارمنی و تخم بارتنگ و نشاسته هر واحد یکدرم بریان کرده بر ب بهی با ربس آمیخته بخورند و غذا مزوره سماق با گوشت ماکیان و تیهو سازند و بر موضع با قاقیا و رامک و صندلین و گل سرخ مساوی کوفته بیخته بآب مورد یا بآب کشنیز تر یا بآب حی العالم یا بآب عصی الراعی ضماد نمایند تا آن موضع صلب گردد و محکم شود و از شگافتن ایمن گردد **انطاکی** گوید که علاج این تبر و سیلان خون است اگر امن از هلاکه باشد والا قوابض محلله نرم گردانند و آنچه در علاجش بتجربه رسیده این ضماد است اسفاج قرطم آرد جو مساوی اسپغول نصف کل زعفران عشر آن همه را در سرکه و عسل سرشته بر اسپ بچسپانند و این از تالیف ماست و ضماد دبشونیز نیز نیکو است و همچنین حلبه و ام الدم از قسم اوست و الا اطبا غالباً اطلاق او بران کنند که دائم النزف باشد و گاهی اختصاص این اسم برانچه نزف او شریان کند کرده میشود و امر درین سهل است و در ربطات آنچه قطع ورم و تحلیل او را صالح بود مذکور است

نشوب شوک و نصل و سلی و غیر آن

یعنی خلیدن خار و پیکان و سنان و مانند آن بدانکه استدلال کرده میشود بر وصول سنان و سهام تا دماغ باختلاط عقل و تا فضای سینه بخروج هوا و تا قلب بغشی و موت سریع و تا ریه بخروج خون کف ناک و تا حجاب بضیق النفس و تا معده بخروج غذا و تا مثانه بخروج بول و تا شریان بنزف و تا امعاء بخروج ثفل

علاج اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد باید که از سوزن یا منقاش یا زنبور بیرون کنند و جهد کنند که ساییده دران بر نماند و اگر از آن بیرون نتواند کرد
باید که اشق یا پیاز نرگس بیخ نی زرفت علک البطم را با بیخ زراوند بعسل آمیخته طلا کنند و اگر سرطان نهری خوب کوفته بر جایی که پیکان خلیده باشد صبح و شام نهند در جذب
و اخراج او مجرب سویدی ست و بیخ انگور که در زمین باشد اگر بر مکان دخول پیکان بیاویزند در جذب او بالخاصیت مجرب و کذا طریخ سوخته بر موضع وقوع پیکان
ضماد کردن مجرب است و اگر ساق جلبس که آن شعر الغول است تازه گرفته سوده بر موضع مقابل موضعی که دران پیکان باشد ضماد کنند در طرد و اخراج آن مجرب او ستا
و ضماد سلور که آن جری ست مملوح و کذا تافسیا و کذا جرک خانه مگس عسل و کذا آرد شیلم پخته و کذا پنیر مایه مخلوط بخطمی و زیت و کذا سرگین گاو بسرکه پخته پنج مرتبه
و کذا لحم صدف یا هر دو کوفته و کذا پیاز نرگس با آرد شیلم و کذا سر جراد و لحم آن کوفته و کذا پیاز بابونه کوفته بعسل آمیخته و کذا لحم ورل و کذا نیل هندی و کذا جرک ابدان که
در حمام بر آید و کذا حلزون مع لحم او کوفته و کذا لحم گربه خشک کرده آن کوفته که مجرب ابن ماجه است و کذا زهره نحاس یک درم بیخ سوسن آسمانجونی سه درم قنطوریون ثلث
یا وکم دو درم باریک سوده بعسل سرشته و کذا کندر و شراب و ایرسا و کذا انجیر خام پخته سوده برگ خشخاش آمیخته و کذا گندم خاییده دهن روزه دار و کذا بزر البنج و اشق و کذا خس
و کذا اشق و کذا پنیر مایه شتر در پختن زیت کهنه بر موضع پیکان و سنان هر دو را جاذب آن کنند و بقول اطبای هند جهینگه پخته مالیده بستن پیکان بزودی بر آرد و اگر
کچله کوفته پخته در بول ماده گاو نازائیده تکیه بسته بر زخم نهند در چهار پهر گولی بندوق را بر سر زخم آرد انطاکی گوید که مجرب درین باب سیر و شیلم و روغن عطاس است مطلقا
و مقناطیس برای آهن خاصة و حربای تکلم شکافته و موش گرم وقت شق او و کذا وزغه و سام ابرص و صدف تازه و اشق و خاکستر نی فارسی و زرفت و پیاز نرگس
سعید گوید که چون از چوب و سلی و شوک و غیره در بعض اعضا داخل شود و در موضعی باشد که اخراج او با آهن ازان ممکن نبود بتضمید موضع بادویه مرخیه که ارخای عضو نماید باید کرد
که اجسام ناشبه دران بسند فع گردد و آنچه این فعل کند اشق و غیره از ادویه است که مذکور شد هر واحد با عسل سرشته چون بدان ادویه تکمید موضع نمایند شی ناشب را خارج کند
پس اگر ناشب زجاج باشد و قریب بود حجر مقناطیس نزدیک او کنند که این او را بکشد و یا آنرا بزنبور بر آرند و اگر بسبب تنگی دهن جراحت زنبور داخل نشود دهن بشتر آنرا
فراخ گردانند و بقوت آنرا بکشند پس اگر زج در استخوان خاییده باشد آنرا حرکت دهند و بقوت برکشند و اگر در پیکان زوائد باشد و خوف ایذا اعصاب در خروج او باشد
جراحت را وسیع کنند و زنبور را بر زوائد خوب قبض کنند تا منضم گردد پس بیرون آرند و اگر جذب او بخوف انفتاح شریان یا انقطاع عصب ممکن نبود آنرا بگذارند
بر آنکه جراحت چون متعفن شود خروج او سهل گردد و هرگاه پیکان بیرون آید و جراحت بزرگ باشد و ورم نبود لب جراحت بدوزند و دوای خشک بران نهند و بعد آن
علاج بمراهم لحمه کنند و اگر تابع جراحت ورم باشد فصد مریض بکشایند و خون بحسب حاجت بر آرند و حوالی ورم بصندل و آب حی العالم و آب عنب الثعلب طلا کنند
و اگر پیکان مسموم باشد گوشتی را که آن پیکان رسیده قطع کنند اگر ممکن باشد و آن گوشت شناخته میشود از رنگ او بسیاهی و تیرگی یا بسبزی و تغیر او از گوشت صحیح و بعده جراحت را
بتریاق بشویند و ادویه جالیه استعمال نمایند پس هرگاه جراحت پاک گردد اندمال او نمایند و اگر پیکان در عضو شریف یا شدید الخطر داخل شود و علامات موت ظاهر شوند باخراج آن
تعرض نکنند و اگر ازین چیزی ظاهر نباشد حیله در اخراج آن کنند تا از حدوث شناوزیت و عفونت ایمن گردد جرجانی گوید که وخز و خزق هر دو جراحتی را گویند که از آهن و یا
از خار و مانند آن در بدن نفوذ کند ولیکن وخز آنرا گویند که از چیزی کوچک و باریک افتد چون سر خار و سوزن و مانند آن و خزق برای عجمه جراحتی را گویند که غور او کمتر
ازان بود و آنرا حجم و عظم باشد اما وخز سلیم تر بود و آنرا بعلاج حاجت نبود مگر آنکه مزاج مجروح و گوشت او ردی بود و آماس و ضربان پدید آید خاصة اگر وخز از پوست
فرو گذرد و بگوشت رسد و اکثر علاج آن بیش ازان نباشد که ورم و وجع او ساکن شود و محتاج بتدبیر جراحت نشود و اما خزق را هم احتیاج بتدبیر آماس و درد
نشاندن بود و هم علاج جراحت کردن و تدبیر جراحت و تدبیر اورام بحسب کفایت گفته شد و آنچه از ذکر آن درینجا از امر خزق و وخز لابدست آن تدبیری است
در اخراج چیزیکه در بدن بماند از شئ واخزه خارق خار باشد یا پیکان و مانند آن و این اخراج گاه بفشاردن و گاه بآله بود که آن چیز را بدان بگیرند و بیرون کشند
و گاه بادویه جاذبه بود تا هرچه بفشاردن یا بآله بیرون نتوان آوردن بخاصیت بیرون آرند و فشاردن جراحت تا خار و پیکان و غیر آن بیرون آید کاری ظاهر است بتعلیم حاجت نیست و آنچه
بآله بیرون آرند اول باید که منفذ جراحت بنگرند تا بیرون آوردن پیکان و غیره هم ازان جانب که داخل شده مناسب است یا از جانب دیگر بگذرانیدن و این چنان بود که
جراحت تنگ باشد و پیکان در گذشته باشد یا چنان بود که پیکان شاخ دار باشد که اگر آنرا بکشند المی عظیم و جراحت دیگر کند صواب آن باشد که اگر ممکن بود و مانعی

و خوف بریدن شریان و عصب نباشد برابر آن جایگاه شگافند و پیکان بدان جانب بیرون آرند و در جمله اجتناب باید کرد تا پیکان و غیره شکسته نشود و آنرا بباز ما یند و با هستگی بجنبانند تا اندازه عزز و راه و تشبث و تقلقل او اندران دریافت گردد و بجنبند پس باستقامت برکشند و سر آله برکشیدن خشن چون سوهان باشد تا پیکان و غیره آنرا سخت بگیرد و بگذارند و بسیار باشد که پیکان و غیره آنرا روزی چند بگذارند تا جنبان شود پس برکشند و اگر پیکان در استخوان خلیده سخت شده باشد و برکشیدن آن نتوانند گرد اگرد او بمثقب ثقبه کنند تا آسان برآید و اگر پیکان در اندام رئیسه نشسته باشد چون دماغ و دل و جگر و شش و امعا و مثانه و رحم و علامات بد ظاهر شده باشد و دست بدان نباید برد و نباید جنبانید و طبیب باید که خویشتن را از علاج آن صیانت کند تا از جهل و ملامت بدو نرسد خصوص چون داند که مجروح خلاص نخواهد یافت پس اگر علامتهای بد ظاهر نشود و گمان افتد که مجروح خلاص خواهد یافت خطر علاج او با اولیای او باید گفت پس علاج کند از بهر آنکه بسیار دیده اند کسانی را که چنین جراحتهای با خطر افتاده است و امید خلاص نبوده و علاج کرده بفرمان حق تعالی خلاص یافته اما **ادویه جاذبه** که بخاصیت خار و پیکان را برآرد انیست که اشق را حل کنند و بران موضع نهند که این جاذب قوی است و اگر با عسل بسرشند قوی تر بود و بیخ نی فارسی رطب بکوبند و ضماد سازند تنها و با عسل سرشته و ایضاً برگ خشخاش سیاه و برگ درخت انجیر یا بیست جو یا بزر البنج خصوصاً یا قلقدیس و کذلک ثمرهٔ بیخ بحاله و ایضاً انواع خیری و زراوند و پیاز نرگس این همه ادویه جاذب است و از ادویه حیوانیه بسیار است از انجمله ضفدع مسلوخ سخت عجیب است اگر زندان را برافگنند و ایضاً سرطان سوده و اربیان و جمیع پنیر مایهٔ جانوران و گویند که عظایه سخت جاذب است و از مرکبات سر عظایه است بزراوند طویل و بیخ نی و پیاز نرگس شیخ گیلانی مینویسند خلقی کثیر را دیدیم که گاهی پیکان در ابدان می ماند و جراحت ایشان مندمل میشود در سالها و ما صور عارض میشود و بعد ازان بر می آید پس میباید که در اخراج پیکانها بقطع لحم بسیار و استخوان و مانند آن سختی نکنند که در بقای آنها ضرری چنان نیست که محتاج آن سختی گردانند و در اخراج سهام میباید که قبل آن انواع سهام را معلوم کنند چه بعضی ازان از چوب و بعضی از قصب باشد و از جهٔ آنها از آهن بود و از مس و از رصاص و از شاخ جانوران و از استخوانها و از سنگها و از نی و از چوب و بعضی ازان مستدیر باشد و بعضی را سه چهار زاویه بود و بعضی را یک زبان یا دو سه باشد و بعضی را زج مائل بخلف بود تا هر گاه بسوی خارج بکشند در جسم متعلق گردد و در بعضی مائل القدام تا مندفع گردد و سوای اینها نیز اقسام او بسیار است و کذا طریق برآوردن هر یک بحسب آن باشد و اگر بعد برآوردن پیکان جراحت را ورم حار عارض شود علاجش به تحلیل و اضده کنند و بعد فصد لزوم موضع نبرد و صندلین و آب کاسنی و آب کشنیز و مانند آن کنند و بر فاده صندل خشک نهند و باقی همانست که در اقوال سابق مسطور شد

قروح

باید انکه قروح متولد میشود از جراحات و از خراجات منفجره و از بثور پس تفرق اتصال که در گوشت افتد چون ریم کند آنرا قرحه نامند و قرحه گاهی از بثور رشاکله و گاهی از انفجار اورام و گاهی از التقاء دم جراحات حادث میشود و ریم کردن آنست که غذائیکه بسوی آن آید مستحیل بفسا د گردد بسبب ضعف آن عضو و ایضاً بسبب ضعف او فضول اعضای مجاوره بسوی آن ریزد و آنچه از ریم رقیق باشد آنرا صدید نامند و بفارسی زرداب گویند و آنچه معتدل و هموار و سفید باشد آنرا قیح گویند و مده نیز خوانند و آنچه غلیظ تر باشد آنرا وسخ گویند و بفارسی چرک نامند و ازین وسخ بعضی سفید باشد و بعضی مائل بسیاهی و بعضی همچون دردی شراب بود و اختلاف الوان آن دلیل بر احوال قروح بود فلهذا تیرگی و زردی آن دال بر رداءت قرحه و قرب موت بود و وسخ سفید دال بر نضج و از مائل بسیاهی باشد و صدید از ماده گرم و رقیق و نهایت آن تولد کند و وسخ از ماده غلیظ و تباه و قیح از ماده که نزدیک باعتدال بود و صدید تولید ورم بیشتر کند و قرحه که ازان صدید آید محتاج تجفیف یا خشک و سترد بود و قرحه که با وسخ بود با دویه لطیف و جالی و از قروح بعضی بر جلد در ظاهر بدن بود و بعضی با غور و آنچه با غور باشد و گونه بود یکی آنکه گوشت گرد اگرد آن صلب گشته و چهل روز بران گذشته و لبهای قرحه سطبر شده باشد و آنرا ناصور گویند و آن جدا مسطور گردد دوم آنکه گرد اگرد او صلب نباشد و آنرا کهف و مخبا گویند بعضی اطبا مخبا آنرا گویند که زیر جلد نفوذ کرده باشد و ریم او میان پوست و گوشت بود و کهف آنرا نامند که در گوشت خانه کرده و عطفی زیر گوشت نموده یعنی بجانبی میل کرده باشد چنانکه گذر او راست نباشد و اندرون او فراخ بود و گروهی دیگر هر قرحه را که در گوشت خانه کرده باشد و اندرون او فراخ بود آنرا کهف گویند و آنرا که اندرون او تنگ بود و عمیق باشد ناصور گویند و هر گاه صلابت بر قرحه ظاهر بود آنرا قرحه خرفیه نامند و ایضاً قروح منقسم میشود باصناف بسیار چنانچه بعضی مولم بود

بعد تنقیہ بروید و ہر قرحہ کہ مدت آن دراز گردد متآکل و عفن شود و چیزی بسیار از جوہر آن جایگاہ زائل گردد ہرگاہ درست شود مغاکی دران بماند و بی مغاکی نباشد و خاصۃً اگر قائم ماند تا مدت یکسال باقی ماند و قروح سوداوی درست نشود مگر بعد از آنکہ با ہمین جمیع فساد او بردارند تا گوشت و استخوان پاکیزہ ظاہر شود پس جراحت را علاج کنند و بدانند اسبابیکہ چون عارض شوند و قروح فاسد گردند آن ضعف عضو است پس ہر مادہ را قبول کند و رداءت مزاج عضو و رداءت خونی کہ می آید یا در کیفیت یا در کمیت اما در کیفیت اکثر آن بسبب رداءت مزاج جگر بود و دران رنگ مائل بسفیدی صاصی یا زردی باشد و یا بسبب رداءت مزاج طحال پس رنگ مائل بسیاہی بود و مثل ہم پدید آید و با آن رداءت جمیع اخلاط بدن بود و از مثل این با وجود آنکہ استفادہ نمیشود آنچہ مستحیل بلحم گردد استفادہ شود از ان ضرر بدانچہ بوضر مستحیل میگردد اما در کمیت باین طور بود کہ زیادہ شود بر طاقت قوت عضو و دفع گردد و یا کم شود پس از آنچہ لحم قرحہ بروید یافتہ نشود و قرحہ صاف پاک باشد و مبادرت بخشکی نیتہ کنند بفلاح نشود و حملونسازد اگر بدن پاک قلیل الدم باشد و یا بتجربہ کہ بکنارہای آن عارض شود و بسبب اتساع عروق کہ بسوی قرحہ آمدہ و یا بسبب فساد آنچہ قریب او باشد از استخوان و بسبب فساد او کہ مثل تیرگی و سبزی و سیاہی میل کند و یا بسبب مجاورت عضوی ردی المزاج و قروح صعب العلاج مثل قرحہ مستدیر و مانند آن قاتل صبیان است احتمال شدت درد او نکنند و نہ عسر علاج او و صعوبت آن تا اینجا قول شیخ الرئیس و جرجانی و گیلانی تمام شد اکنون بدانکہ بقول صاحب کامل قرحہ نیز مانند جراحت یا بسیط بود و او آنست کہ خالی باشد از عوارضیکہ مانع اندمال بود و یا مرکب باشد و او آنست کہ مرکب با سبب باشد یا با مرض یا با عرض و ترکیب او با سبب چنان باشد کہ در انجا مادہ بود کہ بسوی قرحہ ریزد اما مرض گاہ از سوء مزاج بود و گاہ از مرض آلی اما آنچہ از سوء مزاج باشد یا از سوء مزاج حار بود یا بارد یا رطب یا یابس و اما مرض آلی پس بعضی از ان مرض نقصان بود و آن نقصان لحم در قرحہ است و سقوط جزوی از عضو بعضی از ان مرض عظم بود و آن مثل ورم حادث مع قرحہ است و بعضی از ان تفرق اتصال بود مثل قطع عصب و کسر عظم و اما ترکیب قرحہ مع عرض مثل درد و سستی کہ آن باشد و علامت و علاج این ہمہ اقسام در علاج قروح عسر الاندمال بیاید

علاج کلی قرحہ

اگر در قرحہ ریم و چرک اندک باشد از سرکہ و شراب و ماء العسل قرحہ را بشویند و پنبہ کہنہ را بروغن گل تر کردہ اندرون آن نہند و اگر بسیار باشد از ادویہ جالیہ و مراہم مدملہ علاج کنند و اگر دہن قرحہ تنگ باشد بفتیلہ مرہم بدان رسانند و اگر دہن او بغایت تنگ باشد قدری سم الفار سودہ بعسل یا روغن سرشتہ پنبہ کہنہ بدان آلودہ در دہن جراحت نہند کہ فی الفور فراخ تر سازد و در این امر بہتر ازین دوائی نیست و نہادن چوب چوک کہ کندش نامند بر دہن قرحہ ہمین عمل دارد و کذا اچھنگری خام سودہ بآب برگ نیم آمیختہ و ہمچنین مرہم زنگار و اگر پوست نیم یا پوست سرس یا پوست ببول یا چوب چینی ہر چہ بدست آید جوشاندہ بآب آن قرحہ را بشویند از ریم او فساد بنواحی متعدی نگردد ادویہ مفردہ و مرکبہ کہ نافع قروح است آنکہ زرنیخ بار شستہ چون با زیت خوشبو آمیختہ بند و بکار برند قروح را خشک گرداند و کذا پاشیدن خاکستر ظرفی چون گل سوسن بعسل پختہ بر سائر قروح نہند اندمال آن نماید و ذرور برگ کنار مثل غبار سودہ تجفیف قروح کند و کذا برگ بہی خشک کردہ و کذا برگ ناشپاتی و کذا برگ شفتالو و کذا پوست بیضہ سوختہ بر قروح نہادن و ذرور سندروس قرحہ خشک کند و کذا بیخ نیلوفر و تخم آن و کذا رصاص سوختہ تجفیف و التحام نماید و کذا اسفیداب و کذا ذرور مورد خشک و گویند کہ آرد جو او عسل قروح خبیثہ را مجرب است و شاہترہ قروح عارض در خط ہیر بدن را نشر با وضمادا از ازی مفید گفتہ و بقول اہل ہند برگ گنگہی ابر زخم بستن و زبان سگ سیاہ خشک ساختہ باریک سائیدہ تا یک ہفتہ پاشیدن و برگ گھیا توری تر یا خشک بآب سائیدہ بر زخم بستن زود فراہم آرد و پاشیدن برگ کنیر خشک کردہ سائیدہ و کذا پوست درخت سرس خشک کردہ و کذا پر مرغ خانگی سوختہ و کذا کاسہ سنگ پشت سوختہ و کذا اسگند ناگوری و کذا برگ سرو سوختہ و کذا زرد چوب و کذا مازوی سوختہ ہر واحد مجفف قروح است دوائیکہ قروح و حرق نار و زخم آتشک را نافع پوست انار سوختہ در روغن گاو یکصد و یکبار شستہ آمیختہ و قدری کافور سودہ انداختہ خوب حل کنند و بر موضع بمالند ایضاً اگر زخم مزمن را فراہم آرد استخوان سر آدمی دہ تولہ کتھہ کہ با پان میخورند دہ تولہ نیلہ تھوتھہ سوختہ یک تولہ ہر سہ باریک ساختہ قدری از ان بر دہن ہر زخم بربندند مجرب است و ذرور کہ بہر خشک کردن ہر قرحہ و تسکین درد عجیب الاثر است سندور سہاگہ بریان ہر واحد یک جزو دانہ الاچی کلان دو جزو سائیدہ بپاشند

بگیرند پس روغن گاو و پنج بهلولی در ظرفی گرم کنند و موم سفید سه بهلولی دران انداخته بگدازند بعد ازان خاکستر پنبه و پیچ خراسانی سه بهلولی سوده اندازند نیله تهوتهه
دو سرخ سوخته سوده نیز داخل کنند و بعد ازان بچوبی ادویه را حل نموده فرود آرند و وقت حاجت بکار برند مرهم شلجم برای پر نمودن زخم نظیر ندارد مجرب است
و تحلیل اورام و صلابات نماید و برای جمیع زخمهای پر نشده و دملها و زخم آتشک و سوختگی آتش بی عدیل اول شلجم یک عدد تا دو عدد را پاره پاره نموده
در روغن گل نیم پاو خوب بریان کرده دور نمایند و از آتش فرود آورده سندور سه دام انداخته از چوب نیب حل نمایند تا خوب حل شود پس کافور سه ماشه انداخته
حل کنند و نگاه دارند و در بعضی نسخه کافور نیست مرهم رال که جهت جراحات فرسنده و اندمال زخم مجرب و معمول است کات مرداسنگ سنگجراحت هر یک یکدام
رال شش دام پارچه کمل پشمی سوخته ربع درعه روغن زرد هفت دام ادویه باریک سائیده در روغن مرهم سازند نوع دیگر مجرب برای اندمال زخم رال
روغن کنجد هر یک چهار تولہ موم سه ماشه کافور سفیده کاشغری شسته نیله تهوتهه مرداسنگ هر یک دو ماشه الائچی خرد هفت عدد اول الائچی را مع پوست در روغن
سوخته مرداسنگ سائیده دران اندازند بعده نیله تهوتهه را انداخته بسوزند من بعد رال سوده بیستر سفیده و موم اندازند پس آوند را از آتش فرود آورده کافور
سوده اندازند و از دسته آهن خوب حل کنند. و نگهدارند مرهم سیماب که برای قروح شبور و دمل و آتشک و شبور الاطفال معمول است سندور مرداسنگ سیماب
هر یک دو ماشه رسکپور سفیده کاشغری کتهه سفید هر یک یک ماشه نیله تهوتهه چهار سرخ همه ادویه را باریک سائیده در مسکه گاو که یکصد مرتبه در آب شسته باشند
حل سازند و بکار برند مرهم سفیداج خانی که در جمیع اقسام قروح و جروح عدیل ندارد مرکی سیاه مرکی سرخ زنگار کات سفید صبر هر واحد یک مثقال مرداسنگ دو مثقال
موم سفید پنج مثقال روغن کنجد سی مثقال روغن را داغ کنند و پیاز سی مثقال دران بسوزانند پس دور کرده موم اندازند و ادویه کوفته بیخته داخل کرده با چوب نیب
حل کنند مرهم سندور که جمیع اقسام جروح و قروح را نافع است سندور رسی مرداسنگ هر یک سه ماشه فوفل یک عدد سونٹهه دو گره موم سفید یکدام روغن گاو
شش دام اول روغن را در ظرف آهنی انداخته بر آتش داغ کنند پس شاخ نیب که بالای آن برگ نباشد هفت عدد دران بسوزند و هر دو گره سونٹهه اندازند تا سوخته شود
دور کنند پس فوفل دران سیاه کرده بر آرند و با ادویه دیگر سوده موم در روغن گداخته ادویه مسحوقه آمیزند مرهم تنکار نافع اقسام شبور و دامیل و جراحت
تنکار بریان فوفل سوخته موم کات سفید رال هر یک یکدام روغن زرد دو دام توتیای سبز سوخته سه ماشه بدستور مرهم سازند مرهم کمیجت که برای اندمال
زخم سریع الاثر است کمیجت سوخته سپیاری سوخته تخم هلیله زرد تخم بلیله سوخته بونڈی آک سوخته سفیده کاشغری شسته کات مرداسنگ هر یک نیم دام
کوفته بیخته در روغن ماده گاو گرم کرده حل نمایند و بکار برند اقوال اکابر شیخ الرئیس قانون علاج قروح نوشته بدانکه جمیع قروح محتاج به تجفیف اند
سوای آنکه از کوفتن عصب و فسخ آن حادث شود زیرا که این اولا محتاج بارخاء و ترطیب است و قروحیکه در غالب احوال محتاج به تجفیف بود محتاج باحوال دیگر از
تنقیه و جلا و غیر آن باشد بسبب احوالیکه لاحق قروح گردد غیر نفس قروح و هر قدر که قرحه بزرگتر و غائرتر بود احتیاج به تجفیف او شدیدتر و بجمع لبهای او باستقصا
سخت تر باشد و گاهی حاجت بخیاطت آید و اعتبار کنند از احوال حاجت باستقصا دین و امثال این بدانچه در باب جراحات گفتیم و بدانند که گاهی قروح در علاج خود محتاج
باستعمال ادویه سیاله نافذه مبادره بغائصه بود و دران هنگام از بودن مراهم و مانند آن چاره نباشد پس واجب است که در ظاهر رطب و در باطن خشک باشند خصوصاً
در قروح ناصوریه واجب بود که یبوست قوت آنها بر رطوبت جرم آنها سخت غالب باشد و ایضاً گاهی احتیاج افتد بخلط ادویه آن بدانچه سائل بود بسببی دیگر و آن اینست
که لنج لازق شوند این را نیز دران بدانند و بدانکه قروح محتاج بر باطات و بستن بسه جهه بود یکی برای سائل کردن چرک پس واجب بود که قوت بستن آن
نزدیک اخیر قرحه باشد و سست بستن آن نزدیک دهن او بود تا افشردن او نیک باشد و دوم برای حفظ دوای ملحم و منبت لحم بر قرحه و این محتاج به بستن شدید
نیست و سوم برای باهم پیوستن هر دو لب و واجب است که این بستن سست نزدیک بهر دو لب نباشد بلکه نیک ضم کننده بود و لازم نیست که از بستن درد بدان حد
رسد که ورم کند و باید که معین بر منع ورم باشد بهر آنکه با ورم علاج قرحه ممکن نبود پس اگر امکان منع او نباشد و ورم ظاهر گردد مشغول بورم شوند و علاج او
هر ورمیکه باشد مع مراعات نفس قرحه کنند تا آنکه از علاج ورم فارغ شوند پس مراعات قرحه خالص بمانند و همچنین اگر حوالی قرحه سیاه یا سبز گردد علاج او
بشرط و اخراج خون کنند اگرچه ممکن باشد بعده لزوم اسفنج خشک پس ادویه مجففه نمایند و چون قرحه فارغ شود یا قرحه ساذج یابند واجب است که اول تامل نمایند که

آیا بسوی قرحه از بدن چیزی میریزد یا نمی ریزد بلکه منقطع شده پس اگر چیزی بسوی آن نه ریزد قصد بعلاج نفس قرحه کنند و اگر بسوی آن چیزی بریزد مشغول به منع چیزیکه بسوی آن میریزد از فصد یا اسهال یا قی کنند زیرا که گاهی قی نیز درین نفع میکند و بقراط بدان شهادت داده و اگر در قروح ریزه های استخوان یا خشنیه یا حجر باشد استعمال در جذب او نکنند بلکه عمل بدانچه در باب عظام خواهم گفت باید کرد و اول چیزیکه تدبیر او در امر قرحه واجب بود آن تنقیه بادویه است پس تنقیه بادویه او پس انبات لحم و اندمال و اگر قرحه را پاک مستوی بلا غور یابند صرف اندمال بدوائی نمایند که دران سوزش نبود و اما در چرک دار از جالی لا فرح چاره نباشد و در ابتدای علاج احتیاج بالذع افتد بعده بتدریج بدوائی نمایند که در لذع خفیف تر باشد تا آنکه وقت رویانیدن گوشت برسد و آوفق درین همه آنست که تا ممکن باشد در قرحه بسبب جذب او مواد را خصوصاً چون آنجا حرارت والتهاب باشد و واجب است که اسباب مانع اندمال را معلوم کنند و آن اسبابی هست که شمار آن کرده شد و گفتیم که اول آنست که بدان قرحه میل بر درارت کنند پس اگر اول علاج آنها نکنند بعلاج قروح کما ینبغی فراغت نیابند بلکه ممکن نبود و بسیار باشد که اصلاح مزاج مستور در اصلاح قرحه کفایت کنند و بسا است که قرحه مترهل و نرم بود و بران گوشت بد بروید و آن فی نفسه بسرخی و گرمی باقی ماند علاج با طلیه مبرد لحم کرد و اگر دران کنند مثل آب عنب الثعلب بگل ارمنی و سرکه و اطلیه صندلیه و کافوریه بر برف سرد کرده همواره چنین کنند تا آنکه جرح مندمل و تنگ گردد و در قروح شدید الوجع باید که اولاً مشغول به تسکین درد شوند و این لامحاله مرخیاتی بود مثل روغنها وغیره که معلوم است و اگرچه آنها منفذ القروح اند بهر آنکه چون درد ساکن نشود طبیعت اقدرت علاج نباشد و چون تسکین درد کنند تدارک قرحه نمایند و قروح وسخه یعنی چرک ناک محتاج بپاک کردن بود و دوا آنست که رطوبات او و آنچه ازان سیلان کند مختلف اللون باشد و کثرت نماید و گاهی بغسل و گاهی بذرورات و مراهم پاک کرده میشود و چون پاک نکنند ملاقات دوای بعرفت تا جرم آن ممکن نباشد و خصوصاً ذرورات پس لازم است که پاک کنند پس گوشت برویانند و در دوای منقی جلا بسیار بود و جلای منبت لحم اندک بود چنانچه دانسته اند و گاهی گوشت روی بر روید پس احتیاج تا کل آن بدوای حاد افتد و از خارج بمبردات طلا کنند بعد ازان قلع او بدوائی کنند که بدان قلع خشکریشه کرده میشود پس علاج کنند و ایضاً این طریق علاج نابرای ناصور است بهر آنکه در آنها محتاج بقلع خرف آنها اند پس معالجه آنها میشود و دوای واحد بحسب بعض ابدان منبت لحم و بحسب بعض آن اکال شدید الجلا بود چون آن بدن بسیار نرم باشد و بحسب بعض آن غیر جالی و غیر منبت بود و لهذا احتیاج دواء بر مبنی بسوی تقویت او افتد یا بزیادت کردن وزن او یا بکم کردن روغن او یا باضافه دوای دیگر که دران تحلیل و جلا باشد و در بدن دیگر بقیاس آن اکال بود پس احتیاج شود بکم نمودن از وزن او یا زیاده کردن در روغن او یا اضافه کردن بعض قوابض و آوفی قروح میکه دوای او قوی سازند آنست که اندمال او عسیر بود و واجب است که دوا بر قرحه تا سه روز بدارند بعده بکشایند چه اگر قبل این دور کنند عمل خود نکنند و لازم است که روغن از قروح دور دارند و اگر چاره نباشد روغن بید انجیر و روغن مورد و روغن مصطکی بکار برند و چون قرحه صرف باقی باشد و عضو حامل آن قرحه حساس بود لازم است که نرمی در علاج و وضع ادویه بران کنند و استعمال بند و غیره بعمل آرند و از دردمند کردن او بدوای قوی حذر کنند و اما در عضو بلید الحس از علاج واجب توقف نباید کرد و عضو باطن و شریف الخطر و کثیر النفع و قابل آفات بسرعت از قبیل عضو حساس نزد حکم اوست و اضداد آنها از باب غیر حساس یا ضعیف است و ازینجا است که قروح باطنی مثل مسهل شوند مثل زنگار و مانند آن خصوصاً آنچه پوشیده شود و اکثر مغربات مثل کثیرا و صمغ محتاج بود و آنچه بدان حقنه کرده شود محتاج میان هر دو امر باشد و آن تدبیر صواب در علاج قروح ساکن داشتن اعضای آنها است و متحرک بحرکت آهسته در ابتدا امضرت کمتر دارد و آنکه بعد از ابتدا حرکت سخت کنند خصوصاً در بدن ردی الاخلاط و واجب است که در علاج قروح احتیاج آنقدر کنند که از تجاور و التحام میان دو عضو متجاورین واقع شود مثل الصاق که واقع شود میان پلک و چشم و میان هر دو پلک و میان دو انگشت و کفوف و تجاویف سریع الاستحاله بسوی صدید و قروح مجاور مجاری آورده بزرگ موذی بود و رم لحم رخو که مجاور او باشد مثل کنج ران و بغل و پس گوش گردد چنانچه جرب و مانند آن از آنچه مذکور شد و بعاینه بدین سبب موذی میگردد خصوصاً چون بدن ردی مملو بفضول باشد و درین هنگام درد و اشتداد او نماید و موذی بقرحه گردد پس واجب است که علاج آن اولاً به تنقیه بدان نمایند بدانچه در باب او مذکور شد و تا تنقیه و رم حادث در لحوم مذکوره نکنند امید علاج قرحه نباید داشت و احتیاج افتد در مثل این بحفظ قرحه از اذیت بداسلیقون و مانند آن اگر بدن پاک باشد و میان آن و میان عضو حاجز مانع از تاذی بسوی قرحه در هر حال سازند و واجب است که وصیت جامع بشنوند و آن آنست که از واجبات است که آنچه بدان معالجه قرحه کنند یا موافق بود یا غیر موافق پس موافق

اگر فی الحال نفع کمند ہمراہ او مضرت نباشد و غیر موافق یا مخالف بود و بنا بر آنکہ ضعیف تر باشد و دلالت کند بران زیادتی چیزیکہ آن ضد متوقع از انست از تخفیف یا تنقیہ
و یا غیر آن از غیر فساد دیگر پس واجب بود کہ در قوت او افزایند و یا مخالف بود بوجوہ دیگر مثل آنکہ تسخین او فوق آن بود کہ بسوی آن احتیاج باشد پس سرخی والتہاب
حادث شود محتاج بکم کردن قوت آن گردد و تسکین التہاب او درین وقت بمرہم مبرد کنند و یا بدان میل بسیاہی و تیرگی نماید پس بدانند کہ آن تبرید او میلند در
و یا تبخیر او بقدر محتاج الیہ باشد پس احتیاج بزیادہ کردن در قوت سخونت نمایند و یا تنزل او نماید پس حاجت بزیادہ کردن در قوت قوابض و مجففات مثل گلنار و
مازو و مانند آن افتد و یا تخفیف نماید پس احتیاج تدارک تخفیف آن گردد بدانچہ ذکر کردہ شود و یا آنرا بخورد و غائر گرداند چنانچہ بیان کردہ شود پس حاجت
بشکستن قوت جلای او شود و بسیار باشد کہ دوا موافقت نکند بہر آنکہ مزاج مریض مفرط در کدام باب باشد پس احتیاج افتد بدوائیکہ در ضد آن باب قوی باشد
حتی کہ اعادہ او بمزاج او نماید و یا ضعیف در باب موافقت او باشد ابوسہل گوید کہ جمیع قروح خالی ازان نیست کہ یا آن چیزی از جوہر اعضا نرود
و قرحہ کہ چنین باشد آن شق مفرد صرف باشد و آن محتاج بجمع و ضم یک جزو او بدیگری باشد فقط و اگر شق عظیم باشد مع ذلک محتاج بدوای مجفف بود
و یا با قرحہ چیزی از جوہر اعضا برود و این جوہر خالی ازان نیست کہ یا جلد تنہا باشد و یا لحم تنہا و یا جلد و لحم ہر دو اما رفتن جلد تنہا محتاج باشیائی باشد کہ اندمال
و ختم قرحہ نماید یعنی چیزہائیکہ سطح ظاہر را از لحم بسوی صلابت تغیر دہد حتی کہ قائم مقام جلد گردد و اشیائیکہ این فعل کند بعضی ازان بنفسہ این فعل نماید مثل ادویہ
قابضہ چون مازو و پوست انار و بعضی ازان این فعل بطریق عرض کند بمنزلہ ادویہ حادہ چون زنگار و قلقطار و اما رفتن گوشت تنہا در ابتدای امر محتاج بادویہ
باشد کہ گوشت را بر رویاند بعد ازان بادویہ کہ گوشت را بجلد الصاق نماید و اما رفتن گوشت و جلد ہر دو اولاً محتاج بعلاج از اشیائی باشد کہ گوشت بر رویاند
بعد ازان بچیزہائیکہ اندمال نماید و دوای حاد مثل زنگار را اگر اندک استعمال نمایند ادمال و ختم قروح کند و اگر ازان کثرت کنند گوشت را بخورد و قرحہ را غائر گرداند
و پیدا شدن گوشت محتاج بمادہ و فاعل بود و مادہ او خون جید است و لہذا می باید کہ صاحب قرحہ را باغذیہ مولد خون محمود غذا دہند و بمقدار آن بحسب تمکن
قوت بہضم آن باشد و فاعل او طبیعت عضو بود و لہذا سزاوار است کہ تقویت طبیعت عضوی نمایند کہ دران احتیاج برویدن گوشت بود و این بتعدیل مزاج او
باشد و ہر دوائیکہ بدان علاج قرحہ کنند آن مجفف بود مگر آنکہ اگر ازان ارادہ رویانیدن گوشت باشد باید کہ ادویہ کہ بدان معالجہ قرحہ کنند در تجفیف کمتر
باشد تا بافراط تجفیف نہ نماید و از رویانیدن گوشت در قرحہ باز ندارد و لیکن آنرا تجفیف بمقداری باید کہ انچہ در قرحہ از صدید باشد آنرا خشک نماید و می باید کہ
با وجود قلت تجفیف خود جلا و غسل دہد تا چرک قرحہ پاک گردد و اگر دوائیکہ بدان علاج قرحہ کنند از ادویہ باشد کہ بدان ارادہ الصاق لحم بود باید کہ تجفیف
او بیشتر از تجفیف دوائی باشد کہ گوشت را بر رویاند بہر آنکہ بر رویانیدن گوشت احتیاج نیست بلکہ بتجفیف فقط و اگر احتیاج باین افتد بمقدار اندکی باشد و باید کہ
جالی و غاسل نیز نباشد بلکہ قابض بود و اگر دوائیکہ بدان علاج قرحہ کنند از ادویہ باشد کہ بدان ارادہ ادمال و ختم بود باید کہ ادویہ قروح شدید تر در تجفیف باشد
و این بہر سخت کردن لحم و گردانیدن او مثل جلد بود و ادویہ کہ گوشت بر رویاند باید کہ یبس آنہا قریب درجہ اول باشد پس اگر ہمہ بدن یا عضویکہ دران قرحہ است
در مزاج رطب تر باشد و قرحہ در رطوبت کم بود باید کہ علاج از ادویہ نمایند کہ دران یبس کمتر بود مثل آرد جو و آرد باقلا و کندر و اگر بدن یا عضو خشک باشد و قرحہ
بود یا خلاف این باشد یعنی قرحہ خشک و بدن و عضو ہر دو رطب بود باید کہ ادویہ متوسط الحال در یبس باشد مانند آرد جو و بیخ سوسن آسمانجونی و اگر بدن یا عضو در یبس
شدید تر و قرحہ رطب تر باشد باید کہ ادویہ شدید الیبس مثل زراوند و شجرۃ جاوشیر او دو قرحہ غائر اگر در عضوی معتدل المزاج میان حرارت و برودت باشد باید کہ
علاج بدوائی نمایند کہ تجفیف بغیر تسخین یا تبرید کند مثل کندر چون با آرد جو یا آرد باقلا آمیزند و اگر قرحہ در عضوی باشد کہ آنرا حرارت بسیار بود باید کہ علاج بادویہ
مجفف و مبرد نمایند مثل آرد جو یا آرد باقلا و اگر در عضوی باشد کہ برودت بسیار بود باید کہ علاج بادویہ کنند کہ تسخین و تجفیف بحسب مقدار برودت او باشد پس
اگر برودت او اندک بود بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنہ استعمال کنند و اگر برودت او بسیار باشد زراوند و شجرۃ جاوشیر بکار برند مجوسی گوید کہ قروح متقادمہ را
ادمال میکند زیق و کندر ہر واحد یکجزو زنگار سدس جزو و ہمہ را باریک سائیدہ موم و روغن گل گداختہ آمیزند تا مرہم شود و بر موضع طلا کنند کہ این دوا قوی الادمال است
و گاہی در ابدان نرم مثل زنان و صبیان و خواجہ سرایان دوای مجفف بغیر لذع کفایت کند مثل مرداسنگ و شنج سوختہ چون باریک سودہ بر موضع بپاشند

وگاهی درین کفایت کند نهادن پنبه کهنه بر قرحه ومقدار پنبه هر روز اندک اندک کاهند تا بچیزی دیگر حاجت نیفتد و قرحه خشک شود و گوشت او سخت گردد و اما ابدان سخت جلد در اندمال قروح آنها حاجت بادویه قوی التجفیف افتد تا بحال طبیعی او بگرداند مثل دوائیکه دران مازو و گلنار و صبر و برگ سوس و عروق و اندک زنگار داخل شود و هر قدر که ابدان صلب تر باشند باید که ادویه مجففه قوی تر بود مثل ابدان دهاقین و صیادین صحرا و غیر آنها از ارباب محنت و مشقت و مرتاض در آفتاب و علی هذا القیاس باید که تدبیر قروح و جراحات همچنین باشد چون مفرد سلیم از اعراض بود

علاج قروح صدیدیه

یعنی قروحیکه ازان زرداب بسیار تراود و صحیح نیفر باید که درین قروح احتیاج باستعمال ادویه مجففه بود تا صدید را پاک کند بعد ازان بر رویانیدن گوشت مشغول شوند پس اگر قروح مترهل باشد بران ادویه رویانیدن گوشت استعمال نکنند چه اگر استعمال آن نمایند غائر و عفن گرداند بسبب ضعف اجسام این قروح بلکه واجب است که اولاً تجفیف نمایند یعنی ادویه منقی صدید اولاً استعمال کنند و بعد پاک شدن قرحه ازان ادویه رویانیدن گوشت استعمال نمایند و اگر دوا استعمال کنند و در رطوبت کمی یافته نشود و یا زیادتی او معاینه گردد بدانند که دوا حسب آن بدن مجفف نیست پس در تقویت و تجفیف او افزایند و اعانت او بجلای اندک مثل عسل و یا ادویه جالیه مثل گلنار و شب یمانی کنند و در قوت روغن کم نمایند و روغنی بگیرند که دران تنمیت باشد و ایضاً اگر قرحه را بهبینند که در جفاف افراط نمود پس از قوای همه اعنی تجفیف و جلا و قبض کم کنند و این وصیت در ادویه منبت لحم قروح یاد دارند و یک چیز غلط نکنند و آن اینست که دوا جالی تر باشد از آنچه می باید پس او عضو را متخرد و گوشت او را برطوبت سائله بجنس صدید مستحیل گرداند و یا در قوت جلا زیاده بود و قرحه را غائر تر و گرم تر و مشابه تر بمتورم و منحرف گرداند و مریض سوزش ظاهر حساس نماید و بدانند که ادویه مجفف قروح بعضی آنست که آن شدید التبرید باشد مثل بزر البنج و افیون و بیخ لفاح و بعضی ازان آنست که شدید التسخین باشد مثل زرانیخ و زفت پس طبیب را باید که تعدیل یکی بدیگر نماید بحسب مقابله مزاج از ارقرحه جزئیه و آن ادویه منقی صدید آن ادویه مجففه است مثل شب یمانی و مازو و پوست انار و مرداسنگ و آرد جو و پست او و شقائق النعمان و برگ شجر بعوض و اگر برگ جوز تازه و ثمر او همچنان یا مطبوخ بشراب ضماد کنند نفع بسیار کند و نشف رطوبت بغیر اذیت نماید مرهم جیده برای این بگیرند مرداسنگ یک مرتبه بسر که دو مرتبه دیگر بدست تسقیه دهند تا آنکه سفید گردد و بعد دیگر بدسر سه درم و سنج زرد چوب و مازو و گلنار و دم الاخوین و شب یمانی و اقلیمیای فضه اجزا مساوی باریک بسایند و هر واحد ازین اجزا بقدر سدس از مرداسنگ مذکور باشد و همه را آمیخته بکار برند و بسیار باشد که احتیاج بشستن زرداب بسیالات افتد چنانچه در قروح فائر آنرا ذکر خواهیم کرد و از انجمله آب دریای شور است و اما آب شب غسل و روع و تجفیف میکند و این همه ادویه مذکور و ضرر کند اگر با قرحه ورم باشد و آبیکه دران سعد جوش داده باشند تجفیف نماید و طبیخ هلیله و بلیله و آمله و طبیخ آزاد درخت و برگ کنار نیز درین باب نیکوست گیلانی می نویسد که این ذرور تجفیف قروح رطبه کند جفت بلوط پنج درم زراوند چهار درم اصل السوس یکدرم شب یمانی یکدرم گلنار دو درم سفیداب دو درم سائیده بر قرحه پاشیده بربندند واکسیرین که قروح را خشک کند و خون جراحات باز دارد و نسخه آن سوای زعفران همان است که در ذرور اصفر گذشت ذرور نافع قروح رطبه مرداسنگ برگ سوسن پوست انار زرد چوب همه برابر باریک سائیده بر قروح پاشند ذرور که قرحه را از ریم پاک کند و قروح رطبه را خشک گرداند و گوشت برویاند و خون از جراحات هر موضع باز دارد انزروت بست درم دم الاخوین کنار رهر واحد دو درم ذرور که قرحه را بسیار خشک کند صبر زرد چوب گلنار مازو مساوی باریک سائیده بر قرحه پاشند که این بسیار نافع است

علاج قروح وسخه

یعنی ریشهای چرکناک گویند که برگ اصل العسل آمیخته نهادن قروح وسخه را پاک کند و کذا اکلیل الملک بعسل و کذا ایرسا بعسل و کذا پیاز نرگس بکرسنه و عسل و کذا اللبن بلسان و زیت و موم و کذا زنگار مطبوخ بعسل و کذا مشستن آب کبریتی و کذا آس سوخته بعسل و کذا گوگرد و قطران سرشته و کذا امسکه و کذا ابهل و کذا الجبن ستن و کذا زرورد و تخم انجیره و کذا اجزا سوسن و کذا اقلیمیای نحاسی و کذا رخاکستر چوب انجیر و کذا اطراثیت هر واحد قرحه وسخه را پاک بسازد و آب برگ نیب بعسل و اندکی شب یمانی یا نمک آمیخته پارچه بدان آلوده بر قرحه نهادن نیز برای پاک کردن چرک آن معمول است و قدری که قرحه پاک کند نشاسته سه درم انزروت مربی بشیر شیر ده هر یک شش درم تنها یا بسفیده بیضه حل کرده یا بشیاف ابیض و شیاف ابار

مخلوط کرده استعمال نمایند واگر انزروت و عسل هر دو را برابر باهم بسایند و با عسل را جوش دهند تا آنکه غلیظ گردد پس انزروت سوده آمیزند جهت تنقیه هر جراحت
وسخه و استخلاص ریم به تمامه مجرب است مرهم زرد که بجهت پاک کردن چرک و گوشت مرده و پر کردن زخم قعر دار از مجربات است جمود سنگ بصری کات سفید کمیله
نیله تهوتهه سوخته مرداسنگ هر یک پنج ماشه موم زرد ده دام روغن کنجد چهار دام بدستور مقرر مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند پس بکار برند شیخ میفرماید که در قروح
وسخه واجب است که ادویهٔ جالیه استعمال کنند و از اول بتدریج والی نمایند که آن قوی تر والا فع تر باشد چنانچه در قانون علاج قروح گفتیم بعد ازان تدریج به مثل
شیطرج و زراوند بعسل و اندک سرکه کنند والیضاً ملک البطم مثل روغن گل یا روغن گاو والیضاً بیخ سوسن بعسل والیضاً آرد کرسنه و حشیشه جاوشیر واز مرکبات مرهم هندی
و مرهم سبز همه زنگاری مفرد یا مخلوط با شق و مانند آن و مراهم قیسوریه و مرهم مرتب با آرد کرسنه و مرهم ملح و قرص اسود و قرص اخضر معروف بقرلوجانیس و
از ادویهٔ نافعه جفاف انیست که بگیرند دردی زیت و عسل و شب یمانی مساوی و یا بگیرند سفیداب و جعده مساوی و چون چرک اشتداد نماید برگ فراسیون
بعسل نفع کند و از اضمدهٔ جیده زیتون مملح است و گاهی درینجا نیز حاجت افتد باستعمال چیزیکه از سیلانات بشویند چنانچه در علاج قروح غائره خواهیم گفت
و این همه مضر بود واگر ورم باشد ابن الیاس و مجوسی گویند که چون در قرحه چرک و ریم بسیار باشد محتاج باستفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه یا
شربت ورد یا قرص بنفشه باشد بحسب چیزیکه بسوی قرحه در کمیت و کیفیت سیلان کند و بحسب احتمال قوت مریض و ضعف او و از اغذیهٔ مرطبه و اشکنه از غذا حذر نمایند
و با غذیهٔ لطیفه مجففه مثل کباب دراج و تیهو بریان غذا سازند و بباید است که حاجت بمراهم جالیه مجففه افتد مثل مرهم مرتب از مرداسنگ و زردچوب مربی بسرکه
و زیت واگر سیلان و رطوبت بسیار باشد مازو و گلنار و شب یمانی و اقلیمیای فضه هر واحد بقدر حاجت بسوی تجفیف دران زیاده کنند و جالینوس ذکر کرده
که عسل تنها درین کافی است به تنقیهٔ قرحه و مرهم زنگار بزرگ و ندرین باب نافع است و با این مرهم بسازند که اندمال قروح و تجفیف آن نماید مرداسنگ و برگ
سوسن و مازو هر واحد ده درم پوست انار و زردچوبه هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده بر قرحه پاشند و یا بگیرند مازو و گلنار و رم مساوی و باریک کوفته بیخته
استعمال کنند خجندی گوید که اگر ریم بسیار باشد حاجت بحقنه های لینه و فتائل یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ که دران خیارشنبر و سنا و گلقند باشد یا بحبی از حبوب
افتد بحسب قوت مریض و ضعف او و اجزای مرهم مدمل مجفف که در قول ابن الیاس گذشت بقیروطی روغن گل و اندک موم مخلوط ساخته مرهم سازند و غیر مختلط
بقیروطی پاشیدن قوی تر در تجفیف باشد نشوره مجفف قرحه مازو و گلنار و مرشیخ سوخته برابر سائیده بر قرحه پاشند نشوره قوی التجفیف که در ابدان صلبه
نافع است مازو و گلنار و اقلیمیای فضه شب یمانی برگ سوسن مساوی و اندکی زنگار سائیده استعمال کنند گیلانی گوید که این دوا قرحه پر چرک را نافع است
بگیرند بیخ سوسن و فراسیون خشک و زراوند هر واحد هشت درم آرد کرسنه هفت درم این دوا را خشک و یا با عسل استعمال کنند و الیضاً در مجربات خود نوشته که این
مرهم زنگار به نهایت نافع است هرگاه خواهند که جراحت را از چرک پاک کنند بگیرند اندکی ازین مرهم و بموم روغن مخلوط کرده بر جراحت بگذارند که پاک کند و اگر
به تکرار احتیاج افتد و خواهند که بهمین مرهم علاج کنند هر روز قدری از مرهم بیفزایند و موم روغن کمتر کنند تا تیز گردد و گوشت فاسد را بخورد و چون صاف
شود موم روغن بیفزایند و از مقدار مرهم چیزی کم کنند تا جراحت و نیک شود بگیرند روغن گل یا روغن دیودار یا روغن کنجد هر کدام که باشد بست مثقال و موم
پنج مثقال بر آتش بگدازند و بر هم زنند چون گرمی آن کمتر شود چهار مثقال زنگار باریک سوده بیخته آمیزند و بر هم زنند تا مخلوط شود و وقت حاجت اندکی
ازین مرهم با قدری موم روغن مخلوط کرده بر جراحت گذارند مجرب است بعضی متاخرین مینویسند که این مرهم زنگار جراحت با صلاح آرد و قرحه پاک کند
زنگار کندر هر واحد یکنیم دام گنده بهروزه سه دام موم سفید روغن کنجد هر یک بوزن چهار فلوس اول موم و گنده بهروزه بگدازند و صاف نموده برگ نیب سائیده
قرص ساخته در روغن مذکور سوخته صاف کرده زنگار و کندر سائیده آمیزند الیضاً که زخم را از چرک پاک کند نیله تهوتهه نیم دام زاج یکدام قند نیم دام زنگار
پانزده ماشه روغن کنجد دو نیم دام موم سفید یکدام نیله تهوتهه و زاج و زنگار را سرمه سا کرده روغن و موم و بهروزه را بر آتش بگدازند پس ادویهٔ مسحوقه اندک اندک
انداخته بچوب حرکت دهند که خوب باهم مخلوط گردد بر پارچه مالیده بر زخم گذارند زخم را از چرک پاک کرده به سازد مرهم مجرب که چرک دور کند و گوشت برویاند سهاگه
دو نیم ماشه رال شش ماشه موم قسم اول ده ماشه و نیم روغن کنجد چهار دام تکیه نیب بقدر دو دام نیله تهوتهه سه ماشه روغن را گرم نموده تکیهٔ نیب را دران

سوخته دور کنند و موم دران اندازند پس رال پس سهاگه را برشته بمیند ازند و از آتش فرو گرفته نیله مخوتعر انداخته بکار برند

علاج قروح غائره وکهوف ومخابی

شیخ الرئیس و گیلانی مینویسند که در علاج این قروح احتیاج بپر کردن گوشت آن افتد و این حاصل نشود مگر به تکثیر غذا و خون و باید که درین علاج آن رعایت حال هضم کنند فلهذا سزاوار آنست که مقدار ماکول بقدر هضم باشد و در اکثر امر مقدار آن کمتر از مقدار زمانه صحت باشد چه هضم لا بد بعرض ضعیف شود پس طبیعت محتاج شود برای هضم به تقلیل مقدار غذا و برای تولید لحم به تکثیر غذا و این بطریقی ممکن بود که اغتذا بچیزی نمایند که مقدار قلیل او غذای کثیر دهد تا بسبب قلت مقدار او هضم جید باشد و بسبب کثرت تغذیه او خون زیاده پیدا شود و ازینچنین غذاها اند لحوم خفیفه است و درین قروح احتیاج بادویه شدیدة التجفیف و تنقیه هر دو افتد پس دوا با وجود بودن او منبت لحم جالی منقی نیز باشد و واجب است که وضع این قروح بوضعی باشد که دران صدید محتبس نگردد بلکه ازان سیلان کند پس اگر اتفاقاً این وضع یابند و دران بیخ قروح از عضو بسوی فوق و دهان او بسوی اسفل باشد بهتر است و اگر بخلاف این باشد و انسان را تغیر وضع قعر بتکلف بغیر طبیعی ممکن بود بعمل آرد و اگر این ممکن نباشد لابد است از شق قرحه بسوی بیخ او بشق مستقصی که کهف باقی نماند یا از احداث سبیل و منفذ در بیخ او غیر دهان او بعمل دست و درین حال عضو را تامل نمایند که آیا ازین عمل خطر بدان حادث شود یا نه پس هرگاه این کار کنند قرحه را بر باطه به بندند باین طور که ابتدا از دهان او کنند و انتها بسوی بیخ که آنرا کشاده کرده اند و در اول بخلاف این و بستن محکم در طرف بلند در هر دو وجه کنند و بندش چنان نشاید که بجذب و آوردن عضو و ورم کردن آن رسد و سزاوار است که شگاف باسفل از جانب صحیح دیگر کنند و ماده را بفشارند و در اخراج آن مبالغه کنند و می باید که در مثل این وقت عنایت بتغذیه مریض نمایند باین طور که اغذیه او لطیف صالح الجوهر باشد و دران جلا بود و ایضاً اعتنا به تقویت جگر او نمایند که آن محیل غذا بخون است و بعده پس از شگاف بالای قرحه تا موضع شگاف به بندند بعد ازان اگر بینند که در قرحه رطوبات باقی مانده چیزیکه دران جلا و تقویت باشد مثل عسل در شراب عفص گداخته یا آب انار و شراب مذکور یا آب دریای شور و شراب مذکور دران پر نمایند و اگر بسوی آن ماده فرود آید اولاً تنقیه بدان از ان ماده کنند بعد ازان اصلاح غذای علیل نمایند بطریقیکه مذکور شد پس دران آبیکه شب یمانی اندران گداخته باشند و شراب عفص دران اضافه کنند بر زاقه رسانند و حوالی قرحه نیز بکه دران تقویت و تکثیف باشد طلا نمایند تا انصباب ماده بسوی آن کم گردد و اگر طبیب انشگافتن آن ممکن نبود در بستن و ادخال فتیله با ادویه منبته منقیه که به تنقیه خود انبات او را بسبب قوت یکدیگر باطل نکنند اشتغال نماید و من مرهم رسل را تجربه کردم جید بالغ النفع یافتم بعد ازان نجاح می بخشد و چون قنطوریون یا راسن و پرشیاوشان بسیار عجیب است پس سولقوطون پس ایرسا پس آرد کرسنه و چون تدارک مخابی نکنند و دران جلد یک ملتصق نشود ولیکن ممکن است که جلد خشک گردد و لزوم مشابه به جلد صحیح نماید و قروح غائره وکهوف و مخابی را ادویه تنقیه بالغ نمیکنند و نه دران گوشت میرویند مگر آنکه دران سیالات غساله بزراقات یا فتائل رسانند خصوصاً چون شکل او چنان بود که در تنقیه آن نصب و عصر از بندش کفایت کند چنانچه بیان او کردیم و عسل از غسالات است و خصوصاً قروح بشر است و آب خاکستر غسال قوی است قروح قلیل الوضر متحمل آن نشوند و آب دریای شور قریب آنست که آن غسل و تجفیف نماید و آب شبی غسال است و هیچ ... بریختن هوا در بسوی عضو است پس اگر ورم باشد چیزی ازینها صلاحیت ندارد و نه شراب درین قروح واجب است که بر زاق بالای ادویه در بانداد خرقه ملطوخ بچیزیکه عضو محتاج بسوی آن در صلاح و اعتدال مزاج خود باشد و احتیاج بسوی آن در مقاومت گرمی و تیزی مراهم مستعمله از داخل بود و نهند تا بر دهان قرحه خرقه دیگر مطلی بدوائی باشد که واجب بود و دلیل بر التصاق قرحه قلت سیلان ماده و لحمانیت اسافل است و گاهی از ان به بندش و قوت دور از رطوبات بسیار یکبارگی بالعصار بر آید پس خشک گردد و بچسپد مسیحی گوید که قرحه غائره اگر واسع باشد آنرا غور و کهف نامند و اگر تنگ صلب کثیر الوسخ باشد ناصور گویند و قرحه که آنرا غور و کهف خوانند باید که علاج آن باشیای منبت لحم کنند و دران بزراقه ریزند و از مراهم آنچه منقی قروح و منبت لحم باشد بروغن گل گداخته استعمال نمایند مثل مرهم مرتب بکا غذ سوخته بعد ازان چون گوشت بمقدار معتدل دران بروید باشیاے منقی آن علاج کنند تا بدان اصلاح یابد و مستعد اندمال گردد و درین قرحه زراقه ماء العسل بعمل آرند که آن تنقیه و غسل زرد آب کند و دران راه کنند تا ازان

صدید مجتمع در قرحہ سائل شود بعد از ان در آخر امر باشیاءکہ لحم را بجلد الصاق نماید علاج کنند بعد از آنکہ اولاً بشراب معتدل بشویند بعدہ از مراہم کہ در تجفیف شدید تر و در اجزاء الطیف تر باشد گرد اگرد آن بہ نہند تا بسوی باطن آن غوص کند بغیر آنکہ او را سوزش باشد پس گرد کہف خرقۂ بزرگ کہ بران مشتمل گردد مطلی بیکے از مراہم بہ پیچیند و بر دہان کہف ہمان خرقہ بدان مرہم طلا کردہ بگذارند بعدہ چون مرہم بپیچند بالائیش اسفنج نو نرم بشراب یا سکنجبین ترکردہ بگذارند و موضع را بر باطیکہ ابتدای او از اقصی کہف و قعر او باشد بہ بندند و در آنجا بندش محکم بود و منتہای او نزدیک دہان کہف باشد و در ینجا بندش سست بود تا صدید مجتمع در قرحہ را از سیلان منع نکند و می باید کہ چون علاج قرحہ تکہفہ بدستور مسطور کنند مرہم بطوریکہ مذکور شد از گرد موضع تکہف قلع نکنند تا آنکہ کہف پر گردد و جلد با گوشت بچسپد و علامت والہ پر شدن کہف والتصاق جلد آنست کہ انچہ از قرحہ سائل شود بسیار نباشد و نہ غیر نضیج باشد بلکہ قلیل نضیج بود و با آن ورد و ورم نباشد و نہ ضمام بود و در دہان قرحہ ریم نیک ظاہر شود و رباط باید کہ در ہر سہ روز یک مرتبہ بکشایند و اسفنج و خرقۂ صغیر کہ بر دہان قرحہ بود تبدیل نمایند تا آنچہ از صدید اندران جمع شود سیلان کند و لہذا سزاوار نیست کہ آن خرقہ بچسپید بفم قرحہ نباشد بلکہ بران معلق باشد و چون بہ قرحہ متکہفہ دو ائے مدمل نہند نظر کنند بصدیدی کہ از قرحہ سیلان کند و نضج یا بد پس اگر در روز اول سائل شود التحام قرحہ بعید نبود بہر آنکہ گاہی سیلان او از دوائی بود کہ از گوشت رطوبت زیادہ بیفشارد و اگر در روز سوم یا چہارم سائل شود قرحہ متکہفہ ملتحم نگردد **ابن الیاس** و خجندی گویند کہ اگر در قرحہ غور باشد احتیاج بمجفف قوی تر و زور بالغ در تجفیف و مراہم ملحمۂ مدملہ افتد مثل ذرور معمول از صبر و مر و کندر و دم الاخوین و مرہم مرتب از مرداسنگ باین طور کہ بگیرند مرداسنگ دو درم و باریک بسایند و بران ربع رطل روغن زیتون انداختہ بجوشند و حرکت دہند تا منحل و غلیظ گردد بعدہ بران دم الاخوین و قنہ و انزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی ہر واحد دو درم باریک سائیدہ انداز ند و حرکت دہند تا غلیظ گردد و اگر دہان قرحہ تنگ باشد مراہم را بفتیلہ دران داخل کنند و واجب است کہ دہان او ملتحم نشود و ہنوز غور باقی بود و بران پنبہ بروغن آلودہ نہند **صفت** مرہم قوی التجفیف نافع قرحہ غائرہ مرداسنگ سودہ بزیت و سرکہ در ہاون بسایند تا اسطبر و سفید گردد بعدہ بران گلنار و مازو و زردچوب و مس سوختہ و دم الاخوین و اسرنج و شب یمانی و اقلیمیای فضہ مساوی جملہ بقدر ربع مرداسنگ انداختہ بسایند تا ہموار گردد و بر قرحہ و جراحت از صبح تا آخر روز لازم نمایند **سویدی** گوید کہ کندر اندمال قروح عمیقہ کند و طلای زراوند بعسل گوشت در قروح عمیقہ برویاند و کذا بیخ سوسن و کذا ذرور او تنہا و کذا عسل و زفت رطب پختہ تا آنکہ قوام او غلیظ گردد قروح غائرہ را نفع کند و کذا ذرور ارشیشعان و کذا ذرور ایرسا و کذا گل او کہ مجرب است و کذا گلنار و کذا مصطکی و شراب طبیخ او و کذا ذرور اشمد و کذا اقاقیا و کذا اسفنج سوختہ بعسل و کذا اسورنجان و کذا نیل ہندی و کذا پیاز نرگس سودہ بعسل سرشتہ و کذا قلیشور سوختہ و کذا راتینج و کذا اہل و کذا برادۂ آبنوس و کذا توبال مس و کذا گل سرخ و کذا انزروت و کذا اشنہ و نطول طبیخ برگ مصطکی و زراقہ مری شعیر نیز نافع قروح عمیقہ است **ذکاء اللہ خان** مینویسند کہ این روغن بلا در زخم قعردار حتی کہ زخم اسپ و شتر دفع کند بلادر ہفت دانہ را در نیم پاو روغن کنجد بسوزند پس دور کردہ دو درم سنگ جراحت سائیدہ آمیختہ نگاہدارند و اگر قدری بود از داخل سازند نافع تر و سریع النفع گردد باید کہ وقت حاجت پر مرغ گرفتہ باہستگی بر زخم تقطیر نمایند

علاج قروح دیدانی

گاہی در قروح کرم کوچک سفید کہ بعضی سیاہ بود پیدا شود و سبب تولد این کرم عفونتی ست کہ در رطوبت باشد و استعداد او و از مزاج برای قبول حیات پس آن کرم با فنای رطوبت بنابر اغتذای خود از ان قرحہ را نفع کند و از ان کرم اکال و حکہ عارض شود و از قرحہ زرداب و خون سیلان نماید و گاہی از نشستن مگس بر قرحہ کرم متولد شود بالجملہ بہر کشتن کرم ہر چہ در علاج صداع دودی مسطور شد بکار برند و بعد استعمال دوا چند ساعت زخم را چنان بندند کہ ہوا بہ کرم نرسد جرجانی گوید ہر قرحہ کہ تر بود و عفونت پذیرفتہ و گندہ شدہ باشد دران کرم افتد بدین سبب علاج او بچیزہای خشک کنندہ باید کرد چون خاتم البحر و صبر کہ با سکنجبین سودہ و اول بشراب یا بعسل بشویند و برگ سرو و جوز آن و خاکستر کدوی خشک و خاکستر پوست خیار و خاکستر شبت و پشم چرک آلود سوختہ و بازنگہا بابست جو ہمہ خشک کنندہ است و ادویہ کہ کرم را بکشد و تولد آن منع کند طبیخ افسنتین است و طبیخ قنطوریون و طبیخ فراسیون بدین مطبوخہا بشویند

و افسنتین بسایند و با نمک آمیخته ذروره کنند و اگر این ذرور در شراب تر کنند و طلا سازند صواب بود و آب پودینه نهری و آب برگ کبر با شراب یا با سقمونیا کرم را بکشد و اگر با بن آنها زراوند مدحرج و قنطوریون غلیظ و بیخ درخت جاوشیر یا میزنادشخت موافق بود و تشخیص مفرا دیکه از اشیای نافعه برای کرم قروح عصاره فودنج نهری است و ادویه که در باب کرم گوش گفتیم و بعض متاخرین می نویسند که شستن زخم بمطبوخ افتیمون و پاشیدن فراسیون و قنطوریون و نمک کشنده کرم است و چکانیدن روغن نیم تنها یا از بیخ دران سوده در کشتن کرم مجرب است و این مرهم مجرب او رام و کشنده کرم زخم است جدوار زنگار رجوب باز رد توتیای سبز مساوی همه را بروغن نیم گرم انداخته بسایند تا بقوام مرهم آید و اگر خواهند که قوی تر شود دو رتی سم الفار لضافه کنند و این مرهم ڈیکامالی زخم آدمی و اسپ زوده ساز دو کرم بکشد و مگس بر زخم نه نشیند گوگل بهینسه صابون رال پائین خرد ڈیکامالی موم سفید روغن کنجد هر یک مقدار مناسب بگیرند و مرهم سازند

انبات لحم در قروح

شیخ الرئیس می نویسد و جب است که بر ویانیدن گوشت نه پردازند تا آنکه قرحه پاک شود و غذا بسوی آن جاذب نمایند اگر کم باشد بدان متصل نشود پس هر گاه پاک شود و هر دوا لذاع و جالی بقوت دور دارند قروح بهر نوع و بهر جا که باشد و لازم است که در استعمال ادویه رویاننده لحم رعایت وصایای مذکوره بعد از آنکه از افراط رطوبت یا افراط خشکی ظاهر شود و باید کرد و پس آنچه در باب قروح صدید گفتیم بعمل آرند از آن جهت که تنقیه قروح رطب کند یا خشک شدید الجفاف گردد بلکه از این جهت که گوشتیکه بروید اگر شدید الرطوبت یا اندک خشک باشد و از آنچه خشکی او کم کند سائل کردن او و زیادتی در روغن و موم و ست اگر مرهم باشد و از آنچه در تخفیف او زیاده کند است که غلیظ و خاثر گرداند در جمیعت او کم کرده شود و دران ادویه مثل عسل زیاده کنند و انبات لحم دران بمرهم موافق تر و بطی تر باشد و به ذرورات مشکل تر و سریع تر بود و گاهی گوشت سخت شود پس صواب آن باشد که ذرور با شند و بمراهم بپوشند و شراب خصوصا قابض دوای جید بجمیع قروح است بسبب آنکه غسل و تنقیه و تخفیف و تقویت نماید ادویه رویاننده در باب جراحات ذکر کردیم و از اختیار آنها اندک در ینجا بیان کنیم و آن اولی باین موضع است و او سرشته سوخته است انزروت و غری السمک و خطمی و زن سوده و توبال شانتوزنان در ابار سوخته و روح و سنجاست لوبت و سعد خصوصا برای وضر و جعده بسیار قوی است و قنطوریون بغایت نافع است و زاج سوخته عجیب است در تخفیف و اندمال آن

علاج قروح متاکله

فصد کنند و مسهل بار دو دهند و بهر تعدیل سکنجبین ساده یا آب انار بن نوشانند و زلو کردا گرد قرحه چسپانند و عضو را در آب سرد گذارند یا پارچه با آب مورد و گلاب تر ساخته بر برف سرد کرده بران نهند و شراب بسر که لحم قروح نفع دارد و این ضماد مفید است عدس مقشر پوست انار ترش تخم گل برگ مورد برگ حماض گل ارمنی کوفته بیخته بسرکه ضماد نمایند و برگ بارتنگ و آرد جو و برگ زیتون باریک سوده بگلاب طلا کردن سودمند است و اگر به نشود قطع نمایند شیخ و گیلانی می نویسند که قانون کلی در علاج قروح متاکله و خبیثه اینست که تنقیه بدن کنند و یا تنقیه عضو اگر بدن پاک باشد بجاست چسپانیدن زلو بران و تبدیل مزاج او باطلیه و اصلاح غذا نمایند و اگر بدن پاک نباشد اولا بفصد تنقیه کنند بعد از آن تنقیه صفرا به مسهل آن و نوشیدن ماء الفواکه یا آب انار بن هر صبح یا ماء الشعیر و بر سینه صندل بگلاب سوده مع تار سے کافور طلا کنند بعد از آن قرحه را بدردی شراب مکرر طلا نمایند بعده بمرهم سفیداب و یا بسنگ بصرے و مرداسنگ و کافور سوخته و ماميران و خاکستر مس که وقت گداختن آن بالایش می آید و خاکستر بوته مس بسرکه سرشته طلا کنند و غذا حصرمیه و سماقیه و ریباسیه و رمانیه و انبر باریسیه و راجاصیه و عدسیه و کشکیه و مجبیه و اسفاناخیه بگوشت بچه ماکیان یا بز غاله یا ماهی کوچک سازند و حتی باید که اقدام باین همه تدابیر بغیر تاخیر و بدون مدافعت کنند و تنقیه بدن و عضو اولی بوجوب تقدیم از اصلاح غذا و غیره است و در مدافعت دران از آنجمله است که در دراوت او افزاید و گاهی فراخی تا کل بقطع عضو محتاج گرداند بهر آنکه فساد قرحه بعضو دیگر دلقاست متادی نشود و قرحه متاکله را که با آن عفونت نباشد نفع میکند تنطیل بآب سرد و آب مورد و گلاب و آب عصی الراعی و شراب قابض اگر حرارت نباشد و سرکه ممزوج بگلاب یا با آب ساده بسیار اگر حرارت باشد و مانند اینها از آبهای مبرده مجففه و اگر آنجا عفونت باشد آب دریای شور و غیر آن که عنقریب در علاج قروح متعفنه گوئیم استعمال کنند بعد از آن بهتر علاج آن استعمال قوابض مجففه مبرده است مثل پوست انار و عدس مقشر و برگ شجر مصطکی و تخم گل و شکوفه مصریه و حب الآس و نطولات

که دران این ادویه باشد و امثال این ایارجات که مثل مانند آن قوی باشند و همچنین تضمید بسبز حماض و شاخ انگور تازه که بسحق زمانی به تازه داشته یا تضمید بکل رومی بسرکه یا بسکنجبین سرشته یا کدو خشک سوخته یا زرنیخ مع پوست جو یا برگ زیتون تازه

تقسیم

اکثر اطبا قرحه آکله را در بحث اورام ذکر کرده اند مولف رابیان جمیع اقوال ایشان بالاستیفا درینجا انسب نمود و شیخ الرئیس نیز درانجا در ذیل علاج غانغرایا نوشته که از ادویه مانعه آکله آنست که بگیرند زنگار و شب یمانی و عسل مساوی و بدان لطوخ سازند که این منع کند و متعفن را اسقاط نماید و عضو قریب و را نگاهدارد پس اگر از حال ورم و حال فساد رنگ تجاوز کند و در ترهل و ترطب اندک آغاز نماید و این طریق اخذ او در تعفن است درینصورت لازم بود که بران زراوند مدحرج و مازو مساوی سوده بپاشند تا بدان خشک گردد و همچنین زاج و قلقطار نیز نیکوست خصوصاً بسرکه و طلای برگ جوز و همچنین قثاء الحمار یا عصارهٔ او پس اگر بعض لحم فاسد گردد آنرا قطع کنند یا اسقاط نمایند بمثل اقراص اندرون و قوی تر ازان قلقدیفون است و هرگاه طبقه ازان ساقط گردد بروغن گاو تدارک او کنند و بران نهند بعده باقی را اسقاط کنند تا آنکه بلحم صحیح برسد و پاشیدن زاج سرخ بر ترهل و تعفن نیکوست و هرگاه عفونت ظاهر شود در قطع درنگ نکنند و الا کار بزرگ گردد و هرگاه ورم گرد تعفن عظیم پذیرد برای آن پست جو با آب بیخ ستوده اند و نزد من این خوب نیست بلکه واجب است که استعمال مثل این بر موضع صحیح باشد تا ازان منع کند و ردع نماید و هرگاه عضویکه متعفن شود و قطع کنند باید که گرد اگرد او داغ نهند بآتش و این حزم است و یا بادویهٔ کاویهٔ محرقه و خصوصاً در اعضای سریع القبول برای تعفن بسبب گرمی او و مجاورت فضول جاریه بسوی آن مثل مذاکیر و دو برپس اینقدر درینجا میگوئیم و در کلام ما در قروح متعفنه آنچه اضافه کردن او درین باب واجب است خواهند یافت سویدی مینویسد که برگ علیق خشک که در ابتدای شهر نیسان گرفته باشند چون بر آکله بمرات بپاشند در ازالهٔ آن مجرب من است و بلیلهٔ زرد و پوست انار و مازو و نمک اندرانی مثل غبار سوده ده روز متواتر بر آکله پاشیدن بالخاصیت مجرب است و عسل و نمک و پست جو در کوزه سوخته خاکستر او پاشیدن نیز مجرب است و کذا روغن گل و بزر البنج سفید و موم زرد مرهم ساخته آکله را مجرب النفع است و تخم ترنج باریک سوده بگلاب خوشبو سرشته بر آکله نهادن مجرب و ضماد و شیر حی العالم **وطلای** روغن جوز کهنه و کذا گل ارمنی و صندل سرخ و کذا اقاقیا و کذا آرد باقلا و مثل آن نمک سوده و کذا زاج بسرکه حل کرده و کذا زاج سرخ بقیروطی و کذا توتیای نحاسی بآب حی العالم آمیخته و کذا مصطکی و سعد و انا غالس و بردی سوخته و لاجورد بآب ترشی ترنج و طبیخ دار شیشعان سرشته و کذا شیر انجیر تنها و بآرد جو آمیخته و کذا شراب کهنه و کذا ترمس تلخ بعسل و کذا اقلقدیس و کذا اقلیقند و کذا عدس و پوست انار ترش و زرور و هموه بآب دریای شور پخته و کذا عدس مطبوخ مع پوست او و اکلیل الملک و پوست انار ترش و عسل و کذا آب کرنب بعسل و آب دریای شور پخته و کذا آب کرنب مخلوط بقطران و کذا زفت بشیر مقوع سرشته و کذا برگ عناب و عسل پخته تا بقوام آید **و ذرور** زراوند مدحرج و مازو و کذا شنگرف و کذا برگ اهل و تخم آن و کذا رجیع الانسان خشک تنها و یا برگ سداب خشک و کذا برگ کندر و کذا شیح ارمنی یا جبلی و کذا ابسد و کذا زرنیخ زرد و کذا زهرهٔ ملح و کذا اقلقند و کذا انجدان و کذا گل سوسن و کذا آهک آب نادیده و زرنیخ مساوی در انبوبهٔ قصب سبز کرده و بران کتان مبلول پیچیده در آتش ملائم سوخته پس ازان برآورده مثل غبار سوده و کذا برگ عناب باریک سوده و کذا تخم ترنج سوخته و **تغسیل** آکله بسرکه تیز و کذا به نمک و سرکه و **اکل** و ضماد دارچینی بانجیر تازه آمیخته و ذرور و ضماد و نمام دشتی و شرب و ذرور تخم آن و اختلاط برگ مثنان سوده در مرهم آکله و تقطیر زهرهٔ بز کوهی بر آکله هر واحد نافع آکله است **جرجانی** گوید که تدبیر ریش متاکل تنقیه بفصد و مسهل صفرا است و هر صبح آب فواکه و شربتهای ترش و قرص کافور دادن و کشکاب و اغذیه مائل بتبرید و سردی دادن پس ادویه چه بران موضع و حوالی آن بر افگندن تا ماده به خارج شود و بسیار باشد که حاجت آید که قرحه را باهن تمام بردارند یا آن عضو را از بن جدا کنند تا تباهی بعضوی دیگر نرسد و عضو را در آب ترنج باید نهاد و باقی ادویه و نطول و ضماد همانست که در قول شیخ گذشت **ابو منصور** گوید که آکله قرحه ایست که ابتدا کند و مبادرت بسعی نماید و سببش مادهٔ مفرط الحدة والحرارة است و علاجش اینست که بآتش داغ دهند و یا گوشت صحیح قطع کنند و در نمایند و یا بران دوای حاد بپاشند و حوالی آن بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و اگر سیاه شود و سیاهی او مترهل گردد بران کرنب جوش کرده بروغن گاو سرشته چند مرتبه نهند تا سیاهی ساقط شود و اعادهٔ این دوا کنند تا آنکه لحم متاکل ورد پاک شود بعده بسرکه و آب بشویند و معالجه بدوای رویانندهٔ گوشت کنند و آنچه منع حدوث این مرض کند تعاهد اسهال صفرا و استعمال سرکه و کشنیز تر و بادیان و آب عنب الثعلب و مانند آن

ازادویه سبز ده ومابرد ست ولبوس گفته که چون آکله را داغ دهند به بقره وسم مد بهند ابن الیاس وغیر آن بنویسند که قرحه آکله که آنرا بفارسی خوره گویند
نوعی از سقاقلوس است وعبارت است از تاکل وتعفن وفساد که در اعضا عارض شود وسببش فساد روح حیوانی یا امتناع او از وصول بسوی اعضا است
باسبابیکه در سقاقلوس مسطور شد وگویند که گاهی آکله حادث شود در فلغمونی بزرگ حجم وبثره در قرحه سیاه یا سبز ردی المادۀ کثیر السمیت ومبادرت کند بسعی واتساع وگاهی
از اسباب خلط اکال سمی الجوهر حاد حادث شود که روح را بسبب سمیت ومضادت جوهر خود باوی فاسد کند وموضع را متعفن گرداند وبسوزد وعلامت
آکله آنست که بعد از قرحه یا بثره سیاه یا خضرت یا تطوس (?) عارض شود وبسرعت فراخ تر گردد وگوشت گرد خود را بخورد چنانکه گفته اند که در هر عضو که افتاد شب
تا صبح مقدار فادس (?) بخیار شنبر گوشت آن عضو را بخورد وصعب ترین زخمها است وزود هلاک کند وعلاجش اینست که هرگاه عضو در زوال نضارت وتغیر رنگ خود
آغاز کند وآن در طریق تعفن باشد باید که مبادرت کنند به تضمید او از ادویه که منع عفونت کند مثل گل ارمنی وگل مختوم وگل سرخ واقاقیا وفوفل وصندل
وهر صبح جلاب از عناب ده عدد ونیلوفر سه درم وشکر سفید ده درم ویا شربت این هردو شربت حماض وسکنجبین وامثال آن بنوشانند وغذا افزوده ماش
یا عدس با آب انار ترش یا با آب غوره یا بسرکه ترش کرده بدهند وتنقل بکاهو وکاسنی وخرفه سازند پس اگر فائده نشود از شرط غائر وچسپانیدن زلو بر آن
وفصد عروق صغار مقابل آن برای جذب خون ردی چاره نباشد وبر نفس موضع انچه مانع عفونت باشد باید نهاد مثل ضماد آرد کرسنه بسکنجبین ساده یا آرد باقلا
بدان وباید که مسکن صاحب او سرد بود وبستر او مصندل وزیر بادکش مبلول بگلاب اگر فصل گرما باشد ونزدیک وحوالی او صندل وگلاب وکافور
وریاحین سرد مثل بنفشه ونیلوفر وگل سیب وبهی وکدو وبرگ خیار وبید دارند وموضع را که سیاه وسبز شده باشد بروغن گاو وبرگ کاسنی وخطمی وعنب الثعلب
باریک سوده باندک روغن بنفشه وروغن گل ضماد کنند تا مرض باز ایستد وفراخ نگردد وعلامت ایستادن او آنست که سرخی ونرم گردد ودران وقت
بروغن گاو ومرهم (نسخه) زنگار باندکی انزروت ضماد کنند تا آنکه سیاهی ساقط شود وگوشت سرخ ظاهر گردد بعد ازان علاج بمنبتات لحم کنند وچون بینند که
قرحه فراخ میشود ونمی ایستد علاجش داغ است بآتش یا بدوای حاد اگر فساد در غایت نباشد مثل زاج وزنگار وزراوند مدحرج وقلقطار بسرکه وعسل و
چون عفونت ظاهر شود ومنفع نگردد خطر عظیم باشد پس عضو یکه متعفن شده بمنشار قطع کنند وبعد ازان گرد آن داغ دهند تا فساد بعضو صحیح مجاور سرایت
نکند خصوصا در اعضای شریفه سریع القبول برای عفونت بسبب حرارت آنها واگر آکله تا استخوان منتهی گردد از قطع یا خراشیدن او چاره نباشد اگر فساد
در جزو آن باشد وانطاکی در تذکره گوید که آکله قرحه ایست چون ظاهر شود گوشت حوالی خود را بخورد واستخوان که قریب او باشد آنرا مقشر سازد بسبب تیزی ماده
وگاهی عضو را باطل کند وگاهی حاجت بقطع ما فوق آن داعی گردد بنا بر سلامت باقی بدن وسبب آکله غفلت از تنقیه ابدان در علاج است وتواتر تخمها
وسردی معده پس فساد غذا اکثرت نماید وکثرت تناول مثل خردل وسیر از اشیای تیز ولحم البقر وبز خصوصا در ابدان یابسه وگاهی از محنت بود که دفعة حادث
شود وچیزی خورده باشد که فساد او سرعت نماید یا بسبب لطافت او مثل انار وشیر یا بسبب غلظ او مثل بادنجان یا بسبب سرعت سریان او مثل روغن زرد
پس آنرا حرکت حرارت غیر طبیعی بسوی مادۀ سمیه آکاله زنگاریه اگر مفرط گردد والا کراثیه مستحیل گرداند پس اگر غلبه حرارت غریزی اشتداد نماید آنرا الی خارج کند و
عقب آن تب شبیه بحمای یوم ظاهر شود والا اگر در جمیع بدن احتراق لطیف گردد حکه تولد کند واگر کثیف شود جذام یا آبله فارسی افتد واگر در بعض بدن شود وساعی بود نمله باشد
یا واقف بود وپس اگر آبله کند مثل نفاطات باشد ویا منبسط شود پس مطلق احتراق باشد ویا مستدیر شود پس اگر بر جلد اقتصار کند مثل جاورسیه ودامیل باشد
ویا بغیر تاکل غائر شود پس حمره باشد ویا با تاکل بود پس آکله باشد وعلامت این تاکل عضو است ودرد ناخس واحساس مثل خلیدن سوزن وخار وحکه محل وتغیر
رنگ جلد بافتیت (?) پس هرگاه بگشاید حرارت شبیه بآتش پیدا کند ودر اغلب کشادن او مستدیر باشد واگر ذی زوایا باشد امید صحت آن بود وگاهی مادۀ امراض
مذکوره از تناول سموم که سمی مطلق یا سمی قصیر الفعل مثل ربیع باشد حادث شود ودر اغلب از صفرا یا سودا بود ونادر باشد تولد او از خون واستحاله او از بلغم بسبب
منافات سبب وماده ووارد نمیشود بودن او از احتراق بلغم بسبب خلع او صورت بلغمی را دران هنگام وعلاج آن اینست که ابتدا الفصد کنند بسبب رداءت کیفیت خون
از رگهای مناسب واخراج خون چندان نمایند که رنگ خون از احتراق متغیر شود اگر قوت تها احتمال کند والا تکرار فصد نمایند هر وقت که قوت ثابت شود وبعد ازان

نسخه زنگار

اصلاح اغذیه و تنقیهٔ بدن باسهال خلط غالب کنند و آنچه درین باب تجربه کرده ایم آنست که سقمونیا نیم درم برای ضعیف القوی و تا دو درم برای قوی قوت و متانت لاجورد
یا حجر ارمنی مغسول نیم مثقال مرداسنگ محلول غاریقون هر واحد سه ربع درم جمله یک شربت کنند و در هر سه روز یا زیاده بحسب قوت تکرار این نمایند و میان دو این دواء القروح استعمال نمایند
انجیر عناب سپستان هر واحد شش مثقال افتیمون سنای مکی هر دو سوده بروغن بادام سرشته تخم کنوچه تخم ریحان هر واحد چهار درم همه را در پارچه سفت بندند و در آب
تر کنند و در روز و شب بدفعات استعمال نمایند بعده پارچه را مالیده تبدیل ادویه کنند و از علاج ناجع بدین معجون لونی بماء الشعیر و قرطم است و کثرت تناول ممنوع از جهه
مثل کثیرا و ترک همه حریف و مالح و حامض و آنچه کثیف باشد مثل بادنجان و لحم البقر و کثرت تناول عنبه و شوربای بچهٔ مرغ و کدو و تربوز و خیارین و ملازمت راحت
و میاه و شمم اشیاء رطب مثل گل سرخ و بنفشه نه عکس این مثل مشک و پوشیدن کتان و حریر درین نیکوست و مالیدن بدن خصوصاً محل قرحه بروغنهای رطب
مثل روغن گل و بنفشه **و از وضعیات** مجربه برای این اولاً از اختراع ما آنست که صبر و مرداسنگ مساوی بروغن گاو سرشته طلا کنند پس هر گاه
ماده خشک شود مرداسنگ و صمغ صنوبر هر دو سوده بپاشند تا آنکه گوشت سیاه باقی نماند و اگر باقی ماند درین هر دو شکر اضافه کنند اگر لعفن اندک باشد والا ادویهٔ تیزتر
پاشند و از اطلیهٔ نافعه گل ارمنی و مرو صندل سرخ و نیل هندی ست همه را بآب حی العالم بسرشند و آرد کرسنه دو جزو زنگار ربع جزو بعسل بسرشند و کذا شب یمانی و مازو
بدردی سرکه و کذا زاج و سنگ بصری و شنگرف بدان یا به ترشی ترنج و چون مازو بعد سرخ پوست انار در آب دریای شور بپزند تا مثل مرهم گردد نیکو باشد و سحالهٔ طلا
بلاجورد بعد شستن او بسرکه پاشیدن مجرب است خصوصاً بخاکستر شیح و نخیل و سداب و برا از خشک و آکله از امراضی ست که مخصوص بعضوی نیست و اکثر مؤدی بموت گردد
چون در پشت برآید و وجود او در بلادیکه حرارت ضعیفهٔ آن بر غریزیه مع رطوبات سریع التعفن غالب باشد کثرت نماید مثل اعمال خیوه و افرنجیه و اطراف
هند و کم است که در زنج یافته شود پس اگر در انجا یابند علاجش عرق و اشتن در مثل روغن کنجد روغن گاو و روغن بان است و همچنین در بلاد بسیار سرد نادر افتد
مثل دیار ما بسبب تحلیل حرارت در اغوار عروق از عفونات بسبب احتقان آن بسردی مکثف از خارج و گاهی علاج او به نهادن چیزیکه جاذب سمیات بسوی خود
کند مثل حمام و نهادن ماکیان در حال شق کردن آن کرده میشود و این علاج ضعیف است و همه آنچه در علاج قروح باید در علاج این نیز نیکو است و اطبا
اجماع نموده اند بر آنکه داغ از انجب چیزی ست که از علاج او باشد و موضع آن ذکر نکرده اند و آنچه سزاوار بود آنست که گرد آکله مثل دائره نهند و این هنگامی ست
که در سعی شروع کنند تا از ان باز دارد و بد آنچه از خشکریشه پیدا کنند و استعمال او نشاید مگر وقتیکه سیاهی استخوان اشتداد نماید و احتباس روح حیوانی از ان گردد و گوشت
مردهٔ او بنحوی کثرت پذیرد که ادویه آنرا حل نکند **ایضاً** در نزهته مینویسد که آکله شهره ایست که ابتدا بورم و نخس شدید کند زیاده شود و حوالی او سیاه گردد و آکله گند
و بشگافد و گوشت و استخوان بخورد و فراخ گردد و گاه از سوء علاج قروح و بثرات حادث شود و علاجش اینست که اگر عضو را فاسد کرده باشد آنرا قطع نمایند و الا
بعد مبالغه در تنقیه دوائی نهند که گوشت را بخورد مثل سلاقهٔ چقندر و کرنب بروغن گاو و شکر و مثل زنگار و هر گاه پاک گردد بندرو مانع از سعی علاج کنند مثل خاکستر
چوب انگور و مازو و مورد و نیل و سعد و شیح و ترمس و جوز کهنه و پنیر کهنه بزفت و شب یمانی بعسل و آرد باقلا بعسل نافع و مع ذلک بسرکه هر روز بشویند **طبری**
گوید که آکله خبیث ست که در جراحت واقع شود از انصباب خلط عفن حریف آکال بکیفیت سم که موضع را متعفن و محترق گرداند و هر عضو که در ان واقع شود مهابت
استفراغ و فصد و سائر معالجات نهد و آن خلط مرکب از خون فاسد گرم و رطوبت عفنه و صفرای محترقه بسیار حاد بود پس واجب است که ابتدا بحفظ موضع نمایند
بنطول کردن این آب بگیرند شاخ انگور و برگ علیق و مورد تر هر واحد شش بزرگ و همچنین عصی الراعی و حشیشهٔ مامیثا و پوست انار و جفت بلوط و همه را در آفتابه
بجوشانند تا مهرا گردد پس موضع را بسرکه و شراب عفص بدفعات بشویند بعده این آب بر موضع و بر اعضائیکه قریب اوست نطول کنند و همین عمل نمایند تا آنکه
مرض بایستد بعده فصد کنند و تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و عطسه آورند و دائم بینی را افشانند بعده بگیرند سرکهٔ کهنه تند و در ان نمک حل کرده و پنبهٔ کهنه
آلوده در موضع خوب پر نمایند و هر وقت که پنبه را بیرون آرند موضع را بسرکه و شراب عفص بشویند و بران آب ادویه که مذکور شد نطول نمایند و از بهترین چیزیکه
بدان علاج آکله کنند در هر موضع که باشد این ذرور است بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ سرخ و زرد و اقاقیا و مرد و نمک سرخ و شب یمانی و همه را سوده بسرکهٔ کهنه
آمیخته پنبه بدان آلوده در موضع پر نمایند که این جمله گوشت فاسد را که در آنجا باشد زائل کند و گوشت آکله را از مرض صاف کند و بنا بر حسن تاثیر این احتیاج

به تطویل منتفعند و هرگاه جراحت محتاج بر تهم گردد این ذرور بر مرهم اندازند و اگر چه بقیهٔ فساد در جرح باقی ماند و اگر این مرض در مفاصل افتد و در لکابت افزاید از فساد عضو ایمن نباید بود پس بر طبیب واجب است که بفصل و نطول که مسطور شد بپردازد و مریض را رب ریباس و رب حصرم و رب حماض و همه انچه تسکین حدت خون نماید و تلطیف صفرا کند مدام بنوشاند و اگر ظاهر شود که در بدن فضول ردی بسیار است و مریض قوی باشد از تنقیهٔ آن غافل نشوند و در هر سه روز یکبار قی کنند و اگر مرض در خبث زائد باشد لازم است که عضو را از موضعیکه بدان عفونت فساد نرسیده باشد قطع کنند و سبب مولد این اخلاط خوردن ماهی شور بسیار و صحناه و بادنجان خام و پیاز و سیر و مانند آنست

علاج قروح متعفنه ردیه

شیخ میفرماید که اصل علاج این قروح ردیه تنقیه بدن است یا نفس عضو اگر بدن پاک باشد بدانچه اندران تنقیه تنها بود از حجامت و زلو و اطلیه مصلح مزاج بدانچه بارها ذکر کرده ایم و تجوید غذا و لازم نیست که در علاج آن تمهل نمایند چه اگر تاخیر کنند شر آن زیاده گردد و واجب است که از ان اورام حاره باز دارند و ایضاً از انچه تسکین او نماید بزر البنج بسویق است و ایضاً امثال این قروح چون در فساد افراط کند بسا است که محتاج باستیصال گردانند بداغ از آتش یا دوای تیز یا بقطع تا آنکه بحز لحم صحیح معروف بجهوست خون او و زنگ او و استخوان صحیح سفید پاک باقی نماند و در ریکه ازان تولد کند تا زرک و بروغن گاو کنند باین طور که بساعت تازه تازه بران نهند و این اگر چه نوا صیر و متخرفه نباشند ردی خبیث بود و گاه احتیاج شود بقطع عضو تا از عفونت سالم ماند و نطولات که آنرا نیکو است مثل آب دریای شور است و آبهای مذکور در باب ناصور و واجب است که برین قروح و غیر آن چون ادویه استعمال کنند باید که چند روز بگذارند و نه کشایند و ادویه که استعمال آنها درین واجب بود مثل آرد کرسنه باندک شب یمانی است و یا گوشت ماهی شور خشک کرده باندک مغز بادام و زراوند و بیخ کرنب و بیخ چقندر و بیخ قثاء الحمار و برگ تاک القلقدیس سوده یا حاشا یا موریا یا انجیر یا برگ درخت انجیر یا انطرون یا زیره و آرد کرسنه یا جو بعسل سرشته یا افشرده به پیاز غنصل مطبوخ بعسل و یا کرنب بعسل و یا کدوی خشک سوخته و برگ زیتون تازه

دوای مرکب بگیرند زراوند و آب برگ بید انجیر یک یک جزو زنگار نیم جزو و ازان مطبوخ با آب در قوام عسل سازند و گاهی احتیاج بتقوی کردن این افتد بعصارهٔ قثاء الحمار و سوری در آن خرقه خشک نهند و ایضاً زراوند و مازو و زیت برابر ازان مطبوخ بر قرحه و حوالی آن سازند و یا آهک و قلقطار یک یک جزو زرنیخ نیم جزو و ایضاً زاج سوری دوازده جزو قلقطار ده جزو زاج چهار جزو ازین مطبوخ بسازند باین طور که سرکه کهنه نیم قوطولی بریزند تا سرکه بسوزد بعده آنرا بسرد و بگیرند و بر قروح مطبوخ نمایند و ایضاً بگیرند قلقطار و زاج هر واحد بست جزو قشور آهن شانزده جزو مازو بی سوراخ سپیده جزو نمک یک جزو شب یمانی سوخته نیم جزو و هر باهم **حب** سازند و برو سنج و مازو و زنگار و زراوند باندک علک بیامیزند تا دران لزوجت آید بعد پاک کردن قرحه استعمال نمایند **دوائیکه** بغایت مجرب است اسرنج بست و چهار جزو آهک زنده شانزده جزو پوست انار شب یمانی هر یک چهار ده جزو کندر و مازو هر واحد سی و دو جزو موم یکصد و بست جزو زیت کهنه یک قوطولی دیگر جید رصاص بگو کرد سوخته و مس سوخته و سفیداب ارزیز و کندر و مرداسنگ و مرد اقلیمیا و جاوشیر و مصطکی هر یک دو درم پیه گرده بز اتابج علک الانباط روغن مورد موم هر یک سه درم انچه گداختنی است در سرکه بمقداریکه بدان ادویه سرشته شود بگدازند و باقی ادویه سوده مجموع بدان بسرشند **دوای منجح** جالینوس و غیر آن جمع کرده بگیرند توبال مس اوقیه زنگار محکوک اوقیه موم نیم رطل صمغ لارکس یکنیم اوقیه برهم مرهم آنرا بسازند گداختنی را بگدازند و سائیدنی را بسایند و موم زیاده یا کم بقدر حاجت کنند و بهتر دانسته اند که بدان دلیقر و عالیس بیامیزند و جالینوس درین کلام طویل کرده و اگر این قروح بر مثل ذکر باشد دران دوای قرطاس محرق و دوای اندرون درکدوی خشک سوخته یا پشم چرکآلود سوخته و یا ضماد برگ مسر و یا برگ لب سوخته استعمال کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که طریق معالجات ریشهای متعفن آن باشد که اول بدن را از اخلاط غالب پاک کنند و مزاج همه تن و مزاج آن عضو بصلاح باز آورند و اگر حاجت آید بران عضو محجمه نهند و خون بیرون کنند و دیو چه بر افگنند و طلاها و ضمادهای موافق بکار برند و غذا موافق بانداز معتدل فرمایند و اصل علاج ریشهای متعفن آنست که چرک ازان پاک کنند چنانکه در علاج قروح و منجه مذکور شده و مدام بآب دریا و مانند آن بشویند بعد ازان علاج رویانیدن گوشت باید کرد تا آنچه از جوهر گوشت ازان موضع کم شده باشد بجای خود باز آید و این با دویه بود که خشکی دهد و بلای آن معتدل بود چون کندر و آرد جو و آرد کرسنه و بیخ سوسن آسمانجونی و زراوند و بیخ نبات جاوشیر و اقلیمیا و توتیا و مانند آن و چون گوشت بروید و سطح آن موضع

ملح وزن بجوهل ... پاره قیراط ۱۲ زرد چوبه ... دارچینی ... از سعد ... زرنیخ ... بوارنیک ... زرنیخ کلالی

مستوی شود تدبیر ادمال قرحه باید کرد و اگر سطح آن موضع هموار نگردد و رطوبت از آن همی سائل شود بدانند که دوای مجفف تر و جالی تر باید داد و ادویه بمقدار حاجت قوی تر باید کرد و بعسل مدد کنند و اگر سخت خشک شود و هیچ تری در آن نماند دوا جالی و خشک نباید و قیروطی سازند و در آن روغن زیاده کنند و بسیار باشد که ادویهٔ قوی الجلا گوشت را بگدازد و زرداب گرداند و بسبب زیاده شدن تری قرحه این باشد و نشان این آنچه که غور قرحه زیاده شود و لبهای آن غیر مستوی و صلب و سرخ بر دمیده شود و هرگاه حال این بود قوت جلای دوا کمتر باید کرد و نشان حال تر بر آنکه قوت جلا کمتر می باید آنست که مرض بعضی تغیر دوا آسوده تر باشد و عوسج و شقائق النعمان و پوست صنوبر جوشانیده با قیروطی آمیخته درین حال نافع بود **صفت** دوای اندرون که در قروح متعفنه مذاکیر و غیره بکار آید بگیرند اقماع الرمان دو مثقال شب یمانی چهار مثقال قلقدیس دوازده مثقال و در نسخه سر افیون زراوند مدحرج هم داخل است همه را کوفته بمی پخته بسرشند **صفت** اقراص فولاد اندرس که همه قروح عفن را نافع باشد بگیرند پوست انار ده مثقال مر و صبر هر یک هشت مثقال شب یمانی پنج مثقال کندر چهار مثقال قلقند سه مثقال زهرهٔ گاو شش مثقال همه را سائیده بشراب شیرین سرشته قرص سازند و اگر قرحه گرم باشد یا فصل تابستان بود مرهمهای سرد بکار برند و بوقت استعمال ادویهٔ رویانندهٔ ادویهٔ سرد چون سیر موج و برگ بنج و ادویهٔ بسیار گرم چون زفت و راتیانج دور دارند مگر آنکه مزاج از اعتدال بسیار بعید باشد **صفت** مرهم رویاننده مرداسنگ یک اوقیه سوده در روغن زیت یک اوقیه بپزند تا حل شود پس دم الاخوین کندر انزروت بارزد زفت هر یک یکدرم سائیده بسرشند تا قوام مرهم گیرد **صفت** مرهم دیگر که در تابستان بکار برند مرداسنگ پنج درم بسرکه بسایند چندانکه حل شود پس روغن گل چکانند و بسایند تا غلیظ شود و شکل مرهم پس سفیداب پنج درم و اندکی کافور در آن سرشته بکار برند و گاهی درین مرهم اندکی صبر و کندر و دم الاخوین و انزروت می آمیزند **صفت** ذرور رویاننده و قروح رطب را نافع بود بگیرند کندر صبر دم الاخوین انزروت نوشادر زراوند طویل همه برابر بسایند و ذرور کنند و اگر گوشت قرحه افزون گیرد اشیاف نرم سوده بپاشند و اگر چیزی قوی تر باید اشخار یا زنگار ذرور کنند و مرهم زنگار گوشت فزونی را ببرد و زنگار که از نوشادر بسازند بس تیز بود آنرا دور دارند سویدی گوید که ضماد بهوفاریقون و کذا گل مختوم و کذا عصارهٔ حساک و کذا اطراثیث که مجرب من است و کذا فراسیون بعسل که منقی از چرک است و ذرور سورنجان و کذا زعفران هر واحد نافع قروح عفنه است

علاج قروح عسر الاندمال و قرحهٔ خیرونیه

بدانکه بقول شیخ قروح عسر الاندمال مطلقاً غیر قروح متآکله و غیر قروح متعفنه است بلکه این عام تر از آن هر دو بود چنانکه عام غیر خاص می باشد آن هر دو ساعی باشند و با این گاهی سعی نبود و مدتی بر حال خود متوقف بود و ایضاً این غیر ناصور باشد هر آنکه وجه باینست که متحرفه بود بالجمله متآکله و متعفنه و ناصور از جمله قروح عسر الاندمال اند بدون عکس و اما قرحهٔ خیرونیه در فساد و در بعد از اندمال بدرجهٔ غایت است و این منسوب بخیرون طبیب است که آن در علاج الجام این مشهور بود و چون اسباب دشواری اندمال قرحه و دیری صحت او بسیار است لهذا درینجا هر واحد از آن مع علامات و معالجات جدا جدا مسطور میشود یکی آنکه بسبب کثرت خون بود و علامتش ظهور رگها و سائر آثار غلبهٔ خون است و علاجش تنقیه بفصد و مسهل و تقلیل غذا است **دوم** آنکه بسبب قلت خون در بدن باشد و ازین جهت در اعضای غیر لحمیه در بدن پیران قرحه بدیر مندمل گردد و علامتش سلامت قرحه و حوالی آن از ورم است و خشکی و کمی سرخی آن و لاغری و زردی بدن و چهره و علاجش تکثیر غذای جید مولد خون صالح است و گرد اگرد قرحه آهسته آهسته بدست مالیدن و مدام بآب گرم تنها یا سبوس گندم در آن جوشانیده تکمید کردن تا آنکه سرخی و انتفاخ در عضو حوالی قرحه پدید آید و زیاده ازین تکمید نباید کرد تا ماده دیگر آنجا کشیده نشود و گاهی بستن خرقه بآب گرم تر کرده بر قرحه نافع بود و بعده مراهم مدمله چون مرهم اسود و غیره نهند **صفت** مرهم اسود موم و روغن زیتون و علک الانباط و زفت برابر باهم گداخته بکار برند **سوم** آنکه بسبب حرارت و فساد خون باشد و علامتش فساد رنگ بدن و سحنه است پس اگر موجب فساد خون تغیر مزاج جگر بود رنگ بدن سفید رصاصی یا زرد بود بحسب برودت و حرارت مزاج جگر و اگر موجب آن تغیر مزاج طحال باشد رنگ بدن مائل بسیاهی بود و داغ نمش بر بدن پدید آید و جرجانی گوید که فساد خون از دو گونه بود یکی آنکه رطوبت بد با خون آمیخته باشد و در ریش بدان سبب تری افزاید و مترهل شود دوم آنکه خلط تیز سوزاننده و گدازنده با آن آمیخته باشد بالجمله علاجش اول فصد است و اخراج خون فاسد بحسب واجب پس مسهل حسب وجوب حال بعده اصلاح حال مزاج جگر و طحال بدانچه در باب هر یک مذکور شد و استعمال غذا مولد خون نیک مضاد

آن مزاج پس توجه بعلاج قرحه و بقول جرجانی اگر سبب فساد خون بود اول خلط غالب را از بدن پاک کنند اما اگر بدی خون از رطوبات بد بود که با خون آمیخته باشد
علاج آن پس از تنقیه علاج قرحه و نسخه است چنانچه سابق مذکور شد بالجمله ادویه تیز خشک کننده باید نهاد تا قرحه خشک شود پس روغن گاو تا گوشت کنند و در شود پس تدبیر
رویانیدن گوشت کنند و گاه باشد که داغ کردن سود دارد و اگر بدی خون از خلطی تیز و سوزاننده و گدازنده بود که با وی آمیخته باشد علاج آن بعد از تنقیه نهادن محجمه
بر حوالی قرحه بود و خون بد بیرون کردن پس تدارک آن با دویه خشک کننده که در ابواب سابق مذکور شده چهارم آنکه بسبب ضعف عضو از انواع سوء مزاج بود که
بر همه بدن یا بر آن عضو غالب شود و شیخ میفرماید که این سبب سوء مزاج هر چند که اتفاق افتد بود بلکه از سوء مزاج مفرط بعید از اعتدال لیکن بحسب او از حرارت و برودت بود
و آنچه تابع امزجه از تحلیل مفرط یا تکاثف شدید باشد و اول در اکثر تابع حرارت و رطوبت یا رطوبت بود و ثانی تابع برودت و یبوست یا یبوست فقط پس واجب است که علاج
هر موجب او بضد و یا آنچه ضد واجب کند باید کرد و بسیار باشد که سبب از حرارت جذاب ماده مرسل او در آنجا بود و در علاج آن احتیاج با دویه مبرده قابضه افتد بالجمله
اگر غلبه حرارت باشد علامتش سرخی و سوزش قرحه و شدت درد است و علاجش فصد مریض از جانب قرحه و از رگ موافق آنست و خون بحسب تحمل قوت و بحسب وجوب
مرض و سن و فصل بیرون آرند و تدبیر مبرد مسکن مثل آش جو و آب انار و تمر هندی و مانند آن استعمال کنند و غذا از فصد بچه مرغ دهند بعده مزورات و بوارد
اگر در آنجا تپ باشد و اگر تپ نباشد بچه مرغ با آب غوره و آب انار منع نمود و انار و سیب میخوش و شفتالو و آلو و توت بخورانند و علاج قرحه بمرهم مبرد مثل مرهم مرداسنگ
معمول مبرکه و زرد چوب و مرهم سفیداب سازند و بر خاده صندل خشک نهند و حوالی قرحه بچیزی که بدان اورام حاره را طلا میکنند از صندلین و آب کاسنی و کشنیز
و خرفه طلا نمایند و یا هر صبح سکنجبین ساده یا شربت انار ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ یا مزوره تمر هندی یا آلوی کوهی و مغز بادام
و اسفاناج دهند و اگر برودت غالب باشد علامتش کبودی رنگ و عدم آثار حرارت است و علاجش هر صبح نوشانیدن مطبوخ اصل السوس و گاوزبان با گلقند شکری
ده درم است و ترک تبرید باشیای بارد و تغذیه به نخوداب و مغز قرطم و قلیه و شوربا بتوابل حار و تنقل بمویز و انجیر خشک و اندک شراب نوشند و شرب آب سرد کم کنند
و تکمید قرحه با آب نیمگرم مطبوخ به نمک هر روز چند مرتبه نمایند و مرهم باسلیقون و این مرهم اسود استعمال کنند صفت آن بگیرند نیم رطل زیت و مرداسنگ یک اوقیه
سوده آمیخته بجوشانند و حرکت دهند تا آنکه سیاه شود بر آن کندر و دم الاخوین و انزروت هر واحد دو درم انداخته حل کنند تا هموار گردد و در ظرفی بردارند وقت حاجت
استعمال کنند و اگر کثرت رطوبت باشد علامتش کثرت زرداب و ریم و چرک و سستی گوشت قرحه است و علاجش هر صبح نوشیدن مطبوخ بادیان و اصل السوس
و بادرنجبویه با گلقند عسلی ده درم است و غذا مزوره نخود و مغز قرطم و دیگر اغذیه ناشفه چون تیهوی مشوی و مطنجن بعده تنقیه بمطبوخ اهلیله مقوی تبرید و منع
از شرب آب بسیار و استعمال مراهم قوی التجفیف مثل مرهم معمول از گلنار و مازو و زرد چوبه و مس سوخته و اسرنج و شب و اقلیمیا و مانند آن که در علاج قروح صدیدیه
و قروح و سخه مسطور شد و یک نسخه مرهم قوی التجفیف در علاج قروح غائره در قول ابن الیاس گذشت آنرا از صبح تا شام لازم گیرند و بعد شام مرهم را جدا کرده پنبه کهنه
بندند و صبح باز اعاده مرهم تا شام کنند پس اگر تجفیف حسب مراد حاصل نشود این مرهم استعمال کنند کندر آرد جو بیخ سوسن آسمانجونی زراوند اقلیمیای فضه
توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بعسل کف گرفته بسرشند و در جرح پر چرک و صدید استعمال نمایند و اگر از این هم مقصد حاصل نشود مرهم زنگار بمقدار معتدل بکار برند
و اکثار او نکنند و نه لبث او را بر آن طول دهند تا قرحه را نخورد بلکه بگیر و از آن مرهم دیار و زر پنبه کهنه بعمل آرند و بعد تشف قرحه و تنقیه او از چرک نقل بمرهم باسلیقون کنند
پس اگر گوشت قرحه متعفن و فاسد گردد باید که دوای حاد استعمال کنند که آن خشک کند و بعد بهم رسیدن مرهم خشکریشه از آن روغن گاو و پنبه بر آن نهند تا خشکریشه بیفتد
و اگر از این هم تجفیف بقدر احتیاج بهم نرسد داغ نهند تا گوشت ردی بسوزد و بلحم صحیح سرخ برسد پس علاج بروغن گاو کنند تا خشکریشه ساقط گردد بعده علاج
با دویه رویاننده گوشت کنند و اگر غلبه یبوست باشد علامتش نحافت بدن و خشکی قرحه است و علاجش تکمید قرحه با آب نیمگرم و روغن بنفشه و اندکی
روغن گاو و صبح و شام است یا با آب مطبوخ خطمی و بنفشه و روغن بادام و روغن بنفشه و هر صبح نوشیدن اشربه مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و شربت خشخاش
هر کدام که باشد ده درم و تناول اغذیه مرطبه مثل مسکه بشکر و یا ماش بمغز بادام و اسفاناخ و روغن بادام یا حریره های چرب مثل حریره معمول بروغن بادام و شکر
و یا زرده بیضه نیمبرشت و شوربا های چرب در مقدار غذا بحسب تحمل او بیفزایند و علاج قرحه بمرهم قلیل التجفیف کنند مثل دوای معمول بآرد جو و آرد کرسنه و باقلا

وعدس بچربی مرغ و بط و غیره بود شیخ میفرماید که اگر سبب او جفاف مفرط باشد و هنوز ناصور نشده باشد علاج تبرطیب استعمال کنند و از تدابیر جیده درین باب
تنطیل او بآب گرم است تا آنکه عضو غرق شود و سرخ و منتفخ گردد بعده موقوف سازند و ازین قدر تجاوز نکنند که بدان جذب ماده بسیار گردد و آفت عظیم بعضو رسد
و بعد ازین دوا را اکثر در تجفیف کنند و گاهی نهادن خرقهٔ مبلول بآب نیم گرم سود دهد و گاهی احتیاج بخاریدن قرحه و برآمدن خون آن و دلک عضو آن و استعمال مراهم جاذبه زفتیه افتد
پنجم آنکه بسبب بودن گوشت بد یا سخت بر لب قرحه یا داخل آن باشد پس اگر گوشت سخت قریب دهان قرحه بود بنظر درآید و اگر در غور قرحه باشد باندخال میل در قرحه
و احساس چیزی سخت اندرون قرحه دریافت گردد و علاجش قطع آن لحم است اگر در ظاهر باشد با آهن تیز اشند یا قطع نمایند و اگر در باطن بود با دویهٔ حادهٔ اکاله مثل زنگار و فربیون
و دیگ برد یک فانی سازند بعد ازان علاج بروغن گاو کنند تا آنکه خشکریشه ساقط شود بعده مرهم رویانندهٔ گوشت نهند و شیخ مینویسد که اگر سبب او ورداءت
حال لحم محیط قرحه باشد معالجهٔ آن از شرط و اخراج خون که معلوم شده باید کرد و پس تدارک بمجففات نمایند **ششم آنکه** بسبب بودن استخوان فاسد ردی
در قعر قرحه باشد علامتش گاهی صلاح قرحه در ظاهر است و بعد چندی باز عود کردن آن و سیلان ریم زرد آب بد بو ازان و بعد ادخال میل در قرحه رسیدن او
با استخوان و استماع آواز قرحه میل بر استخوان اگر غشای محیط استخوان فاسد شده باشد و علاجش شگافتن آن موضع و کشادن استخوان است و گذاشتن ادویهٔ حاده
بران و بعد بهر ازاله گوشت گندیده نهادن روغن گاو نیم گرم بران بعد زوال آن و ظهور استخوان تراشیدن یا قطع استخوان بعد ازان جهت رویانیدن گوشت پاشیدن
مرد صبر و انزروت و مانند آن **هفتم آنکه** بسبب عفونت و رداءت و خبث نفس قرحه بود و علامتش سیاهی قرحه است و اتساع آن و سرعت سرایت فساد و عفونت او
باعضای مجاوره و علاجش تنقیهٔ بدن است بحسب خلط فاسد مثلاً اگر در قرحه سوزش و حرارت بود و حوالی او زرد و رطوبت زرد ازان سائل باشد مسهل صفرا دهند اگر
حوالی قرحه سیاه و سخت باشد و حرارت شدید نبود مسهل سودا و اگر مائل بسفیدی بود و ریم سفید سائل باشد مسهل بلغم و اگر با درد و سرخی بود فصد باید کرد و فصد در هم
حال سودا دارد و در جمله بتعدیل مزاج کوشند بدانچه مناسب خلط ردی باشد و ضماد مناسب نمایند و بعد سقوط گوشت مترهل مرهم زنگار و مسکه استعمال نمایند پس هرگاه گوشت سرخ
ظاهر گردد مرهم منبت لحم نهند و هرچه در علاج قروح متعفنه مذکور شد حسب حاجت بکار برند و شیخ الرئیس میفرماید که چون قروح عفن شود و کهنه گردد تدبیر صواب آنست که ازان
خون بقدر لائق آن بحجامه سائل کنند و مجوسی گوید که هرگاه قرحه سیاه شود و آن عفن و خبیث گردد باید که مبادرت بفصد رگ موافق عضو کنند اگر قوت و فصل و سن و غیره مساعدت کنند
و مریض را ماء الفواکه یا آب لبلاب بفلوس خیار شنبر بنوشانند و تدبیر مبرد و مطفی از اغذیه و غیر آن کنند و مسکن مبرد باشد لاسیما اگر فصل گرما بود و صندل و گلاب و
کافور و ریاحین بارد نزدیک دارند و غذا بمزورات معمول بکدو و قطف و ماش و عدس بآب انار و آب غوره یا سرکه دهند و کاهو و کاسنی و خرفه خورانند و اگر قوت
ضعیف باشد بچهٔ مرغ دهند و موضع سیاه را بروغن گاو و برگ کاسنی و برگ خطمی عنب الثعلب باریک سائیده باندک روغن بنفشه یا روغن گل ضماد کنند تا مرض باستد
و سرخی و نرم گردد لازم مرهم روغن گاو و مرهم شنجار باندک انزروت باریک سوده باید کرد تا آنکه سیاهی ساقط شود و تا گوشت سرخ برسد بعده معالجه بدوای منبت
لحم کنند **هشتم آنکه** بسبب وقوع قرحه در گوشت نرم بود همچون ابدان صاحبان استسقا و علاجش استعمال ادویهٔ اکاله و مسکه بر قرحه است و بعد زوال گوشت مترهل
و ظهور گوشت صحیح بمدملات علاج کنند **نهم آنکه** بسبب رگ بزرگ بالا تر از عضو متقرحه بود و پیوسته مرد داشتن او قرحه را بانصباب خون یا ماده دیگر از عضوی بآن
موضع و علاجش فصد و تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و تعدیل غذا است و بعد تنقیه فصد رگ مذکور یا قطع آن و سائل کردن خون ازان بعده معالجه جراحت آن
پس علاج قرحه **دهم آنکه** بسبب عدم موافقت مزاج ادویه و مراهم مستعمله بمزاج قرحه بود پس اگر افراط در گرمی کرده باشد علامتش زیادتی حمرت و التهاب و ورم است
باستعمال ادویه و علاجش ترک آن ادویه و استعمال مراهم سرد است و اگر افراط در سردی شده باشد علامتش میلان قرحه بکبودی و سیاهی و سختی است و علاجش
استعمال مراهم گرم مثل مرهم اسود است و اگر از قصور در جلای آن سبب باشد علامتش کثرت چرک در قرحه و نرمی گوشت آنست و علاجش نهادن ادویهٔ قوی الجلا چون
مرهم زنگار است و اگر از قصور در تجفیف قرحه بود علامتش بودن قرحهٔ رطب مترهل و کثیر الصدید است و علاجش استعمال مراهم مائله قوی القبض است که از گلنار و زرد
و امثال آن ساخته باشند و اگر از استعمال ادویهٔ گدازندهٔ گوشت و جلد بلذع و حدت او باشد علامتش خروج چیزی رقیق و سرخ از قرحه است با درد و سوزش و ورم
و هر روز فراخ تر شدن قرحه علاجش نهادن مراهم نرم است که دران هیچ حدت و سوزش نباشد **یازدهم آنکه** بسبب امتلای بدن باشد علامتش

کثرت رطوبت در قرحه و سیلان وست و این نوع را قرحه وضر گویند و علاجش اول تنقیهٔ بدن بمطبوخ بلیله است و تلطیف غذا و بعد از تنقیهٔ تام معالجهٔ قرحه بادویهٔ قوی التجفیف نمایند و هرچه در علاج قروح و نسخه مذکور شد بعمل آرند دوازدهم آنکه بسبب ورم عضو فوق قرحه بود و مادهٔ آن بدین قرحه بالاید چنانچه اگر در جگر و سپرز آماسی بود و بساق قرحه باشد آن قرحه مندمل نشود تا اول آماس جگر یا سپرز که سبب عسر الاندمال قرحه است زایل نشود پس اول علاج آن ورم باید کرد پس علاج قرحه سیزدهم آنکه بسبب ناصور شدن باشد و علاجش بعلاج ناصور کنند چنانچه عنقریب بیاید **ذکر بعض ادویه** که بقروح عسر الاندمال نافع است شیخ الرئیس مینویسد که ادویهٔ مفید برای قروح عسر الاندمال در غالب احوال مثل توبال مس است و زنگار سوخته و غیر سوخته و توبال شابورقان و توبال سایر حدید و لازاق و هبا [illegible] قیروطیات بسازند و قلقطار و زاج و مانند آن مع اشیای مانع تحلیب مواد بسوی عضو اگر احتیاج تحلیب باشد مثل شب و مازو و از ادویه که بدان معالجه عسر الاندمال کرده میشود آنست که بگیرند اقلیمیا و غیر الذهب و شب هر یک هشت جزو زنگار و پوست انار هر یک یک جزو صمغ سه چهار جزو موم و روغن بقدر حاجت **ایضاً** بگیرند موم ده جزو صمغ صنوبر نه جزو اقلیمیا سه جزو قلقطار شش جزو روغن مورد بقدر کفایت **ایضاً** قلقطار و اقلیمیا را در آب دریای شور یا آب غوره یا آب مطبوخ اشخار و آهک باندک طبخ بآفتاب در تابستان خوب تربیت نمایند بعد از آن صاف کنند بغیر آنکه آب دریا یا آب اشخار بر آن مثل نمک منعقد گردد **ایضاً** مس سوخته در [illegible] و نمک اندرانی هر واحد دو اوقیه موم و روغن آس بمقدار کفایت و آن ادویهٔ ناصوریه نیز نفع کنند چون خشک کنند و بسایند و از آنجمله آرد کرسنه و ایرسا و زراوند سوخته و مس و خاک کندر است باختلاف اتفاق هر بدن از ترکیب **دوای حدید** بگیرند براده مس براده آهن و آب شب یا سرکه بسرشند و بطین سرخ گل حکمت کرده در تنور بسوزند بعده برآورده بسایند و بطریق ذرور استعمال کنند یا از آن و از مرداسنگ مرهم بسازند **صفت** مرهم ذهبی چنین بگیرند مرداسنگ ذهبی یکمن موم و [illegible] هر یک سی و شش مثقال زنگار سپیده و مثقال براده طلا سوده بجهت ازالهٔ رایحه مرداسنگ چهل مثقال روغن کهنه سه رطل اولا بر آن مرداسنگ و طلا و زنگار اندازند بعده سایر ادویه **ایضاً** بگیرند خزف تنور و خاکستر و دوغ و ارز بر سوخته شسته از آن مرهم بروغن مورد بسازند و باید که این روغن را بمرداسنگ قوام نمایند باین طریق که بگیرند مرداسنگ مثلاً بقدر یک اوقیه و سرکه بسیار تند سه چند آن و زیت یا روغن مورد یا مرزنجوش که باشد دو اوقیه و بر آتش ملایم نهاده آهسته حرکت دهند تا آنکه مرداسنگ حل شود و غلیظ گردد و سوخته نشود **ایضاً** برای خیرونیه قشور مس زنگار آهک مغسول بلا استقصا ذرور سازند و یا شب یمانی سوده ذرور کنند و یا زوفا چهار جزو نطرون دو جزو سوده بپاشند و یا اول قرحه را بعسل مطبوخ لطخ کنند بعده بر آن این دوا بپاشند بگیرند قشور مس سه جزو شب دو جزو قیروطی دو جزو در آفتاب بمالند و استعمال کنند و یا سفیداب هشت اوقیه و شب دو اوقیه قشور نحاس نمک اندرانی کندر زنگار پوست انار هر واحد دو اوقیه آهک یک اوقیه موم یک رطل روغن مورد یکنیم رطل اولا ادویهٔ خشک را بشراب سوده بروغن و موم آمیزند و وقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که روغن افزایند وقت استعمال دو از یاد کنند مقدار کفایت **ایضاً** مرداسنگ یک رطل زیت دو رطل راوند مازو بی سوراخ یک یک اوقیه اشق لاجورد دقاق کندر هر یک دو اوقیه از زیت مطبوخ بر آتش بسازند و از بیخ قصب رطب حرکت دهند و استعمال کنند **بولس** گفته که سزاوار آنست که در علاج خیرونیه تفقد حال جمیع بدن کنند و نظر کنند که آیا از بدن بسوی قرحه رطوبات ردیه بسبب سوء مزاج بدن سیلان میکند یا نه پس اگر باشد باید که تنقیهٔ بدن از کیموس ردی با دویهٔ مخرج آن کنند و اگر قریب جراحت خراج مسمی فوسوس باشد و از آن رطوبت بسوی جراحت سیلان نماید باید که اولا معالجهٔ آن خراج کنند و تنقیهٔ بفصد رگ و اخراج خون بسیار نمایند بعد از آن ادویهٔ نافع جرح استعمال کنند و او همان است که در قول شیخ گذشت **صفت** دوای منقول از ارجیجانس که در جراحات مسمی خیرونیه و آنکه بر ساقین و دستها باشد و در خنازیر و آنچه در بیخ گوش باشد نافع بود بگیرند پیه البقر سه رطل علک البطم پنج اوقیه دقاق کندر هفت اوقیه طین مسمی سمودیس که آنرا گاذران استعمال میکنند پنج اوقیه پیه را گداخته با دویهٔ خشک مخلوط کرده استعمال کنند **دیگر** از ارجیجانس بگیرند موم و دقاق کندر و قشور مس و مرداسنگ هر واحد چهار اوقیه زیت انفاق یک رطل ادویهٔ خشک را در سرکه بسایند تا مثل عسل گردد بعد از آن بموم و زیت گداخته آمیزند و بر خرقه مطلوخ کرده استعمال نمایند **دیگر** برای جراحات ردیه که زنان و کسانی را که جلد ایشان نرم و رطب باشد عارض شود بگیرند موم هشت درم شیح نوره علک البطم ارز بر سوخته شسته هر واحد چهار درم بروغن گل یا بروغن آس آمیخته بر پارچه طلا کرده استعمال نمایند

علاج قروح ساعیه یعنی ریشهائیکه وسیع شوند

بقول شیخ قروح متآکله و قروح متعفنه نیز در قروح ساعیه اند و علاج هر دو مذکور شد و طبری گوید که اطبا در امر قروح ساعیه غلطی میکنند از این طریق که جالینوس نزد ذکر ادر حمره
نمله را ذکر کرده و بیان نموده که نمله چون از صفرا و خون بود و در بدن ساعی گردد و آریباسوس گفته که قروح ساعیه نمله خبیث الجوهر است و جالینوس در قروح ساعیه
کلامی کرده که از آن استنباط کرده میشود که نمله را انتشار در بدن و اتساع او شبیه بانتشار قروح ساعیه است غیر آنکه میان هر دو فرق است باین طریق که قروح ساعیه
قروح املس بزرگ است که دائم ترشیح کنند و ساعی گردد و نمله نبور کوچک شبیه بشکل جاورس است و فرق دیگر اینست که نمله با درد شدید بود و در قروح ساعیه قروح منبسط املس بود که
ترشیح و عرق و سعی کنند و سبب فاعل این رطوبتی ست که عفن شود و حدت پذیرد و نموست گیرد و هر گاه بموضعی از جلد برسد بیشتر از آنچه واجب بود ترطیب آن کند
پس آنرا متعفن سازد باین طریق و امر نمله چنین نیست بهر آنکه او سعی باحراق کند نه بتعفین و سبب فاعل آن صفرای مخالط با خون بود و بسا است که ریم این قرحه موضع
صحیح از بدن برسد پس نبور آرد و قرحه مثل قرحه اولی پیدا کند پس این قرحه در عضوی ظاهر نشود تا آنکه همه عضو را فرا گیرد و در اندک مدت منتشر گردد و نمله چنین نیست
و سمرقندی گوید که قروح ساعیه قروح املس است که مجتمع نبود و خشکریشه بزرگ نیارد و از آن رطوبت صدیدیه حاده دائم ترشیح کند و این رطوبت بسوزاند و متعفن
گرداند چون بجلد صحیح برسد و با آن تپ لازم بود بسبب عفونت و این قروح عسر الاندمال است و گیلانی مینویسد که از علامات مختصه قروح ساعیه اینست که دائم مترشح باشد
و مرهم بران زمانی معتدبه نماند و لهذا احتیاج بتجدید مرهم بران در هر روز چند مرتبه افتد و ایضاً اکثر جراحات عصب و غشا همچنین باشد بالجمله در قرحه ساعیه فصد باسلیق
از جانب قرحه گیرند و لعاب بهدانه و اسپغول شیره مغز تخم کدوی شیرین شیره تخم خیارین در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و یا عناب
هفت عدد تخم کاسنی هفت ماشه شکر سفید دو توله دهند و دیگر اشربه ترش قابض بنوشانند و غذا مزوره ماش مغز بادام یا مزورات حامضه بخورانند و بعد ظهور نضج
در قاروره بمطبوخ هلیله و تربد یا حب بنفشه تنقیه بدن کنند و گیرو و رسوت صندل کافور آب کشنیز سبز ضماد کنند یا گل ارمنی حضض مکی صندل سفید صندل سرخ
کافور مساوی با آب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و در آخر مرهم سفیداب بر قرحه نهند و یا بر موضع دردی شراب بمرات کثیر طلا کنند بعد از آن بخاک مس که وقت گداختن
بران ظاهر میشود و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیای فضه و مامیران مساوی کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا نمایند و پارچه کمل کهنه سوخته برگ برگد سوخته هر دو خاکستر
برابر در روغن تلخ آمیخته چکانیدن و طلا کردن برای قروح ساعیه از مجربات اطبای هند است و بقول سویدی ضماد کنند روز و سعد و کذا اهل و کذا ضماد کرسنه
بعسل و کذا پوست طلع و کذا حی العالم کبیر و کذا برگ شجر مصطکی و شاخ نرم آن خوب پخته و کذا خسته خرمای سوخته در شراب سرکرده و کذا سکر العشر و کذا الاجور دبسرکه هر واحد
قروح خبیثه را از سعی باز دارد و طبری گوید که علاج این قرحه فصد هفت اندام است و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و پرهیز مریض و اقتصار بر شوربا و زیرباج مزوره
و لزوم حمام در هر سه روز یک مرتبه و صبر دران تا آنکه همه بدن او عرق کند و طلای این قرحه آنست که شمش با مغز او بسوزند و باریک سائیده برابر آن مرداسنگ و چهارم
حصه آن خاک سیماب اندکی بسیار مثل سائده مامیران چینی بسرکه حل کرده طلا کنند و این قرحه طلا را کم قبول کند بهر آنکه مدام ترشیح کند و لازم است که اول بسرکه بدفعات
بشویند پس بتوتیای کرمانی طلا کنند بعده بدوای مذکور و از آنچه بدان طلای این قرحه کنند دردی شراب است بدان چند روز متواتر طلا کنند بعده بگیرند توتیا یک جزو
مرداسنگ یک جزو کاغذ مصری سوخته دو جزو اقلیمیای فضه یک جزو خاک بوته که دران مس گدازند یک جزو و آنچه بر مس بعد گداختن شبیه بخاکستر باشد و آنرا شیشه گران
استعمال میکنند یک جزو همه را باریک سائیده بر قرحه طلا کنند و اهل بصره درین قرحه ملح کثیف کهنه استعمال میکنند و بهترین چیزیکه علاج او انسان از آن کند نشستن در چشمه کبریتی و
و نطرونی است اگر مانعی از آن نباشد و گاهی معالجه این قرحه بعد تنقیه و فصد و بعد یقین این امر که در بدن او فضول نیست بچسپانیدن زلو بران کنند و زلو را درین تا نیز
دیدم ایضاً در مقامی دیگر گوید که قرحه معروف بساعیه آنست که بثره در موضع ظاهر شود و هر موضع را که صدید او برسد بثره و قرحه کند پس اگر از ریم او بر چهره و پیشانی
افتد قرحه کند و سبب و آنست که از خلط فاسد لذاع اکال پیدا شود پس هر گاه بموضع برسد آنرا بسوزاند چنانچه سرکه این عمل کند چون بر زمین افتد و این مرض شبیه
به نمله است بهر آنکه خلط لذاع اکال از صفرا و خون حاد میباشد و اکثر این کسی را پیدا شود که کثرت شیرینی و جوز و بقول حرلفیه و ماهی شور کهنه نماید و علاجش تنقیه بحسب
امکان از فصد و مسهل است و طلای موضع باین دوا و باین دوا در یک دفعه یا دو دفعه زائل شود بگیرند خسته شمش و با مغز او بسوزند و زرد چوب مرداسنگ
گل حنا و حنای سوخته و بیخ کبر و همه را سائیده در روغن زیت بقدر کسیکه سائله بیامیزند و بثره را بنجارند تا از آن خون سائل شود پس بدان طلا کنند و چند روز بدارند

دیدم این قرحه را که چون بدان طلا کردم و گذاشتم دوا بران خشک شد و خشکریشه گشت و بعد قلع آن ظاهر شد که گویا آنرا آتش سوخته است بعده بران مرهمی بعد نانی
روئیدن این قرحه نزد من دو نوع است یکی آنکه ذکر او کردیم و نوع دیگر آنکه از سرهای آن خشکریشه منقلع شود پس در بیخهای آن قرحه املس ظاهر شود که آب سرد از آن ترشح کند و این نوع
بسیار ردی بطی الزوال است زیرا که دوا را قبول نمیکند و هر قدر که طلا نمایند از نفس خود بر ترشح دور کند و علاج او شرط بلیغ و نهادن محجمه بران بسر که او نوشادر است و اگر فایده نشود
بران نرلوا اندازند بعد تقدیم تنقیه و لزوم پرهیز و اقتصار در غذا بر اشیای ناشفه مثل تیهو و کبک و قلیه محرقه پس اگر کفایت نکند بر یک بر دیگ یا آتش داغ نهند

علاج قروح خبیثه

قانون علاج ابن القول شیخ در علاج قروح متآکله مسطور شد و در اینجا بعض ادویه نافع آن مع ادویه مفید اکوتا که آن بقول اهل هند نوعی از قروح خبیثه است که بر پشت پای
افتد و بدشواری علاج پذیر د مرقوم میشود چنانچه ضماد حی العالم کبیر زراقه آب آن در قرحه برای قروح خبیثه حاره مجرب سدیدی است و کذا دردی حجر النار برای ادمال
قروح خبیثه عسر الاندمال مجرب است و ضماد بارتنگ و کذا عصاره لحیة التیس و کذا عصاره عصی الراعی و کذا زفت رطب و دقاق کندر و کذا بعسل مقوم اسفنج تر کرده
و کذا زرده بیضه و کذا گل ارمنی بعسل و کذا شیلم با آب ترب و کذا انجیر خام بسرکه و عسل پخته و کذا وسمه و کذا پوست ترب بعسل و کذا موم و اشق و زفت و کذا ترمس تلخ
و کذا زهره نر گاو بعسل و کذا استخوان پوسیده موجود در دیوار باریک سوده بگلاب سرشته و کذا آب چقندر و کذا اسماق و آب بارتنگ و کذا آب توت سیاه در ظرف مسی
بی قلعی با فتاب داشته تا غلیظ گردد و کذا توتیای کرمانی و کذا انزروت بعسل و کذا برگ اجاص و کذا صمغ آن و کذا ثمر زیتون سیاه سوده تا بیکه دران
خولان هندی حل کرده باشند سرشته و کذا بیخ سوسن سفید و کذا اقلیمیای ذهبی و کذا آب برگ انجیر و کذا زهره کلنگ و قرص وردستان افروز و کذا ایرسا و کذا
تنکار و کذا آرد نخود سرخ و کذا خبث الفضه و کذا اهل و کذا پوست بیخ کبر یا برگ او و کذا سورنجان و کذا سرطان بحری سوخته و کذا مر مکی و کذا اصل السوس
و کذا پوست درخت عناب سفیداب بمساوی و کذا اشخار و کذا قلیشور سوخته و کذا اشادنج و کذا زاج سوخته و کذا سنباذج سوخته و کذا زعفران و مر و دقاق کندر
و کذا زهرة النحاس و کذا گل سرخ و کذا خاکستر صدف فرفیر و کذا برگ نیلوفر اصفر خشک کرده و کذا اسطرینج ریخته هر واحد نافع قروح خبیثه است دیگر حکیم علی
در مجربات خود مینویسد که قروح خبیثه را بزبان سگ لیسانیدن بنهایت نافع است چند روز و بعد از ان از زبان سگ سهم ساخته بمالند که مجرب است و موی
بال خر و موی سر زن بسوزانند و بر قروح خبیثه بپاشند و بعد از ان منقیات چرک از مراهم و غیره مالیدن نافع است و ریوند چینی را در تنقیه او سانح و اندمال دخلی عظیم
دیگر برای قروح خبیثه عدس سوخته بشیر میش آمیخته طلا سازند دیگر که اکوتا و چهاجن را سوده بهم سرشته و باریک ساخته در لیمون پر کنند و شب بدارند و صباح
بمالند بعد از انکه در شتی اکوتا را بپاچاک دشتی خراشیده باشند و جوه گندم گرما گرم مالیدن نیز نافع است و کذا مالیدن دو سه عدد گشنیز بر محل اکوتا چهار کرت
برای اکوتا مجرب نوشته دیگر برای اکوتا پشک بز سوخته خاکستر آن بروغن سرشف طلا کرده باشند حب اکوتا مرداسنگ پوست هلیله زرد کمیله از یک تا سه
کات سفید هر یک یکتوله نیله تهوتهه نیم توله با آب جهاسازند وقت حاجت بروغن زرد سائیده طلا نمایند دوا دیگر برای اکوتا مجرب است بهلاوه
در روغن کنجد بسوزند و بچوب بمالند و قدری نیله تهوتهه بریان کرده و خاکستر استخوان سر مرده باریک ساخته دران آمیخته طلا نمایند ایضا که سائر قروح
خبیثه را چون اکوتا و جز آن سود دارد روغن کنجد یک آثار لوده سفید پهٹکری هر یک دو دام نیله تهوتهه نیم دام برگ نیب پاو سیر جمله ادویه را کوفته قرص ساخته
در روغن بسوزند و صاف کرده بدارند وقت حاجت پنبه کهنه بدان آلوده بر نهند ایضا که برای اکوتا مجرب است سپیاری چهالیه چهار عدد استخوان سر آدمی
یک قطعه سه چهار انگشت هر سه را در سرگین خر جدا جدا بسوزند و باریک ساخته در نیم پاو روغن گاو خالص بیامیزند و نیله تهوتهه یکماشه کتهه سفید نیم دام سوده
داخل کنند و بر اکوتا بمالند اگر از هیچ دوا به نشود از این بر زود ایضا برای اکوتا کچله سوخته هفت نیم درم پهٹکری سه نیم درم با روغن گاو مرهم سازند ایضا
که اکوته صعب را نافع است سپیاری سوخته زرد چوب سوخته باچی سوخته هر یک یکدام رال جنا کتهه پاپڑ یا سهاگه بریان ایلوه پهٹکری بریان هر یک نیم دام آملہ
سوخته سه دام فلفل گرد سوخته ربع دام یعنی سه نیم ماشه جمله باریک ساخته در روغن سرشف آمیزند پس بپایند برگ ڈهاک و گرم کرده از طرف پشت
بر اکوتا بندند صبح و بجای پشت پاس بکشایند و باز برگ ڈهاک بندند و بعد سه روز روغن مذکور استعمال نمایند مجرب است قرص زنگار تالیف والد علوی خان که مخفف جمیع قروح

خبیثه رطبه است و مجرب سفیداب ارزیز مغسول شنگرف شسته اسرنج شسته روسختج شسته دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی گلنار فارسی پوست کدوی سوخته گل تهیولیا گل شاموس حضض هندی توتیای هندی بریان فلفل گل مغره همه را برابر کوفته بیخته اول مرتبه موضع را بشراب کهنه برگ حنا و جعده دران جوشانیده باشند شسته پس ذرور بپاشند **روغن اعجاز** که قروح خبیثه و ناصور کهنه و سعفه و قوبا را عجیب الاثر است روغن سرشف یکنیم پاو برگ نورسته سیب تخم کوهنج بلادر هریک دو توله اول برگ سیب را در روغن سوخته دور نمایند پس تخم کوهنج پس بلادر را بدستور سوخته دور کنند بعده نمک سانبهر یک توله سوده توتیای سبز دو توله سوده انداخته در کرنجان از دسته چوب نیب خوب حل کرده نگاه دارند و در قرحه بچکانند **ضماد** برای اکوتا مجرب سپیده ارزیز کتهه سندور مرداسنگ پهتکری لوده سفید مساوی باریک بسایند بعده با سرکه یا آب لیموی تا یک گهڑی کهرل کنند تا یکذات شود بعده قدری روغن زیت و عسل بسر شند و طلا کرده باشند و اگر درین دوا خاکستر سر مرده نیز آمیزند بهتر عمل کند و اگر قدری بابچی سوخته و سهاگه و سنگ جراحت بیامیزند مناسب است **ایضاً** برای اکوتا مجرب است صابون و چونه بهم بسایند و طلا نمایند **ضماد** اکوتا پهتکری بریان نیله تهوتهه مرداسنگ هریک پنج ماشه کمیله بابچی تخم پنوار سیماب گیرو هریک دو نیم ماشه مرچ سیاه سوخته کچله سوخته هریک پنج عدد باریک سائیده بروغن زرد نیم پاو کهرل کرده بعمل آرند **قرص مطلی** قرحه صلب سوداوی را که در سن یکهزار و نود در ملک هندوستان بسیار پیدا شده بود و بقرحه عالمگیری شهرت یافته سود دارد نیله تهوتهه بریان و مغز بیل و کتهه هر سه برابر کوفته بیخته قرص بسازند مثلث و بآب سوده طلا نمایند زود نفع دهد **ایضاً** برای قرحه او رنگ زیبی که دران سوراخها میباشد طلای برگ فلفل سرخ بآب سائیده و کذا برگ شاهتوت دشتی با قدری نمک سائیده و کذا برگ روسن با اندک نمک سائیده و کذا برگ اندهاهولی سائیده و کذا وسمه سبز سائیده نافع است **مرهم** برای قروح خبیثه از غنی منی انزروت و روسختج و مازو و زنگار روز زراوند با قدری عسل بیامیزند تا دران متانت آید و بعد پاک کردن قرحه بران لزوم نمایند و در هر سه روز یکبار بکشایند **مرهم اسود** به نسخه حکیم علوی خان نافع قروح فرمنه خبیثه ردیه رطبه مرداسنگ مغسول شنگرف مغسول سفیده ارزیز مغسول توتیای هندی هر واحد یک مثقال روغن کنجد هشتاد مثقال ادویه در روغن حل کرده بجوشانند تا سیاه شود و غلیظ گردد از آتش فرود آورده نگهدارند وقت حاجت گرم کرده بر پارچه مالیده بر زخم نهند و در نسخه دیگر اسرنج عوض شنگرف است **مرهم سیاه** بجهت اکوتا مرچ سیاه پیپل هلدی رسوت کمیله هر واحد یکدام میده گندم دو دام پیاز دو دام مسکه روغن سرشف هریک ده دام ادویه باریک ساخته مسکه آمیخته در روغن ممزوج کرده طلا نمایند **ایضاً** برای اکوتا کوڑی سوخته کتهه پاڑیا سوخته نیله تهوتهه سوخته زردچوبه سهاگه سوخته اجزا برابر در آب لیموی کاغذی حل کرده طلا نمایند **مرهم مجرب** برای قروح خبیثه که در پا باشد و آنرا اکوتا نیز نامند آزموده شده پهتکری نیله تهوتهه مرداسنگ سهاگه هر واحد پنج ماشه کمیلا حنا بابچی تخم پنوار سیماب گیرو هر واحد نه ماشه مرچ سیاه سه ماشه کچله بریان پنج عدد ادویه کوفته بیخته با روغن زرد نیم پاو دو دو پاس کهرل نمایند و خوب حل سازند و استعمال نمایند **مرهم** برای اندمال قروح خبیثه مثل قروح آتشکی و جذامی مرداسنگ شش ماشه کمیله کتهه سفید هریک سه ماشه کچله سوخته سه عدد باریک سائید و موم صاف روغن زرد هر واحد یک توله بر آتش گداخته ادویه بیامیزند **مرهم** برای قرحه او رنگ زیبی اشخار سیاه زردچوب هریک سه ماشه توتیای سبز یکنیم ماشه هر سه را باریک سائید و صابون نه ماشه در کهرل انداخته چندان بسایند که مثل مرهم شود بر پارچه مالیده بر زخم گذارند و چند روز بهمان بگذارند زخم را خشک کرده از خود جدا خواهد شد مجرب است

ناصور

قرحه کهنه باشد که اندمال نه پذیرد و همیشه ازان رطوبت بیرون آید و بقول شیخ و جرجانی قرحه غائر اگر گوشت گرد اگرد آن سخت شود و لبهای قرحه سطبر گردد ناصور نامند و آن مثل انبوبه نافذ در غور باشد و بعضی گفته اند که قرحه تنگ و عمیق ناصور است و ناصور ردی آنست که محسوس نشود و بقدار دوری او از حس ردائت او باشد و از ناصور بعضی آنست که کج بود و بد ترین ناصور که نهایت او بعصب رسد درد شدید کند و خصوصاً چون قعر او را بمیل مس کنند و گاهی فعل آن عضو دشوار گردد و رطوبت او رقیق لطیف باشد چنانچه در ناصوری که باستخوان رسد میباشد لیکن رطوبت این مائل تر بسفیدی بود و چون ناصور بماده منتهی گردد آنچه سیلان کند قریب این باشد یعنی رقیق سفید لیکن درد در استخوانی زیاده نبود و ناصوری که نهایت او باستخوان رسد رطوبت او رقیق تر و مائل تر بزردی بود و چون میل اندر کنند صلابت دریابند و ناصور که بورید رسد خون بسیار

وغلیظ سائل شود و آنچه نشتر بان رسد خون رقیق اشقر برآید و آنچه بر گوشت بود از آن رطوبت لزج غلیظ سرخ که در سائل باشد و بسیار باشد که یک ناصور را دهن
متعدد باشد و امر شناخت او دشوار گردد که آیا یک ناصور است که چند جا سر کرده یا هر واحد ناصور علیحده است و فرق فیما بین آنست که اگر رطوبت خارج از دهنهای متعدد
در رنگ متفق باشد باید دانست که ناصور واحد است و اگر در رنگ مختلف باشد مثلاً از دهنی زرد و از دیگر سفید برآید توان دانست که هر واحد ناصور جداست و رنگ
ناصور مختلف بود سفید و کبود و سرخ و مانند آن و بعضی گویند که ناصور منجمله قروح عسر الاندمال است و آن از قروح متقادمه است که از رو بانفجار دمل روز بران بگذرد
و آنرا غور عمیق و دهن او تنگ باشد و قعر او وسیع و در آن گوشت سخت سفید بر جوانب او بود و با آن درد بسیار نبود و گاه باشد که از سیلان بایستد و خشک
شود و گاه بود که دهن او فراهم آید و بند گردد و باز سر کند و سیلان نماید بالجمله این مرضی است در هر عضوی که افتد آنرا فاسد سازد علاج پنبه کهنه بشراب تر نمایند
و بشیاف غرب آلوده در آن نهند و یا بگلاب که خاکستر چوب انگور در آن آمیخته باشند بشویند و یا بآب دریا شویند یا بآب صابون که در آن اندکی زرنیخ و نوشادر آمیخته باشد بشویند
و علاج غرب کنند و یا فتیله ساختن پنبه کهنه بشراب تر کرده و بذرور اصفر که از انزروت و صبر و صمغ عربی و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران ساخته باشند
آلوده در قرحه نهند تا آنکه به شود و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذاشتن آنرا مندمل کند و اگر مفید نشود و بشگافند و گوشت فاسد را دور کنند و آهن یا ادویه
اکاله داغ کنند و یا مرهم مدمله نهند **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** که ناصور را نافع است عسل و زنگار مخلوط و کذا ایرسا بالعسل و کذا شب و نمک مساوی و کذا
زرنیخ ... در روغن گل و کذا برگ نقره و ذرور برگ علیق و براز طفل خشک سائیده تا سی مرتبه استعمال کردن و نهادن چوب خربق سیاه تا سه روز در ناصور و کذا
آب بارتنگ تازه تنها یا با نمک و ذرور خشک آن و کذا بیخ آن و کذا نهادن چوب حنظل یک شبانه روز در ناصور و پر کردن ناصور را بصبر در شراب کهنه
پخته و زراقه آن بآب بارتنگ و کذا پر کردن سرگین گنجشک به زیت سرشته و کذا پرسیاوشان مثل غبار سوده یا آب آن یا خاکستر آن و کذا اسرب سوخته و کذا قلقند
و کذا قلقطار و کذا دارچینی و قرنفل مساوی و کذا آب غوره در ظرف مسی بی قلعی در گرما بآفتاب داشته تا منعقد گردد و کذا زهره خرس و کذا ریه آن و کذا چرم کهنه پای پوش
سوخته و کذا بول انسان بدستور آب غوره منعقد ساخته و کذا ابوال ابل که از مرعای آورند و کذا خار پشت بتمامه سوخته و کذا خبازی به نمک خائیده و کذا اشنان و کذا اقحوان خرد آب
خشک کرده و کذا مقل ازرق و زهره زنگار و فتیله آلوده و فتیله صمغ زیتون یا ضماد او و فتیله سندروس و بخور آن و فتیله زنگار مخلوط با اشق محلول در سرکه و کذا زاج
و کذا قنطوریون دقیق و کذا قلقطار و کذا پوست بیخ مشنان از هر یک فتیله ساخته و بخور تخم گندنا و ضماد اقحوان و روغن آن و کذا خرنوب نبطی العسل و کذا روغن بادام تلخ
و قطور آن و اکل سرکه عنصل بالطعام و زراقه آن در ناصور هر واحد نافع ناصور است **دیگر** برای ناصور از بیاض استاد مغفور روغن سیب را داغ کرده صابون
لاهوری ورق ورق کرده اندازند تا حل شود و بر ناصور بگذارند **دیگر** چهکلی در روغن سرشف بسوزند و آن روغن صاف کرده تنها یا خاکستر سم ماده گاو و خاکستر چرم
کفش مساوی آمیخته حل کرده استعمال نمایند **دیگر** تخم کوبیخ مقشر کرده و دو دام باریک سائیده قرص بسته در نیم پاو روغن کنجد بسوزانند بعده روغن صاف کرده
در ناصور چکانند **دیگر** حکیم علی گوید که این دوا در نواصیر بدن همه جا آزموده است و ناصور چشم و روی و سینه و جز آن را نافع است و یک مرتبه در ناصور مقعد نیز
نافع آمده بگیرند چینی شکسته و باریک سائیده از پارچه سفت بگذرانند و با آب نیم گرم نیم تر کرده بر رکابی چین کرده گذارند تا خشک شود و باز سائیده با آب نیم گرم
تر کرده بدستور خشک کنند همچنین سه نوبت بعمل آورده باریک سائیده در ناصور بپاشند بغایت عجیب و نافع است و تا دو مرتبه کم ناصور باشد که خوب نشود و اگر
ناصور غائر باشد و سر آن تنگ بود اول دهان او را بفتیله های هندی یا مرهم زنگار و دیگر چیزها فراخ کنند بعد از آن دوای مذکور استعمال نمایند **دیگر** مجرب
زردچوب خشک کرده در آب ... غلیظ بسایند باهستگی تا حل شود فتیله پنبه بآن آغشته در ناصور نهند **دیگر** استخوان گربه با شیر عورت سائیده در ناصور نهند
به شود **دیگر** سم اسپ را بسوزند و خاکستر آن باریک ساخته بدارند و اول روغن کتان بر ناصور مالند پس آن خاکستر افشانند و اگر ناصور دور و فرو رفته باشد
فتیله بروغن و خاکستر آلوده نهند و خاکستر مذکور با جغرات سرشته در ناصور نهادن نفع تمام دارد **دیگر** که ناصور مزمن را مجرب است پوست مار بسوزند
و خاکستر آن بگیرند پس پارچه یا پنبه در شیر درخت بر آلوده خاکستر مذکور باریک سوده بران پاره یک طرف اندازند و بر ناصور گذارند چنانچه آن خاکستر
در سوراخ ناصور باشد و بعد سه روز آن پهایه بر دارند **دیگر** جهت ناصور رو بینه بگیرند سگ بچه چشم ناکشوده و آنرا در پاچک دشتی خاکستر کنند و ضمادیه کرده بر زخم

و ناصور افشانند دیگر گهونگچی سرخ سائیده فتیله بدان آلوده در ناصور نهند دیگر که ناصور کهنه را دور کند و زخم را بالتیام آرد از بیاض والد مرحوم برگ املتاس سائیده
قدری سهاگه خام دران آمیخته هر دو وقت ضماد سازند دیگر بیخ پوٹھن در آب سائیده بر ناصور گذارند یا فتیله بدان آلوده در ناصور نهند چند روز دیگر گندنا کهنه سوخته
توتیای سبز سائیده ذرور سازند یا هزار پایه را سوخته خاکستر آن بر ناصور نهند دیگر تخم تمر هندی در آب ترکرده مقشر ساخته بآب بسایند و بر فتیله آغشته نموده در ناصور
رسانند و بعضی خرمهره زرد سوخته سائیده نیز می آمیزند دیگر نافع ناسور و کشنده کرم شیر گولر بحاجیه ترکرده بر زخم چسپانند و مدتی برین عمل نمایند و یا سمندر سوخته
سوخته در ناسور پر کنند و طلای کونپل بیایه انجیر بآب ساوده نیز نافع دیگر کونپل کریل یک ماشه مرداسنگ یک ماشه سرخ شیر درخت بڑ یک قطره بر سنگ ساوده طلا نمایند
باز یک قطره شیر بڑ بالای دوا اندازند دیگر ثمر کٹائی خرد کوفته بیخته بآب ترکرده بر پارچه مالیده بر ناصور بندند و یا در آب برگ جرجیته فتیله ترکرده در سوراخ ناسور نهند
و اندک آب مذکور بر ناصور چکانند دیگر برای ناسور گوگل جبینیسیه در بول ماده گاو حل کرده فتیله ساخته در ناصور نهند و اگر قضیب خرس بآب ساوده در فتیله یا صوف آلوده
در زخم ناسور گذارند مجرب است دیگر مجرب خرمهره زرد سوخته یک عدد در تهالی پیتول انداخته چند قطره روغن بید انجیر بران اندازند و از دسته چوب نیب که فلوس
بر سرش چسپانیده باشند چندان بسایند که رنگ دوا خاکستری گردد پس در فتیله یا صوف آلوده بزخم رسانند و چندی باستعمال آرند دیگر برای اندمال ناصور برگ نیل
سائیده بزخم گذارند مجرب است خصوصاً برای غرب روغن ناصور که برای ناصور نفع تمام دارد و از برای خنازیر مزمن خیلی مفید خاکستر سم ماده گاو و خاکستر
چرم که زیر کفش کهنه باشد هر دو مساوی یک عدد و چهکلی هر سه را در روغن سرشف بسوزند پس بسایند و قطره چند در ناصور چکانند مجرب است و اگر لته حیض در سایه خشک کرده
بسوزند و خاکستر او اضافه نمایند قوی تر و سریع العمل گردد لوح دیگر جهت ناصور حرمل یک عدد و ور دو توله روغن کنجد بسوزند بعده صاف کرده یک مثقال شنگرف
صلایه کرده حل نمایند و قدری در زخم چکانند بعد از پنجاه روز به شود روغن که در التیام ناسور عدیل ندارد عدس مقشر کافور هر دو مساوی گرفته صلایه نمایند
که سرمه سا گردد بعده روغن گاو و شهد خالص هر دو مساوی مخلوط کرده اندک اندک انداخته صلایه نمایند و چهار برابر کنار روشنی البته در سایه خشک سازند
و در شیشه آتشی بطریق بالوجه روغن برآرند وقت حاجت در ناسور چکانند بعونه تعالی ناسور کهنه و جدید و نواصیر را به سازد نهایت مجرب است صاحب امراض
باستعمال این صحت یافته اند ایضاً نافع زخم ناسور بیخ بسکهپره و برگ حنا برگ فراش برگ نیب برگ سرمه برگ جیت برگ کنار برگ ارند رال هر یک ده دام روغن کنجد
آثار باید که بسکهپره را ریزه ریزه کرده در روغن اندازند چون سیاه شود از برگها تکیه کرده اندازند و بسوزند پس پارچه بیز نموده رال انداخته حل کرده بکار برند
مرهم ناصور مجرب حکیم شریف خان مرداسنگ نیلا تهوتهه هر واحد یک توله کوفته بیخته در روغن بز و اگر نباشد پیه بز چهار وزن آن اجزا انداخته بر آتش نرم بجوشانند
تا روغن سرخ شود وقت حاجت بر زخم مالیده آتش نزد زخم دو سه گھڑی دارند تا گرمی آتش بآن رسد و در وقت خواب نیز گرمی آتش برسانند مرهم کافوری که بر پای
زنی تجربه شده که چند جا ناصور داشت و از زانو تا انگشت پای تمام سوراخ بود و طرفه وجع داشت و از مدت چهار سال بود موم سفید چهار جزو در روغن سرشف
چهار جزو بر آتش گداخته کافور یک جزو سفیداب قلعی چهار جزو با یک سوده داخل کرده خوب حل نمایند و بعد دور شدن گرمی مرهم سفیده تخم مرغ چهار جزو نیز
انداخته خوب بر هم زنند و استعمال کنند مرهم جهت ناصور قروح مزمنه مجرب در پای شاهجهان بادشاه قرحه خبیثه از پنج سال بود از این مرهم در چند روز به شد
مصطکی سه مثقال کندر کف دریا هر یک دو مثقال سفیداب یک مثقال صمغ عربی یکنیم مثقال همه ادویه را ساخته بروغن گل و موم سفید و بیضه مرهم ساخته استعمال نمایند
مرهم اعلی برای ناصور کهنه و زخم آتشک و سرطان و بد و رسولی و دیگر زخمها و ورمهای مهلک انفع کثیر دارد سیماب توتیای سبز شنگرف رال مرداسنگ
پیاز برگ نیب سبز صدف سوخته موم سفید هر یک چهار ماشه روغن ماده گاو پنج توله اول روغن را خوب گرم کرده موم دران بگدازند بعد همه ادویه سائیده
انداخته خوب حل کنند مرهم لسان الکلب جهت ناصور مجرب حکیم ذکاء الله خان زبان سگ در ظرف سفال سوخته یک عدد کتهه فوفل سوخته هر واحد دو درم
خرمهره زرد سوخته چهار درم سائیده بروغن گاو کهنه و موم سفید مرهم سازند و اگر درین لته حیض سوخته اضافه کنند قوی تر میشود و گاهی با اضافه نمودن چرم نیل
سوخته امر نموده و بسیار نافع دیده مرهم ناصور که مکرر بتجربه حکیم مسطور رسیده کات سفید یکدرم توتیای سبز چهار درم کافور نیم درم موم سفید
هشت درم روغن کنجد پانزده مثقال بیضه مرغ یک عدد اول برگ انجیر چهار عدد در روغن سوخته دور سازند پس موم دران بگدازند پس ادویه دیگر سائیده بیامیزند

وزرده بیضه حل کرده مرهم سازند ایضاً مجرب برای ناصور وزخم دمل سنگ وگنده بهروزه برگ نیب بهر واحد یکدام موم سفید دو دام روغن کنجد ده دام اول
شلجم و پیاز بهر واحد چهار دام در روغن بسوزند پس برگ نیب سوده بسوزند وصاف کرده باقی ادویه را در روغن اندازند هرگاه سیاه شود فرود آورده نگهدارند
اقوال حذاق مسیحی گوید که علاج ناصور مثل قرحه متاکله باید کرد و پس اولاً علاج بدوائی کنند که صلابت را بقوت قلع نماید و تنقیه و غسل چرک کند مثل آنچه گفته
بعده بدوائی منبت اللحم بعد ازان بدوای ملصق جلد باللحم و مدمل واین اشیا نیست که نه صلاب باشند و نه رطب تا جلد را صلاب نکنند پس گوشت ملتصق نشود و این دوا
مرکب از بیه خنزیر کهنه و مرداسنگ و قلقطار و زیت کهنه چون بپزند جلد را صلاب نکنند و نه رطوبت افزاید و ایضاً از ادویه که مثل انیست عسل مطبوخ است
چون تنها و یا دوای مجفف مثل صبر و مر و کندر و قنطوریون دقیق و بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنه با آن آمیخته استعمال کنند شیخ میفرماید که علاج ناصور
و جلد هائیکه ملتصق نشود انیست که احکام و اصناف ناصور ها سابق مذکور شد واما آنچه از تدبیر سائل کردن زرداب رطوبات فاسده ازان بعصب یا بشکاف
واجب بود آن نیز قبل ازان گفته شد واما علاج خاص بناصورها آن نیز مختلف بود چه ناصور یا تازه سهل است و یا کهنه که بتجویف خود در گوشت سخت
غوص کرده باشد واین عسر العلاج است پس تدبیر یکی ازان درین چاره نیست آن گرفتن جمله تجویف او بقطع مستاصل از گرد اگرد است تا آخر اش
یا غیر آن یا بداغ از آتش یا بدوا واین صعب شاق است وخصوصاً چون در قرب عصب یا عضو شریف باشد و گاه مریض مائل تر باین باشد که آن باید
باقی ماند و ازان مدارا کنند بسوی تکلیف علاج او و گاهی متمکن تر باشد به تخفیف و تاکل گوشت خبیث در داخل او و تخفیف باقی گوشت هر دو داد و دمال و
لقاء سے ساکن تا مدت طویل بغیر آنکه اندمال تام باشد و کسیکه این اراده کند واجب است که تنقیه ناصور کنند از گوشت خبیث که اندران است بعده دران
ادویه مجففه پر کنند و بگذارند که آن تنقیه کند تا وقتیکه خطا در امتلا یا رطوبت مزاج یا وصول آب یا اضطجاع مولم بران یا ضربه یا صدمه یا مرفه یا رعده واقع
نشود واما علاج قلع و استیصال او انیست باید دانست که خون خبیث متعفن قدیم باشد آنرا دوائی نیست مگر قطع تجویف یا داغ او بآتش چنانچه مذکور شد مع
شگاف ناصور کج ملتوی از منافذ او تا مذهب داغ و منفذ او دریافت گردد مع تحرز و حذر تا داغ داده شود و قطع کند یا داغ با دویه حاده مثل نوشادر و زرنیخ
و گوگرد و زنگار و سیماب برابر منجمله این همه سیماب را قتل کنند و همچندان براده آهن و نصف آن اشنی و نصف آن زاج آمیزند و در دیگ که بران دیگ دیگر
وصل کرده باشند تصعید آن نمایند یا در شیشه مطین کرده در آتش نهند بطریقیکه اهل اشتغال باین باب آنرا میدانند پس مثل نخاله صعود کند چون انرا در ناصور نهند
التهاب آرد و بسوزد و گوشت جدا شود پس آنرا موچینه بگیرند و بیرون کنند و او راست پر کردن عضو بروغن گاو ساعت بساعت نمایند برای تسکین درد ازان
معالجه او بعلاج قروح کنند واما در ناصور تازه سهل و جسها است که اولاً با دویه قویه آنرا بشویند چون قطران و آب خاکستر یا آب دریای شور و آب صابون که
زرنیخ و نوشادر بدان آمیخته باشند و آب سمد از زرد سنجح و نوشادر بهر دو خشک در قرع انبیق یا مبلول و تر بغیر سیلان و آبیکه دران اشخار و کلس یا پوست برقیه
و آب جوشانیده باشند پس هرگاه پاک شود بران دوای تخم بید انجیر نهند و مرهم زرنیخ مذکور در غرب عجیب النفع است و دوای قرطاسی جالینوس و ادویه مرکبه از زاج و
قلقدیس مس سوخته و زنگار و مانند آن از قنطوریون چون ناصور را پر کنند بسازد و همچنین از خربق چون ناصور را پر کنند تا سه روز بگذارند به کنند و همچنین زراج سوری و کذا
عصاره قثاء الحمار بعلک البطم یا عصاره بیخ محروث یا زنگار و اشق یا اشق و قلقدیس و زاج و قلقطار و صمغ بسرکه و یا بگیرند بول طفل و در هاون اندازند بهوا ده بسایند
تا آنکه غلیظ گردد و خشک شود پس استعمال کنند دوائیکه اهل اسکندریه استعمال آن میکنند بیخ خرسا و زاج بریان و قلقطار و زنگار و شب هر واحد یک جزو
زراوند نیم جزو ازین ذرور یا مرهم سازند یا بسرکه آمیزند که دران زراوند پخته باشند و گاهی زراوند از نسخه حذف کرده میشود و گاهی با آن عسل می آمیزند و ایضاً
بگیرند صبر و زنگار و مرداسنگ و پوست بیضه اگر مکلس باشد قوی تر بود و باهم مخلوط سازند و ایضاً ادویه قویه که در علاج قروح عسر الاندمال ذکر کردیم پس هرگاه
گوشت نیک ظاهر شود ادویه منبت اللحم استعمال کنند و اگر قریب او استخوان فاسد باشد واجب است که اصلاح و معالجه بعلاج او کنند و چون بینند که رطوبات صدیدیه
کم شده دیرم برهیم عود کرد علاج نفع کند گیلانی از بولس نقل کرده که اگر ناصور باستخوان منتهی گردد صحت او ممکن نیست بغیر استعمال آهن مگر آنکه زمانه بدان طول کرده باشد
پس استخوان ازان بیرون آرند یا قشر او دور کنند و اگر انتهای ناصور تا استخوان رسد علاج آن بادویه کنند که غلظ آن ببرد و الصاق نماید و آنچه فلطر را دور کنند

پنج سقنا ولیون است اگر جزو گرد او را نرم کنند و در ناصور داخل نمایند تا آنکه خلط او را ببرد و ایضاً شرابی سیاه چون در ناصور لعاب رود یا شد و بدان زند خلط او قطع کنند و همچنین اگر در وی سیت بپزند و در ناصور ریزند یا موی سوخته تنها چون با زکشت را بمزوج ریزند یا سوری بدو انگیه قرحه گویند مع آب و عسل یا بگیرند اقلیمیا فراج و قلقدیس ومس سوخته و صمغ هر واحد چهار درم قلقطار هشت درم و بول الطفل سرشته از آن فتیله سازند و چون فتیله در ناصور نهند بر آن از خارج مغز نان مبلول در آب نهند و تبدیل آن کنند تا حرارت و ورم از آن برود و گوشت که سوخته باشد ساقط گردد و در آنکه ناصور گوش را نیز اصلاح نماید و هر قرحه چرک ناک را پاک کند و گوشت فاسد را بخورد و زنگار یک اوقیه انزروت و اشق هر واحد نیم اوقیه همه را سائیده بسرکه سرشته استعمال کنند و دیگر مرهم تر از اول موم و زیت و زنگار سوده آمیخته استعمال کنند عسر العلاج عجیب الاثر هر قرحه که اطبا از الحام او عاجز آیند افیا غریوس بگیرند آب زبیب ده درم خاکستر چهل و بیست درم توبال آهن و مس پنج درم هر دو درم جاوشیر دو درم زراوند کنند هر یک هفت درم اشق پنج درم همه را باریک بسایند و اشق به جاوشیر حل کنند و همه را بیامیزند این ناصور را الحام نماید عجیب است دوای دیگر بگیرند قلقطار دو درم قلقطار و زنگار هر واحد یک درم به صمغ دیگر یا با اشق آمیخته استعمال کنند تا آنکه غلظ ناصور منقلع گردد پس بعلاج او زنگار سوخته و عسل دو چند آن فتیله ساخته باید کرد پس هرگاه غلظ دور شود ناصور پاک گردد در آن وقت فتیله منبت اللحم استعمال کنند بگیرند صبر و مر و اسفاناخ و خاکستر پوست بیضه سوخته مساوی و بآب سرشته فتیله سازند و در ناصور نهند و دیگر بگیرند مر و صبر و کندر و پست انار مساوی با آب یا بزهره [illegible] سرشته سازند و الیفنار [illegible] ره گوشت برویاند چون ناصور بدان بشویند رازی گوید که این دوا ناصور را ملتحم سازد و در آن گوشت برویاند عنزروت ده درم اشق دو درم کندر یا زرد زنگار هر واحد یکدرم باریک بسایند و بعسل استعمال کنند که عجیب است و گفته که نواصیر و قروح عسر الاندمال را آنکه در زوال او امید نبود بدین دوا علاج کردم و در زمانی قلیل آنرا بساخت و چیزی درین باب عدیل او نیست پس صواب آنست که بر آن اقتصار نمایند و از رطب و یابس که گفته اند تکثیر نکنند انطاکی گوید که در قروح و ناصور و قرحه ساعیه ملاک امر درین همه شستن آنها بسرکه و عسل و شراب است و بر کردن خاکستر موی انسان و چوب انگور و کمه نیب و طرفا و بادام تلخ و سحیق بازرنگ و قنطوریون دقیق

قروح معروف بجراق

سببش خون غلیظ مختلط بسودای محترق است که طبیعت آنرا از دهن عروق بسوی ظاهر بدن دفع کند بنا بر حدت و ایذای او در عروق [illegible] اعراض او آنست که اولاً بثور بزرگ پیدا شود بعده ریم کند و منبسط شود و منفجر گردد و خشکریشه سیاه و خاکستری مثل خشکریشه داغ شود و اکثر حدوث آن در رخسار بود و بیشتر در جوانان که بسیار غذاهای لحوم و حلاویات و شراب کنند عارض شود علاج فصد سر و کنند و اخراج خون بقدر قوت و احتیاج نمایند و هر صبح جلاب از عناب و آلوی سیاه هر یک ده عدد و شکر سفید یا ترنجبین ده درم یا شربت عناب یا شربت اجاص یا شربت تمر هندی بیاشامند و غذا امراق ماش و مغز بادام و نخود و اسفاناخ خورند بعد از آن تنقیه بدان کنند بعد ظهور نضج دو نقار و رده مطبوخ افتیمون و غاریقون یا بماء مطبوخ سنای مکی چند درم هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک هفت درم مویز منقی ده درم بنفشه تخم کاسنی هر یک سه درم عناب سپستان هر واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و در آن خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ بر آن انداخته بنوشند و آخر روز از ماش مقشر مغز بادام و اسفاناخ و گوشت بچه مرغ ماکیان غذا سازند و بعد تنقیه هر روز ماء الجبن سه اوقیه با شکر یا ترنجبین یا بشربت [illegible] بنوشند و بعد تنقیه تامه بر آن زلو بچسپانند تا خون محترق که زیر جلد باقی بود آنرا امتصاص نماید بعده مرهم سرخ معمول بمرداسنگ و زردچوبه و سرکه و زیت طلا کنند و برخی از علاج این در بثور شیلم نیز مسطور شده

قروح مولمه

که در جلد سر حادث شود و از شدت الم قرار و خواب را منع کند و آن در ابتدا بثور سرخ مغرطیح مولم بود و بیشتر در جلد سر است سببش بخارات و موی [illegible] محترق است که زیر جلد حبس یا [illegible] بالای محف استقرار نماید و حجاب جلد سر را بسوزد پس الم مفرط آرد علاج هر صبح سکنجبین ساده ده درم و تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم با آب نواکه یا لقوع مشمش هر کدام که باشد سه اوقیه دیا شربت تمر هندی یا نیلوفر شربت عناب و سکنجبین ساده و شیره تخم خیارین یا شیره تخم خرفه بنوشند و بماء الشعیر یا بماش مقشر و بادام و اسفاناخ غذا سازند و فصد سر و کنند خون بقدر احتیاج بر آرند و تنقیه طبیعت [illegible] نمایند و از برگ کاسنی کوفته بروغن گنجد تخته آرد جو و خطمی کوفته آمیخته بر سر ضماد سازند و اگر ازین فائده نشود و هر بیمکه [illegible] کننده و طبری گوید که [illegible] بر آن مرهم ابیض معمول بسفیداب سفیدی بیضه می نهند

و صنعت او اینست که بگیرند موم و روغن بروغن گل و از آتش فرود آورده اندک سفیداب ارزیز مغسول بران اندازند و حرکت دهند تا منجمد گردد بعده در هاون انداخته
سفید مرغ جیفه داخل کرده حل نمایند تا مختلط گردد و هرگاه سر شود برسر وجاهای شور طلا کنند تا آنکه شور نرم گردد و رقیق آن تسبیح یا بدو مرهم او بآهستگی خارج شود و آنچه تسبیح نیابد
و جلد او سخت شود بشگافند تا بدان داخل او بگشاید و اگر فصل زمستان باشد از برد محفوظ دارند بخوف تشنج و کراز و خوف این بهرآنست که در حجاب موضوع برجست
خارج شده و اهل شام علاج این قروح و شور تعفا بداغ و استیصال میکنند و از علامات مختصه او اینست که چون بکشاید دوام ترشح کند و مرهم را قبول نکند مگر بجهد و لهذا
امر میکنند بتجدید مرهم بران در هر روز بدفعات بسیار و همچنین هر جراحت و خراج که در عصب و غشا باشد دائم ترشح کند و از اعراض این قروح است که چون مندمل شود ختم بزمانه دراز کند

لحم زائد بر جراحات و قروح

و این بسبب افراط در انبات لحم باشد و این انبات یا از فعل طبیعت بود بدون اعانت او از ادویه و تدابیر یا از فرع مع اعانت فعل ادویه منبته و تدابیر و این افراط
لا محاله فی نفسه مضر است پس احتیاج افتد در علاج این بادویه جالیه مجففه اگر لحم زائد و رسکات تکون بود و نبات قریب العهد بتکون باشد و اما اگر عهد تکون او
بعید بود و گوشت خشک شود و بالای آن جسم صفاقی بجای جلد بر دید ادویه مذکوره کفایت نکند بلکه می باید که قوت آن قوی تر از آنها باشد حتی که لحم زائد را بخورد و
بوسیده کند و آن را دور گرداند و هر دوا که کمتر در سوزش باشد آن بهتر بود و واجب است که درینجا توقع معونت طبیعت ندارند چنانکه در انبات لحم امید میدارند زیرا که او فعل طبیعی است
و خوردن گوشت که طبیعت آنرا پیدا کرده بمعونت دوا بود و لهذا واجب است که اکثر تعویل بر دوا باشد و دوائیکه غلیظ تر و ثابت تر بود و آن درین باب نافع تر باشد
نه از جهت قوت که گاهی لطیف قوی تر بود بلکه ازین جهت که انفعال او ابوا و از اخلاط امزاج کم باشد و ثبات او بحاله بیشتر بود و این ادویه مثل قشور مس و صدف سوخته
و مهره و نوع خار پشت بگوشت آنها سوخته لیکن خار پشت تنها تنقیه اندک کنند و قبض لحم بیشتر نمایند از آنچه سزاوار است و قوی ترین چیزها یکه مذکور شد مهره حجر مسلمی سوس است
و قوی تر ازین زاج سوری و قری الذهب و قلقطار و زاج است و سوختن اینها قوت دلذع هر دو کم کنند و لطافت آنها زیاده کنند و زهره مس قوی است و مثل زنگار است
و از چیزها یکه گوشت زائد را خورده بخورد اشخار و زنگار است و بسیار باشد که گوشت زائد را تحلیل و لاغر کند اگر بران پارچه مبلول و آب دریای شور یا آبیکه
دران نمک تلخ حل کرده باشند بنهند و بگیرند اشخار و آب نارسیده در هفت چند آن آب حل کرده با آفتاب تا یکهفته بدارند و در هر روز و هر وقت
بچوب برهم کنند تا آنکه غلیظ مثل گل گردد و ازان اقراص ساخته استعمال کنند و همچنین قرص بنطلوفس و مرهم اخضر عجیب است و دوای مرتب از قشور مس
و دقاق کندر و جمیع ادویه معموله برای اربیان در امراض بینی نفع بخشد و دوای خشک مجفف گوشت زائد بگیرند مرداسنگ و زنگار و قلقطار و حرک نقره مساوی
طلا اگر گوشت افزون را بخورد و بلا سوزش زرنیخ سرخ و زرد سیاه هریک پنج درم توبال مس ده درم همه را بروغن گل سائیده طلا کنند ایضا که بجهت
خوردن گوشت زائد مکرر بتجربه رسیده و در دکمتر آرد منسوب باسلاطین چهار جزو زنگار دو جزو زاج دو جزو سائیده بر موضع چسپانند و بالای آن مرهم دیگر بگذارند

سقطه و ضربه

سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنکه چیزی دیگر بران شخص افتد و این هر دو تفسخ و رض الم دا بدار سانند و اتصال استخوان و اغشیه و اعصاب و رگهای بزرگ
متفرق گرداند و هر قدر که جسم بزرگتر باشد خطر شدید تر بود و لهذا اطفال و کذا مردم نحیف را ضرر و اذیت در سقطه چنان عارض نشود که بالغان و فربهان را عارض
گردد و با وجود نرمی اعضای اطفال قبول او برای انفصال و برهنگی اعضای نحیفان و بسیار مردم از بلندی عظیم افتند و ایشان را ازان ضرر معتد به عارض نشود و گاهی
ازان احتباس بر از و بول عارض شود و بسبب التوای امعاء و خروج بعض او از موضع او و بسبب آفت عارض بعضله حابس البول مثل فسخ و الم مانع از استرخای آن برای تخرج البول
و گاهی ازان خروج بول و براز بغیر اراده عارض شود اما خروج بول بسبب انقطاع عضله حابس البول یا عصب او و استرخای آن بود و اما خروج براز بسبب استرخای عضله و ضعف قوت ماسکه
یا سقوط آن و عجز از امساک او بود و گاهی ازان نفخ شکم و شدت تنفس و انقطاع آواز و کلام عارض شود و سبب این جمود خون در شکم است و آنچه بهنگام انقطاع بعض عروق باطنی حائل شود
و گاهی ازان سقوط قوت عارض گردد و این را موت لازم شود و علامت این انقطاع کلام است و سرنگون کردن و ذبول نفس و عرق پیشانی و زردی یا سبزی چهره
زیرا که این همه آفات تابع سقوط قوت بود و گاهی قی الدم بالبنت طبع عارض شود و این قاتل است مگر آنکه با خون طعام قی کند یا ظاهر بدن او ورم کند لیکن اگر آن

ورم بباطن رجوع کند بسرعت ہلاک نماید و اگر باوجود این ہم قی کند فی الفور بمیرد و کسیکہ بر صماخ او بیفتد و از ان خون بسیار سائل شود این مہلک بود و ہمچنین اگر
آن ضربہ بران موضع عارض شود و شخصیکہ بسر خود ساقط گردد اکثر آنرا سکتہ عارض شود و افضل تدبیر او درین ہنگام حقنہ است و موضع سقطہ را لا بدست کہ بسوے
آن خون بسیار دفع شود و این اسرخی موضع او لازم بود پس اگر این عارض نشود سببش عسر نفوذ مواد از ان عضو بسبب شدت استحصاف و لبودن عضو عصبی
باشد. علاج اگر با سقطہ یا ضربہ چیزی از جراحت و نزف الدم وغیرہ نباشد باید کہ فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نمایند و از ادویہ رادعہ مثل مغاث
وگل ارمنی و اقاقیا و برگ سرو و صبر و ماش مقشر کوفتہ بیختہ با آب مورد ضماد کنند و اگر بسبب درد و ورم گرم و تپ پیدا شود بعد از فصد نیم ماشہ مومیائی
با آب گرم بخورند و یا ریوند چینی و فوۃ الصبغ و گل مختوم و لاک مغسول ہمراہ آب لعوق نخود بخورند و گاوزبان با شربت سیب و قند اب و عرق گاوزبان
نافع بود و اگر مزاج گرم باشد مومیائی یک سرخ بدہند و اگر از ان تپ آید موقوف کردہ گلقند در عرق عنب الثعلب مالیدہ شربت بزوری حل کردہ خاشی یا شیرہ
بدہند و دو انیگرم باید داد و گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی ماميثا صندل فوفل کوفتہ بیختہ در روغن گل سرشتہ ضماد کنند و ماش و برنج و نخود و عدس و زردی بیضہ
نیمبرشت غذا سازند و از گوشت و شراب پرہیز نمایند مگر آنکہ ضعف باشد آن وقت شوربای چوجہ مرغ بماش مناسب بود و اگر سقطہ یا ضربہ بر سر رسد بعد از فصد تنقیہ صفرا
کنند بمسہل آن یا بجبار الفواکہ یا بحقنہ لین و سرکہ و گلاب و روغن گل بر سر بمالند و برگ مورد و گلنار و پوست انار در سرکہ و گلاب بجوشانند و بار کی مشک و عود و طلا
کنند و اگر بسبب ضربہ نفث الدم حادث شود علاج نفث الدم کنند و اگر بر عضلہ واقع شود و آنرا فسخ عارض گردد در ابتدا بروادع مذکورہ ضماد کنند بعدہ بدانچہ محلل خون
مردہ محتقن در خلل لیف باشد مثل نطول محلل معمول از بابونہ و اکلیل و برگ کتان و زوفای خشک و شبت و برگ خطمی و پودینہ و مرزنجوش ضماد مرتب از آرد جو و زوفای رطب مثل
پودینہ کوہی با پست جو کنند و اگر بر عصب واقع شود و آنرا ارض عارض گردد با دویہ مسکن درد مرخی و محلل مثل خطمی بنفشہ اکلیل و مانند آن ضماد کنند بر از بنفشہ و خطمی و بابونہ
و اکلیل و شبت نطول نمایند و روغنہای گرم مثل روغن شبت و زنبق و اقحوان و ناردین بمالند و اگر بر مفصل واقع شود و از ان وہن و وثی عارض گردد روغن گل بمالند و بران
برگ مورد سودہ بپاشند و بندش کہ نہ درد آرد و نہ سست بود بعمل آرند و یا بران چلپتی و شبہ و عنبر و مامیرو کوفتہ نہادہ بربندند و اگر از ان نواحی عصبیہ صلابت حادث شود
داخلیون یا مقل با آب گداختہ و بیخ خطمی ضماد کنند و اگر درد بعد از ضربہ و سقطہ مزمن شود قدری چونہ قلعی با عسل و روغن کنجد خالص کہ تازہ کشیدہ باشند حل کردہ
بران موضع ضماد کنند و در آفتاب خشک سازند کہ تکرار عمل ازالہ درد میکند و مالیدن روغن دیودار اثری تمام دارد **ذکر ادویہ مفردہ** نافع ضربہ و سقطہ لاک خام درخت پیپل
با ہموزن شکر سفید آمیختہ خوردن مفید و صاحب تکملہ نوشتہ کہ لاک مذکور سہ درم شب تر کردہ صبح صاف نمودہ نوشیدن مزیل درد و اماس ضربہ است **دیگر** براے
ضربہ کہنہ گل سفید کہ اطفال بدان کتابت میکنند و آنرا کھری گویند دو درم در ربع رطل آب حل کردہ بگذارند کہ تہ نشین شود و آب صاف آن بیاشامند **دیگر** برای کوفت اعضا
بادنجان خام با شکر سرخ آمیختہ بخورند و بیخ آن قدری سائیدہ نوشیدن ہمین عمل کند و بقول اہل بنگالہ بادنجان درست در زیر آتش نہند کہ نیم پختہ گردد پس برآوردہ
بفشارند و بمقدار دو سہ تولہ آب آنرا گرفتہ یک تولہ قند سیاہ داخل کردہ بنوشند نیمگرم تا دو سہ روز بعمل آرند کہ جہت ضربہ و سقطہ کہ بر سینہ و پشت و سائر اعضا رسید
حکم تریاق دارد **دیگر** شب یمانی بریان سہ درم سودہ با شکر دوازدہ درم آمیختہ سہ خوراک سازند کہ حکم مومیائی دارد و گویند کہ قصب طباشیر مصمت گرفتہ سوختہ
بقدر دو ماشہ با شکر در صورت حرارت و با عسل در برودت خوردن انفع از مومیائی ست و قفر الیہود از نیم ماشہ تا یک ماشہ خوردن کار مومیائی میکند **دیگر** شاخ گوزن
با آب سودہ قدری بنوشانند و اگر ضربہ کہنہ باشد بجیسار یکدام نیم کوفتہ در ہفت دام آب شب بخیسانند صبح صاف نمودہ بنوشند غذا نان گندم چرب بی نمک تا سہ روز
بعمل آرند **دیگر** نافع ضربہ و سقطہ برگ پیپل بست و یک عدد سائیدہ با چند قند سیاہ آمیختہ چہار سازند و ہفت خوراک نمایند **دیگر** کہ نفع عظیم دہد و درد بالکل زائل
گرداند تماکت شش ماشہ سودہ و شکر سفید مساوی آمیختہ بخورانند **دیگر** مجرب حکیم علی خانی سودہ را با روغن بر آتش نرم نہادہ بمالند کہ مثل مرہم شود بر ضربہ
و سقطہ گرم گرم بربندند کہ الم برطرف میشود **دیگر** از بیاض استاد مرحوم گوشت تازہ کہ بعد ذبح فی الفور گرفتہ باشند نیمکوفتہ زرد چوب آمیختہ بر تابہ
آہنی از یک طرف نیم بریان کردہ از طرف خام بالای ضربہ بندند روز دوم و سوم از آرد مونگ حلوا پختہ نیمگرم بندند و گویند کہ لحم البقر یا گوسفند را قیمہ کردہ
در پارچہ باریک دو پوٹلی نیم نیم پاؤ بستہ بر تابہ گرم گذارند و تکمید سازند کہ در تسکین درد مجرب است **دیگر** تماکت سانبھر یا آتاریکوفتہ در خریطہ

متخلخل شده ندو روغن زرد یک چهٹانک در ظرف مسی کرده بر آتش زکال گذارند و خریطه نمک را دران گرم کرده تکمید سازند نهایت نافع است و در دفع اوجاع ریحی
و تحلیل اورام بارد نیز سریع النفع است و اگر ماش مثل میله پخته بدان تکمید کنند نیز مفید است **دیگر** که ضربه و موچ و کجی استخوان را اگرچه کهنه باشد نفع دهد کهلی تل
باریک سوده و در آب بپزند تا بقوام شهد آید بر پارچه سفت طلا کرده بر عضو به پیچند **ذکر ادویه** هر کیمه که مفید سقطه و ضربه است بخورند که برای ضربه و موچ تازه و کهنه
بی نظیر و حکم اکسیر دارد و معمول زنجبیل و کچله هر واحد دو عدد ریزه ریزه کرده اشنه دو دام در آوندگلی با یک آثار آب و دهن از سر پوش بند کرده جوش دهند چون سوم حصه
آب بماند اول بخورند گیرند بعده از ان آب باشسته ثقل دوا سائیده نیم گرم بندند در سه روز شفای کلی حاصل شود **حب** که آن را چور گولی گویند و در رفع درد ضربه و سقطه مستعمل
سارتان است بهکر مول بیخ خراسانی زردچوب بالون لوٹه سجی سپیده لکڑی هر یک یک درم قند سیاه شش درم مقدار کنار دشتی حب بسته یکی بخورند و یکی بروغن کنجد
طلا کنند و در نسخه حکیم عابد قسط تلخ قرنفل بوده عوض بیخ و سجی و سپیده لکڑی است و زن همه مساوی است و قند سیاه کهنه برابر همه و گفته که اگر بعد ضماد آن تکمید بران موضع
بپا چاک دشتی کنند قوی الاثر و سریع العمل گردد و من در آلام و اوجاع این را آزموده ام و ترانرا تریاقی یافتم و بعضی گویند که اگر لوده پٹهانی مال کنگنی گیر و سلیخه صابون
هر واحد یک درم صبر یک نیم درم در نسخه اول افزوده وقت حاجت سائیده نیم گرم ضماد سازند نافع تر باشد **نوع دیگر** که بجهت ضربه و سقطه آب حیات است
بالون هلدی دار هلد بهکر مول پاپیٹهی لوده پٹهانی هر یک یکدام نسوت نیم دام کوفته بیخته با آب جبها بقدر کنار دشتی سازند یک حب صبح در حلوا پیچیده بخورند
و یک حب وقت شام همین دستور بخورند و وقت شب کچله را در آب تر نموده بسایند و همان حب را با آن سوده ضماد نمایند شفای کلی حاصل شود **حب** که
برای ضربه و داب هم بسیار مفید است گندم را چندان بسوزند که خاکستر نشود و خام هم نماند و برابر آن قند سیاه آمیخته خوب بکوبند و اندکی روغن زرد آمیزند خوراک
از یک توله تا یک نیم توله در خوردن دو سه روز درد و کوفت بالکل دور میشود و این دوا را مومیائی هندی نامند و صاحب تکمله نوشته که قدری زنجبیل و هلدی
در ین زیاده کنند که حکم مومیائی دارد **ایضاً** که ضربه و سقطه و درد کمر و بندگاه را مجرب است گوند سهجنه را در روغن گاو بریان ساخته قدری سونٹهه و ملاپی افزوده
با قند سیاه کوفته سه چهار درم بخورند **دوائیکه** برای ضربه معمول است آنکه مغسول مصطکی فوه ریوند چینی هر یک ده ماشه کوفته بیخته بزردی بیضه مرغ نیم برشت آمیخته
بخورند **ایضاً** مومیائی کانی یک ماشه در قدری شکر و روغن زرد آمیخته بلیسند و بدن را بجامه پوشیده دارند و در مکان گرم بخوابند عرق آید و زوال
درد ضربه بتمامه خواهد شد و بجای ضرب زردچوب بروغن شیرین حل کرده بمالند و آب سرد نباید داد و اگر در ضربه کهنه تقاطر بول باشد اطریفل بخورند و از ترشی پرهیز
نمایند و زردچوب مغاث بغدادی آرد موٹهه بشیر گاو پخته ضماد کنند و گاهی در ضربه مفصل صبر زرد بجای زردچوب کرده میشود **ایضاً** برای ضربه و خون منجمد
پهٹکری یکماشه سوده بروغن زرد چهار توله بریان نمایند چون پهٹکری در ته روغن منجمد شود روغن بالا گرفته میده و شکر آمیخته حلوا سازند و بخورند و از زمان جلوا
یک حب بسته پهٹکری مذکور دران نهاده بخورند تا سه روز بهتر از مومیائی نوشته اند **دوائیکه** از مجربات حکیم علی است ریوند چینی حنا خطمی زردچوب با شل غبار سوده
بر عضو یکه کوفت یافته باشد بربندند بسیار نافع است و اگر بر جراحات رطبه بربندند بزودی خشک کند **ایضاً** که برای تسکین درد ضربه مجرب قند سیاه و سفیدی بیضه
با قدری آهک ضماد کنند و اگر زفت رومی گل خیرو فلفل سیاه با آب سائیده ضماد سازند در درد ضربه و موچ را هم فرو نشاند **ایضاً** که درد سینه و پهلو و دیگر جا که بسبب
ضربه و سقطه باشد از مجربات والد مرحوم است کچله را با آب بر سنگ بسایند و بر کناره کٹوره جمع نموده باشند و برابر آن ایلوه سائیده آمیخته بر آتش بپزند چون مثل حریره شود
اندکی سرکه آمیخته نیم گرم طلا کنند **ایضاً** برای درد استخوان و غیره تج موصلی سیاه سپیده لکڑی همه اجزا برابر کوفته بیخته وقت حاجت در آب حل کرده نیم گرم لیپ کنند و اگر هلدی و صابون
برابر با آب پخته لیپ کنند و یا سجی نیز افزایند در درد ضربه را نافع بود **ایضاً** که ضربه و سقطه را مفید و عضو خشک شده را بر هیئت اصلی باز آرد مغز تخم بید انجیر و کتهی سیاه هر دو
سائیده پس روغن آمیخته ضماد کنند و در نسخه دیگر برگ سهجنه عوض تخم بید انجیر است نوشته که هر دو برابر سائیده طلا کرده در آفتاب نشینند **ایضاً** زردچوب و آهک
در سرکه سوده نیم گرم ضماد کنند **روغن دلپو** داروی که اطبای هند پیلا تیل گویند تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطه و فالج و امثال جراحات بی نظیر است بگیرند زردچوبه
و چوبه ویره وارد اصل السوس دار هلد و دوده سقف سیاه نخود بریان سکندر هر یک سه توله در با هم آمیخته با آب خوب کهرل کنند تا مضمحل شود و بعد از ان در دیگ با سه نیم رطل آب
با آتش ملائم بجوشانند تا سوم حصه آب بماند ثقل آن را بکف گیر گرفته بیرون آرند و دیگ بر آتش باشد و آن ثقل بر آورده در پارچه نموده در همان دیگ بیفشارند چون هیچ آب نماند

در قتل نماند و دور کنند پس روغن کنجد بهشتاد تولہ داخل کرده بآتش ملائم که تیز از اول باشد بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند و در آخر احتیاط کنند که روغن
نسوزد و اگر اندکی آب بماند و جای سرگذاشته روغن صاف از بالا بردارند و آب که در ته دیگ ماند دور کنند صواب باشد و قوت این روغن تا یکسال ماند و برای
درد مفاصل و دردهای کهنه اگر پانزده مثقال موجود و پنج مثقال بهروزه بر اجزای خمسه مذکوره اضافه کنند بهتر بود **سفوف** برای ضربه از بیاض والد مرحوم گندم بریان هلدی
هر دو سوده شکر تری برابر هر دو آمیخته چند روز نهار بخورند **ضماد** جهت ورم حار ملتهب که در مفاصل بسبب ضربه و سقطه بهم رسد و فرزبان نماید آرد جو پانزده جزو کوکنار
مع تخم ده جزو تخم خطمی هفت جزو بنفشه مونگ گل سرخ اصل السوس نیلوفر هر واحد پنج جزو عدس مقشر سه جزو طباشیر دو جزو زعفران نیم جزو کوفته بیخته
با روغن گل آمیخته ضماد نمایند **ایضاً** مجرب حکیم علی جهت ضربه و سقطه بعد از فصد یکبار آمیده چوب گل ارمنی زرد چوب کود ازگل خطمی آرد مونگ برگ حنا ریوند خطائی
هر یک دو تولہ کوفته بیخته بآب و روغن گل یا کنجد بپزند هرگاه مانند حلوا شود بدان تکمید نموده ضماد کنند و به بندند **ضماد** که برای ضربه مکرر بعمل آمده زرد چوب
هفت ماشه میده لکڑی شش ماشه مغاث بغدادی پنج ماشه کوفته بیخته در روغن کنجد حل نموده نیمگرم ضماد نمایند و گاهی صنوبر و بالون و مصطکی نیز اضافه نموده
میشود **ایضاً** مسکن درد ضربه و سقطه میده لکڑی آمبا هلدی زرد چوبه هر یک یک تولہ نیل تری مصطکی هر یک شش ماشه افیون سه ماشه ادویه کوفته بیخته بآب ادرک
سرشته گرم نموده ضماد نمایند و اگر ضربه باستخوان رسیده باشد قدری سفیدی تخم مرغ اضافه نموده بر پارچه کرپاس پهن کرده بر عضو مکسور به پیچند و بر اطراف
آن چوبهای راست باریک مستحکم بندند و به هفته یکبار وا کنند و تجدید نمایند و در سائر اوقات روغن کنجد بر عضو می چکانیده باشند و اگر درد شدید باشد
قدری دود و سقف مطبخ یا خانه بهفر بهوجه نیز اضافه نمایند **ایضاً** که بجان نفع دارد میده لکڑی بالون زرد چوبه سجی قند سیاه کهنه از هر یک درمی نرم
بآب سوده گرم کرده ضماد نمایند و گاهی درین پنج نی که بهندی چورمونا نامند و قدری سلاجیت که عرق الجبال است داخل کرده میشود و در نسخه دیگر کنجد سیاه
عوض قند سیاه است و زنجبیل زیاده **ضماد** که بجهت ضربه و سقطه از بیاض حکیم نافع خان منقول گل بنفشه گل خطمی سفید گل بابونه اکلیل الملک گل سرخ عنب الثعلب
بامیران چینی مومیائی کانی حلبه تخم کتان شحم قاوندی هر یک دو تولہ سریش کاهی چهار تولہ پنج لفاخ نه ماشه زرد چوب میده و چوب آرد مونگ آرد باقلا
هر یک نیم پاؤ زرده تخم مرغ ده عدد **ایضاً** زفت رومی آنبه هلدی زرد چوبه میده لکڑی کنجد سیاه هر یک دو تولہ **ایضاً** آرد مونگ آرد باقلا هر یک نیم پاؤ میده لکڑی
چهار تولہ زرد چوبه دو تولہ سونٹھ یکدرم مومیائی کانی دو ماشه گل خطمی سفید دو درم روغن گل چهار تولہ زرده تخم مرغ ده عدد **ضماد** جهت ضربه و سقطه
صبر مصطکی کندر مرمکی هر یک یکدام صابون ولایتی نیم پاؤ صابون را در شراب دو آتشه بپزند تا مثل مرهم شود پس ادویه سوده انداخته ضماد سازند **ایضاً**
میده آمبا هلدی زرد چوب تخم پنوار بالون ابلوه صابون خشت کهنه برابر کوفته در آب سائیده و روغن کنجد آمیخته نیمگرم نموده ضماد نمایند **طلا** مغاث گل ارمنی
هر یک ده درم صبر مرمکی هر یک یک نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته ضماد کنند و در نسخه دیگر ماش مقشر عوض مغاث است و اقاقیا سه درم بجای مرمکی و وزن صبر
سه درم و بآب مورد ضماد کردن **لکماد** معمول برای درد و ورم که از ضربه بهم رسد و مثل گره بسته باشد مغز نارجیل کهنه بکوبند و چهارم حصه آن زرد چوب باریک
سوده آمیزند و برابر هر دو موم بگیرند و در پوٹلی بسته در ظرفی بر آتش گرم کرده تا دو سه گھڑی سینک دهند بعده پوٹلی را واکرده نیمگرم بالای آماس بر بندند و فردا
دور کنند در عمل دو سه روز صحت کلی میشود و راقم درین لکماد تخم تاتوره سائیده برابر نارجیل آمیخته در رفع درد بی نظیر یافته و گاهی درین کنجد سیاه و یکتوله افیون
یک ماشه عوض تخم تاتوره آمیخته میشود **نوع دیگر** برای درد ضربه کهنه و نرم کردن عضو مضروب کهنه که سخت شده باشد مجرب است زرد چوب دار هلد میده چوب
هر واحد یکدام میده گندم سه دام سجی یک ماشه روغن کنجد چهار دام و در نسخه دیگر وزن هلدی و میده چوب و میده گندم هر یک چھٹانک و سجی نیم دام و روغن کنجد
نیم پاؤ است و دار هلد مطروح میده گندم را در روغن بریان کنند و دیگر ادویه جدا جدا باریک ساخته اول سجی بعده میده چوب و عقب آن هلدی انداخته
آب اندازند و بپزند تا آب جذب شود و روغن بگذارد پس گرما گرم سینک دهند پس بر بندند و در تکمله هندی بالون عوض سجی مرقوم است **نوع دیگر** دار هلد
چوب میده سجی هر یک دو جزو سائیده و میده گندم سه جزو قند سیاه یک جزو سفیدی تخم مرغ در روغن کتان آمیخته لوئی ساخته تکمید کنند **نوع دیگر** نافع
ضربه و سقطه و موچ موم زرد ریزه ریزه کرده کنجد سیاه نیم کوفته مال کنگنی براده خشت زرد نارجیل کهنه میده چوب باریک سائیده هر واحد سه تولہ تماک شور

شش تولہ در پارچہ باریک پوٹلی بستہ بر آن بہ گرم کردہ تکمید نمایند **مطبوخ** کہ صاحب ضربہ و سقطہ را مناسب است ریوند چینی نیم درم دال تیوماش یکدرم عنب الثعلب
گاوزبان هر کدام سه درم بجوشانند و لقند سفید شیرین ساخته بدهند **معجون هندی** بجهت ضربه قدیم و بد یا مفید است زرد چوبه دو دام بجیبا نیم دام
شکر سرخ چهار دام شیر یا دوگاو یک آثار یا و بالا شیر را بجوشانند چندانکه غلیظ شود و ادویه را کوفته بیخته بیامیزند خوراک نیم دام و در نسخه دیگر عوض تنخار
عوض بجیبا ریوند است **اقوال حکما** ابن الیاس گوید که اگر با ضربه ورم باشد بعد فصد اخراج خون بحسب قوت و سن و فصل صبح جلاب عناب ده عدد
با شکر سفید ده درم بنوشند و یا مومیائی نیم درم با آب گرم بخورند و یا فوه و گل مختوم و لک منقی هر واحد نیم درم در القوع نخود بدهند و اگر سقطه و ضربه بر سر افتد
فصد سر رو کنند و صبح جلاب بنفشه پنج درم عناب ده عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم بدهند و غذا مزوره ماش مقشر مغز بادام و اسفاناخ و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا بنقوع شمش مع فلوس خیار شنبر یا شیر خشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و قصب الذریره و برگ مورد سوده بشراب قابض آمیخته
بر سر ضماد کنند و اگر ضربه بر سینه و شکم واقع شود و نزف الدم و نفث آن حادث گردد قرص کهربا یا قرص گلنار یا قرص طباشیر قابض هر کدام که باشد یک مثقال
سوده بشربت حب الآس یا رب سفرجل هرچه حاضر بود ده درم آمیخته بدهند و یا بگیرند گلنار ده درم الاخوین و گل ارمنی هر واحد یکدرم کوفته بحریر بیخته بالقوع عدس
دهند و اگر بر مفصل واقع شود و آثار او هنی یا وثی عارض گردد صبح جلاب اصل السوس مقشر کوفته سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز بادام
دهند **خجندی** گوید که اگر با ضربه و سقطه ورم باشد فصد کنند و شربت عناب با نیم درم مومیائی معدنی بدهند و این سفوف آنفع کند مومیائی معدنی
و گل مختوم لک مغسول هر یک نیم درم بالقوع نخود بخورند **دیگر** ریوند چینی مومیائی هر یک نیم درم گاوزبان یکدرم سائیده با جلاب بدهند و اگر قبض
باشد تلیین طبیعت نمایند **گیلانی** گوید که در تدبیر ضربه و سقطه استعمال چهار امر واجب است یکی اماله ماده از آن بسوی جهت دیگر یا باستفراغ چنانچه از فصد
و حجامت بشرط تلیین طبیعت بحقنه های لینه یا بشرب دوای مسهل و یا بغیر استفراغ مثل محاجم بغیر شرط دوم استعمال چیزی که تسکین سوء مزاج کند بدانچه مخصوص او بود
شربا و ضمادا سوم تخفیف غذا و اجتناب از گوشت مگر بضرورت خوف ضعف و شراب شیرین تا ورم نیارد چهارم کشیدن ماده باقی نفس عضو بر لو یا باستعمال محللات
بعده اگر مانعی از فصد باشد مثل نزف الدم و غیره بر نقره یا قفا و کاهل و ساقین حجامت نمایند و اگر از اخراج خون مانعی باشد محاجم بر جهت مقابل موضع الم برای
جذب ماده نهند و شرط نزنند و اگر طبع قبض باشد تلیین بماء الفواکه مثل ترنجبین و بنفشه و آلو بخارا و خیار شنبر و غیره کنند و یا حقنه لین بعمل آرند حاقنه اگر
الم بمعده یا بموضعی دیگر قریب شکم واقع شود دوائیکه مطفی و مقوی باشد بنوشانند اگر حرارت و التهاب نباشد سیر روز چهار اوقیه آب بقول مثل کاسنی و عنب الثعلب و کاکنج
بفلوس خیار شنبر پنج درم و دو دانگ صبر و زعفران بنوشند و اگر حرارت شدید باشد بر آب عنب الثعلب و خیار شنبر اقتصار نمایند و غذا آش جو و اسفاناخ و حقنه رکدو برگ
بادام سازند و بهترین چیزها که برای تسکین درد ضربه و سقطه داده میشود تریاق فاروق است فی الفور بدهند اگر استطاعت بود و مانعی از آن نباشد پس اگر تریاق دهند
وخصوصا در گلاب حل کرده و جای ضربه هنوز گرم بود و سرد نشده باشد الم و وجع اصلا یافته نشود خصوصا اگر بعد آن دهن دیودار و مرهم جدوار بمالند و این عمل را
بکار بردیم چون اکبر بادشاه از اسب بر زمین بسیار سنگریزه ها افتاد و در چهره و سر انشقاق عظیم شد و بعد تدبیر مذکور درد و ورم یافته نشد و نه رنگ متغیر گردید و این تدبیر را
در ضربه عظیمه و غیر آن تجربه کرده ایم و روغن گل با منافع مسخن مشتد عضو مسکن وجع است و اهل هند را عادتی است که بدان انتفاع بین می یابند و آن اینست که
چون مثل ضربه و سقطه بر جائی از بدن واقع شود فی الفور آن موضع را بلا توقف بخرقه محکم می بندند و آب سرد بران میریزند و آن عضو را در آب سرد می نهند و هر قدر که
آب سرد باشد و این عمل را طول دهند بهتر باشد و این عمل از ورم و وجع بالکل ایشان را نگاه میدارد و من با این عمل نوشانیدن اندکی از تریاق فاروق در گلاب یا آب سرد
حل کرده اضافه می نمایم **شیخ** مینویسد که چون عصب کوفته شود و بیجا گردد و با آن جراحت و آماس هنوز نباشد بچیزیکه جراحت را بگشاید مثل آب خاکستر و مانند آن علاج نشاید کرد
بلکه علاج او بمسکنات درد باید کرد و لهذا واجب است که بر عضو روغنهای محلل و مرخی گرم کرده متصل بریزند یا خرقه بدان آلوده بر نهند و از روغنهای فاضله
روغن شبت و روغن اقحوان و روغن سداب است و همچنین ضمادات موافقه برای آن و خطمی را چون بکوبند و بر عصب کوفته نهند عجیب است و گوشت صدف نهادن
عجیب النفع است و گاهی از بلبوس مهر اعلاج میکنند و اگر با کوفتگی ورم باشد پس تدبیر در تسکین وجع دوا او اینست که عقید انگور بشراب و اندک سرکه و زیت

بقدر حاجت آمیزند و باعتدال گرم کرده دران پشم یا پارۀ چرک آلود خصوصاً صوف زوفای رطب تر کرده بران موضع نهند و اگر این الم در مفاصل باشد آن بتسکین
ودادنی بود و دوا را قوی تر گردانند و بحیثیتی که تصحیح و تحلیل نماید مرکب سازند لیکن با قبض معتدل تا بدان مقابله ورم کنند و دران زیادتی نکنند و در وجع و ورم نگاه کنند در آنچه
در اهتمام شاید یار تر باشد قصد آن نمایند و اگر درد نباشد تسکین فند و ادویه قویه مثل آب خاکستر و سرکه و شراب نیز استعمال کنند و اگر مدت ورم طول کرده باشد دوا را قوی
سازند و تحلیل اشد باید تر باشد و دران البته قبض نباشد مثل دوای قوی مرتب با آب خاکستر و آنچه از چرک حمام سازند و اما اگر در جلد جراحت نیز باشد احتیاج بر دوائی
افتد که دران تخفیف قوی و جمع و تشدید بود که بدان اجزای گرفته را ضم نماید و جراحت را الحم کند و اگر جلد را چیزی از کوفتگی و جراحت نرسد اضمار و مرتب از مثل آرد باقلا
سرکه و عسل استعمال کنند و این دوا نیکو است و اگر اراده کنند که در تخفیف قوی تر گردد اندران آرد کرسنه داخل کنند و اگر قوی تر ازین خواهند دران بیخ سوسن افزایند
و اگر جراحت قابل التفات نباشد علاج عصب بدوای مانع ورم او کنند و بدان اشتغال نماید کرد و گوشت صدف عجیب است و گاهی علاج بقیروطی از ملح کنند و ضماد بکنند
و جمر عام النفع در هر دو حال است و اگر با هر دو امر درد شدید باشد باید که با ادویه زفت مخلوط سازند و گرم کرده ضماد کنند و واجب است که در پیچیده شدن عصب از
آب حذر کنند و نه گرم و نه سرد نزدیک او برند بلکه روغنهائیکه دران قوت ریاحین لطیفه قابضه باشد و ادویه که باین حال بود استعمال کنند و اگر صلابت
عصب التوای او عارض شود و این اکثر از ضربه یا سقطه حادث گردد و چون عمر کشد با آن خدر محسوس گردد و علاج صلابت عصب قریب از علاج اورام صلبه
و دبیلات است و در ادویه مفرده و در قرابادین ادویه بقدر احتیاج ذکر کرده شده و آنچه درینجا مذکور میشود ادویه مجرب درین باب است از انجمله حقیقت مثل است که بگیرند
مثقال الیهود ده درم و در آب تر کرده حل نمایند و برابر آن بیخ خطمی با پیاب سوده بسرشند و ضماد کنند و همچنین بیخ سوسن العقید انگور سرشته و ایضاً اشق قبارزد
و فرفیون بروی زیت سرشته و ایضاً تخم کنوچه گرفته میفیخج ضماد کنند و ایضاً داخلیون با نیم وزن آن سرگین سیر سرشته بغایت نافع است سویدی گوید که
ضماد روغن زنبق و موم زرد و کذا روغن نرگس و موم زرد و کذا روغن گل حنا با موم زرد برای درد عصب مجرب من است و ضماد پیاز نرگس و کذا حب الغار بشراب و کذا
قنطوریون غلیظ و کذا قصب فارسی بسرکه سرشته و کذا الکفری که آن پوست طلع نخل است و کذا اصابع صفر و کذا اذرقی زیت و کذا روغن نسرین و موم زرد و
کذا اقفاح اذخر و روغن آن و کذا خطمی بشراب پخته و کذا ازنب و ماکیان و خوردن روغن کنجد با اکل و ضماد صعتر و کذا اذرونج و کذا غاریقون و کذا اقرد مانا
و کذا قنطوریون دقیق و کذا اسطوخودوس و کذا مغز حب صنوبر کبار هر واحد نافع درد عصب بارد است ایضاً او گوید که الیه را شگافته بر آتش گرم کرده
بر عصب صاحب دو ساعت بر بندند بعده بکشایند و بر آتش گرم کرده باز بر بندند تا دو ساعت و همچنین در روز و شب تکرار عمل نمایند و تا سه روز متواتر این
عمل کنند پس صلابت عصب را به کند و مجرب من است و کذا زوفای رطب ورم عصب را مجرب و ضماد کنجد مع پوست و کذا طبیخ شبجر او و کذا حب البان و کذا تخم الجرجیر
و روغن آن و کذا خانه زنبور عسل و کذا اکلیل الملک و کذا پیاز نرگس و کذا روغن زنبق و موم و کذا گل سوسن بروغن آن سرشته و کذا روغن سوسن سفید
و کذا بیخ آن و کذا اشق و کذا روغن قثاء الحمار و کذا بیه بزو فراسیون سوده آمیخته و کذا روغن تخم قنب و کذا امخاث و کذا فرفیون مخلوط با موم و روغن و کذا
مقل ازرق و کذا روغن خیری زرد و موم زرد و کذا روغن جوز کهنه و کذا زوفای رطب و کذا صدف مع لحم او کوفته و مرو کنند و کذا نیل هندی بعسل و کذا غبار آسیاد
کذا اجاو شیر داکل و ضماد مخ و کذا امسکه و کذا جوز بوا هر واحد نافع صلابت عصب است و ضماد نمک و آرد گندم و عسل و کذا بورق و زیت و موم و کذا تخم انجره
بنمک و کذا البسفایج و کذا برگ فنجنکشت یا تخم آن و کذا مرزنجوش و موم و روغن بان و کذا پیاز بلبوس و کذا اسپغول کوفته و کذا روغن قسط و کذا بزرکتان و کذا
بنفشه و کذا قصب الذریره بسرکه و کذا اقحوان و شرب و ضماد تخم انجره و کذا مغز جوز و عسل و کذا امخاث و شرب جنطیانا بشراب خوشبو و قسبتی صفحه از زیر تجربه جدیده
هر واحد نافع التوای عصب است و شرب و ضماد راس العسل و کذا کماذریوس و کذا زراوند مدحرج و کذا لسان العصافیر و کذا اقرد مانا و کذا اسیر و کذا مقل ازرق
و کذا اهل و ضماد برگ نمام و کذا اوج کوفته پخته و کذا ریوند و کذا آب فراسیون و بیه ماکیان و کذا بلبوس و کذا خاکستر چوب انگور و کذا زرده بیضه نیم برشت و کذا جنطیانا و کذا
مرزنجوش رطب در سرکه حل کرده و کذا مصطکی بروغن گل و کذا امخاث و کذا بیخ خطمی یا تخم آن بشراب پخته و کذا آرد ماش با آب مورد سرشته و کذا اشونیز و کذا ایرسا کوفته
پخته و کذا قصب الذریره و کذا قسط و کذا برگ کبر و چربی بز ماده و کذا قطران و شرب طبیخ پودینه نهری و کذا حلتیت با آب خاکستر چوب انگور و کذا قیصوم مطبوخ با آب و کذا خس ۳ درم

در سه هفته بر پشت تا سه و نوکا کاسنی دشتی تنها یا باهم چند آن دو قوت کذا بیخ اذخر دو مثقال با یکدرم فلفل و کذا تمر گر بر روز دو درم شراب بر واحد نافع شدیح عضله و رض النست

علاج سیبوط یعنی مضروب سیاط

اگر کسی را تازیانه یا بچوب زده باشند باید که اعضای او را بمالند و خرقه کتان بگلاب و آب سرد تر کرده بنهند و هر گاه گرم شود تبدیل آن کنند و مرهم سفیداب کافوری بمالند و بهتر آنست که پوست گوسفند وقتیکه باز کرده باشند گرم گرم بر موضع ضربه بنهند و بگذارند تا خشک شود دو تا روز دیگر بر ندارند اگر سفال نو کوفته بیخته با خاکستر ملخ اول بپاشند پس پوست در پوشند بهتر بود و طعام نخود و اسفاناخ و مقشر بمکیه فته و لوبیای سرخ مقشر خورند و اگر فصل گرما بود و مزاج گرم باشد طعام قلیه کدو و ماش مقشر و برگ چقندر رکابود دهند و زنجبیل و ریوند چینی برابر هر دو را از یکدرم تا یک مثقال با جلاب بدهند و چون خون زیر جلد محتقن شود کمیر دو ترب با مغز بادام سحق کنند و گرم کرده ضماد نمایند

کسر عظم

یعنی شکستن استخوان و شکستگی آن بنظر در آید اگر عظیم متفرق باشد حتی که بعض اجزای او بسوی داخل رود و بعضی بسوی خارج بر آید و اگر کسر عظیم نباشد حتی که اجزای استخوان از یکدیگر اندک جدا شده باشد آن بلمس دریافت گردد چون دست بر سنجی بمالند بلندی و پستی در استخوان معلوم شود و ایضاً از آن خشخشه وقت لمس یا تحریک عضو شنیده شود و کسر که در یک موضع باشد سهل بود و باید دانست که استخوانها بعضی در طول شکسته شود و بعضی در عرض و بعضی خرد شکسته شود آنچه در طول شکسته شود بعربی آنرا صدع گویند و بعضی باشد که با طول لختی از عرض شکسته شود آنرا ابلالی گویند و آنچه در عرض شکسته باشد گاه بود که گرد و تمام شکسته شود آنرا فتوبی و فجلی و قصبی گویند و گاه بود که درزی بر عرض افتاده باشد از یک روی و باشد که بعضی با عرض لختی در طول شکسته شود و همچو قلم آنرا مشطب گویند و باشد که شکستگی شاخ شاخ شود آنرا متفتت گویند و مشظی نیز خوانند و گاه باشد که استخوان ریزه شود آنرا رضی گویند و اگر بسیار ریزه بود سویقی گویند و جریشی نامند و خشخاشی نیز خوانند و هر گاه که استخوان تمام پاره پاره ریزه گردد جایگاه شکستگی از برابر یکدیگر در هم افتد و باشد که بعضی پاره ها در غشائیکه بر استخوان پوشیده است و در گوشتیکه بر حوالی اوست بخلد و بدان سبب درد و آماس پدید آید و اکثر شکستگیهای ناهموار از قرحه خالی باشد و هر عضویکه استخوان او تمام شکسته شود و متوگردد [illegible] بسوی خارج باز گردد و میل آن بسوی [illegible] بود که میل بسوی داخل باشد و هر شکستگی که بر بندگاه افتد و لب مغاکها که سر استخوان دیگر در آن نشیند بشکنند آنگاه که درشت شود آن بندگاه صعب شود و شکستگی که بر بندگاه استخوانهاست کوچک افتد صعب تر گردد و همچنین آنچه در بندگاهی افتد که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزدیکتر بود و گشادگی و پهنائی کمتر چون بندگاه شتالنگ هر گاه که درشت گردد صعب تر بود و صعب ترین شکستگی آنست که استخوان خرد شکسته شود و آماسی یا جراحتی با آن بود و خون بسیار رود و گوشت که حوالی آن استخوان بود کوفته شود و هر یکی را از این اعراض علاج باید کرد و کوفتگی گوشت از عفونت نگاه باید داشت و باید از زرقا لختی خون از آن برود والا متاکل شود و تباه گردد و هر استخوان که محکم تر بود شکستگی آن دیرتر درست گردد و از استخوانهای شکسته جز استخوان اطفال باز نروید بسبب قرب ایشان بمبدأ تکون و تری و نرمی اعضاء و استخوان پیران و جوانان اگرچه بسته شود باز نروید لیکن لحامی چون غضروف بر حوالی آن جایگاه پدید آید و آن شکستگی را سخت بگیرد و محکم کند و آن لحام را اطبا دشبذ گویند و از همه استخوانهای تن مردم استخوان بازو دشوارتر بسته شود پس استخوان ساعد پس ترقوه که شکستگی آن از اندرون بود و اما استخوان ران و ساق زودتر بسته شود و مدت بسته شدن هر عضوی چنان بتجربه یافته اند که اکثر غضروف بینی در ده روز بسته گردد و استخوان پهلو در بیست روز و استخوان ساعد از سی تا چهل روز و استخوان ران در مدت پنجاه روز و در بعضی تا سه ماه یا چهار ماه بسته شود و استخوان کاف در سه هفته بسته گردد و چنبر گردن در یک ماه و استخوان بازو در چهل روز و استخوان ساق همچو استخوان ران بود و این در سن شباب و توسط عمر و صحت خلط است و مدت مذکوره در صبیان عشرات کم شود و در کهول خمسات در مشایخ دو چندان زیاده گردد بسبب قلت تولید غذا در ایشان و بلدان و اغذیه را دخلی بزرگ است و اسباب دیر بسته شدن استخوان بسیار است یکی آب بسیار بر جایگاه شکسته ریختن دوم بند آن زود زود گشادن سوم شتابی کردن در حرکتها چهارم طعامهای لطیف که خون را لطیف کند خوردن پنجم قلت خون در بدن ششم کثرت مائیت در خون هفتم سوء مزاج هشتم کثرت غضب و ضجر و مانند آن نهم شدت حرارت هوا دهم بدی بستن بندها

یا از دهم کثرت عصائب و زائد و استخوان م دم صفراوی و خشک مزاج دیر تر بسته گردد جهت قلت لزوجت و رقت خون ایشان از این جهت صاحب استخوان شکسته را
طعامهای غلیظ لزج چون هریسه و پاچه میدهند و استخوان کم مغز هم دیر بسته گردد و علامت بسته شدن استخوان آنست که رنگ خون بر ظاهر پوست آنجایگاه
پدید آید و کمی و سیاهی طریق بستن استخوان شکسته دانند آنرا مجبر گویند علاج اول آن عضو را بجای تمامیت بکشند و استخوان را برابر کنند و از عصابه موضع کسر را تا بالای او
بندند و از عصابه دیگر از موضع کسر تا باسفل آن و بالای آن جبائر بر بندند بعد آن فصد و اسهال کنند و شوربای مرغ بدهند و یک مثقال گل ارمنی و نیم مثقال مومیائی
با جلاب بدهند و اگر مومیائی یافته نشود عوض او استعمال قفر الیهود نیز عجیب است و عصابه را تا سه روز وا نکنند مگر آنکه از بستن آن درد شدید
و خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بران ریزند و بعد از یک ساعت باز عصابه را در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر بندند و عدس و مغاث و گل ارمنی
و اقاقیا در آب مورد ضماد کنند که مجرب است و گاهی تخم تمر هندی افزوده میشود و غذای لزج مانند هریسه و پاچه و تخم مرغ خورانند و اگر با کسر ورم هم باشد صندل
با آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و طلای زرد طلا کنند و اگر خون از آن جاری باشد دم الاخوین و کندر سائیده بران بپاشند و بعقد و صلابتی که بعد بسته شدن
استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطعهٔ اسرب را بران نهند و از عصابه محکم بندند و اگر کهنه باشد باید که از شحوم و امخاخ و ادهان و قیروطیات
ملائم کنند **ذکر ادویه نافع کسر عظم** شرب مومیائی بقدر نخود با جلاب و کذا تراب صیدا دو درم بجلاب که مجرب سویدی است و کذا بندق هندی و شرب و ضماد
مغاث و کذا مرکی و کذا ماش و کذا گل ارمنی و کذا دم الاخوین و کذا کهربا و کذا انجبار و کذا اسفیداج و تعلیق حجر مقناطیس بر عظم مکسور و ضماد مصطکی و کذا روغن شجر
آن و کذا صمغ عربی و کذا راسن و کذا روغن گل حنا و کذا برگ حنا و کذا اقاقیا و کذا حب الآس و برگ آن و کذا سفیدی بیضه و کذا زیت خوشبو و نمک
و کذا خراطین و غبار آسیا و کذا برگ گاوزبان و پوست بیخ آن و تطول طبیخ حلبه و کذا برگ مورد و کذا دو قو بر عضو مکسور هر واحد مجبر عظم است
دیگر رفاده بروغن تر کرده بران عضو بپیچند و به عصابه و تختها تا دو روز بسته دارند و روز سوم آهسته بگشایند و چوب میده باریک سوده در سفیدی بیضه
حل کنند و بالای پارچه بافته طلا ساخته بر عضو بپیچند و باز بعصابه و تختها بر بندند و همچنین بروز سوم بگشایند و تجدید دوا کنند تا آنکه به شود **طلا** برای
کسر و فک آزموده است از تعالون مغاث و ماش مقشر هر یک ده درم مر و صبر و خطمی سفید و اقاقیا هر یک پنج درم گل ارمنی بست درم بسفیدی بیضه طلا کنند
اگر ورم حار باشد **ایضاً** برگ اثل و سرو و مورد و بید کوفته بیفشارند و بگیرند سک و گل سرخ و پیاز نرگس و مرماخیلون و سنبل سرخ و گل ارمنی
و لادن و فوفل و حکاکه چوب اثل و خطمی و ماش و اقاقیا و اکلیل الملک و مرزنجوش و راسن و سرو بیامیزند **ایضاً** برای کسر و فک مع ورم حار ماش مقشر
بست درم مغاث گلنار اقاقیا ضماد کنند و این بسیار قوی ست و از ادویه او برگ مورد و سک و لادن و زعفران ست **ایضاً** برای رض و وهن
و شکستگی و برای کسر و فک و خلع نیز نافع مغاث ماش اقاقیا خطمی طین صبر مر بآب آس طلا نمایند **اقوال حذاق** جرجانی و بهاء الدین از شیخ و غیره
نقل کرده اند که هر شکستگی که دران زخمی و قصور عصبی و عضله نبود و خلع و فک با آن نباشد آنرا باید کشید باحتیاط و کشیدن چندان باید که هر دو سر استخوان شکسته
و از جای بیرون آمده با یکدیگر برابر آید بعده مجبر آنرا بدست بمالد و هموار و درست بدارد و بنظام خود باز برد و باهم باز نهد آنگاه ضماد و رفاده و غیره بر نهد
و به بندد و آن کشیدن باعتدال و بمقدار حاجت باید و اگر زیاده از مقدار ضرورت کشند و زور بی قاعده کنند باشد که به تشنج مودی گردد و درد و ضعف مهلک
پدید آید و آماس و تپ و استرخای عصب پیدا شود و مضرت کشیدن در اعضای نرم کمتر بود و اگر کمتر از مقدار حاجت کشند استخوانها بمحل خود مقابل نشود و بنظام خود
باز نتواند رفت و هموار نگردد و مقصود حاصل نشود و این معنی در استخوان شکسته و از جایگاه خویش بیرون آمده یکسان ست و در هر شکستگی تعجیل باید کرد پیش از آنکه
محل آن صلب شود و مانع آن بستن شود و یا آماس پدید آید و طبیعت عضو فاسد گردد و تدارک نه پذیرد و عضو شکسته را بعد بندش چندانکه ممکن بود بسته دارند
و بند را زود زود نگشایند که بسیار رسیدن هوا و شبند را محکم شدن ندهد لیکن چون آماس و المی و جراحتی بود و بوقت حاجت باز گشایند و الا زود نباید گشاد
لیکن گاه گاه اندک حرکتی باید کرد چندانکه احتمال کند تا طبیعت آن عضو کسلان و پژمرده نشود و وقت بستن استخوان شکسته یا از جای بیرون آمده
جهد باید کرد تا درد سخت تولد نکند چه بسیار باشد که آن عضو را سخت به بندند و بند آن دیر تر گشایند عضو بمیرد و پوسیده شود و آن هنگام جز بریدن آن عضو

وازتن جدا کردن چاره نباشد وازهر چیزیکه خون را لطیف کند و یا مادهٔ دشبذ را تحلیل کند چون طعامهای گرم رقیق وحمام وآب گرم وحرکتهای قوی وجماع وخشم وهوای گرم وادویهٔ گرم ومانند آن پرهیز باید کرد ومسکن جای خوش وخشک باید داشت وضمادهای قابض ومغری که اندران حرارتی بود بر نهند مثل ادویه که در علاج فتق مذکور شده خاصتهٔ که دران اهل وجوز سرو وکثیرا باشد وآسایش وآرام وهواهای خوش وطعامهای مغری وغلیظ چون هریسه وکله پاچه وثرید چرب وحلیم جو وگندم وبرنجیه وشکنبیه وبریان بزغاله ومانند آن اختیار کنند وگفته اند سکنجبین که دران قوت خربق یا غاریقون باشد اندک اندک مزیدن ماده صالح را العضو ما دف کشد وبر بسته شدن یاری دهد وخوردن فاذ زهر حیوانی وموميائی درین ابواب سخت نافع بود ومجرب است وهرگاه که بسته شدن استخوان از مدتی که آنرا باید بگذرد و بسته ومحکم نشود بباید دانست که آنجا ماده ایست که ازان دشبذ تولد نکند پس آن موضع را مثل قروح عسر الاندمال برفق تمام بناخن بخارند وکفدست بران باید مالید چند انکه آن موضع را گرم کند وماده بدو خون ضعیف نا بکار تحلیل پذیرد وخون متین بدانجا میل نماید ودشبذ محکم بروید وبسیار باشد که زنگ استخوان بگردد وپوستها ازان برخیزد وبدان سبب حاجت آید که بند را بگشایند وهرگاه که حال این بود آنرا تخته نشاید بست وبر رفاده اکتفا باید نمود واگر با شکستگی استخوان جراحتی وقصور عصبی یا خلع و یا وثی افتاده باشد طریق جراحی ومجبری جمله مرعی باید داشت ودر درست کردن استخوان وبستن آن تاخیر نشاید کرد ورست نتوان کرد ونتوان بست مگر بکشیدن صعب که ازان کشیدن درد عظیم تولد کند وبا این همه هرگاه که اندران دردی عظیم وخطری بزرگ خواهد بود درست ناکرده وناببستن وناکشیدن ودر دیفزودن اولی تر از راست کردن بود پس صواب آن باشد که در حال شکستگی واعراض آن نگاه کنند وآنرا که بتوان کشید بکشند ودرست کنند ومبالغه نکنند واگر بعضی درست ناشده بماند همچنان بگذارند تا خطری بزرگ هم نباشد واگر شکسته را راست کرده باشند وبسته وناگاه دردی عظیم تولد کند آنرا باید کشاد ودلستایی در کنند پس دیگر باره ببندند وگاه باشد که استخوان درست کرده را از همدیگر جدا وپریشان باید ساخت وبی نظام باید گذاشت تا بیمار از رنج والم آن خلاص شود وهلاک نگردد وهر شکستگی که در طول بود آنرا محکم تر باید بست چنانکه شگاف استخوان فراهم فشرده شود وآنچه در عرض شکسته شود تا سر استخوان برابر یکدیگر راست نشود بهم باز نشاید نهاد وآنجا که سر استخوان شکسته شاخ شاخ شده باشد که آنرا بعربی شظایا گویند بقوت تمام وبآلهای وریسمانها آنرا نیک بباید کشید تا شظایا برابر یکدیگر شود وهر یک بجای خویش بهیئت او باز نشیند ودرین هنگام بدست نیک بباید مالید ودرست باید کرد وانگاه عضو را از کشیدن باهستگی رها کنند پس ببندند چنانکه عضو را بران هیئت نگاهدارد ونگذارد که شظایا دیگر باره بهیئت خود بگردد لیکن بدان سختی نشاید بست که دردی عظیم افزاید واگر پارهٔ استخوان از اصل جدا شده باشد وغشا وعضله را بخلد ودرد زیاده شود آن موضع را باید شگافت وآنرا بیرون کنند والا زواید آنرا باید برید واگر شگاف را فراخ باید ساخت عضلها وعصبها وشرائین آنرا نگاه باید داشت واگر دانند که آفتی تولد خواهد کرد مهمل باید گذاشت واگر استخوان نیک ریزه شده باشد جمله را اگر ممکن بود بیرون باید آورد واگر ریزه ها بسیار باشد چون آواز خشخاش آواز دهد لیکن از هندام خود بیرون نرفته باشد امید وار بود که چون به بند نار بر حوالی آن نهاد شد بسته گردد وجمله را فرا گیرد وطریق بریدن شظیه آنست که نمدی نرم را سوراخ کنند باندازهٔ شظیه وبر محل خلیدن سر شظیه نهند وسر شظیه را ازان سوراخ بیرون آورند پس پوستی همبران شکل بر زیر نمد نهند وشظیه را هم ازین پوست بیرون آرند ودست بر پوست ونمد فرو فشارند بطرف اصل شظیه چندانکه منشار بران اصل نشیند وآنرا از اصل بردارند ومنشار این کار بغایت باریک وتیز ولطیف تر از منشار شانه گران می باید وطریق بستن بر فاده وتخته وغیره آنست که چون عضو را کشیدند ودرست هموار ونظام اصلی نمودند اول رفادهای کتان نرم وپاکیزه بر تمام محل شکسته نهند وبعصابه بپیچند پس بندی مضبوط بران بندند وتا چهار روز همچنین بدارند وبعد ازان چهار تخته نرم وهموار از هر چهار طرف آن بر بالای رفاده نهند اگر آن عضو را اطراف اربعه باشد وبعصابه بپیچند بندهای عصابه را چنان بندند که سختی بر جایگاه درست افتد از دو طرف وباقی بر جایگاه کسر تا آنرا فرا گیرد وجایگاه شکستگی را سخت تر از حوالی باید بست ودر سختی افراط نشاید کرد وبند حوالی نرم تر تا غذا را باز ندارد وپهنائی عصابه که به پیچند در خور شکستگی هر عضو باید چنانچه عرض عصابه سینه وپهلو قریب یک بالشت باید وعرض عصابه ساعد وساق از سه انگشت تا چهار انگشت بود وعصابهٔ انگشتان کمتر وبرین قیاس باقی واگر ترسند که آماس گیرد لبقراط میفرماید که قیروطی از زیت وموم صاف طلا باید کرد وگاهی احتیاج به تجدید رباطات

بالفعل بهوا یا بآب سرد افتد تا منع ورم کند یا باشد که بسرکه ممزوج تر باید کرد و گاهی حاجت بتسکین ورم مثل روغن بابونه و مثل شراب قابض آید که این تحلیل ورم
و تقویت عضو نماید و گاهی حاجت افتد بچیزی که دران تقویت و تحلیل باشد مثل زیت بطلی و اشق و بیشتر شکستگیها که مخالف و ناهموار افتد از قرحه خالی نباشد
و آنجا که قرحه باشد قیروطی نزدیک آن نباید برد و رفاده بشراب قابض تر کرده برنهند و اوذیه که در علاج شکستگی بکار آید جدا مذکور گردد و در شکستگی بزرگ از عصابه
باید بست یکی بر رفاده باید تا آنرا آنگاه فراگیرد و جایگاه را سخت تر و دوم بر تخته تا محکم نگاه دارد و فضول را از جایگاه شکستگی باز دارد و سوم بر مجموع
جهت استحکام جمله و بند عصابه اول را از فرو سوی بطرف بالا باید پیچید و بند عصابه دوم را بر عکس و بند عصابه سوم را بهر دو نوع چنانچه جمله را فرا رسد و تخته از
پنجم روز باید نهاد دیگر آنکه خوف کجی عضو باشد و تخته از چوب نرم باید مثل چوب انار و بید و دفلی وقتی و مانند آن تخته هموار باید لیکن از جائیکه بر موضع شکستگی نهند
اگر اندکی غلیظ تر بود میشاید و هر چند که عضو شکسته بزرگ تر بود تخته دیرتر باید بست لیکن رفادها بیشتر باید نهاد و خیال دارند تا عضو آو تخته و جنبان نباشد
و اگر ترسند که عضو کج شود و آفت آن بزرگ گردد زود تخته باید بست و اگرچه روز اول باشد و بعد بستن هم دیر دیر باید کشاد و رفاده تخته بند هم بیشتر باید
و بقراط گوید که بسته را روزی می باید کشاد و روزی نه تا بیمار ضجر نشود و خارش رنج ندهد و هر بار که بکشایند بر همان طور که بسته بود باز باید بست و شکل بندها
و رفاده ها و تختها نشاید گردانید تا آنچه بسته میگردد تباه نشود و عضو از شکل خویش نگردد و پیچیده نشود و درد نه خیزد و چون هفته بگذرد و هر چهار روز یکبار باید کشاد
و یا در هر پنج روز و بعضی را نیز اندک اندک سست تر کنند تا غذا بدان محل بیشتر رسد و اندر دور کردن تخته شتابی نباید کرد و اگرچه گمان شود که بسته شده و بسیار باشد
که ده روز یا بست روز تخته بسته دارند و نکشایند و هیچ مضرت نباشد لیکن صواب آن بود که از جهت احتیاط در هر چند روز بکشایند و نگاه کنند تا اگر رنگ پوست
و حال گوشت متغیر شده باشد تدارک آن مشغول شوند و بعضی مجبران هرگاه که بند میکشایند بآب نیمگرم نطول میکنند تا ماده دفع شود در آنجا بیشتر آید و بعضی روغن
و آب گرم پیش از آنکه ببندند نطول کنند تا عصبها را نرم کند و الم کشیدن کمتر شود و لیکن در وقت بستن تجویز نکنند زیرا که نگذارد که و شبد محکم شود و آنجا که ضماد
یا طلا بران خشک شده باشد و درد خیزد و خواهند که بکشایند اندکی روغن طلا کردن جائز بود خصوصاً کسانی را که مزاج تر بود و آنجا که با شکستگی جراحتی رسیده باشد
رفاده و تخته از جایگاه جراحت دور باید داشت و این چنان بود که جایگاه جراحت را برهنه گذارند و بر حوالی آن رفاده ها و تختها برنهند و ببندند بر شکل موافق تر
و بر جراحت برهنه مرهم نهند رفاده گرد جراحت را بچیزی بانیکه منع آماس کند یا بشراب قابض تر کنند و آنجا که محل کوفتگی را و غیر جراحت هم آماس باشد هم رفاده آن
محل را بموانع آماس بیالایند و بعضی مجبران رفاده ها بر حوالی جراحت نهند و تخته را بر بندند چنانکه مرهم بر آنجا فرو شود و ریم و چرک از آن بیرون آید و عصابه بالای جراحت
بندند چنانکه بجراحت نرسد و لته بر روی آن بپیچند تا مگس و هوای سرد و گرم بجراحت نرسد و باشد که بدان حاجت آید که رفاده را بسرکه و گلاب تر کنند و حوالی جراحت
نهند تا آماس باز دارد و قیروطی و روغن از حوالی جراحت دور باید داشت خاصه در تابستان که بیم تعفن بود و در جمله احوال زخم و شکستگی را از سردی و گرمی مفرط نگاه
باید داشت و از عطسه و سرفه و بانگ کردن آواز برحذر بودن و اگر تعفن ناگاه در گوشت آن محل پدید آید در اصلاح آن مبادرت باید کرد چنانچه در جراحات معلوم شده و لیکن
اینجا احتیاط زیاده باید و در طلا و ضماد تریاقات و مصلحات عظیم دخل باید ساخت تدبیر استخوانی که کج بسته باشد و حاجت بشکستن آید هرگاه که استخوان کج
بسته شود و حاجت آید که آنرا دیگر بار بشکنند و درست کنند اگر و شبد سخت صلب بود اول آنرا نرم باید کرد و اوذیه که ورم صلب سقیروس را نرم کنند و خرما و چکتی دنبه
و دردی روغن کنجد باهم سرشته ضماد باید کرد و چکتی دنبه گداخته و مغز پسته و مغز بادام و مغز پنبه دانه و شبد را نرم کند و یا مغز تخم بید انجیر کوفته با نیم وزن آن روغن گاو و چهار حصه
آن عسل سرشته ضماد کنند و بعضی در حالت احساس برودت مزاج سکبینج یا جاوشیر یا جدوار یا جند بیدستر هم اضافه میکنند و یا حلبه در شیر پخته و دردی از روغن کتان
و دردی روغن کنجد و روغن دنبه باهم سرشته طلا کنند و بعضی این ترکیب بسرکه مقوی کنند و با اشق بهتر آید و در آبزن نشستن و آب نیمگرم بسیار بر عضو ریختن سود دارد و چون
ازین تدابیر نرم شود گوشت را اشق نمایند و و شبد را بجنبانند پس استخوان را بشکنند و راست کرده باز ببندند و رعایت جراحت نیز کنند چنانکه سابق مذکور شد
و بسیار باشد که و شبد بدین تدبیرها نرم شود و آن کجی را بدون شکستن بدفع وجبائر راست توان کرد و باز بستن تا دیگر بار بشکستن حاجت نیاید خصوصاً
در ابدان نرم این علاج ممکن است اطلیه کسر و مانند آن که در مجبری بکار آید بعضی از اطلیه برای منع آماس و اصلاح خارش بود و بعضی و شبد را سخت کند

و بعد از آنکه استخوان بسته شده باشد سود دارد و صلابت عضو را و مفاصل را نرم کند و ورم که آنجا باقی بود تحلیل نماید و خشکی رگها و عصبها که از بستن تولد کند
زائل نماید چه با آن حرکت سهل نبود پس اگر آب گرم و ادهان و شحوم و امخاخ استعمال کنند تا رگ آن آفات کنند و اما اگر ضماد خشک شده باشد و درد از فرط
جفاف برخاسته و خواهند که بکشایند اندکی روغن طلا کردن روا بود تا درد زائل شود خاصةً در کودکان و کسانیکه مزاج ایشان تر بود و بعد از مالیدن روغن
بر موضع وجع رفاده نهاده بر بندند و اگر درد نباشد و نزد سکون آن هیچ وجه روغن طلا کردن نشاید و بعضی اطبا وقت کشادن بند به آب گرم نطول کنند تا ماده
دشبذ آنجا بیشتر آید لیکن آن آب معتدل باشد که بسیار اعتدال آن شناسد و سخت گرم نباشد تا زیاده از آنچه جاذب نماید تحلیل کند و خصوصاً چون زمانه ریختن او
طول کند و از بدن ممتلی زیاده از آنچه واجب بود بکشد و زمانه ریختن او بمقداری باید که انتفاخ و تری پوست عضو و رگها پدید آید و بسیار تا زمانیکه عضو و ورم سرخ کند
نباید ریخت تا تحلیل کند و نزد من بهتر آنست که اگر او را آنجا درد نباشد قریب عضو روغن و آب گرم البته نباید برد الا آنچه مذکور شد در اول امر برای احتیاط
و در آخر بعد بسته شدن دشبذ آنچه بر مفاصل که سخت شده باشد بنهند آن خرما و حکیتی و دنبه آمیخته

تغذیه و تسقیه مجبور

لازم است که غذای او مولد خون غلیظ باشد لیکن غلیظ یابس نبود بلکه غلیظ لزج باشد تا دشبذ از آن قوی پیدا شود و خشکاخ خاصیت شکننده و آن مثل پاچه است
و هریسه و بطون و رؤس و جلاجل و بزغاله و حمل مطبوخ و گوشت حملان و گوساله و ماهی تازه که در آن اندک غلظ باشد و پنیر تر و برنج با شیر و مانند آن و شراب غلیظ قابض
و از متنقل شاه بلوط و لبوب که در آن حدت نباشد و از آنچه خون را رقیق و گرم کند و از انعقاد آن باز دارد مثل شراب رقیق و اشیای پر مصالح اجتناب نمایند
و بالجمله تدبیر او تغلیظ خون است مگر آنکه آنجا مانعی از جراحت بود که مقتضی تلطیف غذا است یا نزد خوف الم و اما اگر امن این باشد توسیع در غذا او در شراب کنند
و کسیکه احتیاط را دوست دارد ابتدا به تدبیر لطیف کند تا از ضرر ورم ایمن گردد و این مثل آنست که گاهی حاجت به فصد و اسهال نیز افتد و بعد چند روز استعمال او کنند
و ایضاً گاهی با وجود این ترک این تدبیر حاجت آید چون دشبذ در استخوان افراط نماید و احتیاج بمنع آن شود و بقول مسیحی در ابتدا بقول بارده و مزورات و لحم
طیور و بزغاله اقتصار نمایند و نزدیک شراب نگردند ابن الیاس گوید که رباط معتدل بر بندند و هر صبح جلاب از تمر هندی بشکر یا سکنجبین ساده هر کدام که
باشد و ورم پدید نشود فصد باسلیق کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تلیین طبیعت بفلوس خیار شنبر و ترنجبین کنند و قبض طبع نباید گذاشت و غذا
ماش مقشر بچوزه مرغ سازند و از اکثار غذا و تناول گوشت و شیرینی حذر کنند تا بدین تدبیر از حدوث ورم ایمن گردند و گل ارمنی یا مومیائی محلول در جلاب گرم
بر نهاد و هر گاه چند روز بگذرد و ورم حادث نشود و در عضو حرارت غریبه باقی نماند بند سست تر از اول ببندند و در هر هفته یکبار بکشایند و بر آن مغاث و آس
و گل ارمنی و اقاقیا نهند و با غذیه از جنس غذا سازند و اگر کسر با ورم باشد بعد تلیین در آب حی العالم و آب خرفه طلا کنند و بنده به نرمی بر بندند و صبح بکشایند و این
طلا یکبار بر بندند اگر با کسر گوشت کوفته شود بر موضع کوفته شرط زنند تا امر با کلیه و تعفن مؤدی نگردد و باقی در قول سابق گذشت انطاکی گوید که اگر آنجا جراحت نباشد بر عضو
از زفت و موم و صمغ و اقاقیا و کرسنه لصوق کنند بعده بمزاج او نظر کنند و از ازاله اخلاط حادثه مانع از جبر بفصد و از مسهلات نمایند لیکن فصد بر شرط محاذات
در جانب صحیح کنند و گاهی از آن عظم جراحت بسبب خروج خون بسیار باز ماند پس اگر خون جبر طول کند حتی که خون متغیر گردد فصد مکرر جائز بود تا خون جلا یابد و
صحیح گردد و این همه مع اصلاح اغذیه و اشربه و منع همه نمکین و تیز و ترش و آنچه در آن خون نباشد مثل باقلا العمل آرند و واجب است اکثار از شیرینی و گوشت نرم مثل
بچه مرغ و طیور که قریب به پرواز باشد و قطور بر مومیائی فارسی و تدهین بدان و اگر میسر نشود گل مختوم و یا تنزوی خطائی که آن گلی است قرص ساخته از خطا می آرند
و داخل آن صورت شیر ملیا باشد بدل مومیائی است و اگر بدست نیاید گل ارمنی بخورانند و در هر سه روز یکبار بکشایند برای تنقیه رطوبات به آب گرم و نظر در عضو و آنچه در آن
متغیر گردد پس اگر عفونت یا تغیر در آن یافته شود اصلاح آن کنند و اگر علامات غلبه خون ظاهر گردد ذر فر بازدارند و بر مثل ماش و برنج اقتصار ورزند و عصابه را در سرکه
که اندران مورد و جوز السرو جوشانیده باشند و در گلاب و روغن گل تر کنند که این تقویت و منع فضول نازله نماید و هر مرتبه در سختی بندش افزایند و این همه وقتی است
که چون سرخی و ورم و درد ظاهر نگردد و الا هر گاه چیزی از این ابتدا نماید بکشایند و اگر بعد ساعتی باشد و عضو را بکشاده داشتن راحت دهند

بعده ماهری به مهارت و تبحر حذاق از اهل این صناعت بصوت مثل زفت و کرسنه و مغاث خوردن چیزیکه مولد خون باشد و قوت بستن بند قبل از ده روز منع کرده اند و گویند که این معاجلین بعمل آرند که آن وقت انعقاد است این همه در کسر سابق درج است و کلام درانچه همراه او و غیر آن باشد باقی ماند پس اگر ورم یا جراحت باشد علاج آن که مذکور شد معالجه نمایند مؤلف گوید که چون جبر استخوان از قسم دستکاری پرخطر است و البته از استاد ماهر می باید آموخت بنابران تفصیل هر کسر هر عضو نکردم و بر قانون کلی آن اقتصار نمودم تا اگر استاد حاضر نباشد و ضرورتی افتد فی الجمله تدارک توان کرد

خلع و وثی و وهن

خلع آنست که مفصل از جای خود بتمامه بیرون آید و وثی آنست که مفصل از جای خود در رود و بجانبی میل کند لیکن تمام بیرون نیاید و وهن و وهی آنست که اذیت و الم عارض استخوان شود از ضربه یا سقطه بی آنکه تفرق اتصالی حادث شود و گاهی مفصل را امری دیگر عارض شود و آن اینست که دراز گردد و در طول طبیعی او زیاده شود و نوبت بانخلاع نرسد مگر سهل الانخلاع شود و این اکثر و باز دوران عارض گردد و این بسبب استرخای رباطات محیط آن و کثرت ترطیب او بود و بعضی مردم برای خلع مفاصل مستعد بسیار میباشند بهر آنکه حفر مفاصل ایشان غیر عمیق بود و لقمه هائیکه اندران باشد غیر مداخل بود و رباطیکه بدان انتظام او بود محکم نباشد بلکه ضعیف در خلقت رقیق یا رطب قابل تمدد بود و گاهی بران رطوبات لزجه مزلقه بریزد و یا کناره حفرهای استخوان که دران عظام مفاصل داخل است بشکند و بعضی مفاصل سهل الانخلاع و بعضی صعب الانخلاع و بعضی متوسط الانخلاع اند پس سهل مفصل رکبه یعنی زانو است بسبب سلاست رباط او و ایضاً سهل الارتداد بود و بسلاست مفصل منکب قریب آنست در مردم لاغر نه فربه و اما صعب الانخلاع مثل مفاصل انگشتان است که این بعید از انخلاع است مثل مفصل مرفق است و لهذا ارتداد اینها صعب است و اما متوسط مثل مفصل سرین است و هر مفصل که عسر الانخلاع بود رد آن سهل نباشد و عام است که آن عسر یا سهولت بالطبع بود یا عارضی و گاهی آنچه مفصل عسر الانخلاع گرداند مثل پوست سخت کننده رباطها بود و مثل کثرت گوشت گرداگرد آن و لهذا در مردم لاغر راسهل تر خلع و انفکاک آن شود و گاهی انخلاع سهل بغیر سهل الانخلاع عارض گردد بسببی از اسباب پس سهل الارتداد نیز گردد چنانچه حق ورک را استیلای رطوبت عارض شود و انخلاع او سهل گردد و مع ذلک ارتداد آن سهل بود چنانچه صاحب عرق النسا را عارض گردد پس هر اندک مدت سرین او منخلع شود و بادنی سعی رد گردد و بار دیگر انخلاع پذیرد و باز ارتداد یابد و این محتاج بداغ بود نه غیر آن و صعب ترین خلع آنست که با آن سرهای شظایای رباط که استخوانی را با استخوان دیگر الصاق میکند منقطع شود و این کمتر بحالت طبیعی رجوع کنند و این اکثر در سر ورک بود پس در سر بازو و در زند زیرین قادرین نزد کعبین و خلع قبیح تر از کسر بود

علامات خلع

آنست که شکل عضو متغیر شود و در مفصل مغاک و گوی غیر معهود پیدا شود و حرکت مفاصل باطل گردد و چون عضو مخلوع بعضو دیگر که بجانب منتهای تحتی او باشد قیاس کنند تفاوت در درازی و کوتاهی و راستی و کجی و تمکن حرکات پیدا باشد و این در خلع سر بازو مع کتف عارض شود بهر آنکه چون منخلع شود در سر بازو وحشی انخفاض و غور غیر معهود عارض گردد و زیر بغل نتو سر بازو ظاهر شود مثل آنکه عروض ظاهر در معظم کتف و در خلع مفصل پای عارض شود و ظاهر تر ازین در مفصل گردن بود و چون ببینند که مفاصل حرکت نمیکنند بدانند که خلع اتم است بالجمله در خلع فک که بفارسی منه گویند دهان کشاده ماند و دندانها برابر یکدیگر نباشند و در خلع ترقوه یعنی چنبر گردن آنجا مغاک ظاهر شود و دست بر سر نرسد و در خلع منکب یعنی دوش که بر آمدن و بجای باز رفتن او آسان بود در بغل نتو و بلندی مستدیره یابند اگر بانگشت تفحص نمایند و سر دوش کج بود و مخالف دوش دیگر نماید موافق آن دست از پهلو دور نشیند و بهیچ حال دست بر نرسد مگر بسختی و درد شدید و دست بالا نتوان برد و حرکت دشوار توان کرد و در خلع مفصل ورک یعنی سرین اگر بسوی داخل منخلع شود پای او نسبت بپای دوم دراز تر گردد و زانو و مفصل بن ران درون تر گردد و پیخوله ران بر آمده و اماسیده نماید و اگر انخلاع بطرف خارج بود پای مذکور کوتاه شود نسبت بدوم و پیخوله ران در مغاک رود و در محاذی او از خلف نتو و ورم و انتفاخ ظاهر گردد و زانو بسوی داخل میل نماید و اگر بسوی قدام منخلع شود در بعض بر بسط ساق خود قادر بود و انثنای او ممکن نبود مگر بالم شدید و اگر اراده مشی کند بران قادر نبود و گاهی با این بول بسته گردد و اگر بسوی خلف منخلع گردد پای او کوتاه شود

و بران بسط و قبض هر دو متعذر بود و سر ران در موضع قریب مقعد ظاهر شود و در ان نتو پدید آید و در کنج ران استرخا حادث شود و خلع در کودکان مزمن البته نشود

علامات وثی و وهن

علامت وثی آنست که در مفصل بموضع بلند اندک کاواک ظاهر شود و از جانب محاذی او که پست بود نتو بلندی اندک محسوس گردد و جمیع حرکات باآن معدوم نشود چنانچه در خلع بلکه آنرا حرکات در بعض جوانب ممکن بود و علامت وهن و وهی آنست که در ان عضو درد و کوفتگی پیدا بود و مع ذلک جمیع حرکات ممکن باشد در هر جانب لیکن بعضی حرکات آسان بود و بعضی دشوار.

علامات استرخای مفصل

آنست که عضو گران نماید و چون آنرا از دست بردارند یا بیمار خود آنرا بر چیزی قائم کند بوضع طبیعی خود باز گردد بغیر تکلیف و باز چون بگذارند بمقدار عارضی رجوع نماید و ایضاً خاصه او ست که در مفصل نزد عود کاواکی پیدا شود و باشد که این کاواک چندان بود که انگشت در ان توان در آورد **علاج** باید که مفصل را بملائمت بر جای او آرند بعد از ان تسکین درد و ازالهٔ ورم کنند و در وثی و وهن عضو را برفق بمالند و مورد و مغاث و خطمی سائیده با زردهٔ تخم مرغ طلا کنند و اگر باآن ورم باشد فصد کنند و ضماد یکه در علاج ضربه گذشت طلا نمایند **دیگر** نافع خلع و وثی و وهن شرب مغاث و کذا مومیائی یکدرم اوزن دو درم با قدح جلاب نیمگرم و کذا غاریقون بجلاب و کذا افاقیا و کذا حنطیانا و ضماد مومیائی محلول بآب که مجرب موید ست و کذا ماش باریک سوده و بشراب سرشته و کذا راسن و کذا زیره و آرد گندم و عسل که مجرب دست و کذا زروت تنها و با روغن جوزه و کذا سرگین گاو گرما گرم و کذا کندر و آرد جو و آب برگ بنج و کذا چقندر جوش داده و کذا آس و حب آن و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا برگ ریحان و کذا برادهٔ چوب شمشاد بسفیدی بیضه و غبار آسیا سرشته و کذا زیت و نمک و کذا روغن بادام شیرین و تلخ و کذا خاکستر چوب انگور و کذا رفای رطب و سرکه و کذا آب شوکران و آرد جو نیمگرم و کذا صبر بآب مورد سرشته و کذا موی انسان سوخته بعسل آمیخته و کذا باقلا بسرکه و عسل پخته و کذا نان برنج خشک کرده سوده بآس سوده آمیخته و کذا پیاز نرگس و نطول آب مطبوخ سماق کوفته هر واحد مسکن الم و مزیل ورم خلع و وثی و رض ست **دیگر** که در درد و ورم وثی یعنی موچ دور کند آرد مونگ در سرکه سرشته نان از یک طرف بپزند و بطرف خام روغن گل مالیده نیمگرم به بندند و ضماد برگ مورد و بیخ نی سوده بعسل سرشته نیز نافع **دیگر** جوز القی سائیده با سرکهٔ هندی آمیخته نیمگرم به بندند که برای موچ مفید است و کذا کهلی تل کوفته در آب پخته بر پارچه مالیده بر عضو ماؤف بستن نافع وثی و وهن ست **دیگر** که موچ را در یکروز باصلاح آرد اول آب گرم بسیار بر عضو ماؤف ریزند پس گل ارمنی بسفیدی بیضهٔ مرغ سرشته لیپ کنند و بر آتش عضو را گرم نمایند تا دوا بخشکی آرد و اگر عوض آن گیرو و زردهٔ تخم مرغ ضماد کنند نیز مفید افتد **دوائیکه** برای درد موچ و ضربه نافع از بیاض استاد مرحوم آرد گندم دو دام زرد چوب نیم دام قند سیاه سه دام روغن زرد دو دام همه را بالطریق حلوا پخته باون مسلم شش ماشه در لقمهٔ حلوا نهاده بخورند و سه روز بعمل آرند **ایضاً** که وهن و وثی و کسر را بغایت سودمند است مغز تخم بید انجیر مال کنگنی آنبه هلدی کنجد سیاه پنبه گرده بوزن مساوی کوفته در پارچه بسته گرم نموده تا دو سه ساعت تکمید کنند بعده همین اجزا را نیمگرم به بندند در روز سوم کشاده تجدید آن کنند در ایام تابستان هر روز باید ساخت **ضماد** که بعد باز آوردن عضو بشکل طبیعی در خلع بکار آید ماش گل ارمنی مرکی گل خطمی سفید گل سرخ هر کدام سه درم برگ مورد پنج درم باریک سوده بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته ضماد کنند **ایضاً** برای آماس موچ از بیاض مذکور سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و نمک سنگ و زرد چوب و موته بهی سوده باهم آمیخته نیمگرم لیپ کنند **ایضاً** کنجد سیاه دو دام گندم نیم دام سوده در شیر گاو پخته بر موضع لیپ کنند **ایضاً** که در خلع و وثی و کسر و ضربه و سقطه تسکین درد فوراً نماید کندر یکدام زرد چوب دو دام آرد مید چهار دام مخلوط نموده روغن کنجد یکدام داخل کرده بپزند چون بقوام حلوا آید در ظرفی روغن کنجد داخل کرده دوا را در دو صره بسته در ان گذاشته بر آتشگیر گذارند تا گرم شود پس تکمید کنند تا یک گهڑی پس همین دوا بر عضو ماؤف ضماد کرده بر پارچه بندند اغلب که در دو سه روز بالکل آرام شود **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر با وثی حرارت شدید باشد بصندل سفید و گل سرخ و بنفشهٔ خشک هر واحد پنج درم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم بگلاب و روغن گل سرشته ضماد کنند و اگر حرارت شدید نباشد این ضماد کنند ماش بیست درم لادن

ده درم گل ارمنی ده درم صبر چهار درم زعفران سه درم سک سه درم با آب مورد وگلاب و آب برگ سرو حل واگر موضع عصبی باشد با آن روغن نرگس بنفشه آمیزند و دیگر مغاث گل ارمنی هر واحد دو جزو مورد یک جزو بگلاب طلا نمایند و خلع و کسر التوا محتاج بکشیدن و قائم کردن بغایت ملائمت و قلت درد بود مهر آنکه تختی درین در پیدا کنند و درد و ورم آرد و دقتی محتاج بغیر کشیدن نیست بلکه می باید که بدوای مصلح او ضماد کنند و بملائمت بربندند تا درد بنیارد و بالش با روغن گل کنند و بران مورد سوده پاشند و ملائم ببندند و تا روز سوم نگشایند جرجانی از شیخ و صاحب کامل نقل کرده که علاج همه انواع کسر و خلع و دقی وغیره آنست که اول فصد رگی کنند که بدان عضو پیوسته باشد پس یک مثقال گل ارمنی با جلاب مرتب از گلاب بدهند و تلیین طبع بفلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی یا آب لبلاب یا تمر هندی و بنفشه کنند و آب فواکه مسهل لطیف است و موافق بود و غذا مزوره بروغن بادام و چون از تپ و آماس ایمن شوند نظر کنند اگر خلع یا نازک کشیدن و درست کردن درست شود راست کنند و اگر با آن جراحت یا ورم یا قرحه بود اول جراحت و ورم و قرحه را علاج کنند پس خلع را خاصة اگر خلع در مفصل بزرگ افتاده باشد علاج آن دردمند بود و بیم باشد که به تشنج ادا کنند و اصل علاج آنست که امتحان کنند اگر بآسانی بجایش توان برد بغیر درد عظیم بجای آن باز برند و بجراحت و آماس التفات نکنند و اگر دردی عظیم کند دست از علاج خلع باز دارند و اگر از بستن نیز درد عظیم شود بگشایند و هرگاه بسهولت داخل شود علاج ورم و قرحه کنند و اگر کسر و خلع هر دو باشد و کشیدن در جانب واحد بود و تدبیر هر دو ممکن بود بعمل آرند و بعضی عالم از متقدمین حکایت کرده اند که بر دوش مردی سنگی گران افتاد و گوشت و پوست از آن باز شد حتی که استخوان طرف بازو برهنه پدید آمد و از زیر او سر چنبر گردن از جای خود بیرون آمد بعضی از مجبران جاهل استخوان را بجایش برد و گوشت و پوست را بجای او باز نهاد و ضماد کرده به لبست آن گوشت گنده شد و بمجاورت او استخوان فاسد گشت و سبز شد و ندانست که مثل این گوشت را بباید برید و آن جای بریده را بروغن زیت گرم کرده داغ کردن و اما تدبیر در اصلاح خلع مفرد ساذج چنان باشد که آن موضع را بآهستگی اندک اندک از چپ و راست بجنبانند پس راست بکشند تا بجایش باز آید و بسیار باشد که از شنیدن آواز او معلوم شود که استخوان بجایش باز آمد پس ببندند تا باز بیرون نشود و آماس باز دارد و بخرقه خشک بستن نشاید که آن موضع را گرم کند و بیم باشد که آماس پدید آید بلکه اولی تر آن باشد که از مغاث و گل ارمنی و آب برگ مورد تر ضماد ساخته خرقه بدان تر کنند و ببندند و آرد جو باشد با آب مورد ضماد نیک است و سخت محکم نباید بست و عصابه که بدان ببندند از سه یا چهار بار زیاده نباید پیچید و ضماد دیگر از بهر زوال مفصل کنند مقوی عضو باید چون مازو و گلنار و اقاقیا و اندکی اشنه و قسط و جند بیدستر آمیخته و اگر جوز السرو اهل دارد و دیگر فتق ضماد سازند در اید و آنچنان در طول مفاصل واجب است که استخوان مسترخی را بسوی داخل مستقر او که از آن زائل شده باز گردانند و بادویه قابضه مخلوطه بادویه مسخنه ضماد کنند چنانچه مذکور شد و اگر طول بسبب استرخای رطوبی باشد از اخراج رطوبت به تحلیل و تلیین مع تنقیه بدن از آن رطوبت چاره نباشد و اگر خلع فک باشد مبادرت بر دان نمایند که در تاخیر آن آفتهای بزرگ پدید آید پس یکی را الفر باید تا سر بیمار بگیرد و راست دارد و بیمار را الفر باید که دهن را چندان که تواند زیاده بگشاید و نر انگشت در دهن او اندازند و بگویند که فک را مسترخی بدارد پس فک را گرفته بآهستگی سوی چپ و راست بجنبانند و یکبارگی بآهستگی سوی پیش کشیده بجایش باز برند بعده رفاده بقیروطی موم و روغن گل اندوده نهاده ببندند و مریض را بر پشت خوابانند و زیر سر بالش نرم نهند و نگاه دارند که سر بر بالش نگرداند و اگر در باز بردن این سرعت نکنند و سختی پدید آید آب گرم و روغن بنفشه در حمام بران بسیار ریزند تا نرم شود و بعده پس پشت بیمار نشینند و فک را بسوی خلف یعنی بطرف خویش کشند و اگر خلع چنبر گردن باشد او را بدست راست کنند و بر فاده ها بسیار بندند و اگر خلع دوش باشد بیک دست بازوی او بگیرند و انگشت وسطی دیگر دست در بغل او کنند و مهره استخوان بازو بدان بردارند و اگر مدت زیاده شود و صاب گردد در حمام آب گرم و روغن گرم بران ریزند تا نرم شود پس بر پشت خوابانیده و کره به که نه بسیار سخت و نه بسیار نرم باشد در بغل او نهاده پاشنه خویش در بغل او بران کره به نهند و زور کنند و دست او را بطرف خویش کشند تا بجای خود باز آید بعده کره به معتدل از ابریشم یا پنبه ساخته در بغل او نهاده بازوی او بر پهلو باز نهند و ساعد بر بازو نهند و ببندند و عصابه در دیگر بغل انداخته بدان دست باز آرند و صلیبیه را ببندند و هفت روز یا بیشتر بسته دارند و اگر خلع

مرفق باشد مریض را بفرمایند تا کف دست کشاده دارد وشخصی را بگویند تا ساعد او را بگیرد وبخلاف کشیدهٔ آن بکشد تا بسیار کشیده نشود وطبیب دست بر مفصل دارد چون بیند که تمام کشیده شد استخوان ساعد را بجایش بازبرد وبقراط گوید اگر خلع از طرف پیش باشد دست را دوتا باید کرد یعنی ساعد را بر بازو باید نهاد تا کف دست بسر دوش رسد ومفصل بجای خود باز شود واگر باز پس گردیده باشد ومنخلع شده بکشیدن بجایش باز باید برد و اگر خلع ساعد وانگشتان دست باشد باهستگی بکشند تا شکل مفصل وانگشتان راست گردد واستخوان بجایش باز آید پس به بندند و اگر خلع فقار پشت باشد انچه بداخل زائل شود در اصلاح آن امید اندک است واگر بخارج بیرون آید او را بهر دو زانو بقوت ضبط نمایند چنانچه خادم حمام کند پشت آن زیر زانو نهند واو را یک زمان بدارند وبجنبانند وطریق دیگر آنکه او را بر شکم خوابانند وپاشنهٔ خویش بران مهره نهند وبران بایستند و اگر خلع عصعص باشد انگشت وسطی در مقعد بیمار کنند ومهرهٔ عصعص را بجویند وقوت کنند تا بجایش باز رود پس ضماد مقوی بر نهند وبه بندند وبیمار را طعام اندک دهند ومع ذلک طبع نرم دارند و اگر خلع سرین باشد واجب است که آنرا بزودی بجایش برند چه در تاخیر خوف تعفن وفساد عضو است اما تدبیر خلع ران بسوی اسفل اینست که پای را بکشند وبسوی راست وچپ بجنبانند پس بجایش باز برند وضماد نهاده بر بندند پس نوار نرم بگیرند ویکسو نوار همچون رکاب سازند وپای او دران رکاب کنند وآن نوار را بر ساق وران او به بندند وسر دیگر بر سر دوش او نهند وبسوی پشت وبغل او فرود آرند وبسینهٔ او بر گردانند وبه بندند تا پای نتواند کشید واگر بسوی اندرون منخلع شود بیمار را دوتو بدارند چنانچه کسی در نماز در رکوع ایستاده باشد ومردی قوی او را از جانب پیغولهٔ ران او را گرفته دارد پس سر ران او نزدیک زانو بگیرند وبکشند وبجنبانند چنانچه سر ران بجانب اندرون که بعربی طرف انسی گویند بکشند باین طور که ران بسوی بیرون که جانب وحشی ست باز آید پس آن بن زانو را ببالا بر آرند چنانکه برابر جای خویش آید بجایش باز برند وبه بندند واگر بسوی بیرون منخلع شده باشد باهم بدین طریق بجایش باز برند لیکن کشیدن ران وجنبانیدن برخلاف این باید واگر بسوی پیش باز پس افتاده باشد ران او بنوار به بندند ومردی قوی آن نوار بر دوش بردارد تا بدان پای آویخته شود ومهرهٔ ران بجایش باز رود پس ضماد کنند وبه بندند و اگر مفصل زانو از جای خویش بیرون آید بیمار را بر کرسی نشانند ومردی قوی ران او را نگاه دارد ودیگری دست در بغلهای او کند ودیگری استخوان ساق او بگیرد وبکشد وآن دو مرد که آنرا نگاه میدارند ببالا بر کشند واستاد در آن دست بر مفصل دارد تا استخوان برابر جای خویش آید وخود بجایش باز شود ودر حال ضماد بر نهند وبه بندند و اگر آیینهٔ زانو بلغزد واز جای خویش بیرون شود پای بیمار راست فرو کشند وآیینهٔ زانو را بجنبانند وبجایش باز برند وآن جانب که لغزیده باشد رفاده بر نهند تا او را نگاهدارد واز رفتن بدان جانب باز دارد وضماد کرده به بندند تا پای دوتو نتواند کرد وچون بگشایند زانو باهستگی دوتو کنند و اگر مفصل شتالنگ از جای خویش بیرون آید علاجش هم بکشیدن باید کرد همچون بندگاه زانو لیکن اگر تمام از جای بیرون آمده باشد وزود بجایش باز نرود باید که ستونی در زمین فرو برند محکم وبیمار را بقفا بخوابانند چنانکه این چوب ستون در میان هر دو ران او باشد وپارچه بران چوب بپیچند تا وقت کشیدن پای بن ران را از چوب اذیت نرسد پس مردی بقوت ساق ونگاه دارد ودیگری پای را بقوت بکشد وطبیب دست بر مفصل دارد تا چون بدین طور کشیده شود بندگاه بجایش باز شود وبعده ضماد بر نهند وبه بندند وبند چنان باید که بکف پای فرود آرند وبر گردانند وبالای شتالنگ بندند وعصب پاشنه را نگاه دارند تا ازین بند دریده نشود وبیمار را چهل روز از رفتن باز دارند و اگر پیش از آنکه مفصل محکم شود حرکتی کنند بندگاه ضعیف شود وباز بیرون آید ومفصل انگشتان پای بکشیدن بجایش باز شود وهمچون مفصل انگشتان دست وهمه بندها که بجایش باز برند وراست کنند اگر سختی وناهمواری آنجا بماند آنرا بادویهٔ ملینه که در علاج اورام صلب گذشت علاج سمرقندی گوید که در جمیع خلع واقع در سائر اعضا سزاوار آنست که باهستگی آنرا بکشند نه بسختی وبموضع او باز آرند تا اشکال او هموار گردد وبعده بضماد مقوی مثل مغاث واقاقیا وگل ارمنی وصبر ومرد ماش مقشر بآب مورد ضماد کنند وبرباطات موافق آن بر بندند ونشاید که درد عضو منخلع درنگ سازند بلکه قبل حدوث ورم مبادرت بدان نمایند ودر وقتی اگر قوی تر باشد برگ آمل وسرو وبید ومسک وگل سرخ وگل ارمنی واقاقیا وخطمی وماش واکلیل الملک وصندل سرخ ضماد کنند تا عضو سخت ومحکم کند واگر با آن ورم حار بود بماش ومغاث وگلنار واقاقیا وفوفل وبیاض بیضه ضماد نمایند وبهرگاه در وقتی وبهن خوف حدوث ورم باشد باید که بزودی فصد کنند بعده بعلاج او پردازند

ابن الیاس

و خجندی گویند که اگر با وی ورم باشد فصد و اخراج خون بقدر واجب کنند و از گوشت و شیرینی حذر نمایند و مرهم سکنجبین ساده یا تمر هندی یا سکنگبین سفید هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش مقشر بمغز بادام و اسفاناج خورند و بگیرند اقاقیا و صندل سپید ساده و کوفته بیخته بگلاب سرشته بر موضع ورم طلا کنند و دیگر فوفل اقاقیا تخم تمر هندی مازو مورد قشر رگند رجه سرطین دیگر سنبل الطیب قسط گلنار اشنه مصطکی آرد جو خاکستر چوب انگور مساوی اسفیده بیضه سرشته بران نهند و اگر قبض باشد بعد ازین طبیخ بخته لین و فتیله یا مسهل بقدر احتیاج کنند و از اشیای نافعه شرب موميائی است و آن در جبر و خلع و دثی و مانند آن عجیب است انطاکی گوید که خلع بعد رد و ربط مختص است بلصوق مثل مازو و اقاقیا و مورد و صندل و عرعر السماک و آرد کرسنه و عدس و شونیز و گل سرخ خشک و روغن گل و در جبر وثی کفایت میکند بجرد رد و ربط و گاهی ضمادات کفایت باشد و در رد بعین تضمید با دهان و خرقه گرم با اسفنج کافی بود و گاهی درین درد باقی ماند بسبب انحلال مواد و ضعیف نخشد پس بسهولت آنرا قبول کنند درین صورت بعد جبر علاج بستفرغات و دلک بر اختلاف انواع آن هر دو کنند و گاهی حاجت بشرط عضو داغی گردد بسبب تصلب چیزی زیر آن که دوا آنرا تحلیل نکرده باشد بالاست جلد.

اعیا

یعنی ماندگی و آن عام بود یا خاص و حقیقت او عجز بدن یا عضوی است از فعل او بسبب کلال او بواسطهٔ انصباب اخلاط و سببش فرط رطوبت است و اگرچه مزاجی بود که بغیر وجه طبیعی سیلان کند یا بسبب فرط حرارت که خلط را سائل گرداند و یا معالجهٔ شاق بر بدن مثل برداشتن بارگران و لعب چوگان و افراط ریاضت و استحمام و راه رفتن بسیار و غیر آن که از آن بستگی اعضا پدید آید چنانکه حرکت بدشواری تواند کرد خصوصاً در مرطوبین و فصل حادث رطوبات مثل زمستان و ربیع و خوردن چیزیکه مولد رطوبت باشد چون شیر و خربزه پس اگر بر جمیع مفاصل سیلان نماید آن عام بود و الا خاص و فرق میان این و وجع مفاصل بعدم ضربان و نخس درینجا و جواز بودن این از خلط صحیح بخلاف وجع مفاصل توان کرد و علامتش ثقل و کسل و تمدد است پس اگر با آن تپ بود دموی باشد و الا بلغمی و نبض دران عظیم و شاهق سریع در حار رطبی و در بارد باشد علاج اگر دموی باشد فصد کنند از باسلیق در عام و از عضو مقابل در خاص بعد از آن ماء الشعیر و آلو بخارا و صندل و زرشک و سفرجل و امثال آن بنوشند و مسهل و غیر آن بدستور وجع مفاصل دموی بعمل آرند و تبرید مزاج بوئیدن ریاحین بارده مثل مورد و بنفشه و تناول مثل عدس و باقلا و چقندر و کاهو و تدهین بمثل روغن بنفشه و روغن گل و روغن نیلوفر و استحمام بآب سرد کنند و اگر بلغمی باشد اول بشبت و ترب و عسل و آب گرم و لبوره قی کنند پس استعمال مسهلات بلغم مثل حب ایارج و تناول قلیه مبزر با فادیه و پوشیدن جامهٔ پشمی و استعمال روغنهای گرم مثل روغن قسط و بابونه و خرامی و باید که در هر دو نوع از آفتاب اجتناب نمایند و از مجربات انطاکی خواب کردن بر سبوس گندم و شونیز هر دو گرم کرده یا بستن آنها بر عضو مأوف است و خوردن این حبوب تا یک مثقال هر روز بآب گرم ترید سفید غاریقون ماهیزهره زرد هر واحد یک جزو مصطکی کتیرا هر واحد ربع جزو کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حبها سازند بعده استعمال این روغن برگ مورد مازو سبز محلب میعه یابسه هر واحد نیم جزو اشق جزو پوست خشخاش هر واحد ربع جزو در سرکه بجوشانند تا مجموع مرهم گردد بدان طلا کنند و گاهی دران روغن کنجد داخل کرده می پزند تا آنکه روغن بماند پس صاف کرده استعمال میکنند و بهر این ادویه بسیار است بهترین آن نوشیدن شیر گاو است در ساعتی که بدوشند و مالش بهر روزه بزیت گداخته و خوردن کرنب بجوزه و سیر و کذا نیل هندی با انیسون و اگر توم را همچنان درست بدون آنکه چیزی از آن جدا کنند در دیگ سربسته بآب و روغن زیت چندان بجوشانند که مهرا شود و از جرم آن صورتی باقی نماند آنگاه صاف نموده بردارند مالیدن این روغن برای اعیا و مفاصل و زمانه مانع برخاستن و دیر آمدن کودکان برفتار از ذخائر مصونه است و همه آنچه در علاج وجع مفاصل گذشت درینجا نیکوست و لتقول سویدی شرب و نطول بابونه و تمریخ نمک مخلوط بزیت و کذا روغن غار و کذا روغن ایرسا و کذا روغن یاسمین و کذا روغن بطم و کذا بیخ انجدان مخلوط بروغن بابونه و شرب شراب کهنه خوشبو و نطول مطبوخ بیخ رجل الغراب و بخور قنه هر واحد نافع اعیا است و اگر بسبب راه رفتن مانده شوند خود را مشت مال نمایند و عضله های پا را بروغن گل یا بابونه و یا روغن شبت بمالند و لتقول رازی آنچه بسبب ریاضت باشد ناخنها را بهر روغن که میسر شود چرب کنند و اگر با بستان باشد

در آب سرد و اگر زمستان باشد اندر آب گرم در آیند و یا از پای تا زانو بایستند بدون ریختن آب بر بدن و روغن حنا بمالند و گاهی اعیا از استفراغ حادث شود و در اعیای استفراغی تقویت باغذیه و ادویه مقویه باید کرد و اعیای اذوی مندز بمرض است

سموم

یعنی زهرها بدانکه سموم یا مشروبه است یا مانند وغیره منهوشه و سموم مشروبه یا معدنیه یا نباتیه یا حیوانیه بود و این هر سه افساد بدن یا بحدت و لذع کنند و یا بافراط خروج در حرارت و برودت و گویند که جمله سموم سه قسم است یکی فاعل بکیفیت دوم فاعل بصورت نوعیه و جمله جوهر او سوم فاعل باین هر دو پس آنچه بکیفیت خود فعل کند تاثیر او در بدن یا بطریق احتراق و تلهب باشد چون فرفیون یا با جماد و تخدیر چون افیون یا به تسدید مجاری النفس چون مرداسنگ یا بتقطیع چون زنگار یا بتعفین چون بیش و این بدترین انواع است و آنچه بصورت نوعیه و جمله جوهر خود فعل کند چون سموم بلابل است و آنچه بکیفیت و صورت نوعیه هر دو فعل کند مثل سم مار و عقرب است و سموم که بسرعت تمام قتل کند آنست که مضاد بدن انسان بصورت نوعیه و جمله جوهر خود باشد پس اگر انسان را نزد شرب سم مثل لذع و تقطیع و مغص و اکال حادث شود در یابند که سم از قبیل ادویه حاره حاده حرلقه است مثل زرنیخ و شک و سیماب کشته و اگر التهاب شدید و دوران سر و عرق و سرخی چشم و کرب و قلق و عطش پدید آید دلالت کند بر آنکه سم قاتل بحرارت اوست مثل فرفیون و اگر سبات و خارو سردی دست و پا حادث شود دلالت کند بر آنکه سم از قبیل مخدرات است مثل افیون و بیخ و بیروج و اگر غیر از ذبول سقوط النفس و انحلال قوت و عرق سرد و غشی ظاهر نشود آن از سمومی باشد که مضاد بدن بجمله جوهر او بود و آن ردی ترین سموم است و هر گاه مسموم را غشی و انقلاب حدقه و سرخی چشم و اخراج زبان و سقوط نبض و عرق سرد ظاهر شود امید حیات او نیست و اگر مسموم را یرقان حادث شود دلالت بر مضرت او بجگر کند و اگر آنرا غشی حادث گردد بر اضرار او بقلب دلالت نماید و اگر آنرا اختلاط عقل و تشنج پیدا شود دلالت بر اضرار او بدماغ کند و گاهی از بوئیدن دهن مسموم و نظر کردن برقی که او کند نیز سم ماکول شناخته میشود و گویند اول چیزیکه مسموم را عارض شود احساس حرکت مورچه در زبان و دهان و حکه مثل حرکت مورچه است پس اگر سم قوی باشد مع ذلک یبس حرقت و خشونت در دهان و صلابت در زبان و احتراق محسوس گردد بعد از ان غثیان و الم در فم معده و انعصار معده در یابد

تحرز از سموم

کسی را که خوف از سم باشد باید که از خوردن طعام و شراب از دست غیر خصوصاً چیزهائیکه طعم آنها غالب باشد چون نمکین و شیرین و تیز و ترش یا چیزیکه بوی آن غالب بود احتراز نماید و چیزیکه حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهن بگیرد یا بوید و یا در بدن بمالد و واجب است که بر مکان خصوصیت در حالت گرسنگی و تشنگی شدید حاضر نشود بلکه طعام و آب خورده برود و ایضاً لازم است که عادت تناول ادویه دافع مضرت سموم و مقوی قلب و اعضای رئیسه نماید و اشرف و اقوی آنها درین باب مثرودیطوس است که منفعت او تجربه کرده شده و تریاق الطین و همچنین بگیرند برگ سداب خشک ده درم مغز جوز یکدرم نمک جریش دو نیم درم و باریک بسایند که این را در دفع مضرت سموم فعل عجیب است و یا بگیرند جوز مقشر یک جزو و نمک جریش و سداب خشک هر واحد سدس جزو و انجیر سفید بقدریکه بدان دوا سرشته شود و چار دار در دفع مضرت جمله سموم عجیب است و ایضاً تخم شلجم کوچک یک نیم درم بمطبوخ سداب بنوشند و همچنین نمک و سداب و یا انجیر با فندق و جوزه یا فندق و انجیر خشک با نمک خوردن و لوبیه نهری و برگ سداب با شراب و بغیر شراب خوردن سود دارد و خواتیم بحیره در شراب نافع و گویند که اگر کسی هر روز شونیز کوفته بخورد آنرا چیزی از سموم ضرر نکند و کذا اجون یک مثقال بشراب یا بشیر و کذا اکل انجیر بر نهار قبل خوردن طعام ضرر طعام مسموم دفع کند و لازم است بر محترز که جمله تحرز او صرف از ان نباشد که کسی او را زهر خوراند بلکه از خوردن آن بنفسه نیز باشد چه گاهی امری غریب در اجنیان عارض شود که اجتناب نکند بهر آنکه اتفاق افتد که چیزی خبیث مثل عظایه و رتیلا و عقرب و مار در ظرف پختن طعام یا در ظرفیکه در ان شراب باشد بیفتد از بهر آنکه بسیار جانوران بوی شراب و شیر را دوست دارند

دوای مرکب بگیرند تخم درخت سکبینج بری و چند بید ستر و برگ فی هر واحد یک جزو شحم حنظل سه چند همه بقدر بندقه بزرگ ازان بخورانند.
دیدوای تخم انجدان و گوشت ابن عرس و نقول قرشی گذشت و ابن الیاس گوید که آب برگ سیب سه اوقیه بدهند که آنرا درین باب خاصیت عجیب است و بگیرند
آب برگ سیب سه اوقیه و گل ارمنی یک مثقال و شیح ارمنی یک درم و آب سیب بخورند که درین باب بغایت نافع است و تخم شلجم بری و سیاوشان و حبالرس و دارچینی
و مغز خرگوش مساوی کوفته بیخته بشراب ریحانی یا بالسبت درم سرکه بخورند تعلیم سموم مشروبه و بلد و غیره که مشهور نباشد یا آنچه مریض اظهار آن نه نماید
علاج آنها از علاج کلی آن کنند و هرگاه قسمی ازان معلوم شود بعلاج خاص آن باید پرداخت درینجا اولا علاج کلی سموم مشروبه مرقوم میشود و بعد آن علاج
خاص هر یک از سموم مشروبه معدنیه و نباتیه و حیوانیه و بیس علاج کلی سموم بلد و غیره و بعد آن علاج خاص هر یک از سموم بلد و غیره و منهوشه و ملسوعه مسطور گردد

علاج کلی سموم مشروبه

اگر سمیت از جنس سموم مشروبه باشد در حالتیکه اندک تغیر محسوس شود بیمار باید که بزودی از آب نیم گرم و روغن کنجد مکرر قی کنند بعد ازان شیر گاو و روغن گاو
خورند و اگر از شیر و روغن قی کنند نیز مناسب است و منع از خواب تا یک روز لازم بود پس اگر سم گرم باشد و این از گرمی معده و اسعاد و تشنگی
و خشکی دهن معلوم میشود درین صورت لعاب اسپغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و هندوانه و مانند آن هر کدام که باشد
بر برف سرد کرده بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حوالی دل و جگر اضمده بارده ضماد کنند و پارچه بگلاب و صندل
تر کرده بر سینه گذارند و اگر سم بارد باشد و این از بی حسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم میشود درین صورت نیز بحر د در نهایت
این عوارض مکرر قی کنانند و شراب کهنه که از یک سال تا دو سال بران گذشته باشد بحسب مزاج مریض و مثرودیطوس و تریاق اربعه
و تریاق فاروق و دواء المسک حار و مفرح حار و پیاز و سیر و جدوار و جنطیانا یک مثقال و حلتیت یعنی انگوزه تا نیم مثقال و مانند آن
باید داد و اثر سم بهر عضو که زیاده باشد اصلاح آن عضو بیشتر منظور دارند مثلا اگر اثر ضرر بجگر محسوس شود ادویه بارده بکار برند و اگر بمعده
شود مسهل نرم بعمل آرند و علی هذا القیاس و شوربای مرغ خورند و روغن یاسمین و روغن نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر طلا کنند
صفت تریاق اربعه مرکب جنطیانا حب الغار زراوند طویل همه مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل سه وزن ادویه
بسرشند و مقدار شربت یک مثقال با آب گرم شیخ الرئیس در قانون علاج کسی که زهر خورده باشد چنین نوشته واجب است که مدافعت نکنند
بلکه هرگاه معلوم شود که زهر داده اند پیش از انکه قوت او در بدن پراگنده شود مبادرت بنوشیدن آب نیم گرم و روغن کنجد و زیت نمایند و قی کنند
و در ان مبالغه نمایند چندانکه توانند و بهتر آنست که درین روغن طبیخ شبت و اندک بوره آمیزند و گاهی زیت حنظل و پیه مرغابی مخلوط
کرده میشود و بهتر آنست که آنچه برای قی ازین ادویه و از شیر او نوشیده شود آن آب و روغن بسیار بود و اگر اغذیه خورند هم بسیار باشد بهر آنکه
اگر او قی نشود قوت سم را بشکنند و بدان تحلیه نماید و چون قی حتی الامکان کرده باشند شیر بسیار بنوشند که این تیزی سم را بشکند و اگر از شیر نیز
قی شود نیک باشد و ایضا اگر طبیخ تخم انجره با روغن گاو بخورند زهر را البتی یا اسهال دفع کند بعده شیر بسیار بنوشند و مسکه
از شیر بهتر بود و ایضا طبیخ بزرکتان و کذا شراب شیرین با پیه بط که با آن اخته شود دارد و همچنین آب خاکستر چوب انگور و واجب است که بعد
قی حقنه کنند خصوصا چون معلوم کنند که ضرر زهر با معا و اسافل فرود آمده و اگر اضطراب زیاده ازین باشد هم تدبیر قی و هم تدبیر
اسهال باید بود در میان آن از آخر نوشیدن [illegible] باشند و اگر حاجت بخوردن مثل تریاق گل مختوم افتد بکار برند بهر آنکه او بهتر
مدد بر دفع سم کنند و خصوصا چون آنرا در ابتدا بخورند که آن سم را البتی دفع کند و ایضا حب بلسان و فقاح خشک تخم شلجم بری فلفل سفید
و سیاه دار فلفل فرفیون انیسون فطر اسالیون اسارون بزر السداب بزر الفنجنکشت هر واحد چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر هر واحد پنج درم
سلیخه هژده درم جند بیدستر زعفران هر واحد شش درم بعسل بسرشند با شراب بقدر باقلای رومی بخورند و خوردن گل مختوم بشراب

همین فعل کنند و قومی گفته که چون سرگین خروس بخورانند در حال زهر را قی برآرد و ایضاً آنچه بخورانند عصارهٔ فراسیون و برگ نی و ناردین و تخم گزر و جنند بیاستر و انجیر خشک و بندق و سداب هست و آنچه درین باب ستوده است آنست که بازرد چهار درم مرکی باید رم بشراب شیرین بخورند و چون بعد قی التهاب شدید عارض شود آب یخ و روغن گل بنوشند و بدان قی کنند و لازم است که خواب نکنند البته و نگذارند که تخیر کند بلکه واجب است که بیدار کنند و قریب او آواز بزرگ دهند و هرگاه صورت ظاهر شود و سم معلوم گردد هر سم را بدانچه در باب او مذکور است علاج کنند و این ظاهر شدن بر دو وجه بود یکے آنکه معلوم شود که آن زهر از کدام جنس است دوم آنکه معلوم شود که آن از کدام نوع است مثال اول آنست که علم دریافت نمایند که آن سم از مقطعات حاده است پس علاجش مثل شیر و مسکه و فالوده سیال مرتب بروغن بادام یا بروغن گاو هر چه تیزی آن بشکند باید کرد و یا بدانند که آن زهر از جمله سموم ملتهبه است تبرید بکافور و گلاب و آب کشنیز و مانند آن همه به یخ سرد کرده باید کرد و اعضای رئیسه او را مثل طحلب و غیره ضماد کنند و هر وقت اثرا سرد کنند و آنچه مثل این را بسیار نفع کند دوغ گاو سرد کرده است و اگر حاجت فصد افتد باید کرد و یا معلوم کنند که آن زهر از مخدرات است پس تریاق کبیر و دواء الحلتیت در شراب صرف استعمال کنند و همچنین سیر سوده بشراب آمیخته و یا در یابند که آن سم مضاد جوهر آدمی است علاج آن بمثرودیطوس و تریاق و دواء المسک و فاد زهر کنند و ماء اللحم و شراب استعمال کنند و مریض را تسکین او را خوشبو نمایند و جامهٔ خوشبو پوشانند و عطسه آورند و فم معده او را بمالند و در دهان او باد بزن و موی او را بر کنند و هرگاه نوع سم دریافت گردد علاج خاص آن کنند بدانچه مذکور گردد و بالجمله ادویه که بسبب سموم می نوشانند یا بدان ارادهٔ شکستن تیزی زهر و تغیر جوهر او میکنند مثل شیر و فاد زهر و یا بدان ارادهٔ اخراج جوهر سم میکنند مثل گل مختوم و یا بدان ارادهٔ مقابلهٔ کیفیت او میکنند مثل خوردن سیر در شراب برای عقرب گزیده ابن الیاس و صاحب کامل و غیرهما گویند کسیکه زهر خورده باشد نباید که دران تساهل نکنند و صبر نمایند تا آنکه معلوم شود که آن از کدام قسم سموم خورده است بلکه واجب است که همگی مبادرت بنوشیدن آب نیمگرم بسیار و روغن کنجد کنند و در دهن او انگشت یا پر مرغ مبلول بروغن کنجد داخل کنند و بدان قی نمایند و معده را پاک سازند قبل از آنکه قوت زهر در معده و بدان قرار گیرد و مبالغهٔ تمام در تنقیهٔ معده کنند و اگر قی بران دشوار گردد آبیکه دران شبت و بورق یا نمک و جوز القی جوشانیده باشند نوشیده قی کنند بعد ازان شیر بسیار و روغن گاو بنوشند و نوشیدن شیر با مسکه بهتر از نوشیدن شیر با روغن است پس اگر در معده و امعا سوزش و التهاب و تشنگی و کرب و خشکی دهن دریابند یقین کنند که دوای سمی حاد است ببایدکه روغن گل در روغن بنفشه بگلاب و لعاب اسبغول و لعاب بهدانه و تخم کتان و کثیرا بازه و ماء الشعیر بروغن بادام بنوشانند و غذا شوربای ماکیان فربه یا حریرهٔ معمول از نشاسته بروغن بادام و روغن بنفشه و شکر بدهند و انار میخوش یا شیرین یا سیب و بهی بمکند و کاهو و خیار و بادرنگ و شفتالو و آلو و هندوانه و لعابهٔ مبارک و کاسنی بخورند و بر جگر ایشان صندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و بر سینه و شکم پارچهٔ کتان مبلول بگلاب و صندل بدارند و تریاق گل مختوم یک مثقال در اول امر بدهند و نسخهٔ آن مسطور رشد لیکن در ینجا وزن حب الغار و گل مختوم هر واحد سه درم و ایرسا دو درم است و نوشته که بزیت بسرشند و اگر حرقت و لهیب شدید باشد و بدین تدبیر ساکن نشود این حقنهٔ لینه مسکن اللذع بعمل آرند بنفشهٔ خشک و نیلوفر هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد سی عدد سبوس گندم یک کف جو کوفته دو کف همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده روغن بنفشه و روغن نیلوفر هر واحد بست درم بران انداخته نیمگرم حقنه کنند و هرگاه معلوم شود که سم از ملهبات است آب یخ و لیست بر برف سرد کرده و روغن گل و قرص کافور و دوغ گاو و آب فواکه بارده مثل آب انارین و آب خیار و تربز و مانند آن بنوشانند و بر اعضای رئیسه ضماد طحلب و صندلین سازند و اگر جمود و سبات و گرانی در دست و پا و زبان حادث شود بدانند که آن از مخدرات است پس شراب کهنه صرف و سداب و یا آب سداب با پودینهٔ کوهی و قسط و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا مساوی بیاشامند و اگر تریاق و مثرودیطوس حاضر نباشد این دواء الحلتیت بخورانند

صفت آن مرصافی قسط برگ سداب پودینه فلفل عاقرقرحا قردمانا هر واحد ده درم حلتیت برابر همه باریک سائیده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازان یک مثقال و یا نیم مثقال و یا این دوا دهند بگیرند مرصافی یکدرم قند دو درم مر اسود ده با قدرے شراب ترکرده بخورند و یا برگ سداب جوز و انجیر و نمک بخورانند و تکمید معده و اعضا با آبیکه دران سداب و پودینه و تمام پخته باشند باید کرد و بدن او بمالند تا سرخ شود و بخوراب معمول بماکیان فربه و شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل و زیره و روغن زیت غذا سازند و اگر حاجت بود این حقنه حاده بعمل آرند بگیرند سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق و نطرون و جاوشیر و سکبینج هر واحد سه درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک آید صاف کرده بران روغن زیت و روغن زنبق هر واحد ده درم انداخته حقنه کنند و اگر ذبول و سقوط نفس و غشی و انحلال قوت یافته شود کار بزرگ باشد و کمتر ازان نجات یابد زیراکه این از سموم مضاد بدن انسان بجای جوهر خود باشد علاجش اینست که بعد قی مبالغه و تنقیه تام معده تریاق کبیر و قرص افاعی و دواء المسک حار و مرد دهند و لتقویت مزاج بماء اللحم مع شراب کنند و اگر چیزی ازین یافته نشود بگیرند گل مختوم و شیخ ارمنی و غاریقون و بیخ سوسن و پودینه کوهی و جند بیدستر و تخم انجره و ناردین و عصاره فراسیون ازین ادویه مفرد و مرکب بقدر یک مثقال کوفته بیخته بشراب ریحانی بخورانند و فندق و انجیر و سداب دهند و یا آب خارخسک افشرده بنوشانند و یا انجدان یکدرم شیخ ارمنی دو درم کوفته بعسل سرشته با آب سیب و شراب کهنه دهند و صندل و گلاب و کافور که دران اندک مشک حل کرده باشند بویانند و بعود و عنبر بخور سازند و سینه و فم معده او را بمالند تا گرم شود و غذا القلیه معمول از گوشت ماکیان بزیت غسیل که بران شراب ریحانی و گلاب چکانیده باشند باید داد پس اگر صلاح نیابد و غشی و سقوط نبض طول کند و چشم غائر شود و عرق سرد آید طمع بحیات او نباید داشت و بداند که بعض سموم نکایت در عضوی از اعضا میکنند پس می باید که تفقد آن نمایند تا آن عضو از اذیت محفوظ ماند مثل آنکه اگر اضطراب در اسفل شکم حادث شود شیاف نرم بر دارند یا حقنه لینه بعمل آرند یا اسهال بدوای ملین کنند و اگر بمعده حادث شود و آب نیم گرم و مانند آن قی کنند و چون یرقان حادث گردد آنچه مخصوص بجگر باشد از ادویه و اشربه بخورانند و هرگاه خفقان و غشی پدید آید قصد تقویت قلب نمایند و اگر تشنج ظاهر شود بعلاج دماغ متوجه شوند و اگر در جائی از بدن لهیب و سرخی حادث گردد طلاء آب و صندل و مانند آن آنرا سرد نمایند تا آنکه خارج شود بشرطیکه آن موضع از اعضای رئیسه دورتر باشد و آنجا که از تناول ادویه گرم گرمی زیاده پدید آید مسکه و روغن باید داد و قی باید فرمود و اگر از شرب سم مردی در عضوی ظاهر شود آنرا گرم سازند و اگر غشی افتد بعلاج غشی مشغول شوند و تقویت اعضای رئیسه نمایند الطبا گویند سم که لذع و حرقت پیدا کند حاد باشد در علاج او تکثیر از دهنیات و شیرین و لزج نمایند و اگر حرارت و ظلمت و سدر و حکه و طیش و اختلاط آرد حار باشد دران مثل العبه و گل ارمنی و کافور زیاده نمایند و اگر سبات و ثقل حادث کند بارد باشد دران دوای حار مثل دواء الحلتیت که دران حلتیت بقدر ربع همه ادویه باشد و مثل شراب و سیر موثر است بالجمله در علاج هر سم واجب است که اولاً ابتدا بقی کنند بمطبوخ شبت و ترب و بورق و روغن کنجد و روغن گاو و شیر و عسل مجموع یا آنچه میسر آید تا آنکه تنقیه حاصل شود بعد ازان منعشات قلبیه و غیره و آبهای سرد اگرچه از برگ آنها باشد و ربوب و روغنها دهند و زراوند مع تخم ترنج مجرب است بعده اگر قوت متحمل باشد فصد کنند و حار را الا به تابیین اقتصار کنند و اگر قی دشوار باشد آنچه آنرا خارج کند مثل قثاء الحمار دهند بهر آنکه قی نافع ترین علاج است و بعد اگر سموم در سم یا روغن داده باشند آنرا این دوا مخصوص دانسته اند که زنجبیل زهره آهوی نر هر واحد دو درم زهره خروس یکنیم درم شراب کهنه شیر دختران هر واحد دو اوقیه باهم آمیخته سه درم بخورند و اگر در شیرین آمیخته باشد مرید قی و فادزهر و تریاق الطین بکثرت باید و اگر بآتشی داده باشد در حفظ عصب جهد نمایند و شارب سم در ترشی اکثر از تسلی هلاک و معطل شود و واجب است اگر سموم از خارج بطریق غسولات بعمل آورده باشد مریض غذا بیت باطلیه بدانچه سرد آن مقرر است مثل آب برگ آلو و آب کاهو و لیموان و آرد جو و باقلا و صندل و گلاب و آب مورد

و آب سداب و خون خروس سفیدی بیضه کافور نشاسته و عصفر و خطمی مجموع یا آنچه از ان میسر آید و در سم که بطریق استنجا مستعمل بود حمول بگل علیق و باز ننگ مساوی مع نصف یکی ازین هر دو دادی مسدس آن کنند و نمیار و روغن گل زیاده کنند و کذا خون جدی وقت ذبح کردن و برای سم مشموم استنشاق بروغن گل و بنفشه و مامیثا و حضض کنند و حکم سم مابیس قریب از غسولات است تا زیاده کنند غسل بشیر و روغن گل ابس آب بیاض بیضه و آنچه از اطلیه و عصارات برگ اشجار گذشت و روغن سوسن و سم اگر بروغن البیاده باشد رالش صبر حضض و زهره یا صندل و کلیا مع سرلع یکی ازانها افزایند و اگر بطریق کحل مستعمل باشد اکتحال بمرو کنند ربع چهارم حصه یکی ازانها کافور هشتم حصه مشاک کنند و کذا امیعه سیائله تا آب لبلاب یا آب برگ زیتون سعد پدری میوسیا که شرب طبیخ کرفس و کذا بیخ انجدان و کذا جنطیانا یک مثقال و کذا دار چینی از دو درم تا پنج درم و کذا انیسرا سه تا نیم مثقال و کذا بول انسان و کذا خون گوزن و کذا افراسیون و کذا تخم سداب بشراب و کذا پوست ترنج زرد باریک و کذا مرو از پد سوده سه درم با شیر ماده گاو تازه و یا روغن گاو هر واحد نافع سموم مشروبه است اطبای هند گویند که شیر کسوندی که با برگ و بیخ و شاخ او سائیده گرفته باشند بقدر یک کاسه دادن بجهت اکثر سموم مشروبه سودمند است و همچنین فلفل را سائیده نوشانیدن و ایضاً بیخ کسوندی بیخ مونجه برابر آب سائیده زهر خورده را بنوشانند و کذا مرچ سیاه یک ٹانک سوده بروغن ماده گاو یک توله آمیخته بخورانند و اگر کنول یک ماشه نبات تحقوچه دو سرخ باهم سائیده با آب گرم نوشانند زهر رالقی بیندازد و اگر مغز پنبه دانه کوفته بشیر گاو جوش داده بنوشانند نافع اکثر انواع سم مشروبه است و خوردن کسیر مفید سم حارست و همچنین بیخ چولائی اگر تازه باشد یک توله و اگر خشک باشد نیم توله با آب سائیده بروغن گاو خوردن برای جمیع انواع سم گرم نافع است و اگر کتهائی خرد سائیده بخورند دافع زهر است

معالجات سموم معدنیه

انطاکی گوید که سمیات معدنیه در ضرر و نکایت شدید تر اند از نباتیه و حیوانیه مانند سم الفار که آنرا الفارسی مرگ موش گویند از خوردن آن کثرت قی و اسهال بسیار افتد و قولنج و خناق و خشکی دهان و گرانی و سیاهی زبان و سوزش سینه و خفقان پدید آید و چشمها سرخ و بدان گرم شود و قی الدم و اسهال کبدی هلاک سازد و اگر کسی زنده بماند دست و پا خدر گردد و آماس بدن و بثور یا جذام یا سل پیدا کند علاج اول قی کنانند بشیر گاو یک آثار و روغن زرد نیم پاو و یا بورق سه ماشه در مسکه گاو یک توله بلیسانند و بالائش سکنجبین ساده و گلاب یا آب خبازی بکرات و مرات بنوشانند تا قی بفراغت آید بعد ازان سقمونیا یا مشوی ربع درم بماء العسل یا بجلاب خام بدهند و تا چهار پاس خواب کردن ندهند که دران خوف هلاکت است و ادویه مزلقه بارده بسیار دهند و مسکه و نبات بسیار بلیسانند و در منع خشکی بشیر و روغن و مسکه مبالغه نمایند و جمیع مرطبات آنرا نفع دهد و اگر سحج عارض شود سفوف طین بروغن گل و شیر گاو و داغ کرده خورانند و اگر غشی و خفقان و دیگر امراض پدید آید بمعالجه آنها پردازند و غذا شیر و برنج یا فیرنی یا شوربای بزغاله بآنان دهند و نزدیک اهل هند کات هندی بقدر دو سه توله در آب حل کرده نوشانیدن از زهر سم الفار است و فوراً فائده میکند و بتجربه رسیده و همچنین بعد قی سفوف پوست درخت گولر خورانیدن و آب بیخ کیله و کافور نوشانیدن نافع بود و گویند که اگر مغز تخم کنار دو ٹانک بار یک ساخته با آب بخورانند سم الفار خورده را مفید است و هرچه در علاج سیماب مقتول و مصعد می آید بکار برند

سیماب مصعد و مقتول و شنگرف

خوردن اینها درد شکم و مغص شدید و اسهال خون و گرانی زبان و ثقل معده و حبس بول و ورم بدن آرد و گاهی احتراق خون و امراض آن حادث شود علاج طبیخ شبت و شراب و عسل و بورق قی کنند و یا بورق هفت ماشه در عسل سه توله بدهند و قی فرمایند بکرات و مرات و بالائش شراب کهنه نوشانیده باز قی کنانند و ماء العسل و بوره هر دو آمیخته حقنه سه چهار مرتبه کنند تا تنقیه خوب حاصل آید پس شیر گاو و شکم سیر دهند و لعابات بارده نوشانند و شوربای جرب دهند و آنچه در علاج مرداسنگ گفته آید لفع دهد و صاحب کامل و حاوی بنوشته که بعسل و شبت و تخم ترب بورق قی کنند و اگر ازین خارج نشود حقنه با آب چقندر و روغن کنجد و مری و خطمی کنند و هرگاه معده و امعا پاک گردد و سحج عارض شود سفوف طین بروغن گل و شیر سنگ تاب یا آهن تاب دهند و گیلانی گوید که از علاج جید او نیست که بعد قی حقنه سه درم مر بشراب حل کرده یا ماء العسل چند کرت بدهند و تقویت دل بادویه و اغذیه مناسبه کنند بعده حریره های حرب و شحم لینه استعمال کنند و از عادت اهل هند است که حیوان انسانی از خوردن سیماب مصعد ضرر یابد امر بخوردن پیچه و مرباهای آن میکنند و در تناول او افراط مینمایند و بدان صحت می یابند و مداومت بخوردن او هر روز چند مرتبه

میکنند تا آنکه آثار صحت ظاهر شود و بعضی اطبای هند مینویسند که برای دفع مضرت سیماب و شنگرف جوز السرو یا کشنیز خشک در آب شیره برآورده چند روز بنوشند و یا روغن بیدانجیر پنج ماشه در شیر گاو یکنیم پاو حل کرده هفت روز بنوشند و ایضاً برای دفع ضرر کشتجات مثل سیماب و شنگرف و مس و فولاد برگ نورسته جامن بقدر دو سه توله هر روز بطور بنگ سائیده نوشیده باشند که باستعمال این بسیار کسان صحت یافته اند و از معمولات است و در نسخه معمولی در اخراج کشتجات بادرار بول و ادویه خام مسطور شد و ایضاً شخصیکه کشته سیماب خام خورده باشد باید که تا بست و یک روز برگ لیموی کاغذی مثل بنگ سائیده بنوشند تمام سیماب از بدن دفع شود و ایضاً اگر بدن ترقیده باشد و جابجا سوراخ شده برگ کرنجوه بطور بنگ سائیده صاف کرده و زهره یک پیاله بنوشند و نان نخود با گندم کم نمک با روغن بسیار بخورد در چهل روز صحت شود و حکیم شریف خان در تالیف شریفی مینویسند که برای کسیکه سیماب نیم خام خورده باشد و در آبله و بثور و حالت جذامی پیدا شده باشد یک عدد درخت نیل مسلم از بیخ برآورده قطعه قطعه کرده در ظرف کلان در آب بسیار خوب بجوشانند بعده صاف نموده یک پیاله از آن آب ناشتا بخورد بعد از نیم گهڑی باز یک پیاله بخورد همین قسم تا شام خورده باشد و غذا در آن روز هیچ نخورد همه سیماب از راه بول برآید دیگر روز کفایت کند و اگر حاجت افتد روز دوم هم استعمال نماید و بول را در ظرف برنجی یا سفالی چینی بکنند تا سیماب بنظر در آید بعضی اعزه این ترکیب استعمال نموده اند و منافع آن مشاهده کرده اند

مرداسنگ و رصاص و سفیداب و جبسین

از خوردن مرداسنگ و برادهٔ رصاص ورم بدن و نفخ سخت و نفخ پدید آید و نفس تنگی کند و گاه مختنق گردد و گاهی با آن اعراض ایلاوس ظاهر شود و رنگ بدن مثل رنگ اسرب شود و قولنج و حبس بول و خشکی دهان و ثقل زبان و معده و امعا ظهور نماید و گاه باشد که اسهال بافراط آید که منجر بسحج امعا گردد و خوردن سفیداب سفیدی زبان و استرخای اعضا و سرفه و فواق باشد یا خشونت و خشکی حلق و زبان و درد فم معده و تمدد و اختلاط عقل آرد و گاهی بول سیاه یا دموی گردد و از خوردن جبسین قولنج و اختناق و خشکی دهان عارض شود و علاج مفتحات مثل تخم شبت و ترب و پوست سیاه اصل السوس هر یک نه ماشه انجیر زرد ده عدد در یکنیم آثار آب شور بجوشانند که به نیمه آید جوز القی دو ماشه بورق سه ماشه سوده سرد ارو ساخته عسل سه توله اضافه نموده بدهند که قی بسیار افتد و جهت اسهال مغز فلوس در آب کاسنی مالیده صاف کرده روغن بادام یا گاو آمیخته بدهند یا جوارش سفرجلی مسهل یا شربت دینار دهند و یا حقنهٔ حاد بعمل آرند بعده بهر تعدیل مزاج زنجبیل مربی خورانند و بحمام برند که عرق آید و ادویه معرقه دهند و غذا نخوداب مرغ تنها و یا شوربای مرغ با نان بدهند و بقول ابن الیاس قی بچیزی کنند که در آن تفتیح باشد مثل تخم کرفس و شبت و انجیر و بورق و ماء العسل و اسهال بجوارش شهریاران نمایند و جوارش فلافلی خورانند و خردل و یا شراب با آب مطبوخ کرفس و انیسون بنوشانند و واجب است که مداومت با سفیدباج مرتب از لحوم خرفان سازند و علامت صحت اسهال شکم و ادرار بول است و بالجمله محتاج بمفتحات مدره معرقه مسهله بود و در خوردن سفیداب قی بماء العسل و شبت و نمک کنند و بعد از آن سقمونیا بماء العسل خورند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان هر واحد سه درم و در آب جوشانیده بقدر رسد او قیه از آن بنوشند تا ادرار بول کند و یا حقنهٔ قوی بکار برند و نگذارند که خواب کند و آنچه این را انفع کند آنست که کنجد بخورند و بخایند و بر آن شراب بنوشند و در خوردن جبسین ماء العسل و لعابات لزجه و حریره ها لینه بنوشانند تا خشونت حلق زائل شود و احتیاج باسهال بود و بگیرند سقمونیای مشوی نیم دانگ و در جلاب شکر سفید ده درم بدهند و معاودت اسهال مرات نمایند و اگر سحج حادث شود علاج آن نمایند و شیخ مینویسد واجب است که مرسه درم در شراب حل کرده بنوشانند و یا سنبل رومی بسبرگین کبوتر صحرائی بشراب دهند که این علاج بلیغ النفع است و یا فسنتین و فودنج و یا تخم کرفس و یا فلفل خاصه هر واحد بشراب خورانند و یا یک درم مر با یک درم فلفل بدهند تا عرق آید و یا شش قیراط سقمونیا در ماء العسل دهند و در سفیداب گاهی رد و اینکه بدان قی کنند روغن اقحوان و روغن سوسن و روغن نرگس داخل میکنند در ادویهٔ او و صمغ آلو می افتد و در جبسین خاکستر اطراف انگور بجاشا مفید گفته اند و کرمانی و غیره نوشته اند که درم مرداسنگ بعد قی سه درم مر و دو درم سنبل بعسل یا بشراب بچهار نوبت دادن مفید است و تخم کرفس و فسنتین و مر مساوی بقدر دو مثقال با آب کرفس یا بشراب یک اوقیه ادرار بول نماید و در سفیداب بشربت فسنتین ادرار بول نماید و خوردن مسکه و شراب نفع دارد و عصارهٔ فسنتین یک مثقال بماء العسل چند بار دهند تا بول بیارد و در جبسین اشیای لعابیه و عصارهٔ خطمی رطب ملوکیه دهند بعده ربع درم سقمونیا در جلاب بدهند و اگر اعراض ساکن نشود اعادهٔ اسهال کنند و صاحب کامل گوید که علاج شرب سفیداب رصاص قی بماء العسل و شبت و انزک نمک گرم است

و نیم مثقال شبرم یا یکدرم حب النیل بخورانند و آبیکه دران تخم کرفس و انیسون و بادیان و افسنتین رومی جوشانیده باشند بیاشامند تا ادرار بول نماید و سویدی گوید
که شرب طبیخ انجیر بماء العسل کسی را که سفیداب خورده باشد نفع کند و کذا آلوی بخارا و اصل السوس کوفته جوشانیده بدان قی کردن و کذا صمغ آلو بشراب خورده
قی کردن و شرب خاکستر چوب انجیر و یا انگور برای شارب جبسین نافع است و سندی بهنوسیار که در سفیداب خوردن اجواین مسلم صبح و شام خیلی مفید یافتم

زرنیخ و نوره و زنجار و صابون

خوردن هرتال و آهک و صابون سحج و قروح امعا و حرقت معده و درد شدید شکم و خشکی دهان و اسهال دموی و عسر البول و سرفه و سردی دست و پا و غشی آرد
و از خوردن زنگار مغص شدید و سوزش حلق و شکم و جراحت معده و قی حادث گردد علاج سبز کتان و حریر و خبازی و شهد قی کنند بعده آب برنج
و آش جو و شیر و مسکه و روغن و لعابات خورند و شوربا های چرب تناول نمایند و کسیکه در حلق او غبار آهک بسیار رود العبة الیان آنرا کفایت کند و بقول
شیخ ابتدا کنند بدانچه تناول او در کسر حدت آنها واجب بود مثل فالوده حات مرتب بشیر چرب و ماء الشعیر بروغن بادام و مانند آن بعد ازان آب گرم بجلاب
یا بروغن نوشیده قی کنند و عصاره ملوکیه بعسل دهند و همواره شیر و لعابات و لزوجات و دسومات و شوربا های شحمی و خصوصا بخاری بیاشامند و اگر سرفه حادث شود
به ملینات مغریه معالجه نمایند و علاج نوره نیز قی و حقنه و تدسیم و تلیین است و علاجش قریب از علاج زرنیخ بود و گفته اند که بول خر و زهره آهو بقدر دو دانگ در آب گرم
بنوشانند و صاحب کامل گوید که صاحب او روغن کنجد و آب گرم و یا روغن زرد و نمک نوشیده قی کند بعده شوربای ماکیان فربه و روغن بادام و یا لعاب اسپغول
بر روغن تخم کدو بنوشند و ایضا حقنه بماء الشعیر و روغن بنفشه که دران عناب و سپستان پخته باشند مع لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان و سفیدی بیضه بعمل آرند

زاج و شب

خوردن اینها سرفه شدید که مؤدی به سل گردد پیدا کند علاج شیر تازه و مسکه با شکر دهند و شربت بنفشه با آش جو و روغن بادام خورانند و حریره چرب
بشکر و روغن بادام دهند و زردی تخم مرغ نیمبرشت و شوربای مرغ فربه و قلیه اسفاناخ غذا سازند و اشربه زوفائیه و مانند آن بنوشند

برادهٔ آهن و خبث الحدید

خوردن اکله دهن و درد سر و خشکی دهن و درد شکم آرد علاج شیر تازه مع بعض مسهلات قویه بنوشانند تا اسهال آید و مسهل قوی منقول از حکیم علابد
سرهندی اینست که بگیرند حب النیل غاریقون بسفایج تربد برگ سنا افتیمون زنجبیل بنفشه مساوی حب النیل را در روغن زرد بریان نمایند پس با سائر ادویه
کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده از سه درم تا چهار درم بجلاب استعمال کنند و تکرار نمایند و همچنین ماء العسل که دران سقمونیا حل کرده باشند آنرا النفع دهد
بعد ازان بروغن و مسکه دهند و مدام بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و تدریج سنگ مقناطیس عنبر باریک کوفته بخورند و عقب آن مسهلات ملینه بنوشند
و گاهی حاجت افتد که هر روز یک درم مقناطیس خورانند بعده شوربای چرب و حریره مزلق بروغن گاو دهند تا اسهال کند و چون معلوم شود که آهن
هنوز در معده باقی است بدین اشیاء قی آورند الماس سم قاتل محرق معفن است علاج فی الفور بآب گرم و روغن قی کنانند بعد ازان شیر تازه بنوشانند

معالجات سموم نباتیه

بدانکه ردی ترین سموم نباتیه قاتل بحکه جوهر خود بیش است و گویند که زهر هلاهل عصاره برگ و ساق وست و از خوردن بیش ورم لب و زبان و جحوظ چشم
والتهاب و خشکی و سقوط قوت و تواتر نفس و بدبوی دهن و غشی متواتر و دوار و صرع و ضعف ساقین از مشی عارض شود و هر که ازان خلاص یابد
در دق یا سل افتد علاج لازم است که مبادرت به قی نمایند بطبیخ تخم شلجم و قی مکرر کنند و طلا و روغن گاو متواتر بنوشانند و قی کنانند و همچنین
هر ساعت طبیخ پوست بلوط بشراب دهند بعده علاج اصلی او فادزهر و دواء المسک و جدوار و تریاق کبیر است و از بهترین اشیا برای
آن خوردن مشک است بحکاک فادزهر یا بمقدار یک درم دواء المسک با یک قیراط مشک و قومی گفته که بیخ کبر فادزهر بیش است و حیوانیکه
آنرا بیش موش گویند خوردن او سریع النفع است و بقول مؤلف اقتباس آب چقندر و یا قطف و یا پالک سبز نیم آثار و شیر گاو

ویا بزبک آثار روغن گاو چهار ونیم توله نیم گرم نوشانیده و بکرات قی فرمایند واز خارج به پر مرغ هم تحریک نمایند که قی خوب آید بعده زهر مهره یکماشه سوده در خمیرهٔ صندل ترش یک توله آمیخته بلیسانند بعده شربت انار کوهی ترش و شربت لیمو هر یک دو نیم توله در عرق زرشک و بید مشک و صندل ونیلوفر و کاسنی هر یک چهار توله تخم ترنج سه ماشه خورانیده بنوشانند وبفاصلهٔ دو یا سه ساعت رگ هفت اندام زنند وخون بسیار گیرند که غشی افتد پس گلاب و عرق بید مشک وآب شیرین بر برف سرد کرده بر رو و سینه زنند و پارچه بصندل سفید که بگلاب و بید مشک و عرق بهار نارنج سوده آغشته بر سینه گذارند و لمحه لمحه آنرا بعرقهای مذکوره تر دارند تا بهوش آید و باز تکرار قی و دوای اول نمایند و تا هشت پاس غذا ندهند وعوض آب گلاب و عرقهای مذکوره نوشانند واز پاس نهم آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا خشکه به دوغ گاو و مربای کرونده وتمر هندی وافشرهٔ فالسه و زرشک و خرمای هندی و راحت جان درین باب نفع عظیم دارد و تنقیهٔ بدن بمسهلات صفرا و مطفیات خون بکرات نمایند بعده قرص کافور با دوغ گاو دهند و غذا بدستور دارند ولیکن روغن زرد و مسکه دران بسیار بود و جغرات گاومیش و دوغ ترش بسیار دهند که در رفع سمیت این عظیم الاثر است و همچنین ترشیها و خصوصاً اچار لیمو وغیره که در مقطر افتاده باشد و تریاق کبیر بسیار مفید است و اگر بهم نرسد عوض آن مثرودیطوس کنند و تریاق اربعه نیز نفع دارد و صاحب کامل گوید که بزودی قی کنند بروغن زرد یا زیت یا روغن کنجد و آب گرم که دران تخم شلغم و شلجم جوش داده باشند بعده تریاق فاروق نیم مثقال باندک آب مطبوخ تخم شلجم و یا آب سداب دشتی که دران قدری مثرودیطوس مالیده باشند بروغن گاو دهند و فادزهر خالص بآب سوده و پوست بیخ کبر باریک سوده بآب سداب دهند و کرمانی گوید که چهار اوقیه طبیخ شاه بلوط بایکدرم دواء المسک دیا نیم دانگ مشک فقط سود مند است واز جمله تریاقات عظیم الاثر پوست بیخ کبر و روغن گاو است

قرون السنبل

قسمی از بیش است وآنرا بهندی سینگهیا نامند از خوردن او علامات سرسام و سیاهی زبان و بول الدم ظاهر شود **علاج** بعد علاج کلی سموم مثرودیطوس ازقی وغیره وایضاً قی بماء الشعیر و روغن گل نیمگرم دمانند آن کافور یک ماشه با چند توله گلاب بخورانند بر برف سرد کرده و قرص کافور بدوغ گاو دهند وآب سیب سه اوقیه ببرف و یا پست سیب ترش و یا پست جو بآب برف و جلاب و یا آب انارین و یا آب خیار و یا آب عنب الثعلب و یا آب هندوانه سه اوقیه بشکر ده درم و یا ماء الشعیر بآب انار و یا جلاب بلعاب اسپغول و لعاب بهدانه بر برف سرد کرده و یا شیرهٔ تخم خرفه بروغن بادام و روغن گل مبرد ببرف و یا دوغ ترش ببرف و یا شیر تازه و یا شربت صندل بنوشانند و بر جگر و معده و دل صندل و گلاب و کافور ضماد کنند و یا قیروطی معمول از گلاب وآب خرفه وآب کاهو وآب حی العالم بروغن گل و موم سفید بر برف سرد کرده بخرقهٔ کتان آلوده بر سینه و معده و جگر نهند

فرفیون و کرمدانه

از خوردن فرفیون کرب شدید و لهیب و سوزش در شکم و فواق عارض شود و گاهی اسهال بافراط گردد و گاهی خون باسهال آید واز کرمدانه حکه و ورم عارض شود **علاج** بآب شبت و روغن بادام قی کنند بعده تبرید باشیای مبردهٔ قویه نمایند و پست جو با برف بخورند و در آب سرد نشینند و گلاب بر برف سرد کرده بتجرع نمایند و روغن گاو و مسکه بسیار خورند وآب انار میخوش وآب سیب میخوش و دوغ بر برف سرد کرده بنوشند پس معالجه بعلاج قرون السنبل نمایند و خوردن حریره بر برف سرد کرده سود دارد

البان منعقدات

مثل شیر شبرم و شیر عشر و شیر انجیر و مانند آن و سقمونیا از خوردن اینها سوزش شدید و اسهال مفرط و عسر البول عارض شود **علاج** کسر حدت و قوت او بروغن گاو و مسکه و شیر و دوغ کنند بعده علاج بربوب قابضه چون رب بهی و ریباس و قرص طباشیر قابض و قرص کهربا و رب آس و پست سیب و بهی کنند و استحمام بآب شیرین معتدل در گرمی و سردی نمایند و شیر شبرم را ریختن آب یخ بر دن نفع

فائده دارد و عرض حادث ازان چون اسهال الدم و بول الدم ابدا انچه درباب آنها معلوم شده علاج کنند

دفلی یعنی خرزهره

کثیر ا دانسان و دواب و سائر حیوانات را قتل کند و قلیل او کرب شدید و لهیب عظیم و نفخ شکم آرد علاج مبادرت بقی نمایند پس بشیر بز غرغره متواتر کنند و لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه در عرق بید مشک و گلاب هر یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و مسهل صفرا تنقیه بدن کنند و مطفیات خون بسیار دهند و روغن گاو و مسکه هر قدر که خورده شود بسیار مفید است و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و لعاب کنوچه بروغن بادام سودمند بود و طبیخ خرما و حلبه بسیار نافع است و شوربا ماهی و اخیصه مغالود جات معمول بروغن گاو و مسکه و روغن بادام خورانند و یا تخم فنجنکشت در آب جوش داده بنوشانند که این را تریاق او گفته اند و انجیر بعسل نفع کند و شکر و جلاب و همه شیرینیها آنرا نافع است و رب انگور نیکو است و حقنه لین مرطب آنرا نافع بود و غذا آش جو و مهلبه کدو و برنج بشیر و شکر خوب است

بلادر و کیبیاچ

از خوردن آن تقطیع در حلق و شکم و التهاب و حرقت شدید در دهن و معده و سوزش امعاء و بثور و آبله در لب و دهن و تب حاد و سرسام حادث شود و گاهی ازان جنون و دیوانگی سوداوی بسبب احتراق اخلاط عارض شود و بعضی را سبب موافقت نقصان نکند علاج مداوای خاص این قی کردن بروغن کنجد و آب نیم گرم است پس چیزهای سرد و تر مانند شیر و دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و نارجیل دریائی نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوز است و شیر زنان بر سر مالیدن و لعاب نارجیل و بهدانه به نبات شیرین کرده نوشانیدن نافع است و بقول شیخ روغن بادام و روغن کنجد و مسکه و روغن گاو و شیر تازه و دسومات از شوربا و مانند آن بنوشند تا سوزش ساکن شود و دوغ گاو بر برف سرد کرده و ماء الشعیر سرد کرده و آب فواکه سرد کرده خورند و در آب برف بنشینند و بعلاج سرسام معالجه نمایند و از اشیائیکه بدان علاج کنند مغز چلغوزه است و مجوسی گوید که مبادرت بقی کنند از مسکه و روغن گاو و روغن گل بعده شیر تازه و جغرات بشیره تخم خرفه در روغن بادام بنوشانند و ماء الشعیر با اندک روغن بادام دهند و هرگاه سوزش در حلق یابند غرغره بروغن بادام یا روغن تخم کدو مع شیر و لعاب بهدانه فرمایند و ازان ماء الشعیر بروغن بادام چند روز قطع نکنند و غذا مزورات از کدو و پالک و تطفی و مالش بروغن بادام بسیار سازند و مغز خیار و بادرنگ دهند و مولف اقتباس می نویسد که اول فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و خون بسیار گیرند و آب اسفاناخ نیم آثار و نمک طعام یک نیم توله آمیخته نوشانیده قی بکرات و مرات نمایند و از ماست گاو اغتسال فرمایند بعده در آب سرد نشانند تا گلو و شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم تربز و بنفشه هر یک نه ماشه تخم کاهو هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه در عرق مکوه و کاسنی و نیلوفر و بید ساده و گلاب هر یک پنج توله بر آورده شربت نیلوفر و لیمو هر یک دو توله و اگر مقدور باشد اول طباشیر دو ماشه جواهر مهره یکماشه ورق طلا یک عدد و بشربت سیب دو توله آمیخته بلیسانند و الا طباشیر زرشک صندل سفید سوده هر یک یکماشه در شربت لیمو دو توله اول خورانیده بنوشانند و اگر بجای شربت نیلوفر شربت انارین کنند بهتر باشد و ضماد از کشنیز و تخم خرفه و کاهو و گل ارمنی همه برابر صندل نیم حصه جمله در گلاب سوده بکار برند و چون خشک شود بماست گاو شسته تجدید ضماد نمایند در روزی سه چهار مرتبه و غذا برنج همراه جغرات و یا پالک و تطفی سازند و گویند که روغن بنفشه و نیلوفر و کدو در بینی چکانند و آب انار میخوش امتصاص نمایند انتباه گاه باشد که از رسیدن عسل بلادر باد و آن به بدن ورم و خارش و بثور عارض شود پس آنجا را به دوغ ترش بشویند و روغن نارجیل بمالند و مغز کردگان و مغز نارجیل و حب السمنه و کنجد سیاه باریک سائیده ضماد کنند و بعد چند ساعت بدوغ بشویند و بعد زمانی باز ضماد تازه کنند و اگر تمر هندی در آب تر کرده صاف نموده دران آب مغز نارجیل همچو صندل سائیده طلا نمایند سوزش و گرمی فی الفور زائل شود و صندل سفید و سرخ طلا کردن نیز سود دارد و ایضا آنبه هلدی و برنج ساٹهی و دو سه تا آب شبنه سوده مالیدن و یا کنجد سیاه بشیر گاو سوده یا در مسکه آمیخته طلا کردن نافع است و قدری کنجد یا مغز جوز یا حب السمنه خوردن نافع و همچنین از برگ تمر هندی شیره بر آورده یا تخم تمر هندی سوده و یا چیرونجی و کنجد در شیره سوده خوردن و ضماد کنجد و اصل السوس با شیر گاو هم مفید است و کذا مرداسنگ سائیده ضماد کردن کردن و آنجا که بدن ممتلی و آماس قوی بود باید که فصد کنند و مسهل صفرا دهند و فصد زرو و ازاله ورم آن می نماید

غضمل رومی

از خوردن آن قروح امعاء و مغص در شکم و تقطیع و اسهال خون عارض شود علاج قی با آب بشبت و روغن کنجد نمایند بعده شیر آهن تاب داده و بیضه

در سیر که جوش کرده و سفوف بزورات و مثلیات دهند و اشربهٔ مبرده و آب فواکه بارده قابضه بنوشانند و شیرهٔ خرفه و لعاب بهدانه نفع دارد و صاحب کامل گوید که اگر تشنج عارض شود شیر و سفوف الطین دهند و اگر تشنج نباشد سفیدهٔ بیضه و لعاب بهدانه که دران صمغ عربی حل کرده باشند بدهند و روغن بادام یا روغن کنجد و شوربای چرب بنوشانند

حب السلاطین

یعنی جمالگوته از خوردن او اسهال بسیار و کرب عظیم و لهیب و حرقت شدید عارض شود علاج از شیر و روغن زرد قی کنند بعد ازان و وضع و اشیای بارده قابضه مثل شیرهٔ تخم خرفه و لعاب اسپغول و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و فالوده بدهند و خوردن نارنگی و آب لیمو و انار ترش هم مفید است و بقول شیخ کسر حدت او بنوشیدن شیر و مسکه متواتر نمایند و منع اسهال مشغول گردند و گاهی شربت و منع اسهال او را تریاق کفایت باشد و گویند که رب سیب و به دادن و آب سرد و غسل کردن و بر سر ریختن و روغنها و مغزها خوردن سودمند است

کندش و خربق سفید و عرطنیثا و قثاء الحمار و ذهاب العقول یعنی سیاه و تربد زرد و سیاه

کندش غثیان بسیار آرد و گاهی خنق نماید و همچنین خربق سفید و عرطنیثا و گاهی تحریک اسهال کنند و خفقان و درد شکم و حرقت بول آرند و همه موذی و مغشی و سقوط قوت و عرق سرد و تشنج گردند و خربق سفید و ذهاب العقول سیاه در تاثیر بسیار مشابه اند علاج در همه با رستهٔ قی نمایند بنوشیدن آب نیمگرم بسیار بروغن کنجد و حقنهٔ قویه مثل شحم حنظل کنند بعده معالجهٔ خنق او نمایند بدانچه در علاج فطر باید و چون تشنج عارض شود شیر و روغن گاو بسیار نوشند و مفاصل او بلقیه و طلیات لینه نمایند و لزوم آبزن معتدل کنند و بعلاج تشنج یابس علاج نمایند و در تربد زرد یا سیاه با دخال آب شبت در قی و کثرت شرب شیر و روغن زرد یا روغن بادام بر برف سرد کرده نیز امر مفید است

خربق سیاه

از خوردن او اسهال شدید بسیار و خنق و خفقان و حرقت زبان و آروغ بسیار و نفخ عارض شود و بعده تشنج و ارتعاش و هلاکت رو نماید علاج کسر حدت او بنوشیدن شیر و روغن گاو کنند و مبادرت بقی نمایند و پنیر تازه و مسکه و روغن گاو و تلنه و شوربای چرب خورانند بعده علاج اسهال بر لعوب قابضه و اقراص حابسه کنند و چون اسهال را فسد اط نماید در آب سرد نشانند و اگر تشنج حادث شود علاج آن نمایند و شیخ میفرماید که بعد کسر حدت او فستقی بشراب خورانند و یا بگیرند زیره و انیسون از هر یک چند بید ستر و سنبل مساوی تا قریب یک درم با شراب بدهند و بر شکم خرقهٔ گرم کرده و کماد ات مغشیه نهند بعده پنیر تازه با عسل و روغن و شوربا و شراب شیرین و شراب تمر در آب بسیار دهند

سم اسپاس فیش

بر تهار اکثر ازان خناق و خفقان و اوجاع مفاصل و التهاب و صداع و حرقت در معده و اختلاط عقل و گاه تشنج و اسهال دموی عارض شود و در خصوص علاج بعد رعایت تغیب و خصوصاً اگر شراب غلیظ شیرین باشد علاج تا ممکن باشد بقی و مقیئات کنند که آن بهترین علاج است و فصد و مسهل استعمال نمایند اگر واجب بود و بعد ازان تبدیل مزاج با سرد و آب و قرع ترش بر برف سرد کرده یا شربت غوره بر برف سرد کرده و آب فواکه و ترشی خورانند و گاهی از کثرت شرب شراب بیهوشی و غشی و غثیان عارض میشود و درین صورت اول قی اشربهٔ حامضه و ادویهٔ بارده و سکنجبین و لعاب اسپغول دهند و موی سر را موضع تا کستر اشیده آب سرد بسیار بران موضع بریزند و خرقه بصندل و گلاب و کافور تر کرده سرد نموده بر سر گذارند و ضماد بارده مثل صندل و تخم کاهو و بر سر ضماد کنند و گلاب دکرده بر روز ندا تا بهوش آید پس شربت لیمو و شربت انار ترش در گلاب و عرق بید مشک و عرق صندل حل کرده و بر یخ سرد ساخته بدهند که مجرب است و دیگر اشربهٔ ترش و افشرهٔ ترش نافع بود و بعد از نمایان شدن خوردن نمک سیاه مفید و از مجربات صاحب ارتشاه است که نمک را در آب گرم حل کرده بر پشت ناخنهای دست و پا طلا کردن و در ناف نیز مالیدن فوراً بهوش می آرد و در صورت ضعف و اسهال قدری تریاق فاروق در آب حل کرده باید داد

تنباکو

هرگاه از کشیدن تنباکو و گرفتن بانس و خوردن تنباکو غشی و غثیان عارض شود شیر بنوشانند و روغن کدو در بینی چکانند و انتعاش دهند علاجات ادویهٔ مفرحهٔ نباتیه حاره بطور مشدد الحال مع الحاجات سموم نباتیه بارده بقلم می آید

افیون

خوردن او سبات و گرفتگی زبان و خدر است و یا دسردی و تیرگی ان و حواره غور چشم و تاریکی آن و تقل بدن و خارش آن و زردی رنگ چهره و فوات و نفخ شکم و تنگی النفس گردد و بوی او از دهن آید بعده موذی بکزاز و خناق و عرق سرد و نفس بار و موت گردد و اکثر این علامات وقتی عارض شود که مقدار افیون تناول از یک بهشت و اگر بسیار بود فی الفور سبات مفرط که متصل بموت بود و حابس کند و بعد ۲ و ۳ در ازان کشنده است علاج تا شبت و ترب و عسل و نمک هندی قی کنانند پس شیر و روغن گاو خوردن دهند و آبی که فلوس مس دران جوشانیده اکسهار ادران انداخته باشند قی بسهولت می آرد و همچنین زنگار یکسرخ

درآب گرم یا آب ادویهٔ مقیئه یا شیره و روغن حل کرده نوشانیدن و چون یکدام کونپل بید انجیر را در آب سائیده بنوشانند ضرر سمیت افیون دور میکند و قی هم می آرد و همچنین نوشیدن
بیخ بید انجیر سائیده باقدر یک پیاله قهوه خوری آنگرم مقی و دافع ضرر آنست وکذا نوشیدن فادزهر معدنی فا ئده عظیم دهد پس شراب کهنه که دران جند بیدستر و دارچینی انداخته باشند
مفید بود و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن که در علاج کلی برای سم بار گذشت مفید بود و مارجیل دریائی یکدانگ سوده با آب خالص دادن و در سه دفعه استعمال کردن تا که همه افیون برآید
بسیار مجرب است وکذا بند کاغذ سفید با آب حل کرده نوشانیدن همه افیون با کاغذ در قی بر می آید دیگر آزموده است و جدوار بقدر سه ماشه برای رفع سمیت افیون و جمیع سموم مفید است
و چوب پیار انگا و جدوار و پیپیا و نارجیل دریائی و زهر مهره خطائی و قدری فاقل سیاه در گلاب سائیده از نبات شیرین کرده نوشانیدن بغایت مفید است و جهت اکثر سموم
مجرب و اگر چوب حیات اضافه نمایند بهتر است و نوشانیدن آب زرد مصفر نیز مجرب نوشته اند و آبهای حلتیت بقدر دو ماشه در دو سه دفع خورانیدن برای دفع زهر افیون معمول است
و آشامیدن جند بیدستر بمقدار یکه افیون خورده باشد مجرب است و یکدانگ در محلی که مقدار آن معلوم نباشد بعسل و یا سکنجبین دادن معمول و آشامیدن مغز پنبه دانه سه درم
سوده دافع ضرر افیون است و نوشیدن روب سبز شیره کشیده از مجربات حکیم علی است و بقول اطبای هند از طبیخ فلوس هسی و برگ ارهر قی کنانند و برگ ارهر تازه
بنوشانند و مغز تخم بید انجیر بخورانند و همچنین پیاز فائده میدهد بالوقوع سرکهٔ که کسنی دی جهت دفع سمیت افیون و اکثر سموم مشروب بی عدیل است و گویند تخم بلکه دوای
معروف است سائیده لیسانیدن در ازالهٔ زهر افیون اگرچه با روغن کنجد خورده باشد مجرب است و زنجبیل و تخم ترب هر دو برابر کوفته بیخته با سرکه آمیخته خورانیدن
کیفیت افیون فوراً زائل کند و گل ارند از چهار ماشه تا شش ماشه با کیا شته ناغل کرده سائیده نوشیدن دافع سم افیون و دهتوره است و اگر برگ ناری که در تمالا بها بسیار
برسکال بهم رسد و آنرا الطبره پخته بخورند در آب سائیده بنوشانند تریاق افیون است و بقول اهل تجربه اگر آب برگ آن در حقهٔ افیون اندازند و بعد سه روز آن افیون هر قدر
که خواهند بخورند مطلق اثر او باقی نماند و اقوال حکما ابوعلی سینا مینویسد که درین قوانین مستغرقه مشترکه از قی کردن بروغن و آب نمک و بورق و سکنجبین استعمال کنند و آب و عسل
بنوشانند بعد از ان حقنهٔ قوی بعمل آرند و از ادویهٔ او سکنجبین فسنتین والایضاً افسنتین در شراب است و حلتیت تریاق او است وکذا دارچینی خاصة و مع سرکه و سکنجبین نیز و همچنین
جند بیدستر خاصة و فاقل بشراب یا سکنجبین و صعتر و سداب و نمک وکذا روغن گل بسرکه گرم کرده یا بعسل و سیر و جوز جندم و گاهی شارب او را تریاق خاص و مخورانند و آن است
که بگیرند حلتیت و اهل و جند بیدستر و فلفل مساوی و بعسل بسرشند شربتی از بندقه تا جوزه و بسیار باشد که بشرب یک مثقال حلتیت درست و بخورد و شراب ریحانی از ان خلاص یابند
و شراب کهنه کثیر المقدار نوشانیدن آنرا عجب است خصوصاً اگر رقیق ریحانی بود و متحمل آب بسیار باشد و با دارچینی باشد و مثل تریاق و تخم نیا و مثرودیطوس بشراب چیزی نیست
و واجب است که دماغ او را بعطسه آوردن از گیش و مانند آن حرکت دهند که این علاج برای دفع سبات او نیکوست و لازم است که موی او بر کنند و نگذارند که خواب کند و بدن او را
بروغنهای گرم مثل روغن قسط و روغن سوسن بمالند و مانند جند بیدستر و مثل مشک بویند و باید که در آبزن گرم نشانند تا تشنج نشود و خارش اشتداد نماید و شوربای چرب
و امحاخ خاصة و شحوم بنوشانند صاحب کامل گوید که مبادرت بقی کنند با آب گرم که دران شبت و ترب و نمک جوشانیده باشند مع عسل و این دو سه دفع فی الفور
بعمل آرند و حقنه که دران خثار الحمار و شبت و سکبینج و جاوشیر و عسل و روغن بید انجیر و روغن یاسمین و تخم کرفس و بادیان و زیره و بورق و شحم حنظل داخل کرده باشند بکار برند
و اندک عاقرقرحا بشراب کهنه یا اندک جند بیدستر بشراب بنوشانند و تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس باندک آب سداب بدهند و اگر ازین معجون مثل بندقه
دهند نفع کند بنسخهٔ او همان تریاق است که در تعداد علی گذشت از اجزای تخم کور و بهراه یک جزو و افیون ربع جزو بگیرند و بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازان از نیم مثقال
تا یک مثقال بشراب صرف یا با آب تمام بقدر قوت اعراض ضعف آن و تخم نیا درین باب نافع است و سیر و پیاز و عسل و جوز نخورند و شراب کهنه صرف بنوشند و بدن را در حمام خوب بمالند
و بروغن یاسمین مع اندک جند بیدستر بمالند و در آبزن که دران آب گرم مطبوخ سداب و نمام و مرزنجوش و شیح و برنجاسف باشد بنشانند سویدی گوید ازین سبیل و شیره
نقل کرده که خوردن نمک با سکنجبین وکذا بیخ ایرسا وکذا نانخواه دو درم در آب خوب جوش داده یکدرم روغن بلسان دران حل کرده وکذا طبیخ پودینه مع غنجه یا بشراب کهنه وکذا
دارچینی بسرکه وکذا تخم سداب دشتی و فاقل بسرکه تند بشراب افیون را نفع کند صحیفهٔ می گوید شراب که در ان دارچینی و عاقرقرحا و جند بیدستر سوده اندازند بنوشانند و سر را
بضمادات گرم کنند و حاجیین چهار درم دوا المسک بنا بر انطاکی مینویسد که سم افیون را دارچینی و سداب و مرسل و روغن گل و شراب کهنه بروغن گاو و قی کردن بشبت مخصوص است
بهاء الدین گوید که زعفران و مشک اندرانیه و اشربه دهند و تریاق الطین و بید و او درجا با سفید آید و جوز السرو و انجیر و خردل همه موافق بود و آنرا

[illegible]

که بیهوشی بسیار باشد عطسه آوردن و بدن مالیدن و ادویهٔ معرقه دادن و تیزاب فاروقی بر سر و پیشانی و کفهای دست و پا مالیدن نافع بود مؤلف اقتباس گوید که چون طبیب را اول بمریض برسد مطبوخ تخم شبت و تخم ترب و تخم شلجم و نمک هر یک سه توله نوشانیده قی کنانند و یا بشیرهٔ برگ عرعر یک پیاله و حلتیت سه ماشه باشد و یا با شیر گاو و بوره ویا بجوزالقی که فی الفور نفع میدهد و چون دیر رسنده باشد و بیهوشی زیاده بود و غشی حادث علوی خان که در سبات مذکور شد بکار برند و چون بهوش آید قی فرمایند بطبیخ مذکور و یا بشیرهٔ مغز پنبه دانه و خفیف از معالجهٔ پیشتر غسل بعمل آرند و تریاق اربعه بسی مفید است و همچنین عنبر خوردن و بوئیدن و غذا شوربای مرغ چرب با روغن گاو و یخنه با برنج خورانند

جوز ماثل

که بفارسی تاتوره و بهندی دهتوره گویند از خوردن آن دوار و سدر و سرخی چشم و سکر و سبات و عرق سرد و صغر نبض و نفس و جنون و هذیان و خنده و خیالات باطله عارض شود و شارب وی حرکات مجنونانه کند و چون خواهد که راه رود و بیفتد و موش و مور در نظر بسیار آید و اراده گرفتن آن کند و در اصل از آن هیچ نباشد و گاهی دست بجامه و فرش و دیوار برد و خس و خاشاک بچیند و چون غالب شود زوال عقل گردد و بقالی از و کشنده بود علاج مثل علاج افیون کنند و آنچه در علاج بیروج بیاید بکار برند و مسکه روغن زرد و دهن بکشانیده و شوربای چرب نوشانیدن فائدهٔ کلی دارد و ایضاً مغز پنبه دانه دوام در آب سائیده بنوشند و از مجربات مصنف دار اشکوهی است که اگر تخم دهتوره یا برگ یا بیخ یا گل او خورده باشد مطابق بهر واحد از آن از تخم پنبه یا برگ یا بیخ یا گل آن در آب سائیده بقدر یک کاسهٔ آبخوری بدهند که درخت پنبه فادزهر درخت دهتوره است و اگر بادنجان ریزه ریزه کنند و بآب سائیده بخورانند دهتوره خورده و در از بیخودی افاقت آرد و اگر بادنجان بهم نرسد برگ یا بیخ آن بآب بسائیده کرده دهند و یا نمک طعام با سرکه حل کرده بدهند شیخ الرئیس میفرماید که اعظم علاج این قی کردن خطر دادن است درین آبشور نیست و روغن گاو و تریاق است و با آن شراب بسیار با فلفل و عاقرقرحا و حب الغار و دار چینی و جند بیدستر نوشانند و نفع کند آنرا نهادن دست و پا در آب گرم و تسخین بدن بخرقهٔ سخنه و مالش او بروغن بان در روغن قسط و تا ممکن باشد حرکت کنند در ریاضت نمایند و بعد از آن با غذیهٔ چرب و شراب شیرین غذا سازند

بیروج

بیخ لفاح است اعراض او مثل اعراض جوز ماثل و حالتی مثل سرسام بلغمی بود و کزاز و کری گوش و جاه و سبات شدید لازم اوست علاج بقول شیخ علاجش قریب از علاج جوز ماثل و افیون است و لازم است که افسنتین در شراب بنوشانند و ایضاً فلفل و جند بیدستر و سداب و خردل و سرکه ایشان و جمیع مخدرین نافع است و ایضاً با مثال این ادویه عطسه آرند و زفت و دخان فتیله خاموش کرده بو یانند و واجب است که بر سر ایشان سرکه و روغن گل نهند و نگذارند که خواب کنند بلکه بیدار کنند موی و تعطیس و غمز بیخ ناخنها و انگشت بیدار دارند صاحب کامل مینویسد که از قی بآب گرم و عسل و شبت و نمک و ترب علاج کنند و حقنهٔ حاد بعمل آرند و قدری سرکهٔ کهنه که اندران صعتر و انجدان و لبوه بنگ کوهی جوشانیده باشند بنوشانند پس هرگاه سرخی چهره و چشم ساکن شود و تدبیر یکه در علاج افیون خورده مذکور شد باید کرد و جمجشید می گوید که علاج شارب او اولی از آب گرم و عسل و مصطگی و صعتر و نمک و شیر باید کرد و سرکهٔ کهنه که دران صعتر و افسنتین جوشانیده باشند بنوشند و خوردن حب کابخ بقول سویدی نافع

بیش

که بهندی بچهناگ و ابن خراسانی گویند خوردن او استرخای اعضا و ورم زبان و کف دهان و سرخی چشم و دوار و سدر و تیرگی بصر و تنگی نفس و کرب و حکهٔ بدن و لثه و سکر و اختلاط عقل آرد و گاهی صرع کند و گاهی آواز مختلف و بد مثل آواز خر و اسپ و استر و راعی بر یاز اغ علاج مثل افیون علاج کنند و ایضاً قی بآب گرم و روغن زرد و عسل کنند و شیر تازه دهند و یا آبکامه و یا انجیر خشک جوشانیده با شیر سه کیان و بروغن بنفشه دهند و اندک مشخش با تخم انجره سوده بدهند و لبسا تر تدبیر عام سموم باید بپرازند و شوربای ماکیان و گوشت برهٔ فربه بنوشانند و بقول شیخ بزودی آب و عسل دهند و شیر گاو و شیر بز و شیر ملیش بعسل و بدون عسل بنوشانند و روغن زرد و مغز چلغوزه مطبوخ بزیت و گل صنوبر ایضاً طبیخ انجیر ایضاً شراب شیرین بسیار و ایضاً پیاز بریان دهند و تخم ترب و خردل و حرف و تخم انجره و هر چیز حریف مقطع بخورانند و پیاز و سیر و ترب و تخم اینها بدهند و باید که هر واحد از اینها بشراب بخورانند و مثل شرو دیطوس و تریاق کبیر و سنجر نیا و امثال آن و تریاق افیون چیزی نیست علاج او قی کردن است و بقول انطاکی قی کردن بطبیخ بابونه و نوشیدن شیر بز مخصوص بزر البنج است و سویدی گوید که طبیخ ایرسا با انجیر و کذا روغن سوسن و کذا سرکه نوشیدن نافع بیش است و بعضی متاخرین مینویسند که علاج بزر البنج خفیف از علاج بلادر باید کرد و بعد قی شیر و روغن با دام و مسکه و دوغ سرد دهند

شوکران

اعراض او قریب باعراض شارب افیون است مع تیرگی بصر و سردی دست و پا و تمدد شدید و ثقل بدن و زانو پیش تشنج و اختناق آرد و هلاک کند علاج بعلاج افیون علاج کنند و قی بآب مطبوخ شبت و نمک و عسل نمایند و حقنه بعمل آرند بعد شراب صرف اندک اندک ساعت بساعت نوشانند که عظیم النفع است بعد از آن شیر گاو با افسنتین نوشانند و فلفل و شراب خورانند و آنچه آنرا انفع کنند تخم انجره و انجدان و قردمانا و میعه است هر واحد ازین بشراب دهند و بر شکم آرد گندم بشراب کهنه ضماد کنند و ایضا [illegible] و سداب و نعناع و حلتیت و برگ غار و حب الغار و رب انگور خورانند و تریاق افیون آنرا نافع است و همچنین طبیخ پوست بیخ توت شامی و روغن بلسان بشیر و شراب سینخ تنها منفعت عظیم دارد و تسویدی گوید که افسنتین و فلفل و کذا پنیر مایه گاو میش با جاری و کذا سرکه گرم کرده و کذا حب البان هر واحد نافع شرب شوکران است

قنب

یعنی بنگ از بسیار نوشیدن آن همه حالات بزرالبنج پدید آید علاج برای دفع غشی و زیادتی کیف آن ادرک و نمک سنگ و آب لیمو بخورانند و بادنجان خام خوردن نفع از و بهترین تدبیری کردن است تا آب و روغن گاو و نمک و اگر ادرک و چند دانه سپند آمیخته بکوبند و با سرکه آمیخته بخورانند کیف بنگ را دور کند بالجمله نوشیدن آب سرد و خوردن انبه خام و غسل کردن و هرچه در علاج افیون گذشت نافع بود و کسی را که از کثرت استعمال آن نقصان بصر و باه و اشتها و امراض یابسه مثل قوباء و غیره پدید آید از آن نفع عظیم بخشد عنب الثعلب [illegible] که گل او سیاه و برگ او مثل جرجیر و خرفه بود از خوردن او خدر و تیرگی رنگ و خشکی زبان و فواق و قی الدم و اسهال مجی عارض شود و تشنج مودی گردد و ذائقه دهن مثل طعم شیر گردد علاج معده را بقی پاک کنند بعده شیر خر بعسل نوشانند و ایضا شیر بز دهند و خوردن بادام تلخ و ایضا سینه ماکیان مطبوخ بنخود نافع بود و کذا انیسون بعسل کزبره رطبه یعنی کشنیز سبز گویند که چون کثرت آن نمایند قریب نیم رطل خورند و یا آبیا و چهار اوقیه یکدفعه بنوشند از آن دوار یا سدر و اختلاط عقل و گرفتگی آواز و نسیان و سبات و حال مثل سکر و درشتی کلام و غیر آن حادث شود و از دهن بوی کشنیز آید و غم و غشی آرد و هلاک کند علاج بطبیخ شبت و زیت و بورق مکرر قی کنند بعده دواء المسک عنبری نه ماشه و ورق طلا یک عدد پیچیده همراه ماء اللحم و عرق زرد [illegible] دهند و شوربای بچه مرغ بنان سمید خورانند و شیخ میفرماید که بعد قی بروغن سوسن و غیره که مذکور شد زرده بیضه نیمبرشت بنمک و فلفل و شوربای ماکیان فربه بنمک بسیار و فلفل خورانند و همچنین شوربای بط و مرغابی دهند و شراب قوی صرف اندک اندک نوشانند و آنچه بخورند فلفل بسیار و نمک خورند و افسنتین یا دارچینی یا فلفل در شراب آنرا نافع است و آب نمک مفتح ایشان بغایت مفید و تسویدی گوید که شراب ایرسا یا طبیخ او و کذا روغن سوسن سفید و کذا آب طبیخ افسنتین بعسل هر واحد خوردن کشنیز را نافع بود و بقول مجوسی آنچه در علاج اسپغول باید نافع بود بزر قطونا بدانکه اسپغول سالم سرد و تر است و از خوردن بسیار آن سقوط قوت و نبض و سردی جمیع بدن و ضیق النفس و تمدد و قلق و خدر و ضعف بعده غشی عارض شود و فعل بنج و لفاح کند و اما اسپغول کوفته بسبب فرط حرارت و احراق قتل کند و از آن غم و کرب و تنگی و ضعف قوت و صغر نبض و غشی عارض گردد علاج بدانکه اسپغول درست بعلاج کزبره نمایند و علاج اسپغول کوفته قی کردن است با آب نیمگرم و شهد و شبت و نمک بوره ارمنی [illegible] و فلفل و نمک دهند و شراب صرف نوشانند و حلتیت و شراب افسنتین نیز مفید بود و غذا شوربای چرب دهند و مجوسی گوید کسی که کثرت شرب اسپغول کند یا او را کوفته بخورد بدوای مذکوره قی آورند و اندک سنجرنیا و دواء المسک یا قدری فلفل و حلتیت بشوربای مفید باج خورانند و گویند که تریاق جدوار بدهند و شیره خرفه با تخم سود دارد

فطر

یعنی کمات که بهندی کهمبی گویند انواع سیاه و سبز و طاوسی و سرخ آن همه ردی است از خوردن آن خناق و ضیق النفس و نفخ شکم و قی و فواق و مغص و زردی رنگ و صغر نبض و قشعریره و غشی و عرق سرد عارض شود و هلاک کند علاج بدانکه علاج خاص آن قی کردن است با ماء ترب و بوره و سکنجبین بعد از آن شراب صرف خوردن و تناول معاجین حاره مانند کمونی مفید بود و تریاق اربعه نیز نافع است و جدوار هم نفع دارد و ضمه مطلقه بر معده نهند و از زرنیخ و نمک سوده گرم کرده تکمید معده و شراسیف کنند و بقول مولفه آمتاس لول با آب برگ ترب یک پیاله و سهاگه بکنیم درم سوده آمیخته قی فرمایند بعده معجون فلافلی نه ماشه با شراب کهنه دهند و طبیخ افسنتین و صعتر و سداب و بابونه و مکوه هر واحد یک تولد در شمائنه گاو انداخته تهیگاه را تکمید کنند و اول روغن بابونه نیمگرم بمالند شیخ میفرماید که قی نمایند بدانچه معلوم کرده اند خصوصا با آب ترب که در بورق بعده خاکستر چوب انگور و سکنجبین خورند و کمتری تریاق او است و جمهور صابرگ شجر وحشی آن و ایضا مری تریاق او است و باید که بعد قی کردن مری خطمی اندک اندک بنوشند

والیضاً بورق و عسل تریاق اوست و سرگین ماکیان آنرا عظیم النفع است چون سکنجبین بخورند و ایضاً بورق و نمک هندی و آب بادیه سکنجبین و بورق و معاجین گرم مثل
فلافلی و کمونی و شراب کهنهٔ قوی و زراوند و بیخ جاوشیر درد و شراب و خردل و حرف و ایضاً افسنتین و صعتر کوهی و طبیخ اینها یا طبیخ انجیر و واجب است که تکمید زیر شراسیف و انثیین کنند
صاحب کامل گوید که مبادرت باید بقی از آب گرم مطبوخ ترب و شبت و نمک مخلوط بعسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد از آن فضلهٔ ماکیان سوده یکدو درم با اندک سرکه و عسل بدهند
و شراب صرف نوشانند و یا بگیرند خاکستر شجر کرم یا خاکستر درخت انجیر با اندک سرکه و نمک با آب گرم و یا اندک سنجرنیا بشراب یا اندک تریاق اربعه با آب سداب بدهند
و یا قدری راوند و افسنتین بشراب عسل بدهند و یا قلیلی از جاوشیر بشراب دهند و ترب بسیار بخورانند و معده و نواحی آنرا بآب مطبوخ بابونه و صعتر و برنجاسف تکمید کنند
و ایضاً گاهی در این حقنه بآبیکه اندران افسنتین و برنجاسف و سداب جوشانیده باشند بعسل و تریاق و روغن زنبق یا بعض روغنهای گرم با اندک جاوشیر و سکبینج استعمال کنند
سویدی گوید که شرب طبیخ افسنتین رومی بسرکه تند و کذا انمک اندرانی بسکر و عسل و کذا سرگین کبوتر و کذا عسل بروغن گل و کذا بادرنجبویه مخلوط بنطرون و کذا روغن ایرسا
و کذا سرکهٔ تند گرم کرده تنها و با نمک و کذا خاکستر چوب کشمش و کذا روغن بابسان از نیم درم تا یکدرم و کذا انیسون یا نیم درم بجز احد دافع ضرر قطر قتال است

معالجات سموم مشهوره حیوانیه

ازین جمله ذراریح است که بفارسی تلی گو چاب بهندی تیلین گویند و آن جانوریست معفن محرق قتال است از خوردن آن مغص و تقطیع و درد شدید از دهن تا مثانه و نیز در سرینها
و کلیتین و زیر شراسیف و ریش مثانه و حرقت بول و احتباس او و ورم قضیب و عانه و نواحی او و لهیب و التهاب شدید عارض شود و بر بول کردن قادر نباشد و اگر بول کند خون صرف
یا پاره های گوشت با درد شدید بیرون آید و گاهی با این حالات اسهال مجی و غثیان و اختلاط عقل و افتادن وقت برخاستن و غشی و تب حاد افتد پس هلاک کند
علاج آب نیمگرم و روغن کنجد بکرات قی کنانند پس بفاصلهٔ ده پاس فصد هفت اندام و یا باسلیق کنند و شیرهٔ بزور بارده و لعابات بارده نوشانند و تنقیهٔ بدن بمسهل صفرا
نمایند و روغن گل و سفیدی بیضهٔ مرغ در احلیل بزراقه رسانند و یا لعوقات بارده در شیر بز و ضماد آرد جو و عدس و صندل سفید هر یک هفت ماشه سوده در روغن گل آمیخته بر قضیب
و خصیتین و عانه نمایند و مالیدن روغن بنفشه و سفرجل بسیار مفید است و هر گاه بعد خوردن آن کرب و ورم حلق و غشی عارض شود محجمه بکشند و آب سرد بر رو و سینه زنند
و اگر فصد نکرده باشند رگ هفت اندام زنند و جدوار بآب تنه در گلاب سوده دهند و اندکی در احلیل چکانند و روغن ترش و برنج غذا دهند و از ماست ترش غسل سازند
و لحم بدان مغمضه کنانند و شیخ میفرماید واجب است که قی و حقنه نمایند و آنچه میدانند لازم است که دوای قی و حقنه نطرون و طبیخ انجیر نیز داخل کنند و قی متواتر
و پی در پی کنانند و اگر مناسب دانند فصد باسلیق برای حفظ مثانه کشایند بعد شیر متواتر و لعاب اسپغول و شیرهٔ خرفه و مسکه بسیار نوشانند بعد از آن حقنه بماء الشعیر
و خطمی و سفیدی بیضه و لعاب بزر کتان یا بماء الشعیر و آب برنج یا طبیخ خندروس کنند و شوربای چرب و روغن بادام و پیه مرغابی و زردی بیضهٔ نیم برشت
و روغن گاو و عسل و جلاب و روغن بادام و دوغ گاو آنرا نیکو است و بادام و عسل و مغز چلغوزه و بزرگ و کو چاب نیز با پیه مرغابی و شراب عسل مطبوخ بزور بارده مثل
تخم خربزه و خیار و طبیخ انجیر و شربت بنفشه آنرا نافع است گویند که نوشیدن روغن سفرجل تریاق آنست و کذا روغن سوسن و کذا گل خشخاش و اسهال بشربت دروال
ایشان را نافع بود و لازم است که در احلیل روغن گل چکانند بزراقه بلکه با نبوبه ملایم تر و آبزن نیمگرم استعمال کنند **مجوسی** گوید که مبادرت بقی از آب گرم و روغن زرد
و روغن کنجد و طبیخ انجیر کنند و بعد تنقیه بقی شیر که دران اسپغول آمیخته باشند بنوشانند و لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه بجلاب که روغن بادام یا کدو بران چکانیده باشند بدهند
و مسکه بخورانند و شوربای بره فربه نوشانند و انجیر با مغز بادام خورانند و با مغز خیار و بادرنگ دهند و ماء الشعیر که اندران عناب و سپستان و بنفشه پخته باشند بروغن گل
و روغن بنفشه حقنه کنند و در احلیل سفیدی بیضه و شیاف ابیض و روغن گل و شیر دختر چکانند و هر گاه که سوزش در مثانه بهم رسد باید که لعاب و روغن بادام
و روغن گل بجلاب و شیر تازه بروغن بادام بنوشانند **جرجانی** گوید هر درم که از آن پیدا شود آرد جو بماء العسل سرشته ضماد کنند و اگر در حمام روند و بعد حمام حریرهٔ چرب
خورند و عقب آن قی کنند تا باقی قوت سمیت ساکن شود و صواب بود و طعام شوربای مرغ فربه و بزغاله باشد **ابن الیاس** گوید که بعد قی کردن بسیار لعاب بهدانه
بمسکه بسیار بنوشانند و یا بگیرند لعاب تخم کتان بماء الشعیر آمیخته بنوشند و هر صبح شربت بنفشه ده درم بیاشامند **گیلانی** از بولس نقل کرده که شربت قیمولیا القدر
نیم اوقیه بشربت عسل آنرا نافع است و بگیرند مغز چلغوزه و مغز تخم خیار و کوفته لعقه پنجدرم بخورند و شیرهٔ این هر دو نیز فائده کند و غذا بیخ سے

نمایند که آنرا خاصیت نفع اندرین باب بود و مثل طعامی که در ان پیه مرغابی پخته باشند یا از گوشت حملان یا غنم ساخته باشند و شراب بسیار حلو و قشار کنند بقدر نیم اوقیه خورند و باید که بعد طعام حقنه کنند باشیایکه در قول شیخ گذشت و در بعض اوقات بآب گرم و عسل و نطرون بهر غسل اصلاح حقنه کنند بعده حمام آب شیرین استعمال نمایند ایضاً باید که روغنها مثل روغن سوسن و روغن گل بنوشانند

وزغه و حربا

گوشت وزغه که بفارسی چلپاسه بهندی چهپکلی گویند قاتل است از خوردن آن قی و وجع الفواد شدید عارض شود و حربا یعنی آفتاب پرست که بهندی گرگٹ گویند نیز قتال و قریب آنست و بیضهٔ آن نیز سم بود **علاج** بآب گرم مطبوخ شبت و روغن کنجد قی آورند و باقی علاج او بعلاج کلی و مثل علاج ذراریح کنند و ایضاً از علاج مختص بحربا بعد معالجهٔ مشترک آنست که بگیرند کنجد و خرنوب نبطی و شکر مساوی و بروغن گاو بخورند و باید که شیر بنوشند و بروغن مالش کنند و استحمام نمایند و علاج بیضهٔ حربا آنست که بنجال بازور طلا حل کرده بنوشانند و قی کنانند و بر بدن روغن زرد بمالند و تکمید بسر بنمک نمایند و انجیر و کسکه و جنطیانا خورانند

سام ابرص را و این حیوانی است شبیه بعظایه و عرب بعضی ترا از سام ابرص باریک گردن از خوردن آن اوجاع شدید در معده و ورم در شکم مثل استسقا و کراز و احتباس بول و ورم زبان و استرخا و زوال عقل عارض شود **علاج** بعلاج کلی پردازند و ایضاً قی کنند بجوز القی سه ماشه که در عسل دو توله نمک طعام یکجا آمیخته بلیسانند و حقنه حاده بعمل آرند بعده تریاق و مثرودیطوس خورانند و حب صنوبر و برگ آن سه چهار ماشه با روغن زیت لیسانیدن عظیم الاثر است و غذا جغرات گاو همراه برنج خورانند و گویند که علاج خاص او آنست که رایتانج و عاقر البطم بهر واحد یا بهر دو با میعه و جنطیانا و عسل بخورانند و خوردن بیضهٔ سنگ پشت صحرائی و سلوق ضفدع مطبوخ بپودینه نافع و گروهی علاج او افیون و دیگر علاج دست و اطلیوس گویند علاج او علاج ذراریح است و گویند طبیخ کمافیطوس و حب الصنوبر صغار و برگ سرو و برگ انجره با روغن زیت سود نافع است

ضفادع

یعنی غوکان سبز بری و سرخ بحری از خوردن آنها ترهل در بدن و تیرگی رنگ مثل بزردی و شورش حلق و دهن و عسر نفس و تاریکی چشم و دوار و بدبوئی دهن عارض گردد و گاه منی بغیر اراده خارج شود و گاهی تشنج و تمدد و اسهال خون و غثیان و قی و اختلاط عقل و غشی حادث گردد و کسی که از ان خلاص یابد دندان او بیفتد و موی او بریزد و نوعی از ان غوک زرد است از خوردن او اشتهای طعام ساقط شود و دوار و بدبو و ترش آید و رنگ فاسد گردد و شکم و ساق ورم کند و غثیان و قی و درد فواد حادث شود **علاج** بآب گرم و زیت و نمک و یا بشراب بسیار قی کنند و بعد قی و مسهل صفرا اکثرت ریاضت نمایند و در حمام و آبزن گرم عرق آورند و بروغن گرم بمالند و دواء الکرکم و دواء اللک و هرچه استسقا را مفید بود بخورند و شراب بسیار با سه درم بیخ نی آنرا نافع بود و همچنین سعد و قصب الذریره بقدر دو مثقال در شراب مفید و صاحب کامل می‌نویسد که مبادرت بقی و تنقیهٔ معده بآب گرم و عسل و نمک کنند و بهمهٔ اعضا الاسیما نواحی شکم را بمالند و در حمام مکث طویل نمایند و بعد خروج از حمام سکنجبین بنوشند و شوربای گوشت حمل به شبت و خولنجان و دارچینی غذا سازند و دواء المسک خورانیدن نافع است آنرا اسماک بارده ماهی سرد شده و خصوصاً که بسبب در مکان نمناک گذاشته باشند از خوردن آن اعراض خوردن فطر عارض شود و کرب و هیضه آرد و باشد که بکشد و گاهی حضرت و بعد یکدو روز ظاهر شود **علاج** بآب ترب و پودینه و سکنجبین قی کنند پس شراب صرف خورند و بعد از قی معاجین گرم مانند کمونی و سودا و گل مختوم سخت نیک باشد و زراوند و حب مفید بود و میبه و شراب با عصاره بهی و بعد و سائر علاج که در فطر گذشت بعمل آرند و بقول مجوسی مبادرت بقی از عسل و نمک و آب گرم کنند و اندک شراب صرف با فلفل و یا با مذکور از او بنوشانند و یا تجرنیا و یا دواء المسک بقدر حبه با آب مطبوخ زیره یا پودینه که بهی بد هند

شوای مسموم

یعنی کباب و گوشتهای پخته که در حین گرمی منفر ط آن بپوشند و بخارات آن دفع نشده و سرد گردد و سم شود از خوردن آن علامات هیضه از کرب و اسهال و غشی و دوار عارض شود و گاهی عقل بکلی دور و مفقود گردد و گاهی سبات افتد و گاهی قتل نماید **علاج** بآب نیم گرم و نمک و سکنجبین قی آورند بعد از ان سکنجبین سفرجلی و مقویات معده و دواء المسک بخورند و بقول شیخ بعد قی میبه و میسوسن و شراب ریحانی و آب بهی و سیب بنوشند و گل مختوم آنرا بعد قی نیکو است و علاج هیضه بعلاج هیضه نمایند و مجوسی گوید که بعد تنقیهٔ معده بقی تدارک میبه و مسک یا شربت سیب خوشبو دهند و در حمام داخل کنند و آب گرم بر شکم متواتر بریزند و ابن الیاس گوید که بآب گرم و روغن کنجد و عسل و یا بآب مطبوخ شبت و بورق یا نمک قی کنانند و از خواب و حمام منع کنند و اد و یهٔ مذکوره در قول شیخ بدهند

ضرار کواکب المباه

خوردن نمک سبز آبی بقدر یک درم بعد از هفت درم قاتل باشد علاج روغن گاو و بادام و جنطیانای رومی هر واحد یک مثقال و پنیر مایه خرگوش نیم مثقال بخورند و بر روغن خوشبو بمالند و تلطیف تدبیر نمایند

ارنب بحری

سم قاتل است از خوردن او درد معده و نواحی معده و قی مفرط و بول الدم و ضیق النفس و سرخی چشم و سرفه خشک و نفث الدم و یرقان و کرب و درد گرده عارض شود و براز بنفسجی رنگ آید و از خوردن طعام و دیدن ماهی کراهت کند و عرق بدبو آید و کمتر ازین نجات یابد و اگر یابد و سل افتد و موی و دندان ساقط شود علاج شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری پخته بدهند و اگر غار شست بریان کرده خورند مفید بود و ایضاً قرص طباشیر کافوری سائیده در شربت لیمو یک توله الیسیده شربت خشخاش شربت عناب هر یک ... و توله در عرق بکوه و عرق شاهتره هر یک شش توله حل کرده بنوشند و غذا کله پاچه بز بنان سمید خورند بعد از تسکین عوارض خربق سیاه و غاریقون کتیرا و باسوس برابر سائیده بقدر یک درم با قند آب بخورند و بقول شیخ از ادویه قویه او ویه نهری تازه و خون هر غالی گرم تازه شیر و بول انسان انفع است بخورند و یا سیر بشراب یا قطران بشراب و لاک بشراب یا درطلاء و خربق اندک بشراب است و علامت صحت او آنست که از دیدن ماهی کراهت نکند بلکه بخورد و هر گاه و سل افتد علاج سل کنند و گیلانی از طبری نقل کرده که مبادرت بقی نمایند و دیگر تدابیر بعض آنچه بگوید در علاج ضفادع در فصل ... کامل مذکور شده در شیر خر یا مخیض شیر ... بنوشند و آبیکه در ان بیخ خبازی و برگ آن جوشانیده باشند بنوشند و خربق سیاه و سقمونیا بقدر ربع درم بشراب عسل بخورند و تنقیه معده بقی و اسهال بعد سکون بحسب اقتضا کنند و فصد کشایند اگر احتیاج آن باشد

شعر اسد

اگر کسی موی شیر خوراند وقت نشستن شکم درد کند و اگر برگ بید انجیر بول کند برگ پاره پاره شود علاج حجامت حلوان را پاره کرده بخورانند و بعد یک یا کنگلی دو درم سائیده با یک کاسه آب نیم گرم بخورانند تا قی کنند و اگر زود قی نیاید شاخ بید انجیر در حلق انداخته قی آورند که موی با جگر حلوان بیرون آید و اگر برگ کسوندی کوفته شیره او بقدر یک جام تاسه روز بنوشند موی آب گردد و همچنین تخم کسوندی یا گل او سائیده چند غلوله ساخته فرو برند بعده قی نمایند اگر موی با غلوله برآید صحت شود و کذا بیخ کسوندی با برنج ساختی سائیده بنوشند که موی شیر اثر نکند و اگر ماهی جهینگه سه چهار عدد فرو برند موی هر جا که باشد در معده یا در امعا با جهینگه چسپیده بر براز بیرون آید و گویند که تخم سرس را بآب سائیده بخورانند موی شیر در قی و اسهال بیرون آید و بعضی تخم سرس نگاهیر هر یک یک توله سائیده بدهند و اگر خصیه خرگوش خام فرو برند موی بدین چسپیده بیرون آید تا حصول صحت کلی یکدو خصیه فرو برده باشند لیکن قباحت گاه باشد که شیر در معده فاسد شود و ترش و عفن گردد و از ان دوار و غشی و قراقر و پیچ در فم معده پیدا شود و گاهی از ان هیضه قتاله عارض گردد علاج آب نیم گرم و شهد و روغن کنجد نمک قی کنند پس جوارش مصطکی و جوارش عود یا شراب صرف خورند و بقول شیخ بعد قی بماء العسل شراب صرف بغلافلی دهند و تکمید معده بروغن ناردین کنند و گویند که روغن بادام و مصطکی بر معده مالیدن و گلقند و گلاب خوردن نفع وارد

دم جامد

گاه باشد که خون صرف در معده یا سینه یا روده یا مثانه بسته شود و سم گردد و از ان اعراض ردیه عارض شود پس اگر در سینه بسته شود رنگ متغیر گردد و نبض صغیر و ضعیف و مودی بتواتر شود و در نفس سرخی گردد و غشی انجامد و اگر در معده جمود پذیرد بدان سر و شود و اختناق و صغر نبض و غشی متواتر عارض گردد و اگر در مثانه جامد گردد اعراض قریب این عارض شود و همچنین در امعا علاج خاکستر چوب انجیر و مغز خرگوش یا بقدر یک درم پنیر مایه خرگوش در شراب حل کرده بدهند پس اگر جمود در سینه و معده بود قی فرمایند و اگر در روده بود حقنه نمایند و اگر در مثانه بود ادویه مخصوص بسنگ مثانه بکار برند و شیخ میفرماید که ادویه عامه برای این احوال سفید است خاصه و سرخ نیز و مقل و حاشا و انافح و ثلث البولوسات و خصوصاً انفحه ارنب و شیر انجیر و سرکه نیز و حلتیت و آب خاکستر چوب انجیر مکرر و آنچه گفته اند و آن عجیب است شیر بز است گویند که این خون جامد در جمله جوف را بگدازد و یا بگیرند انجدان و کبریت مساوی و در سرکه بنوشانند و این دوای عجیب است و جمود دم در معده و مثانه در مقام آنها نیز مذکور شده در آنجا ملاحظه نمایند و گوئیم که لازم است قی کردن اگر ممکن باشد بعسل یا آب کرفس و ابیر اتریاق طین مختوم نفع کند و اگر شیره قرطم در آب گرم برآورده بدهند بسیار نافع بود و این دوا نسخه آن گل مختوم هشت درم پنیر مایه خرگوش سی و شش درم پنیر مایه غزال سی و دو درم جنطیانا زراوند مدحرج تخم سداب دشتی مرمکی حلتیت هر یک چهار درم بعسل بسرشند شربتی

ازان بقدر جوزه در آب گرم یا در سکنجبین و یا خاکستر چوب انجیر دو درم مع مغز استخوان خرگوش یک مثقال و من گمان میکنم که بجای آن پنیر مایهٔ خرگوش باشد مجرب و در ادرار بول که کرانخسته بنوشند و ایضاً نمک اندرانی مع پنیر مایهٔ بزغاله و یا یک مثقال سرگین سگ که خون که در مثانه منعقد گردد آنرا مخصوص اینست که آب برگ زرین درخت بدهند که آنرا درین باب خاصیت عجیب است و مداومت شرب سکنجبین و تریاق و مثرودیطوس و [illegible] حرارت قویه کنند و برگ برنجاسف و حلتیت و آب کرفس و تخم ترب این همه در سکنجبین و نیز در سرکه حل کرده دهند بهر آنکه سرکه دوای جید برای اینست و همچنین مثقالی از قردمانا بآب گرم و یا نیم مثقال از حلتیت و یا شربتی از غاریقون و یا سیسالیوس و یا قدری از انافخ و یا دو درم حب بلسان و یا دو درم اظفار الطیب و یا دو درم عود فاوانیا داده [illegible] مفتت حصات شرباً و حقنةً و طلاءً استعمال کنند و در مثانه بقدر رطل آب نمک سوده در آب حل کرده بزراقه رسانند و یا آب خاکستر چوب انگور استعمال کنند پس اگر این فائده نکنند از شق و استخراج خون از مثانه مثل استخراج حصات چاره نباشد

جمود لبن در معده

گاهی شیر در معده بسته گردد بسببی از اسباب مجففه یا استعداد قوی در شیر مثل غلظه آن و ازان عرق سرد و غشی و تپ لرزه و غیره اعراض بدیه که در امراض معده در جمود دم و لبن مسطور شد عارض شود علاج یک مثقال از پنیر مایهٔ حیوانات با سرکه کهنه خورانند خصوصاً پنیر مایهٔ خرگوش و یا پنجدرم پودینه بدهند و بقول شیخ واجب است که صاحب آن از چیزهای شور پرهیز کند بهر آنکه شوری آنرا بسته تر گرداند بلکه لازم است که سرکه تنها یا ممزوج بآب بنوشانند و پودینه خشک پنجدرم بخورانند که این عجیب است آنرا در ساعتی بگدازد و بسبب قوتی که اندران هست شیر را از جمود باز دارد و آنرا رقیق گرداند و از انافخ تا یک مثقال بخورانند که آن تحلیل کند یا بقی یا اسهال خارج نماید و ایضاً ادویه مذکوره برای جمود خون در معده خصوصاً دوائیکه از طین مختوم بسیار نافع مذکور شده دوای انجدان و کبریت مساوی در سرکه بخورانند و ایضاً آب خاکستر چوب انجیر چون مکرر از خاکستر دران نمایند مجرب گوید که از علاجش اینست که سکنجبین عسلی با آب گرم و شبت دهند و امر بقی نمایند و معده را ازان پاک کنند و پنیر مایه بوزن یکدانگ باندک سرکه بنوشانند و بهترین آن پنیر مایهٔ خرگوش است و یا برگ پودینه با سرکه و اندک سداب بخاکستر چوب انگور بخورانند و عسل الفلافل خورانند که این شیر جامد را بگدازد و لطیف کند

علاج کلی سموم ملدغه

هرگاه جانوری ذی سم بگزد بحال وقت قدری بالاتر بفاصله چهار پنج انگشت از جائیکه گزیده باشد سخت بربندند تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر دو جا بندند یکی بالا و دیگری پائین بهتر و اگر حیوان ذی سم بود و ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت یا شرط کنند یا زلو چسپانند و باید که محل زخم را بمکند بعد آن ادویه تریاقیه ممتنع نمود و یا شند [illegible] بسته و روغن گل کرده باشند [illegible] بهتر است و باید که آن شخص که می مکد ناشتا نباشد و زخم را مندمل شدن ندهند و خروس بریان نموده همچنان گرم شگافته بر موضع زخم بنهند جاذب سم میکند و ادویه جذابه سم مثل بیحال کبوتر و خاکستر چوب انجیر و پشاک بز و سیر و پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کنند و دو مثقال تخم نارنج مقشر کرده و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و ادویه که در جمیع اقسام سموم بالخاصیت نافع است و سابق مذکور شد و در اینجا نیز ذکر یابد شرباً و طلاءً بکار برند و ادویه قابضه بر موضع لسع ضماد نکنند مگر آنکه بالفعل محال باشد و از خواب منع کنند بعده نظر کنند بسوی اعراض عارضه تا معلوم شود که فلان حیوان گزیده است پس تریاقات مخصوصه آن استعمال نمایند و باید که با غذا قدری از فلفل و سیر دهند و شراب قوی کهنه بنوشانند الحاصل قانون علاج سموم ملدغه منحصر در هفت امور است یکی تقویت حرارت غریزی بر اخراج سم از بدن و تحلیل او و تهییج او بسوی مدافعت و تقویت اعضا و این شان تریاق و مثرودیطوس و غیر آنها از مرکبات و [illegible] بادزهر و عنبر و مشک و زرنباد و نحو آن از مفردات است دوم تقلیل رطوبات از بدن خاصةً اگر بدن ممتلی باشد لیکن درین مبالغه نکنند و تقلیل بقی و اسهال و فصد بود و باید که مع تقلیل رطوبت تقویت حرارت غریزی نیز کنند و قی جامع النفع در جمله اقسام سموم است بخلاف فصد که همه جا نتوان کرد مگر کسی که بدن او ممتلی از خون باشد و بهترین اوقات فصد آنست که سم در بدن منتشر نشده باشد و بعضی اطبا از فصد مطلقاً منع کرده اند سوم دادن تریاقات نافع از جهت کلیه مثل تریاق کبیر یا خاصةً بان سم مثل لحم نهنگ در گزیدن نهنگ و گوشت افعی در لسع افعی چهارم استعمال دوای مضاد بمزاج سم مثل حلتیت مضاد سم عقرب پنجم استعمال ادویه محرک سم بسوی جلد مستفرغه از خارج و مشروبات معرقه ششم تبعید اخلاط از اعضای رئیسه و تنحیه از وجه سم و این بعصر و باد و یه مدره و مقیئه و مسهله بود هفتم تدبیر مانع نفوذ و انتشار سم در بدن مثل قطع عضو ملسوع بجز و لسع و داغ و ربط و حجامت و زلو و [illegible] آن ذکر ادویه مفرده و مرکبه نافع گزیدن جمله حیوانات بقول شیخ از ادویه جیده خورانیدن تخم حنظل [illegible] در آب یا در شراب است

و طبیخ الوارج هر سه پودینه و جند بیدستر عجیب است و شیر الاغینه که تریاق معروف بقوبشجی و فرادی است لسع جمیع هوام خصوصاً افعی را شدید النفع است و جدوار دیوجاتیس شرح
موش و آذریون و تخم بادآورد و حرف و ایضاً زیره که مشابه بشونیز است و کاشم و سیر و پوست برگ سمر و کوهی با فلفل و خلل تنها و جالینوس گفته شرابی که در آن افعی افتد و بمیرد
نافع لدغ هوام است و تکثیف تریاق و تخم ترنج مضاد جمله سموم است و شربت او دو مثقال بود و بیخ انجدان نافع جمیع سموم است و تخم فنجنکشت و روغن بلسان و حب بلسان و فنجنکشت
و جوز با انجیر و فندق و جنطیانا و جاوشیر لسع زراوند و گل دفلی و برگ او و ثمره و لب تازه عجیب است درین باب و ارمنی و پشک بز ضماداً و شرباً و ایضاً کماذریوس و کاشم
و سرطان نهری بشیر و نانخواه و سکبینج و پسته بشراب پودینه و طبیخ او شرباً و ضماداً و اراسن و قیصوم و قردمانا و غاریقون و بیخ خنثی سه درم و همچنین شکم ابن عرس
و معده او چون بکشنیز پر کرده خشک کنند و وقت حاجت بخورانند و طبیخ خبازی بستانی و تخم خطمی و روماخ ماکیان خصوصاً مع قنه و شوربای ابن عرس زنده
و شوربای جبرد که نوعی از موش است چون بشراب بنوشند و رق که نوعی از سلحفات عظیم الجثه است نمک سود کرده و طبیخ سرطانات نهریه و خون سنگ پشت و قنه عجیب است
و جنطیانا نیز عجیب است و تخم گزر دشتی نافع بود و آنچه از ادویه بارده درین باب مفید بود بیخ لفاح است ضماداً بالعسل و کاسنی دشتی درین باب عجیب است و پرسیاوشان
برای همه تام النفع است و گاهی غاریقون با یک مثقال زراوند طویل مرکب بیسازند ایضاً تریاق عجیب افیون و مر هر واحد یکدرم فلفل یکنیم درم بیخ زراوند طویل و حرج
سه درم سپند و زیره هندی هر واحد یکدرم شونیز پنجدرم جنطیانا سه درم سداب دو درم بالعسل و آب جرجیر بسرشند شربتی یک مثقال بمطبوخ جند ایضاً دوای طین مختوم
بگیرند حب الغار دو مثقال گل مختوم دو مثقال و الدلوسان بزیت بخورانند شربتی یک بندقه در سه اوقیه ماء العسل ایضاً تریاق عام النفع برای سموم ملسوعه و مشروبه
فلفل ده درم سنبل دو درم زراوند و بیخ حرا هر واحد یک درم با آب خرنوب سرشته چهل روز در آفتاب نهند و هر روز یکمرتبه حرکت دهند و هر گاه که خشک شود تر کنند و آب گرم
بخورند و قومی گفته که این بطریق کحل نیز نفع کند دوای نافع برای هر گزیدگی شونیز تخم حرمل زیره هر واحد دو درم جنطیانا زراوند و حرج هر واحد یکدرم فلفل سفید
مر سداب هر واحد نیم درم بعسل بسرشند شربتی ازان بقدر باقلای رومی در شراب دیگر جنطیانا دو درم فلفل سداب هر واحد دو درم بعسل بسرشند و این یک شربت است بشراب
بخورند دیگر حماما حب بلسان هر واحد سه درم تخم جرجیر تخم گندنا هر واحد یکدرم زراوند بیخ انجدان سیاه هر یک دو درم زعفران هر واحد یکدرم طین بحیره چهار درم بعسل
کف گرفته بسرشند شربتی بقدر باقلا ایضاً حب بلسان زوفای خشک تخم شلجم دشتی فلفل سیاه و سفید دارفلفل مرج انیسون فطراسالیون اسارون زیره سیاه برنجاسف
هر واحد چهار درم سنبل فقاح اذخر هر واحد شش درم بعسل بسرشند شربتی بقدر باقلای رومیه اطلیه که بر گزیدگی طلا کنند از انجمله نفط سفید یا ازرق است یا سیرخام در روغن زرد
جوش کرده و جند بیدستر بزیت و یا آب گندنا بدون آب افشرده و پودینه نهری بهتر جذاب سم است و گوگرد به بول و یا ماکیان خروس زنده شگافته بر موضع گزیدگی بندند و هر ساعت
تبدیل نمایند قومی گفته که ماکیان شدید الحراره است و لهذا مس و ریگ و سنگریزه خورده را میگدازد و میتواند که این در حوصله و کرش او باشد نه غیر آن و از چیزهای که بدان ضماد
نمایند نمک و سرکه است یا زهره نرگاو و یا بام و برگ خنثی یا خاکستر و سرکه خصوصاً خاکستر چوب انجیر و انگور خصوصاً در ابتدا و زفت و نمک هر دو پخته و گویند که ضماد
بسیر و نمک و پشک بز نافع هر گزیدگی است مگر لسع مار اصله را و ضماد با آب و عسل و زیت نافع است حتی که لدغ اصله را و ایضاً بگیرند خردل و سرکه و اشخار و آهک با آب و صابون
یا قطران ضماد کنند و زیت جوش کرده در ریختن بالای لسع حتی که لسع افاعی را نیکو است و این از معالجات اهل مصر است و این در لدغ نیکو است و پیاز نسولیق و مرهم معمول به نمک و
مرهم نطرون و از نطولات جید آب دریای شور گرم تنها و با خردل طبیخ جرذ زنده و ابن عرس است و صاحب کامل گوید که موضع را با شیائیکه از شان آنها تسخین و لذع جلد است مثل
پیاز عنصل و سیر دشتی ضماد کنند و یا بگیرند خاکستر درخت انگور و خاکستر درخت انجیر و با سرکه و مری ضماد کنند و پیاز نسولیق یا بان و گندنا و آرد و نمک یا قطران یا پشک بز بکار برند
و تنطیل بسرکه که اندران پودینه یا سکبینج جوش داده باشند نیکو است و مراهم معموله لقاقله استعمال کنند و ایضاً کاسنی و مرو یا کعب خنزیر بریان یک سود ه با سرکه و یا شراب نخوره اند
دیا گوشت راسو نمک با سوده سه درم بشراب خورانند و یا خون سنگ پشت بحری و یا جند بیدستر یکنیم درم بشراب ممزوج بخورانند و یا بخور مریم و یا آنفحه الحمار یکنیم درم بشراب و سرکه
ممزوج و یا تخم شلجم و یا حب الغار و یا سرطان نهری بریان و یا بگیرند زراوند مدحرج یکدرم آب گندنا ده درم و شراب همچندان و چون بیخ حرمل نیم مثقال بشراب بخورند درین باب
بسیار نافع بود و ایشان باین معجون انتفاع می یابند صفت آن حب الغار و جاوشیر و بیخ سوسن آسمانجونی و زنجبیل و زراوند مدحرج هر واحد پنج درم و قاق کندر
و سداب دشتی هر واحد چهار درم آرد کرسنه سه درم همه را بار یک سوده بشراب بسرشند و نیم مثقال بخورند و ایضاً تریاق اربعه با آب سداب بخورند و الا تریاق کبیر نیم درم تا نیم مثقال

بمالند ابن الیاس گوید که بعض ادویهٔ مجربه وخیار شنبر [illegible] سم شل بنجال بازو کبوتر و یودینه و کبریت و بول و خاکستر درخت انجیر بسرکه و نطرون و سیر صحرائی و سرگین [illegible] کنند
ویا بگیرند مرهم از سرگین کبوتر و شاطرا مشیع و جندبیدستر و سکبینج و حلتیت و گوگرد و یودینه مساوی کوفته بیخته بزیت و زفت سرشته بر موضع لسع طلا کنند و جراحت را
از اندمال باز دارند تا وقت برشدن مریض و تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق اربعه بخورانند ابو سهل گوید که جندبیدستر و مقل و حب الغار بشراب قوی بخورانند و یا دواء الحلتیت
بقدر بندقه تا جوزه بدهند و یا این دواء جوز مقشر از هر دو قشر بکبیر و نمک برگ سداب خشک هر یک دو جزو عسل سفید بقدر یکه ادویه بدان سرشته شود و شربت مقدار جوزه
و یا این دواء جاوشیر بیخ سوسن آسمانجونی مرسداب زنجبیل زراوند مدحرج کنند مساوی یک مثقال بشراب خورند و بر بدن ادویهٔ مدر عرق بمالند

گزیدن مار

و اقسام آن بسیار است و مار سیاه در سمیت از نسبت دیگر قوی است و مهلت کمتر میدهد و مار گزیده را التهاب و لرزه و غشی و عرق سرد و زردی چشم و ورم یا آبله محل گزیده
عارض میشود و علاج جمیع اقسام آن بدستور علاج کلی سموم بلد و غیره که مسطور شد باید کرد پس چس و بستن و ادویهٔ جذابه ضماد کردن و تریاق فاروق مانند آن تناول نمودن
و حلتیت با شراب خوردن و همچنین سیر با شراب بسیار نوشیدن و بدستور کندنا و پیاز با شراب و در روغن زرد کهنه بسیار نوشیدن مفید بود و بستن مارمهره بر موضع گزیده نیز
نافع است باید که آنرا بر موضع گزیدهٔ مار بگذارند که بچسپد و هر گاه جدا شود در شیر اندازند تا شیر را سم پاک کند همچنین تکرار عمل نمایند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر
نچسپد و در عین جذب سم برنگ سبز و متغیر گردد لهذا آنکه در شیر اندازند بحال آید و اگر این میسر نشود ببرد دی تمام [illegible] ماکیان گرفته برپای گرد اگر دست دارا زاد در کنند و بر موضع گزیده
چند شرط زنند که خون بیتر شیح شود پس مقعد آن مرغ بران موضع بچسپانند که بچسپد و بعد جذب سم از خود جدا شود و مرغ بمیرد و مار گزیده شفا یابد و همچنین بستن غوک که شکم آن
دو پاره کرده باشند نیز نافع است و در میان شیر نشستن مفید بود و نیز مایهٔ خرگوش و دیگر حیوانات که تازه باشد با سرکه ممزوج با آب بخورند و خوردن آب نیل بقدر یک رطل
و بستن جرم آن از مجربات است و شوربای ضفدع نافع است و کذا تخم لیمون کاغذی هفت عدد در آب سائیده نوشیدن و طلا کردن مجرب و استعمال حب السلاطین در این باب
عجیب الاثر است باید که آنرا از پوست سخت بیرونی و پوست نازک که بمغز او متصل بود جدا کنند و مغز را که دو پاره و میباشد از هم جدا کنند و پرده که در میان هر دو پاره است
دور کنند و هر قسمی جدا جدا نه بآب لعاب سائیده کرده در هر یک چشم کشند آب بسیار از چشم مار گزیده روان شود و از هلاکت ایمن گردد لیکن درد در چشم احداث میکند و بسیار سرخ میشود بعد از صحت
پنبه را بگلاب آغشته بر چشمها بر بنهند و بیخ سرخ را ملائم بیخته بر رفاده نهاده سر کرده بستن همین حکم دارد و یا اندک روغن زرد در چشم کشند و خورانیدن یک عدد از آن نیز مجرب است
و اگر مار سیاه قتال بود از پنج شش عدد کم ندهند و این حب آن نیز مجرب النفع است مغز جمال گوته فلفل سیاه هر یک هشت ماشه کافور سیم سیئنی زعفران هر یک یک ماشه
کوفته بآب لیمو کاغذی کرده یک صد دوده حب سازند و مار گزیده را دو سه حب خورانند و اگر بیهوش باشد یک حب بآب لیمو سائیده در چشم کشند و گویند که اگر مار گزیده بیهوش شود
و مثل مرده بود تا سه روز این حب عمل میکند باید که بر کام مار گزیده و شرطه زنند و آب گرم ریزند و چون خون آمدن گیرد حب سائیده طلا نمایند هر گاه بهوش آید یکدو حب بخورانند
و در مجربات نوشته که اگر مار گزیده بیهوش شده باشد بشکم او بالای ناف شرط زنند بنهجی که پوست بخراشد و خون بر آید پس مغز جمال گوته سائیده بآب در آنجا بمالند اگر قی الحال
قی آغاز کند بهوش آید و مرد و میت و همچنین کچله را در آب لیمو سائیده بحلق او ریختن و بر سر و بدن مالیدن بهوش می آرد و تنباکو تریاق سم مار است اگر خشک آنرا جوش داده یا سوده بآب
حل کرده بنوشانند یا از تنباکو کشیدنی که با قند سیاه میسازند بقدر سه توله حب ساخته بآب گرم بلع کنانند و یا در آب حل کرده بنوشانند و یا جرک قلیان دهند و قی آرد و سمیت
دفع نماید و همچنین نرمل باکیان و قند سیاه بیجیده خورانیدن درین باب مجرب است و هر گاه غشی کند حجامت و حوز منعشات سیما مشک عجیب است ولفوج وج و انگوزه مفید
و مار گزیده را خوابیدن ندهند و آواز آسیا بگوش او نرسد و ذکر ادویهٔ یونانیه و هندیه نافع زهر مار بدانکه ادویهٔ تریاقیه نافع جمیع اقسام سموم و ادویهٔ نافع سموم ملدو غه
که مذکور شد و آنچه در اقوال حذاق یافته همه هر مار مفید بود و برخی از آن درینجا مسطور میشود چنانچه فادزهر حیوانی که از کوهستان شیراز می آورند چون نیم درم از آن
بشیر یا بزیت خوشبو یا بشراب یکساله خوشبو بخورانند در لسع حیات مجرب سویدی است و شمر بهدار شیشعان و کذا آب تمام بشراب و کذا سنبل هندی بشراب کاسنی
و کذا عود بلسان و کذا اقحوان و کذا اترقه و کذا اقنا بری و کذا لحم حلزون پشت بستانی و کذا جگر گرگ خشک کرده بشراب و کذا مسکه و کذا اقنه و کذا سرطان نهری زنده کوفته
در شیر مالیده و صاف کرده و یا در آب جوش داده و کذا گل مختوم بآب طبیخ طراثیث و کذا لیمون مالح و کذا زهره سنگ پشت نهری و کذا طبیخ فو و کذا آب برگ توت سیاه

وکذا سورنجان بشراب وکذا افربیون وکذا صابون القاف وکذا شیر بز وکذا برگ ناشپاتی وکذا اعرطنیثا بشراب وکذا سر خرگوش سوخته **وشرب وضماد** پودینه نهری
بشراب پخته وکذا روغن گاو وکذا سیر بسراب وکذا روغن بلسان وکذا نانخواه وکذا زیرهٔ بستانی وکذا انجبار خمه وکذا سکبینج بشراب یکساله وکذا شراب کهنه وزیره آمیخته
وضماد بیخ کاسنی دشتی کوفته وکذا آب کرنب با آرد گندم وسرکه وکذا گوگرد بدبق وآب بن روزه دار که عجیب و مجرب است وکذا بیخ سوسن سفید وکذا بخور مریم وکذا انجیر خام
وکذا روفای خشک و نمک و پودینه نهری وعسل **واکتحال** زهرهٔ رخمه در چشم مخالف جانب گزیده فاذ زهر معدنی در دست داشتن مهرهٔ احد دافع ضرر سم مار است **دیگر** ترتیب گاو غدد
درآب حل کرده فی الفور خورانیدن فائده تمام دارد و اگر در آن حال که مارگزیده باشد بر جا اکاهش خود بول کنند زهر اثر نکند **دیگر** خراطین بانند تا دو ماشه بآب سائیده
نوشانند **دیگر** از مجربات صاحب گنج باد آورد پنبه دانه نیم پا و یا یک پاو بکوبند و در قدری آب انداخته خوب بدست بمالند و صاف کرده بنوشانند مارگزیده و زهر خورده را
اگر چه بیهوش باشد سود دهد و اگر تشنگی بسیار بود بجای آب همین آب بنوبت میداده باشند **دیگر** جدوار نیم مثقال بگلاب حل کرده نوشانیدن دافع زهر مار و عقرب است
دیگر زهرهٔ طاؤس زهرهٔ راسو فلفل سیاه باهم بسایند هرگاه خشک شود باز سوده یک یک میل در چشم کشند زهر مار دفع شود **دیگر** روغن گاو یک سیر فلفل سائیده بخورند
سوده آمیزند و در حلق مارگزیده اندازند **دیگر** مغز تمر هندی پخته با آرد در قدری آب بمالند و بعد صاف کردن بمارگزیده بنوشانند که مجرب نوشته **دیگر** مجرب
شب یمانی نه ماشه سوده سه خوراک نماید و یک یک حصه با اندک آب آمیخته بعد دو دو گهری بنوشانند **دیگر** خانهٔ عنکبوت یازده عدد **دیگر** اثر بیضهٔ عنکبوت صاف کرده
بقدری قند سیاه آمیخته از هر یک جدا جدا حبها بندند و مرد جوان را بعد یک یک گهری بخورانند و طفل ده دوازده ساله را تا هفت حب بدفعات دهند صحت یابد
دیگر برگ کسوندی زیرهٔ سفید روغن گاو هر یک ده درم بآب خوب مخلوط کرده بخورانند **دیگر** اتکمابه پوست درخت آکهه یکدرم خائیده لعاب آن بلع نماید و یا بیخ چرچیته
و برگ آن یک ماشه بدفعات بخایند نافع بود **دیگر** سه عدد کونپل نهایت خرد برگ آک در قند سیاه پیچیده خورانند بالای آن روغن زرد نوشانند و بعضی شرب چهار عدد
کونپل آن با هفت عدد فلفل گرد و یکماشه مغز انداراین سائیده نافع نوشته اند **دیگر** روغن سرشف هر قدر که نوشد بنوشانند و نهایت این تا یک آثار است و اگر قی شود
باز بنوشانند مارگزیده نمیرد **دیگر** پهیدل سهاگه تیلیه بوزن یک بهاولی بریان کرده در روغن یا آب آمیخته مارگزیده را نوشانند **دیگر** مغز سمندر پهل و یا تخم کسوندی باریک
سائیده در هر دو چشم کشند **دیگر** یک مشت ریتهه را بآب بمالند آن مقدار که یک پیاله شود و از آن آب در چشم کشند و قطره بر زخم بمالند و باقی آب بنوشانند **دیگر** هرگاه مار
بگزد بر موضع گزیده شرط زده شیر عشر بمالند از آنجا زرد آب جاری شود و مارگزیده به گردد و یا موضع گزیده را بسته از بارود انگریزی بسوزانند و بخائیدن برگ نیب امر فرمایند
تا زمانی که تلخی برگ محسوس نشود و بسوخته باشند مجرب است **دیگر** پوست درخت سرس و پوست بیخ او و تخم او و گل او هر چهار یکدام با یک قاشق بول بادهٔ گاو در روز سه
حصه کرده بخورانند زهر مار اثر نکند و درخت سرس کهنه که پوست او سیاه شده باشد در خواص قوی تر است **دیگر** کتول کوفته پخته در آب اندازند و بنوشانند قی خواهد آمد و زهر
دفع خواهد شد **دیگر** لگن دهول سائیده سعوط کنند **دیگر** بیخ کسوندی یکدرم فلفل نیم درم سائیده بنوشانند **دیگر** مهوه و کچله سائیده ضماد نمایند **حب برای** گزیده از بیاض
والد ماجد سیر خشک افیون مرچ سیاه مغز اریتهه هر چهار برابر در آب لیمو کهرل کرده حب بندند وقت حاجت در آب سائیده اگر در یک چشم کشند گویا شود و هرگاه در چشم دیگر کشند به گردد
ایضاً فلفل سیاه مغز جمال گوته هر واحد هفت ماشه لیمون کاغذی سه عدد در آب لیمو سائیده حب بمقدار فلفل بندند و در آب سائیده بچشم مارگزیده کشند و دو سه عدد بخورانند **اقوال خاص**
گیلانی گوید که از عجائب ادویه در باب خلاص از سموم مار ردی قوی السم که تجربه کرده ام تریاق فاروق جید الصنعت است و ایضاً بگیرند کچلچ اندکی و با آب لیمو سائیده در هر دو چشم
مارگزیده بکشند و قدری از آن بعد شرط زدن نیک تا خون برآید بر موضع گزیده بمالند و قدری از آن بخورانند و اگر زهر حیوان اثر کرده باشد که قدرت خوردن آن نباشد و از
شرط خون برآید کشیدن او در چشم و مالیدن او بر موضع کفایت باشد و در بدن بمواضع دیگر مثل راس کتف و مرفق شرط زنند تا آنکه اندک خون از آن برآید آنرا در آنجا
خوب بمالند عوض خورانیدن آن که سم را قی کند و باذن الله تعالی صحت یابد و این دوا را در چند جا تجربه کردم و از آن نجاح حاصل شد و شکر خدا بجا آوردم و لیکن
برین دوا تنها اقتصار نکردم بخوف تلف ملسوع بلکه معه ذلک تریاق و فادزهر معدنی خطئی که آن نیز درین باب قوی است خورانیدم الا آنکه میکنم که تاثیر دوا آنکه بیشتر و غالب تر است
والله اعلم **انطاکی** گوید که چون مار بگزد اگر خبیث باشد مثل ملوطیه و غیر او براقه اولاً قطع عضو واجب بود و بعده علاج دیگر کنند و الا اگر زرد آب و رطوبات سیلان کنند
شرط و مص بعمل آرند و اولا اعتنا بوضعیات واجب است اگر بدن قوی و عقل صحیح باشد و الا اعتنا بعلاج او بمثل قرص کرسنه معمول از کرسنه و از سداب و دشتی

استفراغ باید و اگر اندک خون سنگ پشت بحری خشک با قدری زیره و سداب خشک بخورند نفع کند و یا پنیرمایهٔ خرگوش از نیم درم تا نیم مثقال بخورانند و یا دیگر زبل خشک
باریک سوده یکدرم بشراب بدهند و اگر آب سداب گندنا سر واحد یکنیم اوقیه یا نیم مثقال زراوند مدحرج باریک سوده بنوشند نفع کند و چون عقارب باریک سوده با آب
مرزنجوش و آب سداب مالیده بنوشند منفعت بیند نماید و اگر تریاق اربعه از نیم درم تا یک مثقال با آب سداب بخورانند بهر لدغ را نافع بود و تریاق کبیر اگر حاضر باشد در نفع
بیشتر از همه اشیا باشد لاسیما از ساخته او و اگر حاضر نباشد مثرودیطوس استعمال کنند که آن قائم مقام تریاق است و شربتی از این هر دو هر کدام که حاضر باشد از یکدرم تا یک مثقال است
و این معجون نافع و مجرب است برای هر لدغ بگیرند فلفل دو درم انیسون ده درم زراوند مدحرج و حب الغار و جندبیدستر هر واحد یکنیم درم همه را باریک سائیده بمیفختج بسرشند
و بقدر باقلا بخورند یا زیاده و کم باندک آب سداب مع میفختج و آب برگ سیسنبر [illegible] چون بنوشند نافع بود دیگر جندبیدستر و سلیخه و زراوند مدحرج هر واحد یکدرم
انیسون و فلفل هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده بمیفختج بسرشند و بمقدار باقلا یا زیاده کم بحسب قوت بدهند و این اشیا در اول امر استعمال کنند و بعد از آنکه سم در بدن
سرایت کند باید که ماء الشعیر بسرطانات نهری بنوشانند و ایضاً شیر تازه بنوشانند و عضو گزیده را در شیر تازه نهند پس اگر عضو گزیده در تعفن آغاز کند عضو عفن را
ببرند و بجای آن مثل فلدفیون و غیره ضماد کنند و حوالی عضو را بگل ارمنی و قیرسی و عدس مقشر و سرکه خمر طلا نمایند و تریاق کبیر و غیره از معجونات در ابتدا بدهند چون مریض را
غشی و ذبول النفس و عرق سرد عارض شود و اما هرگاه این اعراض زائل شود و آش جو بسرطانات و شیر تازه استعمال کنند و معالجه موضع گزیده با ضماده مذکوره نمایند و طبری
گوید که بعد مبادرت به بستن عضو و شرط بلیغ و وضع محجمهٔ ناری دوغ ترش استعمال کنند چه از خاصیت دوغ است که سم را بیرون کند چون بنوشند و یا عضو دران نهند گاهی
برجای لسع بعد فراخ کردن آن جاوشیر و بارزد و زفت رومی و فرفیون و توتیا و پیاز برای اخراج سم ضماد میکنند و حرانیان تریاقی ترکیب داده اند که آنرا الضماد لسع مسمی ساخته
بگیرند مغز پیاز و کوفته در زیت بجوشانند تا مهرا شود بعده دران جاوشیر و سکبینج و جندبیدستر بگدازند و بران اندک فرفیون و برگ سداب دشتی سوده آمیزند پس کرده چندان
و قطعهٔ زراوند مدحرج و قطعهٔ زراوند طویل و قطعهٔ جنطیانا کوفته بیخته مخلوط سازند بعد ازان صدفه گرفته ازان پر نمایند و برجای گزیده بربندند و بعد یک شبانه روز
جدا کرده تجدید آن نمایند که این بآسانی جذب سم کند و گاهی بر موضع لسع شاهبلوط با مغز بادام و بندق و پسته باریک سائیده و مغز پیاز یا ملبوس یا عسل سائیده باهم سرشته
ضماد میکنند که این را از موضع گزیده خارج می نماید و یا بگیرند شراب کهنه و دران بیخ لوف جعد و پیاز عنصل و جنطیانا بجوشانند بعده اندک زیت بران انداخته حل کنند و دران
اسفنج تازه یا مغسول بآب خاکستر آغشته برجای گزیده نهند که این نیز استفراغ سم نماید و گاهی اخراج سم از موضع لسع باین طور میکنند که بعد شرط بلیغه تریاق الافاعی نهاده
بر موضع گزیده نهند و گاهی چسپانیدن [illegible] بسیار ساعت بساعت استفراغ سم از جای گزیده میکنند و در فرس این اتم علاج ملسوع دانسته و گاهی اخراج سم بقی دائم می نمایند
و اگرچه بعضی اوائل آنرا مکروه داشته اند بخوف جذب سم بسوی فوق و قرب قلب و اهل حران مرقه ترتیب داده اند که آنرا مرقهٔ ملسوع و مرقهٔ ضفادع نیز گویند و گفته اند
که آن از نهش صل خلاص گرداند فکیف غیر آن بگیرند خوک نهری ده عدد و سرطانات نهری ده عدد و ابن عرس لحم تازهٔ آن یا خشک کرده پنجاه درم پوست بیخ کبر پنجاه درم
پوست زراوند طویل هفت درم پودنهٔ نهری باقه کبیر برگ سداب کوهی باقه یا کف از برگ خشک او انجیر سفید پانزده عدد همه را جمع کنند و پیه ماکیان نیم رطل و شراب کهنه
بمقداریکه سه انگشت بالای آن باشد انداخته در دیگ مس کرده سر او را بگل حکمت نموده در تنور نهند تا آنکه معلوم شود که لحوم مهرا شده بعد ازان از شوربای او صد درم
گرفته پنج درم آرد کرسنه دران حل کرده بنوشند و چون این شوربا در معدهٔ ملسوع لبث کند بی شک صحت یابد و بعضی از ایشان ملسوع را یک مثقال تریاق افاعی میدهند
و شوربای مذکور می نوشانند و هرگاه این شوربا بنوشد و سد ریس غشی کند حکم کنند که صحت یافت و این اقراص نیز از تراکیب ایشان است که مار گزیده را بشراب میخورانند
چون تریاق حاضر نباشد بگیرند افاعی جوان و از دق چشم و سر و دم آن یکبارگی قطع نمایند بعده جوف او پاک کرده بشویند و در دیگ مسی کرده سر او بسته در تنور یک شب
بگذارند بعده برآورند و آن خاکستر را سوده ازان پنجدرم بگیرند و جنطیانای رومی هشت درم کندر و مر هر واحد پنجدرم پوست بیخ کبر سه درم عاقرقرحا و عروق و زراوند هر واحد
دو درم برنج سرخ چهار درم آرد کرسنه هفت درم برگ سداب کوهی پنجدرم همه را باریک بسایند بعده بگیرند زبل الاطفال خشک کرده سوده پنجدرم و آمیخته بمیفختج سرشته
قرص سازند هر یک بقدر دو درم و خشک کرده یک قرص ازان صبح بر نهار و یک قرص شام با بست درم شراب معروف بشراب ملیکه بخورند و آن عصارهٔ انگور با پنج سال
مطبوخ است که بگذارند تا کهنه گردد و اگر این کهنه یافته نشود شراب کهنه گرفته دران راسن بجوشانند که این قائم مقام آنست و طعام ملسوع واجب است که شوربا

و بپاشیدن تمام زهر خود بخود جدا شود و مجرب است و اگر سه توله آب لیمون و سه توله عسل فی الحال خورانند و اندک مغز جمال گوته با آب سائیده در چشم کشند و بر موضع گزیدگی بمالند
نافع بود و اگر نوشادر و سهاگه چونه آب نادیده مساوی بکف دست مالیده ببویند مفید مجرب صاحب دارا شکوهی است و همچنین موم را بگدازند و قطره بر موضع گزیدگی چکانند که مسکن الم است
و اگر چھپکلی را شگافته بر موضع گزیدگی ببندند یا آنرا در روغن تلخ سوخته سائیده طلا کنند نافع بود و اگر قدری نمک سانبهر با آب حل کرده نیم گرم نمایند و بگوش مخالف چکانند از مجربات
مشفق میرزا محمود بیگ صاحب است و پر طاؤس در چلم نهاده بطور تنباکو کشیدن سودمند است و اگر بیخ کنائی سفید یا بیخ آک که گل او سفیدی زند خشک کرده باریک سوده در گوش گزیده دم
بدمند و قی در آن کنند و در مجربات مرقوم است که اگر پوست بیخ آک گل آک برگ کسونڈی حصفور پنچال طاؤس تازه زردچوب آمله برگ حنای تر مساوی سائیده حب دراز سازند
و در سایه خشک کرده بدارند وقت حاجت حب مذکور را از یک طرف با آب تر کرده بر محل نیش گذارند و طرف دوم حب اگر فته بدارند سم را جذب نماید **اقوال اکابر** انطاکی
گوید که علاج آن بستن عضو است و شرط زدن و مکیدن بمحاجم و مالیدن نمک و سیر و سرکه و قطران و گوگرد هر کدام از اینها که میسر آید و برگ کدو و از مجربات نوشیدن زیت است
که در آن اندکی افیون حل کرده باشند و چون موی طفلی که عمر او چهل روز تا سه ماه باشد بگیرند و با اندک غاریقون و حب النیل در خرقه سبز تعلیق نمایند یا دام که با وی باشد مانع
از الم عقرب بود و کسی که کاسنی دشتی و کشنیز خشک و برگ سیب ترش مساوی بخورد فی الحال الم او ساکن گردد **ابوسهل** گوید که در لسع عقرب باید که یک مثقال حلتیت با یک اوقیه
شراب بنوشانند و بالای موضع لدغ ببندند و تکمید موضع با آب گرم کنند و روغن زنبق که در آن جند بیدستر و افیون حل کرده باشند طلا نمایند و بعد از آن مرات کثیر خوب لکا سازند
و تریاق الافاعی و تریاق اربعه و شجرنیا و معجون حلتیت و آن معجون بخورانند جنطیانا زراوند مدحرج مر حب الغار قسط جند بیدستر پودینه نهری سداب بری خشک عاقرقرحا
زنجبیل فلفل شونیز حلتیت با عسل آمیخته مقدار جوزه بشراب بدهند و اگر این ادویه میسر نشود تنها بر شراب کهنه و سیر کنند و بدان موضع را قریب آتش ضماد نمایند و یا جند بیدستر
و یا افیون و سیر هر دو بزیت کهنه سوده و یا به حلتیت و گوگرد مع بارزد یا علک الانباط ضماد کنند و بندق بسداب و انجیر کوفته بخورانند و آن معجون هندی جند بیدستر پوست بیخ کبر
زراوند عاقرقرحا مساوی بعسل سرشته دو درم بشراب بدهند **دیگر** زراوند عاقرقرحا هر واحد چهار مثقال فلفل سفید دو مثقال انجدان حلتیت هر واحد مثقال بالعسل سرشته مقدار
باقلا با آب سداب بدهند بعد از آنکه علت رو باختلاط آرد و درد ساکن گردد باید که تغذیه مریض بچیزهای مبرد و معتدل که در آن گرمی زیاده نبود باید کرد تا امراض حاده نیارد
بوعلی سینا می‌نویسد که معالجه بقوانین عامه است تکمید مثل نمک و جاورس و مانند آن کنند و اول چیزیکه عمل او واجب است آن مکیدن بشروط اوست و سائر آنچه
در جذب سم گفته شد و بران ادویه حاره لطیفه سریع الالتهاب مثل انگوزه و سیر و عاقرقرحا استعمال کنند و از بهترین ادویه اوست و همچنین مغز زرته که آن بندق هندی است
بخایند و بدان ضماد کنند و یا اول بخایند پس دهان خوب بسایند و ضماد نمایند و لعبت بربری درین نهایت سود دارد و پیاز عنصل عجیب است و چون بخورند تریاق فاروق
و مثرودیطوس و غیره که در قول ابوسهل گذشت آنرا نفع کند و حلتیت آنرا دوای جید است و فاشرا و حرمل را تا حال تجربه نکرده ام و قرطم دشتی را جالینوس
شهادت میدهد که امساک او در دست تسکین درد کند و آن از اقسام حرشف خاردار است و قومی گفته که خوردن بیش القدر رکبه تسکین درد او کند و از ادویه جیده او
سیر کوفته بشراب است شراب بعد اندک مدت از خوردن سیر بنوشد و خصوصاً چون همچند آن جوز باشد و از آن هر دو قریب یک اوقیه بخورند و واجب است که بعد خوردن سیر
و شراب در جای گرم پارچها بپوشند و اگر بالای بخار آب گرم بدارند نافع بود و غرض درین تعریق مریض است و غرض از عرق آوردن تحریک مواد بسوی خارج است
و عرق آوردن در حمام ایشان را شدید النفع است و هرگاه از آن بیرون آیند شراب صرف بنوشند **تریاق** جید برای ایشان تخم سداب زراوند طویل جنطیانا
حب الغار پوست بیخ کبر بیخ حنظل افسنتین نبطی عروق صفر فاشرا بالعسل آمیزند **دیگر** جید تخم سداب دشتی زیره حبشی تخم جند توقی هر واحد آکسونافن سرکه بمقدار سرشتن
جمیع بمقدار یک سرکه را آنج سازد پس ادویه را جمع کنند شربتی از آن یکدرخم و ازین زیاده نخورند که در آن خطر است بلکه اگر بعد ساعتی باز احتیاج شود نیم درخم دیگر بخورند
تریاق جید برای آن بگیرند سیر و جوز یک یک جزو برگ سداب خشک و حلتیت و مر هر واحد نیم جزو بادروج و انجیر که در آب تر کرده شسته باشند پس سرشته شربتی
از آن سه درم بشراب **تریاق** جید برای او جند بیدستر فلفل سفید مر افیون مساوی قرص سازند شربتی سه الولوسات با چهار اوقیه شراب و این گزیدن رتیلا را
نیز نفع کند **ایضاً** جاوشیر مرقنه جند بیدستر فلفل سفید میعه و عسل مساوی بسرشند **دوای العسکری** که عجیب نهایت بی نظیر است بگیرند بیخ حنظل بیخ کبر افسنتین
زراوند مدحرج و طویل و طرخشقوق مساوی شربتی برای طفل دو دانگ و بزرگ را یکدرم سائر **مشروبات** از اشربه جیده حلتیت است و **ایضاً** فاشرا

و ایضاً قرونا یکدرم بشراب سداب و حب الآس با درونج و تخم آن و تخم حماض دشتی و کاهو دشتی و کاسنی و سکبینج شیر گاو طلاء و فوتنج نهری و سرطان نهری اگر به شیر خر
بخورند و اهل عرب ملدوغ عقرب را دو درم بیخ حنظل سوده میخورانند و نفع بین میکند. و قومی نمک طعام را تجربه کرده اند چون آنرا سوده و لف دست بخورند و قومی زعم کرده
که چون اشنان سبز را کوفته بخته بروغن گاو سرشته قریب دو مثقال بخورند نفع عظیم کند و کسی که ترب با درونج خورد بزهر عقرب ضرر نیابد و جراده که بازوی آن نبود و بدن او بزرگ
باشد و حرکوک گویند چون خشک کرده بشراب خورند نفع بخشد و حمزوی گفته که اگر برای لدغ آن افیون و بزر البنج مساوی بعسل سرشته بخورند نفع کند و بعضی زعم
کرده اند که مدار هندی شیر با نافع است چنانچه طلاء نفع میکند و غاریقون عجیب المنفعت است و تمر خنثی و گل آن و حب الغار خاصة و تخم جند قوقی و برگ ترب و کامخ خرا
و ایضاً زراوند و شونیز بیخ جاوشیر تخم حرمل مساوی شربتی دو درم بشراب ایضاً عاقرقرحا زراوند یک جزو فلفل نیم جزو محروث ربع جزو شربتی مثل باقلا و ایضاً
زراوند طویل عاقرقرحا برابر بعسل سرشته شربتی دو درم بشراب و ایضاً مر و جاوشیر و افیون مساوی فاشرا جیا جزو و ازان اقراص سازند و ایضاً پوست بیخ زراوند طویل
عاقرقرحا هر واحد یک جزو بقدر واجب بخورند و قومی گفته که بگیرند زیره [illegible] شراب شش درم گوگرد زرد هشت درم تخم سداب سه درم جندبیدستر تخم جرجیر هر واحد دو درم
بجوشانند سنگ پشت بحری بسرشند شربتی یکدرم با پنج اوقیه شراب **اطلیه و اضمده** عقرب تنها از اضمده جیده برای گزیدگی عقرب است و روغن او نیز و ایضاً ماهی که
آنرا ذنب العقرب گویند و مشابه آن بود و موش زنده را چون بشگافند و بر گزیدگی عقرب نهند نفع کند با جماع و همچنین غوک و ایضاً طلای مدار هندی تجربه کردم نفع کرد
درد ساکن شد و همچنین شیر انجیر خام و جندبیدستر و بلادر گویند که درین باب عجیب است و سکن درد و اشخار بسرکه نیکو است و گوگرد زنده بر اتیانج یا علک البطم
و لحم ماهی نمکسود و سیر مطبوخ و روغن زرد گرم نهند و ایضاً تخم کتان و تخم خطمی یا هر دو نمک و ایضاً آرد جو آب سداب یا طبیخ او و ایضاً سبوس گندم مطبوخ بسرگین کبوتر
و با درونج از اطلیه جیده مسکن وجع فی الحال است و همچنین بیخ حنظل و کاسنی و کاسنی دشتی و حماما با درونج طلای جیده است و مرزنجوش خشک و ایضاً نمک بول از ادویه
نافع است و از انچه آنرا نفع کند انست که موضع لسع را ببخار سرکه بدارند که بر سنگ گرم چکانیده باشند **و از نطولات او** طبیخ سبوس و طبیخ انجره و طبیخ بابونه عجیب است
و آب دریای شور گرم کرده و آب جند قوقی و طبیخ او عجیب است و چکانیدن نفط سفید گرم کرده عجیب است و زیت که دران وزغه پخته باشند چون بر گزیدگی گرم گرم
بچکانند عجیب النفع است **صاحب کامل** گوید که بالای موضع گزیده بعصابه قوی باید بست و عقرب را کوفته ضماد کنند و یا این ضماد تخم کتان پنج درم گوگرد زرد
نمک هر یک سه درم بعلک البطم ده درم سرشته بعمل آرند و اگر تریاق اربعه بشراب خورند نفع کند و اگر تریاق کبیر حاضر باشد بشراب و ضماد او بزیت نافع است
و این دواء سوده دارد جندبیدستر دو دانگ سیر یکدرم باریک سوده بشراب مطبوخ بخورند و یا بگیرند زراوند مدحرج سه درم پوست بیخ کبر دو درم جند قوقی یکدرم باریک
سائیده دو درم بشراب کهنه یا نبیذ مویز بخورند و تریاق لدغ عقرب بقدر بندقه بشراب بدهند و نسخهٔ آن همان معجون است که در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا
قنه عوض قسط است باقی بدستور و یا سیر را باریک سوده بشراب پخته بنوشانند و بر موضع گزیده آبیکه دران بابونه برنجاسف و سداب و سبوس گندم جوشانیده باشند
گرم بریزند و یا بروغن زیت یا بروغن بان یا مدک فرفیون یا جندبیدستر طلا کنند و بدن عقرب گزیده را خوب بمالند و روغن گاو و عسل بخورانند **صفت** تریاق که
گزیدن عقرب را نافع است فلفل هشت درم دار فلفل پنج درم سنبل دو درم زراوند پنج خراهر واحد سه درم باب سائیده بشراب سرشته حبها سازند شربتی نیم درم **مطری**
گوید که بر طبیب واجب است که این سفوف بدهد و آن فی الفور ازاله درد میکند زراوند مدحرج زراوند طویل جنطیانا هر واحد یک دانگ جندبیدستر و جاوشیر و حلتیت
و قنه هر واحد یکنیم دانگ همه را سائیده و بجنبد همه خردل و برابر جمله سکر العشر آمیخته یکدرم با یک مثقال بشراب کهنه بخورند و جالینوس وصف بندق هندی نموده
در تسکین وجع آنرا تاثیر محمود دریافتم و مختار اهل عراق انست که پیاز و سیر بخورانند و انجیر در آب شراب و اندک نمک جوش داده عضو را دران نهند و مختار اهل شام است
که کندر سفوف کرده بماء العسل خورانند و تسخین موضع کنند و اهل سواد نمک را جوش کرده موضع گزیده را بدان تکمید میکنند و گاهی سرگین گاو بسرکه سوده و بجاوشیر
آمیخته طلای نمایند و درد ساکن میشود و اهل مکه معظمه عضو گزیده را در ریگ گرم ساعتی دفن میکنند بعد ازان برمی آرند و درد زائل میشود و از عجائب چیزیکه برای
تسکین وجع مشاهده کرده ام تناول سنجرنیا و طلای او بر موضع گزیده است و اهل سواحل موضع لدغ را بنفط سفید طلا میکنند و در بلدیکه خوف گزیدن عقارب باشد
از خوردن کرفس و بادام و پسته و عسل و جمیع مفتحات سدد اجتناب کنند و اهل حران تریاقی برای گزیدگی عقرب ترکیب داده اند و من آنرا احسن التاثیر

دراندماغ عقرب یا فتم و شخصی را عقرب گزیده بود و از یک ماه آن را هر چیز سرخ بنظر می آمد و این تریاق او را دادم و صبح او را رعاف مفرط حادث شد و صحت یافت نسخهٔ آن زوفای خشک و صعتر و برگ سداب کوهی هر یک دو درم کندر و ذکر و جاوشیر و حلتیت هر واحد یکدرم دار فلفل که آن را نیاگدش است دو درم خردل و بیخ جوز جندم و جنطیانا و اریسا و فصل و جعده و سعد سیاه هر واحد پنجدرم بندق مقشر سی درم همه را سائیده بعسل بسرشند و اندکی رقیق دارند و معتدل بدن را دو درم بدهند و بحسب مزاج انسان زیاده و کم کنند و طلای او بر موضع گزیده نیز فائده میکند گیلانی مینویسد که بوزینه باریک سوده و آرد جو بآب سداب بسرشته ضماد کنند و یا چربی و موم و بهروزه هر واحد پنج درم زیت مغسول عسل زوفا دو درم همه را در زیت گداخته مرهم بسازند و بر موضع طلا کنند که صحت بخشد و تسخین موضع ملدوغه بروغن مسخن کنند و بهترین آن نزدیک ایشان روغن خلوق است

گزیدن جراره

و آن نوعی است از کژدم خبیث که وقت راه رفتن دنبالهٔ خود را بر زمین میکشد و لهذا جراره نامند و زهر او گرم است و در خوزستان و عسکر مکرم و معدن انجدان بسیار بود و هرگاه بگزد درد او سخت نباشد بلکه بعد یکروز درد شدید و کرب حادث شود و رنگ متغیر گردد و گویند که بمجرد گزیدن او از بن هر موی خون جاری شود و لرزه بر بدن افتد و باشد که یرقان پدید آید و زبان ورم کند و جای گزیدگی او ریش گردد و خون بول کنند و گاه شکم قبض شود و گاهی امراد بهلاکت انجامد و اول خفقان و غشی پدید آید و بسبب خفت درد او در ابتدا تهاون در علاج او نشاید کرد بهر آنکه زهر او سخت بد است علاج تکول شیخ و جرجانی بعد علاج کلی و جذب سم افضل معالجات آن است که داغ نهند و آب کاهو و آب کاسنی صحرائی و آش جو و سائر مطفیات بنوشانند خصوصاً چون التهاب اشتداد نماید و بهترین علاجات مجرب پست سیب بآب سرد است و قومی گفته که بیخ جعده چون بآب بخورند نفع کند و راسن برای آن دوای سودمند است و این تریاق عسکری جید است پوست بیخ کبر جنطیانا افسنتین رومی سازند مدحرج کاسنی صحرائی مساوی سائیده دو درم بخورانند و تریاق دیگر اینست که کاسنی صحرائی خشک و برگ سیب ترش و کشنیز خشک برابر سوده سه ملعقه از آن بخورند و هرگاه التهاب شدید عارض شود بآب فواکه و عصارات سرد آنها تسکین او باید کرد و اگر خفقان پدید آید شربت سیب شامی و پست سیب و دوغ ترش اقراص کافور سوده بار و هرگاه کرب شدت کند آب فواکه برف و بن گل سرد کرده بدهند و اگر شکم قبض شود حقنه کنند و اگر خون بول کند فصد نمایند و علاج بول الدم العمل آرند و اگر زبان بیاماسد فصد رگ زیر زبان کشایند و بآب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و اگر جایگاه گزیدگی آکله عارض شود بدوای حاد علاج نمایند و حوالی او بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و علاج قروح خبیثه باید کرد مجوسی گوید که اطبای قدیم معرفت علاج این نداشتند و اطبای متاخرین از اهل عسکر مکرم فصد استعمال میکنند و بحسب احتمال قوت خون برمی آرند و فی الفور شیر تازه می نوشانند و محاجم بران موضع می نهند و خوب امتصاص می نمایند و ادویهٔ حاده مثل فرفیون و جندبیدستر بران موضع لزوم میکنند و حوالی آن بگل ارمنی و سرکه طلا میسازند و ماء الشعیر و دوغ می نوشانند و سیب و کاسنی صحرائی و دوغ ترش و پست سیب ترش میخورانند و غذا سجوزه مرغ ماکیان معمول بآب انار میسازند و تریاق عسکری و تریاق دیگر که هر دو مذکور شد میدهند لیکن درینجا در تریاق عسکری بیخ حنظل و خراز یاده است و گفته که با شراب بخورانند و در تریاق دیگر گل سیب ترش عوض برگ سیب است و ایضاً بیخ خردل یک مثقال باریک سوده بشراب میخورانند و بدان نفع می یابند طبری گفته که علاج این ضد معالجهٔ عقرب است و آن اینست که فصد کنند و در روزی ده مرتبه رب حماض و رب ریباس بنوشانند و سیب ترش بخورانند و موضع گزیدگی را بسرکه و حضض طلا کنند و ماء الشعیر بکافور نوشانند و کاسنی صحرائی بسرکه و کاسنی بستانی بخورانند و در معالجه طریق تطفیه و تسکین خون سلوک نمایند پس اگر رعاف آید خلاص یابد و اگر اسهال شود هلاک گردد و این سفوف نیز مفید است کاسنی دشتی ده درم جوز جندم دو درم کندر یک و نیم درم جنطیانا پوست بیخ کبر هر یک ده درم خراوحزنبل هر واحد هفت درم همه را سائیده مجنده همه پست سیب ترش و برگ آن داخل کنند و صبح و شام یکدرم بربیسیده با رب ریباس و یا رب غوره بدهند و اهل حران جراره گزیده را نان بدوغ میخورانند و از حرکت منع می نمایند و گاه قی می کنانند و از مجربات اینست که بیخ لوف بآب کاسنی و سکنجبین بخورانند و زنان بیراینه سال را دیدم که علاج تن بطبیخ تخم حلبه مع سداب و خرما و انجیر میکردند و آنرا بلدوغ خورانیدند و بر عضو گزیده نهادند و درد ساکن شد علوی خان در عشرهٔ کامله مینویسد که نخست آشخار الحجام بکنند ولیکن باید که میان محجمه پنبه بنهند و قدری پیاز نهاده بکنند و اگر چنین نکنند بکنند فی الفور بمیرد و بعد از محجمه داغ دهند پس فصد باسلیق اقدام کردن بهتر باشد و گل ارمنی و طباشیر و کافور بگلاب سوده طلا نمایند و قرص کافور سه ماشه در شربت لیمو بلیسانند و شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو و تربز هر یک شش ماشه و شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و برگ سیب ترش و کشنیز خشک هر دو برابر دو مثقال بآب آلو بخارا

ده عدد بخورانند و در حالت ورم زمان اول حیاربرگ زرد و بشیرجات بزرباره و سکنجبین ساده ولعاب غرغره کنند

گزیدن زنبور و نحل و مگس و مور و پشه

بدانکه زنبور از نحل یعنی مگس عسل و رتیمین [illegible] بتر است و از گزیدن آن ورم و سرخی و درد سخت عارض میشود و گاه بثرها و گاه برتان روانند و باشد که بثرها در حوالی آن پدید آید
و نوعی هست از زنبور بزرگ که سر او سیاه و بر بدن او دوائر بسیار بود و آن قتال است و گاهی لسع او به تشنج و ضعف و زوال انجامد و نوع دیگر آنرا ناری گویند و آن نیز ردی است
از گزیدن او درد سخت و تاکل لحم عارض شود و از جمله خواص او است که چون بر موش مرده نشیند بعده انسانی را بگزد در یک روز هلاک گرداند و مگس عسل سلیم در گزیدن است
و نیش خود در جای گزیدگی میگذارد و مگس و مور پردار قریب الحال از مگس عسل است بلکه از آن سلیم تر است علاج آب خطمی و عنب الثعلب و گل ارمنی و کافور و
سرکه ضماد کنند و گل با سرگین گاو بمالند و یا برگ کنجد طلا کنند و ادویهٔ بارده نوشیدن و ضماد کردن نافع بود و ضماد نارجیل دریائی در دفع الم است در ساعت و چون
نیش را سرکنده باقی را بر موضع گزیده بمالند در [illegible] الحال ساکن کند و یا آب غوره یا گل سرشو بمالند و ضماد ترشی انبه تنها و نیز بادیان مجرب است
و مرهم نوره وکذا روغن زرد بست و یکبار شسته وکذا سفیدهٔ کاشغری وکذا صندل سفید بگلاب سوده وکذا آرد جو با آب دوغ وکذا افیون با آب برگ خرفه وکذا برگ
خرفه تنها ضماد کردن نافع بود و طلای ریت خوشبو وکذا آب برگ کدو وکذا آب عنب الثعلب وکذا گل ارمنی و سرکه هر واحد مجرب سودی است و گویند که اکل و ضماد
حب الغار وکذا جمار نخل وکذا حب الآس سفید و شرب تمام دو درم سکنجبین وکذا فادزهر و ازده شعیره وکذا طبیخ خطمی بسرکه ممزوج و ضماد جوز بسرکه سوده وکذا نمک
و سرکه و عسل وکذا توت شیرین خائیده وکذا گل لاله و کنجد سوده وکذا جوز السرو نافع است و بقول انطاکی هر سرد خصوصاً افیون و کافور و برف و بیخ اکلاد و لکاد حمولا
نافع و جای گزیده را بگل و آب کشنیز سبز خوب سرد دارند صاحب کامل گوید که موضع لدغ را بسوزن یا بسر نشتر بکشایند و موضع را خوب بمکند و بران گل ارمنی بسرکه
سرشته یا بشورهٔ دیوار با سرکه و یا بگل کرشت بسرکه سرشته طلا کنند و گل خانهٔ زنبور چون بسرکه سرشته طلا نمایند نفع بخشد و یا لعاب خبازی خوب پخته ضماد کنند
و بر موضع گزیده آب سرد بریزند و یا بران برف نهند شیخ جالی و شیخ می نویسند که در حال سه کف کشنیز خشک بخورد که درد ساکن شود و گویند یک درم تخم مرزنجوش در حال درد
بنشاند و عصارات باردهٔ سوده دار و آب خبازی طلا کردن خاصیتی عجیب دارد همچنین آب بادرنج و آب خطمی است و بقلهٔ یمانی و عنب الثعلب و کنجد کوفته ضماد کردن
نیک باشد و آب غوره بر زمین پاکیزه بریزند و طلا کنند و سرگین گاو با سرکه و تمام سوده بسرکه نفع دارد و افیون و تخم شوکران و کافور بعصارهٔ بارد طلا کنند و پارچه
بآب سرد تر کرده بران پوشند و حوالی آن بگل و سرکه طلا کنند و طحلب با سرکه طلا کردن عجیب است و آن موضع را در آب گرم ساعتی داشتن پس یکبارگی بآب برف
و سرکه در آوردن در حال درد ساکن شود و آزموده اند ابن الیاس گوید که بران خرقهٔ کتان در آب برف تر کرده ساعت بساعت نهند و بران آب برف بریزند تا که خدر
گردد و آب حصرم یا شربت غوره یا شربت انارین یا شربت لیمو هر کدام که باشد ده درم بگلاب بنوشند و یا آب خیار و کدو دهند و انبه یا آب انارین یا آب سیب ترش بیاشامند
و یا جرعهٔ سرکه بآب سرد بنوشند و اگر زنبور بزرگ گزیده باشد و یا بدان ممتلی بود فصد کنند طبری گوید که علاج نوع زنبور بزرگ که آنرا ناری نامند اینست که چون بگزد فصد
مریض قبل انتشار سم و قبل از تورم موضع کنند بخلاف گزیدن افعی که دران بعد انتشار سم در بدن فصد میکنند بعد ازان این قرص دهند تخم کاسنی صحرائی و برگ آن هر واحد
دو درم برگ سداب کوهی پنج درم جوز مقشر از هر دو پوست او دو درم جعده دو درم بیخ خرنبل سه درم کندر دو درم گوشت انجیر بدون تخم آن پنج درم همه را باریک سوده با آب کاسنی
صحرائی تر یا بسرکه بسرشند و قرص بوزن دو درم سازند و هر روز یک قرص ازان با لبت درم رب ریباس یا رب حماض بخورانند و غذا از مزورات معمول بسرکه و شکر سازند
و بخوردن کاسنی امر کنند و بر موضع گزیدگی اسپغول بسرکه مضروب نهند و گاهی زفت بسرکه گداخته می نهند و اگر بران محاجم ناری بعد شرط موضع نهند مضائقه نیست بعده
بسرکه و گل پاکیزه طلا کنند بعد ازان محجمهٔ بزرگ بگیرند و زیر آن قطعهٔ کاغذ نهاده دران آتش افروزند پس محجمه را بر موضع بچسپانند
و انچه بران تضمید این موضع کنند خمیر ترش بسرکه سرشته است و این سخت سود مند بود و پس اگر درد زیاده شود و باندک افیون در سرکه حل کرده بران طلا کردن باکی نیست
و اگر حال لسوع [illegible] باید که تریاق افاعی یا شراب [illegible] بخورانند [illegible] که زر [illegible] بود و در آخر گرما ظاهر شود و گزیدن او خفیف باشد
و البته قتل نکند موضع را بقوت بفشارند و موضع گزیدگی را بگل پاک در سرکه آغشته طلا کنند و گاهی اندک عاقرقرحا الانباط بسرکه پخته سرد کرده دران اسفنج تر میکنند

دلبکوفتنج

و بر موضع می نهند که این فی الفور درد را ساکن میکند و بعضی اوائل ذکر کرده اند که مگس ازرق را چون بسرکه سحق کنند لاسیما سر آنها و بر موضع بمالند درد ساکن شود و ایضاً
حرانیان گفته اند که سرهای مگس هر نوع که باشد چون بر موضع متواتر بمالند و نگذارند که خشک گردد تسکین درد و ازاله او کنند و اما علاج نوع سوم که آن زنبور دراز سیاه کوچک است با
و در ایام ربیع ظاهر شود و بر کنارهٔ نهرها باشد و گزیدن این نوع خفیف تر از جمله انواع است آنست باید که آنرا انگیز نار و سائیده بر موضع بندند که در حال درد را زائل کند
و جمیع انواع زنبور را نوشیدن دوغ و خوردن کاسنی صحرائی و بستانی بسرکه نفع کند و اما علاج گزیدن نحل بزرگ طلای موضع بگل لبلاب سوده است و ایضاً بخاکستر
چوب انگور در سرکه حل کرده طلا نمایند و گاهی سخت بیفشارند و از موضع اندک رطوبت بیرون میشود و از سائر معالجه غنی میکند و گاهی بحجر الطین سوده بسرکه سرشته طلا
کرده میشود و در آنی الحال درد ساکن میکند و جو بگیرند و طفلی را امر کنند که آنرا بخاید و بران طلا کنند و گاهی بگل مختوم در سرکه گداخته طلا میکنند و علاج نوع کوچک نحل آنست
که اسپغول در آب چوب لت کرده بران موضع چسپانند و بگذارند تا خشک گردد و چون آنرا دور کنند نیش او بیرون آید و بعد خروج نیش بفشارند و موضع را بسرکه سیب ترش
طلا کنند و گاهی موضع گزیدگی مگس عسل را این طلا میکنند بگیرند خون گوساله و اسرب بدان حک نمایند و طلا سازند که در ساعت درد ساکن میکند و گاهی بر موضع نان با نمک
خائیده می نهند و نیش بعد ساعتی بر می آید و اما ادویه غریبه که بر موضع لسع زنبور و سائر هوام غیر قتاله می مالند بیخ لوف جعد است چون بران طلا کنند که در ساعت درد را
ساکن کند و حجر التیس را بآب بادیان سوده بر موضع گزیدگی هوام طلا کنند که درد ساکن شود و زهر بیرون آید در حال و مجرب است گیلانی از شیخ و غیره نقل کرده
که عصارات سبزهٔ معروفه و اشربهٔ سبزهٔ معروفه بنوشانند و قطعهٔ یخ مثل شافه بر داشتن نفع کند و طلای انجیر و سرکه و ایضاً برگ خام و برگ غار تازه و کذا
سبزی که بر آب پیدا شود نافع و بعضی زعم کرده اند که آب و نمک کمیا نمایند و شیر انجیر طلا کنند و یا کافور بسرکه و پست جو بسرکه و یا آب کشنیز تر بسرکه و اندک کافور طلا
سازند و بالای طلا و ضماد خرقهٔ مبلول بسرکه بر برف سرد کرده نهند تا آنکه خدر گردد و برگ بادروج بمالند و رب ترش و اسپغول و سکنجبین ترش و آب کاسنی و کاهو
بنوشند و سفوف کشنیز خشک با آب سرد و شکر خورند و علاج مورطیار ذی الیش فصد و شرب ماء الشعیر و طلای موضع باشیای بارد مثل گل ارمنی و سرکه و کافور و گلاب و مانند آنست

گزیدن رتیلا

گویند که رتیلا دابه ایست شبیه بعنکبوتی که آنرا فهد گویند و آن صیاد مگس است و بعضی گویند که آن نوعی از عنکبوت بری است بزرگ شکم کوتاه پا بالجمله انواع آن بسیار است
چنانچه جالینوس گفته که آن دوازده نوع است و بدترین اقسام آن مصری بزرگ شکم و سر است که مشابه مگسی باشد که گرد چراغ پرواز میکند و از گزیدن همه اقسام آن ورم
عارض شود و موضع گزیدگی در کمتر اوقات سرخ و در اکثر آن کبود و سبز بود و غشیان و قی آورد و گاهی اسهال افتد و گزیدن هر نوع او را اعراض خاص است چنانچه از گزیدن
سرخ و سفید آن درد اندک و خارش و اختلاف شکم عارض گردد و از کبیه که بر پشت او خطوط براق بود خدر و استرخای بدن و از گزیدن زرد و سیاه درد سخت و بدن سرد می
بدن و رعشهٔ قوی و عرق و انتفاخ شکم عارض شود و گاهی از شدت درد هلاک کند و از گزیدن انواع دیگر اعراض قریب این بود و علاج در جمیع اقسام متقارب است
بمطلق ادهان و آب گرم کنند و ضماد برگ مورد و تخم آن و سداب و شونیز بشراب و ضماد آنها نافع است و بقول شیخ علاج کلی سموم ملدوغه از عقرب سام ابرص و حواذب و مص موضع و نطول آن
بآب گرم نمک و دادن تریاق مذکور در علاج گزیدن عقرب باستعمال نمایند و حمام و آبزن در تسکین درد سر بعضی تر چیز نافع است هرگاه در آبزن بنشیند درد ساکن شود و چون
از آن خارج شوند درد عود کند پس لازم است که هر ساعت استحمام نمایند و اندفان در ریگ گرم و خاکستر گرم نیز نافع است و موضع گزیدگی را بمرد و نمک تاب دهند یا
خاکستر چوب انگور و چوب انجیر و آهک و اشخار با آب گرم سرشته ضماد کنند و خوردن سفوف شونیز و تخم کرفس و تناول دوای الحلتیت و تریاق اربعه و سنجرنیا سود
دارد و این تریاق مخصوص برتیلا بدهند فلفل سفید زراوند بیخ سوسن آسمانجونی ناردین عاقرقرحا دوقو خربق سیاه زیرهٔ سیاه نطرون پوست انار پنیر مایهٔ خرگوش
دارچینی سرطان نهری میعه عصارهٔ خشخاش حب بلسان هر واحد ده درم سائیده بعصارهٔ کبر سرشته قرص سازند و بقدر یک درم بشراب بخورانند و در بعض نسخ برگ تبوت
و بیخ سوسن سفید و عود بلسان و تخم حندقوقی و جوز السرو و تخم کرفس نیز داخل است و سائر مشروبات حب الصنوبر و زیرهٔ حبشی و برگ و لب و پوست آن و تخم حندقوقی و نخود سیاه
و خصوصاً دشتی و حب الآس که بسیار جید است و تخم قیسوم و تخم شبت و زراوند و ثمر طرفا و عصارهٔ حی العالم و شیر کاهوی دشتی مست و شربت کدام از ینها که باشد
دو مثقال بشراب است و ایضاً شرابی که در آن جوز السرو پخته باشند و خصوصاً با دارچینی و شوربای سرطانات و شوربای مرغابی و طبیخ بیخ هلیون بشراب و از ترکیب جید

که ایشان را بنوشانند زراوند و زیره و مساوی است شربتی سه درم در آب گرم **تریاق** مجرب برای آن تودری ده درم دوقو زیره هر واحد پنج درم انجل جوز السرو هر واحد سه درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج حب بلسان دارچینی جنطیانا تخم خندقوقی تخم کرفس هر واحد دو درم در عسل بسرشند شربتی بقدر جوزه بشراب کهنه و از اطلیه جیده خاکستر درخت انجیر بشراب سرشته و نمک و قلقدیس است و اسفنج در سرکه ترکرده افشرده و زراوند با آرد جو بسرکه سرشته و برگ حرشف و گندنا و عصی الراعی و زراوند بخاکستر چوب انجیر **ضماد** جید بگیرند پوست انار و زراوند و آرد جو بسرکه بسرشند و بعد شستن جراحت بآب و نمک استعمال نمایند و از مروخات روغن خندقوقی گرم کرده است از نطولات آب دریای شور گرم کرده و هم آب نمک و طبیخ حرشف و طبیخ جوز السرو است **سویدی** گوید که خوردن کاهوی دشتی برای گزیدن رتیلا مجرب است و شرب و ضماد مغز سر خروس و سرکه و فلفل و کذا حلتیت بشراب کهنه و کذا دروج و انجیر و کذا خبازی و کذا شیح ارمنی و کذا ثمر بطم بسرکه سرشته و کذا اسداب و شرب شیح جبلی و کذا برگ بادرنجبویه بشراب و کذا آب توت شیرین یکنیم اوقیه عراقی و کذا اقحوان دو مثقال بشراب و کذا دوقو و کذا برسیاوشان و کذا تخم کاهوی بستانی و کذا اخارخساک و کذا دارچینی با انجیر و کذا اسیر و کذا تخم شعیره و کذا انیسون دو درم بشراب کهنه هر واحد نافع گزیدگی رتیلا است مسیحی گوید که گزنش رتیلا و عنکبوت اندر آب گرم نشانند تا درد ساکن شود و بعد خروج از آن بخاکستر چوب انجیر اشخار با آب گرم سرشته ضماد کنند و دو درم شونیز بخورانند و این دوا بهنار و نسخهٔ آن همان تریاق مجرب است که در قول شیخ گذشت **طبری** گوید که علاجش وضع محاجم بر موضع لسع و شرط او و دلک او در هر ساعت البصیر است بعد از آن تضمید او باین ضماد کنند بگیرند صبر سقوطری خالص یک جزو مر دو جزو فرفیون ربع جزو و در سرکه حل کرده بران نهند و برقع یمانی و کنار زده و مانند آن قی آورند و نبیذ کهنه بنوشانند و اکثر هلاک کند اگر در ابتدا علاج کنند و اهل عراق این دوا برای خود استخراج کرده اند بگیرند حنظل و آنچه در جوف او باشد بیرون آرند پس بشیر شتر آنرا پر کرده یک روز در آفتاب گذارند و آن شیر را بنوشند که قی می آرد و دریک روز صحت میشود

گزیدن عنکبوت

بدانکه عنکبوت معروف الفهد عنکبوت کوچک پا و سفید با نقطهای سیاه بود که بر کس جهد و آنرا شکار کند بنوعی که پلنگ بر شکار می جهد پس هرگاه بگزد درد در همه بدن خارش و عرق سرد ظاهر شود و از گزیدن بعضی از ان اعراض دوی مثل امتلای شکم از ریاح مع قرقره و سردی دست و پا و اقشعرار بدن و انتشار قضیب عارض شود علاج تریاق فاروق خورانند و شونیز از مثقالی تا دو درم با شراب صرف کهنه و هم بر سوست و روغن گل و یا پنج کرفس در سرکه جوش داده و یا عنزروت سفید زنجبیل سائیده و یا چونه برگ تنبول در آب لیمون ضمادی کرده و یا صندلین و مرداسنگ با آب سائیده طلا نمایند و بقول شیخ علاجش از جنس علاج رتیلا است و نوشیدن شراب اندک اندک تمام روز و سعد بشراب و تعریق در حمام و سداب خشک تنها و یا سعد سوده دو درم بشراب بنطول موضع لسع بآب گرم نافع و طبری گوید که عنکبوت معروف بعندب عنکبوت سیاه کوتاه پای باشد و از گزیدن او خارش موضع و سیاهی او و تپ بلبقه عارض شود و سم او گرم است بخلاف سائر عناکب علاجش فصد بدفعات و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و لزوم ماء الشعیر و فروج است و لحم فاسد را از موضع لسع باهن بردارند بعده مرهم موافق مثل مرهم کافور و مرهم خل و مانند آن علاج کنند و چند مردم را دیدم که این عنکبوت گزیده حال ایشان باسلام مؤدی گردید و کسی اگر این عنکبوت بگزد و در ابتدا بر موضع لسع شرط بسیار زنند و بران محاجم گذارند صاحب او بسرعت فی الحال خلاص یابد و از تعفن موضع نیز رهائی یابد و بعض افاضل از من گفتند که اگر این عنکبوت بگزد فی الفور فصد کنند از تعفن موضع خلاص یابند انتباه گاه باشد که از مالیدن عنکبوت بر بدن بثور زرد و سرخ بر می آیند درین صورت ترشی انبه و مرداسنگ و پوست درخت نیب در گلاب سائیده طلا کردن و روغن چراغ مالیدن سودمند است و باقی ادویه نافعه آن در بحث بثور غریبه مسطور شد

گزیدن نملة النسر

و آن جانوری است همچون بیش یا کنه سخت کوچک جالینوس گوید که بسبب کوچکی از ان پرهیز نتوان کرد و لسع را نتوان دید لیکن مضرت گزیدن او بزرگ است از مثانه بول و از بینی برعاف و از مقعده و از بن دندان و از معده لقی و از صدر و ریه بسرفه خون برآید و باشد که کار بزرگ گردد و علاج قبول نکند و بعض متقدمین ذکر کرده اند که آن بیش است که از کرکس بر انسان افتد و در مواضع لحمیه سرایت کند و صورت او مثل صورت عقرب بود غیر آنکه دم او مثل نیش زنبور باشد **علاج** بقول صاحب کامل باید که مبادرت بنوشیدن شیر تازه نکنند و بر موضع گزیدگی با ذهره سوده طلا نمایند و صندل سرخ در آب کاهو و خرفه و حی العالم و طحلب ضماد سازند و ایضا ماء الشعیر و گل ارمنی مع اسپغول بماء الخیار یا بماء القرع بنوشانند و شیخ میفرماید که علاجش مثل علاج حراره است و شیر و سکنگبین و گل مختوم و جدوار و خرفه و عصارهٔ او و لعاب اسپغول

وسائر لبنیات مثل آب کاسنی و آب کدو و خیار بنوشانند و تکبیر ها می نویسد که فصد کنند زیرا که سم او در بدن بسرعت منتشر میشود و بعد ازان اشیای مطفیه سرد مثل رب حماض و رب ریباس و رب غوره بنوشند و تخم خرفه و تخم خربزه بخورند و تبرید قلب و حفظ او نهادن خرقه بارد کنند و کاسنی صحرائی خورانند و تریاق که در گزیدن جراره ذکر نمودیم تناول کنند و مادر اشعیر مقدار ده درم بکافور و شیره هم بنوشانند و هر گاه خون منقطع گردد شاخ انگور و عصی الراعی بقدر برابر کبیره گرفته بکوبند و آب آنها بر آورده در ان آرد جو آمیخته بر همه بدن طلا کنند و گاهی حضض با آب حل کرده طلا کرده میشود و بهر گاه بدن بقشر آغاز کند دلالت صحت و لقای بدن ازان کند و اگر قی یا اسهال بهم رسد بر مریض خوف باشد و ابن ایلاس گوید که علاجش شربت سیب تا بسرد یا رب سیب یا رب بهی و شربت لیمو همه بر برف سرد کرده است و تند آتش جو دهند و یا آب هندوانه و آب انار بنوشانند

گزیدن هزار پایه

درین سمیتی ست که ازان درد اندک و خارشی حادث شود و بعد چند ساعت ساکن گردد و گاهی سمیت بسیار بود که گزیده را ضیق صدر و کرب و قلق عارض شود و بران اشتهای چیز شیرین غالب شود و گویند که سمیت این حیوان در بلاد روم کثیر النکایت بود حتی که ملسوع او هلاک گردد علاج از سرکه و روغن زرد طلا کنند و چون از انکوبند و بر گزیدگی او نهند مفید بود و زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه مساوی بشراب یا ماء العسل بدهند و گل ختمی از تریاقات اوست و گاهی دران استعمال نمک و سرکه بر موضع گزیدگی کفایت کند و بعضی اطبا نمک در روغن گاو را ستوده اند و مالیدن گل موسری مفید است و کذا طلای روغن چراغ و اگر هزار پایه یا مانند آن بر عضو بچسپد و پایها و نیش های او در گوشت فرو رود و سوزش بسیار شود پیپا سائیده ضماد کنند و یا میل آهنی گرم کرده بر نهند یا تیزاب شوره یا گوگرد بران مالند و اگر از پایهای آن سمیت مانده باشد تیزاب شوره اندک بمالند و اگر ریم کند با دویه مدمله علاج کنند

گزیدن سام ابرص

واین اسم وزغه دشتی ست و بلدی را بپارسی حلپاسه نامند و گویند که نوعی از وزغه کوچک است منقط بسیاهی و در خانهای کهنه و خرابها می ماند و چون بگزد همه دندان خود را در جایگاه گزیدهٔ خویش بگذارد و گزیده او را تپ مطبقه و لرزه و قلق و خارش عارض شود و اکثر بسبب فرط الم هلاک کند و جای گزیده سبز گردد و ازان چیزی مثل زرداب و رطوبات فاسده سیلان کند علاج اولا تدبیر بیرون آوردن دندان او کنند باین طور که قریب کاروبسیار به پیچند و بر گزیدگی او بقدام و خلف و راست و چپ دائم بگردانند و یا اسپغول در آبیکه صمغ عربی حل کرده باشند لت کرده ضماد کنند و بگذارند بعده بآهستگی قلع نمایند تا دندان او بیرون آید و اگر سریش با سپغول اضافه کنند و قطعه کوچک صوف بدان آلوده بران گذارند و یک روز کامل بدارند پس قلع کنند بهتر باشد بعده علاج بشرط و وضع محاجم نمایند و اگر درد مفرط باشد بدانچه علاج گزیدن مار میکنند از خورانیدن پیاز و سیر و دادن تریاق و سائر معجونات و سفوفات که در لسع مار و عقرب مذکور شد معالجه کنند

گزیدن عظایه

گویند که عظایه اسم عربی سالامندر است و بعضی گویند که قسمی ازان ست و این نیز چون بگزد دندان او در جای گزیده بماند و بدان سبب وجع دوام نماید تا آنکه دندان او خارج گردد علاج برای اخراج دندان او ابریشم یا قز بران بگردانند و یا بر موضع روغن و خاکستر باهم سرشته بمالند و بدان ضماد کنند و اگر درد دوام کند موضع را خوب استصاص نمایند بعده عضو را در آب گرم نهند و خوردن کاسنی صحرائی گزیدن او را بسیار نافع است و اگر درد اشتداد نماید تریاق مخصوص رتیلا بخورانند و بعضی ثقات گفته اند که سبوس با آب سوده ضماد کنند که فی الحال دندان او را بیرون آرد

گزیدن سالامندرا

گویند که آن حیوانی ست شبیه بعظایه و چهار پای دارد و دم او کوتاه و سر و نیش سیاه و گردن باریک زرد و سیاه باشد و آن بزرگتر و بهن تر از سام ابرص بود و در رنگ او ابلق زرد و سیاه و از جمله سموم قاتله است مانند ذراریح و از گزیدن او درد شدید و سوزش عظیم در بدن و ورم گرم زبان و بستگی و ثقل آن و لرزه و غیره ضعفا عارض شود و باشد که موضع گزیدگی او سیاه گردد و باشد که عفن شود و بعضی نقل علاج و وضع محاجم خوب بمکند بعده بشیر و لعابات بارده مثل لعاب بهدانه و اسپغول بنوشند و یا آب خرفه بمسکه یا در روغن بنفشه و در روغن گل و حریره و شوربای چرب بیاشامند و از تریاقات او خوردن تریاق الفصل است و طبیخ کمافیطوس و طبیخ سوس با برگ انجره و زیت و بعضی سفوف مطبوخ مید هند و لحوم آنها

ضماد میکنند و میخورانند و همچنین بیضه سنگ پشت بحری و بهی مطبوخ نافع است و باقی علاجش علاج فرا سیح است

گزیدن ضفدع نهری و بحری

گزیدن او سلیم است از ان اعراضی که از گزیدن جانوران سمی ظاهر شود عارض نگردد و مگر ورم در خود عضو گزیده و علاجش علاج سموم بارده است یعنی بتریاقات حاره محلل اورام
گزیدن ضفدع بحری که آن سرخ بود گویند که بر جهد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخه بر بدن رساند و از گزیدن او ورم عظیم و هلاکت سریع عارض شود
علاجش تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انجیر و آب ضماد کنند و باقی علاجش علاج رتیلا و تریاق اوست

گزیدن مار دریائی علاج آن بعد از علاج کلی بر موضع گزیده آن سرکه و گوگرد طلا کنند و ضمادیکه در گزیدن ضفدع بحری گذشت اینجا هم مفید است و نوع دیگر از مار دریا میباشد که از گزیدن او درد سخت پیدا میشود و سر گیر در دخار میشود و میرد و علاجش مانند سموم بارده است و سرکه نیم گرم طلا کردن و روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل و حسیاه و با شراب خوردن
گزیدن کژدم دریائی و عنکبوت بحری از گزیدن آنها نفخ شکم و حالت شبیه باستسقا عارض شود و گاهی باآن خروج ریح بلا اراده حادث گردد علاجش بعد از علاج کلی مثل ضفدع بحری باشد

گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی سیاه

موضع گزیده اینها از عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه بران بمالند بشویند و پیه مرغابی و پیه گاو کوهی و روغن گاو نهند و پیه نهنگ درین باب قوی است خصوصا گزیده نهنگ را و همچنین گوشت آن تریاق گزیدن آنست و مسافرین دریا میگویند که هیچ دوا برای گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه بر گزیده آن گذاشته میشود فاسد میگردد و بهتر اینست که موضع گزیده او را بمرداز آب گوشت بشویند بتدریج صحت یابد و بعضی گویند که بر موضع گزیده او بول کنند و شنان تر را کوفته بران موضع نهند و اهل مشرق در نهنگ گزیده را در روغن کنجد غرق می نمایند و میگویند تا که صباح گزیده باشد در هر سال موضع گزیده او همان وقت شگافته میشود و دیگر آنکه حوالی جراحت را داغ کنند و هرگاه انسان چربی شیر بر بدن خود بمالد یا دواییکه بوی چربی در بدان بود قریب آن نمی آید

گزیدن انسان و چهار پایان

بدترین گزیدن انسان یا غیر انسان آنست که گرسنه باشد و خصوصا چون حار مزاج بود و اگر چه مستعد فساد خصوصا عدس خورده باشد حالت ردی عارض شود و گاهی هلاک کند علاج آرد با قلا و سرکه و یا پوست بیخ بادیان و شهد و یا پیاز و عسل و یا خاکستر چوب انگور و سرکه طلا کنند و اگر ورم کند از مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم ساخته ضماد کنند و صاحب حاوی بعضی از شیخ نقل کرده که بر عضو پارچه در زیت تر کرده نهند یا زیت بمالند و مرداسنگ طلا کنند و تضمید آرد کرسنه عجیب است و یا بیخ سوسن آسمانجونی باریک سوده بسرکه سرشته ضماد نمایند و ضماد در او در روزی چند بار تبدیل کنند و استخوان گوساله سوخته بعسل یا خاکستر کرنب بران نهند و بهترین مراهم درینجا مرهم اسود است و اگر دران فساد ببینند اولا محجمه بمکند یا بدوای جاذب پاک نمایند و بگذارند تا منفتح پس اگر در ریم او عفونت باشد معلوم کنند که تنقیه و جذب قوی و بالغ نشده پس معالجه بجواذب قویه که در باب ملسوع مذکور شد باید کرد و اگر در عضو فساد نبود منع تورم و التحام جرح نمایند و مرهم اسود استعمال کنند و یا بران مرهم معمول از پیه و موم و زیت و بهروزه نهند که این بهتر ضماد و مرهم است و همچنین خاکستر بسرکه و عسل و پیاز سرشته و گویند که ضماد و دقاق کندر بشراب و زیت و کذا نمک بعسل سوده و یا مر و صمغ بطم نافع و جراحت را بشب سوخته پر کرده به بندند و بران خاکستر کرنب طلا کنند و اگر عفونت شدید افتد پیاز و نمک و عسل تا یک شبانه روز بران نهند بعده بمرهم که مذکور شد علاج کنند و اگر معلوم شود که در مزاج انسان گزنده کیفیت سمیه یا مرضی مرض خبیث است بر طبیب واجب است که از گزیدگی آن غافل نشود و دران تهاون ننماید و بران کشیده از زده و دهن جراحت بکشاید و بران دواییکه منشف سمیت و مخرج او باشد بنهند و لحم حوالی او فی الحال باهن بر گیرند و تا لبست و یکروز زخم را خشک شدن ندهند بعده بمرهم موافق علاج کنند و حفظ اتم تا ب شخص گزنده نمایند و امر به تناول تریاق که در گزیدن سگ دیوانه بیاید و شرب مطبوخات نهری و تریاق الافاعی در اکثر اوقات کنند و نان جو بخایند و با لعاب بزرکتان و تخم حلبه بر هم زنند و اندک سرکه آمیخته ضماد کنند و گاهی بحری برف بادام کوفته مثل مرهم ساخته ضماد کرده میشود و در مرهم ساخته تجدید آن نمایند و آنا مرا هم انیست که بگیرند اسرب محکوک یک جزو و اسرنج یک جزو و هر دو مخلوط کنند و موم و دهن ساخته تنقیه لعاب تخم کتان بر آتش دهند بعده بران اسرنج و اسرب انداخته از آتش فرود آرند و بعده سر شدن در هاون انداخته تنقیه زیت و سرکه دهند تا آنکه اجزای او باهم آمیزد و سفید گردد بعده استعمال کنند و استعمال این وقتی

نمایند که در گزیدگی آمن بود و شخص گزیده از اعراض ردیه سالم باشد و هرگاه جراحت اندمال یابد این مرهم را تیغ استعمال نمایند گلنار و دقاق کندر و تیغ و مر و سفیداب و مرداسنگ مساوی برموم روغن معمول بزیت انداخته از آتش فرود آرند تا مخلوط گردد استعمال کنند

گزیدن درندگان

در منع ضرر نشست چنگال آنها بقول طبری اگر قوت احتمال کند از هر دو دست فصد بگشایند و اخراج خون بمقدار قوت کنند بعده ماء الشعیر و اشربه ملطفه دهند و موضع گزیده را بسرکه که اندران پودینه جوشانیده باشند بدفعات کثیر بشویند و از افتادن خاک و گل محفوظ دارند و بهترین چیزیکه در ابتدای گزیدن آنها بدان علاج کنند تا از ضرر رای سالم مانند اینست که بگیرند ها ربای ملح و بار یک سوده موضع گزیده را بدان پر کنند و اکثر مردم در علاج گزیدن درنده اقتصار میکنند بر ماهی شور سوده و تباشیر او بسیار می نمایند

گزیدن شیر و پلنگ و یوزینه

جراحت چنگال این حیوانات را بزراوند طلا کنند بعد ازان بسرکه بشویند و اگر بطبیخ چای خطائی زخم را بشویند در ازاله سمیت آنها نیز مجرب است بعده زنگار و چرک نقره و توبال مس در روغن گل بمالند و صاحب کامل گوید که معالجه این گزیدگی ها بافصد و جاذبه باید کرد و مثل ضماد معمول از زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی بعسل و ضماد مرتب از پیاز نرگس کوفته نیز نافع است بعد ازان بسرکه و آب بشویند و ایضا مرهم که در گزیدن سگ غیر دیوانه بیاید علاج کنند و جرجانی مینویسد که در گزیدن یوزینه ضماد جذب کنند برنهند چون ضماد یکه از خاکستر و پیاز و عسل و سرکه و بادام تلخ و انجیر سازند خاصه از انجیر خام و مرداسنگ در تخت ضماد کردن و ضماد بادیان و انگبین سود دارد و مرداسنگ در آب حل کرده آماس را بنشاند و شبنیز و عسل جراحت را گشاده دارد و گویند که ضماد گمین یوزینه در دفع زهر آن مجرب است

گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه

بر آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند و یا پیاز و نمک و باقلا و بادام تلخ بکوبند و با عسل طلا کنند و جرجانی گوید که انچه در گزیدن انسان گذشت طلا نمایند و سفیداب و باقلا و بادام تلخ با عسل و برگ لسان الحمل و برگ خیار و خیار بادرنگ و پودینه کوفته با نبیذ ضماد کنند و مرداسنگ طلا کردن سود دارد و خاصه اگر آماس کرده باشد و آرد کرسنه با عسل و صعتر دشتی با نمک و عسل و آب کامه و مغز جوز با سرکه و یا سرکه که نمک دران گداخته باشند چند روز نهاده طلا کردن سود دارد

گزیدن گربه

بسیار باشد که ازان رعشه حادث گردد و آن موضع سبز شود و لهذا علاج کلی جذب سمیت او کنند و پودینه یا شونیز و کنجد ضماد سازند و اگر پودینه خشک در آب پودینه سبز سائیده بر موضع ضماد کنند نافع و زود به شود

گزیدن راسو

زهر این در بدن پراگنده شود باید که سیر و پیاز خورند و ضماد سازند و یا کرسنه و انجیر خام ضماد نمایند و شراب خورند و اگر پوست راسو ببندند بران موضع نهند درد ساکن شود و طبری گوید که چون ماده راسو بگزد و آن حامله باشد گزیده او بیهوش شود مگر بندرت و از گزیدن او تشنگی و تشاوب و قلت خواب و سهر مع قلق عارض شود و گاهی بول بدشواری آید و علاجش فصد و اسهال یکدو دفعه است و وضع محاجم پس شستن او بسرکه که دران پیاز عنصل پخته باشند و تطلیه او باین طلا که بگیرند زراوند طویل و زرنیخ سرخ مساوی و در سرکه بپزند تا غلیظ گردد و بر موضع طلا کنند پس اگر تفرق شده باشد دوای حاد مثل دیک بردیک بران نهند تا لحم صلب متفرق را بخورد و بعده مرهم مرداسنگ و سرکه و زیت ساخته بکار برند و از غوائل گزیدن ابن عرس تورم جمیع غدد بدن مثل پس گوش و زیر بغل و زیر حنک و تب است پس ماء الشعیر و طلا ماهی نوشانند و هرگاه تب زائل شود بدن او بروغن غرق نمایند و بهترین روغنها روغن بنفشه است و پرهیز کامل کنند و بعض متاخرین در علاج او گفته اند که سیر و زیره در آب جوشانیده آتش بر موضع ریزند و با آب نمک بشویند و بمرهم علاج کنند و حوالی موضع گزیده را بزیت بمالند و در خوزستان علاج گزیده او بوضع محاجم بران بدفعات پس نهادن ... می کنند

گزیدن کور موش

گویند که از گزیدن آن زوال افتد و اگر عقب خواق عطاس افتد تب نیاید و الا تب مطبقه آید پس بفصد علاج کنند و قرص کافور خورانند و بر موضع مغز پیاز با زیره باریک سوده نهند و از آب مغز مرزنجوش و ایضا آب بداکه بدفعات تنقیه کنند و طعام او مزورات تنها دهند تا آنکه تب و لهیب زائل شود و درد ساکن گردد و گاهی بران موی سوخته با زیره سوده بپاشند

نمایند که در آن خوف هلاکت است بلکه بزودی امتحان او بدین طور نمایند که [illegible] سگ که همراه آید یا بوضع محاجم برآورده پاره نان یا لحم را آلوده پیش سگ غیر دیوانه اندازند
اگر آن را نخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین مغز گردگان بکوبند و بر [illegible] نهند بعده پیش ماکیان اندازند اگر نفرت کند و یا نخورد دلیل بر نشان گزیدن سگ دیوانه
بود علاج [illegible] علاج کلی سموم بلدغ جراحت را با محل [illegible] شدن [illegible] که بهتر ازین تدبیری نیست و بصحت تجربه پیوسته [illegible] ادویه جذابه ضماد کنند و محاجم [illegible]
و آب [illegible] و بول انسان [illegible] سر که سرشته طلا کردن جذب قوی [illegible] مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتدا است اما چون یک هفته بگذرد و اگر
امتلای خون باشد فصد باید کرد و تنقیه سوداء بعد از نضج [illegible] و ماء الجبن باید داد و تقویت اعضای رئیسه از واجبات است و در تفریح و ترطیب [illegible] صاحب [illegible]
سعی کنند و غذای چرب و گوشت مرغ و [illegible] بخورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب مناسب است و از جماع و خوردن ترشی ها و هوای گرم بسیار پرهیز نمایند و
گاه گاهی اندر طعام سیر و پیاز داخل کنند و هرگاه از نوشیدن آب بترسد حیله نمایند [illegible] و گویند که چون ظرف آب از جلد کفتار بسازند از خوردن
آب [illegible] اجتناب نمیکنند [illegible] که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند پرهیز میکنند و نوشیدن آب [illegible] از مجربات است و شراب [illegible] بسیار نافع است و اگر
آبک [illegible] یکدرم و نوشادر دو درم [illegible] ساییده [illegible] یک حصه آن [illegible] و همچنین دو حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار
نفع [illegible] تجربه شخصی معتبر رسیده و اگر [illegible] سلطانی [illegible] فرو [illegible] فایده میکند و [illegible] که نباتات مشهور است بقدر [illegible]
در آب [illegible] موجب نجات است و همچنین [illegible] فلفل سیاه [illegible] نوشیدن [illegible] مجرب است و [illegible] بزرگ که
بهندی [illegible] گویند بقدر یک توله در آب [illegible] از مجربات است لیکن [illegible] که با روغن سیاه ساخته باشند پرهیز نمایند و اگر
اتفاقاً خوردن آن افتد [illegible] دوای مذکور بنوشند [illegible] که بهتر از [illegible] علاج سگ دیوانه [illegible]
که [illegible] آب گرفته [illegible] بنوشانند [illegible] مفید بود و اگر [illegible] سگ دیوانه بر موضع گزیدن او نهند و یا بریان کرده بخورد [illegible]
[illegible] و تریاق کبیر و تریاق اربعه [illegible] سگ دیوانه [illegible] شیر [illegible] پوست [illegible] بقدر [illegible]
[illegible] مجرب است **دیگر** بعد حجامت [illegible] خون [illegible] ضماد کنند [illegible] سوخته بمالند **دیگر** [illegible] چهار [illegible] آب [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] سگ دیوانه کنند **دیگر** دندان [illegible] آب [illegible]
نوشانند **دیگر** از مجربات استاد [illegible] آب [illegible] چون [illegible] دو درم [illegible] صاف نموده بنوشند **دیگر** [illegible] هر روز [illegible]
و شیر [illegible] طلا کنند و یا [illegible] بقدر چهار [illegible] هر روز [illegible] **دیگر** [illegible] هر روز با آب [illegible] بخورند یا آب [illegible] ساییده سه روز
بنوشند که درین باب عجیب الخاصیت است و [illegible] هر روز [illegible] آب [illegible] خوردن [illegible] حب [illegible] **کوچک** [illegible] بفارسی علی کوچک
در هندی [illegible] گویند و آن کرمی سیاه و سرخ رنگ است که بر درخت [illegible] حصه کنند هر حصه [illegible] قند سیاه [illegible] حب [illegible]
یک [illegible] خواهد شد [illegible] شیر [illegible] بول [illegible] بچه های سگ [illegible] خواهد شد **دیگر** [illegible] در بیاض استاد [illegible] قوم است
بگیرند [illegible] یکساله [illegible] داشته باشند چهارم [illegible] کرده [illegible] فلفل سیاه [illegible] قند سیاه [illegible] حب [illegible]
[illegible] و دوم روز از گزیدن سگ شروع کنند [illegible] بخورند [illegible] آب [illegible] آب [illegible] بدین طریق تا [illegible] روز
بخورند [illegible] حب [illegible] بخورند **دیگر** نافع گزیدگی سگ دیوانه است [illegible] سگ [illegible]
[illegible] خشک [illegible] هندی که در گزیدگی سگ دیوانه مجرب النفع و معمول اطبای هند است
[illegible] از نباتات مشهور است [illegible] بقدر یک تولہ [illegible] فلفل [illegible] صاف نموده بنوشانند اگرچه دیوانه هم شده باشد
بهوش می آید **ایضاً** مجرب [illegible] درخت [illegible] یک توله [illegible] در آب حل کرده بنوشانند اسهال [illegible] آید و جمله ماده فاسد بیرون آید و از ضرر سمیت سگ دیوانه
ایمن شود [illegible] مذکور در آب جوشانیده صاف نموده بنوشانند و بعد کثرت اسهال [illegible] روغن زرد بسیار بخورند و سه چهار روز باستعمال آرند [illegible]

از شکم بیرون می آید و اثری از آن تا کلی دفع میشود. سه یا مردم ازین شفا یافته اند الیضاً ادویه مذکوره اخراج ماده نساد سگ دیوانه ثمر دهی کوچک کنجشک کور دارد اول بگونه اندر بیت کشک شصرو... نیمه

بقدر نیم انار گرفته در سه آثار آب بجوشانند چون یک آثار آب باقی ماند صاف کرده با اضافه اندک نمک بنوشانند و قی نمایند تا سه روز همین طور عمل آرند انشاء اله از آثار سمی باقی نماند

ایضاً که در دفع سمیت گزیدگی سگ دیوانه عجیب الخاصیت ست اگرچه نوبت بجنون و تنفر از مردم و ترسیدن از آب رسیده باشد و اکثر اشخاص صحت یافته اند در

از دندان نهنگ با آب سوده بنوشانند و چند بار در ایام طالع از حساب یوم گزیدن نوشانیده باشند مثلاً روز سوم و هفتم و بیست و یکم و بیست هفتم و در ماه باده و نیم

و سیزدهم و در سالها سال یکم و سوم و هفتم چون درین مدت مذکور اکثر اوقات سمیت سگ دیوانه در تجربه این تجارب ثابت شده و از استعمال ادویه غافل نشوند الیضاً گل ارمنی

که خوشنده او سیاه شد یکماشه هر روز در قند سیاه پیچیده حب بسته خورند و ضماد برای سگ گزیده پیاز بروغن پخته بر محل گزیدگی ضماد نمایند اقوال حذاق مسیحی که بر علاج

گزیدن سگ دیوانه اینست که نظر کنند اگر مریض از آب کراهت کند و طبع او از آن نفرت نماید در علاجش حیله نیست و اما در ابتدا باید که بر موضع محجمه نهند و بشرط عمیق زنند

و بقوت مص کنند حتی که از آن خون بسیار سائل شود و بر موضع چیزی که آنرا وسیع گرداند و التحام او را منع کند مثل چقندر و مرهم زنجار و خردل و پیاز و سداب و انجدان بروغن گاو بجوشند

بنهند و نافعتر ازین آنست که چهار شیر سه بقیه رفت یک رطل سرکه یکم نیم رطل مخلوط کرده بر موضع نهند افسنتین و انجدان را استعمال کنند و نیز و کمافیطوس جدوار کنند گرفته و جنطیانا بموزن نیمه

آمیخته بشراب بخورانند و یا بگیرند سرطان نهری سوخته در کوزه و اندر تنور بسوزند چندانکه سائیده شود و در شرب آن افراط باید کرد و بگیرند از آن بعد سحق ده جزو جنطیانا پنج جزو

و کنند یکجا و بآب پخته هر روز دو درم صبح و همین قدر شام با آب سرد بخورند و تدبیر مالنخولیا از تبرید و ترطیب و خواب و راحت و سکون و استحمام نمایند و شیر بنوشانند و بقول و

اغذیه مرطبه و فواکه رطبه خورانند و هر گاه او نوشیدن آب بترسد آب و اشیای که شناسد چکانند یا آب در حلق او بجبر ریزند و در آن وقت بشیر و مار الشعیر و روغن بنفشه حقنه کنند

شیخ میفرماید اولی واجب ست که جراحت را نگذارند که ملتحم شود بلکه فراخ کنند و بکشایند اگر فراخ نباشد و این فعل مص و وضع محاجم کنند و آنچه در باب لسع حیوانات گفته شد

و اقل مدت که جراحت را در آن بهر استفراغ سند مل شدن ندهند چهل روز ست و اگر در ابتدا جذب کنند پس ملتحم شدن ندهند این فعل خیلی سودمند کرده باشند

و اگر خطا واقع شود و جراحت ملتحم گردد لازم ست که دیگر بار بکشایند و در آن مبالغه کنند و واجب ست که بر آن مفتحات نهند اگر آزاد در ابتدا در باید مثل حاو شیر چوزه و سیر و زفت

بجاو شیر و سرکه و آن در قول مسیحی گذشت و گاهی سیر و پیاز و الیضاً جرجیر و حوش دادو در حلتیت مرکب مفرد و الیضاً چقندر کفایت کند و گاهی با روغن گاو شریک میکنند

و گاه احتیاج افتد باستعمال ادویه اکاله مثل فلفلمونیوس و نقب آن روغن گاو و العمل آرند و از ادویه فراخ کننده جراحت اینست که بگیرند نمک سه جزو نوشادر دو جزو فلفل پیچ هشت جزو

عنصل بریان شانزده جزو سداب چهار جزو لسوده جزو وسخته چهار جزو زنگار سه جزو تخم فراسیون دو جزو کوفته بحریر بیخته بر آن پاشند و در ابتدا از تعریق او بجانچه

ممکن بود از مشی و استحمام لابدست و واجب نیست که در ایام اول بسیار درب با استفراغات نمایند بلکه بجذب کردن ماده بسوی خارج مشغول شوند بهر آنکه استفراغات

گاهی اعانت بر نفوذ سم بسوی عمق کنند و معاون جذب او بسوی خارج گردند پس هر گاه حتی الامکان جذب کنند بعد دو سه روز باستفراغ سمیتی که نفوذ کرده باشد مشغول شوند

و اگر در جذب کردن غفلت واقع شود و در آن هنگام استفراغ واجبه تر بود و اولی آنست که تنقیه قوی تر باشد و اگر امتلای خون بینند فصد کنند و الا فلا چون فصد کنند

نگذارند که مریض خون خود ببیند خصوصاً در آخر امر و اما اسهال بچیزی کنند که اخراج سودا نماید حتی که بخربق و حب خربق و مانند آن که از آن چاره نیست ایارج روفس

ایشان را عجیب ست و از آنچه اسهال آن نمایند واجب بود و قتال الحرارت ست صفت مسهل جید برای ایشان هلیله کابلی دو مثقال افتیمون یکنیم مثقال نمک هندی

نیم مثقال بسفایج جحر ارمنی هر واحد یک مثقال غاریقون یکنیم مثقال خربق سیاه دو مثقال از هلیله حب ساز ند شربتی دو مثقال و چون اسهال ادویه مسهلات قویه نمایند

ایضاً لابدست رعایت او در هر روز یا دو روز به حقنه خفیفه که سودا را ازاله کند مثل ثریت و آب چقندر و اسهال بمثل مارالجبن مع افتیمون و لازم ست که غذای او

بعد اسهال بعد راح و چوزه مرغ فربه باشد و بعد از آن مدرات لطیفه استعمال نمایند و شراب شیرین خصوصاً کهنه مع حلاوت او و طلا نیز و شیر و شراب شدید النفع برای

ایشان ست و واجب تر از امور تعدیل غذای او و ترطیب ست که این ملاک امر اوست و این مثل شوربا با ماهی تازه و مانند آن نیز مفید ست و تمام آنچه در آن آمده برآن

کثیر و اغ کرده باشند نفع عظیم دارد و پیاز و سیر از اغذیه مناسب علاج سموم ست و تقطیع او و در دفع آفت از بدن کنند پس واجب ست که استعمال آن فراموش نکنند

با وجود آنکه ادویه هست و مبادرت کنند بخورانیدن تریاق فاروق و دوا السرطان خاص بدانست و گویند که تریاق اربعه ایشان را شدید النفع ست و همچنین

یک نسخه

لکن این مرض را علاج اسرع ... بسوی ... [illegible]

تریاق نافع که عنقریب ذکر خواهم کرد و سرطان نهری بخورانند و تجربه کرده شده اینکه بگیرند غال سرطان نهری و بر چوب انگور سفید باعتدال بسوزند چندانکه بسایند شود و بمثل
جنطیانا بران چوب بسته و بهر دو برابر سه بر سائیده سائیده بقدر چهار ملعقه ازان با شراب صرف بخورند و ایضاً برای این نسخه دیگر نیست که بگیرند انگشت سرطان نهری در وقتیکه آفتاب باشد
شکار کرده در کوزه مسی انداخته تنور باعتدال سوخته کنند و آن پنج جزو اندران انداخته باشند و جنطیانا پنج جزو و کندر یک جزو سائیده نگهدارند و شربتی در ایام اول یک ملعقه با آب بعد گذشتن
چند روز دو ملعقه و همچنین تا چهار ملعقه افزایند و از ادویه موصوفه که ایشان از ان انفع نافع است و از الذراریح ست عنقریب ذکر کنیم و دواء السرطان در ابتدا بخورانند تا آنکه هر گاه بادی ظهور
خوف از آب باشد و گاهی در نسخه آن جنطیانا نیم وزن سرطان سوخته میکنند و چون بعد و سه روز بیمار برسد باید که آنچه از دوای مذکور و خاکستر مذکور بخورند و چندان باشد که در روز اول
مریض ادرار بیابد و همچنین حال ادویه دیگر است که عنقریب ذکر کنیم و اگر بعد هفت روز برسد در اضعاف آنها تکثیر نمایند و اگر در مثل این ایام مریض ادرار بیابد متصل جراحت شرط
عمیق زنند و مص شدید کنند و چون بعد ایام که اکثر از چهل بران گذشته باشد در یابند دران هنگام در فراخ کردن جراحت نفع بالغ نیست و افراط کردن دران ایام مریض را
بلا فائده کثیر بلکه دران سعی نمایند که گشاده بماند بهر آنکه در توسیع غشای بسیار برای او نیست اگر سه روز اول یا آنچه قریب اوست گذشته باشد بهر آنکه سم منتشر شده پس ان هنگام
ماندن جراحت منفعت نرسانند و سائر تدابیر از خوردن تریاقات آن و استعمال استفراغات آن بسوی او مضاف سازند و میتواند که سم تا چهار روز منتشر گردد و اگر قوی باشد و در کمتر ازین نیز و اکثر
در یک هفته هلاک کند و لامحاله سرایت از آنچه مذکور شد بزودی منتشر شود و در جواب چیزی مثل دباغ نیست حتی که اگر مدت دراز تر ازان باشد و خوف وقوع ترسیدن از آب باشد
و مبادرت بسوی دباغ عظیم بعد مدت کنند بعید نیست که نجات یابد چه جذب و افساد او بر جمع سم مثل جذب و افساد غیر او نیست پس اگر ازین عاقل غافل باشد ادویه که قائم مقام آن استعمال کنند
مثل مرهم ملح و ادویه محمره چون ضماد خردل و مانند آن و در مثل این وقت بحمام داخل نکنند البته و گویند که نشستن در آبزن نفع میکنند و گمان من آنست که این در اوائل باشد و واجب است که از
سر وی آنرا محفوظ دارند و گاهی بیوقت بعد ازان بقصد ثانی حاجت افتد پس فصد کنند و آنرا از نظر کردن بسوی نور آن باز دارند و چون بینند که او بیرون رفت اندک توجه نموده بر یاضت معتدل
آنرا گرم کنند و باعتدال حمام نمایند و بران آب نیمگرم بسیار ریزند و دلک نمایند و روغن معتدل بمالند و چون مزه ترسیدن از آب مودی گردد تا وقتیکه حیوان نشود که او را نور او در آینه نشناسد
قطع امید نکنند گویند که گاهی او روی خود در انشاء دید گاهی معهذا که خیال کند که در آینه سگ است پس آب تا آب تاب مذکور شد بحیله‌ائی که خواهیم گفت بنشانند که این علاج نیک است برای آن حیله و نشاندن
آب کنند و اگر حاجت نشست اکراه او نمایند و معده او را ببرات ضماد نمایند و شرابی ممزوج با آب نصفا بنصف تجربه کرده شده نفع عجیب میکنند گاهی در یک وقت و ابن بصیرت نفع کند پنیر مایه خرگوش که آن
که از اسکندریه آورده و ابهل و جنطیانا هر واحد چهار درم حب الغار دو درم هر یک هشت درم بعسل بسرشند شربتی بقدر باقلا مسمی است و ایضا خواتیم بحیره ابهل واحده درم پنیر مایه غزال چهار درم پنیر مایه خرگوش شش درم
زراوند دحرج حب الغار مرجانا تخم سداب دشتی هر واحد دو درم بشراب شیرین سرشته پس بعسل بسرشند شربتی بقدر باقلا و ایضا گل مختوم هشت مثقال حب ملهست مثل او پنیر مایه خرگوش شاهزاده مثقال
پنیر مایه آهوی دو درم بیخ جنطیانا چهار درم مر چهار درم بعسل آمیز ندو بدارند شربتی ازان بقدر حمصه با آب گرم و بعضی مردم گفته اند هر که بر بدن خود ذباب سگ دیوانه تعلیق نماید ازان سگ
دیوانه بر گرد و قصد او نکند و همچنین سائر سگان و این موثوق به نیست **ادویه مشروبه** اما مفرد حفص و حلتیت و افسنتین و جعده و گل مختوم بشراب است و شونیز درین باب
عجیب است حتی که اسم او در یونانی مشتق از معنی نفع در گزیدن سگ دیوانه است و صبر برای وی شراباً و ضماداً نیک است و گویند که دوائی بهتر از جنطیانا برای او نیست ایضا کمادریوس و
بعضی اطبا حکایت کرده اند که چشمهای سرطان چون بخورند نافع ترین اشیا برای اوست بعضی گفته اند که خوردن پنیر مایه سگ بچه کوچک و در آب صحت می بخشد و بعضی زعم کرده اند که خون
سگ دیوانه تنها علاج اوست ما بران اقدام نمیکنیم و همچنین گفته اند که جگر سگ دیوانه بریان خصوصاً از سگی که گزیده باشد بخورانند گویند که نفع ترسیدن از آب و را جگر مذکور و دل او یا جلد گفتار بریان
بخورانند و گویند که چون با هو دانه با جند بیدستر درین حال بخورانند و شیاف ازان بردارند بدان انتفاع یابد و خوف زائل شود و از ادویه مرکبه دوای جالینوس و تریاق کبیر قریب آنست و سابق ذکر
کرده ایم و آن اینست که بگیرند سرطان نهری سوخته و جنطیانا مساوی هر واحد پنجه درم کندر یو و نیه هر یک یک درم گل مختوم دو درم هر روز برداشته سه درم ازان با آب نیمگرم در وقت شام بخورند
و این بسیار روز تا قبل از چهل روز استعمال کنند **نسخه دواء الذراریح** که سگ گزیده را نافع است بگیرند ذراریح فربه بزرگ که دست و پا و سر و بازو های آن جدا کرده باشند یک جزو و عدس مقشر یک جزو زعفران و سنبل الطیب
و قرنفل و فلفل و دارچینی هر واحد سدس جزو همه باریک سوده خصوصاً ذراریح را با آب سرشته اقراص سازند هر قرص یک دانگ و هر روز ازان یک قرص با آب نیمگرم بخورند پس اگر درد اندر مثانه یابند تخم
عدس مقشر در روغن بادام یا مسکه یا روغن زرد بنوشانند و هر روز بعد خوردن او در حمام داخل کنند و در آبزن نشانند تا آنکه اندران بول کنند و غذای مرطب از شوربای چوزه مرغ فربه استعمال نمایند
و نبیذ بنوشانند و از سرد وی حذر کنند **نسخه مختصر** دوای مذکور بگیرند ذراریح موصوف در دوغ یک شبانه روز تر کنند بعده تبدیل آن دوغ کرده یکشبانه روز در دوغ دیگر تر نمایند

[illegible] این عمل نموده در سایه خشک نمایند و با هم وزن او عدس مقشر سائیده قرص سازند شربتی از آن دو دانگ [illegible] یا آب [illegible] و هرگاه این را بخورند حتی الامکان عرق آورند و از مشی [illegible]
[illegible] اگر کرب [illegible] و بران یک سکرجه زیت یا روغن [illegible] بنوشانند و آب زن استعمال کنند و مدام بول نمایند پس هرگاه خون بول کردند فراغ از آب [illegible] گردد و کاسنی بخوردن دوا [illegible]
[illegible] عجیب مثل سگان کوچک بول کند ضماد و امثال آن برای جذب و توسیع حلمیت ضماد نیک ست قوی [illegible] دادہ و سیر [illegible] نافع و اگر سیر را بگیرند و سائیده
بر روغن [illegible] و سرکه کهنه [illegible] موضع جراحت نهند نفع کند و گوشت ماهی شور جید بالغ النفع ست و از آنچه بجذب سم از آن بقوت نماید اینست که گر گزیدگی بول انسان [illegible]
[illegible] با نطرون [illegible] خاکستر چوب انگور [illegible] و بسرکه و بیوه بینه [illegible] جاوشیر بسیار عجیب ست و برگ قثای لستانی برای آن شدید النفع ست [illegible] بادیان [illegible] گویند که منفعت عجیب نماید اگر
[illegible] موضع [illegible] کنند [illegible] و ایضا [illegible] سوده ضماد کنند و ایضا از زنگار و نمک [illegible] چهار جزو پیه گوساله دوازده جزو از این مرهم بسازند و ایضا [illegible] دوره ورق دو درم [illegible]
[illegible] نمک چهار درم پیه مرغابی ده درم و دو ثلث درم روغن حنا بقدر حاجت حیله کردن در آشامیدن آب مثل [illegible] کرده که چون آب [illegible] از ظرف [illegible]
[illegible] گفته که یا در ظرفیکه از پوست کفتار پوشیده باشد خصوصا اگر ظرف او از چوب یا از جلد سگ دیوانه باشد و بعضی گفته اند که زیر ظرف یا بالای او خرقه [illegible]
[illegible] گفته اند که چیزی از زر [illegible] و بعضی الاطبا حیله میکنند که انبوبه دراز در حلق او تا بعید داخل نمایند و دران آب پوشیده میریزند و یکطرف او در حلق کرده آب میریزند
و یا انبوبه خاصه از طلا سازند و از حیلها در نوشانیدن آب اینست که اشیای مجوفه از عقید عسل یا از موم گرفته دران آب اندازند و بلغزو برون و از حلق [illegible] صاحب
کامل مینویسد که اولا موضع گزیده را شق کنند و بران محاجم نهاده خوب بمکند تا که خون بسیار بیرون آید بعده بر جراحت لزوم مراهم محرقه و اکاله مثل مرهم زنگار [illegible]
و مرهم بلادری نمایند صفت مرهم بلادری [illegible] ثلث رطل سرکه [illegible] یک رطل جاوشیر یک اوقیه فرفیون نیم اوقیه صموغ را در سرکه حل کرده بر جرح نهند که منع اندمال جراحت [illegible]
[illegible] کند و این ضماد نیز بسیار نافع ست نمک اندرانی ده درم قلقطار هشت درم سداب تر سه درم زنگار دو درم فرفیون یک درم باریک سائیده بر جراحت پاشند [illegible]
[illegible] بیده با آن روغن [illegible] آمیخته بر موضع لزوم نمایند تا گوشت سوخته بیفتد و اگر سیر باریک سوده بروغن گاو و سرکه آمیخته بر موضع جراحت نهند نفع کند و این [illegible]
[illegible] توسیع جرح کند و اجزای آن مع اوزان همانست که در قول مسیحی گذشت جاوشیر را با سرکه باریک بسایند و زفت [illegible] آمیزند و بریزند تا خوب غلیظ گردد و استعمال نمایند
و این دو دوا بر آن سخت [illegible] است اگر بدن سگ گزیده نرم باشد باید که تضمید موضع [illegible] [illegible] پیاز و روغن [illegible] [illegible] [illegible] پخته نمایند و ایضا [illegible] پیاز
و نمک [illegible] یک سوده خاکستر چوب انگور آمیخته بزیت [illegible] کرده بر موضع لزوم نمایند که این همه ادویه دهان قرحه را بخورد و فراخ کند و [illegible] نماید و از آن جذب سم کند
و همواره این ادویه از روز اول گزیدگی ایام متواتر قبل عروض خوف از آب بعلیل استعمال کنند چه هرگاه آنرا خوف از آب عارض شود کم خلاص یابد و گاهی توقع خوف
از آب بعد هفت روز یا بعد چهل روز [illegible] کرده میشود پس میباید که اندمال جرح تا گذشتن چهل روز [illegible] نکنند و با وجود استعمال مراهم [illegible] السرطان بخورانند صفت
آن بگیرند سرطانات زنده و در ظرف مسی نهاده زیر او آتش افروزند تا خاکستر گردد پس از این خاکستر ده درم [illegible] یکدرم [illegible] چهار درم باریک سوده ابتدا یکدرم بخورانند
و اگر [illegible] گذشته باشد دو درم بشراب ممزوج یا آب [illegible] که عسل [illegible] جالینوس گفته که این دوا را آزموده و نافع یافتم ندیدم کسی که این دوا خورد و از او خوف آب
عارض شده گاه صاحبان این علت بتناول تریاق فاروق از نیم درم تا نیم مثقال در اول [illegible] نفع بین می یابند و سزاوار است که صاحب او را ادویه مسهل سودا مثل مطبوخ افتیمون و حب [illegible]
یا حب [illegible] افتیمون بخورانند و چون این همه تدبیر بعمل آرند و مریض از آب نترسد بر این مغرور نشوند و جراحت [illegible] شدن ندهند مگر آنکه این تجربه کنند که بگیرند جوز باریک سوده
و بر جراحت یکشبانه روز نهند بعده برداشته پیش خروس یا ماکیان اندازند پس اگر آنرا بخورد و نمرد بداند که مریض به شد و از خوف از آب ایمن گردید و درین هنگام اندمال جرح پردازند اگر
ماکیان یا خروس بمیرد باید که معاودت بمعالجه کنند و تریاق و غیره و ادویه مسهله سودا و [illegible] و از اغذیه مولد سودا احتراز کنند و غذای او شوربا با لحوم [illegible] ماکیان باشد
و از فواکه انجیر و جوز و انگور و مویز مغز بادام [illegible] و از شیرینی فالوده و [illegible] معمول بشکر و روغن بادام و از بقول بادرنجبویه و [illegible] و بسائر تدبیر موافق [illegible]
[illegible] سودا پردازند تا آنکه معلوم کنند که بدن او از سم پاک گردید و از خوف آب ایمن شد و هرگاه خوف از آب عارض گردد از این علت خلاص نیابد پس میباید که تدبیر [illegible]
[illegible] این عارض شود تدبیر اصحاب وسواس سوداوی کنند و آب [illegible] و با نبوبه ریزند و بعض قدما گفته اند که اگر آب در ظرف چوب که بران جلد کفتار نهاده باشد
پیش او نهند بنوشد و باید که ماء الشعیر و لعابات و اقراص مسکن عطش خورانند صفت قرص مذکور مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار مغز [illegible] تخم خرفه [illegible]

صمغ عربی و نشاسته کتیرا طباشیر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده یک مثقال آن با شیر در حلق او یا بانبوبهٔ طویل ریزند و همچنین
آب باین انبوبه بنوشانند و بعض حکما ذکر کرده اند که جگر سگ دیوانه بریان کرده خورانیدن منفعت بین نماید طبری گوید واجب ست که موضع گزیده را [illegible]
باشد مگر آنکه بر وتر باشد که دران لازم ست تشقیب بسوی او از موضع لحم و از وتر تعرض نکنند بعد ازان بر دهن گزیدگی این ضماد نهند بگیرند سقز پیاز یکجزو و ورق یکجزو و
دیاد شیر دو جزو و فرفیون تازه عشر یکجزو و باهم سائیده ضماد کنند بعد تنقیه مریض باین مطبوخ نمایند بگیرند بلیله سیاه بیست درم اسطوخودوس بیست درم افتیمون ده درم
بسفایج کوفته پنج درم حشیش غافث و قنطوریون و جعده و افسنتین رومی و اسطوخودوس هر واحد پنج درم گاوزبان ده درم فو و مو هر واحد سه درم غاریقون دو درم
تربد دو درم این هر دو کوفته در صره بسته خرا و خربق هر واحد سه درم کرسنه کف کبیر جوز بوا سه درم کوفته همه را بالریق مطبوخ بجوشانند بعده یک شربت قوی ازان گرفته
دران نیم درم ایارج فیقرا محمر بعسل حل کرده بنوشانند نیمگرم و باین شربت تا سه دفعه در مدت هفت روز اگر قوت متحمل باشد تنقیه نمایند بعد ازان هر روز یکمرتبه بر نهار دوائی
جالینوس بدهند و آن سرطانات نهری ست که در تابستان شکار کنند و در ظرف مسی مثل عقارب بسوزند و سر او بگل حکمت کرده در تنور بسوزند و بعد سوختن برآورده باریک
بسایند و ده درم ازان بگیرند جنطیانا رومی خالص دو درم پوست بیخ کبر سه درم مر صافی سه نیم درم و باریک سحق ده هر روز بقدر یکمثقال آب یا بر شراب یا
یا بر بار الشعیر پاشیده بنوشند و یا سفوف مذکور خورده بران شراب بنوشند و بعضی متاخرین درین دوا تخم سداب کوهی برگ او افزوده اند و این دوا قبل استحکام علت اینقدر
تناول کنند که صحت تام یابند و تریاق الافاعی تحت خواب بمقدار ربع درم بدهند و روزی نگذارند که دوای جالینوس یا تریاق بنت خورده البته تا آنکه اعراض دیده او را عارض
و این انگاه ست که گزیده در اول امر برسد طعام نان در آب تر کرده بدهند پس اگر بعد استحکام علت هراس از شرب آب کراهت کنند همین دوا بخورانند و سرطانات نهری بریان و
مطبوخ خورانند و بدان آب حور نمایند و بر سینه او خرقه مبلول بآب نهند و اگر امر او در امتناع زیاده گردد یکمرتبه بمطبوخ افتیمون غور کنند بعد ازان ظرفی که دران مطبوخ افتیمون
باشد پیش آرند تا آنرا به بیند بعده مناخر او بدان ملوث نمایند و چشم او ببندند و توهم کنانند که حور دوا میکنند و حور آب کنند و اگر حقنهٔ لین بعمل آرند اگر خواهش شود نسبت
و اگر از جملهٔ امتناع باشد اکراه او بر دوا ادن ست و بعض متاخرین از اهل حران ذکر کرده اند که لباس او دور کنند و در باران ایستاده نمایند تا تر گردد بعده در حمام داخل کنند و بران
آب نیمگرم بسیار بریزند بعد ازان از حمام بیرون آورده سرطانات بریان بخورانند که ازین خوف از آب زائل میشود و ملطی در رسالهٔ در گزیدن سگ دیوانه نوشته و دران گفته که جگر
سگ او چون بریان کرده بخورانند خوف از آب برود و چون از آب ممتنع گردد حیله کنند تا آب بنوشد و حیله ها بسیار ذکر کرده اند ازانجمله اینست که از فواکه مثل انجیر و انگور و موز و غیره
انچه در جوف او باشد بیرون کنند و آب پر نمایند بعد ازان از انواع این فواکه پیش مریض آورده و ازانچه خورانند بعده انچه دران آب پر کرده اند بخورانند و ازانچه بدهند اگر مانعی آن
نباشد پنیر مایهٔ خرگوش ست و پنیر مایهٔ بزغاله که این هر دو حسن التاثیر ست ابن الیاس گوید که چون از یکهفته تجاوز کند باید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله
کنند و یا باین حب اسهال آورند سنای مکی پنج درم هلیله کابلی هفت درم افتیمون یک نیم مثقال نمک هندی نیم درم بسفایج حجر ارمنی هر واحد یک مثقال غاریقون نیم درم
باریک سوده بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی ازان دو مثقال و یا اسهال بماء الجبن مع افتیمون کنند باقی اکثر همانست که در قول شیخ گذشت انطاکی گوید
که در مفتوح ماندن جرح او سعی نمایند و بهمه ادویه که منقی خلط سوداوی باشد معالجه کنند و جگر سگ بریان اکلا و خون او شربا و نابا و تعلیقا و لحم بچه بکر و زه او بار و جو سوده
استعمال کردن همه مجرب ست و خوردن چهار قیراط خولان هر روز تا چهل روز خلاص کننده است و کذا شونیز دو درم و ذراریح غیر مسموم یک قیراط یا مثل او نوشادر و مثل او
بادیان حل کرده بخورانند پس قطع خون مختلف با بول بیرون آید و خلاص یابد گیلانی و غیره مینویسد که چون خنافس بسوزند و سوده در بینی دمند از سگ گزیده
خوف از آب زائل شود و از جالینوس منقول ست که قریب چهل کس را سگ دیوانه گزید و بعضی ازان که جگر آن سگ بریان کرده خوردند سالم ماندند و بعضی ازان انکار نمودند
و دوای جالینوس مع انواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد و هلاک شدند لیکن کسانی که جگر او خورده بودند بران تنها اقتصار نکردند بلکه ادویه دیگر نیز خوردند و علاج بانواع عمل آمد
و بعد گزیدن سگ دیوانه بیمار را پیاده و یا سوار دوانیدن تا عرق کند نیز مفید بود و گویند که تا استخوان آن سگ بآب تر نشود زهر او اثر نکند و لهذا تاکید کرده اند
که چون سگ دیوانه بگزد آنرا بکشند و در آوند گلی محکم کرده زمین را عمیق بکاوند و آن آوند را دران نهاده و بخاک بپوشند تا آب بدان نرسد و بعضی گویند که بعد بگیرد و زهر بچه
باشد او را اول بکشند و بفاصلهٔ سه گهری زبو بران چسپانند پس بادویهٔ مقرحه زخم را تازه دارند و بهره وزن تریاقات که در گزیدن مار ذکر یافته استعمال کنند و مسهل سودا

بعد هر سه روز وهند و بعد هر هفته فصد صافن و یا باسلیق کنند و اگر هم انوقت جائی خم را بفتیله یافته داغ دهند بغایت نافع است و داغ سر پیشانی قریب میان دو ابرو هم نافع بود و چون حیوانی را بگزد و میان دو ابروی آن داغ نیکو نهند از دیوانه شدن ایمن شود و مجرب است پنیر مایه سگ سخت سودمند است باید که هیچ حال آب و دیگر اشیاء و آئینه و دیگر چیزهای روشن که در آن و نمایه پیش نظر سگ گزیده نباید آورد و گویند که هرگاه سگ گزیده از آب و آئینه بترسد و سگ بچه در بول بیرون آید و آواز مانند سگ هر وقت کند و برای گزیدن پس هر دم بدود و بمیرد در انوقت جلد در کیو در تنگ آب سرد تر کرده از سر تا پا بپوشانند فی الحال یا بعد سه ساعت بمیرد و همچنین اگر بپوشیدن و بستن هر دو چشم آن [illegible]

گزیدن گرگ دیوانه و شغال و پلنگ و راسو و روباه و کفتار و استر و خر

و غیر آن که دیوانه گردد شیخ میفرماید که گرگ در دیوانگی از سگ دیوانه بدتر است و همچنین کفتار و شغال و گویند که شغال چون مجنون شود این جلعیت و بسیار عجیب است که گزیده او را نعوظ شود و بعد هر روز عقب شهوت که او را بهم رسد مثل بچگان سگ و شغال که در آن حرکت باشد در بول او برآید و کام شخص گزیده خشک شود و عسر البول از او بهم رسد و بعضی گفته اند که استری دیوانه شد و صاحب خود را گزید و او مجنونی که جانور دیوانه را عارض میشود مجنون گردید طبری گوید دیدم خری را که دیوانه و مجنون شد و هر کسی که با وی ملاقی میشد و نیز بدن خود را میگزید بالجمله اسباب و علامات دیوانگی این جانوران نیز همانست که در گزیدن سگ دیوانه مذکور شد و این حیوانات هر که را بگزند او نیز بدان بلا مبتلا گردد و اگر تدارک او کرده نشود پس علاج گزیدن این جانوران مثل علاج گزیدن سگ دیوانه کنند بعضی متاخرین اهل جران گفته اند که هر کرا شغال بگزد و دوغ بنوشانند و این در معالجه گزیدن سگ دیوانه زیاد نست

طرد هوام وقتل آنها

گویند که از تبخیر چوب انگور و چوب انار و بیخ مهک و پودینه و مقل و حلتیت و شاخ و سم حیوانات که سهر وزه بود و سکبینج و برگ غار و حب الغار و قطران و جعده هوام میگریزند که از دود و افتراش سیسنبر و حبق و شیح و فنجنکشت و حرف و اگر دخنه از افیون و شونیز و قنه و شاخ گوزن و گوگرد و سم بز سازند مار و هوام بگریزد و الفیا میعه و شاخ گوزن و شونیز و قفر یک یک جزء موی بز و سم آن هر واحد نیم جزء و قرص ساخته بدان تبخیر بستر کنند حیات از دود شاخ گوزن انواع ماران میگریزند و همچنین از دود پشم بز و گوگرد و موی انسان و عاقر قرحا و حرمل و زفت و پاشیدن آب نوشادر و خردل در سوراخ مار باعث هلاکت است و آب نیم روزه و ار و خصوصاً اگر نوشادر در دهن و باشد چون در دهان مار اندازند بمیرد و چون قطران بر پای طائر طلا کنند و آن پر مار اگر دیگر بسته نهند از آن مار و اکثر حشرات بگریزد و بعضی حلتیت در دود ریسمان آلوده نوشته اند و گویند که مار نزد کسی که پوست پلنگ نزد و عقارب از دود و کردن عقرب و کبریت و سم خر و زرنیخ و پیه بز و سهر وزه و راسن و کژدم بگریزد و آب حلتیت در نهاد از کشتن همین خاصیت دارد و چون آب ترب بر کاه آن بر عقرب انداز بمیرد و اگر ترب پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نمی آید و چون روغن ترنج کسی بمالد او را عقرب نزدیکی نمیکند و آب نیم روزه دار حار مزاج و کذا آب بادرنج بر عقرب انداختن قتل آن کند و اگر میعه و زرنیخ و پشک بز یا پیه ترب گوسفند گداخته آمیخته نزد سوراخ عقرب دود آن کنند بر نیاید و همچنین شب چون لفاح حنظل یا طبیخ خرنوب یا طبیخ علیق و آب سداب و آب دفلی در خانه بپاشند کیکان بگریزند و گویند که چون خون بز در حفره بخانه اندازند بر آن کیکان جمع شوند پس قتل کنند و همچنین چوبکه پیه بز بر پشت بر آن طلا کرده باشند جمع میشوند و از بوی گوگرد و برگ خزهره بگریزند و برگ حشیشة البراغیث چون در بستر اندازند کیک حدر شده بمیرد و اگر اسفناج و زرنیخ بسایند و در سرکه حل کرده ساعتی بگذارند بعده بر آثار گزیدن وی طلا کنند ضرر او دور شود و دخول حمام و عرق آوردن نیز مفید بود و اگر خاک سیاه در آب سداب حل کرده در خانه بپاشند کیک پیدا نشود و آنچه پیدا شده باشد هلاک گردد و پشه از دود چوب صنوبر و کذا اقلقدیس و شونیز و همچنین از برگ مورد خشک و برگ سرو و از گوگرد و مقل و شاخ گوزن و موی گاو و سفند و سرگین گاو بگریزند و اگر برگ سرو و جوز او در بستر نهند از آنجا گریزند و همچنین طبیخ بیخ ترمس یا طبیخ شونیز یا طبیخ حرمل یا طبیخ افسنتین یا طبیخ سداب در خانه بپاشند از بسوار و از بوی آب بگریزند و موش از بوی آک بگریزد و اگر موش را پوست باز کنند و دوم قطع کنند یا خصی ساخته در خانه بگذارند همه بگریزند و سراسنگ و زرنیخ و ایضاً خربق و بزر البنج و ایضاً العنصل الفار و شک و خبث الحدید و زعفران و خمیر سرشته غلولها ساخته در سوراخها و کنج خانه اندازند بخورند و بمیرند و سم الفار هم آرد آمیخته همین عمل کند بشرطیکه آب خوردن آنها میسر نباید و اگر سوراخ قطران نهند بگریزند و کذا از مقناطیس و از زهره گاو و از رفتن از انگور ریزانه دود گوگرد و قطران و نفس مورچه نیز بگریزند و مگس اگر اندکی زرنیخ زرد در شیر حل کرده ظرفی نهند و بر آن افتند و بمیرند و دخان زرنیخ و کندش و کذا طبیخ خربق سیاه هلاک کند شپش را از دخان سیر و کبریت میگریزد و نزد یک نمی آید و اگر آب خطمی با آب خبازی و زیت بدن غسل بمالند بشپش گرد نیاید و شپش از دخان گوگرد و لک بگریزند ارضه یعنی دیمک از دود برگ حنا و کشنیز خشک و پودینه و برگ کلنبا بگریزد و در خانه که ریما باشد ارضه شاند و تدخین با عظام مع هم آن قتل کند و کذا خاکستر حمام و خانه ارضه نداختن ... ماکی و یشمی افتد اگر افسنتین یا شونیز با پودینه نهری یا پوست بیخ دویا کافور در صره ها کج چوبک بسته در صندوق و پارچه نهند سوس در آن نیفتد و ساهم ابرص در خانه که زعفران [illegible]

خاتمه کتاب مشتمل بر دو قاعده قاعدهٔ اول در بیان اوزان ادویه که درین کتاب مسطور ست بترتیب حروف تهجی و این جدول متکفل اوست

اوزان	معانی	اوزان	معانی	اوزان	معانی
اوقیه	هفت و نیم مثقال است از درم قریب ده درم	تانک	چهار و نیم ماشه	ذره	مقدار جاورس یا اکثر از ان تا عدس کوچک
استار	چهار مثقال و نیم و بقول شیخ شش درم و نیم	ترمسه	دو قیراط و بشعیر هشت شعیرات	رطل	[illegible]
اسکرجه	شش استار است	جوزه	[illegible]		
اطرانوس	یکنیم اوقیه است				
ابریق	دو من ست گویند که پنج رطل	جو	چهار برنج ست	سیر شاهی	عبارت از ده دام پخته است
آیات عسل	دو رطل و نیم و گویند که دو من ست	جومقا	سه رطل ست	سیر اکبری	سی دام پخته
ایات دهن	یکنیم من ست	حبه	دو شعیره است	سیر شاهجهانی	چهل دام پخته
ابولو	سه قیراط	حمصه	ربع درم و گویند که ثلث درم ست	سیر عالمگیری	چهل چهار دام پخته
ابونس	سدس مثقال	خزمه	[illegible]	سیر فرخ شاهی	چهل هشت دام پخته
اول	یک اوقیه و هر واحد از ان هفت مثقال ست			سرخ	بهندی رتی گویند هشت برنج ست
اکسوافن	هینره ده درخمی			سکرجه	[illegible]
اطالیطون	یکصد و بست و پنج رطل ست از رطلے که دوازده اوقیه باشد	خردله	سدس شعیره است		
اخلاط	از زیت نه رطل و از شراب ده رطل و از عسل بیست و سه رطل و نیم ست	خرنوبه شامیه	یک قیراط ست	سامونا	سه قیراط و نزد بعضی ده من و نیم ست
برنج	چهار خردل ست	دانق	مغرب دانگ چهار طسوج ست	سونوفس	دو نیم قسط
بندقه	یکدرم ست و گویند یک مثقال	درهم	در فارسی درم ست سه و نیم ماشه	شعیره	چهار برنج ست گویند دوازده خردل و نزد بعضے شش خردل
پل	لفظ هندی است چهل ماشه	درخمی	یک مثقال ست و بقول شیخ شش ابولو	صاع	نزد اهل مدینه طیبه چهار مد و نزد اهل کوفه هشت رطل
بهلولی	گویند که مراد از دام بهلول شاهی ست که بوزن نه ماشه میباشد	دام	چهارده ماشه	صدفه صغیره	سه درم و نیم و بقول شیخ هفت سامونا
باقلات	شش قیراط ست باقلات مصریه دوازده قیراط و باقلات اسکندریه نه قیراط	دام پخته	بست و یک ماشه	صدفه کبیره	شش درم و نزد شیخ چهارده سامونا
توله	دوازده ماشه	دورق	هشت رطل ست و نزد بعضی چهار رطل	طسوج	دو جو میانه است یا نیم قیراط

اوزان	معانی	اوزان	معانی	اوزان	معانی
فرق	شانزده رطل است	قوطیلی	هفتاد و دو مثقال	من هندی	چهل سیر
قل	معرب پل هندی است پنج مثقال و بقولی دوازده مثقال	قولون	از زیت نه اوقیه از شراب ده اوقیه از عسل سیزده و نیم اوقیه	من شاهی	یکهزار و دویست مثقال است
فلس	شش فتیل و فتیل نقیرات	قوانوس	سه اوقیه و بقول شیخ یکنیم اوقیه	من رومی	بیست اوقیه
قوبایوس	سه اوقیه	قیراط	دو طسوج است	[illegible]	شانزده اوقیه
فلنجار	یک مثقال است و گویند یکنیم مثقال	کر	یکصد و بیست قفیز	من ملکی	دو صد و بیست درم
قانوس	شش مثقال	کیل	شصت و شش من و بقولی سی و شش من است	من اسکندرانی	سی اوقیه
قسط	[illegible]	کیلجه	سه صد درم و کسری	مکوک	هشت من [illegible]
		کیلجه	پنج سدس من است [illegible]	سکرجه صغیر	شش درم [illegible] سه اوقیه
		کسونانی	هشت قیراط	ملعقه	[illegible] یک مثقال و گویند دو مثقال
		کوره	شش قسط	مد	[illegible]
قوطولی	هفت مثقال	کوب	سه رطل و گویند سه قسط		
قفطیر	دوازده ذره است	کرسنه	ربع درم تا ربع مثقال و در بعض کتابها شش درم و نیم	نوات	سه مثقال [illegible] گویند دو دانگ [illegible] نیم درم
قفیز	بست و پنج من بزرگ است [illegible]	کرمه	جمع اوکرمات است ربع درم تا ربع مثقال	نیاطل کبیر	بیست درم و گویند اوقیه و گویند دو استار
قنطار	یکصد و بیست رطل	ماشه	هشت سرخ	نسطون	نسطون کبیر [illegible] سه اوقیه و صغیر شش درم [illegible]
قله	[illegible]	مثقال	چهار و نیم ماشه	نقیر	هشت قطمیرات
		من طبی	دو رطل است و بقول شیخ چهل استار	هوطل	سه اوقیه است
		من طبری	شش صد مثقال	یکپهار یک	عبارت از ربع من است

قاعدهٔ دوم در بیان فهرست ادویهٔ مرکبه [illegible] در این جدول کافی است

ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
ایارج فیقرا	استرخا و فالج	ایارج جالینوس	استرخا و فالج	ایارج روفس	استرخا و فالج
ایارج لوغاذیا	ایضاً	ایارج ارکاغانیس	ایضاً	ایارج [illegible]	[illegible]

ادویہ مرکبہ	درعلاج	ادویہ مرکبہ	درعلاج	ادویہ مرکبہ	درعلاج
ایارج اندروخوس	جذام	پاشویہ بارد	امراض دماغی حار وصداع حار	تیزاب فاروقی	شیب
ایارج مرکب بشحم حنظل	برص	پاشویہ حار	امراض دماغی بلغمی	ثیادریطوس اکبر	استرخا وفالج
اطریفل اسطوخودوس	نسیان بارد رطب وصرع دماغی بلغمی	برود کافوری	رمد دموی وصفراوی	جلاب	فالج وضعف باہ از قلت منی
اطریفل زمانی	مالیخولیا سے مراقی	برود قرع	ایضاً	جلاب جالینوس	مراق بارد مزاج
اطریفل ملین	زکام ونزلہ حار	برود یوما	ایضاً	جلنجبین مسہل	ورم سوداوی معدہ
اطریفل کشنیزی	صداع صفراوی ومرض حار خفقان حار	برود حصرم	ایضاً	جواہر مہرہ	خفقان از ضعف قلب
اطریفل کشنیزی معنبر	خفقان حار	برود اسود	بیاض چشم	جوارش شونیز	نسیان بارد رطب
اطریفل قنبیلی	دیدان	برود جالینوسی	ضعف بصر	جوارش طباشیر	[illegible]
اطریفل مقل ملین وقابض	بواسیر	برود پارسی	ایضاً		
اطریفل کبیر بخبث الحدید	استرخای مقعد	باسلیقون کبیر	نزول الماء	جوارش اترج	فالج
اطریفل غددی	خنازیر	برشعثا	زکام ونزلہ	جوارش شاہی	خفقان حار
اطریفل شاہترہ	جذام	تفاحہ علوی خان	امراض دماغی از ضعف دماغ خفقان بارد	جوارش صندلین	خفقان از ضعف قلب
اطرحاطیقون	رمد حار دموی وصفراوی	تریاق الذہب	مالیخولیای بلغمی سوداوی	جوارش آملہ لولوی	خفقان بارد وضعف معدہ
اغبر لولوی	ضعف بصر	تریاق ثمانیہ	استرخا وفالج	جوارش کندر	[illegible]
انوشدارو سادہ	ضعف معدہ	تریاق النزلہ	سرفۂ نزلی حار		
انوشدارو لولوی	ضعف معدہ اسہال معوی رطوبی	تریاق المعدہ	امراض معدہ از سوء مزاج رطب سادج		
انوشدارو قابض	اسہال معدی بارد	تریاق الافاعی	ہیضۂ وبائی	جوارش کمونی کبیر	درد معدہ ریحی
آب مستقیم	خروج مقعد	تریاق الذرب	اسہال معدی بارد	جوارش کمونی اکبر	ایضاً
اکسیرین	نواصیر	تریاق الطین	در ادویہ نافع جمیع سموم	جوارش کمونی مسہل	ایضاً
بنادق کندری	اسہال معدی بارد	تریاق اربعہ	علاج کلی سموم مشروبہ	جوارش پودینہ	ایضاً
بنادق البزور	حرقت البول	ترکیب بار السل	امراض عصبی بلغمی	جوارش فنداد یقون	ایضاً
بادھرج	قولنج ریحی	ترکیب مویز	زکام ونزلہ حارہ	جوارش انجدان	درد معدہ از ریاح ونفخ وقراقر از بلغم
بخور نافع بواسیر	آبلہ فرنگ	تنزوی خطائی	فلغمونی	جوارش سفرجلی	ضعف معدہ

ادویۂ مرکبہ	در علاج
حب سیماب	استرخاء و فالج
حب کچلہ	ایضاً
حب انند بچھیرون	ایضاً
حب سیاہ	ایضاً
حب سم الفار	ایضاً
حب تخم سلی	ایضاً
حب ارجیحانس	تمدد و کزاز
حب سرخ و سبز	دوار دموی و صفراوی
حب رعشہ	ایضاً
حب کنعانی	نزول الماء
حب کوتوالی	ایضاً
حب چاہی ختائی	زکام و نزلۂ بارد
حب مومیائی	ایضاً
حب شنگرف	ایضاً
حب مصطکی	ایضاً
حب تالورہ	ایضاً
حب سیماب	ایضاً
حب کچلہ	ایضاً
حب بلادر	ایضاً
حب مسہل	[illegible]
حب نزلہ	زکام و نزلۂ حار و بارد و سرفہ نزلی حار
حب السعال	سرفہ نزلی حار و سرفہ از خشونت قصبۂ ریہ و سل

ادویۂ مرکبہ	در علاج
حب جدوار	[illegible]
حب سلاریس	سرفۂ نزلی بارد
حب عطائی	ایضاً
حب میعہ	ایضاً
حب حابس دم	علاج کلی نفث الدم و بواسیر
حب شجری السماک	سل
حب مسہل صفرا	امراض معدہ از مادہ صفراوی
حب مسہل بلغم	امراض معدہ از سوء مزاج سوداوی و تپ بلغمی
حب سکبینج	درد معدہ از ریاح و استسقائے زقی و قولنج بلغمی و وجع ظہر
حب اتنکار	درد معدہ از ریاح
حب مبارک	ایضاً
حب جالینوس	ایضاً
حب نارمشکا	ایضاً
حب ہندی	ایضاً
حب حلتیت	[illegible]
حب مصطکی	ضعف معدہ و کثرت جشا
حب نمک	ضعف ہضم
حب پچلونہ	ضعف ہضم و ضعف اشتہا از برودت
حب اترشش	ضعف ہضم و ضعف اشتہا از حرارت
حب [illegible] سودا	فساد ہضم بسبب [illegible] معدہ

ادویۂ مرکبہ	در علاج
حب نارجیل	ہیضۂ وبائی
حب پنج عشر	ایضاً
حب کبریت	ضعف اشتہا از برودت و جرب
حب پچھناک	ضعف اشتہا از برودت
حب افاویہ	فساد شہوت و نفس و حمی یوم تخمیہ
حب فرسبا	[illegible]
حب شبرم	استسقائے لحمی و قولنج بلغمی
حب ایوند ماذریونی	استسقائے زقی
حب فیلغریوس	ایضاً
حب ماذریون	ایضاً
حب کبر	ورم صلب طحال
حب ابو علی سینا	علاج کلی اسہال
حب آملہ	اسہال معدی بارد
حب اذراقی	ایضاً
حب سرخ و سیاہ	ایضاً
حب یاقوت	اسہال معدی صفراوی
حب صندل	ایضاً
حب عفص	اسہال معوی رطوبی
حب زحیر	ایضاً
حب خبث الحدید	اسہال معوی رطوبی و ریح البواسیر
حب بقراط	اسہال معوی صفراوی

ادویہ مرکبہ	در علاج	ادویہ مرکبہ	در علاج	ادویہ مرکبہ	در علاج
حب ممسک	اسہال معوی صفراوی	حب رادع اورام و بثور	[illegible]	خمیرۂ یاقوت	خفقان از ضعف قلب
حب السلاطین	قولنج بلغمی	حب محلل اورام	ایضاً	خمیرۂ طلا	ایضاً
حب اسرائیل	ایضاً	حب سم الفار	آتشک فرنگ	خمیرۂ گاوزبان حار	ایضاً
حب شحم حنظل	ایضاً	حب شاہترہ	جرب	خمیرۂ گاوزبان عنبری	ایضاً
حب الملوک	قولنج ریحی	حب کرامات	بثور غریبہ	خمیرۂ عود ترش	ضعف ہضم
حب بلین	حصر	حلوای یسمن بدن	خفقان از ضعف قلب	خمیرۂ صندل ترش	ذیابیطس حار
حب سنادروس	بواسیر	حلوای تخم بہیدانہ انجیر	قولنج ریحی	خرم کبیر	بیاض چشم
حب تنبوراج	ایضاً	حریرۂ مقوی دماغ	ریہ نزلی و زکام و نزلۂ حار و ضعف باہ	خرم صغیر	ایضاً
حب مقل	بواسیر ریح البواسیر و شقاق مقعد	حقنۂ محلل	امراض معدہ از سوء مزاج رطب	خرم معسل	ایضاً
حب فاذزہر	ضعف باہ	حقنۂ لین	[illegible]	دیاقوذا	سرفۂ نزلی حار و بارد
حب خوش کیف	سرعت انزال			دواء المسک بارد	مالیخولیای دموی و صفراوی و خفقان حار و تپ دق
حب منشط	ایضاً	مقیئۂ حادہ	صداع شرکی معدی و سرسام بلغمی و سکتۂ بلغمی و استرخا و فالج	دواء المسک حلو	مالیخولیای بلغمی و سوداوی
حب نشاط	ایضاً	خمیرۂ ابریشم	مالیخولیای دموی و صفراوی و خفقان از ضعف قلب	دواء المسک حار	استرخا و فالج
حب مومیائی	قرحۂ مجاری قضیب	خمیرۂ خشخاش سادہ	زکام و نزلۂ حار	دواء المسک معتدل و حار	خفقان بارد
حب سورنجان	درد و ریاح الافرسا و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و مرکب و نقرس	خمیرۂ خشخاش کوکناری	ایضاً	دواء المسک مر	تنقیۂ بارد و خفقان بارد
حب برء الساعہ	اوجاع مفاصل بلغمی	خمیرۂ خشخاش زرد	ایضاً	دواء المسک معمول	خفقان از ضعف [illegible]
حب ہندی	ایضاً	خمیرۂ خشخاش	زکام و نزلۂ بارد	حکیم شریف خانی	
حب کچلہ	ایضاً	خمیرۂ خشخاش حار	سرفۂ نزلی بارد	دواء المسک	فساد ہضم بسبب معدہ
حب اسگند	ایضاً	خمیرۂ صندل	خفقان حار و خفقان از ضعف قلب	بنسخۂ ابن بیطار	
حب [illegible]	ایضاً	خمیرۂ مروارید	خفقان حار و خفقان از ضعف قلب و ربیع لازمہ و قروح کلیہ	دواء الزعفران	انواع رمد و نوازل چشم
حب مفاصل	ایضاً	خمیرۂ گاوزبان	خفقان بارد	دواء الرمان	عطش حار
حب ماہیانی	نقرس بارد	خمیرۂ گاوزبان عنبری جواہر دار	ایضاً	دواء [illegible]	طنین بلغمی و ریحی
حب زہر مہرہ	[illegible]	خمیرۂ زہر مہرہ	خفقان از ضعف قلب	دوای حب الملوک	صداع بلغمی
حب [illegible]	قولنج سوداوی	خمیرۂ زہر مہرہ	ایضاً	دوای [illegible]	صرع اطفال

ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج
دوای جالینوس	امراض معدۂ صفراوی علاج کلی قی	ذرور کافوری	رمد وموی وصفراوی	روغن دھتورہ	استرخا وفالج
دوای عصارۂ ریوند	درد معدہ از ریاح	ذرور ملکایا	ایضاً	روغن ہرتال	ایضاً
دوا الفرس	ضعف معدہ	ذرور اصفر	ایضاً	روغن بیش	ایضاً
دوای قاتل کرم	شہوت کلبی از دیدان	ذرور ہندی	سبل وبیاض چشم	روغن روباہ	ایضاً
دوای ابیجانس	علاج کلی قی	ذرور ربادی	سفیدی چشم	روغن جند وشونیز	ایضاً
دوای الفادانیا	ہیضہ وبائی	ذرور انزروت	قروح چشم	روغن سداب	ایضاً
دوا الکرکم صغیر	ورم سوداوی معدہ	ذرور مامیران	ضعف بصر	روغن سوسن	ایضاً
دوا اللک صغیر	ایضاً	ذرور سر قولون	سلخ	روغن حواصل	فالج واوجاع مفاصل بلغمی
دبید الورد	ایضاً	روشنائی	ضعف بصر	روغن ہفت برگہ	فالج عرق النساء ووجع الورک بارد
دوای عنصل	ورم بلغمی جگر	روغن لبوب سبعہ	مالیخولیا	روغن مجموعہ	تشنج یبسی
دوای ثوم	ایضاً	روغن اشقیل	سکتۂ بلغمی	روغن آجر	نزول الماء
دوای اسقلیدس	ورم سوداوی جگر	روغن قرفدان	ایضاً	روغن خل	درد گوش چار سافرج
دوا التوتیا	اسہال معدی بارد	روغن مبارک	ایضاً	روغن محلل	درد معدہ از ریاح
دوای البقر	حصات مثانہ	روغن قسط	استرخا فالج ذات الجنب بلغمی وریحی وحدبہ ورياح الافرسہ	روغن مصطکی	ایضاً
دوا الترنجبین	ضعف باہ ازقلت منی	روغن فرفیون	استرخا وفالج	روغن مسہل	قولنج بلغمی
دوا التودریین	ایضاً	روغن بیدانجیر سادہ	ایضاً	روغن زیرہ	ریح البواسیر
دوا البصل	ایضاً	روغن بیدانجیر مرکب	ایضاً	روغن مقل	ریح البواسیر وبواسیر رحم
دوا الترید	تپ بلغمی	روغن اشقیل	ایضاً	روغن عقرب	حصات کلیہ
دوا الحلتیت	علاج کلی سموم مشروبہ	روغن قاآونزی مرکب	ایضاً	روغن عاقرقرحا	ضعف باہ واسترخای قضیب
دوا القرطاس	ضعف	روغن کلان	ایضاً	روغن گندنا	بواسیر رحم
دربہرہ گھیلوار	ورم صلب طحال	روغن موم	ایضاً	روغن اوراق	اوجاع مفاصل بلغمی
ذرور ابیض	رمد وموی وصفراوی	روغن حکیم مرزا سلیمان	ایضاً	روغن زرد وسرخ	ایضاً
ذرور چشنجام	ایضاً	روغن حکیم اکمل خان	ایضاً	روغن حنا	اوجاع مفاصل مرکب

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
روغن مفاصل	اوجاع مفاصل مرکب	سفوف بنفشه	صداع صفراوی	سفوف انار دانه	درد معده و زیادتی قی و غثیان از مشارکت معده
روغن زنجبیل	اوجاع مفاصل بلغمی	سفوف حب النیل	صداع بلغمی و آبلهٔ فرنگ	سفوف نمک	درد معده ... [illegible]
روغن حنظل	نقرس بارد مرکب	سفوف خمار	صداع خماری		
روغن سفرجل	حمی یوم تخمه	سفوف سودا	مالیخولیا و ورم صلب طحال و جذام		
روغن گندم	قوبا	سفوف لاجورد	مالیخولیا	سفوف عود	درد معده از ریاح و اسهال معدی بارد
روغن پاچا رشتی	ایضاً	سفوف سبعه	ایضاً	سفوف قرنفل	ضعف معده
روغن آس	داء الثعلب	سفوف حکیم اکمل خان	صرع دماغی بلغمی	سفوف [illegible]	ضعف هضم
روغن آمله	داء الثعلب و انتشار شعر و حفظ شعر	سفوف اترج	استرخاء و فالج	سفوف [illegible]	ایضاً
روغن حب الغار	علت نعامه	سفوف آمله	ضعف بصر	سفوف نمک سلیمانی	ایضاً
روغن [illegible]	جراحات	سفوف بادیان	ایضاً	سفوف سوء هضم	فساد هضم بسبب معده
روغن دیودار	ضربه و سقطه	سفوف هندی	ربو بلغمی و درد معده از ریاح	سفوف هاضم	ایضاً
رب خشخاش	زکام و نزلهٔ حار	سفوف نفث الدم	نفث الدم از جرم ریه	سفوف مخرج سودا	ایضاً
رب انار ترش منعنع	ضعف اشتها	سفوف سرطان	سل	سفوف خسته کنار	هیضهٔ صفراوی
رب انارین	هیضهٔ صفراوی	سفوف خشخاش	ایضاً	سفوف مسکن قی و اسهال	ایضاً
رب انار ترش	قی و تهوع و غشیان از مشارکت اعضا	سفوف ست گلو	ایضاً	سفوف [illegible]	ضعف اشتها از برودت
رب قابض	اسهال معدی صفراوی	سفوف [illegible] السماک	ایضاً	سفوف بینائی	ایضاً
رب عناب	حمیات دموی	سفوف مروارید	خفقان حار و بارد	سفوف اذخر	ضعف اشتها از بلغم لزج
رب هلیله	جرب	سفوف طباشیر	خفقان حار و اسهال دموی و [illegible]	سفوف مدر بول	فساد شهوت و [illegible]
رامک	اسهال معدی صفراوی	سفوف زهر مهره	خفقان بارد	سفوف البزور	نفخ و قراقر از برودت معده و زحیر بلغمی
زرغونی	ضعف باه از قلت منی	سفوف عنبر	ایضاً	سفوف حب الآس	قی صفراوی و اسهال معدی صفراوی و [illegible] صفراوی
سعوط طباشیر	صداع حار ساذج	سفوف سماق	امراض معده از سوء مزاج حار و اسهال الدم	سفوف زرشک	سوء مزاج حار و طحال
سنون احمر	ثبور حلق و قرحهٔ آن	سفوف نانخواه	درد معده از ریاح	سفوف ارسطالیس	اسهال معدی بارد و رطوبی
سنون [illegible]	جنبش دندان از ضعف لثه	سفوف سنا	ایضاً	سفوف شاهجهانی	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	در علاج
سفوف سنگدانہ	اسہال معدی بارد رطوبی
سفوف تیبرین	ایضاً
سفوف تمنت	اسہال معدی بارد و اسہال معدی رطوبی
سفوف مقلیاثا	اسہال معدی بارد و اسہال معدی رطوبی و زحیر بلغمی
سفوف قرظ	اسہال معدی بارد
سفوف سبز و سیاہ	ایضاً
سفوف حب الرمان	اسہال معدی بارد و اسہال معدی حار و اسہال صفراوی و زحیر صفراوی
سفوف حب العنب	اسہال معدی صفراوی
سفوف خرنوب	ایضاً
سفوف ورنب	ایضاً
سفوف مجموع	ایضاً
سفوف قشر الرمان	اسہال معدی از ادویۂ مسہلہ
سفوف بلیلہ	اسہال معوی رطوبی و یرقان اسود و زحیر بلغمی
سفوف برٹھل	اسہال معوی رطوبی
سفوف الطین	اسہال معوی و اسہال الدم و زحیر و مصبح
سفوف نشاستہ	اسہال معوی صفراوی
سفوف گل	ایضاً
سفوف قابض حکیم علی	ایضاً
سفوف سنا طر اشیث	اسہال الدم
سفوف قند ابو مری	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	در علاج
سفوف خطمی	اسہال الدم
سفوف بلوطہ	ایضاً
سفوف شادنج	اسہال الدم و بول الدم
سفوف یہودی	زحیر بلغمی
سفوف انیسون	نفخ و قراقر از بلغم
سفوف نعناع	ایضاً
سفوف ملین	حصر
سفوف تیواج	بواسیر
سفوف ہلیل	ریح البواسیر
سفوف صندل	قروح کلیہ
سفوف مامیران	ایضاً
سفوف کاکنج	قروح کلیہ و بول الدم
سفوف حجر الیہود	حصات کلیہ
سفوف امساک البول	تقطیر البول و کثرت بول
سفوف کیمیای عشرت	ضعف باہ
سفوف قلعی	سیلان منی و قرحۂ مجرای قضیب
سفوف حابس خون بواسیر	کثرت حیض
سفوف سورنجان	اوجاع مفاصل دموی و بلغمی و مرکب
سفوف عشبہ	آتشک فرنگ
سفوف مسہل سیاہ	ایضاً
سفوف ریوند	کسر عظم
سکنجبین صبری	صداع شرکی معدی
سکنجبین افتیمونی	مالیخولیا و ورم صلب طحال و ربع صفراوی

ادویۂ مرکبہ	در علاج
سکنجبین عسلی	علاج کلی اقسام سرفہ
سکنجبین اسقیلی	ایضاً
سکنجبین عنصلی	علاج کلی اقسام ربع و ربع بلغمی و کثرت بزاق
سکنجبین صندلی	خفقان حار
سکنجبین سفرجلی	امراض معدہ از سوء مزاج حار و بلغمی و ضعف معدہ
سکنجبین سفرجلی لیمونی	ضعف معدہ
سکنجبین گلقندی	ضعف ہضم
سکنجبین سادہ	ہیضۂ صفراوی و علاج کلی حمیات خلطی
سکنجبین تفاحی	ضعف اشتہا از حرارت
سکنجبین فواکہ	ایضاً
سکنجبین تخم ہندی	قی و تہوع و غثیان صفراوی
سکنجبین بزوری	استسقای لحمی و تپ بلغمی و ربع بلغمی
سکنجبین بزوری بارد	استسقای زقی
سکنجبین ناذریونی	ایضاً
سکنجبین بزوری اصولی	سوء مزاج بارد طحال
سکنجبین شبی	عسر بول
سکنجبین بزوری معتدل	ربع لازمہ و حمیات مرکبہ
سفرجلی مسہل	قولنج بلغمی
سنجرنیا	حصات مثانہ
شربت بطنی خون	صداع دموی
شربت آلو	صداع صفراوی
شربت آلو مسہل	ایضاً
شربت اسطوخودوس مع منضج	نسیان بارد رطب و صرع دماغی بلغمی

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
شربت عسل	استرخا و فالج	شربت مسہل	خفقان بارد و جوع البقر و ورم بلغمی طحال	شربت حماض	قی و تہوع و غثیان صفراوی
شربت افتیمون	مالیخولیا	شربت ابریشم	فالج و خفقان بارد و خفقان از ضعف قلب	شربت لیمو	ایضاً
شربت مخرج سودا	اقسام مالیخولیا	شربت رنگترہ	خفقان از ضعف قلب	شربت فستق	ایضاً
شربت دینار کبیر	مالیخولیای مراقی	شربت انناس	ایضاً	شربت ہلیلہ	یرقان اسود
شربت افسنتین	مراق بارد مزاج و [illegible]	شربت گاؤزبان عنبری	ایضاً	شربت بیاگری	اسہال معدی بارد
شربت شاہی	ضعف بصر	شربت انجرا	ایضاً	شربت آملہ	اسہال الدم
شربت بنفشہ	زکام و نزلۂ حار	شربت یاقوت	ایضاً	شربت جامن	ایضاً
شربت گولر	ایضاً	شربت سیبہ	امراض معدہ از سوء مزاج مادی معدہ و سدہ و آن و قی و تہوع بلغمی	شربت نانخواہ	نفخ و قراقر از برودت معدہ
شربت زوفا	ربو بلغمی و مرض نزلی بارد	شربت صبر مسہل	امراض معدہ از سوء مزاج مادی بلغمی	شربت بسفایج	قولنج بلغمی
شربت فراسیون	ربو بلغمی	شربت عود	ضعف معدہ و فساد ہضم بسبب معدہ	شربت انجیر	ایضاً
شربت عنصل	ایضاً	شربت عود ترش	ضعف معدہ	شربت عناب کب	صداع دموی کہ مسمی است شربت مطفی خون است و در ورم حار گردد
شربت حلبہ	ایضاً	شربت زرشک	ایضاً	شربت آلوبالو	حصات کلیہ
شربت خشخاش	سدہ نزلی حار	شراب چوب چینی	فساد ہضم بسبب معدہ و قی و تہوع از ضعف معدہ	شربت لیمون	ایضاً
شربت انجبار	کلی نفث الدم	شربت انار ترش منعنع	ہیضۂ صفراوی قی و تہوع صفراوی	شربت برگ انگور	ایضاً
شربت فریادرس	سل	شربت انارین منعنع	ایضاً	شربت حسک	ایضاً
شربت ملین	ذات الجنب خالص دموی و صفراوی و حصیر	شربت حب الآس	[illegible] اسہال معدی صفراوی و اسہال صفراوی اسہال دموی صفراوی	شربت حب القلت	ایضاً
شربت سیب لیمونی	خفقان حار			شربت اصول	حدبہ و ریاح الافرسہ
شربت ذوالسدر	ایضاً	شربت سفرجلی رمانی	ہیضۂ صفراوی	شربت ورد	اوجاع مفاصل صفراوی
شربت صندل	ایضاً	شربت اورد تبریدی	ہیضۂ بلغمی	شربت مفاصل	اوجاع مفاصل بلغمی
شربت صندل ترش	ایضاً	شربت انبر باریس	ضعف اشتہا از حرارت	شربت منضج	اوجاع مفاصل مرکبہ
شراب الصالحین	ایضاً	شربت مجموعہ	عطش از شرب شراب	شربت آلو مرکب	حمیات دموی
شربت گاؤزبان	خفقان حار و بارد	شربت انار منعنع	علاج کلی قی	شربت صعتر	تپ بلغمی
شربت فواکہ	خفقان حار و فساد ہضم و ہیضۂ صفراوی و قی و تہوع صفراوی و اسہال معدی بارد [illegible]	شربت تمر ہندی	قی و تہوع و غثیان صفراوی	شربت مرزنجوش	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	در علاج
شربت گل	تپ انفیالوس
شربت کشوت	حمیات مرکبہ
شربت بزور	ایضاً
شربت بزوری معتدل	ایضاً
شربت کدر	حمی دق وجدری
شربت پادسات	آبلۂ فرنگ
شربت چوب چینی	ایضاً
شربت شاہترہ مدبر	جرب
شیاف ابیض	رمد حار دموی وصفراوی وحمرت عین
شیاف ابیض افیونی	ایضاً
شیاف ابیض انزروتی	ایضاً
شیاف برد یوما	ایضاً
شیاف سماق	ایضاً
شیاف شب	ایضاً
شیاف حنا	ایضاً
شیاف زبد البحر	ایضاً
شیاف نارنج	ایضاً
شیاف وردی	ایضاً
شیاف جالب النوم	ایضاً
شیاف منجح	ایضاً
شیاف اصفر	ایضاً
شیاف کافور	ایضاً
شیاف احمر لین	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	در علاج
شیاف اسود	سبل وسفیدی چشم
شیاف احمر حاد	سفیدی کہ بر سیاہی چشم افتد
شیاف زنگار	ایضاً
شیاف پھولی	ایضاً
شیاف اخضر	ایضاً
شیاف عجیب	ایضاً
شیاف مرارات	نزول الماء
شیاف جلا	ایضاً
شیاف دہنۂ فرنگ	ایضاً
شیاف یاسمین	ضعف بصر
شیاف ترنجبین	حصر
شیاف [illegible]	رجا
طبیخ غاریقون	سرسام بلغمی
طبیخ ضبعہ عرجا	[illegible]
طبیخ زوفا	اوجاع صدر از ریاح وتفتیح وجمع مدہ در صدر
طبیخ افسنتین	امراض معدہ از سوء مزاج بادی صفراوی
طبیخ شاہترہ	ایضاً
طبیخ انجدان	ہیضۂ بلغمی
طبیخ چای	جرع البقر
طبیخ طرفا	ورم صلب طحال
طبیخ اصول	تپ بلغمی
طریق ماء الجبن	مالیخولیا

ادویۂ مرکبہ	در علاج
طریق دادن شیر	سل
طریق نوشیدن روغن بید انجیر	قولنج بلغمی
طریق کشتۂ حجر الیہود	حصات کلیہ
طریق کشتۂ مرجان	ایضاً
طریق خاکستر کژدم	حصات کلیہ ومثانہ
طریق خاکستر آبگینہ	ایضاً
طریق چوزہ منڈھی و روغن آن	ضعف باہ
طریق پختن ماء الشعیر	علاج کلی حمیات خلطیہ
طریق مدبر کردن خاکشی	حمی دق
طریق گرفتن آب خاکستر یعنی ماء الرماد	سلعہ
طریق سفید کردن مرداسنگ	جدری
طریق خوردن عشبہ	آبلۂ فرنگ
طریق ست لوبان	قوبا
طریق استعمال چوب چینی	جذام
طریق کشتن ہڑتال	ایضاً
طریق حل مروارید	برص
طلای زرد	اوجاع مفاصل دموی وبلغمی و[illegible]
عرق ہلیلہ	مالیخولیای مراقی
عرق گاوزبان عنبری	مالیخولیای مراقی وخفقان بارد
عرق صعتر مرکب	صرع دماغی بلغمی
عرق منڈی مرکب	ایضاً
عرق تنباکو	استرخاء وفالج

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
عرق چوب چینی	استسقاء و فالج
عرق کشنیز	[illegible] خفقان [illegible] سوداوی [illegible] ضعف قلب [illegible]
عرق کزبرۃ البئر	ربو بلغمی
عرق زوفا	ایضاً
عرق کشنیز	علاج کلی خفقان
عرق گزر	خفقان بارد
عرق صندل مرکب	ایضاً
عرق دارچینی مرکب	ایضاً
عرق بہار	ایضاً
عرق تنبول	فالج خفقان بارد و ضعف ہضم
عرق زردک	خفقان سردی و ربع لازمہ
عرق کیتکی	فالج و خفقان از ضعف قلب
عرق قندی	خفقان از ضعف قلب
عرق نگترہ	ایضاً
عرق سیوتی	ایضاً
عرق فواکہ	ایضاً
عرق عنبر	ایضاً
عرق ابریشم	خفقان از ضعف قلب و درد معدہ از ریاح
عرق حیات	درد معدہ از ریاح
عرق نانخواہ	ایضاً
عرق دارچینی	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
عرق پان	درد معدہ [illegible] ضعف معدہ [illegible] ضعف اشتہا از برودت
عرق چوب چینی	مالیخولیای مراقی و ضعف معدہ و ضعف باہ و مفاصل بلغمی و سوداوی
عرق بادیان مرکب	ضعف ہضم
عرق بنفشہ	ہیضۂ صفراوی
عرق انبرباریس	ضعف اشتہا از حرارت
عرق محلل ریاح	نفخ و قراقر از بلغم
عرق آسو	ورم سوداوی معدہ
عرق گھیکوار	ایضاً
عرق گل صد برگ	بواسیر و شرا
عرق مسیحا	ذیابیطس حار
عرق گڑہل	ضعف باہ
عرق ملتشی	ایضاً
عرق دو آتشہ	ایضاً
عرق [illegible]	اوجاع مفاصل بلغمی
عرق کافور	حمی دق
عرق مصفی خون	شرا و جذام
عرق گل نیب	آتشک فرنگ
عرق شاہترہ مرکب	ایضاً
عرق چوب چینی	ایضاً
عرق مندی	ثبور غریبہ
عصارۂ آملہ	رمد دموی و صفراوی

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
غالیہ	خفقان از ضعف قلب
فلونیای رومی	زکام و نزلۂ بارد
فلونیای فارسی	ایضاً
قرص کافور	[illegible]
قرص زعفران	صداع صفراوی [illegible] واستسقاء
قرص نزلہ بند	زکام و نزلۂ حار
قرص کہربا	[illegible]
قرص گلنار	[illegible]
قرص سرطان	سل
قرص سرطان کافوری	ایضاً
قرص کافور قابض	ایضاً
قرص ورد	[illegible]
قرص عود	ضعف معدہ و ہیضۂ بلغمی
قرص زرشک	[illegible]
قرص حب الآس	ہیضۂ صفراوی و اسہال دموی صفراوی

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
قرص الطین	ہیضۂ صفراوی
قرص کندر	ہیضۂ بلغمی
قرص گل	ورم معدۂ صفراوی و سحج و تپ بلغمی و حمیات مرکبہ
قرص سنبل	ورم سوداوی معدہ
قرص رشک کبیر	ایضاً
قرص طباشیر قابض	سوء مزاج حار جگر و معدہ و قی و تہوع صفراوی و اسہال صفراوی و اسہال الدم و اسہال حاری و [illegible]
قرص مصطکی	قی و تہوع صفراوی
قرص سماق	ایضاً
قرص پستہ	قی و تہوع بلغمی
قرص کحل	قی الدم
قرص کاکنج	سوء مزاج بارد جگر
قرص ریوند	سوء مزاج بارد ... استسقای لحمی [illegible]
قرص انبرباریس	ورم دموی جگر و استسقای زقی
قرص مقل	ورم سوداوی جگر
قرص باذریون	استسقای زقی و غب غیر خالصہ
قرص شبرم	استسقای زقی
قرص لبری	یرقان سددی
قرص فوہ سقولوقندریون	سوء مزاج حار طحال
قرص فنجنکشت	سوء مزاج بارد طحال و ورم صلب طحال و نفخۂ طحال
قرص کبر	ورم صلب طحال و وجع طحال

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
قرص فوہ	ورم صلب طحال
قرص خشخاش	اسہال دماغی و اسہال الدم و قروح کلیہ
قرص زریب	اسہال معدی صفراوی
قرص قابض حکیم علی	اسہال معوی صفراوی
قرص شادنج	اسہال الدم
قرص انجبار	ایضاً
قرص قاطع الدم	ایضاً
قرص زرنیخ	سحج و قروح امعا و اسہال المدہ
قرص کاکنج	قروح کلیہ
قرص شب	قروح کلیہ و بول الدم
قرص ماسک البول	کثرت بول
قرص طباشیر مسہل	علاج کلی حمیات خلطیہ
قرص طباشیر	حمیات دموی و ضعف جگر، حمی دق و [illegible] تپ بلغمی حار
قرص طباشیر ملین	علاج کلی حمیات صفراوی و غب دائرہ و غب غیر خالصہ
قرص طباشیر کافوری ملین	حمی محرقہ
قرص بنفشہ	صداع موی و غب غیر خالصہ و حمیات مرکبہ
قرص غافث	غب غیر خالصہ تپ بلغمی و ربع بلغمی
قرص افسنتین	تپ بلغمی
قرص انیسون	ایضاً
قرص ابہرون	چدری
قیروطی	ذات الجنب خالص دموی و صفراوی
قہوہ	خفقان بارد و ضعف ہضم

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
کلاہ علوی خان	صداع ضعف دماغی
گلقند عسلی	استرخا و فالج
گھرۂ معمول	رمد دموی و صفراوی
کحل معمول علی اکبر خان	ایضاً
کحل تشمیزج	ایضاً
کحل ملکایا	ایضاً
کحل یاسمین	سفیدی چشم
کحل ابقراطی	ایضاً
کحل فلفل	ایضاً
کحل صابون	ایضاً
کاجل	ایضاً
کحل مقوی	نزول الماء
کحل ضابون	ایضاً
کحل مبارک	ضعف بصر
کحل مازو	ایضاً
کحل الجواہر	ایضاً
گلاب قرنفلی	علاج کلی معدہ
گلاب مدبر	تخمہ و بطلان ہضم
کلکلانج بارد	[illegible]
لخلخۂ بارد	امراض دماغی حار
لازق	شقیقۂ حار

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
معجون جلدوار	نسیان بارد رطب	معجون قفی	ربو بلغمی	معجون سفرجل	ضعف معدہ
معجون زبیب	ایضاً	معجون کبریت	ایضاً	معجون عود	ضعف اشتہا از صفرا
معجون بلبوسب	ایضاً	معجون اسقیل	ایضاً	معجون ہرحبان	ضعف اشتہا از اخلاط عفن
معجون نجاح	مالیخولیا و ریح صفراوی	معجون زوفا	ربو بلغمی و سرفۂ نزلی بارد	معجون مجرب شیخ الرئیس	فساد شہوت
معجون جنون	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	معجون خفقان	ربو دخانی	معجون قاطع شہوت دیہ	ایضاً
معجون افتیمون	مالیخولیای مراقی	معجون منقی سینہ	سرفۂ بارد	معجون نارمشک	ایضاً
معجون مفرح	ایضاً	معجون سعال	سرفۂ رطوبی	معجون گل	ورم سوداوی معدہ
معجون عنصل	صرع دماغی	معجون صندل	خفقان حار	معجون ابن بہل	وجع الفواد بارد بلغمی و ریحی
معجون قیصر	ایضاً	معجون نقرہ	ایضاً	معجون کرکم	سدۂ شعر جگر
معجون سیسالیوس	ایضاً	معجون طلا	خفقان از ضعف قلب	معجون خبطیانا	ایضاً
معجون زبیب	ایضاً	معجون مغنی	علاج کلی معدہ	معجون سنگدان	اسہال معدی بارد رطوبی
معجون مسہل	استرخاء و فالج و امراض معدہ از سوء مزاج بارد و نقرس بلغمی و ریح و علاج کلی حمیات عطیفہ و بلغمی	معجون فنجنوش	امراض معدہ از سوء مزاج بارد ساذج	معجون خستۂ انبہ	اسہال معدی بارد
معجون معدل المزاج	فالج	معجون خبث الحدید	امراض معدہ از سوء مزاج بارد رطب ساذج	معجون تربلاسہ	قولنج بلغمی
معجون بلادری کبیر	ایضاً			معجون تربدی	ایضاً
معجون سیر	ایضاً	معجون مسہلی تریاق المعدہ	امراض معدہ از سوء مزاج بارد رطب ساذج	معجون سنا	ایضاً
معجون چوب چینی	ایضاً	معجون مسہلی بالاسفۂ ہندی	ایضاً	معجون تربد	ایضاً
معجون فلاسفہ	ایضاً	معجون اسود	امراض معدہ از سوء مزاج بارد رطب ساذج و اسہال معدی رطوبی	معجون بنفشہ	ایضاً
معجون ہرمس	ایضاً	معجون ابن سیار	امراض معدہ از سوء مزاج بادی و سرد آن	معجون سکبینج	ایضاً
معجون اذراقی	ایضاً	معجون کاسر ریاح	درد معدہ از ریاح و ضعف معدہ و نفخ و قراقر از بلغم	معجون خیار شنبر	ایضاً
معجون حکیم اکمل خان	ایضاً	معجون حب النار	درد معدہ از ریاح	معجون احث مسہل	ایضاً
معجون منڈی	رعشہ دموی و صفراوی	معجون اہیل	ایضاً	معجون سقمونیا	ایلاوس
معجون محلل ریاح	رعشہ ریحی	معجون بیان جلوی خان	ضعف معدہ	معجون ملین	حصر
معجون درج	نزول الماء	معجون ملوکی	ایضاً	معجون انجیر	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
معجون رب السوس	ربو بلغمی	معجون آمله	ضعف معده	معجون مقل	ریح البواسیر و شقاق مقعد
ماسک البول	[illegible]	معجون عشبه	اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی	مفرح معتدل	خفقان از ضعف قلب
		معجون چوب چینی	ایضاً	مفرح ابریشم	ایضاً
معجون حجر الیهود	حصاة کلیه	معجون راحت	حمی یوم تخمیه	مفرح طرب المجالس	ضعف باه
معجون سنگ سرماهی	ایضاً	معجون حلتیت	ربع بلغمی	مفرح مسیحی	ایضاً
معجون عقرب	حصاة کلیه و مثانه	معجون شاهتره	جرب	مفرح طرب افزا	ایضاً
معجون لبوب	سلس البول و ضعف باه	معجون عشبه	آبلهٔ فرنگ	مربای تمر هندی	فساد هضم
معجون ماسک البول	بول فی الفراش	معجون چوب چینی	ایضاً	مربای وج	نسیان بارد رطب
معجون بلوط	کثرت بول	معجون نسب	جذام	مربای بیلگری	اسهال معدی بارد
معجون قسط	ایضاً	معجون برزجلی	ایضاً	مرهم اسمرنج	صداع ضربی و سقطی [illegible]
معجون بقراط	ضعف باه	معجون بلادر	نسیان و بهق ابیض	مرهم زنگار	قرحهٔ آکله و ناصور گوش و خنازیر
معجون تال مکهانه	ایضاً	مفرح ابریشم	نسیان بارد رطب	مرهم سفیداب	قرحهٔ گوش و ورم مقعد و دمل و آبلهٔ فرنگ و حرق النار
معجون [illegible]	ایضاً	مفرح زمردی	مالیخولیای موی و صفراوی	مرهم مصری	قرحهٔ گوش
معجون پستان	ایضاً	مفرح کندری	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	مرهم اسود	ایضاً
معجون کشمش	ایضاً	مفرح حار	[illegible]	مرهم حب السفرجل	قرحهٔ یابس [illegible]
معجون سقنقور	ایضاً			مرهم مقل	ورم سوداوی معده و شقاق مقعد
معجون چوب چینی	ایضاً	مفرح بارد کافوری	مالیخولیای مراقی	مرهم سفیداب کافوری	بواسیر
معجون سلیپاری پاک	ضعف باه و کثرت حیض	مفرح بارد	[illegible]	مرهم رسوت	[illegible]
معجون جلالی	سرعت انزال			مرهم خل	ایضاً
معجون ریگ ماهی	سیلان منی	مفرح انطاکی	علاج کلی خفقان	مرهم داخلیون	سلع
معجون [illegible]	کثرت حیض	مفرح یاقوتی بارد	خفقان از ضعف قلب	مرهم باسلیقون	ایضاً
معجون سورنجان	اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی	مفرح یاقوتی معتدل	ایضاً	مرهم جالینوس	خنازیر
معجون سنا	ایضاً	مفرح دلکشا	ایضاً	مرهم رسل	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
مرہم اشق	ورم صلب	مرہم زرد	قروح وسخہ	نقوع فواکہ حامض	جدری و حصبہ
مرہم شحمانیہ	دبل .	مرہم اسود	قروح عسر الاندمال	نقوع فواکہ حلو	ایضاً
مہیری شنج اورام	ایضاً	نقوع ہلیلہ	صداع صفراوی حرقت حلق و قروح کلیہ	نطول منوم	مالیخولیای دموی و صفراوی
مرہم سیماب	دبل و قروح	نقوع صبر	صداع صفراوی و صداع بلغمی و [illegible] و مراق بارد و [illegible] و سبات [illegible] انتصاب [illegible] [illegible]	نزلہ بند	زکام نزلہ حار و بارد
مرہم رال	آبلۂ فرنگ و قروح			ناس محسن خانی وغیرہ	زکام نزلۂ بارد
مرہم فرنگ	آبلۂ فرنگ			نفوخ	ایضاً
مرہم سنگ پلیمہ	ایضاً			یاقوتی بارد	خفقان حار و خفقان از ضعف قلب و حمی دق
مرہم احمر	سعفہ	نقوع ایارج	صداع بلغمی و ترتیب انتیالوس	یاقوتی حار	خفقان بارد
مرہم فہورہ	حرق النار	نقوع مقوی	علاج کی امراض عین	یاقوتی معتدل	خفقان از ضعف دل
مرہم جدوار	قروح	نقوع شمش	قولنج از لازج خلط حار و حمی محرقہ	یاقوتی مجرب	ضعف بارد

خاتمة الاکسیر اعظم

تقریظ منظوم مع تاریخ طبع از نتائج افکار پیرومرشدی و علی سید تصدق حسین رضوی لکهنوی متخلص به عاشق طال ظلهم

مطبع اوده اخبار

چونکه ناظم جهان علامهٔ عصر و وحید — عالم و علیمی دوران فاضل و حبر نبیل
هست در فن طبابت ثانی شیخ الرئیس — ماهر اسرار حکمت بی نظیر و بی عدیل
کرد او تصنیف اندر فن حکمت چار جلد — هر مجلد در درازی رونق دریای نیل
جمله امراض جهان یک یک شمرده اندران — نسخها کش هم نبشته بعد تنقیح جمیل
نام او اکسیر اعظم کرد بهر طالبان — تا مس امراض ازان همچون طلا گردد جمیل
ابتدا سے جلد اول کرد از امراض سر — بحث در علم و عمل کرده به برهان و دلیل
ختم جلد اولین بنمود بر امراض انف — هیچ شی باقی نمانده از کثیر و از قلیل
جلد ثانی باز از امراض لب کرده شروع — هم علاج صوت بنوشته بی نطق کلیل
تا جساوت تا انچه بر عضلات افتد کرد ختم — جمله امراضش بیان فرمود با شرح طویل
جلد ثالث را ابتدا از امراض جگر — تا به امراض رحم بنمود تحقیقش آن جلیل
تا الاذ و ما علیهش جلد را تقسیم کرد — تا بیاید زانچه نفع اتم مرد معیل
جلد رابع را نموده ابتدا از امراض ظهر — هم ز امراض ردی بنوشته حتی دا الفیل
ختم کرده جلد رابع را به امراض سموم — تا ز زهر مار و کژدم کرده هم بحثی طویل
دفع میگردد مرض هر چند باشد صعب تر — هر کدامی نسخه اش امراض را باشد مزیل
از چنان نادر کتاب کو دوا را مخزن است — دارو هر درد یابد طالبش بی قال و قیل
از هزاران وصف او یک وصف هم نشمرده ام — وصف او زاندازه بیرون است ای مرد جزیل
چون ز طبع اولین یک جلد هم باقی نماند — طالبانش جمیع گشته چون سپهر خشم عقیل
این یکی بهر خریدن نقد جان دارد بکف — وان دگر از درد هجرانش شده صرف عویل
چون ز حد بگذشت استبداد و شوق و الهان — طبع ما امسروفه طبعش کرد سردار جلیل
ذره چه سرداری که مالک شد اوده اخبار را — خسرو اقلیم همت منشی حاتم نبیل
زیب اورنگ سخا شمع شبستان کرم — آفتاب صبح فیض و کار همتا را کفیل
ملجأ ارباب فضل و قدردان اهل علم — هم دلش دریا نوال و هم کفش رشک اسمعیل
اول آمیشش قبول برخوان و در آخر کشور — نظم نام نامیش را آنچنان کردم سبیل
یارب او را از حوادث دار در امن و امان — دوستدارش شاد و خرمان و خصمش باشد ذلیل
خواست اول از مانت بهر طبعش رخصتی — کوششی فرمود در تالیف قلب آن نبیل

هم اجازت داد و هم بهر مزید احتیاط — مستعد گردید بهر دفع اغلاط آن جلیل
شد ز اصلاح مکرر طرفه تزیین کتاب — فکر ناقص شده زلات سابق را مزیل
بعد اذن صاحب تصنیف آید فن حق طبع — از پی مطبع شده محدود و مکفول امر تحصیل
پس از آن شد حسن نقش بہ اہتمام — گشته خطاطان نامی بهر تحریرش عجیل
فاضلان مطبع موصوف بهر صحتش — از عرق ریزی خود کردند بس جز تفصیل
او بحمد الله خوبی تصحیح و حسن خط او — نقش ثانیش ز نقش اولین شد بی عدیل
میر مطبع را چو بد مرکوز خاطر اهتمام — منصرم بر انصرام طبع او گشته وکیل
کارپردازی دگر هرگز نیابد مثل او — گر بعمر نوح درگرد جهان گردد رسیل
رکن مطبع لائق و فائق ز همعصران خود — مولوی دارد لقب همنام فرزند خلیل
الغرض در چند سال نو چو آن اعظم العلاج — قابل نظاره شد همرنگ طاؤس جمیل

(حاشیه: یعنی کتابت بکار ۱۲ — قاسم ۱۲ — یعنی مولوی اسمعیل صاحب ۱۲)

عاشق دیرینه خدمت سال طبعش زد رقم — شد بنا دارالشفای معتبر بهر علیل
۱۲۹۵ھ

ولہ

ختم اکسیر اعظم نایاب — حسب دلخواه چون شده اکنون
کلک عاشق نوشت این تاریخ — طبع شد نسخهٔ شفا مشحون
۱۲۹۵ھ

خاتمة الطبع

ایزد را سپاس که کتاب نادر الوجود در فن طب مسمی به اکسیر اعظم مشتمله بر چهار مجلد که سابق بمقام کانپور در مطبع نظامی طبع شده بود همانا این کتاب جامع ذخائر علم طب را به صفات جامعیت چنان قدردانی شد که در اندک زمان حرف شکایت نایابی بر زبان شائقین و خریداران جاری گردید اکنون بنظر سودمندی و تمتع اهل شوق کتاب مذکور با خذ حق تصنیف بمقام لکهنؤ در مطبع نامی منشی نول کشور بار اول و بلحاظ نقش پذیره طبع بار دوم می توان گفت و بالجمله مصنف ذی شان بدین مرتبه در نظر ثانی خیلی غور و توجه فرموده و در مطبوعهٔ نخستین در اکثر مقامات فوائد اضافه فرموده و اغلاطش آنچه در طبع اول بسهو بشری بنظر در آمده آنها را محو و تصحیح فرموده الحاصل این حکیم مجموعهٔ فیض رسان خلائق در مدت سه ماه بماه فروری ۱۸۸۵ء رنگ انطباع یافت امید از شائقین طب یونانی همانست که از شوق دلی قدردانی این گوهر بی بها خواهند فرمود

اشتهار

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۹	ربیح	ریح	۱۰۵	۲۰	منافع کہ خبر	منافع جز	۲۸۵	۱	سرد	مبرد	۵۰۵	۱۵	ابن خل	ابن فحل
۳	۱	و تبیح	و تسبیح	۱۱۳	۲	داندک اندک	واندک اندک	۲۹۱	۸	یکینیم در	یکینیم ورم	۵۳۵	۱۳	البصابرن	بصابون
۴	۲۹	دارند	سازند	۱۲۴	۲۹	واگرچہ دروقعات	واگرچہ	۲۹۲	۴	تخم کشو تخم کشوت	تخم کشوت	۵۵۶	۲	ابن نوح	ابن نوح گوید
۵	۱۵	وحقنہار	وحقنہاو	۱۳۱	۲۸	بر محلل	بر محل	″	″	ترب یک جزو	ترب یک جزو	۵۹۰	۲۹	روز گرشتہ	روز گذشتہ
۱۳	۳	وبصیر	وبصبر	۱۳۵	۱۰	باعث آفت	باعث ضعف آفت	۲۹۶	۱۸	نیمد ورم	یئذرم	۵۹۱	۷	بروغن گاو	بروغن گاو د
۱۶	۲	خصوصیت	خصوصیت	۱۴۵	۲۳	ومغز کدو	ومغز تخم کدو	۲۹۹	″	دہلیلہ وبلیلہ	دہلیلہ وبلیلہ	۴۰۸	۱۳	نگر دود	نگردد
۱۹	۲۳	تازو	تازه	″	″	واگرچہ خشخاش	واگرچہ خشخاش	۳۰۸	۲۳	بغیر منتقل	بغیر مفتح مقشل	۴۱۳	۱۸	قطعت	وقطعت
۲۴	۱	دواقیہ	دواوقیہ	۱۵۵	۵	ازعب	ازعنب	۳۴۱	۱۵	باید کردو	باید کرد	″	۱۴	عنب الثلب	عنب الثعلب
۲۸	۲۰	ششت	شبت	″	۱۴	جملہ	جملہ را	۳۴۸	۱۶	سیاہی مخل	وسیاہی مخل	″	۲۰	بنبت	منبت
۳۲	۲۹	سانج	وسانج	۱۶۷	۲	قصب الزیرہ	قصب الذریرہ	۲۴۵	۱	اسہال وودی	واسہال دموی	″	۲۸	وحدث	وحدت
۳۳	۱	تاکسک کبابہ	وخارخسک کبابہ	۱۸۵	۳	نوت	نوبت	۳۴۷	۱۱	درجالبیدیہ	درجائے لبیدیہ	۴۴۵	۲	وبدید	وجدید
″	۱۰	باکند	بمالند	۱۹۱	۱۲	وکذر	وکذا	۳۵۸	۲۹	فتیلہ آلودہ	فتیلہ آلودہ	۴۴۷	۱۳	میل	ومیل
۳۰	۱۹	قصب الزیرہ	قصب الذریرہ	۱۹۳	۱۰	کشکمش	کشمش	۳۵۹	۹	قوت سیاه	توت سیاه	۴۵۰	۱۱	وشمندرا	وبندرا
۵۴	۱۰	باب معتدل	بآب	۱۹۵	″	نحیف بدن	نحیف البدن	۳۷۷	۱	یا برگ	یا برگ یک	۴۵۲	۱	وعصبہاکہ	وعصبہارا کہ
۵۹	۱۶	نازی	ناری	۲۰۱	۴	کوبیرکیچی	کوبیدیتی	۳۸۲	۳	نشیند	نشینند	″	۷	کہ اگرا	کہ اگر
″	۲۷	ہمچنین	وہمچنین	۲۱۷	۱۳	نام کہ درم	نام ورم	″	۵	بعضے ر	بعضے را	۴۵۳	″	ازضربہ	ازضربہ
۶۴	۲۱	ابدان است	ابدان است	۲۲۱	۱	اوکو	اوکہ	۳۸۸	۳	متعقدان آن حقیقت	متعقدان آن حقیقت	″	۸	شود	شود و
″	۲۶	حامی	حامی	۲۲۳	۱۱	خشکہ	وخشکہ	۳۹۱	۶	جوش سرہن	جوشش رہن	″	۱۱	سہل مفصل	سہل فصل مفصل
۶۶	۱۷	ا،حرکت	ازحرکت	۲۲۷	۱۲	اوقیہ	اوقیہ	۴۰۰	۱۳	کبرت	کبریت	۴۵۵	۱	حل	حل کنند
″	۱۹	اوباشد	حادباشد	″	۱۸	دہیلہ	دہلیلہ	۴۰۸	۲۴	نفع آید	النفع آید	″	۲	نبیذ	ونبیذ
۶۹	۶	متطاوکہ	متطاولہ	″	۲۴	بپاشاند	بپاشند	۴۱۱	۱۳	نسکہ سبودہ	نسکر سودہ	″	۳	بغنر	بغنرو
۷۲	۵	وصغیر	وصغر	۲۳۶	۵	کتیرا وعرق	کتیرا عرق	″	۱۴	واگر	اگر	۴۶۱	۲۲	برجبکر	وبرجگر
۷۳	۴	حرارت و	حرارت	۲۳۹	۲	بوزن یک	بوزن	″	″	اوباحتمال	اواحتمال	۴۶۹	۱۹	ننماسید	ننماید
۸۰	۱۴	افق	اوفق	۲۴۹	۱۲	و تبخ	وسبخ	″	۱۵	حدث	حدت	۴۸۱	۱۱	شیروشراب	سیروشراب
″	۱۹	درمیان	دمیان	۲۵۴	۱	وازصند وتخم	وازصندل سفید وتخم	۴۱۶	۲۰	مرض افتد	مرض افتند	۴۹۵	۲	ازفزاع	ازفزع
۸۱	۲۵	تپ ازانچہ	تپ انچہ	۲۵۸	۴	عرب	عرق	″	۲۱	چکبیران	حکیمیران	″	۷	فیل غریس	فیلغریوس
۸۹	۹	کہ عبارت	کہ وعبارت	″	۱۱	وردغن	در روغن	۴۲۳	۱۰	چقند	چقندر	۴۹۶	۱	ونشاستہ	نشاستہ
″	۱۴	گل تر	گل ترکہ	″	۲۹	پدرکہ	بایرکہ	″	۴	شتہ	رشتہ	″	۴	عشریکجزو	عشر جزو
۹۲	۱۴	بہمرسد	بہمرسدنہ	۳۶۱	۱	اسہال تمسہل	بمسہل	۴۴۴	۱۳	نفاطات	نفاطات را	″	۵	اسطوخوددس	اسطوخودوس
۹۴	۱۱	مادہ لطیف	مادہ آن لطیف	″	″	باشدودور	باشد ودو در	۴۶۳	۱۵	سروخ	سرخ	″	۹	شراب یا	شراب
۹۶	۲	اشنان	اسنان	۲۷۴	۹	دشراب	وشراب	۴۷۵	″	کہ ازغذای	کہ غذاے	۴۹۷	۲	گفتا ر	گفتار
″	۳	ناقض	نافض	″	″	مطسور	مسطور	۴۸۱	۲	درخت و	درخت طلب	″	۱۷	وسم خر	سم خر
۹۷	۲۹	حصہ باشد	حصبہ باشد	۲۸۲	۵	آبیاپیابند	آبیاپیابند	″	۳	لبابسرکہ	بسرکہ	″	۱۹	خرنوب	خرنوب